



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# شیرکی بیشک

سلطان الواعظین شیرازی  
با منطق و پیراستاری معیبه



و مقدمه استاد حسین انصاریان  
مندیج نظامی شیعه شناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شبهای پیشاور

نویسنده:

سلطان الواعظین شیرازی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



# فهرست

۵	فهرست
۳۰	شب های پیشاور
۳۰	مشخصات کتاب
۳۱	جلد ۱
۳۱	اشاره
۳۵	فهرست مطالب
۵۰	مقدمه استاد حسین انصاریان
۵۴	مقدمه مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی
۵۶	مقدمه محقق
۶۰	سؤالاتی پیرامون خلافت و امامت
۶۰	سؤال اول:
۶۳	سؤال دوم:
۶۵	سؤال سوم:
۶۵	اشاره
۷۱	وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله
۷۲	وصیت ابوبکر:
۷۴	سؤال سوم:
۷۵	سؤال چهارم:
۷۷	سؤالاتی پیرامون احکام
۷۷	سؤال اول:
۷۹	سؤال دوم:
۸۲	سؤال سوم:
۸۲	سؤال چهارم:
۹۳	مختصری از شرح حال مؤلف

۹۵	روش تحقیق
۱۰۱	مقدمه مؤلف
۱۰۱	اشاره
۱۰۴	۱- اعتراض اهل ادب و جواب به آنان
۱۰۵	۲- اعتراض اهل خبر و جواب به آنها
۱۰۶	۳- اعتراض محافظه کاران و جواب به آنها
۱۰۶	اشاره
۱۱۷	غرض ورزی دکتر هیگل مصری
۱۲۰	احمد امین مصری و فجر الاسلام
۱۲۲	جواب کاشف الغطاء به احمد امین در کتاب اصل الشیعه
۱۲۵	مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن
۱۳۱	منصفانه قضاوت کنید
۱۳۸	طول عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خرق عادت است
۱۴۸	احمد کسروی و ترهات او و اشاره به جواب مقالات او
۱۵۲	نظری به علت چاپ این کتاب
۱۵۴	مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علمای سنت و جماعت است
۱۵۶	اشاره به غلط کاری احمد امین و جواب آنها
۱۶۸	اشاره به غلط گویی های کسروی و جواب آنها
۱۷۶	کتب علمای عامه در فضایل عترت و اهل بیت طهارت
۱۷۸	اشعار امام شافعی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام
۱۸۴	اخبار در فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام
۱۹۲	اخبار به وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از طرق اهل تستن
۲۰۷	حدیث عجیبی در فضایل علی علیه السلام و اشاره به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف
۲۱۱	حملات کسروی به دین مقدس اسلام و جواب آن
۲۲۳	آغاز سفر
۲۲۶	مجلس مناظره

- ۲۲۹ ..... «جلسه اول»
- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۳۱ ..... جلسه اول «لילה جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵»
- ۲۳۴ ..... تعیین نسبت خانوادگی
- ۲۳۶ ..... سؤال و جواب هارون و موسی بن جعفر علیه السلام در باب ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله
- ۲۴۳ ..... دلایل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند
- ۲۵۵ ..... پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را به جمع و تفریق ادا می فرمود
- ۲۷۶ ..... علت مهاجرت اجداد مؤلف به ایران سید امیر محمد عابد
- ۲۷۷ ..... حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان
- ۲۷۹ ..... سید امیر احمد شاه چراغ
- ۲۸۰ ..... جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ
- ۲۸۱ ..... پیدا شدن جسد شاه چراغ
- ۲۸۲ ..... سید علاء الدین حسین
- ۲۸۴ ..... سید امیر محمد عابد و فرزند ایشان سید ابراهیم مجاب
- ۲۸۵ ..... فجایع اعمال بنی امیه
- ۲۸۵ ..... واقعه شهادت زید بن علی علیه السلام
- ۲۸۸ ..... شهادت جناب یحیی
- ۲۸۹ ..... پیدایش قبر علی علیه السلام
- ۲۹۱ ..... اختلاف در مدفن علی علیه السلام
- ۲۹۴ ..... فرزندان ابراهیم مجاب
- ۲۹۶ ..... سادات شیرازی در تهران
- ۳۰۰ ..... ماده ی تاریخ
- ۳۰۰ ..... وفات مرحوم آقای اشرف الواعظین شیرازی طاب ثراه
- ۳۰۶ ..... «جلسه دوم»
- ۳۰۶ ..... اشاره
- ۳۰۸ ..... جلسه دوم «لילה شنبه ۲۴ رجب ۱۳۴۵»

- اشکال نمودن بر مذهب شیعه ..... ۳۰۹
- پاسخ به اشکال تراشی های مخالفین ..... ۳۱۲
- معنای شیعه و حقیقت تشیع ..... ۳۱۳
- آیات و اخبار در تشریح مقام تشیع ..... ۳۱۶
- مقام سلمان و ابوذر و مقداد و عمار ..... ۳۲۸
- علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء و دیالمه و غازان خان و شاه خدابنده ..... ۳۳۱
- ظهور تشیع در دوره ی مغول ها ..... ۳۳۷
- مناظره ی علامه حلی با قاضی القضاة ..... ۳۳۷
- اسلام تفاخرات نژادی را از بین برد ..... ۳۴۲
- تمام فساد و جنگ ها روی تفاخرات نژادی می باشد ..... ۳۴۵
- عقاید غلات و مذمت آنها و لعن عبدالله بن سبأ ..... ۳۴۷
- اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن ..... ۳۵۷
- در معنای «یس» و اینکه «س» نام مبارک پیغمبرصلی الله علیه وآله می باشد ..... ۳۵۸
- مراد از آل یاسین آل محمدند ..... ۳۵۹
- صلوات بر آل محمدصلی الله علیه وآله سنت و در تشهد نماز واجب است ..... ۳۶۴
- «جلسه سوم» ..... ۳۷۵
- اشاره ..... ۳۷۵
- جلسه سوم «لילה یکشنبه ۲۵ رجب ۱۳۴۵» ..... ۳۷۷
- اشاره ..... ۳۷۷
- عقاید زیدیه ..... ۳۷۸
- عقاید کیسانیه ..... ۳۸۰
- عقاید قَدّاحیه ..... ۳۸۲
- عقاید غلات ..... ۳۸۳
- عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه ..... ۳۸۴
- اشکال راجع به خبر معرفت ..... ۳۸۸
- جواب از اشکال ..... ۳۸۹

- ۳۹۱ ..... اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم
- ۳۹۵ ..... اخبار رؤیه الله تعالی از اهل تسنن
- ۴۰۱ ..... دلایل و اخبار بر عدم رؤیه الله تعالی
- ۴۰۳ ..... اشاره به خرافات صحیحین
- ۴۰۶ ..... سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت
- ۴۱۴ ..... انصاف موجب بینایی و اسباب سعادت است
- ۴۱۹ ..... نسبت شرک دادن به شیعه
- ۴۲۲ ..... در بیان اقسام شرک
- ۴۲۲ ..... اشاره
- ۴۲۲ ..... شرک جلی
- ۴۲۳ ..... شرک در ذات
- ۴۲۳ ..... اشاره
- ۴۲۳ ..... عقاید نصاری
- ۴۲۴ ..... شرک در صفات
- ۴۲۵ ..... شرک در افعال
- ۴۲۶ ..... شرک در عبادت
- ۴۲۶ ..... اشاره
- ۴۲۹ ..... در باب نذر
- ۴۳۳ ..... شرک خفی
- ۴۳۵ ..... شرک در اسباب
- ۴۳۵ ..... شیعه از هیچ راهی مشرک نیست
- ۴۳۷ ..... آوردن آصف تخت بلقیس را نزد سلیمان
- ۴۴۱ ..... آل محمد وسایط فیض حق اند
- ۴۴۲ ..... حدیث ثقلین
- ۴۴۴ ..... دقت نظر خالی از تعصب، موجب سعادت است
- ۴۴۸ ..... بخاری و مسلم از رجال مردود و جعال نقل خبر نموده اند

- ۴۵۵ ----- خبر مضحک و اهانت به رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم
- ۴۵۸ ----- در اسناد حدیث تقلین
- ۴۶۴ ----- حدیث سفینه
- ۴۷۵ ----- دعای توسل
- ۴۷۸ ----- شهادت شهید اول به فتوای ابن جماعه
- ۴۸۲ ----- شهادت شهید ثانی به سعایت قاضی صیدا
- ۴۸۴ ----- گفتار نیک جهت جلب مردم منصف
- ۴۸۵ ----- اشاره به اعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افغانه با ایرانیان
- ۴۸۶ ----- تجاوزات خان خیوه به ایران و فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان
- ۴۸۸ ----- فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان و حملات عبدالله خان ازبک به خراسان
- ۴۸۸ ----- رفتار امرای افغانه با شیعیان افغانستان
- ۴۹۰ ----- تقدیر از امیر امان الله خان
- ۴۹۱ ----- شهادت شهید ثالث
- ۴۹۲ ----- اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن
- ۴۹۴ ----- در آداب زیارت
- ۴۹۵ ----- نماز زیارت و دعای بعد از نماز
- ۴۹۸ ----- بوسیدن آستانه قباب ائمه شرک نیست
- ۵۰۰ ----- به خاک افتادن و سجده نمودن برادران حضرت یوسف
- ۵۰۲ ----- بقای روح بعد از فناء جسم
- ۵۰۳ ----- اشکال به بقای روح و جواب آن
- ۵۰۴ ----- ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله دیمقراطیس با سقراط حکیم
- ۵۰۵ ----- اقوال علمای الهی اروپا
- ۵۰۸ ----- دفاع مخالفین از خلافت معاویه و یزید و کفر آنها و جواب آن
- ۵۱۰ ----- دلایل بر کفر و ارتداد یزید
- ۵۱۷ ----- جواز علمای اهل تسنن بر لعن یزید پلید
- ۵۲۰ ----- قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید

- سرباز گمنام ..... ۵۲۵
- آل محمد شهدای راه حق و زنده هستند ..... ۵۲۷
- «جلسه چهارم» ..... ۵۳۱
- اشاره ..... ۵۳۱
- جلسه چهارم «لایله دوشنبه ۲۶ رجب ۱۳۴۵» ..... ۵۳۳
- مّت بر ما نهاده کشف حقیقت نمودید ..... ۵۳۳
- بحث در اطراف امامت ..... ۵۳۴
- بحث در مذاهب اربعه اهل تسنّن و کشف حقیقت ..... ۵۳۵
- دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست ..... ۵۳۷
- امر عجیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف ..... ۵۳۸
- رد امامان و علمای اهل تسنّن به ابوحنیفه ..... ۵۴۲
- امامت در عقیده شیعه ریاست عالیّه الهیه است ..... ۵۴۷
- مقام امامت بالاتر از نبوّت عامه است ..... ۵۵۱
- در اختلاف مراتب انبیاء ..... ۵۵۳
- خصیصه ی نبوّت خاصّه ..... ۵۵۵
- دلایل بر اثبات مقام نبوّت از برای علی به حدیث منزلت ..... ۵۵۹
- اسناد حدیث منزلت از طرق عامّه ..... ۵۶۰
- شرح حال آمدی ..... ۵۶۷
- سند حدیث منزلت از عمر بن الخطّاب ..... ۵۶۹
- حکم خبر واحد در مذهب جماعت ..... ۵۷۱
- اثبات منازل هارونی برای علی علیه السلام ..... ۵۷۶
- علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود ..... ۵۸۲
- به امر پیغمبر تمام درهای خانه ها به مسجد بسته شد مگر در خانه علی علیه السلام ..... ۵۸۷
- تقاضای پیغمبر از علی برای وزارت خود ..... ۶۰۲
- «جلسه پنجم» ..... ۶۱۱
- اشاره ..... ۶۱۱

- جلسه پنجم «لیلہ سه شنبه ۲۷ رجب ۱۳۴۵» ----- ۶۱۳
- کلمه منزلت افاده عموم می کند ----- ۶۱۳
- حدیث منزلت در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده ----- ۶۱۷
- خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هارون را و فریب دادن سامری بنی اسرائیل را به گوساله پرستیدن ----- ۶۲۴
- مطابقت حالات امیرالمؤمنین علیه السلام با هارون علیه السلام ----- ۶۲۶
- حدیث الدار یوم الانذار و تعیین نمودن پیغمبر 'علی' را به خلافت ----- ۶۲۸
- احادیث مصرّحه ی به خلافت علی علیه السلام ----- ۶۳۷
- شیخ باز هم به صدا آمد ----- ۶۵۱
- احدی منکر فضل صحابه نیست، ولی باید انتخاب افضل نمود ----- ۶۵۱
- نقل خبر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که مجعول است ----- ۶۵۳
- شرح حال ابوهریره و مذمت آن ----- ۶۵۷
- علی از حق و قرآن جدا نمی باشد ----- ۶۵۷
- مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین ----- ۶۶۳
- نسبت های دروغ و تهمت های علمای سنی به شیعیان ----- ۶۶۴
- تهمت های ابن عبد ربّه به شیعیان ----- ۶۶۴
- تهمت های ابن حزم ----- ۶۶۹
- تهمت های ابن تیمیّه ----- ۶۷۰
- غلط کاریهای شهرستانی ----- ۶۷۷
- اخبار در مذمت ابوهریره و حالات آن ----- ۶۷۹
- شرکت ابوهریره با بسر بن ارطاة در ظلم و کشتار مسلمین ----- ۶۸۱
- مردود بودن ابوهریره و تازیانه زدن عمر به او ----- ۶۸۶
- در جواب حدیث مجعولی که خدا فرموده من از ابی بکر راضیم، آیا او هم از من راضی هست یا نه؟ ----- ۶۹۳
- اخبار در فضیلت ابی بکر و عمر و ردّ آنها ----- ۶۹۴
- رد خبری که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت اند ----- ۷۰۲
- در حدیث حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت ----- ۷۰۶
- رد جواب خبری که ابی بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند ----- ۷۱۱



۷۱۲	فاطمه بهترین زنان عالم است
۷۲۴	اقرار شافعی به وجوب حبّ اهل البیت
۷۲۶	علی علیه السلام محبوب ترین مردان نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله
۷۳۱	حدیث طیر مشوی
۷۳۹	بیان حقیقت
۷۴۲	اهل ذکر آل محمدند
۷۴۳	نقل آیه در طریقه ی خلافت خلفای اربعه و جواب آن
۷۴۸	استدلال به آیه غار و جواب آن
۷۵۲	شواهد و امثال
۷۵۵	ابراز حقیقت
۷۵۶	بلعم بن باعوراء
۷۵۷	برصیصای عابد
۷۵۹	نزول سکینه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله
۷۶۳	جلد ۲
۷۶۳	اشاره
۷۶۷	فهرست مطالب
۷۸۵	مقدمه استاد حسین انصاریان
۷۸۹	مقدمه مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی
۷۹۱	مقدمه
۷۹۵	جلسه ششم
۷۹۵	اشاره
۷۹۷	جلسه ششم (لیله چهارشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۵ هـ -)
۷۹۹	سیصد آیه در شأن علی علیه السلام
۸۴۰	علی اول مؤمن به رسول الله صلی الله علیه وآله بود
۸۴۸	تربیت علی توسط پیغمبر از طفولیت
۸۵۱	سبقت علی علیه السلام در اسلام

- اشکال در ایمان علی به دلیل طفولیت و جواب آن ..... ۸۶۶
- ایمان علی در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او می باشد ..... ۸۶۸
- ایمان علی علیه السلام از فطرت بوده نه از کفر ..... ۸۷۴
- علی علیه السلام افضل جمیع صحابه و امت ..... ۸۷۹
- نزول آیه ليله الهجره در شأن علی که در بستر رسول اکرم صلی الله علیه وآله خوابید ..... ۸۸۹
- اعتراف علمای سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابی بکر در غار ..... ۸۹۹
- در مباحثات علمی مناظرات دیدنی ، شدتی برای عمر نبوده ..... ۹۰۴
- اقرار عمر به برتری علی بر خودش علماً و عملاً ..... ۹۰۴
- در اسناد گفتار عمر «لو لا علی لهلك عمر» ..... ۹۰۷
- اشاره به بعض مواردی که علی علیه السلام خلفاء را نجات داده و آنها اقرار نمودند که اگر علی علیه السلام نبود هلاک شده بودند. .... ۹۱۰
- در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد ..... ۹۱۴
- بازهم بیان حقیقت ..... ۹۱۵
- شکست ابوبکر و عمر در خیبر ..... ۹۲۰
- حدیث رأیت در فتح خیبر ..... ۹۳۸
- رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر ..... ۹۵۲
- روی کار آمدن فساق بنی امیه توسط عثمان ..... ۹۶۱
- بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان، ملعون خدا و پیغمبر بودند ..... ۹۶۱
- حکم بن ابی العاص ..... ۹۷۴
- ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند ..... ۹۷۷
- غلط کاری های عثمان موجب قتل او شد ..... ۹۸۱
- ایجاد نارضایتی در مردم منجر به قتل عثمان شد ..... ۹۸۴
- صدمه زدن عثمان به اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله ..... ۹۸۶
- مضروب شدن ابن مسعود و مرگ وی ..... ۹۸۷
- مضروب شدن عمار به امر عثمان ..... ۹۹۲
- اذیت و تبعید نمودن اباذر و وفات او در صحرای ریزه ..... ۹۹۷
- ابوذر محبوب خدا و پیغمبر و راستگوی امت بود ..... ۱۰۰۱

- ۱۰۰۴ ----- قضاوت منصفانه لازم است تا پرده های جهل را پاره نماید
- ۱۰۰۷ ----- اخراج ابی ذر اجبارا به ریزه
- ۱۰۰۹ ----- آثار رحم و عطوفت از علی بن ابی طالب علیه السلام
- ۱۰۱۲ ----- ادب نمودن عقیل هنگامی که تقاضای کمک بیشتری نمود
- ۱۰۱۳ ----- عطوفت آن حضرت با مروان و عبد الله بن زبیر و عایشه
- ۱۰۱۵ ----- منع آب توسط معاویه و عطوفت علی علیه السلام نسبت به او
- ۱۰۱۸ ----- لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفخیم است
- ۱۰۱۸ ----- نزول آیه ولایت در شان علی علیه السلام به اتفاق جمهور
- ۱۰۲۳ ----- شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها
- ۱۰۲۲ ----- شک نمودن عمر در حدیثی در نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله
- ۱۰۴۳ ----- واقعه حدیبیه
- ۱۰۴۵ ----- گفتگوهای غیر منتظره
- ۱۰۵۰ ----- جلسه هفتم
- ۱۰۵۰ ----- اشاره
- ۱۰۵۲ ----- لیله پنجشنبه ۲۹ رجب ۴۵ جلسه هفتم
- ۱۰۵۳ ----- فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت
- ۱۰۵۶ ----- اتحاد نفسانی پیغمبر و علی
- ۱۰۵۸ ----- استشهاد به آیه مباحله
- ۱۰۶۲ ----- مباحثه پیغمبر با نصاری نجران
- ۱۰۶۲ ----- آماده شدن نصاری برای مباحله
- ۱۰۶۷ ----- شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی
- ۱۰۷۴ ----- چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی علیه السلام هم افضل از آنها می باشد
- ۱۰۷۶ ----- سوالات صعصعه از علی علیه السلام در علت افضل بودن از انبیاء و جواب آن
- ۱۰۸۴ ----- علی مرآت جمیع انبیاء
- ۱۰۸۹ ----- بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه
- ۱۰۹۶ ----- دلایل ردّ اجماع

- گفت گوی اسامه با بازیگرها - ۱۱۰۵
- واقع نشدن اجماع به اتفاق فریقین - ۱۱۱۱
- دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ابی بکر - ۱۱۱۶
- در حدیث ثقلین و سفینه - ۱۱۲۳
- رد این قول که چون ابو بکر سناً اکبر بود به خلافت بر قرار شد - ۱۱۲۸
- با بودن شیوخ از صحابه پیغمبر علی جوان را اختیار می فرمود - ۱۱۲۹
- علی علیه السلام فاروق بین حق و باطل است - ۱۱۳۱
- رد قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد. - ۱۱۴۳
- باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت - ۱۱۴۶
- بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و بعد از شش ماه بود - ۱۱۵۲
- دوازده دلیل بر اینکه علی را با زور شمشیر به مسجد بردند - ۱۱۵۷
- باید منصفانه قضاوت نمود - ۱۱۶۷
- اخبار سقط جنین فاطمه علیها السلام - ۱۱۷۵
- دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است - ۱۱۷۹
- اشکال در حدیث حب علی حسنه و من بکی علی الحسین وجبت له الجنه و جواب آن - ۱۱۸۱
- شیوع فحشا در بلاد اهل تسنن - ۱۱۸۲
- اعتراف و انتقاد زمخشری از اهل تسنن - ۱۱۸۳
- در اسناد حدیث «حب علی حسنه» از کتب اهل تسنن و معنای آن - ۱۱۸۶
- کشف حقیقت - ۱۱۹۰
- فرق بین کس و ناکس - ۱۱۹۳
- اثر و نتیجه گریه و مجالس عزاداری - ۱۱۹۵
- امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبود - ۱۲۰۱
- خمسه النجباء از هر عمل رجسی میرزا بودند - ۱۲۰۲
- قیام امام حسین برای ریاست و خلافت ظاهری نبود - ۱۲۰۳
- قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لا اله الا الله بود - ۱۲۰۵
- مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین علیه السلام - ۱۲۲۰

- نتیجه مطلوب، کشف حقیقت ----- ۱۲۲۲
- در ثواب و فواید زیارت ----- ۱۲۲۴
- اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمه اطهار ----- ۱۲۲۵
- جلسه هشتم ----- ۱۲۳۰
- اشاره ----- ۱۲۳۰
- جلسه هشتم (لیلہ یکم شعبان المعظم ۴۵) ----- ۱۲۳۲
- در فرق بین اسلام و ایمان ----- ۱۲۳۳
- در مراتب ایمان ----- ۱۲۳۶
- اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می کنند ----- ۱۲۳۹
- علت پیروی شیعه از علی و اهل بیت علیه السلام و تقلید نکردن از امامان چهارگانه ----- ۱۲۴۱
- امر رسول خداصلی الله علیه وآله به متابعت امت از عترت آن حضرت ----- ۱۲۴۳
- تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست ----- ۱۲۵۰
- آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد ----- ۱۲۵۲
- پیغمبرصلی الله علیه وآله عدد خلفا را دوازده معرفی نموده ----- ۱۲۵۴
- اشاره به مقامات امام جعفر صادق علیه السلام ----- ۱۲۵۸
- ظهور مذهب جعفری ----- ۱۲۶۲
- درد دل بزرگ و بی اعتنایی به عترت ----- ۱۲۶۵
- تأثر فوق العاده ----- ۱۲۶۶
- دلیل طعن شیعه بر صحابه و ازواج رسول الله ----- ۱۲۶۸
- طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی شود ----- ۱۲۷۰
- توجه رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اعمال نیک و بد صحابه ----- ۱۲۸۲
- جواب از بیعت الرضوان ----- ۱۲۸۳
- جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید ----- ۱۲۸۵
- داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر ----- ۱۲۹۱
- پیغمبر امر به پیروی از دروغگویان ننموده ----- ۱۲۹۳
- مخالفت اصحاب در سقیفه ----- ۱۲۹۴

- مخالفت سعد بن عبادہ با ابو بکر و عمر ..... ۱۲۹۴
- قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام در بصره ..... ۱۲۹۴
- سب علی علیه السلام توسط معاویه و عمرو بن عاص علی ..... ۱۲۹۵
- اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است ..... ۱۲۹۹
- صحابه معصوم نبودند ..... ۱۳۰۱
- شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری ..... ۱۳۰۲
- در نقض عهد نمودن صحابه ..... ۱۳۱۱
- محمد و علی صادقین در قرآنند ..... ۱۳۱۲
- در حدیث غدیر و چگونگی آن ..... ۱۳۱۴
- روایت معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم ..... ۱۳۱۷
- طبری و ابن عقده و ابن حداد ..... ۱۳۳۱
- نصیحت عمر توسط جبرئیل ..... ۱۳۳۳
- حدیث اقتداء به أصحاب مخدوش است ..... ۱۳۳۵
- بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند ..... ۱۳۳۵
- قول غزالی در نقض عهد صحابه ..... ۱۳۳۷
- سر العالمین کتاب غزالی است ..... ۱۳۴۰
- شرح حال ابن عقده ..... ۱۳۴۱
- مرگ طبری ..... ۱۳۴۲
- کشته شدن نسائی ..... ۱۳۴۳
- اشکال در کلمه مولی ..... ۱۳۴۵
- نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم ..... ۱۳۵۱
- نظر سبط ابن جوزی در معانی مول ..... ۱۳۵۶
- نظر ابن طلحه شافعی در معانی مولی ..... ۱۳۵۸
- احتجاج علی به حدیث غدیر در رجب ..... ۱۳۶۱
- قرینه چهارم ألسنت اولی بکم من انفسکم ..... ۱۳۶۹
- أشعار حسان در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله ..... ۱۳۷۷

- در عهد شکنی صحابه ..... ۱۳۸۳
- نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه ..... ۱۳۸۴
- قضایوت منصفانه باید کرد ..... ۱۳۹۰
- فرار صحابه در حدیبیه ..... ۱۴۰۱
- خدا می داند که من اهل جدل نیستم ..... ۱۴۰۴
- در حقیقتِ فدک و غصب آن ..... ۱۴۰۶
- نزول آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ ..... ۱۴۰۸
- استشهاد به حدیث لا نورث و جواب آن ..... ۱۴۱۱
- دلایل فاطمه بر رد حدیث لا نورث ..... ۱۴۱۳
- احتجاج علی علیه السلام با ابو بکر ..... ۱۴۱۷
- کلمات ابو بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه علیهما السلام ..... ۱۴۱۹
- قضایوت منصفانه لازم است ..... ۱۴۲۰
- تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابو بکر ..... ۱۴۲۱
- آزار به علی آزار به پیغمبر است ..... ۱۴۲۳
- دشنام دادن به علی دشنام به پیغمبر است ..... ۱۴۲۴
- علی باب علم و حکمت است ..... ۱۴۲۶
- نقل اخبار در وصایت ..... ۱۴۲۹
- سر مبارک رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السلام هنگام وفات ..... ۱۴۳۹
- تحقیق در امر وصایت ..... ۱۴۴۲
- اشعار بعض از صحابه اشاره به وصیت ..... ۱۴۴۳
- اشاره به دستور وصیت ..... ۱۴۴۵
- اطاعت امر پیغمبر واجب است ..... ۱۴۴۸
- منع شدن پیغمبر صلی الله علیه وآله از وصیت ..... ۱۴۴۹
- گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر از وصیت ..... ۱۴۵۰
- در منابع حدیث منع وصیت ..... ۱۴۵۲
- تعصب آدمی را کور و کر می کند ..... ۱۴۶۱

- ۱۴۶۳ ----- اعتراف علماء عامه به اینکه گوینده کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت نداشته
- ۱۴۶۴ ----- اول فتنه در اسلام حضور رسول الله صلی الله علیه وآله -
- ۱۴۶۸ ----- عذر بدتر از گناه
- ۱۴۷۲ ----- اعتراض قطب الدین شیرازی به گفتار عمر
- ۱۴۷۳ ----- مانع نشدن از عهد نامه ابو بکر در وقت مردن
- ۱۴۷۶ ----- مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله صلی الله علیه وآله دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت
- ۱۴۸۱ ----- حکم علی در باره زنی که بچه ی شش ماه زایید
- ۱۴۸۳ ----- رد فدک به فاطمه علیها السلام و مانع شدن عمر
- ۱۴۸۵ ----- رد فدک توسط اولاد فاطمه علیها السلام
- ۱۴۸۷ ----- واگذاری فدک توسط عمر بن عبد العزیز
- ۱۴۸۸ ----- رد فدک توسط عبد الله و مهدی و مأمون عباسی به ورثه فاطمه علیها السلام
- ۱۴۸۹ ----- اثبات نحلّه بودن فدک
- ۱۴۹۱ ----- قول مخالفین که ابو بکر به موجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن
- ۱۴۹۲ ----- شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است
- ۱۴۹۳ ----- خزیمه ذو الشهادتین
- ۱۴۹۴ ----- رد شهود فاطمه
- ۱۴۹۵ ----- مراد از صادقین در آیه محمد و علی علیهما السلام هستند
- ۱۴۹۸ ----- علی افضل صدیقین است
- ۱۵۰۱ ----- علی با حق و قرآن می گردد
- ۱۵۰۴ ----- اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است
- ۱۵۰۶ ----- منصفانه قضاوت عادلانه کنید
- ۱۵۰۸ ----- قضیه جابر و اعطاء مال به او موجب عبرت عقلا می باشد
- ۱۵۱۲ ----- اشکال در نزول آیه تطهیر
- ۱۵۱۳ ----- جواب اشکال و اثبات این که آیه در حق ازدواج نیست
- ۱۵۱۴ ----- زوجات پیغمبر صلی الله علیه وآله داخل اهل بیت نیستند
- ۱۵۱۵ ----- اخبار عامه در نزول آیه تطهیر در شان اهل بیت علیه السلام



۱۵۲۲	حدیث ام سلمه راجع به حریره فاطمه علیهاالسلام و نزول آیه تطهیر
۱۵۲۶	منع خمس از عترت و اهل بیت پیغمبرصلی الله علیه وآله
۱۵۲۹	خدا علی علیه السلام را شاهد پیغمبرصلی الله علیه وآله قرار داده
۱۵۳۴	درد دل های علی علیه السلام
۱۵۳۵	اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی علیه السلام
۱۵۳۹	عدم رضایت، فاطمه علیهاالسلام از ابوبکر و عمر تا آخر عمر
۱۵۴۱	اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است
۱۵۴۵	جواب از خطبه علی علیه السلام با دختر ابی جهل
۱۵۴۷	بیان ابی جعفر اسکافی راجع به جعل اخبار زمان معاویه
۱۵۵۱	اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی نبوده و جواب آن
۱۵۵۲	قلب و جوارح فاطمه مملو از ایمان بود
۱۵۵۲	غضب فاطمه دینی بوده
۱۵۵۳	سکوت فاطمه موجب رضا نبود
۱۵۵۴	علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته
۱۵۵۵	نماز تراویح
۱۵۵۹	عیادت ابی بکر و عمر از فاطمه علیهاالسلام
۱۵۶۲	دفن فاطمه در شب
۱۵۶۳	دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است
۱۵۶۶	جلد ۳
۱۵۶۶	اشاره
۱۵۷۰	فهرست مطالب
۱۵۸۸	مقدمه استاد حسین انصاریان
۱۵۹۲	مقدمه مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی
۱۵۹۴	مقدمه
۱۵۹۸	جلسه نهم
۱۵۹۸	اشاره

- جلسه نهم (لیله شنبه ۲ شعبان المعظم ۴۵) ..... ۱۶۰۱
- ادعای فحاشی شیعیان نسبت به عایشه و جواب آن ..... ۱۶۰۳
- قضیه افک و دوری عایشه از خبث و فحش و قذف ..... ۱۶۰۴
- عدم تماثل زوجین در مدح و ذم ..... ۱۶۰۵
- زن نوح ولوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود ..... ۱۶۰۶
- بیان خیانت زن های نوح و لوط ..... ۱۶۰۸
- معنای آیه شریفه ..... ۱۶۰۹
- اشاره به حالات عایشه ..... ۱۶۰۹
- آزار عایشه به پیغمبر ..... ۱۶۱۲
- گفتار سوده زوجه رسول الله ..... ۱۶۱۵
- مخالفت و جنگ عایشه با علی علیه السلام ..... ۱۶۱۷
- فضائل علی علیه السلام قابل شماره نیست ..... ۱۶۱۸
- اخبار در فضایل و مناقب علی علیه السلام ..... ۱۶۲۰
- دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق می باشد ..... ۱۶۲۲
- کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه ..... ۱۶۳۶
- ممانعت عایشه از دفن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر ..... ۱۶۳۸
- سجده شکر و شادی عایشه در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام ..... ۱۶۴۱
- کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان ..... ۱۶۴۴
- نصایح ام سلمه به عایشه ..... ۱۶۵۱
- یادآوری ام سلمه فضایل علی علیه السلام را برای عایشه ..... ۱۶۵۱
- اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است ..... ۱۶۵۵
- دلایل دیگر بر بطلان اجماع ..... ۱۶۵۵
- اعتراض به شوری ..... ۱۶۵۸
- اعتراض به حکمیت عبد الرحمن بن عوف ..... ۱۶۵۹
- ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام ..... ۱۶۶۱
- خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر است ..... ۱۶۶۲

- ۱۶۶۴ ..... خلافت علی به اجماع نزدیکتر بود
- ۱۶۶۷ ..... علی علیه السلام متمایز از سایر خلفاء بوده
- ۱۶۶۹ ..... اشاره به رؤوس فضائل و کمالات
- ۱۶۷۰ ..... در نسب پاک علی علیه السلام
- ۱۶۷۳ ..... در خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت او با پیغمبر صلی الله علیه وآله
- ۱۶۷۷ ..... در نسب جسمانی علی علیه السلام
- ۱۶۷۹ ..... اشکال در پدر ابراهیم که آزر بوده و جواب آن
- ۱۶۸۱ ..... آباء و امهات پیغمبر همگی مؤمن بالله بودند
- ۱۶۸۶ ..... اختلاف در ایمان ابی طالب
- ۱۶۸۷ ..... اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب
- ۱۶۸۹ ..... در حدیث ضحضاح و جواب آن
- ۱۶۹۰ ..... مجعول بودن حدیث ضحضاح
- ۱۶۹۱ ..... دلایل ایمان ابوطالب
- ۱۶۹۴ ..... اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب
- ۱۶۹۶ ..... اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او می باشد
- ۱۷۰۱ ..... اقرار ابوطالب دم مرگ به لا اله الا الله
- ۱۷۰۳ ..... گفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتداء بعثت
- ۱۷۰۸ ..... چون محمد بن ابی بکر رحمه الله پیرو علی علیه السلام بوده لذا او را خال المؤمنین نمی خوانند
- ۱۷۱۴ ..... آیات و اخبار لعن معاویه و یزید
- ۱۷۱۷ ..... کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن علیه السلام و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره
- ۱۷۲۱ ..... کشتار بسر بن اراطه به امر معاویه «سی هزار مسلمان مؤمن را»
- ۱۷۲۳ ..... امر معاویه به سب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار
- ۱۷۳۰ ..... دشمن علی کافر است
- ۱۷۳۴ ..... در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند
- ۱۷۴۳ ..... دلایل دیگر بر ایمان ابی طالب
- ۱۷۴۵ ..... ایمان آوردن جعفر طیار به امر پدر

- اسلام عباس پنهانی بوده ..... ۱۷۵۲
- علت پنهان داشتن ایمان توسط ابوطالب ..... ۱۷۵۳
- در واقع سنی ها رافضی و شیعه ها سنی می باشند. .... ۱۷۵۶
- دلایل حلیت متعه ..... ۱۷۵۸
- روایات اهل تسنن در حلیت متعه ..... ۱۷۶۰
- اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم به عدم نسخ متعه نموده اند ..... ۱۷۷۴
- تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است ..... ۱۷۷۷
- دلایل عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبرصلی الله علیه وآله ..... ۱۷۷۹
- مجتهد می تواند تغییر احکام دهد؟ ..... ۱۷۸۴
- منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا ..... ۱۷۸۷
- ولادت علی علیه السلام درخانه کعبه ..... ۱۷۹۱
- نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب ..... ۱۷۹۴
- ثبت نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلا ثبت ..... ۱۷۹۶
- نزول لوح بر ابوطالب جهت نامگذاری علی علیه السلام ..... ۱۸۰۵
- نام علی جزء اذان و اقامه نیست ..... ۱۸۰۹
- در زهد و تقوی علی علیه السلام ..... ۱۸۱۰
- خبر عبد الله رافع ..... ۱۸۱۱
- خبر سوید بن غفله ..... ۱۸۱۳
- حلوا نخوردن علی علیه السلام ..... ۱۸۱۵
- در لباس و پوشش علی علیه السلام ..... ۱۸۱۶
- گفتار ضرار با معاویه ..... ۱۸۱۹
- بشارت پیغمبرصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام درزهد ..... ۱۸۲۱
- خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را امام المتقین خواندند ..... ۱۸۲۳
- اهل حقیقت ، قضاوت منصفانه نمایند ..... ۱۸۲۸
- سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیاء از میان امتها به واسطه نداشتن یاور ..... ۱۸۳۱
- شباهت علی با هارون در موضوع خلافت ..... ۱۸۳۴

- ۱۸۳۸ ----- علت قعود علی علیه السلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا
- ۱۸۳۹ ----- بیانات علی در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۱۸۴۳ ----- نامه علی علیه السلام به اهل مصر
- ۱۸۴۴ ----- خطبه امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر
- ۱۸۴۶ ----- خطبه شقشقیه
- ۱۸۴۸ ----- اشکال در خطبه شقشقیه و جواب آن
- ۱۸۴۹ ----- اشاره به شخصیت سید رضی رحمه الله
- ۱۸۵۰ ----- خطبه شقشقیه قبل از ولادت سید رضی در کتب ثبت بوده
- ۱۸۵۶ ----- جلسه دهم
- ۱۸۵۶ ----- اشاره
- ۱۸۵۸ ----- جلسه دهم (لیله یک شنبه سیم شعبان المعظم ۴۵)
- ۱۸۵۸ ----- سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن
- ۱۸۶۳ ----- مجاب شدن عمر توسط زنی در یک مسئله شرعی
- ۱۸۷۰ ----- ادعای عدم وفات پیامبر (ص) توسط عمر گوشزد نمودن اشتباهش توسط حضرت علی (ع)
- ۱۸۷۳ ----- امر نمودن عمر به رجم پنج نفر زانی (و متوجه ساختن علی علیه السلام او را به اشتباه در حکم)
- ۱۸۷۶ ----- امر نمودن عمر به رجم زن حامله و منع نمودن علی
- ۱۸۷۸ ----- امر نمودن عمر به رجم زن دیوانه و مانع شدن علی علیه السلام
- ۱۸۸۲ ----- بیان ابن صباغ مالکی در فضائل و علوم علی علیه السلام و نصب حضرت توسط پیامبر به مقام قضاوت
- ۱۸۸۷ ----- اشتباه عمر در مورد تیمم در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله و حکم غلط دادن در زمان خلافت
- ۱۸۹۰ ----- حضور تمامی علوم در نزد حضرت علی (ع)
- ۱۸۹۱ ----- دفاع نمودن معاویه از مقام علی علیه السلام
- ۱۸۹۳ ----- اقرار عمر به ناتوانی در پاسخگویی و عدم حل مشکل در نبود علی (ع)
- ۱۸۹۸ ----- علی اولی و احق به مقام خلافت بوده
- ۱۸۹۹ ----- قضاوت منصفانه لازم است
- ۱۹۰۰ ----- مثل دزد و زوار
- ۱۹۰۲ ----- قبول دیانت نباید کورکورانه باشد

- بنده دیانت را از روی تحقیق قبول نمودم ..... ۱۹۰۳
- امر پیغمبر به اطاعت علی علیه السلام ..... ۱۹۰۶
- علماء اهل سنت نمی خواهند با شیعیان همکاری کنند ..... ۱۹۰۹
- اختلاف در سجده بر تربت ..... ۱۹۱۱
- ابراز حقیقت توأم با تأثر ..... ۱۹۱۲
- در فقدان آب برای غسل باید تیمم نمود ..... ۱۹۱۳
- فتوای ابوحنیفه بر جواز غسل و وضو با نبیذ در صورت فقدان آب ..... ۱۹۱۴
- فتوی اهل سنت به شستن پاها در وضو خلاف نص صریح قرآن ..... ۱۹۲۰
- فتوی اهل سنت در جواز مسح روی چکمه خلاف نص صریح قرآن ..... ۱۹۲۲
- فتاوی اهل سنت در جواز مسح نمودن بر عمامه خلاف نص صریح قرآن ..... ۱۹۲۴
- توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است ..... ۱۹۲۵
- سجده بر مهرتوسط شیعیان ..... ۱۹۲۸
- علت برداشتن شیعیان مهر هایی با خود برای سجده ..... ۱۹۲۹
- علت سجده نمودن بر خاک کربلا ..... ۱۹۲۹
- عمل علماء اهل سنت موجب تعجب است ..... ۱۹۳۸
- عزل ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره براءت بر اهل مکه ..... ۱۹۳۹
- علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام در ظاهر ..... ۱۹۴۳
- نصب علی (ع) به قضاوت توسط پیامبر(ص) در یمن ..... ۱۹۴۶
- علی علیه السلام بعد از پیغمبر هادی امت بوده. ..... ۱۹۵۰
- دسیسه های دشمنان در مقابل علی علیه السلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت ..... ۱۹۵۲
- اشاره به علل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین ..... ۱۹۵۴
- خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره و صفین و نهروان ..... ۱۹۵۷
- علم غیب را غیر از خدا احدی نداند ..... ۱۹۶۶
- علم غیب از جانب خدا افزای بر انبیاء و اوصیاء می شود ..... ۱۹۶۹
- علم بر دو قسم است ذاتی و عرضی ..... ۱۹۷۰
- دلایل قرآنی به علم غیب انبیاء و اوصیاء ..... ۱۹۷۳

- ۱۹۷۵ ----- مدعیان علم غیب
- ۱۹۷۷ ----- انبیاء و اوصیاء عالم به غیب بودند
- ۱۹۸۱ ----- ائمه طاهرين خلفاء بر حق و عالم به غیب بودند
- ۱۹۸۳ ----- درنقل روات و ناقلين حديث مدینه
- ۱۹۹۴ ----- حديث أنا دارالحکمه
- ۱۹۹۹ ----- تبیین حديث
- ۲۰۰۰ ----- علی علیه السلام عالم به غیب بود
- ۲۰۰۱ ----- علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن بود
- ۲۰۰۲ ----- پیغمبر صلی الله علیه وآله هزار باب از علم در سینه علی علیه السلام باز نمود
- ۲۰۰۸ ----- در طرق افاضه علم رسول الله به علی علیه السلام
- ۲۰۱۲ ----- در جفر جامعه و چگونگی آن
- ۲۰۱۶ ----- خبر حضرت رضا در عهد نامه مأمون از مرگ خود
- ۲۰۱۹ ----- دادن کاب مختومی توسط جبرئیل به امیر المؤمنین وصی رسول الله صلی الله علیه وآله
- ۲۰۲۶ ----- نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلونی دادن علی علیه السلام
- ۲۰۳۴ ----- خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین علیه السلام گردید
- ۲۰۳۵ ----- خبر علمداری حبیب بن حمار
- ۲۰۳۷ ----- خبر از مغیبات
- ۲۰۳۷ ----- خبر از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون
- ۲۰۴۱ ----- خبر از کشته شدن ذو النديه قبل از شروع به جنگ
- ۲۰۴۳ ----- خبر کشته شدن خود توسط ابن ملجم
- ۲۰۴۷ ----- علمیت و افضلیت علی علیه السلام
- ۲۰۵۱ ----- به فرموده پیغمبر علی اعلم امت بوده
- ۲۰۵۷ ----- اخبار علی از کرات جویه طبق هیئت جدید
- ۲۰۵۹ ----- گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی
- ۲۰۶۲ ----- گفتار گوستاو لوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب
- ۲۰۶۳ ----- هدیه ساعت سخت مسلمین توسط هارون به شارلمان

- ۲۰۶۸ ----- جمع علوم منتهی به علی علیه السلام می شود
- ۲۰۶۹ ----- اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمیه علی علیه السلام
- ۲۰۷۱ ----- خبر ولادت امام حسین علیه السلام و تهنیت ملائکه و امت به رسول اکرم صلی الله علیه وآله
- ۲۰۷۲ ----- قضاوت منصفانه
- ۲۰۷۳ ----- بیانات نواب در قبول تشیع
- ۲۰۷۶ ----- تشیع اختیار نمودن شش نفر از اهل تسنن
- ۲۰۸۱ ----- عید میلاد حسینی
- ۲۰۸۴ ----- آغاز منبر
- ۲۰۸۵ ----- آزادی مجاز و حقیقت
- ۲۰۸۷ ----- اطاعت خدا و پیغمبر و اولی الامر واجب است
- ۲۰۸۷ ----- عقیده اهل تسنن در معانی اولی الامر
- ۲۰۸۸ ----- صاحب امر به سه قسمند
- ۲۰۸۹ ----- انتخاب شدگان بنی اسرائیل توسط جناب موسی فاسد شدند
- ۲۰۸۹ ----- بشر قدرت انتخاب امیر صالح کامل را ندارد
- ۲۰۹۰ ----- سلاطین و امراء اولی الامر نمی باشند
- ۲۰۹۲ ----- هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمی باشد
- ۲۰۹۳ ----- اولی الامر باید منصوب و منصوص من جانب الله باشد
- ۲۱۰۰ ----- اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه
- ۲۱۰۲ ----- اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت
- ۲۱۰۳ ----- اشکال در اینکه چرا اسامی ائمه در قرآن نیامده
- ۲۱۰۴ ----- جواب اشکال
- ۲۱۰۵ ----- عدد رکعات و اجزاء نماز در قرآن نیامده
- ۲۱۰۷ ----- مراد از اولی الامر ، علی و ائمه از عترت طاهره هستند
- ۲۱۱۱ ----- در باب اسامی و اعداد ائمه اثنا عشر
- ۲۱۱۷ ----- عدد خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله دوزاده است
- ۲۱۲۱ ----- عادت جاهلانه و تعصب ، مانع از وصول به حقیقت است



- بیان جاحظ در وصول الی الحق - ۲۱۲۲
- اقرار منصفانه شیعیان - ۲۱۲۳
- تذکرات و نصایح مشفقانه به برادران شیعه و سنی - ۲۱۲۵
- اتحاد و اتفاق موجب سیادت است - ۲۱۲۷
- مواعظ مشفقانه به برادران شیعه و سنی - ۲۱۲۸
- سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدایی می باشد - ۲۱۳۰
- فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمی باشد - ۲۱۳۵
- سعادت و سیادت امت در پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام است - ۲۱۳۷
- توضیح لازم - ۲۱۴۴
- اجازه نامه - ۲۱۴۷
- اجازه نامه - ۲۱۴۹
- اجازه نامه - ۲۱۵۳
- اجازه نامه - ۲۱۵۵
- اجازه نامه - ۲۱۵۷
- طرق الزیدیه - ۲۱۶۳
- درباره مرکز - ۲۱۶۶

سرشناسه : سلطان الواعظین، محمد، ۱۲۷۶ - ۱۳۵۰.

Soltanolvaezin, Mohammad

عنوان و نام پدیدآور : شب های پیشاور / مولف سلطان الواعظین شیرازی ؛ محقق عبدالرضا درایتی ؛ [به سفارش] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: دارالتهذیب ، ۱۳۹۵ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ج.۱: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۱-۰ ؛ ج.۲: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۱-۸ ؛ ج.۳: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۲-۵ :

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : Shi'ah -- Controversial literature

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : Sunnites -- Apologetic works

موضوع : شیعه امامیه -- دفاعیه ها

موضوع : Imamite Shia'h -- Apologetic works\*

شناسه افزوده : درایتی، عبدالرضا، ۱۳۵۲ -

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده : The World Center for Shite Studies

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/س۸ش ۲ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۴۴۰۳۵۳۱

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

ص: ۱







مقدمه استاد حسین انصاریان ۱۵

مقدمه مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی ۱۹

مقدمه محقق ۲۱

سؤالاتی پیرامون خلافت و امامت ۲۵

سؤالاتی پیرامون احکام ۴۲

مختصری از شرح حال مؤلف ۵۷

روش تحقیق ۵۹

مقدمه مؤلف ۶۵

۱- اعتراض اهل ادب و جواب به آنان ۶۸

۲- اعتراض اهل خبر و جواب به آنها ۶۹

۳- اعتراض محافظه کاران و جواب به آنها ۷۰

غرض ورزی دکتر هیکل مصری ۸۱

احمد امین مصری و فجر الاسلام ۸۴

جواب کاشف الغطاء به احمد امین در کتاب اصل الشیعه ۸۶

مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن ۸۹

منصفانه قضاوت کنید ۹۵

طول عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خرق عادت است ۱۰۲

احمد کسروی و ترهات او و اشاره به جواب مقالات او ۱۱۲

نظری به علت چاپ این کتاب ۱۱۶

مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علمای سنت و جماعت است ۱۱۸

اشاره به غلط کاری احمد امین و جواب آنها ۱۲۰

اشاره به غلط گویی های کسروی و جواب آنها ۱۳۲

کتب علمای عامه در فضایل عترت و اهل بیت طهارت ۱۴۰

اشعار امام شافعی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام ۱۴۲

اخبار در فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام ۱۴۶

اخبار به وجود حضرت مهدی از طرق اهل تسنن ۱۵۴

حدیث عجیبی در فضایل علی علیه السلام و اشاره به حضرت مهدی ۱۶۷

حملات کسروی به دین مقدس اسلام و جواب آن ۱۷۱

آغاز سفر ۱۸۳

مجلس مناظره ۱۸۶

«جلسه اول». ۱۸۹

جلسه اول «لیله جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵» ۱۹۱

تعیین نسبت خانوادگی ۱۹۴

سؤال و جواب هارون و موسی بن جعفر علیه السلام در باب ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله ۱۹۶

دلایل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند ۲۰۱

پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را به جمع و تفریق ادا می فرمود ۲۱۰

علت مهاجرت اجداد مؤلف به ایران سید امیر محمد عابد ۲۲۸





حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان ۲۲۹

سید امیر احمد شاه چراغ ۲۳۱

جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ ۲۳۲

پیدا شدن جسد شاه چراغ ۲۳۳

سید علاء الدین حسین ۲۳۴

سید امیر محمد عابد و فرزند ایشان سید ابراهیم مجاب ۲۳۶

فجایع اعمال بنی امیه ۲۳۷

واقعه شهادت زید بن علی علیه السلام ۲۳۷

شهادت جناب یحیی ۲۴۰

پیدایش قبر علی علیه السلام ۲۴۱

اختلاف در مدفن علی علیه السلام ۲۴۳

فرزندان ابراهیم مجاب ۲۴۶

سادات شیرازی در تهران ۲۴۸

ماده ی تاریخ ۲۵۲

وفات مرحوم آقای اشرف الواعظین شیرازی طاب ثراه ۲۵۲

«جلسه دوم». ۲۵۷

جلسه دوم «لیله شنبه ۲۴ رجب ۱۳۴۵» ۲۵۹

اشکال نمودن بر مذهب شیعه ۲۶۰

پاسخ به اشکال تراشی های مخالفین ۲۶۳

معنای شیعه و حقیقت تشیع ۲۶۴



آیات و اخبار در تشریح مقام تشیع ۲۶۷

مقام سلمان و ابوذر و مقداد و عمار ۲۷۹

علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء و دیالمه و غازان خان و شاه خدابنده ۲۸۲

ظهور تشیع در دوره ی مغول ها ۲۸۸

مناظره ی علامه حلی با قاضی القضاة ۲۸۸

اسلام تفاخرات نژادی را از بین برد ۲۹۲

تمام فساد و جنگ ها روی تفاخرات نژادی می باشد ۲۹۵

عقاید غلات و مذمت آنها و لعن عبدالله بن سبأ ۲۹۷

اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن ۳۰۷

در معنای «یس» و اینکه «س» نام مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد ۳۰۸

مراد از آل یاسین آل محمدند ۳۰۹

صلوات بر آل محمد صلی الله علیه و آله سنت و در تشهد نماز واجب است ۳۱۳

«جلسه سوم». ۳۲۱

جلسه سوم «لیله یکشنبه ۲۵ رجب ۱۳۴۵» ۳۲۳

عقاید زیدیه ۳۲۴

عقاید کیسانیه ۳۲۶

عقاید قداحیه ۳۲۸

عقاید غلات ۳۲۹

عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه ۳۳۰

اشکال راجع به خبر معرفت ۳۳۴



جواب از اشکال ۳۳۵

اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم ۳۳۷

اخبار رؤیه الله تعالی از اهل تسنن ۳۴۱

دلایل و اخبار بر عدم رؤیه الله تعالی ۳۴۷

اشاره به خرافات صحیحین ۳۴۹

سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت ۳۵۲

انصاف موجب بینایی و اسباب سعادت است ۳۵۸

نسبت شرک دادن به شیعه ۳۶۳

در بیان اقسام شرک ۳۶۶

شرک جلی ۳۶۶

شرک در ذات ۳۶۷

عقاید نصاری □ ۳۶۷

شرک در صفات ۳۶۸

شرک در افعال ۳۶۹

شرک در عبادت ۳۷۰

در باب نذر ۳۷۳

شرک خفی ۳۷۶

شرک در اسباب ۳۷۸

شیعه از هیچ راهی مشرک نیست ۳۷۸

آوردن آصف تخت بلقیس را نزد سلیمان ۳۸۰



آل محمد وسایط فیض حق اند ۳۸۴

حدیث ثقلین ۳۸۶

دقت نظر خالی از تعصب، موجب سعادت است ۳۸۷

بخاری و مسلم از رجال مردود و جعل نقل خبر نموده اند ۳۹۱

خبر مضحک و اهانت به رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم ۳۹۶

در اسناد حدیث ثقلین ۳۹۹

حدیث سفینه ۴۰۴

دعای توسل ۴۱۴

شهادت شهید اول به فتوای ابن جماعه ۴۱۷

شهادت شهید ثانی به سعایت قاضی صیدا ۴۲۰

گفتار نیک جهت جلب مردم منصف ۴۲۲

اشاره به اعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افغانه با ایرانیان ۴۲۳

تجاوزات خان خیوه به ایران و فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان ۴۲۴

فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان و حملات عبدالله خان ازبک به خراسان ۴۲۶

رفتار امرای افغانه با شیعیان افغانستان ۴۲۷

تقدیر از امیر امان الله خان ۴۲۸

شهادت شهید ثالث ۴۲۹

اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن ۴۳۰

در آداب زیارت ۴۳۲



نماز زیارت و دعای بعد از نماز ۴۳۳

بوسیدن آستانه قباب ائمه شرک نیست ۴۳۶

به خاک افتادن و سجده نمودن برادران حضرت یوسف ۴۳۸

بقای روح بعد از فنای جسم ۴۴۰

اشکال به بقای روح و جواب آن ۴۴۲

ظهور اهل مآدّه و طبیعت و مقابله ذیمقراطیس با سقراط حکیم ۴۴۲

اقوال علمای الهی اروپا ۴۴۳

دفاع مخالفین از خلافت معاویه و یزید و کفر آنها و جواب آن ۴۴۷

دلایل بر کفر و ارتداد یزید ۴۴۸

جواز علمای اهل تسنن بر لعن یزید پلید ۴۵۳

قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید ۴۵۶

سرباز گمنام ۴۶۱

آل محمد شهدای راه حق و زنده هستند ۴۶۳

«جلسه چهارم». ۴۶۸

جلسه چهارم «لילה دوشنبه ۲۶ رجب ۱۳۴۵». ۴۷۰

منت بر ما نهاده کشف حقیقت نمودید ۴۷۰

بحث در اطراف امامت ۴۷۱

بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن و کشف حقیقت ۴۷۲

دللی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست ۴۷۴

امر عجیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف ۴۷۵



رد امامان و علمای اهل تسنن به ابوحنیفه ۴۷۹

امامت در عقیده شیعه ریاست عالیّه الهیه است ۴۸۴

مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است ۴۸۸

در اختلاف مراتب انبیاء ۴۹۰

خصیصه ی نبوت خاصّه ۴۹۲

دلایل بر اثبات مقام نبوت از برای علی به حدیث منزلت ۴۹۶

اسناد حدیث منزلت از طرق عامّه ۴۹۷

شرح حال آمدی ۵۰۴

سند حدیث منزلت از عمر بن الخطاب ۵۰۶

حکم خبر واحد در مذهب جماعت ۵۰۸

اثبات منازل هارونی برای علی علیه السلام ۵۱۳

علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود ۵۱۹

به امر پیغمبر تمام درهای خانه ها به مسجد بسته شد مگر در خانه علی علیه السلام ۵۲۴

تقاضای پیغمبر از علی برای وزارت خود ۵۳۸

«جلسه پنجم». ۵۴۶

جلسه پنجم «لیله سه شنبه ۲۷ رجب ۱۳۴۵» ۵۴۸

کلمه منزلت افاده عموم می کند ۵۴۸

حدیث منزلت در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده ۵۵۲

خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هارون را و فریب دادن سامری بنی اسرائیل را به گوساله پرستیدن ۵۵۸

مطابقت حالات امیرالمؤمنین علیه السلام با هارون علیه السلام ۵۵۹

حدیث الدار یوم الانذار و تعیین نمودن پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را به خلافت ۵۶۲

احادیث مصرّحه ی به خلافت علی علیه السلام ۵۷۰

شیخ باز هم به صدا آمد ۵۸۳

احدی منکر فضل صحابه نیست، ولی باید انتخاب افضل نمود ۵۸۴

نقل خبر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که مجعول است ۵۸۵

شرح حال ابوهریره و مذمت آن ۵۸۹

علی از حق و قرآن جدا نمی باشد ۵۹۰

مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین ۵۹۶

نسبت های دروغ و تهمت های علمای سنی به شیعیان ۵۹۶

تهمت های ابن عبد ربه به شیعیان ۵۹۷

تهمت های ابن حزم ۶۰۰

تهمت های ابن تیمیّه ۶۰۱

غلط کاریهای شهرستانی ۶۰۸

اخبار در مذمت ابوهریره و حالات آن ۶۱۰

شرکت ابوهریره با بسر بن ارطاه در ظلم و کشتار مسلمین ۶۱۲

مردود بودن ابوهریره و تازیانه زدن عمر به او ۶۱۶

در جواب حدیث مجعولی که خدا فرموده من از ابی بکر راضیم، آیا او هم از من راضی هست یا نه؟ ۶۲۳

اخبار در فضیلت ابی بکر و عمر و رد آنها ۶۲۴

رد خبری که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت اند ۶۳۰

در حدیث حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت ۶۳۴

رد جواب خبری که ابی بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند ۶۳۹

فاطمه بهترین زنان عالم است ۶۴۰

اقرار شافعی به وجوب حبّ اهل البیت ۶۴۹

علی علیه السّلام محبوب ترین مردان نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله ۶۵۱

حدیث طیر مشوی ۶۵۶

بیان حقیقت ۶۶۳

اهل ذکر آل محمّدند ۶۶۶

نقل آیه در طریقه ی خلافت خلفای اربعه و جواب آن ۶۶۷

استدلال به آیه غار و جواب آن ۶۷۲

شواهد و امثال ۶۷۷

ابراز حقیقت ۶۷۹

بلعم بن باعوراء ۶۸۰

برصیصای عابد ۶۸۱

نزول سکینه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله ۶۸۳

ص: ۱۴

هو المعین

ایامی که کلاس ششم ابتدایی را می گذراندم، در محل زندگیم خیابان لر زاده که یکی از خیابان های فرعی میدان خراسان تا میدان قیام بود، از برکت وجود علمای منطقه و ائمه جماعات و مردم مؤمن به هر مناسبتی: محرم و صفر، فاطمیه، رجبیه، شعبانیه و ماه مبارک رمضان مجالس مختلف مذهبی تشکیل می شد، که سهم مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر برهان در این زمینه از همه بیشتر بود، در آن منطقه در مجالس مذهبی اش از سخنرانان و خطبای به نامی چون خطیب مشهور حاج شیخ محمد تقی فلسفی، حاج سید مهدی قوام، حاج سید اسماعیل شفیعی، حاج سید رضا غروی شاهرودی، حاج میرزا علی حصه ای، حاج محقق خراسانی و سلطان الواعظین شیرازی که از جایگاه ویژه ای در علم و عمل و همچنین

میان مردم محل برخوردار بود استفاده می شد، من جذب این سخنرانان و خطباء بخصوص سخنرانی و خطابه های سلطان الواعظین که اکثر بحث و سخنرانی هایش پیرامون ولایت اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان صاحب ولایت کلبه قطیفه الهی بود شدم و با او پیوندی عاطفی پیدا کردم، تا زمانی که دست رحمت الهی مرا به حوزه علمیه قم رهسپار کرد.

در ایام تحصیل روزهای پنج شنبه و جمعه برای زیارت پدر و مادرم که از بزرگان و وابستگان به اهل بیت علیهم السلام گریه کنندگان ناب حضرت امام حسین علیه السلام

ص: ۱۵

بودند به تهران می آمدم و این در زمانی بود که سلطان الواعظین بر اثر بیماری قلبی خانه نشین بود، با سابقه آشنایی ام با سخنرانی هایش و منبرهایش پنجشنبه به اجازه خود او از ساعت نه صبح تا دوازده ظهر به عیادتش می رفتم و از مباحث شیرین و پر بارش بهره مند می شدم، انس طرفین ما دو نفر به یکدیگر تبدیل به انس و الفتی شد، تا جایی که آن وجودبزرگوار مرا که هنوز در سخنرانی پختگی لازم را نداشتم به جای خود به مجالس یا منبرهای ایام تبلیغش می فرستاد و این کار او در رشد من و باز شدن گویایی ام در سخنرانی های مذهبی اثر فوق العاده گذاشت.

او مردی با صلابت، با کرامت، اصیل و فوق العاده منبع الطبع و اخلاقی بود به پاس داشت و احترام علما پافشاری داشت در تشویق طلاب زبانی شیرین با او بود، افرادی معدود از علما و تجار محل که مرا در انس با او شناخته بودند گاهی پول قابل توجهی در اختیارم می گذاشتند که به آن حضرت تقدیم کنم، تا پایان عمرش یک بار هیچ پولی را نپذیرفت، تکیه و توکلش به خداوند عجیب بود، داستان سفرش به پیشاور و مباحث مستدل ده شبه آن شهر را خودش یک بار برایم تعریف کرد، شیرینی بازگو کردن سفرش هنوز در ذائقه ام چون عسل شیرین است، امید داشتم تا پیش از درگذشتش بقیه کتاب های او که بیش از چهل جلد می شد چاپ شود ولی این امید در دلم ماند و لباس تحقق نپوشید تا لحظات مرگش از عیادتش باز نایستادم، شاهد درگذشتش بودم که با ذکر مداوم همراه بود و نهایتاً روح بلندش به ملکوت پرواز کرد و در جوار حضرت معصومه سلام الله علیها در شهر قم آشیانه آل محمدصلی الله علیه وآله آرام گرفت.

همواره با کتاب با ارزشش (شبهای پیشاور) زنده است. مرحوم انصاری ریاست محترم مجمع جهانی شیعه شناسی آرزوی چاپ این کتاب را در مجمع داشت کتاب چاپ شد ولی حجت الاسلام انصاری به دیار باقی شتافته بود و چاپ آن را ندید، مسلماً بهره اش نصیب او هم خواهد بود از مجمع جهانی شیعه شناسی و دست اندرکارانش بسیار تقدیر می کنم که این کتاب با ارزش و گرانبها را به جامعه اسلامی عرضه کردند، برای مؤلفش درخواست رحمت خاص و رضوان از حضرت حق دارم.

۸/۸/۱۳۹۵

حسین انصاریان

ص: ۱۷





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين عليهم السلام

خداوند تبارک و تعالی مومنین را به اطاعت از خود و پیامبر اکرمش صلی الله علیه و آله و اولی الامر سفارش و دستور می دهد که : (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ای اهل ایمان ! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید. (سوره النساء آیه ۵۹) بعد از نزول این آیه شریفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد، مراد از اولی الامر چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «هم خلفائی و ائمه المسلمین» حال این که خلفاء و ائمه المسلمین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی باید باشند مورد اختلاف بین مسلمین شد تا جایی که مبحث امامت و خلافت بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بحث اینکه امامت یک امر الهی و انتصابی است یا انتخابی محققان و پژوهشگران را به خود مشغول کرده.

و در طول تاریخ قلم پژوهشگران را و هر صاحب قلمی در حد توان خویش در این زمینه به بررسی مسأله امامت و جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته و همچنین مناظره هایی و مباحثاتی در جانشینی و خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بین علمای مسلمانان صورت گرفته از جمله این کتاب حاضر است که بین یکی از

علمای شیعه مرحوم سلطان الواعظین شیرازی و علمای اهل سنت کشمیر صورت گرفته که در آن به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتب معروف اهل تسنن ذکر شده، استدلال شده است.

به امید اینکه این کتاب مورد تحقیق و توجه عموم مردم قرار گیرد و نشان دهنده راه و دست گیرنده و هدایت کننده باشد.

در پایان از همکاران مجمع که در انجام این کار تقبل زحمت فرمودند کمال تشکر می کنیم و خداوند را سپاس گذاریم که معارف دینی را همواره از رهگذر همت مؤلفان حقیقت جو یاری رسانده است.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجرا، ادام الله ظلّه و دامت افاضاته.

والسلام علیکم و علی جمیع اخواننا المؤمنین

آیت پیمان

مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی

ص: ۲۰

با وجود مقدمه مفصلی که مؤلف بر کتابش نوشته است، بنا نداشتم مقدمه ای بنویسم، لکن نکته مهمی که در سرتاسر این کتاب به آن پرداخته نشده، مرا بر این داشت تا درباره ی آن موضوع نکاتی را به اختصار یادآور شوم.

در میان مذاهب اسلامی تنها مذهب برخاسته از قرآن و سنت راستین رسول اکرم صلی الله علیه وآله، مذهب شیعه است. تشیع در هیچ زمان و در هیچ وضعیتی با ظلم و استبداد سازش ننموده و تسلیم حکومت ها و حاکمان جور نشده است. از این رو همواره مورد تهاجم دشمنان بوده و حکومت های استبدادی از هرگونه تلاش برای ضربه زدن بر این مذهب کوتاهی نکردند.

شیعه با تمسک به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که در وصیتش به حسنین علیه السلام فرمود: «کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً»؛<sup>(۱)</sup> «دشمن ظالمان و یاور مظلومان باشید» همواره با همه مظاهر استبداد در ستیز بوده و حمایت از مظلومان را شعار خویش قرار داده است.

در مکتب خلفاء نه تنها اثری از مبارزه با ظلم پیشگان و حکومت های مستبد به چشم نمی خورد، بلکه تمام تلاش خود را در توجیه استبداد حکومت های جور به کار برده و با احادیثی که به رسول اکرم صلی الله علیه وآله نسبت داده اند، به پیروان خود القا

ص: ۲۱

---

۱- نهج البلاغه، ص ۹۷۷، نامه ی ۴۷ (من وصیته له للحسن والحسین علیه السلام لما ضربه ابن ملجم).

می کنند که وظیفه ملت فرمان برداری از حاکمان جامعه است؛ اگرچه آنان دامنشان به ظلم و ستم آلوده باشد؛ زیرا آنان مسئول کارهای خویش و ملت نیز مسئول کارهای خود است.<sup>(۱)</sup>

با توجه به آنچه بیان شد، همواره حکومت ها، با تمام توان و امکانات خود در حال مبارزه با مذهب شیعه بوده و از گسترش فرهنگ ظلم ستیز آن جلوگیری کرده اند. یکی از روش هایی که از آن استفاده کرده اند، محکوم و مقصر جلوه دادن مذهب تشیع است.

شیعه را طوری معرفی کردند که چون با اکثریت مسلمانان تطابق ندارد راه صواب را نمی پیماید؛ در نتیجه همیشه باید پاسخگوی اعتقادات و اعمال خود باشد. این مسئله به طور طبیعی فرصت پرسش گری و انتقاد به اعتقادات و عملکرد عموم اهل تسنن را از شیعیان سلب کرده است. گرچه ما نمی گوییم شیعیان باید همیشه آغازگر و مهاجم باشند؛ اما دفاع همیشگی به نفع این مذهب نخواهد بود.

بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تاکنون همواره شیعیان متهم شناخته شده و علاوه بر تهمت ها و دروغ هائی که به این مذهب نسبت می دهند، با طرح انبوهی از سؤالات و شبهات و جو سازی منفی، این مذهب را در نظر سایر مسلمانان، مذهبی باطل و بیگانه با اسلام معرفی کرده اند.

چهار مذهب تسنن با وجود اینکه دلیلی از قرآن و حدیث صحیح، بر پیروی از آنها ندارند و با وجود همه اختلافاتی که با یکدیگر دارند، جزء مذاهب رسمی

ص: ۲۲

---

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۴۷۴، کتاب الاماره، باب فی طاعة الامر وان منعوا الحقوق.

اسلامی شناخته شده اند؛ اما مذهب شیعه که با تمسک به آیات قرآن و احادیث صحیح نبوی، همان مذهبی است که تمام مسلمانان باید از آن پیروی کنند، مذهب رسمی اسلامی قلمداد نمی شود.

اگر تنها دروغ ها و تهمت هایی که به شیعه نسبت داده اند آشکار شود، اثبات حقیقت این مذهب نیاز به هیچ گونه دلیلی ندارد.

اگر تاکنون نیمی از آنچه اهل تسنن به عنوان سؤال و شبهات بر ضد شیعه مطرح کرده اند، بر عملکرد و اعتقادات اهل تسنن مطرح می شد، نتیجه غیر از آن بود که امروز شاهدیم.

اگر در مجامع علمی و جلسات و مناظرات و مباحثی که بین شیعه و سنی صورت می گرفت درمقابل هر شبهه ای که بر مذهب تشیع وارد می شد یک سؤال و شبهه هم بر مذهب تسنن مطرح می شد، وضع شیعه امروز این گونه نبود.

برادران اهل تسنن! قبل از آنکه برای اعمال و اعتقادات شیعیان دنبال دلیل قرآنی و روائی بگردید، کمی به اعتقادات و اعمال خود فکر کنید؛ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با آیات قرآن یا احادیث صحیح نبوی تأیید شده است؟ شما که در هر بحثی مدعی هستید شیعیان باید از قرآن دلیل بیاورند، آیا خود می توانید بر اعتقادات و اعمالتان از آیات قرآن دلیل بیاورید؟ چرا در مناظرات و مباحثات علمی به جای آنکه به کتب و احادیث مورد قبول طرفین استدلال کنید، به کتب روایی خود تمسک جسته و دلیل بر حقیقت خود را هر آنچه خود نقل کرده اید، می دانید؟ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با احادیث مورد قبول شیعه و سنی قابل اثبات است؟

برادران اهل تسنن! خوب است بدانید که بسیاری از اعتقادات و اعمال شیعیان

را می توان از منابع اهل تسنن اثبات کرد. به همین دلیل مقتضی است هر عاقل منصف، وجدان خود را حاکم نموده و ببیند مذهبی که اکثر اعتقادات و اعمالش از مدارک مخالفین قابل اثبات است، آیا به حق نیست؟ از این رو شایسته است در این مقدمه ی کوتاه، به طرح چند سؤال پرداخته شود، تا روشنفکران منصف اهل تسنن با دقت در این سؤالات به دنبال جوابی منطقی بگردند، تا شاید به این وسیله فطرت های پاک - که زیر خاکستر تعصب و جهل پنهان گردیده - حقیقت را دریافته از آن پیروی کنند.

از برادران اهل تسنن تقاضا دارم این سؤالات را با دقت و خالی از هر گونه تعصب و عناد، بررسی کنند و علمای خود را نیز مورد سؤال قرار دهند تا به امید خداوند، چهره ی زیبای حقیقت از زیر نقاب جهل و تعصب خارج شده و بر همه حق جویان جلوه گری کند.

سؤال اول:

برادران اهل تسنن! آیا تعیین خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه وآله کار خوبی است یا نه؟ اگر خوب است، چرا می گوید رسول اکرم صلی الله علیه وآله خلیفه ی بعد از خود را تعیین نکرد؟ اگر بد است، چرا ابوبکر و عمر خلیفه ی بعد از خود را تعیین کردند؟

برادران اهل تسنن! به این سؤال دقیقاً و به دور از هرگونه تعصب فکر کنید و به حکم وجدان و فطرت خود عمل کنید:

آیا هیچ مسلمانی حتی تصوّر این را کرده است که بگوید فهم و درک شیخین از رسول اکرم صلی الله علیه وآله بیشتر است؟ حاشا و کلا!! چرا در مسئله تعیین خلیفه، عقل و درک شیخین را از رسول اکرم صلی الله علیه وآله بالاتر می دانید؟

چرا ادعا می کنید - نعوذ بالله - رسول اکرم صلی الله علیه وآله اهمیت تعیین جانشین برای خود را درک نکرد و برای خود خلیفه تعیین نمود؟ چرا فکر می کنید رسول اکرم صلی الله علیه وآله مردم را رها کرد تا خود خلیفه تعیین کنند؟ مگر شیخین مصلحت اسلامی

را بهتر از رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فهمیدند که نخواستند امت اسلامی بعد از آنان بدون رهبر بماند؟ آیا شرایط زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای اسلام و مسلمین حساس تر بود یا شرایط زمان شیخین؟

شما می گوید رسول اکرم صلی الله علیه وآله کسی را برای پیشوایی مردم معین نکرد و تعیین آن را به عهده مردم گذاشت، در حالی که این نظریه مخالف با کتاب و سنت است. خداوند متعال در سوره ی بقره درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:



(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا). (۱)

«ما تو را به عنوان امام و پیشوای مردم معین می کنیم.»

همچنین درباره حضرت داود علیه السلام می فرماید:

(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ). (۲)

«ای داود! ما تو را خلیفه روی زمین قرار دادیم پس در میان مردم حاکم به حق باش.»

حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست می کند که جانشین بعد از او را معین نماید:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي). (۳)

خداوند در قرآن کریم در رابطه با بنی اسرائیل می فرماید:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا). (۴)

«از میان ملت بنی اسرائیل افرادی را به عنوان رهبر و پیشوا انتخاب نمودیم.»

با دقت در این آیات و توجه به کلمه «جعل» که به معنای نصب و تعیین است و در تمام این آیات به خداوند نسبت داده شده، روشن می شود که تعیین و انتخاب خلیفه نه تنها به دست مردم نیست بلکه به دست پیامبر صلی الله علیه وآله هم نمی باشد. تعیین حاکم تنها باید توسط خداوند انجام شود.

ابن کثیر در «البدایه و النهایه» (۵)

حدیثی از زهری نقل می کند که رسول

ص: ۲۶

---

۱- بقره: ۱۲۴.

۲- ص: ۲۶.

۳- طه: ۲۹.

۴- سجده: ۲۴.

۵- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۳/۱۷۱، فصل فی عرض رسول الله نفسه

اکرم صلی الله علیه وآله قبایل عرب را به اسلام دعوت می فرمود، برخی از شخصیت های بزرگ قبایل مانند؛ بنی عامر بن صعصعه به حضرت گفتند: اگر ما تو را یاری کنیم و کار تو بالا بگیرد، آیا ریاست و جانشینی تو به ما خواهد رسید؟ حضرت در جواب فرمودند: تعیین رهبری به دست من نیست بلکه به دست خداست و هر کس را بخواهد انتخاب خواهد کرد. وی گفت: ما حاضر نیستیم خود را فدای اهداف تو کنیم و پس از پیروزی تو، منصب ریاست به افراد دیگر برسد.

همچنین مشابه این قضیه با قشیر بن کعب بن ربیعہ نیز اتفاق افتاد.

با دقت در این دو جریان و جریانات مشابه، روشن می شود زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله بیش از هر زمان نیاز به یاور و مدافع داشت و اگر این قبایل به اسلام گرایش پیدا می کردند، هم برای اسلام و هم برای رسول اکرم صلی الله علیه وآله پشت گرمی و تقویت چشم گیری به حساب می آمد؛ اما پیامبر صلی الله علیه وآله با رد پیشنهاد آنها فرمودند: انتخاب جانشین در دست خداست و من اختیاری در این امر ندارم.

برادران اهل تسنن! آیا می دانید وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای چند روز از مدینه خارج می شدند یکی از اصحاب را به عنوان جانشین خود در مدینه معین می فرمودند.

همچنان که قرطبی نیز به این امر اشاره دارد. (۱)

ابن حجر می نویسد: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در جنگ های فراوانی ابن ام مکتوم را به

ص: ۲۷

---

۱- الجامع لاحکام القرآن، قرطبی ۱/۲۶۸، ذیل آیه ۳۰ سوره بقره.

عنوان جانشین خود در مدینه معین می کرد. (۱)

مسعودی نیز می نویسد: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در غزوة السویق و غزوه بنی قینقاع ألباباه را جانشین خود در مدینه قرار داد. (۲)

آیا ممکن است پیامبری که هرگاه از مدینه خارج می شد برای خود جانشین تعیین می کرد و هر زمان که جایی توسط مسلمانان فتح می گردید، نماینده ای به آنجا می فرستاد، حال که به سفر همیشگی آخرت می رود، امت اسلامی را بدون رهبر رها کند؟

آیا در موارد یاد شده و موارد مشابه، یک مورد سراغ دارید که پیامبر صلی الله علیه وآله انتخاب جانشین را به عهده مردم گذاشته باشد، یا در یک مورد با مسلمانان در مورد جانشین خود مشورت کرده باشد؟

### سؤال دوم:

برادران اهل تسنن! آیا تا به حال از علمای خود پرسیده اید که جانشین رسول اکرم صلی الله علیه وآله چگونه باید تعیین شود؟ آیا بیعت و رأی مردم مهم است یا تعیین خلیفه قبلی و یا نظر شورا؟

اگر ملاک و معیار در تعیین خلیفه، بیعت عمومی و رأی اکثریت مردم باشد،

ص: ۲۸

- 
- ۱- الاصابه، ابن حجر، ۴/۴۹۵، ترجمه شماره ۵۷۸۰، شرح حال عمر بن أم مکتوم. همچنین عظیم آبادی در عون المعبود ۸/۱۰۶ ح ۲۹۲۹، کتاب الخراج والفیء والإمارة، باب فی الضریر یولی و متقی هندی در کنز العمال، ۸/۲۶۸ ح ۲۲۸۶۰، کتاب الصلاة، باب ۵، فی آداب الامام، به جانشینی ابن ام مکتوم اشاره دارند.
  - ۲- التنبیه و الاشراف، مسعودی، ۲/۴۰۸ - ۴۱۰، حوادث سال دوم هجری.

خلافت عمر و عثمان نامشروع است؛ زیرا هیچ کدام با بیعت و رأی مردم، خلیفه نشدند؛ عمر با تعیین ابوبکر و عثمان با نظر شورا به خلافت رسیدند. گرچه خلافت ابوبکر هم با اجماع و بیعت عمومی و رأی اکثریت نبوده است، بلکه عموم بنی هاشم و امیرالمؤمنین و زبیر و عباس و ابوذر و مقداد و سلمان و گروهی از خارج مدینه و عده ای دیگر، با خلافت ابوبکر مخالف بوده اند.

ابن حزم(۱)

می نویسد:

«ولعنه الله على كل اجماع يخرج عنه على بن ابي طالب عليه السلام ومن بحضرة من الصحابه».

لعنت خدا بر هر اجماعی که علی بن ابی طالب علیه السلام و اطرافیان او از صحابه در آن اجماع نباشند.

کسانی هم که با ابوبکر بیعت کردند، یا بر اثر ترس و تهدید و یا طمع و امثال آن بوده است. همچنانکه بخاری(۲)

به تهدید مردم برای بیعت گرفتن برای ابوبکر اشاره می کند و این سند بهترین گواه بر بی ارزش بودن بیعت مردم با ابوبکر است. بخاری به نقل از عایشه زمانی که جریان سقیفه را نقل می کند، می نویسد:

«لقد خَوْفَ عمر الناس».

عمر مردم را تهدید کرد و ترسانید.

این بحث به طور مفصل در مجلس هفتم از همین کتاب خواهد آمد.

ص: ۲۹

---

۱- المحلّی، ابن حزم، ج ۸، ص ۳۹۸، مسئله ی ۱۷۷۰، کتاب الوصایا، اقوال المتأخرین فی حکم الوصیة بعق اکثر من الثلث.

۲- صحیح بخاری، ۵/۶۷، ح ۱۹۰، کتاب فضائل اصحاب النبی، فضائل ابی بکر.

اگر بگویید خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله با تعیین خلیفه قبلی مشخص می شود، خلافت ابوبکر و عثمان باطل است؛ زیرا ابوبکر با بیعت و عثمان با نظر شورا خلیفه شدند. اگر معیار در نصب جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله را نظر شورا بدانید، خلافت شیخین مشروعیت ندارد؛ زیرا هیچ کدام با نظر شورا خلیفه نشدند.

برادران اهل تسنن! آیا می شود امر مهمی همچون جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بدون هیچ شرط و معیاری مشخص و تنها با سلیقه های مختلف دست به دست شود؟

آیا عقل باور می کند که چنین مسئله ی مهمی، گاهی با بیعت، گاهی با تعیین، گاهی با شورا و گاهی با... مشخص شود؟

اگر شما صاحب کارخانه ای بزرگ باشید که با سختی های فراوان از ابتدا آن را تأسیس کرده اید، حال که می خواهید بعد از خود برای این کارخانه، مدیر عامل تعیین کنید آیا هیچ شرطی را مطرح نمی کنید؟ آیا هر کس با هر شرایطی که آمد مدیریت او را می پذیرید؟ قطعاً یک مدیر عاقل چنین عمل نمی کند. حال که برای مدیریت یک کارخانه شرایطی مطرح است، آیا جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از مدیریت یک کارخانه هم کمتر است که بدون معیاری مشخص میان چند نفر در گردش باشد؟

### سؤال سوم:

### اشاره

برادران اهل تسنن! آنچه تاکنون خوب فرا گرفته اید این است که اگر کسی به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله توهین کند حکمش چیست، اما آیا تا به حال از علمای خود پرسیده اید که وقتی حکم توهین کننده به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دست کم نفاق است، حکم توهین به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله چه خواهد بود؟!

برادران اهل تسنن! آیا تا به حال صحیح بخاری را که بعد از قرآن صحیح ترین کتب می دانید به دقت خوانده اید؟ آیا آنجا که بخاری جریان تأسف بار کنار بستر پیامبر صلی الله علیه وآله را نقل می کند خوانده اید؟

بی گمان یا آن جریان را برای شما نخوانده اند، یا اگر خوانده اند، نگذاشته اند به دقت در اطراف آن بیندیشید.

بخاری در صحیح خود از ابن عباس حدیثی نقل می کند که گفت:

زمانی که بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله شدت گرفت، فرمود: دوات و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. (۱) عمر بن الخطاب گفت: درد بر او غلبه کرده (هذیان می گوید). قرآن ما را بس است.

سپس بین اصحاب اختلاف شد بعضی می گفتند بگذارید پیامبر وصیت کند.

عده ای هم کلام عمر را تکرار می کردند و سر و صدا بلند شد. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: بیرون روید که نزاع نزد من سزاوار نیست.

با توجه به اینکه این حدیث علاوه بر منابع دیگر در صحیح بخاری هم نقل شده است لذا از جهت صحت و اتقان جای هیچ گونه تردیدی نیست. به عبارت دیگر این حدیث از جهت سند کاملاً صحیح و نشانگر وقوع چنین واقعه ای می باشد. آنچه باید به آن پرداخته شود دلالت و محتوای حدیث است که با دقت در آن پاسخ بسیاری از سؤالات روشن می شود.

آنچه به طور آشکار از متن این حدیث استفاده می شود تقابل بعضی از صحابه

ص: ۳۱

با رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. به طور طبیعی این سؤال تقویت می شود که برادران اهل تسنن تا چه حد احترام رسول اکرم صلی الله علیه و آله را لازم می دانند؟ آیا بر طبق مبانی اهل تسنن، جایز است با اوامر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت شود و آیا در این مسأله تفاوتی بین صحابه و غیر آن وجود دارد؟ آیا اهل تسنن مطلبی مهم تر از عمل به اوامر پیامبر و حفظ احترام آن حضرت را قائلند که می توان به دلیل آن، نه تنها با اوامر رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت کرد بلکه با کمال جسارت زبان به دشنام آن حضرت گشود؟ و آیا در مذهب اهل تسنن شأن و احترام پیامبر صلی الله علیه و آله بالاتر است یا صحابه؟ و آیا حکم تبعیت از اوامر پیامبر و حفظ احترام آن حضرت، برای همه مسلمانان وضع شده یا صحابه ی آن حضرت از این حکم خارجند؟

اینها سؤالاتی است که با دقت در متن این حدیث برای هر مسلمان منصفی مطرح است که در جای خود باید به طور مفصل به آن پرداخته شود.

آنچه ما در این جا در مقام تبیین آن هستیم بررسی اجمالی دلالت و محتوای این حدیث است. در این رابطه نکاتی را یادآور می شویم:

نکته اول: تمام مسلمانان معترفند، هر کلامی که با قرآن مخالف باشد بی ارزش و باطل است، گرچه آن کلام را به پیامبر نسبت دهند.

محتوای این جریان از دو جهت قابل بررسی است: اول: مخالفت هایی که اصحاب و مخصوصاً خلیفه ی دوم با آیات قرآن کردند. دوم: توهینی که شخص خلیفه ی دوم نسبت به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله روا داشت.

جهت اول: با دقت در این جریان آشکار می شود که صحابه حداقل با سه آیه از آیات قرآن مخالفت کردند:

اول: آیا مخالفت خلیفه دوم و همراهان او با دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مبنی بر حاضر کردن دوات و قلم جهت نوشتن وصیتی که تا ابد مسلمانان را از گمراهی نجات دهد، مخالفت با این آیه شریفه نیست که خداوند در سوره ی حشر آیه ۷ می فرماید:

(مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا). (۱)

«از او امر پیامبر اطاعت و از نواهی آن حضرت اجتناب کنید».

دوم: آیا سر و صدا و نزاع صحابه کنار بستر پیامبر، تا حدی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را اخراج فرمود، مخالف با این آیه شریفه نیست که خداوند در سوره حجرات آیه ۲ می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ). (۲)

«ای کسانی که ایمان آورده اید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویند با او به صدای بلند سخن مگویید مبادا بی آنکه بدانید کرده هایتان تباه شود».

سوم: آیا کلام خلیفه دوم که گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده، قرآن ما را بس است کنایه از اینکه سخنان پیامبر اعتباری ندارد، مخالف با این آیه قرآن نیست که خداوند در سوره نجم آیه ۳ و ۴ می فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ). (۳)

ص: ۳۳

۱- حشر: ۷.

۲- حجرات: ۲.

۳- نجم: ۳ و ۴.



«پیامبر از روی هوس سخن نمی گوید بلکه آنچه می گوید وحی است».

جهت دوم: توهینی که خلیفه دوم بر پیامبر روا داشته به چند عبارت نقل شده است: بخاری در صحیحش به این لفظ آورده است:

«قال عمر ان النبی غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا».

مسلم در صحیحش (۱)

علاوه بر آنچه بخاری نقل کرده، به این لفظ نیز آورده است:

«ان رسول الله یهجر».

غزالی در «سر العالمین» (۲)

این گونه نقل کرده است:

«دعوا الرجل فانه لیهجر».

از مجموع عبارات نقل شده آنچه می توان استفاده کرد این است که خلیفه دوم با این جملات بی اعتباری کلام پیامبر را بر اثر بیماری اعلام داشته است و به تعبیری، نسبت هذیان به رسول اکرم صلی الله علیه وآله داده است. شکی نیست که نسبت دادن این کلمات توهین آمیز به افراد عادی، قبیح است؛ چه رسد به مقام شامخ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.

برادران اهل تسنن! خوب فکر کنید، کسی که چنین توهینی به پیامبر صلی الله علیه وآله روا دارد، چه حکمی دارد؟ چرا وقتی به خلفا توهین می شود، برآشفته می شوید و حکم صادر می کنید، ولی هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله مورد توهین قرار می گیرد سکوت می کنید؟ آیا احترام خلفا بیشتر از پیامبر است؟

اگر تاکنون به کتب حدیثی و فقهی خود مراجعه نکرده اید، بدانید که اکثر

ص: ۳۴

---

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۲۵۹، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه.

۲- سر العالمین، غزالی، ص ۲۱، باب فی المقالة الرابعة فی ترتیب الخلافة.

محدّثان و فقهای اهل تسنّن توهین کننده به رسول اکرم صلی الله علیه وآله را کافر و واجب القتل می دانند و یا دست کم او را منافق معرفی می کنند.

حال بگویید آیا عمر بن الخطاب چنین توهینی به رسول اکرم صلی الله علیه وآله کرده است، یا بخاری دروغ می گوید؟

البته این جریان به اندازه ای روشن است که نه تنها در صحیحین، بلکه در منابع فراوان دیگر اهل تسنّن آمده است و در همین کتاب به طور مفصل به آن اشاره شده است.

نکته دوم: در این نکته نیز دو جهت بررسی می شود:

جهت اول: اگر به کلمات خلیفه دوم در کنار بستر پیامبر صلی الله علیه وآله استناد کرده بگویید - نعوذ بالله - کلمات پیامبر صلی الله علیه وآله در حال بیماری حجت نیست، چطور مدعی هستید که همین پیامبر صلی الله علیه وآله با همین حالت بیماری در روزهای آخر عمر خود، ابوبکر را به عنوان امام جماعت به مسجد فرستاد و این را نیز دلیل بر مشروعیت خلافت او می دانید. اگر کلام بیمار حجت نیست، همچنان که خلیفه دوم ادعا کرده، چگونه به این حدیث ساختگی استناد نموده و برای ابوبکر فضیلت می تراشید؟ اگر غلبه درد باعث بی اعتباری کلام پیامبر صلی الله علیه وآله می شود چرا در این جا کلام پیامبر صلی الله علیه وآله را معتبر می دانید؟

جهت دوم: این جریان هم قابل تأمل است که ابوبکر نیز در مرض موتش قلم و کاغذ خواست و عمر بن الخطاب هم حضور داشت، اما مانع از وصیت ابوبکر نشد و نگفت درد بر او غلبه کرده، قرآن ما را بس است! بلکه در مقام تبلیغ وصیت ابوبکر برآمد.

برادران اهل تسنن! به دقت این دو جریان را بررسی کنید و به دور از هرگونه تعصب و لجاجت بیندیشید که چرا عمر بن الخطاب در لحظات پایانی عمر رسول اکرم صلی الله علیه و آله، از وصیت آن حضرت جلوگیری کرد، ولی نسبت به وصیت ابوبکر هیچ گونه اعتراضی نمود؟! بلکه مردم را ملزم می کرد که به آن عمل کنند؟

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله هم به آنچه ابوبکر وصیت کرد، سفارش می نمود باز هم عمر مانع وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می شد؟ مگر وصیت آن حضرت چه بود که عمر به خشم آمد و زبان به دشنام رسول اکرم صلی الله علیه و آله گشود؟! در این جا مناسب است به محتوای هر دو وصیت اشاره کنیم:

### وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»<sup>(۱)</sup> به نقل از احمد بن ابی طاهر صاحب تاریخ، حدیثی نقل می کند که مضمون وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روشن می گردد.

ابن ابی الحدید سند کامل این حدیث را ذکر نکرده، لکن در انتهای حدیث می نویسد: این حدیث را احمد بن ابی طاهر با سند کامل نقل کرده است.

خلاصه ی آنچه که ابن ابی الحدید نقل کرده است این است که:

ابن عباس می گوید: در اول خلافت عمر روزی بر او وارد شدم، بعد از سؤالاتی که از من پرسید این سؤال را مطرح کرد که پسر عمویت علی چه می کند؟ آیا هنوز گمان می کند که پیامبر او را خلیفه مسلمین قرار داده است؟ ابن عباس می گوید: گفتم آری و علاوه بر این، من نسبت به ادعای

ص: ۳۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۲۰، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر وسیرته.

علی از پدرم عباس پرسیدم او گفت: علی راست می گوید. عمر گفت: پیامبر نسبت به خلافت علی نظر داشت حتی در مرض فوتش خواست به اسم علی تصریح کند ولی من به جهت دلسوزی و حفظ اسلام مانع شدم.

«ولقد أراد أن یصرِّح باسمه فمنعت من ذلك اشفاقا وحيطة علی الاسلام...».

### وصیت ابوبکر:

طبری (۱)

و ابن اثیر (۲)

و ابن کثیر (۳)

و ابن خلدون (۴)

و دیگران جریان وصیت ابوبکر را نقل کرده اند که ما این جریان را از طبری نقل می کنیم:

طبری به نقل از محمد بن ابراهیم بن حارث می نویسد:

ابوبکر در مرض موتش عثمان را طلبید و به او گفت بنویس به نام خداوند بخشنده مهربان، این عهدنامه و وصیت ابوبکر بن ابی قحافه است به سوی مسلمین، اما بعد؛ سپس ابوبکر بیهوش شد. عثمان نوشت: اما بعد به خلافت برگزیدم برای شما عمر بن الخطاب را و بهتر از او را برای شما نیافتم. سپس ابوبکر به هوش آمد و به عثمان گفت: بخوان آنچه نوشته ای. عثمان آنچه نوشته بود خواند. ابوبکر تکبیر گفت و آن نوشته را تایید کرد سپس به عثمان گفت: ترسیدی که اگر من به هوش نیایم و خلیفه را معین نکنم مردم اختلاف کنند؟ عثمان گفت: بلی. ابوبکر گفت خدا تو را جزای خیر دهد.

ص: ۳۷

---

۱- تاریخ طبری، ۲/۶۱۸، حوادث سال ۱۳ هجری.

۲- الکامل، ابن اثیر، ۲/۴۲۵ - ۴۲۶، حوادث سال ۱۳ هجری، ذکر استخلافه عمر.

۳- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۷/۲۲، حوادث سال ۱۳ هجری، خلافت عمر.

۴- تاریخ ابن خلدون، ۲/۸۵، خلافت عمر.

سپس در ضمن حدیثی دیگر از اسماعیل بن قیس نقل می کند که گفت:

عمر بن خطاب را دیدم که با گروهی نشسته است و در دستش نوشته ای است و می گوید: ای مردم! بشنوید و اطاعت کنید گفتار خلیفه رسول خدا را؛ او گفته است بهتر از عمر را نیافته ام. اسماعیل می گوید: «شدید» غلام ابوبکر نیز همراه عمر بود و نوشته ای که تصریح به خلافت عمر شده بود را همراه داشت.

با توجه به متن هر دو وصیت، آیا ممانعت عمر از وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای حب ریاست نبوده است؟ زیرا اگر به قول عمر «کتاب خدا ما را کافی است» و نیازی به سفارش و وصیت پیامبر نداریم، چطور در زمان ابوبکر علاوه بر کتاب خدا به وصیت ابوبکر هم نیازمند شدیم؟

کسی که به این مطلب معتقد باشد، یا - نعوذا بالله - سخنان ابوبکر را معتبرتر از پیامبر می داند - که بعید است مسلمانی چنین اعتقادی داشته باشد - و یا باید بگوید که این کار عمر از روی هوای نفس و به جهت کسب قدرت بوده است و به همین دلیل نگذاشته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در لحظات آخر عمر، وصیتی بنماید تا مسلمانان بعد از او گمراه نگردند؛ به عبارت دیگر اگر امروز بین مسلمانان تفرقه افتاده و عده زیادی از مسلمانان به گمراهی کشیده شده اند، به خاطر آن است که خلیفه دوم در روزهای آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از وصیت آن حضرت شد. آن هم وصیت مهمی که به تعبیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

«أکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدی».

چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید!

نکته سوم: برادران اهل تسنن! کسی که به مقام رسول اکرم صلی الله علیه وآله چنین توهینی کند آیا لیاقت جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه وآله را دارد؟ مگر شما نمی گویید حکم کسی که به پیامبر توهین کند... مگر ابوبکر کنار بستر پیامبر نبوده؟ مگر توهین عمر را نشنیده؟ چرا او را به عنوان خلیفه بعد از خود نصب کرد؟ آیا کسی که در واگذاری مقام خطیر رهبری امت اسلامی، سهل انگاری کرده و حتی ضروری ترین شرط این منصب را - که احترام و ادب نسبت به رسول الله صلی الله علیه وآله است - مراعات نمی کند و کسی را به عنوان خلیفه معین می کند که احترام پیامبر را نگاه نداشته و بی پروا به آن حضرت اهانت می کند، آیا چنین شخصی خود صلاحیت جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را دارد؟ و بالاخره آیا توهین کننده به پیامبر صلی الله علیه وآله - با توجه به حکمی که بزرگان اهل تسنن برای چنین شخصی صادر کرده اند - اجازه دارد برای بعد از خود جانشین تعیین کند؟!

### سؤال سوم:

برادران اهل تسنن! شما حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کنید که حضرت فرمود:

«مثل أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم».

اصحاب من همانند ستارگان اند، از هر کدام پیروی کنید هدایت می شوید.

آیا تا به حال به شما گفته اند که عمر بن خطاب به یکی از صحابی اهل بدر (حاطب بن ابی بلتعه) ناسزا گفت و او را منافق نامید؟ (۱)

ص: ۳۹

---

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴۱، ح ۲۴۹۴، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل اهل البدر وقصه حاطب بن ابی بلتعه.

آیا تاکنون شنیده اید که امّ المؤمنین عایشه به عثمان توهین می کرده و او را «نعثل» می خوانده! نعثل به معنای کفتار است و به مردی یهودی نیز گفته می شد؟<sup>(۱)</sup>

آیا تا به حال به شما گفته اند که اصحاب پیامبر حتی گاهی در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله چه کلمات زشت و رکیکی به یکدیگر نسبت می دادند؟

در همین کتاب به توهین هایی که صحابه به یکدیگر می کردند، به طور مفصل اشاره شده است.

برادران اهل تسنن! - با توجه به آنچه نقل شد - چرا هنگامی که توهینی نسبت به صحابه می شود مضطرب شده، حکم کفر و قتل صادر می کنید؟

مگر نه این است که خودتان حدیث نقل کردید که پیروی از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه وآله باعث هدایت است؟

اگر سب صحابه کفر است، آیا جرأت می کنید عمر بن الخطاب و امّ المؤمنین عایشه و حتی عثمان را - که کلمات زشتی به عمار بن یاسر، آن صحابی جلیل القدر می گفته که زبان از تکرار آن شرم دارد و ما در همین کتاب به طور مفصل به آن اشاره کرده ایم - به این حکم محکوم کنید؟

#### سؤال چهارم:

برادران اهل تسنن! اگر هدف و نظر پیامبر در مسأله خلافت، تعیین ابوبکر یا

ص: ۴۰

---

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۷، حوادث سال ۳۶، قول عائشه والله لأطلبن بدم عثمان.

عمر بود، چرا آنان را در بیماری رحلتش (که قبلاً خیر نزدیک شدن رحلتش را داده بود) تحت فرماندهی اسامه بن زید به جبهه اعزام فرمود؟<sup>(۱)</sup>

این مطلب نیز روشن است که به حکم عقل، برای فرماندهی لشکر باید تواناترین، مدیرترین و شجاع ترین فرد انتخاب شود. دقت کنید که چرا به رغم حضور شیخین در سپاه مسلمانان، رسول اکرم صلی الله علیه وآله آنها را لایق برای فرماندهی لشکر ندانست، بلکه اسامه بن زید را که نوجوانی بیش نبود به فرماندهی انتخاب کرد؟

کسانی که پیامبر آنها را لایق فرماندهی سپاه نمی داند، چگونه لیاقت جانشینی پیامبر را که مقامی بسیار بالاتر است، دارند؟

برادران اهل تسنن! شما می گوئید شیخین مصداق این آیه هستند که می فرماید:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ).<sup>(۲)</sup>

«خداوند وعده داده افراد با ایمان و دارای عمل صالح را به خلافت در زمین برساند».

خوب می دانید که اگر ابوبکر و عمر به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله عمل می کردند و همراه لشکر اسامه از شهر بیرون می رفتند، قطعاً شخص دیگری خلیفه می شد، بنابراین چگونه سرپیچی از فرمان پیامبر زمینه اجرای وعده الهی شد؟

ص: ۴۱

---

۱- مدارک این رخداد مبنی بر اینکه شیخین هم در سپاه اسامه بوده اند، در مجلس هفتم همین کتاب خواهد آمد.

۲- نور: ۵۵.



سؤال اول:

برادران اهل تسنن! شما که به جای سجده بر زمین و هر آنچه از زمین می روید به شرط آنکه خوراک و پوشاک انسان نباشد، بر فرش و موکت و امثال آن سجده می کنید، آیا از علمایتان پرسیده اید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر چه چیزی سجده می کرده است؟ آیا ابوبکر و عمر بر آنچه شما امروز سجده می کنید سجده می کردند؟ مگر در زمان پیامبر و خلفا، فرش ها و موکت های امروزی بوده است؟

آیا تاکنون در جست و جوی این بوده اید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر چه چیزی سجده می کرد؟ با مراجعه به تاریخ آشکار می گردد که پیامبر بر زمین سجده می فرمود و زمین مسجد پیامبر از خاک یا سنگ بوده، یا نهایت حصیر و فرش هایی که از درختان درست می شده است.

مگر این حدیث را نشنیده اید که انس می گوید:

«کان رسول الله صلی الله علیه وآله یصلی علی الخمره ویسجد علیها» (۱)

پیامبر قطعه حصیری داشت به نام خمره و بر آن سجده می کرد.

مگر این حدیث را نشنیده اید که جابر می گوید:

«كنت أصلي مع رسول الله صلی الله علیه وآله الظهر فأخذ قبضه من الحصی فی كفی حتی

ص: ۴۲

---

۱- مسند احمد بن حنبل، ۶/۱۱۱، مسند عائشه، معجم الکبیر، طبرانی، ۱۲/۲۹۲، احادیث نافع بن عمر عن ابن عمر. صحیح بخاری، ۱/۲۳۱، ح ۳۶۸، کتاب الصلاة باب الصلاة علی الخمره همین حدیث را این گونه نقل کرده است: عن میمونه قالت: کان النبی صلی الله علیه وآله یصلی علی الخمره.

نماز ظهر را با پیامبر به جماعت می خواندم. پس مشتی سنگ ریزه و شن از زمین بر می داشتم تا خنک شود و سپس بر آن سجده می کردم.

برادران اهل تسنن! چرا وقتی می بینید شیعیان برای نماز خواندن مهر می گذارند غضبناک می شوید؟ مگر مهر از چه درست شده است؟ جز این است که خاک را گل کرده اند، سپس خشک شده و به این صورت در آمده است؟

مگر شما نمی گوئید سجده بر خاک افضل است؟ در زندگی های امروز مگر می شود هر کس که می خواهد نماز بخواند مشتی خاک برداشته، روی فرش بریزد و بر آن نماز بخواند؟ جای تعجب است شما که خود را موظف می دانید نمازها را در پنج وقت بخوانید و می گوئید پنج وقت افضل است، چرا حاضر نیستید بر خاک سجده کنید، در حالی که سجده بر خاک نیز افضل است؟!

چرا به شیعیان تهمت می زنید که چون بر مهر سجده می کنند، پس مهر را همانند بت، پرستیده و مشرک اند. اگر سجده بر هر چیز به منزله ی پرستش آن است، پس شما که به فرش و امثال آن سجده می کنید فرش را می پرستید و مشرکید!

برادران اهل تسنن! چرا در دین خدا بدعت می گذارید؟ چرا آنچه در دین نیست، ندانسته یا مغرضانه داخل در دین می کنید؟ مگر مجازات بدعت گذار را نمی دانید؟ مگر نه این است که شما ادعای مسلمانی می کنید و پیامبر خود را

محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله می دانید؟ مگر نه این است که خود را پیرو سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می دانید؟ در کجای تاریخ ثبت است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله و حتی شیخین بر روی فرش ها و موکت هایی که از مواد پلاستیکی و نفتی و مانند آن بافته شده است، سجده می کرده اند؟ به جای آنکه شیعیان از عمل شما به خشم آیند، شما با آنان برخورد می کنید؟ شیعیان بر مهر که همان خاک است سجده می کنند. پیامبر و صحابه هم بر خاک سجده می کردند. پس شیعه به سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله عمل می کند، اما شما جماعت اهل تسنن، از سنت چه کسی تبعیت می کنید که بر هر چه یافتید سجده می کنید؟ چرا در آنچه به عموم مردم بی خبر از همه جا تلقین می کنید و معلوم نیست از کجا آورده اید، فکر نمی کنید؟

آیا گمان می کنید در این دوران هم مانند صدر اسلام، تمام اهل تسنن بدون تحقیق و تفحص، استدلال های شما را می پذیرند؟ مگر نمی دانید در این زمان که عصر ارتباطات است اگر کسی مطلبی را ادعا کند باید برای آن دلیل معقول و منطقی ارائه کند و گرنه حرفش پذیرفتنی نیست و این منحصر به تشیع یا تسنن و اسلام یا هر دین دیگری نمی باشد. این اصلی است که بین عقلا مرسوم است. پس بدانید یا نباید اظهار نظر کنید و سخن گوی اسلام باشید، یا اگر چنین قصدی دارید باید خود را با این اصل مرسوم و عقلایی تطبیق داده، کلام بی منطقی نفرمایید.

## سؤال دوم:

برادران اهل تسنن! آیا تاکنون فکر کرده اید که این نماز «تراویح» در ماه مبارک رمضان را چه کسی ابداع کرد؟ شما که خود را سنی می دانید و ادعا می کنید که از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تبعیت می کنید آیا می دانید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله چنین نمازی را

به این شکل نمی خوانده است؟ آیا می دانید که اول کسی که این نماز را پایه گذاری کرد عمر بود؛ همچنان که بزرگانی از اهل تسنن از قبیل:

طبری، (۱)

ابن عبد البر، (۲) ابن اثیر، (۳)

ابن کثیر، (۴)

سیوطی (۵)

و دیگران به این امر اعتراف دارند.

آیا تاکنون این حدیث را در «صحیح» بخاری (۶) خوانده اید که عبدالرحمن بن عبد القاری می گوید:

در یکی از شبهای ماه رمضان با عمر بن خطاب به مسجد رفتم و مردم را دیدم که به صورت جداگانه و متفرق نماز می خواندند. عمر گفت اگر نماز را به صورت جماعت بخوانند بهتر است، لذا مردم را جمع کرد و ابی بن کعب را امام آنان قرار داد. سپس شبی دیگر که با عمر به مسجد رفتم مردم را دیدم که نماز را به جماعت می خوانند عمر گفت: خوب بدعتی است این.

مگر نمی دانید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدعت گذار را گمراه و اهل دوزخ خوانده است؟ آیا این حدیث را در «صحیح» مسلم (۷)

نخوانده اید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کل بدعه ضلاله».

هر بدعتی گمراهی است.

ص: ۴۵

---

۱- تاریخ طبری، ۳/۲۷۷، حوادث سال ۲۳ هجری.

۲- الاستیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۴۵، ترجمه شماره ۱۸۷۸، شرح حال عمر بن الخطاب.

۳- النهایه، ابن اثیر، ۱/۱۰۷، ذیل لغت بدع.

۴- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۷/۱۵۰، حوادث سال ۲۳ هجری، خبر سلمه بن قیس الاشجعی والاکراد.

۵- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۳۱، تاریخ عمر، فی خلافته.

- ٦- صحيح بخارى، ٣/١٠٠، ح ٢٦٥، كتاب صلاة التراويح، باب فضل من قام رمضان.
- ٧- صحيح مسلم، ٢/٥٩٢، ح ٨٦٧، كتاب الجمعة، باب تخفيف الصلاة والخطبه.

آیا این حدیث را در «سنن» نسائی (۱) نخوانده اید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

«کل بدعه ضلاله وکل ضلاله فی النار».

هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است.

### سؤال سوم:

برادران اهل تسنن! آیا تا به حال این فتوای عجیب و خنده آور را از امام بخاری شنیده اید؟ آیا می دانید که امام بخاری می گوید: اگر دو نوزاد از یک گاو یا بز شیر بخورند، خواهر و برادر رضاعی شده و با هم محرم می شوند و نمی توانند با هم ازدواج کنند؟

امام سرخسی بعد از آنکه نظر خود را بیان می کند و می گوید این گونه شیر خوردن سبب محرومیت نمی شود می نویسد: (۲)

«وکان محمد بن اسماعیل البخاری صاحب التاریخ یقول: تثبت الحرمة وهذه المسألة كانت سبب اخراجه من بخارا».

محمد بن اسماعیل بخاری صاحب تاریخ می گوید: به وسیله این شیر خوردن محرمیت حاصل می شود. لذا به خاطر همین فتوی او را از بخاری بیرون کردند.

### سؤال چهارم:

بانوان اهل تسنن! آیا می دانید در مکتب تسنن، زن ارزش و احترامی ندارد تا آنجا که در این مکتب، زن را در ردیف حیواناتی همچون سگ و الاغ و شتر قرار داده اند؟

ص: ۴۶

---

۱- سنن الکبری، نسائی، ۳/۴۵۰، ح ۵۸۹۲، کتاب العلم، باب الغضب عند الموعظه.

۲- المبسوط، سرخسی، ۳۰/۲۹۷، کتاب الرضاع، باب تفسیر لبن الفحل.

مسلم از ابوهریره این حدیث را نقل می کند:

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله يقطع الصلاة، المرأة والحمار والكلب».(۱)

عبور زن و الاغ و سگ نماز را باطل می کند.

البته این تعبيرات به قدری سنگین و با کرامت زن تنافی دارد که مورد اعتراض شدید آنان قرار گرفته است. عائشه می گوید:(۲)

«جعلتمونا بمنزله الكلب والحمار...».

ما زنان را در ردیف سگ و الاغ قرار داده اید.

اینها نمونه مختصری از سؤالاتی است که باید جماعت اهل تسنن به آن پاسخ دهند. کسانی که مایل هستند سؤالات بیشتری را در اعتراض به اهل تسنن بدانند به دو کتاب «دریغ از یک جواب» و «چرا سکوت؟!» مراجعه نمایند. ما در این دو کتاب سعی کرده ایم با استناد به کتب معتبر اهل تسنن و ارائه تصویری از اصل کتاب، جماعت اهل تسنن را به پاسخ گویی دعوت نماییم.

این دو کتاب علاوه بر آنکه شبهات گوناگونی را بر مکتب تسنن وارد می کنند چون به شیوه ای جدید مطالب مستند شده، لذا از قوت و استحکام و اعتبار خاصی برخوردار هستند و کسی نمی تواند ادعا کند که فلان مطلب را در کتاب مورد نظر نیافتم چه اینکه ما اصل کتاب را مقابل چشمان خواننده گذاشته ایم و او را از مراجعه به کتب گوناگون بی نیاز نموده ایم.

در ادامه مناسب است درباره ی کتاب شبهای پیشاور به نکاتی اشاره کنیم:

ص: ۴۷

---

۱- صحیح مسلم، ۱/۳۶۶، ح ۲۶۶، کتاب الصلاة، باب قدر ما یستر المصلی.

۲- مسند احمد بن حنبل، ۶/۱۲۵، مسند عائشه.

این کتاب، یکی از کتاب‌هایی است که در نوع خود از محبوبیت خاصی برخوردار بوده و تاکنون بیش از چهل نوبت تجدید چاپ شده است.

موفقیت این اثر از عوامل گوناگونی سرچشمه گرفته که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- اولین و مهم‌ترین عامل در موفقیت این اثر - با وجود اینکه بیش از پنجاه سال از تألیف آن می‌گذرد و همواره به همان شکل اولیه تجدید چاپ شده است - اخلاص مؤلف در نگارش این اثر است.

۲- روش مناظره، روشی است که به دلیل تنوع و تعدد و کیفیت بیان مطالب، هر خواننده‌ای را به خود جذب می‌کند. و از آنجا که این کتاب به این روش تنظیم گردیده و مهم‌تر اینکه به زبان فارسی تألیف شده، از جذابیت خاصی برخوردار است.

۳- جامعیت منابع از یک سو و کثرت موضوعات بررسی شده از سوی دیگر، این کتاب را در ردیف کتب موفق قرار داده است.

با این همه یکی از مهم‌ترین عواملی که استفاده از این اثر ارزشمند را محدود می‌کند، همخوان نبودن منابع مورد استناد با کتب موجود است، به گونه‌ای که خواننده و محقق وقتی در پی منبعی که در این کتاب به آن استناد شده می‌رود در بسیاری از موارد، مطلب مورد نظر را در منبع یاد شده نمی‌یابد. این هماهنگ نبودن به دو دلیل صورت می‌گیرد:

۱- با توجه به اینکه کتاب حاضر حدود پنجاه سال قبل تألیف گردیده و در این مدت، منابع مورد استناد در آن، بارها به صورت‌های گوناگون تجدید چاپ شده



است و منابعی که امروز در دسترس ماست با منابعی که مؤلف به آن دسترسی داشته، از نظر چاپ متفاوت است، در نتیجه منابعی که مؤلف به آنها استناد کرده از نظر جلد و صفحه ای که گاه مؤلف به آن اشاره کرده مراجعه می کند و مطلب مورد استناد را نمی یابد، گمان می کند که مطلب مورد نظر مستند نیست.

متأسفانه در بسیاری از تحقیقات قدیم و جدید این کاستی دیده می شود و باعث محدود شدن استفاده از این گونه تحقیقات گردیده است.

۲- یکی از کارهایی که بعضی از اهل تسنن مدت هاست به آن مشغول اند، تبدیل و تحریف در منابع خود است؛ به گونه ای که با حذف یا جابه جایی بعضی از مطالب، می خواهند بعضی از حقایق را کتمان کنند و این باعث شده است که برخی از مطالبی که مؤلف از کتب اهل تسنن نقل کرده، در کتبی که امروز در دسترس است، پیدا نشود.

از این رو تصمیم گرفتیم با مستند کردن این کتاب و استخراج منابع آن و تطبیق آن با چاپ های کنونی، بر ارزش علمی این اثر بیفزاییم، تا علاوه بر عموم مردم، خواص نیز بتوانند از آن بهره مند گردند.

در اینجا لازم است به دو نکته مهم اشاره کنیم:

نکته اول: آنچه گاهی درباره ی اصل این کتاب مطرح می شود، این است که چنین مناظره ای که مؤلف ترسیم می کند، وقوع خارجی نداشته و این، ساخته و پرداخته خود مؤلف است؛ در جواب می گوییم:

اولاً: تمام مجلاتی که در آن زمان، این مناظره را به چاپ می رساندند، امروز در آرشیوها موجودند؛ همچنان که نسخه ای از صفحه ی اول مجله «دُرّ نجف» که

از وقوع چنین مناظره ای حکایت می کنند، در چاپ های اولیه این کتاب و همچنین در آخرین چاپ نشان داده شده است. علاوه بر اینکه می توان با سفر به شهر پيشاور و مراجعه به محله هندی ها در نزدیکی مسجد رسالدار، از مکان مناظره دیدن کرد و حتی مکانی که سلطان الواعظین در آنجا می نشست و مناظره می کرده همچنان موجود است و بعضی از بزرگان اخیراً از آن مکان دیدن کرده اند.

ثانیاً: بر فرض که چنین مناظره ای واقع نشده باشد، باز هم به اعتبار این کتاب آسیبی نمی رسد؛ زیرا اعتبار این گونه کتب، به منابع و استدلال های مطرح شده در آن است.

نکته دوم: اعتراض دیگری که بعضی از مغرضان اهل تسنن درباره ی این کتاب مطرح می کنند، این است که می گویند برخی از منابع مورد استناد در آن مرتبط با اهل تسنن نیست، بلکه مؤلفان آنها متهم به تشیع هستند.

در جواب این اعتراض می گوئیم:

اولاً در میان اهل تسنن رسم شده است که هر یک از بزرگانشان فضیلتی از اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا مطاعنی از خلفا و یا حتی مطلبی را که به نفع تشیع باشد نقل کنند، متهم به تشیع و رافضی بودن می شود؛ هر چند در جای دیگر به گفته همان عالم استناد می کنند.

ابن حجر در لسان المیزان در شرح حال ابراهیم بن عبدالعزیز بن الضحاک می نویسد:

«ذکره أبو الشيخ ثم أبو نعیم انه قعد للتحديث فأخرج الفضائل، فأملی فضائل أبي بكر ثم عمر، ثم قال: نبداً بعثمان أو بعلي فقالوا: هذا رافضی فترکوا

ابو الشیخ و ابو نعیم آورده اند که ابراهیم بن عبدالعزیز قرار شد حدیث بگوید. از فضائل آغاز کرد. ابتدا فضائل ابوبکر و سپس فضائل عمر را نقل کرد. آن گاه گفت: نمی دانم از فضائل عثمان شروع کنم یا فضائل علی. به این دلیل او را رافضی خوانده حدیثش را رها کردند.

سپس ابن حجر در نکوهش این تفکر می نویسد:

«هذا ظلم بین. فانّ هذا مذهب جماعه من أهل السنّه أعنی التوقف فی تفضیل احدهما علی الآخر وان کان الأكثر علی تقدیم عثمان، بل کان جماعه من أهل السنّه یقدّمون علیاً علی عثمان، منهم سفیان الثوری و ابن خزیمه».

این ظلمی آشکار است. این کار شیوه گروهی از اهل تسنن است؛ یعنی برتری دادن یکی را بر دیگری، ولی بیشتر عثمان را ترجیح می دهند؛ گرچه گروهی از اهل تسنن هم علی را بر عثمان مقدم می دانند که سفیان ثوری و ابن خزیمه از آنانند.

از این رو با مراجعه به شرح حال بزرگانی از اهل تسنن، همانند: احمد بن شعیب نسائی، حاکم نیشابوری، عبدالرزاق صنعانی، واقدی، عبدالله مدینی، عثمان بن ابی شیبّه، ابن اسحاق، محمد بن جریر طبری، ابن ابی الحدید، سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، محمد بن یوسف گنجی شافعی، ابراهیم بن محمد حموی، ابن مغازلی شافعی، موفق بن احمد خوارزمی و دیگران آشکار می شود که چگونه

ص: ۵۱

حاضرند به سبب عنادی که با مذهب تشیع دارند، بعضی از بزرگان خود را به دلیل بیان حقایق متهم به تشیع نموده، در نهایت کلام آنها را بی اعتبار بدانند.

در اینجا مناسب است درباره ی این موضوع به نکاتی اشاره کنیم:

اول: رجالیون اهل تسنن برای توثیق یک راوی شرایطی را بیان کرده اند، چنان که نووی می نویسد: (۱)

«أجمع الجماهير من أئمة الحديث والفقهاء انه يشترط فيه أن يكون عدلاً ضابطاً بأن يكون مسلماً بالغاً عاقلاً سليماً من أسباب الفسق وخوارم المروءة متيقظاً حافظاً...».

بیشتر پیشگامان در فقه و حدیث اجماع دارند که راوی حدیث باید عادل و دارای حافظه قوی باشد. همچنین مسلمان، بالغ، عاقل و ایمن از موجبات فسق و از بین برنده جوانمردی، بینا و نگاهبان باشد.

و نیز ابن صلاح در مقدمه اش (۲) به همین شرایط اشاره کرده است.

با توجه به آنچه نقل شد، معلوم می شود که مذهب و اعتقادات راوی در اعتبار یا بی اعتباری گفته های او نقشی ندارد، چنان که ابن حجر عسقلانی می نویسد: (۳)

«وأما التشيع، فقد قدّمنا انه إذا كان ثبت الاخذ والاداء لا يضرّه.»

اما تشیع، قبلاً گفتیم که اگر قدرت ضبط و ارائه داشته باشد، ایرادی ندارد و می توان از او حدیث نقل کرد.

ص: ۵۲

---

۱- تدریب الراوی، سیوطی، ص ۱۹۷، نوع ۲۳.

۲- مقدمه ابن صلاح، ص ۱۰۴، نوع ۲۳.

۳- هدی الساری، ابن حجر عسقلانی، ص ۴۰۰، فصل ۹.

از این کلام ابن حجر استفاده می شود که عقیده راوی در صحت و بطلان سخن او نقشی ندارد، بلکه مهم وثاقت و عدالت اوست.

دوم: در اصطلاح اهل تسنن، شیعه به سه گروه اطلاق می شود:

۱. کسانی که دوستدار امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و آن حضرت را بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و عثمان مقدم بدانند، به آنها شیعه می گویند.

ابن حجر در هدی الساری می نویسد:

«والتشیع محبه علی و تقدیمه علی الصحابه.»<sup>(۱)</sup>

تشیع یعنی دوست داشتن علی علیه السلام و مقدم داشتن او بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله.

و در «تهذیب التهذیب» می نویسد:<sup>(۲)</sup>

«فالتشیع فی عرف المتقدمین هو اعتقاد تفضیل علی علی عثمان.»

شیعه بودن در میان گذشتگان، اعتقاد بر فضیلت علی علیه السلام بر عثمان بوده است.

۲. کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همه خلائق افضل و برتر می دانند و به برخی از صحابه، مانند عثمان، طلحه، زبیر، معاویه و... طعن می زنند؛ این گروه را غالیان در تشیع نامیده اند. با این حال، علمای رجال و صاحبان صحاح، روایات این دسته را پذیرفته، عقیده آنها را دلیل بر بی اعتباری آنها نمی دانند.

ابن حجر می نویسد:

ص: ۵۳

---

۱- همان، ص ۴۵۹، فصل ۹.

۲- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۱/۵۸، ترجمه شماره ۱۴۵، شرح حال أبان بن تغلب.

«وربما اعتقد بعضهم انّ علياً أفضل الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وإذا كان معتقد ذلك ورعاً ديناً صادقاً مجتهداً فلا ترد روايته بهذا.»<sup>(۱)</sup>

چه بسا برخی از غالیان معتقدند که علی پس از پیامبر، برترین خلق است. اگر کسی که این اعتقاد را دارد، پارسا، دیندار، راستگو و مجتهد باشد، به واسطه این اعتقاد، روایتش مردود شمرده نمی شود.

ذهبی در میزان الاعتدال می نویسد:

«فبدعه صغرى كغلوّ التشييع. و كالتشييع بلا غلوّ ولا تحرف. فهذا كثير في التابعين وتابعيهم مع الدين والورع والصدق. فلو ردّ حديث هؤلاء لذهب جملة من آثار النبويه وهذه مفسده بينه.»<sup>(۲)</sup>

بدعت کوچک همانند غلو شیعیان و یا شیعه بی غلو و تحریف است. این اعتقاد در تابعان و تابعان تابعان با اینکه دیندار و پارسا و راستگو هستند، زیاد است. اگر حدیث این گروه قبول نشود مجموعه ای از آثار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نابود می شود و این فسادى روشن است.

سپس در چند سطر بعد این گروه را معرفی می کند:

«فالشيعى الغالى فى زمان السلف وعرفهم هو من تكلم فى عثمان والزبير وطلحه و معاوية و طائفه ممن حارب علياً و تعرّض لسبهم.»<sup>(۳)</sup>

شیعه غالی در عرف گذشتگان، کسی است که نسبت به عثمان و زبیر و طلحه و معاویه و گروهی که با علی جنگیدند سخن گفته، به آنان دشنام

ص: ۵۴

---

۱- همان.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۱/۱۱۸، ترجمه شماره ۲، شرح حال ابان بن تغلب.

۳- همان.

ابن عدی در الکامل در شرح حال ابان بن تغلب می نویسد:

«الأبّان أحادیث ونسخ و أحادیثه عامّتها مستقیمه إذا روی عنه ثقة وهو من أهل الصدق فی الروایات وإن كان مذهبه مذهب الشیعه وهو معروف فی الكوفه وقد روی نحواً أو قریباً من مائه حدیث وقول السعدی مذموم المذهب مجاهر یرید به أنه كان یغلو فی التشیع لم یرد به ضعفاً فی الروایه وهو فی الروایه صالح لا بأس به.»<sup>(۱)</sup>

ابان، احادیث و نوشته هایی دارد که مجموع احادیثش درست است. او در حدیث گویی صادق است؛ گرچه شیعی مذهب است و حدود صد حدیث روایت کرده است و گفته سعدی که او را مذموم المذهب دانسته، مرادش این است که او در شیعه بودنش غلو می کرده، ولی این گفته ضعیفی بر روایت ابان وارد نمی سازد و او در نقل حدیث بی اشکال و درستکار است.

بدین سان روشن می شود که سخن راوی - با هر عقیده و مذهبی - معتبر است و مذهب و عقیده او به اعتبار کلامش آسیبی نمی رساند.

شاهد مطلب، روایات فراوانی است که صحاح اهل تسنن به ویژه صحیح بخاری و مسلم از راویانی با مذاهب گوناگون نقل نموده اند.

ابن حجر در «هدی الساری»<sup>(۲)</sup> از حدود شصت نفر نام می برد که صحیحین از آنها حدیث نقل کرده اند، در حالی که آنها دارای مذهب هایی همانند شیعه،

ص: ۵۵

---

۱- الکامل، ابن عدی، ۱/۳۹۰، شرح حال ابان بن تغلب.

۲- هدی الساری، ابن حجر عسقلانی، ص ۴۵۹، فصل ۹.

خوارج، قدریه، ناصبی، اباضی، جهمیّه و... هستند.

۳- کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارند، رافضی گویند.

ابن حجر در هدی الساری می نویسد:

«فمن قدّمه (علی علیه السلام) علی اَبی بکر و عمر، فهو غال فی تشیعه و یطلق علیه رافضی»<sup>(۱)</sup>.

کسی که علی را بر ابوبکر و عمر مقدّم بدارد غلو کننده در تشیع است و به او رافضی گفته می شود.

از میان این سه گروه، تنها گروهی که اهل تسنّن گفتار آنان را معتبر نمی دانند، همین گروه سوم است و گرنه در نظر بزرگان اهل تسنّن، دو گروه اول معتبر و سخن ایشان قابل استناد است.

و پر واضح است کسانی که گاه سلطان الواعظین به کتب آنها استناد کرده است از گروه سوم نیستند، بلکه جزء کسانی هستند که اندک محبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در دل آنان جای داشته و با دیده انصاف به برخی از وقایع نگریسته اند. بنابراین شکی در سنی بودن آنها نیست؛ چه اینکه به حداقل اصول مذهب شیعه اعتقاد ندارند.

ثانیاً: در صورتی که برخی از منابع مورد استناد توسط مؤلف را قبول نکنند، ما در پاورقی، بعد از اتمام هر بحث، ضمائم فراوانی را از سایر کتب اهل تسنّن در اثبات مطلب مورد بحث گردآوری کرده ایم که چه بسا ضمائم در مجموع این کتاب بیشتر از منابعی باشد که مؤلف به آن استناد کرده است.

ص: ۵۶

---

۱- همان.



در اینجا شایسته است این نکته را یادآور شویم که سلطان الواعظین در سرتاسر این کتاب افزون بر ۲۰۰۰ مرتبه به بیش از ۲۱۰ کتاب از اهل تسنن استناد کرده است که ما علاوه بر استخراج حدود ۹۰٪ از منابع مزبور، بیش از این مقدار، از دیگر کتب اهل تسنن به آن افزوده ایم.

### مختصری از شرح حال مؤلف

قبل از پرداختن به روش تحقیق، مختصری از زندگی مؤلف را بیان می کنیم:

مرحوم سید الخطباء و المتکلمین سلطان الفضلاء، والواعظین، حاج سید محمد معروف به سلطان الواعظین شیرازی، عالمی کامل و واعظی عامل، از جمله ستارگان درخشانده و مشعل های فروزان حوزه علمیه قم است.

وی فرزند مرحوم سید علی اکبر (اشرف الواعظین) معروف به اکبر شاه می باشد، در ماه ذی القعدة الحرام سال ۱۳۱۴ قمری در تهران متولد شد. پس از گذراندن دوران طفولیت، مقدمات اولیه را در مدرسه پامنار تهران به اتمام رسانید و در سال ۱۳۲۶ قمری با پدر بزرگوارش عازم عتبات عالیات شد. در مدت دو سال که آنجا توقف داشت، تحصیلات سطوح را نزد مرحوم مرندی و شهرستانی به پایان رساند و همراه پدر به کرمانشاه بازگشت.

وی با استفاده از فن بیان و وعظ به نشر معارف اسلامی مشغول گردید. برای تکمیل علم و کمال و انجام وظایف و افاضه و استفاضه، مسافرت های بسیاری به کشورهای عراق، سوریه، فلسطین، اردن، مصر و هندوستان نموده و با طوایف بسیاری از یهود و هنود و منحرفان از دین، از قبیل بهائی ها و قادیانی ها، مناظرات دینی و مذهبی انجام داده که مهم ترین آنها دو مناظره مبسوطی است که در سال

۱. مناظره ای که در دهلی، با دانشمندان و براهمه و بت پرستان هند در حضور گاندی، زعیم و قائد هند، برگزار گردیده و در پایان به اثبات حقانیت دین مقدس اسلام و خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله انجامیده، چنان که در جراید آن زمان درج شده است.

۲. مجلس مناظره بزرگی که با حضور حدود دویست نفر از رجال و بزرگان شیعه و اهل تسنن در شهر پیشاور پنجاب هند (پاکستان کنونی) با دو عالم بزرگ اهل تسنن، حافظ محمد رشید و شیخ عبدالسلام انجام می شده، هر شب متجاوز از هشت ساعت به طول می انجامید.

خبرنگاران چهار روزنامه و مجله بزرگ گفت و گوی طرفین را نوشته، در جراید و مجلات خود منتشر می کردند. در پایان شب دهم، شش نفر از بازرگانان و اصناف و اشراف پیشاور در همان مجلس، مذهب حقه جعفریه را اختیار کردند. همان مناظرات پس از سی سال، نخستین بار در سال ۱۳۷۵ قمری به دلیل نیاز اجتماع و در پاسخ به شبهه پراکنی های عده ای مغرض، با بازنگری و مشاوره با حضرت آیت الله العظمی بروجردی به صورت کتاب بزرگی منتشر گردید و پس از آن نیز سال هاست که منتشر می شود و همواره مشعل فروزان حق جویان بوده است.

مرحوم سلطان الواعظین در ده سال پایانی عمر به علت کسالت قلبی از منبر منع و به کلی خانه نشین شد، به گونه ای که حتی قادر بر حرکت هم نبود. تا اینکه در ماه شعبان ۱۳۹۱ قمری در تهران دار فانی را وداع گفت؛ آن گاه پیکر ایشان با تجلیل فراوان به قم منتقل گردید و بعد از تشییع شکوهمندی که از طرف آیت

الله مرعشی نجفی انجام شد، در مقبره ابو حسین به خاک سپرده شد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

آنچه از تألیفات ایشان به چاپ رسیده عبارت اند از:

۱. کتاب شبهای پیشاور که تاکنون بیش از چهل نوبت به چاپ رسیده است. همچنین این کتاب به زبان های عربی همراه با تحقیقی مختصر و اردو و انگلیسی ترجمه شده است. البته چنان که از قرائن پیداست، مترجم انگلیسی - که شخصی پاکستانی الاصل بوده - در ترجمه امانت داری نکرده و برخی مطالب کتاب را وارونه و بر خلاف معتقدات شیعه ترجمه کرده است.

بی گمان اولین تحقیق نسبتاً مفصل همراه با اضافات، تحقیقی است که پیش روی شماست که انشاءالله در صورت نیاز، همین تحقیق به سه زبان یاد شده به طور کامل ترجمه خواهد شد.

۲. صد مقاله سلطانی. این کتاب نیز بارها به چاپ رسیده است.

۳. گروه رستگاران. این کتاب نیز بارها چاپ شده و اخیراً پس از تحقیق به عربی ترجمه و جلد اول آن منتشر گردیده است.

### روش تحقیق

با توجه به آنچه یاد شد، در تحقیق کتاب حاضر نکات زیر قابل ذکر می باشد:

۱. به دلایلی تمام منابع ذکر شده در این کتاب را نتوانستیم استخراج کنیم که در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم:

الف) تا آنجا که ما جست و جو کردیم، برخی از کتبی که مؤلف به آنها استناد کرده، یا اصل آن مفقود گشته و یا دسترسی به آن بسیار دشوار است. و همچنان

ص: ۵۹

برای ما مجهول است که آیا استناد مؤلف به این کتب نادره، به دلیل آن بوده که به آنها دسترسی داشته، یا با اعتماد و استناد به کتب دیگر از این کتب کمیاب یاد کرده است. البته در برخی از موارد، کتاب مورد نظر جزو کتب نادره نبود، ولی ما به آنها دسترسی پیدا نکردیم.

ب) در مواردی سلطان الواعظین نام مستعار مؤلفی را ذکر کرده مانند: حاکم، حافظ، نیشابوری و امثال آن و مطلبی را از او نقل کرده است. با جست و جوی فرآوان دریافتیم که این نام مشترک میان چند نفر است و با وجود اینکه آن افراد هر کدام تألیفات متعددی داشتند، در نهایت نتوانستیم در یابیم که مراد ایشان کدام مؤلف و کدام کتاب بوده است.

با در نظر گرفتن این دو مورد و نیز با توجه به تحریفات فرآوانی که در کتب اهل تسنن رخ داده، عدم توفیق در استخراج برخی منابع منطقی می نماید.

۲. منابع به گونه ای استخراج شده که با تغییراتی که در چاپ های گوناگون از نظر تعداد مجلدات و صفحات دیده می شود، مطلب مورد نظر به راحتی قابل دسترسی است. بر این اساس علاوه بر ذکر جلد و صفحه، به باب

و فصل کتاب نیز اشاره شده است.

۳. متن کامل حدیث یا عبارت مورد نظر را در پاورقی آورده ایم، به جز در موارد زیر:

الف) جایی که سلطان الواعظین متن کامل حدیث یا عبارت مورد استناد را به زبان عربی، به طور صحیح در متن آورده باشد.

ب) جایی که حدیث یا عبارت مورد نظر قبلاً به طور کامل در پاورقی ذکر شده باشد که با ارجاع به مورد پیشین، از تکرار آن خودداری کرده ایم.

ج) در مواردی اندک به دلیل آنکه ذکر کامل متن ضروری نمی نمود، به ذکر آدرس بسنده کرده ایم.

۴. مواردی که مؤلف، متن یا حدیثی را کاملاً فارسی یا برخی از عبارات آن را فارسی نقل کرده و آنچه ما یافتیم با آنچه مؤلف نقل کرده کاملاً هماهنگی داشته باشد، در پاورقی ابتدا متن کامل حدیث یا عبارت مورد نظر را آورده ایم، سپس به آدرس آن اشاره کرده ایم، ولی اگر متن استخراج شده با آنچه سلطان الواعظین نقل کرده است متفاوت بوده، ابتدا به آدرس، سپس به متن کامل آن اشاره کرده ایم.

۵. با توجه به اینکه مباحث به شکل مناظره ای بیان می شده و تقریباً به همان شکل هم تدوین گردیده، سلطان الواعظین در موارد متعددی احادیث و عبارات را با توضیحات اضافی و شرح و تفصیل بیان کرده است که با مراجعه به کتب مذکور، آن شرح و تفصیل دیده نمی شود، بلکه با در نظر گرفتن مجموع منابع ذکر شده، کلیات مطلب مورد بحث اثبات می شود.

۶. در مواردی مؤلف، بخش های مختلفی از احادیث گوناگون را در کنار هم و به عنوان یک حدیث نقل کرده است که در چنین مواردی هر قسمت از عبارت را مستند کرده و در پاورقی به منبع دقیق آن اشاره کرده ایم. البته در جاهایی هم نتوانستیم دریابیم که عبارت نقل شده بخشی از حدیث است، یا قسمتی از عبارت کتابی است و یا اینکه در آنجا مؤلف کلام خود را به زبان عربی ایراد کرده است.

۷. گاهی مؤلف حدیثی را از چند نفر نقل می کند که با مراجعه به آن کتب معلوم گردید که عبارت نقل شده مربوط به یکی از آن کتب است و بقیه با اختلاف فراوان در لفظ به آن حدیث اشاره کرده اند که تا حد امکان به این موارد هم در پاورقی اشاره کرده ایم.

۸. در چاپ های قبل، ترجمه آیات و بعضی از عبارات عربی در پاورقی قرار داشت که ما آنها را در متن و بعد از عبارت عربی داخل پرانتز قرار داده ایم.

۹. توضیحاتی که در پاورقی ذکر شده، اعم از بیان معانی لغات یا توضیح درباره ی بعضی از امکنه و یا هر نکته ای که جنبه ی توضیحی دارد، مربوط به مؤلف است.

۱۰. کتاب «مودة القربی»، از میر سید علی همدانی و فصل الخطاب، از خواجه پارسا بخاری در زمان تحقیق در دسترس ما نبود. از این رو از کتاب «ینایع المودة» قندوزی که این دو کتاب را در خود جای داده است استفاده کرده ایم.

۱۱. در مواردی سلطان الواعظین این گونه استناد می کند: قندوزی در «ینایع المودة» از مسند احمد از ترمذی از ثعلبی این حدیث را نقل می کند که در چنین مواردی به استخراج منبع اول بسنده کرده ایم.

۱۲. از تمام منابعی که در این کتاب به آنها استناد شده است و تمام آنچه ما به آن افزوده ایم، تصویری تهیه شده که در صورت نیاز آن را جداگانه به عنوان اسناد این کتاب به چاپ خواهیم رساند.

۱۳. از آنجا که روش تألیف کتاب تقریباً به شیوه گفتاری است خواننده در مواردی دچار مشکل می شود. لذا با ویرایش ادبی، سعی در روان تر شدن متن کتاب نموده ایم.

البته در متن کتاب تغییری ایجاد نکرده ایم و اگر جایی اضافه شدن کلمه ای برای روان تر شدن عبارت لازم می نمود آن را در میان دو قلاب قرار داده ایم.

این نکته نیز گفتنی است که با وجود همه تلاشی که در تکمیل این مجموعه صورت گرفت، همچنان مواردی باقی مانده است که به دلایلی استخراج منبع

نشده است؛ بنابراین از خوانندگان تقاضا داریم اگر موارد جدیدی را استخراج نمودند ما را یاری نموده تا این کتاب در چاپ های بعد تکمیل گردد.

در پایان سزاوار است از آیت الله سید جعفر سیدان که همواره مشوق اینجانب بودند قدردانی نمایم. همچنین از مرحوم حجت الاسلام والمسلمین علی نقی مقدسیان که خدماتی را ارائه نمودند یادی کرده و از خداوند برای ایشان طلب مغفرت می نمایم.

همچنین شایسته است از احباب گرام حجج الاسلام سید جواد موسوی، سید رضا موسوی، سبط حیدر زیدی، مهدی شادمرادی، علی صارمی، مجید گچ کار تهرانی، حسین نگارنده، سید مصطفی حافظی، حسین کرامتی و جلال حسین زاده که هر کدام در مقطعی در تخریجات مرا را یاری نمودند تشکر نمایم.

همچنین از سرکار خانم طاهره موسوی که در حروفچینی و جناب آقای محمد جواد واعظی که در حروفچینی اصلاحات و اضافات نهایی همکاری نمودند نیز تشکر می نمایم.

از خوانندگان محترم تقاضا دارم هر گونه خطای محقق را به دیده اغماض نگریسته و با پیشنهادها و نظرات سازنده خود، این جانب را یاری نمایند.

امید است که این زحمات مورد قبول حجت بن الحسن المهدی قرار گرفته، موجبات خوشحالی صدیقه طاهره علیهاالسلام را فراهم آورد.

۱۵ شعبان ۱۴۲۷

عبدالرضا درایتی

ص: ۶۳





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد والصلوة والسلام على رسوله سيد الأولين والآخرين خاتم الأنبياء والمرسلين الطهر الطاهر والعلم الزاهر أبي القاسم محمد بن عبدالله و على أهل بيته الطيبين الطاهرين سيما ابن عمه ووصيه ووارث علمه وأمينه على شرعه وخليفته المنصوص في أمته أمير المؤمنين علي بن أبي طالب الفارق بين الحق والباطل ولعنه الله على أعدائهم والمتكئين عن طريقتهم من الخوارج والتواصب.

به فضل و لطف پروردگار متعال، از همان ایامی که وارد اجتماع شدم، پیوسته پیرو سادگی بوده و از حیث گفتار و کردار، خودنمایی نداشتم و از عجب و خودخواهی برکنار بودم.

با آنکه نشو و نمایم در خانه ای بود که همه نوع وسایل تعین و اسباب تنعم در آن فراهم بود، ولی به حکم طبع و فطرت ساده ی خود از تعیش روی گردان و از تجمل گریزان و از طلب شهرت و خودآرایی - که به آفات آن کاملاً واقف بودم - نفور و معرض [بودم].

در این موقع نیز که به امر و اصرار جمعی از مراجع و اکابر علمای اعلام و فقهای فخام و فضلاء و دانشمندان کرام و علاقه مندان به دیانت و اقتضای وقت، چاپ این کتاب، مطمح نظر قرار گرفت، به مقتضای همان اصل طبیعی و سادگی فطری می خواستم کتاب حاضر را با بساطت و بدون دیباچه و مقدمه و خالی از هر پیرایه

به چاپ رسانم، لکن به صلاحدید و اصرار بعضی از دوستان، خاصه دانشمند عزیز آقای دکتر عبدالحمید گلشن ابراهیمی که از مفاخر اساتید فرهنگ می باشند، مصمم شدم مختصر مقدمه ای بر این کتاب بنویسم که در این مقدمه کشف حقایق نموده و توضیح کاملی در بعضی از موضوعات کتاب داده و علت چاپ آن را ذکر نموده و به بعضی از ایرادات و شبهات مخالفین مختصراً اشاره شود.

و چون ممکن است با چاپ این کتاب از هر طرف، مورد حملات و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم - هم چنان که پیشینیان ما گرفتار این نوع حملات گردیده اند - لکن چه باک که به خوبی بر قول ادیب دانشمند معروف عتابی شامی (۱) واقفم که به حقیقت درست گفته:

«من قرض شعراً أو وضع کتاباً فقد استهدف للخصوم واستشرف للألسن إلا عند من نظر فيه بعین العدل وحکم بغیر الهوی وقلیل ما هم».

هر کس شعری بگوید یا کتابی بنویسد هدف تیرهای زننده دشمنان و زبانهای تند آنها قرار گیرد، مگر آن کسانی که به دیده عدل و انصاف بنگرند و بدون هوی و هوس حکم بنمایند و این قبیل اشخاص بسیار کم اند.

بدیهی است همان طور که اهل نطق و بیان مورد حملات قرار می گیرند ارباب قلم و نویسندگانی هم که پرده ی ظلمت جهل [و] تعصب را دریده و حقایق را آشکار می نمایند، از حمله ی مردمان ناراضی؛ یعنی کسانی که خلاف اغراض و احوای آنها قلم فرسایی شده است، در امان نخواهند بود، ولی به مقتضای گفته

ص: ۶۶

---

۱- ابو عمرو کلثوم بن عمرو بن ایوب شامی کاتب شاعر بلیغ معروف و از شعرای دولت عباسیه و معاصر خلیفه مأمون الرشید عباسی بوده.

شیخ اجل شیراز:

سعدی افتاده ای است آزاده

کس نیاید به جنگ افتاده

ما را با مردمان پرخاشگر و ستیزه گر سر جنگ و مناقشه نیست. لیکن اگر حمله ای توأم با علم و عقل و منطق و نزاکت باشد با طیب خاطر و با جان و دل می پذیریم - هر چند که عالم منصف در مباحثات و مقابله با حقایق منطقی انصافاً حمله نمی کند - و اگر پای فحش و ناسزا و تهمت و افترا و اعتراضات بیجا در میان باشد و با هو و جنجال مقابله نمایند، داعی (۱)

از مجادله بر کنار بوده و به حکم آیه ی کریمه ی:

(وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا). (۲)

بندگان خاص خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین ره به تواضع و فروتنی روند و هرگاه مردم جاهل، به آنها خطاب و عتابی کنند، با سلامت نفس و شیرین زبانی پاسخ گویند، رفتار می نمایم.

چه خوش شراید ادیب پارسی:

حاشا که جواب تلخ هر کس گویم

یک بد شنوم از کس و وا کس گویم

این نیست بد من که بدم گوید کس

این است بد من که بد کس گویم

آنچه اکنون می توانم پیش بینی کنم، گذشته از عیب جویی های مردمان حسود و عنود،

ص: ۶۷

---

۱- بیان این کلمه از طرف نویسنده محترم به جهت تواضع ایشان است و در کتاب از خود با این لفظ نام می برد و معنای آن دعاگو می باشد. (محقق)

۲- فرقان: ۶۳.

از سه جهت ممکن است مورد اعتراض و ایراد و آماج تیرهای ملامت قرار گیریم:

## ۱- اعتراض اهل ادب و جواب به آنان

نخست اعتراضی است که فضلاء و اهل ادب به ظواهر عبارات و معانی عالیه این کتاب خواهند نمود که چرا این کتاب از مضامین بکر ادبی و معانی بلند فلسفی و علمی و سجع و قافیه برکنار می باشد.

در پاسخ می گویم: اولاً قبلاً تذکر دادم که داعی در تمام عمر هیچ گاه قصد خودنمایی نداشته بلکه از روی واقع، آن ذره که در حساب ناید من هستم.

ثانیاً عقیده ی داعی این است که گوینده و نویسنده یا باید رسماً در مجالس درس و بحث فضلاء صحبت کند و برای آنها بنویسد، یا برای عموم و طبقه ی متوسط. بدیهی است در این قبیل موضوعات، فضلا و اهل علم و فلسفه کتاب های بسیار نوشته اند که تکرار و تحریر نظیر آنها برای فضلاء و طبقه ی خواص، زیره به کرمان بردن است «کحامل التمر إلی هجر و داعی مسوده إلی النّضال»، ولی برای عموم و طبقه متوسط که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، گفتن و نوشتن مطالب علمی و فلسفی به کلی غلط و بی فایده و موجب تضييع عمر آنهاست و بایستی مطالب عالیه با بیانی ساده ادا شوند.

ثالثاً انگیزه ی داعی در اقدام به این کار، آن نبوده است که قلم به دست گرفته و با ابتکار قوه ی فکریه و علمیه کتاب جالبی تحویل جامعه بدهم، بلکه چون باب مناظرات، باز و مطالب عالیه ای با زبان ساده ادا شد و در دفاتر و جراید و مجلات ثبت شده بود، مقتضی موجود گردید که از نظر مسلمین، خاصه هموطنان گرامی بگذرد، تا منصفانه قضاوت به حق نموده و فریب فریبندگان را نخورند.

بر این اساس این کتاب، همان محاضرات و گفت و گوهایی است که بین داعی و چند تن از علمای تسنن رخ داده و ارباب جراید و مجلات هند به وسیله مُخبرین تندنویس حاضر در مجلس مناظره، ضبط و در نامه های یومیه و هفتگی خود (روزنامه ها و هفته نامه ها) منعکس کرده اند و داعی در طی این کتاب، همان سخنان و گفت و گوها را که از روی جراید و مجلات استنساخ نموده، بدون جرح و تعدیل به نظر خوانندگان محترم می رسانم. فقط در بعض جملاتی که بین ما رد و بدل گردیده - و لو با حربه منطقی و دلیل و برهان جواب داده شده - به مقتضای وقت، برای آنکه بهانه به دست بازیگران و ایادی مرموز داده نشود، از نقل آنها در این مجموعه خودداری و در نقل اسناد و مدارک و عبارات اخبار و مطالب تازه ای که لازم بود نیز به اقتضای حال، تجدید نظر بیشتری نموده و مبسوط تر در معرض افکار اهل علم و انصاف قرار داده ام.

امیدوارم که اهل علم و فضل و ادب، با نظر ساده و اصلاح به این کتاب بنگرند و از خُرده گیری و انتقادات ادبی صرف نظر نمایند و چنانچه به سهو و اشتباهی برخوردند غمض عین فرموده و در مقام اصلاح باشند؛ چه آنکه سهو و نسیان، عادت ثانوی بشر است و غیر از ذوات مقدسه انبیای عظام و اوصیای کرام، از این لغزش احدی مبرّا نیست.

## ۲- اعتراض اهل خبر و جواب به آنها

اعتراضی است که ممکن است اهل خبر بنمایند که در این کتاب، مطلب تازه ای نیست، بلکه همان هایی است که در طی هزار و سیصد سال گفته و نوشته شده است و به کرات تکرار گردیده و در کتب علماء موجود است.

جواب می‌گوییم: موضوعات دینی، فرضیات علمی و مباحث ریاضی و فلسفی نیست که با تغییر زمان عوض گردد و ابتکاری ایجاد شود. قرآن مجید و اخبار وارده و احادیث منقوله و وقایع تاریخ، عوض شدنی نیست و البته هر خلفی از سلف خود بهره بر می‌دارد.

داعی هم آنچه دارم و بهره برداشته‌ام از آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث منقوله و وقایع وارده و تحقیقات ارباب علم و دانش بوده که در حافظه‌ی خود ضبط و به موقع ابراز نمودم.

### ۳- اعتراض محافظه‌کاران و جواب به آنها

#### اشاره

اعتراضی است که ممکن است افراد ساده‌ی محافظه‌کار ظاهر بین طالب اتحاد اسلامی بنمایند که سزاوار نیست به وسیله‌ی نطق و قلم، تحریک احساسات شود و این قبیل کتب ممکن است تحریک احساسات نماید و بالاخره موجب تفریق کلمه و دودستگی گردد.

بدیهی است «آیین تقوا» ما نیز دانیم. اگر ابتدا قلم به دست گرفته و خارج از علم و منطق و ادب، جملاتی نوشته و حملاتی نموده و تهمت‌هایی بزنیم، قطعاً سزاوار نیست؛ ولی شخصاً با نظر محافظه‌کاران ظاهرین (یعنی آن اشخاصی که معتقدند که با ذکر حقایق نباید موجب ازدیاد رنجش اهل تسنن گردید، تا جایی که هیچ نوع مباحثات علمی و منطقی نشود و در مقابل تهمت‌ها و اهانت‌ها هم هیچ جواب داده نشود) موافق نیستم و این روش را کاملاً به زیان عالم تشیع می‌دانم؛ زیرا به شهادت تاریخ دیده شده هر قدر از طرف ما سکوت و پرده‌پوشی و محافظه‌کاری گردیده، از طرف بعضی از آنها بدون رعایت هیچ اصلی از اصول

علم و دانش و ادب و تمدن و تدین، پیوسته حملات شدیدی توأم با تهمت و اهانت، قلماً و لساناً و عملاً به ما شده و جامعه‌ی شیعه پیروان اهل بیت طهارت علیه السلام را مورد تاخت و تاز خود قرار داده اند.

از راه تجربه ثابت و محقق آمده که هر چند از در محبت و دوستی وارد شده ایم و به تمام اعمال خلاف عقل و شرع آنها با دیده‌ی اغماض نگریسته ایم و تمام فحش‌ها و تکفیرها و تهمت‌هایی را که بعضی نویسندگان آنها به مقدسات ما داده اند صرف نظر کرده ایم، در روش و رفتار آنها ذره‌ای تغییر پیدا نشده، بلکه جری تر شده اند و هر موقع که وقتی به دست آوردند نیش‌های خود را زده و ما را مورد حملات شدید قرار داده و به طبقه‌ی عوام، مشرک و کافر معرفی نموده اند.

بدیهی است با تمام این مقدمات، چنانچه اشخاصی رعایت نزاکت و جانب دوستی را بنمایند و حاضر به دادن جواب نشوند، قطعاً در حدود وظیفه داری قصور نموده اند.

نه این است که تصوّر رود داعی مخالف اتحاد فیما بین مسلمین باشم، بلکه طبق آیات قرآنی و دستاویز(۱)

عالیه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از عترت طاهره، جداً طرفدار این معنی هستم، چون سعادت و سیادت و قومیت و ملیت اسلامیان در اتحاد عموم طبقات مسلمین است، ولی رعایت این معنی و

ص: ۷۱

---

۱- دستاویز، جمع دستور، این کلمه در آن زمان در میان عرف و اهل علم این گونه استعمال می شده است، همان طوری که در زمان ما نیز در مورد بعضی کلمات این گونه استفاده می شود. و در این کتاب همان طور که در چند صفحه قبل بیان شد رعایت عرف شده و کلماتی در آن آمده که مستعمل بین مردم بوده و آنها با آن انس دارند. (محقق)

حفظ نزاکت و ملاحظه دوستی و اتحاد وقتی مستحسن و مثمر ثمر است که از هر دو طرف رعایت شود، نه آنکه ما به عنوان رعایت اتحاد و دوری از نفاق، غمض عین نموده و سکوت اختیار نماییم؛ بر عکس، پیوسته از میان آنها افرادی برخاسته و بر خلاف ما قلم فرسایی نمایند. چنین سکوت و غمض عین ها قطعاً به ضرر ما تمام می شود.

به طور قطع، داعی طالب حفظ دوستی و صمیمیت با برادران اهل تسنن و خواهان تحکیم روابط بین فرق اسلام و آرزومند حسن تفاهم کامل با آنان هستم و صلاح اسلام و اسلامیان را در حصول این وضعیت می دانم، ولی به شرط آنکه برادران اهل تسنن، علماء، زعماء، قائیدین و زمامداران آنها هم خود را پایبند به این اصول و طالب این دوستی و یگانگی و اتحاد بدانند، و الا دوستی یک طرفه و رعایت یک طرفی و گذشت و غمض عین یک طرفی قابل دوام نیست.

چه خوش بی مهربانی از دو سر بی

که یک سر مهربانی درد سر بی (۱)

این ترتیب و روش یک طرفه و رعایت آن از جانب ما بوده است که در هر دوره ای از ادوار، مخصوصاً در این ادوار اخیر، بعضی از نویسندگان وقیح و بی همه چیزی که خود را به نام سنی معرفی نموده اند، وادار نموده به نوشتن کتاب ها و مقالات، جسارت ها به مقدسات مذهبی ما بنمایند و امر را به عوام بی خبر کاملاً بر عکس نشان دهند. و عجب آنکه با این همه تخطی و فحاشی و اهانت ها و تهمت ها، باز خود را ذی حق بدانند و اگر فردی یا افرادی از جامعه ی

ص: ۷۲

---

۱- شعر از بابا طاهر عریان. (محقق)



شیعه در مقام جواب و دفاع از حقوق حقه خود بر آید، او را مورد حملات قرار داده و هزاران کلمات زشت و تهمت‌ها که عادات دیرینه‌ی آنهاست، به آنان بزنند. چون حربه عاجز، فحش و تهمت و اهانت است؛ اول العی الاختلاط.

و اعجب [و شگفت‌آورتر] از همه آنکه علمای بزرگ آنها هم جلوگیری از آن قلم‌ها ننموده و آنها را منع از حملات و اهانت‌ها و فحش‌ها و تهمت‌ها نمی‌نمایند، بر عکس گله از ما می‌نمایند که چرا جواب آنها را می‌دهید و سکوت اختیار نمی‌کنید.

مادامی ما سکوت و غمض عین می‌نماییم که آنها هم رعایت این معنی را بنمایند.

وقتی ما دیدیم امثال احمد امینها، قصیمی‌ها، محمد ثابت‌ها، گُرد علی‌ها، موسی جارالله و غیرهم را که در مقام جسارت به مقدّسات مذهبی شیعه بر آمدند، علمای بزرگ اهل تسنّن از جامع الازهر مصر و سایر مراکز علمی دمشق و بغداد و غیره، رسماً آنها را طرد و از نشر کتب و مقالات آنها - که حکم مواد محترقه را دارد - جلوگیری نمودند، ما هم با کمال صمیمیت، دست اتحاد به سوی آنها کشیده و دستشان را صمیمانه فشار داده و با اظهار علاقه، تشکیل اتحادیه بزرگی خواهیم داد تا سیادت و سعادت از دست رفته را به دست آوریم.

ولی قطعاً ایادی مرموز و نویسندگان بی‌باکی در بین‌اند که خود را سنی می‌خوانند و نمی‌گذارند چنین اتحاد و صمیمیتی تشکیل شود و پیوسته با نیش قلم‌های شکسته‌ی خود، تخم نفاق و دوئیت را در قلوب مسلمین می‌کارند.

آیا عقول عُقلاء زیر این بار می‌رود و محافظه‌کارها قبول می‌کنند که پیوسته ما فحش‌ها و تکفیرها را بشنویم و تهمت‌ها را بپذیریم و در مقام جواب برنیاییم؟

نباید نمود، آیا نظری به کتاب ها و مقالات و حملات بعض از نویسندگان سنی نما نمی نمایند تا ببینند آن قلم های شکسته است که تحریک احساسات می نماید، نه دفاع هایی که علماء و دانشمندان شیعه می نمایند؟

اگر در ادوار اخیر کتب و مقالاتی از علمای شیعه دیده شود، تمام در مقام جواب و دفاع از حقوق حقّه، ناچار از بیانات و جملات تندی بوده اند؛ جواب قلم های تندنویس را باید به تندنویسی داد.

قطعاً عقل هیچ ذی عقلی قبول نمی نماید تا آن اندازه سکوت و غمض عین به کار رود که زیر بار فحش ها و تهمت ها بروند.

چنانچه داعی از روزی که مسند نشین تبلیغات گردیدم و وظیفه بزرگ و عظم و خطابه و دفاع از حریم مقدّس اسلام را بر عهده گرفتم، خود را آماده ی هر نوع حمله ای از اعدای نمودم؛ چون که به یقین می دانستم جنگ با عادات خرافی و امیال شهوانی بشر بسیار مشکل است.

قطعاً جنگ با عادات، ایجاد دشمنی می نماید، چنانچه هادیان بزرگ و راهنمایان عظیم الشان آدمیت که خواستند امم کج و معوج را به راه راست بخوانند و از افراط و تفریط های حیوانی باز دارند، پیوسته مورد حملات سخت و جاهلانه قرار گرفتند و از هیچ نوع مخالفتی نسبت به آنها مضایقه نمودند.

تاریخ حیات و زندگانی انبیا و اوصیای کرام، روی همین اصل پر است از حملات عجیبی که عقول عقلا را محو و حیران می نماید که مخالفین سرسخت آنها از هیچ نوع عمل زشت و قبیح و تهمت های ناروا خودداری نمودند.

ما هم که خوشه چین خرمن انبیا و پیرو طریقه ی آنها هستیم قطعاً بایستی انتظار حملات شدید و نسبت های ناروا را داشته و در مقابل شداید و تهمت ها صابر باشیم، تا با موالی خود محشور [شویم] و اجر و مزد کامل نصیب ما گردد.

بحمد الله تعالی تاکنون هم امتحان خود را داده که هر اندازه اعادی داخلی و خارجی، داعی را هدف تهمت ها و نسبت های بیجا قرار دادند - و شاید کمتر کسی مانند داعی مورد حملات و تهمت های ناروا قرار گرفته باشد - و به وسائل مختلفه تهدیدم نمودند، نه تنها در مقابل حملات گوناگون در مقام دفاع از خود بر نیامدم، بلکه ثابت قدم تر هم گردیدم و استقامت بر عقیده ام بیشتر شد و پیوسته رویه و رفتار و تاریخ حالات موالی و بزرگان دین، نصب العین داعی [بود] و می گفتم: الحکم لله.

من از حکم و فرمان حق نگذریم

اگر بگذرد تیغ خصم از سرم

شکر می نمایم خدای متعال را که تا به حال با این همه تهمت های ناروا و نسبت های بیجا حفظم نموده و بر احترام و محبوبیتم افزوده، تا به مردم بی دین ثابت کند که «من کان لله کان الله له». هیچ گاه بشری قادر به محو حق و حقیقت نخواهد بود.

گفتند آن یهودان چندان دروغ و بهتان

بر عیسی بن مریم، بر مریم و حواری

من کیستم که بر من نتوان دروغ گفتن

نه قرص آفتابم، نه ماه ده چهاری

آن همه تهمت های بیجا و نسبت های ناروا که به انبیای عظام و اوصیای کرام زدند؛ از قبیل نسبت - نعوذ بالله - زنا به موسی کلیم الله و مریم بنت عمران (والده ی ماجده ی معصومه عیسی علیها السلام) و ساحر و جادوگر و کذاب و دروغگو خواندن همه ی آنها، گذشته از آنکه در ثبات قدم و استقامتشان تزلزلی راه پیدا

نمود و درس عبرتی برای ما پیروان آنها گردید که از میدان فحش و تهمت و تکفیر فرار ننموده، بلکه بر عقیده‌ی خود ثابت و در میدان مبارزه قوی تر باشیم.

چه آنکه دیدیم اعدای دین نتوانستند به انواع تهمت‌ها، نام نیک آنها را از میان ببرند و آنها را منفور جامعه نمایند؛ مانند معاویه علیه الهاویه که برای محو نمودن نام مبارک علی علیه السلام چه جدیتها کرد، به هر عمل زشتی تشبث نمود [و] با تهمت‌های ناروا؛ از قبیل نسبت تارک الصلاة و جاه طلبی و ایجاد فتنه در مدینه و دخالت در قتل عثمان و غیره به آن حضرت دادن، عامه مردم را به لعن و سب بر آن بزرگوار وادار نمود که مدت هشتاد سال در منبر و محراب،

علنی و برملا و الی الحال در خفا، مورد عمل اتباع خوارج و نواصب است!

آنچه اموی‌ها سعی و کوشش برای محو نام مبارک آن حضرت نمودند نتیجه برعکس داد؛ خودشان از میان رفتند و نام ننگشان در تاریخ جهان ماند. نشانه‌ی حق و باطل همین است.

«وللباطل جولان وللحق دونه».

برای باطل جولانی است و برای حق، دولت ثابت و برقرار.

حتی از قبور آنها هم در عالم اثری نیست. کسانی که دمشق و شام را دیده‌اند، متحیر می‌شوند با کثرت علاقه‌ای که الحال هم اهالی شام به معاویه دارند، مع ذلک از قبور بنی امیه عموماً و معاویه و یزید خصوصاً اثری نمی‌باشد ولی قبور عالیه علی و اولاد امجاد آن بزرگوار علیه السلام در هر گوشه و کنار بلاد، کالشمس فی رابعه النهار، ظاهر و هویدا و مزار عارف و عامی و شاه و رعیت می‌باشد. حتی در خود شام که معاویه آن خلافت با اقتدار را چندروزی به کار برد، از قبرش اثری

نیست، ولی قبرستان بنی هاشم به انوار مقدّسه حضرت هاشم و سکینه و فاطمه و عبدالله جعفر طیار و غیرهم حتی بلال مؤذّن آن خانواده، روشن و درخشنده می باشد. علاوه بر قبر با عظمت و قبه و بارگاهی به نام عقيله ی بنی هاشم، صدیقه صغری، زینب کبری علیهاالسّلام در یک فرسخی شام - که مزار عموم است -، جنب مسجد اموی، قبر کوچک ظریفی است به نام سّتی رقیه (۱)

فرزند دلبنده حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السّلام که گویند موقع اسیری در خرابه ی شام از دنیا رفته و در همان مکان دفن گردیده [و] هر سّتی و شیعه که از آنجا می گذرد، اظهار ارادتی به صاحب قبر نموده و از روح پرفتوح آن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله استمداد نموده عبور می نمایند. (۲)

امروز هم اتباع همان اقوام، عوض آنکه از خواندن تاریخ متنبه گردند و از دیدن قبور و نام نیک و بد آنها پند گرفته هوشیار گردند و از اعمال زشت خود دست بردارند، پیوسته باب تهمت را به روی خود و افراد باز می کنند [و] مانند بقایای خوارج و نواصب، آن ایادی مرموز بیگانه پرست پیوسته مشغول عمل اند.

گاهی حمله به علی امیرالمؤمنین علیه السّلام و اهل بیت از عترت طاهره علیه السّلام می نمایند؛ مانند مردوخ (مردود) و امثال او از مصری ها و دمشقی ها و غیره. گاهی حمله به علما و مبلغین شیعه نموده که چرا تبعاً لرسول الله مروج طریقه عترت و اهل بیت رسالت می باشند و آنها را به انواع تهمت های گوناگون، به هر کس هرچه بتوانند. نسبت بدهند به مقتضای حال او؛ از قبیل جمع مال و بی امانتی در حقوق مسلمین

ص: ۷۷

---

۱- لهجه اهل شام این گونه است که به جای لفظ سیدتی، سّتی می گویند.

۲- و در زمان حاضر نیز بر عظمت آن بسیار افزوده شده است. (محقق)

و گاهی بی قیدی در دین و بی عفتی در اخلاق، موهون و متهم می نمایند، تا عقیده و اعتماد جامعه را سست و به آنها بدبین نمایند تا اثر از کلامشان رفته و محبتشان از دل ها خارج گردد، آن گاه به نتیجه خود که حیران و سرگردان نمودن عوام است موفق گردند [و] زمینه را برای غلبه بیگانگان آماده نمایند، غافل از آنکه همان طوری که تهمت های به انبیاء و اوصیاء بلااثر ماند و محبوبیت آنها روز به روز در جامعه زیادتیر شد، امروز هم تهمت های به علما و وعاظ و مبلغین که خوشه چین خرمن آن ذوات مقدسه هستند، بلااثر [بوده] روز به روز در دل های مردم بیشتر جا دارند، تا دشمنان بفهمند «من کان لله کان الله له» (کسی که با خدا باشد خدا با اوست). خدای متعال در آیه ۳۲ سوره ۹ (توبه) فرماید:

(يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُنِيرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ). (۱)

دشمنان دین می خواهند که فرو نشانند نور خدای را (که آن چراغ درخشنده ی علم و دین و حجت داله بر وحدانیت او) به نفس تیره و گفتار جاهلانه و با دهنهای خود (یعنی به تهمت ها و تکذیب ها که بر زبان ها جاری نمایند) خاموش کنند و نمی خواهد خدای متعال مگر آنکه تمام گرداند دین روشن خود را، گرچه مکروه طبع کافران و دشمنان دین مبین اسلام باشد.

چراغی را که ایزد بر فروزد

گر ابله پف کند ریشش بسوزد

خلاصه ی کلام، فحش و تهمت که عادت دیرینه ی مردمان بی مایه و عنود

ص: ۷۸

است اگر شخصی باشد، قابل تحمل و گذشت و عفو و اغماض است ولی اگر تهمت ها نوعی باشد، قابل تحمل و گذشت نیست. سکوت در اینجا بی معنی است و جز عجز دلیلی ندارد.

عیناً مثل آن می ماند که دو نفر هم نبرد در مقابل هم قرار گیرند، آن گاه دست یکی را ببندند و بگویند صلاح نیست جنگ کنی، صبر و تحمل و سکوت [بنما،] تا ایجاد نفاق و دوئیت نگردد، ولی دست طرف [دیگر] را باز بگذارند که هر چه می خواهد بکند. قطعاً در مقابل این قبیل اشخاص اگر سکوت شود، علاوه بر ثبوت عجز، باعث گمراهی بی خبران گردد و البته چنین سکوتی جرم بزرگ است، برای آنکه در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إذا ظهرت البدع فلعالم أن يظهر علمه وإذا كتم فعليه لعنه الله» (۱).

زمان ظهور بدعت ها، بر عالم است که علم خود را در دفع بدعت ها ظاهر نماید و اگر کتمان و خودداری نماید پس لعنت خدا بر او باد.

البته در امور شخصی، انسان باید با تحمل و با گذشت باشد، ولی در امور عمومی، بر خلاف باید خیلی صریح اللهجه و سخت و سمج باشد.

این درس عمل را از اجداد خود دارم که زیر بار امثال معاویه و یزید نرفتند، قیام

ص: ۷۹

---

۱- «عن محمد بن جمهور العمی یرفعه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إذا ظهرت البدع فی أمتی فلیظهر العالم علمه، فمن لم یفعل فعلیه لعنه الله». اصول کافی، شیخ کلینی، ۱/۵۴، ح ۲، کتاب فضل العلم، باب البدع والرأی والمقائیس. متقی هندی از علمای اهل تسنن در کنز العمال، ۱/۱۷۸، ح ۹۰۳، باب ۲، حدیث را این گونه نقل کرده است: «إذا ظهرت البدع ولعن آخر هذه الأمة أولها فمن كان عنده علم فليشره فإن كاتم العلم يومئذ ككاتم ما أنزل الله على محمد (ابن عساكر عن معاذ).»

و مقاومت در مقابل ظلم و بی قانونی نمودند و فرمودند: «الموت خیر من رکوب العار».

بدیهی است هر مظلومی که قادر به دفاع باشد و دفاع از حق خود ننماید، خصوصاً وقتی که مانعی در بین نباشد، قطعاً با سکوت خود، کمک یار ظالم خواهد بود.

در اینجا ممکن است مورد سؤال بعضی قرار گیرم که چه واداشت مطالبی که بین شما و برادران اهل تسنن در سی سال قبل مورد بحث قرار گرفته، الحال به نشر آن اقدام نموده اید؟

البته ایرادی است بجا؛ نظر به آنچه قبلاً عرض کردم که داعی طالب شهرت و خودنمایی نبوده و به آفات شهرت و خودنمایی کاملاً واقفم - چنانچه عملاً - هم همه دیده اند - تاکنون زیاده از ۳۰ جلد کتاب در فنون مختلفه نوشته ام و ابداً به فکر تظاهر نبوده ام، ولی اخیراً جهاتی محرک داعی در طبع و چاپ این کتاب گردیده:

اولاً- در این ادوار اخیره مخصوصاً دوره ی فترت بیست ساله که دست و دهان ما را محکم بستند و دیگران را آزاد گذاردند، مجالس تبلیغات دینی مسدود و انواع مجامع ضدّ دین و مذهب مفتوح [بود] و به قول سخنگوی شیراز، سنگ را بستند و سنگ را گشودند، از اطراف، قلم های خیانتکار مفسدان و لسان بازیگران، بنای جولان را گذاردند. چون میدان را خالی دیدند هر چه خواستند گفتند و هر چه توانستند نوشتند؛ آری:

مهر درخشنده چو پنهان شود

شب پره بازیگر میدان شود

مخصوصاً در مصر (که یکی از مراکز علمی و شهرهای دانش اسلامی امروز به حساب آمده) متأسفانه ایادی مرموزی جدّاً به کار پرداختند نفیاً و اثباتاً،



خودنمایی‌ها نمودند و به وسیله نشر کتب و مقالات، امر را بر عوام و بی‌خبران مشتبه نموده و برادران موحد جعفری را در نظر برادران حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی مشرک و کافر و غالی معرفی نمودند.

ولی بعضی از آنها که نمی‌توانم خود را راضی نمایم و آنها را جزء ایادی مرموز به حساب آوردم - چون اهل علم و قلم می‌باشند و داعی به تفاسیر و کتب و مجلات علمی آنها علاقه مند و مانوس می‌باشم - روی عادت، خلفاً عن سلف، بسیار مؤدب و در لفافه و گاهی از ادب خارج شده علنی و برملا کتاب‌هایی مشتمل بر تهمت‌های ناروا و دروغ‌های شاخدار، مانند «السنه والشيعه» نشر داده و نیش‌هایی به عالم تشیع زده و می‌زنند.

ولی برعکس، بعضی از آنها چنان لگه‌های تاریخی برای خود در تألیفات گذاردند که هرگز پاک نگردد و بعد از گذشت سال‌ها و قرن‌ها، دانشمندان بی‌طرف، آنها را مردمان مغرض یا بی‌اطلاع از وقایع تاریخی بشناسند.

### **غرض ورزی دکتر هیكل مصری**

مانند دکتر محمدحسین هیكل، مؤلف کتاب حیات محمدصلی الله علیه و آله که غرض رانی یا بی‌اطلاعی خود را در نوشتن آن کتاب ظاهر نموده!

چون علی القاعده رسم است کسی که زندگانی فردی از رجال روحانی یا سیاسی را می‌نویسد باید از حین ولادت تا دم مرگ، تمام وقایع زندگانی او را ضبط نماید و الا اگر نقصانی در آن تاریخ باشد نویسنده را یا بی‌اطلاع و یا مغرض می‌خوانند و بزرگ‌ترین نقص برای مورخ آن است که در نوشتن تاریخ اعمال غرض نماید.

در تاریخ زندگانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، یک روز مهمی بوده و آن هیجدهم ذیحجه الحرام سال دهم هجری است که پیغمبر از سفر مکه (حجّه الوداع) برگشته و در صحرای بزرگی به نام غدیر خم - که منزلگاه نبوده - هفتاد هزار جمعیت حاج یا به عقیده بعضی از اکابر علمای عامه، مانند امام ثعلبی در تفسیر و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران، یکصد و بیست هزار جمعیت را در آن صحرا سه روز نگاه داشته، وقت ظهری بعد از نماز منبر رفته، خطبه ای خوانده، عهد و پیمانی با مردم بسته و امت را امر به بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام نموده و آن سه روز از روزهای مهم تاریخی زندگانی رسول الله بوده است.

نمی دانم چرا آقای دکتر هیکل در کتاب تاریخ زندگانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وقایع تاریخی آن روز بزرگ را ذکر ننموده یا به قول بعضی در چاپ اول نقل نموده و در چاپ دوم محو نموده!

اگر بگویند در تاریخ زندگانی رسول الله همچو روزی نبوده، قطعاً خلاف فرموده اند؛ برای آنکه علمای بزرگ سنی عموماً و کسانی که مراتب علمی آنها به مراتب از آقای دکتر هیکل بالاتر بوده، در کتب معتبره خود ثبت و ضبط نموده اند.

برای کشف حقیقت و پی بردن به اسناد حدیث غدیر، (این روز مهم تاریخی) از کتب اکابر علمای عامه مراجعه کنید به [مجلس هشتم] همین کتاب، تا بدانید چنین روزی وجود داشته و بسیار مهم هم بوده است. پس چرا ایشان ننوشته اند. قطعاً نمی توانم بگویم بی اطلاع از تاریخ بوده اند؛ زیرا کسی که به مقام استادی و وزارت فرهنگ می رسد، این اندازه بی اطلاع از تاریخ نخواهد بود؛ آن هم تاریخ اسلام. پس حتماً غرض ورزی گردیده و تحت تأثیر عادت قرار گرفتند و خیال نمودند با نوشتن ایشان یا امثال ایشان حق از میان می رود و حال آنکه ایشان

خود را ضایع نمودند و الا محال است حق از میان برود.

نیست خفاشک عدوی آفتاب

او عدوی خویش آمد در حجاب

هزار و سیصد سال متجاوز است که اموی ها و خوارج و نواصب و اتباع آنها خواستند این چراغ را خاموش کنند، نتوانستند، چگونه آقای هیکل و امثال آنها چنین قدرتی دارند. قطعاً جز فصاحت در دنیا و آخرت نتیجه ای نصیب آنها نخواهد گردید.

به قول امام شافعی (محمد بن ادريس) که گوید:

«تعجب است از حالات علی بن ابی طالب علیه السلام که دشمنان آن حضرت از روی بغض و کینه فضایل او را پنهان می دارند [و] دوستان او از راه تقيه و ترس از اعدای، حقایق را اظهار نمی دارند، مع ذلک تمام کتاب ها از دوست و دشمن پر است از فضایل و مناقب آن حضرت.»

پس معلوم می شود حق و حقیقت هیچ گاه زیر پرده نمی ماند؛ مانند آفتاب که اگر هم چند روزی زیر پرده ی ضخیم ابر بماند، عاقبت ظاهر خواهد گشت.

بدیهی است مورخ و نویسنده، هر کس و دارای هر عقیده که باشد، قلم که به دست گرفت باید بی طرفانه بنویسد و اگر خیلی بی طاقت و عصبانی و ناراضی از پیش آمد تاریخی می باشد، پاورقی بدهد و مخالفت خود را ظاهر کند - چنانچه بعضی نمودند - نه آنکه به کلی ترک نقل نموده و خود را مغرض معرفی کند.

واقعاً جای بسی تأسف است که جزئیات زندگانی آن حضرت، حتی امور داخلی خانوادگی را که اخلاقاً نباید بنویسد؛ مانند شوخی و مزاحی که با عایشه در بستر بیماری نموده، نوشته است، ولی یک چنین واقعه ی مهمی که در حضور هزاران نفر صورت وقوع یافته ترک نموده! نعوذ بالله من التعصب والعناد.

خلاصه، از این قبیل نویسندگان که تحت تأثیر عادت، قلم فرسایی کرده اند بسیار می باشند، ولی بعضی از آنها تندتر رفته و قلم های شکسته ی خود را بر خلاف حق و حقیقت روی ورق پاره ها آورده و حقایق را مستور [کرده] و با اسلام و اهل بیت پیغمبر به جنگ برخاسته اند.

واقعاً جای بسی تأثر است افراد دانشمندی که به مقام استادی در جهات علمی و ادبی برسند بدون تفکر و از روی عادت کتاب هایی بنویسند و مطالبی در آن درج نمایند که به کلی خالی از حقیقت و صرف افترا [است] و هر بیننده ای را به تعجب آورد که چگونه مرد دانشمندی، سند بی اطلاعی یا غرض ورزی خود را در دسترس عموم قرار داده؟!

### **احمد امین مصری و فجر الاسلام**

مانند احمد امین، نویسنده ی معروف مصری که دو کتاب از تألیفات او به نام فجر الاسلام و ضحی الاسلام به دست ما رسیده، با مقدمه ای که دکتر طه حسین بر آن نوشته و در آخر آن مقدمه صریحاً می گوید:

«بدون ترس و خوف می گویم که من و احمد امین با هم متحدیم تا حقایق را مجرد نموده، در معرض عموم قرار دهیم!»

باید به آقای طه حسین گفت: اشتباه کرده و از تاریخ عبرت نگرفته اید که از هزار سال قبل تا به حال، برادران شما قوی تر از شماها اتحاد نمودند [ولی] نتوانستند نور ولایت را خاموش کنند؛ برای آنکه در قرآن می فرماید:

مطالبی که در این کتاب نوشته شده، هرگز از قلم یک عالم متدین سنی و مرد دانشمند مطلع منصفی جاری نمی گردد؛ زیرا از لابلای اوراق این کتاب، عین عقایدی که قرن ها خوارج و نواصب نوشته اند و تهمت هایی که به عالم تشیع زده اند ظاهر و هویدا می باشد و کاملاً بی اطلاعی از عقاید ملل یا غرض رانی نویسنده بارز و آشکار است.

ولی شنیده ام به واسطه ی جواب هایی که داده شده و فشارهایی که به مؤلف وارد آمده، در چاپ جدید بعض مطالب را حذف نموده اند. چون چاپ ثانوی را ندیده ام نمی توانم قضاوت در چگونگی آن بنمایم ولی همین قدر می دانم عقلاً و منطقاً بلکه دیناً حذف کردن تهمت ها، تنها مفید تام نیست، بلکه باید صریحاً بنویسند آنچه قبلاً نوشتیم خالی از حقیقت بوده است.

ثانیاً بر فرض صحت، در کتاب عربی حذف کردن، جبران خسارت هایی که از ترجمه فارسی آن اگر به بعض جوانان پارسی زبان بی خبر بی خرد وارد آمده، نمی نماید.

به همین دلیل ما ناچار شدیم برای بیداری آن دسته جوانانی که اگر تحت تأثیر کلمات فریبنده ی این قبیل نویسندگان بی مغز قرار گرفته اند، با نشر این کتاب کشف حقایق نماییم.

ص: ۸۵

خوشبختانه وقتی آن کتاب را مطالعه نمودم

که کتاب مقدس اصل الشیعه و اصولها تألیف آیت الله مجاهد، فخر الشیعه و ناصر الشریعه حضرت آقا شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (۱)

دامت بر کاته از نجف اشرف در جواب او منتشر شده بود.

الحق کتابی است بسیار عالی و متین و ساده و بر هر فرد شیعه لازم است یک جلد از آن کتاب را در منزل داشته باشد و به اهل بیت خود بیاموزد، تا به حقیقت مذهب خود آشنا شده، فریب بازیگران را نخورند.

خداوند متعال توفیق کامل عنایت فرماید به فاضل دانشمند معاصر، شاهزاده والا تبار علی رضا میرزا خسروانی که برای استفاده فارسی زبان ها به پارسی ترجمه نموده اند به نام ریشه های شیعه و پایه های آن.

علاوه بر احمد امین، نویسندگان دیگری در مصر و دمشق، چون محمد ثابت در الجوله فی ربوع شرق الادنی و عبد الله قصیمی در الصیراع بین الاسلام والوثنیة و محمد کُردعلی در اقوالنا و افعالنا و محمد سید گیلانی در شریف رضی و شیخ محمد خضری در محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه و موسی جار الله در الوشیعه فی

ص: ۸۶

---

۱- مرحوم آیت الله کاشف الغطاء از مفاخر و اکابر علمای شیعه و از مراجع تقلید ساکن نجف اشرف بودند. در تابستان گذشته، جهت تغییر آب و هوا به کرد در خاک ایران آمدند، متأسفانه صبح دوشنبه هیجدهم ذی القعدة الحرام ۱۳۷۳ بعد از ادای نماز صبح به سگته قلبی، دار فانی را وداع گفته، جامعه ی مسلمین بالخصوص شیعیان، از این ضایعه اسفناک متألم و متأثر گردیدند. جنازه ی آن مرحوم قدس سره با تشییع عمومی ملی و احترامات دولتین ایران و عراق، به نجف اشرف حمل [و] در مقبره ی مخصوصی در وادی السلام دفن گردید. (مؤلف)

نقد عقاید الشیعۀ و دکتر طه حسین در العثمان و دیگران به نوشتن کتاب‌ها و مقالات و مجلات و جرائد، قلوب شیعیان را جریحه دار و به تهمت‌های بسیار و اهانت‌های بی‌شمار، بین برادران مسلمان (سنّی و شیعه) کدورت‌ها ایجاد می‌نمایند.

عجبا! عدّه‌ای از فضلای ایرانی هم، دانسته یا ندانسته، یعنی به ضررهای آن واقف بوده یا نبوده، این قبیل کتب را به پارسی ترجمه نموده و در دسترس جوانان ظاهر مسلمان بی‌خبر از مبادی اسلام و تشیع قرار داده و آنها را به مبانی عالیّه دین و مذهب مشکوک نموده‌اند.

این کتاب ما برای مصر و مصری‌ها و احمد امین و امثال آنها آماده نشده؛ چه آنکه آنها دیده‌ی انصاف را بسته و عینک بدبینی زده و با نظر تعصّب و عناد، حقایق را می‌نگرند.

خداوند متعال در آیه‌ی ۸۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) می‌فرماید:

(وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا). (۱)

«و ما آنچه از قرآن فرستیم، شفای دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است، و لکن ظالمان را به جز زیان چیزی نخواهد افزود».

پس نشر این کتاب برای بیداری جوانان نارس و برادران بی‌خبر پارسی‌زبان می‌باشد که فریب فریبندگان را می‌خورند؛ چه آنکه دستگاه‌هایی در همین تهران به کار افتاده که گردانندگان آنها به صورت شیعه، ولی در پس پرده، به عقیده‌ی

ص: ۸۷

وهابی ها و نواصب و بقایای خوارج و طرفداران اموی ها می باشند که علاوه بر نشریات فاسده، با نطق و گفتارهای فریبنده به نام طرفداری از اتحاد اسلام، جوانان بی خبر را منحرف و متزلزل می نمایند.

(یکی از آن نشریات، مرتب برای داعی می آمد. چون هر کجا سراب را آب و مطالب را وارو[نه] نشان می دادند، داعی در جواب بر می آمدم و آنها ناچار می شدند جواب را در نشریه خود منتشر کنند. چون این عمل بر خلاف میل و رویه و عقیده آنها بود. بعدها از آن نشریات برایم داعی نفرستادند، تا از جواب های داعی مصون بمانند و رویه ی خود را که اشتباه کاری بر بی خبران باشد، عملی نمایند).

از این رو لازم است آن جوانان بی خبر، با کمال بی طرفی، با دیده ی انصاف [و] بدون تعصب و عناد، این کتاب را دقیقانه مطالعه نمایند، تا بدانند آن قبیل اشخاص در خارج و داخل، تنها قاضی رفته، اباطیلی به نام حق انتشار دادند و بفهمند که آنها ایادی مرموزی هستند که برای از هم پاشیدن اساس قومیت و ملیت ما فعالیت هایی می نمایند، بلکه بی دینانی هستند مستقیم یا غیرمستقیم، دست نشانده بیگانگان و مرتبط با دستگاههای جاسوسی آنها که به قول امروزی ها، افراد حساس ستون پنجم بیگانگان اند که وظیفه آنها در این مملکت، تولید نفاق و اختلاف در بین جوانان شریف و ملت نجیب ایرانی می باشد.

این قبیل اشخاص در لباس های مختلف مشغول انجام وظیفه اند. حتی در لباس مقدس روحانیت (که بحمدالله ملت به خوبی آنها را می شناسند)؛ مانند گرگی که به جلد میش رفته یا دزدی که عمامه به سر گذارده، برای ربودن گوهر



گرانبهای ایمان مردم خودنمایی می کنند.

چنانچه در نیم قرن اخیر بسیاری با این لباس مقدّس، به نام طرفداری از اتحاد اسلام، تیشه بر ریشه اسلام و تشیع می زدند و مرام نواصب و خوارج را به صورت دلسوزی دین در جامعه نشر داده، گاهی انکار رجعت و معراج رسول الله و شفاعت و عزاداری و زیارت قبور اولیاء الله و اهل بیت عترت و طهارت پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده و اهانت به مقامات مقدّسه روحانیت و اهل علم و دانش را حیاً و میتاً، مدار کار خود قرار داده اند.

### **مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن**

مانند شیخ مردوخ (مردود) کردستانی ظاهر سنّی و بی خبر از کتاب و سنّت که به نشر کتاب های چندی ظاهراً به نام طرفداری اسلام - و در معنی به طرفداری خوارج و نواصب و اموی ها - نیش های خود را زده و تخم تفرقه و نفاق را بین مسلمانان پاشیده و باطن کثیف و عقیده ی سخیف خود را ظاهر نموده.

در دوره حکومت قبل، از طرف سلطان وقت، از شعاع عملیات او جلوگیری شده، [ولی] بعد از شهریور ۱۳۲۰ که بیگانگان، این مملکت اسلامی شیعه را بدون حق اشغال نمودند، پر و بال بازیگرها باز شد [و] جدّاً نشریات خود را به نفع آنها عملی نمودند؛ از جمله نشریات او کتاب ندای اتحاد است - که بر عکس نهند نام زنگی کافور - که از نشر این کتاب، نه فقط جامعه ی شیعیان را عصبانی و متألّم نموده، بلکه اکابر علمای اهل تسنّن را متأثّر و به نشر مقالات در مجلات، او را از خود طرد نمودند؛ زیرا در این کتاب، اهانتها و جسارت های بالاتر از آنچه بعضی از مصری ها نسبت به مقام مقدّس امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نمودند، به زیر قلم شکسته

خود در آورده و عقاید خوارج و نواصب و اموی ها را تجدید نموده. نه همان معرفت به مقام مقدّس آن حضرت به وسیله ی کتاب و سنت و اخبار نداشته، بلکه ثابت است دشمن سرسخت آن حضرت و طرفدار جدّی اموی ها بوده.

در اول آن کتاب، با کلمات عوام فریبانه مانند آدم دلسوزی بی طرف، دم از اتحاد و یگانگی مسلمین می زند [و] فریقین (شیعه و سنی) را نصیحت و به رهبری خود، دعوت به

ترک عقیده ی تشیع و تسنن می نماید. وقتی آدمی دقیقانه کتاب را مطالعه می نماید، می فهمد که هدف و مقصود و دعوتش به نواصب و اموی ها و پیروی از نیت ناپاک مولای او معاویه بن ابی سفیان می باشد، غافل از شعر شاعر عرب که گوید:

ومن یکن الغراب له دلیلاً

یمرّ به علی جیف الکلاب

«هر کس را که کلاغ دلیل و راهنمای او باشد، می برد او را بر سر سگ های مرده.»

خدا زان خرّقه بیزار است صد بار

که صد بت باشدش در آستینی

دیگری گوید:

إذا کان الغراب دلیل قوم

سیهدیهم سبیل الهالکین

«زمانی که کلاغ دلیل و راهنمای قومی باشد، زود است آنها را هدایت نماید به راه هلاکت و نیستی.»

در کتابش دم از اتحاد می زند، در حالی که به نیش قلم شکسته ی خود تخم نفاق پاشیده و به دستور اربابان و با عقیده ی ثابت خود، مولانا امیرالمؤمنین را در جمیع مراحل، مقصّر و معاویه علیه الهاویه را تبرئه و بامنتهی درجه جسارت،

کلمات اهانت آمیز به ساحت قدس آن حضرت وارد نموده!

اولین روزی که کتاب های او را خواندم، فهمیدم که صاحب این نام محزّف، هرگز سنّی نمی باشد بلکه قطعاً اموی و از پیروان عقاید خوارج و نواصب می باشد که برای لکه دار نمودن برادران اهل تسنّن به این لباس در آمده. و یا بی دینی است که برای رسیدن به هدف و مقصد خود - که جاه و مقام و شهرت یا چیز دیگر باشد - مرتکب هر عمل زشت و قبیحی می شود؛ چنانچه اهالی کردستان، مخصوصاً علمای محترم آنها به خوبی شاهد حالات او بوده و هستند و از چهل سال قبل که به طرفداری سالار به جنگ این ملت بیچاره قیام نموده، عملیات او مورد توجه تمام اهالی غرب ایران، به خصوص مردمان محترم سنندج و کردستان می باشد.

عجب است که یک آدم فتنه جو، اینک طرفدار اتحاد اسلام گردیده و زیر پرده ی طرفداری اتحاد، عقاید مشثوم خود را ظاهر نموده و به شیعیان موخّید پاک و موالی با عظمت آنها از عترت طاهره تاخته و در خلال سطور کتاب، مولانا امیرالمؤمنین علیه السّلام را نالایق و سفاک و شیعیان را مشرک معرفی نموده است.

و الاّ هیچ سنّی به قول خودشان (چهار یاری) حاضر نمی گردد نسبت به ساحت قدس امیرالمؤمنین علیه السّلام - که خداوند آیه تطهیر [را] در شأن او فرستاده، چنانچه در [مجلس هشتم] همین کتاب مشروحاً ذکر شده و در آیه ی مباحله، آن بزرگوار را به منزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی نموده و از جمیع ارجاس و نقایص و خطایا پاک و پاکیزه و مبرّا فرموده - بتازد و خُرده گیری کند (چنانچه [در مجلس هفتم] همین کتاب مشروحاً در این باب بسط کلام داده شده است).

تا آنجا که در صفحه ۲۳ «ندای اتحاد» (۱) در تحت تیترا «عمده مزالت و مزلات امیر» سیزده سهو و خطا و نقص به آن حضرت نسبت داده که تمام آنها افک و تهمت‌هایی است که از نشریات و جعلیات مولای او، معاویه علیه الهاویه و اسباب دست‌خوارج و نواصب و بقایای آنها بوده و می‌باشد.

گرچه این شیخ مردود، قابل اعتنا نبوده که نام او برده شود و خیلی هم متأثرم که نام محزّف او را اجباراً در این سطور آورده‌ام. بدیهی است هر کلمه از کتاب او جواب‌های واضح و منطقی دارد که این وجیزه‌ی مختصر، مجال نقل تمام آنها را نمی‌دهد ولی ناچارم برای بیداری و روشن شدن بعضی از جوانان فریب‌خورده‌ی خواب‌رفته، به بعضی از جهات آن فقط اشاره نمایم:

در صفحه ۳ کتاب گوید: «در زمان حضرت رسول، اسمی از شیعه یا سنی مذکور نبوده است.»

راجع به سنی شاید آن‌طور باشد که نوشته، ولی راجع به شیعه غلط‌رفته، خوب است خوانندگان محترم برای پی‌بردن به غلط‌کاری‌های او مراجعه نمایند به [مجلس

دوم] همین کتاب تا روشن شوند که شیخ مردود تا چه اندازه، مانند مولایش معاویه، کذاب و دروغ‌پرداز بوده است.

ایضاً در همان صفحه می‌گوید:

«و مؤسس اساس تشیع ابن سبأ یهودی بوده.» جواب ترّهات و یاوه‌گویی‌های او در [مجلس دوم و سوم] همین کتاب داده شده است.

ص: ۹۲

و در صفحه ۵ گوید:

«در قرن دهم هجری، دوره سلطنت شاه اسماعیل، مذهب تشیع در ایران رسمیت پیدا نمود.» جوابش [در مجلس دوم] داده شده.

و نیز در همان صفحه گوید: «ابوبکر اسن و اورع و الیق به مقام خلافت بوده، به این جهت مهاجر و انصار با نهایت رغبت با او بیعت کردند.»

اولاً: جواب اسن بودن ابی بکر در [مجلس هفتم] و [مجلس دهم] داده شده است.

ثانیاً: جواب اورع و الیق بودن ابی بکر را در [مجلس نهم] مطالعه خواهید فرمود.

و در صفحه ۶ گوید: «دلیلی بر خلافت امیرموجود نبوده.» برای روشن شدن دلیل و نص مراجعه شود به [مجلس پنجم]، تا حقیقت واضح گردد.

و در همان صفحه منع نمودن عمر، پیغمبر صلی الله علیه و آله را از وصیت و مانع شدن از آوردن قلم و کاغذ، جهت اجرای امر وصیت را اعتراف نموده، ولی در مقابل، تأویلات بارده می نماید.

برای پی بردن به اصل حقیقت، لازم است مراجعه شود به [مجلس هشتم] همین کتاب. در صفحه ۷، حدیث با عظمت غدیر را به عنوان دلیل برخلافت و امامت انکار نموده و مطلب را بسیار ساده و کوچک جلوه می دهد. بسیار لازم است خوانندگان محترم مراجعه کنند به [مجلس هشتم] همین کتاب، تا عظمت مطلب را واضح و آشکار مشاهده نمایند و لعن بر کذاب و دروغگو بنمایند.

در صفحه ۸ گوید:

«چون ابوبکر مونس و یار غار پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و در مرض موت به امر آن حضرت نماز را با ائمت خوانده، تمام ائمت بالاتفاق با میل و رغبت تمام با او

ص: ۹۳

اولاً: توقف و مصاحبت چند روزه برای ابی بکر ممکن است افتخاری باشد - چه آنکه هر جاهلی در مصاحبت عالم افتخاری دارد - ، ولی چنین مسافرت و مصاحبت، هرگز دلیل بر ثبوت خلافت نخواهد بود. علاوه بر آنکه جواب آیه غار و استشهاد به آن را در [مجلس پنجم] داده ایم.

نماز خواندن ابی بکر با امت - به فرض ثبوت - دلیل حق تقدم در امر خلافت نخواهد بود.

ثانیاً: نیابت نماز ابی بکر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طور قطع ثابت نیست [و] بر فرض ثبوت، دلیل بر حقانیت و حق تقدم بر خلیفه منصوص (ابوالفضائل) نخواهد بود.

چه خوب است برای تقریب اذهان مثلی آوریم. اگر پادشاهی که ولیعهد ثابت دارد، هرگاه در بسیاری از کارها از قبیل افتتاح امکنه یا استقبال ها یا شرکت در جشن ها و غیره، فردی از بستگان را به عنوان نماینده خود بفرستد، آیا پس از مرگ پادشاه، آن نماینده می تواند با عده ای طرفدار دعوی نیابت سلطنت نموده و ولیعهد ثابت را از کار بر کنار و خود را سلطان بخواند، به دلیل آنکه روزی به نمایندگی پادشاه در فلان امر یا جشن و یا استقبال شرکت نموده و یا در مسافرت چند روزه ای با پادشاه بوده است؟ قطعاً جواب عند العقلاء منفی می باشد.

مثل دیگری نزدیک تر به مطلب عرض کنم که اگر فقیه و مجتهدی بیمار گردد و فردی از اصحاب خود را به نیابت بفرستد و نماز جماعت را با مردم به جای آورد، آیا پس از وفات آن مجتهد و فقیه، آن نایب نماز جماعت به استمساک

نیابت نماز، می تواند خود را جانشین آن فقیه مجتهد معرفی نموده، بگوید مسلمین مجبورند از من تقلید نمایند و اگر تمرد نمایند از ربه ی اسلام خارج اند!؟

و اگر جماعتی مخالفت نمایند - و بگویند چون ولیعهد موجود است و این مقامی است که احاطه ی علمی بر ظاهر و باطن شرع و شریعت در آن لازم است، علاوه بر واجد بودن جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده، فقط به محض چند رکعتی نماز نیابت خواندن یا چند روز در مسافرت رفیق راه مجتهد بودن، ایجاد فقاقت نمی نماید - آتش بر در خانه آنها ببرند، با فحش و بد و اهانت، آنها را بکشند و بیاورند و مجبور نمایند که تسلیم گردند به جانشینی مجتهد و فقیه و اگر قبول ننمایند، مشرک و کافر و رافضی خواهند بود!

آقایان عاقلانه قضاوت نمایند. آیا جانشینی فقیه و مجتهد، علم و دانش و احاطه استدلالی بر احکام و قواعد دین نمی خواهد؟ آیا به محض نیابت نماز جماعت، فقاقت برای یک مسئله گو، هر اندازه هم آدم خوبی باشد، ثابت می گردد، [به گونه ای] که مردم وظیفه دار باشند تقلید از او بنمایند!؟

همچنین است موضوع نماز خواندن ابی بکر با اّمت، بر فرض ثبوت، دلیل بر اثبات خلافت و امامت مسلمین نخواهد بود؛ چه آنکه ثبوت خلافت، علاوه بر نصّ جلی، عصمت و اعلمیت و افضلیت من جمیع الجهات می خواهد.

### **منصفانه قضاوت کنید**

آیا چند شبی در مسافرت با پیغمبر بودن، یا چند رکعتی نماز با اّمت خواندن - شما را به خدا قسم انصاف دهید - برابری می کند با آن همه نصوص جلیه و

خفيه و فضایل و کمالات، از قبیل حدیث الدار و احادیث بسیار دیگر؛ مانند: حدیث المنزله و حدیث المدینه و حدیث المواخاه و حدیث الغدیر و آیات الولایه و مباحله [و] بالآخره نزول سیصد آیه - بنابر روایات اکابر علمای عامه که هر یک علی حده در متن کتاب مندرج است - در شأن مولانا امام المتقین، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

آیا آن کسی که بالفرض چند رکعتی نماز جماعت با مردم خوانده، اولی به مقام خلافت است، یا آن کسی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را لایق مقام خلافت دیده و رسماً او را خلیفه ی خود قرار داده - نه نیابت به نماز جماعت - و صریحاً با بیان «أنت منی بمنزله هارون من موسی» جمیع منازل هارونی را به استثنای مقام نبوت برای آن حضرت ثابت نمود که از جمله همان مقام خلافت رسول الله می باشد، چنانچه [در مجلس چهارم] همین کتاب مفصلاً شرح دادم؛ فاعتبروا یا اولی الابصار.

ثالثاً: جواب از اجماع و تبعیت تمام امت را [در مجلس هفتم] مطالعه نمایید، تا به معنای اجماع و تبعیت تمام امت پی برید.

رابعاً: جواب کذب و دروغ شاخدار او را که نوشته، تمام امت به میل و رغبت بیعت نمودند، [در مجلس هفتم] مطالعه نمایید، تا کذاب [و] مفتری بازیگر را بشناسید.

در صفحه ۹ نوشته است:

«علی و فاطمه علیهما السلام در موضوع فدک به حکم ابی بکر قانع و متقاعد شدند.»

برای پی بردن به اصل و حقیقت مطلب، مراجعه نمایید به [مجلس هشتم] همین کتاب، تا روشن و بیدار شوید.

و نیز در همان صفحه اشاره به حدیث خلت در فضیلت ابی بکر می کند که



پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر من غیر از خدا بنا بود خلیلی برای خود بگیرم، ابوبکر را خلیل خود قرار می دادم.

این شیخ مردود، اگر اهل فضل و کمال و تحقیق بود، اول مراجعه می نمود به کتب ارباب جرح و تعدیل از اکابر علمای اهل تسنن، آن گاه استشهاد به حدیثی می نمود که لااقل در نزد خود آنها مردود نباشد و این حدیث نزد محققین اکابر علمای عامه از جمله ی مجعولات و کذب محض است، چنانچه علامه ذهبی در میزان الاعتدال(۱)

ذیل ترجمه حال عمار بن هارون و قزعه بن سوید گوید: این حدیث، جعل و کذب محض است.

بکریون از این قبیل احادیث در فضیلت ابی بکر بسیار جعل نمودند که در کتب اکابر علمای سنت ثبت است.

در صفحه ۱۰ گوید: «اگر علی ذی حق در امر خلافت بود، چرا قیام نکرد حق خود را بگیرد.»

جوابش را در [مجلس نهم] مطالعه نمایید.

در صفحه ۱۳ گوید: «علمای بصیر شیعه اقرار به همدردی ما دارند. اگر این شیخ حقه باز، کذاب نبود، حق بود برای وضوح مطلب به اسامی آن علماء و محل اقرارشان اشاره می نمود، چنانچه ما در متن کتاب، ضمن گفتارمان در تمام

ص: ۹۷

---

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۵/۴۷۲، ترجمه شماره ۶۹۰۰، شرح حال قزعه بن سوید. ذهبی می نویسد: «قال البخاری: لیس بذاك القوی؛ ... وقال أحمد: مضطرب الحدیث؛ ... وقال النسائی: ضعیف». سپس این حدیث را از او نقل می کند: «وله حدیث منکر عن ابن ابی ملیکه عن ابن عباس، مرفوعاً: لو كنت متخذاً خلیلاً لأتخذت أبابکر خلیلاً».

ده شب، به اقوال دهها [تن] از اکابر علمای اهل تسنن با تعیین محل و نشانی و کتاب آنها متعرض گردیده ایم که به نظر قارئین محترم می رسد.»

از صفحه ۱۸ تا صفحه ۲۰ به طرفداری از معاویه، دلایل مضحکی اقامه می کند که معاویه را تبرئه و علی علیه السلام را مقصر نشان دهد، و آن بیانات تماماً دلایل محکمی است که این مردود، اموی و ناصبی و از هواخواهان جدی معاویه، بلکه تمام بنی امیه - حشره الله معهم - می باشد.

تا آنجا که در آخر صفحه ۱۸ بعد از نقل وقایع صفین و تعیین حکمین گوید:

«تابعین امیر، دیدند که اظهارات معاویه سراسر مبنی بر تقاضای عدل و داد خواهی است و اظهارات امیر همه از روی لجاج و عناد و خودخواهی می باشد.»

در صفحه ۲۱ انکار می نماید اهانت به علی علیه السلام را که به زور و جبر، آن حضرت را کشیدند و برای بیعت به مسجد بردند و نیز صدمات به بی بی فاطمه علیها السلام و سقط جنین او را و جوابش در [مجلس هفتم] موجود است [که] بعد از مطالعه، حقیقت آشکار می شود.

در صفحه ۲۲ توسل به ائمه از عترت طاهره را شرک و کفر و بت پرستی می داند. جوابش [در مجلس سوم] داده شده.

در صفحه ۲۳ گوید: «خداوند عالم، رسول خدا را به لعنت مأمور نفرموده.»

مثل اینکه این مرد مرموز، با قرآن مجید هم بیگانه بوده و این همه آیات لعن را در قرآن ندیده که صریحاً اقوامی را مورد لعن قرار داده، علاوه بر اخباری که در همین کتاب نقل گردیده که گروهی از امت را ملعون خوانده.

برای روشن شدن مطلب و پی بردن به حال این مرد خیال مکار به [مجلس

ششم] مراجعه نمایید، تا حقیقت مطلب را به دست آورید.

گویا این مردک آیه ۶۰ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را ندیده که بنی امیه را با کمال صراحت لعنت کرده شده نامیده که می فرماید:

(وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ...) (۱) که مراد از درخت لعنت کرده شده در قرآن، بنی امیه هستند، چنانچه امام فخر رازی (۲) هم در تفسیر خود نقل نموده است.

و نیز در آیه ۵۷ سوره ۳۳ (احزاب) فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً) (۳).

«آنان که خدا و رسول را - به عصیان و مخالفت - آزار و اذیت می کنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده - و از رحمت خود دور فرموده - و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است».

آن گاه در اخبار بسیاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرماید:

«کسی که علی و فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده، کسی که آنها را اذیت نماید لعنت خدا بر او باد و خداوند او را به رو در آتش افکند».

علاوه بر صراحت در اخبار به این توضیحی که آن حضرت داده، اذیت کنندگان به علی و فاطمه علیهما السلام عملاً یا لساناً یا قلماً - مانند معاویه و اموی ها و

ص: ۹۹

---

۱- اسراء: ۶۰.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰/۲۳۷، ذیل آیه ۶۱ سوره اسراء. فخر رازی می نویسد: «قال ابن عباس: الشجره بنو أمیه یعنی الحکم بن أبی العاص».

۳- احزاب: ۵۷.

اتباع آنها از خوارج و نواصب علیهم لعائن الله [و] چون کسروی و مردوخ مردود و امثال آنها - مشمول این آیه شریفه و ملعون خدا و پیغمبر می باشند.

برای کشف حقیقت و پی بردن به دلایل بیشتری بر لعن ملعون بن ملعون، معاویه بن ابی سفیان لازم است مراجعه نمایید به [مجلس نهم] تا روشن و بیدار شوید از خواب غفلت و دشمنان خدا و پیغمبر را بشناسید.

و نیز گوید: «بر فاسق عاصی لعن جایز نیست.» باز هم می گویم این مردک از قرآن مجید به کلی بیگانه می باشد و آیات لعن را درباره آنها ندیده و دقت نظر در حقایق دین نداشته است.

چه کنم که مقدمه نویسی، مجال شرح و بسط مفصّل را به ما نمی دهد و الاّ - با نقل آیات و اخبار و تحقیقات بلیغه، روی نویسندگان را سیاه می نمودم، ولی برای روشن شدن مطلب اشاره ای می نمایم که ما هم می دانیم هر فاسق و هر عاصی کافر نمی شود، ولی ملعون می شود؛ چه آنکه هر عاصی، ظالم و هر ظالم، ملعون می باشد؛ برای آنکه مسلم است که ظالمین بر سه طبقه می باشند: طبقه اوّل: کفار و مشرکین اند که ظلم به خدا نموده و شریک برای ذات اقدس او جلّ و علا قرار دادند - به موضوع شرک و مشرکین در [مجلس سوم] همین کتاب اشاره شده.

طبقه ی دوم: ظالمین به نفس اند که معصیت هایی می نمایند، ولی متعدّی به غیر نمی باشند.

طبقه ی سیم: معصیت کارانی هستند که به جان و مال و ناموس مردم متعرّض اند ولو ظاهراً کافر نیستند، ولی ملعون اند، چه آنکه صریحاً در آیات

قرآنیه، آنها را ملعون خوانده اند که از جمله در آیه ۱۸ سوره ۱۱ (هود) می فرماید:

(أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) (۱).

«بدانید و آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.»

و در صفحه ۲۶ انکار وجود حضرت مهدی آل محمد علیه السلام را نموده و گوید:

«شیعیان گویند در کودکی در چاله ی آب سامره پنهان گردیده و بعد هم از همان سرداب بیرون می آید [و] دنیا را پر از عدل و داد می کند؟!»

این شیخ مردود خجالت نکشیده که چنین دروغ واضحی را نوشته و نتوانسته - و هرگز نخواهد توانست - کتابی را نشان دهد که در آنجا چنین خبری نقل شده باشد که حضرت مهدی در چاله ی آب پنهان است و از آنجا ظاهر می شود.

و حال آنکه ارباب خبر و تاریخ نوشته اند که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خلیفه معتمد عباسی شنید که کودکی از اندرون بیرون آمد و جعفر (کذاب را) با خطاب «تأخر یا عمّ» از مقابل جنازه حضرت عسکری علیه السلام بر کنار [نمود] و خود بر آن بزرگوار نماز گزارد؛ فوری امر به احضار آن حضرت داد، وقتی رفتند، دیدند سرداب منزل را آب فرا گرفته و در آخر سرداب، حضرت مهدی مشغول نماز است. چون نتوانستند در آب بروند، به خلیفه خبر دادند، امر داد سقف سرداب را بر سر آن حضرت خراب نمایند. وقتی مشغول خراب کردن شدند. دیدند حضرت در سرداب نیست. فلذا معروف شد به سرداب

ص: ۱۰۱

---

۱- هود: ۱۸.

غیبت؛ یعنی آن سرداب، محلّ غیبت آن حضرت گردید، نه آنکه در سرداب پنهان گردیده و از آنجا ظاهر شود.

بلکه اجماعی شیعه امامیه و اکابر علمای عامّه می باشد که زمان ظهور، آن حضرت از مکه معظمه جلوه گر می شود و عالم را پر از عدل و داد می کند.

عقیده به وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص به شیعه ندارد، بلکه در کتب فریقین ثبت است و جمهور شافعیه و دیگران از علمای اهل تسنن، به نزول حضرت عیسی علیه السّلام در آخر الزمان و در نماز اقتدا نمودن به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را معترف اند.

برای وضوح مطلب و شناسایی کامل به حالات شیخ مردود، به صفحات آخر همین مقدمه و به [مجلس دهم] همین کتاب مراجعه شود.

### **طول عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خرق عادت است**

و نیز در همان صفحه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را مورد تمسخر قرار داده گوید:

«امام هزار و دویست ساله قادر به حرکت نیست و کاری از او ساخته نخواهد بود!»

این شیخ به قدرت خدا عقیده ندارد و نمی داند که این قبیل امور از نوادر طبیعت و جزء خرق عادت است و خدای قادر توانا، بعض افراد را نادراً از میان بشر به این نوع عمرهای طویل - ردّاً بر ارباب ماده و طبیعت - انتخاب می نماید و قوای آنها را هم قویاً محفوظ می دارد، تا حجّت را بر دشمنان کوردل - چون مردوخ و امثال او - تمام فرماید و نمونه ی کامل و شاهد زنده بر این معنی از قرآن مجید، حضرت نوح - شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه السلام - می باشد که در آیه ۱۴ سوره ۲۹ (عنکبوت) صریحاً می فرماید:

ص: ۱۰۲

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا) (۱).

«همانا به تحقیق ما نوح را به رسالت قومش فرستادیم. او نهصد و پنجاه سال میان مردم درنگ کرد - و خلق را دعوت به خداپرستی نمود».

آنچه به صراحت از آیه ی شریفه معلوم می آید، مدّت دعوت قبل از طوفان حضرت نوح، نهصد و پنجاه سال بوده و قطعاً چهل سال متجاوز داشت که مبعوث گردید و بعد از طوفان هم به نقل روایات چهار صد سال دیگر هم جهت تمشیت امور در امت زندگانی نمود - و جمعی هزار و نهصد و پنجاه سال عمر او را نوشتند -، چنانچه اکابر علمای عامه از قبیل طبری (۲)

و ثعلبی (۳)

و جار الله زمخشری (۴)

و امام فخر رازی (۵)

ذیل این آیه گویند این نوع اعمار، مافوق طبیعت و از عطایای الهی می باشد.

پس پیغمبر هزار و چهارصد ساله - یا هزار و نهصد ساله - چگونه از او کاری ساخته بوده. همان قسمی که پیغمبر هزار و چهار صد ساله - یا هزار و نهصد ساله - همه کاره بوده، از کوری چشم اموی ها و خوارج و نواصب و تابعین آنها - امثال احمد امین ها و مردوخ ها - امام هزار و دویست ساله هم، همه کار از او بر

ص: ۱۰۳

۱- عنکبوت: ۱۴.

۲- تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۱۶۵. (محقق)

۳- تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۱۶۵. (محقق)

۴- تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۰۰. (محقق)

۵- «قال بعض الأطباء العمر الانسانی لا یزید علی مائه وعشرین سنه والآیه تدلّ علی خلاف قولهم... لا نزاع بیننا و بینهم، لأنّهم یقولون العمر الطبیعی لا یكون أكثر من مائه وعشرین سنه ونحن نقول: هذا العمر لیس طبعیاً بل هو عطاء إلهی...». تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۵/۴۲، ذیل آیه ۱۴ سوره عنکبوت.

می آید؛ چه آنکه خدای قادر توانا قوای قویه ی او را نگهداری فرموده، تا روزی بیاید و انتقام از امثال احمد امین ها و مردوخ ها بگیرد.

بس است، بیش از این مجال مزاحمت نمی باشد و الا- اگر قلم را رها کنم، خیلی گفتنی هاهست که در این مختصر وجیزه، مقتضی بیان نیست. این مقدار هم ناچار بودم و الا گفتار این شیخ قابل ذکر نیست و اثری در حقیقت اسلام و مذهب حق تشیع ندارد. چه خوش مناسب مقام سروده:

آب دریا کزو گهر زاید

به دهان سگی نیلاید

اگر ابن تیمیه و امثال آن با آن کز و فرّشان توانستند با نوشتن هزلیات، نور خدا را فراموش کنند، این شیخ مردود و امثال آن هم می توانند!

چقدر خوشوقت گردیدم وقتی در جراید و مجلات دینی نامه هایی دیدم از علمای بزرگ سنّی، مخصوصاً از اطراف کردستان که از این مرد بی باک، اظهار انزجار و تنفر نمودند و رسماً اعلام نمودند که مردوخ (مردود) سنّی نیست، بلکه خارجی و بیگانه پرست است.

از جمله دلایل بر بیگانه پرستی این مردک و صحت گفتار برادران بزرگ ما علمای اهل تسنن آنکه بعد از جنگ اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی) متفقین افرادی را وادار می نمودند

تا به نام اتحاد و اتفاق، به مقدّسین یکدیگر اهانت نمایند، تا شعله آتش نفاق مشتعل گردد که از جمله، همین مردک از خدا بی خبر بوده.

از این رو در صفحه آخر کتاب گوید: «در این هنگام که متفقین هم به ما دست دوستی و همدستی داده اند باید موقع را مغنم شمرده، سلاطین اسلام، فرمان وحدت و یگانگی را در ممالک خود به موقع اجرا گذارند؛ یعنی به

ص: ۱۰۴



طرفداری متفقین (کفار)، مسلمانان همگی با هم متحد گردند!

خلاصه این قبیل اشخاص، نمونه‌ی کامل خودخواهی و بیگانه‌پرستی هستند که می‌خواهند به نام اتحاد و وحدت کلمه، به مقدّسات دین و مذهب اهانت نموده و جسارت‌ها ورزیده، دل‌ها را لبریز خون گردانند و مسلمانان را مستعمره‌ی بیگانگان و همدست آنها قرار دهند.

اگر علمای روشنفکر جامع‌الازهر و سایر مراکز علمی برادران اهل تسنّن هم نسبت به کسانی که به مقام مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت نموده و جسارت‌ها ورزیده و آن بزرگوار را دروغگو و خطاکار و دنیاطلب و حریص به ریاست و حبّ جاه و خونریزی معرفی می‌نمایند و به جامعه با عظمت شیعه و پیروان اهل بیت طهارت و عترت پاک پیغمبر اهانت‌ها نموده و آنها را رافضی و مشرک و کافر و غالی می‌خوانند و می‌خواهند بین صد میلیون مسلمانان شیعه با سایر مسلمین جدایی بیندازند و زمینه را برای غلبه بیگانگان در عالم اسلامیت مهیا نمایند، علناً اظهار تنفّر نموده و بیزاری بجویند، مقدمه‌ی اتحاد مسلمین فراهم می‌گردد و امثال ما را به زحمت جواب‌ها و نشر کتاب‌ها و مقالات جوابیه وادار نمی‌کنند. و الاّ تا این جدایی برقرار است و بازیگران و ایادی مرموز در کارند و مذهب حق تشیع را حزب سیاسی به عوام معرفی می‌نمایند، حفره‌ی جدایی روز به روز عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌گردد و پیوسته به نشر کتب و مقالات، عمق و وسعت این حفره زیادتر می‌شود.

نصاری در مسجد پیغمبر آزاد به ادای فریضه بودند، ولی شیعیان مسلمان در ادای فرایض و نوافل در مساجد مسلمین آزاد نیستند.

به سبب همین تحریکات و تزریقات بر غیر حقیقت است که عموم برادران اهل تسنن به جامعه شیعه، نظر کفر و الحاد می نمایند. زمانی که شیعیان موخید از راههای دور، جهت ادای فریضه ی واجب (حج) شد رحال نموده، به قبله گاه خود می روند، مورد حملات برادران اهل تسنن قرار می گیرند و در هر کوی و برزن و خیابان و بیابان، حجازی ها (سعودی ها)، مصری ها و بالاخره تمام سنی ها - که این قبیل افراد ملئیس به لباس اهل علم و نویسندگان مبغض مغرض، امر را بر آنها مشتبه نموده اند - به مسلمانان پاک موحد شیعه مذهب و پیروان عترت و اهل بیت طهارت با نظر کینه و عداوت می نگرند و آنها را مشرک می خوانند و پیوسته به آنها می گویند: انتم مشرکون!

واقعاً جای بسی تأسف است مسلمین صدر اسلام، زمانی که بلاد کفر را فتح می کردند، به تمام کفار در عقاید و عمل در دین خود آزادی می دادند و آنها را مجبور به پیروی از طریقه اسلام نمی نمودند، بلکه حاضر به اهانت آنها هم نمی شدند.

حتی علماء و مورخین در وقعه ی مباحله نوشته اند وقتی نصارای نجران برای مناظره وارد مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شدند، موقع نماز و عبادتشان رسید، به گوشه ی مسجد رفته، مشغول عبادت خود شدند. عده ای از مسلمانان جامد جاهل آن زمان - مانند جهال زمان ما - خواستند از عمل آنها جلوگیری و ممانعت نمایند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله مانع عمل آنها گردیده فرمود: بگذارید آزادانه عبادت خود را به جای آورند. از این رو در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت در مسجد بزرگ اسلام، نماز نصرانیت و عبادت مسیحیت گزاردند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این عمل - موافقت و مهربانی - خواست به اهل عالم،

معنای آزادی را بفهماند که دین مقدّس اسلام دین جبر و اکراه نیست، بلکه دین دلیل و برهان و منطق است، ولی متأسفانه امروز بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید که در آیه ۹۴ سوره ۴ (نساء) می فرماید:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا). (۱)

«به آن کس که اظهار اسلام کند، نسبت کفر ندهید و به آنها نگویید شما مؤمن نیستید.»

تا مال و جانش را بر خود حلال کنید و بر خلاف سیره خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله - حتی خلفای خودشان - برادران اهل تسنّن به اغوای بعضی علمای جامد متعصّب خود با مسلمانان، رفتار کفر و بغضاء می نمایند.

زیرا هر فردی از مسلمانان حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی و زیدی، با همه اختلافاتی که در اصول و فروع با هم دارند، در معابد عمومی مسلمانان آزادی عمل دارند و مزاحمتی برای آنها نمی تراشند، مگر شیعیان جعفری که به جرم پیروی از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله - حسب الامر آن حضرت که در متن کتاب ثابت نمودیم - مکه معظّمه و مدینه منوره (همان جایی که یهود و نصاری در اظهار عقیده و عمل به دین خود آزاد بودند) با تازیانه و چوب خیزران آنها را می زنند که چرا - به حکم قرآن مجید - سجده بر خاک پاک می نمایند و یا قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و محبوب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را می بوسند و سلام بر آنها می نمایند!

ص: ۱۰۷

در حالتی که خودم در بغداد و معظّم دیدم سنّی های از دور آمده قبر شیخ عبدالقادر و ابوحنیفه را می بوسیدند و توسّل به آنها می جستند و احدی آنها را منع نمی کرد. در مدینه منوره در پیش روی قبر مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله کاشی های دیوار را به عنوان محلّ نزول جبرئیل می بوسیدند، احدی از شرطه های حرم ممانعت نمی کند، ولی شیعیان که می خواهند ضریح رسول الله صلی الله علیه و آله را ببوسند، آنها را می زنند و زجرشان می نمایند و مشرکشان می خوانند!

این فشار و سختی ها فقط برای شیعیان موحد پاک و پیروان عترت و اهل بیت طهارت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید می فرماید: (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) کار دین به اجبار و اکراه نیست.

تقریباً هزار و سیصد سال است که این آقایان بی فکر، در پی چنین عملیاتی رفته، ولی با تجربیات بسیار، به اشتباه بزرگ خود پی نبرده و متنبه نگردیده اند که به ضرب تازیانه و چوب خیزران و فحش و ناسزا و تهمت، بلکه قتل و کشتن، هیچ مؤمن موحدی، دست از عقیده ی ثابت خود بر نمی دارد.

فلذا رسول اکرم خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله آن قائد عظیم الشأن الهی دستور فرموده که حتی به کفار هم فشار و سخت گیری ننمایید، بلکه با ملاطفت و مهربانی و روح و ریحان با آنها رفتار نمایید، تا در اثر دیدن برهان و منطق، دل های آنها نرم گردد و به شما نزدیک شوند.

به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر

به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را

بدیهی است از این نوع عملیات و سختگیری ها، جز تأثیر خاطر نتیجه ای حاصل نگردد، بلکه قطعاً از این عملیات، در دل های شیعیان بیشتر رنجیدگی و

گرفتگی ایجاد و جدایی حاصل گردد.

از قدیم گفته اند: «محبت، محبت آورد»، ولی وقتی محبت نباشد قطعاً تکدر بار می آید.

اگر علمای بزرگ جامع الأزهر، جلو بعض نویسندگان مفسد را نگیرند و از عملیات و مقالات آنها بیزاری نجویند - چنانچه علمای سنی ایرانی از مردوخ (مردود) کردستانی بیزاری جستند -، شیعیان ناچارند به مقتضای مثل معروف «جواب ناخدا با ناخدا توپ است در دریا» برای دفاع از حقوق حقّه ی ثابت خود، جواب تهمت ها و اکاذیب و لاطائلات آنها را بدهند.

خوشبختانه شنیده می شود چندی است جمعی از فضلاء و دانشمندان پاکدل منصف بی غرض از مذاهب مختلفه ی اسلامی (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، جعفری، زیدی و غیره) تشکیل مجمعی داده اند به نام «دار التقرب بین المذاهب الاسلامیه» و هدف آنها شناساندن حقایق مذاهب است به یکدیگر و مجله های ماهانه ای نشر می دهند به نام «رساله الإسلام» که نویسندگان مذاهب مختلفه، معانی مذهب خود را به وسیله مقالات در آن مجله نشر می دهند. امید است این جمعیت موفق گردند تا هدف و مقصد خود را عملی نمایند.

ما کمک و مساعدتی از دار التقرب انتظار نداریم، مگر آنکه حقیقت عقاید ما جعفری ها را طبق کتب مؤلفه علمای شیعه، به برادران سنی حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی برسانند، تا به نظر شرک و کفر و کینه و عداوت به جعفری ها ننگرند.

اگر دار التقرب بتواند آزادی نشر کتب را عملی نماید که شیعیان جعفری

تحت قیادت علمای بزرگ، کتب مؤلفه‌ی عقاید حقّه جعفریه را در بلاد اسلامی اهل تسنن آزادانه منتشر نمایند - همچنانی که کتب علمای اهل تسنن در کتابخانه‌های شیعه آزاد [است] و در دسترس عموم قرار دارد - به مرور، تمام گفت و گوها از میان می‌رود و حقیقت و اتحاد جای آنها را خواهد گرفت.

بنابر آنچه می‌شنویم و در «رساله‌الاسلام» گاهی می‌خوانیم، بیش از انتظار ما قدم‌های بلندی برای تقریب و تألیف قلوب برداشته شده است.

چنانچه فاضل دانشمند، آقای محمد تقی قمی، عضو شیعه جعفری دارالتقریب نقل می‌نمودند، از زمان تأسیس دارالتقریب و جدیت‌های فوق‌العاده‌ی اعضای دانشمند بی‌غرض آن، کتابی به وضع گذشته چاپ نگردیده، ما هم پیوسته دعا می‌کنیم و از خداوند متعال خواهانیم که این جمعیت را از گزند اشرار و ایادی مرموز محفوظ بدارد.

در همان موقع به جناب آقای قمی عرض کردم باورم نمی‌آید اشخاصی که خبث طینت دارند یا بازیگر دست بیگانگان اند، بتوانند از اعمال خود دست بردارند، چه آنکه مثلی است معروف که می‌گوید: توبه گرگ مرگ است. یا: اصل بد نیکو نگردد، چون که بنیادش بد است.

جناب ایشان اطمینان دادند که دکتر احمد امین در دستگاه دارالتقریب متقبل گردیدند که دیگر قلمی به نحو گذشته برخلاف حق و حقیقت به کار نبرند، ما هم با اطمینان و حفظ مقام آقای قمی سکوت اختیار نموده، به انتظار آینده ماندیم، ولی طولی نکشید که پیش‌بینی ما عملی شد.

متأسفانه باز هم از همان دکتر احمد امین مصری معروف صاحب کتاب فجر

الاسلام که در حضور حضرت آیت الله مجاهد حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء در مدرسه العلمیه نجف اشرف با عذر به اینکه چون از مصادر کتب شیعه حاضر نداشتم، این خطا رفته و نادم و مستغفرم و در جلد دوم به نام ضحی الاسلام جبران می نمایم. - چنانچه در مقدمه اصل الشیعه نگارش یافته - جنایت تازه ای به ظهور پیوست و کتابی به نام المهدی والمهدویه در ردّ وجود حضرت مهدی آل محمد امام دوازدهم ما شیعیان، عجل الله تعالی فرجه منتشر گردید که در سطر آخر مقدمه آن کتاب، با این عبارت ختم کلام نموده که و من الله نسأل ان یوفّقنا الی احقاق الحقّ وابطال الباطل!

معلوم شد که نظر ما صحیح بوده، این قبیل اشخاص از خود اراده ای ندارند، بلکه فطرتاً یا جهت تبعیت اوامر و دستورات موالی خود، وظیفه دارند که هر چند صباح یک مرتبه با قلم شکسته خود به جنگ مسلمین برخاسته و با سنگ تفرقه و جدایی، قلوب میلیون ها نفر از شیعیان موحد را جریحه دار نموده و خود را نزد اهل علم و دانش رسوا و مفتضح و در حضور صاحب شریعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خجل و منفعل سازند که به جنگ عترت آن حضرت رفته اند.

و حال آنکه متجاوز از هزار سال است در اطراف وجود مقدّس حضرت ولی الله الاعظم، محمد بن الحسن مهدی آل محمد، عجل الله تعالی فرجه امثال احمد امین ها، بلکه بهتر و بالاتر از او، مانند ابن تیمیه و ابن حجر و امثال آنها ایجاد شبهات نموده و جواب های شافی و کافی از طرف محققین علمای اعلام داده شده و ثبوت وجود آن حضرت را که به نحو تواتر طبق احادیث معتبره از طرق علمای اهل تسنن، گذشته از روایات شیعه، به ضرورت دین واضح و آشکار

نمودند. این هم خود لطفی از پروردگار است که به سبب مخالفت مردمان حسود عنود و ایجاد شبهات آنها روز به روز حق آشکارتر گردد. به قول ادیب عرب:

وإذ أراد الله نشر فضيله

طوبت اتاح لها لسان حسود(۱)

و در مثل ادبای عرب است: «ولو لا النار ما فاح طيب العود».

و نیز آن مجمع و یا هر فرد و جمعیتی که سعی و کوشش آنها کشف حقایق و دور بودن از تعصب و عناد و ایجاد اتحاد بین مسلمین می باشد، باقی و پایدار و مؤید به تأییدات خود فرماید.

غرض ما هم از نشر این کتاب (شبهای پیشاور) بیدار کردن بعض جوانانی است که ترجمه فجر الاسلام و بعض کتب دیگر، آنها را مشکوک و مردد نموده است.

### **احمد کسروی و تزهات او و اشاره به جواب مقالات او**

از جمله ی آن ایادی مرموز خطرناک که به نفع بیگانگان در مرکز ایران مأموریت تولید اختلاف داشت، احمد کسروی تبریزی بود که قدم را از همه ی اقرانش بالاتر گذارد و دعوی برانگیختگی - نبوت به خیال خودش - نمود.

بدعت های بسیار گذارد که یکی از بدع مجنونانه او تأسیس روز عید کتاب سوزی بود که دستور داد به اتباع خود که در روز معین، هر کجا هستند، آنچه کتاب علمی، عرفانی و ادبی حتی کتب ادعیه و سور قرآنی به دست آورند،

ص: ۱۱۲

---

۱- ولو لا- اشتعال النار فیما جاورت ما کان يعرف طیب عرف العودالاتقان فی علوم القرآن، سیوطی، ج ۲، ص ۵۴۰؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۶۰؛ وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۸۶. (محقق)



بسوزانند و غیر از کتاب های خود او چیزی باقی نگذارند. و همه ساله این عمل مجنونانه با تشریفات مخصوصی انجام داده می شد؛ چنانچه در صفحه ۲۳ کتاب دادگاه خود چنین نوشته:

«یک دسته هم سوزانیدن مفاتیح الجنان و جامع الدعوات و مانند اینها را دستاویز گرفته، هوچیگری راه می انداختند و می گفتند: در اینها سوره هایی از قرآن می بوده و شما سوزانیده اید، نادانان نمی دانند که بیشتر بدآموزان و گمراه کنندگان، آیه ها و سوره های قرآن را در کتاب های خود آورده اند؛ و این نشدنی است که ما به پاس آنها از سوزانیدن آنها چشم پوشیم. قرآن هر زمانی که دستاویز بدآموزان و گمراه کنندگان گردید باید از هر راهی که هست، قرآن را از دست آنان گرفت» گرچه با نابود گردانیدن آن باشد.

و در صفحه ۲۴ همان کتاب پس از اعتراف به سوزانیدن کتاب مفاتیح الجنان - که مشتمل بر هفده سوره ی قرآنی است - چنین نوشته:

«ما بسیار نیک کرده ایم که آنها را سوزانیده ایم، باز هم خواهیم سوزانید.»

این عمل و دستور او بهترین معرّف جنون و نادانی و بیگانه پرستی او بوده است که به این وسیله اساس معارف و افتخار و اسلامیت و قومیت ایرانیان را بر باد فنا می داده است؛ چون که رد نمودن طریقه ی هر قوم و ملت به سوزاندن کتب و اساس معارف آنها نیست، بلکه بطلان هر عقیده ای را باید با حربه ی برهان و عقل و علم و منطق به کار برد، نه با سوزانیدن کتب و معارف آنها، چنانچه هیچ یک از داعیان حق، اقدام به چنین عمل مجنونانه ای ننمودند.

فقط اسکندر مقدونی در حال مستی امر به آتش زدن کتابخانه تاریخی ایران

در تخت جمشید (پرسپولیس) داد. و فرانسوی ها کتابخانه ی معروف رم و عمرو بن عاص به امر خلیفه دوم عمر بن الخطاب کتابخانه اسکندریه را که مشتمل بر تمام کتب یونان و مصر و غالب کتب رومی ها بوده و مغول ها کتابخانه فوق العاده مهمی را که در شهر

آوه، جنب ساوه بوده سوزانیدند و به همین جهت، تاریخ دنیا متزلزل و یا نیست و نابود گردید! و این اشخاص با این اعمال، لکه ی سیاهی بر تاریخ خود باقی گذاردند.

و دیگر احدی چنین دستور مجنونانه ای نداد مگر کسروی تبریزی که به این دستور، جنون خود را ثابت نمود.

مانند علی محمد باب، که هر دو شاگرد و دستور گیرنده از یک دستگاه استعماری معلوم الحال بوده اند، که گفت: «غیر از کتاب بیان، به هیچ کتابی نباید توجه نمود»!

به علاوه این مرد از حیث اخلاق، بسیار تندخو و بداخلاق و فحاش - چنانچه از لابلای سطور و اوراق مطبوعه ی او کاملاً واضح و آشکار است - در مقابله ی با هر قوم و فرقه و در مناظره ی با هر فردی، بسیار وقیحانه و خارج از ادب رفتار می نمود.

گاهی در کتب خود حمله به شیعیان می کرد و شیعه گری می نوشت و هزاران تهمت ها و فحش ها و دروغ ها به آنها نسبت می داد!

گاهی قدم را بالاتر می گذارد و به دختر پاک پیغمبر و امامان معصوم و عترت طاهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله جسارت ها می نمود که خوانندگان کتاب ها و مقالات او خیال می کردند او سنی عامی متعصب و یا از بقایای خوارج بی حیا و نواصب است.

بعد در پیرامون دین مقدّس اسلام وارد شده و منکر خاتمیت گردیده، حمله به تمام شعائر دینی و علمای اسلام از نجف اشرف تا جامع الازهر مصر نموده و تمام مبانی دین مقدّس اسلام را از توحید و نبوّت و امامت تا معاد را با اهانت های مسخره آمیز بیان کرده و مطرود دانسته!

خلاصه مأموریت این مرد فاسد تریاکی... تولید انقلاب دینی بوده که جوانان بی خبر از همه جا را - که رجال آینده این مملکت اند - با دروغ پردازی های خود به اهل دین و مذهب، بدبین و لاابالی کرده و پایه محکم و اساس متین دین مقدّس اسلام را متزلزل سازد.

الحق در ادوار تاریخ، کمتر همچو بازیگری زبردست، برای بیگانگان تهیه شده بود.

انقلاب عجیبی برپا نمود. شیخی و صوفی، شیعه و سنی، متجدّد و متقدّم، پیر و جوان را به هم ریخته، دروغ هایی بافته، تهمت هایی به همه زده و خلاصه زمینه ساز قابلی برای ایجاد اختلاف و غلبه و استعمارطلبی بیگانگان بود.

در قرون اخیر، بیگانگان ایادی مرموز بسیاری از یهودی ها، بابی ها، ازلی ها، بهائی ها، قادیانی ها و غیر آنها در این مملکت برای تولید اختلال در نظام و اختلاف بین افراد ملت و بین دولت و ملت تهیه دیدند، ولی باید تصدیق نمود که این مرد مرموز، خطرناک تر از همه آنها بوده و اگر دست انتقام حق، او را از میان نبرده بود(۱)، ضررهای جبران ناپذیری به نفع بیگانگان، به این آب و خاک و دولت و ملت می رسانید.

ص: ۱۱۵

---

۱- منظور فدائیان اسلام و سید مجتبی نواب صفوی است. (محقق)

الحاصل، سخن کوتاه کنیم و به اصل مطلب پردازیم و علت نشر این کتاب را به عرضتان برسانیم.

### نظری به علت چاپ این کتاب

در مدت بیست سال فترت که از یک طرف، بعضی از کتاب های مضرّه مصری و اروپایی ترجمه و در دست جوانان ما گذارده شد و از طرف دیگر، کتاب های فریبنده کسروی، بعض جوانان بی خبر ما را منقلب و به دین مقدّس اسلام، مخصوصاً به مذهب حقّه شیعه بدبین نمود. نتیجه ی بزرگی که از این تبلیغات سوء به دست آمد، چنددستگی بزرگی در مسلمانان پیدا شد، بالخصوص تهمت ها و دروغ هایی که احمد امین مصری و کسروی تبریزی بیش از دیگران به عالم تشیع بستند، بعضی از جوانان خامد شیعه را که از مبادی مذهب شیعه به کلی بی خبر و تقلیداً راهی را می پیمودند، متزلزل نمودند!

داعی از دو جهت ناراحت بودم و نمی توانستم آرام بگیرم و ناظر این صحنه ی بازیگری و اعمال زشت و دروغ ها و تهمت های بیجا گردم.

یکی از جهت آنکه قبلاً ذکر شد که در حدیث وارد است:

«إذا ظهرت البدع فلعالم أن يظهر علمه وإذا كتم فعليه لعنه الله» (۱)

زمان ظهور بدعت ها بر عالم است که علم خود را در دفع بدعت ها ظاهر نماید، و اگر کتمان و خودداری نماید، پس لعنت خدا بر او باد.

ص: ۱۱۶

---

۱- «عن الصادقین»: إذا ظهرت البدع فعلى العالم ان يظهر علمه فإن لم يفعل سلب نور الايمان...» عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۰۳، باب ۱۰، ج ۲، الغیبه، شیخ طوسی، ص ۶۴. (محقق)

داعی دیدم اگر سکوت نمایم و این حرکات و رفتار را با خونسردی تلقی نمایم، و به قدر وسع خود دفاع از حریم تشیع نمایم، مورد لعنت خدای متعال واقع خواهم شد.

جهت ثانی، مقام سیادت بود که غیرت هاشمیت و جوش سیادت، درونم را می گداخت و تحریک به مبارزه می نمود. البته تا آنجا که وظیفه داشتم، در منابر بزرگ و مجالس مهم در حلّ شبهات و تثبیت عقاید و در رفع اباطیل آنها کوشیدم. طبقه جوانان تحصیل کرده ی روشنفکر را که به داعی نظر نیک دارند، - کما اینکه داعی هم به آنها نظر خاص دارم، چون رجال آتیه مملکت اند - به خطرات بزرگ متوجه و آنها را متنبه ساخته و به حقایق دین و مذهب و بازیگری های بازیگران توجه داده، ولی خیلی میل داشتم مستقلاً کتابی بر ردّ اباطیل و دروغ پردازی های آنها بنویسم و با حربه منطق و برهان، اساس پوچ آنها را بر هم زنم و پرده بازیگران را پاره و مردم را آگاه و به حقایق، آشنا نمایم.

متأسفانه گرفتار کسالت ممتدی گردیدم و یک سالی را در بیمارستان ها گذرانیدم، به طوری که قوای خود را از دست داده، توانایی چنین امر بزرگی در داعی نمانده بود. دکترهای مهم تهران و بیروت هم دستور استراحت کامل دادند، به قسمی که نه بخوانم و نه بنویسم و نه فکر نمایم و نه تأثر و تألم پیدا کنم!

روزی - در پایان فکر بسیار که ناراحتم نموده بود - میان بستر بیماری به این نکته متوجه شدم که آنچه این اشخاص عنود بی انصاف از خدا بی خبر در اطراف مذهب حقه ی جعفریه نوشته و تهمت ها زده و اخلالات نموده اند، ممکن است خلاصه جواب آنها در کتاب مناظرات پیشاور ما که از روی جراید و مجلات

هندی استنساخ نموده بودم موجود باشد. لذا در همان بستر بیماری این کتاب را مطالعه ی عمیق نمودم. قدری قلبم آرام شد، چون دیدم بیشتر شبهات و اشکالات بسیاری که احمد امین مصری و کسروی تبریزی و مردوخ (مردود) کردستانی و دیگران به شیعیان نموده اند، در آن جلسات مناظرات مورد بحث ما قرار گرفته و جواب هایی که داده شده، در این کتاب موجود است.

بهتر آن دیدم که به مقتضای «ما لا یدرک کله لا یترک کله» درخواست اکابر علمای اعلام و مراجع تقلید و دوستان فاضل دانشمند باحرارت را که مدت ها امر به چاپ این کتاب می نمودند، عملی نمایم که جوابی ولو مختصر به آنها داده شده باشد.

هزاران شکر خداوندی را که به داعی بهبود عنایت فرمود، تا موفق به نشر این کتاب گردم و هدف اصلی از نشر این کتاب، متوجه ساختن جوانان منور الفکر روشن ضمیر این مملکت است به حقیقت مذهب حقه ی تشیع، تا فریب فریبندگان را نخورند.

### **مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علمای سنت و جماعت است**

یکی از مزایای این کتاب آن است که از ورق اول تا به آخر، به استثنای چند خبری که از علمای شیعه نقل شده و مورد قبول آنها هم بوده، بنابر قرارداد قبلی فیما بین ما و آنها - چنانچه در صفحات اولیه اصل کتاب مشاهده می نماید - ابداً استشهادی به اخبار شیعه ننمودم و جواب آنها را از زبان علمای خودشان داده ام؛ یعنی تمام دلایلی که در این کتاب موجود است، از کتب معتبره علمای بزرگ اهل تسنن استخراج شده که مورد قبول خود آنها می باشد.

چون یکی از شاهکارهای بازیگران که برای فریب دادن بی‌خبران به کار می‌برند، آن است که می‌گویند و می‌نویسند که «آنچه اخبار در موضوع تشیع و امامان اثنی‌عشری نقل شده، ساخته‌ی خود شیعیان است!» لذا هر منصف عاقلی که این کتاب را بی‌طرفانه بخواند، پی‌به‌دروغ‌پردازی‌های آنان می‌برد و می‌فهمد که تمام این اخبار از کتب معتبره اکابر علمای تسنن هم به ما رسیده و متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) می‌باشد.

منتهی آنها بعد از نقل اخبار صحیح و صریح، چون تحت تأثیر عادت قرار گرفته‌اند، تأویلات بارده می‌نمایند، ولی ما به اصل اخبار توجه نموده، بعد از مطابقت با آیات شریفه قرآنی، به قوه‌ی عقل مورد عمل قرار داده، انتخاب احسن می‌نماییم.

ممکن است علماء و فضلاء بلکه عموم اهل تسنن در ابتدا از دیدن این کتاب عصبانی شوند، ولی پس از آنکه قدری دقیق شوند و بی‌طرفانه خالی از عادت و با نظر انصاف مطالعه نمایند، به بی‌غرضی ما پی‌خواهند برد؛ زیرا وقتی مصادر کتب را دیدند و در مقام مطابقت برآمدند، می‌فهمند که ما در این کتاب زائد بر آنچه علمای آنها نوشته‌اند، نوشته‌ایم.

می‌توان گفت این کتاب، لسان علماء و دانشمندان عامه و مجموعه منقوله از کتب معتبره آنها می‌باشد.

نوشته‌های آنها را نقل نموده و با تطبیق بین الاخبار کشف حقایق نموده، تا خوانندگان بی‌غرض با انصاف بدانند که نویسندگان مرموز بی‌انصاف آنچه می‌نویسند، از روی غرض و کینه‌ورزی به اهل بیت طهارت و شیعیان آنها

### اشاره به غلط کاری احمد امین و جواب آنها

مثلاً احمد امین در فصل اول از باب ۶ صفحه ۳۲۲ فجر الاسلام در اخباری که در کتب معتبره علمای خودشان راجع به علم علی علیه السلام نقل شده، مانند حدیث «أنا مدينة العلم وعليّ بابها»؛ «من شهر علمم و علی دروازه آن است.» و ندای «سلونی قبل أن تفقدونی»؛ «سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیابید.» دادن آن حضرت و کلام «سلونی عن کتاب الله فإني أعلم ممّن نزلت وفي أيّ شيء نزلت»؛ «سؤال کنید از من از کتاب خدا، پس به درستی که من دانانترم برای چه کس نازل گردیده و در چه چیز نازل شده.» و امثال اینها گفت و گو می کند و آنها را از مجعولات شیعه و واهی می داند.

ولی عجب آنکه در صفحه بعد قول عکرمه غلام بربری مجهول الحال را که می گوید: «بر تفسیر تمام قرآن واقفم»، نقل می کند و رد نمی نماید.

این نیست مگر عین تعصب و بی اطلاعی از علم درایه و حدیث، یا عناد و لجاج و خبث فطرت.

در فصل اول از باب ۲ صفحه ۱۳۱ راجع به ابی ذر غفاری که دومین مرد پاک از صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله بوده - که خود او هم در آخر مقالش تصدیق می کند که ابی ذر از پاک ترین اصحاب پیغمبر و مرد متقی و پرهیزکار بوده - ، نسبت عقیده اشتراکی (۱) می دهد و تهمت های ناروا به آن مرد پاک می زند و او را اتباع عبدالله

ص: ۱۲۰



بن سباء یهودی می خوانند! و حال آنکه در احادیث معتبره ی منقوله در کتب اکابر علمای اهل تسنن بسیار رسیده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا مرا امر نموده چهار نفر را دوست بدارم که یکی از آنها ابی ذر غفاری است.» (۱)

چنانچه اکابر علمای سنی از قبیل: ابن حجر مکی در «صواعق محرقه» (۲)

و احمد بن حنبل در «مسند» (۳) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینایع الموده» (۴) و ابن عبد البر در «استیعاب» (۵) و دیگران نقل نموده اند و در [مجلس ششم] همین کتاب ذکر گردیده است.

تنها جرمی که ابی ذر غفاری و آن مؤمن موحد پاک را مبعوض احمد امین و طبری و غیره قرار داده که او را متهم به تبعیت ابن سباء لعین و اشتراکی بخوانند، آن است که مطیع امر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و به امر آن حضرت، تابع علی علیه السلام و از بیعت ابی بکر سرپیچی نموده و در منزل آن حضرت معتکف گردیده و موقع تبعید در شامات، مردم را به خلافت و امامت علی علیه السلام می خوانده و خلافت دیگران را بر خلاف حق می دانسته و آنچه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام

ص: ۱۲۱

---

۱- «عن النبی صلی الله علیه و آله: قال امرنی الله عزوجل بحب اربعة من اصحابی... وأخبرنی انه یحبهم علی منهم وأبوذر و سلمان و المقداد الکندی». سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۳، ح ۱۴۹، فضل سلمان و ابی ذر و...؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۹۹، ح ۳۸۰۲ مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه، المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۰، من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه. (محقق)

۲- صفحه ۱۲۲. (محقق)

۳- جلد ۵، صفحه ۳۵۶، حدیث بریده الأسلمی. (محقق)

۴- جلد ۱، ص ۳۷۵، الباب الثانی و الاربعون، ح ۸؛ و جلد ۲، ص ۸۹، ح ۱۸۹. (محقق)

۵- جلد ۲، صفحه ۶۳۶؛ و جلد ۴، صفحه ۱۴۸۲. (محقق)

شنیده بود، به مردم می رسانید.

همین عمل آن مرد بزرگ صحابی، سبب بغض و کینه ی فراوان گردید که او را مورد تیرهای تهمت قرار دهند. بدیهی است که از آثار جهل و عناد و تعصب است که محبوب خدا و پیغمبر را اشتراکی مزدکی و تابع ابن سباء لعین بدانند.

عجبا! نمی نویسند ابی ذر تابع و شیعه ی خالص الولای علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو طریقه ی آن حضرت به امر خدا و رسول او بوده، با کمال وقاحت می نویسند: «تابع عبدالله بن سباء لعین و اشتراکی بوده!»

نوشته ها و تهمت های این قبیل نویسندگان است که بهانه به دست دشمنان دین داده و راهی برای تبلیغات آنها باز نموده، چنانچه شنیده می شود کمونیست های عرب (شیوعی ها) مخصوصاً مصری ها برای جلب قلوب جوانان بی خبر و بی خرد مسلمانان، به همین نوشته ها استناد جسته، می گویند و می نویسند دین اسلام دین کمونیستی است؛ به دلیل آنکه ابی ذر غفاری از اصحاب پاک پیغمبر اسلام، مردم را امر به اشتراک می نموده!

اینجاست که باید گفت: «آتش به جان شمع فتد کین بنا نهاد.» خداوند بشکند دست و قلمی را که چنین تهمت های ناروا و نسبت های دروغ را روی تعصب به اصحاب پاک رسول الله صلی الله علیه و آله می دهند، تا بهانه ای به دست دشمنان افتاده، وسیله تبلیغات برای عقاید باطله خود قرار دهند.

عجبا! می نویسند: «چون ابی ذر در شامات، به اغنیا و متمولین می گفت: با فقرا مساعدت و مواسات کنید؛ اگر پولها را جمع کنید و نگهداری نمایید روز قیامت با همین سیم و زرها، سر و صورت و پشت و پهلوی شما را داغ می کنند، پس از

این جهت، این عقیده اشتراکی شبیه آیین مزدکی می باشد!

اولاً- ما در آن زمان نبوده و نمی دانیم آن جناب چگونه بیاناتی می نموده. بدیهی است قلم در دست دشمن بوده، هرچه خواسته نوشته [و] حاکم شام، اعدا عدو علی بن ابی طالب علیه السلام قطعاً نمی خواسته عملیات تبعید شده خلیفه ی عصر و دوست و طرفدار علی علیه السلام و موحد پاک حقیقی را به خوبی جلوه دهد.

ولی [اگر] همین عبارتی را که صاحب فجرالاسلام نوشته، مورد دقت قرار داده، بخواهیم قضاوت کنیم، می بینیم عین ترجمه ی قرآن مجید است که در آیه ۳۴ و ۳۵ سوره ی ۹ (توبه) خدای متعال فرماید:

(وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ \* يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ) (۱).

«آنان که جمع و ذخیره می کنند طلا و نقره را و انفاق نمی کنند در راه خدا، پس بشارت ده آنها را به عذابی دردناک در آن روزی که گرم کرده و گداخته شود در آتش دوزخ؛ پس داغ کرده شود به آن طلا و نقره های گداخته پیشانی ها و پهلوها و پشتهای ایشان - و گویند - این است آنچه جمع و ذخیره نهاده بودید برای خودتان».

آنچه در اخبار و تفاسیر فریقین رسیده، مخصوصاً اکابر علمای عامه، مانند امام فخر رازی در تفسیر «مفاتیح الغیب» (۲) و دیگران ذیل این آیه شریفه قضیه را نقل

ص: ۱۲۳

۱- توبه: ۳۵.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۶/۴۳، ذیل آیه ۳۴ سوره توبه، مسئله اول. این بحث به طور مفصل در مجلس ششم از همین کتاب بررسی خواهد شد.

می نمایند، آن است که ابی ذر غفاری در شامات مقابل متمولین همین آیه مذکوره را می خوانده، چون با معاویه اختلاف عقیده پیدا نموده و گفتار ابی ذر بر خلاف میل و سیاست حکومت او بود و زیر بار میل او هم نمی رفت. لذا سعایت نامه برای عثمان نوشت و امر را بر خلاف جلوه داد. فلذا امریه عثمان صادر شد ابی ذر را - به طریقی که در [مجلس ششم] همین کتاب نوشته شده - به مدینه آوردند و از آنجا به ربه تبعید نمودند، چنانچه در خبر زید بن وهب که عموم مفسرین فریقین حتی امام فخر رازی هم نقل نموده، این قضیه واضح و آشکار است که ابی ذر بر اهل شام آیه زکات را قرائت نمود، نه دعوت به مسلک اشتراکی -، منتهی معاویه می گفت این آیه درباره اهل کتاب است. ابی ذر می فرمود درباره آنها و ما وارد آمده. معاویه از این گفتار رنجیده و متوحش شد و برای او پاپوشی ساخت که منجر به مرگ او گردید.

هیچ یک از علمای عامه چنین نسبتی را که احمد امین به آن مرد پاک موّحد داده، نداده اند بلکه برخلاف این عقیده، حقایقی نوشته اند که ابی ذر به واسطه ی قرائت آیات قرآن، مردم را امر به اجرای احکام اسلام می نموده که از جمله ادای زکات بود. عوض آنکه از روی علم و انصاف تصدیق کنند که این عقیده ی محمدی است - طبق صراحت قرآن مجید - روی غرض رانی و تعصّب جاهلان، یک رجل موّحد کامل، مانند ابی ذر غفاری را سست عقیده و فریب خورده ی عبدالله بن سباء ملعون قرار می دهند و به جامعه عوام، او را مزدکی و اشتراکی

معرفی می نمایند حال آنکه دیگران از اکابر علمای عامّه نوشته اند ابی ذر فقط همین آیه را بر اهل شام قرائت می نموده است.

وای بر احمد امین از آن روزی که محکمه عدل الهی تشکیل گردد - اگر معتقد به آن روز باشد - و در مقابل خود، پیرمرد نود ساله ی مؤمن موحد از اصحاب خاص و محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله را ببیند، نمی دانم از این تهمتی که زده چه جواب خواهد داد.

واقعاً جای تعجب است که این اشخاص، از طرفی انتقاد از شیعه می نمایند که چرا بر بعضی از اصحاب پیغمبر خُرده گیری می نمایند و انتقاد می کنند و حدیث «أصحابی کالنجوم» را به رخ ما می کشند که نباید به اصحاب پیغمبر توهین و یا انتقادی نمود، ولی خودشان هرچه می خواهند به اصحاب پیغمبر می گویند و می نویسند، حتی نسبت کفر و شرک به آنها می دهند [و] احدی حق جواب به آنها نباید داشته باشد!

اگر تبعیض بد است، همه جا باید بد باشد و اگر انتقاد جایز است، چرا وقتی شیعیان مطابق آنچه علمای تسنن در کتب خود نوشته اند، می نویسند یا نقل می نمایند، مشرک می شوند و آنها را رافضی می خوانند! ولی وقتی خودشان نوشتند و از صحابه خاص پیغمبر و محبوب آن حضرت - بنابر روایات منقوله ی خودشان - انتقاد می کنند، بلکه توهین نموده و نسبت شرک و بی دینی می دهند، صحیح و بجا می باشد!

درد دلها بسیار است، بگذاریم و بگذریم.

در فصل دوم باب ۷، تهمت ها و نسبت های ناروایی به شیعیان می دهد؛ از

جمله عقاید غلات - لعنهم الله را به شیعیان پاک موّحد نسبت می دهد و حال آنکه بین عقاید شیعه جعفری اثنا عشری با غلات فرق بسیار است و این مرد مرموز از روی تعصّب یا غرض رانی یا بی اطلاعی، به شیعیان پاک و پیروان اهل بیت طهارت تهمت می زند.

برای روشن شدن مطلب و پی بردن به غرض رانی او مراجعه شود به [مجلس دوم و سوم] همین کتاب، تا بدانید شیعیان پاک، غالی نیستند، بلکه مسلمان و مؤمن موّحد پاک می باشند.

در اوایل همان فصل نوشته: «شیعیان قائل به خلافت علی علیه السلام گردیدند و حال آنکه هیچ دلیل و نصّی از آیه و حدیث صراحت بر این امر نداشته.»

جوابش در [مجلس پنجم] و نیز در [مجلس نهم] همین کتاب موجود است، مطالعه نمایید.

و نیز در همان فصل نوشته: «عقیده به وصایت علی از جعلیات شیعه است.»

جوابش در [مجلس هشتم و دهم] همین کتاب داده شده، مراجعه نمایید تا دکتر مفتی را بشناسید.

با آنکه در افضلیت علی علیه السلام بر صحابه، قول ابن ابی الحدید معتزلی را در همان فصل نقل نموده، مع ذلک روی تعصّب یا غرض و عناد آن را انکار می نماید و ابن ابی الحدید را شیعه معتدل می خواند و حال آنکه این حرف غلط است. اگر می گفت سنی معتدل و منصف، مناسب تر بود و الا شیعه معتدل معنی ندارد.

قول به افضلیت علی علیه السلام از جمیع صحابه، اختصاص به ابن ابی الحدید ندارد و به حول و قوه پروردگار متعال، افضلیت آن حضرت را نه بر صحابه، بلکه بر انبیای عظام

[در مجلس هفتم و نهم و دهم] همین کتاب به نحو اتم و اکمل واضح نموده ایم.

و در آخر همان مقال، تهمت دیگری به شیعیان می زند که علی را افضل از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می دانند و می گویند خدا حلول در علی کرده و با جسم علی یکسان است (۴)

واقعاً جای بسی تأسف است که چگونه اشخاص راضی می شوند دین و ایمان خود را ملعبه ی هوی و هوس قرار دهند.

عقاید غلات (علی الهی) کجا و شیعیان پاک عقیده ی موحد کجا.

اگر احمد امین یک کتاب از علمای شیعه ی امامیه ارائه داد که در آن کتاب. این عقاید نسبت داده موجود باشد، سایر گفتارهای او همه صحیح است و اگر نیاورد - و هرگز نخواهد آورد - پس در مقابل همان علمای مصری و همکارهای خودش، سر به زیر شود که چنین مطالب بی جایی را ناروا نوشته و امر را وارو[نه] نشان داده و عقاید غلات (علی الهی) و حلولی ها را به شیعیان پاک عقیده نسبت داده است.

اگر بخواهم به تمام جملات بی پر و پای او جواب بدهم، مطلب طولانی شده و مقدمه از اصل کتاب مفصل تر می گردد.

خلاصه، آنچه نسبت به عقاید شیعه داده، تهمت و دروغ محض است. کتب علمای شیعه که اکثراً چاپ و در دسترس عموم قرار گرفته اند را مطالعه کنید تا مغرض مفتری را بشناسید.

اگر فرقه ای به نام شیعه، قائل به حلول و اتحادند، در نزد ما جزء غلات می باشند و ابداً شیعه محسوب نمی گردند. از روی غرض یا بی اطلاعی، این دو

فرقه‌ی کاملاً متمایز را به هم مخلوط نموده و شیعه را در دنیا به بدنامی معرفی می‌نمایند و حال آنکه علمای بزرگ شیعه کتاب‌ها بر رد آنها نوشته‌اند.

اگر غلات خود را شیعه بخوانند، باید نویسنده‌ی منصف، عقاید آنها را با عقاید شیعیان مطابقت کند و خود قضاوت عادلانه نماید. وقتی دید با عقاید فریقین مطابقت ندارد، تشیع آنها را تکذیب نماید، نه آنکه بر خلاف، تثبیت و تنقید نموده و تمام شیعیان موحد پاک را غالی و مشرک بخواند.

کبار از علمای شیعه هر یک کتاب مستقلی در عقاید نوشته‌اند؛ از قبیل مرحومین صدوق و مجلسی و علامه‌ی حلی و دیگران؛ علیهم‌الرحمه‌ و‌الرضوان، مطالعه‌ نماید تا کذاب‌مفتری را بشناسید.

در [مجلس سوم] همین کتاب، مختصراً ما عقاید شیعه را ذکر نموده‌ایم، مراجعه کنید تا بدانید شیعیان، مشرک و غالی و تابع ابن سبأ ملعون یهودی نیستند.

اگر ما هم بی‌انصاف و مغرض و یا بی‌اطلاع بودیم، اختلاف عقاید مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، حنبلی [و شافعی] و فتاوی بی‌ربط امامان آنها را در اصول و فروع مخلوط نموده، تمام سنیها را جزء مجسمه (۱) و

گمراهان و مشرکین، به شمار می‌آوردیم؛ مثلاً عقاید مجسمه‌اشاعره و حنابله و حشویه را که شهرستانی هم در «ملل و نحل» نقل نموده، پای عموم حساب می‌کردیم و می‌گفتیم سنیها همگی قائل به جسمیت و رؤیت خدا و مشرک و کافر هستند.

ص: ۱۲۸

۱- تجسیم گران.



اگر چنین می گفتیم، قطعاً خلاف گفته و حتماً مغرض بودیم؛ زیرا عقاید عموم اهل تسنن کجا و عقیده به تجسم و رؤیت که بعضی از آنها قائل اند کجا.

اگر در میان اهل تسنن جمعی کرامیه، مشارکیه و حوریه مجسمه، قائل به خرافات در عقاید گردیده، ربطی به مذهب عموم اهل تسنن ندارد.

نویسنده ی منصف، همه را مخلوط نمی نماید که تمام آنها را به یک چشم ببیند و همه را فاسد و کافر بداند.

آیا انصاف است فتاوی نادره ای که از ائمه اربعه اهل تسنن (ابوحنیفه، و مالک و شافعی و احمد بن حنبل) رسیده، به دست گرفته و مخلوط به هم نموده و تمام جامعه اهل تسنن را اهل بدعت و فاسد بخوانیم؛ از قبیل حکم به مباح بودن گوشت سگ و وضو گرفتن با نیبذ و سجده نمودن به نجاست خشک و نکاح نمودن پدر دخترش را به زنا و مواجهه با محارم به وسیله ی پارچه حریری که بر آلت تناسلی بپوشانند و نکاح امارد در سفر و غیر آنها! که اینک در مقام شرح و تفصیل تمامی آن فتاوی وارد و رد آنها نیستیم؛ من باب نمونه و شاهد اشاره شد.

اگر احمد امین مغرض و یا بی اطلاع و مغلطه کار نبود، در صفحه ۱۳۲ و صفحه ۱۳۴ تهمت ها به شیعیان نمی زد و نمی گفت که شاه پرستی زردشتی های ایرانی داخل مذهب شیعه شده، به همین جهت اطاعت امام را مثل اطاعت خدا واجب می دانند.

جواب این تهمت ها را [در مجلس دهم] همین کتاب بخوانید، تا بدانید که وجوب اطاعت امام در طریقه ی حقه امامیه از شاه پرستی ایرانیان قدیم - به قول او - گرفته نشده، بلکه از کتاب خدای متعال (قرآن مجید) و احادیثی که علمای

بزرگ خودشان نقل نموده اند، اخذ گردیده است، گذشته از منقولات متواتره ی نزد اکابر علمای شیعه.

در صفحه ۳۱۸ انکار نصوص می کند و می گوید:

«پیغمبر تعیین خلافت ننموده و نامی از خلافت نبرده و امر را به رأی اُمّت واگذار نموده».

اولاً جواب این انکار [در مجلس پنجم و هشتم] همین کتاب داده شده است.

ثانیاً خوب بود آقای احمد امین با کمک گرفتن از تمام علمای اهل تسنّن معین می نمودند که در کجا رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر خلافت را به رأی اُمّت واگذار نموده و چنین دستوری داده است.

ما که اسناد نصّ خلافت و دلایل خود را در اصل کتاب ذکر نموده ایم؛ خوب بود آقایان هم یک سند ذکر می نمودند که پیغمبر فرموده باشد امر خلافت را به رأی اُمّت واگذار نمودم که خودشان جمع کردند و تعیین خلیفه نمایند.

فقط آقایان اهل تسنّن یک جمله دارند که با آب و تابی آن را نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تجتمع اُمّتی علی الضلال»<sup>(۱)</sup>؛ «امت من اجتماع بر گمراهی نمی نمایند.» پس به همین دلیل، اجماع اُمّت در خلافت، اثبات حق می نماید.

جواب از اجماع و این دلیل پوچ آنها را هم [در مجلس هفتم] همین کتاب مطالعه فرمایید، تا حق آشکار گردد.

ص: ۱۳۰

---

۱- در سنن ابن ماجه چنین روایت شده، «ان امتی لا تجتمع علی الضلاله فاذا رأیتم».

در صفحه ۳۲۲ گوید: شیعیان از قول علی جعل کرده اند که فرموده: «سلونی قبل أن تفقدونی»؛ (سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیابید).

جواب این جمله مفصلاً [در مجلس دهم] همین کتاب موجود است، مطالعه فرمایید تا بدانید احمد امین چگونه غرض ورزی نموده یا بی اطلاع بوده و نمی دانسته که شیعیان هرگز جعل ننموده اند، بلکه علمای عامّه که به مراتب اعلم و اکمل از استاد احمد امین بودند، نقل نموده اند.

و نیز گوید: «شیعیان امامیه گویند امام منتظری خواهد آمد و این از بدع عقاید آنها می باشد!»!

خوانندگان محترم راجع به این موضوع مراجعه کنند به [مجلس دهم] همین کتاب و همچنین در آخر همین مقدمه، اخباری از علمای عامه و عقاید آنها بر اثبات مرام نقل نموده ایم، مطالعه کنید تا مغلطه کار سفسطه باز را بشناسید.

خوب است سخن کوتاه کنیم و بیش از این در اطراف دروغ های شاخدار و تهمت های عجیب آن مرموز بی انصاف بحث ننماییم.

مردمان منصف پاک دل می دانند که شیعیان طبق دستورات پیشوایان دین خود (رسول اکرم و امامان از عترت طاهره ی آن حضرت، سلام الله علیهم اجمعین) بهترین دین پاک توحیدی رادارند و بین عقاید یهود و نصاری و مجوس و غلات و اسلام به خوبی فرق می گذارند و انتخاب احسن نموده، دین پاک توحیدی اسلام را خالی از خرافات قبول نموده اند.

مطلب را همین جا ختم می کنیم و مناسب این مقام، شعر ادیب پارسی زبان را که بسیار نیکو سروده ذکر می نمایم که گوید:

ای مگس عرصه ی سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری(۱)

و اما کلمات و گفتارهای کسروی تبریزی به قدری متشّت و مانند خود او، درهم و برهم است که به گفتار مجانین و بلها (که گاهی فحش می دهند و گاهی پرت و پلا می گویند) شبیه تر است، تا به کلمات عاقل منطقی که محتاج به جواب باشد.

### اشاره به غلط گویی های کسروی و جواب آنها

ولی برای بیداری جوانان روشن ضمیر منصف که باید دزدان خانگی و سفسطه بازهای مغلظه کار را بشناسند، مختصراً اشاره می نمایم.

در گفتار یکم شیعه گری - مانند گذشتگان از خوارج و نواصب - پیدایش شیعه را از عبدالله بن سباء یهودی می داند.

جوابش را در مجلس دوم همین کتاب مطالعه کنید، تا بازیگران و فریب دهندگان قرن علم و دانش را بشناسید.

در صفحه ۵ گوید: «از جعلیات شیعه است که علی را به زور برای بیعت به مسجد بردند.»

جوابش در مجلس هفتم همین کتاب داده شده است، تا خوانندگان محترم بدانند که این موضوع از جعلیات شیعه نیست، بلکه بزرگان علمای سنی هم نوشته و اقرار نموده اند که آن حضرت را در بدو امر به زور و جبر برای بیعت بردند.

در چندین جای همان کتاب تکرار نموده - چون مکررات درهم و برهم در

ص: ۱۳۲

کتاب های او بسیار است - که از مجعولات شیعه است اخباری از قبیل آنکه دوستی علی علیه السلام ثوابی است که گناهی به آن ضرر نمی رساند، و گریستن بر

حسین علیه السلام باعث دخول در بهشت است.

جواب این مغلطه [در مجلس هفتم] داده شده است.

در گفتار دوم، اعتراض نموده که عصمت امامان را از کجا می گویند و به چه دلیل ثابت می نمایید. دلایل بر عصمت ائمه هدی - سلام الله علیهم اجمعین - بسیار است که مختصراً در [مجلس دهم] همین کتاب نقل گردیده.

در صفحه ۲۱ راجع به غدیر خم و نصب علی علیه السلام به خلافت و امامت اشکالاتی نموده است. جوابش در [مجلس هشتم] همین کتاب مورد مطالعه قرار گیرد، تا رفع اشکال گردد.

در صفحه ۲۳ نوشته است که «علی علیه السلام هیچ گاه از عقب ماندگی خود دلتنگ نبوده، بلکه راضی هم بوده!» دلایل بر بطلان قول او و اثبات اینکه آن حضرت کاملاً دلتنگ و ناراضی بوده، بسیار است. به مختصری از مفصل در [مجلس نهم و دهم] همین کتاب اشاره شده است.

در صفحه ۲۷ با استشهاد به آیه شریفه قرآن مجید می رساند که رسول الله صلی الله علیه و آله بشری بوده مانند دیگران!!

برای حل معمای و جواب این مغلطه و پی بردن به اینکه خداوند علم غیب خود را به بعضی از برگزیدگان خلق افاضه نموده، مراجعه شود به [مجلس دهم] همین کتاب.

در صفحه ۳۱ و ۳۴ گوید: «امامان مانند دیگران مردگان و هیچ کاره اند و زیارت قبور ائمه بت پرستی است!»!

جوابش را [در مجلس سوم] همین کتاب مطالعه نمایید.

در صفحه ۳۹ نوشته است: «حسین بن علی به طلب خلافت برخاست و نتوانست کاری از پیش ببرد، [لذا] کشته شد!»!

جوابش را [در مجلس هفتم] همین کتاب بخوانید، تا بدانید که مفخر شهدای عالم حسین بن علی، قیام به حق نموده، نه برای جلب خلافت و ریاست ظاهریه.

در چندین جای کتابش تکرار می کند که بر خلافت علی نصی و دلیلی نبوده.

جواب پراکنده گویی های او در اثبات دلایل و نصوص صریحه در [مجلس پنجم و هشتم] داده شده که علی علیه السلام خلیفه منصوب بوده است.

اگر بخواهم به تمام پراکنده گویی ها و سفسطه بازی های او جواب بدهم، خود کتابی علی حده می خواهد [و] با مقدمه نویسی مناسبتی ندارد.

علاوه بر همه اینها، دروغ ها و تهمت های بسیاری آن افسار گسسته به شیعیان و علمای شیعه زده است، حقه بازی ها نموده و برای جلب نظر عوام و جوانان نارس بی خبر از همه جا، عکس هایی چاپ نموده و مذهب شیعه را روی آن عکس ها به حقه بازی، خرافی نشان داده است.

عجب آنکه سفسطه بازها و فریب خوردگان او می گویند که چون علماء و خطباء و مبلغین مسلمانان نتوانستند جواب او را بدهند و در مجلس مناظره، قدرت علمی نداشتند حاضر شوند، لذا او را کشتند!

خوب به خاطر دارم در زمان حیاتش که هیاهویی راه انداخته بود، علاوه بر کتاب ها، مقالاتی در روزنامه ی خود موسوم به «پرچم» و مجله «پیمان» نشر می داد و به آن وسیله جوانان بی خبر را به دور خود جمع نموده، دعوی برانگیختگی

ص: ۱۳۴

می نمود.

به وسیله چند نفر از جوانان فهمیده چندین مرتبه برای او پیغام دادم که محلی را به میل خود معین کند، خلوت یا جلوت، دو نفری با هم روبرو [شویم] و صحبت کنیم. اگر دلایل مثبتی بر گفتار خود داشتی، من تسلیم می شوم و الا حل مشکلات شده، نثار از میان برداشته، بیش از این کمک به اختلاف و تفرقه ی جامعه ننموده و زمینه ساز برای بیگانگان نشوید.

جواب می داد: من مصاحبه و مناظره ی حضوری نمی کنم - این جوابی بود که به همه ی علماء و بزرگان می داده - مکاتبه کنید و بنویسید، تا جواب بدهم!

اشتباه بزرگ همین جاست که مردم خبر نداشتند که از طرف علماء و مبلغین دین، چه به وسیله جراید علنی و چه به وسیله اشخاص، از قم و تهران و شیراز و مشهد و سایر

شهرها به ایشان ابلاغ می شد که حاضر شود برای مناظره حضوری، جواب می داد: من مناظره حضوری نمی نمایم؛ بنویسید تا جواب بدهم و این خود فرار از مباحثات بود، چون اهل فن کلام می دانند به قدری که در مکاتبه راه فرار هست، در مناظره و مباحثه و مکالمه حضوری نیست.

مع ذلک عده ای از علماء، حاضر به مکاتبه هم شدند، مخصوصاً در روزنامه کیهان مدت مدیدی بین علمای شیراز و ایشان مکاتبه ی سرگشاده می شد و به قدری پراکنده گویی و مکثرات الفاظ و معانی به کار برد که تمام خوانندگان خسته و به پراکنده گویی های او خندان بودند.

یکی از کوچک ترین مبلغین خدمتگزاران دین، داعی بودم که بعد از پیغام های مکرر برای تشکیل مجالس مناظره ی حضوری و شنیدن جواب یأس، عاقبت

ص: ۱۳۵

ناچار شدم به وسیله آقایان مذکور به بعض سفسطه های او مختصر جوابی بدهم - که همان سبب شد عده ای از جوانان فریب خورده روشن شده، فی المجلس از او برگشتند و پی به حقه بازی های او بردند -؛ مثلاً جوانان فریب خورده را روشن نموده، گفتم یکی از غلط کاری های شما آن است که مذهب شیعه را به وسیله ی عکس هایی که از دستجات مردمان عوام بادکوبه یا جاهای دیگر چاپ نموده وارونه نشان دادید که هر بیننده ی بی خبر گمان کند عقاید مذهبی شیعیان، روی موازین این عکس هاست. و حال آنکه علی القاعده، عقلاً و منطقاً در عقاید هر قوم و ملتی باید از روی اسناد و کتب علمای آنها بحث نمود. اگر شما یک کتاب از کتب علماء و فقهاء و مراجع تقلید شیعیان نشان دادید که به سیخ زدن و قفل و قمه و قداره زدن و حجله ی قاسم ساختن و شبیه و سایر چیزهایی که حقه بازی و سفسطه کرده ای و به وسیله ی عکس های وارونه نشان داده ای، دستور داده باشند و از ائمه ی هدی و پیشوایان دین و مذهب در این موضوعات خبری نقل نموده، من تسلیم می گردم.

و حال آنکه در دستورات شرعیه و رسائل عملیه برای حفظ تن و بدن، موازینی معین گردیده، کتب فقهیه و رسائل عملیه ی علماء و فقهای شیعه در دسترس عموم می باشد؛ از قبیل: شرح لمعه و شرایع و رساله های عملیه؛ مانند: جامع عباسی و مجمع الرسائل و عروه الوثقی مرحوم آیت الله یزدی و وسیله النجاه مرحوم آیت الله اصفهانی و ترجمه های آنها - قدس الله اسرارهم - را مطالعه کنید، ببینید در مذهب شیعه برای حفظ تن و بدن، چه احکامی مقرر آمده و صریحاً می رسانند که اوجب از هر واجبی، حفظ تن و بدن آدمی است و هر



عملی که موجب ضرر تن و بدن گردد، حرام است.

حتی در اعمال واجبه، مانند وضو و غسل و روزه و حج و غیر آنها که ابواب مفصّلی در فقه جعفری دارد، گاهی ساقط می گردد؛ مثلاً در وضو و اغسال واجبه و مستحبه که مقدمه ی طهارت است، اگر مسلمان بداند در عمل کردن آنها ضرر به عضوی از اعضای بدن می رساند،

ولو احتمال درد استخوان و غیره بدهد که باعث خوف شود، با شرایط وارده ساقط می گردد.

یکی از موارد جواز تیمّم، خوف ضرر استعمال آب است به سبب مرض یا درد چشم یا ورم اعضاء یا جراحت و امثال آنها که بترسد از استعمال آب، متضرّر یا متألّم شود.

با اهمیتی که مذهب مقدّس جعفری به طهارت و نظافت می دهد و آن را جزء شرایط ایمان آورده، مع ذلک حفظ تن و بدن را مقلّم بر هر چیزی قرار داده است. فقه جعفری اجازه نمی دهد عمداً بدون جهت شرعی حتی سوزنی به تن و بدن فرو کنند یا ناخن را عمداً قسمی بگیرند که خون ظاهر شود. حتی اجازه نمی دهند در مصائب وارده، مو بکنند یا صورت بخراشند و یا خود را بزنند، به قسمی که بدن را کبود نمایند و اگر هر یک از این اعمال را بنمایند، گناه کرده باید استغفار نموده و کفّاره بدهند. چنان که در باب دیات و کفّارات مراجعه شود، به عظمت دین مقدّس

اسلام و مذهب حقه ی جعفری پی برده و لعنت می کنند بر سفسطه بازان و بازیگرانی که می خواهند با نوامیس دینی مردم بازی نموده، امر را بر مردمان بی خبر مشتبه و وارونه نشان دهند! عکس بیندازند که مرد عامی - خرافی بر خلاف دستور شرع و مذهب حقه ی جعفری - تمام بدنش را

سیخ و میخ و قمه و قداره و کارد و قفل زده و یا مردانی لباس زنان پوشیده، در حجله و غیره، شبیه در آورده و بگویند اینها دستور مذهب جعفری است!

اعمال مردمان عامی خرافی و جاهل را به حساب مذهب جعفری در آوردن و از دلایل بطلان مذهب قرار دادن که مردمان بی خبر گمان کنند واقعاً امامان و یا علماء و فقهای شیعه از طرف آن مبادی عالی، امر به چنین اعمال زشتی نموده اند، جنایت بزرگ است.

بسیاری از اعمال زشت و خرافی در افراد قومی جاری است که مبنای اساسی ندارد [و] نمی توان آن اعمال را دلیل بر خرابی و فساد اصل مذهب قرار داد. این وارونه نشان دادن ها، دلیل بر حُقه بازی و سفسطه های مغلطه کاری و فساد عقیده گوینده و نویسنده می باشد.

از جمله مطالبی که مکرر این مرد بازیگر خیال، در کتاب شیعه گری ذکر نموده، جسارت هایی است که به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله - عموماً و خصوصاً - متعرض گردیده و صریحاً نوشته، ابداً این خانواده رجحانی بر دیگران ندارند، تا به آنها احترامی گذارده یا مقامی برای آنها قائل شویم! کجا خدا و پیغمبر مقامی برای آنها قائل شده اند؟!

و در چند جای کتابش نسبت به ساحت قدس امام به حق، ناطق و کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق، با کمال وقاحت جسارت ها نموده که قطعاً در وقت هوشیاری و با قلم خرد و دانش نوشته؛ چه خوش سراید شاعر پارسی:

بزرگش نخوانند اهل خرد

که نام بزرگان به زشتی برد

اولاً: جواب این لاطائلات، مکرر در ضمن بیانات مفصله در لیالی مناظرات

پیشاور داده شده و در غالب اوراق این کتاب، دلایل متقنه از آیات قرآن مجید و اخبار صحیحہ از طرق عامہ ذکر گردیده، مخصوصاً در [مجلس سوم و هفتم] به دلایل آیات شریفه و اخبار صریحه اشاره شده است.

ثانیاً: گویا این مرد شیاد، قرآن نخوانده و اگر خوانده، چون معتقد نبوده، عمداً امر را بر بی خبران مشتبه نموده، مگر نه این است که خدای تعالی در آیات بسیاری، این خاندان جلیل را ستوده و برای آنها امتیازاتی قائل و مصطفای از خلق قرار داده، چنانچه در آیه ۳۳ و ۳۴ سوره ۳ (آل عمران) می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّتَهُ بَعْضَهَا مِنْ بَعْضٍ).

«به درستی که خدا برگزیده آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خانواده عمران را بر جهانیان. فرزندان هستند برخی از نسل برخی دیگر».

و در آیه ۲۳ سوره ۴۲ (شوری) فرماید:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا).

«بگو (ای پیغمبر) من از شما اجر رسالت جز این نمی خواهم که مودت و محبت مرا را در حق خویشاوندان منظور دارید. هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویی اش بیفزاییم».

ولی بیشتر تأثر من در این است که اکابر علمای عامه و اهل تسنن صریحاً اقرار به ولایت و برتری و مقام عالی اعلای علی و عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه وعلیهم اجمعین می نمایند؛ ولی این ناخلف به ظاهر شیعی زاده، انکار نماید فضایل آنها را!

تمام علمای سنی با احترام تمام، نام اهل بیت طهارت را می برند، ولی این مرد مرموز هتاک برای جلب نظر دشمنان، دین باطل فاسد خود را ظاهر نموده و با وقاحت نام آنها را برده.

### کتاب علمای عامه در فضایل عترت و اهل بیت طهارت

اهل اطلاع می دانند که عموم علمای اهل تسنن - به استثنای عده ای خوارج و نواصب - در هر دوره ای از ادوار، معترف بوده اند به فضایل و مناقب آل محمد سلام الله عليهم اجمعين و حق تقدّم آنها بر تمام امت و مخصوصاً جمع کثیری از اکابر آنها کتاب مستقلی به نام اهل بیت طهارت افتخارا نوشته اند و آنچه به نظر داعی رسیده و الحال در کتابخانه خود حاضر دارم «مودة القربی»، میر سید علی شافعی همدانی؛ «ینابیع المودة»؛ شیخ سلیمان بلخی حنفی؛ «معراج الوصول فی معرفة آل الرسول»، حافظ جمال الدین زرنندی؛ «مناقب و فضائل اهل البيت»، حافظ ابو نعیم اصفهانی؛ «مناقب اهل البيت»، ابن مغازلی فقیه شافعی؛ «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی»، تألیف سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی؛ کتاب «الاتحاف بحب الاشراف»، تألیف شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبروای؛ «احیاء المیت بفضائل اهل البيت»، تألیف جلال الدین سیوطی؛ «فرائد السمطين فی فضائل المرتضى والزهاء والسبطين»، شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموی (حموئی)؛

«ذخایر العقبی»، امام الحرم شافعی؛ «فصول المهمة فی معرفة الائمة»، نور الدین بن صباغ مالکی؛ «تذکره خواص الامة فی معرفة الائمة»، یوسف سبط ابن جوزی؛ «کفایة الطالب»، محمد بن یوسف گنجی شافعی؛ «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول»، محمد بن طلحه شافعی؛ «مناقب»، اخطب

الخطباء خوارزم؛ «تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد» محقق و مورخ شهیر، قاضی بهلول بهجت زنگنه زوری می باشد.

علاوه بر اینها در تمامی کتب معتبره و تفاسیر بزرگ علمای عامه و اهل تسنن، فضایل و مناقب اهل بیت طهارت متفرقاً بسیار ثبت شده است.

نمی دانم چرا کسروی خجالت نمی کشید در حالی که می دانست مغلطه می کند و گذشته از شیعیان، سنیها بر او می خندند! پس خوب است مریدان فریب خورده ی او بخوانند این کتاب را و عوض برانگیخته شدن سر خجالت به زیر اندازند و متنبه گردند و بازیگران قرن بیستم را - به قول امروزی ها - بشناسند.

اگر با کتاب های عربی سر و کار زیادی نداشت، اقلماً می خواست کتاب ترکی تألیف قاضی محمد بهلول بهجت افندی زنگنه زوری را که از اجله ی فضلاء و علمای معروف قرن اخیر ترکیه و در علوم عقلیه و نقلیه و فقه و عرفان در اسلامبول و آناتولی مشهور بوده به نام «تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله» را بخواند که به فارسی هم ترجمه گردیده و چاپ های متعدد شده (چاپ اول ترکی و فارسی او هم در کتابخانه داعی موجود است.) و واقعاً بر هر شیعه شاکی لازم است آن کتاب مقدس را خریداری کرده و حقایق را از بیان عالم بزرگ سنی بشنوند و نفرین بر بازیگران مغلطه کار بنمایند و مخصوصاً برادران روشنفکر و جوانان بی خبر اهل تسنن را توصیه به مطالعه آن کتاب می نمایم.

ناچارم علاوه بر آنچه در متن همین کتاب درج گردیده، در اینجا هم اغتنام فرصت نموده، به نقل اقوال بعضی از اکابر علمای اهل تسنن در فضایل امیرالمؤمنین علی و اهل بیت طهارت علیه السلام اشاره نمایم، تا خوانندگان محترم بدانند

که کسروی تبریزی با احمد امین مصری و مردوخ (مردود) کردستانی و امثالهم تنها به قاضی رفته اند که نسبت جَعالی به شیعیان داده اند!

آنها نمی دانند که شیعیان چون معتقد به مبدأ و معادند و پیرو عترت طاهره صادقین اند، ابداً دروغ نگفته و جعل خبر نمی نمایند؛ چه آنکه احتیاجی به جعل خبر ندارند؛ زیرا تمامی علمای جماعت، با ما در نقل فضایل اهل بیت علیه السّلام هم صدا هستند؛ از جمله امامان بزرگ اهل تسنّن که از پیشوایان و ائمه اربعه آنها می باشد، محمد بن ادريس شافعی است که مکرراً، نظماً و نثراً، اقرار و اعتراف به فضایل و مناقب اهل البيت عليه السلام نموده است.

### اشعار امام شافعی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام

چنانچه علامه سمهودی سید نورالدین شافعی

که اعلم العلمای مصر و حجاز در اوایل قرن دهم هجری بوده در «جواهر العقدين»<sup>(۱)</sup>

از حافظ ابوبکر بیهقی از ربیع بن سلیمان که از اصحاب امام شافعی بوده نقل می نماید و نیز نورالدین مالکی در صفحه ۵ «فصول المهمّه»<sup>(۲)</sup>

از کتاب بیهقی که در «مناقب» شافعی نوشته، نقل نموده و خواجه سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۶۲ «ینابیع المودّه»<sup>(۳)</sup>

ص: ۱۴۲

---

۱- «وقد نقل البیهقی عن الربیع بن سلیمان أحد أصحاب الشافعی قال: قيل للشافعی إنّ أناساً لا یصبرون علی سماع منقبه أو فضیله لأهل البيت، فإذا رأوا واحداً منّا یذکرها یقولون: هذا رافضی، ویأخذون بكلام آخر، فأنشأ الشافعی یقول...». جواهر العقدين، سمهودی، ۲/۱۱۰، قسم ۲، باب ۴.

۲- فصول المهمّه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۱۰، مقدمه مؤلف.

۳- ینابیع المودّه، قندوزی، ۲/۳۷۳، ح ۵۵، باب ۵۸. و نیز: حمونینی در فرائد السمطین، ۱/۱۳۵، ح ۹۸، سمط اول، باب ۲۲. و شبلنجی در نور الأبصار، ص ۲۳۲، باب ۲. همین شعر را از شافعی نقل کرده اند.

از «جواهر العقدين» نور الدین سمهودی، (نویسنده تاریخ المدینه) که در زمان خود اعلم علمای مصر و حجاز بوده، نقلاً از بیهقی مشروحاً ذکر نموده که گفت:

روزی به امام شافعی گفتند که مردم صبر و طاقت ندارند مناقب و فضایل اهل البیت را بشنوند - مانند کسروی و احمد امین و اقرانشان - و اگر مشاهده کنند که یکی از ما ذکر فضایل اهل البیت را می نماید، «يقولون هذا رافضی»؛ می گویند او رافضی است. فوری شافعی فی المجلس انشاد اشعاری نموده و حقایق را آشکار ساخته، گفت:

إذا فی مجلس ذکرنا علیاً

وسبطیه و فاطمه الزّکیه

فأجری بعضهم ذکرى سواه

فأیقن أنه سلقلقیه

إذا ذکرنا علیاً أو بنیه

تشاغل بالروایات العلیه

یقال تجاوزوا یا قوم هذا

فهذا من حدیث الرافضیّه

برئت إلى المهیمن من أناس

یرون الرفض حبّ الفاطمیّه

علی آل الرسول صلاه ربّی

ولعنته لتلك الجاهلیّه

خلاصه معنای این اشعار آنکه گوید:

«زمانی که در مجلسی ذکر علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام می شود، بعض دشمنان برای آنکه مردم را از ذکر آل محمد منصرف کنند، ذکر دیگری به میان می آورند. پس یقین کنید آن کس که مانع ذکر این خانواده می شود، سلقلق است (یعنی زنی که از دبرش حیض شود). آنها روایات بلند نقل می کنند که ذکر علی و بچه های او نشود و گفته می شود: بگذرید ای قوم از این ذکر؛ (یعنی ذکر علی و بچه های او)؛ زیرا این حدیث رافضی هاست.





بیزاری می جویم - من که امام شافعی هستم - به سوی خدا از مردمی که می بینند رفض را دوستی فاطمه. بر آل رسول صلوات پروردگار من است و لعنت خداوند بر این نوع جاهلیت که دوستان آل محمد را رافضی بخوانند.»

و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۶۲ «ینایع المودّه» (۱)

صفحه ۳۵۵ (چاپ اسلامبول) و سید مؤمن شبلنجی در صفحه ۱۳۹ «نور الابصار» (۲)، چاپ سال ۱۲۹۰، نقلاً از بیهقی و نور الدین ابن صباغ مالکی در صفحه ۴ «فصول المهمّه» (۳)

و نیز حافظ جمال الدین زرنندی در «معراج الوصول» (۴)

بعد از این اشعار گفته اند که شافعی گفت:

قالوا ترفّضت قلتُ كلاً

ما الرفض دینی ولا اعتقادی

لکن توّلیت غیر شکّ

خیر إمام و خیر هادٍ

إن كان حبّ الوصی رفضاً

فإنّی أرفض العباد

«به من گفتند: رافضی شدی. گفتم: ابداً نیست رفض دین من و نه اعتقاد من، لکن دوست می دارم بدون شک، بهترین امام و بهترین هادی را.»

اگر معنای رفض، دوستی وصی پیغمبر و آل طاهرین آن حضرت است، پس به درستی که من رافضی تر از همه مردم هستم.»

ص: ۱۴۴

۱- ینایع المودّه، قندوزی، ۳/۹۸، باب ۶۲.

۲- نور الابصار، شبلنجی، ص ۲۳۲، باب ۲.

۳- فصول المهمّه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۰۷، مقدمه مؤلف.

۴- معارج الوصول، زرنندی، ص ۳۸، شرح حال امام علی علیه السّلام، الأحادیث الواردة فی حقه. - و نیز این شعر را در کتاب نظم الدرر السمطین، ذیل مناقب الامام امیرالمؤمنین، صفحه ۱۱۱ ذکر کرده است. (محقق)

یاقوت حموی در صفحه ۳۸۷ جلد ششم «معجم الأدباء» (۱)

و ابن حجر مکی در صفحه ۷۹ ضمن فصل دوم از باب ۹ «صواعق» (۲)

(چاپ مصر، سال ۱۳۱۲) و امام فخر رازی در صفحه ۴۰۶ جلد هفتم تفسیر کبیرش (۳)

ذیل آیه شریفه: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۴) و خطیب خوارزم در صفحه ۱۲۹ «مقتل الحسین» (۵)، فصل ۱۳ و سید مؤمن شبلنجی در صفحه ۱۴۰ «نور الابصار» (۶)، (چاپ سال ۱۲۹۰) ضمن باب ۲ و سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۳۵۶ (چاپ اسلامبول) باب ۶۲ «ینابیع المودّه» (۷)

از ربیع بن سلیمان که یکی از اصحاب شافعی بوده، نقل نموده اند که این اشعار را شافعی انشاد نموده و گفت:

یا راکباً قف بالمُحَصَّبِ من مَنِي

واهتف بساکن خیفها والناهض

سحراً إذا فاض الحجيج إلى مني

فیضاً کُمَلَّتْ طَم الفرات الفاض

إن کان رفضاً حبّ آل محمد

فلیشهد الثقلان انّی رافض

ما حصل این اشعار آنکه گوید:

«ای سوار رونده به سوی مکه معظمه بایست در ریگزار منی و به ساکنین مسجد خیف، وقت سحر که حجاج به سوی منی می آیند - بدون تقیه علنی و برملا - ندا بده و بگو: اگر رفض، دوستی آل محمد است، پس شهادت بدهند

ص: ۱۴۵

۱- معجم الادباء، یاقوت حموی، ۵/۲۰۸، ترجمه شماره ۸۱۳، شرح حال محمد بن ادریس شافعی.

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۳۳، باب ۹، فصل ۴.

۳- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۷/۱۶۶، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.

۴- شوری: ۲۳.

۵- مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/۱۴۶، فصل ۱۳.

۶- نور الابصار، شبلنجی، ص ۲۳۲، باب ۲.

٧- ینایع الموده، قندوزی، ٣/٩٩، باب ٦٢.

جن و انس که من (امام شافعی) رافضی هستم.»

و نیز علامه جلیل القدر شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبروای در صفحه ۲۹ کتاب «الاتحاف بحبّ الاشراف» و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۳۱ از باب ۲ و صفحه ۴۹ از باب ۴ «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی» (۱)، (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) و حافظ جمال الدین زرنندی در «معراج الوصول فی معرفه آل الرسول» (۲)

و ابن حجر مکی متعصب در «صواعق محرقة» (۳) از ابوالشیخ دیلمی نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من لم يعرف حقّ عترتی من الأنصار والعرب، فهو لاحدی ثلاث: إمّا منافق وإمّا ولد زانیه وإمّا امرؤ حملت به أمّه فی غیر طهر».

کسی که نشناسد حق عترت مرا از انصار و عرب، پس او یکی از سه چیز خواهد بود: یا منافق است، یا ولد الزنا است، یا ولد حیض است.

### اخبار در فضایل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام

از کوری چشم دشمنان و بدخواهان این خاندان جلیل - امثال کسرویها - حبّ و بغض عترت طاهره، مفتاح بهشت و دوزخ و علامت ایمان و کفر است چنانچه اکابر علمای عامّه و اهل تسنّن، با نقل اخبار بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه وآله تصدیق این معنی را نموده اند.

ص: ۱۴۶

---

۱- رشفة الصادی، علوی حصرمی، ص ۷۱، باب ۲ و ص ۹۶، باب ۴.

۲- معارج الوصول، زرنندی، ص ۱۶، مقدمه مؤلف.

۳- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۷۳، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۲.

از جمله امام احمد ثعلبی (۱) که امام اصحاب حدیث شمرده شده و از اکابر علمای عامه است، در تفسیر خود ذیل آیه موذت آورده که محبت و موذت اهل بیت طهارت، از جمله اصول دین و ارکان اسلام است و هر کس خلاف این عقیده داشته باشد، کافر و از دین اسلام خارج و ناصبی می باشد و دلیل بر این معنی، خبری است که عبدالله بن حامد اصفهانی به اسناد خود از جریر بن عبدالله بجلی روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من مات علی حبّ آل محمّد مات شهیداً. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات مغفوراً له. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات تائباً. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمناً مستکمل الايمان. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد بشّره ملک الموت بالجنّه، ثم منکر ونکیر. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد یزفّ إلى الجنّه كما تزفّ العروس إلى بیت زوجها. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد فتح له فی قبره بابان إلى الجنّه. ألا- ومن مات علی حبّ آل محمّد جعل الله قبره مزار ملائکه الرحمه. ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنّه والجماعه. ألا ومن مات علی بغض آل محمّد جاء یوم القیامه مکتوباً بین عینیه آیس من رحمه الله. ألا ومن مات علی بغض آل محمّد مات کافراً. ألا ومن مات علی بغض آل محمّد لم یشم رائحه الجنّه.»

کسی که بمیرد بر دوستی آل محمّد، مرده است شهید و توبه کننده از گناه و آمرزیده شده و مؤمنی که دارای ایمان کامل می باشد و رحمت گردیده و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمّد، بشارت می دهد او را ملک

ص: ۱۴۷

الموت و منکر و نکیر به بهشت و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد، می رود به سوی بهشت، همچنان که عروس می رود به سوی خانه شوهرش و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد، باز می شود در قبر او دو در به سوی بهشت و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد، قرار می دهد خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه ی رحمت و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد، مرده است بر سنت و جماعت و کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد، روز قیامت بین دو چشم او نوشته شده است: ناامید است از رحمت خدا و کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد، کافر مرده است و کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد، استشمام نمی نماید بوی بهشت را.

و نیز سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۴۵ از باب ۴ «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی»<sup>(۱)</sup>

(چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳)، از تفسیر ثعلبی و امام فخر رازی در صفحه ۴۰۵ جلد هفتم تفسیر کبیرش<sup>(۲)</sup> ذیل آیه مودت از صاحب «کشاف» همین خبر را نقل نموده اند.

و کواشکی نیز در تفسیر خود موسوم به تبصرة از ضحاک و عکرمه - که از مشاهیر مفسرین اند - روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا أسئلكم علی ما أدعوکم إليه أجزاً إلا أن تحفظونی فی قرابتی علی وفاطمه والحسن والحسین وأبنائهما.»

من از برای ارشاد شما به سوی حق و حقیقت مزدی نمی خواهم مگر آنکه

ص: ۱۴۸

---

۱- رشفة الصادی، علوی حصرمی، ص ۹۰، باب ۴.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۷/۱۶۵ - ۱۶۶، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری، المسألة الثالثة.

حفظ نمایید مقام مرا در اقارب و خویشان من؛ یعنی برای خاطر من احترام نمایید اقارب و خویشان مرا و آنها علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد و ذریه آن هر دو می باشند. (۱) و میر سید علی همدانی شافعی در مؤدّت دوم از «مؤدّة القربی» (۲) از جابر بن عبدالله انصاری نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«توسّلوا بمحبّتنا إلى الله تعالى واستشفعوا بنا، فإنّ بنا تكرمون و بنا تحبّون و بنا ترزقون، فمحبّونا أمثالنا غداً كلّهم في الجنّة.»

توسّل بجویید به دوستی ما به سوی خدای تعالی و طلب شفاعت نمایید به ما؛ پس به درستی که به ما اکرام می شوید و به وسیله ما دوست داشته می شوید. و به وسیله ما روزی داده می شوید پس دوستان ما امثال ما هستند [و] فردا (یعنی قیامت) تمامشان در بهشت اند.

ص: ۱۴۹

- 
- ۱- جلال الدین سیوطی در کتاب تفسیر خود در المنثور (ج ۶ صفحه ۷) ذیل آیه شریفه ی این روایت را بیان کرده و در ادامه آن روایات بسیاری در اهمیت محبت به اهل بیت علیه السّلام ذکر کرده است و نیز این روایت در کتاب معجم الکبیر طبرانی جلد ۳ صفحه ۴۷، مسند حسن بن علی علیه السّلام، بقیه ی اخبار الحسن بن علی، حدیث ۲۶۴۱ بیان شده، و نیز ثعلبی در کتاب تفسیر خود ج ۸، صفحه ۳۱۰ ذیل آیه شریفه از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین سؤال می شود: «من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودّتهم؟ قال: (علی و فاطمه و ابناهما)» و در تأیید این معنا روایات دیگری را نیز ذکر می کند. و نیز ذیل آیه تطهیر (آیه ۳۳ سوره احزاب) به (ج ۸ صفحه ۳۸) این روایت و روایات دیگر استناد شده است و نیز در کتاب شواهد التنزیل ذیل آیه شریفه ۲۳ شوری (ج ۲ صفحه ۱۸۹-۲۱۵) روایات بسیاری در فضیلت اهل بیت علیه السّلام ذکر شده است. (محقق)
- ۲- مؤدّة القربی، سید علی همدانی، مؤدّة ۲ (با استفاده از ینایع المؤدّة، قندوزی، ۲/۲۶۶، ح ۷۵۴، باب ۵۶).

و نیز از خالد بن معدان(۱) روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من أحبَّ أن يمشى في رحمة الله ويصبح في رحمة الله فلا يدخلن قلبه شكٌّ بأنَّ ذرِّيَّتي أفضل الذرِّيَّات و وصيِّي أفضل الأوصياء.»

کسی که دوست دارد آنکه مشی کند در رحمت خدا و صبح کند در رحمت خدا، پس داخل نکند در قلبش شکی به اینکه ذریه و اولاد من بهترین ذراری هستند و وصی من بهترین اوصیاء می باشد.

و نیز از جابر روایت(۲)

نموده که آن حضرت فرمود:

«ألزموا مودّتنا أهل البيت، فإنَّ من التقى الله وهو يوَدُّنا دخل الجنَّة معنا والَّذي نفس محمّـد بيده لا ينفع عبداً عمله إلا بمعرفة حقّنا.»

ثابت باشید در دوستی ما اهل بیت؛ پس به درستی که اهل تقوا که ما را دوست بدارند، با ما داخل بهشت می شوند. به آن خدایی که جان محمد در قبضه ی قدرت اوست هیچ عملی به بنده ای نفع نمی رساند، مگر به شناختن دوستی ما.

و ابن حجر مصری مکی در فصل دوم صواعق(۳) از ابو یعلی از سلمه بن اکوع نقل نمود که آن حضرت فرمود:

«النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف.»

ص: ۱۵۰

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۲ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۶۷، ح ۷۵۸، باب ۵۶).

۲- همان (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۲۷۲، ح ۷۷۵، باب ۵۶).

۳- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۸۷، باب ۱۱، فصل ۲. ابن حجر حدیث را این گونه نقل کرده است: «أخرج أبو یعلی عن سلمه بن الأكوع أنّ النبی صلی الله علیه و آله قال: النجوم أمان لأهل السماء و أهل بيتي أمان لأمتي.»



ستارگان امان اند از برای اهل آسمان ها و اهل بیت من امان اند برای امت من از اختلاف.

این اخبار نمونه ای از هزاران خبر است که درباره آل محمد سلام الله علیهم اجمعین از طرق عامّه و اهل تسنن رسیده است که در مقدمه نویسی، بیش از این، مجال نقل ندارد.

از جمله اعتراضات کسروی و احمد امین مخصوصاً در کتاب «المهدی والمهدویت» به شیعیان در اعتقاد به وجود امام زمان است که غائب از انظار می باشد و این معنی را در

صفحات مکررّه با آب و تابی تکرار کرده و هیاهویی راه انداخته اند و نوشته اند این عقیده، از جعلیات و ساخته های شیعیان است که می گویند: امامی هست مهدی نام و از نظرها ناپیدا. و حال آنکه خبر نداشتند و زحمت مطالعه و سیر در کتب را به خود ندادند و در مقام تحقیق بر نیامدند و الا اگر فقط در کتب علمای تسنن - گذشته از کتب شیعه - غور نموده بودند و عناد و تعصب بیجا نمی نمودند، می فهمیدند اعتقاد به وجود حضرت مهدی محمد بن الحسن حجّة العصر والزمان که غیبت نموده و از انظار پنهان گردیده، مخصوص به شیعیان تنها نمی باشد. بلکه در کتب معتبره علمای بزرگ اهل تسنن نیز ثبت گردیده و اکابر علمای عامّه، از قبیل علامه سمهودی در «جواهر العقدين»<sup>(۱)</sup> و

ص: ۱۵۱

---

۱- جواهر العقدين، سمهودی، ۲/۱۹۰ به بعد، قسم ۲، فصل ۸. سمهودی پس از نقل احادیث مختلفی درباره ی حضرت مهدی در صفحه ۱۹۹ می نویسد: «والأحادیث فی أمر المهدی کثیره شهیره وأفردها غیر واحد».

و احمد بن حنبل در «مسند» (۲) و ابی داود در «سنن» (۳) و ابن ماجه در «سنن» (۴) و حموی در «فرائد» (۵) و خواجه کلان بلخی در «ینابیع المودّه» (۶) و ابن حجر در «صواعق» (۷) و امام نسایی در «سنن» و «خصائص العلوی»

ص: ۱۵۲

۱- طبرانی در معجم الاوسط، ۷/۲۷۶ و ۲۷۷، ح ۶۵۳۶، ذیل احادیث محمد بن رزیک بن جامع، این حدیث را نقل کرده است: «عن علی بن علی الهلالی عن ابيه قال: دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله في شكاته التي قبض فيها، فاذا فاطمه عند رأسه قال: فبكت حتى ارتفع صوتها، فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله طرفه اليها فقال: حبيبتى فاطمه ما الذى يبكيك؟ قالت: أخشى الضيعة من بعدك. قال: يا حبيبتى أما علمت أنّ الله اطّلع على الأرض اطلاعه اختار منها أباك... ونحن أهل بيت لكم أعطانا الله سبع خصال لم يعط أحداً قبلنا ولا يعطى أحداً بعدنا... ومنا سبطا هذه الأمة وهما إبنك الحسن والحسين. وهما سيّدا شباب أهل الجنّة وأبوهما والذى بعثنى بالحقّ خير منهما. يا فاطمه والذى بعثنى بالحقّ إنّ منهما مهديّ هذه الأمة إذا صارت الدنيا هرجاً ومرجاً وتظاهرت الفتن وتقطّعت السبل وأغار بعضهم على بعض، فلا كبير يرحم الصغير ولا صغير يوقرّ الكبير، فيبعث الله عند ذلك منهما من يفتح حصون الضلالة وقلوباً غلغا يهدمها هدماً، يقوم بالدين فى آخر الزمان كما قمت به فى أول الزمان يملأ الدنيا عدلاً كما ملئت جوراً...».

۲- مسند احمد بن حنبل ۱/۸۴، مسند علی بن ابی طالب، احمد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است: «عن علی (رضی الله عنه) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: المهديّ منّا أهل البيت، يصلحه الله فى ليله».

۳- سنن أبی داود، ۴/۱۰۶ - ۱۰۹، ح ۴۲۷۹ - ۴۲۹۰، کتاب المهديّ. ابی داود احادیث مختلفی را نقل کرده است.

۴- سنن ابن ماجه ۲/۱۳۶۶ - ۱۳۶۸، ح ۴۰۸۲ - ۴۰۸۸، کتاب الفتن، باب خروج المهديّ. ابن ماجه نیز احادیث مختلفی را نقل کرده است.

۵- فرائد السمطين، حموی، ۲/۳۱۰ - ۳۴۳، ح ۵۶۱ - ۵۹۴، سمط ۲، باب ۶۱.

۶- ینابیع المودّه، قندوزی، ۳/۲۶۱ - ۲۷۰، ح ۱ - ۳۵، باب ۷۳.

۷- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۶۷، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۲. ابن حجر بعد از نقل احادیثی درباره حضرت مهدی می نویسد: «الأظهر أنّ خروج المهديّ قبل نزول عيسى وقيل بعده: قال ابو الحسين الآجری قد تواترت الأخبار و استفاضت بكثره روايتها على المصطفى صلى الله عليه وآله بخروجه وانه من أهل بيته وانه يملأ الأرض عدلاً...». سپس درباره خصوصیات حضرت، نکاتی را بیان می کند.

و خواجه پارسا در «فصل الخطاب»<sup>(۱)</sup>

و محمد بن طلحه در «مطالب السؤل»<sup>(۲)</sup> و نور الدین جامی در «شواهد النبوة» و حافظ بلاذری در «مسلّلات» و محمد بن یوسف گنجی در کتاب «البيان فی اخبار صاحب الزمان»<sup>(۳)</sup> و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمّة»<sup>(۴)</sup> و میر سید علی همدانی شافعی در «مودّة القربی»<sup>(۵)</sup> و علامه صلاح الدین در «شرح الدائرة» و جمال الدین شیرازی در «روضه الأجاب» و بیهقی در صحیح خود «شعب الایمان» و شیخ محی الدین عربی در «فتوحات» و «عنقاء المغرب» و ملک العلماء شهاب الدین در «هدایة السعداء»

و سبط ابن جوزی در «تذکره»<sup>(۶)</sup>

و شیخ عبدالرحمن بسطامی در «درّة المعارف» و شیخ محمد الصبان المصری در «اسعاف الراغبین»<sup>(۷)</sup> و مؤید الدین خطیب خوارزمی در «مناقب» و علامه شعرانی در «یواقیت»<sup>(۸)</sup> و شیخ علی منقی در «مرقاة شرح مشکوة»<sup>(۹)</sup> و

ص: ۱۵۳

- 
- ۱- فصل الخطاب، خواجه پارسا بخاری، ترجمه امام مهدی علیه السلام (با استفاده از ینابیع المودة، قندوزی، ۳/۱۷۱، باب ۶۵).
  - ۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۳۱۱ - ۳۲۱، باب ۱۲.
  - ۳- گنجی شافعی، این کتاب را در بیست و پنج باب تنظیم کرده و مطالب مختلفی را درباره حضرت مهدی بیان نموده است.
  - ۴- فصول المهمّة، ابن صباغ مالکی، ۲/۱۰۹۵ - ۱۱۳۶، باب ۱۲.
  - ۵- مودّة القربی، سید علی همدانی، مودّة ۱۰ (با استفاده از ینابیع المودة، قندوزی، ۲/۳۱۴ - ۳۱۸، ح ۹۰۵ - ۹۱۲، باب ۵۶).
  - ۶- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۲۵ - ۳۲۶، باب ۱۲، فصل فی ذکر الحجّة المهدی.
  - ۷- اسعاف الراغبین (بهامش نور الأبصار)، محمّد بن علی الصبان، ص ۱۴۵ - ۱۶۱، باب ۲، الکلام علی المهدی وانه من ولد فاطمة.
  - ۸- یواقیت والجواهر، عبدالوهاب شعرانی، ۲/۱۲۷ - ۱۳۰، مبحث ۶۵.
  - ۹- مرقاة المفاتیح، علی بن سلطان محمّد القاری، ۵/۱۷۹ - ۱۸۱، باب شرائط الساعة، فصل ۲.

دیگران از اکابر علمای اهل تسنن - که این صفحات مختصر، مجال نوشتن نام تمام آنها را نمی دهد - اخبار بسیاری راجع به آن حضرت نقل نموده اند و حتی بسیاری از آنها تحقیقات عمیقی در این باب کرده اند. (۱)

برای نمونه چند خبری به اقتضای مقدمه نویسی از اکابر علمای عامه جهت بینایی جوانان روشنفکر - زائداً علی ما سبق - در اینجا نقل می نمایم، تا بدانند این عقیده از جعلیات و ساخته های شیعیان نیست، بلکه کسروی تبریزی خیال فریبنده و احمد امین مصری عنود و امثال آنها مغلطه کار بوده اند و امر را بر بی خبران مشتبه می نموده اند.

علاوه بر آنکه در [مجلس دهم] همین کتاب، اشاراتی به اخبار وارده در موضوع حضرت مهدی علیه السلام شده و در اینجا هم بیان دیگری می نمایم و بعض اخبار دیگر را ذکر می کنیم تا کشف حقیقت گردد.

### اخبار به وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از طرق اهل تسنن

۱. خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۳ «ینابیع المودّه» (۲) و

ص: ۱۵۴

۱- در اینجا نامه مؤتمر علمای اهل تسنن در جواب سؤال از خوب یهدی توسط آن سودانی آورده شود در پاورقی با ذکر آدرس آن.

۲- «عن أبی آیوب الأنصاری قال: إنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَضَ فَآتَتْهُ فَاطِمَةُ وَبَكَتْ، فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ لِكِرَامَةِ اللهِ إِيَّاكَ زَوْجَكَ مِنْهُ هُوَ أَقْدَمُهُمْ سَلَمًا وَأَكْثَرُهُمْ عِلْمًا. إِنَّ اللهَ تَعَالَى إِطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ إِطْلَاعَهُ، فَاخْتَارَنِي مِنْهُمْ فَجَعَلَنِي نَبِيًّا مَرْسَلًا، ثُمَّ إِطَّلَعَ إِطْلَاعَهُ ثَانِيَةً، فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ، فَأَوْحَى إِلَيَّ أَنَّ أَرْوِّجُهُ إِيَّاكَ وَاتَّخِذْهُ وَصِيًّا. يَا فَاطِمَةُ مَنَّا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ أَبُوكَ وَمَنَّا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَهُوَ بَعْلُكَ، وَمَنَّا خَيْرُ الشَّهَدَاءِ وَهُوَ حَمْزَةُ عَمِّ أَبِيكَ، وَمَنَّا مِنْ لَهْ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَ وَهُوَ جَعْفَرُ ابْنِ عَمِّ أَبِيكَ، وَمَنَّا سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَسَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَهُمَا ابْنَاكَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَنَّا مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُوَ مِنْ وَلَدِكَ». ینابیع المودّه، قندوزی، ۳/۲۶۹، ح ۳۳، باب ۷۳.

علامه سمهودی شافعی در «جواهر العقدين»<sup>(۱)</sup> و ابن حجر مکی در «صواعق محرقه»<sup>(۲)</sup> و طبرانی در «اوسط»<sup>(۳)</sup>

از ابو ایوب انصاری و علی بن هلال - به مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات - نقل نموده اند که در مرض موت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام گریه می کرد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انّ لکرامه الله إياک زوّجک من هو أقدمهم سلماً وأكثرهم علماً.»

از جمله کرامت های پروردگار به تو آن است که تزویج کرد تو را به کسی که اقدم مردم است اسلاماً و بیشتر آنها از حیث علم و دانش.

آن گاه فرمود: خداوند متعال نظر فرمود بر اهل زمین، پس مرا اختیار نمود پیغمبر مرسل. آن گاه نظر دیگر فرمود، علی را برگزید به وصایت. پس به من وحی نمود که تو را تزویج نمایم به او و قرار دهم او را وصی خودم.

«یا فاطمه منّا خير الأنبياء وهو أبوك ومنّا خير الأوصياء وهو بعلک ومنّا خير

ص: ۱۵۵

---

۱- جواهر العقدين، سمهودی، ۲/۱۹۶، قسم ۲، فصل ۸. سمهودی بخش دوم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبي أيوب الأنصاري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمة رضي الله عنها: نبينا خير الأنبياء وهو أبوك وشهيدنا خير الشهداء وهو عمّ أبيك حمزه، ومنّا من له جناحان يطير بهما في الجنّة حيث شاء وهو ابن عمّ أبيك جعفر، ومنّا سبطا هذه الأمّة الحسن والحسين وهما ابناك، ومنّا المهدي.»

۲- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۶۵، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۲. مؤلف حدیث را با اعتماد بر تخریج طبرانی، همانند سمهودی نقل کرده است.

۳- معجم الأوسط، طبرانی، ۷/۲۷۶، ح ۶۵۳۶، احادیث محمد بن رزق بن جامع. بخشی از حدیثی را که طبرانی در معجم الأوسط نقل کرده است در صفحات قبل آورده ایم.

الشهداء وهو حمزه عمّ أبيك ومنا من له جناحان يطير بهما في الجنّة حيث شاء وهو جعفر ابن عمّ أبيك ومنا سبطا هذه الأُمّة و سيّدا شباب أهل الجنّة الحسن والحسين وهما ابناك والذي نفسى بيده منا مهديّ هذه الأُمّة وهو من ولدك.»

يا فاطمه از ماست بهترین انبياء و او پدر تو می باشد و از ماست بهترین اوصیاء و او شوهر تو می باشد و از ما است بهترین شهداء و او حمزه عموی پدر تو می باشد و از ما است کسی که برای اوست دو بال که پرواز می کند به آنها در بهشت و او جعفر، پسر عموی پدر تو می باشد و از ما است دو سبط این امت و دو سید جوانان اهل بهشت، حسن و حسین و آنها پسرهای تو هستند. به آن خدایی که جان من در ید قدرت اوست، از ما است مهدي این امت و او از اولاد تو می باشد.

۲. شیخ الاسلام حموینی در «فرائد السمطين» (۱)

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۷ «ینایع المودّه» (۲) از عبایه بن ربیع از جابر بن عبدالله انصاری نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«أنا سيّد النبيّن وعلیّ سيّد الوصيّن وانّ أوصیائی بعدی اثنا عشر أولهم علیّ وآخرهم القائم المهديّ عليه السلام.»

من آقای انبياء و علی آقای اوصیاء می باشد و به درستی که اوصیای من بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنها علی و آخر آنها قائم مهدي می باشد.

ص: ۱۵۶

---

۱- فرائد السمطين، حموینی، ۲/۳۱۳، ح ۵۶۴، سمط ۲، باب ۶۱. حموینی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله أنا سيد المرسلين وعلی بن أبي طالب سيّد الوصيّن وإن أوصیائی بعدی اثنا عشر أولهم علی بن أبي طالب وآخرهم القائم.»

۲- ینایع المودّه، قندوزی، ۳/۲۹۱، ح ۷، باب ۷۷.

۳. و از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل می کنند که گفت: وارد شدم بر رسول اکرم صلی الله علیه وآله دیدم حسین بر پای آن حضرت نشسته و پیوسته دو طرف صورتش را می بوسید و می فرمود:

«أنت سيّد بن سيّد أخو السيّد وأنت الامام بن الامام وأنت حجّ بن الحجّ أخو الحجّ أبو حجج تسعه تاسعهم قائمهم المهدي عليه السّلام.»

تویی سید پسر سید، [برادر سید] و تویی امام پسر امام و تویی حجت، پسر حجت، و برادر حجت و پدر حجت های نه گانه که نهمی آنها قائم مهدی می باشد.

۴. و نیز شیخ الاسلام حموینی در «فرائد» (۱) از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«إنّ خلفائی وأوصیائی و حجج الله على الخلق بعدى الاثنا عشر أولهم على و آخرهم ولدى المهديّ، فينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلّى خلف المهديّ وتشرق الأرض بنور ربّها و يبلغ سلطانه المشرق والمغرب.»

به درستی که خلفاء و اوصیای من و حجت های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنها علی و آخر آنها فرزندی از مهدی است. پس نازل می گردد عیسی بن مریم روح الله، پس نماز می گزارد عقب مهدی و

ص: ۱۵۷

---

۱- «عن سعید بن جبیر عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إنّ خلفائی وأوصیائی و حجج الله على الخلق بعدى لإثنا عشر، أولهم أخى و آخرهم ولدى. قيل: یا رسول الله ومن أخوك؟ قال: علی بن أبى طالب. قيل: فمن ولدك؟ قال: المهديّ الذى يملؤها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. والذى بعثنى بالحقّ بشيراً لو لم يبق من الدنيا إلاّ يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدى المهديّ، فينزل روح الله عسى بن مريم فيصلّى خلفه، وتشرق الأرض بنور ربّها و يبلغ سلطانه المشرق والمغرب.» فرائد السمطين، حموینی، ۲/۳۱۲، ح ۵۶۲، سمط ۲، باب ۶۱.

روشن می کند آن مهدی زمین را به نور خدا و می رساند سلطنت او را به مشرق و مغرب.

۵. و نیز از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبر اُمّت) نقل می کند(۱)

که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ عَلِيًّا وَصِيَّيَ وَمَنْ وَلَدَهُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لِأَعَزَّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ. فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلِلْقَائِمِ مِنْ وَلَدِكَ غَيْبَةٌ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيْ وَرَبِّي (وَلِيْمَحَّصَ اللَّهُ الْعِدِينَ آمَنُوا وَيَمَحَقَ الْكَافِرِينَ)(۲). ثُمَّ قَالَ: يَا جَابِرُ، إِنَّ هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَسَرٌّ مِنْ سَرِّ اللَّهِ، فَإِيَّاكَ وَالشُّكَّ، فَإِنَّ الشُّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كُفْرٌ.»

به درستی که علی وصی من است و از اولاد او قائم منتظر مهدی است که پر می کند زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد [از] جور و ظلم. به آن خدایی

که مرا به حق مبعوث گردانیده بشارت دهنده و بیم دهنده، به درستی که ثابتین بر قول و عقیده به امامت آن حضرت در زمان غیبتش عزیزترند از کبریت احمر.

ص: ۱۵۸

۱- «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنَّ علي بن أبي طالب إمام أمتي و خليفتي عليها من بعدى و من ولده القائم المنتظر الذي يملأ الله به الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً. و الذي بعثني بالحق بشيراً ان الثابتين على القول [به] في زمان غيبته لأعز من الكبريت الأحمر. فقام إليه جابر بن عبد الله الانصاري فقال: يا رسول الله وللقائم من ولدك غيبه قال: اى و ربى ليحص الله [به] الذين آمنوا و يمحق الكافرين. يا جابر ان هذا الأمر من أمر الله و سر من سر الله. علمه مطوى عن عباده. فإياك و الشك فيه، فان الشك في أمر الله كفر». فرائد السمطين، حموينى، ۲/۳۳۵، ح ۵۸۹، سمط ۲، باب ۶۱.

۲- آل عمران: ۱۴۱.



جابر از جا برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، برای قائم از فرزند شما غیبتی است؟ فرمودند: آری، قسم به پروردگار من. آن گاه آیه ۱۴۱ سوره ۳ (آل عمران) را قرائت نمودند؛ یعنی: پاک و پاکیزه گرداند خدا مؤمنان را از گناهان در وقت مغلوبیت ایشان و نیست گرداند و هلاک سازد کافران را اگر مغلوب گردند.

ملخص معنی آنکه در آن غیبت، اگر دولت بر مؤمنان باشد، به جهت تمیز است و استشهاد و تمحیص و غیر آن از آنچه اصلح باشد مر ایشان را و اگر بر کافران است، به جهت محق و محو آثار ایشان است پس از آن فرمود:

ای جابر، این غیبت امری است از امر خدا و سرّی است از سرّ خدا. پس بپرهیز از شک؛ به درستی که شک در امر خدای عزّوجلّ کفر است.

۶. و نیز خواجه کلان حنفی در باب ۷۹ «ینابیع الموده» (۱) از «فصل الخطاب» خواجه سید محمد پارسا که از اکابر علمای عامّه است نقل می کند که گوید: از امامان اهل بیت طهارت، ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام می باشد که متولد گردیده در سال ۲۳۱، روز جمعه، ششم ربیع الأول و بعد از پدر بزرگوارش شش سال زندگانی نمود و در پهلوی پدرش دفن گردید. آن گاه نوشته:

«ولم یخلف ولداً غیر أبی القاسم محمّد المنتظر المسّمی بالقائم والحجّه والمهدیّ وصاحب الزمان وخاتم الأئمّه الاثنا عشر عند الامامیه وکان مولد المنتظر لیله النصف من شعبان سنه خمس وخمسين ومائتين، أمّه أمّ ولد یقال لها نرجس، توفی أبوه وهو ابن خمس سنين، فاختمنی إلى الآن.»

ص: ۱۵۹

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۱۷۱، باب ۶۵ و ۳/۳۰۴، باب ۷۹.

برای آن حضرت (یعنی امام حسن عسکری علیه السلام فرزندى نماند مگر ابوالقاسم محمد منتظر، نامیده شده به قائم و حجت و مهدى و صاحب الزمان و خاتم امامان دوازده گانه نزد امامیه و مولد آن امام منتظر نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است و مادرش ام ولد بود که او را نرجس می گفتند و در موقع وفات پدر بزرگوارش پنج ساله بوده و الی الآن مخفی و پنهان می باشد.

۷. حافظ ابن حجر مکی در صفحه ۱۲۷ صواعق محرقة (۱) بعد از شرح حالات حضرت عسکری امام یازدهم گوید:

«ولم یخلف غیر ولده (ابى القاسم محمد الحجة) وعمره عند وفات أبيه خمس سنين، لكن أتاه الله (تبارك وتعالى) فيها الحكمة ويسمى القائم المنتظر، لأنه ستر بالمدينة وغاب فلم يعرف أين ذهب.»

باقی نماند برای آن حضرت مگر فرزندش ابی القاسم محمد حجت و عمر آن حضرت در وقت وفات پدرش پنج سال بوده است، لکن در همان طفولیت، خداوند متعال او را حکمت داده بود و نامیده شد به قائم منتظر؛ برای آنکه آن حضرت غیبت نموده و پنهان شد و شناخته نشد به کجا رفت.

۸. شیخ سلیمان بلخی حنفی (۲) از باب ۷۱ تا باب ۸۶ را اختصاص داده است به حالات حضرت مهدی و نقل نموده است اقوال اکابر علمای خودشان را از قبیل هاشم بن سلیمان در کتاب «المحجة» و علامه ی سمهودی در «جواهر

ص: ۱۶۰

---

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۲۰۸، باب ۱۱، انتهای فصل ۳.

۲- ینابیع المودة، قندوزی، ۳/۲۳۵ - ۳۴۱، باب ۷۱ - ۸۴.

العقدین» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» و محمد بن ابراهیم در «فرائد السمطین» و محمد الصّبّان المصری در «اسعاف الراغیین» و محمد بن طلحه در «مطالب السؤل» و صلاح الدین صفدی در «شرح الدائر» و ابو نعیم در «حلیه الأولیاء» و ابن صّبّاغ در «فصول المهمّه» و گنجی شافعی در کتاب «البیان» و خوارزمی در «مناقب» و غیرهم از بسیاری از صحابه و مخصوصاً باب ۸۲ را اختصاص داده به کسانی که حضرت مهدی را در زمان حیات پدر بزرگوارش دیدند به این عنوان:

«فی بیان الامام أبو محمد الحسن العسکری أری ولده القائم المهدی لخواصّ موالیه وأعلمهم أنّ الامام من بعده ولده رضی الله عنهما.»

در بیان آنکه امام ابو محمد حسن العسکری نشان داد فرزندش قائم مهدی را به خواص دوستانش و به آنها تعلیم نموده که امام بعد از او فرزندش مهدی می باشد.

و در این باب دوازده خبر نقل می کند از جمع بسیاری که حضرت مهدی را در زمان پدرش امام حسن عسکری علیه السلام زیارت نمودند.

تا پیروان کسروی بخوانند و برانگیخته ی خیالشان را بشناسند که نوشته است: وجود مهدی امام غائب را شیعیان ساخته اند و احدی او را ندیده، چگونه بوده و کجا بوده! علاوه بر صدها کتب غیبت که اکابر علماء و مؤثّقین

و محدّثین شیعه نوشته اند، از بیانات علمای سنّی بشنوید و بر کسروی و احمد امین و مردوخ و بازیگران و فریبندگان و دین سازان مغلطه کار لعنت نمایید.

و در باب ۸۳ همان کتاب یازده خبر نقل می کند از کسانی که در غیبت کبری

خدمت آن حضرت رسیده اند به این عنوان:

«فی بیان من رأى صاحب الزمان المهديّ عليه السّلام بعد غيبته الكبرى.»

در بیان کسانی که دیده اند صاحب الزمان مهدی علیه السّلام را بعد از غیبت کبری - یعنی در مدت هزار سال - .

که از نقل آن اخبار جهت حفظ اختصار صرف نظر شد. هر کس طالب است، به اصل کتاب «ینایع المودّة»، مخصوصاً باب ۸۲ و ۸۳ مراجعه نماید، تا کشف حقیقت شود.

خلاصه اکثر علمای منصف عامّه با نقل اخبار بسیار که ضیق صفحات، مجال نقل همه آنها را نمی دهد، اظهار عقیده و نظر هم نموده اند که مراد از حضرت مهدی ابی القاسم محمد، فرزند برومند حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام می باشد.

۹. چنانچه محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السّؤل فی مناقب آل الرسول»<sup>(۱)</sup>

در حق آن حضرت گوید:

«هو ابن أبی محمّد العسکری ومولده بسامراء.»

او فرزند ابی محمد امام حسن عسکری علیه السّلام می باشد و محل تولدش سامراء بوده است.

۱۰. و نیز شیخ صلاح الدین صفدی در «شرح الدائر» نوشته است:

«إنّ المهديّ الموعود هو الامام الثانی عشر من الأئمّه أولهم سیدنا علی و آخرهم المهديّ رضی الله عنهم.»

ص: ۱۶۲

---

۱- «محمد بن الحسن الخالص ... المهديّ الحجّه الخلف الصالح المنتظر ... فأما مولده فببیر من رأى...». مطالب السّؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۳۱۱، باب ۱۲.

به درستی که مهدی موعود او امام دوازدهم از ائمه ای می باشد که اول آنها علی و آخر آنها حضرت مهدی رضی الله عنهم است.

۱۱. و خواجه کلان بلخی حنفی در آخر باب ۷۹ «ینابیع الموده»<sup>(۱)</sup>، بعد از نقل اقوال اکابر علمای عامّه راجع به حضرت مهدی علیه السّلام و ولادت آن حضرت، چنین اظهار عقیده نموده:

«المعلوم المحقّق عند الثقات أنّ ولاده القائم عليه السّلام كانت ليله الخامس عشر من شعبان سنه خمس و خمسين و مائتين في بلده سامراء عند القران الأصغر الذي كان في القوس وكان الطالع الدرجه الخامسه والعشرين من السرطان وزايجه المباركه في أفق سامراء.»

معلوم و محقّق است نزد ثقات اینکه ولادت قائم علیه السّلام در شب پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است در سامراء نزد قرآن کوچک آن چنانه ای که باشد در قوس و او چهارم قرآن بزرگ آن چنانه ای است در قوس و بوده است طالع او در درجه بیست و پنج از سرطان و زایجه ی مبارکه او در افق سامراء بوده است.

۱۲. و ابو عبدالله فقیه محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب «البيان في أخبار صاحب الزمان»<sup>(۲)</sup>

در آخر باب ۲۰ نوشته است:

«إنّ المهديّ ولد الحسن العسكري، فهو حيّ موجود باق منذ غيبته إلى الآن

ص: ۱۶۳

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۳۰۶، باب ۷۹.

۲- البيان في أخبار صاحب الزمان، گنجی شافعی، ص ۱۴۸، باب ۲۵، گنجی می نویسد: «في الدلالة على كون المهدي عليه السّلام حيّاً باقياً منذ غيبته إلى الآن ولا- إمتناع في بقاءه بدليل بقاء عيسى وإلياس وخضر، من أولياء الله تعالى، وبقاء الدجال وإبليس الملعونين أعداء الله تعالى وهؤلاء قد ثبت بقاؤهم بالكتاب والسّنه، وقد اتفقوا عليه ثم أنكروا جواز بقاء المهديّ.»

ولا امتناع في بقاءه بدليل بقاء عيسى والخضر وإلياس عليه السلام.»

به درستی که مهدی فرزند حسن عسکری زنده و موجود و باقی است [از زمان] غیبت او الی الآن و امتناعی ندارد بقای او به دلیل بقای عیسی و خضر و الیاس علیه السلام.

۱۳. و یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۲۰۴ «تذکره خواص الامّة فی معرفة الأئمة» (۱) پس از اینکه سلسله ی نسب آن حضرت را به علی بن ابی طالب علیه السلام نقل نموده آن گاه گوید:

«وهو الخلف الحجّج صاحب الزمان القائم المنتظر والتالی وهو آخر الأئمّه.»

و اوست خلف حجت، صاحب الزمان، قائم منتظر و تالی و اوست آخر امامان و اوست مهدی علیه السلام.

بعد از نقل چند خبر از طرق علمای خودشان (اهل تسنن) راجع به ظهور آن حضرت چنین گوید: «فذلك هو المهديّ عليه السلام.»

۱۴. و محمد بن طلحه شافعی در باب ۱۲ «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» (۲) با دلایل بسیاری اثبات وجود حضرت مهدی را می نماید به این عنوان:

«الباب الثانی عشر فی أبی القاسم محمّد بن الحسن الخالص بن علیّ المتوکّل بن محمّد القانع بن علیّ الرضا بن موسی الكاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر بن علیّ زین العابدین بن الحسين الزکّی بن علیّ المرتضی امیر المؤمنین بن أبی طالب، المهديّ الحجّج الخلف الصالح المنتظر علیهم السلام.»

ص: ۱۶۴

---

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۲۵، باب ۱۲، فصل فی ذکر الحجّج المهديّ.

۲- در صفحات قبل به آدرس آن اشاره شد.

و ابتدا می نماید این باب را به اشعاری در مدیحه آن حضرت و اثبات مقامات عالیه ی آن وجود مقدّس که برای اثبات مرام ذکر می شود:

فهذا الخلف الحَجَّه قد أَيْده الله

هذا يا منج الحقّ وأتاه سجایاه

وأعلى في ذرى العلیا بالتأيید مرقاه

واتاه خلی فضل عظیم فتحلاه

وقد قال رسول الله قولاً قد رویناه

وذو العلم بما قال إذا أدرك معناه

یری الأخبار فی المهدیّ جائت بمسماه

وقد أبداه بالنسبه والوصف وسماه

ویکفی قوله منی لاشراق محیاه

ومن بضعه الزهراء مرساه ومسراه

ولن یبلغ ما اوتیه أمثال وأشباه

فمن قالوا هو الهدیّ ما مانوا بمافاه

بیش از یک ورق با دلایل عقلیه و براهین نقلیه ثابت می نماید که جمیع اخبار مأثوره از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ادله و علاماتی را که راجع به حضرت مهدی علیه السلام بیان نموده و در کتب - فریقین حتی صحیح بخاری و مسلم و ترمذی - نقل گردیده، کاملاً مطابقت دارد با محمّد المهدی، خلف صالح حضرت عسکری که در ایام معتمد علی الله، (خلیفه ی عباسی) در سامراء متولّد و از ترس اعادی پنهان گردیده.

و نیز قاضی فضل بن روزبهان که از اکابر متعصّبین علمای عامّه می باشد که از شدت تعصّب، انکار اخبار صحیحه صریحه را می نماید، ولی در موضوع حضرت ولی عصر، مهدی آل محمّد موافقت با نظر و عقیده امامیه اثنا عشریه دارد و عجب آنکه در کتاب «ابطال الباطل» که ردّ بر «نهج الحق» علامه حلّی رحمه الله (یعنی ردّ بر شیعیان نوشته) کلماتی در فضایل و مناقب اهل بیت طهارت دارد که از جمله اشعاری در مدح ائمه اطهار انشاء نموده که اشاره به حضرت مهدی و ظهور آن حضرت می نماید، که به مناسبت مقام، ذکر می نمایم که گوید:

سلام على المصطفى المجتبي

سلام على السيد المرتضى

سلام على سيدتنا فاطمه

من أختارها الله خير النساء

ص: ١٦٥



سلام من المسك أنفاسه

على الحسن الألمعي الرضا

سلام على الأورعي الحسين

شهيد يرى جسمه كربلا

سلام على السيد العابدين

علي بن الحسين الزكي المجتبي

سلام على الباقر المهدي

سلام على الصادق المقتدي

سلام على الكاظم الممتحن

رضي السجاي اإمام التقى

سلام على الثامن المؤمن

علي الرضا سيد الأصفياء

سلام على المتقي التقى

محمد الطيب المرتجي

سلام على الألمعي النقي

علي المكرم هادي الوري

سلام على السيد العسكري

امام يجهز جيش الصفا

سلام على القائم المنتظر

أبي القاسم الغر نور الهدى

سَيَطْلَعُ كَالشَّمْسِ فِي غَاسِقِ

يَنْجِيهِ مِنْ سَيْفِهِ الْمُنْتَفِي

تَرَى يَمَلَأُ الْأَرْضَ مِنْ عَدْلِهِ

كَمَا مَلَأَتْ جُورَ أَهْلِ الْهَوَى

سَلَامٌ عَلَيْهِ وَآبَائِهِ

وَأَنْصَارِهِ مَا تَدُومُ السَّمَاءُ

ماحصل کلام به مقتضای مقام آنکه بعد از سلام به ارواح مقدسه ائمه اثنا عشر و ستودن مراتب و درجات مرتب آنها، به نام امام دوازدهم که می رسد بعد از سلام بر آن حضرت اقرار می نماید که اوست قائم منتظر که کنیه مبارکش ابوالقاسم است و زود است که مانند خورشید تابان طالع و ظاهر گردد و عالم را پر از عدل و داد کند؛ همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

برای اثبات مرام و بیداری جوانان روشن ضمیر که بخواهند به سفسطه بازی و مغلظه کاری و دروغ سازی های کسروی و احمد امین و امثال او پی ببرند و بدانند که عقیده به وجود حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه و ولادت او در هزار و صد و بیست سال قبل و اینکه فرزند برومند حضرت عسکری و یازدهمین فرزند علی، امیرالمؤمنین علیه السلام و دوازدهمین وصی حضرت ختمی

ص: ۱۶۶

مرتب صلی الله علیه و آله بوده و غیبت او از جعلیات شیعه نیست، بلکه سنی و شیعه معتقد به این معنی هستند، همین مقدار از اخبار، من باب نمونه، کافی است و الا- اگر بخواهم تمام روایات منقوله از کتب اکابر علمای عامه و اظهار عقاید آنها را بر اثبات مرام ذکر نمایم، خود کتابی بسیار بزرگ خواهد شد.

و برای اهل لسان لازم است مراجعه کنند به کتاب «کشف الأستار» تألیف علامه المحمّدین، مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس سره القدوسی و کتاب «المهدی» که به قلم سید جلیل و عالم نبیل، حجت الاسلام مرحوم سید صدر الدین صدر رضوان الله علیه، نزیل دار العلم قم می باشد که مبسوطاً از کتب اکابر علمای عامه استخراج نموده و خدمت بزرگی به عالم تشیع فرمودند.

در اینجا به یاد آمد خبر پر فایده ای که علاوه بر فضایل و مناقب مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلاة والسلام، ذکری از حضرت مهدی و ظهور آن حضرت شده است و مقتضی دیدم خلاصه ی آن حدیث را یادآور شوم، تا خوانندگان محترم بدانند که اکابر علماء از سنی و شیعه، چگونه به نقل اخبار، کشف حقایق نموده اند، تا روی نویسندگان عنود سیاه گردد.

### **حدیث عجیبی در فضایل علی علیه السلام و اشاره به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف**

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۵ «ینایع المودّه»<sup>(۱)</sup> از ابوالمؤید موفق بن

ص: ۱۶۷

---

۱- ینایع المودّه، قندوزی، ۳/۲۷۸، ح ۲، باب ۷۵، قندوزی ابتدای حدیث را این گونه نقل کرده است: «أخرج موفق بن أحمد أخطب خطباء خوارزم: بسنده عن عبدالرحمان بن أبي لیلی عن أبيه قال: دفع النبي صلى الله عليه وآله الرايه يوم خيبر إلى عليّ ففتح الله بيده، ثمّ في غدیر ختمّ أعلم الناس أنّه مولی كلّ مؤمن ومؤمنه وقال أنت منّي وأنا منك...».

احمد، اخطب خطباء خوارزم به سند خودش از عبدالرحمان بن ابی لیلی از پدرش نقل می نماید که گفت:

در روز خیبر رسول اکرم صلی الله علیه وآله علم را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد و خداوند به دست آن حضرت فتح را نصیب مسلمانان نمود و در غدیر خم علی را به مردم شناسانید به این عبارت که:

«إِنَّهُ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ وَقَالَ لَهُ أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ تَقَاتِلُ عَلِيَّ التَّوَائِلَ كَمَا قَاتَلْتَ عَلِيَّ التَّنَزِيلَ وَأَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَأَنَا سَلِمٌ لِمَنْ سَالَمَكَ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ وَأَنْتَ الْعُرْوَةُ الْوَثْقَى وَأَنْتَ تَبَيَّنَ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي وَأَنْتَ إِمَامٌ وَوَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بَعْدِي وَأَنْتَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ (مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ) (١) وَأَنْتَ الْآخِذُ بِسُنَّتِي وَذَابَ الْبَدْعَ عَنْ مِلَّتِي وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ انْشَقَّ الْأَرْضَ عَنْهُ وَأَنْتَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ وَأَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُهَا أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَفَاطِمَةُ وَإِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَخْبِرَ فَضْلَكَ، فَقَمْتُ بِهِ بَيْنَ النَّاسِ وَبَلَّغْتُهُمْ مَا أَمَرَنِي اللَّهُ بِتَبْلِيغِهِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) (٢) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ.»

به درستی که علی بن ابی طالب اولی به تصرف بر هر مؤمن و مؤمنه است. آن گاه فرمود به علی: تو از منی و من از تو و تو جنگ می کنی بر تأویل (قرآن) همچنان که من جنگ کردم بر تنزیل (قرآن) و تو از من به منزله ی هارونی از موسی و من در سلم و سلامت با کسی که با تو از در سلم و سلامت باشد و در جنگم با کسی که با تو در جنگ است و تویی

ص: ۱۶۸

۱- توبه / ۳.

۲- مائده / ۶۷.

عروة الوثقی و تویی بیان کننده هر چیزی که مشتبه می شود بر آنها بعد از من و تویی امام و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من - این کلمه بعدی که در بسیاری از اخبار رسیده، برای اهل بصیرت و انصاف واضح می نماید که کلمه مولی به معنای اولی به تصرف است، نه به معنای محبّ و ناصر که اهل تسنّن گمان نموده اند و اگر

به معنای محبّ و ناصر بود، جمله بعدی معنی نداشت؛ زیرا دوستی علی و نصرت او در حیات و ممات پیغمبر بایستی عملی باشد، نه [اینکه] فقط بعد از پیغمبر او را دوست بدارند و یاری نمایند. پس کلمه مولی به معنای اولی به تصرف است که در زمان حیات رسول الله خود، اولی به تصرف است و بعد از وفات آن حضرت، این مقام مقدس را علی واجد است. - و درباره تو نازل گردیده (آیه ۳ سوره ۹ توبه) یعنی ندایی است از خدا و رسول به سوی مردم روز حج اکبر - اشاره است به بردن علی علیه السلام آیات اول سوره ی برائت را و قرائت نمودن بر اهل مکه - و تویی عمل کننده ی به سنّت من و برطرف کننده بدعت ها از امت من و من اوّل کسی بودم که بدعت ها را برطرف نمودم و تو با منی در بهشت و اوّل کسی که وارد بهشت می شود من و تو و حسن و حسین و فاطمه هستیم و خداوند وحی نمود که فضیلت و مقام تو را خبر دهم. پس برخاستم بین مردم - در روز غدیر - و رسانیدم به آنها آنچه را که خداوند به من امر نموده بود تبلیغ او را. این است معنی فرموده ی حق تعالی که ای پیغمبر و رسول مکرم برسان به مردم چیزی را که نازل گردیده به تو از جانب خدا تا آخر آیه شریفه.

آن گاه فرمود:

«یا علی إتی الضغائن التي هي في صدور من لا يظهرها إلا بعد موتي، أولئك

ص: ۱۶۹

يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون، ثم بكى صلى الله عليه وآله وقال: أخبرني جبرئيل أنهم يظلمونه بعدى وإن ذلك الظلم يبقى حتى إذا قام قائمهم وعلت كلمتهم واجتمعت الأئمة على محبتهم وكان الشانئ لهم قليلاً والكاره لهم ذليلاً وكثر المادح لهم وذلك حين تغيرت البلاد وضعف العباد واليأس من الفرج، فعند ذلك يظهر قائم المهدي من ولدی بقوم يظهر الله الحق بهم ويخمد الباطل بأسيافهم ويتبعهم الناس راغباً إليهم أو خائفاً، ثم قال: معاشر الناس إ بشروا بالفرج، فإن وعد الله حق لا يخلف وقضائه لا يرد وهو الحكيم الخبير وإن فتح الله قريب.»

يا علی بپرهیز از کینه هایی که در سینه ها پنهان است و ظاهر نمی کنند آن را مگر بعد از مردن من. آنها کسانی هستند که لعنت می کند آنها را خدا و هر لعنت کننده. پس گریه کرد پیغمبر و فرمود که جبرئیل مرا خبر داده است که آنها ظلم می کنند به علی و اهل بیت من و این ظلم باقی می ماند، تا آنکه قیام نماید قائم آل محمد و بلند شود سخن آنها و اجتماع نمایند امت من بر دوستی آنها و دشمن آنها کم باشند و بی میل به آنها دلیل باشند و زیاد شود مدح کنندگان آنها و آن در زمانی خواهد بود که شهرها تغییر پیدا می نماید و مردم ضعیف گردند و از فرج ظهور مایوس شوند.

پس در آن وقت ظاهر می گردد قائم مهدی از فرزندان من و قیام می نماید و ظاهر می کند خداوند به آل محمد، حق را و به شمشیرهای آنها باطل را از میان می برد و مردم، چه با کمال رغبت و میل و چه با خوف و ترس، تبعیت می نمایند آنها را. پس از آن فرمود: ای گروه مردم!

بشارت باد شما را به فرج. پس به درستی که وعده خداوند حق است و رد نمی شود قضای

او و اوست حکیم و دانای آگاه. به درستی که فتح خداوند نزدیک است.

برای خاتمه مطلب، خبری نثار روح احمد امین و کسروی و مردوخ (مردود) و منکرین ظهور حضرت مهدی می نمایم و این خبری است که شیخ الاسلام حموینی در «فرائد السمطين» (۱)

از محدث فقیه شافعی، ابراهیم بن یعقوب کلاباذی بخاری و خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینایع المودة» (۲) از جابر بن عبدالله انصاری نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من أنکر خروج المهدی فقد کفر بما أنزل علی محمد صلی الله علیه وآله.»

کسی که منکر خروج حضرت مهدی باشد، محققاً کافر است به آنچه نازل گردیده بر محمد صلی الله علیه وآله.

### حملات کسروی به دین مقدس اسلام و جواب آن

نه گمان رود که این مرد دیوانه ی مرموز فقط حملاتی به عالم تشیع داشته، بلکه در سایر مؤلفاتش حملات شدیدی به اصل دین مقدس اسلام و تمام قوانین مقدسه ی آن دارد، تا آنجا که می نویسد: «دین اسلام امروز مردود است» و کسروی طریقه ی منحوسه ی خود را «پاک دینی» نام نهاده و پیروی از آن را امر حیاتی و لازم می داند.

مثلاً نوشته: «چون جمعی از مسلمانان، عامل به قوانین دین اسلام نیستند یا تابع قوانین اروپایی شدند، معلوم می شود که این دین ارزش خود را از دست داده

ص: ۱۷۱

---

۱- فرائد السمطين، حموینی، ۲/۳۳۴، ح ۵۸۵، سمط ۲، باب ۶۱.

۲- ینایع المودة، قندوزی، ۳/۲۹۵، ح ۱، باب ۷۸.

باشد، عوض شود و واجب است مردم اسلام را بگذارند، «پاک دینی» مرا بپذیرند؛ چه آنکه من برانگیخته شده و برای سعادت این ملت آمدم؟!»

مغز و کله‌ی این مرد مرموز آن قدر خالی و گندیده بود و نمی فهمید - یا می فهمید و عمدتاً سهو می کرد؛ یعنی مأموریت داشت که مردم را گمراه و ایجاد اختلاف نماید - که اگر مریضی و بیماران به دستورات دکتر و طبیب حاذق عمل نکنند، دلیل بر آن نیست که دستورات طبیب، فاسد و از کار افتاده و ارزش خود را از دست داده و باید طبیب و دکتر را عوض نمود؛ بلکه باید به وسائل مختلفه مریضی و بیماران را وادار نمایند که دستورات طبیب حاذق را عملی کنند و اگر عمل نمودند و در پی تمام دستورات رفتند و نتیجه نگرفتند، آن گاه باید طبیب را عوض نمایند.

این مرد مرموز خیال، خیال می کرد که اگر مردم قانون مقدس اسلام را گذاردند و پیرو قانون اروپایی شدند، دلیل بر نقص قانون مقدس اسلام است و حال آنکه این طور نیست.

اگر مریضی دستورات طبیب حاذق و دکتر بزرگ را عملی نکند و پیرو دستورات زنان همسایه گردد، دلیل بر نقص دستور دکتر و عملی نبودن آن دستورات است؟

قطعاً نه چنین است، بلکه این نقص به اولیای امور بر می گردد نه به اصل دستور؛ زیرا اولیای امور بیمارستان باید مراقبت نمایند به حال بیماران که دستورات دکتر - از دوا و غذا و پرهیز و غیره - هر یک به موقع خود عملی گردد و الا بیماران خود متوجه به دستورات نیستند و از روی جهل و نادانی پیش خود



خیال می کنند هر چند روزی باید رجوع به دکتر جدیدی بکنند، به خیال آنکه شاید مفید واقع شود؛ فلذا همیشه حیران و سرگردان اند و غالباً گرفتار شایدها شده، جان خود را از دست می دهند.

او نوشته است: «قانون اسلام در هزار سال قبل می توانست اصلاح امور کند و مملکت داری نماید، ولی امروز با قانون اسلام نمی شود مملکت داری نمود!»!

برای اثبات نادانی و وارونه نشان دادن و سفسطه بازی و مغلطه کاری این مرد مرموز، پسندیده است نظر کردن به خاک حجاز، که دولت سعودی با اینکه با تمام ممالک خارجه ارتباط دارد و برای استخراج معادن، خارجی ها در مملکت او بسیارند، ابداً توجهی به قوانین اروپایی ندارد و بلکه در سرتاسر مملکت حجاز، قانون قرآن مجید حکم فرماست. به همین جهت در میان آن مردمان بیسواد و برهنه و عریان از جمیع شئون تمدن امروزی، چنان امنیت قابل توجهی موجود است که در اروپا حتی در مملکت سوئیس، که معروف به عدالت و صحت عمل می باشند، هم وجود ندارد.

نوشته است: «یکی از دلایلی که می رساند قانون اسلام و دستورات آن، امروزه در دنیا عملی نیست، آن است که در دنیای کنونی دست دزد را نمی برند و حال آنکه در قانون اسلام، حکم به قطع ید سارق نموده است.»

آن بیچاره ی بدبخت، مانند صدها هزار مردم بی فکر و مقلد، غلط گمان کرده و می کنند که هر عملی که مورد پسند اروپایی ها قرار گرفت، تمام روی قواعد علم و عقل است و حال آنکه چنین نیست.

بسیاری از قوانین در اروپا مورد عمل قرار گرفته که جز ضرر از آن چیزی

نمی بینند؛ از جمله اگر همین حکم سارق و دزد را که محل استشهاد این مرد رموز عجیب است مورد دقت قرار دهیم، می بینیم از زمانی که این حکم را تغییر دادند، امنیت از مملکت ما رخت بر بسته، دزدی های کوچک و بزرگ به قدری فراوان شده که شب و روز، خُفیه و آشکار، مردم امنیت ندارند.

اولاً ایمان که اصل و پایه هر چیزی است از میان مردم برداشته شده که هر بشری با توجه به مبدأ و معاد و ترس از روز حساب، دست به عمل زشت و خیانت به مال مردم و دزدی نزنند.

ثانیاً دزدها مطمئن اند اگر به رشوه و دادن حق و حساب از مجازات در نرفتند، چند ماهی بیشتر در زندان نخواهند ماند؛ آن هم زندانی که برای آنها به منزله مدرسه ی کار است؛ چون دزدها را که در حبس مجرّد نمی برند، بلکه عده ی بسیاری از دزدها در یک سالن زندگانی می کنند و در تمام مدّت حبس بیکار ننشسته، رموز و اسرار دزدی را به یکدیگر آموخته وقتی از زندان خلاص شدند دزد هنرمند و ورزیده ای گردیده، باز به جان ملّت می افتند.

بر فرض در تهران، به واسطه مراقبت پلیس نتوانند بمانند، به سایر بلاد می روند؛ اگر در ایران نتوانستند عملی کنند، به سایر ممالک می روند، تغییر صورت و لباس می دهند و باعث بدبختی ملّتها می شوند؛ چنانچه دزدهای بین المللی بسیارند که تمام ممالک دنیا از دست آنها عاجز و در پی آنها هستند و از گرفتن آنها عاجزند.

ولی اگر به حکم آیه ۳۸ سوره ی ۵ (مائده)

ص: ۱۷۴

(وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ) (۱).

«دست مرد و زن را به کیفر اعمالشان - که آن خیانت به مال مردم است - ببرید. این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته.»

قطع ید عملی می شد و دست دزد را می بریدند مانند سابق، امنیت مالی برقرار می شد.

بریدن دست دزد اقلأً دو اثر نیکو در جامعه دارد:

یکی آنکه دزد بی دست در هر کجای دنیا برود چون نشانی دارد، به دست بریده ی او نگاه کرده، او را می شناسند ولو به هر صورت و لباس در آید، از او اجتناب می نمایند و دیگر احتیاجی به پلیس و پاسبان نیست که او را تحت نظر بگیرند، بلکه تمام عملیاتش تحت نظر افراد مردم است و از او کاملاً دوری می نمایند. به همین جهت زندگانی اجتماعی او در همه جا در خطر می افتد.

اثر دیگری که دارد آنکه اگر افراد دیگری خیال چنین عمل زشتی داشته باشند، چون می دانند دست عزیزشان حتماً قطع می شود و بعد از دو مرتبه تکرار عمل، حیاتشان در معرض خطر قرار می گیرد و حکم اعدام درباره آنها جاری می گردد، قطعاً به دنبال چنین عمل شنیع و ننگینی نمی روند؛ بالنتیجه مردم راحت شده و امنیت اجتماعی حاصل می شود، چنان که در مملکت حجاز - که امروز این حکم عملی می شود - دزدی ابدأً وجود ندارد، ولی در سراسر ممالک اروپا و آمریکا و غیره که دست دزد را نمی برند، دزدی های علمی و غیر علمی بسیار رواج دارد.

پس احکام اسلام عملی است و باید اجرا بنمایند، تا نتیجه بگیرند و عمل

ص: ۱۷۵

نگردن به قوانین اسلام، مایه ی بدبختی و بیچارگی است.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست در مسلمانی ماست

اگر مسلمانان مانند بیماران خودسر، تنبل و تن پرور و جاهل شدند، چه ربطی به اصل دین دارد. قرآن مجید مردم را امر به کار نموده، امر به تدبّر و تفکر و تعقل نموده، سعی و عمل یکی از دستورات مهمّه ی دین مقدّس اسلام است.

قانون مجری می خواهد. در ازمنه ی سالفه اجرای قانون می کردند، عملی می شد، امروز هم بکنند، عملی خواهد شد؛ چنانچه حجازی ها عمل می نمایند و نتیجه می گیرند. این خود حجّتی است برای تخطئه کنندگان دین که بدانند

قوانین دینی در هر دوره ای اجرا شود عملی می باشد.

بدیهی است قانون برای مردم است نه مردم برای قانون؛ پس قانون را باید عملی نمود و از روی هوای نفس نباید وضع قانون نمود، بلکه روی صلاح ظاهر و باطن مردم باید قانون وضع شود و قانونگذاری که بتواند به ظاهر و باطن و صورت و معنای مردم احاطه داشته باشد جز ذات اقدس پروردگار نمی باشد. پس قوانین الهی را که روی صلاح مردم وضع شده اجرا نمایند، تا اثرات صالحه ی آن را ببینند. مثلاً یکی از احکام مهمّه ی اجتماعیه اسلامیّه، حلیت بیع و شراء و حرمت رباست، چنانچه در آیات چندی این معنی را واضح می نماید و صریحاً می فرماید:

(أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا) (۱).

«حلال نموده خداوند بیع را و حرام نموده ربا را».

ص: ۱۷۶

۱- بقره: ۲۷۵.

چون ربا ایجاد تنبلی می نماید و باعث تمرکز سرمایه ها در افراد معدود و سبب بیچارگی عامه مردم می باشد، حرام گردیده است.

آیا اگر دنیای جهل و نادانی مادیت، معاملات ربوی را معمول داشتند و بنگاه ها و مؤسسه های ربوی ایجاد نمودند، مسلمانان هم کورکورانه باید تقلید نمایند؟ به دلیل آنکه مردم هوی پرست سرمایه دار، پیروی از آنها نمودند.

آیا عملیات یک دسته از مردمان مادی سرمایه دار باید سبب بر طرف شدن حکم مسلم الهی و حلّیت ربا گردد. دولت ها و ملت ها عمل بنمایند تا نتیجه حاصل گردد. (۱)

مثلاً یکی از احکام حافظ اجتماع در اسلام، حکم حرمت مشروبات الکلی و منع مسکرات است که مورد قبول عقل و نقل و طب و دانش است، ولی چون اروپا حکم به آزادی مسکرات داده و مسلمانان شهوتران هم پیروی نمودند - به عقیده و میل آقای کسروی - باید اصل این حکم عقلانی از میان برود، تا فساد اخلاق در جامعه زیاد گردد و دولت و ملت در زحمت جبران ناپذیر افتند - چنانچه افتاده اند - بدیهی است عند العقلاء جواب منفی است.

ص: ۱۷۷

---

۱- در این موقع که چاپ دوم کتاب را مشغولیم، به مناسبت مطلب فوق لازم دانستم پیشامد جدیدی را یادآور شوم که چند ماه قبل، ملک سعود پادشاه حجاز به مناسبت دعوت رئیس جمهور آمریکا رسماً مسافرتی به آن مملکت نمود. تمام جراید دنیا نوشتند و رادیوها گفتند که رئیس جمهور آمریکا پیشنهاد کرد که دولت آمریکا به شما وام می دهد و در مدت طولانی با سودش مستهلک می نماید. ملک سعود گفت: از قبول این وام معذورم؛ چون معاملات ربوی در دین مقدّس اسلام حرام است. این عمل و گفتار پادشاه حجاز سبب شد بدون سود وام دادند. فاعتبروا یا أولى الأبصار؛ پس قوانین اسلام قابل عمل و اجرا می باشد. (مؤلف)

ولی برانگیخته ای که خود معتاد به این عمل بوده و مغز سرش فاسد و گندیده گردیده، هر اندازه دانا هم باشد نمی تواند پی به مضراتش ببرد.

و از همین قییل است جمیع احکام اسلام که روی قواعد عقلیه برقرار گردیده است. بدیهی است قواعد عقلانی بر خلاف هواهای نفسانی است و البته مردمان حیوان صفت که دم از عقل و خرد می زنند و از آثار آن بی خبرند، نمی توانند زیر بار قواعد عقلانی و احکام الهی بروند؛ لذا آنها را عملی نمی دانند و حال آنکه یگانه قانونی که روی قواعد عقل و خرد، اسباب سعادت بشر است، قانون مقدس اسلام است و بس.

قطعاً اگر احکام اسلام مجری داشت و اولیای امور محو ظواهر نمی گردیدند و تحت تأثیر غریبه‌ها قرار نمی گرفتند و قوانین اسلام را طابق النعل بالنعل عملی می نمودند، مخصوصاً باب قصاص را در همه جا مورد عمل قرار می دادند، می دیدند چگونه امنیت قضایی و حیات اجتماعی برقرار می شد، چنانچه در آیه ۱۷۹ سوره ۲ (بقره) می فرماید:

(وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ) (۱)

«ای صاحبان عقل و خرد، حکم قصاص برای حیات شماس».

چنانچه هشتصد سال تمام، اولیای امور، قوانین مقدسه اسلامی را مورد عمل قرار دادند، گوی سبقت را از همگان ربوده، سیادت بالاستقلال جهان از آن آنها بود و از زمانی که تمدن غریبه‌ها آنها را تحت نفوذ خود قرار داد و محو زرق و

ص: ۱۷۸

---

۱- بقره: ۱۷۹.

برق ظاهر فریبنده گردیدند، سیادت و سعادت را از دست دادند.

آنچه گفتم من به قدر فهم توست

مردم اندر حسرت فهم درست

در اینجا حرف بسیار است، بگذارم و بگذرم، می ترسم چنانچه قلم را رها کنم و وارد مباحث علمی و عملی و اجتماعی اسلام گردم، - مانند مقدمه ابن خلدون - طولانی و کتاب علی حده گردد و از وضع مقدمه نویسی خارج. به همین مقدار هم که طولانی شد، ناچار و بی اختیار بودم و از ارباب ذوق و خرد معذرت می خواهم.

ولی در خاتمه به برادران و خواهران جوان عزیزم توصیه می نمایم خودتان را زود تسلیم اشخاص ننمایید و هر کلامی را باور نکنید و به دنبال هر صدا به خیال صدا نروید. هر کس راجع به دین مقدس اسلام و مذهب حقّه ی تشیع حرفی زد و شبهه و اشکالی نمود، بروید از اهلش که علماء و مبلغین پاک می باشند، سؤال کنید تا در چاه ضلالت نیفتید. بازیگران و دین سازان شما را فریب ندهند؛ زیرا آنها اشخاصی هستند که می خواهند استقلال شما را متزلزل و در استعمار، بلکه استعمار بیگانگان وارد کنند. لذا سعی می کنند با جملات فریبنده، اباطیلی را به صورت حق جلوه دهند و شما را به دین و مذهب و علماء و مبلغین و متدینین بدبین نمایند، سنگ تفرقه در شما بیندازند و به نام اصلاح در میان دین و جلوگیری از خرافات، شما را از اصل دین و مذهب دور نمایند و نتیجه ی خود را که تفرقه و جدایی و بدبینی به یکدیگر است بگیرند [و] اسباب حکومت و آقایی بیگانگان را فراهم نمایند؛ زیرا یگانه چیزی که ما را از هر قوم و ملت به دور خود جمع می کند و دست اتحادمان را به هم می دهد، دین و مذهب است. این قبیل اشخاص می خواهند از همین راه به نام دین و مذهب و اصلاح در دین و مذهب و

ص: ۱۷۹

اصلاح در دین و اتحاد مسلمین، مسلمانان را از هم جدا و سیاست بیگانگان را بر گردن بیچارگان وارد نمایند.

ای بسا ابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی نباید داد دست (۱)

آن قدر بدانید که ارباب باطیل، پیوسته بر باطیل خود لباس حق می پوشانند، تا جامعه را فریب داده، در دام بدبختی انداخته و زمینه را برای سیاستمداران باطل آماده ساخته و از سعادت و سیادت ابدی باز دارند. مردمان فهمیده و بیدار باید با حربه ی عقل و علم و منطق، پرده باطیل را پاره نموده و خود را از منجلاب ضلالت و گمراهی نجات بدهند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

در خاتمه به مقتضای کلام معجز نظام رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود:

«من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق».

کسی که شکرانه - محبت های - مخلوق را به جای نیاورد شکرانه حق را به جای نیاورده.

بر داعی مسکین، علم و عمل فرض و واجب بود که از آقایان دوستان و فضلاء و دانشمندان و محبین خاندان رسالت و اهل بیت طهارت و موالی خود که در تهیه ی وسائل مادی این کتاب (ولایت) سعی بلیغ و کمک شایانی نمودند یاد نموده و هر یک را به فراخور حال و لیاقت و استعداد مدح و ثنا نمایم، تا اقل شکرانه ی عمل را به جای آورده باشم، ولی متأسفانه چون اشخاصی پاک و بی آلایش و مایل به خودنمایی نبودند و مخصوصاً از داعی درخواست نمودند،

ص: ۱۸۰

---

۱- شعر از ملا احمد نراقی. (محقق)



بلکه جداً امر فرمودند که نام آن بزرگواران برده نشود - چه آنکه معامله با مقام ارجمند صاحب ولایت نمودند - فلذا تقاضای عوض، جز از ذات ذو الجلال حق توسط مولانا و مولی الکونین صلوات الله علیه نداشتند.

ناچار دست نیاز به درگاه خالق بی نیاز برداشته و از کرم بلا انتهای کریم علیم مسألت می نمایم که توفیق سعادت جاودانی به آنان عنایت و با عطای خیر و برکت و عوض در دنیا به توفیقات و تأییدات شایسته و کرامت ازلی خود موفق و مؤید و در آخرت با خاندان رسالت و اهل بیت طهارت محشور و نام نیکشان را الی الابد باقی و پایدار و بر این شیوه ی مرضیه مستدام بدارد و این عمل را از آنان قبول و ذخیره و سرمایه ی ابدی اخروی قرار دهد.

یرحم الله عبداً قال آمیناً

وأنا العبد فانی محمد الموسوی سلطان الواعظین الشیرازی

ص: ۱۸۱



در ربیع الاول سال ۱۳۴۵ هجری قمری در حالی که مرحله سی ام عمر خود را طی می نمودم، پس از تشریف به عتبات عالیات و فراغت از زیارت قبور ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از طریق هندوستان عازم عتبه بوسی امام هشتم مولانا ابو الحسن الرضا حضرت علی بن موسی علیه وعلی آبائه و اولاده ائمه الهدی آلف التحیه والثناء گردیده، پس از ورود به کراچی (۱)

و بمبئی - که دو شهر مهم بندری هندوستان بود - بر خلاف انتظار، خبر ورود داعی را جراید مهمه نشر دادند.

دوستان قدیمی و احباب صمیمی و ایمانی از اقصی بلاد هند مطلع شده داعی را دعوت بدان صوب نمودند. به حکم اجبار اجابت دعوات نموده، به دهلی و آگره و لاهور پنجاب و سالکوت و کشمیر و حیدرآباد بهار و لپور و کویت و سایر شهرها رفته و در هر کجا که وارد می شدم با تجلیلات بی سابقه ی ملی مورد استقبال واقع می شدم و در غالب این شهرهای مهم از طرف علمای ادیان و مذاهب، باب مناظرات باز می شد.

از جمله مجالس مهم، مناظره ای بود که با علمای هنود و براهمه در شهر دهلی با حضور گاندی، پیشوای ملی هند واقع شد که در جراید مفصلاً درج گردید. به حول و قوه ی پروردگار متعال و توجهات خاصه ی حضرت خاتم

ص: ۱۸۳

---

۱- کراچی در این تاریخ، مرکز حکومت اسلامی پاکستان و بمبئی شهر بندری هندوستان می باشد. (مؤلف)

الانبیاء صلی الله علیه و آله موفقیت با داعی بود و حقانیت دین مقدس اسلام و مذهب حقه ی جعفریه را ثابت نمودم.

آن گاه از طرف انجمن اثنا عشریه شهر «سیالکوت» به ریاست جناب ابو البشیر سید عنایت علیشاه نقوی، مدیر محترم نامه ی هفتگی «درّ نجف» دعوت شده، بدان صوب حرکت نمودم.

از حسن اتفاق، دوست قدیمی صمیمی داعی جناب سردار محمد سرور خان رسالدار فرزند مرحوم رسالدار محمد اکرم خان و برادر کنل محمد افضل خان که از سرداران نامی خاندان قزلباش هندوستان در پنجاب می باشند که در سال های ۱۳۳۹ و ۴۰ قمری در کربلا و کاظمین و بغداد حکومت داشتند و از مردان شریف با نام و مؤمنین متعصب پاکدامن خاندان قزلباش در شهر سیالکوت، رئیس اداره عبدلیه و مورد احترام عموم اهالی بودند، با جمعیت بسیاری از طبقات مختلفه، استقبال شایان از داعی نمودند و در منزل جناب ایشان وارد گردیدم.

چون خبر ورود داعی به پنجاب به وسیله جراید منتشر شد، با جدیت و اصراری که برای حرکت به سمت ایران داشتم، از اطراف و اکناف پیوسته نامه های دعوت می رسید، مخصوصاً از طرف حجت الاسلام جناب آقای سید علی رضوی لاهوری مفسّر سی جلد تفسیر معروف «لوامع التنزیل»، از شهر لاهور که از مفاخر علمای شیعه در پنجاب ساکن لاهور می باشند، داعی را وادار می کرد که پیوسته در حرکت بوده و به زیارت اخوان مؤمنین نائل می گردیدم.

از جمله از طرف مؤمنین و برادران خاندان محترم قزلباش که از رجال مهم شیعه در پنجاب هندوستان هستند، به پیشاور - که آخرین شهر مهم سرحدی

به اصرار جناب محمد سرور خان پذیرفته و در چهاردهم رجب بدان صوب حرکت کردم. پس از ورود و احترامات فوق التصور تقاضای منبر نمودند؛ - چون زبان هندی را کامل نمی دانستم در هیچ یک از بلاد هند منبر نرفتم، ولی چون اهالی پیشاور عموماً زبان فارسی را به خوبی می دانند - اجابت نموده، عصرها در امام باره ی (حسینیه) مرحوم عادل بیگ رسالدار، مجلس مهمی تشکیل و با حضور جمعی کثیر از صاحبان ادیان و مذاهب مختلفه ادای وظیفه می نمودم.

چون اکثریت اهالی پیشاور مسلمان و از برادران اهل تسنن هستند، لذا در مدت سه ساعت که منبر بودم روی سخن با آنها [بود] و در اثبات امامت بیشتر دقت و صرف وقت می نمودم. لذا محترمین علمای آنها که حاضر مجلس تبلیغ می شدند، تقاضای مجلس خصوصی نمودند؛ چند شبی تشریف می آوردند در منزل و ساعاتی به مباحثات می گذشت.

یک روز که از منبر فرود آمدم، خبر دادند که دو نفر از اکابر علمای کابل از ضلع ملتان به نام «حافظ محمد رشید» و «شیخ عبد السلام» وارد [شدند] و تقاضای ملاقات نمودند. وقت دادیم، ده شب پی در پی بعد از نماز مغرب می آمدند و در هر شبی ساعات ممتد که غالباً به شش و هفت ساعت می کشید - و بعضی شبها تا مقارن طلوع فجر مشغول بودیم - و قتمان به مباحثات و مناظرات می گذشت و در پایان شب آخر، شش نفر از رجال و ملاکین و اصناف محترم اهل تسنن، مذهب حقه ی تشیع را اختیار نمودند.

و چون چهار نفر از مخبرین جراید و مجلات مهمه با حضور قریب دویست

نفر از رجال محترمین فریقین (شیعه و سنی) مناظرات و مقالات طرفین را می نوشتند و روز بعد در جراید و مجلات نشر می دادند، داعی از روی جراید و مجلات و مقالات، گفتارهای شبانه را یادداشت نموده، اینک آن مقالات و مناظرات است که به نظر قارئین محترم می رسد. فلذا این کتاب را موسوم نمودم به شبهای پیشاور.

آنچه به نظر محترم اهل ادب می رسد خُرده به داعی نگیرند، چه آنکه در موقع مناظره احدی توجه به الفاظ و زیبایی گفتار ندارد، بلکه تمام توجه به معانی و حقایق است؛ تغییری در رونوشت جراید نداده، بلکه عین آنچه نوشته شده به نظر محترمان می رسد.

و آنچه در این مناظرات مورد بحث و گفت و گوست، مستنبط از آیات قرآن مجید و اخبار معتبره و بیانات مهمه ی محققین و اساتید سخن و دانشمندان بزرگ و رؤسای دین و افاضات غیبی بوده است.

من به سر منزل عنقانه به خود بردم راه

قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

### مجلس مناظره

دولت منزل، جناب آقای میرزا یعقوب علی خان قزلباش (۱) که از رجال مهم

ص: ۱۸۶

---

۱- قزلباش عبارت از دو کلمه می باشد «قزل» به معنای سرخ، «باش» به معنای سر است؛ یعنی سرخ سر و آنها فوج خاصه صفویه بودند که به همراهی نادرشاه افشار فتح افغانستان نمودند و در موقع حرکت، نادر جمعی از آنها را در آنجا گذارد و فی الحقیقه در آنجا متوطن شدند و نژاد آنها بسیار معروف گردید. در زمان امارت امیر عبدالرحمان خان و امیر حبیب الله خان در اثر ظلم های بسیار و کشتارهای دسته جمعی که از شیعیان نمودند، خاندان محترم قزلباش فرارا به هندوستان رفتند و در آن سامان از آنها پذیرایی کامل نمودند، تا الی الحال جمعیت کثیری از آنها در تمام بلاد هند مخصوصا در پنجاب موجود می باشند. بسیار مردان قوی و شیعیان با ایمان و غیور و با حرارتی هستند. (مؤلف)

پیشاور و میزبان داعی بودند، چون وسعت کامل داشت، به علاوه برای پذیرایی جمعیت بسیار همه نوع وسایل موجود بود، مخصوص مجلس مناظره قرار داده شد؛ که تمام ده شب مجلس در آنجا برقرار [گردید] و از آن همه جمعیت با کمال صمیمیت پذیرایی شایان نمودند.

ص: ۱۸۷





اشاره

موضوعات کلی مورد بحث:

• فرزندان فاطمه اولاد پیامبرند

• جمع بین صلواتین

• علت مهاجرت اجداد مؤلف به ایران

ص: ۱۸۹



محمد رشید و شیخ عبدالسلام و سید عبدالحی و عده ای دیگر از علما و بزرگان آنها از طبقات مختلفه، در ساعات اول شب وارد شدند. زیاده از حد با آنها گرم گرفته و با روی خوش و خندان از واردین محترم پذیرایی نمودیم. گرچه آنها خیلی گرفته و ملول بودند؛ ولی چون داعی نظر خصوصی و تعصب و عناد جاهلانه نداشتم به وظیفه ی اخلاقی خود عمل می نمودم. در حضور جمع کثیری از محترمین فریقین (شیعه و سنی) مذاکرات شروع شد. طرف صحبت رسماً جناب حافظ محمد رشید بودند [و] گاهی هم دیگران با اجازه وارد صحبت می شدند.

در جراید از داعی به نام «قبله کعبه» که از القاب مهمه ی مرسومه ی روحانیت در هندوستان است تعبیر نموده، ولی در این صفحات یادداشت، این کلمه را تغییر داده، از خود به «داعی» و از جناب حافظ محمد رشید به «حافظ» تعبیر می کنیم.

ص: ۱۹۱

---

۱- از برای معنای حافظ در اصطلاح اهل حدیث اطلاقاتی است؛ از جمله حافظ کسی را گویند که احاطه علمی بر صد هزار حدیث متناً و اسناداً داشته باشد و دیگر حافظ کسی را گویند که حافظ کتاب خدا و سنت رسول باشد. به همان جهت بسیاری از علمای شیعه و سنی را حافظ می خوانند و به همین اطلاق معروف می باشند. (مؤلف)

حافظ: قبله صاحب! از زمان تشریف فرمایی شما به پیشاور و بیانات منبری شما، مجالس بحث و گفت و گو و اختلاف بسیار شده. چون بر ما لازم است که برای رفع اختلاف قیام نماییم، این است که طی طریق نموده، برای رفع شبهات به پیشاور آمده و امروز را در امام باره کاملاً مستمع کلمات و بیانات شما بودیم. سحر بیانات شما را بیش از آنچه شنیده بودیم، دیدیم. امشب هم به فیض ملاقات نایل آمدیم. چنانچه میل داشته باشید وارد

صحبت شویم و قدری با شما صحبت اساسی نماییم.

داعی: با کمال میل برای اصغای کلمات و فرمایشاتتان حاضریم، ولی به یک شرط که آقایان لطفاً دیده‌ی تعصب و عادت را بسته و با نظر انصاف و علم و منطق مانند دو برادر برای حلّ شبهات صحبت کنیم، مجادلات و تعصبات قومی را به کنار بگذاریم.

حافظ: فرمایش شما بسیار بجاست. بنده هم یک شرط دارم، امید است که مورد قبول واقع شود؛ که در مکالمات فیما بین از دلایل قرآنیه تجاوز ننماییم.

داعی: این تقاضای شما مورد قبول عقلاء و علماء نمی باشد؛ یعنی علماً و عقلاً- مردود است. برای آنکه قرآن مجید کتاب مقدّسی است موجز و مجمل و مختصر<sup>(۱)</sup>، که معانی عالیّه آن محتاج به بیان مبین است و ما ناچاریم در اطراف

ص: ۱۹۲

---

۱- و عمیق و دارای بطون و بسیار است و برای درک حقایق عمیق آن باید برای فهم آن به اهل ذکر و عالم به آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان واقعی آن حضرت مراجعه کرد. و این طور که بگوییم بعضی چیزها در قرآن بیان نشده و باید توسط پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شود صحیح نیست بلکه بیان و عمل و تقریر معصوم برگرفته از قرآن است. (محقق)

کلیات قرآن مجید به اخبار و احادیث معتبره استشهاد نماییم.

حافظ: صحیح است، فرمایشی است متین، ولی در مواقع لزوم تقاضا دارم به اخبار و احادیث مُجمع علیه استشهاد نماییم و از کلمات و مسموعات عوام اجتناب نماییم و نیز برای آنکه ملعبه ی دیگران واقع نشویم از تندی و عصبانیت خودداری نماییم.

داعی: اطاعت می شود. بسیار کلام بجایی فرمودید. از اهل علم و دانش مخصوصاً مثل داعی که افتخار سیادت و انتساب به رسول الله را دارم سزاوار نیست که بر خلاف سیره و سنّت جدّ بزرگوارم رسول الله صلی الله علیه و آله - که واجد تمامی حسن اخلاق و مخاطب به آیه ی شریفه (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (۱)؛ «به درستی که تو صاحب خلق عظیم

می باشی.» بوده - و بر خلاف دستور قرآن مجید عمل نماییم که می فرماید:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۲).

«ای رسول ما) خلق را به حکمت برهان و موعظه ی نیکو به راه خدا دعوت نما و مجادله کن با آنها با بهترین طریق به نحو احسن».

حافظ: ببخشید! چون انتساب خود را به رسول الله صلی الله علیه و آله ضمن گفتارتان بیان نمودید و همین طور هم معلوم و مشهور است، ممکن است تقاضای بنده را بپذیرید [و] برای مزید بینایی ما شجره ی نسب خود را بیان فرمایید که بدانیم نسب شما از چه طریق به پیغمبر منتهی می شود.

ص: ۱۹۳

۱- قلم: ۴.

۲- نحل: ۱۲۵.

داعی: نسب خاندان ما از طریق امام همام حضرت موسی الکاظم علیه السّلام به رسول الله صلی الله علیه وآله منتهی می شود بدین طریق:

«محمد بن علی اکبر (أشرف الواعظین) بن قاسم (بحر العلوم) بن حسن بن اسماعیل المجتهد الواعظ بن ابراهیم بن صالح بن أبی علی محمی بن علی (المعروف بالمردان) بن أبی القاسم محمد تقی بن (مقبول الدین) حسین بن أبی علی حسن بن محمد بن فتح الله بن اسحاق بن هاشم بن أبی محمد بن ابراهیم بن أبی الفتیان بن عبدالله بن الحسن بن احمد (أبی الطیب) بن أبی علی حسن بن أبی جعفر محمد الحائری (نزیل کرمان) بن ابراهیم الضریر (المعروف بالمجانب) بن امیر محمد العابدین بن امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام علی زین العابدین بن امام ابی عبدالله الحسین (سید الشهداء) الشهید بالطف بن امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام»<sup>(۱)</sup>

حافظ: این شجره ای که بیان نمودید منتهی می گردد به امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه؛ در حالتی که شما خود را منتسب به رسول خدا صلی الله علیه وآله خواندید. حقیقاً با این سلسله ی نسب می بایستی خود را از اقربای رسول الله بخوانید نه اولاد آن حضرت؛ زیرا اولاد کسی است که از ذریه و نسل رسول الله باشد.

داعی: نسب ما به رسول الله صلی الله علیه وآله از طرف حضرت زهراء صدیقه ی کبری فاطمه علیها السّلام می باشد که والده ی ماجده ی حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السّلام است.

ص: ۱۹۴

---

۱- در اینجا (یعنی صفحه بعد) دست خط اجازه روایت و شجره نامه که توسط آیت الله مرعشی آمده آورده شود. (چاپ دار الکتب الاسلامیه، ص ۱۰۱)

حافظ: عجب است از شما که اهل علم و اطلاع هستید این قسم تفوه (۱) بنمایید! چون خود می دانید که عقب و نسل آدمی از طرف اولاد ذکور است نه اناث و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را عقب از ذکور نبوده است. پس شما نوه و از دختر زادگان رسول خدا هستید نه اولاد آن حضرت.

داعی: گمان نداشتم آقایان محترم لجاج در کلام نمایند و الا در مقام جواب بر نمی آمدم.

حافظ: بر صاحب اشتباه شده، لجاجی در گفتارم نبوده، بلکه واقعاً نظرم همین است، چنانچه بسیاری از علماء هم با حقیر هم عقیده هستند که عقب و نسل از اولاد ذکور است نه اناث، چنانچه شاعر گفته است:

بنونا بنو أبناثنا وبناتنا

بنوهنّ ابناء الرجال الأ باعد(۲)

«پسران و پسران پسران و دختران من از منند، ولی پسران دختران از مردان دورند (یعنی: از من نیستند).»

اگر شما دلیلی بر خلاف دارید که دخترزادگان رسول اکرم در شمار اولاد آن حضرت اند بیان فرمایید. چنانچه دلیل شما کامل باشد البته قبول خواهیم نمود، بلکه ممنون هم خواهیم شد.

ص: ۱۹۵

۱- یعنی: صحبت و گفتگو کنید.

۲- غریب الحدیث ابن قتیبه، ج ۱، ص ۴۶، قرطبی در کتاب تفسیر خود ذیل آیه ۲۸ سوره زخرف که خدای تعالی درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) به این مسئله پرداخته که خوب عیسی طبق آیه است ۸۴ و ۸۵ سوره انعام از فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام است و بعد این شعر را که قول شاعری نامعلوم در جاهلیت بوده را ذکر کرده و آن را رد می کند. (تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۷۹، ذیل آیه ۲۸ سوره زخرف). (محقق)

داعی: دلایل از قرآن مجید و اخبار معتبر فریقین بسیار قوی است.

حافظ: متمنی است بیان فرماید تا مستفیض شویم.

داعی: در ضمن گفتار شما یاد آمد مناظره ای که در همین موضوع بین هارون الرشید، خلیفه ی عباسی و حضرت امام همام ابی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام واقع شد و حضرت جواب کافی به هارون دادند که خودش تصدیق نمود.

حافظ: آن مناظره چگونه بوده است، متمنی است بیان فرماید.

### سؤال و جواب هارون و موسی بن جعفر علیه السلام در باب ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله

داعی: ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، ملقب به صدوق - که از اکابر علماء و فقهای شیعه در قرن چهارم هجری بود، نقاد در علم حدیث و بصیر به حال رجال و در میان علمای قم و خراسان مانند او کسی در حفظ و کثرت علم پیدا نشد. صاحب سیصد تصنیف بوده که از جمله ی آنها کتاب «من لا یحضره الفقیه» است که از کتب اربعه شیعه می باشد، که بر آنهاست مدار در اعصار، و در سال ۳۸۱ قمری در ری نزدیک تهران پایتخت حالیه ایران وفات نموده و قبر شریفش الی الآن مزار اهالی تهران و واردین است - در کتاب معتبرش «عیون اخبار الرضا» (۱)

و نیز ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب

ص: ۱۹۶

۱- «عن محمد بن محمود باسناده رفعه الی موسی بن جعفر علیه السلام، أنه قال: لما دخلت علی الرشید سلمت علیه فرد علی السلام، ثم قال: ... کیف قلت: أنا ذریه النبی صلی الله علیه وآله والنبی صلی الله علیه وآله لم یعقب وأنما العقب للذکر لا للأنثی: وأنتم ولد البنت ولا یكون لها عقب؟! فقلت: أسألك یا أمیر المؤمنین بحق القرابه والقبر ومن فیہ الا ما أعفانی عن هذه المسأله، فقال: لا- أو تخبرنی بحجتکم فیہ یا ولد علی وأنت یا موسی یعسوبهم وامام زمانهم کذا أنهی الی، ولست أعفیک فی کل ما أسألك عنه حتی تأتینی فیہ بحجه من کتاب الله تعالی وأنتم تدعون معشر ولد علی انه لا یسقط عنکم منه بشیء ألف ولا واو، الا- وتاویله عندکم واحتججتکم بقوله عزوجل: (مَا فَزَّطْنَا فِی الْكِتَابِ مِنْ شَیْءٍ) وقد استغنیتم عن رأی العلماء وقیاسهم، فقلت: تأذن لی فی الجواب: قال: هات. قلت: (أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ. وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ). من أبو عیسی یا أمیر المؤمنین؟ فقال: لیس لعیسی أب. فقلت: إننا ألحقناه بذراری الأنبیاء علیه السلام من طریق مریم علیها السلام وكذلك ألحقنا بذراری النبی صلی الله علیه وآله من قبل أمنا فاطمه علیها السلام. أزیدک یا أمیر المؤمنین؟ قال: هات. قلت: قول الله عزوجل: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) ولم یدع أحد أنه أدخل النبی صلی الله علیه وآله تحت الكساء عند المباله للنصاری الا علی بن ابی طالب و فاطمه والحسن والحسین، فكان تأویل قوله تعالی (أبناؤنا) الحسن والحسین (ونسائنا) فاطمه (وأنفسنا) علی بن ابی طالب علیه السلام، علی أن العلماء قد أجمعوا علی ان جبرائیل علیه السلام قال يوم أحد: یا محمد إن هذه لهی المواساه من علی، قال: لانه منی وأنا



منه، فقال جبرائيل: وأنا منكما يا رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال: لا سيف الا ذوالفقار ولا فتى الا على، فكان كما مدح الله تعالى به خليله عليه السلام: اذ يقول: (فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ) إنا معشر بنى عمّيك نفتخر بقول جبرائيل: انه منّا، فقال: أحسنت يا موسى إرفع الينا حوائجك...». عيون اخبار الرضا، شيخ صدوق، ١/٧٨ - ٨٢، ح ٩، باب جل من أخبار موسى بن جعفر عليه السلام مع هارون الرشيد ومع موسى بن المهدي.

الطبرسی در کتاب «احتجاج»<sup>(۱)</sup> شرح مناظره را مفصلاً نوشته اند، که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود:

روزی در مجلس خلیفه هارون الرشید عباسی وارد شدم، از من سؤالاتی نمود و جواب هایی شنید. از جمله سؤالاتش همین سؤال شما بود که گفت:

«کیف قلتُم أنا ذرّیه النبی صلی الله علیه وآله والنبی لم یعقب وإنما العقب للذکر لا للأنثی وأنتُم ولد البنت ولا یكون له عقب.»

ص: ۱۹۷

---

۱- الاحتجاج، شیخ طبرسی، ۲/۳۳۵ - ۳۴۰، ح ۲۷۱، احتجاج ابی ابراهیم موسی بن جعفر، فی اشیاء شتی علی المخالفین. شیخ طبرسی این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده است.

چگونه شما می گویند ما ذریه پیغمبریم و حال آنکه پیغمبر عقبی نداشت. و جز آن نیست که عقب از برای پسر است نه از برای دختر و شما اولاد دخترید و نبود برای آن حضرت عقبی. (یعنی از اولاد ذکور).

حضرت در جواب او قرائت فرمودند آیه ۸۴ و ابی طالب الطبرسی در کتاب «احتجاج» (۱) شرح مناظره را مفصلاً نوشته اند، که حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام فرمود:

روزی در مجلس خلیفه هارون الرشید عباسی وارد شدم، از من سؤالاتی نمود و جواب هایی شنید. از جمله سؤالاتش همین سؤال شما بود که گفت:

«کیف قلتُم أنا ذرّیة النبی صلی الله علیه وآله والنبی لم یعقب وإنما العقب للذکر لا للأنثی وأنتم ولد البنت ولا یکون له عقب.»

چگونه شما می گویند ما ذریه پیغمبریم و حال آنکه پیغمبر عقبی نداشت. و جز آن نیست که عقب از برای پسر است نه از برای دختر و شما اولاد دخترید و نبود برای آن حضرت عقبی. (یعنی از اولاد ذکور).

حضرت در جواب او قرائت فرمودند آیه ۸۴ و ۸۵ از سوره ۶ (انعام) را:

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلِّ مِنَ الصَّالِحِينَ) (۲).

«هدایت نمودیم از ذریه نوح یا ابراهیم - نظر به اختلاف تفاسیر - داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از صالحین بودند.»

آن گاه حضرت به محل استشهاد از آیه عنایت نموده و فرمود به هارون:

«من أبو عیسی یا امیرالمؤمنین؟» یعنی کیست پدر عیسی؟

هارون در جواب گفت:

«لیس لعیسی أب»، یعنی برای عیسی پدری نبوده.

حضرت فرمودند:

«إنما ألحقه الله بذراری الأنبیاء علیه السلام من طریق مریم و لذلك ألحقنا بذراری النبی من قبل أمنا فاطمه.»

یعنی جز این نیست که خدای تعالی ملحق گردانید او را به ذراری انبیاء از طریق مریم و همچنین ملحق گردانیده است ما را به ذریه ی پیغمبر صلی الله علیه وآله از قبل مادرمان فاطمه علیها السلام.

- 
- ۱- الاحتجاج، شیخ طبرسی، ۲/۳۳۵ - ۳۴۰، ح ۲۷۱، احتجاج ابی ابراهیم موسی بن جعفر، فی أشياء شتی علی المخالفین. شیخ طبرسی این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده است.
- ۲- انعام: ۸۴ و ۸۵.

ذیل همین آیه شریفه در مسئله ی پنجم گوید:

این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین ذریه ی رسول الله می باشند؛ برای آنکه خداوند در این آیه عیسی را از ذریه ی ابراهیم قرار داده و پدری برای عیسی نبوده؛ این انتساب از طرف مادر است. همچنین حسنین از طرف مادر ذریه ی رسول الله صلی الله علیه و آله می باشند، کما اینکه حضرت باقر العلوم (امام پنجم) در نزد حجاج به همین آیه استدلال نمود.

ص: ۱۹۹

۱- «المسأله الخامسة: الآیه تدلّ علی أن الحسن والحسين من ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله، لأن الله تعالی جعل عیسی من ذریه ابراهیم مع أنه لا ينتسب إلى ابراهیم الا بالأم، فكذلك الحسن والحسين من ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله، وان انتسبا إلى رسول الله بالأم وجب كونهما من ذریته، ويقال: ان أبا جعفر الباقر استدل بهذه الآیه عند الحجاج بن یوسف». تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۳/۶۶، ذیل آیه ۸۵ سوره انعام. و نیز ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۱۳۵، ذیل همین آیه شریفه می نویسد: «وفی ذکر عیسی علیه السّلام فی ذریه ابراهیم أو نوح - علی القول الآخر - دلالة علی دخول ولد البنات فی ذریه الرجل، لأن عیسی علیه السّلام انما ینسب إلى ابراهیم علیه السّلام بأمه مریم علیها السّلام فانه لا أب له». سپس این حدیث را نقل می کند: «عن أبی الحرب بن أبی الاسود قال: أرسل الحجاج إلى یحیی بن یعمر. فقال: بلغنی أنك تزعم ان الحسن والحسين من ذریه النبی صلی الله علیه و آله تجده فی کتاب الله؟ وقد قرأته من أوله إلى آخره فلم أجده. قال: ألیس تقرأ سوره الأنعام (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) حتى بلغ (وَيَحْيَى وَعِيسَى) قال: بلی. قال ألیس عیسی من ذریه ابراهیم و لیس له أب؟ قال: صدقت... وقال آخرون: ویدخل بنو البنات فیهم ایضا لما ثبت فی صحیح البخاری ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال للحسن بن علی: <ان ابني هذا سید ولعل الله أن یصلح به بین فئتين عظیمتين من المسلمین > فسماه ابناً فدلّ علی دخوله فی الابناء». و بروسوی در روح البیان ۳/۶۱ ذیل همین آیه می نویسد: «وفی ذکره دلیل علی أن الذریه تتناول اولاد البنت، فیکون الحسن والحسين من ذریه سید المرسلین محمد صلی الله علیه و آله مع انتسابهما الیه بالأم ومن آذاهما فقد آذی ذریته علیه السّلام...».

آن گاه فرمود: آیا زیاد بکنم دلیل از برای تو؟

هارون عرض کرد: بیان کن.

حضرت قرائت فرمودند آیه شریفه مباحله را که آیه ۶۱ از سوره ۳ (آل عمران) است:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (۱).

«هر کس با تو در مقام مجادله بر آید درباره ی عیسی، بعد از آنکه به وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی؛ بیایید ما و شما با فرزندان و زنان و کسانی که به منزله نفس ما هستند با هم به مباحله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجاء به درگاه خدا اصرار کنیم)، تا دروغگویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

آن گاه فرمود: احدی ادعا نموده است که در موقع مباحله به امر پروردگار در مقابل نصاری داخل نموده باشد پیغمبر در زیر کساء مگر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و

حسین علیه السلام را. پس چنین مستفاد می شود که مراد از (انفسنا) علی بن ابی طالب است و مراد از (نساءنا) فاطمه زهرا و مراد از (ابنائنا) حسن و حسین اند؛ که خداوند آنها را پسران رسول خود خوانده است.

همین که هارون این دلیل واضح را شنید بی اختیار گفت: احسنت یا ابا الحسن.

ص: ۲۰۰

پس از این استدلال حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام برای هارون که حسن و حسین فرزندان رسول خدا هستند، ثابت می شود که جمیع سادات فاطمی الی انقراض العالم، به این افتخار جلیل مفتخرند و تماماً ذراری و اولادهای رسول الله هستند.

### دلایل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی - که از اعیان علمای شماس است - در «شرح نهج البلاغه» (۱)

و ابوبکر رازی در تفسیر خود، به همین آیه و جمله «ابنائنا» استدلال

ص: ۲۰۱

۱- «فان قلت: أيجوز أن يقال للحسن والحسين وولدهما: أبناء رسول الله وولد رسول الله، وذريه رسول الله، ونسل رسول الله؟ قلت: نعم، لأن الله تعالى سمّاهم «أبناءه» في قوله تعالى: (ندع أبناءنا وأبناءكم)، وإنما عنى الحسن والحسين، ولو أوصى لولد فلان بمال دخل فيه أولاد البنات، وسمّى الله تعالى عيسى ذريّه ابراهيم في قوله: (وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) إلى أن قال: (وَيَحْيَى وَعِيسَى) ولم يختلف أهل اللغة في أنّ ولد البنات من نسل الرجل». شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۱/۲۶، خطبه ۲۰۰ (ومن كلام له عليه السلام في بعض ايام صفيين و قد رأى الحسن ابنه عليه السلام يتسرع الى الحرب) ونيز قرطبي در الجامع لاحكام القرآن، ۴/۱۰۴، ذیل آیه ۶۱ سوره آل عمران، المسأله الثالثه می نویسد: قال كثير من العلماء: ان قوله عليه السلام في الحسن والحسين لما باهل (ندع أبناءنا وأبناءكم) وقوله في الحسن: «ان ابني هذا سيد» مخصوص بالحسن والحسين أن يسميا ابني النبي صلى الله عليه وآله دون غيرهما، لقوله عليه السلام: «كل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة الا نسبي و سببي». وابن حجر مكي در صواعق المحرقة، ص ۱۵۵، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۹ می نویسد: «قال في الكشاف لا دليل أقوى من هذا على فضل أصحاب الكساء وهم علي وفاطمه والحسنان، لانها لما نزلت دعاهم صلى الله عليه وآله فاحتضن الحسين وأخذ بيد الحسن ومشت فاطمه خلفه، وعلى خلفهما فعلم أنهم المراد من الآيه وأن أولاد فاطمه وذريتهم يسمون أبناءه وينسبون اليه نسبة صحيحه نافعه في الدنيا والآخرة». و فخر رازی در تفسیر الكبير ۸/۸۱، ذیل آیه مباهله، المسأله الرابعه می نویسد: «هذه الآيه داله على أن الحسن والحسين عليه السلام كانا إبنی رسول الله صلى الله عليه وآله، وعد أن يدعوا أبناءه، فدعا الحسن والحسين، فوجب أن يكونا إبنیه».

می نمایند؛ که حسن و حسین از طرف مادر پسران رسول خداصلی الله علیه وآله هستند، همچنان که خداوند در قرآن مجید، حضرت عیسی را از ذریه ی ابراهیم خوانده از طرف مادرش مریم.

محمّد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایه الطالب»<sup>(۱)</sup> و ابن حجر مکی در صفحه ۷۴ و ۹۳ «صواعق محرّقه»<sup>(۲)</sup> از طبرانی از جابر بن عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در «مناقب»<sup>(۳)</sup>

از ابن همین آیه و جمله «ابنائنا» استدلال می نمایند؛ که حسن و حسین از طرف مادر پسران رسول خداصلی الله علیه وآله هستند، همچنان که خداوند در قرآن مجید، حضرت عیسی را از ذریه ی ابراهیم خوانده از طرف مادرش مریم.

محمّد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایه الطالب»<sup>(۴)</sup> و ابن حجر مکی در صفحه ۷۴ و ۹۳ «صواعق محرّقه»<sup>(۵)</sup> از طبرانی از جابر بن عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در «مناقب»<sup>(۶)</sup>

از ابن عباس نقل می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ ذَرِيَةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صَلْبِهِ وَجَعَلَ ذَرِيَّتِي فِي صَلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.»

یعنی: خدای عزوجل ذریه ی هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داد و ذریه ی مرا در صلب علی بن ابی طالب قرار داد.

ص: ۲۰۲

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۷۹، باب ۱۰۰، فصل فی بیان أن ذریه النبی صلی الله علیه وآله من صلب علی علیه السلام.

۲- صواعق المحرّقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۴، ح ۲۷، باب ۹، فصل ۲.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۷، ح ۳۳۹، فصل ۱۹ و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۰، ح ۳۲۸۹۲، کتاب الفضایل، باب ۳، فصل ۲ فضایل علی، این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده اند. همچنین خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱/۳۱۶، ترجمه شماره ۲۰۶، در شرح حال محمد بن احمد بن عبدالرحیم المؤدب حدیث را این طور نقل می کند: «عن أبي عبد الله بن العباس قال: كنت أنا وأبي العباس بن عبدالمطلب جالسین عند رسول الله صلی الله علیه وآله، اذ دخل علی بن أبي طالب، فسلم فردّ علیہ رسول الله صلی الله علیه وآله، وبشّ به وقام الیه واعتنقه وقبل بین عینیه وأجلسه عن یمینیه. فقال العباس: یا رسول الله أتحب هذا؟ فقال النبی صلی الله علیه وآله: «یا عمّ رسول الله والله أشد حبا له منی، ان الله جعل ذریه کل نبی فی صلبه، وجعل ذریّتی فی صلب هذا.»

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۷۹، باب ۱۰۰، فصل فی بیان أن ذریه النبی صلی الله علیه وآله من صلب علی علیه السلام.

۵- صواعق المحرّقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۴، ح ۲۷، باب ۹، فصل ۲.

۶- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۷، ح ۳۳۹، فصل ۱۹ و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۰، ح ۳۲۸۹۲، کتاب الفضایل، باب ۳،



فصل ۲ فضایل علی، این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده اند. همچنین خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱/۳۱۶، ترجمه شماره ۲۰۶، در شرح حال محمد بن احمد بن عبدالرحیم المؤدب حدیث را این طور نقل می کند: «عن أبي عبد الله بن العباس قال: كنت أنا وأبي العباس بن عبدالمطلب جالسین عند رسول الله صلى الله عليه وآله، اذ دخل علی بن أبي طالب، فسلم فردّ علیه رسول الله صلى الله عليه وآله، وبشّ به وقام اليه واعتنقه وقبّل بين عينيه وأجلسه عن يمينه. فقال العباس: يا رسول الله أتحب هذا؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله: «يا عمّ رسول الله والله لله أشدّ حبّاً له منّي، ان الله جعل ذرّيّه كل نبی فی صلبه، وجعل ذرّيتي فی صلب هذا».

و نیز خطیب خوارزمی در «مناقب»<sup>(۱)</sup> و می رسید علی همدانی شافعی در «مودّة القربی»<sup>(۲)</sup>

و امام احمد بن حنبل - که از فحول علمای شما می باشد - در «مسند»<sup>(۳)</sup> و سلیمان حنفی بلخی در «ینابیع المودّة»<sup>(۴)</sup>

نقل می نمایند - با مختصر

ص: ۲۰۳

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۸۷، ح ۲۷۹، فصل ۱۹. خوارزمی این حدیث را نقل می کند: «عن سلیمان بن مهران الأعمش... قلت: أخبرني والدي، عن أبيه، عن جدّه قال: كنا ذات يوم جلوساً عند رسول الله صلى الله عليه وآله، إذ أقبلت فاطمة بنته عليها السلام فدخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت له: يا أبا، إنّ الحسن والحسين خرجا من عندي آنفاً وما أدري أين هما؟ فقد طار عقلي وقلق فؤادي وقلّ صبري، وبكت وشهقت حتى علا- بكاؤها، فلما رآها، رحمها ورق لها فقال: لا تبكي يا فاطمه، فوالذي نفسي بيده، إنّ الذي خلقهما هو أرف بهما منك وأرحم بصغرهما منك، قال: فقام النبي صلى الله عليه وآله من ساعته فرفع يديه الى السماء وقال: اللهم أنّهما ولدای، قرّه عيني وثمره فؤادي، وأنت أرحم بهما (منّي) وأعلم بموضعهما، يا لطيف بلطفك الخفي، أنت عالم الغيب والشهادة، اللهم ان كانا أخذنا براً أو بجرّاً فاحفظهما وسلمهما حيث كانا، وحيثما توجهنا، قال: فلما دعا رسول الله صلى الله عليه وآله فما استتمّ الدعاء فاذا بجبرئيل عليه السلام قد هبط من السماء ومعه عظماء الملائكة وهم يؤمنون على دعاء النبي صلى الله عليه وآله فقال جبرئيل: يا حبيبي، يا محمد لا تحزن ولا تغتم وأبشر، فإنّ ولدك فاضلان في الدنيا وفاضلان في الآخرة وأبوهما خير منهما، وهما نائمان في حظيره بنى النجار، وقد وكلّ الله بهما ملكاً يحفظهما...». گرچه حدیثی که مؤلف از مناقب نقل کرده با این حدیث متفاوت است، لکن این حدیث دو جمله دارد که مطلب مورد نظر را ثابت می کند: جمله اول، جمله ای است که رسول اکرم صلى الله عليه وآله در هنگام دعا فرمود: «اللهم انما ولدای». و جمله دوم، جمله ای است که جبرئیل خطاب به رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «فان ولدیک» که هر دو جمله امام حسن و امام حسین علیه السلام را فرزندان رسول خداصلی الله علیه وآله خوانده است.

۲- مودّة القربی، سید علی بن شهاب همدانی، مودّة ۱۲ (با استفاده از ینابیع المودّة قندوزی ۲/۳۲۶، ح ۹۴۸، باب ۵۶). همدانی این بخش از حدیث را نقل می کند: «وعن أمير المؤمنين علي عليه السلام رفعه: الولد ريحانه وريحانتاي الحسن والحسين».

۳- مسند احمد بن حنبل، ۵/۵۱، مسند ابوبکره. احمد بن حنبل بخش اول حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابوبکره: ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يصلي فإذا سجد وثب الحسن على ظهره وعلى عنقه، فيرفع رسول الله صلى الله عليه وآله رفعاً رقيقاً لئلا يصرع. قال فعل ذلك غير مرّة، فلما قضى صلاته قالوا يا رسول الله: رأيناك صنعت بالحسن شيئاً ما رأيناك صنعته. قال: انه ريحانتى من الدنيا وإن ابني هذا سيد وعسى الله تبارك وتعالى أن يصلح به بين فئتين من المسلمين».

۴- ینابیع المودّة، قندوزی، ۲/۴۸۰، ح ۳۵۰ - ۳۵۲، باب ۵۹، فصل ۳. قندوزی بخش اول حدیث را این گونه نقل می کند: «اخرج الترمذی عن ابن عمر مرفوعاً: أنّ الحسن والحسين هما ريحانتاي في الدنيا». سپس این حدیث را نقل می کند: «أخرج الترمذی والطبرانی عن أسامة بن زيد مرفوعاً: هذان ابناي وابنا ابنتي، والله أنّي أحبهما (فأحبتهما) وأحبّ من يحبهما». حدیثی که مؤلف نقل کرده متشکل از دو حدیث است که بخش دوم آن را (ابنای هذان امامان قاما أو قعدا) در منابع اهل تسنّن نیافتیم؛ گرچه در منابع شیعی به همین لفظ فراوان است. ولی بخش اول حدیث (ابنای هذان ريحانتان من الدنيا) به الفاظ مختلف در

منابع اهل تسنن فراوان دیده می شود که به عنوان نمونه به چند منبع اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ۸/۳۲۲ ح ۸۷۶، کتاب الادب، باب رحمه الولد و تقیله و معانقته؛ الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۹۸۹، ح ۳۷۷۹، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسین؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۲/۱۱۳، ح ۳۴۲۵۲، کتاب الفضایل، باب ۵، فصل ۲، مناقب الحسن والحسین؛ أسد الغابه، ابن اثیر، ۲/۱۹، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب؛ الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ۲/۶۸، ترجمه شماره ۱۷۲۹، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب. در موارد یاد شده، این حدیث گاهی به لفظ «ان ابنی هذین ریحانتای...» و گاهی به لفظ «هما ریحانتای...» و گاهی به لفظ «ان الحسن و الحسین ریحانتای...» نقل شده است که از همه آنها نکته ی مورد نظر استفاده می شود.

کم و زیادی در الفاظ - که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ابنای هذان ریحانتان من الدنيا، ابنای هذان إمامان قاما أو قعدا.»

یعنی این دو فرزند من (حسن و حسین) ریحانه ی من اند از دنیا و هر دو فرزندان من امامان اند، خواه قائم به امر امامت باشند و خواه ساکت و قاعد.

و شیخ سلیمان حنفی، باب ۵۷ از «ینایع المودّه» را مخصوص همین موضوع قرار داده و احادیث بسیاری به طرق مختلفه از علمای بزرگ خودتان، از قبیل:

ص: ۲۰۴

طبرانی و حافظ عبدالعزیز و ابن ابی شیبہ و خطیب بغدادی و حاکم و بیہقی و بغوی و طبری به الفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده که حسن و حسین فرزندان رسول خدا هستند.

در آخر همین باب (۱)

از ابوصالح و حافظ عبدالعزیز بن الاخضر و ابو نعیم و طبری - و ابن حجر مکی در صفحه ۱۱۲ «صواعق» (۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر فصل اول بعد از صد باب «کفایه الطالب» (۳) و طبری در ترجمه حالات حضرت امام حسن - نقل نموده اند از خلیفه ی ثانی عمر بن الخطاب که گفت:

«إني سمعت رسول الله يقول كلّ حسب ونسب فمنقطع يوم القيامة ما خلا حسبي ونسبي وكلّ بنی أنثی عصبتهم لأبيهم ما خلا بنی فاطمه، فإني أنا أبوهم وأنا عصبتهم.»

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر حسب و نسبی منقطع است روز قیامت مگر حسب و نسب من و هر اولاد دختری عصبه ی آنها از جانب پدر است مگر اولادهای فاطمه که من پدر و عصبه آنها هستم.

و نیز شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب «الاتحاف بحبّ

ص: ۲۰۵

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۴۹، ح ۱۳، باب ۵۷.

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۵۶، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۹. ابن حجر حدیث را این گونه نقل کرده است: «بل صحّ عن عمر أنه خطب أم كلثوم من علی فاعتلّ بصغرها وبأنه أعدّها لابن أخیه جعفر فقال له: ما أردت الباءه ولكن سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول كل سبب و نسب ينقطع يوم القيامة ما خلا سببی و نسبی و كل بنی أنثی عصبتهم لأبيهم ما خلا ولد فاطمه، فانی أنا أبوهم وعصبتهم.»

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۸۱، باب ۱۰۰، فصل فی بیان ان ذریه النبی صلی الله علیه وآله من صلب علی علیه السلام. گنجی شافعی به نقل قسمت دوم حدیث «كل بنی انثی فان عصبتهم...» اکتفا کرده است.

این حدیث را از بیهقی و دارقطنی، از عبدالله ابن عمر از پدرش در موقع ترویج ام کلثوم نقل نموده.

و جلال الدین سیوطی در کتاب «احیاء المیت بفضائل اهل البیت»(۲) نقلاً از

ص: ۲۰۶

۱- الإتحاف بحب الاشراف، محمد بن عامر شبراوی، ص ۱۹، باب ۱. شبراوی حدیث را به این الفاظ نقل می کند: «وأخرج الطبرانی عن فاطمه الزهراء قالت قال النبي صلى الله عليه وآله: لكل بنى أنثى عصبه ينتمون إليه الأ ولد فاطمه فأنا وليهم وأنا عصبتهم». سپس این حدیث را نقل می کند: «وأخرج البيهقی والدارقطنی عن ابن عمر عن أبيه عمر ابن الخطاب قال حين نكح أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب رضی الله عنه: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول كل صهر أو سبب أو نسب ينقطع يوم القيامة الا صهری وسببی ونسبی».

۲- إحياء المیت، جلال الدین سیوطی، ص ۳۰ - ۳۱، ح ۳۱ - ۳۳. سیوطی احادیثی نقل کرده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: أخرج الحاكم عن جابر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لكل بنى أم يتمون الى عصبه الا ولدى فاطمه فأنا وليهما وعصبتهما». سپس این حدیث را نقل می کند: أخرج الطبرانی فى الاوسط، عن جابر: انه سمع عمر بن الخطاب يقول للناس حين تزوج بنت عليّ: ألا تهنتوني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «ينقطع يوم القيامة كل سبب ونسب الا سببی ونسبی». و نیز قسمت دوم این حدیث (کل بنی أنثى ...) را حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۷۹، ح ۴۷۷۰، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب الحسن و الحسين؛ طبرانی در معجم الکبیر، ۳/۴۴، ح ۲۶۳۱ و ۲۶۳۲، مسند حسن بن علی؛ ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۸۷، ح ۲۰ و ۲۱ باب ۱۱، مقصد ۵، فصل ۲؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۲/۱۱۴، ح ۳۴۲۵۳ و ۳۴۲۵۴، کتاب الفضائل، باب ۵، فصل ۲ فضائل الحسن والحسين؛ مناود در فیض القدير، ۵/۲۲ - ۲۳، ح ۶۲۹۳ و ۶۲۹۴، حرف الکاف؛ ومزی در تهذیب الکمال، ۱۹/۴۸۳، ترجمه شماره ۳۸۵۷، شرح حال عثمان بن محمد بن ابراهیم بن عثمان بن خواستی العبسی، از طریق فاطمه زهرا علیها السلام و جابر و عمر بن خطاب و ابن عمر نقل کرده اند. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۶/۳۱۳، ترجمه شماره ۴۱۲۲، شرح حال عبدالعزیز بن عبدالملک بن نصر أبو الاصبغ الاموی الاندلسی حدیث را به این الفاظ آورده است: «عن جابر بن عبدالله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن لكل بنى أب عصبه ينتمون إليها، الأ ولد فاطمه، فأنا وليهم، وأنا عصبتهم، وهم عترتى، خلقوا من طينتى، ويل للمكذبين بفضلهم، من أحبهم أحب الله، ومن أبغضهم أبغضه الله».

طبرانی در اوسط از خلیفه عمر نقل می نماید.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۳۹ باب ۳ الی صفحه ۴۲ «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی» (۱) (چاپ مطبعه اعلامه مصر در سال ۱۳۰۳) نقل و استشهاد نموده که اولادهای فاطمه علیها السلام اولاد رسول الله اند.

و اما شعر شاعر که شاهد آوردید، در مقابل این همه دلایل محکمه، مردود می شود، چنان که محمد بن یوسف گنجی شافعی، فصل اول بعد از صد باب «کفایة الطالب» (۲)

را در جواب همین شعر شاعر، اختصاص به این معنی داده که

ص: ۲۰۷

۱- رشفة الصادی، شهاب الدین علوی حضر می، ص ۷۷ - ۸۵، باب ۳.

۲- کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۷۹، باب ۱۰۰، فصل فی بیان أن ذریه النبی صلی الله علیه وآله من صلب علی علیه السلام. گنجی شافعی می نویسد: فان قيل لا اتصال لذریه النبی صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام الا من جهة فاطمه، و اولاد البنات لا تكون ذریه لقول الشاعر: بنونا بنو ابنائنا وبناتنا بنوهن أبناء الرجال الا باعد قلت: فی التنزیل حجه واضحه تشهد بصحة هذه الدعوی، وهو قوله عزوجل فی سورة الأنعام (وَوَهَبْنَا لَهُ) ای لابراهیم (إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ) ای من ذریه نوح (ذَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) ای أن قال: (وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ) فعَدَّ عيسى علیه السلام من جملة الذریه الذين نسبهم إلى نوح علیه السلام وهو ابن بنت لا- اتصال له الا- من جهة أمه مریم و فی هذا أكد دليل أن اولاد فاطمه علیها السلام ذریه للنبی صلی الله علیه وآله ولا- عقب له الا- من جهتها، وانتسابهم إلى شرف النبوه، وإن كان من جهة الأم ليس بممتنع كانتساب عيسى إلى نوح إذ لا فرق وصيانه. و نیز بخاری در کتاب صحیح خود، ۵/۹۲، ح ۲۵۷، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب الحسن والحسین، این حدیث را نقل کرده است: «عن أبابكره سمعت النبی صلی الله علیه وآله علی المنبر والحسن إلى جنبه ينظر الى الناس مره واليه مره ويقول ابني هذا سيد ولعل الله أن يصلح به بين فتيين من المسلمين». همچنین در جای دیگر (۹/۶۸۹، ح ۱۹۲۹، کتاب الفتن، باب قول النبی للحسن بن علی ان ابني هذا لسيد...) همین حدیث را به طریق دیگر از ابی بکره نقل کرده است. و محمد بن عیسی ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۹۸۹، ح ۳۷۷۸ و ۳۷۸۱ کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسین این دو حدیث را نقل کرده است: «أخبرني أبي أسامة بن زيد قال: طرقت النبی صلی الله علیه وآله ذات ليله فی بعض الحاجه فخرج النبی صلی الله علیه وآله وهو مشتمل علی شيء لا أدري ما هو، فلما فرغت من حاجتي، قلت: ما هذا الذي أنت مشتمل عليه؟ قال: فكشفه فاذا حسن و حسين علیه السلام علی وركيه، فقال هذان ابناي وابنا ابنتي، اللهم اني أحبهما فأحبهما وأحب من يحبهما. عن انس بن مالك يقول: سئل رسول الله صلی الله علیه وآله أي أهل بيتك أحب اليك؟ قال: الحسن والحسین. و كان يقول لفاطمه أَدْعِي لِي ابْنِي فَيَشْمَهُمَا وَيَضْمَهُمَا إِلَيْهِ». و نیز احمد بن شعيب نسائي در السنن الكبرى، ۵/۱۴۹، ح ۸۵۲۴، کتاب الخصائص، باب قول النبی الحسن والحسین ابناي؛ وابن ابی شيبه در المصنف، ۷/۵۱۲، ح ۸، کتاب الفضائل، باب ما جاء فی الحسن والحسین. حدیث اولی را که از ترمذی نقل کردیم، با همان الفاظ نقل کرده اند. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۱۳/۲۰۲، ترجمه شماره ۱۳۸۳، شرح حال حسن بن علی بن ابی طالب، این حدیث را نقل کرده است. «عن

ابی بکره قال: کان الحسن والحسین یثبان علی ظهر رسول الله صلی الله علیه وآله وهو یصلی فیمسکهما بیده حتی یرفع صلبه ویقومان علی الارض فلما فرغ أجلسهما فی حجره [ثم] قال: إن ابنی هذین ریحانتی من الدنیا». متقی هندی در کنز العمال، ۱۲/۱۱۲، ح ۳۴۲۴۷، کتاب الفضائل، باب ۵، فصل ۲، فضائل الحسن والحسین این حدیث را نقل کرده است: «ابنای هذان الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة وأبوهما خیر منهما». (ابن عساکر - عن علی و عن ابن عمر) آنچه از مجموع این احادیث استفاده می شود این است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله امام حسن و امام حسین علیه السلام را فرزند خود خوانده است. در پایان، توجه به این نکته ضروری است که طرح این مسئله، نخستین بار توسط بنی العباس صورت گرفت؛ چه اینکه می خواستند با کنار زدن اهل بیت پیامبر علیه السلام به این بهانه که شما فرزندان علی علیه السلام هستید نه فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله، به حکومت خود مشروعیت داده، از آنجایی که نسب خود را از طریق عباس عموی پیامبر، نزدیک تر به رسول اکرم علیه السلام می دانستند، خلافت را حق قانونی و شرعی خود قلمداد کنند.



دختر زادگان پیغمبر فرزندان آن حضرت اند.

و علاوه این شعر شاعر، کفر است که قبل از اسلام سروده، چنانچه صاحب

ص: ۲۰۸

«جامع الشواهد» نقل نموده.

از این قبیل دلایل بسیار است که ثابت می نماید فرزندان فاطمه ی صدیقه علیها السّلام فرزندان رسول الله اند. پس وقتی سلسله ی نسب ما به حضرت جواب همین شعر شاعر، اختصاص به این معنی داده که دختر زادگان پیغمبر فرزندان آن حضرت اند.

و علاوه این شعر شاعر، کفر است که قبل از اسلام سروده، چنانچه صاحب «جامع الشواهد» نقل نموده.

از این قبیل دلایل بسیار است که ثابت می نماید فرزندان فاطمه ی صدیقه علیها السّلام فرزندان رسول الله اند. پس وقتی سلسله ی نسب ما به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السّلام ثابت گردید - بنابر دلایل معتبره ای که بیان نمودیم (۱).

- ثابت است که فرزندان و ذراری رسول خدا هستیم و بزرگ ترین افتخار ما همین معنی می باشد و احدی چنین افتخاری ندارد مگر ذراری رسول الله صلی الله علیه و آله، چه خوش گوید فرزدق شاعر:

أولئك آبائی فجئنی بمثلهم

إذا جمعتنا یا جریر المجمع (۲)

«اینها هستند پدران من؛ پس بیاورید مرا به مثل اینها (ای جریر) آن گاه که محافل و انجمن ها ما را گردهم آرد.»

خلاصه احدی از ابنای زمان و مردم دنیا نمی توانند به بزرگی پدران خود فخر و مباهات کنند مگر شرفاء و سادات که نسبت آنها منتهی می شود به خاتم الانبیاء و علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیهما.

حافظ: دلایل شما بسیار مکفی و تمام بود. قطعاً انکار آن را نمی نمایند مگر اشخاص لجوج عنود و خیلی هم ممنون شدم که کشف حجب فرموده، ما را مستفیض فرمودید تا رفع این شبهه ی بزرگ شد.

در این موقع صدای مؤذن در مسجد برخاست که اعلام نماز عشاء را می نمود. - چون برادران اهل تسنن به طور وجوب نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را

ص: ۲۰۹

---

۱- در اینجا از کتاب نسخه عربی صفحه ۲۳ از اول پاراگراف دوم «ومعناک ...» با پاورقی های آن در اینجا آورده شود و ضمیر «کم» را به اهل تسنن تغییر دهید. (محقق)

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۶؛ مختصر المعانی، تفتازانی، ص ۵۳. (محقق)

از هم جدا و در موقع فضیلت آن به جا می آورند بر خلاف شیعه که تبعاً لرسول الله و ائمه ی از آل اطهار علیه السلام در جمع و تفریق مختارند.

آقایان آماده شدند برای رفتن [به] مسجد و ادای فریضه. بعضی از آقایان گفتند اگر بنای برگشتن و ادامه دادن به مذاکرات است، چون [با] رفتن به مسجد و برگشتن خیلی از وقت مجلس گرفته می شود، خوب است تا این مجلس برقرار است نماز عشاء همین جا ادا شود. فقط آقای سید عبد الحی (امام جماعت مسجد) بروند در مسجد با مردم نماز بگزارند و برگردند.

پیشنهاد مورد قبول آقایان قرار گرفت. فلذا در تمام مدت مناظره که ده شب طول کشید، موقع نماز عشاء در همان مجلس ادای وظیفه می نمودند. در این موقع آقایان به اتاق بزرگ دیگر رفتند [و] بعد از ادای وظیفه به اتاق محل مناظره مراجعت نمودند.

نواب عبدالقیوم خان - که یکی از اشراف و ملاکین اهل تسنن و مرد کنجکاو و جوینده ای بودند - گفتند: قبله صاحب! اجازه فرمایید تا آقایان جای میل می نمایند خارج از موضوع بحث مجلس سؤالی دارم به عرض برسانم.

داعی: بفرمایید حاضرم برای استماع.

#### **پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را به جمع و تفریق ادا می فرمود**

نواب: سؤال بنده خیلی مختصر است، چون مدتهاست در دلم بوده که از آقایان با اطلاع شیعیان سؤال نمایم، فرصتی به دستم نیامده، اینک مقتضی موجود گردیده، خواستم عرض نمایم چرا آقایان شیعیان بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع می خوانند.

داعی: اولاً آقایان (اشاره به علمای مجلس) می دانند که در مسائل فرعیه مابین علماء اختلاف بسیار است، چنانچه ائمه ی اربعه ی شما هم بسیار اختلاف دارند.

ثانیاً اینکه فرمودید عمل شیعیان بر خلاف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد، امر را بر شما اشتباه نمودند؛ زیرا که آن حضرت نمازها را گاهی جمع و گاهی به تفریق ادا می نمودند.

نواب: رو به علمای خودشان - آیا چنین است، رسول خداصلی الله علیه و آله به نحو جمع و تفریق ادا می نمودند؟

حافظ: فقط در سفر و مواقع عذر از قبیل باران و غیره این نوع عمل می نمودند، برای آنکه امت در تعب و مشقت نباشند و الا در حضر، پیوسته به نحو تفریق ادا می نمودند. گمان می کنم قبله صاحب اشتباه نمودند [و] سفر را تصور حضر نمودند.

داعی: خیر اشتباه ننمودیم، بلکه یقین دارم، حتی در روایات خودتان وارد است که گاهی در حضر و بدون عذر هم به نحو جمع ادا می نمودند.

حافظ: گمان می کنم روایات شیعه را با روایات ما اشتباه نمودید.

داعی: روات شیعه که اتفاق بر این معنی دارند، گفت و گو در روات شما می باشد. روایات صحیح چندی در صحاح و کتب معتبره ی شما در این باب وارد است.

حافظ: ممکن است اگر در نظر دارید محل آنها را معین فرمایید.

داعی: مسلم بن حجاج در باب الجمع بین الصلوتین فی الحضر در

«صحيح»(۱) خود با نقل

سلسله ی روات از ابن عباس نقل نموده که گفت:

«صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمْعًا وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمْعًا فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ.»

رسول خداصلی الله علیه وآله نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را بدون خوف و ترس و سفر جمعاً ادا می نمود.

و نیز(۲)

از ابن عباس نقل نموده که گفت:

«صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ثَمَانِيًا جَمْعًا وَسَبْعًا جَمْعًا.»

با رسول خدا هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشاء را با هم ادا می نمودیم.

و همین حدیث را امام احمد بن حنبل در صفحه ۲۲۱ جزء اول «مسند»(۳) نقل نموده به علاوه(۴) حدیث دیگر که ابن عباس گفت:

ص: ۲۱۲

---

۱- صحیح مسلم، ۱/۴۸۹، ح ۴۹، کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر. مسلم حدیث را اینگونه نقل می کند: «عن ابن عباس قال: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمْعًا وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ.» و نیز مالک بن انس در الموطأ، ۱/۱۴۴، ح ۴، کتاب قصر الصلاة في السفر، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر والسفر؛ ابی داود در السنن، ۲/۶، ح ۱۲۱۰، کتاب الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين؛ واحمد بن شعيب نسایی در السنن الكبرى، ۱/۴۹۱، ح ۱۵۷۳، کتاب مواقيت الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر من غير خوف، همین حدیث را با همین الفاظ نقل کرده اند.

۲- صحیح مسلم، ۱/۴۹۱، ح ۵۵، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۱/۲۲۱، مسند ابن عباس. احمد بن حنبل به جای کلمه «جمعاً» کلمه «جمعياً» را آورده است.

۴- همان. و نیز مسلم در صحیح خود، ۱/۴۹۱، ح ۵۶، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر، این حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن ابن عباس: أن رسول الله صلى الله عليه وآله صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا، وَثَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ.»

«صلى رسول الله في المدينة مقيماً غير مسافر سبعا وثمانياً».

نماز گزارد رسول خدا در مدینه در حال اقامت نه مسافرت هفت رکعت و هشت رکعت (یعنی مغرب و عشاء و ظهر و عصر را با هم).

چند حدیث از این قبیل مسلم نقل می نماید، تا آنجا که می نویسد (۱):

عبدالله ابن شقیق گفت: روزی بعد العصر ابن عباس برای ما خطبه می خواند و صحبت می نمود تا آنکه آفتاب غروب کرد، ستاره ها ظاهر شد، صدای مردم برخاست: الصلاة الصلاة.

ابن عباس گفت:

«أتعلمنى بالسنة لا أم لك، رأيت رسول الله جمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء».

ص: ۲۱۳

---

۱- «عن عبد الله بن شقيق قال: خطبنا ابن عباس يوماً بعد العصر حتى غربت الشمس وبدت النجوم وجعل الناس يقولون: الصلاة الصلاة. قال: فجاءه رجل من بني تميم لا- يفترو ولا ينثنى. الصلاة الصلاة. فقال ابن عباس: أتعلمنى بالسنة لا أم لك؟ ثم قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله جمع بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء. قال عبدالله بن شقيق: فحاك في صدري من ذلك شيء، فأتيت أبا هريره فسألته، فصدق مقالته». صحيح مسلم، ۱/۴۹۱، ح ۵۷، كتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر. و نیز احمد بن حنبل در مسند، ۱/۳۵۱، مسند ابن عباس، این حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: «عن عبدالله بن شقيق: قال: قام رجل الى ابن عباس فقال الصلاة، فسكت عنه، ثم قال الصلاة، فسكت عنه، ثم قال الصلاة. فقال: أنت تعلمنا بالصلاة قد كنا نجمع بين الصلاتين مع رسول الله صلى الله عليه وآله أو على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله». و بیهقی در السنن الکبری، ۳/۱۶۸، کتاب الصلاة، باب الجمع فی المطر بین الصلاتین، این حدیث را همانند مسلم نقل کرده است.

بی مادر تو مرا سنت یاد می دهی. خودم دیدم رسول خدا جمع کرد بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء.

عبدالله گوید: از این کلام در دل من خدشه ای پیدا شد، رفتم از ابو هریره سؤال نمودم، تصدیق نمود و گفت همان قسم است که ابن عباس گفته.

و نیز به طریق دیگر از عبدالله بن شقیق عقیلی نقل می نماید که (۱)

وقتی منبر عبدالله ابن عباس طول کشید تا هوا تاریک شد، مردی سه مرتبه پی در پی ندا در داد: الصلاة.

ابن عباس متغیر شد، گفت:

«لا أم لك، أتعلّمنا بالصلاة وكنّا نجمع بين الصلاتين على عهد رسول الله.»

بی مادر تو ما را نماز یاد می دهی و حال آنکه ما در زمان رسول خدا جمع بین دو نماز می نمودیم (یعنی ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء).

و نیز زرقانی که از اکابر علمای شماسه در صفحه ۲۶۳ جزء اول شرح «الموطأ» (۲) مالک در باب جمع بین الصلاتین از نسائی از طریق عمرو بن هرم از

ص: ۲۱۴

۱- صحیح مسلم، ۱/۴۹۲، ح ۵۸، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر. مسلم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن عبدالله بن شقیق العقیلی قال: قال رجل لأبن عباس: الصلاة، فسكت ثم قال: الصلاة، فسكت، ثم قال: لا أم لك أتعلّمنا بالصلاة وكنّا نجمع بين الصلاتين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله.»

۲- «وللنسائي من طريق عمرو بن هرم عن أبي الشعثاء أن ابن عباس صَلَّى بالبصرة الأولى والعصر ليس بينهما شيء والمغرب والعشاء ليس بينهما شيء فعل ذلك من شغل وفيه رفعه الى النبي صلى الله عليه وآله». شرح زرقانی بر موطأ، ۱/۴۱۸، کتاب الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر والسفر. در حدیثی که زرقانی نقل می کند، عبارت «فعل ذلك من شغل» حدیث را از اطلاق خارج می کند؛ در نتیجه برای اثبات مطلب مناسب نخواهد بود. و با وجود احادیث صریح و صحیحی که در این باب وجود دارد - که به بعضی اشاره کرده و به بعضی نیز اشاره خواهیم کرد - تمسک به این گونه احادیث ضرورت نخواهد داشت. البته احتمال دارد نسخه ای که مؤلف از آن نقل کرده آن ذیل را نداشته است.

أبي الشعثاء نقل می نماید که در بصره ابن عباس نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع می خواند بدون آنکه بین آنها فاصله و چیزی بوده باشد و می گفت رسول خدا این قسم نماز ادا می نمود (یعنی ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء جمع می نمود).

و نیز مسلم در «صحیح» (۱) و مالک در باب جمع بین الصلاتین «الموطأ» (۲) و امام احمد بن حنبل در «مسند» (۳) با نقل سلسله ی روات از سعید بن جبیر از ابن

ص: ۲۱۵

۱- «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال صلى الله عليه وآله: الظهر والعصر جميعاً بالمدينة في غير خوف ولا سفر. قال أبو الزبير: فسألت سعيداً: لِمَ فعل ذلك؟ فقال: سألت ابن عباس كما سألتني. فقال: أراد أن لا يخرج أحداً من أمته. صحيح مسلم، ۱/۴۹۰، ح ۵۰، كتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر».

۲- الموطأ، مالک بن انس، ۱/۱۴۴، ح ۴، كتاب الصلاة، قصر الصلاة في السفر، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر والسفر. مالک حدیث را به این لفظ آورده است: «عن عبدالله بن عباس أنه قال: صلى رسول الله صلى الله عليه وآله الظهر والعصر جميعاً في غير خوف ولا سفر».

۳- مسند احمد بن حنبل، ۱/۲۸۳، مسند ابن عباس. احمد بن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند. «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: جمع النبي صلى الله عليه وآله بين الظهر والعصر بالمدينة في غير سفر ولا خوف. قال قلت يا أبا العباس ولم فعل ذلك؟ قال: ذلك أراد أن لا يخرج أحداً من أمته». و نیز ابی داود در سنن، ۲/۶ ح ۱۲۱۰، كتاب الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين؛ احمد بن شعيب نسایی در السنن الكبرى، ۱/۴۹۱، ح ۱۵۷۳، كتاب مواقيت الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر من غير خوف؛ بیهقی در السنن الكبرى، ۳/۱۶۶، كتاب الصلاة، باب الجمع في المطر بين الصلاتين؛ ابن حبان در الصحيح، ۴/۴۷۱، كتاب الصلاة، ۳/۱۶۶، كتاب الصلاة، باب الجمع في المطر بين الصلاتين؛ ابن حبان در الصحيح، ۴/۴۷۱، كتاب الصلاة، باب الجمع بين صلاتين في السفر؛ ابن خزيمة در الصحيح، ۲/۸۵، باب الرخصة في الجمع في الحضر للمطر؛ طبرانی در معجم الكبير، ۱۲/۵۸، مسند سعید بن جبیر؛ صالحی شامی در سبل الهدی والرشاد، ۸/۲۳۶، جماع أبواب سيرته صلى الله عليه وآله في صلاة الفرائض في السفر، باب ۳؛ زيلعي در نصب الراية، ۲/۲۰۱، كتاب الصلاة، باب صلاة المسافرين، احاديث الجمع بين الصلاتين في السفر واحمد بن محمد بن سلمه در شرح معاني الآثار، ۱/۱۶۰، كتاب صلاة، باب الجمع بين الصلاتين كيف هو، همین حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند.



عباس روایت نموده اند که گفت:

«صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمْعًا بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ.»

نماز گزارد رسول خداصلی الله علیه وآله ظهر و عصر را با هم در مدینه بدون ترس و سفر.

ابو زبیر گوید: از سعید سؤال نمودم برای چه پیغمبر جمع می نمود نماز را؟

سعید گفت: همین سؤال را من از ابن عباس نمودم، گفت:

«أَرَادَ أَنْ لَا يَحْرَجَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِهِ»؛ یعنی برای آن جمع می نمود که احدی از امتش در سختی و مشقت نباشد.

و نیز در چند خبر نقل می نمایند که ابن عباس گفت (۱):

ص: ۲۱۶

---

۱- صحیح مسلم، ۱/۴۹۰، ح ۵۴، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر. مسلم حدیث را به این لفظ آورده است: «عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: جمع رسول الله صلى الله عليه وآله بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء بالمدينة في غير خوف ولا مطر (وفي حديث وكيع) قال: قلت لابن عباس: لم فعل ذلك؟ قال: كي لا يخرج أُمَّتِهِ. وفي حديث أبي معاوية قيل لابن عباس: ما أراد إلى ذلك؟ قال: أراد أن لا يخرج أُمَّتِهِ». و نیز احمد بن حنبل در مسند، ۱/۲۲۳، مسند ابن عباس؛ ترمذی در الجامع الصحيح، ص ۶۱، ح ۱۸۷، ابواب الصلاة، باب ما جاء في الجمع بين الصلاتين في الحضر؛ ابی داود در سنن، ۲/۶، ح ۱۲۱۱، کتاب الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين؛ احمد بن شعيب نسایی در السنن الكبرى، ۱/۴۹۱، ح ۱۵۷۴، کتاب مواقيت الصلاة، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر من غير خوف ولا مطر؛ و ابن ابی شيبه در المصنف، ۲/۳۴۴، ح ۵، کتاب صلاة التطوع و الامامة، باب من قال يجمع المسافر بين الصلاتين، همین حدیث را با اختلاف اندکی در الفاظ نقل کرده اند.

«جمع رسول الله بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء في غير خوف ولا مطر.»

جمع نمود رسول خدا صلی الله علیه وآله بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء بدون این که ترسی باشد و بارانی بیاید.

اخبار در این باب بسیار نقل نموده اند، ولی واضح ترین دلیل بر جواز جمع، همین تعیین ابواب است به نام «جمع بین الصلاتین» و نقل نمودن احادیث جمع را در همین باب تا از ادله جواز جمع باشد مطلقاً؛ و اگر غیر از این بود باب مخصوصی برای جمع در حضر و بای در سفر باز می نمودند.

پس این روایات منقوله ی در صحاح و سایر کتب معتبره ی شما مربوط به جواز در سفر و حضر است.

حافظ: چنین بابی و نقل روایاتی در صحیح بخاری نمی باشد.

داعی: اولاً وقتی سایر ارباب صحاح از قبیل: مسلم و نسایی و احمد بن حنبل و شارحین صحیحین (مسلم و بخاری) و دیگران از اکابر علمای خودتان نقل نموده اند، کفایت می نماید هدف و مقصد ما را.

ثانیاً آقای بخاری هم همین روایات را - که دیگران نقل نموده اند - در صحیح خود آورده، منتهی با زرنگی تمام از محل خود که جمع بین الصلاتین است به محل دیگر انتقال داده. چنانچه «باب تأخیر الظهر إلى العصر من کتاب مواقیت الصلاة»<sup>(۱)</sup> و «باب ذکر العشاء والعتمة»<sup>(۲)</sup>

و «باب وقت المغرب»<sup>(۳)</sup>

را مطالعه کنید

ص: ۲۱۷

---

۱- صحیح بخاری، ۱/۲۸۶، ح ۵۱۰، کتاب مواقیت الصلاة، باب تأخیر الظهر الی العصر. این حدیث را نقل می کند: عن ابن عباس: ان النبی صلی الله علیه وآله صلّی بالمدينة سبعا وثمانیا الظهر والعصر والمغرب والعشاء.

۲- همان، ۱/۲۹۴، ح ۵۳۰، کتاب مواقیت الصلاة، باب ذکر العشاء والعتمة. این حدیث را نقل می کند: «وقال ابن عمر و أبو ایوب و ابن عباس رضی الله عنه: صلّی النبی المغرب والعشاء»

۳- همان، ۱/۲۹۳، ح ۵۲۹، کتاب مواقیت الصلاة، باب وقت المغرب. این حدیث را نقل می کند: «عن ابن عباس قال: صلّی النبی صلی الله علیه وآله سبعا جمیعا وثمانیا جمیعا». و نیز بخاری در جای دیگر از صحیح خود (۱/۲۸۸)، ح ۵۱۶ کتاب مواقیت الصلاة، باب وقت العصر) این حدیث را نقل می کند: «عن ابی بکر بن عثمان بن سهل بن حنیف قال: سمعت أبا أمامه یقول صلّینا مع عمر بن عبد العزیز الظهر ثم خرجنا حتی دخلنا علی أنس بن مالک فوجدناه یصلّی العصر فقلت: یا عمّ ما هذه الصلاة التي صلّیت؟ قال: العصر وهذه صلاة رسول الله صلی الله علیه وآله التي کنا نصلّی معه». گرچه بخاری در صحیح خود، احادیثی که در این باب با الفاظ مختلف، از کتب معتبر اهل تسنن نقل کردیم، ذکر نکرده است، ولی این چهار روایتی که از صحیح

بخاری نقل کردیم به طور صریح، جواز جمع بین صلاتین را اثبات می کند. البته جای تعجب نیست، زیرا روش بخاری این است که هر حدیثی را که بتوان به نفع مذهب شیعه از آن بهره برداری کرد، نقل نمی کند؛ هر چند بزرگان اهل تسنن آن حدیث را با اسناد صحیح، در سایر کتب صحاح اهل تسنن نقل کرده باشند. و از بعضی بزرگان اهل تسنن حتی در عصر حاضر جای بسی تعجب است که ملاک صحت و سقم حدیث را وجود آن در صحیحین می دانند. به این معنی که اگر حدیثی در صحیحین باشد صحیح است و گرنه صحیح نخواهد بود و به این نکته توجه ندارند که اگر بخواهند بر احادیثی که در صحیحین نیست ایراد وارد کنند و آنها را به همین جهت معتبر ندانند، باید از بسیاری از اعتقادات و اعمال خود دست بردارند؛ زیرا بسیاری از معتقدات و اعمال اهل تسنن دلیلی از صحیحین ندارد.

و مورد دقت قرار دهید، تمام این احادیث جمع را مشاهده می فرمایید.

پس نقل این احادیث به عنوان اجازه و رخصت در جمع بین الصلاتین عقیده ی جمهور علمای فریقین است در حالتی که اقرار به صحت این احادیث در صحاح خود نموده اند؛ چنانچه علامه نووی در «شرح صحیح مسلم»<sup>(۱)</sup> و

ص: ۲۱۸

---

۱- صحیح مسلم بشرح نووی، ۵/۲۱۹، کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب جواز الجمع بین الصلاتین فی السفر. نووی می نویسد: «وذهب جماعه من الأئمه إلى جواز الجمع فی الحضر... وهو قول ابن سيرين و أشهب من أصحاب مالك و حكاة الخطابي عن القفال و الشاشی الكبير من أصحاب الشافعی عن أبي إسحاق المروزی عن جماعه من أصحاب الحدیث و اختاره ابن المنذر و يؤيده ظاهر قول ابن عباس أراد أن لا- يخرج أمته، فلم یعلله بمرض ولا- غیره». نووی پس از آنکه تأویلات و توجیهاتی را که علمای اهل تسنن درباره احادیث جمع بین صلاتین مطرح کرده اند بیان می کند و بعضی از آنها را باطل می داند، سپس توجیهی را پسندیده، احادیث جمع بین صلاتین را به آن وسیله توجیه و تاویل می کند - که با مراجعه به اطلاق احادیث این باب، بطلان مختار نووی نیز روشن است - در پایان، قول عدده ای از اهل تسنن را نقل می کند که می گویند در وطن می شود نماز را به جمع خواند و آن گاه برای این قول، مؤیدی از کلام ابن عباس ذکر می کند. نکته قابل توجه این است که عبارت نووی: (فلم یعلله بمرض ولا- غیره) نه تنها توجیهات احادیث جمع را باطل می کند، بلکه آنچه را که پیشتر خود نووی به عنوان مختار قبول کرده و به آن ملتزم شده است نیز باطل می کند؛ زیرا کلام ابن عباس مطلق است و هیچ توجیهی نمی تواند آن را مقید کند.

و زکریای انصاری در شروحي که بر «صحيح» بخاری نوشته اند و زرقانی در شرح بر «الموطأ» مالک (۳)

و دیگران از اکابر علمای خودتان بعد از نقل احادیث - مخصوصاً حدیث ابن عباس - اعتراف به صحت آن - و

ص: ۲۱۹

---

۱- فتح الباری، عسقلانی، ۲/۲۳ - ۲۴، کتاب مواقیت الصلاة، باب تأخیر الظهر الی العصر. ابن حجر نیز همانند نووی تأویلات و توجیهاات درباره احادیث جمع را به تفصیل بیان کرده و به دقت از همه آنها جواب داده است و در پایان می نویسد: «وما ذکره ابن عباس من التعلیل بنفی الحرج ظاهر فی مطلق الجمع».

۲- ارشاد الساری، قسطلانی، ۲/۱۹۷، کتاب مواقیت الصلاة، باب تأخیر الظهر الی العصر. قسطلانی نیز با نقل بعضی از تأویلات، به پاسخ آنها پرداخته است.

۳- شرح زرقانی بر موطأ، ۱/۴۱۸، کتاب الصلاة، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر والسفر. زرقانی بعد از نقل حدیث ابن عباس می نویسد: «وما ذکره ابن عباس من التعلیل بنفی الحرج ظاهر فی مطلق الجمع».

اینکه این احادیث، دلیل اجازه و رخصت است در حضر برای آنکه امت در حرج و مشقت نباشند - نموده اند.

نواب: چگونه ممکن است احادیثی از زمان رسول خداصلی الله علیه وآله بر عمل به جمع رسیده باشد، ولی علماء در حکم و عمل بر خلاف آن رفتار نمایند!

داعی: فقط اختصاص به این موضوع ندارد، بعدها خواهید فهمید که نظایر بسیار دارد. در این موضوع به خصوص، همه آقایان فقهای اهل تسنن یا جهت قصور افکار و یا جهت دیگری که من نمی فهمم، آن احادیث معتبره را تاویلات بارده بر خلاف ظاهر آنها نموده اند؛ از قبیل آنکه گویند:

شاید این احادیث ناظر به موقع عذر باشد؛ مانند ترس و خوف و نزول باران و گل که جماعتی از اکابر متقدمین شما مانند امام مالک<sup>(۱)</sup> و امام شافعی<sup>(۲)</sup>

و عده ای از فقهای مدینه به آن تاویل فتوا داده اند؛ و حال آنکه این عقیده را ابن عباس با این حدیث صریحاً رد می نماید می گوید: «من غیر خوف ولا مطر»؛ یعنی بدون ترس و نزول باران، نماز را جمع می خواندند.

بعضی دیگر پیش خود بافته اند که شاید هوا ابر بوده و وقت را نشناختند و همین که نماز ظهر را تمام نمودند، ابر برطرف گردید، دیدند وقت عصر است، نماز عصر را خواندند؛ لذا جمع شد بین الظهر والعصر!

ص: ۲۲۰

---

۱- الموطأ، مالک بن انس، ۱/۱۴۴، ح ۴، کتاب قصر الصلاة فی السفر، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر والسفر. مالک پس از نقل حدیث می گوید: أری ذلک کان فی مطر.

۲- الأم.

گمان نمی‌کنم باردتر از این تأویل یافت شود. گویا تأویل کنندگان فکر نکردند که نماز کننده، رسول الله صلی الله علیه وآله است و برای رسول خدا بود و نبود ابر، اثری نداشته، چه آنکه علم آن حضرت مربوط به اسباب نبوده، بلکه محیط بر تمام اسباب و آثار بوده است.

و گذشته از آنکه این دسته مردمان قصیر الفکر دلیلی در دست ندارند که چنین امری واقع شده باشد، بطلان این تأویل ثابت می‌گردد به جمع نماز مغرب و عشاء که در آنجا وجود ابر و برطرف شدن آن اثری ندارد، علاوه بر آنکه خلاف ظواهر احادیث است.

چنانچه عرض کردیم، حدیث ابن عباس (حبر امت) صراحت دارد که خطابه‌ی آن جناب به قدری طول کشید که مستمعین چندین مرتبه فریاد زدند: الصلاة؛ یعنی یادآوری نمودند که ستاره‌ها ظاهر و وقت نماز گردیده، مع ذلك عمداً نماز مغرب را به عقب انداخت تا وقت نماز عشاء هر دو را با هم ادا نمود، و ابو هریره هم تصدیق این عمل را نموده که رسول الله صلی الله علیه وآله بدین قسم عمل نموده است.

البته این نوع تاویلات در نزد ما مردود است، بلکه علمای بزرگ خودتان هم رد نموده و تاویلات را بر خلاف ظواهر احادیث دانسته‌اند، چنان که شیخ الاسلام انصاری از اکابر علمای خودتان در «تحفة الباری فی شرح صحیح البخاری»؛ در باب صلاة الظهر مع العصر والمغرب مع العشاء در آخر صفحه ۲۹۲ جزء دوم و همچنین علامه قسطلانی در صفحه ۲۹۳ جزء دوم «ارشاد الساری فی

شرح صحیح البخاری»<sup>(۱)</sup> و دیگران از شارحین صحیح بخاری و جم غفیری از محققین علمای خودتان آورده که این نوع از تاویلات، خلاف ظواهر احادیث است و مقید بودن به آنکه حتماً باید تفریقاً ادا نمود، ترجیح بلامرّح و تخصیص بلا مخصّص است.

نواب: پس این اختلاف از کجا آمده که دو دسته برادران مسلمان به جان هم افتاده و با نظر عداوت به یکدیگر می نگرند و قدح در اعمال هم می نمایند؟

داعی: اولاً اینکه فرمودید: دو دسته از مسلمانان با نظر عداوت به هم می نگرند، مجبورم از طرف جماعت شیعیان اهل بیت طهارت و خاندان رسالت دفاع بنمایم که ما جماعت شیعیان به هیچ یک از علماء و عوام برادران اهل تسنن به چشم حقارت و یا عداوت نظر نمی نمایم، بلکه آنها را برادران مسلمان خود می دانیم و بسیار متأسفیم که چرا تبلیغات بیگانگان و خوارج و نواصب و امویها و تحریکات شیاطین جن و انس در قلوب برادران اهل تسنن مؤثر افتد، تا آنجا که برادران شیعی خود را که از جهت قبله و کتاب و نبوت و عمل به جمیع احکام و واجبات و مستحبات و ترک کبایر و معاصی با آنها شریک اند، رافضی و مشرک و کافر دانسته و از خود جدا نمایند و با نظر عداوت و دشمنی به آنها بنگرند.

ثانیاً فرمودید: این اختلاف از کجا آمده، از سوز دل عرض می نمایم:

آتش به جان شمع فتد کاین بنا نهاد.

ص: ۲۲۲

---

۱- ارشاد الساری، قسطلانی، ۲/۱۹۷، کتاب مواقیت الصلاة، باب تاخیر الظهر الی العصر. قسطلانی می نویسد: «... و حمله بعضهم علی الجمع للمرض، وقواه النووی، لان المشقه فيه أشد من المطر وتعقب بأنه مخالف لظاهر الحديث وتقيده به ترجیح بلا مرّح و تخصیص بلا مخصّص».



اینک وقت آن نیست که عرض نمایم این نوع اختلافات از کجا سرچشمه گرفته، شاید ان شاء الله در شبهای بعد به مناسباتی پرده برداشته شود و خود متوجه به اصل حقیقت گردید.

ثالثاً راجع به نماز جمع و تفریق، آقایان فقهای اهل تسنن اخبار معروضه را - که دلالت بر رخصت و جواز دارد مطلقاً در جمع خواندن نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء برای سهولت و راحتی و جلوگیری از سختی و مشقت و حرج امت - نقل نموده، ولی نمی دانم به چه جهت تاویلات بارده می نمایند و جمع خواندن نمازها را بدون عذر جایز نمی دانند! بلکه بعضی از آنها مانند ابی حنیفه(۱) و تابعین او مطلقاً منع جمع می نمایند؛ با عذر، و

بدون عذر، سفرراً ام حضراً.

و اما سایرین از شافعی ها(۲) و مالکی ها(۳)

و حنبلی ها(۴)

با اختلافاتی که در

ص: ۲۲۳

---

۱- المبسوط، سرخسی، ۱/۱۴۹، باب مواقیت الصلاة. سرخسی می نویسد: «ولا یجمع بین صلاتین فی وقت احدهما فی حضر ولا فی سفر...».

۲- المجموع، نووی، ۴/۳۷۰، کتاب الصلاة، باب موقف الامام والمأموم السنه... فرع مذاهب العلماء إذا فاتته صلاة فی الحضر. نووی می نویسد: «یحوز الجمع بین الظهر والعصر و بین المغرب والعشاء فی السفر...».

۳- استذکار، ابن عبد البر، ۲/۱۹۵، کتاب قصد الصلاة فی السفر، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر والسفر.

۴- المغنی، ابن قدامه، ۲/۱۱۲، کتاب الصلاة، باب صلاة المسافر و صلاة اهل الاعذار، الجمع بین الصلاتین فی السفر، ابن قدامه می نویسد: «ان الجمع بین الصلاتین فی السفر فی وقت احدهما جایز». در پایان این بحث توجه به این نکته ضروری است که جمع بین صلاتین صورت های مختلفی دارد: یک - جمع بین صلاتین در مزدلفه و عرفه؛ دو - جمع بین صلاتین در سفر؛ سه - جمع بین صلاتین در حضر به خاطر عذرهایی مانند باران و گل و امثال آن؛ چهار - جمع بین صلاتین در حضر با اختیار و بدون هیچ عذری. در جواز جمع بین صلاتین در مزدلفه و عرفه اختلافی نیست. بلکه اختلاف در سایر اقسام است. و ما به طور اختصار درباره قسم چهارم نکاتی را بیان می کنیم: برای جواز جمع بین صلاتین در وطن، بدون هیچ عذری به دو دلیل تمسک می شود: کتاب خدا و سنت رسول الله. اما قرآن: خداوند متعال در سوره اسراء آیه ۷۸ می فرماید: (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً). نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب «نیمه شب» بر پا دار و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را، چرا که قرآن فجر مورد مشاهده «فرشتگان شب و روز» است. خداوند متعال در این آیه شریفه به اقامه نماز از دلوک خورشید تا غسق شب و همچنین به نماز صبح امر می کند. این آیه اوقات نمازهای پنج گانه را به طور کلی بیان فرموده است. «دلوک الشمس» به معنای زوال آفتاب از دایره نصف النهار است که وقت ظهر می

باشد، چنان که ابن اثیر در النهایه، ۲/۱۳۰، ذیل لغت «دلک» و ابن منظور در لسان العرب ۴/۳۹۲، ذیل همین لغت به آن اشاره دارند. البته بعضی، احتمالات دیگری در معنای دلوک داده اند که قابل ملاحظه نیست. «غسق اللیل» به معنای شدت ظلمت است، همچنان که راغب اصفهانی در مفردات ذیل این لغت به آن اشاره کرده است و از آنجا که تاریکی شب در نیمه آن از هر وقت بیشتر است، در نتیجه غسق اللیل نیمه شب را می رساند. «قرآن الفجر» قرآن به معنای چیزی است که قرائت می شود و این جمله روی هم رفته اشاره به نماز صبح دارد. اکنون با روشن شدن معنای دلوک و غسق و قرآن الفجر در می یابیم که خداوند متعال در آیه مورد بحث به پنج نماز امر فرموده و اوقات آن را نیز ذکر کرده است، چون می فرماید: از ابتدای ظهر نماز را اقامه کنید تا نیمه شب و نماز فجر را نیز به پا دارید. بدین سان از آیه شریفه استفاده می شود که از اول ظهر تا نیمه شب، وقت برای گزاردن نمازهای چهارگانه است. اگر دلیل قطعی نداشتیم که باید ظهر و عصر را پیش از غروب و نماز مغرب و عشاء را بعد از غروب بخوانیم، می توانستیم با تمسک به اطلاق آیه شریفه بگوییم: از اول ظهر تا نیمه شب وقت مشترک برای این چهار نماز است، ولی چون دلیل قطعی داریم که نماز ظهر و عصر باید قبل از غروب و نماز مغرب و عشاء باید بعد از غروب خوانده شود به این مقدار، اطلاق آیه را تقیید می کنیم و در موارد باقی مانده می توانیم به اطلاق آیه شریفه تمسک نموده بگوییم: از ابتدای ظهر تا غروب وقت مشترک برای ظهر و عصر است - البته ترتیب در ظهر و عصر باید حفظ شود - و از مغرب تا نیمه شب - یا ثلث یا فجر بنا به اختلاف - وقت مشترک برای مغرب و عشاء می باشد. و از اینجا است که فخر رازی از مفسران بزرگ اهل تسنن در تفسیر الکبیر، ۲۱/۲۷، ذیل همین آیه مسأله ۴، اعتراف می کند که از این آیه شریفه اوقات مشترکه استفاده می شود. فخر رازی می نویسد: «فإن فسیرنا الغسق بظهور أول الظلمه کان الغسق عبارة عن أول المغرب وعلی هذا التقدير یكون المذكور فی الآیه ثلاثه أوقات: وقت الزوال، ووقت أول المغرب ووقت الفجر و هذا یقتضی أن یكون الزوال وقتاً للظهر والعصر، فیکون هذا الوقت مشترکاً بین هاتین الصلاتین. وأن یكون أول المغرب وقتاً للمغرب والعشاء، فیکون هذا الوقت مشترکاً ایضاً بین هاتین الصلاتین. فهذا یقتضی جواز الجمع بین الظهر والعصر و بین المغرب والعشاء مطلقاً». (اگر غسق را به ظاهر شدن آغاز تاریکی تفسیر کنیم، به اول مغرب غسق گفته می شود؛ بنابراین، آیه در مقام بیان سه وقت است: وقت زوال، اول وقت مغرب و وقت صبح؛ در نتیجه وقت زوال، مشترک است بین نماز ظهر و عصر. و اول مغرب نیز وقت مشترک بین نماز مغرب و عشاء است. این مستلزم جواز جمع بین ظهر و عصر و مغرب و عشاء است مطلقاً). آنچه تا اینجا فخر رازی به آن اعتراف کرده، سخن حقی است که شکی در آن راه ندارد و مقتضای ادله و قواعد نیز همین است، ولی تعصّب و تبعیت از گذشتگان، او را واداشته که از سخنش عدول کرده، مطلبی را ادعا کند که هر محقق منصفی در باطل بودن آن شک ندارد. او می نویسد: «الا أنه دلّ الدلیل علی أن الجمع فی الحضر من غیر عذر ولا یجوز، فوجب أن یكون الجمع جائزاً بعذر السفر وعذر المطر وغیره». (همانا ادله دلالت می کند که جمع بین دو نماز بدون عذر در وطن جایز نیست. پس لازم است جمع بین دو نماز را در صورت مسافرت یا باران یا عذرهای دیگر جایز بدانیم). یک مسلمان محقق و منصف اگر بخواهد بر مطلبی استدلال کند، یا باید از قرآن کریم دلیلی بیاورد، یا از سنت و روایات صحیح رسول اکرم صلی الله علیه وآله. اما از قرآن، خود فخر رازی بر حسب تحقیقش اثبات کرد که از آیه شریفه جواز جمع به طور مطلق استفاده می شود. و اما از سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله، بر هر کسی که اندک تفحصی در روایات باب داشته باشد پوشیده نیست که اخبار فراوانی در کتب معتبر فریقین وجود دارد که به طرق مختلف و به طور مطلق جواز جمع بین صلاتین را می فهمانند، چنان که مؤلف به مقداری از آن احادیث و ما نیز به بخشی دیگر اشاره کردیم. و مجموع روایات، حاکی از این است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله گاهی در مدینه بدون هیچ خوف و عذری، بین دو نماز جمع می کردند تا کسی فکر نکند که جدا خواندن نمازها

واجب است. حتی اجماع اهل تسنن هم بر جایز نبودن جمع محقق نشده است؛ چه اینکه عده ای از اهل تسنن مطلقاً جمع بین صلاتین را روا می شمارند. ابن رشد در *بدایه المجتهد*، ۱/۱۷۷، کتاب الصلاة، صلاة السفر، الفصل الثانی فی الجمع، مسأله سوم می نویسد: «واما الجمع فی الحضر لغير عذر ... واجاز ذلك جماعه من اهل الظاهر وأشهب من اصحاب مالک». (اما جمع خواندن نماز در وطن بدون هیچ عذری را گروهی از اهل ظاهر و اشهب از اصحاب مالک اجازه داده اند.) و نیز نووی، در *المجموع*، ۴/۳۸۴، کتاب الصلاة، فرع فی مذاهبهم فی الجمع فی الحضر بلا خوف ولا سفر ولا مرض می نویسد: «و حکى ابن المنذر عن طائفة جوازہ بلا سبب ...» (ابن منذر از گروهی نقل کرده است که جمع بین صلاتین جائز است بدون سبب.) بدین سان روشن می شود که عدول فخر رازی از سخن خود، نه با قرآن موافق است نه با سنت و نه با اجماع. البته در بی انصافی و فتوای بی دلیل دادن، فخر رازی تنها نیست، بلکه برخی از محدثان و فقهای اهل تسنن به جای آنکه روایات صحیح و صریح رسول اکرم صلی الله علیه وآله را در این باب، مقیاس حق و باطل قرار دهند، این روایات صحیح را در حد فتوای بزرگان خود پایین آورده، بسیاری از آنها به این روایات عمل نمی کنند. گرچه عده ای نیز به این احادیث عمل کرده و بر طبق آن فتوا داده اند، چنان که بیان کردیم. طبیعی است کسانی که غبار تعصب چهره ی آنها را پوشانده، به حدی که اگر در مقابل ادله صحیح و صریح قرار بگیرند باز هم به حق اعتراف نمی کنند و از آنجایی که مضمون روایات باب، با فقه رایج اهل تسنن مخالفت دارد، دست به توجیه و تأویل احادیث صریح این باب زده اند، تا شاید بتوانند عقیده باطل خود را همواره ترویج کنند و پر واضح است آنچه در این مقام اهمیت دارد دلیل و مدرک و برهان است و نظرات بزرگان زمانی پذیرفتنی است که با دلیل و برهان مخالف نباشد؛ در نتیجه، عمل نکردن به روایات در این باب، نمی تواند ملاک بطلان احادیث گردد.







جميع اصول و فروع دارند، در سفر مباح مانند حج و عمره و جنگ و غيرهم اجازه داده اند.

ولى فقهاى شيعه تبعاً للائمه الطاهرين من آل محمد عليه السلام - كه بنا به فرموده ي رسول اكرم صلى الله عليه وآله فارق بين حق و باطل و عدل القرآن اند - حكم به جواز جمع مى نمايند مبعث و بزرگ ترين اعياد اسلامى بود، شربت و شيرينى مفصلى به مجلس آمد و با مسرت و شادى مجلس خاتمه پيدا نمود.

مبعث و بزرگ ترين اعياد اسلامى بود، شربت و شيرينى مفصلى به مجلس آمد و با مسرت و شادى مجلس خاتمه پيدا نمود.

مبعث و بزرگ ترين اعياد اسلامى بود، شربت و شيرينى مفصلى به مجلس آمد و با مسرت و شادى مجلس خاتمه پيدا نمود.

و فروع دارند، در سفر مباح مانند حج و عمره و جنگ و غيرهم اجازه داده اند.

ولى فقهاى شيعه تبعاً للائمه الطاهرين من آل محمد عليه السلام - كه بنا به فرموده ي رسول اكرم صلى الله عليه وآله فارق بين حق و باطل و عدل القرآن اند - حكم به جواز جمع مى نمايند مطلقاً، خواه در سفر يا در حضر، با عذر و يا بى عذر، به جمع تقديم و يا جمع تاخير.

و اين جواز با اختيار مصلى است؛ يعنى نماز گزار اگر بخواهد نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را براى سهولت و راحتى در يك جلسه بخواند و يا ظهر و مغرب را در اول وقت فضيلت بخواند و نماز عصر و عشاء را هم در اول وقت فضيلت آنها ادا نمايد، مختار است. و البته از هم جدا و هر يك را در وقت فضيلت خود به جا آوردن افضل از جمع است، چنانچه در كتب استدلاليه و رسائل عمليه فقهاى شيعه كاملاً ذكر گرديده، و لكن چون مردم غالباً گرفتار مشاغل و هموم بسيارى هستند و ممكن است به مختصر غفلتى از آنها فوت گردد، لذا براى سهولت و رفع عسر و حرج - كه هدف شارع مقدس بوده - شيعيان جمع مى خوانند به تقديم يا به تاخير.

گمان مى كنم براى روشن شدن ذهن آقايمان محترم و ساير برادران اهل تسنن كه با ديده غيظ و غضب به ما مى نگرند همين مقدار جواب كافى باشد. چون مطالب مهم ترى اصولاً در پيش است، خوب است برگرديم به اصل مذاكرات اوليه؛ زيرا وقتى مطالب مهمه ي اصولى حل گرديد بالتبع فروعاً حل خواهد شد.

حافظ: خیلی خوشوقتم که در جلسه ی اول پی بردم به معلومات قبله صاحب و دانستم طرف صحبت ما کسی است که خیلی جامد نیست و از کتب ما کاملاً با اطلاع اند. همان قسمی که فرمودند، بسیار بجاست که همان صحبت قبل را تعقیب نمایم.

با اجازه قبله صاحب می خواهم بفهمم که جناب عالی با این بیانات شیوا که ثابت نمودید حجازی و هاشمی و دارای چنین نسب پاکی هستید، چگونه شد که به ایران (مرکز مجوس) آمدید. چنانچه علت و تاریخ این مهاجرت را بیان فرمایید خیلی خوشوقت خواهیم شد.

### **علت مهاجرت اجداد مؤلف به ایران سید امیر محمد عابد**

داعی: اولین مهاجر از اجداد ما به ایران حضرت سید امیر محمد عابد، فرزند بلافضل امام هفتم حضرت موسی الکاظم علیه السلام بوده است که بسیار با فضل و تقوا و از کثرت عبادت معروف به عابد گردیده، در تمام عمر، قائم اللیل و صائم النهار بوده و به ندرت ایامی را افطار می نموده و عشق بسیاری به کتابت کلام الله مجید داشته و از حق الکتابه ی کلام الله، بندگان بسیار خریداری و آزاد نمودند.

بقعه ی مبارکه اش الی الحال در شیراز، مطاف و مزار عامه ی ناس من الأعالی و الأدانی می باشد. قبه و بارگاهش بسیار عالی و در اطراف قبر مبارکش برای حفاظت قبر از پامال شدن در موقع هجوم جمعیت بسیار از زائرین آن جناب، شاهزاده ی اویس میرزا معتمد الدوله ثانی، فرزند دانشمند عالیقدر مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله (عمّ اکرم مرحوم ناصر الدین شاه قاجار) ضریح زیبایی از نقره ساخته و حرم مطهرش را - که مسجدی است برای عبادت زائرین و ادای



فرائض و مستحبات و اقامه ی نماز جماعت - آئینه کاری نموده و اهالی فارس بالخصوص توجه زیادی به آن بقعه ی مبارکه دارند و به وسیله روح پر فتوح صاحب بقعه - که از عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و مورد توصیه و سفارش آن حضرت بوده اند -، درک فیض از مبدأ فیاض می نمایند.

حافظ: علت مهاجرت ایشان از حجاز به شیراز چه بوده.

### **حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلخ خان**

داعی: به قصد شیراز از حجاز حرکت نمودند، بلکه در آخر قرن دوم هجری که حضرت امام علی بن موسی الرضا را مأمون الرشید (خلیفه ی عباسی) جبراً ولیعهد خود نمود و به طوس (مرکز خلافت) برد، مدتی بین اخوان با آن حضرت جدایی افتاد و شوق زیارت آن حضرت، اخوان بزرگوارش را تحریک نمود؛ به وسیله نامه از حضور مقدس حضرت رضاعلیه السلام و خلیفه مأمون الرشید استیذان نمودند برای حرکت به سمت طوس. خلیفه (مکار و خیال) حسن استقبال نموده، همگی آنها را احضار نمود.

جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) به اتفاق جناب سید امیر محمد عابد (جدّ اعلای ما) و جناب سید علاء الدین حسین، برادران معظم و جمع کثیری از برادرزادگان و بنی اعمام و اقارب و دوستان، به قصد زیارت حضرت رضاعلیه السلام از حجاز به سمت طوس حرکت نمودند. - طریق مسافرت به طوس در آن زمان غالباً از راه کویت و بصره و اهواز و بوشهر و شیراز بوده - . در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقه مندان به خاندان رسالت، به سادات معظم ملحق می شدند و به اتفاق حرکت می نمودند.

ص: ۲۲۹

می نویسند: به نزدیک شیراز که رسیدند، تقریباً یک قافله پانزده هزار نفری رجالاً و نساء تشکیل شده بود. مأمورین و حکام شهرها خبر حرکت چنین قافله ی بزرگی را به مأمون دادند. مأمون ترسید که اگر چنین جمعیتی از بنی هاشم و دوستان و فدایی های آنها به طوس برسند اسباب تزلزل مقام خلافت گردد.

لذا امریه ای صادر نمود به تمام حکام بلاد که در هر کجا قافله بنی هاشم رسیدند مانع از حرکت شوید و آنها را به سمت مدینه برگردانید. به هر کجا این حکم رسید، قافله حرکت کرده بود مگر شیراز که قبل از رسیدن قافله ی حکم به حکومت وقت رسید.

قتلغ خان (حاکم شیراز) که مردی بود بسیار جدی و مقتدر، فوری با چهل هزار لشکر جزّار در «خان زنیان» هشت فرسخی شیراز اردو زدند. همین که قافله بنی هاشم رسیدند، پیغام داد برای امامزادگان معظم که حسب الامر خلیفه، آقایان از همین جا باید برگردید.

حضرت سید امیر احمد فرمودند: اولاً ما قصدی از این مسافرت نداریم جز دیدار برادر بزرگوارمان حضرت رضاعلیه السلام.

ثانیاً ما بی اجازه نیامدیم، از شخص خلیفه استیذان نمودیم و به دستور خود او حرکت نمودیم.

قتلغ خان گفت: امر است که ما ممانعت از حرکت نماییم. ممکن است به اقتضای وقت امر ثانوی صادر شده و باید اجرا گردد. آقایان ناچارید از همین جا مراجعت نمایید.

جناب سید امیر احمد با اخوان و سایر بنی هاشم و دوستان و همراهان شور

نمودند، هیچ یک حاضر به مراجعت نشدند.

صبح، که قافله خواست حرکت نماید احتیاطاً زنان را عقب قافله قرار دادند؛

همین که کوس رحیل نواخته شد، لشکر قتلغ خان سر راه را بستند. عاقبت کار از حرف به عمل کشید، جنگ شدید خونینی شروع شد. لشکر قتلغ خان در اثر فشار و شجاعت بنی هاشم پراکنده شد و شکست بر آنها وارد آمد. در این بین سران لشکر شکست خورده، تدبیری کردند. - راست یا دروغ - عده ای بالای بلندی ها فریاد زدند: آقایان! اگر به پشتگرمی علی بن موسی (ولیعهد خلیفه) جنگ می کنید الآن خبر رسید که ولیعهد وفات کرد. یک مرتبه این خبر مانند برق ارکان وجود شیعیان و مردمان سست عنصر را تکان داده، از اطراف امامزادگان متفرق شدند؛ لذا جناب سید امیر احمد، شبانه با اخوان و اقارب،

از بیراهه به شیراز رهسپار گردیدند. جناب احمد فرمودند: چون دشمن در تعقیب ماست خوب است با لباس مبدل پراکنده شوید تا گرفتار نشوید.

امامزادگان شبانه به اطراف پراکنده شدند - که گویند غالب امامزادگان در ایران، متفرق شدگان همان نهضت هستند - ولی جناب امیر احمد و سید امیر محمد عابد و سید علاء الدین حسین به شیراز وارد و هر یک با لباس ناشناس از هم جدا شدند و در گوشه ای تنها به عبادت مشغول شدند.

### **سید امیر احمد شاه چراغ**

جناب سید امیر احمد (معروف به شاه چراغ) - که بعد از حضرت رضاعلیه السلام در علم و زهد و ورع و تقوا سر آمد سی و هشت اولاد ذکور و اناث حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام بوده که آن حضرت در زمان حیات، باغستانی به نام «سریه» که

هزار دینار خریداری نموده بودند به آن جناب هبه فرمودند. و این امامزاده واجب التعظیم در مدت عمر، هزار بنده در راه خدا آزاد نمودند - وقتی به شیراز وارد شدند، در منزل یکی از دوستان صمیمی اهل بیت طهارت در محله ی «سردزک» (همین مکان که الآن بقعه و بارگاه آن حضرت است) پنهان و شب و روز را به عبادت می گذرانیدند.

از طرف قتلغ خان (والی فارس) مفتشین بسیاری برای پیدا کردن امامزادگان معظم گماشتند که تا بعد از یک سال جناب سید امیر احمد را یافتند. خبر به حکومت دادند، لشکر بسیاری برای دستگیری آن حضرت فرستادند.

### **جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ**

جناب احمد با آن قوم دغا به عنوان دفاع از خود جنگ نموده، یک تنه با یک شهر مخالف چنان دفاعی به کار برده و شجاعتی به خرج داده است که هنوز بعد از هزار و صد سال اسباب عبرت و حیرت ارباب تاریخ می باشد.

عاقبت چون دیدند از عهده اش بر نمی آیند، از طرفی خانه ی همسایه را سوراخ کرده، وارد خانه ای شدند که پناهگاه آن حضرت بود و هروقت از جنگ خسته می شد در آنجا تنفس و قدری استراحت نموده به حمله می پرداخت.

در موقع استراحت که تکیه به دیوار داده بود از عقب شمشیری بر فرق نازینش زدند و از طرف دیگر در همان حال جمعی مشغول خراب کردن خانه بودند. فلذا بدن مبارکش زیر توده های خاک پنهان شد.

خبر قتلش معروف شد و آن خانه ی خرابه منفور اهالی گردیده و زباله دان بزرگی شد، چون شهر شیراز عموماً به استثنای عده ی قلیلی، از مخالفین بودند؛ تا

اول قرن هفتم هجری که سلطنت فارس به وجود ذی جود «اتابک ابوبکر بن سعد مظفر الدین» قرار گرفت که پادشاهی بود بسیار صالح. و در سی و شش سال دوره ی سلطنت خود، به زهاد و عبّاد و علماء و فضلاء، تعظیم بسیار می نمود و در ترویج شریعت مطهره اسلامیة سعی بلیغ داشت.

نظر به فحوای کلام «الناس علی دین ملوکهم»، وزرا و رجال مملکت فارس همگی مردمانی پاک و متظاهر به شعائر اسلام بودند؛ از جمله وزرا و مقربان دربار اتابک مظفر الدین، «امیر مقرب الدین مسعود بن بدر الدین» بوده که میل بسیاری به عمران و آبادی داشت. فلذا امر کرد آن تلّ زباله دان را که وسط شهر شیراز را به صورت بدی در آورده بود بردارند و در آن محل خانه ی خراب شده، عمارت بزرگی بر پا کنند. عمله جات بسیاری به کار افتادند و خاکها و زباله ها را به خارج شهر می بردند؛ روزی در اثنای کار دیدند جسد تر و تازه ی مقتولی بدون تغیر و تبدل با فرق شکافته، زیبا و وجیه روی زمین، زیر آوار قرار گرفته. خبر به وزارتخانه رسید، حسب الامر وزیر اعظم جمعی به تفتیش قضیه آمدند.

### پیدا شدن جسد شاه چراغ

پس از تفتیشات بسیار فقط اثری که در بدن آن مقتول جوان دیدند که معرّف او شد، حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود: العزه لله احمد بن موسی.

با سابقه ی تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی فهمیدند آن جسد شریف جناب سید امیر احمد بن موسی الکاظم علیه السّلام امامزاده واجب التعظیم شهید است که تقریباً بعد از چهار صد سال به این طریق، صحیح و سالم ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصار جمعی از مخالفین گردید.

حسب الامر اتابك و وزير اعظم در همان محل كه جسد ظاهر گرديد بقعه ي عالي بر پا كردند و قبری حفر نموده، با احترام بسيار در حضور علماء و بزرگان، جسد شريف را به خاك سپردند و بر احترام بقعه افزودند و پيوسته مورد احترام عموم بود، تا در سال ۶۵۸ قمری كه اتابك وفات يافت و در سال ۷۵۰ كه سلطنت شيراز و فارس با شاه اسحاق بن محمود شاه بود؛ مادر شاه (ملكه تاشی خاتون) كه بانویی جليله خيره صالحه بوده بقعه ي مباركه ي آن حضرت را تعميری عالي نموده و گنبد بسيار زیبایی بر آن قبر برافراشت و قصبه ي «ميمند» را كه در هجده فرسخی شيراز است وقف بر آن بقعه مباركه نمود كه الي الحال باقی و گلاب «ميمند» معروف جهان است.

### سيد علاء الدين حسين

جناب سيد علاء الدين حسين فرزند ديگر حضرت امام موسى الكاظم عليه السلام كه با برادر بزرگوارش به شيراز آمدند، در گوشه ای پنهان و شب و روز به عبادت مشغول بود. در آن نزديکی قتلغ خان را باغی وسيع بوده، روزی حضرت در گوشه ي آن باغ تفرج می نموده كه آن حضرت را شناختند، همانجا شهيدش نمودند، در حالی كه قرآنی در دست مباركش بوده زير خاك پنهان گرديد.

سال ها گذشت، قتلغ مرد و آن باغ خراب شد. اثری از آن سيد بزرگوار ظاهر نبود تا در زمان صفويه در اين باغ خرابه، ساختمان می نمودند، ناگاه جسد خون آلود جوان مقتولی، تر و تازه از زير خاك نمايان شد؛ كآنه او را تازه كشته اند، در حالی كه در يک دست قرآن مجيد داشت و در دست ديگرش شمشيری صحيح و سالم.

با علامات و قرآینی كه در دست داشتند، فهميدند بدن مبارك جناب سيد علاء

الدین حسین (فرزند شهید موسی بن جعفر) است، لذا در آن باغ او را دفن نمودند و قتلغ خان(۱) بر قبر او بقعه ای ساخت.

بعد از مدتها میرزا علی مدنی از مدینه به زیارت امامزادگان(۲) معظم آمد، چون صاحب ثروت بسیار بود بنایی عالی بر قبر آن بزرگوار گذارد، املاک و باغات بسیاری خرید و بر آن بقعه ی مبارکه وقف نمود و بعد از فوت، خودش را هم در همان آستانه ی مقدسه دفن نمودند. و در زمان شاه اسماعیل مرحوم، مرمت زیبایی بر آن قبر شد که الی الحال مزار عموم اهالی فارس و مورد توجه آنها می باشد.

بعضی ها گویند: این سید بزرگوار، عقیم و بلانسسل بوده است و بعضی گویند: صاحب نسل بوده، ولی بعداً منقرض گردیده و همچنین جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) هم اولاد ذکور نداشته فقط دارای دختر عقیفه ی صالحه بود، چنانچه در عمده الطالب فی انساب آل اَبی طالب ثبت است و برخی گویند: اولاد ذکور داشته است.

ص: ۲۳۵

۱- قتلغ در ترکی به معنای بزرگ است. در ازمنه سالفه به بعض حکام و بزرگان از جانب سلاطین لقب قتلغ داده می شد، چنانچه بعد از غلبه چنگیزیان در ایران (اوکتای قاآن) لقب قتلغ خانی را به اتابک اعظم مظفرالدین ابوبکر بن سعد زنگی که با آنها مخالفت ننموده بود داده. پس این قتلغ خان که بقعه ای بر قبر جناب سید علاء الدین ساخت غیر از آن قتلغ است که از جانب مأمون والی فارس [گردید] و با امامزادگان جنگید. (مؤلف)

۲- حقاً سزاوار است شیعیان، خاصه اهالی ایران، همان قسمی که به زیارت فاطمه معصومه علیها السلام به قم می روند، شدّ رحال نموده و به شیراز جنت طراز رفته، رضای خاطر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را در زیارت فرزندان عالم عابد شریف آن حضرت فراهم نمایند، قطعاً اجر جزیل در زیارت آن بزرگواران حاصل است. (مؤلف)

و اما جناب سید امیر محمد عابد که در گوشه ی انزوا اشتغال به عبادت داشت تا به اجل طبیعی از دنیا رفت، فرزندان عالیقدری داشته که اهمّ از همه ی آنها از حیث علم و زهد و ورع و تقوا جناب سید ابراهیم «مجاب»

است که از طرف حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در بیداری مفتخر به جواب سلام گردیده، فلذا معروف شد به «مجاب».

بعد از وفات پدر بزرگوارش به عزم زیارت اجداد طاهرین مخصوصاً حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام که قبر مبارکش تازه کشف شده و در آن اوان شهرت تامی پیدا نموده، عازم عتبات عالیات گردید.

حافظ: مگر قبر امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه تا آن زمان در چه حال بوده که بعد از صد و پنجاه سال کشف شده؟

داعی: چون شهادت امیرالمؤمنین علیه السّلام در زمان خلافت معاویه (علیه الهاویه) و طغیان بنی امیه اتفاق افتاد و لذا حضرت امیر وصیت فرمود جسد مبارکش را شبانه و محرمانه دفن نمودند و حتی علامت معمولی هم بر روی قبر نگذاردند. فقط عده ی قلیلی از اصحاب خاص و فرزندان آن حضرت در موقع دفن حاضر بودند. و صبح روز ۲۱ رمضان برای آنکه امر بر اعدای مشتبه شود و محل قبر آن حضرت راندانند، دو محمل بستند؛ یکی را به سمت مدینه و دیگری را به طرف مکه معظمه روانه نمودند.

به همین جهت قبر مبارک آن حضرت سالها پنهان بود و جز فرزندان آن حضرت و خواص اصحاب سرّ، کسی از مدفن و قبر آن بزرگوار خبری نداشت.



حافظ: جهت این وصیت و اصرار بر پنهان داشتن چه بوده؟

داعی: شاید از ترس بنی امیه ی بی دین بوده، چون مردمان طاغی و یاغی و مبغض، مخصوص آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بودند. ممکن بود اسائه ی ادبی به قبر مبارک آن حضرت بنمایند و این ظلم سر آمد ظلمها می گردید.

حافظ: این چه فرمایشی است، مگر ممکن است پس از مرگ و دفن جسد، به قبر مسلمانی - ولو دشمنی هم در کار باشد - سوء عملی انجام دهند.

### فجایع اعمال بنی امیه

داعی: مگر جناب عالی سیر در تاریخ ننگین بنی امیه و فجایع اعمال خجالت آور آنها ننموده اید که از روز اولی که این شجره ی ملعونه و طایفه خبیثه زمام دار خلافت و امارت مسلمین شدند، باب ظلم و تعدی و فساد در میان مسلمان ها باز شد.

چه ظلم ها که نمودند و چه خون ها که نریختند و چه ناموسها که هتک نمودند. این قوم رسوای بی همه چیز، پایبند به هیچ چیز نبودند؛ چنانچه مثالب اعمال آنها را بزرگان از علماء و مورخین خودتان با خجالت تمام ثبت و ضبط نموده اند.

### واقعه شهادت زید بن علی علیه السلام

مخصوصاً علامه ی مقریزی (ابو العباس احمد بن علی شافعی) - که از اکابر علمای شماسه - در کتاب معروف خود «النزاع والتخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیه»، فجایع اعمال و افعال آنها را مبسوطاً شرح داده که زنده و مرده

ص: ۲۳۷

نمی شناختند؛ برای نمونه دو وقعه‌ی مهم تاریخی و نشانی کاملی از اعمال فجیعہ‌ی این قوم رسوا (بنی امیه) را به عرضتان می‌رسانم که آقایان تعجب نکنید و بدانید آنچه داعی می‌گوییم، با سند و اساس است.

و آن وقعه‌ی مهم، شهادت حضرت زید بن علی بن الحسین بن علی علیه السّلام و فرزندش یحیی می‌باشد که جمعی مورخین فریقین ثبت نموده‌اند که چون هشام بن عبدالملک بن مروان در سال ۱۰۵ قمری به خلافت رسید - و آن مردی بود بسیار قسی القلب و شدید الغضب - بنای ظلم و تعدّی را گذارد و مخصوصاً نسبت به بنی هاشم، خود و اتباعش اذیت و آزار را به حدّ اعلی رسانیدند.

عاقبت جناب زید بن علی آن یگانه راد مرد شریف، عالم، عابد، زاهد، فقیه و متقی به شام نزد خلیفه به تظلم رفت. در «رصافه» با هشام ملاقات نمود، قبل از اینکه حضرت جهت آمدن خود را بیان نماید، عوض مساعدت و رسیدگی به کارها و پذیرایی از مهمان تازه وارد، آن هم پاره‌ی تن رسول الله صلی الله علیه و آله لدی الورد اهانت سختی به آن حضرت نمود و با دشنام های بدی که زبان حقیر یارای گفتن ندارد آن

جناب را از دربار خلافت راند.

چنانچه مورخین بزرگ ما و شما از قبیل امام مسعودی در صفحه ۱۸۱ جلد دوم «مروج الذهب»<sup>(۱)</sup>

و علامه‌ی مقریزی در «النزاع والتخاصم فیما بین بنی هاشم

ص: ۲۳۸

---

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۳/۲۰۷، ذکر ایام هشام بن عبدالملک بن مروان، استشهاد زید بن علی. مسعودی می‌نویسد: «... فراح زید مثخناً بالجراح وقد أصابه سهم فی جبهته فطلبوا من ینزع النصل، فاتی بحجام من بعض القرى فاستکتموه أمره فاستخرج النصل فمات من ساعته فدفنوه ماء، وجعلوا علی قبره التراب والحشیش وأجرى الماء علی ذلك وحضر الحجام مواراته، فعرف الموضع، فلما أصبح مضى الی یوسف متنصّحاً فدلّه علی موضع قبره، فاستخرجه یوسف، وبعث برأسه الی هشام، فکتب الیه هشام أن اصلبه عرباناً فصلبه یوسف كذلك... ثم کتب هشام الی یوسف يأمره باحراقه وذروه فی الریاح».

و ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه»(۲)

و دیگران مفصلاً می نویسند که بعد از فحاشی و ضربات شدید و رانده شدن از نزد خلیفه، ناچار از شام به کوفه رفت و برای برطرف کردن ظلم، نهضتی بر ضد اموی ها تشکیل داد.

یوسف بن عمر ثقفی (حاکم شهر کوفه) با لشکر بسیاری به مبارزه برخاست. آن جناب با شجاعت و شهامت هاشمی، مبارزه می نمود و تمثیل به این اشعار می جست:

اذلّ الحیات وعز الممات

و کلا أراه طعماً و بیلا

فان کان لابد من واحد

فسیری إلى الموت سیراً جمیلاً

ناگهان تیری از دشمن بر پیشانی مبارکش نشست، شربت شهادت نوشیده، جان به جان آفرین تسلیم نمود. جناب یحیی فرزند آن بزرگوار به اتفاق شیعیان در آن هیاهو بدن مبارکش را محرمانه بردند، در کنار شهر وسط نهر آب قبری کردند و دفن نمودند. پس از گذاردن لحد، آب را در نهر جاری نمودند که دشمن ها نفهمند قبر آن بزرگوار در کجاست.

ص: ۲۳۹

---

۱- النزاع والتخاصم، تقی الدین مقریزی، ص ۳۱، مثالب بنی امیه، مقریزی می نویسد: «... ونبشوا زیداً وصلبوه وألقوا رأسه فی عرصه الدار تطؤه الاقدام وتنقر دماغه الدجاج...».

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۲۸۷، خطبه ۵۱ (ومن کلام له علیه السّلام لما غلب اصحابه معاویة اصحابه علیه السّلام علی شریعة الفرات بصفین ومنعوه من الماء). ابن ابی الحدید می نویسد: «... وأبلی بنفسه بلاء حسناً وجهاداً عظیماً حتی أتاه سهم غرب فأصاب جانب جهته الیسری فثبت فی دماغه فحین نؤع منه مات علیه السّلام».

ولی مفسدین شرانندیش به یوسف بن عمر خیر دادند؛ فرستاد قبر را نبش نموده، بدن آن جناب را از قبر بیرون آوردند، سرش را از بدن جدا نموده، برای هشام به شام فرستادند.

آن نانجیب نا اصل ملعون نیز به یوسف (حاکم کوفه) دستور داد بدن جناب زید را عریاناً به دار بیاویزند. همین عمل را آن ملاعین اجرا نمودند و در ماه صفر سال ۱۲۱ قمری بدن ذریه ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برهنه به دار آویختند. چهار سال تمام بدن آن عالم زاهد - پاره تن رسول الله - بر بالای دار ماند تا سال ۱۲۶ که ولید بن یزید ابن عبدالملک بن مروان به خلافت رسید، امر نمود استخوان های آن بزرگوار را از دار فرود آورده آتش زدند، پس از سوختن خاکسترش را به باد دادند! (۱)

### شهادت جناب یحیی

همین عمل را این ملعون با بدن جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین، در جرجان (از بلاد خراسان است و الحال گرگان نامیده می شود) (۲)

نمود، چه آنکه آن بزرگوار هم علیه ظلم و جور بنی امیه قیام نمود - که تاریخ آن مفصل است (۳) - و در میدان رزم شهید گردید، سرش را از بدن جدا کردند و به شام فرستادند. بدنش

ص: ۲۴۰

---

۱- ابو الشیخ و ابو نعیم آورده اند که ابراهیم بن عبدالعزیز قرار شد حدیث بگوید. از فضائل آغاز کرد. ابتدا فضائل ابوبکر و سپس فضائل عمر را نقل کرد. آن گاه گفت: نمی دانم از فضائل عثمان شروع کنم یا فضائل علی. به این دلیل او را رافضی خوانده حدیثش را رها کردند.

۲- ابوالفرج اصفهانی و بعض دیگر، قبر یحیی را در جوزجان که معرب کوزکان است می دانند. (مؤلف)

۳- این ظلمی آشکار است. این کار شیوه گروهی از اهل تسنن است؛ یعنی برتری دادن یکی را بر دیگری، ولی بیشتر عثمان را ترجیح می دهند؛ گرچه گروهی از اهل تسنن هم علی را بر عثمان مقدم می دانند که از آنها سنیان ثوری و ابن خزیمه.

را نیز مانند پدر بزرگوارش به دار آویختند، شش سال بر بالای دار ماند! که دوست و دشمن به حال آن بزرگوار می گریستند، تا ولید به درک واصل شد.

ابو مسلم خراسانی که بر ضد بنی امیه به هواخواهی بنی عباس قیام نمود، بدن آن ذریه ی رسول الله را از دار ستم نجات داد و در جرجان (گرگان) دفن نمودند که الی الحال قبر مبارکش مزار عمومی و مورد احترام مسلمانان است.

«تمام اهل مجلس از شنیدن این وقایع متأثر شدند و بعضی گریستند و بی اختیار بر آن ملاحظین لعن نمودند.»

پس با یک چنین سوابقی از این خاندان خبیث لعین که نمونه ای از آنها ذکر گردید، جای تعجبی نبود که اگر وقت به دستشان می آمد، با بدن امام بر حق، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هم چنین معاملاتی می نمودند.

### پیدایش قبر علی علیه السلام

فلذا حسب الوصیه، جنازه آن حضرت شبانه دفن شد و علامتی هم بر قبر گذارده نشد و آن قبر از نظر عموم مخفی بود، تا زمان هارون الرشید خلیفه عباسی) که روزی به صحرای نجف - که نیزار و مرکز آهوان بود - به شکار رفت. تازیها و فهدها دسته ی آهوان را تعقیب نمودند. آنها بالای تلّ نجف(۱) [\(۱\)](#)

پناه بردند. تازیها و فهدها از از تل بالا نرفتند. چندین مرتبه این عمل تکرار شد؛ یعنی

ص: ۲۴۱

---

۱- نجف در لغت به معنای پشته و بلندی است که آب به او نرسد و نام بند آبی است پشت کوفه که مانع رسیدن سیل است به خانه ها و قبرهای آنها و در نزدیکی آن بند، قبر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد، چنانچه فیروزآبادی در قاموس ضمن لغت نجف ذکر نموده. (مؤلف)

تازیها که عقب می رفتند آهوها پایین می آمدند، همین که تعقیب می شدند باز پناه به تل می بردند.

خلیفه فهمید که باید در این مکان سرّی باشد که تازیها بالا نمی روند؛ فرستاد پیرمردی از اهل آنجا را یافتند و نزد خلیفه آوردند، سؤال کرد در این تل چه سرّی است که تازی ها به دنبال آهوان بالا نمی روند.

پیر گفت: سرّش را من می دانم، ولی ایمن از گفتن نیستم. خلیفه امانش داد، گفت: خلیفه! با پدرم آمدم در بالای این تل، زیارت و نماز کرد، گفتم: اینجا چه چیز است؟ گفت: با حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام اینجا به زیارت آمدم و آن حضرت فرمود:

اینجا قبر جدّ ما علی بن ابی طالب علیه السّلام است که به زودی آشکار خواهد شد.

خلیفه امر کرد آن محل را حفر کردند تا به علامت قبری رسیدند. در آنجا لوحی دیدند که بر آن به خط سریانی دو سطر نقش شده بود، ترجمه نمودند این کلمات ظاهر شد:

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما حفره نوح النبي لعلی وصی محمدصلی الله علیه وآله قبل الطوفان بسبع مائة عام.»<sup>(۱)</sup>

این قبری است که حفر نموده او را نوح پیغمبر برای علی، وصی محمدصلی الله علیه وآله قبل از طوفان به هفتصد سال.

ص: ۲۴۲

---

۱- الدر النظیم، ص ۴۲۱، مناقب آل ابی طالب علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۷۳؛ الغارات، ج ۲، ص ۸۴۶؛ رساله الدلائل البرهانیة فی تصحیح الحضرة الغرویة، الباب الثانی، فی ما ورد عن امیرالمؤمنین علیه السّلام فی ذلك. (محقق)

هارون احترام کرد و امر کرد خاکها را به جای خود ریختند، پیاده شد وضو گرفت دو رکعت نماز گزارد و گریه ی بسیاری کرد و خود را به خاک قبر مطهر غلتانید.

آن گاه امر کرد شرحی خدمت موسی بن جعفر<sup>۱</sup> به مدینه نوشتند و از این قضیه سؤال کردند. حضرت در جواب مرقوم داشتند: بلی، همان جا قبر جدّ بزرگوارم امیرالمؤمنین علیه السلام است.

هارون امر کرد با سنگ، بنایی بر قبر آن حضرت ساختند که معروف شد به «تحجیر هارونی» این خبر در اطراف شهرت پیدا نمود. مؤمنین از اطراف شدّ رحال نموده، به زیارت آن حضرت می آمدند. فلذا جناب سید ابراهیم مجاب هم همین که فرصتی به دست آورد، از شیراز عازم زیارت شد. پس از فراغت از زیارت در کربلای معلّی ندای حق را لبیک گفته و از دنیا رفت و در جوار قبر جدّ بزرگوارش حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام دفن شد که الحال قبر شریفش در گوشه ی شمال غربی رواق آن حضرت، مزار دوستان است.

### اختلاف در مدفن علی علیه السلام

حافظ: گمان می کنم به این محکمی که شما فرمودید، قبر مولانا علی کرم الله وجهه در نجف نباشد؛ زیرا علماء را در آن اختلاف است. بعضی گویند در قصر الاماره کوفه و بعضی گفته اند در قبله مسجد جامع کوفه. بعضی نوشته اند که در باب الکنده مسجد کوفه است و بعضی گفته اند در رجه کوفه. بعضی دیگر گفته اند در قبرستان بقیع، پهلوی قبر فاطمه است. در نزدیکی کابل افغانستان ما هم بقعه ای هست به نام «مزار علی». معروف است که جسد مولانا علی کرم الله

وجهه را در صندوقی گذاردند و بر شتری بسته به سمت مدینه حرکت دادند. جمعی به خیال آنکه در صندوق اشیای نفیسه می باشد او را ربوده، وقتی گشوده و جسد مبارک آن حضرت را دیدند به کابل آورده، در آنجا دفن نمودند و به همان جهت عموم مردم آن بقعه را احترام می نمایند.

داعی: تمام این اختلافات از اثر وصیت آن حضرت پیدا گردید که امر به اختفاء نمود که حقیر نخواستیم مفصلاً شرح دهیم. چنانچه از امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق<sup>ع</sup> مروی است که حضرت امیرالمؤمنین هنگام وفات به فرزندش امام حسن فرمود: پس از اینکه مرا در نجف دفن نمودی، چهار قبر برای من حفر نما در چهار موضع: ۱- در مسجد کوفه ۲- در رجبه ۳- در خانه ی جعدۀ هبیره ۴- در غری، تا کسی بر قبر من آگاهی پیدا ننماید.

و البته این اختلاف در میان علمای شماها می باشد که به گفتار اشخاص ترتیب اثر می دهند، ولی جامعه ی علمای شیعه اتفاق دارند که قبر مبارک آن حضرت در نجف اشرف می باشد، چه آنکه آنها از اهل بیت طهارت گرفتند. بدیهی است اهل البیت اداری بما فی البیت.

و اما اینکه فرمودید: در نزدیکی کابل، مزار علی می باشد، بسیار خنده آور است و این شهرت کاملاً دروغ می باشد و این قضیه به افسانه نزدیک تر است تا به یک خبر صحیح. و عجب از علمای شما می باشد که در همه جا از عترت طاهره و نقل اقوال آنها دوری نمودند، حتی حاضر نشدند که محل قبر پدر را از فرزندان او سؤال نمایند تا تولید اختلاف نشود؛ زیرا که اهل البیت اداری بما فی البیت. بدیهی است فرزندان به محل قبر و مدفن پدر آگاه تر هستند از دیگران.

اگر هر یک از این شهرت ها صحت داشت، محققاً ائمه ی اطهار به شیعیان خود



خبر می دادند و حال آنکه بر عکس، نجف اشرف را تقویت نمودند، بلکه خود رفتند و شیعیان را هم تحریص و ترغیب به زیارت آن حضرت در نجف نمودند.

سبط ابن جوزی در صفحه ۱۰۳ «تذکره»<sup>(۱)</sup>

اختلاف اقوال را ذکر نموده، تا آنجا که گوید:

«والسادس انه على النجف في المكان المشهور الذي يزار فيه اليوم وهو الظاهر وقد استفاض ذلك».

و ششم به طور استفاضه ثابت است که قبر علی بن ابی طالب علیه السّلام در همین مکان نجف اشرف است که امروزه مزار عموم قرار گرفته و ظاهراً خلافتی ندارد.

و همچنین سایر علمای شما از قبیل: خطیب خوارزم در «مناقب»<sup>(۲)</sup>

و خطیب بغداد در «تاریخ»<sup>(۳)</sup> خود و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل»<sup>(۴)</sup> و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»<sup>(۵)</sup> و فیروزآبادی در لغت نجف در قاموس و

ص: ۲۴۵

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۱۶۳، باب ۷، ذکر صفة مقتله وسببه.

۲- مناقب، ص ۳۹۲، الفصل السادس والعشرون فی بیان مقتله، ح ۴۱۱. (محقق)

۳- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۵، ترجمه امیرالمؤمنین و ابن عم خاتم النبیین. (محقق)

۴- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۲۲۴ باب اول، فصل ۱۲. ابن طلحه می نویسد: «... فلما مات عليه السّلام غسله الحسن والحسين ومحمد يصب الماء ثم كفن وحنط وحمل ودفن في جوف الليل بالغرّی».

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۶، القول فی نسب امیرالمؤمنین علی علیه السّلام. ابن ابی الحدید می نویسد: «... وقد كانت الروایات وردت أنه يقتل في ليله بدر عليه السّلام وقبره بالغرّی وما يدعيه اصحاب الحديث - من الاختلاف في قبره، وانه حمل الى المدینة، أو أنه دفن في رحبه الجامع، أو عند باب قصر الاماره أو ندد البعير المذی حمل عليه فأخذته الاعراب - باطل كله لا حقيقه له، وأولاده أعرف بقبره وأولاد كل الناس أعرف بقبور آبائهم من الأجانب».

دیگران نقل نموده اند که مدفن آن حضرت نجف اشرف می باشد.

### فرزندان ابراهیم مجاب

خلاصه به مناسبت الکلام یجر الکلام از اصل مطلب دور افتادیم. پس از وفات حضرت ابراهیم مجاب در کربلای معلی از آن جناب سه پسر قابل لایق باقی ماند به نام احمد و محمد و علی. هر سه به عنوان تبلیغ دین جد بزرگوارشان به سمت ایران که در آن زمان دارالعامه بود حرکت نمودند.

جناب احمد تشریف فرمای قصر ابن هبیره شد و در همانجا ماند و اولادش در آنجا معروف و مشغول خدمات شدند.

جنابان محمد و علی عازم کرمان شدند. جناب علی ساکن سیرجان شد (که از توابع کرمان است و تا آن شهر سی فرسنگ فاصله دارد) و اولاد و احفادشان در آن بلاد اشتغال به تبلیغات داشتند.

و جناب محمد، معروف به حایری، تشریف فرمای کرمان شدند و از آن جناب سه پسر به نام ابو علی الحسن و محمد حسین الشیتی و احمد ماندند و احفاد شریفی پیدا کردند.

محمد حسین و احمد به کربلا برگشتند و در جوار قبر جد بزرگوارشان، عمر خود را به پایان رسانیدند و قبایل بزرگی از سادات معظّم از نسل ایشان در کربلا و اطراف معروف اند، از قبیل سادات محترم آل شیشه و آل فخّار که از نسل جناب محمد حسین الشیتی هستند.

و سادات آل ابو نصر و آل طعمه، خدام بااحترام آستانه ی قدس حسینی ارواحنا فداه از نسل جناب احمد می باشند.

جناب ابو علی الحسن به شیراز تشریف فرما شدند، چون اهالی شیراز از متعصبین عامه و اهل تسنن و غالباً ناصبی و از پیروان خوارج بودند و عداوت مخصوصی به اهل بیت طهارت داشتند، آن جناب نتوانستند علنی و برملا به نام سیادت جلوه نمایند. لذا با لباس عربی در گودالی کنار خندق شهر خانه های عربی ساخته و در آنجا سکنی نمودند. (۱)

خانواده های شیعیان که در محله «سردزک» شیراز منزل داشتند با امامزاده های معظم رابطه پیدا نمودند. امامزاده ها هم در حُفیه مشغول تبلیغات و خدمات دینیه و نشر حقایق ولایت شدند.

بعد از وفات جناب ابوعلی، احمد ابو الطیب فرزند بزرگ آن جناب، توسعه ای در امر تبلیغ داد. کم کم شهرتشان زیاد شد و بسیاری از مخالفین مستبصر شده، به راه حق آمدند. جامعه ی شیعیان رو به ازدیاد گذارد، در اثر تبلیغات و اقدامات امامزادگان معظم تشکیلات مهمه دادند، تا آنجا که منبر تبلیغات به نام سادات عابدی و مجابی در شیراز برقرار شد.

از اعمام و اقوام خود به اطراف می فرستادند و آنی از خدمات دینی و تبلیغات مذهبی آرام نبودند و دایره ی تبلیغات آنها در اطراف بلاد ایران روز به روز توسعه

ص: ۲۴۷

---

۱- کم کم شهر وسعت پیدا نمود تا زمان سلطنت آقا محمد خان قاجار سر سلسله سلاطین قاجار که خندق و گودال های اطراف جزء شهر شدند و همان محلی که امامزادگان در خانه های عربی تبلیغات می نمودند، الحال در شیراز معروف است به محله گودعربان و مسجدی در آن محل هست که مرحوم شیخ علیخان زند، برادر کریم خان زند پادشاه ایران، از جهت جد اعلای ما مرحوم حاج سید ابراهیم مجتهد که از علمای معروف آن عصر بودند، بنا نمودند. (مؤلف)

پیدا می نمود، تا در زمان دیالمه و دوره سلطنت غازان خان (محمود) و الجایتو (سلطان محمد خدابنده) مغول که تشیع اختیار نمودند و در سلطنت صفویه کاملاً آزاد شدند. خدمات بزرگی به عالم تشیع ابراز نمودند و در بسیاری از

بلاد ایران نشر حقایق مذهب شیعه ی امامیه به وسیله این خاندان جلیل بوده است.

### سادات شیرازی در تهران

تا در اواخر سلطنت مرحوم فتحعلی شاه قاجار، جدّ اعلای ما (مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی طاب ثراه) که برجسته ترین فرزندان مرحوم سید الفقهاء و المجتهدین علامه ی کبیر حاج سید اسماعیل مجتهد مجابی بودند، در مراجعت از زیارت مشهد مقدس رضوی که به تهران وارد شدند، از طرف شاهنشاه مسلمان علم پرور به ایشان ابراز علاقه و تقاضای توقف در تهران (پایتخت شاهنشاهی) شد.

تقاضای شاهانه حسب الوظيفه دینی، مورد قبول آن جناب واقع گردید و چون در آن زمان در تهران جز در مساجد که علماء احکام و مسائل دینیه بیان می نمودند، مجالس تبلیغی مانند امروز معمول و متداول نبود. فقط در تکایا تعزیه و شبیه خوانی برقرار می شد که مهم تر از همه آن مجالس، تکیه ی دولت شاهنشاهی بود. فلذا به امر و دستور جناب آقای سید حسن و تایید شاهنشاه تکایا اوقات شبیه و تعزیه را مبدّل به مجالس تبلیغات نمودند.

به همین جهت مؤسس اساس مجالس تبلیغ و تشکیل منابر تبلیغی در تهران، مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی شد که کمک و مدد شایانی به مجتهدین و مراجع تقلید گردید.

فلذا مرحوم آقا سید حسن نوشتند به شیراز به والد ماجد خود مرحوم حاج

سید اسماعیل مجتهد از میان فرزندان خود که زیاده از چهل نفر بودند، آقا سید جعفر و آقا سید رضا مجتهد فقیه و حاج سید عباس و آقا سید جواد و آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم و آقا سید فتح الله به تهران آمدند.

نظر به تقاضای اهالی قزوین، جنابان آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم را جهت تبلیغات بدان صوب روانه نمودند که سادات مجابی الی الحال از نسل آن سه بزرگوار در آنجا معروف اند.

و خود با بقیه ی اخوان در تهران، مجالس تبلیغ را تشکیل و پیوسته توسعه دادند. به وسیله محراب و منبر به ترویج شرع انور کوشیدند و بعد از وفات مرحوم آقا سید حسن رضوان الله علیه در سال ۱۲۹۱ قمری ریاست سلسله ی جلیله، حقاً به فرزند ارشد آن بزرگوار مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم (پدر بزرگ داعی) منتقل گردید. چه آنکه لباس زیبای ریاست سلسله ی جلیله در آن زمان میان هزار نفر خاندان بزرگ سادات شیرازی، تنها به اندام آن بزرگوار متناسب و برازنده بود که در زهد و ورع و تقوا مشهور، جامع معقول و منقول، حاوی اصول و فروع، نادره ی زمان و نابغه ی دهر در علم و عمل و حسن سیاست معروفیت کامل داشتند.

و از سال ۱۳۰۸ قمری - که مرحوم بحر العلوم به رحمت ایزدی پیوست و در کربلای معلی میان ایوان میرزا موسی وزیر، پشت سر حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه، جنب قبر والد ماجدش مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی دفن گردید - تا این زمان، ریاست خاندان جلیل با والد ماجد بزرگوارم که حامی شیعه و محیی شریعت، ناصر ملت و دین، مروج احکام سید المرسلین، ثقه الاسلام

والمسلمین فرید دهر و وحید عصر، حضرت آقا سید علی اکبر دامت برکاته که از طرف ناصر الدین شاه قاجار به لقب «اشرف الواعظین» ملقب گردیده اختصاص یافته.

و این رادمرد بزرگ که قریب هشتاد سال است، پرچمدار توحید بوده و با کمال شهامت و از خود گذشتگی با قدرت و نفوذ نامتناهی خود در پیشامدهای گوناگون و مخصوصاً حوادث نیم قرن اخیر و دست اندازی های مختلف روزگار در مقابل اعدای دین و بیگانگان، پیوسته با ثبات قدم و استقامت کامل در ترویج دین مبین مجاهدت ها نموده و خدمات شایان تمجید ایشان، در نشر احکام و جلوگیری از منهیات و حفظ ظواهر شریعت مطهره و ابلاغ حقایق و اشاعه ی معالم، مورد تصدیق دوست و دشمن بوده، بیانات سحرآمیز و تأثیر کلمات آن بزرگوار اظهر من الشمس و

مورد توجه خاص و عام و علمای اعلام و مراجع تقلید در ازمنه ی مختلف بوده است.

مخصوصاً حجج اسلام آیات الله العظام مرحمت و غفران پناه، مراجع تقلید و نواب روزگار، مرحوم حجت الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی بزرگ (مجدد مذهب سید البشر، علی رأس المائة الثالثة عشر) و حاج میرزا حبیب الله رشتی و حاج شیخ زین العابدین مازندرانی و حاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل طهرانی و آقا سید محمد کاظم یزدی طباطبایی و حاج شیخ فتح الله شریعت اصفهانی و آقا سید اسماعیل صدر اصفهانی و آقا میرزا محمد تقی شیرازی قدس الله اسرارهم زیاده از حد ابراز لطف و محبت درباره ی آن بزرگوار مرعی داشتند.

ص: ۲۵۰

بالأخص در این عصر مشعشع که ریاست فرقه ی ناجیه ی امامیه با فقیه اهل بیت عصمت و طهارت سید الفقهاء والمجاهدين آیت الله فی الارضین نابغه الدهر حضرت آقا سید ابوالحسن اصفهانی متع الله المسلمین بطول

بقائه در دار العلم نجف اشرف می باشد، که الحق در علم و فضل و دانش پژوهی و حسن سیاست توانسته است لوای «أنا مدینه العلم وعلی بابها» را در برابر یک دنیا مخالف، بالای کاخ ناسوت برافرازد. و تا ماورای بحار، احکام اسلام را نشر دهد و سبب ورود جمع کثیری از ارباب ملل و نحل در حوزه ی اسلام و مذهب حقه جعفریه گردد. (۱)

و نیز استاد الاساتید آیت الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مد ظلّه العالی که مدیریت با عظمت سازمان مدارس عالیّه علوم الهی قم به آن وجود مقدس اختصاص دارد، (۲)

زیاده از حد تصور، والدبزرگواری را مورد توجه و تأیید قرار داده اند و پیوسته در توقیعات مبارکه با عنوان سیف الاسلام ایشان را مخاطب ساخته اند. برای آنکه مشاهده می نمایند که با نیروی خلل ناپذیر شمشیر برنده زبان و نیش خامه و بنان، کاخ کفر و الحاد و زندقه و فساد را خراب می کند و از جهاد در راه دین و فداکاری در اعلائی کلمتین و نشر احکام و بسط مذهب حقه، خودداری ننموده و با نفوذ و قدرت خداداد، آنی از قلع و قمع ملحدین و

ص: ۲۵۱

---

۱- در نهم ماه ذی الحجّه ۱۳۶۵ قمری در کاظمین در سن ۸۸ سالگی پس از سی سال ریاست و زعامت مسلمین جهان به رحمت ایزدی پیوست و با تشییع جنازه عمومی عجیبی که بعد از مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه نظیر نداشته، به نجف اشرف حمل و در حجره ی جنب در صحن، مقابل ایوان طلا به آرامگاه ابدی سپرده شد رضوان الله علیه. (مؤلف)

۲- در هفدهم ذی القعدّه ۱۳۵۵ قمری در قم به رحمت ایزدی پیوست و در مدرس بالای سر دفن گردید رحمه الله علیه. (مؤلف)

نابود کردن مرام های مسموم مخالفین اسلام، آسوده ننشسته و علی رغم اعادی داخلی و خارجی که برای محو و جلوگیری از مقاصد حق ایشان کوشا بودند، بر اریکه ی عزت الهی برقرار و دائماً دین و ملت اسلام را عموماً و مذهب حقه ی جعفری را خصوصاً حامی و خدمتگزار بوده و می باشند. (۱)

خلاصه الی الحال، این سلسله ی جلیله در تهران و اطراف به نام سادات شیرازی و عابدی و مجابی در خدمتگزاری به شرع و شریعت برقرار بوده و با مجاهدت های طاقت فرسا انجام وظیفه نموده و در مقابل کارشکنی ها و تهمت های مخالفین، ثابت بوده و از بوته ی امتحان به خوبی بیرون آمدند.

## ماده ی تاریخ

### وفات مرحوم آقای اشرف الواعظین شیرازی طاب ثراه

چرا از خامه بوی عود و مشک عنبرین آمد

یقین در وصف گلزار امام هفتمین آمد

شهی کش چرخ از بهر رکوعش تا ابد شد خم

مهی کز فرش تا عرشش به تسخیر نگین آمد

محمد عابد آن نسل بلافصل شه کاظم

که عصر خود چو جدش شاه زین العابدین آمد

ص: ۲۵۲

---

۱- در ۲۱ شهر شعبان سال ۱۳۵۱ قمری در سن ۸۳ سالگی در کرمانشاهان به رحمت ایزدی پیوست. بعد از سه روز تعطیل عمومی جنازه ی آن مرحوم به اتفاق خود داعی حمل به عتبات عالیات [گردید] و با تشییع عموم طبقات اهالی کربلا از علمای اعلام و تجار و اصناف و دستجات ملی در رواق مطهر پشت سر حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه (جنب قبر جد بزرگوارش سید ابراهیم مجاب، پهلوی درب مقبره سلاطین قاجار) به آرامگاه ابدی قرار گرفت. (مؤلف)



حریم او به شیراز ار پناه دردمندان شد  
نگر کحل البصر خاکش به چشم زائرین آمد  
هزار افزون گذشته گر ز سال رحلتش، نسلش  
پی ترویج دین مأمور ربّ العالمین آمد  
از آن تاریخ فرزندان او سادات شیرازی  
علمداران اسلامی یکایک در زمین آمد  
به هر دور از تشیع یا تسنن هر یکی از جان  
نهان و آشکارا در پی تبلیغ دین آمد  
زمان بگذشت تا شد فتحعلی شه خسرو ایران  
به شیرازش نظر از مهر چشم دوربین آمد  
بدید آنجاست یک اختر ز برج زهره ی زهراء  
مجابی واعظ آن درّ درخشان ثمین آمد  
بُد او سید حسن فرزند آن علامه ی عظمی  
که اسماعیل نام آن فقیه المسلمین آمد  
شهش تهران طلب بنمود کز درک حضور وی  
برد فیضی که از دربار ربّ العالمین آمد  
سپس کوشید بر ترویج دین جدّ پاک خود  
به تعظیم شعائر گوئیا حصنی حصین آمد  
ز آثارش یکی تأسیس منبر شد در این تهران  
شبهه و تکیه ها تبدیل و عظم واعظین آمد

پس از او قرّة العینش که بُد ار شد به فرزندان

چو سید قاسم بحر العلومش جانشین آمد

بُدی او جامع المعقول والمنقول آن بحری

که علمش رشحه ای از علم میرمتقین آمد

ص: ۲۵۳

ز بعدش پرچم منبر مهین سید علی اکبر  
گرفت از باب و اشرف ز اولین تا آخرین آمد  
رئیس خاندان پاک آن سادات شیرازی  
به رزم دشمنان چون ذوالفقار آتشین آمد  
به عصر وی اعادی را نه جرئت بر تظاهر شد  
جلوگیری ز منهیاتش از حق آفرین شد  
پی ترویج دین اقدس جدّ منیر خود  
ز جان کوشا به صبح و شام با عزمی متین آمد  
بگفتا عارف یک دل به تاریخ وفات او  
بر اشرف نک بیا احسان نجزی المحسنین آمد

این بود مختصری از مفصل حالات و شرح زندگانی این سلسله ی جلیله که سؤال فرمودید چرا به ایران آمدند و برای چه آمدند که به طور خلاصه عرض نمودم.

هدف و مقصد این خاندان جلیل از زمان جناب سید امیر محمد عابد و سید ابراهیم مجاب (فرزندان امام کاظم موسی بن جعفر) که تقریباً هزار و صد سال می شود، خدمتگزار به دین و شریعت اسلام بوده و با در نظر گرفتن آیه ۳۹ سوره ۳۳ (احزاب):

(الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا).

«آن کسانی که می رسانند پیغام های خدای را بدون کتمان و از او می ترسند و نمی ترسند از احدی مگر از خدای تعالی، پس ذات پروردگار کفایت کننده است مقاصد ترسندگان از او را.»

بر مسند تبلیغات برقرار [بوده] و بدون ترس و خوف با ثبات و استقامت

کامل و اتکای به حق، خلفاً عن سلف انجام وظیفه داده اند.

«مذاکرات که به اینجا رسید، آقا سید عبدالحی به ساعت نظر کرده، فرمودند خیلی از شب گذشته، چنانچه اجازه فرمایید بقیه ی صحبت ها بماند برای فردا شب ان شاء الله زودتر می آییم که وقت بیشتری برای صحبت داشته باشیم. داعی با تبسم و روی باز موافقت نموده، بعد از صرف چای و تنقل از اقسام تنقلات هندی برخاستند، با صمیمیت و وداد آنان را بدرقه نمودیم».

ص: ۲۵۵



اشاره

موضوعات کلی مورد بحث:

• پیدایش شیعه

• علت تشیع ایرانیان

• غلات، شیعه نیستند

• وجوب صلوات بر آل پیامبر

ص: ۲۵۷



«بعد از مغرب آقایان ورود نمودند. همان اشخاص دیشب به علاوه چند نفری از محترمین که بعداً معلوم شد از تجار و ملاکین بودند. پس از تعارفات و صرف چای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند.»

حافظ: قبله صاحب! راستی بدون تملق، از مجلس دیشب خاطرات شیرینی با خود بردیم. از خدمت شما که مرخص شدیم در تمام راه با همراهان صحبت شما در بین بود. واقعاً جاذبه‌ی شما به قدری قوی است که همه‌ی ما را مجذوب صورت و سیرت خود قرار دادید.

کمتر اتفاق می‌افتد در اشخاص که واجد حسن صورت و سیرت توأم باشند، اشهد انک ابن رسول الله حقاً. مخصوصاً امروز صبح که به کتابخانه رفتم چند جلدی از کتب انساب و تاریخ مخصوصاً هزار مزار و آثار عجم را در انساب سادات جلیل القدر مطالعه و در اطراف فرمایشات دیشب شما دقت نمودم، واقعاً حظّ کردم و لذت بردم و حقیقتاً غبطه خوردم به این نسب شریف و مدتی در فکر بودم. در پایان افکار خود خیلی متأثر و متألّم گردیدم که شخص شریف صحیح النسبی مانند جناب عالی با این حسن صورت و سیرت چرا بایستی تحت تأثیر عادات سخیفه‌ی گذشتگان قرار گرفته و از طریقه‌ی ثابت‌ی اجداد



بزرگوارتان منحرف شده و رویه ی سیاسی ایرانیان مجوس را بپذیرید.

داعی: اولاً از حسن ظن و نظر لطف جناب عالی ممنون و متشکرم و بدون شکسته نفسی واقعاً، آن ذره ای که در حساب ناید من هستم.

ثانیاً چند جمله مخلوط به هم و مبهم فرمودید که دعاگو نفهمیدم هدف و مقصدتان چیست، متمنی است جملات را تفکیکاً بیان فرمایید تا اصل حقیقت آشکار شود.

عادات سخیفه گذشتگان کدام است. طریقه ی

ثابته ی اجداد بزرگوارم که داعی از آن رویگردان شده ام چه چیز است و رویه سیاسی ایرانیان را که پیروی نموده ام چیست؟

حافظ: مرادم از عادات سخیفه ی گذشتگان، تأسیسات و عقاید و بدعت هایی است که به دست بیگانگان یهود، داخل در دین حنیف اسلام شده.

داعی: ممکن است لطفاً توضیح بیشتری بدهید که معلوم شود آن بدعت ها کدام است که دعاگو پیروی نموده ام.

### **اشکال نمودن بر مذهب شیعه**

حافظ: البته خاطر عالی به خوبی مسبوق است به شهادت تاریخ که بعد از گذشتن هر یک از انبیای بزرگ، اعادی در اصل آن دین که کتاب مقدس آنها بود، مانند تورات و انجیل دست پیدا نمودند و به واسطه ی تحریفات بسیار، آن دین را ضایع و از درجه ی اعتبار ساقط نمودند.

ولی در اسلام به واسطه محکم بودن قرآن حکیم چون آن قدرت را پیدا نکردند، لذا عده ای از یهودی ها که همیشه خیال و مکار بوده اند و تاریخ زندگانی

ص: ۲۶۰

آنها پیوسته لکه دار به حيله و تزوير بوده است، مانند «عبدالله بن سباء صنعائي» و «كعب الاحبار» و «وهب بن منبه» و ديگران كه اسلام آوردند و بنای سمپاشی را گذاردند، عقاید باطلی را با رأی و عقیده ی خود توأم با نام گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان انتشار دادند.

خلیفه سوم «عثمان بن عفان (رضی الله عنه)» آنها را تعقیب نمود. از ترس خلیفه فرار نموده و مصر را مرکز گاه خود قرار دادند. کم کم جمعی از عوام را فریب داده، اتباعی پیدا نمودند و حزبی تشکیل دادند به نام «شیعه» و علی رغم خلیفه عثمان، علی را به امامت و خلافت معرفی نمودند و احادیثی بر له (۱) مرام ساختگی خود، جعل کردند به این معنی که پیغمبر علی را خلیفه و امام قرار داده.

در اثر قیام این حزب خون های بسیار ریخته شد، تا عاقبت منجر به قتل خلیفه عثمان مظلوم و نصب علی بر مسند خلافت گردید. جماعتی هم که از عثمان دلتنگی هایی داشتند اطراف علی را گرفتند.

از آن زمان حزب شیعه سر و صورتی به خود گرفت، ولی در دوره ی خلافت بنی امیه و کشتار آل علی و دوستان آن جناب، این حزب ظاهراً در محاق افتاد.

ولی افرادی مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و عمار یاسر، جدّاً بر له علی کرم الله وجهه تبلیغات می نمودند - که روح علی قطعاً از آن نوع تبلیغات بیزار بود - تا در زمان خلافت هارون الرشید و مخصوصاً فرزندش مأمون الرشید عباسی که به دست ایرانیان بر برادرش محمد امین غالب آمد و مسند خلافتش

ص: ۲۶۱

---

۱- یعنی: بر تأیید.

محکم گردید، شروع کردند به تقویت نمودن از علی بن ابی طالب و علی را بناحق بر خلفای راشدین تفضیل دادن!

ایرانیان هم چون با عربها بد بودند، به واسطه ی آنکه مملکتشان به دست قدرت اعراب اشغال گردیده و استقلالشان از میان رفته بود، در پی بهانه ای بودند که طریقه ای پیدا کنند به نام دین تا در مقابل اعراب قیام نمایند. لذا این رویه ی ناحق را پسندیده و پیروی نمودند، بلکه در اطراف این حزب (شیعه) هیاهویی بر پا نمودند، تا در دوره ی دیالمه تقویت شدند و در سلطنت با اقتدار صفویه رسمیت پیدا نمودند؛ یعنی حزب «شیعه» به نام مذهب رسمی معرفی شدند و ایرانیان مجوس هم الی الحال از روی سیاست، مذهب خود را شیعه می نامند.

پس مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و حادث؛ و ابداع او به دست عبدالله بن سبأ یهودی بوده، و الاً سابقاً در اسلام نامی از شیعه نبوده و جد بزرگوار شما نبی اکرم صلی الله علیه و آله قطعاً از این نام بیزار است؛ زیرا بر خلاف میل او قدم به این راه برداشته شده است و فی الحقیقه می توان گفت شیعه شعبه ای از مذهب یهود و عقاید آنها می باشد!

به همین جهت من تعجب می کنم که مانند شما شخص شریف با این نسب پاک چرا باید روی عادت و تقلید اسلاف، بدون دلیل و برهان، طریقه ی جد بزرگوارتان دین پاک اسلام را بگذارید و رویه ی یهودی بدعت گذاری را پیروی نمایید، در صورتی که شما اولی و اَحَقِّد که جداً پیرو قرآن و سنت جدتان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشید.

«دیدم اهل مجلس و مؤمنین با شرف هندی مخصوصاً قزلباش های با غیرت

پر حرارت که از متنفذین شیعیان هندوستان می باشند، از بیانات جناب حافظ بسیار عصبانی و رنگ های آنها پریده گردید. داعی قدری آنها را نصیحت نموده و با امر به صبر و حوصله و تحمل گفتم در ایران ضرب المثل است که می گویند شاهنامه آخرش خوش است، صبر کن؛ الصبر مفتاح الفرج. آن گاه در جواب جناب حافظ گفتم:».

### پاسخ به اشکال تراشی های مخالفین

داعی: از شخص عالمی مانند شما بعید بود که استشهاد نمایند به کلمات ساختگی خرافی موهوم بی اصل که ابداً پایه و اساس متینی ندارد، مگر اشاعه ی منافقین خوارج و اعادی متعصب نواصب و اموی ها و تبعیت عوام بدون تحقیق و دلیل و برهان.

اینک اگر اجازه بفرمایید برای روشن شدن مطلب، جواب بیانات بی اساس شما را اختصاراً به اقتضای وقت مجلس بدهم، تا حل معما گردیده و کشف حقیقت گردد.

حافظ: بفرمایید برای استماع فرمایشات شما حاضر و سراپا گوشیم.

داعی: اولاً جناب عالی دو امر کاملاً متباین را با هم مخلوط نمودید. اگر عبدالله بن سبأ یهودی منافق ملعون که در اخبار شیعه مذمت بسیاری از او شده و در شمار منافقین و ملاعین معرفی گردیده، چند روزی به نام دوستی علی علیه السلام که محبوبیت عمومی داشته، متظاهر گردیده، چه مربوط است به نام شیعه ی امامیه. اگر گرگی به لباس میش و یا دزدی به لباس روحانیت و اهل علم در منبر و محراب جلوه کند و زیان هایی از طرف او به اسلام و مسلمین برسد، شما باید

به اصل علم و روحانیت بدین شوید و تمام اهل علم را دزد و بازیگر بخوانید؟

واقعاً از انصاف دور شدید که مذهب پاک شیعه را به حساب عبدالله بن سبأ ملعون در آوردید. خیلی تعجب آور است که مذهب حق شیعه را تخفیف داده، به نام حزب سیاسی نامیدید و از آثار عبدالله بن سبأ ملعون و بدع او در زمان عثمان دانستید. حقاً خیلی خطا رفتید؛ زیرا که شیعه حزب نبوده، بلکه مذهب و طریقه‌ی حق بوده [و] زمان خلافت عثمان حادث نگردیده، بلکه در زمان خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و به دستور و گفتار خود آن حضرت شایع گردیده (۱).

اگر شما به کلمات مجعوله‌ی خوارج عامه و نواصب استشهاد می‌کنید، ولی داعی به آیات قرآن مجید و اخبار معتبره‌ی خودتان استشهاد می‌نمایم، تا حق از باطل تمیز داده شود. و من باب تذکر عرض می‌کنم همیشه در گفتار و کردارتان دقیق شوید که بعد از کشف حقیقت اسباب خجالت نشود.

چنانچه اجازه فرمایید و بیانات دعاگو مکره طبع شما نیست، جواب فرمایشاتتان را بدهم تا معلوم شود مطلب غیر از این است که شما فرمودید.

حافظ: البته بفرمایید، اصل تأسیس این مجلس و حضور ما برای همین است که کشف حقایق و رفع شبهات گردد. قطعاً رنجش و کراهتی از بیانات برهانی نداریم.

### معنای شیعه و حقیقت تشیع

داعی: البته آقایان می‌دانید که شیعه لغه به معنای پیرو است. شیعه الرجل،

ص: ۲۶۴

پیروان و یاری دهندگان مردند و فیروزآبادی که از اکابر علمای شماسنت در «قاموس اللغه» (۱) گوید:

«وقد غلب هذا الاسم على من يتولى علياً واهل بيته، حتى صار اسماً لهم خاصاً».

غالب شده است اسم شیعه بر هر کس که دوست بدارد علی علیه السلام و اهل بیت او را تا آنکه گشته است شیعه مخصوصاً اسم از برای ایشان.

عین همین معنی را ابن اثیر در «نهاية اللغه» (۲) بیان نموده است.

ولی اشتباهی که شما نمودید، عمداً یا سهواً یا به واسطه عدم احاطه بر تفاسیر و اخبار و واقع شدن تحت تأثیر گفتار اسلاف، بدون دلیل و برهان فرمودید: لفظ شیعه و اطلاق آن بر پیروان علی و اهل بیت رسالت علیه السلام از زمان عثمان پیدا شده و واضح آن عبدالله بن سبأ یهودی بوده، و حال آنکه این طور نیست، بلکه طبق اخبار معتبره ی مندرجه در کتب و تفاسیر خودتان، شیعه ی اصطلاحی به معنای پیرو علی بن ابی طالب علیه السلام از زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده. و واضح لفظ شیعه بر پیروان علی علیه السلام بر خلاف فرموده شما، شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده و این کلمه بر زبان خود صاحب وحی جاری شده؛ - همان پیغمبری که خداند در آیه ۳ از سوره ۵۳ (النجم) درباره او فرموده:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ).

«هرگز به هوای نفس خود سخن نمی گوید. سخن او هیچ غیر وحی خدا

ص: ۲۶۵

---

۱- قاموس المحيط، فیروزآبادی، ۳/۴۹، لغت شیعی.

۲- النهایه، ابن اثیر، ۲/۵۱۹، لغت شیعی.

نیست.»

و اتباع و پیروان علی علیه السلام را شیعه و رستگار و ناجی نامیده است.

حافظ: در کجا همچو چیزی هست که ما تا به حال ندیده ایم.

داعی: شما ندیده اید یا نخواستہ اید ببینید، یا دیده اید و صلاح مقام خود را در اعتراف به حقیقت نمی دانید و یا ملاحظه اتباع و مریدان خود را می نمایید.

ولی ما دیده ایم و حق پوشی را هم صلاح دین و دنیای خود نمی دانیم، برای آنکه خداوند متعال در دو آیه از قرآن مجید صریحاً کتمان کنندگان حق را ملعون و اهل آتش خوانده

است:

اول در آیه ۱۵۹ از سوره ۲ (بقره) فرموده:

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ).

«آن کسانی که آیات و واضحه ای که برای هدایت خلق فرستادیم کتمان نموده و بعد از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم، پنهان داشتند خدا و تمام جن و انس و ملائکه آنها را لعن می کنند.»

دوم در آیه ۱۷۴ همان سوره فرموده:

(إِنَّ الْعٰدِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

«آن کسانی که پنهان داشتند و کتمان نمودند آیاتی را که نازل نمودیم از کتاب آسمانی و آنها را به بهای اندک فروختند، جز آتش جهنم نصیب آنها نباشد و در قیامت، خدا (از خشم) با آنها سخن نگوید و از پلیدی

ص: ۲۶۶

عصیان پاک نگردند و آنان را عذاب دردناک خواهد بود.»

حافظ: آیات شریفه حق است و البته اگر کسی کتمان حق بنماید مشمول همین آیات می باشد، ولی ما تاکنون حقی را نشناخته ایم که کتمان بنماییم و البته بعد از معرفت هر حقی اگر کتمان بنماییم، ما هم در حکم همین آیات خواهیم بود و امیدواریم که هیچ وقت در حکم آیات قرار نگیریم.

داعی: اینک به لطف و عنایت خداوند منان و توجهات خاصه ی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا آنجا که مقدور داعی می باشد، حق را که اظهر من الشمس است، از زیر پرده استتار بیرون می آورم و بر برادران عزیزم (اشاره به اهل تسنن حاضر در مجلس) ظاهر می کنم. امیدوارم آیتین شریفین پیوسته در مقابل روی ما باشد. نکند خدای نکرده عادت و تعصب غالب آید و کتمان حقی بشود.

حافظ: خدا را شاهد می گیرم هر ساعتی که حقی بر من ظاهر شود جدال نمی نمایم، چون جناب عالی با حقیر معاشرت نموده اید و از اخلاقم آگاهی ندارید، به قدری جدی هستم و سعی می کنم که بر هوای نفس غالب آیم و هرگاه شما دیدید که حقیر در مقابل بیانی ساکت شدم بدانید که در آن موضوع کاملاً روشن شده ام. اگر راهی هم برای مجادله و مغلظه و غلبه در مطالب داشته باشم جدال نمی کنم و اگر در جدال بر آمدم قطعاً مشمول همین دو آیه خواهم بود.

الحال حاضر برای استماع بیانات حق هستم. امید است خداوند ما و شما را راهنمای حق گرداند.

### آیات و اخبار در تشریح مقام تشیع

داعی: حافظ ابو نعیم اصفهانی (احمد بن عبدالله) - که از اجله ی علمای عظام



و محدثین فخام و محققین کرام شما می باشد که ابن خلکان در وفيات الاعیان تعریف او را کرده است که از اکابر حفاظ ثقات و اعلم محدثین است و مجلدات عشره کتاب «حلیه الاولیاء» او از احسن کتب است. و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» درباره ی او گوید: تاج المحدثین حافظ ابو نعیم که امام در علم و زهد و دیانت بوده و در نقل و فهم روایات و قوه ی حفظ و درایت مقام عالی اعلا داشته و از مصنفات بسیار زیبای او ده جلد «حلیه الاولیاء» می باشد که مستخرج از صحیحین است که علاوه بر احادیث بخاری و مسلم احادیث بسیاری نقل نموده، کأنه به گوش خود شنیده. و محمد بن عبدالله الخطیب در جال «مشکوٰۃ المصابیح» در تعریف او گوید: هو من مشایخ الحدیث الثقاه المعمول بحدیثهم المرجوع إلی قولهم کبیر القدر وله من العمر ستّ وتسعون سنه. خلاصه یک همچو عالم حافظ محدث نود و شش ساله ای - که محل وثوق و مفخر علمای شماست - در کتاب معتبرش «حلیه الاولیاء»<sup>(۱)</sup>

روایت می کند به اسناد خودش از ابن عباس (حبر امت) که چون نازل شد آیه ۷ و ۸ از سوره ۹۸ (البینه):

إِنَّ الْمَدِينَةَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ \* جَزَأُوهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ).

«آنان که ایمان آورده اند و نیکوکار شدند به حقیقت بهترین اهل عالم اند. پاداش آنها نزد خدا باغهای بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش

ص: ۲۶۸

---

۱- تا آنجا که ما جست و جو کردیم، حدیث یادشده را در حلیه الاولیاء نیافتیم، لکن ابو نعیم اصفهانی کتاب دیگری دارد به نام «ما نزل من القرآن فی علی» که این حدیث با همین الفاظ در آن کتاب، صفحه ۲۷۴، ذیل آیه ۷ سوره بینه آمده است.

جاری است و در آن بهشت ابد جاودان متنعم اند و خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا راضی و خشنودند.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب کرد به علی بن ابی طالب و فرمود:

«یا علی هو أنت وشیعتک، تأتي أنت وشیعتک يوم القيامة راضين مرضيين.»

یا علی مراد از خیر البریه در آیه شریفه تویی و شیعیان تو. روز قیامت تو و شیعیان تو بیاید در حالتی که خداوند از شما راضی [است] و شما هم از خداوند راضی و خشنود باشید.

ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل هفدهم «مناقب» (۱)

و حاکم ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله الحسکانی - که از فحول اعلام مفسرین بزرگ شماس است - در کتاب «شواهد التنزیل فی قواعد التفصیل» (۲)

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در صفحه ۱۱۹ «کفایة الطالب» (۳)

و سبط ابن جوزی در صفحه ۳۱ «تذکره خواص الامه فی معرفه الأئمه» (۴) (به حذف آیه) و منذر بن محمد بن

ص: ۲۶۹

۱- «عن یزید بن شراحیل الانصاری - کاتب علی علیه السّلام - قال: سمعت علیاً علیه السّلام یقول: حدثنی رسول الله صلی الله علیه و آله و انا مسنده إلی صدری فقال: أی علی ألم تسمع قول الله تعالی: (إِنَّ الْعَالَمِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ \* جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَرْدًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدِيًا رِزْقًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرَضُوا عَنْهُ) أنت وشیعتک و موعدی و موعدکم الحوض إذا جثت الامم للحساب تدعون غراً محجلین». مناقب خوارزمی، ص ۲۶۵، ح ۲۴۷، فصل ۱۷.

۲- شواهد التنزیل، حسکانی، ۲/۴۵۹، ح ۱۱۲۵، ذیل آیه ۷ سوره ی بینه.

۳- کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۴۶، باب ۶۲.

۴- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۵۶، باب ۲. ذیل عنوان حدیث فی شیعتہ علیه السّلام ابن جوزی این حدیث را نقل می کند: «عن ابی سعید الخدری قال: نظر النبی صلی الله علیه و آله الی علی بن ابی طالب فقال: هذا وشیعتہ هم الفائزون يوم القيامة». آنچه سبط ابن جوزی در تذکره نقل کرده است گرچه در لفظ با آنچه مؤلف به او نسبت داده متفاوت است، لکن آنچه از حدیث استفاده می شود کاملاً مطلب مورد بحث را ثابت می کند. و نیز سیوطی در الدر المنثور، ۶/۶۴۳، و آلوسی در روح المعانی، ۱۵/۴۳۲، ذیل آیه ۷ سوره ی بینه، به حذف اسناد و با اختلاف اندکی در بعضی از الفاظ همین حدیث را نقل کرده اند.

منذر و مخصوصاً حاکم روایت نموده که حاکم ابو عبدالله حافظ - که از اکابر علمای شما می باشد - خبر داد ما را با اسناد مرفوع به یزید بن شراحیل انصاری کاتب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت شنیدم از آن حضرت فرمود: وقت رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله پشت مبارکش به سینه ی من بود، فرمودند:

«یا علی الم تسمع قول الله تعالی: (إِنَّ الْعَالَمِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) - الخ - هم شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض إذا اجتمعت الأمم للحساب تدعون غراً محجلین.»

یا علی، آیا نشنیده ای آیه شریفه را (صاحبان اعمال صالحه و خیر البریه) ایشان اند شیعیان تو و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر خواهد بود در وقتی که جمع شوند خلائق برای حساب، شما را بخوانند و شما سفید رویان باشید و شما را آن روز غر محجلین ندا کنند؛ یعنی پیشوای سفید رویان.

و نیز جلال الدین سیوطی - که از مفاخر علمای شماست و در قرن نهم هجری، او را مجدد طریقه ی سنت و جماعت دانسته اند چنانچه صاحب فتح المقال نوشته - در تفسیر خود «در المنثور فی کتاب الله بالمأثور» (۱) از ابوالقاسم

ص: ۲۷۰

---

۱- «عن جابر بن عبدالله قال: كنا عند النبي صلى الله عليه وآله فأقبل عليه، فقال النبي صلى الله عليه وآله: والذی نفسی بیده ان هذا وشیعته لهم الفائزون يوم القيامة ونزلت ﴿إِنَّ الْعَالَمِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ فكان أصحاب النبي صلى الله عليه وآله إذا أقبل علی قالوا: جاء خیر البریه». الدر المنثور، سیوطی، ۶/۶۴۳، ذیل آیه ۷ سوره بینه. و نیز شوکانی در فتح القدير، ۵/۴۷۷، ذیل همان آیه، این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده است.

علی بن الحسن، معروف به ابن عساکر دمشقی - که از فضیلتی دهر و محل وثوق رجال علمای شما می باشد، چنانچه ابن خلکان در «وفیات الاعیان» و ذهبی در «تذکره الحفاظ» و خوارزمی در رجال «مسند ابی حنیفه» و در «طبقات شافعیه» و حافظ ابو سعید در «تاریخ» خود او را تعریف و توثیق نموده اند که ابن عساکر، فخر شافعیه و در زمان خود، امام اهل حدیث بوده، کثیر العلم و غریز الفضل ثقه و با تقوا و در سال ۵۵۰ هجری در میان علمای سنت و جماعت علم بوده. - از جابر بن عبد الله انصاری که از کبار صحابه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده، نقل می نماید که گفت: در خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد، پیغمبر فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ اِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَنَزَلَ (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ).»

قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست این مرد (اشاره به علی علیه السلام) و شیعه او روز قیامت رستگاران اند. آن گاه آیه مذکوره نازل گردید.

و نیز در همان «تفسیر» (۱) از ابن عدی از ابن عباس (حبر امت) روایت نموده که چون آیه ی مذکور نازل گردید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

ص: ۲۷۱

---

۱- «واخرج ابن عدی عن ابن عباس قال: لما نزلت {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ} قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی: هو أنت وشيعتك يوم القيامة راضين مرضيين». الدرّ المنتور، سیوطی، ۶/۶۴۳، ذیل آیه ۷ سوره ی بینه.

«تأتی أنت وشیعتک يوم القیامه راضین مرضیین.»

می آیی تو و شیعیان تو روز قیامت در حالی که از خداوند راضی [باشید] و خداوند از شما راضی باشد.

و در فصل نهم «مناقب» خوارزمی (۱) مسنداً

از جابر بن عبدالله نقل نموده که گفت: خدمت رسول خدا بودیم، علی علیه السلام رو به ما آمد، حضرت فرمود:

«قد اتاکم اخی.»

یعنی رو به شما آمد برادر من (علی).

آن گاه ملتفت شد به سمت کعبه و دست علی را گرفت و فرمود:

«والذی نفسی بیده إن هذا وشیعته هم الفائزون يوم القیامه.»

[قسم] به آن خدایی که جان من در دست اوست این علی و شیعیان او رستگاران اند روز قیامت.

سپس فرمود: این علی اول از همه شما ایمان آورد و باوفاترین شماها می باشد به عهد خدا و عادل ترین شماهاست در میان رعیت و تقسیم کننده تر از همه شما

ص: ۲۷۲

---

۱- «عن جابر قال: کنا عند النبی صلی الله علیه وآله وأقبل علی بن ابی طالب علیه السلام فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: قد اتاکم اخی، ثم التفت إلى الكعبه فضربها بیده ثم قال: والذی نفسی بیده إن هذا وشیعته هم الفائزون يوم القیامه، ثم قال: إنّه أولکم ایماناً معی وأوفاکم بعهد الله تعالی وأقومکم بأمر الله وأعدلکم فی الرعیه وأقسمکم بالسویه وأعظمکم عند الله مزیه. قال: ونزلت فیهِ {إِنَّ الدِّینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ} قال: فكان أصحاب النبی صلی الله علیه وآله إذا أقبل علی علیه السلام قالوا: قد جاء خیر البریة». مناقب خوارزمی، ص ۱۱۱، ح ۱۲۰، فصل ۹. همچنین ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۷۱، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ حموی در فرائد السمطین، ۱/۱۵۶، ح ۱۱۸، سمط اول، باب ۳۱؛ و حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۴۶۷ - ۴۷۳، ح ۱۱۳۹ - ۱۱۴۸، ذیل آیه ۷ سوره بینه، این حدیث را با اسناد مختلف و با اختلاف کمی در بعضی از الفاظ نقل کرده اند.

بالسویه و مرتبه اش از همه شماها در نزد پروردگار بزرگ تر است. در همان وقت آیه مذکوره نازل گردید. از آن به بعد هرگاه علی در میان قومی ظاهر می شد اصحاب پیغمبر می گفتند: جاء خیر البریه؛ یعنی آمد بهترین مردم. و نیز ابن حجر در «صواعق»<sup>(۱)</sup>

و ابن اثیر در جلد سوم «نهایه»<sup>(۲)</sup>

همین خبر را در نزول آیه شریفه نقل نموده اند.

و نیز ابن حجر در باب ۱۱ «صواعق»<sup>(۳)</sup> از حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی - که از فحول فقهاء و علمای شما می باشد - نقل نموده که

ص: ۲۷۳

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۶۱، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۱، ابن حجر این حدیث را نقل کرده است: «اخرج الحافظ جمال الدین الزرنندی عن ابن عباس رضی الله عنهما أن هذه الآیه لما نزلت قال صلی الله علیه وآله لعلی: هو أنت وشیعتک، تأتي أنت وشیعتک یوم القیامه راضین مرضیین ویأتی عدوک غضاباً مقمحین، قال: ومن عدوی؟ قال: من تبرأ منک ولعنک». نکته قابل توجه این است که ابن حجر به دلیل تعصب و عنادی که با مذهب حقه شیعه دارد، پس از نقل این حدیث می گوید: فیه کذاب. در حالی که با مراجعه به سایر کتب معتبر اهل تسنن در می یابیم که بزرگانی همچون طبرانی، حاکم حسکانی، متقی هندی، ابن اثیر، ابن منظور، ابن صباغ مالکی، سمهودی و دیگران این حدیث را نقل کرده و هیچ گونه ایرادی نسبت به آن بیان نکرده اند که در جای خود به مدرک دقیق آن اشاره خواهیم کرد. به علاوه، اگر به نظر ابن حجر در طریق این حدیث، شخص کذاب وجود دارد، چرا نام او را بیان نکرده تا از جهت رجالی بررسی شود. پرواضح است که به صرف یک ادعا نمی شود حدیثی را که عده ای از بزرگان اهل تسنن آن را تکذیب نکرده اند، کذب دانست.

۲- النهایه، ابن اثیر، ۴/۱۰۶، ذیل لغت قمع این حدیث را نقل می کند: «فی حدیث علی قال له النبی صلی الله علیه وآله: ستقدم علی الله أنت وشیعتک راضین مرضیین ویقدم علیه عدوک غضاباً مقمحین». گرچه این حدیث و حدیثی که از صواعق نقل کردیم با آنچه مؤلف ادعا کرده در الفاظ متفاوت است، لکن از نظر معنی و مفهوم، مطلب مورد بحث را کاملاً اثبات می کند.

۳- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۶۱، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۱. ابن حجر حدیث را با اختلاف اندکی در الفاظ نقل کرده است.

چون آیه مذکوره نازل گردید، رسول اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«یا علی أنت وشیعتک خیر البریّه تاتی یوم القیامه أنت وشیعتک راضین مرضیین ویاتی عدوّک غضباً مقمحین. فقال: من عدوی؟ قال: من تبرأ منک ولعنک.»

یا علی تو و شیعیان تو خیر البریه هستید. می آید روز قیامت تو و شیعیان تو در حالتی که از خدا راضی [هستید] و خدا هم از شما راضی است و می آیند دشمنان تو خشمناک، دستهایشان به گردنشان بسته می باشد. پس امیرالمؤمنین عرض کرد: کیست دشمن من، فرمود: کسی که بیزاری می جوید از تو و لعن می نماید تو را.

و نیز علامه سمهودی در «جواهر العقدين» (۱) نقلاً از حافظ جمال الدین زرنندی مدنی و نور الدین علی بن محمد بن احمد مالکی مکی مشهور به ابن صباغ که از اکابر علماء و فحول فقهای شماس - در صفحه ۱۲۲ «فهل المهمه» (۲)

از ابن عباس نقل می نمایند که چون آیه مذکوره نازل شد، رسول اکرم

ص: ۲۷۴

۱- جواهر العقدين، سمهودی، ۲/۱۷۸، قسم ۲، فصل ۷.

۲- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۷۶، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه. همچنین حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۴۶۰، ح ۱۱۲۶، ذیل آیه ۷ سوره بینه؛ ابن اثیر در النهایه، ۴/۱۰۶، لغت قمح؛ و ابن منظور در شواهد التنزیل، ۲/۴۶۰، ح ۱۱۲۶، ذیل آیه ۷ سوره بینه؛ ابن اثیر در النهایه، ۴/۱۰۶، لغت قمح؛ و ابن منظور در لسان العرب، ۱۱/۲۹۸، لغت قمح، این حدیث را با اسناد مختلف نقل کرده اند. و نیز طبرانی در معجم الأوسط، ۴/۵۵۵، ح ۳۹۴۶، احادیث علی بن سعید رازی؛ و متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۵۶، ح ۳۶۴۸۳، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی، حدیث را این گونه نقل کرده اند: «عن عبد الله بن يحيى ان علياً أتى يوم البصره بذهب وفضه فقال: أبيضى وأصفرى غزى غزى اهل الشام غدا إذا ظهروا عليك فشقّ قوله ذلك على الناس، فذكر ذلك له فأذن في الناس فدخلوا عليه فقال: ان خليلي صلى الله عليه وسلم قال: يا علي انك ستقدم على الناس وشیعتک راضین مرضیین ویقوم علیک عدوّک غضباً مقمحین، ثم جمع علیّ یده إلى عنقه یربهم الاقماح.»

به علی علیه السلام فرمود:

«هو أنت وشيعتك تأتي يوم القيامة أنت وهم راضين مرضيين ويأتي اعداؤك غضباناً مقمحين.»

یعنی آن خیر البریه تو و شیعیان توهستید، می آید روز قیامت تو و آنها در حالی که از خداوند راضی هستید و خدا هم از شما راضی است و می آیند دشمنان تو خشمناک، [در حالی که] دستهایشان به گردنشان بسته می باشد.

و نیز میر سید علی همدانی شافعی که از موثقین علمای شماسست، در کتاب «مودة القربی»<sup>(۱)</sup>

و ابن حجر متعصب در «صواعق محرقة»<sup>(۲)</sup> از ام سلمه (ام

ص: ۲۷۵

---

۱- مودة القربی، سید علی همدانی، مودة ۹ (با استفاده از ینابیع المودة، قندوزی، ۲/۳۱۴، ح ۹۰۳، باب ۵۶). همدانی حدیث را به این لفظ نقل می کند: «عن فاطمه علیها السلام قال: إن أبي صلى الله عليه وآله نظر إلى عليّ وقال: هذا وشيعة في الجنة.»

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۶۱، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۱. حدیثی که ما در صواعق یافتیم، دارای ذیلی است که مطلب مورد نظر را اثبات نمی کند گرچه ممکن است آن ذیل، جزء حدیث نباشد، ولی با وجود احادیث صریح و صحیحی که نقل شد، مطلب مورد بحث کاملاً ثابت است و تمسک به این گونه احادیث ضرورت ندارد. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۲/۲۸۹، ترجمه شماره ۶۷۳۱، شرح حال عصام بن الحکم العکبری حدیث را به این لفظ آورده است: «... عن علی قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله أنت وشيعة في الجنة.» ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/۳۳۴، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را به این لفظ آورده است: «أبشر يا علي أنت وأصحابك في الجنة أبشر يا علي أنت وشيعة في الجنة...».



المؤمنين)، زوجه محترمه ی رسول اکرم نقل نموده اند که آن حضرت فرمود:

«یا علی أنت وأصحابک فی الجَنَّة، أنت وشیعتهک فی الجَنَّة.»

یا علی تو و اصحاب و شیعیان در بهشت می باشید.

و موفق بن احمد (اخطب الخطباء خوارزم) در فصل نوزدهم «مناقب»<sup>(۱)</sup>

مسنداً نقل می نماید از رسول اکرم صلی الله علیه وآله که به علی علیه السلام فرمودند:

«مثلک فی أمتی مثل المسیح عیسی بن مریم.»

یعنی مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم حضرت مسیح است که قوم او سه فرقه شدند؛ فرقه ای مؤمنین و آنها حواریون بودند و فرقه ای دشمنان او و آنها یهود بودند، فرقه ای غلات که درباره ی آن جناب غلو نمودند (یعنی او را خدا و شریک خدا قرار دادند) و امت من هم درباره تو سه فرقه می شوند: «فرقه شیعتک وهم المؤمنون»؛ یعنی فرقه ای شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین اند؛ و فرقه ای دشمنان تو هستند و آنها ناکثین و شکنندگان عهد و بیعت تو می باشند، و فرقه ای غلو کنندگان درباره تو می باشند و آنها جاهلین و گمراهان اند.

«فأنت یا علی وشیعتهک فی الجَنَّة ومحبو شیعتک فی الجَنَّة وعدوک والغالی فیک فی النار.»

یعنی تو یا علی و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو در بهشت خواهید بود

ص: ۲۷۶

---

۱- «عن علی بن الحسین عن أبیه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: یا علی مثلک فی أمتی فی أمتی مثل المسیح عیسی بن مریم افترق قومه ثلاث فرق؛ فرقه مؤمنون وهم الحواریون وفرقه عادوه وهم اليهود وفرقه غلوا فیه فخرجوا عن الايمان وان امتی ستفترق فیک ثلاث فرق؛ فرقه شیعتک وهم المؤمنون وفرقه أعداؤک وهم الناکثون وفرقه غلوا فیک وهم الجاحدون السابقون. فأنت یا علی وشیعتهک فی الجَنَّة ومحبوا شیعتک فی الجَنَّة وعدوک والغالی فیک فی النار.» مناقب خوارزمی، ص ۳۱۷، ح ۳۱۸، فصل ۱۹.

و دشمنان و غلوکنندگان درباره تو در آتش جهنم اند.

«در این موقع صدای مؤذن اعلان نماز عشاء داد. آقایان برخاستند برای نماز. پس از فراغت از نماز و اشتغال به خوردن چای، جناب آقای سید عبدالحی که برای ادای نماز جماعت به مسجد رفته بودند مراجعت نمودند. فرمودند: چون منزل نزدیک بود، این چند جلد کتاب را با خود آوردم و اینها تفسیر سیوطی و «مودّة القربی» و «مسند» امام احمد بن حنبل و «مناقب» خوارزمی است - که تا شب آخر جلسات این کتاب ها نزد داعی ماند - . کتابها را باز نموده، همان احادیث قرائت شد، به علاوه چند حدیث دیگر مؤید همین مطلب. آقایان رنگ به رنگ می شدند، مخصوصاً متوجه بودم که در پیش اتباع خودشان خجالت می کشیدند.»

آن گاه در «مودّة القربی» حدیث فوق را خواندند. به علاوه این دو حدیث هم پیش آمدقرائت نمودند که روایت می نماید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«یا علی ستقدم علی الله أنت و شیعتک راضین مرضیین و یقدم علیه عدوّک غضباً مقمحين.»<sup>(۱)</sup>

یا علی زود است تو و شیعیانت بر خدا وارد می شوید در صورتی که از خدا راضی [هستید] و خدا از شما راضی است و دشمنانت بر خدا خشمناک وارد می شوند در حالتی که دستشان بر گردنشان بسته می باشد.

داعی: این بود مختصری از دلایل محکمه مؤید به کتاب الله مجید و اخبار

ص: ۲۷۷

---

۱- المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۴، ص ۱۸۷؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۵۶، فضائل علی رضی الله عنه، ح ۳۶۴۸۳؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن من علی علیه السلام، ابن مردویه، ص ۱۸۷، فصل ۱۸، ح ۲۵۵. (محقق)

معتبره مندرجه ی در کتب اکابر علمای خودتان. گذشته از اخباری که در تمامی کتب و تفاسیر علمای شیعه نقل گردیده که اگر بخواهم تا صبح برای شما از حفظ و از روی همین کتاب هایی که در برابر شماست اثبات مرام نمایم، به حول و قوه ی پروردگار قادرم، ولی گمان می کنم برای نمونه و رفع اشتباه به همین مقدار نقل روایات کافی باشد که آقایان بعدها تفوه به جملات بی سر و ته معاندین نمایند و با پیروی از مجعولات خوارج و نواصب و امویها امر را بر عوام بی خبر مشتبه نکنید که واضح لفظ شیعه عبدالله بن سباء یهودی ملعون بوده است.

آقایان محترم! ما شیعیان، یهودی نیستیم، بلکه محمدی هستیم و واضح لفظ شیعه هم بر پیروان علی علیه السلام، عبدالله بن سباء ملعون نبوده، بلکه شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله بوده و عبدالله را هم مردی منافق و ملعون می دانیم و تبعیت از هیچ فرد و جمعی هم بدون دلیل و برهان نمی نمایم.

از زمان عثمان به بعد - بنا به گفته شما - لفظ شیعه را بر پیروان علی اطلاق نمودند، بلکه در زمان خود پیغمبر صحابه ی خاص آن حضرت را شیعه می خواندند، چنانچه

حافظ ابو خاتم رازی در کتاب «الزینة»<sup>(۱)</sup> که در تفسیر الفاظ متداوله میان ارباب علوم نوشته، می نویسد:

اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله به وجود آمد نام شیعه بوده

ص: ۲۷۸

---

۱- «يقال: ان الشيعة لقب لقوم كانوا قد ألفوا امير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله وعرفوا به، مثل سلمان الفارسی وأبي ذر الغفاری والمقداد بن الاسود و عمار بن ياسر و غيرهم... كان يقال لهم شيعة علي و اصحاب علي...». الزينة، ابي حاتم رازی، ص ۲۵۹، ذکر القاب الفرق في الاسلام، معنى الشيعة.

است که چهار تن از صحابه دارای این لقب بودند: «۱- ابوذر غفاری ۲- سلمان فارسی ۳- مقداد ابن اسود کندی ۴- عمار بن یاسر.»

آقایان فکر کنید چگونه ممکن است زمان پیغمبر چهار نفر از صحابه خاص، بلکه محبوب خدا و پیغمبر را به لقب شیعه بخوانند و پیغمبر بدانند که این کلمه بدعت است و آنها را منع نماید؟

پس معلوم می شود که آنها از خود پیغمبر شنیده بودند که شیعیان علی علیه السلام اهل نجات اند، لذا افتخار به این سمت می نمودند، تا آنجایی که برملا، آنها را شیعه می خواندند.

### مقام سلمان و ابوذر و مقداد و عمار

از این بیان گذشته، شما عمل اصحاب پیغمبر را حجت می دانید و حدیثی از آن حضرت نقل می نمایید که فرمود:

«إن أصحابی کالتجموع بأیهم اقتدیتم اهتدیتم.»

به درستی که اصحاب من مانند ستارگان اند، به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت می شوید.

مگر ابو الفداء در «تاریخ» خود (۱) نوشته

که این چهار نفر از جمله اصحاب

ص: ۲۷۹

---

۱- «فبايع عمر ابابكر و انثال الناس عليه يبايعونه في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة احدى عشرة خلا جماعه من بنى هاشم والزبير وعته بن أبى لهب و خالد بن سعيد بن العاص والمقداد بن عمرو و سلمان الفارسی و ابى ذر و عمار بن ياسر و البراء بن عاؤب و أبى بن كعب و مالوا مع على بن أبى طالب». المختصر فى اخبار البشر، اسماعيل بن محمود (معروف به تاريخ ابو الفداء)، ۱/۱۵۶، خلافة ابى بكر.

پیغمبر بودند که روز سقیفه ی بنی ساعده به همراهی علی از بیعت ابی بکر خودداری نمودند؛ پس چرا عمل آنها و سرپیچی از بیعت را حجت نمی دانید؟ با اینکه علمای خودتان نوشته اند آنها محبوب خدا و پیغمبر بودند و ما هم پیرو آنها می باشیم که آنها پیرو علی علیه السلام بودند. پس به حکم حدیث منقوله ی خودتان ما راه هدایت را به دست آورده ایم.

با اجازه آقایان به مقتضای وقت چند خبر برای شما نقل می نمایم:

حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۱۷۲ جلد اول «حلیة الاولیاء»<sup>(۱)</sup> و ابن حجر مکی در حدیث پنجم از چهل حدیثی که در «صواعق محرقة»<sup>(۲)</sup> در فضایل علی علیه السلام آورده، از ترمذی و حاکم از بریده نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

ص: ۲۸۰

۱- حلیة الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۱۷۲، ترجمه شماره ۲۸، شرح حال مقداد بن أسود. ابو نعیم حدیث را به این لفظ بیان کرده است: «عن عبدالله بن بریده عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الله تعالى يحب اربعة واخبرني انه يحبهم، وانك يا عليّ منهم والمقداد وابوذر وسلمان».

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۲، باب ۹، فصل ۲، الحدیث الخامس. ابن حجر حدیث را به این لفظ بیان کرده است: «عن بریده قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الله أمرني بحب اربعة واخبرني انه يحبهم، قيل يا رسول الله سمهم لنا قال: عليّ منهم يقول ذلك ثلاثاً وابوذر والمقداد وسلمان». همچنین ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۴۱۰، شرح حال مقداد، همین حدیث را نقل کرده است. و نیز احمد بن حنبل در مسند، ۵/۳۵۶، مسند بریده، حدیث را به این عبارت نقل کرده است: «عن ابن بریده عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وآله قال: أمرني الله عزّوجلّ بحب اربعة من اصحابي أرى شريكا قال وأخبرني انه يحبهم، عليّ منهم وابوذر وسلمان والمقداد الكندي». و ابن ماجه در سنن، ۱/۵۳، ح ۱۴۹، مقدمه، باب فی فضائل اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، فضل سلمان وابوذر ومقداد، این حدیث را به این لفظ بیان کرده است: «عن ابن بریده عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الله أمرني بحب اربعة من أصحابي وأخبرني انه يحبهم، قال: قلنا من هم يا رسول الله وكلنا نحب أن نكون منهم فقال: ألا ان علياً منهم، ثم سكت ثم قال: أما ان علياً منهم ثم سكت».

«ان الله أمرني بحب أربعه وأخبرني انه يحبهم».

یعنی: خداوند مرا امر فرموده به دوستی چهار نفر و مرا خبر داده که آنها را دوست می دارد.

عرض کردند: یا رسول الله آن چهار نفر کیان اند؟ فرمود: علی ابن ابی طالب و ابوذر و مقداد و سلمان. (۱)

و ابن حجر (۲)

در حدیث ۳۹ از ترمذی و حاکم (۳) از انس بن مالک نقل نموده که آن حضرت فرمود:

«الجنة تشتاق إلى ثلاثة: علي وعماروسلمان».

یعنی: بهشت اشتیاق دارد به سوی سه نفر و آن سه نفر علی و عمار و سلمان اند.

آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول خدا که محبوب خدا و پیغمبر و اهل بهشت اند سند نیست و حجیت ندارد که مورد قبول مسلمانان باشد و به آنها ترتیب اثر بدهند؟ آیا خجالت آور نیست که اصحاب در نظر شما همان عده ای باشند که موافقت با بازی سقیفه نمودند و بقیه صحابه پاک رسول الله صلی الله علیه و آله که

ص: ۲۸۱

---

۱- ترمذی این روایت را در ج ۵، ص ۳۹۹، ح ۳۸۰۲، باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل کرده است. (محقق)

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۵، باب ۹، فصل ۲، الحدیث التاسع والثلاثون.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۸، ح ۴۶۶۶، کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب علی علیه السلام، ذکر اسلام امیر المؤمنین. و نیز ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۹۹۴، ح ۳۸۰۶، کتاب المناقب، باب مناقب سلمان؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۲۱/۴۰۹، ترجمه شماره ۲۵۹۹، شرح حال سلمان فارسی؛ و ابن اثیر در أسد الغابه، ۲/۳۳۱، شرح حال سلمان فارسی، همین حدیث را با اختلاف اندکی در الفاظ نقل کرده اند.

مخالفت با مرام اهل سقیفه نمودند از درجه اعتبار ساقط و بی اثر باشند؟ پس خوب بود حدیثی را که نقل نمودید به طور اطلاق نمی گفتید، بلکه می گفتید انّ بعض اصحابی کالنجوم، تا گرفتار این محذور نشوید و ما را از دایره ی هدایت خارج ننمایید.

### علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء و دیالمه و غازان خان و شاه خدابنده

و اما اینکه فرمودید: «مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و ایرانیان مجوس از روی سیاست برای فرار از سلطه و سلطنت اعراب پذیرفته اند»، بی لطفی نمودید و بدون توجه و تعمق تبعاً للاسلاف بیان فرمودید، برای آنکه قبلاً ثابت نمودیم که شیعه مذهبی است اسلامی و طریقه ای است که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به امر خدا پیش پای امت گذارده و ما حسب الامر آن حضرت پیروی از علی امیرالمؤمنین و آل طاهرینش سلام الله علیهم اجمعین می نماییم و خود را هم - به امید حق، مطابق دستوراتی که به ما داده اند و عمل می نماییم - ناجی می دانیم.

بلکه آن کسانی که بدون کوچک ترین دستور رسول الله صلی الله علیه و آله، اساس سقیفه را تشکیل دادند سیاسی بودند، نه پیروان عترت طاهره به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله، چه آنکه برای پیروی از عترت و اهل بیت رسالت از آن حضرت دستور رسیده و در کتاب های معتبر شما بسیار وارد است، ولی راجع به سقیفه و پیروی از اهل سقیفه به عنوان خلیفه تراشی ابداً دستوری صادر نگردیده است.

و اما در جهت توجه ایرانیان به مقام ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرینش، آقایان اهل تسنن از روی عناد و تعصب و یا روی عادت خلفاً عن

سلف بدون تعمق و تحقیق قضاوت نموده اند، و همچنین نویسندگان دیگر که در اثر معاشرت با اهل تسنن و سیر در کتب آنها به اشتباه رفته و به مثل معروف تنها به قاضی رفتند و خوشحال برگشتند، گمان نموده اند که ایرانیان از روی سیاست، مذهب حق تشیع را اختیار نموده اند!

واقعاً نخواستند و یا نتوانسته اند بخواهند که تعمق نمایند و از عادت و تعصب بر کنار شوند و *علیه العلیل* توجه ایرانیان و علاقه مندی آنها را به امیرالمؤمنین و اهل بیت آن حضرت پیدا نمایند. و اگر مختصری دقت و تأمل و تعمق می نمودند، زود به حقیقت می رسیدند و می فهمیدند که هر فردی یا قومی اگر عملی را روی سیاست انجام دهند موقت است و بعد از گرفتن نتیجه و رسیدن به هدف و مقصد خود، از همان راهی که آمده اند برمی گردند، نه آنکه هزار سال بر این عقیده ی حقه، ثابت مانده و در این راه جانبازی ها نموده، تا پرچم تشیع را با خون خود حفظ و افتخار به کلمه علی ولی الله - بعد از لا اله الا الله محمد رسول الله - بنمایند.

اینک با اجازه آقایان برای روشن شدن تاریخ با مختصر اشاره ای به اقتضای وقت، *علیه العلیل* علاقه مندی ایرانیان را در میان ارباب ملل به آن حضرت و اهل بیت طاهرینش به عرض می رسانم، تا بدانید که آنها روی سیاست، اظهار تشیع نمودند، بلکه از روی حقیقت و برهان و علاقه مندی قلبی مذهب حق تشیع را اختیار نمودند.



اولاً: هوش و ذکاوت ایرانیان (۱) ایجاب می کند که هرگاه جهل و عادت و تعصب مانع آنها نگردد، حق و حقیقت را زود درک نموده و به جان و دل بپذیرند. چنانچه بعد از فتح ایران به دست اعراب مسلمین، با آزادی کاملی که مسلمانان به آنها داده بودند و اجبار و اکراهی هم در قبول دین مقدس اسلام نداشتند، همین که در اثر معاشرت با مسلمانان و کنجکاوی های دقیق، پی به حقیقت اسلام بردند، دین آتش پرستی و مجوسیت چندین هزار ساله را باطل تشخیص داده و با یک دنیا شوق و میل و علاقه قلبی، از عقیده ی به دو مبدأ «اهریمن» و «یزدان» روی گردانده و دین توحیدی اسلام را اختیار نمودند.

و همچنین وقتی دلایل مثبتی حقایق را در مذهب تشیع، یعنی پیروی از علی علیه السلام دیدند، روی خرد و دانش تبعیت و پیروی نمودند، و برخلاف فرموده ی شما و بسیاری از نویسندگان بی فکر شما، توجه ایرانیان به مقام ولایت و علاقه مندی آنها به امیرالمؤمنین در زمان خلافت هارون و مأمون نبوده، بلکه از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله این عقد موذت در دل ایرانیان ریشه دوانید؛ چه آنکه هر ایرانی وقتی به مدینه می آمد و مسلمان می شد، روی هوش و ذکاوت خاصه ایرانیت، حق و حقیقت را در علی علیه السلام می دید؛ لذا به جبل متین و ریسمان محکم

ص: ۲۸۴

---

۱- احمد بن حنبل در کتاب مسند ج ۲، ص ۴۲۰ و ۴۲۲ و ۴۶۹ مسند ابی عریره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «لو كان العلم بالثريا لتناوله أناس من ابناء الفارس» و به همین مضمون در صفحه ۲۹۶ و ۲۹۷ نقل شده و نیز با تعبیر دیگر نیز به خارج علم، ایمان؟؟ که در کتاب سنن ترمذی نقل شده است ج ۵، ص ۶۰ ح ۳۳۱۴۶، تفسیر سوره محمد و نیز در ج ۵، ص ۸۶ ح ۳۳۶۴ ذیل سوره جمعه و نیز ج ۵، ص ۳۸۲ و ۳۸۳ باب فی فصل عجم ذکر نشده است و نیز در کتب دیگر آنان نیز ذیل سوره جمعه و سوره محمد و فضل عجم، ذکر شده است. (محقق)

ولایت آن حضرت به امر و راهنمایی رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنگ می زد.

سر سلسله ی آنها سلمان فارسی بوده که واجد جمیع درجات و مراتب ایمان گردید، تا آنجا که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله - بنابر آنچه علمای فریقین نوشته اند - درباره او فرمود:

«سلمان منا اهل البیت» (۱).

سلمان از ما اهل بیت است.

از همان اوان معروف شد به سلمان محمدی و این سلمان از شیعیان خالص و علاقه مند به ولایت آن حضرت و از مخالفین جدی سقیفه بود که پیروی از او به حکم حدیث منقوله در کتب شما طریق هدایت است.

از جهت آنکه آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله را درباره آن حضرت شنیده بود و به عین یقین فهمیده بود که اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است؛ زیرا که مکرر از رسول اکرم می شنید که می فرمود:

«من اطاع علیاً فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن خالف علیاً فقد خالفنی ومن خالفنی فقد خالف الله» (۲).

ص: ۲۸۵

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۵۹۸، کتاب معرفه الصحابه، ذکر سلمان الفارسی رضی الله عنه؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۶، ص ۲۱۲، ۲۱۳، سلمان فارسی، در این کتاب در مناسبت حدیث مؤاخاه و نیز در مناسبت جریان جنگ خندق این فضیلت از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جناب سلمان نقل شده است. (محقق)

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۷، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی رضی الله عنه، ذکر اسلام امیرالمؤمنین. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۱۴، ح ۳۲۹۷۳، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی رضی الله عنه، حدیث را این طور نقل می کنند: «عن ابی ذر قال: قال رسول الله: من أطاعنی فقد أطاع الله عزوجل ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاع علیاً فقد أطاعنی ومن عصی علیاً فقد عصانی». ابن عساکر نیز در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۷۰، ترجمه شماره ۴۹۳۳ شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن یعلی بن مره الثقفی قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من أطاع علیاً فقد أطاعنی ومن عصی علیاً فقد عصانی ومن عصی الله ومن أحب علیاً فقد أحبنی ومن أحب الله ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض الله. لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا کافر أو منافق».

کسی که علی را اطاعت نماید مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده و کسی که علی را مخالفت نماید مرا مخالفت نموده و کسی که مرا مخالفت نماید خدا را مخالفت نموده.

و نیز هر ایرانی که به مدینه رفته و مسلمان گردیده، چه در زمان پیغمبر و چه در ازمنه ی بعدیه، در اطاعت و سلک آن حضرت وارد می شد.

به همین جهت خلیفه ی ثانی سخت عصبانی گردیده، برای آنها محدودیت هایی قائل شد! که همان محدودیتها و فشارها تولید کینه و عداوت در دل آنها نموده و بسیار متأثر شدند که چرا خلیفه بر خلاف دستورات و سیره ی رسول الله آنها را طرد و از حقوق اسلامی منع نموده!

و علاوه بر اینها آن چیزی که بیش از همه، ایرانیان را به مقام مقدس علی علیه السّلام و عترت طاهره ی آن حضرت متوجه نمود که در اطراف آن حضرت تحقیقات کامله نموده و محبتش در دل آنها قرار گرفت، طرفداری کاملی بود که امیرالمؤمنین علی علیه السّلام از شاهزادگان اسیر ایرانی نمود؛ چه آنکه وقتی اسرای مداین (تیسفون) را به مدینه وارد نمودند، خلیفه ثانی امر کرد تمام زنهای اسیر را به کنیزی به مسلمانان

بدهند. امیرالمؤمنین منع نموده و فرمود: شاهزادگان مستثنی و محترم اند. دو دختر یزدجرد شاهنشاه ایران، میان اسرا هستند، نتوان آنها را به کنیزی داد.

خلیفه گفت: پس چه باید کرد.

آن حضرت فرمودند: امر کن برخیزند و هر فردی از مسلمانان را طالب شدند آزادانه به شوهری بپذیرند. فلذا به دستور آن حضرت برخاستند، در میان صحابه نظر کردند. شاه زنان محمد بن ابی بکر را (که تربیت شده و ربیب آن حضرت بود) و شهربانو حضرت امام حسین سبط رسول الله را انتخاب نمودند و به عقد شرعی به خانه آنها رفتند که از شاه زنان، خداوند فرزندی به محمد داد (قاسم فقیه)، پدر ام فروه، مادر امام ششم صادق آل محمد سلام الله علیها. و از شهربانو، امام چهارم زین العابدین علی علیه السلام متولد گردیدند. (۱)

وقتی این خبر و طرفداری آن حضرت از شاهزادگان ایرانی به ایرانیان رسید، علاقه مخصوصی به آن حضرت پیدا نمودند. همین مطلب و علاقه مندی به آن حضرت سبب شد که در اطراف آن حضرت تحقیقات عمیقانه نمایند. مخصوصاً بعد از فتح ایران به دست مسلمانان و تماسی که با آنها پیدا نمودند، به دلایل حقه بر ولایت و امامت و خلافت بلافصل آن حضرت پی بردند و قلباً توجه کامل حاصل نموده و همین که مانع برطرف و مقتضی موجود شد، عقاید و علاقه ی قلبی خود را علنی و مذهب خود را ظاهر نمودند.

ص: ۲۸۷

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۱۵۱، باب ۶۵، قندوزی به نقل از کتاب فصل الخطاب خواجه پارسای بخاری، این جریان را در عصر خلیفه سوم دانسته، به اختصار نقل می کند. - الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی، ج ۲، ص ۲۶ و ۸۲۵، توضیح حول کلمه «الموالی». (محقق)

پس این ظهور عقیده و آزادی مذهب، ربطی به زمان خلافت هارون و مأمون و یا دوره سلطنت صفویه - چنانچه فرمودید - نداشته، بلکه از هفتصد سال قبل از ظهور سلطنت صفویه، مذهب حق تشیع در ایران جلوه گر گردید؛ (یعنی در قرن چهارم هجری) که زمام امور در ایران به دیالمه آل بویه واگذار شد، پرده از روی این حقیقت برداشته و ایرانیان آزادی کامل پیدا نموده، بی پرده اظهار علاقه نمودند و مکنونات قلبیه ی خود را ظاهر ساختند. (۱)

### ظهور تشیع در دوره ی مغول ها

تا در سال ۶۹۴ هجری که سلطنت ایران به غازان خان مغول که (نام اسلامی او محمود بود) رسید، چون توجه خاصی به اهل بیت طهارت علیه السلام پیدا نموده، مذهب حق تشیع ظاهرتر گردید و بعد از وفات او در سال ۷۰۷ که سلطنت به الجایتو (محمد شاه خدابنده) برادر غازان خان رسید، بنابر آنچه حافظ و عالم و مورخ شافعی همدانی در تاریخ خود آورده است.

### مناظره ی علامه حلی با قاضی القضاة

در اثر مباحثات و مناظراتی که در حضور شخص پادشاه در دربار شاهنشاهی بین جمال المله والدين علامه کبير حسن بن يوسف بن علی بن مطهر حلی که از نوابغ دهر و مفاخر علمای شیعه در آن عصر بوده است، با خواجه نظام الدین عبدالملک مراغی قاضی القضاة شافعی که افضل و اعلم علمای اهل تسنن در آن

ص: ۲۸۸

---

۱- مطالب صفحه ۶۳ با عنوان آل بویه و پاورقی های آن ترجمه و اینجا آورده شود و مطالب تشیع در قرن چهارم که توسط آقای زارع نوشته شده به اینجا برای نشان دادن دولت های شیعه آورده شود.

زمان بوده، واقع گردید. و در آن محضر، مبحث امامت مورد گفت و گو قرار گرفت و جناب علامه با دلایل ساطعه و براهین قاطعه اثبات امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابطال دعوی دیگران را به وجهی ظاهر نموده که راه تشکیک برای احدی از حاضران نماند، تا جایی که خواجه نظام الدین گفت:

«ادله جناب علامه بسیار ظاهر و قوی است، ولی چون گذشتگان ما راهی را رفته اند، ما هم باید برای اسکات عوام و جلوگیری از تفرقه کلمه اسلام آن راه را برویم و پرده دری ننماییم.»

در آن میانه، چون شاهنشاه تعصبی نداشت و با گوش عقلانی دلایل طرفین را استماع می نمود، بعد از خاتمه مباحثات، حقیقت تشیع بر او ظاهر و هویدا گردید. لذا مذهب حق امامیه را اختیار و اعلان آزادی مذهب شیعه

را به تمام بلاد ایران صادر نمود. و از همان مجلس به تمام حکام و فرمانداران ولایات اعلام نمود که در تمام مساجد و مجامع، خطبه به نام امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بخوانند و امر داد روی دنانیر مسکوکه، کلمه طیبه «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله» را در سه سطر متوازی نقش کردند. (۱)

و جناب علامه حلی را که از حله برای حل مسئله محلل احضار نموده بود - و به همین جهت در آن مجلس باب مناظره باز و حقیقت تشیع ظاهر گردید - در نزد خود نگاه داشت و برای او مدرسه سیاره تهیه کرد و طلاب علوم اطراف آن جناب را گرفتند.

ص: ۲۸۹

---

۱- عکس سکه ها در کتاب دارالکتب الاسلامیه ص ۱۶۶ آمده در پاورقی آورده شود.

در اثر تبلیغات بسیار که بی پرده، علنی و برملا حقایق را بیان می نمودند، بی خبران هم پی به حقیقت طریقه ی حقه ی امامیه برده، خورشید درخشنده ولایت از زیر ابر تقيه بیرون آمد.

از همان زمان، مذهب حق تشیع خورشیدوار از زیر ابر جهل و نادانی ظاهر و هویدا گردید. و تقریباً بعد از هفتصد سال به تقویت سلاطین با اقتدار صفویه و تبلیغات کامله آن زمان، ابرهای تیره و تار به کلی پراکنده و خورشید ولایت و امامت، جهان تاب شد.

پس اگر روزی ایرانیان، مجوسی و معتقد به دو مبدأ «یزدان» و «اهریمن» بودند، لکن به محض آنکه دلایل و براهین منطقی اسلامیان را شنیدند، به جان و دل پذیرفتند و الی الحال با صمیمیت کامله بر عقیده اسلامی خود ثابت اند.

و اگر افرادی در میان ایرانیان پیدا شوند که مجوسی بوده یا پایبند به جایی نباشند یا در سلسله غلات وارد شده و علی علیه السلام را از مقام خودش ترقی داده و در مرتبه الوهیت وارد کنند و او را خالق و رازق عباد بدانند، یا معتقد به حلول و اتحاد و وحدت وجود باشند، ربطی به اصل جامع و جمعیت ایرانیان پاک دل ندارد.

در هر قوم و ملتی این نوع مردمان بی علاقه یا بی فکر و خرد پیدا می شوند، ولی اکثریت ملت نجیب و دانشمند ایرانی، دارای عقیده و ایمان ثابت به وحدانیت حق تعالی جلّت عظمته و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و پیروان امیرالمؤمنین و یازده فرزندان آن حضرت حسب الامر رسول الله صلی الله علیه و آله می باشند.

حافظ: عجب است از جناب عالی حجازی مکی و مدنی! برای ایامی چند که در ایران توقف نمودید، آن قدر طرفداری از ایرانیان می نمایید و آنها را پیرو علی

کرم الله وجهه می دانید، در حالتی که علی خود بنده و مطیع و فرمانبردار پروردگار متعال بوده، ولی شیعیان ایرانی همگی علی را خدا می دانند و از خدا جدا نمی دانند و در اشعار خود علی را نازل منزله ی حق، بلکه عین حق می دانند؛ چنانچه در دیوانها و دفترچه های آنها این نوع کفریات ظاهر است.

مگر نه این قبیل اشعار از عرفای شیعه ایرانی وارد است که از قول علی کرم الله وجهه می گویند - و قطعاً علی از چنین عقیده ای بیزار است - :

من طلسم غیب و کنز لاستم

چون به کنز لاسی لاستم

یعنی از الله ولا بالاستم

نقطه ام با را به با گویاستم

کز مغز تار است پندارت کنند

مظهر کل عجایب کیست من

مظهر سرّ غرایب کیست من

صاحب عون نوائب کیست من

در حقیقت ذات واجب کیست من

دیگری گفته:

در مذهب عارفان آگاه (گمراه)

الله علی است الله

داعی: عجب از شماست که بدون تحقیق، تمام شیعیان ایرانی را غالی و علی پرست می دانید و به همین کلمات امر را بر برادران سنی بی خبر ما مشتبه می کنید! برادر کشی را باب می نمایید که در افغانستان و هندوستان و ازبکستان و تاجیکستان و غیره به قدری از مسلمانان شیعه را کشتند که خونها جاری نمودند!

مسلمانان ازبکستان و ترکستان در اثر تحریکات علمای خود که می گفتند: شیعیان علی پرست و مشرک و کافر هستند و قتلشان واجب است، آن همه خون ها از مسلمانان ایرانی ریختند که اوراق تاریخ را لکه دار نمودند.



عوام بیچاره اهل تسنن به رهبری امثال شما آقایان علماء با نظر کینه، بلکه کفر

ص: ۲۹۱

و شرک و ارتداد به مسلمانان ایرانی می نگرند.

در ازمنه سالفه ترکمن ها در راه خراسان سر راه قوافل ایرانی را می گرفتند و به قتل و غارت مشغول شده و می گفتند هر کس هفت نفر رافضی (شیعه) را بکشد بهشت بر او واجب می شود!

قطع بدانید که مسئولیت این اعمال و قتل عامها بر عهده ی امثال شما آقایان است که به گوش آنها می رسانید شیعیان علی پرست و مشرک و کافرند، سنی های عوام بی خبر خوش باور هم قبول می کنند، فلذا به قصد ثواب پیرامون چنین اعمالی می گردند.

### اسلام تفاخرات نژادی را از بین برد

اولاً: جواب جمله ی اولتان را عرض کنم تا به اصل مطلب برسیم. اینکه فرمودید: داعی حجازی مکی مدنی چرا طرفداری از برادران ایرانی می نمایم. بدیهی است افتخار داعی به این است که مکی و مدنی و محمدی هستم، ولی تعصب نژادی هم که از آثار جهل و نادانی است، در داعی راه ندارد؛ برای آنکه جد بزرگوارم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با آنکه حفظ قومیت و وطنیت هر ملتی را ملحوظ داشته و با جمله ی «حَبِّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيْمَانِ» هر قوم و ملتی را به وطن دوستی امر فرموده است. یکی از قدمهای بزرگی که برای اتحاد بشر و رفع هر نوع خیالات واهی از افراد آدمیان برداشت، آن بود که تفاخرات نژادی و تعصبات جاهلانه را به کلی از بین برد و با یک ندای بلند و رسا عالمیان را متوجه به فرموده ی خود نمود که:

«لا فخر للعرب علی العجم ولا للعجم علی العرب ولا للابيض علی الاسود

ص: ۲۹۲

عرب را فخر و مباحاتی بر عجم و عجم را فخری بر عرب و سفید را بر سیاه و سیاه را بر سفید فخر و مباحاتی نیست مگر به علم و تقوا.

و نیز برای آنکه امر بر مردمان عالم و متقی مشتبه نگردد که از فرموده ی آن حضرت اتخاذ سند کنند و از تواضع و فروتنی بر کنار روند و اظهار کبر و منیت بر دیگران کنند، فرمود:

«انا من العرب ولا فخر وانا سید ولد آدم ولا فخر» (۲)

من از عرب و سید و آقای اولاد آدمم و به آن فخر نمی نمایم.

ما حصل معنی آنکه من با اینکه خود، عرب و آقای اولاد آدمم، به این نژاد و مقام بر سایرین فخر و مباحاتی ندارم، فقط فخریه ی پیغمبران به این بود که بنده ی مطیع پروردگارانند.

در مقام مناجات عرض می کرد: «کفی بی فخراً أن اکون لك عبداً» (۳) یعنی:

ص: ۲۹۳

۱- شیخ مفید در کتاب «الاختصاص» خود در باب فضل سلمان فارسی رضی الله عنه ص ۳۴۱، از رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از اینکه عمر به بالا نشستن سلمان فارسی در میان اعراب اعتراض داشت چنین فرمودند: «... لا فضل للعربی علی العجمی ولا للأحمر علی الاسود الا بالتقوی، سلمان بحر لا یندف وکنز لا ینفد، سلمان منا اهل البيت و... در مسند احمد ج ۵ ص ۴۱۱ چنین نقل کرده: یا ایها الناس الا- ان ربکم واحد وان اباکم واحد الا لافضل لعربی علی أعجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لأحمر علی الاسود ولا اسود علی احمر الا بالتقوی». (محقق)

۲- احمد بن حنبل در کتاب مسند، ج ۳، ص ۳، مسند ابی سعید خدری از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند: «أنا سید ولد آدم یوم القیامه ولا فخر وانا اول من تشق عنه الأرض یوم القیامه ولا فخر، وأنا اول شافع یوم القیامه ولا فخر». (محقق)

۳- در کتاب خصال شیخ صدوق (ص ۴۲۰) در مناجات امیرالمؤمنین نقل کرده که آن حضرت این چنین مناجات می کردند: «الهی کفی لی عزاً أن اکون لك عبداً وکفی بی فخرا ان تکون لی رباً».

کفایت است مرا فخر و مباهاتی که بنده ی چون تو پروردگاری هستم.

خداوند متعال که در آیه ۱۳ سوره ی ۴۹ (حجرات) می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ).

«ای مردم، ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم و شعبه ها و فرق مختلفه گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید - و بدانید که اصل و نسب و نژاد مایه افتخار نیست - ، بلکه بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما هستند.»

فضل و شرف و کرامت را در تقوا قرار داده.

و نیز در آیه ۱۰ همین سوره فرموده است:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ).

«جز این نیست که مؤمنان همه برادر یکدیگرند؛ پس همیشه بین برادران ایمانی خود - چون نزاعی شود - صلح دهید.»

آسیایی و افریقایی، اروپایی و امریکایی از نژاد سفید و سیاه و سرخ و زرد، شهرستانی و کوهستانی، همگی در تحت لوای اسلام و کلمه ی طیبه لا اله الا الله، محمد رسول الله با هم برادرند و هیچ فخر و مباهاتی به یکدیگر ندارند.

عملاً هم قائد عظیم الشأن اسلام، خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نشان داد سلمان فارسی را از عجم و صهیب رومی را از روم و بلال سیاه را از حبشه در آغوش محبت پذیرفت، ولی ابولهب شریف النسب، عم خود را که از بهترین نژاد عرب بود، از خود دور نمود (خداوند) یک سوره در مذمت او نازل کرد و صریحاً فرمود:

(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ).

«بریده باد دو دست ابولهب؛ (که در پی آزار رسول خدا بود).» (۱)

### تمام فساد و جنگ ها روی تفاخرات نژادی می باشد

تمام فتنه و فسادها و جنگ و جدال های بشر روی همین تفاخرات نژادی و تعصبات جاهلانه است.

آلمان ها می گویند: «نژاد آریین و جرمن بالای همه است.» ژاپنیها می گویند: «حق سیادت از آن نژاد زرد است.» اروپایی ها می گویند: «سفیدها آقا و بزرگ بر همه هستند.» هنوز در ممالک متمدنه امریکا، سیاهها از حقوق اجتماعی محروم اند، حتی حق دخول در کافه و سینما و مهمانخانه های سفیدپوست ها را ندارند، حتی سیاه پوست نصرانی حق ورود در کلیسای سفیدپوستان را ندارد.

عجبا در معبد هم حق ندارند با هم مساوی نشینند. فضلا و دانشمندان سیاه پوست در مجامع دانشمندان سفیدپوست اگر رفتند، باید در صف نعال (۲)

بنشینند و اظهار دانش در مقابل سفید پوست ها نباید بکنند. پیر دانشمند سیاه بایستی در مقابل جوان سفیدپوست تعظیم نموده، تسلیم باشد. دانش آموزهای سفیدپوست، سیاه پوست ها را در مدارس خود راه نمی دهند. حتی در اتاق های راه آهن اگر سیاه پوستی مانده باشد حق ورود به اتاق های خالی سفیدپوستان را ندارد.

ص: ۲۹۵

---

۱- لقد رفع الاسلام سلمان فارسی وقد وضع الشرك الشريف ابي لهب (محقق)

۲- یعنی در ردیف کفش ها در انتهای مجلس که جای پستی به شمار می آید. (محقق)

خلاصه سیاه پوستان در امریکا - با همه جدیت هایی که برای آزادی آنها به کار می رود - در شمار حیوانات اند و مانند سفید پوستان حق استفاده از وسایل تمدن [را] ندارند(۱)، ولی دین مقدس اسلام تمام عقاید خرافی و موهوم را در هزار و سیصد سال قبل از میان برداشت و فرمود:

«مسلمین همه با هم برادرند، ولو از هر نژاد و قبیله باشند.»

مسلمانان اروپایی و امریکایی، آسیایی و افریقایی باید یکدیگر را در آغوش محبت و وداد بگیرند و پیوسته در هر کجای عالم باشند یار و غمخوار هم باشند. اسلام، مسلمانان حجازی و مکی و مدنی را با مسلمین سایر ممالک ابداً فرق نمی گذارد.

پس اگر داعی نژاد حجازی و قرشی و هاشمی و محمدی است، سزاوار نیست کتمان حق نمایم و روی خیالات واهی، حق را زیر پا بگذارم. قطعاً حجازیان قلابی را مردود و شیعیان ایرانی را دوست می دارم.

ما درون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را

ثانیاً شما غلات ایرانی را بی تناسب و بی دلیل و برهان، با شیعیان خالص موحد پاک مخلوط نمودید.

ص: ۲۹۶

---

۱- موسولینی ایتالیایی قائد و پیشوای ایتالیا دستور داد نماینده او از جامعه ملل خارج گردد به عذر آنکه برای من ننگ است که نماینده من در مجمعی بنشیند که نماینده سیاه پوست های حبشی در آنجا نشسته باشد، ولی پیغمبر عظیم الشان اسلام در چهارده قرن قبل، بلال سیاه حبشی را در آغوش محبت گرفته و می فرمود: ارحنا یا بلال؛ قرآن برای من بخوان و مرا مسرور و فرحناک گردان. حال خوانندگان محترم قضاوت کنند و ببینند تفاوت ره از کجاست تا به کجا. (مؤلف)

شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام همه، بندگان خالص حق تعالی و مطیع و فرمانبردار خداوند سبحان - جل و علا - و محمدصلی الله علیه و آله - بنده و رسول او - می باشند و درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نمی گویند و عقیده ندارند مگر آنچه پیغمبر درباره او فرمود.

ما علی را عبد صالح پروردگار و وصی و خلیفه ی منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله می دانیم و هر کس غیر از این عقیده داشته باشد، او را مردود و از خود دور می دانیم، مانند غلات از مسلمین از قبیل: سبائیه و خطابییه و غرابیه و علیاویه و مخمسه و بزیغیه و امثال آنها، مانند نصیرییه که در قسمتی از شهرها و قرای ایران و سایر بلاد، مانند موصل و سوریا متفرق هستند به نام اهل حق.

عموم شیعیان از آنها بری هستند و آنها را کافر و مرتد و نجس می دانند و در تمام کتب فقهیه و رسایل عملیه ی فقهای امامیه، غلات را در شمار کفار آورده اند، به علت آنکه آنها دارای عقاید فاسده ی بی شمار می باشند؛ از قبیل آنکه می گویند:

«چون ظهور روحانی در هیکل جسمانی محال نیست چنانچه جبرئیل به صورت دحیه ی کلبی بر پیغمبر ظاهر می گردید، لذا حکمت حکیمانه حق اقتضا کرد که ذات اقدسش در هیکل بشر آشکار گردد؛ فلذا به صورت و جسم علی ظاهر گردید!»

به همین جهت، مقام علی علیه السلام را بالاتر از مقام مقدس پیغمبر خاتم می دانند و از زمان خود آن حضرت - به اغوای شیاطین جن و انس - جمعی به این عقیده قائل بودند، و آن حضرت، خود جمعی از اهل هند و سودان را که آمدند و اقرار به

الوهیت آن حضرت نمودند، هر چند آنها را پند داد فایده نبخشید؛ عاقبت امر فرمود آنها را در چاههای دود، به طریقی که در کتب اختبار ثبت است، هلاک ساختند؛ چنانچه شرح این قضیه تفصیلاً در مجلد هفتم «بحار الانوار»<sup>(۱)</sup> تألیف علامه ی جلیل القدر مرحوم ملا محمد باقر مجلسی قدس سره القدوسی مسطور است.

حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین آنها را لعن نموده و از آنها بیزاری جسته اند؛ مانند آنچه در کتب معتبره ما از<sup>(۲)</sup>

مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود:

«اللهم انی بریء من الغلاه کبرائه عیسی بن مریم بن النصارى. اللهم اخذلهم ابدأ ولا تنصر منهم احداً.»

پروردگارا! من بیزارم از طایفه غلات، مثل بیزاری جستن عیسی از نصاری. خداوندا! مخذول و منکوب فرما ایشان را و یاری مفرما احدی از ایشان را.

و در خبر دیگر است<sup>(۳)</sup>

که آن حضرت فرمود:

«یهلک فی اثنان ولا ذنب لی: محب مفرط و مبغض مفرط. انا لنبرأ إلى الله ممن

ص: ۲۹۸

---

۱- «عن مسمع أبي سیار عن رجل عن أبي جعفر عليه السلام قال: ان علیاً علیه السلام لما فرغ من قتال اهل البصره اتاه سبعون رجلاً من الزط فسلموا علیه وکلموه بلسانهم فردّ علیهم بلسانهم وقال لهم: انی لست کما قلتم، انا عبدالله مخلوق. قال: فأبوا علیه وقالوا له: أنت أنت هو. فقال لهم لئن لم ترجعوا عما قلتم فی وتوبوا إلى الله تعالی لأقتلنکم. قال: فأبوا أن يرجعوا أو يتوبوا، فامر أن يحفر لهم آبار فحفرت، ثم خرق بعضها إلى بعض، ثم قذفهم فیها، ثم طم رؤوسها، ثم ألهب النار فی بئر منها لیس فیها أحد، فدخل الدخان علیهم فماتوا». بحار الانوار، مجلسی، ۲۵/۲۸۷، ح ۴۳، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمة علیه السلام.

۲- بحار الانوار، مجلسی، ۲۵/۲۸۴، ح ۳۲، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمة.

۳- عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ۲/۲۱۷، ح ۱، باب ۴۶. شیخ صدوق این حدیث را با اختلاف اندکی در الفاظ نقل کرده است.



یغلو فینا فوق حدنا کبرائه عیسی بن مریم من النصاری.»

هلا-ک می گردند درباره من دو طایفه و مرا گناهی نیست (یعنی چون به عمل آنها راضی نیستم لذا گنهکار نیستم): یک طایفه آنهایی هستند که در محبت من افراط می نمایند و غلو بسیار می کنند و طایفه دیگر کسانی اند که بغض و عداوت بی جهت به من دارند. به درستی که ما بیزاری می جوئیم به سوی خداوند از کسانی که غلو می نمایند در حق ما و ما را از حد خودمان تجاوز می دهند، مانند بیزاری عیسی بن مریم از نصاری.

و نیز فرمود: (۱)

«یهلک فیّ اثنان: محبّ غال و مبغض قال.»

هلا-ک می گردند درباره من دو طایفه؛ یکی دوستی که از راه محبت، غلو می نماید و دیگری دشمنی که مرا از حد خودم فرود آورد.

به همین جهت جامعه شیعه امامیه اثنا عشریه، بیزاری می جویند از هر کس که نظماً و نثراً درباره ی علی امیرالمؤمنین و اهل بیت اطهارش غلو بنماید و در مقام تعریف، آنها را از مقامی که خدا و رسول برای آنها معین نموده اند بالا-تر ببرد و از عبودیت به ربوبیت برساند و کسانی که چنین عقیده ای داشته باشند از ما نیستند، بلکه از غلات و ملاعین اند. شما حساب جامعه شیعه امامیه اثنا عشریه را از آنها جدا بدانید؛ چه آنکه اجماع علمای امامیه بر کفر و نجاست غلات می باشد و اگر مراجعه نمایید به کتب استدلالیه فقهای شیعه، مانند «جواهر الکلام» و «مسالک» و غیره و رسایل عملیه، مانند «عروة الوثقی» مرحوم آیت الله یزدی قدس سره و «وسیله»

ص: ۲۹۹

---

۱- بحار الانوار، مجلسی، ۲۵/۲۸۵، ح ۳۶، کتاب الامامة، باب نفی الغلو فی النبی والأئمة.

النجاة» آیت الله العظمی اصفهانی مد ظلّه العالی علی رؤوس الانام در باب طهارت و باب زکات و باب ازدواج و باب ارث، فتاوی فقهای ما را بر کفر و نجاست آنها می بینید و مشاهده می کنید که همگی فتوا داده اند که جایز نیست مداخله در غسل و دفن آنها و حرام است مزاجت با آنها - با آنکه به طریق متعه مزاجت اهل کتاب را جایز می دانند - و حق الارث مسلمان به آنها داده نمی شود و حتی از دادن صدقات و زکات به آنها منع گردیده.

و در کتب کلامیه و عقاید فرقه ناجیه شیعه مبسوطاً و مستدلاً بیان گردیده که این فرقه، فاسد و کافر و تبرّی و بیزاری از آنها بر هر مسلمانی خاصه شیعیان خالص العقیده لازم و واجب است.

و دلایل کامله محکمه از آیات و اخبار بر منع و ردّ غلات وارد است که به بعضی از آنها اشاره نمودیم.

در آیه ۷۷ سوره ۵ (مائده) صریحاً می فرماید:

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ).

«بگو (ای احمد) ای اهل کتاب در دین خود به ناحق غلو نکنید؛ غلو ناروا و باطل - مانند غلو نصاری درباره حضرت مسیح و یهود درباره عزیر - و از پی خواهش های آن قومی که خودگمراه شدند، بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه راست دور افتادند نروید.»

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در جلد سیم «بحار الانوار» (که دایره المعارف شیعه امامیه می باشد) اخبار بسیاری در مذمت آنها و دور بودن خاندان رسالت از

مدعای آنها نقل نموده؛ از جمله نقل می نماید از امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، امام جعفر بن محمد الصادق، که فرموده:

«وما نحن الا عبید الذی خلقنا واصطفانا ... والله ما لنا علی الله من حجه ولا معنا من الله براهه وانا لمیتون وموقوفون

ومستولون» (۱)

من أحب الغلاة فقد أبغضنا ومن أبغضهم فقد أحبنا» (۲)

الغلاة كفار والمفوضه مشرکون» (۳)

لعن الله الغلاة» (۴)

خلاصه ی معنی آنکه: ما بندگان خدایی هستیم که ما را آفریده و از میان خلق برگزیده. به درستی که ما می میریم و در نزد پروردگار ایستاده و سؤال کرده می شویم؛ (یعنی ما هم بشری مانند شما هستیم). کسی که دوست بدارد

غلات را دشمن ما می باشد و کسی که آنها را دشمن بدارد دوست ما می باشد. غلات کافر و مفوضه مشرک اند. لعن خدا بر غلات باد.

و نیز از آن حضرت (پیشوای بزرگ شیعیان) نقل کرده اند (۵)

که فرمود:

ص: ۳۰۱

۱- این عبارات مضمون چند حدیث باشد. ابتدای آن تا «وموقوفون و مستولون» بخشی از حدیثی است که علامه مجلسی در بحار الانوار، ۲۵/۲۸۹، ح ۴۶، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمه به اضافه این جملات «و مقبورون و منشورون و مبعوثون» نقل کرده است.

۲- بحار الانوار، ۲۵/۲۶۶، ح ۸، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمه نقل کرده است، لکن با این تفاوت که به جای «من احب الغلاة»، فمن أحبهم آمده است.

۳- بحار الانوار، ۲۵/۲۷۳ ح ۱۹، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمه.

۴- بحار الانوار، ۲۵/۲۷۳، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمه، قسمی از حدیث ۱۸. (محقق)

۵- بحار الانوار، علامه مجلسی، ۲۵/۲۸۶، ح ۴۰، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والأئمه.

«لعن الله عبد الله بن سبأ انه ادعى الربوبية في امير المؤمنين و كان والله امير المؤمنين عبداً لله طائعاً. الويل لمن كذب علينا وان قوماً يقولون فينا ما لا نقوله في أنفسنا نبرء إلى الله منهم نبرء إلى الله منهم.»

لعنت خدا بر عبدالله بن سبأ که ادعا نمود ربوبیت و خدایی را در حق امیرالمؤمنین علیه السلام. به خدا قسم که آن حضرت بنده مطیع خدا بود. وای بر کسانی که دروغ گفتند بر ما. طایفه ای می گویند درباره ما چیزی را که نمی گوئیم ما آن را در حق خودمان. آن گاه دو مرتبه فرمود: ما بیزاری می جوئیم به سوی خدا از ایشان.

و در کتاب «عقاید صدوق»<sup>(۱)</sup> ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی که از مفاخر فقهای شیعه امامیه است، خبری از زراره بن اعین که از موثقین روات شیعه و حافظ علم اهل البیت و از اصحاب حضرت باقر العلوم و صادق آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بوده است، نقل نموده است که گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام (امام ششم) عرض کردم مردی از اولاد عبدالله بن سبأ قائل به تفویض است، فرمودند تفویض چیست؟ عرض کردم می گوید:

ص: ۳۰۲

۱- «روی عن زراره انه قال: قلت للصادق عليه السلام: ان رجلاً من ولد عبدالله بن سبا يقول بالتفويض. فقال عليه السلام: وما التفويض؟ فقلت: يقول: ان الله عزوجل خلق محمداً صلى الله عليه وآله وعليه السلام ثم فوض الأمر اليهما فخلقا ورزقا وأحياً وأماتاً، فقال عليه السلام كذب عدو الله إذا رجعت اليه فاقراً عليه الآية التي في سورة الرعد {أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ}. فانصرفت الى الرجل فاخبرته بما قال الصادق عليه السلام فكأنما ألقمته حجراً، أو قال: فكأنما خرس». الاعتقادات، شيخ صدوق، ص ۷۴، باب ۷۴.

«ان الله عزوجل خلق محمداً وعلياً ثم فوض الأمر إليهما، فخلقا ورزقا واحيا وأماتا».

خدای عزوجل آفرید محمد و علی را؛ پس امور عباد را به ایشان سپرد؛ پس ایشان اند خالق و رازق و زنده کننده و میراننده. حضرت فرمود: «کذب عدو الله»؛ دروغ گفته دشمن خدا. زمانی که برگشتی به سوی او، بخوان این آیه را که از سوره ی رعد است:

(أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ). (۱)

«آیا مشرکان برای خدای تعالی شریکانی قرار دادند که آنها هم مانند خدا چیزی خلق کردند و بر ایشان خلق خدا مشتبه گردید و ندانستند که آفریده ی خدا کدام است و آفریده شرکا کدام. بگو (ای محمد) (هرگز چنین نیست) بلکه تنها خدای متعال آفریننده همه چیزهاست و اوست یگانه در الوهیت که همه عالم مقهور اراده اوست.»

این آیه شریفه خود صراحت دارد بر توحید خدای تعالی.

زراره گفت وقتی نزد او رفتم و این آیه را که امام فرموده بود بر او خواندم، کأنه سنگ بر دهانش افکندم، لال شد.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و پیشوایان به حق شیعه در طعن و لعن و سب طایفه غلات بسیار وارد شده، خوب است همان قسمی که ما کتاب های علمای شما را می خوانیم، شما هم کتب

ص: ۳۰۳

معتبره ی علمای شیعه را بخوانید، تا تفوّه به کلماتی ننمایید که باعث اغوای عوام بیچاره گردد و شما هم در محکمه عدل الهی گرفتار باشید.

از آقایان محترم انصاف می خواهم، آیا در صورتی که ائمه ما چنین بیاناتی برای راهنمایی شیعیان خود فرموده اند و شیعیان واقعی (یعنی پیروان علی و آل علی علیه السّلام) از موالی خود این اخبار را شنیده باشند، مع ذلک آنها را خدا یا در مقام خدا قرار می دهند؟

طایفه غلات به کلی از ما بر کنار هستند و ما از آنها بیزار و برکنار هستیم، ولو صورتاً دعوی تشیع نمایند. خدا و پیغمبر و علی و آل علی علیه السّلام همگی از آنها بیزار و تمامی شیعیان هم از آنها بیزار و برکنار هستند؛ چنانچه مولای ما امیرالمؤمنین علیه السّلام رئیس غلات (عبدالله بن سبأ ملعون) را تا سه روز حبس نمود و امر به توبه فرمود، چون قبول نکرد، لا-جرم او را به آتش سوزانید. (۱)

شما را به خدا خجالت ندارد که علمای شما روی تعصب و عادت و تبعیت از اسلاف بنویسند مؤسس اساس تشیع، این عبدالله ملعون بوده که به امر علی علیه السّلام سوزانیده شده است؟ و حال آنکه علمای شیعه در تمام کتب مربوطه پیروی از ائمه خود نموده و عبدالله را ملعون خوانده اند. پس پیروان عبدالله هم ملعونند؛ چه

ص: ۳۰۴

---

۱- «عن عبدالله بن سنان عن أبيه عن أبيه جعفر عليه السّلام ان عبدالله بن سبأ كان يدّعي النبوه ويزعم ان امير المؤمنين عليه السّلام هو الله تعالى عن ذلك فبلغ ذلك امير المؤمنين عليه السّلام فدعاه وسأله، فأقرّ بذلك وقال: نعم أنت هو وقد كان ألقى في روعي إنك أنت الله وأنتي نبيّ، فقال له امير المؤمنين عليه السّلام: ويلك قد سخر منك الشيطان فارجع عن هذا ثكلتك أمّيك وتُب. فأبى، فحبسه واستتابه ثلاثه أيام، فلم يتب، فأحرقه بالنار وقال: ان الشيطان استهواه فكان يأتيه ويلقى في روعه ذلك». بحار الانوار، علامه مجلسی، ۲۵/۲۸۶، ح ۳۹، کتاب الامامه، باب نفی الغلو فی النبی والائمة.

آنکه از غلات اند نه شیعیان خالص الولای آل محمد و عترت طاهره ی پیغمبر صلی الله علیه وآله که از غلو درباره آن خاندان جلیل دور و بر کنارند.

اگر مؤسس اساس تشیع عبدالله ملعون بوده و شیعیان پیرو آن بوده اند - چنانچه متعصبین از علمای شما نوشته و دیگران هم کورکورانه تبعیت از آنها نموده و در مجالس نقل می نمایند - لاقلاً بایستی در یکی از کتب شیعه تمجیدی از او شده باشد.

اگر شما یک کتاب از علمای شیعه ی امامیه نشان دادید که تمجیدی از عبدالله ملعون نموده باشند، داعی تسلیم به تمام گفتارهای شما می شوم و اگر نشان ندادید - و هرگز نمی توانید نشان داد - پس بترسید از روز حساب و محکمه عدل الهی و شیعیان موحد پاک را پیروان عبدالله ملعون نخوانید و امر را بر عوام بی خبر مشتبه ننمایید.

و نیز از جناب عالی برادرانه تقاضا دارم چون اهل علم هستید، پیوسته روی قاعده ی علم و منطق و حقیقت صحبت کنید نه روی گفتار بی منطق و حقیقت و شهرت های بی اساس که اطراف شیعیان عناداً و لجاجاً نسبت داده اند.

حافظ: نصایح برادرانه شما مورد قبول و توجه هر عاقلی است، ولی اجازه بفرمایید حقیر هم من باب تذکر جملاتی به عرضتان برسانم.

داعی: بسیار ممنون می شوم، بفرمایید.

حافظ: شما در بیانات پیوسته می فرمایید ما غلو درباره امامان نمی نماییم و غلات را مردود و ملعون و اهل آتش می دانید، ولی در این دو شب مکرر کلماتی از شما شنیده می شود درباره امامان، که روی قواعدی که خودتان بیان می نمایید،

آنها راضی به این قبیل امور نیستند. ممکن است شما هم در موقع گفتار با ملاحظه باشید تا مورد طعن واقع نشوید؟

داعی: داعی خشک و جامد و متعصب و جاهل نمی باشم. خیلی ممنون می شوم که اگر لغزشی در گفتارم ظاهر شود یادآور شوید، چون انسان مرکز سهو و نسیان است. تمنا می کنم آنچه در این دو شب ملاحظه فرمودید [اگر] بر خلاف رضای ائمه هدی گفته شده که مطابقت با علم و عقل و منطق نمی کند، بیان فرمایید.

حافظ: در این دو شب، مکرر از شما شنیدم در موقعی که نام امامان خود را می برید، عوض آنکه بفرمایید رضی الله عنهم، سلام الله عليهم [یا] صلوات الله عليهم فرموده اید و حال آنکه خود می دانید به حکم آیه شریفه سوره احزاب که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا). (۱)

«خدا و فرشتگانش بر روان پاک پیغمبر درود می فرستند. شما هم ای اهل ایمان بر او درود بفرستید و سلام گوید؛ و تسلیم فرمان او شوید».

سلام و صلوات فقط مخصوص رسول خداصلی الله علیه وآله می باشد و حال آنکه شما در بیانات خود صلوات و سلام را درباره امامان نیز می آورید. بدیهی است این عمل بر خلاف نص صریح قرآن مجید است، از جمله ایراداتی که به شما می نمایند همین موضوع است که می گویند این امر، بدعت [است] و اهل بدعت اهل ضلالت اند.

ص: ۳۰۶



داعی: جامعه شیعه هرگز عملی بر خلاف نص ننموده و نمی نمایند، منتها در قرون ماضیه اعادی آنها از خوارج و نواصب و اموی ها و اتباع آنها بهانه جویی ها نموده و برای آنکه شیعیان را اهل بدعت معرفی نمایند، دلایل ساختگی اقامه نمودند که بزرگان علمای شیعه جواب تمام آنها را داده و ثابت نموده اند که ما اهل بدعت نیستیم. قلم در دست دشمن که افتاده تنها به قاضی رفته، هرچه می خواهند می نویسند. جواب از همین موضوع هم مفصلاً داده شده، ولی چون وقت گذشته، از جواب مفصل صرف نظر می نمایم. برای اینکه فرمایش شما بلاجواب نماند و امر هم بر آقایان جلساء و برادران عزیزم مشتبه نگردد، مختصراً عرض می نمایم.

اولاً: در این آیه منع از سلام و صلوات بر دیگری ننموده، فقط امر می فرماید که بر مسلمانان لازم است که بر آن حضرت صلوات بفرستند.

ثانیاً: همان خداوند متعال که این آیه را نازل فرموده، در آیه ۱۳۰ سوره ۳۷ «صافات» می فرماید: (سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ).

یکی از خصایص بزرگ خاندان رسالت همین است که در قرآن همه جا سلام مخصوص به انبیای عظام می نماید و می فرماید:

(سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ) «سوره صافات آیه ۷۹»، (سَلَامٌ عَلٰی اِبْرٰهیمَ) «سوره صافات آیه ۱۰۹»، (سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَهَارُونَ) «سوره صافات آیه ۱۲۰».

ولی در هیچ کجای قرآن سلام بر اولاد انبیاء ننموده، مگر به اولادهای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که می فرماید: (سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ).

## در معنای «یس» و اینکه «س» نام مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد

«یس» یکی از نام های خاتم الانبیاء است.

چون می دانید که در قرآن مجید پنج اسم از دوازده اسم پیغمبر برای مزید بینایی امت ذکر گردیده و آن پنج اسم مقدس، محمد و احمد و عبدالله و نون و یس است و در اول سوره «یس» می فرماید:

(یس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

«ای سید رسولان و ای کامل ترین انسان. قسم به قرآن حکمت بیان. به درستی که تو البته از پیغمبران خدایی.»

«یا» حرف نداء و «س» نام مبارک آن حضرت و اشاره به حقیقت و سویت اعتدالیه ظاهریه و باطنیه آن حضرت می باشد.

نواب: علت اینکه میان حروف تهجی «س» نام مبارک آن حضرت گردیده است چیست؟

داعی: عرض کردم اشاره ای است به عالم معنی و حقیقت اعتدال آن حضرت، چه آنکه حایز مقام خاتمیت کسی است که وجودش به حد اعتدال رسیده باشد و آن وقتی است که ظاهر و باطن او یکسان باشد و این مرتبه در وجود اقدس آن حضرت موجود بوده، فلذا با حرف «س» اثبات مقام برای آن حضرت می نماید.

به بیان نزدیک تر به فهم عموم آنکه در میان حروف تهجی فقط «س» است که ظاهر و باطن آن مساوی است، به این معنی که از برای هر یک از حروف بیست و هشت گانه تهجی در نزد علمای علم اعداد، زُبر و بینه ای است که در موقع تطبیق زُبر و بینه هر حرفی، قطعاً یا زُبرش زیادتر است یا بینه اش.

نواب: قبله صاحب، ببخشید من جسارت می نمایم، چون که برای فهم مطالب بی طاقتم، مستدعی است در این شبها مطالب را به قسمی ساده و واضح بیان نمایید که مورد توجه و قابل قبول فهم همه ما باشد. چون معنی زُبْر و بینه را نفهمیدیم، متمنی است با بیان ساده توضیح دهید تا حل معما گردد.

داعی: اطاعت می شود. زُبْر عبارت از صورت حرف است که روی کاغذ نوشته می شود و بینه، آن زیادتی است که در وقت تلفظ معلوم می آید.

«س» در روی کاغذ یک حرف است، ولی در وقت تلفظ سه حرف می شود: س، ی، ن. در تلفظ ی و ن به او زیاد می شود، چون در میان بیست و هشت حرف تهجی فقط «س» است که در موقع تطبیق حساب زبر و بینه اش مساوی می باشد.

«س» شصت عدد است. بینه اش هم که عبارت از ی و ن باشد شصت است؛ ی (۱۰)، ن (۵۰)، می شود شصت.

به همین جهت خطاب می کند در قرآن مجید به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله یس، اشاره به ظاهر و باطن پیغمبر، یعنی ای کسی که از حیث ظاهر و باطن واجد اعتدال می باشی.

### مراد از آل یاسین آل محمدند

پس چون «س» نام مبارک آن حضرت می باشد، در این آیه شریفه می فرماید: (سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ) (۱)؛

یعنی سلام بر آل محمد صلی الله علیه و آله.

ص: ۳۰۹

۱- غیسی از علمای اهل تسنن در کتاب عمده القاری (ج ۱۵ ص ۲۲۳) ذیل آیه شریفه قرائت ابن عامر و نافع و یعقوب را آل یاسین ذکر کرده و نیز آلوسی در کتاب تفسیر خود ذیل آیه شریفه (ج ۲۳ ص ۱۴۲) علاوه بر ابن عامر و نافع و یعقوب قرائت زید بن علی را نیز آل یاسین کرده است و در ادامه اضافه می کند که در مصحف عثمانی نیز منفصل نوشته شده که تایید این قرائت است و همین طور حاکم حسکانی از علمای بزرگ اهل تسنن در کتاب شواهد التنزیل ذیل آیه شریفه (ج ۲ ص ۱۶۵ ح ۷۹۱ تا ۷۹۷) ضمن بیان احادیث مؤید این قرائت آن را قرائت نافع و ابن عامر و ورش و شیبیه بیان کرده و در کتب دیگر اهل تسنن نیز روایات آن از ابن عباس و امیرالمؤمنین علیه السّلام ذکر شد. (المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۱، ص ۵۶؛ و صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۶، کتاب بقاء الخلق) و نیز ابن حجر در کتاب فتح الباری (ج ۶، ص ۲۶۵) قرائت اهل مدینه را آل یاسین ذکر کرده است. و علاوه بر منابع اهل تسنن در کتب شیعه قرائت اهل بیت علیه السّلام را آل یاسین ذکر کرده است و جالب این است که امام رضا علیه السلام در مجلس مامون که مناظره بین آن حضرت و علمای اهل تسنن آن زمان برگزار شده بود به این آیه در فضیلت اهل بیت استدلال می کنند و از علمای حاضر در مجلس می پرسند که «یس» کیست؟ همه می گویند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و حضرت می فرمایند پس آل یاسین، آل پیامبر هستند و خدای متعال در سوره صافات در ردیف پیامبران اولوا العزم بر آنان سلام فرستاده است، و احدی از علمای حاضر به آن حضرت نسبت به قرائت آیه ایراد نمی

گیرند که بگویند قرائت شما صحیح نیست و صحیح آن «الیاسین» صحیح است و از این جریان معلوم می شود که تا آن زمان بین مسلمانان قرائت آل یاسین رواج داشته است. (محقق)

حافظ: این بیاناتی است که شما می خواهید با سحر کلام اثبات نمایید و الا در میان علماء چنین معنایی نیامده که سلام بر آل یس باشد.

داعی: تمنا می نمایم در منفیات به طور جزم کلامی نفرمایید، بلکه به طریق تردید بفرمایید که در موقع جواب افسردگی حاصل نگردد. اگر شما از کتب علمای خود بی خبرید یا باخبرید و صلاح در تصدیق نمی دانید، ولی ما از کتب شما باخبر هستیم و انکار حق هم نمی نمایم.

در کتب علمای بزرگ شما، زیاد اشاره به این معنی شده است؛ از جمله ابن

ص: ۳۱۰

حجر مکی متعصب در ذیل آیه سیم از آیاتی که در «صواعق محرقة»<sup>(۱)</sup>

در فضایل اهل بیت نقل نموده، نوشته است که جماعتی از مفسرین از ابن عباس (مفسر و جبر امت) نقل نموده اند که «ان المراد بذلك سلام علی آل محمد»؛ یعنی مراد از آل یاسین آل محمدند؛ پس سلام بر آل یس؛ یعنی سلام بر آل محمد و می نویسد<sup>(۲)</sup>

که امام فخر رازی ذکر نموده است:

«ان اهل بینه صلی الله علیه وآله یساوونه فی خمسہ اشیاء: فی السلام، قال: السلام علیک ایها النبی وقال: (سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ)،  
وفی الصلاه علیه وعلیهم فی التشهد، وفی الطهاره قال تعالی: (طه) یا طاهر وقال: (یطهرکم تطهیراً)،  
وفی تحريم الصدقه، وفی المحبه قال تعالی: (قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِیْ یُحِبِّکُمْ اللّٰهُ) وقال: (قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی)».

اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری می کنند؛ اول: در سلام. فرموده سلام بر پیغمبر بزرگوار و نیز فرموده سلام بر آل یس (یعنی سلام بر آل محمد) و دوم: در صلوات بر آن حضرت و بر ایشان در تشهد نماز. سیم: در طهارت. خدای متعال فرموده است: طه؛ یعنی ای طاهر و درباره آنها آیه تطهیر را نازل فرموده. چهارم: در تحريم صدقه که بر پیغمبر و اهل بیت آن حضرت صدقه حرام است. پنجم: در محبت که خدای تعالی فرموده: بگو اگر شما دوست می دارید خدا را، پس متابعت

ص: ۳۱۱

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۸، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۳.

۲- همان، ص ۱۴۹، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۳. - نظم درر السمطين، زرندي حنفي، ص ۲۳۹، قوله تعالی: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) این قول را از امام فخر الدین محمد بن عمر الرازی نقل کرده است. (محقق)

نمایید مرا تا دوست بدارد خدا شما را و درباره اهل بیت آن حضرت فرموده: محمد بگو (به امت) من اجر و مزدی از شما نمی خواهم مگر دوستی ذوی القربی و اهل بیت من.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۲۴ باب اول «رشفة الصادی من بحرفضائل بنی النبی الهادی»<sup>(۱)</sup>

(چاپ مطبعه ی اعلامیه ی مصر در سال ۱۳۰۳ هجری) از جماعتی از مفسرین از ابن عباس و نقاش از کلبی و در صفحه ۳۴ از باب ۲ نیز نقل نموده<sup>(۲)</sup>

که مراد از آل یس در آیه، آل محمدند. و امام فخر رازی در صفحه ۱۶۳ جلد هفتم تفسیر کبیر<sup>(۳)</sup>

ذیل همین آیه شریفه و جوهی در معنای آیه نقل نموده، در وجه دوم گفته است مراد از آل یاسین آل محمدند سلام الله علیهم اجمعین. و نیز ابن حجر در «صواعق»<sup>(۴)</sup>

آورده که جماعتی از مفسرین نقل نموده اند از ابن عباس که گفت سلام علی آل یاسین، سلام بر آل محمد است.

و اما راجع به صلوات بر اهل بیت طهارت، امری است مسلم بین الفریقین؛ حتی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود تصدیق دارند که پیغمبر فرمود:

ص: ۳۱۲

---

۱- «نقل جماعه من المفسرین عن ابن عباس انه قال فی قوله تعالی (سلام علی آل یس) سلام علی آل محمدصلی الله علیه وآله ونقله النقاش عن الکلبی فقال: علی آل یس علی آل محمدصلی الله علیه وآله». رشفة الصادی، علوی حضر می، ص ۵۶، باب ۱، آیه ۵.

۲- همان، ص ۷۵، باب ۲.

۳- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۶/۱۶۲، ذیل آیه ۱۳۰ سوره صافات. همچنین ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۴/۲۱؛ قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ۱۵/۱۱۹؛ سیوطی در الدر المنثور، ۵/۵۳۹؛ و آلوسی در روح المعانی، ۱۲/۱۳۵، ذیل آیه ۱۳۰ سوره صافات اعتراف کرده اند که مراد از آل یس، آل محمدند.

۴- در صفحات قبل به آن اشاره کردیم.

«بین من و اهل بیت من در صلوات جدایی نیندازید» (۱).

## صلوات بر آل محمد صلی الله علیه و آله سنت و در تشهد نماز واجب است

مخصوصاً بخاری در جلد سیم از «صحیح» (۲)

و مسلم در جلد اول «صحیح» (۳)

ص: ۳۱۳

۱- البته گفته مؤلف به این معنا نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایتی را به این معنی فرموده باشند بلکه منظور ایشان همان روایاتی است که در ادامه بیان کرده اند. (محقق)

۲- صحیح بخاری، ۷/۴۳۴، ح ۱۲۲۶، کتاب الدعوات، باب الصلاة علی النبی. بخاری حدیث را این گونه نقل کرده است: «حدثنا الحكم قال سمعت عبدالرحمان بن أبي لیلی قال: لقيني كعب بن عُجره فقال ألا أهدى لك هديه ان النبي صلى الله عليه وآله خرج علينا فقلنا يا رسول الله قد علمنا كيف نسلم عليك، فكيف نصلي عليك، قال: فقولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على آل ابراهيم انك حميد مجيد. اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد». و نیز بخاری در کتاب صحیح خود در «کتاب بدء الخلق» ۴۵/۱۱۸ نیز اینطور نقل کرده است: «... قال اخبرني ابو حميد الساعدي رضى الله عنه انهم قالوا يا رسول الله كيف نصلي عليك؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: قولوا اللهم صل على محمد و ازواجه وذريته كما صليت على آل ابراهيم و بارك على محمد و ازواجه وذريته كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد». و در ادامه روایت دیگری نقل می کند: «... حدثني عبدالله بن عيسى سمع عبد الرحمن بن ابي لیلی قال لقيني كعب بن عجره فقال الا اهدى لك هديه سمعتها من النبي صلى الله عليه وآله!! فقلت بلى فاهدا لي فقال سالنا رسول الله صلى الله عليه وآله!! فقلنا يا رسول الله كيف الصلاة عليكم اهل البيت فان الله قد علمنا كيف نسلم قال قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد». و نیز در سوره احزاب باب قوله (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) ج ۶ ص ۲۷ نیز در این ارتباط چهار روایت ذکر می کند: «... عن كعب بن عجره رضى الله عنه قيل يا رسول الله اما السلام عليك فقد عرفناه فكيف الصلاة قال قولوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك على محمد و آل محمد كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد». «عن عبدالله بن خباب عن ابي سعيد الخدري قال قلنا يا رسول الله هذا التسليم فكيف نصلي عليك قال قولوا اللهم صل على محمد عبدك ورسولك كما صليت على آل ابراهيم وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل ابراهيم قال ابو صالح عن الليث بن سعد وعلی آل محمد كما باركت علی آل ابراهيم. حدثنا ابراهيم بن حمزه حدثنا ابن أبي حازم والدراوردي عن يزيد وقال كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد و آل محمد كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم». (محقق)

۳- صحیح مسلم، ۱/۳۰۵، ح ۶۵ و ۶۶، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی. مسلم علاوه بر آنچه از بخاری نقل کردیم، این حدیث را نیز نقل کرده است: «عن أبي مسعود الانصاري: قال: أتانا رسول الله صلى الله عليه وآله ونحن في مجلس سعد بن



عباده، فقال له بشير ابن سعد: امرنا الله تعالى أن نصلّي عليك يا رسول الله فكيف نصلّي عليك؟ قال: فسكت رسول الله حتى تمّينا انه لم يسأله ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله قولوا: اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على آل ابراهيم وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل ابراهيم فى العالمين انك حميد مجيد. والسلام كما قد علمتم».

و دیگران از علمای بزرگ شما از کعب بن عجره نقل می کنند که

ص: ۳۱۴

۱- ینایع الموده، قندوزی، ۲/۴۳۳، ح ۱۹۳، باب ۵۹، فصل فی الآیات الواردة فی فضائل اهل البیت، آیه ۲. قندوزی روایت را این گونه نقل کرده است: «عن کعب بن عجره قال: لما نزلت هذه الآیه قلنا: یا رسول الله قد علمنا کیف نسلم علیک، فکیف نصلی علیک فقال: قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد...».

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۶، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۲. ابن حجر حدیث را به همان لفظی که از ینایع نقل کردیم آورده است و بعد از حدیث می نویسد: «فسؤالهم بعد نزول الآیه واجابتهم باللهم صل علی محمد وعلی آل محمد إلی آخره، دلیل ظاهر علی أن الامر بالصلاه علی اهل بیته وبقیه آله مراد من هذه الآیه والا لم یسألوا عن الصلاه علی اهل بیته وآله عقب نزولها ولم یجابوا بما ذکر، فلما أجبوا به دلّ علی أن الصلاه علیهم من جمله المأمور به وانه صلی الله علیه وآله أقامهم فی ذلك مقام نفسه، لاین القصد من الصلاه علیه مزید تعظیمه ومنه تعظیمهم ومن ثم لما أدخل من مرفی الکساء قال: اللهم انهم منی وأنا منهم، فاجعل صلاتک ورحمتک ومغفرتک ورضوانک علیّ وعلیهم، وقضیه استجابہ هذا الدعاء ان الله صلی علیه معه فحینئذ طلب من المؤمنین صلاتهم علیهم معه». جای تعجب است که ابن حجر در اینجا اثبات می کند که صلوات بر آل پیامبر در کنار صلوات بر خود رسول اکرم لازم است، و لکن خود او در همین عبارات و در جاهای دیگر بعد از نام پیامبر جمله صلی الله علیه وسلّم را می آورد و این نشانه تعصّب فوق العاده است.

چون آیه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ) الخ نازل گردید، عرض کردیم:

یا رسول الله طریقه سلام کردن بر تو را دانستیم، «کیف نصلی علیک»؛ چگونه صلوات بر شما بفرستیم؟

حضرت فرمودند، به این طریق صلوات بفرستید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و در روایات دیگر «کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید».

و امام فخر رازی در صفحه ۷۹۷ جلد ششم «تفسیر کبیر» (۱)

نقل می نماید که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نمودند چگونه صلوات بر شما بفرستیم، فرمودند بگویند:

«اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد، کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید».

و ابن حجر همین روایت را با مختصر اختلافی (۲) در الفاظ از حاکم نقل نموده، آن گاه اظهار عقیده و رأی نموده گوید:

«وفیه دلیل ظاهر علی ان الأمر بالصلوات علیه الصلوات علی آله».

یعنی در حدیث، دلیل ظاهر است بر اینکه امر به صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات بر آل آن حضرت هم هست (۳)

و نیز روایت نموده است (۴) که فرمود:

ص: ۳۱۵

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۵/۲۲۷ - ۲۲۸، احزاب آیه ۵۶، المسأله الثالثه.

۲- آنچه در اینجا ابن حجر نقل می کند حدیثی است از کعب بن عجره که متن آن را از ینابیع نقل کردیم و در ادامه اظهار نظر او را به طور کامل از صواعق آوردیم.

۳- البته امر به صلوات به پیامبر و آل آن حضرت در کتب صحاح و دیگر کتب اهل تسنن نیز ذکر شده که به آدرس بعضی از آنان اشاره می کنیم: سنن ابن ماجه؛ ح ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۳ کتاب اقامه الصلاة، باب الصلاة علی النبی، حدیث ۹۰۳ تا ۹۰۶؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۲، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله!! بعد التشهد، حدیث ۹۷۶ تا ۹۸۲؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۸ سورة الاحزاب، حدیث ۳۲۷۳؛ سنن النسائی: ج ۳، ص ۴۵ باب الامر بالصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله!! و ص ۴۷ تا ۴۹ باب کیف الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله!! مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۱۸، بقیه ی حدیث ابی مسعود البدری؛ وج ۴ و ۲۴۱ و ۲۴۳ و ۲۴۴، حدیث کعب بن عجره؛ وج ۵، ص ۲۷۴، حدیث ابی مسعود عقبه بن عمرو الانصاری؛ وج ۵، ص ۳۴۶، حدیث بریده الاسلمی؛ وج ۵، ص ۴۲۴، حدیث ابی حمید الساعدی؛ وج ۱، ص ۱۶۲، وج ۵، ص ۳۷۴، احادیث رجال من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله!! مسند ابی محمد طلحه بن عبیدالله؛ وج ۳، ص ۴۷، مسند ابی سعید الخدری؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۳۱۰، باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله!! صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۳۵۱، باب

صفه الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله؛ صحيح ابن حبان ج ٣، ص ١٩٣، ذكر الاخبار المفسده لقوله جل وعلا «يا ايها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليماً»؛ و ج ٥، ص ٢٨٦ و ٢٨٨ و ٢٨٩، و ج ٥، ص ٢٩٥ و ٢٩٦، ذكر وصف الصلاة على المصطفى صلى الله عليه وآله!! ذكر الامر بالصلاة على المصطفى صلى الله عليه وآله وذكر كيفيتها. (محقق)

٤- در صفحه قبل به متن كامل اين حديث اشاره كرديم.

«لا تَصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبَتْرَاءَ».

یعنی صلوات بترا و بریده بر من نفرستید.

عرض کردند: یا رسول الله صلوات بترا کدام است؟ فرمود: اینکه بگوئید: اللهم صل علی محمد، بلکه بگوئید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد.»

و نیز از دیلمی نقل نموده (۱) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الدعاء محجوب حتی یصلی علی محمد و آله»؛ یعنی دعا در حجاب می ماند (و مستجاب نمی شود) تا

ص: ۳۱۶

---

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۴۶، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۲. ابن حجر حدیث را این گونه نقل کرده است: «ویروی: لا تَصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبَتْرَاءَ. فقالوا: وما الصلاه البتراء؟ قال تقولون: اللهم صل علی محمد و تمسکون؛ بل قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد.»

صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند. (۱)

و از شافعی نقل می کنند (۲) که گفت:

يا اهل بيت رسول الله حبكم

فرض من الله في القرآن انزله

كفاكم من عظيم القدر انكم

من لم يصل عليكم لا صلاه له (۳)

ای اهل بیت رسول الله، دوستی شما را خدا در قرآن مجید واجب نموده.

در بزرگی مقام و مرتبه شما همین بس است که هر کسی بر شما صلوات نفرستد نماز او قبول نمی شود (مراد واقعی، صلوات در تشهد نماز است که اگر عمداً ترک کنند باعث بطلان و عدم قبولی نماز است).

نظر به فرموده ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله که [فرمود:]

«الصلاه عمود الدين، إن قبلت قبل ما سواها وان ردّت ردّ ما سواها» (۴)

نماز ستون و نگاهبان دین است، اگر نماز قبول شد ماسوای آن از اعمال قبول می شود و اگر نماز رد شد ماسوای آن هم رد می شود.

قبولی تمام اعمال بسته به نماز است و نظر به اخباری که عرض شد، قبولی نماز

ص: ۳۱۷

---

۱- ینابیع المودّه، ج ۱، ص ۳۷، ح ۱۴. (محقق) المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۱، ص ۲۲۰، و مجمع الزوائد، هيثمی، ج ۱۰، ص ۱۶۰، باب الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله!! و بعد از نقل این حدیث گفته که این حدیث را طبرانی در اوسط نقل کرده و رجال آن ثقه هستند. (محقق)

۲- همان.

۳- دیوان شافعی، ص ۱۱۵؛ و فیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۲، ص ۹۶؛ معارج الوصول الی معرفه فضل آل الرسول علیه السلام، زرنندی شافعی، ص ۲۵. (محقق)

۴- به همین مضمون شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۵۹، باب ۷۷، از امام صادق علیه السلام چنین روایت کرده است: «وفی قبول صلاه العبد یوم القیامه قبول سائر اعماله فإذا سلمت له صلاته سلمت جميع أعماله، وان لم تسلم صلاته وردت

عليه ردّ ما سواها من الأعمال الصالحة». (محقق)

هم به صلوات بر محمد و آل محمد است؛ چنانچه شافعی خود اقرار نموده است.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی از صفحه ۲۹ تا صفحه ۳۵ ضمن باب ۲ کتاب «رشفۀ الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی»<sup>(۱)</sup> بیاناتی در وجوب صلوات بر محمد و آل محمد دارد و دلایلی از نسائی و دارقطنی و ابن حجر و بیهقی از ابوبکر طرطوسی از ابو اسحاق مروزی و از سمهودی و نووی در تنقیح و شیخ سراج الدین قصیمی یمنی آورده که صلوات بر آل محمد بعد از نام مبارک محمد صلی الله علیه و آله در تشهد نماز واجب است که چون وقت گذشته، از بیان مفصل آن صرف نظر نموده و قضاوت را به ضمیر پاک آقایان واگذار می نمایم.

پس آقایان تصدیق می فرمایید که سلام و صلوات بر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدعت نیست، بلکه سنت و عبادتی است که دستور خود پیغمبر است و انکار این معنی را قطعاً نمی کنند مگر خوارج و نواصب و متعصبین عنود و مبغضین لجوج

ص: ۳۱۸

---

۱- رشفۀ الصادی، علوی حضر می، ص ۶۷ به بعد، باب ۲. همچنین ابی داود در سنن، ۱/۲۵۷، ح ۹۷۶، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی بعد التشهد؛ احمد بن شعیب نسائی در السنن الکبری، ۶/۱۷، ح ۹۸۷۵، کتاب عمل الیوم واللیله، کیف الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله؛ احمد بن حنبل در مسند، ۴/۱۱۸، بقیه حدیث ابی مسعود و ۴/۲۴۴ حدیث کعب بن عجره؛ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۱۱/۱۵۹، کتاب الدعوات، باب الصلاة علی النبی؛ جلال الدین سیوطی در تدریب الراوی، ص ۳۲۴، نوع ۲۷؛ ابن ابی شیبیه در المصنف، ۲/۳۹۰، ح ۱ - ۶ کتاب صلاة التطوع والامامة، باب الصلاة علی النبی کیف هی؛ دیلمی در الفردوس، ۳/۲۰۱، ح ۴۵۶۶، باب القاف، فصل؛ مناوی در فیض القدیر، ۴/۶۹۱، ح ۶۱۶۲، حرف القاف؛ بیهقی در السنن الکبری، ۲/۱۴۶، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی فی التشهد؛ عبدالرزاق در المصنف، ۲/۲۱۲، ح ۳۱۰۵ - ۳۱۰۷؛ باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۶۰، ح ۴۷۱۰، کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب اهل رسول الله، احادیثی نقل کرده اند که همراه صلوات بر رسول اکرم، صلوات بر آل آن حضرت را لازم می داند.



خذلهم الله که امر را بر برادران اهل تسنن مشتبه نموده و می نمایند.

بدیهی است کسانی که در این حکم قرین خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هستند و در ذکر، مقدم بر غیرند؛ قیاس آنان بر دیگران نمودن و دیگران را بر آنها ترجیح دادن، از سفاقت و جهالت یا تعصب و بی خبری است.

«در این موقع چون شب از نصف گذشته و آثار کسالت در بعضی جلساء ظاهر [شده بود]، مجلس را ختم نمودیم. پس از صرف چای و قرار اینکه فردا شب زودتر تشریف بیاورند، متفرق گردیدند.»

ص: ۳۱۹



## اشاره

موضوعات کلی مورد بحث:

• طبقات شیعه

• عقاید شیعه امامیه

• شیعه مشرک نیست

• خرافات و کفریات در صحیحین

• اقسام شرک

• توسل

• اعتراض به صحیحین

• خرافات صحیحین

• حدیث ثقلین

• حدیث سفینه

• قتل و غارت شیعیان توسط اهل تسنن

• اثبات کفر و لعن یزید

ص: ۳۲۱



اشاره

از نماز مغرب فارغ شدیم. آقایان تشریف آوردند. بعد از تعارفات معموله مشغول صرف چای شدند. داعی هم نماز عشاء را خاتمه داده، با خیال آسوده برای اصغای کلمات آقایان حاضر شدم.

حافظ: قبله صاحب! دیشب که به منزل رفتیم، خیلی خود را ملامت کردم که چرا ما دقت بیشتری در باب عقاید ارباب ملل نمی کنیم و فقط به بعض کتب متعصّبین (به قول شما) اکتفا می کنیم که حقیقت از ما پوشیده ماند.

داعی: از آنجایی که خدای تعالی در آیه ۱۴۹ سوره ۶ (انعام) می فرماید: (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ)؛ «بگو ای پیغمبر برای خدا حجت بالغه است»، مجلس دیشب حجّتی از حجج الهی بود که آقایان در ابتدای صحبت، قدری از عادت بیرون آمده و با دیده انصاف و علم و عقل به عرایض داعی توجه نمایند و بدانند که آنچه را می گویم، روی موازین علم و عقل و منطق و حقیقت است و آنچه به سمع مبارک آقایان رسانیده و ذهن شما را مشوب نموده اند، روی عناد و لجاج مردمان متعصّیب خودخواه بوده است.

خدا را شاهد می گیرم که در این مجالس هیچ نظری ندارم که در گفتار خود غالب آیم و آقایان را مغلوب نمایم، بلکه مانند همیشه هدف و مقصدم دفاع از حریم تشیع و ابراز حق و حقیقت است.

حافظ: از جملات بیانات دیشب شما کشف شد که شیعه بر طبقات مختلفه می باشند. آیا کدام طبقه از شیعه را ذی حق و گفتار و عقاید آنها را حق می دانید؟ چنانچه ممکن است طبقات شیعه را برای روشن شدن مطلب بیان فرمایید که ما بدانیم در کدام قسمت وارد بحث شویم.

داعی: شب گذشته عرض نکردم که شیعه بر طبقات مختلفه هستند، بلکه شیعه به آن معنی که شرح دادم، یعنی بندگان مطیع خدا و پیغمبر و پیروان خاندان رسالت به امر آن حضرت یک طبقه بیشتر نیستند، ولی طبقات بازیگری به نام تشیع خودنمایی و مردم جاهل بی خبر را به دور خود جمع نمودند و از نام مقدس شیعه سوء استفاده نموده و عقاید باطل، بلکه کفر و زندقه را به این نام میان مردم انتشار دادند. لذا مردمان بی خبر که تحقیق در حقایق نمی نمایند، به نام شیعه در تاریخ از آنها یاد نموده اند و آنها چهار طبقه اصلی هستند که از آن چهار طبقه اصلی هم فقط دو فرقه باقی مانده اند و دو فرقه ی آنها به کلی از میان رفته اند و از هر طبقه آنها طبقات دیگر پیدا شدند و آن چهار فرقه عبارت اند از: زیدیه و کیسانیه و قداحیه و غلات.

### عقاید زیدیه

فرقه اول زیدیه می باشند و آنها کسانی هستند که خود را اتباع زید بن علی بن الحسین علیه السلام می دانند و زید را بعد از امام زین العابدین علیه السلام امام می دانند و الحال در یمن و اطراف آن، زیدیها بسیار می باشند.

عقیده آنها بر آن است که هر علوی فاطمی که عالم و زاهد و شجاع باشد و علاوه خروج به سیف و شمشیر نموده و مردم را دعوت به خود نماید، آن امام

است. و چون جناب زید در زمان خلافت هشام بن عبدالملک اموی به واسطه فشار و ظلم بنی امیه در کوفه خروج کرد و شربت شهادت نوشید - چنانچه پریشب شرح حال آن بزرگوار را به مناسبتی عرض نمودم - او را امام دانسته و پیروی او را بر خود حتم می دانند، و حال آنکه مقام جناب زید بالاتر از آن است که چنین نسبتی را به او بدهند.

جناب زید از سادات بزرگ بنی هاشم بوده در زهد و علم و فضل و فهم و دین و ورع و عبادت و شجاعت و سخاوت، برجسته قوم و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار بوده.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت آن جناب را داده، چنانچه از حضرت سیدالشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام رسیده که فرمود:

«وضع رسول الله یده علی صلیبی قال: یا حسین سیخرج من صلبک رجل یقال له زید، یقتل شهیداً، فإذا کان یوم القیامه یتخطی هو وأصحابه رقاب الناس ویدخله الجنة» (۱)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارکش را گذارد بر پشت من و فرمود: یا حسین زود است بیرون می آید از صلب تو مردی که او را زید می گویند، کشته می شود در حال شهادت. چون روز قیامت شود، خود و اصحابش پا می گذارند بر گردن های مردم و داخل بهشت می شوند.

بدیهی است مراد اصحابی هستند که به نام نهضت در مقابل ظلم بنی امیه با آن

ص: ۳۲۵

---

۱- بحار الانوار، مجلسی، ۴۶/۱۹۹، ح ۷۲، تاریخ علی بن الحسین السجاد علیه السلام، باب احوال اولاده و ازواجه.

حضرت قیام نمودند؛ ولی خود جناب زید ابداً ادعای امامت نداشته و این تهمتی است که به آن حضرت نسبت داده اند و الا آن جناب خود را تابع و مطیع امامت برادر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام می دانسته، ولی بازیگرانی بعد از آن حضرت قائل به اصلی شدند که:

«لیس الامام من جلس فی بینه وأرخی ستره، بل الامام کل فاطمی عالم صالح ذو رأی یخرج بالسیف».

امام نیست آن کسی که در خانه بنشیند و خود را بپوشاند از مردم، بلکه امام، هر فاطمی عالم صالح صاحب رای است که خروج به شمشیر بنماید.

از این رو مردم را دعوت به امامت آن حضرت نموده و تشکیلاتی دادند و به اصطلاح دکانی برای پیشرفت مقاصد خود باز نمودند و آنها پنج فرقه گردیدند: مغریه، جارودیه، ذکیریه، خشبیه و خلقیه.

### **عقاید کیسانیه**

فرقه دوم کیسانیه بودند و آنها اصحاب کیسان، مولی و آزاد کرده علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می رفتند.

آنها قائل به امامت محمد بن الحنفیه، فرزند بزرگ حضرت امیرالمؤمنین بعد از حسنین<sup>۴</sup> بودند، ولی جناب محمد خود چنین داعیه ای نداشته، بلکه او را سید التابعین می گفتند و در علم و زهد و ورع و تقوا و اطاعت امر مولی معروف بوده.

بعضی بازیگرها دستاویز نمودند قضیه مخالفت های او را با حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السلام و دلیل بر ادعای او قرار دادند، و حال آنکه اصل حقیقت این نبود که ادعای امامت داشته، بلکه مقصود جناب محمد از این مخالفت ها



اثبات مقام حضرت سجاده‌علیه السلام امام چهارم بوده که به این طریق مریدهای جاهل و معتقدین ساده ی خود را متوجه سازند که من واجد این مقام نیستم، کما آنکه در همان مسجد الحرام، بعد از ثبوت حق در مقابل حجر الاسود و اقرار حجر به امامت حضرت سجاده‌علیه السلام که در کتب اخبار و تواریخ مفصلاً ثبت گردیده،<sup>(۱)</sup> ابو خالد کابلی که سر سلسله معتقدین به

آن جناب بود، با جمعی از معتقدین به

ص: ۳۲۷

۱- «عن أبی عبیده و زرارہ جمیعاً، عن أبی جعفر علیہ السّلام قال: لَمَّا قتل الحسین علیہ السّلام أرسل محمد بن الحنفیہ إلى علی بن الحسین علیہ السّلام فخلاً به فقال له: یا بن أخی قد علمت أنّ رسول الله صلی الله علیہ وآله دفع الوصیّہ والإمامه من بعده إلى أميرالمؤمنین علیہ السّلام ثمّ إلى الحسن علیہ السّلام ثمّ إلى الحسین علیہ السّلام وقد قتل أبوک رضی الله عنه و صلی علی روحه و لم یوص، و أنا عمّک و صنو أبیک و ولادتی من علیّ علیہ السّلام فی سنی و قدیمی أحقّ بها منک فی حدائتک، فلا تنازعنی فی الوصیّہ والإمامه ولا تحاجّنی، فقال له علی بن الحسین علیہ السّلام: یا عمّ اتق الله ولا تدّع ما لیس لک بحقّ، إنّی أعظک أن تكون من الجاهلین، إنّ أبی یا عمّ صلوات الله علیہ أوصیّ إلىّ قبل أن یتوجّه إلى العراق وعهد إلىّ فی ذلك قبل أن یتشهد بساعه وهذا سلاح رسول الله صلی الله علیہ وآله عندی، فلا تتعرض لهذا، فإنّی أخاف علیک نقص العمر وتشّت الحال، إنّ الله عزّوجلّ جعل الوصیّہ والإمامه فی عقب الحسین علیہ السّلام فإذا أردت أن تعلم ذلك فانطلق بنا إلى الحجر الأسود حتّی نتحاكم إليه ونسأله عن ذلك. قال أبو جعفر علیہ السّلام: وكان الكلام بينهما بمکّه، فانطلقا حتّی أتيا الحجر الأسود. فقال علی بن الحسین لمحمد بن الحنفیہ: إبدأ أنت فابتهل إلى الله عزّوجلّ و سلّه أن ینطق لک الحجر ثمّ سل، فابتهل محمد فی الدعاء وسأل الله ثمّ دعا الحجر فلم یجبه، فقال علی بن الحسین علیہ السّلام یا عمّ لو كنت وصیّاً وإماماً لأجابک، قال له محمد: فادع الله أنت یا ابن أخی و سلّه، فدعا الله علی بن الحسین علیہ السّلام بما أراد ثمّ قال: أسألك بالهدی جعل فیک میثاق الأنبیاء و میثاق الأوصیاء و میثاق الناس أجمعین لَمَّا أخبرتنا من الوصیّ والإمام بعد الحسین بن علیّ علیہ السّلام قال: فتحرك الحجر حتّی کاد أن یزول عن موضعه. ثمّ أنطقه الله عزّوجلّ بلسان عربیّ مبین، فقال: اللهم إنّ الوصیّہ والإمامه بعد الحسین بن علیّ إلى علی بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب وابن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیہ وآله قال: فانصرف محمد بن علیّ وهو یتولّى علی بن الحسین علیہ السّلام». اصول کافی، شیخ کلینی، ۱/۳۴۸، ح ۵، کتاب الحجّه، باب ما یفصل به بین دعویّ المحق والمبطل فی أمر الامامه. قطب راوندی در الخرائج والجرائح، ۱/۲۵۷، ح ۳، باب ۵، همین حدیث را با الفاظی دیگر از ابی خالد کابلی نقل کرده است.

امامت محمد، تبعیت از جناب محمد نموده و به امامت حضرت سجاد معترف شدند، ولی یک عده از شیادها، جمعی از عوام بی خرد بی خبر را بر آن عقیده نگاه داشتند، به این بهانه که جناب محمد شکسته نفسی نموده و در مقابل بنی امیه، سیاست اقتضای چنین امری را نمود، و الا امامت جناب محمد مسلم است و بعد از وفات جناب محمد هم ثابت ماندند و گفتند جناب محمد نمرده، بلکه در شعب جبل رضوی پنهان گردیده، زمانی بیرون آید و جهان را پر از عدل و داد کند و ایشان چهار فرقه بوده اند: مختاریه، کریه، اسحاقیه [و] حریه، ولی بر این عقیده امروز کسی باقی نمانده است.

### عقاید قَدّاحیه

طایفه دوم قَدّاحیه اند. اصل مذهب این طایفه ظاهراً تشیع، ولی باطناً کفر محض است. و اصل تشکیلات این مذهب به دست میمون بن سالم یا «دیضان» معروف به قَدّاح و عیسی چهار لختان در مصر شروع شد و باب تاویلات را در قرآن مجید و اخبار به میل خود باز نمودند و از برای شریعت ظاهر و باطنی قرار دادند و گفتند باطن شریعت را خداوند به پیغمبر و پیغمبر به علی و او هم به فرزندان و شیعیان خالص تعلیم داد و گویند کسانی که باطن شریعت را دانستند، از قید طاعت و عبادت ظاهریه آزاد و آسوده شدند.

و ایشان مذهب را بر هفت پایه قرار دادند، به هفت پیغمبر معتقدند و به هفت امام معترف اند و امام هفتم را غایب

می شمارند و منتظر ظهور آن هستند و ایشان دو طایفه بودند:

ناصریه؛ اصحاب ناصر خسرو علوی که در اشعار و گفتار و کتاب های خود به

نام شیعه، بسیار مردم را به کفر و الحاد کشانیده و در طبرستان شیوع بسیار داشتند.

صباحیه؛ طایفه دوم اصحاب حسن صباح که اصلاً اهل مصر بود و به ایران آمده و واقعه ی اسفناک و فتنه بزرگ الموت را در قزوین برپا کرد و باعث قتل های فراوان شد که در تاریخ مفصلاً ثبت شده است که این مجلس مختصر، مقتضی شرح مفصل حالات تاریخی آن نمی باشد.

### عقاید غلات

طایفه چهارم غالیه اند که پست ترین اقوام و طوایفی هستند که به نام تشیع معروف شده اند و تمامی آنها کافر و نجس و فاسد و مفسد می باشند. و آنها هفت فرقه ی اصلی هستند: سبائیه، منصوریه، غرابیه، بزغیه، یعقوبیه، اسماعیلیه [و] ازدریه.

شرح حالات و پیدایش آنها را شب گذشته مختصراً به اقتضای مجلس عرض کردم. ما جامعه ی شیعه ی امامیه ی اثنا عشریه، بلکه تمام مسلمین دنیا از آنها و عقاید آنها بریء هستند و آنها را انجس از هر نجس و کافر ملحد بی دین می دانیم. و هر عقیده ای به نام شیعه روی قاعده کفر و الحاد، صراحتاً یا کنایه، در السنه و افواه مشهور و در بعض کتب عمداً یا سهواً درج گردیده، بیشتر از این طایفه می باشند که خود را شیعه ی علی علیه السلام می خوانند، ولی جماعت شیعه ی امامیه ی اثنا عشریه که زاید بر صد میلیون جمعیت در دنیا هستند، از این عقاید فاسده دور، بلکه اصل دین و مذهب پاک و لبّ و لباب شریعت را که به وسیله باب علم رسول الله، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده در نزد آنها یافت می شود.

طایفه پنجم شیعه ی امامیه و فرقه ی حقه ی عشریه اند که لبّ لباب شریعت را مطابق عقل و نقل دارا هستند و اصل شیعه ی واقعی اینها هستند و آن چهار فرقه، شیعه ی قلابی اند. و خلاصه ی عقیده ی این شیعیان حقیقی را برای شما به طور فهرست وار عرض می نمایم، تا بعدها نسبت های غلط به آنها ندهید؛

جامعه ی شیعه ی امامیه معتقدند به وجود ذات واجب الوجود، حضرت احدیت جلّ و علا که اوست واحد و احد که شبیه و عدیل و نظیر ندارد، نه جسم است و نه صورت، نه جوهر است و نه عرض و از جمیع صفات امکانیه معزّا و مبرّا می باشد، بلکه خالق جمیع اعراض و جواهر است و شریکی در خلق موجودات و افاضه فیوضات بر موجودات ندارد.

بعضی از عرفا صفات سلویه پروردگار را به شعر آورده و گفته اند:

نه مرگب بود و جسم نه جوهر نه عرض

بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق

و چون ذات واجب الوجود هرگز رؤیت نشود و از طرفی هم بایستی خلق را هدایت و راهنمایی نماید، لذا رسل و فرستادگانی از جنس بشر برگزیده کامل عیار برای هدایت

افراد بشر با دلایل و براهین و معجزات و بینات و دستورات کافیه، به اقتضای حال و احتیاجات اهل هر زمان فرستاده، که عدد آنها بسی بسیار و بی شمار است و تمامی آنها در تحت اوامر پنج پیغمبر اولو العزم که نوح شیخ الانبیاء و ابراهیم خلیل الرحمن و موسی کلیم الله و عیسی روح الله - علی نبینا و آله وعلیهم السلام باشند - هادی و راهنمای بشر بودند و پیغمبر آخر، وجود اقدس خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می باشد که دین و شریعت او تا روز

قیامت باقی و برقرار است.

جماعت شیعه معتقدند که:

«حلال محمد حلال إلى يوم القيامة وحرامه حرام إلى يوم القيامة وشريعته مستمره إلى يوم القيامة»<sup>(۱)</sup>.

حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام آن حضرت هم حرام است تا روز قیامت و شریعت او هم باقی و مستمر است تا روز قیامت.

و خداوند متعال از برای جمیع اعمال از نیک و بد، سزا و جزایی معین فرموده که در بهشت یا دوزخ به آنها داده می شود.

و روزی که برای سزا و جزای اعمال معین گردیده، یوم الجزاء گویند که بعد از تمام شدن عمر دنیا، تمام خلایق را از نیک و بد، من الاولین و الآخرين همه را زنده می کند با همین بدن عنصر جسمانی - نه بدن لطیف و هور غلیبایی -، به صحرای محشر می آورد و بعد از محاکمه و رسیدگی، هر یک را به جزای خود می رساند؛ چنانچه در کتب آسمانی عموماً و بالخصوص تورات و انجیل و قرآن مجید خیر داده است. و سند محکم و ثابت و محقق ما همین قرآن کریم است که با سند متصل، دست نخورده و تحریف نگردیده از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده و ما عامل به دستورات آن هستیم و امیدواریم که عندالله ماجور باشیم.

و به جمیع احکام واجبه ی مندرجه در این کتاب اقدس اعظم، از قبیل نماز و

ص: ۳۳۱

---

۱- شیخ کلینی در کتاب الکافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹ باب البدع والرأی والمقایس، از امام صادق علیه السّلام چنین نقل می کند: «عن زراره قال: سألت ابا عبدالله عليه السّلام عن الحلال والحرام فقال: حلال محمد حلال أبداً إلى يوم القيامة وحرامه حرام أبداً إلى يوم القيامة، لا يكون غيره ولا يجيء غيره». (محقق)

روزه و زکات و خمس و حج و جهاد و غیره معتقدیم.

و همچنین به فروعات و واجبات و مستحبات و دستوراتی که به وسیله رسول خدا به ما رسیده، معترف و عازم و جازم به عمل با توفیقات خداوند متعال هستیم. و از جمیع معاصی و گناهان کبیره و صغیره، از قبیل شراب و قمار و زنا و لواط و ربا و قتل نفس و ظلم و غیر آنها از آنچه در قرآن مجید و اخبار وارده منع از آنها گردیده، اجتناب می نماییم.

و ما جماعت شیعه معتقدیم همان قسمی که احکام و دساتیر الهیه، آورنده ای دارد که خداوند متعال او را برگزیده و به آدمیان معرفی نموده، بعد از وفات آورنده که رسول خدا می باشد. بایستی نگاهدارنده ای باشد که حافظ و حارس و نگاهبان آن دین و شریعت باشد، همان قسمی که پیغمبر و آورنده ی دین را خدا برانگیزد و به مردم معرفی نماید، وصی و خلیفه و نگاهدار دین را هم بایستی خداوند انتخاب فرماید و به وسیله پیغمبر به امت معرفی نماید. چنانچه تمام انبیاء به امر خدای متعال اوصیای خود را معرفی نمودند، پیغمبر خاتم هم که اکمل و افضل از همه آنها بوده، برای جلوگیری از فساد و اختلاف، امت را به حال خودشان نگذارده و اوصیای خود را به امر پروردگار روی سنت جاریه به آنها معرفی فرموده است.

و عدد آن اوصیای منصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله که از جانب خدای متعال معرفی شدند، دوازده می باشد:

«أولهم سید الأوصیاء علی بن ابی طالب فبعده ابنه حسن ثم أخوه الحسین ثم ابنه علی زین العابدین ثم ابنه محمد باقر العلوم ثم ابنه جعفر الصادق ثم ابنه

موسیٰ الکاظم ثم ابنه علی الرضا ثم ابنه محمّد التقی ثم ابنه علی النقی

ثم ابنه حسن العسکری ثم ابنه محمّد المهدی وهو الحجّه القائم الذی غاب عن الأنظار لا عن الأمصار یملاً الله الأرض به قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.»

اعتقاد شیعه امامیه آن است که این دوازده امام بر حق، از جانب خدا به وسیله پیغمبر به ما معرفی شدند که دوازدهمی آنها، بنا بر اخبار متواتر و مستفیض که از علمای شما هم بسیار رسیده، غیبت اختیار نموده، مانند غیبتی که در تمامی ادوار انبیاء و اوصیاء بوده است.

و آن وجود مقدّس را خداوند ذخیره قرار داده برای رفع ظلم و نشر عدل، و مُصلح کل است که تمام اهل عالم، انتظار ظهور چنین مصلحی را دارند.

خلاصه جماعت شیعه معتقدند به جمیع احکام خمس که در قرآن مجید و اخبار صحیحه، به وسیله روایت معتبره، از طرق اهل بیت طهارت و عترت پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنین نیک فطرت از صحابه خاص آن حضرت به آنها رسیده، از اول باب طهارت تا آخرین باب دیات.

شکر می کنم خداوند متعال را که به داعی توفیق عنایت فرمود تا از روی تحقیق و منطق و برهان، نه از راه تقلید آباء و امّهات به این عقاید مقدّسه معتقد باشم و افتخار به این دین و مذهب دارم، و هر کس در این دین و مذهب گفت و گویی دارد، یا در شک و شبهه و اشتباه باشد، داعی برای حلّ شبهات و اثبات حقایق به حول و قوه پروردگار حاضرم.

«صدای مؤذن برخاست و موقع نماز شد. پس از فراغت از نماز و صرف چای، جناب حافظ افتتاح کلام نمودند.»

حافظ: قبله صاحب، خیلی ممنون شدم که شرح حالات فرق شیعه را بیان نمودید، ولی در کتب اخبار و ادعیه شما مطالبی وارد است که ظواهر آنها بر خلاف گفتار شما، کفر و الحاد شیعه اثنی عشریه را مخصوصاً می رساند.

داعی: خوب است آن اخبار و ادعیه و موارد اشکال را بیان فرمایید تا حق آشکار گردد.

### اشکال راجع به خبر معرفت

حافظ: اخبار زیادی دیده ام، ولی آنچه الحال در نظر دارم، در تفسیر صافی که به قلم یکی از علماء و مفسرین بزرگ شما فیض کاشی می باشد، خبری نقل می کند که روزی حضرت حسین، الشهید بالطف، در مقابل اصحاب ایستاد و گفت:

«إيها الناس ان الله تعالى جل ذكره ما خلق العباد إلا ليعرفوه، فإذا عرفوه عبده فإذا عبده استغنوا بعبادته عن عباده من سواه.

قال رجل من أصحابه: بأبي أنت وأمي يابن رسول الله فما معرفه الله؟ قال عليه السلام: معرفه أهل كل زمان إمامهم الذي تجب عليهم طاعته.»(۱)

ای مردم! خداوند جل ذکره، خلق نفرموده است بندگان را مگر برای شناختن او. پس زمانی که او را شناختند، عبادتش کردند و همین که عبادت کردند، مستغنی شوند

به عبادت او از عبادت هرچه غیر اوست.

مردی از اصحاب عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد پسر پیغمبر، حقیقت معرفت خدا چیست؟

فرمود: معرفت و شناختن اهل هر زمان است امامی را که اطاعتش بر

ص: ۳۳۴



ایشان لازم است.

## جواب از اشکال

داعی: اولاً باید به سلسله سند خبر توجه کرد که آیا این خبر صحیح است یا موثق و معتبر و حسن است، یا ضعیف قابل توجه است، یا مردود.

بر فرض صحّت، به خبر واحدی نتوان نصوص صریحه در توحید، از آیات قرآن مجید و اخبار متواتره از طرق آل اطهار و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین را از ظواهر خود منصرف ساخت.

شما چرا این همه اخبار و احادیث و گفتار ائمه دین را در توحید و مناظراتی را که بزرگان از ائمه اثنی عشر - که در مواقع مقتضی - با مادیین و دهریین نموده اند و اثبات توحید خالص فرموده اند، نمی بینید و به آنها توجه نمی نمایید، در حالی که تمام تفاسیر مهمه شیعه و کتب اخبار، از قبیل توحید مفضل و توحید صدوق و کتاب توحید از بحار الانوار علامه مجلسی قدس الله اسرارهم و سایر کتب توحیدی علمای بزرگ شیعه امامیه مملوّ از اخبار متواتره از اهل بیت طهارت است.

چرا رساله «النکت الاعتقادیه» ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، معروف به «مفید» که از مفاخر علمای شیعه در قرن چهارم و متوفای سال ۴۱۳ قمری بوده و همچنین «اوائل المقالات فی المذاهب» و «المختارات» تالیف آن بزرگوار را مطالعه نمی کنید و نیز مراجعه نمی نمایید به کتاب «احتجاج» شیخنا الاجل، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، تا بدانید امام بر حق، حضرت رضا علیه الصلاة والسلام چگونه در مقابل مخالفین و منکرین توحید، اثبات توحید

ص: ۳۳۵

که می گردید خبرهای واحد متشابهی را پیدا می کنید و به آنها اتکاء نموده و شیعیان را مورد حمله قرار می دهید.

چه خوش گوید شاعر عرب:

أَبْصِرْ فِي الْعَيْنِ مَنَى الْقَدَى

وَفِي عَيْنِكَ الْجَذَعُ لَا تَبْصِرْ

«آیا می بینی در چشم من ریزه خاشاک را، اما در چشم خود چوب خرما را نمی بینی - کنایه از اینکه عیب کوچک مرا می بینی، ولی عیب بزرگ خود را نمی بینی».

مثل این است که آقایان محترم به کتاب های خودتان دقیق نمی شوید، تا خرافات و موهومات، بلکه کفریات مندرجه در آن کتاب ها را که یضحک به الثکلی است ببینید و از خجالت سر بلند ننمایید، حتی در صحاح معتبره خودتان به قدری اخبار خنده آور نقل شده که عقل را مبهوت و حیران می نماید.

حافظ: خنده آور گفتار و کلمات شماس است که تخطئه می نماید کتبی را که در عظمت و بزرگی مانند آن نیامده، مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم، که عموم علمای ما اتفاق دارند به قطعیت احادیث مندرجه در آنها و اگر کسی انکار این دو کتاب و اخبار مندرجه در آنها را بنماید و در مقابل تخطئه آنها بر آید، در حقیقت انکار اصل مذهب سنت و جماعت را نموده؛ زیرا که مدار اعتبار این جامعه بعد از قرآن مجید، به این دو کتاب بزرگ است، چنانچه ابن حجر مکی در اوّل صواعق محرقه - اگر به نظرتان رسیده باشد - نوشته است:

«الفصل فی بیان کیفیتها» (ای کیفیت خلافه ابی بکر) روی الشیخان البخاری و

مسلم فی صحیحیہما اللذین ہما أصحّ الکتب بعد القرآن باجماع من یعتدّ بہ.

بدیہی است کہ اخبار مندرجہ در صحیحین قطعی الصدور است از جناب رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ:

«لأنّ الأئمّة اجتمعت علی قبولہما وکلّ ما اجتمعت الأئمّة علی قبولہ مقطوع فما فی الصحیحین فمقطوع بہ.»

در بیان کیفیت خلافت ابی بکر کہ روایت نمودند شیخان (بخاری و مسلم) در صحیحین خود، کہ صحیح ترین کتابہاست بعد از قرآن، بہ اجماع ائمّ؛ برای آنکہ ائمّ اجتماع بر قبول آنها نمودند و ہرچہ را کہ ائمّ اجتماع بر قبول آنها بنمایند مقطوع است. پس بہ ہمین دلیل، احادیث مندرجہ در صحیح بخاری و مسلم مقطوع الصدور است.

پس چگونہ ممکن است کسی جرئت نماید بگوید در این دو کتاب، کفریات و ہزلیات و خرافات و موهومات موجود است.

### اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم

داعی: اولاً۔ در جملہ ای از بیاناتتان کہ فرمودید این دو کتاب مورد قبول تمام ائمّ است، اعتراضات علمی وارد است و این ادعای شما استناداً بہ قول ابن حجر، علماً و عملاً و منطقاً مردود یکصد میلیون مسلمان با علم و عمل می باشد. پس اجماع ائمّ در اینجا مانند همان اجماعی است کہ برای صدر اسلام در امر خلافت قائل شدید؟!!

ثانیاً آنچه داعی می گویم با برهان و دلیل است. آقایان محترم ہم اگر دیدہ رضا را ببندید و با دیدہ حقیقت بین بہ آن کتابها نظر کنید، می بینید آنچه ما

می بینیم و مانند ما و تمام عقلاء از مندرجات آنها متحیر و متبسم خواهید شد، چنانچه بسیاری از اکابر علمای خودتان، مانند دار قطنی<sup>(۱)</sup>

و ابن حزم<sup>(۲)</sup>

و شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی در «ارشاد الساری» و علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب «الامتاع فی احکام السماع» و شیخ عبدالقادر بن محمد قرشی حنفی در «جواهر المزیئه فی طبقات الحنفیه» و شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در «شرح صحیح»<sup>(۳)</sup> و شمس الدین علقمی در «کوکب منیر» شرح جامع

ص: ۳۳۸

۱- دار قطنی کتابی دارد به نام الزامات و تتبع که در آن به نقد و انتقاد به برخی از احادیث صحیحین پرداخته است.  
۲- المحلی، ابن حزم، ۷/۵۶۵، مساله ۱۵۶۶، کتاب البیوع، بیع الشطرنج والمزامیر والعیدان والمعازف. ابن حزم بعد از نقل حدیثی از صحیح بخاری ۷/۲۰۱، کتاب الاشربه، باب ما جاء فیمن يستحل الخمر می نویسد: «وهذا منقطع لم يتصل ما بین البخاری و صدقه بن خالد ولا یصح فی هذا الباب شیء أبداً وکل ما فیہ فموضوع». و نیز در همین جلد، صفحه ۱۵۸، مساله ۱۳۹۴، کتاب الحجر، محاوله عبدالله بن الزبیر الحجر علی عائشه می نویسد: «واما الروایه عن ابن الزبیر فظامه الابد، لا ندری کیف استحل مسلم أن یحتج بخطیئه وهله وزله کانت من ابن الزبیر والله تعالی یغفر له إذ أراد مثله فی کونه من أصغر الصحابه أن یحجر علی مثل أم المؤمنین التي أثنى الله تعالی علیها أعظم الثناء فی نص القرآن وهو لا یکاد یتجزی منها فی الفضل عندالله تعالی».

۳- صحیح مسلم با شرح نووی، ۱/۱۶، مقدمه. شارح می نویسد: «واما قول مسلم رحمه الله فی صحیحہ فی باب صفة صلاه رسول الله صلی الله علیه وآله: لیس کل شیء صحیح عندی وضعته ههنا؛ یعنی فی کتابه هذا الصحیح وانما وضعت ههنا ما اجمعوا علیه، فمشکل. فقد وضع فیہ أحادیث کثیره مختلفاً فی صحتها، لکونها من حدیث من ذکرناه ومن لم نذکره ممن اختلفوا فی صحه حدیثه». و نیز در ۲/۲۰۷، کتاب الایمان، باب بدء الوحی در ذیل حدیثی که مضمونش این است: اولین سوره ای که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد سوره (یا ایها المدثر) بوده است می نویسد: «ضعیف بل باطل والصواب ان اول ما انزل علی الاطلاق اقرأ باسم ربک...». این کلام نووی نشانگر آن است که او تمام احادیث صحیح مسلم را صحیح نمی داند، بلکه در مقام طعن به مسلم بن حجاج است.

وبالآخره جمیع علمای حنفیه و دیگران از اکابر سنیّه، صریحاً در مقام نقد و انتقاد به بعض احادیث

ص: ۳۳۹

۱- زاد المعاد، ابن قیم جوزی، ص ۳۸۰، فصل فی الاسراء والمعراج، حدیثی از صحیح بخاری ۵/۱۳۲، ح ۳۹۳، کتاب مناقب الانصار، باب المعراج، از مالک بن صعصعه در توصیف معراج نقل می کند که بخش پایانی حدیث چنین است: «... ثم فرضت علی الصلوات خمسين صلاه كل يوم، فرجعت فمررت على موسى فقال: بما أمرت؟ قال: أمرت بخمسين صلاه كل يوم. قال: ان أمتك لا تستطيع خمسين صلاه كل يوم واني والله قد جربت الناس قبلك وعالجت بني اسرائيل أشد المعالجه، فارجع إلى ربك فأسأله التخفيف لأمتك. فرجعت فوضع عني عشراً، فرجعت إلى موسى فقال مثله، فرجعت فوضع عني عشراً، فرجعت إلى موسى، فقال مثله، فرجعت فوضع عني عشراً، فرجعت إلى موسى فقال مثله، فرجعت فأمرت بعشر صلوات كل يوم، فرجعت فقال مثله، فرجعت فأمرت بخمس صلوات كل يوم. قال: ان أمتك لا تستطيع خمس صلوات كل يوم واني قد جربت الناس قبلك وعالجت بني اسرائيل أشد المعالجه، فارجع إلى ربك فأسأله التخفيف لأمتك. قال. سألت ربي حتى استحييت، ولكن أرضى وأسلم. قال: فلما جاوزت نادى مناد أمضيت فريضتي وخففت عن عبادي». سپس ابن قیم در صفحه ۳۸۳ فصل فی ان الاسراء كانت مره واحده می نویسد: «و یا عجباً لهؤلاء الذین زعموا أنه مراراً، کیف ساغ لهم أن یظنوا أنه فی کل مره تفرض علیه الصلاه خمسين ثم یتردد بین ربّه و بین موسی حتی تصیر خمساً ثم یقول: «أمضیت فریضتی وخففت عن عبادی»، ثم یعیدها فی المره الثانيه إلى خمسين ثم یحیطها عشراً عشراً وقد غلط الحفاظ شریکا فی الفاظ من حدیث الاسراء». با توجه به حدیثی که از بخاری نقل کردیم که ابن قیم هم قسمت اخیر حدیث را به همین الفاظ نقل کرده و در ادامه اشاره کرده است که: هذا لفظ البخاری فی بعض الطرق و با دقت در اظهار نظر و انتقادی که نسبت به این حدیث دارد و با توجه به الفاظی که از این حدیث به عنوان شاهد می آورد، روشن می شود که مراد ابن قیم از جمله «و یا عجباً لهؤلاء الذین...» محمد بن اسماعیل بخاری است؛ چه اینکه او یکی از کسانی است که حدیث معراج را به همین شکل نقل کرده است. و از آنجا که بخاری و صحیحش نزد اکثر اهل تسنن مقدس است و ابن قیم هم نخواستہ این تقدس لکه دار شود، به نام بخاری اشاره نکرده و به جمله «هؤلاء الذین...» اکتفا نموده است.

صحیحین برآمده و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیفه ی غیر صحیحه در صحیحین موجود است؛ چه آنکه هدف بخاری و مسلم جمع اخبار بوده، نه دقت در صحت آنها و بعض از محققین علمای خودتان، مانند کمال الدین جعفر بن ثعلب در بیان فضایح و قبایح روایات صحیحین و نشر مثالب بالاخره جمیع علمای حنفیه و دیگران از اکابر سنیه، صریحاً در مقام نقد و انتقاد به بعض احادیث صحیحین برآمده و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیفه ی غیر صحیحه در صحیحین موجود است؛ چه آنکه هدف بخاری و مسلم جمع اخبار بوده، نه دقت در صحت آنها و بعض از محققین علمای خودتان، مانند کمال الدین جعفر بن ثعلب در بیان فضایح و قبایح روایات صحیحین و نشر مثالب و معایب آنها سعی بلیغ نموده اند و اقامه دلایل و براهین در این باب، بارز و آشکار می باشد. (۱)

ص: ۳۴۰

۱- در اینجا مناسب است به نام چند نفر از علمای اهل تسنن که در جرح و تعدیل صحیحین و مخصوصاً صحیح بخاری کتاب نوشته اند اشاره کنیم: اول: عبدالرحمان بن محمّد بن ادریس بن المنذر بن داود التمیمی الرازی (متوفی ۳۲۷)، مؤلف کتاب «بیان خطا البخاری». دوم: ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد البغدادی (متوفی ۴۶۳)، کتاب مؤلف «الموضح لاوهام البخاری». سوم: ابو الولید، سلیمان بن خلف بن سعد بن ایوب بن وارث التمیمی الباجی (متوفی ۴۷۴)، مؤلف کتاب «التعدیل والتجریح لمن خرج عنه البخاری فی الصحیح». چهارم: ابو علی الحسین بن محمّد بن احمد الغسانی المعروف بالجیانی (متوفی ۴۹۸)، مؤلف کتاب «التنبیه علی ما وقع فی کتاب البخاری من الاوهام». پنجم: ابو محمّد عبدالمؤمن بن خلف بن ابی الحسن الدمیاطی (متوفی ۷۰۵)، مؤلف کتاب «اوهام الجامع الصحیح للبخاری». ششم: شهاب الدین ابو سعید احمد بن احمد بن الحسین بن موسی الهکاری المصری (متوفی ۷۶۳)، مؤلف کتاب «العقد الجلی فی حل اشکال الجامع الصحیح للبخاری». هفتم: زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم بن الحسین بن عبدالرحمان الکردی الرازیانی العراقی (متوفی ۸۰۶)، مؤلف کتاب «الاحادیث المخرجه فی الصحیحین التي تکلم فیها بضعف وانقطاع». هشتم: احمد بن عبدالرحیم بن الحسین بن ابراهیم القاهری (ابوزعه العراقی) (متوفی ۸۲۶)، مؤلف کتاب «البيان والتوضیح لمن اخرج له فی الصحیح ومس بضر من التجریح». نهم: موفق الدین ابوذر احمد بن ابراهیم بن محمّد بن خلیل الطرابلسی (متوفی ۸۸۴)، مؤلف کتاب «التوضیح لمبهمات الجامع الصحیح». دهم: عمر کریم الحنفی البتونی، مؤلف کتاب «الجرح علی البخاری».

پس تنها ما نیستیم که تحقیق در مطالب می نماییم که مورد حمله شما قرار گیریم، بلکه اکابر علمای خودتان که محقق در حقایق بوده، این قبیل بیانات را نموده اند.

حافظ: خوب است از دلایل و براهین خود برای اهل مجلس بیان کنید، تا قضاوت به حق کنند.

داعی: گرچه گفت و گوی ما در این موضوع نبوده و اگر بخواهم وارد این بحث گردم، از رشته سؤال شما باز می مانم، ولی برای اثبات مرام، به چند نمونه ای مختصراً اشاره می نمایم.

### اخبار رؤیه الله تعالی از اهل تسنن

اگر شما اخبار کفر آمیز حلول و اتحاد و عقیده به جسمانیت و رؤیت پروردگار جلّ و علا را که دیده می شود در دنیا و یا در آخرت، علی اختلاف العقاید - چنانچه عدّه ای از حنابله و اشاعره قائل اند - بخواهید مطالعه نمایید، مراجعه کنید به کتب معتبره خودتان، مخصوصاً صفحه ۱۰۰ از جلد اول «صحیح بخاری»،<sup>(۱)</sup>

باب فضل السجود من کتاب الاذان و نیز صفحه ۹۲ جلد چهارم، باب الصراط من کتاب الرقاق<sup>(۲)</sup>

و در صفحه ۸۶ جلد اول «صحیح مسلم»،<sup>(۳)</sup> باب

ص: ۳۴۱

---

۱- صحیح بخاری، ۲/۳۸۱، ح ۷۶۲، کتاب الصلاة، کتاب صفة الصلاة، باب فضل السجود.

۲- همان، ۷/۵۰۲، ح ۱۴۳۴، کتاب الرقاق، باب الصراط جسر جهنم.

۳- صحیح مسلم، ۱/۱۶۳، ح ۲۹۶ - ۲۹۸، کتاب الایمان، باب اثبات رؤیه المؤمنین فی الآخرة ربهم.

اثبات الرؤیة المؤمنین ربهم فی الآخرة و امام احمد حنبل در صفحه ۲۷۵ جلد دوم «مسند»، (۱) به خوبی به دست می آورید.

من باب نمونه، دو خبر از همان ابواب را به عرض محترمتان می رسانم که از ابو هریره روایت می نمایند که:

«انّ النار تزفر وتتقیظ تقیظاً شديداً فلا تسکن حتی یضع الربّ قدمه فیها، فتقول قَطَّ قَطَّ حسی حسی» (۲)

صدای شعله پیوسته رو به ازدیاد می رود و آرام نمی گیرد، تا آنکه خداوند پای خود را در میان آتش نهاده امر می کند تا این زمان کافی است.

و نیز از ابو هریره روایت نموده اند که جماعتی از مردم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نمودند:

«یا رسول الله هل نری ربنا یوم القیامه؟»

قال: نعم. هل تضارون فی رؤیه الشمس بالظہیره صحوا لیس معها سحاب؟

قالوا: لا یا رسول الله.

وهل تضارون فی رؤیه القمر لیلہ البدر صحوا لیس فیها سحاب؟

ص: ۳۴۲

---

۱- مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۷۵، مسند ابی هریره.

۲- این روایت با تعابیر مختلف در کتب اهل تسنن ذکر شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۴۷ و ۴۸، سوره ق؛ و ج ۷، ص ۲۲۴ و ۲۲۵، کتاب الایمان والندور؛ و ج ۸، ص ۱۸۶ و ۱۸۷، کتاب التوحید؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۹۵ و ۹۶ و ۹۷، باب ۱۹ «ما جاء فی خلود اهل الجنة و اهل النار ح ۲۶۸۲ و ۲۶۸۳؛ و ج ۵، ص ۶۵ و ۶۶، سوره ق، ح ۳۳۲۶؛ مسند احمد، ج ۲، مسند ابی هریره، ص ۲۷۶، و ص ۳۱۲ تا ۳۱۵، و ص ۳۶۸ و ۳۶۹، و ص ۵۰۷؛ و ج ۳، مسند انس بن مالک، ص ۱۳۴، و ص ۱۴۱، و ص ۲۲۹ و ۲۳۰، و ص ۲۳۴، و ص ۲۷۹؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۴۰ و ۳۴۱، باب قوله تعالی «هل من مزید»، (محقق)



قالوا: لا يا رسول الله.

قال: ما تضارون في رؤيه الله يوم القيامة إلا كما تضارون في رؤيه أحدهما. إذا كان يوم القيامة أذن مؤذن ليَتَّبِعَ كُلَّ أُمَّةٍ ما كانت تعبد، فلا يبقى أحد كان يعبد غير الله من الأصنام والأنصاب إلا يتساقطون في النار، حتى إذا لم يبق إلا من كان يعبد الله من برِّ وفاجر أتاهم رب العالمين في أدنى صورته من التي رأوه فيها، فيقول: أنا ربكم.

فيقولون: نعوذ بالله منك، لا نشرك بالله شيئاً.

فيقول: هل بينكم وبينه آية فتعرفونه بها؟!!

فيقولون: نعم.

فيكشف الله عن ساق ثم يرفعون رؤوسهم وقد تحوّل في صورته التي رأوه فيها أول مرّة فقال: أنا ربكم.

فيقولون: أنت ربنا. (1)

ص: ٣٤٣

١- این روایت با تعابیر مختلف در کتب اهل تسنن ذکر شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ج ١، ص ١٩٥ تا ١٩٧، کتاب الاذان، باب فضل السجود؛ و ج ٥، ص ١٧٩، کتاب تفسیر القرآن؛ و ج ٧، ص ٢٠٥ تا ٢٠٦، کتاب الرقاق، باب الصراط جسر جهنم؛ صحیح مسلم، ج ١، ص ١١٢ تا ١١٧؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٦٣ تا ٦٥، باب ١٣ فیما انکرت الجهمیه، ح ١٧٧ تا ١٨٣؛ مسند احمد، ج ٢، مسند ابی هریره، ص ٢٧٥ تا ٢٧٦، و ص ٥٣٣ و ٥٣٤؛ و ج ٣، مسند ابی سعید الخدری، ص ١٦ و ١٧؛ سنن دارمی، ج ٢، ص ٣٢٥ و ٣٢٦، باب النظر الى الله تعالى؛ السنن الكبرى، بیهقی، ج ١٠، ص ٤١ تا ٤٢، باب ما جاء فی الحلف بصفات الله تعالى..؛ مسند ابی داود الطیالسی، ص ٣١٤؛ المصنف، عبدالرزاق صنعانی، ج ١١، ص ٤٠٧ تا ٤٠٩، باب من یرج من النار، ح ٢٠٨٥٦؛ السنن الكبرى، نسائی، سوره الجاثیه، ج ٦، ص ٤٥٧ و ٤٥٨، ح ١١٤٨٨، قوله تعالى «کل امة تدعی الی کتابها»، و سوره القیامه، ص ٥٠٤، قوله تعالى: «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة»، ح ١١٦٣٧؛ صحیح ابن حیان، ج ١٠، ص ٤٩٩ و ٥٠٠، باب ٥ (فضل النفقة فی سبیل الله)؛ و ج ١٦ و ص ٤٥٠ تا ٤٥٢، باب وصف الجنة واهلها؛ مسند ابی یعلی، ج ٢، ص ٢٦٣، من مسند ابی سعید الخدری، و ٢٨٦ و ٢٨٧، ح ٣٣ - (١٠٠٦)؛ و ج ١١، ص ٢٤١ تا ٢٤٣، ح ٦٣٦٠؛ و ج ١٢، ص ٤٥ تا ٤٦، ح ٦٦٨٩. (محقق)

آیا ما می بینیم پروردگار خود را در روز قیامت؟

فرمود: آری. آیا در وقت ظهر روزی که آسمان خالی از ابر است از مشاهده خورشید ضرری به شما می رسد؟  
عرض کردند: نه.

فرمود: آیا دیدن ماه تمام را در شبهایی که آسمان از ابر خالی است ضرر به شما می رساند؟  
عرض کردند: نه.

فرمود: پس از رؤیت پروردگار در قیامت به شما ضرری نخواهد رسید، همچنان که از دیدار یکی از آن دو ضرری به شما نمی رسد.

روز قیامت که شد، از طرف خداوند اعلام می شود هر گروهی معبود خود را تبعیت کند. پس باقی نماند فردی که غیر از خالق یگانه را پرستش کرده از بتها مگر پرتاب می شوند در آتش، به طوری که از اطراف بشر در خارج جهنم باقی نماند از خوب و بد جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده باشند.

در آن حال خالق عالمیان می آید به صورت خاصی که بشر می تواند او را ببیند. پس فرماید: من خالق شما هستم.

مؤمنین عرض کنند: پناه به خدا بریم اگر تو خدا باشی. ما گروهی نیستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم.

ص: ۳۴۴

خداوند در جواب گوید: آیا بین شما و خداوند نشانه ای هست که به آن نشانه خدا را ببینید و بشناسید؟

جواب گویند: آری.

پس خداوند ساق پای خود را باز کند (یعنی پای خود را عریاناً نشان دهد).

آن گاه مؤمنین سر خود را بالا کنند و ببینند خداوند را در همان صورتی که دفعه نخست دیده بودند.

پس فرماید: من خدای شما هستم. آنها هم اقرار کنند که تو خدای ما هستی.

شما را به خدا انصاف دهید آیا این نوع کلمات، کفر آور نیست که خدا خود را مجسم و با صورت عنصری به بشر نشان دهد و پای خود را باز نماید؟ و بزرگ ترین دلیل بر اثبات گفتار ما آن است که مسلم بن حجاج بایی در اثبات رؤیت خدای متعال جلّ و علا در صحیح خود افتتاح نموده و اخبار معجوله ای از ابو هریره و زید بن اسلم و سويد بن سعید و دیگران نقل نموده که علمای بزرگ خودتان، از قبیل ذهبی در «میزان الاعتدال»<sup>(۱)</sup>

وسیوطی در کتاب «اللاکی المصنوعه فی أحادیث الموضوعه» و سبط ابن جوزی در «الموضوعات»،<sup>(۲)</sup>

ص: ۳۴۵

۱- مسلم در صحیح خود، ۱/۱۶۷، ح ۳۰۲، کتاب الایمان، باب معرفه طریق الرؤیه، حدیثی را از سويد بن سعید نقل کرده است که ذهبی در میزان الاعتدال، ۳/۳۴۵، ترجمه شماره ۳۶۲۶، شرح حال سويد بن سعید می نویسد: «قال البخاری حدیثه منکر. وقال النسائی ضعیف واما ابن معین فکذّبه وسبّه وروی ابن الجوزی أنّ احمد قال: متروک الحدیث». با توجه به آنچه نقل کردیم، روشن است که سويد بن سعید قابل اعتماد نیست، در حالی که مسلم در صحیح خود، یکی از احادیث رؤیه الله را از سويد بن سعید نقل می کند.

۲- الموضوعات، ابن الجوزی، ۱/۱۱۵، کتاب المبتدأ، باب خفه اللحیه و ۱/۱۲۴، کتاب المبتدأ، باب کبر السنّ فی الاسلام و ۱/۱۰۲، کتاب المبتدأ، باب خلق الآدمی و فوائد أجزائه و ۲/۲۸۷، کتاب الأحکام والقضایا، باب ذمّ القول بالرأی. ابن الجوزی احادیث ضعیفی را نقل می کند که در طریق آن سويد بن سعید است و در شرح حال سويد بن سعید می نویسد: «وأما الطريق الثانی ففیه سويد بن سعید وکان یحیی یحمل علیه فوق الحد». و در جای دیگر می نویسد: «وقال النسائی: سويد لیس بثقه». و در جای دیگر می نویسد: «قال المصنف: قلت فی الاسناد الاول سويد بن سعید وقد کان یحید بن معین یحمل علیه جداً». از این عبارات استفاده می شود که ابن جوزی هم با استناد به اقوال بزرگان، روایات سويد بن سعید را معتبر نمی داند، در حالی که مسلم در صحیحش از او حدیث نقل کرده است.

جعلیت آنها را مستدلاً بیان نموده اند و اگر دلایلی بر ابطال گفتار آنها نبود مگر آیات بسیاری از قرآن مجید که صریحاً نفی رؤیت نموده اند، از قبیل آیه ۱۰۳ سوره ۶ (انعام) که می فرماید:

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ).

«هیچ چشمی او را درک ننماید و او همه دیدگان را مشاهده می کند و او لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است.»

و نیز در آیه ۱۳۹ سوره هفتم (اعراف) در قصه موسی و بنی اسرائیل نقل می فرماید که وقتی بر حسب فشار بنی اسرائیل جناب موسی علیه السلام در مقام مناجات عرض کرد:

(رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي).

«خدایا خود را به من آشکارا بنما تا تو را مشاهده نمایم. خداوند در جواب او فرمود: هرگز، تا ابد مرا نخواهی دید.»

سید عبدالحی (امام جماعت اهل تسنن) - مگر نه از مولی علی کرم الله وجهه

نقل است که فرمود: «لم أعبد رباً لم أره»؛ یعنی بندگی نمی‌کنم خداوندی را که نبینم. پس معلوم می‌شود حق تعالی دیدنی است که علی‌چنین کلامی فرماید.

### دلایل و اخبار بر عدم رؤیه الله تعالی

داعی: جناب عالی فقط به یک جمله از خبر اشاره فرمودید. با اجازه آقایان، تمام خبر را می‌خوانم، آن‌گاه شما جواب خود را خواهید دریافت. این خبر را ثقة الاسلام، شیخ با عظمت، محمد بن یعقوب کلینی قدس سره، در باب ابطال الرؤیه از کتاب توحید «اصول کافی» (۱) [\(۱\)](#).

و شیخ بزرگوار صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی قدس الله تربته در کتاب «توحید» (۲) [\(۲\)](#) خود در باب ابطال عقیده رؤیه الله چنین نقل نموده اند از امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق که فرمود:

«جاء حبر إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين هل رأيت ربك حين عبدته؟ فقال: ما كنت أعبد رباً لم أره.

قال: وكيف رأيته؟

قال: لا تدركه العيون في مشاهدته الأبصار، ولكن رأته القلوب بحقائق الايمان.»

عالمی [از یهود] خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آیا در وقت عبادت خدا را می‌بینی؟

حضرت فرمود: من خدایی را که نبینم عبادت نمی‌نمایم.

ص: ۳۴۷

---

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ۱/۹۷، ح ۶، کتاب التوحید، باب فی ابطال الرؤیه.

۲- توحید صدوق، ص ۱۰۹، ح ۶، باب ما جاء فی الرؤیه.

عرض کرد: چگونه او را می بینی؟

فرمود: ذات باری تعالی را با چشم سر، یعنی چشم عنصری نمی بینم، بلکه او را با چشم قلب و نور حقیقت ایمان می بینم.

پس از این جواب مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام معلوم می شود که مراد از رؤیت، با چشم عنصری جسمانی نمی باشد، بلکه به نور ایمان قلبی می باشد و این معنی از خود کلمه «لن» واضح و آشکار می شود؛ چه آنکه می دانید «لن» برای نفی ابد استعمال می شود و در این آیه شریفه تاکید است به آیه (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ)؛ یعنی هرگز در دنیا و آخرت به هیچ صورت، خداوند دیده نمی شود.

دلایل عقلیه و براهین نقلیه بر این معنی وارد است که علاوه بر محققین علماء و مفسرین شیعه، اکابر علمای خودتان، از قبیل قاضی بیضاوی و جار الله زمخشری (۱)

در تفسیر خود ثابت نموده اند که رؤیه الله تعالی محال عقلی است و هر کس معتقد به رؤیه الله گردد، چه در دنیا و چه در آخرت، قطعاً خدا را محاط خود قرار داده و قائل به جسمانیت برای ذات با برکات او گردیده؛ چه آنکه تا جسم عنصری نباشد، با چشم محسوس عنصری دیده نگردد و چنین عقیده ای قطعاً کفر است، چنانچه علمای بزرگ ما و شما در تفاسیر و کتب علمیه خود ذکر نموده اند که اینک مورد بحث ما نیست و من باب شاهد، جملاتی عرض شد.

و اما راجع به خرافات و موهومات بسیاری که در کتب معتبره شما ثبت است، من باب نمونه، خلاصه ای از دو خبر را نقل می نمایم، تا آقایان محترم به بعض

ص: ۳۴۸

---

۱- الکشاف، زمخشری، ۲/۱۴۷ - ۱۴۹، ذیل آیه ۱۴۳ سوره اعراف.

خبرهای واحد که قابل حل و تاویل است از کتب شیعه ایراد نگیرد.

شما تصور می‌نمایید صحاح سته، مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم، مثل کتاب وحی است. تمنا می‌نمایم قدری آقایان با دیده انصاف و خروج از تعصب به اخبار آنها بنگرید تا آن قدر غلو ننمایید.

### اشاره به خرافات صحیحین

بخاری در باب من اغتسل عریانا از کتاب غسل «صحیح» (۱) خود و مسلم در جزء دوم «صحیح» خود، در باب فضایل موسی علیه السلام (۲) و امام احمد بن حنبل در صفحه ۳۱۵ جزء دوم از «مسند» (۳)

و دیگران از علمای شما از ابو هریره نقل نموده اند که در میان بنی اسرائیل رسم بود همگی با هم بدون ساتر عورت در آب می‌رفتند [و] خود را شست و شو می‌دادند، در حالتی که به عورت‌های هم نظر می‌نمودند و این عمل در میان آنها عیب نبود. فقط حضرت موسی در میان آنها تنها به آب می‌رفت که کسی عورت او را نبیند.

بنی اسرائیل می‌گفتند: علت آنکه موسی تنها به عمل تغسیل می‌رود و از ما دوری می‌نماید، آن است که صاحب نقص است و قطعاً فتق دارد [و] نمی‌خواهد

ص: ۳۴۹

---

۱- «عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وآله قال: کانت بنو اسرائیل یغتسلون عراه ینظر بعضهم الی بعض وکان موسی یغتسل وحده. فقالوا: والله ما یمنع موسی أن یغتسل معنا الا أنه أدر. فذهب مرّه یغتسل، فوضع ثوبه علی الحجر، ففرّ الحجر بثوبه، فخرج موسی فی إثره یقول: ثوبی یا حجر، حتی نظرت بنو اسرائیل الی موسی فقالوا: والله ما بموسی من بأس وأخذ ثوبه، فطفق بالحجر ضرباً. فقال أبوهریره: والله إنه لندب بالحجر سته أو سبعة ضرباً بالحجر». صحیح بخاری، ۱/۱۸۵، ح ۲۷۰، کتاب الغسل، باب من اغتسل عریاناً.

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۸۴۱، ح ۱۵۵، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۲/۳۱۵، مسند ابی هریره.

ما او را ببینیم.

روزی حضرت موسی به کنار آبی رفت که غسل بنماید، لباسها را در آورده، بالای سنگی گذارد و رفت در میان آب.

«فَفَرَّ الْحَجْرُ بِثُوبِهِ فَجَمَحَ مُوسَى بِأَثَرِهِ يَقُولُ: ثُوبِي حَجْرٌ، ثُوبِي حَجْرٌ، حَتَّى نَظَرَ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى سُوَاهُ مُوسَى فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ. فَقَامَ الْحَجْرُ بَعْدَ حَتَّى نَظَرَ إِلَيْهِ فَأَخَذَ مُوسَى ثُوبَهُ، فَطَفِقَ بِالْحَجْرِ ضَرْبًا. فَوَاللَّهِ إِنَّ بِالْحَجْرِ نَدْبًا سِتَّةَ أَوْ سَبْعَةَ!»

یعنی: سنگ با لباس موسی فرار نمود، موسی در عقب او می رفت و می گفت: لباسم ای سنگ، لباسم ای سنگ (یعنی لباسم را کجا می بری). آن قدر سنگ رفت و موسی بدون ساتر عورت در عقبش رفت، تا آنکه بنی اسرائیل به عورت جناب موسی نظر نمودند! و گفتند: به خدا قسم، موسی نقصی ندارد؛ یعنی فتق ندارد. آن گاه سنگ از زمین برخاست و جناب موسی لباسها را گرفت. پس از آن با تازیانه سنگ را زد، به قسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ ناله نمود!

شما را به خدا انصاف دهید یک همچو عملی اگر با یکی از شماها آقایان محترم بشود، چقدر رکاکت دارد که به دنبال لباستان برهنه در میان مردم بروید که عورت شما را ببینند؟

بر فرض اگر چنین پیشامدی بشود، آدمی کناری می نشیند تا بروند و لباس او را بیاورند، نه آنکه بدون ساتر عورت در میان مردم برود، تا عورت او را ببینند.

آیا عقل باور می کند چنین عملی از مثل موسی کلیم الله ظاهر شده باشد؟ آیا باور می شود که سنگ جامد حرکت بنماید و لباسهای موسی را ببرد؟

ص: ۳۵۰



سید عبدالحی: آیا حرکت سنگ بالاتر است، یا اژدها شدن عصا. حرکت سنگ بالاتر است، یا معجزات نه گانه که خداوند خیر می دهد؟

داعی: به مثل معروف «خوب وردی آموخته اید، لیک سوراخ دعاگم کرده اید» آقای عزیز! ما منکر معجزات انبیاء نیستیم، بلکه به حکم قرآن مجید، مؤمن به معجزات و خرق عادات هستیم، ولی تصدیق بفرمایید که صدور معجزات و خرق عادات در مقام تحدی می باشد که خصم را در مقابل صدور آن عمل، عاجز و حق را ظاهر نماید.

آیا در این عمل، چه تحدی و ظهور حقی بوده جز آنکه فضاحتی به میان آمده و عورت پیغمبر خدا در میان خلق ظاهر گردیده؟

سید عبدالحی: کدام حق بالاتر از آن بوده که حضرت موسی را تبرئه نماید که مردم بدانند فتق ندارد.

داعی: بر فرض که جناب موسی صاحب فتق بوده، چه ضرری به مقام نبوت داشته. آنچه برای پیغمبران نقص است نواقص ذاتی است؛ از قبیل کوری و کری و احول بودن یا شش انگشتی و چهار انگشتی و لب شکری (به اصطلاح) یا فالج و شل مادر زاد بودن و امثال اینها و الانقایص جسمانی که به واسطه امراض پیدا می شود؛ مانند کوری یعقوب و شعیب پیغمبر در اثر گریه بسیار و جراحات بدن ایوب و شکستگی سر و دندان پیغمبر خاتم در جنگ احد و امثال اینها، ضرری به مقام نبوت نمی رساند.

فتق هم یکی از امراض جسمانی است که برای آدمی بعدها پیش می آید. چه اهمیتی داشته که بخواهد او را تبرئه نماید به ظهور خرق عادت و معجزه ای که منجر به هتک حرمت و کشف عورت پیغمبر خدا شود که بنی اسرائیل عورت او

را ببینند. آیا این خیر از خرافات و موهومات نیست که بگویند جناب موسی بدون ساتر عورت به دنبال لباس برود و به قدری عصبانی شود که سنگ را بزند، به قسمی که شش یا هفت مرتبه، سنگ ناله بزند؟! - یا للعجب، پیغمبر خدا نداند که سنگ، چشم و گوش و حس تأثیری ندارد که او را بزند و ناله جماد را بلند کند! - نعوذ بالله من هذه الخرافات.

### سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت

برای آنکه جناب آقا سید عبدالحی در مقام دفاع از ابوهریره و یا بخاری و مسلم - که بی فکر، این قبیل مجعولات خرافی را نقل نموده اند - بر نیاید به یک خبر مضحک تر اشاره می نمایم، تا آقایان محترم قطع نمایند که صحاح آنها آن قسمی نیست که درباره آنها غلو نموده اند.

بخاری در صفحه ۱۵۸ جلد اول و صفحه ۱۶۳ جلد دوم از صحیح (۱)

خود، خبر خرافی عجیبی را نقل نموده؛ یکی در باب «مَنْ أَحَبَّ الدَّفْنَ فِي الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَائِزِ» و دیگر در باب وفات موسی، جلد دوم، با اسناد صحیح به عقیده او از ابوهریره و نیز مسلم در صفحه ۳۰۹ جلد دوم صحیح

ص: ۳۵۲

---

۱- «عن أبي هريره قال: أرسل ملك الموت إلى موسى، فلما جاءه صكه، فرجع إلى ربه فقال: أرسلتني إلى عبد لا يريد الموت. فردّ الله عليه عينه وقال: ارجع فقل له يضع يده على متن ثور، فله بكلّ ما غطت به يده بكلّ شعره سنه. قال: اي رب ثم ماذا قال ثم الموت قال فالان فسأل أن يدنيه من الأرض المقدسه رميه بحجر قال قال رسول صلى الله عليه وآله فلو كنت ثم لاريتكم قبره إلى جانب الطريق عند الكثيب الأحمر». صحیح بخاری، ۲/۵۶۹، ح ۱۲۴۹، کتاب الجنائز، باب من أحبّ الدفن في الأرض المقدسه و ۴/۶۱۹، ح ۱۵۶۳، کتاب الأنبياء، باب وفات موسی.

در باب فضائل موسی ایضاً از ابو هریره که گفت:

«جاء ملك الموت إلى موسى فقال له: أجب ربك، قال ابو هريره: فلطم موسى عين ملك الموت ففقأها! فرجع الملك إلى الله تعالى فقال: إنك أرسلتني إلى عبد لك لا يريد الموت، ففقأ عيني، قال: فرد الله إليه عينه وقال: إرجع إلى عبدى فقل: الحياه تريد. فإن كنت تريد الحياه فضع يدك على متن ثور فما توارت بيدك من شعره فأنتك تعيش بها سنه.»

ملك الموت خدمت موسی رسید [و] عرض کرد: اجابت کن پروردگارت را. پس جناب موسی چنان سیلی به چشم ملك الموت زد که چشم او کور گردید و به صورتش ریخت. پس برگشت به سوی پروردگار [و] عرض کرد: مرا فرستادی به سوی بنده خودت که اراده مردن ندارد و چشم مرا کور نمود. پس خداوند چشم ملك الموت را برگرداند و فرمود:

برگرد به سوی بنده من، پس بگو اگر زندگانی دنیا را طالب هستی، دست خود را بر پشت گاو بیگذار، پس هرچه مو به دست آمد، به شماره هر یک [از] آنها یک سال زندگانی خواهی نمود.

و امام احمد حنبل در صفحه ۳۱۵ جلد دوم «مسند» (۲) و محمد بن جریر

ص: ۳۵۳

---

۱- صحیح مسلم، ۴/۱۸۴۳، ح ۱۵۸، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی. گفتنی است متن حدیث یاد شده را مؤلف با اختلاف اندکی در الفاظ از مسلم نقل کرده است.

۲- «عن أبي هريره عن النبي صلى الله عليه وآله وقال يونس رفع الحديث إلى النبي صلى الله عليه وآله قد كان ملك الموت يأتي الناس عياناً قال فأتى موسى فلطمه فقأ عينه، فأتى ربه عز وجل فقال: يا رب عبدك موسى فقأ عيني ولو لا كرامته عليك لعنت به - وقال يونس لشققت عليه - فقال له اذهب إلى عبدى فقل له فليضع يده على جلد أو مسك ثور، فله بكل شعره وارت يده سنه. فأتاه فقال له ما بعد هذا قال الموت قال فالان قال فشمه شمه فقبض روحه. قال يونس فرد الله عز وجل عينه وكان يأتي الناس خفيه». مسند احمد بن حنبل، ۲/۵۳۳، مسند ابی هریره.

۱- تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ۱/۳۰۵، ذکر وفات موسی و هارون. در پایان این بحث مناسب است به برخی احادیث خرافی دیگری از صحیحین اشاره نماییم، تا کسانی که صحیح بخاری و مسلم را صحیح ترین کتب بعد از قرآن می دانند، در این اعتقاد خود تجدیدنظر کنند. آیا حضرت موسی قسی القلب است؟ صحیح بخاری، ۴/۴۷۹، ح ۱۲۰۰، کتاب الجهاد و السیر، باب هل للأسیر أن یقتل أو یخدع... و صحیح مسلم، ۴/۱۷۵۹، ح ۱۴۸، کتاب السلام، باب النهی عن قتل النمل این حدیث را نقل کرده است: «ان ابا هريره قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: قَرَضَتْ نَمْلَهُ نَبِيًّا مِنَ الْاَنْبِيَاءِ فَأَمَرَ بِقَرِيهِ النَّمْلِ فَأَحْرَقَتْ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقَتْ أُمَّهُ مِنَ الْأُمَّمِ تَسْبِيحَ اللَّهِ.» (ابو هريره نقل می کند که مورچه ای پای یکی از پیامبران را نیش زد. آن پیامبر هم ناراحت گردید و دستور داد که لانه مورچه ها را آتش زدند. در این هنگام از طرف خداوند توبیخی بدین صورت صادر گردید که: ای پیامبر من آیا به جهت نیش زدن یک مورچه، امتی را که تسبیح خدا را می گویند آتش می زنی؟! بنابر قول قسطلانی در ارشاد الساری، ۶/۴۹۳، ح ۳۰۱۹، کتاب الجهاد و السیر، باب اذا حَرَّقَ الْمُشْرِكُ الْمُسْلِمَ هل یَحْرَقُ؟، که از ترمذی نقل کرده است، این پیامبر قسی القلب که هزاران مورچه و ذی روح را به جرم نیش زدن یک مورچه، به آتش کشیده است حضرت موسی، پیامبر خدا بوده است. از این حدیث که معلوم نیست ابوهريره از کدام داستان ساز و افسانه گو گرفته است، استفاده می شود که موسی بن عمران علیه السلام به جرم یک مورچه از صدها مورچه بی گناه انتقام گرفت. آری این جریان که به یکی از بزرگ ترین پیامبران نسبت داده شده است گذشته از اینکه از نظر پروردگار ممنوع و مبعوض بوده و لذا طبق همین حدیث مورد توبیخ قرار گرفته است، با عواطف بشری به خصوص با مهر و مودت و روح لطیفی که پیامبران دارا هستند، سازگار نیست. و ابو هريره در این داستان و افسانه اش حضرت موسی را آنچنان سنگدل و قسّی القلب معرفی می کند که حتی این پیامبر بزرگ را از سطح افراد عادی هم که اندک عاطفه ای داشته باشند پایین تر می آورد، چه اینکه هر انسان معمولی که اندک عاطفه ای داشته باشد، دست به چنین عملی نخواهد زد، چه رسد به پیامبری همچون حضرت موسی. آیا رسول خدا ایستاده بول می کرد؟! صحیح بخاری، ۱/۱۶۶، ح ۲۱۸ - ۲۲۰، کتاب الوضوء، باب البول قائماً و قاعداً و باب البول عند صاحبه والتستر بالحائط، این دو حدیث را نقل کرده است: «عن حذیفه قال: أتى النبي صلى الله عليه وآله سباطه قوم فبال قائماً ثم دعا بماء فجثته بماء فتوضأ.» (حذیفه نقل می کند که رسول خدا به مزبله ای رسید و ایستاده بول کرد، سپس آب خواست و وضو گرفت). «عن ابی وائل قال: كان ابو موسی الاشعري يشدد في البول ويقول: ان بني اسرائيل كان إذا أصاب ثوب احدهم قرضه فقال حذيفه ليته أمسك أتى رسول الله صلى الله عليه وآله سباطه قوم فبال قائماً.» (ابی وائل می گوید که ابوموسی اشعری در نجاست بول سختگیر بود و می گفت قانون تطهیر در میان بنی اسرائیل چنین بوده است که اگر به لباسشان بول می رسید، عوض شست و شو آنجا را با قیچی قطع می نمودند. حذیفه گفت: ای کاش ابوموسی از این سخت گیری خودداری می نمود؛ زیرا رسول اکرم در مزبله ای ایستاده بول کرد.) مسلم نیز در صحیح خود ۱/۲۲۸، ح ۷۳ - ۷۴، کتاب الطهاره، باب المسح علی الخفین، چند حدیث به همین مضمون نقل کرده است. ما در این مختصر از اظهار نظر دقیق علمی درباره این نسبتی که به رسول اکرم داده اند صرف نظر می کنیم؛ زیرا قباحه این سخن به قدری روشن است که حتی علمای اهل تسنن و شارحان صحیحین نیز به آن اعتراف دارند و اهانت بودن این نسبت را به مقام

نبوت و قبیح این جریان را درک کرده اند، تا آنجا که در مقام توجیه و تأویل آن بر آمده و علت های اشمئزاز آوری ذکر کرده اند و در واقع به عذرهای بدتر از گناه روی آورده اند. آوازه خوانی در خانه پیامبر؟! طبق مضمون حدیث هایی که در صحیحین نقل شده است گاهی دخترها در خانه ی پیامبر و در حضور آن حضرت آوازه خوانی می کردند. ابوبکر که وارد خانه پیامبر می شد از وجود چنین صحنه ای ناراحت می گشت و در صدد جلوگیری از آوازه خوانی آنان بر می آمد، ولی رسول اکرم به ابوبکر می فرمود: «روزهای جشن و سرور است، بگذار آنان به کار خویش مشغول باشند.» اینک به متن یکی از این احادیث اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ۵/۱۵۱، ح ۴۳۲، کتاب مناقب الانصار، باب مقدم النبی و اصحابه المدینه. این حدیث را نقل کرده است: «عن عائشه انّ ابابکر دخل علیها والنبی صلی الله علیه وآله عندها یوم فطر أو أضحی و عندها قینتان تغنیان بما تقاذفت الانصار یوم بعث، فقال ابوبکر: مؤمار الشیطان مرتین، فقال النبی صلی الله علیه وسلّم دعهما یا ابابکر، انّ لکلّ قوم عیداً وانّ عیدنا هذا الیوم.» (عائشه می گوید عید فطر و یا عید قربان بود، و دو دختر آوازه خوان در خانه من اشعار جنگ بعثت را که - انصار در این اشعار به همدیگر فحاشی نموده و نسبت های بد داده بودند - می خواندند. در این هنگام که رسول اکرم هم در خانه بود، ابوبکر وارد شد و از این صحنه ناراحت شد و گفت: موسیقی؟ موسیقی؟ رسول خدا فرمود: ابوبکر کاری به آنها نداشته باش! زیرا هر ملتی عیدی دارند و عید ما مسلمانان امروز است. همین حدیث را به الفاظی دیگر مسلم در صحیح خود، ۲/۶۰۸، ح ۱۶، کتاب صلاة العیدین، باب الرخصة فی اللعب نقل کرده است. آیا رسول خدا در مجالس عروسی زنانه شرکت می کرد؟! از مجموعه ی دیگری از حدیث هایی که در صحاح آمده است استفاده می شود که رسول خداصلی الله علیه وآله گاهی در مجالس جشن عروسی زنانه شرکت می نمود و به آواز دخترانی که در این مجالس، شنوندگان را با صدای دلنشین خود متلذذ می کردند گوش فرا می داد. و گاهی نیز در مجالس عروسی مردانه که خدمت و پذیرایی آنان را خود عروس به عهده داشته، شرکت می کرده است و رسول اکرم از پذیرایی گرم و اظهار محبت عروس برخوردار می گردید. اینک به یک حدیث در این زمینه اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ۷/۳۷، ح ۷۹، کتاب النکاح، باب ضرب الدف فی النکاح والولیمه، این حدیث را نقل کرده است: «عن خالد بن ذکوان قال: قالت الربیع بنت معوذ بن عفراء: جاء النبی صلی الله علیه وآله فدخل حین بنی علی فجلس علی فراشی کمجلسک منی فجعلت جُویریات لنا یضربن بالدف ویندبن من قُتل من آبائی یوم بدر إذ قالت احداهن وفینا نبیّ یعلم ما فی غد، فقال: دعی هذه وقولی بالمدی کنت تقولین.» (خالد بن ذکوان می گوید: ربیع دختر معوذ بن عفرا گفت: روزی که جشن عروسی من بر پا گردید، رسول خدا در آن مجلس شرکت نمود. به همان ترتیبی که تو نشسته ای، رسول خدا هم روی فرش مخصوصی که برای من گسترده شده بود در نزدیکی من نشست. دخترهایی در این مجلس مشغول دف زدن و خواندن بودند. و در ضمن اشعاری را که درباره کشته شدن پدران من در جنگ بدر سروده شده بود می خواندند. اتفاقاً یکی از دختران این کلمات را خواند: در میان ماست پیامبری که می داند آنچه را که در آینده واقع خواهد شد. رسول خدا که این جمله را شنید فرمود: این حرف ها را کنار بگذار و آنچه را که قبلاً می خواندی بخوان). رکیک بودن مضمون این حدیث و منافی بودن مفهوم آن، با مقام ارجمند نبوت بسیار واضح و روشن است؛ زیرا قابل تصور نیست که یک مرد مذهبی و یا دانشمند روحانی ولو در سطح خیلی پایین هم که باشد، در میان بانوانی که خود را با لباس ها و وسایل دیگر آرایش کرده و با هلله و شادی در مجلس عروسی شرکت نموده اند، بنشیند و به ترانه و آواز دختران گوش فرا دهد و گاهی نیز درباره ی ترانه آنها اظهار نظر نماید. آری این وضع از یک فرد عادی قبیح است، چه رسد به مقام ارجمند نبوت. لذا شارحان بخاری توجیهاات و عذرهای بدتر از گناه برای این حدیث بیان نموده اند که به دلیل اختصار از نقل و بررسی آنها خودداری می نمایم. این بود نمونه ای از خرافات صحیحین که به آنها اشاره کردیم و اگر می

خواستیم تمام احادیث خرافی و کذبی که در صحیحین وجود دارد، و هر عاقل منصفی در مردود بودن آنها شک نمی کند، به طور کامل نقل کنیم، این تحقیق از حالت اختصار خارج می گردید، و گمان می کنم برای کسانی که این دو کتاب را اصح الکتب بعد از قرآن می دانند، همین چند نمونه کافی باشد تا بیشتر در اطراف آنچه به آنها به عنوان اعتقاد تعلیم داده شده، فکر کنند و بسنجند آیا کتابی که چنین نسبت های ناروا به رسول اکرم می دهد، نسبت هایی که اگر به هر کدام از خود شما داده شود بر آشفته می شوید، آیا می تواند تمام منقولاتش صحیح باشد؟! در پایان مناسب است به اختصار، انگیزه جعل این گونه احادیث را بررسی کنیم. بررسی تاریخ نشان می دهد که از دوران خلافت عثمان، دستگاههای حکومت و خلافت اسلامی، به هرج و مرج شدید و فساد اخلاقی حادّی گرفتار شد. درباریان و وابستگان و استانداران خلیفه از هیچ عمل ناشایست و ضد اخلاقی و ضد مذهبی خودداری نمی کردند. عیاشی و میگساری و تشکیل مجالس شب نشینی و غنا و خوانندگی، رواج فوق العاده ای داشت. موسیقی و غنا در دو شهر مهم و مرکزی اسلام (مکه و مدینه) بیش از سایر شهرها رونق پیدا کرد و بعدها به نقاط دیگر نیز کشیده شد. ولی گردانندگان حکومت، چون بر پایه خلافت و حکومت اسلامی بر مردم ریاست می کردند و به عنوان نماینده و وابسته به جانشین و خلیفه پیامبر، زمام امور مردم را به دست می گرفتند. با اینکه در مجالس عیش و خوشگذرانی شرکت می کردند، مسائل و مشکلات مذهبی مردم را نیز حل و فصل می نمودند. با اینکه میگساری می کردند، مقام امام جمعه و جماعت مسلمانان را نیز اشغال می کردند. لذا مجبور بودند که مطالب ناروا و دروغ هایی به رسول اکرم نسبت دهند و مقام نبوت را پایین آورند، تا راه را بر اعمال و جنایات خویش هموار سازند و در افکار مسلمانان آن چنان پیامبری را ترسیم نمایند، تا این چنین جانشینانی را بدون ایراد و اشکال بپذیرند.









را از ابوهریره نقل نموده اند به زیادتی آنکه زمان موسی، ملک الموت برای قبض روح بندگان، ظاهر و علنی می آمد، ولی بعد از آن زمان که موسی سیلی بر صورت او زد و چشمش کور شد، برای قبض روح خلائق مخفیانه و پنهانی می آید (برای آنکه می ترسد مردم جاهل هر دو چشمش را کور نمایند!)

(جمع کثیری شدیداً خندیدند.)

اینک من از آقایان انصاف می خواهم این خبر از خرافات و موهومات نیست که شما از شنیدنش خنده می نمایید و من تعجب از نویسندگان و نقل کنندگان چنین خبر[ی] می نمایم که فکر نموده، مطالب خرافی و موهوم را چگونه به زیر قلم آورده اند.

### انصاف موجب بینایی و اسباب سعادت است

آیا عقل هیچ ذی عقلی قبول می نماید که پیغمبر اولوالعزمی مانند موسی کلیم الله - العیاذ بالله - آن قدر بی معرفت و خشن باشد که عوض اطاعت امر پروردگار، رسول او را چنان محکم سیلی بزند که چشمش را کور بنماید؟

شما را به خدا اگر کسی بگوید که جناب حافظ را شخص بزرگی دعوت [به] مهمانی نموده، عوض قبول دعوت، قاصد و پیام آورنده را حافظ سیلی زده و چشمش را کور نموده، شما خنده نمی کنید؟ حافظ نمی فرماید این مطلب توهین به من است، چه آنکه پس از یک عمر تحصیل علم و تزکیه نفس، آن قدر معرفت

پیدا ننمودم که بفهمم پیام آورنده تقصیری ندارد و علاوه بر آنکه احترام به من نموده و از طرف شخص بزرگی مرا به مهمانی خوانده!

از هیچ آدم پست، جاهل [و] قسی القلبی چنین عملی صادر نمی گردد، تا چه رسد به کلیم الله، پیغمبر اولوالعزم که اولی و احق به معرفه است.

چگونه ممکن است پیغام دعوت پروردگار را نادیده گرفته، به علاوه ملک پیام آورنده را - که هیچ گناهی جز آوردن پیام نداشته - سیلی بزند و چشم او را کور بنماید؟!!

غرض از ارسال رسل، هدایت بشر و بازداشتن آنهاست از افعال حیوانی که تحت تأثیر نفس حیوانی قرار نگیرند و آثار سبُعیت از آنها صادر نگردد.

ظلم و تعدی حتی به حیوانات، از یک بشر جاهل بی معرفت قبیح است، تا چه رسد از پیغمبر اولوالعزم، آن هم نسبت به مقام ملک مقرب که رسول و پیام آورنده پروردگار باشد.

هر شنونده ای می فهمد که چنین خبری جهل و بهتان است و جعل کنندگان چنین خبری قطعاً غرضی نداشتند جز عدم ادراک و اهانت به مقام نبوت و یا کوچک و خوار نمودن انبیای عظام را در نزد جامعه ی بشر.

داعی از امثال ابو هریره تعجبی ندارم؛ چه آنکه او آدمی بوده است که علمای خودتان نوشته اند برای شکم پر نمودن از سفره چرب و شیرین معاویه خبرها جعل نموده و خلیفه عمر برای جعل خبر، او را تازیانه زد، به قسمی که پشت از خون

آلوده گردید،<sup>(۱)</sup> ولی تعجب داعی از آن اشخاصی است که واجد مقام عالی علم و دانش بوده، چگونه فکر نکرده، امثال این اخبار خرافی را در کتاب های خود ثبت نموده و دیگران از علمای امثال جناب حافظ هم این نوع کتاب ها را تالی تلو کلام الله قرار داده و بدون مطالعه و تأمل بگویند: هما أصح الكتب بعد القرآن!

پس وقتی در کتب عالیه خودتان چنین اخبار خرافی مندرج است، حق ندارید زبان اعتراض به کتب شیعه و اخباری که در آنها درج است و غالباً قابل توجیه و تأویل می باشند باز نمایید.

معذرت می خواهم، خیلی حاشیه رفتم، الکلام یجز الکلام. برگردیم به اصل مطلب و در اطراف خبری که شما نقل نمودید، بحث نمایم و ببینیم که آیا چنین خبری قابل حل است یا خیر؟

بدیهی است که هر عالم صالح منصفی وقتی به این قبیل خبرهای واحد و مبهم بر می خورد - که در کتب ما و شما بسیار است - در مقابل هزارها اخبار صحیح السند و صریح العبارة اگر قابل اصلاح است، اصلاح می کند و الا مطرودش می دارد و یا لااقل در مقابل آنها سکوت می نماید، نه آنکه آنها را حربه ی تکفیر قرار داده و حمله به برادران دینی خود نماید!

الحال در خود این خبر هم چون تفسیر صافی موجود نیست و از سلسله سندش بی خبریم و نمی دانیم در کجا و چگونه نقل نموده و آیا خود بیانی در اطراف آن نموده یا نه، بایستی دقت کنیم ببینیم قابل اصلاح است یا خیر.

ص: ۳۶۰

---

۱- این مسئله در مجلس پنجم به طور مفصل بررسی خواهد شد.

داعی با فکر ضعیفم در اطراف این خبر همچو تصوّر می نمایم که فرموده ی آن حضرت یا محمول است بر قاعده ی معروفه ی مابین متکلمین که علم تام به معلول، علم تام به علت است؛ یعنی همین که امام را من حیث اَنّه امام شناخت، البته خدا را شناخته است. و یا محمول بر مبالغه است؛ مانند کسی که بگوید: هر کس وزیر اعظم را بشناسد اوست کسی که پادشاه را شناخته و قرینه ی بر این مبالغه، نصّ سوره توحید و سایر آیات قرآنیّه و اخبار کثیره ای است که از خود اباعبدالله الحسین و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در اثبات توحید خالص رسیده.

پس می توان گفت مقصود از این خبر، آن است که شناختن امام از اعظم عباداتی است که غایت خلقت جن و انس بوده. همین است معنای محالّ معرفه الله، در زیارت جامعه ی مأثوره از ائمه طاهرین علیه السلام.

و ممکن است قسم دیگری هم معنی کنیم، چنانچه محققین در این قبیل امور معنی نموده اند که فاعل هر فعل و بانی هر بنایی را از استحکام فعل و بنای وی می توان شناخت. پس هر بنا و اثر وی، خود یک دلیل کاملی است بر یک جهتی از جهات وی.

چون رسول خدا و آل طاهرینش صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین جمیع مقامات امکان اشرف را دارا بودند، لذا اثری محکم تر و مخلوقی جامع تر از آنها نبود. پس راهی که به سوی معرفت خدا واضح تر و جامع تر از ایشان باشد، وجود نداشته. پس محلّ معرفت خدا که حقّ معرفت ممکنه باشد از برای بندگان خدا نیست مگر ایشان.

پس کسی که ایشان را شناخته خدا را شناخته، چنانچه خودشان فرمودند: (۱) «بنا عرف الله و بنا عبدالله»؛ یعنی: به وسیله ما خداشناخته می شود و به وسیله ما خدا عبادت کرده می شود. یعنی طریق معرفت و عبادت حق تعالی در دست ما است.

خلاصه، راه منحصر به فرد برای شناسایی خدای تعالی، این خاندان جلیل می باشند و اگر بی رهبری این خانواده، بشر بخواهد راه را پیدا کند، در وادی ضلالت، حیران و سرگردان گردد. و بسیار نادر است گم گشته ی وادی ضلالت و حیرت، بدون دلیل به سر منزل سعادت برسد.

به همین جهت است که در حدیث مُجمَع علیه فریقین وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«يا أيها الناس أتى تركت فيكم ما إن أخذتم بهما لن تضلوا؛ كتاب الله عزوجل وعترتي أهل بيتي.» (۲)

ای مردم! من می گذارم در میان شما دو چیزی را که اگر از آن دو بگیری (یعنی مایحتاج خود را) هرگز گمراه نشوید. یکی کتاب خدای عزوجل و دیگری عترت و اهل بیت من اند.

حافظ: اختصاص به همین یک خیر ندارد که شما در مقام اصلاح برآید، بلکه

ص: ۳۶۲

---

۱- «عن ابن أبي يعفور قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن الله واحد أحد متوحد بالوحدانية، متفرد بأمره، خلق خلقاً ففوض إليهم أمر دينه، فنحن هم، يا ابن أبي يعفور نحن حجج الله في عباده وشهداؤه على خلقه و أمنائه على وحيه و خزانه على علمه و وجهه الذي يؤتى منه وعينه في بريته ولسانه الناطق وقلبه الواعي و بابه الذي يدل عليه و نحن العاملون بأمره والداعون إلى سبيله، بنا عرف الله و بنا عبد الله. نحن الأدلاء على الله و لولانا ما عبد الله». توحيد صدوق، ص ۱۵۲، ح ۹، باب تفسير قول الله عزوجل: (كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ).

۲- آدرس حدیث ثقلین در کتب سنی ها.

در تمام ادعیه وارده در کتب شما نمونه ای از آثار شرک و کفر دیده می شود؛ از قبیل طلب حاجت نمودن از امامان، بدون توجه به ذات پروردگار عالمیان و این خود، دلیل کامل شرک است که از غیر خدا حاجت بطلبند.

داعی: از جناب عالی بسیار بعید بود که تبعاً للاسلاف، به چنین کلام سخیف و بی جایی تکلم نمایید. واقعاً خیلی بی انصافی می نمایید، یا توجه ندارید که چه می فرمایید، یا به معانی شرک توجه ننموده بیان می کنید. متمنی است اول معنای شرک و مشرک را بیان نمایید، تا کشف حقیقت شود.

### نسبت شرک دادن به شیعه

حافظ: مطلب به قدری واضح است که گمان نمی کنم محتاج به توضیح باشد. بدیهی است با اقرار به خداوند بزرگ، توجه نمودن به غیر خدای تعالی شرک است و مشرک کسی است که روی به غیر خدا نموده و طلب حاجت از او بنماید.

جامعه شیعه بنا بر آنچه مشهود است، ابتدا توجهی به خدا ندارند و تمام تقاضای خود را از امامان خود می نمایند، بدون اینکه نام خدا را ببرند. حتی می بینم فقرای شیعه در معابر و درب خانه ها و دکانها که می آیند، می گویند: یا علی، یا امام حسین، یا امام رضای غریب، یا حضرت عباس. یک مرتبه شنیده نشده یا الله بگویند. اینها خود دلیل شرک است که جامعه شیعه ابتدا توجهی به خدا ندارند، بلکه تمام توجه خود را به غیر خدا می نمایند.

داعی: نمی دانم این نوع گفتار شما را حمل بر چه معنایی بنمایم. آیا دلیل بر لجاج است که عمداً سهو می نمایید، یا دلیل بر عدم توجه شما به حقایق است. امیدوارم اهل لجاج نباشید.

چون یکی از شرایط عالم عامل، انصاف است. آن کس که حق را بداند، ولی برای اثبات مرام و مقصد خود حق کشی نماید، انصاف ندارد، و کسی که انصاف ندارد، عالم بلاعمل است؛ در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«العالم بلا عمل كالشجر بلا ثمر».

عالم بی عمل مانند درخت بی میوه است.

چون مکرر بین جملات خود پیوسته جملات شرک و مشرک را بر زبان جاری می نمایید و اصراری دارید که با دلایل پوچ و بی مغز خودتان شیعیان موحد را مشرک معرفی نمایید. و ممکن است بیانات شما در عوام بی خبر برادران اهل تسنن مؤثر واقع شود و شیعیان را مشرک بدانند - چنانچه تا به حال در آنها اثر سوء بخشیده - ولی همین آقایان شیعیان محترم حاضر در مجلس، در اثر بیانات شما کاملاً عصبانی و ناراحت هستند و شما را یک عالم مغرض و مفتری می دانند؛ چه آنکه به عقاید خود توجه دارند و می دانند که هیچ یک از این کلمات شما در آنها وجود ندارد.

پس در کلمات و بیانات خود سعی فرمایید یک نوع جملاتی ادا نمایید که صدق مطلب بر آنها واضح و قلوبشان به شما جذب گردد.

ناچارم برای روشن شدن اذهان ساده آقایان حاضرین و غائبین و برادران اهل تسنن، چنانچه اجازه فرمایید، به اقتضای وقت مجلس، مختصری در اطراف شرک و مشرک، آنچه را که عقیده محققین حکماء و فقهاء و علمای بزرگ اسلام است؛ از قبیل علامه حلّی و محقق طوسی و علامه مجلسی رضوان الله علیهم که از نوابغ و مفاخر علمای شیعه هستند و دیگران از حکماء و ارباب تحقیق، مانند



صدر المتألهين شیرازی و ملانوروز علی طالقانی و حاجی مآلهادی سبزواری و دو صهر با عظمت صدر، مرحومین فیض کاشانی و فیاض لاهیجانی قدس الله اسرارهم، استخراجاً از آیات قرآنیه و دساتیر عالیه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین به عرضتان برسانم، تا آقایان جلسای محترم گمان نکنند معنای شرک همان است که آقا مغلطه کاری می فرمایند.

حافظ: (با عصبانیت) بفرماید.

نواب: قبله صاحب! چون وضع این مجلس برای

فهم بیسوادان است، چنانچه قبلاً هم عرض و تقاضا نموده ام، تمناً داریم در فرمایشاتان نهایت درجه رعایت سادگی را بفرمایید. فقط نظرتان به آقایان علماء و جواب مطابق فهم آنها نباشد، رعایت اکثریت اهل مجلس، بالخصوص اهالی هند و پیشاور - که اهل لسان نیستند - لازم است. مستدعی است مطالب پیچیده و مشکل نفرمایید.

داعی: جناب آقای نواب، یادآوری های شما مورد توجه است و اختصاص به این مجلس ندارد، بلکه قبلاً هم عرض کردم عادت داعی بر این است در هر مجلسی که عده ای از عوام و بی خبران حاضر باشند، قطعاً روی سخن را به خواص معطوف نمی دارم؛ چه آنکه غرض از ارسال رسل و انزال کتب، جلب نظر بی خبران است و البته این منظور عملی نمی شود مگر آنکه حقایق - همان قسمی که فرمودید - ساده و به لسان قوم بیان شود، چنانچه در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: [\(۱\)](#)

ص: ۳۶۵

---

۱- «عن سعید رفعه: انا معشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم». لسان الميزان، ابن حجر عسقلانی، ۷/۴۳۲، ترجمه شماره ۹۲۸۱، شرح حال یحیی بن مالک بن انس الأصبیحی. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقی، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۷ باب العقل؛ و در کتاب اصول کافی چنین روایت شده است؛ «انا معشر الأنبياء أمرنا ان نكلّم الناس على قدر عقولهم»، ج ۱، ص ۲۳، ح ۱۵، کتاب العقل و الجهل؛ و ج ۸، ص ۲۶۸، ح ۳۹۴، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۸۶؛ كشف الخفاء، ج ۱، ص ۱۹۶. (محقق)

«نحن معاشر الأنبياء نكلم الناس على قدر عقولهم.»

ما جماعت پیغمبران با مردم به مقدار عقل های آنها حرف می زنیم.

البته تقاضای شما کاملاً اساسی و پیوسته، مورد توجه داعی بوده، امید است بر وفق مرامتان بیش از پیش عمل نمایم و هر کجا غفلتی بی اراده از داعی بشود، متمنی است آقایان محترم یادآور شوید.

## در بیان اقسام شرک

### اشاره

داعی: آنچه از خلاصه آیات قرآنی و اخبار متکثره و تحقیقات کامله محققین از علماء و مخصوصاً توضیحات مهمه ای که مرحومین صدر المتألهین و فاضل طالقانی داده اند، شرک بر دو قسم است و سایر اقسام شرک در این دو قسم مستتر است؛ اول شرک جلی و آشکار. دوم شرک خفی و پنهان.

### شرک جلی

شرک جلی و آشکار عبارت است از آنکه آدمی شریکی برای خدای متعال قرار دهد در ذات و یا صفات و یا افعال و یا عبادات.

ص: ۳۶۶

شرک در ذات آن است که در مرتبه الوهیت و ذات وحدانیت حق تعالی شریک قرار دهد و به لسان قال معترف گردد، چون ثنویه (بت پرست ها) و مجوس، که به دو اصل و مبدأ نور و ظلمت (یزدان و اهریمن) قائل اند، و نصاری که قائل به اقانیم ثلاثه گردیدند و ذات خداوندی را به سه قسمت آب و ابن و روح القدس تقسیم نمودند و به عقیده بعض از آنها عوض روح القدس مریم می باشد.

و از برای هر یک از این سه خاصیتی قائل شدند که آن دو ندارند و تا این سه با هم جمع نگردند، حقیقت ذات خداوندی بارز نگردد.

چنان که در آیه ۷۳ سوره ۵ (مائده) انتقاد و ردّ قول آنها و اثبات وحدانیت خود نموده که [فرمود]:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ).

«البته کافر گردیدند آن کسانی که خدا را یکی از سه خدا دانستند؛ یعنی سه خدا قائل شدند (اب و ابن و روح القدس را خدا گفتند) و حال آنکه جز خدای یگانه خدایی نخواهد بود.»

### عقاید نصاری

این آیه شریفه حکایت است از قول نسطوریه و ملکائیه و یعقوبیه از فرق نصاری، که آنها هم این عقیده را از ثنویه و بت پرستها گرفتند. (۱)

خلاصه نصاری مانند ثنویه و مجوس مشرک اند؛ چون قائل به اقانیم ثلاثه هستند.

ص: ۳۶۷

---

۱- مراجعه شود به کتاب الوثنیة فی الدیانة النصرانیة، تألیف تنیر بیرونی. (مؤلف)

به عبارت واضح تر، آنها می گویند: الوهیت مشترک است میان خدا و مریم و عیسی و به عقیده بعضی از آنها، خدا و عیسی و روح و هر یک از آنها اله اند و الله جلّ جلاله یکی از آن سه می باشد! و می گویند از اول خدایان سه بودند: اقنوم الاب، اقنوم الابن [و] روح القدس (به لسان سریانی اقنوم به معنای وجود و هستی است) و بعد از آن، این سه اقنوم یکی شدند که آن مسیح است.

و شبهه ای نیست که با دلایل عقلیه و براهین نقلیه، بطلان اتحاد ثابت و اتحاد حقیقی به این معنی محال است، حتی در غیر ذات واجب الوجود. فلذا در آخر آیه می فرماید: (وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَاحِدٌ)؛ یعنی نیست در وجود، ذاتی واجب که مستحقّ عبادت باشد، مگر خدای یگانه که موصوف است به وحدانیت محضه و متعالی از توهم شرک و مبدأ جمیع موجودات ممکنه، آن ذات واحد بی همتا می باشد.

### شرک در صفات

شرک در صفات آن است که صفات خداوند متعال از قبیل علم و حکمت و قدرت و حیات و غیر آنها را قدیم و زائد بر ذات باری تعالی بدانند؛ مانند اشعریون که اصحاب ابی الحسن علی بن اسماعیل اشعری بصری می باشند، چنان که اکابر علمای خودتان، مانند علی بن احمد بن حزم الظاهری در صفحه ۲۰۷ جزء چهارم فصل (۱) و فیلسوف معروف اندلسی ابن رشد محمد بن احمد در صفحه ۵۸ کتاب «الکشف عن مناهج الأدلّه فی عقائد الملّه» نقل نموده اند، معتقدند که صفات الله زائد بر ذات باری تعالی و قدیم می باشند.

ص: ۳۶۸

پس هر کس صفات خداوندی را در حقیقت، زائده بر ذات او جلّ و علا بداند؛ یعنی خدا را وصف کند به صفت عالمیت یا قادریت یا حکمت یا حیات و غیر آن و آن صفات را عین ذات حق تعالی نداند، مشرک؛ چه آنکه کفو و قرین و هم سر از برای او در قدم ثابت نموده و حال آنکه جز ذات ازلی حق تعالی قدیمی در عالم وجود ندارد و صفات خداوندی عین ذات او می باشد؛ مانند شیرینی و شکر و چربی و روغن که قابل تفکیک نیستند. شیرینی و چربی، شیء علی حده ای نیستند که بر ذات شکر و روغن وارد شده باشند. همان وقتی که خداوند متعال شکر و روغن را خلق کرد، شیرین و چرب آفرید. اگر بنا شود شیرینی و چربی را از شکر و روغن بگیرند دیگر شکر و روغن نمی ماند.

(تَلْحَكُ الْأَمْثَالَ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (۱) مثلها برای تقریب اذهان است، تا متوجه شویم که صفات خداوندی زائد بر ذات باری تعالی نیست. وقتی گفتیم خدا؛ یعنی عالم حی قادر حکیم الخ.

### شُرک در افعال

و اما شرک در افعال آن است که خدا را در معنی و حقیقت، متوحد و متفرد بالذات نداند، به این معنی که فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثر یا جزء مؤثر در افعال و تدابیر الهیه بداند، یا آنکه امور را بعد از خلقت، مفوض به خلق بداند؛ مانند آنچه یهود قائل بودند که خداوند خلق خلاق نمود و دیگر از تدبیر امور باز مانده و کار را به خلق واگذار نموده و خود به کناری رفته. لذا در آیه ۶۴

ص: ۳۶۹

۱- عنکبوت: ۴۳.

سوره ۵ (مائده) در مذمت آنها فرموده:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ).

«یهود گفتند دست خدا بسته شد - و دیگر تغییری در خلقت نمی دهد و چیزی از عدم به وجود نخواهد آمد - به واسطه این گفتار دروغ، دست آنها بسته شد و به لعن خدا گرفتار گردیدند، بلکه دو دست خدا گشاده است؛ (یعنی قدرت و رحمت او) و هرگونه بخواهد انفاق می کند.»

و مشرکین غلات - که آنها را مَفْوَضَه نیز خوانند - قائل اند که خداوند تفویض امور به امامان نموده، آنها خلق می کنند و روزی می دهند.

بدیهی است که در افعال خداوندی هر کس به هر طریقی کسی را ذی مدخل بداند - به طریق جزء مؤثر یا تفویض امور به انبیاء یا امم یا امامان یا مأمومین - قطعاً مشرک است.

### شُرک در عبادت

### اشاره

و اما شرک در عبادت آن است که در موقع عبادت، توجه ظاهر و یا نیت دل را به غیر حق کند؛ مثلاً در نماز توجه به خلق داشته باشد، یا نذر می کند برای خلق [عبادت] کند و امثال ذلک از عباداتی که احتیاج به نیت دارد.

اگر نیت در وقت عمل برای غیر خدا باشد مشرک است؛ زیرا صریحاً در آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) منع از این نوع عمل (شرک) نموده که [فرمود]:

(فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا).

«هر کس به لقای (رحمت) پروردگار امیدوار است باید نیکوکار شود؛

ص: ۳۷۰

یعنی عمل پاک [و] پسندیده بنماید و هرگز در پرستش و عبادت خدا احدی را با او شریک نگرداند.»

در موقع عمل و عبادت باید توجه به غیر خدا ننماید، صورت پیغمبر یا امام یا مرشد را در نظر نگیرد، به این معنی که ظاهر هر عمل از نماز و روزه و حج و خمس و زکات و نذر و غیر آن از هر نوع عبادتی، واجب یا مستحب، برای خدا باشد، ولی در دل و باطن، توجه به غیر خدا؛ یعنی برای شهرت و جلب نظر خلائق یا غیر آن باشد؛ چون که ریای در عمل - به لسان اخبار - شرک اصغر خوانده شده است که تباه کننده عمل هر عاملی است، چنانچه در خبر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: (۱)

«اتقوا الشرك الاصغر».

یعنی پرهیزید از شرک کوچک.

عرض کردند: یا رسول الله شرک کوچک کدام است؟

فرمود: «الریاء والسمعه»؛ ریا و سمعه، شرک اصغر است.

ص: ۳۷۱

---

۱- الدر المنثور، سیوطی، ۴/۴۶۲، ذیل آیه ۱۱۰ سوره کهف. سیوطی حدیث را این گونه نقل کرده است: «وأخرج ابن مردويه عن أبي هريره قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اتقوا الشرك الأصغر، قالوا: وما الشرك الأصغر؟ قال: الرياء يوم يجازى الله العباد بأعمالهم، يقول: اذهبوا إلى الذين كنتم تراؤون في الدنيا، انظروا هل تصيبون عندهم الجزاء». علامه مجلسی در بحار الانوار، ۶۹/۳۰۳، ح ۵۰، کتاب الایمان والکفر، باب الریاء، این حدیث را نقل کرده است: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: انْ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ، قَالُوا: وَمَا الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُوَ الرِّيَاءُ. يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا جَازَى الْعِبَادَ بِأَعْمَالِهِمْ أَذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تَرَاؤُونَ فِي الدُّنْيَا، فَانظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عَنْدهُمْ الْجَزَاءَ».

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود: (۱)

«انْ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْخَفِيَّ. إِيَّاكُمْ وَالشَّرْكَ السَّرَّ. فَإِنَّ الشَّرْكَ أَخْفَى فِي أُمَّتِي مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ.»

بدترین چیزی که من می ترسم بر شما، شرک پوشیده و پنهان است. پس از شرک سرّ و پنهان دور باشید که شرک پوشیده تر است در امت من از نرم رفتن مورچه بر سنگ نرم در شب تاریک.

آن گاه فرمود: (۲)

هر کس نماز به ریا کند مشرک است. هر کس روزه به ریا گیرد یا صدقه به ریا دهد یا حج به ریا کند یا اعتناق به ریا کند مشرک باشد.

البته این نوع اخیر، چون مربوط به امور قلبیه است، مشمول شرک خفی هم می شود.

حافظ: ما از فرمایش خودتان اتخاذ سند می کنیم که فرمودید: اگر کسی نذر برای خلق کند مشرک است؛ پس شیعیان مشرک اند، برای آنکه همیشه نذر برای

ص: ۳۷۲

---

۱- حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۲/۳۱۹، ح ۳۱۴۸، کتاب التفسیر، سوره ی آل عمران، این حدیث را نقل کرده است: «عن عائشه قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الشرك أخفى من ديب الذر على الصفا في الليلة الظلماء...».

۲- «في رواية أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن تفسير قول الله: {فمن كان يرجو لقاء ربه} الآية فقال: من صلى مرآة الناس فهو مشرك ومن زكى مرآة الناس فهو مشرك ومن صام مرآة الناس فهو مشرك ومن حج مرآة الناس فهو مشرك ومن عمل عملاً ممّا أمر الله به مرآة الناس فهو مشرك ولا يقبل الله عمل مرآة». بحار الانوار، مجلسی، ۶۹/۲۹۷، ح ۲۵، کتاب الايمان والكفر، باب الريا. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۴/۳۶۵، ح ۷۹۳۸، کتاب الرقاق، این حدیث را نقل کرده است: «عن شداد بن أوس قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من صلى وهو يرأى فقد أشرك ومن صام وهو يرأى فقد أشرك ومن تصدق وهو يرأى فقد أشرك».



امام و امامزاده می کنند. چون نذر برای غیر خداست، البته شرک است.

## در باب نذر

داعی: قاعده عقل و علم و منطق این است که در عقاید هر قوم و ملتی اگر بخواهند قضاوت کنند، از روی اقوال و یا افعال قوم بی سواد و بی خبر قضاوت نمی کنند، بلکه بررسی کامل در قوانین آن قوم و کتب مضبوطه آنها می نمایند.

آقایان محترم هم که می خواهید بررسی دقیق در عقاید شیعیان بنمایید، به اقوال و افعال عوام بی خبر شیعه نبایستی توجه نمایید که اگر فقرای بیسواد در کوچه ها گفتند یا علی، یا امام رضا، شما آن گفتار را دلیل بر شرک آنها و یا تمام شیعه قرار بدهید، یا اگر عامی محض ندانسته، نذر برای امام و یا امامزاده بنماید، شما آن را مدرک غلبه بر خصم قرار دهید؛ زیرا افراد بی سواد و لابلالی در عوام هر قوم پیدا می شوند.

ولی اگر شما مردمان بی غرض و در پی بهانه و عیب جویی نیستید و می خواهید بررسی عاقلانه بنمایید، به کتب فقهیه شیعه که در دسترس عموم است و چاپی و خطی، در همه کتابخانه ها موجود است، مراجعه نمایید.

چنانچه کتب فقه استدلالی و رسائل عملی را مطالعه نمایید، خواهید دید که در فقه جعفری علاوه بر اینکه طریقی به سوی شرک وجود ندارد، دستورات خرافی هم ندارد، بلکه لبّ لباب توحید از بطون فقه جعفری بارز و آشکار است.

شرح لمعه و شرایع در تمام کتابخانه ها موجود است، مطالعه نمایید در همین باب نذر و نیز در تمام رسایل عملیه، فتاوی جمع فقهای شیعه است که چون نذر، بابتی از ابواب عبادات است، در التزام به عملی برای خدا حتماً در موقع نذر

بایستی دو شرط منظور گردد که اگر یکی از آن دو نباشد نذر منعقد نمی شود؛ اوّل نیت مقارن با عمل. دوم صیغه، به هر لسانی باشد.

همین که مسلمان فهمید که نذرش صورت حقیقت پیدا نمی کند مگر به وجود این دو شرط، سعی می کند اول معنای این دو شرط و چگونگی آنها را بفهمد و بعد نذر نماید.

وقتی در مقام سؤال از فقیهی یا مطالعه رساله ای برآمد، می فهمد که اوّل باید نیت در تمام عبادات، مخصوصاً در نذر، لله و فی الله و طلباً لمرضات الله باشد. پس نیت برای غیر خدابه کلی از بین می رود.

شرط دوم که تتمیم شرط اوّل و تثبیت کننده آن می باشد، آن است که نذر کننده حتماً باید در موقع نذر صیغه بخواند و در صیغه تا نام خدا نباشد، صیغه جاری نمی شود؛ مثلاً [اگر] می خواهد نذر روزه بنماید باید بگوید: «لله علیّ أن أصوم»، یا می خواهد ترک شراب کند باید بگوید: «لله علی أن أترك شرب الخمر». و به همین طریق است تمام نذورات. و چنانچه اجرای صیغه عربی برای فارسی زبان یا هندی زبان یا غیر آنها میسور نباشد، می توانند به زبان خود اهل هر قوم و ملت اجرای صیغه بنمایند، به شرط آنکه معنای آن مرادف با صیغه مزبوره باشد.

و اگر در نیت غیر خدا باشد یا دیگری را، از زنده یا مرده، با نام خدا داخل کند - خواه نام پیغمبر یا امام یا امامزاده باشد - قطعاً آن نذر باطل است و اگر عمداً از روی علم این عمل را بنماید مشرک است؛ چه آنکه صریحاً در آیه مذکوره فرماید: (وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا).

البته بر اهل علم لازم است که بی خیران را بفهمانند که نذر باید حتماً به نام

خدا و برای خدا باشد، چنانچه وَعَاظ و مَبْلَغین پیوسته انجام وظیفه می نمایند.

فقهای شیعه عموماً بیان دارند که نذر برای هر زنده یا مرده - ولو پیغمبر و امام باشد - باطل است و اگر عالماً عامداً بنماید، شرک است. نذر را باید برای خدا بنمایند، ولی در مصرفش مختارند به هر جا قرار بدهند.

مثلاً نذر می کند گوسفندی برای خدا ببرد در فلان خانه یا معبد یا بقعه امام و یا امامزاده بکشد، عیب ندارد. نذر می کند پولی یا لباسی برای خدا به فلان سید [و] ذریه رسول الله یا عالم یا یتیم یا فقیری بدهد، عیب ندارد، ولی اگر نذر کند برای پیغمبر یا امام یا امامزاده یا عالم یا یتیم و بینوا حتماً باطل است و اگر از روی علم و تعمد باشد، قطعاً شرک است.

وظیفه هر رسول و فقیه و عالم و واعظ و مبلغ نوشتن و گفتن است:

(وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

«بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود. (آیه ۵۴ سوره ۲۴ نور).»

و وظیفه مردم شنیدن و عمل کردن است!

اگر فردی یا افرادی در پی تعلیم و تعلم وظایف دینی نروند و به وظایف دینی خود مطابق دستورات عمل ننمایند، نقصی به اصل آن عقیده و طریقه و دستور وارد نیست.

گمان می کنم به همین مقدار از جواب، کشف حقیقت شد تا بعدها آقایان محترم، شیعیان را مشرک نخوانید و امر را بر عوام مشتبه نکنید. (۱)

ص: ۳۷۵

۱- همه شیعیان حتی عوام ترین آنان به خوبی می دانند که تمام مقام و منزلت و عظمت معصومین علیه السلام و اولیاء آنان به خاطر بندگی و پاکی و ایمان و تقوی آنان است و شیعیان به جهت تعظیم آن بزرگان که خدای تعالی آنان را چنین ستوده است، (فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا) (نساء: ۹۵). و نیز فرموده: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْأَيْمَاتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (احزاب: ۳۳) و همچنین به جهت بزرگداشت آنان امر فرموده است: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (شوری: ۲۳) و لذا شیعیان نذورات خود را به خاطر خدای تعالی و تعظیم امر او قرار داده و به جهت ادای اجر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثواب آن را به این مجاهدان پاک و فرزندان پیامبر اهداء می نمایند تا به این وسیله حق نعمت را به جا آورده و اجر رسالت را ادا نموده باشند، و هیچ کدام از آنان حتی لحظه ای در ذهنش خطور نمی کند که این کار را بدون در نظر گرفتن خدای تعالی و فقط و فقط برای امام علیه السلام بجا آورده باشد و اگر در زبان متعارف می گویند این مال را نذر امام کرده ام به خاطر این است که این حقیقت برای او مانند روز روشن است و در نیت خود آنچه را که بیان شد در نظر دارند و البته در مقام تثبیت نذر خود نیز صیغه نذر را به زبان جاری می کند که به صراحت بیان می کند که

«به خاطر خدا بر عهد من است که فلان کار را انجام دهم». (محقق)

خوب است بر گردیم به گفتار اولیه و مطلب را تمام کنیم. قسم دوم شرک خفی و پنهان است و آن، شرک در اعمال و ریا در طاعات و عبادات است.

فرق میان این نوع از شرک و شرک در عبادت، که از اقسام شرک جلی شماره نمودیم، این است که در شرک عبادت، برای خدا شریک قرار می دهد و در مقام عبادت او را پرستش می کند؛ مثلاً در نماز اگر غیر خدا را در نظر بگیرند، مثل آنکه به اغوای شیاطین صورت مقام ولایت را در نظر آورند یا مرشدی را منظور بدانند، قطعاً آن عمل باطل و شرک محض است.

در عبادت جز ذات حضرت احدیت، احدی در ذهن و فکر انسانی نباید بیاید و الاً داخل در شرک جلی می باشد.

و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود:

«يقول الله تعالى من عمل عملاً صالحاً أشرك فيه غيره، فهو له كَلِّه وأنا منه بريء وأنا أغني الأغنياء عن الشرك.»<sup>(۱)</sup>

خدای تعالی می فرماید کسی که عملی نماید و در آن عمل، غیر مرا شریک قرار دهد، پس آن عمل به تمامی از برای اوست و من از آن عمل یا عامل عمل بیزار هستم و من بی نیازتر از همه بی نیازم از شرک.

و نیز در خبر است که می فرماید: کسی که نماز کند یا روزه بگیرد یا حج کند و نظرش آن باشد که مردم برای آن عمل او را مدح کنند «فقد أشرك في عمله». پس به تحقیق شریک قرار داده است از برای خدا در آن عمل.

و نیز از حضرت امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رسیده است که:<sup>(۲)</sup>

«اگر بنده ای عملی بنماید برای طلب رحمت خدا و جزای آخرت، پس داخل کند در آن عمل، رضای یکی از مردم را، آن عمل کننده مشرک می باشد.»

ص: ۳۷۷

---

۱- سبل السلام، ابن حجر عسقلانی، ۴/۱۸۵، کتاب الجامع، باب التحذیر من الشرك الأصغر. ابن حجر این حدیث را با مختصر اختلاف در الفاظ نقل کرده است. و نیز علامه مجلسی در بحار الانوار، ۶۹/۳۰۴، ح ۵۱، کتاب الایمان و الکفر، باب الریا، و مسلم در صحیح خود، ۴/۲۲۸۹، ح ۴۶، کتاب الزهد و الرقائق، باب من أشرك في عمله غير الله، این حدیث را به الفاظی مشابه نقل کرده اند.

۲- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ۱/۴۹، ح ۱۱، کتاب الطهاره، باب تحریم قصد الریا و السمعه بالعباده. حدیث را چنین نقل کرده است: «عن ابی جعفر علیه السلام قال: لو أن عبداً عمل عملاً يطلب به وجه الله والدار الآخرة وأدخل فيه رضا أحد من الناس كان مشركاً». بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰۲. (محقق)

دامنه شرک خفی بسیار وسیع است و در هر عملی به مختصر توجهی که به غیر خدا بنمایند، مشرک می شوند.

## شرک در اسباب

یکی از اقسام این شرک، شرک در اسباب است، چنانچه غالب مردم چشم امید و خوف به اسباب و خلق دارند. این هم شرک است؛ اما شرک مغفور.

مراد از شرک به اسباب، آن است که اثر را در اسباب بدانند؛ مثلاً خورشید مؤثر در تربیت اشیاء می باشد. اگر این اثر را از خود خورشید بدانند بدون توجه [به] مؤثر [واقعی] شرک است و اگر اثر را از مؤثر حکیم بدانند و خورشید را وسیله افاضه فیض، ابدأ شرک نیست، بلکه خود یک نوع از عبادت است؛ زیرا توجه به آیات حق، مقدمه توجه به

حق است، کما اینکه در آیات بسیاری از قرآن مجید اشاره و امر به آن شده است که نظر به آیات الهی بنمایید، چون این نظرها خود مقدمه توجه به خدای متعال است.

و همچنین است توجه به هر سببی از اسباب؛ از قبیل نظر و توجه تاجر به تجارت و زارع به زراعت و فلاح به فلاح و کاسب به کسب و اداری به اداره و بالأخره شاغل هر شغلی به شغل و عمل خود. اگر توجه استقلال بنماید، مشرک است و اگر نظرش نظر سبب و اسباب باشد، به این نیت که «لا مؤثر فی الوجود الا الله»؛ یعنی اثر دهنده [ای] جز خدای متعال نیست، هیچ مانعی ندارد و شرک هم نمی باشد.

## شیعه از هیچ راهی مشرک نیست

با این مختصر مقدمه که مطلب واضح شد و اصول شرک و معانی و آثار آن را

بیان نمودیم، اینک اجازه بفرمایید از بیانات خود نتیجه بگیریم که آیا شما از کدام یک از طرق شرک جلی و خفی - که بیان نمودیم - شیعیان را مشرک می دانید؟

آیا در کجا و از کدام شیعه عارف یا عامی شنیده اید که در ذات و صفات و افعال حضرت باری جلت عظمت، شریکی قائل باشند، یا در عبادت پروردگار، معبود دیگری را در نظر داشته باشند!

یا در کتب اخبار و احادیث شیعه دیده اید که در باب اصول و فروع و عقاید، دستوری از بزرگان دین و ائمه و پیشوایان شیعه راجع به آثار طرق شرکی که عرض نمودم، رسیده باشد.

اما راجع به شرک خفی و اقسام طرق آن، از قبیل عمل ریایی که برای خوشایند و جلب نظر مردم عملی را بنمایند یا علاقه و امید به اسباب پیدا نمودن، اختصاص به شیعیان تنها ندارد، بلکه شیعه و سنی همگی در عالم اجسام گرفتارند که به واسطه عدم معرفت و دانش و تزکیه نفس و توجه کامل، گاهی فریب وساوس شیطانی خورده عمل ریایی می کنند، یا سراپا غرق در اسباب می شوند و از اطاعت حق بیرون رفته و در اطاعت شیطان وارد می گردند!

اگرچه در معنی، شرک به حق آورده - بنابر آنچه عرض شد - ولی از نوع شرک مغفور است و البته قابل عفو و اغماض می باشد را به مختصر توجّهی روحیه آنها عوض می شود.

پس از چه راه شما شیعیان را مشرک می دانید و امر را بر عوام مشتبه می نمایید، چنانچه الحال اشاره فرمودید.

حافظ: تمام فرمایشات شما صحیح است، ولی عرض کردم خود شما هم اگر



دقت فرمایید، تصدیق خواهید فرمود که حاجت از امامان خواستن و توسل به آنها نمودن، خود شرک است؛ چون ما احتیاجی به واسطه بشری نداریم. هر زمان که توجهی به حق نماییم نتیجه حاصل می گردد.

داعی: خیلی محلّ تعجب است که مثل شما عالم منصف [و] فکور چرا باید تحت تأثیر عادات اسلاف، بدون تحقیق قرار گرفته و چنین بیانی بفرماید.

گویا جناب عالی خواب بودید و یا توجهی به عرایض داعی نداشتید که بعد از ذکر این مقدمات و گفتار - که تشریح مطالب نمودم - باز می فرمایید حاجت از امامان خواستن شرک است.

عزیزم مگر مطلق حاجت خواستن از خلق شرک است. اگر چنین باشد، پس تمام خلایق مشرک اند و ابداً موخّی یافت نگردد. اگر حاجت طلبیدن از خلق و تقاضای کمک نمودن از آنها شرک باشد، پس انبیاء چرا از خلایق کمک می طلبیدند. خوب است آقایان قدری در آیات قرآن مجید دقت فرمایید، تا کشف حقیقت بر شما بشود.

### آوردن آصف تخت بلقیس را نزد سلیمان

مقتضی است به آیات ۳۸ تا ۴۰ سوره ۲۷ (نمل) توجه نمایید که می فرماید:

(قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ \* قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ \* قَالَ الْعَدِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي).

«جناب سلیمان به حضار مجلس گفت: کدام یک از شما تخت بلقیس را

پیش از آنکه نزد من آید و تسلیم امر من شود، خواهید آورد. از آن میان، عفریت جن گفت: من چنان در آوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آنکه تو از جایگاه [قضاوت] خود بر خیزی آن را به حضور آورم. و آن کس که به بعض از علم کتاب الهی دانا بود (یعنی آصف بن برخیا که دارای اسم اعظم بود) گفت که من پیش از آنکه چشم بر هم زنی، تخت را بدین جا آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد، گفت: این [توانایی] از فضل خدای من است.»

بدیهی است تخت بلقیس با آن عظمت را از منازل طولانی قبل از چشم برهم زدن نزد سلیمان آوردن، کار مخلوق عاجز نیست و مسلّم است که این امری است بر خلاف عادت و جناب سلیمان با علم به اینکه این عمل، قدرت خدایی می خواهد، از خداوند درخواست آوردن تخت را ننمود، بلکه از مخلوق عاجز تقاضای حاجت و کمک نمود و از حاضرین مجلس خودخواست که آن تخت با عظمت را برای او حاضر نمایند. پس خود این تقاضا نمودن جناب سلیمان از مخلوق عاجز که کدام یک از شما می توانید با قوه خدا داده به شما این امر را عملی نمایید و تخت بلقیس را قبل از آمدن خودش نزد من حاضر نمایید، می رساند مطلق حاجت خواستن از خلق شرک نمی باشد. (۱)

خداوند دنیا را دار

ص: ۳۸۱

۱- اینجا این سؤال مطرح می شود که چرا حضرت سلیمان از آصف بن برخیا خواستند که این کار را انجام دهد و آیا خود ایشان دارای این قدرت نبودند که این کار را به انجام برسانند؟ این سئوالی است که یحیی بن اکثم از امام هادی علیه السلام پرسیده بود و حضرت هادی علیه السلام در جواب این سؤال به نکته مهمی اشاره کرده و چنین فرمودند: «سألت عن قول الله جل وعز: «قال الّذی عنده علم من الّکتاب» فهو آصف بن برخیا ولم یعجز سلیمان علیه السلام عن معرفه ما عرف آصف لکن صلوات الله علیه السلام أودعه عند آصف بأمر الله، ففهمه ذلك لثلا یختلف علیه فی إمامته ودلالته كما فهم سلیمان علیه السلام فی حياه داود علیه السلام لتعرف نبوته وإمامته من بعده لتأكد الحججه علی الخلق...». از قول خدای تعالی پرسیدی قال الّذی عنده علم من الّکتاب، أو آصف بن برخیا بود و سلمان از دانستن آنچه آصف می دانست ناتوان نبود ولی او که صلوات خدا بر او باد دوست داشت که امتش اعم از جن و انس بشناساند که آصف حجت بعد از او (بر آنان است) آنچه آصف می دانست از علم سلیمان علیه السلام بود که به امر الهی در نزد او گذاشته بود، پس او را به آن علم آگاه کرد تا اینکه امت او در امامت آصف اختلاف نکنند همان طور که در زمان زندگی حضرت داود علیه السلام این فهم به سلیمان علیه السلام داده شد تا به این وسیله نبوتش و امامتش شناخته شود و بر خلق حجت تمام شود. (تحف العقول، ص ۴۷۸، ما روی عن الامام أبی الحسن علی بن محمد علیه السلام؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۹۳، حدیث ابی الحسن الهادی. شیعیان نیز به وسیله براهین و معجزاتی که خدای تعالی به وسیله ائمه علیه السلام و امامزادگان والامقام به آنان نشان داده است پی به مقام و عظمت و امامت آنان برده اند و به آنان توسل کرده و حاجات خود را از آنان به عنوان کسانی که در نزد خدا تقرب دارند می خواهند و در محضر آنان نذورات خود را ادا می کنند و ثواب آن را هدیه به آنان می نمایند. (محقق)

اسباب قرار داده، شرک هم امر قلبی است. اگر کسی را که حاجت از او می طلبد خدا و یا شریک خدا نداند، ابداً مانعی ندارد تقاضای حاجت از او بنماید، چنان که این عمل نزد عموم متداول است که پیوسته به در خانه زید و بکر و عمرو می روند و تقاضای کمک می کنند، بدون آنکه اسم خدا را بر زبان آورند.

پس اگر مریضی درب منزل طیب و دکتر برود و بگوید آقای دکتر به دادم برس، درد و مرض مرا کشت، آیا این مریض مشرک است؟!

اگر غریقی در میان دریا فریاد بزند مردم به دادم برسید، نجاتم بدهید، بدون اینکه نام خدا را ببرد، مشرک است!

یا اگر ظالمی مظلوم بی گناهی را تعقیب نمود، مظلوم رفت در خانه وزیر

ص: ۳۸۲

اعظم گفت آقای وزیر به دادم برس، دستم به دامت، من جز تو امیدی ندارم، مرا از دست این ظالم نجات بده، مشرک است!  
اگر دزدی به خانه کسی به قصد جان یا مال یا ناموس او برود و او در بالای بام از همسایگان خود طلب کمک نماید و رسماً بگوید ای مردم به دادم برسید، نجاتم بدهید و ابداً اسم خدا را در آن ساعت به زبان جاری نکنند، مشرک است!  
قطعاً جواب منفی است و احدی از عقلا این نوع از مردم را مشرک نمی خوانند و اگر مشرک بخوانند، یا نادان اند و یا غرض ورزی نموده اند.

آقایان محترم انصاف دهید [و] مغلطه کاری ننمایید. جامعه شیعه عموماً متفق اند اگر کسی آل محمد را خدایان خود بدانند، یا آنها را شریک در ذات و صفات و افعال خدایی بدانند، قطعاً مشرک است و ما از آنها بیزار می جوییم.

اگر شما شنیده اید شیعیان در گرفتاری ها می گویند: «یا علی ادرکنی»، «یا حسین ادرکنی»، معنای آن این نیست که یا علی الله ادرکنی، یا حسین الله ادرکنی، بلکه چون دنیا دار اسباب است که: «أبی الله أن یجری الأمور إلاّ بأسبابها»<sup>(۱)</sup>، آن خاندان جلیل را وسیله و اسباب نجات می دانند و به وسیله آنها توجه به خدای متعال می جویند.

حافظ: چرا مستقلاً از خدا طلب حاجت نمی نمایند که به دنبال وسیله و واسطه می گردند.

ص: ۳۸۳

---

۱- در کتاب اصول کافی (ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۷) از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است: «أبی الله أن یجری الاشیاء الا بأسباب، فجعل لكل شیء سبباً و جعل لكل سبب شرحاً و جعل لكل شرح علماً و جعل لكل علم ناطقاً، عرفه من عرفه، و جهله من جهله، ذاک رسول الله صلی الله علیه و آله و نحن». (محقق)

داعی: توجّه استقلالی ما در طلب حوایج و دفع هموم و غموم نسبت به ذات یگانه پروردگار محفوظ است، ولی قرآن مجید - که سند محکم آسمانی است - ما را هدایت می نماید که با وسیله باید به درگاه با عظمت او رفت؛ چنانچه در آیه ۳۵ سوره ۵ (مائده) می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ).

«ای اهل ایمان از خدا بترسید و [به وسیله اولیای حق] توسّل جوئید به خدای متعال [؛ یعنی با وسیله به درگاه با عظمت او بروید، تا به نتیجه کامل برسید].»

### آل محمد وسایط فیض حق اند

ما شیعیان، آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را مستقل در حل و عقد امور نمی دانیم، بلکه آنها را عباد صالحین و واسطه فیض از مبدأ فیاض می دانیم و توسّل ما به آن خاندان جلیل بر حسب دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

حافظ: در کجا نبی مکرم صلی الله علیه و آله دستور توسّل به آنها را داده و از کجا معلوم شده که مراد از وسیله در آیه آل محمدند.

داعی: در بسیاری از اخبار امر فرموده که برای نجات از مهالک، متوسّل به عترت و اهل بیت من شوید.

حافظ: ممکن است از آن اخبار، اگر در نظر دارید، برای ما بیان فرمایید.

داعی: اما اینکه فرمودید از کجا معلوم است که مراد از وسیله، عترت و اهل بیت پیغمبرند، اکابر علمای شما؛ از قبیل حافظ ابو نعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علی و حافظ ابوبکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی علی و امام احمد

ثعلبی در تفسیر (۱) خودنقل می نمایند که مراد از وسیله در آیه شریفه، عترت و اهل بیت پیغمبرند، چنانچه اخبار بسیاری از رسول خداصلی الله علیه وآله در این باب رسیده.

و ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علمای شما می باشد، در صفحه ۷۹ جلد چهارم «شرح نهج البلاغه»، (۲)

خطبه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراعلیهاالسلام در قضیه غصب فدک در حضور مهاجر و انصار را نقل نموده که در اول خطبه، بی بی مظلومه اشاره به معنای این آیه می فرماید به این عبارت:

«وأحمد الله الذي لعظمته ونوره يبتغي من في السموات والأرض إليه الوسيلة ونحن وسيلته في خلقه.»

حمد می کنم خدای را که از پرتو نور عظمتش بندگی می کنند اهل آسمان ها و زمین ها و هدف تمام وسائل ذات اقدس اوست و مائیم وسیله

ص: ۳۸۵

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۵۹، ذیل آیه ۳۵ سوره مائده. ثعلبی این حدیث را نقل کرده است: «روی سعید بن طریف، عن الأصمعی، عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: فی الجنة لؤلؤتان الی بطنان العرش: احداها بیضاء والأخری صفراء. فی کل واحد منهما سبعون ألف غرفة، أبوابها وأكوابها من عرق واحد. فالبيضاء واسمها الوسيلة لمحمد وأهل بيته والصفراء لابراهيم وأهل بيته.»

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۱، نامه ۴۵ (نامه حضرت به عثمان بن حنیف)، ذکر ماورد من السیر والأخبار فی أمر فدک. ابن ابی الحدید این حدیث را نقل کرده است: «عن عبدالله بن حسن بن الحسين قالوا جميعاً: لمّا بلغ فاطمه عليهاالسلام اجماع أبی بکر علی منعها فدک، لاثت خمارها، وأقبلت فی لمة من حفدتها ونساء قومها تطأفی ذیولها ما تخرم مشيتها مشیه رسول الله صلی الله علیه وآله حتی دخلت علی أبی بکر... ثم قالت: أبتدأ بحمد من هو أولى بالحمد... وذكر خطبه طویله جیده قالت فی آخرها: فاتقوا الله حق تقاته وأطيعوا فیما أمرکم به، فأنما یخشى الله من عباده العلماء واحمدوا الله الذي لعظمته ونوره يبتغي من في السموات والأرض إليه الوسيلة، ونحن وسيلته في خلقه ونحن خاصيته...». این واقعه را جوهری - یکی از علمای قرن دوم اهل تسنن - در کتاب «السقیفه و فدک» ص ۱۰۳ القسم الثانی، فدک، نقل کرده است. (محقق)

### حدیث ثقلین

از جمله دلایل متقنه بر جواز تمسک و توسل و پیروی آل محمّد و عترت طاهره از اهل بیت رسالت، حدیث شریف ثقلین است که با اسناد صحیحه عند الفریقین (شیعه و سنی) به حد تواتر رسیده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ان تمسکتکم به لن تضلّوا بعدی».

اگر تمسک به آن جوید هرگز گمراه نشوید بعد از من.

حافظ: گمان می کنم اشتباه فرمودید که این حدیث را صحیح الاسناد و متواتر خواندید؛ برای آنکه این مطلب در نزد اکابر علمای ما غیر معلوم است و دلیل بر این معنی آنکه شیخ بزرگوار ما، قبله و کعبه سنت و جماعت، محمّد بن اسماعیل بخاری در صحیح معتبر خود - که بعد از قرآن کریم اصح کتب نزد ما می باشد - ذکر ننموده.

داعی: اولاً آنکه داعی اشتباه نمودم، بلکه صحت اعتبار این حدیث شریف در نزد علمای خودتان مسلم است، حتی ابن حجر مکی با کمال تعصّبی که دارد، اعتراف به صحت این حدیث نموده.

مقتضی است برای روشن شدن فکرتان مراجعه نمایید به صفحه ۸۹ و ۹۰ آخر فصل دوم «صواعق محرّقه» (۱)

ذیل آیه چهارم از باب ۱۱، پس از اینکه نقل

ص: ۳۸۶

---

۱- «ثم اعلم أنّ الحدیث التمسّک بذلك طرقاً کثیره وردت عن نیف وعشرین صحابياً ومر له طرق مبسوطه فی حادی عشر الشبهه وفی بعض تلك الطرق أنّه قال ذلك بحجّه الوداع بعرفه وفی أخرى أنّه قاله بالمدينه فی مرضه وقد امتلأت الهجره بأصحابه وفی أخرى أنّه قال ذلك بغدير خم وفی أخرى أنّه قال لما قام خطیباً بعد انصرافه من الطائف كما مر ولا تنافی إذ لا مانع من أنّه کثر علیهم ذلك فی تلك المواطن وغيرها اهتماماً بشأن الكتاب العزيز والعترة الطاهره». صواعق المحرّقه، ابن حجر مکی، ص ۱۵۰، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۴.

اخبار از ترمذی و امام احمد بن حنبل و طبرانی و مسلم نموده، گوید:

«اعلم أنّ لحديث التمسك بالثقلين طرقاً كثيرة وردت عن نيف وعشرين صحابياً.»

بدانید برای حدیث تمسک به ثقلین (عترت طاهره و قرآن مجید) طرق بسیاری می باشد که نقل گردید از زیاده از بیست نفر از اصحاب.

آن گاه گوید: اختلافی در طرق حدیث است. در بعض طرق گویند در حجّه الوداع در عرفات و در بعض طرق گویند در مدینه در مرض موت، در وقتی که حجره پر بود از صحابه و در بعض آنهاست در غدیر خم و در بعض آنها بعد از

برگشتن از طایف بوده. پس از آن، خود اظهار نظر نموده گوید: منافاتی در این اختلافات نمی باشد و مانعی ندارد که در تمام این امکنه (که ذکر گردیده) رسول اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را تکرار نموده باشد برای اثبات عظمت شأن قرآن کریم و عترت طاهره.

#### **دقت نظر خالی از تعصب، موجب سعادت است**

و اما اینکه فرمودید چون بخاری در صحیح خود نقل ننموده، دلیل بر عدم صحّت این حدیث شریف می باشد! از جهات بسیاری این بیان، مردود و عند العلماء منفور است. چه آنکه این حدیث را اگر بخاری نقل ننموده، ولی عموم



اکابر علمای شما نقل نموده اند، حتی عدل بخاری، مسلم بن حجاج و تمام ارباب صحاح سته مبسوطاً در کتب معتبره خود ذکر نموده اند.

یا باید آقایان محترم تمام صحاح و کتب معتبره علمای خود را شسته و به دور اندازید و منحصر نمایید عقاید خودتان را به صحیح بخاری و اگر معترفید به عدالت و علم و دانش سایر علمای خود که هر یک در زمان خود میان اهل تسنن، نابغه علم و دانش و تقوا بوده اند، مخصوصاً ارباب صحاح سته، مقتضی است که اگر خبری را به جهاتی بخاری نقل نموده و دیگران نقل نموده اند، قبول نمایید.

حافظ: جهاتی نداشته، فقط بخاری بسیار محتاط بوده و در نقل اخبار، دقت بسیار می نموده، هر خبری که سنداً یا متناً مخدوش و قابل قبول عقل نبوده، نقل ننموده.

داعی: اشتباه آقایان اهل تسنن روی قاعده «حبّ الشیء یعمی ویصم»؛ «دوستی هر چیزی آدمی را کور و کر می نماید» همین جاست، چون درباره او غلو دارید. گمان می کنید که آقای بخاری بسیار دقیق بوده و هر خبری را که در صحیح خود آورده، بسیار معتبر و مانند وحی منزل است و حال آنکه چنین نیست. در سلسله اسناد بخاری بسیاری اشخاص مردود، منفور، کذاب [و] جعل موجود است.

حافظ: این بیان شما مردود و منفور است، برای اینکه اهانت به مقام علم و دانش بخاری نموده اید (یعنی اهانت به تمام اهل تسنن و جماعت نموده اید).

داعی: اگر انتقاد علمی اهانت است، پس تمام بزرگان از علمای شما که دقیقانه به اخبار رسیدگی نموده و بسیاری از اخبار مندرجه در صحاح معتبره

شما، مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم را از جهت وجود اشخاص مردود، کذاب [و] جعل در سلسله اسناد آنها رد نموده اند، همگی اهانت کننده به مقام علم و دانش و مردود بوده اند.

خوب است آقایان قدری دقیق شوید در کتب اخبار و در موقع مطالعه به حالت غلو ننگرید که چون بخاری یا مسلم است، پس آنچه نقل نموده، به تمام معنی صحیح و مقطوع الصدور است.

لازم است جناب عالی و سایر علمای اعلام که به صحاح سته، مخصوصاً به صحیحین بخاری و مسلم نظر غلو دارید، قبلاً به کتبی که در جرح و تعدیل اخبار نوشته اند، مراجعه

نمایید تا قدر و عظمت آقای بخاری و شدت امعان نظر ایشان را در نقل احادیث بدانید.

اگر شما «اللاکی المصنوعه فی احادیث الموضوعه» سیوطی (۱)

و «میزان الاعتدال» (۲) و «تلخیص المستدرک» ذهبی و «تذکره الموضوعات» ابن جوزی (۳) و

ص: ۳۸۹

---

۱- اللآکی المصنوعه، سیوطی، ۱/۲۰۶، کتاب العلم. سیوطی بعد از آنکه حدیثی از صحیح بخاری، ۷/۲۴۷، ح ۶۳۴، کتاب الطب، باب الشرط فی الرقیه بقطع من الغنم، نقل می کند می نویسد: «عمرو له مناکیر وثابت لا یعرف والحدیث منکر، ای من هذا الطریق بهذه القصه والافهو بهذا اللفظ فی صحیح البخاری».

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۱/۲۶۹، ترجمه شماره ۵۰۶، شرح حال احمد بن عیسی المصری التستری. ذهبی این عبارت را نقل می کند: «وقال سعید البردعی: شهدت أبأزرعه ذکر عنده صحیح مسلم فقال: هؤلاء قوم أرادوا التقدّم قبل أوانه، فعملوا شیئاً یتسوقون به».

۳- صحیح مسلم، ۴/۲۱۹۳، ح ۵۴، کتاب الجنّه وصفه نعیما وأهلها، باب النار یدخلها الجبارون والجنّه یدخلها الضعفاء، مسلم این حدیث را نقل می کند: «... حدّثنا افلح بن سعید... قال سمعت أبا هریره یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: ان طالت بک مده، أو شک أن ترى قوماً یغدون فی سخط الله ویروحون فی لعنته فی أیدیهم مثل أذنان البقر». در حالی که سبط ابن جوزی در کتاب الموضوعات، ۲/۲۹۲، کتاب الأحکام السیلاطیّه، باب ذم الشرط، آن حدیث را به این عبارت تضعیف می کند: «و اما حدیث أبی هریره ... قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ان طالت بک مده أو شک أن ترى... قال ابن حبان: هذا الخبر بهذا اللفظ باطل. و افلح (بن سعید) کان یروی عن الثقات الموضوعات لا یحلّ الاحتجاج به».

تألیف ابوبکر احمد بن علی خطیب بغداد و تألیف ابوبکر احمد بن علی خطیب بغداد و بالاخره کتب رجالیه

ص: ۳۹۰

۱- محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح، اعتقاد دارد که الفاظ قرآن مخلوق است و این عقیده نزد اکثر اهل تسنن بدعت و گمراهی به شمار می رود. لذا او را از بخارا و نیشابور بیرون کردند و محدثین بزرگی مانند ابو حاتم و ابو زرعه رازی بر او طعنه زدند و محمد بن یحیی ذهلی ارتباط با بخاری را ممنوع کرد. همچنان که خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۲/۳۱، ترجمه شماره ۴۲۴، شرح حال محمد بن اسماعیل بخاری، ذکر قصه البخاری مع محمد بن یحیی الذهلی بنیسا بور، از ابا حامد اعمش نقل می کند که گفت: «رأیت محمد بن اسماعیل البخاری فی جنازه ابي جنازه ابي عثمان سعید بن مروان و محمد بن یحیی یسأله عن الأسامی والکنی وعلل الحدیث ویمر فیہ محمد بن اسماعیل مثل السهم، كأنه یقرأ قل هو الله أحد. فما أتى علی هذا شهر حتی قال محمد بن یحیی: ألا- من یختلف إلی مجلسه لا- یختلف إلینا فأنهم كتبوا إلینا من بغداد أنه تكلم فی اللفظ ونهیناه فلم ینته، فلا تقرّبوه ومن یقرّبه فلا یقرّبنا. فأقام محمد بن اسماعیل هاهنا مدّه وخرج إلی بخاری». سپس خطیب بغدادی به سند خودش از ابا حامد شرقی از محمد بن یحیی ذهلی نقل می کند که او گفت: «القرآن كلام الله غیر مخلوق... ومن زعم انّ القرآن مخلوق فقد كفر وخرج عن الايمان وبانت امراته یستتاب» فإن تاب وإلا ضربت عنقه وجعل ماله فیتاً بین المسلمین ولم یدفن فی مقابر المسلمین ومن وقف وقال: لا أقول مخلوق أو غیر مخلوق، فقد ضاهی الكفر، ومن زعم انّ لفظی بالقرآن مخلوق، فهذا مبتدع لا یجالس ولا یکلم ومن ذهب بعد مجلسنا هذا إلی محمد بن اسماعیل البخاری فاتهموه، فأنه لا یحضر مجلسه إلا من كان علی مثل مذهبه». محمد بن اسماعیل بخاری از کسانی است که نظر به خلق قرآن دارد و تمام آنچه محمد بن یحیی ذهلی گفت بر او نیز تطبیق می کند. با دقت در آنچه نقل شد، معلوم می گردد که بخاری و مسلم و کتب صحاحشان آن مقدار که نزد بعضی از اهل تسنن محترم و معتبر و غیرقابل انتقاد است، نزد بعضی از بزرگان آنها این گونه نیست، بلکه با نگاهی انتقادی به این دو نفر و کتب صحاحشان می نگرند و حتی گاهی گام را فراتر گذاشته، بخاری و مسلم را به اموری متهم می کنند، همچنان که نظر ابازرعه رازی را نسبت به مسلم و دیدگاه محمد بن یحیی ذهلی را نسبت به بخاری نقل کردیم. اگر نسبت به بخاری و مسلم هتک حرمتی شده است از ناحیه بزرگان اهل تسنن بوده و مذهب شیعه جز اعتراض و انتقاد به مرویات کتاب صحیح بخاری و مسلم و جرح و تعدیل احادیث آنها، نسبتی دیگر به آن دو نداده است. در حالی که محمد بن یحیی ذهلی که از بزرگان اهل تسنن است، به بخاری نسبت بدعتگذار می دهد.

علمای بزرگ خود را بخوانید، به داعی ایراد نمی گیرید و نمی فرمایید که به آقای بخاری اهانت نموده ایم.

## بخاری و مسلم از رجال مردود و جعل نقل خبر نموده اند

مگر داعی چه عرض کردم که جناب عالی عصبانی شدید. عرض داعی جز این بود که گفتم اخبار موضوعه از رجال مردوده کذابین در صحاح شما، حتی در صحیحین بخاری و مسلم، موجود است.

شما اخبار صحیح بخاری را با مراجعه به کتب رجال دقیقانه اگر مطالعه نمایید، می بینید از بسیاری از رجال جعل، وضاع و مردود نقل خبر نموده؛ از قبیل ابو هریره کذاب و عکرمة خارجی محمد بن عبد سمرقندی و محمد بن بیان و ابراهیم بن مهدی ابلی و بنوس بن احمد واسطی و محمد بن خالد حبلی و احمد بن محمد یمانی و عبدالله بن واقد حرّانی و ابو داوود سلیمان بن عمرو کذاب و عمران

بن حطّان و دیگران از روای مردوده نقل خبر نموده اند (۱) که وقت مجلس و

ص: ۳۹۱

۱- تا آنجا که ما جست و جو کردیم، از میان افرادی که مؤلف به عنوان رجال ضعیف صحیحین نام برده، تنها از سه نفر در صحیحین حدیث نقل شده است و آن سه نفر ابوهریره، عمران بن حطان و عکرمة می باشند و از سایر افراد به این اسامی که مؤلف نقل کرده، حدیثی نقل نشده است. و ممکن است مؤلف در ضبط نام آنها خلط کرده یا از این افراد با اسامی مشابه حدیث نقل شده است. ابو هریره: کتب مختلفی در شرح حال او تألیف شده که مفصل ترین آنها را شیخ ابو ریه و سید شرف الدین تألیف نموده اند و ما در مقام تکرار آن مطالب نیستیم لکن نکته قابل توجه این است که چون ابوهریره از راویانی است که در مجامع حدیثی اهل تسنن و به خصوص صحاح آنها، احادیث فراوانی از او نقل شده، رجالیون اهل تسنن نتوانسته اند به جرئت و به طور مستقیم او را تضعیف کنند، ولی با مراجعه به زندگی او و برخورد سایر صحابه، حتی خلفاء و عایشه با کیفیت و کثرت نقل حدیث او، و اظهار نظر بزرگان نسبت به احادیث او و حتی اعترافات ضمنی که خود او دارد، بی اعتباری احادیثش معلوم می گردد. در نتیجه چگونه می توان به احادیث ابوهریره اطمینان کرد؟ هر چند این احادیث را صحیحین نقل کرده باشند! عمران بن حطان: ابن حجر در تهذیب التهذیب، ۸/۱۰۹، ترجمه شماره ۵۳۶۵، در شرح حال عمران بن حطان می نویسد: «وقال العقيلي: عمران بن حطان لا يتابع وكان يرى رأى الخوارج، يحدث عن عایشه ولم يتبين سماعه منها، وقال الدار قطنی: متروك لسوء اعتقاده وخبث مذهبه». همچنین در صفحه ۱۰۸ از همان جلد می نویسد: «قلت: ذكر ابو زكريا الموصلي في تاريخ الموصلي عن محمد بن بشر العبدي الموصلي قال: لم يمت عمران بن حطان حتى رجع عن رأى الخوارج انتهى. هذا أحسن ما يعتذر به عن تخرج البخاري له». این جمله، تعصّب ابن حجر را می رساند؛ چه اینکه در صدد عذر تراشی برای بخاری است. عمران بن حطان که خود ابن حجر به باطل بودن مذهبش اعتراف دارد، اما چون بخاری از او حدیث نقل کرده، در صدد دفاع از او بر می آید. مضحک تر آنکه برای توجیه نقل بخاری از عمران بن حطان، به دلیلی تمسک کرده که در چند سطر بعد آن را باطل می کند. توجیهی که ابو زکریای موصلی دارد و ابن حجر آن را بهترین عذر می داند، این است که عمران بن حطان در آخر عمر از رأی خودش که گرایش به خوارج بوده دست برداشته است، در حالی که خود ابن حجر در

چند سطر بعد می نویسد احادیثی که عمران بن حطان نقل کرده، در زمانی بوده که به رأی خوارج باور داشته است. تفصیل این مطلب را در صفحه ۱۰۸ از جلد یادشده به این الفاظ بیان می کند: «... واما قول من قال انه خرج ما حمل عنه قبل أن یری ما رأی، ففیه نظر؛ لأنه أخرج له من رواه یحیی بن أبی کثیر عنه ویحیی أنما سمع منه فی حال هربه من الحجاج وکان الحجاج یطلبه لیقتله من أجل المذهب وقصته فی هربه مشهوره». با توجه به آنچه گفته شد، عمران بن حطان کسی نیست که احادیث او قابل اعتماد باشد، در حالی که بخاری در صحیح خود، ۷/۲۷۸، ح ۷۲۷، کتاب اللباس، باب لبس الحریر وافتراشه للرجال ...، و ۷/۳۰۷، ح ۸۳۸، کتاب اللباس، باب نقض الصور، به این طریق از عمران حدیث نقل می کند: «... عن یحیی بن أبی کثیر عن عمران بن حطان ...». عکرمه: ابن حجر در تهذیب التهذیب، ۷/۲۳۱، ترجمه شماره ۴۸۳۸، در شرح حال عکرمه البربری می نویسد: «کان مالک لا یری عکرمه ثقہ ویأمر أن لا یؤخذ عنه». و در صفحه ۲۳۳ همان جلد می نویسد: «سمعت ابن أبی ذئب یقول: کان عکرمه غیر ثقہ». و در صفحه ۲۳۰ نیز می نویسد: «وقال أبو خلف الخزاز عن یحیی البکاء سمعت ابن عمر یقول لنافع اتق الله ویحک یا نافع ولا تکذب علیّی کما کذب عکرمه علی ابن عباس». و در همین صفحه می نویسد: «وقال مصعب الزبیری کان عکرمه یری رأی الخوارج وزعم أن مولاه کذلک». با توجه به آنچه ابن حجر نقل کرد و ذهبی هم در میزان الاعتدال ذیل شرح حال عکرمه به بعضی از آن اشاره دارد، معلوم می شود که عکرمه ثقہ نیست، در حالی که بخاری در صحیحش بیش از دوست مورد از او حدیث نقل کرده است که به عنوان نمونه بعضی از موارد آن را به اختصار یاد می کنیم: کتاب العلم، کتاب الصلاة، کتاب الأذان، کتاب الجمعة، کتاب العیدین، کتاب الجنائز، کتاب الحج و موارد فراوان دیگر. شایان ذکر است که در زمینه جرح و تعدیل صحیحین، کتب متعددی تألیف شده است و هر یک با دید خاصی به این دو کتاب نگاه کرده اند، که در گذشته به بعضی از آن کتب اشاره کردیم. انتقاد به صحیحین به دو صورت امکان پذیر است: گاهی انتقاد بدین سبب است که در این دو کتاب احادیثی نقل شده که از نظر متن باطل است؛ چنان که در گذشته مؤلف به بعضی از آنها و ما نیز به برخی دیگر اشاره کردیم و در آینده هم مؤلف به برخی از آنها اشاره خواهد کرد. گاهی انتقاد از این روست که بخاری و مسلم در کتب صحیحشان از کسانی حدیث نقل کرده اند که اعتباری به گفته آنها نیست. جالب این است که بخاری در کتاب صحیحش از کسانی حدیث نقل می کند که خود او در کتاب الضعفاء نام آنها را به عنوان راوی ضعیف آورده است؛ به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم: ۱- ایوب بر عائذ الطاعی الکوفی بخاری در صحیح، ۵/۲۸۲، ح ۷۹۲، کتاب المغازی، باب بعث أبی موسی و معاذ الی الیمن قبل حجّة الوداع، از او حدیث نقل کرده است، در حالی که ذهبی در میزان الاعتدال، ۱/۴۵۹، ترجمه شماره ۱۰۸۵، شرح حال ایوب بن صالح بن عائذ الکوفی می نویسد: «وکان من المرجئه قاله البخاری، وأورده فی الضعفاء لارجائه. والعجب من البخاری یغمزه وقد احتج به لکن له عنده حدیث». ۲- ثابت بن محمد الکوفی العابد الشیبانی بخاری در صحیح خود، ۳/۳۲۴، ح ۸۱۴، کتاب الهبه، باب هبة الواحد للجماعة، و ۵/۲۳، ح ۵۴، کتاب المناقب، باب ما ینهی عن دعوی الجاهلیه، ۹/۷۸۲ و ۸۰۱، ح ۲۱۸۸ و ۲۲۴۱، کتاب التوحید، باب قول الله: وهو الذی خلق السموات والأرض بالحق و باب قول الله: وجوه یومئذ ناضرة از او حدیث نقل کرده است، در حالی که ذهبی در میزان الاعتدال، ۲/۸۷، ترجمه شماره ۱۳۷۴، شرح حال ثابت بن محمد الکوفی می نویسد: مع کون البخاری حدث عنه فی صحیحہ ذکره فی الضعفاء. ۳- حصین بن عبدالرحمان ابو الهذیل السلمی بخاری در صحیح خود در موارد مختلفی از او حدیث نقل کرده است؛ از جمله: ۲/۵۹۰، ح ۱۳۰۱، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی قبر النبی وأبی بکر و ۳/۷۱، ح ۱۷۵، کتاب الصوم، باب قول الله: وکلوا واشربوا حتی یتبین... و ۴/۴۷۱، ح ۱۱۷۵، کتاب الجهاد والسیر، باب التسیح اذا هبط و ۴/۶۲۰، ح ۱۵۶۶، کتاب الانبیاء، باب وفاة موسی، و ۵/۱۷۰، ح ۴۸۰، کتاب المغازی، باب فضل من شهد بدرًا و ۷/۲۵۱، ح ۶۴۹، کتاب الطب، باب من لم یرق، و ۸/۴۰۲

و ۱۱۳۳، کتاب الاستئذان، باب من نظر فی کتاب من یحذر علی المسلمین... در حالی که ذهبی در میزان الاعتدال، ۲/۳۱۱، ترجمه شماره ۲۰۷۸، شرح حال حصین بن عبدالرحمان أبو الهذیل السلمی می نویسد: «ذکره البخاری فی کتاب الضعفاء وابن عدی والعقیلی». ۴- عباد بن راشد البصری بخاری در صحیح خود، ۶/۳۵۱، ح ۹۵۶، کتاب التفسیر، سوره بقره باب قوله: و اذا طَلَّقتم النساء از او حدیث نقل کرده است، در حالی که ذهبی در میزان الاعتدال، ۴/۲۶، ترجمه شماره ۴۱۱۸، شرح حال عباد بن راشد البصری می نویسد: «أخرج له البخاری مقروناً بغيره، ولكنه ذكره فی کتاب الضعفاء». ۵- کهمس بن المنهال السدوسی البصری بخاری در صحیح خود، ۵/۷۲، ح ۲۰۵، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب عمر از او حدیث نقل کرده است، در حالی که ذهبی در میزان الاعتدال، ۵/۵۰۴، ترجمه شماره ۶۹۸۸، شرح حال کهمس بن المنهال می نویسد: «وله حدیث منکر أدخله من أجله البخاری فی کتاب الضعفاء». ۶- عبدالرحمان بن یزید بن جابر أبو عتبه الأزدی الدارانی الدمشقی بخاری از این راوی هم احادیث فراوانی در صحیح خود نقل کرده که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم: کتاب تقصیر الصلاة، کتاب الحج، کتاب الصوم، کتاب المزارعة، کتاب فضائل أصحاب النبی، کتاب التفسیر، کتاب النکاح و کتاب الأشربة، در حالی که ذهبی در میزان الاعتدال، ۴/۳۲۸، ترجمه شماره ۵۰۱۲، شرح حال عبدالرحمان بن یزید می نویسد: لم أر أحداً ذكره فی الضعفاء غیر أبی عبدالله البخاری، فإنه ذكره فی الكتاب الكبير فی الضعفاء. در انتها یادآوری می کنیم که ما در اینجا در صدد بیان تمام راویان ضعیف در صحیحین نیستیم، بلکه به چند راوی (که خود بخاری به ضعف آنها اعتراف دارد در حالی که از همان راویان حدیث نقل است) اشاره کردیم، تا متعصّبین به صحیحین بدانند که حتی خود بخاری و مسلم هم به آنچه متعصّبین به این دو کتاب بیان می کنند، معتقد نیستند. لذا خوب است انسان تابع عقل و منطق و برهان باشد، نه تابع احساسات. «کسانی که مایل هستند در این رابطه به اطلاعات بیشتری دست پیدا کنند به کتاب الامام بخاری و صحیحه الجامع، نوشته استاد بزرگوارم جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین هرساوی مراجعه نمایند». البته در جای دیگر اشاره کرده ایم که این تنوری (تقدّس صحیحین) را بازیگرانی طراحی کرده اند که می خواستند دو مسئله مهم را نزد عوام اهل تسنن کم رنگ و حتی مخفی کنند: مسئله اول، نقل نشدن فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیه السلام، مسئله دوم: بازگو نشدن مطاعن و قبایح خلفاء، اعم از خلفای ثلاثه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و بهترین کتاب هایی که به این اهداف کمک می کنند، در درجه اول کتاب صحیح بخاری و سپس صحیح مسلم است.









حافظه داعی، اقتضای نقل تمام آنها را ندارد. چنانچه به کتب رجالیه مراجعه نمایید، حقیقت امر بر شما آشکار گردد که آقای بخاری، آن قسمی که در نظر شما جلوه گر است نمی باشد؛ یعنی فوق العاده دقیق و محتاط نبوده و در نقل اخبار به ظواهر اشخاص توجه داشته و به اصطلاح خودمانی، خیلی خوش بین بوده و خوش باور و هر خبری را از هر کس شنیده که ظاهر الصلاح بوده، ضبط نموده.

دلیل بر این معنی کتب رجالیه علمای خودتان است که به بعضی از آنها اشاره نمودیم که اخبار موضوعه مردوده را جدا نموده و در سلسله روایات بخاری و

ص: ۳۹۵

مسلم، امعان نظر دقیقانه نموده و پرده بسیاری از آنها را دریده، تا امروز مورد توجه ما و شما باشد و با توجه به آن کتب، امشب نفرمایید حدیث ثقلین و تمسک به عترت طاهره را که بخاری نقل نموده، از جهت احتیاط کاری او بوده. آیا عقل باور می کند که عالم دقیق محتاط اخبار موضوعه از روایت غیر موثق، کذاب و وضاع را نقل نماید، تا مورد تمسخر اهل علم و عقل و دانش قرار گیرد؟ آیا حدیث سیلی زدن کلیم الله بر صورت عزرائیل و کور نمودن او و یا برهنه و بدون ساتر عورت رفتن موسی در میان بنی اسرائیل را که قبلاً عرض نمودم، (۱)

از خرافات و موهومات نمی باشد.

آیا احادیث رؤیت پروردگار در روز قیامت با پای مجروح و ظاهر ساختن ساق پای خود، که در «صحیح» (۲)

نقل نموده و به بعضی از آنها اشاره نمودیم، از کفریات نمی باشد؟

### خبر مضحک و اهانت به رسول الله در صحیح بخاری و مسلم

آیا از شدت احتیاط در علم و عمل بخاری است که در صفحه ۱۲۰ جلد دوم «صحیح» (۳) خود، باب «اللهو بالحراب» و همچنین مسلم در جلد اول

ص: ۳۹۶

۱- در همین مجلس بیان شد.

۲- «عن أبي سعيد قال: سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول يكشف ربنا عن ساقه فيسجد له كل مؤمن و مؤمنة و يبقى من كان يسجد في الدنيا رثاء و سماعه فيذهب ليسجد فيعود ظهره طبقاً واحداً». صحیح بخاری، ۶/۵۴۵، ح ۱۳۴۳، کتاب التفسیر، سوره قلم، آیه یوم یکشف عن ساق.

۳- «عن عائشه قالت: دخل علي رسول الله صلى الله عليه وآله و عندي جاريتان تغنيان بغناء بُعث، فاضطجع على الفراش و حوّل وجهه و دخل أبو بكر فانتهرني و قال مزماره الشيطان عند النبي صلى الله عليه وآله فأقبل عليه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: دعهما فلما غفل غمزتهما فخرجتا و كان يوم عيد يلعب السودان بالدرق و الحراب فاما سألت النبي صلى الله عليه وآله و اما قال أتشتهين تنظرين؟ فقلت: نعم، فأقامني وراءه خدي على خده وهو يقول دونكم يا بني أرفده حتى إذا مللت. قال: حسبك، قلت: نعم، قال: فاذهبي». صحیح بخاری، ۲/۴۳۵، ح ۸۹۶، کتاب العیدین، باب الحراب و الدرّق یوم العید. - و نیز بخاری در جلد سوم، صفحه ۲۲۸ در کتاب الجهاد و السیر، باب الدرّق این روایت را ذکر کرده است. (محقق)

«صحيح»(۱) در باب «الرخصة في اللعب المذمومة لا معصية فيه في أيام العيد» از ابوهريره نقل می نمایند که روز عیدي جمعی از سیاحان سودانی در مسجد رسول خدا جمع شده بودند و با اسباب لهو و لعب، مردم را سرگرم می نمودند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: میل داری تماشا کنی. عرض کرد: بلی یا رسول الله. حضرت او را پشت خود سوار نمود، به قسمی که سرش را از روی کتف آن حضرت کشیده و صورت به صورت مبارکش گذارد. حضرت برای لذت بردن عایشه آنها را ترغیب می نمود که خوب تر بازی کنند، تا زمانی که عایشه خسته شد. آن گاه او را بر زمین گذارد؟!

شما را به خدا انصاف دهید که اگر چنین نسبتی به یک نفر از شماها بدهند عصبانی نمی شوید و آن را اهانت به خود نمی دانید.

اگر جناب حافظ بگویند که گوینده [ای] گفته است دیشب پشت منزل آقای حافظ، دسته ای بازیگر مشغول سازندگی و بازیگری بودند، دیدم آقای حافظ عالم جلیل القدر، عیالش را بر پشت خود بلند نموده و تماشا می کند، حتی به بازیگرها می گوید خوب بازی کنید، تا عیال من لذت ببرد، شما را به خدا آقای حافظ از

ص: ۳۹۷

---

۱- صحیح مسلم، ۲/۶۰۹، ح ۱۹، کتاب صلاة العیدین، باب الرخصة في اللعب المذمومة لا معصية فيه في أيام العيد، حدیث را همانند بخاری نقل کرده است.

شنیدن این حرف خجالت نمی کشد و متأثر نمی گردد. و اگر بنده ی مخلص شما چنین حرفی را از گوینده ای - ولو ظاهر الصلاح باشد - شنیدم، آیا سزاوار است نقل کنم و اگر نقل کردم، عقلاً نمی گویند فلانی جاهلی حرفی را زد، شما که عاقل هستید، چرا نقل نمودید.

آن گاه قضاوت کنید به منقولات بخاری که اگر واقعاً دقیق و حلاج اخبار بوده، بر فرض چنین خبری [را] شنید، سزاوار بود در کتاب خود نقل نماید و آقایان هم آن کتاب را اصحّ الکتب بعد القرآن بخوانید.

ولی حدیث ثقلین را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر می فرماید امت خود را که بعد از من تمسّیک به قرآن مجید و عترت معصومین از اهل بیت من بجویید، (چون نام عترت در میان است) نقل ننمایید، و لکن اخبار مجعوله ی موهومه که وقت مجلس اجازه نقل تمام آنها را نمی دهد، در ابواب کتب خود نقل نماید.

ولی از یک جهت، داعی تصدیق می نمایم بیان شما را که آقای بخاری در میان علمای سنت و جماعت بسیار محتاط بوده، به این معنی که به هر خبری برخوردی که راهی به اثبات ولایت علی علیه السلام و حرمت اهل بیت طهارت به عنوان مقام ولایت داشته، احتیاطاً نقل ننموده که مبادا روزی حربه دست دانشمندان گردد و حق و حقیقت را ظاهر نمایند.

چنانچه مجامدات صحاح را با صحیح بخاری مقابله می نمایم، به این موضوع روشن بر می خوریم که هر خبری و لو متواتر و ضروری و مؤید به قرآن و آیات الهیه بوده، ایشان نقل ننمودند؛ مانند احادیث بسیار در سبب نزول آیات شریفه:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ...). (۱)

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ). (۲) و (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ...). (۳)

و حدیث الولایه یوم الغدیر و حدیث الانذار یوم الدار و حدیث المؤاخاة و حدیث السفینه و حدیث باب الحطه و غیر اینها آنچه نسبتی به اثبات مقام ولایت و حرمت اهل بیت طهارت داشته، ایشان احتیاطاً نقل نمودند، ولی هر حدیثی - ولو از هر جعال، کذاب و وضاع بوده - که در اهانت به مقامات مقدسه انبیای عظام و بالاخص وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت راهی داشته، بدون احتیاط نقل نموده که به بعضی از آنها اشاره نمودیم.

### در اسناد حدیث ثقلین

اینک ناچارم به بعضی از کتب معتبره شما اشاره نمایم، تا بدانید که اگر حدیث شریف ثقلین را آقای بخاری نقل نموده، دیگران از اکابر و موثقین علمای شما حتی عدل بخاری (در صحت بیان نزد شما) مسلم بن حجّاج نقل نموده اند: مسلم بن حجّاج در صفحه ۱۲۲ جلد هفتم «صحیح» (۴)

و ابی داوود در «صحیح» (۵) و

ص: ۳۹۹

۱- مائده / ۶۷.

۲- مائده / ۵۵.

۳- شعراء / ۲۱۴.

۴- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۳، ح ۳۶، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب.

۵- سنن ابی داود، ۲/۱۸۵، ح ۱۹۰۵، کتاب المناسک، باب صفة حجّة النبی. ابی داود این حدیث را به طور ناقص و در ضمن حدیثی طولانی این گونه نقل کرده است: «ثنا جعفر بن محمّد عن أبیه قال: دخلنا علی جابر بن عبد الله ... ثم قال: إنّ رسول الله صلی الله علیه وسلّم مکث تسع سنین لم یحجّ، ثم أذن فی الناس فی العاشرة أنّ رسول الله صلی الله علیه وسلّم حاج ... فخطب الناس فقال صلی الله علیه وسلّم ... وائی قد ترکت فیکم مالن تذلّوا بعده ان اعتصمتم به کتاب الله، وانتم مسؤولون عنی فما أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنّک قد بلغت وأدیت ونصحت...».

ترمذی در صفحه ۳۰۷، جزء دوم «سنن» (۱) و نسایی در صفحه ۳۰ «خصایص» و امام (۲)

احمد بن حنبل در صفحه ۱۴ و ۱۷ جلد سیم و صفحه ۲۶ و ۵۹ جلد چهارم و صفحه ۱۸۲ و ۱۸۹ جلد پنجم «مسند» (۳)

و حاکم در صفحه ۱۰۹ و صفحه ۱۴۸ جلد سیم «مستدرک» (۴)

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۳۵۵ جلد اول «حلیه الأولیاء» (۵)

و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۸۲ «تذکره» (۶) و ابن اثیر جزری در صفحه ۱۲ جلد دوم و صفحه ۱۴۷ جلد سوم «أسد الغابه» (۷)

و حمیدی در «جمع بین الصحیحین» (۸) و رزین در «جمع بین الصحاح الستّه» و

ص: ۴۰۰

۱- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۹۱، ح ۳۷۹۴، کتاب المناقب، باب فی مناقب اهل بیت النبی.

۲- خصائص امیر المؤمنین، احمی بن شعیب نسائی، ص ۹۳، باب قول النبی صلی الله علیه وآله: من كنت ولیه فهذا ولیه.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۳/۱۴ و ۱۷، مسند أبی سعید الخدری، ۵/۱۸۲ و ۱۸۹، مسند زید بن ثابت، که در دو مورد اخیر، حدیث را به لفظ: انی تارک فیکم خلیفتین ... نقل کرده است.

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۶۰ - ۱۶۱، ح ۴۷۱۱، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب اهل رسول الله.

۵- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۳۵۵، ترجمه شماره ۵۷، شرح حال حذیفه بن أسید.

۶- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۹۰، باب ۱۲.

۷- أسد الغابه، ابن اثیر، ۲/۱۲، شرح حال حسن بن علی بن أبی طالب و ۳/۱۴۷، شرح حال عبدالله بن حنطب الحارث، که در مورد اخیر هم حدیث را به این عبارت نقل کرده است: «... قال صلی الله علیه وآله: انی سائلکم عن اثنتین؛ عن القرآن وعن عترتی».

۸- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۱/۵۱۵، ح ۸۴۱، مسند زید بن ارقم.

و ذهبی در «تلخیص مستدرک» (۲) و ابن عبد ربّه در «عقد الفرید» (۳) و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» (۴) و خطیب خوارزمی در «مناقب» (۵) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ «ینایع المودّه» (۶)

و میر سید علی همدانی در مودّه دوم از «مودّه القربی» (۷)

و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» (۸) و شبلنجی در صفحه ۹۹ «نور الابصار» (۹) و نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۲۵ «فصول المهمه» (۱۰)

و حموینی در «فرائد السمطین» (۱۱) و امام ثعلبی در تفسیر «کشف البیان» (۱۲) و سمعانی و ابن مغازلی شافعی در «مناقب» (۱۳)

و

ص: ۴۰۱

۱- معجم الکبیر، طبرانی، ۳/۶۵ - ۶۶، ح ۲۶۷۸ - ۲۶۷۹ و ۲۶۸۱، مسند حسن بن علی.

۲- تلخیص المستدرک، ذهبی، ۳/۱۰۹، کتاب معرفه الصحابه، باب فضائل امیرالمؤمنین، وصیه النبی صلی الله علیه وسلم فی کتاب الله و عتره رسوله.

۳- عقد الفرید، ابن عبد ربّه، ۴/۱۲۶، کتاب الواسطه فی الخطب، خطبه رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجه الوداع.

۴- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۳۹، مقدمه مؤلف، تحت عنوان اللفظه الثانيه.

۵- مناقب خوارزمی، ص ۲۰۰، ح ۲۴۰، فصل ۱۶، الفصل الثالث. خوارزمی ضمن حدیثی طولانی به این حدیث اشاره کرده است.

۶- ینایع المودّه، قندوزی، ۱/۹۷، ح ۹، باب ۴، فصل ۱.

۷- مودّه القربی، سید علی همدانی، مودّه (با استفاده از ینایع المودّه قندوزی، ۲/۲۶۹، ح ۷۶۶، باب ۵۶).

۸- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۳۳، خطبه ۱۵۰ (یومی فیها الی الملاحم)، شرح جمله «وهجروا السبب الذی أمرؤا بمودّته».

۹- نور الأبصار، شبلنجی و بهامشه اسعاف الراغیین، محمد بن علی الصبان، ص ۱۱۹. ما این حدیث را در حاشیه کتاب یافتیم و احتمال دارد که مؤلف با اعتماد بر حاشیه، حدیث را از متن نقل کرده است.

۱۰- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۳۷، فصل ۱، فصل فی مؤاخاه رسول الله. ابن صباغ حدیث را به این لفظ آورده است: «... أيها الناس: قد خلفت فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى: كتاب الله وأهل بيتي...».

۱۱- فرائد السمطین، حموینی، ۲/۲۳۳ - ۲۳۴، ح ۵۱۳، سمط ۲، باب ۴۶.

۱۲- الکشف والبیان، ثعلبی، ۸/۴۰، ذیل آیه ی ۳۳ سوره ی احزاب. ثعلبی حدیث را به دو لفظ «ثقلین» و «خلیفتین» نقل کرده است.



۱۳- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۳۴ - ۲۳۶، ح ۲۸۱ - ۲۸۴، باب قوله: إني تارك فيكم الثقلين. ابن مغزلی این حدیث را به طرق مختلف نقل کرده است.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول در بیان صحیح-ت خطبه غدیر خم و در صفحه ۱۳۰ «کفایه الطالب»<sup>(۱)</sup>

ضمن باب ۶۲ و محمد بن سعد کاتب در صفحه ۸ جلد چهارم «طبقات»<sup>(۲)</sup>

و فخر رازی در صفحه ۱۸ جلد سیم «تفسیر»<sup>(۳)</sup> ضمن آیه اعتصام و ابن کثیر دمشقی در صفحه ۱۱۳ جلد چهارم «تفسیر»<sup>(۴)</sup>

ضمن آیه مودت و ابن عبد ربّه در صفحه ۱۵۸ و ۳۴۶ جلد دوم «عقد الفرید» و ابن ابی الحدید در صفحه ۱۳۰ جزء ششم شرح نهج البلاغه و سلیمان حنفی در صفحات ۱۸ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۴ و ۹۵ و ۱۱۵ و ۱۲۶ و ۱۹۹ و ۲۳۰ «ینابیع الموده»<sup>(۵)</sup> به عبارات مختلفه و ابن حجر مکی در صفحات ۷۵ و ۸۷ و ۹۰ و ۹۹ و ۱۳۶ «صواعق»<sup>(۶)</sup> به عبارات مختلفه و دیگران از اکابر علمای شما - که نقل اقوال تمام آنها مقتضی وقت این مختصر مجلس ما نیست - به مختصر اختلافی در الفاظ و عبارات، این حدیث شریف را که به نقل اقوال خاصه و عامه به حد تواتر

ص: ۴۰۲

- 
- ۱- کفایه الکبری، گنجی شافعی، ص ۵۳، باب ۱ و ص ۲۵۹، باب ۶۲.
  - ۲- طبقات الکبری، محمد بن سعد، ۲/۱۵۰، ذکر عرض رسول الله القرآن علی جبرئیل واعتکافه فی السنه التي قبض فیها.
  - ۳- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۸/۱۶۳، ذیل آیه ۱۰۳ سوره آل عمران.
  - ۴- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۴/۱۰۲، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.
  - ۵- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۹۵ به بعد، باب ۴.
  - ۶- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۴۹ - ۱۵۱، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۴. ابن حجر حدیث را با اسناد و الفاظ مختلف نقل کرده است.

رسیده، از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. مَنْ تَوَسَّلَ (تَمَسَّكَ) بِهِمَا فَقَدْ نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمَا فَقَدْ هَلَكَ. مَا أَنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا».

به درستی که می گذارم در میان شما دو چیز بزرگ را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت اهل بیت من اند و این هر دو هرگز از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. هر کس توسل و تمسک به آن دو بنماید، پس به تحقیق نجات یافته است و هر کس از آن دو دوری نماید پس به تحقیق هلاک شده است. کسی که تمسک به آن دو نماید هرگز گمراه نخواهد شد.

این دلیل محکم ماست که ناچار به امر رسول الله صلی الله علیه وآله بایستی تمسک و توسل بجویم به قرآن کریم و اهل بیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین.

شیخ: این حدیث را صالح بن موسی بن عبدالله بن اسحاق بن طلحه بن عبد الله القرشی التیمی الطلحی به سند خود از ابو هریره به این طریق نقل نموده که:

«أَنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ ثَنَتَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي...».

داعی: باز با نقل حدیث یک طرفه از یک فرد طالح، متروک ضعیف و مردود ارباب جرح و تعدیل (از قبیل ذهبی (۱))

و یحیی (۲)

ص: ۴۰۳

---

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۳/۴۱۴، ترجمه شماره ۳۸۳۵، شرح حال صالح بن موسی الطلحی. ذهبی می نویسد: «کوفی ضعیف. قال یحیی: لیس شیء ولا یکتب حدیثه. قال البخاری: منکر الحدیث. وقال النسائی: متروک».

۲- تاریخ یحیی بن معین. ۱/۱۱۵، ترجمه شماره ۶۵۴، شرح حال صالح بن موسی الطلحی، الأول من التابعین ومن بعدهم من أهل المدینه. یحیی بن معین می نویسد: «سمعت یحیی یقول: صالح الطلحی، لیس حدیثه بشیء».

و امام نسایی(۱)

و بخاری(۲)

و ابن عدی(۳)

و غیرهم) وقت مجلس را گرفتید. آقای من، نقل این همه اخبار معتبره از اکابر علمای خودتان شما را قانع ننموده که به چنین حدیث غیر قابل قبول نزد جهابذه علمای خودتان استناد جستید و حال آنکه اتفاقی فریقین (شیعه و سنی) است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کتاب الله و عترتی»، نه سنتی؛ چه آنکه کتاب و سنت هر دو مبین می خواهند. سنتی که خود محتاج به مبین است نمی تواند مبین قرآن باشد. پس عترت عدیل القرآن است که هم مبین قرآن و هم ظاهر کننده سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد.

### حدیث سفینه

و دیگر از دلایل ما در توسل به اهل بیت رسالت، حدیث معتبره سفینه است که بسیاری از علمای بزرگ شما تقریباً به حدّ تواتر نقل نموده اند.

ص: ۴۰۴

---

۱- الضعفاء والمتروکین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۱۳۶، ترجمه شماره ۳۱۴، شرح حال صالح بن موسی الطلحی. نسائی می نویسد: «صالح بن موسی الطلحی متروک الحدیث».

۲- الضعفاء الصغیر، بخاری، ص ۴۴۷، ترجمه شماره ۱۶۹، شرح حال صالح بن موسی. بخاری می نویسد: «صالح بن موسی: من ولد طلحه بن عبیدالله، منکر الحدیث».

۳- الکامل فی ضعفاء الرجال، ابن عدی، ۵/۱۰۵، ترجمه شماره ۹۱۸، شرح حال صالح بن موسی. ابن عدی می نویسد: «عن یحیی قال: صالح الطلحی حدیثه لیس بشیء. ثنا الجندی، ثنا البخاری قال: صالح بن موسی من ولد طلحه بن عبیدالله منکر الحدیث. قال السعدی: صالح بن موسی ضعیف الحدیث. وقال النسائی فیما أخبرنی محمّد بن العباس عنه، قال: صالح بن موسی الطلحی منکر الحدیث».

و آنچه در نظر داریم، زیاده از صد نفر از اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند از قبیل: مسلم (۱) بن حجاج در «صحیح» خود و امام احمد بن حنبل در «مسند» (۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در «حلیه» (۳)

و ابن عبدالبر در «استیعاب» و ابوبکر خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» (۴) و محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» و ابن اثیر در «نهایه» (۵)

و سبط ابن جوزی در «تذکره» (۶) و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» (۷) و علامه نورالدین سمهودی در «تاریخ المدینه» (۸) و سید

ص: ۴۰۵

۱- گرچه این حدیث را در صحیح مسلم نیافتیم، لکن ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ۱۵۲، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۷ بعد از نقل کامل این حدیث می نویسد: «وفی روایه مسلم و من تخلف عنها غرق». و این حاکی از آن است که این حدیث را مسلم نقل کرده است؛ گرچه امروز در صحیح مسلم دیده نمی شود و این تحریفی آشکار است. - البته حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک، در کتاب التفسیر و در تفسیر سوره هود، ج ۲، ۳۴۳، این حدیث را این گونه از ابوذر نقل کرده است: «مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»، و البته درباره این حدیث با این عبارت و راویان گفته است: این حدیث صحیح به شرط مسلم است ولی آن را نیاورده است و در کتاب ینایع الموده، ج ۲، ۴۴۳، فی خلافة الحسن علیه السلام وفضائله ذیل روایت ۲۲۰، روایت مسلم را ذکر کرده و بیان می کند که عبارت مسلم در انتهای حدیث این است ... و من تخلف عنها غرق. (محقق)

۲- تا آنجا که ما جست و جو کردیم این حدیث را در مسند نیافتیم، لکن احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۹۸۷ ح ۱۴۰۲، باب فضائل الحسن والحسین حدیث سفینه را نقل کرده است.

۳- حلیه الاولیاء، أبو نعیم اصفهانی، ۴/۳۰۶، ترجمه شماره ۲۷۵، شرح حال سعید بن جبیر، آثاره فی التفسیر.

۴- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۲/۹۱، ترجمه شماره ۶۵۰۷، شرح حال علی بن محمد المطرز.

۵- النهایه، ابن اثیر ۲/۲۹۸، لغت زخخ.

۶- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۹۱، باب ۱۲.

۷- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۴۱، مقدمه مؤلف، تنبیه علی ذکر شیء مما جاء فی فضلهم وفضل محبتهم.

۸- گرچه این حدیث را در تاریخ المدینه نیافتیم، لکن سمهودی در جواهر العقدين، ۲/۱۲۰، قسم ۲، فصل ۵، همین حدیث را به طور کامل نقل کرده است.

و امام فخر رازی در تفسیر «مفاتیح الغیب» (۲) و جلال الدین سیوطی در «درّ المنثور» (۳) و امام ثعلبی در «تفسیر کشف البیان» و طبرانی در «اوسط» (۴)

و حاکم در صفحه ۱۵۱ جلد سیم «مستدرک» (۵) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ «ینایع المودّه» (۶) و میر سید علی همدانی در مودّت دوم از «مودّه القربی» (۷)

و ابن حجر مکی در ذیل آیه هشتم از «صواعق» (۸) و طبری در تفسیر و تاریخ خود و محمّد بن یوسف گنجی در باب ۱۰۰ صفحه ی ۲۳۳ «کفایه الطالب» (۹)

و دیگران از اعظم علمای شما نقل نموده اند که رسول اکرم، خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله فرمود:

«إنّما مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح، من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلک».

ص: ۴۰۶

- 
- ۱- نور الأبصار، شبلنجی، ص ۲۲۹، باب ۲.
  - ۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۷/۱۶۷، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری، المسأله الثانیه.
  - ۳- الدر المنثور، سیوطی، ۳/۶۰۳، ذیل آیه ۴۳ سوره هود.
  - ۴- معجم الأوسط، طبرانی، ۶/۴۰۶، ح ۵۸۶۶، احادیث محمد بن عبدالعزیز بن محمد بن ربیعہ الکلابی و ۴/۲۸۴، ح ۳۵۰۲، احادیث حسین بن احمد بن منصور بن سجاده.
  - ۵- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۶۳، ح ۴۷۲۰، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب اهل رسول الله.
  - ۶- ینایع المودّه، قندوزی، ۱/۹۴، ح ۵، باب ۴.
  - ۷- مودّه القربی، سید علی همدانی، مودّه ۲ (با استفاده از ینایع المودّه، قندوزی، ۲/۲۶۹، ح ۷۶۸، باب ۵۶).
  - ۸- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۵۲، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۷.
  - ۹- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۷۹، باب ۱۰۰.

«جز این نیست که مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است. کسی که سوار بر او شد نجات یافت و کسی که دوری از او نمود هلاک گردید.»

و نیز امام محمّد بن ادریس شافعی در ابیات خود، به صحّت این حدیث اشاره نموده، چنانچه علامه فاضل عجبلی در ذخیره المال، آن ابیات را به این طریق نقل نموده:

ولمّا رأیت الناس قد ذهب بهم

مذاهبهم فی البحر الغیّ والجهل

رکبت علی اسم الله فی سفن النجا

وهم أهل بیت المصطفی خاتم الرسل

وأمسکت حبل الله وهو ولاؤهم

كما قد أمرنا بالتمسک بالحبل

إذا افترت فی الدین سبعون فرقه

ونیفاً علی ما جاء فی واضح النقل

ولم یک ناج منهم غیر فرقه

فقل لی بها یا ذا الرجاحه والعقل

أفی الفرقة الهلاک آل محمّد

أم الفرقة اللاتی نجت منهم قل لی

فإن قلت فی الناجین فالقول واحد

وإن قلت فی الهلاک حفت عن العدل

إذا کان مولی القوم منهم فإنی

رضیت بهم لا زال فی ظلّهم ظلّ

رضیت علیاً لی إماماً ونسله

«چون مردم را غرق دریای جهل و گمراهی دیدم، به نام خداوند متعال در کشتی های نجات که آنها خاندان رسالت و اهل بیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بودند تمسک جستم و به جبل الله که دوستی آن خاندان جلیل است چسبیدم، همچنان که به ما امر شده که به آن جبل الله تمسک جویم، زمانی که دین را به هفتاد و سه فرقه متلاشی نمودند، چنان که در اخبار واضحاً نقل گردیده؛ فقط یکی از آنها حق

ص: ۴۰۷

---

۱- رشفة الصادی، علوی حضرمی، ص ۵۷، باب ۱، آیه ۶. حضرمی سه بیت اول این اشعار را نقل کرده است.



[است] و باقی بر باطل اند. بگو به من ای کسی که اهل خرد و دانشی، آیا خاندان رسالت آل محمد سلام الله علیهم اجمعین در فرقه های باطل می باشند، یا با فرقه حق اند؟ اگر بگویی با فرقه حق هستند، پس کلام ما و شما یکی است و اگر بگویی با فرقه باطله و هلاک شده اند، قطعاً از راه مستقیم منحرف شده ای و در نتیجه بدان که آن خاندان جلیل قطعاً بر حق و با حق و در طریق مستقیم اند. من هم راضی شدم به آنها و اختیاراً طریقه ایشان را قبول کردم که خداوند سایه ایشان را بر سر من پاینده و جاوید بدارد. من راضی شدم به امامت علی و اولاد او علیه السّلام که بر حق اند و تو باش در آن فرقه باطله، تا روزی که کشف حقیقت کنی.»

اگر خوب توجه بنمایید به این اشعار واضح و آن هم از امام شافعی، پیشوای بزرگ سنّت و جماعت، می بینید چگونه اقرار می نماید که رکوب به این سفینه و تمسک و توسّل به این خانواده طاهره، اسباب نجات است؛ زیرا فرقه ی ناجیه از هفتاد فرقه ی امّت مرحومه، فقط متمسّکین و متوسّّلین به ذیل عنای آل محمّدند و بس. پس شیعیان حسب الامر خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله، توسّل می جویند به این خاندان جلیل به سوی خدای متعال.

مطلب دیگر یاد آمد که اگر بنا به فرموده شما بشر احتیاج به واسطه و وسیله ندارد و اگر با وسیله به سوی خدا بنالد و استغاثه کند کار غلطی نموده و مشرک می باشد، پس خلیفه ثانی عمر بن الخطاب چرا در موقع احتیاج و اضطرار با واسطه به سوی خدا می رفت و استغاثه می کرد، تا نتیجه می گرفت.

حافظ: هرگز خلیفه عمر رضی الله عنه با واسطه عملی انجام نداده و این اوّل مرتبه ای است که چنین حرفی را می شنوم. متمنی است موردش را بیان فرمایید.

داعی: خلیفه مکرّر در مواقع احتیاج، توسّل به اهل بیت رسالت و عترت طاهره آن حضرت می جست و به وسیله آنها به سوی خدا می رفت، تا نتیجه می گرفت. به اقتضای مجلس، به دو مورد از آن موارد برای نمونه اشاره می نمایم:

۱. ابن حجر مکی بعد از آیه ۱۴ در «صواعق محرّقه»<sup>(۱)</sup> از تاریخ دمشق نقل می نماید که در سال ۱۷ هجری، مکرّر مردم برای استسقاء رفتند و نتیجه نگرفتند. همگی متأثر و پریشان شدند.

عمر بن الخطاب گفت: هر آینه فردا طلب آب می کنم به وسیله کسی که حتماً خدا به واسطه او به ما آب خواهد داد.

صبح فردا که شد، خلیفه عمر نزد عبّاس، عمّ اکرم رسول الله صلی الله علیه وآله رفت و گفت:

«اخرج بنا حتی نستسقی الله بک».

ص: ۴۰۹

۱- «وفی تاریخ دمشق أنّ الناس کزّروا الاستسقاء عام الرماده سنه سبع عشره من الهجره فلم یسقوا، فقال عمر: لأستسقین غدّاً بمن یسقینی الله به. فلما أصبح غدّاً للعبّاس فدقّ علیه الباب. فقال من؟ قال: عمر. قال: ما حاجتک؟ قال: اخرج حتی نستسقی الله بک. قال: أقعد. فأرسل إلى بنی هاشم أن تطهّروا وألبسوا من صالح ثيابکم، فأتوه، فأخرج طیباً فطیبهم ثم خرج وعلیّ امامه بین یدیه والحسن عن یمینه والحسین عن یساره وبنو هاشم خلف ظهره، فقال: یا عمر لا تخلط بنا غیرنا، ثم أتى المصلی فوقف، فحمد الله وأثنی علیه وقال: اللهم انک خلقتنا ولم تؤامرنا وعلمت ما نحن عاملون قبل أن تخلقنا فلم یمنعک علمک فینا عن رزقنا. اللهم فکما تفضّلت فی أوّله تفضّل علینا فی آخره. قال جابر: فما برحنا حتی سحت السماء علینا سحاً فما وصلنا إلى منازلنا إلاّ خوضاً. فقال العبّاس: أنا المسقی ابن المسقی ابن المسقی خمس مرّات وأشار إلى أنّ أباه عبدالمطلب استسقی خمس مرّات فسقی». صواعق المحرّقه، ابن حجر مکی، ص ۱۷۸، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۴، مقصد ۵. این روایت در کتاب تاریخ مدینه دمشق، ۲۶/۳۶۱، ذیل ترجمه ۳۱۰۶ العبّاس بن عبدالمطلب بیان شده و نیز در کتاب السیره الحلبیه ۲/۲۲۶ و کتاب ینابیع المودّه، ۲/۴۶۶ حدیث ۳۰۳، فی خلافة الحسن وفضائله ومزایاه وکرامته ذکر شده است. (محقق)

بیرون بیا با ما، تا به وسیله تو طلب آب نمایم از خداوند متعال.

جناب عباس فرمود: عمر قدری بنشین، تا وسیله فراهم نمایم. آن گاه فرستاد بنی هاشم را خبر کردند، لباس پاک پوشیده، بوی خوش استعمال نموده، در آن حال، جناب عباس بیرون آمد در حالتی که علی علیه السلام در جلو او و امام حسن علیه السلام طرف راست و امام حسین علیه السلام طرف چپ و بنی هاشم در عقب سرش [بودند]، آن گاه فرمود: یا عمر، احدی را با ما مخلوط منما. پس به همین حال رفتند تا به مصلی. جناب عباس دست به مناجات برداشت و عرض کرد: پروردگارا تو ما را خلق فرمودی و دانا بودی به آنچه ما عمل به آن می نمایم. آن گاه عرض کرد:

«اللهم كما تفضلت علينا في أوله فتفضل علينا في آخره.»

پروردگارا هم چنان که تفضل فرمودی بر ما در اول امر، پس تفضل نما بر ما در آخر آن.

جابر می گوید: هنوز دعایش تمام نشده بود که ابرها حرکت کردند و باران بنای باریدن را گذارد. هنوز ما به منزلهامان نرسیده بودیم مگر از باران تر شدیم.

و نیز از بخاری نقل می نماید(۱) که در زمان قحطی عمر بن الخطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب طلب آب از درگاه حق تعالی می نمود و عرض می کرد:

«اللهم إنا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا فيسقون.»

پروردگارا ما توسل می جوییم به تو به عموی پیغمبرت که به ما باران

ص: ۴۱۰

---

۱- «عن أنس أن عمر بن الخطاب كان إذا قحطوا استسقى بالعباس بن عبدالمطلب فقال: اللهم إنا كنا نتوسل إليك بنينا فاسقنا وانا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا قال: فيسقون». مدرک قبل، و صحیح بخاری، ۲/۴۵۳، ح ۹۴۷، کتاب الاستسقاء، باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا.

۱- «و روی عبدالله بن مسعود أنّ عمر بن الخطاب خرج يستسقى بالعیاس فقال: اللهم إنّنا نتقرّب إليك بعَمّ نبيك وفيه آبائه وكبر رجاله، فأنك قلت وقولك الحق: {وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ} فحفظتهما لصلاح أبيهما، فاحفظ اللهم نبيك في عمّه دلّونا به إليك مستشفعين ومستغفرين». این روایت در صحیح بخاری ۴/۲۰۹ باب مناقب المهاجرین و فضلهم، ذکر العباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه نیز آورده شده و نیز در کتاب السنن الکبری بیهقی ۳/۳۵۲، باب الاستسقاء بمن ترجی برکة دعائه و نیز در کتاب المعجم الکبیر طبرانی ۱/۷۲ ح ۸۴، ما السنن عمر بن خطاب عن رسول الله صلی الله علیه وآله و نیز کتاب الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ۳/۳۲۱ و ۳۲۲، ذکر استخلاف عمر رحمه الله و نیز جلد ۴ ص ۲۸ الطبقة الثانية نیز ذکر شده است. (محقق) و همچنین در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۷/۲۷۴، خطبه ۱۱۴ (فی الاستسقاء)، أخبار و أحادیث فی الاستسقاء. و نیز ابن حجر عسقلانی در بلوغ المرام، ص ۹۴، ح ۵۳۹، کتاب الصلاة، باب صلاة الاستسقاء؛ و شوکانی در نیل الأوطار، ۴/۸، ح ۱۳۴۷، کتاب الاستسقاء، باب الاستسقاء بذوی الصلاح؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۱۹۸ - ۱۹۹، قسم دوم، باب اول، فصل سوم، ذکر استسقاء بذوی الصلاح؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۱۹۸ - ۱۹۹، قسم دوم، باب اول، فصل سوم، ذکر استسقاء الصحابه بالعباس؛ حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۳۷۷، ح ۵۴۳۸، کتاب معرفة الصحابه، ذکر مناقب العباس بن عبدالمطلب؛ ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب، ۱/۲۹، حوادث سال ۱۸ هجری و ابن عساکر در تاریخ دمشق ۲۶/۳۶۱، ترجمه شماره ۳۱۰۶، شرح حال عباس بن عبدالمطلب، این جریان را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند. همچنین ابن اثیر در أسد الغابه، ۳/۱۱۱، شرح حال عباس عبدالمطلب این جریان را این گونه نقل کرده است: «... استسقی عمر بن الخطاب بالعباس رضی الله عنه عام الرماده لما اشتد القحط، فسقاهم الله تعالی به وأخصبت الأرض، فقال عمر: هذا والله الوسيله إلى الله والمكان منه ... ولما سقى الناس طفقوا يتمسحون بالعباس ويقولون هنيئاً لك ساقی الحرمین». و برهان الدین حلبی در سیره الحلبيه، ۲/۴۸، باب الهجرة، همین حدیث را با تفصیلی بیشتر نقل کرده است. آنچه ابن اثیر و برهان الدین حلبی نقل کرده اند عبارتی دارد که صریح در مطلب است و آن جمله ای است که عمر بن خطاب می گوید: «هذا والله هو الوسيله إلى الله».

(چاپ مصر) نقل می نماید: خلیفه عمر با جناب عباس، عمّ اکرم رسول الله صلی الله علیه وآله به استسقاء رفتند. خلیفه عمر در محل استسقاء عرض کرد:

«اللّهُمَّ إِنَّا نَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّكَ وَبِقَيْتِهِ آبَائِهِ وَكِبَرِ رَجَالِهِ، فَاحْفَظِ اللّهُمَّ نَبِيَّكَ فِي عَمِّهِ فَقَدْ دَلُّونَا بِهِ إِلَيْكَ مُسْتَشْفِعِينَ وَمُسْتَغْفِرِينَ.»

پروردگارا ما توّسل می جوئیم به سوی تو به عمّ پیغمبرت و باقیمانده از پدراننش و بزرگان از رجال بنی هاشم. پس حفظ فرما مقام پیغمبرت را در عموی او؛ زیرا که او ما را دلالت نموده به سوی تو که طلب شفاعت و استغفار نماییم از درگاه باعظمت تو.

حکایات آقایان سنّی ها و اتباع خلیفه عمر، همان مثل معروف کاسه گرم تر از آتش است؛ زیرا که خلیفه عمر در وقت دعا و احتیاج و اضطرار، عترت و اهل بیت پیغمبر را شفیع قرار می داد و به وسیله آنها از خداوند طلب حاجت می نمود و مورد اعتراض هم قرار نمی گرفت، ولی وقتی ما شیعیان، آن خاندان طهارت را شفیع قرار می دهیم و به آنها توّسل می جوئیم، به ما اعتراض نموده، کافر و مشرک می خوانند؟!!

اگر شفیع بردن آل محمد و عترت طاهره به سوی خدای متعال شرک است، پس قطعاً طبق روایات علمای خودتان، خلیفه عمر بن الخطاب اول مشرک بوده.

و اگر آن عمل خلیفه شرک نبوده، بلکه احسن اعمال بوده (چون خلیفه انتخاب نموده)، پس حتماً اعمال شیعیان و توّسل آنها به آل محمّد سلام الله

علیهم اجمعین نیز هرگز شرک نخواهد بود.

پس حتما باید آقایان از این گفتار خودتان برگردید، بلکه استغفار نمایید - که چنین نسبتی را به شیعیان پاک موحد دادید - ، تا مغضوب غضب حق واقع نشوید؛ زیرا جایی که خلیفه عمر با بودن کبار صحابه هرچه دعا کنند، نتیجه نگیرند مگر به وسیله اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله، شما چگونه انتظار دارید که ما بی واسطه و مستقل دعا کنیم و نتیجه بگیریم.

پس آل محمد سلام الله علیهم اجمعین در تمام ادوار - از زمان پیغمبر الی زماننا هذا - وسایل عباد به سوی خدا بودند و ما هم برای آنها استقلال در قضای حوایج قائل نیستیم، مگر آنکه آنها را عباد صالحین و امامان برحق و مقربین درگاه حق تعالی دانسته، لذا واسطه بین خود و خدا قرار می دهیم. و بزرگ ترین دلیل بر این معنی کتب ادعیه ما می باشد که در تمام ادعیه مأثوره از ائمه ی معصومین - غیر از آنچه عرض کردم - به ما دستور داده نشده و ما هم غیر از این طریق عملی ننموده و نخواهیم نمود.

حافظ: این بیانات شما بر خلاف مسموعات ما است.

داعی: مسموعاتتان را بگذارید، از مشهودات صحبت بفرمایید. آیا هیچ [یک از] کتب معتبره ادعیه علمای بزرگ شیعه را ملاحظه و مطالعه فرموده اید؟

حافظ: دسترسی نداشته ام.

داعی: مقتضی آن بود که اول این قبیل کتب را مطالعه فرموده، آن گاه ایراد می فرمودید. اینکه دو جلد کتاب دعا و زیارت همراه دارم؛ یکی «زاد المعاد»، تالیف علامه مجلسی قدس سره القدوسی و دیگر «هدایه الزائرین»، تالیف فاضل محدث

ص: ۴۱۳

متبخر معاصر «آقای حاج شیخ عباس قمی دامت برکاته»<sup>(۱)</sup> برای مطالعه حاضر است. (هر دو را خدمت آقایان گذاردم و مورد مطالعه قرار دادند، ادعیه توسل را خواندند و دیدند در هیچ کجا استقلالی برای خاندان رسالت ذکر نشده، بلکه در همه جا آنها را واسطه خوانده اند. آن گاه آقا سید عبدالحی دعای توسل را که علامه مجلسی نقلاً از محمد بن بابویه قمی اعلی الله مقامهم از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین برای نمونه ذکر نموده، و تا به آخر، قرائت نمودند که مطلعش این است:

### دعای توسل

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ وَأَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا إِمَامَ الرَّحْمَةِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدِي حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

يا أبا الحسن يا أمير المؤمنين يا علي بن أبي طالب يا حجة الله على خلقه يا سيدنا ومولانا إننا توجهنا واستشفعنا وتوسلنا بك إلى الله وقدّمناك بين يدي حاجاتنا يا وجيهاً عند الله اشفع لنا عند الله.»

به همین معانی که خطاب به امیرالمؤمنین نموده و بعد از آن، به تمام ائمه معصومین وارد است، منتها در خطاب به آنها «یا حجة الله علی خلقه» گفته می شود؛ یعنی ای حجت خدا بر خلق خدا، یکایک ائمه طاهرین را اسم می برند و توسل می جویند. تا آخر دعا این قسم عموم ائمه را مخاطب قرار می دهند که ای سید و مولای ما، توجه و توسل و طلب شفاعت می نمایم به وسیله شما به سوی

ص: ۴۱۴

---

۱- در ۲۳ ذیحجه ۱۳۵۹ قمری به رحمت ایزدی پیوست و در طرف راست درب قبله نجف اشرف مدفون گردید رحمه الله علیه. (مؤلف)

خدای تعالی، ای آبرومند در نزد خدای متعال شفاعت بنما من (بی آبرو) را نزد خداوند متعال، تا در آخر دعا عموم خاندان رسالت را مخاطب ساخته و می گویند:

«یا سادتی و موالی ائی توجّهت بکم ائمتی وعدتی لیوم فقری وحاجتی اِلی الله وتوسّلت بکم اِلی الله واستشفعت بکم اِلی الله فاشفعوا لی عندالله واستنقذونی من ذنوبی عندالله فائکم وسیلتی اِلی الله وبحبکم وبقربکم أرجو نجاه من الله فکونوا عندالله رجائی یا سادتی یا اولیاء الله.»

ایشان که دعاها را می خواندند پیوسته بعضی از رجال محترم و اهل ادب سنی دست بر دست می زدند و مکرّر می گفتند: لا اله الا الله سبحان الله چگونه امر را مشتبه می کنند.

(گفتم) از خود آقایان انصاف می خواهم در کجای عبارات این دعاها اثری از آثار شرک می باشد.

مگر در همه جا نام مبارک خدای متعال نیست. در کدام عبارت از دعا، ما آنها را شریک باری تعالی خوانده ایم. چرا تخم عدوات و دشمنی در دل مسلمانان پخش می کنید، چرا امر را بر مردمان بی خبر مشتبه می نمایید، تا به برادران دینی و ایمانی خود با نظر کفر بنگرند؟

چه بسیار مردمان عوام بی خبر و متعصب از شماها، که بیچاره شیعیان را می کشند به خیال آنکه کافری را کشته و اهل بهشت اند!

مظلّمه این قبیل امور در گردن شما علماء می باشد.

چرا تاکنون شنیده نشده که یک نفر شیعه - ولو در بیابان تنها باشد و عامی صرف و بیابانی - در قتل یک سنی اقدام نموده باشد؛ چون علماء و مبلغین شیعه



سم پاشی نمی کنند، تخم عداوت بین شیعه و سنی نمی پاشند [و] قتل نفس را گناهی بزرگ می دانند.

هر گاه ما به الاختلاف شیعه و سنی را علماً و منطقاً بیان نموده و آنها را به حقیقت مذهب آشنا نمودیم؛ ولی در ضمن گفتار، به آنها فهمانیدیم که سنی ها برادران مسلمان ما هستند، شما جامعه شیعه نباید به آنها با نظر کینه و عداوت بنگرید، بلکه باید برادرانه با هم متحد باشید تا پرچم لا اله الا الله را بلند کنیم.

ولی بر عکس، عملیات علمای متعصب سنی ما را متأثر می نماید که پیروان ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس و احمد بن حنبل را - با اختلافات بسیاری که اصولاً و فروعاً با هم دارند - در همه جا آزاد و برادران مسلمان می خوانند، اما پیروان علی بن ابی طالب و جعفر بن محمد را - که عترت و اهل بیت رسالت اند - غالی و مشرک و کافر معرفی نمایند و سلب آزادی از آنها بکنند که از حیث جان و مال در ممالک سنت و جماعت در امان نباشند.

چه بسیار از اهل علم و تقوای شیعه که به فتوای علمای سنی شهید گردیدند، ولی برعکس، چنین عملی از طرف علمای شیعه، بلکه عوام آنها نسبت به علماء که سهل است، بلکه به یک عامی سنی صادر نگردیده.

علمای شما غالباً عموم شیعیان را لعن می نمایند، ولی در هیچ کتابی از علمای شیعه دیده نشده است که بنویسند اهل تسنن لعنهم الله.

حافظ: بی لطفی می فرمایید. کدام یک از اهل علم و تقوای شیعه به فتوای علمای ما کشته شدند که تحریک احساسات می فرمایید و کدام یک از علمای ما عموم شیعیان را لعن نموده اند.

داعی: اگر بخواهیم شرح عملیات علماء و عوام شما را ذکر نمایم، نه یک مجلس، بلکه ماهها وقت لازم است، ولی برای نمونه و اثبات مرام، به بعض اعمال و رفتار آنها - که ثبت در تاریخ است - اشاره می نمایم، تا بدانید تحریک احساسات نمی نمایم، بلکه عین حقیقت را می گویم.

اگر شما کتب اکابر علمای متعصب خودتان را دقیقانه مطالعه نمایید، مراکز لعن را می بینید؛ برای نمونه مطالعه نمایید مجلدات تفسیر امام فخر رازی (۱).

را که هر کجا فرصت به دستش آمده، مانند آنچه ذیل آیه ولایت و اکمال دین و غیره مکرر در مکرر می نویسد: «وَأَمَّا الرِّفْضَةُ لِعَنَهُمُ اللَّهُ - هُوَ لَاءُ الرِّفْضَةِ لِعَنَهُمُ اللَّهُ - أَمَّا قَوْلُ الرِّوَاظِ لِعَنَهُمُ اللَّهُ»، ولی از قلم هیچ یک از علمای شیعه چنین عباراتی نسبت به عموم برادران اهل تسنن بلکه به خصوص آنها هم صادر نگردیده.

### شهادت شهید اول به فتوای ابن جماعه

از جمله فجایع اعمال علمای شما نسبت به مفاخر علم و عمل شیعیان، عمل عجیب و فتوای غریبی است که از دو قاضی بزرگ شام «برهان الدن مالکی» و «عباد بن الجماعه الشافعی» نسبت به یکی از فقهای بزرگ شیعه صادر گردیده.

آن فقیه بزرگ که در زهد و ورع و تقوا و علم و فقاقت، سرآمد اهل زمان بوده و در احاطه بر ابواب فقه، چشم روزگار تالی او را ندیده و نمونه ای از

ص: ۴۱۷

---

۱- تفسیر فخر رازی، ۱۲/۲۹، ذیل آیه ی ۵۵ سوره ی مائده، الْحَبَّةُ الْخَامِسَةُ. فخر رازی بعد از آنکه مطلبی را از شیعه نقل می کند می نویسد: «... وَذَلِكَ يوجب القطع بسقوط قول هؤلاء الروافض لعنهم الله».

احاطه فقهی او کتاب «لمعه» می باشد که در مدت هفت روز این کتاب را (بدون اینکه کتب فقهی در نزد او موجود باشد غیر از مختصر نافع) تصنیف نموده، علمای چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی طوق اطاعت او را بر گردن گرفته و از محضر علمش بهره برداری می نمودند، جناب ابو عبدالله محمد بن جمال الدین مکی عاملی رحمه الله بوده. (۱)

ص: ۴۱۸

۱- انباء الغمر بأبناء العمر، ابن حجر عسقلانی، ۲/۱۸۱، وفيات سنه ۷۸۶. ابن حجر می نویسد: «محمّد بن مکی العراقی کان عارفاً بالأصول والعربیه، فقتل علی الرفض ومذهب النصیریه فی جمادی الأولى». از جمله وقایع قابل ذکر که بر داعی اثبات وقایع تاریخی را نموده، پیشامدی است که ذیلاً به نحو اختصار نقل می نمایم: در ۱۹ جمادی الثانی سال ۱۳۷۱ هجری که از زیارت مسجد اقصی (بیت المقدس) مراجعت [می کردم] و عازم دمشق بودم، اول شب جهت ادای فریضه به مسجد جامع عمان در شرق اردن (که بسیار مسجدی زیبا می باشد) وارد [شدم]. جامعه مسلمین اهل تسنن نماز مغرب را خاتمه داده و بعضی خارج [می شدند] و بعضی هم به ادای نوافل مشغول بودند. داعی هم به گوشه مسجد رفته، به ادای فریضه مغرب و عشا مشغول [شدم]. پس از فراغت فریضه و نوافل متوجه شدم که بعضی از آنها به داعی سخت غضبناک اند، مخصوصاً عالمی در بالای سکوی مرکز قرائت قرآن با چند نفری اشتغال به قرائت داشتند و شدیداً ناظر به حال داعی بودند. پس از خاتمه تعقیبات، از مسجد خارج [شدم] و به گاراژ رفته، منتظر حرکت اتومبیل بودم. پس از صرف غذا، صدای مؤذن مسجد که اعلام نماز عشاء را می داد، داعی را متوجه ساخت که اگر حرکت نمودیم، ممکن است در راه اتومبیل توقف ننماید و توفیقی برای ادای نوافل شب فراهم نیاید، خوب است الحال که فراغتی هست، برویم مسجد، ادای نوافل نموده، با خیال آسوده حاضر حرکت باشیم. پس از تجدید وضو به مسجد رفتیم. از درب بزرگ عمومی وارد نشدم، از درب گوشه غربی آخر شبستان بزرگ (که مربع مستطیل است) وارد شده و در کنار یکی از ستون های بزرگ که جای خلوتی بود، به ادای نوافل مشغول شدم. دیدم آن عالمی که ساعتی قبل به قرائت مشغول و به داعی بدنظر بود، جمعیت را بعد از فراغ از نماز جمع کرده و در وسط آنها ایستاده، در اطراف شرک و مشرک صحبت می نماید، تا بعد از مقدماتی، رشته سخن را کشانید به جایی که با کمال حدت و شدت گفت: شما مسلمانان مسئولید، روز قیامت باید جواب دهید؛ برای آنکه خدا فرموده مشرکین نجس هستند، آنها را به مسجد راه ندهید. ساعتی قبل یک مشرک بت پرست [و] نجس به مسجد آمد و در حضور همه شما سجده به بت نمود، شما او را طرد نمودید. من مشغول قرائت بودم، شما مرده بودید. چرا نباید ازاله نجاست شرک از مسجد بنمایید و رافضی مشرک [و] بت پرست را دفع نموده یا به قتل برسانید؛ چه آنکه مشرک در مسجد مسلمانان اگر بت پرستی کرد، قتلش واجب است. چنان با حرارت خطابه و تحریک احساسات مردم بی خبر را نمود که اگر من حاضر در آن محل بودم، قطعاً کشته می شدم. بعد از اتمام خطابه، نصف جمعیت آمدند که از درب آخر شبستان بیرون بروند. داعی در نماز وتر بودم، نشستم که جلب نظر آنها نشود، ولی دفعتاً چشمشان به داعی افتاد. چنان در حال حمله اطرافم را گرفتند و با مشت و تکیه پا آزارم می دادند که حساب نداشت. پیوسته خطاب می نمودند: قم یا مشرک، اخرج یا مشرک. از حیات به کلی مأیوس بودم، تا موقع تشهّد که گفتم: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله»، اختلاف میان آنها افتاد، به هم می گفتند چگونه مشرکی است که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت خاتم انبیاء می دهد. دسته ای می گفتند: ما نمی دانیم، قاضی می گفت رافضی و مشرک است. و البته قاضی غلط نمی گفت. آنها در اختلاف و گفت و گو بودند که داعی سلام نماز داده، جانی

گرفته با قوت قلبی، جهت دفاع آماده [شدم] و با نطق و خطابه مفصّلی که اینکه مجال بیانش نیست (به لسان عربی) آنها را مجاب و مغلوب و دوست خود نموده و آن قاضی بدجنس از خدا بی خبر را مرد مرموز معرفی نموده که می خواهد از جهت تفرقه و جدایی مسلمانان، وسیله قهر و غلبه بیگانگان ستمکار را بر مسلمین آماده و مهیا نماید. خلاصه از داعی عذرخواهی نموده، حتی تقاضای پذیرایی از داعی را جدّاً نمودند که به عذر آنکه عازم حرکت هستم، تودیع و حرکت نمودم. این یک نمونه ای بود از صدها عملیات علمای اهل تسنّن که در اشتباه کاری امر را بر عوام بیچاره وارو[نه] نشان دادند که باعث قتل و اهانت مسلمانان مظلوم می باشد. (مؤلف)

با آنکه در اثر فشار سنیها، جناب ایشان بسیار تقیه می نموده و علنی اظهار تشیع نمی نموده، مع ذلك قاضی بزرگ شام، عباد بن الجماعه، نسبت به آن عالم ربّانی حسادت ورزیده، در نزد والی شام (بیدمر) از آن جناب سعایت نموده و به

ص: ۴۱۹

تهمت رفض و تشيع چنين عالم فقيهی را گرفتار نمود. بعد از يك سال كه در زندان عذابش دادند، در ۹ يا ۱۹ جمادى الأولى سال ۷۸۶ هجرى به فتواى آن دو قاضى بزرگ سنى «ابن الجماعه» و «برهان الدين»، اول آن جناب را به شمشير كشتند، بعد بدنش را به دار زدند. پس از آن به تحريك آنها، به نام اينكه رافضى مشركى بالاي دار است، عوام مردم بدنش را در بالاي دار سنگسار نمودند. آن گاه بدنش را از دار فرود آورده، آتش زده و خاكسترش را بر بادميث و بزرگ ترين اعياد اسلامى بود، شربت و شيرينى مفضلې به مجلس آمد و با مسرت و شادى مجلس خاتمه پيدا نمود».

با آنكه در اثر فشار سنيها، جناب ايشان بسيار تقيه مى نموده و علنى اظهار تشيع نمى نموده، مع ذلك قاضى بزرگ شام، عباد بن الجماعه، نسبت به آن عالم ربانى حسادت ورزيده، در نزد والى شام (بيدمر) از آن جناب سعيت نموده و به تهمت رفض و تشيع چنين عالم فقيهى را گرفتار نمود. بعد از يك سال كه در زندان عذابش دادند، در ۹ يا ۱۹ جمادى الأولى سال ۷۸۶ هجرى به فتواى آن دو قاضى بزرگ سنى «ابن الجماعه» و «برهان الدين»، اول آن جناب را به شمشير كشتند، بعد بدنش را به دار زدند. پس از آن به تحريك آنها، به نام اينكه رافضى مشركى بالاي دار است، عوام مردم بدنش را در بالاي دار سنگسار نمودند. آن گاه بدنش را از دار فرود آورده، آتش زده و خاكسترش را بر باددادند.

### شهادت شهيد ثانى به سعيت قاضى صيدا

از جمله علماء و مفاخر فقهاى شيعه در شامات در قرن دهم هجرى، شيخ اجل فقيه بى نظير، زين الدين بن نور الدين على بن احمد عاملى قدس الله اسراره بوده است كه در علم و فضل و زهد و ورع و تقوا مشار بالبنان دوست و دشمن و در شامات شهرتى بسزا داشت، با آنكه شب و روز خود را با تأليف و تصنيف مى گذرانيد و پيوسته از خلق كناره جويى مى نمود و زياده از دويست كتاب به خط خود در علوم مختلفه به يادگار گذارد.

با عزلتى كه از مردم داشت، مع ذلك علمای آن سامان از او دلتنگ گردیده و از توجه مردم به آن بزرگوار، ديگك حسدشان به جوش آمد، مخصوصاً قاضى بزرگ صيدا سعيت نامه اى جهت سلطان سليم (پادشاه آل عثمان) نوشت بدین عنوان كه:

«انه قد وجد ببلاد الشام رجل مُبدع خارج عن المذاهب الاربعه».

به تحقيق ثابت آمده كه در بلاد شام، مرد بدعت گذارى پيدا شده كه از چهار مذهب خارج و بركنار است.

از طرف دربار سلطان سلیم امر به احضار آن عالم فقیه صادر شد که برای محاکمه به اسلامبول بیرند. در مسجد الحرام آن جناب را گرفتند و چهل روز در مکه او را زندانی نمودند. آن گاه از راه دریا به سمت اسلامبول (مقر سلطنت و خلافت) حرکت دادند. هنوز به محاکمه نرسیده، در ساحل دریا سر مبارکش را بریدند، بدنش را در دریا افکنده و سرش را برای سلطان بردند. (۱)

آقایان محترم شما را به خدا انصاف دهید و قضاوت عادلانه نمایید. آیا در هیچ تاریخی خوانده یا شنیده اید که از طرف علمای شیعه نسبت به یک عالم سنی، بلکه عوام آنها چنین سوء قصدها و اعمال شنیع زشتی صادر شده باشد، به جرم آنکه چون از مذهب جعفری برکنار است او را به قتل رسانیده باشند؟ شما را به خدا این هم جرم و جنایت شد که «أنه خارج عن المذاهب الأربعة».

شما را چه دلیل است که اگر کسی از مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) سرپیچی نمود، کافر و قتلش واجب است.

آیا مذهب را که بعد از قرن ها رسمیت پیدا نموده اطاعتش واجب، ولی مذهبی که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مورد توجه بوده، کفر آور و مطیعین آن، مهدورالدم باشند؟!

ص: ۴۲۱

---

۱- معجم المطبوعات، سرکیس، ۲/۱۱۵۷، سرکیس به طور مختصر جریان را این گونه نقل کرده است: «قبض شیخنا الشهید الثانی بمکه المشرفه بأمر السلطان سلیم ملک الروم فی خامس شهر ربیع الأول سنه ۹۶۵ وکان القبض علیه بالمسجد الحرام بعد فراغه من صلاه العصر وأخرجوه إلى بعض دور مکه وبقی محبوساً هناك شهراً وعشرة أيام ثم ساروا به علی طریق البحر إلى قسطنطنیه وقتلوه بها فی تلك السنه».

شما را به خدا «ابوحنیفه یا مالک بن انس و یا شافعی و یا امام احمد بن حنبل» در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و اصول و فروع مذهب خود را از آن حضرت بی واسطه اخذ نموده اند؟

حافظ: احدی چنین ادعایی ننموده که ائمه اربعه به شرافت درک مصاحبت آن حضرت رسیده باشند.

داعی: آیا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام درک مصاحبت رسول خدا را نموده و باب علم آن حضرت بوده یا نه؟!

حافظ: بدیهی است که از کبار صحابه و بلکه از جهاتی افضل آنها بوده است.

داعی: پس روی این قاعده، اگر ما بگوییم پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام - به حکم آنکه پیغمبر فرموده «اطاعت علی اطاعت من است» و باب علم آن حضرت بوده و امت را امر فرموده که هر کس مایل است از علم من بهره بر دارد باید به در خانه علی برود - واجب است، حق گفته ایم و اگر بگوییم سرپیچی از مذهب جعفری که عین مذهب محمّدی است، نظر به اینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله پیشوایان آنها را عدیل القرآن معرفی نموده و تخلّف از آنها را موجب هلاکت قرار داده - به مقتضای حدیث شریف ثقلین و حدیث سفینه، که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) می باشد، چنانچه قبلاً اشاره گردید که عدم پیروی از آنها موجب خذلان است - حق داریم و دلیل داریم که بگوییم سرپیچی از عترت طاهره، تمرد امر رسول الله و خروج از صراط مستقیم و عدم استمساک به جبل المتین است.



مع ذلک چنین اعمالی از طرف علمای شیعه نسبت به جاهلی از جهّال اهل تسنّن صادر نگردیده، تا چه رسد نسبت به علمای آنها و پیوسته به جامعه شیعه گفته ایم که اهل تسنّن برادران مسلمان ما هستند و باید با هم متحد و متفق باشیم؛ ولی بر خلاف، علمای شما پیوسته شیعیان مؤمن، موّحد، پاک و پیروان اهل بیت رسالت را اهل بدعت و رافضی و غالی و یهودی، بلکه کافر و مشرک می خوانند و به جرم اینکه چرا تقلید به یکی از فقهای اربعه (ابوحنیفه، مالک بن انس، محمد بن ادریس، و احمد بن حنبل) نمی نمایند، مشرک و کافر و رافضی باشند (و حال آنکه هیچ دلیلی در دست نیست که مسلمین مجبور باشند حتماً پیروی از یکی از آنها بنمایند)، ولی بر عکس، کسانی که پیروی از اهل بیت رسالت و عترت طاهره به امر آن حضرت می نمایند، قطعاً اهل نجات می باشند.

به همین فتاوی بیجا و گفتارهای ناهنجار، بهانه به دست عوام خود داده که هر وقت فرصتی به دست آوردند، تمام عملیاتی که بایستی با کفار بنمایند، بلکه بدتر، با شیعیان مؤمن موّحد می نمودند؛ از قتل و غارت و هتک حرمت نوامیس آنها.

### **اشاره به اعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افغانه با ایرانیان**

حافظ: از جناب عالی انتظار نداشتیم که روی مطالب کذب و دروغ که ابداً در عالم، وقوع پیدا ننموده، تحریک احساسات فرمایید.

داعی: اشتباه فرمودید تصور نمودید که داعی بدون برهان، آن هم در هم چه مجلس باعظمتی نسبت بی جایی به برادران مسلمانان خود بدهم. گذشته از آنچه من باب نمونه، عملیات قضات و علمای اهل تسنّن را با فقهای

بزرگ شیعه به عرض رسانیدم، اگر به تاریخ حالات تراکمه و خوارزمیان و ازبکیان و افغانه و

حملات مکرر آنها به ایران مراجعه کنید، خواهید فهمید حق به جانب داعی است، بلکه از عملیات آنها با جامعه شیعیان خجالت خواهید کشید که هر وقت توانستند و اوضاع ایرانیان را در اثر جنگ های خارجی یا اوضاع داخلی دگرگون دیدند، حملات شدیدی به شمال شرق ایران نموده و گاهی تا خراسان و نیشابور و سبزوار، حتی یک مرتبه در زمان شاه سلطان حسین صفوی تا اصفهان آمده و اطراف آنها را مورد تاخت و تاز قرار داده و از هیچ نوع عمل منافی عفت و انسانیت و اسلامیت خودداری ننموده و بعد از قتل و غارت و آتش زدن اموال بیچارگان شیعه و هتک حرمت نوامیس آنها جمعیت بسیاری را به اسارت برده و مانند اسرای کفار در بازار جهان به فروش رسانیدند.

چنانچه ارباب تواریخ می نویسند، در شهرهای ترکستان زیاده از صد هزار شیعه به فروش رفته، مانند غلامان کفار، بلکه بدتر، با آنها به سختی معامله و رفتار می نمودند. این نوع عملیات را فقط به حکم و فتوای علمای خود مورد عمل قرار می دادند.

### **تجاوزات خان خیره به ایران و فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان**

حافظ: این قبیل جنگ ها و حملات سیاسی بوده و ربطی به فتاوی ارباب مذاهب نداشته.

داعی: نه چنین است. این قبیل حملات و قتل و غارت ها و هتک نوامیس در اثر فتاوی علماء و قضات اهل تسنن بوده؛ چنانچه در اوایل سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر نظام که لشکریان ایران

گرفتار غایله خراسان و فتنه سالار بودند، فرصتی به دست امیر خوارزم محمد امین خان ازبک معروف به خان خیوه (خوارزم) افتاده، با لشکر بسیار حمله به مرو و خراسان نمود و بعد از قتل و غارت و خرابی فراوان، جمع کثیری را به اسارت برد.

بعد از خاتمه امر، سالار دولت به فکر خان خیوه و سرکوبی آن افتاد، به تدبیر مرحوم امیر نظام، صدر اعظم مقتدر و مدبر ایران اول از در استمالت در آمدند.

مرحوم رضا قلی خان هزار جریبی (الله باشی) متخلص به هدایت را که از اکابر دانشمندان دربار ایران بود، به رسالت نزد خان خیوه فرستاد که شرح آن بسیار مفصل است و مقتضی گفتار ما نیست.

شاهد عرضم آن است که وقتی مرحوم هدایت به ملاقات خان خیوه رسید، ضمن بیانات خود گفت: عجب است که اهالی ایران به هر یک از ممالک خارجه از روم و روس و هند و فرنگ روند با عزت بمانند و با عافیت باز آیند، الا در حدود بلاد شما که بستگان شما به قتل و نهب و غارت و اسارت اهل اسلام و فروش آنها مانند بردگان کفار، ساعی بوده و اقسام خواری ها به آنها بنمایند، حال آنکه همگی مسلمان و اهل یک قبله و یک کتاب (قرآن مجید) و یک پیغمبر و معتقد به یک خدا هستند؛ چرا چنین رفتار می کنند؟

خان خیوه در جواب گفت: از حیث سیاست، ما تقصیری نداریم، ولی از حیث مذهب، علماء و مفتیان و قضات بخارا و خوارزم فتوا می دهند و می گویند شیعیان چون رافضی و کافر و اهل بدعت اند سزای آنها همین است؛ پس قتل آنها و اخذ اموال و نهب و اسر کفار، لازم و واجب است.

چنانچه شرح این قضایا مفصلاً در تاریخ «روضه الصفای»<sup>(۱)</sup> ناصری و «سفارت نامه خوارزم»<sup>(۲)</sup>، چاپ تهران، تألیف مرحوم رضا قلی خان هدایت ثبت است.

### فتاوی علمای اهل تسنن به قتل و غارت شیعیان و حملات عبدالله خان ازبک به خراسان

و نیز در زمانی که عبدالله خان ازبک شهر خراسان را محاصره نموده بود، علمای خراسان شرح مفصّلی به عبدالله خان نوشتند و اعتراضات به عملیات آنها نمودند که چرا در مقام قتل و غارت و هتک حرمت گویندگان «لا اله الا الله، محمد رسول الله» و پیروان قرآن و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله بر آمده اید، در حالتی که اسلام اجازه نداده حتی این نوع عملیات را به کفّار هم وارد آورد.

عبدالله خان، نامه علما و اهالی مشهد را داد به علما و قضات سنّی که همراه او بودند، تا جواب بدهند. آنها جواب مفصّلی دادند و علمای مشهد هم جواب آن جواب را از مشهد دادند و آنها را مجاب نمودند (شرح آن نامه ها که در ناسخ التواریخ ثبت است بسیار مفصّیل می باشد). شاهد مطلب آن است که علمای سنّی ازبک ضمن نامه نوشتند چون شیعیان رافضی و کافرند، خون و مال و حرمت آنها بر مسلمین مباح است.

### رفتار امرای افغانه با شیعیان افغانستان

و اگر بخواهم فقط شرح عملیات افغانه اهل تسنن را در ادوار ماضیه،

ص: ۴۲۶

---

۱- روضه الصفای، رضا قلی خان هدایت، ۱۵/۸۵۴۱، ذکر ملاقات و مقالات با محمد امین خان ازبک.

۲- سفارتنامه خوارزم، ص ۶۶.

مخصوصاً در دوره زمامداری و ریاست امیر دوست محمد خان و کهندل خان و شاه شجاع الملک و عبدالؤمن خان و امیر عبدالرحمان خان و امیر حبیب الله خان را با جماعت شیعیان در کابل و قندهار و هرات و اطراف آنها و کشتارهایی که از خواص و عوام، حتی اطفال بی گناه آنها نمودند ذکر نمایم، خجالت آور و از حوصله مجلس خارج است. گمان می کنم خود آقایان در طول تاریخ، بهترین ناظر فجایع اعمال آنها بوده اید و آقایان محترم قزلباش های با شهامت در هندوستان، مخصوصاً در پنجاب، نمونه بارزی از آثار ظلم افاغنه اند که ناچار جلای وطن اختیار نموده و در پنجاب هند متواری شدند و سکونت اختیار نمودند.

ارباب تواریخ تمام این وقایع را ثبت نموده و برای قضاوت به دست نژاد آتیه داده اند که از جمله آن وقایع دلسوز، واقعه سال ۱۲۶۷ هجری قمری است که در روز جمعه عاشورای آن سال، شیعیان قندهار در امام باره ها (حسینیه ها) جمع و سرگرم عزاداری برای عترت طاهره و ذراری پاک پیغمبر و سبط اعظم رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. دفتاً بی خبر سنی های متعصب با انواع اسلحه ریختند در امام باره و جمع کثیری از شیعیان بی دفاع، حتی اطفال آنها را به فجیع ترین وضعی به قتل رسانیدند و اموالشان را به تاراج بردند.

سال ها گذشت که شیعیان با ذلت و حقارت زندگی می نمودند و آزادی عمل نداشتند، حتی روزهای عاشورا دو سه نفری در ته سردابها برای ریحانه رسول الله و مقتولین و مظلومین وقعه کربلا عزاداری می نمودند. (۱)

ص: ۴۲۷

---

۱- در این زمینه به همت مجمع جهانی شیعه شناسی کتابی با عنوان «شیعیان افغانستان» تألیف شده است که در آن به تاریخ شیعیان آن و مظلومیت های آنها پرداخته شده است. (محقق)

من می توانم در این مجلس از طرف خود و عموم علماء و وعیای و مبلغین، بلکه جامعه شیعیان از اعلی حضرت امیر امان الله خان، پادشاه فعلی افغانستان تشکر نمایم که از زمان زمامداری و رسیدن به مقام سلطنت افغانستان، نفاق سنی و شیعه را از میان برداشتند و آزادی کامل به همه دادند که بیچاره شیعیان موخرید مظلوم بعد از سالها کشتار دادن و بی خانمان و فراری بودن، روی آسایش و آزادی به خود دیدند. خداوند او را از گزند زمانه و شرّ تحریکات بیگانگان برای حفظ حوزه مسلمین مصون و محفوظ بدارد.

از قراری که می شنوم، دولت استعماری انگلستان برای دفع این پادشاه مهربان، تحریکات عجیبه می نماید. بر عموم مسلمانان (سنی و شیعه) لازم است که برای حفظ و نگهداری چنین سلطان جوان بخت، فهمیده و مهربان، وطن دوست و اسلام خواه، در مقابل بیگانگان کوشا باشند و تحریکات آنها را بلا اثر گردانند. (۱)

آقایان به تاریخ ناظر شوید، ببینید در همین هندوستان، در اثر جنگ های سنی و شیعه به تحریک بیگانگان چه خونها ریخته شد و چه علمای با فضل و تقوا و مؤمنین پاک دامن، قربانی هوسبازی جهّال شدند. (۲)

ص: ۴۲۸

---

۱- متأسیفانه تحریکات بیگانگان، عاقبت کار خود را نمود [و] با ایجاد انقلاب های داخلی، اسباب سقوط آن پادشاه فعال و خدمتگزار به اتحاد مسلمین را فراهم و از سلطنت برکنار نمودند. (مؤلف)

۲- درباره مظلومیت بخشی از شیعیان هند کشمیر کتابی با عنوان «شیعیان کشمیر» تألیف شده است که در آن شرح حال شیعیان و بزرگان آن سامان شده و پرده از تاریخ و مظلومیت تشیع در آن کشور برداشته است. (محقق)

یکی از صحنه های ملال انگیز این وقایع شوم قبرستان «اکبر آباده آگره» است که در همین سفر وقتی به آنجا رفتیم، خدا می داند چقدر متأثر شدم از حماقت و جهالت های مردمان متعصب، مخصوصاً وقتی مشرف شدم به زیارت قبر فقیه اهل بیت طهارت، عالم باورع و تقوا، نابغه دهر، پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله قاضی سید نور الله شوشتری قدس الله تربته - که یکی از قربانی های تعصب و عناد ملت اسلامی بوده - که در سال ۱۰۱۹ هجری در اثر سعایت علمای بزرگ آن زمان، به تهمت رفض و تشیع به امر جهانگیر مغول، پادشاه متعصب [و] جاهل هندوستان در سن هفتاد سالگی به دست خود علمای سنی شربت شهادت نوشید.

خود می دانید الی الحال، قبر آن سید بزرگوار و عالم جلیل القدر مزار مسلمین شیعه در آگره می باشد و روی سنگ قبرش (که از مرمر است) دیدم با سنگ سیاه نقش شده است:

ظالمی اطفاء نور الله کرد

قره العین نبی را سر برید

سال قتلش حضرت ضامن علی

گفت نور الله سید شد شهید (۱۰۱۹)

حافظ: شما بی جهت ما را مورد حمله قرار می دهید. البته از زیاده رویها و افراط کاری های جهال و عوام و عملیات آنها هم - که بیان نمودید - حقیر خیلی متأثر هستم، ولی اعمال شیعیان هم خود کمک یار می شود و آنها را تحریک بر این اعمال می نماید.

داعی: چه اعمالی از شیعیان صادر می شود که موجب قتل [و] نهب و هتک نوامیس باید بشود.

حافظ: روزی هزاران نفر در مقابل قبور اموات ایستاده و از آنها طلب حاجات می نمایند. آیا این رفتار شیعیان، مرده پرستی نیست؟ چرا علماء، آنها را منع نمی نمایند که به نام زیارت مردگان، میلیون ها نفر در مقابل آن قبور، صورت روی خاک گذارده، سجده نموده، مرده پرستی کنند و بهانه به دست مردمان پاک داده که افراط در اعمال نمایند و عجب اینکه جناب عالی نام این اعمال را توحید گذارده و این قبیل اشخاص را موحد می خوانید.

### اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن

«در موقعی که ما مشغول و سرگرم سخن بودیم، آقای شیخ عبدالسلام فقیه حنفی، کتاب هدیه الزائرین را که در مقابلش بود ورق می زد و مطالعه می نمود؛ مثل آنکه می گردید راه ایرادی پیدا کند. کلام جناب حافظ که به اینجا رسید، ایشان سربلند نموده و با یک حمله جدی، مانند کسی که وسیله مهمی تهیه نموده، رو به داعی فرمودند:»

شیخ: بسم الله ببینید در همین جا (اشاره به کتاب) علماء و پیشوایان شما دستور می دهند که زوار وقتی در حرم امامها زیارتشان تمام شد، دو رکعت نماز زیارت بخوانند. مگر در نماز، قصد قربت شرط نیست؛ پس نماز زیارت یعنی چه. آیا نماز برای امام خواندن شرک نیست؟ همین اعمال زوار که رو به قبر امام می ایستند و نماز می خوانند، بزرگ ترین دلیل بر شرک آنها می باشد. شما در اینجا چه جواب دارید. این سند صحیح ثابت و کتاب معتبر خودتان است.



داعی: چون وقت گذشته، آقایان کسل و ناراحت می شوند. چنانچه موافقت فرمایید، جواب بیانات شما و جناب آقای حافظ بماند فرداشب.

«تمام اهل مجلس (سنّی و شیعه) به صدا آمدند که امکان ندارد. ما از اینجا نمی رویم تا جواب جناب شیخ صاحب داده شود و معنای مرده پرستی واضح گردد. ابدأ کسالت و

ناراحتی نداریم. با خنده و تبسم رو به جانب حافظ نموده، گفتم: چون حرارت جناب شیخ بسیار قوی است و حربه بزرگی تهیه فرمودند! اجازه فرمایید اول جواب ایشان را بدهم، بعد جواب جناب عالی را عرض نمایم.»

حافظ: بفرمایید، ما هم برای استماع حاضر هستیم.

داعی: جناب شیخ واقعاً بهانه جویی های بچه گانه می نمایید. آیا شما زیارت رفته اید و عملیات زوّار را از نزدیک مشاهده نموده اید؟

شیخ: خیر، حقیر نرفته و ندیده ام.

داعی: پس از کجا می فرمایید زوّار نماز رو به قبر امام علیه السلام می خوانند که این نماز و زیارت را علامت شرک برای شیعیان مؤمن و موحد قرار داده اید.

شیخ: از روی همین کتاب دعای شما که می نویسد نماز زیارت برای امام بخوانید.

داعی: مرحمت نمایید بینم چگونه نوشته شده است (وقتی کتاب را دادند، دیدم تصادفاً دستور زیارت مولانا امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام است).

داعی: عجب حسن تصادفی که حربه برنده ای خودتان علیه خود تهیه فرمودید. از آنجایی که خداوند همیشه یار ما است، در همه جا وسایل و اسباب کمک و یاری ما را فراهم می فرماید.

ص: ۴۳۱

اولاً خوب است از اول دستور زیارت که در این کتاب موجود است، از هر قسمت آن، جملاتی به اقتضای وقت مجلس بدون تبعیض قرائت نمایم، تا برسیم به موضوع نماز مورد بحث شما، تا آقایان حاضرین مجلس قضاوت فرمایند و در هر کجای آنها علامت شرک ملاحظه نمودند، یادآور شوند.

و اگر جز علامت توحید در سراسر زیارتنامه ندیدید، خجالت نکشید و بدانید اشتباه کرده اید، با اینکه کتاب در مقابل شماست، ندیده و ارسی ننموده، حمله می نماید. از همین جا آقایان حاضر در مجلس بفهمند که سایر ایرادات آقایان هم مثل همین ایرادات عنکبوتی، ایجاد شبهه است.

### در آداب زیارت

ملاحظه فرمایید، دستور این است که زائر مولانا امیرالمؤمنین چون به خندق کوفه رسید، بایستد و بگوید:

«الله أكبر الله أكبر أهل الكبرياء والمجد والعظمة، الله أكبر أهل التكبير والتقديس والتسييح والآلاء، الله أكبر مما أخاف وأحذر، الله أكبر عمادی وعلیه أتوكل، الله أكبر رجایی وإليه أنیب...».

چون به در دروازه نجف رسید، بگوید:

«الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لو لا أن هدانا الله...».

چون به در صحن مطهر رسید، پس از حمد باری تعالی بگوید:

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده ورسوله جاء بالحق من عند الله وأشهد أن علياً عبداً لله وأخو رسول الله. الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله والله أكبر والحمد لله على هدايته وتوفيقه لما دعا إليه من سبيله...».

چون بر در حرم و بقعه مبارکه رسید، بگوید:

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له...».

بعد از آنکه با اذن و اجازه خدا و پیغمبر و ائمه طاهرين، زائر وارد حرم مطهر شد، زیارات مختلفی که مشتمل است بر سلام بر پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما الصلاة والسلام می خواند. بعد از فراغت از زیارت، دستور دارد شش رکعت نماز بخواند؛ دو رکعت هدیه برای امیرالمؤمنین و چهار رکعت هدیه برای آدم ابوالبشر و نوح شیخ الانبیاء، علی نبینا و آله و علیهما السلام که در جوار قبر آن حضرت مدفون اند.

### نماز زیارت و دعای بعد از نماز

آیا نماز هدیه شرک است؟ آیا درباره ی نماز هدیه برای والدین و ارواح مؤمنین دستور نداریم؛ پس تمام این دساتیر شرک است!

اگر زائر دو رکعت نماز هدیه برای امیرالمؤمنین به جای آورد قربة الی الله تعالی، آیا شرک است؟

لازمه انسانیت هر انسانی این است که وقتی به دیدار دوست می رود، هدیه ای برای او ببرد، کما آنکه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جمله ای از کتب اخبار فریقین بابتی هست در ثواب هدیه دادن به مؤمن و چون زائر در مقابل قبر مولای محبوبش قرار می گیرد و می داند که بهترین چیزی را که در مدت حیات، آن حضرت دوست می داشته نماز بوده، لذا دستور رسیده که زائر دو رکعت نماز بخواند قربة الی الله. آن گاه ثوابش را هدیه کند به روح پر فتوح آن حضرت. آیا این عمل به نظر شما شرک است؟!

جناب عالی دستور نماز را خواندید، می خواستید دعای بعد از نماز را هم

بخوانید، تا به جواب شبهه خود نایل آید. اگر خوانده بودید، قطعاً ایراد نمی گرفتید.

با اجازه خودتان برای روشن شدن افکار آقایان محترم، اینک دعا را می خوانم، تابعدها اعمال شیعیان را با دیده انصاف بنگرید و بدانید ما موحد هستیم، نه مشرک و در همه احوال، خدا را فراموش نمی نمایم.

اینکه علی علیه السلام را هم دوست می داریم، برای آن است که بنده صالح خدا و وصی و خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

دستور دعا این است که بعد از فراغت از نماز در بالای سر آن حضرت، (بر خلاف آنچه جناب شیخ فرمودند رو به قبر می خوانند)، رو به قبله در حالتی که قبر مبارک در دست چپ واقع است، این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةً مِّنِّي إِلَى سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَلِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ. اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي وَأَجْزِنِي عَلَى ذَلِكَ جِزَاءَ الْمُحْسِنِينَ. اللَّهُمَّ لَكَ صَلَّيْتُ وَلَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ سَجَدْتُ وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لِأَنَّهُ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ إِلَّا لَكَ، لِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.»

ماحصل معنی آنکه:

پروردگارا این دو رکعت نماز را هدیه نمودم به سوی سید و مولای خود، ولی تو و برادر رسول تو امیرالمؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب. پروردگارا رحمت خود را بفرست بر محمد و آل محمد و قبول نما این دو رکعت نماز را از من و برای این عمل، جزای احسان کنندگان به من مرحمت

فرما. پروردگارا برای تو نماز خواندم و برای تو رکوع و سجود نمودم. تویی خدای واحد که شریک نداری؛ برای آنکه جایز نیست نماز و رکوع و سجود مگر برای تو؛ چه آنکه تویی خدای بزرگ که نیست خدایی غیر از تو.

شما را به خدا آقایان محترم انصاف دهید، چنین زائری که از اولین قدمش به خاک نجف تا آخرین ساعتی که از نماز زیارت فارغ می شود، متذکر به حق باشد و نام خدا بر زبان داشته و او را به عظمت و وحدانیت یاد نماید و علی علیه السلام را عبد صالح و برادر و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله بخواند و به زبان حال و قال، اعتراف به این معنی بنماید، مشرک است؟

پس اگر نماز خواندن و شهادت به وحدانیت خدا دادن شرک است، تمنّا می کنم طریقه توحید را به ما یاد دهید، تا از طریقه خدا و پیغمبر بیرون آمده و داخل در طریقه شما گردیم.

شیخ: عجباً شما نمی بینید در اینجا نوشته عتبه را ببوس، وارد حرم شو. به همین سبب است که ما شنیده ایم زوّار بر در حرم های امامان خود که می رسند، سجده می کنند. آیا این سجده برای علی نیست؟ آیا این عمل شرک به خدا نیست که سجده بنمایند غیر او را؟

داعی: من اگر جای جناب عالی بودم، بعد از اینکه جواب صحیح منطقی می شنیدم، تا آخر شب، بلکه تا آخر مجالس مناظره دیگر حرف نمی زدم و ساکت می ماندم، ولی عجب از شما است که باز هم به حرف آمدید، ولی حرفی که هر شنونده ای را به خنده می آورد (خنده شدید حضار).

ناچارم باز هم مختصر جوابی به شما بدهم که بدانید بوسیدن عتبه و آستانه مقدسه ائمه معصومین شرک نمی باشد و جناب عالی هم مغلطه فرمودید و بوسیدن را حمل بر سجده نمودید. جایی که در حضور خود ما عبارت را این قسم از روی کتاب بخوانید و تحریف نمایید، نمی دانم وقتی تنها در مقابل عوام بی خبر قرار می گیرید، چه تهمت ها به ما می زنید.

دستوری که در این کتب و سایر کتاب ادعیه و مزار رسیده، این است که ملاحظه می فرمایید زائر برای اظهار ادب، عتبه را ببوسد، نه آنکه سجده بنماید.

اولاً روی چه قاعده [ای] شما بوسیدن را حمل بر سجده نمودید. ثانیاً شما در کجا دیده اید از قرآن مجید و اخبار و احادیث که منع از بوسیدن عتبه در گاه پیغمبر یا امامی شده باشد و یا بوسیدن را علامت شرک قرار داده باشند.

پس وقتی جواب منطقی یا مسکتی در این باب ندارید، وقت مجلس را ضایع نکنید. و اما اینکه فرمودید شنیده ام زوار سجده می کنند، کاملاً دروغ است؛ دروغ شاخدار.

بسی فرق است دیدن تا شنیدن

شنیدن کی بود مانند دیدن

مگر خداوند متعال در آیه ۶ از سوره ۴۹ (حجرات) نمی فرماید:

(إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ).

«هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد (تصدیق نکنید)، تا تحقیق کنید. مبدا به سخن چینی فاسقی از نادانی به قومی رنجی رسانید و پشیمان گردید.»

مطابق این دستور قرآن مجید، به کلام فاسق نباید ترتیب اثر داد، تا موجب ندامت و خجالت نگردد، بلکه باید تحقیق کرد و در صدد کشف حقیقت برآمد. زحمت سفر به خود داده، بروید از نزدیک ببینید، آن گاه ایراد و اشکال نمایید.

چنانچه وقتی داعی به قبر ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر در بغداد رفتم و طرز اعمال عوام را نسبت به آن قبرها - به مراتب اشد از آنچه شما تهمت به شیعیان زدید - دیدم، هیچ گاه در مجلس و محفلی واگو ننمودم.

خدای بزرگ شاهد است روزی که به قبر ابوحنیفه در معظّم رفتم، جماعتی از برادران اهل تسنّن هندی را دیدم عوض عتبه، چندین مرتبه زمین را می بوسیدند و به خاک می افتادند. چون نظر کینه و عداوت نداشتم و دلیلی بر حرمت عمل ندیدم، تا این ساعت مورد نقل قرار ندادم؛ چون دیدم از روی محبّت رفتار می نمایند نه از روی عبودیت.

آقای محترم بدانید که هیچ زائر شیعه - عارف یا عامی - هرگز سجده ننموده و نمی کند مگر برای خدای تعالی و این فرموده شما کاملاً تهمت و افتراء و دروغ محض است.

در حالتی که اگر هم به طرز سجده که عبارت از به خاک افتادن و صورت و پیشانی بر زمین مالیدن باشد - نه به قصد عبودیت - مانعی ندارد؛ چه آنکه تعظیماً و تکریماً در مقابل شخص بزرگی - نه به قصد خدایی یا شریک برای خدا قرار دادن - خم شدن و روی زمین افتادن و صورت روی خاک گذاردن ابداً شرک نمی باشد، بلکه کثرت و شدت علاقه ی به محبوب، موجب تعظیم و صورت روی خاک مالیدن و بوسیدن می شود.

شیخ: چگونه ممکن است روی خاک افتاده و پیشانی بر زمین گذارند و سجده نباشد؟؟

داعی: تصدیق می فرمایید سجده مربوط به نیت است و نیت امر قلبی است و عالم به قلوب و نیات قلبی خدای تعالی می باشد. ظاهراً می بینیم فردی یا افرادی به حال سجده روی زمین افتاده (و البته به چنین حالی که مخصوص به خدای تعالی است، شایسته نیست در مقابل غیر خدا قرار گیرد ولو بدون نیت باشد)، ولی چون از نیت قلب او خبر نداریم، نمی توانیم حمل به سجده نماییم، مگر در اوقات سجده مخصوص که معلوم است ظاهرش را سجده می نامیم.

### به خاک افتادن و سجده نمودن برادران حضرت یوسف

پس به طرز سجده به عنوان تعظیم و تکریم (نه نیت سجده) روی خاک افتادن، کفر و شرک نیست، چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین سجده ای را نمودند و دو پیغمبر حاضر (یعقوب و یوسف) منعشان نمودند به صراحت آیه ۱۰۰ سوره ۱۲ (یوسف) که خداوند خبر می دهد:

(وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا).

«پدر و مادرش را بر تخت بنشانند. آن گاه افتادند و او را سجده نمودند. در آن حال یوسف گفت: بابا این است تعبیر خوابی که از پیش دیدم که خدای من آن خواب را واقع و محقق گردانید (و آن خوابی است که در اول همین سوره خبر می دهد که یوسف به پدر عرض کرد: در خواب دیدم آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده می کردند و حضرت یعقوب



تعبیر نمود که به زودی به مقام بزرگی خواهی

رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو را تعظیم می نمایند.»

مگر در چند جای قرآن کریم خبر از سجده نمودن ملائکه به آدم ابو البشر نمی دهد. (۱)

پس اگر بیان شما صحیح باشد که به طرز سجده (بدون نیت عبودیت) روی خاک افتادن شرک باشد، بایستی برادران یوسف و ملائکه مقربین همگی مشرک بوده باشند. فقط ابلیس لعین موخّیّد بود که ترک سجده نمود؟! و حال آنکه چنین نیست و تمام آنها موخّد و خداپرست بودند.

تمنا می کنم آقایان محترم، اشکالات عامیانه و مسموعات بی اساس را که امویها و بقایای خوارج و نواصب و متعصّبین نقل نموده اند، در چنین مجلس باعظمتی که مخصوص گفتار حق و کشف حقیقت است، مورد بحث قرار ندهید، تا موجب ندامت و تزییع وقت گردد و مشت خود را باز نکنید که معلوم شود ایرادات شماها به شیعیان همیشه از این قبیل است.

جواب - لازم است مختصری هم جواب جناب حافظ را بدهم. چون وقت گذشته، اقتضای بحث طولانی ندارد.

ص: ۴۳۹

۱- (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (بقره/۳۴). (وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ) (اعراف/۱۱). (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عِدُوٌّ بُئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) (كهف/ ۵۰). (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى) (طه/ ۱۱۶). (محقق)

خوب است آقایان محترم که اهل علم هستید، با تعمق و تفکر سخن بگویید، نه روی عادات و گفتار اسلاف و هوای نفس و خیال. شما که می فرمایید چرا شیعیان در مقابل قبور اموات حاجت می طلبند، مگر خدای نکرده با اهل ماده و طبیعت هم عقیده می باشید که به حیات بعد الموت عقیده ندارند و می گویند: «اذا مات فات» که خداوند در آیه ۳۷ سوره ۲۳ (مؤمنون) اقوال آنها را نقل می فرماید که گویند:

(إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ).

«زندگانی جز این چند روزه حیات دنیا بیش نیست که زنده شده و خواهیم مُرد و هرگز دیگر از خاک برانگیخته نخواهیم شد؟!»

آقایان که به خوبی می دانید یکی از عقاید ثابتة الهیین، عقیده به حیات بعد الموت است. آدمی که بمیرد، بر خلاف حیوانات، جسم عنصری از کار می افتد، ولی روح و نفس ناطقه اش باقی و پایدار و بر ابدانی شبیه و مماثل با همین ابدان، منتها لطیف تر در عالم برزخ، زنده متنعم و یا معذب خواهد بود.

مخصوصاً شهدا و کشته شدگان راه خدا که آنها با مزایای بیشتری زنده و متنعم به نعم الهی و مسرور و شادمان به پاداش خود می باشند، چنانچه صریحاً در آیه ۱۶۹ و ۱۷۰ سوره ۳ (آل عمران) می فرماید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ \* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

«البته نپندار که شهیدان راه خدا مردگان اند، بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم و روزی داده می شوند، در حالتی که به فضل و

رحمتی که از خداوند نصیبتان گردیده شادمان اند و به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته اند و بعد در پی آنها خواهند شتافت، مژده دهند که از مردن هیچ نترسند و محزون نباشند.»

آیا اخذ روزی و سرور و شادمانی و استفاده از فضل و کرم پروردگار از لوازم اموات است یا احیاء؟ علاوه بر آنکه صریحاً می فرماید: (أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)؛ یعنی آنها زنده هستند و در نزد خدا روزی می خورند.

این اشخاص چگونه زنده هستند و چگونه روزی می خورند؟ پس از همان جایی که دهان روزی خوردن دارند، گوش حرف شنیدن هم دارند و جواب هم می دهند، منتها پرده طبیعت جسمانی روی گوشهای ما را گرفته، صدای آنها

را نمی شنویم. (۱)

### اشکال به بقای روح و جواب آن

«جوان متجددی از اهل تسنن به نام داود پوری که در زاویه مجلس، مستمع کلمات بود با اجازه، ایجاد شبهه ای به نام سؤال نمود به این عبارت:»

داود پوری - قبله صاحب! این بیان شما با کشف علوم محیر العقول امروزی جور نمی آید. البته در ازمنه گذشته که علوم طبیعی ترقی نداشت، مردمی از روی

ص: ۴۴۱

۱- و همچنین آیات دیگر قرآن بر این حقیقت دلالت دارد مانند قصه مؤمن آل فرعون که بعد از دنیا رفتن می گوید: (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ) (یس/ ۲۶ و ۲۷) و نیز عذاب قوم نوح که خدای متعال می فرماید: (مِمَّا خَطَبُوا تَنْهَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا) و نیز عذاب آل فرعون بلافاصله بعد از مرگشان: ... (وَحِاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ \* النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) (غافر/ ۴۵ و ۴۶). (محقق)

جهالت به قوه‌ی مرموزی که نامش را روح می‌گذارند معتقد بودند، ولی امروزه که قرن طلایی علم و دانش است و علوم طبیعی سیر تکاملی خود را نموده، پنبه این نوع عقاید پوسیده زده شده، مخصوصاً در بلاد مهمه اروپا که مهد ترقیات علمیه می‌باشد، دانشمندانی مانند «داروین انگلیسی» و «بخنر آلمانی» و دیگران بطلان این نوع عقاید پوسیده مخصوصاً عقیده به وجود روح و بقای آن را ظاهر نمودند.

داعی: عزیزم این نوع از اقوال تازگی نداشته و اختصاص به قرن طلایی - به قول شما - ندارد، بلکه در حدود دو هزار و چهارصد سال است تقریباً در تحت لوای ارباب ماده و طبیعت جلوه‌گری نموده.

### **ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله دیمقراطیس با سقراط حکیم**

یعنی زمانی که دیمقراطیس و اتباع او در مقابل سقراط و افلاطون و ارسطو و امثال آن حکمای الهی در یونان قیام نموده و قائل به ماده و طبیعت شدند و منکر خدای با علم و اراده و قدرت و شعور گردیدند و گفتند به غیر از «ماتیر» یعنی ماده و مادیات - که به یکی از حواسّ خمسّه ادراک گردد - چیز دیگر در عالم موجود نیست و جمیع تأثیرات لازمه ناشی از طبع مواد است. به همین جهت مشهور گردیدند به طبیعی و مادی (که خلاصه و جوهر اصلی آنها امروز به نام کمونیست در عالم جلوه‌گری می‌نمایند).

این نوع عقاید فاسده که از لوازم انکار وجود خالق با علم و اراده و قدرت و شعور است، در میان آن فرقه‌ی کوتاه نظر ظاهر گردیده و علماء و فلاسفه الهی در هر دوره‌ای از ادوار، جواب آنها را علماً و منطقاً داده اند، ولی چون نامی از اروپا و عقاید داروین و بخنر بردید، ناچارم به شما آقایان متجدّدین برادرانه

نصیحت نموده، یادآور شوم که لازمه‌ی علم و عقل و منطق این است که تحت تأثیر هر کلامی قرار نگیرید.

اگر فلسفه داروین را (که فرضیات است نه فلسفه) مطالعه نمودید، لازم است نقد و انتقاداتی را نیز که بر کتاب و گفتار و عقاید آن نوشته شده است بخوانید، آن گاه قضاوت عاقلانه نموده، انتخاب احسن نمایید.

چون سلطه و سلطنت اروپائی‌ها عملاً بر شماها زیاد شده، لذا وقتی کتابی از داروین و بخیر یا امثال آنها به دستتان می‌آید در نظر شما با اُبّهت و عظمت می‌نماید و خیال می‌کنید واقعاً سراسر اروپا دارونیزم گردیده و این کتاب نمونه‌ای از عقاید تمام فلاسفه اروپاست و حال آنکه این طور نیست (تازه اگر هم باشد ارزش علمی ندارد).

### اقوال علمای الهی اروپا

همین قسمی که فلسفه داروین طبیعی را می‌خوانید، کتب فلاسفه الهی را هم که در دست عموم است بخوانید؛ مانند کتاب‌های «کامیل فلاماریون» فرانسوی که از علمای ریاضی مشهور اروپا می‌باشد و سالها در معرفت النفس غور نموده و کتابهای بسیاری در اثبات وحدانیت حق تعالی و عظمت روح و بقای آن بعد از مرگ نوشته؛ مانند «دیو دان لاناتور» یعنی «خدا در طبیعت»، و مجلّدات «مرگ و اسرار آن» که علمای ایرانی و مصری آنها را به فارسی و عربی ترجمه نموده‌اند.

در آن کتب مفصّلاً در اطراف مرگ قلم فرسایی نموده و صریحاً گوید مرگ حقیقی به معنای فنا و نیستی وجود ندارد. مرگ عبارت است از نقل و انتقال از عالمی به عالم دیگر. فقط آدمی قالب عوض می‌کند، از این بدن عنصری بیرون

آمده، به هیکل و صورت لطیف تری می رود؛ چه آنکه روح (مایه حیات) ابداً فنا ندارد، بلکه باقی و پایدار است.

و این معنی با تجربیات قطعی سالیان دراز به دست آمده که روح غیر از این بدن است و خود استقلال معنوی دارد پس از متلاشی شدن تن و بدن باقی مانده و جلوگیری می نماید انتهی.

و امثال این قبیل علماء و فلاسفه الهی، مانند «بروکسون فرانسوی» فیلسوف معاصر و «ویکتور هوگو» شاعر دانشمند معروف فرانسه و «نرمال» محقق آلمانی و «دکارت» فیلسوف شهیر فرانسوی و غیرهم - که نقل اقوال تمامی آنها بلکه ذکر اسامی آنها مقتضی این مجلس نمی باشد - بسیارند و دانشمندان اروپا به وجود آنها افتخار می نمایند، نه به وجود داروین و بخر طبیعی مادی.

اولاً- چنانچه شما آقایان جوانان روشنفکر تحت تأثیر غربی ها قرار گرفته و ناچارید به گفتار آنها توجه نمایید، اقلأً منحصرأً کتاب های داروین انگلیسی و بخر آلمانی را نخوانید، بلکه به سایر کتب فلاسفه و دانشمندان اروپایی هم مراجعه نمایید.

ثانیاً عقاید هر دو فرقه (الهی و طبیعی) را مورد توجه و دقت قرار دهید و نقد و انتقاداتی را که بر آن کتاب ها نوشته شده بخوانید، آن گاه انتخاب احسن نمایید.

چنانچه از روی انصاف و با دیده علم و عقل و منطق کتب فریقین (الهی و طبیعی) را مطالعه نمایید، بالقطع و یقین تصدیق خواهید نمود که تن و بدن آدمی، چون مخلوق از عناصر عالم خلق است فانی و متلاشی می گردد، ولی روح که مخلوق عالم امر است زنده و پایدار می باشد و هرگز نمرده و نمی میرد و مخصوصاً شهدا و کشته شدگان راه حق و حقیقت توحید که به حکم کتب

آسمانی و تعالیم رحمانی، علاوه بر جنبه روحانی از جهت جسمانی زنده و دارای گوش شنوا و چشم بینا می باشند.

چنانچه در زیارت حضرت سیدالشهداء علیه الصلاة والسلام وارد است: «اشهد أنّك تسمع كلامي و تردّ جوابي»<sup>(۱)</sup>؛ یعنی شهادت می دهم که تو کلام مرا می شنوی و جواب مرا می دهی.

آیا خطبه ۸۷ نهج البلاغه را نخوانده اید، آنجایی که عترت طاهره رسول اکرم صلی الله علیه وآله را معرفی می نماید می فرماید: «أيتها الناس خذوها من خاتم النبیین صلی الله علیه وآله انه يموت من مات ممّنا وليس بممّيت و يبلى من بلى ممّنا وليس ببال.»

یعنی ای مردم، این مطلب را از خاتم النبیین بگیرید (یعنی فرموده اوست) که از ما هر که بمیرد (در حقیقت) مرده نیست و از ما هر که به ظاهر بیوسد (در حقیقت) پوسیده نیست.

یعنی پیوسته در عالم انوار و ارواح زنده و پایداریم، چنانچه ابن ابی الحدید<sup>(۲)</sup>

و میثمی<sup>(۳)</sup>

و شیخ محمد عبده<sup>(۴)</sup>، مفتی معروف دیار مصر در شرح این کلمات می گویند که اهل بیت پیغمبر، مانند دیگران در حقیقت مرده نیستند.

پس اگر ما ظاهراً در مقابل قبور ائمه معصومین از عترت رسالت می ایستیم،

ص: ۴۴۵

---

۱- در بحار الانوار ج ۹۷/۲۹۵، در زیارت امام حسین و آدم و نوح علیه السّلام نزد قبر مولانا امیرالمؤمنین علیه السّلام عبارت چنین نقل شده ... «عالمًا أنّك تسمع كلامي و تردّ كلامي ...». (محقق)

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۳۷۷، خطبه ۸۶.

۳- شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، ۲/۳۰۲، خطبه ۸۴.

۴- شرح نهج البلاغه، شیخ محمد عبده، ص ۱۸۲، خطبه ۸۶.

مقابل قبور اموات نمی ایستیم و با مرده حرف نمی زنیم، بلکه در مقابل احیاء و زندگان ایستاده ایم و با زندگان حرف می زنیم. پس ما مرده پرست نیستیم، بلکه خدا پرستیم؛ چون خدا روح و جسم آنها را زنده نگاه می دارد.

آیا شما حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و یا حضرت سیدالشهداء ابا عبدالله الحسین<sup>ع</sup> و شهدای بدر و حنین و احد و کربلا را فداییهای دین و جانبازان راه حق نمی دانید که در مقابل ظلم خانمانسوز قریش و بنی امیه و یزید و یزیدیان (که متتها درجه فعالیتشان انکار حقایق دین و محو آثار آن بوده) قیام نمودند و جان خود را در راه دین مقدس اسلام و کلمه طیبه «لا اله الا الله» فدا نمودند.

همان طوری که قیام صحابه رسول الله و جانبازیهای شهدای بدر و احد و حنین سبب برطرف شدن شرک و کفر و اعلاهی کلمه «لا اله الا الله» گردید، ما قیام و جانبازی حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام نیز برای تقویت دین مقدس اسلام اثر بجایی بخشید.

اگر قیام آن حضرت نبود، یزید عنید اساس دین را از میان برده و کفریات باطن و عقاید فاسده خود را در جامعه مسلمین لباس عمل می پوشانید.

### دفاع مخالفین از خلافت معاویه و یزید و کفر آنها و جواب آن

شیخ: خیلی از شما تعجب است که خلیفه المسلمین، یزید بن معاویه را کافر و فاسد بخوانید و حال آنکه نمی دانید یزید را خلیفه امیرالمؤمنین و حال المؤمنین، معاویه بن ابی سفیان به مقام خلافت نصب نمود و معاویه را خلیفه ثانی، عمر بن الخطاب و خلیفه ثالث، عثمان مظلوم رضی الله عنهما به مقام امارت مسلمین در شامات منصوب نمودند و مردم به طیب خاطر روی لیاقت و قابلیت



که داشتند، آنها را به مقام خلافت پذیرفتند. پس نسبت کفر و ارتدادی که شما به خلیفه المسلمین می دهید، علاوه بر آنکه اهانتی به تمام مسلمانان نمودید که ایشان را به خلافت پذیرفتند، اهانت بزرگی است به خلفای قبل که مقام امارت و حقیقت خلافت آنها را تصویب نمودند؟!

فقط از ایشان یک زله و خطا و ترک اولایی صادر شد که در دوره خلافت ایشان، ریحانه رسول الله را به قتل رسانیدند و این عمل هم قابل عفو و اغماض بود، فلذا توبه نمودند. خداوند غفور هم از او گذشت، چنانچه امام غزالی و دمیری (۱)

مشروحاً این مطلب را در کتب خود آورده و پاکی و طهارت خلیفه یزید را ثابت نمودند؟!

داعی: هیچ انتظار نداشتیم که درجه تعصب جناب عالی تا این اندازه باشد که وکیل مدافع یزید عنید [و] پلید گردید.

و اما اینکه فرمودید چون اسلاف او صححه بر امارت آنها گذاردند، پس حقاً مسلمانان باید کورکورانه تسلیم گردیده و اطاعت آنها را بنمایند، این بیان شما علیل و قابل قبول عقلاء مخصوصاً در این دوره علم و حکمت (به اصطلاح) دموکراسی نمی باشد.

و همین است یکی از براهین ما که می گوئیم خلیفه بایستی معصوم و از جانب خدا منصوب باشد، تا دچار این اشکالات نشویم.

و دیگر آنکه فرمودید امام غزالی و یا دمیری و دیگران دفاع از اعمال یزید

ص: ۴۴۷

نموده اند، آنها هم مانند شما [بودند] که تعصّبتان بر علم و عقلتان غالب آمده و الاً هیچ انسان عاقلی نمی آید و کیل مدافع یزید پلید گردد! که از هیچ طریقی راه دفاع ندارد.

و دیگر آنکه فرمودید فقط یک زله و خطا از او صادر شده و آن شهادت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه بوده. اولاً آنکه شهادت پاره تن رسول الله بدون تقصیر با هفتاد نفر صغیر و کبیر و اسارت نوامیس بزرگ اسلام - دختران رسول خداصلی الله علیه و آله - مانند اسراء روم و فرنگ، زله و خطا نبوده، بلکه از گناهان کبیره بوده است.

ثانیاً عملیات زشت و کفریات او اختصاص به شهادت آن حضرت تنها ندارد، بلکه طرق مختلفی برای اثبات کفر و ارتداد او موجود است.

نواب: قبله صاحب! تمنا می نمایم اگر دلایل واضحی بر کفر و ارتداد یزید هست در دسترس ما بگذارید، خیلی ممنون خواهیم شد.

### دلایل بر کفر و ارتداد یزید

داعی: دلایل بر کفر و ارتداد یزید بسیار واضح و آشکار است، چنانچه در کلمات خود پیوسته - نظماً و نثراً - کفریات باطنی را ظاهر می ساخت؛ مخصوصاً در اشعار خمربه اش دلایل واضحی به دست است که گفته:

شمیسه کرم برجها قعر دنها

فمشرقها الساقی ومغربها فمی

فان حرمت یوماً علی دین أحمد

فخذها علی دین المسیح بن مریم(۱)

خلاصه معنی آنکه گوید: شراب انگور از مشرق دست ساقی طالع می گردد و

ص: ۴۴۸

---

۱- کتاب الاربعین، ص ۲۷۷. (محقق)

در مغرب دهان من غروب می نماید و اگر شراب در دین محمد صلی الله علیه و آله حرام است، بگیر او را بر دین مسیح بن مریم؛ یعنی پیروی از دین مسیح بنما و نیز گوید:

أقول لصحب ضمت الكاس شملهم

وداعی صبابات الهوی مترنم

خذوا بنصيب من نعيم ولذّه

فكل وإن طال المدى يتصرّم (۱)

در این اشعار می رساند که هرچه هست همین دنیا است. غیر از این عالم عالمی نیست. پس باید دست از لذت و نعيم این عالم برداشت.

اینها اشعاری است که در دیوان او ثبت است و ابوالفرج ابن جوزی در کتاب «الردّ علی المتعصّب العنید» (۲).

شهادت به او داده و از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و زندقه و الحاد او دارد، اشعاری است که سبط ابن جوزی در «تذکره» (۳) و جدش ابو الفرج مفصلاً نقل نموده اند که در مطلع آن گوید:

عليه هاتي ناوليني وترنمي

حديثك اني لا أحب التناجيا

به معشوقه خود خطاب نموده گوید: نزدیک بیا خانم عزیزم، آگاه ساز مرا علنی از مطالب درونی خود. من دوست ندارم که آهسته سخن برانی (تا آنجا که گوید):

فإن الذي حدثت عن يوم بعثنا

أحاديث زور تترك القلب ساهيا

یعنی: آن کسی که به داستان قیامت تخویف می کند، گزارشاتی به دروغ است که قلب را از آهنگهای ساز و آواز دور می نماید.

چنانچه ابراهیم بن اسحاق معروف به «دیک الجن» که از اجله فقهاء و علماء و فضلاء و ادبای شیعه بوده، در حضور خلیفه هارون الرشید عباسی تمام آن

١- وفيات الاعيان، ٣/٢٨٧. (محقق)

٢- وفيات الاعيان، ٣/٥٨٧. (محقق)

٣- الردّ على المتعصب العنيد، ص ٤٥ - ٤٧. (محقق)

اشعار را قرائت نموده، هارون بی اختیار یزید را لعن کرده و گفت: زندیق کاملاً انکار صانع و حشر و نشر را نموده است.

از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و الحاد او می کند، آن است که در موقع ترنم و عیش می گفت:

یا معشر الندمان قوموا

واسمعوا صوت الأغانی

واشربوا کاس مدام

واترکوا ذکر المعانی

شغلتنی نغمه العیدا

ن عن صوت الأذان

وتعوّضت عن الحور

عجوزاً فی الدنان(۱)

ما حصل معنی آنکه به ندماء و هم پیاله های خود گوید: برخیزید و به ساز و آواز گوش دهید و از شراب ناب استفاده کنید و ترک کنید خرافات دینی را؛ زیرا ساز مرا به خود جلب نموده، از صدای اذان. تعویض و مصالحه می کنم بهشت و حور العین را به پیرزن های خواننده.

و در کتب مقاتل همه جا نقل است و حتی سبط ابن جوزی در صفحه ۱۴۸ تذکره(۲)

آورده که چون اهل بیت رسالت را به شام آوردند، یزید پلید بر منظره قصر خود - که مشرف بر محله جیرون(۳) بود - قرار گرفته - این دو بیت را نشاد

ص: ۴۵۰

---

۱- تذکره الخواص، ص ۲۶۱. (محقق)

۲- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۲۳۵، باب ۹، ذکر حمل الرأس الی یزید. ابن جوزی می نویسد: «قال مجاهد: نافع وقال الزهری: لما جاءت الرؤوس کان یزید فی منظره علی جیرون فأنشد لنفسه: لما بدت تلک الحمول وأشرق...».

۳- یاقوت حموی در معجم البلدان گوید: جیرون سققی مستطیل است بر ستون ها بنا کرده شده، نزدیک دروازه دمشق و برگرد آن شهری است که یکی از جبابره در زمان قدیم، قلعه ای در آنجا ساخته و بعدها صابئین آنجا عمارت کردند و در داخل آن، معبدی برای مشتری ساختند و آنجا تفرج گاه عمومی بوده است. (مؤلف)

کرد [و] کفر خود را ثابت نمود:

لَمَّا بَدَت تَلَكُ الْحُمُولِ وَأَشْرَقَتْ

تَلَكُ الشَّمْسِ عَلَى رَبَا جِيْرُونَ

نَعَبَ الْغُرَابِ فَقَلَّتْ نَحْ أَوْ لَا تَنْحِ

فَلَقَدْ قَضَيْتَ مِنَ النَّبِيِّ دِيُونِي

خلاصه معنی آنکه چون محمل های اسرای آل محمد صلی الله علیه وآله ظاهر شد، کلاغی صدا کرد (که در عرب، آن صدا را به فال بد می گرفتند). گفتم: ای کلاغ! بخوانی یا نخوانی من وام خود را از پیغمبر گرفتم. کنایه از اینکه اعمام و اقاربم را در بدر و احد و حنین کشتند، من هم تلافی نموده، فرزندانم را کشتم.

و از جمله ادله بر کفر یزید آن است که وقتی مجلس جشن برای شهادت پسر پیغمبر بر پا نمود، به اشعار کفرآمیز عبدالله بن الزبیری تمثیل جست که حتی سبط ابن جوزی (۱)

و ابوریحان بیرونی و دیگران نوشته اند آرزوی وجود و حیات کسانی را نمود از اجداد خودش که همه مشرک و کافر محض بودند و به امر خدا و پیغمبر در جنگ بدر کبری کشته شدند. ظاهراً شعر دوم و پنجم از خود یزید است که

در حضور عموم حاضرین از مسلمانان و یهود و نصاری گفت:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدْرَ شَهْدُوا

جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ

لِأَهْلُوا وَاسْتَحَلُّوا فَرِحًا

ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ

قَدْ قَتَلْنَا الْقُرْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ

وَ عَدَلْنَا بَدْرَ فَاعْتَدِلْ

لَعَبْتُ هَاشِمَ بِالْمَلِكِ فَلَا

خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ

لست من خندف (۲) إن لم أنتقم

من بنی أحمد ما كان فعل

ص: ۴۵۱

---

۱- تذكرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۳۵، باب ۹، ذکر حمل الرأس الی یزید.

۲- خندف یکی از اجداد یزید بوده است. (مؤلف)

«ای کاش پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند، می دیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه. (در جنگ احد) از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید! دستت شل مباد که مهتران و بزرگان آنها را کشتیم و این عمل را به جای بدر کردیم که سر به سر شد. بنی هاشم با سلطنت بازی کردند. نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد. من از دودمان خندف نیستم اگر انتقام از فرزندان پیغمبر نگیرم. ما خون خود را از علی گرفتیم به کشتن فرزند بزرگ او.»

و بعضی از علمای خودتان، مانند ابوالفرج (۲) و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در صفحه ۱۸ کتاب «الاتحاف بحب الاشراف» (۳)

و خطیب خوارزمی در جلد دوم «مقتل الحسین» (۴) و دیگران می نویسند: «یزید ملعون در

ص: ۴۵۲

۱- تذکره الخواص، ص ۲۳۵. (محقق)

۲- الرد علی المتعصب العنید، ابی الفرج ابن الجوزی، ص ۴۷ - ۴۸، احادیث آخر فی ضرب یزید بالقضیب و الخیزران ... ابن الجوزی جریان را این گونه نقل می کند: «عن مجاهد قال: جیء برأس الحسین بن علی فوضع بین یدی یزید بن معاویه فتمثل بهذین البیتین: لیت اشیاخی ببدر شهدوا...».

۳- الاتحاف بحب الاشراف، عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی، ص ۵۶، باب ۲. شبراوی جریان را این گونه نقل کرده است: «... حتی جیء برأس الحسین فوضع بین یدی یزید فأمر الغلام فرفع الثوب الذی کان علیه فحین رآه غطی وجهه بکمه کأنه شم رائحه وقال: الحمد لله الذی کفانا المؤمن بغير مؤنه كلما أوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله قالت دباحاضنه یزید دنوت من رأس الامام الحسین حین شم یزید منه رائحه لم تعجبه فإذا تفوح منه رائحه من روح الجنه کالمسک الاذفر بل أطیب والذی ذهب بنفسه وهو قادر علی أن یغفر لی لقد رأیت یزید وهو یقرع ثنایاه بقضیب فی یده ویقول: یا غراب البین ما شئت فقل انما تندب امرا قد حصل ان اشیاخی ببدر...».

۴- مقتل الحسین، خوارزمی، ۲/۶۵، ح ۲۹، فصل ۱۱ مقتل الامام الحسین. خوارزمی نیز این جریان را این گونه نقل کرده است: «عن مجاهد ان یزید حین أتى برأس الحسین بن علی و رؤوس أهل بيته، قال ابن محفز: یا امیر المؤمنین! جئناک برؤوس هؤلاء الکفره اللثام. فقال یزید: ما ولدت ام محفز أكفر وألم وأدم، ثم کشف عن ثنایا رأس الحسین بقضیبیه ونکتة به وانشد ... لیت اشیاخی...».



موقع چوب زدن بر لب و دندان های آن حضرت این اشعار را می خواند.»

### جواز علمای اهل تسنن بر لعن یزید پلید

اکثر علمای شما آن زندیق ملعون را کافر دانسته اند، حتی امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) و بسیاری از اکابر علمای شما تجویز لعن بر او نموده اند و مخصوصاً عبدالرحمان ابوالفرج ابن جوزی کتاب مستقلی در این باب نوشته موسوم به «کتاب الرد علی المتعصب العنید المانع عن لعن یزید لعنه الله» و ابو العلاء معری در این باب گفته است:

أرى الأيام تفعل كل نكير فما

أنا في العجائب مستزید

أليس قریشکم قتلت حسیناً

وكان علی خلافتکم یزید

ما حصل معنی آنکه: روزگار، پیوسته بر ضدّ توحید و اهل توحید، نقشه های ابلیسی می کشد و این گونه رلهای بازیگر دنیا سبب استعجاب من است؛ چرا که ذاتی دنیا مکر و حيله بازی است. دلیل بر مدّعا، کشته شدن حسین علیه السّلام به دست قریش و زمام اختیار امور و خلافت به دست یزید (علیه اللعنه) دادن است.

فقط عدّه ای از متعصّبین علمای شما، از قبیل غزالی طرفداری از یزید نموده و عذرهای غیر موجه مضحک برای تبرئه آن ملعون تراشیده اند، در حالتی که عموم علمای خودتان عملیات کفرآمیز و رفتار ظالمانه او را مشروحاً ذکر نموده اند، که

ظاهراً به عنوان خلافت بر مسند ریاست مسلمین برقرار بود، ولی عملاً جدّیت می نمود بساط دین و توحید را بر چینه و منکرات را به عنوان معروف عمل می کرد.

چنانچه دمیری در «حیاء الحيوان» (۱) و مسعودی در «مروج الذهب» (۲) نوشته اند، میمون های زیادی داشت که لباس های حریر و زیبا بر آنها پوشانیده، طوق های طلا به گردن آنها نموده، سوار بر اسب ها می نمود. و همچنین سگ های بسیاری طوق به گردن داشت که با دست خود آنها را شست و شو می داد و با جام طلا به آنها آب می داد و سپس نیم خورده آنها را خودش می خورد و در اثر اعتیاد به مشروبات الکلی پیوسته مست و مخمور بود.

و مسعودی در جلد دوم «مروج الذهب» (۳) گوید سیرت یزید سیرت فرعونى بود، بلکه فرعون در رعیت داری اعدل از یزید بود و سلطنت او ننگ بزرگی در

ص: ۴۵۴

---

۱- حیاء الحيوان، دمیری، ۲/۲۰۱، القرد. دمیری می نویسد: «ولقد درب قرد ليزيد على ركوب الحمار وسابق به مع الخيل».

۲- مروج الذهب، مسعودی، ۳/۶۷ - ۶۸، ذکر لمع من أخبار یزید، فسوق یزید و عماله مسعودی می نویسد: «وكان له قرد يكتنى بأبي قيس يحضره مجلس منادته ويطرح له متكأ وكان قرداً خبيثاً وكان يحمله على أتان وحشيه قد ريضت وذلت لذلك بسرج ولجام ويسابق بها الخيل يوم الحلبه، فجاء في بعض الأيام سابقاً فتناول القصبه ودخل الحجره قبل الخيل وعلى أبي قيس قباء من الحرير الأحمر والأصفر مشمر وعلى رأسه قلنسوه من الحرير ذات ألوان بشقائق وعلى الاتان سرج من الحرير الأحمر منقوش ملمع بأنواع من الألوان».

۳- همان، ۳/۶۸، ذکر لمع من أخبار یزید، فسوق یزید و عماله مسعودی می نویسد: «ولما شمل الناس جور یزید و عماله و عمهم ظلمه وما ظهر من فسقه من قتله ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وأنصاره وما أظهر من شرب الخمر وسيره سيره فرعون بل كان فرعون اعدل منه في رعيتته وأنصف منه لخاصته وعامته».

اسلام شد؛ زیرا مثالب بسیاری برای او می باشد از شرب خمر و کشتن پسر پیغمبر و لعن نمودن وصی پیغمبر (علی بن ابی طالب) و آتش زدن و خراب نمودن خانه خدا (مسجد الحرام) و خون ریزی های بسیار (مخصوصاً قتل عام اهل مدینه) و فسق و فجور بی شمار و غیر آنها که به حساب نیاید می رساند عدم غفران و آمرزش او را.

نواب: قبله صاحب! موضوع قتل عام مدینه به امر یزید چه بود. متمنی است بیان فرمایید.

داعی: عموم مورّخین مخصوصاً سبط ابن جوزی

در صفحه ۶۳ «تذکره» (۱) می نویسد جماعتی از اهل مدینه در سنه شصت و دو رفتند به شام. وقتی از فجایع اعمال و کفریات یزید باخبر شدند، برگشتند به مدینه و بیعت او را شکستند و علناً او را لعن می نمودند و عامل او عثمان بن محمد بن ابی سفیان را بیرون نمودند. عبدالله بن حنظله (غسیل الملائکه) گفت: ای مردم! ما از شام بیرون نیامده و خروج بر یزید ننمودیم مگر آنکه دیدیم

«هو رجل لا دين له ينكح الأمهات والبنات والأخوات ويشرب الخمر ويدع الصلاة ويقتل أولاد النبيين».

ص: ۴۵۵

---

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۵۹، باب ۹، فصل فی یزید بن معاویه. سبط بن جوزی می نویسد: «أن جماعه من أهل المدینه وفدوا علی یزید سنه اثنتین بعد ما قتل الحسین فرأوه يشرب الخمر ويلعب بالطناير والكلاب فلما عادوا إلى المدینه أظهروا سبّه وخلعوه وطرّدوا عامله عثمان بن محمد بن أبی سفیان و قالوا قدمنا من عند رجل لادین له یسکر ویدع الصلاه وبايعوا عبدالله بن حنظله الغسیل؛ وکان حنظله یقول یا قوم والله ما خرجنا علی یزید حتی خفنا أن نومی بالحجاره من السماء رجل ینکح الأمهات والبنات والأخوات ویشرب الخمر ویدع الصلاه ویقتل أولاد النبيین...».

او مرد بی دینی است که نزدیکی می کند با مادرها و دخترها و خواهرها، شراب می خورد و نماز نمی خواند و اولاد پیغمبران را می کشد.

### قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید

چون این خبر به یزید رسید، مسلم بن عقبه را با لشکر کثیری از اهل شام برای سرکوبی اهل مدینه فرستاد و آنها سه شبانه روز اهل مدینه را قتل عام نمودند. ابن جوزی (۱۱)

و مسعودی و دیگران می نویسند آن قدر کشتند که خون در کوچه ها جاری گشت

«وخاض الناس فی الدماء حتی وصلت الدماء قبر رسول الله صلی الله علیه وآله وامتألت الروضه والمسجد.»

به قدری خون در کوچه های مدینه جاری بود که مردم در خون فرو رفته بودند، تا اینکه خون به قبر رسول خدا رسید و مسجد و قبر آن حضرت پر از خون گردید.

هفتصد نفر از رجال محترم و وجوه اشراف قریش و انصار و مهاجرین را کشتند و ده هزار نفر از عامه مسلمین به قتل رسیدند و راجع به هتک حرمت و نوامیس مسلمین، دعاگو خجالت می کشم به عرضتان برسانم. همین قدر اکتفا

ص: ۴۵۶

---

۱- «وذكر المدائنی فی کتاب <الحره> عن الزهری قال: كان القتلى یوم الحره سبع مائه من وجوه الناس من قریش والأنصار والمهاجرین ووجوه الموالی. واما من لم يعرف من عبد أو حرّ أو امرأه فعشره آلاف وخاض الناس فی الدماء حتی وصلت الدماء إلى قبر رسول الله وامتألت الروضه والمسجد. قال مجاهد: التجأ الناس إلى حجره رسول الله ومنبره والسیف یعمل فیهم». تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۲۵۹، باب ۹، فصل فی یزید بن معاویه.

می‌نمایم به یکی از عبارات‌های صفحه ۱۶۳ «تذکره» سبط ابن جوزی (۱).

که از ابوالحسن مدائنی نقل می‌نماید که: «ولدت الف امرأه بعد الحره من غیر زوج».

بعد از واقعه «حره»؛ یعنی قتل عام مدینه، هزار زن بدون شوهر وضع حمل نمودند (کنایه از آنکه لشکر فاتح به هتک نوامیس، آنها را حامله نمودند).

بیش از این نمی‌خواهم وقت مجلس را بگیرم و آقایان محترم را متأثر نمایم. همین مقدار برای روشن شدن افکار کفایت می‌کند.

شیخ: تمام آنچه ذکر فرمودید، دلالت بر فسق یزید می‌نماید و عمل هر شخص فاسق و معصیت کار قابل عفو و اغماض است و قطعاً یزید توبه نموده، خدا هم غفار الذنوب است و او را آمرزیده. پس شما به چه علت پیوسته او را لعن کرده و ملعون می‌خوانید.

داعی: بعضی از وکلای دعاوی برای آنکه حقوقی نصیبشان گردد، ناچار تا آخرین فرصت دفاع از موکل خود می‌نمایند ولو آنکه حق بر آنها آشکار گردد، ولی نمی‌دانم جناب عالی روی چه منافی، آن قدر پافشاری در دفاع از آن لعین پلید می‌نمایید و می‌فرمایید یزید توبه کرده است و حال آنکه گفتار کفرآمیز و شهادت اولیاء الله و قتل عام اهل مدینه و غیره، درایت است و گفتار شما که یزید توبه نموده، روایت است و آن ثابت نگردیده و مقابله به درایت نمی‌نماید.

آیا انکار مبدأ و معاد و وحی و رسالت و ارتداد از دین، به نظر شما لعن آور

ص: ۴۵۷

---

۱- همان، سبط ابن جوزی می‌نویسد: «وذكر أيضاً المدائنی عن أبي قره قال: قال هشام بن حسان ولدت ألف امرأه بعد الحره من غیر زوج و غیر المدائنی يقول عشره آلاف امرأه».

نخواهد بود؟ آیا ظالمین را خداوند صریحاً در قرآن کریم لعن نفرموده؟ آیا شما یزید را ظالم نمی دانید؟ اگر به نظر مبارک جناب عالی، وکیل مدافع جدی یزید بن معاویه (خنده شدید حضار) این دلایل مکفی نمی باشد، با اجازه خودتان دو خبر از منقولات علمای بزرگ خودتان نقل می نمایم و عرضم را خاتمه می دهم.

بخاری(۱)

و مسلم(۲)

در صحیحین خود و علامه سمهودی در «تاریخ المدینه»(۳) و ابوالفرج ابن جوزی در کتاب «الرد علی المتعصّب العنید»(۴)

و سبط ابن جوزی در «تذکره خواص الامّه»(۵) و امام احمد حنبل در «مسند»(۶) و دیگران از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود:

«من أخاف أهل المدینه ظلماً أخافه الله وعلیه لعنه الله والملائکه والناس

ص: ۴۵۸

۱- صحیح بخاری، ۳/۵۳-۵۴، ح ۱۲۹، کتاب فضائل المدینه باب حرم المدینه. بخاری این حدیث را نقل کرده است: «عن علی رضی الله عنه قال: ما عندنا شیء إلا کتاب الله وهذه الصحیفه عن النبی صلی الله علیه وسلّم المدینه حرم ما بین عائر إلی کذا من أحدث فیها حدثاً أو آوی محدثاً فعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین، لا- یقبل منه صرف ولا عدل وقال: ذمه المسلمین واحده فمن أخفر مسلماً فعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین، لا یقبل منه صرف ولا عدل ومن تولّى قوماً بغير إذن موالیه فعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین، لا- یقبل منه صرف ولا- عدل ومن تولّى قوماً بغير إذن موالیه فعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین، لا یقبل منه صرف ولا عدل».

۲- صحیح مسلم، ۲/۹۹۵-۹۹۸، ح ۴۶۷، کتاب الحج، باب فضل المدینه. مسلم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبی هریره عن النبی صلی الله علیه وآله قال: المدینه حرم، فمن أحدث فیها حدثاً أو آوی محدثاً فعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین، لا یقبل منه یوم القیامه عدل ولا صرف».

۳- وفاء الوفاء، سمهودی، ۱/۴۶، باب ۲، فصل ۲، وعید من أحدث بها حدثاً. - تاریخ المدینه، ۵۸/۱۱۰. (محقق)

۴- الرد علی المتعصّب العنید، ابن جوزی، ص ۶۰، احادیث آخر فی ضرب یزید بالقضیب والخیزران...

۵- . تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۵۸، باب ۹، فصل فی یزید بن معاویه.

۶- مسند احمد بن حنبل، ۴/۵۵، مسند سائب بن خلاد أبی سهله.

أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً وعدلاً.»

کسی که بترساند اهل مدینه را از روی ظلم، بترساند خدای تعالی او را (یعنی در روز قیامت) و بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم، و روز قیامت از چنین کسی خدا قبول نمی نماید هیچ عملی را.

و نیز فرمود:

«لعن الله من أخاف مدینتی (أی أهل مدینتی).»

لعنت خدا بر کسی که بترساند شهرستان مرا (یعنی اهل مدینه را).

آیا این همه قتل عام و هتک نوامیس و نهب اموال در مدینه، موجب ترس و خوف آنها نبوده و اگر بوده، تصدیق نماید به لسان خدا و پیغمبر و ملائکه و تمام مردم، آن نانجیب پلید ملعون بوده و خواهد بود تا روز قیامت.

اکثر علمای خودتان یزید پلید را لعن نموده و کتاب ها بر جواز لعن او نوشته اند؛ از جمله علامه جلیل القدر عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب «الاتحاف بحبّ الاشراف»<sup>(۱)</sup>

راجع به لعن یزید در صفحه ۲۰ نقل می نماید که وقتی نزد ملا سعد تفتازانی نام یزید برده شد، گفت:

«فلعنه الله عليه وعلى أنصاره وعلى أعوانه.»

لعنت خدا بر او و بر انصار و اعوان و یاری کنندگان او باد.

ص: ۴۵۹

---

۱- الاتحاف، عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی، ص ۶۲، باب ۳ (فی حکم لعن یزید). شبراوی می نویسد: «قال السعد التفتازانی بعد ذكره نحو ذلك والحق أن رضا یزید بقتل الحسين واهل بيته أهل بيت رسول الله مما تواتر معناه وان كانت تفاصيله أحادا، فنحن لا نتوقف في شأنه بل في إيمانه. فلعنه الله عليه وعلى أنصاره وعلى أعوانه.»

و از «جواهر العقدين»<sup>(۱)</sup> علامه سمهودی نقل می نماید که گفت:

«اتفق العلماء علی جواز لعن من قتل الحسين رضی الله عنه أو أمر بقتله أو أجازة أو رضی به من غیر تعیین.»

عموم علماء اتفاق نمودند بر جواز لعن کسی که حسین رضی الله عنه را کشت یا امر و اجازه به کشتن آن بزرگوار نمود یا راضی به کشتن او گردید.

و از ابن جوزی<sup>(۲)</sup>

و ابو یعلی<sup>(۳)</sup>

و صالح بن احمد بن حنبل<sup>(۴)</sup> نقل می نماید که با ذکر دلایل، از آیات قرآن و غیره اثبات لعن یزید می نمایند که وقت مجلس بیش از این، اجازه گفتار نمی دهد.

پس اگر مجلس طولانی شده و ساعاتی از نصف شب می گذرد، بسیار لازم بود حلّ این معما گردد که آقایان از این مقدمات پی ببرید به حق بزرگی که ابا عبدالله الحسین علیه السّلام بر اسلام و اسلامیان دارد که ریشه چنین ظلم و ظالمی را به نیروی مظلومیت خود کند و به خون خود و اهل بیت عزیزش، شجره طیبه «لا اله الا الله» را که به واسطه ظلم بنی امیه، مخصوصاً یزید پلید نزدیک بود خشک شود، آبیاری نمود و حیات نوینی به اسلام و توحید داد.

ص: ۴۶۰

---

۱- جواهر العقدين، سمهودی، ۳/۳۹۷، قسم دوم، فصل ۱۴. سمهودی می نویسد: «ویجوز اتفاقاً اللعن علی من قتل الحسین رضی الله عنه أو أمر بقتله أو أجازة أو رضی به.»

۲- تذکره الخواص، ص ۲۵۸. (محقق)

۳- مسند ابویعلی، ۲/۶۰. (محقق)

۴- مسند احمد ۲/۵۲۲ مسند ابی هریره: «سمع ابا هریره يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: ليرعنن علي منبري جبار من جبابره بنی امیه یسیل رعافه». این روایت در کتاب تاریخ مدینه دمشق ۴۶/۳۶ ترجمه عمرو بن سعید بن العاص نیز ذکر شده است. (محقق)



جای بسی تأسف است و عوض آنکه خدمت آن بزرگوار را تقدیر نمایید، به زیارت رفتن زائرینش اعتراض نموده، خُرده گیری می نماید و نامش را مرده پرستی می گذارید و متأسف هستید که چرا میلیونها نفر همه ساله به زیارت قبر آن بزرگوار می روند و مجالس عزا برای آن حضرت تشکیل می دهند و بر غریبی آن مظلوم گریه می نمایند.

### سرباز گمنام

در جراید و مطبوعات و مجلات می خوانیم و مسافرین نقل می نمایند که در مراکز ممالک متمدنه دنیا، از قبیل پاریس و لندن و برلین و واشنگتن آمریکا و غیره، مرکز محترمی هست به نام قبر «سرباز گمنام».

می گویند در میدان جنگ، این سرباز که در راه دفاع از وطن، مقابل ظلم ظالمان جانبازی نموده، چون در بدن و لباس و کشته او نشان واضحی نبوده که معلوم شود از چه فامیل و خانواده و اهل کدام شهر و ناحیه است، نظر به اینکه با خون خود، با ظلم مبارزه کرده و لو گمنام و بی نام و نشان است محترم می باشد. هر کس به آن شهرها وارد می شود از سلاطین و رؤسای جمهور و وزرا و رجال و بزرگان از هر طبقه، احتراماً به زیارت قبر آن سرباز گمنام می روند و تاج گلی بر قبر او می گذارند. به نام تقدیر از یک سرباز گمنام، آن قدر احترام می کنند که حیثیات ملی خود را در مقابل ملل عالم حفظ نموده باشند.

ولی آقایان با انصاف! شرم آور نیست که ما مسلمین، هفتاد و دو سرباز با نام و نشان داشته باشیم که همگی عالم و عابد و باتقوا و بعضی از آنها قاری و حافظ قرآن، در راه دین و توحید و دفاع از حریم اسلام و عدل و عدالت در مقابل ظلم

ظالمان جان دادند و غالب آنها ودایع خدا و پیغمبر و عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله بودند. عوض تقدیر و تشویق مردم به زیارت آنها و امر به احترام قبورشان، [آنها را] مورد انتقاد قرار دهند و فرقه دیگر علاوه بر نقد و انتقاد، به تحریک علمای متعصب خود، قبور آنها را خراب نمایند و از صندوق بالای قبرشان قهوه بسازند؟!

چنانچه در سال ۱۲۱۶ قمری در روز عید غدیر که اهالی کربلا عموماً - به استثنای قلیلی - به نجف اشرف برای زیارت مشرف گردیده بودند، وهابی های نجدی وقت را غنیمت شمرده، حمله به کربلا- نموده، به قتل و غارت شیعیان ضعیف بی دفاع مشغول شدند و به نام دین، قبور مقدسه فدائیان دین توحید (یعنی حضرت ابا عبدالله الحسین و یاران آن حضرت) را خراب و با خاک یکسان نمودند؟! قریب پنج هزار نفر از اهالی کربلا و علماء و ضعفای ناتوان حتی زنان و اطفال بی گناه شیعیان را به قتل رسانیدند؟! خزانه حضرت سیدالشهداء را غارت و جواهرات و قنادیل طلا و اشیای قیمتی و فروش گرانهای عتیق را بردند. صندوق قیمتی بالای قبر مقدس را سوزانیده و از آن قهوه ساختند، جمع کثیری را اسیر نموده با خود بردند. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (اف بر این مسلمانی).

واقعاً تأسف آور است که در تمام ممالک متمدنه دنیا، قبور علماء و سلاطین و دانشمندان حتی سرباز گمنام خود را محترم بشمارند، ولی مسلمانان که اولی و احق اند به حفظ قبور مفاخر خود، مانند وحشی های آدم خوار، قبور آنها را خراب و نابود نمایند. حتی قبور شهدای احد مانند حمزه سیدالشهداء و آباء و اجداد پیغمبر، چون عبدالمطلب و عبدالله و اعمام و اقوام آن حضرت و فرزندان رسول خدا، مانند سبط اکبر امام ممتحن حضرت حسن و سید الساجدین زین

العابدین، امام علی بن الحسین و باقر العلوم محمد بن علی، امام پنجم و صادق آل محمد جعفر بن محمد، امام ششم سلام الله علیهم اجمعین و دیگران از بنی هاشم و علمای اعلام و مفاخر اسلام را در مکه و مدینه با خاک یکسان نموده، مع ذلک خود را مسلمان بخوانند؟! ولی قبور صنایع و سلاطین خود را با تشکیلاتی مجلل برقرار نمایند!

و حال آنکه علمای ما و شما چه بسیار اخبار در تشویق زیارت مؤمنین اهل قبور نقل نموده اند، تا به این وسیله قبور مؤمنین از دستبرد حوادث محفوظ بمانند و خود رسول الله صلی الله علیه و آله به زیارت قبور مؤمنین می رفت و برای آنها طلب مغفرت می نمود.

نه آنکه ایادی مرموزی به نام دین، به دست خود، قبور مفاخر خود را خراب و با خاک یکسان نمایند و اثری از آنها در عالم باقی نگذارند. سخن را کوتاه کنم، درد دل بسیار است.

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دیگر

### آل محمد شهدای راه حق و زنده هستند

آیا شما آن خاندان جلیلی که جان در راه دین و توحید دادند، شهید می دانید یا نه؟ اگر بگویید شهید نیستند، دلیل شما چیست و اگر شهیدند و کشتگان راه خدا و فداکاران دین حق هستند، چگونه آنها را مرده می دانید و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید فرماید: (أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ).

پس به حکم آیات قرآنی و اخبار وارده، آن ذوات مقدسه زندگانند و مرده نیستند. پس ما مرده پرست نیستیم و سلام بر مرده نمی کنیم، بلکه با زندگان حرف می زنیم.

علاوه، هیچ شیعه‌ای از عارف و عامی، آنها را مستقل در قضای حوایج نمی‌دانند، بلکه آنان را عباد صالح و واسطه آبرومند به سوی خدای متعال می‌دانند.

فقط حوایج خود را به آنها عرض می‌نمایند که آن امامان برحق و آبرومندان صالح، از خدا بخواهند به ما مردمان نالایق، عطف توجه فرمایند و اگر به زبان قال می‌گویند: «یا

علی ادرکنی یا حسین ادرکنی»، عیناً مانند آن آدمی است که حاجتی به سلطان مقتدری دارد، به در خانه وزیر اعظم می‌رود و می‌گوید: جناب وزیر به دادم برس. هرگز این گوینده، وزیر را سلطان و پادشاه و مستقل در قضای حاجت خود نمی‌داند، بلکه مقصودش این است که چون شما نزد پادشاه آبرو دارید، وساطت کنید کار من انجام داده شود.

شیعیان هم آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را خدا و شریک در افعال خدایی نمی‌دانند، بلکه آنها را عبادالله الصالحین می‌دانند که در اثر عبادت و تقوا و ریاضات شرعی به علاوه فطرت پاک، منظور نظر حق تعالی گردیدند. لذا مناصب امامت و ولایت و درجات عالی اعلا در دو عالم را به آنها دادند که به امر و اجازه پروردگار، تصرف در موجودات می‌نمودند.

چون امناء و نمایندگان حضرت ذوالجلال اند، حوایج صاحبان حاجت را به عرض حق می‌رسانند. اگر صلاح در قضای حاجت آن سائل می‌باشد، اجابت می‌فرماید و الا عوض را در آخرت به آنها می‌دهند؛ چنانچه عملاً هم می‌بینیم و نتایج هم می‌گیریم.

این جملات، مختصری از مفصل بود که در جواب شما ناچار عرض شد، که فرمودید چرا با مرده حرف می‌زنید. و در عین حال یک نکته ناگفته نماند که

شیعیان مقام ائمه معصومین را بالاتر از آن می دانند که فقط اثبات حیاتی، مانند حیات سایر شهدای اسلام برای آنها بنمایند.

حافظ: این جمله بیان شما معممایی بود که محتاج به حل است. مگر فرق امامان شما با سایر ائمه چیست. فقط مقام سیادت و انتساب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را متمایز از دیگران قرار داده.

داعی: ابداً معممایی در کار نیست، فقط تصوّر این مطلب برای شما که یک عمر از معرفت مقام امامت دورید، بسیار مشکل است. اوّل باید از عادت و تعصّب خارج شوید و با نظر علم و عقل و منطق و انصاف مطالعه ی مقام امامت بنمایید، آن گاه توجّه خواهید نمود که فرق بین و آشکاری بین مقام امامت در اعتقاد شیعه و امامت در عقاید شما می باشد.

اگر بخواهم اثبات این مرام بنمایم باید انتظار صبح کشید. این موضوع مهم موکول است به یک مجلس مبسوط تری که وقت صحبت باشد ان شاء الله «مجلس را ختم نمودیم، چون مقارن اذان صبح بود و رشته سخن طولانی شده بود، گفتند موضوع امامت بماند برای فردا شب. با خنده و مزاح، آقایان را بدرقه نمودیم، به سلامت تشریف بردند.»

ص: ۴۶۵



اشاره

موضوعات کلی مورد بحث:

• طبقات شیعه

• دلیلی بر تبعیت از مذهب اربعه نیست

• مذاهب تسنن و طعن به یکدیگر

• امامت از اصول دین است

• جایگاه نبوت و امامت

• اثبات مقام نبوت برای علی علیه السلام

• حدیث منزلت

• حجیت خبر واحد نزد اهل تسنن

• شراکت علی علیه السلام در جمیع صفات با پیامبر

• اسناد حدیث سد الابواب

• علی علیه السلام وزیر پیامبر

ص: ۴۶۷





**مَنّت بر ما نهاده کشف حقیقت نمودید**

«اَوّل مغرب، سه نفر از آقایان محترمین جماعت وارد شدند. گفتند قبل از رسمیت مجلس برای اطلاع شما عرض کنیم، امروز تا غروب در همه جا از مسجد و خانه و اداره و بازار صحبت شما بود. روزنامه ها در هر کج دست یک نفر بود، جمعیت بسیاری اطراف آنها جمع و در اطراف بیانات شما بحث می نمودند. ماها علاقه مُفرطی به شما پیدا نمودیم، در دل همه جا کرده اید و بر ما خیلی حق دارید؛ زیرا حلّ شبهاتی را می نمایید که از اوّل عمر، پیشوایان ما بر خلاف آن به ما نشان دادند و راستی خیلی معذرت می خواهیم از اینکه ما، جماعت شیعیان را مشرک می دانستیم، چه کنیم به ما از طفولیت این طور معرفی نموده اند. امید است خداوند غفور توبه ما را قبول فرماید.

این چند روزه که گفتارهای شبانه در جراید و روزنامه ها نشر پیدا نموده، خریداران روزنامه ها چندین برابر و بسیاری از مردم روشن شده اند. و مخصوصاً ماها که حاضر در مجلس هستیم و از لطافت گفتار شما بهره مند می شویم، بیشتر علاقه مند شدیم. مخصوصاً شب گذشته که بسیار خوب پرده ها را بالا زدید و حقایق زیر پرده را آشکار نمودید. امید است پرده های بیشتری بالا برود و کشف حقایق زیادتری بشود.

و مطلب دیگری که می خواهیم به شما یادآوری نماییم، آن است که بیش از

پیش، آنچه مؤثر در ما و جامعه ما گردیده، چنانچه قبلاً هم عرض کردیم، بساطت در کلام و سادگی در گفتار شماس است که به قدری شما مطلب را روشن و عوام فهم بیان می کنید و به زبان خود ما صحبت می نمایید که تمام بیسوادان ما را جذب نموده اید. و البته این قسمت را کاملاً منظور نظر قرار دهید که جامعه مردم از صد نفر، پنج نفر با علم و اطلاع نیستند.

کورکورانه آنچه از طفولیت شنیده اند و در دل و قلب آنها قرار گرفته، با همان سادگی بایستی به آنها فهماند؛ چنانچه شما همین عمل را نموده اید و امید است نتیجه کامل حاصل آید.»

«در همین بین آقایان وارد شدند، با گرمی و ملاحظت خوش آمد گفتیم. پس از صرف چای و تعارفات معموله شروع به صحبت شد.»

نواب: قبله صاحب! شب گذشته قرار شد امشب در اطراف امامت صحبت شود. خیلی ما شایق فهم این موضوع مهم هستیم؛ چون این موضوع ریشه مطالب است. تمنا می کنیم فقط همین موضوع را مورد بحث قرار دهید که بدانیم بین ما و شما چه اختلافی در موضوع امامت هست.

داعی: از طرف حقیر مانعی نیست. چنانچه آقایان مایل باشند، دعاگو حاضرم.

حافظ: (با رنگ پریده و صورت گرفته) از طرف ما هم مانعی نیست، هر نوع صلاح می دانید بفرمایید.

### **بحث در اطراف امامت**

داعی: خاطر آقایان به خوبی مسبوق است که از برای امام معانی چندی است

از حیث لغت و اصطلاح؛ اما در لغت،(۱)

امام به معنای پیشواست که «الامام هو المتقدّم بالناس»؛ یعنی امام پیشوای مردم است. امام جماعت؛ یعنی پیشوای مردم در نماز جماعت. امام الناس؛ یعنی پیشوای مردم است در امور سیاسی و یا روحانی و یا غیر آن. امام جمعه؛ یعنی کسی که پیشوای نماز جمعه می باشد.

### بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن و کشف حقیقت

به همین جهت است که جماعت اهل تسنن؛ یعنی صاحبان مذاهب اربعه، پیشوایان خود را امام می گویند، به نام امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد؛ یعنی فقهاء و مجتهدینی که در امر دین، پیشوای آنها هستند که با ابتکار و فکر خود، اجتهاداً یاقیاساً، احکام را از حلال و حرام برای آنها معین نموده اند.

(به همین جهت کتب فقهیه چهار امام شما را که مطالعه می کنیم، از حیث اصول و فروع، اختلافات بسیاری در آنها مشاهده می نمایم).

از این قبیل ائمه و پیشوایان در تمام مذاهب و ادیان هستند. حتی در مذهب شیعه هم علماء و فقهاء، همان مقامی را دارند که شما برای ائمه خودتان قائلید و لهذا در غیبت حضرت ولی عصر، امام دوازدهم، در هر دوره و زمان، روی موازین علمی با ادله اربعه، کتاب و سنّت و عقل و اجماع فتوا می دهند. منتهی ما آنها را امام نمی خوانیم؛ چه آنکه امامت اختصاص دارد به اوصیاء اثنی عشر از عترت طاهره، با یک فرق که بزرگان شما بعداً باب اجتهاد را مسدود نموده؛ یعنی از قرن پنجم که به امر پادشاه وقت، آرای مستحدثه علماء و فقهاء را جمع نموده

ص: ۴۷۱

---

۱- لسان العرب، ابن منظور، ۱/۲۱۵، لغت أمم.

و منحصر به چهار نمودند و مذاهب اربعه حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی را رسمیت دادند و مردم را مجبور نمودند که به یکی از آن چهار مذهب عمل نمایند که تاکنون رایج است.

و معلوم نیست که در مقام تقلید، ترجیح فردی بر افراد دیگر به چه دلیل و برهان است. امام حنفیها چه خصیصه ای دارد که مالکی ها ندارد و امام شافعی ها چه دارد که امام حنبلی ها ندارد. و اگر ملت اسلامی مجبور باشند که از فتاوی آن چهار تجاوز نمایند، جمودت بسیار سختی جامعه ی مسلمین را فرا گرفته و ابداً ترقی و تعالی در آنها راه پیدا نمی کند.

و حال آنکه یکی از خصائص دین مقدّس اسلام این است که با قافله تمدّن در هر دوره و زمانی پیش می رود و این مطلب، لازم دارد فقهاء و مجتهدینی را که در هر دوره و زمان، با حفظ موازین شرعی، با کاروان تمدّن پیش بروند و حفظ مرکزیت مذهبی را بنمایند؛ چون بسیاری از امور است که به واسطه حدوثش، تقلید میت در او راه ندارد و حتماً باید مراجعه به فقیه و مجتهد حی نمود و از ابتکار فکر او استفاده و فتوای او را مورد عمل قرار داد.

با اینکه بعدها در میان شما مجتهدین و فقهای عالی مقامی پیدا شدند که به مراتب از آن چهار امام اعلم و افقه بودند، نمی دانم این ترجیح بلا مرجّح و حصر نمودن مقام اجتهاد را به آن نفر و ضایع نمودن حقّ علمی دیگران از چه راه بوده است، ولی در جامعه شیعه تمام فقهاء و مجتهدین در هر دوره و زمان، تا ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف حقّ حیات دارند. ما تقلید میت را ابتداءً و در مسائل حادثه ابداً جایز نمی دانیم.

## دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست

عجبا شما جامعه شیعیان را مبدع و مرده پرست می خوانید که به دستورات ائمه اثنی عشر از اهل بیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله به امر آن حضرت (که با نصوص عالیه ای که در کتب خودتان هم مشروحاً مندرج است) عمل می نمایند، ولی معلوم نیست شماها به چه دلیل مسلمانان را اجبار می دهید در اصول، به مذهب اشعری یا اعتزال و در فروع، حتماً به یکی از مذاهب اربعه عمل نمایند.

و اگر به آنچه شما بی دلیل می گوید عمل نمایند؛ یعنی پیرو مذهب اشعری و یا اعتزال و یا یکی از مذاهب اربعه نگردیدند، رافضی و مشرک و مهدور الدم هستند.

و اگر به شما ایراد نمایند که چون دستوری از پیغمبر برای پیروان ابوالحسن اشعری و یا ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل نرسیده که آنها هم از علماء و فقهای اسلامی بوده اند، حصر کردن تقلید را به آنها بدعت است؛ چه جواب خواهید گفت؟

حافظ: ائمه اربعه چون دارای مقام فقاها و علم و اجتهاد توأم با زهد و ورع و تقوا و امانت و عدالت بودند، پیروی از آنها بر ما لازم آمد.

داعی: اولاً آنچه فرمودید، دلایلی نیست که موجب حصر گردد، [به گونه ای] که تا روز قیامت مسلمانان مجبور باشند پیروی از طریقه آنها بنمایند؛ چون که این صفات را شما برای تمام علماء و فقهای خودتان قائل هستید و انحصار به آنها چهار نفر دادن توهین به علمای بعد است؛ زیرا اجبار به پیروی از فردی یا افرادی وقتی خواهد بود که دستور و نصی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله رسیده باشد و حال

آنکه چنین دستور و نص از آن حضرت درباره ائمه اربعه شما نرسیده. پس چگونه شما حصر نمودید مذاهب را به چهار و اینکه حتمی بودن پیروی از یکی از آن چهار امام را حق بدانید.

### امر عجیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف

خیلی مُضحک و خنده آور است که چند شب قبل شما، مذهب شیعه را سیاسی به حساب آوردید و گفتید چون در دوره رسول الله نبوده و در خلافت عثمان به وجود آمده، پیروی از آن جایز نیست. و حال آنکه با دلایل عقلیه و نقلیه، پریشب ثابت نمودیم که ریشه‌ی مذهب تشیع در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و به دستور مبارک خود آن حضرت به کار رفته و رئیس شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از طفولیت در دامن نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تربیت شده و معالم دین را از آن حضرت آموخته. مطابق اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده، پیغمبر آن حضرت را باب علم خود (۱) خوانده و صریحاً فرموده اطاعت علی، اطاعت من است (۲).

و مخالفت او، مخالفت من است و در حضور هفتاد هزار جمعیت، او را به امارت و خلافت منصوب نموده و عموم مسلمین حتی عمر و

ص: ۴۷۴

---

۱- منابع این حدیث، به تفصیل، در مجلس دهم خواهد آمد.

۲- عن ابی ذر رضی الله عنه قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی». المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۷، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی. و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۶۶، قسم اول، باب فضائل علی، ذکر آنه من آذاه فقد آذی النبی، و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۱۴، ح ۳۲۹۷۳، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی، همین حدیث را نقل کرده اند.

ولی مذاهب اربعه شما - حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی - روی چه پایه ای قرار گرفته اند. کدام یک از آن چهار امام شما رسول خدا را ملاقات نمودند، یا دستور و نصی از آن حضرت درباره آنها رسیده که مسلمانان مجبور باشند کورکورانه تبعیت از آنها بنمایند، چه آنکه شما هم بی دلیل، تبعیت از اسلاف خود نموده و پیروی می نمایید چهار امامی را که هیچ دلیلی بر امامت مطلقه آنها ندارید، مگر آنچه را که فرمودید فقیه، عالم، مجتهد، زاهد و باتقوا بودند که اهل هر زمان، در حیات آنها به فتاوی آن علما می بایستی عمل نموده باشند، نه آنکه مسلمین جهان تا روز قیامت اجبار داشته باشند که پیروی از آنها بنمایند.

علاوه بر اینها اگر این صفات به اضعاف مضاعف، توأم با نصوص وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در عترت طاهره آن حضرت جمع شد، تبعیت و پیروی از آنها اولی است، یا تبعیت و پیروی از کسانی که ابداً از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنها دستور و نصی نرسیده؟

آیا مذاهبی که در زمان پیغمبر اثری از آنها نبوده و هیچ یک از ائمه اربعه در زمان آن حضرت نبودند و دستوری از آن حضرت درباره آنها نرسیده و بعد از قرنی در دنیا پدید آمدند، مذهب من در آوری و سیاسی می باشند؟ یا مذهبی که

ص: ۴۷۵

---

۱- مناقب ابن مردویه، ص ۵۶، ح ۱۵؛ فصل ۳. ابن مردویه این حدیث را نقل کرده است: «حدّثنی سالم المتوف - مولی علی - قال: كنت مع علی علیه السلام فی أرض یحدرها حتی جاء أبوبکر و عمر، فقالا: سلام علیک یا أمیر المؤمنین ورحمه الله وبرکاته. فقیل: کنتم تقولون فی حیاة رسول الله صلی الله علیه و آله. فقال عمر: هو أمرنا بذلک».

ریشه گذار آن رسول خدا و پیشوای آن تربیت شده ی دست آن حضرت بوده و همچنین سایر امامان یازده گانه که درباره تمام آنها و به نام فرد فرد آنها دستور رسیده و آنها را عدیل قرآن قرار داده؟ و صریحاً در حدیث ثقلین فرموده:

«من تمسک بهما فقد نجی ومن تخلف عنهما فقد هلك» و در حدیث سفینه فرموده: «ومن تخلف عنهم فقد هلك».

و ابن حجر در صفحه ۱۳۵ «صواعق»، (۱) باب وصیه النبى از آن حضرت نقل می نماید که فرمود:

«قرآن و عترت من در میان شما ودیعه من هستند که اگر به هر دو آنها معاً و توأمأ تمسک جستید. هرگز گمراه نخواهید شد.»

آن گاه ابن حجر گوید: مؤید این قول، حدیث دیگری است که آن حضرت درباره قرآن و عترت فرموده است:

«فلا تقدّموا هما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم.» (۲)

ص: ۴۷۶

۱- «وفى رواية صحيحه كأتى قد دعيت فأجبت إني قد تركت فيكم الثقلين أحدهما آكد من الآخر: كتاب الله عزّوجلّ وعترتى. أى بالمشاه - فانظروا كيف تخلفوني فيهما، فإنهما لن يفترقا حتى يردا علىّ الحوض ... فلا تتقدّموا هما فتهلكوا ولا تقصّروا عنهما فتهلكوا ولا- تعلموهم فإنهم أعلم منكم ... وفى قوله صلى الله عليه وآله: «لا- تتقدّموا هما فتهلكوا ولا تقصّروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم»، دليل على أن من تأهل منهم للمراتب العليه والوظائف الدينيه، كان مقدماً على غيره ويدلّ له التصريح بذلك فى كلّ قریش كما مرّ فى الأحاديث الواردة فيهم. وإذا ثبت هذا الجملة قریش، فأهل البيت النبوىّ العذین هم غره فضلهم ومحتد فخرهم والسبب فى تمیيزهم على غيرهم بذلك أحرى وأحقّ وأولى...». صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۲۲۸ - ۲۲۹، خاتمه، باب وصیه النبىّ صلى الله عليه وآله بهم.

۲- این فراز از روایت در کتب دیگر اهل تسنن آورده شده است: المعجم الكبير، طبرانی، ج ۳/۶۶، بقیه اخبار الحسن بن علی؛ و نیز در همین کتاب ج ۵/۱۶۷ خ ۴۹۷ ترجمه ابوالطفیل عامر بن واثله عن زید بن ارقم؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱/۱۸۶ ح ۹۴۶، و ص ۱۸۸ ح ۹۵۷، الباب الثانی فى الاعتصام بالکتاب والسنة.



بر قرآن و عترت من تقدّم نجوید و تقصیر از خدمت آنها ننمایید که هلاک خواهد شد و به عترت من تعلیم ندهید؛ زیرا که آنها اعلم از شما می باشند.

آن گاه ابن حجر اظهار نظر نموده که این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه عترت و اهل بیت آن حضرت، در مراتب علمیه و وظایف دینیه، حقّ تقدّم بر دیگران دارند. عجباً با اذعان او به اینکه عترت از اهل بیت بایستی مقدّم بر دیگران باشند، بدون هیچ دلیل و برهان، در اصول ابوالحسن اشعری و در فروع فقهای اربعه را مقدّم بر آن خاندان جلیل می دارند؟ این نیست مگر از روی تعصّب و عناد و لجاج و چنانچه فرموده ی شما صحت دارد و امامان فقهای شما از جهت علم و ورع و تقوا و عدالت مطاع بوده اند، پس چرا بعض از آنها بعض دیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند.

حافظ: خیلی بی لطفی می نمایید که هرچه به زبانتان می آید می گوید، تا به این حد که تهمت می زنید به فقهاء و امامان ما که آنها در مقام رد و تضعیف و یا تفسیق و تکفیر یکدیگر بر آمده اند. این بیان شما قطعاً کذب محض است. اگر ردّی و یا نقدی درباره آنها گفته شده، از طرف علمای شیعه بوده و الاّ از طرف علمای ما جز تعظیم و تجلیل که شایسته مقام آنها بوده، قلمی روی کاغذ نرفته.

داعی: معلوم می شود جناب عالی توجّهی به مندرجات کتب معتبره علمای خود ندارید، یا عمداً سهو می نمایید؛ یعنی می دانید، ولی غلط اندازی می کنید و الاّ اکابر از علمای خودتان کتاب ها بر ردّ آنها نوشته اند، حتی خود ائمه اربعه

یکدیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند.

حافظ: بفرمایید آن علماء کیانند و مندرجات کتب آنها چیست؟ اگر در نظر دارید، بیان نمایید.

داعی: اصحاب ابی حنیفه و ابن حزم (علی بن احمد اندلسی، متوفای سال ۴۵۶ ق) و غیرهما پیوسته در مقام طعن به امام مالک و محمد بن ادريس شافعی هستند و همچنین اصحاب شافعی، مانند امام الحرمین و امام غزالی و غیر آنها طعن می زنند به ابوحنیفه و مالک. به علاوه از جناب عالی سؤال می نمایم؛ بفرمایید امام شافعی و ابو حامد محمد بن محمد غزالی و جار الله زمخشری چگونه اشخاصی هستند.

حافظ: از فحول فقهاء و علماء و ثقه و امام جماعت اند.

### رد امامان و علمای اهل تسنن به ابوحنیفه

داعی: امام شافعی گوید:

«ما ولد فی الاسلام أشأم من أبی حنیفه».

«متولد نگر دیده در اسلام مشنوم تر از ابوحنیفه».<sup>(۱)</sup>

ص: ۴۷۸

۱- «حدّثنا الفزاری قال: سمعت الأوزاعی و سفیان یقولان: ما ولد فی الاسلام مولود أشأم علیهم - وقال الشافعی شرّ علیهم - من أبی حنیفه». تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۳/۴۱۹، ح ۲۲، ترجمه شماره ۷۲۹۷، شرح حال نعمان بن ثابت (ابوحنیفه). و نیز در همین جلد، صفحه ۴۱۵، ح ۸، این عبارت را نقل می کند: «حدّثنا إسحاق بن إبراهيم الحنینی قال: قال مالک: ما ولد فی الاسلام مولود أضرّ علی أهل الاسلام من أبی حنیفه». و در صفحه ۴۱۶ همین جلد، ح ۹، این عبارت را نقل می کند: «حدّثنا حبيب، كاتب مالک بن أنس عن مالک بن أنس. قال: كانت فتنه أبی حنیفه أضرّ علی هذه الأمة من فتنه إبليس فی الوجهین جمعاً، فی الارحاء، وما وضع من نقض السنن». و نیز بخاری در تاریخ الاوسط، ۲/۷۷، ح ۱۱۹۶، در گذشتگان بین سال های ۱۴۰ و ۱۵۰ هجری، شرح حال نعمان بن ثابت (ابو حنیفه) این عبارت را نقل می کند: «حدّثنا الفزاری، قال: كنت عند سفیان، فنعی أبوحنیفه فقال: الحمد لله كان ینقض الإسلام عروه عروه، ما ولد فی الإسلام أشأم منه».

و نیز گفته:

«نظرت فی کتب أصحاب أبي حنيفة فإذا فيها مائة وثلاثون ورقة خلاف الكتاب والسنة.»

نظر کردم در کتب اصحاب ابی حنیفه، پس در آنهاست صد و سی ورقه خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله. (۱)

و ابو حامد غزالی در کتاب «منخول فی علم الاصول» (۲)

گوید:

«فأما أبو حنيفة فقد قلب الشريعة ظهر البطن وشوش مسلکها و غیر نظامها وأردف جميع قواعد الشرع بأصل هدم به شرع محمد المصطفى ومن فعل شيئاً من هذا مستحلاً كفرو من فعله غير مستحل فسق.»

پس به تحقیق ابوحنیفه شریعت را واژگون گردانید و مشوش نموده راه او را و تغییر داد نظام او را و هر یک از

قوانین شرع را با اصلی مقرون ساخت

ص: ۴۷۹

---

۱- «أخبرنا محمد بن عبد الله بن عبدالحكم. قال: قال لي محمد بن إدريس الشافعي: نظرت في كتب لأصحاب أبي حنيفة، فإذا فيها مائة و ثلاثون ورقة، فعددت منها ثمانين ورقة خلاف الكتاب والسنة. قال أبو محمد: لأن الأصل كان خطأ، فصارت الفروع ماضيه على الخطأ». تاريخ بغداد، خطيب بغدادی، ۱۳/۴۳۷، ح ۹۰، ترجمه شماره ۷۲۹۷، شرح حال نعمان بن ثابت (أبو حنيفة).

۲- «وأما أبو حنيفة - رضی الله عنه - فقد قلب الشريعة ظهراً لبطن، وشوش مسلکها و غیر نظامها». المنخول، غزالی، ص ۶۱۳، کتاب الفتوی، باب ۲، فصل ۸، مسلک ۳. و در ص ۶۱۶، این عبارت را آورده است: «... ثم أردف جميع قواعد الشريعة بأصل هدم به شرع محمد صلی الله علیه و آله قطعاً».

که با آن اصل، شرع پیغمبر را ویران نمود. هر کس این عمل را عمداً بنماید و آن را حلال بداند، کافر است و هر کس بدون تعمد بنماید فاسق است. (پس قطعاً ابوحنیفه به گفتار این عالم بزرگ یا کافر است یا فاسق).

و آن گاه در این باب، کلام بسیاری در طعن و رد و تفسیق او نوشته که داعی از بیانش خودداری می نمایم.

و جار الله زمخشری صاحب تفسیر کشاف - که از ثقات علمای شماسه - در «ربیع الأبرار»<sup>(۱)</sup>

نوشته است:

«قال یوسف بن أسباط ردّ أبوحنیفه علی رسول الله أربع مائه حدیث أو أكثر.»

یوسف بن اسباط گفته است: رد نموده ابوحنیفه بر رسول خداصلی الله علیه وآله چهارصد حدیث یا بیشتر.

و نیز گوید یوسف که ابوحنیفه می گفت:

«لو أدرکنی رسول الله لآخذ بکثیر من قولی.»

اگر پیغمبر مرا درک می نمود، بیشتر از اقوال و گفته های مرا می گرفت، (یعنی پیروی از گفتار من می نمود!).

از این قبیل مطاعن، از علمای شما بسیار است در باب ابوحنیفه و سائر ائمه اربعه، که از مراجعه به کتاب منخول غزالی و کتاب نکت الشریفه شافعی و ربیع الأبرار زمخشری و منتظم ابن جوزی و دیگران معلوم می آید، تا آنجا که امام

ص: ۴۸۰

---

۱- ربیع الأبرار، زمخشری، ۴/۹۳، باب العلم والحکم والأدب والکتاب والقلم.

«إِنَّ أبا حنيفة النعمان بن ثابت الكوفي يلحن في الكلام ولا يعرف اللغة والنحو ولا يعرف الأحاديث.»

در گفتار ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی غلطهای بسیاری بوده و معرفت به علم لغت و نحو و احادیث نداشته.

و نیز می نویسد: چون عارف به علم حدیث (که بعد از قرآن، پایه و اساس دین است) نبوده، لذا فقط به قیاس عمل می نموده و حال آنکه «أول من قاس ابليس»؛ یعنی اول کسی که عمل به قیاس نمود ابلیس بود. (پس هر کس به قیاس عمل نماید با ابلیس محشور خواهد شد).

و ابن جوزی در منتظم گوید: (۲) «اتفق الكل على الطعن فيه»؛ یعنی همگی علماء

ص: ۴۸۱

۱- غزالی در المنخول، ص ۵۸۱، کتاب الفتوی، باب ۱، فصل ۴ می نویسد: «وأما أبوحنيفة: فلم يكن مجتهداً لأنه كان لا يعرف اللغة وعليه يدلّ قوله: ولو رماه بأبو قبيس وكان لا يعرف الأحاديث ولهذا ضرى بقبول الأحاديث الضعيفة وردّ الصحيح منها».

۲- «قال مؤلف الكتاب وبعد هذا فاتفق الكل على الطعن فيه، ثم انقسموا على ثلاثة أقسام: فقوم طعنوا فيه لما يرجع إلى العقائد والكلام في الأصول. وقوم طعنوا في روايته وقلة حفظه وضبطه وقوم طعنوا فيه لقوله بالرأى فيما يخالف الأحاديث الصحاح».

المنتظم، ابن الجوزی، ۸/۱۳۱، وقایع سال ۱۵۰ هجری، شرح حال نعمان بن ثابت (أبو حنيفة). همچنین عقیلی در الضعفاء الكبير، ۴/۲۸۴ - ۲۸۵، ترجمه شماره ۱۸۷۶، شرح حال نعمان بن ثابت (ابوحنیفه) چند حدیث در تضعیف و تنقیص ابوحنیفه نقل کرده است که به متن بعضی از آنها اشاره می کنیم: «حدّثنا سليمان بن داود العقيلي، قال: سمعت احمد بن الحسن الترمذی، قال: سمعت احمد بن حنبل، يقول: أبو حنيفة يكذب». «حدّثنا عبدالله بن محمد المروزی، قال: سمعت الحسين بن الحسن المروزی، يقول: سألت أحمد بن حنبل، فقلت: ما تقول في أبي حنيفة؟ فقال: رأيه مذموم وحديثه لا يذكر». «حدّثنا محمد بن عثمان، قال: سمعت يحيى بن معين و سئل عن أبي حنيفة، قال: كان يضعف في الحديث». ذهبی نیز در میزان الاعتدال، ۷/۳۸، ترجمه شماره ۹۰۹۹، شرح حال ابوحنیفه می نویسد: «ضعّفه النسائي من جهة حفظه وابن عدی و آخرون». ابن حبان نیز در المجروحین، ص ۷۳-۳/۶۱، شرح حال نعمان بن ثابت می نویسد: «لا يجوز ان يحتج به عند أئمتنا قاطبه لا أعلم بينهم فيه خلافا على أنّ ائمة المسلمين وأهل الورع في الدين في جميع الأمصار و سائر الأقطار جرحوه وأطلقوا عليه القدح...».

سپس احادیثی در مذمت ابوحنیفه نقل می کند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: «قال معاذ بن معاذ العنبری سمعت سفیان الثوری يقول: استتيب أبوحنيفة من الكفر مرتين. ابن منصور يقول سمعت مبشر بن عبدالله بن رزم النيسابوری: كتب الينا ابراهيم بن طهمان من العراق: ان امحوا ما كتبتهم عنّي من آثار أبي حنيفة. قال ابن المبارك: كان أبوحنيفة في الحديث يتيماً».

متفق اند در طعن بر ابوحنیفه. منتهی طعن کنندگان بر سه قسم تقسیم شده اند: دسته ای او را مورد طعن قرار داده اند؛ زیرا که در اصول عقاید متزلزل بوده و گروهی دیگر گفتند قوه حافظه و ضبط در روایات نداشته و قومی دیگر او را طعن می زنند به اینکه صاحب رأی و قیاس بوده و رأی او پیوسته مخالفت با احادیث صحاح داشته.

پس از این قبیل گفتار و مطاعن از علمای خودتان درباره امامانتان بسیار است که اینک وقت گفتارش نیست؛ چه آنکه داعی در مقام انتقاد نبودم، ولی شما رشته ی سخن را به اینجا آوردید که فرمودید مطاعن منقوله از طرف علمای شیعه است و هر چه بر زبان داعی می آید، می گویم. خواستم بگویم شما انتقاد بیجا می کنید و فراراً دفاع بلا منطق می نمایید و الاً مطلب این قسم نیست. آنچه بر زبان داعی جاری می شود، مطابق علم و عقل و منطق و خالی از تعصب می باشد

و علمای شیعه درباره ی ائمه ی اربعه ی شما غیر از آنچه علمای خودتان نوشته اند، نسبت نداده اند و توهین هم نمی نمایند.

ولی بر خلاف علمای شما، در میان علمای شیعه ی امامیه نسبت به مقامات مقدّسه ی ائمه اثنی عشر ما هیچ نوع ایرادی وجود ندارد؛ چون ما ائمه ی طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را شاگردان یک مدرسه می دانیم که افاضات فیض الهی بر آنها یکسان بوده است و آنها عموماً، من أولهم الی آخرهم، مطابق دساتیر الهیه که به وسیله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله به آنها ابلاغ شد، عمل می نمودند.

[آنها] به رأی و قیاس و ابتکار فکر خود نظری نداشتند؛ هرچه داشتند از پیغمبر داشتند. فلذا اختلافی بین دوازده امام نبوده (مانند اختلافات ائمه ی اربعه شما در جمیع عقاید و احکام)؛ چه آنکه آنها امام بودند، ولی نه امام لغوی که به معنای پیشوا باشد.

### **امامت در عقیده شیعه ریاست عالیّه الهیه است**

بلکه در اصطلاح علم کلام، که محققین علماء بیان نموده اند، آن امامت به معنای ریاست عالیّه ی الهیه و اصلی از اصول دین می باشد و ما هم بر آن عقیده ایم که:

«الامامه هی الرساله العامّه الالهیه خلافه عن رسول الله فی امور الدین والدنیا بحیث یجب اتباعه علی کافّه الأئمّه.»

امامت، ریاست عمومی الهی است بر همه خلایق، به طریق خلافت، از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله در امر دین و دنیا که واجب است متابعت او بر کافه ی مردم.

ص: ۴۸۳

شیخ: خوب بود به طور قطع و جزم نمی فرمودید که امامت اصطلاحی از اصول دین می باشد؛ چه آنکه اکابر علمای مسلمین گویند امامت از اصول دین نیست، بلکه از فروع است مسلمه می باشد که علمای شما بدون دلیل، جزء اصول دین آوردند.

داعی: این بیان اختصاص به شیعیان تنها ندارد، بلکه اکابر علمای شما هم بر این عقیده هستند؛ از آن جمله قاضی بیضاوی مفسر معروف خودتان در کتاب «منهاج الاصول»<sup>(۱)</sup> ضمن بحث اخبار، با کمال صراحت گوید:

«إنَّ الامامه من أعظم مسائل أصول الدين التي مخالفتها توجب الكفر والبدعه.»

به درستی که امامت از بزرگ ترین اصول دین است که مخالفت آن، موجب کفر و بدعت می باشد.

و ملا علی قوشچی<sup>(۲)</sup>

در «شرح تجرید»، مبحث امامت گوید:

«وهی ریاسه عامه فی أمور الدین والدنیا خلافه عن النبی صلی الله علیه وآله.»

امامت، ریاست عمومی است در امور دین و دنیا، به طریق خلافت، از پیغمبر صلی الله علیه وآله.

و متعصّب ترین علمای شما، مانند قاضی روزبهان<sup>(۳)</sup> نقل این معنی را نموده

ص: ۴۸۴

---

۱- منهاج الاصول، بیضاوی، کتاب الثانی (فی السنه)، باب اوّل (فی افعاله)، فصل دوم (فیما علم کذب) (با استفاده از الابهاج فی شرح المنهاج، علی بن عبدالکافی السبکی، ۲/۲۹۵). بیضاوی می نویسد: «الثانی مالوصح لتوفیر الدواعی علی نقله کما نعلم انه لا- بلده بین مکة والمدینه أكبر منهما إذ لو کان لنقل وأدعت الشیعه أن النص دل علی إمامه علی ولم تتواتر کما تتواتر الاقامه والتسمیه ومعجزات الرسول صلی الله علیه وآله قلنا: الأولان من الفروع ولا- کفر ولا- بدعه فی مخالفتها بخلاف الامامه وأما تلك المعجزات فلقّله المشاهدين.»

۲- شرح تجرید، قوشچی، ص ۳۶۵، مقصد ۵.

۳- احقاق الحق، تستری، ۲/۳۰۴، فی مباحث الامامه واشتراط العصمه فیها. (کلمات این روزبهان در این کتاب نقل و بررسی شده است).



است که امامت، ریاست بر امت و نیابت و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله است به این عبارت که:

«الامامه عند الأشاعره هی خلافه الرسول فی إقامه الدین و حفظ حوزة المله بحيث یجب اتباعه علی کافه الأئمه.»

امامت نزد اشاعره، خلافت رسول الله است در بر پا نمودن دین و حفظ حوزة ملت اسلام، به نحوی که واجب است متابعت او بر جمیع امت.

اگر امامت از فروع دین بود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی فرمود:

«کسی که امام را نشناسد و بمیرد، به طریق اهل جاهلیت مرده»؛ چنانچه اکابر علمای شما، مانند حمیدی در «جمع بین الصحیحین»<sup>(۱)</sup> و ملاسعد تفتازانی در «شرح عقاید نسفی»<sup>(۲)</sup>

و دیگران نقل نموده اند که فرمود:

ص: ۴۸۵

---

۱- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۲/۲۹۶، ح ۱۴۹۸، مسند عبدالله بن عمر. حمیدی حدیث را به این لفظ آورده است: «عن عبدالله بن عمر قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: ... ومن مات ولیس فی عنقه بیعه مات میتة جاهلیه».

۲- شرح العقائد النسفیة، تفتازانی، ص ۱۱۰. این حدیث، به گونه های مختلف نقل شده است، که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه». این حدیث در منابع شیعی فراوان است و از منابع اهل تسنن، قندوزی، در ینابیع الموده، ۳/۳۷۲، ح ۳، باب ۹۱، از امام صادق علیه السلام آن را نقل کرده است: «من مات بغير امام مات میتة جاهلیه». این حدیث را طبرانی در معجم الأوسط، ۶/۳۸۴، ح ۵۸۱۶، احادیث محمد بن عبدالله الحضرمی؛ ابی یعلی در مسند، ۱۳/۳۶۶، ح ۷۳۷۵، مسند معاویه بن ابی سفیان؛ عمر بن ابی عاصم در کتاب السنه، ص ۷۱۳، ح ۱۰۹۱، باب فی ذکر السمع والطاعة، حدیث من مات ولیس علیه امام ... نقل کرده اند: «من مات ولیس علیه امام مات میتة جاهلیه». این حدیث را ابن حبان در صحیح خود، ۱۰/۴۳۴، کتاب السیر، باب طاعة الأئمه، تخوف المصطفی صلی الله علیه و آله علی أئمه من الأئمة المضلین نقل کرده است. شایان ذکر است که گرچه این حدیث با الفاظ مختلفی نقل شده، ولی با دقت در همه آنها در می یابیم که معنی و مفهوم همه آنها یکی است و می توان با تمسک به آنها نیز اثبات کرد که امامت، از اصول دین است.

«من مات ولم يعرف إمام زمانه فقد مات ميتة جاهلیه.»

کسی که بمیرد و امام زمان خود را شناخته باشد، پس به تحقیق مرده است به مردن اهل جاهلیت.

بدیهی است عدم معرفت به فرعی از فروع دین، موجب تزلزل دین و مردن به اصل جاهلیت نخواهد بود، به گونه ای که بیضاوی صریحاً گوید:

«مخالفتش موجب کفر و بدعت گردد.»

پس ثابت است که امامت، داخل در اصول دین و تتمیم مقام نبوت می باشد.

فلذا فرق در معنای امامت بسیار است. شما که علمای خود را امام می خوانید: امام اعظم، امام مالک، امام شافعی، امام حنبل، امام فخر، امام ثعلبی، امام غزالی، وغیره، به معنای لغوی است.

ما هم امام جمعه داریم، امام جماعت داریم. دامنه این نوع از امامان وسیع است و ممکن است در یک زمان صدها امام باشد، ولی امام به آن معنی که عرض کردم، ریاست عامه ی مسلمین بر عهده اوست، در هر زمانی فقط یک نفر است و آن امام است که حتماً بایستی واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و اعلم و افضل و اشجع و ازهد و اورع و اتقای از همه ناس و صاحب

ص: ۴۸۶

مقام عصمت باشد.

و هیچ گاه زمین از وجود چنین امامی خالی نخواهد بود تا روز قیامت و بدیهی است چنین امامی، که واجد جمیع صفات عالیه انسانیت باشد، مقامش بالاترین مقامات روحانیت است و حتماً چنین امامی باید منصوب از جانب خدای تعالی و مخصوص من جانب الرسول باشد، که اعلی و ارفع از جمیع خلایق، حتی انبیای عظام می باشد.

حافظ: از طرفی شما مذمت می کنید غلات را و از طرفی خودتان درباره امام غلو می نمایید و مقام آنها را بالاتر از مقام نبوت می دانید و حال آنکه علامه از دلایل عقلیه، قرآن مجید مقام انبیاء را بالاترین مقامات معرفی فرموده. مابین مقام واجب و ممکن، همان مقام انبیاء می باشد. این ادعای شما چون بدون دلیل است، محض تحکم و غیر قابل

قبول می باشد.

### **مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است**

داعی: هنوز جناب عالی استفسار از دلیل ننموده، می فرمایید ادعای بی دلیل است و حال آنکه بالاترین دلیل، کتاب محکم آسمانی قرآن مجید است که در سوره بقره، شرح حال ابراهیم خلیل الرحمن، علیه وعلی نبینا و آله السلام را نقل می فرماید که پس از امتحان ثلاثه (جان و مال و فرزند) که در تفاسیر مشروحاً ثبت است، خداوند متعال اراده فرمود رفعت مقامی به آن بزرگوار عنایت فرماید. چون بعد از مقام نبوت و رسالت و اولوالعزمی و خلّت - که واجد بود - مقامی ظاهراً نبود که آن حضرت را ترفیع مقام بدهد الا مقام امامت - که مافوق جمیع مقامات روحانی بود - لذا در آیه ۱۲۴ سوره ۲ (بقره) به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر می دهد:

ص: ۴۸۷

(وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ).

«به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری امتحان فرمود و او همه را به جای آورد. خدا به او فرمود: من تو را امام و پیشوا قرار دادم برای مردم. ابراهیم عرض کرد: این امامت را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد، فرمود: عهد من که امامت است، به مردم ستمکار نخواهد رسید.»

از این آیه ی شریفه برای اثبات مقام امامت، اثرات و فوایدی حاصل است که از جمله اثبات مقام باعظمت امامت است که رتبه و درجه بالاتر از مقام نبوت است؛ زیرا بعد از مقام نبوت و رسالت، ابراهیم را مخلع به خلعت امامت گردانید. پس به همین دلیل، مقام امامت بالاتر از مقام نبوت می باشد.

حافظ: پس بنا بر قول شما، که علی کرم الله وجهه را امام می دانید، بایستی مقام او بالاتر از مقام پیغمبر خاتم باشد و این همان عقیده ی غلات است که خودتان بیان نمودید.

داعی: این قسم نیست که شما تعبیر می نمایید؛ زیرا شما خود می دانید که بین نبوت خاصه و نبوت عامه فرق بسیار است. مقام امامت بالاتر از نبوت عامه و پست تر از نبوت خاصه می باشد که نبوت خاصه، همان مقام شامخ ارجمند خاتمیت است.

نواب: ببخشید قبله صاحب، اگر گاهی خود را داخل صحبت می کنم؛ چون فراموشکارم و نیز عجولم، زود جسارت می نمایم، بفرمایید مگر انبیاء همگی فرستادگان حق تعالی نیستند، در رتبه و مقام هم لابد همگی یکسان اند؛ چنانچه

در قرآن مجید می فرماید:

(لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ) (۱).

«میان هیچ یک از پیغمبران فرق نگذاریم.»

پس چگونه شما فرق گذاردید و نبوت را به دو قسمت تقسیم نمودید و عامه و خاصه خواندید.

داعی: بلی، این آیه در محل خود صحیح است؛ یعنی در مقام دعوت و هدف بعثت - که دعوت به مبدأ و معاد و تربیت جامعه است - تمام انبیاء، من آدم الی الخاتم یکسان اند، ولی در فضل و کمال و طریقه ی بعثت و محل بعثت و درجه و رتبه متفاوت اند.

### در اختلاف مراتب انبیاء

آیا آن پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث گردیده، با آن پیغمبری که بر سی هزار نفر یا بیشتر مبعوث شده و با آن پیغمبری که بر کافه ی ناس مبعوث است یکسان اند؟

مثلی عرض کنم: آیا معلّم کلاس اوّل با معلّم کلاس ششم یکی است؟ یا معلّم کلاسهای عالی با پرفسور و استاد اونیورسیتی (یعنی دانشگاه به اصطلاح امروز) یکسان اند؟ بدیهی است از جهت آنکه از یک مبدأ و وزارتخانه مأمورند و در تحت یک پرگرام و برنامه اند و هدف و مقصدشان، عالم کردن و تربیت جامعه است یکسان اند، ولی در معلومات و مقام و رتبه هرگز یکسان نیستند.

هر کدام به قدر معلومات و فضل و کمالی که دارند به علاوه محل خدمت

ص: ۴۸۹

مأموریتشان، بالاتر و متفاوت می باشند.

انبیای عظام هم از جهت دعوت یکسان اند، ولی از جهت رتبه و مقام و معلومات متفاوت اند، چنانچه در آیه ۲۵۳ همین سوره می فرماید:

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ).

«افزونی و فضیلت دادیم بعض انبیاء را بر بعض دیگر به خصایص و فضایلی - که دیگران به مرتبه آنها نرسیده اند؛ اگرچه در نبوت مساوی بودند و به بعض جهات فضیلت اشاره فرموده - که بعض از آن انبیاء کسی است که خدا سخن گفت با او (مانند آدم ابوالبشر که به او خطاب فرموده و در آیه ۳۵ سوره ۲ (بقره) خبر می دهد: (يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ) و در آیه ۱۲ سوره ۲۰ (طه) است که به حضرت موسی فرمود: (أَنَا رَبُّكَ فَانْخَلْعْ نَعْلَيْكَ) و در آیه ۱۰ سوره ۵۳ (النجم) وحی نمودن به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله را در شب معراج خبر داده که: (فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ). پس انبیاء در مراتب و درجات با هم مساوی نیستند و ترفیع داد بعضی از آنها را درجات.»

جار الله زمخشری، عالم فاضل و مفسر خودتان در تفسیر «کشاف» (۱)

گوید:

ص: ۴۹۰

۱- «... (وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ) والظاهر أنه أراد محمداً صلى الله عليه وآله لأنه هو المفضل عليهم، حيث أوتى مالم يؤته أحد، من الآيات المتكاثرة المرتقيه إلى ألف آيه أو أكثر. ولو لو يؤت إلا القرآن وحده لكفى به فضلاً منيفاً على سائر ما أوتى الأنبياء لأنه المعجزه الباقيه على وجه الدهر دون سائر المعجزات». الكشاف، جار الله زمخشری، ۱/۲۹۳، ذیل آیه ۲۵۳ سوره بقره. وابن كثير در تفسیر القرآن العظيم، ۳/۴۳، ذیل آیه ۵۵ سوره اسراء می نویسد: «ولا خلاف أن الرسل أفضل من بقية الأنبياء وأن أولى العزم منهم أفضل ... ولا خلاف أن محمداً صلى الله عليه وآله أفضلهم...» و تفسیر جلالین (جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی)، ص ۴۲، ذیل همین آیه می نویسد: «(وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ) أي محمداً صلى الله عليه وآله (دَرَجَاتٍ) على غيره بعموم الدعوه وختم النبوه وتفضيل النبوه وتفضيل أمته على سائر الأمم والمعجزات المتكاثرة والخصائص العديده».

مراد به این بعض، پیغمبر ما است که فضیلت دارد بر انبیاء، به فضائل بسیار و خصایص بی شمار که اهمّ از همه ی آنها، مقام خاتمیت است.

نواب: خیلی خوشوقت و ممنون شدیم که حلّ این معّمّا را فرمودید. اینک یک سؤال دیگر دارم. با اینکه خارج از موضوع است، با اجازه آقایان تمّنّا داریم خصیصه ی نبوّت خاصّه را ولو مختصر شده، با بیان ساده نزدیک به فهم همه ما بفرمایید؛ چون سالها میل و آرزوی بنده این بود که این سؤال را از آقایان علماء بنمایم، ولی کثرت مشغله، ایجاد فراموشی می نمود. اینک فرصت به دست آمده را غنیمت می شمارم.

داعی: خصایص نبوّت خاصّه بسیار و دلایل در این باب بی شمار است که چگونه می شود یک فرد کاملی از میان انبیاء واجد نبوّت خاصّه گردد که همان مقام خاتمیت باشد.

ولی این مجالس از برای اثبات نبوّت خاصّه، آن هم برای مسلمانان پاک طینت برقرار نشده و اگر بخواهیم وارد بحث نبوّت خاصّه شویم، از موضوع امامت باز می مانیم و وقت مجلس به کلی گرفته می شود، ولی برای آنکه ردّ تقاضای شما را ننموده باشم، به مقتضای «ما لا یدرک کله لا یترک کله» مختصر اشاره ای می نمایم.

### **خصیصه ی نبوّت خاصّه**

اگر قدری توجه به اصل خلقت انسانیت فرمایید، راه وصول به این مقام به

خوبی باز می شود؛ چه آنکه خدای متعال کمال بشریت را در کمال نفس قرار داده و کمال نفسانی برای انسان حاصل نمی گردد، مگر به تزکیه نفس و تزکیه نفس ممکن نگردد، مگر آنکه به راهنمایی قوه ی عاقله با دو قوه ی علم و عمل پرواز کند، تا به اوج مقام انسانیت نایل آید؛ چنانچه در کلام منسوب به مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

«خلق الانسان ذانفس ناطقه إن زکیها بالعلم والعمل فقد شابته جواهر أوائل عللها و إذا اعتدل مزاجها وفارقت الأضداد فقد شارك بها السبع الشداد و صار موجوداً بما هو إنسان دون أن يكون موجوداً بما هو حیوان»<sup>(۱)</sup>.

«انسان خلق گردیده، - علاوه بر تن و بدن جسمانی - دارای نفس ناطقه ای می باشد (که آن حقیقت انسانیت است)، اگر به علم و عمل تزکیه شود، شبیه خواهد شد به موجودات عوالم علویه که مبدأ اصلی

ص: ۴۹۲

---

۱- تا آنجا که ما جست و جو کردیم، عبارت یاد شده در بردارنده دو حدیث است، بخش اول آن تا «فقد شارك بها السبع الشداد» حدیثی است که علامه مجلسی در بحار الانوار، ۴۰/۱۶۵، ح ۵۴، تاریخ امیرالمؤمنین، باب فی علمه و أنّ النبی صلی الله علیه و آله علمه ألف باب؛ و قندوزی در ینابیع الموده، ۱/۲۱۱، ح ۱۲، باب ۱۴، با این عبارت آغاز کرده است: «وسئل عن العالم العلوی، فقال: صور عاریه عن المواد، عالیه عن القوه والاستعداد، تجلی الله لها فأشرق، وطالعها فتلاؤلت وألقى فی هویتها مثاله فأظهر عنها أفعاله وخلق الإنسان ذا نفس ناطقه...». و بخش دوم آن را «و صار موجود...» مرحوم نمازی در مستدرک سفینه البحار، ۸/۳۰۸، لغت فلسف، الروایة العلویه علیه السلام با این عبارت شروع کرده است: «عن امیرالمؤمنین علیه السلام فی جواب الیهودی المعترض علیه بأنه لا یعلم الفلسفه، قال: ألیست الفلسفه من اعتدلت طباعه، ومن اعتدلت طباعه صفی مزاجه ومن صفی مزاجه قوی أثر النفس فیهِ، ومن قوی أثر النفس فیهِ سما إلی ما یرتقیه، ومن سما إلی ما یرتقیه فقد تخلّق بالأخلاق النفسانیه، ومن تخلّق بالأخلاق النفسانیه فقد صار موجوداً بما هو إنسان دون أن یرتقیه قوی أثر النفس فیهِ سما إلی ما یرتقیه، ومن سما إلی ما یرتقیه فقد تخلّق بالأخلاق النفسانیه، ومن تخلّق بالأخلاق النفسانیه فقد صار موجوداً بما هو حیوان».



خلقت او می باشد و زمانی که به مقام اعتدال رسید و از مواد طبیعی فارغ شد با موجودات عالم علوی شریک، آن گاه از عالم حیوانیت خارج و به مقام حقیقت انسانیت نائل خواهد شد.»

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.

غیر از این هیکل جسمانی، آدمی صاحب نفس ناطقه است و همان نفس است که باعث برتری موجودات می شود، ولی به یک شرط و آن، این است که نفس خود را پاک کند و تزکیه نماید به دو قوه ی علم و عمل (که این دو عامل مؤثر در انسان، به منزله دو بال است در طیور و مرغان پرنده که به آن دو قوه پرواز می کنند. هر اندازه بالهای آنها قوی تر، اوج گرفتن و پرواز آنها در جو هوا بیشتر است.

آدمی هم هر قدر علم و عملش قوی تر باشد به کمال نفسانی بیشتر نائل می شود. چه خوش سراید شیخ اجل، استاد سخن سرای شیراز ما - افتخار فارس - سعدی شیرین کلام:

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت

به در آی تا بینی طیران آدمیت

پس خروج از عالم حیوانیت و وصل به مقام

اعلای انسانیت، بستگی کامل به کمال نفس دارد و هر بشری که در مقام استکمال نفس، قوای علمیه و عملیه را در خود جمع نمود و به خواص ثلاثه ی آنها رسید، به ادنی مرتبه مقام نبوت رسیده.

و هرگاه چنین آدمی مورد توجه خاص ذات حق تعالی قرار گرفت، مخّلع به خلعت نبوت می گردد.

البته نبوت هم - چنانچه در ابواب نبوت کاملاً و مفصّلاً ذکر گردیده - مراتب متفاوته دارد، تا زمانی که نبی می رسد به مرتبه ای که مشتمل بر اقوی مراتب

ص: ۴۹۳

خصایص قوای ثلاثه ی مذکوره باشد که اقوای از آن در حیز امکان متصوّر نباشد و آن مرتبه بالاترین مراتب امکانیه باشد که حکما آن را عقل اوّل گویند، که معلول اوّل و صادر اوّل است. و بالاتر از آن مرتبه در مراتب وجود امکانی نباشد که همان وجود خاتم الانبیائی است که مقام و منزلتش مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیه است؛ چون حضرتش به این مرتبه نائل شد، نبوت به وجود مبارکش ختم گردید.

و امامت مقامی است یک درجه پایین تر از مقام خاتمیت و مافوق تمام مراتب نبوت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون واجد مقام نبوت بوده و اتحاد نفسانی هم با خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله داشته، لذا مخّلع به خلعت امامت و افضل بر انبیای سلف گردید.

«صدای مؤذن برخاست و آقایان محترم جهت ادای فریضه رفتند. پس از مراجعت و صرف چای و تنقل، آقای حافظ ابتدای به سخن نمودند.»

حافظ: شما در بیانات خود پیوسته مطلب را مشکل و پیچیده تر می کنید. هنوز حلّ مشکلی نشده، اشکال دیگر به میان می آورید.

داعی: امر مشکل و پیچیده ای نداشتیم. خوب است آنچه به نظر شما مشکل می آید، بفرمایید تا جواب عرض نمایم.

حافظ: در این بیان آخرتان چند جمله ی خیلی مشکل فرمودید که حلّ آنها غیر ممکن است.

اول آنکه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده. ثانیاً اتحاد نفسانی با پیغمبر داشته. ثالثاً افضلیت بر انبیای عظام. این جملات ادعایی شما را

فقط تحکماً باید قبول کرد، یا دلیلی بر اثبات مدّعا دارید؟ اگر بی دلیل است که قابل قبول نیست و چنانچه دلیلی هست، بیان فرمایید.

داعی: اینکه فرمودید بیانات داعی از مشکلات پیچیده و حلّ آنها غیر ممکن است، البته در نظر شما و امثال شما که نمی خواهید تعمّق در حقایق بنمایید، همین طور است که فرمودید، ولی در نظر محقّقین از علمای منصف، حقیقت هویدا و آشکار است.

اینک به هر یک از اشکالات شما جواب عرض می کنم، تا راه عذر مسدود گردد و نفرمایید مشکل و پیچیده و حلّ آن غیر ممکن است.

### **دلایل بر اثبات مقام نبوّت از برای علی به حدیث منزلت**

اولاً- دلیل بر اینکه علی علیه السّلام واجد مقام نبوّت بوده، حدیث شریف منزله است که با صحت تمام، متواتراً از طرق ما و شما به مختصر کم و زیاد در الفاظ ثابت گردیده که خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله در دفعات متعدده و محافل مختلفه، گاهی به امیرالمؤمنین علی علیه السّلام فرمود:

«أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.»

آیا راضی نیستی که از من به منزله هارون از موسی باشی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود.

و گاهی به امت فرمود:

«علی منى بمنزلة هارون من...»

حافظ: صحت این خبر معلوم نیست. بر فرض صحت، خبر واحد است و به خبر واحد اعتباری نیست.

داعی: اما اینکه تشکیک در صحت خبر فرمودید، گویا به واسطه قلت مطالعه و سیر در کتب اخبار است و یا عمداً سهو فرموده، نخواستید تسلیم عقل و منطق شوید و الا صحت این خبر از مسلمات است و انکار صحت این خبر شریف و آن را خبر واحد گفتن - همان قسمی که

عرض کردم - یا به واسطه عدم اطلاع از کتب اخبار است، یا از راه عناد و لجاج می باشد، ولی امیدوارم در مجلس ما لجاجت و عنادی نباشد.

### اسناد حدیث منزلت از طرق عامه

ناچارم برای روشن شدن مطلب و زیادتى بصیرت حاضرین و غائبین مجلس ما به بعض اسناد این حدیث شریف از کتب معتبره خودتان - به مقداری که حافظه ی داعی کمک می نماید - اشاره نمایم، تا بدانید خبر واحد نیست، بلکه فحول از علمای خودتان، مانند سیوطی و حاکم نیشابوری و دیگران با تعدد طرق و تکثیر سند و تواتر آن، اثبات مرام نموده اند.

۱. ابو عبدالله بخاری در صفحه ۵۴ جلد سیم از کتاب «مغازی» (۱).

در باب غزوه تبوک و در صفحه ۱۸۵ از کتاب «بدء الخلق» (۲) صحیح خود در مناقب علی علیه السلام؛ ۲. مسلم بن حجاج در صفحه ۲۳۶ و ۲۳۷ جلد دوم «صحیح» (۳) خود، چاپ مصر سال ۱۲۹۰ و در کتاب «فضل الصحابه»، باب فضائل علی علیه السلام. ۳. امام احمد بن حنبل در صفحه ۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹ جلد اول «مسند» (۴).

در وجه تسمیه ی

ص: ۴۹۶

---

۱- صحیح بخاری، ۶/۳۰۹، ح ۸۵۷، کتاب المغازی، باب غزوه تبوک.

۲- همان، ۵/۸۱، ح ۲۲۵، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب علی.

۳- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۰-۱۸۷۱، ح ۳۰-۳۲، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی رضی الله عنه.

۴- مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴ و ۱۸۵، مسند ابی سعید الخدری و مسند جابر بن عبدالله، و ۶/۳۶۹ و ۴۳۸، مسند اسماء بنت عمیس.

حسین و در صفحه ۳۱ حاشیه ی جزء پنجم همان کتاب؛(۱)

۴. ابو عبدالرحمان نسائی از صفحه ۱۹ «خصائص العلویه»(۲)

هیجده حدیث نقل نموده؛ ۵. محمد بن سوره ترمذی در

«جامع»(۳) خود؛ ۶. حافظ ابن حجر عسقلانی در صفحه ۵۰۷ جلد دوم «اصابه»؛(۴)

۷. ابن حجر مکی در صفحه ۳۰ و ۷۴ «صواعق محرقة»؛(۵)

باب ۹؛ ۸. حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری در صفحه ۱۰۹ جلد سیم «مستدرک»؛(۶)

۹. جلال الدین سیوطی در صفحه ۶۵ «تاریخ الخلفاء»؛(۷)

۱۰. ابن عبد ربّه در صفحه ۱۹۴ جلد دوم «عقد الفرید»؛(۸)

۱۱. ابن عبد البر در صفحه ۴۷۳ جلد دوم «استیعاب»؛(۹) ۱۲. محمد بن سعد کاتب الواقدی در «طبقات

ص: ۴۹۷

- 
- ۱- حاشیه مسند احمد بن حنبل (منتخب کنز العمال)، ۵/۳۱، باب فضائل علی.
  - ۲- خصائص امیرالمؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۷۶- ۸۵، باب منزله علی بن ابی طالب رضی الله عنه من النبی صلی الله علیه وآله.
  - ۳- الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۹۸۱- ۹۸۲، ح ۳۷۳۹- ۳۷۴۰، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه.
  - ۴- الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۴، ترجمه شماره ۵۷۰۴، شرح حال علی بن ابی طالب رضی الله عنه.
  - ۵- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۰- ۱۲۱، باب ۹، فصل ۱ و ۲.
  - ۶- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۱۷، ح ۴۵۷۵، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی رضی الله عنه.
  - ۷- تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، ص ۱۶۸، شرح حال علی بن ابی طالب ۲، فصل فی احادیث الوارده فی فضله.
  - ۸- عقد الفرید، ابن عبد ربّه، ۵/۵۸، فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه.
  - ۹- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۷، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

۱۳. امام فخر رازی در تفسیر «مفاتیح الغیب»؛ ۱۴. محمد بن جریر طبری در تفسیر و تاریخ (۲)

خود؛ ۱۵. سید مؤمن شبلنجی در صفحه ۶۸ «نور الابصار»؛ (۳)

۱۶. کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۷ «مطالب السؤل»؛ (۴)

۱۷. میر سید علی بن شهاب الدین همدانی در آخر مودت هفتم از «مودة القربی»؛ (۵)

۱۸. نور الدین علی بن محمد مالکی مکی، معروف به ابن صباغ در صفحه ۲۳ و ۱۲۵ «فصول المهمه»؛ (۶)

۱۹. علی بن برهان الدین شافعی در صفحه ۲۶ جلد دوم «سیره الحلبيه»؛ (۷) ۲۰. علی بن الحسین مسعودی در صفحه ۴۹ جلد

دوم «مروج الذهب»؛ (۸)

۲۱. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ «ینایع المودة»؛ (۹)

و مخصوصاً در باب ۶، هیجده خبر از بخاری و مسلم و احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن مغزلی و خوارزمی و حموی نقل  
نموده

ص: ۴۹۸

---

۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۳/۱۶-۱۷، طبقات البدرین من المهاجرین، ذکر طبقه الاولی علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

۲- تاریخ طبری، ۲/۳۶۸، حوادث سال نهم هجری.

۳- نور الابصار، شبلنجی، ص ۱۵۷، باب ۱، فصل فی مناقب سیدنا علی بن ابی طالب.

۴- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۲، باب ۱، فصل ۵.

۵- مودة القربی، سید علی همدانی، مودة هفتم، (با استفاده از ینایع المودة، قندوزی، ۲/۳۰۲، ح ۸۶۵-۸۶۶، باب ۵۶).

۶- فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۲۰، ۲۲۷، ۲۲۸ و ۲۷۴، فصل ۱، فصل فی مؤاخاة رسول الله له.

۷- السیره الحلبيه، برهان الدین حلبی، ۳/۱۳۲، باب غزوه تبوک.

۸- مروج الذهب، مسعودی، ۳/۱۴، ذکر خلافة معاویة بن ابی سفیان، بین سعد و معاویة.

۹- ینایع المودة، قندوزی، ۱/۱۵۶-۱۶۲، ح ۲۲-۳۴، باب ۶ و ۱/۱۷۹، ح ۶، باب ۹، و ۱/۲۵۹-۲۶۰، ح ۸ و ۱۰، باب ۱۷، و و

۲/۸۶، ح ۱۶۱، باب ۵۶.

است؛ ۲۲. مولی علی متقی در صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳ جلد ششم «کنز العمال»؛ (۱) ۲۳. احمد بن علی خطیب در «تاریخ بغداد»؛ (۲) ۲۴. ابن مغازلی شافعی در «مناقب»؛ (۳) ۲۵. موفق بن احمد خوارزمی در «مناقب»؛ (۴) ۲۶. ابن اثیر جزری علی بن محمد در «اسد الغابه»؛ (۵) ۲۷.

ابن کثیر دمشقی در «تاریخ» خود؛ (۶) ۲۸. علاء الدوله احمد بن محمد در «عروۃ الوثقی»؛ ۲۹. ابن اثیر مبارک بن محمد شیانی در «جامع الاصول فی احادیث الرسول»؛ (۷) ۳۰. ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب»؛ (۸)

ص: ۴۹۹

- 
- ۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۰۶- ۶۰۷، ح ۳۲۹۳۱-۳۲۹۳۷، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی رضی الله عنه.
  - ۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱/۳۲۵، ترجمه شماره ۲۲۷، شرح حال محمد بن احمد الفزاری؛ ۳/۲۸۹، ترجمه شماره ۱۳۷۶، شرح حال محمد بن مزید ابن ابی الازهر؛ ۳/۴۰۶، ترجمه شماره ۱۵۳۴، شرح حال محمد بن یوسف البلخی؛ ۴/۷۱، شرح حال احمد بن صالح ابو عبدالله البزاز؛ ۴/۳۸۳، ترجمه شماره ۲۲۶۱، شرح حال احمد بن محمد ابن بنت حاتم؛ ۷/۴۵۳، ترجمه شماره ۴۰۲۳، شرح حال حسن بن یزید الحنظلی الجصاص؛ ۸/۵۳، ترجمه شماره ۴۱۱۵، شرح حال حسین بن شداد القطان؛ ۸/۲۶۸، ترجمه شماره ۴۳۶۵، شرح حال حریر بن عثمان ابو عثمان الرحبی؛ ۹/۳۶۵، ترجمه شماره ۴۹۳۲، شرح حال طریف بن عبیدالله الموصلی؛ ۱۰/۴۳، ترجمه شماره ۵۱۷۱، شرح حال عبدالله بن الفضل الورّاق؛ ۱۱/۴۳۲، ترجمه شماره ۶۳۲۳، شرح حال علی بن سراج المصری؛ ۱۲/۳۲۳، ترجمه شماره ۶۷۶۷، شرح حال غیاث بن ابراهیم النخعی.
  - ۳- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷-۳۷، ح ۴۰-۵۶، باب قوله: «أنت منی بمنزله هارون من موسی».
  - ۴- مناقب خوارزمی، ص ۳۹، ح ۷، فصل ۱ و ص ۱۰۸-۱۰۹، ح ۱۱۵-۱۱۶، فصل ۹ و ص ۱۳۳، ح ۱۴۸، فصل ۱۴.
  - ۵- اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۲۶، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السّلام.
  - ۶- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۵/۱۱ وقایع سال ۹ هجری، ذکر غزوه تبوک و ۷/۳۷۴-۳۷۸، وقایع سال ۴۰ هجری، حدیث المؤاخاه.
  - ۷- جامع الاصول، ابن اثیر، ۹/۴۶۸، ح ۶۴۷۷، باب ۴، فصل ۲، فرع ۲، فضائل علی علیه السّلام.
  - ۸- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۷/۲۸۶، ترجمه شماره ۴۹۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السّلام.

۳۱. ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی. در صفحه ۲۱۲ جلد دوم «محاضرات الأدباء» (۱) و دیگران از محققین اعلام شما این حدیث شریف را با الفاظ مختلفه از جمع کثیری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله نقل نموده اند؛ از قبیل ۱. خلیفه عمر بن الخطاب، ۲. سعد بن ابی وقاص، ۳. عبدالله بن عباس (حبر امت)، ۴. عبدالله بن مسعود، ۵. جابر بن عبدالله انصاری، ۶. ابو هریره، ۷. ابو سعید خدری، ۸. جابر بن سمره، ۹. مالک بن حویرث، ۱۰. براء بن عازب، ۱۱. زید بن ارقم، ۱۲. ابو رافع، ۱۳. عبدالله بن ابی اوفی، ۱۴. ابی سریحه، ۱۵. حذیفه بن اسید، ۱۶. انس بن مالک، ۱۷. ابو بریده اسلمی، ۱۸. ابو ایوب انصاری، ۱۹. سعید بن مسیب، ۲۰. حبیب بن ابی ثابت، ۲۱. شرحبیل بن سعد، ۲۲. ام سلمه (زوجه النبی صلی الله علیه وآله)، ۲۳. أسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر)، ۲۴. عقیل بن ابی طالب، ۲۵. معاویه بن ابی سفیان و جماعتی دیگر از اصحاب که وقت مجلس و حافظه ی داعی، اجازه شماره نامهای همه آنها را نمی دهد. خلاصه همگی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله - به مختصر تفاوتی در الفاظ و موارد مختلفه - روایت نموده اند که فرمود:

«یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی.»

یا علی تو از من به منزله ی هارونی از موسی، الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد.

آیا با اینکه این همه از اعیان علمای شما - که قلیلی از کثیر آنها را ذکر نمودم - این حدیث شریف را با اسناد مرتبه از کثیری از اصحاب پیغمبر نقل نموده اند،

ص: ۵۰۰

---

۱- محاضرات الأدباء، راغب اصفهانی، ۴/۴۶۳، حد ۲۰، ومما جاء فی فضائل أعیان الصحابه، فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه.



اثبات یقین و تواتر برای شما نمی نماید؟

آیا تصدیق می نمایید که اشتباه فرموده، خبر واحد نیست، بلکه از متواترات اخبار است؛ چنانچه محققین از علمای خودتان دعوی تواتر نموده اند؛ مانند جلال الدین سیوطی در سیوطی در «رسالة الازهار المتناثرة في الأحاديث المتواترة» این حدیث شریف را داخل در تواترات ضبط نموده و در «ازالة الخفاء»<sup>(۱)</sup>

و «قرّة العینین»<sup>(۲)</sup> هم تصدیق تواتر نموده؟

چون شما روی عادت، تشکیک در صحت سند این حدیث شریف می نمایید، خوب است مراجعه و مطالعه نمایید به باب ۷ «کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السّلام»<sup>(۳)</sup> تألیف محمد بن یوسف گنجی شافعی که از فحول اعلام شماس است که بعد از ذکر شش حدیث مسنداً توأم با مفاخر دیگر برای آن حضرت در صفحه ۱۴۹ اظهار نظر نموده و حقایق را بیان می نماید که اگر شما قول ما را قبول ندارید، بیان این عالم شافعی (خالی از تعصب) حجّت را بر شما تمام می کند که می نویسد:

«هذا حدیث متفق علی صحته رواه الأئمة الأعلام الحفاظ كأبی عبدالله البخاری فی صحیحته و مسلم بن حجّاج فی صحیحته و أبی داود فی سننه و أبی عیسی الترمذی فی جامعہ و أبی عبدالرحمان النسائی فی سننه وابن ماجه

ص: ۵۰۱

---

۱- ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ولی الله دهلوی، ۲/۲۶۰، مآثر حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه، سبب کثرت فضائل سیدنا علی.

۲- قرّة العینین فی تفضیل الشیخین، ولی الله دهلوی، ص ۲۰۷.

۳- کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۸۳، باب ۷۰.

القزوينی فی سننه واتفق الجميع على صحته حتى صار ذلك اجماعاً منهم. قال الحاكم النيسابوري هذا حديث دخل في حد التواتر.»

این حدیثی است که اتفاق نموده اند بر صحت آن روایات ائمه از علمای اعلام و حفاظ؛ مانند ابی عبدالله بخاری در صحیح خود و مسلم بن حجاج در صحیح خود و ابی داود در سنن و ابو عیسی ترمذی در جامع و ابو عبدالرحمان نسائی در سنن و ابن ماجه قزوینی در سنن اتفاق نموده اند عموماً بر صحت این حدیث و این امر مورد اجماع آنها می باشد. و حاکم نیشابوری گفته است این حدیثی است که داخل شده در حدّ تواتر.

گمان می کنم ابهامی در کار و احتیاجی به ذکر دلایل بیشتری بر صحت و تواتر این حدیث شریف نباشد.

حافظ: حقیر آدم بی ایمان و لجاجی نیستم که در مقابل دلایل و براهین شما - که در غایت اعتبار است - ایستادگی کنم، ولی قدری تأمل کنید در گفتار عالم فقیه ابوالحسن آمدی که از متکلمین و متبحرین علماء می باشد که این حدیث را با دلایلی رد نموده است.

داعی: خیلی تعجب می نمایم از مثل شما عالم دقیق و منصف که با نقل اقوال این همه از اکابر علمای خودتان - که همگی ثقه و مورد اطمینان عموم شما می باشند - توجه می نمایید به قول آمدی، که مردی شریر و بی عقیده و تارک الصلاة بوده.

شیخ: بشر در اظهار عقیده آزاد است و اگر کسی اظهار عقیده ای نمود نباید او را متهم به بدی نمود و از مثل شما شخص شریفی که مجسمه ی اخلاق هستید، خیلی قبیح بود که عوض جواب منطقی، با لسان سوء، عالم فقیهی را متهم سازید.

داعی: اشتباه فرمودید. دعاگو لسان سوء نسبت به احدی ندارم و در زمان آمدی هم نبوده ام، ولی عقاید سوء او را علمای بزرگ خودتان نقل نموده اند.

شیخ: علمای ما در کجا او را به بدی و سوء عقیده یاد نموده اند.

### شرح حال آمدی

داعی: ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان»<sup>(۱)</sup>

نوشته است:

«السيف الأمدى المتكلم علي بن أبي علي صاحب التصانيف قد نفى من دمشق لسوء اعتقاده وضح عنه أنه كان يترك الصلاة.»

سیف آمدی متکلم علی بن ابی علی که صاحب تصانیف بوده، او را از دمشق تبعید کردند به واسطه سوء اعتقاد او و صحیح است آنکه تارک الصلاة بوده.

و نیز ذهبی که از علمای بزرگ شما می باشد در «میزان الاعتدال»<sup>(۲)</sup> این قضیه را نقل

نموده، به علاوه در اظهار نظر می گوید مسلم است که آمدی از مبتدعه بوده.

اگر شما با نظر دقیق بنگرید، خواهید فهمید که اگر آمدی اهل بدعت و شریر و بی ایمان نبود، هرگز خبث طینت خود را ظاهر نمی ساخت که بر خلاف تمام

ص: ۵۰۳

---

۱- لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ۳/۴۶۷، ترجمه شماره ۴۰۸۰، شرح حال سیف آمدی.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۳/۳۵۸، ترجمه شماره ۳۶۵۲، شرح حال سیف آمدی. شایان ذکر است جمله اخیری را که مؤلف به ذهبی نسبت داده است در میزان الاعتدال نیافتیم، ولیکن ابن حجر در لسان المیزان، ۳/۴۶۹، ذیل شرح حال سیف، این عبارت را نقل کرده است. «... وقد بالغ التاج السبکی فی الحط علی الذهبی فی ذکره السیف الأمدی... فی هذا الكتاب». «... ثم اعتذر عنه بأنه يعتقد أن هذا من النصيحة لكونه عنده من المبتدعه». از این عبارت استفاده می شود که تاج سبکی می گوید: سیف آمدی نزد ذهبی از مبتدعه است.

صحابه رسول الله صلى الله عليه وآله حتى خليفه ي خود، عمر بن الخطاب (که یکی از روای حدیث است) و تمام ثقات علمای اعلام خودتان، قیام نماید.

اعجب از همه آنکه شما آقایان محترم، شیعیان را مورد طعن قرار می دهید که چرا احادیث صحیحین را مورد عنایت قرار نمی دهند (و حال آنکه این طور نیست. اگر احادیث صحیح الاسناد باشد، ولو در صحاح شما، مورد قبول ما می باشد).

ولی حدیث مسلمی را که بخاری و مسلم و سایر ارباب صحاح در صحاح خود نقل نموده اند، آمدی رسماً رد می نماید و مورد توجه شما قرار می گیرد.

اگر در نزد شما هیچ عیبی بر آمدی نبود مگر همین که بر خلاف صحیحین شما اظهار عقیده نموده، بلکه فی الحقیقه تکذیب عمر و بخاری و مسلم را نموده است، کافی بود بر طعن او. و اگر شما بخواهید در اطراف این حدیث شریف بیشتر دقت کنید و دلایل تام و تمام اسناد کامله ی از روای بزرگان علمای خود را بنگرید و بهتر روشن شوید و نفرین بر امثال آمدیها بنمایید، مراجعه کنید به مجلدات باعظمت «عقبات الانوار» تألیف عالم عادل، زاهد، محقق و نقاد اخبار و احادیث، علامه ی متبحر مرحوم میر سید حامد حسین دهلوی اعلی الله مقامه الشریف و مخصوصاً جلد حدیث منزلت را مطالعه نمایید، تا کشف حقیقت بر شما بشود که این عالم بزرگ شیعی، اسناد و مدارک این حدیث را از طرق شما چگونه جمع و حلاجی نموده.

حافظ: فرمودید یکی از روای این حدیث خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده. ممکن است اگر نظر دارید، سند آن را بیان فرمایید.

داعی: ابوبکر محمد بن جعفر المطیری و ابو الیث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی در کتاب مجالس و محمد بن عبدالرحمان ذہبی در «ریاض النضره» (۱) و مولی علی متقی در «کنز العمّال» (۲) و ابن صباغ مالکی در صفحه ۱۲۵ «فصول المهمّه» (۳) نقلاً از «خصایص» و امام الحرم در «ذخایر العقبی» (۴).

و شیخ سلیمان

ص: ۵۰۵

۱- ریاض النضره، ذہبی، ۳/۱۱۸، باب ۴، فصل ۴، ذکر اختصاصه بأنه من النبی بمنزلہ ہارون من موسی. ذہبی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن عمرو قد سمع رجلاً یسب علیاً فقال: انی لأظنک من المنافقین. سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعلی: أنت منی بمنزلہ ہارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

۲- کنز العمّال، متقی ہندی، ۱۳/۱۲۲ - ۱۲۳، ح ۳۶۳۹۲، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی رضی الله عنه. متقی ہندی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن ابن عباس قال: قال عمر بن الخطاب: کفّوا عن ذکر علی بن ابی طالب، فإتی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: فی علی ثلاث خصال لأن یكون لی واحده منهن أحب الی مما طلعت علیه الشمس، كنت أنا وأبوبکر وأبو عبيده ابن الجراح ونفر من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله والنبي صلی الله علیه وآله متکي علی علی بن ابی طالب حتّی ضرب بيده علی منکبه ثم قال: أنت یا علی أول المؤمنین إيماناً وأولهم إسلاماً. ثم قال: أنت منی بمنزلہ ہارون من موسی و کذب علی من زعم أنه یحبنی ویبغضک».

۳- فصول المهمّه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۸۸، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه. ابن صباغ حدیث را به این لفظ آورده است: «ومن کتاب الخصائص عن عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه قال: سمعت عمر بن الخطاب وهو یقول: کفّوا عن ذکر علی بن ابی طالب إلاّ بخیر فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: فی علی ثلاث خصال وددت لو أن لی واحده منهن کل واحده منهن أحب الی مما طلعت علیه الشمس وذاک أنى كنت أنا وأبوبکر وأبو عبيده ابن الجراح ونفر من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله إذ ضرب النبي صلی الله علیه وآله علی كتف علی بن ابی طالب وقال: یا علی أنت أول المسلمین إسلاماً وأنت أول المؤمنین إيماناً، وأنت منی بمنزلہ ہارون من موسی کذب من زعم انه یحبنی وهو مبغضک یا علی من أحبک فقد أحببني ومن أحبني أحب الله ومن أحبه الله أدخله الجنة، ومن أبغضک فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله تعالى وأدخله النار».

۴- ذخائر العقبی، محبّ المدین طبری، ص ۵۸، قسم ۱، باب فی ذکر أمير المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ذکر أنه أول من أسلم. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن عمر قال: كنت أنا وأبو عبيده وأبوبکر وجماعه إذ ضرب رسول الله صلی الله علیه وآله منکب علی بن ابی طالب فقال: یا علی أنت أول المؤمنین إيماناً وأنت أول المسلمین إسلاماً وأنت منی بمنزلہ ہارون من موسی».

بلخی حنفی در «ینابیع المودّه» (۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۵۸ جلد سوم شرح نهج (۲) از «نقض العثمانیه» شیخ ابوجعفر اسکافی با مختصر اختلافی در الفاظ از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت روزی عمر بن الخطاب گفت: واگذارید نام علی را؛ (یعنی آن قدر از علی غیبت نکنید)؛ زیرا من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: در علی سه خصلت است «که اگر یکی از آنها برای من که عمر هستم بود دوست تر می داشتم از هر چه آفتاب بر او می تابد». آن گاه گفت:

«كنت أنا وأبو بكر وأبو عبيدة بن الجراح ونفر من أصحاب رسول الله وهو متكئ على علي بن أبي طالب حتى ضرب بيده منكبيه ثم قال: أنت يا علي أول المؤمنين إيماناً وأولهم إسلاماً ثم قال: أنت مني بمنزلة هارون من موسى وكذب علي من زعم أنه يحبني و يبغضك.»

من و ابوعبیده جراح و عده ای از اصحاب حاضر بودیم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله تکیه داده بود بر علی بن ابی طالب، تا آنکه زد بر شانه های علی و فرمود: تو یا علی اول مؤمنین هستی از حیث ایمان و اول مسلمین هستی از

ص: ۵۰۶

---

۱- ینابیع المودّه، قندوزی، ۲/۱۴۶، ح ۴۰۳، باب ۵۶. قندوزی حدیث را همانند طبری نقل کرده است.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۳۰، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی. ابن ابی الحدید به نقل از ابوجعفر اسکافی این حدیث را از عمر بن خطاب، به الفاظی شبیه آنچه از کنز العمال نقل کردیم آورده است، لکن جمله «أنت مني بمنزلة هارون من موسى عليه السلام» را با نقطه چین آورده است.

حيث اسلام. آن گاه فرمود: يا على تو از من به منزله هارونی از موسی و دروغ گفته است بر من کسی که گمان می کند مرا دوست می دارد در حالتی که تو را دشمن می دارد.

آیا ردّ قول خلیفه عمر در مذهب شما جایز است؟ اگر جایز نیست، پس چرا اظهار عقیده و توجه به قول سخیف آمدی معلوم الحال می نماید.

### حکم خبر واحد در مذهب جماعت

و اما یک جمله دیگر از بیان شما بلا جواب ماند که فرمودید این حدیث، خبر واحد است و خبر واحد را اعتباری نیست.

اگر ما این نوع سخن بگوییم، با موازین رجالی که در دست داریم، صحیح است، ولی از شما تعجب است تفوه به چنین کلامی؛ زیرا در مذهب شما حجیت خبر واحد ثابت است؛ زیرا که محققین از علمای شما منکر خبر واحد را کافر یا فاسق می دانند؛ چنانچه ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در «هدایة السعداء» گفته است در «مضمرات فی کتاب الشهادات»:

«ومن أنکر الخبر الواحد والقیاس وقال إنه لیس بحجّه، فأنه یصیر کافراً ولو قال هذا الخبر الواحد غیر صحیح وهذا القیاس غیر ثابت، لا یصیر کافراً ولكن یصیر فاسقاً.»

کسی که انکار کند خبر واحد و قیاس را در حالتی که بگوید خبر واحد حجت نیست، پس کافر گردیده است، ولی اگر بگوید این خبر واحد صحیح نیست یا این قیاس ثابت نیست، کافر نمی شود، ولی فاسق می باشد.

حافظ: خیلی مسرور شدم از حسن بیان شما و زیادتی اطلاع شما از کتابهای ما،

برخلاف آنچه شنیده ام آقایان علمای شیعه کتابهای ما را با دستگیره و مقاش و پارچه بر می دارند که دستشان به جلد کتاب نخورد، تا چه رسد به آنکه مطالعه نمایند.

داعی: قطعاً دلیلی بر اثبات این مدعا ندارید؛ چه آنکه ایادی مرموزی از بیگانگان و بیگانه پرستان و شیاطین داخلی پیوسته می خواهند آب را گل نموده و از نفاق مسلمانان به نفع خود بهره برداری نمایند. لذا این قبیل مطالب دروغ را می سازند و انتشار می دهند که افراد مسلمین را به یکدیگر بدبین کنند و نتیجه ی خود را ببرند.

وظیفه ی ما و شما پیوسته توجه دادن مردم است به دستورات عالییه ی قرآن مجید که از جمله در این باب می فرماید در آیه ۶ سوره ۴۹ (حجرات):

(إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ).

«هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد (تصدیق مکنید) تا تحقیق کنید، مبادا به سخن چین فاسقی از نادانی به قومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید.»

نه آنکه خود از آن دساتیر غافل باشیم. اگر این دستور بزرگ نصب العین آقایان محترم بود، کلمات اعادی در شما اثر نمی نمود که امروز پشیمانی آورد.

ما کتاب های کفار و مشرکین و مرتدین را با انبر و مقاش بر نمی داریم، چگونه ممکن است کتابهای برادران مسلمان را با نظر حقارت بنگریم. بر خلاف فرموده شما، کتابهای معتبره ی علمای شما را دقیقانه مطالعه می کنیم و احادیث صحیح الاسناد آنها را هم قبول می کنیم. اختلافات علمی و منطقی، ربطی به عقیده و



مذهب ندارد. آیا شما اطلاع ندارید که نوع محصلین شیعه قسمت زیادتر از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و لغت و تفسیر و کلام را از کتب و تألیفات علمای شما استفاده می نمایند؛ پس چگونه آن کتب را با انبر و مقاش بر می دارند؟

منتها بعض از روایات در احادیث منقوله ی شما هستند که مقدوحند و اعتباری به اقوال آنها نیست؛ از قبیل انس و ابوهریره و سمره و غیر آنها، که قبلاً عرض نمودم (چنانچه بعض از علمای خودتان هم از قبیل ابوحنیفه آنها را مردود می دانند). ما هم احادیث منسوبه به این قبیل روایات را مردود و غیرقابل قبول می دانیم. و الا کتب معتبره ی علمی محققین علمای شما مورد توجه ما می باشد و بالخصوص داعی که در سیره ی پیغمبر و ائمه ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین آنچه زیاد مطالعه و اخذ سند نموده ام، از کتب معتبره ی علمای سنت و جماعت است.

در کتابخانه ی شخصی داعی در حدود دویست جلد از تفاسیر و کتب اخبار علمی و تواریخ معتبره علمای بزرگ شما - خطی و چاپی - موجود و مورد استفاده داعی می باشد. منتها عملاً ما حکم صراف بینا را داریم که می توانیم خوب و بد آنها را تمیز داده، فریب شبهات و اشکالات امثال فخر رازیها و مغلظه کاری امثال ابن حجرها و روزبهان ها و آئیدیها و ابن تیمیه ها را نخوریم و تحت تأثیر غلط کاری های آنها قرار نگیریم. و قبول فرمایید که مراتب معرفت و یقین داعی به مقامات مقدسه ائمه ی معصومین و اهل بیت رسالت و ودایع رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر به وسیله مطالعه ی کتب معتبره ی علمای شما تکمیل گردیده.

حافظ: از مطلب دور افتادیم، بفرمایید وجه دلالت این حدیث منزله بر مقصود چیست و دلالت آن از چه راه است که علی کرم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده است.

داعی: از این حدیث شریف که به نحو تواتر به ما رسیده، سه خصیصه برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می شود:

یکی مقام نبوت که در معنی و حقیقت برای حضرت بوده. یکی هم مقام خلافت و وزارت ظاهری آن حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر افضلیت آن حضرت بر تمام امت، از صحابه و غیرهم.

چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی را به منزله ی هارون معرفی نموده و حضرت هارون واجد مقام نبوت و خلافت حضرت موسی و افضل بر تمام بنی اسرائیل بوده است.

نواب: قبله صاحب! ببخشید، مگر حضرت هارون برادر حضرت موسی نبی بوده است.

داعی: بلی، وجد مقام نبوت بوده اند.

نواب: عجب، من تا به حال نشنیده بودم، آیا در قرآن هم آیه ای که شاهد این مرام باشد هست؟

داعی: بلی، در آیات چندی خداوند متعال نبوت آن جناب را تصریح فرموده است.

نواب: ممکن است آن آیات را جهت درک فیوضات برای ما قرائت فرمایید، تا مورد استفاده ما قرار گیرد.

داعی: در آیه، ۱۶۳ سوره ۴ (نساء) فرماید:

(إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى  
وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ

ص: ۵۱۰

وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا).

«به درستی که ما وحی کردیم به سوی تو، هم چنان که وحی کردیم به سوی نوح و انبیای بعد از او و وحی کردیم به سوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و دادیم داود را زبور.»

و در آیه ۵۱ سوره ۱۹ (مریم) نیز می فرماید:

(وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا \* وَنَادَيْنَاهُ مِنْ حَائِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا \* وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا).

«یاد کن در کتاب موسی را، به درستی که بود خالص شده و رسولی پیغمبر. و ندا کردیم او را از جانب طور ایمن و نزدیک گردانیدیم او را راز گوینده. و بخشیدیم مر او را از رحمت خود برادری چون هارون که صاحب مقام نبوت بود.»

حافظ: پس روی این قاعده و استدلال شما، محمد و علی هر دو، پیغمبر و مبعوث بر خلق بودند.

داعی: این قسم که شما تقریر نمودید، داعی نگفتم. البته شما خود می دانید که عدد و شماره ی انبیاء بسیار مورد اختلاف است. تا یک صد و بیست هزار و بیشتر هم نوشته اند، ولی تمام آنها به اقتضای زمان هر دسته و فرقه ای، تابع پیغمبر صاحب کتاب احکام بوده اند که پنج نفر از آنها اولوالعزم بوده اند؛ حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام و حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله که مقامش از همه بالاتر بوده است که همان خاتمیت می باشد.

ص: ۵۱۱

جناب هارون از جمله پیغمبرانی بود که استقلال در امر نبوت نداشت، بلکه تابع شریعت برادرش حضرت موسی بود. حضرت علی علیه السلام هم واجد مقام نبوت بوده، ولی استقلالی در امر نبوت نداشت، بلکه تابع شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده.

غرض و مقصود رسول اکرم در این حدیث شریف آن است که به امت بفهماند همان قسمی که هارون واجد مقام نبوت بود، ولی تابع پیغمبر اولوالعزمی مانند حضرت موسی بود، حضرت علی علیه السلام هم واجد مقام نبوت و با رتبه و مقام امامت در اطاعت شریعت باقیه ی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود که این خود خصیصه ی عالیه ای برای آن حضرت است.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»<sup>(۱)</sup> ذیل نقل این حدیث گوید که پیغمبر به این حدیث و بیان شریف اثبات کرد برای علی بن ابی طالب علیه السلام جمیع مراتب و منازل هارونی را از موسی و اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیاء نبود، هر آینه شریک در امر پیغمبری او هم بود، ولی به جمله «انّه لا نبی بعدی»

می رساند که اگر بنا بود پیغمبری بعد از من بیاید، علی واجد آن مقام بود. لذا نبوت را استثنا نموده و آنچه ماعدای نبوت است از مراتب هارونی در آن حضرت ثابت است.

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در اوّل صفحه ۱۹ «مطالب السؤل»<sup>(۲)</sup>

پس

ص: ۵۱۲

---

۱- «وقال له أيضاً > أنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبى بعدى > فأبان نفسه منه بالنبوه، وأثبت له ما عداها من جميع الفضائل والخصائص مشتركاً بينهما». شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۲۲۲، خطبه ۱۹۳ (فی شأن معاویه).

۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۸ - ۹۰، باب ۱، فصل ۵.

از کشف اسراری در بیان منزلت هارونی و توضیحاتی که می دهد اظهار نظر کرده و گوید:

«فتلخیص منزله هارون من موسی آنه کان أخاه ووزیره وعضده وشریکه فی النبوه و خلیفته علی قومه عند سفره وقد جعل رسول الله علیاً منه بهذه المنزله وإثباتها (أثبتها) له إلا النبوه فأنه استثناها فی آخر الحدیث بقوله صلی الله علیه أنه (غیر أنه) لا نبی بعدی، فبقی ماعدا النبوه المستثناه ثابتاً لعلی علیه السّلام من کونه أخاه ووزیره وعضده و خلیفته علی أهله عند سفره إلی تبوک وهذه من

المعارج الشراف والمدارج الازلاف، فقد دلّ الحدیث بمنطوقه ومفهومه علی ثبوت هذه المزیه العلیه لعلی علیه السّلام وهو حدیث متفق علی صحته.»

خلاصه از بیانات آنکه منزلت هارون از موسی آن بود که برادر و وزیر و بازو و شریک در نبوت و خلیفه موسی بر قومش بود. پس پیغمبر خاتم هم علی را در حدیث شریف، صاحب مقام و منزلت هارونی قرار داده به استثنای نبوت. پس باقی می ماند برای او آنچه ماعدای نبوت است از برادری و وزارت و خلافت او بر قومش و این خصیصه از معارج شرافت و مدارج علیا است برای علی علیه السلام. پس این حدیث از حیث منطوق و مفهوم دلالت دارد بر ثبوت این مزیت بزرگ برای آن حضرت، و این حدیثی است که عموم اتفاق بر صحت آن دارند.

و همین کلام را بان صباغ مالکی در صفحه ۲۹ «فصول المهمه» (۱)

و دیگران از

ص: ۵۱۳

---

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۷۹، فصل ۱، فصل فی مؤاخاه رسول الله. ابن صباغ عبارت یاد شده را این گونه نقل کرده است: «فتلخیص: أن منزله هارون من موسی صلوات الله علیهما أنه کان أخاه ووزیره وعضده فی النبوه، و خلیفته علی قومه عند سفره، وقد جعل رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً منه بهذه المنزله، إلا النبوه، فأنه صلی الله علیه وآله استثناها بقوله: «غیر أنه لا نبی بعدی». فعلی أخوه ووزیره وعضده و خلیفته علی أهله عند سفره إلی تبوک.»

اکابر علمای شما - که ذکر نام و عقیده هر یک از آنها در این وقت کوتاه شب مقتضی نیست - آورده و تصدیق این معنی را نموده اند.

حافظ: گمان می کنم این استثنا عدم نبوت است نه اصل نبوت.

داعی: خیلی بی لطفی نموده، روی تبعیت از اسلاف خود ایراد وارد آوردید و مطلب به این آشکاری را انکار نمودید و حال آنکه توجه نمودید به بیان شافعی که الحال عرض کردم می گوید:

«بقی ما عدا النبوه المستثناه ثابتاً لعلی».

و این بیان خود نص است در آنکه مستثنی در حدیث شریف، نبوت است، نه عدم نبوت و دیگر ضمیر منصوب و استثناها در قول او که گوید: <فانه استثناها فی آخر الحدیث بقوله: انه لا نبی بعدی > راجع به نبوت است.

و مثل این نوع از عبارت در کتب علمای شما بسیار است که همه آنها دلالت بر استثنای نبوت می کند، نه عدم نبوت و نظر آن کسانی که قائل به عدم نبوت شده اند، جز عناد و لجاج و تعصب چیز دیگری نبوده است. نستجیر بالله من التعصب فی الدین.

حافظ: گمان می کنم این ادعای شما که اگر پیغمبر ما خاتم الانبیاء نبود و بنا بود پیغمبری بیاید، علی واجد این مقام بود، مخصوص به خودتان باشد و الا احدی چنین بیانی ننموده.

داعی: این ادعا فقط از مخصوصات دعاگو و علمای شیعه نیست، بلکه اکابر علمای خودتان هم اقرار به این معنی دارند.

حافظ: کدام یک از علمای ما چنین ادعایی نموده اند. اگر در نظر دارید بیان فرمایید.

داعی: یکی از علمای بزرگ و محلّ وثوق علمای رجال شما ملا علی بن سلطان محمد هروی قاری است که وقتی خبر فوت او به مصر رسید، علمای مصر در حضور زیاده از چهار هزار نفر برای او نماز غیبت خواندند، صاحب تصانیف و تألیفات بسیاری است در «مرقاة» شرح بر «مشکوّة» در شرح حدیث منزله گفته:

«فیه ایماء إلى أنه لو كان بعده نبياً لكان علياً.»

یعنی در این حدیث اشاره است به اینکه اگر بنا بود بعد از خاتم الانبیاء پیغمبری باشد، آن علی علیه السلام بود.

و از جمله علمای بزرگ شما که اقرار به این معنی نموده، علامه ی شهیر جلال الدین سیوطی در آخر کتاب «بغیة الوعّاظ فی طبقات الحفّاظ»<sup>(۱)</sup> با ذکر سلسله روایات تا به جابر بن عبدالله انصاری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین فرمود:

«أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدى ولو كان لکنته.»

خلاصه معنی آنکه اگر بنا بود پیغمبری بعد از من باشد، تو آن بودی یا علی.

ص: ۵۱۵

---

۱- بغیة الوعّاة، جلال الدین سیوطی، ۲/۴۱۴ - ۴۱۵، ح ۴۷، باب فی أحادیث منتقاة من الطبقات الکبری.

و نیز میر سید علی همدانی، فقیه شافعی در حدیث دوم از موّده ششم «موّده القربی»<sup>(۱)</sup>

از انس بن مالک روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَانِي عَلَى الْأَنْبِيَاءِ فَاخْتَارَنِي وَاخْتَارَ لِي وَصِيًّا وَخَيْرَ ابْنِ عَمِّي وَصِيًّا يَشُدُّ عَضْدِي كَمَا يَشُدُّ عَضْدَ مُوسَى بِأَخِيهِ هَارُونَ وَهُوَ خَلِيفَتِي وَوَزِيرِي وَلَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيًّا لَكَانَ عَلِيٌّ نَبِيًّا وَلَكِنْ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»

به درستی که خداوند برگزید مرا بر انبیاء و اختیار نمود مرا (به برگزیدگی). پس اختیار نمود برای من وصیی و برگزید پسر عمّم (علی) را وصی من و محکم نمود بازوی مرا، هم چنان که محکم نمود بازوی موسی را به برادرش هارون و اوست (یعنی علی) خلیفه و وزیر من. اگر بنا بود بعد از من پیغمبری [باشد] هر آینه علی پیغمبر بود، و لکن بعد از من پیغمبری نخواهد بود.

پس با این مختصر دلایل ثابت شد که قول به نبوت از برای علی فقط از ما نیست، بلکه از خود رسول خداست، بنا بر آنچه علمای خودتان هم تصدیق نموده اند که بنا به فرموده آن حضرت، علی علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و هیچ امر پیچیده و مشکلی هم نبوده که شما را به تعجب آورده. و چون از منازل و مراتب هارونی نبوت مستثنی شده به استثنای متصل، قطعاً ماعدای آن به شهادت علمای خودتان - که ذکر نمودیم - برای علی علیه السلام باقی و ثابت می ماند که از همه ی آن منازل بالاتر، منزله ی خلافت و افضلیت است، چنان که در خلافت هارون، قرآن

ص: ۵۱۶

---

۱- موّده القربی، سید علی همدانی، موّده ۶ (با استفاده از ینابیع المودّه قندوزی، ۲/۲۸۸، ح ۸۲۳، باب ۵۶).



مجید صراحت دارد و در آیه ی ۱۴۲ سوره ۷ (اعراف) می فرماید:

(وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).

«موسی به برادرش هارون گفت: خلیفه و جانشین من باش در قوم من و راه صلاح پیش گیر و پیرو اهل فساد مباش.»

حافظ: با اینکه در آیات گذشته بیان نمودید که حضرت هارون با برادرش حضرت موسی شریک در امر نبوت بوده، پس چگونه او را خلیفه قرار دادند و حال آنکه مسلم است شریک انسان مقامش بالاتر از آن است که خلیفه و جانشین او شود و اگر شریک را خلیفه قرار دهند او را از مقام و مرتبه خودش تنزل داده اند؛ چه آنکه مقام نبوت بالاتر از مقام خلافت است.

داعی: یک عمده از آقایان محترم بدون فکر و تأمل به این اشتباه رفته اند و حال آنکه اگر قدری فکر می فرمودید، محتاج به جواب داعی نبوده، خود می دانستید که نبوت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بالأصله و نبوت حضرت هارون علیه السلام تبعاً بوده، کأنه خلیفه ی آن حضرت بوده، با توجه به اینکه حضرت هارون با برادر بزرگوارش حضرت موسی علیه السلام شریک در امر تبلیغ بوده؛ چنانچه از تقاضای خود حضرت موسی معلوم می شود که از آیه ۲۵ تا ۳۲ سوره ۲۰ (طه) نقل قول حضرت موسی را می نماید که:

(قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي \* وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَحِي \* أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي \* وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي).

«پروردگار گشاده گردان برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است و بگشا گره را از زبان من، تا بفهمند کلمات مرا

و قرار بده برای من وزیری از کسان من که آن هارون برادر من باشد و محکم گردان به وی پشت مرا و شریک ساز او را با من در امر من (که تبلیغ رسالت است).»

زیرا که علی علیه السلام فقط یگانه رادمردی بوده است که به استثنای مقام نبوت خاصه، در تمام مراحل کامله و صفات مخصوصه شریک با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده.

حافظ: پیوسته تعجب ما زیادتر می شود که می بینیم درباره علی کرم الله وجهه چنان غلو می نمایید که عقول عقلاء محو و حیران می گردد که از جمله ی آنها همین جملاتی بود که الحال بیان نمودید که علی کرم الله وجهه جمیع صفات و خصایص پیغمبر خداصلی الله علیه و آله را دارا بوده.

داعی: اولاً- این نوع از گفتار غلو نیست، بلکه عین واقع و حقیقت است؛ چه آنکه خلیفه ی پیغمبر روی قاعده ی عقلانی باید در جمیع صفات، مثل و مانند پیغمبر باشد.

ثانیاً در این ادعا ما تنها مدّعی این معنی نیستیم، بلکه بزرگان از علمای خودتان در کتابهای معتبره ی خود اقرار به این معنی دارند.

### **علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود**

چنانچه امام ثعلبی در «تفسیر» و عالم فاضل سید احمد شهاب الدین که از فحول علمای شما می باشد، در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل»<sup>(۱)</sup>

ص: ۵۱۸

---

۱- توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل، شهاب الدین احمد بن جلال الدین الایجی، ص ۴۱۰ (نسخه خطی).

مشروحاً به این معنی اشاره نموده و به این عبارت گوید:

«ولا يخفى أنّ مولانا أمير المؤمنين قد شابه النبيّ في كثير بل أكثر الخصال الرضيه والفعال الزكيه وعاداته وعباداته وأحواله العليه وقد صح ذلك له بالأخبار الصحيحه والآثار الصريحه ولا يحتاج إلى إقامة الدليل والبرهان ولا يفتقر إلى إيضاح حجّه وبيان وقد عدّ بعض العلماء بعض الخصال لأمر المؤمنين على التي هو فيها نظير سيّدنا النبيّ الأمّی.»

پوشیده و پنهان نمی باشد آنکه مولای ما امیرالمؤمنین علیه السّلام شباهت دارد به رسول اکرم صلی الله علیه وآله در بیشتر از خصال رضیه و افعال زکیه از عادات و عبادات و احوال علیه ی آن حضرت و به صحت پیوسته این معنی به اخبار صحیحه و آثار صریحه که احتیاجی به دلیل و برهان خارجی ندارد و محتاج به توضیح حجت و بیان نمی باشد. بعض از علماء بعض از آن خصال حمیده را به شماره آورده اند که در آن خصال حمیده علی علیه السّلام نظیر پیغمبر خاتم صلی الله علیه وآله است.

از جمله آنکه در اصل نسب نظیر یکدیگرند:

و نظیره فی الطهاره، بدلیل قوله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

یعنی علی نظیر پیغمبر است در طهارت، به دلیل آیه ی تطهیر (که درباره ی پنج تن آل عبا محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام نازل گردیده).

«ونظيره في آية وليّ الأئمّه بدليل قوله: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)».

و نظیر آن حضرت است در آیه ی مزبوره از حیث ولایت بر امت، به دلیل

[فرموده او]: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ الْخ) (که به اتفاق فریقین درباره ی علی علیه السّلام نازل گردیده؛ چنانچه در همین کتاب به شرح مفصّل آمده).

«ونظيره في الأداء والتبليغ» بدليل الوحي الوارد عليه يوم إعطاء سورة براءة لغيره، فنزل جبرئيل قال لا يؤدّيها إلا أنت أو من هو منك، فاستعادهَا منه، فأدّاها عليّ رضي الله تعالى عنه في الموسم.»

یعنی نظیر آن حضرت است در ادای رسالت و تبلیغ دین، به دلیل موضوع سوره ی براءة و نزول بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله (که آن حضرت آیات سوره براءة را داد به ابی بکر ببرد [و] در موسم حج بر اهل مکه قرائت نماید (چنانچه در همین کتاب ثبت گردید) که جبرئیل نازل گردید و عرض کرد: ادای رسالت نمی تواند بنماید مگر خودت یا کسی که از تو باشد. پس آن حضرت آیات سوره ی براءة را از ابی بکر گرفت به امر خدای تعالی و به علی علیه السّلام داد که در موسم حج ادا نمود).

«ونظيره في كونه مولى الأمة بدليل قوله صلى الله عليه وآله: من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه.»

و نظیر آن حضرت است در مولای امت بودن، به دلیل فرموده ی رسول اکرم صلی الله علیه وآله (در غدیر خم، چنانچه در

این کتاب مشروحاً ذکر گردیده) که هر کس را من اولی به تصرف در امر او هستم، پس این علی اولی به تصرف در امر او می باشد.

«ونظیره فی مماثله نفسیهما وان نفسه قامت مقام نفسه وان الله تعالی اجری نفس علی مجری نفس النبئی صلی الله علیه وآله فقال: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)».

و نظیر آن حضرت است در اتحاد نفسانی که نفس علی علیه السلام قائم مقام نفس رسول الله صلی الله علیه وآله می باشد، چنانچه خداوند در آیه مباهله (به اتفاق فریقین، چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیده)، علی را به منزله ی نفس آن حضرت قرار داده.

«ونظیره فی فتح بابہ فی المسجد کفتح باب رسول الله وجواز دخول المسجد جنباً کحال رسول الله صلی الله علیه وآله علی السواء» (۱)

و نظیر آن حضرت است در فتح باب او در مسجد، مثل فتح باب رسول الله صلی الله علیه وآله (که به امر پیغمبر تمام درهای خانه که به مسجد باز بود بسته شد، الا در خانه ی پیغمبر و علی) و جواز ورود در مسجد در حال جنابت؛ مانند رسول خدا صلی الله علیه وآله.

(هممه ای در برادران اهل تسنن پیدا شد. سؤال نمودیم که چه شده آقایان به حرف آمدید).

نواب: اتفاقاً همین جمعه گذشته که به مسجد جهت ادای نماز رفتیم، جناب حافظ در خطبه با نقل احادیثی، این فتح باب مسجد را اختصاص به خلیفه ابوبکر رضی الله عنه دادند. حال که شما فرمودید اختصاص به علی کرم الله وجهه دارد، اسباب تحیر حاضرین گردیده و این گفت و گوها مربوط به این قضیه است. متمنی است حلّ معماً فرماید.

داعی: (رو به جناب حافظ) آیا چنین بیانی فرمودید؟

حافظ: بلی، چون در احادیث صحیحه ی ما وارد است از صحابی ثقه و عدل! ابو هریره رضی الله عنه که رسول مکرم صلی الله علیه وآله امر فرمود که تمام درهایی که به مسجد باز بود بستند، مگر در خانه ی ابی بکر رضی الله عنه را که فرمود: ابی بکر از من و من از ابی بکر می باشم.

ص: ۵۲۱

داعی: لابد به نظر آقایان محترم رسیده است که امویها سعی بلیغ نمودند که در مقابل هر فضیلتی که از خصایص مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار آمده، حدیثی به وسیله ی ایادی مرموز و کاسه لیسهای سفره معاویه، مانند ابوهریره و مغیره و عمرو بن عاص و غیره وضع نمایند و همین عمل را هم نمودند و بکریون هم روی حبّ و علاقه مفراط که به خلیفه ابی بکر داشتند، آن احادیث را تقویت نمودند؛ چنانچه ابن ابی الحدید در جلد اول و مخصوصاً در صفحه ۱۷ جلد سوم «شرح نهج البلاغه» (۱)

این وقایع را مشروحاً نقل نموده و گوید: از جمله احادیث موضوعه، حدیث «سد ابواب است به جز باب ابی بکر».

بدیهی است که این حدیث موضوع، در مقابل احادیث صحیحیه ی متکثره ای است که علاوه بر کتب معتبره شیعیان که به نحو تواتر و اجماع ثابت آمده، در کتب صحاح معتبره ی اکابر علمای خودتان، با قید به اینکه از احادیث صحیحیه است نقل نموده اند که تمام درهای خانه های مردم را به مسجد رسول اکرم صلی الله علیه وآله به امر خداوند بست، مگر در خانه علی علیه السلام را.

نواب: چون این واقعه مورد اختلاف قرار گرفته، جناب حافظ می فرماید از خصایص ابی بکر رضی الله عنه است، عالی جناب می فرماید از خصایص مولانا

ص: ۵۲۲

---

۱- «وضعت [البکره] صاحبها أحادیث ... ونحو سدّ الأبواب فأنه كان لعليّ عليه السّلام فقلبته البکره إلى أبي بکر...». شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۱/۴۹، خطبه ۲۰۳، (ومن کلام له علیه السّلام وقد سأله سائل عن أحادیث البدع...)، فصل فیما وضع الشیعه والبکره من الأحادیث. و نیز سبط ابن جوزی در تذکره الخواص، ص ۴۶، باب ۲، حدیث فی سد الابواب، ابن جوزی می نویسد: «أمّا قولهم إنّ النبیّ صلی الله علیه وآله أمر بسدّ أبواب المسجد إلاّ-باب ابی بکر فنقول قد أخرج أحمد وترمذی أنّ الواقعه کانت لعليّ».

علی کرم الله وجهه می باشد، چنانچه ممکن است، به بعض اسناد از کتب معتبره ی ما اشاره فرمایید، تا شنوندگان به اسناد جناب حافظ مطابقت نموده، انتخاب احسن نمایند.

### به امر پیغمبر تمام درهای خانه ها به مسجد بسته شد مگر در خانه علی علیه السلام

داعی: امام احمد حنبل در صفحه ۱۷۵ جلد اول و صفحه ۲۶ جلد دوم و صفحه ۳۶۹ جلد چهارم «مسند» (۱)

و امام ابو عبدالرحمان نسائی در «سنن» (۲)

و صفحه ۱۳ و ۱۴ «خصائص العلوی» و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۱۷ و ۱۲۵ جلد سیم «مستدرک» (۳)

و سبط ابن جوزی در صفحه ۲۴ و ۲۵ «تذکره» (۴)، با

ص: ۵۲۳

۱- «عن عبدالله بن الرقيم الكناني قال: خرجنا إلى المدينة زمن الجمل فلقينا سعد بن مالك بها فقال: امر رسول الله صلى الله عليه وآله بسدّ الأبواب الشارعه في المسجد وترك باب عليّ رضي الله عنه». مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۷۵، مسند سعد بن مالك. و نیز در ۲/۲۶، مسند ابن عمر به این لفظ آمده است: «عن ابن عمر قال: ... ولقد أوتى ابن أبي طالب ثلاث خصال لان تكون لي واحده منهن أحب إليّ من حمر النعم ... وسدّ الأبواب إلّا بابه في المسجد». و در ۴/۳۶۹، مسند زید بن أرقم به این لفظ آمده است: «عن زيد بن أرقم قال: كان لنفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أبواب شارعه في المسجد قال: فقال يوماً سدّوا هذه الأبواب إلّا باب عليّ. قال: فتكلّم في ذلك الناس قال: فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فَحَمَدَ الله تعالى وأثنى عليه ثم قال: أمّا بعد، فيأني أمرت بسدّ هذه الأبواب إلّا باب عليّ وقال فيه قائلكم وأني والله ما سدّدت شيئاً ولا فتحته ولكنني أمرت بشيء فأتبعته».

۲- «حدّثنا عمر بن ميمون قال: إنني لجالس إلى ابن عباس إذ أتاه تسعه رهط، فقالوا: إمّا أن تقوم معنا، وإمّا أن تخلوننا يا هؤلاء - وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمي - قال: أنا أقوم معكم. فتحدّثوا فلا أدري ما قالوا. فجاء وهو ينفض ثوبه وهو يقول: أف وتف يقعون في رجل له عشر وقعوا في رجل قال رسول الله صلى الله عليه وآله... و سدّ أبواب المسجد غير باب عليّ وكان يدخل المسجد وهو جنب...». سنن الكبرى، احمد بن شعيب نسائي، ۵/۱۱۲ - ۱۱۳، ح ۸۴۰۹، كتاب الخصائص، باب ذكر قول النبي صلى الله عليه وآله في عليّ أنّ الله لا يخزيه أبداً. و در صفحه ۱۱۸ همین جلد، ح ۸۴۲۳، آنچه را که احمد بن حنبل از زید بن ارقم نقل کرده آورده است.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۵، ح ۴۶۳۱، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی، ذکر اسلام امیرالمؤمنین. حاکم همان حدیثی که از مسند احمد از زید بن ارقم نقل کردیم، نقل کرده است.

۴- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۴۶، باب ۲، حدیث فی سدّ الابواب. ابن جوزی علاوه بر حدیث زید بن ارقم، حدیث زیر را هم نقل کرده است: «عن عمر بن ميمون عن ابن عباس قال: أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بسدّ الأبواب إلّا باب عليّ عليه السلام».

بیانات مشروحه اثبات این حدیث از طریق ترمذی و احمد می نمایند و ابن اثیر جزری در صفحه ۱۲ «أسنی المطالب» (۱)

و ابن حجر مکی در صفحه ۷۶ «صواعق» (۲) و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۱۲ جلد ۷ «فتح الباری» (۳)

و طبرانی در «اوسط» (۴) و خطیب بغداد در صفحه ۲۰۵ جلد ۷ «تاریخ» (۵) خود و ابن کثیر

ص: ۵۲۴

۱- أسنی المطالب، شمس الدین محمد جزری شافعی، ص ۶۵ - ۶۶. جزری حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبي هريره قال: قال عمر بن الخطاب: لقد أعطى علي بن أبي طالب ثلاث خصال لان يكون في خصله منهن أحب إلي من أن أعطى حمر النعم. قيل: وما هن؟ قال: ... وسكناه بالمسجد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يحل له فيه ما يحل له ...».

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۴، باب ۹، فصل ۲، حدیث الرابع والعشرون. ابن حجر قسمت پایانی حدیث زید بن ارقم را نقل کرده است.

۳- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۷/۱۴، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی سدوا الأبواب الا باب أبي بكر. عسقلانی حدیث را این طور نقل می کند: «عن سعد بن أبي وقاص قال: أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بسد الأبواب الشارعه في المسجد وترك باب علي. أخرجه أحمد والنسائي وأسناده قوي».

۴- معجم الاوسط، طبرانی، ۴/۵۵۳، ح ۳۹۴۲، احادیث علی بن سعید الرازی. طبرانی این حدیث را نقل می کند: «عن مصعب بن سعد عن أبيه قال: أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بسد الأبواب إلا باب علي، قالوا: يا رسول الله سددت الأبواب كلها إلا باب علي؟ قال: ما أنا سددت أبوابكم ولكن الله سدها».

۵- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۷/۲۰۵، ترجمه شماره ۳۶۶۹، شرح حال جعفر بن محمد العلوی الحسنی. خطیب بغدادی این حدیث را نقل کرده است: «عن جابر بن عبد الله يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: سدوا الأبواب كلها إلا باب علي وأوماً بيده الي باب علي».



در صفحه ۳۴۲ جلد هفتم «تاریخ» (۱) خود و متقی هندی در صفحه ۴۰۸ جلد ششم «کنز العمال» (۲).

و هیشمی در صفحه ۱۱۵ جلد نهم «مجمع الزوائد» (۳) و محبّ الدین طبری در صفحه ۱۹۲ جلد دوم «ریاض» (۴) [و] ابن ابی الحدید در صفحه ۴۵۱ جلد دوم شرح نهج (۵)

و حافظ ابو نعیم در «فضائل الصحابه» و صفحه ۱۵۳ جلد ۴ «حلیة الاولیاء» (۶)

و جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۱۶

ص: ۵۲۵

- 
- ۱- البدایة والنهایه، ابن کثیر، ۷/۳۷۹، وقایع سال ۴۰ هجری، شیء من فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب. حدیث المؤاخاه. ابن کثیر حدیث زید بن ارقم را نقل کرده است.
  - ۲- کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۸، ح ۳۳۰۰۴ - ۳۳۰۰۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی. متقی هندی بخش پایانی حدیث زید بن ارقم را نقل کرده است.
  - ۳- مجمع الزوائد، هیشمی، ۹/۱۱۴ - ۱۱۵، کتاب المناقب، مناقب علی، باب فتح باب الذی فی المسجد. هیشمی بعد از نقل حدیث زید بن ارقم می نویسد: «رواه أحمد وفيه ميمون ابو عبدالله، وثقه ابن حبان وضعفه جماعة وبقية رجاله رجال الصحيح».
  - ۴- ریاض النضره، محبّ الدین طبری، ۴/۱۵۸، باب ۴، فصل ۶، ذکر الأحادیث والأخبار الواردة فی فضائل علی، حدیث العشرون. ابن ابی الحدید بخشی از حدیث زید بن ارقم را نقل کرده است.
  - ۵- حلیة الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۴/۱۵۳، ترجمه شماره ۲۵۸، شرح حال عمرو بن ميمون الأودی. ابو نعیم حدیث را این طور نقل کرده است: «عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: سدّوا أبواب المسجد كلّها إلا باب علي».
  - ۶- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۲، تاریخ علی بن ابی طالب. سیوطی علاوه بر حدیث عمر بن الخطّاب، این حدیث را هم نقل کرده است: «أخرج البرّاز عن سعد قال: قال النبيّ عليه الصلاة والسلام لعليّ: لا يحلّ لأحد أن يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك».

و «خصائص الكبرى» و صفحه ۱۸۱ جلد اول «لثالی المصنوعه» (۳) و خطیب خوارزمی در مبعث و بزرگ ترین اعیاد اسلامی بود، شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آمد و با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود.

«خصائص الكبرى» و صفحه ۱۸۱ جلد

ص: ۵۲۶

۱- جمع الجوامع، سیوطی، ۴/۴۲۲، ح ۱۲۹۶۳، السین مع الدال. سیوطی بخش مورد نظر را از حدیث زید بن ارقم نقل کرده است.

۲- اللآلی المصنوعه، سیوطی، ۱/۳۴۷، کتاب المناقب، مناقب الخلفاء الأربعة. گرچه سیوطی این حدیث را از احادیث ضعیف شمرده است، لکن ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۱۴ - ۱۵. کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی سدّوا الأبواب إلاّ باب ابی بکر، بیانی دارد که با دقت در آن، نادرستی سخن سیوطی آشکار می شود. ابن حجر می نویسد: (تنبيه). جاء فی سدّ الأبواب التي حول المسجد أحاديث يخالف ظاهرها حديث الباب [أى حديث سدّ الأبواب إلاّ باب ابی بکر] منها: حديث سعد بن أبی وقاص قال: (أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بسدّ الأبواب الشارعه فى المسجد وترك باب على) أخرجه أحمد والنسائي وأسناده قوى، وفى روايه للطبراني فى الاوسط رجالها ثقات من الزيادة <فقالوا يا رسول الله سددت أبوابنا، فقال: ما أنا سددتها ولكن الله سدّها> وعن زید بن أرقم قال: «كان لنفر من الصحابه أبواب شارعهم فى المسجد، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله سدّوا هذه الأبواب إلاّ باب على، فتكلّم ناس فى ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إننى والله ما سددت شيئاً ولا فتحتة ولكن أمرت بشىء فأبعثته». أخرجه أحمد والنسائي والحاكم ورجاله ثقات، وعن ابن عباس قال: «أمر رسول الله صلى الله عليه وآله بأبواب المسجد فسدت إلاّ باب على» وفى روايه «وأمر بسدّ الأبواب غير باب على، فكان يدخل المسجد وهو جنب، ليس له طريق غيره» أخرجهما أحمد والنسائي ورجالهما ثقات. وعن جابر بن سمره قال: «أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بسدّ الأبواب كلّها غير باب على فرّبما مرّ فيه وهو جنب». أخرجه الطبراني. وعن ابن عمر قال: «كنا نقول فى زمن رسول الله صلى الله عليه وآله: رسول الله صلى الله عليه وآله خير الناس، ثمّ أبابكر، ثمّ عمر، ولقد أعطى على بن أبى طالب ثلاث خصال لان يكون لى واحده منهّن أحبّ إلى من حمر النعم: زوجه رسول الله صلى الله عليه وآله ابنته وولدت له، وسدّ الأبواب إلاّ بابه فى المسجد، وأعطاه الرايه يوم خيبر». أخرجه أحمد وأسناده حسن. وأخرج النسائي من طريق العلاء بن عرار بمهمات قال: «فقلت لابن عمر: أخبرنى عن على وعثمان - فذكر الحديث وفيه - وأمّا على، فلا تسأل عنه أحداً وانظر إلى منزلته من رسول الله صلى الله عليه وآله قد سدّ أبوابنا فى المسجد وأقر بابه >. ورجاله رجال الصحيح إلاّ العلاء وقد وثقه يحيى بن معين وغيره وهذه الأحاديث يقوى بعضها بعضاً وكلّ طريق منها صالح للاحتجاج، فضلاً عن مجموعها. وقد أورد ابن الجوزى هذا الحديث فى الموضوعات، أخرجه من حديث سعد بن أبى وقاص وزيد بن أرقم وابن عمر مقتصرأ على بعض طرقه عنهم وأعلّه ببعض من تكلم فيه من رواته، وليس ذلك بقادح لما ذكرت من كثره الطرق... علاموه بر این، قسطلانی در ارشاد الساری، ۸/۱۴۷، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی سدّوا الأبواب إلاّ باب ابی بکر، نیز اسناد این حدیث را صحیح دانسته است. اولاً با توجه به کلمات ابن حجر روشن می شود که تضعیف افرادی مانند سیوطی و دیگران ضروری به صحت حدیث یاد شده نمی رساند؛ چه اینکه این

حدیث به الفاظ مختلف از طرق گوناگون نقل شده است. همچنان که خود ابن حجر به بعضی از آن طرق اشاره کرد، گرچه ابن حجر در پایان خواسته است میان این دو روایت «سدّوا الأبواب الآ باب علی - سدّ الأبواب الآ باب أبی بکر» تعارض ایجاد کرده، سپس با توجیهاتی میان آن دو روایت جمع کند، لکن هر محقق منصفی که به توجیهاات ابن حجر بنگرد، در می یابد که توجیهاات او مصداق این ضرب المثل معروف است: الغریق يتمسك بكلّ حشيش، (شخصی که در حال غرق شدن است به هر خار و خاشاکی دست می اندازد تا خود را از غرق شدن نجات دهد.) ثانیاً جدای از سند حدیث «سدّوا الأبواب الآ باب أبی بکر» دقّت در دلالت آن، نادرستی اش را اثبات می کند. افرادی که خواسته اند در مقابل حدیث صحیح «انّ النبی أمر بسدّ الأبواب الآ باب علی»، این حدیث را در فضیلت ابابکر جعل کنند، به این نکته مهم توجه نکرده اند که با اندک تأمل در ظاهر حدیث، ساختگی بودن آن روشن می شود. در اثبات نادرستی این حدیث، توجه به چند نکته ضروری است: اول - دستور رسول اکرم به بسته شدن تمام درهای منتهی به مسجد بجز در خانه امیرالمؤمنین علیه السّلام، از روی محبت و خویشاوندی نسبت به امیرالمؤمنین نبوده است؛ چنان که در حدیث زید بن ارقم نقل کردیم که رسول اکرم فرمود: «وانّی والله ما سددت شیئاً ولا فتحتّه ولكن أمرت بشیء فأتبعته». بلکه این کار پیامبر اکرم بر پایه ی بیان حکمی شرعی بوده است. دوم - بر اساس حکم شرعی بر هیچ کس جایز نیست در حال جنابت وارد مسجد شود، مگر کسانی که به نصّ آیه تطهیر پاک و منزّه اند. و از همین جاست که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی لا یحلّ لأحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک». این حدیث را به زودی از ترمذی نقل خواهیم کرد. سوم - در بین فریقین، نازل نشدن آیه تطهیر در شأن ابابکر مورد اجماع است؛ در نتیجه وارد شدن او در حال جنابت به مسجد حرام است. با دقّت در این سه نکته آشکار می گردد که از نظر عقلی محال است که این جمله «سدّوا الأبواب الآ- باب أبی بکر» از رسول اکرم صادر شده باشد؛ چه اینکه از جهت شرعی چون ابابکر طاهر نیست، حرام است با حال جنابت وارد مسجد شود؛ و باز بودن در خانه او به طرف مسجد ملازم با انجام این حرام است، و از آنجا که رسول اکرم به نصّ آیه تطهیر معصوم است، محال است که حرامی مرتکب شود یا به آن فرمان دهد. در نتیجه وقتی که این حدیث از جهت متن خدشه دار شد - گرچه از جهت سند هم نادرستی آن روشن است - حدیث «سدّوا الأبواب الآ باب علی» صحیح و بدون معارض باقی خواهد ماند.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۲۹۹ - ۳۰۲، ح ۲۹۶، فصل ۱۹. خوارزمی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبی ذرّ قال: لَمَّا كان أوّل یوم من البیعه لعثمان ... فاجتمع المهاجرون والأنصار فی المسجد ... إذ جاء أبو الحسن ... قال: فلما بصرُوا بأبی الحسن علی بن أبی طالب علیه السّلام، سر القوم طراً فانشأ علیّ وهو یقول: ... ثمّ قال: هل تعلمون أنّ أحداً كان یدخل المسجد غیری جنباً؟ قالوا: اللهم لا. قال: فانشدکم الله هل تعلمون أنّ أبواب المسجد سدّها وترک بابی؟ قالوا: اللهم نعم».



اول «لثالی المصنوعه» (۱) و خطیب خوارزمی در «مناقب» (۲) و حموینی در «فرائد» (۳) و ابن مغازلی در «مناقب» (۴) و مناوی مصری در «کنوز الدقایق» و «کنوز الحقایق» (۵)

سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۸۷ «ینایع المودّه» (۶)، باب ۱۷ را

ص: ۵۲۸

۱- . مناقب خوارزمی، ص ۲۹۹ - ۳۰۲، ح ۲۹۶، فصل ۱۹. خوارزمی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبی ذرّ قال: لَمَّا كان أوّل یوم من البیعه لعثمان ... فاجتمع المهاجرون والأنصار فی المسجد ... إذ جاء أبو الحسن ... قال: فلما بصرُوا بأبى الحسن علی بن أبی طالب علیه السّلام، سر القوم طراً فانشأ علیّ وهو یقول: ... ثمّ قال: هل تعلمون أنّ أحداً كان یدخل المسجد غیری جنباً؟ قالوا: اللهم لا. قال: فانشدکم الله هل تعلمون أنّ أبواب المسجد سدّها وترکک بابی؟ قالوا: اللهم نعم».

۲- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۰۷، ح ۱۶۲، سمط ۱، باب ۴۱. حموینی این حدیث را نقل کرده است: «عن ابن عبّاس: أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله أمر بالأبواب کلّها أن تسدّ إلاّ باب علیّ».

۳- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۵۶ - ۲۵۸، ح ۳۰۴ - ۳۰۷، حدیث سدّوا الأبواب إلاّ بابه وطرقه. ابن مغازلی حدیثی را که از زید بن ارقم نقل کردیم، با همان الفاظ، به نقل از براء بن عازب می آورد. افزون بر آن، این حدیث را هم نقل می کند: «عن سعد بن أبی وقاص قال: کانت لعلیّ علیه السّلام مناقب لم یکن لأحد: کان بییت فی المسجد، وأعطاه رایه یوم خیبر. وسدّ الأبواب إلاّ باب علیّ».

۴- کنوز الحقایق، مناوی، ۱/۳۲۳، ح ۴۰۵۴، حرف السین. مناوی قسمت مورد نظر را نقل می کند.

۵- ینایع المودّه، قندوزی، ۱/۲۵۷ - ۲۶۰، ح ۱ - ۱۰، باب ۱۷. قندوزی این حدیث را به الفاظ و طرق مختلف نقل کرده است.

۶- . ارشاد الساری، قسطلانی، ۸/۱۴۷، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی سدّوا الأبواب إلاّ باب أبی بکر. قسطلانی حدیث را این گونه نقل کرده است: «وقد وقع فی حدیث سعد بن أبی وقاص عند أحمد والنسائی بأسناد قوی أمر رسول الله صلی الله علیه وآله بسدّ الأبواب الشارعه فی المسجد وترکک باب علیّ».

۱- السیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۳/۳۴۶، حجّه الوداع، باب یذکر فیہ مدّه مرضه صلی الله علیه وآله وما وقع فیہ ووفاته. حلبی بعد از آنکه بعضی از احادیث گذشته را نقل کرده، می نویسد: «فالباب فی قصه ابی بکر رضی الله عنه لیس المراد به حقیقه بل الخوخه وفی قصه علی کرم الله وجهه المراد به حقیقه (أقول) و ممّا یدلّ علی تقدّم قصّه علی کرم الله وجهه ما روی عنه قال أرسل رسول الله صلی الله علیه وآله إلی أبی بکر أن سدّ بابک قال سمعاً وطاعه فسدّ بابه...». با توجه به این عبارت و مطالبی که قبلاً بیان شد، ماهیت حدیث «سدّوا الأبواب الا باب ابی بکر» روشن تر می شود؛ چه اینکه خود اهل تسنن در اصل قضیه اختلاف دارند. یکی می گوید: تمام درها بسته شد مگر در خانه ابی بکر. دیگری مانند ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در وجه جمع این دو حدیث معارض می گوید: مراد از در خانه ابی بکر پنجره است، که عبارت ابن حجر مفصلاً بیان شد. برهان الدین حلبی هم در اینجا به همین مطلب معتقد است و تصریح می کند که در خانه ابابکر هم به دستور رسول اکرم بسته شد. در پایان اشاره به این نکته ضروری است که اگر واقعاً این حدیث از رسول اکرم صادر شده باشد، به چه دلیل عده ای از بزرگان اهل تسنن، برخلاف ظاهر حدیث توجیهاتی بیان می کنند؛ چه اینکه ظاهر حدیث «باب ابی بکر» است، حال چرا از ظاهر دست برداشته و «باب ابی بکر» را به «خوخه ابی بکر» تفسیر کرده اند؟! و این نیست جز آنکه با جعل این حدیث با مشکلاتی روبرو شده اند و خواسته اند با این توجیهات از آن مشکلات بکاهند و از طرفی نیز کوشیده اند این فضیلت جعلی را همواره برای ابی بکر حفظ نمایند. ثانیاً چطور می توان به حدیثی اطمینان کرد که جدای از بحث سندی، در متن و دلالت آن هم بین اهل تسنن اختلاف است؟ در حالی که با دقت در حدیث «أمر النبی بسدّ الأبواب الا باب علی» روشن می شود که این حدیث هم از جهت سند و هم از جهت دلالت، جزء احادیث صحیح می باشد. ثالثاً با توجه به اینکه از این دو حدیث یکی باید صحیح باشد - چه اینکه مفهوم هر دو حدیث، حصر است - و هر دو حدیث در مجامع حدیثی اهل تسنن به عنوان حدیث صحیح نقل شده است، لذا حدیثی ترجیح دارد که از جهت دلالت قوی تر باشد، و با توجه به اختلافاتی که خود اهل تسنن در دلالت حدیث «سدّوا الأبواب الا باب ابی بکر» داشتند که به اختصار به آنها اشاره کردیم، آشکار می شود که حدیث «سدّوا الأبواب الا باب علی» که علاوه بر صحت سند، هیچ اختلافی در دلالت آن وجود ندارد، ترجیح دارد. شایان ذکر است تمام مطالب بیان شده در صورت اثبات تعارض میان این دو خبر است، در حالی که پرواضح است میان خبر مجعول و صحیح هیچ گونه تعارضی نیست تا نیازی به بیان این گونه مطالب باشد و آنچه یاد شد، به این جهت بود که حدیث مزبور بر طبق مبانی خود اهل تسنن هم نمی تواند از رسول اکرم صلی الله علیه وآله صادر شده باشد.

و بالاخره عموم اکابر علمای شما از کبر صحابه، از قبیل خلیفه عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو سعید خدری و ابو حازم اشجعی و سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبدالله انصاری و غیرهم، به عبارات مختلفه، از رسول اکرم صلی الله علیه وآله آورده اند که امر فرمود تمام ۳۷۴ جلد سوم «سیره ی الحلبیه» و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۷ «مطالب السؤل» (۲)

و بالاخره عموم اکابر علمای شما از کبر صحابه، از قبیل خلیفه عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو سعید خدری و ابو حازم اشجعی و سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبدالله انصاری و غیرهم، به عبارات مختلفه، از رسول اکرم صلی الله علیه وآله آورده اند که امر فرمود تمام درهای مسجد را بستند مگر در خانه علی علیه السلام را و مخصوصاً بعض از اکابر علمای شما برای مزید بینایی فریب خوردگان امویها و بکریون و غیره توضیحات کاملی داده اند؛ مانند محمد بن یوسف گنجی شافعی که باب ۵۰ «کفایه الطالب» (۳)

را اختصاص به همین موضوع

ص: ۵۳۰

- 
- ۱- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۴، باب ۱، فصل ۵. ابن طلحه حدیث ابن عباس را نقل کرده است.
  - ۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۴، باب ۱، فصل ۵. ابن طلحه حدیث ابن عباس را نقل کرده است.
  - ۳- «عن ابن عباس أنّ النبی صلی الله علیه وآله أمر بسدّ الأبواب إلاّ باب علی بن ابی طالب. قلت: هذا حدیث حسن عال، وأنّما أمر النبی صلی الله علیه وآله بسدّ الأبواب، وذلك لأنّ أبواب مساکنهم كانت شارعاً إلى المسجد، فنهى الله تعالى عن دخول المساجد مع وجود الحيض والجنابه، فعّمّ النبی صلی الله علیه وآله بالنهی عن المدخول فی المسجد والمکث فیہ للجنب والحائض. وخصّ علیاً بالاباحه فی هذا الموضع وما ذاک دلیل علی إباحته المکروه له، وأنّما خصّ بذلك لعلم المصطفى صلی الله علیه وآله بأنّه يتحرّی من النجاسه هو وزوجته فاطمه وأولاده صلوات الله علیهم، وقد نطق القرآن بتطهيرهم فی قوله عزّوجلّ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)». كفايه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۰۲، باب ۵۰.

داده و بعد از نقل احادیث مسند، بیانی دارد به این عنوان که «هذا حدیث عال». آن گاه گوید: چون عده ای از درهای منازل اصحاب به مسجد باز می شد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نهی نمود ورود و توقف در مساجد را در حال حیض و جنابت، لذا امر فرمود تمام درهای منازل را به مسجد مسدود نمودند، الا در خانه علی علیه السلام را باز گذارند به این عبارت که:

«سَدُّوا الْأَبْوَابَ كُلَّهَا إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

تمام درها را ببندید مگر در خانه علی را باز بگذارید و به دست مبارک اشاره نمود به در خانه علی علیه السلام.

پس از آن گوید: این اباحه و ورود و توقف در مسجد در حال جنابت، خصیصه ای بود برای علی علیه السلام، و لکن این عمل دلیل بر آن نمی باشد که هر جنب و حائضی می تواند در مساجد ورود و توقف نماید.

«إِنَّمَا خَصَّ بِذَلِكَ لِعَلْمِ الْمُصْطَفَى بَأَنَّهُ يَتَحَرَّى مِنَ النِّجَاسَةِ هُوَ وَزَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ وَوَالِدَاهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَقَدْ نَطَقَ الْقُرْآنُ بِتَطْهِيرِهِمْ فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...)».

ما حصل معنی آنکه اختصاص دادن پیغمبر علی را به این معنی و این



خصیصه ی عظمی، برای آن بود که آن حضرت علم قطعی داشت که علی و فاطمه و اولادهای آنها متحرّی و دور از نجاست اند؛ چنانچه آیه تطهیر تصریح به این معنی دارد که آن خاندان جلیل، منزّه از جمیع ارجاس و نجاسات اند.

با توضیح کاملی که این عالم شافعی داده، جناب حافظ مقایسه کنند با خبری که نقل نمودند و اگر دلیلی بر طهارت ابی بکر دارند گذشته از این همه اسناد معتبره ی ما، آن خبر را نقل نمایند. و حال آنکه بخاری و مسلم هم در صحیحین<sup>(۱)</sup>

خود اشاره به این معنی نموده اند در باب آنکه جنب حقّ ورود و توقّف در مسجد ندارد؛ زیرا که رسول اکرم فرمود:

«لا ینبغی لأحد أن یجنب فی المسجد إلاّ أنا وعلیّ.»

سزاوار نیست برای احدی که جنب شود در مسجد مگر من و علی.

این نوع از اخبار با اسناد معتبره ثابت می کند سدّ جمیع ابواب مگر باب علی علیه السّلام را؛ زیرا اگر غیر از باب پیغمبر و علی باب دیگر باز می بود، بایستی جایز باشد که غیر از آن دو بزرگوار (محمّد و علی) هم در حال جنابت ورود در مسجد نمایند و حال آنکه آن حضرت صریحاً می فرماید: «لا ینبغی لأحد أن یجنب

ص: ۵۳۲

---

۱- گرچه این حدیث را در صحیحین نیافتیم، اما ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۹۸۱، ح ۳۷۳۶، کتاب المناقب، باب مناقب علی، حدیث را به این لفظ آورده است: «عن أبی سعید قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلیّ: یا علیّ لا یحلّ لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک». و نیز بیهقی در السنن الکبری، ۷/۶۶، کتاب النکاح، باب دخول المسجد جنباً؛ ابو یعلی در مسند، ۲/۳۱۱، ح ۱۰۴۲، مسند ابی سعید الخدری، و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۵۹۹، ح ۳۲۸۸۵ از ابی سعید و در صفحه ۶۲۶ از همین جلد، ح ۳۳۰۵۱ با اختلاف اندک در الفاظ، از امّ سلمه، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی علیه السّلام همین حدیث را نقل کرده اند.

پس این اخبار، برهان قاطع است (که بخاری و مسلم هم نقل نموده اند) بر ردّ اخباری که امویها و بکریون و دیگران نقل نموده اند که فتح باب برای دیگران بوده است. و بالقطع والیقین مسلم است که فتح باب در مسجد، از خصایص علی علیه السّلام بوده است.

اجازه بدهید برای خاتمه ی عرایضم در این باب، حدیثی از خلیفه ی ثانی، عمر بن الخطّاب به عرضتان برسانم که حاکم در صفحه ۱۲۵ جلد سیم «مستدرک» (۱)

و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۵۶ صفحه ۲۱۰ «ینایع الموده» (۲) نقلاً از «ذخایر العقبی» (۳)

امام الحرم از مسند امام احمد بن حنبل (۴)

و خطیب خوارزمی در

ص: ۵۳۳

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۵، ح ۴۶۳۲، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی، ذکر اسلام امیرالمؤمنین. حاکم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن ابي هريره قال: قال عمر بن الخطاب: لقد أعطى علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن تكون لي خصله منها أحب إلي من أن أعطى حمر النعم. قيل: وما هنّ يا امير المؤمنين؟ قال: تزوجه فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسكناه المسجد مع رسول الله صلى الله عليه وآله يحلّ له فيه ما يحلّ له، والرايه يوم خيبر».

۲- . ینایع الموده، قندوزی، ۲/۴۰۶، ح ۷۶، باب ۵۹، فصل ۳. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: «قال عمر بن الخطاب لقد أعطى عليّ ثلاث خصال فسئل وما هي؟ قال تزويج النبيّ صلى الله عليه وآله ابنته [له] وسكناه المسجد لا يحلّ لأحد فيه ما يحلّ لعليّ...».

۳- ذخائر العقبی، محبّ الدین طبری، ص ۷۷، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر أنّ النبی أمر بسدّ الأبواب الشارعه فی المسجد إلاّ باب علیّ. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن ابن عمر قال: لقد أوتى ابن أبي طالب ثلاث خصال ... تزوجه رسول الله صلى الله عليه وآله ابنته وولدت له وسدّ الأبواب إلاّ بابہ فی المسجد وأعطاه الرايه يوم حنين».

۴- مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۶، مسند ابن عمر. احمد بن حنبل حدیث را همان گونه که از ذخائر نقل کردیم، آورده است جز اینکه جمله «يوم حنين» در آخر حدیث را «يوم خيبر» نقل کرده است و با توجه به اینکه ذخائر العقبی حدیث را از مسند احمد نقل کرده، ضبط صحیح همان يوم خيبر خواهد بود.

صفحه ۲۶۱ «مناقب» (۱) و ابن حجر در صفحه ۷۶ «صواعق» (۲) و سیوطی در «تاریخ الخلفاء» (۳) و ابن اثیر جزری در «أسنی المطالب» (۴) و دیگران نقل نموده اند - به مختصر کم و زیاد در الفاظ - که خلیفه گفت:

«لقد أوتی (علی) ابن أبی طالب ثلاث خصال لان تكون لی واحده منهم أحبّ إلیّ من حمر النعم: زوجه النبی صلی الله علیه وآله بنته و سدّ الأبواب إلاّ بابه، و سكناه المسجد مع رسول الله یحلّ له فیہ ما یحلّ له، و أعطاه رایه یوم خیبر.»

ص: ۵۳۴

- 
- ۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۳۲، ح ۳۵۴، فصل ۱۹. خوارزمی حدیث را همانند مستدرک حاکم نقل کرده است.
  - ۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. ابن حجر حدیث را همانند قندوزی نقل کرده است.
  - ۳- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۲، شرح حال علی بن أبی طالب، فصل فی الأحادیث الواردة فی فضله. سیوطی حدیث را همانند مستدرک حاکم نقل کرده است.
  - ۴- أسنی المطالب، محمد جزری شافعی، ص ۶۵ - ۶۶. و نیز ابن ابی شیبہ در المصنّف، ۷/۵۰۰، ح ۳۶، کتاب الفضائل، فضائل علی بن أبی طالب؛ ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۲۱۴، شرح حال عبدالله بن عثمان (ابوبکر)؛ سمهودی در وفاء الوفاء، ۲/۴۷۵، السنه العاشرة من الهجرة، باب ۳، فصل ۱۱؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۱۰، ح ۳۶۳۵۹، کتاب الفضائل بعد از باب ۱۰، باب فضائل الصحابه، فضائل علی؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ۹/۱۲۰، کتاب المناقب، مناقب علی، باب جامع فی مناقبه. هیثمی بعد از نقل حدیث می نویسد: «رواه أحمد و أبو یعلی و رجالهما رجال الصحیح». و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۳۷۷، حوادث سال ۴۰ هجری، شیء من فضائل أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب. این حدیث را بعضی از ابن عمر و بعضی از عمر بن الخطاب با تفاوت اندک و جابه جایی مختصر در الفاظ نقل کرده اند.

هر آینه به تحقیق عطا شد به علی بن ابی طالب سه خصلت که اگر یکی از آنها برای من بود بهتر بود برای من از حیوانات سرخ مو: ۱- تزویج نمود پیغمبر به او دختر خود را. ۲- و تمام درهای مسجد را بست مگر در خانه او را و آرام گرفت با پیغمبر در مسجد [و] حلال بود در مسجد برای او چیزی که حلال بود بر پیغمبر. ۳- و عطا نمود به او پرچم اسلام را در روز خیبر.

گمان می کنم حلّ معما برای آقای نواب و برادران عزیزم شد و راه عذری باقی نماند. جناب حافظ هم کاملاً روشن شدند.

خوب است برگردیم به گفتار اولیه و بقیه ی بیانات سید شهاب الدین (۱)

که در آخر تحقیقات خود گوید:

«ومن تتبّع أحواله فی الفضائل المخصوصه وتفحص أحواله فی الشمائل المنصوصه يعلم أنه کرم الله تعالی وجهه بلغ الغایه فی اقتفاء آثار سیدنا المصطفی واتی النهایه فی اقتباس أنواره حیث لم یجد فیه غیره مقتضی - انتهى.»

اگر کسی تتبع و تفحص در احوال آن حضرت بنماید، می بیند که در بسیاری از فضایل مخصوصه و شمایل منصوصه شباهت تام با رسول الله صلی الله علیه و آله دارد که غیر از او احدی افتخار [برخورداری از] این خصایص را ندارد.

این نمونه ای از بیانات و اعتراف علمای خودتان بود راجع به مقامات عالیه و فضایل مخصوصه ی مولانا و مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام، تا آقایان بدانند که داعی هیچ گاه غلو ننموده و ادعای بی مغز نمی نمایم، بلکه جامعه ی شیعیان - من السلف الی الخلف - بی دلیل و برهان بیانی نمی نمایند. تمام دلایل و براهین ما

ص: ۵۳۵

---

۱- توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل، شهاب الدین احمد ایجی شافعی، ص ۴۱۱ و ۴۱۲ (خطی).

همان است که مبدأ و اساسش نزد شماها و در کتب معتبره ی خودتان می باشد.

ولی متأسفم که وقتی نزد عوام و مردم بی خبر می نشینید، روی عادت تبعاً لاسلاف، برای حفظ مقامتان تنها قاضی رفته، رطب و یابسها به هم بافته، تهمت ها می زیند و امر را بر آنها مشتبه می نماید.

پس از این مقدماتی که ذکر شد، ثابت گردید که علی علیه السّلام در جمیع جهات نظیر و شریک رسول الله صلی الله علیه و آله بوده، کما آنکه هارون نسبت به حضرت موسی علیه السّلام بوده. فلذا چون موسی هارون را در میان تمام بنی اسرائیل اولی و الیق به این مقام و افضل از همه دید، از پروردگار متعال درخواست نمود که او را شریک امر من قرار بده که وزیر من باشد.

همین قسم هم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله چون در میان تمام امت، از علی قابل و لایق تر احدی را برای این مقام ندید که افضل از همه امت باشد، لذا از خداوند متعال درخواست نمود همان قسمی که هارون را وزیر و شریک موسی قرار دادی، علی را وزیر و شریک من قرار بده.

نواب: قبله صاحب! آیا در این باب اخباری هم رسیده؟

داعی: بلی، علاوه بر اجماع شیعیان، در کتب معتبره ی خودتان هم اخبار بسیاری در این موضوع وارد است.

نواب: چنان که ممکن است، از آن اخبار برای ما قرائت فرمایید، خیلی ممنون خواهیم شد.

داعی: دعاگو حاضرم چنانچه آقایان میل داشته باشد (اشاره به علمای آنها).

حافظ: مانعی ندارد؛ چون نقل حدیث و همچنین استماع آن، عبادت است.

داعی: ابن مغازلی فقیه شافعی در «مناقب» (۱) و جلال الدین سیوطی در تفسیر «در المنثور» (۲) و امام اصحاب حدیث، احمد ثعلبی در تفسیر «کشف البیان» (۳) و سبط ابن

ص: ۵۳۷

۱- مناقب ابن مغازلی، ص ۳۲۸، ح ۳۷۵، ذیل آیه ۹۶ سوره ی مریم. ابن مغازلی این حدیث را نقل کرده است: «عن ابن عباس قال: اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيدي واخذ بيدي على فصلی أربع ركعات ثم رفع يده إلى السماء فقال «اللهم سألك موسى بن عمران وأنّ محمداً سألك أن تشرح لي صدري و تيسر لي امری وتحلل عقده من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيراً من أهلي علياً أشدد به أزري وأشركه في امری» قال ابن عباس: فسمعت منادياً ينادي: يا أحمد قد أوتيت ما سألك فقال النبي: يا ابا الحسن ارفع يدك الى السماء وادع ربك وسله يعطيك. فرفع عليّ يده الى السماء وهو يقول: «اللهم اجعل لي عندك عهداً واجعل لي عندك وداً» فانزل الله على نبيه: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) فتلاها النبي صلى الله عليه وآله على أصحابه فعجبوا من ذلك عجباً شديداً فقال النبي صلى الله عليه وآله مّم تعجبون؟! ان القرآن أربعة أرباع فربع فينا اهل البيت خاصّه [وربع في اعدائنا] وربع حلال و حرام و ربع فرائض واحكام والله انزل في عليّ كرائم القرآن».

۲- الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، ۴/۵۲۸، ذیل آیه ۲۹ سوره طه. سیوطی این حدیث را نقل کرده است: «عن أبي جعفر محمد بن علي قال: لما نزلت (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي) كان رسول الله صلى الله عليه وآله على جبل، ثم دعا ربه وقال: (اللهم أشدد أزري بأخي علي) فأجابه إلى ذلك».

۳- عن الأعمش عن عباده بن الربيعي، قال: بينا عبدالله بن عباس جالس على شفير زمزم إذ أقبل رجل متعمّم بالعمامة فجعل ابن عباس لا يقول، قال رسول الله: إلا قال الرجل، قال رسول الله؟ فقال ابن عباس: سألتك بالله من أنت؟ قال: فكشف العمامه عن وجهه، وقال: يا أيها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا جندب بن جنادة البدری، أبوذر الغفاری، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله بهاتين وإلا صمّتا ورأيت بهاتين وإلا فعميتا يقول: عليّ قائد البرره، وقاتل الكفره، منصور من نصره، مخذول من خذله. أما أتى صليت مع رسول الله يوماً من الأيام صلاه الظهر فدخل سائل في المسجد فلم يعطه أحد، فرفع السائل يده إلى السماء وقال: اللهم اشهد أنني سألت في مسجد رسول الله فلم يعطني أحد شيئاً وكان عليّ راکعاً فأومى إليه بخنصره اليمنى وكان يتختم فيها فأقبل السائل حتى أخذ الخاتم من خنصره وذلك بعين النبي صلى الله عليه وآله. فلما فرغ النبي من الصلاه فرفع رأسه إلى السماء وقال وقال: «اللهم إن أخى موسى سألك، فقال: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَاخْلَعْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي \* وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي { الآيه، فأنزلت عليه قرآناً ناطقاً {سَيَشْدُدُّ عُضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مِيرْثًا مِنَ اللَّهِ وَأَنَا مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ وَصَفِيكَ، اللهم فاشرح لي صدري ويسر لي امری واجعل لي وزيراً من أهلي علياً أشدد به ظهري». قال ابوذر: فو الله ما استتم رسول الله الكلمه حتى أنزل عليه جبرئيل من عندالله فقال: يا محمد اقرأ، فقال: وما أقرأ؟ قال: اقرأ {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ} الى {رَاكِعُونَ}. الكشف والبيان، ثعلبي، ۴/۸۰ - ۸۱، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. شایان ذکر است جایگاه واقعی این حدیث ذیل همین آیه است که بیان شد، لکن در نسخه چاپی از تفسیر ثعلبی، این حدیث از جایگاه خود خارج و ذیل آیه ۵۷ آورده شده است، در حالی که هیچ ارتباطی با آن آیه ندارد و

این، دلیلی روشن بر تحریف است که ظاهراً از سوی محقق یا ناشر صورت گرفته است.

جوزی در «تذکره خواص الامه»<sup>(۱)</sup> ضمن نزول آیه ولایت و نیز در صفحه ۱۴ نقل می نمایند از ابی ذر غفاری و اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) که گفتند: روزی نماز ظهر را در مسجد به جای آوردیم و رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر بوده، سائلی برخاست سؤال نمود. احدی به او چیزی نداد. علی علیه السلام که در رکوع نماز بود، با دست اشاره به انگشت خود نمود، سائل انگشت را از انگشت او بیرون آورد. پیغمبر صلی الله علیه و آله دید آن قضیه را، پس سر مبارک به سمت آسمان بلند نمود و عرض کرد:

«اللهم إن أخى موسى سألك فقال ربّ اشرح لي صدري ويسر لي أمري - الآية إلى قوله - وأشركه في أمري، فانزل عليه قرآناً ناطقاً سنشدّ عضدك

ص: ۵۳۸

---

۱- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۲۴، باب ۲. سبط ابن الجوزی حدیث را از ثعلبی و به همان الفاظ نقل کرده است. و نیز زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۸۷، سمط ۱، قسم ۲؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۳۰ - ۲۳۱، ح ۲۳۵، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده و فخر رازی در تفسیر الکبیر ۱۲/۲۶ ذیل آن آیه همین حدیث را از جمله «اما انی صلیت مع رسول الله یوما...» به بعد با اختلاف اندکی در الفاظ نقل کرده اند.



بأخيك ونجعل لكما سلطاناً فلا يصلون إليكما.»

یعنی: پروردگارا برادرم موسی از تو سؤال نمود و گفت: خدایا گشاده گردان برای من سینه ی مرا و آسان کن برای من امر و کار مرا (در تبلیغ رسالت)، تا آنجا که گفت: شریک ساز برادرم هارون را در کار من، پس نازل فرمود بر آن حضرت آیه ای را که به موسی فرموده بود ما تقاضای تو را پذیرفتیم و به همدستی و وزارت برادرت هارون بازویت را بسیار قوی می گردانیم و به شما در عالم قدرت و حکومت می دهیم که هرگز به شما دست نیابند.

آن گاه عرض کرد:

«اللهم وأنا محمد صفيك ونبيك، فاشرح لي صدري ويسر لي أمري واجعل لي وزيراً من أهلي علياً اشدد به أوزي.»

یعنی پروردگارا من محمد برگزیده و پیغمبر تو هستم، پس گشاده گردان برای من سینه ی مرا و آسان کن برای من امر و کار مرا (در تبلیغ رسالت)، تا آنجا که گفت: شریک ساز برادرم هارون را در کار من، پس نازل فرمود بر آن حضرت آیه ای را که به موسی فرموده بود ما تقاضای تو را پذیرفتیم و به همدستی و وزارت برادرت هارون بازویت را بسیار قوی می گردانیم و به شما در عالم قدرت و حکومت می دهیم که هرگز به شما دست نیابند.

آن گاه عرض کرد:

«اللهم وأنا محمد صفيك ونبيك، فاشرح لي صدري ويسر لي أمري واجعل لي وزيراً من أهلي علياً اشدد به أوزي.»

یعنی: پروردگارا من محمد برگزیده و پیغمبر تو هستم، پس گشاده گردان سینه مرا و آسان کن برای من امر مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من، که

آن علی علیه السلام باشد و قوی گردان به وجود او پشت مرا.

ابی ذر گوید: به خدا قسم هنوز دعای پیغمبر تمام نشده بود، جبرئیل نازل شد و آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) را بر آن حضرت قرائت نمود. انتهى.

معلوم شد دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب و علی علیه السلام (مانند هارون برای موسی) به وزارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برقرار گردید.

و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۹ «مطالب السؤل»<sup>(۱)</sup>

با شرح مفصّلی اشاره به این معنی می نماید.

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب «منقبه المطهرین» و شیخ علی جفری در «کنز البراهین» و امام احمد بن حنبل در «مسند» و سید شهاب الدین در «توضیح الدلائل»<sup>(۲)</sup>

و جلال الدین سیوطی در «در المنثور» و دیگران از اکابر علمای شما - که

ص: ۵۴۰

۱- «قوله: أنت منّي بمنزله هارون من موسى. اعلم بصرك الله بخفيا الأسرار و غوامض الحكم أن رسول الله صلى الله عليه وآله لمّا وصف عليّ عليه السلام بكونه منه بمنزله هارون من موسى عليه السلام، فلا بدّ في كشف سرّه من بيان المنزله التي كانت لهارون من موسى... فظهر أنّ منزله هارون من موسى كونه وزيراً له والوزير مشتق من أحد معان ثلاثة... والمعنى الثالث من الأزر وهو الظهر ومنه قوله تعالى عن موسى {أشدّد به أزرى}، فيحصل بالوزير قوه الأمر واشتداد الظهر كما يقوى البدن ويشدّ به، فكان من منزله هارون من موسى أنّه يشدّ أزره ويعاضده... وأما من كونه شريكه في أمره، فكان شريكه في النبوه على ما نطق به القرآن الكريم... فتلخيص منزله هارون من موسى أنّه كان أخاه ووزيره وعضده وشريكه في النبوه وخليفته على قومه عند سفره. وقد جعل رسول الله صلى الله عليه وآله عليّاً عليه السلام منه بهذه المنزله وأثبتها له إلا النبوه... فبقى ما عدا النبوه المستثناه ثابتاً لعلی عليه السلام من كونه أخاه ووزيره وعضده وخليفته على أهلي عند سفره إلى تبوك وهذه من المعارج الشراف ومدارج الازلاف. فقد دلّ الحديث بمنطوقه ومفهومه على ثبوت هذه المزيه العلية لعلی عليه السلام وهو حديث متفق على صحته». مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۹، باب ۱، فصل ۵، ایقاظ وتنبيه.

۲- توضیح الدلائل، شهاب الدین احمد ایجی شافعی، ص ۳۱۱ و ۳۱۲ (خطی).

به واسطه ضیق وقت از ذکر نام آنها خودداری می شود - در مصنفات و مؤلفات خود این حدیث را نقل نموده اند. بعضی از اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) و بعضی از دیگران صحابه، تا می رسد به ابن عباس (حبر امت) رضوان الله علیه که گفت:

«اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيدي ويبد علي بن أبي طالب فصلی أربع ركعات.»

یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله دست من و علی را گرفت، پس چهار رکعت نماز گزارد. آن گاه دست به سوی آسمان بلند نموده، عرض کرد:

«اللهم سألك موسى بن عمران وأنا محمد أسألك أن تشرح لي صدري وتيسر لي أمري وتحل عقده من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيراً من أهلي علياً أشدد به أزري وأشركه في أمري.»

پروردگارا موسی بن عمران از تو سؤال نمود (برادرش هارون را برای وزارت و شرکت در امر نبوت و ابلاغ رسالت). من هم که محمد هستم، درخواست می نمایم که گشاده گردانی سینه مرا و آسان نمایی امر مرا و بازنمایی گره را از زبان من، تا بفهمند حرف مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من و آن علی بن ابی طالب است. محکم کن به او پشت مرا و شریک قرار بده او را در کار من (که رسالت و ابلاغ حقایق باشد).

ابن عباس گفت: صدای منادی را شنیدم که گفت:

«يا أحمد قد أوتيت ما سألت يا أحمد.»

به تو عطا کردیم آنچه سؤال نمودی.

آن گاه رسول اکرم صلی الله علیه وآله دست علی را گرفت و فرمود: دستها را به سوی آسمان بردار و از خدای خودت درخواست بنما که چیزی به تو عطا فرماید، پس علی

دستها را بلند نمود و عرض کرد:

«اللهم اجعل لي عندك عهداً واجعلني عندك ودّاً.»

پروردگارا قرار بده برای من نزد خودت عهدی و پدید آور برای من در نزد خودت محبت و مودت را.

پس جبرئیل نازل گردید و این آیه شریفه (آخر سوره ی مریم) را آورد:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً.»

«آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند، خدای رحمان آنها را محبوب می گرداند؛ (یعنی محبت و مودت آنان را در دلهای مسلمین افکند).»

اصحاب از این قضیه تعجب نمودند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مما تعجبون انّ القرآن أربعة أرباع، فربع فينا أهل البيت خاصّاً وربع حلال وربع حرام وربع فرائض و أحكام و الله أنزل في علي عليه السلام كرائم القرآن.»

از چه چیز تعجب می کنید. قرآن چهار قسمت است: یک ربع قرآن مخصوص ما اهل بیت است و یک ربع قرآن حلال و یک ربع حرام و یک ربع فرائض و احکام است. به خدا قسم نازل گردیده درباره علی کرائم قرآن مجید، انتهى.

شیخ: بر فرض صحت، حدیث اختصاص به علی کرم الله وجهه ندارد، بلکه همین حدیث درباره ی دو خلیفه عظیم الشأن، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما صادر گردیده؛ چنانچه قرعه ی بن سوید از ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل نموده که رسول الله فرمود: ابوبکر و عمر منی بمنزله هارون من موسی؟؟

داعی: اگر آقایان قدری فکر می نمودید و به رجال روات مراجعه می نمودید، خود را به زحمت نمی انداختید که گاهی به قول آمدی و گاهی به قول قرعه ی

کذاب جَعِيَال استشهد نمایند و حال آنکه اکابر علمای خودتان او را مردود و احادیث منقوله او را غیر قابل قبول آورده اند؛ مخصوصاً علامه ی ذهبی در «میزان الاعتدال»<sup>(۱)</sup>

در ترجمه ی حالات قزعه بن سوید و عمار بن هارون، منکر این حدیث گردیده و گوید: «هذا کذب». پس وقتی قزعه مردود علمای خودتان گردید، حدیثی هم که از او نقل گردید مردود می باشد.

بر فرض تسلیم آقایان مطابقت کنید روایت قزعه را با سلسله روایاتی که ما نقل نمودیم از اکابر علمای خودتان، گذشته از جمیع علمای شیعه که به نحو تواتر مسلم نقل نموده اند، آن گاه منصفانه قضاوت کنید که کدام یک از این دو حدیث قابل قبول است.

«سخن که به اینجا رسید، به ساعتها نظر کرده، گفتند: ما خیلی سرگرم صحبت شدیم و از خود غافل. مدّتی است شب از نصف گذشته، خوب است بقیه حرفها در همین موضوع بماند برای فردا شب، برخاستند شب به خیر گفته، به سلامت تشریف بردند.»

ص: ۵۴۳

---

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۵/۴۷۲، ترجمه شماره ۶۹۰۰، شرح حال قزعه بن سوید. ذهبی می نویسد: «قال البخاری لیس بذلك القوی. قال أحمد مضطرب الحدیث. قال النسائی ضعیف. وقال أبو حاتم لا یحتجّ به». (بخاری می گوید: قوی نیست. احمد می گوید: حدیثش مضطرب است. نسائی می گوید: ضعیف است.) سپس در همین جلد، صفحه ۲۰۷، ترجمه شماره ۶۰۱۵، شرح حال عمار بن هارون می نویسد: «حدّثنا عمّار بن هارون المستملی، حدّثنا قزعه بن سوید عن ابن اُبی ملیکه عن ابن عباس... وزاد فیه: أبوبکر وعمر منی بمنزله هارون من موسی. قلت: هذا کذب».



اشاره

موضوعات کلی مورد بحث:

• حدیث منزلت

• حدیث یوم الدار

• تصریح به خلافت علی علیه السلام

• علی با حق و با قرآن است

• تهمت هایی بر شیعه

• مطاعن ابو هریره

• جعل حدیث در فضیلت ابوبکر و عمر

• جعل حدیث در فضیلت ابوبکر و عائشه

• آیه مودّت

• حدیث طیر

• آیه ای در فضیلت خلفاء نازل نشد

• آیه غار فضیلت نیست

ص: ۵۴۵





«اؤل شب، آقایان با جماعت بیشتر تشریف آوردند. بعد از تعارفات مرسومه و صرف چای، جناب حافظ افتتاح کلام نمودند».

حافظ: امروز مدّتی در اطراف بیانات دیشب شما فکر می نمودم. بالأخره به این نتیجه رسیدم که شما ماشاءالله بسیار طلیق اللسان هستید. علاوه بر آنکه سحر بیان دارید، می خواهید با حسن بیان و شاخ و برگهای زیاد، برسانید که مراد پیغمبر بزرگوار از بیان مبارک در این حدیث به منزله ی، اثبات خلافت بلافصل علی کرم الله وجهه بوده است. و حال آنکه این حدیث جنبه ی خصوصی داشته و در سفر غزوه تبوک گفته شده و دلیلی بر عمومیت آن نمی باشد.

### کلمه منزلت افاده عموم می کند

داعی: اگر این اشکال را یکی از آقایان اهل مجلس می نمودند، تعجّبی نداشت، ولی از مثل شما خیلی تعجّب است. با اینکه اهل لسان و عالم به ادبیات عرب و مبانی اصولی هستید، چرا چنین بیانی می نمایید و حال آنکه خود می دانید، استثناء و مستثنی منه در کلمات متعارفه ی اهل لسان در هر مورد، دلالت بر عموم دارد و در این حدیث شریف بالخصوص، کلمه ی منزله ی مضاف به سوی علم، بالقطع و یقین افاده عموم می کند به دلیل صحت استثناء از آنکه «الّا أنّه لا نبی بعدی» باشد که استثنای متصل است. علاوه بر این می دانید که اصولیین تصریح کرده اند بر اینکه اسم جنس مضاف، افاده ی عموم می کند، خصوصاً زمانی

که محلی به الف و لام باشد. پس لفظ منزله ی - که در کلام آن حضرت، مضاف به سوی علم است - مفید عموم می باشد.

گرچه بعضی از علماء بر خلاف این عقیده رفته اند، ولی علمای بزرگ و کملین از اکابر اصولیین بر عقیده ی ما هستند که مفرد مضاف به معرفه - بنا بر اصح - برای عموم است و در این حکم فرق نیست بین آنکه معرفه علم

باشد یا ضمیر و وجود استثناء شرط دلالت بر عموم نیست، بلکه صحّت استثناء کافی در عموم است.

پس بنا بر این «أنت متی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنه لا نبی بعدی» دلالت بر عموم می کند و جمله «لا نبی بعدی» حمل بر معنی است که «الآن النبوه» باشد و قاعده ی حمل بر معنی از قواعد معروفه و معمول بها است و در کلمات فصحاء و بلغاء، نظماً و نثراً، شایع است.

حافظ: گمان می کنم اگر جناب عالی قدری دقیق شوید، متوجه خواهید شد که «أنه لا نبی بعدی» جمله خبریه است و او را از منازل هارون مستثنی نمی توان کرد. گذشته از اینها خروج از صراحت و حمل بر معنی و حذف کلمه نبوت چرا؟

داعی: بی لطفی نمودید که از در جدال وارد شدید و از شخص شریف شما انتظار جدال نمی رود. اگر قدری تفکر در جملات اولیه بنمایید، جواب جمله ی خبریه عرض شد.

و اما اینکه فرمودید چرا حمل بر معنی نموده و به لفظ ظاهر ادای حقیقت نمودند، خودتان بهتر می دانید و عمداً سهو می کنید؛ چه آنکه در نظر علمای علم بیان شایع است که جهت ایجاز در کلام و حسن بیان، حذف کلمه می نمایند و در آیات و کلمات بلغاء و فصحاء شواهد بسیاری موجود است که شما خود

داناتر به آنها هستید.

علاوه، ما وقتی احتیاج به تحقیق داریم که در اخبار کلمه نبوت نیامده باشد و حال آنکه مکرر آن حضرت با کلمه نبوت، اثبات این مقام را از برای علی علیه السلام نمودند و گاهی جهت ایجاز در کلام و حسن بیان، با حذف کلمه نبوت، اظهار مرام نمودند.

در بعضی اوقات با جمله «أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» و حذف کلمه نبوت و گاهی با بیان ظاهر کلمه «الْأَنْبِيَاءُ» اثبات حقیقت نمودند. چنان چه علمای بزرگ خودتان هر دو را ضبط نمودند؛ برای نمونه چند خبری را ذکر می نمایم تا حجت تمام شود.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷۰ «کفایه الطالب»<sup>(۱)</sup>

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب شش «ینایع المودّة»<sup>(۲)</sup>

و ابن کثیر در «تاریخ» خود<sup>(۳)</sup>

از عایشه بنت سعد از پدرش از رسول خدا و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۲ «تذکره»<sup>(۴)</sup> از مسند امام احمد و مسلم و غیر آن از ابی برده و امام احمد حنبل در «مناقب»<sup>(۵)</sup>

و ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی

ص: ۵۴۹

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۸۴، باب ۷۰.

۲- ینایع المودّة، قندوزی، ۱/۱۶۰، ح ۳۲، باب ۶. گرچه در متن کتاب، این حدیث به لفظ لا نبی بعدی نقل شده، محقق این کتاب در پاورقی آورده است: وفي المصدر: الا النبوة.

۳- البدایة و النهایة، ابن کثیر، ۷/۳۷۷، حوادث سال ۴۰ هجری، حدیث المؤاخاة.

۴- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۸، باب ۲، حدیث فی اخبار رسول الله لعلی علیه السلام.

۵- فضائل الصحابه، أحمد بن حنبل، ۲/۵۹۲، ح ۱۰۰۶، باب فضائل علی. و مسند، ۱/۱۷۰، مسند سعد بن أبی وقاص.

(که از ارباب صحاح سته است) در «خصائص العلوی»<sup>(۱)</sup> چهار حدیث به اسناد خود از سعد بن ابی وقاص و عایشه از پدرش و خطیب خوارزمی در «مناقب»<sup>(۲)</sup>

از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا النبوة».

آیا راضی نیستی اینکه باشی نزد من به منزلت هارون از موسی مگر نبوت و پیغمبری را.

و میر سید علی همدانی در مودّۀ ششم از «مودّۀ القربی»<sup>(۳)</sup> حدیثی از انس بن مالک نقل می کند (که شب گذشته، تمام حدیث را عرض کردم). در آخر آن حدیث می فرماید:

«ولو كان بعدى نبياً لكان عليّ نبياً ولكن لا نبوه بعدى».

گمان می کنم برای نمونه کافی باشد که آقایان مغلظه نفرمایند و بدانند که مستثنی نبوت است، نه عدم نبوت.

و به این حدیث معتبر ثابت است همان قسمی که موسی کلیم الله علیه السلام در غیبت چهل روزه، امر امت را به خودشان وانگذارد و هارون را که افضل از همه بنی اسرائیل بود، خلیفه و وصی خود قرار داد تا امر نبوت در فقدان او مختل نگردد،

ص: ۵۵۰

---

۱- خصائص أمير المؤمنين، أحمد بن شعيب نسائي، ص ۸۳، منزله علی بن ابی طالب من النبى.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۰۹، ح ۱۱۶، فصل ۹.

۳- «عن أنس رفعه: أنّ الله اصطفاني على الأنبياء فاختراني واختر لي وصياً واخترت ابن عمى وصيى يشدّ [به] عضدى كما يشدّ عضد موسى بأخيه هارون وهو خليفتي ووزيري، ولو كان بعدى نبياً لكان عليّ نبياً ولكن لا نبوه بعدى». مودّۀ القربی، سید علی همدانی، مودّۀ ۶ (با استفاده از ینابيع المودّۀ قندوزی، ۲/۲۸۸، ح ۸۲۳، باب ۵۶).

پیغمبر خاتم هم که شریعتش اکمل و دستوراتش اتم و قوانینش تا روز قیامت باقی و پایدار است، به طریق اولی باید مردم جاهل را به خودشان وانگذارد و مردم نادان را حیران ننماید و شریعت را به دست جهال ندهد، تا هر کس به میل خود در او تصرفات نماید؛ یکی به رأی و قیاس عمل نماید، دیگری تفریق شریعت و طریقت کند و فرصت به دست راهزنان افتاده، یک ملت حنیف و ساده ای را به هفتاد و سه قسمت تقسیم نمایند.

فلذا در این حدیث شریف می فرماید: علی از من به منزله ی هارون است از موسی؛ یعنی جمیع منازل هارونی را برای آن حضرت ثابت نموده که از جمله، افضلیت آن حضرت بر تمام صحابه و امت و تعیین مقام وزارت و خلافت است؛ یعنی همان قسمی که هارون را موسی در غیبت خود خلیفه قرار داد، علی علیه السلام هم در غیبت من، خلیفه ی من است.

حافظ: آنچه در عظمت این حدیث فرمودید، بالاتر از آن است که تصوّر شود، ولی گمان می کنم اگر قدری تفکر فرمایید، تصدیق نمایید [که] عمومیتی در این حدیث نیست؛ چون فقط اختصاص به غزوه تبوک دارد که برای مدت معینی رسول خدا صلی الله علیه و سلم سیدنا علی کرم الله وجهه را خلیفه خود قرار داد.

### **حدیث منزلت در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده**

داعی: این فرمایش شما وقتی صحیح بود که این حدیث فقط در غزوه ی تبوک آمده بود، در صورتی که جملات این حدیث، در دفعات متعدده و مراکز مختلفه از لسان دُرر بار پیغمبر باعظمت شنیده شده، که از جمله در مؤاخات اول که در مکه معظمه بین مهاجر و انصار، ایجاد برادری نمود و مرتبه ی دوم در

مدینه ی منوره که علی علیه السلام را به برادری برگزید فرمود:

«أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.»

حافظ: بیان عجیبی است که تاکنون آنچه دیده و شنیده ام، حدیث منزلت در غزوه ی تبوک بوده که پیغمبر علی را جا گذارد و آن حضرت دلتنگ شد. پیغمبر برای رفع دلتنگی آن جناب، این کلمات را فرمود. گمان می کنم شما در بیانات اشتباه فرمودید.

داعی: خیر اشتباه نمودم، بلکه یقین دارم علاوه بر اتفاق علمای شیعه، در بسیاری از کتب معتبره ی علمای خودتان نقل گردیده؛ از جمله مسعودی (مقبول القول فریقین) در صفحه ۴۹ جلد دوم «مروج الذهب»<sup>(۱)</sup>

و حلبی در صفحه ۲۶ و ۱۲۰ جلد دوم «سیره الحلبیه»<sup>(۲)</sup>

و امام ابو عبدالرحمان نسائی در صفحه ۱۹ «خصائص العلوی»<sup>(۳)</sup>

و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۳ و ۱۴ «تذکره»<sup>(۴)</sup> و سلیمان

ص: ۵۵۲

---

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۴۲۵، ذکر خلافة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، فضائله. مسعودی می نویسد: قال المسعودی: والأشياء التي استحقَّ بها أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله الفضل هي: ... وكل ذلك لعلي عليه السلام منه النصيب الأوفر والحظ الأكبر إلى ما ينفرد به من قول رسول الله صلى الله عليه وآله حين آخى بين أصحابه «أنت أخي» وهو صلى الله عليه وآله لا ضدَّ له ولانْدَ وقوله صلوات الله عليه: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي».

۲- سیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۳/۱۳۲، غزوة تبوك.

۳- خصائص أمير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائي، ص ۷۶ - ۸۷، منزله علي بن أبي طالب كرم الله وجهه من النبي صلى الله عليه وآله.

۴- تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزي، ص ۲۹، باب ۲. سبط ابن الجوزي این حدیث را نقل می کند: «عن مجدوح بن زيد الباهلی قال: آخى رسول الله بين المهاجرين والأنصار، فبكى علي فقال رسول الله: ما يبكيك؟ فقال: لم تواخ بيني وبين أحد. فقال: إنما أدرتلك لنفسی، ثم قال لعلي: أنت مني بمنزلة هارون من موسى».

بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ «ینایع المودّة» (۱) از مسند امام احمد حنبل و عبدالله بن احمد در «زوائد مسند» و خوارزمی در «مناقب» (۲) این حدیث را نقل

ص: ۵۵۳

۱- ینایع المودّة، ۱/۱۷۷، ح ۱، باب ۹. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: «أحمد فی مسنده بسنده عن زید بن أبی أوفی قال: لما آخى رسول الله صلى الله عليه وآله بين أصحابه فقال عليّ: يا رسول الله آخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني وبين أحد. فقال: والذى بعثني بالحق نبياً ما أخرجتك إلا لنفسى فأنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدى وأنت أخی ووارثي».

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۵۰ - ۱۵۲، ح ۱۷۸، فصل ۱۴. خوارزمی این حدیث را نقل می کند: «عن يزيد بن أبی أوفی قال: دخلت على رسول الله مسجده فقال: أين فلان أين فلان؟ ... ثم قال: ... واني أصطفي منكم من أحب أن يصطفي ومؤاخ بينكم كما آخى الله بين الملائكة ... فقال له عليّ: لقد ذهب روحى وانقطع ظهري حين رأيتك فعلت بأصحابك ما فعلت غيرى. فإن كان هذا من سخط عليّ فلك العتبي والكرامه، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: والذى بعثني بالحق ما أخرجتك إلا لنفسى و أنت منى بمنزله هارون من موسى غير أنه لا نبيّ بعدى وأنت أخی ووارثي...». حدیث منزله غیر از تبوک، حد اقل در ده مورد دیگر ذکر شده است: اول: در مؤاخاه طبرانی در معجم الكبير، ۵/۲۲۱ - ح ۵۱۴۶، احادیث زید بن أبی أوفی الأسلمی؛ متقی هندی در کنز العمال، ۹/۱۷۰، ح ۲۵۵۵۵، کتاب الصحبه، باب فی فضلها؛ سیوطی در الدر المنثور، ۴/۶۶۹، ذیل آیه ۷۵ سوره حج؛ ابن حبان در الثقات، ۱/۱۴۱ - ۱۴۲، السنه الاولى من الهجرة، ذکر قدوم النبی المدینه؛ و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۲۱/۴۱۵، ترجمه شماره ۲۵۹۹، شرح حال سلمان بن الاسلام ابو عبدالله الفارسی؛ حدیث منزله را در مؤاخاه و به همان لفظی که از مناقب خوارزمی نقل کردیم، با مختصر جابجایی در الفاظ از ابن أبی أوفی نقل کرده اند. شایان ذکر است که حدیث مؤاخاه از کسانی مانند: مجدوح بن زید الذهلی و عبدالله بن عباس و أنس بن مالک و عمر بن الخطاب و یعلی بن مرّه نیز نقل شده است. دوم: در هنگام ولادت امام حسن و امام حسین علیه السّلام «عن عليّ بن الحسين عليه السّلام قال: حدّثني أسماء بنت عميس قالت: قبلت جدّتك فاطمه بالحسن والحسين. فلما ولد الحسن جاءني النبيّ صلى الله عليه وآله فقال: يا أسماء هاتي ابني ... ثم قال لعليّ: أيّ شيء سمّيت ابني؟ قال: ما كنت لأسبقك باسمه يا رسول الله كنت أحب أن أسميه - حرباً - فقال النبيّ صلى الله عليه وآله: ولا أنا أيضاً أسبق باسمه ربّي عزوجلّ فهبط جبرئيل صلى الله عليه وآله فقال: السلام عليك يا محمد. العليّ الأعلى يقرئك السلام ويقول: عليّ منك بمنزله هارون من موسى ولا نبيّ بعدك. سم ابنك هذا باسم - ابن هارون - ..». این حدیث را خوارزمی در مقتل الحسين، ۱/۱۳۶، ح ۲، فصل ۶. و محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۱۲۰، قسم ۱، ذکر آن تسميتهما الحسن والحسين كائنا بأمر الله. و قندوزی در ینایع المودّة، ۲/۲۰۰، ح ۵۷۹، باب ۵۶، فضائل الحسين نقل کرده اند. سوم: روز فتح خیبر «عن علي بن أبی طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله يوم فتح خیبر: لو لا أن تقول فيك طوائف من أمتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم، لقلت فيك اليوم مقالاً لا تمرّ على ملاء من المسلمين، إلا أخذوا من تراب رجلك وفضل طهورك، يستشفون به، ولكن حسبك أن تكون منى وأنا منك، ترثني وأنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدى ...». این حدیث را خوارزمی در مناقب، ص ۱۲۹، ح ۱۴۳، فصل ۱۳؛ گنجی شافعی در كفاية الطالب، ص ۲۶۴، اواخر باب ۶۲ و قندوزی در ینایع المودّة، ۱/۲۰۰، ح ۲، باب ۱۳، با همین الفاظ نقل کرده اند. چهارم:

حدیث منزله در هنگام نهی رسول اکرم از خوابیدن در مسجد «عن جابر بن عبدالله الأنصاری قال: جائنا رسول الله صلى الله عليه وآله ونحن مضطجعون في المسجد وفي يده عسيب رطب فضربنا وقال: أترقدون في المسجد، أنه لا يرقد فيه أحد، فأجفنا وأجفل معنا علي بن أبي طالب، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: تعال يا علي أنه يحل لك في المسجد ما يحل لي. يا علي ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا النبوة...». تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۳۹، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. پنجم: حدیث منزله در ذیل حدیث سدّ الأبواب «عن حذیفه بن أسید الغفاری قال: لما قدم اصحاب النبی صلی الله علیه وآله المدینه لم یکن لهم بیوت یتیتون فیها، فکانوا یتیتون فی المسجد، فقال لهم النبی صلی الله علیه وآله: لا تیتوا فی المسجد فتحتموا. ثم ان القوم بنوا بیوتاً حول المسجد وجعلوا أبوابها إلى المسجد وانّ النبی صلی الله علیه وآله بعث إلیهم معاذ بن جبل فنادی ابابکر فقال: إنّ رسول الله یأمرک ان تخرج من المسجد فقال: سمعاً وطاعة فسدّ بابه وخرج من المسجد، ثم ارسل إلی عمر، فقال: ان رسول الله صلی الله علیه وآله یأمرک ان تسدّ بابک الذی فی المسجد وتخرج منه، فقال: سمعاً وطاعة لله ولرسوله ... وعلی علی ذلك یتردّد لا یدری أهو فیمن یقیم أو فیمن یرج وکان النبی صلی الله علیه وآله قد بنا له بیتاً فی المسجد بین آیاته. فقال له النبی صلی الله علیه وآله اسکن طاهراً مطهراً. فبلغ حمزه قول النبی صلی الله علیه وآله لعلی فقال: یا محمّد تخرجنا وتمسک غلمان بنی عبدالمطلب؟ فقال له نبی الله: لا، لو کان الأمر لی، ما جعلت من دونکم من أحد، والله ما أعطاه إیاه إلا الله وانک لعلی خیر من الله ورسوله أبشر فبشره النبی صلی الله علیه وآله ... فبلغ ذلك النبی صلی الله علیه وآله فقام خطیباً فقال: إنّ رجلاً یجدون فی أنفسهم فی أنى أسكنت علیاً فی المسجد. والله ما أخرجتهم ولا أسكنته. إنّ الله عزوجل أوحى إلی موسی وأخیه (أن تبوءا لِقَوْمِکُمْ بِمِصْرَ بَیوتاً وَاجْعَلُوا بُیوتَکُمْ قِبَلَهُ وَأَقِیْمُوا الصَّلاةَ) وأمر موسی أن لا یسکن مسجده ولا ینکح فیہ ولا یدخله إلا ھارون وذریّته وانّ علیاً منی بمنزله ھارون من موسی ...». مناقب ابن مغازلی، ص ۲۵۴ - ۲۵۵، ح ۳۰۳، حدیث سدّ الأبواب. ششم: حدیث منزله در حالی که رسول اکرم بر علی تکیه فرموده بود «عن ابن عباس قال: قال عمر بن الخطاب کفّوا عن ذکر علی بن ابی طالب، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول فی علی ثلاث خصال لأن یرکون لی واحده منهنّ أحبّ إلیّ ممّا طلعت علیه الشمس، کنت أنا وأبو بکر وأبو عبیدہ ابن الجراح ونفر من أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله والنبی صلی الله علیه وآله متکئی علی علی بن ابی طالب حتّی ضرب بیده علی منکبه، ثم قال: أنت یا علی أوّل المؤمنین إیماناً وأولهم إسلاماً، ثم قال: أنت منی بمنزله ھارون من موسی و کذب علی من زعم أنّه یحبّنی و یبغضک». کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۲۲، ح ۳۶۳۹۲، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰ فضائل علی؛ ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۵۸، قسم ۱، باب فی ذکر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ذکر أنّه علیه السلام أوّل من أسلم، این حدیث را نقل کرده اند. هفتم: حدیث منزله در خانه ام سلمه «عن النبی صلی الله علیه وآله أنّه قال لأُم سلمه: یا أم سلمه انّ علیاً لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزله ھارون من موسی إلا أنّه لا نبی بعدی». تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۶۹، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ و فرائد السمطین، حموی، ۱/۱۵۰، ح ۱۱۳، سمط ۱، باب ۲۹؛ و کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۶۸، باب ۳۷؛ و معجم الکبیر، طبرانی، ۱۲/۱۵، ح ۱۲۳۴۱، احادیث حبیب بن ابی ثابت، عن سعید بن جبیر و کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۰۷، ح ۳۲۹۳۶، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی. و مناقب خوارزمی، ص ۱۴۲، ح ۱۶۳، فصل ۱۴، این حدیث را نقل کرده اند. هشتم: حدیث منزلت در قضیه دختر حمزه خصائص امیرالمؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۸۸، ذکر النبی علی منی و انا منه، الاختلاف علی ابی اسحاق فی هذا الحدیث. نهم: حدیث منزلت در غدیر خم «... ولما رجع النبی صلی الله علیه وآله من مکّه، شرّفها الله تعالی عام حجّه الوداع، ووصل إلی هذا المكان وآخی علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال: علی منی کھارون من موسی، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه...». وفيات الاعیان، ابن خلکان



۵/۲۳۰ - ۲۳۱، ترجمه شماره ۷۲۸، شرح حال المستنصر العییدی. دهم: حدیث منزلت در کلام رسول الله با عقیل «عن عقیل بن ابی طالب عن رسول الله صلی الله علیه وآله أنه قال: ... یا عقیل والله انی لأحبک لخصلتین، لقرابتک ولحبّ أبی طالب ایاک - وكان أحبهم إلی أبی طالب - وأما أنت یا جعفر، فانک خلقک یشبه خلقی وأنت یا علی فأنت منی بمنزله هارون من موسی غیر أنه لا- نبی بعدی». ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۱/۱۸، ترجمه شماره ۴۷۳۵. شرح حال عقیل بن ابی طالب؛ و کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۷۴۰، ح ۳۳۶۱۶، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۳، فضائل عقیل بن ابی طالب این حدیث را نقل کرده اند.





نموده اند. حتی در مواردی غیر از مؤاخاه که اینک وقت مجلس اجازه نقل تمام آن موارد را نمی دهد.

پس آقایان! تصدیق فرمایید که این حدیث شریف جنبه ی خصوصی نداشته، بلکه عمومیت آن ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به این وسیله، هر کجا مقتضی دیده، خلافت علی را بعد از خود به این عبارت که «علی مَنی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» تثبیت نموده که یکی از آن موارد غزوه ی تبوک بوده.

حافظ: چگونه ممکن است اصحاب رسول خدا این مبعث و بزرگ ترین اعیاد اسلامی بود، شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آمد و با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود.

مبعث و بزرگ ترین اعیاد اسلامی بود، شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آمد و با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود.

مبعث و بزرگ ترین اعیاد اسلامی بود، شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آمد و با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود.

نقل نموده اند. حتی در مواردی غیر از مؤاخاه که اینک وقت مجلس اجازه نقل تمام آن موارد را نمی دهد.

پس آقایان! تصدیق فرمایید که این حدیث شریف جنبه ی خصوصی نداشته، بلکه عمومیت آن ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به این وسیله، هر کجا مقتضی دیده، خلافت علی را بعد از خود به این عبارت که «علی مَنی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» تثبیت نموده که یکی از آن موارد غزوه ی تبوک بوده.

حافظ: چگونه ممکن است اصحاب رسول خدا این حدیث را با جنبه ی عمومی تلقی نموده و علی را به عنوان خلافت شناخته، مع ذلك، بعد از آن حضرت مخالفت نموده و دیگری را به عنوان خلافت پذیرفته و با او بیعت نمودند.

### **خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هارون را و فریب دادن سامری بنی اسرائیل را به گوساله پرستیدن**

داعی: برای جواب شما مطالب و شواهد بسیار حاضر دارم، ولی بهترین برهان که مناسب مقام است، همانا قضیه ی جناب هارون است که حضرت موسی کلیم الله

به صراحت آیات قرآن مجید، جناب هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد. بنی اسرائیل را جمع نمود (که طبق بعضی از اخبار هفتاد هزار نفر بودند) و به آنها تأکید نمود اطاعت امر هارون را که خلیفه و جانشین او می باشد. آن گاه به کوه طور به مهمانی پروردگار رفت. هوز یک ماه تمام نشده بود که فتنه سامری بر پا شد. انقلاب و اختلاف کلمه در بنی اسرائیل ظاهر گردید. سامری گوساله ی طلا را جلوه داده، بنی اسرائیل فوج فوج، هارون خلیفه ثابت الخلفه حضرت موسی را گذارده، اطراف سامری حقه باز را گرفته، طولی نکشید هفتاد هزار نفر از همان بنی اسرائیل پاک نژاد که از حضرت موسی شنیده بودند که فرمود: هارون در غیاب من خلیفه ی من است، اطاعت امر او را نموده، مخالفتش ننمایید - به اغوای سامری، گوساله پرست شدند. هر چند جناب هارون نالید و آن را منع از آن عمل شنیع نمود، گوش نداده، بلکه در صدد قتلش بر آمدند؛ چنانچه آیه ۱۴۹ سوره ۷ (اعراف) صراحت دارد که جناب هارون به برادرش حضرت موسی در موقع برگشتن درد دل نمود که (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضُّوا عَفْوَنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي)؛ یعنی آنها مرا خوار و زبون داشتند. (وقتی با قوم خصومت و ممانعت کردم) نزدیک بود مرا به قتل رسانند.

شما را به خدا آقایان قدری از تعصب خارج شوید و انصاف دهید که آیا این عمل بنی اسرائیل و تمرد از اوامر حضرت موسی و تنها گذاردن خلیفه ی منصوص او جناب هارون و به اغوای سامری بازیگر گوساله پرست شدن، دلیل بر بطلان خلافت هارون و حقانیت سامری و گوساله ی ساخته ی او می باشد؟!

آیا اعمال جهال و هوی پرستان بنی اسرائیل را باید دلیل آن قرار داد که اگر خلافت هارون حق بود و مردم از حضرت موسی نصی درباره او شنیده بودند،

هرگز او را تنها نمی گذاردند و به دنبال سامری و گوساله ی او نمی رفتند؟

قطعاً خودتان می دانید که مطلب بر خلاف این است. جناب هارون به حکم قرآن مجید، خلیفه ی منصوص حضرت موسی بود. بنی اسرائیل نص صریح را از لسان خود آن حضرت درباره ی او شنیده بودند. منتها بعد از غیبت حضرت موسی، فرصت دست سامری بازیگر افتاد، گوساله ی طلا را ساخته، عالماً عامداً بنی اسرائیل را اغوا نمود. آنها هم با علم به اینکه جناب هارون خلیفه و جانشین حضرت موسی می باشد، روی نفهمی یا مقاصد دیگر، در پی سامری رفته و جناب هارون را تنها و متروک گذاردند؟!

### مطابقت حالات امیرالمؤمنین علیه السلام با هارون علیه السلام

همچنین بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله همان مردمی که مکرر از آن حضرت صراحتاً و کنایه شنیده بودند علی علیه السلام خلیفه ی من می باشد، همان قسمی که جناب هارون خلیفه ی موسی بود، علی را رها نموده روی هوای نفس و حب جاه و بعضی روی عداوت با بنی هاشم و جمعی از جهت حقد و کینه و حسد و بغضی که نسبت به شخص علی علیه السلام داشتند، تشکیلات مخصوصی دادند؛ چنانچه امام غزالی در اوّل مقاله چهارم «سرّ العالمین»<sup>(۱)</sup>

اشاره به این معنی نموده و صریحاً

ص: ۵۵۸

---

۱- سرّ العالمین، غزالی، ص ۲۱، باب فی المقالة الرابعه. غزالی می نویسد: «... لکن أسفرت الحجه وجهها وأجمع الجماهير علی متن الحدیث من خطبته فی یوم غدیر خمّ بإتفاق الجميع وهو یقول صلی الله علیه وآله: «من كنت مولاه فعلیّ مولاه». فقال عمر: بخ بخ لك يا أبا الحسن، لقد أصبحت مولای ومولی كلّ مؤمن ومؤمنه. فهذا تسلیم ورضی و تحکیم. ثم بعد هذا غلب الهوی لحبّ الریاسه وحمل عمود الخلفه وعقود البنود وخفقان الهوی فی قعقه الرايات واشتباك ازدحام الخیول وفتح الأمصار سقاهاهم كأس الهوی، فعادوا إلى الخلف الأول، فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قليلاً فبئس ما يشترون».

می نویسد: حق را پشت سر انداخته، برگشتند به جهالت اولیه.

به همین جهت، شباهت تام بین هارون و امیرالمؤمنین بود که محققین از علماء و مورّخین خودتان؛ مانند ابو محمّد عبدالله بن مسلم بن قتیبه باهلی دینوری، قاضی معروف دینور در صفحه ۱۴ جلد اوّل «الإمامة والسياسة»<sup>(۱)</sup> قضیه ی سقیفه را مفصّلاً می نویسد، تا آنجا که گوید: وقتی که آتش بردند در خانه علی و با تهدید و فشار آن حضرت را به مسجد آوردند و گفتند: بیعت کن

و الاّ گردنت را می زنیم، خود را به قبر پیغمبر رسانید و گفت همان کلماتی که خداوند در قرآن از قول هارون به موسی نقل نموده که (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي).

کانه یک جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله علی را در این حدیث شبیه به هارون می نماید، آن است که برساند به امت که همان معامله ای که بنی اسرائیل در غیاب موسی با جناب هارون نمودند، بعد از وفات من با علی می نمایند.

لذا علی علیه السّلام هم برای اثبات این معنی، وقتی فشار امت و سیاست بازی بازیگران را دید که تا پای قتل او ایستاده اند، خطاب به قبر مبارک، پیغمبر همان

ص: ۵۵۹

---

۱- «ثم قال عمر، فمشی معه جماعه حتى أتوا باب فاطمه فدقوا الباب: فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها: يا أبت، يا رسول الله! ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن أبي قحافه. فلما سمع القوم صوتها وبكائها، انصرفوا باكين، وكادت قلوبهم تنصدع وأكبادهم تنفطر، وبقى عمر ومعه قوم، فأخرجوا عليّاً فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: بايع. فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك... فلحق عليّ بقبر رسول الله صلى الله عليه وآله يصيح ويبكي وينادي: يا بن أمّ إنَّ القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني...». الامامة والسياسة، ابن قتيبه، ۱/۲۰، كيف كانت بيعه عليّ بن أبي طالب.

آیه ای را قرائت نمود که خداوند از درد دل هارون به موسی خبر داده.

(اهل مجلس سرها به زیر انداخته، با حالت بهت، دقایقی با سکوت گذشت.)

نواب: قبله صاحب! اگر خلافت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ثابت بوده، چرا پیغمبر با این الفاظ و اشارات و کنایات می فرموده و صریحاً به نام خلافت، آن جناب را معرفی ننموده که بفرماید: علی خلیفه ی من است، تا راه عذری نماند.

داعی: عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به هر دو جهت بیان حقیقت نموده؛ چنان که احادیث صریحه ی به خلافت، در کتب معتبره ی خودتان هم بسیار ثبت است، و لکن این نوع از کنایات، لطافتش از صراحت بیشتر است و اهل ادب می دانند که «الکنایه أبلغ من التصریح»، آن هم این قسم از کنایه که یک عالم معنی در او مستتر است.

نواب: ممکن است از احادیث مصرّحه ای که می فرمایید در کتب علمای ما می باشد راجع به امر خلافت، اگر حاضر دارید، ما را مستفیض فرمایید، تا کشف حقیقت شود؛ زیرا مکرّر به ما گفته اند ابدأً حدیثی که صراحت بر خلافت آن جناب داشته باشد، وجود ندارد.

داعی: احادیث مصرّحه به نام خلافت مولانا امیرالمؤمنین در کتب معتبره شما بسیار است، ولی به اقتضای وقت مجلس، به بعض از آنها که در حافظه خود حاضر دارم، اشاره می نمایم.

### **حدیث الدار یوم الانذار و تعیین نمودن پیغمبر علیؑ را به خلافت**

اهمّ از همه ی احادیث، حدیث الدار است، از جهت آنکه اولین روزی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله نبوت خود را ظاهر ساخت، به خلافت علی علیه السلام هم صراحت فرمود؛



۱- مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۱۱، مسند علی بن ابی طالب. احمد بن حنبل، حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن علی رضی الله عنه قال: لما نزلت هذه الآیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) قال: جمع النبی صلی الله علیه وسلّم من أهل بيته، فاجتمع ثلاثون فأكلوا وشربوا قال: فقال لهم: من يضمن عني ديني و مواعيدي و يكون معي في الجنة و يكون خليفتي في أهلي فقال رجل لم يسمه شريك يا رسول الله أنت كنت بحراً من يقوم بهذا قال: ثم قال الآخر. قال: فعرض ذلك على أهل بيته فقال علي رضی الله عنه أنا». این روایت در کتاب تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۶۳ ذیل آیه ۲۱۴ سوره شعرا (وانذر عشرتك الأقربین) و نیز کتاب تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۲ باب ما عرف من جوده و سنحائه ذکر شده است. البته دیگر مفسرین اهل تسنن نیز ذیل آیه شریفه احادیث این اتفاق را نقل کرده اند. (محقق) و در صفحه ۱۵۹ از همین جلد (مسند احمد ج ۱) حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن علی رضی الله عنه قال: جمع رسول الله صلی الله علیه وآله أو دعا رسول الله صلی الله علیه وآله بنی عبدالمطلب فيهم رهط كلهم يأكل الجذعه و يشرب الفرق. قال: فصنع لهم مداً من طعام فأكلوا حتى شبعوا قال بقي الطعام كما هو كأنه لم يمس، ثم دعا بغمر فشربوا حتى رووا وبقي الشراب كأنه لم يمس أو لم يشرب. فقال: يا بنی عبدالمطلب إني بعثت لكم خاصه وإلى الناس بعامه وقد رأيت من هذه الآیه ما رأيتم فأيتكم يبايعني على أن يكون أخي وصاحبي. قال: فلم يقم إليه أحد. قال: فقمت إليه و كنت أصغر القوم. قال: فقال: اجلس. قال ثلاث مرات كل ذلك أقوم إليه فيقول لي اجلس، حتى كان في الثالثه ضرب بيده على يدي». این روایت توسط نسائی که یکی از نویسندگان صحاح است در کتاب السنن الکبری، ج ۵، کتاب الخصائص، ذکر خصائص أميرالمؤمنين علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ذکر الاخوة، ص ۱۲۶، ح ۸۴۵۱ و نیز این روایت را با کمی اختلاف در عبارت نسائی در کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، منزلت علی کرم الله وجهه من النبی صلی الله علیه وآله، ص ۸۶ نقل کرده است، و نیز در کتاب تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ از صفحه ۴۶ تا ۵۰ و همچنین در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن من علی علیه السلام ذیل آیه ۲۱۴ سوره شعرا، ص ۲۸۷ تا ۲۹۱ ح ۴۵۵ تا ۴۵۸ ذکر شده است. (محقق)

۲- الكشف والبيان، ثعلبی، ۷/۱۸۲، ذیل آیه ۲۱۴ سوره شعراء. ثعلبی این حدیث را نقل کرده است: «عن البراء قال: لما نزلت (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) جمع رسول الله صلی الله علیه وآله بنی عبدالمطلب وهم يومئذ أربعون رجلاً الرجل منهم يأكل المسنه و يشرب العس، فأمر علياً برجل شاه فأدمها ثم قال: ادنوا باسم الله فدنا القوم عشرة عشره فأكلوا حتى صدروا، ثم دعا بقعب من لبن فجرع منه جرعه ثم قال لهم: اشربوا باسم الله، فشرب القوم حتى رووا فبدرهم أبولهب فقال: هذا ما يسحركم به الرجل، فسكت النبي صلی الله علیه وآله يومئذ فلم يتكلم. ثم دعاهم من الغد على مثل ذلك من الطعام والشراب ثم أنذرهم رسول الله فقال صلی الله علیه وآله: يا بنی عبدالمطلب إني أنا النذير إليكم من الله سبحانه والبشير لما يجيء به أحد منكم جئتكم بالدنيا والآخرة، فأسلموا وأطيعوني تهتدوا ومن يؤاخذني ويؤاخذني ويكون وليي ووصيي بعدى وخليفتي في أهلي ويقضى ديني؟ فسكت القوم وأعاد ذلك ثلاثاً كل ذلك يسكت القوم ويقول علي: أنا. فقال: أنت. > فقام القوم وهم يقولون لأبي طالب:

أطع ابنك، فقد أمر عليك.

۱- مناقب خوارزمی، ص ۷- ۸، مقدمه مؤلف. خوارزمی حدیث را این گونه نقل کرده است: «یوم أمره سبحانه بإنذار الأقربین من عشیرته، فدعی الأقربین إلی داره فخطبهم بقوله: والله اللّٰذی لا- إله إلاّ هو انّی رسول الله إلیکم خاصّه و إلی الناس عامّه ... فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصیّی و خلیفتی فیکم، فأحجم القوم عنها جمیعاً و قلت و انّی لأحدثهم سنّاً و أرمصهم عیناً ... أنا یا نبی الله ... فأخذ برقبتی، ثمّ قال: إنّ هذا أخی ووصیّی و خلیفتی فیکم».

۲- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۱۱/۱۴۸، ح ۲۰۳۷۴، ذیل آیه ۲۱۴ سوره شعراء. طبری این حدیث را نقل کرده است: «عن علیّ بن أبی طالب: لمّا نزلت هذه الآیه علی رسول الله صلی الله علیه وآله (وَأَنْذِرْ عَشِیرَتَكَ الْأَقْرَبِینَ) دعانی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لی: «یا علیّ إنّ الله أمرنی أن أنذر عشیرتی الأقربین» قال: «فضقت بذلک ذرعاً، و عرفت أنّی ما أنادهم بهذا الأمر أر منهم ما أکره، فصمت حتّی جاء جبرائیل فقال: یا محمّد! انک الّا تفعل ما تؤمر به یعدّ بک ربّک. فاصنع لنا صاعاً من طعام واجعل علیه رجل شاه و املاء لنا عسّاً من لبن، ثمّ اجمع لی بنی عبدالمطلب حتّی أکلمهم و أبلغهم ما أمرت به، ففعلت ما أمرنی به ثمّ دعوتهم له و هم یومئذ أربعون رجلاً- یزیدون رجلاً- أو ینقصونه فیهم أعمامه: أبو طالب و حمزه و العباس و أبولهب. فلما اجتمعوا إلیه دعانی بالطعام الّذی صنعت لهم فجنّت به. فلما وضعته تناول رسول الله صلی الله علیه وآله حذیه من اللحم فشقّها بأسنانه، ثمّ ألقاها فی نواحی الصحفه، قال: خذوا باسم الله فأکل القوم حتّی مالهم بشیء حاجه و ما أری إلاّ مواضع أیدیهم و أیم الله الّذی نفس علیّ بیده إن کان الرجل الواحد لیأکل ما قدمت لجمیعهم، ثمّ قال: اسق الناس فجنّتهم بذلک العسّ. فشربوا حتّی رووا منه جمیعاً و أیم الله إن کان الرجل الواحد منهم لیشرّب مثله. فلما أراد رسول الله صلی الله علیه وآله أن یکلمهم بدّره أبولهب إلی الکلام، فقال لهّد ما سحرکم به صاحبکم فتفرّق القوم ولم یکلمهم رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: الغد یا علیّ، أنّ هذا الرجل قد سبقنی إلی ما قد سمعت من القول، فتفرّق القوم قبل أن أکلمهم فاعدّ لنا من الطعام مثل الّذی صنعت ثمّ أجمعهم لی، قال: ففعلت ثمّ جمعتهم ثمّ دعانی بالطعام فقربته لهم ففعل كما فعل بالأمس فأکلوا حتّی مالهم بشیء حاجه. قال: اسقهم فجنّتهم بذلک العسّ فشربوا حتّی رووا منه جمیعاً، ثمّ تکلم رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: یا بنی عبدالمطلب انّی والله ما أعلم شاباً فی العرب جاء قومه بأفضل ممّا جئتکم به، انّی قد جئتکم بخیر الدنیا و الآخره و قد أمرنی الله أن أدعوکم إلیه فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر، علی أن یکون أخی و کذا و کذا. قال: فأحجم القوم عنها جمیعاً و قلت و انّی لأحدثهم سنّاً و أرمصهم عیناً و أعظمهم بطناً و أحمشهم ساقاً: أنا یا نبی الله أکون وزیرک فأخذ برقبتی ثمّ قال: إنّ هذا أخی و کذا و کذا فاسمعوا له و أطيعوا، قال: فقام القوم یضحکون و یقولون لأبی طالب: قد أمرک أن تسمع لابنک و تطیع».

به طرق مختلفه و ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۲۶۳ و ۲۸۱ جلد سیم «شرح نهج البلاغه» (۲) نقلاً از نقض العثمانیه ابو جعفر اسکافی و ابن اثیر در صفحه ۲۲ جزء دوم «کامل» (۳)

مرسلاً و حافظ ابو نعیم در «حلیة الأولیاء» و حمیدی در «جمع بین الصحیحین» و بیهقی در «سنن» و «دلائل» (۴) و ابو الفداء در صفحه ۱۱۶ جزء اول تاریخ خود (۵)

و حلبی در

ص: ۵۶۳

۱- طبری همین حدیثی را که در تفسیرش با تحریف نقل کرده و به جای جملات رسول اکرم، کلمه کذا و کذا را آورده است، در تاریخش حدیث را به طور کامل نقل می کند. «... فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصیّی و خلیفتی فیکم ... ثم قال: إن هذا أخی ووصیّی و خلیفتی فیکم». و این نمونه ای روشن از تحریفی است که طبری در تفسیر خود انجام داده است. تاریخ طبری، ۲/۶۳، ذکر الخبر عما کان من امر نبی الله.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۱۱، خطبه ۲۳۸ (خطبه قاصعه)، ذکر حال رسول الله فی نشوئه. ابن ابی الحدید حدیث را به همان لفظی که طبری در تاریخش نقل نموده، آورده است.

۳- الکامل، ابن اثیر، ۲/۶۳، ذکر أمر نبیه باظهار دعوته. ابن اثیر نیز حدیث را به همان الفاظی که از تاریخ طبری نقل کردیم آورده است.

۴- دلائل النبوه، بیهقی، ۲/۱۷۹، باب مبتدأ الفرض علی رسول الله ثم علی الناس وما وجد فی جمعه قریشاً و اطعامه إیاهم من البرکه فی طعامه. بیهقی ابتدای حدیث را به همان لفظی که از تاریخ طبری نقل کردیم آورده است، لکن قسمت اخیر حدیث که فضیلتی برای امیرالمؤمنین بوده، حذف شده است.

۵- المختصر فی أخبار البشر (معروف به تاریخ ابو الفداء)، عماد الدین اسماعیل ابی الفداء، ۱/۱۱۶، فصل ۵، ذکر أول من أسلم من الناس. ابو الفداء حدیث را به همان لفظی که از تاریخ طبری نقل کردیم آورده است.

عبدالرحمان نسائي در صفحه ٦ حديث ٦٥ «خصائص العلوي» (٢) و حاكم أبو عبدالله در صفحه ١٣٢ جزء سيم

ص: ٥٦٤

١- السيرة الحلبي، علي بن برهان الدين حلبي، ١/٢٨٥ - ٢٨٦، باب استخفائه صلى الله عليه وآله وأصحابه في دار الأرقم بن أبي الأرقم. حلبي حديث را اين گونه نقل کرده است: «وروى أنه لما نزل قوله تعالى (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) جمع بنى عبدالمطلب في دار أبي طالب وهم أربعون وفي الإمتاع خمسة وأربعون رجلاً- وأمرأتان فصنع لهم على طعاماً أى رجل شاه مع مدمن البر وصاعاً من لبن، فقدمت لهم الجفنه وقال كلوا بسم الله فأكلوا حتى شبعوا وشربوا حتى نهلوا وفي روايه حتى رووا وفي روايه قال ادنوا عشره عشره فدنا القوم عشره عشره ثم تناول القعب الذى فيه اللبن فجرع منه ثم ناولهم وكان الرجل منهم يأكل الجذعه وفي روايه يشرب العس من الشراب فى مقعد واحد، فقهرهم ذلك فلما أراد رسول الله صلى الله عليه وسلم يتكلم بده أبو لهب بالكلام فقال لقد سحركم صاحبكم سحراً عظيماً وفي روايه محمّد وفي روايه ما رأينا كالسحر اليوم فتفرقوا ولم يتكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما كان الغد قال: يا على عد لنا بمثل ما صنعت بالأمس من الطعام والشراب. قال على: ففعلت ثم جمعتهم له صلى الله عليه وسلم فأكلوا حتى شبعوا وشربوا حتى نهلوا ثم قال لهم: يا بنى عبدالمطلب إن الله قد بعثنى إلى الخلق كافة وبعثنى إليكم خاصه فقال {وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ} وأنا أدعوكم إلى كلمتين خفيفتين على اللسان ثقيلتين فى الميزان: شهاده أن لا إله إلا الله وإنى رسول الله فمن يجيبنى إلى هذا الأمر ويؤازرنى أى يعاوننى على القيام به. قال على: أنا يا رسول الله وأنا أحدثهم سناً وسكت القوم. زاد بعضهم فى الروايه: يكن أخى ووزيرى ووارثى و خليفتى من بعدى. فلم يجبه أحد منهم فقام على وقال: انا يا رسول الله قال: اجلس ثم أعاد القول على القوم ثانياً فصمتوا فقام على وقال أنا يا رسول الله فقال اجلس ثم أعاد القول على القوم ثالثاً فلم يجبه أحد منهم فقام على فقال: أنا يا رسول الله فقال: اجلس، فأنت أخى ووزيرى ووصيى ووارثى و خليفتى من بعدى».

٢- خصائص أمير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائي، ص ٨٦، منزله على بن أبى طالب من النبى. نسائي حديث را اين گونه نقل کرده است: «عن ربيعة بن ماجد: أنّ رجلاً قال لعلى بن أبى طالب رضى الله عنه يا أمير المؤمنين لم ورثت دون أعمامك؟ قال: جمع رسول الله صلى الله عليه وآله أو قال دعا رسول الله صلى الله عليه وآله بنى عبدالمطلب فصنع لهم مداً من الطعام فأكلوا حتى شبعوا وبقي الطعام كما هو، كأنه لم يمس، ثم دعا بغمر فشربوا حتى رووا وبقي الشراب كأنه لم يمس أولم يشرب. فقال يا بنى عبدالمطلب انى بعثت إليكم خاصه وإلى الناس عامه، وقد رأيتم من هذه الآيه ما قد رأيتم وأيكم يبايعنى على أن يكون أخى وصاحبى ووارثى. فلم يقم إليه أحد، فقامت إليه وكنت أصغر القوم، فقال: اجلس، ثم قال: ثلاث مرّات كل ذلك أقوم إليه فيقول: اجلس. حتى كان فى الثالثه ضرب بيده على يدى، ثم قال: فبذلك ورثت ابن عمى دون عمى».

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۱ «ینایع المودّه» (۲) از مسند امام احمد و تفسیر ثعلبی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۱ «کفایه الطالب» (۳) و دیگران از اکابر علمای شما، به مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند: زمانی که نازل شد آیه ۲۱۴ سوره ۲۶ (شعراء) (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهل نفر از اشراف و رجال بزرگ و

ص: ۵۶۵

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۳، ح ۴۶۵۲، کتاب معرفه الصحابه، مناقب علی بن ابی طالب. حاکم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن عمرو بن میمون قال إننی لجالس عند ابن عباس إذ أتاه تسعه رهط ... فابتدؤوا فتحدّثوا فلا ندری ما قالوا. قال: فجاء ینفض ثوبه ویقول أف وتف وقعوا فی رجل له بضع عشره فضائل لیست لأحد غیره ... وقال النبی صلی الله علیه و آله لابی عمّه: أیکم یوالینی فی الدنیا والآخره. قال وعلی جالس معهم، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و أقبل علی رجل منهم فقال: أیکم یوالینی فی الدنیا والآخره فأبوا. فقال لعلی أنت ولیی فی الدنیا والآخره ...». این روایت را احمد بن حنبل در کتاب مسند احمد، مسند عبدالله بن عباس، ج ۱، ص ۳۳۱ و نسائی در کتاب خصائص امیرالمؤمنین، ص ۶۳ و خواریزمی در کتاب مناقب، ص ۱۲۶، الفصل الثانی عشر، ذکر کرده اند. (محقق)

۲- ینایع المودّه، قندوزی، ۱/۳۱۲، ح ۲، باب ۳۱. قندوزی این حدیث را با اختصار و به همان الفاظی که از مسند احمد آوردیم نقل کرده است.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۰۵، باب ۵۱. گنجی شافعی این حدیث را به طرق مختلف و با الفاظی که نقل کردیم آورده است.

خویشاوندان خود را از قریش دعوت نمود در منزل عمّ اکرمش، جناب ابوطالب و برای آنها یک ران گوسفند و قدری نان و صاعی از شیر غذا حاضر نمود. حضرات خندیدند و گفتند: محمّد غذای یک نفر را هم حاضر نکرده، (چون در میان آنها کسانی بودند که یک شتر بچه را تنها می خوردند). حضرت فرمودند: «كلوا بسم الله»؛ بخورید به نام خداوند متعال. پس از آنکه خوردند و سیر شدند، به یکدیگر می گفتند: «هذا ما سحرکم به الرجل»؛ محمّد به این غذا شما را سحر نمود.

آن گاه حضرت برخاست و در میان آنها پس از مقدماتی از سخن - که نمی خواهم به نقل تمام کلمات آن حضرت طول کلام بدهم، شاهد مقصود این است که - فرمود:

«يا بنی عبدالمطلب انّ الله بعثنی بالخلق كافّه وإلیکم خاصّه وأنا أدعوکم إلى کلمتین خفیفتین علی اللسان وثقیلتین علی المیزان، تملکون بهما العرب والعجم وتنقاد لکم بهما الأمم وتدخلون بهما الجنّه وتنجون بهما من النار: شهادة أن لا إله إلاّ الله و أنّی رسول الله فمن یجبنی إلى هذا الأمر ویؤازرنی إلى القیام به، یکن أخی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی.»

یعنی ای فرزندان عبدالمطلب خدای تعالی مرا مبعوث فرمود بر عموم مردمان و به خصوص بر شما و من شما را دعوت می کنم به دو کلمه ای که بر زبان سبک و آسان است و در ترازوی اعمال سنگین و گران و شما به گفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد کردند و جمیع امم در تحت انقیاد شما در آیند و به این دو کلمه به بهشت روید و از دوزخ نجات یابید و آن دو کلمه، گواهی دادن به وحدانیت خدا و رسالت من است. پس هر کس مرا

اجابت کند در این کار (یعنی اول کس باشد که مرا اجابت نماید) و معاونت من نماید، او برادر من و وزیر و وارث و خلیفه ی من خواهد بود بعد از من. و این جمله ی آخر را سه مرتبه تکرار نموده و در هر سه مرتبه احدی جواب نداد، الاّ علی علیه السلام که جواب داد: «أنا أنصرک ووزیرک یا نبی الله»؛ یعنی: من شما را کمک و یآوری می نمایم ای پیغمبر خدا.

پس حضرت او را نوید خلافت داد و آب دهان مبارک در دهان او افکند(۱) و فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيَكُم»؛ یعنی این علی وصی و خلیفه من است در میان شما. و در بعضی از آن کتابهاست خطاب به خود علی نموده فرمود: «أنت وصيِّي و خلیفتی من بعدی»؛ یعنی تو یا علی وصی و خلیفه ی منی بعد از من.

علاوه بر علمای اسلام از شیعه و سنی، مورّخین بیگانه از سایر ملل که تاریخ اسلام را نوشته اند، با نداشتن تعصّب مذهبی (چه آنکه نه سنی بودند و نه شیعه)، این مجلس مهمانی را نقل نموده اند که از جمله آنها مورّخ و فیلسوف غرب «توماس کارلیل انگلیسی» بوده که در قرن هیجدهم میلادی در اروپا شهرت جهانی داشته، وی در کتاب مشهور خود که مصریها ترجمه به عربی نموده اند به نام «الابطال و عبادة المبطولة»(۲)، شرح مجلس مهمانی قریش را در منزل جناب ابی طالب داده، تا آنجا که می نویسد: بعد از خطابه ی پیغمبر، علی از جا برخاست و ابراز ایمان نمود و آن مقام بزرگ خلافت نصیب او گردید.

ص: ۵۶۷

---

۱- با این عبارات و خصوصاً توضیحی که در بعد آن آمده که «آب دهان مبارک در دهان افکند» در روایات اهل تسنن در تحقیقی که انجام شد مشاهده نگردید. (محقق)

۲- الابطال و عبادة المبطولة، توماس کارلیل، (ترجمه ابو عبدالله زنجانی، ص ۵۶)



و مسیوپول لهوژور فرانسوی، معلّم دار الفنون پاریس در رساله ی مختصری که در حالات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله نوشته و در سال ۱۸۸۴ میلادی در پاریس چاپ شده و نیز جرجیس صال انگلیسی و هاشم نصرانی شامی در «مقاله فی الاسلام»<sup>(۱)</sup>

از صفحه ۸۳ تا ۸۶ از نسخه مطبوعه سال ۱۸۹۱ با تعصّب و مخالفتی که با اسلام و مسلمین داشتند و مخصوصاً مستر جان دیون پورت، که مؤلف عالیقدر و با انصاف

بوده، در صفحه ۲۰ کتاب ذی قیمت خود «محمّد و قرآن» با فکری روشن و قلبی پاک اقرار نمودند بر اینکه پیغمبر در اوّل نشر رسالت، علی را برادر و وزیر و وصی و خلیفه خود قرار داد. علاوه بر این خبر شریف، در بسیاری از امکنه و ازمنه اشاره به این معنی نموده؛ از جمله:

### احادیث مطرحه ی به خلافت علی علیه السلام

۱- امام احمد حنبل در «مسند»<sup>(۲)</sup> و میر سیدعلی همدانی شافعی در آخر مودّت

ص: ۵۶۸

۱- مقاله فی الإسلام، جرجیس سال، (ترجمه هاشم نصرانی شامی، ص ۷۹، فصل ۲). جرجیس سال می نویسد: «... فدعا لذلك علياً بن أبي طالب وأمره أن يصنع صاعاً من طعام وأن يجمع له بني عبد المطلب حتى يكلمهم ويبلغهم ما أمر به، فدعاهم نحو أربعين رجلاً فلما همّ محمّد أن يكلمهم نهض عمّه أبو لهب فخطبهم بما حملهم على التفرّق قبل استماع كلامه، فاضطرّ أن يدعوهم ثانياً في الغد، فلما اجتمعوا خاطبهم فقال: ما أعلم إنساناً في العرب جاء قومه بأفضل ممّا جئتكم به. قد جئتكم بخير الدنيا والآخرة وقد أمرني ربّي أن أدعوكم إليه. فأيتكم يؤازرنى على هذا الأمر على أن يكون أخى ووصيى وخليفتى فيكم. فأحجم القوم جميعاً حتى قام عليّ فقال: أنا أكون وزيرك عليهم، فأخذ محمّد برقبته وقال: إنّ هذا أخى ووصيى وخليفتى فيكم، فاسمعوا له وأطيعوا...».

۲- «عن عمرو بن ميمون قال: إنّى لجالس إلى ابن عباس إذ أتاه تسعه رهط ... قال: فابتدؤوا فتحدّثوا فلا ندرى ما قالوا قال: فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا فى رجل له عشر وقعوا فى رجل قال له النبىّ صلّى الله عليه وسلّم ... فقال له أما ترضى أن تكون منى بمنزله هارون من موسى إلا أنّك لست بنبىّ. أنّه لا ينبغى أن أذهب إلا وأنت خليفتى...». مسند احمد بن حنبل ۱/۳۳۰ - ۳۳۱، مسند ابن عيّاس. این روایت مسند احمد را نیز حاکم نیشابوری در المستدرک ج ۳، ص ۱۳۳ و ۱۳۴، در النهی عن شکایه علی رضی الله عنه و نیز نسائی در کتاب خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۶۴ و طبرانی در المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۸، ترجمه عمرو بن ميمون عن ابن عباس این را نقل کرده اند. (محقق)

چهارم از «موّده القربی»<sup>(۱)</sup> نقل می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«یا علیّ أنت تبرء ذمّتی وأنت خلیفتی علیّ أمتی.»

یا علی تو بری می نمایی ذمه ی مرا و تو خلیفه ی منی بر اّمّت من.

۲- امام احمد در مسند به طرق متعدده و الفاظ متفاوت<sup>(۲)</sup>

و ابن مغزلی فقیه شافعی در «مناقب»<sup>(۳)</sup> و ثعالبی در تفسیر خود نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود به علی علیه السلام:

«تو برادر و وصی و خلیفه و اداکننده دین منی.»

۳- ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۲۱۳ جلد دوم

ص: ۵۶۹

---

۱- . موّده القربی، سید علی همدانی، موّده چهارم، (با استفاده از ینابیع المودّه قندوزی، ۲/۲۸۰، ح ۸۰۶، باب ۵۶).

۲- مسند احمد، ۱/۱۱۱، مسند علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه، و ۱/۳۳۱، مسند عبدالله بن العباس.

۳- گرچه حدیث فوق را در مناقب ابن مغزلی نیافتیم لکن ابن مغزلی در مناقب ص ۲۶۶، ح ۳۱۳، باب قوله علیه السلام انظروا الی هذا الکوکب ... حدیثی نقل می کند که صراحت به خلافت امیرالمؤمنین دارد: «عن أنس قال: انقضّ کوکب علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: أنظروا الی هذا الکوکب فمن انقضّ فی داره فهو الخلیفه من بعدی فنظروا فاذا هو قد انقضّ فی منزل علی فأنزل الله تعالی: (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ \* مَا ضَلَّ صَاحِبُکُمْ وَمَا غَوَىٰ \* وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُّوحی)». همین حدیث را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل ۲/۲۷۵ - ۲۷۶، ح ۹۱۰، ذیل آیه اوّل سوره والنجم؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۹۲، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب و گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۲۶۰، باب ۶۲ نقل کرده اند.

(چاپ مطبعه عامره شرفیه سید حسین افندی، ۱۳۲۶ قمری) از انس بن مالک نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«انّ خلیلی ووزیری وخلیفتی و خیر من اترک بعدی یقضی دینی وینجز موعدی علی بن ابی طالب.»

«به درستی که دوست من و وزیر و خلیفه من و بهترین کسی که بعد از خود به جا می گذارم که دین مرا ادا و وعده ی مرا وفا می نماید، علی بن ابی طالب می باشد.»

۴- میر سید علی همدانی شافعی در اوایل مودت (۲) ششم از «مودة القربی» از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل می نماید که چون پیغمبر عقد اخوت بین اصحاب بست فرمود:

«هذا علیّ فی الدنیا والآخرة وخلیفتی فی اهلی ووصیّی فی ائمتی ووارث علمی، قاضی دینی، ماله منّی، مالی منه، نفعه نفعی وضرّه ضرّی، من أحبّه فقد أحبّنی ومن أبغضه فقد أبغضنی.»

ص: ۵۷۰

۱- محاضرات الادباء، راغب اصفهانی، ۴/۴۶۴، حد ۲۰، ممّا جاء فی فضائل اعیان الصحابه، فضائل علی. و نیز حاکم حسکانی در شواهد التنزیل ۱/۴۸۷ - ۴۹۰، ح ۵۱۰ - ۵۱۷، ذیل آیه ۲۹ - ۳۳، سوره طه چند حدیث را با الفاظ مختلف بیان نموده که در بعضی تصریح به لفظ خلیفتی شده و در بعضی به لفظ وزیری اشاره شده است. و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۵۷، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب همین حدیث را نقل کرده اند. لکن ابن عساکر به جای کلمه «خلیفتی» جمله «و خیر من أخلف بعدی» را آورده است.

۲- مودة القربی، سید علی همدانی، مودة ششم، (با استفاده از ینابیع المودة قندوزی، ۲/۲۸۹، ح ۸۲۵، باب ۵۶).

این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه ی من است در اهل من و وصی من است در امت من و وارث علم و اداکننده ی دین من. مال او از من است و مال من از اوست. نفع او نفع من است و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.

۵- در همین موَدّت ششم (۱)

از انس بن مالک حدیثی نقل می کند که قبلاً عرض کردم. در آخر آن حدیث ذکر می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله صریحاً فرمود: «و هو خلیفتی و وزیری»؛ یعنی: علی خلیفه و وزیر من است.

۶- محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایه

الطالب» (۲)

از ابی ذر غفاری روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«ترد علیّ الحوض رایه علیّ امیر المؤمنین و امام الغرّ المحجّلین و الخلیفه من بعدی.»

وارد شود بر من در کنار حوض (کوثر) پرچم علی امیر المؤمنین و پیشوای

ص: ۵۷۱

۱- «عن أنس رفعه: أنّ الله اصطفاني على الأنبياء فاختراني واختر لي وصياً واخترت ابن عمي وصيياً يشدّ به عضدي كما يشدّ عضد موسى بأخيه هارون وهو خلیفتی و وزیری ولو كان بعدی نبياً لكان علی نبياً ولكن لا نبوّه بعدی». موَدّة القربی، سید علی همدانی، موَدّة ششم (با استفاده از ینابیع المودّة قندوزی، ۲/۲۸۸، ح ۸۲۳، باب ۵۶).

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۸۷، باب ۴۴. گنجی این حدیث را نقل کرده است: «عن ابن عباس قال: ستكون فتنه فمن أدركها منكم فعليه بخصله من كتاب الله تعالى وعلی بن أبی طالب علیه السّلام فأنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وهو يقول: هذا أوّل من آمن بی وأوّل من یصافحنی وهو فاروق هذه الأّمه، یفرق بین الحقّ والباطل وهو یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظلمه وهو الصّدیق الأکبر وهو بابی الذی أوتی منه وهو خلیفتی من بعدی». همین حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۲، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال امیر المؤمنین نقل کرده است.

روی و دست و پاسفیدان و خلیفه ی من بعد از من.

۷- بیهقی و خطیب خوارزمی<sup>(۱)</sup> و ابن مغازلی شافعی در «مناقب» خودشان نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود به علی علیه السلام.

«أنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي وأنت أولى بالمؤمنين من بعدى.»

سزاوار نیست که من از میان مردم بروم مگر آنکه تو (یا علی) خلیفه و اولی به مؤمنین باشی بعد از من.

۸- امام ابو عبدالرحمان نسائی - که یکی از ائمه صحاح سته است - ضمن حدیث ۲۳ «خصائص العلوی»<sup>(۲)</sup> که مفصلاً از ابن عتیاس مناقب علی علیه السلام را نقل نموده، بعد از ذکر منازل هارونی آورده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«أنت خليفتي؛ یعنی فی کل مؤمن من بعدی.»

تو خلیفه ی منی؛ یعنی در هر مؤمن بعد از من.

«بدیهی است به وسیله این جمله و حرف تراخی پس از اعطای کل منازل و

ص: ۵۷۲

---

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۲۷، ح ۱۴۰، فصل ۱۲. خوارزمی حدیثی را که از مسند احمد نقل کردیم، با اختلاف اندکی یاد کرده است.

۲- خصائص أمير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائي، ص ۶۴، باب قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عَلِيٍّ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْزِيهِ أَبَدًا. و نیز حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۴۳، ح ۴۶۵۲، کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب علی؛ گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۲۴۳، باب ۶۲، طبرانی در معجم الکبیر، ۱۲/۷۸، ح ۱۲۵۹۳، احادیث شعبی عن ابن عتیاس؛ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۱۰۰، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب و ابن کثیر در البدایه والنهایه، ۷/۳۷۴، وقایع سال ۴۰ هجری، شیء من فضائل أمير المؤمنين، حدیث المؤاخاة. بعد از نقل حدیث منزلت با اشاره به جمله «ألا وأنت خليفتي» تصریح به خلافت امیرالمؤمنین کرده اند.

مراتب هارونی به علی علیه السلام نصّ جلی فرموده بر امارت علی؛ یعنی تو ای علی، خلیفه ی منی در امت من و در هر مؤمن بعد از من».

و لفظ «من» در بیان پیغمبر در این حدیث شریف و سایر احادیث وارده، یا من بیانیه است؛ یعنی بعد از مرگ من، یا من ابتدائیه است؛ یعنی تو خلیفه ی من در امت من می باشی از ابتدای مرگ من.

علی التقدرین، به این جملات، خلافت بلافصل علی علیه السلام ثابت و محقق آمده که آن حضرت خلیفه الله و خلیفه الرسول - به نصّ جلی و خفی - بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله بر تمام امت بوده است.

۹- حدیث خلقت است که به طرق مختلفه نقل گردیده که از جمله امام احمد بن حنبل در «مسند» (۱) و میر سید علی همدانی شافعی در «موّده القربی» (۲) و ابن مغازلی شافعی در «مناقب» (۳) و دیلمی در «فردوس» (۴) به مختصر تفاوتی در

ص: ۵۷۳

۱- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۶۲، ح ۱۱۳۰. ابن حنبل این حدیث را از سلمان نقل کرده، ولی ذیل آن را حذف کرده است.

۲- موّده القربی، سید علی همدانی، موّده هشتم، (با استفاده از ینابیع المودّه قندوزی، ۲/۳۰۷، ح ۸۷۵، باب ۵۶). شایان ذکر است مؤلف موّده القربی جمله «و فی علی الخلافه» را «و فی علی الوصیه» نقل کرده است.

۳- مناقب ابن مغازلی، ۸۸، ح ۱۳۰، باب قوله كنت أنا وعلی نوراً بین یدی الله. ابن مغازلی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن سلمان قال: سمعت حبیبي محمّد صلی الله علیه وآله يقول: كنت أنا وعلی نوراً بین یدی الله عزّوجلّ یسبح الله ذلك النور و یقدّسه قبل أن یخلق الله آدم بألف عام، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتّی افترقنا فی صلب عبدالمطلب: ففی النبوه و فی علی الخلافه»

۴- الفردوس، دیلمی، ۲/۱۹۱، ح ۲۹۵۲، باب الخاء. شایان ذکر است که دیلمی جمله «بأربعه عشر ألف عام» را «بأربعه آلاف عام» نقل کرده است.

الفاظ، با سلسله روایات و اسناد صحیحه نقل می نمایند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«خلقت أنا وعلی من نور واحد قبل أن یخلق الله تعالی آدم بأربعه عشر ألف عام فلما خلق الله تعالی آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتّی افترقا فی صلب عبدالمطلب ففی النبوه و فی علی الخلافه.»

من و علی از یک نور آفریده شدیم قبل از ایجاد آدم به چهارده هزار سال. پس از خلقت آدم، آن نور را در صلب آدم قرار داد. پس بلا زوال با هم یکی بودیم، تا اینکه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. پس در من نبوت و در علی خلافت مقرر گردید.

۱۰- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۱)

متوفی سال ۳۱۰ هجری، در

ص: ۵۷۴

۱- پس از طبری تا قرن دهم، نصوص متقنی در اختیار است که از کتاب الولاية نقل حدیث کرده اند. یکی از آنها زین الدین علی بن یونس عاملی بیاضی است که در مقدمه کتاب الصراط المستقیم خود، فهرستی از منابعش را ذکر نموده و از جمله، نام کتاب الولاية طبری را آورده است. بر همین قیاس نقلهایی از این کتاب را در کتابش آورده که به ظن قوی، آنها را از ابن شهر آشوب، ابن طاووس و یا منابع دیگر گرفته است. در میان این نقل ها یک نقل مفصل از زید بن ارقم به نقل از کتاب الولاية طبری دارد که ظاهراً مؤلف هم آن را از بیاضی نقل کرده است. بیاضی وقتی کسانی که طرق حدیث غدیر را جمع کرده اند می شمارد می نویسد: «ومنهم الشیخ ابو جعفر محمد بن جریر الطبری فقد آورده من یسف وسبعین طریقاً وأفرد له کتاباً سماه کتاب الولاية. منها: بإسناده إلی زید بن أرقم: لما نزل النبی صلی الله علیه وآله بغدیر خم فی حرّ شدید أمر بالدوحات فقممت ونادی: الصلاة جماعه. فاجتمعنا، فخطب خطبه بالغه، ثم قال: إن الله تعالی أنزل الی (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلِّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) وقد أمرنی جبرائیل عن ربّی أن أقوم فی هذا المشهد واعلم کلّ أبيض وأسود أن علی بن أبی طالب أخی ووصیّی وخیفتی والامام بعدی. فسألت جبرائیل أن یستعینی من ربّی لعلمی بقله المتقین وکثره المؤذین لی واللائمین. لکثره ملازمتی لعلی وشده إقبالی علیه، حتّی سمّونی أذنًا. فقال تعالی فیهم: (الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ قُلٌّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ) ولو شئت أن أسمّیهم وأدل علیهم لفعلت، ولكنّی بسترهم قد تکرمت فلم یرض الله إلاّ بتبلیغی فیہ. فاعلموا معاشر الناس ذلك فإنّ الله قد نصبه لکم إماماً وفرض طاعته علی کلّ أحد، ماض حکمه، جائز قوله، ملعون من خالفه، مرحوم من صدّقه، اسمعوا واطیعوا، فإنّ الله مولاکم وعلیّ إمامکم، ثم الامامه فی ولدی من صلبه إلی یوم القیامه...». الصراط المستقیم، زین العابدین علی بن یونس عاملی بیاضی، ۱/۳۰۱ - ۳۰۲، باب ۷، فیما جاء فی النص علیه من رسول الله.

کتاب الولاية نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در اوایل خطبه ی غدیر خم فرمود:

«وقد أمرني جبرئيل عن ربي أن أقوم في هذا المشهد وأعلم كل أبيض وأسود أنّ عليّ بن أبي طالب أخي ووصيّي وخليفتي والامام بعدى.»

آن گاه فرمود:

«معاشر الناس ذلك فان الله قد نصبه لكم ولياً وإماماً وفرض طاعته على كل أحد، ماض حكمه، جائز قوله، ملعون من خالفه، مرحوم من صدّقه.»

جبرئیل از جانب پروردگار مرا امر نموده که در این مکان قیام نمایم و آگاه کنم تمام سفید و سیاهان را که علی بن ابی طالب علیه السّلام برادر من و وصی من و خلیفه من و امام بعد از من است. ای جماعت مردم، خداوند نصب نموده علی را بر شما ولی (یعنی اولی به تصرف) و متوفی سال ۳۱۰ هجری، در کتاب الولاية نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در اوایل خطبه ی غدیر خم فرمود:

«وقد أمرني جبرئيل عن ربي أن أقوم في هذا المشهد وأعلم كل أبيض وأسود أنّ عليّ بن أبي طالب أخي ووصيّي وخليفتي والامام بعدى.»

آن گاه فرمود:

«معاشر الناس ذلك فان الله قد نصبه لكم ولياً وإماماً وفرض طاعته على كل أحد، ماض حكمه، جائز قوله، ملعون من خالفه، مرحوم من صدّقه.»

جبرئیل از جانب پروردگار مرا امر نموده که در این مکان قیام نمایم و آگاه کنم تمام سفید و سیاهان را که علی بن ابی طالب علیه السّلام برادر من و وصی من و خلیفه من و امام بعد از من است. ای جماعت مردم، خداوند نصب نموده علی را بر شما ولی (یعنی اولی به تصرف) و امام و واجب نموده طاعت او را بر هر فردی، مُمضی است حکم او و جایز است (از جانب خدای تعالی) قول او. ملعون است کسی که مخالفت نماید او را و مرحوم است کسی که او را تصدیق نماید.

۱۱- شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع المودّة» (۱) از «مناقب» احمد از ابن

ص: ۵۷۵

---

۱- ینابیع المودّة، قندوزی، ۱/۳۹۷، ح ۱۷، باب ۴۴. علمای دیگر اهل تسنن نیز در کتب خود فرازهایی از این روایت را نقل کرده اند: مناقب علی بن ابی طالب علیه السّلام و ما نزل من القرآن من علی علیه السّلام، ابن مردویه، ص ۶۵ تا ۶۶، الفصل الثالث، ح ۳۴ تا ح ۳۹؛ فضائل امیرالمؤمنین علیه السّلام، ابن عقده، ص ۱۷، الفصل الثانی، ۳ - سید المسلمین و امام المتقین. (محقق)



عبّاس (حبر اُمّت) روایتی نقل می کند که علاوه بر نام خلافت، مشتمل بسیاری از صفات مخصوصه ی آن حضرت است که هر یک علی حده قرینه ای است بر اثبات مقام خلافت آن حضرت. لذا با اجازه ی آقایان تمام خبر را عرض می کنم، تا حجت تمام گردد و آقایان محترم بدانند که بعد از مقام رسالت خاتم الأنبياء صلی الله علیه وآله مقام و مرتبه ی علی علیه السّلام بالاترین مقامات است. خلاصه ی کلام، ابن عبّاس گوید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«یا علی أنت صاحب حوضی و صاحب لوائی و حبيب قلبی و وصیّی و وارث علمی و خلفتی و أنت مستودع موارث الأنبياء من قبلی و أنت أمين الله في أرضه و حجه الله على بريته و أنت ركن الايمان و عمود الاسلام و أنت مصباح الدجى و منار الهدى و العلم المرفوع لأهل الدنيا يا عليّ من اتبعك نجى و من تخلف عنك هلك و أنت الطريق الواضح و الصراط المستقيم و أنت قاعد الغرّ المحجلين و يعسوب المؤمنين و أنت مولى من أنا مولاه و أنا مولى كلّ مؤمن و مؤمنه. لا يحبّك إلاّ طاهر الولاده و لا يبغضك إلاّ خبيث الولاده و ما عرجنى ربّي إلى السماء و كلّمنى ربّي إلاّ قال يا محمّد صلی الله علیه وآله اقرء عليّاً منّي السّلام و عرفه أنّه إمام أوليائي و نور أهل طاعتی و هنيئاً لك هذه الكرامه يا عليّ.»

یا علی تو صاحب حوض منی و صاحب لواء و پرچم منی و حبيب دل و وصی و وارث علم من و خلیفه منی و مستودع موارث انبياء و امين خدا و حجت پروردگاری بر تمام خلق. تویی رکن ایمان و نگهبان اسلام و چراغ ظلمت و نور هدایت و علم بلند شده از برای اهل دنیا. هر کس

پیروی کند تو را نجات یابد و هر کس تخلف نماید هلاک شود. تویی راه واضح و صراط مستقیم و تویی پیشوای سفیدرویان و سلطان مؤمنان و مولی و آقای کسی که من آقا و مولای او هستم و منم آقای هر مؤمن و مؤمنه. دوست نمی دارد تو را مگر حلال زاده و دشمن نمی دارد تو را مگر حرام زاده. خداوند مرا به آسمان نبرد و با من تکلم نکرد، مگر آنکه فرمود: یا محمد! علی را از من سلام برسان [و] به او اعلام کن که او امام دوستان من و نور مطیعان من است. آن گاه حضرت فرمودند به علی علیه السلام: گوارا باد بر تو این کرامت یا علی.

۱۲- ابو المؤید موفق الدین اخطب خطباء خوارزم، در صفحه ۲۴۰ کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام (۱) (چاپ سال ۱۳۱۳ قمری) ضمن فصل نوزدهم، به اسناد خود از رسول الله خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: در معراج وقتی رسیدم به سدره المنتهی، خطاب رسید: ای محمد! خلق را آزمودی؛ کدام کس را فرمانبردارتر دیدی نسبت به خود. عرض کردم: علی را «قال: صدقت یا محمد».

ص: ۵۷۷

۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۰۳، ح ۲۹۹، فصل ۱۹. حموینی در فرائد السمطین ۲/۳۱۲ و ۳۳۵، ح ۵۶۲ و ۵۸۹، سمط ۲، باب ۶۲، دو حدیث نقل کرده است که به خلافت امیرالمؤمنین تصریح شده است در این جا به متن این دو حدیث اشاره می کنیم: «عن عبدالله بن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان خلفائی و أوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی لإثنا عشر أولهم أخی و آخرهم ولدی قیل: یا رسول الله و من أحوک؟ قال: علی بن أبی طالب. قیل: فمن ولدک؟ قال: المهدي الذي يملؤها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. والذي بعثني بالحق بشيراً لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدی المهدي فينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلی خلفه و تشرق الأرض بنور ربها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب». «عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان علی بن أبی طالب امام امتی و خلیفتی علیها من بعدی و من ولده القائم المنتظر الذي يملأ الله به الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً...».

راست گفتی.

آن گاه فرمود:

«فهل اتخذت لنفسك خليفة يؤدّي عنك ويعلم عبادي من كتابي ما لا يعلمون.»

قال قلت: يا ربّ اختر لي، فانّ خيرتك خيرتي. قال: اخترت لك عليّاً عليه السّلام، فاتخذته لنفسك خليفة ووصياً ونحلته علمي وحلمي وهو أمير المؤمنين حقّاً لم ينالها أحد قبله وليست لأحد بعده.»

آیا انتخاب خلیفه برای خود نموده‌ای، تا مقاصد تو را به مردم برساند و تعلیم بدهد بندگان مرا از کتاب من آنچه نمی دانند.

عرض کردم: پروردگارا هر کس را تو اختیار نمایی، من آن را اختیار می نمایم. خطاب آمد: من اختیار نمودم برای تو علی را خلیفه و وصی و او را مفتخر به علم و حلم خود نمودم و اوست امیر مؤمنان به حق، که نه در گذشته و نه در آینده، احدی به مقام او نخواهد آمد.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ی شهابسیار است، ولی آنچه در حافظه داشتم، به عرضتان رسانیدم، تا جناب حافظ بدانند که ما شاخ و برگ نمی دهیم، بلکه عین واقع و حقیقت را می گوئیم. فلذا بعضی از اکابر علمای منصف خودتان، تصدیق این معنی را نموده اند؛ مانند نظام بصری، چنانچه صلاح الدین صفدی در «وافی بالوفیات» (۱) ضمن حرف الف، ذیل حالات ابراهیم بن سیار بن

ص: ۵۷۸

۱- وافی بالوفیات، صفدی، ۶/۱۵، ترجمه شماره ۹۱، شرح حال ابراهیم بن سیار بن هانی. گرچه صفدی، ابراهیم بن یسار را به خاطر نقل این جریان، متمایل به شیعه دانسته، لکن این امر به ابراهیم بن سیار اختصاص ندارد، بلکه بزرگانی از اهل تسنن، به اتهام اینکه مطاعن خلفا یا مناقب اهل بیت را بیان کرده اند، به علاقه مندی به شیعه متهم شده اند؛ از قبیل: احمد بن شعیب نسائی، حاکم نیشابوری، ابن مغزلی، گنجی شافعی، موفق بن احمد خوارزمی، قندوزی، سید علی همدانی، ابن ابی الحدید و دیگران. جالب توجه است گاهی به کلامی از کلمات بزرگان خود استناد کرده طبق آن عمل می کنند، لکن زمانی که آن عالم منقبتی از اهل بیت، یا مطاعنی از خلفا را نقل می کند، او را به رافضی بودن یا تمایل به رافضی داشتن متهم نموده، کلام او را مردود می دانند.

هانی بصری معروف به نظام معتزلی گفته است:

«نصّ النبي صلى الله عليه وآله على أنّ الامام عليّ - و عيّنه - وعرفت الصحابه ذلك، ولكن كتمه عمر لأجل أبي بكر رضي الله عنهما.»

«نصّ نموده است رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر امامت علی علیه السلام و تعیین نمود آن حضرت را به امامت و می شناختند صحابه این معنی، را و لکن عمر بن الخطاب کتمان نمود امامت و خلافت علی را به خاطر ابی بکر.»

متأسفانه ما درک زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را ننموده ایم، ولی امروز که می خواهیم راه حق را پیدا کنیم، ناچاریم با توجه به آیات قرآنی و اخبار صحیحہ ی صریحہ ی متفق علیه فریقین قضاوت کنیم. (۱)

ص: ۵۷۹

۱- ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه خود (۱۲/۲۱) نکته من کلام عمرو و سیرته و اخلاقه) روایتی را که در آن ابن عباس با عمر مناظره کرده است را بیان کرده است و در آن عمر بن خطاب اعتراف می کند که می دانسته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به چه چیز می خواسته وصیت کند و او به همین جهت از وصیت آن حضرت جلوگیری کرده است: «... ولقد أراد فی مرضه ان یصرح باسمه فمنعت من ذلك اشفاقاً و حیطة علی الاسلام لادرب هذه البنية لا تجتمع علیه قریش ابداً ولو ولیها لا نتقضت علیه العرب من اقطارها، فعلم رسول الله صلی الله علیه و آله انی علمت ما فی نفسه، فامسک وأبی الله الا امضاء ما حتم» و در ادامه چنین می گوید: این خبر را احمد بن ابی طاهر صاحب کتاب تاریخ بغداد در کتاب خود با ذکر سند بیان کرده است. در اینجا این سؤال مطرح است عمر که خود را دلسوز بر اسلام نشان می دهد و به خاطر این جهت در مقابل خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله می ایستد و مانع وصیت آن حضرت می شود چرا زمانی که ابوبکر در حال مرض می خواست برای او به خلافت وصیت کند، نگفت آنچه را که به رسول خدا گفت که «غلبه الوجع» و بلکه مردم را به اطاعت ابوبکر دعوت کرد و گفت اسمعوا و اطیعوا قول خلیفه ی رسول الله!! (تاریخ طبری، ۲/۶۱۸، السنه الثالثه عشر، ذکر اسماء قضاته و کتابه...) و چه زیبا سروده شاعر عرب: اوصی النبی فقال قائلهم قی ظل یهجر سید البشر وأری أبابکر أصاب ولم یهجر وقد اوصی إلی عمر!! (محقق).

و قطعاً هر کس محبوب خداوند بوده و با دلایل آیات قرآن مجید و اخبار متکثره ی متواتره ای که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خود، تقدّم علمی و فضلی به او داده و او را افضل و برتر از همه ی اّمّت معرفی فرموده، ما هم حقّاً پیروی و اطاعت از او نماییم.

صراحت در لفظ خلافت و ولایت و وصایت در اخبار مندرجه در کتب معتبره ی خودتان بسیار آمده؛ علاوه از آنها چون علی علیه السّلام مجموعه خصایص و فضایل است که در شبهای گذشته اشاراتی نمودیم که با پیغمبر خاتم در تمام خصایص به استثنای نبوت خاصّه شرکت داشته و افضل از تمام اّمّت بوده و طبق آیات قرآنیّه و اخبار متکثره ی متواتره، احدی از آحاد بشر، به عُشری از اعشار، بلکه هزار یک از فضایل و کمالات آن بزرگوار نمی رسد.

چنانچه خطیب خوارزمی در «مناقب»<sup>(۱)</sup> از جمهور نقلاً از ابن عبّاس و محمّد

ص: ۵۸۰

---

۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۲، مقدمه مؤلف. خوارزمی حدیث را به این لفظ آورده است: «لو أنّ الغیاض أقلام...».

بن یوسف گنجی شافعی در «کفایه الطالب» (۱)

و سبط ابن جوزی در «تذکره» (۲) و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده» (۳)

و میر سید علی همدانی در مودت پنجم از «موده القربی» (۴) از خلیفه ی ثانی عمر بن الخطاب نقل نموده که همگی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مختصر پس و پیشی در الفاظ که فرمود:

«لو أن الرياض أقلام والبحر مداد والجنّ حساب والانس کتاب ما أحصوا فضائل علی بن أبي طالب.»

اگر درختان قلم گردند و دریا مرکب و جنیان حساب کننده و آدمیان نویسنده، نمی توانند شماره کنند فضایل علی بن ابی طالب را.

چه خوش گوید شاعر پارسی:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماری

فلذا آن حضرت اولی و احق به مقام خلافت و جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

ص: ۵۸۱

- 
- ۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۵۱، باب ۶۲. گنجی شافعی حدیث را همانند خوارزمی نقل کرده است.
  - ۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۳، باب ۲. ابن جوزی حدیث را به این لفظ آورده است. «لو أن الشجر أقلام والبحر مداد والانس والجنّ کتاب وحساب ما أحصوا فضائل أمير المؤمنين علی عليه السلام».
  - ۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۶۴، ح ۵، باب ۴۰. قندوزی حدیث را به این لفظ آورده است: «لو أن الأشجار أقلام...».
  - ۴- موده القربی، میر سید علی همدانی، موده ۵ (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۲۸۵، ح ۸۱۳، باب ۵۶). همدانی حدیث را به این لفظ آورده است: «عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه رفعه: لو أن البحر مداد والرياض أقلام والانس کتاب والجنّ حساب ما أحصوا فضائلک يا أبا الحسن - قال لعلی -».

شیخ عبدالسلام: (رو به حافظ محمد رشید نموده گفت:) اجازه بدهید مختصری هم حقیر عرایضی بنمایم، شما هم قدری تنفس و استراحت بنمایید. (آن گاه رو به داعی نموده گفتند:) صاحب! هرگز ما منکر فضایل مولانا علی کرم الله وجهه نیستیم، و لکن انحصار دادن به آن جناب غیر معقول است؛ چون که خلفای راشدین رضی الله عنهم صحابه ی خاص پیغمبر، هر یک صاحب فضایل و همگی با هم برابر بودند. شما تمام یک طرفه صحبت می نمایید، ممکن است امر بر آقایان حاضرین و غائبین مشتبه شود و گمان نمایند امر چنان است که شما می فرمایید. چنانچه اجازه می دهید، قدری از آن احادیث که در فضایل آنهاست ذکر نمایم، تا حق زیر پرده نماند.

داعی: ما نظر خاص به اشخاص نداریم، فقط تابع عقل و علم و منطقیم. ما یک طرفه صحبت نمی نمایم. آیات قرآنی و اخبار صحیحه ی صریحه ی متفق علیه فریقین یک طرفه به ما نشان می دهند و اما در موضوع صحابه هم خدا شاهد است حب و بغض جاهلانه در کار نیست. تعصب یک طرفه هرگز به کار نبرده و نخواهم برد و از آقایان حاضرین محترم نیز تقاضا می کنم هر کجا تعصبی از داعی دیدند، یا کلامی که توأم با عقل و برهان و منطق نبود شنیدند، ابراز لطف نموده یادآور شوند، ممنون خواهم شد.

#### احدی منکر فضل صحابه نیست، ولی باید انتخاب افضل نمود

و البته خیلی بجاست که احادیث مجمع علیه و مقبول الطرفین را بیان نمایید،

به جان و دل می‌پذیریم؛ زیرا داعی منکر فضل صحابه پاک نیستیم. قطعاً هر یک در محل خود فضیلتی داشته‌اند، ولی باید افضل اَمت را که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) هستند به دست آورد، چون صحبت ما در فاضل نیست؛ چه آنکه فضلاء بسیارند، بلکه باید فهمید چه کس افضل اَمت بوده بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، تا به حکم عقل و نقل، او را مقدم بدانیم و پیروی از او بنماییم.

شیخ: پس مقصود شما طفره می‌باشد؛ چون که در کتاب‌های شما حتی یک حدیث هم در فضایل خلفا وجود ندارد، چگونه به اخبار متفق علیه استشهاد نماییم.

داعی: اولاً این ایراد به خود شما بر می‌گردد که چرا شب اول، بی مطالعه صحبت نمودید. اگر نظرتان باشد این پیشنهادی بود که شب اول جناب حافظ سلمه الله نمودند که طی مذاکرات، استشهاد ما به آیات قرآن مجید و اخبار مجمع علیه فریقین باشد، دعاگو هم از جهت مطالعات بسیاری که در کتب معتبره‌ی شماها داشتم قبول نمودم و به شهادت خودتان و تمام اهل مجلس، از شب اول تاکنون، از میزان قرارداد خارج نشدم و آنچه استشهاد نمودم به آیات قرآن مجید و اخبار صحیحه‌ی صریحه‌ی مندرجه در کتب معتبره‌ی مؤثقیین از علمای خودتان بوده و تا هر زمانی هم که این مجلس منعقد باشد و به فیض ملاقات آقایان نائل باشم، ان شاء الله از این قرارداد تجاوز نمی‌نمایم.

ثانیاً شما وقتی این قرارداد را نمودید، فکر نمودید که خود زمانی دچار این محذور خواهید شد، ولی دعاگو قرارداد را بهانه سخت‌گیری نمی‌کنم، حاضرماً اخبار صحیحه‌ی صریحه‌ی یک طرفه‌ی شما را که مجعول نباشد و با دلایل عقل و نقل موافقت نماید، استماع نموده، آن‌گاه ما و شما منصفانه قضاوت عادلانه نماییم چنانچه مقابله با کثرت فضایل علی علیه السلام بنمایید، مورد قبول قرار دهیم.



شیخ: راجع به نصوص خلافت نقل احادیث نمودید، ولی غافل بودید که از این قبیل احادیث در باب خلیفه ابوبکر رضی الله عنه بسیار رسیده.

داعی: با توجه به اینکه اکابر علمای خودتان، چون ذهبی (۱) و سیوطی و ابن ابی الحدید (۲)

و غیره نقل نموده اند که امویها و بکریون احادیث بسیاری در فضایل ابی بکر وضع نموده اند، من باب نمونه از آن بسیاری که فرمودید، حدیثی نقل نمایم، تا مورد قضاوت قضات منصف و غیر متعصب قرار گیرد.

### نقل خبر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که مجعول است

شیخ: حدیث معتبری از عمر بن ابراهیم بن خالد از عیسی بن علی بن عبدالله بن عباس از پدرش از جدش عباس نقل نموده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله به آن بزرگمرد فرمود:

«یا عمّ انّ الله جعل أبابکر خلیفتی علی دین الله، فاسمعوا له وأطیعوا تفلحوا.»

ای عمو به درستی که خدای تعالی قرار داد ابی بکر را خلیفه من بر دین خدا. پس بشنوید از او و اطاعت نمایید او را تا رستگار شوید.

داعی: گذشته از آنکه این حدیث یک طرفه است و قرار ما نبود که به احادیث یک طرفه استشهاد نمایم، مع ذلک همین حدیث یک طرفه هم اگر

ص: ۵۸۴

---

۱- در همین مجلس خواهد آمد.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۱/۴۹، خطبه ۲۰۳، (ومن کلام له علیه السّلام وقد سأله سائل عن أحادیث البدع...).  
ابن ابی الحدید می نویسد: «وضعت [البکریه] لصاحبها أحادیث ... ونحو سدّ الأبواب، فأنه کان لعلی علیه السّلام فقلّبتّه البکریه إلی أبی بکر.»

مردود نبود، در اطراف آن بحث می نمودیم.

شیخ: چگونه مردود است. شما همه ی مطالب را می خواهید به حرف درست کنید.

داعی: اشتباه فرمودید. ما اهل حرف نیستیم، بلکه اهل عملیم. این حدیث را ما رد ننموده ایم، بلکه اکابر علمای خودتان رد نموده اند؛ چه آنکه روایت این حدیث در نظر آنها کذاب و جعل می باشند. به همین جهت آن را باطل و از درجه ی اعتبار ساقط می دانند؛ چنانچه ذهبی در «میزان الاعتدال»<sup>(۱)</sup>

ضمن ترجمه حال ابراهیم بن خالد و خطیب بغداد ضمن ترجمه حال عمر بن ابراهیم در «تاریخ»<sup>(۲)</sup>

خود می نویسد: «أنه كذاب». پس قطعاً حدیث شخص کذاب و دروغگو باطل و مردود و غیرقابل قبول می باشد.

شیخ: در اخبار صحیحہ از صحابی ثقه ابو هريره رضی الله عنه رسیده است که جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه وآله نازل شد و عرض کرد: خداوند سلامت می رساند و می فرماید: من از ابی بکر راضی هستم. از او سؤال بنما آیا او هم از من راضی

ص: ۵۸۵

---

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۵/۲۱۷، ترجمه شماره ۶۰۵۰، شرح حال عمر بن ابراهیم بن الخالد الکردی الهاشمی. ذهبی می نویسد: «قال الدار القطنی: كذاب، خبیث، وقال الخطیب: غیر ثقه». سپس این حدیث را نقل می کند: «حدَّثنا عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس، عن أبيه عن جدِّه، أنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال للعبَّاس: «يا عمَّ، انَّ الله جعل أبابكر خلیفتی علی دین الله فاسمعوا له وأطيعوا تفلحوا». هذا الحدیث لیس بصحیح ویبطله أنَّ العبَّاس قال لعلی: ألا تدخل بنا الی رسول الله صلى الله عليه وآله فنسأله».

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۱/۲۰۲، ترجمه شما ۵۹۰۵، شرح حال عمر بن ابراهیم الکردی. خطیب بغدادی می نویسد: «وكان غیر ثقه، یروی المناکیر عن الاثبات».

داعی: البته لازم است مقدمه این جمله را بدانیم که در نقل اخبار باید خیلی دقیق شویم، تا مورد ایراد عقلاً واقع نشویم و ضمناً من باب تذکر، شما را یاد آور می شوم به نقل حدیثی که اکابر علمای شما، مانند ابن حجر در «اصابه»<sup>(۱)</sup>

و ابن عبدالبر در «استیعاب»<sup>(۲)</sup> از خود ابو هریره نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«كثرت عليّ الكذابه ومن كذب عليّ متعمداً فقد تبوء مقعده من النار وكلما حدثتم بحديث مني فاعرضوه عليّ كتاب الله.»

زیاد گردیدند بر من دروغگویان. کسی که بر من عمداً دروغ ببندد نشیمنگاه او آتش جهنم می باشد. هر وقت از من حدیثی به شما گفتند، پس او را عرضه کنید به قرآن مجید؛ (یعنی اگر مطابقت با قرآن نمود، بپذیرید و الا رد نمایید.

و نیز حدیث متفق علیه فریقین است - چنانچه امام فخر رازی هم در آخر صفحه ۳۷۱ جلد سیم تفسیر کبیرش از آن حضرت نقل نمود - که فرموده:

«إذ روی لكم عنّي حدیث فاعرضوه علی کتاب الله تعالی، فإن وافقه فاقبلوه وإلا فردّوه.»

ص: ۵۸۶

---

۱- الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ۷/۳۵۹، ترجمه شماره ۱۰۶۸۰، شرح حال ابو هریره. ابن حجر حدیث را چنین آورده است: «من كذب عليّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار.»

۲- الاستیعاب، ابن عبد البر، ۴/۱۷۶۴، ترجمه شماره ۳۱۹۵، شرح حال ابو موسی الغافقی. ابن عبد البر حدیث را به این عبارت نقل می کند: «عن أبي موسى الغافقي قال: آخر ما عهد إلينا رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: سترجعون بعدي إلى قوم يُحبون الحديث عنّي، فعليكم بكتاب الله ومن حفظ شيئاً فليحدّث به، ومن قال عليّ ما لم أقل فليتبوأ مقعده من النار.»

هرگاه برای شما حدیثی از من روایت نمایند، عرضه نمایید او را به کتاب خدا (قرآن مجید). پس اگر موافقت با کتاب دارد، قبول نمایید و الا او را رد نمایید.

چنانچه در کتب اکابر علمای شما وارد است، از جمله جعل کنندگان حدیث از قول رسول الله صلی الله علیه و آله همین ابو هریره مردود بوده که شما این خبر را از او نقل نمودید و بی جهت او را ثقه خواندید.

شیخ: از مثل شما عالم و مبلغ جلیل فرزند رسول خدا انتظار نمی رود که نسبت به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله طعن و رد نماید.

داعی: اولاً با کلمه صحابی بودن می خواهید داعی را مرعوب نمایید و حال آنکه اشتباه می فرمایید که فقط صحابی بودن را اسباب شرف و فضل می دانید. قطعاً مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤثر و موجب شرف و فضل است، به شرط آنکه مصاحب، مطیع و فرمانبردار آن حضرت باشد، ولی اگر بر خلاف اوامر و دستاویز آن حضرت عمل نماید و تابع هوی و هوس گردد، حتماً مردود و گاهی ملعون و مستحق نار و عذاب الیم خواهد بود.

مگر منافقینی که آیات قرآن مجید شهادت به فساد احوال و خبر از دخول نار آنها می دهد، از مصاحبین رسول الله صلی الله علیه و آله نبودند که ملعون و اهل آتش گردیدند. پس تعجب نکنید که ابوهریره هم یکی از همان مردودین و ملاحظین مستحق نار می باشد.

شیخ: اولاً مردود بودن او معلوم نیست. بر فرض که در نزد بعضی مردود باشد، دلیل بر اهل آتش بودن او چیست. مگر هر مردودی ملعون و اهل آتش می باشد. ملعون کسی است که به نص صریح قرآن کریم یا گفتار پیغمبر ملعون باشد.

داعی: دلایل بر مردودیت ابوهریره بسیار و اظهر من الشمس است، چنان که اکابر علمای خودتان هم تصدیق نموده اند؛ از جمله دلایل بر مردودیت او آن که از موافقین ملعون ابن ملعون علی لسان رسول الله، معاویه بن ابی سفیان و در سلک منافقین و مردمان دورو بوده؛ زیرا در صفین بعضی از روزها نماز را اقتدا به امیر مؤمنان علی علیه السلام می نمود، ولی حاشیه نشین سفره ی چرب و نرم معاویه بوده، چنانچه زمخشری در «ربیع الأبرار»<sup>(۱)</sup> و ابن ابی الحدید در «شرح نهج» و دیگران نقل نموده اند که وقتی از این دو حالت از او سؤال می نمودند می گفت:

«مضیره<sup>(۲)</sup> معاویه ادم و الصلاه خلف علی أفضل.»

ابوهریره گفت: مضیره و طعام معاویه چرب تر و نماز در عقب علی افضل است.

تا آنکه معروف گردید به شیخ المضیره.

### علی از حق و قرآن جدا نمی باشد

و حال آنکه علمای خودتان (علاوه بر اجماع علمای شیعه) از قبیل شیخ الاسلام حموینی در باب ۳۷ «فرائد»<sup>(۳)</sup>

و خوارزمی در «مناقب»<sup>(۴)</sup> و طبرانی در

ص: ۵۸۸

۱- ربیع الأبرار، زمخشری، ۳/۳۷۰ - ۳۷۱، باب الطعام وألوانه و ذکر الأ طعام والضيافه. زمخشری حدیث را چنین می نویسد: «وكان [ابوهریره] تعجبه المضیره جداً فأكلها مع معاویه. فإذا حضرت الصلاة، صَلَّى خلف عليّ رضي الله عنه فإذا قيل له قال: مضیره معاویه أدم وأطيب، والصلاه خلف عليّ أفضل. فكان يقال له شيخ المضیره.»

۲- «مضیره» طعامی است که با شیر عمل می آورند و غذایی بود مخصوص معاویه.

۳- فرائد السمطين، حموینی، ۱/۱۷۶ - ۱۷۷، ح ۱۳۸ - ۱۴۰، سمط ۱، باب ۳۶. حموینی این حدیث را از سه طریق با سه عبارت متفاوت نقل کرده است: یک - «عن عليّ عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: رحم الله عليّاً اللهم أدر الحقّ معه حيث دار». دو - «عن عبدالله بن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الحقّ مع عليّ بن أبي طالب حيث دار». سه - «عن شهر بن حوشب قال: كنت عند أم سلمه رضي الله عنها إذ استأذن رجل فقالت له: من أنت؟ قال: أنا أبو ثابت مولى عليّ بن أبي طالب عليه السلام. فقالت أم سلمه: مرحباً بك يا أبا ثابت، ادخل فدخل فرحبت به، ثم قالت: يا أبا ثابت أين طار قلبك حين طارت القلوب مطائرهما؟ فقال: مع عليّ عليه السلام. قالت: وفقت والمذی نفسی بيده لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: عليّ مع الحقّ والقرآن والحقّ والقرآن مع عليّ، ولن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض.»

۴- مناقب خوارزمی، ص ۱۰۴، ح ۱۰۷، فصل ۸، خوارزمی حدیث را همانند اولین حدیثی که از فرائد السمطين نقل کردیم آورده است.

و گنجی شافعی در «کفایة الطالب» (۲) و ابن قتیبه در صفحه ۶۸ جلد اول «الامامة والسياسة» (۳) و امام

احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی در «ینابیع المودّة» (۴) و ابویعلی در «مسند» (۵) و متقی هندی در صفحه ۱۵۷ جلد ششم  
«کنز

ص: ۵۸۹

۱- معجم الأوسط، طبرانی، ۶/۴۲۲، ح ۵۹۰۲، احادیث محمد بن یحیی القزازی. طبرانی حدیث را همانند اولین حدیثی که از  
فرائد السمطين نقل کرده ایم آورده است.

۲- کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۵، باب ۶۲. گنجی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن علی بن ابی طالب علیه  
السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله يوم فتحت خيبر ... وإنّ الحقّ معك، والحقّ علی لسانك وفي قلبك وبين  
عينك...».

۳- الإمامه والسياسة، ابن قتیبه، ۱/۷۳، فصل: التحام الحرب. ابن قتیبه حدیث را در ضمن بیان جنگ صفین چنین نقل می کند:  
«... وأتى محمد بن أبي بكر، فدخل على أخته عائشه رضي الله عنها قال لها: أما سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: عليّ  
مع الحقّ والحقّ مع عليّ؟...».

۴- ینابیع المودّة، قندوزی، ۱/۱۷۲-۱۷۳، ح ۲۲، باب ۷. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن جابر بن عبد الله قال:  
لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في عليّ خصالاً لو كانت واحده منها في رجل اکتفی بها فضلاً وشرفاً... قوله  
صلى الله عليه وآله: عليّ مع الحقّ والحقّ معه لا يفترقان.».

۵- مسند أبو يعلى، ۱/۴۱۸، ح ۵۵۰، مسند علی علیه السّلام. ابویعلی حدیث را همانند اولین حدیثی که از فرائد السمطين نقل  
کردیم، آورده است.

العمّال» (۱) و سعید بن منصور در «سنن» و خطیب بغداد در صفحه ۳۲۱ جلد ۱۴ «تاریخ» (۲).

خود و حافظ ابن مردویه در «مناقب» (۳).

و سمعانی در «فضائل الصحابه» و امام فخر رازی در صفحه ۱۱۱ جلد اول «تفسیر» (۴) و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۱۱۳ جلد دوم «محاضرات الادباء» (۵).

و دیگران از همین ابی هریره و غیره نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۵۹۰

- ۱- کنز العمّال، متقی هندی، ۱۱/۶۴۲، ح ۳۳۱۲۴، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۳ فی ذکر الصحابه. متقی هندی حدیث را همانند اولین حدیثی که از فرائد السمطين نقل کردیم نقل می کند.
- ۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۴/۳۲۱، ترجمه ی شماره ۷۶۴۳، شرح حال یوسف بن محمد المؤدب. خطیب حدیث را چنین می آورد: «عن ابی ثابت مولى أبی ذر، قال: دخلت على أم سلمة فرأيتها تبكي وتذكر علياً وقالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: عليّ مع الحقّ والحقّ مع عليّ، ولن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض يوم القيامة».
- ۳- مناقب ابن مردویه، ص ۱۱۳ - ۱۱۷، ح ۱۳۲ - ۱۴۲، فصل ۸. ابن مردویه این حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده است که به عنوان نمونه به دو حدیث اشاره می کنیم: یک - «عن ابی ذر، أنه سئل عن اختلاف الناس، فقال: عليك بكتاب الله والشيخ عليّ بن أبي طالب عليه السّلام. فأتى سمعت النبيّ صلى الله عليه وآله يقول: عليّ مع الحقّ والحقّ مع عليّ وعلی لسانه، والحقّ يدور حيثما دار عليّ». دو - «عن ابی موسى الاشعري، قال: أشهد أنّ الحقّ مع عليّ، ولكنّ مالت الدنيا بأهلها ولقد سمعت النبيّ صلى الله عليه وآله يقول: <يا عليّ، أنت مع الحقّ والحقّ بعدى معك، لا يحبّك إلاّ مؤمن ولا يبغضك إلاّ منافق > وإنا لنحبّه ولكنّ الدنيا تغرّ بأهلها».
- ۴- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱/۲۰۵، ذیل سوره فاتحه، باب ۴، مسئله ۹، حجت ۵. فخر رازی می نویسد: «ومن اقتدى فى دينه بعليّ بن أبى طالب فقد اهتدى والدليل عليه قوله عليه السّلام: اللهم أدر الحقّ مع عليّ حيث دار».
- ۵- محاضرات الأدباء، راغب اصفهانی، ۳/۴۶۴، حد ۲۰، ومما جاء فى فضائل أعيان الصحابه، باب فضائل عليّ. راغب حدیث را این گونه نقل می کند: «عن البراء أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال لعليّ: أنت منى وأنا منك وقال عليه الصلاة والسلام: الحقّ مع عليّ وعليّ مع الحقّ لن يزولا حتّى يردا عليّ الحوض».

«علی مع الحقّ والحقّ مع علی، یدور معه کیف دار.»

علی با حق و حق با علی می گردد.

آن گاه علی علیه السلام را بگذارد و اطراف معاویه بگردد، مردود نیست!؟

کسی که افعال شنیعه و ظلم و ستم معاویه را ببیند و ساکت بماند، به علاوه برای جلب منافع دنیا و پر کردن شکم و رسیدن به مقام، حاشیه نشین مجلس آن ملعون و کمک یار او باشد، مردود نیست!؟

ابوهریره ای که خود نقل می کند - بنابر آنچه اکابر علمای خودتان، مانند حاکم نیشابوری در صفحه ۱۲۴ جلد سوم «مستدرک» (۱) و امام احمد حنبل در «مسند» (۲) و طبرانی در «اوسط» (۳) و ابن مغزلی فقیه شافعی در «مناقب» (۴) و متقی

ص: ۵۹۱

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۰ - ۱۳۵، ح ۴۶۱۴ - ۴۶۲۹، کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب أمير المؤمنين. شایان ذکر است که حاکم این حدیث را به ترتیب یاد شده نقل نکرده است، بلکه هر قسمت آن را در ضمن حدیثی آورده است. اما بخش اول حدیث (علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض) را در انتهای حدیثی در همین جلد، صفحه ۱۳۴، حدیث ۴۶۲۸ نقل کرده است و نیز بخش دوم حدیث (علی منی و أنا من علی) را در صفحه ۱۳۰، حدیث ۴۶۱۴ در ضمن حدیثی از قول پیامبر صلی الله علیه و آله به این لفظ آورده است: (أنت منی و أنا منک) و قسمت اخیر حدیث را (من سبه فقد سبني ومن سبني فقد سب الله) در صفحه ۱۳۱۳، حدیث ۴۶۱۶ در انتهای حدیثی به این لفظ آورده است: من سب علیاً فقد سبني ومن سبني فقد سب الله.

۲- مسند احمد بن حنبل، ۶/۳۲۳. مسند ام سلمه و ۴/۱۶۵، حدیث حبشی بن جناده السلولی. شایان ذکر است احمد بن حنبل بخش دوم حدیث (علی منی و أنا من علی) را در جلد ۴، صفحه ۱۶۵ از قول پیامبر صلی الله علیه و آله به این لفظ آورده است: «علی منی و أنا منه.» و قسمت اخیر حدیث (من سبه فقد سبني) را در جلد ۶، صفحه ۳۲۳ به این لفظ ذکر می کند: «من سب علیاً فقد سبني.»

۳- معجم الأوسط، طبرانی، ۵/۴۵۵، ح ۴۸۷۷، احادیث عباد بن سعید. طبرانی بخش اول حدیث را (علی مع القرآن ...) از ام سلمه نقل می کند.

۴- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۲۱ - ۲۲۹، ح ۲۶۷ - ۲۷۶، باب قوله صلی الله علیه و آله علی منی و أنا منه. ابن مغزلی بخش دوم حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده است.



هندی در صفحه ۱۵۳ جلد ششم «کنز العمال» (۱) و شیخ الاسلام حموینی در «فرائد» (۲) و ابن حجر مکی در صفحه ۷۴ و ۷۵ «صواعق» (۳) و سلیمان بلخی حنفی در «ینایع المودّة» (۴) و جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۱۶ «تاریخ الخلفاء» (۵)

و امام ابو عبدالرحمان نسائی در «خصائص العلوی» (۶)

و دیگران

ص: ۵۹۲

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۰۲ و ۶۰۳، ح ۳۲۹۱۲ - ۳۲۹۱۳، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی علیه السلام. شایان ذکر است بخش اول حدیث را در صفحه ۶۰۳، ح ۳۲۹۱۲، و بخش دوم حدیث را در صفحه ۶۰۳، ح ۳۲۹۱۳ با این اضافه «... ولا یؤدّی عنی الاّ أنا أو علیّ» و بخش سوم حدیث را در صفحه ۶۰۲، ح ۳۲۹۰۳ به این لفظ از امّ سلمه نقل می کند: «من سبّ علیّاً فقد سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ الله».

۲- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۷۷، ح ۱۴۰، سمط ۱، باب ۳۶، حموینی بخش اول حدیث را نقل می کند و در صفحه ۳۰۲ از همین جلد، حدیث ۲۴۱، باب ۵۶، بخش اخیر حدیث را چنین نقل می کند: «عن ابن عبّاس سمعت النبی صلی الله علیه وآله یقول: من سبّ علیّاً فقد سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ الله عزّوجلّ ومن سبّ الله اکبه الله علی منخریه فی النار».

۳- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۲ - ۱۲۵، حدیث الخامس والثامن عشر والحادی والعشرون، باب ۹، فصل ۲. ابن حجر بخش اول حدیث را در صفحه ۱۲۴ و بخش دوم حدیث را در صفحه ۱۲۲ و بخش سوم حدیث را در صفحه ۱۲۳ به این لفظ از امّ سلمه نقل می کند: «من سبّ علیّاً فقد سبّنی».

۴- ینایع المودّة قندوزی، ۱/۲۶۹، ح ۱، باب ۲۰، بخش اول حدیث و در صفحه ۱۶۵ - ۱۷۳ از همین جلد، ح ۷ و ۱۰ - ۱۴، باب ۷، بخش دوم حدیث را به الفاظ گوناگون و در جلد ۲/۱۵۶، ح ۴۳۷ - ۴۳۸، باب ۵۶، قسمت اخیر حدیث را نقل کرده است.

۵- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۶۹ و ۱۷۳، تاریخ علی بن ابی طالب. سیوطی علاوه بر نقل بخش اول و دوم حدیث، بخش اخیر حدیث را از امّ سلمه این گونه نقل کرده است: «من سبّ علیّاً فقد سبّنی».

۶- خصائص أمير المؤمنين، أحمد بن شعيب نسائي، ص ۸۷ و ص ۹۹. نسائی دو بخش اخیر حدیث را نقل کرده است.

آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«علی مع القرآن والقرآن مع علی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. علی منی وأنا من علی، من سبه فقد سبنی ومن سبنی فقد سب الله.»

علی با قرآن و قرآن با علی می باشد و هرگز از هم جدا نمی شوند، تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. علی از من و من از علی هستم. کسی که علی را سب و شتم نماید، مرا شتم نموده و کسی که مرا سب و شتم نماید، خدا را سب و شتم نموده.

مع ذلک خود ناظر باشد که معاویه علیه الهاویه، علی و بر ملا حتی بالای منبر و خطبه ی نماز جمعه، علی و حسن و حسین علیه السلام را لعن نماید و نیز امر دهد در تمام منابر و مجالس آن حضرت را لعن نمایند، آن گاه با چنین ملاحظاتی مباشر و به عمل آنها مسرور باشد، مردود نیست!؟

علاوه بر معاشرت با آنها، با جعل احادیث کمک یار آنها باشد و مردم را تهییج و وادار به لعن آن حضرت نماید؟!؟

شیخ: آیا معقول است که ما این تهمت ها را قبول نماییم که صحابی پاک دل، مردم را با جعل احادیث وادار به لعن و سب علی کرم الله وجهه بنماید؟ آیا این نوع از تهمت ها از ساخته های شیعیان نمی باشد؟

ص: ۵۹۳

داعی: قطعاً معقول نیست که صحابی پاک دل چنین عملی را بنماید و اگر فردی از صحابه چنین عملی را نمود، دلیلی قطعی بر عدم پاکی دل او می باشد و حتماً منافق و مردود و ملعون خواهد بود، چه آنکه سب کننده ی خدا و پیغمبر قطعاً مردود و ملعون و اهل آتش است، به نصّ اخبار بسیاری که علاوه بر اجماع علمای شیعه، اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس علی را سب نماید، مرا و خدای مرا سب نموده است.

و اما اینکه فرمودید: این نوع از تهمت ها از جعلیات شیعیان است، اشتباه فرمودید و تصور نمودید روی سخن با بعض از علمای خودتان دارید که برای رسیدن به هدف و مقصود خود دروغ ها می سازند و تهمت ها به شیعیان پاک دل می زنند و عوام بی خبر را گمراه می سازند و باکی از قیامت و محاکمه ی عندالله ندارند.

شیخ: البته وقتی جناب عالی به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله تهمت جعل اخبار بدهید، ما چگونه انتظار ببریم که نسبت به مفاخر اسلامیان جهابذه ی از علمای سنّت و جماعت نسبت بد ندهید. شما شیعیان منتها درجه از هنر نمایتان، نسبت بد و تهمت و دشنام دادن به بزرگان است.

داعی: خیلی بی لطفی نمودید که چنین نسبت هایی به ما دادید. کتب تواریخ چهارده قرن اسلام (از سنّی و شیعه) شهادت برخلاف گفتار شما می دهد.

### **مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین**

از صدر اوّل اسلام و قدرت ظهور اموی ها تا کنون، پیوسته فحش دادن و لعن و سب نمودن و تهمت زدن به اعظام، از ائمه ی معصومین از عترت طاهره و شیعیان مظلوم آنها، مخصوص بازیگران سیاسی مسلمانان (به نام سنّی؛ یعنی پیرو

سنت و جماعت اموی ها) بوده که تاکنون برجسته ترین افراد از علمای شما در کتب معتبره ی خود برای اغوای عوام بی خبر و ایجاد تفرقه و جدایی میان مسلمانان، صدها تهمت ها و دروغ های شاخدار به شیعیان مظلوم نسبت داده و آنها را رافضی و کافر و مشرک و غالی نامیده و به سب و لعن - مانند رهبران اولیه ی خود - آنها را در نظر برادران پاک دل سنتی بی خبر منفور می نمایند.

شیخ: کدام عالم سنتی در کتاب خود، نسبت به شیعیان تهمت زده و دروغ بسته. اگر شما نتوانید این امر را ثابت نمایید، قطعاً محکوم به سقوط می باشید؛ زیرا علمای ما آنچه گفته و نوشته اند، عین حقیقت است. شیعیان اعمال و عقاید فاسده را کنار بگذارند، تا راحت باشند و انتقاد از آنها نمایند.

### نسبت های دروغ و تهمت های علمای سنتی به شیعیان

داعی: دعاگو را مجبور نمودید به بعض از آنچه در حافظه حاضر دارم، نمونه ای از هزاران اکاذیب و جعلیات و تهمت هایی که اکابر علمای شما به شیعیان [نسبت] داده اند، در این مجلس محترم، برای روشن شدن افکار مردم بی خبر بیان و قضاوت را به روح پاک مسلمانان روشن ضمیر واگذار نمایم.

### تهمت های ابن عبد ربه به شیعیان

یکی از مفاخر علمای ادبی شما شهاب الدین ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه قرطبی اندلسی مالکی، متوفای سال ۳۲۸ قمری در قرطبه بوده که در صفحه ۲۶۹ از جلد اول «عقد الفرید»<sup>(۱)</sup>

شیعیان موحد پاک دل را که لب لباب اسلام و

ص: ۵۹۵

---

۱- عقد الفرید، ابن عبد ربه، ۲/۲۲۲، القول فی اصحاب الاهواء، الرافضه. ابن عبد ربه می نویسد: «... ثم قال: أحذرك الأهواء المضلّه، شرّها الرافضه، فانّها يهود هذه الأمّه، يبغضون الاسلام كما يبغض اليهود النصرانيه...». سپس در صفحه ۲۲۳ از همین جلد می نویسد: «واليهود لا ترى الطلاق الثلاث شيئاً وكذا الرافضه واليهود لا ترى على النساء عدّه وكذلك الرافضه واليهود تستحلّ دم كلّ مسلم، وكذلك الرافضه واليهود حرّفوا التوراه وكذلك الرافضه حرّفوا القرآن واليهود تبغض جبريل وتقول: هو عدونا من الملائكه، وكذلك الرافضه تقول غلط جبريل في الوحي إلى محمد بترك عليّ بن أبي طالب...».

ایمان را دارا هستند، یهود این اُمت معرفی نموده و نوشته همان قسمی که یهودی ها نصاری را دشمن می دارند، شیعیان هم اسلام را دشمن می دارند. آن گاه با این عنوان، تهمت های بسیار به شیعیان زده است؟!

از جمله گوید: شیعیان مانند یهود به سه طلاق عقیده ندارند؟ و نیز قائل به عدّه ی بعد از طلاق نیستند؟

الحال آقایان محترم شیعیان حاضر در مجلس، بلکه خود شما و تمام سنی هایی که معاشر با شیعیان هستند، به این تهمت های آقای ابن عبد ربه نمی خندید؛ چه آنکه تمام کتب فقهیه و رسائل عملیه ی ما مشحون از دستورات سه طلاق و طریقه ی عدّه نگاه داشتن بعد از طلاق است. به علاوه عملیات شیعیان در طلاق و عدّه نگاه داشتن بعد از طلاق، بزرگ ترین برهان بر کذب این ادیب دور از ادب می باشد.

و نیز گوید: شیعیان مانند یهود، جبرئیل را دشمن می دارند؛ به علت آنکه چرا وحی را عوضی برای پیغمبر آورده، در حالتی که بایستی بر علی وحی آورده باشد؟! (شیعیان مجلس همگی خندیدند). ملاحظه بفرمایید که آقایان شیعیان از شنیدن این حرف خندیدند، تا چه رسد به آنکه معتقد به چنین عقیده ی سخیفی باشند.

ص: ۵۹۶

اگر این مرد از گوشه ی آفریقا قدمی پیش می گذارد، یا زحمت تهیه و مطالعه کتب شیعیان را به خود می داد، خجالت می کشید و چنین تهمتی را نمی زد. شاید هم عمداً زده، تا امر را بر بی خبران مشتبه نماید و مسلمانان را از هم جدا کند؟

ما شیعیان، حضرت محمد مصطفی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را پیغمبر ثابت بر حق می دانیم که ابداً اشتباهی در نزول وحی به آن حضرت به کار نرفته و مقام جبرئیل امین را بالاتر از آن می دانیم که آن مرد بی حقیقت نسبت داده و به آن علی بن ابی طالب معتقدیم که جبرئیل (امین وحی الهی) او را از جانب خدای متعال به وصایت و خلافت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله معرفی نموده است. (۱)

ص: ۵۹۷

۱- در یکی از سال ها که از کاظمین به وسیله راه آهن با جمعی از زوّار شیعه عازم سامراء بودیم، در اتاق ما جمعی از اهل موصل بودند. به اتفاق دو نفر از قضات و علمای اهل تسنّن پیوسته بر ما خرده می گرفتند و مسخره می کردند و تهمت ها می زدند، غافل از اینکه حقیر با لسان عربی آشنایی دارم. ما همه را به سکوت گذرانیدیم تا آنکه یکی از آن قضات گفت: این رافضی ها عادات و اخلاق فاسد بسیار دارند. تماماً اهل بدعت و مشرک هستند؛ مثلاً یکی از بدعت های عجیب آنها این است که سلام نماز را که می دهند، دستها را بلند می نمایند و سه مرتبه می گویند: «خان الامین؛ یعنی امین خیانت کرد». آنها پرسیدند: امین که بوده و خیانت او چه بوده؟ شیخ گفت: شیعه ها می گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و جعفر در کوه حرا خوابیده بودند. جبرئیل امین مأمور شد از جانب خدا وحی نبوت را به علی بدهد، ولی خیانت کرد و عوضی به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله داد! این است که تمام شیعیان با جبرئیل دشمن اند و بعد از هر نماز سه مرتبه می گویند: جبرئیل خیانت کرد؛ یعنی وحی را عوض علی به خاتم الانبیاء داد. حقیر بی طاقت شدم، گفتم: جناب شیخ! دروغ و تهمت از گناهان کبیره است یا صغیره. گفت: کبیره است. گفتم: پس جناب عالی با این محاسن سفید، چرا دو گناه بزرگ نمودید و این نسبت غلط را به شیعیان دادی؟ گفت: مطلب همین است. از آن آقایان موصلی سؤال کردم فارسی می دانید، دو سه نفر از آنها گفتند: بلی. من ده دوازده نفر از پیر و جوان زائرین را که از موضوع خبر نداشتند، یکی یکی صدا کردم و پرسیدم: شما بعد از سلام نماز که دستها را بر می دارید تا مقابل گوش چه می گویند؟ گفتند: برای قبولی نماز سه مرتبه می گوئیم: الله اکبر. گفتم: جناب شیخ! خجالت کشیدید یا نه؟ گفت: شما یادشان دادید. گفتم: از خدا بترسید. من که پهلوی شما نشسته ام و از جا برنخاستم و حرفی نزدم. رو کردم به آقایان موصلی گفتم: خواهش می کنم برخیزید بروید به اتاق های دیگر و از زائرین شیعه که در اتاق های راه آهن هستند، سؤال کنید. چند نفر جوان فهمیده که زبان هم می دانستند، رفتند و بعد برگشتند بر افروخته حمله کردند به جناب شیخ که شما چه منظور از این دروغ داشتید. ما از همه زوّارهای دهاتی و شهری سؤال کردیم، عموماً گفتند: الله اکبر می گوئیم. حتی ما سؤال از کلمه ی خان الامین کردیم، گفتند: ما هم چه کلمه ای را نمی شناسیم. شیخ گفت: من هم در کتابها خوانده ام که شیعه ها این طور می گویند. جوانها چون تحصیل کرده بودند، بنا کردند شیخ را تقیح نمودن که انسان عالم تا چیزی را تحقیق ننماید، نباید بگوید. این عملیات، نمونه ای از تهمت هایی است که بعض از علمای سنی به شیعیان می زنند، تا جامعه برادران اهل تسنّن را به ما بدین نمایند؟! در کتب علمای شیعه ذکر شده که گفتن سه تکبیر به کلمه بلند کرده است موازی گوشها از اولین تعقیبات نماز بوده و مستحب است. (فلاح السائل، سید بن طاووس، ص ۱۳۵،

النهاية، شيخ طوسي، ص ٨٤، باب التعقيب؛ المهذب، قاضي ابن براج، ١/٩٥ بعض المستحبات في الصلاة). (محقق)

و نیز گوید: شیعیان مانند یهودان اند، به سنت پیغمبر عمل نمی کنند وقتی به هم می رسند، عوض سلام می گویند:

«السام علیکم؛ یعنی مرگ بر شما باد؟»

(شیعیان شدیداً خندیدند). طرز عمل و معاشرت شیعیان با یکدیگر و با شما برادران اهل تسنن، بزرگ ترین دلیل بر کذب گفتار او می باشد.

و عجیب تر گوید: شیعیان مانند یهود، خون تمام مسلمانان را حلال می دانند و همچنین خوردن مال مسلمانان را حلال می دانند؟

و نیز گوید: شیعیان مانند یهودان اند، به سنت پیغمبر عمل نمی کنند وقتی به هم می رسند، عوض سلام می گویند:

«السام علیکم؛ یعنی مرگ بر شما باد؟»

(شیعیان شدیداً خندیدند). طرز عمل و معاشرت شیعیان با یکدیگر و با شما برادران اهل تسنن، بزرگ ترین دلیل بر کذب گفتار او می باشد.



و عجیب تر گوید: شیعیان مانند یهود، خون تمام مسلمانان را حلال می دانند و همچنین خوردن مال مسلمانان را حلال می دانند؟

و حال آنکه شما خود شاهد اعمال شیعیان هستید و می بینید که ما جان و مال کفار را حلال نمی دانیم، تا چه رسد که تصرف در جان و مال برادران مسلمان خود بنماییم و در مذهب شیعه، حق الناس بزرگ ترین گناه به شمار آمده و قتل نفس از گناهان کبیره می باشد.

اینها بعضی از اقوال یکی از علمای بزرگ شما می باشد که وقت مجلس بیش از این اجازه نمی دهد به هزلیات گفتار او پردازم.

### تهمت های ابن حزم

یکی از اکابر علمای شما ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی، متوفای سال ۴۵۶ قمری در بادیه لبله می باشد که در کتاب خود الفصل فی الملل والنحل جسارت های بسیار توأم با دروغها و تهمتهای عجیب به شیعیان زده است. مخصوصاً جلد اول آن کتاب را مطالعه کنید، ببینید چه هزلیاتی گفته؛ از جمله صریحاً گوید: شیعیان مسلمان نیستند، بلکه کفار و دروغگویانی هستند که سرچشمه از یهود و نصاری گرفته اند؟!

و در صفحه ۱۸۲ جلد چهارم گوید: شیعیان نکاح نه زن را جایز می دانند؟! [\(۱\)](#)

بزرگ ترین دلیل بر کذب گفتار و تهمت عجیب این مرد کذاب، کتب فقهیه ی

ص: ۵۹۹

---

۱- الفصل، ابن حزم، ۴/۱۸۲، ذکر العظائم المخرجة إلى الكفر. ابن حزم می نویسد: «ومن الامامیه من یجیز نکاح تسع نسوه».

استدلالیه و رسائل عملیه ی قرون متمادیه شیعیان است که در همه جا دستور است بیش از چهار زن به نکاح دائم حرام است که گذشته از فقهاء و دانشمندان اهل عرفان، تمام شیعیان جاهل بیابانی هم می دانند که چنین دستوری ابداً وجود خارجی نداشته.

و اگر شما جزوات آن کتاب را ببینید، از نقل اقوال دروغ و تهمت‌ها و فحش‌ها و نسبت‌های بدی که به شیعیان می دهد، واقعاً خجالت می کشید؛ برای نمونه به همین مقدار کفایت است.

### تهمت های ابن تیمیه

از همه ی علمای شما احمد بن عبدالحلیم حنبلی معروف به ابن تیمیه، متوفای سال ۷۲۷ قمری است که نسبت به شیعیان، بلکه مولانا امیرالمؤمنین و عترت طاهره رسول الله صلی الله علیه و آله بغض و کینه ی عجیبی داشته و اگر کسی مجلّدات کتاب منهاج السنّه این مرد را بخواند، مبهوت می شود از شدّت عداوت او، که روی همین اصل، گذشته از آنکه تمام نصوص صریحه و فضایل عالیّه مولانا امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین را رد و تکذیب می نماید، دروغها و تهمت های عجیبی به شیعیان مظلوم نسبت داده که عقل هر شنونده مات و حیران می گردد که اگر بخوایم به هر یک از آنها جواب بدهم، رشته ی سخن به مجالس کثیره خواهد کشید، ولی برای نمونه - که جناب شیخ بدانند تهمت و دروغ از خصایص بعض علمای آنها می باشد، نه علمای شیعه - به بعضی از آنها اشاره می نمایم و عجیب آنکه با آن همه دروغ هایی که خود نسبت به شیعیان می دهد،

برای اغوای عوام بی خیر در صفحه ۱۵ جلد اول می نویسد احدی(۱) از طوایف اهل قبله مانند شیعیان دروغ نگفته اند. فلذا اصحاب صحاح، روایات آنها را نقل نموده اند؟!

و در صفحه ۲۳ جلد ۱۰ گوید: (۲) شیعیان اصول دین را چهار می دانند: توحید، عدل، نبوت و امامت، و حال آنکه کتب کلامیه امامیه در دسترس عموم است و همه جا نوشته اند - چنانچه ما هم در شبهای قبل اشاره نمودیم - (مراجعه شود به مجلس سوّم) که شیعیان معتقدند که اصول دین سه می باشد: توحید، نبوت، معاد. عدل را جزء توحید و امامت را جزء نبوت می دانند.

و در صفحه ۱۳۱ جلد اول گوید: (۳) شیعیان به مساجد اعتنایی ندارند. مساجد آنها خالی از جمعیت می باشد. نه جمعه و نه جماعت، در مساجد بر پا نمی کنند و اگر گاهی نماز بگزارند، فرادا می خوانند؟! (خنده شدید شیعیان).

آقای شیخ خود شما و تمام برادران حاضر و غائب اهل تسنن، مساجد شیعیان را پر از جمعیت ندیده اید؟ و جماعت های منعقد در مساجد را مشاهده

ص: ۶۰۱

---

۱- منهاج السنه، ابن تیمیه، ۱/۶۶، مقدمه مؤلف، الرافضه هم أضلّ الناس فی العقول والنقول. ابن تیمیه می نویسد: «أن العلماء کلهم متفقون علی ان الکذب فی الرافضه أظهر منه فی سائر أهل القبلة... حتی أن أصحاب الصحیح کالبخاری لم یرو عن أحد من قدماء الشیعه».

۲- همان، ۱/۹۹، فصل فی مقدمه کتاب ابن المطهر. ابن تیمیه می نویسد: «أصول الدین عند الامامیه أربعه التوحید والعدل والنبوه والامامه».

۳- همان، ۱/۴۷۴، فصل فی الرد علی قوله أنّهم یقولون إنّ الأنبياء غیر معصومین، غلوّ الرافضه فی الرسل والأئمّه وتعظیمهم للمشاهد. ابن تیمیه می نویسد: «فتجیهم یعطلون المساجد التي أمر الله أن ترفع ویذكر فیها اسمه فلا یصلون فیها جمعه ولا جماعه ولیس لها عندهم کبیر حرمة وإن صلّوا فیها صلّوا فیها وحدانا».

نموده اید در عراق و ایران ما - که عاصمه تشیع می باشد - گذشته از آنکه در هر شهری، مساجد عالیه ای پر از جمعیت، آماده و مهیای عبادت می باشد.

در هر قریه و دهکده ای که وارد شوید، می بینید مسجدی دارند که گذشته از ماه مبارک رمضان، تمام ایام و لیالی، نمازها را به جماعت در آنجا برگزار می نمایند (برای نمونه، سه قطعه عکس از نماز جماعت سه نفر از مراجع بزرگ تقلید، مرحوم حجت الاسلام آیت الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی در سامراء - و مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف اشرف - و مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس الله اسرارهم را در قم با جامعه ی شیعیان به نظر شما می رساند). (شکل ۱۷ و ۱۸ و ۱۹). این عکسها در صفحات ۳۳۷ تا ۳۴۰ کتاب دار الکتب الاسلامیه آمده است.

شما آقایان اهل علم کتب فقه استدلالی علماء را ببینید و همچنین برادران عزیز (اهل تسنن و جماعت) رسائل عملیه ی فقهاء را مطالعه کنید، ببینید چقدر ثواب برای نماز جماعت و رفتن به مساجد نقل نموده اند، تا آنجا که ثواب نماز در مساجد را نسبت به منازل، به اضعاف مضاعف ذکر نموده اند. فلذا شیعیان تا آنجا که قدرت دارند، اصرار دارند که نمازها را در مساجد و به جماعت ادا نمایند. آن گاه پی ببرید که این مرد هتاک و کذاب چه نسبت دروغی به شیعیان می دهد!؟

و نیز در همان صفحه گوید: (۱) شیعیان مانند مسلمانان به حج بیت الله

ص: ۶۰۲

---

۱- همان. ابن تیمیه می نویسد: «ويعظمون المشاهد المبينه على القبور فيعكفون عليها مشابهة للمشركين ويحجون اليها كما يحج الحجاج إلى بيت العتيق ومنهم من يجعل الحج اليها أعظم من الحج الى الكعبة بل يسبون من لا يستغنى بالحج اليها عن الحج الذي فرض الله على عباده».

نمی روند، بلکه حج آنها زیارت قبور می باشد. ثواب حج قبور را از حج خانه ی خدا بالاتر می دانند، بلکه سب و لعن می نمایند کسانی را که به حج قبور نمی روند؟! (خنده شیعیان).

و حال آنکه اگر کتب و رسائل عبادات شیعیان را باز کنید، می بینید که فصل مخصوصی راجع به این عبادت قرار داده اند به نام «کتاب الحج - باب الحج». گذشته از

آنکه هر فقیهی کتاب مناسک حج دارد که در آنها دستورات عالیّه برای شیعیان در تشرّف به حج داده اند، تا آنجا که اخباری از ائمه ی معصومین نقل نموده اند که مسلمان (شیعه یا سنی) اگر مستغنی شد و حج بیت الله را ترک نمود، از ربه ی اسلام خارج است و هنگام مرگ

«یقال له مت ای میتة؛ إن شئت یهودیا وإن شئت نصرانیا وإن شئت مجوسیا.»

به آن تارک حج (از غیب عالم) گفته می شود: به چه طریق میل داری بمیری؛ به دین یهود یا نصرانیت و یا مجوسیت. (۱)

آیا عقل باور می کند با چنین دستوراتی، شیعیان ترک حج بیت الله نمایند؟ شما از یک شیعه عامی دهاتی که تشرّف به عتبات عالیات و زیارت قبور ائمه اطهار می نماید، سؤال کنید که عمل حج را کجا باید به جای آورد، جز مکه

ص: ۶۰۳

---

۱- از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «من مات ولم یحج حجه الاسلام ولم یمنعه من ذلك حجه تجحف به او مرض لا یطیق الحج معه، أو سلطان یمنعه فلیمت ان شاء یهودیا أو نصرانیا»، (المقنعه، شیخ مفید، ص ۳۸۶، کتاب المناسک باب ۲؛ الکافی، لشیخ کلینی، ۴/۲۶۸/۱ و ۵، کتاب الحج، باب من سوف الحج و هو مستطیع و در بابهای یاد شده روایات بسیاری در اهمیت حج ذکر شده است).

معظمه به شما جواب نخواهد داد.

آن گاه این مرد از خدا بی خبر به یکی از مفاخر علمای شیعه، شیخ اجل اعظم، محمد بن محمد بن نعمان مفید نسبت دروغ می دهد که کتابی دارد به نام «مناسک الحج المشاهد» و حال آنکه کتاب شیخ به نام منسک الزیارات در دست عموم است که در آن کتاب، دستورات زیارت و تشرف به اعتاب مقدسه ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين را مانند سایر مزارات داده است.

و اگر شما کتب مزار را مطالعه نمایید، خواهید دید که در اول آنها نوشته است از عبادات مندوبه (نه واجبه)، زیارت قبور عالیه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين از عترت آن حضرت علیه السلام می باشد. و بزرگ ترین دلیل بر کذب گفتار این مرد از خدا بی خبر، عمل شیعیان است که در هر سالی هزاران نفر افتخار تشرف به بیت الله نصیب آنها می گردد و بعد از مراجعت افتخار می نمایند که آنها را حاجی بنامند.

آن گاه به دروغ پردازی های این مرد کذاب پی ببرید!!

و در صفحه ۱۱ جلد اول گوید: (۱) شیعیان سگهای خود را به نام ابی بکر و عمر می نامند و پیوسته آنها را لعن می کنند؛ یعنی ابابکر و عمر را لعن نموده اند؟!

(خنده شیعیان با تعجب).

واقعاً انسان تعجب می کند از عناد و تعصب و نداشتن دین این مرد، که تا این اندازه نسبت کذب و دروغ و تهمت به شیعیان مظلوم بدهد!

ص: ۶۰۴

---

۱- همان، ۱/۵۰، مقدمه مؤلف، بعض حماقات الشیعه. ابن تیمیه می نویسد: «ومنهم من یسمی کلابه یاسم ابی بکر و عمر و یلعنهما ومنهم من إذا سمی کلبه فقیل له «بکیر» یضارب من یفعل ذلک ویقول: تسمى کلبی باسم أصحاب النار».

و حال آنکه در تمام کتب احکام و اخبار شیعه، بر خلاف عقیده ی ایشان، سگ را نجس العین معرفی نموده اند و در همه جا آورده اند که اگر در خانه ی مسلمانی سگ باشد، رحمت خدا به اهل آن خانه نازل نمی گردد.

مسلمانان شیعه ممنوع از نگهداری سگ هستند مگر در چند جا (برای شکار، و پاسبانی خانه و گله بانی) با شرایط مخصوصی که ثبت نموده اند.<sup>(۱)</sup> یک علت مخالفت حضرت سیدالشهداء، سبط شهید پیغمبر اکرم ابا عبدالله الحسین علیه السلام با یزید، برای آن بود که یزید سگ بازی می نمود و در خانه، بدون جهات مذکوره، سگ نگهداری می نمود.

و اگر مسلمانی از شیعه و سنی را ببینید که در خانه سگ نگهداری می نماید (بدون جهات مذکوره که مستثنا شده) ما آنها را متهم در دین نموده و عقیده به آنها نداریم.

آن گاه چگونه ممکن است شیعه با این تأکیدات بلیغه (که سگ در هر خانه آزاد باشد، آن خانه نجس است)، در خانه سگ نگهداری نماید. به علاوه نام صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آنها بگذارد؟! یا آنها را سب و لعن نمایند؟

أف بر این نوع مسلمان. پناه به خدا می بریم از تعصب و عناد و لجاج.

ص: ۶۰۵

---

۱- علاوه بر آیات قرآن کریم که در تحریم سگ و نجس بودن آن وارد شده است در روایات اهل بیت علیه السلام نیز بر تحریم آن تأکید شده است و حتی ثمن آن نیز باطل است. روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال: (ان الله تعالی حرم الکلب و حرم ثمنه و حرم الخمر و حرم ثمنها) (الخلاص، شیخ طوسی، ۳/۴۶۶)، و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است: البحث ثمن الميته و ثمن الکب... (الکافی ۵/۱۲۷/۲، باب البحث) عن ابی عبدالله علیه السلام... انّ الله لم یخلق خلقاً شراً من الکلب و ان الناصب اهون علی الله من الکلب (کافی، ۳/۱۴/۱، باب ماء الحمام). (محقق)

اگر شما یک شیعه ولو عامی جاهل نشان دادید که چنین عملی کرده باشد، ما تسلیم به تمام گفته های این مرد می شویم و اگر نتوانستید (و هرگز نخواهید توانست)، پس لعن کنید بر مردمان عنود، لجوج و متعصب که به لباس اهل علم، باعث اغوای مردم بی خبر شده و ایجاد اختلاف و عداوت در میان مسلمانان می نمایند.

و نیز در جلد دوم می نویسد: (۱) شیعیان چون منتظر امام منتظر می باشند، لذا در بسیاری از جاها مانند سرداب در سامراء، روزها مرکبی از اسب یا قاطر یا غیر آن حاضر می کنند و فریاد می زنند به امام خود که مرکب حاضر است و همه مسلح آماده خدمت هستیم؛ خروج نما و در اواخر ماه مبارک رمضان رو به مشرق ایستاده، آن حضرت را صدا می زنند تا خروج نماید و میان آنها اشخاصی ترک نماز می کنند که مبادا آن حضرت ظاهر شود و او در نماز باشد و از خدمتگزاری آن حضرت محروم گردد؟!!

(خنده شدید حضار از سنی و شیعه).

عجب از گفتارهای ناهنجار و تهمت های بی حساب و خنده آور آن مردی که در گوشه ی بیابان های دور افتاده، چنین هزلیاتی گفته نداریم، بلکه تعجب از علمای امروز مصری و دمشقی و غیره داریم که در تمام بلاد با شیعیان محشورند

ص: ۶۰۶

---

۱- همان، ۱/۴۴، مقدمه مؤلف، بعض حماقات الشیعه. ابن تیمیه می نویسد: «ومن حماقتهم ایضا انهم يجعلون للمنتظر عده مشاهد ینتظرونه فیها کالسرداب الذی بسامرا الذی یزعمون انه غاب فیه ومشاهد آخرز یقیمون هناک دابه - اما بغله واما فرسا - لیرکبها إذا خرج و یقیمون هناک اما فی طرفی النهار واما فی أوقات آخر من ینادی علیه بالخروج: یا مولانا اخرج ویشهرون السلاح ولا احد هناک یقاتلهم و فیهم من یقوم فی أوقات الصلاه دائماً لا یصلی خشیه أن یرج وهو فی الصلاه فیشغل بها عن خروجه وخدمته».



و مخصوصاً در سامراء که تمام اهالی آن از برادران اهل تسنن می باشند و حتی خدام سرداب مقدس هم همگی سنی هستند، از آنها تحقیق نکرده و از علمای بزرگ نشنیده، تبعیت از هزلیات امثال ابن تیمیه ها نموده و این قبیل خرافات و ترهات را در کتاب های خود درج می نمایند! (مانند عبدالله قصیمی مصری در الصراع بین الاسلام والوثنيه و محمد ثابت مصری در الجولۀ فی ربوع شرق الأدنی و موسی جار الله ترکستانی در الوشیعۀ فی نقد عقاید الشیعۀ و احمد امین مصری در فجر الاسلام وضحی الاسلام - وغیرهم).

اینها بودند نمونه ای از تهمت ها و دروغهای شاخدار و اهانت هایی که اکابر علمای اهل تسنن به جامعه شیعیان نسبت داده اند و اگر می خواستم به فهرست اقوال تمامی آنها، از قبیل ابن حجر مکی و جاحظ و قاضی روزبهان و امثالهم پردازم، بایستی شبهای بسیار وقت شما را بگیرم و عمر شماها را ضایع نمایم به استماع گفتار و هزلیات این قبیل از علماء که می خواستند راهنمای دیگران گردند.

### **غلط کاریهای شهرستانی**

چه بسا از کتب آنها که بسیار معروفیت جهانی پیدا نموده، در صورتی که تحقیقاً قدر و قیمتی از جهت علم و اطلاع مؤلف آن ندارد؛ مانند ملل و نحل محمد بن عبدالکریم شهرستانی، متوفای سال ۵۴۸ قمری که در نزد ارباب تحقیق به قدر پیشیزی قدر و قیمت ندارد.

صفحات آن کتاب را که آدمی باز می نماید، می بیند چه نسبت های ناروا و تهمت های بی جا که به شیعیان داده. گذشته از نسبت علی پرستی و عقیده به

و خرافاتی که عقل و شرع از آنها دور و روح شیعیان از آنها برکنار است، به آنها داده است و معلوم است که قوه ی تشخیص و تعمق در حقایق نداشته است.

به علاوه واضح است علم و اطلاع کافی هم بر وقایع تاریخ نداشته. گوشه ی دنیا نشسته، هر کس هرچه گفته، بدون تحقیق کافی، روی خیال نگاشته، نامش را کتاب ملل و نحل گذارده. وقتی انسان عاقل به گفته های کذب و دروغ در قسمتی از کتاب برخورد می نماید، بقیه ی کتاب در نظر او از اعتبار افتاده می شود که از کجا در سایر قسمت های کتاب هم، همین قسم روی خیال، قلم اندازی ننموده باشد.

برای نمونه به یک واقعه ی ساده ی تاریخی اشاره می نمایم که خوانندگان محترم از همین امر جزئی پی به مطالب کلی کتاب برده و مؤلف را بشناسند.

ضمن وقایع و حالات اثنی عشریه می نویسد: (۲) بعد از حضرت امام محمد تقی «حضرت امام علی بن محمد النقی و مشهد مکرمش در قم است» (و حال آنکه هر عارف و عامی حتی دشمنان و اطفال هم می دانند که قبر مبارک حضرت هادی، امام علی النقی سلام الله علیه در سامراء، پهلوی قبر فرزند والا تبارش امام حسن عسکری علیه السلام می باشد، دارای حرم و گنبد طلای بسیار عالی است که مرحوم ناصرالدین شاه قاجار، افتخار مذهب نمودن آن را داشته است).

بس است بیش از این طول کلام ندهم. برای نمونه از هزار یک را اشاره نمودم، تا جناب شیخ نفرمایند شیعیان دروغ می گویند و تهمت می زنند، بلکه

ص: ۶۰۸

---

۱- الملل والنحل، شهرستانی، ۱/۱۵۵ - ۱۵۷، باب ۶، الغالبه.

۲- همان، ۱/۱۵۰، باب ۶، الشیعه الاثنا عشریه.

اکابر علمای خودشان این کاره هستند.

و برای اینکه بدانند داعی تنها به آقای ابوهریره جسارت نمودم و تهمت نزدم، بلکه اکابر علمای اهل تسنن هم وقایع حالات او را ضبط نموده اند، به نحو اختصار به بعض از آن اشاره می نمایم.

### اخبار در مذمت ابوهریره و حالات آن

ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۳۵۸ جلد اول و نیز در جلد چهارم شرح «نهج البلاغه»<sup>(۱)</sup>

از شیخ و استاد خود، امام ابو جعفر اسکافی نقل می نماید که معاویه ی بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را مأمور نمود که اخبار قبیحه در طعن و بیزاری جستن از علی علیه السلام جعل نمایند و میان مردم انتشار دهند. فلذا آنها پیوسته مشغول این امر بودند و انتشار قبیح می دادند؛ از جمله ی آن اشخاص (که جعل احادیث قبیحه در طعن و مذمت علی علیه السلام می نمودند)، ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه بودند.

وی سپس قضایا را شرح مفصل می دهد تا در صفحه ۳۵۹ از اعمش روایت نموده<sup>(۲)</sup>

که وقتی ابو هریره با معاویه وارد مسجد کوفه شد و کثرت استقبال

ص: ۶۰۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۶۳، خطبه ۵۶ (ومن کلام له علیه السلام لأصحابه)، فصل فی ذکر الأحادیث الموضوعه فی ذم علی. ابن ابی الحدید می نویسد: «و ذکر شیخنا أبو جعفر الإسکافی رحمه الله تعالی ... أن معاویه وضع قوماً من الصحابه وقوماً من التابعین علی رویه أخبار قبیحه فی علی علیه السلام، تقتضی الطعن فیهِ والبرائه منه وجعل لهم علی ذلك جعلاً یرغب فی مثله؛ فاختلفوا ما أرضاه، منهم أبوهریره و عمرو بن العاص و المغیره بن شعبه. ومن التابعین عروه بن الزبیر».

۲- همان، ۴/۶۷، خطبه ۵۶ (ومن کلام له علیه السلام لأصحابه)، فصل فی ذکر الأحادیث الموضوعه فی ذم علی. ابن ابی الحدید می نویسد: «قال أبو جعفر: وروی الأعمش، قال: لَمَّا قدم أبو هریره العراق مع معاویه عام الجماعة، جاء إلى مسجد الکوفه، فلما رأى کثره من استقبله من الناس جثا علی رکبته ثم ضرب صلعته مراراً وقال: یا أهل العراق، أتزعمون أنني أكذب علی الله وعلی رسوله وأحرق نفسی بالنار والله لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول: <إن لكل نبي حرمًا، وإن حرمی بالمدينه، ما بین غیر إلى ثور، فمن أحدث فیها حدثاً فیها حدثاً فعلیه لعنه الله والملائکه والناس اجمعین > وأشهد بالله أن علیاً أحدث فیها. فلما بلغ معاویه قوله، أجازہ وأکرمه وولاه إماره المدينه».

کنندگان را دید، بر دو پای خود برخاست، در حالتی که دو دستی بر سر می زد (برای جلب توجه مردم). آن گاه گفت: ای مردم عراق! آیا گمان می برید من دروغ بر خدا و پیغمبر بگویم و آتش جهنم را بر خودم بخرم؟ بشنوید از من آنچه را که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَرَمًا وَالْمَدِينَةَ حَرَمِي، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. قَالَ: وَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّ عَلِيًّا أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا.»

برای هر پیغمبری حرمی است و حرم من مدینه است. هر کس احداث حادثه ای در مدینه بنماید بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم. آن گاه ابوهریره گفت: خدا را گواه می گیرم که علی در مدینه احداث حادثه نمود! (یعنی مردم را تحریک نمود که به فرموده ی پیغمبر باید علی را لعن نمود).

وقتی این خبر به معاویه رسید (که ابوهریره همچو خدمتی به او نموده، آن هم در کوفه، مرکز خلافت علی علیه السلام، فرستاد او را آوردند، اکرامش نمود، جایزه اش داد و او را والی مدینه گردانید. انتهی

آیا این اعمال، دلیل بر مردودیت او نمی باشد و سزاوار است چنین آدمی را که برای خوشایند معاویه با یکی از خلفای راشدین، بلکه اکمل و افضل و اشرف

آنها آن قسم رفتار نموده؛ چون که روزی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده، نیک و ممدوح بدانید؟!

شیخ: چه دلیلی بر ملعونیت او در دست شیعیان است که او را مردود و ملعون بخوانند.

داعی: دلایل بسیاری در دست می باشد. یکی از دلایل آنکه سب کننده ی پیغمبر، به اتفاق فریقین، حتماً ملعون و مردود و اهل آتش می باشد.

و بنابر اخباری که قبلاً عرض نمودم، اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس علی را سب نماید، مرا سب نموده و کسی که مرا سب نماید، خدا را سب نموده؛ چون ابوهریره از جمله کسانی بوده که علاوه بر سب و لعن نمودن مولانا و مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام به واسطه جعل و وضع حدیث - چنانچه عرض شد - مردم را وادار به سب آن حضرت می نمود!

### شرکت ابوهریره با بسر بن ارطاه در ظلم و کشتار مسلمین

از جمله دلایل آنکه اکابر مورّخین خودتان، چون «طبری»<sup>(۱)</sup>

و ابن اثیر<sup>(۲)</sup>

و ابن ابی الحدید<sup>(۳)</sup>

و علامه ی سمهودی<sup>(۴)</sup>

و ابن خلدون<sup>(۵)</sup>

و ابن خلّکان و دیگران

ص: ۶۱۱

---

۱- تاریخ طبری، ابن جریر طبری، ۴/۱۰۶ - ۱۰۷، وقایع سال ۴۰ هجری. طبری می نویسد: «فمما کان فیها من ذلک توجیه معاویه بسر بن ابی ارطاه فی ثلاثه آلاف من المقاتله الی الحجاز ... و قتل بسر فی مسیره ذلک جماعه کثیره من شیعه علی بالیمن ... ثم سار حتی أتى المدینه وأبو هریره یصلی بهم ... ثم خرج منصرفاً الی الکوفه وعاد أبو هریره فصلی بهم».

۲- الکامل، ابن اثیر، ۳/۳۸۴، وقایع سال ۴۰ هجری، ذکر سریه بسر بن ابی ارطاه. ابن اثیر این جریان را مشابه آنچه از طبری نقل کردیم آورده است.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۳۴۰، خطبه ۲۵ (ومن خطبه له علیه السّلام وقد تواترت علیه الأخبار باستیلاء أصحاب معاویه علی البلاد)، بسر بن ابی ارطاه ونسبه. ابن ابی الحدید می نویسد: «بعثه [بسر بن ارطاه] معاویه الی الیمن فی جیش کثیف وأمره أن یقتل کل من کان فی طاعه علی علیه السّلام فقتل خلقاً کثیراً...».

۴- وفاء الوفاء، سمهودی، ۱/۴۶، باب ۲، فصل ۲، بسر بن أرطاة یغزو المدینة. سمهودی نیز کشتار بسر بن ارطاة را به طور گذرا نقل کرده است.

۵- تاریخ ابن خلدون، ۳/۴ و ۵، بعث معاویة العَمال إلى الأمصار. ابن خلدون نیز به جنایات بسر بن ارطاة اشاره می کند.

نوشته اند: موقعی که معاویه بن ابی سفیان بسر بن ابی ارطاه سفاک، خونخوار، قسی القلب و شقی النفس را برای سرکوبی اهل یمن و شیعیان مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام با چهار هزار مرد جنگی شامی از طریق مدینه روانه نمود، در مدینه و مکه و طائف و تباله (که شهری است در تهامه) و نجران و قبیله ی ارحب (که از قبایل همدان بود) و صنعا و حضرموت و اطراف آنها، منتها درجه ی اهانت و سفاکی و قتل عام و ظلم و تعدی را اعمال نمودند، به پیر و جوان بنی هاشم و شیعیان امیرالمؤمنین اکتفا نمودند، حتی دو طفل صغیر عیدالله بن عباس - ابن عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله را که از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام والی یمن بود، سر برید، تا آنجا که شماره کشته شدگان به امر آن ملعون را در آن سفر، زیاده از سی هزار نفر آورده اند؟!

از آنها تعجیبی نیست؛ چه آنکه از اموی ها و اتباع آنها بیش از اینها دیده شده، ولی عجب از آقای ابهریره مطلوب شماس است که در این مسافرت، به معیت و معاونت بسر سفاک خونخوار حاضر و ناظر عملیات فجیع او بود.

ص: ۶۱۲

مخصوصاً در ظلم و ستمی که به اهل مدینه منوره وارد آوردند و آن مردم بی گناه بلادفاح، مانند جابر بن عبدالله انصاری و ابو ایوب انصاری و دیگران، همگی ترسان و لرزان، بعضی فراری و برخی در خانه ها پنهان گشتند و خانه های آنها را مانند خانه ابو ایوب انصاری - که از صحابه خاص رسول الله بود - آتش زد. ابوهریره می دید و حرفی نمی زد، بلکه معاون و کمک یار او بود.

مخصوصاً بعد از حرکت آن لشکر نکبت اثر، به سمت مکه معظمه، ابوهریره به همان عنوان نیابت در آنجا ماند و بعد هم از طرف معاویه به جبران این خدمتگزاری و مساعدت با بسر بن ارطاه، والی مدینه گردید.

شما را به خدا انصاف دهید آیا این مرد دنیاپرست که در مدّت سه سال (۱)

که

ص: ۶۱۳

۱- (در طبقات ابن سعد [۱/۲۶۵]، ذکر وفادات العرب علی رسول الله صلی الله علیه وآله، وفد دوس. ابن سعد می نویسد: «قالوا لما أسلم الطفیل بن عمرو الدوسی دعا قومه فأسلموا وقدّم معه منهم المدینه سبعون أو ثمانون أهل بیت و فیهم ابوهریره و عبدالله بن ازیهر الدوسی و رسول الله صلی الله علیه وآله بخیر...») و اصابه ابن حجر ۷/۳۵۹، ترجمه شماره ۱۰۶۸۰، شرح حال ابوهریره. ابن حجر می نویسد: «و انما قدم قبل وفاه رسول الله صلی الله علیه وآله بیسیر؛ فقال ابوهریره: قدمت و رسول الله صلی الله علیه وآله بخیر...» و سایر کتب معتبره اکابر علمای اهل تسنن وارد است که ابوهریره در فتح خیبر مسلمان شد و به روایت بخاری در باب علامات النبوة فی الاسلام، [صحیح البخاری، ۵/۴۲، ح ۱۱۹، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الاسلام. بخاری این حدیث را نقل می کند: عن قیس قال أتینا ابا هریره رضی الله عنه فقال صحبت رسول الله صلی الله علیه وآله ثلاث سنین...] بیش از سه سال موفق به ملاقات رسول اکرم صلی الله علیه وآله نبوده و به روایت ابن حجر در اصابه [۷/۳۶۲]، ترجمه شماره ۱۰۶۸۰، شرح حال ابوهریره. ابن حجر به نقل از ابو سلیمان بن زبیر می نویسد: عاش ابوهریره ثمانیاً و سبعین سنه... و حاکم در مستدرک [۳/۵۸۱، ح ۶۱۵۴]، کتاب معرفه الصحابه، ذکر ابی هریره الدوسی. حاکم این حدیث را نقل کرده است: عن ضمّره بن ربیع قال: مات ابوهریره سنه ثمان و خمسين و یقال مات سنه تسع و خمسين وهو ابن ثمان و سبعین سنه] و ابن عبدالبر در استیعاب [۴/۱۷۷۲]، ترجمه شماره ۳۲۰۸، شرح حال ابوهریره. ابن عبد البر می نویسد: قال الواقدی: توفي سنه تسع و خمسين وهو ابن ثمان و سبعین... و قال غیره مات بالعقیق...] و دیگران در سن هفتاد و هشت سالگی و در سال ۵۷ قمری در وادی عقیق مُرد، جنازه اش را به مدینه حمل نموده و در بقیع دفن نمودند.)



مشرف به زیارت و مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بوده و زیاده از پنج هزار حدیث از آن حضرت نقل نموده؟ آیا احادیث معروف را که تمام علمای فریقین، از قبیل علامه سمهودی در تاریخ المدینه و احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۶۳ «تذکره»<sup>(۱)</sup>

و دیگران با سلسله اسناد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند، نشنیده بود که مکرر می فرمود:

«من أخاف أهل المدینه ظلماً أخاف الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين، لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً ولا عدلاً. لعن الله من أخاف مدینتی. لا يريد أهل المدینه أحد بسوء إلا أذابه الله في النار ذوب الرصاص.»

هر کس اهل مدینه را بترساند از روی ظلم، خداوند او را بترساند و بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم و قبول نمی نماید خداوند از او روز قیامت هیچ چیزی را. لعنت خدا بر کسی که بترساند اهل مدینه مرا. احدی اراده بدی به اهل مدینه نمی نماید مگر آنکه خداوند او را مانند سرب در آتش آب خواهد نمود.

پس در این صورت چگونه شرکت نمود در لشکری که آن همه ظلم و تعدی و ایجاد خوف و ترس در اهل مدینه نمودند. به علاوه مخالفت با خلیفه ی حق و وصی رسول الله صلی الله علیه وآله و عترت طاهره آن حضرت، به جعل احادیث و وادار نمودن مردم را به سب کسی که پیغمبر سب او را سب بر خود قرار داده. شما را به خدا

ص: ۶۱۴

---

۱- منابع مربوط به این حدیث در مجلس سوم گذشت.

انصاف دهید چنین کسی که از قول رسول الله صلی الله علیه وآله به وضع و جعل احادیث مشغول بوده، مردود خدا و رسول نمی باشد؟

شیخ: بی لطفی می فرمایید که موثق ترین اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله را بی دین و وضاع و جعل می خوانید.

### مردود بودن ابوهریره و تازیانه زدن عمر به او

داعی: داعی تنها نسبت به ابو هریره بی لطفی نمودم، بلکه اوّل کسی که این نوع بی لطفی را نسبت به او عنایت نموده، خلیفه ی ثانی عمر بن الخطّاب بود که ارباب تاریخ، مانند ابن اثیر در حوادث سال ۲۳ و ابن ابی الحدید در صفحه ۱۰۴ جلد سوم «شرح نهج البلاغه»<sup>(۱)</sup>

چاپ مصر و دیگران نقل نموده اند که چون خلیفه عمر در سال ۲۱ ابو هریره را والی بحرین نمود، به او خبر دادند مال بسیاری جمع نموده و اسبهای زیادی خریده و لذا در سال ۲۳ او را معزول نموده. همین که خدمت خلیفه رسید، خلیفه گفت:

«یا عدوّ الله و عدوّ کتابه أسرقت مال الله».

یعنی ای دشمن خدا و دشمن کتاب خدا آیا دزدی نمودی مال خدا را؟

گفت: هرگز دزدی نکردم، بلکه عطایایی مردم به من دادند.

ص: ۶۱۵

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۱۶۵، خطبه ۴۰ (ومن کتاب له علیه السّلام إلى بعض عمّاله). ابن ابی الحدید می نویسد: «ولما قدم أبو هریره من البحرین قال له عمر: یا عدوّ الله و عدوّ کتابه، أسیرقت مال الله تعالی؟ قال أبو هریره: لستُ بعدوّ الله ولا عدوّ کتابه، ولکنّی عدوّ من عاداهما، ولم أسرق مال الله. فضربته بجریده علی رأسه، ثم ثناه بالدّره وأغرّمه عشرة آلاف درهم، ثم أحضره، فقال: یا أبا هریره من این لك عشرة آلاف درهم؟ قال: خلیتی تناسلت و عطائی تلاحق و سهامی تتابعت. قال عمر: کلاً والله...».

و نیز ابن سعد در صفحه ۹۰ جلد چهارم «طبقات» (۱) و ابن حجر عسقلانی در «اصابه» (۲)

و ابن عبدربه در جلد اول «عقد الفرید» (۳)

می نویسد: خلیفه گفت: ای دشمن خدا! وقتی تو را والی بحرین نمودم، کفش و نعلینی به پا نداشتی. اینک شنیده ام اسبهای به هزار و ششصد دینار خریداری نمودی، از کجا آوردی؟

ص: ۶۱۶

۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۴/۲۵۰، ترجمه شماره ۵۲۰، طبقه الثانية من المهاجرین والأنصار، شرح حال ابو هریره. ابن سعد این جریان را نقل می کند: «عن ابي هريره قال: كنت عاملاً بالبحرين فقدمت على عمر بن الخطاب فقال: عدوّ الله وللإسلام - أو قال: عدوّ الله ولكتابه - سرقت مال الله، قلت: لا، ولكنني عدوّ من عاداهما، خيل لي نتجت و سهام لي اجتمعت، فأخذ مني اثني عشر ألفاً، قال ثم أرسل اليّ بعد أن لا تعمل؟ قلت: لا. قال: لم؟ أليس قد عمل يوسف؟ قلت: يوسف نبيّ ابن نبيّ، فأخشى من عملكم ثلاثاً أو اثنتين. قال: أفلا تقول خمساً؟ قلت: لا، أخاف أن يشتموا عرضي ويأخذوا مالي ويضربوا ظهري وأخاف أن أقول بغير حلم وأقضى بغير علم».

۲- الاصابة، ابن حجر عسقلانی، ۷/۳۶۰، ترجمه شماره ۱۰۶۸۰، شرح حال ابو هریره. ابن حجر می نویسد: «انّ عمر استعمل أبا هريره على البحرين، فقدم بعشره آلاف، فقال له عمر: استأثرت بهذه الأموال، فمن أين لك؟ قال: خيل نتجت وأعطيه تتابعت، وخراج رقيق لي، فنظر فوجدها كما قال، ثمّ دعاه ليستعمله فأبى، فقال: لقد طلب العمل من كان خيراً منك؟ قال: ومن؟ قال: يوسف، قال: انّ يوسف نبيّ الله، ابن نبيّ الله وأنا ابو هريره بن أمميه وأخشى ثلاثاً أن أقول بغير علم، أو أقضى بغير حكم ويضرب ظهري ويؤثتم عرضي، وينزع مالي».

۳- عقد الفريد، ابن عبد ربه، ۱/۳۴، كتاب اللؤلؤة في السلطان، ما يؤخذ به السلطان من الحزم والعزم. ابن عبد ربه می نویسد: «ثمّ دعا أبا هريره فقال له: هل علمت من حين أنّي استعملتك على البحرين وأنت بلانعلين، ثمّ بلغني انك ابتعت أفراساً بألف دينار وست مائه دينار؟ قال: كانت لنا افراس نتاجت وعطايا تلاحقت، قال: قد حسبت لك رزقك ومؤونتك وهذا فضل، فأدّه. قال: ليسلك ذلك. قال: بلى والله وأوجع ظهرك ثمّ قام إليه بالدّره، فضربه حتّى أدماه، ثمّ قال: ايت بها. قال: احتسبتها عندالله. قال ذلك لو أخذتها من حلال وأديتها طائعاً أجتت من أقصى حجر بالبحرين بحبي الناس لك لا لله ولا للمسلمين؟ ما رجعت بك أمميه إلا لرعيه الحمر وأمميه أم ابي هريره».

گفت: عطایای مردم است که نتایج آن بسیار گردیده.

خلیفه متغیر گردید، از جا برخاست و آن قدر تازیانه بر پشت او زد تا خون آلود شد. آن گاه امر کرد ده هزار دینار که در بحرین ذخیره نموده بود، از او گرفته و تحویل بیت المال دادند.

نه تنها در زمان خلافت او را زد، بلکه مسلم در صفحه ۳۴ جلد اول «صحیح» (۱)

می نویسد که در زمان رسول خدا، عمر بن الخطاب ابهریره را آن قدر زد تا به پشت بر زمین خورد. ابن ابی الحدید در اوایل صفحه ۳۶۰ جلد اول «شرح نهج البلاغه» (۲)

گوید:

«قال أبو جعفر (الاسكافي): و أبوهريره مدخول عند شيوخنا، غير مرضى الروايه، ضربه عمر بالدره وقال قد اكثرت من الروايه أحرى بك أن تكون كاذباً على رسول الله صلى الله عليه وآله.»

ابو جعفر اسكافي (شيخ معتزله) گفته است: ابو هريره در نزد شيوخ ما

ص: ۶۱۷

۱- صحیح مسلم، ۱/۶۰، ح ۵۲، کتاب الایمان، باب الدلیل علی أنّ من مات علی التوحید دخل الجنّة قطعاً. مسلم این حدیث را نقل می کند: «حدّثنی أبو هریره - قال ... فدخلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: <أبو هریره؟> فقلت: نعم یا رسول الله ... فقال: <یا أبا هریره > (وأعطانی نعلیه. قال: <أذهب بنعلی هاتین، فمن لقیته من وراء هذا الحائط یشهد أن لا إله إلا الله، مستیقناً بها قلبه، فبشّره بالجنّة >. فكان أوّل من لقیته عمر. فقال: ما هاتان النعلان یا أبا هریره؟ فقلت: هاتان نعلان رسول الله صلی الله علیه وآله، بعثنی بهما من لقیته یشهد أن لا إله إلا الله مستیقناً بها قلبه بشّرته بالجنّة. فضرب عمر بیده بین ثمدیّی فخررت لا ستی، فقال: إرجع یا أبا هریره، فرجعت إلی رسول الله صلی الله علیه وآله فأجهشت بکاء. وركبني عمر. فإذا هو علی أثری. فقال لی رسول الله صلی الله علیه وآله مالک یا أبا هریره. قلت: لقیته عمر فاخبرته بالمدی بعثنی به، فضرب بین ثمدیّی ضربه خررت لاستی...».

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۶۸ - ۶۷، خطبه ۵۶ (ومن کلام له علیه السّلام لأصحابه)، فصل فی ذکر الأحادیث الموضوعه فی ذمّ علیّ.

مدخول است (یعنی از حیث عقل) و روایت او مورد رضا و قبول ما نمی باشد و عمر او را تازیانه زد و گفت: زیاده روی در روایت نموده ای و تو سزاوارتری از آنکه دروغ نسبت بدهی به رسول خداصلی الله علیه وآله.

ابن عساکر در «تاریخ کبیر» (۱) و متقی در صفحه ۲۳۹ «کنز العمال» (۲) نقل می نمایند: خلیفه عمر او را با تازیانه زد و زجرش نمود و منع از نقل حدیث از رسول الله نمود و گفت: چون روایت زیاد نقل می نمایی از پیغمبر و تو سزاوارتری از اینکه دروغ بگویی از طرف آن حضرت؛ (یعنی مثل تو ناجنسی از قول آن حضرت دروغ می گوید). لذا باید ترک کنی نقل حدیث را از قول آن حضرت و الا- تو را می فرستم به زمین دوس (که قبیله ای است در یمن که ابوهریره از آنجا بوده) و یا به زمین بوزینگان، یعنی کوهستانی که بوزینگان در آنجا زیاد هستند.

و نیز ابن ابی الحدید در صفحه ۳۶۰ جلد اول «شرح نهج البلاغه» (۳)

چاپ

ص: ۶۱۸

۱- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۵۰/۱۷۲، ترجمه شماره ۵۸۱۷، شرح حال کعب بن ماتع بن هیسوع. ابن عساکر می نویسد: «عن السائب بن یزید قال سمعت عمر بن الخطاب يقول لأبي هريره: لتترك الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وآله أو لألحقنك بأرض دوس وانقطع من كتاب أبي بكر كلمة معناها دوس و قال لكعب لتترك الحديث أو لألحقنك بأرض القرده».

۲- کنز العمال، متقی هندی، ۱۰/۲۹۱، ح ۲۹۴۷۲، کتاب العلم، باب فی آداب العلم والعلماء، فصل فی روايه الحديث. متقی هندی حدیث را همانند ابن عساکر نقل کرده است.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۶۸، خطبه ۵۶ (ومن كلام له عليه السلام مع اصحابه يخبر عما سيكون من شأن رجل يأمر بسبّه والبرائة منه)، فصل فی ذکر الأحادیث الموضوعه فی ذمّ علی. و نیز در جلد ۲۰، صفحه ۲۴، کلمات قصار ۴۱۳. ابن ابی الحدید می نویسد: «وقد صرح [امیر المؤمنین] غیر مرّه بتکذیب ابي هريره، وقال: لا أحد أكذب من هذا الدوسي علی رسول الله».

مصر، از استاد خود، امام ابو جعفر اسکافی نقل نموده که حضرت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمود:

«ألا إنّ أكذب الناس - أو قال أكذب الأحياء - علی رسول الله صلی الله علیه وآله أبو هريره الدوسی.»

بدانید که دروغگوترین مردم - یا فرمود دروغگوترین زندگان - به رسول خدا صلی الله علیه وآله أبو هريره دوسی می باشد.  
(دوس قبیله ای است در یمن)

ابن قتیبه در تأویل «مختلف الحدیث» (۱) و حاکم در جلد سیم «مستدرک» (۲) و ذهبی در تلخیص «المستدرک» (۳) و مسلم در جلد دوم

«صحیح» (۴) در فضایل ابوهریره همگی نقل می نمایند که مکرر عایشه او را رد نموده و می گفت: ابو هریره کذاب است و از قول رسول خدا بسیار جعل حدیث می نماید.

ص: ۶۱۹

---

۱- تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه، ص ۸۹، الرد علی أصحاب الکلام وأصحاب الرأی، الرد علی ما قیل فی ابی هریره. ابن قتیبه می نویسد: «وكانت عائشه رضی الله عنها أشدّهم إنكاراً علیه، لتطاول الأيام بها وبه.»

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۵۸۲، ح ۶۱۶۰، کتاب معرفه الصحابه، ذکر ابی هریره الدوسی. حاکم این حدیث را نقل می کند: «عن عائشه أنّها دعت أبا هريره فقالت له: يا أبا هريره ما هذه الأحاديث التي تبلغنا أنّك تحدّث بها عن النبي صلی الله علیه وآله، هل سمعت إلا ما سمعنا وهل رأيت إلا ما رأينا؟ قال: يا أمّاه أنّه كان يشغلك عن رسول الله صلی الله علیه وآله المرآه والمكحله والتصنّع لرسول الله صلی الله علیه وآله وائى والله ما كان يشغلنى عنه شيء.»

۳- تلخیص المستدرک، ذهبی، ۳/۵۰۹، کتاب معرفه الصحابه. ذکر ابی هریره الدوسی. ذهبی بعد از نقل آنچه از مستدرک حاکم نقل کردیم، می نویسد: «صحیح.»

۴- صحیح مسلم، ۴/۱۹۴۰، ح ۱۶۰، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل ابی هریره. مسلم می نویسد: «انّ عائشه قالت: ألا يعجبك أبو هريره جاء فجلس إلى جنب حجرتي يحدث عن النبي صلی الله علیه وآله، يسمعن ذلك و كنت أسبح. فقام قبل أن أقضى سبحتى ولو أدركته لرددت عليه: إنّ رسول الله صلی الله علیه وآله لم يكن يسرد الحديث كسر دكم.»

بالآخره ابو هريره را ما تنها مردود نخوانده ايم. بلکه در نزد خليفه عمر و مولانا اميرالمؤمنين و امّ المؤمنين عايشه و صحابه و تابعين مردود بوده است.

چنانچه شيوخ معتزله و علمای آنها و حنفی ها عموماً احاديث ابوهريره را مردود می دانند و هر حکمی که سندش منتهی به ابوهريره می شود، باطل می دانند؛ چنانچه

نووی در شرح صحيح مسلم، مخصوصاً جلد چهارم، مبسوطاً متعرض است.

و ابو حنيفه(۱)، پيشوای جماعت شما می گفت: صحابه رسول الله عموماً ثقه و عادل بودند. من از هر کدام و به هر سند باشد، حديث می گیرم، مگر حديثی که سندش منتهی گردد به ابو هريره و انس بن مالک و سمره بن جندب که از آنها نمی پذیرم.

پس آقایان به ما اعتراض ننمایید که چرا ابو هريره صحابی را انتقاد می نماید. ما آن ابو هريره ای را انتقاد می نمایم که خليفه ی ثانی عمر او را تازیانه زده و سارق بیت المال و کذابش خوانده.

ما آن ابو هريره ای را انتقاد می نمایم که امّ المؤمنين عايشه ابوحنيفه و کبار از صحابه و تابعين و اکابر از شيوخ و علمای معتزله و حنفی ها او را انتقاد نموده و مردود خوانده اند.

خلاصه ما آن ابو هريره ای را انتقاد می نمایم که مولانا و مولد الموحّدين اميرالمؤمنين و ائمه ی طاهرين از عترت رسول الله سلام الله عليهم اجمعين - که

ص: ۶۲۰

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ۴/۶۸، خطبه ۵۶ (ومن كلام عليه السلام لأصحابه)، فصل في ذكر الأحاديث الموضوعه في ذمّ عليّ. ابن ابی الحديد می نويسد: «قال: قلت لأبي حنيفه: الخبر يجيء عن رسول الله صلى الله عليه وآله يخالف قياسنا ما تصنع به؟... قال: والصحابه كلّهم عدول ماعدا رجلاً، ثم عدّ منهم أباهريره وأنس بن مالك».

عدیل القرآن اند - او را کذاب و مردود خوانده اند.

ما آن ابوهریره ای را انتقاد می نمایم که شکم پرست بوده و با علم به افضلیت امیرالمؤمنین، از آن حضرت صرف نظر نموده، حاشیه نشین سفره ی چرب و نرم معاویه ی ملعون گردیده که با تقویت جعل احادیث او، امام المتقین و خلیفه المسلمین را (که خود شما قبول دارید یکی از خلفای راشدین است) سب و لعن نمایند.

بس است. بیش از این وقت مجلس را نگیرم. خیلی هم معذرت می خواهم که قدری وقت شما را گرفتم. چون فرمودید ما بی لطفی می نمایم، خواستم ثابت کنم که ما تنها نیستیم، بلکه خلفاء و صحابه و اکابر علمای خودتان مقرر و معترف به مردودیت او می باشند.

پس وقتی چنین افراد جعّال و وضّاعی برای رسیدن به جاه و مقام و معمور شدن دنیای آنها از قول رسول خدا جعل حدیث کرده و با احادیث صحیحہ مخلوط نمودند، به هر حدیثی نتوان اعتماد نمود. به همین جهت آن حضرت فرمود:

«کَلِمًا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثِ مَنْي فَاَعْرَضُوهُ عَلَي كِتَابِ اللّٰهِ.»

«چون در موضوع مهمی سرگرم بحث بودیم، از موقع نماز آقایان قدری گذشت. صحبت که به اینجا رسید، برخاستند برای نماز. بعد از ادای نماز عشاء و صرف چای، مجلس رسمیت پیدا نمود.»

داعی: نظر به بیانات قبل، اینک ما و شما ناچاریم به هر حدیثی از احادیث منقولہ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخورداریم، اول رجوع به قرآن مجید نماییم. اگر مطابقت با اصلی در قرآن نمود، بپذیریم و الا رد نماییم.

ص: ۶۲۱



## در جواب حدیث مجعولی که خدا فرموده من از ابی بکر راضیم، آیا او هم از من راضی هست یا نه؟

این حدیثی را هم که شما نقل نمودید (ولو یک طرفه می باشد)، ناچار باید مطابقت با قرآن مجید نماییم؛ چنانچه مانعی از قبول نباشد، قطعاً می پذیریم. فلذا جمعی در جواب گفته اند: خدای متعال در آیه ۱۶ سوره ی ۵۰ (ق) می فرماید:

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ).

«ما انسان را خلق کرده ایم و از وساوس و اندیشه های نفس او کاملاً آگاهیم و از رگ گردن به او نزدیک تریم.»

آقایان می دانید حبل الوریث، مثلی معروف است که مستعمل در فرط قرب (۱)

است و اضافه آن، بیانی است و ممکن است که اضافه لا می باشد.

و حقیقت معنای این آیه شریفه راجع است به اینکه علم خداوند متعال بر وجهی محیط است به احوال انسان که هیچ چیزی از خفایای صدور و سرائر قلوب بر ذات اقدس او جل و علا مخفی و پوشیده نمی باشد.

و در آیه ۶۲ سوره ۱۰ (یونس) می فرماید:

(وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ).

«ای رسول ما) در هیچ حال نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی و به

ص: ۶۲۲

هیچ عملی تو و امت وارد نشوید، جز آنکه همان لحظه شما را مشاهده می کنیم و هیچ ذره ای در همه زمین و آسمان از خدای تو پنهان نیست و کوچک تر از ذره و بزرگ تر از آن، هرچه هست، همه در کتاب مبین و لوح علم الهی مسطور است.»

به حکم این آیات شریفه و تأیید دلایل عقلیه، هیچ فعل و قولی از خدا پوشیده نمی باشد و پروردگار عالمیان به علم حضوری، عالم به جمیع افعال و اعمال و اقوال عباد است. اینک ملاحظه فرمایید این حدیثی را که بیان نمودید، با این دو آیه و سایر آیات شریفه چگونه تطبیق نماییم و به چه نحو ممکن است رضا و عدم رضای ابی بکر بر خدا مخفی باشد که محتاج به سؤال از خود او باشد.

علاوه بر آنکه رضای حق تعالی مربوط به رضای خلق است. قطعاً تا بنده به مقام رضا نرسد، محبوب خدا نخواهد شد. پس چگونه خداوند اظهار رضایت از ابی بکر می کند و حال آنکه هنوز نمی داند ابی بکر به مقام رضا رسیده و از خدا راضی هست یا نه؟!

### اخبار در فضیلت ابی بکر و عمر و رد آنها

شیخ: دیگر تردیدی نیست که رسول خدا فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يَتَجَلَّى لِلنَّاسِ عَامَّةً وَيَتَجَلَّى لِأَبِي بَكْرٍ خَاصَّةً.»

به درستی که خداوند تجلی فرماید از برای همه مردم عمومی و برای ابی بکر خصوصی.

و نیز فرموده است:

«مَا صَبَّ اللَّهُ فِي صَدْرِي شَيْئاً إِلَّا صَبَّهَ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ.»

نریخت خداوند در سینه من چیزی را مگر آنکه ریخت در سینه ابی بکر.

ص: ۶۲۳

و نیز فرمود:

«أنا وأبي بكر كفرتي رهان.»

من و ابی بکر هر دو با هم مساوی هستیم؛ مانند دو اسب که در مسابقه با هم برابر باشند.

و نیز فرمود:

«إنّ في السماء الدنيا ثمانين ألف ملك يستغفرون لمن أحبّ أبابكر وعمر وفي السماء الثانية ثمانين ألف ملك يلعنون من أبغض أبابكر وعمر.»

در آسمان دنیا هشتاد هزار ملک استغفار می نمایند برای کسی که دوست بدارد ابی بکر و عمر را و در آسمان دوم هشتاد هزار ملک لعن می نمایند دشمنان ابی بکر و عمر را.

و نیز فرمود:

«أبو بكر وعمر خير الأولين والآخرين.»

ابوبکر و عمر، بهترین اولین و آخرین اند.

و عظمت مقام ابی بکر و عمر رضی الله عنهما از این خبر بهتر معلوم می گردد که فرمود:

«خلقني الله من نوره وخلق أبابكر من نوري و خلق عمر من نور أبي بكر و خلق أمّتي من نور عمر و عمر سراج أهل الجنّة.»

خلق نموده خدای تعالی مرا از نور خودش و خلق نموده ابی بکر را از نور من و خلق نموده عمر را از نور ابی بکر و خلق نموده است امّت مرا از نور عمر و عمر، چراغ اهل بهشت است.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ی ما بسیار رسیده که من باب نمونه، به

ص: ۶۲۴

بعض از آنها اشاره نمودم، تا حقیقت مقام خلفا بر شما واضح و روشن گردد.

داعی: اولاً- مضامین ظواهر این اخبار خود دلالت کامله بر فساد و کفر آنها دارد که می‌رساند از لسان مبارک رسول اکرم، چنین مضامین صادر نگردیده؛ زیرا حدیث اول، دلیل بر تجسم است و قطعاً عقیده بر جسمیت حضرت باری تعالی کفر محض است و حدیث دوم می‌رساند که ابی بکر شریک رسول الله بوده در آنچه بر آن حضرت نازل می‌شده و حدیث سوم می‌رساند که خاتم الانبیاء هیچ‌گونه تفوقی بر ابی بکر نداشته؛ چه هر دو با هم مساوی بودند و دو خبر دیگر، مخالف است با اخبار کثیره ای که مجمع علیه فریقین است که بهترین اهل عالم، محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین اند.

و خبر آخری مخالف با قرآن مجید است؛ چه آنکه در آیه ۱۳ سوره ۷۶ (دهر) می‌فرماید: (لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا). بهشت جای آفتاب و ماه نمی‌باشد. حجر و شجر و مدر و در و دیوار بهشت، تماماً روشن و نورانی می‌باشد. اهل دنیا هستند که احتیاج به چراغ دارند و الا اهل بهشت، احتیاج به چراغ ندارند.

علاوه بر این ظواهر، اکابر علمای درایت و رجال خودتان، از قبیل عالم جلیل مقدسی در «تذکره الموضوعات» (۱) و فیروزآبادی شافعی در کتاب «سفر السعادات» (۲)

ص: ۶۲۵

---

۱- تذکره الموضوعات، مقدسی، ص ۱۷، باب الألف. مقدسی می‌نویسد: «إِنَّ اللَّهَ لِيَتَجَلَّى لِلْمُؤْمِنِينَ عَامَهُ وَالْأَبِي بَكَرٍ خَاصَّهُ: فِيهِ عَلِيٌّ بْنُ عَبْدِ بْنِ قَتَيْبَةَ، كَانَ يَسْرِقُ الْحَدِيثَ».

۲- سفر السعاده، فیروزآبادی، ص ۱۴۱، خاتمه الكتاب. فیروزآبادی می‌نویسد: «من الموضوعات انّ الله يتجلّى للناس عامه، لأبي بكر خاصه، و حدیث ما صبّ الله فی صدری شیئاً إلاّ وصبّه فی صدر أبي بكر و حدیث كان صلى الله عليه وآله إذا اشتاق إلى الجّنه قبل شبيهه أبي بكر و حدیث أنا و أبوبكر كفرسى رهان و حدیث انّ الله لمّا اختار الأرواح اختار روح أبي بكر و أمثال هذا من المفتریات المعلوم بطلانها بديهة العقل».

۱- میزان الاعتدال، ذہبی، ۲/۲۵۹ - ۲۶۰، ترجمه شماره ۱۹۰۷، شرح حال حسن بن علی بن زکریا بن صالح أبو سعید العدوی البصری. ذہبی می نویسد: «عن أبي هريره مرفوعاً **كأنّ في السماء ثمانين ألف ملك يستغفرون لمن أحبّ أبابكر وعمر وثمانين ألفا يلعنون من أبغضهما**» ویرویه شیخ مجهول ... وقد رواه أبو حفص الکتانی عن العدوی ... عن أبي هريره مرفوعاً **أنّ في السماء ثمانين ألف ...** «قلت: هذا شيخ قليل الحياء، ما تفكر فيما يفتریه. قال أبو أحمد الحاكم: فيه نظر ... وقال الدار قطنی: ذاك متروك وقال حمزه السهمی: سمعت أبا محمد الحسن بن علی البصری يقول: أبو سعید العدوی كذاب علی رسول الله صلی الله علیه وآله يقول علیه مالم يقل». و نیز در جلد ۵، صفحه ۱۴۸، ترجمه شماره ۵۸۱۴، شرح حال علی بن الحسن المکتب می نویسد: «عن جابر، قال رسول الله صلی الله علیه وآله: **إنّ الله تعالی لیتجلی للناس عامّه ویتجلی لأبی بكر خاصّه**. فهذا أقطع بأنّه من وّضع هذا الشویخ علی القطان ... قال الدار قطنی: كان یضع الحدیث».

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۲/۱۹، ترجمه شماره ۶۳۸۱، شرح حال علی بن عبده المکتب التیمی. خطیب این حدیث را نقل می کند: «عن جابر بن عبدالله قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله: **إنّ الله یتجلی للناس عامّه ولأبی بكر خاصّه** وهكذا رواه محمّد بن المسیب عن ابن عبده وهو باطل». و نیز در جلد ۷، ۷/۳۸۳، ترجمه شماره ۳۹۱۰، شرح حال حسن بن علی أبو سعید العدوی خطیب بغدادی پس از نقل حدیث «**إنّ في السماء الدنيا ثمانين ألف ...**» می نویسد: «وضعه العدوی عن کامل بن طلحه».

۳- الموضوعات، ابن جوزی، ۱/۲۲۵ - ۲۲۸، و ۲۳۷ و ۲۴۲ - ۲۴۴ کتاب الفضائل، باب فی فضل ابي بكر. بعد از نقل این حدیث «**إنّ الله یتجلی للخلائق یوم القیامه عامّه ویتجلی لك یا أبابكر خاصّه**» با الفاظ گوناگون، از انس به سه طریق، از جابر به چهار طریق، از ابي هریره به یک طریق و از عایشه نیز به یک طریق این حدیث را نقل کرده است. سپس در مقام جرح و تعدیل بر آمده و تمام طرق این حدیث را باطل کرده است که متن کلام ابن جوزی به این شرح است: «أما حدیث أنس ففی الطريق الأول: محمّد بن عبد. قال أبو بكر الخطیب. هذا حدیث لا أصل له عند ذوی المعرفه بالنقل فیما نعلمه. وقد وضعه محمّد بن عبد اسناداً ومنتأً. قال الدار قطنی: محمّد بن عبد یكذب ویضع. و فی الطريق الثانی: بنوس و هو مجهول لا یعرف. و الطريق الثالث: فیہ مجاهیل و أحدهم قد سرقه من محمّد بن عبد. و أما حدیث جابر. فالطریق الأول تفرّد به محمّد بن خالد وقد کذبوه. و الطريق الثانی فیہ علی بن عبده. قال الدار قطنی: كان یضع الحدیث. و أما الطريق الثالث فأنبأنا القزاز قال أنبأنا أبو بكر الخطیب قال: الحمل فیہ علی ابي حامد بن حسنویه، فأنّه لم یکن ثقّه. قال ویروی أن ابا حامد وقع إلیه حدیث علی بن عبده فرکبه علی هذا الإسناد مع أنّا لا نعلم أنّ الحسن بن علی بن عفان سمع من یحیی بن ابي کثیر شیئاً والله اعلم. و أما الطريق الرابع: فقال أبو الفتح بن ابي الفوارس: فی ابي القاسم نظر. و أما حدیث ابي هریره فهو حدیث أنس الأول ونرى أنّ أحمد بن محمّد بن عمر الیمانی سرقه و غیر أسناده. قال أبو حاتم الرازی وابن صاعد: كان الیمانی کذاباً. و قال الدار قطنی: متروك الحدیث و قال ابن

حَبَّان: حَدَّثَ بِأَحَادِيثٍ مَنَاقِيرَ وَبِنَسْخِ عَجَائِبٍ. وَأَمَّا حَدِيثُ عَائِشَةَ فَفِيهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَقْدٍ. قَالَ أَحْمَدُ وَيَحْيَى: لَيْسَ بِشَيْءٍ. وَقَالَ النَّسَائِيُّ: مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ. وَقَالَ ابْنُ حَبَّانٍ: غَفَلَ مِنَ الْإِتْقَانِ وَحَدَّثَ عَلَى التَّوَهُّمِ، فَوَقَعَتِ الْمَنَاقِيرُ فِي أَخْبَارِهِ.

١- اللاكي المصنوعه، سيوطي، ١/٢٨٦ - ٢٨٨، كتاب المناقب، باب مناقب الخلفاء الأربعة. سيوطي اين حديث را به الفاظ گوناگون و طرق مختلف نقل کرده و تمامی طرق را باطل می کند. و ما در اینجا تنها طرق حديث و کلمات سيوطي را نقل می کنیم و از آوردن الفاظ گوناگون حديث خودداری می نماییم. (الخطيب) أنبأنا محمّد بن أحمد بن رزق حدّثنا محمّد بن يوسف الهمداني حدّثنا محمّد بن عبد بن عامر حدّثنا عبد بن حميد حدّثنا عبد الرزاق أنبأنا معمر عن قتاده عن أنس قال ... قال الخطيب: لا أصل له، وضعه محمّد بن عبد إسناداً ومثلاً. رأيت له متابعاً أخرجه أبو العباس الوليد بن أحمد الزوزني في كتاب شجره العقل. قال حدّثنا أبو الحسن الأسواري حدّثنا محمّد بن بيان حدّثنا الحسن بن كثير حدّثني أحمد بن حنبل الشيباني حدّثنا عبد الرزاق به: الحسن بن كثير مجهول و محمّد بن بيان إن كان الثقفى فهو متهم بوضع الحديث والله اعلم. (أخبرنا) عبد الأوّل بن عيسى أنبأنا عبد الله بن محمّد الأنصاري أنبأنا إسماعيل بن إبراهيم بن محمّد و عبدالرحمان بن حمدان البصرى قال حدّثنا بنوس بن أحمد بن بنوس حدّثنا أبو خليفه الجمحي حدّثنا أحمد بن المقدم العجلي حدّثنا يزيد بن هارون عن حميد عن أنس قال ...: بنوس مجهول لا يعرف. (أنبأنا) عليّ بن عبيد الله أنبأنا عليّ بن الحسين حدّثنا محمّد بن عبد الله بن خلف حدّثنا عمر بن محمّد بن عيسى الجوهري أنبأنا إبراهيم بن مهدي حدّثنا السكن بن سعيد القاضي ومحمّد بن سعيد بن مهران قال حدّثنا عمرو بن عون حدّثنا يزيد بن هارون عن قتاده عن أنس به: فيه مجاهيل وأحدهم سوقه بن محمّد بن عيد. (أبو نعيم) حدّثنا أبو عليّ محمّد بن أحمد بن الحسن ومحمّد بن عمر بن سلم قال حدّثنا يوسف بن الحكيم حدّثنا محمّد بن خالد الختلي حدّثنا كثير بن هشام حدّثنا جعفر بن برقان عن محمّد بن سوقه عن محمّد بن المنكدر عن جابر قال ...: تفرد به محمد بن خالد وهو كذاب ... (الخطيب) أنبأنا الأزهرى أنبأنا الدار قطنى حدّثنا الحسين بن إسماعيل حدّثنا أبو الحسن عليّ بن عبده حدّثنا يحيى بن سعيد القطان عن أبي ذئب عن محمّد بن المنكدر عن جابر ... عليّ بن عبده يضع. (قلت) أخرجه ابن عدى وقال هذا باطل. وقال في الميزان هذا أقطع بأنّه من وضع ابن عبده عليّ القطان ... (الخطيب) أنبأنا أبو القاسم عبد الرحمان بن محمّد بن عبد الله السراج أنبأنا أبو حامد أحمد بن عليّ بن حسنويه المقرئ حدّثنا الحسين بن عليّ بن عفان العامري حدّثنا يحيى بن أبي بكير حدّثنا ابن أبي ذئب به: قال الخطيب: الحمل فيه عليّ ابن حسنويه فأنّه غير ثقّه ونرى أنّه وقع له حديث عليّ بن عبده فركبه عليّ هذا الاسناد مع أنا لا نعلم أنّ ابن عفان سمع من يحيى بن أبي بكير شيئاً. وقال أنبأنا محمّد بن عمر بن بكير أنبأنا أبو القاسم عمر بن محمّد بن عبد الله الترمذى حدّثنا عباس الشكلى و أبو سعيد أحمد بن محمّد بن عبيد الله الخلال قال حدّثنا الحسن بن عرفه أنبأنا أبو معاوية عن الأعمش عن الزبير عن جابر ...: فى أبي قاسم نظر (ابن حبان) أنبأنا محمّد بن أحمد الفرّج حدّثنا محمّد بن محمّد بن عمر بن يونس اليمامى حدّثنا أبي عن ابن أبي الزناد عن أبيه عن الأعرج عن ابى هريره ...: أحمد اليمامى كذاب و نراه سرقة و غير أسناده أخبرنا عليّ بن عبيد الله بن نصر أنبأنا عليّ بن أحمد بن البسرى أنبأنا أبو عبد الله بن بطه حدّثنا أبو محمّد الحسن بن عليّ بن زيد حدّثنا عبد الله بن محمّد الحرانى حدّثنا أبو قتاده عبد الله بن واقد حدّثنا ابن جريج عن هشام بن عروه عن أبيه عن

عائشه ...: عبد الله بن واقد متروك. همچنين عجلونى در كشف الخفاء، ٢/٤١٩، خاتمه يختم به الكتاب، مى نويسد: «أشهر المشهورات من الموضوعات كحديث ان الله يتجلى للناس عامه ولأبى بكر خاصه وحديث ما صب الله فى صدرى شيئاً الا وصيبته فى صدر أبى بكر وحديث كان صلى الله عليه وآله إذا أشتاق إلى الجنة قبل شيبه ابى بكر وحديث أنا وابى بكر كفر سى رهان وحديث ان الله لما اختار الارواح اختار روح ابى بكر و امثال هذا من المفتریات المعلوم بطلانها بيديه العقل».



موضوعیت و مجعولیت این احادیث نموده اند و صریحاً درباره هر یک از آنها گویند که از جهت سلسله روایات و اسناد، این احادیث از موضوعات و مفتربات است؛ چه آنکه علاوه بر افراد نااهل و جعّال و کذبّی که در سلسله روایات موجود است، بطلان آنها با قواعد عقلیه و آیات قرآنیّه ظاهر و آشکار است.

مجعولیت این احادیث نموده اند و صریحاً درباره هر یک از آنها گویند که از جهت سلسله روایات و اسناد، این احادیث از موضوعات و مفتربات است؛ چه آنکه علاوه بر افراد نااهل و جعّال و کذبّی که در سلسله روایات موجود است، بطلان آنها با قواعد عقلیه و آیات قرآنیّه ظاهر و آشکار است.

ص: ۶۲۸

شیخ: دیگر در این حدیث خلافی نیست که رسول خدا فرمود:

«أبو بكر و عمر سیدا كهول أهل الجنّه.»

ابی بكر و عمر، دو سید پیران اهل بهشت اند.

### رد خبری که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت اند

داعی: در این حدیث هم اگر قدری فکر و تأمل کنیم، گذشته از آنکه اکابر علمای درایت و رجال خودتان آن را از موضوعات می دانند، ظاهر عبارت آن می رساند که این عبارت از رسول خدا نمی باشد؛ چه آنکه از مسلمات است که بهشت مرکز شیوخ و پیران نمی باشد و در آنجا مانند دنیا سیر تکاملی وجود ندارد که آدمی از جوانی به سنّ پیری برسد. تا به کمال سیادت نائل آید.

و در روایات ما و شما اخبار بسیاری مصدّق این معنی است که از جمله قضیه (۱) اشجعیه است

که زن پیری بود، آمد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله. حضرت در ضمن صحبت فرمود: «إِنَّ الْجَنَّةَ لَا تَدْخُلُهَا الْعَجَائِزُ؛» یعنی عجایز و پیران داخل بهشت نمی شوند.

آن زن متأثر شد، ناله کنان عرض کرد: یا رسول الله! پس من وارد بهشت نمی شوم. این را گفت و از خدمت حضرت بیرون رفت.

حضرت فرمودند: «أخبروها أنّها ليست يومئذ بعجوز»؛ یعنی خبر دهید او را که در آن روز پیر نخواهد بود، بلکه همه ی پیران را خلعت جوانی بپوشند و داخل بهشت

ص: ۶۲۹

---

۱- زاد المسیر، ابن جوزی، ۵/۲۵۱، ذیل آیه ۶۳ سوره ی انبیاء. ابن جوزی می نویسد: «وقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعجوز «إِنَّ الْجَنَّةَ لَا يَدْخُلُهَا الْعَجَائِزُ» أراد قوله تعالى: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً». تفسیر الدر المنثور، ۶/۱۵۸، تفسیر سوره واقعه؛ تفسیر ثعلبی، ۹/۲۱۰، ذیل سوره واقعه؛ الشمائل المحمدیّه، ترمذی، ص ۱۳۱، باب ما جاء فی صفة مزاح رسول الله صلی الله علیه و آله؛ تفسیر ابن کثیر، ۴/۳۱۲، ذیل سوره واقعه؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ۵/۳۵۷. (محقق)

نمایند. آن گاه آیه ۳۵ تا ۳۶ سوره ۵۶ (واقعه) را قرائت فرمود که خداوند فرماید:

(إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً \* فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً \* غُرُباً أَتْرَاباً \* لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ).

انشاء بر صیغه ماضی به جهت تحقّق وقوع است؛ یعنی «بیافریده ایم زنان بهشتی را (در کمال حسن و زیبایی) و همیشه آنان را باکره و دوشیزه گردانیده ایم. دوستان و عاشقان شوهران خود با غنچ و ناز و شیرین سخن جوان همسالان هم. مخصوص اصحاب یمین.»

و در حدیث از طرق (۱)

ما و شما وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«یدخل أهل الجنة الجنة جرداً مرداً بيضاً جعداً مكحلين أبناء ثلاث و ثلاثين.»

اهل بهشت که در بهشت آیند، همه جرد و مرد و بی مو و سفید اندام مجعد موی چشم های سرمه کشیده و در سنّ سی و سه سالگی باشند.

ص: ۶۳۰

---

۱- مسند احمد بن حنبل، ۲/۲۹۵، مسند أبي هريرة. ابن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: «عن أبي هريرة عن النبي صلی الله علیه وآله قال: یدخل أهل الجنة الجنة جرداً مرداً بيضاً جعداً مكحلين أبناء ثلاث و ثلاثين علی خلق آدم ستون ذراعاً فی عرض سبع أذرع». و نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۲/۱۱۲، قصه عیسی بن مریم، ذکر رفع عیسی إلى السماء. ابن کثیر می نویسد: «وقال الحسن البصری کان عمر عیسی علیه السلام یوم رفع أربعاً و ثلاثین سنه و فی الحدیث: إنّ أهل الجنة یدخلونها جرداً مرداً مكحلين أبناء ثلاث و ثلاثين». ابن سعد در طبقات الکبری، ۱/۲۸، ذکر من ولد رسول الله صلی الله علیه وآله من الأنبياء، این حدیث را همانند احمد بن حنبل نقل می کند. و نیز ترمذی در سنن ترمذی، ۴/۸۹ / ۲۶۶۹ باب ما جاء فی سن اهل الجنة، المعجم الصغیر، طبرانی ۲/۱۷، باب المیم من الله محمد نیز در ۲۰/۱۴۰ باب من اسمه یحیی؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ۲۰/۶۴، شهر بن حوشب کمن عبدالرحمن بن غنم عن معاذ این روایت را نقل کرده و هیثمی در مجمع الزوائد ۱۰/۸ و ۳ باب کیف یدخل اهل الجنة به نقل از طبرانی در الاوسط آن را نقل کرده و بیان کرده که: اسناده جید و نیز از ابی هریره آن را از طبرانی در صغیر و اوسط روایت کرده و بیان کرده اسناده حسن. (محقق)

شیخ: این بیانات شما به جای خود صحیح است، و لکن این حدیث، مخصّصی است برای اهل بهشت.

داعی: معنای این فرمایش جناب عالی را نفهمیدم. این حدیث مخصّص چه چیز است؟ یعنی خداوند جمعی را پیر وارد بهشت می نماید، تا ابی بکر و عمر را سید آنها قرار دهد! و حال آنکه اگر بنا شود ابی بکر و عمر داخل بهشت

گردند، خداوند آنها را هم جوان خواهد نمود، نه آنکه دیگران را پیر نماید، تا سیادت آنها ثابت شود.

علاوه عرض کردم اکابر علمای خودتان این حدیث را از موضوعات به شمار آوردند و رسول اکرم برای راهنمایی ما اصلی معین فرموده، تا خیال ما راحت گردد؛ چنانچه قبلاً عرض کردم، هر حدیثی که مطابقت با قرآن مجید نماید، مردود است. فلذا علمای رجال ما و اهل درایت هم بسیاری از اخبار را که به نام رسول و ائمه ی طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از طریق خودمان رسیده. به دستور خودشان که فرمودند:

«إذا روی (۱) لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله. فإن وافقه فاقبلوه وإلا فردّوه».

زمانی که حدیثی از من برای شما روایت نمایند، آن را به قرآن مجید عرضه نمایید، اگر موافق با قرآن بود، قبول نمایید و الاّ او را رد نمایید.

ص: ۶۳۱

---

۱- کنز العمّال، متقی هندی، ۱/۱۹۶، ح ۹۹۴، باب الثانی فی الاعتصام بالکتاب والسنة. متقی هندی حدیث را این گونه نقل می کند: «ستکون عنی رواه یروون الحدیث، فاعرضوه علی القرآن فإن وافق القرآن فخذوها وإلا فدعوها». وجصاص در أحكام القرآن، ۲/۲۵۳، باب الشهود، الشاهد و الیمین، حدیث را این گونه نقل می کند: «روی عن النبی صلی الله علیه وآله: ما أتاکم عنی فاعرضوه علی کتاب الله. فما وافق کتاب الله فهو منی وما خالفه فلیس منی».

رد می نمایند و مورد قبول قرار نمی دهند. (۱)

و قبلاً عرض کردم که بسیاری از اکابر علمای ارباب جرح و تعدیل خودتان هم کتب مبسوطه تألیف و تصنیف نموده اند در ردّ احادیث موضوعه؛ مانند شیخ مجد الدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی (صاحب قاموس در صفحه ۱۴۲ کتاب «سفر السعاده» و جلال سیوطی در کتاب «اللالی» (۲)

و ابن جوزی در «موضوعات» (۳) و مقدّسی در «تذکره الموضوعات» و شیخ محمد بن درویش، مشهور به حوت بیروتی، در صفحه ۱۲۳ کتاب اسنی المطالب آورده اند که در سند حدیث «أبوبکر و عمر سیدا کهول أهل الجنّه» یحیی بن عنبسه می باشد و ذهبی گوید: یحیی از جمله ضعفاست و ابن جان دجال گفته: یحیی وضع حدیث می نموده.

ص: ۶۳۲

۱- در کتاب اصول کافی (۱/۷۰) کتاب فضل العلم بابی به عنوان «الآخذ بالسنه وشاهد الكتاب» وجود دارد که در آن روایاتی بیان شده که این معنا را بیان کرده است. «عن ابی عبدالله علیه السّلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ان علی کل حق حقیقه وعلی کل صواب نورا، فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فدعوه». «سمعت ابا عبدالله علیه السّلام یقول: کل شیء مردود إلى الكتاب والسنه، وکل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف». «عن ابی عبدالله علیه السّلام قال: ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف». «عن ابی عبدالله علیه السّلام قال: خطب النبی صلی الله علیه وآله بمنی فقال: ایها الناس ما جاءکم عنی یوافق کتاب الله فأنا قلته وما جاءکم یخالف کتاب الله فلم اقله». (محقق)

۲- اللالی المصنوعه، سیوطی، ۱/۳۸۰، کتاب المناقب، مناقب الخلفاء الأربعة. سیوطی بعد از نقل حدیث فوق می نویسد: «قال الخطیب موضوع: من عمل القصاص وضعه عمر بن واصل أو وضع علیه».

۳- . الموضوعات، ابن جوزی، ۱/۲۹۹، ح ۵۲، کتاب الفضائل، باب فی فضائل علی. ابن جوزی تضعیف این حدیث را همانند سیوطی نقل می کند.

پس علاوه بر دلایلی که ما ذکر نمودیم، به بیان نقادین علمای خودتان هم - که ارباب جرح و تعدیل اند - این حدیث از موضوعات است.

واقعاً احتمال قوی می رود که از مجعولات بکریون یا بنی امیه باشد؛ چه آنکه برای رد و تضعیف بنی هاشم و عترت طاهره و اهل بیت رسول الله، در مقابل هر حدیثی از احادیث ثابتی عند الفریقین در مدح و عظمت خاندان رسالت، حدیثی جعل می نمودند و مردمانی مانند ابوهریره و امثال آنها هم برای قرب دستگاه فاسد بنی امیه پیوسته در این کار جدیت می نمودند؛ زیرا از کینه و عداوتی که با آل محمد داشتند، در مقابل حدیث شریف ثابتی که علاوه بر اجماع علمای شیعه، اکابر علمای شما نیز نقل نموده اند، این حدیث را جعل نمودند.

نواب: آن حدیث مسلم کدام است که در مقابلش جعل حدیث نمودند.

### در حدیث حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت

داعی: آن حدیث شریف، ثابت و مسلم آن است

که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما».

و بسیاری از علمای شما این حدیث را نقل نموده اند، از قبیل خطیب خوارزمی در «مناقب»<sup>(۱)</sup>

و میر سید علی همدانی در مودت هشتم از «مودة القربی»<sup>(۲)</sup> و امام ابو عبدالرحمان نسائی سه حدیث در «خصائص العلوی»<sup>(۳)</sup>

و ابن

ص: ۶۳۳

---

۱- مناقب خوارزمی، ص ۲۹۴، ح ۲۸۳، فصل ۱۹.

۲- مودة القربی، سید علی همدانی، مودة ۱۲ (با استفاده از ینابیع المودة، قندوزی، ۲/۳۲۵، ح ۹۴۵، باب ۵۶).

۳- خصائص أمير المؤمنين، أحمد بن شعيب نسائي، ص ۱۲۳، الأخبار المأثورة في أن الحسن والحسين سیدا شباب أهل الجنة.

صَبَاغِ مَالِكِي فِي صَفْحَةِ ١٥٩ «فصول المهمّة» (١)

و سليمان بلخي حنفي در باب ٥٤ «ينابيع المودّة» (٢) از ترمذی و

ابن ماجه و امام احمد بن حنبل و سبط ابن جوزی در صفحه ١٣٣ «تذکره» (٣)

و امام احمد بن حنبل در «مسند» (٤) و ترمذی در «سنن» (٥)

و محمّد بن يوسف گنجی شافعی در باب ٩٧ «کفاية الطالب» (٦) بعد از نقل این حدیث گوید: امام اهل حدیث، ابوالقاسم طبرانی در «معجم الكبير» (٧)

در شرح حال امام حسن علیه السلام جمع نموده است جمیع طرق این حدیث شریف را از بسیاری از صحابه پیغمبر، از قبیل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حدیفة یماننی و ابو سعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری و ابو هریره و اسامة بن زید و عبدالله بن عمر، آن گاه محمّد بن يوسف اظهار نظر

ص: ٦٣٤

١- فصول المهمّة، ابن صَبَاغِ مَالِكِي، ٢/٧٠٠، فی ذکر الحسن بن علی بن ابی طالب، فصل فیما ورد فی حقّه من رسول الله.

٢- ینابيع المودّة، قندوزی، ٢/٣٨، ح ٢٠، باب ٥٤.

٣- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ٢١١، باب ٩.

٤- مسند احمد بن حنبل، ٥/٣٩١، مسند حدیفة بن الیمان. ابن حنبل حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن حدیفة قال: سألتنی أمی منذ متی عهدک بالنبی صلی الله علیه وآله قال: فقلت لها منذ کذا کذا. قال: فنالت منی وسببتنی. قال: فقلت لها: دعینی، فأتی النبي صلی الله علیه وآله فاصلی معه المغرب ثم لا أدعه حتی یستغفر لی ولک. قال: فأتیت النبي صلی الله علیه وآله فصليت معه المغرب فصلى النبي صلی الله علیه وآله العشاء، ثم انتفل فتبعته، فعرض له عارض فناجاه، ثم ذهب فأتبعته فسمع صوتی، فقال: من هذا؟ فقلت: حدیفة. قال: مالک؟ فحدّثته بالأمر فقال: غفر الله لک ولأمک، ثم قال: أما رأیت العارض العذی عرض لی قبیل؟ قال قلت: بلی. قال: فهو ملک من الملائکة لم یهبط الأرض قبل هذه اللیلة فاستأذن ربّه أن یسلم علیّ ویبشرنی أنّ الحسن والحسین سیّدا شباب أهل الجنّة وأنّ فاطمه سیّده نساء أهل الجنّة».

٥- الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص ٩٨٨، ح ٣٧٧٧، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسین.

٦- کفاية الطالب، گنجی شافعی، ص ٤٢٢، باب ٨ بعد از صد باب.

٧- معجم الكبير، طبرانی، ٣/٣٠، ح ٢٦١٧، مسند حسن بن علی.

نموده گوید: این حدیثی است حسن که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة وأبوهما خير منهما (و در بعض از اخبار) أفضل منهما».

حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند و پدر آنها بهتر و افضل از آنها می باشد.

و انضمام اسناد این حدیث به یکدیگر، دلیل بر صحّت این حدیث می باشد. انتهى

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی در «حلیه» (۱) و ابن عساکر در صفحه ۲۰۶ جلد چهارم «تاریخ کبیر» (۲) و حاکم در «مستدرک» (۳)

و ابن حجر مکی در صفحه ۸۲ «صواعق» (۴) و بالأخره اتفاقی اکابر علمای شما می باشد که این حدیث، از لسان دُرربار رسول خداصلی الله علیه وآله جاری شده است.

شیخ: دیگر منکر این خبر واحدی نمی شود که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«ما ینبغی لقوم فیهم أبوبکر أن یتقدّم علیه غیره».

این خبر، خود دلیل حقّ تقدّم ابی بکر است بر عموم امت؛ برای آنکه

ص: ۶۳۵

---

۱- حلیة الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۴/۱۹۰، ترجمه شماره ۲۷۴، شرح حال زر ابن حبیش. ابو نعیم حدیث را همان گونه که از مسند احمد نقل کردیم آورده است.

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۵/۳۷۴، ترجمه شماره ۱۵۸، شرح حال احمد بن محمد بن الصلت بن المغلس.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۸۲، ح ۴۷۷۹، کتاب معرفة الصحابة، باب مناقب الحسن والحسین.

۴- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۸۷، الحدیث الخامس عشر، باب ۱۱، فصل ۲. و نیز ابن ماجه در سنن، ۱/۴۴، ح ۱۱۸، مقدمه، فضل علی بن ابی طالب. و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱/۱۴۰، ترجمه شماره ۲، شرح حال حسن بن علی. و حموی در فرائد السمطین، ۲/۱۲۹، ح ۴۲۸، سمط دوم، باب ۲۹، همین حدیث را نقل کرده اند.



می فرماید: سزاوار نیست برای قومی که ابی بکر در میان آنها باشد و دیگری را بر او مقدم دارند.

داعی: متأسیفم که آقایان محترم چرا بدون فکر به هر خبری توجه می نمایند. اگر این خبر فرموده ی رسول اکرم صلی الله علیه وآله بوده، چرا خود عمل به آن نمی نمود که با بود ابی بکر، علی علیه السلام را مقدم می داشت. در قضیه ی مباحله (۱)

مگر ابی بکر حاضر نبود که علی را مقدم بر او داشت. در غزوه تبوک (۲)

با بود ابی بکر کاردان پیرمرد، چرا علی علیه السلام را خلیفه خود

قرار داد؟ در سفر مکه (۳)

چرا ابی بکر را معزول و علی را منصوب برای ابلاغ رسالت و قرائت سوره براءت نمود؟ در مکه با بودن ابی بکر، چرا علی را با خود برای بت شکنی (۴)

برد، حتی به روی شانه ی خود

ص: ۶۳۶

۱- جریان مباحله در مجلس هفتم خواهد آمد.

۲- حدیث منزلت در آغاز مجلس پنجم گذشت.

۳- جریان عزل ابی بکر از ابلاغ براءت در مجلس دهم خواهد آمد.

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۲/۳۹۵، ح ۳۳۸۷، کتاب التفسیر، تفسیر سوره بنی اسرائیل. حاکم این حدیث را نقل می کند: «عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال: انطلق بی رسول الله صلی الله علیه وآله حتی أتى بی الکعبه فقال لی: اجلس فجلست إلی جنب الکعبه، فصعد رسول الله صلی الله علیه وآله بمنکبی، ثم قال لی: «انهض» فنهضت فلما رأی ضعفی تحته قال لی اجلس فنزلت وجلست ثم قال لی: یا علی اصعد علی منکبی. فصعدت علی منکبیه ثم نهض بی رسول الله صلی الله علیه وآله فلما نهض بی خیل إلیّی لو شئت نلت أفق السماء فصعدت فوق الکعبه وتنحی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال لی: الق صنمهم الأ-کبر، صنم قریش وکان من نحاس موتداً بأوتاد من حديد إلی الأرض، فقال لی رسول الله صلی الله علیه وآله عالجه ورسول الله صلی الله علیه وآله يقول لی: إیه إیه (جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً) [الأسراء: ۸۱] فلم أزل أعالجه حتى استمكنت منه، فقال: اقدفه فقدذفت فتکسر وتردیت من فوق الکعبه فانطلقت أنا والنبي صلی الله علیه وآله نسعی وخشینا أن یرانا أحد من قریش وغیرهم. قال علی: فما صعد به حتى الساعه». و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۷۱، ح ۳۶۵۱۶، کتاب الفضایل بعد از باب فضائل علی علیه السلام، احمد بن حنبل، در مسند، ۱/۸۴، مسند علی بن ابی طالب علیه السلام؛ خطیب بغدادی، در تاریخ بغداد، ۱۳/۳۰۲، ترجمه شماره ۷۲۸۲، شرح حال نعیم بن حکیم المدائنی، همین حدیث را با اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

سوار کرد و امر به شکستن بت هبل نمود؟ با حضور ابی بکر، چرا علی علیه السلام را برای حکومت و دعوت مردم یمن (۱)

فرستاد و علاوه بر همه، با بودن ابی بکر، علی را چرا وصی خود قرار داد؟

شیخ: حدیث بسیار ثابتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده که ابداً مورد انکار نیست که عمرو بن عاص گفت:

روزی به پیغمبر عرض کردم: یا نبی الله! أحبّ زنان عالم به سوی شما کیست؟

ص: ۶۳۷

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۳/۵۴، ترجمه شماره ۹۹۷، شرح حال محمد بن علی الرضا. خطیب این حدیث را نقل می کند: «عن علیّ قال: بعثنی النبی صلی الله علیه وآله إلى الیمن فقال لی وهو یوصینی یا علیّ ما خاب من استخار و لا ندم من استشار، یا علیّ علیک بالدُّلجِه، فَإِنَّ الْأَرْضَ تَطْوِي بِاللَّيْلِ مَا لَا تَطْوِي بِالنَّهَارِ يَا عَلِيُّ أَعْدِدْ بِسْمِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ بَارِكُ لِأُمَّتِي فِي بَكُورِهَا». و نیز احمد بن حنبل، در مسند ۱/۱۱۱، مسند علی بن ابی طالب این حدیث را نقل کرده است: «عن سَمَّاكٍ عن حنش عن علی رضی الله عنه قال: بعثنی رسول الله صلی الله علیه وآله إلى الیمن قال فقلت یا رسول الله تبعثنی إلى قوم أسن منی و أنا حدیث لا- أبصر القضاء، قال فوضع یدیه علی صدری وقال: اللّهم ثبت لسانه واهد قلبه. یا علیّ إذا جلس الیک الخصمان فلا تقض بینهما حتی تسمع من الآخر». و بیهقی، در سنن الکبری ۸/۱۱۱، کتاب الادیات، باب ما ورد فی البئر جبار، والمعدن جبار این حدیث را نقل کرده است: «عن علیّ بن أبی طالب رضی الله عنه قال: لَمَّا بعثنی رسول الله صلی الله علیه وآله إلى الیمن حفر قوم زبیه للأسد فازدهم الناس علی الزبیه ووقع فیها الأسد فوقع فیها رجل وتعلق برجل وتعلق الآخر بآخر حتّی صاروا أربعة فجرحهم الأسد فیها فهلكوا وحمل القوم السلاح فکاد أن یكون بینهم قتال...». و ابن ماجه در سنن ۲/۷۷۴، ح ۲۳۱۰، کتاب الاحکام، باب ذکر القضاء، این حدیث را نقل کرده است: «عن علیّ قال: بعثنی رسول الله صلی الله علیه وآله إلى الیمن، فقلت: یا رسول الله تبعثنی وأنا شابّ أفضی بینهم ولا أدری ما القضاء؟ قال: فضرِب بیده فی صدری، ثم قال: <اللّهم اهد قلبه وثبت لسانه>. قال: فما شککتُ بعد فی قضاء بین اثین».

فرمودند: عایشه.

عرض کردم: احبّ مردان به سوی شما کیست؟

فرمودند: پدر عایشه ابی بکر. پس به همین جهت که محبوب پیغمبرند، حقّ تقدّم دارند بر تمام امت و این خود یک دلیل قاطع است بر خلافت ابی بکر رضی الله عنه.

### رد جواب خبری که ابی بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند

داعی: این حدیث علاوه بر آنکه از موضوعات و مجعولات (۱) بکریون است، با احادیث ثابتة ی مسلّمه ی عند الفریقین معارض است. فلذا مردودیت آن ثابت می باشد.

در این حدیث از دو جهت باید امعان نظر نمود: اول از جهت امّ المؤمنین عایشه و دوم از جهت خلیفه ابی بکر.

امّا در محبوبیت عایشه، به طریقی که احبّ زنان باشد، نزد رسول خدا اشکال است؛ چون که عرض کردم معارض است این قول با احادیث صحیحہ ی ثابتہ ای که در کتب معتبره ی فریقین (شیعه و سنی) ثبت گردیده.

شیخ: با کدام اخبار معارض است، ممکن است بیان نمایید، تا مطابقت نموده، قضاوت عادلانه نمایم.

ص: ۶۳۸

---

۱- سنن الکبری، نسائی، ۵/۳۹، ح ۸۱۱۷، کتاب المناقب، باب ۲، فضل ابی بکر و عمر. نسائی این حدیث را نقل می کند: «عن ابی عثمان قال: حدّثنی عمرو بن العاص قال: استعملنی رسول الله صلی الله علیه وآله علی جیش ذات السلاسل فأتیته فقلت: یا رسول الله أیّ الناس أحبّ إلیک؟ قال: عائشه. قلت: من الرجال؟ قال: أبوها. قلت: ثمّ من؟ قال: فعدّ رجالاً». سپس در انتهای حدیث می نویسد: «قال أبو عبدالرحمان: بعض حروف ابی عثمان لم تصح».

داعی: احادیث بسیاری از طرق علماء و روات شما، بر خلاف گفته ی شما، درباره ی حضرت صدیقه ی کبری امّ الائمة النجباء فاطمه الزهراء سلام الله علیها وارد است.

## فاطمه بهترین زنان عالم است

از جمله حافظ ابوبکر بیهقی در تاریخ و حافظ ابن عبدالبر در «استیعاب»<sup>(۱)</sup>

و میرسید علی همدانی در «مودّه القربی»<sup>(۲)</sup>

و دیگران از علمای شما نقل نموده اند

ص: ۶۳۹

۱- استیعاب، ابن عبدالبر، ۴/۱۸۹۷، ترجمه شماره ۴۰۵۷، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله. ابن عبدالبر حدیث را این گونه نقل می کند: «عن جمیع بن عمیر، قال: دخلت علی عائشه، فسألت أئی الناس كان أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله قالت: فاطمه: قلت فمن الرجال؟ قالت: زوجها، ان كان ما علمته صوّماً قوّماً». این روایت با تعابیر مختلف در دیگر کتب اصلی اهل تسنّن ذکر شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: سنن ترمذی، ۵/۳۶۲/۳۹۶۵، باب ما جاء فی فضل فاطمه رضی الله عنها؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ۳/۱۵۴ و ۱۵۷، باب ذکر مناقب فاطمه رضی الله عنها؛ السنن الکبری، نسائی، ۵/۱۴۰ و ۱۳۹ ح ۸۴۹۶ و ۸۴۹۷ و ۸۴۹۸؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۱۰؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ۲۲/۴۰۳ باب «ومن مناقب فاطمه؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۶۰ تا ۲۶۵». (محقق)

۲- مودّه القربی، سید علی همدانی، مودّه ۱۱ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۲۰، ح ۹۲۵ باب ۵۶، فصل فی فضائل فاطمه). همدانی حدیث را با اختلاف اندک در الفاظ همانند استیعاب نقل کرده است. و نیز احمد بن شعیب نسائی در السنن الکبری، ۵/۱۴۶، ح ۸۵۱۵، کتاب الخصائص، باب ۴۱، ذکر الأخبار المأثوره بانّ فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله سیده نساء هذه الأئمة، این حدیث را نقل کرده است: «عن أبی هریره قال: أبطأ رسول الله صلی الله علیه وآله، عنّا رسول الله صلی الله علیه وآله، عنّا يوماً صدر النهار، فلما كان العشی قال له قائلنا: یا رسول الله! قد شقّ علينا لم نرک اليوم. قال: إنّ ملکاً من السماء لم یکن رأنی، فاستأذن الله فی زیارتی فأخبرنی - أو بشرنی - أنّ فاطمه ابنتی سیده نساء أمتی وإن حسناً وحسیناً سیدا شباب أهل الجنّه». و طبرانی در معجم الکبیر، ۲۲/۴۰۳، ح ۱۰۰۶، من مناقب فاطمه، حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبی هریره أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله قال: إنّ ملکاً من السماء لم یکن زارنی، فاستأذن الله فی زیارتی، فبشرنی أو أخبرنی أنّ فاطمه سیده نساء أمتی». و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۵، ح ۳۲۹۲۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علیّ، از ابی هریره از رسول اکرم صلی الله علیه وآله این حدیث را نقل کرده است: «أما ترضین انّی زوّجتک أول المسلمین إسلاماً وأعلمهم علماً، فانّک سیده نساء أمتی کما سادت مریم قومها اما ترضین یا فاطمه انّ الله اطّلع علی أهل الأرض فاختر منهم رجلین فجعل أحدهما أباک والآخر بعلک». و بخاری در تاریخ الکبیر، ۱/۲۳۲، ح ۷۲۸، احادیث محمّد بن مروان الذهلی، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن أبی هریره أنّ النبیّ صلی الله علیه وآله قال: انّ فاطمه سیده نساء أمتی». و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲/۱۲۷، ترجمه شماره ۱۸، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله. و مزی در تهذیب الکمال،

۲۶/۳۹۱، ترجمه شماره ۵۵۹۶، شرح حال محمد بن مروان الذهلی، حدیث را همانند طبرانی نقل کرده انی به اضافه این  
جملات: «وانّ الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنّه».

که رسول اکرم صلی الله علیه وآله مکرّر می فرمود:

«فاطمه خیر نساء امتی».

یعنی: فاطمه بهترین زنان امت من است.

امام احمد بن حنبل در «مسند» (۱) و حافظ

ابوبکر شیرازی در «نزول القرآن فی علی» نقل می نمایند از محمّد بن حنفیه از امیرالمؤمنین علیه السّلام؛ و ابن عبد البر در «استیعاب» (۲) ضمن نقل حالات فاطمه علیها السلام و خدیجه امّ المؤمنین از عبد الوارث

ص: ۶۴۰

---

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱/۲۹۳، مسند عبدالله بن عباس. ابن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس قال خطّ رسول الله صلی الله علیه وآله فی الأرض أربعه خطوط قال: تدرون ما هذا؟ فقالوا: الله ورسوله أعلم». «فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: أفضل نساء أهل الجنّة خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد و آسیه بنت مزاحم امرأه فرعون و مریم ابنة عمران رضی الله عنهنّ أجمعین».

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۴/۱۸۹۶، ترجمه شماره ۴۰۵۷، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله. ابن عبد البر حدیث را به این لفظ آورده است: «عن أبي هريره قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: خیر نساء العالمین أربع: مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه وآله».

بن سفيان و ابو هريره - و ضمن حالات خديجه ام المؤمنين از ابو داود، نقلاً از ابو هريره و انس بن مالك - و شيخ سليمان بلخي حنفي در باب ۵۵ «ينابيع الموده»<sup>(۱)</sup>

و مير سيد علي همداني در مودت سيزدهم از «مودة القربى»<sup>(۲)</sup>

از انس بن مالك و نيز بسيارى از ثقات محدثين به طرق خود از انس بن مالك روايت نموده اند كه رسول اكرم صلى الله عليه وآله فرمود:

«خير نساء العالمين أربع: مريم بنت عمران و آسيه بنت مزاحم و خديجه بنت خويلد و فاطمه بنت محمد عليه السلام.»

خطيب در «تاريخ بغداد»<sup>(۳)</sup>

نقل مي نمايد كه رسول خدا اين چهار زن را بهترين زنان عالم به حساب آورده، آن گاه فاطمه عليها السلام را در دنيا و آخرت بر آنها تفضيل داده.

محمد بن اسماعيل بخاري در صحيح و امام احمد بن حنبل<sup>(۴)</sup>

در «مسند» از

ص: ۶۴۱

- 
- ۱- يناابيع الموده، قندوزي، ۲/۵۸، ح ۳۷، باب ۵۵. قندوزي اين حديث را همانند استيعاب نقل کرده است.
  - ۲- مودة القربى، سيد علي همداني، مودة ۱۳ (با استفاده از يناابيع المودة قندوزي، ۲/۳۳۱، ح ۹۶۷، باب ۵۶)؛ طبراني در معجم الكبير، ۲۲/۴۰۲، فصل ومن مناقب فاطمة؛ ابن حبان در صحيح خود، ۱۵/۴۰۲، مناقب فاطمة و ابن حجر عسقلاني، در الاصابة، ۸/۲۶۴، ترجمه شماره ۱۱۵۸۷، شرح حال فاطمة الزهراء همين حديث را به همان الفاظي كه از استيعاب آورديم، نقل کرده اند.
  - ۳- تاريخ بغداد، خطيب بخاري، ۷/۱۸۵، ترجمه شماره ۳۶۳۶، شرح حال جعفر بن محمد ابو يحيى الزعفراني. خطيب همان حديثي را كه از استيعاب نقل كرديم آورده است.
  - ۴- گرچه اين حديث را به الفاظ ياد شده در منابع فوق و ديگر منابع نيافتيم، لکن ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب، ۳/۳۲۳ باب مناقب فاطمه، همين حديث را با همين الفاظ از عايشه نقل کرده است.

عایشه بنت ابی بکر نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود:

«یا فاطمه ابشری فانّ الله اصطفیک وطهرک علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام وهو خیر دین.»

ای فاطمه! مژده و بشارت باد تو را که خداوند برگزیده تو را و پاکیزه گردانیده است بر زنان عالمیان عموماً و بر زنان اسلام خصوصاً و اسلام از همه دینی بهتر است.

و نیز بخاری در صفحه ۶۴ جزء چهارم «صحیح» (۱) و مسلم (۲)

در باب فضائل

ص: ۶۴۲

۱- صحیح بخاری، ۸/۴۱۱ - ۴۱۲، ح ۱۱۵۸، کتاب الاستئذان، باب من ناجی بین یدی الناس. بخاری حدیث را این گونه نقل کرده است: «حدّثنی عائشه أم المؤمنین قالت إنّنا کنا أزواج النبی صلی الله علیه و آله عنده جميعاً لم تغادر منّا واحده، فأقبلت فاطمه علیها السّلام تمشی لا والله ما تخفی مشیتها من مشیه رسول الله صلی الله علیه و آله فلما رأها رَحِب. قال مرحباً بابتی ثمّ أجلسها عن یمینہ أو عن شماله، ثمّ سارّها. فبکت بکاءً شديداً فلما رأى حزنها سارّها الثانيه، إذا هی تضحک. فقلت لها: أنا من بین نساءه خصّک رسول الله صلی الله علیه و آله بالسّر من بیننا ثمّ أنت تبکین. فلما قام رسول الله صلی الله علیه و آله سألتها عمّا سارّک. قالت: ما كنت لأفشی علی رسول الله صلی الله علیه و آله سرّه. فلما توفّی قلت لها عزمت علیک بما لی علیک من الحقّ لمّا أخبرتني. قالت: أمّا الآن فنعم فاخبرتني. قالت: أمّا حين سارّني فی الأمر الأوّل فأنّه أخبرني أنّ جبرئیل كان يعارضه بالقرآن كلّ سنه مرّه وانه قد عارضني به العام مرّتين ولا أرى الأجل إلّا قد اقترب، فاتقی الله واصبري. فأنی نعم السلف انا لک. قال: فبکیت بکائی الّذی رأیت. فلما رأى جزعی سارّني الثانيه قال: یا فاطمه ألا ترضین أن تكونی سیده نساء المؤمنین أو سیده نساء هذه الأمّه». و نیز بخاری در (۴/۲۰۹) کتاب بدء الخلق، باب مناقب المهاجرین و فضلهم بابی را به عنوان باب مناقب قرابه رسول الله صلی الله علیه و آله و منقبه فاطمه علیها السّلام بنت النبی صلی الله علیه و آله و قال النبی صلی الله علیه و آله فاطمه سیده نساء اهل الجنة، ذکر کرده است و در ادامه روایت فوق را با کمی تفاوت در عبارات ذکر کرده است اما در انتهای روایت به جای عبارت ذکر شده چنین ذکر شده «فأخبرني انی اول اهل بيته اتبعه فضحکت». و همچنین، در همین باب صفحه ۲۱۹ در آغاز باب مناقب فاطمه رضی الله عنه نیز چنین بیان کرده و قال النبی صلی الله علیه و آله فاطمه سیده نساء اهل الجنة. (محقق)

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۹۰۵، ح ۹۸، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه. این روایت با تعابیر مختلف در کتب دیگر صحاح و صاحبان آن نیز نقل شد: سنن ابن ماجه، ۱/۵۱۸، ح ۱۶۲۱، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی ذکر مرض رسول الله صلی الله علیه و آله، حدیث؛ سنن ترمذی، ۵/۳۲۶، ح ۳۸۷۰، ابواب المناقب، باب مناقب ابی محمد الحسین بن علی بن ابی طالب والحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما، باب ۱۱۰؛ فضائل الصحابه، نسائی، ص ۵۸، حذیفه بن الیمان و ص ۷۶ و ۷۷، مناقب فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله رضی الله عنها. (محقق)



فاطمه در جزء دوم «صحیح» و حمیدی در «جمع بین الصحیحین»<sup>(۱)</sup> و عبدی در «جمع بین الصحاح السنّه» و ابن عبدالبر در «استیعاب»<sup>(۲)</sup>

ضمن حالات حضرت فاطمه علیها السلام و امام احمد در صفحه ۲۸۲ جزء ششم «مسند»<sup>(۳)</sup>

و محمّد بن سعد کاتب در جزء دوم «صحیح» و حمیدی در «جمع بین الصحیحین»<sup>(۴)</sup> و عبدی در «جمع بین الصحاح السنّه» و ابن عبدالبر در «استیعاب»<sup>(۵)</sup>

ضمن حالات حضرت فاطمه علیها السلام و امام احمد در صفحه ۲۸۲ جزء ششم «مسند»<sup>(۶)</sup>

و محمّد بن سعد کاتب در جلد دوم «طبقات»، ضمن فرموده های رسول الله صلی الله علیه و آله در مرض و بستر و بیماری و در جلد هشتم در نقل حالات بی بی فاطمه علیها السلام ضمن حدیث طولانی (که وقت مجلس، اجازه نقل آن را نمی دهد)، مسنداً از عایشه امّ المؤمنین نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا فاطمه ألا ترضین أن تکونی سیده نساء العالمین.»

یعنی آیا تو راضی نیستی که سیده ی زنان عالمین باشی؟

ص: ۶۴۳

---

۱- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۴/۱۴۵، ح ۳۳۵۷، مسند عائشه.

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۴/۱۸۹۴، ترجمه شماره ۴۰۵۷، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۶/۲۸۲، أحادیث فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله. طبقات الکبری، محمّد بن سعد، ۲/۱۹۱، ذکر ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمه ابنته فی مرضه و نیز ۸/۲۲، ذکر بنات رسول الله صلی الله علیه و آله، فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله.

۴- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۴/۱۴۵، ح ۳۳۵۷، مسند عائشه.

۵- استیعاب، ابن عبد البر، ۴/۱۸۹۴، ترجمه شماره ۴۰۵۷، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله.

۶- مسند احمد بن حنبل، ۶/۲۸۲، أحادیث فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله. طبقات الکبری، محمّد بن سعد، ۲/۱۹۱، ذکر ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمه ابنته فی مرضه و نیز ۸/۲۲، ذکر بنات رسول الله صلی الله علیه و آله، فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله.

و ابن حجر عسقلانی این عبارت را ضمن حالات بی بی در «اصابه» (۱)

نقل نموده است؛ یعنی تو بهترین زنان عالمین هستی.

و نیز بخاری و مسلم در «صحیحین» خود و امام ثعلبی در «تفسیر» (۲)

و امام احمد حنبل در «مسند» و طبرانی در «معجم الکبیر» (۳)

و سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۲ «ینابیع المودّه» (۴) از تفسیر ابن ابی حاتم و «مناقب» و حاکم و وسیط و واحدی و «حلیه ی الاولیاء» حافظ ابو نعیم اصفهانی و «فرائد» حموی، (۵) و ابن حجر مکی در ذیل آیه چهاردهم «صواعق» (۶) از احمد و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۸ «مطالب السؤل» (۷) و طبری در «تفسیر» (۸)

و واحدی در «اسباب

ص: ۶۴۴

۱- الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ۸/۲۶۶، ترجمه شماره ۱۱۵۸۷، شرح حال فاطمه الزهراء. و نیز ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۲/۴۰، ترجمه شماره ۱۳۳، شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، همین حدیث را نقل کرده اند. شایان ذکر است که مسلم بن حجاج و ابن عبدالبر و احمد بن حنبل و ابن حجر و ابو نعیم این حدیث را با الفاظ گوناگون و به همان محتوای حدیثی که از بخاری آوردم نقل کرده اند، ولی همگی جمله مورد استشهاد را (یا فاطمه ألا ترضین أن تكون سیده نساء العالمین) یکسان نقل کرده اند.

۲- الکشف والبیان، ثعلبی، ۸/۳۱۰، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری. ثعلبی این حدیث را نقل می کند: «عن ابن عباس، قال: لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله صلى الله عليه وآله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: علي وفاطمة وابناءهما».

۳- معجم الکبیر، طبرانی، ۳/۳۹، ح ۲۶۴۱، مسند حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

۴- ینابیع المودّه، قندوزی، ۱/۳۱۵، ح ۱ - ۶، باب ۳۲.

۵- فرائد السمطین، حموی، ۲/۱۳، ح ۳۵۹، سمط ۲، باب ۲.

۶- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۷۰، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱۴.

۷- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۴۰ و ۵۲، مقدمه.

۸- جامع البیان، محمّد بن جریر طبری، ۱۳/۳۳، ح ۲۳۶۹۸، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری. طبری این حدیث را نقل می کند: «عن أبي الديلم قال: لَمَّا جِيءَ بَعْلِيَّ بن الحسين رضى الله عنهما أسيراً فأقيم على درج دمشق، قام رجل من أهل الشام، فقال: الحمد لله الذى قتلکم واستأصلکم وقطع قربى الفتنة. فقال له على بن الحسين رضى الله عنه: أقرأت القرآن؟ قال: نعم. قال: أقرأت آل حم؟ قال: قرأت القرآن ولم أقرأ آل حم. قال: ما قرأت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). قال: وأنکم لأنتم هم؟ قال: نعم». همچنین ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۴/۱۰۱، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری همین حدیث را نقل کرده



النزول»(۱) و ابن مغازلی شافعی در «مناقب»(۲) و محبّ الدین طبری در ریاض و مؤمن شبلنجی در «نورالابصار»(۳)

و زمخشری در «تفسیر»(۴) و سیوطی در «درّ المنثور»(۵) و ابن عساکر در «تاریخ»(۶) و علامه ی سمهودی در «تاریخ المدینه» و فاضل نیشابوری در «تفسیر»(۷)

و قاضی بیضاوی در «تفسیر»(۸) و امام فخر در

ص: ۶۴۵

- ۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم، حدیث مزبور را در اسباب النزول واحدی نیافتیم، لکن واحدی نیشابوری کتابی دارد به نام الوسیط فی تفسیر القرآن المجید که در ۴/۵۲، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری، آنچه از ثعلبی نقل کردیم آورده است.
- ۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۳۰۹، ح ۳۵۲، باب قوله تعالی: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).
- ۳- نور الابصار، شبلنجی، ص ۲۲۷، باب ۲.
- ۴- تفسیر کشاف، زمخشری، ۴/۲۱۳، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری.
- ۵- الدرّ المنثور، سیوطی، ۵/۷۰۱، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری.
- ۶- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۱/۳۳۵، ترجمه شماره ۴۸۵۱، شرح حال علی بن الحسن بن القاسم. ابن عساکر این حدیث را نقل کرده است: «عن أبي امامه الباهلي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ. فَأَنَا أَصْلُهَا وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَارُهَا وَأَشْيَاعُهَا أَوْراقُهَا. فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغَضَنِ مَنْ أَغْصَانُهَا نَجَا وَمَنْ زَاغَ هَوَىٰ وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ وَلَمْ يَدْرِكْ مُحِبَّتَنَا لِأَكْبَهَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْخَرِيهَ فِي النَّارِ، ثُمَّ تَلَا: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)».
- ۷- غرائب القرآن، نظام الدین حسن بن محمد نیشابوری، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری (به هامش تفسیر طبری طبع دار المعرفه ۲۵/۲۷).
- ۸- تفسیر بیضاوی، ۴/۹۱، ح ۲۳، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری.

«تفسیر کبیر»<sup>(۱)</sup> و سید ابی بکر شهاب الدین علوی در صفحه ۲۲ تا ۲۳ باب اول «رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی»<sup>(۲)</sup>

از «تفسیر بغوی» و ثعلبی و سیره ی ملا- و «مناقب» احمد و کبیر و «اوسط» طبرانی و سدی و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در صفحه ۵ کتاب «الاتحاف»<sup>(۳)</sup>

از حاکم و طبرانی و احمد و جلال الدین سیوطی در «احیاء المیت»<sup>(۴)</sup>

از تفاسیر ابن منذر و

ص: ۶۴۶

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۷/۱۶۶، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری. فخر رازی بعد از نقل حدیث می نویسد: «فثبت أنّ هؤلاء الأربعة أقارب النبي صلى الله عليه وآله وإذا ثبت هذا وجب أن يكونوا مخصوصين بمزيد التعظيم ويدلّ عليه وجوه: (الأول) قوله تعالى: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ووجه الاستدلال به ما سبق. (الثاني) لاشك أنّ النبي صلى الله عليه وآله كان يحبّ فاطمه عليها السلام قال صلى الله عليه وآله: «فاطمه بضعة مني يؤذيني ما يؤذيها» و ثبت بالنقل المتواتر عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه كان يحبّ عليّاً والحسن والحسين وإذا ثبت ذلك وجب على كلّ الأئمّه مثله لقوله: (وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) و لقوله تعالى: (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) و لقوله: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) و لقوله سبحانه: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ). (الثالث) أنّ الدعاء لآل منصب عظيم ولذلك جعل هذا الدعاء خاتمه التشهد في الصلاة هو قوله: اللهم صلّ على محمد وعلی آل محمد وارحم محمد و آل محمد. وهذا التعظيم لم يوجد في حقّ غير الآل. فكلّ ذلك يدلّ على أنّ حبّ آل محمد واجب». با دقت در کلمات فخر رازی روشن می شود که او مصداق این آیه شریفه است که خداوند در آیه ۱۴۶ سوره بقره می فرماید: (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ). افرادی که همانند فخر رازی حقانیت اهل بیت پیامبر را درک کرده اند، لزوم مراجعه تمام امت را به آنها دریافته به باطل بودن راههای دیگر غیر از طریق آنها اعتراف دارند، لکن برخی کتمان حق نموده اند، در حالی که خود آگاهند.

۲- رشفه الصادی، علوی حضر می، ص ۵۲، باب ۱، تفسیر آیه المودّه فی أهل البيت، الآیه الثانیة.

۳- الاتحاف، شبراوی، ص ۱۷ و ۱۸، باب ۱.

۴- احیاء المیت، سیوطی، ص ۸، حدیث الثانی. و نیز ابن مردویه در مناقب علی بن ابی طالب، ص ۳۱۶، ح ۵۲۲، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری. همین حدیث را نقل کرده اند. در پایان این بحث، اشاره به این نکته ضروری است که این حدیث غالباً به همان الفاظی که از ثعلبی نقل کردیم نقل شده است، بجز در برخی از منابع که به متن کامل حدیث اشاره کرده ایم. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۸۹، ح ۴۸۰۲، کتاب معرفة الصحابه، باب مناقب حسن بن علی، این حدیث را نقل کرده است: «عن علی بن الحسن بن علی الناس... ثمّ قال: ... وأنا من أهل البيت العذی افترض الله مودّتهم علی کلّ مسلم، فقال تبارک وتعالی لنبیّه: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) فاقتراف الحسنه مودّتنا أهل البيت». و نیز ابن صبّاغ، مالکی در فصول المهمّه، ۱/۱۵۵، مقدمه؛ گنجی شافعی در کفایه

الطالب، ص ۹۱، باب ۱۱. و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۱۸۹، ح ۸۲۲ و ۸۲۴ و ۸۲۵، ذیل آیه ۲۳ سوره ی شوری  
همین حدیث را نقل کرده اند.

ابن ابی حاتم و ابن مردویه و معجم الکبیر طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم بالأخره عموم اکابر علمای شما (به استثنای عدّه ی قلیلی از متعصّبین و پیروان امویها و دشمنان اهل بیت) از ابن عباس (حبر امت) و دیگران نقل نموده اند که وقتی آیه ۲۲ سوره ۴۲ (شوری) نازل شد:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا).

«بگو (به امت) من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندان من منظور دارید و هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویی اش بیفزاییم.»

جمعی از اصحاب عرض کردند:

«یا رسول الله من قرابتک الذین فرض الله علينا مودّتهم؟ قال صلی الله علیه وآله: علیّ

ص: ۶۴۷

یعنی نزدیکان شما کیانند که خدا واجب گردانیده است مودّت و دوستی آنها را بر ما (یعنی در این آیه شریفه)؟

فرمود: آنها علی و فاطمه و حسن و حسین اند - و در بعضی از اخبار دارد «وابناهما»؛ یعنی پسران آنها.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ی شما بسیار رسیده که وقت، مجال نقل همه آنها را نمی دهد و در نزد علمای شما این معنی به حدّ شیاع رسیده.

### اقرار شافعی به وجوب حبّ اهل البیت

تا آنجا که ابن حجر متعصّب هم در صفحه ۸۸ «صواعق» (۱) و حافظ جمال الدین زرنندی در «معراج الوصول» (۲) و شیخ عبدالله شبراوی در صفحه ۲۹ کتاب «الاتحاف» (۳) و محمّد بن علی صبان مصری در صفحه ۱۱۹ «اسعاف الراغبین» (۴) و دیگران از امام محمّد بن ادریس شافعی که از ائمه ی اربعه شما و رئیس و پیشوای شافعی ها می باشد، نقل نموده اند که می گفت:

يا أهل البيت رسول الله حبّكم

فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر أنكم

من لم يصلّ عليكم لا صلاه له

ص: ۶۴۸

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۸، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۲.

۲- معراج الوصول، جمال الدین زرنندی، ص ۱۶، مقدمه مؤلّف.

۳- الاتحاف بحبّ الاشراف، محمد بن عامر شبراوی، ص ۸۳، باب ۴.

۴- اسعاف الراغبین، محمّد بن علی صبان، (در حاشیه نور الابصار، شبلنجی، ص ۱۲۹) و نیز زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۱۸، مقدمه مؤلّف. و قندوزی در ینابیع الموده، ۲/۴۳۴، ح ۱۹۷، باب ۵۹، به همین اشعار اشاره کرده اند.



«ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا - که در قرآن نازل شده (اشاره به آیه فوق می باشد).

کفایت می کند در عظمت قدر شما (آل محمد) آنکه هر کس بر شما صلوات نفرستد، نماز او قبول نخواهد شد.»

اینک از آقایان محترم با انصاف سؤال می کنم آیا خبر یک طرفه ای را که شما نقل نمودید، با این همه اخبار صحیحه ی صریحه متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) که از حدّ احصاء خارج است، مقابله می کند؟

آیا عقل قبول می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که خداوند در قرآن مجید مودت و محبت او را بر مردم فریضه قرار داده، بگذارد و دیگران را بر او ترجیح دهد؟

آیا تصور هوی و هوس در آن حضرت می رود که بگوییم روی هوای دل، عایشه را - که هیچ دلیلی بر افضلیت او نیست (جز آنکه همسر رسول خدا و امّ المؤمنین بوده؛ مانند سایر زنان پیغمبر) - از فاطمه ای که در قرآن مجید، خدای متعال مودت و محبت او را فریضه و واجب قرار داده و آیه ی تطهیر در شأن او نازل کرده و افتخار ورود در مباحله را به

حکم قرآن به او داده، بیشتر دوست دارد؟

شما خود می دانید که انبیاء و اولیاء در پی هوای نفس نمی رفتند و جز خدا کسی را نمی دیدند، مخصوصاً رسول خدا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که حقیقت حبّ فی الله و بغض فی الله بوده است و قطعاً دوست نمی داشته، مگر کسی را که خدا دوست داشته و دشمن نمی داشته. مگر کسی را که خدا دشمن داشته.

چگونه فاطمه ای که خدا محبت و مودت او را فریضه قرار داده، می گذارد و دیگری را بر او ترجیح می دهد. پس قطعاً اگر فاطمه علیها السلام را دوست داشته، برای آن بوده که محبوبیت الهی داشته.

آیا عقل باور می کند که آن حضرت ترجیح دهد در محبت، فردی از افراد زنان خود را بر کسی که خود می فرمود خدا او را برگزیده و محبتش را بر مردم فریضه قرار داده؟

یا باید این همه اخبار صحیحه ی صریحه ی را - که مورد قبول اکابر علماء فریقین می باشد و با آیات قرآن مجید تأیید گردیده - رد بنمایید یا این خبری را که بیان نمودید از موضوعات مسلمۀ ندانید، تا تناقض از بین برداشته شود.

و اما درباره ی خلیفه ابی بکر که فرمودید آن حضرت فرموده: احبّ مردان در نزد من ابی بکر می باشد، مغایرت دارد با اخبار بسیار معتبری که از طریق روات ثقات و علمای بزرگ خودتان نقل گردیده که محبوب ترین مردان امت نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه و آله است.

### علی علیه السلام محبوب ترین مردان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۵ «ینایع الموده» (۱)

از ترمذی (۲)

ص: ۶۵۰

۱- ینایع الموده، قندوزی، ۲/۵۴، ح ۲۷، باب ۵۵. و نیز محمد بن عیسی ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۱۰۰۶، ح ۳۸۷۷، کتاب المناقب، باب فضل فاطمه بنت محمّد؛ حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۶۸، ح ۴۷۳۵، کتاب معرفه الصحابه، مناقب فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله؛ احمد بن شعیب نسائی در السنن الکبری، ۵/۱۴۰، ح ۸۴۹۷، کتاب الخصائص، ذکر منزله علی بن ابی طالب وقربه من النبی؛ طبرانی در معجم الأوسط، ۸/۱۳۰، ح ۷۲۵۸، احادیث محمد بن راشد؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۶۰ - ۲۶۴، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب و زرنندی در نظم در السمطین، ص ۱۰۰، ذکر محبته الله ورسوله لعلی و محبته لهما و ابن اثیر در اسد الغابه، ۵/۵۲۲، شرح حال فاطمه زهراء علیها السلام و مزی در تهذیب الکمال، ۵/۱۲۶، همین حدیث را نقل کرده اند.

۲- در کتاب سنن ترمذی با کمی اختلاف در روایت به این معنا اشاره شده است. (محقق) البته اصل روایت در پاورقی صفحه بعد ذکر شده است.

نقل می کند از بریده که گفت:

«كان أحبّ النساءِ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمه ومن الرجال عليّ عليه السّلام.»<sup>(۱)</sup>

محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان علی علیه السّلام بود.

و نیز محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۱

«كفاية الطالب»<sup>(۲)</sup>

مسنداً از امّ المؤمنین عایشه نقل نموده که گفت:

«ما خلق الله خلقاً كان أحبّ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من عليّ بن أبي طالب عليه السّلام.»

خلق نفرموده خداوند خلقی را که محبوب تر باشد به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله از علی بن ابی طالب علیه السّلام.

آن گاه گوید: این حدیثی است که روایت نموده او را ابن جریر در «مناقب» خود و ابن عساکر دمشقی<sup>(۳)</sup>

در ترجمه حالات علی علیه السّلام.

و نیز محی الدین و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در «ذخایر العقبی»<sup>(۴)</sup>

از

ص: ۶۵۱

---

۱- حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک» ۳/۱۵۵ باب ذکر من مناقب فاطمه رضی الله عنها روایتی از عمر بن خطاب ذکر می کند که به این معنا اقرار کرده و قسم می خورد که محبوب ترین نفر در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام است: «... عن عمر رضی الله عنه انه دخل علی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا فاطمه والله ما رأیت احداً أحبّ إلى رسول الله صلی الله علیه و آله منك والله ما كان احد من الناس بعد أبيک صلی الله علیه و آله أحبّ إلى متک!! هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشيخین.» (محقق)

۲- کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۲۴، باب ۹۱. و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۶۰، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. همین حدیث را نقل کرده است.

۳- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۰ تا ۲۶۵ روایات زیادی را در این موضوع بیان کرده است. (محقق)

۴- دخائر العقبی، محبّ الدین طبری، ص ۳۵، باب فی ذکر سیده نساء العالمین فاطمه، ذکر أنّها كانت أحبّ الناس إلى رسول الله صلی الله علیه و آله.

نقل می نماید که از عایشه سؤال نمودند که کدام یک از مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله محبوب تر بودند، گفت: فاطمه.

گفتند از مردها چه کس محبوب تر بود نزد آن حضرت. گفت:

«زوجها علی بن ابی طالب.» یعنی همسرش علی ابن ابی طالب.

و نیز از مخلص ذهبی و حافظ ابوالقاسم دمشقی از عایشه نقل می نماید که گفت:

«ما رأیت رجلاً أحبّ إلی النبی صلی الله علیه وآله من علی ولا أحبّ إلیه من فاطمه.» (۲)

ص: ۶۵۲

۱- سنن ترمذی، ۵/۳۶۲، ح ۳۹۶۵، باب ما جاء فی فضل فاطمه رضی الله عنها «ای الناس کان أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله؟ قالت: فاطمه، فقيل: من الرجال، قالت: زوجها، إن کان ما علمت صواماً قواماً.» (محقق)

۲- حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک» (۳/۱۵۴)، ذکر مناقب فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله روایتی را از عایشه بیان کرده است که به همین معنا دلالت می کند. «... عن جمیع بن عمیر قال دخلت مع أمی علی عائشه فسمعتها من وراء الحجاب وهي تسألها عن علی فقالت تسألنی عن رجل والله ما اعلم رجلاً کان أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله من علی ولا فی الأرض أمراه کانت أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله من إمرائه» هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه». در ادامه باب از جمیع بن عمیر روایت دیگری را که راویان دیگری داشته و از جهت عبارات کمی با این روایت تفاوت دارد را چنین بیان می کند: «... دخلت مع عمتی علی عائشه رضی الله عنها فسلتُ ای الناس کان أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله قالت فاطمه قیل فمن الرجال قالت زوجها إن کان ما علمته صواماً قواماً». هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه نسائی در کتاب «السنن الکبری» ۵/۱۳۹، ح ۸۴۹۶ و ۸۴۹۷ و ۸۴۹۸ در باب ۳۵ ذکر منزلت علی بن ابی طالب و قربه من النبی صلی الله علیه وآله نقل کرده است. البته این سه روایت را نیز نسائی در کتاب دیگر خود خصائص امیرالمؤمنین علیه السّلام، باب منزلت علی کرم الله وجهه من النبی صلی الله علیه وآله (ص ۱۱۰) ذکر کرده است. و همین طور این روایت را ابی یعلی موصلی در کتاب «مسند ابی یعلی (۸/۲۷۰/۴۸۵۷) و طبرانی در کتاب المعجم الکبیر (۲۲/۴۰۳ تا ۴۰۴) باب مناقب فاطمه علیها السّلام این احادیث را با کمی اختلاف ذکر کرده است.» (محقق)

ندیدم مردی را محبوب تر باشد به سوی رسول خدا از علی و نه محبوب تر باشد به سوی آن حضرت از فاطمه.

و نیز از حافظ خجندی از معاذة الغفاریه نقل می نماید که گفت: مشرف شدم خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در منزل عایشه و علی علیه السلام در خارج منزل بودند. به عایشه فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَحَبُّ الرِّجَالِ إِلَيَّ وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ.

فَأَعْرِ فِي حَقِّهِ وَأَكْرَمِي مِثْلَهُ.»

این علی محبوب ترین مردان است به سوی من و گرامی ترین آنها بر من. پس بشناس حق او را و گرامی بدار منزلت او را.

و نیز شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی - که از اجله علمای شما می باشد - در صفحه ۹ کتاب «الاتحاف بحب الاشراف» (۱) و سلیمان بلخی در «ینایع» (۲)

و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۶ «مطالب السؤل» (۳)

از ترمذی از جمیع بن عمیر نقل می کنند که گفت:

با عمه ام نزد ام المؤمنین عایشه رفتیم. من از او سؤال نمودم از محبوب ترین اشخاص نزد رسول خدا عایشه گفت: از زنها فاطمه و از مردان شوهرش علی بن ابی طالب.

ص: ۶۵۳

۱- الاتحاف بحب الاشراف، محمد بن عامر شبراوی، ص ۳۱، باب ۱. شبراوی حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن جمیع بن عمیر دخلت مع عمتی علی عائشه فذكرت علیاً فقالت: ما رأيت رجلاً كان أحبَّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله منه ولا امرأه أحبَّ إلی رسول الله من امرأته.»

۲- ینایع الموده، قندوزی، ۲/۳۹، ح ۲۳، باب ۵۴. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن جمیع بن عمیر قال دخلت مع عمتی علی عائشه أم المؤمنین فسألت أی الناس كان أحبَّ إلی رسول الله صلی الله علیه وآله قال: فاطمه. فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها.»

۳- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۴۶، مقدمه مؤلف. ابن طلحه حدیث را همانند قندوزی نقل کرده است.

همین خبر را میر سید علی همدانی شافعی در مؤدّت یازدهم «مؤدّه القربی» (۱) نقل نموده با این تفاوت که جمیع گفت: از عمه ام سؤال کردم و جواب شنیدم.

و نیز خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم «مناقب» (۲) از جمیع بن عمیر از عایشه این خبر را نقل نموده است.

و نیز ابن حجر مکی در آخر فصل دوم از «صواعق»، (۳)

بعد از نقل چهل حدیث در فضل علی علیه السّلام، از ترمذی از عایشه نقل نموده که گفت:

«كانت فاطمه أحبّ النساء إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وزوجها أحبّ الرجال إليه.»

محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان، شوهرش علی علیه السّلام بود.

و نیز محمّد بن طلحه شافعی در صفحه ۷ مطالب السّؤل، (۴) بعد از نقل اخباری در این موضوع که مفصّل است، اظهار عقیده و نظر می کند به این عبارت:

«فتبت بهذه الأحاديث الصحيحة والأخبار الصريحه كون فاطمه كانت أحبّ إلى رسول الله من غيرها وأنّها سيّده نساء أهل الجنّه وأنّها سيّده نساء هذه الأّمه وسيّده نساء أهل المدينه.»

به این احادیث صحیحه و اخبار صریحه ثابت گردیده که فاطمه محبوب ترین همه بود به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله از غیر او؛ زیرا که او سیده ی زنان اهل بهشت و سیده ی زنان این امت و سیده ی زنان اهل مدینه بوده است.

ص: ۶۵۴

---

۱- مؤدّه القربی، سید علی همدانی، مؤدّه ۱۱ (با استفاده از ینابیع المؤدّه، قندوزی، ۲/۳۲۰، ح ۹۲۵ باب، ۵۶).

۲- مناقب خوارزمی، ص ۷۹، ح ۶۳، فصل ۶.

۳- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۱، باب ۹، فصل ۲.

۴- مطالب السّؤل، محمّد بن طلحه شافعی، ص ۴۷ - ۴۸، مقدمه مؤلف.

پس این مطلب با دلایل عقل و نقل ثابت است که علی و فاطمه علیهما السلام محبوب ترین خلق بودند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و از همه این اخبار مهم تر بر اثبات محبوبیت علی و تقدّم بر دیگران در نزد پیغمبر، خبر معروف طیر مشوی است که به آن حدیث کاملاً ثابت می شود علی محبوب ترین تمام امت بود نزد آن حضرت و البته خودتان بهتر می دانید که حدیث طیر به قدری معروف است نزد فریقین (شیعه و سنی) که احتیاج به نقل سند ندارد، ولی برای مزید بینایی آقایان محترمین اهل مجلس - که امر بر آنها مشتبه نشود و گمان نمایند شیعیان این قبیل احادیث را جعل می نمایند - به بعضی از آن اسناد که در خاطر دارم، اشاره می نمایم.

### حدیث طیر مشوی

احمد بن حنبل در مسند(۱)

و ابن ابی الحدید در شرح «نهج البلاغه»(۲) و ابن صباغ مالکی در صفحه ۲۱ «فصول المهمّه»(۳)

و سلیمان بلخی حنفی باب ۸

ص: ۶۵۵

۱- گرچه این حدیث را در مسند احمد بن حنبل نیافتیم، لکن همین حدیث در فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۵۶۰ - ۵۶۲، ح ۹۴۵ موجود است.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۲۶۴، خطبه ۵۱ (ومن کلام له علیه السلام لما غلب أصحاب معاویه أصحابه علیه السلام علی شریعه الفرات) ابن ابی الحدید تنها به عنوان حدیث اشاره می کند: «قيل لشيخنا أبي عبدالله البصري أتجد في النصوص ما يدل على تفضيل عليّ عليه السلام بمعنى كثره الثواب لا بمعنى كثره مناقبه، فانّ ذلك أمر مفروغ منه، فذكر حدیث الطائر المشوی...». و در ۱۸/۲۴، نامه ۶۵ (ومن كتاب له علیه السلام إلى معاویه جواباً عن كتابه) به بخش اول حدیث فهرست وار اشاره می کند: «أليس يعلم معاویه وغيره من الصحابه أنّه لو قال له في ألف مقام ... وقوله «اللهم ائني بأحبّ خلقك إليك»».

۳- فصول المهمّه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۱۰، فصل ۱، فصل فی محبّه الله ورسول الله.

«ینایع المودّه»<sup>(۱)</sup> را اختصاص به حدیث طبر و نقل روایات آن داده و از احمد بن حنبل و ترمذی و موفق بن احمد و ابن مغزلی و سنن ابی داود از سفینه مولی النبی و انس بن مالک و ابن عتیاس روایت نموده، تا آنجا که گوید: حدیث طبر را بیست و چهار نفر از انس نقل نموده اند و مخصوصاً مالکی در «فصول المهمّه»<sup>(۲)</sup>

به این عبارت نوشته:

«وذلك أنه صحَّ النقل في كتب الأحاديث الصحيحه والأخبار الصريحه عن أنس بن مالك.»

خلاصه معنی آنکه به صحت پیوسته نقل حدیث طبر در کتب احادیث صحیحه [و] اخبار صریحه از انس بن مالک. و سبط ابن جوزی در صفحه ۲۳ «تذکره»<sup>(۳)</sup> از فضایل احمد و سنن ترمذی و مسعودی در صفحه ۴۹ جلد دوم «مروج الذهب»<sup>(۴)</sup>

به آخر حدیث - که دعای پیغمبر و اجابت آن باشد - اشاره نموده است و امام ابو عبدالرحمان نسائی در حدیث نهم «خصائص العلوی»<sup>(۵)</sup>

و حافظ بن عقده و محمد بن جریر طبری، هر یک کتابی مخصوص در تواتر و اسانید این حدیث از سی و پنج نفر از صحابه از انس نوشته اند و حافظ ابو نعیم کتاب ضخیمی در این باب نوشته است.

خلاصه اکابر علمای شما همه تصدیق نموده و در کتب معتبره خود ثبت

ص: ۶۵۶

---

۱- ینایع المودّه، قندوزی، ۱/۱۷۵، ح ۱ - ۴، باب ۸.

۲- فصول المهمّه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۰۷، فصل ۱، فصل فی محبّه الله ورسوله صلی الله علیه وآله له علیه السّلام.

۳- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۴۴، باب ۲، حدیث الطائر.

۴- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۴۲۵، ذکر خلافة أمير المؤمنين علی بن أبي طالب، فضائله.

۵- خصائص أمير المؤمنين، احمی بن شعیب نسائی، ص ۵۱، منزله علی بن أبي طالب من الله.



نموده اند این حدیث شریف را، چنانچه علامه محقق، زاهد عادل، بارع ثقه، سید میر حامد حسین دهلوی - که شما آقایان، نظر به قرب جوار به مکان ایشان بهتر می دانید مقام علم و عمل و تقوای ایشان را که در هندوستان اظهر من الشمس بوده است - یکی از مجلّمات بزرگ کتاب عبقات الأنوار خود را با آن قطر و عظمت، اختصاص به حدیث طیر مشوی داده است و تمام اسناد معتبره ی کتب عالیّه ی علمای بزرگ شما را در آنجا جمع نموده که الحال نظر ندارم که به چند سند این حدیث را نقل نموده، آن قدر می دانم که وقت قرائت اسناد آن حدیث مبهوت شدم از زحمات و خدمات مهم آن سید جلیل القدر که یک حدیث کوچکی را چگونه متواتراً فقط از طریق شماها ثابت نموده است که خلاصه و نتیجه ی تمامی آن اخبار، این است که کافّه ی مسلمین از شیعه و سنی در هر دوره و زمان، اقرار و تصدیق به صحّت این حدیث نموده اند که روزی زنی مرغ بریانی جهت رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به هدیه آورد. آن حضرت قبل از تناول مرغ بریان، دست نیاز به دربار حضرت بی نیاز بلند نموده عرض کرد:

«اللّهم انّنی بأحبّ خلقک الّیّ و الیک حتّی یا کل معی من هذا الطیر، فجاء علیّ فأکل معه.»

پروردگارا بفرست نزد من محبوب ترین خلق خودت را نزد تو و نزد من، تا بخورد با من از این مرغ بریان. در آن حال علی علیه السلام آمد و خورد با آن حضرت از آن مرغ بریان.

و در بعضی از کتب شما مانند «فصول المهمه» (۱) مالکی و تاریخ حافظ (۲)

نیشابوری و «کفایه الطالب» (۳)

گنجی شافعی و مسند احمد و غیر آن که نقل از انس بن مالک می نمایند، به این طریق ذکر نموده اند که انس گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول این دعا بود. سه مرتبه علی در خانه آمد. من عذر آوردم و او را پنهان نمودم. مرتبه سوم با پا به در زد، رسول خدا فرمود: واردش کن. همین که علی وارد شد، حضرت فرمود:

«ما حبسک عنی یرحمک الله؟»

چه چیز تو را بازداشت از من، خدا تو را رحمت کند.

عرض کرد: سه مرتبه بر در خانه آمدم و این مرتبه سوم است که خدمت رسیدم.

حضرت فرمود: انس، چه چیز تو را به این عمل واداشت که علی را مانع از ورود شدی.

ص: ۶۵۸

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۱۰، فصل ۱، فصل فی محبه الله ورسوله صلی الله علیه و آله له علیه السلام. ابن صباغ این حدیث را از ابن عباس به اختلاف الفاظ - همان گونه که از مستدرک حاکم نقل خواهیم کرد، آورده است.

۲- «عن أنس بن مالك قال: كنت أخدم رسول الله صلى الله عليه وآله فقدم لرسول الله فرخ مشوى فقال: «اللهم ائتني بأحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير قال». فقلت: اللهم اجعله رجلاً من الأنصار، فجاء عليّ عليه السلام فقلت: إن رسول الله صلى الله عليه وآله عليّ حاجه، ثم جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وآله عليّ حاجه، ثم جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وآله عليّ حاجه، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما حبسك عليّ. فقال: إن هذه آخر ثلاث كرات يردني أنس يزعم أنك عليّ حاجه، فقال: ما حملك عليّ ما صنعت؟ فقلت: يا رسول الله سمعت دعاءك، فأحبت أن يكون رجلاً من قومي، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الرجل قد يحب قومه». المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۲، ح ۴۶۵۰، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علیّ.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۵۰، باب ۳۳ فی حدیث الطائر. گنجی شافعی نیز این حدیث را با اندکی اختلاف در الفاظ با آنچه نقل کردیم، آورده است.

عرض کرد: حقیقت امر این است که دعای شما را شنیدم و دوست داشتم یک نفر از قوم من صاحب این مقام شود.

حال از آقایان محترم سؤال می‌کنم که آیا خدای متعال دعا و درخواست رسولش خاتم الانبیاء را اجابت فرموده یا رد نموده؟

شیخ: بدیهی است چون خداوند در قرآن کریم وعده‌ی اجابت دعوات نموده و نیز می‌داند که پیغمبر با عظمت، هرگز درخواست بیجا نمی‌کند، قطعاً خواهش و تقاضای آن حضرت را پیوسته قبول و اجابت می‌نموده.

داعی: پس در این صورت، حضرت احدیت جلّ و علا، محبوب‌ترین خلقش را اختیار و انتخاب نموده و نزد پیغمبرش ارسال داشته و آن محبوب بزرگوار از میان همه‌ی امت - که منتخب از همه‌ی خلق و محبوب‌ترین همه‌ی امت نزد خدا و پیغمبر بوده - علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است.

چنانچه علمای بزرگ خودتان تصدیق این معنی را نموده‌اند؛ مانند محمد بن طلحه‌ی شافعی که از فقهاء و اکابر علمای شما بوده است، در اوایل فصل پنجم از باب اول «مطالب السؤل»، (۱)

صفحه ۱۵، به مناسبت حدیث رایت وحدیث طیر،

ص: ۶۵۹

۱- «اعلم أيدك الله بروح منه، أن إخبار النبي صلى الله عليه وآله صدق وأقواله حق. فإذا أخبر عن شيء فهو محقق لا يرتاب في صحته ذو الإيمان ولا أحد من المهتدين وكان صلى الله عليه وآله قد اطلع بنور النبوة على أن علياً عليه السلام ممن يحبّه الله تعالى و أراد أن يتحقق الناس ثبوت هذه المنقبه السّتيه والصفه العليّه التي هي أعلا درجات المتقين لعلّي عليه السلام وكان بين الصحابه رضوان الله عليهم يومئذ من هم حديثوا عهد بالإسلام ومن هم سمّاعون لأهل الكتاب ومن فيهم شيء من نفاق. فأحبّ رسول الله صلى الله عليه وآله أن يثبت ذلك لعلّي عليه السلام في نفوس الجميع فلا يتوقف فيه أحد، فقرن صلى الله عليه وآله في خبره بثبوت هذه الصفه وهي المحبّه الموصوفه من الجانيين لعلّي التي هي صفه معيّنه معنويه لا- تدرك بالعيان بصفه محسوسه تدرك بالأبصار أثبتها له، وهي فتح خير على يديه، فجمع في قوله صلى الله عليه وآله في وصف عليّ بين المحبّه والفتح بحيث يظهر لكلّ ناظر صوره الفتح ويدرك بحاسّته فلا يبقى عنده توقّف في ثبوت الصفه الأخرى المقترنه بهذه الصفه المحسوسه فيترسخ في نفوس الجميع ثبوت هذه الصفه الشريفه العظيمة لعلّي عليه السلام، وهكذا في حديث الطير، جعل إتيانه وأكله معه وهو أمر محسوس مرئي مثبت عند كلّ من علم أنّ علياً عليه السلام متصف بهذه الصفه العظيمة، وزيادة الأحييه على أصل المحبّه وفي ذلك دلاله واضحه على علوّ مكانه عليّ عليه السلام وارتفاع درجته وسموّ منزلته واتصافه بكون الله (عزّوعلا) يحبّه وأنّه عليه السلام أحبّ خلقه إليه وكانت حقيقه هذه المحبّه قد ظهرت عليه آثارها وانتشرت لديه أنوارها، فأنه كان قد أزلفه الله (تعالى) من مقرّ التقديس. فأنه نقل الترمذی في صحيحه أنّ رسول الله دعا علياً يوم الطائف فانتجاه فقال الناس: لقد طال نجواه مع ابن عمّه، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما انتجيته ولكن الله انتجاه...». مطالب السؤل، محمّد بن طلحه شافعی، ص ۷۷، باب ۱، فصل ۵.

قریب به یک صفحه با بیانات شیرین و تحقیقات نمکین، اثبات مقام با عظمت علی علیه السّلام را در میان تمام امت به محبوبیت نزد خدا و پیغمبر نموده و ضمناً گوید:

«وأراد النبي أن يتحقق الناس ثبوت هذه المنقبه السّيه والصفه العليه الّتي هي أعلا درجات المتقين لعلّيه السّلام الخ.»

اراده نمود پیغمبر که محقق نماید به مردم، ثبوت این منقبت سنیّه و صفت علیّه ای را (که محبوبیت نزد خدا و رسول است) که بالاترین درجات پرهیزکاران است برای علی علیه السّلام.

و نیز محمّد بن یوسف گنجی شافعی، حافظ و محدّث شام، در سال ۶۵۸، در باب ۳۳ «کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السّلام» (۱) بعد از نقل حدیث طبر

ص: ۶۶۰

۱- «قلت: رواه المحاملى فى الجزء التاسع من أماليه، كما أخرجناه سواء، وفيه دلالة واضحة على أنّ عليّاً عليه السّلام أحبّ الخلق إلى الله وأدلّ الدلالة على ذلك إجابة دعاء النبي صلى الله عليه وآله فيما دعا به». «وقد وعد الله تعالى من دعاه بالإجابة، حيث قال عزّوجلّ (اذْعُونِي أَشْتَجِبْ لَكُمْ)، فأمر بالدعاء ووعد بالإجابة وهو عزّوجلّ لا يخلف الميعاد وما كان الله عزّوجلّ ليخلف وعده رسله ولا- يرّد دعاء رسوله لأحبّ الخلق إليه ومن أقرب الوسائل إلى الله تعالى محبّته ومحبّته من يحبّ له... وحدث أنس البندى صدرته فى أوّل الباب أخرجه الحاكم أبو عبدالله الحافظ النيسابورى عن سته وثمانين رجلاً كلّهم روه عن أنس وهذا ترتيبهم على حروف المعجم». كفايه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۵۱، باب ۳۳، فى حدیث الطائر. و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۷/۴۰۶، ترجمه ی شماره ۴۴۲۸، شرح حال عبیدالله بن اسحاق بن سهل، ابوالقاسم السنجاری. ۱۵/۲۰۰، ترجمه شماره ۱۷۵۳، شرح حال حمزه بن حراش ۴۲/۲۴۷، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب و ۴۵/۸۴، ترجمه شماره ۵۲۲۵، شرح حال عمر بن صالح بن عثمان و ۵۱/۶۰، ترجمه شماره ۵۹۱۳، شرح حال محمّد بن احمد بن الطیب؛ دمیری در حیاة الحيوان، ۳۳۸/۲، ذیل الحمام؛ أبو نعیم اصفهانی در ذکر أخبار اصفهان، ۱/۲۳۲، باب الباء، شرح حال بشر بن الحسين الاصبهانی، و در ۱/۲۰۵، باب من اسمه اسمعيل و در حلیة الأولیاء، ۶/۳۳۹، ترجمه شماره ۳۸۶، شرح حال مالک بن أنس؛ مناوی در كنوز الحقائق، ۱/۹۴، ح ۱۰۸۶، حرف الهمزة؛ متقی هندی در كنز العمّال، ۱۳/۱۶۶، ح ۳۶۵۰۵ و ۳۶۵۰۷، كتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علی بن ابی طالب؛ حموی در فرائد السمطين، ۱/۲۱۰ - ۲۱۵، ح ۱۶۵ - ۱۶۷، سمط اول، باب ۴۲؛ ابن اثیر در اسد الغابة، ۴/۳۰، شرح حال علی بن ابی طالب؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۳/۱۷۱، ترجمه شماره ۱۲۱۵، شرح حال محمد بن القاسم ابو العیناء؛ ابن اثیر در جامع الاصول، ۹/۴۷۱، ح ۶۴۸۲، كتاب الفضائل، باب فضائل علی؛ بخاری در تاریخ الكبير، ۲/۳، ح ۱۴۸۸، احادیث أحمد بن یزید بن إبراهيم أبو الحسن الحرانی؛ طبرانی در معجم الأوسط، ۲/۴۴۳، ح ۱۷۶۵، احادیث أحمد بن الجعد الوشاء و ۶/۴۱۴، ح ۵۸۸۲، احادیث محمد بن خلیل العبدی و ۷/۲۸۸، ح ۶۵۵۷، احادیث محمّد بن ابی غسان الفرائضى و ۸/۲۲۵، ح ۷۴۶۲، احادیث محمد بن شعيب و ۱۰/۷۰۲ - ۱۷۲، ح ۹۳۶۸، احادیث هارون بن محمّد بن المنخل الحارثی الواسطی؛ منصور علی ناصف در التاج الجامع للأصول، ۳/۳۳۶، كتاب الفضائل، باب مناقب علی بن ابی طالب؛ بلاذری در انساب الأشراف، ۲/۳۷۸، شرح حال علی بن ابی طالب؛ حاکم نیشابوری در المستدرک

علی الصحیحین، ۳/۱۴۰، ح ۴۶۵۰ - ۴۶۵۱، کتاب معرفۃ الصحابۃ، باب مناقب علی بن ابی طالب؛ ابن مغازلی در مناقب  
أمیر المؤمنین، ص ۱۷۵ - ۱۵۶، ح ۲۱۲ - ۱۸۹، حدیث الطائر و طرقة؛ موفق بن احمد خوارزمی در مناقب، ص ۱۰۷ - ۱۰۸، ح  
۱۱۳ - ۱۱۴، فصل ۹، فی بیان آنه صلی الله علیه وآله أفضل الأصحاب؛ عبدالله خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح، ص ۵۶۴،  
کتاب الفتن، باب مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۲؛ علامه شعرانی در الیواقیت و الجواهر، ۲/۲۰، مبحث ۳۲؛ محبّ الدین  
طبری در ریاض النضرة، ۳/۱۱۵ - ۱۱۴، ذکر اختصاصه بأحیة الله تعالی له این حدیث را به طرق و الفاظ مختلف نقل کرده  
اند.

از چهار طریق با اسناد معتبره ی خود از انس و سفینه گوید: محاملی در جزء نهم

ص: ۶۶۱

امالی خود این حدیث را آورده، آن گاه گوید: در این حدیث دلالت واضحی است بر اینکه علی علیه السلام احب خلق است به سوی خدای از نقل حدیث طیر از چهار طریق با اسناد معتبره ی خود از انس و سفینه گوید: محاملی در جزء نهم امالی خود این حدیث را آورده، آن گاه گوید: در این حدیث دلالت واضحی است بر اینکه علی علیه السلام احب خلق است به سوی خدای تعالی و ادلّ دلایل بر این معنی آنکه خدا وعده داده دعای رسول خود را مستجاب فرماید. چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعا نمود، خدا هم فوری اجابت فرمود و احب خلق را به سوی آن حضرت فرستاد و آن علی علیه السلام بود.

آن گاه گوید: حدیث طیر مشوی منقول از انس را حاکم ابو عبدالله حافظ نیشابوری از هشتاد و شش نفر نقل نموده که تمام آنها از انس روایت نموده اند و اسامی تمام آن هشتاد و شش نفر را ثبت نموده. (طالبین مراجعه به «کفایة الطالب» باب ۳۲ نمایند)

اینک آقایان محترم انصاف دهید آیا این حدیثی که شما نقل نمودید، می تواند با احادیث معارض و مخصوصاً حدیث رایت و این حدیث با عظمت طیر مشوی مقابله نماید؟ قطعاً جواب منفی است. پس به یک حدیث یک طرفه ی شما در مقابل احادیثی که جمیع اکابر علمای شما (به استثنای معدودی متعصب عنود) نقل و تصدیق به صحت آن نموده اند، هرگز نمی توان اتخاذ سند نمود، بلکه در نزد ارباب تحقیق جرح و تعدیل مردود و بی اعتبار می باشد.

شیخ: گمان می کنم شما تصمیم گرفته اید که آنچه ما بگوییم، قبول ننمایید و با اصرار زیادی رد نمایید.

## بیان حقیقت

داعی: خیلی تعجب می کنم از مثل شما شخص عالمی که در حضور این همه شاهد حاضر در مجلس چنین نسبتی به داعی بدهید. کدام وقت آقایان دلیلی که مطابقت با علم و عقل و منطق نماید، اقامه نمودید که داعی لجاج نموده و قبول

ص: ۶۶۲

نمودم، تا مورد سرزنش شما قرار گیرم. از حول و قوه ی پروردگار بیرون روم اگر در وجود من ذره ای لجاج و عناد و تعصب جاهلانه باشد، یا با آقایان برادران اهل تسنن - عموماً و خصوصاً - نظر عداوتی داشته باشم.

خدا را شاهد و گواه می گیرم که در مناظرات با یهود و نصاری و هنود و براهمه و بهایی های بی قابلیت در ایران و قادیانی ها در هندوستان و یا با ارباب ماده و طبیعت و

سایر منحرفین لجاجی در کار نبوده، در همه جا و همه وقت، خدا را در نظر گرفته و پیوسته هدف من حق و ابراز حقیقت روی قواعد علم و عقل و منطق و انصاف بوده است.

با مردمان کافر و مرتد و نجس لجاجت نموده ام، تا چه رسد به شما که برادران مسلمان ما هستید و همه اهل یک ملت و شریعت و یک قبله و یک کتاب و تابع احکام یک پیغمبر می باشیم. منتها یک اشتباهاتی از اول در مغز و دماغ شماها وارد شده و روی عادت، طبیعت ثانوی شده، باید با مروحه ی منطق و انصاف برطرف شود.

بحمد الله شما عالم هستید، فقط اگر مختصری از عادت و پیروی اسلاف و تعصب دور شوید و در دایره ی انصاف وارد گردید، به نتیجه ی کامل می رسیم.

شیخ: ما طریقه ی مناظرات شما را با هنود و براهمه در شهر لاهور در روزنامه ها و مجلات هفتگی خواندیم و خیلی هم مسرور شدیم و هنوز به ملاقات شما نائل نشده، در خودعلاقه ی قلبی به شما احساس نمودیم. امید است خداوند به ما و شما توفیق دهد تا حق و حقیقت آشکار شود.

ما معتقدیم چنانچه در اخبار خدشه ای باشد، به فرموده ی خودتان باید مراجعه



به قرآن کریم نمود: اگر در فضیلت خلیفه ابی بکر رضی الله عنه و طریقه ی خلافت خلفای راشدین - رضی الله عنهم - احادیث را مخدوش بدانید، آیا در دلایل مستفاد از آیات قرآن کریم هم شما خدشه وارد خواهید نمود؟

داعی: خدا نیامد آن روزی را که داعی خدشه در دلایل قرآنی و یا احادیث صحیحیه بنمایم. فقط چیزی که هست، با هر فرقه و قومی حتی منحرفین و مرتدین از دین هم وقتی رو به رو شدیم، آنان بر حقانیت خود، استدلال به آیات قرآن مجید می نمودند، چه آنکه آیات قرآن مجید ذو معانی می باشد. لذا خاتم الانبیاء برای جلوگیری از زیاده رویهای اشخاص و غلط اندازیهای آنها قرآن را تنها ودیعه میان امت نگذارد، بلکه به اتفاق علمای فریقین (شیعه و سنی) چنانچه شبهای قبل عرض کردم فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي. مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا فَقَدْ نَجَوْتُمْ - وَ دَر بَعْضِ زُرُوعِ رِوَايَاتِ فِرْمُودٍ - لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا.»

به درستی که من می گذارم در میان شما دو چیز بزرگ را؛ کتاب خدا و عترت من. اگر تمسک جستید به این هر دو (کتاب و عترت) نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد.

به همین جهت، معنی و حقیقت و شأن نزول قرآن را باید از خود رسول الله صلی الله علیه و آله که مبین حقیقی قرآن است و بعد از آن حضرت، از عدل قرآن - که عترت و اهل بیت آن حضرت اند - سؤال نمود. لذا در آیه ی ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) فرموده است:

(فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

(ای رسول ما به امت بگو) که شما خود اگر نمی دانید، بروید از اهل ذکر و دانشمندان امت (یعنی آل محمد که اعلم از همه بودند) سؤال کنید.

مراد از اهل ذکر، علی و ائمه از اولاد آن حضرت علیهم السلام اند که عدیل القرآن اند؛ چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۱۱۹ «ینایع المودّه» (۱)

باب ۳۹، چاپ اسلامبول از «تفسیر کشف البیان» امام ثعلبی، نقلاً از جابر بن عبدالله انصاری آورده که گفت:

«قال علی بن ابي طالب نحن اهل الذكر.»

یعنی علی علیه السلام فرمود: ما (خاندان رسالت) اهل ذکر هستیم.

چون «ذکر» یکی از نامهای قرآن است و آن خاندان جلیل اهل قرآن اند، به همین جهت است که علمای ما و شما در کتب (۲) معتبره ی خود

نقل نموده اند که

ص: ۶۶۵

---

۱- «أخرج الثعلبي: عن جابر بن عبدالله قال: قال علي بن أبي طالب: نحن أهل الذكر». ینایع المودّه، قندوزی، ۱/۳۵۷، ح ۱۲، باب ۳۹.

۲- زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۱۲۶، سمط اول، قسم دوم حدیث را این گونه نقل کرده است: «عن أبي الطفيل قال: شهدت علياً عليه السلام وهو يخطب ويقول: سلوني سلوني، فوالله لا تسألوني عن شيء يكون إلى يوم القيامة إلا حدثتكم. به فانّ تحت الجوانح منى لعلماً جمّاً، سلوني عن كتاب الله عزّوجلّ، ما منه آيه الا وأنا أعلم بليل أو نهار أم سهل نزلت أم بجبل». «وفي روايه قال: ما نزلت آيه إلا- وقد علمت فيما نزلت وأين نزلت وعلى من نزلت. انّ ربّي عزّوجلّ وهب لي قلباً عقولاً ولساناً ناطقاً...». و نیز طبری در جامع البیان، ۸/۱۴۵، ح ۱۶۳۱۷، ذیل آیه ۴۳ سوره ی نحل؛ حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۴۳۶، ح ۴۶۴، ذیل همان آیه؛ قرطبی در الجامع لأحكام القرآن ۱۱/۲۷۲، ذیل آیه ۷ سوره ی انبیاء؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۴۹۳، ذیل آیه ی ۴۳ سوره ی نحل، این حدیث را از حضرت امیرالمؤمنین و امام باقرعلیه السلام نقل کرده اند. ابن ابی شیبّه در المصنّف، ۶/۲۲۷، ح ۸، کتاب الادب، باب ۱۷۱، من كان يستحبّ ان يسأل ويقول: سلوني، این حدیث را نقل می کند: «عن أبي الطفيل قال: قال عليّ: سلوني عن كتاب الله فانه ليس من آيه إلا وقد عرفت بليل نزلت أم بنهار، في سهل أم في جبل».

علی علیه السلام می فرمود:

«سلونی قبل أن تفقدونی، سلونی عن کتاب الله. فإنه لیس من آیه إلا وقد عرفت بلیل نزلت أم نهار أم فی سهل أم فی جبل. والله ما نزلت آیه إلا وقد علمت فیما نزلت وأین نزلت وعلی من أنزلت وانّ ربی وهب لی لساناً طلقاً وقلباً عقولاً.»

پس استدلال به هر آیه ای از آیات قرآن باید مطابقت با مفهوم حقیقی و بیان مفسرین واقعی بنماید و الا هر کس از پیش خود و روی ذوق و فکر و عقیده خود بخواهد آیات قرآن را معنی بنماید، اثری جز اختلاف کلمه و تشّت آراء نخواهد داشت.

اینک با توجه به این مقدمه خواهش می کنم آیه ی منظور خود را بیان فرمایید. چنانچه مطابقت با واقع نماید، به جان و دل پذیرفته و بر سر خود جای دهم.

### نقل آیه در طریقه ی خلافت خلفای اربعه و جواب آن

شیخ: در آیه ۲۹ سوره ۴۸ (فتح) صریحاً می فرماید:

(مَحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سِجْدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ).

محمد صلی الله علیه و آله فرستاده ی خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت دل و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربان اند. آنان را بسیار در حال رکوع و سجود بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را می طلبند. بر رخسارشان از اثر سجده نشانهای نورانیت پدیدار است.

این آیه شریفه از جهتی فضل و شرف ابی بکر رضی الله عنه را ثابت می کند و از جهت دیگر طریقه ی خلافت خلفای راشدین رضی الله عنهم را معین می نماید.

ص: ۶۶۶

به خلاف آنچه جامعه ی شیعه ادعا می نمایند که علی کرم الله وجهه خلیفه ی اول می باشد این آیه صراحتاً علی را خلیفه ی چهارم معرفی می نماید.

داعی: از ظاهر آیه ی شریفه چیزی که دلیل بر طریقه ی خلافت خلفای راشدین و فضل ابی بکر باشد، دیده نمی گردد. البته لازم است توضیح دهید که این صراحت در کجای آیه است که مکشوف نمی باشد.

شیخ: دلالت آیه بر فضیلت و شرافت خلیفه ابی بکر رضی الله عنه آن است که در اول آیه با کلمه (وَالَّذِينَ مَعَهُ) اشاره به مقام آن مرد شریف شده که در لیلۃ الغار با پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.

و اما طریقه ی خلافت خلفای راشدین در این آیه با کمال صراحت واضح است؛ زیرا مراد از (وَالَّذِينَ مَعَهُ) ابی بکر رضی الله عنه است که در غار ثور [در] لیلۃ الهجرة با پیغمبر بوده است و مراد از (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) عمر بن الخطاب رضی الله عنه است که بسیار شدید العمل بر کفار بوده و (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) عثمان بن عفان رضی الله عنه است که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده و (سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ) علی بن ابی طالب کرم الله وجهه می باشد.

امیدوارم با نظر پاک شما موافقت نماید و تصدیق نمایید حق با ما است که علی را خلیفه ی چهارم می دانیم، نه خلیفه ی اول که خداوند هم در قرآن او را در مرتبه چهارم نام برده.

داعی: متحیرم چگونه جواب عرض نمایم که تصور غرض رانی نشود، ولی اگر با نظر انصاف بدون تعصب بنگرید، تصدیق خواهید فرمود که غرضی در کار نیست، بلکه غرض، کشف حقیقت است.

گذشته از آنکه ارباب تفاسیر در شأن نزول آیه شریفه چنین بیانی ننموده اند،

حتی در تفاسیر بزرگ علمای خودتان - و اگر چنین آیه ای در قرآن راجع به امر خلافت بود، روز اول بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل اعتراضات علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار از صحابه - که سرپیچی از بیعت نمودند - تمسک به شاخ و برگهای بی مغز نمی نمودند.

بلکه با نقل آیه، جواب ساکت کننده به همه می دادند. پس معلوم است آیه را به این معنی که شما نمودید، دست و پاهایی است که بعدها تفسیر بما لا یرضی صاحبه نمودند؛ زیرا هیچ یک از اکابر مفسرین خودتان، از قبیل طبری و امام ثعلبی و فاضل نیشابوری و جلال الدین سیوطی و قاضی بیضاوی و جار الله زمخشری و امام فخر رازی و غیرهم چنین معنایی ننمودند؛ پس شما از کجا می گوئید و از چه وقت این معنی و به دست چه اشخاصی جلوه نموده نمی دانم. علاوه در خود آیه ی شریفه موانع علمی و ادبی و عملی در کار است که ثابت می کند هر کس قائل به این قول شده، دست و پای بی جایی زده و متوجه نشده است به آنچه علمای بزرگ خودتان در اول تفاسیرشان(۱) نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده اند که فرمود:

«من فسر القرآن برأیه فمقعه فی النار.»

هر کس تفسیر کند قرآن را برای خودش، پس نشمینگاه او در آتش است.

ص: ۶۶۸

---

۱- الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱/۳۲، باب ما جاء من الوعيد فی تفسیر القرآن بالرأی. قرطبی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس عن النبّی صلی الله علیه و آله قال: اتقوا الحدیث علیّ إلا ما علمتم. فمن کذب علیّ متعمداً فلیتّبوا مقعه من النار ومن قال فی القرآن برأیه فلیتّبوا مقعه من النار». و نیز محمّد بن جریر طبری در تفسیر جامع البیان، ۱/۵۴، ح ۶۳، ذکر بعض اخبار التي رويت بالنهي عن القول فی تأویل القرآن بالرأی، حدیث را اینگونه نقل می کند: «عن ابن عباس أنّ النبّی صلی الله علیه و آله قال: من قال فی القرآن برأیه فلیتّبوا مقعه من النار.»

اگر بگوئید تفسیر نیست، بلکه تأویل است، می گوئیم شما که باب تأویل را مطلقاً مسدود می دانید. علاوه بر آنکه این آیه ی شریفه علماً و ادباً و اصطلاحاً بر خلاف مقصود شما نتیجه می دهد.

شیخ: انتظار نداشتم که جناب عالی درمقابل آیه ی با این صراحت هم استقامت کنید. البته اگر ایرادی به این آیه برخلاف حقیقت دارید بیان نمایید، تا کشف حقیقت شود.

نواب: قبله صاحب! خواهش می کنیم همان قسمی که تاکنون تقاضاهای ما را پذیرفته اید و مطالب را به قسمی ساده بیان نمودید که تمام جلسای مجلس و غائبین بهره مند شدند، اینجا هم خیلی بیشتر رعایت سادگی را در کلام بفرمایید که موجب امتنان همگی ما است؛ چون همین آیه است که پیوسته برای ما قرائت شده و همه ما را مجذوب و محکوم به حکم قرآن نموده اند.

داعی: اولاً عظمت آیه و نقل قول بازیگران چنان آقایان را مجذوب نموده که از توجه به باطن و ضمائر آیه غافل شده اید و اگر خودتان مختصر توجهی به ترکیبات نحوی و معانی ادبی آن می نمودید، بر خودتان معلوم می شد که با هدف و مراد شما ابداً مطابقت نمی دهد.

شیخ: متمنی است خودتان ضمائر و ترکیبات را بیان نمایید، ببینید چگونه مطابقت نمی دهد.

داعی: امّا از جهت ترکیبی آیه شریفه خودتان بهتر می دانید که ترکیب این آیه - علی الاقوی - از دو حال خارج نیست؛ یا محمّد مبتداست و رسول الله عطف بیان و والذین معه عطف بر محمّد و اشداء، خبر آن و آنچه بعد از آن است، خبر

بعد از خبر. و یا والذین معه مبتدأست و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آن است، خبر بعد از خبر.

روی این قواعد، اگر بخواهیم آیه را مطابق عقیده و گفته ی شما معنی بنماییم، دو قسم معنی ظاهر می شود: اگر محمد مبتدا باشد والذین معه معطوف بر مبتدا و آنچه بعد از آن است خبر بعد از خبر. آنگاه معنای آیه چنین می شود که محمد صلی الله علیه و آله ابی بکر و عمر و عثمان و علی است.

و اگر والذین معه مبتدا باشد و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آن است، خبر بعد از خبر آنگاه معنای آیه چنین می شود که ابی بکر و عمر و عثمان و علی است. بدیهی است هر طلبه ی مبتدی می داند که این نحوه ی از کلام، غیر معقول و خارج از نظم ادب است.

علاوه بر این، اگر مقصود از این آیه ی شریفه خلفای اربعه بودند، بایستی در فاصله کلمات «واو» عاطفه گذارده می شد، تا مطابقت با مقصود شما نماید و حال آنکه بر خلاف این معنی می باشد.

جمع مفسرین (۱)

خودتان این آیه شریفه را به حساب تمام مؤمنین آورده اند؛

ص: ۶۷۰

۱- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، ۴/۱۸۰، ذیل آیه ۲۹ سوره ی فتح. ابن کثیر می نویسد: «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» كما قال: يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ وهذه صفه المؤمنين...». و نیز قرطبی در الجامع لاحكام القرآن، ۱۶/۲۹۲، ذیل آیه ۲۹ سوره ی فتح، می نویسد: «وقيل المراد بـ«الذين معه»...» و واحدی نیشابوری در الوسيط، ۴/۱۴۶، ذیل همان آیه، می نویسد: «وَالَّذِينَ مَعَهُ» قال يعنى اهل الحديدية وقال مقاتل والذین آمنوا من المؤمنین...». و فخر رازی در تفسیر الکبیر، ۲۸/۱۰۷، ذیل همان آیه می نویسد: «وَالَّذِينَ مَعَهُ» عطف علی محمد وقوله (أشداء) خبره، كأنه تعالی قال (والذین معه) جمیعهم (اشدء علی الکفار رحماء بینهم)، لأن وصف الشده والرحمه وجد فی جمیعهم، أما فی المؤمنین فکما فی قوله تعالی: (أذله علی المؤمنین أعزه علی الکافرین) و أما فی حقّ النبی صلی الله علیه و آله فکما فی قوله (واغلظ علیهم) وقال فی حقه (بالمؤمنین رؤوف رحیم)».

یعنی می گویند اینها صفات تمام مؤمنین است.

و ظاهر آیه خود دلیل است که این معانی تماماً صفات یک نفر است که از اول با پیغمبر بوده اند نه چهار نفر - و اگر بگوییم آن یک نفر، علی امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، با مطابقت عقل و نقل اولی به قبول است تا دیگران.

### استدلال به آیه غار و جواب آن

شیخ: عجب است که شما می فرمایید جدل نمی کنم و حال آنکه الحال در مجادله هستید. مگر نه این است که خداوند در آیه ۴۰ سوره ۹ (توبه) صریحاً می فرماید:

(فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا).

«البته خداوند او را (که رسول الله باشد) یاری خواهد کرد، چنان که هنگامی که کفار آن حضرت را از مکه خارج کردند، خدا یاری اش کرد. آن گاه یکی از آن دو تن که در غار بودند (یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله) به رفیق و همسفر خود (ابوبکر که پریشان و مضطرب بود) فرمود: مترس که خدا با ما است. آن زمان خدا وقار و آرامش خاطر بر او (یعنی رسول الله) فرستاد و او را به سپاه و لشکرهای غیبی خود که شما آن را ندیده اید، مدد فرمود.»

این آیه علاوه بر آنکه مؤید آیه قبل است و ثابت می کند معنای (وَالَّذِينَ مَعَهُ)



را که ابی بکر در غار لیلۃ الهجرة با رسول خدا بوده، خود این مصاحبت و با پیغمبر بودن، دلیل بزرگی است بر فضیلت و شرافت ابی بکر بر تمام امت؛ برای آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله چون می دانست به علم باطن که ابی بکر خلیفه ی اوست و وجود خلیفه بعد از او لازم است، باید او را هم مانند خود نگهداری بنماید. لذا او را با خود برد، تا به دست دشمن گرفتار نشود و این عمل را با احدی از مسلمین نکرد. پس به همین جهت، حق تقدّم خلافت برای او ثابت است.

داعی: هرگاه آقایان ساعتی لباس تسنن را از خود دور کنید و از تعصب و عادت بیرون آید و مانند یک فرد بیگانه و خالی از نظر تعصب در اطراف این آیه شریفه بنگرید، خواهید تصدیق نمود که آن نتیجه ای که مقصود شماست، از این آیه به دست نمی آید.

شیخ: خوب است اگر دلایل منطقی بر خلاف مقصود هست، بیان فرمایید.

داعی: تمنا می کنم از این مرحله صرف نظر نمایید؛ زیرا کلامم، کلام می آورد. آن گاه ممکن است بعضی از مردمان بی انصاف، با نظر عناد بنگرند و تولید نقار شود و تصور رود که ما می خواهیم اهانت به مقام خلفا نماییم و حال آنکه مقام هر فردی محفوظ است. احتیاج به تفسیر و تأویل بیجا ندارند.

شیخ: خواهش می کنم طفره نروید و مطمئن باشید دلایل منطقی تولید نقار نمی کند، بلکه کشف حجب می شود.

داعی: چون نام طفره بردید، ناچارم مختصری جواب عرض نمایم، تا بدانید طفره ای در کار نبوده، بلکه رعایت ادب در گفتار را نمودم. امید است به مقالات داعی خُرده نگیرید و با نظر انصاف بنگرید؛ چه آنکه جواب از این گفتار را

محققین علماء به طرق مختلفه داده اند. اولاً جمله ای فرمودید خیلی تعجب آور و بی فکر بود که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله می دانست ابی بکر خلیفه بعد از او خواهد بود و حفظ وجود خلیفه بر آن حضرت لازم بود، لذا او را با خود برد.

جواب این بیان شما بسیار ساده است؛ چه آنکه اگر خلیفه پیغمبر منحصر به ابی بکر بود، ممکن بود چنین احتمالی داد، ولی شما خود معتقدید به خلافت خلفای راشدین و آنها چهار نفر بودند. اگر این برهان شما صحیح و حفظ وجود خلیفه در مقابل خطرات لازم بود، می بایستی پیغمبر صلی الله علیه و آله هر چهار خلیفه را - که حاضر در مکه بودند - با خود ببرد، نه آنکه یکی را ببرد و سه نفر دیگر را بگذارد، بلکه یکی از آنها را در معرض خطر شمشیرها قرار دهد و در بستر خود بخواباند که محققاً آن شب، بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله مخطور بوده و در معرض حمله ی دشمنان بود.

ثانیاً بنا بر آنچه طبری در جزء سیم تاریخ (۱) خود نوشته، ابوبکر از حرکت آن حضرت خبر نداشته، بلکه وقتی نزد علی علیه السلام رفت و از حال آن حضرت جو یا شد، علی علیه السلام فرمود: به غار رفتند. اگر کاری داری نزد آن حضرت بشتاب.

ص: ۶۷۳

---

۱- تاریخ طبری، ۲/۱۰۰، ذکر الخبر عما کان من امر نبی الله صلی الله علیه و آله. طبری می نویسد: «وقد زعم بعضهم انّ ابابکر أتى علیاً فسأله عن نبی الله صلی الله علیه و آله فأخبره انه لحق بالغار من ثور وقال ان کان لك فيه حاجه فالحقه. فخرج ابوبکر مسرعاً فلحق نبی الله صلی الله علیه و آله فی الطريق، فسمع رسول الله صلی الله علیه و آله جرس أبی بکر فی ظلمه اللیل فحسبه من المشرکین. فأسرع رسول الله صلی الله علیه و آله المشی فانقطع قبال نعله ففلق إبهامه حجر فكثر دمها و أسرع السعی، فخاف ابوبکر أن یشقّ علی رسول الله صلی الله علیه و آله فرفع صوته و تكلم فعرفه رسول الله صلی الله علیه و آله فقام، حتّی أتاه، فانطلقا ورجل رسول الله صلی الله علیه و آله تستن دماً حتّی انتهى إلى الغار...».

ابی بکر شتابان رفت، در وسط راه به آن حضرت رسید و ناچار به اتفاق آن حضرت رفتند. پس معلوم می شود که حضرت او را با خود نبرد، بلکه او بی اجازه رفت و از وسط راه با آن حضرت رفت.

بلکه بنا بر اخبار دیگر، بردن ابی بکر تصادفی و از خوف فتنه و خبر دادن به دشمنان بوده، چنان که علمای منصف خودتان اقرار به این معنی دارند که از جمله شیخ ابوالقاسم بن صَبَّاح - که از مشاهیر علمای خودتان است (۱) - در کتاب «النور والبرهان» در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله از محمد بن اسحاق از حَسَّان بن ثابت انصاری روایت نموده که قبل از هجرت آن حضرت جهت عمره به مکه رفتیم، دیدم کفار قریش سب و قذف می نمایند اصحاب آن حضرت را. در همان اوان،

«امر رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً فنام فی فراشه و خشی من ابن اُبی قحافه أن یدلّهم علیه، فأخذہ معه و مضی إلی الغار.»

امر کرد رسول خدا علی علیه السلام را که در فراش آن حضرت بخوابد و خوف داشت از اینکه ابی بکر کفار را دلالت و راهنمایی کند به رسول خدا. پس او را مصاحبت خود قرار داده و به جانب غار روانه شدند.

ثالثاً خیلی بجا بود محل استشهاد و جهت فضیلت را در آیه بیان می نمودید که مسافرت و همراه بودن با رسول خدا صلی الله علیه و آله چه دلیلی بر اثبات خلافت دارد.

شیخ: محل استشهاد معلوم است. اولاً مصاحبت با رسول الله و اینکه خداوند او را مصاحب رسول الله می خواند.

ص: ۶۷۴

ثانیاً آنکه از قول آن حضرت که خبر می دهد (انّ الله معنا).

ثالثاً نزول سکینه از جانب خدا در این آیه بر ابی بکر بزرگ تر دلیل شرافت است و مجموع این دلایل، اثبات افضلیت و حق تقدّم خلافت را برای او می نمایند.

داعی: البته احدی انکار مراتب ابی بکر را نمی نماید که او پیرمرد مسلمان و از کبار اصحاب و پدر زن رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، ولی این دلایل شما برای اثبات فضیلت خاص و حق تقدّم در خلافت مکفی نمی باشد.

اگر بخواهید در مقابل بیگانه ی بی غرضی با بیاناتی که در اطراف این آیه شریفه نمودید، اثبات فضیلتی خاص برای او بنمایید، قطعاً مورد اعتراض قرار خواهید گرفت؛ زیرا در جواب شما خواهند گفت: تنها مصاحبت با نیکان، دلیل فضیلت و برتری نمی باشد، چه بسا بدان که مصاحبت با نیکان و چه بسیار کفار که مصاحب با مسلمین بوده و هستند؛ چنانچه این معنی در مسافرتها کاملاً و بیشتر مشهود است.

### شواهد و امثال

مگر آقایان فراموش نموده اید آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف) را که نقل قول حضرت یوسف را می نماید که:

(يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مَّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ).

«ای دو رفیق زندان من (از شما می پرسم) آیا خدایان متفرّق بی حقیقت (مانند بتان و فراعنه و غیره) بهتر و در نظام خلقت مؤثرترند، یا خدای یکتای قاهر؟»

ص: ۶۷۵

مفسّرین در ذیل این آیه شریفه نوشته اند: روزی که یوسف را به زندان بردند، طبّاخ و ساقی پادشاه را هم - که هر دو کافر و قائل به ارباب انواع بودند - با او به زندان بردند. پنج سال این سه نفر (مؤمن و کافر) با هم مصاحب بودند و یوسف در موقع تبلیغ آنها را مصاحب می خواند؛ چنانچه در این آیه خبر می دهد. حال آیا این مصاحبت پیغمبر برای آن دو نفر کافر، دلیل بر شرافت و فضیلت بوده، یا در مدّت مصاحبت تغییری در عقیده ی آنها پیدا شده است؟ بنابر آنچه صاحبان تفاسیر و تواریخ نوشته اند، بعد از پنج سال مصاحبت، عاقبت با همان حال از هم جدا شدند.

و نیز مراجعه فرماید به آیه ۳۷ سوره ۱۸ (کهف) که می فرماید:

(قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا).

«رفیق (با ایمان فقیر) در مقام گفت و گو و اندرز به برادر خود گفت: به خدایی که نخست از خاک و بعد از نطفه تو را آفرید و آن گاه مردی کامل و آراسته خلقت ساخت، کافر شدی.»

عموم مفسّرین نوشته اند دو برادر بودند؛ یکی مؤمن به نام یهودا و دیگری کافر به نام براطوس (چنان که امام فخر رازی هم که از اکابر علمای شماس است، در تفسیر<sup>(۱)</sup>)

کبیرش نقل می نماید). این دو با هم محاوراتی داشتند که اینک وقت،

ص: ۶۷۶

---

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۱/۱۲۶، ذیل آیه ۳۷ سوره ی کهف، بحث ۱. و نیز ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۳/۷۴، و شوکانی در فتح القدر، ۳/۲۸۶، ذیل همان آیه به همین مطلب اشاره می کنند.

اجازه ی نقل مشروحہ ی مفصّله را نمی دهد. غرض آنکه خداوند آن دو کافر و مؤمن را مصاحب هم خوانده. آیا از مصاحبت برادر مؤمن، کافر را فایده و نصیبی رسیده است؟ قطعاً جواب منفی است.

پس مصاحبت فقط، دلیل بر فضیلت و شرافت و برتری نمی باشد. دلایل و امثال بر این معنی بسیار است که وقت بیش از این اجازه بیان نمی دهد.

و اما اینکه فرمودید چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابی بکر فرمود: (إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)، پس قطعاً به مناسبت آنکه خدا با او بوده، این خود دلیل شرافت و مثبت خلافت است، خوب است در این عقاید و گفتار خود تجدید نظر فرمایید، تا مورد اعتراض قرار نگیرید که بگویند مگر خدای تعالی فقط با مؤمنین و اولیاء الله می باشد و با غیر مؤمن نمی باشد.

آیا تصوّر می نمایید جایی باشد که خدا نباشد و کسی در عالم هست که خدا با او نباشد؟ اگر مؤمن و کافری در مجلسی باشند، عقل باور می کند که خدا با آن مؤمن باشد، ولی با کافر نباشد. مگر نه در آیه ی ۷ سوره ی ۵۸ (مجادله) می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يُكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسِيَهُمْ وَلَا أَذْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا).

«به طریق استفهام تقریری فرماید: - آیا ندیدی و ندانستی که آنچه در آسمانها و زمین است خدا بر آن آگاه است. اگر چنانچه سه نفر با هم رای گویند، خدا چهارم آنهاست و نه پنج کس، جز آنکه او ششم آنها و نه کمتر از آن و نه بیشتر، جز آنکه هر کجا باشند، خدا با آنهاست؛ (چه آنکه خدا را احاطه ی کامل وجودی بر همه جزئیات عالم است)».

پس به حکم این آیه و سایر آیات و دلایل عقلیه و نقلیه، خدای تعالی با همه کس هست؛ با دوست و دشمن، مسلمان و کافر، مؤمن و منافق. پس اگر دو نفر با هم باشند و یکی از آنها بگوید خدا با ما است، دلیل بر فضیلت شخص خاصی نخواهد بود.

همان طوری که دو نفر خوب اگر با هم باشند خدا با آنهاست، دو نفر بد و یا دو نفر خوب و بد هم اگر با هم باشند قطعاً خدا با هر دو آنهاست. اگر سعید باشند یا شقی، خوب باشند یا بد.

شیخ: مراد از خدا با ما است؛ یعنی چون ما محبوب خدا هستیم، برای آنکه رو به خدا و برای خدا و حفظ دین خدا حرکت کردیم، لطف خدا شامل حال ما است.

### ابراز حقیقت

داعی: باز هم اگر این معنی در نظر گرفته شود، مورد اعتراض است، به گونه ای که گویند: چنین خطابی دلیل بر سعادت ابدی نخواهد بود؛ زیرا خداوند متعال به اعمال اشخاص می نگرد. چه بسا اشخاص که در زمانی اعمال نیک داشتند و مشمول لطف و رحمت خداوندی بودند. بعداً اعمال بدی از آنها سرزد و در وقت امتحان، نتیجه معکوس داد و مبعوض پروردگار شدند و از لطف و مرحمت حق محروم و رانده و مردود و ملعون گردیدند؛ چنانچه ابلیس سالها در عبادت پروردگار خلوص نیت داشت. از این رو مشمول الطاف و مراحم بود، ولی به محض آنکه متمرد شد و از اوامر حق سرپیچی نمود و تابع هوای نفس شد، مردود حق و از رحمت بی حساب عمیم او برکنار و به خطاب:

(فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ \* وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ).

آیه ۳۴ و ۳۵ سوره ۱۵ (حجر) عتاب حق به او شد که:

«از صف ساجدان و ملائکه و بهشت خارج شو که تو رانده ی درگاه ما شدی و لعنت ما تا روز جزا بر تو محقق و حتمی گردید.» و ملعون ابدی گردید.

ببخشید، می دانید در مثال مناقشه نیست، بلکه برای تقریب اذهان است.

و اگر به عالم بشریت بنگریم، نظایر بسیار دارد از اشخاصی که مقرب عندالله شدند، ولی عند الامتحان مردود و مغضوب پروردگار قرار گرفتند؛ برای نمونه به دو نفر اشاره می نمایم که قرآن مجید هم برای بیداری مردمان و تنبیه غافلان امت به آنها اشاره فرموده.

### بلعم بن باعوراء

که از جمله ی آنها بلعم بن باعوراء می باشد که در زمان حضرت موسی علیه السلام آن قدر مقرب عندالله شد که خداوند اسم اعظم به او عطا فرمود، به گونه ای که در اثر یک دعا، حضرت موسی را در وادی تیه سرگردان نمود، ولی موقع امتحان، حبّ جاه و ریاست طلبی او را وادار به مخالفت خدا و متابعت شیطان نمود جایگاه او جحیم و جهنّم گردید، چنان که تمام مفسّیرین و مورّخین شرح حال او را مفصّلاً نگاشته اند. حتّی امام فخر رازی هم در صفحه ۴۶۳ جلد چهارم تفسیر(۱) خود از ابن عبّاس و ابن مسعود و مجاهد، قصّه ی او را نقل نموده. خداوند در آیه ۱۷۴ سوره ی ۷ (اعراف) به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر می دهد که:

(وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ).

ص: ۶۷۹

---

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۵/۵۳ و ۵۴، سوره اعراف آیه ۱۷۵.



(ای پیغمبر) بخوان بر این مردم حکایت آن کس را (که بلعم بن باعوراء باشد) که ما آیات خود را به او عطا کردیم. از آن آیات به عصیان سرپیچید، چنانچه شیطان او را تعقیب کرد و از گمراهان عالم گردید.

### بر صیصای عابد

دیگری بر صیصای عابد بود که در اول امر، به قدری در عبادت جدیت نمود که مستجاب الدعوه گردید، ولی عند الامتحان عاقبت به شر شد و فریب شیطان را خورده، با دختری زنا نمود، تمام زحمات خود را به باد داده، به چوبه دار آویخته گردید کافر از دنیا رفت. فلذا در آیه ۱۶ سوره ۵۹ (حشر) به قصه ی او اشاره می فرماید:

(كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ \* فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاؤُ الظَّالِمِينَ).

«این (منافقان) در مثل مانند شیطان اند که انسان را گفت (یعنی به بر صیصای عابد): به خدا کافر شو. پس از آنکه کافر شد، آن گاه بدو گفت: من از تو بیزارم؛ زیرا که من از عقاب پروردگار [جهانیان] می ترسم. پس عاقبت شیطان و «بر صیصای عابد» که به امر او کافر شد، این است که هر دو در آتش دوزخ مخلدند و آن دوزخ، جزای ستمکاران است.»

پس اگر عمل نیکی از آدمی در زمانی صادر شد، دلیل بر عاقبت به خیری او نمی باشد. فلذا در دستور است که در دعا بگویند:

«اللهم اجعل عواقب أمورنا خيراً».

پروردگارا عواقب امور ما را نیک قرار بده.

علاوه بر اینها خود می دانید که در نزد علمای معانی و بیان محقق است که تأکید در کلام ذکر نمی شود، مگر آنکه مخاطب در شک و تردید باشد و یا توهم خلاف آن را کرده باشد و از تصریح آیه ی شریفه - که کلام خود را با جمله اسمیه و آن مشدده آورده - فساد عقیده ی طرف، ظاهر می گردد که متزلزل و متوهم و در شک و تردید بوده.

شیخ: انصاف دهید. از مثل شمایی سزاوار نبود مثل ابلیس و بلعم باعوراء و برصیصا را در این مورد بیاورید.

داعی: ببخشید، مگر نشنیدید الآن عرض کردم که در مثل مناقشه نیست. در مباحثات علمی و مناظرات مذهبی، امثال را برای تقریب اذهان و تثبیت مقاصد می آورند. خدا شاهد است در ذکر شواهد و امثال هیچ گاه قصد اهانتی نداشته ام، بلکه برای ثبوت نظر و عقیده خود، شواهد و امثالی که در نظر می آید، به زبان جاری می گردد.

شیخ: دلیل در این آیه بر اثبات فضیلت، قرینه ای در خود آیه ی کریمه است که می فرماید: (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ). چون [ارجاع] ضمیر سکینه بر ابی بکر رضی الله عنه خود دلیل واضح است بر شرافت و فضیلت او بر دیگران و دفع توهم از امثال شما.

داعی: اشتباه می فرمایید. ضمیر (۱)

سکینه راجع است به رسول اکرم صلی الله علیه وآله و نزول

ص: ۶۸۱

---

۱- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۲/۳۱۰، ذیل آیه ۴۰ سوره ی توبه. ابن کثیر می نویسد: «ولهذا قال تعالی: (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ)، ای تأییده و نصره علیه، ای علی الرسول صلی الله علیه وآله فی أشهر القولین». و نیز محمد بن جریر طبری در جامع البیان، ۶/۱۷۷، ح ۱۳۰۰۱ ذیل همان آیه می نویسد: «يقول تعالی ذكره: فانزل الله طمأنینته و سکونه علی رسوله». و بروسوی در روح البیان، ۳/۴۳۵، ذیل همان آیه می نویسد: «(فانزل الله سکینته) امنته الّتی تسکن عندها القلوب وقال الکاشفی علیه، ای النبّی صلی الله علیه وآله».

سکینه بر آن حضرت بوده، نه بر ابی بکر، به قرینه جمله ی بعدیه که فرموده: (وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا) و محققاً مؤید به جنود حق، رسول اکرم صلی الله علیه وآله بوده نه ابی بکر.

شیخ: مسلّم است که رسول خدا صلی الله علیه وآله مؤید به جنود حق بوده، ولی ابی بکر رضی الله عنه هم در مصاحبت آن حضرت بی نصیب نبوده.

### نزول سکینه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله

داعی: اگر هر دو مصاحب مشمول الطاف و مراحم الهیه بودند، بایستی علی القاعده ضمائر تثنیه در تمام جملات آیه ی شریفه آمده باشد و حال آنکه تمام ضمائر را قبلاً و بعداً مفرد آورده، تا اثبات مقام شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله گردد و معلوم آید که آنچه نزول رحمت و مرحمت از جانب پروردگار می شود، به شخص آن حضرت می باشد و اگر به طفیل آن حضرت بر دیگران هم نازل آید، اسم برده می شود. فلذا در نزول سکینه و رحمت هم در این آیه و سایر آیات، فقط پیغمبر را مورد عنایت قرار داده.

شیخ: رسول خدا مستغنی از نزول سکینه بوده و احتیاجی بدان نداشته و سکینه هرگز از او مفارقت نمی نموده. پس نزول سکینه مخصوص ابی بکر رضی الله عنه بوده.

داعی: چرا بی لطفی می کنید و وقت مجلس را به تکرار مطالب می گیرید. به چه دلیل می گویند که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مستغنی از نزول سکینه بوده و حال آنکه احدی از آحاد خلائق، از پیغمبر و امت امام و مأموم، از الطاف و رحمت حق تعالی مستغنی نمی باشند. مگر فراموش نموده آیه ۲۶ سوره ی ۹ (توبه) را که در قصه حنین می فرماید:

(أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

«آن گاه خدای قادر مطلق سکینه و وقار خود را (یعنی شکوه و سطوت و جلال ربّانی) بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود.»

و نیز در آیه ۲۶ سوره ۴۸ (فتح) مثل همین آیه شریفه را آورده.

همین طوری که در این آیه، بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به مؤمنین نموده، در آیه غار هم اگر ابی بکر جزء مؤمنینی بود که باید مشمول سکینه و آرامش قرار گیرد، بایستی یا ضمیر تشبیه آورده و یا علی حده به نام او اشاره نموده باشد.

این قضیه به قدری واضح است که علمای منصف خودتان هم اقرار دارند که ضمیر سکینه مربوط به ابی بکر نبوده.

خوب است آقایان کتاب نقض العثمانیه، تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی را که از اکابر علماء و شیوخ معتزله می باشد، مطالعه نمایید ببینید آن مرد عالم منصف در جواب لاطائلات ابو عثمان جاحظ چگونه حق را آشکار نموده؛ چنانچه ابن

ابی الحدید هم در صفحه ۲۵۳ تا صفحه ۲۸۱ جلد سوم «شرح نهج البلاغه»<sup>(۱)</sup>

بعض از آن جوابها را نقل نموده است.

ص: ۶۸۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۶۵، خطبه ۲۳۸ (خطبه قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما. ابن ابی الحدید می نویسد: «وَأَمَّا السَّكِينَةُ فَكَيْفَ يَقُولُ: إِنَّهَا لَيْسَتْ رَاجِعَةٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَعْدَهَا قَوْلُهُ: (وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا). أَتَرَى الْمُؤَيَّدَ بِالْجُنُودِ كَمَا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَمَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.»





جلد ۲

اشاره

ص: ۱









مقدمه استاد حسین انصاریان... ۱۷

مقدمه مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی... ۲۱

مقدمه... ۲۳

جلسه ششم ۲۷

سیصد آیه در شأن علی علیه السلام.. ۳۱

علی اول مؤمن به رسول الله صلی الله علیه و آله بود.. ۶۰

تربیت علی توسط پیغمبر از طفولیت.. ۶۷

سبقت علی علیه السلام در اسلام.. ۶۹

اشکال در ایمان علی به دلیل طفولیت و جواب آن ۸۲

ایمان علی در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او می باشد ۸۴

ایمان علی علیه السلام از فطرت بوده نه از کفر.. ۹۰

علی علیه السلام افضل جمیع صحابه و امت.. ۹۵

نزول آیه ليله الهجرة در شأن علی که در بستر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خوابید ۱۰۵

اعتراف علمای سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصحابت ابی بکر در غار.. ۱۱۳

در مباحثات علمی مناظرات دیدنی ، شدتی برای عمر نبوده ۱۱۸

اقرار عمر به برتری علی بر خودش علماً و عملاً.. ۱۱۸

در اسناد گفتار عمر «لولا علی لهلك عمر».. ۱۲۱

اشاره به بعض مواردی که علی علیه السلام خلفاء را نجات داده و آنها اقرار نمودند که اگر علی علیه السلام نبود هلاک شده بودند... ۱۲۴

در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد ۱۲۷

بازهم بیان حقیقت.. ۱۲۹

شکست ابوبکر و عمر در خیبر.. ۱۳۳

حدیث رایت در فتح خیبر.. ۱۴۷

رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر.. ۱۵۹

روی کار آمدن فساق بنی امیه توسط عثمان.. ۱۶۶

بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان، ملعون خدا و پیغمبر بودند ۱۶۶

حکم بن ابی العاص.. ۱۷۵

ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند.. ۱۷۸

غلط کاری های عثمان موجب قتل او شد.. ۱۸۲

ایجاد نارضایتی در مردم منجر به قتل عثمان شد ۱۸۵

صدمه زدن عثمان به اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله.. ۱۸۷

مضروب شدن ابن مسعود و مرگ وی.. ۱۸۸

مضروب شدن عمار به امر عثمان.. ۱۹۲

اذیت و تبعید نمودن اباذر و وفات او در صحرای ربذه ۱۹۶

ابوذر محبوب خدا و پیغمبر و راستگوی امت بود ۲۰۰



قضاوت منصفانه لازم است تا پرده های جهل را پاره نماید ۲۰۳

اخراج ابی ذر اجبارا به ربنده.. ۲۰۶

آثار رحم و عطوفت از علی بن ابی طالب علیه السلام.. ۲۰۸

ادب نمودن عقیل هنگامی که تقاضای کمک بیشتری نمود ۲۱۰

عطوفت آن حضرت با مروان و عبد الله بن زبیر و عایشه ۲۱۲

منع آب توسط معاویه و عطوفت علی علیه السلام نسبت به او ۲۱۴

لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفضیم است.. ۲۱۷

نزول آیه ولایت در شان علی علیه السلام به اتفاق جمهور.. ۲۱۷

شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها.. ۲۲۲

شک نمودن عمر در حدیثه در نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله.. ۲۳۱

واقعه حدیثه.. ۲۳۸

گفتگوهای غیر منتظره.. ۲۴۰

جلسه هفتم ۲۴۵

لیله پنجشنبه ۲۹ رجب ۴۵ جلسه هفتم.. ۲۴۷

فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت.. ۲۴۸

اتحاد نفسانی پیغمبر و علی.. ۲۵۰

استشهاد به آیه مباحله.. ۲۵۲

مباحثه پیغمبر با نصاری نجران.. ۲۵۵

آماده شدن نصاری برای مباحله.. ۲۵۶

شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی.. ۲۶۰



چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی علیه السّلام هم افضل از آنها می باشد ۲۶۷

سؤالات صعصعه از علی علیه السّلام در علت افضل بودن از انبیاء و جواب آن ۲۶۹

علی مرآت جمیع انبیاء.. ۲۷۶

بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه.. ۲۸۰

دلایل ردّ اجماع.. ۲۸۸

گفت گوی اسامه با بازیگرها.. ۲۹۵

واقع نشدن اجماع به اتفاق فریقین.. ۳۰۱

دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ابی بکر.. ۳۰۵

در حدیث ثقلین و سفینه.. ۳۱۱

رد این قول که چون ابو بکر سنأ اکبر بود به خلافت بر قرار شد ۳۱۶

با بودن شیوخ از صحابه پیغمبر علی جوان را اختیار می فرمود ۳۱۷

علی علیه السّلام فارق بین حق و باطل است.. ۳۱۹

رد قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد.. ۳۳۱

باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت.. ۳۳۴

بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و بعد از شش ماه بود ۳۴۰

دوازده دلیل بر اینکه علی را با زور شمشیر به مسجد بردند ۳۴۵

باید منصفانه قضاوت نمود.. ۳۵۳

اخبار سقط جنین فاطمه علیها السّلام.. ۳۶۱

دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است.. ۳۶۵



اشکال در حدیث حب علی حسنه و من بکی علی الحسین وجبت له الجنة و جواب آن.. ۳۶۷

شیوع فحشا در بلاد اهل تسنن.. ۳۶۸

اعتراف و انتقاد زمخشری از اهل تسنن.. ۳۶۹

در اسناد حدیث «حب علی حسنه» از کتب اهل تسنن و معنای آن ۳۷۱

کشف حقیقت.. ۳۷۵

فرق بین کس و ناکس.. ۳۷۸

اثر و نتیجه گریه و مجالس عزاداری.. ۳۸۰

امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبود.. ۳۸۶

خمسہ النجباء از هر عمل رجسی میرا بودند.. ۳۸۷

قیام امام حسین برای ریاست و خلافت ظاهری نبود ۳۸۸

قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لا اله الا الله بود ۳۹۰

مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین علیه السلام.. ۴۰۵

نتیجه مطلوب، کشف حقیقت.. ۴۰۷

در ثواب و فواید زیارت.. ۴۰۹

اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمه اطهار.. ۴۱۰

جلسه هشتم ۴۱۵

جلسه هشتم.. ۴۱۷

در فرق بین اسلام و ایمان.. ۴۱۸

در مراتب ایمان.. ۴۲۱

اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می کنند ۴۲۴

علت پیروی شیعه از علی و اهل بیت علیه السلام و تقلید نکردن از امامان چهارگانه.. ۴۲۶

امر رسول خداصلی الله علیه وآله به متابعت امت از عترت آن حضرت ۴۲۸

تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست.. ۴۳۵

آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد.. ۴۳۷

پیغمبرصلی الله علیه وآله عدد خلفا را دوازده معرفی نموده.. ۴۳۹

اشاره به مقامات امام جعفر صادق علیه السلام.. ۴۴۳

ظهور مذهب جعفری.. ۴۴۷

درد دل بزرگ و بی اعتنایی به عترت.. ۴۵۰

تأثر فوق العاده.. ۴۵۱

دلیل طعن شیعه بر صحابه و ازواج رسول الله.. ۴۵۳

طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی شود.. ۴۵۵

توجه رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اعمال نیک و بد صحابه.. ۴۶۷

جواب از بیعت الرضوان.. ۴۶۸

جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید.. ۴۷۰

داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر.. ۴۷۵

پیغمبر امر به پیروی از دروغگویان ننموده.. ۴۷۶

مخالفت اصحاب در سقیفه.. ۴۷۷

مخالفت سعد بن عباده با ابو بکر و عمر.. ۴۷۷

قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام در بصره.. ۴۷۷



سب علی علیه السّلام توسط معاویه و عمرو بن عاص علی.. ۴۷۸

اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است.. ۴۸۱

صحابه معصوم نبودند.. ۴۸۳

شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری.. ۴۸۴

در نقض عهد نمودن صحابه.. ۴۹۲

محمد و علی صادقین در قرآنند.. ۴۹۳

در حدیث غدیر و چگونگی آن.. ۴۹۶

روای معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم ۴۹۹

طبری و ابن عقده و ابن حدّاد... ۵۱۲

نصیحت عمر توسط جبرئیل.. ۵۱۳

حدیث اقتداء به أصحاب مخدوش است.. ۵۱۵

بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند ۵۱۶

قول غزالی در نقض عهد صحابه.. ۵۱۷

سر العالمین کتاب غزالی است.. ۵۲۰

شرح حال ابن عقده.. ۵۲۱

مرگ طبری.. ۵۲۳

کشته شدن نسائی.. ۵۲۳

اشکال در کلمه مولی.. ۵۲۵

نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم.. ۵۳۱

نظر سبط ابن جوزی در معانی مول.. ۵۳۶



نظر ابن طلحه شافعی در معانی مولی.. ۵۳۸

احتجاج علی به حدیث غدیر در رجب.. ۵۴۱

قرینه چهارم ألت اولی بکم من انفسکم.. ۵۴۹

أشعار حسان در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله.. ۵۵۶

در عهد شکنی صحابه.. ۵۶۱

نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه ۵۶۲

قضاوت منصفانه باید کرد.. ۵۶۶

فرار صحابه در حدیبیه.. ۵۷۴

خدا می داند که من اهل جدل نیستم.. ۵۷۸

در حقیقت فدک و غضب آن.. ۵۸۰

نزول آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ.. ۵۸۱

استشهاد به حدیث لا نورث و جواب آن.. ۵۸۵

دلایل فاطمه بر رد حدیث لا نورث.. ۵۸۷

احتجاج علی علیه السلام با ابو بکر.. ۵۹۱

کلمات ابو بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه ۵۹۲

قضاوت منصفانه لازم است.. ۵۹۴

تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابو بکر.. ۵۹۵

آزار به علی آزار به پیغمبر است.. ۵۹۷

دشنام دادن به علی دشنام به پیغمبر است.. ۵۹۸

علی باب علم و حکمت است.. ۵۹۹



نقل اخبار در وصایت.. ۶۰۲

سر مبارک رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السلام هنگام وفات ۶۱۲

تحقیق در امر وصایت.. ۶۱۵

اشعار بعض از صحابه اشاره به وصیت.. ۶۱۶

اشاره به دستور وصیت.. ۶۱۸

اطاعت امر پیغمبر واجب است.. ۶۲۱

منع شدن پیغمبر صلی الله علیه وآله از وصیت.. ۶۲۲

گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر از وصیت ۶۲۳

در منابع حدیث منع وصیت.. ۶۲۵

تعصب آدمی را کور و کر می کند.. ۶۳۲

اعتراف علماء عامه به اینکه گوینده کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت نداشته.. ۶۳۴

اول فتنه در اسلام حضور رسول الله صلی الله علیه وآله.. ۶۳۵

عذر بدتر از گناه.. ۶۳۹

اعتراض قطب الدین شیرازی به گفتار عمر.. ۶۴۳

مانع نشدن از عهد نامه ابو بکر در وقت مردن.. ۶۴۴

مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله صلی الله علیه وآله دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت.. ۶۴۶

حکم علی در باره زنی که بچه ی شش ماه زاید.. ۶۵۱

رد فدک به فاطمه علیها السلام و مانع شدن عمر.. ۶۵۳



رد فدک توسط اولاد فاطمه علیها السلام.. ۶۵۵

واگذاری فدک توسط عمر بن عبد العزیز.. ۶۵۷

رد فدک توسط عبد الله و مهدی و مأمون عباسی به ورثه فاطمه علیها السلام ۶۵۸

اثبات نحلہ بودن فدک.. ۶۵۹

قول مخالفین کہ ابو بکر به موجب آیه شہادت عمل نموده و جواب آن ۶۶۱

شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است.. ۶۶۲

خزیمہ ذو الشہادتین.. ۶۶۳

رد شہود فاطمہ.. ۶۶۴

مراد از صادقین در آیه محمد و علی علیہ السلام هستند.. ۶۶۵

علی افضل صدیقین است.. ۶۶۸

علی با حق و قرآن می گردد.. ۶۷۱

اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است.. ۶۷۴

منصفانہ قضاوت عادلانہ کنید.. ۶۷۶

قضیہ جابر و اعطاء مال به او موجب عبرت عقلا می باشد ۶۷۸

اشکال در نزول آیه تطہیر.. ۶۸۲

جواب اشکال و اثبات این کہ آیه در حق ازدواج نیست ۶۸۳

زوجات پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ داخل اہل بیت نیستند.. ۶۸۴

اخبار عامہ در نزول آیه تطہیر در شان اہل بیت علیہ السلام ۶۸۵

حدیث ام سلمہ راجع بہ حریرہ فاطمہ علیہا السلام و نزول آیه تطہیر ۶۹۱

منع خمس از عترت و اہل بیت پیغمبر صلی الله علیہ وآلہ.. ۶۹۵



خدا علی علیه السّلام را شاهد پیغمبر صلی الله علیه وآله قرار داده.. ۶۹۸

درد دل های علی علیه السّلام.. ۷۰۳

اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی علیه السّلام.. ۷۰۴

عدم رضایت، فاطمه علیها السّلام از ابوبکر و عمر تا آخر عمر ۷۰۸

اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است.. ۷۱۰

جواب از خطبه علی علیه السّلام با دختر ابی جهل.. ۷۱۴

بیان ابی جعفر اسکافی راجع به جعل اخبار زمان معاویه ۷۱۶

اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی نبوده و جواب آن ۷۲۰

قلب و جوارح فاطمه مملوّ از ایمان بود.. ۷۲۱

غضب فاطمه دینی بوده.. ۷۲۱

سکوت فاطمه موجب رضا نبود.. ۷۲۲

علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته.. ۷۲۳

نماز تراویح.. ۷۲۴

عیادت ابی بکر و عمر از فاطمه علیها السّلام.. ۷۲۸

دفن فاطمه در شب.. ۷۳۱

دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است.. ۷۳۲



ایامی که کلاس ششم ابتدایی را می گذراندم، در محل زندگیم خیابان لرزاده که یکی از خیابان های فرعی میدان خراسان تا میدان قیام بود، از برکت وجود علمای منطقه و ائمه جماعات و مردم مؤمن به هر مناسبتی: محرم و صفر، فاطمیه، رجیبه، شعبانیه و ماه مبارک رمضان مجالس مختلف مذهبی تشکیل می شد، که سهم مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر برهان در این زمینه از همه بیشتر بود، در آن منطقه در مجالس مذهبی اش از سخنرانان و خطبای به نامی چون خطیب مشهور حاج شیخ محمد تقی فلسفی، حاج سید مهدی قوام، حاج سید اسماعیل شفیعی، حاج سید رضا غروی شاهرودی، حاج میرزا علی حصه ای، حاج محقق خراسانی و سلطان الواعظین شیرازی که از جایگاه ویژه ای در علم و عمل و همچنین میان مردم محل برخوردار بود استفاده می شد، من جذب این سخنرانان و خطباء بخصوص سخنرانی و خطابه های سلطان الواعظین که اکثر بحث و سخنرانی هایش پیرامون ولایت اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان

صاحب ولایت کلیه قطفیه الهی بود شدم و با او پیوندی عاطفی پیدا کردم، تا زمانی که دست رحمت الهی مرا به حوزه علمیه قم رهسپار کرد.

در ایام تحصیل روزهای پنجشنبه و جمعه برای زیارت پدر و مادرم که از بزرگان و وابستگان به اهل بیت علیهم السّلام گریه کنندگان ناب حضرت امام حسین علیه السّلام بودند به تهران می آمدم و این در زمانی بود که سلطان الواعظین بر اثر بیماری قلبی خانه نشین بود، با سابقه آشنایی ام با سخنرانی هایش و منبرهایش پنجشنبه به اجازه خود او از ساعت نه صبح

تا دوازده ظهر به عیادتش می رفتم و از مباحث شیرین و پر بارش بهره مند می شدم، انس طرفین ما دو نفر به یکدیگر تبدیل به انس و الفتی شد، تا جایی که آن وجود بزرگوار مرا که هنوز در سخنرانی پختگی لازم را نداشتم به جای خود به مجالس یا منبرهای ایام تبلیغش می فرستاد و این کار او در رشد من و باز شدن گویایی ام در سخنرانی های مذهبی اثر فوق العاده گذاشت.

او مردی با صلابت، با کرامت، اصیل و فوق العاده منیع الطبع و اخلاقی بود به پاس داشت و احترام علما پافشاری داشت در تشویق طلاب زبانی شیرین با او بود، افرادی معدود از علما و تجار محل که مرا در انس با او شناخته بودند گاهی پول قابل توجهی در اختیارم می گذاشتند که به آن حضرت تقدیم کنم، تا پایان عمرش یک بار هیچ پولی را نپذیرفت، تکیه و توکلش به خداوند عجیب بود، داستان سفرش به پیشاور و مباحث مستدل ده شبه آن شهر را خودش یک بار برایم تعریف کرد، شیرینی بازگو کردن سفرش هنوز در ذائقه ام چون عسل شیرین است، امید داشتم تا پیش از درگذشتش بقیه کتاب های او که بیش از

چهل جلد می شد چاپ شود ولی این امید در دلم ماند و لباس تحقّق نبوشید تا لحظات مرگش از عیادتش باز نایستادم، شاهد درگذشتش بودم که با ذکر مداوم همراه بود و نهایتاً روح بلندش به ملکوت پرواز کرد و در جوار حضرت معصومه سلام الله علیها در شهر قم آشیانه آل محمدصلی الله علیه وآله آرام گرفت.

همواره با کتاب با ارزشش (شبهای پیشاور) زنده است. مرحوم انصاری ریاست محترم مجمع جهانی شیعه شناسی آرزوی چاپ این کتاب را در مجمع داشت کتاب چاپ شد ولی حجت الاسلام انصاری به دیار باقی شتافته بود و چاپ آن را ندید، مسلماً بهره اش نصیب او هم خواهد بود از مجمع جهانی شیعه شناسی و دست اندرکارانش بسیار تقدیر می کنم که این کتاب با ارزش و گرانبها را به جامعه اسلامی عرضه کردند، برای مؤلفش درخواست رحمت خاص و رضوان از حضرت حق دارم.

۸/۸/۱۳۹۵

حسین انصاریان

ص: ۱۹





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين عليهم السلام

خداوند تبارک و تعالی مومنین را به اطاعت از خود و پیامبر اکرمش صلی الله علیه و آله و اولی الامر سفارش و دستور می دهد که : (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ای اهل ایمان ! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید. (سوره النساء آیه ۵۹) بعد از نزول این آیه شریفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد، مراد از اولی الامر چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «هم خلفائی و ائمه المسلمین» حال این که خلفاء و ائمه

المسلمین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی باید باشند مورد اختلاف بین مسلمین شد تا جایی که مبحث امامت و خلافت بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بحث اینکه امامت یک امر الهی و انتصابی است یا انتخابی محققان و پژوهشگران را به خود مشغول کرده.

و در طول تاریخ قلم پژوهشگران را و هر صاحب قلمی در حد توان خویش در این زمینه به بررسی مسأله امامت و جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته و

همچنین مناظره هایی و مباحثاتی در جانشینی و خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بین علمای مسلمانان صورت گرفته از جمله این کتاب حاضر است که بین یکی از علمای شیعه مرحوم سلطان الواعظین شیرازی و علمای اهل سنت کشمیر صورت گرفته که در آن به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتب معروف اهل تسنن ذکر شده، استدلال شده است.

به امید اینکه این کتاب مورد تحقیق و توجه عموم مردم قرار گیرد و نشان دهنده راه و دست گیرنده و هدایت کننده باشد.

در پایان از همکاران مجمع که در انجام این کار تقبل زحمت فرمودند کمال تشکر می کنیم و خداوند را سپاس گذاریم که معارف دینی را همواره از رهگذر همت مؤلفان حقیقت جو یاری رسانده است.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجرا، ادام الله ظله و دامت افاضاته.

و السلام علیکم و علی جمیع اخواننا المؤمنین

دکتر آیت پیمان

مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی

ص: ۲۲

با وجود مقدمه مفصلی که مؤلف بر کتابش نوشته است، بنا نداشتم مقدمه ای بنویسم، لکن نکته مهمی که در سرتاسر این کتاب به آن پرداخته نشده، مرا بر این داشت تا درباره ی آن موضوع نکاتی را به اختصار یادآور شوم.

در میان مذاهب اسلامی تنها مذهب برخاسته از قرآن و سنت راستین رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مذهب شیعه است. تشیع در هیچ زمان و در هیچ وضعیتی با ظلم و استبداد سازش ننموده و تسلیم حکومت ها و حاکمان جور نشده است. از این رو همواره مورد تهاجم دشمنان بوده و حکومت های استبدادی از هر گونه تلاش برای ضربه زدن بر این مذهب کوتاهی نکردند.

شیعه با تمسک به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که در وصیتش به حسنین علیه السلام فرمود: «کونا للظالم خصما وللمظلوم عوناً»<sup>(۱)</sup> «دشمن ظالمان و یاور مظلومان باشید» همواره با همه مظاهر استبداد در ستیز بوده و حمایت از مظلومان را شعار خویش قرار داده است.

در مکتب خلفاء نه تنها اثری از مبارزه با ظلم پیشگان و حکومت های مستبد به چشم نمی خورد، بلکه تمام تلاش خود را در توجیه استبداد حکومت های جور به کار برده و با احادیثی که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده اند، به پیروان خود القا می کنند که وظیفه ملت فرمان برداری از حاکمان جامعه است؛ اگرچه آنان دامن به

ص: ۲۳

---

۱- نهج البلاغه، ص ۹۷۷، نامه ی ۴۷ (من وصیته له للحسن والحسین علیهما السلام لما ضربه ابن ملجم).

ظلم و ستم آلوده باشد؛ زیرا آنان مسئول کارهای خویش و ملت نیز مسئول کارهای خود است. (۱)

با توجه به آنچه بیان شد، همواره حکومت‌ها، با تمام توان و امکانات خود در حال مبارزه با مذهب شیعه بوده و از گسترش فرهنگ ظلم ستیز آن جلوگیری کرده‌اند. یکی از روش‌هایی که از آن استفاده کرده‌اند، محکوم و مقصر جلوه دادن مذهب تشیع است.

شیعه را طوری معرفی کردند که چون با اکثریت مسلمانان تطابق ندارد راه صواب را نمی‌پیماید؛ در نتیجه همیشه باید پاسخگوی اعتقادات و اعمال خود باشد. این مسئله به طور طبیعی فرصت پرسش‌گری و انتقاد به اعتقادات و عملکرد عموم اهل تسنن را از شیعیان سلب کرده است. گرچه ما نمی‌گوییم شیعیان باید همیشه آغازگر و مهاجم باشند؛ اما دفاع همیشگی به نفع این مذهب نخواهد بود.

از بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تاکنون همواره شیعیان متهم شناخته شده و علاوه بر تهمت‌ها و دروغ‌هایی که به این مذهب نسبت می‌دهند، با طرح انبوهی از سؤالات و شبهات و جو سازی منفی، این مذهب را در نظر سایر مسلمانان، مذهبی باطل و بیگانه با اسلام معرفی کرده‌اند.

چهار مذهب تسنن با وجود اینکه دلیلی از قرآن و حدیث صحیح، بر پیروی از آنها ندارند و با وجود همه اختلافاتی که با یکدیگر دارند، جزء مذاهب رسمی اسلامی شناخته شده‌اند؛ اما مذهب شیعه که با تمسک به آیات قرآن و احادیث

ص: ۲۴

---

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۴۷۴، کتاب الاماره، باب فی طاعه الامر وان منعوا الحقوق.

صحیح نبوی، همان مذهبی است که تمام مسلمانان باید از آن پیروی کنند، مذهب رسمی اسلامی قلمداد نمی شود.

اگر تنها دروغ ها و تهمت هایی که به شیعه نسبت داده اند آشکار شود، اثبات حقیقت این مذهب نیاز به هیچ گونه دلیلی ندارد.

اگر تاکنون نیمی از آنچه اهل تسنن به عنوان سؤال و شبهات بر ضد شیعه مطرح کرده اند، بر عملکرد و اعتقادات اهل تسنن مطرح می شد، نتیجه غیر از آن بود که امروز شاهدیم.

اگر در مجامع علمی و جلسات و مناظرات و مباحثی که بین شیعه و سنی صورت می گرفت درمقابل هر شبهه ای که بر مذهب تشیع وارد می شد یک سؤال و شبهه هم بر مذهب تسنن مطرح می شد، وضع شیعه امروز این گونه نبود.

برادران اهل تسنن! قبل از آنکه برای اعمال و اعتقادات شیعیان دنبال دلیل قرآنی و روائی بگردید، کمی به اعتقادات و اعمال خود فکر کنید؛ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با آیات قرآن یا احادیث صحیح نبوی تأیید شده است؟ شما که در هر بحثی مدعی هستید شیعیان باید از قرآن دلیل بیاورند، آیا خود می توانید بر اعتقادات و اعمالتان از آیات قرآن دلیل بیاورید؟ چرا در مناظرات و مباحثات علمی به جای آنکه به کتب و احادیث مورد قبول طرفین استدلال کنید، به کتب روایی خود تمسک جسته و دلیل بر حقیقت خود را هر آنچه خود نقل کرده اید، می دانید؟ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با احادیث مورد قبول شیعه و سنی قابل اثبات است؟

برادران اهل تسنن! خوب است بدانید که بسیاری از اعتقادات و اعمال شیعیان را می توان از منابع اهل تسنن اثبات کرد. به همین دلیل مقتضی است هر عاقل

منصف، وجدان خود را حاکم نموده و بیند مذهبی که اکثر اعتقادات و اعمالش از مدارک مخالفین قابل اثبات است، آیا به حق نیست؟ از این رو شایسته است در این مقدمه ی کوتاه، به طرح چند سؤال پرداخته شود، تا روشنفکران منصف اهل تسنن با دقت در این سؤالات به دنبال جوابی منطقی بگردند، تا شاید به این وسیله فطرت های پاک - که زیر خاکستر تعصب و جهل پنهان گردیده - حقیقت را دریافته از آن پیروی کنند.

از برادران اهل تسنن تقاضا دارم این سؤالات را با دقت و خالی از هرگونه تعصب و عناد، بررسی کنند و علمای خود را نیز مورد سؤال قرار دهند تا به امید خداوند، چهره ی زیبای حقیقت از زیر نقاب جهل و تعصب خارج شده و بر همه حق جویان جلوه گری کند.

اشاره

موضوعات کلی مورد بحث:

• آیات نازلہ در شأن امیر المؤمنین

• علی علیه السلام اولین مسلمان و نماز گزار

• علی علیه السلام افضل از جميع صحابه

• ليله الحجره

• ابابكر خود را از خلافت عزل کرد

• اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک می شد

• از ابابكر و عمر شجاعتی دیده نشد

• شكست ابوبكر و عمر در خيبر

• فرار صحابه از جنگ

• پیروزی امیر المؤمنین علیه السلام در خیبر

• مطاعن عمر ● مطاعن بنی امیه

• مهربانی امیر المؤمنین علیه السلام

• نزول آیه ولایت در شأن امیر المؤمنین

• شك عمر در نبوت پیامبر اسلام





«قبل از غروب جناب غلام امامین که از تجار محترم اهل تسنن و مرد شریف و متینی هستند و از شب اول حاضر مجلس بودند تشریف آوردند، خیلی متواضع و خون گرم شرح مبسوطی بیان نمودند که خلاصه اش این بود که زود آمدم و مزاحم شدم که خاطر شما را مسبوق نمایم که عده ای از ما را کاملاً مجذوب بیانات مستدل خود نموده اید و دلها کاملاً نرم گردیده، حرفهای نشنیدنی شنیده شد. دیگران روی اصل تقيه خود داری از گفتن می نمودند. ما هم به کلی از همه جا بی خبر، ولی شما بحمد الله با شجاعت و شهامت پرده ها را بالا زدید و در لفافه ادب، ما را به حقایق آشنا نمودید. شب گذشته که از اینجا رفتیم مدتی در راه آقایان علماء مورد حملات ما واقع شدند و سخنان خارج از نزاکت هم ردّ و بدل شد. ما به زحمتی میانه را گرفتیم.»

دو دستگی عجیبی بین خودمان به میان آمده، امشب آقایان از دست ما خیلی عصبانی هستند. موقع نماز که شد نماز مغرب و عشاء را به ما اقتداء نمودند و مانند ما ادای فریضه نمودند. کم کم آقایان تشریف آوردند. پس از تعارفات معموله و صرف چای و ابراز علاقه زیاده از حد، از طرف جناب نواب عبد القیوم خان صحبت شد.»

نواب: قبله صاحب! میل داریم فرموده های خویش را خاتمه دهید که مطلب

ناقص نماند، چون همه انتظار خاتمه امر و معنای حقیقی آیه را داریم.

داعی: چنان که آقایان میل داشته باشند (اشاره به آقایان علماء) و اجازه بدهند.

شب گذشته دلایل ادبی را بر ردّ قول قائلین به اینکه این آیه شریفه را در طریقه خلافت خلفای راشدین ذکر نموده اند بیان نمودیم. اینک می خواهیم از راه دیگر، مطالب را مورد بحث قرار دهیم تا کشف حُجُب گردیده، حقیقت آشکار شود.

جناب شیخ عبدالسلام (سَلَّمه الله تعالی) شب گذشته فرمودند: صفات چهارگانه در این آیه می رساند که آیه درباره خلفای اربعه و ترتیب خلافت وارد شده.

اولاً از طرف مفسرین بزرگ فریقین در شأن نزول این آیه شریفه چنین بیانی نشده.

ثانیاً خود بهتر می دانید که هر صفتی وقتی به تمام معنی با موصوف مطابقت نماید مورد عنایت است و اگر صفتی با موصوف مطابقت ننماید مصداق حقیقت واقع نخواهد شد.

اگر بدون حب و بغض و به دیده انصاف بنگریم و تحقیق نماییم، می بینیم که واجد صفات مندرجه در آیه مبارکه در تمام امت، فقط مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه بوده و ابداً این صفات با موصوف علیهم که جناب شیخ بیان نمودند، مطابقت نمی نمایند.

حافظ: این همه آیات قرآنی را در باره علیّ کرم الله وجهه نقل نمودید، مُکفی نبوده که این آیه را هم می خواهید به زورِ سحر بیان درباره علیّ جاری نمایید؟ بفرمایید ببینیم چگونه با خلافت خلفای راشدین مطابقت نمی کند.

داعی: اینکه فرمودید آیات قرآنی را ما در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه السلام وارد نمودیم، خلط مبحث عجیبی نمودید. مگر چشم بندی هم می شود. در تمام تفاسیر بزرگ و کتب معتبر خودتان آیات کثیره ای از قرآن مجید را که در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده نقل نموده اند، نه اختصاص به ما داشته باشد.

آیا حافظ ابو نعیم اصفهانی ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابو بکر شیرازی نزول القرآن فی علی را که استقلالاً نوشته اند شیعه بوده اند؟ آیا سایر مفسرین بزرگ مانند امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی و طبری و امام فخر رازی و اکابر معلمایی مانند ابن کثیر و حتی ابن حجر متعصب در صواعق آیات قرآنی ای که در شأن آن حضرت نازل گردیده ضبط نموده اند، شیعه بودند؟ بعضی از علماء مانند طبرانی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۶۲ مسنداً از ابن عباس و محدث شام در تاریخ کبیر خود و دیگران که تا سبب آیه از قرآن را در باره آن حضرت ثبت نموده اند شیعه بوده اند، یا از اکابر علماء و پیشوایان شما بوده اند.

خوب است آقایان با تأمل و تفکر بیان نمایند تا موجب ندامت و پشیمانی نگردد. (۱)

ص: ۳۱

۱- آیاتی که در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است به سه دسته تقسیم می شود: اول: آیاتی که منحصرراً در شأن حضرت نازل شده است. دوم آیاتی که در شأن خمسه طیبه و اهل بیت پیامبر نازل شده که بی گمان حضرت علی علیه السلام را هم در بر می گیرد. سوم: آیاتی که در شأن حضرت علی علیه السلام و عده ای دیگر مشترکاً نازل شده است. ما بعضی از آیاتی را که منحصرراً در شأن حضرت یا اهل بیت نازل شده است آورده ایم؛ چه اینکه در مقام گرد آوری تمام آیات نازله در شأن حضرت نیستیم. همچنین متن روایاتی را که ذیل آیات نقل کرده ایم بیشتر از شواهد التنزیل حسکانی است و چه بسا همان حدیث در برخی منابع دیگر با اختلاف الفاظ نقل شده را در بر دارد. فضائل علی علیه السلام فی القرآن عن ابن عباس قال: سمعته يقول: لیس فی القرآن {یا ایها الذین آمنوا} الا و علی رأسها و امیرها و شریفها، و لقد عاتب الله اصحاب محمد صلی الله علیه و آله فی القرآن و ما ذکر علیاً الا- بخیر. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۶۵، ح ۷۱، فصل ۶. و ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۹، ح ۴، فی بیان انه لم یشرف الله عباده المخلصین بخطاب {یا ایها الذین آمنوا} الا و علی بن ابی طالب...) کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۴۰، باب ۳۱. نظم الدرر السمطین، زرندی ص ۸۹، سمط ۱، قسم ۲، ذکر ما نزل فی علی فی القرآن. مناقب خوارزمی، ص ۲۷۹-۲۸۰، ح ۲۷۲، فصل ۱۷. کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۰۸، ح ۳۶۳۵۳، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی. صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۸۹، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر ما نزل فیہ من الآیه. مناقب ابن مردویه، ص ۲۱۹-۲۲۰، ح ۳۰۳۳۰۹، ما نزل من القرآن فی علی، قوله تعالی {یا ایها الذین آمنوا} تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۲-۳۶۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. \*\*\* و اخرج ابن عساکر عن ابن عباس قال: ما نزل فی احد من کتاب الله تعالی ما نزل فی علی شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۵۲، ح ۴۹، فصل ۵. صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. ما نزل من

القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني (با استفاده از النور المشتعل، ص ۳۲، ح ۱، ذكر انه تعالى لم ينزل في حق احد من المؤمنين من الآيات المدح...) مناقب ابن مردويه، ص ۲۱۷، ح ۲۹۹، ما نزل من القرآن في علي. نور الابصار، شبلي، ص ۱۶۴، باب افضل في ذكر مناقب سيدنا علي. \*\*\* و اخرج عن ابن عباس ايضاً قال: نَزَلَ فِي عَلِي ثَلَاثَ مِائَةِ آيَةٍ. صواعق المحرقة ابن حجر مكي، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. مناقب ابن مردويه، ص ۲۱۷، ح ۳۰۰۰، ما نزل من القرآن في علي. نور الابصار، شبلي، ص ۱۶۴، باب ۱، فصل في ذكر مناقب سيدنا علي. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذكر انه تعالى لم ينزل في حق احد من المؤمنين من آيات المدح... (با استفاده از النور المشتعل، ص ۳۵، ح ۸). كفايه الطالب، گنجي شافعي، ص ۲۳۱، باب ۶۲. تاريخ دمشق، ابن عساكر، ۴۲/۳۶۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علي بن ابي طالب. تاريخ بغداد، خطيب بغدادی، ۶/۲۲۱، رقم ۳۲۷۵، شرح حال اسماعيل بن محمد بن المدائني. سيره الحلييه، برهان الدين حلي، ۲/۲۰۷، غزوه بني سليم. \*\*\* عن مُجَاهِدٍ قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ سَبْعُونَ آيَةً لَمْ يُشْرِكْ فِيهَا أَحَدٌ. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۱/۵۲، ح ۵۰، فصل ۵. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذكر انه تعالى لم ينزل في حق احد من المؤمنين... (با استفاده از النور المشتعل، ص ۳۳، ح ۴). ابن مردويه بخش اول حديث را نقل کرده است. \*\*\* عن اصيغ بن نباته قال: قال علي عليه السلام: نزل القرآن ارباعاً، فربع فينا و ربع في عدونا و ربع في سنن و امثال و ربع في فرائض و احكام، فلنا كرائم القرآن. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۱/۵۹، ح ۶۰، فصل ۵. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذكر انه تعالى لم ينزل في حق احد من المؤمنين... (با استفاده از النور المشتعل، ص ۳۶، ح ۹) مناقب ابن مردويه، ص ۲۱۸، ح ۳۰۲، ما نزل من القرآن في علي. \*\*\* ۱- {أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ} حمد/۵ عن ابن بريده في قوله تعالى {أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ} قال: صراط محمد و آله. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله لعلي بن ابي طالب عليه السلام: انت الطريق الواضح و انت الصراط المستقيم و انت يعسوب الدين. الكشف و البيان، ثعلبي، ۱/۱۲۰، ذيل همين آيه. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۱/۷۴-۸۵، ح ۸۶-۱۰۵، ذيل همين آيه. ينابيع الموده، قندوزي، ۳/۴۰۲، ح ۴، باب ۹۵. فرائد السمطين، حموي، ۲/۲۵۴، ح ۵۲۳، سمط ۲، باب ۴۸. \*\*\* ۲- {وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} حدّثنا عيسى بن عبد الله بن عبيد الله بن عمر بن علي بن ابي طالب عليه السلام [قال اخبرنا] ابي، عن ابيه عن جده: عن علي قال: [قال] لي سلمان: فلما [أ]طلعت علي رسول الله صلى الله عليه و آله و انا معه الا ضرب بين كتفي فقال: يا سلمان هذا و حزبه [هم] المفلحون. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۱/۸۸-۹۱، ۱۰۷-۱۱۰، ذيل همين آيه. تاريخ دمشق، ابن عساكر، ۴۲/۳۳۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علي بن ابي طالب. \*\*\* ۳- {أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ} عن ابي صالح عن ابن عباس في قوله: «اركعوا» قال: مما نزل في القرآن خاصه في رسول الله و علي بن ابي طالب و اهل بيته من سوره البقره {وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ} انها نزلت في رسول الله صلى الله عليه و آله و علي بن ابي طالب و هما أوّل من صلّى و ركع. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۱/۱۱-۱۱۳، ح ۱۲۴-۱۲۵، ذيل همين آيه. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذيل همين آيه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۴۰، ح ۱). مناقب خوارزمي، ص ۲۸۰ ح ۲۷۴، اواخر فصل ۱۷. مناقب ابن مردويه، ص ۲۲۲، ما نزل من القرآن في علي، سوره البقره. \*\*\* ۴- {وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ} شأن نزول اين آيه و مدارك مربوط به آن در همين مجلس خواهد آمد. ۵- {الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً... وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ} بقره/ ۲۷۴ عن ابي صالح عن ابن عباس في قوله عزّ و جلّ: {الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً} قال: نزلت في علي بن ابي طالب عليه السلام لم يكن عنده غير اربعة دراهم فتصدق بدرهم ليلا- و بدرهم نهارا و بدرهم سراً و بدرهم علانيه فقال له رسول الله: ما حملك علي هذه؟ قال: حملني عليها رجاء ان استوجب علي الله الذي وعدني. فقال: رسول الله: الا- ان ذلك لك، فانزل الله الآيه في ذلك. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۱/۱۴۰-۱۵۰، ح ۱۵۵-۱۶۳، ذيل همين آيه.

تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۷/۸۳، ذیل همین آیه، المسئله الثانیه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۲، باب ۶۲. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۴۳-۴۴، ح ۲). فرائد السمطين، حموینی، ۱/۳۵۶، ۲۸۲، سمط ۱، باب ۶۶. اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۵۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. مناقب خوارزمی، ص ۲۸۱، ح ۲۷۵، فصل ۱۷. معجم الکبیر، طبرانی، ۱۱/۸۰، احادیث مجاهد عن ابن عباس. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۱/۲۸۱، ذیل همین آیه. مناقب ابن مغزلی، ص ۲۸۰، ح ۳۲۵، قوله تعالی: {الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ}. در المنثور، سیوطی، ۱/۶۴۲، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص ۲۲۴، ح ۳۱۶-۳۱۹، ما نزل من القرآن فی علی، سوره البقره. \*\*\* ۶- {رَفَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ} آل عمران / ۶۱. \*\*\* ۷- {وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا} حدثنا ابو حفص الصائغ عن جعفر بن محمد فی قوله تعالی {وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ} قال: نحن: حبل الله. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۱۶۸-۱۷۰، ح ۱۷۷-۱۸۱، ذیل همین آیه. الکشف و البیان، ثعلبی، ۳/۱۶۳، ذیل همین آیه. صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۵۱، باب ۱۱، فصل ۱ الآیه الخامسه. نور الابصار، شبلنجی، ص ۲۲۶، باب ۲. رشفه الصادی، علوی حصرمی، ص ۵۶، باب ۱، آیه ۶. \*\*\* ۸- {أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ} نساء/ ۵۹ این آیه در مجلس دهم بررسی خواهد شد. ۹- {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا} شأن نزول این آیه و مدارک مربوط به آن در مجلس هشتم خواهد بود. ۱۰- {إِنَّمَا وَدَّعْنَاكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} مائده/ ۵۵ شأن نزول این آیه و مدارک مربوط به آن در همین مجلس خواهد آمد. \*\*\* ۱۱- {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ} شأن نزول این آیه و مدارک مربوط به آن در مجلس هشتم خواهد آمد. ۱۲- {هُوَ الَّذِي آيَدُكَ بِنُصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ} عن ابی صالح عن ابی هريره قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله رأيت ليله اسرى بي الى السماء على العرش مكتوباً: لا- الله الا- انا وحدي لا شريك لي و محمد عبدي و رسولی ايدته بعلي و فلذلك قوله: {هُوَ الَّذِي آيَدُكَ} شواهد التنزیل، حاکم حسکانی ۱/۲۹۲-۳۰۰، ح ۲۹۹-۳۰۴، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۸۹ ح ۱۷) تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۳۶، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۴، باب ۶۲. در المنثور، سیوطی، ۳/۳۶۱، ذیل همین آیه. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۶۹، قسم ۱. باب فضائل علی، ذکر تأیید الله عزوجل نبیه بعلي عليه السلام. الرياض النضرة، محب الدین طبری، ۳/۱۳۱، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بتأييد الله نبیه به. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۱/۱۷۳، رقم ۵۸۷۶، شرح حال عیسی بن محمد ابو موسی. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/ ۶۲۴، ح ۳۳۰۴۰-۳۳۰۴۲، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۳، فضائل علی علیه السلام فرائد السمطين، حموینی، ۱/۲۳۵-۲۳۷، ح ۱۸۳-۱۸۵، سمط ۱، باب ۴۶. \*\*\* ۱۳- {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ} انفال / ۶۴ عن جعفر بن محمد عن ابیه [فی قوله تعالی]: {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ} قال: نزلت فی علی بن ابی طالب علیه السلام. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۰۱، ح ۳۰۶، ذیل همین آیه ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۰۶-۱۰۷، ح ۲۶-۲۸). \*\*\* ۱۴- {وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ} عن حکيم بن جبیر عن علی بن الحسين قال: إِنَّ لِعَلَى اسْمَاءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ. قلت: و ما هو؟ قال: {وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ} علی والله هو الأذان يوم الحج الا-كبر. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۰۳، ح ۳۰۷، ذیل همین آیه. \*\*\* ۱۵- {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} توبه / ۱۱۹ احادیث ذیل این آیه و منابع مربوط به آن

در مجلس هشتم بررسی خواهد شد. \*\*\* { قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ } يونس/ ۵۸ عن ابی صالح، عن ابن عباس فی قوله تعالى { قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ } قال: بفضل الله: النبي برحمته: علی. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۵۲، ح ۳۶۵، ذیل همین آیه. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۵/۱۵، رقم ۲۳۶۵، شرح حال احمد بن محمد ابوالعباس بن عقده. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۷، باب ۶۲. \*\*\* ۱۶- {يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ} هود/ ۳ عن جعفر بن محمد فی قوله تعالى: {يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ} قال: قال الباقر علیه السلام هو علی بن ابی طالب علیه السلام. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۵۵، ح ۳۶۷، ذیل همین حدیث. ۱۷- {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ} هود/ ۱۷ عن ابان بن تغلب عن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبد الله عن علی علیه السلام فی قوله تعالى: {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ} قال: هو رسول الله صلی الله علیه وآله و {يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ} قال: و انا الشاهد منه. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۵۹-۳۶۹، ح ۳۷۲-۳۸۷، ذیل همین آیه. مناقب ابن مغزلی، ص ۲۷۰، ح ۳۱۸، قوله تعالى: {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ...} ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی ذیل همین آیه. (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۰۶-۱۰۷، ح ۲۶-۲۷). مناقب ابن مردویه، ص ۲۶۱-۲۶۳، ح ۳۹۶-۴۰۰، ما نزل من القرآن فی علی، سوره الهود. الدر المنثور، سیوطی، ۳/۵۸۶، ذیل همین آیه. الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۱۶۲، ذیل همین آیه. فرائد السمطين، حموی، ۱/۳۳۸، ح ۲۶۰، سمط ۱، باب ۶۳. روح المعانی، آلوسی، ۶/۲۲۹، ذیل همین آیه. جامع البیان، طبری، ۷/۲۲، ح ۱۳۹۴۶، ذیل همین آیه. کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۵، باب ۶۲. \*\*\* ۱۸- {قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي} يوسف/ ۱۰۸ عن نجم، عن ابی جعفر قال: سألته عن قول الله تعالى: {قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي} قال: <من اتبعني > علی بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۲۷-۳۷۴، ح ۳۹۰-۳۹۴، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص ۲۶۴، ح ۴۰۱-۴۰۲، ما نزل من القرآن فی علی، سوره يوسف ۱۹- {إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ} رعد/ ۷ عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: لا ما نزلت {إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ} قال رسول الله صلی الله علیه وآله: انا المنذر و علی الهادی من بعدی و ضرب بيده الى صدر علی فقال: «انت الهادی بعدی يا عليّ، بك يهتدى المهتدون.» شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۸۱-۳۹۵، ح ۳۹۸-۴۱۶، ذیل همین آیه. حسکانی این حدیث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است. جامع البیان، طبری، ۸/۱۴۲، ح ۱۵۳۱۳، ذیل همین آیه. فرائد السمطين، حموی، ۱/۱۴۸، ح ۱۱۲، سمط ۱، باب ۳۰. الدر المنثور، سیوطی، ۴/۸۷، ذیل همین آیه. روح البیان، آلوسی، ۴/۳۴۶، ذیل همین آیه. تفسیر کبیر، فخر رازی، ۱۹/۱۴، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردویه، ص ۲۶۵-۲۶۶، ح ۴۰۵-۴۰۹، ما نزل من القرآن فی علی، سوره الرعد. ۲۰- {قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ} رعد/ ۴۳ حدیثا مندلی بن علی عن اسماعیل بن سلیمان عن ابی عمر زاذان عن ابی الحنفیه فی قوله تعالى: {مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ} قال: هو علی بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۴۰۰-۴۰۵، ح ۴۲۲-۴۲۷، ذیل همین آیه. حسکانی این حدیث را به اسناد و طرق گوناگون نقل کرده است. مناقب ابن مردویه، ص ۲۶۸، ح ۴۱۵-۴۱۶، ما نزل من القرآن فی علی سوره الرعد. مناقب ابن مغزلی، ص ۳۱۳، ح ۳۱۴-۳۵۸، باب قوله تعالى انما وليکم الله و رسوله. الجامع لاحکام القرآن القرطبی، ۹/۳۳۶، ذیل همین آیه. الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۳۰۳، ذیل همین آیه. ۲۱- {قَوْ رَبُّكَ لَنْسِئَنَّهْمُ أَجْمَعِينَ} حجر/ ۹۲ عن سفیان عن السدی فی قوله تعالى {قَوْ رَبُّكَ لَنْسِئَنَّهْمُ أَجْمَعِينَ} قال: عن ولایه علی، ثم قال: {عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ} فیما امرهم به و ما نهاهم عنه و عن اعمالهم فی الدنيا. عن سفیان عن السدی عن الحارث قال: سألت علیا من هذه الآیه {قَوْ رَبُّكَ لَنْسِئَنَّهْمُ أَجْمَعِينَ} قال: معن ولایه علی. ثم قال: {عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ} فیما امرهم به و نهاهم عنه، و عن اعمالهم فی الدنيا، ثم قال: {فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ} قال السدی: قال ابو صالح قال ابن عباس: امره الله ان يظهر القرآن و ان يظهر اهل بيته كما اظهر القرآن. \*\*\* ۲۲- {و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحى اليهم

فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ { عن السدي عن الحارث في قوله تعالى {فَوربك لسألنهم اجمعين} فقال: والله انا لنحن اهل الذكر، نحن اهل العلم و نحن اهل العلم و نحن معدن التأويل و لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: انا مدينه العلم و على بابها، فمن اراد العلم فليأته من بابها. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ١/٢٢٣، ح ٤٥٩-٤٦٦، ذيل همين آيه الكشف و البيان ثعلبي، ٦/٢٧٠، ذيل همين آيه. جامع البيان، طبري، ١٠/٨، ح ١٨٤٧٢، ذيل همين آيه. الجامع لاحكام القرآن، قرطبي، ١١/٢٧٢، ذيل همين آيه. \*\*\* ٢٣- {وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تُبْذِرْ تَبَذِيرًا} عن عطيه العوفي عن ابى سعيد الخدرى قال: لما نزلت على رسول الله {وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ} دعا فاطمه فاعطاها فدكا و العوالى و قال: هذا قسم قسمه الله لك و لعقبك. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ١/٤٤١، ح ٤٧٢، ذيل همين آيه. مقتل الحسين، خوارزمي، ص ١١٣، ح ٥٢، فصل ٥، فضائل فاطمه الزهراء الكشف و البيان، ثعلبي، ٦/٩٥، ذيل همين آيه. ثعلبي اين حديث را نقل کرده است: روى السدي عن الديلمي، قال: قال على بن حسين لرجل من اهل الشام: أقرأت القرآن؟ قال: نعم، قال افما قرأت في بنى اسرائيل {وَأْتِ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ} قال: انكم القرابه الذين امر الله ان يؤتى حقه؟ قال: نعم. جامع البيان، طبري، ٩/٩٢، ح ١٦٧٨٩، ذيل همين آيه. در المنثور، سيوطي، ٤/٣١٨، ذيل همين آيه. \*\*\* ٢٤- {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا} مريم/٩٦ عن ابى اسحاق السبيعي، عن البراء بن عازب قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي بن ابى طالب عليه السلام: يا علي! قل: اللهم اجعل لى عندك عهدا و اجعل لى فى صدور المؤمنين مودّه، فانزل الله: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا} قال: نزلت فى على. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ١/٤٦٤، ح ٤٩٠، ذيل همين آيه ما نزل من القرآن فى على، ابو نعيم اصفهان، ذيل همين آيه، (با استفاده از النور المشتعل، ص ١٣٠، ح ٣٤). فرائد السمطين، حمونى، ١/٨٠، ح ٥٠-٥١، سبط ١، باب ١٤. مناقب ابن مغزلى، ص ٣٢٧، ح ٣٧٤، قوله تعالى: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا}. مناقب ابن مردويه، ص ٢٧٥-٢٧٦، ح ٤٢٧-٤٣٠، ما نزل من القرآن فى على، سوره مريم. رياض النضره، محمد الدين طبرى، ٣/١٧٩، باب ٤، فصل ٦، ذكر اختصاصه بما نزل فيه من الآيه. صواعق المحرقه، ابن حجر مكى، ص ١٧٢، باب ١١، فصل ١ مقصد ٢. الجامع لاحكام القرآن، قرطبي، ١١/١٦١، ذيل همين آيه. نور الابصار، شبلنجى، ص ٢٢٦، باب ٢. ذخائر العقبى، محب الدين طبرى، ص ٨٩، قسم ١، باب فضائل على، ذكر ما نزل فيه من الآيه. مناقب خوارزمي، ص ٢٧٨، ح ٢٦٨، فصل ١٧. در المنثور، سيوطي، ٤/٥١٢، ذيل همين آيه. فتح القدير، شوكانى؛ ٣/٣٥٤، ذيل همين آيه. روح المعانى، آلوسى، ٨/٤٥٨، ذيل همين آيه. تذكره الخواص، سبط ابن جوزى، ص ٢٦، باب ٢. كشاف زمخشرى، ٣/٤٥، شايان ذكر است كه زمخشرى بعد از نقل حديثى كه نزول آيه را در شأن امير المؤمنين عليه السلام مى دانند اين حديث را نقل مى كند كه تحريف در آن كاملا مشهود است: و عن رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الله عزوجل: يا جبرئيل قد احببت فلانا فاحببه، فيحببه جبرئيل ثم ينادى فى اهل السماء ان الله قد احب فلانا فاحبوه، فيحببه اهل السماء ثم يضع له المحببه فى اهل الارض. در اين حديث كلمه علياً به فلاناً تبديل شده است. و اين بارزترين نشانه تعصب و جهالت است كه راوى يا مؤلف يا ناشر انجام داده است. \*\*\* ٢٥- {وَأِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ} طه/٨٢ حدثنا شمالال بن اسحاق عن جابر الجعفى عن ابى جعفر فى قوله تعالى: {ثم اهتدى} قال: الى ولايتنا اهل البيت. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ١/٤٩١-٤٩٤، ح ٥١٨-٥٢٢، ذيل همين آيه. حاكم حسكاني اين حديث را به الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است. ما نزل من القرآن فى على، ابو نعيم اصفهانى، ذيل همين آيه (با استفاده از النور المشتعل، ص ١٤٢، ح ٣٨). \*\*\* ٢٦- {وَأِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّراطِ لَنَّا كِئُونَ} مؤمنون/٧٤ حدثنا الحسين بن علوان، عن سعد، عن اصبع عن على عليه السلام فى قوله تعالى: {وَأِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّراطِ لَنَّا كِئُونَ} قال: عن ولايتى. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ١٥٢٤، ح ٥٥٧-٥٥٨، ذيل همين آيه. فرائد السمطين، حمونى،

۲/۳۰۰، ح ۵۵۶، سمط ۲، باب ۶۱. مناقب ابن مردویه، ص ۲۸۳، ح ۴۴۵-۴۴۶، ما نزل من القرآن فی علی سوره المؤمنین. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه، (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۴۹، ح ۴۰). \*\*\* ۲۷- {قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُوْنَ. رَبِّ فَلَا- تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ. وَاِنَّا عَلٰی اَنْ نُّرِيْكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُوْنَ} مؤمنون/۹۳-۹۵ حدیثی ابو صالح قال: حدیثی عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انهما سمعا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في حجه الوداع و هو بمنى: لا- ترجعوا بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض و ايم الله لئن فعلتموها لتعرفني في كتيبه يضاربونكم. فغمز [جبرئيل] من خلفه منكبه الا- يسر فالتفت فقال: او على او على فنزلت هذا الآية: {قُلْ رَبِّ اِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُوْنَ. - الى قوله- لَقَادِرُوْنَ} شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۵۲۹-۱/۵۲۶، ح ۵۵۹-۵۶۳، ذيل همین آیه. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، ۳/۱۳۶، ح ۴۶۳۶، كتاب معرفه الصحابه، باب مناق على، ذكر اسلام امير المؤمنين. حاكم حديث را به اين گونه نقل کرده است: عن ابن عباس ان النبى صلى الله عليه وآله قال فى خطبها فى حجه الوداع: لَأَقْتُلَنَّ الْعَمَالِقَةَ فِي كِتَابِيهِ فَقَالَ لَهُ جَبْرِيْلُ اَوْ عَلِيٌّ قَالَ: اَوْ عَلِيٌّ بن ابى طالب. \*\*\* {فِي بُيُوتِ اَذْنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيْهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيْهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْاَصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ اِقَامِ الصَّلَاةِ وَ اِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُوْنَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيْهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصَارُ} نور/۳۶ عن انس بن مالك و عن بريده قال: قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله هذه الآية: {فِي بُيُوتِ اَذْنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ - الى قوله - وَ الْاَبْصَارُ} فقام رجل فقال: اى بيوت هذه يا رسول الله؟ فقال: بيوت الأنبياء فقام اليه ابوبكر، فقال: يا رسول الله هذا البيت منها لبيت على و فاطمه؟ قال: نعم من افضلها. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۵۳۲-۱/۵۳۴، ح ۵۶۶-۵۶۸، ذيل همین آیه. حسانى اين حديث را به الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است. الكشف و البيان، ثعلبى، ۷/۱۰۷، ذيل همین آیه. مناقب ابن مردويه، ص ۲۸۴، ح ۴۴۷، سوره النور. در المنثور، سيوطى، ۵/۹۱، ذيل همین آیه. روح المعانى، آلوسى، ۹/۳۶۷، ذيل همین آیه. اين حديث را با اندك تفاوت در الفاظ نقل کرده اند. \*\*\* ۲۸- {وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا} فرقان/ ۵۴ قال: حدثنا ابو قتبيه التيمى قال: سمعت ابن سيرين يقول: {فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا} قال: هو على بن ابى طالب. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۱۱/۵۳۸، ح ۵۷۴، ذيل همین آیه. الكشف و البيان، ۷/۱۴۲، ذيل همین آیه ثعلبى حديث را اينگونه نقل کرده است: حدثنا ابو قتبيه التيمى قال: سمعت ابن سيرين يقول: فى قول الله سبحانه و تعالى: {وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا} قال: نزلت فى النبى صلى الله عليه وآله و على بن ابى طالب زوج فاطمه علياً و هو ابن عمه و زوج ابنته فكان نسباً و صِهْرًا. الجامع لاحكام القرآن، قرطبى، ۱۳/۶۱، ذيل همین آیه. البحر المحيط، ابى حيان اندلسى، ۶/۴۶۴، ذيل همین آیه اين حديث را به الفاظى مشابه نقل کرده اند. \*\*\* ۲۹- {مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرْعِ يَوْمِئِذٍ اٰمِنُونَ} \* وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَيْلًا تُجْرَوْنَ اِلَّا- مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ} نمل/۸۹-۹۰ حدثنا محمد بن زيد، عن ابيه قال: سمعت ابا جعفر يقول: دخل ابو عبد الله الجدلى على امير المؤمنين فقال له يا [ابا] عبد الله الا اخبرك بقول الله تعالى: {مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ - الى قوله- مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ} قال: بلى جعلت فداك. قال الحسنه حُبْنَا اهل البيت و السيئه بغضنا، ثم قرأ الآية. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۱/۵۴۸-۵۵۴، ح ۵۸۱-۵۸۸، ذيل همین آیه. حسانى اين حديث را به الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است. مناقب اين حديث را به طور اختصار نقل کرده است. الكشف و البيان، ثعلبى، ۷/۲۳۰؛ ذيل همین آیه. ثعلبى حديث را اين گونه نقل کرده است: عن ابى عبد الله الهذلى قال: دخلت على على بن ابى طالب عليه السلام فقال: يا ابا عبد الله الا انبئك بالحسنه التى من جاء بها ادخله الله الجنة و السيئه التى من جاء بها اكبه الله فى النار و لم يقبل معها عمل؟ قلت: بلى. قال: الحسنه حبنا و السيئه بغضنا. فرائد السمطين، حموينى، ۲/۲۹۷-۲۹۸، ح ۵۵۴، سمط ۲ باب ۶۱. حموينى حديث را همانند ثعلبى نقل کرده است. ما نزل من القرآن فى على، ابو نعیم اصفهانی، ذيل همین آیه - (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۶۰-۱۶۱، ح ۴۳). ابو نعیم نیز حديث را با



اضافاتى همانند ثعلبى نقل کرده است. \*\*\* ۳۰- {الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ} عنكبوت ۲/ عن عبد الله بن الحسين عن ابيه عن جده، عن الحسين بن علي عن علي عليه السلام قال: لما نزلت {الم احسب الناس} الآية، قلت: يا رسول الله ما هذه الفتنه؟ قال: يا علي انك مبتلى و مبتلى بك. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۱/۵۶۵، ج ۶۰۲، ذيل همين آيه مناقب ابن مردويه، ص ۲۹۶، ح ۴۶۳-۴۶۴، ما نزل من القرآن فى عليّ، سوره العنكبوت. ۳۱- {أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ} سجده/ ۱۸ عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال الوليد بن عقبه لعلى عليه السلام انا احد منك سنانا و ابسط منك لسانا و املاً للكتيبة منك، فقال على عليه السلام: اسكت فانما انت فاسق، فنزلت: {أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا} لا يَسْتَوُونَ} قال: يعنى بالمؤمن على و بالفاسق الوليد بن عقبه. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۱/۵۷۲/۵۸۲، ح ۶۱۰-۶۲۳. حسكاني اين حديث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ۱۷/۲۳۸، نامه ۶۲، (و من كتاب له عليه السلام الى اهل مصر من مالک الاشر لما ولاه امارتها). ما نزل من القرآن فى عليّ، ابو نعيم اصفهاني، ذيل همين آيه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۶۴، ح ۴۴). تاريخ دمشق، ابن عساكر، ۶۳/۲۳۵؛ رقم ۸۰۳۳، شرح كال وليد بن عقبه بن ابى معيط. جامع البيان، طبرى، ۱۱/۱۲۹، ح ۲۱۵۳۲؛ ذيل همين آيه. در المنثور، سيوطى، ۵/۴۳۱، ذيل همين آيه. مناقب خوارزمى، ص ۲۷۹، ۲۷۱، باب ۱۷. الكشاف، زمخشرى، ۳/۴۹۹، ذيل همين آيه. مناقب ابن مردويه، ص ۲۹۷، ح ۴۶۵-۴۶۸، ما نزل من القرآن فى عليّ، سوره السجده. فتح القدير، شوكنى، ۴/۲۵۵، ذيل همين آيه. الجامع لاحكام القرآن، قرطبى، ۱۴/۱۰۵، ذيل همين آيه. \*\*\* ۳۲- {وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ} احزاب/ ۲۵ عن سفيان الثوري عن زييد، عن مژه، عن عبد الله انه كان يقرأ {وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ} بعلى بن ابى طالب. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۱۷۷، ح ۶۲۹-۶۳۶، ذيل همين آيه. كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۳۴، باب ۶۲. ما نزل من القرآن فى عليّ، ابو نعيم اصفهاني، ذيل همين آيه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۷۱-۱۷۴، ح ۴۵). مناقب ابن مردويه، ص ۳۰۰، ح ۴۷۳-۴۷۴، ما نزل من القرآن فى عليّ، سوره الاحزاب. درالمنثور، سيوطى، ۵/۳۶۸، ذيل همين آيه. روح المعانى، آلوسى، ۱۱/۱۷۱، ذيل همين آيه. ينابيع الموده، قندوزى، ۱/۲۸۱، ح ۱ باب ۲۳. \*\*\* ۳۳- {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} احزاب/ ۳۳ احاديث ذيل اين آيه و منابع مربوط به آن در مجلس هشتم خواهد آمد. \*\*\* ۳۴- {إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا} احزاب/ ۵۷-۵۸ حدثنا اسحاق بن ابراهيم التغلبى عن مقاتل بن سليمان البلخى بتفسيره و فيه: {إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا - يعنى بغير جرم - فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا - و هو ما لم يكن - وَ إِثْمًا مُبِينًا} يعنى بيناً يقال: نزلت فى عليّ بن ابى طالب عليه السلام و ذلك ان نفرا من المنافقين كانوا تؤذونه و يكذبون عليه. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۱۴۱، ح ۷۷۵، ذيل همين آيه. ما نزل من القرآن فى عليّ ابو نعيم اصفهاني (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۸۸-۱۸۹، ح ۵۲. مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۰، ح ۵۰۹، ما نزل من القرآن فى عليّ، سوره الاحزاب. زاد المسير، ابن الجوزى، ۶/۲۱۵، ذيل همين آيه. معالم التنزيل، بغوى، ۳/۵۴۳، ذيل همين آيه. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۸، كتاب معرفه الصحابه، باب مناقب عليّ بن ابى طالب. \*\*\* ۳۵- {وَقَفَّوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ} صافات/ ۲۴ عن ابى سعيد الخدرى عن النبى صلى الله عليه وآله فى قوله تعالى {وَقَفَّوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ} قال: عن ولايه عليّ بن ابى طالب. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۱۶۰، ح ۷۸۵-۷۹۰، ذيل همين آيه. مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۲، ح ۵۱۲-۵۱۳، ما نزل من القرآن فى عليّ، سوره الصافات. كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۴۷، باب ۶۲. تذکره الخواص، سبط ابن جوزى، ص ۲۶، باب ۲. مناقب خوارزمى، ص ۲۷۵، ح ۲۵۶، باب ۱۷. صواعق المحرقة، ابن حجر مكى، ص ۱۴۹، باب

۱۱، فصل ۱، آیه ۴. نظم در السمطين، زرندي، ص ۱۰۹، سمط ۱، قسم ۲. ينابيع الموده، قندوزي، ۱/۳۳۸، ح ۲۱، باب ۳۷. \*\*\*

۳۶- {سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ} صافات/۱۳۰ عن مجاهد عن ابن عباس في قوله تعالى {سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ} قال: هم آل محمد و [ابو القاسم] الفارسي نحن هم آل محمد. و قال الحارثي: علي آل محمد. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۱۶۵/۱۶۹، ح ۷۹۱-۷۹۷، ذيل همين آيه. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذيل همين آيه. (باستفاده از النور المشتعل، ص ۲۰۰-۲۰۲، ح ۵۵) مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۲-۳۱۳، ح ۵۱۴-۵۱۵، ما نزل من القرآن في علي، سورة الصافات. صواعق المحرقة، ابن حجر مكي، ص ۱۴۸، باب ۱۱، فصل ۱ آيه ۳. رشفه الصادى، علوى حصرمى، ص ۵۶، باب ۱، آيه ۵. روح المعانى، آلوسى، ۱۲/۱۳۵، ذيل همين آيه. تفسير الكبير، فخر رازى، ۲۶/۱۶۲، ذيل همين آيه. تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، ۴/۲۱، ذيل همين آيه. در المنثور، سيوطى، ۵/۵۳۹، ذيل همين آيه. الجامع لاحكام القرآن، قرطبى، ۱۵/۱۱۹، ذيل همين آيه. \*\*\* ۳۷- {وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ} زمر/۳۳ حدثنا على بن القاسم عن عبد الوهاب بن مجاهد عن ابيه في قول الله تعالى: {وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ} قال: الذى جاء بالصدق رسول الله صلى الله عليه وآله و الذى صدق به على عليه السلام. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۱۷۸-۱۸۱، ح ۸۱۰، ۸۱۴، ذيل همين آيه. تاريخ دمشق، ابن عساكر، ۴۲/۳۵۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علي بن ابى طالب. مناقب ابن مغزلى، ص ۲۶۹-۲۷۰، ح ۳۱۷، قوله تعالى: {وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ} ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذيل همين آيه (باستفاده از النور المشتعل، ص ۲۰۴-۲۰۵، ح ۵۶). در المنثور، سيوطى، ۵/۶۱۵، ذيل همين آيه. مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۴-۳۱۵، ح ۵۱۸-۵۲۰، ما نزل من القرآن في علي سورة الزمر. روح المعانى، آلوسى، ۱۲/۲۵۹، ذيل همين آيه. بحر المحيط، ابى حيان، ۷/۴۱۲، ذيل همين آيه. كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۳۳، ذيل همين آيه. فتح القدير، شوكانى، ۴/۴۶۳، ذيل همين آيه. \*\*\* ۳۸- {الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ...} غافر/۷-۸ عن ابى حرب بن ابى الأسود الدؤلى عن ابيه قال: قال علي: لقد مكثت الملائكة سنين و اشهر الا يستغفرون الا- لرسول الله صلى الله عليه وآله ولى، و فينا نزلت هاتان الآيتان {الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ - الى قوله - العزيز الحكيم} شواهد التنزيل، حاكم الحسكاني، ۲/۱۸۲-۱۸۳. ح ۸۱۶-۸۱۷، ذيل همين آيه \*\*\* ۳۹- {قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} شورى/۲۳ احاديث ذيل اين آيه و منابع مربوط به آن در مجلس پنجم گذشت. \*\*\* ۴۰- {وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا} شورى/۲۳ حدثنا الحكم بن ظهير عن السدى {وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً} قال الموده لآل محمد. قلت: هكذا قال اسحاق. و رواه غيره عن الحكم برفعه الى ابن عباس: الموده لآل محمد شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۲۱۲-۲۱۵، ح ۸۴۵-۸۵۰، ذيل همين آيه. مناقب ابن مغزلى، ص ۳۱۶، ح ۳۶۰، قوله تعالى: {وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً...} الكشف و البيان، ثعلبى، ۸/۳۱۴، ذيل همين آيه. صواعق المحرقة، ابن حجر مكي، ص ۱۷۰، باب ۱۱، فصل ۱. آيه ۱۴. در المنثور، سيوطى، ۵/۷۰۱، ذيل همين آيه. \*\*\* ۴۱- {فَأَمَّا نَذْهَبٌ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُتَّقِمُونَ...} وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ} زخرف/۱۴ حدثنا ابى محمد بن على الباقر عن جابر بن عبد الله الانصارى قال: انى لادناهم من رسول الله صلى الله عليه وآله في حجة الوداع ب«منى» حين قال: لا- الفينكم ترجعون بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض، و ايم الله لئن فعلتموها لتعرفننى في الكتيبه التي تضاربكم. ثم التفت الى خلفه فقال: او على او على - ثلاثاً- فرأينا ان جبرئيل غمزه و انزل الله على اثر ذلك: {فَأَمَّا نَذْهَبٌ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُتَّقِمُونَ} بعلى بن ابى طالب - فاستمسكت بالذى اوحى اليك من امر على انك على صراط مستقيم، و ان علياً لعلم للساعة و انه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون عن محبه علي بن ابى طالب. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۲۱۶-۲۲۰، ح ۸۵۱-۸۵۵، ذيل همين آيه. ما نزل من القرآن في علي ابو نعيم اصفهاني، ذيل همين آيه. (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۱۶، ح ۵۸). مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۸، ح ۵۲۶-۵۲۸، ما نزل من القرآن في علي،

ذیل سوره زخرف. غرائب القرآن، فاضل نیشابوری، ذیل همین آیه (بہامش تفسیر طبری، ۲۵/۶۵). ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۹۳، ح ۱، باب ۲۶. در المنثور، سیوطی، ۵/۷۲۵، ذیل همین آیه. \*\*\* ۴۲- { وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ } زخرف/۵۷ حدثنا عيسى بن عبد الله قال حدثني ابي، عن ابيه عن جده عن علي عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله في خلقه من قريش فاطلعت عليهم فقال لي رسول الله: ما شبهك في هذه الائمة الا عيسى بن مريم في امته، احبه قوم فأفروا فيه حتى وضعوه حيث لم يكن. فتصاحكوا فتغامزوا وقالوا: شبه ابن عمه بعيسى بن مريم. قال: فنزلت: { وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ } عن عبد الرحمن بن ابي نعيم، قال: قال لي علي: في نزلت { وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ } . شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۲/۲۲۶-۲۳۵، ح ۸۵۹-۸۷۰، ذیل همین آیه. مسند ابو يعلى، ۱/۳۷، ح ۲۷۴، من مسند على عليه السلام، رقم ۵۳۴. كنز العمال، متقى هندی، ۲/۵۰۰-۵۰۱، ح ۴۵۹۶-۴۵۹۷، كتاب الأذكار باب في القرآن، سوره الزخرف. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذیل همین آیه با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۲۰-۲۲۳، ح ۵۹-۶۰. مناقب خوارزمي، ص ۳۲۵، ح ۳۳۳، فصل ۱۹. مناقب ابن مردويه، ص ۳۱۹، ح ۵۲۹-۵۳۰، ما نزل من القرآن في علي، سوره زخرف. نظم درر السمطين، زرندي، ص ۹۲، سمط ۱، قسم ۲، ذكر ما نزل من القرآن في علي. \*\*\* ۴۳- { وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ } محمد/۳۰ عن ابي هارون العبدى، عن ابي سعيد الخدرى في قوله عز وجل { وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ } قال: يبغضهم علي بن ابي طالب عليه السلام. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۲/۲۴۸-۲۵۰، ح ۸۸۳-۸۸۵، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۲۷، ح ۶۱) مناقب ابن مغازلى، ص ۳۱۵، ح ۳۵۹، ۰ در المنثور، سيوطى، ۶/۵۴، ذیل همین آیه. كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۳۵، باب ۶۲. مناقب ابن مردويه، ص ۳۲۰، ح ۵۳۲، ما نزل من القرآن في علي، سوره محمد. \*\*\* ۴۴- { مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ... مِنْهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرًا عَظِيمًا } فتح/۲۹ عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس انه سئل عن قول الله تعالى: { وَ عِدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ } قال: سئل قوم النبي فقالوا: فيمن نزلت هذه الآية يا نبي الله؟ قال: اذا كان يوم القيامة عقد لواء من نور ابيض فينادى مناد ليقم سيد المؤمنين و معه الذين آمنوا بعد بعث محمد صلى الله عليه وآله فيقوم علي بن ابي طالب، فيعطى اللواء من النور الابيض بيده، تحته جميع السابقين الاولين من المهاجرين و الانصار لا يخالطهم غيرهم حتى يجلس على منبر من نور رب العزه و يعرض الجميع عليه رجلا- رجلا- فيعطى اجره و نوره، فاذا اتى على آخرهم قيل لهم: قد عرفتم منازلكم من الجنة، ان ربكم تعالى يقول لكم: عندى مغفرة و اجر عظيم- يعنى الجنة، فيقوم علي بن ابي طالب و القوم تحت لوائه حتى يدخلهم الجنة. ثم يرجع الى منبره و لا- يزال يعرض عليه جميع المؤمنين فيأخذ بنصيبه منهم الى الجنة و يترك اقواما منهم الى النار و ذلك قوله: { وَالَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ } يعنى السابقين الاولين و اهل الولاية. و قوله: { وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا } يعنى بالولاية بحق على، و حق على الواجب على العالمين { اولئك اصحاب الجحيم } و هم الذين قاسم على عليهم النار فاستحقوا الجحيم. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ۲/۲۵۲-۲۵۳، ح ۸۸۷، ذیل همین آیه. مناقب بن مغازلى، ص ۳۲۲-۳۲۳، ح ۳۶۹، قوله تعالى: { وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا... } مناقب ابن مردويه، ص ۳۲۳، ح ۵۳۷-۵۳۸، ما نزل من القرآن في علي، سوره فتح. ابن مردويه اين حديث را نقل کرده است: عن موسى بن جعفر عن آبائه في قوله تعالى: { تراهم رُكْعًا سُجَّدًا } انها نزلت في علي. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعيم اصفهاني، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ۲۳۰-۲۳۱، ح ۶۲). ابو نعيم اين حديث را نقل کرده است: عن الحسن البصرى في قوله تعالى: { فاستوى على سوقه } قال: استوى الاسلام بسيف علي بن ابي طالب. \*\*\* ۴۵- { بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ } طور/۲۰ حدثنا ابي مالك عن ابن عباس في قوله تعالى: { وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ } الآية، قال: نزلت في النبي و على و فاطمه و الحسن و الحسين عليه السلام. عن ابن عمر: انا اذا عددنا قلنا:

ابوبكر و عمر و عثمان. فقال له رجل: يا ابا عبد الرحمن فعلى؟ فقال ابن عمر: ويحك! على من اهل البيت لا يقاس بهم، على مع رسول الله صلى الله عليه وآله في درجته، ان الله يقول: { وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ } ففاطمه مع رسول الله في درجته و على معهما. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ٢٧٠-٢٧١، ح ٩٠٣-٩٠٤، ذيل همين آيه. رياض النضره، محب الدين طبرى، ٢/١٨٠، باب ٤، فصل ٧\*\*\* { وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى (١) مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (٢) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى (٣) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى (٤) } نجم ١-٤ حدثنا عن ثابت بن انس، قال: انقضَّ كوكب على عهد رسول الله، فقال النبى: انظروا الى هذا الكوكب فمن انقض في دار فهو الخليفه من بعدى. فنظرنا فاذا هو انقضَّ فى منزل على بن ابى طالب عليه السَّلام فقال: جماعه من الناس: قد غوى محمد فى حب على، فانزل الله: { وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى (٤) } شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ٢٧٥-٢٨٠، ح ٩١٠-٩١٦، ذيل همين آيه. مناقب ابن مغازلى، ص ٢٦٦، ح ٣١٣، قوله عليه السَّلام: «انظروا الى هذا الكوكب...» كفايه الطالب، كنجى شافعى، ص ٢٦٠-٢٦١، باب ٤٢ ٤٩- {مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ} الرحمن ١٩/ عن جوير عن الضحاك فى قوله تعالى: {مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ} قال: على و فاطمه، {بينهما برزخ لا يبغيان} قال النبى: {يخرج منها اللؤلؤ و المرجان} قال: الحسن و الحسين. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ٢٨٤-٢٨٩، ح ٩١٨-٩٢٣، ذيل همين آيه. مناقب ابن مغازلى، ص ٣٣٩، ح ٣٩٠، تبشير جبرئيل لها بهذا البيت. مناقب ابن مردويه، ص ٣٢٨، ح ٥٤٧-٥٤٨، ما نزل من القرآن فى على، سورة الرحمن. درّ المنشور، سيوطى، ١٩٥/٦، ذيل همين آيه. نور الابصار، شبلنجى، ص ٢٢٦، باب ٢. ينابيع الموده، قندوزى، ١٣٥٤-٣٥٥، ح ٤-٥، باب ٣٩ الكشف و البيان، ثعلبى، ٩/١٨٢، ذيل همين آيه. تذكره الخواص، سبط جوزى، ص ٢١٢، باب ٩ مقتل الحسين، خوارزمى، ١/١٦٨، فصل ٦، ح ٧٥. ما نزل من القرآن فى على، ابو نعيم اصفهانى، ذيل همين آيه، (با استفادة از النور المشتعل، ص ٢٣٦-٢٣٧، ح ٦٤). فصول المهمه، ابن صباغ مالكى، ١/١٥٠-١٥١، مقدمه مؤلف، من هم اهل البت فى المباهله، تنبيه على ذكر شىء مما جاء فى فضلهم و فضل محبتهم. روح المعانى، آلوسى، ١٤/١٠٦، ذيل همين آيه. \*\*\* ٥٠- {وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ} واقعه ٢٧/ عن جابر الجعفى عن ابى جعفر محمد بن على قال: قال على بن ابى طالب: انزلت النبوه على النبى يوم الاثنين و اسلمت غداه يوم الثلاثاء، فكان النبى صلى الله عليه وآله يصلى و انا اصلى عن يمينه و ما معه احد من الرجال غيرى، فانزل الله {و اصحاب اليمين} الى آخر الآيه. \*\*\* ٥١- {وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ} قال: نزلت فى على و فاطمه و الحسن و الحسين عليه السَّلام شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ٢/٣٣٢، ح ٩٧٣، ذيل همين حديث. \*\*\* ٥٢- {وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ} حشر ١٠/ عن عكرمه عن ابن عباس قال: فرض الله الاستغفار لعلى فى القرآن على كل مسلم. قال و هو قوله: {يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ} و هو السابق. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ٢/٣٣٥، ح ٩٧٥، ذيل همين آيه. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ١٣/٢٢٤، خطبه ٢٣٨، (خطبه قاصعه)، القول فى اسلام ابى بكر و على و خصائص كل منهما. \*\*\* ٥٣- {فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ} حدثنا محمد بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على، قال: حدثنى رجل ثقة يرفعه الى على بن ابى طالب قال: قال رسول اله صلى الله عليه وآله فى قوله تعالى {و صالح المؤمنين} قال: هو على بن ابى طالب. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ٢/٣٤١ - ٣٤٧، ح ٩٨١ - ٩٨٩، ذيل همين آيه. الكشف و البيان، ثعلبى، ٩/٣٤٨، ذيل همين آيه. تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، ٤/٣٤٠، ذيل همين آيه. كفايه الطالب، كنجى شافعى، ١٣٧-١٣٩، باب ٣٠. كنز العمال، متقى هندى، ٢/٥٣٩، ح ٤٦٧٥، كتاب الاذكار، باب فى القرآن، فصل فى فضائل السور و الآيات، ذيل همين آيه. ما نزل من القرآن فى على، ابو نعيم، اصفهانى، ذيل همين آيه (با استفادة از النور

المشتعل، ص ۲۵۷، ح (۷۱). فرائد السمطين، حموينی، ۱/۳۶۳، ح ۲۹۰، سمط ۱، باب ۶۷. تاريخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علي بن ابي طالب عليه السلام مناقب ابن مغازلی، ص ۲۶۹، ح ۳۱۶، قوله تعالى، {و صالح المؤمنین} در المنثور، سیوطی، ۶/۳۷۴، ذیل همین آیه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۸/۱۸۹، ذیل همین آیه. فتح القدير، شوکانی، ۵/۲۵۳، ذیل همین آیه. نظم درر السمطين، زرندي، ص ۹۱، سمط ۱ قسم ۲. \*\*\* ۵۴- {و تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاَعِيَةٌ} حاقه/۱۲. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي بن ابي طالب: يا علي ان الله امرني ان ادنيك و لا اقصك و ان احبك و احب من يحبك، و ان اعلمك و تعي و حق على الله ان تعي، فانزل الله {و تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاَعِيَةٌ} فقال رسول الله صلى الله عليه وآله علي و سألت ربي ان يجعلها اذنك يا علي. قال علي: فمنذ نزلت هذه الآية؛ ما سمعت اذناي شيئاً من الخير و العلم و القرآن الا وعيته و حفظته. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۳۷۷، ح ۱۰۲۷، ذیل همین آیه. مناقب ابن مغازلی، ص ۳۱۸-۳۱۹، ح ۳۶۳-۳۶۴، قوله تعالى: {تعيها...} و در ص ۲۶۵، ح ۳۱۲، قوله تعالى {هذان خصمان اختصموا في ربهم} فرائد السمطين، حموينی، ۱/۱۹۸-۲۰۰، ح ۱۵۵-۱۵۶، سمط ۱ باب ۴۰. كنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۷۷، ح ۳۶۵۲۵، كتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علي. جامع البيان، طبري، ۱۴/۶۹، ح ۲۶۹۵۴، ذیل همین آیه. تاريخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علي بن ابي طالب. در المنثور، سیوطی، ۶/۴۰۷، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن في علي، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۶۶-۲۶۸، ح ۷۴۷۵) الكشف و البيان، ثعلبی، ۱۰/۲۸، ذیل همین آیه. مناقب ابن مردويه، ۳۳۷-۳۳۸، ح ۵۶۵-۵۷۰، ما نزل من القرآن في علي، سورة الحاقه. كفايه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۰۸-۱۱۰، باب ۱۶-۱۷. حليه الاولياء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۷، رقم ۴، شرح حال علي بن ابي طالب. تفسير الكبير، فخر رازی، ۳۰/۱۰۷، ذیل همین آیه. نور الابصار، شبلنجی، ص ۱۵۹، باب ۱. نظم درر السمطين، زرندي، ص ۹۲، سمط ۱ قسم ۲. اسباب النزول، واحدي نيشابوري، ص ۲۹۴، ذیل همین آیه. فيض القدير، مناوي، ۳/۶۰، ح ۲۸۰۴، حرف الهمزة. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۸/۲۶۴، ذیل همین آیه. فتح القدير، شوکانی، ۵/۲۸۲، ذیل همین آیه. لباب النقول، سیوطی، ص ۲۱۹، ذیل همین آیه. مناقب خوارزمي، ص ۲۸۲-۲۸۳، ح ۲۷۶-۲۷۷، فصل ۱۷. شایان ذکر است حدیث مزبور در منابع یاد شده با الفاظ گوناگون نقل شده است. \*\*\* ۵۵- {و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا} انسان/۸ عن ابن عباس في قوله تعالى {و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ} قال: انزلت في علي و فاطمه، اصحابا و عندهم ثلاثة ارغفه فاطعموا مسكينا و يتيما و اسيرا، فباتو جياعاً، فنزلت فيهم هذه الآية. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ۲/۴۹۳، ح ۱۰۵۳، ذیل همین آیه. اسد الغابه، ابن اثير، ۵/۵۳۰-۵۳۱، شرح حال فضه النويه. الكشف و البيان، ثعلبی، ۱۰/۹۸، ذیل همین آیه. مناقب خوارزمي، ص ۲۷۲، ح ۲۵۲، فصل ۱۷. سبل الهدى و الرشاد، ابن حجر، ۸/۲۸۱، رقم ۱۱۶۳۲، شرح حال فضه النويه. مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷۲-۲۷۴، ح ۳۲۰، و قوله تعالى {هل اتى علي الانسان...}. ذخائر العقبی، محب الدين طبري، ص ۱۰۲-۱۰۳، قسم ۱، باب فضائل علي، ذكر صدقته. روح المعاني، آلوسی، ۱۵/۱۷۴، ذیل همین آیه. الرياض النضرة، محب الدين طبري، ۳/۱۸۹، باب ۴، فصل ۶. نور الابصار، شبلنجی، ص ۲۲۷-۲۲۹، باب ۲. تفسير الكبير، فخر رازی، ۳/۲۴۳-۲۴۴، ذیل همین آیه. تذکره الخواص، سبط جوزی، ص ۲۸۱-۲۸۴، باب ۱۱، ذکر ايشارهم بالطعام. الکشاف، زمخشری، ۴/۶۵۷ - ۶۵۸، ذیل همین آیه. اسباب النزول، واحدي، ص ۲۹۶، ذیل همین آیه. درالمنثور، سیوطی، ۶/۴۸۵، ذیل همین آیه. بحر المحيط، ابو حيا، ۸/۳۸۸، ذیل همین آیه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۳۰/۱۹-۱۳۴، ذیل همین آیه. معالم التنزيل، بغوی، ۴/۴۲۸، ذیل همین آیه. كفايه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۴۵-۳۴۸، باب ۶۷. مناقب ابن مردويه، ص ۳۴۱-۳۴۴، ح ۵۷۴-۵۷۵، ما نزل من القرآن في علي، سورة الانسان. شایان ذکر است که احادیث گوناگونی ذیل این آیه نقل شده که ما به یکی از آنها اشاره کردیم و منابعی که ذیل آن آوردیم گاه همین حدیث را عیناً

نقل کرده اند. و گاهی با الفاظ گوناگون این آیه و آیات قبل و بعد آن را در شأن امیر المؤمنین و اهل بیت علیهم السلام می دانند. \*\*\* ۵۶- { اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرُمُوْا كَانُوْا مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَضْحَكُوْنَ وَ اِذَا مَرُّوْا بِهِمْ يَتَغَامَزُوْنَ } مطففين/ ۲۹-۳۰ جاء على عليه السلام في نفر من المسلمين فسخر منهم المنافقون و ضحكوا و تغامزوا ثم رجعوا الى اصحابهم فقالوا: رأينا اليوم الأصلح فضحكوا منه. فنزلت هذه الآية قبل ان يصل على الى رسول الله صلى الله عليه وآله تفسير الكبير، فخر رازی، ۳۱/۱۰۱، ذیل همین آیه. الکشاف، زمخشری، ۴/۷۱۹، ۴/۷۱۰، ذیل همین آیه. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱۹۲۶۷، ذیل همین آیه. مناقب خوارزمی، ص ۲۷۵، ح ۲۴۵، فصل ۱۷. \*\*\* ۵۷- { اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ } احادیث ذیل این آیه و منابع مربوط به آن در مجلس دوم گذشت. \*\*\* ۵۸- { ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ } تکاثر/ ۸ عن ابی حفص الصائغ: [عمر بن راشد] عن جعفر بن محمد عن قوله تعالى { ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ } قال: عن ولایه علی بن ابی طالب علیه السلام. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۸۵، ح ۷۹) ینابیع الموده قنددوزی، ۱/۳۳۲، ح ۶، باب ۳۷. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۴۷۶، ح ۱۱۵۹، ذیل همین آیه. \*\*\* ۵۹- { وَ الْعَصْرِ \* اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِيْ خُسْرٍ \* اِلَّا- الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ } سوره العصر عن ابی امامه قال: حدثني ابی بن كعب قال: قرأت على النبي صلى الله عليه وآله { وَ الْعَصْرِ \* اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِيْ خُسْرٍ } ابو جهل بن هشام { اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ } علی بن ابی طالب. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۴۸۰-۴۸۲، ح ۱۱۵۴ - ۱۱۵۷، ذیل همین آیه. ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۸۱، ح ۷۸). مناقب ابن مردويه، ص ۳۴۸ - ۳۴۹، ح ۵۸۳، ما نزل من القرآن فی علی، سوره العصر. حاکم حسکانی ذیل همین آیه علاوه بر آنچه یاد کردیم حدیثی بدین شرح نقل کرده است: عن ابن عباس قال: جمع الله هذه الخصال كلها في علي {الا- الذين آمنوا} كما والله اول المؤمنين ايماناً {عملوا الصالحات} و كان اول من صلى و عبد الله من اهل الأرض مع رسول الله صلى الله عليه وآله {و تواسوا بالحق} یعنی بالقرآن، و تعلم القرآن من رسول الله صلى الله عليه وآله و كان من ابناء سبع و عشرين سنه {و تواسوا بالصبر} یعنی و اوصى محمد علياً بالصبر عن الدنيا و اوصاه بحفظ فاطمه و بجمع القرآن بعد موته و بقضاء دينه و بغسله بعد موته... \*\*\* ۶۰- {سأل سائل بعذاب واقع} معارج/ ۱ عن جعفر بن محمد عن ابيه، عن علي قال: لما نصب رسول الله صلى الله عليه وآله علياً يوم غدیر خم، فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه. طار ذلك في البلاد فقدم على رسول الله النعمان بن الحرث الفهري فقال: امرت ان لا الله الا الله و انك رسول الله، و امرتنا بالجهاد و الحج و الصلاه و الزكاه و الصوم فقبلناها منك، ثم لم ترض حتى نصبت هذا الغلام فقلت: من كنت مولاه فهذا مولاه. فهذا شيء منك او امر من عند الله؟ قال: امر من عند الله. قال: الله الذي لا الله الا هو، ان هذه من الله؟ قال: لا الله الا هو، ان هذا من عند الله. قال: فولى النعمان و هو يقول: اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجاره من السماء او ائتنا بعذاب اليم. فرماه الله بحجر على رأسه فقتله فانزل الله تعالى {سأل سائل} شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۳۸۱ - ۳۸۵، ح ۱۰۳۰ - ۱۰۳۴، ذیل همین آیه. حسکانی، این حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده است. نور الابصار، شبلینجی، ص ۱۵۹، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب. الکشف و البیان، ثعلبی، ۱۰/۳۵، ذیل همین آیه. فرائد السمطين، زرنندی، ص ۹۳، سمط ۱ قسم ۲. تذکره الخواص سبط ابن الجوزی، ص ۳۷، باب ۲، حدیث فی قوله من كنت مولاه فعلى مولاه. تفسير ابی السعود، ۹/۲۹، ذیل همین آیه. \*\*\* ۶۱- { اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّوْنَ عَلٰى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا } احزاب/ ۵۶ احادیث ذیل این آیه و منابع مربوط به آن به تفصیل در مجلس دوم گذشت. \*\*\* ۶۲- {لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ} فتح/ ۱۸ و ذکر الحافظ الخوارزمی فی کتابه فی قوله تعالى {لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ}

نزلت في اهل الحديبيه قال جابر: كنا يوم الحديبيه الفأ و ابرع مائه، فقال لنا النبي صلى الله عليه وآله انتم اليوم خيار اهل الارض، فبايعنا تحت الشجره على الموت فما نكث الا جد بن قيس و كان منافقا و اولى الناس بهذه الآيه عليّ بن ابى طالب عليه السّلام لانه تعالى قال: {و اصابهم فتحاً قريباً} اجمعوا على انه يعنى فتح خبير، و كان ذلك على يد عليّ بن ابى طالب باجماع منهم. كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۴۷-۲۴۸، باب ۶۲. مناقب خوارزمى، ص ۲۷۶، ح ۲۵۸، باب ۱۷ \*\*\* ۶۳- {فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ} الحاقه / ۱۹ عن ابن عباس فى قوله تعالى {فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ} هو عليّ بن ابى طالب. مناقب ابن مديويه، ص ۳۳۸-۳۳۹، ح ۵۷۱ - ۵۷۲، منازل من القرآن فى على، سوره الحاقه



























































ما در اثبات مقام مولانا امیر المؤمنین علیہ السّلام احتیاجی به جعل و وضع نداریم که به زور آیه ای را در باره آن حضرت نقل  
نماییم مقام آن حضرت کالشمس فی

ص: ۵۷

رابعه النهار ظاهر و هویدا است. آفتاب درخشنده است و خورشید زیر ابر نمی ماند.

امام محمد بن ادریس شافعی گوید: من تعجب می کنم از حال علی علیه السلام چه آنکه دشمنان آن حضرت (از امویها و نواصب و خوارج) از بغض و کینه فضائل آن حضرت را نقل نمی کنند، دوستان هم از ترس و تقيه خودداری از ذکر مناقب می نمایند. مع ذلك تمام کتابها پر است از فضایل و مناقب آن حضرت که نقل تمام مجالس است. (۱)

و اما موضوع این آیه، بنای سحر آمیزی نداریم، بلکه حقایقی را بیان می نماییم. استدلال هم به کتب معتبره خودتان نموده و می نمایم.

ص: ۵۸

---

۱- سید هاشم بحرانی در کتاب حلیه الابرار (۲/۱۳۶/۶، الباب الخامس عشر) قول شافعی را به نقل از وقائع الأيام، خیابانی (۳/۴۷۴) چنین نقل کرده: و قد انصف الشافعی محمد بن ادریس، اذ قیل له: ما تقول فی علی؟ فقال: ما ذا اقول فی رجل اخفت اولیائه فضائله خوفاً، و اخفت اعداؤه فضائله حسداً، و شاع من بین ذین ما ملأ الخافقین. و نیز آن را حفظ رجب برسی در کتاب مشارق انوار الیقین (ص ۱۷۱، مؤسسه اعلمی بیروت ۱۴۱۹) به نقل از البایلیات (۱/۱۲۱) نقل کرده است. و نیز شیخ عباس قمی، در کتاب الکنی و الالقاب در ترجمه شافعی چنین نقل کرده است: قال الشافعی لما سألہ احد اصحابه عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: ما اقول فی رجل اسر اولیائه مناقبه تقيه و کتمها اعدائه حنقا و عداوه، مع ذلك فقد شاع ما بین الکتمانین ما ملأ الخافقین؟! البته با این تفاسیر از خلیل بن احمد فراهیدی نیز نقل شده است. قال: ما اقول فی امرء کتب مناقبه اولیائه خوفاً، و اعداؤه حسداً، ثم ظهر ما بین الکتمانین ما ملأ الخافقین. (الرواشح السماویه، میرداماد، ص ۲۸۹، تنقیح المقال، ممقانی، ترجمه الخلیل بن احمد، ۱/۴۰۳/۳۷۶۹، سفینه البحار شیخ عباس قمی، ماده خلل) همچنین این جمله از زمخشری نیز نقل شده است. (علی بن ابی طالب والسنة و الأدب، شاکری، ۵/۴۴۱) البته ممکن است که این جملات برگرفته از زمخشری باشد. «محقق».

ملاحظه می فرمایید که تا کنون استشهاد به اخبار شیعه ننموده ام، بعدها هم ان شاء الله نخواهم نمود. مکرر داعی در منابر و مجالس گفته ام که اگر تمام کتب شیعه را از میان ببرند از روی کتب معتبره علمای عامه اثبات مقام ولایت و خلافت و اولویت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام را بهتر می نمایم.

و اُمّیا در این آیه شریفه هم قول داعی تنها نیست که شما را در سحر بیان قرار دهم بلکه علماء خودتان تصدیق این معنی را دارند خوب به خاطر دارم فقیه و مفتی عراقین محدث شام محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۳ کفایه الطالب (۱) ضمن نقل حدیث تشبیه که رسول خداصلی الله علیه وآله علی را شبیه انبیاء قرار داده گوید: اینکه علی را شبیه به نوح در حکم و حکمت قرار داده برای اینست که: انه علیه السلام کان شدیداً علی الکافرین رءوفاً بالمؤمنین كما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءٌ بَيْنَهُمْ} یعنی به درستی که علی علیه السلام بر کفار شدید العمل

ص: ۵۹

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۲۲، باب ۲۳. گنجی می نویسد: قلت: تشبیه لعلی علیه السلام بآدم فی علمه، لان الله علم آدم صفة کل شیء كما قال عزوجل: {وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} [بقره/۳۱] فما من شیء و لا حادثه و لا واقعه الا و عند علی علیه السلام فیها علم و له فی استنباط مهناه فهم، و شبهه بنوح فی حکمته، او فی روایه او فی حکمه، و کانه اصح، لان علیاً علیه السلام کان شدیداً علی الکافرین رءوفاً بالمؤمنین، كما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله تعالی {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءٌ بَيْنَهُمْ} (فتح/۲۹) و اخبر الله عزوجل عن شده نوح علیه السلام علی الکافرین بقوله: {رَبِّ لَا تَذَرْنِي مِنَ الْكَافِرِينَ دياراً} [نوح/۲۶] و شبهه فی الحلم بابراهيم علیه السلام خليل الرحمن كما وصفه الله عزوجل بقوله {ان ابراهيم لاواه حلیم} [توبه/۱۱۴] فكان متخلقا باخلاق الانبياء متصفا بصفات الانبياء.

و بر مؤمنین رؤف و مهربان بود هم چنانکه خدا در قرآن او را وصف نموده به این آیه که علی چون همیشه با پیغمبر بوده بر کفار شدید العمل و بر مؤمنین رؤوف بوده.

و اما اینکه جناب شیخ فرمودند {و الذین معه} دربارهٔ ابو بکر است به دلیل آنکه چند روزی در غار خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است (و حال آنکه شب گذشته عرض کردم که علماء خودتان نوشته اند به نحو تصادف و برای جلوگیری از پیش آمدهائی او را با خود بردند) بر فرض تسلیم که بگوئیم مخصوصا حضرت او را با خود بردند آیا چنین مسافری که چند روزی در مسافرت با آن حضرت بوده مقامش برابری می کند با کسی که از اوایل عمر با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و تحت تعلیم و تربیت آن حضرت بوده؟

اگر با دیدهٔ انصاف و حقیقت توجه نمائید تصدیق خواهید نمود که مولانا علی علیه السّلام در این خصیصه اولی از ابو بکر و تمام مسلمین است که مشمول این آیه واقع شود. زیرا از حین طفولیت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و تحت تربیت آن حضرت نموّ نموده مخصوصا از اول بعثت جز علی علیه السّلام دیگری با آن حضرت نبوده. روزی که علی با پیغمبر بود ابو بکر و عمر و عثمان و ابو سفیان و معاویه و تمام مسلمین منحرف از دین توحید و غرق در بت پرستی بودند.

### علی اول مؤمن به رسول الله صلی الله علیه و آله بود

چنانکه اکابر علماء شما مانند بخاری و مسلم در صحیحین (۱) خود و امام

ص: ۶۰

۱- گرچه این حدیث را در صحیحین نیافتیم، لکن حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۲۱، ج ۴۵۸۷ کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلام امیر المؤمنین علیه السّلام این حدیث را نقل کرده است: عن انس قال: نبیء النبی صلی الله علیه و آله یوم الاثینین و اسلم علی یوم الثلاثاء. همچنین در همین جلد، ص ۱۴۷، ح ۴۶۶۲، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلام امیر المؤمنین علیه السّلام این حدیث را نقل کرده است: عن سلمان علیه السّلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله اولکم واردا علی الحوض اولکم اسلاما علی بن ابی طالب. نیز در همین جلد ص ۵۲۸ ح ۵۹۶۳، کتاب معرفه الصحابه ذکر مناقب ابی موسی عبد الله بن قیس الاشعری این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس قال: قال ابو موسی الاشعری: ان علیا اول من اسلم مع رسول الله. در صفحه ۵۷۱، ح ۶۱۲۱، کتاب معرفه الصحابه ذکر مناقب ابی اسحاق سعد بن ابی وقاص، این حدیث را نقل کرده است: عن قیس بن ابی حازم، قال: کنت بالمدينة فینا انا اطوف فی السوق اذ بلغت احجار الزيت فرأیت قوما مجتمعین علی فارس قد ركب دابه و هو یشتم علی بن ابی طالب و الناس وقوف حوالیه، اذ اقبل سعد بن ابی وقاص فوقف علیهم فقال: ما هذا؟ فقالوا: رجل یشتم علی بن ابی طالب، فتقدم سعد فافرجوا له حتی وقف علیه فقال: یا هذا علی ما تشتم علی بن ابی طالب؟ الم یکن اول من اسلم؟ الم یکن اول من صلی مع رسول الله؟...

احمد حنبل در مسند (۱) و ابن عبد البر در صفحه ۳۲ جلد سیم استیعاب (۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی (۳) و سبط ابن جوزی در صفحه ۶۳ تذکره (۴) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع الموده (۵) از ترمذی و مسلم

ص: ۶۱

- 
- ۱- مسند احمد بن حنبل، ۴/۳۶۸، مسند زید بن ارقم. احمد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است: عن زید بن ارقم قال: اول من اسلم مع رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السلام
  - ۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۵، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عبد البر حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن انس بن مالک، قال: استنبی النبی صلی الله علیه وآله يوم الاثنين و صلی علی يوم الثلاثاء.
  - ۳- خصائص امیر المؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۴۴، باب صلاه امیر المؤمنین. نسائی حدیث را همانگونه که از مسند نقل کردیم آورده است.
  - ۴- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۶، باب ۲. ابن جوزی این حدیث را نقل کرده است: روی سعید بن جبیر عن ابن عباس: اول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه وآله علی و فیه نزلت هذه الآیه {والسابقون السابقون...} [واقعه/۱۰]
  - ۵- ینابیع الموده، قندروزی، ۲/۱۴۷، ح ۴۰۸، باب ۵۶. قندروزی احادیث گوناگونی را در این باب نقل می کند که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن انس: بعث النبی صلی الله علیه وآله يوم الاثنين و اسلم علی يوم الثلاثاء.

و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۵۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۲) و ترمذی در صفحه ۲۱۴ جلد دوم جامع (۳) و حموی در فرائد (۴) و میرسید علی

همدانی در موده القربی (۵) حتی ابن

ص: ۶۲

۱- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۶۴، باب ۱، فصل ۱. ابن طلحه حدیث را این گونه نقل کرده است: فلم یزل علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله حتی بعثه الله نبیا فاتبعه و آمن به و صدقه و بعث رسول الله صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلاثاء.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۲۹، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی. ابن ابی الحدید نیز احادیثی نقل کرده است که نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که به متن بعضی از آن احادیث اشاره شد و برخی دیگر نیز خواهد آمد.

۳- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۸۱، ح ۳۷۳۷، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب. ترمذی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن انس بن مالک قال: بعث النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلاثاء. گرچه ترمذی بعد از نقل این خبر به سند آن اعتراض دارد، لکن با وجود اینکه به این مضمون احادیث متعدد با طرق گوناگون در کتب معتبر اهل تسنن وجود دارد، خدشه ای به صحت این حدیث وارد نخواهد شد.

۴- فرائد السمطین، حموی، ۱/۲۴۴، ح ۱۸۹، سمط ۱، باب ۴۷. حموی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن انس بن مالک قال: استنبی النبی صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و اسلم علی یوم الثلاثاء

۵- موده القربی، میرسید علی همدانی، موده ۷، با استفاده از ینابیع الموده، قندروزی، ۲/۲۹۸، ح ۸۵۴، باب ۵۶) همدانی این حدیث را نقل کرده است: عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله: اولکم ورودا علی الحوض و اولکم اسلام علی بن ابی طالب.

حجر متعصب در صواعق(۱) و دیگران از فحول اعلام شما با مختصر کم و زیادی در الفاظ از انس بن مالک و دیگران نقل نموده اند:

«بعث النبى فى يوم الاثنين و آمن على يوم الثلاثاء»

(پیغمبر روز دوشنبه مبعوث به رسالت شد و علی در روز سه شنبه ایمان آورد.)

و نیز آورده اند که:

«بعث النبى فى يوم الاثنين و صلى على مع يوم الثلاثاء أنه أول من آمن برسول الله من الذكور.»

(پیغمبر در روز دوشنبه مبعوث شد و روز سه شنبه علی با او نماز گزارد.)

و نیز طبری در صفحه ۲۴۱ جلد دوم تاریخ(۲) و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۵۶ جلد سیم شرح نهج و ترمذی در صفحه ۲۱۵ جلد دوم جامع(۳) و امام احمد در

ص: ۶۳

- 
- ۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۰، باب ۹، فصل ۱. ابن حجر می نویسد: قال ابن عباس و انس و زید بن ارقم و سلمان الفارسی و جماعه انه اول من اسلم و نقل بعضهم الاجماع عليه.
  - ۲- تاریخ طبری، ۵۶-۲/۵۵، ذکر الخبر عما كان من امر نبی الله عند ابتداء الله ذكره اياه. طبری احادیثی با طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: عن زید بن ارقم قال: اول من اسلم مع رسول الله صلى الله عليه وآله علي بن ابي طالب. عن جابير قال: بعث النبي صلى الله عليه وآله يوم الاثنين و صلى على يوم الثلاثاء.
  - ۳- الجامع الصحيح، ترمذی، ص ۹۸۲، ح ۳۷۴۳-۳۷۴۴، کتاب المناقب، باب مناقب علی. ترمذی این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس قال: اول من صلى عليّ.

صفحه ۳۶۸ جلد چهارم مسند(۱) و ابن اثیر در صفحه ۲۲ جلد دوم کامل(۲) و حاکم نیشابوری در صفحه ۳۳۶ جلد چهارم مستدرک(۳) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۵ کفایه الطالب(۴) به اسناد خود از ابن عباس روایت

ص: ۶۴

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۷۳، مسند ابن عباس. احمد بن حنبل علاوه بر آنچه بیشتر از او یاد کردیم این حدیث را نیز نقل کرده است: عن ابن عباس قال: اول من صلی مع النبی صلی الله علیه وآله بعد خدیجه علیّ.

۲- الکامل، ابن اثیر، ۲/۵۷، ذکر الاختلاف فی اول من اسلم. ابن اثیر نیز احادیث گوناگونی نقل کرده است که متن آن را از کتب دیگر نقل کرده ایم.

۳- پیشتر به مدرک آن اشاره شد.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۲۵، باب ۲۵. گنجی نیز حدیث را به الفاظی که قبلاً نقل کردیم آورده است. سپس در مقام بیان اختلافات در این مسئله بر آمده می نویسد: قلت: و قد اختلف العلماء فی اول من صلی من هذه الأمة بعد النبی صلی الله علیه وآله و المختار من الروایات عندی قول عباس [اول من صلی علیّ] و يدل علیه قول عبد الرحمن بن جعل الجمحی یقول فیہ حین بویع علی علیه السلام: علی وصی المصطفی و ابن عمه و اول من صلی لذلّی العرض و اتقی و قال الفضل بن العباس فی قصیده له: اذا نحن بایعنا علیاً فحسبنا ابو حسن مما نخاف من الفتن و اول من صلی من الناس واحدا سوی خیره النسوان و الله ذو المنن سپس گنجی شافعی اشکالی را نسبت به روایت ابن عباس در این موضوع بیان کرده و به زیبایی پاسخ می دهد که به متن آن اشاره می کنیم: فان قیل: ان عبد الله بن عباس كان عام حجة الوداع مناهاً للاحتلام و روی عنه انه كان حین توفی رسول الله صلی الله علیه وآله ابن خمس و عشر سنه و روی اقل من ذلك، فمولده بعد البعثة باكثر من ثمان سنين، فانی له ان علیاً اول من صلی و هو اذ ذاك لم یخلق بعد؟ قلت: یظهر ان اباه العباس اخبره بذلك لانه اخبر عقیفاً الکندی حین شاهد النبی صلی الله علیه وآله و علیاً و خدیجه یصلون فی اول الاسلام حین لم یصل غیرهم. و من اخبر الغرباء بذلك فأجدر ان یخبر بنیه به. و نیز ثعلبی در الکشف و البیان، ۵/۸۴، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه این حدیث را نقل کرده است: و روی اسماعیل بن ایاس بن عقیف عن ابیه عن جده عقیف قال: كنت امرأً تاجراً فقدمت مكة ایام حج فتزلت علی العباس بن عبد المطلب و كان العباس لی صديقاً و كان یختلف الی الیمن یشتری القطن فیبیعه ایام الموسم. فبینما انا و العباس بمنی اذ جاء رجل شاب حین حلقت الشمس فی السماء فرمی بیصره الی السماء ثم استقبل الکعبه فلبث مستقبلها، حتی جاء غلام فقام عن یمینه فلم یلبث ان جاء غلام فقام عن یمینه فلم یلبث ان جائت امرأه فقامت خلفهما فرکع الشاب و رکع الغلام و المرأه فخرّ الشاب ساجداً فسجد معه فرفع، فرفع الغلام و المرأه فقلت: یا عباس امر عظیم! فقال: امر عظیم. فقلت: ویحک ما هذا؟ فقال: ذا ابن اخی محمد بن عبد الله بن عبد المطلب یزعم انه الله تعالی بعثه رسولا و ان کنوز کسری و قیصر ستفتح علیه، و هذا الغلام ابن اخی علیّ بن ابی طالب، و هذا المرأه خدیجه بنت خویلد زوجه محمد قد تابعاه علی دینه، ما علی ظهر الارض کلها علی هذا الدین غیر هؤلاء همچنین: نسائی در سنن الکبری، ۵/۱۰۵-۱۰۷، ح ۸۳۹۱-۸۳۹۵، کتاب الخصائص، ذکر صلاته قبل الناس و انه اول من صلی من هذه الأمة؛ احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۵۸۹-۵۹۱، ح ۹۹۷-۱۰۰۴، فضائل علیّ بن ابی طالب؛ ابن ابی شیبیه در المصنف، ۸/۴۴۹، ح ۱، کتاب المغازی، اسلام علیّ بن ابی طالب؛ ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد، ۴/۴۶۴، رقم ۵۷۰۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب الهاشمی، ابن حجر در شرح حال امیر المؤمنین می نویسد: اول الناس اسلاماً فی قول کثیر من اهل



العلم؛ بلاذری در انساب الاشراف، ۲/۳۴۷، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن واضح در تاریخ یعقوبی، ۲/۲۳، المبعث؛ عبد الرزاق صنعانی در المصنف، ۵/۳۲۵، ح ۹۷۱۹، کتاب المغازی، ذکر اول من اسلم و ۱۱/۲۲۷، ح ۲۰۳۹۱-۲۰۳۹۲، کتاب الجامع، باب اصحاب نبی صلی الله علیه وآله. ابن سعد در طبقات الکبری، ۳/۱۵، طبقات البدریین من المهاجرین، الطبقة الاولى، شرح حال علی بن ابی طالب، ذکر اسلام علی و صلواته؛ شوکانی در نیل الاوطار، ۷/۲۱۳، ح ۳۲۱۸، ابواب احکام الرده و الاسلام، باب تبع الطفل لابويه فی الکفر و لمن اسلم منهما فی الاسلام؛ احمد بن شعيب نسائي در فضائل الصحابه، ص ۱۳، فضائل علی؛ بیهقی در السنن الکبری، ۶/۲۰۷، کتاب اللقطه، باب من قال يحکم بصره اسلامه. طبرانی در معجم الکبیر، ۱۹/۲۹۱، احادیث عبید العجلی؛ زرندی در نظم در السمطين، ص ۸۱-۸۴، سمط ۱، قسم ۲، ذکر اسلامه؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۲۸ و ۱۴۴، ح ۳۶۴۷ و ۳۶۴۵۱، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی. تهذیب الکمال، مزی، ۵/۳۵۴، رقم ۱۰۷۶، شرح حال حبه بن حوین او قدامه الکوفی؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۴/۲۳۳، رقم ۱۹۴۷، شرح حال احمد بن عبد الله ابو الفض بن الفافی؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۷/۲۸۶، رقم ۴۹۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب. خوارزمی در مناقب، ص ۵۶-۵۸، ح ۲۲-۲۷، فصل ۴؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۰۳، باب ۴، تمام حدیث الخوارج؛ ابی داوود طیالسی در المسند، ص ۹۳، مسند زید بن ارقم؛ دیلمی در الفردوس، ۱/۲۷، ح ۳۹، حدیث الاوائل، طبری در تاریخ خود، ۲/۵، ذکر الخبر عما کان من امر النبی، ذکر بعض من قال ذلك ممن حضرنا ذكره؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۸-۳۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۳/۳۶، فصل فی اول من اسلم من متقدمی الاسلام و الصحابه و غیرهم؛ محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۰۹، باب ۴، فصل ۴، ذکر نه اول من اسلم و در ذخائر العقبی، ص ۵۸، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر انه اول من اسلم. مبارک فوری، در تحفه الاحوذی، ۱۰/۱۶۰، شرح حدیث ۳۹۷۶، ابواب المناقب، باب مناقب علی، در شرح این حدیث: (بعث النبی صلی الله علیه وآله يوم الاثنين و صلی علی يوم الثلاثاء) می نویسد: فيه دليل علی ان اول من اسلم من الذکور هو علی؛ منابع یاد شده با الفاظ و طرق گوناگون احادیثی نقل کردند که بیانگر آن است که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر اکرم نخستین مسلمان و نخستین نمازگزار بوده است.



نموده اند که «اول من صلّى علیّ» یعنی اول کسی که (در اسلام) نماز گذارد علی علیه السّلام بود. و از زید بن ارقم وارد است که: «أول من اسلم مع رسول الله علی بن ابی طالب علیه السّلام» و از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسی بسیار است که برای نمونه کافی می باشد.

ص: ۶۶

مخصوصاً لازم است توجه نمائید به آنچه را که فقیه دانشمند خودتان نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۱۶ فصول المهمه (۱) فصل تربیت النبی و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۱ فصل اول مطالب السؤل (۲) و دیگران نقل نموده اند

ص: ۶۷

۱- الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، ۱/۱۸۱-۱۸۶، فصل ۱، فصل فی تربیه النبی صلی الله علیه وآله له علیه السّلام. ابن صباغ می نویسد: و ذلك انه لما نشأ علی بن ابی طالب علیه السّلام و بلغ سن التمییز اصاب اهل مکة جذب شدید و قحط اجحف بذوی المروّه و اضر بذی العیال الی الغایه، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لعنه العباس- و كان من ایسر بنی هاشم:- یا عم ان اخاک ابا طالب کثیر العیال و قد اصاب الناس ما ترى، فانطلق بنا الی بیته لنخفف من عیاله فتأخذ انت رجلاً واحداً و آخذ انا رجلاً فنکفلهما عنه. قال العباس: افعّل. فانطلقا حتی اتیا ابا طالب فقالا: انا نرید ان نخفف عنک من عیالک حتی ینکشف عن الناس ما هم فیہ، فقال لهما ابو طالب: اذا ترکتما لی عقیلاً و طالباً فاصنعا ما شئتما، فأخذ رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً و ضمه الیه و اخذ العباس جعفرًا فضمه الیه، فلم یزل علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله حتی بعث الله عزوجل محمداً نبیاً فاتبعه علیٌّ علیه السّلام و آمن به و صدّقه و كان عمره اذ ذاک فی السنه الثالثه عشر من عمره و لم یبلغ الحلم و قیل غیر ذلک و اکثر الاقوال و اشهرها انه لم یبلغ الحلم و انه اول من اسلم و آمن برسول الله صلی الله علیه وآله من الذکور بعد خدیجه.

۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۶۳-۶۴ باب ۱، فصل ۱. ابن طلحه می نویسد: فلما نشأ و کبر اصاب اهل مکة جذب شدید و قط مؤلم اجحف بذوی الثروه و اضر الی الغایه بذوی العیال، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لعنه العباس و كان من ایسر بنی هاشم: «یا عم ان اخاک ابا طالب کثیر العیال و قد اصاب الناس ما ترى، فانطلق بنا الیه فلنخفف من عیاله، آخذ من بنیه رجلاً- و تأخذ انت رجلاً- فنکفلهما عنه.» قال العباس: نعم فانطلقا حتی اتیا ابا طالب فقالا: انا نرید ان نخفف عنک من عیالک حتی ینکشف عن الناس ما هم فیہ، فقال لهما ابوطالب: اذا ترکتما لی عقیلاً و طالباً فصنعا ما شئتما، فأخذ رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً و ضمه الیه و اخذ العباس جعفرًا فضّمه الیه، فلم یزل علی مع رسول الله حتی بعثه الله تعالی نبیاً فاتبعه و آمن به و صدقه و بعث رسول الله یوم الاثنین و صلی علی یوم الثلاثاء همچنین حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۶۶۶، ح ۶۴۶۳، کتاب معرفه الصحابه ذکر عقیل بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن مجاهد بن جبیر ابی الحجاج قال: كان من نعم الله علی علی بن ابی طالب علیه السّلام ما صنع الله له و اراده به من الخیر ان قریشاً اصابتهم ازمه شدید و كان ابوطالب فی عیال کثیر فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لعنه العباس، و كان من ایسر بنی هاشم: یا ابا الفضل ان اخاک ابا طالب کثیر العیال و قد اصاب الناس ما ترى من هذه الازمه فانطلق بنا الیه نخفف عنه من عیاله آخذ من بنیه رجلاً و تأخذ انت رجلاً- فنکفلهما عنه، فقال العباس: نعم فانطلقا حتی اتیا ابا طالب فقالا: انا نرید ان نخفف عنک من عیالک حتی تنکشف عن الناس ما هم فیہ. فقال لهما ابوطالب: اذا ترکتما لی عقیلاً فاصنعا ما شئتما. فأخذ رسول الله صلی الله علیه وآله علیاً و ضمه الیه و اخذ العباس جعفرًا فضّمه الیه. فلم یزل علی مع رسول الله حتی بعثه الله نبیاً فاتبعه و صدّقه، و اخذ العباس جعفرًا و لم یزل جعفر مع العباس حتی اسلم و استغنی عنه. و نیز طبری در تاریخ خود، ۲-۵۷-۵۸، ذکر الخیر عما كان من امر نبی الله، علاوه بر آنچه از مستدرک نقل کردیم این حدیث را نیز آورده است: عن اسحاق قال: كان اول ذکر آمن برسول الله صلی الله علیه وآله و صلی معه و صدقه بما جاءه من عند الله علی بن ابی طالب و هو یومئذ ابن عشر سنین و كان مما

انعم الله به على علي بن ابي طالب عليه السلام انه كان في حجر رسول الله عليه السلام قبل الاسلام. همچنين ثعلبي در الكشف و البيان، ۵/۸۴، ذيل آيه ۱۰۰ سوره توبه؛ قندوزي در ينابيع الموده، ۲/۱۴۵؛ خ ۴۰۰، باب ۵۶، ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه، ۱۳/۱۹۹، خطبه ۲۳۸، (قاصعه)، ذكر ما كان من صلاه علي مع رسول الله صلى الله عليه وآله في صغره؛ صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۲/۳۰۰، جماع ابواب بعض الأمور الكائنه بعد بعثته صلى الله عليه وآله باب ۲، با الفاظی مشابه به همین حدیث اشاره کرده اند.

سالی که در مکه معظمه قحطی شد روزی رسول اکرم صلی الله علیه وآله (که هنوز بر حسب ظاهر مبعوث به رسالت نشده بود) به عباس عم اکرم خود فرمود برادرت ابو طالب کثیر العیال است و روزگار هم سخت و دشوار است برویم هر کدام ما تقاضا کنیم یک نفر از اولادهای او را قبول کنیم به کفالت تا بار عم عزیزم سبک شود عباس قبول کرد به اتفاق به ملاقات جناب ابو طالب رفتند و علت آمدن خود را نقل نموده اند سالی که در مکه معظمه قحطی شد روزی رسول اکرم صلی الله علیه وآله (که هنوز بر حسب ظاهر مبعوث به رسالت نشده بود) به عباس عم اکرم خود فرمود برادرت ابو طالب کثیر العیال است و روزگار هم سخت و دشوار است برویم هر کدام ما تقاضا کنیم یک نفر از اولادهای او را قبول کنیم به کفالت تا بار عم عزیزم سبک شود عباس قبول کرد به اتفاق به ملاقات جناب ابو طالب رفتند و علت آمدن خود را بیان نمودند جناب ابو طالب موافقت فرمود عباس جعفر طیار را به عهده

گرفت و رسول اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را عهده دار شد آنگاه مالکی به این عبارت گوید:

«فلم یزل علیّ مع رسول الله حتّی بعث الله عزّ و جلّ محمّداصلی الله علیه وآله نبیّا فاتبعه علیّ علیه السّلام و آمن به و صدّقه و کان عمره اذ ذاک فی السنه الثالثه عشر من عمره لم یبلغ الحلم و أنّه اوّل من اسلم و آمن برسول الله من الذکور بعد خدیجه»

(پیوسته علیّ با پیغمبر بود تا خدا آن حضرت را مبعوث به رسالت نمود، پس علیّ ایمان آورد و متابعت نمود پیغمبر را و تصدیق کرد او را در حالتی که از عمرش سیزده سال گذشته و به حد بلوغ نرسیده بود و او اول کسی بود که اسلام و ایمان آورد به آن حضرت از مردان بعد از خدیجه)

### سبقت علی علیه السلام در اسلام

آنگاه مالکی (۱) در همان فصل نقل قول امام ثعلبی را می نماید که در تفسیر آیه

ص: ۶۹

---

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۸۶-۱۸۸، فصل ۱، فصل بی تربیه النبی صلی الله علیه وآله له علیه السّلام ابن صباغ می نویسد: قال الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی: {و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار} [توبه/۱۰۰] و هو قول ابن عباس، و جابر بن عبد الله الانصاری، و زید بن ارقم، و محمد بن المنکدر، و ربیع المرائی، و قد اشار علیّ بن ابی طالب کرم الله وجهه الی شیء من ذلك فی ابیات قاله و رواها عنه الثقات الا ثبات و هی هذه: محمد النبی اخی و صنوی و حمزه سید الشهداء عمی شایان ذکر است که ثعلبی در الکشف و البیان، ۵/۸۳، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه می نویسد: و اختلفوا ایضا فی اول من آمن برسول الله صلی الله علیه وآله بعد امرأته خدیجه بنت خویلد مع اتفاقهم انها اول من آمن بالنبی و صدقته فقال بعضهم اول ذکر آمن برسول الله صلی الله علیه وآله و صلی معه علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و هو قول ابن عباس و جابر و زید بن ارقم و محمد بن المنکدر و ربیع المرائی و ابی حازم المدنی.

۱۰۱ سوره ۹ (توبه) {وَاللّٰبِقُونَ الْمَأْوُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ} چنین آورده که ابن عباس و جابر ابن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و محمّد بن منکدر و ربیعہ المرائی گویند اوّل کسی که ایمان آورد بعد از خدیجه به رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام بوده آنگاه گوید علیّ کرم الله وجهه اشاره به این معنی نموده در اشعار خودش که ثقات از علماء از قول او نقل نموده اند که فرمود.

محمّد النبی اخی و صنوی

و حمزه سیّد الشهداء عمّی

بنت محمّد سکنی و عرسی

منوط لحمها بدمی و لحمی

و سبطا احمد ولدای منها

فأیکم له سهم کسهمی (ابن طلحه)

سبقتکم الی الاسلام طفلا

صغیرا ما بلغت اوان حلمی

و اوجب لی ولایتہ علیکم

رسول الله یوم غدیرخم (ابن طلحه)

فویل ثم ویل ثم ویل

لمن یلقى الاله غدا بظلمی

(محمّد رسول الله برادر و پسر عموی من است و حمزه سید الشهداء عم من است و فاطمه دختر پیغمبر همسر من است و دو دخترزادگان پیغمبر فرزندان من از فاطمه اند پس کدام یک از شما چنین قسمتی مانند من دارید اسبق از همه اسلام آوردم در حالتی که طفل بودم قبل از اینکه به



حد بلوغ برسم و واجب نمود پیغمبر برای من ولایت خود را بر شما روز غدیر خم آنگاه سه مرتبه فرمود وای بر کسی که ملاقات کند خدا را روز قیامت در حالتی که به من ظلم نموده باشد.)

و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۱ مطالب السؤل (۱) ضمن فصل اول از

ص: ۷۱

۱- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۶۴، باب ۱ فصل ۱. ابن طلحه به نامه معاویه اشاره نکرده و تنها شعر را نقل کرده است. و نیز زرندی حنفی، در نظم درر السمطین، ص ۹۷، سمط ۱ قسم ۲، این حدیث را اینگونه نقل می کند: و یروی ان معاویه كتب الی علی علیه السّلام یفتخر علیه: اما بعد، فانّ ابی کان سیداً فی الجاهلیه و صرت ملکاً فی الاسلام و انا خال المؤمنین و کاتب الوحی و صهر رسول الله. فقال علی علیه السّلام: ایفتخر علی ابن ام آکله الاکباد؟ اکتب الیه یا قنبر: ان لی سیوفاً بدریه و سهاماً هاشمیه قد عرفت مواقع نصالها فی اقاربک و عشایرک یوم بدر و ما هی من الظالمین ببعید. ثم انشد: محمد النبی اخی و صهری و حمزه سید الشهداء عمی و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۱۲، ح ۳۶۳۶۶، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۸/۹-۱۰ حوادث سال ۴۰ هجری، فصل فی ذکر شیء من سیرته الفاضله؛ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۵۲۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ سبط ابن الجوزی در تذکره الخواص، ص ۱۰۲، باب ۴، تمام حدیث الخوارج؛ حدیث را همان گونه که از نظم درر السمطین نقل کردیم با اختلاف اندکی در الفاظ آورده اند. قندروزی حنفی در ینابیع الموده ۳/۱۴۳، باب ۶۵، می نویسد: قال الامام تاج الاسلام الخدا آبادی البخاری فی اربعینه: روی هذه الأبیات عن علی علیه السّلام: سبقتکم الی الاسلام طراً غلاماً ما بلغت اوان حلمی محمد النبی اخی و صهری حمزه سید الشهداء عمی ابن حجر مکی، در صواعق المحرقة، ص ۱۳۲، باب ۹، فصل ۴، بعد از نقل این حدیث می نویسد: قال البیهقی: ان هذا الشعر مما یجب علی کل احد متوال فی علی حفظه لیعلم مفاخره فی الاسلام و مناقب علی و فضائله اکثر من ان تحصی. شایان ذکر است با اینکه کسانی مانند محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و زرندی حنفی در نظم درر السمطین بیتی از شعر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام را که در آن به عید غدیر خم اشاره شده است آورده اند، این بیت در بسیاری از مصادر اهل سنت حذف گردیده است.

باب اول و اکابر مورخین و محدثین علماء خودتان نقل نموده اند که این اشعار را آن حضرت در جواب معاویه نوشت موقعی که در نامه خود به آن حضرت مفاخره نموده که پدرم در جاهلیت سید القوم بود و در اسلام پادشاهی نمود و من خال المؤمنین و کاتب الوحی و صاحب فضائل هستم.

حضرت بعد از مطالعه نامه فرمود: «أبوالفضائل یفخر علی ابن آکله الاکباد» یعنی آیا به فضائل فخریه می کند پسر خورنده جگرها (یعنی هند مادر معاویه که جگر حمزه سید الشهداء را در احد برای او آوردند و در دهان جوید) آنگاه اشعار مذکور را برای او نوشت و در آن اشاره به غدیر خم نموده و اثبات می نماید که او است امام و خلیفه و اولی به تصرف در امور مسلمانان بعد از رسول خدا و به امر آن حضرت و معاویه با جدیتی که به مخالفت آن حضرت داشت نتوانست در این مفاخرات تکذیب آن حضرت را بنماید.

و نیز حاکم ابو القاسم حسکانی (۱) که از فحول اعلام و محل وثوق علمای

ص: ۷۲

---

۱- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۳۳۴-۳۳۴، ح ۳۴۲، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه. حسکانی این روایت را نقل می نماید: عن عبد الرحمن بن عوف فی قوله تعالی: {والسابقون الاولون} قال: هم سته من قریش اولهم اسلاماً علی بن ابی طالب. و نیز ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۴۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، این حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن عوف فی قوله تعالی: {والسابقون الاولون} قال: هم عشرة من قریش، کان اولهم اسلاماً علی بن ابی طالب.

شما است در ذیل همین آیه مذکوره از عبد الرحمن بن عوف نقل می نماید که ده نفر از قریش ایمان آوردند اول آنها علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

و از انس بن مالک روایت می نمایند اکابر علماء شما مانند احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب (۱) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع الموده (۲) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَ عَلَى عَلِيِّ سَبْعِ سِنِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ تَرْفَعْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ.

(هفت سال ملائکه بر من و بر علی صلوات فرستادند؛ زیرا که در این مدت

ص: ۷۳

---

۱- مناقب خوارزمی، ص ۵۴، ح ۱۸، فصل ۴.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۹۴، ح ۱۷، باب ۱۲. و نیز زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۸۳، سمط ۱، قسم ۲، ذکر اسلامه، حدیث را این گونه نقل کرده است: وعن ایوب الانصاری قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لقد صلت الملائکه علی و علی و علی و علی، لانا کنا نصلی و لیس معنا احد یصلی غیرنا. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۱۸۴، ح ۸۱۸، ذیل آیه ۷ سوره غافر، این حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن ابی ذر قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان الملائکه صلت علی و علی سبعم سنین قبل ان یسلم بشر. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۶-۳۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: صلت الملائکه علی و علی و علی بن ابی طالب سبعم سنین. قالوا و لم ذاک یا رسول الله؟ قال: لم یکن معی من الرجال غیره. همچنین ابن اثیر در اسد الغابه، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۱۳/۲۳۰، خطبه ۲۳۸، (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما، همین حدیث را با الفاظی مشابه نقل کرده اند.

کلمه شهادت از احدی به آسمان برنخواست مگر از من و علی)

و ابن ابی الحدید معتزلی از صفحه ۳۷۵ تا صفحه ۳۷۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) اخبار بسیاری از طرق روات و علماء خودتان نقل نموده است که علی علیه السلام از همه مسلمین اسبق در اسلام و ایمان بوده و در آخر همه اخبار و اختلاف اقوال گوید:

«فدلّ مجموع ما ذکرناه أنّ علیاً علیه السلام أوّل الناس اسلاماً و أنّ المخالف فی ذلك شاذّ و الشذّ لا یعتدّ به».

(مجموع از آنچه ذکر نمودیم دلالت دارد بر آنکه علی علیه السلام اول از همه اسلام آورد و مخالفین در این امر شاذ و کم نیستند و به قول شاذ اعتنائی نیست.)

و امام ابو عبد الرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح سته است شش حدیث اول خصائص العلوی (۲) را در این موضوع آورده و تصدیق نموده که اول کسی که ایمان آورد به رسول الله صلی الله علیه و آله و نماز گزارد با آن حضرت علی علیه السلام بود.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع الموده (۳) ۳۱ خبر از ترمذی و حموینی و ابن ماجه و احمد حنبل و حافظ ابو نعیم و امام ثعلبی و ابن مغازلی و ابو المؤید خوارزمی و دیلمی به مضامین مختلفه نقل نموده است که خلاصه و

ص: ۷۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۴/۱۱۶-۱۲۵، خطبه ۵۶، فصل فیما قیل من سبق علی الی الاسلام.

۲- خصایص امیر المؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۴۲-۴۶، صلاه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۸۹-۱۹۸، ح ۱-۲۹، باب ۱۲.

نتیجه همه آنها آنکه علی علیه السلام اسبق از همه امت اسلام ایمان آورد، و حتی ابن حجر مکی متعصب در فصل دوم از صواعق (۱) اخباری به همین مضامین نقل نموده که سلیمان بلخی هم در ینابیع بعض از آن اخبار را از او نقل نموده و در آخر باب ۱۲ ینابیع خبر پر برکتی از مناقب به اسناد خودش از ابی الزبیر مکی از جابر بن عبد الله انصاری نقل نموده با اجازه آقایان این خبر را بخوانم تا حجه تمام گردد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان الله تبارک و تعالی اصطفانی و اختارنی و جعلنی رسولا و انزل علی سید الکتب فقلت الهی و سیدی انک ارسلت موسی الی فرعون فستلک ان تجعل معہ اخاه هارون وزیرا یشد به عضده و یصدق به قوله و انی أسألك یا سیدی و الهی ان تجعل لی من اهلی وزیرا تشد به عضدی فاجعل لی علیا وزیرا و اخا و اجعل الشجاعه فی

قلبه و البسه الهیبه علی عدوه و هو اول من آمن بی و صدقنی و اول من وحد الله معی و انی سألت ذلک ربی عزّ و جلّ فاعطانیه فهو سید الاوصیاء اللّٰهوق به سعاده و الموت فی طاعته شهاده و اسمه فی التوریه مقرون الی اسمی و زوجته صدیقه الکبری ابنتی و ابناه سیدا شباب اهل الجنّه ابنای و هو و هما و الائمه من بعدهم حجج الله علی خلقه بعد النبیین و هم

ص: ۷۵

---

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۵، ح ۲۹، باب ۹، فصل ۲. ابن حجر علاوه بر آنچه پیشتر از او یاد کردیم این حدیث را نیز نقل می کند: اخرج الديلمی ایضا عن عائشه و الطبرانی و ابن مردويه عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله قال: السبق ثلاثه: فالسابق الی موسی یوشع بن نون و السابق الی عیسی صاحب یس و السابق الی محمد، علی بن ابی طالب.

ابواب العلم فی امتی من تبعهم نجی من النار و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم لم یهب الله محبتهم لعبد الا ادخله الله الجنه انتهى».

(خداوند متعال برگزید و اختیار نمود مرا (از میان خلق) و قرار داد مرا پیغمبر و نازل گردانید بر من بهترین کتابها را پس من عرض کردم الهی و سیدی موسی را فرستادی به سوی فرعون پس درخواست نمود از تو اینکه برادرش

هارون را وزیر او قرار دهی و محکم نمائی به وجود او بازوی او را و تصدیق نمایند به وسیله او دعوت او را. اینک من از تو درخواست می نمایم که از اهل من قرار دهی برای من وزیری که به وجود او محکم گردد بازوی من پس قرار بده برای من علی را به مقام وزارت و اخوت و شجاعت را در قلب او قرار بده و هیبتی به او مرحمت نما در مقابل دشمنانش و علی اول کسی ست که ایمان به من آورد و تصدیق مرا نمود و اول کسی ست که با من خدا را به وحدانیت یاد نمود - آنگاه فرمود من این سؤالی را که از پروردگار نمودم بمن عطا نمود (یعنی علی را وزیر و برادر من قرار داد) پس علی آقای اوصیاء می باشد ملحق شدن به او سعادت و مردن در اطاعت او شهادت است اسم او با اسم من در تورات می باشد و همسر او صدیقه کبری دختر من است و دو پسر او که دو سید جوانان اهل بهشتند فرزندان منند و علی و حسن و حسین و امامان بعد از آنها حجت‌های خدا بر خلق اند بعد از انبیاء و آنها هستند ابواب علم در امت من هر کس آنها را متابعت و پیروی نماید از آتش نجات یابد و هر کس به آنها اقتدا نماید هدایت یابد به راه راست عطا نموده خدا محبت آنها را به بنده ای مگر آنکه آنها را داخل بهشت می نماید. (پس عبرت بگیرد ای صاحبان بصیرت و بینائی.) (فاعتبروا یا اولی الابصار)

و اگر بخواهم تمام اخباری را که فقط از طریق روایات و اکابر علماء خودتان در این باب رسیده بدون استناد به کتب شیعه ذکر نمایم تمام وقت شب گرفته می شود (۱) گمان می کنم برای نمونه کافی باشد آنچه عرض کردم تا آقایان بدانید

ص: ۷۷

۱- در باره اسلام و نماز امیر المؤمنین علیه السلام لازم است به دو نکته اشاره کنیم: نکته اول: نصوصی که اثبات می کند که امیر المؤمنین علیه السلام نخستین نماز گزار بوده است به سه گروه تقسیم می شود: گروه اول: کلمات پیامبر اکرم که دلالت بر این مطلب دارد. گروه دوم: کلمات امیر المؤمنین علیه السلام که این ادعا را اثبات می کند. گروه سوم: اعترافات صحابه مبنی بر اینکه امیر المؤمنین نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار بوده است. نکته دوم: بررسی مدارکی که اثبات می کند اسلام ابو بکر بعد از امیر المؤمنین علیه السلام بوده است. گفتنی است که ما در مقام گردآوری همه احادیث و مدارک در این باب نیستیم، بلکه به اختصار به جمع بندی روایات می پردازیم. لذا ممکن است برخی از منابعی که به آن اشاره می کنیم قبلاً تکرار شده یا بعداً به آن اشاره شود. با این وصف، برای جمع بندی این بحث تکرار آن خالی از فایده نیست. نکته اول: گروه اول نصوص نبوی در برخی از احادیث، پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح می فرمایند که امیر المؤمنین علیه السلام نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار است. در اینجا به هشت حدیث اشاره می کنیم: ۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اولکم وارداً (وروداً) علی الحوض اولکم اسلاماً، علی بن ابی طالب». المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۷، ح ۴۶۶۲، کتاب معرفه الصحابه باب مناقب علی، ذکر اسلام امیر المؤمنین. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۶، ح ۳۲۹۹۱، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۴۰، ترجمه ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۲۹، خطبه ۲۳۸ (قاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی. استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۱، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب. مناقب ابن مغزلی، ص ۱۶، ح ۲۲، ما جاء فی اسلام علی. مناقب خوارزمی، ص ۵۲، ح ۱۵، فصل ۴. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۲/۸۱، رقم ۴۵۹، شرح حال محمد بن ابان المخرمی. ۲. قال رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمه علیها السلام «زوجتک خیر امتی، اعلمهم علماً و افضلهم حتماً و اولهم اسلاماً» کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۱۳۲، ح ۳۲۹۳۶ کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲ فضائل علی. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۳۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. اسد الغابه، ابن اثیر، ۵/۵۲۰، شرح حال فاطمه بنت رسول الله. مناقب خوارزمی، ص ۱۰۶، ح ۱۱۱، فصل ۹. مسند احمد بن حنبل، ۵/۲۶، مسند معقل بن یسار. ۳. اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بید علی فقال: «ان هذا اول من آمن بی، و هذا اول من یصافحنی یوم القیامه، و هذا الصدیق الاکبر». کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۸۷، باب ۴۴. معجم الکبیر، طبرانی، ۶/۲۶۹، احادیث ابو سخیله کوفی عن سلمان. نظم درر السمطین، زرنندی، ص ۸۲، سمط ۱، قسم ۲. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۶، ح ۳۲۹۹۰، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۴۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ۴. قال رسول الله صلی الله علیه و آله «لقد صلت الملائکه علی و علی علی سبع سنین، لانا کنا نصلی و لیس معنا احد غیرنا». نظم درر السمطین، زرنندی، ص ۸۳، سمط ۱، قسم ۲. اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۱۸، شرح حال علی بن ابی طالب. مناقب خوارزمی، ص ۵۳-۵۴، ح ۱۷ و ۱۸، فصل ۴. مناقب ابن مغزلی، ص ۱۴، ح ۱۷ و ۱۹، ما جاء فی اسلامه علیه السلام تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. الفردوس، دیلمی، ۳/۴۳۳، ح ۵۳۳۱، باب اللام. ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۶۴، قسم ۱، باب فضائل علی ذکر صلاه الملائکه علیه. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ابن

ابى الحديد، ١٣/٢٣٠، خطبه ٢٣٨ (قاصعه)، القول فى اسلام ابى بكر و علىّ. فرائد السمطين، حموينى، ١/٢٤٢، ح ١٨٧، سمط ١/ باب ٤٧. شواهد التنزيل حسكاني، ١٨٤-٢/١٨٥، ح ٨١٨ و ٨١٩، ذيل آيه ٧ سوره غافر. كنوز الحقائق، مناوى، ٢/١٠٤، ح ٦٣٢٠، حرف اللام. ٥. قال رسول صلى الله عليه وآله: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى مَعِيَ عَلِيٌّ» فرائد السمطين، حموينى، ١/٢٤٥، ح ١٩٠، سمط ١، باب ٤٧. كنز العمال، متقى هندی، ١١/٦١٦، ح ٣٢٩٩٢، كتاب الفضائل، باب ٣، فصل ٢، فضائل علىّ. كنوز الحقائق، مناوى، ١/١٩٤، ح ٢٤٣٦، حرف الهمزة. الفردوس، ديلمى، ١/٢٧، ح ٣٩، باب الالف، ذكر حديث الاوائل. ينابيع المودّه، قندوزى، ٢/٧٥، ح ٤٦، باب ٥٦. ٦. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا على اخمصك بالنبوه و لا نبوه بعدى، و تخصم الناس بسبع و لا يحاجك فيهن احد يوم القيامة: انت اولهم ايماناً و اوفاهم بعهد الله...» حليه الاولياء، ابو نعيم اصفهاني، ١/٦٥-٦٦، رقم ٤، شرح حال علىّ بن ابى طالب. كنز العمال متقى هندی، ١١/٦١٧، ح ٣٢٩٩٤، كتاب الفضائل، باب ٣، فصل ٢، مناقب علىّ. تاريخ دمشق، ابن عساكر، ٤٢/٥٨، رقم ٤٩٣٣، شرح حال علىّ بن ابى طالب. مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعى، ص ١٣٣، باب ١، فصل ٧. ٧. قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلی: «هذا اول من آمن بى و صدقتى.» شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ١٣/٢٢٥، خطبه ٢٣٨ (قاصعه)، القول فى اسلام بى بكر و علىّ. ذخائر العقبى، محب الدين طبرى، ص ٥٨، قسم ١، باب فضائل علىّ، ذكر انه عليه السلام اول من اسلم. تاريخ دمشق، ابن عساكر، ٤٢/٣٦، رقم ٤٩٣٣، شرح حال علىّ بن ابى طالب. گروه دوم: نصوص علوى در برخى از منابع خود امير المؤمنين تصريح مى فرمايند كه نخستين مسلمان و نخستين نماز گزار بوده اند كه به سه حديث اشاره مى كنيم: ١. عن على عليه السلام «انا عبد الله و اخو رسول الله و انا الصديق الاكبر لا يقولها بعدى الا كاذب مفتر و لقد صليت مع رسول الله قبل الناس بسبع سنين.» المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، ٣/١٢١، ح ٤٥٨٤، كتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امير المؤمنين، ذكر اسلامه. سنن ابن ماجه، ١/٤٤، ح ١٢٠، مقدمه، فضل علىّ بن ابى طالب. تاريخ طبرى، ٢/٥٦، ذكر الخبر عما كان من امر نبى الله صلى الله عليه وآله. المصنف، ابن ابى شيبه، ٧/٤٩٨، ح ٢١، كتاب الفضائل، فضائل على بن ابى طالب. السنن الكبرى، نسائى، ٥/١٠٦-١٠٧، ح ٨٣٩٥، كتاب الخصائص، ذكر صلاته قبل الناس. تذكره الخواص، سبط بن الجوزى، ص ١٠٣، باب ٤. الكشف و البيان، ثعلبى، ٥/٨٥، ذيل آيه ١٠٠ سوره توبه. كنز العمال، متقى هندی، ١٣/١٢٢، ح ٣٦٣٨٩، كتاب الفضائل، باب ٣، فصل ٢ فضائل علىّ. ذخائر العقبى، محب الدين طبرى، ص ٦٠، قسم ١، باب فضائل علىّ، ذكر انه اول من صلى. تهذيب الكمال، مزى، ٢٢/٥١٤، رقم ٤٥٧٢، شرح حال علاء بن صالح التيمى. فرائد السمطين، حموينى، ١/٢٤٨، ح ١٩٢، سمط ١، باب ٤٨. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ٢/٥٨٦، ح ٩٩٣، فضائل امير المؤمنين. الكامل، ابن اثير، ٢/٥٧، ذكر الاختلاف فى اول من اسلم. ٢. قال على عليه السلام: «انا اول رجل صلى مع رسول الله» مسند احمد بن حنبل، ١/١٤١، مسند علىّ بن ابى طالب. المعارف، ابن قتيبه، ص ١٦٩، اخبار ابوبكر، اسلام ابوبكر. كنز العمال، متقى هندی، ١٣/١٢٤، ح ٣٦٣٩٦، كتاب الفضائل، باب ٣، فصل ٢ فضائل علىّ. رياض النضره، محب الدين طبرى، ٣/١١٢، باب ٤، فصل ٤، ذكر انه اول من صلى. تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانى، ٢٨٦/، رقم ٤٩٢٥، شرح حال علىّ بن ابى طالب. ٣. قال على عليه السلام: عبدت الله مع رسول الله صلى الله عليه وآله سبع سنين قبل ان يعبده احد من هذه الامه. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، ٣/١٤٧، ح ٤٦٦٣، كتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امير المؤمنين، ذكر اسلام امير المؤمنين. سنن الكبرى، نسائى، ٥/١٠٧، ح ٨٣٩٦، كتاب الخصائص، ذكر عبادته علىّ. تاريخ دمشق، ابن عساكر، ٤٢/٣٠، رقم ٤٩٣٣، شرح حال علىّ بن ابى طالب. استيعاب، ابن عبد البر، ٣/١٠٩٥، رقم ١٨٥٥، شرح حال علىّ بن ابى طالب. رياض النضره، محب الدين طبرى، ٣/١١١، باب ٤، فصل ٤، ذكر انه اول من صلى. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ٤/١١٨، خطبه ٥٦ (و من كلامه له من اصحابه يخبر عما سيكون من شأن رجل يأمر بسبه و البرائه منه)، فصل فيما قيل من سبق على الى الاسلام. گروه سوم: نصوص



صحابی در برخی از منابع، صحابه پیامبر اعتراف دارند که نخستین مسلمان و نخستین نماز گزار امیر المؤمنین بوده است که به دو حدیث اشاره می‌کنیم: ۱. عن انس بن مالک قال: استنبیء (نبی - بعث) النبی یوم الاثنين و صلی (اسلم) علی یوم الثلاثاء. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۲۱، ح ۴۵۸۷، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلام امیر المؤمنین. استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۵، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب. فرائد السمطین، حموی، ۱/۲۴۴، ح ۱۸۹، سمط ۱، باب ۴۷. الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۸۱، ح ۳۷۳۷، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب. مسند ابو یعلی، ۷/۲۱۱۳، ح ۴۲۰۸، مسند انس بن مالک. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۱۱۹، خطبه ۵۶، (و من کلامه له من اصحابه یخبر عما یكون من شأن رجل یأمر بسبه و البرائه منه) فصل فیما قیل من سبق علی الی الاسلام. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱/۱۳۴، رقم ۱ شرح حال امیر المؤمنین علی علیه السلام تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. تهذیب الکمال، مزی، ۲۰/۴۸۲، رقم ۴۰۸۹، شرح حال علی بن ابی طالب. تاریخ طبری، ۲/۵۵، ذکر الخیر عما کان من امر نبی الله عند ابتداء الله ذکره. ۲. عن زید بن ارقم (عن ابن عباس - عن سلمان): اول من صلی مع رسول الله (اسلم) علی بن ابی طالب. مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۷۳، مسند ابن عباس. الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۸۲، ح ۳۷۴۳، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۷، ح ۴۶۶۳، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلام امیر المؤمنین. السنن الکبری، بیهقی، ۶/۲۰۶، کتاب اللقطه، باب من قال لا یحکم باسلام الصبی بنفسه ابواه کافران، باب من قال یحکم بصره اسلامه. نظم درر السمطین، زرنندی حنفی، ص ۸۲، سمط ۱/قسم ۲، ذکر اسلامه. نکته دوم: با مراجعه به مدارک آشکار می‌گردد که اسلام ابوبکر بعد از اسلام امیر المؤمنین علیه السلام - به دلیل اختلاف روایت - به فاصله پنجاه نفر یا پنج نفر یا سه نفر بوده است. در اینجا مناسب است به برخی از این منابع اشاره کنیم: محمد بن جریر طبری در تاریخ خود، ۲/۶۰، ذکر الخیر عما کان من امر النبی ذکر بعض من قال ذلك ممن حضر، این حدیث را نقل می‌کند: عن محمد بن سعد قال: قلت لابی: أکان ابو بکر اولکم اسلاماً؟ فقال: لا و لقد اسلم قبله اکثر من خمسين. سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۳۴، خلافه ابو بکر، فصل فی اسلامه، این حدیث را نقل می‌کند: عن سعد بن ابی وقاص انه قال: لاییه سعد: أکان ابو بکر الصدیق اولکم اسلاماً؟ قال: لا و لکنه اسلم قبله اکثر من خمسه همچنین ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۰/۴۵، رقم ۳۳۹۸، شرح حال ابوبکر، حدیث را به همین الفاظ نقل کرده است، محب الدین طبری در ریاض النضره، ۱/۸۹، قسم ۲، باب ۱، فصل ۴، ذکر اقاویل العلماء فی اول من اسلم، این حدیث را نقل می‌کند: قال ابن اسحاق: اول من اسلم علی، ثم زید بن حارثه، ثم ابوبکر... و به همین مضمون ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۲۲۶، شرح حال زید بن حارثه ابن قتیبه در المعارف ص ۱۶۸-۱۶۹، اسلام ابی بکر؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۱۹/۳۵۴، رقم ۲۳۳۳، شرح حال زید بن حارثه؛ یعقوبی در تاریخ خود، ۲/۲۳، المبعث، احادیثی نقل کرده اند.









که علیّ آن کس است که از اول با رسول خداصلی الله علیه وآله بوده پس اولی و أحق است که آن بزرگوار را مشمول ﴿و الذین معه﴾ بدانیم نه آن کس را که چند شبی در مسافرت غار با پیغمبر بوده.

### اشکال در ایمان علیّ به دلیل طفولیت و جواب آن

حافظ: این مطلب ثابت است و احدی انکار این معنی را ننموده که علیّ کرم الله وجهه اسبق از همه اّمت در اسلام بوده ولی نکته قابل توجه این است که او اسبق از همه اّمت در اسلام بوده و این سبقت دلیل بر فضیلت و شرافت علیّ کرم الله وجهه بر دیگران از صحابه نمی باشد.

گرچه صحیح است که خلفای معظّم أبو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم

مدتی بعد از علیّ کرم الله وجهه ایمان آوردند ولی ایمان آنها با ایمان علیّ فرق داشت و قطعا ایمان آنها از ایمان علیّ افضل بوده به دلیل آنکه علیّ طفلی نابالغ و آنها شیخی کبیر و با عقل کامل بودند.

بدیهی است ایمان پیر ورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل از ایمان طفلی نو رسیده و نابالغ افضل و بالاتر است به علاوه ایمان علیّ تقلیدی و از آنها تحقیقی بوده قطعا ایمان تحقیقی از ایمان تقلیدی افضل است چون قطعا بچه نابالغ و غیر مکلف ایمان نمی آورد مگر روی تقلید و علیّ بچه دوازده سیزده ساله تکلیفی بر او نبوده و حتما تقلیدا ایمان آورده است.

داعی: باعث تعجب است این نوع مذاکرات از مثل شما دانشمندان قوم متحیرم این نوع گفتار شما را حمل بر چه بنمایم بگویم عنادا لجاجت می فرمائید که قلبم راضی

نمی شود به عالمی چنین نسبتی بدهم مگر بگویم بدون فکر و تأمل تبعا للاسلاف صحبت می فرمائید یعنی شما تقلیدا (از خوارج و نواصب به تحریک امویها) حرف می زنید و تحقیقی در گفتار ندارید.

از شما سؤال می نمایم که آیا ایمان علی علیه السلام در عالم طفولیت به میل و اراده خودش بوده یا به دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده.

حافظ: اولاً جنابعالی از طرز صحبت چرا متأثر می شوید شبهه و اشکال در دل خلجان می کند باید مورد مذاکره قرار گیرد تا کشف حقایق شود.

و أمّا ثانياً جواب شما مسلم است که به دعوت رسول خدا علیّ ایمان آورد نه به میل و اراده خود.

داعی: آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را دعوت به اسلام نمود می دانست که

تکلیفی بر طفل قبل از بلوغ نیست یا نمی دانست اگر بگوئید نمی دانست نسبت جهل به آن حضرت داده اید و اگر می دانست طفل صبی را تکلیفی در دین نمی باشد مع ذلک او را دعوت کرد کار لغو و عبث و بی جایی کرده بدیهی است نسبت لغو و عبث به رسول الله محققا کفر است.

چه آنکه پیغمبر معزاً و مبرّای از لغو و عبث است خصوصاً خاتم الانبیاء زیرا که خداوند در آیه ۳ سوره النجم/۵۳ درباره آن حضرت می فرماید {وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ}

(رسول خدا به هوای نفس سخن نمی گوید آنچه می گوید از روی وحی است که به او رسیده)

### ایمان علی در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او می باشد

پس قطعاً آن حضرت علی را قابل و لایق و آماده دعوت می دانسته و دعوت نموده چه آنکه عمل لغو از آن حضرت صادر نمی گردد علاوه بر این معنی صرف سن منافی کمال عقل نمی باشد. بلوغ، دلیل وجوب تکلیف نیست بلکه بلوغ در احکام شرعیه مراعات می شود نه در امور عقلیه و ایمان امری از امور عقلیه می باشد نه تکلیف شرعی پس «ایمان علی فی الصغر من فضائله» ایمان علی در کوچکی از فضایل آن حضرت می باشد کما آنکه درباره حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام و بچه تازه به دنیا آمده خداوند در آیه ۳۱ سوره ۱۹ (مریم) خبر می دهد که گفت:

{إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا}

(به درستی که من بنده خاص خدایم و کتاب آسمانی و شرف نبوت مرا



عطا فرموده) و درباره حضرت یحیی علیه السلام در آیه ۱۳ همان سوره فرماید:

{وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا}

(و یحیی را در سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم)

سید اسماعیل حمیری یمنی (۱) که از شعراء معروف اواسط قرن دوم هجری متوفی سال ۱۷۹ بوده در اشعاری که در مدح آن حضرت سروده به همین جهت اشاره نموده و گفته:

وصی محمد و ابو بنیه و وارثه و فارسه الوقیا

و قد اوتی الهدی و الحکم طفلاً کیحیی یوم اوتیه صیبا

(همچنان که یحیی در طفولیت و بچه گی واجد مقام نبوت گردیده علی علیه السلام هم که وصی و وارث پیغمبر و پدر فرزندان آن حضرت بود صاحب حکم ولایت و هادی خلق در حال طفولیت گردید.)

فضل و مقامی را که پروردگار عطا نماید نیازمند رسیدن به سن بلوغ نیست بلکه رشد عقلی و صلاحیت مورد در اثر طینت پاک است که خداوند عالم السرّ و الخفیّات فقط به آن دانا و خبیر است و لذا یحیی در طفولیت و عیسی در مهد به نبوت و علی در دوازده یاسیزده سالگی به ولایت مطلقه برسد مورد هیچ گونه

ص: ۸۵

---

۱- مناقب، ابن شهر آشوب، ۲/۱۲، باب درجات امیر المؤمنین، فصل فی المسابقه بالاسلام.

تعجیبی نخواهد بود.

بیشتر تعجب داعی از این گفتار شما که اسباب تأثر شد آن بود که این نوع از گفتار و اشکالات از نواصب و خوارج و پیروان معاندین در تحت تحریکات امویها می باشد که به ایمان علیّ علیه السّلام خورده گیرند و گویند ایمان او از روی معرفت و یقین نبوده بلکه بر وجه تلقین و تقلید بوده است.

اولاً موثقین از اکابر علماء شما همه اعتراف به این فضیلت دارند و اگر ایمان در کودکی برای آن حضرت فضل و فخری نبوده پس آن همه فخر و مباهاتی که آن حضرت در مقابل صحابه نمودند برای چه بوده؟

چنانچه عرض کردم اکابر علماء شما مانند محمّد بن طلحه شافعی(۱) و ابن صباغ مالکی(۲) و ابن ابی الحدید(۳) و دیگران اشعار آن حضرت را نقل نموده اند که ضمناً فرمود:

سبقتکم الی الاسلام طفلاً صغیراً ما بلغت اوان حلمی

و اگر ایمان آن حضرت در کودکی فضل و شرفی نبوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن بزرگوار را به این فضل و خصیصه تخصیص نمی داد و آن حضرت خود فخر و مباهات به این معنی نمی نمود چنانچه سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۲۰۲ ینابیع

ص: ۸۶

---

۱- در همین مجلس گذشت.

۲- در همین مجلس گذشت.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۱۲۲، خطبه ۵۶، (مو من کلامه له من اصحابه یخبر عما سیکون من شأن رجل یامر بسبه و البرائه منه) فصل فیما قیل من سبق علی الی الاسلام.

الموده (۱) ضمن باب ۵۶ از ذخایرالعقبی امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل می نماید که گفت من و ابو بکر و ابو عبيده جراح و جماعتی خدمت رسول خدا بودیم که دست مبارک بر شانه علی علیه السلام زد و فرمود:

«يا عليّ انت أوّل المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منّی بمنزله هارون من موسى»

(ای علی تو نخستین مومن و نخستین مسلمانی و تو برای من همانند هارونی برای موسی)

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند نقل می نماید از ابن عباس «حبر امت» که گفت من و ابو بکر و ابو عبيده بن جراح و جمعی دیگر از صحابه خدمت پیغمبر بودیم که دست مبارک بر کتف علی بن ابی طالب زد و فرمود:

«انت أوّل المسلمین اسلاما و انت أوّل المؤمنین ایمانا و انت منّی بمنزله

ص: ۸۷

---

۱- قندوزی، ۲/۱۴۶، ح ۴۰۳، باب ۵۶. قندوزی این حدیث را نقل می کند: عن عمر بن خطاب قال: كنت انا و ابو بکر و ابو عبيده و جماعه اذ ضرب النبي صلى الله عليه وآله منك علي (بن ابی طالب) فقال: يا علي انت اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منی بمنزله هارون من موسى. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۲۴، رقم ۳۶۳۹۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۱۶۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ دیلمی در الفردوس، ۵/۳۱۵، ح ۸۲۹۹، باب الیاء؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۵۸، قسم ۱، باب فضائل علی ذکر انه علیه السلام اول من اسلم؛ محب الدین طبری در ریاض النضره ۳/۱۰۹-۱۱۰، باب ۴، فصل ۴، ذکر انه اول من اسلم؛ خوارزمی در مناقب، ص ۵۵، ح ۱۹، فصل ۴، همین حدیث را نقل کرده اند.

هارون من موسی کذب یا علی من زعم انه یحبنى و یبغضک»

(تو از حیث اسلام و ایمان اول مسلمین و مؤمنین هستی و تو برای من بمنزله هارونی از موسی - یا علی، دروغ گفت کسی که گمان نمود مرا دوست دارد و تو را دشمن بدارد.)

و ابن صباغ مالکی در صفحه ۱۲۵ فصول المهمه (۱) مثل همین خبر را از کتاب خصائص از ابن عباس و نیز امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل می کنند که گفت از عمر بن الخطاب (خلیفه ثانی) شنیدم که گفت: «علی را یاد نکنید، مگر به خیر زیرا که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود در علی سه خصلت است من که عمرم دوست داشتم یکی از آنها برای من باشد چه آنکه هر یک از آنها نزد من دوست داشتنی تر است از هر چه آفتاب بر او می تابد.»

آنگاه گفت: ابو بکر و ابو عبیده و جمعی دیگر از صحابه هم حاضر بودند که آن حضرت دست بر کتف علی گذارد و گفت: (آنچه را که عرض کردم) و ابن صباغ این کلمات را زیاده از دیگران نقل نموده که فرمود:

«من احبک فقد احبنی و من احبنی احبه الله و من احبه الله ادخله الجنه»

ص: ۸۸

۱- . و من کتاب الخصائص عن العباس بن عبد المطلب قال: سمعت عمر بن خطاب و هو یقول: کفوا عن ذکر علی بن ابی طالب الا بخیر، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: فی علی ثلاث خصال و ددت لو ان لی واحده منهن احب الی مما طلعت علیه الشمس و ذلک انی کنت انا و ابو بکر و ابو عبیده ابن الجراح و نفر من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اذ ضرب النبی صلی الله علیه و آله علی کتف علی بن ابی طالب و قال: یا علی انت اول المسلمین اسلاماً و انت اول المؤمنین ایماناً و انت منی بمنزله هارون من موسی، کذب من زعم انه یحبنى و هو مبغضک. یا علی من احبک فقد احبنی و من احبنی احبه الله و من احبه الله ادخله الجنه و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغضه الله تعالی و ادخله النار.

و من ابغضك فقد ابغضني و من ابغضني ابغضه الله تعالى و ادخله النار»

(کسی که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست دارد خدا او را دوست می دارد و کسی که خدا او را دوست بدارد داخل می کند او را به بهشت و کسی که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و داخل می کند او را به آتش)

پس ایمان علی علیه السلام در صغر و کودکی دلیل بر وفور عقل و خرد است و خود فضیلتی است برای آن حضرت که لم یسبقه احد من المسلمین احدی از مسلمین بر او سبقت نگرفته است.

طبری در تاریخ خود (۱) نقل می نماید از

محمد بن سعد بن ابی وقاص که

ص: ۸۹

---

۱- عن محمد بن سعد قال: قلت لابی أکان ابو بکر اولکم اسلاماً؟ فقال: لا و لقد اسلم قبله اکثر من خمسين و لکن کان افضلنا اسلاماً. تاریخ طبری، ۲/۶۰، ذکر الخبر عما کان من امر نبی الله. همچنین ابن شهر آشوب در مناقب، ۲/۴، باب درجات امیر المؤمنین فصل فی المسابقه بالاسلام، و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۳۴، خلافه ابوبکر فصل فی اسلامه، این حدیث را نقل می کند: عن سعد بن ابی وقاص انه قال لابیہ سعد: أکان ابوبکر الصدیق اولکم اسلاماً؟ قال: لا، و لکنه اسلم قبله اکثر من خمسه. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۰/۴۵، رقم ۳۳۹۸، شرح حال ابوبکر همین حدیث را به همین الفاظ نقل کرده است: محب الدین طبری در ریاض النضره ۱/۸۹، قسم ۲، باب ۱، فصل ۴، ذکر اقوال العلماء فی اول من اسلم این حدیث را نقل می کند: قال ابن اسحاق: اول من اسلم علی، ثم زید بن حارثه ثم ابو بکر... و به همین مضمون ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۲۲۶، شرح حال زید بن حارثه ابن قتیبه در المعارف ص ۱۶۸-۱۶۹، اسلام ابی بکر؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۱۹/۳۵۴، رقم ۲۳۳۳، شرح حال زید بن حارثه؛ یعقوبی در تاریخ خود، ۲/۲۳، المبعث، احادیثی نقل کرده اند.

گفت از پدرم سؤال کردم که آیا ابی بکر اول مسلمین است گفت نه: «و لقد اسلم قبله اکثر من خمسين رجلاً» یعنی: زیاده از پنجاه نفر پیش از ابی بکر اسلام آوردند و لکن او افضل از ما بود از حیث اسلام و نیز نوشته است عمر بن الخطاب بعد از چهل و پنج مرد و بیست و یک زن مسلمان شد(۱).

«و لکن اسبق الناس اسلاما و ایمانا فهو علی بن ابی طالب»

(ولکن اسبق از همه مردم از حیث اسلام و ایمان علی بن ابی طالب بوده است.)

### ایمان علی علیه السلام از فطرت بوده نه از کفر

علامه بر آنکه علی اسبق از همه مسلمین ایمان آورد فضیلت دیگری برای او در این باب می باشد که اهم فضائل است و از خصائص مخصوصه او می باشد که:

«اسلامه عن الفطره و اسلامهم عن الکفر.»

(اسلام علی از فطرت بود و اسلام آنها از کفر بود)

علی امیر المؤمنین طرفه العینی میل به کفر و شرک نمود بر خلاف عموم مسلمین و اصحاب که از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده قبول اسلام

ص: ۹۰

---

۱- تاریخ طبری، ۳/۲۷۱، حوادث سال ۲۳ هجری. طبری این حدیث را نقل کرده است: حدیثی محمد بن عبد الله عن ابیه قال: ذکرته له حدیث عمر فقال: اخبرنی عبد الله بن ثعلبه بن صعیر قال: اسلم عمر بعد خمسہ و اربعین رجلاً و احدی و عشرين امرأه. و نیز ابن سعد در طبقات الکبری، ۳/۲۰۴، رقم ۵۶، طبقات البدریین من المهاجرین، طبقه اول، شرح حال عمر بن خطاب و ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۵۳، شرح حال عمر بن الخطاب، همین حدیث را نقل کرده اند.

نمودند (چون آن حضرت قبل از بلوغ به دعوت پیغمبر ایمان آورد) چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در «ما نزل القرآن فی علی» و میر سید علی همدانی در «موده القربی» از ابن عباس نقل نموده اند که گفت:

«و الله ما من عبد آمن بالله الا و قد عبد الصنم الا علی بن ابی طالب فانه آمن بالله من غیر ان یعبد صنما»

(سوگند به خدا ایمان نیاورد احدی از عباد (یعنی از امت) مگر آنکه بر بت ستایش نموده بود مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که آن حضرت ایمان آورد به خدا و قبول اسلام نمود بدون آنکه به صنم و بت ستایش کرده باشد)

محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کفایه الطالب (۱) به اسناد خود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می نماید که فرمود:

«سباق الامه ثلاثه فهم الصدیقون؛ حبیب النجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب و هو افضلهم»

ص: ۹۱

---

۱- تا آنجا که ما جست و جو کردیم این حدیث را در موده القربی نیافتیم، لکن ابن حجر در صواعق المحرقه، ص ۱۲۰، باب ۹، فصل ۱، این حدیث را نقل کرده است: اخرج ابن سعد عن الحسن بن زید قال: [علی بن ابی طالب] لم یعبد الاوثان قط لصغره و من ثم یقال فیہ «کرم الله وجهه» ابن شهر آشوب در مناقب، ۲/۸، باب درجات امیر المؤمنین، فصل فی المسابقه بالاسلام، این حدیث را نقل کرده است: روی ابن جبیر عن ابن عباس قال: و الله ما من عبد آمن بالله و قد عبد الصنم. فقال و هو الغفور لمن تاب من عباده الا صنما الا علی بن ابی طالب، فانه آمن بالله من غیر ان عبد صنما فذلك قوله و هو الغفور الودود؛ یعنی المحب لعلی بن ابی طالب اذ آمن به من غیر شرک.

«سبقت گیرندگان جمیع امتها (در مسابقه ایمان و توحید) سه نفر بودند (که شرک به خدا نیاوردند) که ایشان اند راستگویان؛ یعنی حبیب نجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و افضل آنها علی بن ابی طالب بود»

چنانچه در نهج البلاغه<sup>(۱)</sup> است که خود فرموده:

«فأني ولدت عليّ الفطره و سبقت الي الايمان و الهجره»

(من بر فطرت توحید متولد شدم و در ایمان و هجرت بر همه پیشی گرفتم)

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی و شافعی و دیگران از علمای خودتان مانند ابن ابی الحدید<sup>(۲)</sup> نقل نموده اند: «أَنَّ عَلِيًّا لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرَفَهُ عَيْنٌ» (به درستی که

ص: ۹۲

۱- نهج البلاغه، ص ۴۷، خطبه ۵۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۷، خطبه ۳۱ (و من وصيته عليه السلام للحسن عليه السلام كتبها اليه بحاضرين عن انصرافه من صفين). ابن ابی الحدید این روایت را نقل کرده است: و روى المدائني، قال: لقي عمرو بن العاص الحسن عليه السلام في الطواف... فقال الحسن عليه السلام...: والله انك لتعلم ان علياً لم يرتب في الدين ولا يشك في الله ساعه ولا طرفه عين قط... همچنین سیوطی در درّ المنثور، ۵/۴۹۲، ذیل آیه ۲۹ سوره یس، این حدیث را نقل کرده است: و اخرج ابن عدی و ابن عساکر: ثلاثه ما كفروا بالله قط: مؤمن آل یس و علی بن ابی طالب، و آسیه امرأه فرعون. همین حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۱۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ و خطیب بغداد در تاریخ بغداد، ۱۴/۱۵۵، رقم ۷۴۶۸، شرح حال یحیی بن الحسین المدائنی نقل کرده اند. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۸۶، ح ۱۰۶، ذیل آیه ۲ سوره بقره چنین نقل می کند: عن عبد الله بن عباس في قوله تعالى {ذلك الكتاب لا ريب فيه} يعني لا شك فيه انه من عند الله نزل «هدى»؛ یعنی تیباناً و نوراً «للمتقين»، علی بن ابی طالب الذی لم یشرک بالله طرفه عین، اتقی الشرک و عباده الاوثان و اخلص لله العباده یبعث الی الجنه بغير حساب هو و شیعتہ. و نیز در همین جلد صفه ۲۶۲ ح ۲۵۵ ذیل آیه ۸۳ سور انعام این حدیث را نقل می کند: عن ابن عباس في قول الله تعالى «الذين آمنوا» یعنی صدقوا بالتوحيد هو علی بن ابی طالب «و لم یلبسوا»؛ یعنی لم یخلطوا نظیرها «لم تلبسون الحق بالباطل» یعنی لم یخلطون و لم یخلطوا ایمانهم «بظلم»؛ یعنی الشرک. قال ابن عباس: و الله ما آمن احد الا بعد شرک، ما خلا علیاً فانه آمن بالله من غير ان یشرک به طرفه عین «اولئك لهم الأمن» من النار و العذاب «وهم مهتدون» یعنی مرشدون الی الجنه يوم القیامه بغير حساب؛ فكان علی اول من آمن به و هو من ابناء سبع سنين.



علی علیه السلام به اندازه چشم بر هم زدنی کافر نشد) و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی حنفی درینایع الموده(۱) نقل نموده اند از ابن عباس که بزمعه بن خارجه گفت:

أنه لم يعبد صنما و لم يشرب خمرا و كان اول الناس اسلاما.

شما که می گوئید ایمان شیخین افضل از ایمان علی بن ابی طالب علیه السلام بوده مگر این حدیث شریف را ندیده اید که ابن مغازلی شافعی(۲)

در فضائل و امام احمد

ص: ۹۳

- 
- ۱- ینایع الموده، قندوزی، ۲/۳۸۶، باب ۵۹. قندوزی این حدیث را نقل کرده است: و اخرج ابن سعد بن زید بن الحسن قال: [علی بن ابی طالب] لم يعبد الاوثان قط فی صغره و من ثم يقال فيه «کرم الله وجهه».
  - ۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۸۹، ح ۳۳۰، قوله صلى الله عليه وآله: لو ان السموات و الارضين وضعتا في كفه... ابن مغازلی حدیث را این گونه نقل می کند: عن رقبه بن مصقله بن عبد الله عن ابيه عن جده قال: اتى عمر رجلان فسألاه عن طلاق العبد فانتهى الى حلقة فيها رجل اصلع فقال: يا اصلع كم طلاق العبد؟ فقال له باصبعيه هكذا - و حرك السبابة و التي تليه - فالتفت اليه فقال اثنتين فقال احدمهما سبحان الله جئناك و انت امير المؤمنين و فسألناك فجئت الى رجل والله ما كلمك. قال: ويلك تدرى من هذا؟ هذا علی بن ابی طالب، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لو ان السموات و الارضين وضعتا في كفه و وضع ایمان علی فی كفه لرجح ایمان علی.

بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب (۱) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع (۲) و دیگران از اکابر علماء شما از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود:

لو وزن ایمان علی و ایمان امتی لرجح ایمان علی علی ایمان امتی الی یوم القیمه.

«اگر ایمان علی را با ایمان امت من بسنجند، ایمان علی بر ایمان امت تا روز قیامت راجح خواهد بود.»

و نیز میر سید علی همدانی در موده هفتم صلی الله علیه و آله موده القربی (۳) و خطیب خوارزمی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر نقل نموده اند از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب که گفت شهادت می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«لو ان السموات السبع و الارضین السبع و وضعن فی کفه میزان و وضع ایمان علی فی کفه میزان لرجح ایمان علی.»

«اگر هفت آسمان و زمین را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان علی را در کفه دیگر هر آینه ایمان علی بر آنها رجحان و سنگینی خواهد نمود»

ص: ۹۴

---

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۱، ح ۱۴۵، فصل ۱۳. خوارزمی حدیث را همانند ابن مغازلی نقل می کند.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۱۸۸، ح ۵۴۷، باب ۵۶.

۳- موده القربی، میر سید علی همدان، موده هفتم (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی)، ۲/۳۰۰-۳۰۱، ح ۸۵۸، باب ۵۶، (همدانی حدیث را با مختصر اختلاف در لفظ همانند ابن مغازلی نقل کرده است.

و عبدی شاعر معروف سفیان بن مصعب کوفی(۱) روی همین اصل ضمن اشعار خود گفته:

اشهد بالله لقد قال لنا

محمد و القول منه ما خفی

لو ان ایمان جمیع الخلق ممن

سکن الارض و من جلّ السماء

یجعل فی کفه میزان لکی

یوفی بایمان علیّ ما وفی

(به خدا قسم شهادت می دهم که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما بیانی فرمود که برای احدی مخفی نماند که اگر ایمان جمیع خلایق از اهل آسمان و زمینی را در کفه تراز و بگذارند و ایمان علیّ را در کفه دیگر، هر آینه ایمان علیّ بر همه رجحان پیدا خواهد کرد)

### علیّ علیه السلام افضل جمیع صحابه و امت

میر سید علیّ همدانی عالم عارف فقیه شافعی در کتاب موده القربی(۲) اخبار بسیاری در این باب نقل نموده که افضلیت علیّ علیه السلام را با دلایل و براهین و احادیث صحیحیه ثابت می نماید؛ از جمله در مودت هفتم از ابن عباس (حبر امت) نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۹۵

---

۱- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۲/۹، باب درجات امیر المؤمنین، فصل فی المسابقه بالاسلام.

۲- موده القربی، سید علی همدانی موده هفتم (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۸ ح ۸۵۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: افضل رجال العالمین فی زمان هذا علیاً و افضل نساء [العالمین] الاولین و الآخرین فاطمه.

(على برترين مرد زمان من است)

عقیده اکثر علمای منصف خودتان بر افضلیت علی علیه السلام بوده و چنانچه ابن ابی الحدید در صفحه جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱) و آورده که

کتابی از شیخ معتزله ابو جعفر اسکافی به دستم رسید و در آنجا نوشته بود که مذهب بشر بن معتمر و ابو موسی و جعفر بن مبشر و سایر قدمای علمای بغداد این بود که: «ان افضل المسلمین على بن ابی طالب ثم ابنه الحسن ثم ابنه الحسين ثم حمزه بن عبد المطلب ثم جعفر بن ابی طالب...»

(افضل و برتر از همه مسلمین علی بن ابی طالب و پس از آن فرزندش حسن و پس از آن، فرزندش حسین و پس از آن حمزه و پس از آن جعفر

ص: ۹۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۱/۱۱۹، خطبه ۲۱۱، فصل فی ان جعفرا و حمزه لو کانا حیین لبايعا علیاً. ابن ابی الحدید این مطلب را آورده: ثم وقع بیدی بعد ذلك کتاب لشیخنا ابی جعفر الاسکافی، ذکر فیہ ان مذهب بشر بن المعتمر، و ابی موسی، و جعفر بن مبشر، و سائر قدماء البغدادیین ان افضل المسلمین علی بن ابی طالب، ثم ابنه الحسن، ثم ابنه الحسين، ثم حمزه بن عبد المطلب... ثم وقفت بعد ذلك علی کتاب لشیخنا ابی عبد الله البصری یدکر فیہ هذه المقالة، و ینسبها الی البغدادیین، و قال ان الشیخ ابا القاسم البلخی، کان یقول بها، و قبله الشیخ ابو الحسین الخیاط، و هو شیخ المتأخرین من البغدادیین، قالوا کلهم بها، فاعجنى هذا المذهب، و سررت ابن ذهب الكثير من شیوخنا الیه و نظمته فی الارجوزه التی شرحت فیها عقیده المعتزله، فقلت: و خیر خلق الله بعد المصطفى اعظمهم یوم الفخار شرفا السید المعظم الوصی بعد البتول المرتضی علی ... و نیز محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۲۸، باب ۴، فصل ۷، این چنین نقل می کند: عن عبد الله قال کنا نتحدث ان افضل اهل المدینه علی بن ابی طالب. اخرجه احمد فی المناقب.

بن ابی طالب (معروف به طیار) بوده اند)

و شیخ ما ابی عبد الله بصری و شیخ ابو القاسم بلخی و شیخ ابو الحسن خیاط (که شیخ متأخرین علمای بغداد بوده) عموماً بر همان عقیده ابو جعفر اسکافی بودند که (قول به افضلیت علی علیه السّلام باشد) و مراد از افضلیت آن بوده که گرامی ترین مردم بودند نزد خدا و ثواب آنها از همه بیشتر و منزلت آنها در روز جزا از همه بالاتر خواهد بود و بعد در آخر همان صفحه ۴۰ شرح عقیده معتزله را به نظم چنین گفته است:

و خیر خلق الله بعد المصطفی اعظمهم یوم الفخار شرفاً

السید المعظم الوصی بعل البتول المرتضی علی

وابناه ثم حمزه و جعفر ثم عتیق بعدهم لا ینکر

(بهترین مردم بعد از رسول خدا و بزرگ ترین آنها در روز افتخار از حیث شرف سید بزرگوار و وصی پیغمبر بتول (فاطمه علیها السّلام) علی مرتضی است و پس از آن، دو فرزندش (حسن و حسین) و پس از آن، حمزه و جعفر (طیار) بوده اند.)

شیخ: شما اقوال علماء را در اثبات افضلیت ایمان خلیفه ابی بکر اگر دیده بودید، این بیانات را نمی نمودید.

داعی: شما هم اگر از اقوال متعصبین به بیانات محققین از علمای منصف خودتان رجوع می نمودید، می دیدید که تمام آنها تصدیق به افضلیت علی علیه السّلام دارند.

برای نمونه مراجعه نمایید به صفحه ۲۶۴ جلد سوم شرح نهج البلاغه معتزلی

ص: ۹۷

که همین بیان شما را از جاحظ نقل نموده که ایمان ابی بکر افضل از ایمان علیّ علیه السلام بوده، آنگاه جوابی را که ابو جعفر اسکافی که از اکابر علمای معتزله و شیخ آنها بوده بر ردّ او داده، مفصلاً ضبط نموده که با دلایل عقلیه و براهین نقلیه در صفحات چندی ثابت می کند که ایمان علیّ علیه السلام در کوچکی افضل از ایمان ابی بکر و تمام صحابه بوده است: تا در صفحه ۲۵۷ (۱) گوید: که ابو جعفر گفته

ص: ۹۸

۱- روایتی از شرحبیل نقل شده که بیان کننده نظر شخصی او در باره ایمان ابوبکر است و از ابن عمر نیز روایت دیگر از عیسی بن عبد الله نقل شده است که علاوه بر مرفوع بودن اصل روایت، نویسندگان و بزرگان اهل تسنن در باره او چنین می گویند: عجلونی در کتاب کشف الخفاء (۲/۱۶۵، حرف اللام) نوشته که روایت ابن عمر مرفوعه است و به علاوه در سند آن عیسی بن عبد الله است که ضعیف است، فتنی در تذکره الموضوعات باب فضل صحابه و اهل بیته، سند روایت را ضعیف و مرفوعه می داند. ابن عساکر در کتاب تاریخ مدینه دمشق (۳۰/۱۲۶) روایت او را مرفوعه و غریب می داند. ذهبی در میزان الاعتدال، (۲/۴۵۵/۴۴۲۶) در باره روایت عبد الله بن عبد العزیز بن ابی رواد عن ابیه، که در سند روایت ابن عمر است می گوید: قال ابو حاتم و غیره: احادیثه منکره و قال ابن الجنید: لا یسوی فلسا. و قال ابن عدی، روی احادیث عن ابیه لا یتابع علیها. و آقای دکتر تیجانی مستبصر در کتاب ثم اهدتیت صفحه ۱۴۹ این روایت را مردود دانسته و چنین می گوید: این حدیث باطل و غیر معقول است، چگونه ممکن است ایمان مردی که ۴۰ سال از عمرش را به خدا شرک ورزیده و بت پرستیده برتر از ایمان تمام امت پیامبر باشد در حالی که در میان آنها اولیاء صالح خدای تعالی و شهدا و ائمه ای بوده اند که تمام عمر خویش را در راه خدای تعالی جهاد کرده اند، به علاوه ابوبکر را چه به این حدیث در حالی که اگر این گفته صحیح بود آخر عمرش آرزو نمی کرد که ای کاش بشری نبود و اگر ایمانش برتر از ایمان امت بود حضرت زهرا دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که سیده زنان است بر او غضب نمی کرد و بعد از هر نماز او را نفرین نمی نمود (الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، باب کیف کانت بینه علی بن ابی طالب، ص ۲۰؛ السقیفه و فدک، جوهری، ص ۱۰۴، القسم الثانی فدک شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ذکر ما ورد من السیر و الاخبار فی امر فدک) و چگونه ممکن است که ایمان او بالاتر از ایمان امت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد در حالی که او در اولین خطبه خود بعد از خلافت چنین می گوید: «اما والله ما انا بخیر کم... و ان لی شیطانا یعتزینی، فاذا غضبت فاجتنبونی (فتنحواعنی)... و با این گفته خود نزد مسلمانان اعتراف می کند که با او شیطانی است که به سراغ او آمده و بر او چیره می شود و لذا در ادامه کلام خود نشانه غلبه شیطان بر خود را که غضب بی جاست را ذکر کرده و می گوید: «هرگاه غضب کردم از من دوری کنید!» این روایت را علماء و بزرگان اهل تسنن در کتب خود با تعابیر مختلف ذکر کرده که به بعضی از مصادر آن اشاره می کنیم. المصنف، صنعانی، ۱۱/۳۳۶/۲۰۷۰۱، باب لا طاعه فی معصیه؛ المعیار و الموازنه، اسکافی، ص ۶۱، کتاب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام الی عثمان بن حنیف؛ الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ۳/۲۱۲، ذکر وصیه ابی بکر؛ تاریخ طبری، طبری، ۲/۴۶۰، السنه الحادیه عشره من الهجره، ذکر الخیر عما جرى بین المهاجرین و الانصار فی امر الاماره فی سقیفه بنی ساعده با تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۳/۳۰۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۰ شرح خطبه ۶۶، اخبار یوم السقیفه. (محقق)

«اننا لا ننكر فضل الصحابه و«اننا لا ننكر فضل الصحابه و

سوابقهم و لكننا ننكر تفضيل احد من الصحابه على على بن ابى طالب عليه السلام.» انتهى.

(ما انكار فضل صحابه و سوابق آنها را نمی نماییم، و لكن انكار می نمایم برتری احدی از صحابه را بر علی بن ابی طالب علیه السلام)

از این اقوال گذشته، اصلاً نام امیر المؤمنین علیه السلام را در قبال دیگران از صحابه آوردن قیاس مع الفارق است؛ چه آنکه مقام آن حضرت به قدری رفیع است که ابدأً نتوان آن را قیاس با احدی از صحابه و غیره نمود که شما بخواهید فضایل صحابه را با چند خبر یک طرفه (بر فرض صحت) در مقابل مقام منیع آن

ص: ۹۹

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۷۵، خطبه ۲۳۸ (القاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما.

چنانچه میر سید علی همدانی در مودت هفتم موده القربی(۱) از احمد بن الکرزی بغدادی نقل می کند که حنبل (رئیس الحنابله) از مقام فضل صحابه، نام ابوبکر و عمر عثمان را آورد و ساکت شد.

«فقلت: یا ابت این علی بن ابی طالب علیه السّلام؟ قال: هو من اهل البيت لا یقاس به هؤلاء.» (پس گفتم پدر جان کجاست علی بن ابی طالب؟ (یعنی چرا نام او را نبردی؟ پدرم گفت: او از اهل بیت رسالت است، او را نمی توان با این اشخاص قیاس نمود.)

ص: ۱۰۰

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده هفتم، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۸، ح ۸۵۱، باب ۵۶، همدانی این حدیث را نقل می کند: سمعت عبد الله بن احمد بن حنبل قال: سألت ابي عن التفضيل؟ فقال: ابوبکر و عمر و عثمان، ثم سکت؛ فقلت: یا ابت، این علی بن ابی طالب؟ قال: هو من اهل البيت لا یقاس به هؤلاء. و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۱۷، قسم ۱، باب فی فضل اهل البيت، ذکر انهم لا یقاس احد بهم، حدیث را اینگونه نقل می کند: عن انس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله نحن اهل بیت لا یقاس بنا احد؛ ابن مردویه در مناقب، ص ۲۱۳، ح ۲۹۴، مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۲۲؛ دیلمی در الفردوس، ۴/۲۸۳، ح ۶۸۳۸، حرف النون؛ قندروزی در ینابیع الموده، ۱/۴۵۹، باب ۵۲، حدیث را همانند طبری نقل کرده است. همچنین محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۸۰، باب ۴، فصل ۷، این حدیث را نیز نقل می کند: فقال: رجل لابن عمر یا ابا عبد الرحمن فعلی؟ قال ابن عمر: علی من اهل البيت لا یقاس بهم علی مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی درجته...؛ ابی نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی، ذیل آیه ۶ سوره بینه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۷۶، ح ۷۷) این حدیث را نقل می کند: عن الحارث قال: قال لی علی: نحن اهل بیت لا نقاس [بالناس]. فقام رجل فأتی عبد الله بن عباس [فذكر له ما سمع علی علیه السّلام] فقال ابن عباس: صدق علی، او لیس کان النبی صلی الله علیه وآله لا یقاس بالناس؟ ثم قال ابن عباس: نزلت هذه الآیه فی علی: {ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة} [بینه/۷].



یعنی همان قسمی که مقام و مرتبه اهل بیت رسالت به حکم آیات قرآن و فرموده های رسول ذوالجلال بالاترین مقامات و مراتب می باشد، مقام و مرتبه علی علیه السلام هم بالاتر از همه صحابه و غیره می باشد، به این معنی که نام آن حضرت را در عداد صحابه نباید آورد، بلکه نام آن بزرگوار در حساب نبوت و مقام رسالت محسوب است؛ چنانچه در آیه مباهله آن حضرت را به منزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی نموده.

شاهد بر این معنی حدیث دیگری (۱) است در همین فصل و مودت هفتم از ابی وائل از عبد الله بن عمر بن خطاب که گفت: زمانی که ما شماره می کردیم اصحاب پیغمبر را گفتیم ابوبکر و عمر و عثمان. مردی گفت:

«یا ابا عبد الله فعلی علیه السلام ما هو؟ قال: علی من اهل البيت لا یقاس به احد، هو مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی درجته.»

(ای ابا عبد الرحمن (کنیه ی عبد الله بن عمر بود) نام علی را چرا از بیان انداختی؟ جواب گفت: علی از اهل بیت رسالت است که احدی را نتوان به او قیاس نمود. او با پیغمبر و در درجه آن حضرت می باشد.)

یعنی حساب علی علیه السلام از حساب امت و صحابه خارج و در حساب خود پیغمبر و با آن حضرت و در درجه آن بزرگوار می باشد.

ص: ۱۰۱

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده هفتم، با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۷، ح ۸۵۰، باب ۵۶) همدانی این حدیث را نقل کرده است: عن ابی وائل عن (عبد الله) بن عمر قال: کنا اذا اعددنا اصحاب النبی قلنا: ابوبکر و عمر و عثمان. فقال: رجل: یا ابا عبد الرحمن فعلی ما هو؟ قال: علی من اهل البيت لا یقاس به احد، هو مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی درجته...

اجازه بفرمایید حدیث دیگری از همین فصل و مودت به عرضتان برسانم که از جابر بن عبد الله انصاری (۱) نقل می کند که گفت: روزی در حضور مهاجر و انصار که گفت: روزی در حضور مهاجر و انصار که حاضر بودند، رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی فرمود:

«یا علی لو ان احداً عبد الله حق عبادته ثم شك فيك و اهل بيتك انکم افضل الناس کان فی النار».

(یا علی اگر بنده ای عبادت کند خدا را عبادت کامل، پس شک نماید در تو و اهل بیت تو به اینکه شما افضل از همه مردم هستید، جایگاه او در آتش جهنم می باشد.)

خلاصه اینها نمونه ای بود از اخبار بسیاری که در باب فضیلت و حق تقدم مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر صحابه و تمام امت وارد گردیده، یا باید همه این اخبار صحیحه ای که در کتب معتبره خودتان موجود است ردّ نمایند و یا باید به حکم عقل و نقل تسلیم شوید که ایمان آن حضرت افضل از همه صحابه و امت بوده که از جمله اصحاب، ابو بکر و عمر بودند.

اگر توجه کنید به حدیث متفق علی فریقین که در غزوه احزاب و جنگ خندق پس از کشته شدن عمرو بن عبدود شجاع معروف به دست مولانا امیر

ص: ۱۰۲

---

۱- مودّه القربی، سید علی همدانی، مودّه القربی، موده هفتم (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۸، ح ۸۵۳، باب ۵۶). همدانی حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن جابر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله یوم یحضر المهاجرون والانصار: یا علی لو ان احداً عبد الله حق عبادته ثم شك فيك و اهل بيتك [فی] انکم افضل الناس، کان فی النار.

المؤمنين عليه السلام رسول اكرم صلى الله عليه وآله فرمود: «ضربه على يوم الخندق افضل من عباده الثقلين»<sup>(۱)</sup>

(شمشير زدن على عليه السلام در روز خندق (بر عمرو بن عبدود) افضل و بهتر بود از عبادت جن و انس.)

خود تصديق خواهيد نمود كه وقتى يك عمل مولانا على عليه السلام افضل از عبادت جن و انس باشد، قطعا اگر با ساير اعمال و عبادات آن حضرت توأم گردد ايجاد افضليت براى آن حضرت مى نمايد و انكار اين معانى را نمى نمايد مگر متعصب عنود لجوج.

ص: ۱۰۳

---

۱- حاكم نيشابورى در المستدرک على الصحيحين، ۳/۳۴، ح ۴۳۲۷، كتاب المغازى، حديث را اين گونه نقل کرده است: عن بهز بن حكيم، عن ابيه، عن جده قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لمبارزیه علي بن ابى طالب لعمر بن عبد ود يوم الخندق افضل من اعمال امتى الى يوم القيامة. خطيب بغدادى در تاريخ بغداد، ۱۳/۱۹، رقم ۶۹۷۸، شرح حال لؤلؤ بن عبد الله القيصرى؛ ابن عساكر در تاريخ دمشق، ۵۰/۳۳۳، رقم ۵۸۵۸، شرح حال لؤلؤ بن عبد الله ابو محمد القيصرى؛ حموينى در فرائد السمطين، ۱/۲۵۶، سمط ۱ باب ۴۹؛ حاكم حسانى در شواهد التنزيل، ۲/۱۴، ح ۶۳۶، ذيل آيه ۲۵ سوره احزاب؛ فخر رازى در تفسير الكبرى؛ ۳۲/۳۱ سوره قدر، مسئله ۲؛ ديلمى در الفردوس، ۳/۴۵۵، ح ۵۴۰۶، حرف اللام؛ تفتازانى در شرح المقاصد، ۵/۲۹۵-۲۹۸، مقصد ۶، فصل ۴، مبحث ۶؛ خوارزمى در مناقب ص ۱۰۷، ح ۱۱۲، فصل ۹ و در مقتل الحسين، ۱/۷۸ ح ۳۰، فصل ۴؛ قندوزى در ينايع، ۱/۴۱۲، ح ۵، باب ۴۶؛ ابن شهر آشوب در مناقب، ۳/۱۳۸، باب مختصر من مغازيه صلوات الله عليه، فصل فى قتاله عليه السلام فى يوم الاحزاب و برهان الدين حلبى در السيره الحلبيه، ۲/۳۲۰، غزوه الخندق، همين حديث را بالفاظ گوناگون نقل کرده اند. ابو جعفر اسكافى در المعيار و الموازنه، ص ۹۱، فضليه على عليه السلام، كافه المؤمنين... حديث را اين گونه نقل مى كند: حتى قال عليه السلام يوم الاحزاب: لضربه على خير من عباده الثقلين.

و اگر هیچ دلیلی نبود بر افضلیت آن حضرت بر تمام صحابه و اهل عالم مگر آیه مباحله که خداوند علی علیه السّلام را به منزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله افضل الناس است من الاولین و الآخیرین پس به حکم کلمه انفسنا در آیه شریفه، علی علیه السّلام هم افضل الناس من الاولین و الآخیرین می باشد.

پس آقایان تصدیق نمایند که مصداق حقیقی «و الذین معه» مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام می باشد که از اول ظهور اسلام، قبل از همه مسلمین، با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و تا روز آخر عمر هم کوچک ترین لغزشی پیدا ننمود.

«وقت نماز شد، آقایان جهت ادای فریضه برخاستند. پس از خاتمه عمل و صرف چای، افتتاح کلام از طرف داعی شد.»

داعی: و اما جهت اینکه امیر المؤمنین علیه السّلام ليله الهجرة در رکاب ظفر انتساب رسول الله صلی الله علیه و آله حرکت نموده بسیار واضح و آشکار است؛ برای آنکه کارهای مهم تری به امر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر عهده آن حضرت بود که باید در مکه معظمه بماند و انجام دهد.

چون برای پیغمبر امین تر از علی علیه السّلام کسی نبود که امانت مردم را که نزد پیغمبر بود به صاحبانش مسترد دارد. (چون به اتفاق دوست و دشمن؛ آن حضرت امین اهل مکه بود، حتی دشمنان هم امانات خود را به آن حضرت می دادند که از خطر محفوظ ماند. به همین جهت آن حضرت در مکه معروف بود به امین.)

دیگر وظیفه ای که بر عهده امیر المؤمنین بود آنکه عیالات آن حضرت و بقیه مسلمین را به مدینه برساند.

علاوه بر اینها اگر آن شب علی علیه السلام در غار نبود، بالاستقلال مقام بالاتر از آن را درک نمود که خوابیدن در بستر و رخت خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. اگر خلیفه ابی بکر به طفیل رسول الله صلی الله علیه و آله ثانی اثین خوانده می شود، ولی در همان شب برای عمل نیکو و مهم تر از مصاحبت غار استقلالاً آیه ای در مدح آن حضرت نازل گردید.

و آن عمل، خود یکی از مفاخر فضایل و مناقب آن حضرت است که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) می باشد و اگر آن شب فداکاری و جانبازی امیر المؤمنین علیه السلام نبود، جان مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله در خطر عظیم بود.

### نزول آیه ليله الهجرة در شأن علی که در بستر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خوابید

چنانچه موثقین از اکابر علمای شما در تفاسیر و کتب معتبره خود این منقبت بزرگ را نقل نموده اند، از قبیل ابن سبع مغربی در شفاء الصدور و طبرانی در اواسط (۱) و کبیر (۲)، ابن اثیر در ص ۲۵ جلد چهارم اسدالغابه (۳) و نور الدین بن

ص: ۱۰۵

۱- معجم الاوسط، طبرانی، ۳/۳۸۹، ح ۲۸۳۶، احادیث ابراهیم بن احمد بن عمر الوکیعی. وی حدیث را اینگونه نقل می کند: عن ابن عباس... و سری علی بنفسه، لبس ثوب النبی صلی الله علیه و آله ثم نام و کان المشرکون یرمون رسول الله صلی الله علیه و آله.

۲- معجم الکبیر، طبرانی، ۱۱/۳۲۲، احادیث مقسم عن ابن عباس. طبرانی این حدیث را نقل کرده است: عن مقسم عن بن عباس فی قوله تعالی: {و اذ یمکر بک الذین کفروا لیشتوک} [انفال/۳۰] قال تشاورت قریش ليله بمکه فقال بعضهم اثبتوه بالوثائق یریدون النبی صلی الله علیه و آله و قال بعضهم اقتلوه و قال بعضهم اخرجوه، فاطلع الله نبیه صلی الله علیه و آله علی ذلك، فبات علی علی فراش النبی صلی الله علیه و آله تلک الیله و خرج رسول الله صلی الله علیه و آله حتی لحق بالغار و بات المشرکون. یحرسون علیاً علیه السلام یحسبون انه النبی صلی الله علیه و آله فلما اصبحوا ثاروا الیه فلما راوا علیاً رد الله مکرهم و فقالوا این صاحبک؟ قال: لا ادری. فافتصوا اثره فلما بلغوا الجبل اختلط علیهم فصعدوا الجبل فمروا بالغار فذا علی بابه نسیج العنکبوت فمکث فیہ ثلاثاً.

۳- اسد الغابه ابن اثیر، ۴/۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن اثیر این حدیث را نقل کرده است: انبأنا ابو العباس احمد بن عثمان بن ابی علی البرواذی باسناده الی الاستاذ ابی اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی المفسر قال: رأیت فی بعض الکتب ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما اراد الهجرة خلف علی بن ابی طالب بمکه لقضاء دیونه و رد الودائع التي كانت عنده و امره ليله خرج الی الغر و قد احاط المشرکون بالدار ان ینام علی فراشه و قال له اتشح ببردی الحضرمی الاخضر فانه لا یخلص الیک منهم مکره ان شاء الله تعالی، ففعل ذلك فواوحی الله الی جبرئیل و میکائیل انی آخیت بینکما و جعلت عمر احدکما اطول من عمر الآخر، فایکما یؤثر صحابه بالحیاه، فاخترارا کلاهما الحیاه فواوحی الله عزوجل الیهما أفلا کنتما علی بن ابی طالب آخیت بینه و بین نبی محمد فبات علی فراشه یفدیه بنفسه و یؤثره بالحیاه. اهبطا الی الارض فاحفظاه من عدوه، فنزلا فکان جبرئیل عند رأس علی و میکائیل عند رجلیه و جبرئیل ینادی بَخَّ بَخَّ من مثلک یا بن ابی طالب، یباهی الله عزوجل به الملائکه، فانزل الله عزوجل علی رسوله و هو متوجه الی المدینة فی شأن علی {و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مَرْضاتِ الله وَ

الله رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ { [بقره/٢٠٧]

صباغ مالکی درص ۳۳ فصول المهمه فی معرفه الائمه (۱) و ابو اسحاق ثعلبی (۲) و فاضل نیشابوری (۳) و امام فخر رازی (۴) و جلال الدین سیوطی (۵) در تفاسیرشان و

ص: ۱۰۶

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۹۳-۲۹۵ فصل فی ذکر شیء ممن شجاعته. ابن صباغ حدیث را با اندکی اختلاف همانند ابن اثیر نقل کرده است.

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۲/۱۲۵-۱۲۶ ثعلبی ذیل همین آیه بعد از نقل حدیثی که ما از ابن اثیر نقل کردیم می نویسد: قال بن عباس: نزلت فی علی بن ابی طالب حین هرب النبی صلی الله علیه وآله من المشرکین الی الغار... و نام علی فراش النبی صلی الله علیه وآله.

۳- غرائب القرآن، نظام الدین حسن بن محمد النیشابوری، ذیل همین آیه (بهامش تفسیر طبری)، ۲/۲۹۱. فاضل نیشابوری آنچه از ابن اثیر نقل کردیم را به اختصار آورده است.

۴- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ۵/۲۰۴، ذیل همین آیه، الروایه الثالثه. فخر رازی می نویسد: نزلت فی علی بن ابی طالب علیه السلام بات علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله لیله خروجه الی الغار. سپس روایتی از ابن اثیر نقل کردیم به اختصار آورده است.

۵- الدر المنثور، ۳/۳۲۷، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال. سیوطی این حدیث را نقل کرده ست: اخرج الحاکم و صححه عن ابن عباس قال: شری علی علیه السلام نفسه و لبس ثوب النبی صلی الله علیه وآله ثم نام مکانه و کان المشرکون یحسبون انه رسول الله صلی الله علیه وآله و کان من قریش ترید ان تقتل النبی صلی الله علیه وآله فجعلوا یرمقون علیاً و یرونه النبی صلی الله علیه وآله و جعل علی علیه السلام یتصور فاذا هو علی علیه السلام...

حافظ ابو نعیم اصفهانی محمد معروف شافعی در ما نزل من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب (۱) و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموی در فرائد (۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب و امام احمد حنبل در مسند (۳) و محمد بن جریر (۴) به طرق مختلفه و ابن هشام در سیره

ص: ۱۰۷

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۲۷، ح ۱۴۱، فصل ۱۲. خوارزمی این حدیث را نقل نموده است: عن علی بن الحسین قال: ان من شری نفسه ابتغاء رضوان الله علی بن ابی طالب علیه السلام. و قال علی علیه السلام عند مبیته علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله: وقت بنفسی خیر من وطأ الحصی و من طاف بالبيت العتیق و بالحجر رسول الله خاف ان یمکروا به فنجاه ذو الطول الاله من المکر و بات رسول الله فی الغار آمناً موقی و فی حفص الاله و فی ستر و بت ارعیهم و ما یثبونی و قد و طنت نفسی علی القتل و الاسر

۲- فرائد السمطین، حموی، ۱/۳۳۰، ح ۲۳۹، باب ۶۲. گنجی حدیث را همانند خوارزمی نقل نموده است.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۴۸، مسند عبد الله بن عباس. آمد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس فی قوله {و اذ یمکر بک اللذین کفروا لیثبوک} قال: تشاورت قریش لیله بمکه فقال بعضهم اذا اصبح فاثبتوه بالوثاق یریدون النبی صلی الله علیه وآله و قال بعضهم بل اقتلوه و قال بعضهم بل اخرجوه، فاطلع الله عزوجل نبیه علی ذلك، فبات علی فراش النبی صلی الله علیه وآله تلك اللیله و خرج النبی صلی الله علیه وآله حتی لحق بالغار و بات المشرکون یحرسون علیاً یحسبونه النبی صلی الله علیه وآله فلما اصبحوا ثاروا الیه فلما رأوا علیاً ردّ الله مکرهم فقالوا این صحابک هذا؟ قال: لا ادری فاقتصوا اثره، فلما بلغوا الجبل خلط علیهم فصعدوا فی الجبل فمروا بالغار فرأوا علی بابہ نسج العنکبوت، فقالوا لو دخل هنا لم یکن نسج العنکبوت علب بابہ، فمکث فیہ ثلاث لیل.

۴- تاریخ طبری، ۲/۱۰۰، ذکر الخبر عما کان من امر النبی صلی الله علیه وآله عند ابتداء الله تعالی. طبری این جریان را با الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن محمد بن کعب القرظی قال: اجتمعوا له و فیهم ابو جهل بن هشام... و خرج رسول الله صلی الله علیه وآله فاخذ خفنه من تراب... فجعل ینثر ذلك التراب علی رؤسهم... فلم یبق منهم رجل الا وضع رأسه تراباً ثم انصرف الی حیث اراد ان یذهب... ثم جعلوا یطلعون فیرون علیاً علی الفراش مستجیا ببرد رسول الله صلی الله علیه وآله فیقولون و الله ان هذا لمحمد نائم علیه برده فلم یرحوا کذلک حتی اصبحوا فقام علی عن الفراش...



النبي (۱) و حافظ محدث شامی در اربعین طوال و امام غزالی در ص ۲۲۳ ج سوم احیاء العلوم (۲) و ابو السعادات و فضائل العتره الطاهره و ابن ابی الحدید در شرح

ص: ۱۰۸

۱- سیره النبویه، ابن هشام، ۲/۱۲۶، هجره الرسول صلی الله علیه وآله خروج النبی صلی الله علیه وآله و استخلافه علیاً علیه السلام علی فراشه. ابن هشام این حدیث را علاوه بر آنچه از طبری نقل کردیم به این لفظ نیز آورده است: فاتی جبرئیل علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: لا تَبْتَ هذه الليلة علی فراشک الذی کنت تبت علیہ. قال: فلما کانت عتمه من اللیل اجتمعوا علی بابه یرصدونه متی ینام، فیشون علیہ، فلما رأى رسول الله صلی الله علیه وآله مکانهم قال لعلی بن ابی طالب: نم علی فراشی و تسج ببردی هذا الحضرمی الأخضر، فتم فیہ، فانه لن یخلص الیک شیء تکرهه منهم، و کان رسول الله صلی الله علیه وآله ینام فی برده ذلک اذا نام.

۲- احیاء العلوم، محمد غزالی، ۳/۳۷۹، کتاب ذم البخل و ذم حب المال، بیان الایثار و فضله. غزالی حدیث را این گونه نقل کرده است: و بات علی علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله فاوحی الله تعالی الی جبرئیل و میکائیل: انی آخیت بینکما و جعلت عمر احدکما اطول من عمر الآخر؛ فایکما یؤثر صاحبه بالحیاه؟ فاختارا کلاهما الحیاه و احباها فاحوی الله عزوجل الیهما أفلا- کنتما مثل علی بن ابی طالب علیه السلام آخیت بینہ و بین نبی محمد صلی الله علیه وآله فبات علی فراشه یفدیه بنفسه و یؤثره بالحیاه. اهبطا الی الارض فاحفظاه من عدوه، فکان جبرئیل عند رأسه و میکائیل عند رجلیه و جبرئیل یقول: بخ بخ من مثلك یابن ابی طالب والله یباهی بک الملائکة، فانزل الله تعالی ﴿ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ اِیْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴾.

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۶۲، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی. ابن ابی الحدید می نویسد: و قد روى المفسرون كلهم ان قول الله تعالى: { وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ } انزلت فی علی علیه السلام ليله المبيت علی الفراش.

۲- تذکره خواص الامه، سبط ابن جوزی، ص ۴۱، باب ۲، حدیث ليله الهجرة. ابن جوزی نیز حدیث را همانند ابن اثیر نقل کرده است. و نیز ابن مردویه در مناقب، ص ۲۲۴، ح ۳۱۵، ما نزل من القرآن فی علی، ذیل همین آیه به دو حدیث اشاره کرده است: { وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ } عن ابن عباس و علی بن الحسین، قالوا: ليله بت علی بن ابی طالب علیه السلام علی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله. عن علی بن الحسین قال: اول من شری نفسه ابتغاء مرضات الله كان المشركون يطلبون رسول الله صلی الله علیه و آله فقالم عن فراشه، و انطلق هو و ابوبکر و اضطلع علی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله فی مكانه فجاء المشركون فوجدوا علیاً و لم يجدوا رسول الله صلی الله علیه و آله. حاکم در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۵، ح ۴۲۶۳، کتاب الهجرة حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: شری علی نفسه و لبس ثوب النبی صلی الله علیه و آله ثم نام مكانه و كان المشركون یرمون رسول الله صلی الله علیه و آله و قد كان رسول الله صلی الله علیه و آله البسه برده و كانت قریش ترید ان تقتل النبی فجعلوا یرمون علیاً و یرونه النبی و قد لبس برده و جعل علی علیه السلام يتصور فاذا هو علی... و در همین جلد و همین صفحه ح ۴۲۶۴، این حدیث را نیز نقل کرده است: عن علی بن الحسین قال: ان اول من شری نفسه ابتغاء رضوان الله علی بن ابی طالب. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۱۲۳-۱۳۱، ح ۱۳۳-۱۴۲، ذیل همین آیه و ۱/۲۷۷-۲۸۱، ح ۲۸۳-۲۸۸ ذیل آیه ۳۰ انفال؛ ابن حجر در فتح الباری، ۷/۲۳۶، کتاب مناقب الانصار، باب هجره النبی صلی الله علیه و آله و اصحابه الی المدینه، حسکانی، و ابن حجر این جریان را با الفاظ گوناگون نقل کرده اند که ما به یک نقل از ابن حجر کفایت می کنیم: و ذکر احمد من حدیث ابن عباس باسناد حسن فی قوله تعالی { و اذ یمکر بک الذین کفروا } قال: تشاورت قریش ليله بمکه، فقال بعضهم: اذا اصبح فاثبتوه بالوثاق، یریدن النبی صلی الله علیه و آله، فقال بعضهم: بل اقتلوه. و قال بعضهم با اخرجوه. فاطلع الله نبيه علی ذلك، فبات علی علی فراش النبی صلی الله علیه و آله تلك الليله، و خرج النبی صلی الله علیه و آله حتی لحق بالغار، و بات المشركون یرسون علیا یحسبونہ النبی صلی الله علیه و آله، یعنی يتظونه حتی یقوم، فیفعلون به ما اتفقوا علیه، فلما اصبحوا و رأوا علیاً رد الله مکرهم فقالوا: این صاحبک هذا؟ قال: لا ادری... صنعانی در المصنف، ۵/۳۸۹، ح ۹۷۴۳، کتاب المغازی، وقعه حنین، من هاجر الی الحبشه؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۳/۱۹۱، رقم ۷۱۶۸، شرح حال محفوظ بن الفضل ابن ابی توبه، طبری در جامع البیان؛ ۶/۳۰۱-۳۰۲، ح ۱۲۳۹-۱۲۳۹۶، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۲۶۳، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال در البدايه و النهايه، ۳/۲۲۱، باب هجره رسول الله بنفسه الکریمه من مکة الی المدینه؛ شوکانی در فتح القدير ۲/۳۰۴، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال، آنچه از ابن حجر نقل کردیم را آورده اند. همچنین ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴/۶۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس قال: بات علی ليله خرج رسول الله صلی الله علیه و آله الی المشركین علی فراش ليعمی علی قریش و فيه نزلته هذا الآیه: { وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ } در همین جا ابن عساکر به همین مضمون

حدیثی دیگر با سندی دیگر نقل کرده است. شبلنجی در نور الابصار، ص ۱۷۵، باب ۱، فصل فی مناقب علی، فصل فی ذکر شیء من شجاعته، می نویسد: فمن شجاعته نومه على الفراش رسول الله صلى الله عليه وآله لما امره بذلك وقد اجتمعت قریش علی قتل النبی صلی الله علیه وآله و لم یكثر علی بهم. سپس حدیث را به همان الفاظی که از احیاء العلوم نقل کردیم آورده است: ابی الفداء در المختصر فی اخبار البشر، ۱/۱۲۶، حدیث الهجره؛ زمخشری در کشاف، ۲/۲۰۸-۲-۹، ذیل آیه ۳۰ سوره انفال. زمخشری جریان را اینگونه نقل می کند: فاخبر جبرئیل علیه السلام رسول الله صلى الله عليه وآله و امره ان لا یبیت فی مضجعه و اذن الله له فی الهجره، فامر علیاً علیه السلام فنام فی مضجعه، و قال له: اتشح ببردتی، فانه لن یخلص لیک امر تکرهه، و باتوا مترصدین، فلما اصبحوا ثاروا الی مضجعه، فابصروا علیاً فبهتوا و خیب الله عزوجل سعیهم، و اقتصوا اثر فابطل الله مکرهم. بغوی در معالم التنزیل، ۲/۲۴۴، ذیل آیه ۳۰ انفال. بغوی جریان را این گونه نقل کرده است: فاتی جبرئیل النبی و اخبره بذلك و امره ان لا یبیت فی مضجعه الذی کان بیتی فی، فاذن الله له عند ذلك بالخروج الی المدینه، فامر رسول الله صلى الله عليه وآله علی بن ابی طالب ان ینام فی مضجعه و قال له: اتشح ببردتی هذه فانه لن یخلص الیک منهم امر تکرهه... و خلف علیاً بمکه حتی تؤدی عنه الودائع الی کان عنده و کانت الودائع تودع عنده صلی الله علیه وآله لصدقه و امانته و بات المشرکون یحرسون علیاً فی فراش رسول الله صلى الله عليه وآله و آله یحسبون انه النبی صلی الله علیه وآله فلما اصبحوا ثاروا الیه فرأوا علیاً... قرطبی در الجامع لاحکام القرآن ۳/۲۱، ذیل آیه ۲۰۷ سوره بقره می نویسد: وقیل: نزلت فی علی حین ترکه النبی صلی الله علیه وآله علی فراشه لیله خرج الی الغار. ابن دمشقی در جواهر المطالب، ۱/۲۱۷، باب ۳۴، حدیث را این گونه نقل کرده است.



از اکابر علمای شهابه عبارات و الفاظ مختلفه ما حصل مقصود را نقل نموده اند و شیخ سلمان بلخی حنفی در باب ۲۱ ینابیع الموده (۱) از بسیاری از علماء آورده اند که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امر پروردگار اعلی عازم مدینه منوره شد در شب امیر المؤمنین علیه السّلام را امر فرمود که برد خضرمی سبزی که در شبها من بر خود می پیچیدم بر خود بپوش و در بستر و رختخواب من به خواب؛ پس علی علیه السّلام به جای آن حضرت خوابید و برد خضرمی سبز را بر سر کشید تا کفار اطراف خانه نفهمند که علی در بستر است، تا رسول خدا صلی الله علیه و آله به سلامت تشریف ببرند.

از حضرت حق خطاب رسید به جبرئیل و میکائیل که من در میان شما

ص: ۱۱۱

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۷۳-۲۷۴، ح ۱-۵، باب ۲۱. قندوزی نیز با نقل احادیث گوناگون که به متن کامل آنها از کتب دیگر اشاره کردیم نزول آیه شریفه را در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام می داند.

برادری قرار دادم و عمر یکی از شما قطعا از عمر دیگری بیشتر است کدام یک از شما حاضرید آن زیادتى عمرتان را که نمى دانيد به ديگرى ببخشيد؟ عرض کردند: امر است يا اختيار؟ خطاب رسيد: امرى نسيتم مختاريد. هيچ يک حاضر نشدند با اراده و اختيار، زيادتى عمر خود رابه ديگرى واگذار نمايند. خطاب رسيد:

«أنى آخيت بين على وليى و محمد نبى فآثر على حياته اللبى، فرد على فراش النبى يقيه بمهجتة. اهبطا الى الارض و احفظاه من عدوه.»

(به درستى که من بين على وليى خودم و محمد پيغمبر خودم برادرى قرار دادم، پس على زندگاني خود را ايثار و فدای حيات و زندگاني پيغمبر نمود و در فراش و بستر او خوابيد. برويد به زمين و او را از شر دشمنانش حفظ نماييد.)

پس به زمين آمدند. جبرئيل بالای سر و میکائيل نزد پاهای آن حضرت نشستند. جبرئيل گفت:

«بَخَّ بَخَّ مِنْ مِثْلِكَ يَا بَنَ ابْنِ طَالِبٍ وَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَا هَيَّ بِكَ الْمَلَائِكَةُ»

(به به! کسيت مثل و مانند تو ای پسر ابوطالب که خدای عزوجل به وجود تو به ملائکه مباحات می نماید).

آنگاه نازل گردید بر خاتم الانبياء صلی الله عليه و آله آیه ۲۰۷ سوره بقره:

{ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعَبَادِ }

(بعضى از مردمانند (يعنى على عليه السلام) که از جان خود در راه رضای خدا در گذرنند و خدا دوستدار چنین بندگان است.)

اینک از آقایان محترم تمنا می‌کنم به منزل که رفتید، این آیه شریفه را با آیه غار که مورد استشهاد شماس است بی‌طرفانه و منصفانه بدون حب و بغض شیعه و سنی مورد قرار دهید، ببینید آیا افضلیت برای آن کس است که در مسافرت چند روزی با حزن و غم و اندوه با پیغمبر بوده، یا برای آن کس است که در همان شب جانبازی نموده و با قدرت و شجاعت و مسرت عالماً عامداً نفس خود را فدای رسول خدا نموده، تا آن حضرت به سلامت برود. پروردگار عالمیان به ملائکه روحانی به وجد او مباحثات نموده و مستقلاً آیه ای در مدح او نازل فرموده است.

چنان چه علمای بزرگ خودتان با مختصر دقت و توجهی در مقابل معاندین لجوج از روی انصاف تصدیق نموده اند که علی علیه السلام افضل از ابی بکر بوده و خوابیدن علی در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله به مراتب بهتر و بالاتر از مصاحبت ابی بکر در غار بوده است.

### اعتراف علمای سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابی بکر در غار

و اگر از صفحه ۲۶۹ تا صفحه ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱) را عمیقانه

ص: ۱۱۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۲۶۰، خطبه ۲۳۸ (قاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل مهما، به نقل از استاد خود ابو جعفر اسکافی می نویسد: قال علماء المسلمین: ان فضیله علی علیه السلام تلک اللیله لا نعلم احداً من البشر نال مثلها الا ما کان ممن اسحاق و ابراهیم عند استسلامه للذبح، و لو لا ان الانبیاء لا یفضلهم غیرهم لقلنا: ان محنه علی اعظم، لانه قد روی ان اسحاق تلکاً لما امره ان یضطجع و بکی علی نفسه و قد کان ابوه یعلم ان عنده فی ذلک وقفه و لذلک قال: {فانظر ما ذا تری} و حال علی علیه السلام بخلاف ذلک، لانه ما تلکاً و لا تتعتع و لا تغیر لونه و لا اضطربت اعضائه...

مطالعه نمایید و به بیانات و دلایل امام ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء و شیوخ معتزلیها می باشد در ردّ شبهات ابو عثمان جاحظ (ناصبی) در اثبات افضلیت علی علیه السّلام بر ابی بکر دقت نمایید، خواهید دید که آن عالم منصف با صراحت با دلایل محکمی ثابت می نماید که خواییدن علی علیه السّلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله به امر آن حضرت، افضل از مصاحبت چند روزه ابی بکر در مسافرت غار بوده است، تا آنجا که گوید:

«قال: علماء المسلمین ان فضیله علی علیه السّلام تلک اللیله لا نعلم احداً من البشر نال مثلها الا ما کان من اسحق و ابراهیم عند استسلامه للذبح»

(اتفاق علمای مسلمین است که احدی از بشر به فضیلت خواییدن علی در فراش پیغمبر نرسیده است مگر اسحاق و ابراهیم در تسلیم به ذبح و قربانی (ولی عقیده اکثر مفسرین و مورخین و علمای اخبار است که ذبیح اسماعیل بوده نه اسحاق)

در آخر صفحه ۲۷۱ نقل قول ابو جعفر اسکافی را در جواب ابو عثمان جاحظ ناصبی نقل نموده که گوید: (۱)

ص: ۱۱۴

۱- شیخ طبرسی در کتاب تفسیر مجمع البیان (۸/۳۲۱) ذیل آیه شریفه ۱۰۲ صوره صافات در باره این موضوع می فرماید: «انّ الاظهر فی الروایات انه اسماعیل...»، در ادامه می نویسد: «آنچه این نظر را تقویت می کند این است که بعد از قضیه ذبح، آیه {وَبَشِّرْ نَاهُ يَا اسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصّٰلِحِيْنَ} صافات/۱۱۲ ذکر شده است و اگر کسی بگوید که منظور از آیه بشارت به نبوت اسحاق است، باید گفت: که بر خلاف ظاهر آیه است و نیز در آیه ۷۱ صوره هود چنین می فرماید: {فَبَشِّرْ نَاهَا يَا اسْحَاقَ وَ مِنْ وَّرَآءِ اسْحَاقَ يَعْقُوبَ} یعنی بشارت می دهد به ابراهیم اسحاق را به اینکه به زودی بعد از او یعقوب متولد خواهد شد، پس چگونه ممکن است که او به ذریه اسحاق بشارت دهد سپس او را به ذبح اسحاق امر کند. علاوه بر این روایات صحیحه ای از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که آن حضرت می فرماید: «انا ابن الذبیحین» (روایات شیعه با همین لفظ آمده و در کتب اهل تسنن نیز با تعابیر به عین معنا ذکر شده است. عیون اخبار الرضاعیه السّلام بذبح لابنه) در حالی که هیچ اختلافی در اینکه آن حضرت از فرزندان اسماعیل است و ذبیح دیگر پدر حضرت عبد الله است نمی باشد. البته در ادامه به بررسی قول کسانی که قائل به ذبیح بودن اسحاق دارند می پردازد و آن را ردّ می کند، مانند استدلال بعضی به اجماع اهل کتاب به اینکه مسئله به این دلیل که اجماع آنان بر ما حجت نیست ردّ می کنند و نیز در ادامه قول اصمعی از ابا عمرو بن العلاء را نقل کرده است که چنین می گوید: ... متی کان احاق بمکه؟ و انما کان بمکه اسماعیل و هو بنی البیت مع ابیه و النحر بمکه لا شک فیه (محقق)



«قد بينا فضيله المبيت على الفراش على فضيله الصحبه فى الغار بما هو واضح لمن انصف و نزيد ههنا تأكيداً

بما لم نذكره فيما تقدم فنقول: ان فضيله المبيت على الفراش على الصحبه فى الغر لوجهين: احدهما ان علياً عليه السلام قد كان انس بالنبي صلى الله عليه وآله و حصل له بمصاحبه قديماً انس عظيم و الف شديد، لما فارقه عدم ذكل الانس و حصل به ابوبكر فكان ما يجده على عليه السلام من الوحشه و الم الفرقه موجباً زياده ثوابه، لان الثواب على قدر المشقه - و ثانيهما ان ابابكر كان يؤثر الخروج من مكه و قد كان خرج من قبل فردا، فازداد كراهيه للمقام، فلما خرج مع رسول الله وافق ذلك هوى قلبه و محبوب نفسه، فلم يكن له من الفضيله ما يوازي فضيله من احتمل المشقه العظيمه و عرض نفسه لوقع السيوف و رأسه لرضخ الحجاره، لان على قدر سهوله العباده يكون نقصان الثواب»

ص: ١١٥

«ما حصل معنی آنکه قبلاً فضیلت خوابیدن علی علیه السّلام در فراش رسول خداصلی الله علیه وآله بر مصاحبت ابی بکر در غار را بر قسمی که بر اهل انصاف واضح و آشکار گردد بیان نمودیم. اینک (به مقتضای وقت) تأکیداً بر آنچه قبلاً ذکر کردیم از دو جهت دیگر مطلب را ثابت می نماییم.

اولاً- انس و الفت فوق العاده علی علیه السّلام با رسول خداصلی الله علیه وآله طوری بود که نمی توانست آنی از پیغمبرصلی الله علیه وآله دور شود و بعکس عدم انس ابوبکر با رسول خداصلی الله علیه وآله باعث اشتیاق او به مصاحبت با آن حضرت بود؛ پس خوابیدن علی در فراش که باعث دروی از آن حضرت گردید ایجاد وحشت و الم شدیدی برای علی علیه السّلام نمود؛ پس دوری که سبب زجر آن حضرت و موجب ثواب بسیار بوده افضل است بر مصاحبت ابی بکر؛ برای آنکه ثواب عمل را به مقدار مشقت در عمل می دهند. (چنانچه گفته اند: افضل الاعمال احمزها).

ثانیاً، چون ابی بکر پیوسته عازم بر خروج از مکه بوده چنانچه گاهی هم تنها خارج شده، پس زیاد شد کراهت ماندن او در مکه و لذا زمانی که با رسول خداصلی الله علیه وآله از مکه خارج شد به محبوه ذاتی و معشوقه قلبی رسید؛ پس برای او فضیلتی نبود که برابر باشد با فضیلت علی علیه السّلام که در آن شب اختیاراً تحمل مشقت بزرگی نمود که جان خود را بر معرض شمشیرها و سر خود را مقابل سنگبارن دشمنان (که آن شب قصد آن بستر را داشتند که صاحب آن رسول الله صلی الله علیه وآله را به قتل رساندند) قرار داد. بدیهی است تحمل آن شداید به مراتب بالاتر و افضل از ابی بکر بود در راحتی ليله

و ابن سبع مغربی در شفاء الصدور(۱) ضمن بیان شجاعت علی علیه السلام گوید:

«علماء العرب اجمعوا علی ان نوم علی علیه السلام علی فراش رسول الله صلی الله علیه وآله افضل من خروجه معه و ذلك انه وطن نفسه علی مفاداته لرسول الله و اثر حياته و اظهر شجاعته و بین اقرانه»

(اجماع علمای عرب است بر اینکه خوابیدن علی علیه السلام ليله الهجرة در فراش رسول خداصلی الله علیه وآله افضل بود از بیرون رفتن او با آن حضرت؛ زیرا که خود را در جای آن حضرت قرار داد و زندگانی خود را فدای آن حضرت نمود و به این وسیله شجاعت خود را بین اقران ظاهر نمود.)

پس مطلب به قدری واضح است که احدی انکار این معنی را ننموده مگر از روی جنون یا تعصب بدتر از جنون، بس است، خیلی معذرت می خواهم، رشته سخن در اینجا طولانی شد. خوب است برویم بر سر مطلب.

و اما اینکه فرمودید مراد از «اشداء علی الکفار» خلیفه ثانی عمر بن خطاب بوده است فقط به محض ادعا از شما قبول نمی شود، باید دید که آیا این صفت هم با حال موصوف مطابقت می نماید یا خیر؟ چنانچه مطابقت نماید به جان و دل می پذیریم.

ص: ۱۱۷

---

۱- ما به این کتاب دسترسی پیدا نکردیم ولی گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۲۴۰ باب ۶۲، همین عبارت را از شفاء الصدور نقل کرده است.

بدیهی است که شدت و غلظت در دو جهت متصور است: یکی در مباحث علیم و محاورات دینی که در مقابل علمای بیگانه شدیداً بالیان بوده باشد، یا در میدانهای جنگ و جهاد فی سبیل الله شخصاً رشادت و شجاعت و غلظتی به کار برده باشد.

اما در موضوع محاورات دینی و مناظرات علیم برای خلیفه عمر ابتدا در تاریخ رشادتی دیده نشده و آنچه در کتب اخبار و تواریخ فریقین (شیعه و سنی) حتی بیگانگان سیر نمودیم، غلظت و شدتی برای خلیفه عمر از این دو جهت ندیدیم.

چنانچه آقایان محترم هم چه هنر علمی و محاوره دینی و مباحث با علمای بیگانه از خلیفه عمر در تاریخ عمرش نظر دارید، بیان نمایند خیلی ممنون خواهم شد که بر معلومات داعی افزوده خواهد شد.

### اقرار عمر به برتری علی بر خودش علماً و عملاً

ولی آنچه داعی اطلاع دارم و بزرگان علمای خودتان در کتب معتبره خود ضبط نموده اند در ادوار خلافت خلفاء در جمیع موضوعات علمی و دینی، حلال مشکلات مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده.

با همه اخباری که امویها و بکریون و علاقه مندان به آنها در فضایل آنها جعل نمودند (چنانچه علمای خودتان در کتب جرح و تعدیل نوشته اند) مع ذلک نتوانستند این حقایق را بپوشانند که هر زمانی که علمای یهود و نصاری و سایر فرق از مخالفین نزد ابو بکر و عمر و عثمان در زمان زمامداری آنها می آمدند یا

می نوشتند و مسائل مشکله سؤال می کردند، ناچار متوسل می شدند به ذیل عبای مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام و می گفتند این سؤالات مشکل و پیچیده را احدی نتواند جواب دهد جز علی بن ابی طالب.

لذا آن حضرت حاضر و جواب آنها را به قسمی می داد که قانع شده و مسلمان می شدند؛ چنانچه در تاریخ حالات خلفاء کاملاً وارد است.

بس است در اثبات این معنی اظهار عجز خلفاء (ابوبکر و عمر و عثمان) در مقابل علی علیه السّلام و اقرار به برتری آن حضرت و اینکه اگر علی نبود آنها هلاک شده بودند؛ چنانچه محققین از اکابر علمای خودتان آورده اند که خلیفه ابوبکر می گفت:

«اقیلونی اقیلونی، فلست بخیر کم و علیّ فیکم (۱)»

ص: ۱۱۹

۱- این سخن ابوبکر با الفاظ و عبارات مختلفی در کتب اهل تسنن آمده است؛ از جمله: متقی هندی در کنز العمال، ۵/۵۸۹، ح ۱۴۰۵، کتاب الخلافه باب خلافة ابی بکر، این حدیث را نقل کرده است: عن الحسن ان ابابکر الصدیق خطب فقال: اما والله ما انا بخیر کم و لقد كنت لمقامی هذا کارها و لوددت ان فیکم من یکفینی أفتظنون انی اعمل فیکم بسنه رسول الله صلی الله علیه و آله کان یعصم بالوحی و کان معه ملک، و ان لی شیطانا یعتزینی، فإذا غضبت فاجیبونی ان لا- اوثر فی اشعار کم و ابشار کم، الافراعونی، فان استقمت فاعینونی و ان زغت فقومونی. همچنین در همین جلد ص ۶۳۱، ح ۱۴۱۱۲، کتاب الخلافه، باب خلافة ابی بکر می نویسد: عن عیسی بن عطیه قال: قام ابوبکر الغد حین بویع فخطب الناس فقال: یا ایها الناس انی قد اقلتکم و رأیکم، انی لست بخیر کم فبایعوا خیر کم... و نیز در ص ۶۹۷، از همین جلد، ح ۱۴۰۷۳، کتاب الخلافه باب خلافة ابی بکر می نویسد: ثم خرج باکیا فاجتمع الیه الناس، فقال لهم بیئت کل رجل منکم معانقا حلیته، مسروراً باهله و ترکتمونی و ما انا فیہ لا- حاجه لی فی بیعتکم، اقیلونی بیعتی...؛ ابن هشام در سیره النبویه، ۴/۳۱۱، امر سقیفه بنی ساعده، خطبه ابی بکر می نویسد: فتکلم ابو بکر، فحمد الله و اثنی علیه بالذی هو اهله، ثم قال: اما بعد ایها الناس، فانی قد ولیت علیکم و لست بخیر کم، فان احسنت فاعینونی و ان اسأت فقومونی. سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۷۱، خلافة ابوبکر فصل فی مبايعته می نویسد: و اخرج ابن سعد عن الحسن البصری قال: لما بویع ابوبکر قام خطیباً فقال: اما بعد... و انما انا بشر و لست بخیر من احد کم، فراعونی فاذا رأیتمونی زُغتُ فقومونی، و اعلموا ان لی شیطاناً یعتزینی، فاذا رأیتمونی غضبت فاجتنبونی، لا اوثر فی اشعار کم و ابشار کم. ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۱، باب ۱، فصل ۱، کلام را اینگونه نقل کرده است: ثم تکلم ابوبکر، فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: اما بعد، ایها الناس فانی قد ولیت علیکم و لست بخیر کم. فان احسنت فاعینونی و ان اسأت فقومونی. طبری در تاریخ خود، ۲/۴۵۰، حوادث سال ۱۱ هجری، حدیث سقیفه. ابن اثیر در الکامل، ۲/۳۳۲، حوادث سال ۱۱ هجری، حدیث سقیفه و خلافة ابی بکر، همان گونه که از صواعق نقل کردیم آورده اند. غزالی در سر العالمین، ص ۲۲، باب فی مقاله الرابعه، ذیل کلام ابوبکر می نویسد: و قوله علی منبر رسول الله: «اقیلونی اقیلونی و لست بخیر کم» افعاله هزل-ام جداً ام امتحاناً؟ فان کان هزلاً، فان الخلفاء منزهون من الهزل، و ان کان جداً فهذا نقص للخلافه و ان قال امتحاناً و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ.

(مرا از این مقام بردارید؛ زیرا من از شما بهتر نیستم مادامی که علی در میان شماست.)

و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که «لولا علی لهلك عمر» اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

و غالباً مورد مهالك را نوشته اند که اینک نمی خواهم وقت مجلس را بگیرم، شاید مطالب مهم تری برای مذاکره لازم باشد.

نواب: قبله صاحب، کدام مطلب مهم تر از (مرا از این مقام بردارید؛ زیرا من از شما بهتر نیستم مادامی که علی در میان شماست.)

و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که «لولا علی لهلك عمر» اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

و غالباً مورد مهالك را نوشته اند که اینک نمی خواهم وقت مجلس را بگیرم، شاید مطالب مهم تری برای مذاکره لازم باشد.

نواب: قبله صاحب، کدام مطلب مهم تر از این موضوع است که بیان نمودید.

آیا در کتب معتبره ما این کلمات ضبط و نقل گردیده؟ چنانچه هست و نظر دارید برای مزید بیانی ما بیان فرمایید. ممنون خواهیم شد.

داعی: عرض کردم اکابر علمای سنت و جماعت اتفاق بر این معنی دارند (به استثنای قلیلی از متعصین لجوج) که با الفاظ و عبارات مختلفه در موارد متعدده نقل نموده ند. برای روشن شدن مطلب و اتمام حجت به بعضی از آن اسناد و کتب که در نظر دارم اشاره می نمایم.

### در اسناد گفتار عمر «لو لا علی لهلك عمر»

۱- قاضی فضل الله بن روزبهان متعصب در ابطال الباطل، ۲- ابن حجر عسقلانی متوفی سال ۸۵۲ در ص ۳۳۷ تهذیب التهذیب (۱) (چاپ حیدر آباد دکن)، ۳- و نیز از ابن حجر در ص ۵۰۹، جلد دوم الاصابه (۲) (چاپ مصر) ۴- ابن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ در ص ۲۰۱ و ۲۰۲، کتاب تأویل مختلف الحدیث (۳)، ۵- ابن حجر مکی متوفی سال ۹۷۳ در صفحه ۷۸ صواعق المحرقة (۴)، ۶- حاج احمد افندی در ص ۱۴۶ و ۱۵۲ هدایه المرتاب، ۷- ابن اثیر جزروی متوفی سال ۶۳۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه (۵) ۸- جلال

ص: ۱۲۱

- 
- ۱- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۷/۲۸۷، رقم ۴۹۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب.
  - ۲- الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۷، رقم ۵۷۰۴، شرح حال علی بن ابی طالب.
  - ۳- تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه ۲۴۱، ذکر الاحادیث التي ادعوا عليها التناقض، دعاء النبي صلى الله عليه وآله لعلی علیه السلام.
  - ۴- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳، و ص ۱۷۹، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۵.
  - ۵- اسد الغابه ابن اثیر، ۴/۲۳، شرح حال علی بن ابی طالب.

الدين سيوطي در صفحه ۶۶ تاريخ خلفاء (۱) ۹ - ابن عبد البر قرطبي متوفى سال ۴۶۳ در صفحه ۴۷۴ جلد دوم استيعاب (۲)، ۱۰  
- سيد مؤمن عبد البر قرطبي

متوفى سال ۴۶۳ در صفحه ۷۳ نور الابصار (۳)، ۱۱ - شهاب الدين احمد بن عبد القادر عجيلي در ذخيره المآل، ۱۲ - محمد بن  
على الصبان در صفحه ۱۵۲، اسعاف الراغبين. ۱۳ - نور الدين بن صباغ مالكي متوفى سال ۸۵۵ در صفحه ۱۸ فصول  
المهمه (۴). ۱۴ - نور الدين على بن عبد الله سمهودي متوفى سال ۹۱۱ در جواهر العقدين (۵)، ۱۵ - ابن ابى الحديد معزلى  
متوفى ۶۵۵ در صفحه ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه، (۶) ۱۶ - علامه قوشچي در صفحه ۴۰۷ شرح تجريد. ۱۷ - خطيب  
خوارزمي در صفحه ۴۸ و ۶۰ مناقب (۷)، ۱۸ - محمد بن طلحه شافعي در صفحه ۲۹ ضمن فصل ششم مطالب

الستوول (۸)، ۱۹ - امام احمد بن حنبل در فضائل (۹)، ۲۰ - سبط ابن جوزي در ص ۸۵ و ۸۷ تذکره (۱۰) ۲۱ - امام ثعلبي در  
تفسير كشف البيان، ۲۲ - علامه ابن قيم جوزي در ص ۴۱ تا صفحه ۵۳ طرق

ص: ۱۲۲

- 
- ۱- تاريخ خلفاء، سيوطي، ۱۷۱، شرح حال علي بن ابى طالب، فصل في الاحاديث الواردة في فضله.
  - ۲- استيعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۳، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علي بن ابى طالب.
  - ۳- نور الابصار، شبلنجي، ص ۱۶۱، باب ۱، فصل في ذكر مناقب سيدنا علي بن ابى طالب.
  - ۴- فصول المهمه، ابن صباغ مالكي، ۱/۱۹۹-۲۰۱، فصل ۱ فصل في ذكر شئ من علومه.
  - ۵- جواهر العقدين، سمهودي، ۱/۱۲۳، قسم ۱ باب ۱.
  - ۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ۱/۱۸، القول في نسب امير المؤمنين عليه السلام
  - ۷- مناقب خوارزمي، ص ۸۱، ۹۶-۹۷، ح ۶۵، ۹۷-۹۸ فصل ۷.
  - ۸- مطالب الستوول، محمد بن طلحه شافعي، ص ۷۱، باب ۱، فصل ۴، فصل ۶، فائده زائده.
  - ۹- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۴۷، ح ۱۲۰۰، باب فضائل علي عليه السلام
  - ۱۰- تذکره الخواص، سبط الجوزي، ص ۱۳۷، باب ۶، فصل في قول عمر بن خطاب.



الحکمیة ضمن نقل قضایای عدیده از آن حضرت، ۲۳ - محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی سال ۶۸ در باب ۵۷ کفایه الطالب (۱). ۲۴ - ابن ماجه قزوینی در سنن. ۲۵ - ابن مغزلی شافعی در مناقب. ۲۶ - ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد، (۲) ۲۷ - محمد بن علی بن الحسن الحکیم ترمذی در شرح فتح المبین. ۲۸ - دیلمی در فردوس، ۲۹ - شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده (۳)

ص: ۱۲۳

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۲۷، باب ۵۹.

۲- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۳۷، ۳۴۸ و ۳۵۰، ح ۲۵۹، ۲۷۲ و ۲۷۶، سمط ۱، باب ۶۳ و ۶۵.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱۴۶-۳/۱۴۷، باب ۶۵ و ۱/۲۲۷، ح ۵۷ و ۵۸، باب ۱۴. و نیز حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۱/۶۲۸، ح ۱۶۸۲، کتاب المناسک، مناوی در فیض القدیر، ۴/۴۷۰، ذیل حدیث ۵۵۹۴، حرف العین؛ محب الدین طبری، در ذخائر العقبی، ص ۸۲، قسم ۱، باب فضائل علی علیه السلام، ذکر رجوع ابی بکر و عمر الی قول علی علیه السلام؛ ابن مردویه مناقب، ص ۸۸، ح ۸۲-۸۳، مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۶، و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۱۳/۳۴۳، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه باب قول الله تعالی ﴿وامرهم شوری بینهم﴾؛ ذهبی در تاریخ الاسلام، ۳۰/۶۳۸؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۰۷-۴۲/۴۰۵، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ خوارزمی در مقتل الحسین، ۱/۷۸، ح ۲۸، فصل ۴؛ ابن سعد در الطبقات الکبری، ۲/۲۵۸، ذکر من کان یفتی بالمدينه و یقتدی به من اصحاب رسول لله...، علی بن ابی طالب؛ زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۱۳۰-۱۳۲، سمط ۱ قسم ۲، مناقب علی بن ابی طالب، ذکر آثار عن الصحابه؛ محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۶۱، باب ۴، ذکر اختصاصه بانه اکبر الامه علما و اعظمهم حلماً؛ جرجانی در شرح المواقف، ۸/۳۷۰، مرصد ۴، مقصد ۵، با الفاظ گوناگون این جمله را نقل کرده اند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: ۱- لو لا علی لهلک عمر ۲- کان عمر یتعوذ من معضله لیس لها ابو الحسن. ۳- لولا قول علی لهلک عمر. ۴- کان عمر یقول: اللهم لا تبغنی لمعضله لیس فیها ابو الحسن. ۵- اعوذ من معضله لا علی لها. ۶. لا بقیت لمعضله لیس لها ابو الحسن. ۷- اللهم لا تبغنی لمعضله لیس لها ابن ابی طالب حیاً. ۸- عجزت النساء ان یلدون مثل علی. ۹- اعوذ بالله ان اعیش فی ثوم لیس فیهم ابو الحسن. ۱۰- لا ابقانی الله بعدک یا علی. ۱۱- لا عاش عمر لمعضله لیس لها ابو الحسن یعنی علیاً.

۳۰ - حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و ما نزل من القرآن فی علی و بسیاری دیگر از اجله علمای خودتان به اختلافات الفاظ و عبارات، نقل اقوال خلیفه عمر را نموده اند و غالباً با ذکر مواردی قضایای وارد آورده اند که می گفت: «لو لا علی لهلك عمر».

**اشاره به بعض مواردی که علی علیه السلام خلفاء را نجات داده و آنها اقرار نمودند که اگر علی علیه السلام نبود هلاک شده بودند.**

از جمله فقیه گنجی شافعی در باب ۵۷ کفایه الطالب (۱) فی مناقب علی بن

ص: ۱۲۴

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۱۸-۲۱۹، باب ۵۷، گنجی می نویسد: و بهذا الاسناد عن حذیفه بن الیمان انه لقی عمر بن الخطاب، فقال له عمر: کیف أصبحت یا بن الیمان؟ فقال: کیف تریدنی اصحب؟ أصبحت و الله اکره الحق و احب الفتنه و اشهد بما لم اره، و احفظ غیر المخلوق، و اصلی علی غیر وضوء و لی فی الارض ما لیس لله فی السماء. فغضب عمر لقوله و انصرف من فورہ و قد اعجله امر و عزم علی اذی حذیفه لقوله ذلك، فینا هو فی الطريق اذ مر بعلي بن ابی طالب علیه السلام فرأى الغضب فی وجهه، فقال ما اغضبک یا عمر؟ فقال: لقیته حذیفه بن الیمان فسألته کیف أصبحت فقال: أصبحت اکره الحق، فقال علیه السلام: صدق، یکره الموت و هو حق. فقال: یقول: و احب الفتنه. قال: صدق، یحب المال و الولد و قد قال الله تعالی {انما اموالکم و اولادکم فتنه} فقال یا علی یقول اشهد بما لا اره، فقال علیه السلام: صدق یشهد الله بالواحدانیه و الموت و البعث و القيامه و الجنه و النار و الصراط و لم یره ذلك كله. فقال یا علی و قد قال: اننی احفظ غیر المخلوق. قال: صدق، یحفظ کتاب الله تعالی و هو غیر مخلوق. قال و یقول اصلی علی غیر وضوء. فقال علیه السلام صدق یصلی علی ابن عمی رسول الله صلی الله علیه و آله علی غیر وضوء و الصلاه علیه جائز. فقال: یا ابا الحسن قد قال اکبر من ذلك! فقال علیه السلام و ماهو؟ قال: ان لی فی الارض ما لیس لله فی السماء! قال علیه السلام صدق، له زوجة و تعالی الله عن الزوجه و الولد. فقال عمر: کاد یهلك ابن الخطاب لو لا علی بن ابی طالب. قلت: هذا ثابت عند اهل النقل ذکره غیر واحد من اهل السیر.

ابی طالب علیه السّلام بعد از نقل اخباری مسندا خبر حدیفه بن الیمان را که دیگران از علمای شما هم نقل نموده اند ذکر نموده که روزی عمر با او ملاقت نمود و سؤال کرد چگونه صبح کردی؛ حدیفه گفت:

«اصبحت و الله اكره الحق و احب الفتنه و اشهد بما لم اره، و احفظ غير المخلوق، و اصلى على غير وضوء و لى فى الارض ما لى لله فى السماء»

(صبح کردم در حالی که اکراه دارم از حق و دوست می دارم فتنه را و شهادت می دهم به چیزی که ندیده ام و حفظ می کنم غیر مخلوق را و صلوات می فرستم بدون وضوء و برای من است در زمین چیزی که نیست برای خدا در آسمان.)

عمر از این کلمات غضبناك گردید و خواست که او را اذیت کند. در همان بین امیر المؤمنین علیه السّلام رسید، آثار غضب را در صورت عمر دید فرمود: از چه جهت غضبناکی؟ قضیه را نقل نمود حضرت فرمود: مطلب مهمی نیست، تمام را صحیح گفته است.

مراد از حق که او کراهت داد مرگ است و مراد از فتنه که او دوست دارد مال

ص: ۱۲۵

و اولاد است و اینکه گفته شهادت می دهم به چیزی که آن را ندیده ام؛ یعنی شهادت می دهد به وحدانیت خدا و مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ و صراط که هیچ کدام را ندیده است و اینکه گفته حفظ می کنم غیر مخلوق را مرادش قرآن است که مخلوق نیست و اینکه گفته بدون وضو صلوات می فرستم؛ یعنی صلوات به رسول خداصلی الله علیه و آله که جائز است بی وضو صلوات فرستادن و اینکه گفته برای من است در زمین چیزی که برای خدا در آسمان نیست؛ یعنی برای من زوجه ای است که خدای تعالی مبرای از زوجه و اولاد می باشد.

عمر گفت: «کان یهلك ابن الخطاب لو لا علی بن ابی طالب.»

(نزدیک بود عمر هلاک شود اگر علی نرسیده بود.)

آنگاه مؤلف گنجی گوید: این مطلب (که خلیفه می گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد)

ثابت است نزد اهل خبر و جمع کثیری از اهل سیر او را نقل نموده اند.

و صاحب مناقب گوید: مکرر خلیفه عمر رضی الله عنه می گفت:

«لا عشت فی امه لیس فیها ابا الحسن»

نباشم در امتی که در این امت نباشد ابالحسن»

و نیز می گفت:

«عقمت النساء ان یلدن مثل علی بن ابی طالب»

(زنان از زاییدن مردی همانند علی بن ابی طالب علیه السلام عقیم شدند.)

و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده از ترمذی نقل از ابن عباس خبر مفصّلی نقل نموده که در

آخر آن خبر گوید:

«كانت الصحابه رضى الله عنهم يرجعون اليه عليه السّلام في احكام الكتاب و يأخذون نه الفتاوى كما قال عمر بن الخطاب رضى الله عنه في عدّه مواطن لو لا على لهلك

عمر - و قال صلى الله عليه وآله اعلم امتى على بن ابى طالب.»

(اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله در احکام قرآن مراجعه به علی علیه السلام می نمودند و اخذ فتاوا از او می کردند چنانچه عمر بن الخطاب در محلهای عدیده می گفت اگر علی نبود هلاک شده بودم و رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود داناترین امت من علی بن ابی طالب است)

پس با این مختصر بیانی که به مقتضای وقت مجلس نمودیم تصدیق می فرمائید که در مناظرات دینی و مباحثات علمی ابدا شدت و غلظتی از خلیفه عمر دیده نشد بلکه خود اقرار و اعتراف به عجز داشته و تصدیق می نموده که علی علیه السلام فریادرس او بوده و از مهالک او را نجات می داده تا آنجا که متعصبین از علماء شما مانند ابن حجر مکی در فصل سیم صواعق محرقه (۱) نقلا از ابن سعد آورده که عمر می گفت:

«أعوذ بالله من معضله ليس لها ابوالحسن يعني علياً»

(بخدا پناه میبرم از معضله و امر پیچیده ای که ابو الحسن یعنی علی در او نباشد)

ص: ۱۲۷

---

۱- در صفحات قبل گذشت.

و اما در معارک و میدانهای جنگ هم هیچ تاریخی نشان نمی دهد که خلیفه عمر شخصا شدت و شجاعت و رشادتی از خود نشان داده باشد بر عکس بحکم تاریخ و بیان مورخین فریقین هر گاه در مقابل لشکری بزرگ یا مردمان قوی و پرزور از کفار قرار می گرفت ترک مقاومت می نمود که در اثر عمل او مسلمین فرار نموده و شکست بر لشکر اسلام وارد می آمد(۱).

حافظ: کم کم بی لطفی را از نزاکت خارج نمودید و بمثل خلیفه عمر رضی الله عنه که فخر مسلمانان است و در زمان خلافت او فتوحات بزرگی نصیب مسلمانان گردیده و در همه جنگها بوجود او لشکر اسلام فاتح شدند اهانت نموده و آن بزرگوار را جبون و فرّار و وجودش را باعث شکست مسلمانان قلمداد می نمائید آیا سزاوار است مثل شما شخص شریفی تا این اندازه اهانت به مردمان بزرگی مانند خلیفه عمر رضی الله عنه که مایه فخر و مباهات و افتخار مسلمین است بنمائید و ما هم گوش بدهیم و حرف نزنیم.

داعی: خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است که در این چند شب هنوز کما ینبغی داعی را نشناخته اید گمان می نمائید که ممکن است داعی روی هوای نفس و حبّ و بغض جاهلانه و بدون دلیل و برهان تعریف یا تقییحی از اشخاص بنمایم خاصه نسبت باشخاصی که معروفیت در تاریخ دارند و لو از هر طبقه باشند.

ص: ۱۲۸

---

۱- منابع مربوط به فرار صحابه و بالخصوص خلفاء در مجلس ششم بررسی شد.

فقط عیب بزرگی که در این قبیل مجالس موجود است و قرن‌ها به همین جهات بین مسلمانان اسباب بدبختی گردیده سوء نظر و گمانهای بد است که بر خلاف دستور قرآن مجید از مسلمانان ظاهر می‌گردد با اینکه صریحاً در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾

(ای اهل ایمان زیاد دوری نمائید از ظن و گمان بد که برخی از گمانها معصیت است)

چون این جمله‌ای که عرض کردم از دهان یک فرد شیعه بیرون آمده لذا با نظر بدبینی تصور اهانت نمودید و حال آنکه مطلب غیر از اینست که شما گمان نمودید زیاده بر آنچه علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند چیزی نگفتم.

بدیهی است ما و شما در ازمنه ماضیه نبوده ایم ولی به حکم عقل بایستی قضاوت نیک و بد افعال اشخاص را روی صفحه تاریخ بنمائیم.

### باز هم بیان حقیقت

اینکه فرمودید داعی نسبت بخلیفه عمراهانت نمودم (ببخشید) اینجا مغلطه نمودید یا خواستید به این جمله تحریک اعصاب مخالفین نمائید.

و حال آنکه صحبت ما راجع به خلیفه جنبه اهانت نداشت بلکه حکایت عین واقع ثبت در تاریخ را بیان نمودم و زیاده از آنچه علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته‌اند چیزی نگفته و نمی‌گویم ناچارم پرده را بردارم و مطلب را مشروح و واضح تر بیان نمایم تا بدبینی از میان برود.

اینکه فرمودید فتوحات عالیة اسلام رهین منت وجود خلیفه عمر است احدی

انکار این معنی را ننموده که در دوره زمامداری عمر اسلام به فتوحات عالیّه نائل آمده ولی در عین حال نباید فراموش نمود که به شهادت و اقرار علمای بزرگ خودتان از قبیل قاضی أبو بکر خطیب در تاریخ بغداد و امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و دیگران در تمام امور ملک و مملکت و مخصوصاً لشکرکشی‌ها خلیفه عمر با امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام شور می نمود و مطابق دستور آن حضرت رفتار می کرد (۲).

ص: ۱۳۰

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۸/۲۹۶-۳۰۰، (و من کلام له علیه السّلام و قد شاوره عمر بن الخطاب فی الخروج الی غزو الروم).

۲- و نیز علی علیه السّلام در جریان فتح بیت المقدس به او گفتند: این تخرج بنفسک؟ انک ترید عدواً کلبا. (تاریخ طبری، طبری، ۳/۱۰۴، السنه الخامسه عشره، ذکر فتح بیت المقدس؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۲۶/۳۷۲، ترجمه ۳۱۰۶، العباس بن عبد المطلب؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۲/۵۰۰، سنه خمس عشره، ذکر فتح بیت المقدس) و همچنین در مورد جنگ با ایرانیان نیز با علی علیه السّلام در باره این که شخصاً به جنگ برود مشورت نمود و علی علیه السّلام او را از اینکار منع نمودند و فرمود: ان هذا الامر لمن یکن نصره و لا خذلانه بکثره و لا بقله و هو دین الله الذی اظهره، و جنده الذی اعدده و امدده، حتی بلغ ما بلغ، و طلع حیثما طلع، و نحن علی موعده من الله، و الله منجز وعده، و ناصر جنده.. فکن قطبا و التدر الریحی بالعرب من اطرافها و اقطارها، حتی یكون ما تدع ورائک من العورات اهم الیک مما بین یدیک. ان الأعاجم ان یظروا الیک غدا یقولوا: هذا اصل العرب: فاذا قطعتموه استرحتم، فیکون ذلک اشد لکلبهم علیک و طعمهم فیک... (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۹۵، خطبه ۱۴۶ من کلام له علیه السّلام و قد استشاره عمر فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه، تفسیر آلوسی، آلوسی، ۱۸/۲۰۷) احمد بن اعثم کوفی در کتاب الفتوح (۲/۲۹۵)، ذکر مشورت علی بن ابی طالب رضوان الله علیه در انتهای مطلب چنین می نویسد: زمانی که عمر سخنان علی کرم الله وجهه و مشروتش را شنید رو به مردم کرد و گفت: ویحکم! عجزتم کلکم عن آخرکم ان تقولوا کما قال ابو الحسن، و الله لقد کان رأیه رأیی الذی رأیته فی نفسی. «وای بر شما ای مردم! آیه همه شما عجز بودید از اینکه چنین حرفی را بزنید همانطوری که ابو الحسن آن را بیان کرد؟ به خدا قسم نظر او همان نظر من بود که در دل داشتم...» (محقق)



علاوه بر اینها فتوحات اسلام در هر دوره و زمان تفاوت پیدا می نمود. قسمت اول فتوحات اولیه اسلام در زمان خود خاتم الانبیاء بوده که رهین منت شخص شخیص امیر المؤمنین علی علیه السلام می بود چه آنکه گفته اند.

سیاهی لشکر نیاید بکار که یک مرد جنگی به از صد هزار

و آن مرد جنگی که مایه فخر و مباهات اسلام و مسلمین و وجودش سبب فتح و پیروزی لشکر اسلام بود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود که اگر در جنگی حاضر نمی شد فتح حاصل نمی گردید چنانچه در خبیر که آن حضرت درد چشم داشت و نمی توانست به میدان برود پی در پی مسلمین شکست خوردند تا زمانی که آن حضرت به دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله شفا یافت و حمله به دشمن نمود و فتح قلاع خبیر به دست آن حضرت واقع شد (۱).

ص: ۱۳۱

۱- جریان جنگ خبیر و دلاوریهای علی علیه السلام از متواترات روانی اهل تسنن است که در کتب صحاح و دیگر کتب آنها ذکر شده است (صحیح بخاری، ج ۴/۵ و ۱۲ و ۲۰، باب دعاء النبی صلی الله علیه و آله و ص ۲۰۷، باب مناقب المهاجرین و فضلهم؛ و ج ۵/ص ۷۶، باب غزوه خبیر؛ صحیح مسلم، ۵/۱۹۵، باب غزوه ذی قرد و غیرها؛ و ۷/۱۲۰ و باب ۱۲۱ و ۱۲۲ من فضائل علی علیه السلام؛ سنن ابن ماجه، ۱/۴۵/۱۲۱، فضل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، سنن ترمذی، ۵/۳۰۲/۳۸۰۸، باب مناقب علی بن ابی طالب، فضائل الصحابه، نسائی، ص ۱۵ فضائل علی رضی الله عنه و... و در روایات بسیاری بر جریان شکست سپاه اسلام به فرماندهی ابوبکر و عمر در دو حمله قبل با تعابیر مختلف آمده که در بعضی اینگونه اشاره شده است که: ... عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابيه انه قال: قال لعلي و كان يمسر معه ان الناس قد انكرو منك ان تخرج في البرد في الملائين و في الحر الحشو و الثوب الثقيل قال: فقال علي عليه السلام: الم تكن معنا بخبير؟ قال: بلى، قال: فان رسول الله صلى الله عليه و آله بعث ابابكر و عقد له لواء فرجع و قد انهزم فبعث عمر و قد عقد له لواء فرجع منهزماً بالناس؛ فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: لا اعطين الرايه رجلا يحبه الله و رسوله و يحب الله و رسوله، يفتح الله له ليس بفرار. قال: فارسل الي و انا ارمدم. فقلت اني ارمدم. فتفل في عيني ثم قال: «اللهم اكفه الحر و البرد» قال: فما وجدت حرا بعده و لا برداً. (تاريخ مدينه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۰۷، ۸۹ تا ۹۵، مجمع الزوائد، هيثمي، ۹/۱۲۴، باب قوله صلى الله عليه و آله لا اعطين الرايه رجلا يحبه الله و رسوله. المصنف، ابن ابی شيبه الكوفي، ۷/۴۹۷/۱۷، فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ج ۸/ ص ۲۲ ح ۱۱ و ح ۷ و نیز ص ۵۲۵ ح ۲۲، غزوه خبیر؛ السنن الكبرى، نسائی، ۵/۱۰۹ و ۱۱۰ / ۸۴۰۱ تا ۸۴۰۳، ذکر منزله علی بن ابی طالب. خصائص امير المؤمنین علیه السلام، نسائی ص ۵۲ تا ۵۵، منزله علی کرم الله وجهه من الله؛ المعجم الكبير، طبرانی، ۷/۳۵، بریده بن سفیان الاسلمی عن سلمه؛ الدرر، ابن عبد البر، ص ۲۰۲ و ۲۰۳؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۰/۴۶۲/۳۰۱۱۹، و ۳۰۱۲۰ و ۳۰۱۲۱ و ج ۱۳/۱۲۱/۳۶۳۸۸، فضائل علی رضی الله عنه؛ الثقات، ابن حبان، ۲/۱۴، غزوه خبیر؛ البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۴/۲۱۲، و ۲۱۳، سنه سبع من الهجره، غزوه خبیر فی اولها، و ۷/۳۷۳، من فضائل امير المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام؛ امتاع الاسماع، مقرنزی، ۱۱/۲۸۰، کفایه علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه الحر و البرد بدعه له؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ۳/۳۷ و ۳۸، فتح خبیر علی ید علی رضی الله عنه؛ تاریخ طبری، طبری؛ ۲/۳۰۰، غزوه خبیر؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۶۹، فی بیان محاربه الکافر؛ مسند احمد، ۵/۳۵۴، حدیث بریده اسلمی؛ فتح الباری، ابن حجر، ۷/۳۶۵، باب غزوه خبیر، الحدیث العاشر؛ اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۳۳۴؛ السیره النبویه، ابن

كثير، ٣٥٣/٣ تا ٣٥٥. (محقق)

و در غزوه احد که مسلمین همگی فرار نمودند فقط علی علیه السّلام بود که به یاری پیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد:

«لا سيف الا ذو الفقار لا فتى الا علي»<sup>(۱)</sup>

(نیست شمشیری مگر ذوالفقار و نیست جوانمردی جز علی علیه السلام)

و اما قسمت دوم فتوحات بعد از وفات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد که تماما رهین منت شجاعان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه کشی و کاردانی

ص: ۱۳۲

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۷/۲۱۹، خطبه ۱۰۸ (محقق)

آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی شجاعت و فداکاری و جان بازی می نمودند تا بر آنها غالب می آمدند.

و در غزوه احد که مسلمین همگی فرار نمودند فقط علی علیه السلام بود که به یاری پیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد:

«لا سيف الا ذو الفقار لا فتى الا علي» (۱)

(نیست شمشیری مگر ذوالفقار و نیست جوانمردی جز علی علیه السلام)

و اما قسمت دوم فتوحات بعد از وفات خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله می باشد که تماما رهین منت شجاعان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه کشی و کاردانی آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی شجاعت و فداکاری و جان بازی می نمودند تا بر آنها غالب می آمدند.

ولی صحبت ما در اطراف فتوحات اسلامی نبوده که در زمان خلافت خلفاء مخصوصا زمان خلیفه عمر واقع شد بلکه در موضوع شدت و شجاعت و غلظت شخصی خلیفه عمر بن الخطاب بود که عرض کردم در تاریخ سابقه ندارد.

حافظ: این اهانت نیست که شما می فرمائید خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرده و عمل او موجب شکست مسلمانان گردید.

داعی: اگر نقل وقایع تاریخی اشخاص اهانت است این نوع از اهانت را علماء بزرگ و مورخین خودتان نقل نموده اند و داعی نگفتم مگر آنچه را که مورخین خودتان ثبت نموده اند اگر ایراد و اشکالی دارید به علماء خودتان بنمائید که این وقایع را ثبت و ضبط نموده اند.

حافظ: در کجا علمای ما نوشته اند که خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرد و در کجا سبب شکست مسلمین گردید؟

### شکست ابوبکر و عمر در خیبر

داعی: در بسیاری از میدانهای جنگ که اهم از همه آنها واقعه مهمه غزوه خیبر است که آقایان شکست خوردند چون علی علیه السلام چشمهای مبارکش درد می کرد روز اول رسول اکرم صلی الله علیه وآله علم و پرچم مسلمین را به ابو بکر دادند و به سرداری مسلمین با لشکر رفتند مقابل یهود، مختصر جنگی نموده شکست خورده برگشتند؛ روز دوم علم را به عمر دادند ولی هنوز در مقابل یهود نرسیده

١- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ٧/٢١٩، خطبه ١٠٨ (محقق)

حافظ: این بیانات شما ساخته های شیعیان است و الا آنها مردمانی قوی دل و شجاع بودند.

داعی: مکرر عرض کردم شیعیان پیروان ائمه از اهل بیت هستند که صادق و مصدق بودند هرگز دروغ نگفته و نمی گویند چون دروغ را از گناهان کبیره می دانند و ابدا احتیاجی به جعل حدیث ندارند غزوه خيبر از وقایع مهمه تاریخی دوره زندگانی خاتم الانبياء صلی الله عليه وآله می باشد که جمیع علماء و مورخین فریقین نوشته اند آنچه الحال در نظر دارم به عرضتان می رسانم حافظ ابو نعیم اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در صفحه ۶۲ جلد اول حلیه الاولیاء (۱) و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۴۰ مطالب السؤل (۲) از سیره ابن هشام و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ کفایه الطالب (۳) و دیگران از اکابر علماء و مورخین خودتان

ص: ۱۳۴

۱- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۲، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب. ابو نعیم این حدیث را نقل کرده است: ... قال ثنا بریده بن سفیان الاسلمی عن ابيه عن سلمه بن الا-كوع قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله ابابكر الصديق برأيه الى حصون خيبر يقاتل، فرجع و لم يكن فت، و قد جهد. ثم بعث عمر الغد فقاتل، فرجع و لم يكن فتح و قد جهد. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا عطين الرايه غدا رجلا يحب الله و رسوله، يفتح الله على يديه ليس فرار. قال: سلمه: فدعا بعلى عليه السلام

۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۱۵۳، باب ۱ فصل ۸.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۹۸، باب ۱۴. ابن طلحه و گنجی حدیث را مانند ابو نعیم نقل کرده اند. همچنین نسائی در خصائص امیر المؤمنین، ص ۵۲، منزله علی بن ابی طالب علیه السلام من الله؛ احمد بن نبل در مسند ۵/۳۵۳، مسند بریده. احمد بن حنبل حدیث را اینگونه نقل کرده است: حدثني ابي بریده قال: حاصرنا خيبر فاخذ اللواء ابو بكر فانصرف و لم يفتح له ثم اخذه عمر من الغد فخرج و رجع و لم يفتح له و اصاب الناس يومئذ شده و جهد. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اني دافع اللواء غداً الى رجل يحب الله و رسوله و يحب الله و رسوله، لا- يرجع حتى يفتح له... فدعا علياً... ابن هشام در السيره النبويه، ۳/۳۴۹، حوادث سال ۷ هجری، شأن علی یوم خيبر؛ ابن مغزلی در مناقب، ص ۱۸۱، ح ۲۱۷، حدیث اعطاء الرايه. ابن مغزلی این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است؛ محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۵۱، باب ۴، فصلی ۶، ذکر اختصاصه بإعطاء الرايه یوم خيبر و بفتحها. طبری نیز این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است. لکن حدیثی که از مسند احمد یاد کردیم این گونه نقل می کند: ... فاخذ اللواء ابو بكر فانصرف و لم يفتح له، ثم اخذه عمر من الغد فخرج و رجع و لم يفتح له... طبرانی در معجم الكبير، ۷/۳۹، احادیث بریده بن سفیان الأسلمی؛ همین حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین ۳/۴۰، ح ۴۳۳۸، ۴۳۴۰-۴۳۴۱، کتاب المغازی، احادیث گوناگونی نقل کرده است که به چند حدیث اشاره می کنیم: ۱- عن ابی لیلی عن علی انه قال: یا ابا لیلی أما کنت معنا بخيبر؟ قتل " بلی و الله کنت معکم. قال: فان رسول الله صلى الله عليه وآله بعث ابابكر الى خيبر فسار بالناس و انهزم حتى رجع... ۲- عن ابی موسی الحنفی عن علی علیه السلام قال: سار النبي صلى الله عليه وآله الى خيبر فلما اتاها بعث عمر عنه و بعث معه الناس الى مدينتهم او قصرهم فقاتلوهم فلم يلبثوا ان هزموا عمر و اصحابه، فجاءوا يجبنونه و يجبنهم، فسار النبي صلى الله عليه وآله...

همین حدیث را متقی هندی در کنز العمال، ۱۰/۴۲۶، ح ۳۰۱۱۹، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر نقل کرده است. ۳- عن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وآله دفع رایه یوم خیبر الی عمر فانطلق فرجع یجین اصحابه و یجینونه. ۴- عن جابر بن عبد الله انصاری قال: لما کان یوم خیبر بعث رسول الله رجلاً فجین... ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لا بعثن غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبانه، لا یولی الدبر، یفتح الله علی یدیه... ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۱۰۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام حدیثی نقل می کند که تصریح به فرار شیخین دارد: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابيه انه قال: لعلی - و کان یسمر معه: ان الناس قد انکروا منک ان تخرج فی البرد فی الملائتین، و فی الحر فی الحشرو و الثوب الثقیل، قال: فقال: علی: الم تکن معنا بخیر؟ قال بلی، قال: فان رسول الله صلی الله علیه وآله بعث ابابکر و عقد له لواء فرجع و قد انهزم، فبعث ابابکر و عقد له لواء فرجع و قد انهزم فبعث عمر و عقد له لواء فرجع منهزماً بالناس، فقال رسول الله: لأعطین رایه رجلاً یحبه الله و رسوله، و یحب الله و رسوله، یفتح الله له لیس بفرار. قال: فارسل الی و ان ارمد، فقلت: انی ارمد، فثقل فی عنی، ثم قال: اللهم اکفه اذی الحر و البرد. قال: فما وجدت حراً بعده و لا برداً طبری در تاریخ خود، ۲/۳۰۰، حوادث سال ۷ هجری، حدیثی نقل کرده که خواندنی است: عن بریده الاسلمی قال: لما کان حین نزل رسول الله صلی الله علیه وآله بحصن اهل خیبر اعطی رسول الله اللواء عمر بن الخطاب و نهض معه من الناس فلما اهل خیبر فانکشف عمر و اصحابه فرجعوا الی رسول الله صلی الله علیه وآله یبینه اصحابه و یجبنهم... ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۱۷/۱۷۰، نامه ۶۲، (و من کتاب له علیه السلام الی اهل مصر مع مالک الأشر)، ذکر ما طعن به الشیعه فی امه ابی بکر و الجواب عنها، الطعن الثانی، برای حفظ آبروی بر باد رفته شیخین از ذکر نام آنها خود داری کرده می نویسد: فاما امیر المؤمنین علیه السلام و ان لم یتول جمیع امور النبی صلی الله علیه وآله فی حیاته، فقد تولی اکثرها و اعظمها و خلفه فی المدینه و کان الامیر علی الجیش المبعوث الی خیبر و جرى الفتح علی یدیه بعد انهزام من انهزم منها. دو نکته در این احادیث، فرار شیخین را تأیید می کند: نکته اول: جمله ای است که راوی حدیث برای نقل کیفیت جنگ کردن شیخین بیان کرده و آن به چند عبارت نقل شده است: «فرجع منهزماً» و «فرجع و لم یکن له فتح» و «و بعث رسول الله صلی الله علیه وآله رجلاً فجین» و «فانکشف عمر و اصحابه فرجعوا الی رسول الله صلی الله علیه وآله یبینه اصحابه و یجبنهم». دقت در این جملات، ترس و فرار شیخین از جنگ را آشکار می سازد. نکته دوم: بعد از ترس و فرار شیخین، رسول اکرم صلی الله علیه وآله جمله ای بیان می فرماید که گرچه به ظاهر بیان یکی از ویژگی های امیر المؤمنین علیه السلام است، لکن آشکارا پرده از شکست و فرار شیخین بر می دارد و آن نیز به چند عبارت نقل شده است: «کرار غیر فرار» و «یفتح الله علی یدیه لیس بفرار» و «لا یولی الدبر» اینکه رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: فردا پرچم را به دست کسی می سپارم که به دشمن پشت ننموده و فرار نکرده است، مناسبت مقام اقتضا دارد که دو فرمانده قبل به دشت پشت ننموده و فرار کرده باشند، و گرنه بیان این خصوصیت امیر المؤمنین علیه السلام در اینجا بی مناسبت خواهد بود.





که وقت مجلس اقتضای نقل اقوال تمام آنها را ندارد ولی برای شما اهمّ از همه آن

ص: ۱۳۶

اقوال تصدیق دو عالم بزرگ و محل وثوق و اطمینان خودتان محمد بن اسماعیل بخاری در صفحه ۱۰۰ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ و مسلم بن حجاج در صفحه ۳۲۴ جلد دوم صحیح (۱) چاپ مصر سال ۱۳۲۰ که صریحا نوشته اند «فرجع ایضا منهزما» یعنی (خلیفه عمر) دو مرتبه از میدان جنگ فرارا بر گشت.

و از جمله دلایل واضحه بر این معنی اشعار صریحی است که ابن ابی الحدید معتزلی (۲) ضمن

قصائد هفتگانه معروفه خود که بنام علویات سبع نامیده شده که

ص: ۱۳۷

۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم حدیث را با لفظ فوق در بخاری نیافتیم، لکن حدیثی را که نشانه فرار ابوبکر و عمر از جنگ است و ما به طور کامل آن را از منابع معتبر دیگر نقل کردیم، بخاری در صحیح خود، ۵/۲۴۵، ح ۶۷۸، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر نقل می کند؛ اما آغاز حدیث را که شاهد مطلب است نقل نکرده و آن را به اختصار آورده است. ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، به شرح صحیح البخاری، ۷/۴۷۶، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر علامه بر اعتراف به اینکه این حدیث را بخاری به اختصار نقل کرده است، آغاز حدیث را به نقل از منابع دیگر به طور کامل آورده است. ابن حجر می نویسد: وقع فی هذه الروایه اختصار و هو عند احمد و النسائی و ابن حبان و الحاکم من حدیث بریده بن الخصیب قال: لما كان يوم خیبر اخذ ابو بکر اللواء فرجع و لم یفتح له. فلما كان الغد اخذه عمر فرجع و لم یفتح له و قتل محمود بن مسلمه فقال النبی صلی الله علیه وآله لادفعن لوائی غداً لی رجل.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۸/۲۸۹، خطبه ۱۳۳، ابن ابی الحدید در اینجا به دو بیت از این قصیده اشاره کرده می نویسد: و لی من قصیده، اخاطب رجلین فزا من الحرب: عذرتکما ان الحمام لمبغض و ابن بقاء النفس للنفس محبوب و یکره الموت و الموت طالب فکیف یلذ الموت و الموت مطلوب صالح علی ساحل در الورضه المختاره، ص ۸۵، که در شرح هاشمیات کمیت و علویات ابن ابی الحدید نوشته است، به طور کامل به این قصیده اشاره کرده است. (مؤلف)

در فضائل مولانا امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام سروده به نام قصیده بائیّه در باب خیبر گفته است:

ألم تخبر الاخبار فی فتح خیبر

ففیها لذی اللبّ الملبّ أعاجیب

و ما انس لا انس اللّذین تقدّما

و فرّهما و الفرّ قد علما حوب

و للزّایه العظمی و قد ذهباً بها

ملابس ذلّ فوقها و جلابیب

یشلّهما من آل موسی شمردل

طویل نجاد السیف اجید یعبوب

یمجّ منونا سیفه و سنانه

و یلهب ناراً غمده و الانابیب

حضرهما أم حضرّاً خرج خاضب

و ذانهما ام ناعم الخدّ مخضوب

عذرتکما انّ الحمام لمبغض

و انّ بقاء النفس للنّفس محبوب

لیکره طعم الموت و الموت

طالب فکیف یلذّ الموت و الموت مطلوب

(ما حصل معنی آنکه آیا داستان فتح خیبر را مورد مطالعه قرار نداده اید که با چه نکات و رموز عجیبی آمیخته که موجب بهت و حیرت خردمند است. چون آن دو (ابی بکر و عمر) انس و عادت با علمداری نداشته و رموز پرچم داری را ندانسته و لذا لباسهای ذلت و خواری را بر آن (پرچم بزرگ) پوشانیدند و فرار بر قرار اختیار نمودند با آنکه میدانستند فرار از جنگ گناهی است کفرآمیز چه آنکه جوانی شجاع از سران یهود بلند قامت سوار بر اسبی کوه پیکر با شمشیر برهنه مانند شتر مرغ نر

پرشهوتی که هوا و سبزه بهار او را قوی نموده بایشان حمله ور گردید که گویا رو بدو خوش صورت حنا بسته می‌رود. و امواج آتش مرگ از برق شمشیر و نیزه او باعث ترس ایشان گردید. (آنگاه ابن ابی الحدید گوید) به جای شما (ای دو خلیفه بزرگوار) عذر خواهی می‌کنم (از شکست و فرار نمودن

ص: ۱۳۸

از میان یهود بی قابلیت) زیرا مرگ در نظر هر فردی مبعوض و ادامه زندگی محبوب است شما هم (مانند همه) از چشیدن طعم مرگ بیزار بودید و حال آنکه مرگ بدنبال هر کس هست پس چگونه با اختیار خود موت را بخواهد و لذت او را بچشد) پس تصدیق نمائید که ما قصد اهانت نداشتیم بلکه فقط نقل وقایع تاریخی نمودیم که معلوم شود در میدانهای جنگ شدت و غلظت و شجاعتی شخصا برای خلیفه نبوده، تا مشمول «اشدء علی الکفار» واقع شود، بلکه در مقابل دشمن قوی جاخالی نموده، از معرکه بر کنار می شدند.

و اگر خوب با نظر دقت و انصاف بنگرید، تصدیق خواهید نمود که واجد این صفت بزرگ هم علی علیه السلام بوده که در تمام میدانهای جنگ شخصا شدید الغضب بر کفار و غالب بر آنها می آمده، چنانچه در آیه ۵۴ سوره ۵ (مائده) خدای تعالی تصدیق این معنی را نموده که می فرماید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ }

(ای گروهی که ایمان آورده اید هر که از شما از دین خود مرتد شود، به زودی خدا قومی را می آورد که دوست دارد آنها را و آنها هم خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان سرافکننده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند (مانند علی علیه السلام و پیروانش) به نصرت اسلام بر می انگیزند که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند. این

است فضل خدا هر که را بخواهد عطا کند و رحمت خدا وسعت دارد و به احوال هر که استحقاق آن را دارد دانا می باشد.)

حافظ: عجب است شما می خواهید با حسن بیان و اجبار، این آیه ای که در شأن تمام مؤمنین است که واجد این صفات و محبوب خدا و مشمول الطاف الهی بودند در شأن علی کرم الله وجهه جاری نمایید.

داعی: مکرر دیده و تجربه کرده اید که داعی آنچه گفتیم بی دلیل نبوده؛ چنانچه پیوسته ایراد نمودید و جواب شنیدید، مع ذلک باز هم اعتراض می نمایید. خوب است به نحو سؤال بفرمایید آیا چه دلیل بر این گفتار هست، تا جواب عرض نمایم. اینک جواب فرموده شما را به عرض می رسانم:

اولا- اگر این آیه مخصوص تمام مؤمنین نازل شده و تمام آنها مشمول این آیه بودند، هرگز از میدانهای جنگ فرار نمی کردند.

حافظ: آیا انصاف است مؤمنین و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله را که آن همه جنگها و فتوحات نمودند، شما با لسان اهانت فرّار بخوانید؟

داعی: اولاً- داعی لسان اهانت نداشتم بلکه وصف حال آنها را نمودم. ثانيا داعی آنها را فرّار نخوانده ام بلکه تاریخ این طور نشان می دهد گویا آقایان فراموش نموده اید فرار مؤمنین و صحابه را در غزوه احد و حنین که عموماً حتی کبار صحابه رفتند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در مقابل کفار تنها گذاردند چنانچه طبری و دیگران از مورخین

بزرگ خودتان نوشته اند(۱).

ص: ۱۴۰

چگونه ممکن است کسانی که پشت به میدان جنگ نموده و از جهاد روی گردانیدند و رسول خدا را تنها در مقابل دشمن گذاردند محبوب خدا و رسول او باشند.

ثالثاً در نزول این آیه در شأن علی علیه السلام داعی نگفتم بلکه اکابر علمای خودتان مانند ابو اسحاق امام احمد ثعلبی که خود تصدیق دارید امام اصحاب حدیث است در تفسیر کشف البیان(۱) خود گوید این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب شرف نزول یافته چه آنکه واجد تمام صفات مذکوره در آیه جز آن حضرت دیگری نبوده.

و در تمام سی و شش غزوه ای که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد هیچ مورّخی از خودی و بیگانه

نوشته اند و لو یک مرتبه علی علیه السلام از میدان جنگ و جهاد فی سبیل الله روی گردانده باشد.

حتّی در جنگ احد که جمیع اصحاب فرار نمودند فقط یگانه کسی که بعد از جنگ سخت مغلوبه و حمله پنج هزار سواره و پیاده دشمن بر مسلمانان و شهادت جناب حمزه (سید الشهداء) عمّ بزرگوار پیغمبر صلی الله علیه و آله استقامت ورزید و تا پایان فتح و پیروزی ثابت قدم ماند مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بود.

با آنکه قریب نود زخم بر بدن مبارکش وارد آمده و در اثر رفتن خون بسیار سستی تمام اعضایش را گرفته و چندین مرتبه برو بر زمین آمد مع ذلک به اثبات

ص: ۱۴۱

---

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۷۸، ذیل آیه ۵۴ سوره مائده. ثعلبی می نویسد: {فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه} قال: علی بن ابی طالب.

قدم حفاظت از رسول خدا نمود تا جنگ را به نفع مسلمین تمام کرد.

حافظ: آیا خجالت ندارد که شما نسبت فرار به صحابه کبار بدهید و حال آنکه صحابه عموماً و دو خلیفه بر حق أبو بکر و عمر رضی الله عنهما پروانه‌وار در اطراف رسول خدا می گشتند و آن حضرت را حفظ می نمودند.

داعی: مثل اینکه آقا تاریخ نخوانده اید که چنین بیانی می نمائید عموم مورخین نوشته اند که در جنگ احد و حنین و خیبر تمام صحابه فرار نمودند راجع به خیبر که عرض نمودم و اما در حنین مسلم است که همه فرار نمودند (۱) چنانچه حمیدی در جمع بین الصحیحین (۲) و حلبی در صفحه ۱۲۳ جلد سیم سیره الحلبیه (۳) گوید تمام اصحاب فرار نمودند الا چهار نفر علی علیه السلام و عباس جلو

ص: ۱۴۲

۱- فرار صحابه در حنین به تفصیل در مجلس هشتم بررسی خواهد شد.

۲- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۳/۳۲۷، ح ۲۷۷۷، قسم ۴، مسانید المقلین، مسند عباس بن عبد المطلب. حمیدی این حدیث را نقل می کند: من روایه کثیر بن العباس عن ابیه قال: شهدت مع رسول الله صلی الله علیه وآله یوم حنین، فلزمت انا و ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وآله فلم نفارقه و رسول الله علی بغله له بیضاء احداها له فروه بن نقائه الجذامی، فلما التقی المسلمون و الکفار و المسلمون مدبرین، فطفق رسول الله یرکض بیغلته قبل الکفار، قال عباس: و انا آخذ بلجام بغله رسول الله صلی الله علیه وآله اکفها اراده الا تسرع و ابو سفیان آخذ برکاب رسول الله صلی الله علیه وآله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ای عباس ناد اصحاب السمره [و هی الشجره التي بویع تحتها الرضوان] فقال عباس و کان رجلاً صیئاً: فقلت باعلی صوتی: این اصحاب السمره؟ قال: فوالله لکان عطفتهم حین سمعوا صوتی عطفه البقر علی اولادها...

۳- سیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۳/۱۰۹، غزوه حنین، حلبی می نویسد: و فی روایه لما فر الناس یوم حنین عن النبی صلی الله علیه وآله لم یبق معه الا اربعه ثلاثه من بین هاشم و رجل من غیرهم علی بن ابی طالب و العباس و هما بین یدیه و ابو سفیان بن الحرث آخذ بالعنان و ابن مسعود من جانبه الا یسر... حلبی در همین جلد، ص ۱۱۰ و ۱۱۱ احداث دیگری نقل کرده است که از فرار صحابه در حنین حکایت می کند.



روی پیغمبر و ابو سفیان بن حارث عنان مرکب آن حضرت را گرفته و عبد الله بن مسعود در طرف چپ آن حضرت ایستاده بود و اما فرار مسلمین عموماً در احد مورد انکار احدی نبوده. خوبست سیر در تواریخ بنمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود مخصوصاً ابن ابی الحدید در صفحه ۲۷۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱) ضمن ردهزلیات جاحظ ناصبی گوید: «فر المسلمون باجمعهم الا اربعة علیّ علیه السّلام و الزبیر و طلحه و ابو دجانة» یعنی روز احد تمام مسلمین فرار نمودند، مگر این چهار نفر پس وقتی از میان تمام مسلمانان چهار نفر را استثناء نمودند معلوم است که ابی بکر و عمر و عثمان هم جزو فراریها بودند فلذا جبرئیل ندا در داد «لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علیّ»

چنانچه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان از قبیل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) و نور الدین مالکی در صفحه ۴۳ فصول المهمه (۳) و دیگران ضبط

ص: ۱۴۳

۱- شرح نهج البلاغه، ۱۳/۲۷۸، خطبه ۲۳۸، (القاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل منهما، ابن ابی الحدید به نقل از استاد خود ابو جعفر اسکافی می نویسد: الم یعلم ابو عثمان ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان اشجع البشر و انه خاض الحروب و ثبت فی المواقف التي طاشت فیہ الألباب و بلغت القلوب الحناجر، فمنها یوم احد و وقوفه بعد ان فر المسلمون بأجمعهم، و لم یبق معه الا- اربعة: علی و الزبیر و طلحه و ابو دجانة... شایان ذکر است جریان فرار صحابه از احد در مجلس هشتم به تفصیل خواهد آمد.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۸۲، خطه ۱۹۰. ابن ابی الحدید می نویسد: مما اختص علی علیه السّلام بفضیلته غیر مدافع، ثبت معه ای مع النبی صلی الله علیه و آله یوم احد و فر الناس، و ثبت معه یوم حنین و فر الناس و ثبت تحت رایتہ یوم خیبر حتی فتحها و فر من کان بعث بها من قبله. و روی المحدثون ایضا انا المسلمین سمعوا ذلك الیوم [یوم احد] صائحا من جهة السماء ینادی: ملا سی الا ذو الفقار و لا فتی الا علیّ قال رسول الله صلی الله علیه و آله لمن حضره: الا تسمعون هذا صوت جبرئیل.

۳- فصول المهمه ابن صباغ مالکی، ۱/۳۲۵-۳۲۶، فصل ۱، فصل فی ذکر شیء من فضائله علیه السّلام ابن صباغ می نویسد: و قال ابن اسحاق: فی هذا الیوم هاجت ریح فسمع هاتفا یقول: «لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علیّ» همچنین طبری در تاریخ خود، ۲/۱۹۷، حوادث سال سوم هجری، غزوه احد این حدیث را نقل کرده است: عن محمد بن عبیدل الله بن ابی رافع عن ابیه عن جده قال: لما قتل علیّ بن ابی طالب اصحاب الالویه ابصر رسول الله صلی الله علیه و آله جماعه من مشرکی قریش، فقال لعلی علیه السّلام: احمل علیهم، فحمل علیهم ففرق جمعهم و قتل عمرو بن عبد الله الجحمی. قال: ثم ابصر رسول الله صلی الله علیه و آله جماعه من مشرکی قریش فقال لعلی علیه السّلام احمل علیهم فحمل علیهم ففرق جمعهم و قتل شبیه بن مالک احد بین عامر بن لؤی، فقال جبرئیل: یا رسول الله ان هذه للمواساه. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: انه منی و انا منه. فقال جبرئیل: و انا منکما. قال فسمعوا صوتا لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علیّ؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۶۸، قسم ۱ باب فضائل علیّ، ذکر ان جبرئیل من علی علیه السّلام و ص ۷۴، قسم ۱ باب فضائل علیّ، ذکر ملک کان ینوه باسمه یوم بدر؛ ابن مغزالی در مناقب ص ۱۹۷-۱۹۹، ح ۲۳۴-۲۳۶، مناداه المنادی یوم احد؛ زرندی در نظم درر السمطین، ص ۱۲۰، سمط ۱، قسم

۲، ذکر جامع مناقبه؛ ابن هشام در السیره النبویه، ۳/۱۰۶، غزوه احد غسل السیوف و حموینی در فرائد السمطین، ۱/۲۵۷-۲۵۸، ح ۱۹۸، سم ۱، باب ۵۰، و خوارزمی در مناقب، ص ۱۶۷، ح ۲۰۰، فصل ۱۶ و محد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۴۷، فصل ۸، تفصیل شیء من موطن جهاده و گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۲۷۷-۲۷۸، با ۶۹؛ همین حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده اند. شایان ذکر است که این جریان در جنگهای بدر و خیبر نیز نقل شده است که ما به مناسب بحث مؤلف تنها به برخی از منابعی که این جریان را در جنگ احد نقل کرده اند اشاره کردیم.

نمودند که قبلاعرض نمودم که در آن روز صدای منادی بلند شد و هاتفی ندا در داد:

«لا فتى الآعلى لا سيف الآذو الفقار»

ص: ۱۴۴

(نیست جوانمردی مگر علی و نیست شمشیری مگر ذو الفقار (که شمشیر علی علیه السلام بوده))

در تمام جنگ‌ها آن حضرت مؤید من جانب الله بود و ملائکه بر نصرت و نگاهبانی او آماده و مهیا بودند.

چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۷ کفایه الطالب (۱) باسناد خود نقل می‌نماید از عبد الله بن مسعود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما بعث علیّ فی سرّیه الاّ رایت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و السحابه تظله حتی یرزقه الله الظفر»

(به هیچ جنگی علی تنها فرستاده نشد مگر دیدی جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او و ابری سایه بر او افکنده، تا آنکه فتح و ظفر نصیب او می‌گردید.)

و امام ابو عبد الرحمن نسائی در حدیث ۲۰۲ خصائص العلوی (۲) نقل

ص: ۱۴۵

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ۱۳۴-۱۳۵، باب ۲۸. گنجی این حدیث را نقل کرده است: .... عن عبد الله بن مسعود، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما بعثت علیاً فی سرّیه الاّ رأیت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و السحابه تظله و حتی یرزقه الله الظفر. سپس گنجی می‌نویسد: قلت هذا حدیث حسن عال مشهور تفرد به عبد المنعم بن ادریس عن ابیه عن وهب بن منبه و هو معروف عند اهل النقل. و انما رزق الامام علی علیه السلام التأيید عند لقاء الاقران و مبارزه الشجعان ابن کان تکتفه الملائکه جنّیه و السحابه و السکینه تظلل علیه و رسول رب العالمین يؤمن علی دعاء الملائکه

۲- خصائص العلوی، امام ابو عبد الرحمن نسائی، ص ۶۱، خبر الحسن بن علی علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله فی ذلك و ان جبرئیل یقاتل عن یمینه و میکائیل عن یساره نسائی این حدیث را نقل کرده است: عن هبیره بن هذیم قال: جمع الناس الحسن بن علیّ و علیه عمامه سوداء لما قتل ابوه، فقال: لقد کان قتلتم بالامس رجلا ما سبقه الاولون و لا یدرکه الآخرون و ان رسول اله صلی الله علیه و آله قال: لأعطين الرايه غدا رجلا- یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسولهم فیقاتل و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره، ثم لا ترد رایته حتی یفتح الله علیه. همچنین احمد بن حنبل در مسند، ۱/۱۹۹، مسند حسن بن علیّ؛ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۱/۶۵ رقم ۴، شرح حال علیّ بن ابی طالب؛ حاکم در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۸۹، ح ۴۸۰۲، کتاب معرفه الصحابه باب فضائل الحسن بن علی علیه السلام؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۱۳۸، قسم ۱، ذکر ما جاء مختصاً بالحسن، ذکر خطبته یوم قتل ابوه، این حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

می نماید که امام حسن علیه السّلام با عمامه سیاه در مقابل مردم آمد و ضمن نقل اوصاف پدرش گفت: در غزوه خیبر وقتی علی رفت رو به قلعه «یقاتل جبرئیل عن یمنه و میکائیل عن یساره»

فلذا در تمام غزوات نصرت و ظفر زیر سایه شمشیر آن حضرت بود که با شدت و غلظت تمام مقابل دشمنان ایستادگی می نمود تا فاتح می شد و درک مقام محبوبیت را نزد خدا و رسول می نمود و جبرئیل و میکائیل دو ملک مقرب افتخار حضور داشتند که در دو طرف او جنگ می نمودند.

تا آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام قوت نگرفت مگر به شمشیر علیّ علیه السّلام

رابعاً: در این آیه می فرماید کسانی که دارای این صفات بودند خدا آنها را دوست می دارد و آنها هم خدا را دوست می دارند این صفت محبوبیت از خصائص امیر المؤمنین است و دلائل بر این معنی بسیار است من جمله از آن اخبار خبری است که محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷ کفایه الطالب (۱)

ص: ۱۴۶

---

۱- کفایه الطالب، گنجی این حدیث را نقل کرده است: حدثنی ابی عبد الله بن عباس قال: كنت انا و ابی العباس قال: كنت انا و ابی العباس بن عبد المطلب جالسین عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذ دخل علیّ بن ابی طالب، فسلم فرد علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و بشر به و قام الیه و اعتنقه و قبل بین عینیه و اجلسه عن یمنه، فقال: العباس اتحب هذا یا رسول الله؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا عم رسول الله، الله اشد حبا له منی. ان الله جعل ذریه کل نبی و صلبه و جعل ذریتی فی صلبه و جعل ذریتی فی صلبه. همین حدیث را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱/۳۱۶، رقم ۲۰۶، شرح حال محمد بن احمد بن عبد الرحیم المؤدب؛ و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۲/۲۵۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علیّ بن ابی طالب نقل کرده اند.

باسناد خودنقل نموده از عبد الله بن عباس که گفت روزی من با پدرم عباس خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نشسته بودیم علی علیه السلام وارد شد سلام نمود پس از رد سلام رسول خدا با بشاشت از جا برخاست و علی را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و طرف راست خود نشانید پدرم عباس عرض کرد یا رسول الله آیا دوست می داری او را حضرت فرمود ای عم بزرگوار:

«و الله الله اشد حبا له منی»

(به خدا قسم محبت و دوستی خداوند با او بیشتر از من است)

### حدیث رایت در فتح خیبر

اهم از همه دلایل بر محبوبیت علی علیه السلام و اینکه در میدانهای جنگ گزار بوده نه فرار حدیث رایت است که در صحاح معتبره شما مذکور است و احدی از اکابر علمای سنت و جماعت انکار این حدیث ننموده مگر ناصبی متعصب عنود.

نواب: قبله صاحب حدیث رایت چیست متمنی است اگر زحمت نیست با

ص: ۱۴۷

داعی: اکابر علماء و مورخین فریقین (شیعه و سنی) متفقاً حدیث رایت را نقل نموده اند از قبیل محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب الجهاد و السیر فی باب دعاء النبی جلد دوم صحیح (۱) و نیز در کتاب المغازی فی باب غزوه خیبر جلد سیم صحیح (۲) و مسلم بن حجاج در صفحه ۳۲۴ جلد دوم صحیح (۳) و امام ابو

ص: ۱۴۸

۱- صحیح بخاری، ۴/۴۵۷، ح ۱۱۳۰، کتاب الجهاد و السیر، باب دعاء النبی صلی الله علیه و آله الی الاسلام و النبوه بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن سهل بن سعد قال: سمع النبی صلی الله علیه و آله يقول: یوم خیبر: لأعطین الرایه رجلاً یفتح الله علی یدیه. فقاموا یرجون لذلك ایهم یعطی فغدوا و کلهم یرجو ان یعطی فقال: این علی؟ فقیل: یشتکی عینیه، فامر فدعی له فبصق فی عینیه فبرأ مکانه، حتی کأنه لم یکن به شیء، قال نقاتلهم حتی یكونوا مثلنا. فقال علی رسلک حتی تنزل بساحتهم، ثم ادعهم الی الاسلام و اخبرهم بما یجب علیهم. فوالله لان یعدی بک رجل واحد خیر لک من حمر النعم.

۲- صحیح بخاری، ۵/۳۴۵، ح ۶۷۸-۶۷۹، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر. در اینجا بخاری علاوه بر حدیثی که از او نقل کردیم به این حدیث نیز اشاره می کند: عن سلمه کان علی علیه السلام تخلف عن النبی صلی الله علیه و آله فی خیبر و کان رمداً فقال: انا اتخلف عن النبی صلی الله علیه و آله فلحق به فلما بتنا اللیله التي فتحت قال لأعطین الرایه غداً او لیاخذان الرایه غدا رجل یحبه الله و رسوله یفتح علیه. فنحن نرجوها فقیل: هذا علی، فأعطاه ففتح علیه.

۳- صحیح مسلم، ۳/۱۴۴۱، ح ۱۸۰۷، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوه ذی قرد و غیرها. مسلم در انتهای حدیثی طولانی به نقل از سلمه جریان را این گونه نقل کرده است: ... ثم ارسلنی الی علی و هو ارمده. فقال: لأعطین الرایه رجلاً یحب الله و رسوله او یحبه الله و رسوله. قال: فاتیت علیاً فجئت به اقوده و هو ارمده، حتی اتیت به رسول الله فبسق فی عینه فبرأ و أعطاه الرایه. و خرج مرحب... قال: فضرب رأس مرحب فقتله، ثم کان الفتح علی یدیه. و نیز در ج ۴/۱۸۷۱، ح ۳۲-۳۵، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب احادیثی به همین مضمون با اسناد مختلف نقل کرده است.

عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی (۱) و ترمذی در سنن (۲) و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۵۰۸ جلد دوم اصابه (۳) و محدث شام در تاریخ (۴) خود و احمد بن حنبل در مسند (۵) و ابن ماجه قزوینی در سنن (۶) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینابیع الموده (۷) و سبط ابن جوزی در تذکره و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ کفایه الطالب (۸) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل (۹) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء (۱۰) و ابو القاسم طبرانی در اوسط (۱۱) و ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۲۱۲ جلد

ص: ۱۴۹

۱- خصائص امیر المؤمنین، احمد بن شعیب نسائی، ص ۴۹-۵۳، باب منزله علی بن ابی طالب عن الله عزوجل. نسائی این جریان را با طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۲- الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۹۸۰، ح ۳۷۳۳، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.

۳- سبل الهدی و الرشاد ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۶، رقم ۵۷۰۴، شرح حال علی بن ابی طالب.

۴- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۱۰۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عساکر نیز این جریان را با طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۵- مسند احمد بن حنبل، ۵/۳۵۳-۳۵۸ و ۳۳۳، مسند بریده الاسلامی و ۱/۹۹ و ۳۳۱ مسند عبد الرحمن بن ابی لیلی و مسند ابن عباس.

۶- سنن ابن ماجه، ۱/۴۳، ح ۱۱۷، المقدمه، فضل علی بن ابی طالب.

۷- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۹۰، ح ۸، باب ۵۹.

۸- تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۳۲-۳۳، باب ۲، حدیث رایه

۹- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۶، باب ۱، فصل ۵ و ص ۱۵۳، باب ۱ فصل ۸، و هذا تفصیل شیء من مواطن جهاده.

۱۰- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۲-۶۳، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب.

۱۱- المعجم الاوسط، طبرانی، ۶/۳۶۸، ح ۵۷۸۵، احادیث محمد بن عبد الله الحضرمی.



۱- محاضرات الادباء، راغب اصفهانی، ۴/۴۶۳، حد ۲۰، مما جاء فی فضائل اعیان الصحابه، فصل من فضائل علی بن ابی طالب. و نیز طبرانی در معجم الکبیر، ۷/۳۹، ح ۶۳۰۳، احادیث بریده بن سفیان الاسلمی عن سلمه و نیز ۷/۱۴، ح ۶۲۳۲ و ۷/۱۹ ح ۶۲۴۳، احادیث سلمه بن الاکوع و ۷/۸۹، ح ۶۴۲۱ احادیث عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ایبه و ۶/۱۵۲ ح ۵۸۱۸، احادیث عبد الله بن جعفر عن ابی حازم ۱۸۷، ح ۵۹۵۰، احادیث فضیل بن سلیمان النمیری عن ابی حازم و ۰/۱۹۸۰، ح ۵۹۹۱، احادیث یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم به همین مضمون نقل کرده است. و محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۴۷-۱۵، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بإعطائه رایه یوم خیر و بفتحها و ص ۱۷۴ از همین جلد، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بعشر. ذخائر العقبی، ص ۴، قسم ۱ باب فضائل علی، ذکر اختصاصه بأعطائه رایه. و زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۹۸، سمط ۱، قسم ۲، ذکر محبه الله و رسوله لعلی و محبه لهما. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۰/۴۶۸، ح ۳۱۲۹ و ۳۰۱۳۰، کتاب الغزوات، باب غزوه خیر و نیز در ۱۳/۱۲۳، ح ۳۶۳۹۳، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علی. و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۸، تاریخ علی بن ابی طالب، فصل فی احادیث الوارده فی فضله. و شبلنجی در نور الابصار، ص ۱۶۴، باب ۱ فصل فی ذکر مناقب علی. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۴۳، ح ۴۶۵۲، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی بن ابی طالب، ذکر اسلام امیر المؤمنین علی علیه السلام، و در ۳/۴۱، ح ۴۳۴۲، کتاب المغازی. و احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۶۹، ح ۱۱۲۲، باب فضائل علی من حدیث ابی بکر بن مالک. و بیهقی در السنن الکبری، ۹/۱۳۱، کتاب السیر، باب المبارزه. و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۳۶، ح ۶۵۶، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. و ذهبی در تاریخ الاسلام، ص ۶۳۵، عهد خلفاء الراشدین، باب علی بن ابی طالب. و حمیدی در الجمع بین الصحیحین، ۱/۵۸۶، ح ۹۷۲، مسند سلمه الالکوع افراد مسلم. ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۳۷۲، حوادث سال ۴۰ هجری، ذکر المسیر الی خیر، شأن علی یوم خیر. و طبری در تاریخ خود، ۲/۳۰۰، حوادث سال ۷ هجری، غزوه خیر. و ابن ابی شیبه در المصنف، ۷/۴۹۶-۴۹۷ و ۵۰۰، ح ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۳۵، ۳۷، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طالب. و ابن مغازی در مناقب، ص ۱۱۵ ح ۱۵۵، المناشده یوم الشوری و ص ۱۷۶-۱۸۹ ح ۲۱۳-۲۲۴، باب قوله صلی الله علیه و آله لأعطین رایه، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۳/۱۸۶، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده اند. حدیث رایت به الفاظ گوناگون نقل شده است که ما به نقل نمونه هایی بسنده می کنیم: (۱) عن سعد قال: كنت جالسا فتفقصوا علی بن ابی طالب رضی الله عنه فقلت: لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول فی علی خصال ثلاث لان یكون لی واحده منهن احب الی من حمر النعم، سمعته یقول:.... و سمعته یقول:.... و سمعته یقول: لا أعطین رایه غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله.. (۲) عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ایبه انه قال لعلی - و كان یسمر معه - ان الناس قد انكروا منكم ان تخرج فی البرد فی المائتین، و فی الحر فی الحشو و الثوب الثقیل، قال: فقال علی: الم تكن معنا بخیر؟ قال: بلی، قال فان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث ابابکر و عقد له لواء فرجع و قد انهمز، فبعث عمر و عقد له لواء فرجع منهزما بالناس. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله «لأعطین رایه رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله، یفتح الله له لیس بفرار» قال: فارسل الی و انا ارمد، فقلت: انی ارمد، فتفل فی عینی، ثم قال: «اللهم اكفه أذى الحر و البرد» قال: فما وجدت حراً بعده و لا برداً. (۳) عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ایبه قال: أمر معاویه بن ابی

سفيان سعداً. فقال ما منعك ان تسبَّ اباتراب؟ قال: اما ما ذكرت ثلاثاً قالهنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله فلن اسبَّه. ولان تكون لى واحده منهن احب الى من حمر النعم. سمعت رسول الله يقول لعلى... و سمعته يقول يوم خيبر «لأعطين الرايه رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله» قال: فتناولنا لها فقال: ادع لى علياً فأتاه و به رمداً فبصق فى عينيه فدفع الرايه اليه ففتح الله عليه و... (٤) عن ابى بريده قال حاصرنا خيبر فأخذ اللواء ابوبكر فانصرف و لم يفتح له، ثم اخذه من الغد فخرج فرجع و لم يفتح له و اصاب الناس يومئذٍ شدةً و جهد، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله انى دافع اللواء غدا الى رجل يحب الله و رسوله و يحب الله و رسوله، لا يرجع حتى يفتح الله له، فبتنا طيبه انفسنا ان الفتح غداً فلما ان اصبح رسول الله صلى الله عليه وآله الغداه ثم قام قائماً، فدعا باللواء و الناس على مصافهم، فدعا علياً و هو ارمداً، فتفل فى عينيه و دفع اليه اللواء و فتح له... (٥) عن عبد الله بن بريده عن ابى بريده الاسلمى قال: لما نزل رسول الله بحصن اهل الخيبر اعطى رسول الله اللواء عمر بن خطاب و نهض معه من نهض من المسلمين فلقوا اهل خيبر فقال رسول الله لاعطين اللواء غدا رجلاً... (٦) عن سمله بن عمرو بن الاكوع قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله الى ابى بكر برايته الى بعض حصون خيبر فقاتل ثم رجع و لم يكن فتح و قد جهد. ثم بعث عمر فقاتل و لم يكن فتح و قد جهد. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لاعطين الرايه رجلاً... يفتح الله على يديه ليس بفرار... (٧) عن بريده الاسلمى قال: لما كان حين نزل رسول الله صلى الله عليه وآله بحصن اهل خيبر اعطى رسول الله صلى الله عليه وآله اللواء عمر بن الخطاب و نهض من نهض معه من الناس فلقوا اهل خيبر فانكشف عمر و اصحابه فرجعوا الى رسول الله صلى الله عليه وآله يجنبه اصحابه و يجنبهم. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لأعطين اللواء غدا رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله. فلما كان من الغد تناول لها ابوبكر و عمر فدعا علياً عليه السلام و هو ارمداً فتفل فى عينه و اعطاه اللواء



خود این حدیث را آورده اند تا آنجا که حاکم گوید (۱): «هذا حدیث دخل فی حدّ التواتر» و طبرانی گوید (۲).

«فتح علیٰ لخیبر ثبت بالتواتر.» خلاصه خبر این است که زمانی که لشکر اسلام قلاع خیبر را محاصره نموده بودند پس از این که سه مرتبه لشکر اسلام به علمداری ابی بکر و عمر شکست خورده فرار نمودند چنانچه اشاره نمودیم اصحاب از این شکستهای پی در پی (که برای مسلمین سابقه نداشت آن هم در مقابل یهود ناقابل) متأثر و دلشنگ شدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای قوت قلب اصحاب و بشارت به فتح و پیروزی فرمودند:

«و الله لأعطين الرايه غدا رجلا کزّارا غیر فزار یفتح الله علی یدیه

ص: ۱۵۲

- 
- ۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم عبارت یاد شده را از حاکم نیافتیم، لکن او در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۴۱، کتاب المغازی، بعد از نقل حدیث رایه می نویسد: قد اتفق الشیخان علی اخراج حدیث الرايه و لم یخرجاه بهذه السیاقه.
  - ۲- گرچه این عبارت را در مؤلفات طبرانی یافتیم، لکن گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۱۰۱، باب ۱۴ می نویسد: و قال ابو نعیم الاصبهانی: قال: ابو القاسم الطبرانی: فتح علی علیه السلام لخیبر ثبت بالتواتر.

(به خدا قسم فردا پرچم را به کسی دهم که حمله کننده باشد بر دشمنان نه گریزنده و فرارکننده، فتح کند خدا بر دست او و او است کسی که خدا و پیغمبر او را دوست می دارند و او هم خدا و پیغمبر را دوست می دارد)

آن شب تمام اصحاب در این فکر به خواب نرفتند که آیا فردا این شرف و فضل که را خواهد بود چون صبح شد همه لباسهای رزم پوشیدند و خود را مقابل پیغمبر جلوه می دادند آنگاه حضرت نظری میان اصحاب افکند فرمود این اخی و ابن عمی علی بن ابی طالب کجا است برادر و پسر عمم علی بن ابی طالب.

علی کو که حلال هر مشکل اوست علی کو که مفتاح قفل دل اوست

عرض کردند یا رسول الله درد چشم دارد به قسمی که قادر به حرکت نمی باشد به سلمان فرمود او را حاضر نما سلمان رفت دست علی را گرفت در حالتی که چشمهای آن حضرت بر روی هم بود خدمت پیغمبر آمد سلام کرد حضرت پس از رد جواب فرمود: «کیف حالک یا ابا الحسن» حالت چونست یا ابا الحسن عرض کرد:

«بحمد الله خیرا صداع برأسی و رمد بعینی لا ابصر معه»

(بحمد الله خیر است سر و چشمم درد می کند که جایی را نمی بینم)

حضرت فرمودند: «ادن منی» نزدیک من آی! چون نزدیک آمد:

«فبصق فی عینیهِ و دعا له فبرئ حتی کان لم یکن به وجع»

(آب دهان مبارک در چشمهای او گذارد و برای او دعا کرد. فوری چشم

او گشاده و روشن شد و مرض برطرف شد کأنه ابدأ دردی نداشت).

آنگاه رایت و پرچم فتح و پیروزی اسلام را به او داد و رفت به سوی قلاع خیبر و با یهود جنگ کرد سران و شجعان یهود مانند مرحب و حارث و هشام و علقمه و دیگران را کشت و فتح کرد قلاع مهم خیبر را.

ابن صباغ مالکی در صفحه ۲۱ فصول المهمه (۱) این خبر را از صحاح سته نقل نموده و نیز محمد بن یوسف گنجی شافعی (۲) در باب ۱۴ بعد از ذکر اخبار گوید حسیان بن ثابت شاعر مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر بود این اشعار را بالبداهه در مدح علی علیه السلام گفت:

و کان علیّ ارمدا العین یتغی

دواء فلما لم یحسّ مداویا

شفاه رسول الله منه بتفله

فبورک مرقتیا و بورک راقیا

و قال سأعطی الرایه الیوم فارسا

کمیا شجاعا فی الحروب محامیا

یحبّ الاله و الاله یحبّه

به یفتح الله الحصون الاوایا

فخصّ بها دون البریه کلّها

علیا و سمّاه الوصی المؤاخیا

و ابن صباغ (۳) از صحیح مسلم نقل نموده که خلیفه ثانی عمر بن الخطاب

ص: ۱۵۴

---

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۱۱-۲۱۷، فصل ۱، فصل فی محبه رسول الله له.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۰۱-۱۰۶، باب ۱۴.

۳- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۱۸، فصل ۱، فصل فی محبه رسول الله له. ابن صباغ حدیث را این گونه نقل می کند: و فی صحیح مسلم: قال عمر بن الخطاب: فما احببت الإمارة الا یومئذ فتساورت له و حصت علیها حتی ابدیت وجهی و تصدیت

لذلك ليتذكرني. لكن مسلم در صحيح خود، ۴/۱۸۷۲، ح ۲۴۰۵، كتاب فضائل الصحابه، باب فضائل على حديث را با اين الفاظ آورده است: عن ابي هريره ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال يوم خيبر: لأعطين هذه الرايه رجلا يحب الله ورسوله، يفتح الله على يديه. قال عمر بن الخطاب: ما حبيت الأماره الا يومئذ قال: فتساورت لها رجاء ان أدعى لها، قال: فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله عليّ بن ابي طالب، فاعطاه اياه...

گفت دوست نداشتم علمداری را مگر آن روز که حریص بودم بر این امر و خودم را به پیغمبر صلی الله علیه وآله نشان می دادم که شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد مع ذلك علی را طلب کرد و این افتخار نصیب او گردید.

و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۵ تذکره (۱) و امام ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی (۲) بعد از نقل دوازده خبر و حدیث در موضوع علمداری علی علیه السلام در خبیر همین خبر عمر و آرزوی علمداری نمودن او را در حدیث هیجدهم نقل نموده.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء (۳) و ابن حجر مکی در

ص: ۱۵۵

---

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۲، باب ۲، حدیث الرايه. سبط ابن جوزی نیز حدیث را از مسلم نقل کرده است.  
۲- خطائص امیر المؤمنین، احمد بن شعيب نسائی، ص ۵۷، منزله علی بن ابی طالب من الله، اختلاف الفاظ الناقلین بخبر ابی هریره منه. نسائی حدیث را ازن گونه نقل کرده است: و اخرج ابو یعلی عن ابی هریره قال: قال عمر بن الخطاب: قلد اعطی علی ثلاث خصال لا ین تکون لی خصله منها احب الی من ان اعطی حمر النعم. فسئل و ما هنّ؟ قال تزوجه ابنته فاطمه و سکنه المسجد لا یحل لی فیہ ما یحل له، و الرايه یوم خیبر.

۳- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۷۲، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام، فصل فی الاحادیث الواردة فی فضله.



صواعق (۱) و ابن شیره در فردوس الاخبار نقل می نمایند که عمر بن الخطاب می گفت: به علی علیه السلام سه چیز داده شده که اگر یکی از آنها برای من بود دوست تر داشتم از آنکه شتران سرخ مو از آن من باشند تزویج فاطمه به علی، سکونت او در مسجد در همه احوال و این امر حلال نبود برای احدی مگر برای علی، علمداری او در فتح خیبر.

خلاصه از این حدیث معلوم و مستفاد می گردد که در میان تمام امت یگانه کسی که محبوب خدا و پیغمبر معرفی شد علی علیه السلام بود.

و حدیث طیر مشوی که شب گذشته ذکر شد خود دلیل دیگر است بر اثبات محبوبیت آن حضرت نزد خدا و رسول و این جمله بر احدی پوشیده نمی باشد

ص: ۱۵۶

---

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳. و نیز حاکم نیشابوری، در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۵، ح ۴۶۳۲، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی. و احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۶۵۹، ح ۱۱۲۳، باب فضائل علی بن ابی طالب. و ابن ابی شیبیه در المصنف، ۷/۵۰۰، ح ۳۶، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طالب. و ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۲۱۴، شرح حال عبد الله بن عثمان (ابوبکر). و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۲۷، باب ۱، فصل ۷. و محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۷۷، قسم ۱ باب فضائل علی، ذکر ان النبی صلی الله علیه و آله امر بسد الابواب الشارعه فی المسجد. و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۱۲۰/۴۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. و زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۱۲۹، سمط ۱، قسم ۲، ذکر آثار عن الصحابه. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۱۶، ح ۳۶۳۷۶، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علی علیه السلام و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۳۷۷، حوادث سال ۴۰ هجری، حدیث المؤاخاه، روایه عمر. این حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

مگر بر مردمان جاهل بی اطلاع و یا بر اشخاص متعصب لجوج و عنود.

پس از این دلائل که راویان موثق خودتان نقل نموده اند که به مختصری از آنها من باب نمونه اشارت شد ثابت آمده که مستجمع جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مشمول «یحبهم و یحبونه» در آیه شریفه امیر المؤمنین علی علیه السلام می باشد نه دیگران از مؤمنین یا صحابه.

اینک بر آقایان معلوم شد که داعی نظر اهانت نداشتیم بلکه عین واقع و حقیقت ثبت شده در تاریخ را گفتیم به طریقی که علمای خودتان با دلائل صریحه می رسانند و معلوم می شود که مشمول آیه شریفه {أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ} در میدانهای جنگ و مباحثات علمی علی علیه السلام بوده است

علاوه بر گفتار داعی علماء بزرگ خودتان اقرار دارند که این آیه در وصف آن حضرت نازل شده آنچه الحال در نظر دارم من باب نمونه عرض می نمایم که محمّد بن یوسف گنجی شافعی متوفی در سال ۶۵۸ قمری در باب ۱۳ کفایه الطالب (۱) بعد از نقل حدیثی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده هر

ص: ۱۵۷

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۲۲، باب ۲۳، فی تشبیه النبی صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب بآدم فی علمه. گنجی این حدیث را نقل می کند: عن ابن عباس قال: بینما رسول الله جالس فی جماعه من اصحابه اقبل علی فلما بصر به رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من اراد منکم ان یظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمته و الی ابراهیم فی حلمه، فلینظر الی علی بن ابی طالب. قلت: تشبیهه لعلی علیه السّلام بآدم فی علمه ان الله علم آدم صفه کل شیء كما قال عزوجل: {عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} [بقره/۳۱] فما من شیء و لا حادثه و لا واقعه الا و عند علی فیها علم، و له فی استنباط معناه فهم و شبهه بنوح فی حکمته. او فی روایه فی حکمه، و كأنه اصح، لان علیا علیه السّلام کان شدیداً علی الکافرین رؤوفا بالمؤمنین. كما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله: {و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم} [فتح/۲۹] و اخبر الله عزوجل عن شده نوح علیه السّلام علی الکافرین بقوله: {رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً} [نوح/۲۶] و شبهه فی الحلم بابراهیم علیه السّلام خلیل الرحمن كما وصفه الله عزوجل بقوله: {ان ابراهیم لاواه حلیم} [توبه/۱۱۴] فكان متخلقاً بأخلاق الانبیاء متصفا بصفات الاصفیاء. شایان ذکر است این حدیث به تفصیل در مجلس هفتم بررسی خواهد شد.

کس می خواهد نظر کند به آدم و نوح و ابراهیم نظر کند به علیّ علیه السّلام، بیاناتی دارد تا آنجا که گوید علیّ آن کسی است که خدا در قرآن او را وصف نموده به آیه {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ} الخ.

و خدای متعال در آیه شریفه شهادت می دهد علیّ علیه السّلام عزیز و شدید بوده است بر کفار که اگر شجاعت و شمشیر آن حضرت در میدانهای بزرگ جنگ و دلائل علمی آن بزرگوار در مباحثات و مناظرات و جوابهای منطقی به مسائل مشکله نبود رونقی از برای اسلام و پیشرفتی جهت مسلمین نبود.

چنانچه محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السّؤل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: اسلام قوت نگرفت مگر به شمشیر علیّ و مال خدیجه پس علیّ علیه السّلام از هر کس اولی و الیق و أحق به این مقام و مرتبه بوده است.

و اما اینکه فرمودید: {رحماء بینهم} در شأن عثمان بن عفان است و اشاره به مقام خلافت او در مرتبه سوم نازل گردیده که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده متأسفانه این عقیده هم به شهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمی کند و دلائل بر این معنی بسیار است ولی قلم اینجا رسید و سر بشکست - از آقایان محترم تمنا می کنم به همین مقدار از گفتار اکتفا نموده

و از این موضوع صرف نظر نمائید می ترسم موجب رنجش گردد.

حافظ: شما وقتی با دلائل و براهین و ذکر اسناد صحیحه صحبت نمائید هیچ گاه موجب رنجش نخواهد شد اگر بدون فحش دادن دلائلی هست بیان فرمائید.

داعی: اولاً حقیر اهل فحش نیستم چنانکه در این شبها به شهادت آقایان حاضر فحشها شنیدم و جواب نگفتم مگر با دلیل و برهان.

ثانیاً دلائل بسیاری موجود است که اگر بخواهم به تمام آنها استدلال نمایم وقت این مختصر مجلس ما کفایت نمی کند ولی چون امر فرمودید به خلاصه بعضی از آنها اشاره می نمایم تا خود آقایان منصفانه قضاوت فرمائید رحم و عطوفت و رقت قلب را در محل خود به دست آورید.

### رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر

اولاً- اتفاقی تمام مورخین ما و شما از قبیل ابن خلدون (۱) و ابن خلکان و ابن اعثم کوفی (۲) است و در صحاح سته و کتب معتبره شما ثبت است و مسعودی در صفحه ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب (۳) و ابن ابی الحدید در جلد

ص: ۱۵۹

۱- تاریخ ابن خلدون، ۲/۱۴۰، بدء الانتقاض علی عثمان. ابن خلدون می نویسد: و مما عدوا علیه [عثمان] زیاده النداء الثالث علی الزوراء يوم الجمعة و اتمامه الصلاه فی منی و عرفه مع ان الامر فی حياه رسول الله صلی الله علیه و آله و الشیخین بعده کان علی القصر.

۲- الفتوح، ابن اعثم کوفی، ۱/۳۷۰، ذکر فتح جزیره ارواد.

۳- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافه عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودی می نویسد: و قدم علی عثمان عهد الحکم بن ابی العاص و ابنه مروان و غیرهما من بنی امیه و الحکم هو طرید رسول الله صلی الله علیه و آله الذی غربه عن المدینه و نفاه عن جواره. و نیز ابن عثیر در اسد الغابه، ۲/۳۴، شرح حال الحکم بن ابی العاص بن امیه. چنین نقل می کند: و لم یزل منفیا [حکم بن ابی العاص] حیاة النبی صلی الله علیه و آله فلما ولی ابوبکر الخلفه قیل له فی الحکم لیرده الی المدینه، فقال: ما کنت لأحل عقده عقدها رسول الله و كذلك عمر، فلما ولی عثمان الخلفه رده. همچنین ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۳۹، نامه ۲۸، (و من کتاب له الی معاویه جواباً)، فضل بنی هاشم علی بنی عبد شمس، جریان را اینگونه نقل کرده است: و اما ابوه الحکم بن العاص فهو طرید رسول الله صلی الله علیه و آله و لعینه و المتخلج فی مشیتة الحاکمی لرسول الله صلی الله علیه و آله و المستغ علیة ساعه خلوته ثم صار طریدا لابی بکر و عمر امتنعا عن اعادته الی المدینه و لم یقبلا شفاعه عثمان، فلما ولی ادخله. و ابن عبد البر در الاستیعاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۲۹، شرح حال الحکم بن ابی العاص. و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲/۱۰۸، رقم ۱۴، شرح حال الحکم بن ابی العاص و در العبر فی خبر من غیر، ۱/۲۹، حوادث سال ۳۱ هجری. همین جریان را با الفاظی مشابه نقل کرده اند و در بعضی این جمله نیز نقل شده است: فلم یزل طریداً الی ان استخلف عثمان، فأدخله المدینه و اعطاله



۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۹۸-۲۰۰، خطبه ۳ (ششقیه)، نتف من اخبار عثمان. همچنین یعقوبی در تاریخ خود، ۲/۱۷۱، ایام عثمان بن عفان می نویسد: و بلغ عثمان ایضا ان ابادر یقع فیه و یذکر ما غیر و بدل من سنن رسول الله صلی الله علیه وآله و سنن ابی بیک و عمر، فسیره الی الشام الی معاویه... و ابن عبد ربه در عقد الفرید، ۵/۳۱، امر الشوری فی خلافه عثمان بن عفان چنین می نویسد: فلما احدث عثمان ما احدث من تأمیر الاحداث من اهل بینه علی الجملة من اصحاب محمد قیل لعبد الرحمن: هذه عملک؟ قال ما ظننت هذا! ثم مضى و دخل علیه و عاتبه و قال: انما قدمتك علی ان تسیر فینا بسیره ابی بکر و عمر، فخلفتهما و حابیت اهل بیتک و اوطأتهم رقاب المسلمین... و ابن قتیبه در الامامه والسیاسه، ۱/۳۵، ما انکر الناس علی عثمان می نویسد: انه اجتمع ناس من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله فکتبوا کتابا ذکروا فیه ما خلف فیه عثمان من سنه رسول الله و سنه صحابه... مخالفت های عثمان با سنت رسول اکرم فراوان است گرچه شیخین نیز پایه گذار آن بوده و به همین روش عمل می کردند. ابوبکر به بهانه های گوناگون، بخشی از نصوص الهی را انکار کرد که در رأس آن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بود. عمر نیز همین کار را ادامه داد و بدعت های فراوانی در دین گذاشت. نوبت که به عثمان رسید ادامه تحریفات و بدعتها وسعت بیشتری پیدا کرد به حدی که تغییراتی در سنت پیامبر ایجاد کرد که حتی شیخین که خود پایه گذار مخالفت با سنت نبوی بودند جرأت چنین مخالفت هایی را نداشتند. لذا در تاریخ مواردی که عثمان با سنت و روش شیخین مخالفت کرده فراوان است. البته این نکته قابل توجه است که تفکر و سیره عملی خلفای سه گانه در یک جهت قرار دارد و آن اینکه هر سه خلیفه برای سنت پیامبر تقدس و اهمیتی قائل نبودند؛ چه اینکه هر یک به مقتضای توان و آماده بودن شرایط با سنت نبوی مخالفت کرده، بدعت هایی در دین گذاردند. آنچه در مورد عثمان بیشتر جلوه گری می کند مخالفت او با تعهد اولیه شورا مبنی بر عمل به سنت رسول خدا و سیره شیخین است؛ چه اینکه وقتی همین شرط را به امیر المؤمنین علیه السلام عرضه داشتند حضرت فرمود: من به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله و اجتهاد خودم عمل می کنم. به همین دلیل خلافت به سمت عثمان کشیده شد. در حالی که با دقت در سیره عملی عثمان می بینم که او نه تنها به سیره شیخین پایبند نبود و اجتهادات خود عمل کرد، بلکه با سنت مسلم رسول اکرم صلی الله علیه وآله مخالفت نمود و این یعنی مخالفت آشکار با هر دو شرط خلافت؛ یعنی عمل به سنت رسول اکرم و سیره شیخین. پر واضح است که اجتهادات شخصی مانند امیر المؤمنین علیه السلام که سیره شیخین را نپذیرفت و عمل به اجتهاد خود را مطرح کرد، اجتهاد است در راستای سنت نبوی، اما اجتهادی که بعداً عثمان اعمال کرد اجتهادی است در مقابل سنت نبوی. بررسی این موضوع به طور همه جانبه کتابی مسقتل می طلبد، لذا در این مختصر به دو مورد از بدعتهای عثمان اشاره می کنیم که با سیره شیخین هم مخالفت داشته است و این نه به آن معنا است که برای سیره شیخین اصالتی قائلیم، بلکه بدان جهت است که آشکار شود عثمان به آن شرطی که شورا برای خلیفه مطرح کرد نیز عمل ننمود. (۱) بدعت عثمان در نماز مسافر بخاری در صحیح خود، ۲/۴۸۰، ح ۱۰۱۱۱۱۴، کتاب تقصیر الصلاة باب الصلاة بمنی، این حدیث را نقل کرده است: حدثنا ابراهیم قال سمعت عبد الرحمن بن یزید یقول: صلی بنا عثمان بن عفان بمنی اربع رکعات. فقیل ذلك لعبد الله بن مسعود: فاسترجع ثم قال: صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وآله بمنی رکعتین و صلیت مع ابی بکر بمنی رکعتین و صلیت مع عمر بن الخطاب بمنی رکعتین... عبد الرحمن بن زبیر گوید: عثمان با

ما در منی نماز را چهار رکعتی خواند. خیر که به ابن مسعود رسید کلمه استرجاع جاری کرد و گفت: با رسول خدا صلی الله علیه و آله در منی نماز را دو رکعتی می خواندیم همچنین با ابوبکر و عمر نیز در منی نماز را دو رکعتی می خواندیم. بخاری به همین مضمون احادیث دیگری نیز نقل کرده است. در سایر منابع اهل تسنن همین حدیث را الفاظ گوناگون نقل شده است که به بعضی اشاره می کنیم: صحیح مسلم، ۱/۴۸۲، ح ۶۹۴، کتاب صلاه المسافرین و قصرها، باب قصر الصلاه بمنی. مسند احمد بن حنبل، ۳/۱۴۵، مسند انس بن مالک، سنن ابی داود ۲/۱۹۹، ح ۱۹۶۰، کتاب المناسک، باب الصلاه بمنی. الجامع الصحیح، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۱۶۶، ح ۵۴۴-۵۴۵، ابواب الصفر، باب ما جاء فی التقصیر فی السفر. ۲) بدعت عثمان در مقدم داشتن خطبه در نماز عید ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۲/۴۵۲، کتاب العیدین، باب المشی و الركوب الی العید می نویسید: و روی ابن المنذر باسناد صحیح الی الحسن البصری قال: اول من خطب قبل الصلاه عثمان. ابن منذر به سند صحیح از حسن بصری نقل کرده است که گفت: نخستین کسی که خطبه نماز عید را قبل از نماز خواند عثمان بود. سیوطی نیز در تاریخ الخلفاء ص ۱۶۵، شرح حال عثمان بن عفان، فصل فی اولویات عثمان می نویسند: اول من تقدم الخطبه فی العید علی الصلاه. (عثمان نخستین کسی بود که در نماز عید خطبه را بر نماز مقدم داشت.)





وقتی به مقام خلافت رسید بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سیره شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و حال آنکه به اتفاق فریقین و جمیع مورخین (۱)

ص: ۱۶۲

---

۱- انساب الاشراف، بلاذری، ۶/۱۳۹، ما انکروا من سیره عثمان، امر الولید بن عقبه حین و لاه عثمان الکوفه. بلاذری چنین نقل کرده: فقال له (عثمان) علی بن ابی طالب علیه السلام و طلحه و الزبیر: لا یم یوصک عمر ان لا تحمل آل ابی معیط و بنی امیه لعلی رقاب الناس؟ فلم یجبههم بشیء و نیز ابن قتیبہ در الامامہ و السیاسہ، ۱/۳۰، ذکر الشوری و بیعه عثمان بن عفان می نویسد: اخذ بید عثمان فقال له: علیک عهد الله و میثاقه لئن بایعتک لتقیمنَّ لنا کتاب الله و سنه رسوله و سنه صاحبیک و شرط عمر ان لا تجعل احداً من بنی امیه علی رقاب الناس...

در مجلس شوری اندکی عبد الرحمن بن عوف با او بیعت نمود بر کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و طریقه شیخین و اینکه بنی امیه را روی کار نیاورد و بر مردم مسلط ننماید. ولی وقتی بر امر خود مستقر شد کاملاً بر خلاف سیره آنها رفتار نمود و صریحاً خلاف عهد نمود - و خود می دانید که نقض عهد و پیمان بحکم قرآن مجید و اخبار صحیحہ از جمله گناہان بزرگ است - و به صراحت گفتار و شہادت اکابر علماء و مورخین خودتان خلیفہ عثمان عملاً نقض عهد نمود و در تمام دورہ خلافت بر خلاف طریقه شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و بنی امیہ را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمود و این اولین لکۀ بزرگی بود کہ دامن او را آلوده ساخت.

حافظ: چگونه بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سیره ابی بکر و عمر رضی الله عنہما رفتار نمود.

داعی: اول قدمی کہ بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طریقه شیخین بر داشت بنا بر آنچه مورخین مفصلاً نوشته اند و مسعودی محدث و مورخ

ص: ۱۶۳

معروف مقبول الفریقین در صفحه ۴۳۳ جلد اول مروج الذهب (۱) مختصراً ذکر نموده خانه ای بنا کرد از سنگ و کاشی و درهای او را از ساج و سرو قرار داد و اموال بسیار جمع نمود که علاوه بر آنچه در زمان حیاتش بذل و بخشش های بیجا به بنی امیه و دیگران نمود) مانند آنکه خمس بلاد ارمنیه را که در زمان او فتح شد (بدون هیچ مجوز شرعی) به مروان ملعون واگذار کرد به علاوه صد هزار درهم از بیت المال و چهار صد هزار درهم به عبد الله بن خالد و صد هزار درهم به حکم ابن ابی العاص ملعون و طرید رسول الله صلی الله علیه و آله و دوست هزار درهم به ابی سفیان از بیت المال واگذار نمود (چنانچه ابن ابی الحدید هم در صفحه ۶۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (۲) ثبت

ص: ۱۶۴

- ۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۲، ذکر خلافت عثمان بن عفان، صفاته و ثروته. مسعودی می نویسد: و کان عثمان فی نهاییه الجود و الکرم و السماحه و البذل فی القریب و البعید، فسلك عماله و کثیر من اهل عصره طرقته و تأسوا به فی فعله، و بنی داره فی المدینه و شیدها بالحجر و الکلس، و جعل ابوابها من الساج و العرعر و القتنی اموالا و جناناً و عیوناً بالمدینه. و ذکر عبد الله بن عتبه ان عثمان یوم قتل کان له عند خازنه من المال خمسون و مائه الف دینار و خلف خیلاً کثیراً و ابلاً.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۹۸، خطبه ۳، (شششقیه) نتف من اخبر عثمان بن عفان. ابن ابی الحدید می نویسد: فانه اوطأ بنی امیه رقاب الناس و ولاهم والولايات و اقطعهم القطائع و افتتحت افریقیه فی ایامه فأخذ الخمس کله فوهبه لمروان... و طلب منه عبد الله بن خالد بن اسید صله، فأعطاه اربع مائه الف درهم. و اعاد الحکم بن ابی العاص، بعد ان کان رسول الله صلی الله علیه و آله قد سیره، ثم لم یرده ابو بکر و لا عمر و اعطاه مائة الف درهم... و اعطی ابا سفیان بن حرب مائتی الف من بیت المال فی الیوم الذی امر فیہ لمروان بن الحکم بمائة الف من بیت المال...

نموده) و روزی که او را کشتند در نزد خزانه دار شخصی خودش یکصد و پنجاه هزار دینار و دو کروور درهم وجه نقد موجود بود غیر از املاک او در وادی القری و حنین که آنها یکصد هزار دینار بود و گاو گوسفند و شتر که در بیابانها بی حساب داشت؟.

همین عمل او سبب شد که تمام بزرگان از بنی امیه و غیره را که روی کار آورده بود ازید از آنچه او داشت تهیه نمودند و به غارت اموال مردم مشغول شدند؟ انتهی.

زیرا معروف است الناس علی دین ملوکهم شیخ می فرماید:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی

بر آورند غلامان او درخت از بیخ

این قبیل اعمال و جمع سرمایه فراوان آن هم در آن دوره علاوه بر آنکه قبح عقلی و نقلی داشته آن هم برای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله در مقابل فقر و تهی دستی مردم آن زمان بر خلاف رویه و طریقه رفقای او ابی بکر و عمر که ملتزم و متعهد شده بود در روز شوری که به طریقه آنها رفتار نماید بوده است.

مسعودی در جلد اول مروج الذهب (۱) ضمن حالات عثمان می نویسد خلیفه عمر سفری با پسرش عبد الله به حج رفت و خرج راه او ایابا و ذهابا شانزده

ص: ۱۶۵

---

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافة عثمان بن عفان، ثروه قوم من الصحابه. مسعودی می نویسد: و حج عمر فانفق فی ذهابه و مجیئه الی المدینه سته عشر دیناراً و قال لولده عبد الله: لقد اسرفنا فی نفقتنا فی سفرنا هذا.

دینار شد به پسرش عبد الله گفت: ما در خرج خود اسراف نمودیم.

اینک آقایان قضاوت کنید بین طریقه زندگانی خلیفه عمر و زیاده روی های عثمان و تصدیق نمائید که کاملاً عثمان خلاف عهد و میثاق رفتار نموده است.

### روی کار آمدن فساق بنی امیه توسط عثمان

ثانیا فسّاق و فحّار بنی امیه را روی کار آورد و بر جان و مال و نوامیس مردم مسلط نمود و در بلاد مسلمین امارات بنی امیه ضرری شایع بوده است و افرادی را بر خلاف رضای رسول خدا و شیخین (ابی بکر و عمر) به کار گماشت.

از قبیل عمّ ملعونش حکم بن ابی العاص و پسرش مروان بن حکم که هر دو به شهادت تاریخ طرید و رانده و تبعید شده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مردود و ملعون به لسان مبارک آن حضرت بودند؟

حافظ: دلیل شما بر طرد و لعن آنها بالخصوص چه می باشد.

### بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان، ملعون خدا و پیغمبر بودند

داعی: دلیل بر لعن دو قسم است یکی جنبه عمومی دارد که خداوند متعال صریحاً بنی امیه را شجره ملعونه خوانده در آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که فرماید «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» (یعنی درخت لعنت کرده شده در قرآن).

ص: ۱۶۶

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰/۲۳۶، ذیل آیه ۶۰، سوره اسراء القول الثالث. فخر رازی می نویسد: قال سعید بن المسیب رأى رسول الله صلى الله عليه وآله بنى اميه ينزون على منبره نزو القرده فسائه ذلك، و هذا قول ابن عباس فى روايه عطاء و الإشكال المذكور عائد فيه لاین هذه الآيه مكيه و ما كان لرسول الله بمكه منبر و يمكن ان يجاب عنه بانه لا يبعد ان يرى بمكه ان له بالمدينه منبراً يتداوله بنو اميه.

۲- جامع البيان، طبری، ۹/۱۴۱، ح ۱۶۹۳۰، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است: عن عبد المهيم بن عباس بن سهل بن سعد، قال: ثنا ابى، عن جدى، قال: رأى رسول الله صلى الله عليه وآله بنى فلان ينزون على منبره نزو القرده، فسائه ذلك، ففما استجمع ضاحكاً حتى مات. قال: و انزل الله عزوجل فى ذلك { و ما جعلنا الرؤيا التى اريناك الا فتنة للناس } گرچه در اینجا طبری (یا ناشر) برای حفظ آبروی بین امیه به تحریف حدیث اقدام کرده و جمله «بنی امیه» را به «بنی فلان» تغییر داده لکن طبری در تاریخ خود، ۸/۱۸۵، حوادث سنه ۲۸۴ می نویسد: قوله { و الشجرة الملعونة فى القرآن و نخوفهم فما يزيدهم إلا طغياناً كبيراً } و لا اختلاف بين احد انه اراد بها بنى اميه و منه قول رسول الله صلى الله عليه وآله و قد راه مقبلا- على حمار و معاويه يقود به و يزيد ابنه يسوق به: لعن القائد و الراكب و السائق... و منه الرؤيا التى رآها النبى صلى الله عليه وآله فوجم له فما روى ضاحكاً بعدها فانزل الله { و ما جعلنا الرؤيا التى اريناك إلا فتنة للناس } فذكروا انه رأى نفراً من بنى اميه ينزون على منبره و منه طرد رسول الله صلى الله عليه وآله الحكيم بن ابى العص لحكايته اياه...

۳- الجامع لحكام القرآن، قرطبی، ۱۰/۲۸۴، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء قرطبی می نویسد: و قال ابن عباس هذه الشجرة بنو اميه و ان النبى صلى الله عليه وآله نفى الحكم. سپس قرطبی این تأویل را ضعیف دانسته به این دلیل که این سوره در مکه نازل شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه منبری نداشته است. لکن با مراجعه به آنچه از فخر رازی در جواب از این ایراد نقل کردیم و با توجه به آنچه خود قرطبی در همین آیه نقل می کند: «و لکنه يجوز ان يرى بمكه رؤيا المنبر بالمدينه» تضعیف این حدیث نیز باطل می شود. فخر رازی می گوید: گرچه سوره مکی است، لکن بعید نیست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مکه در خواب دیده باشد که بنی امیه بر منبر او در مدینه بالا می روند. همچنین در ص ۲۸۳، از همین جلد این حدیث را نقل کرده است: قال سهل: انما هذه الرؤيا هي ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يرى بنى اميه ينزون على منبره نزو القرده فاغتم لذلك و ما استمع ضاحكاً من يومئذ حتى مات صلى الله عليه وآله فنزلت الآيه مخبره ان ذلك من تملكهم و صعودهم يجعلها الله فيه فتنة للناس و امتحاناً.

۴- غرائب القرآن، فاضل نیشابوری، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء (به هامش تفسیر طبری، ۱۵/۵۵-۵۶). فاضل نیشابوری می نویسد: قول سعید بن المسیب و ابن عباس فى روايه عطاء ان رسول الله رأى بنى اميه ينزلون على منبره نزو القرده فسائه ذلك. سپس در صفحه ۵۶ از همین جلد می نویسد: و عن ابن عباس الشجرة الملعونة بنو اميه.

۵- در المنثور، سیوطی، ۴/۳۴۶، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء سیوطی این حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: اخرج ابن ابى حاتم عن ابن عمر ان النبى صلى الله عليه وآله قال: رأيت ولد الحكم بن ابى العاص على المنابر كانهم القرده و انزل الله فى ذلك { و ما جعلنا الرؤيا التى اريناك إلا فتنة للناس و الشجرة الملعونة } يعنى الحكم و



۱- فتح القدير، شوکانی، ۳/۲۳۹، و ۲۴۰ ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء شوکانی نیز این جریان را با طرق گوناگون نقل کرده است که به برخی از آنها اشاره کردیم.

۲- روح المعانی، آلوسی، ۸/۱۰۲، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء. آلوسی حدیث را این گونه نقل کرده است: اخرج ابن ابی حاتم عن یعلی بن مره قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: رأیت بنی امیه علی منابر الارض و سیملکونکم فتجدونهم ارباب سوا و اهتّم علیه الصلاه و السلام لذلك، فانزل الله سبحانه «و ما جعلنا...» و اخرج عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وآله قال: رأیت ولد الحکم بن ابی العاص علی المنابر کانهم القرده و انزل الله تعالی فی ذلك «و ما جعلنا...» و الشجره الملعونه الحکم و ولده، و فی عبارہ بعض المفسرین ہی بنو امیہ.

۳- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۳/۳۴۳، رقم ۱۴۵۱، شرح حال محمد المعتصم بالله بن هارون الرشید. خطیب بغدادی چنین نقل می کند: عن علی بن عبد الله بن عباس عن ابيه: ان النبی صلی الله علیه وآله نظر الی قوم من بین فلان یتبخترون فی مشیهم، فعرف الغضب فی وجهه ثم قرأ ﴿ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ﴾ فقيل له: ای الشجره هی یا رسول الله حتی نجتنبها؟ فقال: لیست بشجره نبات، انم هم بنو فلان. اذا ملکوا جاروا و اذا ائتمنوا خانوا، ثم ضرب بیده علی ظهر العباس قال: فیخرج الله من ظهرک یا عم رجلا- یكون هلاکهم علی یدیه. در اینجا نیز راوی یا مؤلف یا ناشر برای حفظ آبروی بر باد رفته بنی امیه، در نقل حدیث رعایت امانت را نکرده و جمله «بنی امیہ» را به «بنی فلان» تغییر داده است.

۴- مناقب ابن مردویه، ص ۱۶۴، ح ۲۰۶-۲۰۸، مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۱۵، باب فی حرب صفین. ابن مردویه نیز احادیثی نقل کرده که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن عائشه، انها قالت لمروان بن الحکم: سمعت رسول الله یقول لاییک وجدک «انکم الشجره الملعونه فی القرآن».



- ۱- المستدرک، علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۵۳۷، ح ۹۴۸۱، کتاب الفتن و الملاحم. حاکم حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: انی رأیت فی منامی کأن بنی الحکم بن ابی العاص ینزون علی منبری کما تنزو القرده. قال: فما رؤی النبی مستجمعا ضاحکا حتی توفی.
- ۲- النزاع و التخاصم، تقی الدین المقریزی، ص ۷۹، تولیه الرسول صلی الله علیه وآله اعماله لنبی امیه. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۳۵۸، ح ۳۱۷۳۶ و ۳۱۷۳۷، کتاب الفتن، وقعه صفین، امر بنی الحکم. ذهبی در سیر اعلام النبلاء ۲/۱۰۸، رقم ۱۴، شرح حال الحکم بن ابی العاص؛ بلاذری در انساب الاشراف، ۶/۲۵۶، شرح حال مروان بن الحکم. دمیری در حیاة الحیوان، ۲/۲۰۳، کلمه قرده؛ بیضاوی در انوار التنزیل، ۲/۴۵۳، ذیل آیه ۶۰ سوره، اسراء. ثعلبی در الکشف و البیان ۶/۱۱۱، ذیل همین آیه. زمخشری در کشاف ۲/۶۴۹، ذیل همین آیه؛ محمد بن احمد بن جزی کلبی در کتاب التسهیل، ۲/۱۷۴، ذیل همین آیه. ابی حیان در بحر المحيط، ۵۳-۶/۵۴، ذیل همین آیه. و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۵۷/۴۳۲، رقم ۷۳۲۹، شرح حال مروان بن محمد بن مروان بن الحکم. جریان رؤیای رسول اکرم را با الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

آیه نومیه از ابن عباس (حبر امت) رضی الله عنه نقل نموده اند که مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی امیه بودند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله آنها را در خواب به صورت بوزینه ها دید که منبر و محراب او را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند بعد از بیداری جبرئیل به نزول این آیه خبر داد که بوزینه ها بنی امیه هستند که بعد از تو غصب خلافت می نمایند و محراب و منبر تو هزار ماه در تصرف آنها خواهد بود.

مخصوصا امام فخر رازی(۱) از ابن عباس نقل می نماید که از میان تمام بنی امیه رسول اکرم صلی الله علیه وآله نام حکم بن ابی العاص را می برد پس به حکم قرآن مجید حکم بن ابی العاص ملعون است چون از شجره ملعونه است و پیغمبر صلی الله علیه وآله بالخصوص نام او را به لعنت به زبان جاری می نمود و از طرق روات معتبره فریقین (شیعه و سنی) احادیث بسیار در طرد و لعن آنها رسیده ولی چون در شب اول قرار گذاردیم که استشهاد به احادیث شیعه ننمائیم لذا به بعضی از آنچه از علماء شما الحال در نظر دارم اشاره می نمایم تا کشف حقیقت گردد حاکم نیشابوری در صفحه ۴۸۷ جلد چهارم مستدرک(۲) و ابن حجر مکی در صواعق

ص: ۱۷۰

---

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰/۲۳۷، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء، قول ۲. فخر رازی چنین نقل می کند: قال ابن عباس الشجره بنو امیه؛ یعنی الحکم بن ابی العاص...

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۵۲۶، ح ۸۴۷۷، کتاب الفتن و الملاحم. حاکم قسمت دوم حدیث را چنین نقل می کند: عن عبد الرحمن بن عوف قال: کان لا یولد لأحد مولود الا اتی به النبی صلی الله علیه وآله فدعا له فأدخل علیه مروان بن الحکم فقال: هو الوزغ بن الوزغ الملعون بن الملعون. و نیز در صفحه ۵۳۴، همین جلد ح ۸۵۰۰، کتاب الفتن و الملاحم، قسمت اول حدیث را اینگونه نقل می کند: قال ابو سعید الخدری: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ان اهل بیتی سילقون من بعدی من امتی قتلا و تشیدا و ان اشد قومنا لنا بغضا بنو امیه و بنو المغیره و بنو مخزوم.

نقل از حاکم می نماید که این خبر صحیحا از رسول اکرم صلی الله علیه وآله رسیده که فرمود:

«انّ أهل بيتي سيلقون بعدى من امتي قتلا و تشريدا و انّ اشد قومنا لنا بغضا بنو اميه و بنو المغيره و بنو مخزوم - و مروان بن الحكم كان طفلا قال له النبي صلی الله علیه وآله هو الوزغ بن الوزغ و الملعون بن الملعون»

(زود است که اهل بیتم بعد از من ملاقات می کنند از امت من، کسانی را که آنها را می کشند و پراکنده می کنند و به درستی که بغض و کینه و دشمنی بین امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم نسبت به ما از همه بیشتر است - و مروان بن حکم در آن موقع بچه بود - حضرت فرمود: این وزغ

ص: ۱۷۱

---

۱- الصواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۸۱، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۵. ابن حجر قسمت دوم حدیث را همانند حاکم نیشابوری نقل کرده است. و نیز مناوی در فیض القدیر، ۲/۷۶، ح ۱۳۲۶، حرف الهمزه؛ دمیری در حیاة الحیوان، ۲/۴۲۲، کلمه الوزغه؛ قندوزی در ینابیع المودّه، ۲/۴۶۹، ح ۳۰۶، باب ۵۹، به قسمت دوم حدیث اشاره کرده اند. متقی هندی، در کنز العمال، ۱۱/۱۶۹، ح ۳۱۰۷۴، کتاب الفتن، فصل ۳، الفتن من الاکمال، و قندوزی در ینابیع الموده، ۲/۴۶۹، ح ۳۰۵، باب ۵۹ قسمت اول حدیث را نقل کرده اند.

پسر وزغ (یعنی چلباسه و مارمولک) و ملعون پسر ملعون است)

و نیز ابن حجر(۱) به فاصله یک حدیث از عمر بن مره الجهنی و حلبی در صفحه ۳۳۷ جلد اول سیره الحلبیه(۲) و بلاذری در صفحه ۱۲۶ جلد پنجم انساب و سلیمان بلخی در ینابیع الموده(۳) و حاکم در صفحه ۴۸۱ جلد چهارم مستدرک(۴) و دمیری در صفحه ۲۹۹ جلد دوم حیات الحیوان(۵) و ابن عساکر در تاریخ(۶) خود و امام الحرم در ذخایر العقبی و دیگران نیز از عمر بن مره نقل نموده اند که:

ص: ۱۷۲

۱- الصواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۸۱، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۵. ابن حجر حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن عمرو بن الجهنی - و كانت له صحبه - ان الحكم بن العاص استأذن علی رسول الله صلی الله علیه وآله فعرف صوته فقال ائذنوا له علیه لعنه الله و علی من یرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ما هم، یرفہون فی الدنیا و یضعون فی الآخرة، ذوو مرک و خدیعه، یعطون فی الدنیا و ما لهم فی الآخرة من خلاق.

۲- السیره الحلبیه، برهان الدین حلبی، ۱/۳۱۷۸، باب عرض قریش علیه علیه السیلام اشیاء من خوارق العادات و غیر العادات، حلبی حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: و عن واقدی استأذن الحكم بن العاص علی رسول الله صلی الله علیه وآله فعرف صوته، فقال ائذنوا له، لعنه الله و من یرج من صلبه الا المومنین منهم و قلیل ما هم، ذوو مکر و خدیعه، یعطون الدنیا و مالهم فی الآخرة من خلاق.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۴۷۹، ح ۳۰۸، باب ۵۹.

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۵۲۸، ح ۸۴۸۴، کتاب الفتن و الملاحم.

۵- حیاة الحیوان، دمیری، ۲/۴۲۲، کلمه الوزغه.

۶- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۵۷/۲۶۸، رقم ۷۳۱۲، شرح حال مروان بن الحكم بن ابی العاص. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۳۵۷، ح ۳۱۷۲۹، کتاب الفتن، ذیل صفین، امر بنی الحكم. و بلاذری در انساب الاشراف، ۶/۲۵۶، شرح حال مروان بن الحكم همگی این حدیث را به همان الفاظی که از ابن حجر آورده ایم نقل کرده اند، به جز بلاذری که حدیث را به اختصار نقل کرد است.

«انّ الحکم بن ابی العاص استاذن علی النبی صلی الله علیه وآله فعرف صوته فقال: ائذنوا له علیه لعنه الله و علی من یرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ما هم»

(حکم بن ابی العاص از رسول اکرم صلی الله علیه وآله اذن و اجازه ورود خواست. پیغمبر صلی الله علیه وآله صدای او را شناخت فرمود: اذن بدهید او را لعنت خدا بر او باد و بر اولادهای او که از صلبش بیرون آیند، مگر مؤمن از آنها و

آن مؤمنین بسیار اندکند.)

و امام فخر رازی در جلد پنجم از تفسیر کبیر (۱) خود ذیل آیه ﴿وَالشَّجَرَةَ

ص: ۱۷۳

۱- التفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰/۲۳۷، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۳۵۷، ح ۳۱۷۳۰، کتاب الفتن، ذیل صفین، امر بنی الحکم چنین نقل می کند: عن ابی یحیی النخعی قال: کنت بین الحسن و الحسین و مروان یتشاکمان، فجعل الحسن یکف الحسین، فقال مروان: اهل بیت ملعونون. فغضب الحسن و قال: اقلت اهل بیت ملعونون؟ فوالله لقد لعنک الله علی لسان نبیه صلی الله علیه وآله و انت فی صلبه. و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۸/۲۸۴، حوادث سال ۶۵ هجری، شرح حال مروان بن الحکم چنین نقل می کند: و مروان کان اکبر الاسباب فی حصار عثمان لانه زور علی لسانه کتاباً الی مصر بقتل اولئکک الوفد و لما کان متولياً علی المدینه لمعاویه کان یسب علیاً کل جمعه علی المنبر و قال له الحسن بن علی علیه السلام: قل لعن الله اباک الحکم و انت فی صلبه علی لسان نبیه. فقال: لعن الله الحکم و ما ولد. و شوکانی در فتح القدر، ۵/۲۱، ذیل آیه ۲۰ سوره احقاف، چنین نقل می کند: عن محمد بن زیاد قال: لما بايع معاوية لابنه، قال مروان: سنّه ابی بکر و عمر. فقال عبد الرحمن: سنه هرقل و قیصر. فقال مروان: هذا الذی قال الله فيه «والذی قال لوالديه اف لكما»، فبلغ ذلك عائشه فقال: کذب مروان و الله ما هو به، و لو شئت ان اسمی الذی نزلت فيه لسميته، و لکن رسول الله لعن اباک و ابا مروان و مروان فی صلبه فمروان من لعنه الله. و ابن عبد البر در استیعاب، ۱/۳۶۰، رقم ۵۲۹، شرح حال الحکم بن ابی العاص می نویسد: فروی عن عائشه من طرق ذکرها ابن ابی خيثمه و غيره انها قالت لمروان اذ قال فی اخيها عبد الرحمن ما قال: اما انت يا مروان فأشهد ان رسول الله صلی الله علیه وآله لعن اباک و انت فی صلبه. ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۸۱، باب ۱۱، فصل ۱، مقصد ۵، حدیث را این گونه نقل میکند: ... فقالت (عائشه) کذب و الله ما هو به، و لکن رسول الله صلی الله علیه وآله لعن ابا مروان و مروان فی صلبه. و مقریزی در النزاع و التخاصم، ص ۴۶، عادوتهم للرسول و الاسلام، حکم بن ابی العاص، حدیث را اینگونه نقل کرده است: و قد قالت: عائشه لمروان بن حکم، اشهد ان رسول الله لعن اباک و انت فی صلبه. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۴/۵۲۸، ح ۸۴۸۳، کتاب الفتن و الملاحم. حدیث را همانند شوکانی نقل کرده است. و ابن اثیر در اسد الغابه، ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص بن امیه. حدیث را این گونه نقل کرده است: فروی عن عائشه رضی الله عنها من مطرق ذکرها ابن ابی خيثمه انها قالت لمروان بن الحکم حين قال لأخيها عبد الرحمن بن ابی بکر لما امتنع من البيعه ليزيد بن معاوية بولايه العهد ما قال و القصه مشهوره: اما انت يا مروان فأشهد ان رسول الله صلی الله علیه وآله لعن اباک و انت فی صلبه و قد روى فی لعنه و نفيه احاديث

كثيره لا- حابه الى ذكرها الا ان الامر المقطوع به ان النبي صلى الله عليه وآله مع حلمه و اغضائه على ما يكره، ما فعل به ذلك  
الا لأمر عظيم.

الْمَلْعُونَةَ { ومعنای آن اشاره به قول ام المؤمنین عایشه می نماید که به مروان می گفت:

«لعن الله اباك و انت في صلبه فأنت بعض من لعنه الله»

(خداوند لعنت نمود پدرت را در حالتی که تو در صلب او بودی؛ پس تو بعضی از کسی هستی که خداوند او را لعنت نمود.)

و علامه مسعودی در صفحه ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب (۱) گوید مروان بن حکم، طرید و رانده معنای آن اشاره به قول ام المؤمنین عایشه می نماید که به مروان می گفت:

«لعن الله اباك و انت في صلبه فأنت بعض من لعنه الله»

(خداوند لعنت نمود پدرت را در حالتی که تو در صلب او بودی؛ پس تو بعضی از کسی هستی که خداوند او را لعنت نمود.)

و علامه مسعودی در صفحه ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب (۲) گوید مروان بن

ص: ۱۷۴

---

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافة عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودی می نویسد: و الحكم هو طرید رسول الله صلى الله عليه وآله الذى غربه عن المدينة و نفاه عن جواره. و نیز مقریزی در النزاع و التخاصم، ص ۵۷، عداوتهم لله و للرسول و الاسلام، معاویه بن المغیره می نویسد: فعبد الملك بن مروان اعرق الناس فى الكفر، لان احد ابويه الحكم بن ابى العاص لعين رسول الله و طریده. و ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص بن امیه چنین نقل می کند: حدثنى نافع بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال كنا مع النبى فمر الحكم بن ابى العاص فقال النبى صلى الله عليه وآله فمر الحكم ب ابى العاص فقال النبى صلى الله عليه وآله ويل لامتى مما فى صلب هذا و هو طرید رسول الله صلى الله عليه وآله، نفاه من المدينة الى الطائف و خرج معه ابنه مروان. ابن ابى الحديد معتزلى در شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۳۹، نامه ۲۸، (و من كتاب له عليه السلام الى معاویه جوابا)، فضل بنى هاشم على بنى عبد شمس می نویسد: و اما ابوه الحكم بن العاص فهو طرید رسول الله صلى الله عليه وآله و لعينه و المتخلج فى مشيته الحاكي لرسول الله و المستمع عليه ساعه خلوته... ابن عبد البر در استيعاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۲۹، شرح حال حکم بن ابی العاص می نویسد: اخرج رسول الله صلى الله عليه وآله من المدينة و طرده عنها، فنزل الطائف و خرج معه ابنه مروان.

۲- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافة عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودی می نویسد: و الحكم هو طرید رسول الله صلى الله عليه وآله الذى غربه عن المدينة و نفاه عن جواره. و نیز مقریزی در النزاع و التخاصم، ص ۵۷، عداوتهم لله و للرسول و الاسلام، معاویه بن المغیره می نویسد: فعبد الملك بن مروان اعرق الناس فى الكفر، لان احد ابويه الحكم بن ابى العاص لعين رسول الله و طریده. و ابن اثیر در اسد الغابه ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص بن امیه چنین نقل می کند: حدثنى نافع بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال كنا مع النبى فمر الحكم بن ابى العاص فقال النبى صلى الله عليه وآله فمر الحكم ب ابى العاص فقال النبى صلى الله عليه وآله ويل لامتى مما فى صلب هذا و هو طرید رسول الله صلى الله عليه وآله، نفاه من

المدينه الى الطائف و خرج معه ابنه مروان. ابن ابى الحديد معتزلى در شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۳۹، نامه ۲۸، (و من كتاب له عليه السلام الى معاويه جوابا)، فضل بنى هاشم على بنى عبد شمس مى نويسد: و اما ابوه الحكم بن العاص فهو طريد رسول الله صلى الله عليه وآله و لعينه و المتخلج فى مشيته الحاكي لرسول الله و المستمع عليه ساعه خلوته... ابن عبد البر در استيعاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۲۹، شرح حال حكم بن ابى العاص مى نويسد: اخرج رسول الله صلى الله عليه وآله من المدينه و طرده عنها، فنزل الطائف و خرج معه ابنه مروان.



حکم، طرید و رانده رسول الله صلی الله علیه و آله بود که از مدینه رانده و تبعید شده بود.

در زمان خلافت اُبی بکر و عمر اجازه ورود به مدینه نیافت ولی عثمان که خلیفه شد بر خلاف سیره و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اُبی بکر و عمر او را اجازه ورود داد و با سایر بنی امیه بدور خود جمع و با آنها زیاده از حد

مهربانی نمود.

علی: قبله صاحب حکم بن ابی العاص که بوده و برای چه پیغمبر او را طرد نمود.

ص: ۱۷۵

داعی: حکم بن ابی العاص عموی خلیفه عثمان بود بنا بر آنچه طبری (۱) و ابن اثیر (۲)

و بلاذری در صفحه ۱۷ جلد پنجم انساب (۳)

نوشته اند در جاهلیت همسایه

ص: ۱۷۶

۱- تاریخ طبری، ۸/۱۸۵، حوادث سال ۲۸۴، هجری. طبری می نویسد: طرد رسول الله صلی الله علیه وآله الحکم بن العاص لحکایتہ الیا و الحقہ الله بدعوه رسولہ آیه باقیہ حین رآہ يتخلج فقال: کن کما انت. فبقی علی ذلک سائل عمره... و نیز ابن اثیر در النہایہ فی غریب الحدیث، ابن اثیر، ۲/۶۰، ذیل لغت خلج این حدیث را نقل کرده است: و فی حدیث عبد الرحمن بن ابی بکر «ان الحکم بن ابی العاص بن امیہ ابا مروان کان یجلس خلف انبی صلی الله علیه وآله فاذا تکلم اختلج بوجهه، فرآه فقال له: کن کذلک. فمل یزل یختلج حتی مات» ای کان یحرک شفٹیہ و ذقنہ استہزأ و حکایہ لفعل النبی صلی الله علیه وآله فبقی یرتعد و یضطرب الی ان مات. و در ۴/۲۷۱، ذیل لغت لمص به این حدیث اشاره کرده است: ان الحکم بن ابی العاص کان خلف النبی صلی الله علیه وآله یلمصہ فالتفت الیہ فقال کن کذلک. ہمچنین زبیدی در تاج العروس، ۲/۳۶، می نویسد: ان الحکم بن ابی العاص ابا مروان کان یجلس خلف النبی صلی الله علیه وآله فاذا تکلم اختلج لوجهه، فرآه فقال: کن کذلک، فلم یزل یختلج حتی مات. ای کان یحرک شفٹیہ و ذقنہ استہزأ و حکایہ لفعل سیدنا رسول الله صلی الله علیه وآله فبقی یرتعد الی ان مات. و در ۴/۴۳۳ ذیل لغت لمص می نویسد: ان الحکم بن ابی عاص کان خلف النبی صلی الله علیه وآله یلمصہ فالتفت الیہ فقال: کن کذلک.

۲- اسد الغابہ، ابن اثیر، ۲/۳۴، شرح حال حکم بن ابی العاص. ابن اثیر می نویسد: وقیل کان یحکی رسول الله صلی الله علیه وآله فی مشیتہ و بعض حرکاتہ و کان النبی صلی الله علیه وآله یکتأ فی مشیتہ فالتفت یوما فرآه و هو يتخلج فی مشیتہ فقال: کن کذلک، فلم یزل یرتعش فی مشیتہ من یومئذ.

۳- انساب الاشراف، بلاذری، ۶۲۵۵، شرح حال مروان بن الحکم. بلاذری می نویسد: و کان الحکم ابو مروان مغموصا علیہ فی اسلامہ و کان اظہارہ الاسلام فی یوم فتح مکہ. فکان یمر خلف رسول الله صلی الله علیه وآله فیخلج بانفہ و یغمز بعینہ فبقی علی ذلک التخلیج و اصابتہ خبلہ... و طلع الحکم ذات یوم علی رسول الله صلی الله علیه وآله و هو فی بعض حجر نسائه فخرج الیہ بعزہ و قال: من عذیری من ہذہ الوزعہ، و کان یفشی احادیث رسول الله صلی الله علیه وآله فلعنہ و سیرہ الی الطائف و معہ عثمان الازرق و الحارث و غیرہما من بینہ و قال: لا یساکنی فلم یزالوا طرداء حتی ردهم عثمان، فکن ذلک مما نقم فیہ علیہ. و نیز ابن عبد البر در الاستیعاب، ۱/۳۵۹، رقم ۵۳۹، شرح حال حکم بن ابی العاص می نویسد: کان یتحیل و یتخفی و یتسمع ما یمسره رسول الله الی کبار الصحابہ فی مشرکی قریش و سائر الکفار و المنافقین فکان یفشی ذلک [عنه حتی ظهر ذلک] علیہ و کان یحکیہ فی مشیتہ و بعض حرکاتہ الی امور غیرہا کرہت ذکرہا، ذکرُوا ان رسول الله کان ادا مشی یتکأ و کان الحکم بن ابی العاص یحکیہ، فالتفت النبی یوما فرآه یفعل ذلک فقال صلی الله علیه وآله: فکذلک فلتکن. فکان الحکم مختلجا یرتعش

من يومئذ. و ذهبى در سير اعلام النبلاء ٢/١٠٨، رقم ١٤، شرح حال حکم بن ابى العاص مى نويسد: قيل: نفاه النبى صلى الله عليه وآله الى الطائف لكونه حكاة فى مشيته و فى بعض حرکاته، فسبه و طرده فنزل بوادى و سج و نغم جماعه على امير المؤمنين عثمان كونه عطف على عمه الحكم و آواه و اقدمه المدينة و وصله بمائه الف... قيل كان يفشى سر رسول الله صلى الله عليه وآله فأبعده لذلك. در العبر فى خبر من عبر، ١/٢٩، حوادث سال ٣١ هجرى مى نويسد: كان الحكم بن ابى العاص يفشى سر النبى صلى الله عليه وآله و قيل كان يحاكيه فى مشيته، فطرده الى الطائف و سبه. فلم يزل طريدا الى ان استخلف عثمان فأدخله المدينة و اعطاه مائة الف. و مقرزى در النزاع و التخاصم، ص ٤٤ و ٤٥، عداوتهم للرسول و الاسلام، حكم بن ابى العاص مى نويسد: و كان عارا فى الإسلام خوفا من القتل، فلم يحسن اسلامه و كان مغموصا عليه فى دينه... و بينا رسول الله صلى الله عليه وآله يمشى ذات يوم، مشى الحكم خلفه فجعل يخلج بانفه و فمه، كانه يحاكي رسول الله صلى الله عليه وآله و يتفكك و يتمايل رسول الله صلى الله عليه وآله فرآه فقال له كن كذلك. فما زال بقيه عمره على ذلك. و الطلع يوماً على رسول الله صلى الله عليه وآله و هو فى حجره بعض نساءه فخرج اليه بعزه فقال: من عذيرى فى هذا الوزغه لو ادركته لفقأت عينه.

رسول الله صلى الله عليه وآله بود و بسیار آن حضرت را اذیت می نمود مخصوصاً بعد از بعثت و بعد از فتح مکه به مدینه آمد و ظاهراً اسلام قبول نمود ولی پیوسته آن حضرت را در میان جامعه تحقیر می نمود وقتی حضرت حرکت می کرد در عقب آن حضرت

ص: ۱۷۷

می آمد و با چشم و دماغ و دهان و دست شکلک در می آورد و به طریق تقلید، آن حضرت را آزار میداد، حتی در نماز با انگشت تحقیر به آن حضرت اشاره می نمود فلذا در اثر نفرین آن حضرت به همان حالت تشنج باقی ماند بعلاوه بله و نیمه مجنون شد. روزی به منزل آن حضرت رفت حضرت از حجره بیرون آمد فرمود کسی از طرف او عذر خواهی نکند، بایستی خودش و فرزندانش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند، فلذا به امر آن حضرت فوری آنها را تبعید نمودند نوشته اند در جاهلیت همسایه رسول الله صلی الله علیه و آله بود و بسیار آن حضرت را اذیت می نمود مخصوصا بعد از بعثت و بعد از فتح مکه به مدینه آمد و ظاهرا اسلام قبول نمود ولی پیوسته آن حضرت را در میان جامعه تحقیر می نمود وقتی حضرت حرکت می کرد در عقب آن حضرت می آمد و با چشم و دماغ و دهان و دست شکلک در می آورد و به طریق تقلید، آن حضرت را آزار میداد، حتی در نماز با انگشت تحقیر به آن حضرت اشاره می نمود فلذا در اثر نفرین آن حضرت به همان حالت تشنج باقی ماند بعلاوه بله و نیمه مجنون شد. روزی به منزل آن حضرت رفت حضرت از حجره بیرون آمد فرمود کسی از طرف او عذر خواهی نکند، بایستی خودش و فرزندانش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند، فلذا به امر آن حضرت فوری آنها را تبعید نمودند به طائف و در زمان خلافت ابی بکر و عمر، عثمان شفاعت نمود که چون حکم عمومی من است اجازه دهید برگردد به مدینه آنها قبول نمودند و گفتند طریقه و تبعید شده رسول الله را ما بر نمی گردانیم چون عثمان خود به خلافت رسید آنها را برگرداند هر چند مردم و اصحاب رسول الله اعتراض کردند اعتنا ننمود به علاوه مورد اکرام و بذل و بخشش خود قرار داد و مروان را پیشکار و رئیس دربار خلافت قرار داد و تمام اشرار بنی امیه را به دور خود جمع و مأموریت های بزرگ و پست های حساس را به آنها واگذار نمود که آنها بر حسب پیش بینی عمر خلیفه دوم سبب بدبختی او گردیدند.

### ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند

که از جمله آنها ولید بن عقبه بن ابی معیط بود که او را به ولایت و امارت کوفه فرستاد. ولید کسی ست که بنا به روایت مسعودی در جلد اول مروج الذهب ذیل حالات عثمان: پیغمبر درباره او فرموده بود: «انه من اهل النار» یعنی او اهل آتش است و در فسق و فجور به انتها درجه متجاهر بود که مسعودی در مروج

الذهب (۱) و أبو الفداء در تاریخ (۲) خود و سیوطی در صفحه ۱۰۴ تاریخ الخلفاء (۳) و أبو الفرج در صفحه ۱۷۸ جلد چهارم  
أغانی (۴) و امام أحمد در صفحه ۱۴۴ جلد اول مسند (۵) و طبری در صفحه ۶۰ جلد پنجم تاریخ (۶) و بیهقی در جلد هشتم

ص: ۱۷۹

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۴، ذکر خلافة عثمان بن عفان، عمال عثمان. مسعودی می نویسد: و كان عماله (عثمان) جماعه منهم الوليد بن عقبه بن ابی المعیط علی الكوفه و هو ممن اخبر النبی انه من اهل النار. سپس در صفحه ۳۳۵ از همین جلد می نویسد: ان الوليد بن عقبه كان يشرب مع ندمائه و مغنيه من اول الليل الى الصباح، فلما آذنه المؤذنون بالصله خرج متفضلاً فی غلائله فتقدم الى المحراب فی صلاه الصبح، فصلی بهم اربعا و قال أتریدون ان ازیدکم؟

۲- المختصر فی اخبار البشر، ابو الفداء ۱/۱۶۷، ذکر خلافة عثمان.

۳- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۵۵ ذکر خلافة عثمان بن عفان. سیوطی می نویسد: و حکى ان الوليد صلی بهم الصبح اربعاً و هو سکران، ثم التفت اليهم فقال: ازیدکم؟

۴- الاغانی، ابو الفرج اصفهانی، ۱/۵۱، خبر ابی قطیفه و نسبه، ولایه الوليد بن عقبه الكوفی فی خلافة عثمان ثم عزله عنها. ابو الفرج می نویسد: و ولی عثمان الوليد بن عقبه فی خلافته الكوفه، فشرب الخمر و صلی بالناس و هو سکران فزاد فی الصلاه و شهد علیه بذلك عند عثمان فجلده الحد.

۵- مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۴۴، مسند علی بن ابی طالب. احمد بن حنبل چنین نقل می کند: عن حنین بن المنذر بن الحارث بن واعله، ان الوليد بن عقبه صلی بالناس الصبح اربعاً، ثم التفت اليهم فقال: ازیدکم؟...

۶- تاریخ طبری، ۳/۳۶۴، حوادث سال ۳۳ هجری. طبری می نویسد: ان عثمان بعث سعید بن العاص الى الكوفه امیرا علیها حين شهد علی الوليد بن عقبه بشرب الخمر من شهد علیه و امره ان یبعث الیه الوليد بن عقبه...

صفحه ۳۱۸ سنن (۱) و ابن اثیر در صفحه ۴۲ جلد سیم کامل (۲) و یعقوبی در صفحه ۱۴۲ جلد دوم تاریخ (۳) و ابن اثیر در صفحه ۹۱ جلد پنجم اسد الغابه (۴) و دیگران (۵) می نویسند در آیام امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و

ص: ۱۸۰

۱- السنن الكبرى، بیهقی، ۸/۳۱۸، کتاب الأشربه و الحد فیها، باب ما جاء فی عدد حد الخمر. بیهقی چنین نقل می کند: عن حنین ابی ساسان الرقاشی قال حضرت عثمان بن عفان و اتی الولید بن عقبه قد شرب الخمر و شهد علیه حمران ابان و رجل آخر...

۲- الکامل، ابن اثیر، ۳/۱۰۷، حوادث سال ۳۰ هجری، ذکر عزل الولید عن الکوفه. ابن اثیر می نویسد: ان الولید سکر و صلی الصبح بأهل الکوفه اربعاً، ثم التفت الیهم وقال: أزیدکم؟...

۳- تاریخ یعقوبی، ۲/۱۶۵، ایام عثمان بن عفان. یعقوبی می نویسد: و فیها ولى الولید بن عقبه بن ابی معیط الکوفه مکان سعد، و صلی بالناس الغداه، و هو سکران اربع رکعات، ثم تهوع فی المحراب، و التفت الی من کان خفه، فقال: ازیدکم؟ ثم جلس فی صحن المسجد و اتی بساحر یعدی بطروی من الکوفه، فاجتمع الناس علیه، فجلع یدخل من دبر الناقه و یدخل من فیها و یعمل اعاجیب، فرآه جندب بن الکعب الازدی فخرج الی بعض الصیاقله، فاخذ منه سیفاً ثم اقبل فی الزحام و قد تسر السیف حتی ضرب عنقه، ثم قال له: احی نفسک ان کنت صادقاً...

۴- اسد الغابه، ابن اثیر، ۵/۹۱، شرح حال ولید بن عقبه. ابن اثیر این جریان را همان گونه که از الکامل یاد کردیم، نقل می کند.

۵- مسلم در صحیح خود، ۳/۱۳۳۱، ح ۱۷۰۷، کتاب الحدود، باب حد الخمر، حدیث را همانند بیهقی می آورد. و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۳/۴۱۴، رقم ۶۷، شرح حال ولید عقبه، چنین نقل می کند: و قال حنین بن المنذر صلی الولید بالناس الفجر اربعا و هو سکران، ثم التفت و قال: ازیدکم؟ فبلغ عثمان فطلبه، و حده و هذا مما نقموا علی عثمان عن عزل سعد بن ابی وقاص عن الکوفه و ولى هذا. و مزی در تهذیب الکمال، ۳۱/۵۷-۵۹، رقم ۶۷۲۳، شرح حال ولید بن عقبه، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن حنین بن المنذر ابی ساسان انه ركب الی عثمان و اخبره بقصه الولید و قدم علی عثمان رجلاً فشهدا علیه بشرب الخمر و انه صلی الغداه بالکوفه اربعاً ثم قال: ازیدکم؟ قال: احدهما رأیته یشربها و قال الآخر رأیته یتقیأها. فقال عثمان: انه لم یتقیأها حتی شربها... و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۱۷۴، حوادث سال ۳۰ هجری جریان را این گونه نقل می کند: و فی هذه السنه عزل عثمان بن عفان الولید بن عقبه عن الکوفه و ولی علیها سعد بن العاص و کان سبب عزله انه صلی بأهل الکوفه الصبح اربعاً، ثم التفت فقال: ازیدکم؟... و شهد بعضهم علیه انه شرب الخمر و شهد الآخر انه رآه یتقیأه. و ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ۱/۳۵، ما انکر الناس علی عثمان می نویسد: و ذکروا انه اجتمع ناس من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله فکتبوا کتاباً ذکروا فیہ ما خالف فیہ عثمان من سنه رسول الله و سنه صاحبه و منهم... ما کان من الولید بن عقبه بالکوفه اذا صلی بهم الصبح و هو امیر علیها سکران اربع رکعت، ثم قال لهم: ان شئتم ازیدکم صلاه زدکم. و ذهبی در تاریخ الاسلام، کتاب عهد خلفاء الراشدین، ص ۶۶۷، ولید بن عقبه، جریان را این گونه نقل کرده است: عن ابی ساسان حنین بن المنذر قال: صلی الولید بن عقبه بالناس الفجر اربع رکعات و هو سکران، ثم التفت الیهم و قال: ازیدکم؟

صبح که صدای مؤذن برخاست در حالت مستی رفت در محراب مسجد و با مردم نماز صبح را چهار رکعت به جای آورد  
آنگاه به مردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم.

و نیز بعضی از آنها می نویسند در محراب قی و استفراغ نمود که تمام مردم متأذی گردیده شکایت به عثمان بردند.

و از جمله آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عاص را بعد از ولید به کوفه فرستاد که در اثر  
عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد به حد افراط رسید فریادها بلند شد و هر کس از هر کجا آمد نامه تظلم آورد به  
دربار خلافت، طردش نمودند.

امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست در حالت مستی رفت در محراب مسجد و با  
مردم نماز صبح را چهار رکعت به جای آورد آنگاه به مردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم.

و نیز بعضی از آنها می نویسند در محراب قی و استفراغ نمود که تمام مردم متأذی گردیده شکایت به عثمان بردند.

و از جمله آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عاص را بعد از ولید به کوفه فرستاد که در اثر  
عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد به حد افراط رسید فریادها بلند شد و هر کس از هر کجا آمد نامه



تظلم آورد به دربار خلافت، طردش نمودند.

### غلط کاری های عثمان موجب قتل او شد

همین اعمال و رفتار او که بر خلاف رویه و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله حتی بر خلاف طریقه و مشی ابو بکر و عمر ظاهر و بارز گردید، سبب شد که خون مردم به جوش آمد، نهضت ملی تشکیل و شد آنچه شد.

قطعا مسئول قتل و بدبختی او خودش بود که در کارهای خود تجدید نظر ننموده و به نصایح مولانا امیر المؤمنین گوش نداد و فریب خودنمائی های اطرافیان خود از بنی امیه را خورد تا عاقبت جان خود را بر سر دوستی آنها گذارد.

چنانچه خلیفه عمر این پیش بینی را نموده بود (چون به اخلاق عثمان آگاهی داشت) بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در صفحه ۱۰۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱).

ص: ۱۸۲

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۵۱، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر و سیرته و اخلاقه. ابن ابی الحدید جریان را این گونه نقل می کند: قال ابن عباس: كنت عند عمر فتنفس نفسا ظننت ان اضلاعه قد انفرجت، قلت: ما اخرج هذا النفس منك يا امير المؤمنين الا- هم شديد قال: اي و الله يا ابن عباس، اني فكّرت فلم ادر فيمن اجعل هذا الامر بعدى! ثم قال: لعلك ترى صاحبك لها اهلا. قلت: و ما يمنعه من ذلك مع جهاده و سابقته و قرابته و عمله؟ قال: صدقت، و لكنه امرء فيه داعبه، قلّ فاین انت عن طلحه؟ قال: ذو البأ و باصبغه المقطوعه. قلت: فعبد الرحمن؟ قال: رجل ضعيف، لو صال الامر اليه لوضع خاتمه في يد امرأته. قلت فالزبير؟ قال: شكس لقس يلاطم في النقيع في صاع من بزّ. قلت: فسعد بن ابی وقاص؟ قال: صاحب سلاح و منقب. قلت: فعثمان؟ قال: اوّه! ثلاثاً و الله لئن ولّها ليحملن بنی ابی معيط على رقاب الناس، ثم لتنهض العبر اليه. همچنين ابن ابی شبيه در المصنف، ۸/۵۸۰، ح ۱۶، كتاب المغازی، باب ما جاء في خلافه عمر بن الخطاب؛ عن حسن بن محمد قال: قال عمر لعثمان: اتق الله و ان وليت شيئاً من امور الناس فلا تحمل بنی ابی معيط على رقاب الناس... متقی هندی در كنز العمال، ۵/۷۳۷، ح ۱۴۲۶۲، كتاب الخلافه، باب ۱، خلافه عثمان بن عفان؛ ابن سعد در طبقات الكبرى، ۳/۲۶۰، طبقه البدرين من المهاجرين، ذكر استخلاف عمر؛ بن عساكر در تاريخ دمشق، ۴۴/۴۳۷؛ و طبری در تاريخ خود، ۳/۲۶۴، حوادث سال ۲۳ هجری، نیز همین جریان را نقل کرده اند.

(چاپ مصر) گفتگوی عمر رابا ابن عباس نقل نموده تا آنجا که گوید خلیفه عمر درباره هر یک از شش نفر اصحاب شوری کلامی گفت و عیبی گرفت تا رسید به عثمان درباره او گفت:

«أوه ثلاثا و الله لئن وليها ليحملن بنى ابي معيط على رقاب الناس ثم لئنهض اليه العرب فتقتله.»

(پس از سه مرتبه آه کشیدن گفت: روزی که زمام امور دست عثمان برسد (پستهای حساس را) به بنی ابی معیط اختصاص داده و آنها را بر گردنهای مردم سوار خواهد نمود. پس از آن اضافه نموده گفت: در آن موقع عرب در مقابل او نهضت نموده و او را خواهند کشت.)

و نیز ابن ابی الحدید در صفحه ۶۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) بعد از نقل جمله مذکور گوید فراست عمر به صحت پیوست که وقتی عثمان خلیفه شد (چنانچه عمر پیش بینی نموده بود) بنی امیه را بدور خود جمع و بر گردن

ص: ۱۸۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۹۸، خطبه ۳ (الشقشقیه) نتف من اخبار عثمان بن عفان. ابن ابی الحدید می نویسد: بایعه الناس بعد انقضاء الشوری و استقرار الامر له، و صحت فیه فراسه عمر، فانه اوطأ بنی امیه رقاب الناس و لأهم الولايات...

مردم بار نمود و با والی کردن آنها در ولایات کردند آنچه نباید بکنند با آنکه قادر بود آنها را معزول کند و تغییر دهد و مروان ملعون را از خود دور نماید ولی نمود تا نارضایتی ها در مردم ایجاد نمودند و سبب شورش و قتل او گردیدند.

تمام این بلایا و هتک حرمتها را بر سر او مروان و اطرافی های او در آوردند و بی اعتنائی او به نامه های امت منجر به قتل او گردید.

آقایان انصاف خوبست، مراجعه نمائید به صفحه ۳۵۷ تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری که از اکابر علماء شما در سیصد هجری و مورد اعتماد عموم بوده که نوشته:

«و قد رای رسول الله ابا سفیان مقبلا علی حماره و معاویه یقود به و یزید ابنه یسوق به فقال صلی الله علیه و آله : لعن الله الراكب و القائد و السائق»

(پیامبر صلی الله علیه و آله دید ابو سفیان سوار خری است و معاویه جول خر را می کشد و پسرش یزید از عقب، خر را می راند؛ فرمود: خدا لعنت کند سوار و جلودار و راننده را.)

آنگاه قضاوت کنید که خلیفه عثمان چرا ملعون و رانده شده پیغمبر صلی الله علیه و آله را مورد احترام قرار داده و در آغوش محبت پذیرفته بلکه امارت و حکومت به آنها داد تا ایجاد انقلاب در دین اسلام بنمایند. نه ما از این اعمال خلیفه و بی فکری او تعجب می کنیم بلکه علماء بزرگ خودتان مانند طبری و ابن اعثم کوفی تعجب نموده اند و در تاریخ خود ثبت کرده اند که چرا وقتی ابو سفیان در مجلس عثمان در اول خلافتش منکر اسلام و نزول وحی و

جبرئیل شد خلیفه او را نکشت و فقط به یک تغییری قضیه را ماست مالی نمود و حال آنکه به اتفاق جمیع مسلمین چنین ملعونی واجب القتل بوده است. «فاعتبروا یا اولی الابصار(۱)»

### ایجاد نارضایتی در مردم منجر به قتل عثمان شد

و علاوه بر آنچه عرض شد مراجعه نمائید به خطبه ۱۶۳ نهج البلاغه و همچنین خبری را که ابن ابی الحدید در صفحه ۴۸۲ جلد دوم شرح نهج البلاغه(۲)

ص: ۱۸۵

۱- .... و ان ابا سفیان قال لعثمان: بابی انت! انفق و لا تکن كأبی حجر، و تواولوها یا بنی امیه تداول الولدان الکره، فوالله ما من جنه و لا نار و کان الزبیر حاضراً، فقال عثمان لأبی سفیان: اعزب، فقال: یا بنی اهاهنا احد؟ قال الزبیر: نعم و الله لأکتمنها علیک (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۴۵، شرح خطبه ۲۶، حدیث السقیفه) السقیفه و فدک، جوهری، ص ۳۹ القسم الاول، السقیفه) تاریخ طبری، ۸-۱۸۵، خلافه المعتضد، سنه اربع و ثمانین و مائین، این؟؟؟ قول ابوسفیان این کتاب ذکر شده است و در ادامه می نویسد و هذا کفر صراح یلحقه به اللعنه من الله) قال الشعبی: فلما دخل عثمان رحله دخل الیه بنو امیه حتی امتلأت بهم الدار، ثم اغلقوها علیهم، فقال ابو سفیان بن حرب: اعندکم احد من غیرکم؟ قالوا: لا، قال: یا بنی امیه تلقفوها تلعب الکره فوللذی یحلف به ابو سفیان، ما من عذاب و لا حساب، و لا جنه و لا نار و لا بعث و لا قیامه. قال: فانتهره عثمان و ساءه بما قال و امر بإخراجه (السقیفه و الفدک، جوهری ص ۸۷، القسم الاول، السقیفه)؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۹/۵۳، ذیل کلام ۱۳۹، امیر المؤمنین علیه السلام من اخبار یوم الشوری و تولیه عثمان؛ و ج ۱۵/۱۷۵، کتال المعتضد الله) «محقق»

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۲۶۴، خطبه ۱۶۵، (و من کلام له علیه السلام لعثمان بن عفان) ابن ابی الحدید می نویسد: و قد ذکر ابو جعفر محمد بن جریر طبری فی التاریخ الکبیر هذا الکلام، فقال: ان نفرا من اصحاب رسول الله تکاتبوا، فکتب بعضهم الی بعض: ان اقدموا، فان الجهاد بالمدينه لا بالروم؛ و استطال الناس علی عثمان و نالوا منه؛ و ذلك فی سنه اربع و ثلاثین؛ و لم یکن احد من الصحابه یذب عنه و لا ینهی الا نفر منهم زید بن ثابت و ابو أسید الصاعدی و کعب بن مالک و حسان بن ثابت. فاجتمع الناس فکلموا علی بن ابی طالب و سألوه ان یکلم عثمان، فدخل علیه و قال له: ان الناس... و روی الکلام الی آخره بالفاظه...

طبری ضمن شرح خطبه نقل نموده که بعض از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله نامه ها نوشته به ولایات و مسلمانان را دعوت به جهاد نمودند. در مدینه مقابل ظلم بنی امیه به حمایت عثمان آنها را و در سال ۳۴ جمعیت زیادی از ناراضیها از عمال عثمان به مدینه آمده و خدمت امیر المؤمنین شرفیاب شدند و آن حضرت را واسطه قرار دادند نزد عثمان حضرت به ملاقات خلیفه رفتند تا آنجا که مقدر بود خلیفه را نصیحت نمودند که در تغییر عمال و اعمال خود تجدید نظر کند و او را به عواقب امور متوجه ساختند و به او فهماندند که پای جان در بین است تا جایی که فرمودند:

و انی انشدک الله ان تکون امام هذه الامم المقتول فانه کان یقال یقتل فی هذه الامم امام یفتح علیه القتل و القتال الی یوم القیمه.

(تو را به خدا قسم می دهم اینکه مبادا پیشوای این امت باشی که کشته شوی؛ زیرا که قبلا- گفته می شد که در این امت پیشوایی کشته خواهد

ص: ۱۸۶

---

۱- تاریخ الطبری، ۳/۳۷۵-۳۷۶، حوادث سال ۳۴ هجری. طبری می نویسد: لما کانت سنه ۳۴، کتب الصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بعضهم الی بعض ان اقدموا، فان کنتم تریدون الجهاد فعندنا الجهاد و کثر الناس علی عثمان و نالوا منه اقبح ما نیل من احد و اصاب رسول الله صلی الله علیه وآله یرون و یسمعون لیس فیهم احد ینهی و لا یذب الا نفیر زید بن ثابت و ابو اسید الساعدی و کعب بن مالک و حسان بن ثابت. فاجتمع الناس و کلموا علی بن ابی طالب، فدخل علی عثمان فقال: الناس ورائی و قد کلمونی فیک و الله ما ادی ما اقول لک و ما اعرف شیئا تجهله... و انی احذرک الله و احذرک سطوته و نقماته، فان عذابه شدید و احذرک ان تکون امام هذه الامم المقتول فانه یقال: یقتل فی هذه الامم امام، فیفتح علیها القتل و القتال الی یوم القیامه...

شد که به واسطه کشته شدن او فتح باب می شود به خونریزی و کشت و کشتار تا روز قیامت)

ولی مروان و اطرافیه‌های اموی نگذارند که نصایح صادقانه آن حضرت اثر کند لذا بعد از خروج آن حضرت از منزل عثمان امر کرد مردم در مسجد جمع شدند رفت بالای منبر عوض آنکه تحیب کند و از مردم عارض دل ربائی کند و بگوید عمال و مأمورین من الشاعه معزول نوعی سخن گفت که دل‌های رنج‌دیده رنج‌دیده تر شد، عاقبت رشته کشید تا به آنجا که خلیفه عمر پیش بینی نموده بود و عثمان به دست

مردم ناراضی کشته گردید.

پس سبب قتل عثمان ندانسته کاری های خود او بود که به نصایح بزرگان گوش نداد تا به جزای عمل خود رسید بر خلاف ابو بکر و عمر که به نصایح مولانا امیر المؤمنین علیه السلام گوش می دادند و ترتیب اثر داده و قدردانی نموده نتیجه کامل می بردند.

### **صدمه زدن عثمان به اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله**

و ثانیاً آنکه عده ای از اصحاب پیغمبر را که ناصح و خیر خواه و معترض بعملیات بی رویه او بودند امر کرد آن قدر زدند که در اثر همان ضربات غالباً مردند و اگر ماندند علیل و ناتوان گشتند. که از جمله آنها عبد الله بن مسعود بود که حافظ و قاری و نگهبان و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی مورد احترام ابو بکر و عمر و محل شور آنها بوده است.

ص: ۱۸۷

مخصوصاً ابن خلدون در تاریخ (۱) خود نوشته است خلیفه ثانی عمر در دوره خلافتش اصرار داشت عبد الله از او جدا نگردد برای آنکه آگاهی کامل به قرآن و احکام دین داشت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله مدح بسیار از آن نموده چنانچه ابن ابی الحدید و دیگران متعرض اند.

### مضروب شدن ابن مسعود و مرگ وی

علماء و مورخین شما عموماً نوشته اند که چون عثمان خواست قرآن را جمع کند تمام نسخ قرآن را از کتاب آنها خواست و همه را جمع آوری نمود من جمله قرآن عبد الله بن مسعود را که از جمله کتاب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیاء بود طلبید عبد الله نداد عثمان خودش رفت منزل عبد الله و جبراً قرآن را از او گرفت وقتی عبد الله شنید که قرآن او را هم مانند قرآنها دیگر سوزانیدند خیلی دلتنگ شد. در مجالس و محافل احادیثی را که در قدح عثمان می دانست نقل می کرد و پرده ها را بالا می زد و با کنایات مردم را به حقایق متوجه می ساخت این خبرها را به عثمان دادند امر کرد غلامانش رفتند آن قدر عبد الله را زدند که از شدت آن ضربات دنده های او شکست و بستری شد و بعد از سه روز از دنیا

ص: ۱۸۸

---

۱- تاریخ ابن خلدون، ۲/۱۱۷، بقیه الجزء الثانی، وقعه النهاوند و ما کان بعدها من الفتوحات. ابن خلدون می نویسد: و امر عمر بالانسیاح فی بلاد الاعاجم و عزل عبد الله بن عبد الله ابن عتبان عن الکوفه و بعثه فی وجه آخر و ولی مکانه ابن حنظله حلیف بنی عبد قصی و استعفی فعهاف و ولی عمار بن یاسر و استدعی ابن مسعود من حمص فبعه معه معلماً لأهل الکوفه...

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۰۶، خطبه ۱۸۳، عمار بن یاسر و نسبه و نبذ من اخباره. ابن ابی الحدید چنین نقل می کند: قال ابو عمر: و قد روى حارصه بن المضرب، قرأت كتاب عمر الى اهل الكوفه: اما بعد، فاني بعثت اليكم عمار اميرا، و عبد الله بن مسعود معلما و وزيرا و هما النجباء من اصحاب محمد فاسمعوا لهما و اقتدوا بهما فاني قد آثرتكم بعبد الله على نفسى اثره. و نیز حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۴۳۸، ح ۵۶۶۳، کتا معرفه الصحابه، ذکر مناقب عمار بن یاسر حدیث را این گونه نقل کرده است: عن حارثه بن مضرب قال: كتب الينا عمر بن الخطاب: اني قد بعثت اليكم عمار بن ياسر اميرا و عبد الله بن مسعود معلما و وزيرا و هما من النجباء من اصحاب محمد صلى الله عليه وآله من اهل بدر، فسامعوا و قد جعلت ابن مسعود على بيت مالكم، فاسمعوا فتعلموا منهما و اقتدوا بهما و قد آثرتكم بعبد الله على نفسى. و محمد بن جرير طبری در تاریخ خود، ۳/۲۲۳، حوادث سال ۲۱ هجری، حدیث را به نقل از عمر بن الخطاب چنین نقل می کند: اني بعثت اليكم معمار بن ياسر اميرا و جعلت عبد الله بن مسعود معلما و وزيرا...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۴۳، خطبه ۴۳، (و قد اشار عليه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل الشام بعد ارساله الى معاويه بجرير بن عبد الله البجلي) ذكر المطاعن التي طعن بها على عثمان و الرد عليها الطعن السادس. ابن ابی الحدید می نویسد: و قد روى الواقدي باسناده و غيره ان ابن مسعود لما استقدم المدينة دخلها ليله جمعه فلما علم عثمان بدخوله قال: ايها الناس انه قد طرفتكم الليلة دويبه من تمشى على طعامه يقىء و يسلمح. فقال ابن مسعود: لست كذلك و لكننى صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله يوم بدر و صاحبه يوم احد و صاحبه يوم بيعه الرضوان و صاحبه يوم الخندق و صاحبه يوم حنين. قال: و صاحته عائشه: يا عثمان! أتقول هذا لصاحب رسول الله صلى الله عليه وآله فإله فقال عثمان: اسكتي، ثم قال لعبد الله زمعه بن الاسود بن المطلب بن عبد العزى بن قصى: اخرجته اخراجا عني، فاخذه ابن زمعه، فاحتمله حتى جاء به باب المسجد، فضرب به الارض فكسر ضلعا من اضلاعه فقال ابن مسعود: قتلنى ابن زمعه الكافر بامر عثمان. سپس ابن ابی الحدید در صفحه ۴۲ از همین جلد می نویسد: و لما مرض ابن مسعود مرضه الذدى مات فيه اتاه عثمان عائداً فقال: ما تشتكى؟ فقال: ذنوبى. قال: فما تشتهي؟ قال: رحمه ربي. قال الا ادعو لك طبيباً؟ قال: الطيب امرضى. قال: أفلا آمر لك بعطائك؟ قال: معتنى و انا محتاج اليه و تعطينى و انا مستغن عنه؟! قال: يكون لولدك. قال: رزقهم على الله تعالى قال: استغفر لى يا ابا عبد الرحمن. قال: أسأل الله ان يأخذ لى منك حقى! يعقوبى در تاریخ خود ۲/۱۷۰، ایام عثمان بن عفان این گونه نقل کرده است: و جمع عثمان القرآن و الفه و صير الطوال مع الطوال و القصار مع القصار من السور و كتب فى جمع المصاحف من الآفاق حتى جمعت، ثم سقها بالماء الحار و الخل و قيل احرقها، فلم يبق مصحف الا- فعل به ذلك خلا مصحف ابن مسعود و كان ابن مسعود بالكوفه فامتنع ان يدفع مصحفه الى عبد الله بن عامر و كتب اليه عثمان ان اشخصه انه لم يكن هذا الدين خبالا و هذا الامه فسادا. فدخل المسجد و عثمان يخطب، فقال عثمان: انه قد قدمت عليكم دابه سوء فكلمه ابن مسعود بكلام غليظ فأمر به عثمان فجر برجله حتى كسر له ضلعان... بلاذرى در انساب الاشراف، ۶/۱۴۷، امر عبد الله بن مسعود الهزلى، هيمن جريان را این گونه نقل کرده است: و قدم



ابن مسعود المدينه و عثمان يخطب على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله فلما رآه قال: الا انه قدمت عليكم دويبه سوء من تمش على طعامه يقىء و يسلمح. فقال ابن مسعود: لست كذلك و لكنى صاحب رسول الله يوم بدر و يوم بيعة رضوان و نادى عائشه: اى عثمان أتقول هذا لصاحب رسول الله صلى الله عليه وآله ثم امر عثمان به فاخرج من المسجد اخراجا عنيفا و ضرب به عبد الله بن زمعه بن الاسود بن المطلب بن عبد العزى بن قصى الارض و يقال بل احتمله يحموم غلام عثمان و رجلاه تختلفان على عنقه حتى ضرب به الارض، فصدق ضلعه. فقال على عليه السلام: يا عثمان أتفعل هذا بصاحب رسول الله بقول الوليد بن عقبه؟ فقال: ما بقول الوليد فعلت هذا، و لكن وجهت زبيد بن الصلت الكندى الى الكوفه فقال له ابن مسعود: ان دم عثمان حلال. فقال على عليه السلام: احلت من زبيد على غير ثقه...

که گوید عثمان به عیادت عبد الله رفت و بینهما گفتگوهائی شد تا رسید به جائی که عثمان به عبد الله گفت:

«استغفر لی یا ابا عبد الرحمن قال اسأل الله ان يأخذ لی منك حقی»

(طلب مغفرت کن برای من ای ابا عبد الرحمن (کنیه ابن مسعود بود)

ص: ۱۹۰

عبد الله گفت: از خدا می خواهم حق مرا از تو بگیرد؛ (یعنی هرگز از تو راضی نخواهم طعن ششم شرح قضایا را مفصلاً نوشته تا آنجا که گوید عثمان به عیادت عبد الله رفت و بینهما گفتگوهائی شد تا رسید به جائی که عثمان به عبد الله گفت:

«استغفر لی یا ابا عبد الرحمن قال اسأل الله ان يأخذ لی منك حقی»

(طلب مغفرت کن برای من ای ابا عبد الرحمن (کنیه ابن مسعود بود) عبد الله گفت: از خدا می خواهم حق مرا از تو بگیرد؛ (یعنی هرگز از تو راضی نخواهم شد)

و نیز نقل (۱) نموده است به جرم آنکه چرا بدرقه ابوذر نمود موقعی که او را به سمت ریزه تبعید می نمودند چهل تازیانه بر بدن عبد الله زد. لذا عبد الله به عمّار یاسر وصیّت نمود که نگذار عثمان بر جنازه من نماز گذارد عمّار هم قبول نمود روی همین اصل بعد از وفات عبد الله عمّار با جمعی از صحابه بر جنازه او نماز گذارده و دفنش نمودند. (۲) وقتی خبر به عثمان دادند رفت سر قبر عبد الله و به عمّار گفت چرا چنین نمودی گفت حسب الوصیّه خودش ناچار بودم که عمل نمایم (این عمل عمّار سبب کینه ای شد که بعداً با او تلافی نمود).

ص: ۱۹۱

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۴۴، خطبه ۴۳، (و قد اشار علیه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل الشام بعد ارساله الی معاویه بجریر بن عبد الله البجلی)، ذکر المطاعن التي طعن بها علی عثمان و الرد علیها، الطعن السادس. ابن ابی الحدید می نویسد: و قد روی محمد بن اسحاق عن محمد بن كعب القرظی ان عثمان ضرب ابن مسعود اربعین سوطا فی دفنه اباذر.

۲- همان مدرک، ۳/۴۲. ابن ابی الحدید می نویسد: ... و انه بلغ من اصرار عبد الله علی مظاهرتة بالعداوة ان قال لما حضره الموت: من يتقبل منی وصییه اوسیه بها علی ما فیها! فسکت القوم و عرفوا الذی یرید. أعادها، فقال عمار بن یاسر رحمه الله تعالی: انا اقبلها، فقال ابن مسعود: الا یصلی علی عثمان. قال: ذلك لك. فيقال: انه لما دفن جاء عثمان منكرا لذلك، فقال له قائل: ان عماراً ولی الأمر. قال لعمار: ما حملك علی ان لم تؤذنی؟ فقال: عهد الی الا اوذنك... همچنین بلذری در انساب الاشراف، ۶/۱۴۶، امر عبد الله بن مسعود جریان را این گونه نقل می کند: و اوصی ان لا یصلی علیه عثمان، فدفن بالبقیع و عثمان لا یعلم. فلما علم غضب و قال: سبقتونی به فقال له عمار بن یاسر: انه اوصی ان لا تصلی علیه...

واقعا کارهای خلیفه عثمان بنابر آنچه اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته اند حیرت آور است مخصوصاً عملیاتی که به صحابه خاص و پاک رسول الله صلی الله علیه و آله می نمود که حتی ابو بکر و عمر هم هرگز چنان رفتاری ننمودند بلکه بر خلاف رفتار عثمان با آنها احترام کامل از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله می نمودند.

### مضروب شدن عمار به امر عثمان

و از جمله اعمال عثمان که دلالت بر رقت قلب او دارد؟ توهین به عمار یاسر و زدن آن مرد شریف است که از صحابه خاص پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده چنانچه علماء و مورخین (۱) فریقین نوشته اند که چون ظلم و تعدی عمال بنی امیه در اطراف بلاد

ص: ۱۹۲

۱- انساب الاشراف، بلاذری، ۱۶۲/۶-۱۶۳، امر عمار بن یاسر. بلاذری حدیث را چنین نقل می کند: و يقال ان المقداد بن عمرو و عمار بن یاسر و طلحه و الزبیر فی عده من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کتبوا کتاباً عددوا فیہ احداث عثمان و خوفوه ربه و اعلموه انهم موثبوه ان لم یقلع، بأخذ عمار الکتاب و اتاه به فقراً صدرنا منه فقال له عثمان: أ علی تقدم من بینهم؟ قال عمار: لأنی انصحهم لک. فقال: کذبت یا بن سمیه. فقال: و انا والله ابن سمیه و ابن یاسر، فأمر غلماناً له فمدوا بیدیه و رجلیه ثم ضربه عثمان برجلیه و هی فی الخفین علی مذاکیره فأصابه الفتق و کان ضیعفاً کبیراً فغشی علیه. و نیز در ص ۱۶۱ از همین جلد چنین نقل می کند: و قال عمار بن یاسر: اشهد الله ان انفی اول راغم من ذلک، فقال: عثمان: أ علی یا بن المتکاء تجتری خذوه فاخذ و دخل عثمان فدعا به فضربه، حتی غشی علیه، ثم اخرج فحمل حتی اتی به منزل ام سلمه زوج رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یصل الظهر و العصر و المغرب، فلما افاق توضأ و صلی و قال: الحمد لله لیس هذا اول یوم اودینا فیہ فی الله. همچنین ابن قتیبہ در الامامه و السیاسه، ۱/۳۵، ما انکر الناس علی عثمان، این گونه نقل کرده است: و ذکرُوا انه اجتمع ناس من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله فکتبوا کتاباً ذکرُوا فیہ ما خالف فیہ عثمان من سنه رسول الله صلی الله علیه و آله و سنه صاحبه... ثم تعاهد القوم لیدفعن الکتاب فی ید عثمان. و کان ممن حصر الکتاب عمار بن یاسر و المقداد بن الأسود و کانوا عشره فلما خرجوا بالکتاب لیدفعوه لای عثمان و الکتاب فی ید عمار، جعلوا یتسللون عن عمار حتی بقی وحده، فمضی حتی جاء دار عثمان. فاستأذن علیه فأذن له فی سوم شات، فدخل علیه و عنده موران بن الحکم و اهله من بین امیه فدفع الیه الکتاب فقراه. فقال له: انت کتبت هذا الکتاب؟ قال: نعم. قال: و من کان معک؟ قال: کان معی نفر تفرقوا فرقاً منک. قال: من هم؟ قال: لا أخبرک بهم. قال: فلم اجترأت علی من بینهم؟ فقال: مروان: یا امیر المؤمنین ان هذا العبد الأسود (یعنی عماراً) قد جرأ علیک الناس و انک ان قتلتہ نکلت به من ورائه قال عثمان: اضربوه و ضبه عثمان معهم حتی فتقوا بطنه فغشی علیه. فجره حتی طرحه علی باب الدار فأمرت به ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و آله فأدخل منزلها و غضب فیہ بنو مغیره و کان حلیفهم. فلما خرج عثمان لصلاه الظهر عرض له هشام بن ولید بن المغیره، فقال: اما و الله لئن مات عمار من ضربه هذا لأقتلن به رجلاً عظیماً من بین امیه. فقال عثمان: لست هناك. ابن عبد البر در استیعاب، ۳/۳۶، رقم ۱۸۶۳، شرح حال عمار بن یاسر، جریان را این گونه نقل کرده است: کان اجتماع بنی مخزوم الی عثمان حین نال من عمار غلمان عثمان ما نالوا من الضرب، حتی انفتق له فتق فی بطنه و رجموا و کسروا ضلعاً من اضلاعه... ابن سعد در الطبقات الکبری، ۳/۱۹۶، رقم ۵۴، طبقه البدریین من المهاجرین، طبقه

الاولى، شرح حال عمار بن ياسر مى نويسد: و زعم بعض الناس ان عقبه بن عامر هو الذى قتل عماراً و هو الذى كان ضربه حين امره عثمان بن عفان... ابن عساكر در تاريخ دمشق، ۳۹/۲۵۳ رقم ۷۹۷۳، شرح حال عمار بن ياسر مى نويسد: فقال عمار فان ذلك يرغم بأنفى قال: ارغم الله بأنفك قال: بأنف ابى بكر و عمر. قال: فغضب فقام اليه فوطئه و اجفله الناس عنه. ابن ابى شيبه در المصنف، ۷/۲۶۷، ح ۱۰۶، كتاب الأمراء، ما ذكر من حديث الأمراء و الدخول عليهم، حديث را با اين الفاظ آورده است: عن سالم بن ابى الجعد قال: كتب اصحاب محمد صلى الله عليه وآله عيب عثمان، فقالوا: من يذهب به اليه؟ فقال عمار: انا، فذهب به اليه، فلما قرأه قال: ارغم الله بانفك. فقال: عمار: و بانف ابى بكر و عمر؛ قال: فقام و وطئه حتى غشى عليه... بلاذرى در انساب الاشراف، ۶/۱۴۳، امر عمار بن ياسر، مى نويسد: ان عثمان مر بقبر جديد فسأل عنه فقيل: قبر عبد الله بن مسعود. فغضب عليهما لكتمانه اياه موته اذ كان المتولى للصلاه على و القيام بشأنه. فعندها وطئ عمارا حتى اصابه الفتق.



اسلام زیاد شد صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع شدند و نامه ای به عثمان نوشتند و تمام مظالم او را یادآوری نمودند و با نصایح مشفقانه گوشزد نمودند که اگر پیروی از رویه و رفتار عمال ظالم اموی ها و تقویت از آنها بنمائی و تجدید نظر در رویه و رفتار خود و اطرافی های خود نمائی نتایج وخیم آن بیشتر شامل حال خودت خواهد شد علاوه بر آنکه ضرر به اسلام می زنی.

آنگاه شور نمودند که چه کسی نامه را ببرد عاقبت گفتند مقتضی آنست که حامل نامه عمّار باشد.

چه آنکه فضل و تقوی و عظمت عمّار مورد اقرار و اعتراف خود عثمان می باشد و مکرر از خودش شنیدیم که می گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است ایمان با گوشت و خون عمّار مخلوط است و نیز از آن حضرت نقل می نمود که می فرمود بهشت مشتاق سه کس است: علی بن ابی طالب و سلمان و عمّار یاسر(۱).

فلذا به درخواست اصحاب، جناب عمّار کاغذ را برداشت به خانه عثمان رفت

ص: ۱۹۴

---

۱- این روایت با تعابیر مختلف در کتب اهل سنت ذکر شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: ... عن انس بن مالک قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله «ان الجنة تشتاق الى ثلاثة علي و عمار و سلمان» (سنن ترمذی، ۵/۳۳۲، ۳۸۸۴، باب مناقب سلمان فارسی رحمه الله، مسند ابو یعلی، ابو یعلی موصلی، ۵/۱۶۶/۲۷۸۰ و ۲۷۷۹؛ ج ۱۲/۱۴۴/۶۷۷۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ۶/۲۱۶، من اخبار سلمان وفاته؛ تاریخ مدینه دمشق، ۲۱/۴۱۰ و ۴۱۱، ذکر من اسمه سلمان، ترجمه شماره ۲۵۹۹۰، سلمان بن الاسلام؛ و ۴۳/۳۸۶ ذیل ترجمه شماره ۵۱۵۶ عمار بن یاسر) «محقق»

وقتی رسید که عثمان می خواست از منزل خارج شود، در دهلیز منزل عمار را دید سؤال کرد یا ابا یقظان (کنیه عمار بود) کاری داری گفت کار شخصی ندارم و لکن جمعی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مطالبی را در این نامه گنجانیده اند که خیر و صلاح شما در او می باشد و توسط من فرستاده اند مطالعه نمائید و جواب آنان را بدهید.

نامه را گرفت چند سطری که از نامه خواند غضبناک شد با کمال تعیر نامه را به زمین افکند جناب عمار فرمود خوب نکردی نامه اصحاب رسول الله محترم است چرا بر زمین افکندی حق بود می خواندی و جواب می دادی.

با عصبانیت تمام گفت: دروغ می گوئی. آنگاه امر کرد غلامانش جناب عمار را به سختی زدند و او را بر زمین انداخته و می کوبیدند حتی خود او هم چند لگدی بر شکم عمار زد که به علت همان ضربات عمار پیر مرد مبتلا بمرض فتق شد و بی هوش گشت. خویشانش آمدند، او را به منزل ام سلمه ام المؤمنین بردند از ظهر تا قریب نصف شب بی هوش ماند تا چهار نماز از او فوت شد وقتی به هوش آمد نمازها را قضا کرد.

شرح مبسوط این قضایا در کتب معتبره علماء خودتان ثبت است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و مسعودی در صفحه ۴۳۷ جلد

اول مروج

ص: ۱۹۵

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۵۰، خطبه ۴۳، (و قد اشار علیه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل الشام بعد ارساله الی معاویه بجریر بن عبد الله البجلی) ذکر المطاعن التي طعن بها علی عثمان و الردّ علیها، الطعن الثامن. ابن ابی الحدید جریان را با این الفاظ نقل می کند: روی آخرون ان المقداد و عماراً و طلحه والزبیر و عده من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کتبوا کتابا عددوا فيه احداث عثمان و وفوه به و اعلموه انهم مواثبوه ان لم یقلع فاخذ عمار الكتاب فأتاه به فقرأ منه صدرا ثم قال له: أ علی تقدم من بینهم. فقال: لانی انصحهم لك. قال: کذبت یابن سمیه. فقال: انا و الله ابن سمیه و ابن یاسر، فامر عثمان غلماناً له فمدوا بیدیه و رجلیه، ثم ضربه عثمان برجلیه - و هی فی الخفین - علی مذاکیره، فأصابه الفتق و کان ضعيفا کبیرا، فغشی علیه.



الذهب (۱) ضمن مطاعنی که به عثمان وارد گردیده اشاره می کند که علت انحراف قبیله هزیل و بنی مخزوم از عثمان عملیات او با عبد الله بن مسعود و عمّار یاسر و ضرباتی که بر آنها وارد آوردند بود اینک قضاوت با آقایان با انصاف است تا پی به رقت قلب و رحم دلی او ببرند.

### اذیت و تبعید نمودن اباذر و وفات او در صحرای ربذه

رابعاً عمل و رفتار او با ابی ذر غفاری جنذب بن جناده که از صحابه خاص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و محبوب آن حضرت و دومین مرد عالم اسلام از صحابه بوده است جلب نظر هر انسان آزادی را می نماید.

تمام ارباب حدیث و مورخین بزرگ فریقین اقرار و اعتراف دارند که آن پیر مرد نودساله را با چه خفت و آزار و اذیت، تبعید به شام و از آنجا به مدینه و از مدینه با دخترش سوار بر شتر برهنه به صحرای بی آب و علف ربذه تبعید نمودند

ص: ۱۹۶

---

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۳۸، ذکر خلافة عثمان بن عفان، بدء الطعن علی عثمان سببه. مسعودی می نویسد: و فی سنه خمس و ثلاثین کثر الطعن علی عثمان و ظهر علیه النکیر لأشیاء ذکرها من فعله: منها ما کان بینة و بین عبد الله بن مسعود و انحراف هذیل عن عثمان من اجله. و من ذلک ما نال عمار بن یاسر من الفتن و الضرب. وانحراف بنی مخزوم عن عثمان من اجله.

تا عاقبت در آن صحرا آبی ذر از دنیا رفت و دختر یتیمه اش بی سرپرست در آن وادی خوفناک تنها ماند.

علماء و مورخین بزرگ خودتان مانند ابن سعد در صفحه ۱۶۸ جلد چهارم طبقات (۱) و بخاری در کتاب زکاه (۲) صحیح و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۴۰ جلد اول و نیز در صفحه ۳۷۵ تا ۳۸۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۳) و یعقوبی در

ص: ۱۹۷

۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۴/۱۷۷، رقم ۴۳۲، الطبقة الثانية من المهاجرین و الانثار، شرح حال ابوذر. ابن سعد بخشی از جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الله بن مسعود قال: لما نفى عثمان اباذر الى الربذه و اصابه بها قدره و لم يكن معه احد الا- امرته و غلامه، فوَصاهما ان اغسلاني و اكفنانی و ضعاني على قارعه الطريق، فاول ركب يمر بكم قولوا هذا ابوذر، صحاب رسول الله صلى الله عليه و آله فاعينونا على دفنه...

۲- صحیح بخاری، ۲/۵۹۶، ح ۱۳۱۴، کتاب الزکاه، باب ما ادى زكاته فليس بكنز... بخاری حدیث را چنین نقل می کند: عن زید بن وهب قال مررت بالربذه فاذا انا بأبي ذر قلت له: ما انزلك منزلک هذا؟ قل: كنت بالشام، فاختلف انا و معاوية في {الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ} [توبه/۳۴]، قال معاوية نزلت في اهل الكتاب. فقلت: نزلت فينا و فيهم. فكان بيني و بينه في ذلك و كتب الى عثمان يشكوني، فكتب الى عثمان ان اقدم المدينة فقدمتها فكثر على الناس حتى كأنهم لم يروني قبل ذلك، فذكرت ذلك لعثمان فقال لي: ان شئت تنحيت فكننت قريباً، فذكَ الذي انزلني هذا المنزل و لو امروا على حبشياً لسمعت و اطعت. آنچه بخاری با این حدیث در مقام کتمان آن است، ظلمهایی است که عثمان در حق ابوذر روا داشته، تا آنجا که جریان تبعید ابوذر را یک امر اختیاری جلوه می دهد، لکن ظلمهایی که عثمان در حق ابوذر روا داشته، آن قدر روشن است که با کتمان بخاری کم رنگ نمی شود؛ چه اینکه منابع معتبر دیگر اهل تسنن به این ظلمها اشاره کرده ند. در این حدیث به طول کلی تبعید ابوذر به ربنده مورد اشاره قرار گرفته است و شاید علت استناد سلطان الواعظین به این حدیث نیز همین جهت باشد.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۵۵-۵۸، خطبه ۴۳، (و قد اشار عليه اصحابه بالاستعداد لحرب اهل اسلام بعد ارساله الى معاوية بجريز بن عبد الله البجلي)، ذكر المطاعن التي طعن بها على عثمان و الرد عليها، الطعن التاسع. ابن ابی الحدید این حدیث را نقل کرده است: فقال حبيب بن مسلمة الفهري لمعاوية: ان اباذر لمفسد عليكم الشام، فتدارك اهل ان كانت لكم حاجة فيه. فكتب معاوية الى عثمان فيه، فكتب عثمان الى معاوية: اما بعد، فحمل جندا الى على اغلظ مركب و اوعره. فوجه به مع من سار به الليل و النهار، و حملة على شارف ليس عليها الا قتب حتى قدم به المدينة و قد سقط لحم فخذيته من الجهد، فلما قدم ابوذر المدينة، بعث اليه عثمان ان الحق بأى ارض شئت، فقال: بمكة؟ قال: لا. قال: فبيت المقدس؟ قال: لا، قال: فأحد المصريين؟ قال: لا و لكنى مسيرك الى الربذه، فسيره اليها فلم يزل بها حتى مات.

صفحه ۱۴۸ جلد دوم تاریخ (۱) خود و أبو الحسن علی بن الحسین مسعودی محدث و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۴۶ در صفحه ۴۳۸ جلد اول مروج الذهب (۲) و دیگران که وقت مجلس اجازه نمی دهد که مشروحه بیانات همگی آنها را به عرضتان برسانم که عملیات شدید عثمان و عمال اموی او مانند معاویه و مروان و غیرهما را با آن پیر مرد مؤمن پاکدل محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله به علاوه اهانت هائی که به امیرالمؤمنین علیه السلام به جرم آنکه چرا مشایعت اُبی ذر رفته و همچنین به همین جرم چهل تازیانه به عبد الله بن مسعود حافظ و کاتب وحی

ص: ۱۹۸

---

۱- تاریخ یعقوبی، ۲/۱۷۲، ایام عثمان بن عفان. یعقوبی می نویسد: و کتب معویه الی عثمان: انک قد افسدت الشام علی نفسک بأبی ذر. فکتب الیه ان احملة علی قتب بغیر وطاء، فقدم به الی المدینه و قد ذهب لحم فخذیه،... فلم یقم بالمدینه الا ایاما حتی ارسل الیه عثمان: و الله لتخرجن عنها! قال: أ تخرجنی من حرم رسول الله؟ قال: نعم، و انفک راغم. قال: فالی مکه؟ قال: لا! و لکن الی الربذه التي خرجت منها، حتی تموت بها. یا مروان اخرجہ و لا تدع احدا یکلمه، حتی یخرج... فلم یزل ابوذر بالربذه حتی توفی...

۲- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۴۰-۳۴۱، ذکر خلافة عثمان بن عفان، بین عثمان و ابي ذر. مسعودی نیز آنچه از ابن ابی الحدید و یعقوبی نقل کردیم با الفاظی مشابه یاد کرده است.

زدن را ثبت و ضبط نموده اند.

حافظ: اگر آزاری به ابی ذر وارد آمده از اثر عمل مأمورین بی حقیقت بوده و الا خلیفه عثمان بسیار دل رحم و رقیق القلب بوده و قطعا از چنین عملیاتی بی خبر بوده است.

داعی: مثلی معروف است که می گویند «ز مادر مهربان تر دایه خاتون» این دفاعی که جنابعالی از خلیفه عثمان می نمائید بر خلاف واقع و حقیقت است چنانچه مراجعه نمائید به کتب معتبره تاریخ، قطعا تصدیق خواهید نمود که تمام آزار و اذیتها که به جناب ابی ذر وارد آورده اند به دستور صریح خود خلیفه بوده؟

دلیل بر این معنی کتب معتبره علماء بزرگ خودتان است برای نمونه تمنا می نمایم مراجعه نمائید به جلد اول نهاییه ابن اثیر و تاریخ یعقوبی و مخصوصا صفحه ۲۴۱ جلد اول

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چاپ مصر) که نامه خلیفه را به معاویه ثبت نموده اند که چون معاویه از شام، سعایت از ابی ذر نمود خلیفه عثمان به او نوشت که او را با زجر روانه مدینه نمائید. اصل نامه اینست:

فکتب عثمان الی معاویه: اما بعد فاحمل جندبا الی علی اغلظ مرکب و اوعره فوجه به مع من سار به اللیل و النهار و حمله علی شارف لیس علیها الاقتب حتی قدم به المدینه و قد سقط لحم فخذیه من الجهد.

(عثمان برای معاویه چنین نگاشت: جندب را سوار بر شتری پیر و بی پالان، همراه با مردی بدخو نزد من فرست (به همین طرق که دستور داده بود آن مرد زاهد عابد، صحابی محبوب خدا و پیامبر را آوردند) و او

را در حالی که گوشت رانهایش ریخته بود به مدینه آوردند)

شما را به خدا انصاف دهید اینست معنی رأفت و عطوفت و مهربانی و رقت قلب؟!!

### ابوذر محبوب خدا و پیغمبر و راستگوی امت بود

آیا این ابو ذر نبوده است که خدای تعالی و رسول پروردگار صلی الله علیه و آله درباره او آن همه توصیه نمودند که علماء بزرگ خودتان در کتب مبسوطه آن اخبار مفصّله صادره از مقام رسالت را درباره او ضبط نموده اند.

چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۱۷۲ جلد اول حلیه الاولیاء (۱) و ابن ماجه قزوینی در صفحه ۶۶ جلد اول سنن (۲) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده (۳) از صواعق (۴) ابن حجر مکی حدیث پنجم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین آورده از ترمذی و حاکم با شرط صحت از بریده از پدرش و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۴۵۵ جلد سیم اصابه (۵) و ترمذی در صفحه ۲۱۳ جلد دوم صحیح (۶) و ابن عبد البر در صفحه ۵۵۷ جلد دوم استیعاب (۷) و حاکم در صفحه ۱۳۰ جلد سیم مستدرک (۸) و سیوطی در جامع

ص: ۲۰۰

- 
- ۱- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۱۷۲، رقم ۲۸، شرح حال مقداد بن الأسود.
  - ۲- سنن ابن ماجه، ۱/۵۳، ح ۱۴۹، المقدمه، فضل سلمان و ابی ذر و المقداد.
  - ۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۷۵، ح ۸، باب ۴۲.
  - ۴- صواعق المحرقه، ابن حجر، ص ۱۲۲، ح ۵، باب ۹، فصل ۲.
  - ۵- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۶/۱۶۱، رقم ۸۲۰۱، شرح حال مقداد بن الأسود.
  - ۶- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۷۹، ح ۳۷۲۷، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.
  - ۷- استیعاب، ابن عبد البر، ۲/۶۳۶، رقم ۱۰۱۴، شرح حال سلمان الفارسی.
  - ۸- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۱، ح ۴۶۴۹، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب علی بن ابی طالب.

الصغیر(۱) نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله

فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ قِيلَ اللَّهُ الْإِمَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمَّيْتُمْ لَنَا قَالَ عَلِيٌّ مِنْهُمْ يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا وَ أَبُو ذَرٍّ وَ مَقْدَادُ وَ سَلْمَانُ»

(خداوند مرا امر فرموده به دوستی چهار نفر و مرا خبر داده که این چهار نفر را دوست می دارد. عرض کردند: یا رسول الله نام آنها را بری ما بیان فرما. فرمود: علی علیه السلام [سه بار نام علی را برد] ابی ذر، مقداد و سلمان)

پس معلوم شد این چهار نفر محبوب خدا و رسول او می باشند آیا انصاف آقایان اجازه می دهد که با محبوب خدا و رسول او چنین رفتار غیر عادلانه بنمایند و نامش را رقت

قلب بگذارند چرا چنین نسبتها را به ابی بکر و عمر ندادند؟ چون نکردند، لذا ثبت در تاریخ نگردید ما هم نگفته ایم.

حافظ: آنچه مورخین نوشته اند أبوذر مرد ناراحتی بوده در شامات به نام علی

ص: ۲۰۱

---

۱- ابن اثیر، در اسد الغابه، ۴/۴۱۰، شرح حال مقداد بن عمرو؛ ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲/۶۱، رقم ۱۰، شرح حال جندب بن جناده (ابوذر)، و در تاریخ الاسلام، ص ۵۱۴، عهد خلفاء راشدین، شرح حال سلمان الفارسی؛ احمد بن حنبل در مسند، ۵/۳۵۱، مسند بریده بن الأسلمی؛ و در فضائل الصحابه، ۲/۶۸۹، ح ۱۱۷۶، باب من فضائل علی رضی الله عنه؛ مناوی در فیض القدیر، ۲/۲۷۱، ح ۱۶۹۲، حرف الهمزه؛ ابن مغزلی در مناقب، ص ۲۹۱، ح ۳۳۲، قوله علیه السلام ان الله تعالی امرنی بحب اربعه. و شبلنجی در نور الابصار، ص ۱۶۰، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۴۳، ح ۳۳۱۲۷، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۳، فی ذکر الصحابه، همین حدیث را نقل کرده اند. شایان ذکر است این حدیث در مجلس دوم نیز بیان شده است.

کرم الله وجهه تبلیغات شدیدی می نموده و مردم شامات را متوجه مقام علیّ نموده بود و می گفت از پیغمبر شنیدم که فرمود علیّ خلیفه من است چون دیگران را غاصب و علیّ را خلیفه منصوص معرفی می نمود لذا خلیفه عثمان رضی الله عنه برای حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد ناچار بود او را از شامات بخواند.

وقتی یک فردی بخواهد مردم را بر خلاف صلاح اجتماع سوق دهد بر خلیفه عصر لازم است او را از محل انقلاب خارج نمایند.

داعی: اولاً اگر کسی حرف حقّی بزند باید او را تبعید و زجر کشش نمایند که چرا معلومات حق خود را ظاهر می نمائی بر فرض هم یک فرد مسلمان را محاکمه نکرده و به صحت و سقم گفتار سعایت کننده نرسیده، بخواهند تبعید یا احضار به مرکز خلافت نمایند، آیا قانون مقدّس اسلام چنین حکم می نماید که امر نمایند پیر نحیفی را سوار شتر پیر بی پالان و تحت فشار غلام شدید الغضبی حرکت دهند که شب و روز نگذارد خواب راحت کند که وقتی به مقصد می رسد گوشت های پای او ریزش نماید اینست معنی رقت قلب و رحم و مروّت؟!

و علاوه اگر نظر خلیفه حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد بود پس چرا اموی های مفسد مانند مروان طرید و رانده رسول خدا و ولید بی دین متجاهر به فسقی که مست نماز می خواند و استفراغ در محراب می نماید و دیگران را از اطراف خود دور نمود تا عملیات آنها موجب فساد در اجتماع و منجر بقتل خلیفه نگردد.

حافظ: از کجا معلوم است که ابی ذر راست می گفته و معلومات حقی را ابراز می داشته و وضع حدیث از قول رسول خدا نمی نموده.

### فضاوت منصفانه لازم است تا پرده های جهل را پاره نماید

داعی: از آنجائی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله خود تصدیق صداقت و راستگویی او را نموده چنانچه در اخبار معتبره رسیده و اکابر علماء خودتان ثبت نموده اند که آن حضرت فرمود مثل ابو ذر در امت من مثل عیسی است در بنی اسرائیل در صداقت و راستی و زهد و تقوی.

چنانچه محمد بن سعد که از اکابر علماء محدثین شما است در صفحه ۱۶۷ و ۱۶۸ جلد چهارم طبقات (۱) و ابن عبد البر در صفحه ۸۴ جلد اول استیعاب (۲) باب جندب و ترمذی در صفحه ۲۲۱ جلد دوم صحیح (۳) و حاکم در صفحه ۳۴۲ جلد سیم مستدرک (۴) و ابن حجر در صفحه ۶۲۲ جلد سیم اصابه و متقی هندی در صفحه ۱۶۹ جلد ششم کنز العمال (۵) و امام احمد در صفحه ۱۶۳ و ۱۷۵ جلد

ص: ۲۰۳

- 
- ۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۴/۱۷۲، رقم ۴۳۲، الطبقة الثانية، من المهاجرین و الانصار، شرح حال ابوذر.
  - ۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۱/۲۵۵، رقم ۳۳۹، شرح حال جندب بن جناده (ابوذر).
  - ۳- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۹۵، ح ۳۸۱۰-۳۸۱۱، کتاب المناقب، باب مناقب ابی ذر.
  - ۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۳۸۵، ح ۵۴۶۱، کتاب معرفه الصحابه، ذکر مناقب ابی ذر.
  - ۵- کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۳۱۱، ح ۳۶۸۸۷، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل جندب بن جناده ابوذر.



دوم مسند (۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه (۲) نقلا از واحدی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه (۳) و صاحب لسان العرب (۴) و ینابیع

المودّه (۵) از اخبار ابی ذر غفاری با سندهای متعدد نقل کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ما اقلت الغبراء و ما اظلت الخضراء علی رجل اصدق لهجه من ابیذر»

(زمین کسی را بر نداشت و آسمان سایه نیفکنده بر مردی که راستگوتر از ابی ذر باشد.)

بدیهی است کسی را که پیغمبر به شهادت علماء خودتان تصدیق راست گوئی او را نموده باشد قطعاً آنچه می گفته راست گفته و هرگز خداوند شخص کذاب

ص: ۲۰۴

---

۱- مسند احمد بن حنبل، ۲/۱۶۳، و ۱۵، مسند عبد الله بن عمرو بن عاص.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۵۶، خطبه ۴۳، (و قد اشار علیه اصحبه بالاستعداد لحب اهل لاشام بعد ارساله الی معاویه بجریر بن عبد الله الجلی)، ذکر المطاعن التي طعن بها علی عثمان و الرد علیها، الطعن التاسع. و در ۸/۲۵۹، خطبه ۱۳۰، و من کلام له علیه السلام لأبی ذر لما اخرج الی الربذه

۳- حلیه الاولیاء، ابی نعیم اصفهانی، ۴/۱۷۲، رقم ۲۷۰، شرح حال زید بن وهب.

۴- لسان العرب، ابن منظور، ۴/۱۲۱، ماده خضر، کلمه الخضراء، و نیز در ۱۰/۹، ماده غیر، کلمه الغبراء.

۵- ابن ماجه قزوینی در سنن خود، ۱/۵۵، ح ۱۵۶، المقدمه، فضل ابی ذر. و نیز ابن ابی شیبه در المصنف، ۷/۵۲۶، ح ۱-۳، کتاب الفضائل، باب ما جاء فی ابی ذر؛ ابن اثیر در اسد الغابه، ۱/۳۰۱، شرح حال جندب بن جناده (ابوذر)؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۳۹۰، ح ۱۰۴۰، ذیل آیه ۳۰ سوره قیامت؛ ذهبی در تاریخ الاسلام، ص ۴۰۶، عهد خلفاء راشدین، شرح حال ابوذر الغفاری؛ و در سیر اعلام النبلاء، ۲/۵۹، رقم ۱۰، شرح حال ابوذر؛ و در تذکره الحفاظ، ۱/۱۸، رقم ۷، شرح حال ابوذر الغفاری؛ ابن حجر عسقلانی، در تهذیب التهذیب، ۱۲/۸۱، رقم ۸۴۲۳، شرح حال ابوذر الغفاری؛ ابن اثیر در النهایه، ۳/۳۳۷، ماده غیر، و ابن اعثم کوفی در الفتوح، ۱/۳۷۴، ذکر فتح جزیره ارواد، همین حدیث را نقل کرده اند.

و یا وضّاع و جعّال حدیث را محبوب خود معرفی نمی کند خوئیست دیده انصاف را بگشائید تا حقّ و حقیقت را آشکار ببینید و اگر سابقه ای در کذب گفتار ابوذر بود قطعا متقدمین از علمای شما نقل می نمودند. چنانچه شرح حال ابو هریره و دیگران را نقل نمودند.

شما را به خدا قدری فکر کنید و انصاف دهید مردی که از اصحاب خاص رسول الله و محبوب خدا و پیغمبر و صادق و راست گوی امت بوده اگر به وظیفه دینی خود رفتار کرده امر به معروف و اشاعه حق نموده به جرم آنکه چرا نقل احادیث رسول الله نموده آن قدر توهین کنند و زجر دهند تا در بیابان بی آب و علف از دنیا برود! اینست معنی رحم و مروّت و رقت قلب؟! آن هم درباره کسی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله شهادت به صالحیت او داده زمانی که خبر مصائب وارده را به او می داد چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۱۶۲ جلد اول حلیه الاولیاء (۱) باسناد خود نقل می نماید از ابی ذر غفاری که گفت خدمت پیغمبر ایستاده بودم آن حضرت بمن فرمود:

«انت رجل صالح و سیصیبک بلاء بعدی قلت فی الله قال فی الله قلت مرحبا بامر الله»

(تو مرد صالحی هستی و زود است که بعد از من بلایی به تو برسد. عرض کردم: برای خدا؟ فرمود: برای خدا. گفت: مرحبا به امر خدای متعال (آیا

ص: ۲۰۵

---

۱- حلیه الاولیاء ابی نعیم اصفهانی، ۱/۱۶۲، رقم ۲۶، شرح حال ابوذر الغفاری. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۵/۷۸۷، ح ۱۴۳۸۶، کتاب الخلافه من الاماره، باب ۲، اطاعه الامیر، همین حدیث را نقل کرده است.

ابتلائی ابی ذر به دست معاویه و امویهای اطال خلیفه عثمان به امر او تبعید به صحرای بی آب و علف و زجر کش شدن آن صحابی بزرگ بلایی نبود که رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده بود که برای خدا به آن بلیه مبتلا خواهد شد (فاعتبروا یا اولی الابصار).

خیلی عجب است حالات مختلف شما آقایان، از طرفی حدیث نقل می نمائید که رسول الله فرمود فرد فرد اصحاب من حکم ستارگان را دارند به هر یک از آنها پیروی کنید راه هدایت می باشد. و از طرفی با برجسته ترین صحابی پاک رسول الله صلی الله علیه و آله آنطور ظلم و خشونت می نمایند تا او را می کشند. به جرم اینکه چرا طرفداری از علی علیه السلام نموده. شما هم از ظالمین دفاع می نمائید؟ یا باید تکذیب کنید جمیع علمای بزرگ خودتان را که این وقایع و احادیث را در کتابهای خود نوشته اند یا تصدیق نمائید که واجد صفات در آیه مذکوره کسانی نبوده اند که چنین ظلمهایی را نسبت به صحابه پاک رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند.

### اخراج ابی ذر اجباراً به ربنده

حافظ: آنچه مسلم است ابی ذر به میل و اختیار خود ربنده را قبول و به آنجا مسافرت نمود.

داعی: این بیانات جنابعالی اثر دست و پاهای بی جایی است که متأخرین از متعصّی بین علمای شما برای پرده پوشی اعمال گذشتگان بکار برده اند و الا بیرون کردن جناب ابی ذر را به جبر و اکراه مسلم عند العموم است برای نمونه به یک

ص: ۲۰۶

خبر اکتفا می نمایم که امام احمد حنبل در صفحه ۱۵۶ جلد پنجم مسند(۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۴۱ جلد اول شرح نهج(۲) و واقدی در تاریخ خود از ابو الاسود دوئلی (که در نزد علمای رجال شما از ثقات است) نقل نموده اند که گفت میل داشتم ابی ذر را در ریزه ملاقات نمایم و از علت خروجش سؤال کنم فلذا رفتم و از او سؤال نموده، گفت مرا اجباراً اخراج نمودند به این صحرای بی آب و علف و این خبر را رسول خداصلی الله علیه وآله بمن داد روزی که در مسجد خوابم برده بود آن حضرت تشریف آورد با پا به من زد که چرا در مسجد خوابیده ام

ص: ۲۰۷

۱- مسند احمد بن حنبل، ۵/۱۵۶، مسند ابی ذر الغفاری. احمد بن حنبل حدیث را چنین نقل می کند: عن ابی حرب بن الاسود الدثلی عن عمه عن ابی ذر قال: اتانی نبی الله صلی الله علیه وآله و انا نائم فی مسجد المدینه، فضربنی برجله فقال: ألا أراک نائماً فیہ؟ قال: قلت یا نبی الله غلبتني عینی. قال: کیف تصنع اذا اخرجت منه؟ قال: آتی الشام الأرض المقدسه المبارکه. قال: کیف تصنع اذا اخرجت منه؟ قال: ما اصنع یا نبی الله بسیفی. فقال النبی صلی الله علیه وآله: الا أدلک علی ما هو خیر لک و اقرب رشداً تسمع و تطیع و تنساق لهم حیث ساقوک. و در همین جلد ص ۱۴۴، مسند ابی ذر به همین مضمون نقل کرده است.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۸/۲۶۰، خطبه ۱۳۰، (و من کلام له علیه السّلام، لأبی ذر لما اخرج الی الریزه) ابن ابی الحدید می نویسد: و روی الواقدی ایضاً عن مالک بن ابی الرجال، عن موسی بن میسره، ان ابا الاسود الدوئلی، قال: کنت احب لقاء ابی ذر لأسأله عن سبب خروجه الی الریزه... ثم قال: بینا انا ذات لیله نائم فی المسجد علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله اذ مر بی علیه السّلام فضربنی برجله و قال: لا أراک نائماً فی المسجد. فقلت: بأبی انت و امی! غلبتني عینی، فمنت فیہ. قال: فکیف تصنع اذا اخرجوک منه؟ قلت: اذا الحق بالشام، فانها ارض مقدسه، و ارض الجهاد. قال: فکیف تصنع اذا اخرجت منها؟ قلت: أرجع الی المسجد. قال: فکیف تصنع اذا اخرجوک منه؟ قلت: آخذ سیفی فأضربهم به. فقال: الا- أدلک علی خیر من ذلک؟ انسق معهم حیث ساقوک و تسمع و تطیع. فسمعت و اطعت و انا اسمع و اطیع. و الله لیلقین الله عثمان و هو آثم فی جنبی.

عرض کردم بی اختیار خوابم برد آنگاه فرمود چه خواهی کرد وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند؟

عرض کردم می روم به زمین مقدس شام، فرمود: «چه خواهی کرد وقتی از آنجا هم اخراج کنند؟» عرض کردم: «بر می گردم به سوی مسجد» فرمود: «چه خواهی کرد وقتی از اینجا هم اخراج شوی؟» عرض کردم: «شمشیر می کشم و جنگ می کنم». فرمود: «آیا دلالت بکنم تو را در چیزی که خیر تو در آن باشد؟» عرض کردم: «بلی» فرمود: «انسق معهم حیث ساقوک و تسمع و تطیع» پس شنیدم و اطاعت نمودم آنگاه گفت: «و الله لیلقین الله عثمان و هو آثم فی جنبی» یعنی: به خدا قسم عثمان خدا را ملاقات می کند در حالتی که گنه کار است در نزد من.

### آثار رحم و عطف از علی بن ابی طالب علیه السلام

اگر با نظر دقت و انصاف و بی طرفی توجه کنید تصدیق خواهید نمود که اولی و الیق و احق به این رحم و شفقت و عاطفه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که چون بر مسند خلافت ظاهری قرار گرفت بنا بر آنچه تمام مورخین شما و مخصوصا ابن ابی الحدید مشروحا نوشته اند بدعتها را بر طرف نمود، حکام و مأمورین جور و فساد و فشق بنی امیه و غیره را که در زمان خلافت عثمان بر ایالات مسلمین به امارت برقرار نموده بودند، عزل نمود.

بعضی از سیاسیون ظاهربین و دوستان علاقه مند به مقام منیع و ارجمند آن حضرت پیشنهاد نمودند که چندی بگذارید این حکام مانند معاویه و غیره در محل خود بمانند تا شما بر امر حکومت مستقر شوید آنگاه عزل آنها مانعی ندارد

حضرت فرمودند:

«و الله لا اداهن في ديني و لا اعطي الرياء في امري».

(به خدا قسم مداهنه در دین و ریای در امر نمی کنم.)

مرا وادار به مداهنه می نمائید ولی نمی دانید در مدتی که آنها از طرف من به حکومت برقرارند کما فی السابق به ظلم و تعدی اشتغال دارند، جواب آنها را در محکمۀ

عدل الهی من باید بدهم و من چنین توانائی ندارم.

و همین عمل عزل حکام جور سبب مخالفت عدّه ای جاه طلبان مانند معاویه علیه الهاویه شد و مقدمه جنگهای جمل و صفین فراهم آمد.

اگر موقعی که طلحه و زبیر به تقاضای حکومت کوفه و مصر آمدند خدمت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام، حکومت را به آنها داده بود از در مخالفت بر نمی خاستند و فتنه بصره و جنگ جمل را برپا نمی نمودند.

بعضی از مردمان قصیر الفکر ظاهرین ایراد به سیاست مداری آن حضرت می گیرند و حال آنکه مرکز سیاست عادلانه آن حضرت بود - منتها سیاست به معنای عمومی که در نزد اهل دنیا معمول است که دوروئی و ریاء در اعمال و مداهنه و کذب و دروغ و مماشات با اعدای و فریب دادن آنها برای جلب منافع ظاهریه و غیره باشد، البته در نزد آن حضرت که مجسمه عدل و انصاف و ترس از پروردگار و معتقد به روز جزا بوده، راه نداشته.

زمانی بالای منبر ضمن بیانات و خطابات گریه نمود. از سبب گریه اش سؤال نمودند، فرمود: شنیده ام عساکر معاویه بر قریه ای از قراء فائق آمده خلخال از پای یک دختر یهودی که در جزیه و پناه اسلام است در آوردند.

ص: ۲۰۹

رحم دلی آن حضرت با دوست و دشمن بالسواء بود با آن همه بدرفتاری هائی که عثمان با آن حضرت نموده بود (که ابی بکر و عمر گذشته از روزهای اول خلافت ابی بکر ظاهراً ابدان نمودند) مع ذلك همین که عثمان از بالای بام برای آن حضرت پیغام داد در موقعی که محصور واقع شده بود که به علی بگوئید نان و آب را بروی ما بسته اند، فوری حضرت نان و آب تهیه دید و توسط دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام برای او فرستاد؛ چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و دیگران مفصل نوشته اند.

رأفت و مهربانی آن حضرت به دوست و دشمن، مورد انکار احدی نبوده آن قدر به زنان بیچاره و یتیمان درمانده مساعدت نمود که معروف شد به ابو الارامل و الایتام و المساکین (۲) زنی را با مشک آب در دوره خلافت ظاهری در کوچه دید و امانده و خسته شده مشک را از او گرفت بدون آنکه خود را معرفی نماید بدوش کشیده به منزل او رسانیده آرد و خرما برای او برده و بچه های یتیم او را نوازش نموده در تنور نان برای آنها پخت و خیال آنها را راحت نمود.

خلیفه عثمان هم به جود و سخا و بخشش شهرت پیدا نمود اما به بستگانش از قبیل ابی سفیان و حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم و غیره از بیت المال مسلمین بدون هیچ مجوز شرعی زیاده از حد می پرداخت؟!!

ص: ۲۱۰

- 
- ۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۱۴۷ به بعد، خطبه ۳۰، (فی معنی قتل عثمان).
  - ۲- خوارزمی در کتاب مناقب (ص ۲۲۲، الفصل الثالث فی بیان قتال اهل الشام ایام صفین و هم القاسطون). ضمن روایت طولانی چنین نقل کرده است: ... انا ابو الأرامل و الیتامی... «محقق»

ولی امیر المؤمنین علیه السلام به بستگان نزدیک خود جز به قدر اقل احتیاج نمیداد زمانی جناب عقیل برادر بزرگ آن حضرت شرفیاب خدمت آن حضرت گردید و تقاضای کمک بیشتری از حقوق معموله نمود حضرت اعتنا نمود زیاده از حد اصرار نمود که چون شما امروز خلیفه و زمامدار امور هستید بایستی به ما بیشتر رسیدگی کنید و کمک زیادتری نمائید حضرت برای آنکه برادر را متنبه سازد قطعه آهنی را آهسته به آتش گرم ساخت و بدن عقیل نزدیک نمود:

«فضیح ضجیح ذی دنف من ألمها و کاد ان یحترق من میسمها»<sup>(۱)</sup>

(ناله کرد مانند ناله کردن بیمار از درد آن(آهن) و نزدیک بود از اثر آن بسوزد).

حضرت فرمود: «ثکلتک الثواکل یا عقیل یا تثن من حدیده احماها انسانها للعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه أثن من الادی و لا أثن من لظی»<sup>(۲)</sup>

(مادران در سوگ تو بگریند ای عقیل. آیا از آهن پاره ای که آدمی آن را برای بازی خود سرخ کرده ناله می کنی و مرا به سوی آتشی که خداوند قهار آن را برای خشم افروخته می کشانی؟ آیا تو از این رنج اندک می نالی، ولی من از آتش دوزخ ننالم؟)

بر آقایان با انصاف است که در مطابقت حال این دو خلیفه و طرز عمل آنها کشف حقیقت نموده پیرو حق و حقیقت گردند.

ص: ۲۱۱

۱- نهج البلاغه، ص ۲۵۹، خطبه ۲۲۴.

۲- همان.



رفت و عطوفت آن حضرت اختصاص به دوستان نداشته بلکه در ابراز ملاطفت و مهربانی دوست و دشمن نزد آن حضرت یکسان بودند.

### عطوفت آن حضرت با مروان و عبد الله بن زبیر و عایشه

هرگاه بر دشمنان غالب می آمد به قسمی مهربانی می کرد که همه را حیران می نمود.

یکی از اعادی و دشمنان سرسخت آن حضرت که شدت بغض و عداوت او نسبت به آن بزرگوار ضرب المثل عموم شده بود ملعون بن ملعون مروان بن حکم شقی بود ولی روز جمل وقتی بر او غالب آمد "فصفح عنه" او را بخشید و روی از او گردانید.

از جمله دشمنان بزرگ آن حضرت عبد الله بن زبیر بود که:

«یستمه علی رءوس الأشهاد و خطب یوم البصره فقال قد اتاکم الوغب اللئیم علی بن ابی طالب.»<sup>(۱)</sup>

مع ذلک وقتی حضرت فتح جمل نمود، او را اسیر کردند، نزد حضرت آوردند حتی یک کلمه تند و تغیر هم به او نفرمود فصفح عنه روی مبارک بر گردانید و او

ص: ۲۱۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۲، المقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین علی علیه السّلام. ابن ابی الحدید می نویسد: و کان عبد الله بن زبیر یستمه علی رؤوس الأشهاد و خطب یوم البصره فقال: قد اتاکم الوغد اللئیم علی بن ابی طالب و کان علی علیه السّلام یقول: ما زال الزبیر رجلا منا اهل البیت، حتی شب عبد الله فظفر به یوم الجمل، فأخذہ اسیرا فصفح عنه و قال: اذهب فلا اریٰ نیک. و نیز قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۱/۴۵۰، باب ۵۱، با الفاضی مشابه از این جریان یاد کرده است.

را بخشید.

بالا‌تر از همه رفتار آن حضرت با ام المؤمنین عایشه بود که عقول عقلاء را محو گردانید در صورتی که فتنه انگیزی او اول خلافت و قیام کردن در مقابل آن حضرت و بدگویی های بسیار که نسبت به آن حضرت نمود، آدمی را چنان عصبانی می کند که وقتی به او دست پیدا کند دمار از روزگار او برآورد و به اشدّ مجازاتش برساند، ولی وقتی آن حضرت بر او غالب آمد کوچکترین اهانت هم بر او ننمود.

برادرش محمّد بن ابی بکر را مأمور پذیرائی او نمود بعد از فراغت از کارها عوض غضب و بی مهری، او را مورد اکرام قرار داد امر فرمود بیست نفر از زنان رشیده از قبیله عبد القیس لباس مردانه پوشیدند شمشیرها به کمر صورتها را لثام بستند که کسی نداند آنها زن هستند با عایشه روانه مدینه نمود وقتی در حضور زنان مدینه و زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله از آن حضرت اظهار تشکر و امتنان می نمود و می گفت: من تا آخر عمر از علیّ ممنون و متشکرم و گمان نمی کردم علیّ این قدر بزرگ منش باشد که با آن همه دشمنی و فتنه انگیزی های من یک کلمه به روی من نیاورد بلکه کمال رأفت و عطوفت را درباره من ابراز دارد.

ولی یک دلتنگی از او دارم که چرا مرا با مردان اجنبی به مدینه فرستاد فوری کنیزها آمدند لباسهای مردانه را از خود دور نمودند لثامها را از مقابل صورت بر کنار زدند معلوم شد همگی آنها کنیزانی بودند که با لباس مردانه همراه او بودند که از طرفی مردمان طریق به خیال آنکه آنها دسته ای مرداند با اموال آنها طمع

ص: ۲۱۳

نمایند و از طرف دیگر عایشه را با مردان نفرستاده باشد(۱).

بلی؛ چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار.

### منع آب توسط معاویه و عطف علی علیه السلام نسبت به او

در جنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسیدند و شریعه فرات را تصرف نمودند دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات قرار دادند وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید مانع برداشتن آب شدند.

حضرت برای معاویه پیغام دادند ما در اینجا نیامده ایم که بر سر آب جنگ کنیم دستور دهید مانع آب نشوند هر دو لشکر آزادانه آب بردارند معاویه گفت هرگز آب نمی دهم تا علی با لشکرش از تشنگی جان بدهند.

وقتی حضرت این جواب را شنید مالک اشتر را امر فرمود با یک عده سوار بیک حمله لشکر معاویه را پراکنده و فرات را تصرف نمودند.

اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین اجازه بفرمائید ما تلافی نموده آب را از آنها منع نمائیم تا از تشنگی هلاک شوند و یا جنگ زودتر خاتمه پیدا کند حضرت فرمودند: لا والله لا اکفیهم بمثل فعلهم افسحوا لهم عن بعض الشریعه

ص: ۲۱۴

---

۱- ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب شرح نهج البلاغه خود در باره برخورد با عفو و گذشت امیر المؤمنین علی علیه السلام با عایشه چنین نقل می کند: ... و قد علمتم ما کان من عائشه فی امره، فلما ظفر بها أکرمها، و بعث معها الی المدینه عشرين امرأه من نساء عبد القیس عممهن بالعمائم، و قلدهن بالسیوف، فلما کانت ببعض الطریق ذکرته بما لا یجوز ان یذکر به، و تأفت و قالت: هتک ستری برجاله و جنده الذین و کلهم بی فلما وصلت المدینه القی النساء عمائمهن و قلن لها انما نحن نسوه. (۱/۲۳)، المقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین علیه السلام) «محقق»

آنچه را که به اقتضای وقت مجلس یادآور شدیم مختصری از مفصل حالات آن حضرت در ابراز رأفت و عطوفت و مهربانی نسبت به دشمنان بود که علمای بزرگ شما تمام این مطالب را مشروحا و مفصلا ثبت نموده اند، مانند طبری در تاریخ (۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینابیع (۳) و مسعودی در مروج الذهب (۴) و دیگران از مورخین متعرض اند.

تا آقایان محترم روشن فکر با انصاف دو صفحه حالات آن دو خلیفه (عثمان

ص: ۲۱۵

۱- تاریخ طبری، ۳/۵۶۶-۵۶۹، حوادث سال ۳۶ هجری. طبری جریان را مفصل نقل کرده، ولی ما عبارت مورد نظر را نقل می کنیم: فنصرنا علیهم، فصار الماء فی ایدینا، فقلنا: لا والله لا نسقیهموه. فأرسل الینا علی ان خذوا من الماء حجتکم و ارجعوا الی عسکرکم...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۳-۲۴، المقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین علی علیه السلام. ابن ابی الحدید جریان را این گونه نقل می کند: ... و ملکوا علیهم الماء و صار اصحاب معاویه فی الفلاه لا ماء لهم. فقال: له اصحابه و شیعتہ: امنعهم الماء یا امیر المؤمنین کما منعوک و لا تسقهم منه قطره و اقتلهم بسیوف العطش و خذهم قبضا بالایدی، فلا حاجه لک الی الحرب. فقال: لا و الله لا اکافئهم بمثل فعلهم، أفسحوا لهم عن بعض الشریعه...

۳- ینابیع الذهب، مسعودی، ۲/۴۵۱، باب ۵۱. قندوزی نیز این جریان را همانند ابن ابی الحدید نقل کرده است.

۴- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۷۵-۳۷۷، ذکر خلافه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، ذر جوامع مما کان بین اهل العراق و اهل الشام بصفین. مسعودی جریان را این گونه نقل کرده است: ... و ورد علی فنزل فی الموضع الذی کان فیہ معاویه فقال معاویه لعمر بن العاص: یا ابا عبد الله ما ظنک بالرجل أترأه یمنعنا الماء لمنعنا اياه؟ و قد کان انحاز بأهل الشام الی ناحیه فی البر نائبه عن الماء. فقال له عمرو: لا، ان الرجل جاء لغير هذا و انه لا یرضی حتی تدخل فی طاعته او یقطع جبل عاتقک. فأرسل الیه معاویه یتأذنه فی وروده مشرعه و استقاء الناس من طریقہ و دخول رسله فی عسکره، فأباحه علی کل ما سأل و طلب منه.

و علی علیه السّلام) را مورد مطالعه قرار دهند و با فکر سلیم بینند که کدام یک از آن دو خلیفه مشمول آیه شریفه - و رحماء بینهم - می باشند.

پس اگر دقیقانه و منصفانه بنگرید تصدیق خواهید فرمود که معنای آیه شریفه چنین می شود محمّد رسول الله مبتداء و الذین معه معطوف بر مبتداء و خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر و تمام صفات یک نفر است یعنی تمام این صفات که با پیغمبر بودن شدید الحال بر کفار در میدانهای جنگ و در مباحثه علمیه و مناظرات دینیه و رحیم دل و عطف و مهربان بودن بر دوست و دشمن از آن کسی است که آنی از پیغمبر جدا نبوده بلکه خیال جدائی هم نمی نمود (و آن را هم قبلا ثابت نمودیم) که فقط علی بن ابی طالب علیه السّلام بوده است چنانچه عرض نمودیم علامه فقیه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب گفته است خداوند علی علیه السّلام را به این آیه شریفه وصف نموده است.

شیخ: بیانات شما جواب بسیار دارد ولی اگر معانی آیه چنین باشد که شما می گوئید با جمله و الذین معه درست نمی شود زیرا که و الذین معه جمع است و خود این عبارت میرساند که آیه درباره یک نفر وارد نشده و اگر این صفات برای یک نفر بوده چرا لفظ جمع در آیه ذکر گردیده.

داعی: اولاً اینکه فرمودید بیانات داعی جواب دارد پس چرا آقایان جواب نمی دهید که مطلب مبهم نماند پس سکوت آقایان خود دلیل کامل است بر اینکه دلائل داعی منطقی است (ولو اینکه راه برای مجادله و مغلطه کاری باز است) ولی چون شما آقایان با انصاف هستید در مقابل جوابهای منطقی سکوت اختیار می فرمائید.

ثانیا این بیان جنابعالی مناقشه در کلام است اولاً- خودتان می دانید که در کلمات عرب و عجم من باب تعظیم و تفخیم یا جهات دیگر اطلاق جمع بر واحد بسیار شایع و متداول است.

### نزول آیه ولایت در شان علی علیه السلام به اتفاق جمهور

چنانچه در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما می باشد نظائر بسیار دارد مانند آیه مبارکه ولایت که آیه ۶۰ سوره ۵ (مائده است) می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

(جز این نیست که ولی امر و اولی به به تصرف و یار و مددکار شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی خواهند بود که نماز به پا داشته و به فقیران در حال رکوع زکات می دهند.)

که اتفاقی جمهور مفسرین و محدثین است از قبیل. (۱) امام فخر رازی در صفحه ۴۳۱ جلد سیم تفسیر کبیر (۱) (۲) امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان (۲) (۳) جار الله زمخشری در صفحه ۴۲۲ جلد اول کشف (۳) (۴) طبری در صفحه ۱۸۶ جلد ششم تفسیر (۴) (۵) أبو الحسن رمانی در تفسیر (۶) ابن هوازن

ص: ۲۱۷

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۲/۲۶، ذیل ۵۵ سوره مائده.

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۸۰، ذیل همین آیه.

۳- الکشاف، زمخشری، ۱/۶۳۴، ذیل آیه ۵۵، سوره مائده.

۴- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۴/۳۸۹-۳۹۰، ح ۹۵۲۲-۹۵۲۴، ذیل آیه ۵۵ مائده.

نیشابوری در تفسیر. (۷) ابن سعدون قرطبی در صفحه ۲۲۱ جلد ششم تفسیر (۱). (۸) نسفی حافظ در صفحه ۴۹۶

تفسیر (۲) (در حاشیه تفسیر خازن بغدادی). (۹) فاضل نیشابوری در صفحه ۴۶۱ جلد اول غرائب القرآن. (۳) (۱۰) ابو الحسن واحدی در صفحه ۱۴۸ اسباب النزول. (۴) (۱۱) حافظ أبو بکر جصاص در صفحه ۵۴۲ تفسیر أحكام القرآن. (۵) (۱۲) حافظ ابو بکر شیرازی در فیما نزل من القرآن فی أمير المؤمنين. (۱۳) أبو یوسف شیخ عبد السلام قزوینی در تفسیر کبیرش (۱۴) قاضی بیضاوی در صفحه ۳۴۵ جلد اول انوار التنزیل. (۶) (۱۵) جلال الدین سیوطی در صفحه ۲۹۳ جلد دوم در المنثور. (۷) (۱۶) قاضی شوکانی صنعائی در تفسیر فتح القدیر. (۸) (۱۷) سید محمود آلوسی در صفحه ۳۲۹ جلد دوم تفسیر. (۹) (۱۸) حافظ ابن ابی شیبہ کوفی در تفسیر. (۱۹) ابو البرکات در صفحه ۴۹۶ جلد اول تفسیر خود. (۲۰) حافظ بغوی در معالم التنزیل. (۱۰) (۲۱) امام ابو عبد الرحمن نسائی در صحیح خود (۲۲) محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۳۱

ص: ۲۱۸

- 
- ۱- الجامع الحکام القرآن قرطبی، ۶/۲۲۱، ذیل همین آیه.
  - ۲- مدارک التنزیل، احمد بن محمود نسفی، ۱/۳۲۸، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
  - ۳- غرائب القرآن، فاضل نیشابوری، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده، (هامش تفسیر طبری، ۶/۱۶۷-۱۶۸).
  - ۴- اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص ۱۳۳، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
  - ۵- احکام القرآن، جصاص، ۴/۱۰۲، باب العمل الیسیر فی الصلاه.
  - ۶- انوار التنزیل، بیضاوی، ۱/۴۳۹، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
  - ۷- در المنثور، سیوطی، ۲/۵۱۹، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
  - ۸- فتح القدیر، شوکانی، ۲/۵۳، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
  - ۹- روح المعانی، آلوسی، ۳/۳۳۴، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
  - ۱۰- معالم التنزیل، بغوی، ۲/۴۷، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.

مطالب السئول (۱). (۲۳) ابن ابی الحدید در صفحه ۲۷۵ جلد سیم شرح نهج (۲). (۲۴) خازن علاء الدین بغدادی در صفحه ۴۹۶ جلد اول تفسیر (۳). (۲۵) سلیمان حنفی در صفحه ۲۱۲ ینابیع الموده (۴). (۲۶) حافظ ابو بکر بیهقی در کتاب مصنف. (۲۷) رزین عبدی در جمع بین الصحاح الستة (۲۸) ابن عساکر دمشق در تاریخ شام (۵). (۲۹) سبط ابن جوزی در صفحه ۹ تذکره (۶). (۳۰) قاضی عضد ایجی در صفحه ۲۷۶ مواقف. (۳۱) سید شریف جرجانی در شرح مواقف (۷). (۳۲) ابن صباغ مالکی در صفحه ۱۲۳ فصول المهمه (۸). (۳۳) حافظ ابو سعد سمعانی در فضائل الصحابه. (۳۴) ابو جعفر اسکافی در نقض العثمانیه. (۳۵) طبرانی در اوسط (۹). (۳۶) ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب (۱۰). (۳۷) محمد بن یوسف گنجی شافعی در

ص: ۲۱۹

- ۱- مطالب السئول، محمد بن طلحه شافعی، ص ۱۲۵، باب ۱، فصل ۷.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۷۷، خطبه ۲۳۸، (القاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی و خصائص کل مهما.
- ۳- تفسیر الخازن، علاء الدین بغدادی، ۵۶/۲، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده.
- ۴- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۱۷۷، ح ۵۰۳، باب ۵۶، ذکر ما انزل فی علی.
- ۵- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۵۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب.
- ۶- تذکره الخواص، سبط بن جوزی، ص ۲۴، باب.
- ۷- شرح المواقف، شریف جرجانی، ۸/۳۶۰، مرصد ۴، مقصد ۴. مؤلف می نویسد: و قد اجمع ائمه التفسیر، علی ان المراد بالذین یقیمون الصلاه الی قوله تعالی و هم راکعون «علی» فانه کان فی الصلاه راکعا، سألہ سائل، فأعطاه ختمه فنزلت الآیه.
- ۸- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۵۸۱-۱/۵۸۰، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه.
- ۹- معجم الاوسط، طبرانی، ۷/۱۳۰، ح ۶۲۲۸، احادیث محمد بن علی الصائغ.
- ۱۰- مناقب ابن مغزلی، ص ۳۱۱-۳۱۴، ح ۳۵۴-۳۵۸، قوله تعالی {انما ولیکم الله و رسوله...}



کفایه الطالب (۱). (۳۸) مولی علی قوشچی در شرح تجرید (۲). (۳۹) سید محمد مؤمن شبلنجی در صفحه ۷۷ نور الابصار (۳).

(۴۰) محب الدین طبری در صفحه ۲۲۷ جلد دوم ریاض النضره (۴).

و بالاخره اکثر رجال علم و دانش خودتان تصدیق نموده اند نقلاً از سدی و

ص: ۲۲۰

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۲۹، باب ۶۱.

۲- شرح تجرید، ملا علی قوشچی، ص ۳۶۹.

۳- نور الابصار، شبلنجی ص ۱۵۸، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب.

۴- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۳/۱۷۸، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بما نزل فیہ من الآیه. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۰۸، ح ۴۶۳۵۴، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علی علیه السّلام. واحمدی نیشابوری در الوسیط، ۲/۲۰۱، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. ابو حیان اندلسی در البحر المحیط، ۳/۵۳۵، ذیل آیه ۵۵، سوره مائده. ابن عطیه اندلسی در المحرر الوجیز، ۲/۲۰۸، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. حاکم نیشابوری، در معرفه علوم الحدیث، ص ۱۰۲، نوع ۲۵. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۰۹-۲۴۵، ح ۲۱۶-۲۴۰، ذیل همین آیه. ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۶۴، ذیل همین آیه. زرندی در نظم در السمطین، ص ۸۶، سمط ۱، قسم ۲، ذکر ما نزل فی علی علیه السّلام فی القرآن من الآیات. حموی، در فرائد السمطین، ۱/۱۸۷، ح ۱۴۹، سطم ۱، باب ۳۹. رشید رضا در المنار، ۶/۴۴۲، ذیل همین آیه. ابی السعود محمد بن محمد العمادی در ارشاد العقل السلیم (معروف به تفسیر ابی السعود)، ۳/۵۲، ذیل همین آیه. و ماوردی در النکت و العیون، ۲/۴۹، ذیل همین آیه، با الفاظ گوناگون این فضیلت را برای امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده اند. و نزول آیه را در شأن آن حضرت می دانند، اما بعضی منصف بوده و تصریح می کنند که این آیه در شأن امیر المؤمنین نازل شده است تا جایی که حتی عده ای مانند قوشچی در شرح تجرید و جرجانی در شرح مواقف و تفتازانی در شرح مقاصد ادعا می کنند که تمام مفسرین اتفاق دارند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده است و لکن برخی رعایت انصاف را نکرده اند و در مقام توجیه و تأویل بر آمده اند.

مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیع و عبایه بن ربیع و عبد الله بن عباس (حبر امت و ترجمان القرآن) و ابوذر غفاری و جابر بن عبد الله انصاری و عمار و ابو رافع و عبد الله بن سلام و غیرهم که این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گردیده و هر یک عبارات و الفاظ مختلفه ذکر نموده اند زمانی که آن حضرت در حال رکوع نماز انگشتر خود را در راه خدا انفاق و به سائل داد این آیه شریفه نازل گردید.

و حال آنکه با لفظ جمع آورده و این نیست مگر جهت تعظیم و تکریم مقام ولایت و اثبات امامت و خلافت آن حضرت که با کلمه حصر (انما) می فرماید اولی به تصرف در امور امت بعد از خدا و پیغمبر آن کس است که در رکوع نماز صدقه مندوبه انفاق در راه خدا نموده است و آن علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

شیخ: البته تصدیق می فرمائید که مطلب به این محکمی نیست که شما فرمودید برای آنکه در شأن نزول این آیه اختلاف است بعضی گویند در شأن انصار نازل گردیده و برخی گویند در شأن عباده بن صامت آمده و بعضی درباره عبد الله بن سلام آورده اند.

داعی از شما آقایان دانشمند تعجب می نمایم که در مقابل آراء و عقاید جمهور مفسرین و اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر علماء شیعه) که تصحیح نموده اند نزول این آیه شریفه را در شأن آن حضرت به اختلاف اقوال نفراتی متعصب مجهول و ضعیف البیان که شاذ و مردود و غیر قابل قبول می باشند تمسک جوئید.

و حال آنکه عده ای از محققین اکابر فضلاء خودتان دعوی اتفاق بر این معنی

نموده اند مانند فاضل تفتازانی(۱) و مولی علی قوشچی که در شرح تجرید(۲) گوید:

«انها نزلت باتفاق المفسرین فی حقّ علی بن ابی طالب علیه السّلام حین اعطی السائل خاتمه و هوراکع فی صلواته.»

(به اتفاق مفسرین این آیه نازل گردیده در حق علی بن ابی طالب علیه السّلام زمانی که عطا نمود به سائل انگشتر خود را در حالی که آن حضرت در رکوع بود.)

آیا عقل انسان منصف عالم اجازه می دهد که اقوال جمهور مفسرین و اکابر علماء اهل سنت را نادیده گرفته و به شدوذ اقوال پوچ بی معنای متعصبین بلکه معاندین از بقایای خوارج و نواصب اتکاء جوید؟

### شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها

شیخ: جنابعالی ضمن بیان خود خواستید به تردستی بنقل این آیه اثبات خلافت بلافصل و امامت برای علی کرم الله وجهه بنمائید و حال آنکه کلمه ولی در این آیه به معنی محب و دوستدار است نه امام و خلیفه بلافصل بعد الموت و اگر فرموده شما صحیح باشد که مراد از ولی خلیفه و امام باشد به قاعده مقررہ العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب نه تنهामشتمل بر یک نفر می شود بلکه بر افراد دیگری که علی کرم الله وجهه نیز یکی از ایشانست شامل می آید و صیغه جمع در کلمه ولیکم الله و کلمه الذین مفید عموم می باشد و حمل جمع بر واحد

ص: ۲۲۲

---

۱- شرح المقاصد، سعد الدین التفتازانی، ۵/۲۷۰، مقصد ۶، فصل ۴، مبحث ۵.

۲- شرح تجرید، ملا علی قوشچی، ص ۳۶۸.

بدون دلیل و تأویل کلام خدا بدون مجوز جایز نیست.

داعی: اولاً- در کلمه ولئیکم اشتباه فرمودید چه آنکه ولیّ مفرد است و کم جمع است که مربوط به امت می باشد و اطلاق بر واحد نمی باشد که مورد اشکال شما قرار گرفته، ولیّ فرد واحدی است که در هر دوره ولایت بر امت دارد.

و ثانياً آن کلمات جمع که مورد تعرض بعضی از متعصّبین و اشکال تراشهای از نواصب و خوارج قرار گرفته و گویند حمل بر واحد نمی شود الذین و یقیمون و یؤتون می باشد.

جواب این اشکال هم در اصل مطلب که شاهد گفتارمان بود عرض کردم که در نزد اهل علم و ادب ثابت و شایع است و در بیانات ادباء و فضلاء بسیار دیده شده که من باب تعظیم و تجلیل یا جهات دیگر حمل جمع بر واحد نموده اند.

علاوه بر این بیان، همان قسمی که شما ادعا می نمائید به حسب عموم لفظ ما هم در حالی که این آیه شریفه را طبق کلمه انما حصر و نازل در شأن مولانا امیرالمؤمنین علیه الصّلاه و السّلام می دانیم دعوی اختصاص نمی کنیم افراد دیگری را هم از اهل عصمت مشمول این آیه می دانیم چنانچه در اخبار و احادیث معتبره ما رسیده است که سایر ائمه از عترت طاهره نیز در این آیه داخلند و هر امامی در نزدیکی وصول به مقام امامت به این فضیلت و خصیصه عظمی نائل می گردد اینها همان افرادی هستند که شما ادعا می کنید که باید با امیرالمؤمنین علیه السّلام مشمول این آیه قرار گیرند.

ص: ۲۲۳

چنانچه جار الله زمخشری در کشف (۱) گوید ولو این آیه شریفه (حصر است) و در شأن علی علیه السلام نازل گردیده ولی مقصود از اینکه به طریق جمع آورده شده آنست که دیگران هم رغبت و متابعت از آن حضرت بنمایند.

و ثالثاً ضمن بیانتان برای آنکه امر را بر عوام مشتبه کنید سفسطه بزرگی نمودید که شیعیان این آیه را تأویل نموده و اختصاص به علی علیه السلام داده اند.

و حال آنکه این آیه شریفه به اتفاق جمیع مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) (غیر قلیلی از معاندین و متعصبین) چنانچه قبلاً عرض شد تنزیلاً در شأن امیر المؤمنین علیه السلام آمده نه آنکه به تأویل شیعیان این مقام به آن حضرت نسبت داد شده باشد.

شیخ: قطعاً «ولی» در این آیه به معنای ناصر است و اگر به معنای اولی به تصرف می بود که همان مقام خلافت و امامت باشد بایستی در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله هم این مقام را دارا بوده باشد و حال آنکه این مطلب بدیهی البطلان است.

داعی: نه آنکه دلیل بر بطلان این عقیده در دست نمی باشد بلکه ظاهر آیه

ص: ۲۲۴

---

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۶۳۶، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. زمخشری می نویسد: و انها نزلت فی علی کرم الله وجهه حین سألہ سئل و هو راکع فی صلاته فطرح له خاتمه، کانه کان مجاً فی خنصره فلم یتکلف لخلعه کثیر عمل تفسد بمثله صلاته، فان قلت: کیف صح ان یکون لعلی علیه السلام واحداً لیغیب الناس فی مثل فعله، فینالوا مثل ثوابه و لیبتبه علی ان سجیه المؤمنین یجب ان تكون علی هذا الغایه من الحرص علی البر و الاحسان و تفقد الفقراء حتی ان لزمهم امر لا یقبل التأخیر و هم فی الصلاه لم یؤخروه الی الفراغ منها.

اثبات می نماید دوام این مقام و منصب را برای آن حضرت به دلالت جمله اسمیه و اینکه ولی صفت مشبّه است و این هر دو دلیل است بر ثبات و دوام این مقام بزرگ و مؤید این مطلب، خلیفه قرار دادن پیغمبر است آن حضرت را در سفر غزوه تبوک در مدینه منوره و معزول نمودن تا زمان وفات.

و تأیید می نماید این مطلب را حدیث منزله که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علی منی بمنزله هارون من موسی» (چنانچه در شبهای گذشته مفصلاً شرح دادیم) و این خود دلیل دیگر است بر ولایت آن حضرت در زمان حیات و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله.

شیخ: گمان می کنم اگر قدری فکر کنید صلاح در این است که بگوئیم این آیه در شأن آن جناب نازل نگردیده چون که مقام علی کرم الله وجهه اجلّ از آنست که به این آیه بخواهیم اثبات فضیلتی برای آن جناب بنمائیم زیرا این آیه گذشته از آنکه اثبات فضیلت نمی نماید بلکه لطمه هم به فضائل آن جناب می زند.

داعی: اولاً ما و شما بلکه احدی از امت حتی صحابه کبار اجازه نداریم که در شأن نزول آیات دخالت نمائیم چه آنکه شأن نزول آیات دل بخواه نمی باشد و اگر کسانی من عندهم تصرف در معانی و نزول آیات بنمایند قطعاً مردمانی بی دین می باشند مانند بکریون که از قول عکرمه جعّال معلوم الحال نزول این آیه را درباره ابی بکر آورده اند.

ثانیا جنابعالی هر وقت به نطق می آئید واقعا کشف رموز و اسرار می نمائید؟ زیرا این اولین مرتبه ایست که چنین بیانی از شما شنیدم الحق فکر شما عالی و ابتکار خوبی فرمودید؟ خوبست بفرمائید از چه راه این آیه لطمه بمقام ولایت

مولی الموحدين امير المؤمنين عليه السلام وارد می آورد؟!

شیخ: یکی از مقامات عالیہ مولانا علی کرم الله وجهه آنست که در وقت نماز چنان توجهی به حق داشت که ابدا خلقی نمی دید که توجهی به آنها داشته باشد و در نزد ما ثابت آمده که در یکی از جنگها چند تیر بر بدن آن جناب وارد آمد به قسمی که خروج آنها موجب درد و آزار بوده لذا وقتی به نماز ایستاد تیرها را بیرون آوردند از شدت خضوع و خشوع و استغراق در رحمت حق ابدا توجهی و احساس دردی ننمود اگر این قضیه راست باشد که آن جناب در نماز انگشتر به سائل داده باشد لطمه بزرگی به نماز آن جناب وارد می آورد چگونه ممکن است کسی که در نماز به درد و الم که طبیعی هر بشر است از شدت حضور قلب به سوی خدا توجه نماید به ناله سائلی چنان توجه نماید که انگشتر خود را در حال رکوع به او بدهد؟

علاوه، عمل خیر آن هم اداء زکاه مستلزم نیت است در حال نماز که بایستی سراپا توجه بحق باشد چگونه از نیت نماز منصرف به نیت دیگر و توجه بخلق می نماید چون ما مقام آن جناب را عالی می دانیم لذا تصدیق این معنی را نمی نمائیم.

و اگر عطائی به سائل شده حتما در حال نماز نبوده برای آنکه رکوع به معنای خشوع و تواضع است یعنی آن جناب با خشوع و تواضع انگشتر را به سائل داد نه در حال نماز.

داعی، عزیزم! خوب وردی آموخته ای - لیک سوراخ دعا گم کرده ای - این اشکال شما سست تر از خانه عنکبوت می باشد.

ص: ۲۲۶

اولا این عمل لطمه ای به مقام آن حضرت نمی زند بلکه توجه به سائل و تصدق به او و دل او را خوش نمودن موجب کمال است چه آنکه آن حضرت پیوسته در همه حال توجه به خدا و رضای پروردگار داشته و در این عمل هم جمع نموده میان عبادت بدنی و روحی با عبادت مالی که انفاق در راه خدا باشد.

آقای عزیز آن التفاتی که شنیده اید لطمه به خشوع نماز می زند و سبب نقصان عبادت می گردد التفات به امور دنیوی و اغراض نفسانی می باشد و الا توجه به عمل خیر که عبادتست در عبادت دیگر موجب کمال است.

مثلا در نماز اگر آدمی گریه کند برای عزیزانش و لو برای اعز خلق الله که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین باشد موجب بطلان نماز می گردد ولی اگر در حال نماز برای شوق و اشتیاق به حق یا خوف از خداوند گریه نماید موجب کمال و فضیلت است.

ثانیا فرمودید: رکوع به معنای خشوع است در محل معین معتبر است ولی اگر امر به رکوع نماز را که فعل واجب معین است شما لغه بخواهید حمل بر خشوع کنید مورد ملعبه عقلاء و اهل دین و دانش خواهید شد.

در این آیه شریفه هم بر خلاف ظاهر نظر دادید و قطعاً مورد اخراج لفظ است از معنی حقیقی عرفی خود زیرا خود می دانید که رکوع در عرف شرع اطلاق بر رکنی از ارکان نماز است و آن خمیده گردیدن است به حدی که کف دست به زانو برسد و تصدیق این معنی را اکابر علماء خودتان نموده اند چنانچه قبلاً عرض شد و فاضل قوشچی در شرح تجرید توضیح می دهد اقوال جمهور مفسرین را که «و هو راکع فی صلاته» یعنی آن حضرت انگشتر داد در حالتی که



در رکوع نماز بوده.

و از همه این حرفها گذشته بفرمائید این آیه شریفه با کلمه حصر نازل به مدح است یا مذمت.

شیخ: بدیهی است که در مورد مدح آمده.

داعی: پس وقتی که جمهور اکابر علماء و مفسرین و محدثین و محققین فریقین (شیعه و سنی) گفتند این آیه در شأن علیّ علیه السلام نازل گردیده و مورد مدح و تمجید پروردگار قرار گرفته دیگر برای این قبیل مناقشات و ایرادات امثال آقایان راهی نخواهد بود که اهل عناد و تعصب از خوارج و نواصب به آن تمسک جویند و از طفولیت در مغز مردمان پاکی مانند شما وارد نمایند که بدون تعمق در هم چو مجلس رسمی با شهادت تمام بیان نمائید که ما تصدیق این قضیه را نمی نمائیم.

شیخ: آقا ببخشید چون جنابعالی خطیب و منبری و زبردست در نطق و بیان هستید گاهی در کلمات و ضمن فرمایشات خود کنایاتی به کار می برید که ممکن است در افراد بی اطلاع تولید خیالاتی نماید که نتایج خوبی نداشته باشد خوبست در بیانات خود رعایت این معانی را بنمائید.

داعی: در بیانات داعی جز حقایق چیز دیگری نمی باشد خدا شاهد است قصد کنایه ای نداشتم جهت هم ندارد که کنایه بکار برم زیرا هر چه بخواهم بگویم صریحا می گویم نه کنایه، ممکن است اشتباه فرموده یا به نظر خورده گیری اینطور تصور نموده اید، بفرمائید آن کنایه کدامست.

□  
شیخ: الساعه ضمن صحبت و بیان صفات مندرجه در آیه: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

فرمودید که اینها صفاتی است مخصوص علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که از اول تا با آخر شک و تردیدی در ایمانش پیدا نشد این جمله کنایه ایست واضح که اثبات می نماید تردید دیگران را مگر خلفاء راشدین یا سائر صحابه شک و تردیدی در ایمان خود داشتند قطعا همه اصحاب باجمعهم مانند علی کرم الله وجهه از اولی که ایمان آوردند تا به آخر عمر بدون شک و تردید ثابت قدم در عقیده بودند و آنی از رسول خداصلی الله علیه وآله انحراف و دوری نمودند.

داعی: اولا داعی به این عبارت که آقا فرمودید تلفظ ننمودم ثانیا خود می دانید که اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند ثالثا اگر شما نظر خورده گیری دارید شاید دیگران نداشته باشند حتما شما در این بیان خودتان (ببخشید معذرت می خواهم) مغلطه کاری نمودید خدا شاهد است دعاگو نظر کنایه گوئی و چنین خیالی که شما نمودید نداشته ام بر فرض که خیالی در ذهن شما آمد (اگر خیال مغلطه

کاری و ایجاد شبهه نداشتید) خوب بود این جمله را آهسته از داعی سؤال می نمودید تا جواب مثبت یا منفی را عرض می کردم.

شیخ: طرز کلام و گفتار شما می رساند که چیزی هست البته سکوت از جواب خود تولید خیالات می نماید متمنی است آنچه در نظر دارید با سند صحیح بیان فرمائید.

داعی: سبب تولید خیال شما شدید که این سؤال را نمودید بازهم عرض می کنم خوبست از این مرحله بگذرید و اصرار نفرمائید.

شیخ: اگر خلاف اخلاقی شده گذشته چاره جز جواب ندارید اگر جواب صریح مثبت یا منفی ندهید حتما تولید نگرانی نموده گمان می کنم نتایج خوبی

نداشته باشد.

داعی: از طرف داعی هیچ گاه اسائه ادب نمی شود، اصرار شما و این که به عباره اخری تهدیدم فرمودید سبب گردید تا کشف حقایق شود و از روز اول هم کشف این نوع از حقایق از طرف علماء خودتان شده که حقایق را در کتب خود ثبت نمودند. اما در مورد شک و تردید اتفاقا غالب صحابه که هنوز ایمانشان به مرتبه کمال نرسیده بود گاهی گرفتار شک و تردید می شدند.

منتها بعض از آنها به حال شک و تردید می ماندند و آیات در مذمت آنها نازل می گردید مانند منافقین که سوره ای در قرآن مجید در مذمت آنها آمد. ولی این قبیل سؤالات اخلاقا سزاوار نیست علنی گردد نکند مردمان بی خرد روی حب و بغض جاهلانه خورده گیری کنند باز هم تمنا می کنم از این موضوع صرف نظر نمائید یا اجازه بفرمائید بموقع خود جوابش را آهسته خودمانی عرض کنم.

شیخ: یعنی می خواهید بگوئید که خلفاء راشدین رضی الله عنهم جزء آنها بودند که شک می نمودند.

داعی: واقعا مغلطه کاری می کنید و تحریک اعصاب می نمائید حال که اصراری دارید داعی هم شما را بلا جواب نمی گذارم اگر عکس العملی پیدا نماید در میان عوام بی خردمسئول آن شما هستید و اینکه فرمودید ما می گوئیم اشتباه فرمودید یا عمدا سهو نمودید علماء بزرگ خودتان نقل نموده اند و ثبت در تاریخ گردیده.

شیخ: در چه موضوع نوشتند و شک آنها در کجا بوده و چه اشخاصی شک نمودند مقتضی است بیان فرمائید.

داعی: آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ معلوم می شود یک مرتبه نبوده

ص: ۲۳۰

بلکه در دفعات متعدده اشخاصی شک می نمودند بعد که کشف حقیقت می شد بر می گشتند ولی بعضی بر آن شک باقی می ماندند و مغضوب غضب الهی قرار می گرفتند.

### شک نمودن عمر در حدیثی در نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله

چنانچه ابن مغزلی فقیه شافعی معروف در مناقب و حافظ ابو عبد الله محمد بن ابی نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین (۱) بخاری و مسلم (۲) نوشته اند: قال

ص: ۲۳۱

۱- صحیح بخاری، ۴/۳۸۱، ح ۹۳۲، کتاب الشروط فی الجهاد و المصالحه مع اهل الحرب و کتابه الشروط. بخاری حدیث را چنین نقل می کند: «فقال عمر بن الخطاب فأبیت نبی الله؟ فقلت: الست نبی الله حقاً؟ قال: بلی قلت: السنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی. قلت: فلم نعطى الدنيه فی دیننا. اذا قال: انی رسول الله و لیست اعصیه و هو ناصری. قلت: اولیس کنت تحدثنا انا سنأتی البیت فنطوفه به؟ قال: بلی فاخبرتک انا نأتیه العام؟ قال: قلت: لا، قال: فانک آتیه و مطوف به. فأبیت ابابکر فقلت: یا ابابکر ألیس هذا نبی الله حقاً؟ قال بلی. قلت: السنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی. قلت: فلم نعطى الدنيه فی دیننا. اذا قال: ایها الرجل انه لرسول الله و لیس یعصی ربه و هو ناصره. فستمسک بغرزه فوالله انه علی الحق. قلت: ألیس يحدثنا انا سنأتی البیت و نطوف به؟ قال: بلی. أفأخبرک انک تأتیه العام؟ قلک لا قال: انک آتیه و مطوف به. قال الزهری: قال عمر: فعملت لذلك عمالاً قال: فلما فرغ من قیه الکتاب قال رسول الله صلی الله علیه و آله لأصحابه: قوموا فانحروا ثم احلقوا. قال: فوالله ما قام منهم رجل حتی قال ذلك ثلاث مرات. فلما لم یقم منهم احد دخل علی ام سلمه فذکر لها ما لقی من الناس. فقالت ام سلمه یا نبی الله تحب ذلك اخرج ثم لا تکلم احداً منهم کلمه حتی تنحر بُدْنک و تدعوا حالقک فیحلق. فخرج فلم یکلم احدا منهم حتی فعل ذلك نحر بدنه و دعا حالقه فحلقه. فلما رأوا ذلك قاموا فنحروا... و نیز در ۴/۵۳۶، ح ۱۳۴۸، کتاب الجزیه، باب اثم من عاهد ثم غدر... و ۶/۵۱۲، ح ۱۲۶۹، کتاب التفسیر، سوره الفتح باب قوله: {یبایعونک تحت الشجره} همین جریان را با الفاظی دیگر نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: فجاء عمر قال: ألسنا علی الحق و هم علی الباطل؟ ألیس قتلانا فی الجنه و قتلهم فی النار؟ قال: بلی. قال: ففیم نعطى الدنيه فی دیننا و نرجع و لما یحکم الله بیننا؟ فقال: یا ابن الخطاب انی رسول الله و لین یضیعنی الله ابدأ فرجع متغیظاً فلم یصبر حتی جاء. در جریان حدیثیه سایر منابع اهل سنت جمله ای را از خلیفه دوم نقل کرده اند که اعتقاد باطنی او را آشکار می سازد و صراحت دارد که عمر بن الخطاب در نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله شک داشته است تا آنجا که در دیبه می گوید: به خدا قسم تا امروز این قدر در نبوت محمد صلی الله علیه و آله شک نکرده بودم. البته این جملات در منابع اهل تسنن با الفاظ گوناگون نقل شده که همه آنها به این مفهوم اشاره دارند. گرچه بخاری و مسلم و بعضی دیگر برای حفظ آبروی بر باد رفته خلیفه از نقل آن جمله عمر خودداری کرده اند، اما احادیثی که در این باب نقل کرده اند خود گویای اعتقادات قلبی خلیفه دوم نسبت به نبوت خاتم الانبیاء است. با استناد به احادیثی که بخاری در این باب نقل کرده و دیگران هم به همین مضامین روایاتی نقل کرده اند، اثبات خواهیم کرد که آنچه بخاری نقل کرده نیز بیانگر شک عمر بن خطاب به نبوت پیامبر اکرم است. در سه حدیثی که بخاری در این جریان نقل کرده جملاتی قابل توجه است: یک- بخاری به نقل از عمر آنجا که از امضای صلحنامه ناراحت بود خطاب به پیامبر اکرم این جمله را نقل می کند:

«أأنت نبی الله؟» آیا تو پیامبر بر حق خدا نیستی؟ با اندک تأمل در این جمله در میابیم که گوینده این سؤال را از روی تردید پرسیده و به پیامبر حضرت شک داشته است. این ادعا را دو شاهد تأیید می کند: اول: بعد از آنکه خلیفه سؤالاتش تمام شد پیامبر اکرم فرمود: «انی رسول الله»؛ یعنی من پیامبر خدایم. اگر سؤال کنند در رسالت شک نداشت، بیان چنین جوابی از رسول اکرم بی مناسبت است. دوم: بعد از آنکه عمر از کلمات پیامبر اکرم قانع نشد نزد ابابکر آمد و همان سؤالات را تکرار کرد، ابابکر در جواب او گفت: «ایها الرجل انه لرسول الله»؛ ای مرد او پیامبر خداست. ابابکر نیز احساس کرد که عمر مشکوک به نبوت رسول اکرم است. لذا در جواب او بر رسالت پیامبر اکرم تأکید می کند. دو: بعد از آنکه عمر بن الخطاب از پیامبر سؤالاتی کرد و جوابهایی شنید قانع نشد و نزد ابوبکر رفته و همان سؤالات را تکرار کرد. حال سؤال این است کسی که به پیامبر حضرت یقین دارد اگر جوابی را از پیامبر اکرم بشنود آیا قانع نمی شود؟ اینکه خلیفه دوم از جوابهای پیامبر اکرم قانع نشد و به ابابکر مراجعه کرد غیر از این است که پیامبر را به نبوت قبول نداشته و کلمات او را صحیح نمی دانسته است؟ سه- حرکتی از عمر نقل شده است که بعد از سؤال و جواب از رسول اکرم «فخرج متغیظاً»؛ در حالی که ناراحت و غضبناک بود از پیامبر جدا شد. کسی که پیامبر را به پیامبری قبول دارد اولاً: ادب را در همه حال و مخصوصاً در مقابل حضرت رعایت می کند که با توجه به لحن سؤالات خلیفه از رسول اکرم و همین شیوه جدا شدن از پیامبر روشن است که این مهم را خلیفه مراعات نمی کند. ثالثاً: فرمایشات و جوابهایی که پیامبر اکرم می فرماید، تصدیق کرده و می پذیرد و در مقابل آن اظهار نظر و استقامت نمی کند. اینکه خلیفه دوم با حالت غضب و ناراحتی از پیامبر جدا شده است. در واقع به هر سه نکته ای که به آن اشاره شد پشت پا زده، هم رعایت ادب نکرده هم به تصمیمات فرستاده الهی اعتراض کرده و هم فرمایشات و جوابهای او را تصدیق نکرده است. آیا می توان گفت: همه اینها از روی اعتقاد راسخ به نبوت پیامبر اکرم صورت گرفته؟! البته این نکته نیز قابل بررسی است که از نظر مسلمانان کسی که در نبوت پیامبر اکرم شک کند چه حکمی دارد و آیا اصولاً یکی از مهم ترین شرایط مسلمان بودن اعتقاد راسخ و قلبی به نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد یا خیر؟ پر واضح است که پرداختن به این مهم مجال دیگری می طلبد.

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۴۱۲، ح ۱۷۸۵، کتاب الجهاد و السیر، باب صلح الحدیبه. مسلم حدیث را چنین نقل می کند: عن ابی وائل قال: قال سهل بن حنیف یوم صفین فقال: ایها الناس اثموا انفسکم، لقد کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله یوم الحدیبه و لو نری قتالا- لقاتلنا و ذلک فی الصلح الذی کان بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین لامشرکین. فجاء عمر بن الخطاب فأتی رسول الله فقال: یا رسول الله! ألسنا علی حق و هم علی باطل؟ قال: بلی. قال: ألیس قتلانا فی الجنة و قتلهم فی النار؟ قال: بلی. قال: ففیم نعطى الدنیه فی دیننا و نرجع و لما یحکم الله بیننا و بینهم؟ فقال: یا ابن الخطاب انی رسول الله و لن یضیعنی الله ابداً. قال: فانطلق عمر، فلم یصبر متغیظاً... و نیز ابن هشام در السیره النبویه، ۳/۳۳۱ حوادث سنه ۶، بیعه الرضوان، امر الهدنه، عمر ینکر علی رسول الله صلی الله علیه و آله الصلح. بعد از آنکه همین جریان را با الفاظی مشابه نقل می کند، به نقل از عمر می نویسد: فکان عمر یقول ما زلت أتصدق و اصوم و اصلی و اعتق من الذی صنعت یومئذ مخافه کلامی الذی تکلمت به حتی رجوت ان یکون خیرا و این مؤید آن است که او در حدیبه کلماتی گفته که از عواقب آن واهمه داد. واقدی در المغازی، ۱/۶۰۶-۶۰۷، حوات سال ۶ هجری، غزوه الحدیبه، بعد از آنکه حدیث را مشابه این هشام نقل می کند به اعترافاتی از عمر بن الخطاب اشاره کرده می نویسد: «قال: عمر... فما اصابنی قط شیء مثل ذلک الیوم، ما زلت اصوم و اتصدق من الذی صنعت مخافه کلامی الذی تکلمت یومئذ. فکان ابن عباس یقول: قال لی عمر فی خلافته، و ذکر القضیه ارتبت ارتیاباً لم ارتبه منذ اسلمت الا یومئذ، و لو وجدت ذلک الیوم شیعه تخرج عنهم رغبه عن القضیه لخرجت... قال ابو سعید الخدری: جلست عند

عمر بن الخطاب يوماً فذكر القضية فقال: لقد دخلني يومئذ من الشكك وراجعت النبي صلى الله عليه وآله يومئذ مراجعته ما رجعت مثلاً قط... والله لقد دخلني يومئذ من الشكك حتى قلت في نفسي: لو كنا مائه رجل على مثل رأيي ما دخلنا فيه ابداً... و نیز عبد الرزاق الصنعانی در المصنف، ۵/۳۳۹، ح ۹۷۲۰، کتاب المغازی، غزوه الحدیبه. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۵۷/۲۲۹، رقم ۷۳۱۲، شرح حال مروان بن الحکم بن ابی العاص. طبرانی در معجم الکبیر، ۲۰/۱۴، احادیث عروه بن الزبیر عن المسوره بن مخرمه؛ علاء الدین محمد بن ابراهیم البغدادی در تفسیر الخازن، ۴/۱۶۷، ذیل آیه ۲۴ سوره فتح؛ یغوی در معالم التنزیل، ۴/۲۰۲، ذیل آیه ۲۵ سوره فتح. یغوی در معالم التنزیل، ۴/۲۰۲، ذیل آیه ۲۵ سوره فتح. سیوطی در در المنثور، ۶/۷۴، ذیل آیه ۲۴، سوره الفتح. ابن حبان در صحیح خود، ۱۱/۲۲۴، کتاب الجهاد باب الموادعه و المداهنه، استحباب استعمال الامام المداهنه، ابن قیم جوزی در زاد المعاد، ص ۴۶۷، فصل فی قصه الحدیبه، جریان را با الفاظ مشابه نقل کرده اند و همه این جمله را از عمر «و الله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ» را نقل کرده اند. ما متن حدیث را از مصنف عبد الرزاق نقل می کنیم: فقال عمر بن الخطاب: و الله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ، قال: فأتیت النبی صلی الله علیه وآله فقلت: ألسنت نبی الله حقاً؟ قال: بلی. قلت: أولسنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی؛ قلت: فلم نعط الدنیه فی دیننا؟ فقال: انی رسول الله و لست اعصیه و هو ناصری. قلت: اولست تحدثنا انا سنأتی البیت فنطوف به؟ قال: بلی، فأخبرتک انک تأتیه العام؟ قلت: لا، فانک آتیه و مطوف به. قال: فأتیت ابابکر فقلت: یا ابابکر ألیس هذا نبی الله حقاً؟ قال: بلی، قلت: ألسنا علی الحق و عدونا علی الباطل؟ قال: بلی، قلت: فلم نعط الدنیه فی دیننا؟ اذا قال: ایها الرجل انه رسول الله و لیس یعصی ربه و هو ناصره فاستمسک بعرزیه حتی تموت. فوالله انه لعلی حق. قلت: اولیس کان یحدثنا انا سنأتی البیت و نطوف به؟ قال: فأخبرک انه سیأتیه العام؟ قلت: لا. قال: فانک آتیه و مطوف به. قال: الزهری: قال عمر: فعملت لذلك اعمالاً. قال: فلما فرغ من قضیه الکتاب قال رسول الله صلی الله علیه وآله لأصحابه: قوموا فانحروا ثم احلقوا. قال: فوالله ما قام منهم رجل حتی قال: ذلك ثلاث مرات. قال فلما لم یقم منهم احد، قال فدخل علی ام سلمه فذكر له ما لقی من الناس، فقالت ام سلمه: یا نبی الله أتحب ذلك؟ اخرج ثم لا تکلم احدا منهم حتی تنحر بدنک و تدوا حالقک فیحلقک فقام فخرج فلم یکلم احدا منهم حتی فعل ذلك نحر بدنه و دعا حالقه فحلقة، فلما رأوا ذلك قاموا فنحروا. همچنین شوکانی در نیل الاوطار، ۸/۳۶، ح ۳۴۵۵، ابواب الأمان و الصلح و المداهنه، باب ما یجوز من الشروط مع الکفار؛ احمد بن حنبل در مسند، ۴/۳۳۰، مسند مسور بن مخرمه و مروان بن الحکم؛ بیهقی در سنن الکبری، ۹/۲۲۰، کتاب الجزیه، باب المداهنه علی النظر للمسلمین؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۲/۵۹، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر و سیرته و اخلاقه؛ ابن کثیر در السیره النبویه، ۳/۷۹، غزوه الحدیبه، ذکر سیاق البخاری لعمره الحدیبه، و در تفسیر القرآن العظیم، ۴/۱۷۶، ذیل آیه ۲۵ سوره فتح؛ و در البدایه و النهایه، ۴/۲۰۰، حوادث سال ۶ هجری، غزوه الحدیبه؛ صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۵/۵۲، باب ۲۲، ذکر مبايعته صلی الله علیه وآله بیعه الرضوان؛ و ذهبی در تاریخ الاسلام، ۲/۳۷۱، کتاب المغازی، همین جریان را نقل کرده اند، با این تفاوت که به این جمله عمر «و الله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ» اشاره نکرده اند. البته محتوای حدیث به وضوح پرده از اعتقاد خلیفه بر می دارد. واقعه حدیبیه از دو جهت قابل بررسی است: جهت اول: مخالفت صریح و گسترده ای که بسیاری از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با امر صریح آن حضرت فرمودند: «قوموا فانحروا ثم احلقوا، قال: فوالله ما قام منهم رجل، حتی قال ذلك ثلاث مرات، قال: فلما لم یقم منهم احد قام فدخل علی ام سلمه فذكر لها ما لقی من الناس...» (برخیزید قربانی کنید و سرهایتان را بتراشید. راوی می گوید: به خدا قسم حتی یک نفر از آنها برنخواست، تا اینکه رسول اکرم سه مرتبه همین جملات را تکرار کرد. راوی می گوید: وقتی که کسی از اصحاب به فرمان پیامبر اکرم گوش نداد و جهت قربانی و سر تراشیدن اقدام نکرد، رسول

اکرم برخاست و بر ام سلمه وارد شد و مخالفت اصحابش را برای وی نقل کرد) قبل از پرداختن به جهت اول به دو مقدمه اشاره می‌کنیم: مقدمه اول: بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان به دو گروه بزرگ شیعه و سنی تقسیم شدند. شیعه به کسانی گفته می‌شود که به امر خدا و رسول اکرم از امیر المؤمنین و فرزندان معصوم او پیروی می‌کنند و اعتقاد دارند که احکام الهی و سنت نبوی را باید تنها از طریق اهل البیت که به نص آیه قرآن معصوم هستند دریافت کرد و به اصحاب مؤمن و صالح که تا آخر عمر ایمان خود را حفظ کرده اند احترام می‌گذارند. سنی به کسانی می‌گویند که خود را پیرو سنت پیامبر اکرم می‌دانند و اعتقاد دارند که احکام الهی و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را باید از طریق صحابه آن حضرت دریافت کرد، آن هم صحابه ای که محدوده آن، آن قدر وسیع است که هر آن کس که پیامبر را دیده باشد یا حتی پیامبر او را دیده باشند گرچه مصاحبت و همراهی مستمر هم نداشته باشد، شامل می‌شود. اهل تسنن برای حجیت قول صحابی نه تنها عصمت را شرط نمی‌دانند، بلکه در اعتبار قول صحابی به هیچ شرطی پایبند نیستند. مقدمه دوم: احکام و معارف اسلامی را باید از دو منبع دریافت کرد: یکی قرآن که بیانگر کلیات احکام و معارف اسلامی است و دیگری سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که به تبیین قرآن و جزئیات معارف اسلامی می‌پردازد. آنچه در معنای سنت بیان می‌شود این است که به تمام کلمات و اوامر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سنت می‌گویند. تمام فرمایشات پیامبر اکرم وحی است و باید به عنوان دومین منبع اسلامی به آن عمل شود، همچنانکه قرآن می‌فرماید: {وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ} [النجم، ۳-۴]؛ پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، بلکه هر آنچه می‌گوید وحی است. همچنین تمام اعمال و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از کارهایی که خود پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌دهد یا کارهای دیگران را تأیید می‌کند نیز سنت آن حضرت به شمار می‌رود و باید به عنوان منبع اسلامی به آن توجه شود همچنان که قرآن می‌فرماید: {لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ} [احزاب/۲۱] قطعاً برای شما در اقتداء به رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشقی نیکوست. و پر واضح است که تبعیت و عمل به سنت نبوی بر تک تک مسلمانان واجب است و در این حکم فرقی بین صحابه و غیر آنان نیست. بعد از این دو مقدمه با تقدیر جریان حدیثیه آشکار می‌گردد که جمع کثیر از صحابه با امر مسلم پیامبر مخالفت کردند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از امضای صلحنامه تصریح می‌فرمایند: «قوموا و انحرو و احلقوا»؛ (برخیزید قربانی کنید و سرهایتان را بتراشید)، تا آنجا که راوی می‌گوید: «فوالله ما قام منهم رجل، حتى قال ذلك ثلاث مرات»؛ به خدا قسم هیچ کس بر نخاست و پیامبر اکرم سه مرتبه این جملات را تکرار کرد». ابن حجر نیز در فتح الباری ۵/۳۴۶، کتاب الشروط، فی الجهاد و المصالحه مع اهل الحرب به تخلف صحابه از امر پیامبر اکرم اعتراف دارد. او بعد از نقل حدیث فوق می‌نویسد: و قد وقع التصريح فی هذا الحديث بأن المسلمين استنكروا الصلح المذكور و كانوا علی رأی عمر فی ذلك. (در این حدیث تصریح شده به اینکه مسلمانان این صلح را خوش نداشتند و در این مسئله با عمر هم عقیده بودند.) حال جماعت اهل تسنن پاسخ دهند: مگر فرمایشات و اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله بخشی از سنت قطعی آن حضرت نیست؟ مگر تبعیت از کلمات و اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یکی از بزرگ ترین منابع اسلامی واجب نیست؟ شما که خود را سنی و تبعاع سنت رسول اکرم می‌دهند چرا از کسانی تبعیت می‌کنید که به سنت قطعی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل نکردند؟ مگر می‌توان سنت پیامبر را از کسانی گرفت که خود به این سنت پایبند نبودند؟ چرا می‌گویید تمام اصحاب پیامبر ثقه و عادل هستند و احکام الهی و سنت نبوی را باید از آنان دریافت کنیم؟ آیا اعتراض شدید برخی از صحابه به عملکرد پیامبر و بی‌اعتنایی به اوامر آن حضرت و سرپیچی از دستورات او تا حدی که رسول اکرم از روی ناراحتی و به عنوان درد دل این قضیه تلخ را برای ام سلمه نقل می‌کند، لکه ننگی بر دامن برخی از صحابه نخواهد گذاشت؟ برخی از صحابه ای که در حضور رسول اکرم با آن حضرت صریحاً مخالفت

کرده و از دستورات آن حضرت سرباز زدند چگونه می توانند برای نسلهای پس از خود منتقل کننده سنت نبوی باشند؟ پس نمی توان معتقد شد که هر کس عنوان صحابی را گرفت می تواند مبین احکام الهی و سنت نبوی باشد؛ بلکه آن صحابی محترم و قابل اعتماد است که علاوه بر ایمان و اعتقاد سالم و حفظ آن تا آخر عمر، به سنت پیامبر احترام گذاشته و بدون هیچگونه اعتراضی و به طور کامل به آن عمل کند. پیامبر اکرم از چنین اصحاب مؤمن و صالح بی بهره نبوده است. افرادی همچون امیر المؤمنین علیه السلام ابوذر و سلمان و مقداد و ابن مسعود و جابر و حذیفه و امثال اینها که علاوه بر ایمان قوی و حفظ آن تا آخر عمر، مطیع پیامبر بوده و بدون هیچ اظهار مخالفتی، اوامر آن حضرت را اطاعت می کردند و اینها کسانی هستند که شیعه و سنی بر احرام آنها اتفاق نظر دارند و می توان بخشی از سنت نبوی را که از طریق اهل البیت به ما نرسیده از آنها اخذ کرد.













عمر بن الخطّاب رضی اللّٰه عنہ: ما شککت فی نبوّہ محمّد قطّ کشکی یوم الحدیبیہ.

ص: ۲۳۷

(عمر بن الخطاب گفت: من هرگز همانند روز حدیبیه در نبوت محمد شک نکرده بودم)

طرز کلام خلیفه می رساند که مکرر در نبوت آن حضرت شک نموده است منتها شک در حدیبیه از همه قوی تر بوده است (۱).

نواب: بیخشد قبله صاحب مگر در حدیبیه چه بوده که باعث شک در امر نبوت گردیده.

داعی: شرح این قضیه مفصل است ولی خلاصه اش را به اقتضای وقت مجلس به عرضتان می رسانم.

### واقعہ حدیبیہ

رسول اکرم صلی الله علیه وآله شبی در عالم رؤیا دید با

اصحاب به مکه تشریف برده و عمره بجای آورده، صبح برای اصحاب نقل نمود عرض کردند شما خود معبر خوابهای ما هستید بفرمائید تعبیر این خواب چیست حضرت فرمودند ان شاء الله ما به مکه خواهیم رفت و عمل به جای خواهیم آورد (ولی تعیین زمان تشریف را ننمودند).

در همان سال پیغمبر صلی الله علیه وآله نظر به شوقی که به زیارت بیت الله داشت با اصحاب به عزم مکه معظمه حرکت فرمودند در حدیبیه (که چاهی است نزدیک

ص: ۲۳۸

---

۱- علامه سید جعفر مرتضی در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه وآله (ج ۴/۱۰۱/النفاق فی مکه) به نقل از واقدی از کتاب مغازی (ج ۲/۶۰۷)، در باره این موضوع چنین می نویسد: ... اننا قد رأینا البعض یعترف انه کان کثیرا ما یشک فی هذا الامر، حتی اعترف فی الحدیبیه انه ارتاب ارتیابا لم یرتبه منذ اسلم. «محقق»

مکه نصفش جزء حرم و نصف دیگر خارج از حرام است) کفار قریش خبر شدند با تجهیزاتی جلو آمدند و ممانعت نمودند از ورود به مکه.

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله به قصد جنگ نیامده هدفش فقط زیارت بود لذا با کفار مکه صلح نمودند و صلح نامه نوشتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همانجا برگشت.

اینجا بود مورد شک عمر. بنا به گفته خودش چنانچه علمای بزرگ خودتان نوشته اند که شک در اصل نبوت آن حضرت نمود آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول الله شما که پیغمبر و صادق القول هستید مگر نفرمودید ما می رویم مکه و عمل به جای می آوریم و در آنجا حلق رأس و تقصیر می نمائیم الحال چرا بر خلاف شد.

حضرت فرمودند: آیا من تعیین زمان نمودم و گفتم امسال می رویم عرض کرد نه یا رسول الله حضرت فرمودند پس آنچه گفتم صحیح است و خواهیم رفت ان شاء الله و تعبیر خواب واقع خواهد شد منتها تعبیر خواب به مشیت خداوند دیر و زود دارد فلذا جبرئیل نازل گردید برای تصدیق رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیه ۲۷ سوره ۴۸ (فتح) را آورد که: {لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنِ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسِكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا}

(هر آینه به تحقیق پروردگار متعال حقیقت و صدق خواب رسولش را آشکار ساخت که البته افراد مسلمین با دل ایمن و خاطر آسوده وارد مکه و مسجد الحرام می شوند و بعد از اعمال حج و تشریفات مذهبی با تراشیدن سر تقصیر نموده از احرام خارج می گردند. خداوند داناست به



آنچه نمی دانید و به همین نزدیکی فتح و ظفری نصیب شما خواهد شد (که مراد فتح خیبر بود))

این بود خلاصه ای از قضیه حدیبیه که امتحانی بود برای مؤمنین ثابت و مردمان متزلزل.

«سخن که به اینجا رسید آقایان به ساعتها نظر کرده خنده شدید نموده گفتند: به قدری مطلب شیرین و گیرنده است که از خود به کلی بی خود می شویم و واقعا اسباب زحمت اهل مجلس شدیم دیشب خیلی از وقت آقایان گرفته شد امشب هم خیلی از نصف شب گذشته و اخلاقا کار نیکوئی نیست خوبست مجلس را خاتمه دهیم» در همین بین چای و قدری شیرینی و خوراکی آوردند سرگرم مزاح و تفریح شدیم که آقایان را از گرفتگی خاطر بیرون آوریم.

### گفتگوهای غیر منتظره

حافظ: قبله صاحب ما از ملاقات شما مخصوصا از جذبه اخلاقی شما خیلی مسرور شدیم میل داشتیم که بیشتر وقت خود را با شما صرف نمائیم جاذبه شما بقدری قوی است که هر کس با شما مجالس و هم کلام شود مجذوب تمام و ساکت می ماند و هر حرفی هم دارد در باطن خیالش می ماند چنانچه ما خیلی حرفها داشتیم و داریم که در بوتۀ اجمال مانده ولی چه کنیم که ناچار بحکم اجبار باید بوطن برگردیم در آنجا هم کارهای لازم شخصی و عمومی داریم که وقتش می گذرد امید است جنابعالی بر ما منت بگذارید به منزل و مأوای ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان کاملا بهره مند شویم.

نواب: (رو به حافظ) ما نمی گذاریم شما حرکت کنید زیرا کار به جاهای

باریک رسیده بایستی مطلب یک طرفه شود زیرا شماها همیشه به ماها می گفتید که آقایان رافضی ها (شیعه ها) به کلی فاقد دلیل و برهانند و تنها قاضی می روند اگر در مقابل ما قرار گیرند زود ساقط می شوند.

بر عکس گفتار شما آقایان در این جلسات کاملاً ما، شما را ساقط و زبون می بینیم بایستی حتما حقیقت معلوم شود تا ما ناظرین و مستمعین عاقل هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم.

حافظ: (رو به نواب) اشتباه نمودید که ما را ساکت و ساقط پنداشتید بلکه جذّابیت اخلاقی و طلاق لسان و حسن بیان خطیب ارجمند ما را ساکت نموده که رعایت ادب نموده و مهمان عزیز را آزار ندهیم و الا ما هنوز وارد سخنان اساسی نشده ایم و اگر کاملاً گرم صحبت شویم با اقامه برهان و دلیل خواهید دید که حق با ما و دلائل ما مثبت حق است.

نواب: (رو به حافظ) ما تا امشب آنچه از مولی و سرور و قبله سلطان الواعظین صاحب شنیدیم تمام منطقی و با برهان و دلیل بوده و شما را در مقابل منطق و دلیل ساکت دیدیم.

چنانچه می فرمائید دلائلی هست پس قطعاً باید بمانید و اقامه دلیل نمائید من صریحاً به شما می گویم و اعلام خطر می نمایم که گفتگوهای این شبها و نقل در روزنامه ها و مجلات باعث تردید در عقیده عدّه ای شده است و اگر حق را چنانچه سزاوار است ظاهر نکنید قطعاً در نزد صاحب شریعت مسئول خواهید بود. (در این وقت مجلس سکوت بهت آوری به خود گرفت پس از قدری سکوت)

حافظ: (با رنگ پریده رو به نواب) شما ملاحظه این آقای مهمان عزیز را هم بنمائید ایشان بنا به فرموده خودشان مسافر مشهد هستند وقتشان عزیز است گویا خیال حرکت داشتند محض خاطر ما ماندند سزاوار ادب و اخلاق نیست که بیش از این اسباب زحمتشان شویم.

داعی: خیلی ممنون از لطف شما هستم ولی راجع به حرکت مخلص بیانی فرمودید صحیح است ولی در عین حال هر کار مهمی داشته باشم درمقابل خدمات دینی ناچیز می دانم از طرف داعی هیچ مانعی نیست تا یک سال دیگر هم آقایان حاضر باشید داعی هم حاضرم چون وظیفه ما همین است که پیوسته انجام وظیفه بنمائیم تا حق از زیر پرده بیرون آید گذشته از اداء وظیفه داعی از مجالس اهل علم خورسندم که بهره برداری می نمایم مخصوصا جنابعالی که اخلاقا داعی را مجذوب خود قرار داده اید.

فقط از میزبان محترم آقای میرزا یعقوب علی خان خیلی خجلم که اسباب زحمت ایشان شده ایم.

«میرزا یعقوب علی خان و ذو الفقار علی خان و عدالت علی خان اخوان محترم که از رجال محترم قزلباش می باشند یک مرتبه با حال منقلب صدا بلند کردند که ما از شما انتظار این نوع بیان را نداشتیم ما صاحب منزل نیستیم اگر مادام العمر جنابعالی در این منزل بمانید زحمتی بماند چون ما در این منزل سرا دار هستیم و وجود شما سبب افتخار ما می باشد جناب آقای سید محمد شاه

«از اشراف پیشاور» و جناب آقا سید عدیل اختر (از علماء شیعه پیشاور) فرمودند ممکن است چند شبی افتخار این مجلس دینی را به منزل ما بدهید.

آقای میرزا یعقوب علی خان فرمودند: غیر ممکن است مادامی که قبله سلطان الواعظین در پیشاور هستند و این مجلس برقرار است بایستی همین جا باشند.

داعی: از آقایان عموماً و از میزبانان محترم خصوصاً کمال تشکر و امتنان را دارم.

حافظ: (بعد از قدری سکوت) مانعی ندارد و چون میل آقایان هست چند روز دیگر می مانیم ولی همین طوری که قبله صاحب فرمودند هر شب آمدن جمعیت در اینجا اسباب زحمت است خوبست منزل ما را مرکز مباحثات قرار دهید تا تعادل کامل فراهم آید.

داعی: اصراری ندارم که حتماً آقایان تشریف فرما شوید چون این منزل وسیع است باغ و عمارت با وسعت دارد و برای این جمعیت آماده تر است خودتان قرار بر اینجا گذارید و الاً از طرف مخلص مانعی نیست هر جا امر بفرمائید با کمال میل حاضر خدمت می رسم.

میرزا یعقوب علی خان: از منزل و جماعت قزلباش هیچ مانعی نیست اگر آقای حافظ تازه تشریف آوردند و به حال ما سابقه ندارند ولی عموماً اهالی می دانند که جماعت قزلباش عموماً خدمتگذار نوع هستند و از پذیرائی و خدمتگزاری واردین خستگی ندارند. مخصوصاً این منزل همیشه مرکز واردین است علی

الخصوص که پیرایه ای بر او بستند. مجلس علم و بحث دینی و مناظرات مذهبی بیش از پیش عموم را خورسند و متشکر می نماید.

حافظ: با اینکه بر من خیلی دشوار است توقف در پیشاور، چون کارهای بسیاری در محل دارم که معطل مانده ولی برای اجابت دعوت آقایان اطاعت می نمایم پس حالا مرخص می شویم تا فردا شب ان شاء الله.

ص: ۲۴۴

اشاره

موضوعات کلی مورد بحث

• اتحاد پیامبر و علی

• آیه مباهله

• اتحاد پیامبر و علی

• علی علیه السلام افضل از انبیاء

• علی علیه السلام آیه تمام انبیاء

• برخلاف ابوبکر اجماعی نبوده

• علی علیه السلام فاروق اکبر است نه عمر

• حق با علی است

• علی علیه السلام با اختیار و فوراً بیعت نکرد

• هجوم به خانه فاطمه

• محبت علی حسنه است

• فضائل امام حسین علیه السلام

ص: ۲۴۵



«اول شب آقایان تشریف آوردند پس از صرف چای و صحبت‌های معمولی و رسمیت مجلس از طرف آقایان افتتاح کلام شد»

سید عبد الحی: (امام جماعت سنت و جماعت) قبله صاحب چند شب قبل بیاناتی نمودید که قبله و سرور حافظ صاحب از شما دلیل خواستند یا طفره رفتید یا به اصطلاح به مغلطه علمی ما را سرگرم نمودید و مطلب از میان رفت.

داعی: بفرمائید مطلب چه بوده و کدام سؤال شما بی جواب مانده نظرم نیست خواهش می‌کنم یادآوری فرمائید.

سید: مگر شما چند شب قبل فرمودید که سیدنا علی کرم الله وجهه اتحاد نفسانی با رسول خداصلی الله علیه و آله داشته به همین جهت افضل بر تمام انبیاء بوده.

داعی: صحیح است این گفتار و عقیده داعی بوده و هست.

سید: پس چرا اشکال ما را بلاجواب گذاردید.

داعی: خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است از شما که تمام شبها سراپا گوش بودید نسبت طفره و مغلطه کاری به دعاگو بدهید طفره و مغلطه ای در کار نبوده بلکه آنچه صحبت شده به مقتضای «الکلام یجر الکلام» بوده حرف حرف آورده و اگر خوب دقت کنید خواهید تصدیق نمود که دعاگو حرف خارجی به میان نیاوردم بلکه آقایان سؤالاتی نمودند و داعی مجبور به جواب بودم الحال هر سؤالی دارید بفرمائید برای جواب حاضرم به عون الله تعالی.



سید: خیلی مایلیم بفهمیم چگونه ممکن است دو نفر با هم متحد گردند و اتحاد نفسانی چنان بین آنها حاصل آید که هر دو یکی باشند.

### فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت

داعی: موضوع اتحاد بین الاثنین به معنای حقیقت محال و ممتنع و بدیهی البطلان است و استحاله آن در مقام خود مبرهن آمده بلکه امتناع او از بدیهیات اولیه است پس دعوی اتحاد نیست مگر از جهت مجاز و مبالغه در کلام.

زیرا دو نفر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهتی از جهات مشابهت دارند غالباً دعوی اتحاد می نمایند.

و در کلمات بزرگان از ادباء و شعراء عرب و عجم این نوع از مبالغه بسیار است حتی در کلمات اولیاء حق هم ظاهر و بارز است که از جمله در دیوان منسوب به مولانا امیر المؤمنین علی علیه الصلاه و السلام است که می فرماید.

هموم الرجال فی امور کثیره

و همی فی الدنیا صدیق مساعد

یکون کروح بین جسمین قسمت

فجسمهما جسمان والروح واحد(۱)

(همت عالی مردان عالم در امور مختلفه بسیاری است و تنها همت من در

ص: ۲۴۸

---

۱- ابن النجار البغدادی در کتاب ذیل تاریخ بغداد ۵/۴۹/۱۱۶۵، عمر بن حماد البغدادی) چنین آورده است: هموم الرجال فی امور کثیره و همی من الدنیا صدیق مساعد یکون روح بین جسمین قسما فجسماهما جسمان و الروح «محقق»

دنیا دوست مساعدی است که آن دوست مانند روحی باشد در دو بدن که در آینه حقیقت از ما دو جسم و یک روح منعکس گردد.)

در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند فصدش کنند، التماس می کرد مرا فصد نکنید که می ترسم بیشتر به لیلی من برسد که لیلی در عروق و اعصاب من جای گرفته؛ فلذا ادبا همین معنی را به نظم در آورده اند:

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش

صبر من از کوه سنگین است بیش

لیک از لیلی وجود من پر است

این صدف پر از صفات آن در است

داند آن عقلی که آن دل روشنی است

در میان لیلی و من فرق نیست

ترسم ای فصاد چون فصدم کنی

نیش را ناگاه بر لیلی زنی

من کیم لیلی و لیلی کیست

من ما یکی روحیم اندر دو بدن

روحه روحی و روحی روحه

من یری الروحین عاشا فی البدن

(روح او روح من است و روح من روح اوست. چه کسی دیده است که دو روح در یک بدن زندگانی کنند)

و اگر کتب ارباب ادب را مطالعه کنید من حیث المبالغه از این قبیل تعبیرات مجازاً بسیار خواهید دید چنانچه شاعر شیرین بیان و ادیب لیب سروده:

انا من اهوی و من اهوی انا

نحن روحان حللنا بدنا

فاذا ابصرتني ابصرتة

و اذا ابصرتة كان انا(١)

ص: ٢٤٩

---

١- فيض القدير شرح جامع الصغير، الماوى، ٢/٣٩٧، تفسير آلوسى، آلوسى، ٢/١٦٤، ذيل آيه ٢٣٩، سورة بقره. «محقق»

بیشتر از این وقت آقایان را در مقدمه نگیرم اینک اخذ نتیجه می کنم به این که اگر عرض کردم امیر المؤمنین علیه السلام اتحاد نفسانی با رسول اکرم صلی الله علیه وآله دارد توجه شما به اتحاد حقیقی نرود چه آنکه احدی دعوی اتحاد حقیقی ننموده و اگر کسی قائل به چنین اتحاد شود قطعاً عاطل و باطل و از درجه اعتبار ساقط است.

پس این اتحاد از حیث مجاز است نه حقیقت و مراد از آن تساوی روح و کمالات است نه جسم و مسلماً علی امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع فضائل و کمالات و صفات با رسول اکرم صلی الله علیه وآله مساوی بوده است الا ما خرج بالنص و الدلیل.

حافظ: پس روی این قاعده بایستی محمّد و علی هر دو پیغمبر باشند و این گفتار شما می رساند که علی هم شریک در پیغمبری بوده و لابد نزول وحی هم از جهت تساوی بر هر دو بوده است.

داعی: الحق مغلطه فرمودید این قسم که شما بیان نمودید نیست، نه ما و نه احدی از شیعیان به چنین چیزی عقیده نداریم و از شما انتظار نداشتم که وقت مجلس را به مجادله بگیریید که مطالب گفته تکرار گردد.

الحال عرض کردم که در جمیع کمالات متحدند الا ما خرج بالنص و الدلیل مگر آن چیزی که به نص و دلیل خارج گردیده و آن همان مقام نبوت خاصه و شرائط آن است. که از جمله نزول وحی و احکام است.

مگر بیانات لیبالی ماضیه فراموش شده و اگر فراموش فرمودید به جرائد و مجلات منتشره مراجعه فرمائید خواهید دید که ما در شبهای گذشته باثبات رساندیم ضمن حدیث منزله که امیر المؤمنین علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و لکن

در تحت تبعیت دین و شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله فلذا نزول وحی بر آن بزرگوار نبوده و مقام نبوتش بیش از آنچه هارون در زمان موسی داشته نبوده است.

حافظ: وقتی شما قائل به تساوی جمیع فضایل و کمالات شدید لازمه اش عقیده به تساوی در نبوت و شرایط نبوت است.

داعی: در ظاهر ممکن است این طور به نظر بیاید ولی قدری که دقیق شدید تصدیق خواهید فرمود مطلب غیر از اینست که بیان نمودید چنانچه در لیالی ماضیه ثابت نمودیم که به حکم آیات شریفه قرآن مجید از برای نبوت

مراتبی است صاحبان بعض از آن مراتب بر بعض دیگر مقام برتری دارند چنانچه صریحا در قرآن مجید فرماید:

{تَلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ}

(فرستادگان بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم)

و اکمل از جمیع مراتب انبیاء مرتبه نبوت خاصه محمدیه است به همین جهت در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) می فرماید:

{مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ}

(محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، لکن او رسول خدا و خاتم پیامبران است)

همان کمال نبوت اختصاصی است که موجب خاتمیت گردیده پس در این کمال اختصاصی احدی راه ندارد ولی سایر کمالات در حکم مساوات وارد است و برای ثبوت این معنی دلائل و براهین بسی بسیار و بشمار است.

سید: آیا از قرآن مجید دلیلی بر اثبات مدعا دارید.

داعی: بدیهی است البته اولین دلیل ما از قرآن کریم است که سند محکم آسمانی ما می باشد و بزرگتر دلیل از قرآن مجید آیه مباحله است که صریحا می فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران، آیه ۶۱)

(پس هر کس با تو در مقام مجادله بر آید درباره عیسی بعد از آنکه به وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی، بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود و نزدیکانی که از غایت بزرگواری به منزله نفس ما باشند با هم به مباحله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجاء به درگاه خدا اصرار ورزیم) تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم).

رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسرین خودتان مانند امام فخر رازی در تفسیر کبیر(۱) و امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۲) و جلال الدین سیوطی در در المنثور(۳) و قاضی بیضاوی در انوار التنزیل(۴) و جار الله زمخشری در کشف(۵)

ص: ۲۵۲

- ۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۸/۸۰، ذیل آیه ۶۱، سوره آل عمران المسأله الثانیه.
- ۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۳/۸۵، ذیل همین آیه.
- ۳- در المنثور، سیوطی، ۲/۶۹-۷۰ ذیل همین آیه.
- ۴- انوار التنزیل، بیضاوی، ۱/۲۶۱، ذیل همین آیه.
- ۵- الکشاف، زمخشری، ۱/۳۶۱-۳۶۲، ذیل همین آیه.

و مسلم بن حجاج در صحیح (۱) و ابو الحسن فقیه ابن مغزلی شافعی واسطی در مناقب (۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء (۳) و نورالدین مالکی در فصول المهمه (۴) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد (۵) و ابو المؤید خوارزمی در مناقب (۶) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده (۷) و سبط ابن جوزی در تذکره (۸) و محمد بن طلحه در مطالب السؤل (۹) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب (۱۰) و ابن حجر مکی در صواعق محرقة (۱۱)

و غیرهم به

ص: ۲۵۳

- ۱- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۱، ح ۳۲، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی.
- ۲- مناقب ابن مغزلی، ص ۳۱۸، ح ۳۶۲، قوله تعالی: {وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا} (نساء/۲۹)
- ۳- تا آنجا که ما جست و جو کردیم شأن نزول این آیه را در حلیه الاولیاء نیافتیم، لکن ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی ذیل همنی آیه با استفاده از النور المشتعل، ص ۴۹-۵۵، ح ۳ به حدیثی که دیگران ذیل این آیه نقل کرده اند اشاره کرده است.
- ۴- الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۲۷-۱۳۰، ۱۳۲، بعد از مقدمه مؤلف، من هم اهل البيت فی المباهله.
- ۵- فرائد السمطين، حموینی، ۲/۲۳-۲۴، ح ۳۶۵، سمط ۲، باب ۴.
- ۶- مناقب خوارزمی، ص ۱۵۹-۱۶۰، ح ۱۸۹، فصل ۱۴.
- ۷- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۴۳، ح ۲۲، مقدمه.
- ۸- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۲۴، باب ۲.
- ۹- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۰ و ۸۳، باب ۱، فصل ۵.
- ۱۰- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۸۸، باب ۷۱.
- ۱۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۵، باب ۱۱، فصل ۱ آیه ۱. و نیز حاکم نیشابوری در معرفه علوم الحدیث، ص ۵۰، نوع ۱۷ می نویسد: و قد توترت الاخبار فی التفاسیر عن عبد الله بن عباس و غیره ان رسول الله صلی الله علیه وآله اخذ یوم المباهله بید علی و حسن و حسین و جعلوا فاطمه ورائهم. ثم قال: هؤلاء أبنائنا و انفسنا و نساتنا، فلهموا انفسکم و ابنائکم و نسائکم، ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین. واحدی نیشابوری در اسباب النزول، ص ۶۸، ذیل آیه ۶۱، سوره آل عمران و جصاص در احکام القرآن، ۲/۲۹۵-۲۹۶، ذیل همین آیه می نویسد: فتق رواه السير و نقله الاثر، لم یختلفوا فی ان النبی صلی الله علیه وآله اخذ بید الحسن و حسین و علی و فاطمه ثم دعا النصاری الذین حاجوه الی المباهله فاحجموا عنها... ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۷۹۸، ح ۲۹۹۹، کتاب التفسیر، و من سوره آل عمران؛ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری ۷/۷۴، کتاب فضائل الصحابه باب مناقب علی بن ابی طالب؛ زرندی در نظم در السمطين، ص ۱۰۸، سمط ۱، قسم ۲، مناقب علی بن ابی طالب، ذکر محبه الله و رسوله لعلی، و محبته لهما، بیهقی در السنن الکبری؛ ۷/۶۳، کتاب النکاح، باب الیه ینسب اولاد بناته؛ ابن اثیر در جامع الاصول، ۹/۴۷۰، ح ۶۴۷۹، کتاب الاول فی الفضائل، باب ۴، فصل ۲، فرع ۲، قسم ۱، فضائل علی بن ابی طالب. و نیز در ۱۰/۱۰۰، ح ۶۶۸۸، کتاب الاول فی الفضائل، باب ۴، فصل ۳، فی فضائل اهل البيت؛ ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۲۶، شرح

حال علی بن ابی طالب؛ شبلنجی در نور الابصار، ص ۲۲۳ و ۲۴، باب ۲؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۱۵۵-۱۶۷، ح ۱۶۸-۱۷۶، ذیل همین آیه؛ محمد بن جریر طبری در جامع البیان؛ ۳/۴۰۸-۴۱۰، ح ۵۶۶۸، ۵۶۶۹، ۵۶۷۴، ۵۶۷۵، ذیل همین آیه؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۱/۳۱۹، ذیل همین آیه؛ قرطبی در الجامع لاحکام لقرآن، ۴/۱۰۴، ذیل همین آیه؛ شوکانی در فتح القدر، ۱/۳۴۷-۳۴۸، ذیل همین آیه؛ ابن الجوزی در زاد المسیر، ۱/۳۳۹، ذیل همین آیه؛ نیشابوری در غرائب القرآن، ذیل همین آیه (هامش جامع البیان طبری، ۳/۲۱۳-۲۱۴)؛ ذهبی در تاریخ اسلام، (عهد خلفاء راشدین) ص ۶۲۷؛ شرح حال علی بن ابی طالب؛ به الفاظ و عبارات گوناگون، شأن نزول این آیه را در روز مباحله و در شأن اهل بیت می‌دند. گرچه این حدیث به الفاظ و عبارات گوناگون، نقل شده است، لکن در اینجا به متن دو حدیث اشاره می‌کنیم: یک: عن سعد بن ابی وقاص قال: لما نزلت هذه الآية {نَدُّعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ} دعا رسول الله صلى الله عليه وآله علياً و فاطمه و حسناً و حسيناً فقال: اللهم هؤلاء اهلي. دو: قال جابر: فدعاهما الى الملاعنه فواعداه علي الغد، فغدا رسول الله صلى الله عليه وآله و اخذ بيد علي و فاطمه والحسن و الحسين، ثم ارسل اليهما فأبيا ان يجيباه و أرا له فقال: و الذي بعثني بالحق لو فعلا لأمطر لاوادي عليهما ناراً. قال جابر: فيهم نزلت {تَعَالَوْا نَدُّعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ} قال جابر: {وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ} رسول الله صلى الله عليه وآله و علي و ابنائن الحسن و الحسين و نساتنا فاطمه.



مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول این آیه را در یوم المباهله

ص: ۲۵۴

می نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجّه الحرام بوده.

### مباحثه پیغمبر با نصاری نجران

پس از اینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نصاری نجران

و غیرهم به مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول این آیه را در یوم المباهله می نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجّه الحرام بوده.

مباحثه پیغمبر با نصاری نجران

پس از اینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نصاری نجران

را دعوت باسلام نمود علماء بزرگ آنها از قبیل سید و عاقب و جاثلیق و علقمه و دیگران که زیاده از هفتاد نفر بودند آمدند به مدینه با اتباع خود که قریب سیصد نفر بودند و در چند جلسه ملاقات با پیغمبر صلی الله علیه و آله در مناظرات علمی و مقابل دلائل ثابتۀ آن حضرت که بسیار مفصل است مجاب شدند.

زیرا که دلائل آن حضرت از روی کتب معتبره ای که در دست آنها بود بر اثبات حقایق خود و اینکه حضرت عیسی خبر آمدن آن حضرت را با علایم و آثار داده و نصاری روی اخبار حضرت روح الله انتظار چنین ظهوری را دارند که سوار بر شتر از کوههای فاران (در مکه) ظاهر و ما بین عیر و احد (که در مدینه است) مهاجرت می نماید به اندازه ای قوی بود که جوابی نداشتند جز آنکه تسلیم گردند.

ولی حبّ جاه و مسند و مقام نگذارد که تسلیم گردند. چون از اسلام و تسلیم سر پیچیدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسب الامر پروردگار به آنها پیش نهاد مباہله نمود تا صادق از کاذب جدا گردد نصاری قبول کردند این امر موکول بروز بعد شد.

### آماده شدن نصاری برای مباہله

فردا که روز وعده گاه بود تمام جمعیت نصاری به اتفاق زیاده از هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازه مدینه دامنه کوه یک طرف ایستاده و منتظر بودند که

ص: ۲۵۵

رسول اکرم صلی الله علیه و آله لابد با طمطراق و تشکیلات بسیار عالی با جمعیت فراوان برای مرعوب کردن آنها تشریف فرما شود.

ناگاه در قلعه مدینه باز شد و خاتم الانبیاء بیرون آمد در حالتی که جوانی در طرف راست و زن محجوبه مجلله ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل روی آن حضرت آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری قرار گرفتند (و دیگر احدی با آنها بیرون نیامد) اسقف نصرانی اعلم علمای آنها سؤال کرد از مترجمین: اینها کیستند که با محمد بیرون آمدند؟ گفتند آن جوان داماد و پسر عمش علی بن ابی طالب و آن زن دخترش فاطمه و آن دو پسر بچه نوه و دخترزادگان او حسن و حسین اند.

اسقف به علمای نصرانی گفت ببینید محمد چگونه مطمئن است که خویشان نزدیک و فرزندان و خاصان و عزیزترین عزیزان خود را بمباهله آورده و در معرض بلا قرار داده و الله اگر او را تردیدی یا خوفی در این باب بودی هرگز ایشان را اختیار نکردی و حتما از مباهله احتراز نمودی و یا لاقول عزیزان خود را از این حادثه بر کنار گذاری ابدا مصلحت نیست که با او مباهله کنیم اگر جهت خوف از قیصر روم نبود بوی ایمان می آوردم پس صلاح در این است که با وی مصالحه کنیم به هر چه او خواهد و به شهر خود مراجعت کنیم همه گفتند آنچه گفتی عین مصلحت است پس اسقف برای حضرت پیغام فرستاد که: «أنا لا نباهلك يا أبا القاسم» ما با تو مباهله نمی کنیم بلکه مصالحه می کنیم حضرت هم قبول فرمودند.

صلح نامه به خط امیر المؤمنین نوشته شد بر دو هزار حله از حله های اوقی

که قیمت هر حله چهل درهم باشد و هزار مثقال طلا که نصف آن را که هزار حله و پانصد مثقال طلا بود در محرم و نصف دیگر را در رجب بدهند و به امضاء طرفین رسید آنگاه به وطن خود برگشتند در بین راه عاقب که یکی از علماء آنها بود بیاران خود گفت و الله من و شما می دانیم که این محمّد همان پیغمبر موعود است و آنچه می گوید از قبل خدا است به خدا قسم که هیچ کس با هیچ پیغمبری مباحله نکرده مگر آنکه مستأصل شده و از بزرگ و کوچک آنها یکی زنده نمانده و قطعاً اگر ما مباحله می کردیم همگی هلاک می شدیم و بر روی زمین هیچ ترسائی باقی نمی ماند.

به خدا قسم که من در ایشان نظر کردم صورتهائی دیدم که اگر از خدا درخواست می کردند کوهها را از محل خود حرکت می دادند.

حافظ: آنچه را بیان فرمودید صحیح و مورد قبول تمام مسلمین است ولی چه ربطی با موضوع بحث ما دارد که علی کرم الله وجهه با رسول خدا اتحاد نفسانی دارد.

داعی: استشهاد ما در این آیه با جمله **أَنْفُسَنَا** می باشد زیرا در این قضیه چند مطلب بزرگ ظاهر و هویدا می باشد.

اولاً- اثبات حقانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که اگر ذی حق نبود جرأت مباحله نمی نمود و علماء بزرگ مسیحی از میدان مباحله فرار نمی نمودند.

ثانیاً آنکه این آیه دلالت می کند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد (چنانچه در شب اول اشاره نمودم).

ثالثاً به این آیه شریفه ثابت می گردد که **أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنَ وَ**

حسین علیهم السّلام بعد از حضرت ختمی مرتبت اشرف خلق و عزیزترین مردم بوده اند نزد آن حضرت، چنانچه جمیع علماء متعصّب خودتان از قبیل زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان نوشته اند.

و مخصوصا جار الله زمخشری در ذیل این آیه شریفه با مشروحه مفصّله ذکر حقایقی از اجتماع این پنج تن آل عبا را نموده تا آنجا که گوید این آیه بزرگ تر دلیلی است که اقوای از این دلیل بر افضلیت اصحاب عبا که با پیغمبر صلی الله علیه و آله در زیر عبا جمع شدند نمی باشد (۱).

رابعا آنکه امیر المؤمنین علی علیه السّلام از جمیع اصحاب پیغمبر بالاتر و افضل از همه بوده به دلیل آنکه خداوند متعال او را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله در آیه شریفه خوانده است

بدیهی است مراد از انفسنا نفس شخص حضرت محمّد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت دارد و انسان هرگز مأمور نمی شود که خود را بخواند پس باید مراد دعوت دیگری باشد که به منزله نفس پیغمبر است.

و چون به اتفاق مؤتّقین مفسّرین و محدّثین فریقین (شیعه و سنی) غیر از علی و حسن و حسین و فاطمه علیه السّلام احدی با آن حضرت در مباحثه حاضر نبوده اند پس با جمله «ابنائنا و ابنائکم» حسنین علیهما السّلام و با «نساءنا و نساءکم» حضرت زهرا علیها السّلام خارج می شوند و دیگر کسی که به «انفسنا» تعبیر کرده شود در آن هیئت

ص: ۲۵۸

---

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۳۶۳، ذیل آیه ۶۱ سوره آل عمران. زمخشری می نویسد: و فی دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء علیه السّلام

مقدسه جز أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام نبوده پس از همين جمله انفسنا است كه اتحاد نفساني بين محمّد و علي عليهما السلام ثابت مي شود كه حق تعالي جلّت عظمته علي را نفس محمّدصلي الله عليه وآله خوانده و چون اتحاد حقيقي ميان دو نفس محال است پس قطعاً مراد اتحاد مجاز است.

آقايمان بهتر مي دانند كه در علم اصول وارد است كه حمل لفظ بر اقرب مجازات اوليست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات تساوي در جميع امور و شركت در جميع کمالات است مگر آنچه بدليل خارج شود و ما قبلاً عرض كرديم كه آنچه بدليل و اجماع خارج است نبوت خاصه آن حضرت و نزول وحى است كه علي عليه السلام را با پيغمبر معظم در اين خصيصه شريك نمي دانيم. ولي بحكم آيه شريفه در ساير کمالات شريك مي باشند و قطعاً فيض از مبدء فياض علي الاطلاق به وسيله خود پيغمبرصلي الله عليه وآله بر علي عليه السلام رسیده و اين خود دليل اتحاد نفساني است كه مدعاي ما مي باشد.

حافظ: از كجا دعوت نفس مجازاً مراد نباشد و مجازي از مجاز ديگر اولي نمي باشد.

داعي: تمنا مي كنم مناقشه نكنيد و وقت مجلس را ضايع نكنيد و از طريق انصاف خارج نشويد و وقتي به بن بست رسيديد انصافاً بگذاريد و بگذريد و قطعاً از مثل شما عالم جليل باانصافي انتظار مناقشه در كلام و مجادله را نداريم.

زيرا خود مي دانيد و در نزد اهل فضل نيز ثابت است كه اطلاق نفس مجازاً شايع تر است از مجاز ديگر و در السنه و افواه فضلاء عرب و عجم و ادباء و شعراء شايع است كه دعوي اتحاد مجازاً مي نمايند چنانچه قبلاً عرض كردم

مكرر

ص: ۲۵۹

شده است که افرادی به یکدیگر گفته اند تو به منزله جان منی و مخصوصا این معنی در لسان اخبار و احادیث درباره حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بسیار رسیده که هر یک دلیلی است علی حده بر اثبات مقصود.

### شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی

از جمله امام احمد بن حنبل در مسند (۱) و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب (۲) و موفق بن احمد خطیب خوارزم در مناقب نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر می فرمود:

«علی منی و انا منه من احبه فقد احبني و من احبني فقد احب الله.»

(علی از من است و من از علی هستم. هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته.)

و نیز ابن ماجه در صفحه ۹۲ جزء اول سنن (۳) و ترمذی در صحیح (۴) و ابن حجر در حدیث ششم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام در صواعق (۵) نقل نموده از امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و امام احمد بن حنبل در صفحه ۱۶۴ جلد چهارم مسند (۶) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در

ص: ۲۶۰

---

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱۶۴/۴-۱۶۵، مسند حبشی بن جناده.

۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۲۱-۲۲۹، ح ۲۶۷-۲۷۵، قوله علیه السلام علی من و انا منه. ابن مغازلی این حدیث را با طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۳- سنن ابن ماجه، ۱/۴۴، ح ۱۱۹، مقدمه باب فی فضائل اصحاب رسول الله، فضل علی بن ابی طالب.

۴- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۷۹، ح ۳۷۲۸، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.

۵- صواعق المحرقه ابن حجر مکی، ص ۱۲۲، ح ۶، باب ۹، فصل ۲.

۶- پیشتر به آن اشاره شد.

باب ۶۷ کفایه الطالب (۱) از جزء چهارم مسند ابن سماک و معجم کبیر طبرانی و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص و سلیمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع الموده (۲) از مشکاه همگی از جیش بن جناده السلولی روایت نموده اند که در سفر حجه الوداع در عرفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«علیّ منی و انا من علیّ و لا یؤدی عنی الا انا او علیّ.»

(علی از من است و من از علی هستم و از من کسی ادا نمی کند (یعنی وظیفه مرا انجام نمی دهد که تبلیغ به خلق است) مگر خودم و یا علی)

و سلیمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع الموده (۳) از زوائد مسند عبد الله بن احمد بن حنبل مسندا از ابن عباس نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بام سلمه (ام المؤمنین) رضی الله عنها فرمود:

«علیّ منی و انا من علیّ (۴) لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزله

ص: ۲۶۱

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۷۴-۲۷۶، باب ۶۷.

۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۱۶۹، ح ۱۰، باب ۷.

۳- همان، ۱/۱۷۱، ح ۱۸، باب.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۶۱، خطبه ۲۳۸، (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی. ابن ابی الحدید در ضمن حدیثی این جمله را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند: (انه منی و انا منه). و نیز در ۷/۲۱۹، خطبه ۱۰۸ و ۱۹۰. تا آنجا که ما جستجو کردیم این حدیث را به این ترتیب که مؤلف نقل کرده است در مجامع حدیثی نیافتیم. آنچه مؤلف به عنوان یک حدیث نقل کرده است در واقع ممکن است متشکل از سه حدیث باشد. جمله «علی منی و انا منه» بخشی از حدیثی است که به برخی از منابع آن اشاره کردیم و به برخی دیگر نیز اشاره خواهیم کرد. جمله «علی منی بمنزله الرأس من البدن» حدیثی است که خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۷/۱۲، رقم ۳۴۷۵، شرح حال ایوب بن یوسف ابو القاسم البزاز، ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۴۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۱۷۷، ح ۵۵۹۶، حرف العین، متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۳، ح ۳۲۹۱۴، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی علیه السلام، قندوزی در ینابیع الموده، ۲/۷۷، ح ۷۲، باب ۵۶، صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۱/۲۹۷، جماع ابواب ذکر العشره، باب ۱۰ با این لفظ نقل کرده اند: عن البراء عن رسول الله قال: علی منی بمنزله رأسی من بدنی. جمله «من اطاعه فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله» حدیثی است که در مجلس دوم به منابع آن اشاره کردیم.



هارون من موسی (۱) یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی سید المسلمین.»

(علی از من است و من از علی هستم. گوشت و خون او از من است و او برای من مانند هارون است برای موسی. ای ام سلمه بشنو و شهادت بده که این علی سید و آقای مسلمین است.)

حمیدی در جمع بین الصحیحین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

ص: ۲۶۲

---

۱- این روایت بخشی از در کتب اهل تسنن به عبارت نزدیک به هم ذکر شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم. عبد الله بن عدی در کتاب الکامل (۴/۲۲۹)، شماره ۷۹/۱۰۴۶، عبد الله بن داهر بن یحیی بن داهر الرازی) از ابن عباس چنین نقل کرده است: «... عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال: لأُمّ السلمه: یا ام سلمه ان علیا لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» ابن عساکر نیز در کتاب تاریخ مدینه دمشق، (۴۲/۴۲) این روایت را به همین صورت نقل کرده و فقط در آخر آن چنین آورده است: «... غیر انه لا نبی بعدی» و در همان جلد ص ۱۶۹، به همان صورت که در الکامل ذکر شده آورده است. ذهبی نیز در کتاب میزان الاعتدال (۲/۳۴۱۶) نیز این روایت را از ابن عباس از ام سلمه همچنین نقل کرده «ان علیا لحمه من لحمی، و دمه من دمی» و ابن حجر در لسان المیزان (۳/۲۸۳) روایت را به همین صورت ذکر کرده است. «محقق»

«علیّ منّی و انا منه و علیّ منّی بمنزله الراس من البدن من اطاعه فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله»

(علی از من است و من از علی هستم و علی از من به منزله سر است برای بدن. کسی که اطاعت کند او را مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت نموده.)

محمد بن حریر طبری در تفسیر و میرسید علی همدانی فقیه شافعی در مودت هشتم از موده القربی (۱) از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می نمایند که فرمود:

«انّ الله تبارک و تعالی أید هذا الدّین بعلیّ و أنّه منّی و انا منه و فیه انزل أ فمن کان علی بیّنه من ربّه و یتلوه شاهد منه.»

(به درستی که خداوند تبارک و تعالی تأیید نموده است این دین را به علی علیه السّلام زیرا که او از من است و من از او هستم و در او نازل گردیده آیه شریفه (۱۷ سوره ۱۱-هود) که خلاصه معنی آنکه پیغمبر از جانب خدا دلیلی روشن مانند قرآن دارد با گواهی صادق مانند علی علیه السّلام که به تمام شئون وجودی گواه صدق رسالت است.)

و شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۷ ینایع الموده را اختصاص به این موضوع داده به این عنوان که الباب السابع فی بیان انّ علیاً کرم الله وجهه کنفس رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث «علیّ منّی و انا منه.» (باب هفتم در بیان اینکه علی مثل نفس رسول خدا می باشد و حدیث علی از من است و من از علی هستم.)

ص: ۲۶۳

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۸. با استفاده از (ینایع الموده، قندوزی، ۲/۳۰۸، ح ۸۷۹، باب ۵۶)

و در این باب بیست و چهار حدیث به طرق مختلفه و الفاظ متفاوته از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می نماید که فرمود علی به منزله نفس من است و در آخر باب حدیثی (۱) از مناقب از جابر نقل می کند که گفت شنیدم از رسول خداصلی الله علیه وآله که

ص: ۲۶۴

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۷۲ و ۱۷۳، ح ۲۲، باب ۷. قندوزی ابتدای حدیث را این گونه آورده است: و فی المناقب: عن جابر بن عبد الله قال: لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: في علي خصالا لو كانت واحده منه في رجل اكتفى بها فضلا و شرفاً. قوله من كنت مولاه فعلى مولاه... و نیز خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۴/۱۴۰، رقم ۱۸۲۲، شرح حال احمد بن داود ابوجعفر السراج، حاکم نیشابوری، در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۰، ح ۴۶۱۴، کتاب معرفه الصحابه، مناقب علی بن ابی طالب، ذکر اسلام امیر المؤمنین علی، ابو نعیم اصفهانی، در حلیه الاولیاء، ۶/۲۹۴، رقم ۳۸۵، شرح حال جعفر الضبیعی، ابو یعلی موصلی در مسند ابی یعلی، ۱/۲۹۳ ح ۳۳۵، مسند ابو خیمه (عبید الله) طبرانی در معجم الکبیر، ۴/۱۶، ح ۳۵۱۱ و ۳۵۱۳، احادیث حبشی بن جناده، ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۶۳، ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۴۵ رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، مزی در تهذیب الکمال، ۵/۳۵، رقم ۱۰۷۵، شرح حال حبشی بن جناده بن نصر السلولی، ابن جوزی در تذکره الخواص، ص ۴۲ و ۴۳، باب ۲، حدیث فی قرائته البرائه، باب مناقب علی بن ابی طالب، فصل دوم، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۸/۲۱۲؛ رقم ۷، شرح حال شریک بن عبد لاله او عبد الله النخعی، ذهبی در تذکره الحفاظ، ۲/۴۵۵، رقم ۴۶۲، شرح حال سوید بن سعید، ذهبی در تاریخ الاسلام، (عهد خلفاء راشدین) ۳/۶۳۰، شرح حال علی بن ابی طالب، ابن ابی شیبہ در المصنف، ۷/۴۹۵ و ۵۰۴، ح ۸ و ۵۸، کتاب فضائل فضائل علی بن ابی طالب ابن حجر مکی در الصواعق الحرقه، ص ۱۲۲، باب ۹، فصل ۲، ح ۶، و ص ۱۲۴ ح ۲۵، سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۱۷۷، ح ۵۵۹۵، حرف العین، مناوی در فیض القدیر، ۴/۴۷۰، ح ۵۹۵، حرف العین زرندی در نظم در السمطین، ص ۷۹، سمط ۱ قسم ۲ مناقب علی بن ابی طالب، ذکر نسبه من رسول الله صلى الله عليه وآله متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۳، ح ۳۲۹۱۳، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲ علیه السلام فضائل علی و ۱۳/۱۴۲، ح ۳۶۴۴۴، کتاب الفضائل. بعد از باب ۱۰، باب فضائل الصحابه، فضائل علی شبلنجی در نور الابصار، ص ۱۶۰، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابیطالب، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۳۲، حوادث سال ۱۰ هجری، فصل فی ایراد شیء من فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، حدیث آخر فی رد الشمس، محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۸۵، باب ۱ فصل ۵، نسائی در فضائل الصحابه، ص ۱۵، ح ۴۳ و ۴۴، فضائل علی و احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۵۹۴ و ۵۹۹، ح ۱۰۱۰ و ۱۰۲۳، فضائل علی بن ابی طالب، ضمن احادیث گوناگون و با الفاظ مختلف به این حدیث اشاره کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «علی منی و انا منه»

فرمود در علی خصلی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود برای فضل و شرف او و آن خصال عبارت است از فرموده های آن حضرت درباره علی از قبیل: «من کنت مولاه فعلی مولاه» - و قوله: «علی منی کهارون من موسی» - و قوله: «علی منی و انا منه» و

نقل می کند که گفت شنیدم از رسول خداصلی الله علیه و آله که فرمود در علی خصلی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود برای فضل و شرف او و آن خصال عبارت است از فرموده های آن حضرت درباره علی از قبیل: «من کنت مولاه فعلی مولاه» - و قوله: «علی منی کهارون من موسی» - و قوله: «علی منی و انا منه» و

قوله: «علی منی کنفسی طاعته طاعتی و معصيته معصیتی.» و قوله: «حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله.» و قوله: «ولی علی ولی الله و عدو علی عدو الله.» و قوله: «علی حجه الله علی عباد و قوله حب علی ایمان و بغضه کفر.» و قوله: «حزب علی حزب الله و حزب اعدائه حزب الشیطان» و قوله: «علی مع الحق و الحق معه لا یفترقان» - و قوله: «علی قسیم الجنة و النار.» و قوله: «من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق الله.» و قوله: «شیعه علی هم الفائزون یوم القیمه.»

(هر کس من مولای او هستم، پس علی مولا (و اولی به تصرف در امر او) می باشد. علی برای من همانند هارون است برای موسی. علی از من است و من از علی هستم. علی برای من همانند جان من است. اطاعت از او اطاعت از من است و معصیت او معصیت من است. جنگ با علی جنگ با خداست، صلح و آشتی با علی صلح و آشتی با خداست. دوست علی ایمان است و دشمنی او کفر است. گروه و جمعیت علی گروه و جمعیت خدا

است و گروه دشمنان علی گروه شیطان است. علی با حق است و حق با اوست و از هم جدا نمی شوند. علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است. کسی که از علی جدا شد از من جدا شده و کسی که از من جدا شد از خدا جدا شده. شیعیان علی در روز رستاخیز رستگارانند.»

در آخر باب (۱) خبر دیگری از مناقب نقل می نماید که مفصل است در خاتمه آن می فرماید:

«اقسم بالله الذی بعثنی بالنبوه و جعلنی خیر البریه انک لحجه الله علی خلقه و امینه علی سره و خلیفه الله علی عباده.»

از این قبیل اخبار در صحاح و کتب معتبره علماء شما بسیار رسیده که از نظرتان گذشته یا بعدها مطالعه خواهید فرمود و تصدیق خواهید نمود که اینها تماما قرینه این مجاز است پس کلمه (انفسنا) دلالت واضحی بر شدت ارتباط و

ص: ۲۶۶

---

۱- و فی مناقب علی بن الحسن عن علی الرضا عن ابيه عن آبائه عن امیر المؤمنین علی علیه السلام قال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله خطبنا فقال: ایها الناس انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکه و الرحمه و المغفره... و ذکر فضل شهر رمضان. ثم بکی. فقلت: یا رسول الله ما ینبیک؟ قال: یا علی ابکی لما یستحل منک فی هذا الشهر. کأنی بک و انت ترید ان تصلی و قد انبعث اشقی الاولین و الآخرین شقیق عاقر ناقه صالح یضربک ضربه علی رأسک، فیخضب بها لحتیک. فقلت: یا رسول الله و ذلک فی سلمه من دینی؟ قال: فی سلامه من ندینک. قلت: هذا من مواطن البشری و الشکر. ثم قال: یا علی من قتلک فقد قتلنی و من ابغضک فقد ابغضنی و مسبک فقد سبنی، لانک منی کنفسی، روحک من روحی و طینتک من طنتی، و ان الله تبارک و تعالی خلقنی و خلقک من ونوره و اصطفانی و صطفک فاخترنی لنبوه و اختارک للإمامه. فمن انکر امامتک فقد انکر نبوتی. یا علی انت وصیی و وارثی و ابو ولدی و زوج ابنتی، امرک امر و نهیک نهی. اقسام بالله الذی بعثنی بالنبوه و جعلنی خیر البریه انک لحجه الله علی خلقه و امینه علی سره و خلیفه الله علی عباده. ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۶۷، ح ۵، باب ۷.

اتحاد علی علیه السلام بحسب کمالات نسبی و حسبی و خارجی علما و عملا دارد.

و شما چون اهل علم و دانش هستید و ان شاء الله از عناد و لجاج دور می باشید باید تصدیق نمائید که این آیه شریفه خود دلیل قاطعی است بر اثبات مرام و مقصود ما و از همین آیه جواب سؤال دوم شما هم داده می شود.

زیرا وقتی ما ثابت نمودیم که علی علیه السلام در جمیع کمالات باستثناء نبوت خاصه و نزول وحی با خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به حکم آیه انفسنا شریک بوده آنگاه می دانیم که از جمله کمالات و مقامات و خصائص آن حضرت افضل بودن بر جمیع صحابه و امت می باشد که همان افضل بر صحابه و امت بوده است بلکه به همین دلیل آیه شریفه و هم به حکم عقل و نقل بایستی افضل بر انبیاء و از تمام امت و صحابه باشد بدون استثناء چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله افضل بر تمام انبیا و امت بوده است.

### چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی علیه السلام هم افضل از آنها می باشد

شما وقتی کتب معتبره خودتان از قبیل احیاء العلوم امام غزالی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و تفسیر امام فخر رازی و تفسیر جار الله زمخشری و بیضاوی (۱) و نیشابوری و دیگران از علماء را مطالعه نمایید، می بینید که از

ص: ۲۶۷

۱- این حدیث با همین الفاظ در مجامع روایی شیعی فراوان است. در کتب اهل تسنن نیز به دو صورت نقل شده است. گاهی به متن حدیث تصریح کرده اند: مانند: المحصول، فخر رازی، ۵/۷۱، الکلام فی القیاس، مسئله ۳، قسم ۱، دلیل ۳؛ ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۳۵۳، باب ۸۷؛ تاریخ ابن خلدون، ۱/۳۲۵، مقدمه، فصل ۵۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۳۳۷، جماع ابواب خصائص صلی الله علیه و آله فی فوائد تتعلق بکلام عن الخصائص باب ۳؛ کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۸۳، باب ۱۰۰ فیض القدر، مناوی ۱/۲۱، مقدمه. گاهی نیز مانند بیضاوی در تفسیر، ۳/۱۴۹، ذیل آیه ۵۲، سوره حج به طور ضمنی به این حدیث اشاره کرده اند. بیضاوی حدیث را این گونه نقل کرده است: الرسول من بعثه الله بشریعه مجدده یدعوا الناس الیها، و النبی یعمه و من بعثه لتقریر شرع سابق کأنبیاء بنی اسرائیل الذین کانوا بین موسی و عیسی و لذلك شبه النبی صلی الله علیه و آله علماء امته بهم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی نقل می نمایند که حضرت فرمود:

«علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل»

(علماء امت من مانند انبیاء بنی اسرائیل اند) در خبر دیگر فرموده:

«علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل»

(علمای امت من افضل و بهتر از انبیای بنی اسرائیل اند)

آن گاه انصافاً تصدیق خواهید نمود جایی که علمای این امت به واسطه آنکه علمشان از سرچشمه علم محمدی است، مانند یا افضل و بهتر از انبیای بنی اسرائیل باشند حتماً علی بن ابی طالب علیه السلام که منصوص است به گفتار رسول اکرم بنا بر آنچه اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها»<sup>(۱)</sup>، «و انا دار الحکمه و علی بابها»<sup>(۲)</sup> (من شهرستان علم و خانه حکمتم و علی دروازه آن می باشد) افضل از انبیاء می باشد و هرگز در آن شک و تردید نمی نمایید.

و از خود علی علیه السلام وقتی سؤال این معنی را

نمودند، به بعضی از جهات

ص: ۲۶۸

---

۱- در مجلس دهم خواهد آمد.

۲- در مجلس دهم خواهد آمد.

### سؤالات صعصعه از علی علیه السلام در علت افضل بودن از انبیاء و جواب آن

در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجرت که آثار مرگ بر آن حضرت ظاهر شد در اثر ضربت شمشیر زهر آب داده ای که اشقی الاولین و آخرین (نظر به خبری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده بودند) عبد الرحمن بن ملجم مرادی بر فرق سر مبارکش وارد آورده بود، فرمود به فرزندش امام حسن علیه السلام شیعیانی که بر در خانه اجتماع نموده اند اجازه دهید بیایند مرا ببینند. وقتی آمدند اطراف بستر را گرفتند و آهسته به حال آن حضرت گریه می نمودند، حضرت با کمال ضعف فرمودند:

«سلونی قبل ان تفقدونی، و لکن خففوا مسائلکم»

(سؤال کنید از من هرچه می خواهید قبل از آنکه مرا نیابید، و لکن سؤالهای خود را سبک و مختصر کنید)

اصحاب هر یک سؤالی می نمودند و جوابهایی می شنیدند؛ از جمله سؤال کنندگان صعصعه بن صوحان بود که از رجال بزرگ شیعه و از خطبای معروف کوفه و از روای بزرگی است که علاوه بر علمای شیعه، کبار از علمای خودتان حتی صاحبان صحاح، روایتهای او را از علی علیه السلام و ابن عباس نقل قول نموده اند.

در نقل و ترجمه حالات او علمای بزرگ خودتان، از قبیل ابن عبد البر در



الاستيعاب (۱) و ابن سعد در طبقات (۲) و ابن قتیبه در معارف (۳) و دیگران مشروحاتی نوشته و او را توثیق نموده اند که مردی عالم و فاضل و صادق و متدین و از اصحاب خاص علی علیه السلام بوده.

صعصعه عرض کرد: «اخبرنی انت افضل ام آدم» (مرا خبر دهید شما افضل هستید یا آدم؟)

حضرت فرمودند: «تزکیه المرء نفسه لقیح»

قیح است که مرد خود را تعریف و تزکیه کند و لکن از باب {وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ}

(نعمتهایی را که خدا به تو داده نقل کن)

عرض کرد: «و لم ذلک یا امیر المؤمنین»؛ به چه دلیل افضل از آدم هستی؟

حضرت بیانی فرمود: که خلاصه اش این است که برای آدم همه قسم وسایل

ص: ۲۷۰

---

۱- استیعاب، ابن عبد البر، ۲/۷۱۷، رقم ۱۲۱۱، شرح حال صعصعه بن صوحان العبدي. ابن عبد البر می نویسد: کان مسلما علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله و لم یره، صغر عن ذلک و کان سیدا من سادات قومه عبد القیس و کان فصیحا خطیبا و عاقلا لسننا دینا فاضلا بلیغا یعدّ فی اصحاب علی علیه السلام.

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، ۶/۲۴۴، رقم ۲۲۱۳، شرح حال صعصعه صوحان ابن سعد این گونه می نویسد: ... و کان من اصحاب الخطط بالكوفه و کان خطیبا و کان من اصحاب علی بن ابی طالب... و قد روی صعصعه عن علی بن ابی طالب... و کان ثقة قلیل الحدیث.

۳- المعارف، ابن قتیبه ص ۴۰۲، بنو صوحان می نویسد: احد خطباء العرب کان من کبار اصحاب علی، قتل اخواه یوم الجمل فأخذ صعصعه الرايه... و ثقة ابن سعد و کان شریفا مطاعا امیرا فصیحا مفوها...

رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود. فقط از یک شجره گندم منع گردید و او منتهی نشد و از آن شجره منهی خورد و از بهشت و جوار رحمت حق خارج شد، ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع نمود، من به میل و اراده خود، چون دنیا را قابل توجه نمی دانستم از گندم نخودرم.

کنایه از آنکه کرامت و فضیلت شخص در نزد خدا به زهد و ورع و تقواست. هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است، قطعاً قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر و منتهای زهد این است که از حلال غیر منهی اجتناب نماید.

عرض کرد: «انت افضل ام نوح؟ قال: انا افضل من نوح»

شما افضل هستید یا نوح؟ فرمود: من افضل هستم از نوح.

عرض کرد: «لم ذلک؟» چرا افضل هستید از نوح؟

فرمود: نوح قول خدا را دعوت کرد به سوی خدا اطاعت نکردند، به علاوه اذیت و آزار بسیاریه آن بزرگوار نمودند. تا درباره آنها نفرین کرد:

{رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا} [نوح/۲۶]

(پروردگارا مگذار بر زمین از کافرین دیاری را.)

اما من بعد از خاتم الانبیاء با آن همه صدمات و اذیتهای بسیار فراوانی که از این امت دیدم درباره آنها نفرین نکردم و کاملاً صبر نمودم (چنانچه در ضمن خطبه معروف به شقشقیه فرمود: «صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی») صبر کردم در حالی که در چشم من خاشاک و در گلوی من استخوان بود. کنایه از آنکه اقرب خلق به سوی حق کسی است که صبرش بر بلا بیشتر باشد.

عرض کرد: «انت افضل ام ابراهیم؟ قال: انا افضل من ابراهیم»

ص: ۲۷۱

شما افضل هستید یا ابا ابراهیم؟ فرمود: من افضل از ابراهیم هستم.

عرض کرد: «لم ذلک» چرا شما افضل از ابراهیم هستید:

فرمود: ابراهیم عرض کرد: { رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي } (آیه ۲۶۰ سوره بقره، پروردگارا به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد. خداوند فرمود: آیا باور نداری؟ عرض کرد: آری باور دارم لکن می خواهم با مشاهده آن دلم آرام گیرد.)

ولی ایمان من به جایی رسیده که گفتم: «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً» (اگر پرده ها بالا رود و کشف حجب گردد، یقین من زیاد نخواهد شد.) کنایه از آنکه علو درجه شخص به مقام یقین او می باشد که واجد مقام حق الیقین شود.

عرض کرد: «انت افضل ام موسی؟ قال: انا افضل من موسی»

شما افضل هستید یا موسی؟ فرمود: من افضل هستم. عرض کرد: به چه دلیل شما افضل از موسی هستید. فرمود: وقتی خداوند او را مأمور کرد به دعوت فرعون که به مصر برود عرض کرد: { قَالَ رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَاَخَافُ اَنْ يُقْتَلُوْنِ وَ اَخِي هَارُوْنُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَاَرْسَلُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُكَذَّبُوْنِ } (قصص/۳۳-۳۴)

(موسی عرض کرد: ای خدا من از آنها (فرعونیان) یک نفر را کشته ام و می ترسم (که به خونخواهی و کینه دیرینه) مرا به قتل رسانند. (با این حال اگر از رسالت ناگزیرم) برادرم هارون که ناطقه اش از من فصیح تر است با من یار و شریک در کار رسالت فرما تا مرا تصدیق کند، می ترسم آنها تکذیب رسالت کنند.)

ص: ۲۷۲

اما من وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا مأمورم کرد که بروم در مکه معظمه بالای بام کعبه آیات اول سوره براءت را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عم یا خال یا یکی از اقارب و خویشانش بدست من کشته نشده باشند مع ذلک ابدًا خوف نکردم اطاعت امر نموده تنها رفتم مأموریت خود را انجام دادم آیات سوره براءت را بر آنها خواندم و مراجعت

نمودم.

کنایه از آنکه فضیلت شخص با توکل به خداست هر کس توکلش بیشتر است فضیلت او بیشتر است، موسی اتکاء و اعتماد به برادرش نمود ولی امیر المؤمنین علیه السلام توکل کامل به خدا و اعتماد به کرم و لطف عمیم ذات ذو الجلال حق نمود.

قال: انت افضل ام عیسی؟ قال: انا افضل من عیسی. قال: لم ذلک؟

عرض کرد: شما افضل هستید یا عیسی فرمود: من افضل از عیسی هستم. عرض کرد: برای چه شما افضل هستید؟ فرمود: پس از آنکه مریم به واسطه دمیدن جبرئیل در گریبان او به قدرت خدا حامله شد همین که موقع وضع حمل رسید وحی شد به مریم که: «اخرجی عن البیت فان هذه بیت العباده لا بیت الولاده» از خانه بیت المقدس بیرون شو زیرا که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه و محل ولادت و زائیدن، فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله خشکیده عیسی به دنیا آمد.

اما من، وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتی که وسط مسجد الحرام بود به مستجار کعبه متمسک گردیده و عرض کرد الهی بحق این

ص: ۲۷۳

خانه و بحق آن کسی که این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان همان ساعت دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را با ندای غیبی دعوت به داخل خانه نمودند که: «یا فاطمه ادخلی البیت» فاطمه مادرم وارد شد و من در همان خانه کعبه به دنیا آمدم کنایه از آنکه در مرتبه اول شرف مرد به حسب و نسب و طاهریت مولد است هر که روح و نفس و جسد او پاکیزه است او افضل است.

(از این امر پروردگار به فاطمه در دخول کعبه معظمه و نهی از مریم از وضع حمل در بیت المقدس با توجه به شرافت مکه معظمه بر بیت المقدس شرافت فاطمه بر مریم و شرافت علی علیه السلام بر عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام معلوم می شود) (۱).

ص: ۲۷۴

۱- این روایت در کتب شیعه (اللمعه البیضاء، تبریزی، انصاری، ص ۲۲۰-۲۲۱، فصل فی فضائل اهل البیت، انوار النعمانیه، ۱/۲۷) مرحوم آیت الله مرعشی نجفی در کتاب شرح احقاق الحق (۵/۴۷ تا ۴۹، الحدیث التاسع و الستون) به نقل از علامه محدث و عارف شیخ جمال الدین محمد بن احمد حنفی موصلی مشهور به این حسنویه، در کتاب «بحر المناقب» خود روایتی از مناظره حده دختر حلیمه سعدی با حجاج بن یوسف ثقفی نقل کرده است که به مقایسه بین علی علیه السلام با پیامبران پرداخته و در آن به آیات قرآن و روایات متفق علیه شیعه و اهل تسنن در فضیلت آن حضرت استشهداده شده است، اصل روایت چنین است: روی جماعه ثقات انه لما وردت حره بنت حلیمه السعديه علی الحجاج بن یوسف الثقفی و مثلت بین یدیه فقال لها: انت حره بنت حلیمه السعديه؟ فقالت: له راسه من غیر مؤمن؟ فقال لها: الله جاء بك فقد قيل عليك انك تفضلين عليا علي ابي بكر و عمر و عثمان؟ قالت: لقد كذب الذي قال اني افضله علي هؤلاء خاصه. قال: و علي من غير هؤلاء؟ قالت: أفضله علي آدم و نوح و لوط و ابراهيم و موسى و داود و سليمان و عيس بن مریم. فقال رها: اقول لك انك تفضليه علي الصحابه فتريدن عليهم سبعة من الانبياء من اولي العزم؟ فاني لم تأتني ببيان ما قلت و الا ضربت عنقك. فقالت: ما انا فضلته علي هؤلاء الانبياء بل الله عزوجل فضلته في القرآن في قوله تعالى في حق آدم {وَوَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ} (طه/۱۲۱) و قال في حق علي {وَوَكَانَ سَيِّئُهُ مَشْكُورًا} (انبياء/۲۲) فقال: احسنت يا حره؛ فبم تفضلته علي نوح و لوط؟ قالت: الله تعالى فضلته عليهما بقوله: {ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا} و علي بن ابی طالب كان ملائكة (ملاکه) تحت صدره المنتهى زوجته بنت محمد صلى الله عليه وآله فاطمه الزهراء الذي يرضى الله لرضها و يسخط لسخطها، فقال الحجاج: احسنت يا حره، فبم تفضلته علي ابی الانبياء ابراهيم خليل الله؟ فقالت: الله و رسوله فضلته بقوله: {وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِيُظْمِنَ قَلْبِي} (بقره ۲۶۰)، و امير المؤمنين عليه السلام قال قولاً لم يختلف فيه احد من المسلمين «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً» و هذه كلمه لم يقلها قبله و لا بعده احد. قال: احسنت يا حره فبم تفضلين علي موسى نجی الله؟ قالت: يقول الله عزوجل {فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ} (قصص/۲۱) و علي بن ابی طالب بات علي فراش رسول اله صلى الله عليه وآله و لم يخف حتى انزل الله في حقه {وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ} (بقره/۲۰۷) قال: احسنت يا حره، قال فبم تفضلت علي داود؟ قالت: الله فضلته عليه بقوله: {يا داوود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ} (ص/۲۶) قال لها: في اي شيء كانت حكومتها؟ قالت: في رجلين احدهما كان

له كرم و الآخر غنم؛ فنفتت الغنم فى الكرم فرعته فاحتكما الى داود فقال تباع الغنم و ينفق ثمنها على الكرم حتى يعود الى ما كان عليه. فقال له ولده: لا يا ابيه بل نأخذ من لبنها و صوفها فقال الله عزوجل: {فَفَهَّمْنَهَا سُلَيْمَانَ} و ان مولانا امير المؤمنين عليه السلام قال: {إِسْأَلُونِي عَمَّا فَوْقَ إِسْأَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي} و انه عليه السلام دخل على انبى صلى الله عليه وآله يوم فتح خيبر؛ فقال النبى صلى الله عليه وآله للحاضرين: «افضلكم و اعلمكم على» فقال لها احسنت يا حره فبم تفضليه على سلمان؟ قالت: الله فضله عليه بقوله: {هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَتَّبِعُنِي لِأَخِيذَ مِنْ بَعْدِي} (ص ٣٥) و مولانا على عليه السلام قال: «يا دنيا قد طلقتك ثلاثا لا رجعه لى فيك» فعند ذلك انزل الله عليه { تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا } (قصص/٨٣) قال: احسنت يا حره فبم تفضليه على عيسى؟ قالت: الله فضله عليه بقوله {وَاِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَ اَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَاُمَّيْ اِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُوْنُ لِيْ اَنْ اَقُوْلَ مَا لَيْسَ لِيْ بِحَقِّ اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِى نَفْسِيْ وَا لَا اَعْلَمُ مَا فِى نَفْسِكَ... } (مائده/١١٦) فأخر الحكومه و مولانا امير المؤمنين عليه السلام لما ادعوا النصيريه فيه ما ادعوا و هم اهل النهروان قاتلهم و لم يؤخر حكومتهم فهذه كانت فضائله لا تعدل بفضائل غيره. قال: احسنت يا حره، خرجت من جوابك و لولا ذلك لكان ذلك ثم اجازها و اعصاها و سرحها تسريحا حسنا و رحمه الله عليها فى قوله عزوجل {اتقوا الله و كونوا مع الصادقين} (توبه/١١٩) اين روايت در كتب شيعه نيز ذكر شده است (الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمى ص ١٣٨، خبر حره السعديه مع الحجاج؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ٤٦/١٣٤، الباب الثامن قصه حره بنت حليمه السعديه و الحجاج) «محقق»



موقع نماز شد آقایان برای نماز برخاستند بعد از اداء فریضه و استراحت و صرف چای علی مرآت جمیع انبیاء

موقع نماز شد آقایان برای نماز برخاستند بعد از اداء فریضه و استراحت و صرف چای داعی افتتاح کلام نموده عرض کردم علاوه بر آنچه عرض شد در کتب معتبره و موثق علماء خودتان است که علی علیه السّلام را مرات جمیع صفات انبیاء و واجد آن صفات قرار داده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۴۴۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) و حافظ ابو بکر فقیه شافعی احمد بن الحسین بیهقی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در ذیل آیه مباحله در تفسیر کبیر (۲) و محی الدین عربی در صفحه ۱۷۲ از مبحث ۳۲ کتاب یواقیت و جواهر (۳) و شیخ

ص: ۲۷۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۶۸، خطبه ۱۵۴، ذکر الاحادیث و الاخبار الواردة فی فضائل علیّ. ابن ابی الحدید حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: من اراد ان ينظر الی نوح فی عزمه و الی آدم فی علمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی زهدده، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۸/۸۱، سوره آل عمران آیه ۶۱، مسئله الخامسة. فخر رازی حدیث را این گونه نقل کرده است: من اراد ان یری آدم فی علمه و نوحا فی طاعته و ابراهیم فی خلته و موسی فی هیبته و عیسی فی صفوته، فلینظر الی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام.

۳- الیواقیت و الجواهر، شعرانی، ۲/۱۸، مبحث ۳۲. قال الشیخ محی الدین و کان اقرب الناس الیه فی ذلک الهباء علیّ بن ابی طالب رضی الله عنه الجامع لأسرار الانبیاء اجمعین.



سليمان بلخي حنفي در اول باب ۴۰ ينايع الموده(۱) از مسند احمد و صحيح بيهقي و شرح المواقف و الطريقه المحمديه و نور الدين مالكي در صفحه ۱۲۱ فصول المهمه(۲) از بيهقي و محمد بن طلحه شافعي در صفحه ۲۲ مطالب السؤل(۳) و محمد بن يوسف گنجي شافعي در باب ۲۳ كفايه الطالب(۴) به

ص: ۲۷۷

- ۱- ينايع الموده، قندوزي، ۱/۳۶۳، ح ۱، باب ۴۰. قندوزي حديث را اين گونه نقل کرده است: اخرج احمد بن حنبل في مسنده و احمد البيهقي في صحيحه عن ابي الحمراء قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في عزمه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيئته و الى عيسى في زهده، فلينظر الى علي بن ابي طالب.
- ۲- الفصول المهمه، ابن صباغ مالكي، ۱/۵۷۱، فصل ۱، فصل في ذكر مناقبه الحسنه، منقبه ۱۵.
- ۳- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعي، ص ۹۷، باب ۱ فصل ۶.
- ۴- كفايه الطالب، گنجي شافعي، گنجي شافعي، ص ۱۲۲، ب ۲۳. گنجي شافعي حديث را اين گونه نقل کرده است: عن ابن عباس بينما رسول الله صلى الله عليه وآله جالس في جماعه من اصحابه اقبل على عليه السّلام فلما بصر به رسول الله صلى الله عليه وآله قال: من اراد منكم ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في حكمته و الى ابراهيم في حلمه، فلينظر الى علي بن ابي طالب و نیز خطيب خوارزمي در مناقب، ص ۸۳، ح ۷۰، و در مقتل الحسين، ۱/۷۶ و ۷۷، ح ۲۵، فصل ۴ حديث را اين گونه نقل کرده است: عن ابي الحمراء قال: رسول الله من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى يحيى بن زكريا في زهده و الى موسى بن عمران في بطشه، فلينظر الى علي بن ابي طالب عليه السّلام ابن مغازلي در مناقب، ص ۲۱۲، ح ۲۵۶، قوله عليه السّلام من اراد ان ينظر الى آدم... ابن مغازلي حديث را اين گونه نقل کرده است: من اراد ان ينظر الى علم آدم و فقه نوح، فلينظر الى علي بن ابي طالب. محب الدين طبري در رياض النضره، ۳/۱۹۶، باب ۴، فصل ۹، ذكر شبهه بخمسه من الانبياء في مناقب لهم. و در ذخائر العقبى ص ۹۳ و ۹۴، قسم ۱، باب فضائل علي ذكر تشبيه علي بخمسه من الانبياء علاوه بر حديثي كه از مناقب خوارزمي نقل كرديم به اين حديث نيز اشاره کرده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه و الى نوح في حكمه و الى يوسف في جماله، فلينظر الى علي بن ابي طالب عليه السّلام. حاكم حسكاني در شواهد التنزيل، ۱/۱۳۷، ح ۱۴۷، ذيل آيه ۱۴۹، سوره بقره حديث را اينگونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اراد ان ينظر الى ابراهيم في حلمه و الى نوح في حكمته و الى يوسف في اجتماعه، فلينظر الى علي بن ابي طالب. حمويني در فرائد السمطين، ۱/۱۷۰، ح ۱۳۱، سمط ۱ باب ۳۵، ابن عساكر در تاريخ دمشق، ۴۲/۳۱۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علي بن ابي طالب نيز حديث را با همان الفاظي كه از مناقب خوارزمي نقل كرديم آورده اند. در نور الابصار، ص ۲۰، باب ۱. شبلنجي حديث را با اين الفاظ آورده است: فقال ابوبكر: انا لا اتقدم على رجل قال في حقه رسول الله صلى الله عليه وآله: من اراد ان ينظر الى آدم و الى يوسف و حسنه الى موسى و صلاته و الى عيس و زهده و الى محمد صلى الله عليه وآله و خلقه فلينظر الى علي. سيد شريف جرجاني در شرح المواقف، ۸/۳۶۹، مرصد ۴، مقصد ۵ مي نويسد: الثاني عشر قوله عليه السّلام من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في هيئته و الى عيسى في عبادته، فلينظر الى ابن ابي طالب. تفتازاني در شرح المقاصد، ۵/۲۹۶، مقصد ۶، فصل ۴، مبحث ۶، حديث را اينگونه نقل مي كند: من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقواه و الى ابراهيم في حلمه و الى موسى في

هيبتة و الى عيسى في عبادته، فلينظر الى عليّ بن ابي طالب. و ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه، ۷/۲۲۰، خطبه ۱۰۸، فصل في الكلام على الالتفات، حديث را اينگونه نقل کرده است: و روى المحدثون ايضا عنه عليه السّلام أنّه قال: من اراد ان ينظر الى نوح في عزمه و موسى في علمه و عيسى في ورعه، فلينظر الى عليّ بن ابي طالب. و ابن حجر عسقلاني در لسان الميزان، ۶/۶۹۳، رقم ۸۳۹۷، شرح حال مسعر بن يحيى النهدي، اينچنين نقل نموده است: عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في حكمته و الى ابراهيم في حلمه فلينظر الى علي عليه السّلام



مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقوائه (فی حکمته) و الى ابراهيم في خلته (فی حلمه) و الى موسى في هيئته و الى عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابي طالب عليه السلام».

(هر کس می خواهد نظر کند آدم را در علمش (یعنی از کمیت و کیفیت علم آدم بهر مند گردد) به علم علی توجه کند و هر کس که می خواهد حقیقت تقوای نوح را (که بهترین صفات او بوده) یا حکم حکمت او را ببند و خلت و حل ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند، پس نظر کند به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام)

و میر سید علی همدانی شافعی در مودت هشتم از موده القربی (۱) این حدیث شریف را با زیادتی هائی نقل می نماید و در آخر آن آورده از جابر که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

فان فيه تسعين خصله من خصال الانبياء جمعها الله فيه و لم يجمعها في احد غيره.

ص: ۲۷۹

---

۱- موده القربی، میر سید علی همدانی، موده ۸، (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۳۰۶، و ۳۰۷، ح ۸۷۴، باب ۵۶، همدانی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من اراد ان ينظر الى اسرافيل في هيئته و الى ميكائيل في رتبته و الى جبرائيل في جلالته و الى آدم في علمه و الى نوح في خشيته و الى ابراهيم في خلته و الى يعقوب في حزنه و الى يوسف في جكماله و الى موسى في مناجاته و الى ايوب في صبره و الى يحيى في زهده و الى عيسى في عبادته و الى يونس في ورعه و الى محمد صلى الله عليه وآله في خلقه، فلينظر الى علي، فان فيه تسعين خصله من خصال الانبياء جمعها الله فيه و لم يجمعها احد غيره.

(پس به درستی که در علی علیه السلام نود خصلت از

خصال انبیاء می باشد که خداوند در او جمع کرده نه در غیر او)

### بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه

و شیخ فقیه محدث شام صدر الحفظ محمد بن یوسف گنجی شافعی (۱) پس از نقل حدیث خود به عنوان قلت بیانی دارد که گوید تشبیه نمودن علی به آدم در علم او، برای اینست که خداوند آموخت بآدم علم و صفت هر چیزی را، هم چنانکه در سوره بقره فرماید {وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} (بقره/۳۱) خدا همه اسماء را به آدم تعلیم داد. و هم چنین نیست چیزی و نه حادثه و واقعه ای مگر آنکه در نزد علی می باشد علم آن و فهم درک و استنباط معنای آن به واسطه همین علم الهی بود که حضرت آدم مخلع به خلعت خلافت آمد که خداوند در آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره) خبر می دهد که فرمود: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**. (بقره/۳۰. من در زمین خلیفه خواهم گماشت)

پس هر انسان با ذوقی تشبیه حضرت علی به آدم را می فهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و برتری و مسجودیت او بر ملائکه و صاحب مقام خلافت

ص: ۲۸۰

---

۱- قلت: تشبیه لعلی علیه السلام بآدم فی علمه لان الله علم آدم صفة كل شيء كما قال عزوجل: {وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا} فما من شيء ولا حادثه ولا واقعه الا وعند علی علیه السلام فیها علم و له فی استنباط معناها فهمو و شبهه بنوح فی حکمته او فی روایه فی حکمه و كأنه اصح، لان علیاً علیه السلام کان شدیداً علی الکافرین رثوفا بالمؤمنین كما وصفه الله تعالی فی القرآن بقوله: {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ} و اخبر الله عزوجل عن شده نوح علیه السلام علی الکافرین فقوله: {وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا} و شبهه فی الحلم بابراهيم علیه السلام خليل الرحمان كما وصفه الله تعالی بقوله {إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ} فكان متخلقا بأخلاق الأنبياء متصفا بصفات الاصفياء.

گردید، علی علیه السلام هم افضل و برتر از همه خلائق و واجد مقام خلافت بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد.

و تشبیه نمودن علی را به نوح در حکمت آن کانه می خواهد برساند که علی علیه السلام بر کفار شدید و بر مؤمنین رؤف بوده هم چنانکه خداوند در قرآن او را وصف نموده {وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ} (فتح ۲۹) (این خود دلیل است بر آنکه این آیه در وصف علی علیه السلام نازل گردیده چنانچه قبلاً عرض نمودم).

و نوح نسبت به کفار بسیار شدید بود چنانچه در قرآن خبر می دهد:

{وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا} (نوح/۲۶)

(نوح عرض کرد: پروردگارا مگذار در زمین از کافران دیاری را)

و تشبیه نمودن علی علیه السلام را به حلم ابراهیم برای آنست که در قرآن ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را به این صفت وصف نموده که: {إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ} (توبه ۱۱۴) (به درستی که ابراهیم هر آینه بردبار بود).

این تشبیهات می رساند که علی علیه السلام متخلّق به اخلاق انبیاء و متّصف به صفات اصفیاء بوده انتهى.

پس آقایان محترم اگر قدری منصفانه دقیق شوید می بینید از مضامین این حدیث شریف که مجمع علیه فریقین (شیعه و سنی) می باشد مستفاد می شود که امیر المؤمنین علیه السلام جامع جمیع صفات عالیّه ممکنه است که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفات انبیاء می باشد، پس علی القاعده بایستی که از حیث جامعیت افضل سلسله جلیله نبویه باشد.

و این حدیث خود دلیل دیگری است بر افضلیت علی علیه السلام بر انبیاء عظام (به استثناء خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله) زیرا وقتی با هر یک از انبیاء عظام در فضیلت و خصلت مخصوصه به آن نبی مساوی باشد و به فضایل و خصال دیگران نیز اختصاص داشته باشد لازم می آید که افضل از همه انبیاء باشد. چنانچه خود محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل (۱) بعد از نقل حدیث تصریح به این معنی نموده و توضیحا گوید رسول اکرم صلی الله علیه و آله ثابت نموده است برای علی علیه السلام به این حدیث، علمی شبیه علم آدم و تقوایی شبیه تقوای نوح و حلمی شبیه حلم ابراهیم و هیبتی شبیه هیبت موسی و عبادتی شبیه عبادت عیسی تا آنجا که گوید:

«و تعلوا هذه الصفات الى اوج العلی حيث شَبَّهها بهؤلاء الانبياء المرسلين من الصفات المذكوره»

(بلند می کند این اوصاف حمیده علی علیه السلام را به منتها درجه رفعت و علو شأن زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله تشبیه کرده است آن حضرت را به انبیای مرسلین از حیث صفات)

آیا ممکن است در امت مرحومه کسی را پیدا کنید از صحابه و تابعین و غیره که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده انبیاء عظام باشد غیر از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حالتی که این معنی مورد قبول و اعتراف

ص: ۲۸۲

---

۱- فقد اثبت النبي صلی الله علیه و آله لعلی بهذا الحديث علما يشبه علم آدم و تقوی یشبه تقوی نوح و حلما یشبه حلم ابراهیم و هیبه موسی و عبادت تشبیه عبادت عیسی و فی هذا تصریح لعلی علیه السلام بعلمه و تقواه و حلمه و هیبت و عبادت و تعلوا هذا الصفات الى اوج العلا حيث شبه بهؤلاء الانبياء المرسلين من الصفات المذكوره و المناقب المعدوده. مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی، ص ۹۷ و ۹۸، باب ۱ فصل ۶.

رجال بزرگ از علمای خودتان می باشد. چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۰ ینابیع الموده (۱) از مناقب خوارزمی از محمد بن منصور نقل مینماید که گفت شنیدم از احمد بن حنبل (امام حنابله اهل سنت) که می گفت:

«ما جاء لاحد من الصحابه من الفضائل مثل ما لعلی بن ابی طالب»

(نیامده است از برای احدی از صحابه از فضایل مثل آنچه برای علی بن ابی طالب آمده است)

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲ کفایه الطالب (۲) مسندا از محمد بن منصور طوسی به این طریق از امام احمد نقل نموده که گفت:

«ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله ما جاء لعلی بن ابی طالب»

ص: ۲۸۳

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۶۳، ح ۲ باب ۴۰.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۵۳، باب ۶۲ و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/۴۱۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۱۶، ح ۴۵۷۲، کتاب معرفه الصحابه، مناقب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام تعلی در الکشف و البیان، ۴/۸۱، ذیل آیه ۵۷، سوره مائده ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۲۰، باب ۹، فصل ۲، ابن اثیر در الکامل، ۳/۳۹۹، حوادث سال ۴۰، ذکر بعض سیرته (امیر المؤمنین علی بن ابی طالب) برهان الدین حلبی در السیره الحلبیه، ۲/۲۰۷، باب غزوه بنی سلیم، سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۸، خلافه علی بن ابی طالب علیه السلام فصل فی الأحادیث الواردة فی فضله، حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۶-۲۷، ح ۷ و ۹، مقدمه مؤلف، فصل ۱، قول بعض الصحابه فی تفضیل علی علیه السلام زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۸۰، سمط ۱ قسم ۲، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر نسبه علیه السلام من رسول الله صلی الله علیه وآله حموینی در فرائد السمطین، ۱/۳۷۹، ح ۳۰۹، سمط ۱ باب ۶۹، ذهبی در تاریخ اسلام عهد خلفاء الراشدین، ۳۰/۶۳۸، شرح حال علی بن ابی طالب محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۲۶، باب ۱، فصل ۷ خوارزمی در مناقب، ص ۳۴، ح ۴، مقدمه همین جلد را از احمد بن حنبل نقل کرده اند.



(نیامده است از برای احدی از اصحاب رسول خدا آن چیزی که برای علی بن ابی طالب آمده است.)

قول به فضیلت امیر المؤمنین علیه السّلام اختصاص به امام احمد ندارد بلکه اکثر علماء منصف شما تصدیق این معنی را نموده اند چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) گوید:

«أنّه علیه السّلام كان أولى بالامر و احقّ لا علی وجه النص بل علی وجه الافضلیه فانّه افضل البشر بعد رسول الله و احقّ بالخلافه من جمیع المسلمین»

(علی علیه السّلام اولی و احق به امر ولایت بود از جهت افضلیت نه از جهت نص؛ زیرا که او افضل تمام بشر بود بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله و احق به مقام خلافت از تمام مسلمانان.)

شما را به ذات ذو الجلال پروردگار عالمیان قسم قدری منصفانه فکر کنید ببینید آیا بی انصافی نیست که فقط روی عادت و تقلید از اسلاف و گذشتگان بدون فکر و تأمل کسانی را که فاقد این صفات بوده اند مقدم دارند به چنین شخصیت بزرگی بدون دلیل و برهان آیا عقلاء و فضلاء به مقدار فکر و فهم گذشتگان نمی خندند که روی سیاست و دسته بندی افضل امت را خانه نشین نموده و مفضول به تمام معنی را بر مسند خلافت برقرار نمایند و لا اقل در سقیفه آن بزرگوار را برای شور در امر بزرگی مانند خلافت خبر نمایند. تا به کلّی متروک گردد؟

ص: ۲۸۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۴۰، خطبه ۲ (من خطبه له علیه السّلام بعد انصرافه من صفین) شرح جمله و فیهم الوصیه و الوراثة.

مخالفین گویند تمسک به اجماع حق است؟

حافظ: ما بی انصافیم یا جنابعالی که می فرمائید بدون دلیل و برهان اصحاب پیغمبر دیگران را مقدم دانسته و خلافت را برده اند واقعا شما همه ما را بی فکر و نادان و مقلد بی پر و پا فرض کرده اید کدام دلیل بالاتر از دلیل اجماع است که تمام صحابه و امت اجماعاً بر خلافت ابی بکر حکم نموده و تسلیم شدند، حتی مولانا علی کرم الله وجهه! مخالفین گویند تمسک باجماع حق است؟

بدیهی است اجماع امت حجّه است و اطاعت آن اجماع واجب زیرا که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«لا تجتمع امتی علی الخطاء لا تجتمع امتی علی الضلاله»

(امت من بر خطا و ضلالت و گمراهی می نمایند)

پس ما کورکورانه دنبال اسلاف و گذشتگان خود نرفته وقتی تمام امت روز اول بعد از وفات پیغمبر اجماعاً صحّه بر خلافت ابی بکر گذاردند و ما در مقابل امر واقع شده قرار گرفتیم لازمه عقل است که بایستی مطیع صرف باشیم.

داعی: اصلاً بفرمائید دلیل بر حقانیت خلافت بعد از رسول اکرم چیست - یعنی خلافت به چه دلیل ثابت می گردد.

حافظ: بدیهی است بزرگتر دلیل بر اثبات وجود خلیفه بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله اجماع تمام امت می باشد.

علاوه بر دلیل اجماع که زانوی هر عاقل و دانائی را بزمین تسلیم فرود می آورد کبر سن و شیخوخیت است که حق تقدم را به ابی بکر و عمر داده و علی کرم الله وجهه با تمام فضل و کمال و نزدیکی به رسول الله صلی الله علیه وآله که مورد قبول

ص: ۲۸۵

تمام ائمت است به واسطه صغر سن و جوانی عقب ماند و انصافاً حق نبود جوان نوری تقدّم بر

کبار از صحابه پیدا نماید و ما این عقب افتادگی را از حیث خلافت برای علی کرم الله وجهه نقص نمی دانیم چون که افضلیت آن جناب عند العموم ثابت است.

و نیز حدیثی که خلیفه عمر رضی الله عنه نقل نموده که فرمود: «لا یجتمع النبوه و الملک فی اهل بیت واحد» (نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نخواهد شد) علی کرم الله وجهه را از مقام خلافت ساقط نمود چون علی اهل بیت رسول خدا بوده است لذا نمی شد واجد مقام خلافت گردد.

داعی: خیلی اسباب تحیر و تعجب است وقتی این قبیل دلائل از مثل شما مردمان دانشمند فهمیده شنیده می شود که تا چه اندازه تحت تأثیر عادت قرار گرفته اید که چشم بسته بدون تفکر حق را پشت سر انداخته و تفوه به دلائلی می کنید که یضحک به الثکلی می باشد خود شما هم اگر قدری فکر کنید می دانید که این قبیل دلائل پوچ و تشبّث بحشیش است.

ولی تأسف در اینجا است که آقایان حاضر نمی شوید ساعتی لباس تعصّب و تسنّن را از خود دور و در دلائل علماء بزرگ شیعه مقابل دلائل بی پروا منصفانه تعمق و تدقّق نمائید.

نه تنها عوام شما بی خبر از دلائل هستند، بلکه هر کجا با علماء شما صحبت نمودم، آنها را بی خبر از دلائل امامیه و غرق در تعصّب دیدم. این نیست مگر از جهت آنکه کتاب‌های معتبر اکابر متکلمین و محدثین از علماء شیعه در کتابخانه های شما برای مطالعه دیده نمی شود بلکه یکدیگر را منع می کنند از

من خودم در بصره و بغداد و شام و بیروت و حلب یعنی بلاد سنی در بازار کتاب فروشها نام هر یک از کتب معتبره علماء شیعه را پرسیدم گفتند نمی شناسیم بلکه کتب عالیه ای را که علماء اهل تسنن در اثبات مقام ولایت و تعریف عترت و اهل بیت پیغمبر نوشته و چاپ شده است بمعرض فروش نمی گذارند و اگر هم گاهی تصادفاً به کتابی از کتب شیعه برخورد نمائید چون با نظر کینه و عداوت مطالعه می نمائید بقسمی عصبانی و متأثر می شوید که نمی خواهید به هاضمه علم و منطق و انصاف وارد نمائید تا کشف حقیقت گردیده نتیجه کامل به دست آید ولی بر عکس از طرف ما جامعه شیعیان هیچ مانعی برای نشر کتب علماء شما وجود ندارد بلکه کتب معتبره و تفاسیری که به قلم علمای شما صادر گردیده و همچنین کتب ادبی و علم الحدیث از آنها در بازار شیعیان برای فروش آماده و در منازل و کتابخانه های عمومی و شخصی مورد مطالعه و اخذ نتیجه می باشد.

اینک داعی نظر به وظیفه بزرگی که عهده دارم ناچارم برای جلب نظر آقایان روشن فکر که تصور نمایند واقعا دلائل شما متقن و غیر قابل ردّ است به اقتضای وقت مجلس مختصراً جواب عرض نمایم.

### دلائل ردّ اجماع

اولاً فرمودید اجماع امت حجّت و دلیل محکم است به استناد حدیثی که شاهد آوردید.

البته شما خود بهتر می دانید که لفظ امت اضافه شده بر یای متکلم افاده عموم می کند پس معنای حدیث (بر فرض صحت آن) چنین می شود که تمام امت من اجتماع بر خطاء و گمراهی نمی کنند.

یعنی هرگاه کافه امت پیغمبر اتفاق بر امری نمودند آن امر خطاء نمی باشد.

ما هم این مطلب را قبول داریم که اجتماع تمام امت بدون استثناء فردی، منتج نتیجه خواهد بود. زیرا که خداوند از خواص این امت قرار داده که پیوسته در میان آنها طایفه ای باشند که حق با ایشان و ایشان با حق می باشند یعنی حجّت و نمایندۀ خدا حتما در میان آنها می باشد و قطعا در موقع اجتماع جمیع امت آن طایفه اهل حق و حجّت خدا در میان آنها خواهند بود و مانع خواهند شد که امت راه خطاء و ضلالت بینمایند.

اگر قدری دقیق شوید و خوب فکر نمائید خواهید دید که این حدیث (بر فرض صحت) ابداددالت ندارد بر ثبوت آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله حق تعیین خلافت را (از خود ساقط) و به امت واگذار نموده باشد.

و اگر قول و عقیده جنابعالی صحیح باشد که آن حضرت صاحب دین کامل و اکمل با بیان «لا تجتمع امتی علی الخطاء و یا علی الضلاله» حق تعیین خلافت را از خود ساقط و به امت واگذار نموده باشد (و حال آنکه همچو دلالتی ابداددالت ندارد) قطعا این حق عموم امت است؛ یعنی مسلمین عموما چون در امر خلافت ذی نفع هستند، لذا در رأی خلافت باید همگی دخالت داشته باشند؛ یعنی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بایستی جمیع امت جمع گردند و شور نمایند یک فرد کاملی را برای اجماع عموم امت به خلافت برقرار نمایند.

اینک از شما سؤال می‌نمایم که آیا در آن چند روزه وفات رسول الله صلی الله علیه و آله در سر پوشیده کوچکی بنام سقیفه که ندای خلافت ابی بکر بر خواست چنین اجماعی که تمام مسلمین متفقا رأی داده باشند، واقع شده یا خیر.

حافظ: بیان غریبی فرمودید در مدت دو سال و اندی که ابی بکر رضی الله عنه به مسند خلافت بر قرار گردید عموم مسلمین در تحت تبعیت و انقیاد فرمانبرداری از ایشان نمودند این خود معنی اجماع است که دلیل بر حقایق است.

داعی: واقعا در جواب مغلطه فرمودید سؤال مخلص راجع به تمام دوره خلافت ابی بکر نبود بلکه عرض کردم در سقیفه بنی ساعده در وقت رأی دادن به خلافت ابی بکر، اجماع امت علی القاعده دخالت داشتند یا فقط چند نفری که تشکیل دسته کوچکی را می‌دادند در آن سر پوشیده کوچک رأی دادند و بیعت کردند؟ (۱)

ص: ۲۸۹

۱- در مورد سقیفه باید به چند مسئله توجه کرد: ۱- اجتماع در سقیفه بر خلاف امر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود زیرا آن حضرت مسلمانان را امر به شرکت در لشکر اسامه کرده بودند و حتی امر فرموده بود که لشکر حرکت کند در بعضی روایات تصریح شده که آن حضرت متخلفین جیش اسامه را لعنت فرمود «جهزوا جیش اسامه! لعن الله من تخلف عنه» (الملل و النحل، شهرستانی، ۱/۲۳، المقدمه الرابعه) و نیز در روایت دیگر فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین بیان کرده اند: «انفذوا جیش اسامه» (تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۲/۵۷، باب ذکر بعث النبی صلی الله علیه و آله اسامه قبل الموت..) و ج ۸/۶۲، ترجمه ۵۹۶، اسامه بن زید بن حارثه...؛ تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ۲/۱۱۳، الوفاه؛ تاریخ ذهبی، ۳/۱۹، جیش اسامه بن زید) و دیگران با اجتهاد خود از سپاه اسامه جدا شده یا از حرکت باز ایستاده بودند که همه اینها مخالفت صریح با امر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در قرآن کریم درباره کسانی که در مقابل دستور خدا و رسولش عصیان و سرکشی کند چنین فرموده است: { وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ } (نساء/۱۴)، { وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا- مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَالًّا مُبِينًا } (احزاب/۳۶) { ... وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَلَدًا } (ص/۲۳) و لذا کسانی که از فرمان خدا و رسولش سرپیچی کرده اند صلاحیت انتخاب جانشینی پیامبر را ندارند. ۲- از جهت مکانی سقیفه حمل اجتماع مسلمانان در مسائل هم نبوده است بلکه همانطور که از اسم آن مشخص است مکانی مخصوص اجتماع انصار بوده است و ابوبکر و عمر و ابو عیبه جراح بدون دعوت در جمع آنان وارد شدند و لذا مکانی که محل اجتماع یک گروه خاص است را نمی‌توان به عنوان امام مسلمانان به حساب آورد. در حالی که محل تصمیمات مردم مدینه، مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. ۳- با فرض اینکه در پیذیریم اجتماعی برای انتخاب خلیفه مسلمین انجام شده باشد. حتی در این صورت نیز در آنجا اجماعی صورت نگرفته است در حالی که صحبت‌هایی که در آنجا انجام شد نشان دهنده این معنا است. و کسانی مانند سعد بن عباده که رئیس قبیله خزرج بوده با آن موقعیت خاص با این موضوع مخالف بوده است و اشخاصی نیز مانند حباب بن منذر در مخالفت انصار با خلافت آن سه نفر سخنرانی می‌کردند. و این نشان دهنده عدم اجماع حتی در سقیفه می‌باشد. ۴- در آن اجتماع از مهاجران فقط سه نفر حضور داشته اند چطور می‌توان یک چنین جمعی اجماع مهاجران و انصار تعبیر کرد در حالی که از بنی هاشم که خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و دیگر صحابه که در خانه فاطمه زهرا اجتماع کرده و نیز افرادی

که به تبعیت از حکام رسول الله در لشکر اسامه بوده اند و خود اسامه که امیر لشکر بود هرگز به چنین انتخابی راضی نبودند.

«محقق»

حافظ: بدیهی است آن عدۀ قلیل کبار از صحابه بودند ولی به مرور اجماع واقع شد.

داعی: بسیار ممنون شدم که مطلب را پیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید. شما را به خدا انصاف دهید رسول خدا که اولی و احق بود به اینکه صراط

ص: ۲۹۰



مستقیم و راه راست را به روی امت باز نماید، این حق بزرگ را از گردن خود ساقط و به امت حافظ: بدیهی است آن عده قلیل کبار از صحابه بودند ولی به مرور اجماع واقع شد.

داعی: بسیار ممنون شدم که مطلب را پیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید. شما را به خدا انصاف دهید رسول خدا که اولی و احق بود به اینکه صراط مستقیم و راه راست را به روی امت باز نماید، این حق بزرگ را از گردن خود ساقط و به امت واگذار نمود که فقط چند نفری سیاست بازی نمایند یکی از آنها با دیگری بیعت نماید چند نفر دیگر از رفقا هم بیعت نمایند (و قبیلۀ اوس روی عداوتی که با قبیلۀ خزرج از قدیم داشتند و اینکه مبادا آنها جلو بیفتند و سعد بن عبادۀ امیر گردد بیعت نمایند) بعد مردم به مرور از ترس و یا طمع تسلیم گردند و حکومتی برقرار گردد که امشب جنابعالی نام آن چند نفر را اجماع بگذارید؟! آیا سایر مسلمین متفرق در بلاد مکه و یمن و جدّه و طائف و حبشه و سایر مدائن و قراء از امت مرحومه نبودند حق نظر و رأی در تعیین خلافت نداشتند.

اگر دسیسه ای در کار نبود و سیاست بازی و قراردادهای قبلی منظور نبود و این دلیل شما حق بود، چرا صبر نکردند تا نظر جمیع مسلمین را در امر با عظمت خلافت اخذ نمایند تا اجماع جمیع امت مصداق حقیقت پیدا نموده ضلالت و گمراهی در او راه نداشته باشد.

چنانچه در میان تمام ملل راقیۀ جهان معمول است برای تعیین ریاست جمهور یا پیشوا استعلام عمومی می نمایند و برأی عموم ملت احترام می گذارند، رأی و نظر اکثر ملت مورد عمل قرار می گیرد.

اگر به تاریخ جهان مراجعه نمائید چنین تشکیل بی اساس و تعیین رئیسی که به دست چند نفر بر گزار شود نمی بینید، بلکه جهان داران تمدن و دانشمندان با فکر، به این عمل خندانند.

و اعجب از هر عجب آنکه تشکیل چنین دسته کوچکی را در یک سر

پوشیده کوچک، اجماع نام گذاری کنند و بعد از هزار و سیصد و سی و پنج سال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط و بی پرویا تعصبا با فشاری و ایستادگی نمایند و بگویند اجماع امت دلیل بر حَقَّائیت خلافت است یعنی چنین اجماعی که دسته کوچک چند نفری در سر پوشیده سقیفه جمع شدند و مقدرات یک ملت و امت را به دست یک نفر دادند حق و بایستی حتما مورد تبعیت قرار گیرد؟

حافظ: چرا بی لطفی می کنید مراد از اجماع، اجماع عقلاء و کبار از صحابه بود که در سقیفه واقع شد.

داعی: اینکه فرمودید مراد از اجماع، اجماع عقلاء و کبار از صحابه بوده محض تحکم و بی دلیل و منطق است، زیرا شما دلیلی جز این حدیث ندارید. بفرمائید از کجای این حدیث که محل اتکاء شما است عقلاء و کبار صحابه بیرون می آید شما حدیث را به خیال خود معنی می کنید که عقلاء و دانشمندان با نظر عجیب به آن می نگرند و حال آنکه عرض کردم یاء نسبت در امتی عمومیت را میسراند نه خصوصیت عدّه قلیلی از صحابه را و لو آنکه عقلاء و فضلاء باشند.

بر فرض تسلیم به فرموده شما (که مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بوده است) آیا عقلاء و کبار از صحابه همان عدّه ای بودند که در سر پوشیده کوچک سقیفه به پیشوائی ابو بکر و عمر و ابو عبیده گور کن (جراح) رأی دادند و بیعت نمودند؟

آیا در سایر بلاد مسلمین عقلاء و بزرگان صحابه نبودند؟ آیا تمام عقلاء قوم

و کبار از صحابه حین وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه آن هم در سر پوشیده کوچک سقیفه جمع بودند و همگی اجماع بر این امر نمودند که امشب دلیل شما باشد؟

حافظ: چون امر خلافت مهم بود و ممکن بود دسیسه هائی به کار رود فرصت آنکه مسلمین بلاد را خبر بدهند نبود لذا ابو بکر و عمر رضی الله عنهما وقتی شنیدند عده ای از انصار در آنجا جمع شده اند با عجله خود را رسانیدند صحبت هائی نمودند. عمر که مردی سیاست مدار بود صلاح امت را چنان دید با ابو بکر بیعت نماید عده ای هم تبعیت نموده بیعت نمودند، ولی جمعی از انصار و قبیله خزرج پیروی از سعد بن عباده نموده بیعت ننموده از سقیفه خارج شدند. این بود جهت عجله در این کار.

داعی: پس خودتان تصدیق نمودید چنانچه جمیع مورخین و اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند در روز سقیفه که اول کار بود اجماعی واقع نشد ابی بکر روی حسن سیاست به عمر و ابو عبیده جراح تعارف کرد آنها هم تعارف را برگرداندند و گفتند تو اولی و البق هستی. روی سیاست فوری بیعت نمودند چند نفر حاضر هم که عده ای از قبیله اوس بودند روی سابقه عداوتی که با خزرجها داشتند (۱) برای آنکه آنها جلو نیفتند و سعد بن عباده

ص: ۲۹۳

۱- قبل از هجرت بین اوس و خزرج جنگهای زیادی به وجود آمده بود که یکی از بزرگترین آنان حرب البعث بوده است و خاطره تلخ آن در ذهن انصار باقی مانده بود تا جایی که یهود از آن به عنوان وسیله ای برای اختلاف بین اوس و خزرج انتقادی کردند، به طوری که در سال اول هجرت زمانی که عده ای از اوس و خزرج با یکدیگر نشستند و با یکدیگر صحبت می کردند شخص یهودی به نام شاس بن قیس بر آنها عبور کرد و از صمیمیت و اجتماع آنها با هم ناراحت شد پس به جوان یهودی امر کرد که در میان آنها بنشیند و خاطرات جنگ بعثت را یاد آوری کند و او نیز چنین کرد و با این کار او، نزاع بین اوس و خزرج در گرفت و به یکدیگر تفاخر می کردند و به یکدیگر غضب کرده و هر کدام به دنبال سلاح خود رفتند در محل هر قبیله اجتماع عظیمی به وجود آمد که اگر پیامبر متوجه آنها نمی شد و آنها را متذکر نمی کرد، جنگ بزرگی به وجود می آمد که این احادیث را مفسرین اهل تسنن ذیل آیه ۱۰۱ سوره آل عمران { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا قَرِيضًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعِيدَ إِيْمَانِكُمْ كَافِرِينَ } ذکر کرده اند. (تفسیر بیضاوی، ۲/۷۲، تفسیر بغوی، ۱/۳۳۱ و الکشاف، ۱/۴۵۰ و...) و حتی وقایع بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمت را به منذر بن معاذ بزرگ اوس واگذار کردند، اوسیه نزد او می رفتند و به او هم پیمانی نبی قریضه را در جنگ بعثت و حدائق و غیره یاد آوری می کردند از او می خواستند که رعایت آنان را کند ولی این صحابی بزرگوار آن طور حکم کرد که رضای خدای متعال و رسولش بود که در کتب اهل تسنن ذیل جریان حکمت سعد بن معاذ در جریان جنگ بنی قریظه بیان شده است.

امیر نگردد بیعت نمودند تا بعدها به مرور توسعه پیدا نمود و حال آنکه دلیل اجماع اگر متقن بود می بایستی صبر کنند تا همگی امت (یا عقلاء بقول شما) جمع شوند و در میان شور عموم اخذ رأی شود تا مسأله اجماع صورت حقیقت پیدا کند.

حافظ: عرض کردم به واسطه آنکه دسیسه هائی در کار بود دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه جمع بودند و میان خود نزاع داشتند و هر یک می خواستند امارت و حکومت مسلمین را از خود معین نمایند بدیهی است کوچکترین غفلت به نفع انصار تمام می شد و دست مهاجرین از کار کوتاه می گردید به همین جهت ناچار بودند تعجیل در عمل نمایند.

ص: ۲۹۴

داعی: ما هم غمض عین نموده بگفته شما تسلیم می شویم و از فرموده خودتان اتخاذ سند می کنیم و بنا بر آنچه مورخین خودتان مانند محمد بن جریر طبری در صفحه ۴۵۷ جلد دوم تاریخ (۱) خود و دیگران نوشته اند

ص: ۲۹۵

۱- تاریخ طبری، ۲/۴۵۵-۴۵۶، حوادث سال ۱۱ هجری، ذکر الخبر عما جرى بين المهاجرين و الأنصار في امر الإمامه. طبری جریان را این گونه نقل کرده است: عن عبد الن بن عبد الرحمن ابن ابی عمره الانصاری ان النبی علیه السلام لما قبض اجتمعت الأنصار فی سقیفه بنی ساعده فقالوا نولی هذا الأمر بعد محمد صلی الله علیه وآله سعد بن عبادہ... و اتی عمر الخیر... فأرسل الی ابی بکر ان اخرج الی فأرسل الیه انی مشغول، فأرسل الیه انه قد حدث امر لابد لك من حضوره، فخرج الیه قال: اما علمت ان الانصار قد اجتمعت فی سقیفه بنی ساعده یردون ان یولوا هذا الأمر سعد بن عبادہ... همچنین در همین جلد، ص ۴۵۸ می نویسد: و لما رأَت الأوس ما صنع بشیر بن سعد و ما تدعوا الیه قریش و تتطب الخزرج من تأمیر سعد بن عبادہ قال: بعضهم لبعض و فیهم اسید بن حضیر و كان احد النقباء: و الله لئن وليتها الخزرج علیکم مره لا زالت لهم علیکم بذلك الفضیله و لا جعلوا لكم معهم فیها نصیباً. آنچه از طبری نقل کردیم تصریح ندارد که اوس و خزرج می خواستند برای خود امیر تعیین کنند، اما به اختلاف این دو قبیله در تعیین امیر اشاره دارد، لکن آنچه از فتح الباری نقل می کنیم صراحت در مطلب دارد. ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۳۰، کتاب فضائل الصحابه، باب فضل ابی بکر بعد النبی، باب قول النبی «لو كنت متخذاً خلیلاً» ذیل حدیث ۳۶۶۸، در اینکه اجتماع سقیفه برای این وبده است که اوس و خزرج برای خود امیر تعیین کنند، این گونه نقل می کند: قوله (لو اجتمعت الانصار الی سعد بن عبادہ فی سقیفه بنی ساعده) هو سعد بن عبادہ بن ديلم بن حارثه الخزرجی ثم الساعدي و كان كبير الخزرج فی ذلك الوقت و ذکر ابن اسحاق فی آخر السیره ان اسید بن حضیر فی بنی عبد الاشهل انحازوا الی ابی بکر و من معه و هؤلاء من الأوس و فی حدیث ابن عباس عن عمر: تخلفت عنا الأنصار بأجمعها فی سقیفه بنی ساعده فیجمع بأنهم اجتمعوا اولاً- ثم افترقوا، و ذلك ان الخزرج و الأوس كانوا فریقین و كان بينهم فی الجاهلیه من الحروب ما هو مشهور، فزال ذلك بالاسلام و بقى من ذلك شیء فی النفوس، فكانهم اجتمعوا اولاً فلما رأى أسید و من معه من الاوس ابابکر و من معه افترقوا من الخزرج اثاراً لتأمیر المهاجرین علیهم دون الخزرج.

مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع نشدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج می خواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند.

ابو بکر و عمر خود را به مجلس مخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف به نفع خود بهره برداری نمودند و اگر واقعا برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند بایستی همه مسلمانان را خبر می دادند که برای دادن رأی حاضر شوند. و چنانچه به فرموده شما فرصت خبر دادن تمام مسلمین نبود و وقت می گذشت ما هم با شما هم صدا شده و می گوئیم به مکه و یمن مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع نشدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج می خواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند.

ابو بکر و عمر خود را به مجلس مخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف به نفع خود بهره برداری نمودند و اگر واقعا برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند بایستی همه مسلمانان را خبر می دادند که برای دادن رأی حاضر شوند. و چنانچه به فرموده شما فرصت خبر دادن تمام مسلمین نبود و وقت می گذشت ما هم با شما هم صدا شده و می گوئیم به مکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمین دست رسی نداشتند. آیا به اردوی اسامه بن زید هم که نزدیک مدینه بود دست رسی نداشتند که بزرگان صحابه را که در اردو بودند خبر نمایند، بیایند و با آنها شور نمایند که یکی از آنها بلکه فرد مؤثر از جمعیت اردوی مسلمانان، امیر لشکر اردو، اسامه بن زید بود که رسول اکرم او را امیر بر اهل اردو قرار داد که از جمله آنها ابوبکر و عمر بودند که در تحت امارت اسامه بودند که وقتی شنید دسیسه ای به کار رفته و به دست سه نفر خلیفه تراشی شده و بدون شور و اطلاع آنها با یک نفر بیعت نمودند سوار شد آمد در مسجد که تمام مورخین نوشته اند فریاد زد این چه غوغائی است برپا نموده اید با اجازه کی شما خلیفه تراشی نمودید شما چند نفر چه کاره بودید بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آنها تعیین خلیفه نمودید.

عمر جهت میل پیدا کردن پیش آمد گفت:

اسامه، کار تمام شده و بیعت واقع گردیده شق عصا منما تو هم بیعت بنما. اسامه متغیر شد گفت: پیغمبر مرا بر شما امیر قرار داده بود و از امارت هم عزل نگردیدم، چگونه امیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما به امارت و ریاست برگزیده بیاید در تحت امر و بیعت مأمورین خود قرار گیرد؟! تا آخر محاجّه که نمی خواهم زیاد طول کلام بدهم، (۱) غرض شاهد حال بود.

اگر بگوئید اردوی اسامه هم از شهر مقداری دور بود وقت می گذشت، آقایان، از سقیفه و مسجد تا خانه پیغمبر هم مسافت بسیار بود؟! چرا علی علیه السّلام را که به اتفاق فریقین عضو مؤثر در میان مسلمانان بود و عباس عمّ اکرم پیغمبر و تمام بنی هاشم که عترت و مورد توصیه رسول الله صلی الله علیه و آله و عدیل القرآن بودند و کبار صحابه که در آنجا بودند خبر نکردند بیایند و از رأی آنها استفاده نمایند؟

حافظ: گمان می کنم اوضاع به قسمی خطرناک بوده که فرصت غفلت و بیرون آمدن از سقیفه را نداشتند.

داعی: بی لطفی می فرمائید فرصت داشتند ولی عمدا نخواستند علی علیه السّلام و بنی هاشم و کبار صحابه را که در خانه جمع بودند خبر نمایند.

حافظ: دلیل شما بر تعمّد عمل آنها چه بوده.

ص: ۲۹۷

---

۱- شیخ طبرسی، این جریان تاریخی را با کمی اختلاف در عبارت در کتاب الاحتجاج (۱/۱۱۴) در ترجمه سلیم بن قیس هلالی بیان کرده است. «تحقیق»

داعی: بزرگترین دلیل آنکه خلیفه عمر تا در خانه پیغمبر آمد ولی داخل نشد که علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار صحابه مجتمع در آن خانه با خبر نشوند.

حافظ: قطعاً این مطلب از ساخته های روافض است.

داعی: باز بی لطفی فرمودید کسی این مطلب را نساخته خوبست مراجعه نمائید به صفحه ۴۵۶ جلد دوم تاریخ (۱) بزرگ محمد بن جریر طبری که از

ص: ۲۹۸

۱- تاریخ طبری، ۲/۴۵۵-۴۵۶، حوادث سال ۱۱ هجری، ذکر خبر عما جری بین المهاجرین و الأنصار فی امر الاماره متن حدیث را در همین مجلس نقل کردیم. و نیز ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، ۲/۳۲۸ و ۳۲۹، حوادث سنه ۱۱ هجری، حدیث السقیفه و خلافه ابی بکر می نویسد: ... و سمع عمر الخبر فأتی منزل النبی و ابو بکر فیه، فأرسل الیه ان اخرج الی فأرسل الیه انی مشغول، فقال عمر قد حدث امر لابد لك من حضوره...، ابی مخنف در تراخی خود، ۱/۳۹، کتاب السقیفه، ما جری بین المهاجرین و الأنصار فی امر الإمامه فی سقیفه بنی ساعده، جریان را این گونه نقل کرده است: و أتى عمر الخبر فأقبل الی منزل النبی فأرسل الی ابی بکر و ابو بکر فی الدار و علی بن ابی طالب علیه السلام نائب فی جهاز رسول الله صلی الله علیه وآله فأرسل الی ابی بکر أن اخرج الی فأرسل الیه انی مشغول، فأرسل الیه انه قد حدث امر لابد لك من حضوره، فخرج الیه فقال: اما علمت ان الأنصار قد اجتمعت فی سقیفه بنی ساعده یریدون ان یولوا هذا الأمر سعد بن عباده و احسنهم مقاله ان یقول: منا امیر و من قریش امیر، فمضیا مسرعین نحوهم... ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۳۰، کتاب فضائل الصحابه، باب فضل ابی بکر بعد النبی صلی الله علیه وآله باب قول النبی صلی الله علیه وآله «لو كنت متخذاً خلیلاً» ذیل حدیث ۳۶۶۸، چنین نقل کرده است: و فی روایه ابن عباس المذكوره فقلت له یا ابابکر انطلق بنا الی اخواننا من الأنصار. و زاد ابو یعلی من روایه مالک عن الزهری فیه، فبینما نحن فی منزل رسول الله صلی الله علیه وآله اذا رجل ینادی من وراء الجدار ان اخرج الی یا ابن الخطاب. فقلت: الیک عنی فإنا عنک مشاغل؛ یعنی بأمر رسول لاله فقال له انه قد حدث امر، فان الأنصار اجتمعوا فی سقیفه بنی ساعده فأدرکواهم قبل ان یحدثوا امراً یکون فیه حرب. فقلت لأبى بکر انطلق - فذکره - قال: فانطلقنا نؤمهم... همچنین ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۳۰/۲۸۲۲، رقم ۳۳۹۸، شرح حال عبد الله بن عتیق (ابوبکر) و ابن حبان در صحیح خود ۲/۱۵۵، ح ۴۱۴، باب حق الوالدین، ذکر الزجر عن ان یرغب المرء عن الآباء... حدیث را همانند ابن حجر نقل کرده اند.



اکابر علمای خودتان در قرن سیم بوده است که می نویسد عمر آمد به در خانه پیغمبر داخل نشد پیغام داد به ابی بکر زود بیا کار لازم دارم ابو بکر گفت الحال وقت ندارم باز پیغام داد امر مهمی پیش آمده وجود تو لازم است.

ابو بکر بیرون آمد محرمانه قضیه اجتماع انصار را در سقیفه به او خبر داد و گفت لازم است به فوریت به آنجا برویم. دو نفری رفتند در راه ابو عبیده (گورکن) را هم با خود بردند تا سه نفری تشکیل اجماع امت بدهند و امشب مورد اتکاء شما باشد؟ شما را به خدا انصاف دهید اگر دسیسه و قرار دادی در کار نبوده عمر تا در خانه پیغمبر رفت چرا داخل نشد که حادثه وارده را به سمع تمام بنی هاشم و کبار صحابه برساند و از همگی استمداد نماید؟ آیا ابو بکر عقل کل منحصر به فرد در امت پیغمبر بود! و دیگران از صحابه و عترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه با خبر شوند!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

آیا این اجماع ساختگی شما که جمیع مورخین خودتان نوشته اند بدست سه نفر (ابو بکر و عمر و ابو عبیده (قبرکن) جراح) برقرار شد؟

آیا در کجای دنیا این عقیده قابل قبول است که اگر سه نفر و یا دسته بیشتر

در شهری و لو پایتخت مملکت جمع شدند بر فرض که اهل آن شهر اجماع هم نمودند بر وجود فردی به ریاست و سلطنت و یا خلافت، بر سایر عقلاء و علماء و دانشمندان بلاد دیگر واجب است تبعیت از آنها بنمایند؟! یا رأی یک دسته از عقلاء که منتخب از جانب سایرین هم نباشند بر سایر عقلاء مطاع باشد، آیا خفه کردن افکار یک ملت در مقابل هو و جنجال و تهدید دسته ای جایز است؟!

آقایان انصاف دهید اگر جمعی هم بخواهند حرف حق بزنند و مباحثات و انتقادات علمی و عملی کنند و بگویند این خلافت و اجماع ساختگی مطابق هیچ قانونی از قوانین آسمانی و زمینی مشروع نیست، آنها را رافضی و مشرک و نجس بخوانند، قتلشان را واجب بدانند و از هیچ نوع تهمتی درباره آنها فروگذار ننمایند!

شما می فرمائید پیغمبر امر خلافت را به امت (یا به قول شما به عقلای امت) واگذار نمود، شما را به خدا انصاف دهید امت و عقلاء امت فقط سه نفر بودند (ابو بکر و عمر و ابو عبیده (قبر کن) جراح) که با یکدیگر تعارف نموده دو نفر که تسلیم به یک نفر گردیدند، بر عامه مسلمانان واجب است راه آنها را بپیمایند و اگر بعضی گفتند این سه نفر هم مانند سایر امت و صحابه بودند، چرا با همه اصحاب شور نمودند، آنها کافر و مردود و مهدور الدّم گردند؟

آقایان اگر قدری فکر کنید و جامه تعصب را بر کنید و در اطراف اجماع فکر کنید بخوبی می دانید ما بین اقلیت و اکثریت و اجماع فرق بسیار است.

اگر مجلس شورا برای امر مهمی منعقد گردد عدّه کمی رأی بدهند می گویند اقلیت مجلس چنین رأی داد و اگر بیشتر آنها رأی دادند می گویند رأی اکثریت بود و اگر همگی بالاتفاق در یک جلسه رأی داند می گویند اجماع واقع شد یعنی حتی یک نفر هم مخالف نبود.

شما را به خدا قسم در سقیفه و بعد در مسجد و بعد در شهر مدینه چنین اجماعی بخلافت ابو بکر رأی دادند؟ اگر حق رأی را مطابق خواسته شما جبراً از تمام امت سلب نمائیم و با شما هم آواز شویم و بگوئیم مراد از اجماع همان عقلاء کبار صحابه مرکز اسلامی یعنی مدینه منوره کفایت می نمود، شما را به ذات پروردگار قسم می دهم آیا اجماعی که تمام عقلای مدینه و کبار از صحابه متفقاً رأی به خلافت ابو بکر داده باشند واقع شد؟ آیا همان جماعت کمی هم که در سقیفه حاضر بودند همگی رأی دادند؟ قطعاً جواب منفی است؛ چنانچه صاحب مواقف<sup>(۱)</sup> خود معترف است در خلافت

ص: ۳۰۱

---

۱- و اذا ثبت حصول الامامه بالاختیار و البيعه، فاعلم ان ذلك لا يفتقر الى الاجماع... بل الواحد و الاثنین من اهل الحل و العقد كاف فی ثبوت الامامه... و ذلك لعلمنا ان الصحابه مع صلابتهم فی الدین اکتفوا به بذلک، کعقد عمر لأبی بکر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان و لم یشرطوا اجتماع من فی المدینه (من اهل الحل و العقد) فضلاً عن اجماع الأمة. المواقف، قاضی ایجی، مرصد ۴، مقصد ۳ فیما ثبت به الامامه (با استفاده از شرح المواقف جرجانی، ۸/۳۵۲).

ابو بکر اجماعی واقع نشده حتی در خود مدینه و از اهل حلّ و عقد! زیرا که سعد بن عبادہ انصاری و اولاد او و خواصّ از صحابه و تمام بنی هاشم و دوستان آنها و علیّ بن ابی طالب علیه السّلام تا شش ماه مخالفت نموده، زیر بار نرفتند.

واقعاً از روی حقیقت و انصاف وقتی مراجعه به تاریخ می کنیم می بینیم که در خود مدینه منوره هم که مرکز نبوت و حکومت اسلامی بوده چنین اجماعی که عموم عقلاء و صحابه حاضر در مدینه در تعیین خلافت ابو بکر متّحداً رأی داده باشند واقع نگردید.

غالب روایات ثقات و مورخین بزرگ خودتان از قبیل امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی (۱)

و ابن ابی الحدید معتزلی (۲) و طبری (۳) و بخاری (۴) و

ص: ۳۰۲

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۶۷، باب خلفاء الراشدین، ابوبکر الصّدیق، فصل فی مبايعته. سیوطی جریان را از زبان خلیفه دوم این گونه نقل می کند: روی الشیخان ان عمر بن خطاب خب الناس مرجعه من الحج فقال فی خطبته: قد بلغنی ان فلانا منکم یقول: لو مات عمر بايعت فلاناً. قال یغترنّ امرء ان یقول ان بیعه ابی بکر کانت فلتة. ألا و انها قد کانت کذلک، الا ان الله وقی شرها و لیس فیکم الیوم من تقطع الیه الأعناق مثل ابی بکر و انه کان من خیرنا حین توفی رسول الله صلی الله علیه و آله و ان علیا و الزبیر و من معهما تخلفوا فی بیت فاطمه و تخلفت الأنصار عنا بأجمعها فی سقیفه بنی ساعده...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۱۰۱۲، و ۲۸ خطبه ۶۶ (من کلام له فی معنی الأنصار). ابن ابی الحدید به مناسبتی جریاناتی را از سقیفه نقل می کند که اثبات می و شد بر خلافت ابوبکر اجماعی صورت نگرفته، بلکه مخالفتهای جدی نیز وجود داشته است. در اینجا به گزیده برخی از عبارات اشاره می کنیم: ... و حمل سعد بن عباده و هو مریض فادخل الی منزله فامتنع من البیعه فی ذلک الیوم و فیما بعده و اراد عمر ان یکرهه علیها.. سپس در ادامه می نویسد: .... و ذهب عمر و معه عصابه الی بیت فاطمه منهم اسید بن حضیر و سمله بن اسلم فقال لهم: انطلقوا فبايعوا فأبوا عیه و خرج الیهم الزبیر بسیفه فقال عمر: علیکم الکلب! فوثب علیه سلمه بن اسلم فأخذ السیف من یده فضرب به الجدار ثم انطلقوا به بعلی و معها بنوهاشم و علی یقول: انا عبد الله و اخو رسول الله، حتی انتهوا به الی ابی بکر، فقیل له: بايع! فقال: انا حق بهذا منکم، لا ابایع و انتم اولی بالبیعه لی... و نیز در تاریخ ابی مخنف، ۱/۴۱، و ۴۲، کتاب السقیفه، ما جرى بین المهاجرین و الأنصار فی امر الإمارة فی سقیفه بنی ساعده، جریان تخلف سعد بن عباده از بیت را ذکر کرده است.

۳- تاریخ طبری، ۲/۴۴۳-۴۴۴، حوادث سال ۱۱ هجری، ذکر الأخبار الواردة بالیوم الذی توفی فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله. طبری در پایان حدیثی این جمله را نقل می کند: فقالت الانصار او بعض الأنصار لا نبایع الا علیاً. سپس این حدیث را نقل کرده است: عن زیاد بن کلب قال اتی عمر بن الخطاب منزل علی و فیہ طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین فقال: و لله لأحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعه... سپس در پایان حدیثی را از حمید بن عبد الرحمن الحمیری نقل کرده این جملات را آورده است: خذوا سیف الزبیر فاضربوا به الحجر. قال: فانطلق الیهم عمر فجاء بهما تعباً. و قال لتبایعان و انتما طائعان او لتبایعان و انتما کارهان...

۴- صحیح بخاری، ۸/۵۸۷ ح ۱۶۷۴، کتاب المحاربین من اهل الکفر و الرده، باب رجم الحبلی من الزناء اذا أحصنت. بخاری به نقل از خلیفه دوم می نویسد: ... ثم انه بلغنی ان قائلًا منکم يقول و الله لو مات عمر بايعت فلانا فلا یغترن امرؤ ان يقول انما كانت بیعه ابی بکر فلتة و تمت. الا- و انها قد كانت كذلك و لكن الله و قی شرها و لیس منکم من تقطع الأعناق الیه مثل ابی بکر. من بايع رجلا من غیر مشوره من المسلمین فلا یبايع هو و لا الذی بايعه تغره ان یقتلا و انه کان من خیرنا حین توفی الله نبیه صلی الله علیه و آله الا- ان الانصار خالفونا و اجتمعوا بأسرهم فی سقیفه بنی ساعده و خالف عنا علی و زبیر و من معهما.. در کلام خلیفه دوم دو عبارت وجود دارد که اثبات می کند در امر خلافت ابوبکر اجماعی صورت نگرفته است: اول: «ولیس منکم من تقطع الأعناق الیه مثل ابی بکر من بايع رجلاً من غیر مشوره من المسلمین فلا یبايع هو». نتیجه این جمله آن است که اگر کسی بخواهد همانند ابی بکر بدون مشورت با مسلمین بوده و در امر خلافت اجماعی صورت نگرفته است، لذا اصرار دارد که پس از آن کسی حق ندارد به شیوه ای که ابوبکر خلیفه شد خلافت را به دست گیرد. دوم: «خالف عنا علی و الزبیر و من معهما». در این جمله نیز مخالفت صریح امیر المومنین علیه السلام و زبیر و همراهان آنان با خلافت ابی بکر روشن است. جای تعجب است که اگر واقعا شیوه به قدرت رسیدن ابوبکر قانونی و شرعی است، چرا خلیفه دوم این روش را برای دیگران نمی پسندد و اگر شرعی و غیر قانونی نیست، چرا از حکومت غیر مشروع و غیر قانونی ابو بکر دفاع می کند و پایه های حکومت خود را بر آن استوار ساخته است؟ این نکته نیز گفتنی است که خلیفه دوم با جمله «من بايع رجلا من غیر مشوره من المسلمین فلا یبايع هو» مشروعیت خلافت خود را نیز زیر سؤال برده است؛ چه اینکه ابابکر برای نصب عمر برای خلافت با چه کسی از مسلمین مشورت کرد؟ مسلم است که خلافت عمر نه با بیعت و نه با شوری بوده است. بلکه با نصب ابوبکر عمر خلیفه شد. و بنا بر گفته خود عمر خلافتی که بدون مشورت با مسلمین صورت پذیرد، باطل است. همچنین خلافت عثمان هم با این گفته عمر، مشروعیت ندارد. چه اینکه عثمان نیز بدون مشورت مسلمین و تنها با نظر چند نفر به خلافت رسید.



مسلم (۱) و غیر آنها به عبارات مختلفه رسانیده و نقل نموده اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید.

علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عترت و اهل بیت رسول الله و عدیل القرآن بودند و نظر و رأی آنها اهمیت داشت) و بنی امیه بلکه عموم اصحاب به استثناء سه نفر در سقیفه موقع رأی دادن به خلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملاً مختلفه رسانیده و نقل نموده اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید.

علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عترت و اهل بیت رسول الله و عدیل القرآن بودند و نظر و رأی آنها اهمیت داشت) و بنی امیه بلکه عموم اصحاب به استثناء سه نفر در سقیفه موقع رأی دادن به خلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملاً مورد اعتراض قرار دادند!

ص: ۳۰۴

---

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی صلی الله علیه و آله: لا نورث ما ترکناه فهو صدقه. مسلم در ضمن حدیث به بیعت امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرده می نویسد: و لم یکن بایع تلک الأشهر.

حتی جمعی از کبار صحابه از مهاجرین و انصار علاوه بر آنکه عمل بیعت سقیفه را مورد انتقاد قرار دادند عده ای از رجال و بزرگان آنها به مسجد رفته و با ابی بکر احتجاجاتی نمودند مانند: سلمان فارسی، ابو ذرّ غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، بریده الاسلمی، خالد بن سعید بن العاص اموی (از مهاجرین)، ابو الهیثم بن التیهان، خذیمه بن ثابت ذو الشهادتین (که رسول اکرم او را ذو الشهادتین لقب داد)، ابو ایوب انصاری، ابی بن کعب، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف (از انصار) و هر یک از آنها در میان مسجد حجّتهای شافیه و براهین کافیه اقامه نمودند که این مجلس مختصر با ضیق وقت اجازه مذاکرات آنها را نمی دهد.

فقط برای ازدیاد بصیرت و بینائی حاضرین و غائبین تماما للحجّه بدین مختصر بیان اکتفا نمودیم که بدانید دلیل اجماع به کلی باطل و بی اساس است که در خود مدینه هم اجماع واقع نشد، حتی اجماع اکابر اصحاب و عقلاء حاضر در خود مدینه هم دروغ محض است. فهرستی از بعضی مخالفین خلافت را از کتب معتبره خودتان به عرض می رسانم.

### دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ابی بکر

ابن حجر عسقلانی (۱) و بلاذری در تاریخ (۲) و

محمد خاوند شاه در روضه

ص: ۳۰۵

۱- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۳/۵۶، رقم ۳۱۸۰، شرح حال سعد بن عباد بن دلیم. ابن حجر جریان را این گونه نقل کرده است: و قصته [سعد بن عباد] فی تخلفه عن بیعه ابی بکر مشهوره.

۲- انساب الاشراف، بلاذری، ۲/۲۷۰، امر السقیفه. بلاذری می نویسد: المدائنی، عن عوانه و ابن جعده قال: لم یبایع خالد بن سعید ابابکر الا بعد سته اشهر... و قال غیر المدائنی بایع خالد بن ابابکر بعد شهرین. و در همین جلد، ص ۲۷۲ می نویسد: ان سعد بن عباد لم یبایع ابابکر و خرج الی الشام. و در همین جلد، ص ۲۶۸ می نویسد: ان ابابکر ارسل الی علیّ یرید البیعه فلم یبایع. در همین جلد، ص ۲۶۴، می نویسد: لما قبض نبی الله صلی الله علیه وآله انحاز الانصار الی سعد بن عباد فی سقیفه بنی ساعده و اعتزل علی و الزبیر و طلحه فی بیت فاطمه و انحاز المهاجرون الی ابی بکر و معهم اسید بن حضیر فی بنی عبد الأشهل و رسول الله صلی الله علیه وآله فی بیته یفرغ من امره.



الصفاء(۱) و ابن عبد البر در استیعاب(۲) و دیگران گویند که سعد بن عباد و طایفه خزرج و طایفه ای از قریش با ابو بکر بیعت نمودند و هیجده نفر از کبار صحابه نیز با ابو بکر بیعت نمودند و رافضی شدند و آنها شیعه علی بن ابی طالب بودند!!

اسامی آن هیجده نفر از این قرار بود ۱- سلمان فارسی ۲- ابو ذر غفاری

ص: ۳۰۶

---

۱- روضه الصفاء، خوانند شاه، ۴/۱۶۷۷، بخش ۲، خلفاء راشدین- سقیفه بنی ساعده. خوانند شاه جریان را این گونه نقل می کند: زمره ای از اخبار بر آنند که سعد مخالفت جمهور کرده، با صدیق بیعت نکرده و از مدینه بیرون آمد، به جانب شام رفت، بعد از مدتی به تحریک یکی از عظامای ملت مقتول شد.

۲- الاستیعاب، ابن عبد البر، ۳/۹۷۳، رقم ۱۶۳۳، شرح حال عبد الله بن ابی قحافه (ابوبکر) ابن عبد البر می نویسد: تخلف عن بیعت سعد بن عباد و طائفه من الخزرج و فرقه من قریش ثم بايعوه بعد غير سعد.. و قيل انه تخلف عنه من قریش علی و الزبیر و طلحه و خالد بن سعید بن العاص ثم بايعوه بعد و قد قيل ان علیاً لم یبايعه الا بعد موت فاطمه.

۳- مقداد بن اسود کندی ۴- عمار یاسر ۵- خالد بن سعید بن العاص ۶- بریده الاسلامی ۷- ابی بن کعب ۸- خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین ۹- ابو الهیثم بن التیهان ۱۰- سهل بن حنیف ۱۱- عثمان بن حنیف ذو الشهادتین ۱۲- ابو ایوب انصاری ۱۳- جابر بن عبد الله الانصاری ۱۴- حدیفه بن الیمان ۱۵- سعد بن عبادہ ۱۶- قیس بن سعد ۱۷- عبد الله بن عباس ۱۸- زید بن ارقم و یعقوبی در تاریخ خود می گوید(۱): «قد تخلف عن بیعه ابی بکر

ص: ۳۰۷

۱- تاریخ الیعقوبی، ۱/۱۲۴، خبر سقیفه بنی ساعده و بیعه ابی بکر. یعقوبی پس از آنکه جریان فوق را نقل می کند، در ص ۱۲۶، از همین جلد می نویسد: و بلغ ابابکر و عمر ان جماعه من المهاجرین و الأنصار قد اجتمعوا مع علی بن ابی طالب فی منزل فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فأتوا فی جماعه حتی هجموا الدار و خرج علی و معه السیف فلقیه عمر فصارعه عم فصرعه و کسر سیفه و دخلوا الدار، فخرجت فاطمه فقالت: و الله لتخرجن او لأکشفن شعری و الأعجلن الی الله. فخرجوا و خرج من کان فی الدار و اقام القوم ایاماً ثم جعل الواحد بعد الواحد یبایع و لم یبایع علی الا بعد سته اشهر و قیل اربعین یوما. و نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۶۶، حوادث سنه ۱۱ الهجری، قصه سقیفه بنی ساعده و در السیره النبویه، ۴/۲۱۶، حادث سال ۱۱ هجری، فصل فی ذکر امور مهمه وقعت بعد وفاته صلی الله علیه و آله و قبل دفنه، قصه سقیفه بنی ساعده؛ ابن حبان در الثقات، ۲/۱۵۴، حوادث سال ۱۰ هجری، استخلاف ابی بکر، احمد بن حنبل در سند، ۱/۵۵، آخر مسند عمر بن الخطاب، حدیث السقیفه، عبد الرزاق الصنعانی در المصنف ۵/۴۴۲، ح ۹۷۵۸، کتاب المغازی، بیعه ابی بکر و ابن حجر مکی در صواعق المحرق، ص ۱۰، باب ۱، فصل ۱ با اختلاف کمی در الفاظ در ضمن حدیثی طولانی از عمر بن الخطاب چنین نقل می کنند: ان علیا و الزبیر و من کان معهما تخلفوا فی بیت فاطمه و تخلفت الأنصار عنا بأجمعها فی سقیفه بنی ساعده. ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۲۲۲، شرح حال ابوبکر، خلافته می نویسد: و تخلف عن بیته علی و بنو هاشم و الزبیر بن العوام و خالد بن سعید بن العاص و سعد بن عبادہ الانصاری. و در ۱/۳۷، شرح حال أبان بن سعید بن العاص می نویسد: و کان ابا احدٍ من تخلف عن بیعه ابی بکر. شبلینجی در نور الابصار، ص ۱۱۰، باب ۱، فصل فی ذکر مناقب ابی بکر، می نویسد: و تخلف عن بیته علی بن ابی طالب و بنو هاشم و الزبیر بن العوام و خالد بن سعید بن العاص و سعد بن عبادہ الانصاری. ابن حجر عسقلانی، در فتح الباری، ۷/۳۰، شرح حدیث ۳۶۶۸، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی صلی الله علیه و آله لو کنت متخذاً خلیلاً... می نویسد: ان علیا و الزبیر و من کان معهما تخلفوا فی بیت رسول الله صلی الله علیه و آله. و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، ۲/۳۲۵، حوادث سال ۱۱ هجری، حدیث السقیفه و خلافه ابی بکر می نویسد: فقال الأنصار او بعض الأنصار لا نبایع الا علیا. قال: و تخلف علی و بنو هاشم و الزبیر و طلحه عن بیعه و قال الزبیر لا أعمد سیفا حتی یبایع علی... و الصحیح ان امیر المؤمنین علیه السلام ما بایع الا بعد سته اشهر. و اسکافی در المعیار و الموازنه، ص ۴۵، طریق انعقاد الامامه بنظر المؤلف می نویسد: و قد وصفنا لکم بیعه ابی بکر و کیف کان سببه و انها كانت علی العجله دون الانتظار و المشوره و ان الذی تولى عقده رجلا ن فی البدء: عمر و أبو عبیده انهم سعوا فیها و طلبوها بعد ان کان العقد للأنصار و ما کان من خلاف سعد و یمینه و قول سلمان و غره و روى ان علی بن ابی طالب لم یبایع اشهرًا... ابن عبد ربه در عقد الفرید، ۵/۱۲، کتاب العسجدہ الثانیه، سقیفه بنی ساعده، الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر می نویسد: علی و العباس و الزبیر و سعد بن عبادہ، فاما علی و العباس و الزبیر فقعدهوا فی بیت فاطمه حتی بعث الیهم ابوبکر عمر بن الخطاب لیخرجوا من بیت فاطمه، و قال له: ان ابوا فقاتلهم. فأقبل بقیس من نار علی ان یضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمه

فقلت: يا ابن الخطاب أجت لثحرق دارنا؟ قال: نعم، او تدخلوا فيما دخلت فيه الامه! مسعودی در مورج الذهب، ۲/۳۰۱، باب ذکر خلافة ابی بکر، يوم السقیفه، در کیفیت بیعت ابی بکر می نویسد: و خرج سعد بن عبادہ و لیایع... و لم یبایعه احد من بنی هاشم حتی ماتت فاطمه رضی الله عنها. ابن قتیبہ در الامامہ و السیاسہ، ۱/۱۸، تخلف سعد بن عبادہ عن الیبعه. ابن قتیبہ می نویسد: و ان بنی هاشم اجتمعت عند یبعه الأنصار لای علی بن ابی طالب و معهم الزبیر بن العوام. سپس در ادامه می نویسد: و اما علی و العباس بن عبد المطلب و من معهما من بین هاشم فانصرفوا الی رجالهم و معهم الزبیر بن العوام فذهب الیهم عمر فی عصابه فیهم اسید بن حضیر و سلمه بن ابی اسلم فقالوا: انطلقو فبایعوا ابابکر، فأبوا... ثم ان علیاً کرم الله وجهه اتی به الی ابی بکر و هو یقول: انا عبد الله و اخو رسوله. فقیل له: بایع ابابکر، فقال: انا احق بهذا الامر منکم، لا أبایعکم و انتم اولی بالیبعه لی... تاریخ ابی مخنف، ۱/۴۲-۴۳، کتاب السقیفه، امر ابی بکر فی اول خلافته. ابی مخنف می نویسد: ان سعد بن عبادہ لم یبایع ابابکر. محمد بن جریر طبری در تاریخ خود، ۲/۴۴۴ و ۴۴۶، حوادث سال ۱۱، ذکر الأخبار الواردة بالیوم الذی توفی رسول الله صلی الله علیه و آله می نویسد: تخلف علی و الزبیر و اخترط الزبیر سیفه و قال: لا أعمده حتی یبایع علی. فبلغ ذلك ابابکر و عمر فقال عمر: خذوا سیف الزبیر فاضربوا به الحجر، قال: فانطلق الیهم عمر فجاء بهما تعباً و قال: لتبایعان و انتما طائعان او لتبایعان و انتما کارهان، فبایعوا. ابن شحنه در روضه المناظر، حواث سال ۱۱، هجری، (بهامش مورج الذهب، ۱/۱۸۸، و ۱۸) حمیدی در الجمع بنی الصحیحین، ۱/۱۰۳، ح ۲۶، المتفق علیه من مسند عمر بن الخطاب، می نویسد: ان الأنصار خالفونا و اجتمعوا بأسرهم فی سقیفه بنی ساعده و خلاف عنا علی و الزبیر و من معهما... با دقت در این احادیث و مخصوصاً آنچه ابن عبد ربه و طبری و دیگران نقل کردند، روش می شود که حکومت ابوبکر بر چه پایه هایی بوده است. آیا حکومتی که بر اساس زور و تهدید بر سر کار آمده و با یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه برخورد کرده تا آنجا که تهدید به سوزاندن خانه وحی می کند، می تواند با اجماع مسلمین سرکار آمده باشد؟! این چه اجماعی است که با زور و تهدید به دست می آید؟ این چه اجماعی است که اهل بیت پیامبر علیه السلام در آن حضور ندارند؟ این چه اجماعی است که اکابر صحابه از آن بی خبرند؟ حکومتی که برای بیعت گرفتن از اهل بیت پیامبر اکرم همانهایی که قرآن به احترام و مودت با آنها امر کرده است، این گونه عمل می کند، با مردم عادی چگونه رفتار خواهد کرد؟ و اساساً وقتی دستگاه خلافت با اهل بیت پیامبر با خشونت رفتار کند، آیا عموم مردم جرئت مخالفت با این حکومت را خواهند داشت؟ وقتی این گونه از مردم بیعت گرفته می شود این بیعت چه ارزشی خواهد داشت؟ مگر در بیعت اختیار و رضایت شرط نیست؟ آیا تمام کسانی که با ابوبکر بیعت کردند مختار بودند؟ اگر کسی را به زور از خانه اش بیرون آورند، همچنان که طبری و دیگران نقل کردند (فانطلق الیهم عمر فاء بهما تعباً) «عمر به سوی امام علی و زبیر رفت و آنان را با خشونت بیرن کشید» آیا باز هم او را مختار می توان دانست؟





قوم من المهاجرین و الانصار و ما لوامع علی بن ابی طالب- منهم العباس بن عبد المطلب- و الفضل بن العباس- و الزبیر بن العوام بن العاص- و خالد بن سعید- و المقداد بن عمر- و سلمان الفارسی- و ابو ذر الغفاری- و عمار بن یاسر- و البراء بن عازب- و ابی بن کعب» یعنی قومی از مهاجر و انصار تخلف و دوری نمودند از بیعت ابو بکر و مایل شدند با علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله آنها بودند عباس بن عبد المطلب و نه نفر دیگر که اسامی آنها را ذکر نموده است.

آیا این افراد عقلاء قوم و اکابر اصحاب و غالباً محل شور رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبودند؟ آیا علی علیه السلام و عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگان بنی هاشم از عقلای قوم نبودند؟! شما را به خدا انصاف دهید چگونه اجماعی بوده که بدون حضور و شور و قبول و تصدیق آنها صورت حقیقت به خود گرفته؟ فقط ابو بکر را تنها، محرمانه از میان آن جمع بیرون ببرند و دیگران از کبار صحابه را خبر نمایند و رأی آنها را نگیرند، آیا معنی اجماع می دهد یا دسیسه سیاسی در کار بوده؟

پس علاوه بر اینکه اجماع تمام امت در بدو امر برای تعیین خلافت منعقد نگردید، اجماع تمام اهل مدینه هم نبوده بلکه به خروج سعد بن عباد و همراهانش اجماع تمام در سر پوشیده کوچک سقیفه هم واقع نشده بلکه

نخستین کودتائی بود که عالم اسلامیت به تاریخ بشر امانت سپرد!

### در حدیث ثقلین و سفینه

از همه اینها گذشته بنی هاشم و عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم که اجماع ایشان حتما حجت بوده است به اعتبار حدیث مسلم بین الفریقین که در لیالی ماضیه با اسناد معتبره عرض نمودم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتُم بهما فقد نجوتُم (و فی نسخه) لن تضلوا بعدها أبدا»

(من دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم که اگر به این دو چنگ زده و متمسک شدید هرگز گمراه نگردید و قطعا نجات می یابید و این دو یکی قرآن کتاب آسمانی و دیگر عترت و اهل بیت هستند) (مراجعه شود به مجلس سوم همین کتاب)

حاضر در سقیفه نبوده و موافقت با خلافت اُبی بکر نمودند (یعنی آنها را خبر نکردند که به آنجا حاضر شوند تا حقیقت اجماع حاصل شود؟!).

و نیز در حدیث مشهور دیگر که معروف به حدیث سفینه است و در لیالی ماضیه با اسناد آن ذکر نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من توسل بهم نجی و من تخلف عنهم هلك» (مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، کسی که توسل به آنها جست نجات می یابد و کسی که تخلف و دوری از آنها بنماید هلاک خواهد شد) (مراجعه شود به مجلس سوم همین کتاب) می رساند که همان قسمی که در طوفان و بلایای وارده نجات امت نوح به توسل سفینه بوده امت من هم در حوادث و گرفتاری ها بایستی

متوسّل و متمسک به اهل بیت من گردند تا نجات پیدا کنند هر کس از آنها تخلف و روی گردان شود هلاک خواهد شد.

و نیز ابن حجر در صفحه ۹۰ صواعق (۱) ذیل آیه چهارم از ابن سعد دو حدیث نقل می کند در لزوم توجه به اهل بیت رسالت و عترت طاهره یکی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«أنا و أهل بيتي شجرة في الجنة و أغصانها في الدنيا فمن شاء أن يتخذالي ربه سيلا فليتمسك بها».

(من و اهل بیت من درختی هستیم در بهشت که شاخه های آن در دنیاست. پس کسی که خواهد راهی به سوی خدا پیدا کند باید تمسک

ص: ۳۱۲

---

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۵۰، باب ۱۱، فصل ۱ آیه ۴. ابن حجر همین دو حدیث را با همین الفاظ نقل کرده است، لکن در انتهای حدیث اول آنچه سلطان الواعظین به آن اشاره کرده: «فليتمسك بها» را نیاروده، اما در ص ۲۳۶، بعد از خاتمه، تتمه، باب الأمان ببقائهم، هر دو حدیث را این گونه نقل کرده است: و عن المحب الطبري لأبي سعيد في شرف النبوه بلا اسناد حدیث انا و اهل بيتي شجرة في الجنة و اغصانها في الدنيا فمن تمسك بها اتخذ الي ربه سيلا. و اورد ايضا بلا اسناد حدیث في كل خلف من امتي عدول من اهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين. و نیز محب الدين طبري در ذخائر العقبی، ص ۱۶، قسم ۱ باب في فضل اهل البيت، و قندوزی در ينابيع الموده ۲/۳۶۶، ح ۴۷، باب ۵۸، همین دو حدیث را نقل کرده اند. شایان ذکر است که ابن حجر در ص ۲۳۶، احادیث دیگری در فضیلت اهل بیت نقل کرده که به یک حدیث اشاره می کنیم: و فی روايه لأحمد و غيره: النجوم امان لأهل السماء، فاذا ذهب النجوم ذهب اهل اسماء و اهل بيتي امان لاهل الارض، فاذا ذهب اهل الارض و صح النجوم امان لأهل الارض من الغرق و اهل بيتي امان لأمتي من الاختلاف - ای المؤدی لاستئصال الامه - فإذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس.



بجوید به آنها.)

حدیث دوم آنکه فرمود: فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدّین تحریف الضالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین ألا و انّ اُمتکم وفد کم الی الله عز و جل فانظروا من توفدون.

(در هر دوره برای امت من عدولی هستند از اهل بیت من که زایل و دور می کنند از این دین تحریف گمراهان و انتحال مبطلین (یعنی ادعای مدعیان باطل) و تأویل جاهلین را. بدانید به درستی که امامان شما پیشوایان هستند که وارد کننده هستند شما را به سوی خدایتعالی پس نظر کنید چه کس را پیشوا نمایید)

خلاصه این قبیل احادیث که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده این است که می رساند به امت اگر از اهل بیت من دوری نمودید دشمنان بر شما غالب می شوند و گمراهتان می نمایند و بدعتها و رأی و قیاسها به میان می آید باز نجات شما به وسیله اهل بیت من خواهد بود آنها را از خود دور نکنید و خودتان از آنها دور نگردید که هلاک خواهید شد.

بالاخره تمام آن اشخاصی که حضورشان در اجماع و بیعت و تعیین خلیفه مؤثر بوده جزء متخلفین در بیعت بودند، پس این چگونه اجماعی بوده که صحابه کبار و عقلاء قوم و عترت و اهل بیت رسالت حاضر در مدینه در آن شرکت نداشتند؟!

جای تردید نیست که اجماعی واقع نشد بلکه اکثریت هم وقوع پیدا نمود چنانچه ابن عبد البر قرطبی که از بزرگان علمای خودتان است در

ص: ۳۱۳

استیعاب (۱) و ابن حجر در اصابه (۲) و دیگران گویند سعد بن عبادہ انصاری که مدعی مقام خلافت بود به ابی بکر و عمر ابداء بیعت نکرد و آنها هم متعرض او نشدند چون صاحب قبیله بود از ترس آن که مبادا تولید فساد شود لذا سعد به شام رفت به روایت روضه الصفا (۳) به

تحریک یکی از عظاما و بزرگان (که عند العقلاء معلومست چه کس بوده که حکمش نافذ بوده) شبانه تیری بر او زدند و کشته شد و نسبتش را به اجته دادند (ولی به روایت

ص: ۳۱۴

۱- در همین مجلس گذشت.

۲- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۳/۵۶، رقم ۳۱۸۰، شرح حال سعد بن عبادہ. ابن حجر می نویسد: و قصته [سعد بن عبادہ] فی تخلفه عن بیعه ابی بکر مشهوره و خرج الی الشام فمات بحوران.

۳- در همین بحث گذشت. و نیز ابی مخنف، در تاریخش ۱/۴۲، کتاب السقیفه، امر ابی بکر فی اول خلافته. جریان را با این الفاظ نقل می کند: ان سعد بن عبادہ لم یبایع ابابکر و خرج الی الشام، فبعث عمر رجلا و قال: ادعه الی البیعه... فدعاه الی البیعه، فقال لا أبایع قریشا قط... فرماہ بسهم فقتله. ابن عبد ربہ در عقد الفرید، ۵/۱۳، کتاب العسجدہ الثانیہ، سقیفه بنی ساعدہ، الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر، جریان را به این الفاظ نقل می کند: ابو منذر هشام بن محمد الکلبی، قال: بعث عمر رجلا الی الشام فقال: ادعه الی البیعه و احمل له بکل ما قدرت علیه، فان ابی فاستعن الله علیه. قدم الرجل الشام، فلقیه بحوران فی حائط، فدعاه الی البیعه فقال: لا أبایع قریشیا ابداً. قال: فانی اقاتلک! قال: و ان قاتلنی! قال: أفخارج انت مما دخلت فیہ الأمه؟ قال: اما من البیعه فانا خارج. فرماہ بهم فقتله. میمون بن مهران عن ابن سیرین قال رومی سعد بن عبادہ بسهم فجوود دفیناً فی جسده فمات فبکته الجن. و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۱۲۶، شرح حدیث ۳۸۰۷، کتاب مناقب الانصار، باب منقبه سعد بن عبادہ سعد بن عبادہ می نویسد: لم یقع من سعد بعد ذلك شیء یعبا به الا انه امتنع من بیعه ابی بکر فیما یقال و توجه الی الشام فمات بها.

مورّخین- زنده تیر خالد بن ولید بود که بعد از کشتن مالک بن نویره و تصرف عیال او در اوّل خلافت ابی بکر- مغضوب غضب خلیفه ثانی عمر بود تا در دوره خلافت او خواست خود را نزد خلیفه پاک کند چنانکه کرد. لذا شبانه با تیر او را زد معروف شد اجنه او را کشتند).

شما را به خدا آقایان عادت و تعصب را کنار بگذارید و قدری فکر کنید این چگونه اجماعی بوده که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عمّ اکرم رسول الله و ابن عباس و تمام بنی هاشم- عترت و اهل بیت پیغمبر و بنی امیه و انصار در او داخل نبودند.

حافظ: چون احتمال فساد می رفت و به تمام امت هم دسترسی نداشتند ناچار با عجله و شتاب به همان عدّه حاضر در سقیفه اکتفا نموده بیعت نمودند بعدها امت تسلیم شدند.

داعی: بر رجال و بزرگان صحابه و عقلای قوم خارج از مدینه دست نداشتند شما را به خدا انصاف دهید اگر دسیسه ای در کار نبوده چرا حاضرین مدینه را خبر نکردند در مجلس شور حاضر گردند؟ آیا نظر و رأی عباس (شیخ القبیله) عمّ اکرم رسول الله و علی بن ابی طالب داماد آن حضرت و بنی هاشم و کبار صحابه حاضر در مدینه لازم نبود فقط رأی و نظر عمر و ابو عبیده جراح کفایت از حال عموم می نمود فاعتبروا یا اولی الابصار!

پس دلیل اجماع شما عموماً و خصوصاً که عقلاء و کبار از صحابه از مهاجر و انصار در او شرکت نکردند بلکه مخالفت هم کردند به کلی عاطل و باطل

و از درجه اعتبار عند العقلاء ساقط است.

چون اجماع عرض کردم آن را گویند که اُحدی از آن تخلف ننماید و در این اجماع ساختگی شما به اقرار علماء و مورخین خودتان عموماً و به تصدیق خودتان جماعت عقلاء و علماء عموماً شرکت در رأی دادن نمودند. چنانچه امام فخر رازی در نهایت الاصول صریحاً گوید در خلافت أبو بکر و عمر ابتدا اجماع واقع نشد تا بعد از کشته شدن سعد بن عباده آنگاه اجماع منعقد شد.

نمی دانم چگونه شما چنین اجماع معدومی را دلیل بر حَقَّانیت گرفتید پس جواب دلیل اولتان با همین مختصر بیان باقتضای وقت مجلس داده شده.

### **رد این قول که چون أبو بکر سناً اکبر بود به خلافت بر قرار شد**

و اما دلیل دوم شما که فرمودید چون اُبی بکر اُسْن از اُمیر المؤمنین علیه السَّلام بود لذا حق تقدم برای او بود در امر خلافت بسیار مردود از دلیل اوّل پوچ تر و مضحک تر و بی معنی تر است.

برای آنکه اگر سن شرط در خلافت بود اکبر از أبو بکر و عمر بسیار بودند و محققاً أبو قحافه پدر أبو بکر اکبر از پسرش بود و در آن زمان حیات داشت چرا او را خلیفه قرار ندادند.

حافظ: کبر سن اُبی بکر توأم با لیاقت بود چون شیخی جهان دیده و محبوب رسول الله وقتی در قومی باشد جوان نارسایی را زمام دار نمی نمایند.

## با بودن شیوخ از صحابه پیغمبر علی جوان را اختیار می فرمود

داعی: اگر امر چنین باشد که شما می گوئید که با وجود پیرمرد آزموده جوانی را به کار آن هم کار خدا داده نباید گماشت این اعتراض اول به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رود که در غزوه تبوک وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله عازم حرکت شد منافقین محرمانه قرار دادی کردند که در غیاب آن حضرت در مدینه انقلابی برپا کنند فلذا برای اداره امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که به جای آن حضرت در مدینه بماند و با قوت قلب و حسن سیاست مدینه را اداره و عملیات منافقین را خنثی نماید.

تمنا می کنم از آقایان محترم بفرمائید پیغمبر چه کس را در مدینه به خلافت و جانشینی خود برقرار نمود.

حافظ: مسلم است که علی رضی الله عنه را خلیفه و نایب مناب خود قرار داد.

داعی: مگر أبو بکر و عمر و سایر پیر مردان از صحابه در مدینه نبودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام جوان را خلیفه رسمی و جانشین خود قرار داد و صریحاً فرمود:

«انت خلیفتی فی اهل بیتی و دار هجرتی»

(تو جانشین من هستی در اهل بیت من و در مدینه که خانه و محل هجرت من است)

پس آقایان در اقامه دلائل قدری فکر نمائید که موقع جواب بلا جواب نمانید پس هدف و مقصد آن حضرت از اینکه علی علیه السلام را در عین شباب و

جوانی با حضور شیوخ و کبار از صحابه امثال ابی بکر و عمر و دیگران به خلافت برقرار نمود تهیه جواب عملی برای امشب شما بود که نگوئید با بودن شیخ جهان دیده جوانی را بکار نباید گذاشت.

عمل رسول اکرم صلی الله علیه و آله بزرگتر دلیل است که در تعیین خلافت و ابلاغ رسالت پیری و جوانی مداخلت ندارد.

اگر با وجود پیران سالخورده جوان نارس را نباید به کار گذاشت پس چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره براءت بر اهل مکه که قطعاً در چنین مواردی وجود پیرمرد سالخورده با تدبیر و جهان دیده ای لازم بود که با حسن سیاست اداء وظیفه نماید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابی بکر پیر مرد را از وسط راه برگردانیده و علی جوان را مأمور آن کار بزرگ کرد به عذر اینکه خدا فرستاده که ابلاغ رسالت مرا نباید بنماید مگر خودت یا یک نفر مثل خودت.

و همچنین برای هدایت اهل یمن چرا از وجود شیوخ سالخورده مانند ابی بکر و عمر و دیگران استفاده ننمود و امیر المؤمنین علیه السلام را مأمور هدایت اهل یمن نمود.

از این قبیل موارد بسیار است که آن حضرت با وجود شیوخ قوم مانند ابو بکر و عمر و دیگران، علی جوان را انتخاب نموده و کارهای بزرگ را به او واگذار می نمود.

پس معلوم شد که این شرط سالخوردگی شما پوچ اندر پوچ و بی مغز و معنی می باشد و از شرایط نبوت و ولایت و خلافت ابدا کبر سن نمی باشد، بلکه شرط اصلی خلافت مانند نبوت جامعیت کامل است که مورد پسند و

قبول پروردگار باشد و هر فردی که جامع جمیع صفات عالیه شد، خواه پیر و یا جوان خداوند او را به مقام خلافت برگزیند و به وسیله نبی و رسول مکرم به مردم معرفی فرماید و بر مردم است که اطاعت او را مانند اطاعت خدا و پیغمبر بنمایند.

### علی علیه السلام فارق بین حق و باطل است

دلیل بزرگ دیگری که بیاد آمد و می توان آن را بزرگتر دلیل بر ابطال خلافت آنها دانست مخالفت شخص امیر المؤمنین و فارق بین حق و باطل علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد از آن اجماع ساختگی.

چه آنکه وجود علی علیه السلام بنا به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله فارق بین حق و باطل بوده است چنانچه علماء بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل نموده اند.

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینابیع الموده (۱) از کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین و امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبد الله شافعی حدیث دوازدهم از هفتاد حدیث را از فردوس دیلمی و میر سید علی همدانی شافعی (۲) در مودت ششم از موده القربی (۳) و حافظ در امالی و محمد بن یوسف

ص: ۳۱۹

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۳۴، ح ۶۵۵، باب ۵۶. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی ذر الغفاری قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله سیکون من بعدی فتنه، فان کان ذلك فالزموا علی بن ابی طالب فانه الفاروق بین الحق و الباطل. (رواه صاحب الفردوس).

۲- ذخائرالعقبی، محب طبری، ص ۵۶، قسم ۱، باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ذکر اسم و کنیت. محب الدین طبری نیز حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: عن ابی ذر قال: سمعت رسول الله یقول لعلی علیه السلام: انت الصدیق الأكبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب الدین.

۳- موده القربی، میر سید علی همدانی، موده ۶، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۹، ح ۸۲۶، باب ۵۶). همدانی نیز حدیث را این گونه نقل کرده است: او لیلی الغفاری رفعه: ستکون من بعدی فتنه. فاذا کان ذلك فالزموا علیاً، فانه الفاروق بین الحق و الباطل. (کذا فی الفردوس).

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۸۸، باب ۴۴. گنجی شافعی در این باب سه حدیث نقل کرده است: یک- عن ابی عباس قال: ستکون فتنه فمن ادركها منكم فعليه بخصله من كتاب الله تالی و علی بن ابی طالب علیه السّلام فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله و هو يقول: هذا اول من آمن بی، و اول من یصافحنی، و هو فاروق هذه الامه، یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و لامال یعسوب الظلمه و هو الصدیق الاکبر و هو بابی الذی اوتی منه و هو خلیفتی من بعدی. دو- عن ابی لیلی الغفاری قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: ستکون من بعدی فتنه، فإذا کان ذلک، فالزموا علی بن ابی طالب. انه اول من یرانی، و اول من یصافحنی یوم القیامه، و هو معی فی السماء العلیاء و هو الفاروق بین الحق و الباطل. آنگاه بعد از نقل این حدیث می نویسد: قلت: هذا حدیث حسن عال، رواه الحافظ فی امالیه. سه- عن ابی ذر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا علی من ارقنی فارق الله تعالی و من فارقک یا علی فارقنی و نیز ابن اثیر در اسد الغابه، ۵/۲۸۷، قسم الثانی فی الکنی، حرف اللام، شرح حال ابو لیلی الغفاری. حدیث را همانند دومین حدیثی که از کفایه الطالب نقل کردیم آورده است. خوارزمی در مناقب، ص ۱۰۵، ح ۱۰۸، فصل ۸، حدیث را با این الفاظ آورده است: عن ابی لیلی قال: قال رسول اله صلی الله علیه وآله ستکون من بعدی فتنه، فإذا کان ذلک، فالزموا علی بن ابی طالب، فانه الفاروق بین الحق و الباطل. ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد، ۷/۶۱۲، ح ۳۲۹۶۴، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائلی علی علیه السّلام حدیث را همانند آنچه از مناقب خوارزمی نقل کردیم آورده است. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۵۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را با همان الفاظ مؤلف نقل کرده است.



غفاری و ابو ذر غفاری همگی به مختصر تفاوت و کم و زیادی در الفاظ و عبارات و اتحاد در جمله آخر حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود:

«ستکون من بعدی فتنه فاذا كان ذلك فالزموا علی بن ابی طالب انه اول من یرانی و اول من یصافحنی یوم القیمه و هو معی فی السماء العلیا و هو الفاروق بین الحق و الباطل»

(زود است بعد از من فتنه ای برپا شود. پس اگر چنین شد شما ملزم هستید با علی بن ابن طالب باشید؛ چون اوست اول کسی که مرا می بیند و با من مصافحه می نماید روز قیامت و او با من است در مرتبه بلند و علیا و اوست جدا کننده بین حق و باطل)

پس علی القاعده بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین پیش آمد و فتنه بزرگ که مهاجر و انصار به هم افتادند و هر یک می خواستند خلیفه از آنها باشد (به اصطلاح و مثل معروف از آب گل آلود ماهی بگیرند)، به حکم و دستور آن حضرت بایستی امت، علی را بیاورند و دست به دامن او گردند تا حق را از باطل نشان دهد و البته بنا به فرموده آن حضرت هر طرفی که علی علیه السلام بوده حق و در مقابلش باطل.

حافظ: این خبری که شما نقل نمودید خبر واحد است و به خبر واحد اعتمادی نبوده تا مورد عمل قرار گیرد.

داعی: خیلی تعجب است که زود فراموش می فرمائید یا عمدا سهو می نمائید

جواب خیر واحد را در شب های اول عرض کردم که علمای سنت و جماعت حجیت خبر واحد را قبول دارند و شما از این جهت نمی توانید این خبر را به عنوان خبر واحد مردود دارید.

به علاوه همین یک خبر نیست بلکه اخبار بسیاری از طرق موثقین علماء شما به عبارات مختلفه اثبات مرام می نماید که ما به بعض از آنها در لیالی ماضیه اشاره نمودیم منتها برای آنکه وقت مجلس زیاد گرفته نشود فقط به سلسله روات و کتب آنها اکتفا نموده و از نقل تمام آن احادیث مسنده صرف نظر نموده اینک هم باز برای تأیید عرایضم تا آنجائی که وقت و حافظه ام اجازه می دهد به بعض دیگر اشاره می کنم.

از جمله خبری است که محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و طبری در کبیر (۱) و

بیهقی در سنن و نور الدین مالکی در فصول المهمه و حاکم در مستدرک (۲) و حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن عساکر در تاریخ (۳) و ابن ابی

ص: ۳۲۲

---

۱- معجم الکبیر، طبرانی، ۶/۲۶۹، احادیث ابو سخیله کوفی عن سلمان.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۲۱، ح ۴۵۸۴، کتاب معرفه الصحابه، مناقب امیر المؤمنین این حدیث را نقل کرده است: عن علی علیه السلام قال: انا عبد الله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر، لا یقولها بعدی الا کاذب صلیت قبل الناس بسبع سنین قبل ان یعبده احد من هذه الامه.

۳- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۴۱-۴۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عساکر این حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک- عن ابن عباس قال: ستکون فتنه فمن أدرکها منکم فعليه بخصلتین: کتاب الله و علی بن ابی طالب، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول و هو آخذ بید علی: هذا اول من آمن بی و اول من یصافحنی و هو فاروق هذه الامه یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظلمه و هو الصدیق الاکبر و هو بابی الذی اوتی منه و هو خلیفتی من بعدی. دوم- عن ابی ذر انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لعلی بن ابی طالب: انت اول من آمن بی و انت اول من یصافحنی یوم القیامه و انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الکفار.

الحديد در شرح نهج (۱) و طبرانی در اوسط و محبّ الدين در رياض (۲) و حموينی در فرائد (۳) و سيوطی در درّ المنثور از ابن عباس و سلمان و ابی ذر

ص: ۳۲۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ۱۳/۲۲۸، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بكر علی و خصائص كل منها. ابن ابی الحديد حديث را این گونه نقل کرده است: و قد روى محمد بن عبد الله بن ابی رافع، عن ابيه عن جده ابی رافع قال: اتيت اباذر بالربذه اودعه، فلما اردت الانصراف قال لي و لا ناس معي: ستكون فتنه، فاتقوا الله و عليكم بالشيخ عليّ بن ابی طالب، فاتبعوه، فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول له: انت اول من آمن بي و اول من يصفحني يوم القيامة و انت الصديق الاكبر و انت الفاروق الذي يفرق بين الحق و الباطل و انت يعسوب المؤمنين و المال يعسوب الكافرين و انت اخي و وزيری و خير من اترك بعدى تقضى ديني و تنجز موعدي.

۲- رياض النضره، محب الدين طبري، ۳/۱۰۶، باب ۴، فصل ۲، فی اسمه و كنيته. طبري حديث را این گونه نقل می کند: عن ابی ذر قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعليّ: انت الصديق الأكبر و انت الفاروق الذي تفرق بين الحق و الباطل. و فی روايه و انت يعسوب الدين. اخرجهما الحاكمي.

۳- فرائد السمطين، حموينی، ۱/۱۴۰، ح ۱۰۲-۱۰۳، سمط ۱، باب ۲۴. حموينی، حديث را همانند ابن عساكر نقل می کند. و نیز متقی هندی در كنز العمال، ۱۱/۶۱۶، ح ۳۱۹۹۰، كتاب فضائل باب ۳، فضائل علی عليه السلام حديث را اینگونه نقل کرده است: ان هذا اول من آمن بي و اول من يصاحفني يوم القيامة و هذا الصديق الاكبر و هذا فاروق هذه الامه يفرق بين الحق و الباطل و هذا يعسوب الظالمين قاله لعلي (طب- عن سلمان و ابی ذر معا؛ حق، عد - عن حذيفه). قندوزی در ينابيع الموده ۲/۱۴۴، ح ۳۹۸، باب ۵۶ حديث را این گونه نقل می کند: عن ابی ذر مرفوعاً: يا علي انت الصديق الأكبر و انت الفاروق الذي يفرق بين الحق و الباطل و انت يعسوب المؤمنين

و حدیفه نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دست مبارک اشاره نمود به سوی علی بن ابی طالب و فرمود:

«انّ هذا أوّل من آمن بی و أوّل من یصافحنی یوم القیمه و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامّه یفرق بین الحق و الباطل»

(به درستی که این (علی علیه السّلام) اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می نماید و این علی صدیق اکبر و راستگوی بزرگ و فاروق این امت است که جدایی می اندازد بین حق و باطل)

و محمد بن یوسف گنجی در باب ۴۴ کفایه الطالب (۱۱) همین حدیث را نقل نموده به اضافه این کلمات:

«و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی اوتی منه و هو خلیفتی من بعدی»

(و اوست پادشاه مؤمنین و اوست باب من که می آیند از او و اوست خلیفه من بعد از من. آنگاه گنجی شافعی گوید: این حدیث را محدث شام در جزء چهل و نهم و بعد از سیصد حدیث در فضائل علی در کتاب خود

ص: ۳۲۴

---

۱- . کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۸۷ باب ۴۴، و نیز مناوی در فیض القدر، ۴/۴۷۲، ح ۵۶۰۰، حرف العین چنین نقل می کند. علی یعسوب الدین و المال یعسوب المنافقین.

و نیز محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در مناقب (۱) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و خطیب بغداد در صفحه ۲۱ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعانی در فضائل الصحابه و دیلمی در فردوس و ابن قتیبه در صفحه ۶۸ جلد اول الامامه و السیاسه و زمخشری در ربیع الابرار (۲) و حموینی در باب ۳۷ فرائد (۳) و طبرانی در اوسط (۴) و فخر رازی در صفحه ۱۱۱ جلد اول تفسیر کبیر (۵) و گنجی شافعی در کفایه الطالب (۶) و امام احمد در مسند و دیگران از علماء شما نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار»

ص: ۳۲۵

- ۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۰۴، ح ۱۰۷، فصل ۸.
- ۲- ربیع الابرار، زمخشری، ۲/۲۳۶، باب الخیر و الصلاح... حدیث را این گونه نقل می کند: عن ام سلمه.... سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: علی مع الحق و القرآن و الحق و القرآن مع علی، و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.
- ۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۷۶-۱۷۷، ح ۱۳۸، ۱۴۰، سمط ۱ باب ۳۶.
- ۴- معجم الاوسط، طبرانی، ۶/۴۲۲، ح ۵۹۰۲، احادیث محمد بن یحیی القزاز.
- ۵- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱/۲۰۵، ذیل سوره فاتحه، باب ۴ مسأله ۹، حجت ۵.
- ۶- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۵، باب ۶۲. و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۴۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، ابو جعفر اسکافی در المعیار و الموازنه، ص ۳۵ و ۱۱۹، ذکر اصناف المخالفین و المعاندين للامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام حدیث را این گونه نقل می کند: مع روایتکم الظاهره ان النبی صلی الله علیه و آله قال: علی مع الحق و الحق مع علی... ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۲/۲۹۷، خطبه ۳۷، (و من کلام له علیه السّلام یجری مجرى الخطبه) (الاخبار الوارده عن معرفه الامام علی بالأمر الغیبیه) و قندوزی در ینابیع الموده، ۱/۲۶۹، ح ۱-۲، باب ۲۰ حدیث را با عبارات گوناگون نقل می کنند.

(علی با حق و حق با علی می گردد. هیچ گاه علی از حق و حق از علی جدا نخواهد شد)

و نیز در همان کتابها به علامه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در باب ۲۰ ینابیع الموده (۱) از حموینی نقل نموده اند که آن حضرت فرمود:

«علی مع الحقّ و الحقّ مع علیّ یمیل مع الحقّ کیف مال»

(علی با حق و حق با علی است و علی به طرف حق مایل است هرگونه میل کند)

و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در صفحه ۶۳ جلد اول حلیه الاولیاء (۲) باسناد خود نقل نموده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۲۶

---

۱- ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، ۱/۲۷۰، ح ۳، باب ۲۰، قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: الحموینی بسنده علیه السلام الارزق بن قیس عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله الحق مع علی حیث دار.

۲- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۳، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب. ابو نعیم حدیث را این گونه نقل کرده است: عن الحسن بن علی علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ادعوا لی سید العرب - یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام - فقالت عائشه الست سید العرب؟ فقال: انا سید ولد آدم و علی سید العرب. فلما جاء ارسل الی الأنصار فأتوه، فقال لهم: یامعشر الأنصار، ألا ادلکم علی ما این تمسکتکم به لن تضلوا بعده ابدًا؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: هذا علی فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی، فان جبرئیل أمرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل. و نیز محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۳۷، باب ۴، فصل ۶، ذکر اختصاصه بسیاده العرب و حث الأنصار علی حبه. و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۹۶، باب ۱ و فصل ۶، این حدیث را با همین الفاظ نقل کرده اند. همچنین ابن مغزلی در مناقب، ص ۲۴۵، ح ۲۹۲، قوله ألا ادلکم علی من اذا استرشدتموه لم تضلوا، حدیث را این گونه نقل کرده است: عن زید بن ارقم قال: کنا جلوسا بین یدی النبی صلی الله علیه و آله فقال: ألا ادلکم علی من اذا استرشدتموه لن تضلوا و لن تهلكوا؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قالوا: بلی یا رسول الله. قال: هو هذا و أشار الی علی بن ابی طالب علیه السلام ثم قال: و اخوه و وازروه و اصدقوه و انصحوه، فان جبرئیل علیه السلام اخبرنی بما قلت لکم.

«یا معشر الانصار! ألا أدلکم علی ما ان تمسّیکتم به لن تضلّوا بعده ابدا؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: هذا علی فاحبّوه بحبّی و اکرموه بکرامتی فانّ جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم من الله عزّ و جلّ»

(ای جماعت انصار آیا دلالت نکنم شما را به کسی که اگر به آن چنگک زنید و تمسک جویند هرگز بعد از او گمراه نشوید؟ عرض کردند: بلی ای رسول خدا. فرمود:

آن کس که به آن چنگک زنید و تمسک جویند تا گمراه نشوید این علی می باشد. پس او را دوست بدارید به دوستی من و اکرام بنمایید او را به کرامت من و آنچه من به شما گفتم جبرئیل از جانب پروردگار مرا چنین امر چنین امر نموده.)

این احادیث نبویّه با اختلاف الفاظ و تعدد روایات و حفاظ آن اگر چه هر حدیثی در نظر اول خبر واحدی می آید که برای مدلول خاصی بیان گردیده و لکن در نظر اهل علم تعبیر به تواتر معنوی می شود که از مضامین تمامی آنها مستفاد می گردد که دلایل خاصه ای است که برای مدلول عام آمده که با تشریک یکدیگر آن مدلول عام به اثبات می رسد.

و مراد از آن مدلول عام عنایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نسبت به مقام ولایت، که استثناءً ثابت می کنند تمایل آن حضرت را به علی علیه السّلام نه به دیگری و نیز می رسانند که فقط علی علیه السّلام

مورد شفقت و مهربانی آن حضرت بوده و پیوسته از آن بزرگوار به تنهایی کمک طلبیده؛ چه آنکه علی علیه السّلام متخصص در کمک دادن بوده

و به همین جهت امت را هم امر می کند که بعد از من رجوع به علی علیه السّلام کنید و تمسک به او جویند که پیوسته با حق توأم و فارق میان حق و باطل است. با مطالعه در این قبیل اخبار، انصاف دهید که آیا مخالفت علی علیه السّلام با ابو بکر و کنار رفتن از اجماع خیالی شما و بیعت نکردن با ابی بکر، دلیل بر حقانیت ابو بکر می باشد یا بطلان خلافت او؟

اگر خلافت ابو بکر حق بود، پس چرا علی علیه السّلام که مجسمه حق و حقیقت بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره او فرمود: «همیشه علی با حق و حق با او می گردد» بیعت ننمود، بلکه مخالفت هم نمود؟

واقعاً جای بسی تأسف و تعجب است، عجله ای که در روز سقیفه نمودند که قطعاً هر عاقل دقیقی را به وضع آن روز بدبین می نماید که اگر دسیسه ای در کار نبود، چرا تأمل ننمودند (و لو چند ساعتی باشد) تا علی بن ابی طالب علیه السّلام فارق بین حق و باطل به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و کبار از صحابه و بنی هاشم وبالخصوص عباس عم اکرم آن حضرت همگی حاضر شوند و نظر و رأی خود را در امر خلافت که وظیفه عمومی بود بدهند؟

حافظ: بدیهی است دسیسه ای در کار نبود بلکه چون اوضاع رادر خطر دیدند تعجیل در تعیین خلافت برای حفظ اسلام نمودند.

داعی: یعنی می خواهید بفرمایید ابو عبیده جراح (قبر کن سابق مکه) و یا دیگران از عباس عم بزرگوار پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السّلام که جان خود را در راه این دین گذارده و یا دیگران از کبار صحابه و بنی هاشم دلسوزتر بودند و اگر آن مقداری که آنجا حرف زدند، تأمل می نمودند و یا ابو بکر و عمر حرف



می زدند و مجلس را سرگرم می نمودند و ابو عبیده یا دیگر را فوری می فرستادند عباس و علی را خبر می دادند و اعلام خطر می نمودند که به فوریت بیایند، آیا اگر ساعتی صبر می نمودند تا آن بزرگواران بیایند، اسلام از میان می رفت و فتنه ای بر پا می شد که جلوی آن را نمی شد گرفت؟

انصاف دهید که قطعاً اگر قدری صبر می کردند، لا اقل بین هاشم و کبار از صحابه با عباس و علی خبر می کردند که در سقیفه حاضر شوند، بر تقویت آن سه نفر اگر حق می گفتند افزوده می شد و اختلاف کلمه در اسلام پیدا نمی شد که امشب بعد از هزار و سیصد و سی و پنج سال (تاریخ زمان مذاکره) ما و شما برادران مسلمان هم در این مجلس مقابل هم قرار نمی گرفتیم، بلکه تمام قوا را همراه و با دشمنان اصلی به جنگ بر می خواستیم.

پس تصدیق کنید هرچه بر سر اسلام آمد از آن روز آمد و آن نبود مگر در اثر تعجیلی که آن سه نفر به کار بردند و مقاصد پنهانی خود را آشکار نمودند.

نواب: قبله صاحب، پس سبب چه بود که آن همه عجله به کار بردند که به فرموده شما حاضرین مسجد و خانه پیغمبر را هم خبر ندادند؟

داعی: قطع بدانید علت تعجیل در عمل آن بود که می دانستند اگر صبر کنند تا تمام مسلمانها حاضر شوند، یا لا اقل اکابر اردوی اسامه بن زید و بزرگان صحابه حاضر در مدینه و بنی هاشم و غیره، همگی حاضر شوند و شرکت در شور نمایند، حتماً در میان اشخاصی که اسم برده می شد طرفداران حق و حقیقت با دلایل واضحی ای که در دست بود، کلاه آنها را پشت معرکه سیاست می انداختند! لذا عجله نمودند که تا هاشم و کبار صحابه به غسل و کفن پیغمبر مشغولند

کار خود را بنمایند و ابو بکر را به آن وضع دو نفری به خلافت بر قرار نمایند؛ چنانچه کردند تا امشب آقایان نامش را اجماع مسلمین بگذارند. چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل طبری(۱) و ابن ابی الحدید(۲) و دیگران نوشته اند که عمر

ص: ۳۳۰

۱- تاریخ طبری، ۲/۴۴۶، حوادث سال ۱۱، ذکر الأخبار الواردة بالیوم لاذی توفی فیہ رسول الله صلی الله علیه وآله ... باب حدیث السقیفه. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس... قام عمر فحمد الله و اثنی علیه و قال: اما بعد... فلا یغرّن امرء ان یقول ان بیعه ابی بکر کانت فلته فقد کانت كذلك، غیر ان الله وقی شرها و لیس منکم من تقطع الیه الأعناق مثل ابی بکر...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۶، خطبه ۲۶، (و من خطبه له علیه السلام ان الله بعث محمداً صلی الله علیه وآله نذیراً) ذیل عبارت فنظرت فإذا لیس له معین اهل بیتی... حدیث را این گونه نقل کرده است: فأما حدیث الفلته، فقد کان سبق من عمر ان قال: ان بیعه ابی بکر کانت فلته وقی الله شرها، فمن عاد الی مثلها فاقتلوه. و نیز ابن کثیر در السیره النبویه، ۴/۲۱۶، حوادث سال ۱۱ هجری، فصل فی ذکر امور مهمه وقعت بعد وفاته و قبل دفنه، باب قصه سقیفه بنی ساعده، بلاذری در انساب الاشراف، ۲/۲۶۲ و ۲۶۴، باب امر السقیفه متقی هندی در کنز العمال، ۵/۶۴۹، ح ۱۴۱۳۷، کتاب الخلافه مع الإمامه...، باب ۱، مسند عمر. ابن هشام در السیره النبویه، ۴/۳۰۶، باب امر سقیفه بنی ساعده روایت را با اندک اختلافی در الفاظ قل کرده است. همچنین سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۶۷، باب خلفاء الراشدین، الخلیفه الاول، ابوبکر فصل فی مبايعته (ابوبکر). ابن اثیر در الکامل، ۲/۳۲۷، حوادث سال ۱۱ هجری، باب حدیث السقیفه و خلافته ابی بکر...، بخاری در صحیح خود، ۸/۵۸۷، کتاب المحاربین من اهل الکفر و الرده، باب رجم الحبلی من الزناء اذا احصنت، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲۸/۲۱، سیره خلفاء الراشدین، سیره ابی بکر، باب خلافه الصدیق، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۶۶، حوادث سال ۱۱ هجری، فصل فی ذکر امور مهمه وقعت بعد وفاته...، قصه سقیفه بنی ساعده، یعقوبی در تاریخ ۲/۱۵۸، باب ایام عمر بن الخطاب، نیز ابن حبان در الثقات، ۲/۱۵۳، باب استخلاف ابی بکر بن ابی قحافه، امد حنبل در مسند، ۱/۵۵، مسند عمر بن الخطاب، باب حدیث السقیفه، هیشمی در مجمع الزوائد، ۶/۵، باب تدوین العطاء ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۰ و ۱۴، باب ۱، فصل ۱، نسائی در سنن الکبری، ۴/۲۷۳، ۷۱۵۴، کتاب الرجم، باب ۴، باب تثبیت الرجم، اسکافی در المعیار و الموازنه، ص ۳۸، باب بیان بدء بیعه ابی بکر و بیانه و ابانته عن نفسیته و شخصیته، به همین حدیث اشاره کرده اند.

می گفت: «خلافت ابو بکر با عجله و فوریت (بغته) انجام و صورت گرفت، خداوند امر او را به خیر فرماید.»

### رد قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد.

و اما دلیل دیگر شما استناداً به قول خلیفه عمر که گفته نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نمی شود نیز مردود است به نص صریح آیه ۵۴ سوره ۴ (نساء) که می فرماید:

{ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا }

(آیا حسد می روزند مردم با آنچه خدا آنها را به فضل خود برخوردار نموده پس به تحقیق ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آنها ملک و سلطنت بزرگ عطا کردیم)

پس به حکم این آیه شریفه این دلیل شما مردود است و قطعاً این حدیث، ضعیف و بلکه از موضوعات است که به خلیفه عمر نسبت داده اند؛ چه آنکه هرگز رسول اکرم بر خلاف نص صریح قرآن سخنی نفرماید و این آیه خود ادل دلیل است بر اینکه نبوت و سلطنت ممکن است با هم جمع گردد (چنانچه در آل ابراهیم و دیگران جمع گردید).

ص: ۳۳۱

علاوه بر این مقام خلافت جزئی از اجزای نبوت است، بلکه خاتمه مقام نبوت است، سلطنت و پادشاهی نیست که شما بگویید در یک خانواده جمع نمی شود.

اگر جناب هارون علیه السلام برادر حضرت موسی علیه السلام از خلافت موسی برکنار است علی هم باید از خلافت خاتم الانبیاء برکنار باشد و چنانچه نبوت و خلافت در موسی و هارون جمع شد به حکم قرآن قطعاً در محمد و علی هم جمع می شود به مناسبت حدیث منزلت که در لیالی قبل عرض کردم. پس این حدیث شما قطعاً از موضوعات امویها و مجعول و مردود است و از همه طرف غیر قابل قبول است.

و اگر نبوت و خلافت (یا به قول خلیفه عمر سلطنت) در یکجا جمع نمی شود، پس چرا در مجلس شورای دیکتاتوری، خلیفه عمر علی علیه السلام را نامزد خلافت نمود بعد هم در مرتبه چهارم، شما آن حضرت را به خلافت قبول دارید.

عجبا نبوت با خلافت بلا فصل (به وضع حدیثی) جمع نمی گردد، ولی با خلافت مع الفصل جمع می گردد؟!!

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم بندی خدا

به علاوه رسول اکرم صلی الله علیه وآله صریحاً می فرماید هر راهی که علی می رود بروید، نه راه دیگران را.

شما می گوید نبوت و سلطنت با هم در یک خانواده جمع نمی شود و حال آنکه آن حضرت پیروی از عترت خود را بر امت واجب قرار داده و مخالفت آنها را گمراهی و ضلالت صرف دانسته به صریح حدیث معتبر متفق علیه فرقی که در

شبهای گذشته با ذکر اسنادش به عرضتان رساندم که در دفعات متعدده فرمود:

«انی تارک فیکم الثلقین: کتاب الله وعترتی اهل بیتی ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً»

(به درستی که من دو چیز بزرگ نفیس میان شما گزاردم که اگر به هر دو آنها تمسک جوید هرگز گمراه نشوید؛ یکی قرآن مجید و دیگر عترت من هستند. (مراجعه شود به مجلس سوم))

همان قسمی که در پیشامد طوفان به امر حضرت نوح، هر کس در کشتی ساخته آن حضرت نشست، نجات یافت و هر کس تخلف نمود هلاک گردید و لو فرزند صلبی خود آن حضرت، در این امت مرحومه هم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عترت و اهل بیت خود را به منزله کشتی نوح معرفی فرموده که در پیشامد ها و اختلافات، دست به دامن فکر و علم و عقل و ظاهر و باطن این خانواده بیندازند تا نجات پیدا کنند و اگر تخلف نمایند مانند تخلف کنندگان از کشتی نوح هلاک خواهند شد. (چنانچه در مجلس سوم مشروحاً نقل نمودیم).

پس روی این قبیل نصوص صریحه و قواعد جلیه بایستی امت مرحومه پیشامد ها و اختلافات از رأی عترت و اهل بیت آن حضرت استفاده کنند و قطعاً امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرد اکمل از عترت و اهل بیت آن حضرت بوده به اضافه مزایای دیگر از علم و عمل و اوامر اکیده پیغمبر صلی الله علیه و آله. پس چرا ساعتی تأمل نکردند و آن حضرت را خبر نداند، تا از نظر و فکر و رأی صائب آن حضرت استمداد نمایند؟!

قطعاً، رمزی در کار بوده که اهل علم و عقل و انصاف مات و مبهوتند. وقتی

منصفانه قضاوت می نمایند به عمق حقیقت می رسند و کورکورانه راهی را که پیشینیان رفته اند نمی روند و می فهمند که بازرگانان سیاسی برای آنکه علی را از حق خود برکنار کنند، عجله و شتاب نموده و بدون حضور آن حضرت و سایر اصحاب و اهل تقوا، ابو بکر را به اریکه خلافت قرار دادند.

شیخ: به چه دلیل شما می فرمایید که فقط باید پیروی از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نموده و آراء و اجماع صحابه رضی الله عنهم را در پرده محاق گذارد؟

### باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت

داعی: اولاً- ما نگفتیم که آراء صحابه و اجماع آنها مورد احترام نمی باشد. فرقی که ما با شما داریم این است که شما به نام صحابی که رسیدید و لو بر منافقی باشد اگرچه ابوهیره ای که خلیفه عمر او را تازیانه می زد و کذابش می خواند، زانوی تسلیم بر زمین می گذارید، ولی ما این طور نیستیم. آن صحابی در نزد ما اهمیت دارد و قدمش را بر چشم می گذاریم که به شرایط مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نموده، تابع هوی هوس نگردیده و مطیع بلا شرط به اوامر خدا و پیغمبر تا آخر عمر بوده.

ثانیاً ما با دلایل محسوسه بر شما ثابت نمودیم که در سقیفه و روز بیعت برای خلیفه ابو بکر اجماعی واقع نشده که با رأی اجماع امت ابو بکر به خلافت تعیین گردد. اگر جواب حسابی بر ردّ عرایض داعی دارید بفرمایید، تا آقایان حاضرین در مجلس قضاوت به حق کنند و بنده هم در مقابل آراء اجماع سر تسلیم فرود

آورم. اگر شما در کتب اخبار خود نشان دادید که در سقیفه تمام امت یا لا اقل به عقیده شما تمام عقلای قوم جمع شدند و به اجماع رأی دادند که باید ابو بکر خلیفه شود، ما تسلیم می شویم و اگر جز دو نفر (عمر و ابو عبیده) و عده ای از قبیله اوس نظر به مخالفت و عداوت سابقه دار با قبیله خزرج، دیگران بیعت نکردند، تصدیق نمایید که ما بی راهه نمی رویم.

ثالثاً انتقاد ما به این جمله این است که عقلای عالم را به قضاوت می پذیریم که آیا سه نفر صحابی می توانند زمام امور یک ملتی را به دست گرفته، میان خودشان با تعارف (یا به قول عوام ایرانی ها) جنگ زرگری دو نفر با یک نفر بیعت نموده و بعد با تهدید و شمشیر و آتش و اهانت مرعوب و مجبور نمایند به تسلیم نقشه آنها؟ قطعاً جواب منفی است.

باز تکرار مطلب نموده، عرض می نمایم که ایراد ما به این است که آن روز وقتی آن سه نفر (ابو بکر و عمر و ابو عبیده) به سقیفه رفتند، دیدند صحبت از خلافت است؛ چرا استمداد از رجال قوم و عقلاء و کبار از صحابه که عده ای در منزل پیغمبر و جمعی در اردوی اسامه بودند، نمودند؟

شیخ: ما می گوئیم غفلتی شده یا نشده، در آن روز حاضر نبودیم بینیم آنها در چه محذوری گیر کرده بودند، ولی امروز که در مقابل عمل واقع شده قرار گرفتیم و لو به

مرور هم اجماع واقع شده باشد، نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی کنیم بلکه باید سرتعظیم در مقابل آن خم نموده، راهی که آنها رفتند برویم.

داعی: به به! به استدلال شما، آفرین به فکر و عقیده شما که می خواهید به ما

تحمیل کنید که دین مقدس اسلام دین کورکورانه می باشد که اگر هر دو، سه نفری در یک جا جمع شدند، رأی و نظری دادند و عده ای هم اطراف آنها را گرفتند و هوچی گری کردند، سایر مسلمانان چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند، کورکورانه تسلیم گردند؟! این است معنای دین پاک خاتمیت که صریحاً در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره زمر می فرماید:

{فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ}

(ای رسول خدا به لطف و رحمت من بشارت آر و آن بندگان را که چون سخن بشنوند پس متابعت کنند نیکوتر آن را (یعنی تحقیق کنند، نه کورکورانه به راه غیر معلوم

بروند).

و حال آنکه دین مقدس اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی، آن هم تقلیدی از ابو عبیده (قبر کن) معروف به جراح! رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود راه را به روی ما باز کرده و به ما نشان داده که هرگاه امت دو دسته شدند، ما در کدام یک از آن دو دسته وارد شویم تا نجات یابیم. می فرمایید به چه دلیل ما باید پیرو امیر المؤمنین علیه السلام باشیم. جوابش آشکار است؛ به دلیل آیات قرآنی و احادیث متقنه مندرجه در کتب معتبره خودتان.

از جمله روایات و نصوص وارده که امت مجبورند در حوادث و انقلابات پیرو علی علیه السلام باشند، حدیث معروف عمار یاسر است که اکابر علمای شما از قبیل حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و بلاذری در تاریخ خود و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۳ ینایع

ص: ۳۳۶



الموده(۱) از حموینی و میر سید علی همدانی شافعی در مودت پنجم از موده القربی(۲) و دیلمی در فردوس(۳) و دیگران از موثقین علماء شما حدیث مفصلی

ص: ۳۳۷

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۸۴، ح ۱۱، باب ۴۳. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: أخرج الحموینی بسنده عن الأعمش، عن ابراهیم النخعی، عن علقمه والأسود قال: اتینا ابا ایوب الأنصاری فقلنا: یا ابا ایوب ان الله اکرم بنیبه صلی الله علیه وآله وصفی لك من فضله. اخبرنا بمخرجک مع علی تقاتل اهل لاله الا الله؟

۲- موده القربی، همدنی موده ۵، با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۸۷، ح ۸۲۰، باب ۵۶) همدانی حدیث را به همان لفظی که نقل کردیم آورده است.

۳- الفردوس، دیلمی، ۵/۳۸۴، ح ۸۵۰۱، حرف الیاء. دیلمی حدیث را این گونه نقل کرده است. ابو ایوب الأنصاری: یا عمار ان رأیت علیاً قد سلك وادیا و سلك الناس وادیا غیره، فسلک مع علی و دع الناس انه لن یدلک فی ردی و لن یخرجک من الهدی. و نیز خوارزمی در مناقب، ص ۱۹۳-۱۹۴، ح ۲۳۲، فصل ۱۵، الفصل الثالث فی بیان قتال اهل الشام ایام صفین و هم القاسطون. خوارزمی حدیث را با اختلاف در چند سطر همانند آنچه از قندوزی نقل کردیم آورده است. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۷۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عساکر حدیث را با این الفاظ نقل کرده است: عن علقمه بن الأسود قال: اتینا ابا ایوب الانصاری، عند منصرفه من صفین، فقلنا له: یا ابا ایوب ان الله اکرمک بنزول محمد صلی الله علیه وآله و بمجیء ناقته تفضلاً من الله و اکراماً لك حتی اناخت بیابک دون الناس، ثم جئت بسیفک علی عاتقک، تضرب به اهل لا الله الا الله؟ فقال: یا هذان، الرائد لا یکذب اهله و ان رسول الله امرنا بقتال ثلاثه مع علی بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین. فأما الناکثون فقد قاتلناهم و هم اهل الجمل طلحه و الزبیر، و اما القاسطون فهذا منصرفنا من عندهم؛ یعنی معاویه و عمراً و اما المارقون فهم اهل الطرفاوات و اهل السعيفات و اهل النخیلات و اهل النهروانات. و الله ما ادری این هم و لکن لابد من قتالهم ان شاء الله. قال و سمعت رسول الله یقول لعمار: یا عمار تقتلک الفئه الباغیه، و انت مذ ذاک مع الحق و الحق معک، یا عمار بن یاسر! ان رأیت علیاً قد سلك وادیا و سلك الناس وادیا غیره، فاسلک مع علی فانه لن یدلیک فی رکی [ردی] و لن یخرجک من هدی. یا عمار من تقلد سیفا اعان به علیاً علی عدوه قلده الله یوم القیامه و شاحین من در و من تقلد سیفا اعان به علی علی قلده الله یوم القیامه و شاحین من نار. قلنا: یا هذا! حسبک رحمک الله حسبک رحمک الله. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۳/۱۸۷، رقم ۷۱۶۵، شرح حال معلی بن عبد الرحمن الواسطی، خطیب بغدادی حدیث را با همان الفاظی که از تاریخ مشق نقل کردیم آورده است. حموینی در فرائد السمطین، ۱/۱۷۸، ح ۱۴۱، سمط ۱، باب ۳۶ به همین حدیث اشاره کرده است.

از ابو ایوب انصاری نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای ذکر تمام آن حدیث را ندارد ولی خلاصه نتیجه آن حدیث اینست که وقتی سؤال نمودند از ابو ایوب (بلکه اعتراض نمودند به او) که چرا رفتی به طرف علی بن ابی طالب علیه السلام و با ابو بکر بیعت نمودی در جواب گفت روزی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم عمار یاسر وارد شد از آن حضرت سؤالی نمود حضرت ضمن صحبت فرمود:

یا عمار ان سلک الناس کلهم وادیا و سلک علی وادیا فاسلک وادی علی و خلّ عن الناس، یا عمار علی لا یردک عن هدی و لا یدلک علی ردی، یا عمار طاعه علی طاعتی و طاعه الله.

(ای عمار اگر تمام مردم به راهی می روند و علی تنها راه دیگر پس براهی برو که علی می رود و بی نیاز شو از همه مردم ای عمار علی ترا از هدایت بر نگرداند و دلالت بر هلاکت ننماید ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست.)

آیا سزاوار بود با این نصوص ظاهره و اوامر وارده که در کتب معتبره خودتان ضبط است با مخالفت صریحی که علی علیه السلام با خلافت ابو بکر کرد و لو سایر امت از بنی هاشم و بنی امیه و کبار صحابه و عقلاء قوم از مهاجر و انصار هم با او

همراه نبودند (با آنکه همراه بودند) راه علی را بگذارند و پیروی از راهنمای دیگری بنمایند؟ لا اقل می خواستند آن قدر صبر نمایند تا علی بیاید و رأی و نظر او را بگیرند.

«صدای مؤذن اعلام نماز عشاء نمود آقایان برخاستند برای اداء فریضه پس از ختم نماز و صرف چای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند.»

حافظ: صاحب شما ضمن بیاناتان دو کلام عجیب فرمودید؛ اولاً مکرر می فرمائید ابو عبیده قبر کن از کجا معلوم شد که این مرد محترم قبر کن بوده است ثانیاً فرمودید: که علی و بنی هاشم و اصحاب در بیعت وارد نشدند و مخالفت هم نمودند در صورتی که جمیع ارباب حدیث و تاریخ نوشته اند که علی و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند.

داعی: گویا آقایان در نوشتجات علماء خود هم دقیق نمی شوند اولاً راجع به اینکه ابو عبیده قبر کن بوده ما نگفتیم در کتب خودتان ثبت است مراجعه نمائید به صفحه ۲۶۶ و ۲۶۷ جلد پنجم البدایه و النهایه (۱) تألیف ابن کثیر شامی که در

ص: ۳۳۹

---

۱- عن ابن عباس... و قال ابو عبیده الجراح یضرح کحفر اهل المکه... النهایه، ابن کثیر، ۵/۲۸۷، حوادث سال ۱۱ هجری، فصل فی ذکر الوقت الذی توفی فیہ...، باب صفة دفنه، و نیز عظیم آبادی در عون المعبود، ۹/۱۹، کتاب الجنائز باب فی اللحد؛ بیهقی در سنن الکبری، ۳/۴۰۸، کتاب الجنائز باب السنه فی اللحد و احمد بن حنبل در مسند، ۱/۸، مسند ابی بکر ابن ماجه در سنن، ۱/۵۲۰، ح ۱۶۲۸، کتاب الجنائز، باب ذکر وفاته و دفنه، شوکانی در نیل الاوطار، ۱/۸۶، ح ۱۴۶۰، کتاب الجنائز، ابواب الدفن و احکام القبور، باب تعمیق القبر...، ابن حبان در الثقات، ۲/۱۵۸، در حوادث سال ۱۰ هجری، فصل استخلاف ابی بکر، باب جهاز النبی شمس الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۱/۴۴۵، فصل شمائل و افعال النبی صلی الله علیه و آله باب ذکر الصلاه علی النبی و ذیلعی در نصب الرايه، ۲/۳۰۳، کتاب الجنائز، فصل فی الدفن آورده اند که ابو عبیده قبر کن بوده است.

باب دفن رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته که چون ابو عبیده جراح مانند قبرهای اهل مکه

حفر می کرد لذا جناب عباس یکی را به دنبال ابی طلحه قبر کن مدینه فرستاد و یکی را هم در پی ابو عبیده فرستاد تا تهیه قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را بنمایند.

ثانیا فرمودید که علی علیه السلام و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند بلی شما کلمه بیعت نمودند را می خوانید اما تعمق در حقیقت نمی نمائید که چه وقت بیعت نمودند و چگونه نمودند جمیع علماء حدیث و بزرگان از مورخین خودتان نوشته اند که علی علیه السلام و بنی هاشم (ظاهرا) بیعت نمودند ولی بعد از شش ماه آن هم به جبر و فشار و تهدید به شمشیر و قتل و اهانت های بسیاری که به آن بزرگوار نمودند و محرومیت هائی که برای آنها فراهم ساختند.

حافظ: از مثل شما شخص شریفی بعید است که تفوه کنید به کلمات و عقاید عوام شیعه که می گویند علی را جبرا کشیدند و بردند و تهدید بقتلش نمودند و حال آنکه آن جناب همان روزهای اول با کمال میل و رغبت تسلیم

به خلافت ابو بکر گردید.

### بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و بعد از شش ماه بود

داعی: اینکه فرمودید بیعت علی علیه السلام و بنی هاشم فوری بود گمان می کنم عمدا سهو نمودید چه آنکه عموم مورخین شما نوشته اند بیعت علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه علیها السلام بوده چنانچه بخاری(۱) در صفحه ۳۷ جلد سوم صحیح باب غزوة خیبر -

ص: ۳۴۰

---

۱- عن عائشه... فلم توفيت استنكر علي وجوده الناس، فالتمس مصالحة ابی بكر و مبايعته و لم يكن يبائع تلك الاشهر. صحیح بخاری، ۵/۲۵۲، ح ۷۰۴، كتاب المغازی، باب غزوه خیبر.

و مسلم بن حجاج (۱) در صفحه ۱۵۴ جلد پنجم صحیح باب قول النبی لا نورث نقل

می نماید که بیعت علی علیه السّلام بعد از وفات فاطمه علیها السّلام بوده است و همچنین عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ قمری در آخر صفحه ۱۴ الامامه و السیاسه گوید:

«فلم یبایع علیّ کرم الله وجهه حتّی ماتت فاطمه رضی الله عنها.»

(علی علیه السّلام بیعت نکرد با ابو بکر تا فاطمه وفات نمود)

منتها بعض از علمای شما وفات حضرت فاطمه علیها السّلام را هفتاد و پنج روز بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله می دانند مانند خود ابن قتیبه و لکن عموم مورخین (۲) خودتان شش ماه بعد از وفات آن حضرت می دانند؛ پس نتیجه آن می شود که بیعت علی علیه السّلام و بنی هاشم بعد از شش ماه از خلافت بوده چنانچه مسعودی در صفحه ۴۱۴ جلد اول

مروج الذهب (۳) گوید:

«و لم یبایعه احد من بنی هاشم حتّی ماتت فاطمه.»

(احدی از بین هاشم بیعت نمودند با ابو بکر تا فاطمه علیها السّلام وفات نمود.)

ص: ۳۴۱

---

۱- الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، باب کیف کانت بیعه علیّ بن ابی طالب و نیز محب الدین طبری در ریاض النضره، ۱/۱۷۶، قسم ۲، فصل ۹، ذکر اختصاصه بالصلاه اماما علی فاطمه بن رسول الله صلی الله علیه و آله و علیها لما ماتت؛ ابن شحنه در روضه المناظر، ۱/۱۸۹، حوادث سال ۱۱ هجری (بهامش مروج الذهب مسعودی) حدیث را این گونه نقل می کند: «قالت عائشه لم یبایع علی ابابکر حتّی ماتت فاطمه...»

۲- تاریخ طبری، ۲/۴۴۸، حوادث سال ۱۱ هجری، باب حدیث سقیفه. طبری جریان را این گونه نقل می کند: عن عائشه... أفلم یبایعه علی سته اشهر؟ قال: لا و لا احد من بنی هاشم، حتّی بایعه علی...

۳- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۰۱، باب ذکر خلافه ابی بکر، باب ذکر نسبه و لمع من اخباره و سیره.

و ابراهیم بن سعد ثقفی که از ثقات علماء مقبول الطرفین است از زهری روایت نموده که علی بن ابی طالب علیه السّلام بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و بر او جرأت بهم نرسانیدند مگر بعد از وفات فاطمه علیها السّلام چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل نموده است.

بالاخره اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند که بیعت علی علیه السّلام فوری نبوده بلکه بعد از توقف بسیار بوده که وسائل و اسباب فراهم و مقتضی موجود گردید.

و ابن ابی الحدید در آخر صفحه ۱۸ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) از زهری از

ص: ۳۴۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۴۶، خطبه ۶۶، (و من کلام له علیه السّلام، فی معنی الأنصار) باب ذکر امر فاطمه مع ابی بکر. و نیز ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ص ۲۰، باب کیفیه بیعه علی بن ابی طالب علیه السّلام و بلاذری در انساب الاشراف، ۲/۲۶۸، باب امر السقیفه، یعقوبی در تراخی یعقوبی، ۲/۱۲۶، باب خبر سقیفه بنی ساعده و بیعه ابی بکر. و نیز محمد بن خاوندشاه بن محمود در روضه الصفا، ۴/۱۶۸۱، باب ذکر خلافه ابی بکر و ذکر بعض...، ذکر بیعه امیر المؤمنین علی علیه السّلام و ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۵، باب ۱، فصل ۲، ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۱۴/۴۵۱، رقم ۲۴۷، شرح حال بغوی و ابن عبد البر در استیعاب، ۳/۹۷۳، رقم ۱۶۳۳، شرح حال عبد الله بن ای قحافه و ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۲۲۳، شرح حال عبد الله بن عثمان التیمی المکنی بأبی بکر، باب خلافه ابی بکر، سمعودی در مورج الذهب، ۲/۳۰۲، باب ذکر خلافه ابی بکر، ذکر نسبه و لمع من اخباره، یوم السقیفه و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، ۲/۳۲۵، حوادث سال یازدهم هجری، باب حدیث السقیفه و خلافه ابی بکر و بیهقی در السنن الکبری، ۶/۳۰۰، کتاب قسم الفیء و الغنیمه، باب بیان مصرف اربعه اخماس الفیء و.. عبد الرزاق صنعانی در المصنف، ۵/۴۲۷، ح ۹۷۷۴، کتاب المغازی خصومه علی و عباس، جریان تخلف امیر المؤمنین علیه السّلام را از بیعت با ابابکر ثبت کرده اند. محب الدین طبری در ریاض النضره، ۱/۵۵، قسم اول، باب ۴، ذکر ما جاء متضمننا الدلاله علی خلافه الاربعه، بعد از نقل حدیثی چنین می نویسد: و هذا الحدیث تبعد صحته لتخلف علی عن بیعه ابی بکر سته اشهر و نسبته الی نسیان الحدیث فی مثل هذه المده بعید.

عایشه روایت نموده: «فلم یبایعه علیّ سته اشهر و لا أحد من بنی هاشم حتّی بایعه علیّ»

(علی و احدی از بنی هاشم بیعت نمودند با ابو بکر مدت شش ماه، تا زمانی که علی بیعت نمود.)

و نیز احمد بن اعثم کوفی شافعی در فتوح (۱) و أبو نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین (۲) از نافع از زهری روایت نموده اند که:

«انّ علیّا لم یبایعه الاّ بعد سته اشهر.»

(علی علیه السّلام بیعت نمود مگر بعد از شش ماه)

و اما اینکه فرمودید چرا داعی پیروی از عقاید عوام نموده ام خیلی معذرت می خواهم از اینکه بگویم امر بر شما مشتبه شده است اینها عقاید عامیانه نیست بلکه اعتقاد عالمانه است شما بی خود بما حمله می کنید با اینکه از مضامین کتب خود آگاهی دارید.

ص: ۳۴۳

---

۱- الفتوح، ابن اعثم کوفی، ۱/۱۴، ذکر ابتداء سقیفه بنی ساعده و ماکان من المهاجرین و الأنصار، وی چنین می نویسد: ... قال فانصرف علی علیه السّلام الی منزله فلم یبایع حتّی توفیت فاطمه، ثم بایع بعد خمس و سبعین ليله وفاتها و قيل بعد سته اشهر. و الله اعلم ای ذلک کان.

۲- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۱۰/۸۶، ح ۶، مسند ابی بکر. حمیدی می نویسد: فقال رجل للزهری: فلم یبایع علی سته اشهر؟ فقال: لا والله و لا احد من بنی هاشم، حتّی بایعه علیّ.

و الله قسم علماء هر قوم مسئول فسادها هستند که امر را بر عوام مشتبه می کنند که گمان نمایند این خبرها را ما ساخته ایم و حال آنکه علمای بزرگ خودتان معترف به این معانی می باشند.

حافظ: علمای ما در کجا گفته اند که علی را جبراً کشیدند و آتش در خانه اش زدند که در السنه و أفواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می نمایند و تحریک اعصاب می نمایند که فاطمه رضی الله عنها را آزدند و بچه اش را سقط نمودند.

داعی: آقایان محترم یا واقعا مطالعاتتان بسیار کم است و یا عمدا روی عادت تبعا للأسلاف میخواهید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و به این جملات خودتان و بزرگان اسلاف خود را تبرئه نمائید.

لذا می گوئید و می نویسید که این اخبار را شیعیان جعل نموده اند (مخصوصا از زمان سلطنت صفویه انار الله برهانهم) که به امر ابو بکر، عمر با جمعی آتش به در خانه علی بردند و علی را با شمشیر و هیاهو کشیدند و بردند به مسجد برای بیعت.

و حال آنکه چنین نیست قبلا- هم عرض کردم که نقل این قضایای تاریخی مخصوص به شیعیان نیست بلکه اکابر علماء و مورخین منصف خودتان نوشته اند ولی بعضی از روی تعصب خودداری از نقل نموده اند چنانچه میل داشته باشید برای اثبات مرام چند خبری که در نظر دارم به اقتضای وقت مجلس از موثقین علمای خودتان به عرض برسانم تا آقایان با انصاف بدانند که ما بی تقصیریم و نمی گوئیم مگر آنچه شما خود می گوئید.



حافظ: بفرمائید برای استماع حاضریم.

## دوازده دلیل بر اینکه علی را با زور شمشیر به مسجد بردند

داعی:

۱- ابو جعفر بلاذری احمد بن یحیی بن جابر البغدادی متوفی سال ۲۷۹ قمری که از موثقین محدثین و مورخین معروف شما می باشد در تاریخ (۱) خود روایت نموده که چون ابو بکر علی علیه السلام را برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر را فرستاد آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه علیها السلام بر در خانه او را ملاقات کرد فرمود: ای پسر خطاب آمده ای خانه را بر من بسوزانی گفت آری این عمل قوی تر است در آنچه پدرت آورده.

۲- عزالدین ابن ابی الحدید معتزلی (۲) و محمد بن جریر طبری (۳) که

ص: ۳۴۵

۱- عن عون ان ابابکر ارسل الی علی یرید البیعه، فلم یبایع. فجاء عمر و معه قبس فتلقته فاطمه علی الباب، فقالت فاطمه: یا بن خطاب، اتراک محرقا علی بابی؟ قال: نعم، و ذلك اقوی فیما جاء به ابوک و جاء علی، فبایع و قال: کنت عمرت ان لا اخرج من منزلی حتی اجمع القرآن، انساب الاشراف، بلاذری، ۲/۲۶۸، باب امر السقیفه.

۲- عن سلمه بن عبد الرحمن... کان علی علیه السلام و الزبیر و ناس من بنی هاشم فی بیت فاطمه، فجاء عمر الیهم، فقال: والذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعه و لأحرقن البیت علیکم... شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۶، خطبه ۲۶، (و من خطبه له علیه السلام ان الله تعالی بعث محمدا...، باب حدیث السقیفه.

۳- تاریخ طبری، ۲/۴۴۳، حوادث سال یازدهم، باب ذکر الأخبار الواردة بالیوم الذی توفی فیہ. طبری به دو حدیث اشاره می کند که اجبار و تهدید به سوزاندن دشمن در آن به چشم می خورد: یک- عن زیاد بن کلب قال اتی عمر بن خطاب منزل علی و فیہ طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین، فقال: والله لأحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعه، فخرج علیہ الزبیر مصلتا بالسیف، فعثر فسقط السیف من یده فوثبوا علیه فأخذوه. دوم- عن حمید بن عبد الرحمن الحمیری، قال:.... و تخلف علی الزبیر و اخترط الزبیر سیفه و قال: لا اغمدہ حتی یبایع علی. فبلغ ذلك ابابکر و عمر، فقال عمر: خذوا سیف الزبیر، فاضربوا به الحجر. قال: فانطلق الیهم عمر فجاء بهما تعباً و قال: لتبایعان و انتما طائعان او لتبایعان و انتما کارهان، فبایعا. و نیز ابن ابی شیبہ در المصنف، ۸/۵۷۲، ح ۴، کتاب المغازی، باب ما جاء فی خلافه ابی بکر. جریان را این گونه نقل می کند: حدثنا زید بن اسلم عن ابیه اسلم انه حین بویع لأبیبی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمه بنت رسول الله فیشاورنها و یرتجعون فی امرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمه قال: یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و الله ما من احد احب الینا من ابیک و ما من احد احب الینا بعد ابیک منک و ایم الله ما ذلك بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان امرتم ان یحرق علیهم البیت. قال: فلما خرج عمر، جاؤوها فقالت: تعلمون ان عمر قد جائنی و قد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت. و ایم الله لیمضین لما حلف علیه... متقی هندی در کنز العمال، ۵/۶۵۱، ح ۱۴۱۳۸، کتاب الخلافه مع الاماره، باب ۱ فی خلافه الخلفاء، مسند عمر، و ابن عبد البر در الاستیعاب، ۳/۹۷۵، شماره ۱۶۳۳، شرح حال عبد الله بن ابی

قحافه، متقی ہندی و این عبد البر حدیث را همانند ابن ابی شیبہ نقل می کنند.

معتبرترین مورخین شما هستند روایت کرده اند که عمر با اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی به در خانه علی رفتند عمر گفت: بیرون آئید و إلاّ خانه را بر شما می سوزانم.

۳- ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده که گفت: من از آنها بودم که به امر هیزم برداشتم و به در خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش از بیعت ابا نمودند عمر به فاطمه گفت: بیرون کن هر که در این خانه است و إلاّ خانه و هر که در خانه است می سوزانم. در آن وقت علی و حسنین و فاطمه علیه السّلام و جماعتی از صحابه و بنی هاشم در آن خانه بودند. فاطمه فرمود: آیا

ص: ۳۴۶

خانه را بر من و فرزندانم می سوزانی؟ گفت: بلی و الله تا بیرون آیند و بیعت کنند با خلیفه پیغمبر.

۴- ابن عبد ربه که از مشاهیر علمای شما است در صفحه ۶۳ جزء سیم عقد الفرید(۱) نوشته که علی علیه السلام و عباس در خانه فاطمه نشستند بودند. ابو بکر به عمر گفت: برو اینها را بیاور اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه بر در خانه آمده فرمود: ای پسر خطاب آمده ای که خانه ما را بسوزانی؟ گفت بلی الخ.

۵- ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۱۳۴ جلد اول شرح نهج البلاغه(۲) (چاپ

ص: ۳۴۷

۱- الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر علی و العباس و الزبیر و سعد بن عباده. فأما علی و العباس و الزبیر فقعدهوا فی بیت فاطمه حتی بعث الیهم باوبکر و عمر بن الخطاب لیخرجوا من بیت فاطمه و قال له: ان ابوا فقاتلهم. فأقبل بقبس من نار علی ان یضرم علیهم الدار، فلقیه فاطمه فقالت: یا بن الخطاب أجنئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم؛ اوتدخلو فی ما دخلت فیہ الأمه. عقد الفرید، ابن عبد ربه، ۵/۱۲، سقیفه بنی ساعده، باب الذین تخلفوا عن بیعه ابی بکر.

۲- و اجتمعت بنو هاشم الی بیت علی بن ابی طالب علیه السلام و معهم الزبیر و کان یعد نفسه رجلا من بنی هشام، کان علی یقول: ما زال الزبیر منا اهل البیت، حتی نشأ بنوه، فصرفوه عنا... ذهب عمر و معه عصابه الی فاطمه، منهم اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم، فقال لهم: انطلقوا فبايعوا، فأبوا علیه و خرج الیهم الزبیر بسیفه، فقال عمر: علیکم الکلب، فوثب علیه سلمه بن اسلم فأخذ السیف من یده فضرب به الجدار، ثم انطلقوا به بعلی و معهما بنو هاشم، و علی یقول: انا عبد الله و اخو رسول الله حتی انتهوا به الی ابی بکر، فقیل له: بايع! فقال: انا أحق بهذا الامر منکم لا- ابایعکم و انت اولی بالبیعه لی، أخذتم هذا الأمر من الانصار و احتججتم علیهم بالقرايه من رسول الله صلی الله علیه و آله فأعطوكم المقاده، و سلموا الیکم الإمارة و انا احتج علیکم بمثل ما احتججتم به علی الانصار. فانصفونا ان کنتم تخافون الله من انفسکم. و اعرفوا لنا من الأمر مثل ما عرفت الانصار لکم و الا فبوءوا بالظلم و انتم تعلمون. فقال عمر: انک لست متروکاً حتى تبایع. فقال له علی احل یا عمر حلبا لک شطره اشد له الیوم امره لیرد علیک غدا لا والله لا اقبل قولک و لا ابایعه... فقال علی: یا معشر المهاجرین، الله الله لا تخرجوا سلطان محمد عن داره و بیته الی بیوتکم و دورکم، و لا- تدفعوا اهلہ عن مقامه فی الناس و حقه فوالله یا معشر المهاجرین لنحن اهل البیت احق بهذا الأمر منکم. اما کان منا القاری لکتاب الله، الفقیه فی دین الله العالم بالسنة، المضطلع بامر الرعیه؟ و الله انه لفینا، فلا تتبعوا الهوی، فتردادوا من الحق بعداً. فقال بشیر بن سعد: لو کان هذا الکلام سمعته من الأنصار یا علی قبل بیعتهم لأبی بکر ما اختلف علیک اثنان، و لکنهم قد بايعوا. و انصرف علی الی منزله و لم یبایع و لزم بیته حتی ماتت فاطمه فبايع. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۱۱، خطبه ۶۶، (من کلام له علیه السلام فی معنی الأنصار) یوم السقیفه

مصر) از کتاب سقیفه جوهری قضیه سقیفه بنی ساعده را مبسوطا نقل نموده تا آنجا که گوید: بنی هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود؛ زیرا خود را از بنی هاشم می شمرد (حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: زبیر همیشه با ما بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما برگرداندند) پس عمر با گروهی رفتند به سوی خانه حضرت فاطمه با اسید و سلمه و گفت: بیرون بیائید و بیعت کنید، ایشان امتناع نمودند. زبیر شمشیر کشید بیرون آمد عمر گفت: این سگ را بگیرد سلمه بن اسلم شمشیرش را گرفت و بر دیوار زد آنگاه علی را بجبر و عنف کشیدند به سوی ابو بکر، بنی هاشم هم با او می آمدند و ناظر بودند بر او که چه می کنند علی می گفت: من بنده خدا و برادر رسول او هستم و کسی اعتنا به گفتار او نمی کرد تا او را به نزد ابو بکر بردند گفت: بیعت کن! حضرت فرمود: من احقم به این مقام و با شما بیعت نمی کنم، شما اولی هستید که با من بیعت کنید. شما این امر را از انصار گرفتید به سبب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و من نیز با همان حجت بر شما احتجاج می کنم، پس شما انصاف دهید اگر از خدا می ترسید و به حق ما اعتراف کنید؛ چنانچه انصار در حق شما انصاف کردند و

الّا معترف شوید که دانسته بر من ستم می کنید.

عمر گفت: هرگز از تو دست بر نمی داریم تا بیعت کنی. حضرت فرمودند: خوب با یکدیگر ساخته اید امروز تو برای او کار می کنی که فردا او بتو برگرداند (این مقام را) به خدا سوگند! قبول نمی کنم سخن تو را و با او بیعت نمی کنم چون او باید با من بیعت نماید.

آنگاه روی به مردم نمود فرمود: ای گروه مهاجران از خدا بترسید سلطه و سلطنت محمّدی را از خانواده او که خدا قرار داده بیرون نبرید و دفع مکنید اهل او را از مقام و حق او، به خدا قسم ما اهل بیت احقیم به این امر از شما، تا در میان ما کسی باشد که عالم به کتاب خدا و سنّت رسول و فقیه در دین باشد به خدا قسم اینها تمام در ما هست، پس متابعت و پیروی از نفس خود مکنید که از حق دور می شوید.

آنگاه علی علیه السّلام بیعت نکرده به خانه برگشت و ملازم خانه شد، تا حضرت فاطمه از دنیا رفت ناچار بیعت کرد.

۶- ابو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتیبه بن عمرو الباهلی الدینوری که از اکابر علماء خودتان است و مدتها در شهر دینور قاضی رسمی بوده و در سال ۲۷۶ قمری وفات نموده در صفحه ۱۳ جلد اول کتاب معروف خود تاریخ الخلفاء الراشدین و دولت بنی امیه معروف به الامامه و السیاسه (۱) (چاپ مصر) قضیه

ص: ۳۴۹

۱- الامامه و السیاسه، ابن قتیبه دینوی، ۱/۱۹، باب کیف کانت بیعه علی بن ابی طالب. ابن قتیبه جریان را این گونه نقل می کند: و ابن ابابکر تفقدت قوما تخلفوا عن بیعتهم عند علی کرم الله وجهه، فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم و هم فی دار علی، فأبوا ان یخرجوا، فدعا بالحطب و قال: و الذی نفس عمر بیده لتخرجن او لأحرقنها علی من فیها. فقیل له: یا ابا حفص، ان فیها فاطمه. فقال: و ان! فخرجوا فبايعوا الّا- علیاً فانه زعم انه قال: حلفت ان لا اخرج و لا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن. فوقف فاطمه علیها السّلام علی بابها، فقالت: لا عهد لی بقوم حضروا سوءاً محض منکم، ترکتم رسول الله جنازه بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم. لم تستأمرونا و لم تردوا لناحقاً؟ فأتی عمر ابابکر فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنک بالبیعه؟ فقال ابوبکر لکنفذ و هو مولی له: إذ ذهب فادع لی علیاً. قال: فذهب الی علی فقال له: ما حججتک؟ فقال: یدعوک خلیفه رسول الله. فقال علی لسریع ما کذبتم علی رسول الله لقد ادعی ما لیس له. فرجع فابلیغ الرساله. قال: فبکی ابوبکر طویلاً، فقال عمر الثانیه: لا- تمهل هذا المتخلف عنک بالبیعه، فقال ابوبکر لکنفذ: عد الیه، فقل له: خلیفه رسول الله یدعوک لتبايع. فجاءه قنفذ، فأدی ما امر به فرفع علی صوته قال: سبحان الله لقد ادعی ما لیس له. فرجع قنفذ، فأبلیغ الرساله، فبکی ابوبکر طویلاً، ثم قام عمر، فمشی معه جماعه حت اتوا باب فاطمه، فدقوا الباب فلما سمعت اصواتهم نادت بأعلى صوتها: یا ابت یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه فلما سمع القوم صوتها وو بکاءها انصروفا باکین و کادت قلوبهم تنصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر و معه قوم، فأخرجوا علیاً فمضوا به الی ابی بکر فقالوا له: بايع. فقال: ان انا لم افعله فمه؟ قالوا اذن و الله الذی لا الله الا هو نضرب عنقک، فقال: تقتلون عبد الله و اخا رسوله؟ قال عمر: اما عبد الله فنعم و اما اخو رسوله فلا و ابوبکر ساکت لا یتکلم. فقال له عمر: ألا تأمر فیہ بأمرک؟ فقال: لا اکرهه علی شیء ما کانت فاطمه الی جنبه. فلحق علی بقبر رسول الله صلی الله علیه و آله یصیح و یبکی

و ينادى: يا بن ام ان القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني. فقال عمر لأبي بكر: انطلق بنا الى فاطمه فإننا قد اغضبناها، فانطلقا جميعا فاستأذنا على فاطمه، فلم تأذن لهما، فأتيا لعيما فكلماه فأدخلهما عليها فلما قعدا عندها حولت وجهها إلى الحائط فسلما عليها فلم ترد عليهما فتكلم أبو بكر فقال: يا حبيبه رسول الله و الله ان قرابه رسول الله صلى الله عليه وآله احب الى من قرابتي و انك لأحب الى من عائشه ابنتي و لوددت يوم مات ابوك اني مت و لا- أبقى بعده. أفتراني أعرفك و أعرف فضلك و شرفك و امنعك حقك و ميراثك من رسول الله، إلا- اني سمعت اباك رسول الله يقول: لا- نورث، ما تركنا فهو صدقه. فقالت: أرأيتكما ان حدثتكما حديثا عن رسول الله صلى الله عليه وآله تعرفانه و تفعلان به؟ قال: نعم. فقالت: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: رضا فاطمه من رضاي و سخط فاطمه من سخطي، فمن احب فاطمه ابنتي فقد احبني و من أرضى فاطمه فقد أرضاني، فمن اسخط فاطمه فقد اسخطني؟ قالوا: سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله. قالت: فاني اشهد الله و ملائكته انكما اسخطتماني و ما ارضيتماني و لئن لقيت النبي لأشكونكما اليه. فقال أبو بكر: ان عائذ بالله تعالى من سخطه و سخطك يا فاطمه، ثم انتحى أبو بكر يمينه، حتى كادت نفسه ان تزهرق و هي تقول: و الله لأدعون الله عليك في كل صلاه اصليها...





سقیفه را مفصلاً شرح می دهد و ابتداء می کند مطلب را به این عبارت:

«انّ ابا بکر رضی الله عنه تفقّد قوما تخلّفوا عن بیعته عند علیّ کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی فأبوا ان ینخرجوا فدعا بالحطب و قال و الذی نفس عمر بیده لتخرجنّ او لاحرقنّها علی من فیها فقیل له یا ابا حفص انّ فیها سقیفه را مفصلاً شرح می دهد و ابتداء می کند مطلب را به این عبارت:

«انّ ابا بکر رضی الله عنه تفقّد قوما تخلّفوا عن بیعته عند علیّ کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی فأبوا ان ینخرجوا فدعا بالحطب و قال و الذی نفس عمر بیده لتخرجنّ او لاحرقنّها علی من فیها فقیل له یا ابا حفص انّ فیها فاطمه فقال و انّ فخرجوا فبايعوا الاّ علینا الخ.»

خلاصه کلام آنکه چون ابو بکر باخبر شد که جمعی از امت تخلف نموده اند از بیعت او، در خانه علی علیه السّلام جمع شده اند، پس عمر را به سوی آنها فرستاد عمر آمد بر در خانه علی علیه السّلام آنها را طلب نمود برای بیعت، ابا کردند از بیرون آمدن عمر هیزم طلبید و گفت: به آن خدائی که جان عمر در قبضه قدرت اوست یا بیرون بیاید یا خانه را با هر کس در آن خانه است می سوزانم. مردم گفتند: یا ابا حفص (کنیه عمر بود) فاطمه در این خانه است. گفت: هر چند که او باشد می سوزانم. پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی علیه السّلام که گفت: سوگند یاد کرده ام تا قرآن را جمع آوری نکنم بیرون نیام و لباس در بر ننمایم. عمر قبول نکرد ولی ناله فاطمه علیها السّلام و توییح نمودن آنها سبب شد که عمر برگشت نزد ابوبکر و تحریک کرد او را برای بیعت گرفتن از آن حضرت، ابی بکر چند مرتبه قنغذ را فرستاد به طلب آن حضرت و جواب یأس شنید عاقبت عمر با جماعتی رفت به در خانه فاطمه و دق الباب نمود فاطمه که صدای آنها را شنید به صدای بلند ندا

«یا اَبْتِ یا رسول الله ما ذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه.»

خلاصه معنی آنکه: بابا یا رسول الله بعد از تو چه بما می رسد از عمر بن الخطاب و ابو بکر بن ابی قحافه و چگونه با ما ملاقات نمودند.

همین که مردم صدای گریه و ناله فاطمه را شنیدند برگشتند در حالتی که اشکها جاری و جگرها سوخته ولی عمر با عده ای ماندند تا علی را جبراً از خانه بیرون آورده نزد ابو بکر بردند و به آن حضرت عرض کردند بیعت بنما با ابو بکر حضرت فرمود: اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد؟ قالوا: اذا و الله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک. گفتند: به خدا قسم گردنت را می زنیم. علی علیه السلام فرمود: پس بنده خدا و برادر رسول او را خواهید کشت؟ عمر گفت:

تو برادر رسول خدا نیستی! ابو بکر در مقابل تمام این حوادث و گفتار ساکت بود و هیچ نمی گفت. عمر به ابو بکر گفت: آیا به امر تو این کارها را نمی کنیم؟ ابو بکر گفت: مادامی که فاطمه هست او را اکراه نمی نمائیم.

امیر المؤمنین علیه السلام خود را به قبر رسول الله رسانید با گریه و ناله عرض کرد به پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه را که هارون به برادرش موسی گفت و خداوند در قرآن خبر داده {إِنَّ أُمَّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعْفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي} سوره اعراف/ ۱۵۰ (پسر مادرم، مردم مرا ضعیف نمودند و خواستند مرا بکشند).

شرح قضیه را مفصل نقل نموده تا آنجا که گوید علی علیه السلام بیعت نکرده به منزل برگشت و بعدها ابو بکر و عمر رفتند به منزل فاطمه علیها السلام که استرضای خاطر او را فراهم نمایند فرمود خدا را شاهد می گیرم شما دو نفر مرا اذیت نمودید در هر

نمازی شما را نفرین می کنم تا پدرم را ببینم و از شما شکایت نمایم انتهی.

### باید منصفانه قضاوت نمود

شما را به خدا آقایان انصاف دهید معنی اجماع همین است که اصحاب پیغمبر را با ضرب و اهانت و زور و خوف و تهدید به قتل و آتش زدن خانه برای بیعت ببرند و نامش را اجماع بگذارند؟!!

اگر آقایان با انصاف قدری دقیق و از عادت بر کنار شوید می بینید که بازی آن روز هم مثل و مانند امروز بوده است که نظایرش بسیار دیده می شود که عده ای اطراف یک نفر را گرفته و با هو و جنجال او را به مقام ریاست یا سلطنت می رسانند بعد می گویند ملت او را به این مقام برگزیدند.

آن روز هم عده ای بازیگر بدور هم جمع شده یک نفر را انتخاب نمودند بعد بقیه مردم را با هو و جنجال و اهانت و تهدید به آتش و سوزاندن و شمشیر کشیدن و تخویف نمودن برای بیعت حاضر نمودند که امشب آقایان اسمش را بگذارید اجماع و این حربۀ کند را دلیل بر حَقانیت خود بگیرید.

و عجب آنکه بما هم می گوئید کور و کر شوید و نافهم گردید بتاريخ گذشته ابدًا توجه نکنید و تحقیق در دین ننمائید و هر چه کردند همه را نیک بدانید و کور کورانه تصدیق نمائید که اجماع واقع شده و خلافت حقی بوده که بطریق اجماع معین گردیده است؟!!

بخدا قسم اگر آقایان با نظر بی طرفی و انصاف و ذره بینی بنگرید خواهید تصدیق نمود که دسته بندی و حزب بازی آنها در آن روز سیاسی بوده نه طریقه

جامعه شیعه که مطابق دستور رسول اکرم صلی الله علیه وآله اطراف عترت طاهره آن حضرت اجتماع نموده و گفتند چون پیغمبر صلی الله علیه وآله خود فرموده به قرآن و عترت من متمسک شوید ما هم اطاعت نموده از آنها جدا نمی شویم و اطاعت آنها را می نمائیم لا غیر.

۷- احمد بن عبد العزیز جوهری که از ثقات علمای شما است بنابر آنچه ابن ابی الحدید توثیق نموده به این عبارت «هو عالم محدث کثیر الادب ثقه و رع اثنی علیه المحدثون و رووا عنه مصنفاته» (او عالم محدث و صاحب ادب بسیار بوده، ثقه و با و رع، مدح ثنا نمودند بر او محدثین و در مصنفات خود از او روایت نمودند.) در کتاب سقیفه آورده چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی مذکور هم در صفحه ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) از او نقل نموده مسندا از ابی الاسود که گفت جمعی از اصحاب و رجال مهاجرین غضب کردند در بیعت ابو بکر که چرا با آنها مشورت نشده و نیز علی و زبیر هم غضب نموده و از بیعت بر کنار شده و وارد خانه فاطمه شدند آنگاه عمر با اسید بن خضیر و سلمه بن سلامه بن قریش (که هر دو از بنی عبد الأشهل بودند) و گروهی از مردم هجوم آوردند به منزل فاطمه هر چند فاطمه ناله زد و آنها را قسم داد فایده نکرد شمشیر علی و زبیر را

ص: ۳۵۴

---

۱- عن ابی الأسود قال: غضب رجال من المهاجرین فی بیعه ابی بکر بغیر مشوره و غضب علی و الزبیر، فدخل بیت فاطمه علیها السلام معهما السلاح فجاء عمر فی عصابه منهم أسید بن خضیر و سلمه بن سلامه بن وقش و هما من بنی عبد الأشهل - فصاحت فاطمه علیها السلام و ناشدتهم الله فأخذوا سیفی علی و الزبیر، فضربوا بهما الجدار حتی کسروهما، ثم اخرجهما عمر یسوقهما حتی بايعا... شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۰، خطبه ۲۶ (و من خطبه له علیه السلام ان الله بعث محمدا نذیرا للعالمین...) باب حدیث السقیفه.

گرفتند و به دیوار زدند و شکستند و آنها را به جبر و عنف کشیدند و به مسجد بردند برای بیعت!

۸- و نیز جوهری (۱) از سلمه بن عبد الرحمن روایت کرده که چون ابو بکر بالای منبر نشست و شنید که علی و زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه فاطمه جمع شده اند عمر را فرستاد که آنها را بیاورند عمر رفت در خانه فاطمه فریاد زد بیرون بیاید و الا بحق خدا خانه را با شما می سوزانم.

۹- و نیز جوهری بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در صفحه ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۲) (چاپ مصر) مسندا از شعبی روایت نموده که وقتی ابو بکر شنید اجتماع بنی هاشم را در خانه علی علیه السلام به عمر گفت خالد کجا است گفت حاضر است ابو بکر گفت: هر دو بروید علی و زبیر را بیرون آورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه فاطمه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر به زبیر گفت: این

ص: ۳۵۵

۱- عن مسلمة بن عبد الرحمن قال: لما جلس ابو بكر على المنبر كان علي و الزبير و ناس من بنى هاشم فى بيت فاطمه، فجاء عمر اليهم فقال: و الذى نفسى بيده لتخرجن الى البيعه او لأحرقن لبيت عليكم... السقيفه و فدك، ابى بكر احمد بن عبد العزيز جوهرى، ص ۵۰، قسم ۱، السقيفه

۲- عن الشعبي، قال: سأل ابو بكر فقال: اين الزبير؟ فقبل عند علي و قد تقلد سيفه فقال: قم يا عمر قم يا خلد بن الوليد، انطلقا حتى تأتيا نى بهما. فانطلقا فدخل عمر و قام خلد بن علي باب البيت من خارج فقال عمر للزبير: ما هذا السيف؟ فقال: نايح علياً، فاخرطه عمر، فضرب به حجرا فكسره ثم اخذ بيد الزبير فأقامه ثم دفعه و قال: يا خالد دونكه فأمسكه ثم قال لعلى: قم فبايع لأبى بكر، فتلكأ و احتبس فأخذ بيده و قال: قم، فأبى ان يقوم فحمله و دفعه كما دفع الزبير، فأخرجه و رأت فاطمه ما صنع بهما، فقامت علي باب الحجرة، و قالت: يا ابا بكر، ما أسرع ما أغرتم علي اهل بيت رسول الله! و الله لا أكلم عمر حتى القى الله. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحدید، ۲/۵۷، خطبه ۲۶، (و من خطبه عليه السلام ان الله بعث محمدا...) حديث السقيفه.

شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی، گرفت شمشیر زیر را کشید و زد بر سنگی که در خانه بود و شکست، آنگاه دست زیر را گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و به دست خالد داد برگشت میان خانه و در خانه جمعیت زیادی بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم به علی علیه السلام گفت برخیز برویم با ابو بکر بیعت کن، حضرت امتناع نمود دست حضرت را گرفت و کشید و به دست خالد داد و با خالد جمعیت بسیاری بودند که ابو بکر به مدد فرستاده بود خالد و عمر هجوم آورده آن حضرت را به عنف و جبر شدید می کشیدند تمام کوچه ها را مردم پر کرده و تماشا می نمودند حضرت فاطمه وقتی عملیات عمر را دید با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان (که جهت تسلیت فاطمه جمع شده بودند) بیرون آمدند و صدای فریاد و لوله و شیون آنها بلند بود تا در حجره حضرت فاطمه ندا کرد و به ابو بکر فرمود: خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا، به خدا قسم است که با عمر حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات نمایم (به قسم و عهد خود باقی و وفا نمود و با آنها تکلم نمود تا از دنیا رفت) چنانچه بخاری(۱) و مسلم در صحیحین(۲) خود نوشته اند:

ص: ۳۵۶

- ۱- عن عائشه... فأبى ابوبكر ان يدفع الى فاطمه منها سيئا فوجدت فامه على ابى بكر فى ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت... صحیح بخاری، ۵۰/۲۵۲، ح ۷۰۴، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر.
- ۲- عن عائشه... فوجدت فاطمه على ابى بكر فى ذلك قال: فهجرته، فلم تلکمه حتى توفيت و عاشت بعد رسول الله... صحیح مسلم، ۳/۱۳۸۰، ح ۵۲، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبى صلی الله علیه و آله لا نورث ما ترکناه فهو صدقه و نیز ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۵، باب ۱ فصل ۲ مؤ احمد بن حنبل در مسند، ۱/۶، مسند ابی بکر و ابن سعد در طبقات الکبری، ۸/۲۳، تسمیه النساء المسلمات و المهاجرات...، ذکر بنات رسول الله، رقم ۴۰۹۷، شرح حال فاطمه علیها السلام و نیز صنعانی در المصنف، ۵/۴۷۲، ح ۹۷۷۴، باب خصومه علی و عباس و بیهقی در سنن الکبری، ۶/۳۰۰، کتاب القسم الفیء و الغنیمه، باب بیان مصرف اربعه اخماس الفیء بعد رسول... و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۳۰۶، حوادث سال ۱۱ هجری، باب بیان انه قال: لا نورث... و در سیره النبویه، ۴/۲۷۲، حوادث سال هجری، باب بیان انه علیه السلام قال: لا نورث... و نیز ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۶/۲۰۲، باب فرض الخمس و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۷/۲۴۲، ح ۱۸۷۶۹، باب ۴ کتاب الشمائل من قسم الافعال، ما يتعلق بمیراثه و طبری در تاریخ خود، ۲/۴۴۸، حوادث سال ۱۱، حدیث السقیفه و ابن حبان در صحیح خود ۱۱/۱۵۳، کتاب السیر باب ۱۴، الغنائم و قسمتها طبرانی در مسند الشامیین، ۳/۱۹۸، رقم ۸۸، شعيب عن الزهري عن عروه بن الزبير و حمیدی در الجمع بنی الصحیحین، ۱/۸۶، ح ۶، مسند ابی بکر به عباراتی مشابه نارضایتی حضرت فاطمه از ابوبکر و عمر را نقل کرده اند.

«فغضبت فاطمه علی ابی بکر و لم تتکلم به حتی توفیت»

(فاطمه علیها السلام در حال غضب ابوبکر را ترک نمود و بر آن حال باقی ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود و از دنیا رفت؛ چنانچه در جزء پنجم و هفتم صحیح بخاری نقل گردیده است)

۱۰- أبو ولید محب الدین محمد بن محمد بن الشحنه الحنفی متوفی سال ۸۱۵ قمری که از اکابر علماء شما و سالها قاضی مذهب حنفی در حلب بوده در کتاب تاریخ خود به نام روضه المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر (۱)

در شرح قضیه سقیفه خبر آتش را می نویسد به این عبارت:

«ان عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیه فلقیته فاطمه فقال: ادخلوا فیما دخلت الائمہ» یعنی عمر آمد در خانه علی برای آنکه آتش بزند هر کس در آن خانه است پس فاطمه او را ملاقات نمود، عمر گفت: داخل شوید در چیزی که

ص: ۳۵۷

---

۱- روضه المناظر، ابن شحنه، در حوادث سال ۱۱ هجری، (بهامش مروج الذهب مسعودی، ۱/۱۸۹)

امت داخل شدند و تا آخر قضیه را نقل می نماید.

۱۱- طبری در صفحه ۴۴۳ جلد دوم تاریخ خود(۱) نقل نموده از زیاد بن کلب که طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجرین در خانه علی علیه السلام بودند عمر بن الخطاب آمد و گفت: بیرون بیایید برای بیعت و الا آتش بر همه می زرم.

۱۲- ابن شحنه مورخ معروف در صفحه ۱۱۲ جلد یازدهم حاشیه کامل ابن اثیر(۲) ضمن داستان سقیفه می نویسد زمانی که جماعتی از اصحاب و بنی هاشم مانند زبیر و عتبه بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی و سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و عمار بن یاسر و براء بن عازب و ابی بن کعب تخلف از بیعت ابو بکر نموده و متمایل به علی علیه السلام در خانه آن حضرت جمع بودند، عمر بن الخطاب آمد تا هر که در آن خانه هست آتش بزند، فاطمه علیها السلام با او ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در آنچه مردم داخل شدند (یعنی بیایید بیعت کنید و پیروی کنید از عده ای که بیعت نمودند).

ص: ۳۵۸

---

۱- عن زیاد بن کلب قال أتى عمر بن الخطاب منزل علي و فيه طلحه و الزبير و رجال من المهاجرين فقال: والله لأحرقن عليك او لتخرجن الى البيعه، فخرج عليه الزبير مصليا بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه. تاريخ طبری، ۲/۴۳۳، حوادث سال ۱۱ هجری، باب ذکر الأخبار الواردة باليوم توفى فيه..

۲- روضه المناظر، ابن شحنه، حوادث سال ۱۱ هجری (بهامش مروج الذهب، مسعودی، ۱/۱۸۹). وی می نویسد: فبايعوه خلا جماعه من بنی هاشم و الزبير و عتبه بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و المقداد ابن الأسود و سلمان الفارسی و ابی ذر و عمار بن یاسر و البراء بن عازب و ابی بن کعب و مالوا مع علی بن ابی طالب و کذا تخلف عن بیعه ابی بکر و ابو سفیان بن حرب، ثم ان عمر جاء الى بيت علي ليحرقه علي من فيه، فلقيته فاطمه فقال: ادخلوا فيما دخلت فيه الأمة. قال ابن واصل: فخرج علي الى ابی بکر و بايعه.



و شاهد بر این مطالب قول ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی مورخ و فاضل جلیل القدر مقبول الفریقین است که در صفحه ۱۰۰ جلد دوم تاریخ مروج الذهب (۱) ضمن نقل قضایای عبد الله

بن زبیر که در مکه دعوی ریاست و خلافت داشت نوشته است در آن هنگام که بنی هاشم (به) اتفاق محمد بن الحنفیه فرزند امیر المؤمنین علیه السلام در شعب ابی طالب جمع شدند و لشکر عبد الله آنها را محاصره نموده بودند هیزم بسیاری آوردند که آنها را آتش بزنند و شعله آتش هم بلند شد مع ذلک بنی هاشم تسلیم نشدند تا لشکر مختار رسیدند و بنی هاشم را نجات دادند.

گوید: نوفلی در کتاب خودش در اخبار آورده که عروه بن زبیر در مقابل مردم از برادرش عبد الله در مجلسی که قضیه محاصره در شعب مطرح بود، مردم از آتش زدن شعب مذمت می کردند، عروه عذر خواهی می کرد که برادرم عبد الله مقصر نبود، غرضش از آوردن آتش و هیزم و افروختن آتش بر بنی هاشم ترسانیدن آنها بود: «انما اراد بذلك إرهابهم ليدخلوا في طاعته كما اربح بنی هاشم و

ص: ۳۵۹

---

۱- و قد كان ابن الزبير عمدا الى من بمكة من بنی هاشم فحصرهم في الشعب و جمع لهم حطبا عظيما لو وقعت فيه شراره من نار لم يسلم من الموت احد و في القوم محمد بن الحنفیه... فجئنا الى بنی هاشم فإذا هم في الشعب فاستخرجنا فقال لنا ابن الحنفیه: لا تقاتلوا إلا من قاتلكم. فلما رأى ابن الزبير تمر ناله و اقدمنا عليه لاذ بأستار الكعبه و قال: انا عائذ الله. و حدث النوفلی في كتابه في الأخبار عن ابن عائشه، عن ابيه، عن حماد بن سلمه، قال: كان عروه بن الزبير يعذر اخاه اذا جرى ذكر بنی هاشم و حصره اياهم في الشعب و جمعه لهم الحطب لتحريقهم و يقول انما اراد بذلك إرهابهم ليدخلوا في طاعته كما اربح بنو هاشم و جمع لهم الحطب لإحراقهم اذ هم أبوا البيعه فيما سلف، و هذا خبر لا يحتمل ذكره هنا. مروج الذهب، مسعودی، ۳/۷۶، ۷۷، ذکر ایام معاویه بن یزید بن معاویه و مروان بن حکم... باب ابن الزبير و عبد الله بن محمد بن الحنفیه.

جمع لهم الحطب لآحراقهم اذ هم ابوا البيعه في ما سلف».

ما حصل معنی آنکه عبد الله زير اين عمل آتش آوردن در اطراف بنی هاشم در شعب ابی طالب برای ترسانیدن آنها را سرمشق و دستور از سلف خود (عمر و اصحاب ابو بکر گرفت) که آنها هم وقتی دیدند بنی هاشم و اکابر اصحاب و مهاجرین زير بار بیعت نمیروند هیزم آوردند برای آتش زدن آنها که بترسند و تسلیم شوند و بیعت نمایند! (تا تشکیل اجماع داده شود امشب دلیل محکم آقایان محترم باشد).

این اخبار و بیان مورخین نمونه ای از اخبار و بیانات بسیاری است که روات موقر خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند به قدری این قضیه در نزد علماء منصف شیوع کامل داشته که حتی شعراء هم در اشعار خود وارد میگردند منتها بعض از علماء شما به حساب آنکه اگر نقل کنیم این قضایا را سندی می شود بر ابطال عقیده اجماع، لذا احتیاطاً از نقل آن خودداری می نمودند و الا مطلب در نزد همه آشکار بوده یکی از شعراي معروف خودتان عالم نبیل حافظ ابراهیم مصری است در قصیده عمریه من باب مدح و تمجید خلیفه گوید:

و کلمه لعلی قالها عمر

اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقه بیتک لا ابقی علیک بها

ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

ما کان غیر ابی حفص بقائلها

یوما لفارس عدنان و حامیها

ما حصل معنی آنکه غیر ابو حفص (کنیه عمر بوده) کسی نمی توانست به علی که یکه سوار قبیله عدنان بود و به حمایت کنندگان او بگوید اگر بیعت نکنید خانه ات را آتش می زنم و کسی را در خانه باقی نمی گذارم با اینکه فاطمه در این

خانه می باشد.

حافظ: این اخبار نشان می دهد که جهت ارباب و ترساندن و بهم زدن اجتماع مخالفین خلافت، آتش آوردند و حال آنکه شیعیان جعل نمودند که در خانه را آتش زدند و در میان در و دیوار محسن بچه شش ماهه را سقط نمودند.

### اخبار سقط جنین فاطمه علیها السلام

داعی: عرض کردم جهت ضیق وقت به اختصار کوشیدم و از نقل اخبار مفصل خود داری نمودم و الا اخبار در این باب بسیار است؛ برای نمونه پی بردن به اینکه شیعیان موحد و معتقد به روز جزا دروغ نمی گویند و جعل نمی نمایند و غرض شخصی هم با احدی ندارند، خوب است آقایان مراجعه فرمایید به کتاب اثبات الوصیه (۱) تألیف عالم فاضل مورخ شهیر، مقبول القول فریقین (شیعه و سنی) ابنی الحسن علی بن الحسین مسعودی صاحب مورج الذهب متوفی سال ۳۴۶، قمری که شرح قضایا آن روز را مفصل می نویسد، تا آنجا که گوید:

«فہجموا علیہ و أحرقوا بابہ و استخرجوه منہ کرہا و ضغطوا سیدہ النساء بالباب حتی اسقطت محسنا.»

(پس هجوم آوردند بر علی علیه السلام و در خانه اش را سوزانیدند و آن حضرت را با اکراه و اجبار از خانه بیرن کشیدند و سیده زنان فاطمه را میان در و دیوار فشار دادند، تا محسن خود را سقط کرد.)

پس بدانید که از جعلیات شیعه نیست، بلکه آنچه واقع شده ضبط در تاریخ

ص: ۳۶۱

---

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۱۰، فی حکایه السقیفه و نصب الخلیفه.

است و تاریخ هرگز گم نخواهد شد. اگر بعضی ملاحظه کاری کنند و خود داری از ثبت آن نمایند، مردمان منصف دیگری هستند که ثبت می نمایند.

قضیه سقط جنین اظهر من الشمس در تاریخ است، منتها بعض از علماء حباً لخلفائهم، پرده پوشی و سکوت نمودند. مع ذلك گاهی بی اختیار حقیقت به زیر قلمشان آمده و شاهد صادق بر اثبات مدعای ما گردیده است.

مراجعه فرمایید به آخر صفحه ۳۵۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ)

ص: ۳۶۲

۱- قال محمد بن اسحاق و كان رسول الله صلى الله عليه وآله لما اطلق سبيل ابى العاص أخذ عليه فيما نرى او شرط عليه فى اطلاقه، او ان ابا العاص وعد رسول الله صلى الله عليه وآله ابتداء بأن يحمل زينب إليه الى المدينة و لم يظهر ذلك بعث زيد بن حارثه روجلا- من الأنصار فقال لهما: كونا بمكان كذا حتى تمر بكما زينب، فتصحبانها حتى تأتيا نى بها. فخرجا نحو مكة و ذلك بعد بدر بشهر، فلما قدم ابوالعاص مكة امرها باللحوق بأبيها فأخذت تتجهز. قال محمد بن اسحاق: فحدثت عن زينب انها قالت: بينا انا اتجهز للحقوق بأبى لقيتنى هند بنت عتبته، فقالت: ألم يبلغنى با بنت محمد انك تريدن للحوق بأبيك. فقلت: ما اردت ذلك. فقالت: اين بنت عم لا تفعلنى ان كانت لك حاجه فى متاع او فيما يرفق بك فى سفرك او مال تبليغن به الى ابيك فان عندى حاجتك فلا تضطنى منى، فانه لا يدخل بين النساء ما يدخل بين الرجال، قالت: و ايم الله انى لأظنها حينئذ صادق ما اظنها قالت: حينئذ الا- لتفعل و لكن خفتها فأنكرت ان اكون اريد ذلك. قالت: تجهزت حتى فرغت من جهازى، فحملين اخو بعلى و هو كنانه بن الربيع. قال محمد بن اسحاق: قدم لها كنانه بن الربيع بعيرا فركبته و أخذ قوسه و كنانته و خرج بها نهاراً يوقد بعيرها و هى فى هودج لها و تحدث بذلك الرجال من قریش و النساء و تلاومت فى ذلك و اشفقت ان تخرج ابنه محمد من بينهم على تلك الحال، فخرجوا فى طلبها سراعا حتى أدركوها بذى طوى، فكان اول من سبق اليها هانز بن اليهودج و كانت حاملا، فلما رجعت طرحت ما فى بطنها قد كانت من خوفها رأأت دما و هى فى اليهودج، فلذلك اباح رسول الله صلى الله عليه وآله يوم فتح مكة دم هيار بن الأسود. ... قلت وهذا الخبر ايضا قرأته على النقيب ابى جعفر فقال: اذا كان رسول الله صلى الله عليه وآله اباح دم هيار بن الأسود لانه روع زينب، فالقت ذا بطنها، فظهر الحال انه لو كان حيا لأباح دم من روع فاطمه حتى القت ذا بطنها. شرح نهج البلاغه، اين ابى الحديد، ۱۳/۱۹۳، خطبه ۹، (و من كتاب له عليه السلام الى معاويه) باب القول فيما جرى فى الغنمه و الأسارى...

مصر) تا مطلب بر شما واضح گردد که ابن ابی الحدید نوشته، وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمودم که وقتی خبیر به رسول خدا دادند که هبّار بن اسود با نیزه به هودج زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد (زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله عیال پسر خاله اش ابو العاص بن ربیع بن عبد الغزّی بود. در جنگ بدر ابو العاص اسیر شد با اسرای بسیار از کفار، بنا شد مشرکین فدا بدهند و خود را خلاص کنند. ابو العاص پیغام داد برای زینب که فدیّه برای او بفرستد. بی بی مالی تهیه کرد با گردنبنند مرواریدی که با عقیق یمانی و یاقوت زمانی مرصع بود و از مادرش خدیجه به او رسیده بود، فرستاد خدمت پیغمبر. رسول خدا محزون شد. امت برای شما واضح گردد که ابن ابی الحدید نوشته، وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمودم که وقتی خبیر به رسول خدا دادند که هبّار بن اسود با نیزه به هودج زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد (زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله عیال پسر خاله اش ابو العاص بن ربیع بن عبد الغزّی بود. در جنگ بدر ابو العاص اسیر شد با اسرای بسیار از کفار، بنا شد مشرکین فدا بدهند و خود را خلاص کنند. ابو العاص پیغام داد برای زینب که فدیّه برای او بفرستد. بی بی مالی تهیه کرد با گردنبنند مرواریدی که با عقیق یمانی و یاقوت زمانی مرصع بود و از مادرش خدیجه به او رسیده بود، فرستاد خدمت پیغمبر. رسول خدا محزون شد. امت برای خاطر آن حضرت از فدیّه گذشته و ابوالعاص را ازاد نمودند. پیغمبر فرمود به ابی العاص که چون زینب بر تو حرام است، او را روانه مدینه نما، قبول نمود.

حضرت، زید بن حارثه پیر مرد را با او روانه نمود که زینب را بیارود. چون مشرکین فهمیدند که زینب را حرکت دادند، جمعی به اتفاق ابو سفیان حرکت کردند در ذی طوی به آنها رسیدند. هبار بن اسود با نیزه به هودج زینب زد که سر نیزه به پشت بی بی رسید. بی بی زینب وحشت کرد و از ترس بچه ای را که در رحم داشت سقط نمود. وقتی زینب به مدینه آمد و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمود. حضرت فوق العاده محزون شد و خون هبّار را مباح نمود و امر نمود دست و پای او را قطع نموده به قتل رسانند.) حضرت خون او را مباح نمود.

ابی جعفر گفت:

«لو كان رسول الله حيا لأباح دم من روع فاطمه، حتى القت ذا بطنها»

(اگر رسول خداصلی الله علیه وآله زنده بود حتما مباح

می کرد خون کسی که فاطمه را ترسانید، تا آنکه بچه اش (محسن) سقط گردید.)

و نیز صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در وافی بالوفیات(۱)، ضم حرف الف، کلمات و عقاید ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی را نقل نموده تا آنجا که گوید نظام گفته است:

«ان عمر ضرب بطن فاطمه يوم البيعه حتى القت المحسن من بطنها»

(یعنی روز بیعت عمر چنان به شکم فاطمه علیها السلام زد که محسن از شکمش ساقط گردید. (این جلد وافی بالوفیات خطی در کتابخانه ملی «حاجی حسین آقا ملک» در تهران موجود است)

پس بی جهت آقایان، تبعاً للاسلاف، جامعه شیعه را متهم نسازید و در نزد عوام بی خبر، ما را مقصر قلمداد نکنید که گمان نمایند این اخبار را شیعیان جعل نمودند و به آنها امر را مشتبه کنید و بگویید خلفای ما به علی و فاطمه آزاری نمودند، بلکه آنها خود ناراضی به خلافت خلفاء بودند.

قضیه آتش جبر و اجبار اکراه و توهین به علی و بنی هاشم برای بیعت و

ص: ۳۶۴

---

۱- الوافی بالوفیات، صفدی، ۶/۱۵، حرف الالف، رقم ۹۱، شرح حال ابراهیم بن سیار بن هانی البصری النظام المعتزلی. نیز شهرستانی در الملل و النحل، ۱/۵۹، باب ۱، المعتزله، رقم ۳، شرح حال النظامیه (ابراهیم بن سیار بن هانی النظام) به همین جریان اشاره کرده است.

سقط جنین و سایر مظالم در کتب معتبره علمای با انصاف خودتان ضبط است. اگر اعتراضی دارید به بلاذری و طبری و ابن خزابه و ابن عبد ربه و جوهری و مسعودی و نظام و ابن ابی الحدید و ابن قتیبه و ابن شحنه و حافظ ابراهیم و امثالهم بنمایید که چرا در کتابهای خود نوشته و در اشعار خود سرودند و ما آنچه می‌گوییم با سند ثابت و مسلم، نه روی هوای نفس و تعصب جاهلانه جعل اخبار بنماییم.

حافظ: اصلاً نقل این قبیل اخبار چه نتیجه‌ای دارد. قطعاً جز تولید نفاق و دو نیت فایده‌ای بر آنها مترتب نیست.

### **دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است**

داعی: اولاً- خوب است این اعتراض را به علماء و مورخین خودتان بنمایید که چرا نوشتند. قطعاً حق زیر پرده نمی‌ماند. «فله الحجه البالغه». تاریخ گم نمی‌شود. عاقبت در هر قوم و ملتی مردمان پاک و منصف و بی‌غرض پیدا می‌شوند که حقایق را بنویسند؛ مانند علمای منصف خودتان که نوشتند و در کتابهای خود ضبط نمودند و از زیر پرده استتار بیرون آوردند.

ثانیاً فرمودید چرا می‌گوییم و می‌نویسیم. بدیهی است این گفتنها و نوشتنها دفاعی است در مقابل حملات و تهمت‌های گویندگان و نویسندگان بی‌مغز و مغرض و مفتری شما که جهت تفرقه‌مسلمین امر را بر برادران مسلمان بی‌خبر ما مشتبه می‌کنند و جامعه شیعیان مؤمن موحد را کافر و مشرک و ملحد معرفی می‌نمایند و این قبیل قضایا و وقایع تاریخی را از جعلیات شیعه جلوه می‌دهند و

ص: ۳۶۵

می نمایند.

ما ناچاریم از حق مظلومانه خود دفاع نماییم و به برادران روشنفکر مسلمان خود که در اقطار عالم متفرقند نشان دهیم که شیعیان اهل بیت رسالت؛ یعنی پیروان علی و آل علی گویندگان «لا اله الا اله، محمد رسول الله» می باشند و در باره علی علیه السلام نمی گویند مگر آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود؛ چنانچه شبهای گذشته با دلایل عقلیه و براهین نقلیه ثابت نمودیم که علی را بنده صالح خدا و خلیفه و وصی منصوص و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانیم و با هر عملی که برای غیر خدا باشد مخالفیم.

می فرایید چرا می گوئیم، چه نتیجه ای دارد گفتن حقایق، ما هم به شما می گوئیم نگوئید تا نگوئیم، ننویسید تا ننویسیم. دفاع از حق و حقوق واجبه لازم است. ما نمی گوئیم، ما را وادار به گفتن می نماید. همین امشب اگر شما نمی فرمودید اینها عقاید عوام شیعه است و حقیقتی ندارد، داعی مجبور نمی شدم پرده بردارم و به آقایان برادران حاضر بفهمانم عوضی شنیده اند. اینها عقاید عوام شیعه نیست، بلکه اعتقاد علمای منصف سنت و جماعت است چنانچه نمونه ای از آنها را به عرض رسانیدم. ما جماعت شیعه که موحدین پاک هستیم، جز عقاید صحیحه که مستند به کتاب و سنت و عقل و اجماع باشد چیز دیگری نداریم.

حافظ: این فرموده های شما موجب حیرت و تعجب است؛ زیرا در کتابهای مهم علمای شیعه اخباری است که بر خلاف کتاب و سنت می باشد و کاملاً باعث جسارت شیعیان و لا ابالی شدن آنها در معاصی می شود و قطعاً این قبیل اخبار از موضوعات است و مصرفی جز فساد اخلاق امت ندارد. شماها هم منع



از آنها می‌نماید؟

داعی: خیلی تعجب است که جناب عالی مطالب را بدون ربط بیان می‌فرمایید. خوب است از اخباری که به نظر شما جعل و موجب فساد می‌باشد بیان فرمایید تا مطلب باز شود.

### اشکال در حدیث حب علی حسنه و من بکی علی الحسین وجبت له الجنة و جواب آن

حافظ: آخوند ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی که از علمای بزرگ شماس است در بسیاری از مجلدات بحار الانوار نقلیاتی دارد که از جمله آنها که الحال در نظر دارم، حدیث تعجب آوری است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

«حب علی حسنه لا یضر معها سیئه»

(دوستی علی علیه السلام حسنه ای است که هیچ گناه (صغیره ای) به او ضرر نمی‌رساند.)

و نقل می‌نماید که آن بزرگوار فرمود:

«من بکی علی الحسین وجبت له الجنة»

(کسی که گریه کند بر حسین علیه السلام بهشت بر او واجب می‌شود)

و از این قبیل اخبار بسیار دیدم اخبار بسیار دیدم که سبب تولید فساد در امت است و همین اخبار موجب جسارت شیعیان و لابلالی‌گری آنها در معاصی می‌شود که هر نوع معصیتی را بنمایند، به امید آنکه چون علی را دوست

می‌دارند از آن معاصی به آنها ابداء ضرری نمی‌رسد، یا مرتکب هر گناهی می‌شوند به خیال آنکه یک قطره اشک بر ایمام حسین علیه السلام گناهان ما را پاک می‌کند و وارد بهشت

ص: ۳۶۷

می شویم. وقتی امید بی حساب، این اندازه در مردم زیاد شد، رفته رفته موجب شیوع فحشا و فساد اخلاق می شود؛ چنانچه ما جماعت بسیاری از شیعیان را می شناسیم که در تمام دوره سال غرق در معصیت هستند، ایام عاشورا را مشغول عزاداری می شوند و می گویند این ده روز که تمام شد در اثر عزاداری از گناه بیرون می آییم، مانند روزی که از مادر متولد شدیم.

### شیوع فحشا در بلاد اهل تسنن

داعی: اولاً آقایان اشتباه بزرگی فرموده اید که شیوع فحشا و یا لایابالی گری را که در بعض افراد شیعه ملاحظه نموده اید، در اثر عقیده به این قبیل اخبار به حساب آوردید.

اگر ارتکاب معاصی بعض افراد عوام شیعه مربوط به این قبیل احادیث است، فرمایید برادران اهل تسنن که معتقداتشان به مناسبت راهنمایی امثال آقایان!! بر خلاف این احادیث است چرا غرق در فحشا و منکرات، بلکه متجاهر در معاصی می باشند؟

در بلاد اهل تسنن و شهرهای مهم آنها مانند مصر و اسکندریه و شام و بیت المقدس و بیروت و عمان و حلب و بغداد و بصره و عشار و قصبات کوچک بسیار که داعی دیده ام و اکثریت، بلکه تمام جمعیت در بعض شهرها و بلادها تسنن هستند، مع ذلک در تمام قهوه های عمومی از بزرگ و کوچک، علنی و بر ملا اقسام قمار محرم بین آنها شایع و جزء عادت ثانوی آنها قرار گرفته، به علاوه سایر فحشا و منکرات. زائد بر آنچه میان بعض از عوام شیعه هست بین آنها

معمول است. علنی و بر ملا در تمام خیابانها و کوچه ها قمار بازی و شرب مسکرات و سازندگی و فاحشه خانه های رسمی و سایر فحشا که از بیان آنها خجالت می کشم دایر است!

اگر ما هم مانند شما خرده بین و بهانه جو بودیم، می گفتیم: علل شیوع فحشا از زنا و لوطا و شراب و قمار و غیره در میان برادران اهل تسنن و ایجاد تجری و لا-ابالی گری آنها به احکام دین فتاوی بی جای امامان و فقیهان آنها می باشد؛ از قبیل حکم به طهارت سگ و حلال دانستن خوردن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب از حرام و نکاح مادر در سفر و مقاربت با محارم به وسیله حریر و لفافه ای که به قضیب خود ببندند و امثال آنها که عوام را جری و لا ابالی به منهیات نموده اند.؟!

ولی فقهای شیعه تمام آنها را حرام می دانند و از مرتکبین آنها تبری می جویند.

حافظ: این نسبتها اکاذیبی افسانه مانند است! شما چه دلیلی بر گفتار خود دارید؟

### **اعتراف و انتقاد زمخسری از اهل تسنن**

داعی: شما خود می دانید، ولی عمداً از روی ناچاری دفاع بما لا یرضی صاحبه می نمایید و الا کتب فقهیه خودتان که فتاوی فقها را آورده اند موجود است که وقت اجازه نقل تمام آنها را نمی دهند. به قدری مطلب واضح و غیر عقلایی است که اکابر علمای خودتان هم غالباً در مقام انتقاد برآمده اند؛ برای

نمونه لازم است مراجعه نمایید به آخر تفسیر کشاف (۱)

اذا سألوا عن مذهبی لم ابح به

و اکتمه کتمانہ لی اسلم

فان حنفیا قلت قالوا باننی

اییح الطّلا و هو الشّراب المحرّم

و ان مالکیا قلت قالوا باننی

اییح لهم اکل الکلاب و هم هم

و ان شافعیّا قلت قالوا باننی

اییح نکاح البنت و البنت تحرم

و ان حنبلیا قلت قالوا باننی

ثقیل حلولی یفیض مجسم

وان قلت من اهل الحدیث و حزبه

یقولون تیس لیس یدری و یفهم

تعجبت من هذا الزمان و اهله

فما احد من السن الناس یسلم

و اخرنی دهری و قدم معشرا

علی انهم لا یعلمون و اعلم

و مذ افلح الجهال ایقنت اننی

انا المیم و الايام افلح اعلم

(اگر از من سؤال نمایند از مذهبم، فاش نخواهم نمود تا سالم بمانم؛ زیرا اگر بگویم حنفی هستم، می گویند: شراب حرام را

حلال می دانی و اگر بگویم مالکی هستم، می گویند گوشت سگ را مباح می دانی و اگر بگویم شافعی هستم، می گویند نکاح دختر را (که حرام است) حلال می شماری و اگر بگویم حنبلی هستم، می گویند حلولی مذهب و مجسمه هستی و اگر بگویم اهل حدیث هستم، می گویند گوساله است و نمی فهمد (یعنی اینها فتاوی فقهای مذاهب اربعه می باشد، بلکه نمونه ای از آنها می باشد).

ص: ۳۷۰

---

۱- تفسیر کشاف، زمخشری، ۳/۳۰۱، چاپ دوم، مطبعه الکبری الامیریه ببولاق مصر، سال ۱۳۱۹ هجری، این شعر را به طور کامل نقل نموده که در چاپهای بعد آن حذف گردیده است و این نمونه ای بارز از تحریف است. و نیز زمخشری در الفائق فی غریب الحدیث، ۱/۹، در مقدمه این اشعار را آورده است.

فوق العاده جای بسی تعجب است که در این زمان (و تمام زمانها) احدی از زبان مردم سالم نمی ماند. چه کنم که روزگارا به عقب برده و گروهی نفهم را به روی کار آورده. همین که متوجه شدم جهال روی کار آمده اند، به یقین دانستم که مانند شمع باید بسوزند و مردم از روشنایی من استفاده کنند و روزگار هر ناکسی را بخواهد روی کار بیاورد.)

یک چنین عالم جلیل و مفسر نبیل می گوید من شرم دارم از آنکه خود را از اهل مذاهب اربعه معرفی نمایم! برای فتاوی فاسده و عقاید ناجور آنها. آنگاه آقایان انتظار دارید ما خود را تابع چنین مذهب عجیبی معرفی نمایم.

بگذارید و بگذریم، برویم بر سر مطلب. ثانیاً این نوع از اخبار که شما بیان نمودید از موضوعات شیعیان نیست به دو جهت: جهت اول آنکه مکرر عرض کردم شیعیان احتیاجی به جعل و وضع حدیث ندارند و جهت دوم آنکه در بسیاری از کتب معتبره علمای بزرگ خودتان از این قبیل اخبار بسیار رسیده است و اختصاص به علامه مجلسی قدس سره ندارد بلکه عموم شیعیان نقل نمودند چون نمی خواهم خلاف عهد نمایم فلذا اقوال عموم علمای شیعه را می گذاریم و نقل اقوال علمای خودتان را می نمایم.

#### **در اسناد حدیث «حب علی حسنه» از کتب اهل تسنن و معنای آن**

چنانچه همین خبری را که شما از بحار الانوار علامه جلیل القدر مجلسی نقل نمودید، امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم

ص: ۳۷۱

مناقب (۱) و سلیمان قندوزی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده (۲) و نیز ضمن باب ۵۶ ص ۱۸۰ از کنوز الحقائق شیخ عبد الرئوف المناوی المصری در ص ۲۳۹ از مناقب السبعین، حدیث ۴۹ نقلا- از فردوس دیلمی از معاذ جبل و میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت ششم از موده القربی (۳) و امام الحرم شافعی محب الدین ابی جعفر احمد عبدالله طبری در حدیث ۵۹ از هفتاد حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده در ذخایر العقبی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب و دیگران از علمای شما از انس بن مالک و معاذ جبل از رسول اکرم روایت نموده اند که فرمود:

«حب علیّ حسنه لا یضر معها سیئه و بغض علیّ سیئه لا تنفع معها حسنه»

(دوستی علیّ حسنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناهی به او ضرر نمی رساند و دشمنی علی گناهی است که با وجود آن هیچ عمل خیری نفع نمی رساند.)

و نیز امام الحرم احمد بن عبد الله طبری شافعی در ذخائر العقبی (۴) و ابن

ص: ۳۷۲

- 
- ۱- عن انس بن مالک قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حب علي بن ابي طالب حسنه لا يضر معه سيئه لا ينفع معه حسنه، مناقب خوارزمی، ص ۷۶، ح ۵۶، فصل ۶.
  - ۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۷۰، ح ۴، باب ۲۰.
  - ۳- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۶ (با استفاده از: ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۲، ح ۸۴۱، باب ۵۶) و نیز مناوی در کنوز الحقائق، ۱/۲۵۵، ح ۳۲۴۵، حرف الحاء، همین حدیث را نقل کرده است.
  - ۴- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۹۱-۹۲، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر الحث علی محبته و الزجر عن بغضه.

حجر در صفحه ۲۱۵ نقلاً- از ملا و سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۲۴۶ ینابیع الموده(۱) ضمن باب ۵۶ حدیث ۳۳ از مناقب السبعین از فردوس دیلمی و ابن عساکر در صفحه ۱۵۹ جلد چهارم تاریخ(۲) خود از نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«حب علی بن ابی طالب یا کل الذنوب كما تأکل النار الحطب»

(دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام می خورد گناهان را همچنان که آتش هیزم را می خورد.)

ثالثاً کسانی که شم فهم اخبار را دارند، دقت کامل می کنند تا کشف حجب شده معما حل گردد، نه آنکه وقتی خبری را نفهیدند یا به حقیقت معانی آن نرسیدند، فوری زبان طعن باز کنند و نسبت جعل بدهند، منفی بافی کارآسانی است ولی خدا را باید پیوسته در نظر گرفت. قرآن مجید در ایه ۷ سوره ۲۱ انبیاء به ما دستور کافی داده که:

{فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ}

(سؤال کنید اهل ذکر را (مراد از ذکر، قرآن یا رسول الله می باشد) اگر

ص: ۳۷۳

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۴۱، ح ۶۷۶، باب ۵۶.

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۱۳/۵۲، رقم ۱۳۱۷، شرح حال حسن بن حجاج ابو علی الطبرانی الزیات و نیز دیلمی در الفردوس، ۲/۱۴۲، ح ۲۷۲۲، حرف الحاء متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۲۱، ح ۳۳۰۲۱، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی علیه السلام، محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۹۰، باب ۴، فصل ۹، ذکر الحث علی محبته و الزجر عن بغضه به همین حدیث اشاره کرده اند.



شما نمی دانید.)

و اما معانی این خبر که مجمع علیه فرقین است و به نظر شما و بسیاری از مردمان سطحی معما آمده اتفاقا بسیار سهل و آسان است حل آن؛ زیرا وقتی مراجعه به قرآن مجید می کنیم، می بینیم گناهان را به دو قسمت تقسیم نموده؛ کبیره و صغیره و از صغیره در مقابل کبیره در بعض آیات تعبیر به سیئه می نماید؛ چنانچه در آیه ۳۱ سوره نساء صریحا می فرماید:

{إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا} (اگر شما دوری کنید از گناهان بزرگی که نهی کرده شدید از آن ما از گناهان دیگر شما (که کوچک است) در گذریم و شما را به مقامی نیکو و بلند برسانیم)

پس به حکم همین آیه اگر بنده از کبائر گناهان دوری نماید و مرتکب آنها نشود، از سیئات و گناهان کوچکش غمض عین و چشم پوشی می شود و می آمرزد او را.

در این حدیث هم می فرماید دوستی علی علیه السلام یک سنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناه کوچکی به آن ضرر نمی رساند.

حافظ: مگر نه این است که خداوند صریحا می فرماید:

{إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا}

(به درستی که خداوند می آمرزد جمیع گناهان را)

هر بنده عاصی و گنهکار خواه عمل او کبیره باشد و یا صغیره، وقتی نادم شد

ص: ۳۷۴

و بازگشت به سوی خدا نمود، قطعاً آمرزیده می شود؛ پس فرقی ما بین کبیره و صغیره نمی باشد.

### کشف حقیقت

داعی: گویا آقا توجه به آیه شریفه ننمودید و الا ایراد نمی نمودید اولاً بین کبیره و صغیره داعی فرق نگزاردم بلکه پروردگار متعال این فرق را گزارده.

ثانیاً بنده هم مانند شما معترفم که هر بنده مؤمن گنهکاری که معتقد به غفاریت حق باشد هرگاه نادم شد و توجه به حق نمود خداوند غفّار او را می آمرزد ولی اگر بدون توبه از دنیا برود در عقبات بعد الموت پیوسته او را عذاب می نمایند تا پای حساب اگر عملش زیاد بزرگ نبوده به مجازات خود رسیده در موقع حساب معفو می شود.

و اگر عملش بسیار و گناهان کبیره زیاده نموده او را به جهنم می برند و به قدری که نافرمانی نموده عذابش می نمایند آنگاه نجاتش می دهند.

ولی در سیئات و صغائر اعمال اگر بی توبه از دنیا برود و محبّ علی علیه السّلام باشد خداوند او را عفو نموده به مجازات عقبات بعد الموت نمی رسد و جحیم و جهنم نمی بیند او را داخل بهشت می نمایند چنانکه فرمود: و ندخلکم مدخلا کریما.

و نفهمیدم شما از چه راه این حدیث را موجب جسارت و لاابالی گری دانسته اید؟ آیا در حدیث شریف امر به سیئات یا کبائر و صغائر شده که شما آن را سبب جرأت و تجزّی شیعیان قرار داده اید بدیهی است جواب منفی است.

پس راه دیگری در بین نمی باشد الا فکر و خیال بی جا و حال آنکه این

حدیث شریف جلو ناامیدی بشر را می گیرد نه آنکه موجب امید بی پایان گردد.

چه آنکه مردمان معتقدی هستند که گرفتار هوای نفسند وقتی مرتکب صغائر شدند شیاطین جن و انس آنها را وسوسه می کنند که دیگر روی رحمت نخواهید دید چون غالباً جوان و جاهل و نادانند فریب خورده ناامید می شوند می گویند ما که آمرزیده نمی شویم پس چرا نفس

خود را از هواهای کلی بازاریم رفته رفته موجب طغیان و سرکشی می شود و از صغائر گذشته غرق در کبائر می شوند.

ولی امثال این حدیث روزنه امید در دلها باز می کند و می فهماند که چون بشر جایز الخطا است اگر سیئاتی از او صادر شود و راستی محبّ و دوست علی علیه السلام باشد به او ضرر نمی رساند.

چون خدای متعال در آیه شریفه وعده عفو داده و برای عفو و آمرزش وسائلی قرار داده حبّ و وداد علی علیه السلام یکی از وسائلی است که مورد عفو قرار می دهد.

و إلاّ شیعه هرگز لا ابالی نخواهد شد چون وقتی به معنای تشیع بر می خورد می بیند که شیعه علی، یعنی پیرو علی علیه السلام آن کسی است که طابق النعل بالنعل پیروی کند گفتار و رفتار آن حضرت را، پس اهل نجات است چه آنکه در تمام تفاسیر و کتب معتبره علماء شما به الفاظ و عبارات مختلفه رسیده که ما در لیالی اول بیعض از آنها اشاره نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا علی انت و شیعتک هم الفائزون فی الجنه.»

پس اگر بخواهید ایراد بگیرید به این نوع از اخبار بیشتر می توانید ایراد بگیرید که چون شیعه فهمید پیغمبر فرموده رستگار و اهل بهشت است پس جرأت و جسارت پیدا نموده و هر عمل زشتی می نماید و حال آنکه این طور نیست.

شیعه در اول تکلیف بعد از معرفت خدا و پیغمبر بایستی معنای تشیع را بفهمد، وقتی فهمید و دانست شیعه یعنی پیرو علی و آل علی آنگاه می فهمد پیرو علی آن کسیست که علما و عملا و قولا و فعلا، کردار و گفتار مانند علی باشد یا جای پای علی بگذارد، یعنی آنچه علی نموده بنماید و آن چه علی ترک نموده ترک نماید، پس شیعه علی وقتی فهمید که علی علیه السلام مرتکب کبائر و صغائر نگردیده بلکه عمل مکروهی هم از او صادر نگردیده سعی و کوشش می کند مانند مولای خود متصف به صفات حمیده گردد و از اخلاق و عادات رذیله دوری نماید؛ چون قوه عصمت علمی که مخصوص مقام نبوت و امامت است ندارد و به تمام معنی علی شدن کار مشکلی است، بلکه محال! سعی می نماید لا اقل مرتکب کبائر ابدان نشود و اصرار بر صغائر هم نمی نماید تا محبوب علی علیه السلام گردد و نامش در زمره شیعیان ثبت گردد.

ولی چون معصوم نیست و ممکن الخطاء است اگر سیئه و یا صغیره ای از او صادر گردد به وسیله محبت و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام مورد عفو و اغماض قرار می گیرد و اگر خدای نکرده بی توبه از دنیا رفت به واسطه این محبت و دوستی

ص: ۳۷۷

مسئول صغائر و سیئات قرار نمی گیرد.

و اما معنای حدیث من بکی علی الحسین وجبت له الجنة هم خیلی ساده و مناسب فهم هر کس از عارف و عامی می باشد و جوابی هم که الحال مطابقت با نظر اکثر آقایان حاضرین بنماید که مکرر تقاضا نمودند که در جواب رعایت حال آنها بشود عرض می کنم معنای ساده و تحت اللفظی این حدیث شریف چنین است که هر کس گریه کند بر حسین واجب می شود بر او بهشت.

مفهوم مخالفش اینست که اگر ناکس گریه کند، بهشت که بر او واجب نمی شود، بلکه هیچ نتیجه ای هم از گریه خود نمی گیرد.

حافظ: فرق بین کس و ناکس چیست که گریه برای کس نتیجه می دهد ولی به ناکس نمی دهد.

### فرق بین کس و ناکس

داعی: گرچه در کلمه من موصوله کس و ناکس راه ندارد، ولی در معانی فارسی کس و ناکس می آید. لذا عرض می کنم: کس مؤمنی را گویند که موحد و خدا پرست باشد، اصول عقاید را استدلالاً یا به دستورات آخرین انبیاء خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بدانند و به معاد جسمانی و وجود بهشت و دوزخ و ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت عقیده داشته، علی و یازده فرزند بزرگوارش سلام الله علیهم اجمعین را عباد صالحین و امام برحق و نایب مناب رسول الله بدانند و یازدهمین فرزند علی که دوازدهمین وصی پیامبر خاتم است زنده و موجود و زمامدار عالم بدانند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد به کتب

ص: ۳۷۸

سماویه حق و از جانب خدا بداند و به مندرجات آن معتقد و به دستورات و اوامر و مناهی آن عامل باشد.

و ناکس مسلمانی را گویند که صوره و اسما مسلمان و به تمام دستورات قائل ولی در مقام عمل صالح نباشد یا تارک محض باشد یا به بعضی از آنها عمل و از بعضی دیگر رویگردان باشد یا مرتکب بعضی کبائر از قبیل قتل نفس یا شرابخواری و یا زنا و لواط کاری یا رباخواری و کم فروشی و امثال اینها گردد. چنین آدمی هر قدر هم گریه کند، برای او نتیجه ای ندارد و جبران ترک واجبات از قبیل نماز و روزه و حج و خمس و زکات و غیره را نمی نماید؛ مگر آنکه توبه کند از اعمال زشت و مصمم گردد به جبران مافات و حق الناس را به صاحبانش برگرداند و ترضیه خاطر آنها و یا اگر مرده اند وارث آنها را فراهم نماید. آنگاه به وسیله گریه و محبت خاندان رسالت جبران مافات و عقب ماندگی های او گردد.

و الا اگر مثلاً نماز نخوانده یا روزه نگرفته یا مستطیع شده حج بیت الله نرفته یا مشمول خمس یا زکات گردیده، ادای وظیفه ننموده، آنگاه گریه کند، یا زنا و لواط کند و گریه کند، یا ربا بخورد و مال مردم را به حرام ببرد و معاملات ربوی بنماید و یا کم فروشی بنماید و گریه کند، ظلم و تعدی و آدم کشی کند و گریه کند، به خیال آنکه اعمال زشت او به وسیله گریه عفو می شود، اشتباه رفته، آل محمد از چنین اشخاصی بیزارند. گریه برای این اشخاص نفع و نتیجه ای ندارد؛ چنانکه ما مکرر در منابر و مجالس درس و مجامع دینی این معانی رامشروحا گوشزد جامعه نموده ایم.

والا- اگر این عقیده غلط صحیح باشد که آدمی هر عمل زشتی بنماید و گناهان کبیره از او صادر شود و یا ترک واجبات بنماید، خیال کند گریه و یا زیارت آل محمد سلام الله عليهم جبران ما فات می کند و او را نجات می دهد، باید دشمنان آل محمد همگی بهشتی باشند؛ چون غالباً بر مظلومیت آل محمد گریه کردند.

چنانچه ارباب مقاتل در واقعه کربلا نوشته اند: «و الله بکت و أبکت کل عدو و صدیق» دوست و دشمن در آن مصیبت عظمی گریستند. پسر پیغمبر و اصحاب و احفادش حتی اطفال صغیر و شیرخوارش را کشتند، ولی در دیدن مصائب اهل بیتش گریه هم کردند؛ پس قطع بدانید گریه برای این نوع مسلمانان ناکس که صورت دارند ولی سیرت ندارند، نفع و نتیجه ای ندارد. تا مؤمن نگردند، گریه برای آنها نتیجه نخواهد داد.

حافظ: اگر فرد مسلمانی معتقد به اصول عقاید و عامل به دستورات شرعیه باشد خود اهل نجات است؛ پس گریه برای او چه اثر دارد و تشکیل مجالس گریه برای چه و چه نتیجه بر او متصور است که هر سال مبالغ گزافی خرج این نوع از مجالس بشود که مؤمنین گریه کنند؟

### **اثر و نتیجه گریه و مجالس عزاداری**

داعی: بدیهی است مسلمانان هر چند عامل کامل عیار باشد معصوم نخواهد بود. بالأخره بشر است و جایز الخطا. اگر لغزش و خطاهایی از او سرزده و غافل بوده حضرت باری تعالی با مهربانی و لطفی که نسبت به بندگان خود دارد از

روی فضل و کرم عمیم به وسائل و اسباب‌هایی آنها را عفو می‌کند.

گاهی حب علی بن ابی طالب علیه السّلام را وسیله قرار می‌دهد، گاهی به گریه بر مظلومیت سید الشهداء علیه السّلام و خاندان رسالت و زیارت آن حضرت و اهل بیت طهارت عطف توجه فرماید و اشک چشم آنها را به منزله آب توبه قرار می‌دهد و از گناهان آنان می‌گذرد.

اگر مؤمن و عادلند و هیچ گناه کبیره و صغیره‌ای از آنها صادر نشده، حب و ولایت علی و اهل بیت رسالت و گریه بر مصائب وارده بر آنها که علامت مهر و محبت به آن خاندان جلیل می‌باشد، وسیله ترفیع مقام آنها می‌شود.

و اما اینکه فرمودید: در تشکیل این مجالس به نام عزاداری آل محمد و مصارف بسیار، چه اثر است؟ آقایان محترم چون دور هستید از اثرات و نتایج مترتبه بر این مجالس، غافل می‌باشید.

چون روی عادت و تبلیغات سوئی که پیوسته می‌شود که این مجالس بدعت است، حاضر نمی‌شوید، یا اگر گاهی به جهاتی حاضر شوید، چون نظر سوء دارید دقیقانه توجه نمی‌کنید تا آثار آن را ببینید. اگر آقایان در این قبیل مجالس حاضر شوید و با دیده انصاف و محبت بنگرید، تصدیق خواهید نمود که این نوع مجالس، مدارس اکابر آل محمد است، به این معنی که به نام آل محمد مجالسی تشکیل می‌گردد و به جاذبه آن خاندان جلیل، افراد مسلمین از هر طبقه (حتی بیگانگان از دین) حاضر می‌شوند. آنگاه خطباء و وعاظ و متکلمین و محدثین و گویندگان از علماء ساعت‌ها حقایق دین را اعم از توحید و نبوت و معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آنها



بیان می کنند و آنها را به ضررها و مفسد معاصی و گناهان و اخلاق رذیله آشنا می نمایند و دلایل حقانیت دین مقدس اسلام را در مقابل سایر ادیان برای آنها ظاهر و بارز می کنند و نتایج بسیار می گیرند.

سالی نیست که به وسیله همین مجالس و تبلیغات دینی، افرادی از بیگانگان، اسلام را قبول نمایند. چه بسا از منحرفین که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار گرفته و از اعمال گذشته خود توبه نموده و به راه راست وارد گردند.

در هر سالی به وسیله این مجالس و حضور در مجامع عزا و تأثیر آیات و اخبار و مواعظ، جمعیت‌های بسیاری از مردمان لابلای و معصیت کار توبه نموده و به واسطه ترک معاصی داخل در حوزه اختیار گردند.

این است یک جهت از فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علمای فریقین (۱) نقل

ص: ۳۸۲

---

۱- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۸/۲۲۴، حوادث سال ۶۱ هجری، شیء من فضائله علیه السلام (الحسین علیه السلام) و اسد الغابه، ابن اثیر، ۲/۱۹، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، باب حسین امان الأمه و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۹۵، ح ۴۸۲۰، کتاب معرفه الصحابه، باب ۱، فضائل ابی عبد الله الحسین بن علی...، ابن ابی شیبہ در المصنف، ۷/۵۱۵، ح ۲۲، کتاب الفضائل، باب ما جاء فی الحسن و الحسین، مجمع الزوائد، علی بن ابی بکر الهیثمی، ۹/۱۸۱، کتاب المناقب، باب فیما اشترک فیہ الحسن و الحسین... هیثمی می نویسد: و اسناده حسن، مزی در تهذیب الکمال، ۶/۴۰۲، رقم ۱۴۰۵، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب... احمد بن حنبل در مسند، ۴/۱۷۲، حدیث یعلی بن مره بن الثقفی، ابن ماجه در سنن، ۱/۵۱، ح ۱۴۴، المقدمه، باب فضل الحسن و الحسین...، متقی هندی در کنز العمال، ۱۲/۱۱۵، ح ۳۴۲۶۴، کتاب الفضائل، باب ۴، فصل ۲، باب الحسن و الحسین...، تاریخ الکبیر، محمد بن اسماعیل بخاری، ۸/۴۱۵، رقم ۳۵۳۶، شرح حال یعلی بن مره الثقفی، سنن ترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، ص ۹۹۰، ح ۳۷۸۴، کتاب المناقب، باب ۱ مناقب الحسن و الحسین، تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۱۴/۱۴۹، و ۱۵۰، رقم ۱۵۶۶، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب و ۳۵/۶۴، رقم ۸۰۹۴، شرح حال لاهز بن قریط، فیض القدیر، مناوی، ۳/۵۱۳، ح ۳۷۲۷، حرف الحاء.

نموده اند: «حسین منی وانا من حسین» حسین از من است و من از حسینم، یعنی احیای دین من به واسطه حسین است؛ در زمان حیاتش جانبازی کرد و به نیروی مظلومیت، ریشهٔ ظلم بنی امیه را کند. چه آنکه آنها می خواستند ریشهٔ دین را بکنند!

و هزار سال است که مجالس معظمی به نام آن بزرگوار خفیه و آشکار تشکیل می شود. مردمان حاضر می شوند به وسیلهٔ مبلغین و ناطقین پی به حقایق دین برده و قدم در صراط مستقیم می گذارند. این است مختصری از اثرات و نتایج مجالس عزاداری که مدارس اکابر آل محمد علیه السلام می باشد(۱).

ص: ۳۸۳

۱- البته لازم نیست برای کسانی که محبت به خدای تعالی و رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشته باشند دلیلی برای اقامه عزای امام حسین علیه السلام بیان کرد چون آنها به حکم فطرت پاک اسلامی خود به خود به طرف آنها کشیده می شوند و به اقتضای امر الهی در قرآن نسبت به ادای اجر رسالت آن حضرت که مودت به ذوی القربی می باشد عمل می کنند. و امام حسین علیه السلام را به خاطر خدای تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله دوست می دارند به طور فطری با دشمنان پیامبر و آل آن حضرت دشمن هستند و از آنها براءت می جویند و با دوستان آنان دوست هستند و در شادی آنان شاد بوده و در غم و عزای آنان سوگواری و با اقامه عزای آنان شعائر الهی بر پا می دارند و امیدوارند همانطور که در روایات شیعه و اهل تسنن بیان شده است در محشر هم به خاطر این محبتی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و آل آن حضرت دارند با آنان محشور شوند و در بهشت نیز با آنان باشند (در روایات زیادی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایات شده است که «المرء مع من احب»، مسند احمد ۱/۳۹۲، مسند عبد الله مسعود؛ و ۳/۱۰۴، و ۱۱۰ و ۱۵۹ و ۲۱۳ و ۲۲۲ و ۲۲۸ و ۲۶۸؛ و مسند انس بن مالک، و ۴/۳۹۲ و ۳۹۵ و ۳۹۸، ۴۰۵، حدیث ابی موسی الاشعری؛ سنن الدارمی، ۲/۳۲۱، باب المرء مع من احب؛ صحیح بخاری، ۷/۱۱۲ و ۱۱۳، کتاب الأدب، باب علامه حب الله عزوجل؛ صحیح مسلم، ۸/۴۲، ۴۴، باب المرء مع من احب؛ سنن ابن ماجه، ۲/۱۱۱۸، کتاب الاطعمه، باب ۶۱، اكل الثمار، ح ۳۳۶۸؛ سنن ابن داود، ۲/۵۰۴، باب ۱۲۲، اخبار الرجل بمحبته اليه، ح ۵۱۲۶ و ۵۱۲۷؛ سنن ترمذی، ۴/۲۲، باب المرء مع من احب؛ ح ۲۴۹۲، و ۲۴۹۳، و ۲۴۹۴ و ۲۴۹۵. و همچنین روایات زیادی در کتب اهل تسنن وجود دارد که در آن به اهل بیت محبتی که به خاطر خدا به دیگران باشد بیان شده است؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: قال الله عزوجل المتحابون فی جلالی لهم منابر من نور یغبطهم النبیون و الشهداء. و نیز در روایات دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: سبعة یظلهم الله یوم القیامه فی ظلّه یوم لا- ظل الا- ظلّه... و رجلا ن تحابا... دیگر روایات مربوط به آن که از بعضی کتب آنها تحت عنوان الحب فی الله باری آورده شده که به بعضی از مصادر آن اشاره می کنیم. سنن ترمذی، ۴/۲۵، باب ۴۲، ما جاء فی الحب فی الله؛ ح ۳ و ۲۴۹۹ و ۲۵۰۰ و ۲۵۰۱؛ مسند احمد، ۲/۴۳۹، مسند ابی حریره؛ ۸۷/، مسند ابی سعید الخدری؛ ۵/۲۳۳ و ۲۳۶، و ۲۳۷، حدیث معاذ بن جبل؛ و ۵/۳۲۸، حدیث عباد الصامت؛ صحیح بخاری، ۱/۱۶۱، کتاب الأذان، باب من جلس فی المسجد ینتظر الصلاه؛ و ۲/۱۱۶، ابواب العمل فی الصلاه، باب الصدقه بالیمین؛ و ۸/۲۰، کتاب المحاربین من اهل الکفر...، باب فضل من ترک الفواحش؛ صحیح مسلم، ۳/۹۳، کتاب الزکاه، باب بیان ان افضل الصدقه صدقه الصحیح الشحیح؛ سنن نسائی، ۸/۲۲۳، کتاب آداب القضاء الامام العادل. «محقق»

و نیز توضیحاً عرض می‌کنم که محبّ و شیعه علی علیه السّلام زائر و عزادار حسین بن علی علیه السّلام علاقه‌مندان و عشاق او ترک واجبات نمی‌کنند و مرتکب کبائر معاصی نمی‌شوند چون می‌دانند و به آنها گفته شده است که حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السّلام شهید راه دین است و برای ترویج و نیز توضیحاً عرض می‌کنم که محبّ و شیعه علی علیه السّلام زائر و عزادار حسین بن علی علیه السّلام علاقه‌مندان و عشاق او ترک واجبات نمی‌کنند و مرتکب کبائر معاصی نمی‌شوند چون می‌دانند و به آنها گفته شده است که حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السّلام شهید راه دین است و برای ترویج شعائر دین شربت شهادت نوشید چنانچه در زیارت وارث و سایر زیارات وارد است که می‌خوانیم:

«اشهد أنّك قد اقامت الصلاة و آتيت الزكاه و امرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و أطعت الله و رسوله حتى أتاك اليقين.»

(شهادت می‌دهم که تو اقامه نماز و ادای زکات نمودی و امر معروف و نهی

از منکر و اطاعت خدا و رسول او نمودی تا دم مرگ) و در اخبار معتبره فریقین از امّ المؤمنین عایشه و جابر و انس و دیگران رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من زار الحسین بکربلا عارفا بحقه و جبت له الجنّه»

(هرکس زیارت نماید حسین را در کربلا در حالتی که عارف به حق آن بزرگوار باشد، بهشت بر او واجب می گردد.)

و نیز می فرماید: «من بکی علی الحسین عارفا بحقه و جبت له الجنّه»

(هرکس گریه کند بر حسین علیه السلام در حالتی که عارف به حق آن بزرگوار باشد بهشت بر او واجب می گردد.)

همان قسمی که عبادات از واجبات و مستحبات فرع بر معرفت خدا است اگر خدا را کما ینبغی نشناسد قصد قربت پیدا نمی شود لذا عبادات او هر چند کامل هم باشد عاقل و باطل است.

گریه و زیارت هم فرع بر معرفت پیغمبر و امام است یعنی باید آن بزرگوار را پسر پیغمبر و امام بر حق و وصی سوم رسول الله صلی الله علیه و آله بدانند که قائم بحق بوده و برای حق کشته شده و مخالفتش با یزید برای آن بوده که یزید احکام دین را زیر پا گذارده تارک واجبات و فاعل محرمات بوده و ترویج اباطیل نموده و چنین زائر و عزاداری بر خلاف طریقه و روئے مولای خود هرگز عمل نمی نماید.

نواب: قبله صاحب گرچه ما معتقد هستیم که حسین الشهید اهل حق و برای حق و بناحق به دست عمال بنی امیه کشته شده ولی در میان ما جماعتی هستند مخصوصا جوانانی که در مکاتب و مدارس و اسکول های جدید تحصیل می کنند می گویند جنگ کربلا جنگ دنیائی بوده یعنی حب ریاست و میل به خلافت

حسین بن علی را به سمت کوفه کشانید البته بر هر حکومت مقتدری لازم است که دفع مخاطرات کند ناچار یزید و عمالش مقابله با این فتنه کردند و به آن جناب پیشنهاد تسلیم (بلاشرط) و تبعیت از خلیفه یزید که اطاعتش واجب بوده است نمودند که به شام رود تا نزد خلیفه محترم باشد یا سلامت به وطن برگردد آن جناب زیر بار نرفت تا آنکه کشته گردید پس عزاداری برای چنین دنیا طلبی که برای حبّ جاه و ریاست کشته شده معنی ندارد بلکه بدعت است؟

آیا جواب صحیحی دارید که آنها را ساکت کنید تا از این عقیده برگردند و بدانند که جنگ کربلا جنگ دنیائی نبوده بلکه آن جناب فقط برای خدا و حفظ دین خدا قیام نمود و جنگید تا کشته شد.

داعی: چون وقت گذشته اگر در این مرحله وارد شویم می ترسم سخن طولانی شود و اسباب کسالت گردد.

نواب: خیر خیر أبدا کسل نمی شویم بلکه با علاقه مفروطی میل بشنیدن این موضوع و کشف حقیقت داریم که در مقابله با مخالفین قادر به جواب باشیم قطع بدانید جواب دادن به این قوم و لو مختصر باشد خدمت بزرگی است تمنا می کنم بفرمائید.

### امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبود

داعی: قبلا عرض کردم هر عمل نیک و بدی فرع بر معرفت است معترضین اول باید خدای خود را بشناسند و بعد از معرفت حق کتاب آسمانی که از جانب خدای علیّ اعلی بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نازل شده مورد تصدیق قرار گیرد و لازمه

تصدیق آنست که هر چه در آن کتاب است باید مورد ستایش و قبول باشد.

و اگر معترضین، اهل ماده و عالم محسوسند و دلایل محسوسه می خواهند جواب آنها بسیار سهل است. اینک مختصراً به اقتضای وقت مجلس که گذشته است به هر دو جهت فقط اشاره می کنیم.

### خمسه النجباء از هر عمل رجسی مبرا بودند

اولاً هر مسلمانی که تابع قرآن است، نسبت دنیا طلبی و حب جاه و ریاست به ریحانه رسول الله حسین بن علی<sup>ع</sup> دادن بر خلاف حق و حقیقت و انکار قرآن و رسول خدا نمودن است چه آنکه خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره احزاب شهادت به طهارت آن حضرت داده و آن بزرگوار را مانند جد و پدر و مادر و برادرش معزاً و مبرا از هر رجس و پلیدی معرفی نموده آنجا که می فرماید:

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}

(جز این نیست که خدا چنین می خواهد که هر رجس و آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیبی پاک و منزه گرداند.)

به اتفاق جمهور اکابر علمای (۱) خودتان از قبیل مسلم و ترمذی و ثعلبی و سجستانی و ابو نعیم اصفهانی و ابو بکر شیرازی و سیوطی و حموی و احمد بن حنبل و زمخشری و بیضاوی و ابن اثیر و بیهقی و طبرانی و ابن حجر و فخر رازی و نیشابوری و عسقلانی و ابن عساکر و غیرهم که جمیعاً معتقدند و مبسوط آورده اند که این آیه در شأن پنج تن آل عبا محمّد و علی و فاطمه و

ص: ۳۸۷

۱- در مجلس هشتم خواهد آمد.

حسن و حسین علیه السلام نازل گردیده.

و این آیه شریفه أدلّ دلائل است بر عصمت این پنج تن بزرگوار از ارجاس و پلیدی‌ها. بدیهی است از اهمّ پلیدی‌ها حب جاه و مقام و توجه به دنیای دنی است که آیات و اخبار بسیاری در مذمت این دنیا یعنی علاقه به ریاست این دنیا روی هوای نفس مانند امراء و سلاطین و طلاب آنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین رسیده تا آنجا که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»

(محبت و دوستی دنیا بالای همه بدیهاست)

پس قطعاً ابا عبد الله الحسین علیه السلام حب جاه و ریاست دنیا را طالب نبوده و برای چنین ریاست فانیه، جانبازی ننموده و اهل بیت خود را به اسارت نداده و اگر کسی با علم به این معنی آن حضرت را دنیا طلب بخواند حتماً منکر قرآن مجید گردیده.

### قیام امام حسین برای ریاست و خلافت ظاهری نبود

و اما فرقه دیگر مردمانی هستند که طالب دلائل حسی هستند. دلائل محسوس برای آنها بسیار است که در این وقت تنگ به تمام آن دلائل نتوان استشهاد نمود ولی من باب نمونه به مختصری اشاره می نمایم.

اولاً قیام حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام علیه یزید پلید اگر جنبه جاه طلبی و ریاست داشت نبی مکرم امر به یاری آن حضرت نمی نمود چنانچه اخبار بسیاری

ص: ۳۸۸

از طرق خودتان در این باب رسیده که به یکی از آنها اکتفا می کنیم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینابیع الموده<sup>(۱)</sup> از تاریخ بخاری و بغوی و ابن السکین و ذخائر العقبی<sup>(۲)</sup> امام الحرم شافعی از سیره ملا- و غیرهم نقل می نماید از انس بن حارث بن نبیه که گفت شنیدم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«انّ ابني هذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه و عمن معه.»

(به درستی که این پسر من حسین کشته می شود در زمین کربلاء؛ پس هر کس از شما آن روز حاضر باشد یاری کند حسین را. آنگاه نوشته است انس بن حارث رفت به سوی کربلا و به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و کشته شد با ابا عبد الله علیه السلام.)

پس معلوم می شود قیام آن حضرت در کربلا قیام به حق بوده نه حب ریاست مشئوم، از این ها گذشته اگر معترضین فکر کنند از خود عمل و حرکت آن حضرت تا شهادت و اسیری اهل بیت طهارت، حق و حقیقت ظاهر و هویدا

ص: ۳۸۹

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۵۲، ح ۶۹، باب ۶۰.

۲- ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری، ص ۱۴۶، قسم ۱، باب فضائل الحسین ذکر اخبار النبی صلی الله علیه و آله بقتل الحسین علیه السلام و الحث علی نصرته، نقل کرده است حدیث را با اندک اختلافی در الفاظ و نیز ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۸/۲۱۷، حوادث سال ۶۱ هجری، صفه مقتله (الحسین علیه السلام) و نیز ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد، ۱/۲۷۱، رقم ۲۶۶، ترجمه انس بن حارث، و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۱۴/۲۲۴، رقم ۱۵۶۶، شرح حال الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، و ابن اثیر در اسد الغابه، ۱/۱۲۳، شرح حال انس بن الحارث، به همین حدیث اشاره کرده اند.



می باشد. زیرا اگر فردی در مملکتی حب ریاست داشته باشد و بخواهد بر دولت وقت خروج نماید هرگز با عیال و اطفال حرکت نمی کند؛ اطفال، صغیر و زن حامله و بچه شیر خوار با خود نمی برد بلکه تنها و منفرد و با یک عده زبده سواران کاری حرکت می کند، پس از آنکه بر دشمن غالب و محور کار به دستش آمد و روزگار بر وفق و مرامش شد آنگاه عیالاتش را می طلبد.

حرکت دسته جمعی حضرت ابا عبد الله علیه السلام با عیالات و اطفال صغیر خود دلیل کامل است که آن حضرت به قصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر خصم نیامده و اگر چنین قصدی داشت قطعاً به سمت یمن می رفت که همه از دوستان خود و پدر بزرگوارش و ثابت قدم در ارادت بودند، آنجا را مرکز کار قرار داده آنگاه با تجهیزات کامل و مجرد، حملات خود را شروع می نمود.

چنانچه مکرر بنی اعمام و دوستان و برادران این پیشنهاد را به آن حضرت نمودند و جواب یأس شنیدند، چه آنکه از هدف و مقصد اصلی آن حضرت خیر نداشتند.

### **قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لا اله الا الله بود**

ولی خود آن حضرت می دانست که وسیله غلبه ظاهری فراهم نمی شود، لذا حرکت آن حضرت با هشتاد و چهار زن و بچه برای یک نتیجه نهائی اساسی بود چون که امام می دید شجره طیبه «لا اله الا الله» را که جد بزرگوارش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با خون جگرها غرس و آبیاری او را با خون های شهداء بدر و احد و حنین نموده و به دست باغبانی مانند علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد که از او

نگهداری نماید، ولی به واسطه خارج نمودن باغبان عالم دانا را با ظلم و تعدی و تهدید به شمشیر و قتل و آتش و کوتاه نمودن دست او از آب یاری شجره طیبه، اساس و بنیان باغ توحید و نبوت رو به نابودی می رفت.

و لو آن که گاه گاهی به توجه باغبان اصلی تقوی می شد ولی نه تقویت کامل حقیقی تا آن که زمام باغ به کلی به دست باغبانان جهول عنود لجوج (یعنی بنی امیه) افتاد.

از زمان خلافت خلیفه سوم عثمان بن عفان که دست بنی امیه باز شد و زمامدار امور شدند و ابو سفیان لعین که در آن موقع کور شده بود دستش را گرفتند به مجلس آوردند با صدای بلند گفت:

«یا بنی امیه تداولوا الخلافه فانه لا جنه و لا نار»

(ابو سفیان تشجیع می کند فامیل خود را به اینکه دولت بی پایان خلافت را دست به دست دهید؛ زیرا بهشت و دوزخ در کار نیست)

و نیز گفت: یا بنی امیه تلقفوها تلقف الكره فوالذی یحلف به ابو سفیان ما زلت ارجوها لكم و لتصیرن الی صبیانکم وراثه.

(ای بنی امیه بکوشید و خلافت را مانند گوی به چنگ آورید. سوگند به آن چیزی که قسم می خورم به آن (مراد بتهاست که همیشه به آن قسم می خوردند)، پیوسته طالب و شایق یک همچو سلطنت و پادشاهی برای شما بوده ام. شما هم آن را نگهدار باشید تا به اولاد خود به ارث برسانید.)

به کلی آن قوم رسوای بی عقیده تمام طرق را مسدود نمودند و دست باغبانان معنوی و حقیقی را بالکل از تصرف در باغ کوتاه نمودند و مانع از ظهور آب

حیات شدند کم کم شجره طیبه رو به ضعف گذارد تا در دوره خلافت یزید پلید چیزی از عمر درخت شریعت باقی نمانده نزدیک بود شجره طیبه لا اله الا الله به کلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد.

بدیهی است هر باغبان عالمی وقتی فهمید از هر طرف آفات به باغش روی کرده فوری باید در مقام علاج برآید و الا به کلی ثمرات باغش از میان خواهد رفت.

در آن موقع هم که باغبانی باغ توحید و رسالت به باغبان عالم دین حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام سپرده شده بود متوجه شد که لجاج و عناد و الحاد بنی امیه کار را به جائی رسانیده که نزدیک است درخت توحید خشک شود بلکه قصد دارند شجره طیبه لا اله الا الله را از ریشه بکنند و دور بیندازند قد مردانگی علم کرد، فقط و فقط صرفاً برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شجره طیبه لا اله الا الله به سمت کربلا حرکت کرد ولی به خوبی می دانست بی آبی به ریشه درخت اثر کرده و دیگر آبهای معمولی اثری ندارد، احتیاج به تقویت قوی دارد.

چنانچه در علم عملی فلاحت رسم است وقتی فلاحان و باغبانان دانشمند دیدند درختی به کلی بی قوت شده، تقویت قوی لازم دارد، علاج او را به قربانی می کنند یعنی گوسفندی یا موجود جان داری را کنار آن درخت ذبح می کنند و با پوست و گوشت و خون در پای درخت دفن می نمایند تا درخت از نو قوت و قدرت جدید بگیرد.

حضرت سید الشهداء ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله هم که باغبانی عالم بود دید این

شجره طیبه را به قدری بی آبی داده اند (بخصوص در سنوات اخیر و زمام داری بنی امیه) که به آبهای معمولی و مبانی علمی حیات پیدا نخواهد کرد فداکاری لازم است.

قطعا آبیاری شجره طیبه و درخت شریعت بایستی با خونابه های قومی قوی شود لذا دست بهترین جوانان و اصحاب و اطفال صغیر خود را گرفت برای قربانی و آبیاری شجره طیبه لا اله الا الله به سمت کربلا حرکت کرد.

بعضی کوتاه نظران گویند چرا از مدینه خارج شد همان جا می ماند و کوس مخالفت می کوید و قربانی ها را می داد ولی نمی دانند که اگر آن بزرگوار در مدینه می ماند امر او بر مردمان فهیم عالم پوشیده می ماند و نمی دانستند که مخالفت آن حضرت برای چه بوده. مانند هزاران حامیان دین که در شهری قیام به حق نمودند و کشته شدند و کسی نفهمید هدف و مقصد قائم چه بوده و برای چه کشته گردیده و دشمنان هم وارونه نشان می دادند.

ولی آن یگانه رادمرد بینا برای ظهور حق و حقیقت در ماه رجب موقعی که مردمان برای عمره به مکه حاضر بودند تشریف فرمای مکه شد تا روز عرفه در مقابل صدها هزار جمعیت که در خانه خدا جمع بودند خطبه ها خواند و خطابه ها کرد ندای حق و حقیقت را به سمع تمام عالمیان رسانید که یزید پلید تیشه برداشته به ریشه شجره طیبه لا اله الا الله می زند گوشزد عامه مسلمین نمود که بدانند یزیدی که دعوی خلافت اسلام دارد عملا اساس دین را از میان می برد شراب می خورد قمار می بازد با سگ و میمون بازی می کند احکام دین را زیر پا می گذارد زحمات جدم پیغمبر را بر باد می دهد من نمی گذارم دین جدم از میان

برود بر من واجب است فداکاری نمایم جان می دهم و دین را حفظ می کنم.

پس قیام آن حضرت و خروج از مدینه به مکه و از مکه به سمت کوفه و عراق برای حفظ شعائر دین و اعلام نمودن به جامعه بشریت، اطوار و رفتار و مفسد اخلاق و عقاید خراب و عملیات جبران ناپذیر آن پلید عنید بی دین بوده است.

لذا برادران و بنی اعمام و دوستان علاقه مند که برای ممانعت می آمدند عرض می کردند اهل کوفه که از شما استقبال نموده اند و دعوت نامه ها فرستادند، به بی وفائی معروفند.

و علاوه با قدرت بنی امیه و سلطنت یزید پلید که سالها است در این مملکت ریشه دوانیده اند نمی توانی مقابله نمائی چون اهل حق کم اند. مردم، عبد و عبید دنیا هستند و دنیای آنها نزد بنی امیه اصلاح می شود لذا

اطراف آنها جمع اند، نفع و غلبه با شما نخواهد بود. پس، از این سفر صرف نظر نما و اگر هم مایل نیستی به ماندن و توقف در حجاز، پس برو به یمن که علاقه مندان به شما در آنجا بسیارند؛ مردمان غیوری هستند، شما را تنها نمی گذارند، می توانی عمری را در آن صفحات به راحتی بگذرانی.

حضرت نمی توانست برای همه کاملاً پرده برداری نماید، لذا هر یک را به جوابهای مختصری ساکت می نمود ولی به بعضی از اصحاب سرّ و اقارب محرم مانند برادرش محمّد بن الحنفیه و ابن عم گرامش عبد الله بن عباس می فرمود راست می گوئید، من هم می دانم غلبه ظاهری با من نخواهد بود، من هم برای فتح و غلبه ظاهری نمی روم بلکه برای کشته شدن می روم، یعنی می خواهم به

نیروی مظلومیت ریشهٔ ظلم و فساد را برکنم.

برای قوت قلب بعضی حقیقت را آشکار نموده می فرمود: جدّم رسول خدا را در خواب دیدم به من فرمود:

«اخرج الی العراق فانّ الله شاء أن یریک قتیلا»

(بیرون برو به سوی عراق؛ پس به درستی که خدای تعالی می خواهد تو را کشته ببیند.)

محمّد بن الحنفیه و ابن عباس عرض کردند اگر امر چنین است، زنها را چرا می برید؟ فرمود: جدّم فرمود:

«انّ الله قد شاء ان یراهنّ سبايا»

(به درستی که خدای تعالی خواسته است که ایشان را اسیر ببیند.)

به امر رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را برای اسیری می برم (یعنی نکات و أسراری در شهادت من و اسیری اهل بیت من است که متمم شهادت من، اسارت زنان است که علم و پرچم مظلومیت را بر دوش بگیرند، بروند شام در مرکز خلافت و قدرت یزید ریشهٔ آنها را بکنند و پرچم ظلم و کفرشان را سرنگون نمایند.)

چنانچه عملی کردند، خطبه و خطابهٔ بی بی عقیلهٔ بنی هاشم صدیقهٔ صغری زینب کبری علیها السلام در مجلس قدرت و جشن پیروزی یزید در مقابل صدها نفر از اشراف قوم و بزرگان بنی امیه و سفراء بیگانه و رجال از یهود و نصاری و خطابه معروف سیّد السّاجدین امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام در مسجد اموی شام بالای منبر در مقابل یزید نیروی قدرت او را شکست و پرچم عظمت بنی امیه را سرنگون و مردم را بیدار نمود.)

پس از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود(۱):

إِيَّهَا النَّاسُ اعْطِينَا سِتًّا وَفَضَّلْنَا بِسَبْعِ اعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّيِّمَاحَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَضَّلْنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَنَا الصَّدِيقَ وَ مَنَا الطَّيَّارَ وَ مَنَا اسدَ اللَّهِ وَ اسدَ رَسُولِهِ وَ مَنَا سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مَنَا مَهْدَى هَذِهِ الْأُمَّةِ.

(ای مردمان به ما (ما آل محمد از جانب خدای تعالی) عطا شده شش خصلت و ترجیح داده شدیم بر سایر خلق به هفت فضیلت. عطا کرده شده ایم به علم و بردباری و جوانمردی و خوش رویی و فصاحت و شجاعت و محبت در دل‌های مؤمنان و ترجیح و زیادتی داده شده ایم بر مردم به اینکه از ما است پیغمبر برگزیده و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و از ما است صدیق (امیر المومنین علیه السلام) و از ما است جعفر طیار و از ما است حمزه شیر خدا و رسول او و از ما است دو سبط این امت (حسن و حسین) و از ما است مهدی این امت (یعنی حجه بن الحسن).)

آنگاه شروع به معرفی از خود نمود، فرمود: هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آن کس که مرا نمی شناسد اینک حسب و نسب خودم را به آنها می رسانم: منم فرزند صاحب صفات و فضائل مخصوصه (که با کلمات طولانی آن صفات را بیان می نماید که وقت مجلس اجازه نقل تمام را نمی دهد) خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله.

پس از آن، روی همان منبری که سال ها شب و روز از زمان معاویه علیه

ص: ۳۹۶

---

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ۴۵/۱۳۸، باب الوقایع المتأخره عن قتله.

الهاويه عنى و بر ملا۔ مولانا و مولى الموحدین امیر المؤمنین علی علیه السّلام را لعن و سبّ می نمودند و هزاران نسبت‌های ناروا به آن حضرت داده بودند در حضور خود یزید و رجال بنی امیه و دشمن‌ها فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین را (که نگذارده بودند به گوش مردم شامی برسد) بیان نمود و فرمود:

«انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتّى قالوا لا اله الا الله انا ابن من ضرب بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بسيفين و طعن برمحين و هاجر الهجرتين و بايع البيعتين و قاتل ببدر و حنين و لم يكفر بالله طرفه عين انا ابن صالح المؤمنين و وارث النبيين و قاصع الملحدين و يعسوب المسلمين و نور المجاهدين و زين العابدين و تاج البكائين و اصبر الصّابرين و افضل القائمين من آل يس رسول ربّ العالمين انا ابن المؤيّد بجبرئيل المنصور بميكائيل انا ابن المحامى عن حرم المسلمين و قاتل المارقين و الناكثين و القاسطين و المجاهد اعدائه التّاصيين و افخر من مشى من قریش اجمعين واول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنين و اول السّابقين و قاصم المعتدين و مبيد المشركين و سهم من مرامى الله على المنافقين و لسان حكمه ربّ العالمين و ناصر دين الله و وليّ امر الله و بستان حكمه الله و عيبه علمه سمح سخى بهلول زكىّ ابطحىّ رضىّ مقدام همام صابر مهذب قوام قاطع الاصلاب و مفرّق الاحزاب اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا و امضاهم عزيمة و اشدهم شكيمه اسد باسل يطحنهم فى الحروب اذا از دلفت الاسّة و قربت الاعنة طحن الرحي و يذروهم فيها ذرو الرياح الهشيم ليث الحجاز و كبش العراق مكى مدنىّ



حنفی عقبی بدری احدی شجرى مهاجرى من العرب سیدها و من الوغی لیثها وارث المشعرین و ابو السبطين الحسن و الحسین ذاک جدی علی بن ابی طالب علیه السلام.

منم فرزند کسی که شمشیر زد بر بینی های مردم تا گفتند لا اله الا الله منم فرزند کسی که شمشیر زد پیش روی رسول الله به دو شمشیر (یعنی مدتی به شمشیر و مدتی به ذو الفقار) و نیزه زد به دو نیزه و هجرت نمود به دو هجرت و بیعت نمود به دو بیعت. و با کافران مقاتله نمود در جنگ بدر و حنین و کافر نگشت به خدا چشم برهم زدنی. منم فرزند صالح مؤمنان و وارث پیامبران و براندازه ملحدان و پادشاه مسلمانان و نور جهادکنندگان و زینت عابدان و تاج گریه کنندگان از خوف خدا و صبر کننده ترین صبر کنندگان و بهترین نماز گزارندگان از آل یس رسول رب العالمین. منم فرزند مؤید به جبرئیل و منصور به میکائیل. منم فرزند حمایت کننده از حرم مسلمانان و کشنده برگشتگان از دین (یعنی اهل نهروان) و شکنندگان بیعت (یعنی اهل جنگ جمل در بصره) و اهل بغی و طغیان (یعنی اهل جنگ صفین و جهاد کننده با دشمنان خود، ناصبیهها و فخر کننده ترین همه کسانی که راه رفتند از طایفه قریش (یعنی افخر از همه قریش) و اول کسی که اجابت دعوت خدا و رسول او را نمود از مؤمنان و اول سبقت کنندگان به سوی ایمان و شکننده ظالمان و هلاک کننده مشرکان و تیری از تیرهای خدای تعالی بر منافقان و لسان حکمت پروردگار عالمیان و یاری دهنده دین خدا و ولی امر خدا و گلستان حکمت خدا و صندوق علم او، جوانمرد با سخاوت و گشاده رو و جامع

جميع خيرات اجتماعى پسندیده بطحا که اختیارا در جنگ ها پیش قدم بوده، پادشاه صبر کننده، پاکیزه اخلاق، کثیر القيام، قطع کنده پشت ها و متفرق کننده احزاب (فاسد)، کسی که با ثبات قدم عنان

اختیار نفس خود را در دست داشته و دلش از همه کس قوی تر و ثابت تر و عزمش از همه راسخ تر و شکیمه اش از همه کس محکم تر (یعنی مهم ترین افراد بشر بود در احقاق حق مظلومان)، شیر ژیان بود در میدان نبرد، خرد می کرد دشمنان را در جنگ ها وقتی که به او نزدیک می شدند (سواره و یا پیاده) با نیزه های خود و خرد و متفرق می ساخت آنها را همچنان که طوفان شنها و خار و خاشاک خشک را پراکنده می کند، شجاع ترین اهل حجاز و دلیرترین اهل عراق، مکی و مدنی و پاکیزه ترین افراد مسلمین در دین، بیعت کننده در عقبه، شهسوار بدر و احد و رادمرد بیعت شجره و یگانه فداکار مهاجرت و سید عرب و شیر میدانهای جنگ و وارث مشعرین و پدر دو سبط (پیغمبر صلی الله علیه و آله) حسن و حسین علیه السلام این است فضایل جد ما علی بن ابی طالب علیه السلام.

آنگاه فرمود:

«انا ابن خدیجه الکبری، انا ابن فاطمه الزهراء انا ابن المذبوح من القفاء انا ابن العطشان حتی قضی. انا ابن من ممنوعه من الماء و احلوه علی سائر الوری. انا ابن من لا- یغسل له و کفن یری. انا ابن من رفع رأسه علی القنا. انا ابن من هتک حریمه بأرض کربلاء. انا ابن من جسمه بأرض و رأسه بأخری. انا بن من سبیت حریمه الی الشام تهدی، ثم انه صلوات الله علیه انتحب و بکی فلم یزل یقول انا انا حتی ضج الناس

ص: ۳۹۹

(منم فرزند خدیجه کبری. منم فرزند فاطمه زهرا، منم فرزند سربریده از قفا. منم فرزند آن کسی که با لب تشنه از دنیا رفت. منم فرزند آن که آب را از او منع کردند و حلال و مباح داشتند بر سایر خلق. منم فرزند آن که او را غسل ندادند و کفن نکردند. منم فرزند آنکه سر مطهر او را بر نیزه بلند نمودند. منم فرزند آنکه حرم او را در زمین کربلا هتک حرمت نموده اسیر نمودند. منم فرزند آن که بدن مقدسش در جایی و سر مطهرش در جایی دیگر. منم فرزند آن که حرم او را اسیر نموده به شام آوردند.

پس از آن امام علیه السلام با صدای بلند گریست و پیوسته انا انا فرمود؛ یعنی آنقدر از مفاخر و مدایح اجداد خود فرمود و مصائب پدر بزرگوار و اهل بیت خود را بیان کرد تا آنکه خروش از مردم برخاست، همگی به گریه و ناله و فریاد مشغول شدند.)

اول مجلس نقل مصائب که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام منعقد گردید، در همین مسجد جامع اموی شام بود که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام بعد از نقل فضایل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین در محضر دشمنان آن قدر مصائب پدر عزیزش را فرمود که با حضور یزید پلید، صدای ضجه و شیون مردم شام برخاست، به قسمی که یزید را خوف برداشت و نتوانست بنشیند، از روی ترس و واهمه از مسجد خارج گردید.

از همان مسجد و اثر خطبه و خطابه آن حضرت، مقدمات نهضت ضد اموی شروع شد. (که یزید ناچار از روی سیاست، اظهار ندامت نمود و عیب الله بن

مرجانہ لعنہ اللہ را لعن نمود کہ چنین عمل فجیعی نموده، تا عاقبت کاخ کفر و ظلم و الحاد بنی امیہ سرنگون گردید. کہ الی الحال در شام و پایتخت ظالمانہ آن قوم فاسد، قبری از بین امیہ وجود ندارد، ولی قبرستان بنی ہاشم مورد توجہ شامیان و قبور بسیاری از عترت و اہل بیت رسول خداصلی اللہ علیہ وآلہ مزار ہر عارف و عامی از شیعہ و سنی می باشد.

خلاصہ، تمام ارباب مقاتل و تواریخ نوشتہ اند کہ آن حضرت از مدینہ تا بہ مکہ و کربلا پیوستہ، کنایہ و صراحہ خبر شہادت خود را می داد و بہ مردم می فہماند کہ برای کشتہ شدن می رود.

از جملہ خطبہ مفصلی است کہ روز ترویہ در مکہ معظمہ مقابل جامعہ مسلمین خواند و ضمن خطبہ، خبر شہادت خود را علنی داد کہ بعد از حمد پروردگار(۱) متعال و درود بر خاتم الانبیاءصلی اللہ علیہ وآلہ فرمود:

«خط الموت علی ولد آدم مخط القلادہ علی جید الفتاہ و ما اولہنی الی آسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیہ، کانی بأوصالی یتقطعہا عسلان الفلوات بین النواویس و کربلاء.»

(مرگ، بر فرزندان آدم چنین بستہ است کہ قلادہ بر گردن دختر جوان باشد و چہ قدر آرزومندم بہ صحبت گذشتگان خود؛ چنانکہ یعقوب مشتاق یوسف بود و برای من برگزیدہ و پسندیدہ گشت، زمینی کہ پیکر من در آن افکنندہ شود. باید بدان زمین برسم و گویی می بینم بند بند مرا

ص: ۴۰۱

---

۱- بحار الانوار، علامہ مجلسی، ۴۴/۳۶۶، باب ما جری علیہ بعد بیعہ الناس لیزید بن معاویہ...

گرگان بیابان‌ها از یکدیگر جدا می‌کنند میان نوایس و کربلا).

(مرحوم ثقه الاسلام محدث جلیل القدر حاج شیخ عباس قمی طاب ثراه در نفس المهموم گوید: شیخ ما محدث نوری در کتاب، نفس را رحمن گفته است (نوایس) گورستان نصاری است؛ چنانچه در حواشی کفعمی نوشته اند و شنیده ایم که این گورستان در آنجا واقع بوده است که اکنون مزار حر بن یزید ریاحی است در شمال غربی شهر کربلا- و اما کربلای معروف نزد مردم آن نواحی پاره زمینی است در کنار نهری که از جنوب باروی شهر روان است و بر مزار معروف به ابن حمزه می‌گذرد. پاره ای از آن، باغ و قسمتی کشتزار و شهر کربلا میان این دو می‌باشد).

با این قبیل جملات به مردم می‌فهماند که من به کوفه و مقر خلافت نخواهم رسید، بلکه بین نوایس و کربلا کشته خواهم شد به دست گرگ‌های خون آشام. مراد از گرگ‌ها اشاره ای است که به قتل [قاتلین] خود از بنی امیه و غیره می‌نماید که مانند گرگ‌های خونخوار ما را قطعه قطعه نموده، به قتل می‌رسانند.

بالاخره این قبیل اخبار و گفتار می‌رساند که امام حسین به قصد شهادت حرکت فرمودند، نه به قصد ریاست و خلافت. در تمام این راه به طرق مختلفه خبر مرگ خود را می‌داد و در هر منزل، اصحاب و حفاد خود را جمع می‌کرد و پیوسته می‌فرمود از پستی و بی‌قدری دنیا همین بس که سر یحیی را بریدند و برای زن زناکاری به هدیه بردند. عن قریب سر من مظلوم را هم از بدن جدا می‌کنند و برای یزید شرابخوار می‌برند.

آقایان فکر کنید موقعی که در ده فرسخی کوفه حر بن یزید ریاحی، با هزار

سوار سر راه حضرت را گرفت و عرض کرد امر عبید الله است که شما را نگاه دارم و نگذارم به کوفه بروید و با شما باشم تا امر امیر برسد، چرا حضرت تسلیم شد و فرود آمد و خود را در اختیار حرّ گذارد؟

قطعاً اگر حضرت خیال امارت و خلافت در سر داشت تسلیم لشکر حرّ نمی شد، در حالتی که با حر بیش از هزار نفر نبودند و با آن حضرت هزار و سیصد سوار و پیاده بودند که در میان آنها جوانانی از بنی هاشم بودند؛ مانند جناب عباس قمر بنی هاشم و علی اکبر که هر یک خود یک تنه برای پراکندگی هزار نفر کافی بودند و تا کوفه هم ده فرسنگ بیشتر نبود. علی القاعده می بایستی آنها را پراکنده می کردند و خود را به مرکز حکومت (کوفه) می رساندند. مردم هم که منتظر بودند، تشکیلات و تجهیزات خود را محکم می کردند و مشغول مبارزه می شدند، تا آنکه غالب آیند، نه آنکه در مقابل گفتار حرّ تسلیم گردیده و فوری فرود آیند و خود را میان بیابان در حصار دشمن قرار دهند که بعد از چهار روز کمک به دشمنان برسد و کار را بر پسر پیامبر صلی الله علیه و آله سخت نمایند.

آقایان اگر به قراین مطلب خود دقت کنید، جواب خود را به خوبی به دست می آورید و می دانید که آن حضرت به قصد دیگری طی مسافت نمود؛ زیرا اگر خیال ریاست داشت در موقعی که محاصره دشمن در انتها درجه شدت رسیده و فرسنگ ها اطراف او را قوای قویه دشمن گرفته، و سائلی فراهم نمی کرد که جمعیت قلیل و نفرات آماده خود را متفرق نماید.

خطبه و خطابه آن حضرت در شب عاشورا بزرگ ترین دلیل بر اثبات مدعای ما است؛ زیرا تا شب عاشورا هزار و سیصد سواره و پیاده آماده جنگ در خدمت

آن حضرت بودند.

ولی در آن شب بعد از نماز مغرب و عشاء حضرت بر روی کرسی قرار گرفت، خطبه مفصلی ادا نمود، ضمن خطبه صریحاً کلماتی فرمود که آن لشکر و مردم جاه طلب را خوف گرفته که تمام ارباب مقاتل نوشتند. حضرت فرمود: کسانی که به خیال ریاست و حکومت دنیوی آمده اند، بدانند که فردا هر کس در این زمین باشد کشته خواهد شد و این مردم جز به من احدی را نمی خواهند. من بیعتم را از گردن شما برداشتم. تا شب است برخیزید و بروید. هنوز فرمایشات آقا تمام نشده بود که تمام آن جمعیت رفتند. برای آن حضرت باقی نماند مگر چهل و دو نفر؛ هیجده نفر بنی هاشم، بیست و چهار نفر اصحاب. بعد از نصف شب، سی نفر از شجاعان لشکر دشمن به قصد شبیخون آمدند. وقتی صدای تلاوت قرآن آن حضرت را شنیدند مجذوب وار به اردوی توحیدی حسینی ملحق شدند که مجموعاً بنا بر اشهر، هفتاد و دو نفر قربانی های حق گردیدند که اکثر آنها زهاد و عباد و قاریان قرآن بودند.

اینها تمام دلایل و قراین واضحی است که می رساند آن حضرت به قصد انقلاب و حبّ جاه و ریاست و رسیدن به مقام خلافت حرکت نفرموده، بلکه صرفاً هدفش ترویج دین مقدسش، حمایت و دفاع از حریم اسلام بوده، آن هم به طریقی که جان بدهد و جانبازی نمودن، پرچم لاله الا الله را بلند و پرچم کفر و فساد را سرنگون نماید. زیرا نصرت و یاری دین گاهی به کشتن است و زمانی به کشته شدن. فلذا آن حضرت دامن همت بر کمر زد و مردانه قیام کرد. با نیروی مظلومیت و دادن قربانی های بسیار، مخصوصاً اطفال صغار. ریشه ظلم و فساد

ص: ۴۰۴

بنی امیه را کند؛ به قسمی که خدمات بزرگ آن حضرت در اعلاى کلمه لا اله الا الله و آبیاری شجره مقدسه اصلها ثابت، در نظر دوست و دشمن مورد تصدیق و تقدیر است. حتی بیگانگان از دین، روی برهان و دلیل، اقرار به این معنی دارند.

### مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین علیه السلام

در دائره المعارف قرن نوزدهم فرانسه مقاله ای است از خانم دانشمند انگلیسی تحت عنوان «سه شهید»، بسیار مفصل است که خلاصه آن این است که نوشته سه نفر در تاریخ بشریت برای اعلای کلمه حق جانبازی و فداکاری نمودند که از سایر فداکاران و جانبازان گوی سبقت ربودند.

اول سقراط حکیم یونانی در آتن. دوم حضرت مسیح بن مریم علیه السلام در فلسطین (البته این عقیده مشار الیها است که مسیحی می باشد و الا عقیده ما مسلمین حضرت مسیح علیه السلام مصلوب و مقتول نگردیده، به صریح آیه ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره نساء که فرموده:

{وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مِمَّا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَعَ الظَّنُّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا. بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ }

(عیسی بن مریم را نکشتند و نه به دار کشیدند، بلکه امر بر آنان مشتبه شد و همانا آنان که در باره او عقاید مختلف اظهار داشتند، از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به آن بودند، جز آنکه از پی گمان خود می رفتند و به طور یقین (شما مؤمنین بدانید) که مسیح را نکشتند. بلکه خدا، او را به سوی خود بالا برد.)



سوم، حضرت حسین علیه السلام فرزند زاده محمدصلی الله علیه و آله، پیغمبر مسلمانان. آنگاه نوشته است: هر گاه به تاریخ حالات و چگونگی شهادت و جانبازی هر یک از این سه نفر شهید سعید آگاهی حاصل گردد، تصدیق می شود که جانبازی و فداکاری حضرت حسین علیه السلام از آن دو نفر (یعنی سقراط و عیسی) قوی تر و مهم تر بوده است. به همین جهت ملقب گردید به سید الشهداء؛ زیرا سقراط و حضرت مسیح فقط در راه حق به تفدیه جان خود حاضر شدند، ولی حضرت حسین علیه السلام جلای وطن اختیار نمود، در بیابانی دور از جمعیت در محاصره دشمن واقع شده و عزیزترین عزیزانش را که از دست دادن هر یک از آنها از سردادن خودش مهم تر بوده، فدای حق نموده، به دست خود مقابل دشمن فرستاده و تمامی آنها را قربانی راه حق نمود.

بزرگ ترین دلیل بر اثبات مظلومیت حسین مسلمانها قربانی دادن بچه شیرخواره اش بود که در هیچ تاریخی سابقه ندارد بچه شیرخواری را برای طلب آب (بی قیمت و قدر) بیاورند و آن قوم دغا عوض دادن آب، او را طعمه تیر جفا قرار دهند.

این عمل دشمن، اثبات مظلومیت حسین را نمود و به همین نیروی مظلومیت، بساط عزت خاندان مقتدر بنی امیه را برچید و رسوای عالمشان نمود. در اثر جانبازیهای او و اهل بیت بزرگش دین محمدصلی الله علیه و آله، حیات نوینی به خود گرفت. انتهی.

دکتر ماریین آلمانی و دکتر جوزف فرانسوی و دیگران از مورخین اروپایی همگی در تاریخ خود تصدیق دارند که عملیات حضرت سید الشهداء سلام الله

علیه و فداکاری های آن بزرگوار سبب حیات دین مبین اسلام گردید؛ یعنی دست ظلم و کفر بنی امیه را قطع نمود و الا اگر خدمات و قیام به حق آن حضرت نبود، بنی امیه اساس دین توحید را به کلی از میان می بردند و نامی از خدا و پیغمبر و دین و شریعت در عالم باقی نمی گذاردند.

### نتیجه مطلوب، کشف حقیقت

پس نتیجه عرایض این شد که قیام و جنگ حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه که مورد تصدیق دوست و دشمن منصف است، قیام و جنگ دینی بوده است. لذا زوار و عزاداران و شیعیان و علاقه مندان به آن حضرت وقتی می شنوند که آن حضرت با یزید جنگید، برای آنکه عمل به منکرات می نمود، متوجه می شوند که عمل به منکرات مرضی آن حضرت نخواهد بود. لذا هرگز گرد محرّمات و منکرات که مکره طبع آن بزرگوار است نمی گردند و عمل به واجبات را بر خود فریضه حتمی قرار می دهند.

وقتی می شنوند و در کتب مقاتل و تواریخ می خوانند که آن حضرت در روز عاشورا با آن حدت و شدت بلایا و مصائب که در تاریخ جهان روزی چنین سخت سابقه ندارد، نمازش را ترک نکرد، حتی نماز ظهر را به جماعت خواند، البته جدیت در ادای واجبات، بلکه نوافل و مستحبات می نمایند، تا مورد توجه و محبوب آن حضرت گردند که محبوب آن حضرت قطعاً محبوب خدای تعالی می باشد.

پس آن قسمی که آقا و دیگران تصور نموده اید، خلاف حقیقت و مغلطه

کاری است. اشتباه فرمودید و تعبیر بی جا نمودید، بلکه بر خلاف گفته شما و امثال شما این قبیل احادیث، تحریک قوای روحی شیعیان را می نماید و آنها را آماده عمل می کند، مخصوصاً که گویندگان و خطبای قابل در اطراف مطلب شرح دهند و فلسفه شهادت آن حضرت را کما ینبغی بیان نمایند، نتایج بسیار نیکویی گرفته می شود.

چنانچه خود ما پیوسته شاهد و ناظر این معانی بوده ایم که در هر ماه محرم به واسطه هجوم مردم در این مجالس، جوانان بسیار فریب خودگان شیطان از برکت وجود آن حضرت و مجالسی که به نام آن بزرگوار منعقد می شود، در اثر بیانات و اعاظ و تبلیغ مبلغین عظام به راه راست و صراط مستقیم شده و تئب و ترک جمیع اعمال زشت را نموده و در صف شیعیان واقعی قرار گرفتند.

«سخن که به اینجا رسید، اکثر آقایان با چشم گریان حالت سکوت به خود گرفتند. عزم شدیم جلسه را ختم نماییم.»

نواب: علاوه بر اینکه وقت خیلی گذشته، جناب قبله صاحب، ما را زیاده از حد متأثر نمودید و مرد شریف فداکاری را که ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده، به همین مختصر بیاناتتان آن طوری که بوده به ما شناسانید و همگی ما را رهین منت خود قرار دادید. جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما عوض عنایت فرماید. گمان نمی کنم امشب در این مجلس فرد حاضری بوده که برای آن جناب متأثر نشده باشد. خدا از شما راضی باشد و شما را مشمول مرحام و الطاف خود قرار دهد که ما را مستفیض فرمودید.

و واقعا خیلی جای تأثر است که ما تا کنون کورکورانه تحت تأثیر اشخاص از

فیض زیارت آن مولای مظلوم و حضور در مجالس عزاداری و نتایج مترتبه بر آن محروم مانده ایم و این نبوده مگر در اثر تبلیغات غلط و بیجایی که از روی تعصب به ما می کردند و می گفتند که زیارت آن مولی و رفتن به مجالس عزا بدعت است.

واقعاً عجب بدعت خوبی است که انسان را بیدار و صاحب معرفت می نماید و به حقیقت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خدمتگزاران به شرع و شریعت آشنا می کند.

### در ثواب و فواید زیارت

داعی: این جمله ای که راجع به بدعت عزاداری آل محمد و عترت طاهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و زیارت قبور آنها فرمودید، قطعاً سرچشمه از عقاید نواصب و خوارج گرفته و علمای اهل تسنن هم عادت پیروی از آنها نموده اند، بدون آنکه فکر کنند بدعت آن چیزی است که دستوری از جانب خدا یا پیغمبر و یا آل البیت آن حضرت که عدیل القرآنند، در باره آن نرسیده باشد.

و حال آنکه در اخبار راجع به گریستن و زیارت آن حضرت، علاوه بر آنکه در کتب معتبره شیعه متواتراً رسیده، در کتب معتبره خودتان و مقاتلی که علمای بزرگ جمهور نقل کرده اند موجود است که به بعضی از آنها قبلاً اشاره نمودیم. اینک به واسطه ضیق وقت، راجع به زیارت به نقل خبر معروفی که در تمام مقاتل و کتب حدیث ثبت شده است، اکتفای نمایم:

یک روز رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حجره ام المؤمنین عایشه تشریف داشتند، حسین علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش محبت کشید و بسیار بوسید و

بوئید. عایشه عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، چقدر حسین را دوست می داری. حضرت فرمود: مگر نمی دانی که او پاره جگر و ریحانه من است. آنگاه آن حضرت گریست. عایشه از سبب گریه سؤال نمود، فرمود: جای شمشیرها و نیزه ها را می بوسم که بنی امیه بر حسینم می زنند. عایشه عرض کرد: مگر او را می کشند؟ فرمود: آری با لب تشنه و شکم گرسنه شهید می کنند. شفاعت من هرگز به آنها نمی رسد. خوشا به حال کسی که بعد از شهادت او را زیارت کند. عایشه عرض کرد: یا رسول الله برای زائر او چه اجری خواهد بود؟ فرمود: اجر یک حج من. عایشه از روی تعجب عرض کرد: یک حج شما؟ فرمود: ثواب دو حج من. عایشه بیشتر تعجب کرد. حضرت فرمود: ثواب چهار حج من. عایشه پیوسته تعجب می نمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله ثواب را زیاد می نمود تا رسید به جایی که فرمود: عایشه هر کس حسین را زیارت کند خداوند ثواب نود حج و نود عمره مرا در نامه عمل آن بزرگوار می نویسد. دیگر عایشه سکوت کرد.

شما را به خدا آقایان انصاف دهید، چنین زیارتی بدعت است که مورد توجه و سفارش رسول الله باشد؟ قطعاً مخالفت با زیارت و رفتن مجالس عزای آن حضرت و تعبیر به بدعت نمودن، دشمنی با آن حضرت و اهل بیت طاهرینش می باشد.

### **اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمه اطهار**

علاوه بر فواید معنوی و اجور اُخروی، توجه به منافع ظاهری که در زیارت قبور ائمه طاهرین ملحوظ است، هر انسان عاقلی را تحریک می کند که از این

عبادت بزرگ که سبب عبادات بسیار می گردد صرف نظر نکند.

شما اگر به آن اعتبار مقدسه مشرف گردید بالحسّ و العیان مشاهده می نمایید در بیست و چهار ساعت (به استثنای چند ساعت وسط شب که ابواب قباب مبارکه برای استراحت خدمه و تنظیف حرم بسته می گردد) از دو ساعت به طلوع فجر تا قریب نصف شب پیوسته آن حرم‌ها و مساجد اطراف قبرها پر و مملو از زوار و مجاور از خواص و عوام است و تمامی آنها سرگرم انواع عبادات، از نمازهای واجب و مستحب و قرائت قرآن و اشتغال به اذکار و اوراد و ادعیه می باشند.

کسانی که در بلاد و اوطان خود توفیق عبادت بسیار ندارند مگر ادای واجبات، ولی در آن امکنه مقدسه به عشق زیارت و وصال محبوب از دو ساعت به طلوع فجر مشرف گردیده، توفیق تهجد و مناجات با پروردگار و قرائت قرآن و گریه های فراوان از خوف خداوند متعال برای آنها عادت ثانوی می شود که وقتی به اوطان خود برگشتند، پیوسته سرگرم عبادات و ترک معاصی می باشند و ادای نوافل و قضای نمازها را با اشتیاق تمام به جای می آورند.

آیا این عمل که موجب اعمال بسیار می گردد و توفیق جبری پیدا می نمایند و سرگرم اقسام عبادات می شوند بدعت است؟ که در هر شبانه روزی اقلّاً سه مرتبه سحرها و ظهرها و سرشبها هر مرتبه اقلّاً دو، سه ساعت به اقسام عبادات از نماز و دعا و قرآن و اذکار و اوراد پرداخته و خود را مشمول مرحم و الطاف حضرت پروردگار قرار دهند.

اگر هیچ اثری برای زیارت قبور ائمه اطهار نبود مگر همین توفیق جبری و

سرگرمی به اقسام عبادات، کافی بود که مسلمانان را تشویق کنند به رفتن زیارت، تا به این وسائل و سرگرمی به عبادات (که در بلاد و اوطانشان به واسطه اشتغال به امور دنیوی، توفیق کامل پیدا نمی نمایند)، رابطه با یزدان پاک را که اساس تمام خوشبختی هاست محکم نموده، صفای باطن پیدا نمایند.

شما در بلاد اهل تسنن کدام محل مقدسی را می توانید به ما نشان دهید که عالم و جاهل و خواص و عوام، در بیست و چهار ساعت اشتغال به عبادت داشته باشند، جز مساجد که فقط نمازی خوانده و فوری متفرق می شوند. در بغداد و معظم که قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام ابو حنیفه می باشد همیشه درهای آنها بسته، فقط موقع نماز در مسجدهای مجاور قبر آنها باز می شود. یک عده مخصوصی می آیند نماز خوانده، متفرق می شوند.

در شهر سامراء که مدفن دو امام بر حق شیعه حضرت هادی علی النقی علیه السلام (امام دهم) و حضرت عسکری حسن بن علی علیه السلام (امام یازدهم) می باشد، تمام اهالی و ساکنین شهر و حتی خدام آستانه مقدسه از برادران اهل تسنن هستند، مقارن طلوع فجر به زحمت بسیار و داد و فریاد زوار و اهل علم و مجاورین شیعه، درب حرم را باز می کنند، ولی یک نفر از پیر و جوان عالم و جاهل سنی ها را نمی بینیم که در کنج و زوایای آن مسجد به عبادت مشغول باشند. حتی خدام هم که در را باز می نمایند، می روند و می خوابند، ولی شیعیان در اطراف حرم باشوق و ذوق تمام مشغول عبادتند. این است آثار و برکاتی که از این قباب مبارکه نصیب شیعیان می گردد.

خداوند توفیق دهد مشرف شوید در عراق عرب، دو شهر پهلوی یکدیگر

می بینید به فاصله دو فرسنگ؛ یعنی کاظمین و بغداد که اولی مرکز شیعه و مجاور قبر دو امام همام، حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر و ابا جعفر محمد بن علی الجواد می باشد.

و دومی مرکز اهل تسنن و مجاور قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام اعظم شما ابو حنیفه می باشد، مورد دقت قرار دهید تا پی به تعالیم عالیه پیشوایان و امامان بر حق شیعیان برده و به چشم خود ببینید از برکات قبر ائمه اطهار و علاقه به زیارت آن قبر انور، مردم کاظمین و زوار چگونه اول شب را زود به خواب رفته و دو ساعت به طلوع فجر مانده، با شوق و ذوقی برای عبادت و تهجد و سحر خیزی آماده و بیدارند. حتی عده بسیاری از تجار شیعه که در بغداد تجارتخانه دارند، ولی منزل هایشان در کاظمین است، وقت سحر در حرم مطهر مشغول عبادت حق تعالی هستند.

ولی اهل بغداد چگونه غرق در معاصی و گناهند و سرگرم عیاشی و شهوات و در خواب غفلت فرو رفته اند؟

نواب: واقعا جای دارد که الحال بر خود لعنت کنم که چرا کورکورانه، بدون تحقیق به دنبال اقوال اشخاص می رویم. چند سال قبل قافله ای از اینجا حرکت کرد که من، بنده هم بدبختانه با آنها بودم، رفتیم بغداد به زیارت امام اعظم ابوحنیفه و جناب عبد القادر رضی الله عنهما. ولی یک روز که بنده به تماشای کاظمین رفتم و برگشتم مورد حملات سخت رفقا واقع شدم. الحق جای بسی تعجب است که زیارت امام اعظم در معظم و یا شیخ عبد القادر در بغداد و یا خواجه نظام الدین در هند و یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر جایز و موجب

ص: ۴۱۳



ثواب باشد که در هر سال، جماعتی از ما به زیارت آنها می روند که قطعاً خبری از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آنان نرسیده، ولی زیارت ریحانه رسول خدا، فداکار و مجاهد فی سبیل الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن همه ثواب برای زیارت او بیان فرموده و عقلاً امری است مستحسن، بدعت باشد؟!!

الساعة تصمیم قطعی گرفتم که ان شاء الله اگر زنده ماندم امسال قربه الی الله و طلباً لمرضاته، به زیارت فرزند عزیز رسول الله جناب حسین شهید بروم و از خدا بخواهم که از گذشته های ما بگذرد. امشب را با تأثر خاطر از خدمت مرخص می شویم، تا فردا شب ان شاء الله.

ص: ۴۱۴

موضوعات کلی مورد بحث:

• حدیث غدیر • فرار صحابه از جنگ

• فحش های صحابه به یکدیگر

• فدک

• توهین ابابکر به حضرت فاطمه علیها السلام

• دشنام به علی علیه السلام دشنام به پیامبر صلی الله علیه وآله است

• علی علیه السلام باب علم و حکمت • علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه وآله

• جلوگیری عمر از وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله

• عمر از وصیت ابوبکر جلوگیری نکرد

• علی علیه السلام افضل صدیقین • علی علیه السلام با حق و قرآن است.

• اطاعت از علی علیه السلام اطاعت از خدا متعال و پیامبر صلی الله علیه وآله

• آیه تطهیر • منع خمس از اهل بیت

• نزول آیه شاهد در شأن علی علیه السلام • اذیت علی علیه السلام شرک است

• غضب فاطمه علیها السلام بر خلیفه

• اذیت فاطمه علیها السلام اذیت خدا و رسول است. • نماز تراویح



اول شب داعی مشغول نماز عشاء بودم، آقایان محترم تشریف آوردند. بعد از فراغت از نماز و صرف چای مذاکرات شروع شد.

سید عبد الحی: قبله صاحب! شب گذشته بیابانی فرمودید که حقاً از مثل شمایی سزاوار نبود تفوه به این نوع کلمات نماید که بالاخره منجر به دوئیت و افتراق کلمه در مسلمین گردد. خود بهتر می دانید که نفاق و دوئیت و افتراق کلمه، باعث فنای مسلمین گردیده؛ کما آنکه اتفاق و یگانگی، سبب ظهور و غلبه مسلمین بوده.

داعی: (با کمال تعجب)، خوبست بیان فرمایید کدام قسمت از گفتار داعی، سبب دوئیت و افتراق کلمه می باشد، که اگر ایراد شما به جاست و غفلتی از داعی شده منتبه گردم و الا جواب عرض نموده و رفع اشکال شود.

سید: در موقع توضیح و تعریف کس و ناکس، مسلمین را به دو قسمت تقسیم کرده و تعبیر به مسلم و مؤمن فرمودید. در صورتی که مسلمانان همگی یکی هستند و گویندگان «لا اله الا الله محمدا رسول الله» با هم برادرند. نبایستی آنها را از هم جدا نمود و تشکیل دو دستگی داد؛ که به ضرر اسلام تمام می شود. و در اثر بیانات امثال شما آقایان است که خاص و عام پیدا گردیده و شیعیان، خود را مؤمن و ما را مسلم می خوانند. چنانچه در هندوستان دیده اید، شیعه را

مؤمن و سنی را مسلم می خوانند. حال آنکه اسلام و ایمان یکی می باشد؛ زیرا اسلام انقیاد و قبول نمودن احکام و تسلیم به آن است و این همان حقیقت تصدیق و معنی ایمان می باشند.

لذا جمهور امت، اتفاق نموده ند بر اینکه اسلام عین ایمان است و ایمان حقیقت اسلام است و از هم جدایی ندارند و شما بر خلاف جمهور صحبت نمودید که اسلام و ایمان از هم جدا نمودید.

### در فرق بین اسلام و ایمان

داعی: (پس از قدری سکوت و تبسم) متحیرم چگونه جواب عرض نمایم. اولاً- جمهوری که منظور نظر شما است و در بیان خود به آن اشاره نمودید، به معنای عموم امت نیست. بلکه مراد از جمهور، بعضی از اهل سنت و جماعت می باشد.

ثانیاً: راجع به اسلام و ایمان، متأسفانه بیان شما کافی نیست. چه آنکه در این موضوع نه فقط شیعه با اهل سنت و جماعت اختلاف عقیده دارند؛ بلکه فرق چندی از اشعریون و معتزله و حنفی و شافعی در این باب اختلاف عقیده دارند. که اینک وقت، اجازه نقل تمامی اقوال فرقه های مختلفه را نمی دهد.

ثالثاً: آقایان که عالم و اهل قرآن هستید و آگاهی بر آیات قرآن دارید، چرا باید این نوع اشکالات عامیانه بنمایید؟ شاید غرض آقایان این است که وقت مجلس گرفته شود و

الاً مطالب اصولی مهم تری هست که ممکن است از آنها استفاده ببریم.

این نوع اعتراضات کودکانه از مثل شما بعید است که بفرمایید داعی اسلام و ایمان ساخته ام و اسباب دو دستگی و دوئیت را به قول شما فراهم کرده ام!

و حال آنکه این تقسیم و دو دستگی را (به قول شما) خداوند حکیم در قرآن کریم آیات چندی نموده. مگر آقایان فراموش کرده اند ذکر اصحاب یمین و اصحاب شمال در قرآن مجید؟ مگر نه این است که در آیه ۱۴ سوره ۴۹ (حجرات) صریحاً می فرماید:

{قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ}

البته می دانید که این آیه شریفه در مذمت اعراب بنی اسد حجاز نازل گردیده که در سال قحط به مدینه منوره آمده و اظهار اسلام و بیان نموده و کلمتین شهادتین بر زبان جاری کردند ولی چون ظاهراً برای استفاده از تنعمات مدینه منوره اسلام آورده بودند، خداوند آنان را در این آیه تکذیب نموده است به این معنی که (ای رسول) اعراب (بنی اسد و غیره) که بر تو منت گذراده و گفتند ما ایمان آورده ایم، به آنان بگو: ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: ما اسلام آورده ایم (که عبارت از داخل شدن در اسلام و اظهار شهادت و انقیاد احکام برای ارتقاء است از قتل و سبی و اخذ تنعمات) و هنوز در نیامده است ایمان در دل‌های شما.

ظاهر این آیه شریفه حکم می کند که مسلمین دو دسته هستند: یک فرقه مسلمین حقیقی که از روی قلب و عقیده، ایمان به حقایق پیدا نموده اند که آنها را مومن گویند.

و فرقه دیگر، مسلمین ظاهری هستند که برای اغراض و مقاصدی از ترس و با طمع، مانند قبیله بنی اسد و غیره فقط کلمتین شهادتین گویند و خود را مسلمان خوانند ولی از معنا و حقیقت اسلام که ایمان معنوی باشد در قلب و دل آنها اثری نیست. و لو جواز معاشرت با آنها بر حسب ظاهر داده شده است ولی به حکم قرآن {لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ} یعنی در آخرت برای آنها ثوابی نیست.

پس به اقرار به کلمتین شهادتین و تظاهر به اسلام، تنها منتج نتیجه معنوی نخواهد بود.

سید: این بیان شما صحیح است، ولی قطعاً اسلام بی ایمان را اعتباری نیست. کما آنکه ایمان بدون اسلام، مورد اثر نمی باشد. مگر در آیه ۹۴، سوره ۴ (نساء) نمی فرماید:

{لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا}

(نگویید به کسی که به شما اظهار اسلام می نماید تو مؤمن نیستی)

این آیه، بزرگترین دلیل است که ما مأمور به ظاهر هستیم؛ که هر کس بگوید «لا اله الا الله محمدا رسول الله» او را پاک و طاهر و مقدس و برادر خود بدانیم و نفی ایمان از او ننماییم. این خود بهترین دلیل است که اسلام و ایمان در حکم واحدند.

داعی: اولاً این آیه در باره شخص معینی نازل شده که آن اسامه بن زید و یا محمّل بن جثامه لیشی بوده که گوینده لا اله الا الله را در میان جنگ به خیال آن که از ترس، کلمه ای گفته و مسلمان گردیده به قتل رسانیدند. و لکن تصدیق دارید

که افاده عموم می نماید. به همین جهت هم هست که تمام مسلمین را تا وقتی که عمل خلاف بینی، آشکارا از آنها دیده نشده و منکر ضروریات نگردیدند و ابراز به کفر تبیری از دین نمودند، مسلمان و پاک می دانیم و با آنها معاشرت اسلامی می نماییم و از حدود ظاهر هم تجاوز نمی کنیم و به باطن آنها هم کاری نداریم و حق تجسس در باطن اشخاص هم نداریم.

### در مراتب ایمان

ولی برای کشف حقیقت، عرض می نمایم که میان اسلام و ایمان به حسب مورد، اختلاف عموم مطلق و عموم من وجه است. چه آنکه برای ایمان مراتبی می باشد و اخبار اهل بیت طهارت علیه السّلام است که اختلاف اقوال را از میان بر می دارد و کشف حقیقت می نماید.

چنانچه امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام در روایت عمرو(۱) زبیری فرموده:

«ان لایمان حالات و درجات و طبقات و منازل فمنه الناقص البین نقصانه و منه الراجح الزاید رجحانه، و منه التام المنتهی تمامه.»

(برای ایمان، حالات و درجات و طبقات و منازل است. بعضی از آن ناقصی است که ظاهر است نقصان او و بعضی از آن ایمان راجحی است)

ص: ۴۲۱

---

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ۶۶/۲۳، ح ۶، کتاب الایمان و الکفر، باب ۳۰، باب ان العمل جزء الایمان. مجلسی حدیث را با اختلاف اندک در الفاظ نقل کرده است.



که زاید است رجحان آن ایمان و بعض از آن ایمان تام و تمامی است که به منتهای تمامیت و کمال رسیده.

ایمان ناقص، همان مرتبه اول از ایمان است که آدمی به واسطه آن از دایره کفر خارج و داخل حوزه مسلمین می گردد. جان و مال و عرض و خون او در امان مسلمین می باشد.

و اما ایمان راجح در حدیث، عبارت است از ایمان کسی که به واسطه واجد شدن بعض از صفات ایمانی، ایمان او رجحان پیدا می کند بر ایمان آن کسی که فاقد آن صفات می باشد، که به بعض از آن صفات در بعض اخبار اشاره شده است. که از آن جمله در کتاب مستطاب کافی (۱) و نهج البلاغه از مولی الکونین امیر المؤمنین علیه السلام و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رسیده است که فرموده اند:

«ان الله تعالى وضع الايمان على سبعة اسهم على البر و الصدق و اليقين والرضا و الوفاء و العلم و الحلم ثم قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الأسهم فهو كامل محتمل»

(به درستی که خدای تعالی قرار داده است ایمان را بر هفت قسمت، به عبارت دیگر مؤمن باید داری هفت صفت باشد که عبارت است از: برّ و نیکویی و صداقت و راستی و یقین به خدا و رضا و وفاء و علم و حلم و بردباری. پس این هفت قسمت تقسیم شده است بین مردم؛ هر کس تمام این هفت صفت را دارد مؤمن کامل است.)

پس هر کس بعض از این صفات را واجد و فاقد بعض دیگر می باشد،

ص: ۴۲۲

ایمانش رجحان دارد بر ایمان آن کسی که فاقد الصفات می باشد.

و اما ایمان، تمام ایمان کسی است که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد. پس اسلام، عبارت است در درجه اول از ایمان که قول صرف و اقرار به وحدانیت خداوند متعال و نبوت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله باشد، ولی حقیقت دین و ایمان در قلب او داخل نگردیده چنان چه رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فرقه ای از امت فرمود(۱):

«یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان بقلبه»

(ای جماعتی که اسلام آورده اید به زبان خود، ولی خالص نگردیده ایمان در قلب شما.)

بدیهی است بین اسلام و ایمان فرق آشکارا می باشد؛ ولی ما مأمور به بواطن اشخاص نیستیم و در شب گذشته هم نگفتیم که باید مسلمین را جدا کرد، دوئیت و جدایی و تفرقه بین آنها انداخت، فقط گفتیم علامت مؤمن، عمل او می باشد. ولی ما حق تفتیش در اعمال مسلمین را نداریم و لکن ناچاریم علائم ایمان را بیان کنیم تا آنهایی که غافلند، در پی عمل بروند و از ظاهر به باطن و از صورت به معنی رفته و حقیقت ایمان را باور نمایند و بدانند که نجات آخرت فقط به عمل است؛ زیرا در حدیث وارد است که فرمود: (۲)

«الایمان هو الاقرار باللسان و العقد بالجنان و العمل بالارکان».

ایمان اقرار به زبان و اعتقاد به آخرت و عمل کردن با جوارح است.

ص: ۴۲۳

---

۱- اصول کافی، کلینی، ۲/۳۵۴، کتاب الایمان و الکفر، باب من طلب عثرات المؤمنین و عوراتهم.

۲- اصول کافی، کلینی، ۲/۲۷، ح ۱، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه و فیه ان الاسلام قبل الایمان.

و قرآن در این زمینه می فرماید:

(قسم به عصر که نوع انسان در خطر و خسران عظیم اند مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند. (۱))

پس به حکم قرآن مجید اساس ایمان، عمل صالح است و بس و اگر کسی عمل ندارد و لو به زبان و قلب هم معتقد باشد ایمان ندارد.

### اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد می کنند

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است این است که از گفتار خودتان اتخاذ سند نموده، عرض می کنم که: اگر این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت هستید که باید مأمور به ظاهر و گوینده «لا اله الا الله و محمد رسول الله» را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید، پس چرا شماها شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار به وحدانیت پروردگار و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می نمایند و همگی اهل یک قبله و یک کتاب می باشند و عامل به تمام احکام و واجبات بلکه مستحباتند، نماز می خوانند، روزه می گیرند، حج بیت الله می روند، ترک محرمات می نمایند، ادای خمس و زکوه می کنند و معتقد به معاد جسمانی می باشند کافر و مشرک و رافضی می خوانید و از خود دور می نمایید؟ عجب است که هنوز اثر تبلیغات خوارج و نواصب و امویها در شما ظاهر است!

پس تصدق نمایید که وسیله افتراق کلمه و دوئیت و نفاق، شما هستید که زیاده از صد میلیون مسلمان مؤمن موحد را از خود جدا کرده و به آنها کافر و

ص: ۴۲۴

مشرک و رافضی می گوید؛ در صورتی که کوچکترین دلیلی بر شرک و کفر آنها ندارید. آنچه می کنید تهمت محض و خلط مبحث و مغلطه کاری می باشد.

قطع بدانید این تحریکات، از بیگانگان است می خواهند مسلمانان را به این حرفها از هم جدا کرده و در اثر نفاق و دویت بین مسلمان، بر خر مراد سوار و مسلمانان را مقهور و مغلوب خود قرار دهند.

در اصول قواعد و احکام غیر از امامت و ولایت که بین ما اختلافی نیست. اگر در فروع احکام اختلاف است این نوع از اختلافات که بین مذاهب اربعه خودتان شدیدتر از اختلاف با ما می باشد. که الحال مقتضی نیست اختلافات حنفیها با مالکیها یا شافعیها با حنبلیها را عرض نمایم. هرچه من فکر می کنم دلیلی که شما بتوانید در محکمه عدل الهی اقامه نمایید بر کفر و شرک شیعیان، نمی بینم. جز تهمت و افتراء و تعصب محض!

فقط گناه لا یُغْفَر شیعیان در نظر برادران اهل تسنن که خوارج و نواصب به تحریک امویها و پیروان آنها جلوه داده بزرگش نموده اند این است که اوامر و احکام و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را به میل و هوای نفس روی رأی و قیاس، تغییر و تبدیل نمی دهند و واسطه بین خود و رسول خدا ابو هریرهها و انسها و سمرههایی را که فقهای خودتان حتی خلفای بزرگتان مردود و تکذیبشان نموده اند قرار نمی دهند.

## علت پیروی شیعه از علی و اهل بیت علیه السلام و تقلید نکردن از امامان چهارگانه

بلکه به امر و دستور خود پیغمبر صلی الله علیه و آله، پیرو اهل بیت آن حضرت هستند، باب علمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود به روی امت باز نموده، نمی بندند و باب دل بخواه باز کنند! بزرگترین گناهی که آقایان اهل سنت بر شیعیان وارد می آورند این است که چرا پیروی از علی و ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله می نمایند و تقلید از ائمه اربعه و فقهای چهار گانه شما نمی کنند و حال آنکه شما ابتدا دلیلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در دست ندارید که مسلمین حتماً باید در اصول، پیرو اشعری و یا معتزلی و در فروع پیرو مالکی یا حنفی یا حنبلی یا شافعی باشند.

ولی بر عکس، اوامر او دستورات بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤکداً از طرق رواه و علمای شما علاوه بر آنچه متواتراً در دست خودمان است به ما رسیده که اهل بیت و عترت طاهر را عدیل القرآن قرار داده و به امت امر فرموده تمسک به آنها جویند و پیروی از آنها نمایند که از جمله آنهاست حدیث ثقلین و حدیث سفینه و حدیث باب حطه و سایر احادیثی که شبهای قبل به مناسباتی با اسناد آنها را عرض نمودم. اینها بزرگترین سند محکم ما شیعیان است که در کتب معتبره علمای شما هم ثبت است. حال شما یک حدیث بیاورید و لو یک طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت فرموده باشد امت من بعد از من باید در اصول، پیرو ابوالحسن اشعری و واصل بن عطا و غیره و در فروع پیرو یکی از چهار نفر: مالک بن انس و یا احمد بن حنبل و یا ابوحنیفه و یا محمد بن ادریس شافعی

۱- در اینجا مناسب است که خاطره ای را که در این موضوع است نقل نمایم: در میز گرد علمی که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی و در محل مجمع و با حضور مستبصر آگاه جناب آقای دکتر تیجانی و شرکت کنندگانی از ملیت‌های مختلف برگزار شده بود و من نیز در آن حضور داشتم یکی از علما و نویسندگان حاضر که اهل یمن بودند از آقای دکتر تیجانی به زبان عربی پرسیدند: «برای هر کاری و انتخابی ممکن است دلایل مختلفی وجود داشته باشد که یکی از آنها دلیل اصلی انتخاب اوست، دلیل اصلی شما برای انتخاب تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام چه بوده است؟ ایشان گفتند: در حقیقت دو دلیل اصلی مرا به این انتخاب کشاند، دلیل اول آن بود که مرا به تحقیق دوباره مذاهب اسلامی برد و آن روایتی بود که از جهت معنی شیعه و اهل تسنن بر صحت آن اتفاق نظر دارند، و آن روایاتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود که فرمودند: عن انس بن مالک قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان بنی اسرائیل افرقت علی احدی و سبعین فرقه و ان امتی ستفترق علی اثین و سبعین فرقه کلها فی النار الا واحد؛ (این روایت به تعبیر مختلف و بعضی ۷۳ فرقه بیان شده که اصل افتراق امت و نجات یک فرقه در آن بیان شده است، الخصال، شیخ صدوق، ص ۵۸۴، ح ۱۰ و ۱۱ باب الامه تفترق علی اثین و سبعین فرقه؛ سنن ابن ماجه، ۲/۱۳۲۲/۳۹۹۳، باب افتراق الامم و... همه فرقه‌ها را بر حق می دانستند در صورتی که در این روایت بیان می کند که یک فرقه ناجیه است و لذا شروع به تحقیق در باره آن فرقه ناجیه کردم و دلیل دوم که مرا به سوی شیعه راهنمایی کرد این بود که ما باید در روز قیامت در باره اعتقاداتمان به خدای تعالی و مأموران او پاسخ بدهیم و طبعاً آن جوابی مورد قبول است که مورد تأیید قرآن باشد و من اگر پیرو هر کدام از ائمه اهل تسنن باشم دلیلی بر حقانیت آنها از قرآن نداریم و هیچ آیه ای از آیات قرآن در باره آنان نازل نشده است و چطور ممکن است در شأن آنها آیه ای نازل شده باشد در حالی که آنها بیشتر از صد سال بعد از نزول قرآن به دنیا آمده اند، اما اگر از من به خاطر پیروی از علی بن ابی طالب علیه السّلام خدای تعالی دلیل بخواهد من در جواب خواهم گفت: که خدایا خودت در باره او آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون را در شأن او منزلت او نازل کرده ای و شیعه و اهل تسنن شأن نزول آن را درباره علی علیه السّلام نقل کرده اند و نیز خودت در باره او نازل کردی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطیها» و در روایات زیادی پیامبر اهل بیت را زیر کسا برده و آنها را مشخص کردند که خود آن حضرت و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام هستند و نیز خود در شأن او نازل کردی «فمن حاجک فیه... فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم...» و مفسرین شیعه و اهل تسنن گفته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را آورد و.. و این جواب من مورد تأیید خدای تعالی است و نجات پیدا خواهم کرد و این باعث شد که شیعه شوم. «محقق»

آقایان قدری عادت و تعصب را کنار بگذارید؛ ببینید شیعیان چه گناهی دارند. اگر صد یک آن اخبار که در کتب معتبره شما راجع به عترت طاهره و دستور پیروی از آنها رسیده، در باره یکی از پیشوایان مذهبی شما رسیده بود، ما قبول می کردیم!

### امر رسول خدا صلی الله علیه وآله به متابعت امت از عترت آن حضرت

ولی چه کنیم، سراسر کتب معتبره شما پر است از اخبار بسیاری که مثبت مرام و کمک به عقیده ی ماست که اگر بخواهیم به همه آنها استشهاد نماییم ماه ها وقت لازم است. باز هم من باب نمونه خبری یادم آمد به عرضتان می رسانم تا بدانید که شیعیان چاره ای جز راهی که رفته اند نداشته اند.

شیخ سلیمان بلخی حنفی، در باب ۴ ینابیع الموده(۱) از فرائد حموینی از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«یا علی انا مدینه العلم و انت بابها و لن توتی المدینه الا من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبنی و یبغضک لانک منی و انا منک لحمک لحمی و دمک دمی و روحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علانیت من علانیتی، سعد من اطاعک و شقی من عصاک و

ص: ۴۲۸

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۹۵، ح ۶، باب ۴.

ريح من تولاك و خسرو من عاداك، فاز من لزمك و هلك من فارقتك مثلك و مثل الأئمة من ولدك بعدى مثل سینه نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق و مثلهم كمثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الى يوم القيامة»

در این حدیث شریف صریحا می فرماید:

(ای علی تو باب علم منی و هرگز کسی به شهر علم من راه پیدا نمی کند مگر از باب علم که علی علیه السلام باشد. می فرماید: گوشت و روح و خون و ظاهر و باطن علی از من است. اطاعت علی را سعادت و مخالفتش را شقاوت دانسته است و در آخر حدیث می فرماید: مثل تو و مثل امامان از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است که هر کس سوار بر او شد نجات یافت و هر کس تخلف از آن نمود غرق شد. یعنی هر کس تمسک و توسل به این خانواده جست، نجات یافت و هر کس تخلف از آن نماید هلاک خواهد شد. و مثل شما مثل ستارگان است که هر وقت ستاره ای پنهان شده ستاره ای دیگر طالع و آشکار می شود تا روز قیامت. یعنی این خانواده تا روز قیامت راهنمای خلقند)

و در حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما می باشد صریحا می فرماید: اگر تمسک و توسل به عترت طاهره و اهل بیت پیغمبر جستید هرگز گمراه نخواهید شد.» و این حدیثی است که به طرق مختلفه، روایت موثق شما آن را نقل نموده اند. چنانچه در شب های قبل به قسمتی از روایت و سلسله اسناد و کتب معتبر خودتان اشاره نمودیم. اینک به مقتضای وقت و اثبات حقیقت، تأکیداً عرض می کنم که ابن حجر مکی متعصب در صفحه ۹۲، ضمن فصل اول از

باب

ص: ۴۲۹



۱۱ صواعق(۱)، ذیل آیه {وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسَّةٌ مُؤْلُونٌ} (در موقف حساب نگاهشان دارند که در کارشان سخت پرسیده شوند گانند) آیه ۲۴ سوره ۳۷(صافات) به روایات متفق علیه شیعه و سنی چنانچه ابن حجر هم ذیل آیه نقل نموده، روز قیامت از امت سؤال می شود از ولایت علی و اهل بیت رسول خدا<sup>۱</sup>.

در این باب تحقیقاتی دارد که شیخ سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۹ ینابیع الموده(۲)

صفحه ۲۶۹ (چاپ استانبول) از صواعق نقل نموده که این حدیث به طرق مختلفه رسیده تا آنجا که ابن حجر گوید:

«ان لحدیث التمسک بالثقلین طرقا کثیره وردت من نیف و عشرين صحابیا»

(بدان به درستی که حدیث تمسک به ثقلین (قرآن و عترت) از طرف بسیاری وارد گردیده، از زیاده از بیست نفر از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله)

ص: ۴۳۰

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۴۹، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۴. شایان ذکر است منابع دیگر ذیل این آیه شریفه در مجلس ششم در بحث آیات الولاية نقل شده است.

۲- وفی روایه صحیحه: انی تارک فیکم امرین لن تضلوا أن اتبعتموها و هما کتاب الله و عترتی اهل بیتی و زاد الطبرانی ان سألت ذلک لهما، فلا- تقدمواهم فتهلكوا، و لا- تقصروا عنهم فتهلكوا، و لا- تعلموهم فانهم اعلم منکم. ثم اعلم ان لحدیث التمسک بالثقلین طرقا کثیره وردت عن نيف و عشرين صحابیا و فی تضعر تلك الطرق انه قال ذلک بحجه الوداع بعرفه. و فی اخری انه قال ذلک بغدير خم و فی اخری انه قال بالمدينه فی مرضه وقد امتلأت الحجره باصحابه و فی آخر انه قال فی خطبه هی آخر الخطب فی مرضه و فی آخر انه قال لما قام خطيبا بعد انصرافه من الطائف و لا تنافی اذ لا مانع من انه کرر عليهم ذلک فی تلك المواطن. ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، ۲/۴۳۸، ۴۳۷، ح ۲۰۳، باب ۵۹. صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۵۰، باب ۱۱، فصل ۱ آیه ۴. حدیث ثقلین و منابع آن به طور مفصل در مجلس سوم بررسی شده است.

آنگاه گوید: در بعضی از این طرق است در عرفه و در بعضی در مرض موت پیغمبر موقعی که حجره پر از اصحاب بود و در بعضی دیگر در خطبه وداع بوده، بعد این حجر اظهار عقیده نموده که:

«و لا تنافی اذ لا مانع من انه کرر علیهم ذلک فی تلک المواطن و غیرها اهتماماً بشأن الکتاب العزیز و العتره الطاهره»

(منافات و مانعی در کار نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله این حدیث را در محل های متعدده تکرار نموده باشد، اهتماماً به شأن قرآن عزیز و عتره طاهره)

و نیز در اول همان صفحه گوید:

«و فی روایه صحیحه انی تراک فیکم امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما و هما کتاب الله و عترتی اهل بیتی - و زاد الطبرانی انی سئلت ذلک لهما فلا تقدموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنهم فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم»

(در روایت صحیحه است که فرمود: من می گذارم در میان شما دو امر را که اگر تبعیت بنمایید آن دو را هرگز گمراه نشوید؛ آن دو امر کتاب خدا قرآن و عترت و اهل بیت من هستند. طبرانی این حدیث را با زیادتی نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است، سؤال می کنم شما را از این دو (که قرآن و عترت باشند) پس مقدم ندارید بر آنها و سبقت نگیرید بر ایشان و تقصیر و کوتاهی نکنید از آنها، که هلاک شوید و تعلیم ندهید به آنها پس به درستی که آنها (یعنی عترت و اهل بیت من) اعلم و داناتر از شما هستند.)

و نیز با کمال تعصبی که دارد، در آخر همین صفحه ۹۲(۱)، بعد از نقل حدیث از طبرانی و غیره گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن و عترت را ثقلین نامیده برای آن که اینها دو فردند که از هر حیث سنگین و باوقارند.

چه آنکه مراد از ثقل، آن چیز است که پاکیزه و پسندیده و پر بها و پر فایده باشد و از هر رذیله منزّه گردد و حقا قرآن و عترت چنینند؛ زیرا که هر کدام معدن علم و دین و اسرار و حکم علمی و احکام و قوانین شرعی است.

و لهذا وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پیروی و تمسک به هر یک از این دو (کتاب و عترت) و تعلیم گرتن از آنها وارد است.

ص: ۴۳۲

---

۱- صواعق المحرقة ابن حجر مکی، ص ۱۵۱، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۴. ابن حجر می نویسد: سمی رسول الله صلی الله علیه و آله القرآن و عترته- و هی المثناء الفوقیه الاهل و النسل و الرهط الأدنون- ثقلین لان الثقل کل نفیس خطیر مصون و هذان كذلك. اذ کل منهما معدن للعلوم اللدنیه و الأسرار و الحکم العلیه و الأحکام الشرعیه و لذا حث رسول الله علی الإقتداء و التمسک بهم و التعلّم منهم. و قال: الحمد لله الذی جعل فینا الحکمه اهل البيت و قیل: سمیا ثقلین لثل و جوب رعايه حقوقهما. ثم الذین وقع الحث علیهم منهم انما هم العارفون بکتاب الله و سنه رسوله اذ هم الذین لا یفارقون الکتاب الی الحوض. و یؤیده الخبر السابق (و لا- تعلموهم فانهم اعلم منکم) و تمیزوا بذلك عن بقیه العلماء لان الله اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و شرفهم بالکرامات الباهره و المزیایا المتکاثره و قد مر بعضها، و سیأتی الخبر الذی فی قریش (و تعلموا منهم فانهم اعلم منکم) فإذا ثبت هذا العموم لقریش، فأهل البيت اولی مهم بذلك، النهم امتازوا عنهم بخصوصیات لا یشارکهم فیها بقیه قریش. و فی احادیث الحث علی المتسک بأهل البيت. اشاره الی عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به الی یوم القیامه كما ان الکتاب العزیز كذلك. و لهذا كانوا امانا لأهل الأرض كما یأتی و یشهد لذلك الخبر السابق: (فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی الی آخره) ثم احق من یتمسک به منهم إمامهم و عالمهم علی بن ابی طالب کرم الله وجهه لما قدمنا من مزید علمه و دقائق مستنبطاته.

چراکه فرمود: «الحمد لله الذي جعل الحكمة فينا اهل البيت» یعنی حمد می کنم خداوندی را که قرار داد حکمت را در سینه اهل بیت من.

و گروهی گفته اند: قرآن و عترت را ثقلین نام گذارد، به سبب لزوم رعایت حقوق هر کدام و سبب سفارش فوق العاده آن حضرت به اهل البیت این است که آنان متخصصین علم کتاب (قرآن) و سنت رسول الله هستند. زیرا این دو یعنی قرآن و عترت هیچ وقت از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر آن حضرت وارد شوند.

و مؤید این بیان خبری است که سابقاً گذشت که فرمود:

«و لا تعلموهم فانهم اعلم منكم» یعنی هیچ وقت به عترت چیزی تعلیم ننمایید؛ زیرا که آنها اعلم و داناتر از همه شما می باشند و ایشان را به این اوصاف از باقی دانشمندان خودتان جدا نمایید. به علت آنکه خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفرده است و ایشان را به کرامات باهره و مزایای متکافره، به جامعه معرفی فرموده است و در اخباری که مفاد آنها دستور تمسک به عترت و اهل بیت اطهار است، نکته دقیقی می باشد به این که تا روز قیامت، هیچ وقت جهان از افراد اهل بیت که از طرف خداوند مأمور نشر احکامند، منقطع نخواهد بود.»

و عجب است با این که خود، اقرار دارد که هر کس از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله واجد مراتب عالیه علمیه و وظایف دینیه عملی باشد، مقدم است بر کسانی که از اهل بیت و عترت طاهره آن حضرت نباشند. مع ذلک خودش، عملاً کسانی را که شایستگی حق تقدم نداشته - بر خلاف دستور رسول الله - مقدم داشته و آن خاندان جلیل را متروک داشتند. فاعتبروا یا اولی الابصار - نعوذ بالله

اینک از آقایان محترم، انصاف می خواهم که با این تأکیدات بلیغه که سعادت و نجات امت را در تبعیت و تقلید و پیروی از قرآن کریم و عترت طاهره توأما قرار داده، تکلیف ما چیست؟

آقایان! راه باریک و پر خطر است. عادت اسلاف را بگذارید، علم و عقل و انصاف را حکومت دهید. آیا ما و شما می توانیم قرآن را عوض کنیم و به صلاح زمان و مکان، کتاب دیگر انتخاب کنیم؟

سید: هرگز چنین امری نخواهد شد. چون ودیعه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سند محکم آسمانی و راهنمای بزرگ می باشد.

داعی: احسنت! حقیقت همین است. پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و به جای او کتاب دیگر به صلاح ملک و مملکت انتخاب کنیم، در عدل و تالی قرآن هم همین حکم جاری است. پس روی چه قاعده، کسانی که از عترت نبودند را بر عترت مقدم داشتند؟

جواب این سؤال ساده حقیر را بدهید بفرمایید ببینم، آیا خلفای ثلاثه: ابو بکر و عمر و عثمان، از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (ثقلین و سفینه و باب حطه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم به حکم رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را اطاعت بنماییم؟

سید: هرگز کسی چنین ادعایی ننموده که خلفا رضی الله عنهم - به استثناء علی کرم الله وجهه - از عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند ولی از صلحا صحابه رسول الله هستند.

داعی: بفرمایید اگر رسول اکرم صلی الله علیه وآله امر به اطاعت و پیروی از فردی یا قومی بنماید و جمعی از امت بگویند صلاح در این است که پیروی از افراد دیگر بنماییم - و لو آن افراد دیگر هم بسیار مؤمن و صالح باشند- آیا اطاعت امر پیغمبر صلی الله علیه وآله واجب است یا اطاعت صلاح بین امت؟

سید: بدیهی است اطاعت پیغمبر واجب است.

### تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست

داعی: پس در این صورت که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده: «پیروی از قرآن و عترت توأمأً بنمایید و دیگران را مقدم بر آنها ندارید» چرا دیگران را مقدم داشتند به عترت و اعلم و افضل امت؟

آیا ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری و واصل بن عطا و مالک بن انس و ابوحنیفه و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و عترت و اهل بیت پیغمبرند، یا امام امیر المؤمنین علیه السلام و یازده امام از فرزندان آن حضرت از قبیل امامجعفر بن محمد صادق و دیگران؟ انصافاً جواب صریح بدهید.

سید: بدیهی است احدی نگفته است که آنها از عترت و اهل بیت پیغمبرند ولی از صلحاء فقهاء برجسته امت بوده اند.

داعی: ولی به اتفاق جمهور امت، امامان اثنا عشر ما همگی از عترت و صحیح النسب و اهل بیت خاص پیغمبرند. که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اقرار علماء بزرگ خودتان آنان را عدل و تالی قرآن و اطاعتشان را اسباب نجات قرار داده و صریحاً می فرمایند: «آنها اعلم از شما هستند بر آنها سبقت نگیرید.»

ص: ۴۳۵

با چنین دستورات اکیده چه جواب خواهند گفت، زمانی که پیغمبر از آنان سؤال نماید که چرا تمرد امر من نمودید و دیگران را بر عترت من که اعلم از شما بودند مقدم داشتید با این که من دستور دادم بر ایشان سبقت نگیرید؟

پس شیعیان، مذهب خود را حسب الامر رسول خداصلی الله علیه وآله از امیر المؤمنین علیه السلام باب علم پیغمبرصلی الله علیه وآله و از عترت و اهل بیت طاهره آن حضرت گرفتند، که از زمان علی و حسن و حسین <sup>^</sup> که درک نمودند آن حضرت را خلفاً عن سلف برقرار بودند.

ولی دیگران که در اصل، مذهب اشعری یا معتزلی و در فروع مالکی و حنبلی و حنفی و شافعی هستند، چه دستوری از رسول خداصلی الله علیه وآله در تبعیت و پیروی آنها در دست دارند؟

علاوه بر آن که از عترت طاهره نیستند و دستوری به پیروی از آنان نرسیده، تقریباً تا سه قرن بعد از پیغمبرصلی الله علیه وآله که ادوار صحابه و تابعین بوده، ابتدا نامی از آنها در میان نبوده و بعدها از روی سیاست یا جهت دیگر که نمی دانم چه بوده جلوه گر میدان شدند.

ولی ائمه از عترت و اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله از زمان خود آن حضرت جلوه گر بودند و مخصوصاً علی و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام از عترت و اهل بیت پاک پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین را که به امر آن حضرت، پیروان آن امامان معصوم منصوب گردیدند، مشرک و کافر و مهدور الدم بدانند!

کردند کاری که نباید بکنند. مقدم داشتند کسانی را که اهلیت نداشتند و از عترت پیغمبرصلی الله علیه وآله نبودند بر فقهاء عترت و عدل قرآن مجید. ما هم معارضه با شما

نداریم، شماها را کافر و مشرک نمی خوانیم، بلکه برادر دینی خود می دانیم.

ولی شما چه جواب خواهید گفت در محکمه عدل الهی که به عوام بیچاره، امر را مشتبه می کنید و اتباع و شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که مطابق دستور آن حضرت عمل نموده و پیرو عترت طاهر گردیده اند، کافر و مشرک و رافضی و اهل بدعت می نامید!

### آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد

که چرا مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی یا شافعی معرفی ننموده و پیرو مذهب جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از عترت طاهر گردیده اند. ما شیعیان کینه و عداوتی با کسی نداریم. ولی چون عقل و خرد و دانش به ما حکم می کند کورکورانه به راهی نرویم و قرآن مجید، کتاب حق آسمانی هم ما را راهنمایی نموده در آیه ۱۸ سوره ۳۹ (زمر) که فرموده:

{قَبَشِرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ}

(ای رسول به لطف و رحمت من بشارت ده آن بندگانی را که سخن بشنوند و پیروی از نیکوتر بنمایند)

بدون دلیل و برهان متابعت از کسی نمی کنیم هادی و راهنمای ما خدای عزوجل و رسول خدا می باشد. خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله هر راهی پیش پای ما آوردند، ما به همان راه می رویم فلذا دلایل و براهین بسیار در آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله صلی الله علیه و آله بنا بر آنچه در کتب معتبر شما رسیده (علاوه بر تواتر در روایت شیعه) به ما ارائه دادند که راه حق و صراط مستقیم در پیروی آل محمد صلی الله علیه و آله و عترت و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام می باشد.



اگر شما آیه ای از قرآن یا حدیثی از رسول الله به ما نشان دادید که باید در اصول، اشعری و یا معتزلی و در فروع، مقلد و پیرو یکی از چهار امام: ابوحنیفه، مالک، احمد حنبل، شافعی، باشیم ولی از احادیث خودتان باشد، حقیر تسلیم می شوم و الحال مذهب خود را اعلام می نمایم.

ولی قطعاً شما چنین دلیلی در دست ندارید. مگر آنکه بگویید آنها فقهای اسلامی بودند در سال ۶۶۶ هجری. ملک طاهر بیبرس مردم را اجبار داد که حتماً باید از یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند! که اینک وقت اجازه شرح آن قضایا را نمی دهد. حصر کردن تقلید به این چهار امام بدون نص و دستور خاص، ظلم فاحش است به جمیع فقهاء و علماء اسلام و ضایع کردن حق علمی آنها.

در حالتی که تاریخ نشان می دهد که در اسلام، فقهاء و علماء بسیاری مخصوصاً در مذهب خودتان جلوه نمودند که روی موازین علمی که در دست است قطعاً اعلم و افقه از آن چهار امام بودند که حق آنها کاملاً ضایع گردیده.

واقعاً جای تعجب است، که شما زیر بار نمی روید که پیروی نمایید از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام با آن همه نصوص و دلایل واضحی که علمای بزرگ خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند - که خدا و پیغمبر در آیات و اخبار کثیره به جامعه معرفی نمودند - ولی بدون هیچ دلیل و نصی چشم بسته، انحصار دادید تقلید و تبعیت را به آن چهار امام و باب فقاقت و تقلید را مسدود نمودید.

سید: روی همان دلیل و برهان که شما انحصار دادید تبعیت را به دوازده امام، ما هم انحصار دادیم به چهار امام.

داعی: به به! احسنت بسیار خوب بیانی نمودید. دعاگو هم روی همین قاعده شما تسلیم می شوم به برهان و دلیل شما اگر دارید بیان نمایید در آیه ۱۱۱ سوره ۲ (بقره) می فرماید:

{ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ }

(بگو (به مخالفین) بیاورید دلیل و برهان خود را اگر راست می گوئید)

اولاً ائمه اثنا عشر و امامان دوازده گانه را جماعت شیعیان یا علمای آنها در اعصار و قرون بعدیه، منحصر به دوازده نمودند. بلکه نصوص وارده و اخبار متکثره ای که از طرق ما و شما رسیده می رساند که خود صاحب شریعت، خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عدد ائمه را دوازده قرار دادند.

### پیغمبر صلی الله علیه و آله عدد خلفا را دوازده معرفی نموده

چنانچه اکابر علمای خودتان به آن اشاره نموده اند از جمله: شیخ سلیمان قندوزی حنفی در اول باب ۷۷ ینابیع الموده (۱)، صفحه ۴۴۴ (چاپ استانبول) به این عبارت نوشته «تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه» (در تحقیق حدیث که بعد از من دوازده خلیفه می باشند) بعد از نقل یک خبر گوید:

«ذکر یحیی بن الحسن فی کتاب العمده من عشرین طریقاً فی ان الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه و آله اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش فی البخاری من ثلاثه طرق و فی مسلم من تسعه طرق و فی ابی داود من ثلاثه طرق و فی الترمذی من طریق واحد و فی الحمیدی من ثلاثه طرق».

ص: ۴۳۹

(یحیی بن حسن در کتاب عمده از بیست طریق آورده که خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله دوازده خلیفه می باشند که تمام آنها از قریشند و در صحیح بخاری از سه طریق و در صحیح مسلم از نه طریق و در سنن ابن داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طرق و در جمع بین الصحیحین حمیدی از سه طریق خبر دوازده خلیفه را نقل نموده اند).

علاوه بر اینها سایر علمای شما از قبیل حموینی در فرائد(۱) و خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مخصوصاً میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی(۲)، دوازده خبر از عبد الله

ص: ۴۴۰

۱- فرائد السمطین، حموینی، ۲/۱۴۸، ح ۴۴۲-۴۴۵، سمط ۲ باب ۳۳. حموینی حدیث را به طرق گوناگون نقل کرده است که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک: عن جابر بن سمره قال:... ان هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیها اثنا عشر خلیفه. دو: عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وآله:... الخلفاء بعدی اثنا عشر کعدد نباء بنی اسرائیل.

۲- موده القربی، همدانی، موده ۱۰، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۱۵-۳۱۶، ح ۹۰۷-۹۱۱، باب ۵۶) و نیز بخاری در صحیح خود، ۷/۷۲۹، ح ۲۰۳۴، کتاب الاحکام باب الاستخلاف، این چنین نقل می کند: عن عبد الملك سمعت جابر بن سمره... یقول: یكون اثنا عشر امیراً فقال کلمه لم اسمعها فقال ابی انه قال: کلهم من قریش. و مسلم در صحیح خود، ۳/۱۴۳۳، ح ۱۸۲۱، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش و الخلافه فی قریش، این حدیث را به طرق مختلفه نقل می کند. طبرانی در معجم الاوسط، ۱/۴۷۴، ح ۸۶۳، احادیث احمد بن یحیی، الحلوانی؛ ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۶۰۹، ح ۲۲۲۳، کتاب الفتن، باب ما جاء فی الخلفاء. و ابی داوود در سنن خود، ۴/۱۰۶، ح ۴۲۸۰-۴۲۷۹، کتاب المهدي؛ احمد حنبل در مسند، ۵/۸۷-۸۶ و ۱۰۶-۱۰۸، مسند جابر بن سمره، حدیث را به طرق مختلفه نقل کرده؛ حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۷۱۶، ح ۶۵۸۹، کتاب معرفه الصحابه، ذکر ابی جحیفه السوائی؛ ابن عبد البر در استیعاب، ۲/۶۵۶، رقم ۱۰۶۴، شرح حال سمره بن جندب؛ بخاری در تاریخ الکبیر، ۸/۴۱۰، رقم ۳۵۲۰، احادیث یونس ابن ابی یعفور العبدی؛ متقی هندی در کنز العمال، ۳۲۱۲-۳۴، ح ۳۳۸۴۸-۳۳۸۶۱، کتاب الفضائل، باب ۴، قریش؛ ابن حبان در الثقات، ۷/۲۴۱-۲۴۲، شرح حال عمران بن سلیمان المرادی القمی؛ صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۸۳، جماع ابواب معجزاته، باب ۱۰؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۶/۲۷۸، باب الاخبار عن الأئمه الاثنی عشر الذین کلهم من قریش، به این حدیث اشاره کرده اند. شایان ذکر است که این حدیث در منابع فوق با الفاظ گوناگون نقل شده است. لکن آنچه در همه آنها یکسان می باشد این است که رسول اکرم فرمودند: خلفاء من دوازده نفرند و تمام آنها از قریش هستند. لذا در اینجا به متن چند حدیث اشاره می کنیم: یک: لا یزال هذا الدین قائماً حتی یكون علیکم اثنا عشر خلیفه، کلهم تجتمع علیه الأمه فسمعت کلاماً من النبی صلی الله علیه وآله لم افهمه، فقلت لأبى: ما یقول؟ قال: کلهم من قریش. دو: لا یزال هذا الدین عزیزاً منیعاً إلی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش. سه: لا یزال هذا الامر ظاهراً علی من ناواه لا یضره مخالف و لا مفارق، حتی یمضی، منهم اثنا عشر خلیفه من قریش. چهار: یملک هذا الأمه اثنا عشر خلیفه، کعده نباء بنی اسرائیل. پنج: لا یزال الإسلام ظاهراً حتی یكون اثنا عشر امیراً و خلیفه کلهم من قریش.

بن مسعود و جابر بن سمره و سلمان فارسی و عبد الله بن عباس و عبایه بن ربیع و زید بن حارثه و ابوهریره و از مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام که جمعا به طرق مختلفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود: عدد خلفاء و ائمه بعد از من دوازده می باشد، تمام آنها از قریش و در بعض از آن اخبار از بنی هاشم است و در بعض از آنها نام های آنها را معین نمودند و دوازده خبر از عبد الله بن مسعود و جابر بن سمره و سلمان فارسی و عبد الله بن عباس و عبایه بن ربعی و زید بن حارثه و ابوهریره و از مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام که جمعا به طرق مختلفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود: عدد خلفاء و ائمه بعد از من دوازده می باشد، تمام آنها از قریش و در بعض از آن اخبار از بنی هاشم است و در بعض از آنها نام های آنها را معین نمودند و در بعضی فقط عدد شماری نمودند.

اینها نمونه ای بود از اخبار که بسیار در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده. اینک بر شماست که در عدد چهار از پیغمبر صلی الله علیه و آله خبری دارید بیان نمایید و لو یک خبر، ما نسبت به همان خبر شما تسلیم می شویم.

گذشته از این که شما خبری راجع به ائمه اربعه ندارید، مابین امامان شیعه با امامان شما فرق بسیار است. چنانچه در شب های گذشته به مناسباتی اشاره نمودیم که امامان اثنا عشر ما اوصیاء رسول الله و منصوص از جانب خدا هستند

ابداً طرف مقایسه با امامان چهارگانه شما نیستند؛ زیرا امامان شما جنبه فقاہت و اجتهاد دارند و بعض از آنها مانند ابو حنیفه به اقرار و اعتراف علماء خودتان، اهل حدیث و فقه و اجتهاد نبودند؛ بلکه اهل قیاس بودند، که خود دلیل بر بی سوادی می باشد (۱). ولی ائمه اثنا عشر ما، حجج الهیه و اوصیاء و خلفاء منصوص

ص: ۴۴۲

۱- بسیاری از علماء بزرگ اهل تسنن ابو حنیفه را تضعیف کردند و با روش او مخالفت کرده اند تا جایی که احمد بن حنبل در کتاب العلل خود (ح ۲/ص ۵۴۶ و ۳۵۸، به نقل از اوزاعی در باره او چنین می گوید: «ما ولد فی الاسلام مولود اضر علی الاسلام من ابی حنیفه و ابی مسلم صاحب» همچنین عقیلی که یکی از علما و رجال بزرگ اهل تسنن است ابی حنیفه را در شمار راویان ضعیف بیان کرده و در کتاب خود در این موضوع (ضعفاء العقیلی، ۴/۲۶۸، ترجمه ۱۸۷۶، النعمان بن ثابت ابو حنیفه) نام او را ذکر کرده است و نظرات علماء و بزرگان اهل تسنن مانند سفیان ثوری، ایوب، ابن عون، اوزاعی، سلمه بن حکیم، مالک بن انس، که ابو حنیفه را بی دین معرفی می کند، حماد بن سلمه، شعبه، شریک، ابابکر بن عیاش، عبد الرحمن بن مهدی، و... را در هفده صفحه در تضعیف و رد او بیان کرده است. ابن حبان نیز در کتاب المجروحین (ج ۳/۶۱ تا ۷۰، ترجمه النعمان بن ثابت ابو حنیفه الکوفی) نام او را ذکر کرده است و او را چنین معرفی کرده است: «... و من جهة اخرى لا يجوز الاحتجاج به لأنه كان داعياً الى الارحاء و الداعية الى البدع لا يجوز ان يحتج به عند ائمتنا قاطبه لا اعلم بينهم فيه خلافاً على ان ائمة المسلمين و اهل الورع في الدين في جميع الامصار و سائر الاقطار جرحوه و اطلقوا عليه القدرح الا الواحد بعد الواحد، قد ذكرنا ماروى فيه من ذلك في كتاب «التنبیه على التمویه» فأغنى ذلك عن تكرارها في هذا الكتاب غير اني اذكر منها جمله... خطیب بغدادی نیز در کتاب تاریخ بغداد خود (ج ۱۳/ص ۳۲۵ تا ۴۲۶، ذیل ۷۲۹۷، دوباره النعمان بن ثابت ابو حنیفه التیمی) در صد صفحه به بیان اقوال علماء و بزرگان اهل تسنن در رد ابو حنیفه و روش او پرداخته است. «محقق»

رسول خداصلی الله علیه وآله می باشند.

ما تقلید از آنها نمی کنیم بلکه حسب الامر پیغمبرصلی الله علیه وآله پیرو طریقه آنها هستیم. ولی در هر دوره و زمانی از برای شیعه، فقها و مجتهدینی هستند که استنباط احکام الله را با موازین کتاب و سنت و عقل و اجماع نموده، احکامی صادر می نمایند و فتاوی آنها مورد عمل ما است و تقلید از آنها می نماییم.

با اینکه فقهاء شما از خوشه چینان خرمن امامان از عترت طاهره بودند، شما روی تقلید و عادت، اساتید علم و عمل را گذارده، پیرو شاگردانی شدید که مبانی علمی را گذارده و به رأی و قیاس عمل نمودند.

سید: از کجا معلوم است که امامان ما اخذمطالب از امامان شما می نمودند؟

### اشاره به مقامات امام جعفر صادق علیه السلام

داعی: حساب تاریخ است. ثبت در کتب است. اکابر علمای خودتان ثبت نموده اند. مراجعه فرمایید به کتاب فصول المهمه (۱)، تألیف عالم جلیل القدر، نور الدین بن صباغ مالکی. در حالات امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آورده که آن حضرت بارز و برجسته در علم و فضل بوده تا آنجا که گوید:

«نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان و انتشر صيته و ذكره في سائر البلدان و لم ينقل العلماء عن احد من أهل بيته من نقل عنه من الحديث.»

ص: ۴۴۳

(به قدری از آن حضرت نقل علم شده که سواره های دانشجو، برای درک فیض به سوی آن حضرت حرکت می نمودند. صیت و نام نیک آن حضرت در سایر شهرها منتشر گردیده، و نقل نمودند علما از احدی از اهل بیت طهارت به قدری که از آن حضرت حدیث نقل نمودند).

آنگاه (۱) گوید: جماعت بسیاری از اعیان امت مانند یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک بن انس (امام مالکی ها) و سفیان ثوری و ابو عیینه و ابو ایوب سجستانی و ابو حنیفه (امام حنفی ها) و شعبه و غیرهم از آن حضرت روایت نمودند. (انتهی)

و کمال الدین ابن ابی طلحه در مناقب می نویسد: بسیاری از اکابر اعیان علما و ائمه دین از آن حضرت نقل حدیث نموده اند و از علم و دانشش بهره بردای نمودند. من جمله همین افرادی را که صاحب فصول المهمه ذکر نموده نام برده.

فضایل و کمالات صوری و معنوی آن حضرت مورد تصدیق دوست و دشمن بوده است اکابر علمای منصف غیر عنود خودتان در کتب عالیه خود ثبت نموده اند. مانند شهرستانی در ملل و نحل (۲) و مالکی در فصول المهمه (۳)

ص: ۴۴۴

۱- روی عنه جماعه من اعیان لائمه و اعلامهم، مثل یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینه و ابو حنیفه و شعبه و ابو حنیفه و شعبه و ابو ایوب سجستانی و غیرهم. فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۲/۹۰۸، فصل ۶

۲- الملل و النحل، شهرستانی، ۱/۱۴۷، اب ۶، الامامیه، الباقریه و الجعفریه الواقفه. شهرستانی می نویسد: و هو ذو علم غزیر فی الدین، و ادب کامل فی الحکمه، و زهد بالغ فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و قد اقام بالمدينه مده یفید الشیعه المنتمین إلیه، و یفیض علی الموالین له اسرار العلوم ثم دخل العراق و اقام بها مده، ما تعرض للامامه قط، و لا نازع احداً فی الخلافه قطّ و من غرق فی بحر المعرفه لم یطمع فی شط و تعالی الی ذروه الحقیقه لم یخف من حط....

۳- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۲/۹۰۷، و ۹۰۸، فصل ۶. ابن صباغ می نویسد: کان جعفر الصادق ابن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام من بین اخوانه خلیفه ابیه محمد بن علی علیهما السلام وصیه و القائم یامامه من بعده، و برز علی جماعتهم بلافض و کان انبهم ذکراً و اعظمهم قدراً...

مخصوصاً شیخ ابو عبد الرحمن سلمی در طبقات المشایخ گوید:

«ان الامام جعفر الصادق فاق جميع اقرانه و هو ذو علم غزير فى الدين و زهد بالغ فى الدنيا و ورع تام عن الشهوات و أدب كامل فى الحكمة»

(به درستی که امام جعفر صادق، برتر و بالاتر از جمیع اقران و امثال خود بود. چون صاحب علم طبیعی و قریحه کامل در دین و زهد بالغ در دنیا و ورع و پرهیزگاری از شهوات و فرهنگ کامل در حکمت بود.)

و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۸۱ اول باب ۶ مطالب السؤل تمام این معانی را نقل نموده و گوید:

«هو من عظماء اهل البيت و ساداتهم، ذو علم جمه و عباده موفره و اوراد متواصله و زهاده بينه و تلاوه كثيره يتبع معانى القرآن الكريم و يستخرج من بحره جواهره و يستنتج عجايبه و يقسمه اوقاته على انواع الطاعات بحيث يحاسب عليها نفسه رؤيته تذكره الآخره و استماع كلامه زهد فى الدنيا و الاقتداء بهديه يورث الجنه نور قسماته شاهدانه من سلاله النبوه و طهاره افعاله تصدق بآنه من ذريه الرساله نقل عنه الحديث و استفاد منه العلم جماعه من الأئمه و اعلامهم مثل يحيى بن

ص: ۴۴۵



سعید الانصاری و ابن جریح و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینہ و شعبه و ایوب السجستانی و غیره مرضی اللہ عنہم عدوا  
اخذہم عنہ منقبہ شرفوا بہا و فضیلہ اکتسبوہا.»

(آن بزرگوار از بزرگان و نوابغ اهل بیت و صاحب انواع علوم و اقسام عبادات خارج از حد توصیف بوده است. پیوسته متذکر  
بوده و دارای زهد بین و فوق العاده شائق تلاوت قرآن مجید بوده که هر آیه ای را قرائت می فرمود: تفسیر آن را بیان می کرد.  
اصحاب آن بزرگوار خواص مانند، جواهرات کلمات آن حضرت را از اقیانوس علم استخراج و از مطالعه آنها نتایج عجیب  
علوم را استفاده می کردند. اوقات شبانه روزی را بر انواع امور که جمیع آنها جزء طاعات و عبادات بودند تقسیم نموده و  
کاملاً عمل به آن تقسیم را رعایت می نموده و پیوسته به این حساب رسیدگی می کرد. مثل این که روز قیامت و در موقف  
حساب است و اصغای کلام آن حضرت، زهد در این جهان و پیروی از دستوراتش، موجب ورود در درجات اخروی بوده و  
نور گونه های صورت آن حضرت، گواهی می دادند از خاندان نبوت است و از کردار پاکیزه آن حضرت که تمام ابزار حق و  
حقیقت بوده، کشف می شد که از ذریه رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ است. گروهی بسیار از آن حضرت نقل حدیث  
و استفاده علوم می کردند که هر کدام خود یکی از ائمه یا یکی از نوابغ عصر به شمار می آمدند. مانند یحیی بن سعید و ابن  
جریح و مالک بن انس و (سفیان) ثوری و ابن عیینہ و شعبه و ایوب سجستانی و امثال آنها که در سایه احادیث و علوم اقتباس  
شده از آن حضرت افتخار می کرد و فضیلت خود را

بر اهل عصر به اکتساب آن

ص: ۴۴۶

اگر بخواهم نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را در باره آن حضرت بیان نمایم، رشته سخن بسیار طولانی می‌ود. خلاصه آنکه عموم علمای منصف شما اقرار دارند به این که در علم و زهد و ورع و تقوی و اخلاق حمیده، سرآمد اهل زمان بوده است.

بدیهی است تعریف و تمجید از آفتابست. زبان‌ها الکن است که بتواند بیان عشری از اعشار، بلکه هزار یک از مقامات عالیه آن حضرت را بنماید.

نواب: قبله صاحب! معذرت می‌خواهم در بین فرمایشات شما سؤال می‌کنم. چون فراموش کارم از دستم می‌رود. اگر اجازه می‌فرمایید عرض کنم.

داعی: مانعی ندارد بفرمایید. خواهش می‌کنم از سؤال در هر وقت مضایقه نکنید. دعاگو ابداً دلتنگ نمی‌شوم.

نواب: با این که ملت تشیع بنا بر آنچه در این شب‌ها بیان نمودید اثنا عشری دوازده امامی است، به چه علت این مذهب به نام امام جعفر صادق علیه السلام نامیده شده است و مذهب جعفری می‌گویند؟

### ظهور مذهب جعفری

داعی: رسول اکرم، خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله روی ناموس حقیقی نبوت که هر پیغمبری قبل از وفات وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معین می‌نمودند، امیر المؤمنین علیه السلام را باب علم و وصی و خلیفه جانشین خود معرفی و امت را امر به اطاعت آن حضرت نمودند.

ولی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جهاتی که عند العقلاء واضح است

سیاسهٔ امر خلافت به ابو بکر و عمر و عثمان قرار گرفت. ولی در تمام دوره خلافت (به استثنای روزهای اول) ابو بکر و عمر کاملاً به آن حضرت در جمیع امور شور می نمودند و مطابق فرموده های آن حضرت عمل می کردند. به علاوه رجال از دانشمندان ادیان هم که برای کشف حقایق به مدینه می آمدند و در مباحثات و مناظرات، علی علیه السلام آنها را مجاب می نمود. بالاخره تا آن حضرت حیات داشت به طرق مختلفه خدمات شایان خود را به دین مقدس اسلام نمود.

ولی پس از شهادت آن حضرت که زمام امور به دست بنی امیه آمد، مقام ولایت و امامت کاملاً به محاق افتاد. با منتها درجه قساوت، ظلم و تعدی به عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد آوردند.

امام برحق حضرت امام حسن مجتبی و امام حسین شهید و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم السلام به سختی در تحت فشار و ایذاء و اذیت امویها قرار گرفتند. تمام طرق و راه ها را بر آنها مسدود نمودند و جز عده قلیلی از شیعیان خالص الولاء موفق به دیدار و اخذ علوم و حقایق از آنها نمی شدند، تا عاقبت هر یک را به طریقی شهید نمودند.

تا در اوایل قرن دوم هجری که مردم از ظلم و تعدی و فجایع اعمال امویها به جان رسیده، برای برانداختن حکومت آنها از اطراف قیام نمودند، جنگهای خونینی مخصوصاً بین داعیان بنی عباس و بنی امیه در گرفت.

در آن موقع که امویها مشغول دفاع از حکومت خود بودند، روزنه فرجی باز شد. چنان به خود مشغول شدند که دیگر آن سخت گیری های شدید را به عترت و اهل بیت رسول الله نمی نمودند.

فلذا امام به حق ناطق، از این فرصت، نتیجه کامل گرفتند و در خانه را باز نموده از حالت انزوا که در اثر فشار و سختی های اموی ها پیدا شده بوده خارج شدند و آزادانه در مسجد، منبر تشریف برده و به نشر علوم احکام و قواعد دین پرداختند. چهار هزار دانشجوی علم و دانش و حدیث، بدون مانع پای منبر آن حضرت حاضر شده و از بحر بی پایان علم آن حضرت استفاده می نمودند.

اصحاب خاص و دانشجوهای برگزیده، پای منبر آن حضرت از مبانی علمی که بهره برداری نموده بودند، چهار صد اصل نوشتند که معروف شد به اصول اربعمائه.

امام یافعی یمنی در تاریخ خود، آن حضرت را وصف نموده که در کثرت علم و وسعت فضل، تالی نداشته و حد و حصری برای علوم عالیه و دانش آن حضرت نبوده است.

یکی از شاگردان محضر او، (جابر بن حیان صوفی) از علوم صادره از آن حضرت، کتابی مشتمل بر هزار ورق و پانصد رساله تألیف نموده. (انتهی)

اکابر فقهاء اعلام و ائمه عظام اهل تسنن، از شاگردان و دانشجویان مجلس فیض آن حضرت بودند.

مانند ابوحنیفه و مالک بن انس و یحیی بن سعید انصاری و ابن جریح و محمد بن اسحاق و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و دیگران که قبلاً اشاره شد که هر کی به قدر استعداد خود، از محضر انور آن حضرت بهره مند می شدند.

چنین ریاست علمی از حیث ظهور، برای احدی از آباء و ابناء کرام آن

حضرت پیش آمدن نمود؛ که بدون مانع بتوانند به نشر احکام و قواعد دین و تفسیر آیات قرآن مجید و مبانی علم و حدیث و کشف اسرار و حقایق علنی و برملاء بپردازند.

چه آنکه بنی امیه مانع آباء آن حضرت بودند و بنی عباس با منتها درجه بی شرمی، ائمه از ابناء آن بزرگوار را تحت فشار قرار دادند.

فی الحقیقه ظهور حقیقت تشیع بی پرده و عیان و نشر معارف آل محمد صلی الله علیه و آله و عترت طاهر که سرچشمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله می گرفت به وسیله آن حضرت، بارز و آشکار گردید.

فلذا این مذهب حق، به نام آن حضرت معروف شد به مذهب جعفری و الا- ما بین امام صادق و آباء اربعه و ابناء سته آن حضرت که تماماً به اتفاق عم بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی علیهم السلام امامان برحق بودند، فرقی نبوده.

### **درد دل بزرگ و بی اعتنایی به عترت**

ولی جای تأسف است که چنین امام با عظمتی

را که دوست و دشمن اقرار به اعلمیت و اکملیت او نموده اند، پیشینیان شما حاضر نشدند به عنوان اعلم و افقه و اکمل از همه بشناسند؛ بلکه آن اندازه هم روا ندادند که نام شریفش را در عداد ائمه اربعه قرار دهند و حال آنکه آن حضرت با آن همه مراتب عالی علم و فضل و زهد و ورع و تقوی و کمال که مورد تصدیق علمای خودتان هم می باشد چون از عترت و اهل بیت پاک رسول اکرم بوده حق تقدم بر دیگران نداشته است.

و اگر از حیث پیروان هم بخواهیم به شمار آوریم معلوم نیست که پیروان هر

یک از امامان از عترت طاهره و از علماء و فقهاء بزرگ از سادات علوی و حسینی و سجادی و موسوی و رضوی و غیره از قبیل: زید بن علی بن الحسین (الشهید) و یحیی بن زید و محمد بن عبد الله (نفس زکیه) و حسین بن علی مدفون به فخ و یحیی بن عبد الله بن حسن و برادرش ادریس و محمد بن جعفر الصادق و محمد بن ابراهیم (معروف به ابن طباطبا) و محمد بن محمد بن زید و عبد الله بن حسن و علی بن جعفر (عریضی) و غیر آنها که همگی از اکابر علماء و فقهاء خاندان رسالت بودند، نقل حدیث و روایت نمودند.

ولی روایت‌های ابو هریره معلوم الحال و عکرمة خارجی و یک عده کذاب جعل را که علمای خودتان تصدیق به آن دارند ما هم در شب‌های قبل اشاره به حالات آنها نمودیم، به جان و دل پذیرفته و از آنها نقل نموده‌اند.

و حتی ابن البیع نوشته که بخاری از هزار و دویست نفر از خوارج و نواصب از قبیل عمران بن حطان (مادح عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیر المؤمنین علیه السلام) روایت نموده است.

### تأثر فوق العاده

و بسیار جای تأثر است که پیروان و مقلدین امام اعظم و امام مالک و امام شافعی و امام حنبل را که هیچ‌یک، از عترت و اهل بیت رسول الله نبودند، مسلمان پاک بدانند و هر یک از آن فرق در طریق خود آزاد باشند؛ با آن که در اصول و فروع با هم اختلاف بسیار دارند.

ولی پیروان جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را کافر و مشرک و رافضی بخوانند! و

در بلاد سنّی حتی در مکه معظمه که خداوند در باره آن مکان مقدس می فرماید: {و من دخله کان آمناً} آزادی در عقیده و اعمال و عبادات نداشته باشند.

چه خوش گوید حافظ شیرازی:

گر مسلمانی همین است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی پس آقایان بدانند که ما جماعت شیعیان، باعث افتراق کلمه نیستیم. دوئیت را ما ایجاد نمی کنیم؛ بلکه آنچه می شود از طرف شما می شود، که زیاده از یکصد میلیون جمعیت مسلمان موحد مؤمن را که در جهت قبله و نماز و روزه و حج و سایر احکام دین با شما شرکت دارند، از خود دور و بیگانه و مشرک و کافر محسوب می دارید.

«در این موقع مؤذن اعلام نماز داد. آقایان به فریضه عشاء مشغول شدند، بعد از فراغت از نماز و صرف چای، جناب حافظ افتتاح کلام نمود.»

حافظ: حقیقت امر همین است که فرمودید. من آدم بی انصاف و حق کش نیستم. در قسمت‌های مهمی از بیانات شما، حقیر معترفم که افراط کاری‌های متعصبانه زیاد شده و مخصوصاً در این لیالی، بدون تملق و چاپلوسی، مخلص که به سهم خود از محضر شما خیلی استفاده نموده و کاملاً روشن گردیدم. ولی در عین حال با اجازه خودتان می خواهم جمله ای عرض کنم که هم گله باشد و هم دفاعی از حریم اهل تسنن و آن این است که چرا شما مبلغین و دانشمندان شیعه، عوام خود را منع نمی کنید از رفتار و گفتارهایی که عاقبتش کفر است؛ تا بهانه به دست دیگران ندهید که کلمه کفر بر زبان نیاورند؟

چون غالباً انسان به واسطه یک کلام بی جا و یا گفتار بی محل مورد حملات قرار

می گیرد و بی خود هم شما آقایان اهل جماعت را مورد حملات قرار ندهید. بلکه خود شیعیانند که بهانه به دست می دهند و کلماتی می گویند که تأثیر در قلوب نموده لذا نسبت کفر به آنها داده می شود.

داعی: رفتار و گفتاری که عاقبتش کفر است از چه قبیل است؟ متمنی است توضیح دهید تا معما حل گردد.

### دلیل طعن شیعه بر صحابه و ازواج رسول الله

حافظ: گفتار شنیع آنها از قبیل: طعن و انتقاداتی است که نسبت به صحابه خاص رسول الله صلی الله علیه و آله و بعض ازواج طاهرات آن حضرت رضی الله عنهم می نمایند که محققاً کفر محض است. چون که سالها در اعلاء کلمه توحید در رکاب ظفر انتساب آن حضرت، با کفار جهادها نمودند. بدیهی است که خدمات آنها خالی از شوائب و نقایص بوده و قطعاً مستحق جنان خواهند بود. خصوصاً آنهایی که به مقتضای آیه ۱۸ سوره ۴۸ (فتح) که می فرماید:

{لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ}

(هر آینه به تحقیق خدا از مؤمنانی که زیر درخت حدیبیه با تو بیعت کردند خوشنود گشت.)

به شرف رضوان حضرت حق مشرف گشتند و شکی نیست که آنها قولاً و فعلاً مورد توقیر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند و البته منکر کمال ایشان در خذلان و گمراهی خواهد بود. و در حقیقت به مقتضای آیه شریفه سوره النجم که می فرماید:

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ}

ص: ۴۵۳



(هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید و سخن او جز غیر وحی خدا نیست)

منکر پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآن گردیده و هر کس انکار پیغمبر و قرآن کند محققا کافر است.

داعی: میل نداشتم که جناب عالی این قبیل موضوعات را در این مجلس علنی مورد بحث و سؤال یا به قول خودتان گله قرار دهید، که داعی مجبور شوم جواب دهم.

آنگاه حرف دست مردم جاهل و یک دسته معاند عنود بیفتد و قضاوت بر خلاف نمایند. خوب بود محرمانه بین خودمان این مطالب ردّ و بدل می شد تا جواب مطابق صواب عرض می کردم. حالا هم تمنا می کنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی در این موضوع صرف نظر نمایید یا روز صبح خودم خدمت تان می رسم و دو نفری قضیه را حل می کنیم.

حافظ: بنده بی تقصیرم چون آقایان حاضر، چند شب است به من فشار می آورند که این موضوع مورد بحث قرار گیرد. لذا این درخواست را مطابق میل آقایان نمودم. چون شما متانت در کلام دارید، گمان می کنم ضرری نداشته باشد که جواب مُسکتی به آقایان بدهید که رضای خاطرشان فراهم گردد و یا تصدیق نمایید که حق با ماست.

نواب: صحیح است، همگی انتظار داریم حل این معما گردد.

داعی: چون امر می فرمایید اطاعت می نمایم ولی از مثل شما شخص فاضل و محترمی انتظار نداشتم با مشروحات مفصله ای که در لیالی ماضیه به عرض

رسانیدم و جهات کفر آور را بیان نمودم، باز هم نسبت کفر به جامعه شیعیان بدهید. در صورتی که در شب‌های اول کاملاً برای شما روشن نمودم که شیعه اثنا عشریه چون پیروان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین هستند، هرگز کافر نخواهند بود.

و چون جملاتی را درهم بیان فرمودید، ناچارم آنها را از هم تفکیک نموده هر یک را علی‌حدّه جواب عرض نمایم. تا آقایان حاضرین محترم و هم چنین غائبین مجلس، خود منصفانه قضاوت نموده و از شبهاتی که در دل آنها افکنده اند بیرون بیایند و بدانند که شیعیان هرگز کافر نخواهند بود و طرق کفر آن نیست که آقای محترم بیان نمودید.

### **طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمی شود**

اولاً فرمودید که طعن و انتقادی که شیعیان از صحابه و بعضی از ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله می نمایند موجب کفر آنها گردیده.

نفهیمدم روی چه دلیل و برهان این بیان را نمودید؟ قطعاً اگر طعن و انتقاد، مستند به دلیل و برهان باشد که ابداً مذمت ندارد، تا چه رسد به آن که کفر آور باشد و اگر بدون دلیل و برهان و محض اتهام باشد، باز هم سبب کفر نمی گردد. بر فرض به مؤمنی و لو صحابی باشد بی جهت هم طعن و نقد و یا لعنی هم بنمایند، کافر نخواهد شد؟ بلکه فاسق می شوند؛ مانند آن که شراب بخورند یا زنا کنند. بدیهی است هر فسق و عصیانی قابل عفو و اغماض است.

چنانچه ابن حزم ظاهری اندلسی متولد ۴۵۶ قمری، در صفحه ۲۲۷ جزء

ص: ۴۵۵

«کسی که به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام دهد از روی جهل و نادانی معذور است و اگر روی بصیرت و بینایی باشد فاسق خواهد بود مانند آن که به معاصی از قبیل زنا دزدی مشغول شده، وقتی کافر می شود که به قصد آن که چون اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند دشنام دهد که منتهی می شود به عداوت و اهانت با خدا و رسول او که البته آن وقت کافر خواهد شد.»

و الا صرف دشنام به صحابه، موجب کفر نمی گردد. چنانچه خلیفه عمر به پیغمبر عرض کرد: اجازه بده گردن حاطب منافق را بزنم - با آنکه از صحابه بزرگ و مهاجرین و از اصحاب بدر بود- مع ذلک برای این دشنام و نسبت نفاق به او دادن کافر نشد. انتهی کلامه.

پس چطور ممکن است شیعیان را برای دشنام دادن به بعضی از افراد صحابه- به فرض صدق و یقین شما - کافر خوانند؟ و حال آنکه اکابر متقدمین از علمای شما بر خلاف عقیده شما در کتب معتبره خود از روی انصاف، دفاعها از حق و حقیقت نموده اند.

از جمله قاضی عبد الرحمن ایجی شافعی در مواقف (۲) و جوهی را که

ص: ۴۵۶

۱- و اما من سب احدا من الصحابه رضی الله عنهم فان كان جاهلا فمعذور و ان قامت علیه الحجة فتمادی غیر معاند فهو فاسق کمن زنی و سرق و ان عاند الله تعالی فی ذلک و رسوله صلی الله علیه و آله فهو کافر. الفصل، ابن حزم ۳/۲۵۷، باب الکلام فیمن یکفر و لا یکفر.

۲- الرابع قد کفر الروافض و الخوارج بوجوه: الاول ان القدح فی اکابر الصحابه الذین شهد لهم القرآن و الأحادیث الصحیحه بالترکیه و الايمان «تکذیب» للقرآن و للرسول حیث اثنی علیهم و عظمهم) فیکون کفرا (قلنا لا ثناء علیهم خاصه) ای الاثناء فی القرآن علی وحد من الصحابه بخصوصه و هؤلاء قد اعتقدوا ان من قدحوا فيه لیس داخلا فی الثناء العام الوارد فيه و الیه اشار بقوله (و لا هم داخلون فيه عندهم) فلا یکون قدحهم تکذیبا للقرآن و اما الأحادیث الواردة فی ترکیه بعض معین من اصحابه و الشهاده لهم بالجنه فمن قبیل الآحاد فلا یکفر المسلم بانکارها او نقول الثناء علیهم و تلك الشهاده لهم مقیدان (بشرط سلامه العافیه و لم توجد عندهم) فلا یلزم تکذیبهم للرسول. المواقف، عضد الدین ایجی، مرصد ۳، مقصد ۴، (با استفاده از شرح المواقف، جرجانی، ۸/۳۴۴).

متعصبین علمای شما در کفر شیعه آورده اند ردّ کرده و آنها را نظر متعصبانه دانسته است و امام محمد غزالی صریحا می نویسد: سب و شتم صحابه ایدا کفر نمی باشد. حتی سبّ شیخین هم کفر آور نمی باشد. (۱)

ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی (۲) گوید: این که جمعی متعصب گویند سبّ کنندگان صحابه کافرند، مورد اشکال می باشد و کفر آنها غیر معلوم

ص: ۴۵۷

---

۱- وزارت اوقاف و شؤون اسلامیة کویت در کتابی که به عنوان الموسوعه الفقهیه الکویتیه منتشر کرده است در باره لعن شیخین چنین آورده است: ذهب جمهور الفقهاء الی عدم تکفیر من سب الشیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما. (۲/۴۷۵۳) باب تکفیر، رقم (۱۳) «محقق»

۲- و قولهم و قولهم یکفر من قال بخلق القرآن او استحاله الرویه او سب الشیخین او لعنهما و امثال ذلك مشکل. شرح عقائد النسفیة، محمد عمر النسفی، ص ۱۲۲. و نیز ابن قدامه در الشرح الکبیر، ۱۲/۴۰، کتاب الشهادات، باب شروط من تقبل شهادته می نویسد: من نفسقه و لا نکفره و هو من سب القرابه کالخوارج او من سب الصحابه کالروافض فلا تقبل لهم شهاده لذلك. و خطیب شربینی در شرح مغنی المحتاج، ۴/۴۳۶، کتاب الشهادات می نویسد: قال السبکی فی الحیيات فی تکفیر من سب الشیخین و جهان لأصحابنا: فان لم نکفره فهو فاسق لا تقبل شهادته و من سب بقیه الصحابه فهو فاسق مردود الشهاده... و ان الماوردی قال: من سب الصحابه او لعنهم او کفرهم فهو فاسق مردود الشهاده. ملیاری هندی در فتح المعین، ۴/۳۳۲، فصل فی الشهادات می نویسد: تقبل شهاده کل مبتدع لا نکفره ببدعه و ان سبّ الصحابه رضوان الله علیهم.

است. چه آن که بعضی از دانشمندان به صحابه حسن ظن داشتند. بدی های اعمال آنها را ندیده گرفتند بلکه تأویلات سستی نمودند و گفتند صحابه رسول الله از گمراهی و فسق مصون بودند و حال آنکه این قسم نبوده و دلیل بر این امر جنگ هایی است که بین آنها اتفاق افتاده ثابت می نماید که آنها گمراه و اهل فسق و عصیان بودند و حسادت و جاه طلبی آنها را وادار به اعمال زشت می نموده و منحرف می شدند. حتی بزرگان از صحابه که مصون از کارهای زشت نبودند! پس اگر کسی با نقل دلیل، نقد و انتقادی از آنها بنماید، موجب کفر نخواهد شد. چه آنکه بعضی روی حسن ظن، چشم پوشی نموده نقل ننمودند. ولی برخی، اعمال آنها را نقل نموده و مورد انتقاد قرار می دهند. [در هر صورت] نمی توان گفت آنها کافر هستند. برای آنکه هر صحابی که رسول خدا را دیده، معصوم و بی گناه نبوده است. انتهی نقل به معنی.

علاوه بر اینها ابن اثیر جزری صاحب جامع الاصول شیعیان را از فرق اسلامی به شمار آورده شما چگونه اثبات کفر بر آنها می نمایید؟

از جمله دلایل بر عدم کفر سب کنندگان بعضی از صحابه جهت اعمال شان، آن است که زمان حیات خلفاء، اشخاصی به آنها سب و شتم می نمودند و دشنام های رکیک می دادند، مع ذلک خلفاء امر به کفر و قتل آنها نمی دادند.

چنانکه حاکم نیشابوری در صفحه ۳۳۵ و ۳۳۴ جزء چهارم المستدرک (۱) و

ص: ۴۵۸

---

۱- عن ابی برزه الاسلمی قال: اغلظ رجل لأبی بکر الصدیق رضی الله عنه فقلت: یا خلیفه رسول الله ألا أقتله؟ فقال: لیس هذا الا لمن شتم النبی. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۳۵۹، ح ۸۰۴۶، کتاب الحدود.

امام حنبل در صفحه ۹ جزء اول مسند (۱) و ذهبی در تلخیص مستدرک (۲) و قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم کتاب شفاء (۳) و امام غزالی در جلد دوم احیاء

ص: ۴۵۹

- ۱- عن ابی برزه الاسلمی قال: اغلظ رجل لأبی بکر الصدیق رضی الله عنه قال: فقال ابو برزه: ألا تضرب عنقه؟ قال: فانتهره و قال ما هی لأحد بعد رسول الله صلی الله علیه وآله. مسند احمد بن حنبل، ۱/۹، مسند ابی بکر.
- ۲- عن ابی برزه قال: تغیظ ابوبکر علی رجل فقلت: من هو یا خلیفه رسول الله؟ قال: قلت لأضرب عنقه ان امرتني بذلك. قال: او كنت فاعلاً؟ قلت: نعم. قال: فو الله لأذهب عظم کلمتی التي قلت غضبه. ثم قال: ما كان لأحد بعد محمد. تلخیص المستدرک، ذهبی، ۴/۳۵۴، کتاب الحدود، حکایه ام ولد لرجل شتم النبی صلی الله علیه وآله فقتلها مولاه.
- ۳- فی حدیث ابی برزه الأسلمی، كنت یوما جالسا عند ابی بکر الصدیق فغضب علی رجل من المسلمین و حکى القاضی اسماعیل و غیر واحد من الأئمة فی هذا الحدیث... انه سب ابابکر. الشفاء، قاضی عیاض، ۱۹۶/۲، قسم ۴، باب ۱، فصل فی الحجه فی ایجاب قتل من سبه النبی صلی الله علیه وآله و نیز بخاری در تاریخ الکبیر، ۲/۱۰۲، رقم ۱۸۴۱، شرح حال بشیر بن محرر، حدیث را این گونه نقل می کند: عن سعید بن المسیب ان رجلا سبَّ ابابکر فسکت ثم انتصر فقام النبی صلی الله علیه وآله نسائی در سنن الکبری، ۲/۳۰۵، ح ۳۵۳۵-۳۵۴۰، کتاب المحاربه، باب الحکم فی من سب النبی، حدیث را با الفاظ و طرق گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن ابی هریره قال: اتیت علی ابی بکر و قد اغلظ لرجل، فرد علیه، فقلت: ألا اضرب عنقه؟ فانتهرنی. فقال: انها لیست لأحد بعد رسول الله ص. بیهقی در سنن الکبری، ۷/۶۰، کتاب النکاح، باب استباحه قتل من سبه او هجاه امراه، حدیث را به دو لفظ متفاوت نقل می کند. یک، عن ابی برزه ان رجلا سب ابابکر، فقلت ألا اضرب عنقه یا خلیفه رسول الله؟ فقال: لا لیست هذا لأحد بعد رسول الله. دو: عن ابی هریره قال: أیقتل احد بسب احد الا بسب النبی صلی الله علیه وآله و عجلونی در کشف الخفاء، ۱/۸۸، حدیث ۲۲۶، باب اذا حضرت الملائکه حربت الشیاطین، دیت را این گونه نقل می کند: عن ابی هریره ان رجلا سب ابابکر عند النبی صلی الله علیه وآله و النبی جالس لا یقول شیئاً، فلما سکت ذهب ابوبکر یتکلم. فقام النبی صلی الله علیه وآله و اتبعه ابوبکر فقال لرسول الله: کان یسبني و انت جالس فلما ذهبت اتکلم قمت؟ قال: ان الملک کان یرد عنک فلما تکلمت ذهب الملک و وقع الشیطان، فکرت ان اجلس. ابن حزم در المحلی، ۱۲/۴۳۲-۴۳۳، مساله ۲۳۱۲، کتاب الحدود، مسائل التعزیر، هل یکفر لأحد من سب رسول الله... احادیثی در این موضوع نقل کرده است. و ابی داوود در سنن خود، ۴/۱۳۰، ح ۴۳۶۳، کتاب الحدود، باب الحکم فیمن سب النبی صلی الله علیه وآله حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی برزه قال: كنت عند ابی بکر، فتغیظ علی رجل فاشتد علیه، فقلت: تأذن لی یا خلیفه رسول الله اضرب عنقه؟ قال: فاذهبت کلمتی غضبه فقام فدخل فأرسل الی فقال: ما الذی قلت آنفاً؟ قلت: ائذن لی ان اضرب عنقه. قال: أکنت فاعلاً- لو امرتک؟ قلت: نعم. قال: لا- والله! ما كنت لبشر بعد محمد. عظیم آبادی در عون المعبود، ۱۲/۱۳، ح ۴۳۵۳، کتاب الحدود، باب الحکم فی من سب النبی، در شرح این جمله (فتغیظ علی رجل) می نویسد: قیل لانه سب ابابکر. شوکانی در نیل الاوطار، ۷/۲۰۰، ح ۳۲۰۲، کتاب الحدود، کتاب حد شارب الخمر، باب قتل من صرح بسب النبی صلی الله علیه وآله به همین حدیث اشاره کرده است.

العلوم نقل می نمایند که در زمان خلافت ابو بکر روزی مردی بر او وارد شد و شدیداً بر او فحاشی نمود و دشنام داد به طوری که حاضرین متأثر شدند ابو برزّه اسلمی گفت خلیفه، اجازه بده او را به قتل رسانم چه آنکه کافر گردید ابو بکر گفت: نه چنین است، احدی نمی تواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله.

واقعا آقایان اهل تسنن دایه از مادر مهربان ترند! خود خلیفه سب و شتم و دشنام را می شنود و حکم به کفر و امر به قتل نمی نماید، ولی آقایان محترم عوام بی خبر را اغوا می کنند (روی فرض و خیالات خود) که شیعیان کافر و مهدور الدّمند، چون سب صحابه می نمایند.

اگر سب صحابه کفر آور است، پس چرا آقایان محترم، معاویه و اتباع او را که به فرد دوم احياء العلوم نقل می نمایند که در زمان خلافت ابو بکر روزی مردی بر او وارد شد و شدیداً بر او فحاشی نمود و دشنام داد به طوری که حاضرین متأثر شدند ابو برزّه اسلمی گفت خلیفه، اجازه بده او را به قتل رسانم چه آنکه کافر گردید ابو بکر گفت: نه چنین است، احدی نمی تواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله.

واقعا آقایان اهل تسنن دایه از مادر مهربان ترند! خود خلیفه سب و شتم و دشنام را می شنود و حکم به کفر و امر به قتل نمی نماید، ولی آقایان محترم عوام بی خبر را اغوا می کنند (روی فرض و خیالات خود) که شیعیان کافر و مهدور الدّمند، چون سب صحابه می نمایند.

اگر سب صحابه کفر آور است، پس چرا آقایان محترم، معاویه و اتباع او را که

به فردا کمل از صحابه و افضل خلفاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سب و لعن نمودند کافر نمی خوانید؟! پس بدانید هدف شما امر دیگر است و آن جنگ با اهل بیت و عترت طاهره و پیروان آنها می باشد!

اگر سب صحابه مخصوصاً خلفای راشدین کفر آور است پس چرا آقایان حکم به کفر عایشه امّ المؤمنین نمی نمایند که تمام علماء و مورخین (۱) خودتان نوشته اند پیوسته به خلیفه عثمان سب و شتم می نمود و علناً می گفت «اقتلوا نعثلًا فقد کفر» یعنی بکشید این پیر خرفت را (که مراد عثمان باشد) پس به تحقیق کافر شده! اگر یک فرد شیعه مظلوم بگوید خوب شد عثمان را کشتند چون کافر بود، فوری شما آقایان او را کافر و حکم قتلش را صادر می نمایند ولی در حضور خود عثمان، عایشه او را نعثل و کافر خواند! نه خلیفه، نه صحابه، او را منع و زجر نمودند. شما هم او را مورد مذمت قرار نمی دهید.

نواب: قبله صاحب مگر نعثل چه معنی دارد که مورد گفتار قرار گرفته.

ص: ۴۶۱

---

۱- تاریخ طبری، ۳/۴۷۷، حوادث سال ۳۶، قول عائشه و الله لأطلبین بدم عثمان و خروجها و طلحه و زبیر تبعهم الی البصره. النهایه، ابن اثیر، ۵/۸۰، ماده نعثل؛ الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ۱/۵۱، باب خلاف عائشه علی علی؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲۰/۲۲، خطبه ۴۱۳، و قال لعمار بن یاسر رحمه الله تعالی، و قد سمعه یراجع المغیره)... باب ایراد کلام لأبی المعالی الجوینی فی امر الصحابه و الرد علیه؛ لسان العرب، ابن منظور، ۱۴/۱۹۸، ماده نعثل؛ المصول، فخر رازی، ۴/۳۴۳، الکلام فی الأخبار، باب ۳، مسأله فی عداله الصحابه؛ الکامل، ابن اثیر، ۳/۲۰۶، حوادث سال ۳۶، هجری، ذکر ابتداء وقعه الجمل؛ الفتوح، ابن اعثم، ۲/۴۲۱، بدایه اعمال عثمان فی عهد خلافته، خروج عائشه الی الحج لما حوصر عثمان؛ تاج العروس، زبیدی، ذیل لغت نعثل، به همین جمله عائشه اشاره کرده اند.



داعی: فیروزآبادی که از علمای بزرگ خودتان است در قاموس اللغه (۱) در معنی نعتل گوید: نعتل پیر خرفت را گویند و نیز یهودی پریشی بود در مدینه که عثمان را به اوتشیه می نمودند و شارح قاموس (علامه قزوینی) همین معنی را گفته به علاوه گوید: ابن حجر در تبصره المنتبه ذکر کرده است که «ان نعتل یهودی کان بالمدینه هو رجل لحياني يشبه به عثمان.» یعنی نعتل یهودی پریشی بود در مدینه که مردم مدینه عثمان را تشبیه به او می نمودند.

از همه بالاتر اگر دشنام دادن به صحابه بد و امر قبیح است و دشنام دهنده کافر می شود پس چرا خلیفه ابو بکر در بالای منبر حضور صحابه و جامعه مسلمین به فرد اکمل از صحابه علی بن ابی طالب علیه السلام دشنام داد؟! شما هیچ متأثر نمی شوید- بلکه ابو بکر را تقدیس می نمائید و حال آنکه باید تقبیح نمائید.

حافظ: چرا تهمت می زنید کجا خلیفه ابو بکر رضی الله عنه به خلیفه علی کرم الله وجهه دشنام داده.

داعی: ببخشید ما اهل تهمت نیستیم، تا به چیزی علم پیدا نکنیم نقل نمی نمائیم. خوبست مراجعه نمائید به صفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۲) که ابو بکر در مسجد بالای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین علیه السلام گفت:

«أنا هو ثعالب شهیده ذنبه مربّ لكلّ فتنه هو الذی یقول کروها جذعه بعد ما

ص: ۴۶۲

---

۱- قاموس المحيط، فیروز آبادی، ۴/۶۰، ماده نعتل.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۵، خطبه ۴۵، (و من کتاب له علیه السلام الی عثمان بن حنیف) ذکر ما ورد من السیر و الأخبار فی امر فدک

هرمت يستعينون بالضعفه و يستنصرون بالنساء كام طحال احب اهلها اليها البغي (۱)»

(جز این نیست که او (علی علیه السلام) روباهی می باشد که شاهد او دم اوست! ماجراجو و برپا کننده فتنه می باشد و فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد و مردم را به فتنه و فساد ترغیب و ترهیب می نماید. کمک از ضعفاء و یاری از زنها می طلبد مانند ام طحال است (که زنی بود زانیه در جاهلیت چنانچه ابن ابی الحدید توضیح می دهد که دوست می داشت به نزدیکان خود زنا بدهد).

ولی در سایر تواریخ به این عبارت آمده که ابو بکر گفت: انما هی ثعاله شهیدها ذنبها.

اینک آقایان مطابقه کنید فحش های خلیفه ابو بکر را به مولی الموحدین امیر المؤمنین با طعن و انتقادی که یک شیعه به آنها بنماید چقدر تفاوت دارد.

پس اگر دشنام دادن به یکی از اصحاب کفرآور است بایستی ابو بکر و دخترش عایشه و معاویه و پیروانشان کافر باشند و اگر کفرآور نیست شما نمی توانید به این جهت شیعیان را کافر بدانید.

چنانچه طبق احکام و فتاوی فقهاء و خلفاء بزرگتان، دشنام دهندگان کافر و واجب القتل نمی باشند.

همچنانکه امام احمد حنبل در جلد سوم مسند و ابن سعد کاتب در صفحه ۲۷۹ جزء پنجم کتاب طبقات (۲) و قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم شفاء (۳)

ص: ۴۶۳

---

۱- السقیفه و الفدک، الجوهری، ص ۱۰۴، القسم الثانی، فدک، «محقق»

۲- عن سهیل بن ابی صالح ان عمر بن عبد العزیز قال: لا یقتل احد فی سب أحد الا فی سب نبی. طبقات الکبری، محمد بن سعد، ۵/۲۹۵، الطبقة الثالثة من اهل المدینه من التابعین، شرح حال عمر بن عبد العزیز بن مروان.

۳- و من ذلک کتاب عمر بن عبد العزیز الی عامله بالكوفه، و قد استشاره فی قتل رجل سب عمر، فکتب الیه عمر انه لا یحل قتل امرئ مسلم بسب احد من الناس الا رجلا سب رسول الله صلی الله علیه وآله. الشفاء، قاضی عیاض، ۲/۱۹۶، قسم ۴، باب ۱، فصل فی الحججه فی ایجاب قتل من سبه النبى. و همچنین مقریزی در امتاع الاسماع، ۱۴/۱۹۶، قسم ۴، باب ۱، فصل فی ذکر من سب رسول الله، فصل فی الحججه فی ایجاب قتل من سبه؛ صالحی شامی در سبیل الهدی و الرشاد، ۱۲/۳۱، جماع ابواب حکم من سب النبى صلی الله علیه وآله، باب ۴، به همین حدیث اشاره کرده اند.

نقل نموده اند که عامل خلیفه عمر بن عبد العزیز از کوفه به او نوشت که شخصی به عمر بن الخطاب خلیفه ثانی سبّ نموده و دشنام داده، اجازه می دهید او را بکشیم؟ در جواب نوشت خون هیچ مسلمانی مباح نمی شود برای سبّ و شتم نمودن به مسلمانی مگر دشنام دهنده، به رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داده باشد.

علاوه بر این اقوال، عقاید اکابر علماء خودتان چون ابو الحسن اشعری و پیروان آن اینست که اگر کسی قلباً مؤمن ولی تظاهر به کفر نماید (مانند یهودیت و نصرانیت و غیره) یا به جنگ رسول الله صلی الله علیه و آله برخیزد یا خدا و رسول را بدون عذر شدیداً دشنام دهد مع ذلک کافر نمی شود و نمی توان حکم کفر بر او جاری نمود چه آنکه ایمان عقیده قلبی است و چون از قلب او احدی اطلاع ندارد نمی توان فهمید تظاهر به کفر از روی دل و قلب بوده یا فقط جنبه تظاهر داشته!

و این مراتب را علمای اشعری در کتب خود درج نموده اند مخصوصاً ابن حزم آندلسی در صفحه ۲۰۴ و ۲۰۶ جزء چهارم کتاب الفصل (۱)

مبسوطا این

ص: ۴۶۴

---

۱- الثانیه الطائفه القائله ان الایمان عقد بالقلب و ان اعلن بلسانه بلا- تقيه و عبد الاوثان او لزم الیهودیه او النصرانیه فی دار الاسلام و عبد الصلیب و اعلن التثلیث فی دار الاسلام و مات علی ذلک فهو مؤمن کامل الایمان عند الله عزوجل ولی الله عزوجل من اهل الجنة. و هذا قول ابی محرز جهم بن صفوان السمرقندی مولی بنی راسب کاتب الحارث بن سریج التمیمی ایام قیامه علی نصر بن سیار بخراسان و قول ابن الحسن علی بن اسماعیل بن ای الیسر الاشعری. الفصل، ابن حزم، ۴/۲۰۴، باب ذکر شنع المرجئه.

عقاید را نقل نموده است.

پس در این صورت چگونه آقایان حکم کفر بر شیعیان موخّیّد پاکدل مطیع خدا و پیغمبر و عامل به تمام احکام شرع انور از واجبات و مستحبات صادر می نمایند- به فرض آنکه بعضی از آنها سبّ و شتم و دشنام با دلیل و برهان (به خیال خودشان) به بعضی از صحابه بنمایند- شما نمی توانید طبق عقاید و گفتار اکابر پیشوایان خودتان حکم به کفر آنها بنمائید.

و حال آنکه در کتب معتبره خودتان مانند جلد دوم مسند احمد حنبل (۱) صفحه ۲۳۶ و جلد دوم سیره الحلبیه (۲) حلبی صفحه ۱۰۷ و جلد دوم صحیح

ص: ۴۶۵

---

۱- حدثنا عبد الله، حدثني ابي، ثنا عازم، ثنا معتمر، قال: سمعت ابي يحدث ان انسا قال: قيل للنبي صلى الله عليه وآله اتيته عبد الله ابن ابي، فانطلق اليه ركب حمارا انطلق المسلمون يمشون و هي ارض سبخه، فلما اتاه النبي صلى الله عليه وآله اليك عنى اذانى حمارك فقال رجل من الانصار: اطيب ريحا منك. فغضب لعبد الله رجل من قومه، فغضب لكل منهما اصحابه، فكان ضرب بلا- جريد و الأيدي و النعال قال: فبلغنا انها نزلت فيهم ﴿وَاِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ مسند احمد حنبل، ۳/۲۱۹، مسند انس بن مالك.

۲- قد وقع له في بعض الأيام انه صلى الله عليه وآله قيل له: يا رسول الله لو اتيته عبد الله بن ابي ابن سلول اي متأسفا له يكون ذلك سببا الاسلام من تخلق قومه و ليزول ما عنده من النفاق فانطلق النبي صلى الله عليه وآله و ركب حمارا وانطلق المسلمون يمشون معه فلما اتاه النبي صلى الله عليه وآله قال له اليك عنى و الله لقد آذانى فتن حمارك. فقال رجل من الأنصار: و الله لحمار رسول الله صلى الله عليه وآله اطيب ريحا منك. فغضب لعبد الله رجل من قومه، فشمته فغضب لكل منهما اصحابه، فكان بينما ضرب بالجريه و الأيدي و النعال... سیره الحلبیه، برهان الدين حلبی، ۲/۶۴، باب الهجرة الى المدینه.

بخاری (۱) صفحه ۷۴ و صحیح مسلم (۲) کتاب جهاد و اسباب النزول (۳) واحدی صفحه ۱۱۸ و غیر هم بسیار رسیده که در حضور خود پیغمبر غالباً اصحاب مانند ابو بکر و غیره به هم دشنام می دادند بلکه یکدیگر را می زدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده می نمود و آنها را کافر نمی خواند و اصلاحشان می داد.

البته این قبیل اخبار جنگ و نزاع اصحاب در مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله در کتب علماء اهل تسنن است نه در کتاب های علمای شیعه.

پس جواب ایراد اولتان را با همین مختصر بیان شنیدید که لعن و دشنام به

ص: ۴۶۶

---

۱- صحیح بخاری، ۴/۳۶۱، ح ۸۹۷، کتاب الصلح. بخاری حدیث را مانند سیره حلبیه نقل کرده است.

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۴۲۴، ح ۱۱۷، کتاب جهاد و السیر، باب فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله و صبره علی اذی المنافقین. مسلم حدیث را مانند مسند احمد نقل کرده است.

۳- اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص ۲۶۳، سوره حجرات، ذیل آیه {وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا} جریان درگیری ابوبکر و عمر در حضور پیامبر هم شنیدنی است که بخاری در صحیحش، ۶/۵۱۳، ح ۱۲۷۰، و ۱۲۷۲، کتاب التفسیر، سوره الحجرات؛ احمد حنبل در مسند ۴/۶، مسند عبد الله بن زبیر، ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۸۷۰، ح ۳۲۶۶، کتاب تفسیر القرآن، و من سوره الحجرات، قرطبی در الجامع لأحكام القرآن، ۱۶/۳۰۳، ذیل آیه ۲ سوره حجرات به آن اشاره کرده اند و ما متن حدیث را از قرطبی نقل می کنیم: روی البخاری و الترمذی عن ابن ابی ملکیه قال: حدثنی عبد الله بن الزبیر ان الأقرع بن حابس قدم علی النبی صلی الله علیه و آله فقال ابوبکر: یا رسول الله استعمله علی قومه. فقال عمر: لا تستعمله یا رسول الله. فتکلم عند النبی صلی الله علیه و آله حتی ارتفعت اصواتهما. فقال ابوبکر لعمر: ما اردت الا خلافی. فقال عمر: ما اردت خلافک. قال فنزلت هذه الآیه: {لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...}

احدی از صحابه موجب کفر نمی شود و اگر بدون دلیل و برهان سب و لعنی بنمایند فاسق می شوند نه کافر و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش می باشد.

### توجه رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اعمال نیک و بد صحابه

ثانیا فرمودید صحابه مورد توقیر و احترام و تعظیم رسول اکرم صلی الله علیه وآله بوده اند صحیح است داعی هم تصدیق دارم بلکه عموم مسلمین و اهل علم و دانش متفقند که نیک و بد اعمال اشخاص مورد توجه و مطالعه خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله بوده و عمل نیک هر فردی را تقدیر می نمودند چنانچه عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طائی را تقدیر فرمودند.

ولی این مطلب هم مسلم است که آن حضرت اگر توقیر و تقدیر از فردی یا جمعی می نمودند مربوط به همان عمل نیکی بوده که از آنها صادر گردیده.

بدیهی است توقیر و تقدیر فردی یا جمعی در عمل مخصوصی قبل از صدور خلاف از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمی کند چه آنکه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور هم باشد جائز نیست.

چنانچه مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام با آنکه از عمل عبد الرحمن بن ملجم مرادی و شقاوت و سوء عاقبت او آگاه و مکرر هم با او می فرمود تو قاتل من هستی و در یک مجلس صریحا فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی غدیرک من خلیل من مرادی

(من زندگانی او را خواهان و او قتل مرا طالب است و این غدار ظاهر

دوست از طائفه (چنانچه ابن حجر مکی هم در صفحه ۷۲ صواعق<sup>(۱)</sup>) آخر باب ۹ نقل نموده است.)

مع ذلك در مقام عقوبت او بر نیامد پس روایتی که دلالت بر حسن فعل و عمل مخصوصی نماید افاده تام نمی نماید.

### جواب از بیعت الرضوان

ثالثا فرمودید چون صحابه در بیت الرضوان حاضر بودند و در تحت شجره با آن حضرت بیعت نمودند مستحق مدحند نه مذمت چون مشمول آیه شریفه گشتند.

محققین از علماء در این موضوع جواب ها داده اند که مدلول آیه مذکوره عند التوفیق رضاء املیه است از آن فعل مخصوص که بیعت است نه رضای ابدی تا روز آخر عمر در تمام مراحل زندگانی.

زیرا خود می دانید که در آن بیعت (تحت شجره) در حدیبیه هزار و پانصد نفر از امت حاضر بودند که عده ای از آنها مشمول آیات نفاق شدند که خدا آنها را وعده خلود در آتش داد.

آیا ممکن است خدا و رسول از عده ای راضی باشند و حال آنکه قسمتی از آنها مخلد در آتش و قسمت دیگر در بهشت جاویدان باشند.

پس معلوم می شود رضایت خدای تعالی تنها در اثر بیعت تحت شجره نبوده بلکه معلق به ایمان خالص و عمل صالح بوده یعنی آنان که با اعتقاد قلبی به

ص: ۴۶۸

---

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۳۵، باب ۹، فصل ۵.

توحید و نبوت بیعت نمودند مورد رضای پروردگار و خلود در جنت قرار گرفتند و اما کسانی که یا ایمان نداشتند و بیعت نمودند و یا ایمان داشتند و بیعت نکردند مورد سخط خداوندی قرار گرفته و مخلد در آتش خواهند بود.

پس بنابراین بیعت تحت شجره تنها، کافی از رضای پروردگار نیست و اشخاصی که مخلد در آتش اند معلوم می شود آن روز ایمان نداشتند و بدیهی است که مورد انکار احدی از مسلمین نیست که بعضی از افعال حسنۀ مرضیه از صحابه صادر می شد که مورد تقدیر بوده و البته هر عمل نیکی که از کسی ظاهر شود مورد مدح واقع می شود (مانند بیعت نمودن در تحت شجره) مادامی که عمل خلافی از او ظاهر نگردد- و اگر عمل زشتی هم از مؤمن و لو صحابی باشد ظاهر گردد مورد نقد و انتقاد قرار خواهد گرفت.

جامعۀ شیعیان، افعال و اعمال نیک صحابه را پیوسته نقل نموده و مدعن بخوبی آن اعمال هستند.

و آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد در آمده اند در حالتی که اذعان باعمال نیک آنها دارند از قبیل بیعت الرضوان و مهاجرت با رسول خداصلی الله علیه و آله و مانند انصار و پذیرائی نمودن از آن حضرت و حاضر شدن به جنگها (و لو آنکه فتح بدست علی علیه السلام واقع می شد) و سایر اعمال نیک صادرۀ از آنها اعمال ناپسند و زشت آنها هم رطب اللسان و مورد بحثشان می باشد.

حافظ: خیلی حیرت آور است که می فرمائید از صحابه رسول خداصلی الله علیه و آله افعال ناپسند و زشت ظاهر گردیده و حال آنکه رسول خداصلی الله علیه و آله فرد فرد آنها را هادی و مقتدای امت قرار داده و در حدیث معروف که فرموده:



«انّ اصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم»

(به درستی که اصحاب من مانند ستارگانند و به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت شده اید).

قطعا شما در عقیده خود منفردید و ما عقیده منفرد را نمی توانیم بپذیریم.

### جواب از حدیث به اصحاب من اقتدا کنید

داعی: حدیثی شاهد مقال آوردید که حقیر را در یک سنگلاخ بزرگی انداختید که گوهر را از میان آن بیرون آوردن افتخار بزرگی است. ناچارم قدری در اطراف این حدیث مختصرا بحث کنم و بعد به جواب اصلی شما بپردازم و البته بحث ما در سند حدیث و صحت و سقم آن نقدا نمی باشد زیرا ما را به کلی از مطلب دور می نماید، فقط بحث در مدلول حدیث می باشد.

بدیهی است کسانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت نموده و یا به ضبط حدیث از آن حضرت موفق گردیده اند، صحابه و اصحاب می گویند؛ خواه از مهاجر و انصار و خواه غیر از اینها از موالی و غیره باشد.

اشتباه بزرگی که آقایان نموده اید اینست که روی حسن نظر تصور فرموده اید صحابه و اصحاب رسول الله عموما پاک و منزّه از جمیع عیوب بوده اند و حال آنکه اینطور نبوده. اصحاب آن حضرت مخلوط از نیک و بد بودند که خدا و رسول بزرگوار به حال خوب و بد آنها آگاهی داشتند و دلیل بر این معنی سوره منافقون و آیاتی که در سایر سور قرآن مجید مانند توبه و احزاب در مذمت منافقین و فاسقین از اصحاب وارد گردیده، اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مثالب آنها را نقل نموده اند و بعضی از آنها مانند هشام بن محمد سایب کلبی

ص: ۴۷۰

که از اعیان علماء شما می باشد، کتاب مخصوصی در مثالب صحابه تصنیف و تألیف نموده است.

و منافقینی که خداوند در قرآن مجید و رسول اکرم صلی الله علیه وآله آنها را مذمت و اهل آتش معرفی فرموده اند مردمان دو روئی بودند که ظاهر مسلمانی داشتند و باطن آنها فاسد و خراب بوده و تمامی آنها در سلک اصحاب آن حضرت بودند. در این صورت چگونه می توانیم به تمام اصحاب آن حضرت نظر نیک داشته باشیم که به هر یک از آنها اقتدا نمائیم، نجات یابیم؟ (۱)

ص: ۴۷۱

۱- در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که درباره منافقین نازل شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: {وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ} نور/ ۴۷ {أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ} نور/ ۵۰ {يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا- يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا} نساء/ ۱۰۸ {هَذَا أَنتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَ كَيْلًا} نساء/ ۱۰۹ {إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ} آل عمران/ ۷۷. {وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُضَلِّهِ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا} نساء/ ۱۱۵. {فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ} آل عمران/ ۷ {يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ} آل عمران/ ۶۷ {إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ} انفال/ ۴۹. {وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا} احزاب/ ۱۱ {إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّيِّمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَضَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ بُعُوثَكُمْ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ} توبه/ ۴۵-۴۷. {إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا} نساء/ ۱۴۵ {وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ} حجرات/ ۱۴ {وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ} توبه/ ۱۰۱ {وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجَبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ} بقره/ ۲۰۴ {فَبِمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...} آل عمران/ ۱۵۹ و دیگر آنانی که درباره حالات منافقان در سوره های مختلف قرآن مانند بقره، آل عمران، توبه، محمد و غیره نازل شده است و در حقیقت همانطور که از کلمه منافق به دست می آید این کلمه مربوط به کسی است در جمع مسلمانان و شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حضور داشته و در ظاهر طوری برخورد می کرده که خود را مسلمان نشان دهد ولی در باطن ایمان نداشته است بعلاوه عمل صحابه در جنگ احد (که در آیات ۱۵۲ تا ۱۵۹ سوره آل عمران این ذکر شده است) و جنگ حنین (که در آیات ۲۵ و ۲۷ سوره توبه ذکر شده است) نشان داد که مواقع سخت و خطرناک اطراف پیامبر را خالی می کردند و جان پیامبر را در معرض خطرهای جدی قرار می دادند و به کلی پیامبر و سفارشات آن حضرت را نادیده می گرفتند. و تنها علی بن ابیطالب علیه السلام و برخی از خواص بودند که پیامبر را تنها نگذاشتند. دکتر جواد جعفر الخلیلی در کتاب «محاکمات الخلفاء و اتباعهم» مطالبی را در حدیث «اصحابی کالنجوم» آورده اند

که مطالعه آن سودمند است. «محقق»

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند ولی در صدد قتل خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر آمدند.

حافظ: داستان عقبه را جمعی از علماء از ساخته های شیعه می دانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی: بی لطفی فرمودید عقاید عدّه ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک گفتار قرار دادید. این قضیه به قدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است

ص: ۴۷۲

که مورد تصدیق علمای خودتان می باشد.

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند ولی در صدد قتل خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله بر آمدند.

حافظ: داستان عقبه را جمعی از علماء از ساخته های شیعه می دانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی: بی لطفی فرمودید عقاید عدّه ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک گفتار قرار دادید. این قضیه به قدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است که مورد تصدیق علمای خودتان می باشد.

مراجعه نمائید به کتاب دلائل النبوه (۱)

تألیف حافظ ابو بکر أحمد بن حسین بیهقی شافعی که از اکابر فقهاء و دانشمندان خودتان می باشد. داستان بطن عقبه را مسندا با سلسله روایات و امام احمد حنبل در آخر جلد پنجم مسند (۲) از ابو طفیل

ص: ۴۷۳

۱- و رجع رسول الله صلی الله علیه وآله قافلا من تبوک الی المدینه حتی اذ کان ببعض الطريق، مکر برسول الله صلی الله علیه وآله ناس من اصحابه، فتأمرو علیه ان یطرحوه فی عقبه فی الطريق. فلما بلغوا العقبه ارادا ان سیلکوها معه فلما غشیهم رسول الله صلی الله علیه وآله اخبر خبرهم فقال: من شاء منکم ان یأخذ بطن الوادی فانه اوسع لکم و اخذ النبی صلی الله علیه وآله العقبه و أخذ الناس بطن الوادی، إلا نفر الیذن مکروا برسول الله صلی الله علیه وآله، لما سمعوا بذلك اسعدوا و تلمثوا و قد هموا بامر عظیم. و امر رسول الله حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر فمشیا معه مشیا و امر عماراً ان یأخذ بزمام الناقه و امر حذیفه ان یسوقها فینما هم یسیرون اذ سمعوا بالقوم من ورائهم قد غشوه فغضب رسول الله و امر حذیفه یردهم و ابصر حذیفه غضب رسول الله صلی الله علیه وآله فرجع و معه محجن، فاستقبل وجوه رواحلهم، فضربها ضرباً بالمحجن و ابصر القوم و هم متلمثون لا یشعر انما ذلك فعل المسافر، فرعبهم الله عزوجل حین ابصروا حذیفه و ظنوا ان مکرهم قد ظهر علیه، فاسرعوا حتی خالطوا الناس و اقبل حذیفه حتی ادرک رسول الله صلی الله علیه وآله فلما ادرکه قال: اضرب الراحله یا حذیفه و امش انت یا عمار. فأسرعوا حتی استوی بأعلاها فخرجوا من العقبه ینتظرون الناس فقال النبی لحذیفه: هل عرفت یا حذیفه من هؤلاء الرهط او الركب او احدا منهم؟ قال حذیفه: عرفت راحله فلان و فلان و قال کانت ظلمه اللیل و غشیتهم و هم متلمثون. قال: هل علمتم ما کان شأن الركب و ما أرادوا؟ قالوا: لا و الله یا رسول الله. قال: فانهم مکروا لیسیروا معی حتی اذا اظلمت فی العقبه طرحونی منها. قالوا: أفلا تأمر بهم یا رسول الله اذا جائک الناس فتضرب اعناقهم؟ قال: اکره ان یتحدث الناس و یقولوا ان محمداً قد وضع یده فی اصحابه فسماهم لهما و قال: اکتماهم. دلائل النبوه، بیهقی، ۲۵۶/۵-۲۵۷، باب ذکر التاریخ لغزوه تبوک و تأهب رسول الله و اصحابه...، باب رجوع النبی صلی الله علیه وآله من تبوک... و مکر المنافقین به فی الطريق و عصمه الله اياه...

۲- مسند احمد حنبل، ۵/۴۵۳، حدیث ابی الطفیل عامر بن واثله. احمد حنبل جریان را این گونه نقل کرده است: عن ابی الطفیل قال: لما اقبل رسول الله صلی الله علیه وآله من غزوه تبوک، امر منادیا فنادی: ان رسول الله صلی الله علیه وآله اخذ العقبه

فلا- يأخذها احد، فينما رسول الله يقوده حذيفه و يسوق به عمار اذا قبل رهط متلثمون على الرواحل غشوا عمارا و هو يسوق برسول الله صلى الله عليه وآله و اقبل عمار يضرب وجوه الرواحل فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لحذيفه: «قد قد» حتى هبط رسول الله صلى الله عليه وآله فلما هبط رسول الله صلى الله عليه وآله نزل و رجع عمار قال: يا عمار هل عرفت القوم؟ قال قد عرفتة عامه الرواحل و القوم متلثمون. قال: هل تدري ما أرادوا؟ قال: الله و رسوله اعلم. قال: أرادوا ان ينفروا برسول الله فيطحوه. قال: فساب عمار رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: نشدتك بالله كم تعلم كان اصحاب العقبه. فقال: اربعة عشر. فقال: ان كنت فيهم فقد كانوا خمسة عشر. فعدد رسول الله صلى الله عليه وآله منهم ثلاثه. قالوا و الله ما سمعنا منادى رسول الله و ما علمنا ما اراد القوم فقال عمار: اشهد ان الاثنى عشر الباقيين حرب لله و لرسول الله صلى الله عليه وآله في الحياه الدنيا و يوم يقوم الاشهاد. قال الوليد: و ذكر ابوالطفيل فى تلك الغزوه ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال للناس و ذكر له ان فى الماء قله فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله مناديا فنادى ان لا يرد الماء احد قبل رسول الله فوردده رسول الله صلى الله عليه وآله فوجد رحطا قد وردوه قبله فلعنهم رسول الله صلى الله عليه وآله يومئذ.

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) ضبط نموده اند و به طور استفاضه مشهور است که حضرت جماعتی از اصحاب را در آن شب لعن فرمودند.

### داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر

نواب: قبله صاحب قضیة عقبه چه بوده است و چه اشخاصی می خواستند

ص: ۴۷۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۹۱، خطبه ۱۸۳، (و من کلام له علیه السّلام فی ذکر عمرو بن عاص)، مفاخره بین الحسن بن علی علیه السّلام و رجالات من قریش. و ابن اثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۶، حوادث سال نهم هجری، ذکر غزوه تبوک باب بعث خالد بن الولید الی اکیدر دومه، قبل از قصه مسجد الضرار؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۲/۳۲۲، ذیل آیه ۷۴ سوره توبه؛ بیهقی در سنن الکبری، ۹/۳۳، کتاب السیر، باب من لیس للإمام ان یغزو به بحال؛ فخر رازی در تفسیر الکبیر، ۱۶/۱۳۶، ذیل آیه ۷۴، سوره توبه؛ ابی حنّان در بحر المحیط، ۵/۷۳، ذیل آیه ۷۴، سوره توبه؛ سیوطی در درّ المنثور، ۳/۴۶۵، ذیل آیه ۷۴ سوره توبه؛ ابی السعود در تفسیر خود، ۴/۸۴، ذیل همین آیه؛ ابن کثیر در السیره النبویه، ۴/۳۵۴، حوادث سال ۹ هجری، محوله بئس من المنافقین للفتک بالرسول؛ صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۲۶۲، علیه السّلام جماع ابواب معجزاته، باب ۱۳، با الفاظ گوناگون به این جریان اشاره کرده اند.

رسول خدا را به قتل رسانند؟ متمنی است و لو مختصراً بیان فرمائید.

داعی: اکابر علمای فریقین نوشته اند که در مراجعت از غزوة تبوک چهارده نفر از منافقین تصمیم محرمانه به قتل رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفتند. در بطن عقبه که راه باریکی در دامنه کوه بود که فقط یکی یکی باید عبور بنمایند خواستند تصمیم خود را عملی نمایند. جبرئیل رسول خدا را خبر داد. آن حضرت حذیفه نخعی را فرستادند در دامنه کوه پنهان گردید وقتی آن عده آمدند و با هم حرف زدند همه را شناخت که هفت نفر آنها از بنی امیه بودند. حذیفه خود را به آن حضرت رسانید و آنها را معرفی نمود. حضرت فرمود: رازدار باش، خدا نگهدار ما می باشد. اول شب حضرت، مقدم بر اردو حرکت نمود، عمّار یاسر مهار شتر را گرفته، حذیفه شتر را از عقب می راند. وقتی به راه باریک رسیدند، آنها دبه های خود را پر از ریگ کرده (یا شیشه های پر از روغن) با فریاد مقابل شتر پرتاب نمودند که شتر رمیده و آن حضرت را به درّه عمیق پرتاب نماید، ولی خدای تعالی آن حضرت را حفظ فرمود. آنها هم فرار نموده و در جمعیت خود را پنهان نمودند.

اینها مگر از اصحاب نبودند؟ پس این عمل آنها نیک و پیروی آنها راه هدایت بوده؟

آیا سزاوار است خوش بینی آدمی تا آنجا برود که وقتی گفتند اصحاب رسول الله یعنی کسانی که پیغمبر را دیده اند یا نقل حدیث از آن حضرت نموده اند، دیگر غمض عین کنند، عیوب و بدیهای آنها را نبینند و بگویند همگی اهل روضه رضوان و ناجی بلکه پیروان هر یک از آنها هم ناجی می باشند؟

ص: ۴۷۵



آیا ابو هریره کذاب که شب های قبل اشاره به حالات او نمودم که خلیفه عمر او را تازیانه زد و گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله زیاد حدیث به دروغ نقل می کند جزء اصحاب نبوده و ناقل احادیث بسیار نبوده؟ همچنین دیگران از اصحاب مانند سمره بن جندب و غیره که وضع حدیث می نمودند، از اصحاب نبودند؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله امت را امر می نماید پیروی کنید از کذاب و جعّال تا هدایت شوید؟!

اگر این حدیثی که شما مدرک عظمت اصحاب قرار دادید صحیح است که به هر یک از اصحاب اگر اقتداء نمودند هدایت می یابند، بفرمائید اگر دو تن از اصحاب دو راه مخالف رفتند ما پیروی از کدام یک کنیم تا هدایت شویم؟ اگر دو دسته از اصحاب با هم محارب و یا مخالف در عقیده شدند ما پیروی از کدام دسته بنمائیم تا رستگار شویم؟

حافظ: اولاً اصحاب پاک رسول الله با هم مخالفت و جنگی هرگز نمی نمودند و اگر مخالفت نمودند غور و دقت نمائید هر کدام از آنها پاکتر و گفتارشان مستدل تر است از آنها پیروی کنید.

داعی: بنابراین بیان شما اگر ما غور کردیم و تحقیق نمودیم و یکی از دو را پاک و اهل حق شناختیم قطعاً آن دسته دیگر از اصحاب ناپاک و بر باطل خواهند بود؟ پس این حدیث به خودی خود عقلاً از درجه اعتبار ساقط می گردد، چه آنکه نمی شود به هر یک از صحابه اقتدا نموده و هدایت یافت!

و اگر این حدیث صحیح است، شما چه ایرادی به شیعیان دارید، زیرا اینها پیروی نمودند طریقهٔ عدّه ای از اصحاب را مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و ابو ایوب انصاری و حذیفهٔ نخعی و خزیمهٔ ذو الشهادتین و امثال آنها را که قبلا در شب های گذشته اشاره بنام آنها نمودیم که بیعت با ابو بکر نمودند و بلکه مخالفت و محاجّه هم کردند.

پس این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم ایستادند کدام دسته حق بودند قطعا یک دسته از آنها بر باطل بودند و حال آنکه در حدیثی که شما نقل نمودید می گوید به هر یک از اصحاب اقتدا کنید هدایت می شوید؟

## مخالفت سعد بن عبادہ با ابو بکر و عمر

مگر سعد بن عبادہ انصاری(۱) از اصحاب نبود که با ابو بکر و عمر بیعت نکرد به اتفاق جمهور مورخین اسلامی از شیعه و سنی رفت در شام ماند تا اواسط خلافت عمر کشته شد. پس اقتداء به او کردن و مخالفت با ابو بکر و عمر به حکم این حدیث راه هدایت می باشد.

## قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام در بصره

آیا طلحه و زبیر از اصحاب و بیعت کنندگان تحت شجره نبودند؟ آیا قیام آنها در مقابل خلیفهٔ حق پیغمبر نبود (و به عقیده شما مسلماً خلیفهٔ چهارم) و سبب

ص: ۴۷۷

ریختن خون بسیاری از مسلمانان نگردیدند؟ آیا این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند، پیروی و اقتداء به کدام یک از آنان سبب هدایت بوده، اگر بگوئید هر دو دسته چون تابع اصحاب بودند، حق بودند! راه غلط پیموده اید؛ زیرا جمع بین ضدین محال است که دو فرقه محارب هر دو اهل هدایت و روضه رضوان منزلگاه آنها باشد.

پس قطعاً آن طرفی که اصحاب علی بن ابی طالب علیه السلام بودند هدایت یافته و طرف مقابل بر باطل و این خود دلیل دیگر است بر ابطال فرموده شما که اصحاب حاضر در بیعت الرضوان تحت شجره تماماً رستگارانند، زیرا دو نفر از بیعت کنندگان تحت الشجره طلحه و زبیر بودند که به جنگ امام و خلیفه بر حق برخاستند؛ آیا آن عملشان که قیام در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ با کسی که آن حضرت درباره او فرمود: «حربک حربی» ننگ بزرگی نبوده و جنگ با رسول خدا نبوده؟ پس چطور ممکن است بفرمائید کلمه اصحاب یا حاضر بودن در بیعت الرضوان، رستگاری کامل می آورد.

### سب علی علیه السلام توسط معاویه و عمرو بن عاص علی

آیا معاویه و عمرو بن العاص از اصحاب نبودند که با خلیفه پیغمبر جنگیدند به علاوه در منابر و مجالس حتی در خطبه نماز جمعه علی علیه السلام را سب (۱) و لعن

ص: ۴۷۸

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۴/۵۶، خطبه ۵۶، (و من کتاب له علیه السلام لاصحابه)، فصل فیما روی من سب معاویه و حزبه لعلی می نویسد: ذکر شیخنا ابو عثمان الجاحظ ان معاویه کان یقول فی آخر خطبه الجمعه: اللهم ان اباتراب الحد فی دینک و صد عن سبیلک فالعنه لعنا و بیلا...، و در ۱۱/۴۴، خطبه ۲۰۳، (و من کلامه علیه السلام و قد سألہ سائل عن احادیث البدع) ذکر بعض ما منی به ال البيت من الأذى و الاضطهاد به نقل از ابو الحسن المدائنی در کتاب الاحداث می نویسد: کتب معاویه نسخه واحده الی عماله بعد عام الجماعه ان برئت الذمه ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته فقامت الخطباء فی کل کوره و علی کل منبر یلعون علیا و یرثون منه و یقعون فیه و فی اهل بیته. ابن عبد ربه در عقد الفرید، ۵/۱۰۸، کتاب النبی صلی الله علیه وآله و خدامه، اخبار معاویه می نویسد: و لما مات الحسن بن علی، حج معاویه فدخل المدینه و اراد ان یلعن علیاً علی منبر رسول الله فقیل له ان ههنا سعد بن ابی وقاص و لا نراه یرضی بهذا فابعث الیه فخذ رأیه فأسل الیه و ذکر له ذلك فقال: ان فعلت لأخرجن من المسجد ثم لا اعود الیه فامسک معاویه عن لعنه حتی مات سعد فلما مات لعنه علی المنبر و کتب الی عماله ان یلعنوه علی المنابر ففعلوا فکتبت ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله الی معاویه: انکم تلعنون الله و رسوله علی منابرکم و ذلك انکم تلعنون علی بن ابی طالب و من احبه و انا اشهد ان الله احبه و رسوله. مسعودی در مروج الذهب، ۳/۱۴، ذکر خلافه معاویه بن ابی سفیان، ذکر لمع من اخباره و سیره و نوادر من بعض افعاله، می نویسد: عن ابن ابی نجیح قال: لما حج معاویه طاف بالبيت ومعه سعد فلما فرغ انصرف معاویه الی دار الندوه فاجلسه معه علی سریره و وقع معاویه فی علی و شرع فی سبه فزحف سعد ثم قال: اجلستنی معک علی سریرک ثم شرعت فی سب علی... یعقوبی در تاریخش، ۲/۲۲۳، باب ایام معاویه بن ابی سفیان می نویسد: و فی هذه السنه عمل معاویه المقصوره فی المسجد و اخرج المنابر الی المصلی فی العیدین و خطب الخطبه قبل الصلاه و ذلك ان الناس اذا صلوا انصرفوا لثلاثا یسمعون للعن معلى فقدم معاویه الخطبه قبل الصلاه و وهب

فدكا لمروان بن الحكم ليغيط بذلك آل رسول الله.

می نمود با آنکه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل نمودند که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من سب علیاً فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله»<sup>(۱)</sup>

ص: ۴۷۹

۱- المستدرک، حاکم نیشابوری، ۳/۲۱، از فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ جزء الحمیری، علی بن محمد حمیری، ص ۲۸؛ نظم در السمطین، زرنندی حنفی، ص ۱۰۵، مناقب الامام امیر المؤمنین؛ الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، ۲/۶۰۸/۸۷۳۶، حرف المیم؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۰۲، ۳۲۹۰۳، فضائل علی رضی الله عنه؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۴/۱۳۲، ترجمه ۱۵۶۶، الحسین بن علی بن ابی طالب؛ وج ۳۰/۱۷۹، و ۴۲/۵۳۳، مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه اصفهانی، ص ۸۲، الفصل الرابع، ح ۶۷. البته در بعضی از مصادر که در ادامه ذکر می شود فقط قسمت اول حدیث ذکر شده است: مسند احمد، ۶/۳۲۳، حدیث بعض ازواج النبی صلی الله علیه وآله؛ المستدرک حاکم نیشابوری، ۳/۱۲۱، فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ۹/۱۳۰، باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه، باب منه جامع فیمن یحبه و من یبغضه رضی الله عنه؛ السنن الکبری، نسائی، ۵/۱۳۳، ح ۸۴۷۶، ذکر قول النبی صلی الله علیه وآله رقم ۳۰؛ خصائص امیر المؤمنین علیه السلام نسائی، ص ۹۹، قوله صلی الله علیه وآله من سب علیاً فقد سبّنی. «محقق»

(کسی که دشنام دهد علی را پس به تحقیق مرا سب و دشنام داده و کسی که مرا سب و دشنام دهد خدا را سب و دشنام داده.)

پس روی قاعده این حدیثی که شما مدرک آوردید «اتباع ملعون بن ملعون علی لسان رسول الله<sup>ص</sup> و سب کنندگان علی علیه السلام که فی الحقیقه سب کنندگان خدا و پیغمبر بودند (بنا بر آنچه علمای خودتان نوشتند) هدایت یافته و اهل بهشتند!

فاضل تفتازانی در شرح مقاصد(۱) مفصلاً در این موضوع بیانی دارد. گوید: «چون بین صحابه محاربات سخت و مشاجرات شدید واقع شده، معلوم می شود که بعضی از آنها از طریق حق منحرف گردیده، از روی حقد و حسد و عناد و حب ریاست و میل به لذات شهوانیه هر نوع ظلم و تعدی نمودند.»

بدیهی است که چون هر صحابی معصوم نبوده مرتکب فجایع اعمال گردیدند

ص: ۴۸۰

---

۱- یعنی ان ما وقع بین اصحابه من المحاربات و المشاجرات علی الوجه المسطور فی کتب التواریخ و المذکور علی السنه الثقاه، یدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن طریق الحق و بلغ حد الظلم و الفسق. شرح مقاصد، تفتازانی، ۵/۳۱۰، مبحث ۷، فی حرب الخوارج.

ولی بعض از علماء از جهت حسن ظن به صحابه، اعمال و رفتار زشت آنها را تأویلات بارده نمودند!

از این قبیل دلائل محسوسه بر ابطال این حدیث منقولۀ شما بسیار است که دیگر وقت اجازهٔ بیش از این گفتار نمی دهد. پس قطعاً این حدیث از موضوعات است؛ چنانچه بسیاری از علماء خودتان در کتاب الموضوعات در سلسلهٔ اسنادش خدشه نموده اند.

### اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است

چنانچه قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوم شرح الشفاء<sup>(۱)</sup> این حدیث را نقل نموده و گوید دارقطنی در فضائل و ابن عبد البرّ از طریق او آورده اند که، به اسناد این حدیث حجّتی نمی باشد.

و نیز از عبد ابن حمید در مسند خود از عبد الله ابن عمر نقل نموده که «بزار منکر صحت این حدیث بوده».

و نیز گوید ابن عدی در کامل باسناد خود از نافع از عبد الله ابن عمر نقل نموده که اسناد این حدیث ضعیف است.

ص: ۴۸۱

---

۱- قد اخرجہ الدار القطنی فی الفضائل و ابن عبد البرّ من طریقہ من حدیث جابر و قال: هذا اسناد لا تقوم به حجة و رواه عبد بن حمید فی مسنده عن ابن عمر رضی الله عنهما قال: البزاز منکر لا یصح. و رواه ابن عدی فی الکامل باسنادہ عن نافع عن ابن عمر، بلفظ «فأیهم اخذتم» بقول بدل «اقتدیتم» و اسنادہ ضعیف. و رواه البیهقی فی «المدخل» من حدیث عمرو من حدیث ابن عباس، بنحوه و من وجه آخر مرسلًا و قال: متنه مشهور و اسنادہ ضعیفه. شرح شفاء قاضی عیاض مالکی، ۲/۹۲-۹۱، الباب الثالث فی تعظیم امره و وجوب توقیره و بره، فصل و من توقیره و بره توقیر اصحابه.

و همچنین گوید: بیهقی روایت نموده که متن این حدیث مشهور است ولی اسانید او ضعیف است انتها.

چه آنکه در اسناد این حدیث حارث ابن غصین (۱) مجهول الحال و حمزه ابن ابی حمزه نصیری (۲) که متهم به کذب و دروغ گوئی بوده اند، می باشند. لذا ضعف حدیث ثابت است.

و نیز ابن حزم (۳) گفته است این حدیث مکذوب و موضوع و باطل است.

ص: ۴۸۲

۱- لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ۲/۲۸۳-۲۸۴، رقم ۲۲۲۹، شرح حال حارث بن غصین. ابن حجر می نویسد: الحارث بن غصین عن اعمش و عنه سلام بن سلیم قال ابن عبد البر فی «کتاب العلم»: مجهول.

۲- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۳/۲۵، رقم ۱۵۹۴، شرح حال حمزه بن حمزه المیمون الجعفی الجزری، النصیبی. ابن حجر می نویسد: قال محمد بن عوف، عن احمد، مطروح الحدیث. قال ابن ابی خيثمه عن ابن معین: لیس حدیثه بشیء. و قال الدورى عن یحیی: لا یساوی فلساً. و قال ابخاری و ابو حاتم: منکر الحدیث. و قال الترمذی: ضعیف فی لاحدیث. و قال النسائی و الدار قطنی: متروک. و قال ابن عدی: عامه ما یرویه منا کیر موضوعه، و البلاء منه. و قال ابن حبان: ینفرد عن الثقات بالموضوعات. و نیز بخاری در تاریخ الکبیر، ۳/۵۳، رقم ۲۰۰۷، شرح حال حمزه بن ابی حمزه النصیبی، می نویسد: حمزه بن ابی حمزه النصیبی، می نویسد: حمزه بن ابی حمزه النصیبی، می نویسد: حمزه بن ابی حمزه النصیبی، منکر الحدیث. رازی در الجرح و التعذیل، ۳/۲۱۰، رقم ۹۱۹، شرح حال حمزه بن حمزه الجزری النصیبی می نویسد: حدثنا عبد الرحمن، عن محمد بن عوف الحمصی، قال: سألت احمد بن حنبل عن حمزه النصیبی: فقال: مطروح الحدیث... سمعت یحیی بن معنی، یقول: حمزه بن ابی حمزه النصیبی لیس حدیثه بشیء. سمعت ابی یقول: حمزه بن ابی حمزه ضعیف الحدیث، منکر الحدیث، اضعف من حمزه بن نجیح.

۳- و اما الحدیث المذكور، فباطل مکذوب من تولید اهل الفسق... الاحکام، ابن حزم، ۵/۶۱، باب ۲۵ فی ذم الاختلاف.



پس چنین حدیثی با سلسله اسناد ضعیفه قابل اعتماد و اتکاء به استناد به آن نمی باشد و بر فرض بگوئیم این حدیث صحیح است، قطعاً عمومیت آن منظور نظر نبوده بلکه مراد اقتداء به خوبان و نیکوکاران از اصحاب بوده که به حکم آن حضرت تبعیت از کتاب کریم و عترت طاهره نمودند.

### صحابه معصوم نبودند

پس با این مقدماتی که عرض شد اگر نقد و انتقادی از بعض صحابه بشود مورد مذمت نخواهد بود چه آنکه صحابه عموماً بشری بودند عادی و غیر معصوم، پس وقتی معصوم نبودند جایز الخطا بوده اند.

حافظ: ما هم قائلیم که صحابه معصوم نبودند ولی مسلماً همگی آنها عدول بودند، معصیتی از آنها صادر نمی شد.

داعی: بی لطفی فرمودید که به طور مسلم آنها را عادل و میرا از معاصی دانستید. زیرا که اخبار منقولۀ در کتب معتبرۀ علمای خودتان بر خلاف این معنی حکم می کند که بسیاری از اکابر صحابه روی عادت دیرینه گاهی مرتکب معاصی می شدند.

حافظ: ما که از چنین اخبار اطلاع نداریم، چنانچه شما دارید بیان فرمائید.

داعی: گذشته از آنچه در جاهلیت می نمودند در اسلام هم مرتکب بسیاری از معاصی می شدند که داعی من باب نمونه به نقل یکی از آن اخبار اکتفا می نمایم.

زیرا که بزرگان از علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل می نمایند که سال فتح مکه (هشتم هجری) عده ای از کبار صحابه مجلس انسی داشتند که در آن مجلس سرّی شراب صرف نمودند.

حافظ: به طور قطع این خبر از مجعولات مخالفین است زیرا که صحابه بزرگ در مجلس فساد حاضر نمی شدند تا چه رسد به نوشیدن شراب بعد از حکم به حرمت!

داعی: قطعاً از مجعولات مخالفین نیست بلکه اگر جعل نمودند علماء خودتان نمودند.

نواب: قبله صاحب چنین مجلسی اگر بوده حتماً نام صاحب خانه و مدعوین برده شده است. شما می توانید این مطلب را برای ما باز نمائید؟

داعی: بلی این مطلب کاملاً در نزد علماء شما به طور وضوح بیان گردیده.

نواب: متمنی است بیان فرمائید تا حلّ معماً گردد.

### شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری

داعی: ابن حجر در صفحه ۳۰ جلد دهم فتح الباری (۱) می نویسد ابو طلحه زید

ص: ۴۸۴

---

۱- فتح الباری، ابن حجر، ۱۰/۳۷، ح ۵۵۸۴، کتاب الأشربه، باب نزول تحریم الخمر و هی من البسر و التمر. ابن حجر می نویسد: فأما ابو طلحه، فلکون القصه کانت فی منزله، کما مضی فی التفسیر من طریق ثابت عن انس: کنت ساقی القوم فی منزل ابی طلحه... عن انس: کنت اسقی ابا عبیده و ابی بن کعب و سهیل بن بیضاء و نفرا من الصحابه عند ابی طلحه و وقع عند عبد الرزاق عن معمر بن ثابت و قتده و غیرها عن انس: ان القوم کانوا ادا عشر رجلا قد حصل من الطرق التی اوردها تسمیه سبعة منهم... ما اورده ابن مردویه فی تفسیره من طریق عیسی بن طهمان عن انس ان ابابکر و عمر کانا فیهم..

بن سهل در منزل خود مجلس شرابی تشکیل داد و ده نفر را به آن مجلس دعوت کرد که همگی شراب نوشیدند و ابو بکر اشعاری در مرثیه کفار مشرکین و کشته شدگان بدر سرود!

نواب: آیا نام های مدعوین را ذکر نموده اند؟ چنانچه نقل نموده اند برای ما بیان فرمائید تا کشف حقیقت شود.

داعی: ۱- ابو بکر بن ابی قحافه ۲- عمر بن الخطاب ۳- ابو عبیده جراح ۴- ابی بن کعب ۵- سهل بن بیضاء ۶- ابو ایوب انصاری ۷- ابو طلحه (دعوت کننده و صاحب البیت) ۸- ابو دجانة سماک بن خرشه ۹- ابو بکر بن شغوب ۱۰- انس بن مالک که در آن وقت هیجده ساله و ساقی مجلس بوده - چنانچه بیهقی در صفحه ۲۹ جلد هشتم سنن (۱) از خود انس نقل می نماید که گفت من در آن روز از همه کوچک تر و ساقی مجلس بودم - (هم همه شدید در مجلس).

شیخ: (با عصبانیت) به ذات پروردگار این خبر از ساخته های دشمنان ما می باشد.

ص: ۴۸۵

---

۱- سنن الکبری، بیهقی، ۸/۲۹۰، کتاب الاشربه و الحد فیها، باب ما جاء فی تفسیر الخمر الذی نزل تحریمها. بیهقی حدیث را این گونه نقل می کند: حدثنا المعتمر بن سلیمان قال: سمعت ابی قال: سمعت انس بن مالک یقول: کنت قائما علی الحی اسقیهم علی عمومته و انا اصغرهم سنا من فضیخ لهم قال: فجاء رجل ان الخمر قد حرمت فقالوا...

داعی: (با تبسم) خیلی تند رفتید و قسم بی جایی یاد نمودید تقصیر شما هم نیست مطالعاتتان کم است و اگر زحمت مراجعه به کتب را به خود می دادید می دیدید که اکابر علماء خودتان نوشته اند - پس استغفار کنید.

ناچار شدم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم که بدانید ما آنچه می گوئیم نقل قول علمای خودتان را می نمائیم به بعض از اسناد این واقعه که در نظر دارم اشاره نمایم.

محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده در صحیح (۱) خود و مسلم ابن حجاج در کتاب اشربه باب تحریم الخمر صحیح (۲) خود و امام احمد حنبل در صفحه ۱۸۱ و ۲۲۷ جلد سیم مسند (۳) و ابن کثیر در صفحه ۹۳ و

ص: ۴۸۶

۱- صحیح بخاری، ۶/۳۸۸، ح ۱۰۴۳، کتاب التفسیر، سوره مائده، ذیل آیه {انما الخمر و المیسر...} بخاری این حدیث را نقل کرده است: ... حدثنا عبد العزيز بن صهيب قال: قال انس بن مالك: ما كان لنا خمر غير فضيخكم هذا الذي تسمونه الفضيخ، فاني لقاتم اسقى ابا طلحه و فلانا و فلانا اذ جاء رجل فقال: و هل بلغكم الخبر؟ فقالوا: ما ذاك؟ قال: حرمت الخبر. قالوا: أهرق هذا القلال يا انس. قال: فما سألوها عنها و لا راجعوا بعد خبر الرجل. فلاناً و فلاناً چه کسانی بودند که بخاری به خاطر حفظ آبروی آنها از آوردن نام آنان خودداری کرده است؟

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۵۷۰، ح ۴، کتاب الأشربه، باب تحریم الخمر.. مسلم نیز حدیث را مانند بخاری نقل کرده است.

۳- مسند احمد حنبل، ۳/۱۸۱، مسند انس بن مالک. احمد بن حنبل این حدیث را نقل کرده است: عن انس قال: كنت اسقى ابا عبيده بن الجراح و ابي بن كعب و سهيل بن بيضاء و نفرا من اصحابه عند ابي طلحه و انا اسقيهم حتى كاد الشراب ان يأخذ فيهم، فأتى آت من المسلمين فقال: او ما شعرتم ان الخمر قد حرمت؟ فما قالوا حتى ننظر و نسأل فقالوا: يا انس اكف ما بقي في انائك. قال: فوالله ما عدوا فيها و ما هي الا التمر و البسر و هي خمرهم يومئذ. و نیز در همین جلد ص ۲۲۷، مسند انس بن مالک، این حدیث را نقل کرده است: عن انس قال: كنت ساقى القوم يوم حرمت الخبر قال: و كان ابو طلحه قد اجتمع اليه بعض اصحابه، فجاء رجل فقال: ألا ان الخمر قد حرمت. قال: فقال لي ابو طلحه: اخرج فانظر. قال: فخرجت فنظرت فسمعت مناديا ينادي: ألا ان الخمر قد حرمت. قال: فأخبرته. قال: فأذهب فارهقها. قال: فقال بعضهم: قد قتل سهيل بن بيضاء و هي في بطنه.

۹۴ جلد دوم تفسیر (۱) و جلال الدین سیوطی در صفحه ۳۲۱ جلد دوم درّ المنثور (۲) و طبری در صفحه ۲۴ جلد هفتم تفسیر (۳) و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۲۲ جلد چهارم اصابه (۴) و در صفحه ۳۰ جلد دهم فتح الباری و بدر الدین

ص: ۴۸۷

۱- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۲/۸۳، ذیل آیه ۹۰، سوره مائده. ابن کثیر علاوه بر احادیث گذشته به این حدیث نیز اشاره کرده است: عن انس بن مالک قال: بینما انا ادير الکأس علی ابی طلحه و ابی عبده بن الجراح و ابی دجانہ و معاذ بن جبل و سهیل بن بیضاء حتی مالت رؤسهم من خلیط بسر و تمر فسمع منادیا ینادی ألا ان الخمر قد حرمت...

۲- در المنثور، سیوطی، ۲/۵۶۷، ذیل آیه ۹۰، سوره مائده، سیوطی حدیث را مانند حدیث دوم مسند احمد نقل می کند. و نیز در ص ۵۶۰ همین آیه این حدیث را نقل می کند: و أخرج ابو یعلی عن انس قال: نزل تحريم الخمر فدخلت علی ناس من اصحابی و هی بین ایدیهم فضربتها برجلی و قلت انطلقوا الی رسول الله فقد نزل حريم الخمر و شرابهم یومئذ البسر و التمر.

۳- جامع البیان، طبری، ۵/۵۰، ح ۹۷۷۱، ذیل آیه ۹۳ سوره مائده، طبری حدیث را مانند حدیث دوم مسند احمد نقل می کند و نیز در ص ۴۶، همین جلد ح ۹۷۶۵، ذیل آیه ۹۰ سوره مائده این حدیث را نقل می کند: عن مصعب بن سعد عن ابيه سعد، انه قال: صنع رجل من الأنصار طعاما فدعانا، قال: فضربنا الخمر حتى انتشينا فتفاخرت الأنصار و قریش فقالت الأنصار: نحن افضل منكم. فأخذ رجل من الأنصار لحي جمل فضرب به انف سعد، ففزره فكان سعدا ففزر الأنف فنزلت هذا الآية: {يا ايها الذين آمنوا انما الخمر...}

۴- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر، ۷/۳۹، رقم ۹۶۳۷، شرح حال ابوبکر بن شعوب اللیثی. ابن حجر این حدیث را نقل کرده است: حدثنا انس بن مالک قال: كنت ساقی القوم و فیهم رجل یقال له ابوبکر من بنی کنانه فلما شرب قال نحیی ام بکر... قال: فنزل تحيم الخمر.

حنفی در صفحه ۸۴ جلد دهم عمده القاری (۱) و بیهقی در صفحه ۲۸۶ و ۲۹۰ سنن (۲) و دیگران شرح قضایا را مفصّل و مبسوط نقل نموده اند.

شیخ: شاید قبل از تحریم بوده نه بعد از تحریم.

داعی: روی قواعد مندرجه در کتب تفاسیر و تاریخ معلوم می شود بعد از ورود آیات تحریم، بعضی از مسلمین و صحابه شراب ممنوع را می خوردند.

چنانچه محمد بن جریر طبری در صفحه ۲۰۳ جلد دوم تفسیر کبیر (۳) خود

ص: ۴۸۸

- ۱- عمده القاری، بدر الدین حنفی، ۲۱/۱۶۸. بدر الدین حنفی حدیث را مانند حدیث اول مسند احمد نقل می کند.
- ۲- سنن الکبری، بیهقی، ۸/۲۸۶، کتاب الأشربه و الحد فیها، باب ما جاء فی تحریم الخمر. بیهقی حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن انس قال: كنت ساقی القوم یوم حرمت الخمر فی بیت ابی طلحه و ما شرابهما الا الفصیح لابس و التمر فإذا مناد ینادی قال: اخرج فانظر فخرجت فإذا مناد ینادی ألا ان الخمر قد حرمت. قال: فجرت فی سبک المدینه. قال: فقال لی ابو طلحه اخرج فأهرقها فأهرقتها فقالوا: او قال بعضه قتل فلان و قتل فلان و هی فی بطونهم...
- ۳- جامع البیان، طبری، ۲/۴۹۲، ح ۳۳۰۷، ذیل آیه ۲۱۹، سوره بقره. طبری حدیث را این گونه نقل کرده است عن ابی القموص زید بن علی قال: انزل الله عزوجل فی الخمر ثلاث مرات فأول ما انزل قال الله: { یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِیْهِمَا إِثْمٌ كَبِیْرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا } قال: فشربها من المسلمین من شاء الله منهم علی ذلك. حتی شرب رجالان فدخلا فی الصلاه فجعلوا یهجران كلاما لا یدری عوف ما هو فانزل الله عزوجل فیهما { یا أئیها الذین آمنوا لا تقربوا الصلاه و أنتم سیکاری حتی تعلموا ما تقولون } فشربها من شرابها منهم و جعلوا یتقونها عند الصلاه حتی شربها فیما زعم ابو القموص رجل، فجعل ینوح علی قتلی بدر... قال: فبلغ ذلك رسول الله، فجاء فرعا یجر رداءه من الفزع، حتی انتهى الیه. فلما عاینه الرجل، فرفع رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا کان یدیه لیضربه قال: اعوذ بالله من غضب الله و لا اطعمها ابداً. فأنزل تحریمها { یا أئیها الذین آمنوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ } إلی قوله: { فهل انتم منتهون } فقال: عمر بن الخطاب: انتهینا انتهینا! و نیز زمخشری در ربیع الابرار، ۵/۵۱ و ۵۲ و ۵۳، باب اللهو اللذات و القصف... حدیث دیگر را نقل می کند که محتوای حدیث طبری روشن تر می شود. زمخشری می نویسد: انزل الله فی الخمر ثلاث آیات. اولها { یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ } فكان المسلمون بین شارب و تارك الی ان شرب رجل و دخل فی الصلاه فهجر فنزلت { یا أئیها الذین آمنوا لا تقربوا الصلاه و أنتم سیکاری } فشربها من شراب من المسلمین حتی شربها عمر فأخذ لحي بعیر فشح رأس عبدالرحمن بن عوف، ثم قعد ینوح علی قتلی بدر بشعر الاسود بن عبد یغوث... فبلغ ذلك رسول الله صلی الله علیه و آله، فخرج مغضبا یجر رداءه، فرفع شیئا کا فی یدیه لیضربه فقال: اعوذ بالله من غضب الله و رسوله فأنزل الله تعالی { انما یرید الشیطان } الی قوله { فهل انتم منتهون } فقال عمر انتهینا. و ابن ابی شیبہ در المصنف، ۶/۵۰۲، ح ۲، کتاب الحدود، باب النبیذ من رأى فیه حدا این حدیث را نقل می کند: عن حسان بن مخارق قال: بلغنی ان عمر بن الخطاب سائر رجلا فی سفر و كان صائما فلما افطر اهوی الی قربه لعمر معلقه

فيها نبيذ قد خضخضها البعير، فشرب منها فسكر، فضره، الحد. فقال له: انما شربت من قربتك. فقال له عمر: انما جلدناك لسكرك. شگفتی است بنا بر آنچه در مدارک موجود است گویا تا لحظه آخر عمر خلیفه دوم، شرب خمر حرام نشده بود. احمد بن حنبل در مسند خود، ۱/۴۲، مسند عمر بن الخطاب چنین نقل می کند: فقال سالم: فسمعت عبد الله بن عمر يقول: قال عمر: أرسلوا الى طيينا نيزجرحي هذا قال: فأرسلوا الى طيب من العرب، فسقى عمر نبيذاً فشبه النبيذ بالدم من الطعنه التي تحت السره. همچنین ابن سعد در الطبقات الكبرى، ۳/۲۷۷-۲۷۰، طبقات البدرين من المهاجرين طبقه الاولى، ذکر استخلاف عمر، همین حدیث را به الفاظ و طرق مختلف نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عند عبد الله بن عبيد بن عمير ان عمر بن الخطاب لما طعن قال له الناس: يا امير المؤمنين لو شربت شربه. فقال: أسقوني نبيذاً و كان من احب الشراب اليه فخرج النبيذ من جرحه مع صديد الدم... این روایت در کتب دیگر اهل تسنن نیز آورده شده است: مسند احمد، ۱/۴۲، مسند عمر بن الخطاب؛ فتح الباری، ابن حجر، ۷/۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۴/۳۱۴، تا ۴۱۵؛ و ج ۴۴/۴۳۰، ۴۳۱؛ تاریخ المدینه، ابن شبه، ۳/۹۰۹، ۹۱۳. «محقق»





مسندنا از ابی القموس زید بن علی نقل نموده که گفت خداوند سه مرتبه آیات خمیره نازل فرموده مرتبه اول آیه ۲۱۹ سوره (بقره)

{يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا}

القموس زید بن علی نقل نموده که گفت خداوند سه مرتبه آیات خمیره نازل فرموده مرتبه اول آیه ۲۱۹ سوره (بقره)

{يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا}

(ای پیغمبر از تو از حکم شراب و قمار می پرسند بگو: این دو کار، گناه بزرگ است و سودهایی برای مردم دارد ولی زیان گناه آن بیش از منفعت آن است).

نازل گردید ولی مسلمین متنبه نگردیده و می خوردند شراب را، حتی دو نفر شراب خورده و مست به نماز مشغول شدند و کلمات بی معنی می گفتند خداوند آیه ۴۳ سوره ۴ (نساء) را نازل فرموده که:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ}

(ای اهل ایمان هرگز در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گوئید و چه می کنید)

بازهم می خوردند شراب را، ولی در حال مستی به نماز نمی ایستادند تا آنکه روزی مردی شراب خورد (بنا بروایت بزّار و ابن حجر و ابن مردویه أبو بکر بود) و اشعاری در مرثیه کشته گان بدر گفت. رسول الله صلی الله علیه وآله شنید

با حال غضب

ص: ۴۹۰

تشریف آورد با چیزی که در دست مبارکش بود خواست او را بزند گفت پناه می برم به خدا از غضب خدا و پیغمبرش به خدا قسم دیگر نمی خورم آنگاه نازل گردید آیه ۹۱ سوره ۵ (مائده) که:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.}

(ای اهل ایمان: شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گروبندی (که رسمی بود در جاهلیت) تماما پلیدی و از عمل شیطان است، البته از آن دوری کنید تا رستگار شوید.)

ما حصل از آنچه عرض شد آن بود که آقایان بدانید صحابه هم مانند سایر مؤمنین و مسلمین خوب و بد داشتند یعنی هر کدام از آنها که در اطاعت اوامر خدا و پیغمبر جدی بودند به متتها درجه سعادت رسیدند و هر کدام تابع هوای نفس فریب شیطان خوردند، فاسد شدند.

پس آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد به صحابه هستند دلایل منطقی دارند می گویند. مطاعن زشت و ناپسند صحابه، علاوه بر آنکه در کتب معتبره خودتان ثبت است با شواهد آیات قرآنیه مورد مذمت قرار گرفته، به همین جهت مورد انتقاد شیعیان واقع شده. چنانچه جواب منطقی در مقابل انتقادات منطقی باشد مورد قبول است.

یکی از صفات مذمومه اینست که آدمی حب و بغض بی جا بکار برد، یعنی روی محبت و علاقه ای که به فردی یا افرادی دارد، اعمال و یا افعال و گفتار آنها را تماما با چشم خوبی ببیند و بگوید ابدای بدی در عالم وجود ندارد.

حافظ: بسیار خوب بفرمائید اعمال و افعال زشت و ناپسند اصحاب از چه قبیل بوده چنانچه منطبق با دلیل و برهان باشد ما هم قبول می نمائیم.

### در نقض عهد نمودن صحابه

داعی: عجب است که بعد از این همه صفات مذمومه آنها (که مختصری از مفصل عرض شد) تازه می فرمائید صفات مذمومه آنها چه بوده؟! - اینک برای تأیید عرایض به یکی از اعمال زشت و ناپسندی که از آنها صادر گردیده و در تمام کتب فریقین ثبت می باشد اشاره می نمایم و آن عمل نقض عهد و بیعت آنها بوده که خداوند متعال در قرآن مجید ناقضین عهد را مورد انتقاد و لعن قرار داده علاوه بر آنکه در آیه ۹۳ سوره ۱۶ (نحل) وفای به عهد را واجب نموده که می فرماید:

{وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا}

(امر در این آیه برای وجوب است علی الاقوی) چون (با خدا و رسول بندگانش) عهدی نمودید به آن عهد وفا کنید. سوگند به پیمان را که مؤکد و استوار گردید مشکند.)

و در آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) ناقضین عهد را ملعون خوانده که می فرماید:

{وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ}

(آنان که پس از پیمان بستن، (با خدا و رسول) عهد خود را شکستند و هم آن چه خدا امر به پیوند آن کرده (مانند صلح رحم و دوستی و ولایت علی علیه السلام) پاک بگسستند و در روی زمین فتنه و فساد برانگیختند

مرایشانراست لعنت و دوری از رحمت و ابتلاء به عذاب دوزخ.)

پس به حکم آیات قرآن مجید و اخبار بسیاری که در کتب ما و شما وارد است نقض عهد نمودن گناه بزرگ است خصوصا نقض عهد با خدا و به امر خدا و به دستور رسول خداصلی الله علیه وآله که قطعا برای اصحاب و نزدیکان آن حضرت اقبیح قبایح بوده است.

حافظ: کدام عهد و بیعتی بوده که به امر خدا و رسول ابلاغ شده و اصحاب و یاران پیغمبرصلی الله علیه وآله نقض عهد نمودند تا بگوئیم مشمول آیات قرآنی واقع شدند؟ گمان می کنم اگر توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که اینها از جعلیات عوام شیعه می باشد و **إلا صحابه** رسول الله صلی الله علیه وآله میرای از این اعمال بوده اند.

### محمد و علی صادقین در قرآند

داعی: مکرر عرض کرده ام که شیعیان چون ناچارند پیروی از موالی صادق و مصدق خود بنمایند و **إلا شیعه** نخواهند بود. پس خواص و عوام آنها هرگز جعل خبر نمی نمایند و دروغ نخواهند گفت برای آنکه موالی آنها به تمام معنی صادق و مصدق بودند که قرآن مجید به صدق آنها شهادت داده بنا بر آنچه علماء بزرگ خودتان از قبیل امام ثعلبی (۱) و جلال

الدین سیوطی (۲) در تفسیر و حافظ ابو نعیم

ص: ۴۹۳

- 
- ۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۱۰۹، ذیل آیه ۱۱۹، سوره بقره. ثعلبی این دو روایات را نقل می کند: یک- عن ابن عباس فی هذه الآیه {یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصّادقین} قال مع علی بن ابی طالب و اصحابه. دو- عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی {و کونوا مع الصّادقین} قال مع آل محمدصلی الله علیه وآله
  - ۲- در المنثور، سیوطی، ۳/۵۱۷، ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه.صلی الله علیه وآله سیوطی این حدیث را نقل کرده است: عن ابن عباس فی قوله تعالی: {و کونوا مع الصّادقین} قال: مع علی بن ابی طالب.

اصفهانى در ما نزل من القرآن فى عليّ (۱) و خطيب خوارزمى در مناقب (۲) و شيخ سليمان بلخى حنفى در باب ۳۹ ينيبيع الموده (۳) از خوارزمى و حافظ ابو نعيم و حموينى و محمد بن يوسف گنجى شافعى در باب ۶۲ كفايه الطالب (۴) مسنداً و نيز از تاريخ محدث شام، همگى نقل نموده اند كه مراد از صادقين در آيه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) كه مى فرمايد:

ص: ۴۹۴

- ۱- عن جعفر بن محمد، {اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} قال: [يعنى مع] محمد و على عليهم السّلام. ما نزل من القرآن فى عليّ، ابو نعيم اصفهانى، ذيل همين آيه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۰۱-۱۰۵، ح ۲۳ و ۲۵).
- ۲- مناقب خوارزمى، ص ۲۸۰، ح ۲۷۳، فصل ۱۷. خوارزمى حديث را اين گونه نقل کرده است: عن ابى صالح، عن ابن عباس (فى قوله) {اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} قال: هو عليّ بن ابى طالب عليه السّلام
- ۳- ينيبيع الموده، قندوزى، ۱/۳۵۸، ح ۱۵ و ۱۶، باب ۳۹. قندوزى حديث را اين گونه نقل کرده است: أخرج موفق بن احمد الخوارزمى عن ابى صالح عن ابن عباس قال: الصادقون فى هذه الآيه محمد و اهل بيته. ايضاً ابو نعيم الحافظ و الحموينى اخرجاه عن ابن عباس بلفظه. ايضاً ابو نعيم اخرجه عن جعفر الصادق عليه السّلام ايضاً ابو نعيم و صاحب المناقب اخرجاه عن الباقر و الرضا قالوا: الصادقون هم الأئمه من اهل البيت.
- ۴- كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص ۲۳۶، باب ۶۲. گنجى حديث را مانند در المنثور نقل مى كند و نيز ابن عساكر در تاريخ دمشق، ۴۲/۳۶۱، رقم ۴۹۳۳، شرح حال عليّ بن ابى طالب حديث را مانند در المنثور نقل مى كند، مزى در تهذيب لاكمال، ۵/۸۴، باب فضائل على عليه السّلام حديث را اين گونه نقل مى كند: عن جعفر بن محمد فى قوله تعالى: {اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} قال محمد و على.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾

(ای اهل ایمان خدا ترس باشید و پیرو باشید با مردمان راستگو (که محمد و علی و ائمه عترت آنها باشند))

محمد و علی علیهم السلام هستند و در بعضی از آن روایات مراد از صادقین، پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه از

اهل بیت آن حضرت هستند.

پس پیروان آن خاندان جلیل از عارف و عامی، اهل جعل و دروغ نیستند زیرا جعل و دروغ را باید کسی بگوید که دلائل صدق و راستی بر حقایق خود نداشته باشد. آنچه را شیعیان می گویند همان است که اکابر علماء و مورخین خودتان ثبت و ضبط نموده اند. اگر ایرادی هست اول باید به علماء خودتان بگیرید که چرا نوشته اند.

اگر اکابر علماء خودتان نقض عهد صحابه را در کتب معتبر خود نوشته بودند هرگز داعی در همچو مجلسی تفوه به چنین کلامی نمی نمودم.

حافظ: کدام یک از علماء جماعت و در کجا نوشته اند که صحابه نقض عهد نمودند و نقض عهد آنها چه بوده؟ به حرف که مطلب درست نمی شود.

داعی: حرف نیست بلکه برهان و منطق و حقیقت است. در بسیاری از جاها صحابه نقض عهد نمودند و بیعتی را که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله امر به آن نمود شکستند که اهم از همه آنها عهد و بیعت در غدیر خم بوده است.

### در حدیث غدیر و چگونگی آن

که جمهور علماء فریقین (شیعه و سنی) معترفند که روز هیجدهم ذی الحجه الحرام در حجه الوداع سال دهم هجرت، زمان برگشتن از مکه معظمه تمامی

ص: ۴۹۵

اصحاب را در بیابانی که آنجا را غدیر خم می گفتند جمع نمود. حتی جلو رفته گان قافله را به امر آن حضرت برگرداندند و عقب ماندگان هم رسیدند که به سند شیعه و اکثر علماء و مورخین بزرگ خودتان هفتاد هزار نفر و به سند بعض از علماء شما از قبیل امام ثعلبی در تفسیرش (۱)

و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامّه فی معرفه الائمه (۲) و دیگران (۳) یکصد و بیست هزار نفر حاضر در غدیر خم بودند. رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تشریف برد بالای منبری که برای آن حضرت مرتب نمودند خطبه بسیار طولانی قرائت فرمود که غالب آن خطبه در مدایح و فضایل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام

بود و غالب آیاتی که درباره

ص: ۴۹۶

---

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۱۰/۳۵، ذیل آیه ۱ سوره معراج. ثعلبی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن جعفر بن محمد عن آبائه فقال: لما كان رسول الله صلى الله عليه وآله بغدير خم نادى بالناس فاجتمعوا، فأخذ بيد علي فقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه» فشاع ذلك و طار في البلاد فبلغ ذلك الحرث بن النعمان القهري فأتى رسول الله صلى الله عليه وآله علي ناقة له حتى أتى الأبطح...

۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۷، باب ۲، حدیث فی قوله عليه السلام من كنت مولاه... باب الكلام على الحديث سبط ابن الجوزی می نویسد: اتفق علماء السير على ان قصه الغدير كانت بعد رجوع النبي صلى الله عليه وآله من حجه الوداع في الثامن عشر من ذي الحجه، جمع الصحابه و كانوا مائة و عشرين الفا و قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، الحديث نص على ذلك بصريح العبارة دون التلويح و الإشارة.

۳- السيره الحلبيه، ۳/۲۵۷، باب حجه الوداع. حلبی این گونه نقل می کند: و عند خروجه صلى الله عليه وآله للحج، اصاب الناس بالمدينه جدري بضم الجيم و فتح الدال و فتحهما او حصبه منعت كثيرا من الناس من الحج معه صلى الله عليه وآله و مع ذلك كان معه جموع لا يعلمها الا الله تعالى، قيل كانوا اربعين الفا و قيل كانوا سبعين الفا و قيل كانوا تسعين الفا و قيل كانوا مائه الف و اربعة عشر الفا و قيل عشرين الفا و قيل كانوا اكثر من ذلك...

علی علیه السّلام نازل شده قرائت و تجدید نمودند و جامعه امت را به خوبی متوجه مقام مقدس ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نموده آنگاه فرمودند:

«معاشر الناس الست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی! قال: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه»

(ای جماعت مردم ایا من اولی به تصرف از شما در نفسهای شما نیستم؟ (اشاره به آیه شریفه {النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم} عرض کردند: چرا. فرمود: هر کس من مولای او هستم، (یعنی اولی به تصرف در امر او هستم) پس این علی علیه السلام مولای اوست (یعنی اولی به تصرف در امر او می باشد))

آنگاه دست ها را برداشت و دعا کرد:

{اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله}

(خداوندا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد. یاری کن کسی را که علی رایاری کند و واگذار کسی را که علی را واگذارد.)

سپس امر فرمود خیمه ای برپا کردند و امیر المؤمنین را امر فرمود در خیمه بنشیند و به تمام امت که حاضر بودند امر فرمود بروید و با علی بیعت کنید زیرا که من از جانب پروردگار مأمورم که از شما بیعت برای علی بگیرم.

«أول من بايع ذلك اليوم عليا كان عمر ثم ابا بكر ثم عثمان ثم طلحة ثم زبير و كانوا يبایعون ثلاثة ايام متواتره»

(اول کسی که آن روز بیعت کرد عمر و پس از آن ابو بکر و عثمان و طلحه و زبیر بودند. این پنج نفر هر سه روز که پیغمبر در آن بیابان توقف



حافظ: آیا می شود باور نمود که امر با این پر اهمیتی که شما بیان نمودید واقع شده باشد و علماء بزرگ آن را نقل ننموده باشند.

داعی: هیچ انتظار نداشتم که شما این قسم بیان نمائید در حالتی که قضیه غدیر خم کالشمس فی رابعه النهار ظاهر و هویدا می باشد و کسی انکار این معنی را نمی نماید مگر عنود لجوج که خود را رسوا و مفتضح نماید.

چه آنکه جمهور علماء ثقات شما این وقعه مهم را در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که به بعض آنها که در نظر دارم برای وضوح مطلب اشاره می نمایم تا بدانید که مورد قبول و باور جمهور از اکابر علماء خودتان می باشد.

### روایات معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم

(۱) امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر مفاتیح الغیب (۱).

(۲) امام احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان (۲).

ص: ۴۹۸

---

۱- تفسیر الکبیر، فخر ارزی، ۱۲/۴۹، ذیل آیه ۶۷ سوره مائده. فخر رازی می نویسد: نزلت الآیه {یا ایها الرسول بلغ ما انزل...} فی فضل علی بن ابی طالب علیه السلام و لما نزلت هذه الآیه خذ بیده و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»...

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۹۲، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. ثعلبی حدیث را مانند فخر ارزی نقل می کند.

(۳) جلال الدین سیوطی در تفسیر درّ المنثور (۱).

(۴) ابو الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری در اسباب النزول (۲).

(۵) محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر.

(۶) حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی (۳) و در حلیه الاولیاء (۴).

ص: ۴۹۹

- ۱- . در المنثور، سیوطی، ۲/۵۲۸، ذیل آیه ۶۷ سوره مائده. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید خدری قال نزلت هذه الآیه {یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک...} علی رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب.
- ۲- اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص ۱۳۵، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. واحدی حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.
- ۳- ما نزل من القرآن فی علی بن ابی سعید خدری ان النبی صلی الله علیه وآله دعا الناس الی علی فی غدیر خم و امر بما تحت الشجر من الشوک فقمّ و ذلک یوم الخمیس، فدعا علیاً فأخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطنی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم لم یفرقوا حتی نزلت هذه الآیه {الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِینًا} فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: الله اكبر علی اكمال الدین واتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و بالولایه لعلی علیه السّلام من بعدی ثم قال: من كنت مولاه فعلی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.
- ۴- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۵/۳۶۴، رقم ۳۲۴، شرح حال عبد الملك بن عمر بن عبد العزيز. ابو نعیم این حدیث را نقل کرده است: ... حدثنی عده انهم سمعوا النبی صلی الله علیه وآله یقول: «من كنت مولاه فعلی مولاه»

(۷) محمد بن اسماعیل بخاری در صفحه ۳۷۵ جلد اول تاریخ (۱) خود.

(۸) مسلم بن حجاج نیشابوری در صفحه ۳۲۵ جلد دوم صحیح (۲).

(۹) ابی داود سجستانی در سنن.

(۱۰) محمد بن عیسی ترمذی در سنن (۳).

(۱۱) حافظ ابن عقده در کتاب الولایه (۴).

(۱۲) ابن کثیر شافعی دمشقی در تاریخ (۵) خود.

ص: ۵۰۰

۱- تاریخ الکبیر، بخاری، ۱/۳۷۵، رقم ۱۱۹۱، شرح حال اسماعیل بن نشیط العامری. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند:

عن جمیل بن عامر ان سالما حدثه سمع من سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۳، ح ۳۶، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: حدیثی

یزید بن حیان قال: انطلقت انا و حصین سبره و عمر بن مسلم الی زید بن ارقم، فلما جلسنا الیه قال له حصینک لقد لقیته یا زید

خیرا کثیرا رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله و سمعت حدیثه و غزوت معه و صلیت خلفه، لقد لقیته یا زید خیرا کثیرا حدثنا

یا زید ما سمعت من رسول الله. قال: یابن اخی و الله لقد کبرت سنی و قدم عهدی و نسیت بعض الذی کنت اعی من رسول الله

فما حدثتکم فاقبلوا و ما لا، فلا تُکلفونی، قم قال: قام رسول الله یوما فینا خطبا بماء یدعی خَمًّا، بین مکة و المدینة، فحمد الله و

اثنی علیه و وعظ و ذکر. ثم قال: «اما بعد ألا ایها الناس فانما انا بشر یوشک ان یأتی رسول ربی فأجیب. و انا تارک فیکم ثقلین؛

اولهما کتاب الله فهی الهدی و النور، فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به» فحث علی کتاب الله و رغب فیه. ثم قال: «و اهل بیتی

ذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی»

۳- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۷۸، ح ۳۷۲۲، کتاب المناقب، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام ترمذی حدیث را اینگونه

نقل می کند: عن ابی سریحه او زید بن ارقم شک شعبه عن النبی صلی الله علیه وآله قال: من کنت مولاه فعلی مولاه.

۴- الولایه، ابن عقده، ص ۲۰۶، ذیل روایات ابوهریره. ابن عقده حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی هریره انه سمع رسول

الله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

۵- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۵/۲۳۰، و ۲۳۱، کتاب حجه الوداع، سال ۱۰ هجری، فصل فی ایراد الحدیث الدال علی انه علیه

السّلام خطب بمکان بین مکة و المدینة... ابن کثیر حدیث را اینگونه نقل می کند: و قال الامام احمد: حدثنا عفان، حدثنا ابو

عوانه عن المغیره عن ابی عبید عن میمون ابی عبد الله قال زید بن ارقم و انا اسمع: نزلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله منزلا

یقال له وادی خم، فأمر بالصلاة فصلاها بهجیر. قال: فخطبنا و ظل رسول اله صلی الله علیه وآله بثوب علی شجره سته من

الشمس. فقال: الستم تعلمون (اولستم تشهدون) انی اولی بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا بلی! قال: فمن کنت مولاه فان علیا مولاه،

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم رواه احمد عن غندر عن شعبه عن میمون ابی عبد الله عن زید بن ارقم الی قوله من کنت

مولاه فعلى مولاه. قال ميمون: حدثنى بعض القوم عن زيد ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و هذا اسناد جيد رجاله ثقات.

۱- احمد بن حنبل، ۴/۲۸۱، مسند براء بن عازب احمد بن حنبل اين حديث را نقل کرده است. عن البراء بن عازب قال: كنا مع رسول الله في سفر، فنزلنا بغدير خم فنودي فينا الصلاه جامعه و كسح لرسول الله صلى الله عليه وآله تحت شجرتين فصلی الظهر و اخذ بيد علي عليه السلام فقال آلتهم تعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم؟ قالوا: بلى. قال: سيتم تعلمون اني اولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى، قال: فأخذ بيد علي فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقية عمر بعد ذلك فقال له هنيئاً يا بن ابي طالب، اصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مؤمنه. و نیز در ص ۳۷۰ همین جلد، مسند زيد بن ارقم، اين حديث را نقل کرده است: عن ابن طفيل قال: جمع علي عليه السلام عنه الناس في الرحبه قم قال لهم انشد الله كل امرء مسلم سمع رسول الله يقول يوم غدير خم ما سمع لما قام فقام ثلاثون من الناس و قال ابو نعيم فقام ناس كثير فشهدوا حين اخذه بيده فقال لناس أتعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا نعم يا رسول الله قال: من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و نیز در ۱/۸۴، مسند علي بن ابي طالب، حديثي به همین مضمون نقل کرده است.

(۱۴) ابو حامد محمد بن محمد الغزالی در سرّ العالمین (۱).

(۱۵) ابن عبد البرّ در استیعاب (۲).

(۱۶) محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۶ مطالب السؤل (۳).

(۱۷) ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب (۴).

(۱۸) نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۲۴ فصول المهمه (۵).

ص: ۵۰۲

۱- سر العالمین، ابو حامد غزالی، ص ۲۱، باب فی لمقاله الرابعه فی ترتیب الخلافه می نویسد: اجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی یوم غدیر خم، باتفاق الجمیع و هو یقول علیهم السّلام: من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر: بخ بخ لك يا ابالحسن لقد اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۰۹۹، باب علی. ابن عبد البر حدیث را این چنین نقل می کند: و روی بریده و بو هریره و جابر و البراء و زید بن ارقم و کل واحد منهم عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال یوم غدیر خم: من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

۳- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۸، باب ۱، فصل ۵. محمد بن طلحه شافعی این حدیث را نقل کرده است: روی ایضا بسنده ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من كنت مولاه فعلى مولاه.

۴- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۲، ح ۳۱، قوله صلی الله علیه و آله من كنت مولاه... ابن مغزلی این حدیث را نقل کرده است: عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله علی: من كنت مولاه فعلى مولاه

۵- فصول المهمه، ابن صباغ مالیک، ۱/۲۳۸، فصل ۱ فصل فی مؤاخاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سبب تسميته بابی تراب. ابن صباغ این حدیث را این گونه نقل کرده است: ... قال: ان اولی الناس بالمؤمنین اهل بیتی قال ذلك ثلاث مرات ثم قال فی الرابعه و اخذ بيد علی اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه.

(۱۹) حسین بن مسعود بغوی در مصابیح السنه (۱).

(۲۰) ابو المؤید موفق بن احمد خطیب خوارزمی در مناقب (۲).

(۲۱) مجد الدین ابن اثیر محمد بن محمد شیبانی در جامع الاصول (۳).

(۲۲) حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی (۴) و سنن (۵).

(۲۳) سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده (۶).

ص: ۵۰۳

۱- مصابیح السنه، بغوی، ۲/۱۹۹، کتاب الفتن، کتاب الفتن، باب مناقب علی بن ابی طالب. بغوی این حدیث را نقل کرده است: عن زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وآله قال: من كنت مولاہ فعلی مولاہ.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۴، ح ۱۵۰، فصل ۱۴، خوارزمی. حدیث را این گونه نقل می کند: عن بریده الأسلمی قال: غزوت مع علی علیه السّلام الی الیمن فرأیت منه جفوه فقدمت علی رسول الله صلی الله علیه وآله فذکرت علیا فتنقصته. فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه وآله یتغیر فقال: یا بریده ألسْتُ اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قلت بلی یا رسول الله. فقال: من كنت مولاہ فعلی مولاہ.

۳- جامع الاصول، ابن اثیر، ۹/۴۶۸، ح ۶۴۷۶، باب ۴، فرع ۲، فضائل علی بن ابی طالب علیه السّلام ابن اثیر حدیث را مانند مصابیح السنه نقل می کند.

۴- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ۵ ص ۹۴، باب قول النبی صلی الله علیه وآله من كنت ولیه فعلی ولیه. نسائی حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۵- سنن الکبری، نسائی، ۵ / ۴۵، ح ۸۱۴۵، کتاب المناقب، باب ۴، فضائل علی علیه السّلام نسائی حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است.

۶- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۹۸، ح ۱۱، باب ۴. قندوزی حدیث را اینگونه نقل کرده است: عن زید بن ارقم قال: نزلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله بوادی غدیر خم [فامر بالصلاه فصلاها بهجیر قال:] فخطبنا و ظلل لرسول الله صلی الله علیه وآله بثوب علی شجره سمره من الشمس فقال: ألستم تعلمون [الستم تشهدون] انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: من كنت مولاہ فعلی مولاہ. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

(۲۴) شهاب الدین احمد بن حجر مکی در صواعق محرقة (۱) و کتاب المنح المملکيه و مخصوصا در صفحه ۲۵ باب اول صواعق با کمال تعصبي که داشته گوید: انه حديث صحيح لا مریه فيه و قد اخرجہ جماعه کالترمذی و النسائی و احمد و طرقه کثیره جدا.

(۲۵) محمد بن یزید حافظ ابن ماجه قزوینی در سنن (۲).

(۲۶) حافظ ابو عبد الله محمد بن عبد الله حاکم نیشابوری در مستدرک (۳).

(۲۷) حافظ سلیمان بن احمد طبرانی در اوسط (۴).

ص: ۵۰۴

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۴۲، باب ۱، فصل ۵. ابن حجر می نویسد: قوله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خم مرجعه من حجه الوداع بعد ان جمع الصحابه و کرر عليهم، ألت اولی بکم من انفسکم ثلاثا و هم یجیبون بالتصديق و الاعتراف، ثم رفع ید علی و قال: من کنت مولاہ فعلی مولاہ. اللهم وال من والاه و... انه حديث صحيح لا مریه فيه و قد اخرجہ جماعه کالترمذی و لانسائی و احمد و طرقه کثیرا جدا.

۲- سنن ابن ماجه، ۱/۴۵، ح ۱۲۱، المقدمه، باب ۱، فی فضائل اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فضل علی بن ابی طالب. ابن ماجه این حدیث را اینگونه نقل می کند: عن سعد بن ای وقاص، قال قدم معاویه فی بعض حجاته، فدخل علیه سعد، فذکروا علیا فنال منه فغضب سعد و قال تقول هذا لرجل سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من کنت مولاہ فعلی مولاہ...

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۱، ح ۴۵۷۸، کتاب معرفه، الصحابه، مناقب امیر المؤمنین. حاکم حدیث را همانند مناقب خوارزمی نقل می کند.

۴- معجم الاوسط، طبرانی، ۳/۶۹، ح ۲۱۳۱، احادیث احمد بن زهیر. طبرانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عمیره بن سعد قال: سمعت علیاً ینشد الناس من سمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من کنت مولاہ فعلی مولاہ؟ فقام ثلاث عشر فشهدوا ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: من کنت مولاہ فعلی مولاہ.



(۲۸) ابن اثیر جزری در اسد الغابه (۱).

(۲۹) یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۱۷ تذکره خواص الامه (۲).

(۳۰) ابو عمر احمد بن عبد ربّه در عقد الفرید (۳).

(۳۱) علامه سمهودی در جواهر العقیدین (۴).

(۳۲) ابن تیمیّه احمد بن عبد الحلیم در منهاج السنّه (۵).

(۳۳) ابن حجر عسقلانی در فتح الباری (۶) و تهذیب التهذیب (۷).

ص: ۵۰۵

۱- اسد الغابه، ابن اثیر جزری، ۱/۳۶۷، شرح حال حبه بن جوین. ابن اثیر حدیث را این گونه نقل می کند: عن حبه بن جوین العرنی البجلی قال: لما كان يوم غدیر خم، دعا النبي صلى الله عليه وآله الصلاة جامعه نصف النهار قال: فحمد الله و اثني عليه ثم قال: ايها الناس أتعلمون اني اولى بكم من انفسكم؟ قالوا: نعم. قال: فمن كنت مولاه فعلى مولاه...

۲- تذکره الخواص، سبط الجوزی، ص ۳۶، باب ۲، حدیث فی قوله تعالى من كنت مولاه فعلى مولاه. سبط ابن الجوزی حدیث را مانند حدیث اول مسند احمد نقل می کند.

۳- عقد الفرید، ابن عبد ربّه، ۵/۵۸، کتاب النبی صلی الله علیه وآله و خدامه، باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن عبد ربّه حدیث را این گونه نقل می کند: قال النبي صلى الله عليه وآله من كنت مولاه فعلى مولاه..

۴- جواهر العقیدین، سمهودی، ۲/۸۸، فضل اهل البيت، باب ۴ ذکر حدیثه صلی الله علیه وآله الامه، علی المتسک بعده بکتاب ربهم و اهل بیت نبیهم. سمهودی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ام سلمه قالت اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيد علي بغدير خم فرفعهما حتى رأينا بياض ابطه فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه... و در ص ۹۷ همین جلد درباره این حدیث می گوید: و هذا حدیث صحیح لا مریه فیہ.

۵- منهاج السنه، ابن تیمه، ۷/۳۱۹، منهج ۳، فی الادله المستنده الی السنه، تابع کلام الرافضی: الثانی حدیث الغدیر. ابن تیمه حدیث را این گونه نقل می کند: حدیث الموالاه قد رواه الترمذی و احمد فی مسنده عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال: من كنت مولاه فعلى مولاه.

۶- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۷/۷۴، کتاب فضائل الصحابه، مناقب علی بن ابی طالب. ابن حجر حدیث را اینگونه نقل می کند: و اما حدیث من كنت مولاه، فقد اخرجه الترمذی و النسائی و هو کثیر الطرق جدا و قد استوعبها ابن عقده فی کتاب مفرد و کثیر من اسانیدها صحاح و حسان.

۷- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۷/۲۸۶، رقم ۴۹۲۵، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن حجر حدیث را این گونه نقل می کند: روی هو و ابوهریره و جابر و البراء بن عازب و زید بن ارقم عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال يوم غدیر خم من كنت مولاه فعلى مولاه.

(۳۴) ابو القاسم محمد بن عمر جار الله زمخشری در ربیع الأبرار(۱).

(۳۵) ابو سعید سجستانی در کتاب الدرایه فی حدیث الولایه.

(۳۶) عبید الله بن عبد الله حسکانی در دعاه الهدی إلى اداء حق الموات.

(۳۷) رزین بن معاویه العبدری در جمع بین الصحاح السنّه.

(۳۸) امام فخر رازی در کتاب الأربعین(۲) گوید اجماع نموده اند تمام امت بر این حدیث شریف.

ص: ۵۰۶

---

۱- ربیع الابرار، زمخشری، ۱/۸۵، باب الأوقات و ذکر الدنيا والآخرة، ليله الغدير. زمخشری حدیث را این گونه نقل می کند: ليله الغدير، معظمه عند الشيعة محياه فيهم بالتهجد و هي الليله لاتي خطب فيها رسول الله صلى الله عليه وآله بغدير خم على اقتاب الابل و قال في خطبته من كنت مولاة فعلى مولاة.

۲- کتاب الاربعين، فخر رازی، ۴۷۳\*، الحجه العاشره. فخر رازی می نویسد: قوله من كنت مولاة فعلى مولاة و لفظ المولى فى حق محمد صلى الله عليه وآله لا شك انه يفيد انه كان مخدوما لكل و صاحب الأمر فيهم و اذا كان كذلك و جب ان يقال فى على انه ايضا مخدوم لكل الأمه و نافذ الحكم فيهم و هذا يوجب كونه افضل الخلق و الذى يدل على انه يفيد المعنى الذى ذكرناه ما نقل ان النبى صلى الله عليه وآله لما ذكر هذا الكلام قال عمر لعلى عليه السلام بخ بخ يا على اصبحت مولى كل مؤمن و مؤمنه الى يوم القيامة.

(۳۹) مقبلی در احادیث المتواتره.

(۴۰) سیوطی در تاریخ الخلفاء (۱).

(۴۱) میر سید علی همدانی در موده القربی (۲).

(۴۲) ابو الفتح نظری در خصائص العلوی.

(۴۳) خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب.

(۴۴) جمال الدین شیرازی در کتاب الاربعین.

(۴۵) عبد الرؤوف المناوی در فیض القدير فی شرح جامع الصغیر (۳).

ص: ۵۰۷

۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۶۹، باب الخلفاء الراشدون، علی بن ابی طالب، فصل فی الأحادیث الواردة فی فضله. سیوی حدیث را مانند ترمذی نقل می کند و علاوه حدیث دیگری را نیز چنین نقل می کند: و لأحمد عن ابی الطفیل قال: جمع علی الناس سنه خمس و ثلاثین فی الرحبه، ثم قال لهم: انشد بالله کل امرء مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه وآله يقول يوم غدیر خم ما قال لما قام؟ فقالم اليه ثلاثون من الناس فشهدوا ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

۲- موده القربی، همدان، موده پنجم، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۴، ح ۸۱۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن براء بن عازب قال: اقبل مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجه الوداع، فلما كان بغدیر خم، نودی الصلاه الجامعه، فجلس رسول الله صلی الله علیه وآله تحت الشجره و اخذ بيد علی علیه السلام و قال: أأست اولى بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا بلى يا رسول الله. فقال: (ألا-) من كنت مولاه فعلى مولاه، ثم قال: اللهم وال من والاه و فلقیه عمر بن الخطاب، فقال: (عمر) هنيئاً لك يا على بن ابى طالب، اصحبت مولای و مولى كل مؤمن و مؤمنه. وفيه نزلت ﴿يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك﴾

۳- فیض القدير، مناوی، ۱/۶۹، ح ۱۰، حرف الهمزه، ذیل حدیث آفه الظرف الصلف... مناوی حدیث را این گونه نقل می کند: قال السخاوی... بشهادة الرسول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام القائل فيه المصطفى من كنت مولاه فعلى مولاه...

(۴۶) محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱ کفایه الطالب (۱).

(۴۷) یحیی بن شرف النووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات (۲).

(۴۸) ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین (۳).

(۴۹) قاضی فضل الله بن روزبهان در ابطال الباطل.

(۵۰) شمس الدین محمد بن احمد شربینی در سراج المنیر.

(۵۱) ابو الفتح شهرستانی شافعی در ملل و نحل (۴).

ص: ۵۰۸

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۵۵-۶۴، باب ۱. گنجی احایث گوناگونی نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن سعید بن المسیب قال: قلت لسعد بن ابی وقاص انی ارید ان اسألك عن شیء و انی اتقیك. قال: سل عما بدا لك فانما انا عمك. قال: قلت مقام رسول الله صلى الله عليه وآله فيكم يوم غدیر خم. قال: نعم قام فينا بالظهيره فأخذ بيد علی بن ابی طالب فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره. قال: فقام ابوبكر و عمر وامسيت يا ابن ابی طالب مولی كل مؤمن و مؤمنه.

۲- تهذیب الاسماء و اللغات، النووی، ۱/۳۴۷، رقم ۴۲۹، شرح حال علی بن ابی طالب نووی حدیث را این گونه نقل می کند: و فی کتاب الترمذی عن ای شریحه الصحابی او زید بن ارقم شك شعبه عن النبی صلى الله عليه وآله انه قال من كنت مولاه فعلى مولاه، و رواه الترمذی و قال حدیث حسن والشك فی عین الصحابی لا یقدح فی صحه الحدیث لانهم كلهم عدول.

۳- فرائد السمطین، حموی، ۱/۶۳، ح ۲۹، سمط ۱، باب ۹، فی بیان فضیله. حموی حدیث را این گونه نقل نموده است: عن عبد الله بن محمد بن عقیل: قال كنت عند جابر بن عبد الله فی بيته و علی بن الحسين عليه السلام و محمد بن الحنفیه و ابو جعفر عليه السلام فدخل رجل من اهل العراق فقال: انشدك الله يا جابر إلا حدثتني ما رأيت و ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: كنا بالجحفه بغدير خم و ثم ناس كثير من جهينه و مزينه و غفار فخرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله من خباء او فسطاط فأشار بيده ثلاثا فأخذ بيد علی صلوات الله عليه قال: من كنت مولاه فعلى مولاه.

۴- الملل و النحل، شهرستانی، ۱/۱۴۵، باب ۶، الشيعة فرقه ۳، امامیه. شهرستانی حدیث را این گونه نقل می کند: فلما وصل الى غدیر خم امر بالدوحات فقممن و نادوا الصلاة الجامعه، ثم قال رسول الله و هو على الرحال: «من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من اخذله و ادر الحق معه حيث دار الا هل بلغتک ثلاثا».

(۵۲) حافظ ابو بکر خطیب بغدادی در تاریخ (۱) خود.

(۵۳) حافظ ابن عساکر ابو القاسم دمشقی در تاریخ کبیر (۲).

(۵۴) ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه (۳).

ص: ۵۰۹

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۷/۳۷۷، رقم ۳۹۰۵، شرح حال حسن بن علی بن سهل العاقولی. خطیب بغدادی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عی بن زید عن انس قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه...

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۳۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ای طالب. ابن عساکر حدیث را از حبشی بن جناده و در الفاظ مانند تاریخ بغداد نقل می کند و علاوه احادیث دیگری را نیز نقل می کند که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک- عن ابی اسحاق الهمدانی، قال سمعت حبشی بن جناده یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعلى یوم غدیر خم «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اعن من اعانه». دو- حدیثی ادریس بن یزید الأودی، حدیثی ابی قال: كنت جالسا عند ابی هريره فجاء رجل فقال: انشدك الله يا ابا هريره أسمعت رسول الله يوم غدیر خم «اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟» قال: نعم.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۳/۲۰۸، خطبه ۴۸، و من خطبه له علیه السّلام عند المسیر الى الشام، باب اخبار علی فی جیشه و هو فی طریقہ الى الصّفين. ابن ابی الحدید احادیثی نقل کرده است که یک حدیث اشاره می کنیم: عن رباح بن الحارث النخعی، قال: كنت جالسا عند علی علیه السّلام اذ قدم علیه قوم مثلثون فقالوا: السلام عليك يا مولانا. فقال لهم: اولستم قوما عربيا؟ قالوا: بلى. و لكننا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: يوم غدیر خم «من كنت مولاه فعلى مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» قال: فلقد رأيت علیاً علیه السّلام ضحك حتى بدت نواجذه ثم قال: اشهدوا. ثم ان القوم مضوا الى رحالهم فتبعهم. فقلت رجل منهم: من القوم؟ قالوا نحن رهط من الانصار، و ذلك یعنون رجلا منهم ابو ایوب، صحاب منزل رسول الله صلی الله علیه وآله قال: فأتیته فصاحفته.

(۵۵) علاء الدین سمنانی در عروه الوثقی.

(۵۶) ابن خلدون در مقدمه تاریخ (۱) خود.

(۵۷) مولی علی متقی هندی در کنز العمال (۲).

ص: ۵۱۰

۱- تاریخ ابن خلدون، ۱/۱۹۷، المقدمه، فصل ۲۷، فی مذاهب الشیعه فی حکم الامامه. ابن خلدون حدیث را این گونه نقل می کند: ... تنقسم هذه النصوص عندهم الى جلی و خفی. فالجلی مثل قوله: من كنت مولاه فعلى مولاه و لم تطرد هذه الولاية الا فی علی و لهذا قال له عمر: اصبحت مولى كل مؤمن و مؤمنه. گرچه ابن خلدون در این جا در مقام نقل برخی از اعتقادات شیعیان است لکن با مراجعه به سایر منابع صحت این حدیث مسلم است.

۲- کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۳۳، ح ۳۶۴۲۰، باب فضائل علی رضی الله عنه. متقی هندی حدیث را مانند حدیث اول مسند احمد نقل می کند و نیز در ۵/۲۸۹، ح ۱۲۹۱۱، کتاب الحج من قسم الأول، حجه الوداع، چنین نقل می کند: عن ابی الطفیل عامر بن واثله عن حذیفه بن اسید الغفاری قال: لما صدر رسول الله من حجه الوداع، نهى اثحابه عن شجرات بالبطحاء متقاربات ان ينزلوا تحتهن، ثم بعث اليهنفقم ما تحتهن من الشوك و شدّبن عن رؤوس القوم، ثم عمد اليهن فصلى تحتهن ثم قام فقال: ايها الناس انه قد نبأني اللطيف الخبير انه لم يعمر نبي الا مثل نصف عمر النبي الذي من قبله و اني لاظن اني مشك و ان ادعى و أجيب، و اني مسؤول و انكم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد انك قد بلغت و نصحت فجزاك الله خيرا. قال: و الستم تشهدون ان لا الله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان جنّته حق و ناره حق و ان الموت حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور. قالوا نشهد بذلك، قال: اللهم اشهد، ثم قال: ايها الناس ان الله مولاي و انا مولى المؤمنين و ان اولي بالمومنين من انفسهم، فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: ايها الناس اني فرطكم و انتم واردون على الحوض، حوض عرضه ما بين بصري و صنعاء فيه عدد النجوم قدحان من فضه و اني سائلكم حين تردون على عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما، الثقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله و طرفه بأيديكم فتمسكوا به لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتي اهل بيتي و انه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض.

(۵۸) شمس الدین ابو الخیر دمشقی در أسنی المطالب (۱).

(۵۹) سید شریف حنفی جرجانی در شرح مواقف (۲).

(۶۰) نظام الدین نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن (۳).

### طبری و ابن عقده و ابن حداد.

خلاصه کلام تا این مقدار که در حافظه ام حاضر بود به عرضتان رسانیدم.

و الا زیاده از سیصد نفر از اکابر علماء خودتان به طرق مختلفه حدیث غدیر

ص: ۵۱۱

۱- اسنی المطالب، جزری شافعی، ص ۴۹، اوائل کتاب. جزری حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن یشیع قال: انشد علی الناس فی الرحبه من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم؟ قال: فقام من قبل سعید بن وهب سبعة و قبل زید ستة فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول لعلی یوم غدیر خم ألیس الله اولی بالمؤمنین؟ قالوا: بلی. قال: الم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

۲- شرح مواقف، جرجانی، ۸/۳۶۰، مرصد ۴، مقصد ۳. جرجانی حدیث را اینگونه نقل می کند: ... و انه علیه السّلام احضر القوم بعد رجوعه من حجه الوداع بغدیر خم و هو موضع بین مکة و المدینه بالجحفه و امر بجمع الرحال فصعد علیها و قال لهم: اولست اولی بکم من انفسکم قالوا: بلی قال: فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.

۳- غرائب القرآن، نظام الدین نیشابوری، ۶/۱۲۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده نیشابوری حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری ان هذا الآیه {یا ایها الرسول بلغ...} نزلت فی فضل علی بن ابی طالب یوم غدیر خم، فأخذ رسول الله صلی الله علیه وآله بیده و قال: من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلقیه عمر و قال: هنیئا لک یا ابن ابی طالب اصبحت موالی و مولی کل مؤمن و مؤمنه.

خم و نزول آیات تبلیغ و اکمال و مناشدۀ در رحبه و غیره را مسنداً از زیاده از صد نفر از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که اگر بخواهم فهرست تمام روایت و اسامی آنها را به عرضتان برسانم خود یک کتاب مستقلی خواهد شد. برای نمونه گمان می کنم همین مقدار اسامی کافی باشد.

در اثبات تواتر بعضی از اکابر علماء شما کتاب مستقلی در این باب نوشته اند، مانند ابو جعفر محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۱۰ در کتاب الولایه که استقلالاً در حدیث غدیر نوشته و از هفتاد و پنج طریق روایت نموده و حافظ ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن الکوفی معروف به ابن عقده متوفی سال ۳۳۳ قمری در کتاب الولایه این حدیث شریف را به یکصد و بیست و پنج طریق از صد و بیست و پنج تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است و ابن حدّاد حافظ ابو القاسم حسانی متوفی ۴۹۲ در کتاب الولایه مشروحاً واقعه غدیر را با نزول آیات نقل نموده است.

خلاصه همگی علماء و محققین فضلاء خودتان - به استثنای عدۀ قلیلی از متعصّبین عنود، با سلسله روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که در آن روز (۱۸ ذیحجه) سال حجه الوداع، رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به ولایت نصب نمود.

تا جائی که خلیفه عمر بن الخطّاب از همه اصحاب بیشتر خوش حالی می نمود و دست آن حضرت را گرفت و گفت:

«بَخِّ لَكَ يَا عَلِيُّ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»

(بخ بخ اسم فعل است برای مدح و اظهار رضایت به چیزی گفته می شود.)



و تکرارش برای مبالغه است در رضای به آن چیزی که در نظر است و لذا عمر گفت: به به! یا علی صبح کردی در حالی که آقای من و آقای هر مؤمن و مؤمنه ای شدی.)

از جمله امور مسلمه است که این حدیث شریف از متواترات است نزد فریقین.

### نصیحت عمر توسط جبرئیل

و مخصوصاً میر سید علی همدانی فقیه شافعی که از فضلاء و موثقین فقهاء و علماء خودتان در قرن هشتم هجری بوده در مودت پنجم از کتاب موده القربی (۱) نوشته است که جمعیت بسیاری از صحابه در مکانهای مختلفی از خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه نقل نموده اند که گفت: «نصب رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً علماً» یعنی نصب نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را مهتر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعد او را به مولائی به جامعه معرفی نمود و بعد از دعا درباره دستان و دشمنان آن حضرت عرض کرد: «اللهم انت شهیدی علیهم» خدایا تو گواه منی بر ایشان (یعنی ابلاغ رسالت نمودم).

ص: ۵۱۳

---

۱- عن عمر بن الخطاب قال: نصب رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً علماً فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من اخذله و انصر من نصره، اللهم انت شهیدی علیهم. قال عمر بن الخطاب: یا رسول الله و كان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الريح. قال لی: یا عمر لقد عقد رسول الله صلی الله علیه و آله عقدا لا یحله الا منافق، فأخذ رسول الله بیدي: فقال: نعم یا عمر انه لیس من ولد آدم لکنه جبرائیل اراد ان یؤکد علیکم ما قلته فی علی. موده القربی، همدانی، موده پنجم، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۴، ح ۸۱۱، باب ۵۶)

در آن حال جوان زیبایی با حسن صورت و بوی خوش پهلوی من نشسته بود و به من گفت: «لقد عقد رسول الله عقدا لا يحلّه إلا المنافق فاحذر أن تحلّه»

(عهد بست پیغمبر عهد بستنی محکم که نقض این عهد نمی کند مگر منافق. پس حذر کن عمر، که تو ناقض و بازکننده این گره محکم نباشی. (یعنی اگر نقض این عهد نمودی در سلسله منافقین خواهی بود))

من به رسول خداصلی الله علیه و آله عرض کردم وقتی شما درباره علی سخن می راندید پهلوی من جوان خوش رو و خوشبوئی نشسته بود و با من چنین گفت. حضرت فرمود:

«أنه ليس من ولد آدم لكِنَّ جبرئيل اراد أن يؤكّد عليكم ما قلته في عليّ عليه السّلام»

(او از اولاد آدم نبوده. بلکه جبرئیل امین بود که به این صورت جلوه گر شده بود که تأکید نماید بر شما آنچه را که من گفتم درباره علی علیه السّلام)

اینک از آقایان محترم انصاف می طلبم آیا سزاوار بود یک چنین عهد و پیمان محکمی را که رسول خدا با آن مردم بست به امر خدای تعالی دو ماه نگذرد نقض عهد نموده و بیعت را بشکنند و روی هوا و هوس حق را به پشت سر اندازند و بکنند آنچه را که نباید بکنند، آتش به در خانه اش ببرند و شمشیر به رویش بکشند اهانت ها نمایند و باکراه و اجبار و هو و جنجال و اهانت و تهدید برای بیعت دیگری به مسجد ببرند؟!

حافظ: ما از شخص شما سید جلیل القدر مؤدّب انتظار نداریم که نسبت هواپرستی به أصحاب رسول خداصلی الله علیه و آله بدهید و حال آنکه أصحاب را آن حضرت أسباب هدایت قوم قرار داده که می فرماید:

«اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم»

(به درستی که اصحاب من ستارگانند، به هر یک از آنها اقتدا کنید هدایت شده اید.)

### حدیث اقتداء به اصحاب مخدوش است

داعی: اولاً تمنا می کنم تکرار مطلب نفرمائید الحال استشهاد به این حدیث جستید و جواب عرض کردم که اصحاب هم مانند سایر خلق ممکن الخطاء بودند پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند تعجیبی ندارد اگر روی برهان نسبت هواپرستی به بعض از آنها داده شود.

ثانیا برای اینکه فکر شما روشن شود و نیز یادآوری نمایم که بعدها به چنین احادیثی استشهاد نجوئید جواب عرض می کنم چون تجدید کلام نمودید داعی هم تکرار می نمایم. بنابر گفتار و تحقیق اکابر علماء خودتان این حدیث مخدوش است. قبلاً هم عرض نمودم چنانکه قاضی عیاض مالکی از فحول اعلام خودتان نقل نموده که چون در سلسله روات آن نام حارث بن قزین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیبی متهم به کذب و دروغ برده شده، قابل نقل نمی باشد

و نیز در شرح شفاء قاضی عیاض و در کتاب بیهقی نقاد تعدیل احادیث حکم به موضوعیت این حدیث نموده و سند آن را ضعیف و مردود به شمار آورده اند.

### بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند

ثالثاً داعی خارج از ادب و نزاکت هرگز سخنی نخواهم گفت و نمی گویم مگر

ص: ۵۱۵

آنچه را که علماء خودتان نوشته اند. خوب است آقایان محترم شرح مقاصد<sup>(۱)</sup> فاضل تفتازانی را مطالعه نمائید چنانچه قبلاً عرض نمودم ببینید صریحاً می نویسد چون بین صحابه غالباً مخالفتها و محاربات و مشاجرات واقع گردید، معلوم می شود که بعضی از آنها از طریق حق منحرف و تابع هوای نفس گردیده، بلکه ظالم و فاسق بودند.

پس نباید هر فردی و یا جمعی را که به مصاحبت رسول اکرم صفحه نائل آمدند محترم شمرد، بلکه احترام به اعمال و کردار آنها است. اگر اهل نفاق نبودند و مطیع و فرمانبردار رسول الله بودند و بر خلاف اوامر و دستورات آن حضرت رفتار ننمودند، محترم خواهند بود و خاک قدم آنها توتیای چشم ما خواهد بود.

یا باید آقایان با انصاف بگوئید بسیاری از اخباری که در کتب معتبره خودتان راجع به حرب با امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل گردیده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود جنگ با علی جنگ با من است اساس ندارد یا اگر تصدیق نمودید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد چه آنکه با سلسله اسناد صحیحه در کتب معتبره اکابر علماء خودتان رسیده است (علاوه بر تواتر در کتب معتبره علماء شیعه)، ناچار

ص: ۵۱۶

---

۱- ان ما وقع بين الصحابه من المحاربات و المشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ، و المذكور على السنه الثقاه يدل بظاهره على ان بعض قد حاد عن طرق الحق و بلغ حد الظلم و الفسق و كان الباعث له الحقد و العناد و الحسد و اللداد و طلب الملك و الرياسه و الميل الى اللذات و الشهوات، اذ ليس كل صحابي معصوما و لا كل من لقي النبي صلى الله عليه وآله بالخير موسوما... شرح مقاصد، تفتازانی، ۵/۳۱۰، فصل ۴، مبحث ۷، وجوب تعظیم الصحابه

باید تصدیق کنید عده ای از اصحاب فاسد و کاسد و اهل باطل بودند مانند معاویه و عمرو بن عاص و ابو هریره و سمره بن جندب و طلحه و زبیر و غیره که به جنگ علی علیه السلام برخاستند؛ زیرا جنگ با علی جنگ با رسول خدا بوده است پس قطعاً منحرف از حق گردیدند که به جنگ رسول الله قیام نمودند.

پس اگر ما گفتیم که بعضی از صحابه تابع هوی و هوس گردیدند بیجا نگفته ایم، بلکه با برهان و دلیل گفته ایم. علاوه بر این ما در گفتار به این که بعضی از صحابه فاسق و ظالم و منحرف از حق گردیدند و در حلقه منافقین وارد بودند منفرد نیستیم بلکه اتخاذ سند از اکابر علماء خودتان می نمائیم.

### قول غزالی در نقض عهد صحابه

شما اگر کتاب «سر العالمین» تألیف حجه الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی را مطالعه نمائید هرگز به ما ایراد نمی نمائید. ناچارم قسمتی از مقاله چهارم آن را برای اثبات حق به عرضتان برسانم که گوید:

«اسفرت الحجه وجهها و اجمع الجماهير علی متن الحدیث عن خطبه یوم غدیر خم باتفاق الجمیع و هو یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر یخ یخ لک یا ابا الحسن لقد اصیحت مولای و مولی کل مؤمن ومؤمنه؟! هذا تسلیم و رضی و تحکیم - ثم بعد هذا غلب الهوی لحب الرئاسة و حمل عمود الخلفه و عقود النبوه و خفقان الهوی فی قعقه الرايات و اشتباک ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاها کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثنا قلیلا

ص: ۵۱۷

فبئس ما يشترون! ولَمَّا مات رسول الله قال قبل وفاته ايتوني بدوات و بياض (و بيضا نسخه) لازيل عنكم اشكال الامر و اذكر لكم من المستحق لها بعدى قال عمر دعوا الرجل فانه ليهجر!! و قيل يهدو فاذا بطل تعلقكم بتأويل النصوص فعدتم الى الاجماع و هذا منقوض ايضا فان العباس و اولاده و عليا و زوجته و اولاده لم يحضروا حلقة البيعه و خالفكم اصحاب السقيفه فى مبايعه الخزرجي ثم خالفهم الانصار.»

«ما حصل معنى آنکه نسبت به خلافت اتفاق فریقین است بر اینکه حجاب از صورت دلیل برداشته شده، همه کس واقع و حقیقت را با کمال وضوح و آشکارا فهمیده است و از این رو هر گونه شک زائل و تردید مرتفع و به طور قطع و یقین علی علیه السلام جانشین و خلیفه بلا-فصل شناخته شده چه آنکه اجماع دسته جات مختلف و جماهیر مسلمین بر صحت وقوع قضایای غدیر خم و شمول خطبه آن روز نسبت به مورد بحث منعقد است و به این ملاک هر اشکالی بی مورد و هر اعتراضی لغو و باطل است، زیرا همین که رسول خداصلی الله علیه و آله سخن فرسائی خود را به پایان آورد فوری عمر مبادرت به تظاهر نموده تبریکات لازمه را ضمن بیانات بخ بخ لک یا علی تقدیم نمود. بدیهی است این نحوه تبریک گفتن تسلیم در مقابل صدور فرمان جدید و رضایت به وقوع خلافت علی علیه السلام (و مثبت ادعاء شیعه است) و لکن مع الوصف با اینکه با کمال طوع و رغبت و یک عالم بشاشت و شادمانی سر تسلیم پیش آورد، تشریفات تبریک را فراهم نمود. سپس نفس اماره بر آنهاغالب، حب ریاست و جاه طلبی عواطف و مزایای انسانیت را از آنها سلب، خرگاه خلافت سازی را بالا برده، سازمان سیاست مذموم

خلیفه تراشی را در سقیفه بنی ساعده تهیه نمودند- چرا که شهوتشان به حرکت آمده اشتیاق مفرط پیدا نمودند که پرچم‌های نیرو را در احتزاز و صفوف سواره و پیاده را زیر فرمان خویش مشاهده نمایند، توسعه کشور و فتح بلاد بنمایند تا نام خود را به صفحات تاریخ به ودیعه بگذارند؛ فلذا جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و به قهقرا برگشتند، قرآن را پشت سر، احکام و سنت پیغمبر را ملعبه خود نموده دین را به دنیا فروختند. چه زشت معامله باطلی با خدا کردند که جز اخفاء حق و ورشکستگی آخرت نتیجه دیگری نداشت. اگر چنین نبود پس چرا در مرض موت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نوشتن دستور جامع وقتی کاغذ و دوات طلبید در پاسخ، «ان الرجل لیهجر» شنید (یعنی پیغمبر هذیان می گوید)!! پس خلافت ابو بکر فاقد منطق و دلیل است. اگر حربه اجماع را به منظور تصحیح خلافت به کار برید البته منقوض است چه آنکه عباس و پسرانش و علی علیه السلام با زن و فرزندانش هیچ کدام شرکت در اجماع (ساختگی) نداشتند. همچنین بعض حاضرین سقیفه نیز متمرّد و مخالفت با آن اجماع (ساختگی) نموده بیعت با خزر جی نموده و از سقیفه خارج شدند، پس از آن انصار هم مخالفت نمودند.»

پس آقایان محترم متوجه باشید که شیعیان نمی گویند مگر همان چیزی را که علماء بزرگ منصف خودتان می گویند. منتها چون بما نظر بد دارید به حرفهای حسابی ما هم خورده می گیرید ولی به علماء خودتان خورده نمی گیرید که چرا نوشتند بلکه ندیده گرفته و می گذرید و حال آنکه از روی علم و انصاف حق را ظاهر نموده و وقایع را به طور حقیقت در صفحه تاریخ ثبت نمودند.

شیخ: کتاب سرّ العالمین منتسب به امام غزالی نیست و مقام او بالاتر از آن

است که چنین کتابی بنویسد و رجال از علماء تصدیق ندارند که این کتاب از آن بزرگوار عالی مقام باشد.

### سر العالمین کتاب غزالی است

داعی: عدّه ای از علماء خودتان تصدیق نموده اند که این کتاب نوشته امام غزالی می باشد آنچه الحال در نظر دارم یوسف سبط ابن جوزی که خیلی دقیق است در نقل مطالب و با احتیاط قلم را به کار برده و در امر جماعت هم متعصب است در صفحه ۳۶ تذکره خواص الامه در همین موضوع استشهاد به قول امام غزالی از سرّ العالمین نموده و همین عباراتی که عرض نمودم در آنجا نقل نموده و چون در اطراف گفتار او اظهار نظری نموده ثابت است که اولاً تصدیق دارد این کتاب از غزالی بوده و ثانیاً با گفته های او که مفصلاً زائد بر آنچه ما به مقتضای وقت مجلس عرض نمودیم نقل نموده موافقت دارد و الا نقد و انتقادی در اطراف گفتار او می نمود.

ولی متعصبین از علماء شما وقتی در مقابل این قبیل از حقایق و بیانات اکابر علماء قرار می گیرند و عاجز از جواب منطقی می شوند یا می گویند این کتاب تألیف آن عالم نیست یا نسبت تشیع به او می دهند و اگر بتوانند آن افراد با انصاف را تفسیق و تکفیر نموده به کلی از میان می برند که چرا انصاف ورزیده حق و حقیقت را ظاهر نمودند زیرا.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

ص: ۵۲۰



چنانچه تاریخ نشان می دهد بسیاری از اکابر علماء خودتان روی حق گوئی و حق نویسی در زمان حیاتشان بیچاره و موهون و آواره شدند و خواندن کتاب های آنها را علماء متعصب و عوام بی خرد تحریم نمودند و عاقبت هم سبب قتل آنها گردیدند.

مانند حافظ ابن عقده ابو العباس احمد بن محمد بن سعید همدانی متوفی ۳۳۳ قمری که از اکابر علمای شما است و علمای رجال خودتان از قبیل ذهبی و یافعی و غیره او را توثیق نموده و در ترجمه حالات او می نویسند سیصد هزار حدیث با سندهای آن حفظ داشته و بسیار ثقه و راستگو بوده.

ولی چون در مجامع عمومی در قرن سیم هجری در کوفه و بغداد مثالب و معایب شیخین (ابی بکر و عمر) را می گفته او را رافضی خواندند و از نقل روایاتش خودداری نمودند.

چنانچه ابن کثیر(۱) و ذهبی(۲) و یافعی درباره او نوشته اند:

ص: ۵۲۱

---

۱- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۱۱/۲۳۶، حوادث سال ۳۳۲ هجری، شرح حال احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن. ابن کثیر می نویسد: سمعت ابا عمر بن حیویه یقول: کان ابن عقده یجلس فی جامع براهی، معدن الرفض یملی مثالب الصحابه - او قال الشیخین - فترکت حدیثه لاحدث عنه بشیء.

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۱/۲۸۲، رقم ۴۵۷، شرح حال احمد بن محمد بن سعید بن عقده الحافظ ابو العباس. ذهبی می نویسد: و قال ابو عمر بن حیویه: کان ابن عقده یملی مثالب الصحابه - او قال: مثالب الشیخین - فترکت حدیثه.

«انّ هذا الشيخ كان يجلس في جامع براثا و يحدث الناس بمثالب الشيخين و لذا تركت رواياته و الا فلا كلام لاحد في صدقه و ثقته»

(شيخ ابن عقده می نویسد در جامع براثا (که الحال مسجد براثا بین بغداد و کاظمین معروف است) معایب شیخین (ابو بکر و عمر) را برای مردم نقل می کرده برای همین عمل او، ما ترک نمودیم روایات او را و الا احدی در صداقت و راست گویی و موثق بودن او حرفی نزده است.)

و خطیب بغداد در تاریخ (۱) خود او را تعریف می کند ولی در آخر بیانات خود گوید:

«انه كان خرج مثالب الشيخين و كان رافضياً»

(یعنی آن که چون معایب و مثالب شیخین (ابی بکر و عمر) را نقل می نمود رافضی شد.)

پس آقایان تصور ننمایند که شیعیان فقط حقایق را بیان می نمایند بلکه اکابر علماء خودتان مانند امام غزالی و ابن عقده و دیگران هم مثالب و معایب کبار صحابه را نقل می نمودند.

### مرگ طبری

از این قبیل علماء و دانشمندان در تاریخ ازمنه بسیار بودند که در اثر حق گوئی و حق نویسی بیچاره و مردود و یا مقتول گشتند مانند محمد بن جریر طبری (۲)

ص: ۵۲۲

- 
- ۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۵/۲۲، رقم ۳۲۶۵، شرح حال احمد بن محمد ابو العباس بن عقده.
  - ۲- محمد بن جریر الطبری... و دفن فی داره لاین بعض العوام الحسابله و رعاعهم منعوا دفنه نهارا و نسبوه الی الرفض و من الجهله من رماه بالالحد... الکلام. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۱۱/۱۶۷، حوادث سال ۳۱۰ هجری، شرح حال ابو جعفر محمد بن جریر الطبری. و ابن اثیر در الکامل، ۸/۱۳۴، حوادث سال ۳۱۰ هجری، باب ذکر وفاه محمد بن جریر الطبری، شرح حالش را این گونه نقل می کند: ... و دفن لیلا- بداره، لاین العامه اجتمعت و منعت من دفنه نهارا و ادعوا علیه الرفض ثم ادعوا علیه الالحد

مفسّر و مورخ معروف قرن سوم که مفاخر اکابر علماء شما بوده وقتی در سال ۳۱۰ در سن هشتاد و شش سالگی در بغداد از دنیا رفت. چون مانع بودند در روز جنازه اش را بردارند و مورد خطر بود، لذا ناچار شدند شبانه او را در منزلش دفن نمودند.

### کشته شدن نسائی

از همه وقایع عجیب تر وقعه قتل امام ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی (۱)

ص: ۵۲۳

۱- البدایه و النهایه، ابن اثیر، ۱۱/۱۴۰، حوادث سال ۳۰۳، شرح حال نسائی احمد بن علی. ابن اثیر جریان را این گونه نقل می کند: ... قالوا و دخل النسائی الی دمشق فسأله اهلها ان یحدثهم بشیء من فضائل معاویه فقال: اما یکفی معاویه یذهب رأسا برأس حتی یروی له فضائل؟ فقاموا الیه فجعلوا یطعنون فی خصیئته حتی اخرج من المسجد الجامع فسار من عندهم الی مکه فمات بها فی هذه السنه و قبره بها... و در ادامه می نویسد: حکمی ابن خلکان انه توفی فی شعبان من هذه السنه و انه انما صنف الخصائص فی فضل علی و اهل البیت لانه رأى اهل دمشق حین قدمها فی سنه ثنتین و ثلاثمأه عندهم نفره من علی، و سألوه عن معاویه فقالما قال، فدققوه فی خصیئته فمات. و نیز ابن خلکان در وفيات الاعیان، ۱/۷۷-۷۸، رقم ۲۹، شرح حال احمد بن علی بن شعیب بن علی ابوعبد الرحمن نسائی می نویسد: قال محمد بن اسحاق الاصبهانی: سمعت مشایخنا بمصر یقولون: ان ابا عبد الرحمن فارق مصر فی عمره و خرج الی دمشق فسئل عن معاویه و روى من فضائله فقال: اما یرضی ان یرج راسا برأس حتی یفضل. و فی روایه اخرى: ما اعرف له فضیله الا «لا اشبع الله بطنک» و کان یتشیع فما زالوا یدفعون فی حوضه حتی أخرجوه من المسجد و فی روایه اخرى یدفعون فی خصیئیه و داسوه ثم حمل الی الرمله فمات بها.. و قال الحافظ ابو نعیم الاصبهانی لَمَّا داسوه بدمشق مات بسبب ذلك الدوس. و هو منقول قال و کان قد صنف کتاب «الخصائص» فی فضل علی بن ابی طالب علیه السّلام و اهل البیت و اکثر روایاته فیهِ عن احمد بن نبل رحمه الله تعالی فقیل له: ألا تصنف کتابا فی فضائل الصحابه رضی الله عنهم؟ فقال: دخلت دمشق و المنحرف عن علی رضی الله عنه کثیر فأردت ان یریدهم الله تعالی بهذا الکتاب.

است که یکی از اعلام و ائمه صحاح سته می باشد و از مفاخر اکابر علماء شما در اواخر قرن سوم هجری بوده است.

مختصر از مفصل آن واقعه چنان است که در سال ۳۰۳ قمری وارد دمشق شد دید اهالی آن شهر در اثر تبلیغات سوء اموی ها علنی و بر ملا بعد از هر نماز حتی در خطبه نماز جمعه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (مظلوم) را سب و لعن می نمایند، خیلی متأثر شد. تصمیم گرفت احادیثی که با سلسله اسناد خود از رسول خدا در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام در حافظه دارد به زیر قلم آورد.

فلذا کتاب خصائص العلوی را در اثبات مقامات عالیه و فضائل متعالیه آن حضرت نوشت و بر روی منبر آن کتاب و احادیث مضبوطه در آن را می خواند و به این طریق فضایل و مناقب آن حضرت را نشر می داد.

یکی از روزهایی که بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود ملت جاهل متعصب هجوم آوردند او را از منبر به زیر کشیدند و با شدت تمام او را زدند و خصیتین او را کوفتند و آلت تناسل او را گرفتند و به همان حال کشیدند و از مسجد بیرونش انداختند. در اثرات همان ضربات سخت و لگدمال نمودند او بعد از چند روز وفات کرد و حسب الوصیت جنازه اش را بردند در مکه دفن

ص: ۵۲۴

این عملیات از آثار عناد و لجاج و جهل مرکب و تعصبات احمقانه قومی است که مفاخر خود را رسوا و مفتضح و مقتول می نمایند به جرم آنکه چرا حق گوئی کرده و پرده از روی حقایق برداشته اند.

غافل از آنکه هر اندازه حق پوشی کنند مثل حق، مثل آفتاب است بالاخره از زیر پرده بیرون خواهد آمد.

خلاصه معذرت می خواهم از مطلب خارج شدم غرض این است که مقام ولایت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام فقط به زیر قلم علماء شیعه جاری نگردیده بلکه اکابر علماء خودتان هم نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حضور هفتاد هزار و یا صد و بیست هزار نفر دست علی را بالای دست بلند نمود و به امارت و امامت به مردم معرفی فرمود.

### اشکال در کلمه مولی

حافظ: در مورد این قضیه و اصل حدیث شك و شبهه و اشکالی نیست ولی نه به این اهمیت و آب و تابی که شما بیان نمودید. علاوه بعض اشکالات در متن حدیث موجود است که مطابقت با هدف و مقصد شما نمی کند، از جمله در کلمه مولی می باشد که جناب عالی ضمن بیانات خود خواستید برسانید که مولی به معنای اولی به تصرف می باشد و حال آنکه ثابت آمده که کلمه مولی در این حدیث به معنای محب و ناصر و دوست می باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون می دانست علی کرم الله وجهه دشمن زیاد دارد، خواست توصیه او را بنماید و به امت

برساند که هر کس را من محب و دوست و ناصر او می باشم علی هم محب و دوست و ناصر آن می باشد و اگر بیعتی از مردم گرفت برای آن بود که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی کرم الله وجهه را اذیت نکنند.

داعی: گمان می کنم گاهی به حکم اجبار، تبعیت از اسلاف و عادات می نمائید و الا اگر قدری دقیق شوید و علم و انصافتان را به کار اندازید و توجهی به قرائن نمائید، حق و حقیقت کاملاً واضح و آشکار می باشد.

حافظ: با کدام قرائن می خواهید ثابت کنید؟ متمنی است بیان فرمائید.

داعی: قرینه اول، قرآن مجید و نزول آیه ۶۷ سوره ۵ (مائده) می باشد که در اثبات معنی مولی به اولی به تصرف بودن و نزول آیه:

{ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ }

(ای پیغمبر آن چه از خدا بر تو نازل شد، به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان محفوظ خواهد داشت)

حافظ: از کجا معلوم است که این آیه در آن روز برای این امر نازل گردیده باشد.

داعی: فحول علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در صفحه ۲۹۸ جلد دوم در المثنور (۱) و حافظ ابن ابی حاتم رازی در تفسیر غدیر (۲) و حافظ ابو

ص: ۵۲۶

۱- در المثنور، ۲/۵۲۸، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. سیوطی این حدیث را نقل کرده است: أخرج ابن ابی حاتم و ابن مدرویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری قال: نزلت هذه الآية {يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك} على رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم رازی، ۴/۱۱۷۲، ح ۶۶۰۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. ابن ابی حاتم حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.

جعفر طبری در کتاب الولایه و حافظ أبو عبد الله محاملی در امالی و حافظ ابوبکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و حافظ ابن مردویه در تفسیر آیه (۱) و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل (۲) و ابو الفتح نظری در خصائص العلوی و معین الدین میدی در شرح دیوان و قاضی شوکانی در صفحه ۵۷ جلد سیم فتح القدیر (۳) و سید جمال الدین شیرازی در اربعین و بدر الدین حنفی در صفحه ۵۸۴ جلد هشتم عمده القاری فی شرح صحیح البخاری و امام اصحاب حدیث احمد

ص: ۵۲۷

۱- مناقب ابن مردویه، ص ۲۳۹-۲۴۰، ح ۳۴۵، ۳۴۷، ما نزل من القرآن فی علی، آیه ۶۷، سوره مائده. ابن مردویه نیز حدیث را مانند سیوطی نقل می کند و علاوه احادیث دیگری نیز نقل می کند که به دو حدیث اشاره می کنیم: یک- عن ابن مسعود، قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله {يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - ان عليا مولى المؤمنين- وَ إِنَّ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مُمْكٍ مِنَ النَّاسِ} دو- عن ابى الجارود، عن ابى حمزه قال: { يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ } نزلت فى شأن الولایه.

۲- شواهد التنزیل، حسکانی، ۱/۲۵۶، ح ۲۴۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. حسکانی حدیث را به الفاظ و ظروف گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن ابن عباس و جابر بن عبد الله قال: امر الله محمدا ان ينصب عليا للناس ليخبرهم بولايته فتخوف رسول الله صلى الله عليه وآله ان يقولوا حابا ابن عمه و ان يطعنوا فى ذلك عليه فاوحى الله اليه: { يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... الآية } فقام رسول الله صلى الله عليه وآله بولايته يوم غدیر خم.

۳- فتح القدیر، شوکانی، ۲/۶۰، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. شوکانی حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.

ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۱) و امام فخر رازی در صفحه ۶۳۶ جلدسیم تفسیر کبیر(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی(۳) و ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد السمطین(۴) و نظام الدین نیشابوری در صفحه ۱۷۰ جلد ششم تفسیر(۵) خود و سید شهاب الدین آلوسی بغدادی در صفحه ۳۴۸ جلد دوم روح المعانی(۶) و نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۲۷ فصول المهمه(۷) و

ص: ۵۲۸

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۹۲، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی عباس فی قوله {یا أئیها الرّسولُ بَلِّغْ} قال نزلت فی علی امر النبی صلی الله علیه وآله ان يبلغ فيه فأخذ بيد علی و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

۲- تفسیر کبیر، فخر رازی، ۱۲/۴۹، ذیل آیه ۶۷، سور مائده. فخر رازی حدیث را این گونه نقل می کند: نزلت الآیه فی فضل علی بن ابی طالب علیه السّلام و لما نزلت هذه الآیه اخذه بيده و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فلقیه عمر فقال: هنيئاً لك يا بن ابی طالب، اصبحت مولای و مولی كل مؤمن و مؤمنه

۳- ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده (با استفاده از النور المشتعل، ص ۸۶ ح ۱۶) ابو نعیم حدیث را مانند سیوطی نقل می کند.

۴- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۵۸، ح ۱۲۰، سمط ۱، باب ۳۲. حموینی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی هریره قال، قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ليله اسرى بي الى السماء سمعت نداءً من تحت العرش ان عليا رايه الهدى و حبيب من يؤمن بي، بلغ عليا ذلك فلما نزل النبي انسى ذلك فأنزل الله جل و علا: { يا أئیها الرّسولُ بَلِّغْ ما أنزلَ إلیکَ مِنْ رَبِّکَ... }

۵- غرائب القرآن، نظام الدین نیشابوری، ۶/۱۲۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده. نظام الدین نیشابوری حدیث را مانند فخر رازی نقل کرده است.

۶- روح المعانی، آلوسی، ۳/۳۵۹، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده.

۷- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۴۵، فصل ۱، فصل فی مؤاخاه رسول الله.



علی بن احمد واحدی در صفحه ۱۵۰ اسباب النزول (۱) و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۶ مطالب السؤل (۲) و میر سید علی همدانی شافعی در مودت پنجم از موده القربی (۳) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع الموده (۴)، خلاصه آنچه دیدم قریب سی تن از اعلام خودتان در معتبرترین کتب و تفاسیر خود نوشته اند که این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام روز غدیر خم نازل گردید.

حتی قاضی فضل بن روزبهان با همه عناد و لجاج و تعصبی که دارد نوشته است:

فقد ثبت هذا فی الصحاح یعنی پس به تحقیق ثابت آمده این قضیه در صحاح معتبره ما که چون این آیه نازل شد رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی را گرفت و فرمود:

«من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه»

و عجب آنکه همان قاضی عاصی در کشف الغمّه خبر غریبی از رزین بن عبد الله نقل نموده که گفت: ما در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله این آیه را چنین قرائت

ص: ۵۲۹

---

۱- اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص ۱۳۵، ذیل آیه ۶۷ سوره مائده.

۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۹، باب ۱، فصل ۵، ابن صباغ و واحدی و ابن طلحه حدیث را مانند سیوطی نقل کرده اند.

۳- موده القربی، همدانی، موده ۵ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۵، ح ۸۱۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن البراء بن عازب، قال: ... و فيه علي عليه السلام نزلت { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ } الآية.

۴- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۵۹، ح ۲۰، باب ۳۹، تفسیر { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ... } قندوزی این حدیث را این گونه نقل می کند: أخرج الثعلبی عن ابی صالح عن ابن عباس و عن محمد الباقر قال: نزلت هذه الآية فی علی.

می کردیم:

{ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - إِنَّ عَلَيْنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ - فَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ }

(ای پیغمبر آنچه از خدا بر تو نازل شد، به خلق برسان (که آن عبارت است از این که علی علیه السلام اولی به تصرف در امور مؤمنین است) پس اگر نرسانی (ولایت علی را) تبلیغ رسالت و اداء وظیفه نکرده ای.)

و نیز سیوطی در درّ المنثور (۱) از ابن مردویه- و ابن عساکر و ابن ابی حاتم از ابو سعید خدری و عبد الله بن مسعود (یکی از کتاب وحی) و قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدیر (۲) نقل نموده اند که ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله همین قسم آیه را می خواندیم. خلاصه از تأکید کردن بلکه تهدید نمودن در این آیه که می فرماید: اگر این امر را تبلیغ نمائی و به مردم نرسانی هیچ رسالت خود را تبلیغ ننموده ای صراحه معلوم می آید که آن امر مهم عظیمی که مأمور ابلاغ آن گردیده تالی تلو مقام رسالت بوده است و قطعاً آن امر امامت و وصایت و اولی به تصرف بودن است که حافظ و نگاهبان دین و احکام است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

ص: ۵۳۰

---

۱- اخرج ابن مردویه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ } ان علينا مولى المؤمنين { وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ }. در المنثور، سیوطی، ۲/۵۲۸، ذیل آیه ۶۷، سوره مائده.

۲- فتح القدیر، شوکانی، ۲/۶۰، آیه ۶۷ سوره مائده. و نیز آلوسی در روح المعانی، ۳/۳۵۹، آیه ۶۷، سوره مائده، حدث را مانند سیوطی نقل کرده است.

قرینه دوم، نزول آیه ۳ سوره ۵ (مائده) می باشد که در تکمیل دین می فرماید:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}

(امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه).

حافظ: آنچه مسلم است، این آیه در روز عرفه نازل گردیده و احدی از علماء، نازل در روز غدیر را معترض نشدند.

داعی: تمنا می کنم در بیانات خود تعجیل به نفی نفرمایید، شاید راهی به اثبات باشد. مطالب را با قید احتیاط تلقی فرمایید تا در موقع جواب، اسباب ناراحتی روح نگردد. البته تصدیق می کنم که بعضی از علمای شما گفته اند که این آیه در عرفه نازل گردیده، ولی جمع کثیری از اکابر علمای خودتان، نزول آیه را در روز غدیر نقل نموده اند و نیز عده ای از علمای خودتان گویند: محتمل است این آیه دو مرتبه نازل گردیده باشد؛ یک مرتبه غروب عرفه و یک مرتبه در غدیر. چنانچه سبط ابن جوزی در آخر صفحه ۱۸ تذکره خواص (۱) الامه گوید: «احتمل ان الآیه نزلت مرتین مره بعرفه و مره یوم الغدیر کما نزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» مرتین مره بمکه و مره بالمدينه»

(احتمال دارد این آیه دو مرتبه نازل شده باشد، یک مرتبه در عرفه و مرتبه

ص: ۵۳۱

---

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۷، باب ۲، فی ذکر فضائله، ذیل قوله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلی مولاه.

دیگر در روز عید غدیر. همچنان که «بسم الله الرحمن الرحيم» دو مرتبه نازل گردید، یک مرتبه در مکه و مرتبه دیگر در مدینه).

و الا اکابر از موثقین علمای خودتان از قبیل: جلال الدین سیوطی در صفحه ۲۵۶ جلد دو در المنثور (۱) و در صفحه ۳۱ جلد اول اتقان (۲) و امام المفسرین ثعلبی در کشف البیان و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی (۳) و ابو الفتح نظری در خصائص العلوی و ابن کثیر شامی در صفحه ۱۴ جلد دوم تفسیر (۴) خود، از طریق حافظ ابن مردویه و محمد بن جریر طبری،

ص: ۵۳۲

۱- در المنثور، سیوطی، ۲/۴۵۷-۴۵۸، ذیل آیه ۳ سوره مائده. سیوطی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی هریره قال: لما كان يوم غدیر خم و هو يوم ثمانی عشر من ذی الحجه قال النبی صلی الله علیه وآله: «من كنت مولاہ فعلی مولاہ. فانزل الله { الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... }

۲- الاتقان، سیوطی، ۱/۷۵، نوع ۲ فی معرفه الحضری و السفری. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: أخرج ابن مردویه عن ابی سعید الخدری انها (آیه اکمال) نزلت يوم غدیر خم. و أخرج مثله من حدیث ابی هریره و فيه انه اليوم الثامن عشر من ذی الحجه مرجعه من حجه الوداع.

۳- ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل همین آیه (با استفاده از النور المشتعل، ص ۵۶، ح ۴). ابو نعیم حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری ان النبی دعا الناس الی علی علیه السلام فی غدیر خم و امر بما تحت الشجر من الشوک، فقم و ذلك يوم الخميس فدعا علیا فأخذ بضبعیه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطی رسول الله صلی الله علیه وآله ثم لم یفتروا حتی نزلت هذه الآیه { الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... }

۴- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ۲/۱۵، ذیل آیه ۳ سوره مائده. ابن کثیر حدیث را این گونه نقل می کند: روی ابن مردویه من طریق ابی هارون العبدی عن ابی سعید الخدری: انها نزلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله يوم غدیر خم حتی قال لعلی «من كنت مولاہ فعلی مولاہ»، ثم رواه عنای هریره و فيه انه اليوم الثامن عشر من ذی الحجه؛ یعنی مرجعه صلی الله علیه وآله من حجه الوداع. گرچه ابن کثیر بر اینکه این آیه در عرفه نازل شده پافشاری می کند، اما با مراجعه به سایر منابع معتبر معلوم می شود که ادعای ابن کثیر پایه علمی و تحقیقی ندارد. چه اینکه انبوهی از منابع نزول این آیه شریفه را در غدیر خم و پس از نصب امیر المؤمنین به خلافت می دانند.

عالم مفسر مورخ قرن سیم هجری در تفسیر کتاب الولایه و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل (۱) و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۸ تذکره الخواص الأمه (۲) و ابو اسحاق حموینی و در باب دوازدهم فرائد السمطین (۳) و ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و خطیب بغدادی در صفحه ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد (۴) و ابن مغازلی در فقیه شافعی در مناقب (۵) و ابو المؤید

ص: ۵۳۳

۱- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۲۰۷، ح ۲۱۴، ذیل آیه ۳ سوره مائده. حسکانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابن عباس قال بينما نحن مع رسول الله في الطواف اذ قال: أفيكم علي بن ابي طالب؟ قلنا نعم يا رسول الله. فقربه النبي صلى الله عليه وآله فضرب علي منكبه وقال: طوباك يا علي. نزلت علي في وقتي هذا آيه ذكرى و اياك فيها سواء {اليوم اكملت لكم دينكم...} قال اكملت دينكم بالنبي صلى الله عليه وآله {و اتممت عليكم نعمتي} بعلي {و رضيت لكم الاسلام دينا} بالعرب.

۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۶، باب ۲، فی ذکر فضائله علیه السّلام، حدیث فی قوله علیه السّلام من كنت مولاه فعلي مولاه. سبط ابن الجوزی این حدیث را اینگونه نقل می کند: رفعه ابي هريره و قال في آخر لما قال النبي «من كنت مولاه فعلي مولاه» نزل قوله {اليوم اكملت لكم دينكم...}

۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۷۳، سمط ۱ باب ۱۲. حموینی حدیث را مانند ابو نعیم اصفهانی نقل می کند.

۴- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۸/۲۹۰، رقم ۴۳۹۲، شرح حال حبشون بن موسی الخلال. خطیب بغدادی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابي هريره قال من صام يوم ثمان عشره من ذي الحجه، كتب له صيام ستين شهرا و هو يوم غدیر خم لما أخذ النبي صلى الله عليه وآله بيد علي بن ابي طالب فقال: أأنت ولي المؤمنین قالوا: بلى يا رسول الله. قال: من كنت مولاه فعلي مولاه. فقال عمر بن خطاب: بخ بخ لك يا بن ابي طالب، اصبحت مولاي و مولی كل مسلم فأنزل الله {اليوم اكمل لكم دينكم...}

۵- مناقب ابن مغازلی، ص ۱۹، ح ۲۴، نص الولایه فی غدیر خم، قوله من كنت مولاه... ابن مغازلی حدیث را مانند تاریخ بغداد نقل می کند.

موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب (۱) و در فصل چهارم مقتل الحسین (۲) و دیگران از علمای خودتان نوشته اند که چون در روز غدیر خم رسول اکرم صلی الله علیه وآله به حکم عالی اعلی، علی علیه السلام را به مردم معرفی و نصب به ولایت نموده و آنچه بدان مأمور بود رسانید در شأن علی، و آن قدر علی علیه السلام را بالای دست بلند نمود که دو زیر بغلش نمودار شد، آنگاه امر فرمود به امت که «سلموا علی علی بامرہ المؤمنین» یعنی سلام کنید به علی به امارت مؤمنین، و امت همگی اذعان به آن نمودند. هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه شریفه مذکوره نازل گردید.

خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله از نزول این آیه بسیار مسرور شد، لذا توجه به حاضرین

ص: ۵۳۴

---

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۵، ح ۱۵۲، فصل ۱۴. خوارزمی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری: ان النبی صلی الله علیه وآله یوم دعا الناس الی غدیر خم، امر بما کان تحت الشجره من الشوک فقم و ذلک یوم الخمیس، ثم دعا الناس الی علی، فأخذ بضبعه فرفعهما حتی نظر الناس الی بیاض ابطه، ثم لم یتفرقا حتی نزلت {الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِیْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِیْنًا} فقال رسول الله: الله اكبر علی اكمال ادین واتمام النعمه و رضی الرب برساتی و الولایه لعلی.

۲- مقتل الحسین، خوارزمی، ۱/۸۱، فصل ۴. خوارزمی حدیث را به همان الفاظ که از مناقب آوردیم نقل کرده است.

«الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمه و رضا الرب برسالتى و الولاية لعلى بن ابى طالب بعدى»

(خدای بزرگ که دین را کامل و نبوت را تمام نمود راضی شد به رسالت و پیغمبری من و ولایت برای علی بعد از من)

امام حسکانی و امام احمد حنبل مشروحا این قضیه را نقل نموده اند. اگر آقایان محترم ساعتی از عادت خارج شوید و با دوربین انصاف و حقیقت بین بنگرید از نزول آیات کریمه و حدیث شریف بر شما واضح و روشن می گردد که کلمه مولی به معانی امامت و ولایت و اولی به تصرف می باشد.

و اگر مولی و ولی به معنای اولی به تصرف نبود، جمله بعدی بی معنی بود و این جمله که در همه جا از لسان مبارک رسول خداصلی الله علیه و آله صادر گردیده، ثابت می کند که مولی و ولی به معنی اولی به تصرف می باشد که می فرماید: بعد از من این مقام مخصوص علی علیه السلام است. ثالثا قدری با دقت فکر کنید و انصاف دهید در آن هوای گرم، در محل بی آب و آبادانی که سابقا مرکزیت برای توقف در آنجا نبوده، تمامی امت را در آنجا جمع کند و جلو رفتگان قافله را امر کند برگردانند، مقابل آفتاب سوزان که پاها را به دامن ها پیچیده و در پناه شترها نشسته بودند منبر برود آن خطبه طولانی را که خوارزمی و ابن مردویه در مناقب(۱) خود و طبری در کتاب الولاية و دیگران نقل نموده اند در اثبات فضایل و مقامات امیر

ص: ۵۳۵

---

۱- مناقب ابن مردویه، ص ۲۳۲، ح ۳۳۴، ما نزل من القرآن فی علی، ذیل سوره مائده. ابن مردویه حدیث را به همان الفاظی که از مناقب خوارزمی نقل کردیم آورده است.

المؤمنین اداء نمایند، تا سه روز هم وقت مردم را بگیرد و در صحرای خشک و گرم آنها را نگاه دارد و امر کند تمامی افراد از عالی و دانی بایستی فرداً بعد فرد با علی علیه السّلام بیعت کنند، نتیجه آن باشد که علی را دوست بدارید یا آنکه علی علیه السّلام دوست و ناصر شماست؟!!

در صورتی که نبود احدی از افراد امت که کثرت علاقه آن حضرت را به علی علیه السّلام نداند و مکرر توصیه و سفارش نشینده باشد که به بعض از آنها قبلاً اشاره شد. دیگر در همچون مکان گرمی با نزول آیات و تأکیدات بلیغه لزومی نداشت که مردم را در زحمت و معطل نماید که نتیجه آن باشد که علی را دوست بدارید.

بلکه اگر خوب دقت کنید این عمل در نظر عقلاء چنانچه جهت اهم و ارجحی نداشته باشد، لغو می آید و عمل لغو از رسول اکرم صلی الله علیه و آله هرگز صادر نمی گردد. پس عند العقلاء ثابت است که این همه تشریفات آسمانی و زمینی برای محبت و دوستی فقط نبوده بلکه امر مهمی تالی تلو مقام رسالت بوده که آن همان امر ولایت و امامت و اولی به تصرف در امور مسلمانان بوده است.

### **نظر سبط ابن جوزی در معانی مول**

چنانچه جمعی از اکابر علمی خودتان از روی دقت و انصاف، تصدیق این معنی را نموده اند. از جمله سبط ابن جوزی در باب دوم صفحه ۲۰ تذکره خواص الامه از برای کلمه مولی ده وجه و معنی ذکر نموده، آنگاه در آخر آن جملات گوید:

ص: ۵۳۶



هیچ یک از این ده معنی مطابقت با کلام رسول الله نمی یابد.

«و المراد من الحديث الطاعة المحضه المخصوصه فتعين وجه العاشر و هو الاولی و معناه من كنت اولی به من نفسه فعلی اولی به.»

(مراد از حدیث، طاعت محضه مخصوصه است پس متعین، وجه و معنای دهم است و آن اولی به تصرف بودن است و معنی چنین شود: کسی را که من اولی به تصرف به او هستم از نفس او پس علی اولی به تصرف به او می باشد.)

و صراحت دارد به این معنی قول حافظ ابو الفرج، یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتب مرج البحرین که روایت نموده است که این حدیث را به اسناد خودش از مشایخ خود گفته است که پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت دست علی را و فرمود:

«من كنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه»

(کسی را که من ولی و اولی به تصرف به او از نفس او می باشم پس علی ولی و اولی به تصرف او می باشد.)

آنگاه سبط ابن جوزی گوید:

«و دل علیه ایضا قوله علیه السلام ألت اولی بالمؤمنین من انفسهم و هذا نص صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته»

(جمله الست اولی بالمؤمنین من انفسهم که در ابتداء کلام خود فرمود دلیل دیگر است بر این که کلمه مولی به معنی اولی به تصرف است و این خود، نص صریح است در اثبات امامت و قبول طاعت علی علیه السلام) انتهى قوله.

ص: ۵۳۷

و نیز محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۶ مطالب السؤل(۱) اواسط فصل پنجم از باب اول گوید:

از برای کلمه مولی معنی متعدده می باشد از قبیل: اولی به تصرف و ناصر و وارث و صدیق و سید.

آن گاه گوید: این حدیث شریف از اسرار آیه مباحله است چه آن که خداوند علیّ اعلیّ، علیّ علیه السّلام را به منزله نفس پیغمبر خوانده و بین نفس پیغمبر و نفس علی جدایی نبوده است آن دو را هم به ضمیر مضاف به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله اثبت رسول الله صلی الله علیه و آله لنفس علی بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموماً فانه صلی الله علیه و آله اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکان اثباته مما دل علیه لفظ المولی لرسول الله فقد جعله لعلی و هی مرتبه سامیه و منزله سامعه و درجه علیه و مکانه رفیعه خصصه بها دون غیره فلهدا صار ذلك اليوم عید

ص: ۵۳۸

۱- و اشتهم علی لفظه المولی و هی لفظه مستعمله بازاء معان متعدده قد رود القرآن الکریم بها فتاره تكون بمعنی اولی، قال الله تعالی فی حق منافقین {ومأویکم النار هی مولکم} معناه اولی بکم تاره بمعنی الناصر... و تاره بمعنی الوارث... و تاره بمعنی العصبه... و تاره بمعنی الصدیق... و لیعلم ان هذا الحدیث هو من اسرار قوله تعالی فی آیه المباحله {فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ} والمراد نفس علی علی ما تقدم فان الله لما قرن بین نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و بین نفس علی و جمعهما بضم مضاف الی رسول الله صلی الله علیه و آله اثبت رسول الله لنفس علی علیه السّلام بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموماً فانه علیه السّلام اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکان اثباته مما دل علیه لفظ المولی لرسول الله صلی الله علیه و آله فقد جعله لعلی علیه السّلام و هدا مرتبه سامیه و منزله سامقه و درجه علیه و مکانه رفیعه خصه صلی الله علیه و آله بها دون غیره فلهدا صار ذلك اليوم عید و موسم سرور لأولیاءه. مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۹-۸۰، باب ۱، فصل ۵.

(ثابت نمود رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای نفس علی علیه السلام به این حدیث و لفظ مولی هر چیزی که ثابت است بر نفس خودش بر مؤمنین، پس به درستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله اولی به تصرف در امور مؤمنین است و یاور مؤمنین است و سید و آقای مؤمنین است و هر معنی که امکان دارد اثبات او از چیزی که دلالت دارد بر او لفظ مولی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار داد آن را در این حدیث شریف و گفتار لطیف برای علی بن ابی طالب علیه السلام و این مرتبه سامیه و منزلت عالیه و درجه و مکان بلندی است برای آن حضرت که تخصیص داده است او را پیغمبر منحصرأً به این خصیصه برای همین معنی. فلذا آن روز (غدیر) عید و موسم سرور و شادمانی گردید برای دوستان آن حضرت) انتهی بیانیه.

حافظ: نظر به فرموده خودتان چون لفظ مولی به معنی متعدده آمده، پس تخصیص مولی به معانی اولی به تصرف از بین تمام معانی، بلا مخصص و باطل می باشد.

داعی: البته خاطر آقا به خوبی مسبوق است که محققین علم اصول، بیانی دارند در لفظی که از حیث لغت به معانی متعدده آمده؛ معنی واحد در آنها حقیقی می باشد و باقی معانی مجاز است. بدیهی است در هر جا [یی]، حقیقت مقدم بر مجاز می باشد. پس روی این اصل، در لفظ مولی و ولی معانی حقیقی اولی به تصرف می باشد؛ چنانچه ولی النکاح به معنی متولی امر نکاح است و ولی المرأه زوجها و ولی الطفل ابوه به معنی اولی به می باشد، ولیعهد سلطان به معنی متصرف در امور سلطنت بعد از سلطان است و از این قبیل است تمامی معانی.

علاوه، این اشکال به خودتان وارد است؛ چه آن که لفظ ولّی و مولی را که ذو معانی می باشد اختصاص داده اید به محب و ناصر؛ پس این تخصیص بلا مخصص قطعاً باطل است و این ایراد بیشتر به خودتان وارد است تا به ما.

زیرا اگر ما تخصیص دادیم، بلا مخصص نیست؛

بلکه روی قرائن و دلایل بسیاری است که بر این معنی وارد است از آیات و اخبار و گفتار بزرگان که از جمله دلایلی است که علمای بزرگ خودتان مانند: سبط ابن جوزی و محمد بن طلحه شافعی ذکر نموده اند.

و بالاترین دلیل، قرائن داخله و خارجه است که مخصص این می باشد؛ چنانچه به بعضی از آن قرائن اشاره نمودیم که از جمله احادیث بسیاری است از طرق شما که آیه شریفه را این قسم نقل نموده اند:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی ولایه علیّ و امامه امیر المؤمنین» چنانچه جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شماسست در درّ المنتور آن احادیث را جمع نموده (۱).

ص: ۵۴۰

---

۱- الدر المنتور، ۲/۲۹۸، سوره مائده ذیل آیه شریفه سیوطی، روایت را چنین نقل کرده است. و اخرج ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری قال نزلت هذه الآية «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک علی رسول الله صلی الله علیه وآله و یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب، و اخرج ابن مردویه عن ابن مسعود قال: کنا نقرأ علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله و «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس» البته عبارت ان علیاً مولی المؤمنین در توضیح و بیان آیه می باشد و جزء اصل قرآن نیست. «محقق»

و اگر این حدیث و لفظ مولی نص بر امامت و خلافت ابتدائیه نبود، حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مکرر به آن احتجاج نمی نمود و مخصوصا در جلسات شوری استشهاد به آن نمی کرد؛ چنانچه خطیب خوارزمی در صفحه ۲۱۷ مناقب (۱) و ابراهیم بن محمد حموینی در باب ۵۸ فرائد (۲) و حافظ ابن عقده در کتاب

الولایه (۳) و ابن حاتم دمشقی در درّ النظیم و ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۴) مفصلا نقل نموده اند بالاخص در رجب که سی نفر

ص: ۵۴۱

۱- مناقب خوارزمی، ۱۵۶-۱۵۷، فصل ۱۴. خوارزمی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی اسحاق قال: حدثنی سعید بن وهب و عبد خیر، انهما سمعا علیا برحبه الکوفه یقول: انشد الله من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: «من کنت مولاه فأنا علیا مولاه» قال: فقام عده من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله فشهدوا انهم سمعوا رسول الله یقول ذلك.

۲- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۶۹، ح ۳۸، سمط ۱، باب ۱۰. حموینی نیز حدیث را اینگونه نقل می کند: عن سماک بن عبید بن الولید العنسی قال: دخلت علی عبد الرحمن بن ابی لیلی فحدثنی انه شهد علیا علیه السّلام فی الرجب قال: انشد الله رجلا سمع رسول الله صلی الله علیه وآله و شهده یوم غدیر خم الا قام و لا یقوم الا من قد رآه. قال: فقام اثنا عشر رجلا فقالوا: قد رأینا و سمعنا حیث اخذ بیده و یقول: «اللهم ولا من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

۳- الولایه ابن عقده، ص ۲۳۶، ح ۷۳، روایات امام علی و ابو ایوب انصاری، ابو زینب بن عوف الانصاری. ابن عقده حدیث را این گونه نقل می کند: عن الاصبغ بن نباته قال: انشد علی الناس فی الرجب من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر ما قال الا قام. فقام بضعه رجلا منهم ابو ایوب و ابو زینب بن عوف فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله یقول: و أخذ بیدک یوم غدیر فرفعها فقال: أستم تشهدون انی قد بلغت؟ قالوا نشهد قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۸-۲۸۹، خطبه، (و من کلام له علیه السّلام یجری مجرى الخطبه)، باب الأخبار الواردة عن معرفه الامام علی بالامور الغیبیه. ابن ابی الحدید این حدیث را این گونه نقل می کند: عن شریک بن عبد الله قال: لما بلغ علیا علیه السّلام ان الناس یتهمونه فیما یدکره من تقدیم النبی صلی الله علیه وآله و تفضیله علی الناس، قال: انشد الله من بقی ممن لقی رسول الله صلی الله علیه وآله و سمع مقاله فی یوم غدیر خم الا- قام. فشهد بما سمع فقام سته ممن یمینه من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله و سته ممن علی شماله من الصحابه ایضا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ذلك الیوم و هو رافع بیدی علی علیه السّلام من کنت مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه...

از اصحاب به آن شهادت دادند.

چنانچه امام احمد بن حنبل در صفحه ۱۱۹، جزء اول و در صفحه ۳۷۰ جزء چهارم مسند (۱) و ابن اثیر جرجزی در صفحه ۳۰۷، جلد سیم و صفحه ۲۰۵ و ۲۷۶، جلد پنجم اسد الغابه (۲) و ابن قتیبه در صفحه ۱۹۴ معارف و محمد بن

یوسف

ص: ۵۴۲

۱- مسند احمد حنبل، ۱/۱۱۹، مسند علی بن ابی طالب. احمد بن حنبل حدیث را مانند حموینی نقل می کند. و نیز در ۴/۳۷۰، مسند زید بن ارقم این حدیث را نقل کرده است: عن ابی الطفیل قال: جمع علی علیه السّلام الناس فی الرحبه ثم قال لهم: انشد الله کل امریء مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم ما سمع لما قام فقام ثلاثون من الناس. این روایت در مسند احمد بن حنبل و عبارات مختلف ذکر شده است. در باب مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه پنج روایت بیان شده است ۱/۸۴ و ۱۸۸ و ۱۱۱۸ و ۱۱۹ که در صفحه ۱۱۹ دو روایت بیان شده است و در باب مسند زید بن ارقم یک روایت ذکر شده است. ۴/۳۷۰، و در باب حدیث رجال من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله روایت ذکر شده است. ۵/۳۶۶، ۵/۳۷۰، که جمعا ۹ روایت می شود. «محقق».

۲- اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۲۸، شرح حال علی بن ابی طالب، باب قوله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه. ابن اثیر حدیث را این گونه نقل کرده است: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال: شهدت علیا فی الرحبه ینشد الناس، انشد الله من سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه» لما قام قال عبد الرحمن فقام اثنا عشر بدریا کانی انظر الی احدهم علیه سر و ایل فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم: ألسنت اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجی امهاتهم؟ قلنا: بلی یا رسول الله. فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و همچنین در ۳/۳۲۱، شرح حال عبد الرحمن بن مالک این حدیث را نقل کرده است: عن عمر ذی مرو یزید بن یشیع و سعید بن وهب و هانی بن هانی قال ابو اسحاق و حدثنی من لا احصى ان علی نشد الناس فی الرحبه من سمع قول رسول الله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم ولا من والاه و عاد من عاداه فقام نفر فشهدوا انهم سمعوا ذلك من رسول الله صلی الله علیه وآله و کتم قوم فما خرجوا من الدنیا حتی عموا و اصابتهم آفه منهم یزید بن ودیعه و عبد الرحمن بن مدلج. این روایت با تعابیر دیگر علاوه بر آدرسهای یاد شده در صفحات دیگر این کتاب نیز ذکر شده است: ۱/۳۸۶-۳۶۹، و ۲/۲۳۳، و ۳/۹۳، و ۴/۲۸ و ۵/۶ و ۲۰۵ و ۲۷۵-۲۷۶. «محقق»

گنجی شافعی در کفایه الطالب (۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۳۶۲ جلد اول شرح نهج البلاغه (۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه

۲۶ جلد پنجم حلیه الاولیاء (۳)

ص: ۵۴۳

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۶۳، باب ۱. گنجی حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن یثیع قالوا: سمعنا علیا علیه السّلام یقول فی الرحبه: انشدکم الله و لا انشد ألامن سمعت اذناه و وعی قلبه، فقام نفر فشهدوا ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ألسن اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: فأخذ بید علی بن ابی طالب علیه السّلام ثم قال: من كنت مولاه فهذا مولاه...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۷۴، خطبه ۵۶، (و من کلام له علیه السّلام لأصحابه) فصل فی ذکر المنحرفین عن علی. ابن ابی الحدید حدیث را این گونه نقل می کند: ... ناشد علی علیه السّلام الناس فی ربحه القصر او قال رحبه الجامع بالكوفه- ایکم سمع رسول الله یقول: من كنت مولاه فعلی مولاه؟ فقام اثنا عشر رجلا فشهدوا بها و انس بن مالک فی القوم لم یقم فقال له: یا انس ما یمنعک ان تقوم فتشه و لقد حضرتها. فقال: یا امیر المؤمنین کربت و نسیت. فقال: اللهم ان کان کاذبا فأرمه به بیضاء لا تواریه العمامه. قال طلحه بن عمیر فوالله لقد رأیت الوضح به بعد ذلك بین عینیه. همچنین در ج ۱۹/۲۱۷ و ۲۱۸، خطبه ۳۱۷ در باب «نبذ من الاقول الحکمیة فی حمد القناعه و قله الاکل» به این مسئله اشاره دارد.

۳- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۵/۲۶-۲۷، رقم ۲۸۵، شرح حال طلحه بن مصرف. ابو نعیم حدیث را این گونه نقل می کند: عن عمیره بن سعد قال: شهدت علیا علی المنبر ناشدا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و فیهم ابو سعید و ابو هریره و انس بن مالک و هم حول المنبر و علی علی المنبر و حول المنبر اثنی رجلا- هؤلاء منهم فقال علی: نشدتکم بالله هل سمعتم رسول الله یقول: من كنت مولاه فعلی مولاه؟ فقاموا کلهم فقالوا: الله منعم! و قعد رجل فقال: ما منعک ان تقوم؟ قال: یا امیر المؤمنین کربت و نسیت. فقال: اللهم ان کان کاذبا فاضربه ببلاء حسن. قال: فما مات حتی رأینا بین عینیه نکته بیضاء لا تواریه العمامه.

و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۴۰۸ جلد دوم الاصابه (۱) و محب الدین طبری در صفحه ۶۷ ذخائر العقبی (۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در صفحه ۲۶ خصائص العلوی (۳) و علامه سمهودی در جواهرالعقدین (۴) و شمس الدین جزری در

ص: ۵۴۴

۱- سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۴/۳۰۰-۳۰۱، رقم ۵۲۱۳، شرح حال عبد الرحمن بن مدلج. ابن حجر این حدیث را نقل کرده است: حدیثی ابو اسحاق، حدیثی من لا احصى ان علیا نشد الناس فی الرحبه: من سمع قول رسول الله صلی الله علیه وآله «من كنت مولاہ فعلی مولاہ»؟ فقام نفر منهم عبد الرحمن بن مدلج، فشهدوا انهم سمعوا ذلك من رسول الله صلی الله علیه وآله. این روایت علاوه بر آدرس یاد شده در بخشهای دیگری از این کتاب نیز با عبارات مختلف ذکر شده است: ۲/۱۳- ۱۵۷۲۱۴، و ۵۰۴/۲۹۱۳، و ۳/۴۸۴/۴۴۴۰، و ۴/۲۷۶-۲۷۷ / ۵۱۷۰، و ۸۶۶۵/۶/۳۱۶، و ۹۹۶۹/۱۳۶/۷، و ۲۷۴/۷ - ۲۷۵/۱۰۴۱۶.

۲- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۶۷، قسم ۱، باب فضائل علی علیه السّلام، ذکر انه من كان النبی علیه السّلام مولاہ فعلی مولاہ. طبری حدیث را این گونه نقل میکند: استنشد علی بن ابی طالب فقال: انشد الله رجلا سمع النبی صلی الله علیه وآله يقول: من كنت مولاہ فعلی مولاہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فقام سته عشر رجلا فشهدوا.

۳- خصائص العلوی، نسائی، ص ۹۶، باب قول النبی صلی الله علیه وآله من كنت ولیه فهذا ولیه. نسائی حدیث را این گونه نقل می کند: عن طلحه قال: حدثنا عمیره بن سعد انه سمع علیا رضی الله عنه و هو ینشد علی الرحبه: من سمع رسول الله يقول: «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» فقام سته نفر فشهدوا. و همچنین نسائی روایات دیگری در این موضوع در باب «الترغیب فی موالاته و الترهیب عن معاداته» و در صفحه ۱۰۳ و ۱۰۴، در باب «دعاء النبی صلی الله علیه وآله لمن احبه و دعائه علی من ابغضه» نیز دو روایت و در صفحه ۱۳۱ و ۱۳۲، در باب «الترغیب فی نصره علی رضی الله عنه» نیز یک روایت ذکر کرده است. و نیز نسائی در کتاب «السنن الکبری» خود ۵/۱۳۱-۱۳۲ / ۸۴۷۰-۸۴۷۳ باب قول النبی صلی الله علیه وآله من كنت ولیه فعلی ولیه و همچنین ۵/۱۳۴/۸۴۷۸، باب «الترغیب فی موالاته علی رضی الله عنه و الترهیب فی معاداته»، و در باب الترهیب فی حب علی و ذکر دعاء النبی صلی الله علیه وآله لمن احب علیا و دعائه علی من ابغضه، ۵/۱۳۶ / ۸۴۸۳ و ۸۴۸۴ و نیز در باب «ذکر احدث الناس عهدا برسول الله<sup>۲</sup>» ۵/۱۵۴-۱۵۵ / ۸۵۴۲ روایات مربوط به این جریان را نقل کرده است. «محقق»

۴- جواهر العقدین، سمهودی، ۲/۸۰-۸۲، باب ۴. سمهودی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی الطفیل ان علیا رضی الله عنه قام فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: انشد الله من شهد یوم غدیر خم الا قام و لا یقوم رجل یقول نبئت او بلغنی الا رجل سمع اذناه و وعاه قلبه فقام سبعة عشر رجلا- منهم خذیمه بن ثابت و سهل بن سعد و عدی بن حاتم و عقبه بن عامر و ابو ایوب الانصاری و ابو سعید الخدری و ابو شرحی الخزاعی و ابو قدامه الانصاری، و ابو لیلی و ابو الهیثم بن التیهان و رجال من قریش فقال علی علیه السّلام: هاتوا ما سمعتم! فقالوا: نشهد انا اقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله من حجه الوداع... و ذکر الحدیث فی قوله صلی الله علیه وآله من كنت مولاہ فعلی مولاہ. فقال علی: صدقتم و انا علی ذلك من الشاهدین.



- ۱- اسنی المطالب، شمس الدین جزری، ص ۴۸. جزری حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی لیلی قال: سمعت علیا بالرحبه ینشد الناس من سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلی مولاه... فقام اثنی عشر بدریا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ذلك. این روایت علاوه بر آدرس یاد شده با عبارت مختلف در ج ۱/۱۱۸-۱۱۹/۴۲ و ۲/۱۵۸-۱۵۹/۴۴۴ ذکر فضائل الامام امیر المؤمنین علیه السلام ذکر حدیث غدیر خم در این کتاب ذکر شده است. «محقق»
- ۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۱۰۸، ح ۳۰، باب ۴. قندوزی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی الطفیل قال: جمع علی الناس فی الرحبه، ثم قال لهم: انشد الله کل امرء مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم ما سمع لما قام، فقام ثلاثون من الناس - قال ابو نعیم - فقام ناس کثیر فشهدوا حین أخذ بیده فقال «أتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟» قالوا نعم یا رسول الله. قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» قال: فخرجت وکان فی نفسی شیء فلقیته زید بن ارقم فقلت له: انی سمعت علی یقول کذا و کذا، فقال: قد سمعناه من رسول الله صلی الله علیه وآله یقول ذلك.

عقده در کتاب الولایه (۱) و دیگران از اکابر علمای شما احتجاج علی علیه السلام را در رحبه کوفه با مسلمانان

نقل نموده اند که حضرت در مقابل مردم ایستاد و فرمود: سوگند می دهم شما را هر کس در غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله به گوش خود در باره من چیزی شنیده برخیزد و گواهی دهد، سی تن از اصحاب برخاستند که دوازده تن از آنها بدری بودند و گفتند: در روز غدیر خم دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و به مردم فرمود:

«أتعلمون انی اولى بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: نعم. قال: من كنت مولاه فهذا علی مولاه»

(آیا می دانید که من سزاوارترم به مؤمنان از خود آنها؟ گفتند: آری. فرمود: هر کس را من مولای او هستم این علی مولای اوست.)

ص: ۵۴۶

---

۱- الولایه، ابن عقده، ص ۲۵۲، ح ۹۴، ثلاثون رجلا، زید بن ارقم. عن ابی الطفیل قال: کنا عند علی فی الکوفه، فقال: انشد الله من شهد یوم غدیر خم قال رسول الله صلی الله علیه و آله «من کنت مولاه فعلی مولاه» فلیقم و یشهد. فقام سبعة عشر رجلا فشهدوا کلهم ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ذلک... طریق آخر عن ذر بن حبیش قال: فی رحبه مسجد الکوفه انشد الناس علی کرم الله وجهه، فقام سبعة عشر رجلا و شهدوا ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

سه تن از آن جمعیت شهادت ندادند که یکی از آنها انس بن مالک بود که گفت: پیری مرا گرفته فراموش نمودم. حضرت نفرینشان نمود و مخصوصاً در باره انس فرمود: اگر دروغ می گویی خداوند تو را به پیسی و برص مبتلا کند که عمامه او را نپوشاند. پس انس از جای برخواست مگر آنکه بدنش مبروص و پیس شد. (در بعضی اخبار دارد کور و پیس شد).

بدیهی است حجت قرار دادن این حدیث و استشهاد نمودن به آن دلیل کامل بر اثبات حق اعظم خود که امارت و خلافت منصوصه باشد، بوده است. (۱).

ص: ۵۴۷

۱- علاوه بر منابع یاد شده این روایت و نتیجه کسانی که آنرا کتمان کرده اند با عبارات مختلف در کتب دیگر اهل تسنن ذکر شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: المعجم الکبیر، طبرانی، ۵/۱۷۱، حدیث زید بن وهب عن زید بن أرقم؛ و ۵/۱۷۵، حدیث ابو سلمان مؤذن عن زید بن ارقم؛ ۵/۱۹۱-۱۹۲، حدیث ابو اسحاق السبعی عن زید؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ۲/۲۷۵، روایت را از ابی الطفیل عن زید بن ارقم نقل کرده؛ و ۲/۳۲۴، روایت را از ابی اسحاق عن عمرو ذی مره نقل کرده. و نیز در ادامه حدیث دیگری از طلحه بن مصرف عن عمیره بن سعد نقل کرده است؛ و ۲/۳۶۸-۳۶۹، حدیث را از طلحه بن عمیره بن سعد نقل کرده است؛ و ۷/۷۰ حدیث را از الزبیر بن عدی عن عمیر بن سعید نقل کرده است؛ المعجم الصغیر، طبرانی، ۱/۶۴-۶۵، باب الألف من اسمه احمد؛ کتاب السنه، عمرو بن ابی عاصم، باب ۲۰۲ «من كنت مولاة فعلى مولاة»، ص ۵۹۳، ح ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵؛ مسند ابی یعلی، ابو یعلی موصلی، ۱/۴۲۸-۴۲۹/۵۶۷، مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ۱۵۳۷۵-۴۷۷، ذکر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب الهاشمی رضوان الله تعالی علیه و...، ذکر دعاء المصطفی صلی الله علیه وآله بالولایه لمن ولی علیا و المعاداه لمن عاداه؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السّلام و ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام، ابن مردویه اصفهانی، ص ۱۷۵-۱۷۷/۲۳۵-۲۳۸، الفصل السادس عشر فی من غیر الله حالهم و اهلکهم ببغضه و انکار حقه؛ ذکر اخبار اصبهان، حافظ اصبهانی، ۱/۱۰۷؛ و ۲/۲۲۷-۲۲۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۰۴-۲۱۲ و ۲۱۴-۲۱۵؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۴/۲۳۹-۱۴/۲۴۰-۷۵۴۵؛ الکامل، عبد الله بن عدی ۶/۲۱۶ شماره ۶۵/۱۶۸۶ محمد بن سلمه بن کهیل کوفی؛ امالی المعالی، حسین بن اسماعیل معاملی، ص ۱۶۱-۱۶۲/۱۳۳؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السّلام، ابن دمشقی، ۸۵-۱/۸۴، الباب الثالث عشر فی انه علیه السّلام مولا من النبی صلی الله علیه وآله؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۳۱-۳۶۴۱۷ و ۱۵۴-۱۵۵/۳۶۴۸۰ و ۱۵۷-۱۵۸/۳۶۴۸۵ و ۱۷۰-۱۷۱/۳۶۵۱۴، فضائل علی رضی الله عنه؛ جزء الحمیری، علی بن محمد حمیری، ص ۳۳؛ موارد الظمان، هیثمی، ۷/۱۳۷-۱۳۹/۲۲۰۵، مجمع الزوائد، هیثمی، ۱/۹؛ و ۹/۱۰۳-۱۰۸، باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه، باب قوله صلی الله علیه وآله من كنت مولاة فعلى مولاة؛ تهذیب الکمال، مزی، ۱۱/۹۹-۱۰۰، شماره ۲۳۷۳، سعید بن وهب الهمدانی الخیوانی الکوفی؛ و ۲۲/۳۹۷-۳۹۸، شماره ۴۵۲۶، عمیره بن سعد الهمدانی، الیامی؛ و ۳۳/۳۶۸، شماره ۷۴۰۷، ابو سلمان المؤذن؛ البدايه و النهایه ابن کثیر، ۵/۲۲۹-۲۳۱ فصل فی ایراد الحدیث الدال علی انه علیه السّلام خطب بمکان بین مکة و المدینه مرجعه من حجه الوداع قریب من الجحفة یقال له غدیر خم ۷/۳۸۳-۳۸۶ باب شیء من فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام؛ السیره النبویه، ابن کثیر، ۴/۴۱۸-۴۲۱ فصل فی ایراد الحدیث الدال علی انه علیه السّلام خطب بمکان بین مکة و المدینه مرجعه من حجه الوداع قریب من الجحفة

يقال له غدیر خم، تاریخ الاسلام، ذهبی، ۳/۶۳۱-۶۳۲؛ تخریج الاحادیث و الآثار، زیلعی، ۲/۲۳۶، و ۲۳۹-۲۴۴. «محقق»

«در این موقع صدای مؤذن بلند و آقایان برای أداء نماز عشاء برخاستند و بعد از أداء فریضه و استراحت و صرف چای.»

### قرینه چهارم ألت اولی بکم من انفسکم

داعی: رابعا قرینه کلام در خود حدیث اثبات مرام می نماید که مراد از مولی اولی به تصرف می باشد؛ زیرا در خطبه غدیریه و حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله قبل از بیان مطلب فرمود(۱): «ألت اولی بکم من انفسکم» یعنی آیا من اولی به

ص: ۵۴۸

---

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۳/۱۰۴، ح ۳۶۳۴۲، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، باب فضائل علی. متقی هندی حدیث را این گونه نقل می کند: عن میمون بن أبی عبد الله قال: كنت عند زيد بن ارقم فجاء رجل فسأل عن علي قال: كنا مع رسول الله في سفر بين مكة والمدنيه، فنزلنا مكانا يقال له غدیر خم، فأذن الصلاه جامعه فاجتمع الناس فحمد الله و اثنى عليه ثم قال: يا ايها الناس ألت اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قلنا: بلی یا رسول الله نحن نشهد انک اولی بکل مؤمن من نفسه. قال: فانی من کنت مولاه فهذا مولاه و أخذ بيد علی و لا- أعلمه الا- قال اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. و نسائی در سنن الکبری، ۵/۱۳۱، ح ۸۴۶۹، کتاب الخصائص باب قول النبی من کنت ولیه فعلی ولیه، حدیث را این گونه نقل می کند: عن میمون ابی عبد الله قال زيد بن ارقم قام رسول الله صلی الله علیه وآله فحمد الله و اثنى عليه ثم قال: ألتستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی نحن نشهد لأنت اولی بکل مؤمن من نفسه قال: فانی من کنت مولاه فهذا علی مولاه اخذ بيد علی علیه السّلام

تصرف نیستم به شما از نفس های شما (اشاره به آیه ۶ سوره احزاب است) که فرموده:

{النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم}

(پیغمبر صلی الله علیه و آله سزاوارتر و اولی به تصرف استبه مؤمنین از نفسهای ایشان) و در حدیث صحیح هم در کتب فرقی وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما من مؤمن الا انا اولی به فی الدنيا و الآخرة»<sup>(۱)</sup>

(نیست هیچ مومنی مگر آنکه من اولی به تصرف هستم به او در دنیا و

ص: ۵۴۹

---

۱- این روایت در کتب اهل تسنن بیان شده است که به بعضی از آنان اشاره می کنیم: صحیح بخاری، ۳/۸۵، کتاب فی الاستقراض و أداء الديون و... باب الصلاة علی من ترک دیناً؛ و ۶/۲۲، سوره الاحزاب، النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم؛ مسند احمد، ۲/۳۳۵، مسند ابی هریره؛ السنن الکبری، بیهقی، ۶/۲۳۸، کتاب الفرائض، جماع ابواب الموارث، باب العصبه؛ و ۷/۵۸، کتاب النکاح، جماع ابواب ما خص به رسول الله...، باب تزویج المرأه من غیر استعمارها... و جعله الله عزوجل اولی بالمؤمنین من انفسهم؛ و در کتب تفسیری آنان مانند جامع البیان، تفسیر الهجر المحیط، تفسیر ابن کثیر، تفسیر ثعالبی، الدر المنثور تفسیر آلوسی، فتح القدير، نیز ذیل آیه شریفه «النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب/۶) ذکر شده است. «محقق»

همگی گفتند: بلی تو اولی به تصرفی از ما به نفسهای ما هستی. بعد از آن فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» پس سیاق کلام می رساند که مراد از مولی همان اولویت است که رسول الله صلی الله علیه و آله به امت داشته است.

حافظ: در بسیاری از اخبار بیانی از این قرینه نمی باشد که فرموده باشد: «ألست اولی بکم من انفسکم»

داعی: عبارت و الفاظ در موضوع حدیث غدیر و نقل ناقلین، مختلف است. در اخبار امامیه عمومیت دارد و جمهور علماء اثنا عشریه در کتب معتبره خود با همین قرینه نقل نموده اند.

و در کتب معتبره شما هم بسیار هست و آنچه الحال در نظر دارم، سبط ابن جوزی در صفحه ۱۸ تذکره خواص الامه (۱) و امام احمد بن

حنبل در مسند (۲) و

ص: ۵۵۰

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۶، باب ۲ حدیث فی قوله علیه السّلام من کنت مولاه. سبط ابن الجوزی حدیث را این گونه نقل کرده است: قال احمد فی الفضائل: حدثنا ابن نمیر بن عبد الملک بن عطیه العوفی قال: اتیت زید بن ارقم فقلت له ان ختنا لی حدثنی عنک بحدیث فی شأن علی یوم الغدیر و انا احب ان اسمعه منک. فقال: انکم معشر اهل العرقا فیکم ما فیکم. فقلت: لیس علیک منی بأس. فقال: نعم کنا بالجحفه فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله علينا ظهرا و هو آخذ بعضد علی بن ابی طالب فقال: ایها الناس أستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ فقالوا: بلی. فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه. قالها اربع مرات.

۲- مسند احمد حنبل، ۴/۲۸۱، مسند براء بن عازب. احمد بن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: عن البراء بن عازب قال: کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی سفر فنزلنا بغدیر خم، فنودی فینا الصلاه الجامعه و کسح لرسول الله صلی الله علیه و آله تحت شجرتین فصلی الظهر و أخذ بید علی علیه السّلام فقال: أستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: أستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: فأخذ بید علی فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقیه عمر بعد ذلك فقال له: هنیئا یابن ابی طالب اصیحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه.

نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه (۱) نقلا- از امام احمد و زهری و حافظ ابوبکر بیهقی و ابو الفتوح اسعد بن ابو الفضایل بن خلف العجلی فی کتابه الموجز فی فضائل الخلفاء الاربعه و خطیب خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب (۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایه الطالب (۳) و شیخ سلیمان بلخی در باب ۴ ینابیع الموده (۴) نقلا از مسند احمد و مشکوه المصابیح و

ص: ۵۵۱

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۳۹-۲۴۰، فصل ۱، فصل فی مؤاخاه رسول الله صلی الله علیه وآله له علیه السلام، ابن صباغ حدیث را مانند مسند احمد حنبل نقل می کند.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۵۵، ح ۱۸۳، فصل ۱۴. خوارزمی حدیث را این گونه نقل می کند: عن البراء بن عازب قال: اقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجه حتی اذا كنا بین مکة و المدینه نزل، فأمر منادیا ینادی بالصلاه جامعه، فأخذ ینید علی فقال: ألسنت اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: ألسنت اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: فهذا ولی من انا ولیه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، من كنت مولاه فعلی مولاه. فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال: هینئا لك یابن ابی طالب اصبحت مولی کل مؤمن و مؤمنه.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۶۳، باب ۱. گنجی حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن یشیع قالوا: سمعنا علیا یقول فی الرحبه انشدکم الله و لا انشد إلا من سمعت اذناه و وعی قلبه، فقام نفر فشهدوا ان رسول الله قال: ألسنت اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: فأخذ ینید علی بن ابی طالب علیه السلام ثم قال: كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال...

۴- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۹۷-۹۸، ح ۱۰، باب ۴. قندوزی حدیث را مانند مسند احمد حنبل نقل می کند: و نیز ابن ماجه در سنن خود، ۱/۴۳، ح ۱۱۶، المقدمه، فضل علی بن ابی طالب علیه السلام، حدیث را مانند مناقب خوارزمی نقل می کند؛ شوکانی در فتح القدر، ۴/۲۶۳، ذیل آیه ۶ سوره احزاب، حدیث را این گونه نقل می کند: عن بریده قال: غزوت مع علی الی الیمن، فرأیت منه جفوه فلما قدمت علی رسول الله صلی الله علیه وآله ذکرت فتنقصته فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه وآله تغیر و قال: یا بریده ألسنت اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قلت: بلی یا رسول الله. قال: من كنت مولاه فعلی مولاه؛ سیوطی در در المنثور، ۵/۳۵۱، ذیل آیه ۶ سوره احزاب؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۵/۲۲۸، حوادث سال ۱۰ هجری، باب حدیث الرسول صلی الله علیه وآله یزور البیت کل لیله من لیالی منی، فصل فی ایراد الحدیث... بمکان بین مکة و المدینه... یقال له: غدیر خم حدیث را مانند فتح القدر نقل می کنند.



سنن ابن ماجه و حليه الاولياء حافظ ابو نعیم اصفهانی و مناقب ابن مغزلی شافعی در کتاب الموالاة ابن عقده و دیگران از اکابر علمای شما به مختصر اختلافی در الفاظ و طریق گفتار، حدیث غدیر را نقل نموده اند که تامی آنها جمله «ألست اولی بکم من انفسکم» موجود است و برای تیمن و تبرک، ترجمه حدیثی که امام اصحاب حدیث، احمد حنبل (امام حنبله) در صفحه ۲۸۱، جلد چهارم مسند نقل نموده مسنداً از براء بن عازب به عرض تان می رسانم که گفت:

با رسول خدا بودیم در سفری تا رسیدم به غدیر، آن حضرت در میان جمعیت ندا داد:

الصلاه الجامعه- عادت و رسم چنین بود که هرگاه پیش آمد مهمی روی می داد آن حضرت امر می فرمودند: ندا می کردند الصلاه جامعہ، امت جمع می شدند بعد از ادای نماز آن امر مهم را ابلاغ می فرمود- آن گاه میان دو درخت را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله اختصاص دادند، پس از اداء نماز دست علی را گرفت مقابل جمعیت و فرمود:

«ألستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: ألستم

ص: ۵۵۲

تعلمون انی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال له: هنيئا لك يا بن ابي طالب أصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه»

(آیا شما نیستید که می دانید که من اولی به تصرف به مؤمنین هستم از نفس های ایشان؟ گفتند: بلی یا رسول الله.

فرمود: آیا شما نیستید که می دانید من اولی به تصرف هستم به هر مؤمنی از نفس او؟ گفتند: بلی. آنگاه که اقرار از آنها گرفت، فرمود: هر کس را من اولی به تصرف در نفس او هستم، پس علی همان اولویت را دارد. آنگاه دعا کرد خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد. پس ملاقات نمود عمر بن الخطاب علی علیه السلام را بعد از این بیانات و گفت: گوارا باد تو را پسر ابي طالب، صبح و شب نمودی در حالتی که مولای هر مؤمن و مؤمنه ای شدی).

و نیز میر سید علی همدانی شافعی در موده پنجم از موده القربی (۱) و سلیمان بلخی در ینابیع و حافظ ابو نعیم در حلیه (۲) به

مختصر تفاوتی در الفاظ، همین

ص: ۵۵۳

---

۱- موده القربی، همدانی، موده پنجم (با استفاده از ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، ۲/۲۸۴ و ۲۸۵، ح ۸۱۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را مانند مناقب خوارزمی نقل می کند.

۲- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۶۴/۹، رقم ۴۱۵، شرح حال ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی. ابو نعیم حدیث را این گونه نقل می کند: عن علی قال: خطب رسول الله صلی الله علیه وآله بالحجفه فقال: أيها الناس ألسنت اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی! قال: فانی کانی لکم علی الحوض فرطاً و سائلکم عن الثنيتين عن القرآن و عن عترتی...

حدیث را ضبط نموده اند.

و مخصوصاً حافظ ابو الفتح که ابن صباغ هم در فصول المهمه (۱) از او نقل نموده به این عبارت آورده که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود:

«ایها الناس ان الله تبارک و تعالی مولا و انا اولی بکم من انفسکم لا و من کنت مولاہ فعلی مولاہ»

(ای مردم، خدای تبارک و تعالی مولا من است و من اولی به تصرف هستم به شما از نفسهای شما و بدانید که هر کس را من اولی به تصرف در نفس او هستم پس علی علیه السلام همان اولویت را دارد.)

و نیز ابن ماجه قزوینی در سنن (۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی (۳) در احادیث ۸۱ و ۸۳ و ۹۳ و ۹۵ این قرینه را نقل نموده اند و در حدیث ۸۴ از زید بن ارقم به این عبارت نقل نموده که رسول خدا ضمن خطبه فرمود:

«أ لستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن و مؤمنه من نفسه؟ قالوا: بلی:

ص: ۵۵۴

---

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۴۲، فصل فی ذکر شیء من کلمات الرائعه.

۲- سنن ابن ماجه، ۱/۴۳، ح ۱۱۶، المقدمه، باب فی فضائل اصحاب رسول الله، فضل علی بن ابی طالب. ابن ماجه حدیث را به این الفاظ آورده است: عن البراء بن عازب قال: اقبلنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله حجته التي حج فنزل فی بعض الطريق فأمر الصلاه جامعه، فأخذ بيد علی فقال: أ لست اولی بالمؤمنین انفسهم؟ قالوا: بلی. قال: أ لست اولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال: فهذا ولی من انا مولاہ. اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه.

۳- سنن الکبر، نسائی، ۵/۱۳۱، ح ۸۴۶۹، کتاب الخصائص، باب ۲۷. این مفهوم با تعابیر مختلف در روایات دیگر این کتاب ذکر شده است: ۵/۱۳۰ و ۱۳۱، ح ۶۸۴۶۴-۸۴۶۷ و ۸۴۶۹، کتاب الخصائص باب ۲۷ و نیز ۵/۱۳۴ و ۱۳۵، ح ۸۴۸۷ تا ۸۴۸۱ باب ۳۲ «الترغیب فی حب علی» «محقق»

نشد لانت اول بكل مؤمن من نفسه. قال: فانی من كنت مولاہ فهذا مولاہ و اخذید علیٰ علیہ السلام»

(آیا نمی دانید که من اولی به تصرف هستم به هر مؤمن و مؤمنه از نفس او؟ همگی گفتند: بلی شهادت می دهیم که تو اولی به تصرفی به هر مؤمن از نفس او. آنگاه فرمود: هر کس را می اولی به تصرف او هستم پس این (علی) اولی به تصرف در او می باشد و گرفت دست علی را تا همه ببینند...)

و نیز از ابوبکر احمد بن علی، خطیب بغداد متوفی سال ۴۶۲ هجری در صفحه ۲۸۹ و صفحه ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد(۱) حدیث مفصلی از ابو هریره نقل کرده است که هر کس روز هیجدهم ذی الحجه الحرام (روز غدیر) روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه گرفتن برای او می باشد. آنگاه حدیث غدیر مذکور را با ذکر همان قرینه نقل نموده است(۲).

گمان می کنم برای نمونه به همین مقدار کافی باشد نقل این اخبار، تا آقا نفرمایند که در اخبار، نامی از قرینه «ألست اولی بکم من انفسکم» نمی باشد.

ص: ۵۵۵

۱- تاریخ بغداد خطیب بغدادی، ۸/۲۹۰، رقم، ۴۳۹۲، شرح حال حبشون بن موسی الخلال، خطیب بغدادی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی هریره قال: من صام یوم ثمان عشره من ذی الحجه کتب له صیام ستین شهرا و هو یوم غدیر خم لما أخذ النبی صلی الله علیه و آله بید علی بن ابی طالب فقال: ألست ولی المؤمنین؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: من كنت مولاہ فعی مولاہ فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مسلم.

۲- در کتب دیگر اهل تسنن نیز این روایت بیان شده است: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۲۳۲ تا ۲۳۴؛ شواهد التنزیل، ۱/۲۱۳ ذیل آیه شریفه؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ۵/۲۳۲؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۵۶/۱۸۴، ینابیع الموده قندوزی حنفی، ۲/۲۸۳/۸۱۰، «الموده الخامسه». «محقق»

## اشعار حسان در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله

قرینه پنجم، اشعار حسان بن ثابت اشعر شعراء مخضرمین بلکه اشعر اهل بلاد در زمان خود و شاعر مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله بود و مخصوصا آن حضرت برای او در مسجد منبر نصب نموده و هجو کفار را از او استماع می نمود و می فرمود: «اجب عنی» یعنی از طرف من به ایشان جواب ده.

ابن عبد البر در استیعاب گوید: روزی حسان در مسجد انشاد شعر می کرد، عمر بن الخطاب رسید و با تغییر گفت:

«أتتشد الشعر فی مسجد رسول الله» آیا در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله شعر می گویی؟

حسان گفت:

«قد كنت انشد و فيه من هو خير منك» یعنی من انشاد شعر در مسجد به حضور کسی که از تو بهتر است (یعنی رسول خدا) می نمایم پس عمر ساکت شد (۱).

پیغمبر می فرمود: شعر حسان را نتوان شعر گفت، بلکه تمامش حکمت است، (غالبا او را مدح می فرمود). حسان بن ثابت انصاری است که در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله در همان مجلس که علی را به ولایت نصب و معرفی نمود با اجازه خود آن حضرت انشاد نمود که سبط ابن جوزی (۲) و دیگران می نویسند: حضرت وقتی

ص: ۵۵۶

---

۱- الاستیعاب، ۱/۳۴۵؛ صحیح مسلم، ۷/۱۶۲، (باب فضائل حسان بن ثابت)؛ با سنن ابی داود، ۲/۴۸۰/۵۰۱۳، (باب ما جاء فی الشعر)؛ صحیح ابن خزیمه، ۲/۲۷۵، (باب النهی عن تناشد). محقق

۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۹، باب ۲، فصل فی حدیث قوله من كنت مولاه فعلى مولاه.

«یا حَسَّان لا تزال مؤیادا بروح القدس ما نصرتنا او نافحت بلسانک»

(ای حسان مادامی که به ما اهل بیت یاری نمودی به مدحی یا کلمه خوبی، مؤید به روح القدس می باشی (یعنی این اشعار تو امروز از نفعه روح القدس بوده.))

چنان چه حافظ ابن مردویه، احمد بن موسی، مفسر و محدث معروف قرن چهارم هجری متوفی سال ۳۵۲ قمری در مناقب و صدر الأئمه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب (۱) و صدر الأئمه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب (۲) و در فصل چهارم مقتل الحسين عليه السلام (۳) و جلال الدین سیوطی در رساله الازهار فیما

ص: ۵۵۷

۱- مناقب ابن مردویه، ص ۲۳۲-۲۳۳، ح ۳۳۴، ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام سوره مائده. ابن مردویه جریان را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وآله دعا الناس فی غدیر خم، امر بما كان تحت الشجره من شوك فقم ذلك يوم الخميس، ثم دعا الناس الی علی فأخذ بضعه فرفعها حتی نظر الناس الی بیاض ابطه ثم لم یفترقا حتی نزلت هذه الآیه {الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِینًا} فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الله اكبر علی اكمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالاتی و الولایه لعلی ثم قال اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله فقال حسان بن ثابت: ائذن لی یا رسول الله ان اقول ابیاتاً قال: قل ببركه الله تعالى. فقال: حسان بن ثابت: یا معشر مشیخه قریش اسمعوا شهاده رسول الله صلی الله علیه وآله ثم قال: ینادیهم یوم غدیر نبیهم بخم و اسمع منادیا

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۵-۱۳۶، ح ۱۵۲، فصل ۱۴.

۳- مقتل الحسين، خوارزمی، ص ۸۱، ح ۳۵، فصل ۴. خوارزمی حدیث را مانند مناقب ابن مردویه نقل می کند.

عقده الشعراء و حافظ ابو سعد خرگوشی در شرف المصطفی و حافظ ابو الفتح نطنزی در خصائص العلویه حافظ جمال الدین زرنندی در نظم درر السمطین (۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی (۲) و ابراهیم بن محمد حموی در باب ۱۲ فرائد السمطین (۳) و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۲۰ تذکره خواص الامه و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایه الطالب و دیگران از علماء و مورخین خودتان از سعید خدری نقل می نمایند که در روز غدیر خم بعد از خطبه و شرح قضایا که مختصراً ذکر شد و

نصب امیر المؤمنین علیه السّلام، حسان بن ثابت عرض کرد: «أتأذن لی ان اقول ابیاتا قال صلی الله علیه وآله قل ببرکه بالله» یعنی آیا اذن می دهی که ابیاتی در این باب بگویم؟ حضرت فرمود: بگو به برکت خداوند یعنی با لطف و عنایت پروردگار متعال. پس رفت بالای زمین بلندی، ارتجالاً شروع کرد به گفتن این

ص: ۵۵۸

---

۱- نظم درر السمطین، زرنندی، ص ۱۱۲-۱۱۳، سمط ۱، قسم ۲ باب مناقب امیر المؤمنین علیه السّلام باب جامع مناقبه علیه السّلام. و زرنندی حدیث را این گونه نقل می کند: عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وآله عمم علی بن ابی طالب عمامته السحابه و ارخاها بین یدیه و من خلفه ثم قال: اقبل فأقبل ثم قال: ادبر فأدبر فقال: هكذا جائتني الملائكة ثم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من اخذله قال: حسان بن ثابت يا رسول الله ائذن...

۲- ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۳ سوره مائده، (با استفاده از النور المشتعل، ص ۵۷-۵۸). ابو نعیم نیز حدیث را مانند ابن مردویه نقل می کند.

۳- فرائد السمطین، حموی، ۱۰۷۳، ح ۳۹، سمط ۱، باب ۱۲. حموی حدیث را مانند ابن مردویه نقل می کند.

ایات:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخم فاسمع بالرسول منادیا

و قال فمن مولاکم و ولیکم

فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا و انت ولینا

و لم تلف منا فی الولا یه عاصیا

فقال له قم یا علی فاننی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه

فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه

و کن للذی عادی علیا معادیا

(روز دیر خم نبی اکرم ندا می کرد امت را و آنها شنیدند ندای منادی را، آن حضرت فرمود: کیست مولی و ولی شما (یعنی اولی به تصرف در امور شما) گفتند: خدا مولای ما و تو ولی ما هستی و احدی انکار و عصیان این معنی ندارد. پس به علی فرمود: برخیز یا علی به

درستی که راضی شدم بعد از من توهادی و امام خلق باشی، پس هر کس را من ولی و اولی به تصرف در امر او می باشم این علی ولی و اولی به تصرف در امر او می باشد پس تمام شما امت، علی را یار صدق و راستی مانند غلامان باشید. آنگاه دعا کرد خدایا دوست دار دوست او را و دشمن باش آن کس که دشمن علی می باشد.)

این اشعار از اوضح دلایل است که نشان می دهد در همان موقع روز، اصحاب از لفظ مولی درک نکردند مگر خلافت را برای علی علیه السلام و اگر مولی به معنی امام و هادی و اولی به تصرف نبود، قطعاً بایستی حضرت موقعی که شنید حسان ضمن اشعار گفت: «رضیتک من بعدی اماما و هادیا» بفرماید: حسان اشتباه کردی





و مقصود مرا نفهمیدی زیرا هدف و مقصد من از این بیان، امام و هادی و اولی به تصرف تالی تلو مقام نبوت نبوده بلکه مرادم محب و ناصر بوده، گذشته از آنکه تکذیب نمودند با جملات «لا تزال مؤیدا بروح القدس» تصدیق آن را نمودند. به علاوه ضمن خطبه با کمال وضوح، بیان امامت و خلافت آن حضرت را نمودند.

لازم است آقایان محترم مراجعه کنند به خطبه ولایت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر بیان نموده که ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب الولاية تمام را نقل نموده که فرمود:

«اسمعوا و اطيعوا فان الله مولاكم و على امامكم ثم الامامه في ولدي من صلبه الى يوم القيامة معاشر الناس هذا اخي و وصيي و اعي علمي و خليفتي على من آمن بي و على تفسير كتاب ربي»

(بشنوید و اطاعت نمایید. پس به درستی که خدای عزوجل مولای شما و علی امام بر شما می باشد. پس امامت تا قیامت در اولاد من است از صلب علی علیه السلام. ای جماعت مردم، علی علیه السلام برادر من و وصی من و حافظ علم من و خلیفه من است بر کسی که ایمان به من آورده و بر تفسیر کتاب پروردگار من.)

پس آقایان انصاف دهید که سکوت آن حضرت در موقع شنیدن این اشعار، علاوه بر بیانات خود آن حضرت، دلیل قاطع است که مقصود آن حضرت محب و ناصر نبوده بلکه همان بوده که حسان ضمن اشعار بیان نموده یعنی امام و هادی و اولی به تصرف در امور مسلمین؛ فلذا فرمود: حسان به تأیید روح القدس

این حقیقت بر زبان تو جاری گردید.

### در عهد شکنی صحابه

علی ایّ تقدیر، فرمایش آن حضرت به معنی حقیقی، ولایت مطلقه و یا به عقیده شما به معنای محب و انصار باشد، مسلم است که اصحاب به امر آن حضرت در آن روز دستی فشار داده و بیعتی کرده و عهدی نمودند؛ چنان چه اتفاقی علمای فریقین (شیعه و سنی) است. پس چرا آن عهد و بیعت را شکستند؟ بر فرض، فرموده شما صحیح باشد که منظور آن حضرت دوستی و یاری بوده، شما را به خدا انصاف دهید آیا معنی دوستی و فایده یاری و نصرت

که عهد بستند، همین بود که آتش در خانه اش ببرند و زن و بچه هایش را که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند آزار نموده بترسانند و او را جبراً بکشند به مسجد ببرند و با شمشیر برهنه تهدید به قتلش کنند و بدن فاطمه محبوب خدا و پیغمبر را بلرزانند و بچه نارسش را سقط نمایند؟! آیا همین بود مقصود آن تشکیلات با عظمت در آن روز بزرگ و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه تأکیدات بلیغه؟ آیا این عملیات بعد از وفات آن حضرت نقض عهد با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده است؟!

آیا کسانی که نقض عهد نمودند و یا عهد دوستی را (به عقیده شما) به آخر نرسانیدند آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) را نخوانده بودند(۱)؟

ص: ۵۶۱

---

۱- {وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ}

اگر حب و بعض جاهلانه را به کنار بگذاریم، حق و حقیقت آشکارا جلوه گر است.

گر پرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که در چه کاریم همه

### نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه

آیا در غزوه احد و حنین که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمایید، آیا فرار نمودند؟ آیا این فرار و تنها گذاردن پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقابل اعداء که طبری (۱) و ابن ابی الحدید و ابن اعثم کوفی و دیگران از مورخین

ص: ۵۶۲

۱- تاریخ طبری، ۲/۳۴۷، حوادث سال ۸ هجری غزوه حنین. طبری جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن جابر عن ابيه قال: لما استقبلنا وادي حنين انحدرنا في وادٍ من اودية تهامة اجوف حطوط انما ننحدر فيه انحدارا قال: و في عمایه الصبح و كان القوم قد سبقوا الى الوادي فكمنوا لنا في شعابه و حنائہ و مضایقه قد اجمعوا و تهيوا و اعدوا فوالله ما راعنا و نحن منحطون الا الكتاب قد شدت علينا شده رجل واحد انهزم الناس اجمعون فانشمروا لا يلوي احد على احد وانجاز رسول الله ذات اليمين ثم قال: اين يا ايها الناس هلم الی! انا رسول الله انا محمد بن عبد الله. قال: فلا شيء احتملت الابل بعضها بعضا فانطلق الناس الا- انه قد بقي مع رسول الله صلی الله علیه و آله نفر من المهاجرين و الأنصار و اهل بيته. و نیز ابن قتیبہ در المعارف، ص ۱۵۹، غزوه احد جریان را اینگونه نقل می کند: ... و كان على الرماه يومئذ عبد الله بن جبیر (اخو خوات بن جبیر صاحب ذات النخین) و كانت على المشركين الدائره حتى خالفت الرماه على ما امرهم به رسول الله صلی الله علیه و آله من الثبوت بموضعها و مالت الى الغنائم فأصيب المسلمون و انهزم منهم من انهزم. و ابن كثير در تفسير القرآن العظيم، ۲/۲۹۸، ذیل آیه ۲۵، سوره توبه، جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن جابر عن ابيه جابر بن عبد الله قال: فخرج مالك بن عوف بمن معه الى الحنين سبق رسول الله صلی الله علیه و آله فأعدوا و تهيئوا في مضایق الوادي و احنائہ و اقبل رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه حتى انحط بهم الوادي في عمایه الصبح فلما انحط الناس ثارت في وجوههم الخيل فشدت عليهم و انكفأ الناس منهزمين لا- يقبل احد على احد وانحاز الله ذات اليمين يقول ايها الناس هلموا الی! انا رسول الله، انا رسول الله انا محمد بن عبد الله فلا شيء و ركبت الابل بعضها بعضا فلما رأى رسول الله صلی الله علیه و آله امر الناس قال: يا عباس اصرخ يا معشر الأنصار يا اصحاب السمره... و ابن حبان در الثقات، ۲/۶۹، حوادث سال ۸ هجری، بلوغه وادي حنین و ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۲۸۹، شرح حال مالك بن عوف، حديث را با مختصر اختلاف الفاظ مانند ابن كثير در تفسير نقل می کنند. متقی هندی در كنز العمال، ۱۰/۵۴۱، ح ۳۰۲۱۲، كتابه الغزوات، باب تتمه الفتح، غزوه حنین، جریان را این گونه نقل می کند: عن الحارث بن بدل قال شهدت رسول الله يوم رسول الله يوم حنين فانهمزم اصحابه اجمعون الا العباس بن عبد المطلب و ابا سفيان بن الحارث فرمى رسول الله صلی الله علیه و آله وجوهنا بقبضه من الأرض فانهمرنا فلما خيل الى ان لا شجر و لا حجر الا وهو في آثارنا. احمد حنبل در مسند، ۳/۳۷۶، مسند جابر بن عبد الله، حديث را این گونه نقل می کند: و انهزم الناس راجعين فاستمروا لا- يلوي احد منهم على احد و انجاز رسول الله صلی الله علیه و آله ذات اليمين ثم قال: الى ايها الناس، هلم الى انا رسول الله انا

محمد بن عبد الله قال فلا- شىء احتملت الابل بعضها بعضا فاطلق الناس الا- ان مع رسول الله صلى الله عليه وآله رهطا من المهاجرين و الأنصار و اهل بيته غير كثير. همچنين در جلد ۴ ص ۲۹۳، مسند براء بن عازب اين حديث را در جريان احمد نقل مى كند: ثنا ابو اسحاق ان البراء بن عازب قال: جعل رسول الله صلى الله عليه وآله على الرماه يوم احد و كانوا خمسين رجلا عبد الله بن جبير قال: و وضعهم موضعا و قا ان رأيتمونا تخطفنا الطير فلا تبرحوا حتى ارسل اليكم و ان رأيتمونا ظهرنا على العدو و اوطأناهم فلا- تبرحوا حتى ارسل اليكم قال: فهزموهم. قال: فانا و الله رأيت النساء يتشدن على الجبل و قد بدت اسوقهن و خلاخلهن رافعات ثيابهن فقال اصحاب عبد الله بن جبير الغنيمه اى قوم الغنيمه ظهر اصحابكم فما تنظرون قال عبد الله بن جبير: أنسيتم ما قال رسول الله؟ قالوا: انا و الله لنائين الناس فلنصيب من الغنيمه فلما اتوهم صرفت و هوهم فاقبلوا منهزمين فذلك الذى يدعوهم الرسول فى أخراهم فلم يبق مع رسول الله صلى الله عليه وآله غير اثني عشر رجلا... و نسائي در سنن الكبرى، ۶/۳۱۵، ح ۱۱۰۷۹ كتاب التفسير، باب ۶۹، حديث را مانند مسند احمد نقل مى كند؛ قرطبي در الجامع لاحكام القرآن، ۴/۲۴۰، ذيل آيه ۱۵۳، سوره آل عمران، جريان را اين گونه نقل مى كند: حدثنا ابو اسحاق قال: سمعت البراء بن عازب قال: جعل النبي صلى الله عليه وآله على الرجاله يوم يوم احد عبد الله بن جبير و أقبلوا منهزمين فذلك اذ يدعوهم الرسول فى أخراهم و لم يبق مع النبي صلى الله عليه وآله غير اثني عشر رجلا. محمد بن سعد در طبقات الكبرى، ۲/۳۶، ذكر عدد مغازى رسول الله صلى الله عليه وآله...، باب من قتل من المسلمين يوم احد و سيوطى در صحيح خود، ۶/۳۶۵، ح ۹۶۷، كتاب التفسير، سوره آل عمران، باب قوله «و الرسول يدعوكم فى أخراكم» جريان را اين گونه نقل مى كند: حدثنا ابو اسحاق قال: سمعت البراء بن عازب قال: جعل النبي صلى الله عليه وآله على الرجاله يوم احد عبد الله بن جبير و أقبلوا منهزمين فذاك اذ يدعوهم الرسول فى أخراهم و لم يبق مع النبي صلى الله عليه وآله غير اثني عشر رجلا. و فخر رازى در تفسير الكبير، ۹/۵۰، ذيل آيه ۱۵۵ سوره آل عمران، جريان را اين گونه نقل مى كند: و اعلم ان المراد ان القوم الذين تولوا يوم احد عند التقاء الجمعيين و فارقوا المكان و انهزموا قد عفا الله عنهم... قال القفال الذى تدل عليه الاخبار فى الجملة ان نفرا منهم تولوا و ابعدوا فمنهم من دخل المدينة و منهم من ذهب الى ساير الجوانب و اما الأكثرون فانهم نزلوا عند الجبل و اجتمعوا هناك و من المنهزمين عمر الا انه لم يكن اوائل المنهزمين و لم يبعد بل ثبت على الجبل الى ان سعد النبي صلى الله عليه وآله و منهم ايضا عثمان مع رجلين من الانصار يقال لهما سعد و عقبه انهزموا حتى بغلوا موضعا بعيدا ثم رجعوا بعد ثلاثه ايام... و اما الذين ثبتوا مع رسول الله صلى الله عليه وآله فكانوا اربعة عشر رجلا سبعة من المهاجرين و سبعة من الأنصار، فمن المهاجرين ابوبكر و على... و محمد بن سعد در طبقات الكبرى، ۳/۱۶۳، طبقات البدرين من المهاجرين، الطبقة الاولى، رقم ۴۷، شرح حال طلحه بن عبيد الله، جريان را اين گونه نقل مى كند: عن عائشه ام المؤمنين قالت: حدثني ابوبكر قال: كنت فى اول من فاء الى رسول الله يوم احد. فقال لنا رسول الله صلى الله عليه وآله عليكم صاحبكم يريد طلحه و قد نرف ينظر اليه و اقبلنا على النبي صلى الله عليه وآله. حاكم نيشابورى در المستدرک على الصحيحين، ۳/۲۹۸، ح ۵۱۵۹، كتاب معرفه الصحابه، ذكر مناقب ابى عبيده بن الجراح، جريان را اين گونه نقل مى كند: عن عائشه رضى الله عنها قالت: حدثني ابوبكر قال: كنت فى اول من فاء يوم احد و بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله رجل يقاتل عنه و اراه قال و يحميه... ابن كثير در البدايه و النهايه، ۴/۳۳، حوادث سال سوم هجرى، فصل فيما لقي النبي صلى الله عليه وآله و آله يومئذ من المشركين... و ابن حجر عسقلانى در فتح البارى، ۷/۳۶۱، ح ۴۰۶۳، كتاب المغازى، غزوه احد ذيل آيه اذ همت طائفتان منكم ان تفشلا... و ابن كثير در السيره النبويه، ۲/۳۵۰، غزوه احد فى شوال سنه ثلاث، فصل فيما لقي النبي يومئذ من المشركين... جريان را مانند مستدرک حاكم نقل مى كند. مسلم در صحيحش، ۳/۱۴۰۲، ح ۸۱، كتاب الجهاد و السير، باب فى غزوه حنين جريان را اين گونه نقل مى كند: حدثني اياس بن سلمه حدثني ابى قال: غزونا مع رسول الله صلى الله عليه وآله

حينما فلما واجهنا العدو تقدمت فاعلو ثنيه فاستقبلني رجل من العدو فأرميه بسهم فتواری عنی فما دریت ما صنع و نظرت الی القوم فاذا هم قد طلوعوا من ثنيه اخرى فالتقواهم و صحابه النبی فولی صحابه النبی صلی الله علیه وآله و ارجع منهزما و علی بردتان متزرا باحدهما مرتدیا بالاخری فاستطلق إزاری فجمعهما جمیعا و مررت علی رسول الله صلی الله علیه وآله منهزما و هو علی بغلته الشهباء. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۴۰، ح ۴۳۴۰، کتاب المغازی و السرایا، جریان را این گونه نقل می کند: عن علی علیه السلام قال: سار النبی صلی الله علیه وآله الی خیبر فلما اتاها بعث عمر و بعث معه الناس الی مدینتهم او قصرهم فقاتلوهم فلم یلبثوا ان هزموا عمر و اصحابه فجاءوا یجبنونه و یجبنهم فسار النبی صلی الله علیه وآله... الحدیث. و ابن ابی شیبہ در المصنف، ۸/۵۲۲، ح ۱۱، کتاب المغازی، غزوه خیبر، جریان را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال: قال علی: ما کنت معنا یا ابا لیلی بخیر؟ قلت: بلی و الله لقد کنت معکم قال: فان رسول الله صلی الله علیه وآله بعث ابابکر فسار بالناس فانهم حتی رجع الیه و بعث عمر فانهم بالناس حتی انتهى الیه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لأعطین الرایه رجلا یحبه الله و رسوله و یفتح الله له لیس بفرار. قال فأرسل الی فدعانی فأتیته و ان ارمدا لا ابصر شیئا فدفع الی الرایه فقلت یا رسول الله کیف انا ارمدا لا ابصر شیئا قال: فتفل فی عینی ثم قال: اللهم اکفه الحر و البرد. قال: فما آذانی بعد حر و لا برد. متقی هندی، در کنز العمال، ۱۰/۴۶۲، ح ۳۰۱۱۹، کتاب الغزوات، غزوه خیبر، جریان را مانند مستدرک حاکم نقل می کند.







خودتان نوشته اند نقض عهد نبوده؟

و الله شماها بی جهت به ما اشکال می نمایید، شیعیان همان می گویند که علمای بزرگ خودتان گفته اند و در کتاب ها همان می نویسند که علماء و مورخین خودتان نوشته اند.

اگر انتقادی از علماء شیعه نسبت به صحابه وارد است، همان هایی است که علمای خودتان نوشته اند.

ص: ۵۶۵

پس چرا شماها خلفاً عن سلف به ما حمله بی جا می نمایید؟ شماها بنویسید عیبی ندارد و مورد انتقاد نیست ولی اگر ما گفتیم و نوشتیم آن چه را که اکابر علماء سنی نوشتند کافر می شویم و قتل مان واجب می شود؟

برای آنکه افعال زشت و اعمال قبیحه بعض صحابه را مورد انتقاد قرار داده و تقبیح می نماییم.

و حال آنکه اگر طعن بر صحابه، مذموم و موجب رفض می گردد، قطعاً تمام صحابه رافضی بودند نه فقط شیعیان؛ چه آنکه تمام صحابه عموماً یکدیگر را مورد طعن قرار داده و تقبیح هم نموده اند، حتی خلیفه ابی بکر و عمر. (۱)

اگر ملاحظه تنگی وقت نبود، مشروحا اقوال آنها را بیان می نمودم. اگر مایلید به خوبی پی ببرید به این که اصحاب رسول الله مانند سایر مردم ممکن الخطا بوده اند، هر یک تقوی پیشه نمودند مؤمنین پاک و مورد احترام گردیدند و هر یک در پی هوی و هوس رفتند و افعال زشت از آنها صادر گردیده، مطعون و مذموم واقع شدند، مراجعه نمایید به جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۲) ابن ابی

ص: ۵۶۶

۱- عمر بن خطاب در جریان سقیفه سعد بن عباده را نفرین کرد. و چنین می گوید: «قتل الله سعدا» (الطبقات الکبری، محمد بن سعد ۳/۶۱۶، سعد بن عباده؛ الثقات، ابن حبان، ۲/۱۵۵؛ تاریخ یعقوبی، ۲/۱۲۴، خبر سقیفه بنی ساعده؛ تاریخ طبری، ۲/۴۴۷، حدیث سقیفه؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۲/۳۲۸، حدیث السقیفه و همچنین عایشه در جریان مخالفت خود با عثمان او را نعتل خطاب کرد و او را تکفیر می کند: اقتلوا نعتلا فقد کفر. (تاریخ طبری ۳/۴۷۷، قول عائشه لأطلبین بدم عثمان...؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۳/۲۰۶، ذکر ابتداء امر وقعه الجمل و... «محقق»

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲۰/۱۰، خطبه ۴۱۳ به بعد (و قال علیه السلام لعمار بن یاسر و قد سمعه یراجع المغیره بن شعبه کلاماً)، ایراد کلام لأبی المعالی الجوینی فی امر الصحابه و الرد علیه.

الحدید از صفحه ۴۵۴ تا صفحه ۴۶۲ جواب مفصل زیدی را به اعتراض ابوالمعالی جوینی راجع به صحابه که ابو جعفر نقیب نقل نموده، بیند تا بدانید چه اختلاف و انقلابی در صحابه بوده که پیوسته یکدیگر را تفسیق و تکفیر و لعن و سب (۱)

ص: ۵۶۷

۱- در بین اهل تسنن این حدیث معروف است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل اصحابی کالنجوم بأیدیهم اقتدیتم اهدیتهم» (اصحاب من مانند ستارگانند، از هر کدام پیروی کنید هدایت می شوید). بر طبق این حدیث، تمام اعمال اصحاب برای ما حجت است و با تمسک و پیروی از هر کدام هدایت خواهیم شد. با توجه به این حدیث و با در نظر گرفتن توهین ها و سب و لعن هایی که صحابه در حق یکدیگر روا می داشتند و کلمات زشتی که به هم نسبت می دادند، اگر کسی به صحابه ای توهین کند نه تنها توبیخ نمی شود بلکه چون در این کار به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا کرده، هدایت هم شده است. لذا در این جا مناسب است به گوشه ای از سب و لعن هایی که صحابه در حق یکدیگر روا می داشتند اشاره کنیم تا روشن شود که توهین به صحابه باعث خروج از دین نیست و گرنه بسیاری از را صحابه باید بی دین دانست. تاریخ طبری، ۴/۲۱۷، حوادث سال ۵۳ هجری، باب ذکر الحنبل عن سبب وفاه الربیع ابن زیاد الحارثی. طبری می نویسد: حدثنی علی قال: مات زیاد و علی البصره سمره بن جندب خلیفه له و علی الکوفه عبد الله بن خالد بن اسید فافر سمره علی البصره ثمانیه عشا شهرا قال عمرو بلغنی عن جعفر بن سلیمان الصبعی قال: اقر معاویه سمره بعد زیاد سته اشهر ثم عزله فقال سمره لعن الله معاویه و الله لو اطعت الله لما اطعت معاویه ما عذبنی ابا. و همچنین در ۳/۲۹۸، حوادث سال ۲۳ هجری، باب قصه الشوری. ابن اثیر در الکامل، ۳/۷۲، حوادث سال ۲۳ هجری، ذکر قصه الشوری این جریان را نقل کرده است: ... قال مغیره بن شعبه لعبد الرحمن: یا ابا محمد قد اصبت ان بايعت عثمان و قال لعثمان: لو بايع عبد الرحمن غيرك ما رضينا فقال عبد الرحمن: كذبت يا عور لو بايعت غيره لبايعته... و يعقوبی در تاریخ خود ۲/۱۷۱، ایام عثمان بن عفان، این جریان را نقل کرده است: ... فلما انصرف رأى عثمان القبر فقال: قبر من هذا؟ فقيل قبر عبد الله بن مسعود... فصلى عليه عمار و كان اوصى اليه و لم يؤذن عثمان به فاشتد غضب عثمان على عمار و قال ويلي على ابن السوداء... و ابی مخنف در تاریخ خود ۱/۸۳، ح ۲۲، کتاب مقتل عثمان، مسیر اهل الامصار الى عثمان و اجتماعهم اليه...، جریانی را این گونه نقل می کند: عن ابی مخنف... اتى المغیره بن شعبه عثمان فقال له دعنى آت القوم فانظر ما يريدون فمضى نحوهم فلما دنا منهم صاحوا به يا عور ورائك يا فاجر ورائك يا فاسق ورائك، فرجع و دعا عثمان عمرو بن عاص... و همچنین در ۱/۸۰، ح ۱۸، کتاب مقتل عثمان، امر عمار بن یاسر العنسی، این جریان را نقل کرده اند: عن ابی مخنف فى اسناده قال كان فى بيت لآمال بالمدينة سفت فى حلى و جوهر، فأخذ عثمان ما حلى به بعض أهله، فإظهر الناس الطعن عليه فى ذلك... و قال عمار بن ياسر: أشهد الله ان انفى انول راغم من ذلك فقال عثمان: أعلى يابن المتكأ تجترى؟ خذوه؛ فأخذ و دخل عثمان فدعا به فضربه حتى غشى عليه، ثم اخرج فحمل حتى اتى به منزل ام سلمه زوج رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يصل الظهر و العصر و المغرب فلما افاق توضعاً و صلى و قال: الحمد لله ليس هذا اول يوم اذينا فيه فى الله و قام هشام بن الوليد بن المغيره المخزومي و كان عمار حليفاً لبنى مخزوم فقال: يا عثمان اما على فاتقته و بنى ابيه و اما نحن فاجترأت علينا و ضربت اخانا حتى اشفيت به على التلف اما و الله لئن مات لأقتلن به رجلا من بنى اميه عظيم السره فقال عثمان و انك لهاهنا يا ابن القسريه قال فانهما قسريتان و كانت امه وجدته قسريتين من بجيله فشتمه عثمان و امر به فأخرج... و ابن كثير در البدايه و النهايه، ۸/۱۰۷-۱۰۸، حوادث سال ۵۹ هجری، شرح حال قيس بن سعد بن عباده الخزرجی، این جریان را نقل

کرده است: قال عبد الرزاق بن عن ابن عيينه قال: قدم قيس بن سعد على معاويه... فقال له قيس: وانا والله قد كنت كارها ان اقوم في هذا لامقام فاحييك بهذا التحيه. فقال له معاويه و لم؟ و هل انت الاحبر من احبار اليهود فقال له قيس: و انت يا معاويه كنت صنما من اصنام الجاهليه دخلت في الاسلام كارها و خرجت منه طائعا... و حاكم نيشابوري در المستدرک علی الصحيحين، ۴/۵۲۶، ح ۸۴۷۷، کتاب الفتن و الملا-حم، این جریان را نقل کرده است: عن عبد الرحمن بن عوف قال: كان لا يولد لاحد مولود الا اتى به النبي فدعا له فادخل عليه مروان بن الحكم فقال: عو الوزغ بن الوزغ الملعون ابن الملعون و همچنين در ۴/۱۴، ح ۶۷۴۴، کتاب معرفه الصحابه، ذکر الصحابييات من ازواج رسول الله... جريانى را این گونه نقل می کند: عن مسورق قال: قالت لى عائشه... فقالت لعن الله عمرو بن العاص فانه زعم لى انه قتله بمصر. و قرطبي در الجامع لاحكام القرآن، ۱۰۰۲۸۶، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء می نویسد: و قد قالت عائشه لمروان: لعن الله اباك و انت فى صلبه فأنت بعض من لعنه الله. و بلاذرى در انساب الاشراف، ۶/۱۲۱-۱۲۲، امر عثمان بن عفان، باب امر الشورى و بيعه عثمان و ابن عبد ربه عقد الفريد، ۵/۳۰، کتاب النبى و خدامه، امر الشورى فى خلافه عثمان بن عفان، این جریان را نقل کرده اند: هشام بن عمار الدمشقى قال: سمعت مالك بن انس يقول... قال هشام و بلغنا ان عثمان لما ولى الخلافة قال له المغيره: اما و الله لو ولى غيرك ما بايعته فقال عبد الرحمن بن عوف كذبت يا اعور لو و ولى غيره لبايعته و لقلت له مثل هذا القول... و همچنين بلاذرى در انساب الاشراف، ۶/۱۴۷، باب امر عثمان بن عفان، ما انكروا من سير، عثمان، امر عبد الله بن مسعود این جریان را نقل کرده اتس: ... قدم ابن مسعود المدينه و عثمان يخطب على منبر رسول الله، فلما رآه قال: الا انه قدمت عليكم دويبه سوء من تمش على طامع يقىء و يسلح فقال ابن مسعود: لست كذلك و لكنى صاحب رسول الله يوم بدر و يوم بيعه الرضوان و نادى عائشه اى عثمان أتقول هذا لصاحب رسول الله؟ ثم امر عثمان به فأخرج من المسجد اخراجا عنيفا و ضرب به عبد الله زمعه... و يقال بن لحتمله يحوم غلام عثمان و رجلاه تختلفان على عنقه حتى ضرب به الارض فدق ضلعه... و همچنين در ۶/۲۲۰، امر عثمان بن عفان، باب مقتل عثمان بن عفان جريانى را اینگونه نقل می کند: قال الوافدى فى روايه: تسور على عثمان من دار عمرو بن حزم محمد بن ابى بكر و كنانه بشر و سودان... فتقدمهم محمد و أخذ بلحيته و قال قد اخزأك الله يا نعثل... و همچنين در ۶/۱۶۰، امر عثمان بن عفان على جبله الانصارى و جهجاه الغفارى لعثمان جريانى را این گونه نقل می کند: عن الواقدى فى اسناد قال: مر عثمان بن عفان على جبله بن عمرو الساعدى و هو على باب داره و قد انكر الناس عليه ما انكروا فقال له: يا نعثل و الله لأقتلنك على قلوص جرباء و لأخرجنك الى حره النار... و همچنين در ۶/۱۶۹، امر عثمان بن عفان، امر ابى ذر جريانى را این گونه نقل می کند: و قد روى ايضا انه لما بلغ عثمان الموت ابى ذر بالربذه قال فقال عمار بن ياسر: نعم فرحمه الله من كل انفسنا. فقال عثمان يا عاض أير ابيه اترانى ندمت على تسييره؟... و سيوطى در تاريخ الخلفاء، ص ۲۰۳، عهد بنى اميه، شرح حال معاويه بن سفيان، فصل فى نبذه من اخباره جريانى را این گونه نقل می کند: و أخرج البخارى و النسائى و ابن ابى حاتم فى تفسيره و اللفظ له، من طريق، ان مروان خطب بالمدينه و هو على الحجاز من قبل معاويه فقال: ان الله قد ارى امير المؤمنين فى ولدى يزيد رأيا حسنا و ان يستلخفه فقد استخلف ابوبكر و عمر و فى لفظ: سنه ابى بكر و عمر فقال عبدالرحمن بن ابى بكر: سنه هرقل و قيصر... فقال مروان: ألسن الذى قال لوالديه اف لكما؟ فقال عبد الرحمن: ألسن ابن اللعين الذى لعن اباك النبى صلى الله عليه وآله؟ فقالت عائشه: كذب مروان ما فيه نزلت و لكن نزلت فى فلان بن فلان و لكن النبى عليه الصلاه و السلام لعن ابا مروان و مروان فى صلبه فمروان بعض من لعنه الله و رسوله. و همچنين در ص ۲۰۴، باب عهد بنى اميه، شرح حال معاويه بن ابى سفيان، فصل فى نبذ من اخباره جريان ديگرى را نقل می کند: اخرج ابن عساكر عن جعفر بن محمد عن ابيه ان عقيلًا دخل على معاويه فقال معاويه: هذا عقيل و عمه ابو لهب فقال عقيل: هذا معاويه و عمته حماله الحطب. و ابن قتبيہ در الامامه و السياسه،

۱/۳۵-۳۶، ذکر الشوری و بیعه عثمان بن عفان، باب ما انکر الناس علی عثمان، جریانی را این گونه نقل می کند: ... تعاهد القوم لیدفعن الكتاب فی يد عثمان و كان من حضر الكتاب عمار بن یاسر والمقداد بن الاسود و كانوا عشره... و الكتاب فی يد عمار جعلوا يتسللون عن عمار حتى بقى وحده... حتى جاء دار عثمان... و عنده مروان بن حکم... فدفع اليه الكتاب فقرأه فقال له: نت كتبت هذا الكتاب؟ قال: نعم. قال: و من كان معك؟ قال: معي نفر تفرقوا فرقا منك. قال: من هم؟ قال: لا اخبرك بهم. قال: فلم اجترأت علی من بينهم؟ فقال مروان: يا امير المؤمنين ان هذا العبد الاسود (يعنى عمارا) قد جرأ عيک الناس و انک ان قتلته نکلت به من وراءه قال عثمان اضربوه فضربوه و ضربه عثمان معهم حتى فتقوا بطنه فغشى عيه فجره حتى طرحوه علی باب الدار... و محمد بن عبد ربه در عقد الفريد، ۵/۱۰۸، کتاب النبی و خدامه، خلافه معاويه، باب اخبار معاويه، جریانی را نقل می کند: لما مات الحسن بن علی حج معاويه فدخل المدینه و اراد ان يلعن عليا... فامسك معاويه عن لعنه حتى مات سعد، فلما مات لعنه علی المنبر و كتب الي عماله ان يلعنوه علی المنابر ففعلوا... و همچنين در جلد ۵/۸۱، کتاب النبی و خدامه خلافه علی بن ابی طالب، يوم صفين جريان ديگري را نقل می کند: كتب معاويه الى قيس بن سعد بن عباده اما بعد فانما انت يهودى بن يهودى... فأجابہ قيس اما بعد فأنت وثى بن وثى... و همچنين در ۵/۲۹، باب امر الشورى، فی خلافه عثمان بن عفان جريان ديگري را نقل می کند: ... قال ابن ابی السرح ان اردت ان لا تختلف قريش، فبايع عثمان، فقال عبد الله بن ابی ربيعه: صدق ان بايعت عثمان سمعنا و اطعنا فستم عمار بن ابی سرح... و همچنين در ۴/۷۹، کتاب المجنيه فى الـاجوبه، جواب عقيل بن ابی طالب لمعاويه و اصحابه، جريان ديگري را نقل می کند: دخل عقيل على معاويه فقال لأصحابه: هذا عقيل عمه ابو لهب. قال له عقيل: و هذا معاويه عمته حماله الحطب، ثم قال: يا معاويه اذا دخلت النار فاعدل ذات اليسار، فانك ستجد عمى ابا لهب مفترشا عمتك حماله الحطب، فانظر ايهما خير الفاعل او المفعول به. و ابن اثير در اسد الغابه، ۴/۲۷۸، شرح حال مالك بن الدخشم بن مرضحه، جريان ديگري را نقل می کند: و قد روى من الواقدي ايضا انه لم يشهدا وشهد بدرا في قول الجميع و هو الذى اسر يوم بدر سهيل بن عمرو و كان يتهم بالنفاق و هو الذى قال فقه عتيان بن مالك لرسول الله صلى الله عليه وآله انه منافق... و ابن كثير در تفسير القرآن العظيم، ۴/۱۴۲، آيه ۱۷، سوره احقاف، جريان ديگري را نقل می کند: عن محمد بن زياد قال لما بايع معاويه لابنه قال مروان: سنه ابى بكر و عمر فقال عبد الرحمن بن ابى بكر سنه هرقل و قيصر قال مروان: هذا الذى انزل الله تعالى فى {وَالَّذِي قَالَ لِوَالَيْدِيهِ أُفٍّ لَكُمَا} الايه فبلغ ذلك عائشه، فقالت: كذب مروان والله ما هو به و لو شئت ان اسمى الذى انزلت فيه لسميته و لكن رسول الله لعن ابا مروان فى صلبه، فمروان فضفض من لعنه الله. و ابن اثير در النهايه، ۳/۴۵۴، لغه فضض، ذيل حديث را مانند تفسير ابن كثير نقل می کند. و قرطبي در تفسير الجامع لاحكام القرآن، ۱۰/۲۸۶، آيه ۶۰ سوره اسراء ذيل حديث را مانند تفسير ابن كثير نقل می کند. و بخارى در صحيح خود، ۷/۳۵۴، كتاب الادب، باب من لم ير اكفار من قال ذلك متأولا او جاهلا، جريان ديگري را نقل می کند: و قال عمر لحاطب انه منافق... و مسلم در صحيحش، ۱/۳۴۰، ح ۱۷۹، كتاب الصلاه، باب القرائه فى العشاء و ابن ماجه در سنن خود، ۱/۳۱۵، ح ۹۸۶، كتاب اقامه الصلاه، باب من ام قوما فليخفف. و نسائي در سنن الكبرى، ۶/۵۱۳، ح ۱۱۶۶۷، كتاب التفسير، سوره الاعلى، و بيهقى در سنن الكبرى، ۲/۲۹۳، كتاب الصلاه، باب قدر القرائه فى العشاء الآخره... اين جريان را نقل کرده اند: عن جابر انه قال: صلى معاذ بن جبل الانصارى لاصحابه العشاء فطول عليهم فانصرف رجل منا، فصلى فأخبر معاذ عنه، فقال انه منافق. و دميرى در حياه الحيوان، ۲/۴۲۲، باب الواو، الوزغه، جريان ديگري نقل می کند: روى الحاكم فى كتاب الفتن و الملاحم من لامستدرک عن عبد الرحمن بن عوف انه قال: كان لا يولد لأحد مولد الا اتى به النبی صلى الله عليه وآله فيدعوا له، فدخل عليه مروان بن الحكم فقال: هو الوزغ بن الوزغ الملعون ابن الملعون. ابن حجر مكى در صواعق المحرقة، ص ۱۱۴، باب ۷، فصل ۳، جريان ديگري را نقل می کند: ... حبس (عثمان)

عطاء ابن مسعود و الی بن کعب و نفی اباذر الی الربذه و اشخص عباده بن صامت من الشام الی المدینه لما اشتکاه معاویه و هجر ابن مسعود و قال لابن عوف: انک منافق و ضرب عمار بن یاسر و انتهک حرمة کعب بن عبده فضربه عشرين سوطا و نفاه الی بعض الجبال. و مسعودی در مروج الذهب، ۳/۱۶، ذکر خلافت معاویه بن ابی سفیان، جریان دیگری را نقل می کند: فکتب الیه (قیس بن سعد): اما بعد فانک یهودی ابن یهودی... فکتب الیه قیس بن سعد اما بعد فانما انت وثنی بن وثنی... و همچنین در ۳/۱۴، ذکر خلافت معاویه ابن ابی سفیان، جریان دیگری را نقل می کند: حج معاویه... فلما فرغ انصرف معاویه الی دار الندوه... و وقع معاویه فی علی و شرع فی سبه فزحف سعد ثم قال اجلستنی معک علی سریرک ثم شرعت فی سب علی... طبری در تاریخش، ۴/۷۸، حوادث سال ۳۸ هجری، این جریان را نقل کرده است: قال له معاویه محمد بن ابی بکر یا بن الیهودیه النساجه. ابن اثیر در الکامل، ۳/۳۵۷، حوادث سال ۳۸ هجری، ذکر قتل محمد بن ابی بکر و طبری در تاریخش ۴/۷۹، حوادث سال ۳۸ هجری این جریان را نقل کرده است: فلما بلغت ذلک (ای قتل محمد بن ابی بکر) عائشه جزعت علیه جزعا شديدا و قنت فی دبر الصلاه تدعوا علی معاویه. و ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۷۲، باب ۳، فصل ۲، حدیث ۴۹، چنین نقل می کند: و کان ابوبکر سبابا او نسابا غیر انه تخرج من قرابه عقیل من النبی صلی الله علیه و آله فأعرض عنه و شکاه الی النبی صلی الله علیه و آله. و ابن قتیبه در الامامه و السياسه، ۲/۱۳، و ۱۴، باب موت مروان بن الحکم این چنین نقل می کند: و ذکروا ان مروان بن الحکم لما قدم الشام من مصر، قال له خادم بن یزید ابن معاویه: اردد الی سلاحی فأبی علیه مروان، فألح علیه و کان موران فاحشا سباباً و قال له یابن الربوع، یا اهل الشام ان ام هذا ربوخ، یا ابن الرطبه...













می نمودند.

منتهی فرقی که بین شیعیان و بعض از منصفین علمای شما با عموم آقایان اهل سنت و جماعت می باشد در مسئله حب و بغض است، چون شماها به بعض از صحابه مهر و محبت و علقه و علاقه مفرط دارید، روی قاعده «حب الشیء یعمی و یصم» بدی در آنها نمی بینید چون با دیده محبت نظر می کنید، لکه های بد آنها را هم خوب می بینید، فلذا سعی می نمایید از تمام مطاعن، آنها را تبرئه نمایید و جوابهایی که داده می شود در مقابل مطاعن واضح، خنده آورده است.

ولی ما خدا را به شهادت می طلبیم که با بغض و کینه و عداوت به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نظر نمی کنیم، بلکه به وقایع اتفاقیه با نظر برهان و منطق می نگریم، خوبیها را خوب و بدی ها را به دیده قضاوت به حق می نماییم.

آقایان محترم! ما و شما معتقد به قیامت و یوم الجزاء هستیم. چهار روز عمر دنیا ارزشی ندارد، می گذرد، فکری برای آن روز باید نمود.

و الله ما شیعیان مظلومیم. بی جهت امر را بر عوام بی خبر مشتبه ننمایید. شیعیان موحد را کافر و رافضی نخوانید. آیا سزاوار است پیروان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم

اجمعین را به بهانه پوچ، رافضی و مورد حمله قرار دهید؟ در حالی که اگر برای نوع انتقادات و بیان حقایق، شیعیان را بد می دانید و کافر می خوانید، اول باید اکابر علمای خودتان را بد بدانید؛ چه آنکه این نوع انتقادات از زیر قلم آنها بیرون آمده و در کتب معتبره خودشان ثبت نموده اند.

ص: ۵۷۳

مثلا در قضیه حدیبیه، ابن الحدید در شرح نهج البلاغه و سایر مورخین خودتان می نویسند: بعد از قرارداد صلح، اکثر صحابه با عمر بن الخطاب عصبانی بودند(۱) و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ملامت نمودند که ما راضی به صلح نبودیم و می خواستیم جنگ کنیم چرا صلح نمودید؟ حضرت فرمود: اگر میل به جنگ دارید، مختارید. فلذا حمله کردند، چون قریش آماده بودند، حمله آنها را جواب متقابل دادند. چنان شکستی از کفار به آنها وارد آمد که در موقع فرار مقابل پیغمبر هم نتوانستند بایستند، از آنجا هم فرار نموده به صحرا رفتند!

حضرت به علی علیه السلام فرمود: شمشیر برادر جلو قریش را بگیر همین که قریش علی را در مقابل خود دیدند، برگشتند. آنگاه اصحاب فراری کم کم مراجعت نموده خیلی از عمل خود خجل و شرمنده، بنای عذر خواهی را گذارند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: مگر من شما را نمی شناسم، آیا شما نبودید که در غزوه بدر کبری مقابل دشمن می لرزیدید، خداوند ملائکه را به یاری ما فرستاد؟ آیا شما نبودید اصحاب من که در روز احد فرار کردید و به کوه ها بالا می رفتید و مرا تنها گذاردید هر چند شما را خواندم نیامدید؟ خلاصه حضرت تمام سستی ها و بی ثباتی های آنها را بیان نمود آنها پیوسته عذر خواهی می نمودند.

بالاخره ابن ابی الحدید در اینجا می نویسد: حضرت این عتابها را به عمر نمود بعد از این که تکذیب نموده وعده های آن حضرت را، آن گاه نوشته اند از بیانات

ص: ۵۷۴

---

۱- شك عمر بن الخطاب در نبوت پیامبر در حبیبه در مجلس ششم بررسی شده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم می شود خلیفه عمر باید در احد گریخته باشد که حضرت ضمن معاتبات آن را ذکر نموده (۱).

حالا آقایان ملاحظه بفرمائید این قضیه ای را که علماء بزرگی مانند ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند اگر ما بگوئیم فوری از ما خورده گرفته و رافضی و کافرمان می خوانید که چرا می گوئید و توهین به خلیفه می نمائید ولی به ابن ابی الحدید و امثال او ایرادی نیست، هر چه ما بگوئیم قصد توهین نداریم بلکه وقایع تاریخی را نقل می نمائیم، چون شما به ما نظر بد دارید مؤثر واقع نمی گردد. چه

ص: ۵۷۵

۱- ابن ابی الحدید در کتاب خود به نقل از واقدی در کتاب مغازی قصه حدیبیه اعتراضات عمر و جواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ادعای او چنین نقل می کند: «قال عمر يومئذ: يا رسول الله، ألم تكن حدثتنا انك ستدخل المسجد الحرام و تأخذ مفتاح الكعبة و تعرف المعرفين، و معدينا لم يصل الى البيت و لا نحر! فقال رسول الله؟ أقلت لكم في سفركم هذا؟ قال عمر: لا. قال: أما انكم ستدخلونه و تأخذ مفتاح الكعبة و احلق رأسى و رؤوسكم ببطن مكة و اعرف منع المعرفين، ثم اقبل على عمر و قال: أنسيتم يوم احد، {اذ تصعدون و لا- تلون على احد} و انا ادعوكم في اخراكم. أنسيتم يوم الأحزاب {اذ جاؤوكم من فوقكم و من اسفل منكم و اذ زاغت الابصار و بلغت الحناجر} أنسيتم يوم كذا! و جعل يذكركم اموراً، انسيتم يوم كذا؟ فقال المسلمون: صدق الله و صدق رسوله، أنت يا رسول الله اعلم بالله منا فلما دخل عام القضية و حلق رأسه قال: هذا الذى كنت وعدتكم به، لما كان يوم الفتح و أخذ مفتاح الكعبة قال: ادعوا الى عمر بن الخطاب، ف جاء فقال: هذا الذى كنت قلت لكم قالوا: فلو لم يكن فى يوم احد لما قال له: أنسيتم يوم احد اذ تصعدون و لا تلون. (شرح نهج البلاغه، ۱۵/۲۵، القول فى من ثبت مع رسول الله صلی الله علیه و آله يوم احد) باکمی تفاوت این قضیه را در کتب دیگر اهل تسنن بیان شده است: امتاع الاسماع، مقریزی، ۱/۲۹۴، فتح الحدیبیه، و صفحه ۳۵۵، و اما تصدیق الله رؤیا رسوله صلی الله علیه و آله بدخوله المسجد الحرام. البته در بعضی مصادر اهل تسنن این جریان بدون ذکر اسم عمر بن خطاب آمده است: الدر المنثور، سیوطی، ۶/۶۸، سوره الفتح؛ تفسیر آلوسی، ۲۶/۸۵، سوره الفتح؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ۲/۳۹۷، با نزول سوره الفتح. «محقق»

خوش سرايد شاعر عرب كه خيلى مناسب اين مقام است:

و عين الرضا عن كلّ عيب كليله

و لكنّ عين السخط تبدى المساويا

ما خيلى محاكمات روز قيامت با علماء شما داريم، دنيا مى گذرد ولى بايد خود را براى ناله مظلومانه ما در محكمه عدل الهى حاضر نماييد.

حافظ: چه ظلمى به شما شده كه روز قيامت داد خواهى نماييد؟

داعى: ظلمها بسيار، هتك حرمتها فراوان كه اگر از همه آنها غمض عين نمائيم حقير كه افتخار دارم يكي از اولادها و ذرارى فاطمه صديقه مظلومه عليها السلام هستم هرگز از حق خود نخواهم گذشت و روزى كه محكمه عدل الهى تشكيل شود و ما معتقد به آن روز هستيم، راجع به بسيارى از ظلمها و تعدّيا دادخواهى خواهيم نمود و قطع داريم كه عادلانه رسيدگى مى شود.

حافظ: خواهش مى كنم تحريك اعصاب نكنيد، چه حقى از شما رفته و چه ظلمى به شما شده بيان نماييد.

داعى: ظلم و تعدى و اخذ حق ما مخصوص به امروز نيست بلكه از زمان بعد از وفات جدّ بزرگوارمان خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله اين پايه گذارده شده كه حق ثابتى كه خدا و پيغمبر به جدّه مظلومه ما زهراى اطهر عليها السلام براى نان فرزندانش واگذار نموده غصب نمودند و به ناله مظلومانه جدّه ما ابتدا ترتيب اثر ندادند تا در عنفوان شباب، آن يادگار پيغمبر با دل پردرد از دنيا رفت.

حافظ: عرض كردم جنابعالى خيلى زرنكگ هستيد با كلمات و گفتار مهيج تحريك احساسات مى نماييد. حق ثابت فاطمه رضى الله عنها چه بوده كه غصب نمودند؟ قطع بدانيد اگر شما در حضور برادران مؤمن خود نتوانيد مدعاى خود را

ثابت نمائید هرگز در محکمه عدل الهی از عهده این امر بر نمی آئید. خیال کنید امروز محکمه عدل الهی تشکیل شده، مدعای خود را ثابت نمائید.

داعی: آنجا محکمه عدل است، اغراض و تعصبات راه ندارد و با نظر پاک بی آرایش قضاوت می کنند. اگر آقایان محترم هم نظرانصاف داشته باشید مانند قاضی عادل بی طرف گوش به عرایض داعی بدهید، قطعاً تصدیق به حقیقت ما خواهید نمود.

### **خدا می داند که من اهل جدل نیستم**

حافظ: به حق خدا و به حق بزرگی که جدّ امجد شما رسول خداصلی الله علیه وآله به ما دارد که من شخصا عناد و لجاج و تعصبی ندارم.

در این شبها که به فیض ملاقاتان نائل آمدیم باید کاملاً متوجه شده باشید که حقیر اهل مجادله نیستم، هر کجا حرف حسابی توأم با دلیل و برهان اساسی شنیدم سکوت و آرامشی در خود مشاهده کردم. خود سکوت ما دلیل بر تسلیم ما به حرف حق و حساب است و الا اگر می خواستیم بازیگری کنیم و از راه جدل دست اندازی نمائیم می توانستیم بیانات و دلائل شما را در دست اندازهای مغلظه کاری انداخته و ردّ نمائیم؛ چنانچه گذشتگان ما همین عمل را انجام دادند.

ولی طبعاً حقیر اهل جدل و بازی نبوده ام، مخصوصاً از آن ساعتی که در مقابل شما قرار گرفتم (و لو اینکه قبل از ورود و ملاقات شما به قصد دیگر آمدیم) جذبۀ حقیقت و دل پاک و ادب و اخلاق نیک و سادگی شما چنان در من اثر نمود که با خدای خود عهد نمودم در مقابل حرف حساب و منطق کاملاً تسلیم



گردد و لو اینکه با امیال اشخاص مطابقت و موافقت نکند.

یقین بدانید حقیر آن آدم شب اول نیستم، واضح و آشکار می گویم و از کسی باک ندارم که دلائل و براهین و درد دل‌های شما در شخص حقیر تأثیرات عمیقی نموده، امیدوارم با حبّ ولای محمّد و آل محمّد بمیرم و در مقابل رسول خداصلی الله علیه و آله سفید رو باشم.

داعی: از شخص عالم منصفی مانند شما غیر از این انتظار نداشته و نخواهیم داشت. فرمایشات شما در داعی اثر دیگری نمود و قلباً علاقه خاصی به شما پیدا نمودم. اینک می خواهم از جناب عالی تقاضائی نمایم، امید است مورد قبول واقع شود.

حافظ: خواهش می کنم بفرمائید.

داعی: تقاضای دعاگو این است که امشب شما را قاضی قرار دهم، آقایان دیگر هم به عنوان شاهد و گواه با کمال بی طرفی منصفانه قضاوت فرمائید که آیا عرایض داعی حق است و می توانم مدعای خود را ثابت نمایم یا خیر و لو ممکن است موضوعی که می خواهم وارد بحث آن گردد قدری طولانی تر از هر شب شود، ولی تحمّل نموده تا دردهای درونی را خارج و قدری سبک شوم.

بعض از جهّال و حاشیه نشینهای بی خبر می گویند امری که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده ما چرا باید در او گفتگو نمایم و حال آنکه نفهمیدند مقالات علمی در هر دوره و زمان قابل بحث می باشد و در مباحثات عادلانه کشف حقایق می شود. علاوه دعوی ارثی قانوناً در هر زمانی به وسیله احدی از ورّاث می تواند مطرح و مورد محاکمه قرار گیرد و چون داعی احدی از ورّاث هستم

ص: ۵۷۸

می خواهیم از شما سؤالی نمایم. متمنی است جواب منصفانه بفرمائید.

حافظ: با کمال میل و علاقه برای استماع فرمایشات شما حاضر هستیم.

داعی: اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را به فرزند خود هبه کند و ببخشد اگر کسی بعد از مردن پدر آن ملک را از دست فرزند متصرف بیرون آورد ظلم است یا نه؟

حافظ: بدیهی است تصرف من غیر حق در ملک غیر، ظلم و غاصب قطعاً ظالم است. قبیح، ظلم گردیده ولی مقصودتان از این ظالم و مظلوم و غاصب و مغضوب کیست و چیست؟ خوب است روشن تر بفرمائید.

### در حقیقت فدک و غصب آن

داعی: از اوضح و اضحات است ظلمی که به جدّه ما صدیقۀ کبری فاطمه زهراء علیها السلام وارد شده به احدی نشده که بعد از فتح قلاع خیبر، بزرگان و مالکین فدک و عوالی (که هفت قریه در هم بوده در دامنه کوه‌های مدینه تا سیف البحر کنار دریا، هم غله خیز بوده و هم نخلستان فراوان داشته. عرض و طول اراضی آن بسیار وسیع بوده، از حدود اربعه اش معلوم می شود که حدّی به کوه احد نزدیک مدینه منوره، حدّی به عریش حدّی به سیف البحر حدّی به حومه دومه الجندل) آمدند خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قرار داد صلحی نمودند که نصف تمام فدک از آن حضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان باشد چنانچه یاقوت حموی صاحب معجم البلدان (۱) در صفحه ۳۴۳ جلد ششم از فتوح البلدان و احمد بن

ص: ۵۷۹

---

۱- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۳۸، باب الفاء و الدال و ما یلیهما، فدک. حموی جریان را این گونه نقل می کند: ان النبی صلی الله علیه و آله لما نزل خیبر و فتح حصونها و لم یبق الا ثلث و اشدت بهم الحصار راسلوا رسول الله صلی الله علیه و آله یسألونه ان ینزلهم علی الجلاء و فعل و بلغ ذلک اهل فدک، فأرسلوا الی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یصالحهم علی النصف من ثمارهم و اموالهم فأجابهم الی ذلک فهی ممالم یوجف علیه بخیل و لا رکاب فکانت خالصه لرسول الله صلی الله علیه و آله و فیما عین فواره و نخل کثیره و هی الی التي قالت فاطمه عنها، ان رسول الله صلی الله علیه و آله نخلنیها، و قال ابوبکر ارید لذلک شهودا و لها قصه...

یحیی بلاذری بغدادی متوفی سال ۲۷۹ در تاریخ (۱) خود و ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۲) (چاپ مصر) نقلا از ابو بکر أحمد بن عبد العزیز جوهری و محمد بن جریر طبری در تاریخ کبیر (۳) و دیگران از

ص: ۵۸۰

۱- فتوح البلدان، بلاذری، ص ۲۵، فتح الفدک. بلاذری می نویسد: قالوا: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله الى اهل فدک منصرفه من خيبر محيصة بن مسعود الانصاري يدعوهم الى الاسلام و رئيسهم رجل مهم يقال له يوشع بن نون اليهودي فصالحوا رسول الله صلى الله عليه وآله على نصف الارض بتربتها فقبل ذلك منهم لكان صنف فدك خالصا لرسول الله صلى الله عليه وآله لانه لم يوجف المسلمون عليه بخيل ولا ركاب.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۰، نامه ۴۵، ذکر ما ورد من السير و الاخبار فی امر فدک، فصل ۱. ابن ابی الحدید جریان را این گونه نقل می کند: عن الزهري، قال: بقيت بقيه من اهل خيبر تحصنوا فسألوا رسول اله صلى الله عليه وآله ان يحقن دمائهم و يسيرهم ففعل، فسمع ذلك اهل فدك فتزلوا على مثل ذلك و كانت للنبي صلى الله عليه وآله خاصه لانه لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب.

۳- تاريخ الطبري، ۲/۳۰۲-۳۰۳، حوادث سنه ۷ هجرى، غزوه خيبر. طبرى می نویسد: ... و كان فيمن مشى بينهم و بين رسول الله فى ذلك محيصة بن مسعود اخو بنى حارثه، فلما نزل اهل خيبر على ذلك سألوا رسول الله صلى الله عليه وآله ان يعاملهم بالاموال على النصف و قالوا: نحن اعلم بها منكم و اعمر لها، فصالحهم رسول الله صلى الله عليه وآله على النصف على ان اذا شئنا ان نخرجكم اخرجناكم و صالحه اهل فدك على مثل ذلك، فكانت خيبر فىء للمسلمين و كانت فدك خالصه لرسول الله صلى الله عليه وآله لانهم لم يجلبوا عليها بخيل ولا ركاب.

## نزول آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ

بعد از برگشتن به مدینه طیبه جبرئیل از جانب رب جلیل نازل و آیه ۲۸ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را بر آن حضرت خواند که:

{وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا}

(حقوق خویشان و ارحام خود را اداء کن و فقراء و رهگذران بی چاره را به حق خودشان برسان و هرگز اسراف و تبذیر  
منمای)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله تأمل نمود که ذوی القربی کیست و حق آنها چیست؟ جبرئیل مجدداً شرفیاب گردیده و عرض کرد خداوند می فرماید:

«ادفع فدکا إلی فاطمه» (فدک را به فاطمه واگذار کن) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را طلبید و فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ فَدَكًا» خداوند مرا امر فرموده فدک را به شما واگذارم فلذا در همان مجلس فدک را به فاطمه هبه و واگذار نمود.

حافظ: آیا در کتب و تفاسیر شیعه این معنی را در نزول آیه شریفه نوشته اند یا شواهدی در کتب معتبره ما دیده اید؟

داعی: امام المفسرین أحمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان (۱) و جلال الدین

ص: ۵۸۱

---

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۶/۹۵، ذیل آیه ۲۶، سوره اسراء ثعلبی این حدیث را نقل کرده است: عن ابن الدیلمی قال: قال علی بن الحسین لرجل من اهل الشام أقرأت القرآن؟ قال: نعم. قال: أفما قرأت فی بنی اسرائیل {وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ} قال: انکم القرابه الذین امر الله ان یوتی حقه؟ قال: نعم.

سیوطی در جلد چهارم تفسیر(۱) خود از حافظ ابن مردویه أحمد بن موسی مفسر معروف متوفی سال ۳۵۲ از ابی سعید خدری و حاکم ابو القاسم حسکانی(۲) و ابن کثیر عماد الدین اسماعیل ابن عمر دمشقی فقیه شافعی در تاریخ و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع الموده(۳) از تفسیر ثعلبی و جمع الفوائد و عیون الاخبار نقل می کنند که:

«لما نزلت و آت ذا القربی حقه دعا النبى صلی الله علیه وآله فاطمه فأعطاها فداك الكبير.»

ص: ۵۸۲

۱- الدر المنثور، سیوطی، ۴/۳۲۰، ذیل آیه ۲۶، سوره اسراء. سیوطی این حدیث را نقل کرده است: اخرج البزار و ابو یعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه عن ابی سعید الخدری قال: لما نزلت هذه الآية {و آت ذا القری حقه} دعا رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه فاعطاه فداك.

۲- شواهد التنزیل، حسکانی، ۱/۴۴۲، [ ۴۳۷، ذکر ما نزل من القرآن ...، ذیل آیه ۲۶، سوره بنی اسرائیل. حسکانی اینگونه نقل می کند: عن علی قال: لما نزلت {و آت ذا القری حقه} دعا رسول الله فاطمه فأعطاها فداك. و نیز در ۱/۴۳۸، ح ۴۶۷، ذیل آیه ۲۶ بنی اسرائیل چنین نقل میکنند: عن ابی سعید قال: لما نزلت {و آت ذا القری حقه} اعطی رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه فداك. و در ۱/۵۷، ح ۶۰۸، ذیل آیه ۳۸، سوره الروم این چنین نقل می کند: عن ابن عباس قال: لما انزل الله {و آت ذا القری حقه} دعا رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه و اعطاها فداك و ذلك لصله القرابه...

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۵۸ و ۳۵۹، ح ۱۷ و ۱۸ و ۱۹، باب ۳۹. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: و تفسیر {و آت ذا القری حقه} اخرج الثعلبی فی تفسیره: قال علی بن الحسین علیه السّلام لرجل من اهل الشام: انا ذو القرابه التي امر الله ان یوتی حقه. و فی جمع الفوائد، ابو سعید قال: لما نزلت {و آت ذا القری حقه} دعا النبى صلی الله علیه وآله فاطمه فأعطاها فداك (الكبير) و فی عیون الاخبار قال الامام علی الرضا علیه السّلام فلما نزلت {و آت ذا القری حقه} قال النبى صلی الله علیه وآله لفاطمه: هذه فداك قد جعلتها لك.

(چون نازل شد آیه و آت ذالقری حقه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه را خواند و فدک بزرگ را به او عطا فرمود.)

تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله حیات داشت، فدک در تصرف فاطمه علیها السلام بود. خود بی بی اجاره می داد و مال الاجاره را به اقساط ثلاثه می آوردند. بی بی فاطمه به قدر قوت یک شب خود و فرزندانش بر می داشت، بقیه را در میان فقراء بنی هاشم و زائد آن را به سایر فقراء و ضعفاء به میل خود ارفاقاً تقسیم می نمود.

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمورین خلیفه وقت رفتند ملک را از تصرف مستأجرین بی بی بیرون آورده، ضبط نمودند! شما را به خدا آقایان انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد؟

حافظ: این اول مرتبه ایست که از شما می شنوم رسول خدا فدک را به امر پروردگار به فاطمه واگذار کرد!

داعی: ممکن است شما ندیده باشید، ولی ما زیاد دیدیم. عرض کردم بسیاری از اکابر علماء شما در کتب معتبره خود ضبط نموده اند باز هم توضیحا عرض می نمایم که حافظ ابن مردویه (۱) و واقدی و حاکم در تفسیر و تاریخ خود و جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۷۷ جلد چهارم در المنثور (۲) و مولی علی متقی در کنز العمال (۳) و در حاشیه مختصری که در مسند (۴) امام احمد بن حنبل نوشته

ص: ۵۸۳

---

۱- مناقب، ابن مردویه، ص ۱۹۶، ۲۷۰، فصل ۲۰، حب النبی ایاها و جها له. ابن مردویه این حدیث را نقل کرده است: عن ابی سعید الخدری، قال: لما نزلت {و آت ذالقری حقه} دعا رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه فأعطاها فدکا.

۲- در صفحات قبل به آن اشاره شد.

۳- کنز العمال، متقی هندی، ۳/۷۶۷، ح ۸۶۹۶، کتاب الاخلاق من قسم الأفعال، باب ۱، صله الرحم. متقی هندی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی سعید قال: لما نزلت {و آت ذالقری حقه} قال النبی صلی الله علیه و آله: یا فاطمه لك فدک.

۴- منتخب کنز العمال، (در حاشیه مسند احمد، ۱/۲۲۸، مسند عبد الله بن عباس) متقی هندی، باب صله الرحم و الترغیب فیما

...

در مسأله صله رحم از کتاب الاخلاق و ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۱) از طرق مختلفه غیر از طریق ابی سعید خدری نقل نموده اند که وقتی این آیه شریفه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام واگذار نمود.

### استشهاد به حدیث لانورث و جواب آن

حافظ: آنچه مسلم است خلفاء فدک را به استناد حدیث معروفی که خلیفه ابو بکر گفت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقه» (ما جماعت انبیاء ارث قرار نمی دهیم هر چه از ما بماند صدقه است (یعنی به امت واگذار می شود) ضبط نمودند.

داعی: اولاً ارث نبوده و هبه بوده، ثانیاً این عباراتی را که به عنوان حدیث نقل نمودید به جهاتی مورد اشکال و مردود است.

حافظ: دلیل شما بر مردودیت این حدیث مسلم چیست؟

داعی: دلائل مردودیت آن بسیار است که مورد تصدیق اهل علم و انصاف

ص: ۵۸۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدی، ۱۶/۲۷۵، نامه ۴۵، ذکر ما ورد من السیر و الأخبار فی امر فدک، فصل ۳، و ابن عبد الحدید می نویسد: و قد روی من طرق مختلفه غیر طریق ابی سعید الذی ذکره صاحب الکتاب انه لما نزل قوله تعالی {وآت ذالقری حقه} دعا النبی صلی الله علیه و آله فاطمه فأعطاها فدک و اذا کان ذلک مرویا فلا معنی لدفعه بغير حجه.

می باشد.

اولا سازنده این حدیث هر کس بوده بی فکر و بی تأمل تفوه به این جملات نموده، زیرا اگر فکر کرده بود عبارتی می گفت که موجب پشیمانی و تمسخر عقلا و دانشمندان نگردد و هرگز نمی گفت «نحن معاشر الانبياء لا نورث»

زیرا می دانست یک روز کذب او از خود عبارت حدیث ساختگی بیرون می آید.

چنانکه می گفت: انا لا- اورث یعنی فقط من که خاتم الانبياء هستم ارث قرار نداده ام، راه فرار در گفتار باز بود ولی وقتی کلمه جمع آورده که ما جماعت انبياء ارث قرار نمی دهیم ناچار می شویم برای پی بردن به صحت و سقم حدیث بنا به فرموده خودشان مراجعه به قرآن مجید نموده تا اثبات حقیقت گردد.

وقتی مقابله با قرآن نموده مردودیت آن ثابت می شود چه آنکه می بینیم در قرآن مجید آیات بسیاری راجع به ارث انبياء موجود است، می رساند که انبياء عظام همگی ارث داشتند و وراثت بعد از فوت آنها تصرف می کردند پس مردودیت این حدیث واضح می شود.

چنانچه عالم محدث ابو بکر احمد بن عبد العزيز جوهری که به توثیق ابن ابی الحدید در صفحه ۷۸ جلد چهارم شرح نهج از اکابر علماء و محدثین صاحب ورع و تقوای اهل تسنن بوده در کتاب سقیفه (۱) و ابن اثیر در نهایه (۲) و مسعودی در اخبار الزمان و اوسط و ابن ابی الحدید در صفحه ۷۸ جلد چهارم شرح نهج

ص: ۵۸۵

---

۱- السقیفه و فدک، جوهری، ص ۹۸ الی ۱۰۱، قسم الثانی: فدک.

۲- النهایه، ابن اثیر، ۴/۲۷۳، ذیل لغت لمه.



البلاغه از ابو بکر احمد جوهری در کتاب سقیفه و فدک به طرق و اسانید بسیار که بعضی از آنها از امام پنجم ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام از صدیقه صغری زینب کبری و بعضی دیگر از عبد الله بن حسن بن حسن از صدیقه کبری علیها السلام و در صفحه ۹۳ مسندا از عایشه ام المؤمنین و در صفحه ۹۴ نقلا از محمد بن عمران مرزبانی از جناب زید بن علی بن الحسین علیهم السلام از پدرش از جدش از بی بی صدیقه علیها السلام و دیگران از علماء شما خطبه و خطابه و محاجه حضرت زهراء مظلومه علیها السلام را در میان مسجد مجمع عمومی مسلمانان مقابل مهاجر و انصار نقل نموده اند که مخالفین خود را مجاب نمود به قسمی که نتوانستند جواب بگویند (چون جواب منطقی نداشتند به هو و جنجال گذرانیدند).

از جمله دلائل بی بی در مقابل آن حدیث پوچ مردود بی مغز آنها این بود که فرمود اگر این حدیث صحیح است و انبیاء ارث نداشتند پس این همه آیات ارث در قرآن مجید برای چیست؟.

### دلائل فاطمه بر رد حدیث لا نورث

یک جا می فرماید:

{و ورث سلیمان داود}

(میراث برد سلیمان از داود)

و در قصه حضرت زکریا فرموده:

{فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ}

(از لطف خاص خود فرزند صالحی و جانشینی شایسته به من عطا فرما که او وارث من و همه آل یعقوب باشد).

راجع به دعای زکریا فرماید:

{وَوَزَكَرِيَّا إِذِ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ}

(آیا حال زکریا را هنگامی که خدا را ندا کرد که بارالها مرا تنها نگذار و به من فرزندی که وارث من باشد عطا فرما که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. ما هم دعای او را مستجاب کردیم و یحیی را به او عطا فرمودیم.)

آنگاه فرمود:

«یا بن ابی قحافه أ فی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی لقد جئت شیئا فریاً افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم»

(پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث بیری و من از پدرم ارث نبرم؟! افتراء بزرگی بر خدا بسته اید. آیا با علم و دانایی و از روی عمد علم به کتاب خدا را ترک نمودید و قرآن را پشت سر خود انداختید؟)

آیا من فرزند پیغمبر نیستم که مرا از حقم محروم می کنید؟ پس این همه آیات ارث عموماً للناس و خصوصاً للانبیاء چیست که در قرآن مجید درج گردیده؟

مگر نه این است که آیات قرآن مجید بر حقیقت خود باقیست تا روز قیامت مگر نه در قرآن می فرماید: {وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ} (نساء/۱۲)

(در ارث خویشاوندان برخی از آنها مقدم بر برخی دیگر می باشند)

{يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ كَتَبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ} (بقره/۱۷۶)

ص: ۵۸۷

(دستور داده شده که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیاست و وصیت کند برای پدر و مادر خویشان به چیزی شایسته عدل این کار فریضه و سزاوار مقام پرهیزکاران است).

آیا چه خصوصیتی مرا از ارث پدر محروم داشته:

«أفخصكم الله به آية اخرج ابى منها ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابى و ابن عمى؟!»

(آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانیده که پدر مرا از آن آیه اخراج کرده ایا شما به خاص و عام قرآن از پدرم محمدصلی الله علیه وآله و پسر عمم علی بن ابی طالب داناترید؟!)

چون در مقابل این دلایل و فرمایشات حق تماما ساکت ماندند و جوابی نداشتند مگر مغلظه کاری و فحش دادن و اهانت نمودن که بالاخره بی بی مظلومه را از این راه ها بی چاره نمودند- ناله اش بلند شد، فرمود: امروز دل مرا شکستید و حق مرا ضبط نمودید و بردید ولی من روز قیامت در محکمه عدل الهی با شما محاکمه خواهم نمود. خداوند قادر توانا حق مرا از شما خواهد گرفت.

«فنعلم الحكم الله و الزعيم محمدصلی الله علیه وآله و الموعد القیامة و عند الساعة يخسر المبطلون و لا ينفعكم اذ تندمون } و لكل نباء مستقرّ و سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحلّ علیه عذاب مقیم»

(خداوند بهترین حکم کننده و محمدصلی الله علیه وآله کفیل و آقا و رئیس می باشد و وعدگاه ما و شما قیامت است و آن روز است که اهل باطل زیان می بینند و ندامت و پشیمانی نفعی به شما نخواهد داد و برای هر چیزی وقتی است که در آن وقت واقع خواهد شد و زود است که می دانید عذاب خوار

کننده و ابدی بر چه کس ورود و حلول می نماید.)

حافظ: کدام کس جرأت داشت بودیعه و بضعه رسول خداصلی الله علیه وآله فاطمه رضی الله عنها جسارت نماید که شما می فرمائید در مغلظه کاری به بی بی فحش دادند؟ حقیر که این بیان شما را باور نمی کنم، مغلظه کاری ممکن است ولی فحش غیر ممکن است. شما هم تکرار نفرمائید.

داعی: بدیهی است کسی چنین جرأتی نداشت مگر خلیفه شما ابو بکر که در مقابل دلائل ثابتۀ بی بی مظلومه چون جوابی نداشت همان ساعت منبر رفت و بنای جسارت را گذارد نه به فاطمه علیهاالسلام فقط بلکه به شوهر و ابن عمش محبوب خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علی علیه السلام هم اهانت نمود!

حافظ: گمان می کنم این نوع از تهمت ها از طرف عوام شیعه و متعصبین آنها انتشار پیدا نموده باشد.

داعی: اشتباه فرمودید از طرف عوام شیعه نبوده بلکه از طرف خواص و علماء بزرگ سنّت و جماعت انتشار پیدا نموده و در جامعه شیعه بسیار نادر است که اظهار تعصب شود به قسمی که مطالب دروغی انتشار دهند بلکه محال است و لو هر اندازه عوام و متعصب باشند جعل خبر نمی نمایند. پس این خبر صدق و صحیح است که اکابر علماء خودتان هم نقل نموده اند.

شما کتب معتبره معروفه علمای خود را ببینید تا تصدیق نمائید اکابر علماء منصف خودتان هم اقرار به این معانی نموده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) از ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری شرح منبر رفتن ابو بکر را بعد از احتجاج علی و فاطمه، و اهانت هائی که به آن دو ودیعه رسول الله صلی الله علیه وآله نموده ضبط نموده است.

### احتجاج علی علیه السلام با ابو بکر

چنانچه دیگران هم نوشته اند بعد از اینکه بی بی مظلومه فاطمه علیها السلام خطبه را تمام کرد علی علیه السلام در مقام احتجاج برآمد در حضور مهاجر و انصار و مجمع عموم مسلمانان در مسجد رو به بی بکر نمود و فرمود چرا فاطمه را از حق میراث پدرش محروم نمودی و حال آنکه علاوه بر ارث در حیات پدر متصرفه و مالک بوده است؟!!

ابی بکر گفت فدک «فیء» مسلمانان است. اگر فاطمه شاهد کامل بیاورد که ملک او می باشد البته به او می دهم و الا محروم خواهم نمود.

حضرت فرمودند: أ تحکم فینا بغير ما تحکم فی المسلمین آیا حکم می کنی درباره ما به غیر آنچه حکم می کنی در میان مسلمانان مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله نفرمود «البینه

ص: ۵۹۰

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۴، و ۲۱۵، نامه ۴۵، ذکر ما ولد من السیر و الأخبار فی امر فدک. ابن ابی الحدید چنین می کند: حدثنا جعفر بن محمد بن عماره بالاسناده الاول قال: فلما سمع ابوبکر خطبتها شق علیه مقاتلتها فصعد المنبر و قال: ایها الناس: ما هذه الرعه الی کل قاله؟ این کانت هذه الأمانی فی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله، ألا من سمع فلیقل و من شهد فلیتکلم، انها ثعاله شهیده ذنبه، مرب لکل فتنه...

علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه؟ تو قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را رد نمودی و بر خلاف دستور شرع انور از فاطمه علیها السلام که از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا کنون متصرفه بوده شاهد می خواهی؟ مگر عمل و قول فاطمه علیها السلام (که یکی از اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر است) حق نیست. خبرنا لو ان شاهدین شهدا علی فاطمه بفاحشه ما کنت صانعها بها قال اقیم علیها الحد کسائر النساء قال علیه السلام کنت اذا عند الله من الکافرین لانتک رددت شهاده الله لها بالطهاره حیث قال {انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا}.

(ما را خبر ده که اگر دو شاهد شهادت بدهند که فاطمه علیها السلام (العیاذ بالله ثم العیاذ بالله) فاحشه و عمل بدی از او سر زده با او چه معامله خواهی کرد؟ گفت: بر او حد می زنم مانند سایر زنها. حضرت فرمود: اگر چنین کاری کنی در نزد خدا از جمله کفار خواهی بود برای آن که رد کرده ای شهادت خدا را در باره فاطمه علیها السلام به طهارت چنان که می فرماید در قرآن: «جز این نیست که خداوند اراده می نماید که شما را پاک و پاکیزه کند و ببرد از شما هر رجس و بدی را».)

مگر این آیه در حق ما نازل نگردیده؟ گفت: چرا! فرمود: آیا فاطمه ای که خدا شهادت به طهارت او داده برای مال ناقابل دنیا دعوی بی جا می نماید؟ شهادت طاهره را رد می نمائی (و قبلت شهاده اعرابی بائل علی عقبه) ولی قبول می کنی شهاده اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول

می کند؟!

این جملات را فرمود و متغیرا به منزل رفت. از این احتجاج هیاهوی عجیبی در مردم پیدا شد که همه می گفتند: حق با علی و فاطمه است، به خدا قسم

ص: ۵۹۱

علی راست می گوید، این چه نوع عمل است که با دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله می نمایند!

### کلمات ابو بکر بالای منبر و دشنام دادن به علی و فاطمه علیهما السلام

اینجا است که ابن ابی الحدید نقل می کند که چون احتجاج علی و فاطمه در مردم مؤثر و به صدا در آمدند، بعد از رفتن علی و فاطمه علیهما السلام ابو بکر رفت بالای منبر و گفت ایها الناس این چه هیاهوئیست که برپا کرده اید و گوش به حرف هر کس می دهید؟ چون شهادتش را رد کرده ایم این حرفها را می زند!

«أما هو ثعالب شهیده ذنبه (در سایر کتب دارد که گفت: انما هی ثعالب شهیده ذنبها) (یعنی فاطمه علیها السلام روباهی است که شاهد او دم او می باشد)

مرَّبٌ لِّكُلِّ فِتْنَةٍ هُوَ الَّذِي يَقُولُ كَرُوهَا جَذْعُهُ بَعْدَ مَا هَرَمَتْ يَسْتَعِينُونَ بِالضَّعْفَةِ وَ يَسْتَنْصِرُونَ بِالنِّسَاءِ كَأَمَّ طَحَّالٍ أَحَبَّ أَهْلَهَا إِلَيْهَا  
البغی» (۱)

(جز این نیست که او (علی علیه السلام) روباهی است شاهد اودم او باشد ماجراجو و بر پاکنده فتنه می باشد و فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد و مردم را به فتنه و فساد ترغیب و ترهیب می نماید کمک از ضعفها و یاری از زنها می طلبد مانند ام طحان است (که زنی بود زانیه در جاهلیت چنان چه ابن ابی الحدید ذیل همین گفتار توضیح می دهد) که دوست می داشت نزدیکان او با او زنا کنند).

ص: ۵۹۲

---

۱- این عبارت توهین است از ابن ابی قحافه (خلیفه اول) در کتب دیگر علماء اهل تسنن نیز نقل شده است: السقیفه و فدک، جوهری، القسم الثانی، (فدک) ص ۱۰۴، متوفای ۳۲۳هـ-ق «محقق»

آقایان تعجب می کنید از کلمه فحش و اهانت؟ مگر این کلمات جسارت و دشنام و اهانت نبوده است؟ نسبت روباه و دم روباه و ام طحال، زن زناکار نسبت به علی و فاطمه، دادن تعارف و احترام و محبت و نصرت و یاری است که پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده بودند؟!

آقایان تا کی غرق در خوش بینی و تعصب هستید و نسبت به شیعیان بی چاره بد بین هستید و آنها را رافضی و کافر می خوانید که چرا انتقاد می کنند از گفتار و رفتار اشخاصی که در کتب خودتان ثبت است.

### قضاوت منصفانه لازم است

ولی دیده حق بین و انصاف باز نمی کنید که حقیقت را ببینید، آیا این عمل و گفتار ناهنجار از پیر مرد مصاحب رسول الله سزاوار و شایسته بوده است؟

اگر یک مرد ولگرد بی آبرو به آدمی دشنام بدهد فرق دارد تا یک مرد پیری که شب و روز مقیم مسجد و اهل ذکر و عبادت است، کلمات زشت و ناهنجار و فحش و دشنام و نسبت های رکیک از دهان معاویه و مروان و خالد معلوم

الحال آن قدر دلها را نمی سوزاند تا از دهان مصاحب غار رسول الله صلی الله علیه و آله!

آقایان ما در آن زمان نبوده ایم، نامهایی از علی و ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و مروان و خالد و ابو هریره و غیره می شنویم، نسبت به هیچ یک دوستی و دشمنی نداریم، فقط به دو چیز نظر می کنیم: یکی آنکه کدام یک محبوب خدا و رسول و مورد توصیه آنها قرار گرفته و دیگر توجه به اعمال و افعال و گفتار آنها می نمائیم و قضاوت منصفانه به حق می کنیم. مانند شما



آقایان محترم زود باور نیستیم و تسلیم بلا جهت نمی شویم، نمی توانیم با دیده خوش بینی غمض عین کنیم و هر عمل زشتی را از هر کس حمل به صحت کنیم و در مقابل آنها سر تعظیم فرود آوریم و از هر عمل زشتی دفاع بی مورد نمائیم.

آدمی وقتی عینک سفید بر دیدگان خود گذارد، هر رنگی را به جای خود می بیند نه آنکه رنگ‌های سیاه و زرد و سرخ را سفیدبیند - چون طالب سفید است- آقایان هم اگر عینک سفید نورانی انصاف بر دیده گذارده و حب و بغض را کنار بگذارید، خوب را خوب و بد را بد خواهید دید. تصدیق خواهید نمود که این عمل و گفتار از مثل ابو بکر، آدمی در منتها درجه قباحت است کسی که خود را خلیفه مسلمین می داند و یک مدت زمانی مصاحب رسول الله صلی الله علیه و آله بوده برای حب جاه و حفظ مقام حاضر شود کلمات رکیک و دشنام های بسیار قبیح بر زبان جاری کند آن هم به دو محبوب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله!

### تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابو بکر

نه فقط این عمل اسباب تعجب ما است بلکه علمای منصف خودتان هم به تعجب آمدند. چنانچه ابن ابی الحدید در صفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۱) گوید از این گفتار خلیفه تعجب نمودم از استاد خود ابو یحیی نقیب

ص: ۵۹۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۵، نامه ۴۵، ذکر ما ورد من السیر و الأخبار فی امر فدک. ابن ابی الحدید چنین نقل می کند: قلت: قرأت هذا الکلام علی النقیب ابی یحیی جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری و قلت له: بمن یعرض؟ فقال: بل یصرح. قلت لو صرح لم أسألك فضحک و قال: بعلی بن ابی طالب علیه السلام. قلت: هذا الکلام کله لعلی یقوله؟! قال: نعم انه الملک یا بنی...

جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری سؤال نمودم کنایه و تعریض خلیفه در این کلمات به که بوده؟ گفت کنایه و تعریض نبود، بلکه صراحت در کلام بود. گفتم: اگر صراحت داشت، سؤال نمی نمودم. فضحک و قال بعلی بن ابی طالب علیه السلام قلت هذا الکلام کله لعلی یقوله؟ قال نعم انه الملك یا بنی.

(پس خندید و گفت: (این نسبتها را) به علی علیه السلام داد. گفتم این سخن ناشایست تمامش نسبت به علی بود؟! گفت: بلی پسر، سلطنت همین است.)

یعنی عقیم و دنباله بریده است. اشخاص ریاست طلب برای رسیدن به هدف و مقصد خود که ریاست و آقایی باشد، هر عمل زشت و ناشایسته ای را می کنند.

آقایان با انصاف عبرت بگیرید و قضاوت منصفانه بنمائید؛ اگر کسی به پدر و مادر شما این نوع جسارت و اهانت نماید، مثل روباه و دم روباه و زن زناکار به آنها بزنند دل شما از او پاک می گردد و انصاف است به ما اعتراض کنید که چرا انتقاد می کنیم؟ باز ایمان ما مانع است که نگوئیم و ننویسیم مگر آنچه واقع شده و مورد تصدیق اکابر علماء خودتان هم می باشد.

اگر شخصی در مقابل این جمعیت بگوید آقای حافظ روباه و آقای شیخ دم آن می باشد و مانند زن فاحشه در مجلس حرف می زنند چه قدر به شما سخت می گذرد؟

آقایان چشمها را بر هم نگذارید و با دیده انصاف به مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بنگرید که مرد پیری یار غار پیغمبر به عنوان خلافت بالای منبر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار بگوید: علی بن ابی طالب (العیاذ بالله) روباه است و فاطمه دم

روباه می باشد (یا بر عکس بنا بر گفتار سایر روایت) و مانند زن فاحشه زناکار میان مردم مردم حرکت می کند، بر مولای ما امیر المؤمنین و جده ما فاطمه مظلومه در مقابل مردم چه گذشت، خدا می داند. الآن تمام بدن داعی می لرزد می بینید با ارتعاش و اشک جاری با شما حرف می زنم، بیش از این حال گفتار در این باب ندارم.

درد دل ما بسیار است. این زمان بگذار تا وقت دگر.

آیا سزاوار بود از مصاحب و مسند نشین رسول الله که در مقابل طلب حق و حرف حساب صحیح دشنام بدهد و به کلمات رکیک مؤمنین واقعی و ودایع پیغمبر صلی الله علیه و آله را اهانت نماید؟ معلوم است فحش حربیه عجز است، کسی که جواب صحیح ندارد با فحش طرف را مغلوب می کند! آن هم به علی علیه السلام که تمام علماء شما در کتب معتبره خود نوشته اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره او فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار» (۱)

(علی با حق و حق با علی می گردد).

و بعد از دشنام نسبت فتنه انگیزی بدهد و تمام فتنه ها را از او بداند!

### آزار به علی آزار به پیغمبر است

آیا این بود ثمره و نتیجه سفارشات پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره علی و فاطمه علیهما السلام که تمام علمای شما در کتب معتبره خود نوشته اند درباره هر یک از علی و فاطمه علیهما السلام علی حده فرمود: اذیت آنها اذیت من است که خلاصه کلمات آن

ص: ۵۹۶

می شود که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من آذاهما فقد آذانی و من آذانی فقد اذی الله»

(هر کس این دو تن (علی و فاطمه) را آزار کند مرا آزرده و کسی که مرا آزار دهد خدا را آزرده.)

«من آذی علیا فقد آذانی».

(کسی که علی را بیازارد مرا آزرده) (۱)

### دشنام دادن به علی دشنام به پیغمبر است

و بالاتر از اینها در تمام کتب معتبره شما ثبت است که آن حضرت فرمود:

«من سب علیاً فقد سبني و من سبني فقد سب الله» (۲)

(هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است.)

ص: ۵۹۷

---

۱- تاریخ الكبير، بخاری، ۶/۳۰۷، رقم ۲۴۸۲، شرح حال عمرو بن شاس، البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۵/۱۲۱، حوادث سنه ۱۰ هجری، باب بعث رسول الله صلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب و خالد بن ولید الی الیمن... مسند احمد بن حنبل، ۳/۴۸۳، مسند عمرو بن شاس الأسلمی. اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۱۱۴، شرح حال عمرو بن شاس الأسلمی. فیض القدیر، مناوی، ۶/۲۴، ح ۸۲۶۶، حرف المیم سبیل الهدی و الرشاد، عسقلانی، ۴/۵۳۴، رقم ۵۸۸۱، شرح حال عمرو بن شاس الاسلامی. الجرح و التعذیل، رازی، ۷/۵۰۲، رقم ۱۳۱۹، شرح حال عمرو بن شاس الاسلامی. المصنف، ابن ابی شیبہ، ۷/۵۰۲، ح ۴۵، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طالب. الثقات، ابن حبان، ۳/۲۷۳، شرح حال عمرو بن شاس. مناقب خوزمی، ص ۱۴۹، ح ۱۷۶، فصل ۱۴، فی بیان انه اقرب الناس من رسول الله...

۲- منابع مربوط به این حدیث در مجلس نهم خواهد آمد

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۱۰ کفایه الطالب (۱) حدیث مفصلی از ابن عباس مسندا نقل نموده که در مقابل جمعی از اهل شام که علی را لعن و سب می نمودند فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به علی علیه السلام می فرمود:

«من سبک فقد سبني و من سبني فقد سب الله اکبه الله علی منخریه فی النار»

(کسی که تو را دشنام دهد مرا دشنام داده و کسی که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و کسی که خدا را دشنام دهد خدا او را به رو در آتش اندازد.)

و بعد از این حدیث احادیث دیگری مسندا نقل می نماید که تمامی آنها دلالت بر کفر کسانی که علی را دشنام بدهند؛ چنانچه عنوان باب ۱۰ را به این عبارت آورده الباب العاشر فی کفر من سب علیا (باب دهم در کفر کسی که

علی را سب و دشنام دهد) و نیز حاکم در صفحه ۱۲۱ جلد سیم مستدرک (۲) همین حدیث را به استثنای جمله آخر نقل نموده است.

پس طبق این احادیث، سب کنندگان به علی علیه السلام سب کنندگان خدا و پیغمبر می باشند و سب کنندگان خدا و پیغمبر (مانند معاویه و امویها و خوارج و نواصب و امثال آنها) ملعون و اهل آتش می باشند.

بس است، قیامت گرچه دیر آید، بیاید. چون جده مظلومه ما سکوت نموده و

ص: ۵۹۸

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۸۳، باب ۱۰، فی کفر من سب علیا.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح ۲۱۴، کتاب معرفه الصحابه، و من مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ذکر اسلام امیر المؤمنین علی.

محاكمه را موكول به روز قیامت در محكمه عدل الهی نموده، ما هم سكوت را پیشه كنیم. برویم بر سر دلایل خود بر ردّ حدیث مورد استشهاد شما.

### علی باب علم و حكمت است

دلیل دوم بر مردودیت حدیث لا نورث است که نظر به حدیث شریف متفق علیه (شیعه و سنی) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها- انا دار الحکمه و علی بابها»

(من شهرستان علمم و علی در آن می باشد، من خانه حکمتم و علی در آن می باشد هر کس اراده دارد از علم من بهره ای بردارد پس باید برود در خانه علی) (۱)

روی این قواعد عقل و دانش، حتما بایستی باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله احادیث و دستورات آن حضرت مخصوصا آن چه مربوط به احکام است بالاخص راجع به ارث که نظم و اختلال جامعه امت مربوط به اوست، آگاهی کامل داشته باشد و الا باب علم نخواهد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرماید «من اراد العلم فلیأت الباب».

چگونه ممکن است عقل باور کند که رسول الله صلی الله علیه و آله بنا بر اخباری که در تمام کتب معتبره شما وارد است علی علیه السلام را افضای از امت معرفی نموده و فرموده باشد: علی افضا کم. یعنی علی در علم قضاوت، از همه شما امت اولی می باشد.

آیا خنده آور نیست که پیغمبر تصدیق کند کسی را که در علم قضاوت از همه بالاتر است اما از ارث و حقوق اطلاع کامل ندارد و احکام ارث را به او نگوید؟!!

ص: ۵۹۹

در صورتی که قاضی باید به جمیع علوم مخصوصا به علم فقه و حقوق که قانون ارث از اهم آنها است آگاه و مطلع باشد.

چگونه می توان باور نمود که حدیثی آن هم راجع به ارث مخصوصا مربوط به امور داخلی و شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، علی وصی و باب علم آن حضرت نشنیده باشد ولی (اوس بن حدثان یا ابو بکر بن ابی قحافه) شنیده باشد؟

آیا عقل شما قبول می نماید که بگویند یک فرد عادی بی سواد، وصیت بکند و برای خود وصی مورد اطمینانی قرار دهد و همه قسم دستورات عمل بعد از خود به وصی خود بدهد ولی نکته اهم در وصیت را که موضوع ارث به بازماندگان است به وصی نگوید و به یک فرد بیگانه بگوید که بعد از من چنین و چنان شود؟ تا چه رسد به مقام منیع رسول الله صلی الله علیه و آله آن هم خاتم الانبیاء که اصل غرض از بعثت نظام اجتماعی بشر و فراهم نمودن آسایش دنیا و آخرت بوده است و وصی و وارث و جانشینی برای خود معین ننماید؟ یعنی خدا تعیین نماید علی را وصی و وارث آن حضرت و آن گاه چنین حدیثی که نظم و نظام خصوصی و عمومی را به هم می زند به آن وصی بزرگوار خود که علاوه بر مقام وصایت، باب علم و حکمت آن حضرت نیز بوده، نفرماید!

شیخ: هیچ یک از این دو موضوع در نزد ما ثابت نمی باشد، چون که حدیث مدینه قبول اکابر علماء نمی باشد و اما موضوع وصایت در نزد علمای جمهور مردود و غیر مسلم است، چه آن که بخاری و مسلم در صحیحین خود و دیگران از بزرگ عالمان ما مسندا از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها نقل نموده اند که گفت: در وقت احتضار سر پیغمبر صلی الله علیه و آله به سینه من بود تا از دنیا رفت، یعنی من

شاهد بودم که وصیتی نمود!

چگونه ممکن است وصیتی نموده باشد و بر ام المؤمنین که تا دم آخر سر مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله بر سینه او بوده است مخفی مانده باشد و اگر وصیت نموده بود قطعاً ام المؤمنین رضی الله عنها نقل می نمود. پس موضوع وصیت به کلی منتفی می باشد!

داعی: راجع به حدیث مدینه بی لطفی فرمودید؛ زیرا که عرض کردم اتفاقی فریقین است و تقریباً به حد تواتر آمده (۱) و در کتب معتبره اکابر علمای شما از قبیل امام ثعلبی و فیروز آبادی و حاکم نیشابوری و محمد جزری و محمد بن جریر طبری و سیوطی و سخاوی و متقی هندی و محمد بن یوسف گنجی شافعی و محمد بن طلحه شافعی و قاضی فضل بن روزبهان و مناوی و ابن حجر مکی و خطیب خوارزمی و سلیمان قندوزی حنفی و ابن مغازلی فقیه شافعی و دیلمی و ابن طلحه شافعی و میر سید علی همدانی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و شیخ الاسلام حموینی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبرانی و سبط ابن جوزی و امام ابو عبد الرحمن نسائی و غیرهم نقل نموده اند.

و اما موضوع وصایت و نصوص وارد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسی بسیار و بی شمار و از متواترات مسلمه است و قعظاً انکار وصایت را نمی نماید مگر عنود لجوج و متعصب جهول.

نواب: خلیفه پیغمبر، خود وصی آن حضرت است که به کارهای خانوادگی

ص: ۶۰۱

---

۱- درمجلس دهم بررسی خواهد شد.



آن حضرت هم رسیدگی می نماید؛ چنان چه خلفاء رضی الله عنهم رسیدگی می کردند و مخارج زوجات رسول الله را می دادند از کجا معلوم است که علی کرم الله وجهه را بالخصوص به وصایت معین نموده باشد.

داعی: صحیح فرمودید بدیهی است خلیفه و وصی رسول الله فرد واحد بوده چنانچه دلایل و نصوص خلافت را در شبهای گذشته به عرضتان رسانیدم و وصایت آن حضرت با نصوص جلیه واضح و آشکار است که به امر آن حضرت در موقعی که دیگران در پی دسیسه بازی بودند، مشغول غسل و کفن و دفن آن حضرت بود. بعد هم به آراء و ردّ امانات موجوده نزد آن حضرت پرداخت و این مطلب از اوضح و اوضحات و مورد اتفاق جمیع علماء ما و شما می باشد.

### نقل اخبار در وصایت

ناچارم برای اثبات این معنی که جناب شیخ نفرمایند در نزد علماء ما مردود است، به چند حدیث مختصر اشاره نمایم.

۱- امام ثعلبی در مناقب و تفسیر (۱) خود وابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب (۲) و

ص: ۶۰۲

---

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۷/۱۸۲، ذیل آیه ۲۱۴، سوره شعراء ثعلبی این حدیث را نقل کرده است: عن البراء قال: لما نزلت {و انذر عشیرتک الاقربین} جمع رسول الله صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب... فقال: «یا بنی عبد المطلب... من یؤآخینی و یوازرنی و یکون ولی و وصیی بعدی و خلیفتی فی اهلی و یقضی دینی؟ فسکت القوم... و یقول علی: أنا. فقال: «أنت» فقام القوم و هم یقولون لأبی طالب: اطع ابنک فقد امر علیک.

۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۰۱، ح ۲۳۸، قوله علیه السلام لكل نبی وصی.

میر سید علی همدانی در مودت ششم از موده القربی (۱) از خلیفه دوم (عمر بن خطاب) نقل می نمایند که گفت:

«ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما عقد المؤاخاه بين اصحابه قال: هذا على اخي في الدنيا والآخرة و خليفتي في اهلي و وصيي في امتي و وارث علمي و قاضي ديني ماله مني و مالي منه نفعه نفعي و ضرره ضري من احبه فقد احبني و من ابغضه فقد ابغضني.

(رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روزی که عقد اخوت و برادری بین اصحاب خود قرار داد فرمود: این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم من و ادا کننده دین من خلاصه بین من و علی جدائی نیست نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.)

۲- شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۱۵ ینایع الموده (۲) را اختصاص به این موضوع داده و ۲۰ خبر از امام ثعلبی و حموینی و حافظ ابو نعیم و احمد بن حنبل و ابن مغزلی و خواریزمی و دیلمی در اثبات وصایت علی علیه السلام نقل می نماید که بعض از آن اخبار را برای روشن شدن ذهن آقایان عرض می کنم.

از مسند امام احمد حنبل نقل می نماید (۳) و سبط ابن جوزی هم در صفحه ۲۶

ص: ۶۰۳

---

۱- موده القربی، همدانی، موده ۶ (با استفاده از ینایع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۹، ح ۸۲۵، باب ۵۶،)

۲- ینایع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۳-۲۴۷، باب ۱۵.

۳- ینایع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۵، ح ۴، باب ۱۵، فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۱۵، ح ۱۰۵۲، و من فضائل علی رضی الله عنه، من حدیث ابی بکر بن مالک.

این خبر را آورده اند که انس بن مالک گفت: به سلمان گفتم سؤال کن از پیغمبر که وصی او کیست؟

فقال سلمان: یا رسول الله من وصیک؟ فقال صلی الله علیه وآله: یا سلمان من کان وصی موسی؟ فقال: یوشع بن نون. قال علیهما السلام: ان وصیی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابی طالب.

(سلمان عرض کرد: یا رسول الله وصی شما کیست؟ فرمود: ای سلمان وصی موسی که بود؟ عرض کرد: یوشع بن نون. فرمود: وصی من و وارث من و ادا کننده دین من و وفا کننده به وعده من علی بن ابی طالب است.)

۳- و از موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم از بریده نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی»

(از برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده و به درستیکه علی وصی و وارث من است.)

ص: ۶۰۴

---

۱- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۴۸، باب ۲، حدیث النجوی و الوصیه. سبط ابن الجوزی حدیث را این گونه نقل می کند: عن انس قال: قلنا لسلمان الفارسی سل رسول الله صلی الله علیه وآله من وصیه؟ فسأل سلمان رسول الله صلی الله علیه وآله فقال: من کان وصی موسی بن عمران؟ فقال: یوشع بن نون. قال: ان وصیی و وارثی و منجز و عدی علی بن ابی طالب علیه السلام فان قيل: فقد ضعفوا حدیث الوصیه. فالجواب: ان الحدیث الذی ضعفوه فی اسناده اسماعیل بن زیادہ تکلم فیہ الدار قطنی و انما تکلم فیہ لانه روی فی الحدیث زیادہ بعد قوله منجز و عدی و هو خیر من اترك بعدی و الحدیث الذی ذکرناه رواه احمد فی الفضائل و لیس فی اسناده ابن زیاد و لا هذا الزیاده فذاک حدیث و هذا آخر.

و محمد بن يوسف گنجی شافعی در صفحه ۱۳۱ کفایه الطالب (۱) ضمن باب ۶۲ مسندا همین خبر را آورده و بعد از نقل خبر گوید: این حدیث نیکویی است که محدث شام هم در تاریخ خود ذکر نموده.

۴- و از شیخ الاسلام حموینی (۲) نقل می کند از ابی ذر غفاری که گفت:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: انا خاتم النبيين و انت يا علي خاتم الوصيين الى يوم الدين.

(پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من خاتم انبیاء هستم و تو یا علی خاتم اوصیاء هستی تا روز قیامت)

۵- و نیز از خطیب خوارزمی (۳) نقل می نماید از ام سلمه ام المؤمنین که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان الله اختار من كل نبي وصيا و علي وصي في عترتي و اهل بيتي و امتي بعدى».

(خداوند اختیار نمود برای هر پیغمبری وصی و علی وصی من است در عترت و اهل بیت و امت من بعد از من.)

۶- و از ابن مغزلی فقیه شافعی نقل می کند از اصبع بن نباته (که از اصحاب

ص: ۶۰۵

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۰، باب ۶۲، گنجی حدیث را به این الفاظ نقل کرده است: عن ابی بریده عن ابيه قال: قال النبي: لكل نبي و وصي و وارث و ان علياً وصي و وارثي، قلت: هذا حدیث حسن، اخرجه محدث الشام فی تاریخه كما اخرجه سوا.

۲- ینایع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۶، ح ۷، باب ۱۵، فرائد السمطين، حموینی، ۱/۱۴۷، ح ۱۱۰، باب ۲۸.

۳- ینایع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۵، ح ۶، باب ۱۵، مناقب خوارزمی، ص ۱۴۷، فصل ۱۴ و فرائد السمطين، حموینی، ۱/۲۷۰-۲۷۰، ح ۲۱۱، سمط ۱، باب ۵۲.

خاص امیر المؤمنین علیه السلام بوده و بخاری و مسلم هم از او روایت نموده اند) که گفت: مولانا امیر المؤمنین در بعضی از خطبه های خود فرمود:

«ایها الناس انا امام البریه و وصی خیر الخلیفه و ابو العتره الطاهره الهادیه انا اخو رسول الله و وصیّه و ولیّه و صفیّه و حبیبه انا امیر المؤمنین و قائد غر المحجلین و سید الوصیین حربی حرب الله و سلمی سلم الله و طاعتی و طاعه الله و ولایتی و لایه الله و اتباعی اولیاء الله و انصارى انصار الله.»

«ای مردم منم امام خلاق و وصی بهترین مخلوقات و پدر عترت طاهره هادیه منم برادر رسول خدا و وصی او و ولی او و صفی او و حبیب او. منم امیر المؤمنین و پیشوای دست و پا و پیشانی سفیدان و آقا و سید اوصیاء. جنگ با من جنگ با خداست و صلح و سلم با من صلح و سلم با خداست. اطاعت من اطاعت خداست و دوستی من دوستی با خداست و پیروان من دوستان خدا هستند و یاران من یاران خدا هستند.»

۷- و نیز از ابن مغزلی شافعی در مناقب (۱) از عبد الله بن مسعود نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انتهت الدعوه الیّ و الی علیّ لم نسجد احد منا لصنم قط فاتخذنی الله نبیا و اتخذ علیا وصیّا»

(منتهی شد دعوت رسالت به من و علی که هیچ کدام از ما دو نفر سجده به بت نمودیم. من را پیغمبر و علی را وصی قرار داد.)

ص: ۶۰۶

---

۱- مناقب ابن مغزلی، ص ۲۷۷، ح ۳۲۲، قوله تعالی: {انی جاعلک للناس اماما...}

۸- میر سید علی همدانی شافعی در مودت چهارم از موده القربی (۱) از عتبه بن عامر الجهنی نقل می کند که گفت:

«بایعنا رسول الله صلی الله علیه وآله علی قول ان لا اله

الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا نبیه و علیاً وصیّه فأی من الثلاثه ترکناه کفرنا»

(بیعت نمودیم با رسول خدا بر این که بگوییم و شهادت به وحدانیت خدای متعال که شریکی برای او نیست و این که محمد پیغمبر اوست و علی وصی او پس هر یک از این سه را ترک نماییم کافر شده ایم.)

۹- و نیز در همان کتاب موده القربی (۲) است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«ان الله تعالی جعل لكل نبی وصیاً جعل شیث وصی آدم و یوشع وصی موسی و شمعون وصی عیسی و علیا وصی و وصی خیر الاوصیاء فی البداء و انا الداعی و هو المضیء».

(ای فاطمه از کرامت های خدای تعالی به تو این است که همسر تو قرار داد کسی را که، اسلامش مقدم بر همه و علمش از همه بیشتر و بردباریش از همه زیادتر بود. به درستی که خدای عزوجل آگاه است و اهل زمین (به اطلاع خالق و مخلوقی) اختیار نمود مرا از میان آنها و مبعوث نمود مرا پیغمبر مرسل و همچنین به اطلاع (خالق و مخلوقی) اختیار نمود از آنها شوهر تو را، پس وحی نمود به سوی من که تزویج نمایم میان شما و او را وصی قرار دهم.)

ص: ۶۰۷

---

۱- موده القربی، همدانی، موده ۴ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۰، ح ۸۰۴، باب ۵۶).

۲- همان مدرک ح ۸۰۵

۱۰- صاحب ینابیع (۱) از مناقب موفق بن احمد خوارزمی نقل می کند از ابو ایوب انصاری که گفت: در موقع مرض رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام آمد و گریه کرد؛ پیغمبر فرمود:

«یا فاطمه ان لکرامه الله ایاک زوجک من هو اقدمهم سلما و اکثرهم علما واعظمهم حلما ان الله عزوجل اطلع الی اهل الارض اطلاعه فاخترنی منهم فبعثنی نبیا مرسلًا ثم اطلع اطلاعه فاختر منهم بعلک فأوحی الی ان ازوجه ایاک و اتخذہ وصیاً»

(ای فاطمه از کرامتهای خدای تعالی به تو این است که همسر تو قرار داده کسی را که اسلامش از همه اقدم و علمش از همه بیشتر و بردباریش از همه زیاد تر بود. به درستی که خدای عزوجل آگاه است و اهل زمین (به اطلاع خالق و مخلوقی) اختیار نمود مرا از میان آنها و مبعوث نمود مرا پیغمبر مرسل و همچنین به اطلاع (خالق مخلوقی) اختیار نمود از آنها شوهر تو را پس وحی نمود به سوی من که تزویج نمایم میان شما و او را وصی قرار دهم)

ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب (۲) بعد از نقل این خبر این جملات را زیادتاً

ص: ۶۰۸

- 
- ۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۴۰، ح ۱۴، باب ۱۵، مناقب خوارزمی، ص ۱۱۲، ح ۱۲۲، فصل ۹.
  - ۲- مناقب ابن مغزلی، ص ۱۰۲، ح ۱۴۴، قوله علیه السّلام: لن لک لاضرّاسا ثواقب... عن ابی ایوب الأنصاری، ان رسول الله صلی الله علیه وآله مرض مرضه فدخلت علیه فاطمه علیها السّلام تعوده و هو ناقه من مرضه فلما رأّت ما برسول الله من الجهد والضعف، خفتها العبره حتی خرجت دمعتها فقال لها: یا فاطمه ان الله عزوجل اطلع الی الارض اطلاعه فاختر منها اباک فبعثه نبیا ثم اطلع الیها ثانیة فاختر منها بعلک فأوحی الی فأنکحته و اتخذته وصیاً، اما علیمت یا فاطمه ان کرامه الله ایاک زوجک اعظمهم حلما واقدمهم مسلما و أعلمهم علما؟ فسرت بذلک فاطمه و استبشرت. ثم قال لها رسول الله صلی الله علیه وآله یا فاطمه لعلی ثمانیه اضرّاس ثواقب: ایمان بالله و برسوله و حکمته و تزویجه فاطمه و سبطاه الحسن و الحسین و امره بالمعروف و نهیه عن المنکر، و قضاء بکتاب الله عزوجل. یا فاطمه: انا اهل بیت اعطینا سبع خصال لم یعطها احد من الاولین و لا الآخیرین - قبلنا - او قال: و لا یدرکها احد من الآخیرین غیرنا - نبینا افضل الأنبیاء و هو ابوک و وصینا خیر الاوصیاء و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو عم ابیک، و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنة حیث یشاء و هو جعفر ابن عمک و منا سبطا هذه الأمه و هما ابناک و منا - والذی نفسی بیده - مهدی هذه الأمه.

نقل نموده که فرمود:

«یا فاطمه انا اهل البيت اعطينا سبع خصال لم يعطها احد من الأولین و لا یدرکها احد من الآخرین منا الا فضل الانبیاء و هو ابوک و وصینا خیر الأوصیاء هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو حمزه عمک و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنة حیث یشاء و هو جعفر ابن عمک و منا سبطان و سیدا شباب اهل الجنة ابناک والذی نفسی بیده ان مهدی هذه الامه یصلی عیسی بن مریم خلفه فهو من ولدک.»

(ای فاطمه به ما اهل بیت هفت خصلت عطاء شده که به احدی از اولین عطا نشده و احدی از آخرین آنها را درک نمی کند. از ماست که افضل است از همه پیغمبران و آن پدر تو می باشد و وصی ما بهترین اوصیاء است و او شوهر تو می باشد و شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عموی تو می باشد و از ما است کسی که برای او دو بال است که پرواز می کند با آن دو بال در بهشت هر وقت بخواهد و او جعفر پسر عموی تو می باشد و از ما است دو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت و آنها فرزندان تو می باشند به آن خدائی که جان من در دست او است به

ص: ۶۰۹



درستی مهدی این امت است که عیسی بن مریم عقب او نماز می گذارد، از اولاد تومی باشد.)

ابراهیم بن محمد حموی در فرائد این جملات را بعد از نقل حدیث زیادتیر آورده که فرمود بعد از نام مهدی علیه السلام:

«یملأ الارض عدلا و قسطا بعد ما ملئت جورا و ظلما. یا فاطمه لاتحزنی و لا تبکی فان الله عزوجل ارجم بک و ارنف علیک منی و ذلک لمکانک و موقعک من قلبی قد زوجک الله زوجا و هو اعظمهم حسبا و اکرمهم نسبا و ارحمهم بالرعیه و اعدلهم بالسویه و ابصرهم بالقضیه.»

(پر می کند زمین را از عدل و داد بعد از این که پر شده باشد از ظلم و جور. ای فاطمه محزون مباش گریه مکن؛ زیرا که خداوند رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من و این از برای موقعیت و مکان تو است از قلب من، به تحقیق تزویج نموده تو را همسری که او بزرگتر از همه می باشد از حیث حسب و گرامی تر از همه است از حیث نسب و مهربان تر از همه به رعیت و عادل تر از همه به مساوات و بیناتر از همه به قضاوت بین دو نفر می باشد).

گمان می کنم به همین مقدار نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب و رفع اشتباه جناب شیخ کافی باشد و الا احادیث منقوله از مقام نبوت که در هر یک از آنها به مناسبتی نامی از وصایت آن حضرت برده شده بسیار و

ص: ۶۱۰

۱- مسئله وصایت و وراثت حضرت علی علیه السلام در کتب اهل تسنن و با عبارات و موضوعات مختلف از جمله جریان یوم الدار و جریان اخوه و حدیث منزلت و موضوعات مستقل مربوط به این مسئله بیان شده است که به بعضی از مصادر آن اشاره می کنیم: المعجم الکبیر، طبرانی، ۳/۵۷/۲۶۷۵، (بقیه اخبار الحسن بن علی رضی الله عنهما)؛ و ۵/۲۲۰، (زید بن ابی اوفی الاسلمی)؛ و ۶/۲۲۱، (ابو سعید عن سلمان رضی الله عنه)؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ۶/۳۲۷ تا ۳۲۸؛ تاریخ طبری، ۲/۶۲ تا ۶۴، (ذکر الخبر عما کان من امر النبی صلی الله علیه وآله عند ابتداء الله تعالی ذکره ایاه...)؛ خطائص امیر المؤمنین علیه السلام، نسائی، ص ۸۶ تا ۸۷ (الاختلاف فی حدیث المنزله)؛ السنن الکبری، نسائی، ۵/۱۲۵ تا ۱۲۶، (ذکر الاخوه)؛ الکامل فی التاريخ، ابن اثیر، ۲/۶۱ تا ۶۲، (ذکر امر الله تعالی نبیه<sup>۲</sup>، باظهاره دعوته)؛ الکامل، ابن علی، ۳/۲۰۶ تا ۲۰۸ (۱۸/۷۰۳ زید بن ابی اوفی)؛ و ۴/۱۴ (۸/۸۸۸ شریک بن عبد الله)؛ مسند ابی یعلی، ابو یعلی موصلی، ۴/۳۴۴ / ۲۴۵۹؛ المناقب، خوارزمی؛ ص ۸۴/۷۴. (الفصل السابع، فی بیان غزاه علمه...) ص ۱۵۰/۱۷۸، (الفصل الرابع عشر، فی بیان انه اقرب الناس من رسول الله<sup>۲</sup>) فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، ابن عقده، ص ۱۳۲ (الفصل الثامن عشر فی شهادته علیه السلام) و ص ۱۵۸ تا ۱۵۹ (الفصل العشرون فی الامامه، النص علی الأئمه الاثنی عشر)؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۲۱/۴۱۴ تا ۴۱۶، (۲۵۹۹، سلمان بن اسلام)؛ و ۴۲/۴۷ تا ۵۰، و ۵۲ و ۵۳ و ۱۳۰، ۳۹۱ و ۳۹۳؛ مناقب علی بن ابی طالب و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام ابن مردویه، ص ۵۱/ح ۹، (الفصل الاول فی انه علیه السلام اول من اسلم) ص ۵۷/۱۹ (الفصل الثالث فی القابه)، ص ۱۰۱ تا ۱۰۷ / ح ۱۰۴ و ۱۰۷ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۷، (الفصل الثامن، فی انه علیه السلام اقرب الناس من رسول الله). و ص ۱۶۰/۳۹۵ (سوره هود ۳۶، ذیل آیه) و ص ۲۸۹ / ح ۴۵۷ (۶۵- قوله تعالی: «وانذر عشیرتک الاقربین»؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۱/۹۸ تا ۹۹ / ح ۱۱۵، (۷- انی جاعل فی الارض خلیفه)، و ص ۴۱۱/ح ۴۳۵، (۷۳ «... اجنبی و بنی ان نعبد الاصنام»)، و ص ۵۴۲ تا ۵۴۷ / ح ۵۸۰، (۱۱۶- «انذر عشیرتک الاقربین»)، و ص ۴۵۸ تا ۴۸۷، (۹۳- فی سوره طه «واجعل لی وزیرا من اهلی») کثر العمال، متقی هندی، ۹/۱۶۷ و ۲۵۵۵۴ و ۲۵۵۵۵، (کتاب الصحبه من قسم الافعال باب فی فضلها)؛ و ۱۱/۶۱۰/۳۲۹۵۲ (الاکمال: فضائل علی رضی الله عنه)؛ الآحاد و المثانی، الضحاک، ۵/۱۶۹/۲۷۰۷، (۹۲۳- زید بن ابی اوفی)؛ فتح الملک العلی، احمد بن الصدیق المغربي، ص ۴۸؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ۱۴/۴۸۱، تا ۴۸۳؛ الدر المنثور، سیوطی، ۴/۳۷۰ تا ۳۷۱، سوره الحج؛ تفسیر بغوی، بغوی، ۳/۴۰۰ (ذیل آیه انذار)؛ با تفسیر الثعلبی، ثعلبی، ۷/۱۸۲، (ذیل آیه انذار)؛ مفردات غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۵۱۸ و ۵۱۹، (ذیل کلمه ورت)؛ نظم درر المسطین، زرنندی حنفی ۹۴ تا ۹۶، (مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ذر اخاه النبی صلی الله علیه وآله علیا)؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۷ (۳۷- و من کلام له علیه السلام یجری معجری الخطبه)؛ و ۱۳/۲۱۰ و ۲۱۲، (۲۳۸، ذکر حال رسول الله فی نشوئه)؛ ۱۳/۲۴۴، (القول فی اسلام ابی بکر...) و همچنین این مسئله در بابهای مختلف کتاب ینابیع الموده ذکر شده است. «محقق»

## سر مبارک رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السلام هنگام وفات

و اما این که جناب شیخ فرمودند: در وقت وفات، سر مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله به سینه ام المؤمنین عایشه بود به کلی مردود است، برای آن که معارض است با اخبار بسیاری، علاوه بر آن که در نزد عترت و اهل بیت طهارت ثابت و محقق آمده و اجماع علماء شیعه به نحو تواتر آن را نقل نموده اند. در کتب معتبره اکابر علماء خودتن هم آمده که سر مبارک رسول الله در سینه امیر المؤمنین علیه السلام هنگام وفات

و اما این که جناب شیخ فرمودند: در وقت وفات، سر مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله به سینه ام المؤمنین عایشه بود به کلی مردود است، برای آن که معارض است با اخبار بسیاری، علاوه بر آن که در نزد عترت و اهل بیت طهارت ثابت و محقق آمده و اجماع علماء شیعه به نحو تواتر آن را نقل نموده اند. در کتب معتبره اکابر علماء خودتن هم آمده که در وقت وفات سر مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله در سینه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بوده و در آن ساعت ابواب علوم را به سینه علی علیه السلام باز نموده.

شیخ: در کدام کتاب علمای ما چنین مطلبی را ذکر نموده اند؟

داعی: خوب است مراجعه نمایید به صفحه ۵۵ جلد چهارم و صفحه ۳۹۲ و ۴۰۰ جلد ششم کنز العمال (۱) در صفحه ۵۱ جزء دوم طبقات (۲) محمد بن سعد

ص: ۶۱۲

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۷/۲۵۵، ح ۱۸۷۹۶، کتاب الشمائل من قسم الأفعال، متفرقات الاحادیث التي تتعلق بوفاة صلی الله علیه وآله: متقی هندی این حدیث را نقل کرده است: ... عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وآله لما ثقل قال: یا علی ائنتی بطبق اکتب فیہ ما لا- تفضل امتی بعدی فخشیت ان تسبقنی نفسہ قلت انی احفظ ذراعا من الصحیفه فکان رأسه بین ذراعی و عضدی فجعل یوصی بالصلاه و الزکاه و ما ملکت ایمانکم. قال: کذالک حتی فاضت نفسه...

۲- الطبقات الکبری، ابن سعد، ۲/۱۸۷، ذکر الکتاب الذی اراد رسول الله صلی الله علیه وآله ان یکتبه لأمتی.... ابن سعد حدیث را همانند کنز العمال نقل کرده است. و نیز محمد بن اسماعیل بخاری در ادب المفرد، ص ۴۴، ح ۱۵۶، باب حسن الملكة، چنین نقل کرده است: حدثنا نعیم بن یزید قال حدثنا علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ان النبی صلی الله علیه وآله لما ثقل قال: یا علی ائنتی بطبق اکتب فیہ ما لا تفضل امتی فخشیت ان یسبقنی فقلت: انی لأحفظ من ذراعی الصحیفه و کان رأسه بین ذراعیه و عضدی یوصی بالصلاه و الزکاه و ما ملکت ایمانکم و قال: کذالک حتی فاضت نفسه...

کتاب و صفحه ۱۳۹ جلد سیم مستدرک حاکم نیشابوری و تلخیص ذهبی و سنن ابن ابی شیبہ و کبیر طبرانی و جلد سیم مسند امام احمد حنبل و حلیہ الاولیاء حافظ ابو نعیم و کتب معتبره دیگر که همگی به اختلاف الفاظ و مطالب نقل می نمایند از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبد الله انصاری و دیگران که در وقت وفات رسول الله صلی الله علیه وآله علی علیه السّلام را طلبید و سر مبارکش در سینه او بود تا روح از بدن شریفش مفارقت نمود.

و از همه این اخبار مهم تر بیان خود امیر المؤمنین علیه السّلام است که در نهج البلاغه و ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) آورده که ضمن بیانات خود صریحاً فرموده:

«ولقد قبض رسول الله صلی الله علیه وآله و ان رأسه لعلی صدری و لقد سالت نفسه فی کفّی فأمرتها علی وجهی.»

ص: ۶۱۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۷۹، خطبه ۱۹۰. ابن ابی الحدید می نویسد: ثم ذکر وفاه رسول الله فقال: لقد قبض و ان رأسه لعلی صدری، و لقد سالت نفسه فی کفّی، فأمرتها علی وجهی» يقال: ان رسول الله صلی الله علیه وآله قاء دما یسیرا وقت موته و ان علیاً علیه السّلام مسح بذلك الدم وجهه.

(هر آینه به تحقیق رسول خدا قبض روح شد در حالتی که سر مبارکش روی سینه من قرار داشت و روح آن حضرت در دست من خارج شد و من دستهایم را بر صورتم کشیدم)

ولی ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۲ جلد دوم ذیل بیان آن حضرت گوید: در حالتی که سر آن حضرت روی سینه ام بود چند قطره خون از آن حضرت جاری شد و علی علیه السلام به صورت خود مالید.

و نیز در صفحه ۵۹۰ همان جلد (۱) ضمن دفن صدیقه کبری علیها السلام است که فرمود خطاب به رسول الله «فلقد سودتک فی ملحوده قبرک و فاضت بین نحری و صدری نفسک».

(هر آینه به تحقیق تو را در خوابگاه قبر تکیه دادم و روح تو مابین گلو و سینه من خارج شد)

و ابن ابی الحدید همین معنی را تصدیق دارد که روح آن حضرت در سینه علی خارج شد.

اینها تمام دلایل متقنه است که خبر عایشه مردود و غیر قابل قبول است؛ چه

ص: ۶۱۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۲۶۶، خطله ۱۹۵، (روی عنه انه قاله عند دفن سیده النساء فاطمه علیها السلام). ابن ابی الحدید مطلب را اینگونه نقل می کند: فقال لقد وسدتک فی ملحوده قبرک، ای فی الجبهه المشقوقه من قبرک... و فاضت بین نحری و صدری نفسک. شیخ سلیمان حنفی قندوزی نیز در کتاب ینابیع الموده ج ۱/۲۶۵، در باب ۱۹ (فی اختصاصه النبی صلی الله علیه وآله) و ج ۳/۴۳۶/۸ باب ۹۹ نیز روایت را مانند ابن ابی الحدید نقل کرده است. «محقق».

آنکه سابقه عداوت و دشمنی عایشه با مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بسیار قوی است که شاید ان شاء الله در لیالی آتیه وقت مناسبی به دستم بیاید به عرضتان برسانم.

### تحقیق در امر وصایت

و از همین احادیث هم کاملاً- جواب دوم آقای نواب مفهوم می شود که فرمودند: با بودن خلیفه چه احتیاجی به وجود وصی می باشد؛ زیرا اگر انسان عاقل از عادت خارج شود و قدری با انصاف در خود احادیث دقت کند، مخصوصاً آن احادیثی را که می فرماید: همان خدایی که اوصیاء انبیاء عظام را معین نموده، علی را به وصایت من مقرر داشته. می فهمد مراد، وصیت خصوصی عادی خانوادگی نیست که هر فردی، بشر برای بعد از خود معین می نماید. بلکه مراد همان وصایت به معنای خلافت است که متصرف در جمیع شئون اجتماعی و انفرادی امت باشد که همان وصایت تالی تلو مقام نبوت است (۱).

ص: ۶۱۵

۱- در کتب اهل تسنن در ادامه حدیث مؤاخاه پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از اینکه امام علی را به عنوان برادر خود معرفی فرمودند و مقام منزلت آن حضرت را نسبت به خود ذکر کردند چنین فرمودند: «فقال علی یا رسول الله ذهب روحی وانقطع ظهیری حین رأیتک فعلت ما فعلت بأصحابک غیری فان کان من سفطه علی فلک العتبی و الکرامه، فقال: و الذی بعثنی بالحق ما اخترتک الا لِنَفْسِ فَأَنْتَ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ وَارِثِي. فقال یا رسول الله ما ارث منک؟ قال: ما اورثت الانبیاء. قال: و ما اورثت الانبیاء قبلک، قال: کتاب الله و سنه نبیهم و انت معی فی قصری فی الجنه مع فاطمه ابنتی و رفیقی، ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و آله الآیه «اخوانا علی سرر متقابلین» الاخلاء فی الله ینظرهم بعضهم الی بعض». (المعجم الکبیر، طبرانی، ۵/۲۲۱، زید بن ابی الافرغی؛ الدر المنثور، سیوطی، ۴/۳۷۱، موده الحج، الثقات، ابن حبان، ۱/۱۴۲) همانطور که خدای تعالی به این حقانیت در قرآن اشاره کرده و می فرماید: ثم اروثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا (فاطر/۳۲) البته همانطور که از سیاق روایت به دست می آید منظور وراثت در مسائل معنوی و کتاب و حقایق و این است و الا قانون ارث در نزد خدا عمومی بود. و شامل انبیاء نیز می شود همانطور که خدای متعال در قرآن می فرماید: «و ورث سلیمان داوود» (نمل ۱۶) و همچنین «... فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب...» (مریم/ ۵۵) «محقق»

مقام وصایت آن حضرت مورد تصدیق تمام علمای بزرگ خودتان می باشد و انکار این معنی را ننموده اند مگر قلبی از متعصبین معاندین که انکار همه فضایل آن حضرت را نموده اند.

چنان چه ابن ابی الحدید در صفحه ۲۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) گوید:

«فلا ريب عندنا ان عليا عليه السلام وصى رسول الله صلى الله عليه وآله و ان خالف في ذلك من هو منسوب عندنا العناد.»

(شک و شبهه ای نیست در نزد ما که علی علیه السلام وصی رسول خدا بوده و اگر چه مخالف این معنی، در نزد ما از اهل عناد می باشد)

### اشعار بعض از صحابه اشاره به وصیت

آنگاه اشعار بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده که تمام آنها متضمن وصایت آن حضرت می باشد، از جمله دو شعر از عبد الله بن عباس (۲) (حبر امت) است که در شعر اول خود گوید:

ص: ۶۱۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۳۹، خطبه ۲، و من خطبه... بعد انصرافه من صفین، شرح عبارت «و فیهم الوصیه و الوراثة».

۲- شرح نهج البلاغه، بن ابی الحدید، ۱/۱۵۰، خطبه ۲، (بعد انصرافه من صفین)، ما ورد فی الوصایه من الشعر.

وصی رسول الله من دون اهله

و فارسه ان قیل هل من منازلہ

و نیز خزیمه بن ثابت ذو الشہادتین نقل نموده کہ ضمن اشعار خود گوید(۱):

وصی رسول الله من دون اهله

و انت علی ما کان من ذاک شاهده

و نیز از جمله اشعار ابو الہیثم بن تیہان صحابی است گوید(۲):

ان الوصی امامنا ولینا

برح الخفاء و باحت الاسرار

برای اثبات مرام به همین مقدار اکتفاء می نمایم؛ چنان چه مایلید بقیه اشعار و گفتار را در این باب، مراجعه کنید به آن کتاب تا کشف بیشتری بر شما گردد که گوید: اگر ملامت نمی آورد اوراق بسیاری پر می کردم از اشعاری که ذکر وصیت در او می باشد.

پس معلوم شد وصایت توأم با مقام نبوت که فصل مادون مقام نبوت است، همان مقام خلافت و ریاست عامه الهیه است.

شیخ: چنانچه این اخبار صحیح است چرا در کتب آثار به وصیت نامه از رسول خداصلی الله علیه وآله بنام علی کرم الله وجهه بر نمی خوریم مانند وصیت نامه ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وقت مردن.

داعی: موضوع وصی بودن مولانا امیر المؤمنین و دستوراتی که از خاتم الانبیاء نسبت به مقام ولایت صادر شده بسیار صریح و واضح در کتب معتبره اکابر علماء شیعه از طریق اهل بیت طهارت به طریق تواتر ثبت و ضبط گردیده ولی چون شب اول قرار شد به اخبار یک طرفه استدلال ننمائیم ناچار به بعض از آن

ص: ۶۱۷

۱- همان. ۱/۱۴۶.

۲- . همان، ۱/۱۴۴.



اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده و الحال در نظر دارم اشاره می‌نمایم.

## اشاره به دستور وصیت

و اگر بخواهید به تمامی اخبار راجع به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دستوراتی که به مولانا امیر المؤمنین داده شده پی ببرید مراجعه نمائید به صفحه ۶۱ و ۶۳ جلد دوم طبقات ابن سعد و صفحه ۵۴ جلد چهارم کنز العمال (۱) متقی و نیز در صفحه ۱۵۵ و ۳۹۳ و ۴۰۳ جلد ششم کنز العمال و در صفحه ۱۶۴ جلد چهارم مسند امام احمد بن حنبل (۲) و در صفحه ۵۹ و ۱۱۱ جلد سیم مستدرک حاکم و بالاخره در سنن و دلائل بیهقی و استیعاب ابن عبد البر و کبیر طبرانی (۳) و تاریخ ابن مردویه (۴) و دیگران از اکابر علماء خودتان که به عبارات مختلفه در ازمئه

ص: ۶۱۸

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۰ و ۶۱۱، ح ۳۲۹۵۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فضائل علی. متقی هندی حدیث را این گونه نقل می‌کند: ألا ارضیک یا علی؟ انت أخی و وزیرى تقضى دینی و تنجز موعدى و تبرء ذمتی.

۲- مسند احمد بن حنبل، ۴/۱۶۴ و ۱۶۵، حدیث حبشی بن جناد. احمد بن حنبل حدیث را این گونه نقل می‌کند: قال رسول الله صلی الله علیه و آله علی منی و انا منه لا یؤدی عنی الا انا او علی.

۳- معجم الکبیر، طبرانی، ۱۲/۳۲۱، احادیث مجاهد عن ابن عمر. طبرانی حدیث را این گونه نقل کرده است: ... قال صلی الله علیه و آله انت اخی و وزیرى تقضى دینی و تنجز موعدى و تبرئ ذمتی. و نیز اسکافی در المعیار والموازنه، ص ۲۰۹، بیان اجمالی فی مؤاخات رسول الله صلی الله علیه و آله بین المهاجرین و الانصار، ثم بینه و بین علی صلوات الله علیهما حدیث فوق را نقل کرده است.

۴- مناقب ابن مردویه، ص ۱۰۲-۱۰۴، ح ۱۰۷، فصل ۸. و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۳/۲۲۸، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)، القول فی اسلام ابی بکر و علی، مناقب ابن مغزلی، ص ۲۶۱، ح ۳۰۹، باب حدیث سد الابواب حدیث را این گونه نقل کرده اند: حدثنا جعفر بن محمد عن ابیه عن نافع مولى ابن عمر قال: قلت لابن عمر: من خیر الناس بعد رسول الله؟ قال: ما انت و ذلک لا ام لک؟ ثم قال: استغفر الله، خیرهم بعده من کان یحل له ما کان یحل له و یحرم علیه ما کان یحرم علیه، قلت: من هو؟ قال: علی، سد ابواب المسجد و ترک باب علی و قال له: لک فی هذا المسجد مالی و علیک فیہ ما علی و انت و ارثی و وصی، تقضى دینی و تنجز عداती و تقتل علی سنتی، کذب من زعم انه یبغضک و یحبنی. قاضی ایجی در مواقف ص ۲۶۸، مرصد ۴، فی الامامه، مقصد ۵، وجه ۴. با استفاده از شرح مواقف، جرجانی، ۸/۳۶۸، می نویسد: الرابع قوله علیه السلام اخی و وزیرى و خیر من اترکه بعدی یقضى دینی و ینجز وعدی علی بن ابی طالب.

متفاوته دستورات آن حضرت را نقل نموده اند.

که خلاصه آن عبارات که مکرر ذکر گردیده اینست که فرمود:

یا علیّ انت اخی و وزیری و تقضی دینی و تنجز و عدی و تبری ذمّتی و انت تغسلنی و تؤدّی دینی و توارینی فی حفرتی.

(یا علی تو برادر و وصی منی که دین مرا اداء و وعده مرا وفا و ذمه مرا بری می کنی، تو مرا غسل می دهی و دین مرا اداء می کنی و مرا در قبر پنهان می نمایی.)

علاوه بر بیان اخبار صریحه که از این قبیل دستورات به آن حضرت بسیار داده شده - آثار علائم عمل به وصیت است که بنا به امر و دستور وصیت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام آن حضرت را غسل داده و کفن نموده و در حجره خود دفن نموده است و پانصد هزار درهم دین آن حضرت را اداء نموده چنانچه عبد الرزاق در جامع خود نقل نموده.

ص: ۶۱۹

شیخ: روی قاعده و دستور قرآن که می فرماید: کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین.

(دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیوی است وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به چیزی شایسته عدل این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است (آیه ۱۷۶ سوره بقره))

لازم بود در وقت وفات وصیت بنماید و وصی خود را معین کند پس چرا در آن موقع که آثار موت را مشاهده نمود رسول خداصلی الله علیه و آله وصیت نمود هم چنانکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند.

داعی: اولاً- مراد از اذا حضر احدکم الموت معاینه موت و مرگ نیست، یعنی لحظات آخر زندگی نمی باشد؛ زیرا در آن حالت کمتر کسی است که به هوش باشد و بتواند به وظایف خود با شعور کامل عمل نماید. پس مراد اسباب و آثار و علامات مرگ است از پیری و ضعف بدن و مرض و غیره.

ثانیاً این بیان شما تأثر درونیم را تازه نموده و مصیبت بزرگی را به یادم آورد که هرگز فراموش شدنی نیست و آن مصیبت بزرگ این است که جدّ امجد بزرگوارم رسول الله صلی الله علیه و آله با آن همه تأکیدات بلیغی که در تعقیب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود، تا آنجا که فرمود:

من مات بغير وصیة مات میتة جاهلیة (۱).

ص: ۶۲۰

---

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۲۵۰، ح ۴، کتاب الوصیة، مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: «عن سالم عن ابيه انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ما حق امرئ مسلم له شیء یوصی فیه یبیت ثلاث لیلا الا و وصیته عنده مکتوبه» قال عبد اللن بن عمر: ما مرت علی ليله منذ سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله قال ذلك الا و عندی وصیتی... احمد در کتاب مسند خود روایت دیگری در اهمیت این مسئله از ابن عمر چنین بیان کرده است: «حق علی کل مسلم ان یبیت لیلتین و له ما یوصی به الا- و وصیته مکتوبه عنده» مسند احمد، ۲/۱۰، مسند عبد الله بن عمر. «محقق»

(کسی که بدون وصیت بمیرد مرده است به مردن اهل جاهلیت.)

تا فردی از امت او بی وصیت نمیرد مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها تولید نزاع گردد.

نوبت که به خود آن بزرگوار رسید با آنکه در مدت بیست و سه سال پیوسته وصیتهای خود را تحت نظامنامه مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نموده گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود.

در مرض موت هم خواست آنچه در آن مدت گفته تکمیل نماید تا با آن وسیله جلو ضلالت و گمراهی و جنگ و نزاع و دودستگی امت را بگیرد. متأسفانه بازیگران سیاسی مانع شدند و نگذارند وظیفه شرعی الهی خود را عملی نماید تا مستمسکی برای شما گردد. امشب بفرمائید چرا آن حضرت در مرض موت وصیت نمود؟!

### **اطاعت امر پیغمبر واجب است**

شیخ: گمان می کنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد زیرا عقل باور نمی کند که کسی قدرت ممانعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته، چه آنکه صریح قرآن کریم است:

ص: ۶۲۱

{وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا} (حشر/۷)

(آنچه رسول حق دستور دهد شما را بگیرید و هر چه نهی کند شما را از آن پس واگذارید)

و در آیات متعدده امر به اطاعت اوامر آن حضرت نموده که: {أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ} (۱) بدیهی است سربیزی از اطاعت امر رسول خدا صلی الله علیه و آله کفر است هرگز صحابه و بستگان آن حضرت چنین عملی را نمی نمودند که مانع وصیت آن حضرت گردند. ممکن است از اخبار مجعوله باشد که به دست ملحدین برای بی اعتنا نشان دادن امت به امر آن حضرت انتشار یافته است.

### منع شدن پیغمبر صلی الله علیه و آله از وصیت

داعی: تمنا می کنم عمدا سهو نفرمائید، از اخبار مجعوله نیست بلکه از اخبار صحیحه مسلمه است که عموم فرق مسلمین اتفاق بر صحت آن دارند حتی شیخین بخاری و مسلم هم با همه احتیاط کاری که در نقل اخبار داشتند که مبدا خبری نقل نمایند که مورد توجه و استشهاد مخالفین شان قرار گیرد در صحیحین خود این قضیه مؤلمه را نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله عند الموت فرمود دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید.

عده ای از حضار مجلس به اغوای یک نفر (مرد سیاسی) مانع شدند، به قسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست و با تغیر آنها را از اطراف بستر

ص: ۶۲۲

۱- در آیات زیادی به اطاعت خدای تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: آل عمران/۳۲؛ نساء/۵۹؛ انفال/۲۰؛ نور/۵۴؛ محمد/۳۳. «محقق»

خود خارج ساخت.

شیخ: من که نمی توانم باور کنم این مطلب را کدام کس می توانسته چنین جرأتی بکار برد که در مقابل گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادگی نماید و حال آنکه اگر یک فرد مسلمان عادی بخواهد وصیت نماید مانع آن نمی گردند تا چه رسد به رسول خدا که اطاعتش واجب و تمرد و مخالفتش کفر آور است! چه آنکه وصیت بزرگان اسباب هدایت است، احدی ممانعت نمی نماید- چنانچه خلیفه ابو بکر و خلیفه عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند و احدی ممانعت ننمود. باز عرض می کنم که حقیر نمی توانم زیر بار چنین خبری بروم.

داعی: حق دارید باور نکنید. نه، شما تعجب می نمائید بلکه هر مسلمانی! بالاتر بگویم هر شنونده ای از هر قوم و ملت از این قضیه در حیرت است که چگونه پیغمبر مطاعی در ایام آخر عمر بخواهد وصیتی بنماید که هدف و مقصدش جلوگیری از اضلال امت و نشان دادن راه سعادت به آنها باشد، او را مانع شوند - ولی چه می توان گفت که این عمل واقع شده باعث زیادتی غم و مصیبت مسلمانان گردیده.

### گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر از وصیت

این تأسف نه برای من و شما است بلکه اصحاب آن حضرت در این مصیبت مولمه گریه ها نمودند. چنانچه بخاری (۱) و مسلم (۲) و دیگران از اکابر علماء

ص: ۶۲۳

۱- صحیح بخاری، ۴/۵۳۱، ح ۱۳۳۵، کتاب الجزیه، باب اخراج الیهود من جزیره العرب. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: «سعید بن جبیر قال: سمع ابن عباس رضی الله عنه یقول: یوم الخمیس و ما الخمیس؟ ثم بکی حتی بل دمه الحصى. قلت: یا ابن عباس ما یوم الخمیس؟ قال: اشد برسول الله صلی الله علیه و آله وجعه فقال: ائتونی بکتف لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا فتنازعوا و لا ینبغی عند نبی تنازع. فقالوا: ما له اهجرتهموه. فقال: ذرونی فالذی انا فیه خیر مما تدعوننی الیه فاجرهم بثالث قال: اخرجوا المشرکین من جزیره العرب واجیزو الوفد بنحو ما کنت اجیزهم و الثالثه خیر اما ان سکت عنها و اما ان قالهما فنسیتها.

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۲۵۹، ح ۲۱، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس انه قال: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس! ثم جعل تسیل دموعه حتی رأیت علی خدیہ کانهما نظام اللؤلؤ قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ائتونی بالکتف و الدواه اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابداً، فقالوا ان رسول الله یهجر.

خودتان روایت نموده اند که عبد الله بن عباس (حبر امت) پیوسته اشک می ریخت و می گفت: «یوم الخمیس ما یوم الخمیس» و آن قدر گریه می کرد که زمین از اشک چشم او تر می شد.

سؤال نمودند چه چیز واقع شد در روز پنجشنبه که یاد آن روز تو را به گریه می آورد؟ می فرمود چون مرض بر رسول خدا مستولی شد امر فرمود دوات و کتفی بیاورید تا بنویسم برای شما کتابی که هرگز گمراه نشوید. بعض از حضار مجلس مانع شدند به علاوه گفتند محمد صلی الله علیه و آله هذیان می گوید آن روز یوم الخمیس بود که هرگز فراموش نخواهد شد چه آن که گذشته از اینکه مانع شدند و نگذاردند آن حضرت وصیت بنماید بلکه زخم زبان هم زدند!

شیخ: چه کس ممانعت از وصیت نمودن رسول خدا نمود؟

داعی: خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بود که مانع از وصیت آن حضرت گردید.

ص: ۶۲۴

شیخ: خیلی ممنون شدم که زود خیالم را راحت نمودید، چون که از این بیانات خیلی ناراحت بودم و بر دلم گذشته بود که بگویم این قبیل اخبار از مجعولات عوام شیعه است ولی به ملاحظه جنابعالی از بیان آن خودداری می نمودم اینک آنچه در دل دارم ظاهر می نمایم و به جناب عالی توصیه می کنم که به این نوع مجعولات ترتیب اثر ندهید.

داعی: داعی هم به شما توصیه می کنم فکر نکرده نفی و اثبات ننمائید که از کشف حقیقت متأثر شوید، از جمله در همین موضوع هم عجله نمودید و بدون فکر روی عادت دیرینه و بدبینی بما نسبت جعل به شیعیان پاک دادید و حال آنکه مکرر عرض کردم که ما شیعیان احتیاجی به جعل نداریم زیرا در کتابهای خودتان آن قدر دلایل له ما و بر اثبات عقیده ما موجود است که حساب ندارد.

### در منابع حدیث منع وصیت

و در همین موضوع مورد بحث هم اگر به کتب معتبره علماء خودتان مراجعه نمائید می بینید که اکابر علماء خودتان این قضیه را نقل نموده اند از قبیل بخاری(۱)

ص: ۶۲۵

۱- بخاری این جریان را در شش قسمت از کتاب صحیح خود مجموعاً در هفت روایت بیان کرده: ۱- کتاب العلم- باب کتابه العلم(ج ۱ ص ۳۶-۳۷). حدثنا یحیی بن سلیمان قال: حدثنی ابن وهب قال: اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس قال لما اشدت بالنبی صلی الله علیه وآله وجعه قال: ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده قال عمر: ان النبی صلی الله علیه وآله غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا و کثر اللط قال: قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع فخرج ابن عباس قول ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه وآله و بین کتابه. ۲- باب جوائز الوفاء باب هل یتشفع الی اهل الذمه و معاملتهم (ج ۴- ص ۳۱) حدثنا قبیصه حدثنا ابن عیینه عن سلیمان الأحول عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس، ثم بکی حتی خضب دمه الحصباء فقال: اشدت برسول الله صلی الله علیه وآله و جعه یوم الخمیس فقال: ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدأ فتنازعوا و لا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا: هجر رسول الله صلی الله علیه وآله و قال دعونی فالذی انا فیہ خیر مما تدعونی الیه و اوصی عند موته بثلاث اخرجوا المشرکین من جزیره العرب و اجیزوا الوفاء بنحو ما کنت اجیزهم و نسیت الثالثه و قال یعقوب بن محمد سالت المغیره بن عبد الرحمن عن جزیره العرب فقال: مکة و المدنه و الیمامه و الیمن و قال یعقوب و العرج اول تهامه. ۳- باب الجزیه و الموادعه مع اهل اذمه و الحرب و قول الله تعالی: قاتلوا الذین...- باب اخراج الیهود من جزیره العرب(ج ۴ ص ۶۵-۶۶) حدثنا محمد حدثنا ابن عیینه عن سلیمان بن ابی مسلم الأحول سمع سعید بن جبیر سمع ابن عباس رضی الله عنهما یقول یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ثم بکی حتی بل دمه الحصبی قلت: یا ابن عباس ما یوم الخمیس؟ قال اشدت برسول الله صلی الله علیه وآله و سلم وجعه فقال: ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدها ابدأ فتنازعوا و لا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا ما له أھجر استفهموه. فقال: ذرونی فالذی انا فیہ خیر ممکا تدعونی الیه فأمرهم بثلاث. قال: اخرجوا المشرکین من جزیره العرب و اجیزوا الوفاء بنحو ما کنت اجیزهم و الثالثه اما ان سکت عنها و اما ان قالها فنسيتها. قال سفیان: هذا قول سلیمان هذا من قول سلیمان. ۴- باب مرض النبی صلی الله علیه وآله و



وفاته و قول الله تعالى انك ميت و انهم ميتون ثم انكم يول القيامة عند ربكم تختصمون. (ج ٥- ص ١٣٧-١٣٨) حدثنا قتيبه حدثنا سفيان عن سليمان الأحول عن سعيد بن جبير قال: قال ابن عباس: يوم الخميس و ما يوم الخميس؟ اشد برسول الله صلى الله عليه وآله وجعه فقال: ائتوني اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده ابدا فتنازعوا و لا ينبغي عند نبي تنازع فقالوا ما شأنه؟ أهدج استفهموه. فذهبوا يردون عليه. فقال: دعوني فالذي انا فيه خير مما تدعوني اليه و اوصاهم بثلاث قال: اخرجوا المشركين من جزيرة العرب و اجيزوا الوفد بنحو ما كنت اجيزهم و سكت عن الثالثة او قال او قال ففسيتها. و در ادامه آن: حدثنا علي بن عبد الله حدثنا عبد الرزاق اخبرنا معمر عن الزهري عند عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله فى البيت رجال فقال النبي صلى الله عليه وآله هلموا اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده فقال بعضهم ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد غلبه الوجد و عندكم القرآن حسبنا كتاب الله فاختلف اهل البيت و اختصموا فمنهم من يقول قربوا يكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده و منهم من يول غير ذلك فلما اكثروا اللغو و الاختلاف قال رسول الله صلى الله عليه وآله قوموا\* قال عبيد الله فكان يقول ابن عباس ان الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله و بين ان يكتب لهم ذلك الكتاب لاختلافهم و لغظهم. ٦- كتاب المرضى و الطب- باب قول المريض قوموا عنى (ج ٧-ص ٩) حدثنا ابراهيم بن موسى حدثنا هشام عن معمر و حدثنى عبد الله بن محمد حدثنا عبد الرزاق اخبرنا معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله و فى البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال النبي صلى الله عليه وآله هلم اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده فقال عمر: ان النبي صلى الله عليه وآله قد غلب عليه الوجد و عندكم القرآن حسبنا كتاب الله فاختلف اهل البيت فاخصموا منهم من يقول قربوا يكتب لكم كالنبي صلى الله عليه وآله كتابا لن تضلوا بعده و منهم من يقول ما قال عمر فلما اكثروا اللغو و الاختلاف عند النبي صلى الله عليه وآله قال رسول الله صلى الله عليه وآله قوموا! قال عبيد الله و كان ابن عباس يقول ان الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله و بين ان يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم و لغظهم. ٧- كتاب الاعتصام بالكتاب و السنة، باب كراهية الخلاف (ج ٨-ص ١٦١) حدثنا ابراهيم بن موسى اخبرنا هشام عن معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال: لما حضر النبي صلى الله عليه وآله قال: و فى البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال: هلم اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده. قال عمر: ان النبي صلى الله عليه وآله و آله غلبه الوجد و عندكم القرآن فحسبنا كتاب الله و اختلف اهل البيت و اختصموا فمنهم من يقول: قربوا يكتب لكم رسول الله صلى الله عليه وآله كتابا لن تضلوا بعده و منهم من يقول ما قال عمر فلما اكثروا اللغو و الاختلاف عند النبي صلى الله عليه وآله قال قوموا عنى عليه السلام قال عبيد الله فكان ابن عباس يقول ان الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله و بين ان يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم و لغظهم. «محقق»



۱- صحیح مسلم، ۳/۱۲۵۹، ح ۲۱-۲۲، کتاب الوصیه، باب ترك الوصیه لمن ليس له شئ يوصى فيه. مسلم این روایات را به این صورت نقل کرده است: حدثنا سعيد بن منصور و قتيبه بن سعيد و ابوبكر بن ابى شيبه و عمرو الناقد (و اللفظ لسعيد) قالوا: حدثنا سفيان عن سليمان الأحمول عن سعيد بن جبیر قال: قال ابن عباس: يوم الخميس و ما يوم الخميس؟ ثم بكى حتى بل دمه الحصى. فقلت: يا ابن عباس و مما يوم الخميس؟ قال: اشتد برسول الله صلى الله عليه وآله وجعه فقال: ائتوني اكتب لكم كتاب لا تضلوا بعدى فتنازعوا و ما ينبغي عند نبى تنازع و قالوا ما شأنه أهجر استفهموه. قال: دعوني فالذى انا فيه خير اوصيكم بثلاث اخرجوا المشكين من جزيره العرب و اجيزوا الوفد بنحو ما كنت اجيزهم. قال: و سكت عن الثالثه او قالها فانسيتهما. قال ابو اسحاق حدثنا الحسن بن بشر قال: حدثنا سفيان بهذا الحديث حدثنا اسحاق بن ابراهيم اخبرنا و كيع عن مالك بن مغول عن طلحه بن مصرف عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس انه قال: يوم الخميس و ما يوم الخميس ثم جعل تسيل دموعه حتى رأيت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ قال: قال رسول لاله صلى الله عليه وآله ائتوني بالكفتف و الدواء (او اللوح و الدواء) اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده ابدأ فقالوا: ان رسول الله صلى الله عليه وآله يهجر. و حدثنى محمد بن رافع و عبد بن حميد قال: عبد اخبرنا و قال ابن رافع حدثنا عبد الرازق اخبرن معتمر عن الزهرى عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله و فى البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب فقال النبى صلى الله عليه وآله هلم اكتب لكم كتابا لا تضلون بعده. فقال عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد غلب عليه الوجع و عندكم القرآن حسبنا كتاب الله فاختلف اهل البيت فاختلفوا فمنهم من يقول قربوا يكتب لكم رسول الله صلى الله عليه وآله كتابا لن تضلوا بعده. و منهم من يقول ما قال عمر فلما اكثروا اللغو و الاختلاف عند رسول الله صلى الله عليه وآله قال رسول الله: «قوموا» قال عبيد الله فكان ابن عباس يقول: ان الرزیه كل الرزیه ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله و بين ان يكتب لهم ذلك الكتاب من اخلافهم و لغتهم. «محقق»

جمع بین الصحیحین (۱) و امام احمد حنبل در صفحه ۲۲۲ جلد اول مسند (۲) و ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۳) و کرمانی در شرح

ص: ۶۲۸

۱- جمع بین الصحیحین، حمیدی ۲/۹، ح ۹۸۰، سم ۳، شماره ۷۵ مسند عبد الله بن عباس. حمیدی این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال النبي صلى الله عليه وآله هلموا اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده. فقال عمر وفي رواية فقال بعضهم رسول الله صلى الله عليه وآله قد غلب عليها الوجع و عندكم القرآن حسبكم كتاب الله فاختلف اهل البيت و اختصموا فمنهم من يقول قربوا يكتب لكم رسول الله صلى الله عليه وآله و منهم من يقول ما قال عمر...

۲- مسند احمد بن حنبل، ۱/۳۲۵، مسند عبد الله بن عباس. احمد حنبل حدیث را همانند حمیدی نقل می کند.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۵، خطبه ۲۶، (و من خطبه له عليه السّلام ان الله تعالى بعث محمدا نذيرا للعالمين)، حدیث السقیفه و نیز در جلد ۶/۵۱، کلمه ۶۶، (و من کلام له عليه السّلام فی معنى الأنصار) ذکر امر فاطمه مع ابی بکر و در جلد ۱۱/۴۹، کلمه ۲۰۳، (و من کلام له عليه السّلام و قد سأله سائل عن أحاديث البدع... (فصل فیما وضع الشیعه و البکریه من الأحادیث).

وصیت و حمیدی در جمع بین الصحیحین (۲) و امام احمد حنبل در صفحه ۲۲۲ جلد اول مسند (۳) و ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۴) و کرمانی در شرح صحیح (۵)

بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم (۶) و ابن حجر در صواعق و قاضی أبو علی و قاضی روزبهان و قاضی عیاض (۷) و امام غزالی (۸) و قطب الدین شافعی و محمد بن عبد الکریم شهرستانی (۹) و ابن اثیر (۱۰) و حافظ ابو نعیم اصفهانی (۱۱) و سبط ابن جوزی (۱۲) بالاخره عموم علمای شما وقوع قضیه مولمه را تصدیق نموده اند که بعد از مراجعت از حجه الوداع رسول اکرم صلی الله علیه و آله مریض شده جمعی از اصحاب به عیادت آن حضرت رفتند. فرمود:

«ایتونی بدوات و بیاض لاکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی.»

(دوات و سفیدی برای من بیاورید تا برا شما بنویسم کتابی که بعد از من گمراه نشوید.)

امام غزالی در مقاله چهارم سرّ العالمین (۱۳) که سبط ابن جوزی هم در صفحه

ص: ۶۲۹

۱- شرح صحیح بخاری، کرمانی، ۱۲۶/۲-۱۲۷، کتاب العلم، باب کتابه العلم. و در جلد ۲۰/۱۹۶-۱۹۷، ح ۵۲۱۸، کتاب المرضی، باب قول المریض قوموا عنی، در جلد ۸۷/۲۵-۸۸، ح ۶۹۱۸، کتاب الاعتصام، باب کراهیه الخلاف.

۲- جمع بین الصحیحین، حمیدی ۲/۹، ح ۹۸۰، سم ۳، شماره ۷۵ مسند عبد الله بن عباس. حمیدی این گونه نقل می کند: «عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله و في البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال النبي صلى الله عليه وآله هلموا اكتب لکم کتابا لن تضلوا بعده. فقال عمر و في روايه فقال بعضهم رسول الله صلى الله عليه وآله قد غلب عليها الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب الله فاختلف اهل البيت و اختصموا فمنهم من يقول قربوا يكتب لکم رسول الله صلى الله عليه وآله و منهم من يقول ما قال عمر...»

۳- مسند احمد بن حنبل، ۳۲۵/۱، مسند عبد الله بن عباس. احمد حنبل حدیث را همانند حمیدی نقل می کند.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۵۵، خطبه ۲۶، (و من خطبه له عليه السّلام ان الله تعالى بعث محمدا نذيرا للعالمین)، حدیث السقیفه و نیز در جلد ۵۱/۶، کلمه ۶۶، (و من کلام له عليه السّلام فی معنى الأنصار) ذکر امر فاطمه مع ابی بکر و در جلد ۴۹/۱۱، کلمه ۲۰۳، (و من کلام له عليه السّلام و قد سأله سائل عن أحاديث البدع... (فصل فيما وضع الشيعة و البکریه من الأحادیث).

۵- شرح صحیح بخاری، کرمانی، ۱۲۶/۲-۱۲۷، کتاب العلم، باب کتابه العلم. و در جلد ۲۰/۱۹۶-۱۹۷، ح ۵۲۱۸، کتاب المرضی، باب قول المریض قوموا عنی، در جلد ۸۷/۲۵-۸۸، ح ۶۹۱۸، کتاب الاعتصام، باب کراهیه الخلاف.

۶- شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۸۹، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، لمن لیس له شیء یوصی فیہ.

۷- الشفاء، قاضی عیاضی، ۲/۱۹۲، قسم ۳، باب ۲.

۸- سر العالمين، ابو حامد غزالي، ص ۲۱، باب في مقاله الرابعه.

۹- ملل والنحل، شهرستاني، ۱/۲۹، مقدمه ۴.

۱۰- الكامل، ابن اثير، ۲/۳۲۰، حوادث سال ۱۱، ذكر مرض رسول الله صلى الله عليه وآله ووفاته.

۱۱- حليه الاولياء، ابو نعيم اصفهاني، ۵/۲۵، رقم ۲۸۵، شرح حال طلحه بن مصرف.

۱۲- تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزي، ص ۶۵، باب ۴ في ذكر خلافته عليه السلام.

۱۳- سر العالمين، امام غزالي، ص ۲۱، مقاله ۴. و نیز ابن حجر عسقلاني، در فتح الباري، ۱/۲۰۸، ح ۱۱۴، كتاب العلم باب كتابه

العلم. عبد الرزاق صنعاني در المصنف، ۵/۴۳۸، ح ۹۷۵۷، كتاب المغازی، باب بدء مرض رسول الله صلى الله عليه وآله و در

جلد ۱۰/۳۶۱، ح ۱۹۳۷۱، كتاب اهل الكتابين، باب اجلاء اليهود من المدینه. نسائي در سنن الكبرى، ۳/۴۳۳، ح ۵۸۵۲، كتاب

العلم، باب كتابه العلم، ابن اثير در البدايه و النهايه، ۵/۲۷۱، حوادث سال ۱۱ هجرى، قصه سقيفه بنى ساعده، اعتراف سعد بن

عباده بصره ما قاله الصديق يوم السقيفه... برهان الدين حلبى در سيره الحلبيه، ۳/۳۴۴، باب يذكر فيه مده مرضه و ما وقع فھى و

وفاته صلى الله عليه وآله ... ابن اثير در جامع الاصول، ۱۱/۳۸۷، ح ۸۴۹۷، حرف الميم، كتاب ۵ فى الموت، باب ۱ فصل ۱، ابن

سعد در طبقات الكبرى، ۲/۱۸۷ و ۱۸۸، ذكر الكتاب الذى اراد رسول الله صلى الله عليه وآله ان يكتبه لأمتہ فى مرضه الذى مات

فيه حديث را با اختلاف در الفاظ نقل مى کنند. متقى هندی در كنز العمال، ۷/۲۴۳، ح ۱۸۷۷۱، كتاب الشمائل من قسم

الأفعال، باب متفرقات الأحاديث التى تتعلق بوفاته، چنین نقل مى کند: عن عمر بن الخطاب قال: كنا عند النبي صلى الله عليه

وآله و بيننا و بين النساء حجاب فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اغسلونى بسبع قرب و أتونى بصحيفه و دوات أكتب لكم

كتابا لن تضلوا بعده أبدا. فقالت النسوة: ائتوا رسول الله صلى الله عليه وآله بحاجته، قال عمر: فقلت: استكتن فانكن صواحبه اذا

مرض عصرتن اعينكن و اذا صح اخذتن بعنقه- فقال رسول الله هن خير منكم.

۳۶ تذکره از او نقل نموده و بعض دیگر از رجال علماء شما چنین آورده اند که فرمود دوات و سفیدی بیاورید «لازایل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی» (تا زائل کنم از شما اشکال امر را و یاد کنم برای شما کسی را که مستحق تر است به امر بعد از من یعنی امر خلافت)

و در بعض اخبار دارد که فرمود:

«لا کتب لکم کتابا لا تختلفون فیه بعدی»

(بنویسم برا شما کتابی که اختلاف پیدا نکنیم در او بعد از من.)

فقال عمر دعوا الرجل فانه ليهجرا!؟ حسبنا كتاب الله.

(پس عمر گفت: واگذارید این مرد را (یعنی رسول الله را) زیرا او هزریان

ص: ۶۳۰

می گوید. کتاب خدا ما را بس است.)

أصحاب حاضر در مجلس دو دسته شدند بعضی طرفدار عمر یعنی گفتار او را تقویت نمودند جمعی طرفدار رسول اکرم صلی الله علیه وآله به قسمی بهم ریختند و داد فریاد بلند شد که آن حضرت (مَجْسِمُهُ خَلْقٍ عَظِيمٍ) متغیر شد فرمود: «قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع» برخیزید از پیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع.

این اول فتنه و فساد بود که در میان مسلمانان در حضور خود پیغمبر بعد از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای آن حضرت واقع شد و سبب این فتنه و دودستگی خلیفه عمر شد که به گفتار خود تخم نفاق و اختلاف کلمه را

پاشید و ایجاد دودستگی نمود! که تا امشب آمده، ما و شما برادران مسلمان را به عنوان دودستگی مقابل هم قرار داده است!

شیخ: از مثل شما شخص مؤدب اخلاقی انتظار چنین جرأت و جسارتی نمی رفت که به مقام بزرگ خلیفه چنین نسبتی بدهید.

داعی: شما را به خدا حبّ و بغض را کنار بگذارید و چشم بدبینی را ببندید و از روی انصاف بگوئید آیا جرأت و جسارت را داعی نمودم که در مقابل انکار شما نقل وقایع تاریخی مندرجه در کتب خودتان را نمودم یا خلیفه عمر که به ساحت قدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله منتها درجه جسارت را نمود که علاوه بر منع نمودن از وصیت و ایجاد فتنه و فساد و داد و فریاد بالای سر بیماری مانند رسول الله صلی الله علیه وآله دشنام حضوری بدهد و بگوید این مرد هذیان می گوید چه خوش گوید شاعر عرب مناسب این مقام:

ص: ۶۳۱



أ تبصر في العين منى القذى

و في عينك الجذع لا تبصر

(آیا در گوشه چشم من ذره خاشاک رامی بینی ولی در چشم خودت شاخه خرما را نمی بینی؟ (کنایه از این که پیوسته عیبهای کوچک مرا می بینی و اشکال می نمایی ولی عیبهای بزرگ خودت را نمی بینی)

آیا خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) نمی فرماید:

{مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ }

(محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از مردان شما (زید یا عمرو) نیست و لیکن رسول الله و خاتم انبیاء می باشد (کنایه است به این که همیشه باید آن حضرت را با ادب و احترام یاد نمود. رسول الله و خاتم النبیین خواند (نه مردک به آن حضرت اشاره نماید))

یعنی آن حضرت را به نام نخوانید بلکه رسول الله بگوئید آن وقت عمر بدون رعایت ادب و دستور الهی به نام هم نخواند بلکه به عبارت این مرد اشاره به آن حضرت نمود! شما را به خدا انصاف دهید جسارت را من کردم یا خلیفه!

شیخ: از کجا معلوم است که هجر به معنای هذیان باشد تا احتمال جسارت و سوء ادب رود؟

### تعصب آدمی را کور و کر می کند

داعی: جمیع اهل لغت و تفسیر و مخصوصا اکابر علماء خودتان از قبیل ابن اثیر در جامع الاصول (۱) و ابن حجر در شرح صحیح بخاری (۲) و صاحب

ص: ۶۳۲

۱- جامع الاصول، ابن اثیر، ۱۱/۳۸۸، ح ۸۴۹۷، حرف المیم: باب ۵ فی الموت باب ۱ فصل ۱. ابن اثیر حدیث را این گونه نقل می کند: و فی اخری قال: قال ابن عباس یوم الخمیس و ما یوم الخمیس؟ اشد برسول الله صلی الله علیه و آله و جعه، فقال: ائتونی بکتف لکم کتابا لا تضلوا بعده ابدا: فتنازعوا (و لا ینبغی عند نبی تنازع) فقالوا ما شأنه؟ هجر؟ استفهموه فذهبو یردون علیه فقال: ذرونی، دعونی، فالذی انا فیه خیر مما تدعوننی الیه...

۲- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۸/۱۳۲ و ۱۳۳، ح ۴۴۳۲، کتاب المغازی، باب مرض النبی صلی الله علیه و آله و فاته. ابن حجر می نویسد: «فقالوا ما شأنه؟ أهجر بهمزه، لجمیع رواه البخاری و فی الروایه فی الجهاد بلفظ فقالوا هجر بغير همزه و وقع للكشمینی هناك فقالوا: هجر رسول الله صلی الله علیه و آله اعاد هجر مرتین قال عیاض. معنی أهجر أفحش یقال هجر الرجل اذا هدی و اهجر اذا أفحش... و نیز در لسان العرب، ابن منظور، ۱۵/۳۳، در لغت هجر، چنین می گوید: هجر به فی النوم، یهجر هجراً: حلم و هدی و فی التنزیل العزیز: {مستکبرین به سامرا تهجرون}... و تهجرون، تهذون.

الصحيح (1) و دیگران همه گفته اند هجر به معنای هذیان است. آقای من آدمی باید برهنه شود از لباس تعصب و عناد تا حقایق را واضح و آشکار ببیند نه دفاع بیجا بنماید.

آیا نسبت به پیغمبری که قرآن مجید دستور می دهد که او را رسول الله و خاتم النبیین بخوانید کسی عمدا بگوید ان الرجل لیهجر مقام آن حضرت را آن

ص: ۶۳۳

---

۱- سنن الکبری، نسائی، ۳/۴۳۴، ح ۵۸۵۴، کتاب العلم، باب کتابه العلم. نسائی حدیث را با اندک اختلاف در الفاظ همانند ابن اثیر نقل می کند. نووی، شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۹۲ و ۹۳، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء وصی فیه می نویسد: «قال القاضي عیاض و قوله: أہجر رسول الله صلی الله علیه وآله هکذا هو فی صحیح مسلم و غیره أہجر علی الاستفهام وهو اصح من روايه من روی هجر و یهجر لأن هذا کله لا یصح منه صلی الله علیه وآله لان معنی هجر هدی...»

قدر کوچک نماید که بگوید این مرد هذیان می گوید؟! بر خلاف دستور قرآن و ادب سخن نرانده. آیا نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله که تا دم مرگ نبوت و عصمت از او زائل نمی گردد مخصوصا که در مقام تبلیغ و هدایت قوم باشد اهانت هذیان گوئی بنماید دلیل بر عدم معرفت و ایمان به مقام آن حضرت نمی باشد؟

شیخ: آیا سزاوار است چنین نسبتی به مقام خلافت داده شود که معرفت و ایمان به مقام رسالت نداشته؟

داعی: اولاً چرا جنابعالی وقتی شنیدید نسبت هذیان به رسول الله صلی الله علیه و آله دادند متأثر نشدید؟! که حتما بایستی هر مسلمانی از نسبت دهنده هذیان و این دشنام حضوری به آن حضرت بیزاری بجوید؟

ولی وقتی به یک مرد عادی که منتها درجه مقامش اینست که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و با دست عده ای مردم بعدها به مسند خلافت قرار گرفته چنین اشاره ای شد متألم شدید و حال آنکه این کلام ابتکار فکر داعی تنها نبوده بلکه هر انسان عالم عاقل منطقی (تا چه رسد به مسلمان خوشدل پاک طینت) بعد از شنیدن این وقایع بی اراده چنین فکری برای او می آید که آدم مؤمن به رسول الله صلی الله علیه و آله چنین نسبتی نمی دهد.

#### **اعتراف علماء عامه به اینکه گوینده کلمه هذیان معرفت به مقام رسالت نداشته**

چنانچه علماء منصف و متفکر خودتان از قبیل قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم نوشته اند

ص: ۶۳۴

که گوینده این کلام هر که بوده اصلاً ایمان به رسول الله صلی الله علیه وآله نداشته و از معرفت کامل به مقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده.

چه آنکه در نزد ارباب مذاهب ثابت است که انبیاء عظام در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال به غیب عالم دارند خواه در حال صحت یا در حال مرض حتماً باید اوامر آنها اطاعت کرده شود. پس مخالفت با آن حضرت خاصه توأم با جسارت و دشنام و کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت به مقام آن حضرت می باشد انتهى کلامهم.

### اول فتنه در اسلام حضور رسول الله صلی الله علیه وآله

و اما آنکه فرمودید چرا گفتم ایجاد نفاق و فتنه نمود این کلام هم از داعی تنها نبوده بلکه علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده اند عالم جلیل حسین میبیدی در شرح دیوان (۱) گوید:

اول فتنه ای که در اسلام واقع شد در حضور خود رسول الله صلی الله علیه وآله بود. در مرض موت که خواست وصیت نماید و عمر مانع شد ایجاد فتنه و دودستگی و اختلاف کلمه بین مسلمانان گردید.

ص: ۶۳۵

---

۱- شرح دیوان کمال الدین میر حسین میبیدی، ص ۱۸۹، فاتحه سابعه. میبیدی می نویسد: اول فتنه ای که میان اهل اسلام واقع شده آن بود که پیامبر در مرض موت فرمود: «هلموا اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده» و عمر گفت: «ان النبی صلی الله علیه وآله قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب الله» و نزاع به مرتبه ای رسید که پیامبر فرمود: «قوموا عنی، لا ینبغی عندی التنازع».

و نیز شهرستانی در مقدمه چهارم از کتاب ملل و نحل (۱) خود گوید:

اول خلافتی که در اسلام واقع شد منع نمودن عمر بود از آوردن دوات و کاغذ به امر رسول الله صلی الله علیه و آله برای نوشتن وصیت.

و ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج اشاره به این معنی نموده.

شیخ: اگر این کلام از خلیفه عمر رضی الله عنه باشد، گمان نمی کنم سوء ادبی به کار بوده بلکه این قبیل از امور از عوارض جسمانی بشریت است گاهی که مرض بر انسان غلبه نماید حرفهای نامرتب می زند که از آنها تعبیر به هذیان می نمایند و در این غرایز جسمانی فرقی بین پیغمبر و سایر مردم نخواهد بود.

داعی: به خوبی می دانید که یکی از صفات خاصه نبوت عصمت است که تا دم مرگ از پیغمبر سلب نمی گردد خاصه آنکه در مقام ارشاد و هدایت خلق باشد که بفرماید می خواهم چیزی برای شما بنویسم تا گمراه نشوید.

پس چون در مقام هدایت و ارشاد بوده است قطعاً توأم با مقام عصمت و اتصال به حق بوده با توجه به آیه شریفه.

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ}

ص: ۶۳۶

---

۱- الملل والنحل، شهرستانی، ۱/۲۹، مقدمه ۴ فی بیان اول شبهه وقعت فی المله الاسلامیه... شهرستانی می نویسد: فأول تنازع وقع فی مرضه صلی الله علیه و آله فیما رواه الامام ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری باسناده عن عبد الله بن عباس قال: لما اشتد بالنبی صلی الله علیه و آله مرضه الذی مات فیہ... فقال عمر ان رسول الله قد غلبه الوجع حسبنا کتاب الله و کثر اللغظ....

و آیه مبارکه:

{وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ} و آیه {وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ} کشف حقیقت بر شما می شود، خواهید دانست که منع نمودن از آوردن دوات و کاغذ و مانع شدن از نوشته آن حضرت که اسباب هدایت امت گردد مخالفت پروردگار بوده است.

مسئلاً کلمه هذیان دشنامی آشکار بوده است توأم با کلمه رجل که موجب اهانت شدید است.

آقایان انصاف دهید اگر از گوشه مجلس ما یک فردی به شما اشاره کند و بگوید که این مرد خیلی هذیان می گوید شما این جمله را چه نوع تلقی می کنید با اینکه ما و شما معصوم نیستیم و ممکن است هذیان هم بگوئیم؟ آیا این کلام را نوعی از ادب و احترام در گفتار می دانید یا خلاف ادب و توهین و توأم با جسارت؟

اگر کلامی خارج از ادب و احترام است تصدیق نمائید نسبت بخاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اشد عمل و جسارت به کار رفته و قابل انکار نیست که انزجار از گوینده چنین کلام اهانت آمیز به رسول خدا از لوازم اسلامیت هر مسلمانی می باشد. با اینکه صریحاً در قرآن مجید خداوند متعال آن حضرت را رسول الله و خاتم النبیین خوانده است.

حب و بغض و تعصب را کنار بگذارید. عقل و انصاف شما چگونه حکم می نماید درباره کسی که آن حضرت را رسول الله و خاتم النبیین نخوانده و احترام نگذاشته بلکه گفته این مرد هذیان می گوید؟!

ص: ۶۳۷

شیخ: بر فرض که قائل به خطا شویم، چون خلیفه پیغمبر بوده برای حفظ دین و شریعت اجتهاد نموده قطعا مصون و قابل عفو و گذشت است.

داعی: اولاً بی لطفی فرمودید در بیان آنکه چون خلیفه پیغمبر بوده اجتهاد نموده چون آن روز که عمر این حرف را زد خلیفه نبود بلکه خواب خلافت را هم نمی دید. بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله به عجله و شتاب به طریقی که خودتان بهتر می دانید عدّه ای ابو بکر را خلیفه نمودند و بعد هم به زور و تهدید به قتل و اهانت، آتش به در خانه زدن دیگران را تسلیم نمودند و بعد از دو سال و سه ماه موقع مردن ابو بکر، عمر را به خلافت منصوب نمود.

ثانیا: فرمودید اجتهاد نموده، خیلی عجب است که آقا توجه ننمودید که اجتهاد در مقابل نص معنی ندارد بلکه خطای غیر قابل عفو و گذشت است!

ثالثا: فرمودید برای حفظ دین و شریعت جلوگیری نمود این خطای گفتار امثال شما علماء که تعصّب بر علم و انصافتان غالب آمده موجب بسی حیرت است. آقای عزیز! حفظ دین و شریعت بر عهده رسول خدا می باشد یا بر عهده عمر بن الخطاب؟ آیا عقل شما قبول می نماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله نداند که وصیت نوشتن برای امت با قید (به اینکه هرگز بعد از این نوشتن گمراه نشوید) بر خلاف دین و شریعت است!! ولی عمر بن الخطاب بداند و برای حفظ دین و شریعت مانع از وصیت آن حضرت شود!! فاعتبروا یا اولی الابصار.

خود می دانید خطا در ضروریات دین عین کفر می باشد و ابداً مورد عفو و اغماض نخواهد بود.

شیخ: لا بد خلیفه عمر رضی الله عنه از اوضاع و احوال پی برده بود که اگر

رسول خداصلی الله علیه وآله چیزی بنویسد ایجاد اختلاف می شود و فتنه برپا می گردد، لذا روی خیر خواهی به نفع خود پیغمبر، منع از آوردن دوات و کاغذ نموده؟!

### عذر بدتر از گناه

داعی: عذر بدتر از گناه همین است که شما فرمودید یادم می آید در موقع تحصیل استادی داشتم جامع منقول و معقول از فضلاء دهر فاضل قزوینی حاج شیخ محمد علی (اگر زنده است خدا حفظش کند و اگر فوت شده خدایش رحمت کند) می فرمود غلطی را اگر بخواهند اصلاح کنند ممکن است یک غلط صد غلط گردد. عینا می بینم دفاعی که شما ناچار از خلیفه می نمائید خطا و غلط فاحشی را، غلطها جلوه می دهید.

از این کلام شما همچو معلوم می آید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله با مقام عصمت (که مصون از خطا بوده) و اتصال به غیب، عالم در مقام ارشاد و هدایت امت، توجّهی به صلاح و فساد نداشته که خلیفه عمر خیرخواهی و راهنمایی برای آن حضرت نموده! اگر جنابعالی آیه ۳۶ سوره ۳۳ (احزاب) را مورد دقت قرار دهید که می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾

(هیچ مرد و زن مؤمن را در کاری که خدا و رسول حکم کنند (یعنی قولا و عملا جلوی امر آن حضرت را بگیرند) اراده و اختیاری نیست (که رای خلافی اظهار نمایند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته، به گمراهی سختی افتاده است.)



قطعا حرف خود را پس خواهید گرفت و به عمل خلیفه عمر پی خواهید برد که تمرد امر رسول الله صلی الله علیه و آله و منع از وصیت نمودن و جسارت به کلمه هذیان عملی بسیار شنیع بوده که آن حضرت را چنان متأثر ساخت که امر به اخراج آنها از نزد خود نمود.

شیخ: صلاح بینی خلیفه از کلام آخرش معلوم است که گفت حسبنا کتاب الله یعنی کتاب خدا قرآن کریم ما را کفایت می کند احتیاجی به نوشته رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی باشد.

داعی: اتفاقا همین کلام خود دلیل بزرگ است بر عدم معرفت و توجه به قرآن مجید یا تعمد به آزردن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مانع شدن از عملی که مخالف با خیالات آنها بوده است؛ زیرا اگر معرفت کامل به قرآن مجید داشتند می دانستند که قرآن به تنهایی کفایت امور نمی نماید، چه آنکه قرآن یگانه کتاب محکمی است موجز و مجمل که بیان کلیات احکام را نموده ولی جزئیات آنها را موکول به بیان مبین فرموده و همان کلیات مجمل و موجز مندرجه در قرآن مجید مشتمل است بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مؤول.

چگونه ممکن است یک فرد عادی بدون فیض الهی و بیان مبین ربانی از این قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی استفاده نماید؟

علاوه بر اینها اگر قرآن کفایت امر امت را تنها می نمود چرا در قرآن فرموده: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ مگر نه اینست که در آیه ۸۵ سوره ۴ نساء فرموده:

ص: ۶۴۰

{وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ}

(اگر به رسول و صاحبان حکم (پیشوایان اسلام بعد از رسول) رجوع می کردند، همانا تدبیر کار را آنان که اهل بصیرتند می دانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی می کردند)

پس مسلم است که قرآن مجید فقط تنها مفید فایده نیست مگر با بیان مبیین قرآن که خاندان جلیل محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین می باشند.

چنانچه در حدیث متواتر بین الفریقین (که در لیالی ماضیه جمله ای از اسناد آن اشاره نمودیم ۲وارد است که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مکرر فرمود:

«أَنْتِ تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ أَنْ تَمْسُكْتُمُ بِهِمَا فَقَدْ نَجَوْتُمْ لَنْ تَضَلُّوا ابدا.»

(من که رسول خدا هستم دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم که هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و اگر به این دو تمسک جستید نجات می یابید. (در عبارت دیگر است که فرمود) هرگز گمراه نخواهید شد. آن دو چیز بزرگ قرآن و عترت می باشند.)

عجب است از فهم صاحبان فطنت که چرا تَفْطَنُ و تفکر نمی نمایند که رسول خدا آنچه می گوید از جانب خدا می باشد به حکم آیه {وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ} (نجم/۴۳) قرآن را به تنهایی، در مقام هدایت و نجات امت کافی نمی داند. بیان آن را توأم می کند با عترت طاهره خود و صریحا می فرماید اگر به هر دو (قرآن و عترت) تمسک جستید نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد. ولی خلیفه عمر گفت قرآن تنها کفایت می کند.

اینک آقایان محترم انصاف دهید و قضاوت به حق کنید بین این دو قول که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرستاده به حق از جانب پروردگار فرموده تمسک جوئید به قرآن و عترت که این دو توأم با هم هستند و عدیل یکدیگر می باشند و سبب هدایت می باشند تا روز قیامت ولی عمر گفت قرآن به تنها ما را کافی است نه فقط عترت را قبول ندارد بلکه دستور و نوشته پیغمبر را هم قبول ندارد؟

اطاعت کدام یک از این دو قول واجب است قطعاً هیچ انسان عاقلی نمی گوید قول رسول خدا را که اتصال به حق دارد بگذاریم و قول عمر را قبول نمائیم!

شما چرا قول عمر را گرفته و فرموده رسول خدا را کنار گذارده اید؟!

اگر کتاب خدا فقط کافی بود پس چرا در آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) فرموده:

{فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ}

(اگر نمی دانید سؤال کنید از اهل ذکر (یعنی اهل قرآن که خاندان رسالت و عترت طاهره نبوت هستند))

ما را امر فرموده که سؤال از اهل ذکر نمائیم که مراد از ذکر، قرآن یا رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل ذکر، عترت آن حضرت می باشند.

چنانچه در لیالی ماضیه با دلایل و اسناد عرض کردم علماء بزرگ خودتان از قبیل سیوطی و دیگران آورده اند که مراد از اهل ذکر، یعنی عترت پاک رسول الله هستند که عدیل القرآن می باشند.

شما با نظر بدبینی به گفته های ما ننگرید و تصور ننمائید فقط مائیم که به این گفته ها خورده می گیریم بلکه اکابر علماء خودتان هم در عالم انصاف به این قول خلیفه عمر لبخند می زنند.

ص: ۶۴۲

چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی که از اکابر علمای شماسست در کشف الغیوب گوید: این امر مسلم است که راه را بی راهنمانتوان پیمودند و تعجب می نماییم از کلام خلیفه عمر که گفته چون قرآن در میان ما هست به راهنما احتیاجی نیست. این کلام مانند کلام آن کس ماند که گوید: چون کتب طب در دست هست احتیاجی به طبیب نمی باشد. بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است؛ چه آنکه هر کس از کتب طبیه نتوانن سر در آورد، قطعاً باید رجوع نماید به طبیبی که عالم به آن علم است.

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند به فکر خود از آن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید به آن کسانی که عالم به علم قرآنند چنانچه در قرآن می فرماید:

{وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ} (نساء/۸۵)

(اگر به رسول خداصلی الله علیه وآله و به صاحبان امر (پیشوایان اسلام) رجوع می کردند همانا تدبیر کار آنان که اهل بصیرتند می دانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی

می کردند)

کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنانچه در آیه ۴۸ سوره عنکبوت فرماید:

{بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ}

(بلکه این قرآن آیات روشن الهی است در سینه آنان که از خدا نور علم و دانش یافتند.)

به همین جهت حضرت علی کرم الله وجهه فرمود:

انا كتاب الله الناطق و هذا هو الصامت؛ یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است. انتهى.

پس اول و آخر گفتار خلیفه، مخدوش و منفور اهل علم و عقل و دانش و انصاف است و تصدیق نمایید که ظلم بزرگی به رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند که نگذارند وصیت نماید.

### مانع نشدن از عهد نامه ابو بکر در وقت مردن

و اما این که مکرر فرمودید که از وصیت ابی بکر و عمر جلوگیری نکردند صحیح است.

همین مطلب است که بسیار مورد حیرت و تعجب است که تمام مورخین و محدثین خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه ابو بکر در وقت مردن به عثمان عفان گفت: بنویس آنچه من می گویم که این عهدنامه من است به سوی این مردم و او نوشت آنچه را که ابو بکر تقریر نمود. (۱)

ص: ۶۴۴

۱- تاریخ طبری، ۲/۶۱۸، حوادث سال ۱۳ هجری، ذکر اسماء قضاته و کتابه و عماله علی الصدقات. طبری چنین نقل می کند: عن اسماعیل عن قیس قال رأیت عمر بن الخطاب و هو یجلس و الناس معه و بیده جریده و هو یقول: ایها الناس اسمعوا و اطیعوا قول خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله انه یقول: انی لم آلکم نصحا قال و معه مولی لأبی بکر یقول له شدید معه الصحیفه التي فیها استخلاف عمر. و نیز ابن اثیر در الکامل، ۲/۴۲۵-۴۲۶، حوادث سال ۱۳ هجری، باب ذکر استخلافه عمر، چنین نقل می نماید: ثم ان ابابکر احضر عثمان بن عفان خالیا لیکتب عهد عمر، فقال له: اکتب: بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد ابوبکر بن ابی قحافه الی المسلمین. اما بعد. ثم اغمی علیه، فکتب عثمان: اما بعد فانی قد استخلفت علیکم عمر بن الخطاب و لم آلکم خیراً. ثم افاق ابوبکر فقال: اقرأ علی فقرأ علیه، فکبر ابوبکر و قال: اراک خفت ان یختلف الناس ان مت فی غشیتی. قال: نعم. قال: جزاک الله خیرا عن الاسلام و اهله. فلما کتب العهد امر به ان یقرأ علی الناس، فجمعهم و ارسل الکتاب مع مولی له و معه عمر، فکان عمر یقول للناسک انصتوا و اسمعوا لخلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله فانه لم یألکم نصحا. فسکن الناس فلما قرئ علیهم الکتاب سمعوا و اطاعوا... و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۲، حوادث سال ۱۳ هجری، باب خلافة عمر، این چنین بیان می کند: ... و فی اثناء هذا المرض عهد بالامر من بعده الی عمر بن الخطاب و کان الذی کتب العهد، عثمان بن عفان و قرء علی المسلمین فأقروا به و سمعوا له و اطاعوا... و ابن خلدون در تاریخ خود، ۲/۸۵، باب خلافة عمر چنین می نویسد: و لما احتضر ابوبکر عهد الی عمر عنهما بالامر من بعده، بعد ان شاور علیه طلحه و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و غیرهم و اخبرهم بما یرید فیه فأثنوا علی رأیه فأشرف علی الناس و قال انی قد استخلفت عمر و لم آل لکن نصحا فاسمعوا و اطیعوا و دعا عثمان فأمره فکتب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد به ابوبکر خلیفه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله عند آخر عهده بالدنیا و اول عهده بالآخره فی الحال التي یؤمن فیها الکافر و یوقن فیها الفاجر انی قد استعملت علیک عمر بن الخطاب و لم آل لکم خیرا فان صبر و عدل فذلک علمی به و رأیی فیه و ان جار و بدل فلا علم لی بالغیب... شایان ذکر است

که این بحث به طور مبسوط تر در مقدمه محقق آمده است.

خليفة عمر و ديگران حاضر بودند، احدی او انکار ننمود. مخصوصاً عمر نگفت: حسيناً كتاب الله ما چه احتياجی به عهدنامه ابو بکر داریم؛ زیرا قرآن ما را کفایت می نماید؟!

ولی خاتم الانبياء صلی الله عليه وآله را مانع از وصیت شدن به بهانه آن که کتاب خدا ما را کفایت می کند. فاعتبروا يا اولی الابصار.؟!

اگر هیچ دلیلی ما را مانع از تبعیت این دستگاہ نشود مگر همین توهین و جسارت و دشنام دادن به رسول اکرم صلی الله عليه وآله و مانع شدن از وصیتی که سبب هدایت

ص: ۶۴۵

و جلوگیری از ضلالت و گمراهی امتی می گردید کفایت می نماید هر عالم عاقل بینای منصفی را که بداند اساس آن روز روی برهان و دلیل نبوده بلکه روی جار و جنجال بوده است.

### مصیبت بزرگ و اهانت به رسول الله صلی الله علیه و آله دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت

حق داشت ابن عباس (حبر امت) گریه کند بلکه تمام مسلمین حقا باید خون گریه کنند که نگذارند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وصیت کند و تکلیف امت را معین نماید بلکه مزد رسالتش را ساعت آخر عمر به دادن دشنام و اهانت اداء نمودند!

و اگر گذارده بودند وصیت بنماید، قطعاً امر خلافت بسیار واضح می شد و تأیید می گردید گفته های قبل آن حضرت ولی سیاستمداران بینا فهمیدند با اهانت به آن حضرت جلوگیری نمودند.

شیخ: از کجا معلوم است که آن حضرت می خواست راجع به خلافت چیزی بفرماید؟

داعی: اولاً- مطلب بارز است که در دم مرگ از احکام و قواعد دین چیزی باقی نمانده بود که بخواهد یاد اوری نماید که موجب هدایت امت گردد؛ زیرا آیه اکمال دین نازل شده بود فقط موضوع خلافت بود که خواست تأییداً به گفتارهای مدت بیست و سه ساله خود روشن فرماید؛ چنان چه عرض کردم امام غزالی در مقاله سر العالمین (۱) آورده که آن حضرت فرمود:

ص: ۶۴۶

---

۱- سر العالمین، ابی حامد الغزالی، ص ۲۱، باب فی مقاله الرابعه. غزالی می نویسد: و لما مات رسول الله صلی الله علیه و آله قال قبل وفاته «ایتونی بدواه و بیاض لازیل عنکم اشکال الأمر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی» قال عمر: دعوا الرجل فانه لیهجر، و قیل یهدو. همچنین ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۲/۲۱، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر و سیرته به نقل از عمر بن الخطاب آنجا که از متن وصیت پیامبر خبر می دهد می نویسد: و لقد اراد فی مرضه ان یصرح باسمه فمئعت من ذلک اشفاقاً و حیطه علی الاسلام.



ایتونی بدوات و بیاض لازیل عنکم اشکال الأمر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی و دیگر جمله لن تضلوا بعدی می رساند که موضوع هدایت امت در آن نوشته بوده و از طرق هدایت چیزی جز امر خلافت و راهنما نمانده بود.

علاوه ما هم اصرار نمی نمایم که آن حضرت می خواست راجع به خلافت و امامت چیزی بگوید. ولی قطعاً می خواسته بیانی برای هدایت و راهنمایی امت بفرماید که جلو ضلالت و گمراهی را بگیرد. چرا ممانعت نمودند؟ بر فرض خواستند ممانعت نمایند آیا لازمه ممانعت فحش و دشنام و اهانت بوده است؟!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا ببخشید! رشته سخن طولانی شد به اختیار حقیر نبوده بلکه دردهای دل بود که مختصری از آن به یادآوری شما بی اراده از لسان الکن جاری شد.

پس با این مقدمات معلوم شد که علی علیه السّلام وصی آن حضرت بوده و دستوراتی هم داده، منتهی در مرض موت اتماماً للوصیه خواست به نوشتن حقایق تکلیف امت را معین نماید، بازیگران سیاسی فهمیدند چه می خواهد بنویسد، با هوی و جنجال و اهانت مانع شدند و نگذاردند!

ص: ۶۴۷

مخصوصا تماما للحجه برای رفع شبهه، در بعض احادیث فرموده است: همان خدایی که برای انبیاء اولوالعزم چون آدم و نوح و موسی و عیسی وصی معین نموده برای من هم علی را وصی قرار داده.

و نیز فرموده است: علی وصی من است در اهل بیت و امت من بعد از من و این خود دلیل ثابت است بر این که وصایت در این مقام به معنای خلافت است پس علی علیه السّلام وصی و خلیفه رسول الله است. (۱)

شیخ: این اخبار چنانچه صحیح باشد متواتر نیست، چگونه به آنها اتخاذ سند می نمایید.

داعی: مسئله تواتر وصیت، در نزد ما از طریق اهل بیت عترت و طهارت که عدیل القرآنند ثابت و مسلم است. اما در نظر دارید که در شبهای گذشته عرض کردم که علمای شما در بیان علمی خود خبر واحد را حجت می دانند. از آن گذشته اگر در این اخبار تواتر لفظی نباشد، قطعا تواتر معنوی موجود است.

و از مجموع این اخبار متکاثره (که از نقل تمام آنها به واسطه ضیق وقت و حاضر نداشتن در حافظه معذورم فقط به اقتضای وقت مجلس به نقل بعض از

ص: ۶۴۸

---

۱- طبرانی در کتاب المعجم الکبیر، ۶/۲۲۱، (ابو سعید عن سلمان رضی الله عنه) و همچنین ابن مردویه اصفهانی در کتاب مناقب علی بن ابی طالب علیه السّلام ص ۱۰۳ الفصل الثامن حدیث ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ چنین نقل کرده است عن سلمان قال: قلت: یا رسول الله لکل نبی وصی فمن وصیک؟ فسکت عنی فلما کان بعد رأنی فقال: یا سلمان! فاسرعت الیه، قلت: لیک؟ قال: تعلم من وصی موسی؟ قلت: نعم، یوشع بن نون، قال: لم؟ قلت: لانه کان اعلمهم. قال: فان وصیی و موضع سری و خیر من اترک بعدی و ینجز عدتی و یقضی دینی علی بن ابی طالب علیه السّلام» و قندوزی حنفی در کتاب ینایع الموده ۱/۲۳۵/۴، الباب الخامس عشر، از کتاب مسند احمد به این مضمون روایت کرده است. «محقق»

آنها که در نظر داشتیم اکتفا نمودم) معلوم می شود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نص بر وجود علی علیه السلام به وصایت نموده که معانی خلافت در او بارز و آشکار است.

علاوه شما که به تواتر اهمیت می دهید و هر گاه بخواهید حربه ای در مقابل ما قرار می دهید و هر کجا از جوانب می مانید به جبل تواتر می چسبید! بفرمایید تواتر حدیث لا نورث را از کجا ثابت می نمایید؟

و حال آنکه ناقل این حدیث (به قول شما) که ابو بکر یا اوس بن حدثان بوده و چند نفر معلوم الحال ذی نفع هم تصدیق نمودند.

ولی در هر دوره اقلاده ها میلیون از مسلمانان موحد پاک دل منکر این حدیث بوده اند و خصوصاً انکار علی علیه السلام باب علم رسول الله و تمامی عترت و اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن مجیدند حجه بزرگ بر ابطال این حدیث است که با دلایل منطقی بطلان و ساختگی بودن آن حدیث را ثابت نموده اند که به بعضی از آنها اشاره شد که اهم از همه دلایل انکار و مخالفت صدیق و صدیقه علی و فاطمه در حضور خود ابو بکر بوده و البته وقتی باب علی و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و امام اهل تقوی به فرموده رسول الله تکذیب حدیثی را بنماید حجت تمام است و ساختگی بودن آن محرز می باشد.

اگر انبیاء عموماً و خاتم الانبیاء خصوصاً ارثی نداشتند پس چگونه وصی و وارث قرار دادند که قبلاً عرض کردم که آن حضرت فرمود:

«لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصی و وارثی»

(برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده و علی وصی و وارث من است) وصی و وارث که بدون ارث مالی معنی ندارد.)

اگر می گوئید مراد، ارث مالی نیست علمی می باشد (و حال آنکه با دلایل علمی و براهین عقل و نقل ثابت است که مراد ارث مالی بوده است) مطلب بهتر ثابت می شود، که اولاً وارث علمی پیغمبر، اولی و احق به مقام خلافت می باشد تا دیگران که عاری از علم آن حضرت بوده اند.

ثانیاً: بعد از این که ثابت شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی و وارث خود قرار داده به حکم اخباری که علمای خودتان نقل نموده اند (که به بعضی از آن اشاره شد) خدا او را به این سمت معین فرموده چگونه ممکن است این حدیث را به وصی و وارث خود (و به عقیده شما وارث علمی خود) نفرموده باشد تا تولید اختلاف نشود ولی به کسی که وصی و وارث نبوده فرموده باشد؟!

خیلی عجب است در احکام دینی به مجردی که علی علیه السلام حکمی می نمود ابوبکر و عمر با آن که بی اطلاع بودند قول آن جناب را حجت دانسته تصدیق می کردند که فرموده او صحیح است و همان قسم هم عمل می کردند.

چنانچه علماء و مورخین خودتان قضاوت های آن حضرت را در زمان خلافت ابو بکر و عمر و عثمان نقل نموده اند؛ ولی در این مورد به خصوص، قول علی را قبول نکردند بلکه اهانت هم نمودند به مثل های رکیک که هر انسان عاقلی از نقل آنها خجالت می کشد.

حافظ: خیلی تعجب است که می فرمایید خلفاء رضی الله عنهم احکام دینی نمی دانستند و علی کرم الله وجهه آنها را یاد اور می شد!

داعی: تعجبی ندارد، زیرا احاطه بر جمیع احکام و قواعد کار مشکلی است و هر انسان عادی ممکن نیست چنین احاطه تام و تمام داشته باشد مگر آن که

پیغمبر یا باب علم پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد.

علاوه دعاگو تنها قائل به این عقیده نیستم بلکه اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند. برای روشن شدن مطلب یک فقره از آن پیش آمده ها را به

عرض تان می رسانم که امر بر بی خبران مشتبه نگردد، گمان نکنند که ما قصد اهانت داریم.

### حکم علی در باره زنی که بچه ی شش ماه زاید

امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی در ذخایر العقبی (۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) و شیخ سلیمان حنفی در باب ۵۶ ینابیع الموده (۳) از احمد بن عبد الله و احمد بن حنبل و قلعی و ابن سمان روایت می کنند:

ان عمر رضی الله عنه اراد رجم المرأه التي ولدت لسته اشهر فقال علی علیه السلام فی کتاب الله و حمله و فصاله ثلثون شهرا ثم قال و فصاله فی عامین فالحمل سته اشهر فترکها و قال لولا علی لهلک عمر. (۴)

ص: ۶۵۱

۱- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۸۲، ذکر رجوع ابوبکر و عمر الی قول علی علیه السلام.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۸ و ۱۹، مقدمه القول فی نسب امیر المؤمنین علی علیه السلام ... ابن ابی الحدید می نویسد: ... و اما عمر فقد عرف کل احد برجوعه الیه فی کثیر من المسائل التي اشکلت علیه و علی غیره من الصحابه، و قوله غیر مره لولا علی لهلک عمر و قله «لا بقیة لمعظله لیس لها ابو الحسن ... و هو علیه السلام الذی افتی فی المرأه التي وضع لسته اشهر و هو الذی افتی فی الحامل الزانیه...

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۱۷۲، ح ۴۹۰، باب ۵۶.

۴- بیهقی در کتاب السنن الکبری ۷/۴۴۲، باب ما جاء فی اقل الحمل چنین نقل کرده است: «ان عمر رضی الله عنه اتی بامرأه قد ولدت لسته اشهر فهم برجمها فبلغ ذلک علیا رضی الله عنه فقال لیس علیها رجم فبلغ ذلک عمر فأرسل الیه فسأله فقال: { وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضَيْنَ مِنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ } و قال: { وَ حَمْلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا } فسته اشهر حمله حولین تمام لا حد علیها او قال لا رجم علیها قال فخلی عنها ثم ولدت. و در ادامه دو روایات دیگر نیز در این مسئله بیان می کند. همچنین عبد الرزاق صنعانی در کتاب المصنف ۱۳۴۴۳/۷۳۵۰ و ۱۳۴۴۴ باب التي تصنع لسته اشهر و نیز ابن عبد البر در الاتذکار ۷/۴۹۳/۵۱۳۱، و این مسئله را فضیلتی بزرگ و شاهی بر جایگاه بلند علی علیه السلام در فقه دین و معرف به کتاب خدا دانسته است و نیز ایجی در المواقف ۳/۶۳۶ فی بیان افضلیه علی این را بیان نموده است. «محقق»

(عمر خواست زنی را که بچه شش ماهه آورده بود سنگسار کند علی علیه السلام فرمود: خدادر قرآن می فرماید: مدت حمل در رضاع و از شیر گرفتن او سی ماه است چون مدت فصال و از شیر گرفتن او دو سال است پس مدت حمل او شش ماه می شود. خلاصه معنی اینکه ممکن است زن بچه شش ماه بیاورد چه آن که اقل مدت حمل شش ماه است پس عمر ترک کرد سنگسار کردن زن را و گفت: اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.)

و نیز در همان باب از مناقب احمد بن حنبل نقل می نماید:

«ان عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علی رضی الله عنهما»

(هرگاه امری بر عمر مشکل و کمیت فهم او لنگ می شد تعلیم از علی می گرفت.)

از این قبیل قضایا در دوره خلافت ابو بکر و عمر و عثمان بسیار اتفاق افتاده که امر آنها مشکل می شد، علی علیه السلام حکم حقیقی می کرده و آنها هم قبول نموده

ص: ۶۵۲

عملی می نمودند.

پس آقایان محترم فکر کنید چه چیز باعث شد که در اینجا قول علی را قبول نکردند، بلکه جسارت نموده و اهانت هم کردند؟! قطعاً (به قول عوام) زیر کاسه نیم کاسه ای بوده که با هو و جار و جنجال، حق ثابت زهراء مظلومه را از میان بردند.

دلیل سیم بر بطلان این حدیث عمل و فعل خود خلیفه ابو بکر است زیرا اگر حدیث صحیح بود بایستی آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله مانده همه را ضبط نمایند وراثت آن حضرت حق تصرف به هیچ چیز پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشتند مع ذلک ابو بکر حجره فاطمه را به او داد و حجرات عایشه و حفصه زوجات آن حضرت را از باب میراث به آنها داد! مثل معروف یک بام و دو هوا همین است {یؤمن ببعض و یکفر ببعض}.

علاوه بر اینها اگر این حدیث صحیح و ایمان به او داشتند که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله است پس چرا بعد از ضبط فدک که صدقه مسلمین بود (به عقیده آنها) ابو بکر نوشت من فدک را به فاطمه دادم و عمر مانع شد و نامه را گرفت و پاره کرد.

حافظ: این بیان شما تازگی دارد من نشنیدم که خلیفه فدک را برگردانده باشدند این مطلب در کجا است.

### **رد فدک به فاطمه علیها السلام و مانع شدن عمر**

داعی: گمان می کنم جناب عالی به اخلاق داعی پی برده باشید که بدون سند

ص: ۶۵۳

عرضی نمی‌نمایم و نیز گمان می‌کنم که شما کمتر وقت مطالعه کتب را دارید. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و علی بن برهان الدین شافعی در صفحه ۳۹۱ جلد سیم تاریخ سیره الحلیّه (۲) می‌نویسد ابو بکر از گفتار فاطمه متأثر شد

و گریه کرد (البته این قضیه بعد از چند روز در ملاقات منزل ابو بکر واقع شد).

«فاستعبر و بکی و کتب لها بردّ فدک» گریه کرد (به حال فاطمه) و نوشت من فدک را به فاطمه علیها السلام ردّ نمودم عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

و عجب آنکه همین عمری که آن روز نامه را پاره کرد و اعتراض نمود برد فدک، خود در دوره خلافت فدک را ردّ کرد و هم چنین خلفاء بعد از عمر (از امویین و عباسیین) فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام ردّ نمودند.

حافظ: این بیان شما خیلی اسباب تعجب است. چگونه ممکن است خلیفه عمر که به فرموده شما جدّا مانع از ردّ فدک به فاطمه شد، چون صدقه مسلمین بود تا آنجائی که (به قول شما) نامه را پاره کرد، خود فدک را به ورثه فاطمه ردّ نماید؟

ص: ۶۵۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۳۴، نامه ۴۵، (و من کتاب له علیه السّلام لعثمان بن حنیف) [ذکر ما ورد من السیر و الأخبار فی امر فدک]، می‌نویسد: ... و ان ابابکر رق لها حیث لم یکن عمر حاضرًا فکب لها بفدک کتابًا فلما خرجت به وجدها عمر فمد یدہ إلیه لیأخذہ مغالبه فممنعته فدفع لیده فی صدرها و أخذ الصحیفه، فخرقها بعد ان تفل فیها فمحاها...

۲- سیره الحلیّه، حلبی شافعی، ۳/۳۶۲، باب یدکر فیہ مده مرضه و ما وقع فیہ و وفاته صلی الله علیه وآله ... حلبی می‌نویسد: و فی کلام سبط ابن الجوزی انه (ابابکر) کتب لها بفدک و دخل علیه عمر فقال: ما هذا؟ فقال: کتاب کتبتہ لفاطمه بمیراثها من اییها فقال: مما ذا تنفق علی المسلمین و قد حاربتک العرب کما تری ثم اخذ عمر الکتاب فشقّه...



داعی: حق دارید تعجب نمائید، ممکن است شما ندیده باشید، من الحال با اجازه خودتان با ذکر اسناد از اکابر علماء خودتان خلفائی را که دادند و پس گرفتند به شما معرفی می نمایم تا تعجب نکنید و بدانید ما ذی حقیق.

### رد فدک توسط اولاد فاطمه علیها السلام

علامه سمهودی محدث و مورّخ معروف مدینه منوره متوفی ۹۱۱ در تاریخ المدینه (۱) و یاقوت بن عبد الله رومی حموی در معجم البلدان (۲) نقل می نمایند که

ص: ۶۵۵

۱- وفاء الوفاء، سمهودی، ۳/۹۹۵-۱۰۰۰، باب ۶، فصل ۲، فی صدقات الرسول ... طلب فاطمه من ای بکر صدقات ایها. سمهودی می نویسد: قال: و كانت فاطمه تسأل ابابکر نصیبتها مما ترک رسول الله صلی الله علیه وآله من خیر و فدک و صدقته بالمدينة فأبى ابوبکر علیها ذلك... فاما صدقته بالمدينة فدفعها عمر الی علی و عباس... و در صفحه ۱۰۰۰ می نویسد: عن عائشه ترد ما ذکره من دفع عمر فدک لعلی و عباس و اختصاصهما فیها... ان ابابکر انتزع من فاطمه فدک...

۲- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۳۸ و ۲۳۹، ماده فدک. حموی می نویسد: قالت فاطمه رضی الله عنها ان رسول اله صلی الله علیه وآله نحلنیها. فقال ابوبکر: أرید لذلك شهودا و لها قصه ثم ادى اجتهاد عمر بن الخطاب بعده لما وصی الخلفه و فتحت الفتوح و اتسعت علی المسلمین ان یردها الی ورثه رسول الله صلی الله علیه وآله فكان علی بن ابی طالب و العباس بن عبد المطلب یتنازعان فیها فكان علی یقول: ان النبی صلی الله علیه وآله جعلها فی حیاته لفاطمه و كان العباس یأبى ذلك یقول: هی ملک لرسول الله صلی الله علیه وآله و انا وارثه، فكانا یختصمان الی عمر فیأبى ان یحکم بینهما و یقول انما اعرف بشأنكما اما اذا فقد سلمتما الیکما فاقتصدا فیما یؤتی واحد منكما من قله معرفه. و نیز بخاری در صحیح، ۴/۵۰۴ و ۵۰۵، ح ۱۲۶ و ۱۲۵، کتاب الخمس، باب فرض الخمس حدیث را این گونه نقل می کند: أخبرنی عروه بن الزبیر ان عائشه ام المؤمنین، أخبرته ان فاطمه علیها السلام ابنة رسول الله صلی الله علیه وآله سألت ابابکر الصدیق بعد وفاه رسول الله صلی الله علیه وآله ان یقسم لها میراثها ما ترک رسول اله صلی الله علیه وآله مما افاء الله علیه فقال لها ابابکر: ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لا نورث ما ترکنا صدقه، فغضبت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فهجرت ابابکر فلم تزل مهاجرة حتى توفیت و عاشت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله سته اشهر قالت و كانت فاطمه تسأل ابابکر نصیبتها مما ترک رسول الله صلی الله علیه وآله من خیر و فدک و صدقته بالمدينة فأبى ابوبکر علیها ذلك... فاما صدقته بالمدينة فدفعها عمر الی علی و عباس.

ابوبکر در زمان خلافت فدک را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود واگذار کرد به علی علیه السلام و عباس.

اگر ابو بکر به عنوان فیء مسلمانان حسب الامر رسول الله صلی الله علیه وآله فدک را تصرف نمود، عمر بچه دلیل حق مسلمانان را به یک نفر واگذار نمود؟

شیخ: شاید به عنوان یک فرد مسلمان واگذار کرده باشد که به خرج مسلمانان گذارده شود.

داعی: این توضیح جنابعالی توضیح بما لا یرضی صاحبه می باشد زیرا خود خلیفه چنین قصدی را نداشته و اگر برای خرج و مصرف مسلمانان واگذار کرده بود بایستی در تاریخ ثبت شده باشد و حال آنکه مورخین بزرگ خودتان می نویسند عمر فدک را به علی علیه السلام و عباس واگذار کرد.

و اما علی علیه السلام که فدک را قبول نمود به عنوان میراث بوده نه به عنوان یک فرد مسلمان و الاً یک فرد مسلمان نمی تواند حق تمام مسلمانان را ضبط و تصرف در آنها بنماید.

شیخ: شاید مراد عمر بن عبد العزیز بوده است.

ص: ۶۵۶

داعی: (با تبسم) علی علیه السلام و عباس در زمان عمر بن عبد العزیز اموی نبودند! حکم عمر بن عبد العزیز علی حده است، چنانچه علامه سمهودی در تاریخ المدینه(۱) و ابن ابی الحدید در صفحه ۸۱ جلد چهارم شرح نهج البلاغه(۲) از ابوبکر جوهری نقل می نمایند که چون عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید به عامل خود در مدینه نوشت فدک را به اولادهای فاطمه واگذار کن. فلذا حسن بن حسن المجتبی و بعضی گفتند حضرت علی بن الحسین را خواست و به آنها واگذار کرد.

ابن ابی الحدید در سطر اول صفحه ۸۱ جلد چهارم شرح نهج(۳) (چاپ مصر) این عبارت را نوشته که «کانت اول ظلامه ردها» یعنی این ردّ کردن عمر فدک را

ص: ۶۵۷

---

۱- وفاء الوفاء، سمهودی، ۳/۹۹۹، باب ۶، فصل ۲، فی صدقات الرسول... طلب فاطمه من ابی بکر صدقات ایها. سمهودی می نویسد: «... فلما ولی عمر بن عبد العزیز الخلفه کتب الی عامله بالمدینه يأمره برد فدک الی ولد فاطمه فکانت فی ایدیهم ایامه، فلما ولی یزید بن عبد الملک قبضها... فدفعها الی الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب...».

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۶، نامه ۴۵، (و من کتاب له علیه السلام الی عثمان بن حنیف، ذکر ما ورد السیر والخبار فی امر فدک]. ابن ابی الحدید می نویسد: «فلما ولی عمر بن عبد العزیز الخلفه، کانت اول ظلامه ردها، دعا حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و قیل: بل دعا علی بن الحسین علیه السلام فردها علیه، و کانت بیید اولاد فاطمه مده ولایه عمر بن عبد العزیز...».

۳- پیشتر اشاره شد.

به اولادهای فاطمه اول ظلم کرده و غارت شده ایست که ردّ نموده شد بآنها مدت زمانی در تصرف آنها بوده تا یزید بن عبد الملک خلیفه از آنها گرفت و در دست بنی امیه بود تا زمان خلافت بنی عباس عبد الله سفاح اول خلیفه عباسی فدک را واگذار کرد به اولادهای امام حسن و آنها به عنوان حق الارث میان بنی فاطمه تقسیم می نمودند.

### رد فدک توسط عبد الله و مهدی و مأمون عباسی به ورثه فاطمه علیها السلام

چون بنی حسن بر منصور خروج نمودند فدک را از آنها گرفت. چون پسرش مهدی خلیفه شد به آنها واگذار نمود. موسی بن هادی که خلیفه شد ضبط کرد تا زمان خلافت مأمون الرشید عباسی او امر کرد آن را به آل علی و بنی فاطمه واگذار کردند(۱).

یاقوت حموی در معجم البلدان(۲) (چاپ اول) ذیل حرف «فدک» عین حکم مأمون را ضبط نموده است که نوشت به قثم بن جعفر عامل خود در مدینه منوره «أنه کان رسول الله صلی الله علیه وآله اعطی ابنته فاطمه رضی الله عنها فدک و تصدّق علیها بها و انّ ذلک کان امرا ظاهرا معروفا عند آله علیه الصلاه و السلام»

(به درستی که رسول خداصلی الله علیه وآله عطا نمود فدک را به دخترش فاطمه و این امری ظاهر و معروف بوده در نزد اولاد آن حضرت.)

ص: ۶۵۸

---

۱- السقیفه و فدک، جوهری، ص ۱۰۶، فدک القسم الثانی، شرح نهج البلاغه، ۱۶/۲۱۷، نامه ۴۵ (و من کتاب له علیه السّلام الی عثمان بن حنیف) «محقق»

۲- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۴۰.

دعبل خزاعی شاعر معروف حاضر بود، برخاست اشعاری انشاد نمود که بیت اولش این بود.

اصبح وجه الزمان قد ضحکا

برد مأمون هاشم فدکا

(امروز روزگار خندان است که مأمون فدک را به بنی هاشم رد نمود.)

### اثبات نحلہ بودن فدک

با دلایل قاطعه ثابت گردید که فدک نحلۀ فاطمه علیها السلام بوده که روز اول بدون هیچ مجوز شرعی غصب نمودند. لذا بعضی از خلفا روی انصاف و یا روی سیاست به اولادهای بی بی مظلومه رد نمودند.

حافظ: اگر فدک نحلۀ فاطمه رضی الله عنها بود پس چرا ادعای ارث نمود و از نحلہ حرفی نزد؟

داعی: در مرتبۀ اول بی بی فاطمه علیها السلام دعوی نحلہ نمود چون بر خلاف دستور شارع مقدس اسلام از متصرف شاهد خواستند؛ وقتی هم شهود آورد شهود او را بر خلاف شرع انور رد نمودند، ناچار از راه ارث وارد شد تا احقاق حق نماید.

حافظ: گمان می کنم اشتباه می فرمائید چون در جائی دیده نشده که فاطمه رضی الله عنها از نحلہ حرفی زده باشد.

داعی: اشتباه نکرده بلکه یقین دارم نه در کتب شیعه فقط بلکه در کتب اکابر علماء خودتان هم ثبت است، چنانچه در صفحه ۳۹ سیره الحلبیہ (۱) تألیف علی

ص: ۶۵۹

---

۱- سیره الحلبیہ، برهان الدین حلبی، ۳/۳۶۲، باب یذکر فیہ مده مرضه وما وقع فیہ و وفاته صلی الله علیه وآله. حلبی می نویسد: «کانها تأولت قوله صلی الله علیه وآله لا نورث و حملت ذلك على الأموال ای الدرهم و الدنانیر كما جاء فی بعض الروایات لا تقسم ورثتی دینارا و لا- درهما بخلاف الأراضی و لعل طلب ارثها من فدک کان منها بعد ان ادعت رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وآله اعطاها فدک و قال لها هل لك بینہ، فشه لها علی کرم الله وجهه و ام ایمن فقال لها أبرجل و امرأه تستحقها...»

فاطمه علیها السلام به عنوان تملیک و متصرفه و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به او بخشیده با ابی بکر مناظره کرد چون شهود شرع پسند نداشت، ناچار از راه ادعای ارث وارد شد. پس ادعای ارث مؤخر از نحلّه بوده است و نیز امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر (۱) ضمن ادعای فاطمه علیها السلام و یاقوت حموی در معجم البلدان (۲) و ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۳) از ابو بکر جوهری و ابن حجر متعصب در آخر صفحه ۲۱ صواعق محرقة (۴) ضمن کلام در شبهه هفتم از

ص: ۶۶۰

- 
- ۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۹/۲۸۴، ذیل آیه ۶ سوره حشر، مسأله ۶. فخر رازی می نویسد: «... فلما مات ادعت فاطمه علیها السلام انه كان ينحلها فدكا...»
  - ۲- معجم البلدان، یاقوت حموی، ۴/۲۳۸، ماده فدک. حموی می نویسد: و هی التي قالت فاطمه: ان رسول الله صلی الله علیه و آله نحلنيها، فقال ابوبکر: اردی لذلك شهودا...
  - ۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۷۷، نامه ۴۵، (و من کتاب له علیه السلام الی عثمان بن حنیف) فصل ۳، فی ان فدک هل صح كونها نحلّه رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمه ام لا؟ ابن ابی الحدید می نویسد: ثم ان الأمر فی ان الکلام فی النحل كان المتقدم ظاهرا و الروایات کلها به وارده...
  - ۴- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۳۷، باب ۱ فصل ۵، شبهه ۷. ابن حجر می نویسد: و دعواها انه صلی الله علیه و آله نحلها فدک لم تأت علیها الا بعلی و ام ایمن.

شبهات رفضه نقل می نماید که اول ادعای فاطمه علیها السلام نحله بود چون شهودش مردود شد متأثر گردید، فرمود دیگر با شما سخن نخواهم گفت!

و همین قسم هم شد دیگر با آنها ملاقات نکرد و هم کلام با آنها نشد تا زمان وفاتش رسید. وصیت کرد احدی از آنها بر او نماز نگذارند. عمویش عباس بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمودند. (۱) (ولی به روایات شیعه و بیانات ائمه از عترت طاهره علی علیه السلام بر بی بی نماز گذارد).

### قول مخالفین که ابو بکر به موجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن

حافظ: در اینکه فاطمه رضی الله عنها خیلی دلتنگ و رنجیده خاطر شد حرفی نیست ولی ابی بکر صدیق رضی الله عنه را هم نمی توان زیاد مقصر دانست زیرا مجبور بود به صورت ظاهر شرع عمل نماید چون آیه شهادت عمومیت دارد که برای اثبات مدعی بایستی دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که به منزله دو مرد است شهادت بدهند چون موضوع شهادت مطابق شرع نبوده و شهود کامل نیاوردند نتوانستند حکم قطعی له فاطمه رضی الله عنها صادر نمایند.

داعی: ممکن است رشته سخن در اینجا طولانی شود و اسباب ملالت آقایان محترم گردد لذا مقتضی است موافقت فرمائید بقیه صحبت بماند برای فرداشب.

نواب: قبله صاحب یکی از موضوعات مهمه که بین ما مورد بحث بوده و

ص: ۶۶۱

---

۱- السقیفه و فدک، جوهری، ص ۱۰۴، القسم الثانی؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۱۴، نامه ۴۵، ذکر ما ورد من السیر و الاخبار فی امر فدک. «محقق»

زیاده از حدّ علاقه مندیم که حقیقت آن بر ما معلوم شود و از حسن تصادف امشب مورد بحث قرار گرفته همین موضوع است متمنی است اگر خسته نشدید و ملال پیدا ننموده اید مطلب را قطع نکنید چه آنکه قطع مطلب رشته توجّه را قطع می نماید و اگر تا صبح طول بکشد از طرف ما مستمعین ابداء مانعی نیست بلکه با میل و شوق مفرطی حاضریم و تا این قضیه حل نشود ما از اینجا نخواهیم رفت مبسوطاً صحبت فرمائید مگر آنکه واقعا خودتان ناراحت باشید در این صورت مزاحم نمی شویم.

داعی: برای دعاگو در موضوعات علمی و دینی ملالت نیست هیچ گاه خستگی در حقیر پیدا نمی شود ملاحظه حال آقایان حاضرین را می کنم چون رعایت حال همه را باید کرد.

(تمام اهل مجلس متفقاً گفتند بیانات شما ملال آور نیست خصوصاً در موضوع فدک که بسیار مهم و شنیدنی است که همه علاقه مند به آن هستیم).

داعی: جناب حافظ فرمودند خلیفه ناچار بود به صورت دستورات شرعی عمل نماید چون شهود کامل نبود حکم صادر نشد در اینجا چند جمله هست که باید بیان شود و آقایان منصفانه قضاوت کنند.

#### **شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است**

اولاً آقای ابوبکر که به فرموده شما مقید به امور شرعی بودند بفرمائید در کجای دستورات شرعی وارد است که از متصرف شاهد بخواهند بالاتفاق ثابت است که حضرت فاطمه علیهاالسلام متصرفه بوده آیا این عمل ابی بکر که تمام علماء



خودتان نوشته اند از بی بی مظلومه شاهد طلبید مطابق کدام اصل از قانون و دین و شریعت بوده مگر نه اینست که دستور شریعت است که مدعی باید شاهد بیاورد نه متصرف آیا این عمل خلاف شرع انور بوده یا نه؟ منصفانه قضاوت نمائید.

ثانیا موضوع عمومیت آیه شهادت مورد انکار احدی نیست و بر عمومیت خود باقیست ولی به مقتضای قاعده مسلمه «ما من عام الا و قد خص» قابل استثناء و تخصیص بردار است.

حافظ: آیا به چه دلیل می فرمائید که آیه شهادت تخصیص بردار است.

### خزیمه ذو الشهادتین

داعی: دلیل بر این معنی خبری است که در صحاح معتبره شما هم نقل شده است در موضوع خزیمه ابن ثابت که وقتی شهادت داد له پیغمبر صلی الله علیه و آله مقابل مرد عرب که در قضیه بیع اسب مدعی رسول الله صلی الله علیه و آله شده بود شهادت او یک نفری مورد قبول واقع شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را ذو الشهادتین نامید که شهادت او را تنها برابر شهادت دو شاهد عادل قرار داد (۱).

پس معلوم شد آیه شهادت تخصیص بردار است جائی که خزیمه یک فرد مؤمن صحابی از امت مخصص آیه واقع شود علی و فاطمه علیهما السلام که به نص آیه تطهیر صاحب مقام عصمت بوده اند اولی به استثناء بودند قطعا معصوم و معصومه

ص: ۶۶۳

---

۱- مسند احمد، ۵/۱۸۹، حدیث زید بن ثابت؛ و ۵/۲۱۶، حدیث خزیمه بن ثابت؛ المستدرک، ۳/۳۹۶، مناقب خزیمه بن ثابت الانصاری، جعل شهادت خزیمه شهادت رجلین. «محقق»

صدیق و صدیقه مصون از کذب و دروغ می باشند و حتما ردّ بر آنها ردّ بر خدای تعالی است.

## ردّ شهود فاطمه

فاطمه صدیقه طاهره ادعا نمود فدک نحلّه من است و پدرم به من بخشیده و در حیات خود آن حضرت متصرفه بوده ام بر خلاف دستور شرع انور از صدیقه طاهره معصومه متصرفه شاهد خواستند؟ بی بی مظلومه هم امیر المؤمنین علیه السّلام و امّ ایمن و حسنین علیهما السّلام را به شهادت آورد آنها را ردّ نمودند آیا این عمل بر خلاف حقیقت و قواعد شرع نبود!

اگر فاطمه هیچ شاهدی نداشت مگر تصرف، مطابق دستور شرع انور کافی بر حقانیت او بود. به علاوه که خداوند در آیه تطهیر شهادت به پاکی بی بی داده است که از هر رجس پلیدی بر کنار است که از جمله آنها دروغ و ادعای به کذب است.

علی الخصوص که شاهد کاملی مانند علی امیر المؤمنین علیه السّلام شهادت بر حقانیت زهرای اطهر داد که قطعاً ردّ شهادت علی ردّ بر خداست.

زیرا خدای عالی اعلی علی علیه السّلام را در آیات قرآن مجید صادق و صدیق خوانده من نمی دانم به چه جرأت شهادت مصدّق خداوند را ردّ کردند.

و حال آنکه در قرآن مجید امر می فرماید با علی باشید یعنی پیرو او باشید و او را صادق خوانده مانند زید عدل از شدت صداقت مجسمه صدق گردیده فلذا در آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) می فرماید.

۱- { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. }

(از جماعت مؤمنین بترسید از خدا و باشید با راستگویان (که مراد محمد و علی و عترت طاهره علیهم السّلام بودند).

حافظ: این آیه چه دلالتی با مقصود شما دارد که باید پیرو علی کرم الله وجهه باشند.

### مراد از صادقین در آیه محمد و علی علیهما السّلام هستند

داعی: اکابر علماء شما در کتب و تفاسیر خود گویند این آیه در شأن محمّد و علی، نازل گردیده که مراد از صادقین محمّد و علی و در بعض اخبار علی علیه السّلام و در بعض دیگر عترت طاهره می باشند.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان(۱) و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور(۲) از ابن عباس و حافظ ابو سعد عبد الملک بن محمّد خرگوشی در کتاب شرف المصطفی از اصمعی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء روایت می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هو محمد و علی علیهم السّلام و شیخ سلیمان حنفی در باب ۳۹ ینایع الموده(۳) صفحه ۱۱۹ چاپ اسلامبول از موفق بن أحمد خوارزمی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و حموینی از ابن عباس روایت نموده که:

ص: ۶۶۵

---

۱- الکشف والبیان، ثعلبی، ۵/۱۰۹، ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه.

۲- در المنثور، سیوطی، ۳/۵۱۷، ذیل همین آیه.

۳- در همین مجلس گذشت.

«الصادقون في هذه الآية محمدصلى الله عليه وآله واهل بيته.»

(راستگويان در اين آيه محمدصلى الله عليه وآله واهل بيت طاهرين آن حضرت اند).

و شيخ الاسلام ابراهيم بن محمد حمويى كه از اعيان علماء شما است در فرائد السمطين (1) و محمد بن يوسف گنجى شافعى در باب 62 كفايه الطالب (2) و محدث شام در تاريخ خود مسندا نقل مى نمايند كه: مع الصادقين اى مع على بن ابى طالب (3) عليه السلام.

2- آيه 34 سوره 39 (زمر) كه مى فرمايد: {وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ}

(آن كس كه آورد سخن راست را (خاتم النبیین) و آن كه تصديق نمود به آن (على بن ابى طالب) آنها پرهيزگاراند).

جلال الدين سيوطى در درّ المنثور (4) و حافظ ابن مردويه در مناقب (5) و حافظ ابو نعيم در حليه الاولياء و محمد بن يوسف گنجى شافعى در باب 62 كفايه الطالب (6) و ابن عساكر در تاريخ (7) خود از جماعتى از اهل تفسير نقل نموده اند از ابن عباس و مجاهد كه:

ص: 666

1- فرائد السمطين، حمويى، 1/370، ح 299 و 300، سمط اول باب 68.

2- در همين مجلس گذشت.

3- همچنين در كتاب شواهد التنزيل، 10/341 ح 350 تا 357، ذيل آيه شريفه و نيز تاريخ مدينه دمشق، 42/361؛ المناقب،

خوارزمى، ص 270، ح 273، الفصل السابع عشر. «محقق»

4- در المنثور، سيوطى، 5/615، ذيل آيه 33، سوره زمر.

5- مناقب ابن مردويه، ص 314، ح 518، سوره زمر.

6- كفايه الطالب، گنجى شافعى، ص 233، باب 62.

7- تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، 42/360، رقم 4933، شرح حال على بن ابى طالب.

«الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الَّذِي صَدَّقَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»

(آن کس که آورد سخن راست را محمدصلی الله علیه وآله و آن که تصدیق نمود او را (علی بن ابی طالب علیه السلام) بود.)

۳- {وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ} حدید/۱۸.

(آنان که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند به حقیقت راستگویان عالمند و بر ایشان خدا اجر شهیدان است. پاداش اعمال و نور ایمانشان را (در بهشت) می یابند.)

امام احمد بن حنبل در مسند(۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی(۲) از ابن عباس روایت نموده اند که این آیه شریفه در شأن علی علیه السلام نازل شده که آن حضرت از جمله صدیقان است.

۴- آیه ۷۱ سوره ۴(نساء) {وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا}

(آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که خدا به آنها لطف

ص: ۶۶۷

۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم این حدیث را در مسند نیافتیم. لکن احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۶۲۷ و ۶۲۸، ح ۱۰۷۲، فضائل علی بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله ثم الصدیقون ثلاثه حبيب بن موسى النجار مؤمن آل ياسين و ترتیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب الثالث و هو افضلهم.

۲- ما نزل من القرآن، ابی نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۱۹، سوره حدید و آیه ۳۳ سوره زمر (با استفاده از النور المشتعل، ص ۲۴۷، ح ۶۷) و ص ۲۰۴-۲۰۵، ح ۵۶، و نیز آلوسی در روح المعانی، ۶/۴۳، ذیل آیه ۱۱۹، سوره توبه، شوکانی در فتح القدير، ۲/۴۱۴، ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه مراد از مع الصادقین را علی بن ابی طالب می دانند.

و عنایت کامل فرموده یعنی با پیمبران و صدیقان و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان در بهشت چه نیکو رفیقانی هستند.)

مراد از صدیقین در آیه شریفه علی علیه السلام می باشد چنانچه روایات متکاثره از طرق ما و شما وارد است که علی علیه السلام صدیق و راستگوی این امت است بلکه افضل صدیقین است.

### علی افضل صدیقین است

چنانچه اکابر علماء شما از قبیل امام فخر رازی در تفسیر کبیر (۱) و امام ثعلبی در کشف البیان (۲) و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور (۳) و امام أحمد بن حنبل در مسند (۴) و ابن شیرویه در فردوس (۵) و ابن ابی الحدید (۶) در صفحه ۴۵۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه و ابن مغزلی شافعی در مناقب و ابن حجر مکی در حدیث سی ام از چهل حدیثی که در

صواعق (۷) در فضایل علی علیه السلام نقل نموده از

ص: ۶۶۸

- 
- ۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۷/۵۷، ذیل آیه ۲۸ سوره مؤمن (غافر) مسأله ۸/
  - ۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۸/۱۲۶، ذیل آیه ۲۷ سوره یس، چنین نقل می کند: عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «سباق الاعمم ثلاثه لم یکفروا بالله طرفه عین: علی بن ابی طالب و صحاب آل یس و مؤمن آل فرعون، فهم الصدیقون و علی افضلهم.»
  - ۳- در المنثور، سیوطی، ۵/۴۹۲، ذیل آیه ۲۹ سوره یس.
  - ۴- پیشتر گذشت.
  - ۵- الفردوس، دیلمی، ۲/۴۲۱، ح ۳۸۶۶، باب الصاد.
  - ۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۷۲، خطیه ۱۵۴، (و من خطبه علیه السلام و ناظر قلب اللیب به و بیصر امده) [ذکر الأحادیث والوارده فی فضائل علی]
  - ۷- مناقب ابن المغزلی، ص ۲۴۷، ۲۹۴، قوله علیه السلام الصدیقون ثلاثه...

بخاری از ابن عباس به استثناء جمله آخر روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

الصدّيقون ثلاثة حزقیل مؤمن آل فرعون و حبيب النّجار صاحب یس و علیّ ابن ابي طالب و هو افضلهم.

(راستگویان سه نفرند حزقیل مؤمن آل فرعون و حبيب نجار صاحب یس و علی بن ابی طالب و او افضل از آنها می باشد.)

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۲ ینابیع الموده (۱) از مسند امام احمد و أبو نعیم و ابن مغازلی شافعی و اخطب خوارزمی در مناقب (۲) از ابی لیلی و ابو ایوب أنصاری و ابن حجر مکی در حدیث سی و یکم از چهل حدیث صواعق (۳) از ابو نعیم و ابن عساکر از ابی لیلی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کفایه الطالب (۴) مسندا از ابی لیلی نقل نموده و در آخر خبر گوید محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء ترجمه حالات علی علیه السّلام جمعا از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده اند که فرمود:

ص: ۶۶۹

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۷۳، ح ۱، باب ۴۲، و نیز در ۲/۲۳۵، ح ۶۵۷، باب ۵۶.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۳۱۰، ح ۳۰۷، فصل ۱۹.

۳- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۵، باب ۹، فصل ۲ ح ۳۱.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۲۳ و ۱۲۴، باب ۲۴، و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۵۶، قسم ۱، باب فضائل علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، ذکر اسمیه علیه السّلام و کنیت، قرطبی در الجامع لأحكام القرآن، ۱۵/۲۰، ذیل آیه ۲۷ سوره یس، سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۱۱۵، ح ۵۱۴۸-۵۱۴۹، حرف الصاد، مناوی در فیض القدیر، ۴/۳۱۳، ح ۵۱۴۸-۵۱۴۹، حرف الصاد، متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۱، ح ۳۲۸۹۷-۳۲۸۹۸، کتاب الفضائل باب ۳، فصل ۲، فضائل علیّ بن ابی طالب، حدیث را با اندک اختلاف در الفاظ نقل می کنند.

الصدّيقون ثلاثة حبيب النّجار مؤمن آل يس الّذى قال (يا قوم اتّبعوا المرسلين) و حزقيل مؤمن آل فرعون الّذى قال (أ تقتلون رجلا ان يقول ربّي الله) و عليّ بن ابي طالب و هو

افضلهم.

(راستگويان سه نفرند، حبيب نجار مؤمن آل يس (که گفت ای قوم متابعت کنید پیغمبران را) و حزقيل مؤمن آل فرعون (که می گفت آیا می کشید مرد مؤمن خدا پرست را) و علي بن ابي طالب و او افضل از آنها می باشد.)

واقعا هر انسان عاقلی به حیرت فرو می رود که عادت و تعصّب چگونه بر علم و انصاف شما آقایان غالب آمده با اینکه خودتان با روایات متعدده طبق آیات قرآنيه ثابت می نمائید که علی علیه السّلام افضل الصّدّيقين بوده است مع ذلك ديگران را صدّيق بخوانید؟ و حال آنکه يك آیه بر صدّيق بودن آنها نقل نگردیده است.

شما را به خدا آقایان محترم انصاف دهید و از عادت بر کنار شوید که آیا سزاوار بود کسی را که خدای متعال در قرآن مجید او را صدّيق خوانده که هرگز دروغ نگوید و نیز در قرآن امر فرماید پيرو او باشید (به اقرار علمای خودتان) شهادتش را ردّ نمایند بلکه اهانت هم بنمایند!؟

آیا عقل باور می کند کسی که رسول خدا او را صدّيق این امت خوانده بلکه افضل صدّيقين معرفی نموده و آیات قرآن دلالت بر صداقت او داشته روی هوای نفس دروغ بگوید آن هم شهادت دروغ بدهد!؟

ص: ۶۷۰



آیا رسول اکرم صلی الله علیه وآله نفرموده حق با علی و علی با حق توأما می گردند چنانچه خطیب بغدادی در صفحه ۳۲۱ جلد چهارم تاریخ (۱) خود و حافظ ابن مردویه در مناقب (۲) و دیلمی در فردوس (۳) و حافظ هیشمی در صفحه ۲۳۶ جلد هفتم مجمع الزوائد (۴) و ابن قتیبه در صفحه ۶۸ جلد اول

الامامه و السياسه (۵) و حاکم أبو عبد الله نیشابوری در صفحه ۱۲۴ جلد سیم مستدرک (۶) و امام احمد بن حنبل در مسند و طبرانی در اوسط (۷) و خطیب خوارزمی در مناقب (۸) و فخر رازی در صفحه ۱۱۱ جلد اول تفسیر (۹) و ابن حجر مکی در صفحه ۷۴ و ۷۵ و ۱۴۰ جلد دوم جامع الصغیر (۱۰) و ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث بیست و یکم صواعق (۱۱) در فضایل مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نقلاً از اوسط از ام سلمه و

شیخ

ص: ۶۷۱

- 
- ۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۴/۳۲۱، رقم ۷۶۴۳، شرح حال یوسف بن محمد المؤدب.
  - ۲- مناقب ابن مردویه، ص ۱۱۳-۱۱۷، ح ۱۳۲-۱۴۳، فصل ۸.
  - ۳- الفردوس، دیلمی، ۳/۲۳۰، ح ۴۶۷۸، باب القاف ذکر فصول من ذوات الالف و اللام.
  - ۴- مجمع الزوائد، ابی بکر هیشمی، ۷/۲۳۵، کتاب الفتن، باب فیما کان فی الجمل و الصغیر و غیرهما.
  - ۵- الامامه و السياسه، ابن قتیبه، ۱/۷۳، فصل اتمام الحرب.
  - ۶- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۴ - ۱۳۵، ح ۴۶۲۸ - ۴۶۲۹، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین.
  - ۷- معجم الاوسط، طبرانی، ۵/۴۵۵، ح ۴۸۷۷، احادیث عباد بن سعید.
  - ۸- مناقب خوارزمی، ص ۱۰۴، ح ۱۰۷، فصل ۸.
  - ۹- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱/۲۰۵، ذیل سوره فاتحه، باب ۴، مسأله ۹، حجت ۵.
  - ۱۰- جامع الصغیر، سیوطی، ۲/۱۷۲، ح ۴۴۱۲، و ح ۵۵۹۴، حرف العین.
  - ۱۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۴، باب ۹، فصل ۲، حدیث الحادی و العشرون.

سليمان بلخي حنفي در باب ۲۰ ينابيع الموده (۱) از جمع الفوائد و اوسط و صغير طبراني و فرائد حمويني و مناقب خوارزمي و ربيع الابرار زمخشري از ام سلمه و ابن عباس و نیز ضمن باب ۶۵ صفحه ۱۸۵ ينابيع الموده چاپ اسلامبول از جامع الصغير جلال الدين سيوطي و نیز در صفحه ۱۱۶ تاريخ الخلفاء (۲) و در صفحه ۳۵۸ جلد ۴ فيض القدير (۳) از ابن عباس و در صفحه ۲۳۷ از مناقب السبعين (۴) حديث ۴۴ از صاحب فردوس و در صفحه ۲۸۳ ضمن باب ۵۹ از فصل دوم صواعق (۵) از ام سلمه و محمد بن يوسف گنجي شافعي در كفايه الطالب (۶) بعضي از ام سلمه بعضي از عايشه و بعضي از محمد بن ابي بكر از رسول اكرم صلي الله عليه وآله روايت نموده اند كه فرمود:

«علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض.»

(علی با قرآن و قرآن با علی می باشد و از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض كوثر بر من وارد شوند).

برخی به این عبارت نقل نمودند كه:

«الحقّ لن یزال مع علی و علی مع الحقّ لن یختلفا و لن یفترقا.»

ص: ۶۷۲

- 
- ۱- ينابيع الموده، قندوزي، ۱/۲۶۹، ح ۱، باب ۲۰.
  - ۲- تاريخ الخلفاء، سيوطي، ص ۱۷۳، شرح حال علی بن ابي طالب.
  - ۳- فيض القدير، مناوي، ۴/۴۷۰، ح ۵۵۹۴، حرف العين.
  - ۴- ينابيع الموده، قندوزي، ۲/۲۴۵، ح ۶۸۷، باب ۵۶، الحديث الرابع و الاربعون.
  - ۵- ينابيع الموده، قندوزي، ۲/۳۹۶، ح ۳۰، باب ۵۹، الحديث الحادي و العشرون و الصواعق المحرقة، ابن حجر مكي، ص ۱۲۴، باب ۹، فصل ۲، حديث الحادي و العشرون.
  - ۶- كفايه الطالب، گنجي شافعي، ص ۲۶۵، باب ۶۲.

(حق هرگز از علی جدا نمی شود و پیوسته حق برای همیشه با علی و علی با حق بوده و هرگز از هم جدا نخواهند شد.)

و نیز ابن حجر در صفحه ۷۷ صواعق (۱) اواخر فصل دوم از باب ۹ نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در مرض موت فرمود:

انی مَخْلُفٌ فیکم کتاب الله و عترتی اهل بیتی ثم اخذ بید علی فرفعها فقال هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض فاسئلهما ما خلفت فیهما.

(من دو چیز را در میان شما می گذارم، یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگر عترت و اهل بیت من اند. آن گاه دست علی را گرفت بلند نمود و فرمود: این علی با قرآن و قرآن با علی می باشد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند پس از این هر دو از مقام جانشینی سؤال می نمایم)

و نیز عموماً نقل می نمایند که فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار.»

(علی با حق و حق با علی دور می زند).

و سبط ابن جوزی در صفحه ۲۰ تذکره خواص الامه (۲) ضمن حدیث غدیر نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«و ادر الحق معه حیثما دار و کیف مادار.»

ص: ۶۷۳

---

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۶، باب ۹، فصل ۲.

۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۳۵، باب ۲، فی ذکر فضائل علی علیه السّلام، حدیث فی قوله علیه السّلام من کنت مولاه فعلی مولاه.

(و بگردان حق را با علی هر کجا و هر طور که می گردد.)

آن گاه اظهار نظر نموده و گوید:

«فیه دلیل علی آنه ما جرى خلاف بین علی علیه السلام و بین احد من الصحابه الا و الحق مع علی علیه السلام(۱)»

(در این حدیث دلیلی است بر اینکه اگر بین علی و یکی از اصحاب اختلافی واقع شود حق با علی خواهد بود.)

### اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است

و نیز در همان کتابهایی که عرض کردم به علاوه در سایر کتب(۲) معتبره شما نقل است که

در مکانهای بسیار و محلّهای متعدده و به عبارات مختلفه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می فرمود:

ص: ۶۷۴

---

۱- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۳۹، باب ۲ فی ذکر فضائل علی علیه السلام حدیث فی قوله علیه السلام من کنت مولاه فعلی مولاه.

۲- مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۷، کتاب معرفه الصحابه و من مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابی ذر قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی.» و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۱۴، ح ۳۲۹۷۳، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی بن ابی طالب، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۲۷۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث چنین نقل می کند: ... عن جده یعلی بن مره الثقفی قال: سمعت رسول الله یقول: «من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی و من عصی الله و من احب علیاً فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغض علیاً فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله، لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا کافر او منافق.»

«من اطاع عليا فقد اطاعني و من اطاعني فقد اطاع الله و من انكر عليا فقد أنكرني و من انكرني فقد انكر الله»

(هر کس علی را اطاعت نماید مرا اطاعت کرده و کسی که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسی که علی را انکار نماید مرا انکار کرده و کسی که مرا انکار نماید خدا را انکار کرده.)

و أبو الفتح محمد بن عبد الکریم شهرستانی در ملل و نحل نقل (۱) می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لقد کان علیّ علی الحق فی جمیع احواله یدور الحق معه حیث دار.»

(علی در جمیع احوال بر حق است و حق با علی دور می زند.)

به همین جهت اهل نهروان را کافر می داند چون در مقابل علی علیه السلام قیام کردند.

آیا ردّ و انکار و اعتراض به علی علیه السلام با این همه اخبار صریحه مندرجه در کتب معتبره خودتان ردّ و انکار و اعتراض و اهانت بر خدا و رسول و تخلف از حق و حقیقت نبوده است.

مگر نه اینست که ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب (۲) و محمد

ص: ۶۷۵

---

۱- ملل و النحل، شهرستانی، ۱/۳۳، مقدمه ۴، اول شبهه وقعت فی المله الاسلامیه و کیفیه انشعابها. شهرستانی می نویسد: «و بالجمله: کان علی مع الحق و الحقه معه» و در صفحه ۱۴۵ همین جلد قسم ۱، جزء ۱، باب ۶ الشیعه الامامیه، می نویسد: ... ثم قال علیه السلام و هو علی الرّحال: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار...»

۲- مناقب خوارزمی، ص ۳۱۶، فصل ۱۹، فی فضائل له شتی. خوارزمی حدیث را اینگونه نقل می کند: عن علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه، فقال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: علیکم بعلی بن ابی طالب علیه السلام فانه مولایکم فأحبوه، و کبیرکم فاتبعوه، و عالمکم فأکرموه، و قائدکم الی الجنه و اذا دعاکم فأجیبوه و إذا امرکم فأطیعوه احبوه بحبی و اکرموه بکرامتی...

بن طلحه شافعی در مطالب السؤل(۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(۲) روایت می نمایند که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحا فرمود:

«من اکرم علیا فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله و من اهان علیا فقد اهاننی و من اهاننی فقد اهان الله.»

(هر کس علی را اکرام کند مرا اکرام کرده و کسی که مرا اکرام کند خدا را اکرام کرده و کسی که علی را اهانت کند مرا اهانت کرده و کسی که مرا اهانت کند خدا را اهانت کرده.)

### منصفانه قضاوت عادلانه کنید

آقایان با انصاف قضایای وارده را مطابقه کنید با این قبیل اخبار و احادیث رسیده و مندرجه در کتب معتبره خودتان و عادلانه قضاوت کنید و به شیعیان بی گناه آن قدر بدبین نباشید.

و دیگر آنکه فرمودید: خلیفه مجبور بود عمل به دستور ظاهر شرع نماید و

ص: ۶۷۶

---

۱- مطالب السؤل، ابن طلحه شافعی، ص ۹۶، باب ۱، فصل ۶ فی علمه و فضله. ابن طلحه حدیث را این گونه نقل می کند: قال رسول الله صلی الله علیه و آله هذا علی فأحبه بحبی و اکرموه بکرمتی فان جبرائیل علیه السّلام امرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۹/۱۷۰، خطبه ۱۵۴، (و من خطب له علیه السّلام و ناظر اللیب به یبصر امده)، ذکر الاحادیث و الاخبار الوارده فی فضائل علی.

چون آیه شهادت بر عمومیت، خود باقی بود نمی توانست بدون اقامه شهود شرع پسند، به محض ادعا، مال مسلمین را فاطمه علیها السلام بدهد و به قدری احتیاط کار بود که از متصرف هم بر خلاف دستور شرع انور شاهد است!

اولاً: قبلاً عرض کردم، مال مسلمین نبود بلکه ملک متصرفی و نحله فاطمه علیها السلام بود.

ثانیاً: اگر راستی خلیفه اجرا کننده دستور شرع بود که بایستی سر مویی خلاف نکند. پس چرا تبعیض می نمود به محض ادعا بعضی را بدون شاهد از مال مسلمان می داد؟ ولی این حکم و احتیاط کاری خلیفه و سخت گیری فقط در باره ودیعه رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه مظلومه علیها السلام بایستی اجرا شود؟! در صورتی قول و ادعای بی بی و شهادت علی علیه السلام در نزد همگی واضح و آشکار بوده.

چنانچه ابن ابی الحدید در صفحه ۱۰۵، جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۱) نقل می نماید. که از علی بن الفارقی مدرس مدرسه غربی بغداد سؤال نمودم:

«أكانت فاطمه صادقه قال: نعم» آیا فاطمه صادقه و راستگو بود (در ادعای

ص: ۶۷۷

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۸۴، نامه ۴۵ (و من کتاب له علیه السلام الی عثمان بن حنیف) فصل ۳، فی ان فدک هل صح کونها نحله رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمه علیها السلام ام لا؟ ابن ابی الحدید این گونه نقل می کند: و سألت علی بن الفارقی مدرس المدرسه الغربیه ببغداد، فقلت له: أكانت فاطمه صادقه؟ قال: نعم. قلت: فلم لم يدفع اليها ابوبکر فدک و هی عنده صادقه؟ فتبسم ثم قال كلاماً لطيفاً مستحسناً مع ناموسه و حرمته و قلّه دعابته، قال: لو اعطاها اليوم فدک بمجرد دعواها لجاءت اليه غدا و ادعت لزوجها الخلافه و زحزحته عن مقامه و لم يكن يمكنه الاعتذار و الموافقه بشيء لانها قد اسجل علی نفسه انها صادقه فيها تدعی کائنا ما کان من غير حاجه الی بينه و لا شهوده...

خود) گفت: بلی. گفتم: در صورتی که صادقه و راستگو بود، پس چرا خلیفه، فدک را به او واگذار نکرد؟ تبسمی نموده (با این که اهل شوخی نبود) کلام لطیف و مستحسنی گفت که خلاصه اش این بود که اگر آن روز به مجرد ادعای فدک را به فاطمه واگذار می کرد، فردا می آمد ادعای خلافت را برای شوهرش می کرد آنگاه خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید؛ چون که قبلاً تصدیق صداقت او را نموده بود. انتهی کلامه.

پس مطلب در نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بوده و انصافاً تصدیق حقیقت را نموده اند که روز اول حق با فاطمه مظلومه بوده، منتها سیاست برای حفظ مقام اقتضا کرد که عمداً بی بی مظلومه را از حق ثابتش محروم نمایند!

حافظ: به چه کس خلیفه مال مسلمین را بدون شاهد داد؟!

### قضیه جابر و اعطاء مال به او موجب عبرت عقلا می باشد

داعی: به جابر، وقتی ادعا کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله وعده داده از مال بحرین به من بدهد بدون آن که ایرادی بگیرند و شاهد بطلبند، هزار و پانصد دینار از مال مسلمانان؛ یعنی از بیت المال به او دادند.

حافظ: اولاً این خبر را حقیر ندیده ام. شاید در کتابهای شماها باشد ثانیاً: از کجا معلوم است شاهد نخواسته باشد؟

داعی: خیلی تعجب است که شما ندیده اید؛ زیرا از جمله دلایلی که علمای خودتان اقامه می نمایند بر این خبر واحد عدل صحابی قابل قبول است، همین خبر جابر بن عبد الله انصاری است.

ص: ۶۷۸



چنانچه شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری (۱) فی باب من یکفل عن میت دینا می گوید:

«ان هذا الخبر فيه دلالة على قبول خبر العدل من الصحابه و لو جر ذلك نفعاً لنفسه لان ابابكر لم يلمس من جابر شاهدا على صحه دعواه»

(در این خبر دلالتی بر قبول خبر عدل صحابی و لو جرّ نفع به سوی خود بنماید برای این که ابی بکر از جابر شاهد نخواست بر صحت ادعایش).

همین خبر را مبسوط تر بخاری در صحیح (۲)

خود نقل نموده است، فی باب من یکفل عن میت دینا فی کتاب الخمس فی باب ما قطع النبی صلی الله علیه وآله من البحرین نوشته است وقتی مال بحرین را به مدینه آوردند، منادی ابی بکر ندا در داد هر کس را پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وعده داه یا طلبی از آن حضرت دارد بیاید بگیرد. جابر آمد و گفت: رسول اکرم صلی الله علیه وآله وعده داده که از مال بحرین به من بدهد زمانی که بحرین فتح شود و به تصرف مسلمین درآید. فوری بدون شاهد به محض

ص: ۶۷۹

---

۱- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۷۵، ح ۲۲۹۶، کتاب الکفاله، باب من تکفل عن میت دینا...

۲- صحیح بخاری، ۳/۲۰۵، ح ۵۲۹، کتاب الکفاله، باب من تکفل عن میت دینا... و در جلد ۴/۵۳۰، ح ۱۳۳۲، کتاب الجزیه، باب ما اقطع النبی صلی الله علیه وآله من البحرین ... حدیث را این گونه نقل می کند: عن جابر بن عبد الله قال: قال النبی صلی الله علیه وآله: لو قد جاء مال البحرین قد اعطیتک هکذا و هکذا فلم یجیء مال البحرین حتی قبض النبی صلی الله علیه وآله فلما جاء مال البحرین امر ابوبکر فنادای من کان له عند النبی صلی الله علیه وآله عدّه او دین فلیأتنا فأتیته فقلت: ان النبی صلی الله علیه وآله قال لی کذا و کذا، فحئی لی حثیه فعددتها فإذا هی خمسمائه و قال خذ مثلها.

ادعاء هزار و پانصد دینار به اودادند.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء (۱) در فصل خلافت ابی بکر و آنچه واقع شده در خلافت او همین قضیه جابر را نقل نموده.

شما را به خدا آقایان با انصاف این عمل تبعیض نبوده است.

را نظر خصوصی در کار نبوده به همان جهتی که جایز آمد بر ابی بکر که بر خلاف آیه شهادت عمل نماید و بدون شاهد از اموال مسلمین به محض ادعا به جابر بدهد، بر فرض که فدک (به قول آنها) مال مسلمین بوده (و حال آنکه ملک متصرفی فاطمه علیها السلام بود)، لازم بود رعایت مقام رسالت بنماید و دل فاطمه صدیقه و دیعه رسول خدا را نشکنند و ادعای او را قبول نموده فدک را به او رد نمایند.

علاوه بر اینها بخاری در صحیح و سایر علماء و فقهای شما خبر عدل صحابی را قبول می نمایند و لو جرّ نفع به سوی خدا بنماید، ولی ادعا و گفتار علی علیه السلام را مردود می دانند به عذر این که یجر النفع الی نفسه!!

مگر علی علیه السلام از اصحاب بلکه فرد کامل از اصحاب نبود؟ پس اگر منصفانه دقیق شوید تصدیق می فرمایید دسیسه بازی بوده نه اجرای حق و حقیقت.

حافظ: گمان می کنم علت آن که ابی بکر از جابر شاهد نطلبید آن بود که چون

ص: ۶۸۰

---

۱- تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۷۹، تاریخ ابوبکر، فصل فی اولیاته... سیوطی حدیث را چنین نقل می کند: اخرج الشیخان عن جابر قال: قال النبی صلی الله علیه وآله لو جاء مال البحرین اعطیتک هکذا و هکذا، فلما جاء مال البحرین بعد وفاه النبی صلی الله علیه وآله، قال ابوبکر: من کان عند النبی صلی الله علیه وآله دین او عده، فلیأتنا، فجئت و اخبرته فقال: خذ، فأخذت فوجدتها خمسمأه فأعطانی الفاً و خمسمأه.

جابر از اصحاب نزدیک رسول الله صلی الله علیه وآله و تربیت شده آن حضرت بوده و قطعاً از حضرت شینده بود:

«من کذب علیّ متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار»

(کسی که عمداً بر من دروغ ببندد پس نشیمن گاه او آتش جهنم خواهد بود.)

با این وعده شدید هرگز مرد مؤمن صحابی نزدیک و تربیت شده آن حضرت حاضر نبود اقدام به چنین امری از روی دروغ بنماید و آخرت خود را برای جیفه بی قدر و قابلیت دنیای فانی خراب کند و دروغ از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل نماید.

داعی: آیا جابر نزدیک تر بود به رسول خدا صلی الله علیه وآله یا علی و فاطمه علیهم السّلام که تربیت شده‌ی آن حضرت بودند؟

حافظ: بدیهی است علی و فاطمه علیهم السّلام رضی الله عنهما که از اول عمر تحت تربیت پیغمبر صلی الله علیه وآله بودند از هر کس به آن حضرت نزدیک تر بودند.

داعی: اولی بودند که با چنین وعیدی از قول پیغمبر صلی الله علیه وآله دعوی دروغ ننمایند و بر آنها بود که دعوی فاطمه صدیقه را بپذیرند؛ زیرا که بالقطع و یقین مقام آن دو بزرگوار از جابر بالاتر بوده (چنانچه خودتان هم اعتراف دارید) بلکه از همه اصحاب چون که مشمول آیه تطهیر و معصوم بوده اند.

و آیه تطهیر صراحت دارد در عصمت و پاکی پنج نفر که مشمولین آیه تطهیر محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السّلام بودند.

به علاوه اکابر علمای خودتان تصدیق صداقت و راستگویی آنها را نموده اند.

راجع به مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام قبلاً عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله او را

صدیق و راستگوی این امت معرفی فرموده و خداوند هم در قرآن مجید او را صادق خوانده.

و اما در باره حضرت صدیقه کبری فاطمه علیها السلام اخبار بسیار است از آن جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۲ جلد دوم حلیه الأولیاء (۱) از عایشه روایت می نماید که گفت:

«ما رأیت احدا قطا صدق من فاطمه ابیها»

(هرگز ندیدم احدی را راستگوتر از فاطمه غیر از پدر بزرگوارش).

### اشکال در نزول آیه تطهیر

حافظ: این ادعای شما در باره نزول آیه تطهیر در شأن آن پنج بزرگوار غیر مسلم است؛ چون در این جلسات بر ما واضح آمده که شما با کتابهای ما کاملا مانوس هستید. تصدیق بفرمایید در این موضوع اشتباه فرمودید؛ چون که عقیده مفسرین از قبیل قاضی بیضاوی و زمخشری این است که این آیه شریفه در شأن زوجات رسول الله صلی الله علیه وآله نازل گردیده و اگر قولی در نزول آیه در باره آن چند تن شریف باشد قطعاً ضعیف است!

برای آن که خود آیه دلالت بر خلاف این معنی دارد چه آن که صدر و ذیل آیه تطهیر مربوط به ازواج است لذا نتوان وسط آیه را ساقط و به دیگران ملحق نمود!

ص: ۶۸۲

---

۱- حلیه الأولیاء ابی نعیم اصفهانی، ۴۱/۲ و ۴۲، رقم ۱۳۳ شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله.

## جواب اشکال و اثبات این که آیه در حق ازدواج نیست

داعی: این ادعای جناب عالی به جهاتی مردود است. اولاً: این که فرمودید صدر و ذیل آیه چون مربوط به ازواج است پس علی و فاطمه علیهما السلام خارج اند از شمول آیه شریفه، جوابش آن است که در عرف عام، بسیار اتفاق می افتد که در اثنای کلام روی سخن را به طرف دیگری نموده و خطاب به غیر می کنند و بعد از آن به کلام اول بر می گردند؛ علاوه بر این که در اشعار فصحاء و بلغاء و ادبای عرب جاری است، حتی در خود قرآن کریم نظیر آن بسیار

است. مخصوصاً در خود همین سوره احزاب دقت فرمایید که در خطاب به زوجات، عدول به خطاب مؤمنان شده است و بعد روی خطاب به آنها برگشته که وقت مجلس مقتضی نیست شواهد را مفصلاً در معرض فکر شما قرار دهم.

ثانیاً: اگر این آیه درباره زوجات رسول الله بود بایستی ضمیر تأنیث مربوط به آنها آورده بفرماید: «لیذهب عنکن و یطهرکن» چون به صیغه تذکیر آمده معلوم می شود که جهت عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده نه زوجات آن حضرت.

نواب: مگر به گفته شما فاطمه رضی الله عنها داخل آن جمع نیست پس چرا ملاحظه او نشده و ذکر تأنیث در او نیامده؟

داعی: آقایان (اشاره به علما) می دانند که صیغه تذکیر در این آیه شریفه با بود فاطمه علیها السلام در جمعیت، به اعتبار تغلیب است؛ چه آنکه تغلیب در جایی است که افراد جمع بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند آنگاه مذکر را بر مؤنث غالب گردانند و صیغه تذکیر در این آیه خود دلیل قاطع است که این قول ضعیف

نیست؛ بلکه کاملاً قوی است.

و اگر آیه درباره زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده بود در جمع مؤنث صیغه مذکر به کلی غلط بود.

علاوه بر اینها روایات صحیحه در کتب معتبره خودتان حکم می کند که این آیه در شأن عترت و اهل بیت آن حضرت است نه زوجات.

چنانچه ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ذیل همین آیه در صواعق المحرقة (۱) گوید:

«اکثر المفسرین را عقیده آن است که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام نازل گردید (لتذکیر ضمیر عنکم و یطهرکم) به اعتبار آن که ضمیر عنکم و یطهرکم ضمیر جمع مذکر است.»

### زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل اهل بیت نیستند

گذشته از این دلایل واضح، زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله داخل اهل بیت نیستند.

چنانچه مسند (۲) در جامع الاصول (۳) روایت شده است که حصین بن سمره از

ص: ۶۸۴

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۳، باب ۱۱، فصل ۱، آیه ۱، چنین نقل می کند: الآیه الاولى قال الله تعالى: { إِنْما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلِي الْأَيْمَاتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً } اکثر المفسرین علی انها نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسين، لتذکیر ضمیر عنکم و ما بعده.

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۸۷۴، ح ۳۷، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: عن زید بن ارقم قال: دخلنا علیه فلنا له: ... و فيه: فقلنا من اهل بيته؟ نسائه؟ قال: لا و ايم الله ان المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلقها، فترجع الى ابيها و قومه. اهل بيته اصله و عصيبتة الذين حرموا الصدقه بعده.

۳- . جامع الاصول، ابن اثر، ۱۰/۱۰۳، ح ۶۶۹۵، باب ۴، فصل ۳ فی فضائل اهل بيت. ابن اثیر حدیث را همانند مسلم نقل می کنند. و نیز ابن ابی شیبہ در المصنف، ۳/۱۰۴، ح ۱۰، کتاب الزکاه باب من قال لا تحل الصدقه علی بنی هاشم چنین نقل می کند: عن یزید بن حیان قال: انطلقت انا و حصین بن عقبه الی زید بن ارقم، فقال له یزید و حصین، من اهل بيته، أليس نسائه من اهل بيته؟ قال: لا و لكن اهل بيته من حرم الصدقه عليه...

زید بن ارقم پرسید که آیا زنان رسول الله صلی الله علیه وآله از اهل بیت اند؟ زید گفت: نه به خدا قسم زیرا که زن مدتی با شوهر خود می باشد چون طلاقش داد به خانه پدرش می رود و به قوم پدری ملحق می شود و از شوهر به کلی جدا می گردد. بلکه اهل بیت او خویشان او می باشند که صدقه بر ایشان حرام است و به هر خانه و به کجا بروند از اهل بیت او جدا نمی باشند.

ثالثاً گذشته از اجماع شیعه امامیه نقلاً از عترت و اهل بیت طهارت اخبار متکثره از طرق خودتان بر خلاف این معنی حکم می کنند.

### اخبار عامه در نزول آیه تطهیر در شان اهل بیت علیه السلام

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان (۱) و امام فخر رازی در صفحه ۷۸۳ جلد

ششم تفسیر کبیر (۲) جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۹۹ جلد پنجم در

ص: ۶۸۵

---

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴۲/۸ و ۴۳، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید الخدری قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله نزلت هذا الآیه فی وفی علی و حسن و حسین و فاطمه {إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۵/۲۰۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب.

المنثور (۱) و صفحه ۱۵۴، جلد دوم خصائص الكبرى (۲) و نیشابوری در جلد سیم تفسیر (۳) و امام عبد الرزاق الرسعنی در تفسیر رموز الكنوز و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۲۰۷ جلد چهارم اصابه (۴) و ابن عساکر در صفحه ۲۰۴ و ۲۰۶ جلد چهارم تاریخش (۵) و امام احمد حنبل در صفحه ۳۳۱ جلد اول

ص: ۶۸۶

- ۱- در المنثور، سیوطی، ۵/۳۷۷، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. سیوطی حدیث را همانند ثعلبی نقل می کند.
- ۲- خصائص الكبرى، سیوطی، ۲/۲۶۴، باب ما شرف به اولاده و ازواجه و آل بیته و اصحابه و قبيله من اجله. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ام سلمه قالت فی بیته نزلت { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } فأرسل الى علي و فاطمه و ابنيهما فقال هؤلاء اهل بيته.
- ۳- غرائب القرآن نظام الدين نیشابوری، ۲۲/۱۰، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. نظام الدين می نویسد: «اهل البيت» نصب علی النداء او علی المدح و قد مرّ فی آیه المباهله انهم اهل العباء للنبي صلى الله عليه وآله لانه اصل فاطمه و الحسن و الحسين بالاتفاق و الصحيح ان عليا رضي الله عنهم لمعاشرته بنت النبي صلى الله عليه وآله و ملازمته اياه ...
- ۴- سبل الهدى و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۱۸/۲۶۵، رقم ۱۱۵۸۷ کتاب النساء، شرح حال فاطمه الزهرا. ابن حجر این حدیث را این گونه نقل می کند: وقالت ام سلمه: فی بیته نزلت { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } قالت: فأرسل رسول الله صلى الله عليه وآله الى فاطمه و علي و الحسن و الحسين فقال: «هؤلاء اهل بيته».
- ۵- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۹۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عساکر چنین نقل می کند: قال: دعا رسول الله صلى الله عليه وآله الحسن و الحسين و عليا و فاطمه عليهم السلام و مدّ عليهم ثوبا ثم قال: «اللهم هؤلاء اهل بيته و حامتي فأهب عنهم الرجس و طهرهم تطيها»



مسند جلد اول مسند(۱) و محب الدین طبری در صفحه ۱۸۸ جلد دوم ریاض النضره(۲) و مسلم بن حجاج در صفحه ۳۳۱ جلد دوم و در صفحه ۱۳۰ جلد هفتم صحیح(۳) و نبهانی در صفحه ۱۰ اشرف المؤید (چاپ بیروت) و محمد بن یوسف گنجی شافی در باب ۱۰۰ کفایه الطالب(۴) با نقل شش خبر مسند و شیخ سلیمان بلخی

ص: ۶۸۷

۱- مسند احمد بن حنبل، ۶/۳۰۴، مسند ام سلمه. احمد بن حنبل حدیث را چنین نقل می کند: عن ام سلمه ان النبی صلی الله علیه وآله جلیل علی علی و حسن و حسین و فاطمه کساء ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصی، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، فقال: ام سلمه یا رسول الله انا منهم قال: انک علی خیر.

۲- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۳/۱۵۲، و ۱۵۳، باب ۴، فصل ۶ فی خصائصه، ذکر اختصاصه بانه زوجته و ابنه اهل البیت. طبری این چنین نقل می کند: و لما نزل قوله تعالی: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ } دعا رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه و علیا و حسنا و حسینا فی بیت ام سلمه و قال: اللهم ان هؤلاء اهل بیتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. و نیز در ذخائر العقبی، ص ۲۱، قسم ۱، باب فی بیان ان فاطمه و علیا و الحسن و الحسین هم اهل البیت چنین نقل می کند: عن عمر بن ابی سلمه ریب رسول الله صلی الله علیه وآله قال: نزلت هذه الآیه علی رسول الله صلی الله علیه وآله { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ } - الایه، فی بیت ام سلمه رضی الله عنها فدعا النبی صلی الله علیه وآله فاطمه و حسنا و حسینا فجللهم بكساء و علی خلف ظهره ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی، فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. قالت ام سلمه و انا معهم یا رسول الله؟ قال: انت علی مکانک و انت علی خیر.

۳- صحیح مسلم، ۴/۱۸۸۳، ح ۶۱، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله. مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: قالت عایشه خرج النبی صلی الله علیه وآله غداه و علیه مرط مرحیل من شعر اسود جاء الحسن بن علی، فأدخله ثم جاء الحسن فدخل معه، ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علی، فأدخله ثم قال: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا }.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۵۴، باب ۱ فی بیان صحه خطبته صلی الله علیه وآله بما یدعی خماً گنجی حدیث را همانند مسلم نقل می کند.

حنفی در باب ۳۳ ینابیع الموده (۱) از صحیح مسلم و شواهد (۲) حاکم از عایشه (ام المؤمنین) و ده خیر از ترمذی و حاکم و علاء الدوله سمنانی و بیهقی و طبرانی و محمد بن جریر و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبہ و ابن منذر و ابن سعد و حافظ زرندی و حافظ ابن مردویه (۳) از ام المؤمنین ام سلمه و عمر بن ابی سلمه (ربیب النبی) و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و وائله بن اسقع و ابو سعید خدری نقل می نمایند که این آیه تطیهر در شأن پنج تن آل عبا نازل گردیده.

و حتی ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در صفحه ۸۵ و ۸۶ صواعق (۴) از هفت طریق با اعتراف به صحت، این واقعه مهمه را نقل نموده که این آیه در شأن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت این آیه شریفه واقع گردیدند.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۱۴ تا صفحه ۱۹ کتاب رشفه

ص: ۶۸۸

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۱۹-۳۲۳، ح ۸-۱، باب ۳۳ فی تفسیر آیه التطهیر و حدیث کساء و نیز در ۲/۴۲۹-۴۳۲، ح ۱۹۲-۱۷۶، باب ۵۹، حدیث را با الفاظ مختلف نقل می کند.

۲- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۱۸-۱۴۰، ح ۶۴۵-۷۷۴، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. حسکانی این حدیث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: عن البراء بن عازب قال: جاء علی و فاطمه و الحسن و الحسین الی باب النبی صلی الله علیه و آله فخرج النبی صلی الله علیه و آله فقال بردائه فطرحه علیهم و قال اللهم هؤلاء عترتی.

۳- مناقب ابن مردویه، ص ۳۰۱-۳۰۳، ح ۴۷۵-۴۸۵، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. ابن مردویه علامه بر اینکه این حدیث را به طرق و الفاظ گوناگون نقل کرده می نویسد: من ازید من ماء طریق انها فی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام.

۴- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۴۳، باب ۱۱، فصل ۱، فی الآیات الواردة فیهم.

الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (۱) (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۱ از ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه و بیهقی و بن ابی حاتم و طبراین و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجاج و ابن ابی شیبه و سمهودی، با تحقیقات عمیق از اکابر علمای خودتان روایت نموده که این آیه شریفه در شأن پنج تن مقدس آل عبا نازل گردیده.

به علاوه استدلال ثابت می کند که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که صدقه بر آنها حرام است تا قیامت مشمول این آیه می باشند.

و در جمع بین الصحاح الستة عن موطأ مالک بن انس الاصبیحی و صحاح (۲) بخاری و مسلم (۳) و سنن ابی داود (۴) و سجستانی و ترمذی (۵) و جامع الاصول

ص: ۶۸۹

۱- رشفه الصادی، علوی حضر می، ص ۳۴-۲۹، باب ۱. علوی می نویسد: أخرج الامام ابو عیسی الترمذی، و صححه و ابن جریر و ابن المنذر و الحاکم و صحه و ابن مردویه و البیهقی فی سننه من طرق عن ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و آله و رضی عنها قالت: فی بیتی نزلت: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } و فی البیت فاطمه و علی و الحسن و الحسین فجللهم رسول الله صلی الله علیه و آله بکساء کان علیه ثم قال: «هؤلاء اهل بیتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»

۲- تاریخ الکبیر، بخاری، ۸/۲۵، ح ۲۰۵، کتاب الکنی باب الحاء، ابوالحمراء. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن ای الحمراء قال صحبت النبی صلی الله علیه و آله تسعه اشهر فكان اذا أصبح کل یوم یأتی باب علی و فاطمه فیقول السلام اهل البیت { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا }

۳- صحیح مسلم، ۴/۱۸۸۳، ح ۶۱، کتاب الفضائل الصحابه، باب فضائل اهل البیت النبی صلی الله علیه و آله.

۴- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۸۵۴، ح ۳۲۰۵ کتاب التفسیر، باب و من سوره الاحزاب. ترمذی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عمر بن ابی سلمه قال: لما نزلت هذه الآیه علی النبی صلی الله علیه و آله { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } فی بیت ام سلمه فدعا فاطمه و حسنا و حسینا فجلهم بکساء و علی خلف ظهره فجلله بکساء ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. قالت ام سلمه: و انا معهم یا نبی الله؟ قال: انت علی مکانک وانت علی خیر.

۵- جامع الاصول، ابن اثیر، ۱۰/۱۰۰-۱۰۲، ح ۶۶۸۹-۶۶۹۲، باب ۴ فصل ۳، فی فضائل اهل البیت. ابن اثیر حدیث را همانند ترمذی نقل کرده: قال ابن عباس: ... و أخذ رسول الله صلی الله علیه و آله ثوبه فوضعه علی علی و فاطمه و حسن و حسین و قال: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا }. و در صفحه ۱۵۸ همین جلد، ح ۴۷۰۵، کتاب معرفه الصحابه، مناقب اهل رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث را همانند ابن حجر نقل می کند. طبرانی در معجم الصغیر، ۱/۶۵ و ۱۳۵، باب من اسمه احمد و باب من اسمه الحسن حدیث را این گونه نقل می کند: عن شهر بن حوشب قال: أتیت ام سلمه اعزبها عن الحسین بن علی علیه السلام فقالت: «دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله فجلس علی منامه لنا فجاءته فاطمه

رضوان الله و رحمته عليها بشيء وضعته، فقال: دعى لى حسنا و حسينا و ابن عمك علياً فلما اجتمعوا عنده قال لهم: هؤلاء حامتي و اهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا.» نسائي در خصائص اميرالمؤمنين، ص ۴۹، منزله علي بن ابي طالب كرم الله وجهه من الله عزوجل، حديث را همانند ابن حجر نقل می کند. محمد بن جرير طبری در جامع البيان، ۱۲/۹-۱۲، ح ۲۱۷۲۷، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب حديث را همانند ثعلبی نقل می کند. شوکانی در فتح القدير، ۴/۲۷۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب، حديث را همانند علوی حصرمی نقل می کند. آلوسی در روح المعانی، ۱۱/۱۹۵-۱۹۹ ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب حديث را همانند علوی حصرمی نقل می کند. واحدی نیشابوری در اسباب النزول، صلی الله عليه وآله ۲۳۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب، حديث را چنین نقل می کند: عن ابي سعيد: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } قال: نزلت في خمسه، في النبي صلى الله عليه وآله و علي و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام ابن اثير در اسد الغابه، ۲/۱۲ و ۲، شرح حال حسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام و شرح حال حسن بن علي، حديث را چنین نقل می کند: روى الاوزعى عن شداد بن عبد الله قال سمعت واثله بن الاستع و قد جىء برأس الحسين، فلعن رجل من اهل الشام و لعن اباه فقام واثله و قال: و الله لا ازال احب عليا و الحسن و الحسين و فاطمه بعد ان سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول فيهم ما قال لقد رأيتن ذات يوم و قد جئت النبي صلى الله عليه وآله في بيت ام سلمه، فجاء الحسن فأجلسه علي فخذة اليمنى و قبله، ثم جاء الحسين فأجلسه علي فخذة اليسرى و قبله ثم جاءت فاطمه فأجلسها بين يديه ثم دعا بعلي ثم قال: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا } بهقيى در سنن الكبرى، ۲/۱۵۰، كتاب الصلاه، باب الدليل على ان ازواجه من اهل بيته فى الصلاه عليهم، حديث را همانند ابن حجر عسقلانى نقل می کند.



بالاخره عموم علما و محدثین و مورخین فقهای شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شأن این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب به تواتر آمده، جامع الاصول بالاخره عموم علما و محدثین و مورخین فقهای شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شأن این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب به تواتر آمده، اگر چند نفری عناد ورزیده حق کشی کرده و خبر را ضعیف دانسته اند، لطمه به این همه اخبار متأثره معتبره مندرجه در کتب اکابر علمای خودتان نمی زند.

نیست خفاشک عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب

### حدیث ام سلمه راجع به حریره فاطمه علیها السلام و نزول آیه تطهیر

منتها بعضی مبسوطا با نقل حریره نوشته اند و بعضی به اختصار نقل نموده اند. از جمله امام ثعلبی در تفسیر (۱) و امام

احمد بن در مسند (۲) و ابن اثیر در جامع

ص: ۶۹۱

۱- الکشف والبیان، ثعلبی، ۸/۴۲، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عطاء «ابی رباح حدثنی من سمع ام سلمه تذکر ان النبی صلی الله علیه وآله کان فی بیتها فأتته فاطمه ببرمه فیها حریره فدخلت بها علیه. فقال لها: أَدعی زوجک و ابنیک قالت: فجاء علی و حسن و حسین فدخلوا علیه فجلسوا یا کلون من تلک الحریره و هو علی منامه له علیهم السلام دکان تحته کساء خیری قالت: و انا فی الحجره اصلی. فانزل الله تعالی هذه الآیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

۲- مسند احمد بن حنبل، ۶/۲۹۲، مسند ام سلمه. احمد بن حنبل حدیث را همانند ثعلبی نقل می کند.

الا-صول از صحیح ترمذی و مسلم به مختصر اختلافی در الفاظ نقل نموده اند از ام المؤمنین ام سلمه زوجه رسول اکرم که گفت:

«رسول الله صلی الله علیه و آله در منزل من بود که فاطمه علیها السلام ظرف حریره ای برای آن حضرت آورد در حالی که حضرت در صَفَه نشسته بود که خوابگاه آن حضرت بود، در زیر پای مبارکش عبای خیری گسترده بود و من در حجره نماز می کردم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: برو شوهرت و پسرهایت را با خود بیاور، طولی نکشید علی و حسنین علیهم السلام آمدند مشغول خوردن حریره شدند در آن حال جبرئیل نازل و این آیه شریفه را بر آن حضرت قرائت نمود:

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}

(اراده پروردگار است که هر الایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند.)

آن گاه حضرت زیادتى عبا را بر آنها کشید و دست مبارکش سوی آسمان بلند نموده عرض کرد:

«اللهم هؤلاء اهل بيتي و عترتي فأذهب عنهم الرجس اهل البيت و طهرهم تطهيرا»

(پروردگارا اینها اهل بیت و عترت منند هر رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان و پاک نما آنها را پاک کردنی).

ام سلمه گوید: من سرم را پیش بردم در داخل عبا عرض کردم: من هم با شمایم؟ «انا معکم یا رسول الله قال: انک علی خیر» حضرت فرمود: "تو نیکو زنی هستی و بر خیر و خوبی هستی" به این معنی که رتبه اهل بیت مرانداری و در زمره همه آنها نیستی ولی عاقبت به خیری پس این آیه شریفه دلالت تام دارد بر اینکه این پنج تن بزرگوار از کفر و شقاق و شرک و شک و تردید و کذب و ریا و هر گناه کبیره یا صغیره معصوم و پاکند.

چنانچه امام فخر رازی در تفسیر(۱) خود گوید:

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ؛ یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گردانید: و لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ یعنی خلعت های کرامت خود را به شما پوشانید.

واقعا جای تعجب است از علمای بی انصاف که در کتب معتبره خود نقل می نمایند که علی و فاطمه علیهما السلام مشمول آیه تطهیر بودند و مُعَزَّى و مُبَرَّى از هر رجس بودند که اهم از همه ارجاس دروغ می باشد مع ذلك تکذیب می نمایند دعوی امامت آن حضرت را و تکذیب نمودند شهادت آن حضرت را درباره فاطمه علیها السلام و تکذیب نمودند ادعای بی بی طاهره را در باب فدک! نمی دانم مردمان

ص: ۶۹۳

---

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۵/۲۰۹، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب. فخر رازی می نویسد: و قوله تعالی: { لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ } فيه لطيفه و هي ان الرجس قد يزول عينا و لا- يطهر المحل فقوله تعالی { لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ } ای یزیل عنکم الذنوب و یطهرکم ای یلبسکم خلع الکرامه.



با انصاف در اینجا چگونه قضاوت می نمایند.

فاطمه ای را که خداوند درباره آنها می فرماید که از ارجاس ظاهریه و باطنیه پاک و منزّه هستند یعنی معصوم از کبائر و صغائر می باشند رد بنمایند ولی ادعای جابر را که یک فرد مسلمان مؤمن عادی است قبول نمایند و حق ثابت آن خاندان جلیل را از میان ببرند!

حافظ: هرگز نمی توان باور نمود که خلیفه پیغمبر و فرد مؤمن صحابی با کمال قربی که به رسول خداصلی الله علیه و آله داشته عمدا در مقام غضب فدک برآید؛ قطعاً انسان هر عملی می نماید برای مقصودی می باشد. خلیفه ای که تمام بیت المال مسلمین در تحت تصرف او بوده است چه احتیاجی به باغ و قریه فدک داشته که آن را غضب نماید؟

داعی: بدیهی است که موضوع احتیاج نبوده، بلکه مستأصل نمودن خاندان پیغمبرصلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت در نظر سیاسیون وقت بوده که چون اولویت مقام خلافت را داشتند باید به قسمی به خود مشغول و با فقر و تهی دستی گرفتار باشند که خیال خلافت را نمایند چه آن که مردمان دنیا طلب به جایی می روند که دنیای آنها اداره شود.

خیال می کردند اگر آن خاندان جلیل علم و فضل و ادب و تقوی که جامعیت کامل داشتند، دستشان از مال دنیا پر باشد قطعاً مردم رو به آنها می روند، فلذا نه تنها فدک را سیاستاً عصب نمودند بلکه تمام طرقی که منتهی به جلب اموال دنیوی می شد بر آنها مسدود نمودند.

ص: ۶۹۴

از جمله طرق مغصوبه حق ثابت خمس مؤکد به آیه شریفه قرآن مجید بوده که چون خداوند صدقات را به رسول الله و آل طاهرین آن حضرت سلام الله علیهم اجمعین حرام نموده به اجماع جمهور امت، باب خمس را بر روی آنها باز و صریحا فرموده:

{وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ} انفال/۴۲

(ای مؤمنان بدانید که هر چه به شما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و گدایان و در راه سفر ماندگان است).

تا اولاد و ذراری آن حضرت، تا قیامت در رفاه و آسایش باشند و احتیاجی به رعایای خود پیدا نمایند. ولی بعد از وفات آن حضرت از این جهت هم عترت و اهل بیت آن حضرت را تحت فشار قرار دادند. خلیفه ابی بکر به اتفاق هم دستان خود، حق خمس واضح ثابت را از آنها سلب نمودند و گفتند: خمس باید به مصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه و لوازم حرب برسد فلذا؛ دست آنها از همه جا کوتاه شد چه آن که صدقات بر آنها حرام بود، خمس حق ثابت مسلم را هم از آنها منع نمودند. چنان چه امام شافعی محمد بن ادريس در صفحه ۶۹ کتاب [الأم \(۱\)](#) در این باب گوید:

ص: ۶۹۵

«و اما آل محمد الذين جعل لهم الخمس عوضا من الصدقه فلا يعطون من الصدقات المفروضات شيئا قل او اكثر لا يحل لهم ان يأخذوها ولا يجزى عنم يعطيهموها اذا عرفهم»

تا آنجا که گوید:

«و ليس منعهم حقهم في الخمس يحل لهم ما حرم عليهم من الصدقه»

به آل محمد که خداوند خمس را در عوض صدقه برای آنها معین نموده نباید از صدقات واجبه کم یا زیاد به آنها داده شود و بر آنها حلال نیست که اخذ صدقه نمایند و برای کسانی که آنها را بشناسند دادن صدقه به آنها کفایت دین از آنها نمی نماید و منع نمودن حق خمس را از آنها (یعنی از بنی هاشم و اقرباء رسول خداصلی الله علیه وآله سبب حلیت صدقه محرمه بر آنها نمی شود).

و از زمان خلافت عمر بن الخطاب، به عذر آن که خمس زیاد شده و نمی توان همه را به ذوی القربی داد بلکه باید به مصرف تهیه وسایل حربیه برسد، دست آنها را از حق ثابت خود کوتاه و تا به امروز آنها را از حق مسلم خدا داده، محروم نمودند.

حافظ: امام شافعی رحمه الله فرموده است: باید خمس به پنج قسم شود سهم پیغمبرصلی الله علیه وآله به مصرف ومصالح مسلمین برسد و سهمی نصیب ذوی القربی و سه سهم دیگر خرج ایتام و مساکین و ابن السبیل شود.

داعی: در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله به اتفاق جمهور مفسرین این آیه برای مساعدت ذراری و اقارب رسول الله گردید و به مصرف آنها می رساندند. پس رد نظر فقهاء امامیه تبعاً لعترة الائمة الاطهار مطابق صراحت آیه شریفه خمس به

شش قسمت می شود سهم خدا و پیغمبر و ذوی القربی به امام می رسد و در غیبت امام به نایب الامام که مجتهد فقیه عادل باشد داده می شود که به مصالح شایسته مسلمین که صلاح بدانند می رساند و سه سهم دیگر مخصوص ایتام و محتاجان و ابن السبیل بنی هاشم از عترت طاهره می باشد ولی بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله این حق را از بین هاشم سلب نمودند. چنانچه اکابر علمای شما مانند جلال الدین سیوطی در جلد سیم در المنثور (۱) و طبری (۲) و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان (۳) و جارالله زمخشری

در کشف (۴) قوشچی در شرح تجرید (۵) و

ص: ۶۹۷

۱- در المنثور، سیوطی، ۳/۳۳۵ و ۳۳۶، ذیل آیه ۴۱ انفال. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: عن قیس بن مسلم الجدلی قال: سألت الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب ابن الحنفیه عن قول الله { وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ } قال: هذا مفتاح كلام، لله الدنيا والآخرة و (للسول و لذی لاقربی) فاختلفوا بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فی هذین السهمین قال قائل: سهم ذوی القربی لقرابه الخلیفه، و قال قائل: سهم النبی للخلیفه من بعدی. و اجتمع رأی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله علی ان يجعلوا هذین السهمین فی الخیل و العده فی سبیل الله تعالی، فكان كذلك فی خلافه ابی بکر و عمر.

۲- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۶/۱۰ و ۱۱ ذیل آیه ۴۱ سوره انفال.

۳- الکشف و البیان، ثعلبی، ۴/۳۵۷ و ۳۵۸، ذیل آیه ۴۱ سوره انفال.

۴- الکشاف، زمخشری، ۲/۲۱۴ و ۲۱۵، ذیل آیه ۴۱ سوره انفال. زمخشری می نویسد: عند ابی حنیفه انها كانت فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله عی خمسہ اسهم، سهم لرسول الله صلی الله علیه و آله و سهم لذی قرباء من بنی هاشم و بین عبد المطلب دون بنی عبد شمس و بنی نوفل... و اما بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فسهمه ساقط بموته و كذلك سهم ذوی القربی و انما يعطون لفقيرهم... و عن ابن عباس انه كان على ستة اسهم لله و للرسول سهمان و سهم لأقاربه حتى قبض فاجرى ابوبكر الخمس على ثلاثه. و كذلك روى عن عمر و من بعده من الخلفاء و روى ان ابابكر منع بنی هاشم الخمس...

۵- شرح تجرید قوشچی، ص ۳۷۴، مقصد ۵ فی الامامه. قوشچی می نویسد: و منع فاطمه و اهل البيت عن خمسهم و لم يكن ذلك فی زمن النبی صلی الله علیه و آله.

نسائی در کتاب الفیء (۱) و دیگران همگی اقرار به این معنی دارند که این بدعت بعد از رسول خدا به دست سیاستمداران با هوش برای پیشرفت مقاصد خود عملی شد!

حافظ: آیا شما حق رأی و نظر را برای مجتهد جایز نمی دانید؟ قطعاً خلیفه ابی بکر و عمر رضی الله عنهما برای کمک به مسلیمن اجتهادا اعمال نظر نمودند!

داعی: بلی رأی مجتهد مجاز است ولی نه در مقابل نص! آیا شما رأی و نظر خلیله ابی بکر و عمر را در مقابل آیه و عمل رسول الله قرار می دهید؟ آیا انصافا جائز است؟

خداو پیغمبر حکمی نمایند ولی خلیفه پیغمبر صلاح امت را بهتر بداند و اجتهاد در مقابل نص نماید. شما را به خدا انصاف دهید آیا نظر خاصی در این کارها نبوده؟ قطعاً هر انسان عاقل بی طرفی اگر بررسی و توجه دقیق نماید به آن دستگاه سوء ظن قوی پیدا می نماید و می فهمد قضایا خیلی ساده نبوده بلکه هدف بیچاره نمودن خاندان پیغمبر بوده است!

### **خدا علی علیه السلام را شاهد پیغمبر صلی الله علیه وآله قرار داده**

علاوه بر اینها خداوند علی علیه السلام را شاهد و

گواه پیغمبر قرار داده و صریحا می فرماید:

ص: ۶۹۸

---

۱- سنن الکبری، نسائی ۳/۴۷، ح ۴۴۴۵، کتاب الخمس، باب ۱. نسائی حدیث را همانند سیوطی نقل می کند.

{ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ } هود ۲۵

(آیا پیغمبر که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد با گواهی صادق (مانند علی که به تمام شئون وجودی گواه صدق رسالت است))

حافظ: آن چه در نظر دارم مراد از صاحب بینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شاهد او قرآن کریم می باشد. شما با چه دلیل و برهان شاهد را به علی کرم الله وجهه تعبیر نمودید؟

داعی: دعاگو کوچکتر از آنم که قدرت و جرأت نموده تصرف در آیات قرآن یا تفسیر به رأی نمایم، بلکه عترت و اهل بیت پیغمبر که عدیل القرآنند به ما رساندند که مراد از شاهد و گواه علی علیه السلام می باشد.

علاوه علماء و مفسرین چنین نقل نموده اند. قریب سی حدیث از اکابر علمای خودتان مانند امام ابو اسحاق ثعلبی سه حدیث در تفسیرش (۱) نقل نموده و جلال الدین سیوطی در درّ المثور (۲) از ابن مردویه و ابن ابی حاتم و ابو نعیم نقل نموده

ص: ۶۹۹

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۱۶۲، ذیل آیه ۱۷ سوره هود. ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابن عباس قال: { أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ } رسول الله صلی الله علیه و آله { وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ } علی خاصه. عن زاذن قال: سمعت علیا والذی فلق الحبه و برأ النسمة... فقام رجل فقال: ما آیتک یا امیر المؤمنین التي نزلت فیک؟ قال: { أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ } رسول الله صلی الله علیه و آله علی بینه من ربه و انا شاهد منه.

۲- در المثور، سیوطی، ۳/۵۸۶ و ۵۸۷، ذیل آیه ۱۷ سوره هود. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: و اخرج ابن مردویه و ابن عساکر عن علی رضی الله عنه فی الآیه قال: رسول الله صلی الله علیه و آله علی بینه من ربه و انا شاهد منه.

و نیز ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطين (۱) به سه سند و سلیمان بلخی (۲) حنفی در باب ۲۶ از ثعلبی و حموی و خوارزمی و ابو نعیم و واقدی و ابن مغازلی از ابن عباس و جابر بن عبد الله و دیگران نقل می نمایند و حافظ ابو نعیم اصفهانی (۳) به سه طریق و طبری (۴) و ابن مغازلی (۵) فقیه شافعی و ابن ابی

ص: ۷۰۰

۱- فرائد السمطين، حموی، ۱/۳۴۱-۳۳۸، ح ۲۶۲-۲۶۰، باب ۶۳، سمط ۱. حموی حدیث را این گونه نقل می کند: قال علی بن ابی طالب علیه السلام: ما من رجل من قریش الا وقد نزلت فيه آیه او آیتان فقال له رجل: أنت ای شیء نزل فيک؟ قال له علی علیه السلام: اما تقرأ الآیه التي هی فی سوره هود «و یتلوه شاهد منه».

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۹۴ و ۲۹۵، ح ۳ و ۴، باب ۲۶. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عباد بن عبد الله قال: سمعت علیا کرم الله وجهه یقول فی خطبته: ما نزلت آیه من کتاب الله (عزوجل) تسوقه الی جنه او نار. قال رجل: یا امیر المؤمنین فما نزل فيک؟ قال: لو لا انک سألتنی علی رؤوس الملائما تقرأ {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ} الآیه. فرسول الله صلی الله علیه وآله علی بینه من ربه و انا التالی الشاهد منه اتلوه و اتبعه. و الله لئن تعلمون ما خصنا الله عزوجل به اهل البيت احب الی مما علی الارض من ذهبه حمراء او فضه بیضاء

۳- ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی، ذیل آیه ۱۷ سوره هود، (با استفاده از النور المشتعل، ص ۱۰۶، ح ۲۶-۲۸). ابو نعیم حدیث را با اختلاف در الفاظ همانند ثعلبی نقل می کند.

۴- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۷/۲۲ و ۲۴، ح ۱۳۹۴۵ و ۱۳۹۵۸، ذیل آیه ۱۷ سوره هود. طبری حدیث را این گونه نقل می کند: حدثنا ابو خالد سمعت سفیان یقول: {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ} قال: محمد و قال آخرون: هو علی بن ابی طالب.

۵- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷۰، ح ۳۱۸، قوله تعالی: {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ} ابن مغازلی حدیث را همانند قندوزی نقل می کند.

الحديد (۱) معتزلی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب (۲) و بسیاری دیگر از علمای شما این عقیده را دارند که به مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات نوشته اند که مراد از شاهد در این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است و خطیب خوارزمی در مناقب (۳) گوید: از ابن عباس پرسیدند: مرا از شاهد کیست؟

ص: ۷۰۱

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ۲/۲۸۷، خطبه ۳۷، و من کلام له علیه السلام یجری مجری الخطبه [الاخبار الواردة عن معرفه الامام علی بالامور الغیبیه]. ابن ابی الحديد حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبد الله بن الحارث قال: قال علی علیه السلام علی المنبر: ما احد جرت علیه المواسی الا و قد انزل الله فيه قرآنا: فقام الیه رجل من مبغضیه فقال له: فما انزل الله تعالی فیک؟ فقام الناس الیه یضربونه. فقال: دعوه، اتقرأ سورة هود؟ قال: نعم. قال: فقرأ علیه السلام { أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ } ثم قال: الذی کان علی بینه من ربه محمد صلی الله علیه و آله و الشاهد الذی یتلوه انا.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۵، باب ۶۲، فی تخصیص علی علیه السلام بمأه منقبه... حدیث را این گونه نقل می کند: عن الحارث عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: علی بینه من ربه و انا الشاهد منه.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۲۷۸، ح ۲۶۷، فصل ۱۷، فی بیان ما نزل من الآیات فی شأنه حدیث را این گونه نقل می کند: قوله تعالی: { أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ } قال ابن عباس هو علی علیه السلام شهد للنبی صلی الله علیه و آله و هو منه. و نیز ابن سبط الجوزی در تذکره الخواص، ص ۲۵ و ۲۶، باب ۲ فی ذکر فضائله حدیث را همانند ثعلبی نقل می کند. ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۳۶۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را همانند گنجی شافعی نقل می کند. متقی هندی در کنز العمال، ۲/۴۳۹، ح ۴۴۳۹-۴۴۴۱، کتاب الاذکار، باب فی القرآن فصل فی فضائل السوره و الآیات سوره هود حدیث را همانند حموینی نقل می کند. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۳۵۹-۳۶۹، ح ۳۷۲-۳۸۷، ذیل آیه ۱۷ سوره هود، حدیث را با الفاظ گوناگون نقل کرده است. شایان ذکر است شأن نزول این آیه شریفه در مجلس ششم در بحث آیات الولاية مفصل بررسی شد.



گفت: «هو علیّ یشهد للنبی صلی الله علیه وآله و هو منه» او علیّ است که شهادت برای پیغمبر صلی الله علیه وآله داده و آن بزرگوار از پیغمبر است.

پس بنا بر دلایل و اخبار معتبره که اکابر علمای خودتان تصدیق دارند، بر امت واجب بوده است قبول شهادت علی علیه السلام را که خداوند او را شاهد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله قرار داده.

همان قسمی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای خزیمه بن ثابت، مزیتی قایل شد که شهادت او برابر دو نفر قرار داد و ذو الشهادتین خواند، خدای متعال هم در این آیه مزیتی برای علیّ قایل شده در بین مسلمین که او را شاهد و گواه بر پیغمبر صلی الله علیه وآله قرار داد. علاوه بر آن که به حکم آیه تطهیر علیّ علیه السلام معصوم و خالی از هر خطاء بود هرگز شهادت دروغ برای جلب منافع نمی داده.

نمی دانم چگونه جرأت کردند و به چه ملاک شرعی شهادت او را رد نمودند بلکه اهانت هم نمودند و در موقع ردّ شهادت گفتند: شهادت علیّ علیه السلام قبول نیست، لانه یجر النفع الی نفسه یعنی چون علی در این قضیه ذی نفع است و جری نفع به سوی خود می نماید؛ لذا شهادتش مردود است.

گذشته از اهانت‌ها و کنایات بسیاری که در مجلس حضورا و غیاباً ابراز نمودند که به بعضی از آنها قبلاً اشاره نمودم و دیگر نمی خواهم در جزئیات مطلب وارد شوم.

همین قدر عرض می کنم آیا شما راضی می شوید بشنوید به مثل مولای متقیان

امیر المؤمنین علیه السلام شخصیت بزرگی که دنیا را سه طلاق نموده و بی اعتنا ترین اشخاص به دنیا بوده و اعمال و رفتارش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده، دنیا طلب و بلکه بالاتر کلماتی بگوید که زبانم یارای گفتن ندارد که در کتابهای خودتان نوشته اند؟

خلاصه با جمله «انه یجر النفع الی نفسه» به مردم القاء و تزریق کنند که ممکن است علی علیه السلام چون در این قضیه ذی نفع است به نفع عیالش (العیاذ بالله) شهادت دروغ بدهد، لهذا شهادتش قابل قبول نیست. خداوند شهادت او را مورد قبول قرار داده ولی عده ای مردم

بازیگر رد نمودند!

آیا این بود نتیجه نزول آیات قرآنی و توثیق مقام ولایت و توصیه و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره علی بن ابی طالب علیه السلام؟

### درد دل های علی علیه السلام

که آن قسم آزار و اذیتش نمایند که در خطبه ششگانه درد دل می کند و می فرماید:

«صبرت و فی العین قذی و فی الحق شجی»

(صبر نمودم مانند آدمی که در چشمش خار و خاشاک و در گلویش استخوانی مانده باشد).

این دو جمله از فرمایش آن حضرت کنایه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت صبر و الم بوده است.

ص: ۷۰۳

بی خود نبوده که می فرمود:

«و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه»<sup>(۱)</sup>

(به خدا قسم پسر ابوطالب علیه السلام انس و علاقه اش به مردن بیشتر است از بچه رضیع به پستان مادر.)

آن قدر دل پردردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و آخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی، شمشیر زهر آب داده را بر فرق مبارکش زد، در محراب عبادت می فرمود: «فرت و رب الكعبه» یعنی راحت شدم به خدای کعبه.

آقایان! روزهای اول، به شهادت تاریخ آن هم به نقل مورخین بزرگ خودتان، شد آنچه نباید بشود. کردند آنچه نباید بکنند و گفتند آنچه نباید بگویند. ولی امروز دیگر شایسته نیست شما علماء دانشمندان، عزیز و محبوب خدا و پیغمبر را اذیت نمایید و امر را بر مردم بی خبر مشبته کنید. با آنکه می دانید ایذاء علی بن ابی طالب علیه السلام محققا ایذاء رسول الله است.

### اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی علیه السلام

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند<sup>(۲)</sup> خود به چند طریق و امام ثعلبی در تفسیر<sup>(۳)</sup> و شیخ الاسلام حموینی در فرائد<sup>(۴)</sup> نقل

ص: ۷۰۴

---

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵. «محقق»

۲- مسند احمد بن حنبل، ۳/۴۸۳، مسند عمرو بن شاس الاسلامی.

۳- الکشف و البیان، ثعلبی، ۸/۶۳، ذیل آیه ۵۸ سوره احزاب.

۴- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۲۹۸، ح ۲۳۶، سمط اول، باب ۵۵.

نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من آذی علیاً فقد آذانی ایها الناس من أری علینا بعث یوم القیامه یهودیا او نصرانیا.»

(کسی که اذیت کند علی را مرا اذیت کرده. ای گروه مردمان کسی که علی را اذیت کند مبعوث شود روز قیامت یهودی یا نصرانی).

ابن حجر مکی (۱) در صفحه ۷۶ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث ۱۶ از سعد بن ابی وقاص و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۸ کفایه الطالب (۲) مسندا از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود: «من آذی علیاً فقد آذانی» (۳) (هر کس اذیت کند علی را مرا اذیت نموده).

حدیث دیگر یادم آمد اجازه دهید بخوانم چون گفتن و شنیدن حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله عبادت است. این حدیث را بخاری در صحیح و امام احمد در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن مغزلی شافعی در مناقب (۴) و حاکم ابو القاسم حسکانی (۵) از حاکم ابو عبدالله حافظ از احمد بن

ص: ۷۰۵

۱- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ۱۲۳، باب ۹، فصل ۲، حدیث ۱۶.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۷۶، باب ۶۸.

۳- المستدرک، حاکم، نیشابوری، ۳/۱۲۲، فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ۹/۱۲، باب مناقب علی بن ابی طالب، باب منه جامع فیمن یحبه و من یبغضه رضی الله عنه. «محقق»

۴- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۸، ح ۳۴۴، فصل ۱۹.

۵- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ۲/۱۴۷، ح ۷۷۶، ذیل آیه ۵۷ و ۵۸، سوره احزاب. و نیز سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۵۴۷، ح ۸۲۶۷، حرف المیم، زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۱۰۵، ذکر محبه الله و رسوله لعلی و محبته لهما، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۵/۳۰۸، رقم ۶۷۸۸، شرح حال محمد بن علی بن الحسین اسدی کوفی معروف به ابن الخابط، متقی هندی در کنز العمال، ۱۲/۹۵، ح ۳۴۱۵۴، کتاب المناقب، باب ۵ فصل ۱، فندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۲/۱۰۱، ۴۷۴، ح ۲۶۸ و ۳۲۲، باب ۵۶ و ۵۹ حدیث را چنین نقل کرده است: أخرج ابن عساکر عن علی مرفوعاً: من آذی شعره منی فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله تعالی.

محمد بن ابی داود حافظ از علی بن احمد عجللی از عباد بن یعقوب از ارطاط بن حیب از ابو خالد واسطی از زید بن علی بن الحسین علیه السّلام از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السّلام نقل نموده اند و هر یک از این روایت مذکوره، موی خود را به دست گرفته و گفتند: رسول اکرم صلی الله علیه وآله این قسم موی مبارک خود را به دست گرفت و فرمود:

«یا علی من آذی شعره منک فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فعلیه لعنه الله.»

(ای علی هر کس به موئی از تو ایذاء برساند به من ایذاء رسانیده و هر کس به من ایذاء رساند به خدا اذیت رسانده و هر کس خدا را اذیت کند بر او باد لعنت خداوند.)

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۶۰ کتاب رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (۱) (چاپ مطبعه العامیه مصر در سال ۱۳۰۳) من باب ۴ از کبیر طبرانی و صحیح ابن حبان و حاکم، با قول صحت حدیث از مولانا امیر

ص: ۷۰۶

---

۱- رشفه الصادی، علوی حصرمی، ص ۱۰۷، باب ۴، ما ورد فی أذیه و سب اهل البیت. و نیز متقی هندی و کنز العمال، ۱۲/۱۰۳، ح ۳۴۱۹۷، کتاب المناقب، باب ۵ فصل ۱ چنین نقل می کند: من آذانی فی اهلی فقد آذی الله.

المؤمنين عليه السلام روايت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من اذانی فی عترتی فعليه لعنة الله»

(هر کسی مرا اذیت نماید در عترت من پس بر او باد لعنت خداوند متعال)

امید است عرایض صادقانه ام مؤثر افتد و آقایان محترم بیش از این راضی نشوند که روح مقدس آن حضرت، آزرده شود که جواب دادن در محکمه عدل الهی بسیار مشکل است.

(در تمام مدت این جلسه خودم با چشم گریان حرف می زدم و اشک در چشم غالب حضار جمع بود بعضی به صورت هاشان جاری گردید حتی جناب حافظ هم گاهی اشک از چشمش جاری می شد.)

آقایان قدری فکر کنید، دقیق شوید خودتان را در معرض عمل قرار دهید ببینید که در میان جمعیت امت (آن هم امتی که دو ماه قبل زیر پای آن بزرگوار نشسته و او تنها بالای دست پیغمبر و همگی با او بیعت نموده و سر تسلیم در مقابل او به امر خدا و پیغمبر فرود آوردند) آن ساعتی که شهادت علی را رد نمودند و حکم قطعی شد که ملک متصرفی و نان اولادهای فاطمه صدیقه مظلومه را ضبط نمایند، بر آن دو امانت پیغمبر صلی الله علیه وآله چه گذشت از آن اهانت بزرگ تا از در مجلس دشمن شاد بیرون رفتند.

این غیظ و غضب بر فاطمه مظلومه چنان مؤثر و مستولی شد که در عین شباب و جوانی از شدت غصه و درد از دنیا رفت!

حافظ: بدیهی است در اوایل امر، بی بی دلتنگ و غضبناک شد ولی عاقبت، امر

ص: ۷۰۷

اصلاح شد چون دید خلیفه حکم به حق نموده از آنها راضی شد و با کمال رضایت از دنیا رفت!

### عدم رضایت، فاطمه علیها السلام از ابوبکر و عمر تا آخر عمر

داعی: اگر امر چنین است پس چرا اکابر علمای خودتان بر خلاف این معنی می نویسند، مانند بخاری (۱) و مسلم (۲) دو عالم موثق در صحیحین خود نوشته اند:

«فوجدت ای فغضبت فاطمه علی ابی بکر فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت فلما فتوفیت دفنها زوجها علی لیل و لم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها»

وجد در لغت چنان که فیروزآبادی در قاموس گوید: به معنای خشم و غضب است یعنی؛ فاطمه علیها السلام در حال خشم و غضب ابی بکر را ترک نموده و او غضبناک ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود، آن گاه امیر المؤمنین علیه السلام بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمود و ابی بکر را اعلام نداد که بر جنازه حاضر شود و نماز بر جنازه

ص: ۷۰۸

---

۱- صحیح البخاری، ۵/۲۵۲، ح ۷۰۴، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: و لأعلمن فیها بما عمل به رسول الله صلی الله علیه و آله فأبى ابوبکر ان یدفع الی فاطمه منها شیئا فوجدت فاطمه علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت بعد النبی صلی الله علیه و آله سته اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیل و لم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها و کان لعلی من الناس وجه حیاه فاطمه فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحه ابی بکر و مبايعته و لم یکن یبایع تلک الاشهر...

۲- صحیح مسلم، ۳/۱۳۸۰، ح ۵۲، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی صلی الله علیه و آله لا نورث ما ترکناه فهو صدقه. مسلم حدیث را همانند بخاری نقل می کند.

بی بی نماز گذارد.

چنانچه بخاری در صفحه ۹ ضمن جزء پنجم صحیح با غزوه خیبر و نیز در صفحه ۸۷ جلد هفتم در باب قول النبی لا نورث ما ترکناه صدقه نقل موده است که «فهجرته فاطمه فلم تکلمه حتی ماتت» و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۹ کفایه (۱) همین خبر را نقل نموده و نیز ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری در صفحه ۱۴ الامامه و السیاسه (۲) آورده که فاطمه علیها السلام در بستر بیماری به ابی بکر و عمر فرمود:

«انی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی لئن لقیته النبی لأشکونکما».

(خدا و ملائکه را شاهد و گواه می گیرم که شما دونفر (ابی بکر و عمر) مرا به سخط آوردید و رضایت مرا فراهم نمودید اگر پیغمبر را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم نمود.)

ص: ۷۰۹

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۳۷۰، باب ۹۹ گنجی می نویسد: قال: فغضبت فاطمه و هجرته و لم تکلمه حتی ماتت فدفنها علی لیلاً و لم یؤذن ابابکر.

۲- الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، کیف کانت بیعه عی بن ابی طالب. ابن قتیبه می نویسد: ... فقالت: نشدتکما الله الم تسمعا رسول الله یقول: رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن احب فاطمه ابنتی فقد احبنی و من ارضی فاطمه فقد ارضانی و من اسخط فاطمه فقد اسخطنی؟ قالوا: نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه و آله. قالت: فانی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی لأشکونکما الیه. فقال: ابوبکر انا عائد بالله تعالی من سخطه و سخطک یافاطمه ثم انتحب ابوبکر بیکى حتى کادت نفسه ان تزهد و هی تقول و الله لأدعون الله علیک فی کل صلاه اصلیها ثم خرج باکیا...



و نیز در همان کتاب نوشته است:

«غضب فاطمه من ابی بکر و هجرته الی ان ماتت.»

(غضبناک شد فاطمه از ابی بکر و ترک نمود او را به همین حال غضب تا زمان مرگ)

در مقابل این اخبار، اخبار و احادیث دیگر در کتب معتبره شما بسیار است که آقایان بی طرفانه و منصفانه قضاوت کنید و  
طریقه جمع بین این اخبار را برای دعاگو بیان نمایید.

### اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است

از قبیل خبر معروفی که عموم علمای خودتان مانند امام احمد در مسند (۱) و

ص: ۷۱۰

۱- مسند احمد بن حنبل، ۴/۳۲۳، مسند مسور بن مخرمه. احمد حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: عن المسور ... ولكن رسول الله صلى الله عليه وآله قال فاطمه بضعه مني يقبضني ما قبضها و يبسطني ما يبسطها... عن المسور بن مخرمه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله فلا آذن لهم ثم قال: لا آذن قال لا آذن فانما ابنتي بضعه مني يريبنی ما ارباها و يؤذيني ما آذاها. و نیز در مورد آزار به حضرت فاطمه علیها السلام عبارات های مختلفی وارد شده که از جمله آنها عبارتند از: «انما فاطمه بضعه مني يؤذيني ما آذاها»، «فاطمه بضعه مني من آذاها فقد آذاني»، «انما فاطمه بضعه مني يؤذيني ما آذاها و ينصبني ما انصبها». سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ۲/۱۱۹، رقم ۱۸، شرح حال فاطمه بنت رسول الله<sup>ص</sup>، سنن ابن ماجه، ۱۶۴۴، ح ۱۹۹۸، کتاب النکاح، باب ۵۶، الغیره، عون المعبود، عظیم آبادی، ۵۶/۵۶ و ۵۷، ح ۲۰۷۱، کتاب النکاح، باب ما یکره ان یجمع بینهن من النساء، اسد الغابه، ابن کثیر، ۵/۵۲۱، کتاب النساء شرح حال فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، سبیل الهدی و الرشاد ابن حجر عسقلانی، ۸/۲۶۵، کتاب النساء، حرف الفاء، رقم ۱۱۵۸۷، شرح حال فاطمه الزهراء تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۱۲/۳۹۲، کتاب النساء، حرف الفاء، رقم ۹۰۰۵، شرح حال فاطمه بنت رسول الله<sup>ص</sup>، تفسیر القرآن العظیم، ابن اثیر، ۳/۲۲۲، ذیل آیه ۱۰۱، سوره المؤمنین، سنن الکبری، نسائی، ۵/۹۷، ح ۶/۸۳۷۰، کتاب المناقب، مناقب فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وآله، صحیح مسلم، ۴/۱۹۰۳، ح ۹۴، کتاب فضائل الصحابه، فضائل فاطمه، سنن الکبری، بیهقی، ۱۰/۲۰۱ و ۲۰۲، کتاب الشهادات، باب من قال لا تجوز الشهاده الوالد...، کنز العمال، متقی هندی، ۱۲/۱۱۱، ح ۳۴۲۴۱، باب ۵، فی فضل اهل البيت، فصل ۲، فاطمه رضی الله عنها، سنن ترمذی، ص ۱۰۰۷، ح ۳۸۷۸، کتاب المناقب، باب ۶۱، فضل فاطمه بنت محمد<sup>ص</sup>، المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری، ۳/۱۷۳، ح ۳۴۹/۴۷۵۱، کتاب معرفه الصحابه، ذکر مناقب فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله.

سلیمان قندوزی در ینابیع الموده و میر سید علی همدانی در موده القربی و ابن حجر در صواعق نقلا از ترمذی و حاکم و غیر آنها به مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله مکرر می فرماید:

«فاطمه بضعه منی و هی و نور عینی و ثمره فؤادی و روحی التي بین جنبی من آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من اغضبها فقد اغضبنی يؤذینی ما آذاها.»

(فاطمه پاره تن من است و میوه دل و نور چشم من و روح من که بین دو پهلوی من است کسی که فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده و کسی که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده، اذیت می کند مرا کسی که او را اذیت نماید.)

ابن حجر عسقلانی در اصابه ضمن ترجمه حالات حضرت فاطمه علیها السلام از صحیحین بخاری و مسلم نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«فاطمه، بضعتی منی يؤذینی ما آذاها و یریبنی ما ارا بها»

(فاطمه پاره تن من است کسی که او را بیازارد مرا آزرده و هر کس به او

بدی کند به من بدی کرده)

محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۶ مطالب السؤل و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۴۰ جلد دوم حلیه الاولیاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انما فاطمه ابنتی بضعه منی یریبنی ما ارباها و یؤذینی ما آذاها.»

(جز این نیست که فاطمه دختر من پاره تن من است، کسی که به او بدی نماید به من بدی نموده و کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده.)

و ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۲۱۴ جلد دوم محاضرات الأدباء نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«فاطمه بضعه منی فمن اغضبها فقد اغضبنی.»

(فاطمه پاره تن من است هر کس او را به غضب آورد مرا به غضب آورده.)

حافظ ابو موسی بن المثنی بصری متوفی سال ۲۵۲ قمری در معجم خود و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۳۷۵ جلد ۴ الاصابه و ابویعلی موصلی در سنن طبرانی در معجم و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۵۴ جلد سیم مستدرک و حافظ ابو نعیم اصفهانی در فضائل الصحابه و احفظ ابن عساکر در تاریخ شام و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۷۵ تذکره و محب الدین طبری در صفحه ۳۹ ذخائر و ابن حجر مکئی در صفحه ۱۰۵ صواعق و ابو العرفان الصبّان در صفحه ۱۷۱ اسعاف الراغبین نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود:

«یا فاطمه ان الله یبغض لغضبک و یرضی لرضاک»

(ای فاطمه به درستی که خداوند غضب می کند به غضب تو و راضی

ص: ۷۱۲

می شود به رضای تو.)

و محمد بن اسماعیل بخاری در صفحه ۷۱ صحیح (۱) در باب مناقب قرابه رسول الله از مسور بن مخرمه و نیز در صفحه ۷۵ نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«فاطمه بضعمنی فمن اغضبها فقد اغضبنی.»

(فاطمه پاره تن من است هر کس او را به غضب آورد مرا به غضب آورده.)

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان مانند صحیحین بخاری و مسلم (۲) و سنن ابی داود (۳) و ترمذی (۴) و مسند امام احمد بن حنبل (۵) و صواعق ابن حجر و ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی و دیگران در فضائل فاطمه علیها السلام بسیار رسیده است. چگونه این اخبار را جمع می کنید با آن اخباری که فاطمه از آنها غضبناک و ناراضی از دنیا رفت؟

ص: ۷۱۳

۱- صحیح البخاری، ۵/۸۳ و ۹۶، ح ۲۳۲ و ۲۷۸، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب مناقب فاطمه. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن المسور بن مخرمه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: فاطمه بضعه منی، فمن اغضبها اغضبنی.

۲- صحیح مسلم، ۴/۱۹۰۳، ح ۹۴، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و آله قال رسول الله صلی الله علیه و آله «انما فاطمه بضعه منی، يؤذینی ما آذاها».

۳- سنن ابی داود، ۲/۲۲۶، ح ۲۰۷۱، کتاب النکاح، باب ما یکره ان یجمع بینهن من النساء. ابی داود حدیث را این گونه نقل می کند: عن مسور بن مخرمه حدث انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله ... فانما ابنتی بضعه منی یرینی ما اربها ویؤذینی ما آذاها.

۴- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۹۰، ح ۵، باب ۱۱ فصل ۳.

۵- ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۹۸، ح ۲۴۴، باب ۵۶. قندوزی حدیث را این گونه نقل کرده: فاطمه بضعه منی یقبضنی ما یقبضها ویسطنی ما یسطها...

شیخ: این اخبار صحیح است ولی در باره علیّ کرم الله وجهه رسیده که چون خواست دختر ابی جهل را به عقد ازواج گیرد رسول خدا بر او غضبناک شد فرمود: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزار داده و کسی که مرا آزار دهد مغضوب خداست و مرادش علی بوده است!

### جواب از خطبه علی علیه السلام با دختر ابی جهل

داعی: فرق بین انسان و انواع حیوانات، بسیار است. از جمله امتیازات کامله ای که انسان بر حیوانات دارد به دوقوه ای است که در مغز سر و نخاع او قرار داده شده است. یکی عقل و خرد و دیگری فکر است.

یعنی آن آدمی بر حیوان برتری دارد که در جمیع شؤون زندگی تحت راهنمایی فکر و عقل باشد به این معنی که هر چه شنید فوری مورد قبول ندهد بلکه ببرد در کارخانه فکر و عقل حلّاجی کند اگر عقل او را پذیرفت بپذیرد و الّا ردّ نماید. لذا در قرآن مجید فرماید:

{فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ} زمر/ ۱۹

(بشارت ده (ای رسول خدا) آن بندگانی که چون سخن بشنوند و پیروی کنند نیکوتر آن را، آنان هستند که خدا آنها را به لطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت خردمندان عالمند.)

یک خبری را گذشتگان شما نقل نمودند بدون آن که در دستگاه با عظمت عقل، جرح و تعدیلش کنند. امشب هم شما روی عادت و تبعیت صرفه از گذشتگان، این جملات را می گوئید بدون تفکر و تعقل. اینک مجبورم مختصراً

جوابی عرض کنم.

اولا علمای خودتان تصدیق نموده اند (چنانچه قبلا عرض شد) که علی مشمول آیه تطیهر است. طهارت ذاتی دارد یعنی از هر رجس و کثافت و لهو و لعب و اخلاق رذیله منزّه و مبرا می باشد.

و دیگر آن که در آیه مباحله خداوند او را به منزله نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده که ليله ماضیه مفصلا در این باب بحث نمودیم. از طرف دیگر باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است که به خوبی از قرآن و احکام و دستورات آن خبر داشته و می دانسته که خداوند در آیه ۵۳ سوره احزاب فرموده:

{و ما كان لكم ان تؤذوا رسول الله}

(و نباید هرگز رسول خدا را (در حیات) و بعد از (وفات) بیازارید.)

چگونه ممکن است عقل باور کند آن حضرت عملی کند که به واسطه افعال و گفتار او رسول خدا صلی الله علیه و آله آزرده خاطر و غضبناک گردد و چگونه عقل باور کند که مجسمه خلق عظیم غضب کند بر کسی که محبوب خداست آن هم در یک امر مباحی که خدا در قرآن مجید در آن امر تبعیضی قایل نشده و امر نکاح به حکم آیه ۳ سوره نساء:

{فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ}

(به نکاح خود از زنان آرید آن کس که شما را نیکو و مناسب با عدالت است دو یا سه یا چهار)

عمومیت دارد بین انبیاء و اوصیاء و جمیع امت و اگر بر فرض امیر المؤمنین علیه السلام چنین خیالی می کرد بر او جائز بود شرعا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای

ص: ۷۱۵

یک امر مباحی هرگز غضب نمی نمود و چنین کلماتی نمی فرمود (اگر چه از اخبار شیعه استفاده می شود که بر امیر المؤمنین علیه السلام جائر نبوده در حیا حضرت زهرا علیها السلام زنی دیگر اختیار نماید لکن ذکر این موضوع مناسب با مجلس مناظره نبوده).

پس هر انسان عاقل بعد از تفکر و تحقیق می فهمد که این حدیث از موضوعات اموی ها می باشد که اکابر علمای خودتان هم اعتراف به این معنی دارند.

### بیان ابی جعفر اسکافی راجع به جعل اخبار زمان معاویه

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۳۵۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) از شیخ و استاد خودش ابی جعفر اسکافی بغدادی در این باب بیانی دارد و

ص: ۷۱۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۶۳-۶۵، خطبه ۵۶، (و من کلام له علیه السلام لاصحابه) [فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعه فی ذم علی] ابن ابی الحدید می نویسد: و ذکر شیخنا ابو جعفر الاسکافی... ان معاویه وضع قوما من الصحابه و قوما من التابعین علی روایه اخبار قبیحه فی علی علیه السلام تقتضی الطعن فیهِ و البرائه منه و جعل لهم علی ذلک جعلاً یرغب فی مثله؛ فاختلفوا ما ارضا، منهم ابو هریره و عمرو بن العاص و المغیره بن شعبه و من التابعین عروه بن الزبیر فأسخطه، فخطب علی المنبر، و قال: لاها الله! لا تجتمع ابنه ولی الله و ابنه عدو الله ابی جهل! ان فاطمه بضعه منی یؤذینی ما یؤذیها فان کان علی یرید ابنه علی یرید ابنه ابی جهل فلیفارق ابنتی، و لیفعل ما یرد، او کلاماً هذا معناه و الحدیث مشهور من روایه الکرابیسی. قلت: هذا الحدیث ایضاً مخرج فی صحیحی مسلم و البخاری عن المسور بن مخرمه الزهری، و قد ذکره المرتضی فی کتابه المسمی «تنزیه الانبیاء و الأئمه» و ذکر انه روایه حسین الکرابیسی و انه مشهور بانحراف عن اهل البيت علیهم السلام و عداوتهم و المناصبه لهم فلا تقبل روایتہ.

گوید: معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معنی نموده بود که جعل اخبار قبیحه در باره علی علیه السّلام بنمایند و آن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم از آن بزرگوار بیزارى جویند. از جمله آنها ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن زبیر و به بعض از آن اخبار مجعوله هم اشاره نموده تا می رسد به نام ابوهریره، گوید: ابوهریره کسی است که روایت نموده حدیثی را که معنای آن این است که علی علیه السّلام خواستگاری نمود دختر ابی جهل را در حیات رسول خداصلی الله علیه و آله آن حضرت بر او سخط و غضب نمود و بالای منبر فرمود: جمع بین دوست خدا و دشمن خدا نمی شود. فاطمه پاره تن من است، کسی که او را اذیت نماید مرا اذیت نموده، کسی که می خواهد دختر ابی جهل را بگیرد باید از دختر من دوری نماید.

آنگاه ابو جعفر اسکافی گوید: «و الحدیث مشهور من رواه الکرابیسی» یعنی این حدیث مشهور است به روایات کرابیسی؛ به این معنی که هر روایت بی اساس را کرابیسی می خوانند.

و ابن ابی الحدید گوید: این حدیث در صحیحین بخاری و مسلم از مسور بن محزمه الزهری روایت شده و سید مرتضی علم الهدی (که از اکابر مفاخر محققین علمای شیعه می باشد) در کتاب تنزیه الانبیاء و الأئمه گوید: این روایت از حسین کرابیسی رسیده و او مشهور است به انحراف از اهل بیت طهارت و از نواصب و دشمنان بزرگ آن خاندان جلیل بوده است و روایت او مورد قبول



زیرا بنا بر اخبار متکثره ای که در کتب معتبره خودتان رسیده مبغض علی منافق است. منافق به حکم قرآن مجید اهل آتش می باشد، پس روایت او مردود است.

به علاوه بر اخبار در مذمت ایذاء کنندگان به فاطمه علیها السلام فقط اختصاص به نقل از کرایسی یا ابو هریره در خطبه ساختگی دختر ابی جهل نمی باشد بلکه اخبار بسیاری در این موضوع وارد است. از جمله خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب و امام احمد بن حنبل در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در مودت سیزدهم از موده القربی حدیثی از سلمان محمدی نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«حب فاطمه ینفع فی مأه من المواطن ایسر تلک المواطن الموت و القبر و المیزان و الصراط و الحساب فمن رضیت عنه ابنتی فاطمه رضیت عنه

ص: ۷۱۸

---

۱- شخیصت حسین کرایسی در نزد احمد بن حنبل و یحیی بن معین نیز مردود است و او را در حدیث و قرآن نا آشنا بیان کرده است. حدثنا ابن ابی عصمه ثنا أحمد بن یحیی قال: سمعت ابا نصر بن عبد المجید یسأل احمد بن حنبل فقال: تعرف حسین الکرایسی؟ فقال: لا اعرفه عافاک الله. فقال: یا ابا عبد الله یزعم انه کان یناظرک عند الشافعی و کان معکم عند یعقوب بن ابراهیم بن سعد. فقال: لا اعرفه بالحديث و لا بغیره» الکامل، ابن عدی، ۲/۳۶۵، ترجمه الحسین بن علی ابو علی الکرایسی (۱۲۶/۴۹۵) «... حدثنا جعفر بن ابی عثمان الطیالسی، قال: سمعت یحیی بن معین، و قیل له: ان حسیناً الکرایسی یتکلم فی احمد بن حنبل فقال: و من حسین الکرایسی؟! لعنه الله...» (تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۸/۶۴، ترجمه ۴۱۳۹، الحسین بن علی بن یزید، ابو علی الکرایسی) فقال لی ابو عبد الله (احمد بن حنبل)؛ ایاک ایاک و هدا الکرایسی لا تکلمه و لا تکلم من یکلمه اربع مرات او خمس مرات. «محقق»

و من رضیت عنه رضی الله عنها و من غضب علیه ابنتی فاطمه غضبت علیه و من غضبت علیه غضبت الله علیه و یل لمن یظلمها و یظلم بعلمها علیا و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتهما.»

(دوستی فاطمه نفع و فایده می بخشد در صد موضع و مکان که آسان ترین آنها مرگ است و قبر و میزان و صراط و حساب، پس کسی که راضی باشد دختر من فاطمه از او، من از او راضی هستم و کسی که من از او راضی باشم خدا از او راضی می باشد و کسی را که فاطمه بر او غضب نماید من بر او غضبناک می باشم و بر هر کس من غضبناک باشم خداوند بر او غضبناک است. وای بر آن کس که ظلم کند به فاطمه و وای بر کسی که ظلم کند بر شوهر و همسرش علی و وای بر کسی که ظلم کند بر ذریه و شیعیان علی و فاطمه علیهم السلام).

برای شاهد و نمونه کفایت همین مقدار از اخبار که ذکر شد. اینک آقایان محترم بفرمایید این اخبار صحیح که در کتب معتبره یقین بسیار است با اخباری که قبلا عرض کردم که اکابر علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده اند که فاطمه بر ابی بکر علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده اند که فاطمه بر ابی بکر و عمر غضبناک و ناراضی بود تا از دنیا رفت چگونه باید جمع کرد؟

حافظ: این اخبار صحیح است و در کتب معتبره ما بسیار و مفصل تر روایت شده اولاً: راجع به حدیث کرابیسی، راجع به خواستگاری علی کرم الله وجهه دختر ابی جهل را عقده ای بود در دل من و نمی توانستم باور کنم ولی خیلی ممنون شدم که امشب حل معما فرمودید.

## اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی نبوده و جواب آن

ثانیاً: مراد از غضب در این اخبار، غضب دینی است نه غضب عادتی و این غضب فاطمه رضی الله عنها بر ابوبکر و عمر که در تمام کتب صحیحه ما رسیده غضب دینی نبوده؛ یعنی برای یک عمل خلاف مقررات دینی فاطمه علیها السلام بر شیخین رضی الله عنهما غضب ننموده.

و البته هر کس فاطمه را به غضب دینی بیازارد قطعاً مغضوب غضب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهد بود ولی این غضب فاطمه علیها السلام یک نوع تغییر حالتی بوده است که هر انسان حساسی وقتی به هدف و مقصد خود نرسید در او پیدا می شود!

چون فاطمه رضی الله عنها درخواست فدک نمود و خلیفه موافقت به ردّ فدک ننمود بالطبع متأثر شد و آن ساعت غضبناک گردیده ولی بعداً همین غضب معمولی هم از دلش بیرون رفت و راضی شد به حکم خلیفه و دلیل بر رضایت آن بی بی مجلله همانا سکوت آنها بوده است و حتی علی کرم الله وجهه وقتی هم خلافت رسید با قدرت و نفوذی که داشت فدک را ضبط نمود و این خود دلیل قاطعی است که به حکم خلفای قبل راضی بوده است!

داعی: مطالبی فرمودید که هر یک جواب مفصل دارد چون از وقت هر شب خیلی گذشته است و لو کسالتی در آقایان محترم نمی بینم ولی خوبست موافقت فرمایید جوابها بماند برای فردا شب.

(تمام اهل مجلس به صدا در آمدند و گفتند هرگز موافقت نداریم چون به جای حساس رسیده ایم تا نتیجه این مطلب بزرگ معلوم نشود نمی رویم.)

داعی: اطاعت می نمایم ولی از جواب مفصل به اقتضای وقت صرف نظر

می نمایم فقط به مختصری می پردازم.

### قلب و جوارح فاطمه مملو از ایمان بود

اولاً: اینکه فرمودید غضب فاطمه صدیقه علیها السلام غضب دینی نبوده بلکه هوایی بوده اشتباه نمودید و بدون تفکر و تحقیق و تأمل فرمودید برای آنکه در دستورات اخلاقی طبق آیات قرآنی و اخباری که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده مؤمن کامل هرگز چنین غضبی نمی نماید تا چه رسد به فاطمه ممجده به آیه تطهیر و آیه مباحله و سوره هل اتی.

و در کتب معتبره ما و شما بسیار رسیده که فاطمه علیها السلام به مقام کمال ایمان رسیده مخصوصاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان ابنتی فاطمه ملاً لله قلبها و جوارحها ایمانا الی مشاشها»<sup>(۱)</sup>

(خداوند متعال پر کرده است قلب و جوارح فاطمه دختر مرا از ایمان تا استخوان بالای شانه های او. کنایه از این که فاطمه غرق در ایمان است.)

### غضب فاطمه دینی بوده

هرگز هیچ مؤمن و مؤمنه ای که علامت ایمانشان تسلیم به اوامر حق است چنین عملی را نمی نماید که وقتی حاکمی حکم به حق کند یعنی حکم خدا را جاری نماید بر او غضب نماید آن هم غضبی که با حقد و کینه توأم باشد و بر آن غضب باقی بماند تا دم مرگ حتی وصیت نماید نگذارید احدی از آن حکم

ص: ۷۲۱

---

۱- . الثاقب فی المناقب، ابن حمزه، ص ۲۹۱، ح ۲۴۸، باب ۴، فصل ۳.

کنندگان حق بر جنازه من نماز گذارند، اولاً فاطمه ای که خداوند حکم به طهارت او می نماید هرگز ادعای دروغ ننماید که حاکم حکم علیه او بنماید.

ثانیاً: اگر غضب بی بی فقط تغییر حالتی بود بایستی زود زایل شود، مخصوصاً بعد از عذر خواهی که از او نمودند بایستی از دلش بیرون برود چون که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «المؤمن ليس بحقود» یکی از صفات و علائم مؤمن آن است که حقد و کینه روی عادت و هوای نفس در دل نداشته باشد و نیز در خبر دارد که می فرماید: مؤمن اگر گرفتار خطائی گردد بیش از سه روز عداوت مؤمن را در دل نگاه نمی دارد تا چه رسد به فاطمه صدیقه طاهره ممجده به آیه تطهیر که سراپا غرق در ایمان بوده و از هر نوع ارجاس و کثافات اخلاق رذیله به شهادت خداوند متعال پاک و مبرا بوده هرگز حقود و کینه ور نبوده است.

و از طرفی اتفاق فریقین است که فاطمه علیها السلام با حالت غضب و نارضایتی از ابوبکر و عمر از دنیا رفت.

پس معلوم می شود که غضب بی بی، دینی بوده که چون دید حکمی بر خلاف حکم خدا و پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله صادر شده لذا غضب نموده به غضب دینی و این آن غضب است که موجب غضب خدا و پیغمبر است.

### **سکوت فاطمه موجب رضا نبود**

ثالثاً: فرمودید سکوت فاطمه علیها السلام علامت رضای آن معصومه مظلومه بوده. ایضا اشتباه فرمودید. هر سکوتی که موجب رضا نمی شود. بعضی مواقع از شدت قدرت ظالم، مظلوم مجبور به سکوت می شود تا آبروی خود را در مقابل هو و

جنجال حفظ نماید و حضرت بی بی مظلومه فاطمه علیها السلام راضی که نبوده به علاوه ناراضی و غضبناک هم از دنیا رفت. چنانکه عرض کردم اقوال اکابر علمای خودتان مخصوصا دو عالم بزرگ موثق شما بخاری و مسلم که نوشته اند:

«غضب فاطمه علی ابی بکر فهجرته و لم تکلمه حتی توفیت.» (۱)

(غضب کرد فاطمه بر ابی بکر و از او دوری نمود و با او حرف نزد تا وفات نمود).

### علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته

رابعا: فرمودید: «که چون علی علیه السلام در دوره تصدی خلافت (ظاهری) فدک را تصرف نکرد و به بیچه های فاطمه علیها السلام نداد علامت رضاء به حکم بوده است» باز هم اشتباه فرمودید.

چه آن که آن بزرگوار در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته تا اقدام به هر کاری که می خواست بکند و یا حکم به حقی کند یا بدعتی را از میان بردارد به مجردی که اقدام به امری می نمود فریاد هایی بلند می شد!

اگر آن حضرت فدک را به اولادهای فاطمه بر می گرداند، قطعاً فرصت به

ص: ۷۲۳

---

۱- بخاری این جریان را چنین روایت کرده است. «... فأبی ابوبکر ان یدفع الی فاطمه منها شیئا فوجدت فاطمه علی الی بکر فی ذلک فهجره فلم تکلمه حتی توفیت.» (صحیح بخاری، ۵/۸۲/ باب غزوه خیبر) مسلم این روایت را نقل کرده و در ادامه چنین آورده است: «لما توفیت دفنها زوجها علی بن ابی طالب لیلا و لم یؤذن بها أبا بکر و صلی علیها...» صحیح مسلم، ۵/۱۵۴، کتاب الجهاد و السیر، باب قول النبی صلی الله علیه وآله لا نورث... «محقق»

دست مخالفین مخصوصاً معاویه و اتباعش افتاده گفتارهای قبلی را که گفتند علی برای خود جز نفع می نماید ثابت نموده و خود را تقویت می کردند که علی بر خلاف طریقه ابو بکر و عمر رفتار نموده.

علاوه، صدور چنین حکمی از آن حضرت، مستلزم قدرت و آزادی در عمل بوده و حال آن که برای آن حضرت چنین نیرو و قدرتی نگذارده بودند که بر خلاف گفته و کرده سابقین خود بتواند رفتار نماید.

چنانچه در قضیه منبر و نماز تراویح معلوم شد. چون قبل از آن حضرت خلفای قبلی منبر را از محلی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برداشتند و جای او را عوض کردند. وقتی آن حضرت به مقام خلافت ظاهری مستقر شد خواست منبر را به جای اولی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود، برگرداند. فریاد مردم برخاست و زیر

بار نرفتند که بر خلاف سیره شیخین عمل شود و لو مطابق عمل رسول الله صلی الله علیه و آله بوده؟!!

همچنین مردم را از نماز تراویح به جماعت منع نمود. باز فریادها بلند شد که علی می خواهد بر خلاف حکم خلیفه عمر رفتار نماید.

نواب: قبله صاحب نماز تراویح چه بوده که علی کرم الله وجهه مردم را از جماعت آن منع نمود.

### نماز تراویح

داعی: تراویح در لغت جمع ترویحه در اصل اسم برای جلسه می باشد، بعدها نامیده شده به جلسه و نشستن بعد از چهار رکعت نماز در شبهای ماه مبارک

ص: ۷۲۴

رمضان برای استراحت مردم و بعدها نام چهار رکعت نماز مستحبی، در لیالی رمضان المبارک شد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شبها).

بدیهی است در دیانت مقدسه اسلامی، فقط نمازهای فریضه و واجب را به جماعت می توانند بخوانند ولی نمازهای مستحبی ممنوع است؛ زیرا خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان الصلاة باللیل فی شهر رمضان من النافله فی جماعه بدعهو صلاه الضحی معصیه ألا فلا تجتمعوا شهر رمضان فی النافله و لا تصلوا صلاه الضحی فانّ قلیلا من السنه خیر من کثیر من بدعه ألا و ان کل بدعه ضلاله و کل ضلاله سیلها إلى سبیلها إلى النار.» (۱)

(ای گروه مسلمانان نماز نافله شبهای ماه رمضان به جماعت بدعت است و نماز ضحی بدعت و معصیت می باشد. مردم نماز نافله شبهای ماه رمضان را به جماعت نخوانید و نیز نماز ضحی نخوانید. پس به درستی که عمل کمی که مطابق با سنت پیغمبر باشد بهتر است از عمل بسیاری که بدعت باشد. بدانید هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهی است به سوی آتش جهنم.)

ص: ۷۲۵

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۲۸۲، خطبه ۲۲۳، (و من کلام له علیه السلام فی شأن عمر بن الخطاب رضی الله عنه طعن ۱۰) ابن ابی الحدید این گونه نقل می کند: «أیها الناس إن الصلاة باللیل فی شهر رمضان من النافله جماعه بدعه و صلاه الضحی بدعه ألا فلا تجتمعوا لیلا فی شهر رمضان فی النافله و لا تصلوا صلاه الضحی فان قلیلا فی سنه خیر من کثیر فی بدعه ألا و إن کل بدعه ضلاله و کل ضلاله سیلها فی النار»



شبی عمر در دوره خلافت سال ۱۴ هجری وارد مسجد شد، دید چراغ هایی روشن و مردم جمع شده اند. پرسید: چه خبر است؟ گفتند: مردم جمع شده اند برای نماز تطوع به جماعت گفت: «بدعه و نعمت البدعه» این عمل بدعت است ولی نیکو بدعتی است!

بخاری در صحیح (۱) از عبد الرحمن بن عبد القاری نقل می نماید که خلیفه چون دید مردم نماز را متفرق می خوانند، گفت: به جماعت نماز را بخوانند بهتر است و امر کرد اُبی بن کعب با آنها نماز را به جماعت گذارد. شب بعد که به مسجد آمد دید امر را اجراء نموده و به جماعت می خوانند گفت: «نعم البدعه هذه» یعنی خوب بدعتی است این بدعت!

از آن زمان این علم معمول بود تا زمان خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام حضرت این عمل را منع نمود (۲) که چون در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله معمول نبوده

ص: ۷۲۶

---

۱- صحیح بخاری، ۳/۱۰۰۰، ح ۲۶۵، کتاب صلاه التراويح، فضل من قام رمضان. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبد الرحمن بن عبد القاری أنّه قال: خرجت مع عمر بن الخطاب ليله في رمضان إلى المسجد فإذا الناس أوزاع متفرقون يصلّون الرجل لنفسه ويصلّون الرجل فيصلّون بصلاته الرهط، فقال عمر: إنّني أرى لو جمعت هؤلاء على قارئ واحد لكان أمثل، ثمّ عزم فجمعهم على أبي بن كعب، ثمّ خرجت معه ليله أخرى والناس يصلّون بصلاه قارئهم، قال عمر: نعم البدعه هذه...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۲۸۳، خطبه ۲۲۳، (و من كلام له عليه السلام في شأن عمر بن الخطاب طعن ۱۰) می نویسد: قد روى أن أمير المؤمنين عليه السّلام لما اجتمعوا إليه بالكوفة فسألوه أن ينصب لهم إماما يصلون بهم نافله شهر رمضان، زجرهم وعرفهم أن ذلك خلاف السنه فتركوه واجتمعوا لأنفسهم وقدموا بعضهم فبعث إليهم ابنه الحسن عليه السّلام فدخل عليهم المسجد ومعه الدرّه فلما رأوه تبادروا الأبواب وصاحوا: وا عمراه...

بلکه ممنوع بوده نباید عمل شود.

تا زمانی که به کوفه تشریف آوردند، اهل کوفه از آن حضرت درخواست نمودند که امامی برای ایشان معین فرماید که نافله شبهای رمضان را به جماعت بخوانند حضرت آنها را منع از آن عمل به جماعت نمود با وجودی که حضرت منع نمود چون عادت کرده بودند، متنبه نشدند. همین که حضرت تشریف برد جمع شدند یک نفر را از خودشان به امامت برقرار نمودند که نماز را به جماعت بخوانند. فوری خبر به حضرت رسید فرزند بزرگ خود حضرت امام حسن علیه السّلام را طلبید. فرمود: تازیانه بردار و با آن جمعیت را منع نما از آن که نماز نافله را به جماعت بخوانند چون مردم حال را بدان منوال دیدند ناله و فریادشان بلند شد که ای وای علی آمده ما را از نماز منع می نماید!

با آن که خود می دانستند زمان رسول خداصلی الله علیه وآله چنین نمازی معمول نبوده و در زمان عمر معمول بوده، زیر فرمان و دستورات مولانا علیه السلام نرفتند با این که مطابق دستور پیغمبر اکرم بود!

پس چگونه آن حضرت می توانست فدک را به اولادهای فاطمه بدهد؟ اگر این عمل را می کرد و می فرمود ظلماً غصب شده باید به وراثت مظلومه برگردد، فوری فریادها بلند می شد که علی بن ابی طالب علیه السّلام مایل به دنیا است حق مسلمانان را به نفع اولادهای خود ضبط نموده. لذا ناچار صبر را کما فی السابق پیشه نمود چون صاحب حق هم از دنیا رفته بود احقاق حق را گذارد تا احقاق کننده حقوق خلائق امام زمان مهدی آل محمد بیاید و حق آنها را بگیرد.

پس سکوت آن حضرت هم دلیل بر رضای به حکم نبوده و اگر آن حضرت

عملیات خلفای قبل از خود را در امر فدک حق می دانست اولاً: با آنها محاجّه نمی فرمود و ثانیاً: درد دل و اظهار نارضایتی نمی کرد و خدای حکم علی الاطلاق را حکم قرار نمی داد.

چنانچه در نهج البلاغه<sup>(۱)</sup> است ضمن نامه ای به عثمان بن حنیف انصاری که عامل آن حضرت و حکمران در بصره بود درد دل می کند، می نویسد:

«کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلمته سماء فشحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله.»

(از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است (از مال دنیا) فدک در دست ما بود که گروهی (خلفاء قبل) بر آن بخل ورزیدند (و از دست ما گرفتند) و دیگران (فاطمه و اولادهايش) بخشش نموده از آن گذشتند و خداوند نیکو حاکم و داوری است. (که بین حق و باطل حکم خواهد نمود)).

و این که فرمودید: فاطمه مظلومه علیها السلام در آخر عمر راضی شد و از آنها گذشت. باز هم خیلی اشتباه فرمودید، چه آنکه چنین امری هرگز صورت وقوع پیدا نکرد چنانچه در اخباری که قبلاً عرض شد، ثابت نمودیم که آن بی بی مظلومه تا دم مرگ به حال نارضایتی و غضب باقی بود.

### عیادت ابی بکر و عمر از فاطمه علیها السلام

اینک هم برای خاتمه عرضم خبر دیگری برای اثبات مطلب به عرضتان

ص: ۷۲۸

---

۱- نهج البلاغه، ص ۹۶۷، آمده ۴۵، (و من کتاب له علیه السلام الی عثمان بن حنیف)

می‌رسانم که ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری متفی در سال ۲۷۶ هجری در صفحه ۱۴ جلد اول تاریخ الخلفاء الراشیدین معروف به الامامه و السیاسه (۱) و دیگران از علماء شما از قبیل ابن ابی الحدید (۲) و غیره در کتب معتبره

خود نقل نموده اند که «قال عمر لابی بکر انطلق بنا الی فاطمه فاننا قد اغضبناها» یعنی عمر به ابی بکر گفت: بیا با من برویم به سوی فاطمه زیرا که ما او را به غضب آورده ایم (و در بعض اخبار است که ابی بکر به عمر گفت: با من بیا برویم و ظاهرا این صحیح است). خلاصه با هم رفتند درب منزل فاطمه مظلومه، بی بی اجازه ملاقات نداد. علی علیه السّلام را واسطه قرار دادند، بی بی در جواب علی علیه السّلام، سکوت کرد. آن حضرت به همین مقدار اکتفاء کرده، اجازه ورود داد. وارد شدند، سلام کردند. بی بی مظلومه رو به دیوار کرد. ابی بکر گفت: ای حبیبه رسول خدا به خدا قسم خویشی رسول الله را دوست تر دارم از خویشی خودم و تو را از دخترم عایشه بیشتر دوست می‌دارم. ای کاش بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرده بودم. من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر می‌دانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم از جانب آن حضرت بوده که خودم شنیدم فرمود: «لا نورث ما ترکناه»

ص: ۷۲۹

---

۱- الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، کیف کانت بیعه علی بن ابی طالب.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۲۸۱، نامه ۴۵ (و من کتاب له علیه السّلام الی عثمان بن حنیف..) فصل ۳، فی ان فذک هل صحّ کونها نحلّه رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمه ام لا؟ ابن ابی الحدید می‌نویسد: و صرحت بذلک و عهدت فیه عهدا بعد ان کان استأذنا علیها فی مرضها ليعودها، فأبت ان تأذن لهما، فلما طالت علیهما المدافعه رغبا الی امیر المؤمنین علیه السّلام فی ان یستأذن لهما، و جعلها حاجه الیه و کلمها علیه السّلام فی ذلک. و الح علیها، فأذنت لهما فی الدخول، ثم اعرضت عنهما عند دخولهما و لم تکلمها.

حضرت فاطمه علیها السلام به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله به یادشان می آورم، شما را به خدا قسم آیا نشنیدید از آن حضرت که فرمود:

«رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن احب فاطمه ابنتی فقد احبنی و من ارضی فاطمه فقد ارضانی و من اسخط فاطمه فقد اسخطنی(۱)»

(رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه از سخط من است پس هر کس دوست بدارد دختر من فاطمه را مرا دوست داشته و هر کس راضی بدارد فاطمه را مرا راضی داشته و هر کس به خشم آورد فاطمه را به تحقیق مرا به خشم آورده.)

«قالا نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه وآله» گفتند: بلی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله این کلمات را آنگاه بی بی مظلومه فرمودند:

«فانی اشهد الله و ملائکة انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی صلی الله علیه وآله لاشکونکما الیه.»

(خدا و ملائکه را شاهد و گواه می گیرم شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم نمودید بلکه به خشم آوردید. اگر پیغمبر را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را خواهم نمود.)

ابی بکر از کلمات و بیانات بی بی دلتنگ و گریان شد و گفت: به خدا پناه می برم از سخط تو و سخط آن حضرت. آنگاه فاطمه با ناله فرمود:

ص: ۷۳۰

«و الله لأدعون عليك في كل صلاة أصلها ثم خرج باكياً»

یعنی به خدا قسم در هر نمازی بر تو نفرین می نمایم ابی بکر از شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت. مردم اطرافش را گرفتند دلداریش می دادند گفت: وای بر شما، همه خوشحال به خانه های خود پهلوی عیالاتان می روید، مرا واگذارید لا حاحه فی بیعتکم اقلونی بیعتی(۱) هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا واگذارید به خدا قسم میل ندارم بیعت من بر گردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و شنیدم از فاطمه علیها السلام انتهى.

پس از این قبیل اخباری که اکابر علمای خودتان نوشته اند معلوم می آید که فاطمه مظلومه از ابی بکر و عمر تا دم مرگ غضبناک و ناراضی بود و با دل پر غصه از دنیا رفت و ابداً رضایت از آنها پیدا ننمود!

### دفن فاطمه در شب

بالاترین دلیل بر غم و غصه بی بی مظلومه و نارضایتی او از وضع و شریف امت آن است که به همسر خود مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام وصیت نمود:

« لا یشهد أحد جنازتی من هؤلاء الذین ظلمونی وأخذوا حقی، فإنهم عدوی وعدو رسول الله صلی الله علیه وآله، ولا تترك أن یصلی علی أحد منهم ولا من أتباعهم، وادفنی فی اللیل إذا هدأت العیون ونامت الابصار.»(۲)

ص: ۷۳۱

---

۱- الامامه والسیاسه، ابن قتیبه، ۱/۲۰، کیف کانت بیعه علی بن ابی طالب علیه السلام. شایان ذکر است که این عبارت در مجلس ششم مفصل بررسی شده است.

۲- روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ۱/۱۵۱، مجلس فی ذکر وفاه فاطمه.

(نباید احدی از این مردمانی که به من ظلم نمودند و حق مرا گرفتند بر جنازه من حاضر شوند؛ زیرا که آنها دشمن من و دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و نگذار احدی از این جماعت ونه از اتباع آنها بر من نماز بگذارند و همین که شب شد و دیده ها به خواب رفت مرا دفن نما)

چنانچه بخاری در صحیح (۱) گوید: وصیت فاطمه را علی عملی نمود و شبانه او را دفن نمودند هر چند تفحص کردند و جستند نیافتند که در کجا فاطمه را دفن نمودند.

### دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است

بالاتفاق این مطلب ثابت است که فاطمه طاهره علیها السلام را حسب الوصیه خودش شبانه دفن نمودند.

آقایان محترم شما را به خدا انصاف دهید، پیغمبری که برای سعادت و عظمت امت آن همه زحمات طاقت فرسا بکشد و هستی حیات خود را در راه خوشی و راحتی این امت به کار برد، وقت مردن یک دختر از خود به یادگار بگذارد و آن همه سفارشات هم لیلاً و نهاراً و سرراً و جهراً بنماید که در کتب معتبره اکابر علمای خودتان هم پر است که فرموده: فاطمه پاره تن من است و دیعه و امانت من است مانند من از او نگهدای کنید کاری نکنید که از شما ناراضی بشود که اگر او از شما ناراضی شد من از شما ناراضی خواهم بود.

ص: ۷۳۲

---

۱- صحیح بخاری، ۵/۲۵۲، ح ۷۰۴ کتاب المغازی، باب غزوه خیبر. بخاری حدیث را این گونه نقل می کند: عاشت بعد النبی صلی الله علیه و آله سته أشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلاً ولم یؤذن بها أباً بکر و صلی علیها.

که میر سید علی همدانی فقیه شافعی در موده القربی (۱) گوید: پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمود: من محاکمه سخت می کنم روز قیامت با کسانی که فاطمه را آزار نمایند. رضای فاطمه رضای من است. وای بر آن کسی که من از او ناراضی و غضبناک باشم.

آنگاه این امت هیچ اعتنایی به دستورات و توصیه و سفارشات آن حضرت نمایند به قدری او را اذیت نمایند و حق ثابت او را ببرند و چنان غصه دار بشود که در عین شباب و ناکامی بنالد و بگوید:

صبت علی مصائب لو انها

صبت علی الأيام صرن لیالیا (۲)

(آن قدر مصیبت بر من ریخته شده که اگر بر روزها ریخته می شد تمام شب ها تار می گردید.)

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه آن بی بی مظلومه ناکام عزیز کرده و محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می نمود که

ص: ۷۳۳

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی موده ۱۳ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۳۲، ح ۹۷۰، باب ۵۶)، همدانی این حدیث را این گونه نقل می کند: عن سلمان رفعه قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا سلمان من أحب فاطمه ابنتی فهو فی الجنة معی و من ابغضها فهو فی النار... یا سلمان ویل لمن یظلمها و یظلم بعلمها علیاً، و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتهما.

۲- الاتحاف بحب الاشراف، ابن عامر شبرای، ص ۳۳، باب ۲ فی اخبار الامام الحسن اخیه الامام الحسین علیه السلام و نیز ابن حجر عسقلانی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۲/۳۳۷، فی دفنه و من دفنه، فتال نیشابوری در روضه الواعظین، ص ۷۵، مجلس فی ذکر وفاه سیدنا و مولانا، ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ۱/۶۷۲، فصل اول، فصل فی ذکر بتول.



اللهم عجل وفاتی سریراً (۱) عاقبت هم وصیت کند جنازه مرا شبانه به خاک بسپارید و احدی از مخالفین مرا نگذارید بر جنازه من حاضر شود و نماز بر من بگذارد.

آقایان محترم منصفانه قضاوت کنید آیا این قضایا از رضای فاطمه مظلومه علیها السلام بوده یا از شدت غیظ آن بی بی مظلومه؟ آن گاه جمع بین اخبار نموده حقیقت را آشکار مشاهده نمایید.

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

«در این بیانات همگی اهل مجلس گریان بودم مخصوصاً جناب حافظ که سر به زیر افکنده و پیوسته قطرات اشک بر دانش جاری و به کلمات استرجاع و استغفار مشغول و از آن شب به بعد دیگر به سخن نیامد. معلوم بود بسیار متأثر و دلایل منطقی ما ایشان را که عالمی منصب بودند منقلب نمود که معنأً با قبول تشیع حزن و اندوه به خود گرفت جای گرفت. چای آوردند؛ احدی نخورد سه ساعت بعد از نیمه شب مقارن اذان صبح مجلس خاتمه پیدا نمود.

ص: ۷۳۴

جلد ۳

اشاره

ص: ۱







مقدمه استاد حسین انصاریان... ۱۷

مقدمه... ۲۳

جلسه نهم ۲۹

ادعای فحاشی شیعیان نسبت به عایشه و جواب آن ۳۱

قضیه افک و دوری عایشه از خبث و فحش و قذف.. ۳۲

عدم تماثل زوجین در مدح و ذم.. ۳۳

زن نوح و لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود ۳۴

بیان خیانت زنهای نوح و لوط.. ۳۶

معنای آیه شریفه.. ۳۷

اشاره به حالات عایشه.. ۳۷

آزار عایشه به پیغمبر.. ۴۰

گفتار سوده زوجه رسول الله.. ۴۳

مخالفت و جنگ عایشه با علی علیه السلام.. ۴۵

فضائل علی علیه السلام قابل شماره نیست.. ۴۶

اخبار در فضایل و مناقب علی علیه السلام.. ۴۸

دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق می باشد ۵۰

کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه ۶۳

ممانعت عایشه از دفن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر ۶۵

سجده شکر و شادی عایشه در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام ۶۸

کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان.. ۷۱

نصایح ام سلمه به عایشه.. ۷۷

یادآوری ام سلمه فضایل علی علیه السلام را برای عایشه.. ۷۷

اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است ۸۱

دلایل دیگر بر بطلان اجماع.. ۸۱

اعتراض به شوری.. ۸۴

اعتراض به حکمیت عبد الرحمن بن عوف.. ۸۵

ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام.. ۸۷

خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر است.. ۸۸

خلافت علی به اجماع نزدیکتر بود.. ۹۰

علی علیه السلام متمایز از سایر خلفاء بوده.. ۹۳

اشاره به رؤوس فضائل و کمالات.. ۹۵

در نسب پاک علی علیه السلام.. ۹۶

در خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت او با پیغمبر صلی الله علیه و آله.. ۹۹

در نسب جسمانی علی علیه السلام.. ۱۰۳

اشکال در پدر ابراهیم که آزر بوده و جواب آن ۱۰۵

آباء و امهات پیغمبر همگی مؤمن بالله بودند.. ۱۰۷





اختلاف در ایمان ابی طالب.. ۱۱۲

اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب.. ۱۱۳

در حدیث ضحضاح و جواب آن.. ۱۱۵

مجموع بودن حدیث ضحضاح.. ۱۱۶

دلایل ایمان ابوطالب.. ۱۱۷

اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب.. ۱۲۰

اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او می باشد.. ۱۲۱

اقرار ابوطالب دم مرگ به لا اله الا الله.. ۱۲۵

گفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتداء بعثت.. ۱۲۷

چون محمد بن ابی بکر رحمه الله پیرو علی علیه السلام بوده لذا او را خال المؤمنین نمی خوانند.. ۱۳۲

آیات و اخبار لعن معاویه و یزید.. ۱۳۸

کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن علیه السلام و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره.. ۱۴۱

کشتار بسر بن ارطاه به امر معاویه «سی هزار مسلمان مؤمن را» ۱۴۵

امر معاویه به سبّ امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار ۱۴۷

دشمن علی کافر است.. ۱۵۳

در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند.. ۱۵۷

دلایل دیگر بر ایمان ابی طالب.. ۱۶۶

ایمان آوردن جعفر طیار به امر پدر.. ۱۶۹

اسلام عباس پنهانی بوده.. ۱۷۵

علت پنهان داشتن ایمان توسط ابوطالب.. ۱۷۶

در واقع سنیها رافضی و شیعه ها سنی می باشند... ۱۷۹

دلایل حلیت متعه.. ۱۸۱

روایات اهل تسنن در حلیت متعه.. ۱۸۳

اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم به عدم نسخ متعه نموده اند ۱۹۴

تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است.. ۱۹۷

دلایل عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله.. ۱۹۹

مجتهد می تواند تغییر احکام دهد؟.. ۲۰۴

منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا.. ۲۰۷

ولادت علی علیه السلام در خانه کعبه.. ۲۱۱

نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب ۲۱۵

ثبت نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلا ثبت ۲۱۶

نزول لوح بر ابوطالب جهت نامگذاری علی علیه السلام.. ۲۲۵

نام علی جزء اذان و اقامه نیست.. ۲۲۹

در زهد و تقوی علی علیه السلام.. ۲۳۰

خبر عبد الله رافع.. ۲۳۱

خبر سوید بن غفله.. ۲۳۳

حلوا نخوردن علی علیه السلام.. ۲۳۵

در لباس و پوشش علی علیه السلام.. ۲۳۶



بشارت پیغمبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام در زهد.. ۲۴۱

خدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را امام المتقین خواندند ۲۴۳

اهل حقیقت ، قضاوت منصفانه نمایند.. ۲۴۸

سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیاء از میان امتها به واسطه نداشتن یاور.. ۲۵۲

شبهت علی با هارون در موضوع خلافت.. ۲۵۴

علت قعود علی علیه السلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا..

۲۵۸

بیانات علی در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله ۲۵۹

نامه علی علیه السلام به اهل مصر.. ۲۶۳

خطبه امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر ۲۶۴

خطبه ششقیه.. ۲۶۶

اشکال در خطبه ششقیه و جواب آن.. ۲۶۸

اشاره به شخصیت سید رضی رحمه الله.. ۲۶۹

خطبه ششقیه قبل از ولادت سید رضی در کتب ثبت بوده ۲۷۱

جلسه دهم ۲۷۸

سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن.. ۲۷۸

مجاب شدن عمر توسط زنی در یک مسئله شرعی.. ۲۸۳

ادعای عدم وفات پیامبر صلی الله علیه وآله توسط عمر گوشزد نمودن اشتباهش توسط حضرت علی علیه السلام.. ۲۸۹

امر نمودن عمر به رجم پنج نفر زانی (و متوجه ساختن علی علیه السلام او را به اشتباه در حکم).. ۲۹۲

امر نمودن عمر به رجم زن حامله و منع نمودن علی ۲۹۵

امر نمودن عمر به رجم زن دیوانه و مانع شدن علی علیه السلام ۲۹۷

بیان ابن صباغ مالکی در فضائل و علوم علی علیه السلام و نصب حضرت توسط پیامبر به مقام قضاوت.. ۳۰۱

اشتباه عمر در مورد تیمم در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و حکم غلط دادن در زمان خلافت.. ۳۰۶

حضور تمامی علوم در نزد حضرت علی علیه السلام.. ۳۰۹

دفاع نمودن معاویه از مقام علی علیه السلام.. ۳۱۰

اقرار عمر به ناتوانی در پاسخگویی و عدم حل مشکل در نبود علی علیه السلام ۳۱۲

علی اولی و احق به مقام خلافت بوده.. ۳۱۷

قضاوت منصفانه لازم است.. ۳۱۸

مثل دزد و زوار.. ۳۱۹

قبول دیانت نباید کورکورانه باشد.. ۳۲۱

بنده دیانت را از روی تحقیق قبول نمودم.. ۳۲۲

امر پیغمبر به اطاعت علی علیه السلام.. ۳۲۵

علماء اهل سنت نمی خواهند با شیعیان همکاری کنند ۳۲۸

اختلاف در سجده بر تربت.. ۳۳۰

ابراز حقیقت توأم با تأثر.. ۳۳۱

در فقدان آب برای غسل باید تیمم نمود.. ۳۳۲

فتوای ابوحنیفه بر جواز غسل و وضو با نیت در صورت فقدان آب ۳۳۳

فتوی اهل سنت به شستن پاها در وضو خلاف نص صریح قرآن ۳۳۹

فتوی اهل سنت در جواز مسح روی چکمه خلاف نص صریح قرآن ۳۴۱

فتاوی اهل سنت در جواز مسح نمودن بر عمامه خلاف نص صریح قرآن ۳۴۳

توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است.. ۳۴۴

سجده بر مهر توسط شیعیان.. ۳۴۷

علت برداشتن شیعیان مهر هایی با خود برای سجده ۳۴۸

علت سجده نمودن بر خاک کربلا.. ۳۴۸

عمل علماء اهل سنت موجب تعجب است.. ۳۵۵

عزل ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره براءت بر اهل مکه ۳۵۶

علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام در ظاهر.. ۳۶۰

نصب علی علیه السلام به قضاوت توسط پیامبر صلی الله علیه وآله در یمن.. ۳۶۳

علی علیه السلام بعد از پیغمبر هادی امت بوده... ۳۶۶

دسیسه های دشمنان در مقابل علی علیه السلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت ۳۶۸

اشاره به علل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین.. ۳۷۰

خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره و صفین و نهروان ۳۷۳

علم غیب را غیر از خدا احدی نداند.. ۳۸۱

علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیاء و اوصیاء می شود ۳۸۴

علم بر دو قسم است ذاتی و عرضی.. ۳۸۵



دلایل قرآنی به علم غیب انبیاء و اوصیاء.. ۳۸۸

مدعیان علم غیب.. ۳۹۰

انبیاء و اوصیاء عالم به غیب بودند.. ۳۹۲

ائمه طاهرین خلفاء بر حق و عالم به غیب بودند ۳۹۶

درنقل روات و ناقلین حدیث مدینه.. ۳۹۸

حدیث أنا دارالحکمه.. ۴۰۸

تبیین حدیث.. ۴۱۳

علی علیه السلام عالم به غیب بود.. ۴۱۴

علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قران بود.. ۴۱۵

پیغمبر صلی الله علیه و آله هزار باب از علم در سینه علی علیه السلام باز نمود ۴۱۶

در طرق افاضه علم رسول الله به علی علیه السلام.. ۴۲۲

در جفر جامعه و چگونگی آن.. ۴۲۶

خبر حضرت رضا در عهد نامه مأمون از مرگ خود.. ۴۳۰

دادن کاب مختومی توسط جبرئیل به امیر المؤمنین وصی رسول الله صلی الله علیه و آله ۴۳۳

نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلونی دادن علی علیه السلام ۴۴۰

خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین علیه السلام گردید ۴۴۸

خبر علمداری حیب بن حمّار.. ۴۴۹

خبر از مغيبات.. ۴۵۱

خبر از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون.. ۴۵۱

خبر از کشته شدن ذو النثیه قبل از شروع به جنگ ۴۵۵





خبر کشته شدن خود توسط ابن ملجم.. ۴۵۷

علمیت و افضلیت علی علیه السلام.. ۴۶۱

به فرموده پیغمبر علی اعلم امت بوده.. ۴۶۵

اخبار علی از کرات جویه طبق هیئت جدید.. ۴۷۱

گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی.. ۴۷۳

گفتار گوستاو لوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب ۴۷۶

هدیه ساعت سخت مسلمین توسط هارون به شارلمان ۴۷۷

جمع علوم منتهی به علی علیه السلام می شود.. ۴۸۲

اعتراف ابن ابی الحدید به مقامات علمیه علی علیه السلام ۴۸۳

خبر ولادت امام حسین علیه السلام و تهنیت ملانکه و امت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۴۸۵

قضاوت منصفانه.. ۴۸۶

بیانات نواب در قبول تشیع.. ۴۸۷

تشیع اختیار نمودن شش نفر از اهل تسنن.. ۴۹۰

عید میلاد حسینی.. ۴۹۵

آغاز منبر.. ۴۹۷

آزادی مجاز و حقیقت.. ۴۹۸

اطاعت خدا و پیغمبر و اولی الامر واجب است.. ۵۰۰

عقیده اهل تسنن در معانی اولی الامر.. ۵۰۰

صاحب امر به سه قسمند.. ۵۰۱

انتخاب شدگان بنی اسرائیل توسط جناب موسی فاسد شدند ۵۰۲



بشر قدرت انتخاب امیر صالح کامل را ندارد.. ۵۰۲

سلاطین و امراء اولی الامر نمی باشند.. ۵۰۳

هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمی باشد ۵۰۵

اولی الامر باید منصوب و منصوص من جانب الله باشد ۵۰۶

اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه.. ۵۱۳

اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت.. ۵۱۵

اشکال در اینکه چرا اسامی ائمه در قرآن نیامده ۵۱۶

جواب اشکال.. ۵۱۷

عدد رکعات و اجزاء نماز در قرآن نیامده.. ۵۱۸

مراد از اولی الامر، علی و ائمه از عترت ظاهره هستند ۵۲۰

در باب اسامی و اعداد ائمه اثنا عشر.. ۵۲۴

عدد خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله دوزاده است.. ۵۳۰

عادت جاهلان و تعصب، مانع از وصول به حقیقت است ۵۳۴

بیان جا حظ در وصول الی الحق.. ۵۳۵

اقرار منصفانه شیعیان.. ۵۳۶

تذکرات و نصایح مشفقانه به برادران شیعه و سنی ۵۳۸

اتحاد و اتفاق موجب سیادت است.. ۵۴۰

مواعظ مشفقانه به برادران شیعه و سنی.. ۵۴۱

سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدایی می باشد.. ۵۴۳

فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمی باشد.. ۵۴۸



سعادت و سیادت امت در پیروی از علی بن ابی طالب علیه السّلام است ۵۵۰

توضیح لازم.. ۵۵۷

اجازه نامه.. ۵۶۰

اجازه نامه.. ۵۶۲

اجازه نامه.. ۵۶۶

اجازه نامه.. ۵۶۸

اجازه نامه.. ۵۷۰

طرق الزیدیه.. ۵۷۶

ص: ۱۵



هو المعین

ایامی که کلاس ششم ابتدایی را می گذراندم، در محل زندگیم خیابان لرزاده که یکی از خیابان های فرعی میدان خراسان تا میدان قیام بود، از برکت وجود علمای منطقه و ائمه جماعات و مردم مؤمن به هر مناسبتی محرم و صفر، فاطمیه، رجبیه، شعبانیه و ماه مبارک رمضان مجالس مختلف مذهبی تشکیل می شد، که سهم مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر برهان در این زمینه از همه بیشتر بود، در آن منطقه در مجالس مذهبی اش از سخنرانان و خطبای به نامی چون خطیب مشهور حاج شیخ محمد تقی فلسفی، حاج سید مهدی قوام، حاج سید اسماعیل شفیعی، حاج سید رضا غروی شاهرودی، حاج میرزا علی حصه ای، حاج محقق خراسانی و سلطان الواعظین شیرازی که از جایگاه ویژه ای در علم و عمل و همچنین

میان مردم محل برخوردار بود استفاده می شد، من جذب این سخنرانان و خطباء بخصوص سخنرانی و خطابه های سلطان الواعظین که اکثر بحث و سخنرانی هایش پیرامون ولایت اهل بیت علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان صاحب ولایت کلبه قطبیه الهی بود شدم و با او پیوندی عاطفی پیدا کردم، تا زمانی که دست رحمت الهی مرا به حوزه علمیه قم رهسپار کرد.

در ایام تحصیل روزهای پنج شنبه و جمعه برای زیارت پدر و مادرم که از بزرگان و وابستگان به اهل بیت علیهم السلام گریه کنندگان ناب حضرت امام حسین علیه السلام

ص: ۱۷



بودند به تهران می آمدم و این در زمانی بود که سلطان الواعظین بر اثر بیماری قلبی خانه نشین بود، با سابقه آشنایی ام با سخنرانی هایش و منبرهایش پنجشنبه به اجازه خود او از ساعت نه صبح تا دوازده ظهر به عیادتش می رفتم و از مباحث شیرین و پر بارش بهره مند می شدم، انس طرفین ما دو نفر به یکدیگر تبدیل به انس و الفتی شد، تا جایی که آن وجود بزرگوار مرا که هنوز در سخنرانی پختگی لازم را نداشتم به جای خود به مجالس یا منبرهای ایام تبلیغش می فرستاد و این کار او در رشد من و باز شدن گویایی ام در سخنرانی های مذهبی اثر فوق العاده گذاشت.

او مردی با صلابت، با کرامت، اصیل و فوق العاده منیع الطبع و اخلاقی بود به پاس داشت و احترام علما پافشاری داشت در تشویق طلاب زبانی شیرین با او بود، افرادی معدود از علما و تجار محل که مرا در انس با او شناخته بودند گاهی پول قابل توجهی در اختیارم می گذاشتند که به آن حضرت تقدیم کنم، تا پایان عمرش یک بار هیچ پولی را نپذیرفت، تکیه و توکلش به خداوند عجیب بود، داستان سفرش به پیشاور و مباحث مستدل ده شبه آن شهر را خودش یک بار برایم تعریف کرد، شیرینی بازگو کردن سفرش هنوز در ذائقه ام چون عسل شیرین است، امید داشتم تا پیش از درگذشتش بقیه کتاب های او که بیش از چهل جلد می شد چاپ شود ولی این امید در دلم ماند و لباس تحقق نپوشید تا لحظات مرگش از عیادتش باز نایستادم، شاهد درگذشتش بودم که با ذکر مداوم همراه بود و نهایتاً روح بلندش به ملکوت پرواز کرد و در جوار حضرت معصومه سلام الله علیها در شهر قم آشیانه آل محمدصلی الله علیه وآله آرام گرفت.

همواره با کتاب با ارزشش (شبهای پیشاور) زنده است. مرحوم انصاری ریاست محترم مجمع جهانی شیعه شناسی آرزوی چاپ این کتاب را در مجمع داشت کتاب چاپ شد ولی حجت الاسلام انصاری به دیار باقی شتافته بود و چاپ آن را ندید، مسلماً بهره اش نصیب او هم خواهد بود از مجمع جهانی شیعه شناسی و دست اندرکارانش بسیار تقدیر می کنم که این کتاب با ارزش و گرانبها را به جامعه اسلامی عرضه کردند، برای مؤلفش درخواست رحمت خاص و رضوان از حضرت حق دارم.

۸/۸/۱۳۹۵

حسین انصاریان

ص: ۱۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين عليهم السلام

خداوند تبارک و تعالی مومنین را به اطاعت از خود و پیامبر اکرمش صلی الله علیه و آله و اولی الامر سفارش و دستوری دهد که: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ} ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید. (سوره النساء آیه ۵۹) بعد از نزول این آیه شریفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد، مراد از اولی الامر چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «هم خلفائی و ائمه المسلمین» حال این که خلفاء و ائمه المسلمین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسانی باید باشند مورد اختلاف بین مسلمین شد تا جایی که مبحث امامت و خلافت بعد از رحلت رسول

اکرم صلی الله علیه و آله و بحث اینکه امامت یک امر الهی و انتصابی است یا انتخابی محققان و پژوهشگران را به خود مشغول کرده.

و در طول تاریخ قلم پژوهشگران را و هر صاحب قلمی در حد توان خویش در این زمینه به بررسی مسأله امامت و جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته و همچنین مناظره هایی و مباحثاتی در جانشینی و خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بین علمای مسلمانان صورت گرفته از جمله این کتاب حاضر است که بین یکی از علمای شیعه مرحوم سلطان الواعظین شیرازی و علمای اهل سنت کشمیر صورت

گرفته که در آن به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتب معروف اهل تسنن ذکر شده، استدلال شده است.

به امید اینکه این کتاب مورد تحقیق و توجه عموم مردم قرار گیرد و نشان دهنده راه و دست گیرنده و هدایت کننده باشد. در پایان از همکاران مجمع که در انجام این کار تقبل زحمت فرمودند کمال تشکر می کنیم و خداوند را سپاس گذاریم که معارف دینی را همواره از رهگذر همت مؤلفان حقیقت جو یاری رسانده است.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجرا، ادام الله ظله و دامت افاضاته.

و السلام علیکم و علی جمیع اخواننا المؤمنین

دکتر آیت پیمان

مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی

ص: ۲۲

با وجود مقدمه مفصلی که مؤلف بر کتابش نوشته است، بنا نداشتم مقدمه ای بنویسم، لکن نکته مهمی که در سرتاسر این کتاب به آن پرداخته نشده، مرا بر این داشت تا درباره ی آن موضوع نکاتی را به اختصار یادآور شوم.

در میان مذاهب اسلامی تنها مذهب برخاسته از قرآن و سنت راستین رسول اکرم صلی الله علیه و آله، مذهب شیعه است. تشیع در هیچ زمان و در هیچ وضعیتی با ظلم و استبداد سازش ننموده و تسلیم حکومت ها و حاکمان جور نشده است. از این رو همواره مورد تهاجم دشمنان بوده و حکومت های استبدادی از هر گونه تلاش برای ضربه زدن بر این مذهب کوتاهی نکردند.

شیعه با تمسک به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که در وصیتش به حسنین علیه السلام فرمود: «کونا للظالم خصما وللمظلوم عوناً»<sup>(۱)</sup> «دشمن ظالمان و یاور مظلومان باشید» همواره با همه مظاهر استبداد در ستیز بوده و حمایت از مظلومان را شعار خویش قرار داده است.

در مکتب خلفاء نه تنها اثری از مبارزه با ظلم پیشگان و حکومت های مستبد به چشم نمی خورد، بلکه تمام تلاش خود را در توجیه استبداد حکومت های جور به کار برده و با احادیثی که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده اند، به پیروان خود القا می کنند که وظیفه ملت فرمان برداری از حاکمان جامعه است؛ اگرچه آنان دامن به

ص: ۲۳

---

۱- نهج البلاغه، ص ۹۷۷، نامه ی ۴۷ (من وصیته له للحسن والحسین علیهما السلام لما ضربه ابن ملجم).

ظلم و ستم آلوده باشد؛ زیرا آنان مسئول کارهای خویش و ملت نیز مسئول کارهای خود است.<sup>(۱)</sup>

با توجه به آنچه بیان شد، همواره حکومت‌ها، با تمام توان و امکانات خود در حال مبارزه با مذهب شیعه بوده و از گسترش فرهنگ ظلم ستیز آن جلوگیری کرده‌اند. یکی از روش‌هایی که از آن استفاده کرده‌اند، محکوم و مقصر جلوه دادن مذهب تشیع است.

شیعه را طوری معرفی کردند که چون با اکثریت مسلمانان تطابق ندارد راه صواب را نمی‌پیماید؛ در نتیجه همیشه باید پاسخگوی اعتقادات و اعمال خود باشد. این مسئله به طور طبیعی فرصت پرسش‌گری و انتقاد به اعتقادات و عملکرد عموم اهل تسنن را از شیعیان سلب کرده است. گرچه ما نمی‌گوییم شیعیان باید همیشه آغازگر و مهاجم باشند؛ اما دفاع همیشگی به نفع این مذهب نخواهد بود.

از بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تاکنون همواره شیعیان متهم شناخته شده و علاوه بر تهمت‌ها و دروغ‌هایی که به این مذهب نسبت می‌دهند، با طرح انبوهی از سؤالات و شبهات و جو سازی منفی، این مذهب را در نظر سایر مسلمانان، مذهبی باطل و بیگانه با اسلام معرفی کرده‌اند.

چهار مذهب تسنن با وجود اینکه دلیلی از قرآن و حدیث صحیح، بر پیروی از آنها ندارند و با وجود همه اختلافاتی که با یکدیگر دارند، جزء مذاهب رسمی اسلامی شناخته شده‌اند؛ اما مذهب شیعه که با تمسک به آیات قرآن و احادیث

ص: ۲۴

---

۱- صحیح مسلم، ۳/۱۴۷۴، کتاب الاماره، باب فی طاعة الامر وان منعوا الحقوق.

صحیح نبوی، همان مذهبی است که تمام مسلمانان باید از آن پیروی کنند، مذهب رسمی اسلامی قلمداد نمی شود.

اگر تنها دروغ ها و تهمت هایی که به شیعه نسبت داده اند آشکار شود، اثبات حقیقت این مذهب نیاز به هیچ گونه دلیلی ندارد.

اگر تاکنون نیمی از آنچه اهل تسنن به عنوان سؤال و شبهات بر ضد شیعه مطرح کرده اند، بر عملکرد و اعتقادات اهل تسنن مطرح می شد، نتیجه غیر از آن بود که امروز شاهدیم.

اگر در مجامع علمی و جلسات و مناظرات و مباحثی که بین شیعه و سنی صورت می گرفت درمقابل هر شبهه ای که بر مذهب تشیع وارد می شد یک سؤال و شبهه هم بر مذهب تسنن مطرح می شد، وضع شیعه امروز این گونه نبود.

برادران اهل تسنن! قبل از آنکه برای اعمال و اعتقادات شیعیان دنبال دلیل قرآنی و روائی بگردید، کمی به اعتقادات و اعمال خود فکر کنید؛ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با آیات قرآن یا احادیث صحیح نبوی تأیید شده است؟ شما که در هر بحثی مدعی هستید شیعیان باید از قرآن دلیل بیاورند، آیا خود می توانید بر اعتقادات و اعمالتان از آیات قرآن دلیل بیاورید؟ چرا در مناظرات و مباحثات علمی به جای آنکه به کتب و احادیث مورد قبول طرفین استدلال کنید، به کتب روایی خود تمسک جسته و دلیل بر حقیقت خود را هر آنچه خود نقل کرده اید، می دانید؟ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با احادیث مورد قبول شیعه و سنی قابل اثبات است؟

برادران اهل تسنن! خوب است بدانید که بسیاری از اعتقادات و اعمال شیعیان را می توان از منابع اهل تسنن اثبات کرد. به همین دلیل مقتضی است هر عاقل



منصف، وجدان خود را حاکم نموده و بیند مذهبی که اکثر اعتقادات و اعمالش از مدارک مخالفین قابل اثبات است، آیا به حق نیست؟ از این رو شایسته است در این مقدمه ی کوتاه، به طرح چند سؤال پرداخته شود، تا روشنفکران منصفِ اهل تسنن با دقت در این سؤالات به دنبال جوابی منطقی بگردند، تا شاید به این وسیله فطرت های پاک - که زیر خاکستر تعصب و جهل پنهان گردیده - حقیقت را دریافته از آن پیروی کنند.

از برادران اهل تسنن تقاضا دارم این سؤالات را با دقت و خالی از هرگونه تعصب و عناد، بررسی کنند و علمای خود را نیز مورد سؤال قرار دهند تا به امید خداوند، چهره ی زیبای حقیقت از زیر نقاب جهل و تعصب خارج شده و بر همه حق جویان جلوه گری کند.

- ادعای فحاشی شیعیان نسبت به عایشه و جواب آن
- زن نوح و لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود
- کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه
- ممانعت عایشه از دفن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر
- اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است
- ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام
- خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر است
- خلافت علی به اجماع نزدیکتر بود
- آباء و امهات پیغمبر همگی مؤمن بالله بودند
- اختلاف در ایمان ابی طالب
- آیات و اخبار لعن معاویه و یزید
- کشتار بسر بن ارطاه به امر معاویه «سی هزار مسلمان مؤمن را
- اسلام عباس پنهانی بوده
- روایات اهل تسنن در حلیت متعه
- اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم به عدم نسخ متعه نموده اند
- منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا
- نزول لوح بر ابوطالب جهت نامگذاری علی علیه السلام
- بیانات علی در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله

خطبه شفقیه

ص: ۲۷



**جلسه نهم (لیله شنبه ۲ شعبان المعظم ۴۵)**

اول غروب چند نفر از آقایان به نام «نواب عبد القیوم خان» «غلام امامین مولی عبد الاحد» «غلام حیدر خان» «سید احمد علی شاه» آمدند، پس از تعارفات مرسومه گفتند: در تمام این شبها مخصوصاً شب گذشته حق بر ما کاملاً آشکار شد و آنچه باید بر ما کشف شود، شد. چون ما مردمان لجوج و عنود نیستیم، حب مسند و مقام هم نداریم؛ فقط عمری بی خبر تحت تأثیر عادت، بی راهه می رفتیم حالا که حق آشکار شد شرط انصاف نیست که باز تحت تأثیر عادت بمانیم. لذا تصمیم گرفته ایم امشب در حضور همه آقایان حضار مجلس از طریق آنها علنی تبری جوئیم. چنانچه شب آخر تبری جستند و رسماً اظهار تشیع نمودند.

بعد از قدری استمالت از آقایان تمنا نمودم تا مادامی که جلسات مناظره برقرار است، ساکت و گوش باشند و از ابراز عقیده خودداری نمایند و منتظر باشند که آخر نتایج این جلسات به کجا انجامد.

گفتند نه تنها ما بلکه بر عده بسیاری از مردمان پاک دل در اثر خواندن جراید و مجلات و مطالعه مناظرات و دلائل طرفین مطلب بارز و حقیقت آشکار گردید

و اظهار تشیع نمودند، منتهی خجالت و گرفتاری های میان مردم مانع است شرفیاب حضور گردند و بعض از آنها به واسطه احتیاجات و ناچار بودن از زندگی و معاشرت با اهالی این شهر، مجبورند از تظاهر خودداری نمایند.

بعد از اداء فریضه اول مغرب آقایان عموماً تشریف آوردند و پذیرایی کامل شد و مجلس که منعقد گردید طرف صحبت ما رسماً جناب شیخ عبد السلام شدند، چون حافظ از بیانات شب قبل بسیار متألم و مستمع گفتار طرفین بودند.

شیخ: جناب صاحب در این جلسات که ما به فیض ملاقات شما مستفیض هستیم علاوه بر علم و منطق زیبا، حسن اخلاق و رفتار و ادب عالی جناب شما، همه را مجذوب نموده، اگر دشمنی هم در مقابل شما قرار گیرد سر تسلیم فرود آورد، چه رسد به دوستان.

شما در همه جا از اعمال و افعال جماعت گله می کنید ولی توجهی به افعال و اعمال شیعیان نمی نمایید، بلکه پیوسته از آنها دفاع می نمایید، در حالتی که اعمال قبیحه و شیعه شیعیان به قدری فاسد است که قابل اصلاح نمی باشد.

داعی: عادت داعی دفاع از حق است هر کجا باشد. چه آنکه از وصایای مولای ما امیر المؤمنین علیه السّلام به فرزندان خود مخصوصاً حسنین، است که می فرماید:

«قولا للحق و اعمالا للآخره کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً»

(کلام به حق گوید و عمل برای آخرت نماید با ظالم دشمنی نماید و مظلوم را یاری کنید.)

اگر گله از مخالفین و یا دفاعی از شیعیان نموده ام روی حق بوده، آنچه داعی

گله نمودم با دلایل عقل و نقل و منطق ثابت نمودم، اینک بر شما است ثابت نمایید که اعمال قبیحه شیعیان کدام است که مورد مذمت و انتقاد شما به قسمی قرار گرفته که قابل اصلاح نمی باشد؟

### ادعای فحاشی شیعیان نسبت به عایشه و جواب آن

شیخ: بزرگ ترین عمل قبیحی که از شیعیان صادر می گردد و مورد تقبیح عقل و نقل است، بعض امور شنیعه و فحاشی است که نسبت می دهند به امّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها و حال آنکه مسلم است، شرف فراش رسول الله صلی الله علیه و آله را یافته و همسر محبوبه آن حضرت بوده و هیچ ملاحظه نمی کنند که نسبت خبث و فحش و قذف به عایشه دادن به کجا منتهی می شود، نخوانده اند سوره نور را که خداوند می فرماید:

{الْحَيْثَاتُ لِلْحَيْثِينَ وَالْحَيْثُونَ لِلْحَيْثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ}

(زنان بدکار ناپاک شایسته مردانی بدین وصف هستند و مردان زشتکار ناپاک نیز شایسته زنانی بدین وصفند و بالعکس زنان پاکیزه نیکو، لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه نیکو لایق زنانی همین گونه اند و این پاکیزگان از سخنان بهتانی که ناپاکان در باره آنان گویند منزّه اند.)

داعی: اولاً آن چه در باره امّ المؤمنین عایشه از فحش و قذف و خبث نسبت به شیعیان داده اید دروغ محض و اشتباه بزرگ است، حاشا ثم حاشا.

هرگز از طرف شیعیان حتی از شیعه عوام هم چنین امری واقع نشده و این فرموده شما تهمتی است واضح برای تحریک اعصاب که قرنها می گذرد از

حلقوم یک عده نواصب و خوارج بیرون آمده و آنچه خود می خواهند بگویند، به گردن شیعیان گذارده و از زبان آن بی چاره ها، شیعیان را مورد اهانت ها قرار داده و عده ای هم بدون تحقیق خلفاً عن سلف، تهمت ها را قبول نموده و مورد اعتراض قرار می دهند. مانند جناب عالی که ایراد و خورده گیری می نمایید! شما اگر تمام کتب علمای شیعه را ورق بزنید، ابدا نخواهید دید که احدی نسبت خبث و فحش و قذف به ام المؤمنین عایشه داده باشد و این ادعا کذب و تهمت محض است.

### قضیه افک و دوری عایشه از خبث و فحش و قذف

شما تفاسیر و کتب اخبار شیعه را مطالعه نمایید و ببینید در قضیه افک چگونه از ام المؤمنین عایشه دفاع نموده اند؟ در صورتی که اگر شیعیان چنین عقایدی را داشتند برای نسبت فحش و قذف و خبث دادن بهترین محل جهت حمله به ام المؤمنین عایشه موضوع افک است.

و حال آنکه این قبیل تهمت‌ها از حلقوم جماعتی از منافقین صحابه در عهد خود رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمده، مانند «مسطح بن اثاثه» و «حسان بن ثابت» و «عبد الله بن اُبی» و دیگران. فلذا هفده آیه در قرآن مجید در براءت ذمه عایشه و کذب منافقان نازل گردید.

برای استحضار خاطر شریف عرض می کنم که عقیده ما شیعیان بر این است که هر کس نسبت فحش و قذف به هر یک از زنان رسول الله صلی الله علیه و آله و لو عایشه و حفصه باشد بدهد ملحد و کافر و ملعون است و خون و مالش حلال است چه



آنکه چنین نسبتی اهانت بزرگ به مقام مقدس خود آن حضرت می باشد.

علاوه بر اینها شیعیان می دانند نسبت فحش و خبث و قذف به کافه مسلمین حرام است، چه رسد به حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و لو عایشه و حفصه باشند.

### عدم تماثل زوجین در مدح و ذم

ثانیا: معنای آیه شریفه که قرائت نمودید آن قسم نیست که منظور داشته و تصور نموده اید که زوجین در ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الجهات شریک و مماثل باشند، چنان چه اگر یکی از زوجین خوب و مؤمن و مستحق بهشت باشد آن دیگری نیز چنین باشد و یا اگر یکی بد و فاسق و یا کافر مستحق آتش باشد آن دیگری نیز مثل آن باشد و اگر امر چنین باشد که شما خیال کرده اید، این نقص به بسیاری از اشخاص بر می گردد از جمله حضرت نوح شیخ الانبیاء و حضرت لوط (علی نبینا و آله و علیهما السلام) و زوجه های ایشان، آسیه و فرعون که در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره ۶۶ (تحریم) می فرماید:

{ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ \* وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ }

(خدای متعال برای کافران و منافقان زن نوح و زن لوط را مثال آورده که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها (نفاق) و خیانت کردند و آن دو شخص (با وجود مقام نبوت) نتوانستند آنها را از قهر خدا برهانند و

حکم شد آن دو زن را با دوزخیان به آتش در افکنید. باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورده هنگامی که (از شوهر کافرش بیزاری جست و عرض کرد: بار الها خانه ای برای من در بهشت بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش).

### زن نوح و لوط به جهنم می روند و زن فرعون به بهشت می رود

صریحا در این دو آیه شریفه می فهماند که زوجیت برای طرفین مثمر ثمر نیست، چنانچه زن نوح (شیخ الانبیاء علیه السلام) و زن لوط به واسطه خیانتی که به شوهرهای خود نمودند، زوجیت و همسری آن دو پیغمبر بزرگ برای آنها نفعی نبخشید هر دو کافر مردند و به جهنم می روند، که آخر این آیه صراحت دارد «و قیل ادخلا النار مع الداخلین» یعنی حکم شد آن دو زن را با دوزخیان به آتش افکنید و بالعکس، آسیه زن فرعون از زوج و همسرش فرعون کافر، ضرری به او وارد نیاید؛ شوهرش به جهنم و خودش به بهشت می رود.

پس زوجیت و همسری که شما سبب شرافت دانستید، حقیقت ندارد. البته زوجیت و همسری وقتی مورد اثر است که من جمیع الجهات روحا و خُلُقًا و سیره مماثل می باشند و الا کافر و مسلم و منافق و مؤمن از همسری با یکدیگر نفع و ضرری نمی بینند.

پس اگر شوهری مؤمن و همسر او فاسد بود و به همسرش بد گفت و مذمت اخلاق او را نمود، به شوهرش ضرری نخواهد رسید و اگر مردم از اخلاق فاسده آن زن بدگویی نمایند، به مقام شوهر مؤمنش اهانتی نخواهد شد.

شیخ: خیلی تعجب است در مختصر فاصله ای در بیانتان تناقض واضح شنیده شد.

داعی: نه در یک مجلس، بلکه از اول عمر تا آخر امکان ندارد متناقض صحبت نمایم؛ زیرا امور دین و مذهب عملی عقلانی است و نقشه مرتبی دارد که به دست ما داده اند. نظریات شخصی در عقاید به کار نمی بریم؛ مانند عقاید بعضی از فلاسفه و حکما نیست که پیوسته در تغییر باشد و بعضی از آنها فرضیات شخصی به کار برده و نظریات خود را اعمال کنند. افلاطون نظرش با استادش سقراط مطابقت نکند، بعضی از نظریات فیض و فیاض با نظرات استادشان المتألهین نیاید ولی تربیت شدگان مکتب انبیاء مخصوصاً تعالیم عالیہ خاتم الانبیاء علیهم السلام که به وسیله باب علمش امیر المؤمنین علی علیه السلام به ما رسید متناقض نیست، ما هم متناقض نمی گوئیم.

در پس پرده طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت همان می گوئیم

اگر جناب عالی مراجعه به جرائد و مجلات نموده و در تمام بیانات و گفتارم در لیالی ماضیه دقت کنید، می بینید که از دساتیر و بیانات بزرگان دین رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین که پایه و اساس از قرآن مجید می گیرد، خارج نشده ام. نظریات شخصی خودم نبوده که گاهی فراموش شود یا نظریه و فکر عوض شود، آنچه تا به حال عرض کردم یا بعدها بنمایم استفاده از قرآن مجید و فرمایشات بزرگان بوده لذا تناقض در کلمات و گفتارم راه ندارد؛ حالا خوب است بفرمایید ببینیم، جملاتی که به نظر شما تناقض آمده کدام بوده؟

شیخ: یک جا می فرمایید نسبت خبث و فحش به تمام آدمیان حرام است و

الحال فرمودید زن های نوح و لوط به شوهرهای خود خیانت کردند. این دو جمله متناقض نیست و آیا این گفتار شما زننده نیست که نسبت خبث و فحش و خیانت به همسرهای آنها بدهید؟

داعی: حتم دارم عمداً سهوا می فرمایید و وقت مجلس را می گیرید و خودتان می دانید که مغالطه فرمودید، ولی از مثل شما عالم دانشمندی انتظار مغالطه کاری نداشتم با این که خودتان معنای خیانت را در آیه شریفه می دانید و قطعاً طرفداری شما از همسرهای انبیاء برای آن است نکند بحث توسعه یافته و بر خلاف مقصود شما حقایق کشف شود.

### بیان خیانت زن های نوح و لوط

عجب است از شما که خیانت را تعبیر به فحشاء نمودید و حال آنکه بین فحشاء و خیانت فرق بسیار است، زنان انبیاء به کلی از فحشاء معری و مبری بوده اند، فقط صحبت در خیانت است.

اولاً: همسر هر پیغمبری وقتی بر خلاف رفتار و گفتار و دستور آن پیغمبر عمل کند البته خائن است.

ثانیاً: دعاگو نگفتم خیانت کردند که شما مغلطه نموده مورد اشکال قرار دادید، بلکه صریح آیه شریفه است که خداوند متعال فرمود: {فخانتاهما} و خیانت آنها خیانت فحشاء نبوده؛ زیرا که عرض کردم زوجات انبیاء عموماً از این نوع خیانت مبری بودند، پس خیانت آنها به تمرد اوامر و کفر و نفاق بوده است.

زن نوح پیغمبر، مخالف با شوهر بود و نزد مردم بدگویی از حضرت نوح

می نمود و می گفت شوهر من دیوانه است، چون من همیشه با او هستم از حالات او به خوبی آگاهم، فریب او را نخورید و زن حضرت لوط قوم او را از مهمانان تازه وارد خبر می داد و اسرار خانه شوهر را به جابره و دشمنان حضرت می رسانید و باعث فتنه و فساد می شد.

### معنای آیه شریفه

و اما معنای آیه شریفه سوره نور که شما استشهاد بر له خود نمودید چنین است، بنا بر تحقیق مفسرین و از معصوم هم رسیده که زنان ناپاک برای مردمان ناپاک، شایسته اند و مردان ناپاک، راغب به ایشانند و زنان پاک لایق مردان پاک اند و مردان پاک، به ایشان مایلند و این معنی آیه اول همین سوره نور است که می فرماید:

{الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ}

(مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک نکاح نمی کند و زن زانیه هم جز با مردانی زانی و مشرک، نکاح نخواهد کرد. یعنی این دو فرقه به هم متمایل می باشند.)

خلاصه آیه شریفه «الخبیثات للخبیثین» ابدا مطابق با مدعای شما نمی نماید و آیه معنایی دارد که ربطی به هدف و مقصد شما ندارد.

### اشاره به حالات عایشه

و اما ام المؤمنین عایشه اگر مورد انتقاد قرار گرفته نه از نظر حبّ و بغض به

او است، بلکه از جهت ندانسته کاری‌های او بوده که در تمام دوره عمر آرام نبوده و پیوسته اعمالی از او صادر و ظاهر گردیده که از هیچ کدام از زوجات رسول اکرم صلی الله علیه و آله حتی حفصه دختر عمر هم مثل این اعمال صادر نشده. نقد و انتقادات جامعه شیعه در حدود انتقاداتی است که علمای خودتان نقل نموده اند که آن زن ناراحت، تاریخ زندگی خود را لکه دار نموده.

شیخ: خودتان انصاف دهید آیا سزاوار است با بیاناتی که قبلاً نمودید از مثل شما شخص شریف و متینی جملاتی ابراز شود که ام المؤمنین تاریخ خود را لکه دار نموده است؟

داعی: زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله به استثنای خدیجه ام المؤمنین همگی برای ما یکسانند. ام سلمه و سوده و عایشه و حفصه و میمونه و دیگران همه، امهات المؤمنین هستند. وضع رفتار و افعال و اعمال عایشه او را از دیگر زنان ممتاز، و تاریخ او را لکه دار نموده.

این کلام داعی نیست بلکه اکابر علمای خودتان زندگانی او را لکه دار ضبط نموده اند، افعال نیک و بد هر کس زیر پرده نمی ماند، عاقبت آشکار می شود.

منتهی شماها روی حبّ و وداد، غمض عین نموده مطابقه اخبار را ندیده گرفته، حمل به صحت نموده، دفاع می نمایید.

ما همان می گوئیم که علمای خودتان می گویند، خیلی عجب است اگر علماء و مورخین سنی بنویسند، بگویند عیبی ندارد و مورد انتقاد شما قرار نمی گیرد، ولی بی چاره شیعه، همان را بنویسد و بگوید، هزار عیب و تهمت بر او بسته و مورد اعتراض قرار می دهید.

شما اگر ایرادی دارید اول به علمای خودتان بنمایید، که چرا در کتب خود ثبت نموده اند.

شیخ: لابد از مخالفتی که با علی کرم الله وجهه نموده، شما خورده بینی می نمایید؟

داعی: اولاً خورده بینی نداریم بلکه کلی بینی می باشد. مخالفت با امیر المؤمنین و امام حسن و اهل بیت علیهم السّلام به جای خود محفوظ است ولی اساس لکه در تاریخ زندگانی ام المؤمنین عایشه، از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله سرچشمه می گیرد که روی فطرت و اخلاق ذاتی خود، پیغمبر را اذیت و آزار می نمود تا به دیگران رسید. پیوسته متمرّد امر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

شیخ: عجب است، ام المؤمنین محبوبه رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن قدر شما پست می دانید که حاضر شوید بگویید رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت می نموده؟ چگونه ممکن است قبول نمود این ادعای شما را و حال آن که قطعاً ام المؤمنین قرآن کریم را خوانده، آیه شریفه:

{ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا }

آنان که خدا و رسول او را (به عصیان و مخالفت) آزار و اذیت می کنند، خدا در دنیا و آخرت آنها را لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنها عذاب با ذلت و خواری مهیا ساخته است،

به نظرش رسیده چگونه در مقام اذیت و آزار آن حضرت برآمده، تا ملعون خداوند متعال گردد در دنیا و آخرت عذاب سخت با ذلت و خواری را برای

خود در آخرت مهیا نماید! پس قطعاً این مطلب کذب محض است و از تهمت های شیعیان می باشد.

داعی: خواهش می کنم آنقدر فحش ندهید، زیرا مکرر عرض کردم که شیعیان اهل تهمت و افترا نیستند برای آن که آن قدر دلیل واضح در دست است که احتیاج به دسیسه بازی ندارد.

اما راجع به آیه شریفه تصدیق می کنم امّ المؤمنین عایشه این آیه را تنها ندید بلکه پدرش ابی بکر و کبار صحابه همگی دیدند! با مطابقت اخباری که در لیالی ماضیه عرض نمودم، کشف بسیاری از حقایق می شود؛ اگر انصاف در کار باشد.

### آزار عایشه به پیغمبر

اما موضوع آزار دادن عایشه رسول خداصلی الله علیه و آله را فقط در کتب معتبره علمای شیعه نمی باشد.

بلکه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند که مکرر اسباب زحمت رسول خداصلی الله علیه و آله و رنجاندن خاطرات آن حضرت گردید.

چنان چه امام غزالی در صفحه ۱۳۵ جزء دوم احیاء العلوم (۱) باب ۳ کتاب

ص: ۴۰

۱- احیاء العلوم، غزالی، ۲/۴۳۵، کتاب آداب النکاح، باب ۳ فی آداب المعاشرة و ما یجری فی دوام النکاح، الادب الثانی. غزالی روایت را این چنین نقل می کند: وروی أنه دفعت إحداهن فی صدر رسول الله صلی الله علیه و آله فزیرتها أمها فقال علیه السلام «دعیها فانهنّ یصنعن أكثر من ذلك» وجرى بینة و بین عائشه کلام، حتی ادخلا- بینهما أبا بکر رضی الله عنه حکما، واستشهده. فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: «تکلمین أو أتکلم؟» فقالت: بل تکلم أنت ولا تقل الا حقا. فلطمها أبو بکر حتی دمی فوها وقال، یا عدیه نفسها أو یقول غیر الحق، فاستجارت برسول الله صلی الله علیه و آله، وقعدت خلف ظهره فقال له النبی صلی الله علیه و آله لم ندعک لهذا ولا أردنا منك هذا وقالت له مره فی کلام غضبت عنده، أنت الذی تزعم انک نبی الله. مناوی در فیض القدر، ذیل حدیث شماره ۴۱۰۰ (خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی) حدیث را این گونه نقل کرده است: و جرى بینة و بین عائشه کلام حتی ادخل بیهما ابابکر حکما کما فی خبر الطبرانی و قالت له عایشه مده فی کلامه غضبت عنده و انت الذی تزعم انک نبی الله؟ فتبسم کما فی خبر ابی یعلی و ابی الشیخ عنها. ابی یعلی در مسند، ۸/۳۰ ح ۴۶۷۰، مسند عایشه این گونه نقل کرده است: قالت: فقلت أأست تزعم انک رسول الله؟ قالت: فتبسم. قال: او فی شک أنت یا ام عبد الله؟ قالت: قلت أأست تزعم انک رسول الله. صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۹/۷۱ جماع ابواب سیرته فی النکاح و الطلاق، باب ۷، نیز حدیث همانند ابی یعلی کرده است.



آداب النکاح، چندین خبر در مذمت عایشه نقل نموده که از جمله مقابله او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و قضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در صفحه ۱۱۶ جلد هفتم کنز العمال و ابو یعلی در مسند ابو الشیخ در کتاب امثال آورده اند که ابی بکر رفت به ملاقات دخترش عایشه. چون بین پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود، ابوبکر را به قضاوت طلبید. در وقت سخن گفتن، عایشه کلمات اهانت آمیز می گفت، ضمناً به آن حضرت عرض می کرد در گفتار و کردارت عدالت را پیشه کن!! چنان این حرف اهانت آمیز در ابوبکر مؤثر شد که سیلی سختی به صورت دخترش زد که خون بر جامه اش سرازیر شد

و نیز امام غزالی در همان باب نکاح و دیگران نقل نموده اند که ابی بکر وارد شد به منزل دخترش، فهمید رسول الله از عایشه دلتنگ است، گفت: آنچه میان شما واقع شده بیان کنید تا من قضاوت نمایم. پیغمبر اکرم به عایشه فرمود: «تُكَلِّمِينَ أَوْ أُكَلِّمُ» (تو حرف می زنی یا من

حرف بز نم؟) در جواب عرض کرد: «بَلْ تَكَلَّمْ وَلَا تَقُلْ إِلَّا حَقًّا» (شما حرف بز نید ولی نگویید مگر حرف حق و راست را)!!!

در جمله دیگر از کلامش به آن حضرت عرض کرد: «انت الذی تزعم انک نبی الله» (تویی آن کسی که گمان می کنی پیغمبر خدا هستی)!!!

آیا این جملات طعن به مقام نبوت نبود؟ مگر عایشه آن حضرت را پیغمبر بر حق نمی دانست که چنین کلماتی نسبت به آن حضرت اداء می نمود؟

از این قبیل اهانت ها در کتب شما بسیار رسیده که تماما اسباب آزار و اذیت و رنجاندن دل آن حضرت بوده.

چرا علماء و مورخین فریقین بلکه بیگانگان در تاریخ اسلام از سایر زوجات رسول الله حرفی نزدند و انتقادی ننمودند؟ حتی از حفصه دختر عمر این نوع انتقادات ننمودند، فقط اعمال و رفتار خود عایشه معرف او به بدی شده. ما درباره عایشه همان گوئیم که اکابر علماء خودتان گفته اند.

آیا کتاب های امام غزالی و تاریخ طبری و مسعودی و ابن اعثم کوفی و دیگران را مطالعه ننموده اید که علمای بزرگ خودتان او را متمرّد اوامر خداوند متعال و رسول الله به حساب آورده اند؟ آیا تمرد امر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودن، موجب سعادت و خوشبختی می شود؟

آنگاه گله می کنید که چرا داعی گفتم تاریخ زندگانی ام المؤمنین ملکوک است.

کدام لکه تاریخی بزرگتر از تمرد امر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و قیام نمودن در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ کردن با وصی ثابت آن حضرت بوده و حال آنکه در

آیه ۳۳ سوره احزاب (احزاب) خطاب به تمام زنان آن حضرت می فرماید:

{وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ}

(در خانه هایتان بنشینید و آرام بگیرید (و بی حاجت و ضرورت از خانه بیرون نرید) و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرایی نکنید.)

تمام زنان آن حضرت اطاعت این امر را نمودند و جز برای امر ضروری از خانه بیرون نمی آمدند، حتی اعمش هم روایت می کند.

### گفتار سوده زوجه رسول الله

چنان چه در صحاح (۱) و کتب محدثین و مورخین (۲) خودتان ثبت است که به

ص: ۴۳

۱- در کتاب سنن ابی داود (۱/۳۸۸/۱۷۲۲) کتاب المناسک باب فرض الحج چنین روایت شده: ... قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لزوجاته في حجة الوداع: « هذا ثم ظهور الحصر ». بیهقی در کتاب سنن الکبری (۵/۲۲۸) باب الهدایا من الابل و البقر و الغنم؛ بعد از نقل روایات بالا روایتی دیگر از ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که در ادامه آن چنین اظهار کرده « قال فکان کلهن یسافرن الا زینب و سوده فانهما قالتا لا تحرکنا دابه بعد ما سمعنا من رسول الله صلى الله عليه وآله. (محقق)

۲- طبقات الکبری، ابن سعد، ۸/۴۴، ذکر ازواج رسول الله صلی الله علیه وآله، شرح حال سوده بنت زمعه، چنین نقل می کند: «ابا هریره یقول: حج رسول الله صلی الله علیه وآله بنسائه عام حجه الوداع ثم قال: هذه الحجة ثم ظهور الحصر. قال ابو هریره: و کان کل نساء النبی صلی الله علیه وآله یجججن الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش قالتا: لا تحرکنا دابه بعد رسول الله صلی الله علیه وآله. احمد حنبل در مسند، ۶/۳۲۴، حدیث زینب بنت جحش زوج النبی صلی الله علیه وآله حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لنسائه عام حجه الوداع هذه ثم ظهور الحصر قال فکن کلهن یجججن الا زینب بنت جحش و سوده بنت زمعه و کانتا تقولان والله لا تحرکنا دابه بعد ان سمعنا ذلك من النبی صلی الله علیه وآله همچنین ابی داود طیلاسی در مسند، ۲۲۹، ماروت سوده بنت زمعه، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۱۱۹، حوادث سال ۲۰ هجری، زینب بنت جحش، صالحی شامی در سیل الهدی و الرشاد، ۱۱/۲۰۰، جماع ابواب ذکر ازواجه، باب ۷، فی بعض فضائل سوده بنت زمعه، ابن حجر در فتح الباری، ۴/۷۴، کتاب الحج، باب حج النساء، به الفاظ گوناگون همین جریان را نقل کرده اند.

سوده زوجه رسول الله گفتند چرا حج و عمره نمی کنی و از این فیض عظمی بازمانده ای؟ سوده در جواب گفت که یک بار حج بر من واجب بود به جای آوردم، بهتر از این حج و عمره من، اطاعت امر حق است که فرموده: {و قرن فی بیوتکن}

پس از خانه بیرون نروم، چنان چه امر فرموده، حتی عزم دارم پای از حجره ای که رسول خدا مرا در آن نشانده حتی الامکان بیرون نگذارم تا بمیرم. (همین قسم هم عمل کرد و از خانه بیرون نرفت تا جنازه اش را بیرون بردند) مگر سوده یا عایشه و ام سلمه برای ما فرقی دارند؟ تمام آنها زنان پیغمبر و امهات المؤمنین هستند، منتهی در اعمال فرق می کنند.

احترام امت به عایشه و حفصه نه از جهت آن است که دختران ابی بکر و عمر بودند (گرچه شما به همین جهت احترام می نمایید) بلکه برای آن است که زوجه و همسر رسول خدا بوده اند، و زنان آن حضرت وقتی مقام افتخار دارند که متقی و پرهیزکار باشند، چنان چه در آیه ۳۱ سوره ۳۳ (احزاب) صریحاً می فرماید:

{يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ}

حاصل معنی آن که ای زنان پیغمبر، شما مانند یکی از زنان نیستید (یعنی از حیث شرافت و فضیلت برتر از همه هستید)، به یک شرط و آن این که اگر متقی و خدا ترس و پرهیزکار باشید.

پس سوده یک زن مطیع و متقیه و فرمان برادر رسول الله صلی الله علیه وآله بوده است. عایشه هم زن متمرده آن حضرت بوده که بر خلاف دستور خدا و پیغمبر، فریب طلحه و زبیر را خورده (یا روی بغض و عداوت شخصی با علی علیه السلام) به بصره رفته؛ عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی علیه السلام بوده؛ گرفتند و موهای سر و صورت و ابروان او را کردند و بعد از ضرب تازیانه مفصل، اخراجش نمودند. متجاوز از صد نفر از مردمان بی دفاع بیچاره را به قتل رسانیدند. چنان چه ابن اثیر (۱) و مسعودی (۲) و محمد بن جریر طبری (۳) و ابن ابی

ص: ۴۵

۱- الکامل، ابن اثیر، حوادث سال ۳۶ هجری، ذکر ابتداء وقعه الجمل. ابن اثیر این گونه می نویسد: لما أخذ عثمان أرسلوا إلى عائشه يستشيرونها في أمره، فقالت: اقتلوه فقلت لها امرأه نشدتك الله في عثمان وصحبه لرسول الله صلى الله عليه وآله فقالت لهم احبسوه فقال لهم مجاشع بن مسعود اضربوه و انتفوا لحيته وحاجبيه وأشفار عينيه. فضربوه أربعين سوطا و انتفوا لحيته وحاجبيه وأشفار عينيه وحبسوه ثم أطلقوه وجعلوا على بيت المال عبد الرحمن بن أبي بكر الصديق.

۲- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۵۸، ذکر الاخبار عن يوم الجمل و بدئه، الخروج على عليّ. مسعودی می نویسد: «فأتوا البصره فخرج إليهم عثمان بن حنیف فمانعهم، وجرى بينهم قتال، ثم إنهم اصطلحوا بعد ذلك على كف الحرب الى قدوم علي، فلما كان في بعض الليالي بيّتوا عثمان بن حنیف فأسروه و ضربوه و انتفوا لحيته، ثم إن القوم استرجعوا و خافوا على مخلفيهم بالمدينه من أخيه سهل بن حنیف و غيره من الأنصار، فخلوا عنه و أرادوا بيت المال فمانعهم الخزان و الموكلون به و هم السبابجه، فقتل منهم سبعون رجلا غير من جرح، و خمسون من السبعين ضربت رقابهم صبرا من بعد الأسر، و هؤلاء أول من قُتل ظلماً في الإسلام و صبوا...»

۳- تاریخ طبری، ۳/۴۸۵، حوادث سال ۳۶ هجری، قول عایشه رضی الله عنها و الله لا طلبین بدم عثمان... طبری جریان را این گونه نقل می کند: عن سهل بن سعد قال لما أخذوا عثمان بن حنیف أرسلوا أبان بن عثمان إلى عائشه يستشيرونها في أمره قالت اقتلوه فقالت لها امرأه نشدتك بالله يا أم المؤمنين في عثمان وصحبه لرسول الله صلى الله عليه وآله قالت ردوا أبانا فردوه فقالت احبسوه ولا تقتلوه قال لو علمت أنك تدعيني لهذا لم أرجع فقال لهم مجاشع بن مسعود اضربوه و انتفوا شعر لحيته ف ضربوه أربعين سوطا و انتفوا شعر لحيته و رأسه و حاجبيه و أشفار عينيه و حبسوه.

الحديد(۱) و غیرهم مفصل نوشته اند. آنگاه سوار بر شتر عسکر نام شده که با پوست پلنگ و زره پوشانده بودند، مانند یک مرد جنگ (زمان جاهلیت) به میدان حاضر شد و خون هزاران نفر به جهت قیام ایشان ریخته گردید. آیا این لکه نبود که مردان بی شرف از خدا بی خبر، زنان خود را در خانه ها و پشت پرده ها نشانده ولی زوجه و همسر رسول الله صلی الله علیه وآله را به آن افتضاح در ملاء عام حاضر نمایند؟! آیا این عمل ترمرد امر خدا و رسول الله صلی الله علیه وآله نبوده است؟

### فضائل علی علیه السلام قابل شماره نیست

آن هم در مقابل علی بن ابی طالب علیه السلام شخصیت بزرگی که اکابر علمای خودتان در فضائل و مناقب او آن همه خبر نقل نموده اند که قابل شماره و احصاء نیست.

ص: ۴۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ۹/۳۲۱، خطبه ۱۷۳، ذکر یوم الجمل و مسیر عایشه الی القتال. ابن ابی الحديد عبارت را چنین بیان می کند: فلما انصرف من صلاته صاح بأصحابه المستسلحين أن خذوا عثمان بن حنیف، فأخذوه بعد أن تضارب هو ومروان بن الحکم بسيفهما فلما أسر ضرب ضرب الموت وتنف حاجباه وأشفار عينيه و كل شعره في وجهه ورأسه وأخذوا السيابجه وهم سبعون رجلا فانطلقوا بهم و بعثمان بن حنیف إلى عایشه فقالت لأبان بن عثمان اخرج إليه فاضرب عنقه.

چنان چه امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و امام فخر رازی در تفسیر کبیر و خطیب خوارزمی در مناقب (۱) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده (۲).

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲، کفایه الطالب (۳) و میر سید علی همدانی شافعی در موده پنجم موده القربی (۴) از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حبر امت عبد الله بن عباس نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«لو ان البحر مداد و الریاض اقلام و الانس کتاب و الجن حساب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن.»

ص: ۴۷

۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۸، ح ۳۴، فصل ۱۹، و در ص ۳۲، ح ۱، فضائل امیر المؤمنین. خوارزمی حدیث را به این الفاظ آورده است: لو ان البحر مداد و الیاض اقلام و الانس کتاب و الجن حساب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن، قاله لعلی بن ابی طالب علیه السلام.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۳۶۴، ح ۵، باب ۴۰، و ۲/۲۵۴، ح ۷۱۳، باب ۵۶. قندوزی حدیث را به این الفاظ آورده است: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لو ان الاشجار اقلام و البحر مداد... .

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۵۲، و ۲۵۱، باب ۶۲.

۴- موده القربی، سید علی همدانی شافعی، موده ۵ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۸۵، ح ۸۱۳، باب ۵۶). و نیز حموی در فرائد السمطین، ۱/۱۶، مقدمه، حدیث را همانند خوارزمی نقل می کند. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱/۱۳۳، رقم ۱، شرح حال امیر المؤمنین علیه السلام چنین می نویسد: «و علیّ اول من صدق رسول الله صلی الله علیه و آله من بنی هاشم و شهد المشاهد معه و جاهد بین یدیہ و مناقبه اشهر من ان تذکر و فضائله اکثر من ان تحصر...». ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۱۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، همین حدیث را نقل کرده با این تفاوت که جمله «من ان تحصر» را «من ان تحصى» نقل کرده است.

(اگر دریا مرکب شود و درختها قلم گردد و بنی آدم نویسند و طایفه جن حساب کنند، نمی توانند شماره و احصا کنند فضایل تو را یا ابا الحسن (کنیه علی علیه السلام بود))

جایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باب فضایل آن جناب چنین کلماتی فرماید که اگر تمام جن و انس بخواهند فضایل آن حضرت را بنویسند، نتوانند؛ چگونه ما می توانیم فضایل عالیه اش را با لسانهای الکن و قلمهای شکسته حصر نماییم؟

مع ذلك تا آنجا که توانسته اند، قدرت پیدا نموده اند. علاوه بر اکابر علمای شیعه، علمای خودتان با کمال ملاحظه ای که داشته اند و بعضی با منتهی درجه تعصب و عناد مانند قوشچی و ابن حجر و روزبهان و غیر آنها، کتابهای خود را پر نموده اند به مختصری از بسیار از فضایل و مناقب آن حضرت.

### اخبار در فضایل و مناقب علی علیه السلام

صاح سته را دقیقا مطالعه نمایید به علاوه در موده القربی میر سید علی همدانی و معجم (۱) طبرانی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و مسند فضایل امام احمد بن حنبل (۲) و جمع بین الصحیحین حمیدی و مناقب (۳) اخطب

ص: ۴۸

۱- المعجم الکبیر، طبرانی، ۲۲/۴۱۵، ح ۱۰۲۶، ما اسندت فاطمه، الحسین بن علی عن فاطمه. طبرانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن حسین بن علی عن أمه فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قالت: خرج علينا رسول الله صلی الله علیه و آله عشیه عرفه فقال إن الله باهی بکم وغفر لکم عامه ولعلی خاصه وإنی رسول الله إلیکم غیر محاب لقرابتی هذا جبریل یخبرنی أن السعید حق السعید من أحب علیا فی حیاته وبعد موته وإن الشقی کل الشقی من أبغض علیا فی حیاته وبعد موته.

۲- فضایل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۵۸، ح ۱۱۲۱، فضائل علی علیه السلام.

۳- المناقب الخوارزمی، ص ۷۸ و ۷۹، ح ۶۲، فصل ۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۶۸ و ۱۶۹، خطبه ۱۵۴، ذکر الأحادیث و الاخبار الواردة فی فضائل علی، خبر السابع.



الخطباء خوارزمی صفحه ۴۴۹، جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و فصول المهمه (۱) ابن صباغ مالکی مخصوصا در صفحه ۱۲۴ از حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنازندی در کتاب معالم العتره النبویه از فاطمه زهرا علیها السلام که فرمود: در شام عرفه پدرم رسول خدا صلی الله علیه وآله بیرون آمد نزد ما و فرمود:

«إن الله تعالى باهى بكم الملائكة عامه وغفر لكم عامه وغفر لكم عاده و لعليّ خاصه و انى رسول الله غير محاب لقرابتي ان السعيد كل السعيد من احب عليا في حياته و بعد موته و ان الشقى من ابغض علياً في حياته و بعد مماته.»

(خدای عزوجل مباحات می کند به شماها ملائکه را عموماً و آمرزیده شماها را عموماً و علی را خصوصاً و من که رسول خدایم بدون این که نظر محبت و دوستی به خویشانم داشته باشم. به درستی که سعید با تمام سعادت کسی است که دوست بدارد علی را در حیات و بعد از وفاتش و شقی با تمام شقاوت کسی است که دشمن بدارد علی را در

ص: ۴۹

---

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۸۵، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه... و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۴۵ و ۱۴۶، ح ۳۶۴۵۸، کتاب الفضائل. فضائل علی رضی الله عنه، محمد الجزری الدمشقی الشافعی در اسنی المطالب، ص ۷۰ ح ۲۳، محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۹۲، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر الحث علی محبته و الزجر عن بغضه و در ریاض النضره، ۳/۱۹۱، باب ۴، فصل ۹، به همین حدیث اشاره کرده اند.

حیات و بعد از وفاتش).

و نیز در همان کتاب ها(۱) خبر مفصلی را که گمان می کنم شبهای گذشته هم عرض کرده باشم نقل می نمایم از خلیفه عمر بن الخطاب از رسول اکرم صلی الله علیه وآله که در آخر آن خبر به علی علیه السلام فرمود:

«كذب من زعم انه يحبني و هو مبغضك يا علي من احبك فقد احبني و من احبني احبه الله و من احبه الله ادخله الجنة و من ابغضك فقد ابغضني و من ابغضني ابغضه الله و ادخله النار»

(دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست می دارد در حالتی که تو را دشمن می دارد. یا علی کسی که تو را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا او را دوست می دارد و کسی که خدا او را دوست دارد داخل بهشت می کند و کسی که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن بدارد داخل آتش می کند.)

### دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق می باشد

و نیز در همان کتاب از کتاب الال ابن خالویه از ابی سعید خدری نقل

ص: ۵۰

---

۱- نظم درر السمطين، زرنندی، ص ۱۰۳، سمط ۱، قسم ۲، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، ذکر اخاه النبی صلی الله علیه وآله علیاً. و نیز ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ۱/۵۸۹، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه... همین حدیث را نقل کرده است. ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۶۸، رقم ۴۹۳۲، شرح حال امیر المؤمنین، حدیث را این گونه نقل کرده است: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلي: من زعم انه يحبني و يبغضك.

می نماید که رسول اکرم علیه السلام به علی علیه السلام فرمود:

«حبك ايمان و بغضك نفاق و اول من يدخل الجنة محبك و اول من يدخل النار مبغضك.»

(دوستی تو یا علی ایمان است و دشمنی تو نفاق و اول کسی که وارد بهشت می شود دوست تو می باشد و اول کسی که وارد آتش می شود دشمن تو می باشد.)

و میر سید علی همدانی شافعی در مودت سید از موده القربی و حموینی در فرائد نقل می کنند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان اصحاب فرمود:

«لا- يحب عليا الا مؤمن و لا يبغضه الا كافر.»<sup>(۱)</sup> و جای دیگر فرمود: «لا يحب الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق» (علی را دوست نمی دارد مگر مؤمن و او را دشمن نمی دارد مگر کافر. آن گاه فرمود تو را دوست نمی دارد یا علی مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مگر منافق.)

ص: ۵۱

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده سوم (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی) ۲/۲۷۳، ح ۷۸۱، باب ۵). فرائد السمطين، حموینی، ۱/۱۳۳، ح ۹۵، باب ۲۲. همچنین ابی عیلی در مسند، ۱۲/۳۶۲، ح ۶۹۳۱، مسند ام سلمه؛ طبرانی در معجم الکبیر، ۲۳/۳۷۵، احادیث ام مساور الحمیری عن ام سلمه؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۵۹۹، ح ۳۲۸۸۴، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۸۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ مزی در تهذیب الکمال، ۱۵/۲۳۳، رقم ۳۳۹۰، شرح حال عبد الله بن عبد الرحمن البصری المعروف بالرومی؛ صاحبی شامی سبل الهدی و الرشاد، ۱۱/۲۹۵، جماع ابواب ذکر العشرة الذین شهد لهم رسول الله صلی الله علیه و آله بالجنة، باب ۱۰، فضائل امیر المؤمنین، این حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

و محمد بن یوسف گنجی در صفحه ۱۱۹ کفایه الطالب (۱) ضمن باب ۶۲ نقلاً از تاریخ دمشق و محدث شام و محدث عراق از حدیفه و جابر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: «علی خیر البشر من ابی فقد کفر» (علی بهترین بشر است هر کس ابا نماید و قبول نکند، کافر است).

و نیز از عطا (۲) روایت نموده که سؤال نمودند از عایشه حال علی علیه السلام را گفت:

«ذاک خیر البشر لا یشک فیہ الا کافر.»

(علی بهترین بشر است. شک در این معنی نمی نماید مگر کافر.)

ومی گوید حافظ ابن عساکر در تاریخ خود که صد مجلد است و سه جلد آن در مناقب علی علیه السلام است در مجلد پنجاهم همین خبر را از عایشه نقل نموده و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۷ مطالب السئول (۳) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه (۴) از ترمذی و نسائی از ابی سعید خدری نقل می نمایند که گفت:

ص: ۵۲

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۴۵، باب ۶۲، و نیز مناوی در کنوز الحقائق، ۱/۳۸۶، ح ۴۷۷۲، حرف العین؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال امیر المؤمنین؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۲۵، ح ۳۳۰۴۵، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی، همین حدیث را نقل کرده اند. علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۴۶، باب ۶۲. و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۹۶، باب فضائل علی، ذکر انه من خیر البشر، ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۷۴، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن حبان در الثقات، ۹/۲۸۱، یوسف بن عیسی المزنی به همین حدیث اشاره کرده اند.

۳- مطالب السئول، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۳ و ۸۴، باب ۱، فصل ۵، اشاره نافع و عبارة جامعه...

۴- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۸۷، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه... و نیز ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۲۲، باب ۹، فصل ۲، ح ۸، ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۹۷۹، ح ۳۷۲۶، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب؛ ابی نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۶/۲۹۵، رقم ۲۸۵، شرح حال جعفر الضبیعی، محمد الجزری شافعی در اسنی المطالب، ص ۵۶؛ سبط بن جوزی در تذکره الخواص، ص ۳۵، حدیث فی محبته؛ محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۹۱، قسم ۱، فضائل علی، ذکر الحدیث علی محبته و الزجر عن بغضه؛ زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۱۰۲، سمط ۱، قسم ۲، ذکر محبه الله و رسوله لعلی و محبته لهما؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۸۵، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ذهنی در تذکره الحفاظ، ۲/۶۷۳، شرح حال عبید العجلی؛ احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۲/۶۷۱، ح ۱۱۴۶، فضائل امیر المؤمنین، من فضائل علی عنه من حدیث ابی بکر بن مالک عن شیوخه غیر عبد الله؛ خوارزمی در مناقب، ص ۳۳۲، ح ۳۵۳، فصل ۱۹ به همین حدیث اشاره کرده اند.

«ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله الا يبغضهم عليا»

(ما در زمان رسول الله صلى الله عليه وآله منافقين را به بغض و كينه على مى شناختيم)

و نیز در فصول المهمه نقل مى نمايد كه رسول اكرم صلى الله عليه وآله فرمود به امير المؤمنين عليه السلام:

«حربك حربى و دمك دمنى و انا حرب لمن حاربك لا يحبك الا طاهر الولاده و لا يبغضك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق»

(يا على جنگ كردن با تو جنگ كردن با من است. خون تو خون من است و من در جنگم با كسى كه با تو جنگ نمايد يا على دوست نمى دارد تو را مگر حلال زاده و دشمن نمى دارد تو را مگر كسى كه ولادتش ناپاك بوده و دوست نمى دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمى دارد تو را مگر منافق.)

شيخ: اين قبيل اخبار، اختصاص به على كرم الله وجهه ندارد؛ بلكه در باره خلفاء راشدين رضى الله عنهم هم وارد شده است.

داعی: ممکن است از آن اخبار نمونه ای بیان فرمایید تا کشف حقیقت گردد؟

شیخ: عبد الرحمن بن مالک مغول، به سند خود از جابر نقل می نماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا یبغضن ابابکر و عمر مؤمن و لا یحبهما منافق»

داعی: باز هم بیان جناب عالی موجب تعجب گردید. آقای من، مگر فراموش فرمودید قرارداد شب اول را که بنا شد استشهاد ما به احادیث یک طرفه نباشد؛ حال هم که می خواهید استشهاد یک طرفه نمایید، به احادیث صحیح الاسناد بنمایید نه به قبیل احادیث مجعول مخدوش غیر قابل قبول از روات کذاب و ضاع.

شیخ: شما تصمیم گرفته اید هر حدیثی را از ما بشنوید به نحو اهانت رد نمایید؟

داعی: متأسفانه داعی تنها ردّ ننموده، بلکه اکابر علمای خودتان هم ردّ نموده اند.

خوب است مراجعه نمایید به میزان الاعتدال (۱) ذهبی صفحه ۲۳۶، جلد دهم تاریخ خطیب بغدادی (۲) و ببینید که از بسیاری از ائمه جرح و تعدیل در

ص: ۵۴

---

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۴/۳۱۱، رقم ۴۹۵۴، شرح حال عبد الرحمن بن مالک بن مغول. ذهبی می نویسد: «قال احمد و الدار قطنی: متروک. و قال ابو داود: کذاب و قال مره: یضع الحدیث و قال النسائی و غیره: لیس بثقه.»

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۰/۲۳۶ و ۲۳۷، رقم ۵۳۶۲، شرح حال عبد الرحمن بن مالک بن مغول. خطیب بغدادی چنین می نویسد: حدثنا عبد الرحمن بن مالک بن مغول عن الاعمش عن ابی سفیان عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لا یبغض ابابکر و عمر مؤمن و لا یحبهما منافق.» «قال سمعت یحیی بن معین یقول: عبد الرحمن بن مالک بن مغول قد رأیته و لیس بثقه... کذاب... کذاباً أفکاً... ضعیف الامر جداً... آیه من آیات کذاب... کان یضع الحدیث... لیس بثقه... متروک»

شرح حال عبد الرحمن بن مالک نقل نموده اند که «انه کذاب آفاک و ضاع لا یشک فيه احد.»

یعنی به درستی که عبد الرحمن مذکور، دروغگو و تهمت زننده و وضع و جعل کننده حدیث است که احدی شک در این معنی ندارد.

شما را به خدا انصاف دهید آیا این خبر یک طرفه شما از یک مرد دروغگوی جعل برابری می کند با آن همه اخباری که از طرف اکابر علمای خودتان نقل گردیده که برای نمونه به بعضی از آنها اشاره نمودم.

خوب است مراجعه نمایید به صفحه ۳۹۰ جلد ششم جامع الکبیر سیوطی و صفحه ۲۱۵ جلد دوم ریاض النضره محب الدین صفحه ۲۹۹، جلد دوم جامع ترمذی (۱) و صفحه ۴۶ جلد سیم استیعاب (۲) ابن عبد البر و صفحه ۲۹۵ جلد ششم حلیه الاولیاء (۳) حافظ ابو نعیم و صفحه ۱۷ مطالب السؤل (۴) محمد بن

ص: ۵۵

- 
- ۱- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۷۹، ح ۳۷۲۶، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام.
  - ۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۱۰، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب.
  - ۳- حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ۶/۲۹۵، رقم ۳۸۵، شرح حال جعفر الضبیعی.
  - ۴- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۳ و ۸۴، باب ۱، فصل ۵، اشاره نافع و عبارة جامعه...

طلحه شافعی و صفحه ۱۲۶ فصول المهمه (۱) ابن صباغ مالکی و ببینید که هر یک به عبارت مختلفه از ابوذر غفاری نقل نموده اند که گفت:

«ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله الا بثلاث، بتكذيبهم الله و رسوله و التخلف عن الصلاة و بغضهم علي بن ابي طالب عليه السلام.»

«و عن ابي سعيد الخدري قال: كنا نعرف المنافقين ببغضهم علياً»

«وما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله الا ببغضهم علياً»

(ما منافقين را در زمان رسول الله صلى الله عليه وآله نمی شناختیم مگر به سه علامت: ۱- تکذیب نمودن خدا و پیغمبر. ۲- تخلف نمودن از نماز. ۳- دشمنی با علی علیه السلام)

و نیز امام احمد حنبل در صفحه ۹۵ و ۱۳۸ جلد اول مسند (۲) و ابن عبد البر صفحه ۳۷ جلد سیم استیعاب (۳) و احمد خطیب بغدادی در صفحه ۴۲۶ جلد چهاردهم تاریخ بغداد (۴)، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۵) و امام نسائی در

ص: ۵۶

---

۱- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۸۷، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه... این حدیث گاهی به صورت کامل نقل شده همچنانکه علاوه بر ابن صباغ، حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۹، ح ۴۶۴۳، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین و متقی هندی در کنز العمال ۱۳/۱۰۶، ح ۳۶۳۴۶، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی، به آن اشاره کرده اند. و گاهی قسمت آخر حدیث به الفاظ گوناگون و به عنوان حدیث مستقل نقل شده است که به برخی از آن منابع اشاره کردیم.

۲- مسند، احمد بن حنبل، ۱/۸۴ و ۹۵ و ۱۲۸، مسند علی بن ابی طالب.

۳- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۰، رقم ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب.

۴- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۸/۴۱۷، رقم ۴۵۲۳، شرح حال الربیع بن سهل الفزاری.

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۸/۱۷۳، کلمه قصار ۴۳، (لو ضربت خیشوم المؤمن).



صفحه ۱۱۷ جلد هشتم سنن (۱) و صفحه ۲۷ خصائص العلوی (۲) و حموینی در باب ۲۲ فرائد (۳) و ابن حجر در صفحه ۵۰۹، جلد دوم اصابه (۴) و حافظ ابو نعیم در صفحه ۱۸۵ جلد چهارم حلیه الاولیاء (۵) و سبط ابن جوزی در صفحه ۱۵ تذکره و سیوطی در صفحه ۱۵۲ و ۴۰۸، جامع الکبیر و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۷ مطالب السؤل (۶) و ترمذی در صفحه ۱۳ جلد دوم جامع (۷) به عبارات مختلفه، گاهی از ام سلمه و ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«یا علی لا یحبک منافق ولا ینغضک مؤمن»، «لا یحبک الا مؤمن و لا ینغضک الا منافق»، «لا یحب علیاً المنافق و لا ینغضه مؤمن»

(یا علی منافق تو را دوست نمی دارد مؤمن تو را

دشمن نمی دارد. تو را

ص: ۵۷

- 
- ۱- سنن الکبری، نسائی، ۵/۱۳۷، ح ۸۴۸۷، کتاب الخصائص، الفرق بین المؤمن و المنافق.
  - ۲- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۱۰۴ و ۱۰۵، حب علی یفرق بین المؤمن و الکافر.
  - ۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۳۱، ح ۹۲، سمط ۱، باب ۲۲.
  - ۴- اصابه، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۸، رقم ۵۷۰۴، شرح حال علی بن ابی طالب الهاشمی.
  - ۵- حلیه الاولیاء، ابی نعیم الاصفهانی، ۴/۱۸۵، رقم ۲۷۴، شرح حال زر بن حبیش؛ تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، ص ۳۵، حدیث فی محبته.
  - ۶- مطالب السؤل، ابن طلحه شافعی، ص ۸۳، باب ۱، فصل ۵، اشاره نافع و عبارة جامعه....
  - ۷- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۹۷۹، ح ۳۷۲۶، کتاب المناقب، مناقب علی بن ابی طالب، و نیز مسلم بن الحجاج در صحیح خود، ۱/۸۶، ح ۱۳۱، کتاب الایمان، باب ۳۳، باب الدلیل علی ان حب الانصار و علی من الایمان...؛ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۷/۷۳، ذیل حدیث شماره ۳۷۰۷، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب علی بن ابی طالب؛ ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ۱/۵۸۶، فصل ۱، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه...؛ ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۲۲، باب ۹، فصل ۲، ح ۸ به همین حدیث اشاره کرده اند.

دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق. دوست نمی دارد علی را منافق و دشمن نمی دارد او را مؤمن).

ابن ابی الحدید در صفحه ۳۶۴ جلد اول شرح نهج (۱) از شیخ ابوالقاسم بلخی شیخ معتزله نقل می نماید که گوید:

«وقد اتفقت الاخبار الصحيحة التي لا ريب فيها عند المحدثين على ان النبي صلى الله عليه وآله قال له: لا يبغضك الا منافق و لا يحبك الا مؤمن».

(اتفاقی جمیع محدثین است در اخبار صحیحہ ای کہ شکی در صحت آن نمی باشد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ بہ علی علیہ السلام فرمود: دشمن نمی دارد تو را مگر منافق و دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن.)

و نیز (۲) در صفحه ۲۶۴ جلد چهارم، خطبه امیر المؤمنین علیہ السلام را نقل می نماید کہ فرمود:

«لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفي هذا على أن يبغضني ما أبغضني ولو صببت الدنيا بجماتها على المنافق على أن يحبني ما أحبني. وذلك أنه قضى فانقضى على لسان النبي الأُمى صلى الله عليه وآله أنه قال: يا علي لا يبغضك مؤمن ولا يحبك منافق»

(اگر با این شمشیر خود بر بینی مؤمن بزنم کہ مرا دشمن بدارد، هرگز مرا دشمن نمی دارد و اگر تمام دنیا را بدهم

به منافق کہ مرا دوست

ص: ۵۸

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۸۳، خطبه ۵۶، و من کلام له علیہ السلام لأصحابه. [فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعه فی ذم علی]

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۸/۱۷۳، کلمه قصار ۴۳، (لو ضربت خيشوم المؤمن).

بدارد، هرگز مرا دوست نمی دارد و این همان است که بر زبان رسول خداصلی الله علیه وآله گذشت که فرمود: دوست نمی دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد تو را مگر منافق).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده. برای نمونه به مقتضای وقت مجلس همین چند خبر را که در نظر داشتم ذکر نمودم.

اینک از آقایان محترم تمنا می کنم منصفانه قضاوت فرمایید که قیام عایشه و جنگ با علی علیه السلام آیا جنگ با رسول خداصلی الله علیه وآله نبوده؟ آیا این جنگ و وادار نمودن مردم را به جنگ علی علیه السلام از روی حب و محبت و دوستی بوده یا از روی بغض و کینه و عداوت؟ بدیهی است احدی نمی گوید که جنگ بین دو نفر، روی محبت و دوستی می باشد. محققا روی بغض و عداوت بوده. آیا در این همه اخبار که نمونه ای از آنها ذکر شد، رسول اکرم صلی الله علیه وآله یکی از علامات کفر و نفاق را بغض و جنگ علی قرار نداده؟ آیات تطبیق این اخبار با قیام عایشه ام المومنین و جنگ با علی علیه السلام چگونه خواهد شد؟

متمنی است بدون نظر حب و بغض، از روی انصاف قضاوت به حق نمایید.

عجبا! خبری به خاطر آمد که میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت سیم از موده القربی(۱) از خود عایشه نقل نموده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«ان الله قد عهد الی من خرج علی علیّ فهو کافر فی النار.»

(خداوند عهد نموده با من که بدانید هر کس خروج بر علی علیه السلام بنماید

ص: ۵۹

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده القربی، ۸ (با استفاده از ینایع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۷۵، ح ۷۸۹، باب ۵۶).

کافر است و جایگاه او در آتش می باشد.)

عجب آنکه وقتی به او اشکال کردند که چرا با شنیدن چنین کلامی از پیغمبر بر علی خروج نمودی؟ عذر غیر مقبول (بدتر از گناه) آورد، گفت:

«نسیت هذا الحديث يوم الجمل حتى ذكرته بالبصره»

یعنی فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آن که در بصره یادم آمد.

شیخ: با چنین بیانی که خود می کنید پس چه اشکالی بر ام المؤمنین رضی الله عنها دارید؟ بدیهی است آدمی مرکز سهو و نسیان می باشد.

داعی: ممکن است داعی هم بگویم روز جمل که نائره حرب مشتمل بود حدیث را فراموش نموده، ولی از روز حرکت از مکه که تمام دوستان حتی زنان پاک رسول الله منعش نمودند که حرکت بی جا مکن، زیرا مخالف با علی مخالفت با پیغمبر است؛ باز هم حدیث یادش نبود؟!

آیا مورخین (۱) خودتان که واقعه جمل را نوشتند یادآور نشدند که رسول

ص: ۶۰

---

۱- المصنف، ابن ابی شیبّه، ۸/۷۰۸، ح ۱۵، کتاب الجمل، فی مسیره عایشه و علی و طلحه و زبیر می نویسد: لما بلغت عائشه بعض مياه بنی عامر لیلا نبحت الکلاب علیها، فقالت: أی ماء هذا؟ قالوا: ماء الحوآب، فوقففت فقالت: ما أظننی إلا راجعه، فقال لها طلحه والزبیر: مهلا رحمک الله، بل تقدمین فیراک المسلمون فیصلح الله ذات بینهم، قالت: ما أظننی إلا راجعه، إنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله قال لنا ذات یوم: کیف یا حداکن تنبح علیها کلاب الحوآب. الحمد بن حنبل در مسند، ۶/۵۲ و ۹۷، مسند عایشه، حدیث را مانند ابن ابی شیبّه نقل کرده است: عبد الرزاق صنعانی در المصنف، ۱۱/۳۶۵، ح ۲۰۷۵۳، کتاب الجامع، باب الفتن، می نویسد: أیتکن تنبجها کلاب ماء کذا و کذا، یعنی الحوآب فلما خرجت عائشه إلی البصره نبحتها الکلاب، فقالت: ما اسم هذا الماء؟ فأخبروها، فقالت: ردونی، فأبى علیها ابن الزبیر. طبری در تاریخش، ۳/۴۷۵، ۴۷۶، حوادث سال ۳۶، شراء الحمل لعائشه رضی الله عنه و خبر کلاب الحوآب می نویسد: حدثنی العرفی صاحب الجمل قال بینما انا اسیر علی جمل... حتی طرقتنا ماء الحوآب فنبحتنا کلابها قالوا ای ماء هذه؟ قلت: ماء الحوآب. قال: فصرخت عائشه باعلی صوتها، ثم ضربت عضد بعیرها فأناخته، ثم قالت: انا و الله صاحبه کلاب الحوآب طورقا ردونی، تقول ذلك ثلاثا، فأناخت و اناخوا حولها و هم علی ذلك و هی تأبى... و سرت معهم حتی أتینا ماء الحوآب فنبحت علیها کلابها فقالت: کذا کذا فلما رأیت اختلاط امرهم انتفتلت و ارتحلوا فقال علی هل لک دلاله بنذی قار قلت: لعلی ادل الناس. و نیز درص ۴۸۵ از همین جلد می نویسد: ... فسمعت عائشه رضی الله عنها نباح الکلاب فقالت: ای ماء هذا؟ فقالوا: الحوآب. فقالت: انا لله و انا الیه راجعون انی لیهیة قد سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول و عنده نساءه لیت شعری ایتکن تنبجها کلاب الحوآب فارادت الرجوع، فأتها عبد الله

بن الزبير فرعم انه قال: كذب من قال ان هذا الحوآب... ابو جعفر اسكافى در المعيار و الموازنة، ص ۵۵، و ۵۶، خطبه امير المؤمنين عليه السلام لما بلغه مسير طلحة و الزبير و عائشه عارت را چنين مى نويسد: «... قالت عائشه: أى ماء هذا؟ فقال محمد بن طلحه و عبد الله بن الزبير: هذا ماء الحوآب، فقالت عائشه: والله لا صحبتكم ردونى ردونى، إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كأنى بكلاب ماء يدعى الحوآب قد نبحت على امرأه من نسائي وهى فى فته باغيه، ثم قال: لعلك أنت يا حميراء...» ابن اثير در الكامل، ۳/۲۱۰، حوادث ۳۶، ذكر ابتداء وقعه الجمل، جريان را همانند طبرى نقل کرده است. ابن كثير در البدايه و النهايه، ۶/۲۳۶، ذكر اخباره عليه السلام عن الفتن الواقعه فى ايام عثمان، جريان را مانند ابن شيبه نقل کرده است. همچنين در ۷/۲۵۸، حوادث سلا ۳۶ هجرى، ابتداء وقعه جمل به همين جريان اشاره کرده است. متقى هندی در كنز العمال، ۳۳۴/۱۱، ح ۳۱۶۶۸ و ۳۱۶۷۱، كتاب الفتن، وقعه الجمل چنين نقل مى كند: عن عائشه أن النبى صلى الله عليه وآله قال لأزواجه: أيتكن التى تنبجها كلاب الحوآب؟ فلما مرت عائشه ببعض مياه بنى عامر ليلا نبحت الكلاب عليها فسألت عنه فقيل لها: هذا ماء الحوآب، فوفقت وقالت: ما أظننى إلا- راجعه، إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله قال ذات يوم: كيف ياحداكن تنبج عليها كلاب الحوآب: قيل لها: يا أم المؤمنين! إنما تصلحين بين الناس. و در حديث ديگرى جريان را اين گونه نقل مى كند: عن طاوس ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لنسائه ايتكن التى تنبجها كلا كذا و كذا؟ اياك يا حميراء ابن خلدون در تاريخش، ۲/۱۵۵، امر الجمل، مى نويسد: وسألوه عن دلالة الطريق فدلهم ومر بهم على الماء الحوآب فنبحتهم كلابه وسألوه عن الماء فعرفهم باسمه فقالت عائشه ردونى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول وعنده نساؤه ليت شعري أيتكن تنبجها كلاب الحوآب... ذهبى در سير اعلام النبلاء ۲/۱۷۷، رقم ۱۹، شرح حال عايشه ام المؤمنين، جريان را مانند ابن ابى شيبه نقل مى كند.



اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: عایشه بترس از آن راهی که سگ های حوآب بر تو پارس نمایند. وقتی عازم بصره بود، اول شب که به آب بنی کلاب رسیدند سگ ها اطراف محل او را گرفته، پارس نمودند. سؤال نمود، اینجا کجا است؟ گفتند: حوآب. متوجه خبر و فرموده رسول خدا شد. چرا باز فریب طلحه و زبیر را خورد و طی طریق نمود تا به بصره رسید و آن فتنه عظیم را بر پا نمود؟ آیا می توانید گفت فراموش کرده بود یا حقاً متعمداً عالماً عارفاً طی طریق نمود؟

منه دام علاء ان لا ینسانی من الدعاء فی المظان فانی شدید الحاجه الی ذلک فی حیاتی و بعد الممات کما ارجوا من فضله تعالی ان لا انسی انشاء الله تعالی رزقه الله خیر الداریه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امین آمین.

حرره خادم علوم اهل البیت النبوه و الطهاره و العاکف ینابهم الذی لم یعرف سواهم ابو المعالی شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی عفی عنه فی مستهل ثانی الربیعین ۱۳۷۰ ببلده قم المشرفه حرم الائمہ و عش آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین کما فی الخبر حامداً مصلیاً مسلماً.

نوشتند یادآور نشدند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: عایشه بترس از آن راهی که سگ های حوآب بر تو پارس نمایند. وقتی عازم بصره بود، اول شب که به آب بنی کلاب رسیدند سگ ها اطراف محل او را گرفته، پارس نمودند. سؤال نمود، اینجا کجا است؟ گفتند: حوآب. متوجه خبر و فرموده رسول خدا شد. چرا باز فریب طلحه و زبیر را خورد و طی طریق نمود تا به بصره رسید و آن فتنه عظیم را بر پا نمود؟ آیا می توانید گفت فراموش کرده بود یا حقاً متعمداً عالماً عارفاً طی طریق نمود؟

آیا این دلیل، لکه بزرگی نبود که دامن ام المؤمنین عایشه را آلوده نمود که به هیچ آبی پاک نخواهد شد؟ چه آن که عالماً عامداً تمرد امر خدا و پیغمبر نمود و فریب طلحه و زبیر را خورد و به جنگ خلیفه و وصی پیغمبر رفت با آن که خودش می گفت: پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده: هر کس با علی جنگ کند و خروج بر او بنماید کافر است!؟

آیا جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام (وصی و خلیفه پیغمبر صلی الله علیه وآله) و اسباب زحمت و انقلاب جنگ را، اول کار خلافت فراهم نمودن، آزار پیغمبر نبوده؟

مگر نه، در حدیث است که شب گذشته با اسناد آن عرض کردم که رسول

اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من آذی علیاً فقد آذانی فقد آذی الله ایها الناس من آذی علیاً بعث یوم القیامه یهودیا او نصرانیا.»

(کسی که اذیت نماید علی را، مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده. ای گروه مردم: کسی که اذیت کند علی را، در قیامت یهودی یا نصرانی مبعوث گردد.)

### کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره به امر عایشه

آیا این اخبار در کتب معتبره خودتان نیست؟ پس چرا اعتراض به شیعیان می‌نمایید؟ آیا خونهای مؤمنین پاک و زجر عثمان بن حنیف (از صحابه پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله) و قتل زیاده از صد نفر از حفاظ و خزانه دارهای بی سلاح که اهل جنگ نبودند که چهل نفر آنها را در مسجد کشتند به گردن مسبب و مؤسس جنگ نبوده است؟

علامه مسعودی در صفحه ۷ جلد دوم مروج الذهب (۱) به این عبارت نوشته:

«فقتل منهم سبعون رجلاً غیر من جرح و خمسون من السبعین ضربت رقابهم صبرامن بعد الاسر و هؤلاء الومن قتلوا ظلماً و فی الاسلام.»

(غیر از آن چه مجروح نمودند، هفتاد نفر از خزانه دارهای بی سلاح حافظ بیت المال را کشتند و پنجاه نفر از آن هفتاد نفر را گردن زدند و کشتند

ص: ۶۳

---

۱- مروج الذهب، مسعودی، ۲/۳۵۸، ذکر خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، ذکر الاخبار عن یوم الجمل...



به کشتن صبر و زجر و این جماعت اول کشته گانی بودند در اسلام که مظلوم کشته شدند).

و شرح مبسوط آن وقایع را ابن جریر (۱) و ابن اثیر (۲) و دیگران از علماء و مورخین خودتان نقل نموده اند. یا این اخبار را از کتب معتبره خود خارج کنید (چنان چه در چاپ های جدید کتب علمای شما دست به تحریف زده بلکه بعض مطالب را ساقط می نمایند) و علماء اعلام و اکابر مورخین را تکذیب نمایند یا طعن و اعتراض و انتقاد را از شیعیان برطرف کنید؛ زیرا شیعیان نمی گویند، مگر آنچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده. به خدا قسم جماعت شیعیان بی تقصیرند. فرق ما و شما این است که شما این اخبار وارده در کتب معتبره خود را سطحی مطالعه می نمایید و روی قاعده (حب الشیء یعمی و یصم) وقایع مهمه تاریخ را تطبیق با اخبار نمی نمایید و پیوسته حسن نظر اعمال و دفاع بی مورد نموده و توجهی به حقایق نمی نمایید و یا اگر می نمایید در مقام پرده پوشی در آمده و آنها را به طریقی تبرئه می نمایید که (یضحک به الثکلی) ولی ما عمیقانه و بی طرفانه و منصفانه می نگریم و اخبار وارده در کتب فریقن را تطبیق با وقایع

ص: ۶۴

---

۱- تاریخ طبری، ۳/۴۸۵، حوادث سال ۳۶، قول عایشه و الله لأطلبن بدم عثمان.

۲- الکامل، ابن اثیر، ۳/۲۱۵، حوادث سال ۳۶، ذکر ابتداء وقعه الجمل. همچنین ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۲۶۰، حوادث سال ۳۶، ابتداء وقعه الجمل. و ابن خلدون در تاریخش، ۲/۱۵۷، امر الجمل. و ابن قتیبه در الامامه و السیاسه، ۱/۶۶، قتل اصحاب عثمان بن حنیف عمال علیّ علی البصره. و ابن عبد البر در استیعاب، ۱/۳۶۶، ۳۶۷، رقم ۵۴۰، شرح حال حکیم بن جبله، به همین جریان اشاره کرده اند.

نموده، قبول نفرمایید، خیلی هم ممنون خواهم شد.

شیخ: فرمایشات شما صحیح است. اما المؤمنین عایشه رضی الله عنها بشر بوده است معصوم نبوده، البته فریب خورده خطایی از او سر زده، روی سادگی فریب دو نفر از کبار صحابه را خورده؛ ولی بعد توبه نموده، خداوند هم از او گذشت فرمود.

داعی: اولاً- اقرار نمودید که کبار صحابه خطاکار و فریبنده بودند و حال آنکه از حاضرین تحت الشجره و بیعت الرضوان بودند. پس خبر شما که سابقاً در لیالی ماضیه برای تبرئه صحابه بیان نمودید که «صحابه هر یک مانند ستاره ای هستند که اقتدای به آنها اسباب هدایت می شود» به خودی خود باطل می گردد.

ثانیاً: فرمودید ام المؤمنین عایشه توبه نمود. این معنی ادعای محض است. قیام و جنگ به کشتار مسلمین عند العموم ثابت ولی توبه ایشان غیر معلوم و مورد اتکاء نمی باشد.

### **ممانعت عایشه از دفن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر**

ولی آنچه مسلم است ام المؤمنین عایشه جنسا آرام نبوده، حرکات بچه گانه مترادفی داشته که هر یک موجب فساد در تاریخ زندگانی او گردیده. به قول شما توبه نموده و پشیمان گردیده و آرام شده، پس چرا بعدها در مقابل جنازه سبط رسول الله صلی الله علیه وآله آن فساد و عملیات را انجام داد که هر شنونده ای را متأثر می نماید؟

نه همان فقط رسول خدا را می رنجاند و می آزارد و یا سوار شتر شده، مانند زنان دوره جاهلیت و به جنگ وصی و خلیفه پیغمبر رفت که بگوییم با زندگان

مخالفت و ضدیت داشته، بلکه سوار قاطر شد و سر راه بر جنازه سبط اکبر پیغمبر، امام حسن علیه السلام را گرفت، چنانچه اکابر علماء و مورخین خوتان نوشته اند مخصوصا یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۱۲۲ تذکره خواص الامه (۱) و علامه مسعودی صحاب مروج الذهب در صفحه ۱۳۶ اثبات الوصیه (۲) و ابن ابی الحدید در اول صفحه ۱۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۳) نقلا از ابوالفرج و یحیی بن

ص: ۶۶

۱- تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، ص ۱۹۳، باب ۸، فی ذکر الحسن علیه السلام، سبب موته علیه السلام. سبط ابن الجوزی می نویسد: قال ابن سعد عن الواقدي لما احتضر الحسن قال ادفنونی عند ابي یعنی رسول الله صفأراد الحسين علیه السلام ان یدفنه فی حجره رسول الله صلی الله علیه وآله فقامت بنو أمیه و مروان بن الحکم و سعید بن العاص و كان والیا علی المدینة فمنعوه وقامت بنو هاشم لتقاتلهم فقال أبو هريره أ رأیتم لو مات ابن لموسی أ ما كان یدفن مع أبيه قال ابن سعد ومنهم أيضا عائشه وقالت لا یدفن مع رسول الله صلی الله علیه وآله أحد.

۲- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۴، فی احوال الحسن علیه السلام. مسعودی می نویسد: و كان الحسين علیه السلام قد عزم علی دفنه مع رسول الله صلی الله علیه وآله فمنعت عائشه من ذلك، فركبت بغله لها و خرجت تولى الناس علیه و تحرضهم، فلما رأى احسين علیه السلام ذلك دفنه بالبيع. و روى ان ابن عباس لقيها منصرفه الى انزلها فقال لها: أما كفاك ان يقال يوم الجمل حتى يقال يوم البغل؛ يوما على الجمل و يوما على بغل بارزه عن حجاب رسول الله صلی الله علیه وآله تريدین اطفاء نور الله و الله متم نوره و لو كره المشكرون انا لله و انا اليه راجعون. فقالت له: اليك عنى اف لك.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۷/۲۱۶، نامه ۶۲، (و من كتاب له علیه السلام الى اهل مصر مع مالك الاشر...)، طعن ۸، ابن ابی الحدید می نویسد: «إن الحسن علیه السلام استأذن عائشه فی أن یدفن فی البيت حتى منعه مروان و سعید بن العاص، لأن هذه مكابره منه ظاهره، فان المانع للحسن علیه السلام من ذلك لم يكن إلا عائشه، ولعل من ذكره من مروان و سعید و غیرهما أعانها و اتبع فی ذلك أمرهما، و روى أنها خرجت فی ذلك اليوم على بغل حتى قال ابن عباس: يوما على بغل و يوما على جمل! فكيف تأذن عائشه فی ذلك، وهى مالكة الموضع على قولهم.

الحسن صاحب كتاب النسب و محمد خداوندشاه در جلد دوم روضه الصفا(۱) و واقدي و منوفی احمد بن محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی(۲) و ابن شحنه در روضه

المناظر(۳) و ابو الفداء(۴) و دیگران در تاریخ خود آورده اند که وقتی جنازه آن حضرت را حرکت دادند، عایشه سوار بر قاطر شد با جماعتی از بنی امیه و غلامان، آنها سر راه بر جنازه بستند. گفتند: نمی گذاریم امام حسن را پهلوی قبر پیغمبر دفن نماید. ابن عباس به روایت مسعودی گفت:

«اما كفناك ان يقال يوم الجمل حتى يقال يوم البغل؛ يوما على بغل بارزه عن حجاب رسول الله تریدین اطفاء نور الله و الله متم نوره و لو كره المشركون- انا لله و انا اليه راجعون.»

ص: ۶۷

---

۱- روضه الصفا، خاوند شاه، ۴/۲۰۸۰، ذکر مناقب امام حسن علیه السلام.

۲- الفتوح، ابن اعثم الكوفی، ۴/۳۲۰، وفاة حسن بن علی بن ابی طالب. ابن اعثم جریان را این گونه نقل کرده است: أراد الإمام الحسين أن يدفنه في الروضة المباركة بجانب جده الأكرم. ولكن سعيد بن العاص والي المدينة أرسل إلى أم المؤمنين الصديقة لكي تمنع في هذا الدفن. وفعلا قام جمع من العثمانيين بالمعارضة فقابلتهم فرقه من الشيعة وكادت تنشب فتنه بين الفريقين.

۳- روضه المناظر، ابن شحنه، حوادث سال ۵۰ هجری (حاشیه مروج الذهب، ۱/۲۲۵). ابن شحنه می نویسد: «و كان اوصی این یدفن عند جده علیه السلام فمنعت من ذلك عائشه.»

۴- المختصر فی اخبار البشر، ابو الفداء ۱/۱۸۳، حوادث سال ۴۱ هجری، ذکر تسلیم الحسن الامر الی معاویه. ابو الفداء جریان را این گونه نقل می کند: وكان الحسن قد أوصى أن يدفن عند جده رسول الله صلى الله عليه وآله فلما توفي أرادوا ذلك وكان على المدينة مروان بن الحكم من قبل معاويه فممنع من ذلك وكاد يقع بين بنى أميه وبين بنى هاشم بسبب ذلك فتنه فقالت عائشه رضى الله عنها: البيت بيتي ولا آذن أن يدفن فيه فدفن بالبقيع ولما بلغ معاويه موت الحسن خر ساجداً.

«تعجب است عایشه از حال تو آیا کفایت نمی کند تو را روز جمل (یعنی سورا شدی به میدان جنگ آمدی) تا این که بگویند مردم روز استر (یعنی سوار استر شدی سر راه بر جنازه پسر پیغمبر گرفتی) یک روز سوار بر شتر و یک روز سوار بر استر شده، حجاب رسول خداصلی الله علیه وآله را پاره کردی. تصمیم داری نور خدا را خاموش نمایی و حال آنکه خداوند نور خود را به حد کمال می رساند هرچند مکره طبع مشرکین باشد.)

و بعضی نوشتند به او فرمود:

تَجَمَّلْتَ تَبَعَلْتَ

وَإِنْ عَشْتَ تَفَيْلْتَ

لَكَ تِسْعٌ مِنَ الثَّمَنِ

وَ فِي الْكُلِّ تَصَرَّفْتَ

(گاهی سوار شتر و روزی سوار استر می شوی اگر زنده بمانی سوار فیل هم خواهی شد (کنایه از این که به جنگ خدا خواهی رفت) و حال آنکه تو از هشت یک فقط نه یکی داری و عدوانا تمام را تصرف کردی)

بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و آنها را دفع نمایند، حضرت امام حسین علیه السلام جلوگیری نمود فرمود: «برادرم وصیت نموده حاضر نیستم به قدر شاخ حجامتی در عقب جنازه من خون ریخته گردد» فلذا به امر آن حضرت برگرداندند جنازه را در بقیع دفن نمودند.

### سجده شکر و شادی عایشه در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام

اگر توبه عایشه صحت دارد و بر جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام پشیمان گردیده بود، پس چرا وقتی خبر شهادت آن حضرت را شنید، سجده شکر به جای آورد؟ چنانچه ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی در آخر شرح حالات آن حضرت

ص: ۶۸

در مقاتل الطالبیین (۱) آورده «لما ان جاء عایشه قتل امیر المؤمنین علی علیه السلام سجدت»

(چون خبر قتل و شهادت امیر المومنین علیه السلام به عایشه رسید سجده شکر نمود)

اگر واقعا توبه نموده و پشیمان گردیده بود، پس چرا وقتی خبر شهادت آن حضرت را شنید اظهار فرح و شادمانی نمود؟ چنان چه محمد بن جریر طبری در حوادث سال چهلیم هجری تاریخ (۲) خود ابو الفرج اصفهانی در آخر حالات آن حضرت در مقاتل الطالبیین (۳) آورده اند زمانی که خبر شهادت آن حضرت را غلامی به او داد گفت:

فالت عصاها و استقرت بها النوی

کما قر عینا بالایاب المسافر

القاء عصا کنایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطر می باشد که وقتی آدمی در مکان معینی قلبش آرام و فکرش آسوده شد گفته می شود القی عصاه (چنان چه مسکویه در تجارب الامم (۴) و دمیری در حیات الحیوان بیان نموده اند) مقصود عایشه از گفتن این شعر آن بود که خواست بگوید از بابت علی خیالم فارغ

ص: ۶۹

---

۱- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۵۵، رقم ۳، اواخر شرح حال علی بن ابی طالب.

۲- تاریخ طبری، ۴/۱۱۵، حوادث سال ۴۰، ذکر الخبر عن سبب قتله و مقتله

۳- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۵۵، اواخر شرح حال علی بن ابی طالب.

۴- تجارب الامم، ابن مسکویه، ۱/۳۶۹، خلافة علی بن ابی طالب، ما قالته عائشه فی قتل علی. و نیز باعونی دمشقی شافعی در جواهر المطالب، ۲/۱۰۴ و ۱۰۵، باب ۵۹، فی ذکر وصیته الاخیره علی الاقتصار؛ ابن اثیر در الکامل، ۳/۳۹۴، حوادث سال ۴۰، ذکر مقتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، سبط ابن الجوزی؛ در تذکره الخواص، ص ۱۶۵، باب ۷، ذکر صفة مقتله و سبب؛ ابن سعد در الطبقات الکبری، ۳/۲۹، رقم ۳، شرح حال علی بن ابی طالب، ذکر علی و معاویه و تحکیم الحکمین، به همین جهت اشاره کرده اند.

وسینه ام باز و فکرم راحت شد، چون پیوسته انتظار هم چو خیری داشتم، مانند کسی که انتظار مسافر خود داشته باشد که آمدن مسافر چشم هایش روشن و قلبش آرام گردد!

پس من هم از شنیدن خبر مرگ علی چشمم روشن و قلبم آرام و خیالم راحت شد! آنگاه از خبر آورنده سؤال کرد که چه کس او را به قتل رسانید؟ گفتند: عبد الرحمن بن ملجم مرادی از قبیله بنی مراد. فوری گفت:

«فان یک نائياً فلقد نعاہ غلام لیس فی فمه التراب»

یعنی اگر علی دور از من است خبر مرگ او را غلامی آورد که خاک در دهان او مباد.

زینب دختر ام سلمه حاضر بود گفت: آیا سزاوار است در باره علی علیه السّلام این قسم خوشحالی کنی و چنین کلماتی بگویی و اظهار فرح و شادمانی بنمایی؟ دید بد شد در جواب گفت:

به خود نبودم از روی سهو و نسیان و فراموشی این طور گفتم، چنان چه باز این حالت به من دست دهد باز گو نمایم، مرا یاد آور شوید تا نگویم.

خوب است آقایان حب و بغض را کنار بگذارید و عبرت بگیرید که مسئله توبه، حقیقت نداشته بلکه تا دم مرگ به دشمنی خود باقی بوده است و الا اظهار فرح و سجده شکر نمی نمود.

آقایان محترم! این اعمال را حمل به چه چیز می نمایید؟ آیا جز این است که ام المؤمنین زنی بوده سبک عقل تر از دیگران که آرامش در زندگی نداشته؟

مطلب دیگری یاد آمد، شما آقایان انتقاد از شیعیان می نمایید و با نظر بغضاء

به آنها می نگرید که چرا به خلیفه سوم عثمان خورده گیری نموده و مطاعن او را که علماء خودتان نقل نموده اند واگو می نمایند.

### کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان

اگر از این جهت هم شده باید به ام المؤمنین عایشه خوش بین نباشید چه آن که عموم اکابر علماء و مورخین خودتان مانند: این ابی الحدید در صفحه ۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) و مسعودی در کتاب اخبار الزمان و اوسط و سبط ابن جوزی در صفحه ۳۶ تذکره خواص الامه (۲) و ابن جریر (۳) و ابن عساکر و ابن اثیر (۴) و دیگران از علماء و مورخین خودتان نوشته اند که ام المؤمنین عایشه پیوسته از عثمان بدگویی می کرد تا آنجا که فریاد می زد:

«اقتلوا نعثلا قتله الله، فقد كفر.»

(بکشید این پیر خرفت (یعنی عثمان) را، خدا بکشد او را پس به تحقیق کافر شده است).

ولی همین که عثمان کشته شد، از روی کینه و عداوت با علی علیه السلام می گفت:

ص: ۷۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ۶/۲۱۵، خطبه ۷۹، (و من کلام له علیه السلام بعد فراغه من حرب الجمل فی ذم النساء)

۲- تذکره خواص، سبط ابن جوزی، ص ۶۶، باب ۴، حدیث مسیر علی علیه السلام الی البصره.

۳- تاریخ الطبری، ۳/۴۷۷، حوادث سال ۳۶، قول عائشه، و الله لأطلبن بدم عثمان.

۴- النهایه، ابن اثیر، ۵/۷۹، و ۸۰، باب النون مع العین، نعثل. توهین های صحابه به یکدیگر و بالاخص جسارت های عایشه به عثمان، در مجلس هشتم به طور مفصل بررسی شد.



«قتل عثمان مظلوما و الله لأطلبن بدمه فقوموا معي.» (۱)

(عثمان مظلوم کشته شد و به خدا سوگند مطالبه خون او را می کنم پس قیام کنید و مرا یاری نمایید.)

ابن ابی الحدید (۲) می نویسد:

«ان عایشه كانت من اشد الناس على عثمان حتى انها اخرجت ثوبا من ثياب رسول الله صلى الله عليه وآله فنصبته في منزلها و كانت تقول للداخلين اليها هذا ثوب رسول الله صلى الله عليه وآله لم يبيل و عثمان قد ابلى سنته.»

(به درستی که عایشه از همه مردم نسبت به عثمان دشمن تر بود، تا آنجا که پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در منزل خود آویخته و به واردین اظهار می کرد این پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که هنوز کهنه نگردیده و عثمان سنت آن حضرت را کهنه و از کار انداخت.)

و نیز ابن ابی الحدید (۳) گوید: وقتی در مکه خیر قتل عثمان به عایشه رسید گفت:

ص: ۷۲

---

۱- تاریخ طبری، ۳/۴۷۷، حوادث سال ۳۶ هجری، قول عائشه و الله لأطلبن بدم عثمان؛ تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۶۶، باب ۴، حدیث مسیر علی علیه السلام الی البصرة.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۱۵، خطبه ۷۹، (و من کلام له علیه السلام بعد فراغه من حرب الجمل فی ذم النساء) و نیز ابن اعثم کوفی در الفتوح، ۱/۴۲۰ و ۴۳۴، خروج عائشه الی الحجاج لما حوصر عثمان، می نویسد: و كانت عائشه تمرض علی قتل عثمان جهدها و طاقتها و تقول: ايها الناس! هذا قميص رسول الله صلى الله عليه وآله لم يبيل و بليت سنته، اقتلوا نعتلاً، قتل الله نعتلاً.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۱۶، خطبه ۷۹، (و من کلام له علیه السلام بعد فراغه من حرب الجمل فی ذم النساء).

«ابعده الله ذلك بما قدمت يداه و ما الله بظلام للعبيد»

(خداوند او را از رحمت دور گرداند، به سبب کردار ناپسندیده ای که به اختیار خود به یادگار گذارد و خداوند کسی است که ظلم بر بندگان نمی کند (آن که را عذاب کند کیفر کردار اوست))

این نوع کلمات را بدون دلیل از عایشه نسبت به خلیفه عثمان می شنوید، ابتدا متأثر نمی شوید؛ ولی همین کلمات را اگر از شیعیان بی چاره بشنوید، فوری حکم رفض و کفر به آنها داده، قتلشان را واجب می کنید!

پس باید نظر، پاک باشد. اگر بد بینی به میان آمد، همه عیبی از آن بیرون می آید. آن چه مسلم است ام المؤمنین عایشه نسبت به مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام نظر کینه و عداوتی شدید داشته که وقتی شنید مسلمانان به آن حضرت بیعت نمودند گفت:

«لوددت ان السماء انطبقت على الارض ان اتم هذا قتلوا ابن عثمان مظلوماً»<sup>(۱)</sup>

(اگر امر خلافت علی به آخر رسد و حال آنکه عثمان مظلوم کشته گردید

ص: ۷۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۱۶، خطبه ۷۹، (و من کلام له علیه السلام بعد فراغه من حرب الجمل فی ذم النساء). و نیز طبری در تاریخش، ۳/۴۷۷، حوادث سال ۳۶، قول عائشه و الله لأطلبن بدم عثمان می نویسد: «فقال: و الله لیت ان هذه انطبقت على هذا ان تم الامر لصاحبك ردونی ردونی فانصرخت الی مکه و هی تقول قتل و الله عثمان مظلوما...» ابن اثیر در الکامل، ۳/۲۰۶، حوادث سال ۳۶ هجری، ذکر ابتداء وقعہ جمل نیز به همین جریان اشاره کرده است.

دوست می دارم که آسمان به زمین آید و جهان فانی گردد.)

آیا این نوع کلمات مختلف و متضاد، تلون ام المؤمنین عایشه را نمی رساند؟

شیخ: این اختلافات در رویه و رفتار و گفتار ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها زیاده نقل شده ولی دو چیز مسلم و ثابت است.

یکی از آن که عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها را فریب دادند و آن روز متوجه به مقام ولایت علی کرم الله وجهه نبوده؛ چنانچه خودش گفت: فراموش نمودم و در بصره یادم آمد.

ثانیاً: توبه نمود. قطعاً خداوند از گذشته ها می گذرد و او را در اعلا درجات بهشت وارد می کند.

داعی: در موضوع توبه تکرار گفتار نمی کنم و نمی گویم خون آن همه مسلمانان بی گناه ریخته شده و هتک نوامیس گردیده و نهب اموال شده، چگونه بدون محاکمه می گذرد.

صحیح است که خداوند ارحم الراحمین است ولی فی موضع العفو و الرحمة و اشدّ المعقابین فی موضع النکال و النقمه (خداوند ارحم الراحمین است در محلی که حکمت مقتضی عفو و رحمت باشد و بعکس اگر اقتضای حکمت سخت گیری شد، سخت ترین عقوبت ها را در موقع نقت و سختی می کند.)

علاوه تا دم مرگ، خود معترف بوده که عمداً سبب وقوع حوادث گردیده. فلذا بنا بر آن چه اکابر علمای خودتان نقل نموده اند، وصیت نموده مرا پهلوی پیغمبر دفن نمایید؛ چه آن که خود می دانم چه حوادثی بعد از آن حضرت ظاهر

ساختم! چنان که حاکم در مستدرک (۱) و ابن قتیبه در معارف (۲) و محمد بن یوسف زرنندی در کتاب اعلام به سیره النبی

و ابن البیع نیشابوری و دیگران (۳) نقل نموده اند که عایشه به عبد الله زبیر وصیت کرد:

«ادفونی مع اخواتی بالبقیع فانی قد احدث امورا بعده»

(دفن کنید مرا پهلوی خواهرهایم در بقیع زیرا من بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله ایجاد و احداث امور نمودم).

اما این که فرمودید: ام المؤمنین فراموش کار بوده و احادیث فضایل علی را در بصره به یاد آورد و منع پیغمبر را از آن کار به خاطر نداشت، اشتباه فرمودید. خوب است کتب معتبره اکابر علماء خودتان را ببینید تا به اشتباه خود پی ببرید. مخصوصاً از صفحه ۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۴) ابن ابی الحدید را مطالعه

ص: ۷۵

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۷، ح ۶۷۱۷، کتاب معرفه الصحابه، ذکر الصحایات من ازواج رسول الله صلی الله علیه وآله و غیرهن. حاکم نیشابوری این گونه نقل می کند: «عن قیس بن ابن حازم قال: قالت عائشه رضی الله عنه و کانت تحدث نفسها ان تدفن فی بیتها مع رسول الله صلی الله علیه وآله و ابی بکر فقالت: انی احدثت بعد رسول الله صلی الله علیه وآله حدثاً، ادفونی مع ازواجه فدفنت بالبقیع.

۲- المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۳۴، نسبت رسول الله صلی الله علیه وآله، ازواج النبی صلی الله علیه وآله.

۳- الطبقات الکبری، ابن سعد، ۸/۵۹، ذکر ازواج النبی، شرح حال عائشه بنت ابی بکر... همچنین ابن ابی شیبہ در المصنف، ۸/۷۰۸، ح ۱۶، کتاب الجمل، فی مسیر عائشه و علی و طلحه و الزبیر؛ ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۲/۱۹۳، رقم ۱۹، شرح حال عائشه، همین کلمات را از عایشه نقل کرده اند.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۲۱۷، خطبه ۷۹، (و من کلام له صلی الله علیه وآله بعد فراغه من حرب الجمل فی ذم النساء) اخبار عائشه فی خروجها من مکه الی البصره بعد مقتل عثمان. ابن ابی الحدید را این گونه نقل کرده است: قال ابو مخنف: جاءت عائشه الی ام سلمه قال ابو مخنف: جاءت عائشه الی أم سلمه تخادعها علی الخروج للطلب بدم عثمان، فقالت لها: یا بنت ابی أمیه، أنت أول مهاجره من أزواج رسول الله صلی الله علیه وآله، وأنت كبره أمهات المؤمنین، وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یقسم لنا من بیتك، وکان جبریل أكثر ما یكون فی منزلك، فقالت أم سلمه: لأمر ما قلت هذه المقاله، فقالت عائشه: إن عبد الله أخبرني أن القوم استتابوا عثمان، فلما تاب قتلوه صائماً في شهر حرام، وقد عزمتم على الخروج إلى البصره ومعى الزبیر، وطلحه، فأخرجی معنا، لعل الله أن یصلح هذا الامر علی أیدینا بنا، فقالت أم سلمه: إنك كنت بالأمس تحرضین علی عثمان، وتقولین فیہ أخبث القول، وما كان اسمه عندك إلا نعتلاً، وإنك لتعرفین منزله علی بن أبی طالب عند رسول الله صلی الله علیه وآله، أفأذکرک؟ قالت: نعم، قالت: أتذکرین یوم أقبل علیہ السّلام ونحن معه، حتی إذا هبط من قدید ذات الشمال، خلا بعلی یناجیه، فأطال، فأردت أن تهجمی علیهما، فنهیتک فعصیتنی، فهجمت علیهما، فما لبثت أن رجعت باکیه، فقلت: ما شأنک؟ فقلت: إني هجمت علیهما وهما یتناجیان، فقلت لعلی، لیس لی من رسول الله إلا- یوم من تسعه، أيام، أفما تدعنی یا بن أبی طالب ویومی! فأقبل رسول الله صلی الله علیه وآله علی، وهو غضبان محمر الوجه، فقال: ارجعی وراءك، والله

لا- يبغضه أحد من أهل بيتي ولا- من غيرهم من الناس إلا وهو خارج من الايمان، فرجعت نادمه ساقطه: قالت عائشه: نعم أذكر ذلك. قالت: وأذكرك أيضا، كنت أنا وأنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله، وأنت تغسلين رأسه، وأنا أحيس له حيسا، وكان الحيس يعجبه، فرفع رأسه، وقال: «يا ليت شعري، أيتكن صاحبه الجمل الا- ذنب، تنبجها كلاب الحوآب، فتكون ناكبه عن الصراط!»، فرفعت يدي من الحيس، فقلت: أعوذ بالله وبرسوله من ذلك، ثم ضرب على ظهرك، وقال: «إياك أن تكونيها»، ثم قال: «يا بنت أبي أميه إياك أن تكونيها يا حميراء، أما أنا فقد أنذرتك»، قالت عائشه: نعم، أذكر هذا. قالت: وإذ كرك أيضا كنت أنا وأنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فى سفر له، وكان على يتعاهد نعلى رسول الله صلى الله عليه وآله فيخصفها، ويتعاهد أثوابه فيغسلها، فنقبت له نعل، فأخذها يومئذ يخصفها، وقعد فى ظل سمره، وجاء أبوك ومعه عمر، فاستأذنا عليه، فقمنا إلى الحجاب، ودخلا يحادثانه فيما أراد، ثم قالوا: يا رسول الله، إنا لا ندرى قدر ما تصحبنا، فلو أعلمتنا من يستخلف علينا، ليكون لنا بعدك مفزعا؟ فقال لهما: أما إنى قد أرى مكانه، ولو فعلت لتفرقتم عنه، كما تفرقت بنو إسرائيل عن هارون بن عمران، فسكتا ثم خرجا، فلما خرجنا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله قلت له، وكنت أجرا عليه منا: من كنت يا رسول الله مستخلفا عليهم؟ فقال: خاصف النعل، فنظرنا فلم نر أحدا إلا عليا، فقلت: يا رسول الله، ما أرى إلا عليا فقال هو ذاك، فقالت عائشه: نعم، أذكر ذلك، فقالت: فأى خروج تخرجين بعد هذا؟ فقالت: إنما أخرج للاصلاح بين الناس وأرجو فيه الاجر إن شاء الله، فقالت: أنت ورأيك. فانصرفت عائشه عنها، وكتبت أم سلمه بما قالت وقيل لها إلى على عليه السلام.



فرمایید تا حقیقت بر شما کشف گردد. اینک برای روشن شدن مطلب به بعضی از مندرجات کتاب اشاره می‌نمایم.

### نصایح ام سلمه به عایشه

ابن ابی الحدید از تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی ازدی نقل می‌نماید که در آن موقع ام المؤمنین ام سلمه هم برای عمل حج به مکه مشرف بود. وقتی شنید عایشه به خونخواهی عثمان برخاسته و عازم بصره است، بسیار متأثر شد و در مجالس تظاهر به نقل مناقب علی علیه السلام می‌نمود. عایشه به ملاقات ام سلمه رفت تا او را فریب داده، با خود همدست نموده، به بصره بروند.

ام سلمه فرمود: تا دیروز آن همه دشنام به عثمان می‌دادی و مذمت می‌نمودی و او را نعتل می‌خواندی و حالا به خونخواهی او درمقابل علی علیه السلام برخاسته‌ای؟ آیا از فضایل آن حضرت غافل‌ی؟ اگر یادت رفته من اینک یاد آوری می‌نمایم.

### یادآوری ام سلمه فضایل علی علیه السلام را برای عایشه

یادت بیاید که من با رسول خداصلی الله علیه وآله به حجره تو آمدم در آن بین علی وارد شد و با پیغمبرصلی الله علیه وآله نجوی نمود و نجوی طول کشید، تو خواستی به آن حضرت هجمه نمایی من منعت کردم، گوش ندادی و حمله نمودی بر آن بزرگوار و گفتی: در هر نه روز یک روز نوبت من است آن هم تو آمده‌ای و پیغمبرصلی الله علیه وآله را

مشغول نموده ای. رسول اکرم صلی الله علیه و آله غضبناک در حالتی که صورت مبارکش سرخ شده بود به تو فرمود:

«ارجعی وارثک و الله لا یبغضه أحد من اهل بیتی و لا من غیرهم من الناس الا و هو خارج من الایمان»

(برگرد به عقب. به خدا قسم احدی از اهل بیت من و نه غیر آنها از مردم با علی علیه السلام دشمنی ننماید مگر آنکه او از ایمان بیرون رفته است.)

پس تو نادم و پشیمان برگشتی. عایشه گفت: بلی یادم هست!

ام سلمه فرمود: یادت بیاید روزی که تو سر مبارک پیغمبر را شستشو می دادی و من غذای حییس تهیه می نمودم. آن حضرت سر مبارک بلند نمود و فرمود:

«کدام یک از شما صاحب شتر گنه کارید که سگ‌های حوآب بر او پارس نمایند و بر روی پل صراط به رو افتاده گردد؟»

من دستم را از حییس برداشته عرض کردم: یا رسول الله پناه می برم به خدا و به رسول خدا از این امر، آنگاه دست بر پشت تو زده فرمود:

«پرهیز از آنکه تو باشی آن کس که این عمل کند.»

عایشه گفت: بلی یادم هست!!

ام سلمه گفت: یادت بیاورم که در یکی از سفرها من و تو با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم، روزی علی علیه السلام کفشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را می دوخت و ما در سایه درختی نشسته بودیم، ناگاه پدرت ابی بکر به اتفاق عمر آمدند، اجازه خواستند من و تو رفتیم عقب پرده، آنها نشستند، بعد از گفتگوی چندی گفتند:

«یا رسول الله انا لا ندری قدر ما تصحبنا فلو تصحبنا فلو اعلمتنا من



يستخلف علينا ليكون لنا بعدك مفزعا فقال لهما اما اني قد راى مكانه و لو فعلت لتهزقتم عنه كما تفرقت بنو اسرائيل عن هارون بن عمران فسكتا ثم خرجا.»

ما حصل معنی آن که عرض کردند: ما قدر مصاحبت تو را نمی دانیم فلهدذا تمنا داریم ما را تعلیم دهید و بفرمایید چه کس خلیفه و جانشین شما بر ما می باشد که بعد از شما مفزع و پناه گاه ما باشد؟

حضرت به آن دو (ابوبکر و عمر) فرمود: من به مقام و مرتبه و مکان او را می شناسم (یعنی جانشین خود را) ولی فعلا اگر این عمل را بکنم و او را معرفی نمایم از اطراف او متفرق می شوید؛ هم چنان که بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند. پس ساکت گردیده و بیرون رفتند.

بعد از بیرون رفتن آنها ما بیرون آمدیم، من عرض کردم:

«یا رسول الله من كنت مستخلفا عليهم؟ فقال: خاصف النعل فنزلنا فلم نر احداً الا علياً فقلت: يا رسول الله ما ارى الا علياً فقال: هو ذاك.»

(چه کسی بر آنها خلیفه می باشد؟ فرمود: آن کس که نعلین مرا پاره دوزی می کند. پس از خدمت آن حضرت بیرون آمدیم و دیدیم جز علی علیه السلام کسی نبود. پس عرض کردم: یا رسول الله غیر از علی کسی را نمی بینم، فرمود: همان علی (خلیفه است))

عایشه گفت: بلی یادم هست.

ام سلمه گفت: پس بعد از این که این احادیث را می دانی کجا می روی؟ گفت: برای اصلاح بین مردم می روم!

پس آقایان تصدیق نمایند ام المؤمنین عایشه، فریب نخورده بلکه خود عازم فتنه انگیزی بوده. عالماً عامداً قیام نمودن با آنکه ام سلمه به او یاد آوری نمود احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله را مع ذلك متنبه نگردید. با اقرار به مقام و حقیقت امیر المؤمنین، حرکت نمود به سوی بصره و آن فتنه بزرگ را برپا کرد که منجر به ریختن خون مسلمانان بسیار گردید!

مخصوصاً در این حدیث خصف نعل، بزرگترین نص و حجت است بر اثبات امامت و خلافت آن حضرت، که وقتی ام سلمه عرض می کند: یا رسول الله کیست آن کسی که او را خلیفه قرار می دهی بعد از خود؟ فرمود: دوزنده نعلین من و آن جز علی بن ابی طالب علیه السلام کسی نبوده است.

گناه شیعیان فقط این است که تحت تأثیر هیچ عادتی قرار نمی گیرند که ابی بکر (با دسائس سیاسی) در سقیفه بدون حضور علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار صحابه و با مخالفت قبیله خزرج از انصار، خلیفه نامیده شد و بعد از او هم به طریق دیکتاتوری فردی و شوری عمرو عثمان قبل از مقام ولایت علی علیه السلام، ظاهراً مسند نشین خلافت گردیدند! (۱)

ولی با یک تفاوت که آنها خلیفه الخلق بودند؛ یعنی عده ای از هم دستان آنها

ص: ۸۰

---

۱- صحیح بخاری، ۸/۲۶، کتاب المحاربین من اهل الکفر و الردة، باب رجم الجلی. و ۴/۱۹۴ باب مناقب المهاجرین و فضلهم؛ السنن الکبری، بیهقی، ۸/۱۴۱ و ۱۴۲، کتاب قتال اهل البغی جماع ابواب الرعاة، باب الائمة من قریش؛ کنز العمال، متقی هندی، ۵/۶۴۳/۱۱۳۴ مسند عمر؛ مسند احمد بن حنبل، مسند عمر بن الخطاب، حدیث السقیفه ۱/۵۵ تا ۵۶؛ السقیفه و فدک، جوهری، القسم الاول، السقیفه، ص ۵۱ تا ۶۳ و ص ۶۵.

قیام نمودند و حلقه خلافت را به گردن آنها انداختند. ولی مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام خلیفه الرسول است که منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.

شیخ: بی لطفی می فرماید هیچ تفاوتی بین آنها نبوده. همان مردمی که خلفاء ثلاثه، ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را به مقامات خلافت اجماعاً نصب نمودند، علی کرم الله وجهه را هم همان اشخاص به خلافت نصب نمودند.

### **اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است**

داعی: تفاوت در تعیین خلافت خلفا، از جهات بسیاری واضح و آشکار است.

اولاً: اشاره به اجماع فرمودید، بی لطفی می نمایم که تجرید مطلب می کنید؛ زیرا که بی اساس بودن دلیل اجماع را شب های قبل کاملاً به عرضتان رسانیدم که اجماع امت بر خلاف هیچ یک از خلفاء در ابتداء امر واقع نشد.

### **دلایل دیگر بر بطلان اجماع**

ثانیاً: اگر اتّکاء شما به دلیل اجماع است و این حق را از جانب خدا و پیغمبر برای امت ثابت شرعی می دانید، علی القاعده بایستی هر خلیفه ای که از دنیا می رود، امت جمع شوند یا به اصطلاح امروزیها مجلس مبعوثان یا مؤسسان تشکیل دهند، برای تعیین خلیفه بعدی صحبت کنند، اجماع عموم (یا به قول شما) اجتماع عقلاً بر هر فردی قرار گرفت و رأی اتّفاقی بر آن ثابت آمد، آن فرد منتخب خلیفه و برگزیده مردم می شود. (نه خلیفه رسول الله) و این جریان طبیعی در تمام ادوار باید مورد عمل قرار گیرد.

و البته تصدیق می فرمایید چنین اجماعی ابداً برای هیچ یک از خلفاء در اسلام واقع نشده. حتی همان اجماع ناقصی هم که ما قبلاً ثابت نمودیم که کبار صحابه و بنی هاشم و انصار داخل نبودند، برای احدی جز ابی بکر بن ابی قحافه واقع نشد؛ زیرا خلافت عمر به اتفاق جمیع مورخین و محدثین اسلام و غیره، فقط به نص خلیفه ابی بکر بوده است. (۱) اگر اجماع شرط در تعیین خلافت است، چرا بعد از ابی بکر در تعیین عمر به خلافت، تشکیل اجماع نشد و به آراء عمومی مراجعه نمودند؟

شیخ: بدیهی است چون ابی بکر را به خلافت، اجماع امت معین نمود، قول خلیفه به تنهایی برای تعیین خلیفه بعدی سندی است محکم. بعد از آن دیگر

ص: ۸۲

۱- طبری در کتاب خود (۲/۶۱۹) ذیل وقایع سال سیزدهم هجرت این مطلب را چنین نقل کرده است: «... دعا أبو بکر عثمان خالیا فقال له اکتب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما عهد أبو بکر بن أبی قحافه إلى المسلمین أما بعد قال ثم أغمی علیه فذهب عنه فکتب عثمان أما بعد فإنی قد استخلفت علیکم عمر بن الخطاب ولم الکم خیرا منه ثم أفاق أبو بکر فقال اقرأ علی فقرأ علیه فکبر أبو بکر وقال أراک خفت إن یختلف الناس إن افتلتت نفسی فی غشیتی قال نعم قال جزاک الله خیرا عن الاسلام وأهله...» این روایت در دیگر کتب اهل تسنن و همچنین در کتب تفسیری ذیل آیه آخر سوره شعرا {وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ} نیز ذکر شده که به بعضی از آنها اشاره می کنیم. تاریخ الطبری، ۲/۶۱۸، (السنة الثالثة عشر شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۶۵، ذکر اسماء قضاته و کتابه؛ خطبه ۲ عهد ابی بکر بالخلافه الی عمر بن الخطاب؛ تفسیر آلوسی، ۱۹/۱۵۲؛ الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ۳/۲۰۰، ذکر وصیه ابی بکر؛ الثلاث، ابن حبان، ۲/۱۹۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۳۰/۴۱۱ و ۴۴/۲۵۳؛ الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ۲/۴۲۵، ذیل سنة ثلاث عشر، ذکر استخلافه عمر بن الخطاب؛ الامامه و السیاسة، ابن قتیبه، ۱/۲۴، مرض ابی بکر و استخلافه عمر؛ المواقف، ایجی، ۳/۶۲۲. تخریج الاحادیث و الآثار، زیلعی، ۲/۴۸۱. تفسیر ابن ابی حاتم، ۱۶۰۸۴/۹.۲۸۳۷؛ تفسیر ابن کثیر ۳/۳۶۸، سوره شعرا، آیه {وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ} «محقق»

احتیاجی به اجماع و گرفتن آراء امت در تعیین خلیفه بعدی نیست. بلکه قول هر خلیفه برای تعیین خلیفه بعدی سندیت ثابت دارد و این حق، مخصوص خلیفه است که خلیفه بعد از خود را معین نماید و مردم را حیران و سرگردان نگذارد، لذا چون ابی بکر ثابت الخلافه بالاجماع، عمر را به خلافت برقرار نموده، خلیفه ثابت پیغمبر شد!

داعی: اولاً اگر چنین حقی برای خلیفه ثابت الامر (به عقیده شما) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و می گوئید وظیفه خلیفه است که امت را حیران نگذارد و نص او تنها در تعیین خلیفه بعد از خود کفایت می کند، چرا این حق را از پیغمبر ثابت النبوه که هادی بشر بوده است ساقط نمودید و چرا آن همه نصوص عالیه و واضحه ای را که صراحه و کنایه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دفعات متعدده و مواطن مختلفه بر علی علیه السلام نمود و در کتب معتبره خودتان پر است و ما هم در شب های قبل به بعضی از آنها اشاره نمودیم و امشب هم نص صریح حدیث ام سلمه به عرض تان رسید، نادیده گرفته و ترتیب اثر ندادید و از برای هر یک، تأویلات بارده نمودید؟! مانند تأویل و تعبیر مضحکی که ابن ابی الحدید در حدیث ام سلمه نموده و این نص صریح را رد نموده.

واقعاً جای تعجب است که روی چه اصل می فرمایید: قول ابی بکر در تعیین عمر به خلافت سندیت دارد؟ ولی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله سندیت ندارد و برای آن کلمات حکیمانه، تعبیرات بارده می نمایید؟!

ثانیاً از کجا و به چه دلیل می فرمایید خلیفه اول که به اجماع معین شده، حق دارد خلیفه بعدی را معین نماید؟ آیا همچو دستوری از پیغمبر رسیده است؟ قطعاً

جواب منفی است.

ثالثاً: می‌گویید خلیفه اول که به اجماع معین شد، در تعیین خلفاء بعدی دیگر احتیاج به اجماع نمی‌باشد، همان خلیفه منصوب از جانب خلق، حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت می‌کند.

### اعتراض به شوری

اگر امر چنین است پس چرا فقط این امر در خلافت عمر عملی شد، بلکه در خلافت عثمان برخلاف شد؟ عمر تعیین خلیفه نکرد، امر را به شوری شش نفری واگذار نمود!

معلوم نیست دلیل آقایان بر اثبات خلافت چیست. می‌دانید دلایل که اختلاف پیدا کرد، اصل موضوع از بین می‌رود. اگر دلیل شما بر اثبات خلافت، اجماع امت است و جمیع امت باید جمع شوند و اتفاقاً رأی بدهند - گذشته از آن در خلافت ابی بکر هم چنین اجماعی نشد، پس چرا در خلافت عمر، چنین اجماعی تشکیل ندادند و اگر اجماع را در خلافت اولی شرط می‌دانید و در تعیین خلفای بعد فقط نص خلیفه منصوب به اجماع کفایت می‌کند، پس چرا در خلافت عثمان این امر عملی نشد و خلیفه عمر بر خلاف رویه ابی بکر، تعیین خلیفه را به شورای (دیکتاتوری) واگذار کرد؟

آن هم چه مجلس شورایی که در هیچ جای عالم (حتی در میان ملل وحشی) چنین مجلس شورایی وجود پیدا نکرده. عوض آنکه نمایندگان مجلس را، ملت معین نمایند (که شاید قول و رأی اکثریت آنها قدری مؤثر باشد) خلیفه عمر،

ص: ۸۴

### اعتراض به حکمیت عبد الرحمن بن عوف

و عجیب تر از همه آنکه جلو اختیار همه را گرفت و تمام آن عده را تحت امر و فرمان عبد الرحمن بن عوف قرار داد!

معلوم نیست روی چه ملاک شرعی و عرفی و علمی و عملی، عبد الرحمن را آن قدر شاخصیت داد - جز آن که خویش نزدیک عثمان بود و یقین داشت طرف عثمان را نمی گذارد و دیگری را بگیرد - که در دستور خود گفت: هر طرفی که عبد الرحمن است حق است و با هر کس عبد الرحمن بعید نماید، باید دیگران تسلیم شوند.

وقتی خوب دقت کنیم، می بینیم ایجاد دیکتاتوری نموده، منتهی به صورت شوری درآورد و به قول امروزی ها قانون دمکراسی به کلی بر خلاف این رویه و رفتار می باشد.

واقعا جای تعجب و تأسف است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر فرموده که شب های قبل هم با سلسله اسناد ذکر نمودم که:

«علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار.»

(علی با حق و حق با علی می گردد (یعنی هر راهی علی برود آن راه حق است))

و نیز فرمود:

«هذا علی فاروق هذه الامه يفرق بين الحق و الباطل.»

(این علی فاروق این امت است که جدایی می اندازد میان حق و باطل)

چنان که حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و طبرانی در اواسط و ابن عساکر و در تاریخ و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب و محب الدین طبری در ریاض النضره و حموینی در فراید و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سیوطی در درالمنثور از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حذیفه نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ستکون بعدی فتنه فاذا کان ذاک فالزموا علی بن ابی طالب فانه اول من یصافحنی یوم القیامه و هو الصدیق الاکبر و هو فاروق هذا الامه یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین»<sup>(۱)</sup>

(زود است بعد از من فتنه ای برپا شود، در آن موقع بر شما لازم است التزام رکاب علی را اختیار نمایید؛ زیرا او اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می نماید. او راستگو و فاروق این امت می باشد که تفریق می نماید بین حق و باطل. او است پادشاه مؤمنین).

و در حدیث معروف عمار یاسر<sup>(۲)</sup> است که با

سلسله اسانید در لیالی ماضیه مفصلاً عرض نمودم که آن حضرت به عمار فرمود:

ص: ۸۶

---

۱- الاستیعاب، ۴/۱۷۴۴/۳۲۵۷، باب اللام. کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۲/۳۲۹۶۴ فضائل علی رضی الله عنه، الاکمال؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۴۵۰. «محقق»

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۹۳ و ۱۹۴، ح ۲۳۲، فصل ۱۶، فصل ۳، فی بیان قتال اهل الشام ایام صفین و در ص ۱۰۵ همین کتاب ح ۱۱۰، فصل ۸، با اختلاف حدیث را نقل می کند. و نیز حموینی در فرائد السمطین، ۱/۱۷۸، ح ۱۴۱، سمط ۱، باب ۳۶، قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۱/۳۸۴، ح ۱۱، باب ۴۳؛ دیلمی در الفردوس، ۵/۳۸۴، ح ۸۵۰۱، حرف الیاء؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/۴۷۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ خطب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۳/۱۸۷، رقم ۷۱۶۵، شرح حال معلی بن عبد الرحمن الواسطی به همین حدیث اشاره کرده اند.



«ان سلك الناس كلهم واديا وعلی واديا فاسلك وادی علی یا عمار إنه لم یزل عن هدی، یا عمار طاعه علی من طاعتی و طاعتی من طاعه الله»

(اگر تمام مردم به راهی می روند و علی به راه دیگر، پس راهی را برو که علی می رود و بی نیاز شو از مردم. ای عمار، علی تو را از هدایت بر نگرداند و دلالت بر هلاکت ننماید. ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست)

### **ظلم فاحش به مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام**

آنگاه بر خلاف دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه عمر، علی را در شوری می گذارد تحت امر و فرمان عبد الرحمن!

آیا می شود به آن دستگاه بدبین نشد؟ آن همه از کبار صحابه بر کنار و حق رای آنها را در امر خلافت ساقط نمود، بس نبود؟ در خود شوری هم ظلم فاحش بر علی علیه السلام وارد آوردند و اهانت بزرگی به آن حضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل را تحت امر و فرمان عبد الرحمن قرار دادند!

اقایان محترم منصفانه قضاوت نمایند. مراجعه کنید به کتب رجال از قبیل: استیعاب و اصابه و حلیه الاولیاء و امثال آنها، حالات علی علیه السلام را با عبد الرحمن و بلکه با آن پنج نفر اعضاء شوری بسنجید، ببینید عبد الرحمن لیاقت مقام حکمیت را داشته یا مولی امیر المؤمنین علیه السلام؟ آنگاه پی ببرید به حق کشی هایی که روی دسته بندی های سیاسی به کار رفته و مقصود از آن بازی ها، پامال نمودن حق ولایت در مرتبه سوم بوده است!

خلاصه کلام، اگر دستور خلیفه ثانی (عمر بن الخطاب) عملی بوده که در

تعیین خلافت، مجلس شوری لازمست، پس چرا در خلافت مولانا امیر المؤمنین عملی نشد؟!

و تعجب است که در خلافت خلفاء اربعه (راشدین) (ابوبکر و عمر و عثمان و علی (ع) چهار قسم عمل شده. آیا کدام یک از اقسام اربعه حق و ملاک عمل و مدار کار بوده و اقسام دیگر باطل و اگر تمام طرق دل بخواه، حق بوده تصدیق نماید شما برای تعیین خلافت، طرق ثابت و دلیل قانع کننده ندارید!

و اگر آقایان محترم قدری از عادت بیرون آید و با نظر انصاف و عمیقانه به حقایق بنگرید، تصدیق خواهید نمود حقیقت غیر از آن است که ظاهراً جریان پیدا نموده.

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم بندی خدا

شیخ: چنان چه این بیانات شما صحیح باشد که باید (به قول شما) در او تعمق بیشتری نمود، خلافت علی کرم الله وجهه هم متزلزل می شود، برای آن که همان اجماعی که خلفاء قبل رابه خلافت نصب و تقویت نمودند، علی کرم الله وجهه را نیز آوردند و به خلافت برقرار نمودند.

داعی: این فرمایش شما وقتی صحیح می باشد که نصوص قبلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کار نبوده و حال آنکه خلافت علی علیه السلام مربوط به اجماع امت نبوده، بلکه منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده.

### **خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر است**

و اگر آن حضرت زیر بار خلافت رفت، نه از جهت اجماع و اجتماع مردم

بود، بلکه از جهت استرداد حق بود؛ زیرا هر ذی حقی که حقش را غصب نمایند و لو سال‌ها بگذرد، هر وقت فرصتی به دست آورد و مقتضی موجود شد و مانع از میان رفت، باید حق خود را بگیرد.

فلذا آن روزی که مانع برطرف و مقتضی موجود شد، آن حضرت احقاق حق نمود و حق بر مرکز خود قرار گرفت.

اگر آقایان فراموش فرمودید، صفحات جرائد و مجلات و فوق العاده های منتشره را مطالعه فرمایید، دلائل و نصوص خلافت را که ما در لیلالی ماضیه یادآور شدیم و ثابت نمودیم که برقراری آن حضرت به مقام خلافت ظاهری از جهت اجماع و توجه مردم نبوده بلکه از جهت نصوص رسول الله صلی الله علیه و آله با آیات قرآنی و استرداد حق بوده. شما نمی توانید یک خبر متفق علیه بیاروید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد: ابی بکر و عمر و عثمان وصی و خلیفه من هستند یا نامی از خلفای اموی و عباسی برده باشد. ولی در کتب معتبره خودتان (علاوه بر تواتر کتب شیعه) اخبار بسیاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله موجود است که علی علیه السلام را به خلافت و وصایت معرفی فرموده که به بعضی از آنها در شب‌های گذشته اشاره نمودیم و امشب هم خبر ام سلمه به عرضتان رسید.

شیخ: در اخبار ما هم رسیده که پیغمبر فرمود: ابی بکر خلیفه من است.

داعی: گویا فراموش فرموده اید دلائل شب‌های قبل را که بر بطلان آن احادیث ذکر نمودیم. امشب هم شما را بلا جواب نمی گذاریم.

شیخ مجد الدین فیروزآبادی صاحب قاموس اللغه در کتاب سفر السعاده گوید:

«ان ما ورد في فضائل ابي بكر فهي من المفتريات التي يشهد بديهه العقل بكذبها.» (۱)

(آنچه در فضایل ابي بکر نقل گردیده از مفتراتی است که بديهه عقل گواهی به دورغ آنها می دهد.)

### خلافت علی به اجماع نزدیکتر بود

علاوه بر این‌ها، اگر خوب دقت کنید در طریقه ظاهری خلافت، برای هیچ یک از خلفاء راشدین (از ابي بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام) و خلفاء اموی و عباسی اجماعی واقع نشد که تام امت جمع گردند یا نمایندگان صحیح العمل جمیع امت، اجتماع نمایند و متفقاً رأی به خلافت آنها بدهند ولی بر حسب ظاهر اگر به خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بنگریم می بینیم به اجماع نزدیک تر بود تا خلفاء قبل و بعد؛ زیرا مورخین از علماء خودتان نوشته اند: در خلافت ابي بکر در مرتبه اول فقط عمر و ابو عبیده قبر کن (معروف به جراح) وارد بودند. بعد عده ای از قبیله اوس روی لجاجت و از جهت مخلفت با قبیله خزرج که سعد بن عباده را کاندیدای امارت نموده بودند، بیعت نمودند و بعد به مرور، بعضی تهدید (چنانچه شرح دادیم) و جمعی به تطمیع بیعت نمودند (۲) و جمعی مانند انصار به

ص: ۹۰

۱- عجلونی در کشف الخفاء ۲/۴۱۹، خاتمه، می نویسد: باب فضائل ابي بکر الصديق اشهر المشهورات من الموضوعات كحديث ان الله يتجلى للناس عامه و لابي بكر خاص، و ... و امثال هذا من المفتريات المعلوم بطلانها بديهه العقل.

۲- یکی از کسانی که با تطمیع به خلافت ابوبکر رضایت داد ابو سفیان است او که از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله برای جمع آوری صدقات مأمور بود در زمان درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه حضور نداشت، وقتی برگشت و متوجه شد که ابوبکر خلیفه شده ناراحت شد و قصد داشت که علیه ابوبکر قیام کند اما عمر به ابوبکر پیشنهاد کرد که آنچه از صدقات مسلمین که برای بیت المال است را به او بدهد و ابوبکر نیز چنین کرد و ابو سفیان راضی شد. عن مالک بن دینار قال: كان النبي صلى الله عليه وآله قد بعث أبا سفیان ساعياً فرجع من سعائته وقد مات رسول الله صلى الله عليه وآله فلقیه قوم فسئلهم فقالوا: مات رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: من ولی بعده؟ قيل أبو بكر، قال: أبو الفصیل؟ قالوا: نعم، قال: فما فعل المستضعفان علی والعباس؟ أما والذی نفسى بیده، لأرفعن لهما من أعضادهما. قال أبو بكر أحمد بن عبد العزيز: وذكر جعفر بن سليمان أن أبا سفیان قال: شيئا آخر لم تحفظه الرواه، فلما قدم المدینه قال إنى لأرى عجاجه لا يطفئها إلا الدم، قال: فكلم عمر أبا بكر فقال إن أبا سفیان قد قدم، وإنا لا نأمن شره، فدع له ما فى يده. فترکه فرضى. السقيفة و الفدك، جوهرى، القسم الاول، السقيفة، ص ۳۷ تا ۳۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، خطبه ۲۶، حديث السقيفة، ج ۲/۴۴؛ الكامل فى التاريخ، ابن الاثير، ۲/۳۲۵ و ۳۲۶، حديث السقيفة؛ تاريخ طبرى، ۲/۴۴۹، حديث السقيفة. اینجا يك سؤال مطرح می شود که چطور ابوبكر ارث حضرت زهرا عليها السلام را به عنوان صدقات از آن حضرت با وجود اینکه آیه تطهير در شأن آن صديقه طاهره می باشد منع می کند اما در همان زمان صدقات را که ابوسفیان مأمور جمع آوری آنها بوده را به او می بخشد؟! «محقق»

ریاست سعد بن عباده تا به آخر تبعیت از خلافت ننمودند.

و اما خلافت عمر فقط به دستور ابی بکر تنها برقرار شد. اجماعی و اخذ آراء عمومی ابداً در کار نبود، بلکه خلافت سلطنت مآبانه انجام شد!

و اما عثمان، روی شالوده سیاسی مجلس شورای دیکتاتوری که عمر دستور داد بر مسند خلافت نشست!

و اما در طریقه خلافت علی علیه السلام تقریباً غالب نمایندگان بلاد مسلمین که تصادفاً جهت دادخواهی به دربار خلافت به مدینه آمده اجماع بزرگی تشکیل داده بودند، شرکت نمودند و به اصرار همه آنها، آن حضرت بر مسند خلافت

ص: ۹۱

نواب: قبله صاحب اجماع نمایندگان بلاد مسلمین در مدینه برای تعیین خلافت بوده؟

داعی: خیر هنوز خلیفه سوم بر مسند خلافت برقرار بود. بلکه جمعیت بسیاری از غالب بلاد مسلمین از زعماء قوم و بزرگان قبائل، جهت عرض حال و شکایت از عمال و حکام جائل ظالم بین امیره و غیره و حرکات زشت و قبیح مروان و دیگران که نزدیک به مقام خلافت بودند، به دربار خلافت در مدینه جمع شدند که عاقبت آن اجماع که کبار صحابه هم در آنها بودند به واسطه ندانسته کاری های خود عثمان و گوش ندادن به نصایح مشفقانه امیر المؤمنین علیه السلام و کبار صحابه، منجر به قتل او گردید.

لذا اهل مدینه به اتفاق تمام بزرگان قبائل و زعماء اقوام بلاد مسلمین که تصادفا در مدینه حاضر بودند به حالت اجماع به خانه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و آن حضرت را به التماس و اصرار به مسجد آورده و اجماعاً با آن بزرگوار بیعت نمودند و چنین اجماعی ظاهراً در اول بیعت برای هیچ یک از خلفاء ثلاث قبل از آن حضرت واقع نشد، که روی میل و اراده و اختیار، اهل مدینه به اتفاق زعماء بلاد مسلمین دست بیعت به سوی یک فرد شاخصی بکشند و او را به خلافت بشناسند.

با چنین اجماع و اجتماعی که برای آن شد، ما آن را دلیل خلافت برای آن حضرت نمی دانیم، بلکه دلیل ما بر خلافت آن حضرت قرآن مجید و نص خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله است.

مطابق سیره تمام انبیاء که به امر خداوند وصی و خلیفه خود را معین می نمودند.

ثالثاً: فرمودید: بین امیر المؤمنین علی علیه السلام و سائر خلفاء تفاوتی نبوده است. نمی دانم عمداً یا سهواً اشتباه فرمودید. برای آن که با دلایل عقل و نقل بلکه اجماع امت، ثابت است که بین علی علیه السلام و خلفاء، بلکه تمام امت تفاوت بسیاری بوده است.

### علی علیه السلام متمایز از سایر خلفاء بوده

اولین امتیازی که مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام و به همین جهت متمایز از سایر خلفاء بوده، آن است که آنها خلفاء منصوب از جانب جمعیتی از خلق بوده اند ولی علی علیه السلام خلیفه منصوب از جانب خدا و پیغمبر بوده است. بدیهی است تعیین شده خدا و پیغمبر، حقا ممتاز از تعیین شده خلق است. هر عاقلی می داند که خلیفه منصوص با خلیفه غیر منصوص فرق بسیار دارد.

و مهم ترین صفت ممتازه ای که علی علیه السلام را از سایر خلفاء و جمیع امت ممتاز می نماید، مقام علم و فضل و شرف و تقوای آن حضرت است که به اتفاق جمیع علماء امت - به استثناء عده قلیلی از خوارج و نواصب و بکریون که حالت آنها نزد همه معلوم است - علی علیه السلام بعد از پیغمبر اعلم و افضل و افضی و اشرف و اتقای از همه امت بوده.

چنان چه اخبار بسیاری در این باب حتی از قول ابی بکر و عمر در شب های گذشته از کتب معتبره خودتان نقل نمودم.

با تأییدات قرآن مجید اینک هم خبری در یادم آمد که در شب های قبل نگفتم، از برای شما می خوانم تا کشف حقیقت شود.

امام احمد بن حنبل در مسند(۱) و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب(۲)

میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی(۳) و حافظ ابوبکر بیهقی شافعی در سنن خود و غیر آنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر به الفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده اند که فرمود:

«علی اعلمکم و افضلکم و افضاکم و الراد علیّ کالرادی علی الله و علی حد الشرك بالله.»

(علیّ علیه السّلام اعلم و افضل و افضای از همه شمامی باشد. رد بر حکم و گفتار و رای علی، رد بر من است و رد بر من رد بر خداست و رد بر خدا در حد شرک به خداست.)

ص: ۹۴

---

۱- مسند احمد حنبل، ۵/۱۱۳، مسند الانصار، حدیث ابی المنذر ابی بن کعب.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۸۱ و ۸۲، ح ۶۶ و ۶۷، فصل ۷.

۳- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۸ و ۷، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۰۱ و ۲۸۵ ح ۸۱۴ و ۸۵۹، باب ۵۶). و نیز حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۴۵، ح ۴۶۵۶، کتاب معرفه الصحابه، باب مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام. و در ۳/۳۴۵، ح ۵۳۲۸، کتاب معرفه الصحابه. محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۸۳، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر انه اقصی الامه. محمدر بن طلحه شافعی در مطالب السئول ص ۱۰۱ باب فصل ۶، با الفاظ گوناگون نقل کرده اند که پیامبر اکرم فرمود: اقصی امتی علی. و در حدیث دیگر فرمود: اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب. و به همین منضمون احادیثی از عمر بن الخطاب و سایر صحابه نیز نقل کرده اند.



ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما است و در چند جای از مجلدات شرح نهج البلاغه (۱) نوشته است:

«قول به تفضیل امیر المؤمنین علی علیه السّلام قولی است قدیم که بسیاری از اصحاب و تابعین قائل به آن بوده اند و شیوخ بغدادیون تصدیق به این معنی نموده اند.»

«چون صدای اذان اعلام نماز عشاء برخاست آقایان برای نماز برخاستند پس از اداء فریضه و صرف جای داعی افتتاح کلام نمودم.»

### اشاره به رؤوس فضائل و کمالات

داعی: آقایان، شما که مشغول نماز بودید داعی فکرها نمودم تا در پایان فکرم به موضوعی برخوردم که اینک به طریق سؤال طرح می نمایم.

بفرمایید شرافت و فضیلت هر فردی بر سایر افراد که ایجاد حق تقدم می نماید در نظر شما به چه چیز است؟

شیخ: (بعد از قدری سکوت) البته طرق شرافت و فضیلت بسیار است ولی در درجه اولی که می توان رؤوس فضایل و کمالات شمرد، بعد از ایمان به خدا و رسول سه چیز را می توان به شمار آورد:

ص: ۹۵

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۹، مقدمه، القول فیما یذهب الیه اصحابه المعتزله فی الامامة... ابن ابی الحدید می نویسد: «واما نحن فنذهب الی ما یذهب الیه شیوخنا البغدادیون، من تفضیله علیہ السّلام وقد ذکرنا فی کتبنا الکلامیه ما معنی الأفضل، وهل المراد به الأكثر ثوابا أو الأجمع لمزايا الفضل والخلال الحمیده، وینا انه علیہ السّلام أفضل علی التفسیرین معا...»

۱- نسب و نژاد پاک. ۲- علم و دانش. ۳- تقوی و پرهیزکاری.

داعی: احسن الله لكم الاجر. ما هم از همین سه طریق که شما به عنوان رؤوس فضائل و کمالات انتخاب فرمودید، وارد بحث می شویم و البته هر یک از صحابه اعم از خلفاء و

غیرهم، دارای یک خصائصی بودند، ولی هر یک از آنها که جامع این خصائص علایه و امهات فضائل بودند، روی قواعد عقلیه و نقلیه، حق تقدم برای آنها مسلم است.

اگر ثابت نمودیم که در این خصائص ثلاثه، مولانا امیر المؤمنین علیه السلام پرچم دار سیادت و سعادت بوده، تصدیق نماییم که با نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بزرگوار اولی به امر خلافت بوده است و از مقام خلافت ساقط نگردیده، مگر به دسیسه بازی های سیاسی (که به عقیده ابن ابی الحدید در ص ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه) نامش را مصلحت گذاردند.

### در نسب پاک علی علیه السلام

اولاً: در موضوع نسب و نژاد، مسلم است که بعد از شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، احدی به شرافت علی علیه السلام نمی رسد و به قدری نسب و نژاد آن حضرت پاک و درخشنده و تابان می باشد که عقول عقلاء را محو و حیران نموده، حتی متعصبین از اکابر علمای خودتان مانند علاء الدین مولی علی بن محمد قوشچی و ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ ناصبی و سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی گوید که ما محو و حیرانیم در کلمات علی کرم الله وجهه که می فرماید:

ص: ۹۶

ماييم اهل رسول الله صلى الله عليه وآله كه احدى را نتوان قياس به ما نمود)

و نیز ضمن خطبه دوم نهج البلاغه<sup>(۲)</sup> است كه بعد از رسيدن به مقام خلافت ظاهري فرمود:

«لا يقاس بأل محمد صلى الله عليه وآله من هذه الأمة أحد ولا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه أبدا. هم أساس الدين. وعماد اليقين. إليهم يفيء الغالي. وبهم يلحق التالي ولهم خصائص حق الولاية. وفيهم الوصيه والوراثه. الآن إذ رجع الحق إلى أهله ونقل إلى متقله»

(احدى از اين امت، با آل محمد صلى الله عليه وآله طرف مقايسه نبوده اند و كسانى كه هميشه از نعمت و بخشش معارف علوم ايشان بهره مندند با آنان برابر نمى شوند. آنان اساس و پايه دين و ستون ايمان و يقين هستند. دور افتادگان از راه حق، به آنان رجوع کرده و واماندگان به ايشان ملحق مى شوند و خصائص امامت (علوم و معارف حقه و آيات و معجزات باهره) در آنان جمع و حق ايشان است و بس و در باره آنان وصيت رسول اكرم صلى الله عليه وآله و ارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است. در اين هنگام حق

ص: ۹۷

---

۱- كنز العمال، متقى هندی، ۱۲/۱۰۴، ح ۳۴۲۰۱، كتاب الفضائل، باب ۵، فصل ۱. الفردوس، ديلى، ۴/۲۸۳، ح ۶۸۳۸، حرف النون، كنوز الحقايق، مناوى، ۲/۲۳۲، ح ۸۱۰۴، حرف النون، ذخائر العقبى، محمد بالدين طبرى، ص ۱۷، قسم ۱، باب فى فضل بنى هاشم، ذكر انهم لا يقاس احد بهم، فرائد السمطين، حموينى، ۱/۴۵، ح ۱۰، سمط ۱، باب ۲، ينايع الموده، قندوزى، ۱/۴۵۹، باب ۵۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲ (و من خطبه له عليه السلام بعد انصرافه من صفين). مناقب ابن مردويه، ص ۲۱۳، ح ۲۹۴، فصل ۲۲.

به سوی اهلس برگشته و به جایی که از آن خارج شده بود منتقل گردیده.

این بیانات آن حضرت، دلالت کامله بر اولویت و حق تقدم خلافت آن حضرت و خاندان جلیل آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین دارد.

این جملات نه کلام خود آن حضرت است بلکه مخالفین هم تصدیق این معنی را داشته اند. چنان چه شب‌های قبل عرض کردم که میر سید علی همدانی در مودت هفتم از موده القربی (۱) از ابی وائل از عبد الله عمر نقل می کند که گفت:

«در وقت شماره اصحاب پیغمبر، ما گفتیم ابی بکر و عمر و عثمان، فقال رجل: یا ابا عبد الرحمن فعلی ما هو؟ قال: علی من اهل البيت لا یقاس به احد هو مع رسول الله صلی الله علیه وآله و فی درجته. (علی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله است که احدی را مقایسه با او نتوان نمود. او با پیغمبر و در درجه آن حضرت است.)»

و نیز (۲) از احمد بن محمد کرزری بغدادی نقل می کند که گفت:

ص: ۹۸

۱- موده القربی، سید علی همدانی موده ۷ (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۲۹۷، ح ۸۵۰، باب ۵۶) همدانی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن ابی وائل عن ابن عمر قال: کنا إذا أعددنا أصحاب النبی صلی الله علیه وآله قلنا أبو بکر وعمر وعثمان، فقال رجل یا ابا عبد الرحمن فعلی ما هو؟ (قال) علی من اهل بیت لا یقاس به احد هو مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی درجته إن الله یقول {وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ} ففاطمه مع رسول الله صلی الله علیه وآله فی درجته وعلی معهما. شواهد التنزیل - حاکم حسکانی ۲/۲۷۱ و ح ۹۰۴، ذیل آیه ۵۲ سوره طور. جواهر المطالب، ابن الدمشقی، ۱/۲۲۴، باب ۳۶.

۲- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۷ (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۲۹۸، ح ۸۵۱، باب ۵۶) همدانی حدیث را این گونه نقل می کند: عن أحمد بن محمد الكرزری البغدادی رضی الله عنه قال: سمعت عبد الله بن أحمد بن حنبل قال: سألت أبی عن التفضیل؟ فقال: أبو بکر وعمر وعثمان، ثم سکت. فقلت: یا أبت، این علی بن ابی طالب؟ قال: هو من اهل البيت لا یقاس به هؤلاء.

«شنیدم از عبد الله بن حنبل که گفت: سؤال کردم از پدرم (احمد بن حنبل امام الحنابله) از تفضیل صحابه، او گفت: ابی بکر و عمر و عثمان. پس گفتم: بابا، علی بن ابی طالب علیه السّلام کجاست؟ گفت: هو من اهل البيت لا يقاس به هؤلاء. (علی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است که نتوان با او مقایسه نمود ابی بکر و عمر و عثمان را) عجب تر آن که نسب علی علیه السّلام دو جنبه دارد: نورانی و جسمانی و از این حیث، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت منحصر به فرد بوده است.

### در خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت او با پیغمبر صلی الله علیه و آله

از جنبه نورانیت و معنای حقیقی خلقت، حق تقدم با امیر المؤمنین علیه السلام است.

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل: امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) در کتاب با عظمت مسند (۱) و میر سید علی همدانی فقیه شافعی در موده القربی (۲)

ص: ۹۹

- 
- ۱- گرچه این حدیث را در مسند نیافتیم لکن احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، نقل ۶۶۲/۲، فضائل علی بن ابی طالب حدیث را این گونه نقل می کند: «عن سلمان قال: سمعت حبیبی رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: كنت أنا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل قبل أن یخلق الله آدم بأربعة عشر عام، فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئین، فجزء أنا وجزء علی»
  - ۲- موده القربی، سید علی همدانی موده ۸ (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۳۰۷، ح ۸۷۶، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن عثمان رفعه: خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم بأربعة آلاف عام، فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه، فلم یزل شیء واحدا حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوه و فی علی الوصیه.

و ابن مغزلی شافعی در مناقب(۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول نقل می نمایند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

«كنتُ أنا وعلیّ نوراً بین یدی الله عزّ وجلّ یسبّحُ الله ذلك النور ویقدّسه قبل أن یخلق الله آدم باریعه عشر الف عام، فلما خلق الله تعالی آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب: ففی النبوة و فی علیّ الخلفه»

(من و علی نوری بودیم در اختیار قدرت خدای تعالی قبل از این که خلق کند آدم را به چهارده هزار سال، پس چون خلق فرمود آدم را خدای متعال، ما را که آن نور بودیم در صلب آدم قرار داد و از صلب او پیوسته با هم بودیم تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم. پس در من نبوت و در علی خلافت را ظاهر ساخت).

و میر سید علی همدانی فقیه شافعی موده هشتم از موده القربی(۲) را اختصاص به همین موضوع داده به این عبارت:

ص: ۱۰۰

---

۱- مناقب ابن مغزلی، ص ۸۸ ح ۱۳۰، قوله علیه السّلام كنتُ انا و علی نوراً بین یدی الله، ابن مغزلی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن سلمان قال: سمعتُ حبیبی محمداً صلی الله علیه و آله یقول: كنتُ أنا وعلیّ نوراً بین یدی الله عزّ وجلّ یسبّحُ الله ذلك النور ویقدّسه قبل أن یخلق الله آدم بألف عام، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب: ففی النبوة و فی علیّ الخلفه.

۲- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۸ (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۳۰۳، باب ۵۶).

«الموده الثامنة فى ان رسول الله صلى الله عليه وآله و عليا من نور واحد اعطى علي من الخصال ما لم يعط احد من العالمين.»

(مودت هشتم در اين كه رسول خدا و علي از يك نور بودند و داده شده است به علي از خصال، آن چه به احدى از عالميان داده نشده است.)

از جمله اخبارى كه در اين مودت نقل نموده و ابن مغازلى (۱) شافعى هم متعرض است از عثمان بن عفان خليفه سوم است كه گفت: رسول اكرم فرمود:

« خلقت أنا و علي من نور واحد قبل أن يخلق آدم بأربعة آلاف عام، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فى صلبه، فلم يزل شيئاً واحداً حتى افترقنا فى صلب عبد المطلب فى النبوه وفى علي الوصيه»

(من و علي از يك نور خلق شديد قبل از اين كه خلق شود عالم به چهار هزار سال، پس از آن كه آدم را خلق نمود خدای متعال، آن نور را در صلب او قرار داد پيوسته با هم بوديم تا آن كه از هم جدا شديد در صلب عبد المطلب. پس در من نبوت و در علي وصايت را قرار داد.)

در خبر ديگر (۲) بعد از اين خبر مى نويسد: خطاب به علي فرمود:

«فى النبوه و الرساله و فيك الوصيه و الامامه يا علي»

و نيز همين خبر را ابن ابى الحديد معتزلى در صفحه ۴۵۰ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۳) (چاپ مصر) از صاحب كتاب فردوس (۴) نقل نموده و شيخ سليمان

ص: ۱۰۱

---

۱- مناقب ابن مغازلى، ص ۸۹، ح ۱۳۱، قوله عليه السلام كنت انا و علي نوراً بين يدي الله.

۲- موده القربى، سيد علي همدانى موده ۸ (با استفاده از ينابيع الموده، قندوزى، ۲/۳۰۸، ح ۸۸۱، باب ۵۶)

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ۹/۱۷۱، خطبه ۱۵۴، ذكر الاحاديث و الاخبار الواردة فى فضائل علي، الخير الرابع عشر.

۴- الفردوس، ديلى، ۳/۲۸۳، ح ۴۸۵۱، حرف الكاف و ۲/۱۹۱، ح ۲۹۵۲، حرف الخاء.

بلخی حنفی در باب اول ینابیع الموده (۱) از جمع الفوائد و مناقب ابن مغازلی شافعی و فردوس دیلمی و فرائد السمطین (۲) حموینی و مناقب خوارزمی به مختصر اختلافی در الفاظ و عبارات و اتحاد معنی، خلقت نورانی محمد و علی صلوات الله علیهما را قبل از خلقت خلائق به هزاران سال نقل می نمایند و این که هر دو یک نور بودند، تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدند؛ قسمتی در صلب عبد الله قرار گرفت که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به وجود آمد و نصف دیگر در صلب ابوطالب رفت، علی علیه السلام به وجود آمد. محمد صلی الله علیه و آله را برای نبوت و رسالت و علی علیه السلام را برای وصایت و امامت و خلافت انتخاب نمودند چنان چه بیان خود رسول الله است در جمله اخبار وارده.

و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب (۳) و فصل چهارم مقتل الحسین علیه السلام (۴) و سبط ابن جوزی در صفحه ۲۸ تذکره (۵) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۸۷ کفایه الطالب (۶) پنج خبر مسنداً از حافظ محدث شام و حافظ محدث عراق از معجم

ص: ۱۰۲

- 
- ۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۴۵-۴۸، ح ۸-۱۰، باب ۱.
  - ۲- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۴۲، ح ۶، سمط ۱، باب ۲.
  - ۳- مناقب خوارزمی، ص ۱۴۵، ح ۱۶۹، فصل ۱۴.
  - ۴- مقتل الحسین، خوارزمی، ص ۸۴، ح ۳۸، جزء ۱، فصل ۴.
  - ۵- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۵۱ و ۵۰، باب ۲، حدیث فیما خلق منه علی علیه السلام
  - ۶- کفایه الطالب، گنجی شافعی ص ۳۱۵، باب ۸۷ و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۶۷، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن مردویه در مناقب، ص ۲۸۵، ح ۴۰۵، ما نزل من القرآن فی علی، ذیل آیه ۵۴ سوره فرقان؛ ابن دمشقی در جواهر المطالب، ص ۶۱، باب ۱۰، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.



طبرانی به اسناد خود نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«من و علی از یک نور خلق شدیم و با هم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم»

و بعضی از آن اخبار، مفصل و بسیار عالی و پرفایده می باشد که از جهت اختصار از ذکر تمام آنها خود داری می نمایم. کسانی که طالبند به آن کتاب مراجعه نمایند.

اختلاف عبارات و الفاظ از آن جهت نیست که حضرت در یک مجلس فرموده و روات هر یک به عبارتی نقل نموده باشند، ممکن است در مکانهای مختلف بیان فرموده باشد چنان چه از سیاق خود اخبار معلوم می شود.

### در نسب جسمانی علی علیه السلام

و اما از جنبه جسمانی هم، ابا و اماً دارای شرافتی بزرگ است که از خصائص و فضایل مخصوصه آن حضرت است.

آباء و اجداد آن حضرت، بر خلاف دیگران تا به آدم ابوالبشر، همگی موحد و خدا پرست بودند و در صلب و رحم ناپاکی آن نور پاک قرار نگرفت و این افتخار از برای احدی از صحابه نبوده است از این قرار:

علی (۱) بن ابی طالب (۲) بن عبدالمطلب (۳) بن هاشم (۴) بن عبدالمناف

(۵) بن قصی (۶) بن کلاب (۷) بن مرّه (۸) بن کعب (۹) بن بؤی (۱۰) بن غالب (۱۱) بن فھر (۱۲) بن مالک (۱۳) بن نضر (۱۴) بن کنانه (۱۵) بن خزیمه (۱۶) بن مدرکه (۱۷) بن الیاس (۱۸) بن مضر (۱۹) بن نزار (۲۰) بن معد (۲۱) بن عدنان (۲۲) بن اذّ (۲۳) بن ادد (۲۴) بن الیسع (۲۵) بن الهمیس (۲۶) بن بنت (۲۷) بن سلامان (۲۸) بن حمل (۲۹) بن قیدار (۳۰) بن اسمعیل (۳۱) بن ابراهیم خلیل الله (۳۲) بن تارخ (۳۳) بن تاحور (۳۴) بن شاروع (۳۵) بن ابوغو (۳۶) بن تالغ (۳۷) بن عابر (۳۸) بن شالح (۳۹) ارفخشذ (۴۰) بن سام (۴۱) بن نوح (۴۲) بن لمک (۴۳) بن متوشلخ (۴۴) بن اخنوخ (۴۵) بن یارد (۴۶) بن مهلائل (۴۷) بن قینان (۴۸) بن انوش (۴۹) بن شیث (۵۰) بن آدم ابی البشر. بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله احدی چنین نسب مشعشع تابانی ندارد.

شیخ: اینکه فرمودید آباء و اجداد علی کرم الله وجهه تا به آدم ابو البشر همگی موحد بودند، ظاهراً اشتباه فرمودید. امر چنین نیست. ما هم مأمور به ظاهر هستیم برای آن که می بینیم در آباء آن بزرگوار مشرکین و بت پرستان بودند از قبیل: آزر پدر ابراهیم خلیل که به تصریح آیه شریفه که می فرماید:

{ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ }

(یاد کن وقتی را که ابراهیم به پدرش آزر (عمو یا شوهر مادر و مربی او که عرب بر آنها اطلاق پدر کند) گفت: آیا بت ها را به خدائی اختیار کرده ای و من راستی تو و پیروانت را در گمراهی آشکار می بینم (آیه ۷۴ سوره انعام))

داعی: این بیان بدون تعمق و تفکر شما جز تبعیت از اسلاف روی عادت چیز دیگری به نظر داعی نمی رسد؛ زیرا که ما می بینیم که اسلاف و اقران شما برای اینکه اسلاف محبوب خود را از صحابه که نسب آنها قطعا به شرک و کفر می رسد، پاک کرده باشند، یعنی این نقص نسبی را از آنها دور نمایند و پدر و مادر مشرک را سبب نقص ندانند، راضی شدند که در آباء و اجداد پیغمبر عظیم الشان خود، مشرکی وارد و نسب رسول خداصلی الله علیه و آله را به شرک و کفر منتهی نمایند تا اسلاف و شیوخ خود را از این نقص مبری سازند!

واقعا جای بسی تأسف است چنین اعمال غرضها از مردمان دانشمند و فهمیده که جز عناد لجاج و دست و پا زدن بی جا و محبت و وداد به اولیای خود، به چیز دیگر نتوان حمل نمود و شما هم روی عادت تبعیت از گفتار آنها نموده و در همچو مجلسی واگو می نمایید!!

و جالب آنکه خود می دانید که علماء انساب را اتفاق است که پدر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن تاریخ بوده نه آزر.

شیخ: شما اجتهاد مقابل نص می نمایید عقاید و نظریه علماء انساب را مقابل قرآن می آورید با این که قرآن صراحت دارد که پدر حضرت ابراهیم آزر بت پرست بوده است.

داعی: ما هیچ گاه اجتهاد مقابل نص نمی نماییم؛ بلکه چون هدفی نداریم مگر پی بردن به حقائق قرآن، لذا قدری دقت و امعان نظر بیشتری می نماییم. به راهنمایی اهل بیت و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله که عدل قرآن و مبین آن هستند،

می فهمیم که این آیه شریفه روی قاعده حرف عام مشهور است چه آن که در عرف معمول است عمو و شوهر مادر را پدر خطاب می کنند.

و درباره آزر دو قول است: یکی آن که عموی حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و دیگر آن که علاوه بر آن که عمو بوده بعد از مردن برادرش تاریخ (پدر حضرت ابراهیم) مادر آن حضرت را گرفت. فلذا از دو جهت حضرت ابراهیم او را پدر خطاب می فرمودند یکی از جهت عمو بودن و دیگر از آن که شوهر مادر آن حضرت بوده و تا دم مرگ او را پدر می خوانده.

شیخ: ما از صراحت قرآن نمی توانیم صرف نظر کنیم مگر آن که در خود قرآن دلیلی یافت شود که عمو یا شوهر مادر را پدر خوانده باشند و اگر چنین دلیلی نتوانید اقامه کنید (و هرگز نتوانید اقامه نمود) دلیل شما ناقص و غیر قابل قبول است.

داعی: به این محکمی صحبت نفرمائید که در وقت اقامه دلیل، استحکام بیاناتان متزلزل گردد. چه آن که در خود آیات قرآن مجید نظائری هست که روی قواعد، عرف معمول بیان گردیده. که از جمله آنها آیه ۱۲۷ سوره ۲ (بقره) می باشد که شاهد بر عرض دعاگو است که سؤال و جواب حضرت یعقوب را با فرزندانش هنگام مرگ ذکر نموده می فرماید:

{إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا }

(جناب یعقوب به فرزندان خود گفت: شما پس از مرگ من که را می پرستید؟ گفتند: خدای تو را خدای پدران تو ابراهیم و اسحق را که

معبود یگانه است.)

شاهد مقصود از این که آیه شریفه، کلمه اسماعیل است. برای آنکه به شهادت قرآن مجید، پدر جناب یعقوب اسحاق است و اسماعیل عموی یعقوب است نه پدر او، ولی در قرآن روی قاعده عرف که عم را آب خطاب می کردند، او را پدر می خوانند.

چون فرزندان یعقوب علیه السلام فرعاً عمو را پدر می خوانند، لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند. خداوند هم در قرآن همان سؤال و جواب را ذکر فرموده.

روی همان قاعده هم که حضرت ابراهیم علیه السلام عمو و شوهر مادرش را عرفا پدر می خوانده، در قرآن هم عرفا او را پدر خوانده و الا به دلیل تاریخ و علم ضابط انساب، مسلم است که پدر حضرت ابراهیم علیه السلام تاریخ بوده نه آذر.

### **آباء و امهات پیغمبر همگی مؤمن بالله بودند**

دلیل دیگر بر این که در آباء واجداد پیغمبر مشرک و کافر نبوده آیه ۲۱۹ سوره ۲۶ (شعراء) است که می فرماید:

{وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ}

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع الموده (۱) و دیگران از علماء شما از ابن عباس (حبر امت) و مفسر قرآن مجید روایت نموده اند در معانی آیه شریفه که «تقلبه من

اصلاب الموحدين نبی الی نبی حتی اخرجہ من صلب ابیہمن نکاح غیر سفاح من لدن آدم».

ص: ۱۰۷

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۶۰، ح ۱۳، باب ۲.

(می گردانید پیغمبر را از اصلاّب اهل توحید (از پشت آدم) بر پشت پیغمبری بعد از پیغمبری تا آن که بیرون آورد او را از صلب پدر او از نکاح نه به زنا)

از جمله دلایل حدیث مشهوری است که همه علماء شما نقل نموده اند حتی امام ثعلبی که امام اصحاب حدیث است در تفسیر خود نقل نموده و سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع الموده (۱) و ابن عباس روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«أهبطني الله إلى الأرض في صلب آدم، وجعلني في صلب نوح في السفينه، وقذف بي في صلب إبراهيم، ثم لم يزل الله ينقلني من الأصلاّب الكريمة إلى الأرحام الطاهره حتى أخرجني من بين أبوي، لم يلتقيا على سفاح قط.»

(خداوند مرا فرود آورد به سوی زمین در صلب آدم و قرار داد مرا در صلب

ص: ۱۰۸

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۶۰، ح ۱۳، باب ۲. و نیز سیوطی در در المنثور، ۵/۱۸۴، ذیل آیه ۲۱۹، سوره شعراء این گونه نقل می کند: ن ابن عباس قال سالت رسول الله صلی الله علیه وآله فقلت بابی أنت وأمی أين كنت و آدم فی الجنة فتبسم حتی بدت نواجذه ثم قال انی كنت فی صلبه وهبط إلى الأرض وأنا فی صلبه وركبت السفينه فی صلب أبی نوح وقذفت فی النار فی صلب أبی إبراهيم لم يلتق أبوای قطا على سفاح لم يزل الله ينقلني من الأصلاّب الطيبه إلى الأرحام الطاهره مصفى مهدبا لا تتشعب شعبتان الا- كنت فی خيرهما... متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۴۲۷، ح ۳۲۰۱۰، کتاب الفضائل، باب ۱ فصل ۳، ابن کثیر در البدايه و النهايه، کتاب سیره رسول الله، باب ذکر نسبه الشريف؛ مقریزی در امتاع الاسماع، ۳/۱۹۰، ذکر التنويه بذكر رسول الله صلی الله علیه وآله من زمن آدم؛ قاضی عیاض در الشفاء، ۱/۸۳، باب ۲، فل فی شرف نسبه و کرم بلده... همین حدیث را به اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

نوح در کشتی و انداخت مرا در صلب ابراهیم و پیوسته نقل داد مرا از اصلاب کریمه به سوی رحم های طاهره و پاکیزه، تا آن که بیرون آورد مرا از بین پدر و مادری که ملاقات نکردند یکدیگر را هرگز به زنا آلوده نگردانید مرا به آلودگی های جاهلیت)

در خبر دیگر فرموده است:

«لم یدنسنی بدنس الجاهلیه»

(آلوده نگردانید مرا پروردگرم به آلودگی های جاهلیت.)

و نیز در همان باب کتاب ابکار الافکار شیخ صلاح الدین بن زین الدین بن احمد مشهور به ابن الصلاح حلبی و شرح کبریت احمر شیخ عبد القاد از علاء الدوله سمنانی حدیث مفصلی از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال از اول ما خلق الله نموده، حضرت جوابهایی می دهد که وقت مجلس مقتضی نیست شرح دهم تا آخر حدیث که می فرماید:

«وهكذا ينقل الله نوري من طيب إلى طيب، ومن طاهر إلى طاهر، إلى أن أوصله الله إلى صلب أبي عبد الله بن عبد المطلب، ومنه أوصله الله إلى رحم أمي آمنه، ثم أخرجني إلى الدنيا فجعلني سيد المرسلين وخاتم النبيين»

(همچنین نقل داد خدای تعالی نور مرا از طیب و طاهر پاک و پاکیزه به سوی پاک و پاکیزه تا آن که واصل نمود به صلب پدرم عبد الله و از او به رحم مادرم آمنه پس بیرون آورد مرا به سوی دنیا و قرار داد مرا سید و آقای انبیاء و رسل و خاتم بر همه.)

این که می فرماید: از طیب به سوی طیب و از طاهر به سوی طاهر انتقال داده

می شدم، می رساند که در آباء و اجداد آن حضرت کافری نبوده چه آن که به حکم قرآن مجید که می فرماید:

{انما المشركون نجس} هر کافر و مشرکی نجس است پس وقتی فرمود: «لم ازل انقل من اصلاّب الطاهرين الى ارحام الطاهرات» یعنی پیوسته از اصلاّب طاهرين به سوی طاهرات و پاک و پاکیزه منتقل می شدم، ثابت می کند چون مشرکین نجس اند، پس آباء و اجداد آن حضرت مشرک نبودند.

و نیز در همان باب ۲ ینابیع (۱) نقلا از کبیر از ابن عباس نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«ما ولدنی فی سفاّح الجاهلیه شیئ و ما ولدنی الا نکاح کنکاح الاسلام»

(من به وجود نیامدم به زناهای زمان جاهلیت بلکه به وجود آمدم در اثر عقد و نکاح صحیح مانند عقد و نکاح در شریعت اسلام)

آیا خطبه صد و پنجم نهج البلاغه (۲) را مطالعه ننموده اید که مولی الموحدين امیر المؤمنین علیه السلام در وصف آباء رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده:

ص: ۱۱۰

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۶۲، ح ۱۸، باب ۲. السنن الکبری، بیهقی، ۷/۱۹۰، کتاب النکاح، باب نکاح اهل الشرك؛ معجم الکبیر، طبرانی، ۱۰/۳۲۹، ح ۱۰۸۱۲، احادیث ابو الحرث عن ابن عباس، عبارت را مانند بیهقی نقل می کند؛ کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۴۳۰، ح ۳۲۰۱۸، کتاب الفضائل باب ۱ فصل ۳؛ در المنثور، سیوطی، ۳/۵۲۵، ذیل آیه ۱۲۸، سوره توبه؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۳/۴۰۰، شرح حال رسول اکرم، باب ذکر طهاره مولده و طیب اصله و کرم محتده؛ سبیل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ۱/۲۳۷، جماع ابواب نسبه الشریف، الباب الثانی فی طهاره اصله و شرف مجده به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۴، (و فیما یصف الله ثم ینبیین فضل الرسول الکریم و اهل بیته...)



«فاستودعهم في أفضل مستودع، وأقرهم في خير مستقر. تناسختهم كرائم الأصلاب إلى مطهرات الأرحام. كلما مضى منهم سلف قام منهم بدین الله خلف. حتی أفضت كرامه الله سبحانه إلى محمد صلی الله علیه وآله، فأخرجه من أفضل المعادن منبتا وأعز الأرومات مغرسا. من الشجرة التي صدع منها أنبياءه وانتخب منها أمناه»

((امانت نهاد خدای تعالی (انبیاء را) در فاضل ترین موضع امانت که اصلا بآباء کرام ایشان است و قرار داد ایشان را بهترین محل قرار که ارحام طاهره امهات است، نقل کرد ایشان را از اصلا ب پدران بزرگوار به رحم های پاک و پاکیزه مادران. هر بار سلفی از آنها گذشته یعنی از دنیا رفت خلفی از ایشان، برخاست با قامت دین خدا تا آن که کرامت پروردگار که منصب نبوت است رسیده سوی محمد، پس بیرون آورد آن حضرت را از بهترین معدن‌ها از جهت روئیدن که آن طینت طیب و پاک نبوت است و عزیزترین اصل‌ها از جهت نشانیدن و رشد کردن که آن ماده پاکیزه ای است که مستعد رسالت است از درختی که شکافته و هویدا کرده است از آن شجره طیبه پیغمبران خود را و برگزیده است از آن درخت سعادت امینان خود (را))

اگر بخواهم از این قبیل دلائل برای شما بیاورم تا آخر وقت مجلس باید اقامه دلیل نمایم. گمان می‌کنم برای اثبات مقصود آن هم در مقابل آقایان با انصاف کافی باشد که بدانند آباء و اجداد پیغمبر صلی الله علیه وآله تا به آدم ابوالبشر علیه السلام همگی مؤمن و موحد بوده‌اند. بدیهی است «اهل البیت ادری بما فی البیت» اهل بیت طهارت و خاندان رسالت آگاه‌ترینند به حالات پدران از دیگران.

پس از این که ثابت شد که آباء و اجداد پیغمبر صلی الله علیه و آله همگی مؤمن و موحد بوده اند به خودی خود ثابت است که آباء و اجداد علی علیه السلام هم همگی مؤمن و موحد بوده اند.

برای آن که قبلاً ثابت نمودیم از روی اخباری که علماء خودتان (علاوه بر تواتر اخبار شیعه) نقل نموده اند که محمد و علی علیهما الصلوات و السلام یک نور بوده اند و در جمیع اصلاّب و ارحام پاک پاکیزه با هم بوده اند تا در صلب جناب عبد المطلب از هم جدا گردیدند. در عالم نورانیت و جسمانیت با هم بودند هر جا رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، علی هم بوده است. پس عقل هر ذی عقلی حکم می کند که چنین شخصیت بزرگی که دارای چنان نسب و نژاد مشعشع پاک پاکیزه و منزّه و نزدیک ترین اشخاص است به رسول الله صلی الله علیه و آله اولی و احق به مقام خلافت بوده است.

شیخ: اگر راه حلّی درباره آزر و تاریخ به دست آورده اید و اثبات طهارت در آباء و اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده اید ولی چنین ثبوتی درباره علی کرم الله وجهه غیر ممکن است و لو آن که تا عبد المطلب را بگوییم موحد بوده اند ولی در باره ابوطالب (پدر علی کرم الله وجهه) ابدا راهی نیست و ثابت است که در حالت کفر از دنیا رفت.

### اختلاف در ایمان ابی طالب

داعی: تصدیق می نمایم که در باره جناب ابوطالب ایجاد اختلافی در امت نمودند. ولی باید گفت:

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد»

(پروردگارا لعنت نما، یعنی رحمت خود را دور نما از اول کسی که ظلم نموده در حق محمد و آل محمدصلی الله علیه و آله)

لعنت خدا بر آن کس که از روز اول طریقه سب و لعن و اهانت و جعل اخبار در ایذاء و آزار علی علیه السّلام به کار برد که ریشه این قبیل مطالب شد که بعدها خوارج و نواصب که عداوت مخصوصی با آن حضرت داشتند و عده ای از علمای جامد بی فکر شما روی عادت و تعصب، تبعا للاسلاف قائل به قول شما شدند و گمان نمودند که جناب ابوطالب بی ایمان از دنیا رفت!

و حال آن که جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت که اقوالشان سندیت و اجماعشان حجیت دارد - چون عدیل القرآند- و بیشتر از محققین علماء منصف شما از قبیل ابن ابی الحدید(۱) و جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی اساتید آنها از معتزله و میر سید علی همدانی فقیه شافعی و غیرهم متفقا قائل به اسلام و ایمان جناب ابوطالب هستند.

### اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب

و اما عقیده جامعه شیعه به طور اجماع وارد است که:

ص: ۱۱۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۶۵ و ۶۶، نامه ۹، (و من کتاب له علیه السّلام الی معاویة. اختلاف الرأی فی ایمان ابی طالب، ابن ابی الحدید می نویسد: و اختلف الناس فی ایمان ابی طالب فقالت الامامیه و اکثر الزیدیه: ما مات الا مسلما، و قال بعض شیوخنا المتعزله بذلك منهم الشیخ ابو القاسم البلخی و ابو جعفر الاسکافی و غیرهما.

«انه قد آمن بالنبي في اول الامر»

(به تحقیق که ابوطالب در همان اول امرایمان آورد به پیغمبر صلی الله علیه وآله)

بالا تر از همه آن که ایمان جناب ابوطالب از فطرت به ایمان بوده نه از کفر مانند سایر بنی هاشم یا برادرانش حمزه و عباس و از مسلمات جامعه شیعه است به پیروی از اهل بیت طهارت «انه لم يعبد صنما قط بل كان من اوصياء ابراهيم»

(به درستی که او (ابوطالب) هرگز بت پرستی نکرد بلکه از اوصیاء ابراهیم خلیل الله بود.)

و در کتب معتبره علماء محقق شما هم به این معنی بسیار اشاره شده. از جمله ابن اثیر در جامع الاصول گفته:

«و ما اسلم من اعمام النبي غير حمزه و العباس و ابي طالب عند اهل البيت» صلی الله علیه وآله در نزد اهل بیت رسالت غیر از حمزه و عباس و ابوطالب.)

بدیهی است اجماع اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله در نزد هر مسلمانی بایستی حجت باشد؛ چون عدیل القرآنند و یکی از دو ثقلی هستند که ما مسلمانان ما موریم به گفتار و کردار آنها تمسک بجویم تا گمراه نشویم، بنا بر حدیث ثقلین و سایر احادیثی که لیالی ماضیه عرض کردیم که به اتفاق فریقین ثابت است، مورد توصیه و سفارش رسول الله صلی الله علیه وآله هستند.

و دیگر آن که به مقتضای قاعده «اهل البيت ادری بما فی البيت» آن خاندان جلیله که مجسمه تقوی و پرهیزکاری بودند، از ایمان و کفر آباء و اجداد و اعمام

ص: ۱۱۴

خود آگاه تر بودند تا مغیره بن شعبه و دیگران از بنی امیه و خوارج و نواصب و بی خبران.

و واقعا جای تعجب است از علمای شما که قول تمام اهل بیت رسالت و امام المتقین امیر المؤمنین را که صداقت و راست گویی او را خدا و پیغمبر بنا به روایات معتبره خودتان تصدیق نموده اند و بالاتفاق می گویند جناب ابو طالب مؤمن و موحد از دنیا رفت- قبول نمی کنید ولی قول یک نفر دشمن سرسخت امیر المؤمنین و فاسق فاجر معلوم الحال، مغیره ملعون و عده ای اموی و خارجی و ناصبی را می پذیرید و روی آن ایستادگی نموده و اصرار می نمایند!

ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای شما است در صفحه ۳۱۰ جلد ۳ شرح نهج البلاغه گوید: «اسلام ابوطالب مورد اختلاف است، جامعه شیعه امامیه و اکثر زیدیه گفته اند مسلمان از دنیا رفت.»

علاوه بر اجماع جمهور علماء شیعه بعض از شیوخ علماء ما (معتزله) مانند شیخ ابوالقاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و غیر ایشان هم بر این عقیده اند که ابوطالب اسلام آورد و علت آن که ایمان خود را ظاهر نساخت آن بود که بتواند پیغمبر را کاملاً یاری نماید و مخالفین به ملاحظه مقام او مزاحم آن حضرت نشوند.

### در حدیث ضحضاح و جواب آن

شیخ: مگر جناب عالی حدیث ضحضاح را ندیده اید که می فرماید:

«إن ابا طالب فی ضحضاح من نار»

(ابوطالب در آب کمی از آتش است)

داعی: این حدیث هم مانند سایر احادیث موضوعه و مجعوله است که عده ای

از اعدای آل محمد و اهل بیت طهارت سلام الله عليهم اجمعين در زمان اموی‌ها مخصوصاً در دوره خلافت سرسلسله اهل نفاق (معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنه و النیران) و خوش آیند آن حمله کفر و نفاق جعل نموده اند. بعدها بنی امیه و اتباع آنها هم عداوه لعلی بن ابی طالب علیه السلام آن احادیث مجعوله را تقویت نموده و شهرت دادند و نگذاشتند ایمان جناب ابی طالب هم مانند ایمان حمزه و عباس معروف گردد و به کلی از نظر جامعه محو کردند.

### مجعول بودن حدیث ضحضاح

و عجیب تر از همه آن که جاعل و ناقل حدیث ضحضاح هم یک نفر فاسق فاجر، اعداء عدو مولانا امیر المؤمنین علیه السلام، مغیره بن شعبه بوده که ابن ابی الحدید در صفحه ۱۵۹، جلد سیم شرح نهج البلاغه (۱) تا صفحه ۱۶۳ و مسعودی در مروج الذهب و دیگران می نویسند مغیره در بصره زنا کرد، روزی که شهود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند، سه نفر شهادت دادند. چهارمی که آمد شهادت بدهد او را کلمه تلقین و تعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود. آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند!

یک چنین فاسق فاجر زانی شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد، از دوستان صمیمی معاویه بن ابی سفیان است و این حدیث را روی بغض و کینه

ص: ۱۱۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۳۲۶ و ۳۲۷، خطبه ۲۲۳، فصل فی ذکر ما طعن به علی عمر، الطعن السادس. و نیز ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۴۰۷، شرح حال مغیره بن شعبه؛ ابن عبد البر در استیعاب ۴/۱۴۴۶، رقم ۲۴۸۳، شرح حال مغیره بن شعبه، همین جریان را به اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

امیر المؤمنین علیه السّلام و خوش آیند معاویه علیه الهاویه جعل نمود. حسب الامر معاویه و اتباع او، اموی‌ها و غیر آنها این حدیث مجعول را تقویت نموده شهادت دادند که «ان اباطالب فی ضحضاح من نار» (ابوطالب در آب کمی از آتش است)

و افرادی هم که در سلسله روایات آن قرار گرفته اند، مانند: عبد الملک بن عمیر و عبد العزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره در نزد اکابر علماء جرح و تعدیل خودتان مانند ذهبی در جلد دوم میزان الاعتدال<sup>(۱)</sup> مردوداست و ضعیف و غیر قابل قبول هستند و بعضی از آنها مانند سفیان ثوری، جزء مدلسین و کذابین به شمار رفته اند. چگونه می توان به حدیثی که چنین اشخاص معلوم الحال در ضعف و شهرت به کذب و دروغ نقل نموده اند اعتماد نمود؟

### دلایل ایمان ابوطالب

و حال آنکه دلایل بسیاری بر ایمان جناب ابوطالب در دست هست که جای

ص: ۱۱۷

---

۱- میزان الاعتدال، ذهبی، ۴/۴۰۵ و ۴۰۶، رقم ۵۲۴۰؛ سیر اعلام النبلاء، ۵/۴۳۹، رقم ۱۹۵، شرح حال عبد الملک بن عمیر. ذهبی می نویسد: قال ابو حاتم: لیس بحافظ تغیر حفظه. و قال احمد: ضعیف یغلط. و قال: مخلط... همچنین ابن حجر در تهذیب التهذیب، ۶/۴۳۹، رقم ۴۳۵۲، شرح حال عبد الملک بن عمیر به ضعیف بودن وی اشاره کرده است. یکی دیگر از راویان حدیث ضحضاح، مطرح بن یزید است که ذهبی در میزان الاعتدال، ۴/۴۴۱-۴۴۲، رقم ۸۵۸۶، شرح حال مطرح بن یزید ابو المهلب در تضعیفش می نویسد: «عن عبید الله بن زحر مجمع علی ضعفه، روی عنه الثوری و جماعه. ضعفه ابو حاتم و النسائی. و قال یحیی: لیس بثقه. قال ابن حبان: مطرح لا یروی الا عن ابن زحر و علی بن یزید، و هما ضعیفان فیکف یتھیماً الجرح لمن لا یروی الا عن الضعفاء؛ و لکنه لا یحتج به.

انکار نیست و قطعاً انکار دلائل واضحه را نمی کنند، مگر مردمان جامد یا عنود و لجوج در قبول حقایق.

۱- از جمله فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه وآله است که فرمود:

«انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة»(۱)

(دو انگشت مبارک را به هم چسبانید و فرمود: من و کفالت کننده یتیم مانند این دو انگشت - که به هم چسبیده اند- در بهشت هستیم)

ابن ابی الحدید هم این حدیث را در صفحه ۳۱۲ جلد چهارم شرح نهج البلاغه(۲) نقل نموده است. بدیهی است مراد از فرمایش آن حضرت، هر کافل یتیم نیست؛ زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق و فاجر بلکه لا ابالی و بی دین و مستحق آتش می باشند.

پس مراد آنحضرت جناب ابوطالب و جد بزرگوارش جناب عبدالمطلب بوده که کفیل زندگانی پیغمبر خاتم صلی الله علیه وآله بوده اند و مخصوصاً آن حضرت در مکه معروف بود به یتیم ابوطالب که بعد از وفات جناب عبدالمطلب کفالت و نگهداری پیغمبر صلی الله علیه وآله از سن شصت سالگی بر عهده آن جناب قرار گرفت.

۲- خبر معروفی است که فریقین (شیعه و سنی) به طرق مختلفه نقل

ص: ۱۱۸

---

۱- مسند احمد بن حنبل، ۵/۳۳۳، مسند ابن مالک سهل بن سعد السامدی؛ صحیح بخاری، ۷/۱۰۳، ۲۲۶، کتاب الطلاق، باب اللعان؛ الموطاء، مالک بن انس، ۲/۹۴۸، ح ۵، کتاب الشعر، باب السنه فی الشعر؛ السنن الکبری، بیهقی، ۶/۲۸۳، کتاب الوصایا، باب من احب الدخول فیها و القیام بکفاله الیتامی...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۶۹، نامه ۹، (ومن کتاب له علیه السّلام الی معاویه، اختلاف الراي فی ایمان ابی طالب).



نموده اند و بعضی به این طریق آورده اند که آن حضرت فرمود:

جبرئیل بر من نازل شد و به این عبارت مرا بشارت داد که:

«ان الله حرم على النار صلبا انزلك و بطننا حملك و ثديا ارضعك و حجرا كفلك».

(خداوند حرام کرده است بر آتش پشت و شکمی که ترا آورده و بر خود حمل نموده و پستانی که تو را شیر داده و پهلو و کناری که تو را کفالت نموده.)

میر سید علی همدانی در موده القربی(۱) و شیخ سلیمان بن حنفی در ینابیع الموده و قاضی شوکانی در حدیث قدسی این قسم روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بر

من نازل شد گفت:

«ان الله يقرئك السلام و يقول انى حرمت النار على صلب انزلك و بطن حملك و حجر كفلك»

(پروردگار به تو سلام می رساند و می فرماید: من حرام کردم آتش جهنم را بر پستی که ترا فرود آورد و شکمی که تو را حمل کرد و بغل و کناری که تو را کفالت نمود. (مرا از صاحب صلب عبد الله و صاحب بطن آمنه و صاحب حجر عبد المطلب و ابوطالب علیه السلام)

این نوع از اخبار دلالت دارد بر ایمان جناب عبد المطلب و فاطمه بنت اسد زوجه او که کافل زندگانی آن حضرت بودند و جناب عبد الله و آمنه بنت وهب

ص: ۱۱۹

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۱۳ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۳۱، ح ۹۶۹، باب ۵۶).

پدر و مادر آن حضرت و حلیمه سعدیه که مرضعه و دایه آن حضرت بوده اند.

### اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب

۳- از جمله دلایل، اشعاری است که عزالدین عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء شما است در مدح جناب ابوطالب سروده و در صفحه ۳۱۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سایر کتب ثبت گردیده که گفته است:

ولولا أبو طالب و ابنه

لما مثل الدین شخصا فقاما

فذاک بمکه آوی و حامی

وهذا بیثرب جس الحماما

تکفل عبد مناف بأمر

وأودی فکان علی تماما

فقل فی ثبیر مزی بعدما

قزی ما قضاہ وأبقی شماما

فله ذا فاتحا للهدی

ولله ذا للمعالی ختاما

وما ضر مجد أبی طالب

مجهول لغا أو بصیر تعامیا

كما لا یضر إیاه الصباح

من ظن ضوء النهار الظلاما

(ما حصل معنی آن که اگر ابوطالب و پسرش (علی علیه السّلام) نبودند، دین اسلام تشخیص و قوامی نداشت. ابوطالب در مکه آن حضرت را یافت و حمایت نمود و علی علیه السّلام در مدینه ملکوت نبوت را با تجسس به دست آورد و حمایت کرد. عبد مناف (ابوطالب) به امر عبد المطلب پدر بزرگوارش کفالت زندگانی آن حضرت را به عهده گرفت و ادامه داد و علی آن خدمات را خاتمه داد. تأسفی ندارد که ابی طالب به قضای الاهی درگذشت زیرا بوی خوش خود (علی علیه السّلام)

را به یادگار گذارد. برای رضای خدا ابوطالب خدمت به دین خدا

ص: ۱۲۰

کرد و علی علیه السلام به آن خدمات خاتمه داد تا به اوج اعلا رسید.)

### اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او می باشد

۴- از جمله اشعاری است که جناب ابوطالب خود، در مدح آن حضرت سروده که دلالت واضحه بر ایمان آن جناب دارد که قسمتی از آن اشعار را ابن ابی الحدید در صفحه ۳۱۶ جلد سیم شرح نهج (۱) نقل نموده و بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند شیخ ابوالقاسم بلخی و ابی جعفر اسکافی از همان اشعار استدلال بر ایمان آن جناب نموده اند و حقا هم ثابت است که آن جناب ایمان خود را در لفافه این اشعار، ضاره و هویدا نموده که از جمله اشعار لامیه او می باشد که گفته:

أعوذ برب الیبت من کل طاعن

علینا بسوء أو یلوح بیاطل

ومن فاجر یغتابنا بمغیبه

ومن ملحق فی الدین ما لم نحاول

کذبتم وبت الله یزی محمد

ولما نطاعن دونه ونناضل

وننصره حتی نصرع دونه

ونذهل عن أبائنا والحلائل

وأیض یتسقی الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمه للأرامل

یلوذ به الهلاک من آل هاشم

فهم عنده فی نعمه وفواضل

لعمری لقد کلفت وجدا بأحمد

وأحبیته حب الحیب المواصل

١- شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد، ١٤/٧٩، نامه ٩ (و من كتاب له عليه السّلام الى معاوية)، اختلاف الرأى فى ايمان ابى طالب.

وجدت بنفسی دونه فحیمته

ودافعت عنه بالذری والکواهل

فلا زال للدنیا جمالا لأهلها

وشینا لمن عادی وزین المحافل

وآیده رب العباد بنصره

وأظهر دینا حقه غیر باطل

(پناه می برم به خالق کعبه از گروهی که به بدی بر ما طعن می زنند و یا ما را نسبت باطل می دهند و از شر کسانی که غیبت ما را می کنند به معایبی و از شر کسانی که اموری را به دین نسبت می دهند و حال آنکه دین شامل آنها نیست. به خالق کعبه دروغ گفتید شما که نسبت دادید به من تبری از محمدصلی الله علیه و آله را و یا بر علیه او جنگی برپا و شمشیری کشیده باشیم، قطعا یاری و دفاع می کنیم از او تا جان خود را نثار او بکنیم به طوری که از زن و فرزند خود گذشته باشیم و چه بسیار که مردم به واسطه او استسقاء نموده از ابر رحمت آبیاری شدند؛ چرا که ایشان نگهبان یتیمان، پناه بی پناهانند. افتادگان بنی هاشم را پناه گاه است و ایشان را از هر گونه نعم یاری می نماید. به جان خودم به قدری به واسطه وجود احمد و محمدصلی الله علیه و آله در وجد و سرور غوطه ورم که وجد را به زحمت آورده ام؛ زیرا او را به قدری دوست دارم مانند کسی که دوست خود را به سینه گرفته باشد و جان خود را نثار او کنم و حمایت از او نمایم و دفاع از او دارم به اعضاء رئیس و غیر رئیس خود. خداوند او را پاینده بدارد که جمال اهل دنیا است و نعمت دشمنان و زینت هر کوی و محفل است. خالق عالمیان او را با توفیقات خود تأیید و یاری نمود و ظاهر و محقق کرد دین حقی را که باطل در او را نداشت.)

و از جمله اشعار مهمه آن جناب که ابن ابی الحدید در صفحه ۳۱۲ جلد سیم

ص: ۱۲۲

شرح نهج(۱) و دیگران نقل نموده اند و به آن اشعار استدلال به ایمان آن جناب گردیده قصیده میمیه اوست که گوید:

یرجون منا خطه دون نیلها

ضراب وطعن بالوشیح المقوم

یرجون أن نسخی بقتل محمد

ولم تختضب سمر العوالی من الدم

کذبتم وبيت الله حتی تفلقوا

جماجم تلقی بالحطیم وزمزم

وظلم نبی جاء يدعو إلى الهدی

وأمر أتى من عند ذی العرش قیم

(مردم امیدوارند که ما علیه دین اسلام قیام نموده و شمشیر کشیده محمد را بکشیم و دین را نسخ کنیم و خود را در رکاب او خون آلود نکنیم؛ دروغ می گوئید به خالق کعبه ما دست برادر نیستیم تا حطیم و زمزم پر از قطعات اجساد کشته شدگان گردد و ظلم بر پیغمبری که

برانگیخته شده به منظور هدایت خلائق و کتابی که از طرف خالق عرش نازل شد، غلط و بی مصرف است.)

و از جمله دلایل واضحه که صراحت ظاهره بر ایمان آن جناب دارد و پرده را کاملا برداشته و ابن ابی الحدید در صفحه ۳۱۵ جلد سیم شرح نهج(۲) نقل نموده این است که گوید:

ص: ۱۲۳

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۷۱، نامه ۹ (و من کتاب له علیه السّلام الی معاویه) اختلاف الرأی فی ایمان ابی طالب.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۷۸، نامه ۹ (و من کتاب له علیه السّلام الی معاویه)، اختلاف الرأی فی ایمان ابی طالب.

یا شاهد الله علی فاشهد

انی علی دین النبی احمد

من ضل فی الدین فانی مهتد

ای گواهان خدا، شاهد باشید که من بر دین پیغمبر خدا، احمد و محمدصلی الله علیه وآله استوارم هر کس از آن خارج است  
باشد من به او هدایت شوم)

شما را به خدا آقایان انصاف دهید که آیا گوینده این اشعار را می توان کافر خواند که صریحاً اقرار می کند و می گوید من  
بر دین محمدصلی الله علیه وآله هستم و یاری می کنم پیغمبر حقی را که ابداً باطلی در کلام او راه ندارد؟

شیخ: این اشعار از دو جهت مورد قبول واستشهاد نیست: اول آن که تواتری در این اشعار نمی باشد. ثانیاً در هیچ کجا دیده  
نشده است که ابوطالب اقرار به اسلام و ایمان و اعتراف به شهادتین نموده باشد پس به نقل چند شعری نتوان حکم اسلام بر او  
جاری نمود!

داعی: ایراد شما راجع به تواتر عجیب است. آنجا که مطابق میلان باشد خبر واحد را حجیت می دانید و مورد عمل قرار می  
دهید ولی وقتی بر خلاف میلان باشد فوری حربه عدم تواتر را به کار می برید.

اگر آقایان قدری دقیق شوید به خوبی متوجه می شوید که فرد فرد این اشعار اگر متواتر نباشد ولی مجموع آنها متواتراً دلالت  
دارد بر امر واحدی که ایمان جناب ابی طالب و اعتراف به نبوت و رسالت خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله باشد.

بسیاری از امور است که تواتر آن به همین قسم معین می شود؛ مثلاً- جنگها و شجاعتها و حملات و مولانا امیرالمؤمنین علیه  
السلام در غزوات هر یک خبر واحدی است ولی مجموع آنها روی هم تواتر معنوی است که افاده علم ضروری به

ص: ۱۲۴



شجاعت آن حضرت می نماید و همچنین است سخاوت حاتم و عدالت انوشیروان و غیر ذلک.

علاوه بر شما که به تواتر علاقه مند هستید بفرمایید حدیث مجعول ضحضاح را از کجا ثابت می کنید؟

### اقرار ابوطالب دم مرگ به لا اله الا الله

و اما جواب اشکار دوم شما خیلی بارز و آشکار است؛ زیرا اقرار به توحید و نبوت و اعتراف به مبدء و معاد حتما نباید با کلمات نثر مانند گفتن «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله» باشد؛ بلکه اگر فرد بیگانه از دین، اشعاری بگوید که مستلزم اقرار و اعتراف به وحدانیت حق و مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت باشد، قطعا کفایت می کند.

پس وقتی جناب ابی طالب فرمود:

«یا شاهد الله علی فاشهد- انی علی دین النبی احمد»- همان اقرار به کلمات نثر را دارد. ولی علاوه بر اشعار، حین موت با کلمات نثر هم اقرار نمود؛ چنان چه سید محمد رسولی برزنجی و حافظ ابو نعیم بیهقی نقل نموده اند که در مرض موت جمعی از صنایع کفار قریش از قبیل: ابوجهل و عبد الله بن ابی امیه به عیادت جناب ابوطالب رفتند، در آن حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عمش ابوطالب فرمود: بگو کلمه لا-اله الا-الله تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال البته این تلقین رسول الله صلی الله علیه و آله عم اکرمش ابوطالب را دلالت بر کفر آن جناب (العیاذ بالله) ندارد، بلکه ما دستور داریم که هر مسلمان مؤمنی را در وقت مردن، تلقین و یادآوری

ص: ۱۲۵

بنماییم به گفتن «لا اله الا الله» تا شیطان بر او غلبه نکند و آن مؤمن در وقت مردن با تجدید کلمه توحید، موحد از دنیا برود. فلذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی مهر و محبت و اداء وظیفه، عم

اکرمش را تلقین مینمود به گفتن «لا اله الا الله» تا آنکه موفق شد آن جناب در لحظات آخر عمر با تجدید کلمه طیبه «لا اله الا الله» از دنیا رحلت نمود.

فوری ابوجهل و ابن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب آیا بر می گردی از ملت عبد المطلب؟ و پیوسته این کلمات را تکرار نمودند تا آن که فرمود: بدانید ابوطالب بر ملت عبد المطلب می باشد. آنها خوشحال بیرون رفتند آثار موت بر آن جناب ظاهر شد، برادرش عباس که بالای سر برادر نشسته بود دید لبهای وی حرکت می کند گوش داد دید می گوید: «لا اله الا الله» عباس رو به رسول الله نمود عرض کرد برادر زاده «و الله لقد قال اخي الكلمه التي امرته بها(۱)» به خدا قسم برادرم (ابوطالب) گفت آن کلمه ای را که تو به او امر کرده بودی ولی چون عباس اسلام نیاورده بود کلمه شهادت را بر زبان جاری ننمود. انتهى.

وقتی ما قبلا ثابت نمودیم که آباء و اجداد پیغمبر صلی الله علیه و آله همگی موحد بودند، متوجه می شوید که جناب ابوطالب در این جمله سیاستی به کار برده که فرمود: «من بر ملت عبد المطلب هستم» ظاهرا آنها را ساکت و خوشحال نمود ولی در معنی اقرار به توحید بود چه آنکه عبد المطلب، بر ملت ابراهیم و موحد بود. علاوه بر آن که صریحا کلمه طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری نمود.

ص: ۱۲۶

---

۱- المختصر فی اخبار البشر، ابو الفداء ۱/۱۷۹، فصل ۵، ذکر وفات ابی طالب.

اگر قدری آقایان از عادت خارج و منصفانه به تاریخ حالات جناب ابی طاب بنگرید، بی اراده تصدیق به ایمانه آن جناب خواهید نمود.

### گفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتداء بعثت

اگر جناب ابوطالب کافر و مشرک و بت پرست بود، همان روز اول که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت شد و با عمویش جناب عباس به نزد ابوطالب رفت و فرمود:

«ان الله قد امرني باظهار امرى وقد انبأني و استنبأني فما عندك يا عم؟»

(به درستی که خداوند مرا به اظهار امر خودم مأمور فرموده و به تحقیق مرا پیغمبر گردانده تو به چه طریق مرا یاری خواهی نمود یا به چه قسم با من رفتار می کنی)

با آن که مطاع قریش و رئیس بنی هاشم و مقبول القول در نزد اهل مکه و کفیل زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، دید آن حضرت بر خلاف دین او دین تازه ای آورده علی القاعده با تعصبی که اعراب در دین خود داشتند بایستی فوری بر خلاف او قیام نماید و آن حضرت را تهدید نموده و از آن قیام منع کند و اگر نپذیرفت چون به طریق استمداد آمده بود و بر خلاف عقیده او دعوی نبوت داشت، امر کند آن حضرت را حبس نمایند یا لا اقل طردش کنند و قول مساعدت به او ندهد تا از قیام به آن امر بزرگ منصرف گردد تا هم دین خود را حفظ کند و هم کیشان خود را ممنون نماید همان قسمی که آزر، برادر زاده خود ابراهیم را طرد نمود.

ص: ۱۲۷

چنانچه در آیه ۴۳ و ۴۶ سوره ۱۹ (مریم) خدای متعال از بعثت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن (علیه و علی نبینا و آله السلام) خبر می دهد که چون مبعوث به رسالت شد نزد عمش آزر رفت و گفت:

{ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا \* قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا }

(بدان که مرا از وحی خدا علمی آموختند که تو را آن علم نیاموخته اند، پس تو مرا پیروی کن تا به راه راست هدایتت کنم. آزر در پاسخ گفت: تو مگر از خدایان من روگردان شده ای؟ چنان چه از مخالفت بتان دست برداری تو را سنگسار کنم و گرنه سالها از من بدور باش.)

ولی بر عکس، جناب ابوطالب در جواب استمداد نبی مکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله گفت:

اخرج ابن أخی فإنک الرفیع کعبا، والمنیع حزبا، و الأعلى أبا، والله لا یسلقک لسان إلا سلقته ألسن حداد، واجتذبتہ سیوف حداد، والله لتذلن لک العرب ذل البهم لحاضنها»

(قیام کن پسر برادر که مرتبه تو از حیث شرافت و سیادت بلندتر و از حیث طایفه و قبیله عالی و از حیث پدر اعلی تر از سایرین هستی، به خدا قسم هیچ کس تو را آزار نکند مگر آنکه با زبانهای تند و تیز و شمشیرهای برنده از تو دفاع خواهیم نمود به خدا قسم که عرب در مقابل تو به زانو در آید و ذلیل گردد مانند حیوانی که ذلیل صاحب خود گردد.)

آن گاه اشعار ذیل را که ابن ابی الحدید در صفحه ۳۰۶، جلد سیم شرح نهج

البلاغه (۱) (چاپ مصر) و سبط ابن الجوزی (۲) در صفحه ۵ تذکره ضبط نموده اند به پیغمبر خطاب نمود:

والله لن يصلوا إليك بجمعهم

حتى أوسد في التراب دفينا

فانفذ لأمرك ما عليك مخافه

وأبشر وقرّ بذاك منه عیونا

ودعوتنی وزعمت إنك ناصحی

ولقد صدقت و كنت قبل أمینا

وعرضت عن دیننا قد علمت بأنه

من خیر ادیان البریه دینا

لولا الملامه أو حذار مسبه

لوجدتني سمحا بذاك مینا

(به خدا قسم که جمعیت قریش پیروی از تو نمی کنند تا بمیرند. تو بدون ترس و خوف اقدام به وظیفه خود نمای، مژده می دهم به تو فتح و ظفر را. مرا به دین خود دعوت نمودی و یقین دارم که تو به حق مرا ارشاد نمودی؛ زیرا احسن سابقه و امانت و راستگویی تو بر کسی پوشیده نیست. دینی را بر مردم عرضه داشتی که من یقین دارم بهترین ادیان است. اگر ترس از ملامت و بدگویی نداشتم هر آینه می یافتی که چه

ص: ۱۲۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۵۵، نامه ۹ (و من کتاب له علیه السلام الی معاویه)، اجلاب قریش علی بنی هاشم و حصرهم فی الشعب.

۲- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۱۸، ذکر نسب علی بن ابی طالب، فصل فی ذکر والده، همچنین بن حجر در فتح الباری، ۷/۱۹۴، کتاب مناقب الانصار، باب قصه ابی طالب، و ثعلبی در الکشف و البیان، ۴/۱۴۱، ذیل آیه ۲۶، سوره انعام. در کتب تاریخی و تفسیری (ذیل آیه شریفه ۲۶ سوره انعام) اشعار حضرت ابوطالب را نقل کرده و حتی در بعض کتب اقرار کرده اند که حضرت ابوطالب هم شناخت به قلب داشته و هم اقرار به زبان داشته اند و اما جای بسی تعجب است که به خاطر عنادشان چگونه هم بر خلاف ظاهر آیه و هم بر خلاف ادبیات عرب مطلب را برداشت کرده اند.

اندازه در راه دین بذل و بخشش می نمودم.)

خلاصه کلام، عوض آن که به پیغمبر تندی و پرخاش نماید و آن حضرت را منع از آن عمل کند و تهدید به حبس و نفی و قتل نماید، به وسیله جملات و کلمات جذاب از قبیل این اشعار و گفتار زیبا، تحریص و ترغیش نمود که امر خودت را آشکار کن که بر تو ذلت و ترس و منقصتی نخواهد بود. دین و عقیده خودت را نشر بده تا روشن شود به وجود تو چشمهای همه. دعوت می نمائی ما را و می دانم به درستی که تو ناصح و راست گوئی و قطعاً در این ادعاء هم صادقی. همان طوری که قبل از این امین بودی، دانستم که به تحقیق این دین بهترین ادیان بشر است.

و غیر از آنچه عرض نمودم، اشعار بسیاری ابن ابی الحدید در جلد سیم شرح نهج البلاغه و دیگران در این موضوع ضبط نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل تمام آنها را ندارد. گمان می کنم برای نمونه کافی باشد.

حالا آقایان محترم خدا را در نظر بگیرید و انصاف دهید که آیا گوینده این کلمات و اشعار را می توان مشرک و کافر خواند؟ یا آنکه مؤمن و موحد خدا پرست حقیقی باید شناخت. چنانچه اکابر علماء خودتان بی اراده تصدیق به این معنی نموده اند.

باب ۵۲ ینابیع الموده (۱) شیخ سلیمان بلخی حنفی را مطالعه نمایید که از قول ابو عثمان عمرو بحر جاحظ نقل می نماید که در باره جناب ابوطالب اظهار نظر

ص: ۱۳۰

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۴۵۹ باب ۵۲

نموده و گفته:

«و حامی النبی و معینہ و محبہ اشد حبا و کفیلہ و مربیہ و المقرب بنبوته و المعترف برسالتہ؛ والمنشد فی مناقبه ایاتا کثیره و شیخ قریش ابو طالب.»

(حمایت کنند پیغمبر صلی الله علیه و آله و کمک دهنده او رئیس قبیله قریش (ابی طالب) که بی نهایت او را دوست می داشت و کفیل زندگانی و مربی او و اقرار کننده به نبوت و معترف به رسالت او بود و اشعار بسیاری در مدح و منقبت آن حضرت (سرود)

پس از قدری دقت و تأمل هر انسان عاقل و منصف بی طرفی تصدیق خواهد نمود ایمان جناب ابوطالب رضوان الله علیه را. ولی همان بنی امیه ای که بر حسب امر خلیفه خود (معاویه علیه الهاویه) هشتاد سال مردم را ترغیب و وادرا به لعن و سب سید الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام و دو سبط عزیز کرده پیغمبر حسن و حسین علیهم السلام می نمایند و آن همه اخبار در مذمت آن حضرت جعل نمودند، قطعاً اخباری هم جعل می کنند بر آن که پدر بزرگوار آن حضرت کافر از دنیا رفته و اهل آتش است؛ تا همان طوری که از همه جهت، دل آن حضرت را به درد آوردند، از این جهت هم صاحب مقام ولایت را متألم و متأثر نمایند.

چنانچه ناقل این حدیث مجعول، مغیره بن شعبه ملعون اعدا عدو امیر المؤمنین علیه السلام دوست صمیمی معاویه بوده و الا ایمان جناب ابوطالب عند عقلاء الفریقین اظهر من الشمس است، منتهی خوارج و نواصب و بقایای از آن دو فرقه ضالّه، در هر دوره و زمانی الی الحال عقیده به کفر جناب ابی طالب را شهرت

ص: ۱۳۱

داده و تقویت نموده اند و مردم بی خیر و بی فکر هم روی عادت باور نموده اند.

عجب از همه که موجب بسی تأسف است آن که ابوسفیان و معاویه و یزید علیهم اللعنه و العذاب را که دلائل واضحه بر کفرشان بسی بسیار و بی شمار است، مؤمن و مسلمان بلکه خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله دانسته! ولی جناب ابوطالب

را که این همه دلائل بر ایمان او بارز و آشکار است کافر و مشرک بخوانند!!

شیخ: آیا سزاوار است خال المؤمنین معاویه بن ابی سفیان را کافر بخوانید و پیوسته لعنت نمایید؟ آیا دلیل شما بر کفر و لعن معاویه و یزید رضی الله عنهما که هر دو از خلفاء بزرگند و مخصوصا معاویه که خال المؤمنین و کاتب الوحی بوده چیست؟

داعی: اولاً بفرمائید خال المؤمنین بودن معاویه از چه راه است؟

شیخ: واضح است؛ چون خواهر ام حبیبه زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله ام المؤمنین بوده است، قطعاً برادر معاویه هم خال المؤمنین می باشد.

داعی: بفرمائید ام المؤمنین عایشه مقامش بالاتر بوده است یا ام حبیبه خواهر معاویه؟

شیخ: گرچه هر دو ام المؤمنین بوده اند، ولی قطعاً مقام و مرتبه عایشه بالاتر از همه بوده است.

**چون محمد بن ابی بکر رحمه الله پیر و علی علیه السلام بوده لذا او را خال المؤمنین نمی خوانند**

داعی: روی این قاعده و بیان شما، برادران زنان و همسران رسول الله صلی الله علیه و آله



همگی خال المؤمنین هستند؛ پس چرا محمد بن ابی بکر را خال المؤمنین نمی خوانید و حال آنکه در نزد شما پدرش از پدر معاویه بالاتر و خواهرش نیز از خواهر او عظیم القدرتر است؟ پس خال المؤمنین بودن معاویه حقیقی نیست، بلکه برای او شرافتی نمی باشد. اگر برادری ام المؤمنین شرافت است، پس حی بن اخطب یهودی پدر صفیه زوجه رسول الله صلی الله علیه وآله هم باید صاحب شرافت باشد.

قطع بدانید موضوع ام المؤمنین و خال المؤمنین بودن اطلاق ندارد؛ بلکه جنگ و مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت منظور است. چون معاویه (علیه الهاویه) با عترت طاهره به جنگ برخاسته و امر به سب و شتم و لعن امام الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام و دو سبط رسول الله صلی الله علیه وآله حسن و حسین که دو سید جوانان اهل بهشت بوده اند، نموده است و مرتکب آن همه کشتار از عترت طاهره مانند امام حسن مجتبی و صحابه و شیعیان پاک گردیده، لذا خال المؤمنین می شود (چنانچه ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین (۱) و ابن عبد البر در استیعاب (۲) و مسعودی در اثبات الوصیه (۳) و دیگران نقل نموده اند که

ص: ۱۳۳

۱- مقاتل الطالبیین، ابی الفرج اصفهانی، ص ۴۸، الحسن بن علی، رجع الحدیث الی خبر الحسن. ابی الفرج این حدیث را نقل کرده است: حدیثی جریر عن مغیره قال: ارسل معاویه الی ابنه الأشعث إنی مزوجک بیزید ابنی علی أن تسمى الحسن بن علی وبعث إليها بمائه ألف درهم فقبلت وسمت الحسن فسوغها المال ولم یزوجها منه فخلف علیها رجل من آل طلحه فأولدها فكان إذا وقع بينهم وبين بطون قریش کلام عیروهم وقالوا: یا بنی مسمه الأزواج.

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۱/۳۸۹، شرح حال حسن بن علی بن ابی طالب. ابن عبد البر می نویسد: وقال قتاده وأبو بکر بن حفص: سم الحسن بن علی، سمته امرأته جعده بنت الأشعث بن قیس الکندی. وقالت طائفه: كان ذلك منها بتدسیس معاویه إليها وما بذل لها فی ذلك.

۳- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۳، فی احوال الحسن. مسعودی می نویسد: «ثم كان خبره فی السم الذی دسه الیه ابن آكله الاكباد»

اسماء جعده به دستور و وعده معاویه، حضرت ابا محمد حسن بن علی علیهم السّلام را زهر داد؛ حتی ابن عبد البر و محمد بن جریر طبری نوشته اند(۱) وقتی خبر فوت

ص: ۱۳۴

۱- تا آنجا که ما جستجو کردیم مطلب فوق را در کتب طبری، نیافتیم لکن مسعودی در مروج الذهب، ۲/۴۲۹ - ۴۳۰، ذکر خلافت الحسن بن علی علیه السّلام، ذکر لمع من اخباره و سیره این حدیث را این گونه از طبری نقل می کند: وحدث محمد بن جریر الطبری، عن محمد بن حمید الرازی، عن علی بن مجاهد، عن محمد بن إسحاق، عن الفضل بن عباس بن ربیعہ قال: وفد عبد الله بن العباس علی معاویه، قال: فو الله إني لفي المسجد إذ كَبَّرَ معاويه في الخضراء فكبر أهل الخضراء، ثم كبر أهل المسجد بتكبير أهل الخضراء، فخرَجْتُ فاخته بنت قرظہ بن عمرو بن نوفل بن عبد مناف من خوخي لها، فقالت: سَرَّكَ اللهُ يا أمير المؤمنين! ما هذا الذي بلغك فسرت به؟ قال: موت الحسن بن علي... همچنین ابن قتیبه در الامامه و السياسه، ۱۵۰، موت الحسن بن علی، می نویسد: فلما كانت سنه احدى وخمسين، مرض الحسن بن علي مرضه الذي مات فيه فكتب عامل المدينه الي معاويه يخبره... فلم يزل يكتب اليه بحاله حتى توفي. فكتب اليه بذلك فلما اتاه الخبر اظهر فرحا و سرورا حتى سجد و سجد من كان معه... همچنین احمد بن داود دینوری در اخبار الطوال می نویسد: «وانتهى خبر وفاه الحسن إلى معاويه... فأرسل إلى ابن عباس وكان عنده بالشام - قدم عليه وافداً - فدخل عليه فعزاه وأظهر الشماته بموته فقال له ابن عباس: لا تشمتن بموته لا تلبث بعده إلا قليلاً» همچنین ابن خلکان در وفيات الاعيان، ۲/۶۶، رقم ۱۵۵، شرح حال ابو محمد الحسن بن علی بن ابی طالب می نویسد: ولما كتب مروان إلى معاويه بشكاته كتب إليه أن أقبل المطى إلى بخبر الحسن ولما بلغه موته سمع تكبيرا من الحضرة فكبر أهل الشام لذلك التكبير فقالت: فاخته زوجه معاويه أقر الله عينك يا أمير المؤمنين ما الذي كبرت له قال: مات الحسن. قالت: أعلى موت ابن فاطمه تكبر؟ قال: والله ما كبرت شماته بموته ولكن استراح قلبي...

آن بزرگوار به معاویه رسید، تکبیر گفت و اطرافیان او همه از روی مسرت و خوشحالی تکبیر گفتند (البته چنین ملعونی باید در نزد شما خال المؤمنین گردد!)

ولی جناب محمد بن ابی بکر را چون تربیت شده مقام ولایت و از شیعیان خاص الولایه عترت طاهره می باشد که در خطاب به آن خاندان جلیل القدر گوید:

یا بنی الزهراء انتم عدتی

و بکم فی الحشر میزانی رجح

و اذا صح ولائی لکم

لا ابالی ای کلب قد نیح

(ای فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام شما پناه گاه و امید گاه من هستید و به واسطه شما و دوستی شما روز قیامت عمل من رجحان پیدا می کند و زمانی که صحت پیدا کند دوستی من به شما، باک ندارم اگر هر سگی در اطراف من پاس نماید.)

با این که فرزند ابی بکر خلیفه اول و برادر ام المؤمنین عایشه بوده است، خال المؤمنین نخوانند، بلکه سب و لعنش نمایند و از ارث پدر هم محروم می کنند.

بلکه وقتی عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج علیهم اللعنه فتح مصر نمودند (۱)

ص: ۱۳۵

---

۱- تاریخ طبری، ۴/۷۹، وقایع سال ۳۸. طبری می نویسد: «... محمد أسقونی من الماء قال له معاویه بن حدیج لاسقاه الله إن سقاك قطره أبدا إنکم منعمت عثمان أن یشرب الماء حتی قتلتموه صانما محرما فتلقاء الله بالرحیق المختوم والله لأقتلنک یا ابن ابی بکر فیسقیک الله الحمیم والغساق قال له محمد یا ابن الیهودیة النساجه لیس ذلک إلیک و إلی من ذکرت إنما ذلک إلی الله عز وجل یسقی أولیاءه ویظمی أعداءه أنت وضرباؤک ومن تولاه أما والله لو کان سیفی فی یدی ما بلغتم منی هذا قال له معاویه أتدری ما أصنع بک أدخلک فی جوف حمار ثم أحرقه علیک بالنار... و نیز ابن اثیر در الکامل، ۳/۳۵۷، حوادث سال ۳۸، ابن کثیر در البدایه و النهایه ۷/۳۴۹، حوادث سال ۳۸، حدیث را با اندکی تفاوت در الفاظ همانند طبری نقل می کند. همچنین ذهبی در سیر اعلام النبلاء ۲/۱۱۰، رقم ۲۱، شرح حال قیس بن سعد می نویسد: «بعث عمرو بن العاص الیهم. فلجأ محمد بن ابی بکر الی عجوز فاقتر علیه ابنها، فقتلوه و احرق فی بطن حمار. و نیز یعقوبی در تاریخ خود ۲/۱۹۴، خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۹/۴۲۷، رقم ۵۷۵۶، شرح حال قیس بن سعد بن عبادة؛ مزی در تهذیب الکمال، ۲۴/۵۴۲، رقم ۵۰۹۶، شرح حال محمد بن ابی بکر به الفاظ گوناگون به شهادت محمد بن ابی بکر اشاره کرده اند.

از جناب محمد منع آب نمودند و با شدت عطش او را کشتند و در شکم خر مرده گذارده و آتش زدن، وقتی خبر به معاویه رسید زیاده از حد اظهار فرح و شادمانی نمود.

شما از شنیدن این قضایا ابدا تأثر پیدا نمی کنید که چرا آن ملاعین با خال المؤمنین محمد، فرزند خلیفه ابی بکر چنین رفتار نموده و با ذلت و خواری او را شهید نمودند، ولی از لعن معاویه متأثر می شوید که چون خال المؤمنین است بایستی محترم باشد! صلی الله علیه و آله صلی الله علیه و آله در کار بوده است.

محمد چون از دوستان عترت بوده است او را خال المؤمنین نمی خوانید و از کشتن او هم متأثر نمی شوید!

ولی معاویه علیه الهاویه چون دشمن درجه یک عترت و اهل بیت پیغمبر بوده و علنی و بر ملاء آنها را لعن نموده است خال المؤمنین می خوانید، از او

ص: ۱۳۶

طرف داری می نمایید! به خدا پناه می بریم از تعصب و عناد و لجاج.

ثانیا: معاویه کاتب الوحی نبوده؛ چون سال دهم هجرت اسلام آورده که از دوران وحی چیزی باقی نمانده بود. بلکه کاتب مراسلات بود چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله را خیلی آزار نموده و بدها گفته بود و بعد از این که سال هشتم در فتح مکه، ابو سفیان مسلمان شد نامه ای برای پدر نوشت و او را توبیخ و سرزنش نمود که چرا مسلمان شدی!

وقتی هم که خودش ناچار شد در اثر بسط اسلام در شبه جزیره عرب و خارج از آن مسلمان شود، میان مسلمانان مرهون بود. جناب عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله از آن حضرت در خواست نمود که یک امتیازی به معاویه بدهید تا از خجالت بیرون آید، حضرت برای رعایت تقاضای عم بزرگوارش او را کاتب مراسلات نمود.

ثالثاً: راجع به کفر و اثبات لعن بر آنها دلائل بسیاری موجود است. از آیات و اخبار و عملیات آنها.

شیخ: دلائل اخبار و آیات شنیدنی است، متمنی است بیان نمائید تا حل معما گردد.

داعی: تعجب نکنید معمائی در کار نیست، دلائل بسیار است به اقتضای وقت به بعضی از آنها اشاره می شود و الا اگر تمام دلائل را نقل کنم خود کتاب مستقل خواهد شد.

چنانچه مسلم در صحیح خود نقل نموده:

«ان معاویه یکتب بین یدی النبی صلی الله علیه و آله»

یعنی معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود و مدائنی گوید:

«کان زید بن ثابت یکتب الوحی و کان معاویه یکتب للنبی صلی الله علیه وآله فیما بینہ و بین العرب»<sup>(۱)</sup>

پس زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نویسنده بین آن حضرت و عرب بوده.

## آیات و اخبار لعن معاویه و یزید

۱- آیه ۶۰ سوره بنی اسرائیل که می فرماید:

{وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا}

مفسرین از علماء خودتان مانند امام ثعلبی<sup>(۲)</sup> و امام فخر رازی<sup>(۳)</sup> و دیگران آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا دید که بین امیه مانند بوزینگان بر منبر آن حضرت صعود و نزول می نمایند، جبرئیل این آیه شریفه را آورده که آنچه ما در خواب به تو نمودیم فته و امتحان برای این مردم است و درختی که به لعن در قرآن یاد شد (درخت نژاد بنی امیه) و ما به ذکر این آیات عظیم، آنها را از خدا

ص: ۱۳۸

۱- سیر الاعلام النبلاء، ذهبی، ۳/۱۲۳، رقم ۲۵، شرح حال معاویه بن ابی سفیان، البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۸/۱۲۸، حوادث سال ۶۰ هجری، شرح حال معاویه؛ شیخ المضیره ابو هریره، محمدابوریه، ص ۲۰۵، هل کان معاویه من کتاب الوحی؛ سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر، ۶/۱۲۱، رقم ۸۰۸۷، شرح حال معاویه بن ابی سفیان؛ قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ۱۳/۳۵۳، ذیل آیه ۴۸ عنکبوت به الفاظ گوناگون به حدیث فوق اشاره کرده اند.

۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۶/۱۱۱، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء؛ تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۲۰۲۳۶، ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء القول الثالث.

۳- شایان ذکر است این بحث به طور مفصل در مجلس ششم گذشت.

می ترسانیم ولیکن بر آنها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید.

پس وقتی خداوند، نژاد بنی امیه را که رأس رئیس آنها ابو سفیان و معاویه بودند شجره ملعونه و درخت لعنت کرده شده در قرآن بخواند، قطعاً معاویه که یکی از اغصان و شاخه های محکم آن درخت است ملعون می باشد.

۲- آیه ۲۴ سوره محمدصلی الله علیه وآله است که می فرماید:

{فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّوا أَرْحَامَكُمْ}

(به طریق استفهام تقریری فرماید البته از شما منافقان می آید که چون منصب امارت و حکومت بیابید به سبب تکبر و تعظیم و کثرت جاه و منال در زمین فساد کنید و قطع ارحام نمایید. آن گروه منافقان مفسد و یاغی کسانی هستند که خدا آنها را لعن کرده و گوش و چشمشان را کر و کور گردانید (تا به جهل و شقاوت بمیرند))

در این آیه صریحاً مفسدین فی الارض و قاطعین رحم را مورد لعنت قرار داده. کدام مفسد و قاطع رحمی بالاتر از معاویه می باشد که فساد او در دوره خلافت، زبان زد خودی و بیگانه می باشد. به علاوه قاطع ارحام بود که خود دلیل دیگری بر اثبات لعن او می باشد.

۳- آیه ۵۷ سوره احزاب است که فرماید:

{إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا}

(آنان که خدا و رسول را به عصیان و مخالفت و آزردن عزیزان آنها آزار و

اذیت می کنند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعن کرده و از رحمت خود دور فرموده و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.)

بدیهی است که اذیت و آزار امیرالمؤمنین و دو ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله (حسن و حسین) و صحابه خاص آن حضرت چون عمار یاسر و دیگران، اذیت و آزار پیغمبر است و به صراحت این آیه شریفه معاویه که آن ذوات مقدسه را آزار نموده، ملعون در دنیا و آخرت می باشد.

۴- آیه ۵۵ سوره ۴۰ (مومن) که فرماید:

{يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ}

(در آن روز ستمکاران را پشیمانی و عذرخواهی سود ندهد و بر آنها خشم و لعن و منزلگاه بد (جهنم) مهیا است.)

۵- آیه ۲۱ سوره هود که فرماید:

{أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ}

(بدانید که لعن خدا بر ستمکاران است.)

۶- آیه ۴۲ سوره اعراف که فرماید:

{فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ}

(منادی در میان آنها ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران باد)

و هم چنین آیات دیگری که راجع به ظالمین وارد است، به صراحت حکم می کند که هر ظالمی ملعون است. گمان نمی کنم احدی از خودی و بیگانه باشد که انکار کند ظلم های واضح و آشکار معاویه را. پس به همین دلیل که ظالم بوده مورد لعنت خداوند متعال می باشد. پس با چنین نصوص صریحه، ملعون خدا را



ما هم می توانیم لعن بنمائیم.

۷- آیه ۹۵ سوره نساء که فرماید:

{وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا}

(هر کس مؤمنی را عمدًا بکشد مجازات او آتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود، خدا بر او خشم و لعن کند و عذابی بسیار شدید مهیا سازد).

### کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن علیه السلام و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره

این آیه شریفه صراحت دارد که هر کس مؤمنی را متعمداً به قتل رساند، ملعون ذات باری تعالی می باشد و جایگاه او جحیم و جهنم خواهد بود. آقایان انصاف دهید آیا معاویه در قتل عام و خاص مؤمنین شرکت نداشته؟ آیا حجر بن عدی و هفت نفر از اصحاب او را به امر او عمداً به قتل نرسانیدند؟ و مخصوصاً عبد الرحمن بن حسان العنزى را زنده به گور ننموده چنان چه ابن عساکر (۱) و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و بیهقی در دلائل (۲) نقل نموده اند و ابن عبدالبر

ص: ۱۴۱

- ۱- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۱۲/۲۲۹، رقم ۱۲۲۱، شرح حال حجر بن عدی.
- ۲- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۳/۴۸۶، حوادث سال ۵۱، ذکر مقتل حجر بن عدی و عمر بن الحمق و اصحابهما. ابن اثیر می نویسد: «... ثم قال لعبد الرحمن بن حسان يا أخا ربيعه ما تقول في علي؟ قال: دعني ولا- تسألني فهو خير لك قال: والله لا أدعك قال: أشهد أنه كان من الذاكرين الله تعالى كثيرا من الأمرين بالحق والقائمين بالقسط والعافين عن الناس قال: فما قولك في عثمان؟ قال: هو أول من فتح أبواب الظلم وأغلق أبواب الحق. قال: قتلت نفسك! قال: بل إياك قتلت ولا ربيعه بالوادى يعنى ليشفعوا فيه فرده معاويه إلى زياد وأمره أن يقتله شر قتله فدفنه حيا. فكان الذين قتلوا: حجر بن عدى و شريك بن شداد الحضرمى وصيفى بن فسيل الشيبانى وقبيصة بن ضبيعه العبسى ومحرز بن شهاب السعدى التميمى وكدام بن حيان العنزى وعبد الرحمن بن حسان العنزى الذى دفنه زياد حيا فهؤلاء السبعة قتلوا ودفنوا وصلى عليهم. و نیز محمد بن جرير طبرى در تاریخ الطبرى، ۴/۲۰۷ و ۲۰۶، حوادث سال ۵۱، تسمیه مقتل من اصحاب حجر، جریان را همانند ابن اثیر نقل می کند. و ابن كثير هم نقل می کند، البداية و النهاية، ۸/۵۷، سنه احدى و خميس.

در استیعاب و ابن اثیر در کامل نقل می نمایند که حجر از کبار فضلاء صحابه بود که معاویه او را با هفت نفر به طریق زجر و صبر به قتل رسانید به جرم آن که چرا علی علیه السلام را لعن نمودند و بیزاری از او نجستند!

آیا ابا محمد حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام سبط بزرگ رسول الله صلی الله علیه وآله خامس اصحاب کساء از اکابر مؤمنین نبود؟ آیا یکی از دو سید جوانان اهل بهشت نبود که بنا به روایت مسعودی (۱) و ابن عبد البر (۲) و ابو الفرج اصفهانی (۳) و محمد بن

ص: ۱۴۲

---

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۳، ذکر احوال الحسن علیه السلام، مسعودی می نویسد: «ثم كان خبره في السم الذي دسه اليه ابن آكله الاكباد...».

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۱/۳۸۹، رقم ۵۵۵، شرح حال حسن بن علی بن ابی طالب. ابن عبد البر می نویسد: «وقال قتاه و ابوبکر بن حفصی: سم الحسن بن علی سمته امرأته جعده بنت الأشعث بن مس الكندی و قالت طائفه: كان ذلك منها تبديس معاويه اليها وما بذل لها في ذلك وكان لها ضرائر.»

۳- مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص ۸۰، شماره ۴ شرح حال حسن بن علی علیه السلام می نویسد: ارسل معاويه إلى ابنه الأشعث إني مزوجك ببزید ابني علی أن تسمى الحسن بن علی وبعث إليها بمائه ألف درهم فقبلت وسمت الحسن فسوغها المال ولم يزوجها منه فخلف عليها رجل من آل طلحه فأولدها فكان إذا وقع بينهم وبين بطون قريش كلام عيروهم وقالوا: يا بني مسمه الأزواج.

سعد در طبقات و سبط ابن جوزی در تذکره (۱) و دیگران از اکابر علماء خودتان، معاویه علیه الهاویه سمی برای اسماء جعده فرستاده و وعده داد که اگر حسن بن علی را کشتی یکصد هزار درهم به تو می دهم و همسر فرزند خود یزید می نمایم (بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام صد هزار درهم را داد ولی از تزویج با یزید خود داری نمود).

آیا شهادت حضرت امام حسن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله علاوه بر قتل مؤمن مسلم آزار آن حضرت نبوده و به حکم دو آیه مذکوره باز هم تأمل دارید در لعن معاویه علیه الهاویه؟ آیا شهادت عمار یاسر از کبار صحابه در صفین به امر معاویه نبود؟ آیا به اتفاق اکابر علماء شما رسول الله صلی الله علیه و آله به عمار نفرمود: «ستقتلک الفئه الباغیه» (۲) یعنی زود است تو رامی کشند گروهی که اهل بغی و طغیانند.

ص: ۱۴۳

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲، باب ۸ فی ذکر الحسن علیه السلام، سبب موته علیه السلام. سبط ابن جوزی می نویسد: «قال علماء السیر: منهم ابن عبد البر سمته زوجته جعده بنت الاشعث بن قیس الکندی. و قال السدی: دس إليها یزید بن معاویه ان سمی الحسن و اتزوجک فسمته فلما مات ارسلت الی یزید تسأله الوفاء بالوعد فقال انا و الله ما ارضاک للحسن افتر هناک لانفسنا. و قال الشعبي: انما دس إليها معاویه فقال سمی الحسن و ازوجک یزید و اعطیک مائة الف درهم فلما مات الحسن بعثت الی معاویه تطلب انجاز الوعد فبعث إليها بالمال... و نیز سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۲، ذکر خلافت حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و مسعودی در مروج الذهب، ۲/۴۲۷، ذکر خلافة الحسن بن علی همین جریان را با اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

۲- کنز العمال، متقی هندی، ۱۷/۳۱۵، ح ۳۱۷۱۹، کتاب الفتن، وقعه الصفین؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی ۳/۱۴۲، رقم ۲۵، شرح حال معاویه بن سفیان، المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۴۳۶، ح ۵۶۶۰، کتاب معرفة الصحابه، ذکر مناقب عمار بن یاسر؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۳/۴۱۴، عمار بن یاسر، سبیل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ۳/۳۴۴، جماع ابواب بعض حوادث من السنه الاولی و الثانیة من الهجرة الباب الثانی فی بناء مسجده الاعظم و بعض ما وقع فی ذلک من الآیات، فضائل الصحابه احمد بن حنبل، ص ۵۱، فضائل عمار بن یاسر؛ صحیح بخاری، ۴/۲۲۳۶، ح ۷۲ و ۷۳، کتاب الفتو اشراط الساعة، الجامع الصحیح ترمذی، ص ۹۹۴، ح ۳۸۰۹، کتاب المناقب باب مناقب عمار بن یاسر، سنن الکبری، بیهقی، ۸/۱۸۹، کتاب قتال اهل البغی؛ مند احمد بن حنبل، ۲/۱۶۱، مسند عبد الله بن عمر بن العاص، سنن الکبری، نسائی، ۵/۷۵، ح ۸۲۷۵، کتاب المناقب، مناقب عمار بن یاسر.

آیا شک و تردید دارید که به امر معاویه، کبار از مؤمنین که به هزاران نفر می رسیدند به دست عمال معاویه به قتل رسیدند؟ آیا مؤمن پاک دل و شمشیر برنده دین مالک اشتر را به امر معاویه سم ندادند؟<sup>(۱)</sup> آیا عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج عمال قوی معاویه در مصر مؤمن، صالح کامل محمد بن ابی بکر را که از

ص: ۱۴۴

۱- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ۳/۳۵۳، حوادث سال ۳۸ هجری، ذکر ملک عمرو بن العاص مصر، ابن اثیر چنین می نویسد: فخرج الأشریتجهز إلى مصر وأتت معاویه عیونه بذلك فعظم علیه، وكان قد طمع فی مصر فعلم أن الأشریت إن قدمها كان أشد علیه من محمد بن أبی بکر فبعث معاویه إلى المقدم علی أهل الخراج بالقلزم وقال له إن الأشریت قد ولی مصر فإن کیفیتیه لم آخذ منك خراجا ما بقیة وبقیت فخرج الحابسات حتی أتى القلزم وأقام به وخرج الأشریت من العراق إلى مصر، فلما انتهى إلى القلزم استقبله ذلك الرجل فعرض علیه النزول فنزل عنده فأتاه بطعام فلما أكل أتاه بشربه من عسل قد جعل فیہ سما فسقاه إياه فلما شربها مات. وأقبل معاویه لأهل الشام إن علیا قد وجه الأشریت إلى مصر فادعوا الله علیه فكانوا يدعون الله علیه كل یوم وأقبل الذی سقاه إلى معاویه فأخبره بمهلك الأشریت فقام معاویه خطیبا ثم قال أما بعد فإنه كانت لعلی یمینان فقطعت إحداهما بصفین یعنی عمار بن یاسر وقطعت الأخری الیوم یعنی الأشریت. تاریخ طبری، ۴/۷۱-۷۲، حوادث سال ۳۸ هجری، مقتل محمد بن ابی بکر؛ طبری همین جریان را با اختلاف الفاظ مانند ابن اثیر نقل می کند.

طرف امیر المؤمنین والی مصر بود به زجر نکشتند و بعد هم در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند؟

اگر بخواهم کشته گان مؤمنین را که به امر و دستور معاویه و عمال او به قتل رساندند بیان نمایم نه یک شب بلکه شب‌ها وقت طولانی می خواهد تا بیان نمایم.

### کشتار بسر بن ارطاه به امر معاویه «سی هزار مسلمان مؤمن را»

از همه اعمال او قبیح تر، قتل عامی است که به امر معاویه، بسر بن ارطاه سفاک خوانخوار بی باک از شیعیان علی علیه السلام نمود؛ چنانچه ابوالفرج اصفهانی (۱) و علامه سمهودی در تاریخ المدینه (۲) و ابن خلکان و ابن عساکر (۳) در تاریخ (۴)

ص: ۱۴۵

۱- مقاتل الطالبیین، ابی الفرج اصفهانی، ۴۲، الحسن بن علی، ذکر الخبر فی بیعه بعد وفاة امیر المؤمنین علیه السلام و تسلیمه الامر الی معاویه.

۲- وفاء الوفاء، سمهودی، ۱/۴۶، باب باب ۲، فصل ۲، بسر بن ارطاه یغز و المدینه می نویسد: قال القرطبی، ارسل بسر بن ارطاه فی جيش فقدموا المدینه و عاملها یومئذ علی رضی الله عنه فی ابو ایوب الانصاری رضی الله عنه، ففر ابو ایوب و لحق بعلی و دخل بسر المدینه و قال لاهلها و الله لو لاء ما عهد الی امیر المؤمنین ما ترکت فیها محتلما الا قتلته ثم امر اهل المدینه بالبیعه لمعاوه...

۳- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۱۰/۱۵۲، شماره ۸۷۲، شرح حال بسر بن ارطاه، این گونه نقل می کند: «عن عطاء بن مروان، قال: بعث معاویه بسر بن ارطاه الی المدینه و مکة و الیمنی ستعرض الناس فیقتل من کان فی طاعه علی بن ابی طالب...»

۴- تاریخ الطبری، محمد بن جریر طبری، ۴/۱۰۷، حوادث سال ۴۰، می نویسد: کان احد الطفلین الذین قتلها بسر و قتل بسر فی مسیره ذلک جماعه کثیره من شیعه علی بالیمن...

خود و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) و دیگران از اکابر علماء شما نوشته اند که معاویه به بسر دستور داد که حرکت کن با لشکر خود از سمت مدینه و مکه به صنعاء و یمن و هم چنین به ضحاک بن قیس القهری و دیگران گفت به عبارتی که ابو الفرج نقل نموده که «فیقتلوا کل من وجده من شیعه علی بن ابی طالب علیه السّلام و اصحابه و لا یکفوا ایدهم عن النساء و الصبیان»

(پس کشتند هر کس از شیعیان و اصحاب علی بن ابی طالب علیه السّلام را یافتند حتی دست های خود را از زنان و بچه ها باز نداشتند.)

فلذا با آن امر و دستور شدید، با سه هزار لشکر جرار خونخوار حرکت کردند در مدینه و صنعاء و یمن و طائف و نجران و در بین راه آن قدر از مسلمین و مؤمنین حتی زنان و اطفال را کشتند که به اعمال او صفحات تاریخ ننگین شد که وقت اجازه نمی دهد مفصلاً شرح عملیات او را بدهم. تا آنجا که در یمن وقتی رسیدند که عبید الله بن عباس بن عبد المطلب که والی بود خارج از شهر بود، به خانه او رفت و سر دو فرزند کوچک او به نام سلیمان و داوود را در آغوش مادر به دست خود برید که ابن ابی الحدید در سطر

اول صفحه ۱۲۱ جلد اول شرح

ص: ۱۴۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۳۴۰، خطبه ۲۵، (و من خطبه علیه السّلام و قد تواترت علیه الاخبار باستیلاء اصحاب معاویه علی البلاد...) بسر بن ارطاه و نسبه، با اختلاف اندک در الفاظ همانند ابن عساکر نقل می کند و نیز ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۳/۱۳۷، شماره ۲۵، شرح حال معاویه بن ابی سفیان می نویسد: «بایعه اهل الشام بالخلافه... فکان یبعث الغارات فیقتلون من کان فی طاعه علی او من اعان علی قتل عثمان و بعث بسر بن ابی ارطاه الی الحجاز و الیمن یستعرض الناس فقتل بالیمن عبد الرحمن و قصما ولدی عبید الله بن عباس...»

نهج البلاغه (۱) گوید در این لشکر کشی سی هزار نفر کشتند به غیر از آن چه به آتش سوزانیدند!!

آیا آقایان باز هم در شک و تردید هستید که آن ملعون بن ملعون به حکم آیات شریفه قرآنی ملعون خدا و رسول خدا در دنیا و آخرت می باشد؟!

### امر معاویه به سب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار

از جمله دلائل واضحه بر کفر معاویه و ثبوت لعن بر او، سب و شتم و لعن نمودن آن ملعون بر امیر المؤمنین و امر نمودن مردم را به این گناه بزرگ حتی در قنوت نمازها و خطبه نماز جمعه که اتفاقی ما و شما و جمهور امت حتی مورخین بیگانه است که آن بدعت و عمل زشت علنی و بر ملاء حتی بر منابر معمول نشد و جمع کثیری را به جرم لعن نمودن به قتل رسانیدند. تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز که آن بدعت را از میان برداشت!

و قطعا آن کسی که امام الموحدین، اخ الرسول، زوج البتول، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را در حیات و بعد از وفات سب و لعن نماید و یا امر به آن کند، ملعون کافر است، زیرا که اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مانند امام احمد در مسند (۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی (۳) و امام

ص: ۱۴۷

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۱۷، خطبه ۲۵، (و من خطبه له علیه السلام و قد تواترت علیه الاخبار باستیلاء اصحاب معاوی، علی البلاد). بعث معاویه بن بسر بن ارطاة الی الحجاز و الیمن، می نویسد: و كان الذی قتل بسر ف وجه ذلك ثلاث الف و حرق قوما بالنار...

۲- مسند احمد بن حنبل، ۶/۳۲۳، مسند ام سلمه.

۳- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۹۹، قول النبی صلی الله علیه وآله من سب علیا فقد سبنی.

ثعلبی و امام فخر رازی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب (۱) و سبط ابن جوزی در تذکره و سلمان بلخی حنفی در ینابیع الموده (۲) و میر سید علی همدانی در موده القربی (۳) و دیلمی در فردوس (۴) و مسلم بن حجاج در صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه (۵) و حاکم در مستدرک (۶) و خطیب خوارزمی در مناقب (۷) و ابراهیم حموی در فرائد (۸) و ابن مغازلی شافعی در مناقب (۹) و امام الحرم در ذخائر العقبی (۱۰) و ابن حجر در صواعق (۱۱)

ص: ۱۴۸

- ۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۸۳ و ۸۲، باب ۱۰، فی کفر من سب علیا.
- ۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۱۵۲، ح ۱۴، باب ۶، و در جلد ۲/۱۰۲، ح ۲۷۳، باب ۵۶ و ۲/۱۵۶، ح ۴۳۸، باب ۵۶ و ۲/۳۹۵، ح ۲۷، باب ۵۹.
- ۳- موده القربی، همدانی، موده ۳ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی ۲/۲۷۷ و ۲۷۸، ح ۷۹۶، باب ۵۶).
- ۴- الفردوس، دیلمی، ۳/۵۴۲، ح ۵۶۸۹، حرف المیم.
- ۵- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۹۰، فصل اول، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه.
- ۶- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۱، ح ۴۶۱۶، کتاب معرفه الصحابه، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ذکر اسلام امیر المؤمنین علی علیه السلام.
- ۷- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۷ و ۱۴۹، ح ۱۵۴ و ۱۷۵، فصل ۱۴.
- ۸- فرائد السمطین، حموی، ۱/۳۰۱ و ۳۰۲، ح ۲۴۰ و ۲۴۱، سمط اول باب ۵۶.
- ۹- مناقب ابن مغازلی، ص ۳۹۴-۳۹۵، ذیل قول پیامبر فاطمه بضعه منی، باختلاف اندک حدیث را نقل می کند.
- ۱۰- ذخائر العقبی محب الدین طبری، ص ۶۶، قسم اول، باب فضائل علی، ذکر انه من آذاه فقد آذی النبی صلی الله علیه و آله...
- ۱۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۳، ح ۱۸، باب ۹، فصل فی فضائله رضی الله عنه. و نیز سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۳، ذکر خلافت علی بن ابی طالب. فصل فی الاحادیث الواردة فی فضله، زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۱۰۵، فصل ۲، از سمط اول، مناقب امیر المؤمنین، ذکر محبه الله و رسول لعلی و محبته لهما، سیوطی در جامع الصغیر، ۲/۶۰۸، ح ۸۷۳۶، مناوی در فیض القدر، ۶/۱۹۰، ح ۸۷۳۶، حرف المیم، مناوی بعد از نقل حدیث چنین می نویسد: و فيه اشاره الى کمال الاتحاد بين المصطفى و المرتضى بحيث ان محبة الواحد توجب محبة الآخر و بعضه يوجب بغضه؛ ابن عساكر در تاریخ مدینه دمشق ۴۲/۲۶۶، رقم ۴۹۳۳، شرح حال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب. شبلنجی در نور الابصار، ص ۱۶۳، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب، مانند مؤلف نقل می کند، متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۲، ح ۳۲۹۰۳، فضائل علی، محب الدین طبری در ریاض النضره، ۳/۱۲۲، باب ۴، مناقب علی بن ابی طالب، ذکر اختصاصه ان من اذاه و تبریزی در مشکاة المصابیح، ص ۵۶۵، باب مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۳، فضائل الصحابه، ۲/۵۹۴، ح ۱۰۱۱، باب فضائل علی.



بالاخره اعظام علماء شما نقل نموده اند به الفاظ و عبارات مختلفه، مجملاً و مفصلاً که رسول اکرم فرمود:

«من سبَّ عليّاً فقد سبَّني و من سبَّني فقد سبَّ الله»

(هر کس سب و شتم کند علی علیه السّلام را مرا سب و شتم نموده و کسی که مرا سب و شتم نماید، خدا را سب و شتم نموده.)

بعضی از آنها تعمیم دادند به نقل از اخباری که دلالت دارد بر این که آزار و اذیت علی علیه السّلام موجب ملعون بودن آزار کننده می شود مانند خبری که دیلمی در فردوس (۱) و سلیمان حنفی در ینابیع الموده (۲) به اسناد مختلفه و دیگران نقل

ص: ۱۴۹

۱- گرچه این حدیث را در مسند احمد نیافتیم لکن حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۱۴۵، ذیل آیه ۵۷ و ۵۸ سوره احزاب و ابن مغزلی در مناقب، ص ۵۲، باب قوله صلی الله علیه و آله یا علی لا یبالی من مات و یبغضک به همین حدیث اشاره کرده اند.

۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۸۱ و ۱۰۱، و ۱۵۵ و ۲۳۳، ح ۱۱۰ و ۲۶۷ و ۴۳۳ و ۶۵۲، باب ۵۶ و ۲/۳۶۳، ح ۳۷، باب ۵۸ و ۲/۴۵۸، ح ۲۷۲، باب ۵۹. و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۶۵، قسم ۱، باب فضائل علیّ، ذکر انه من آذاه فقد آذی النبی؛ احمد بن حنبل در مسند، ۳/۴۸۳، مسند عمر بن شاس الاسلعی؛ حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۱، ح ۶۴۱۹، کتاب المناقب، باب مناقب امیر المؤمنین، ذکر اسلام امیر المؤمنین؛ ابن ابی شیبّه در المصنّف، ۷/۵۰۲، ح ۴۵، کتاب الفضائل، باب فضائل علی؛ ابی یعلی در مسند ۲/۱۰۹، ح ۷۰۷، مسند سعد بن ابی وقاص؛ ابن حبان در صحیحش، ۱۵/۳۶۵، کتاب اخباره صلی الله علیه و آله عن مناقب الصحابه، باب مناقب علیّ؛ ابن عبد البر در الاستیعاب، ۳/۱۱۸۳، رقم ۱۹۲۵، شرح حال عمر بن شاس بن عبید؛ سیوطی در الجامع الصغیر، ۲/۵۴۷، ح ۸۲۶۶، حرف المیم؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۱، ح ۳۲۹۰۱، کتاب الفضائل، فضائل علیّ؛ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۲/۱۴۵، ذیل آیه ۵۷ و ۵۸، سوره احزاب؛ رازی در الجرح و التعدیل، ۶/۲۳۷، رقم ۱۳۱۹، شرح حال عمر بن شاس الاسلامی؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۲۰۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال امیر المؤمنین؛ ابن حجر در سبل الهدی و الرشاد، ۴/۵۳۴، رقم ۵۸۸۱، شرح حال عمر بن شاس الاسلامی به الفاظ گوناگون نقل کرده اند که پیامبر فرمود: من آذی علیاً فقد آذانی. صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۲۴۰، تتمه باب فی التحذیر من بغضهم و سبهم. البدايه و النهايه، ابن کثیر، ۷/۳۱۵، حوادث سال ۳۵ هجری، خروج الخوارج من الکوفه.

نموده اند که در شب های گذشته به بعضی از آنها اشاره نمودیم که فرمود:

« من آذی علیا فقد آذانی و من آذانی فعلیه لعنه الله »

(کسی که اذیت کند علی علیه السلام را پس به تحقیق مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند بر او باد لعنت خدا.)

تا جائی که ابن حجر مکی در صواعق محرقه بالاتر به نحو عموم خبر سب و لعن عترت و اهل بیت را نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من سب اهل بیتی فانما یرتد عن الله و الاسلام و من آذانی فی عترتی فعلیه لعنه الله»

(کسی که سب و شتم نماید اهل بیت مرا پس جز این نیست که از دین

ص: ۱۵۰

خدا و اسلام مرتد گردیده و کسی که مرا اذیت کند در عترت من پس بر او باد لعنت خدا)

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز مختلفه و دیگران نقل نموده اند که در شب های گذشته به بعضی از آنها اشاره نمودیم که فرمود:

« من آذی علیاً فقد آذانی و من آذانی فعلیه لعنه الله »

(کسی که اذیت کند علی علیه السلام را پس به تحقیق مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند بر او باد لعنت خدا.)

تا جائی که ابن حجر مکی در صواعق محرقه بالاتر به نحو عموم خبر سب و لعن عترت و اهل بیت را نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من سب اهل بیتی فانما یرتد عن الله و الاسلام و من آذانی فی عترتی فعلیه لعنه الله»

(کسی که سب و شتم نماید اهل بیت مرا پس جز این نیست که از دین خدا و اسلام مرتد گردیده و کسی که مرا اذیت کند در عترت من پس بر او باد لعنت خدا)

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز مولانا امیرالمؤمنین و دو سبط رسول الله امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ابن عباس و مالک اشتر را لعن می نمود؛ چنانچه اثر در کامل و دیگران نقل نموده اند و امام احمد بن حنبل در مسند به طرق متعدد نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من آذی علیاً بعث یوم القیامه یهودیا او نصرانیا»

(کسی که اذیت کند علی علیه السلام را، زنده شود روز قیامت یهودی یا نصرانی یعنی مسلمان نخواهد بود.)

البته خود آقایان بهتر می دانند که از ضروریات دین مقدس اسلام است که سب و لعن و دشنام به خدا و پیغمبر، کفر و نجاست آور است و چنین آدمی قتلش واجب است.

به حکم این نوع از اخبار که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده و شب های قبل مفصل تر ذکر شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سب و لعن و شتم و دشنام به علی علیه السلام و عترت و اهل بیت من سب و لعن و دشنام به من و پروردگار من است. قطعاً معاویه ملعون و کافر است.

چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب دهم کافی الطالب (۱) به اسناد

ص: ۱۵۱

عن يعقوب بن جعفر بن سليمان، عن أبيه، عن جده، قال: كنت مع عبد الله بن العباس وسعيد بن جبير يقوده، فمر على ضفة زمزم فإذا قدم من أهل الشام يشتمون عليا. فقال لسعيد بن جبير: ردني إليهم، فوقف عليهم، فقال: أيكم الساب لله عز وجل؟ فقالوا: سبحان الله ما فينا أحد سب الله. قال: أيكم الساب رسول الله؟ قالوا: سبحان الله ما فينا أحد سب رسول الله صلى الله عليه وآله. قال: فأيكم الساب علي بن أبي طالب عليه السلام؟ فقالوا: أما هذا فقد كان. قال: فأشهد علي رسول الله صلى الله عليه وآله سمعته أذناي ووعاه قلبي، يقول لعلي بن أبي طالب: من سبك فقد سبني ومن سبني فقد سب الله ومن سب الله أكبه الله علي منخرية في النار.

خود و دیگران نقل نموده اند خبری را که خلاصه اش این است: عبد الله بن عباس و سعید بن جبیر در کنار زمزم دیدند جماعتی از اهل شام نشسته اند و علی علیه السلام را سب و شتم می نمایند. ایستاد در نزد آنها فرمود:

ایکم السابّ لله عزوجلّ (کدام یک از شما سب می نمودید خدای عزوجل را)؟

گفتند: احدی از ما چنین عملی ننموده. فرمود: ایکم السابّ رسول الله صلی الله علیه وآله؟ (کدام یک از شما سب می نمودید رسول خدا را؟) گفتند: احدی از ما آن حضرت را سب ننموده. فرمود: فایکم السابّ علی بن ابی طالب؟ پس کدام یک از شما سب می نمودید علی بن ابی طالب را؟ گفتند: بلی آن ما بودیم که علی را سب می نمودیم. فرمود: گواه باشید به رسول خدا صلی الله علیه وآله که من خود شنیدم از آن حضرت که به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

«من سبک فقد سبنی و من سبنی فقد سبّ الله و من سبّ الله اکبه الله علی منخریه فی النار».

(کسی سب شتم نماید تو را یا علی پس به تحقیق مرا سب و شتم نموده و کسی که مرا سب و شتم نماید پس به تحقیق خدا را سب و شتم نموده و کسی که خدا را سب و شتم نماید می اندازد خدای تعالی او را به صورت

محل انکار احدی از علمای مسلمین و بیگانگان نمی باشد که به امر معاویه علیه الهاویه این بدعت بزرگ در میان مسلمانان عملی شد که تا هشتاد سال علنی و بر ملا حتی در خطبات بالای منبرها چنان عرض شد امیر المؤمنین مظلوم را سب و لعن می نمودند. چون سب به علی علیه السلام به حکم اخبار صحیحه معتبره سب به خدا و رسول است و بدیهی است سب کنندگان به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله کافر و ملعونند، به همین دلیل واضح کفر معاویه ثابت و لعن بر او وارد است.

### دشمن علی کافر است

علاوه بر این دلایل اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علماء خودتان از قبیل تفسیر جلال الدین سیوطی (۱) و تفسیر امام ثعلبی (۲)

موده القربی (۳) میر سید علی همدانی و مسند (۴) امام احمد بن حنبل و صواعق (۵) ابن حجر و مناقب خوارزمی (۶)

ص: ۱۵۳

- 
- ۱- در المنثور، سیوطی، ۵/۷۰۲، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری، سیوطی می نویسد: و اخرج ابن عدی عن ابن سعید قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله «من ابغضنا اهل البيت فهو منافق»
  - ۲- الکشف و البیان، ثعلبی، ۸/۳۱۴، ذیل آیه ۲۳ شوری. ثعلبی می نویسد: عن جریر بن عبد الله بجلي، قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «... الا ومن مات علی بغض آل محمد مات کافراً»
  - ۳- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۳، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۷۳ و ۲۷۴، ح ۷۸۱، باب ۵۶)
  - ۴- مسند احمد بن حنبل، ۱/۸۴-۹۵-۱۲۸، مسند علی بن ابیطالب.
  - ۵- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۳، ح ۱۷، باب ( فصل ۲، فی فضائله (علی علیه السلام)
  - ۶- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۶، ح ۳۳۶، فصل ۱۹، فی فضائل له شتی.

و فضائل ابن مغازلی شافعی (۱) و ینابیع الموده (۲) سیمان بلخی و شرح نهج البلاغه (۳) ابن ابی الحدید متغزلی و اوسط (۴) طبرانی و ذخایر العقبی (۵) امام الحرم و خصائص العلوی (۶) امام ابو عبد الرحمن نسائی و کفایه الطالب (۷) گنجی شافعی و مطالب السؤل (۸) محمد بن طلحه شافعی و تذکره الخواص (۹) سبط ابن الجوزی فصول المهمه (۱۰) ابن صباغ مالکی و دیگران متکثرابه الفاظ و عبارات

ص: ۱۵۴

- ۱- مناقب ابن مغازلی، ص ۱۹۵- ۱۹۰، ح ۲۳۲- ۲۲۵، قوله عليه السلام لا يحبك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق.
- ۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۳۳۵، ح ۵، باب ۳۹. قندوزی این گونه نقل میکند: «کان ابوذر رضی الله عنه یقول: ان هذه الآیه (مرج البحرین یلتقیان...) نزلت فی النبی صلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و لاحسن و الحسین علیهم السلام فلا یحبهم الا مؤمن و لا یبغضهم الا کافر...»
- ۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۸/۱۷۳، کلمه قصار ۴۳.
- ۴- معجم الاوسط، طبرانی، ۳/۸۹، ح ۲۱۷۷، ذیل احادیث احمد بن زهیر.
- ۵- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۹۱، ذکر الحث علی محبته و الزجر عن بغضه.
- ۶- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۱۰۴ و ۱۰۵، حب علی یفرق بین المؤمن و الکافر.
- ۷- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۶۹ و ۶۸، باب ۳.
- ۸- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۳ و ۸۴، باب ۱ فصل ۵.
- ۹- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۳۵، حدیث فی محبته.
- ۱۰- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۱۸۷، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه. و نیز مسلم در صحیح، ۱/۸۶، ح ۱۳۱، کتاب الایمان، باب دلیل علی ان حب الانصار و علی من الایمان و علامته...؛ ابن ماجه در سنن، ۱/۴۲، ح ۱۱۴، مقدمه. باب ۱۱، فضل علی بن ابی طالب؛ ابن اثیر در جامع الاصول، ۹/۴۳۷، ح ۶۴۸۷ و ۶۴۸۸، کتاب لافضائل، باب ۴، فصل ۲، فرع ۲ قسم ۱، علی بن ابی طالب؛ تبریزی در مشکاه المصابیح، ص ۵۶۴، باب مناقب علی بن ابی طالب، فصل ۳؛ جزری شافعی در اسنی المطالب، ص ۵۴، ۵۵؛ زرندی در نظم در السمطین، ص ۱۰۲، قسم ۲، از سمط اول، مناقب علی بن ابی طالب، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

مختلفه درج گردیده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: لا یحب علیا الا مؤمن و لا یبغضه الا کافر.

و در بعض اخبار است الا منافق (دوست نمی دارد علی را مگر مؤمن و دشمن نمی دارد او را مگر کافر - منافق. که در شب های گذشته مشروحا ذکر شد.

بدیهی است هر یک از دو کلمه کافر و منافق در حدیث باشد دلالت تامه دارد که دشمن علی علیه السلام در آتش است زیرا که خداوند متعال وعده فرموده در قرآن مجید با کمال صراحت که منزلگاه کفار و منافقین در درکات جهنم می باشد.

چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۳ کفایه الطالب (۱) مسند نقل نموده که محمد بن منصور طوسی گفت: ما در نزد امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) بودیم مردی به او گفت: یا ابا عبد الله چه می گویی در حدیث که نقل می نمایند از قول علی کرم الله وجهه که فرمود: انا قسیم النار یعنی من قسمت کننده اهل آتش می باشم احمد گفت: کیست که انکار نماید این حدیث را. مگر نه این است که ما روایت نموده ایم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که به علی علیه السلام فرمود:

«لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق»

یعنی تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مگر منافق گفتیم:

ص: ۱۵۵

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۷۲، باب ۳. گنجی حدیث را این گونه نقل می کند: محمد بن منصور الطوسی قال: کنا عند أحمد بن حنبل فقال له رجل: یا ابا عبد الله ما تقول فی هذا الحدیث الذی یروی: أن علیا قال: انا قسیم النار؟ فقال أحمد: وما تنكرون من هذا الحدیث؟ ألیس روینا إن النبی صلی الله علیه وآله قال لعلی: لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق؟ قلنا: بلی. قال: فأین المؤمن؟ قلنا: فی الجنة. قال: فأین المنافق؟ قلنا: فی النار. قال: فعلی قسیم النار.



بلی چنین است. آنگاه احمد مطلب را توجیه نمود، گفت: پس مؤمن در کجاست؟ گفتیم: در بهشت. گفت: منافق در کجاست؟ گفتیم: در آتش. گفت: پس صحیح است که علی قسمت کننده آتش است، یعنی دشمن علی منافق است به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و منافق به حکم آیه:

{إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا} (نساء/۱۴۴)

(البته منافقین را در جهنم پست ترین جایگاه است و برای آنان هرگز یاوری نخواهی یافت.)

در درک اسفل و طبقه زیرین جهنم خواهد بود. پس دشمن علی علیه السلام در طبقه زیرین جهنم عذاب خواهد گردید و عذاب منافقین از عذاب کفار به حکم همین آیه شریفه سخت تر خواهد بود.

و نیز در جمیع کتب (۱) معتبره خودتان ثبت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من ابغض علیا فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله»

(هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد پس به تحقیق مرا دشمن داشته و کس که مرا دشمن بدارد پس به تحقیق خدا را دشمن داشته است.)

از این قبیل اخبار به قدری زیاد است که در حد تواتر معنوی قرار گرفته.

ص: ۱۵۶

---

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۱، ح ۴۶۴۸، کتاب المعرفة الصحابة مناقب علی بن ابی طالب و نیز ابن حجر مکی در صواعق المحرقة، ص ۱۲۳، ح ۱۷، باب ۹، صل ۲؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۱، ح ۳۲۹۰۲، کتاب الفضائل من قسم الافعال، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی بن ابی طالب؛ هیشمی در مجمع الزوائد، ۹۱۳۲، باب منه جامع فیمن یحبه و من یبغضه؛ خوارزمی در مناقب، ص ۷۰، ح ۴۴، فصل ۶، به همین حدیث اشاره کرده اند.

شیخ: آیا از مثل شمائی سزاوار است که زبان جسارت و قدح کنید به فرد شایسته ای از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله؟ مگر نه این است که خداوند آیات چندی در مدح و ثنای اصحاب آن حضرت نازل و در آنها نوید و مغفرت و خوشنودی به آنان داده است؟ و معاویه خال المؤمنین مسلما از صحابه مکرم و مشمول آیات مدح و رضا و خوشنودی می باشد. آیا اهانت به صحابه اهانت به خدا و رسول نمی باشد؟

### در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند

داعی: چنان چه فراموش نفرموده باشید گذشته موضوع صحابه را برای شما تشریح نمودم.

اینک هم برای آن که بیان شما را بلا جواب نگذارم مختصراً عرض می نمایم که احدی انکار نزول آیات را در مدح صحابه عظام ننموده، ولی اگر قدری آقایان دقیق شوید و به معانی لغوی و اصطلاحی صحابه و اصحاب توجه نمائید، تصدیق خواهید نمود که آیات نازله در مدح صحابه، اطلاق کلی ندارد که به این دلایل ما بتوانیم تمام اصحاب را پاک و عادل و منزله از جمیع ارجاس و معاصی صغیره و کبیره و ارتداد و غیره بدانیم.

آقای من! لابد به خوبی می دانید صحبه در لغت به معانی معاشرت است چنانچه فیروز آبادی در قاموس (۱) گوید صحبه بر وزن سُمعه یعنی زندگانی کرد با او و در عرف عام زیاد می نمایند بر معاشرت، ملازمت و نصرت و موازرت را

ص: ۱۵۷

---

۱- قاموس المحيط، فیروز آبادی، ۱/۹۵، ذیل ماده صحب.

خواه در مدت زیاد باشد یا مدت کم.

پس مصاحب النبی به اقتضای لغت عرب و شواهد بسیاری از قرآن حکیم و حدیث، کسی را گویند که معاشر با آن حضرت بوده، خواه مسلم یا کافر، خوب یا بد، متقی یا فاسق و مؤمن یا منافق باشد.

برای روشن شدن مطلب ناچارم به دلائلی مختصراً زایدا علی ما سبق از آیات و احادیث معتبره از طرق خودتان اشاره نمایم تا آقایان محترم تحت تأثیر نام اصحاب منحرف از حق نشوید و بدانید اسم صحبه و صاحب و مصاحب و اصحاب بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد اطلاق می شود.

۱- در آیه ۲ سوره نجم خطاب به مشرکین فرماید:

{ما ضل صاحبکم و ما غوی}

(صاحب شما (محمدصلی الله علیه و آله) هیچ گاه در ضلالت و گمراهی نبوده است)

۲- در آیه ۴۵ سوره سبا می فرماید:

{قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَأِحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنِي وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ}

(بگو به امت که من به یک سخن شما را پند می دهم (اگر بشنوید هدایت یابید) و آن سخن این است که شما خالص برای خدا دو نفری یا هر یک یک شما تنها در امر دینتان قیام کنید درباره من و فکرت کار بندید که صاحب شما (رسول الله) را جنون نیست)

۳- در آیه ۳۲ سوره کهف فرماید:

{قَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا}

ص: ۱۵۸

(آن مرد کافر به مصاحب و رفیقش (که مرد مؤمن و فقیر بود) در مقام گفتگو و مفاخرت برآمد و گفت: من از تو به دارائی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز محترم تر و عزیز ترم.)

۴- و نیز در آیه ۳۵ همین سوره فرماید:

{قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا}

(مصاحب و رفیق با ایمن فقیر در مقام گفتگو و اندرز به دو (مصاحب کافر) گفت: آیا به خدائی که نخست از خاک و بعد از نطفه تو را آفریده و آنگاه مردی کامل و آراسته خلقت ساخت کافر شدی.)

۵- و در آیه ۱۸۳ سوره اعراف می فرماید:

{أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ}

(آیا این مردم فکر نکردند و نیندیشیدند که صاحب آنها رسول الله آنچه که مردم به او نسبت می دهند از جنون دارا نیست.)

۶- در آیه ۷۰ سوره انعام می فرماید:

{قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلا يَضُرُّنَا وَنُرُدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ}

(بگو ای پیغمبر که ما چرا خدا را رها کرده و چیزی مانند بتان (که بی اثر محض است) و هیچ قادر بر نفع و ضرر نباشد بخوانیم و باز به خوی جاهلیت بعد از آن که خدا ما را هدایت نمود برگردیم تا مانند کسی که فریب و اغوای شیطان او را در زمین سرگردان ساخته شویم آن شیطان را

ص: ۱۵۹

اصحاب و یارانست که شخص را به سوی خود هدایت می کند بگو هدایت خدا به حقیقت هدایت است.)

۷- در آیه ۳۹ سوره یوسف از قول یوسف پیغمبر خطاب به دو مصاحب کافر زندانی فرماید:

{ يَا صَاحِبِي السِّجْنِ ۚ أَرْبَابٌ مُتَّفِقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ }

(ای دو رفیق زندان من از شما می پرسم آیا خدایان بی حقیقت متفرق مانند بتان و فراعنه و غیره بهترند یا خدای یکتای قاهر) پس از این آیات شریفه ای که من باب نمونه بعضی از آنها را ذکر نمودیم معلوم می شود که مجرد نام صحابه و صاحب و اصحاب از حیث لغت اختصاص به مسلم و مؤمن ندارد، بلکه اطلاق بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد می شود.

چه آنکه عرض کردم معاشر آدمی را در لغت مصاحب و اصحاب می خوانند بدیهی است اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی کسانی که با آن حضرت معاشر بودند؛ چنانچه آیات شریفه بر آن گواه است.

البته در میان اصحاب و معاشرین آن حضرت خوب و بد (یعنی مؤمن و منافق) بسیار بودند و آیاتی که در مدح اصحاب نازل گردیده، اطلاق به عموم ندارد بلکه مربوط به خوبان اصحاب است. ما هم تصدیق داریم که کبار صحابه آن حضرت را هیچ یک از انبیاء عظام نداشتند. مانند اصحاب بدر و احد و حنین و غیره که امتحان خدا را داده و در یاری اطاعت اوامر آن حضرت بدون هوی و هوس ثابت قدم ماندند و آنی از آن حضرت منحرف و منصرف نگردیدند.

ص: ۱۶۰

ولی در میان اصحاب، مردمان بد دل اهل مکر و خدعه و نفاق و دشمنان آن حضرت و اهل بیت طاهرینش هم زیاد بودند مانند عبد الله بن ابی و ابی سفیان و حکم بن عاص (عموی عثمان طریق رسول الله صلی الله علیه و آله) و ابو هریره و ثعلبه و یزید بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و حبیب بن مسلمه و سمره بن جندب و عمرو بن عاص و بسر بن اراطه (سفاک خونخوار) و مغیره بن شعبه و معاویه بن ابی سفیان و ذی الثدیه خارجی و امثالهم که در حال حیات و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله فتنه ها کردند و به طریق قهقرا برگشتند و فساد ها نمودند که معاویه (علیه الهاویه) یکی از آن افرادی است که در زمان حیات خود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را لعن نمود و

بعد از وفات آن حضرت وقت مناسبی به دست آورد، به عنوان خونخواهی عثمان قیام نمود و سب ریزش خون بسیاری از مسلمانان گردیده مخصوصاً عده ای از اصحاب پاک آن حضرت مانند عمار در آن فتنه شهید گردیدند چنانچه آن حضرت خود خبر داده ما هم در شب های قبل نقل آن اخبار را نمودیم.

فلذا همان قسمی که آیات و اخبار بسیار در مدح خیار اصحاب خوبان مؤمنین آنها از فضائل و مناقب و وعده به حسن عاقبت رسیده، آیات و اخبار وعید شدید زیادی درباره بدها و خیانت کارها و منافقین صحابه رسیده که ثابت می نماید به علاوه آنچه در زمان حیات آن حضرت را آزرده، بعد از وفات هم فتنه ها نموده مرتد گردیدند.

شیخ: عجب است چگونه می فرماید اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد گردیدند و فتنه نمودند.

داعی: حقیر نمی گویم آیات و اخبار می گوید. اگر قدری دقیق شوید از

تعجب بیرون می آئید.

اولا خداوند در آیه ۱۳۸ سوره آل عمران خبر از ارتداد آنها داده فرماید:

{أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ}

(ای پیغمبر به مرگ یا قتل در گذشت با شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود)

علاوه بر این آیه شریفه و سوره منافقون و آیات دیگر در قدح و مذمت اصحاب، اخبار بسیاری از طرق علمای خودتان مانند بخاری(۱)

و مسلم(۲) و ابن عساکر(۳) و یعقوب بن سفیان احمد بن حنبل(۴) و ابن عبد البر(۵) و غیرهم در

ص: ۱۶۲

۱- صحیح بخاری، ۶/۳۹۰، ح ۱۰۵۱، کتاب التفسیر، باب قوله (و کنت علیهم شهیدا مادمت فیهم...) و در ۸/۴۸۹ و ۵۰۳-۵۰۷، ح ۱۴۴۱-۱۴۴۴ و ۱۴۳۵ و ۱۳۹۱، کتاب الرقاق باب کیف الحشر و باب فی الحوض و در ۹/۶۷۳، ح ۱۸۷۹ و ۱۸۷۸، کتاب الفتن، باب ما جاء فی قول الله تعالی {وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً} بخاری حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده است که به یک حدیث اشاره می کنیم: «عن ابی وائل قال قال عبد الله قال النبی انا فرط لكم علی الحوض لیرفعن الی رجال منکم حتی اذا اهویت لاناولهم اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی فیقول لا تدری ما احدثوا بعدک.»

۲- صحیح مسلم، ۴/۲۱۹۵، ح ۵۸، کتاب الجنه و صفة نعیمها، باب فناء الدنیا و بیان الحشر یوم القیامه، مسلم حدیث را این گونه نقل می کند: «الا و انه سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فأقول یا رب اصحابی فیقال: انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم ... فیقال لی: انهم لم یزالوا مردتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم.»

۳- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ۸/۱۰۸، رقم ۶۱۱، شرح حال اسحاق بن ابراهیم.

۴- مسند، احمد بن حنبل، ۱/۲۵۷ و ۴۰۶ و ۴۲۵ و ۴۵۵، مسند عبد الله بن عباس و مسند عبد الله بن مسعود.

۵- استیعاب، ابن عبد البر، ۱/۱۶۴، رقم ۱۷۴، شرح حال بسر بن ارطاة. و نیز ترمذی در الجامع الصحیح، ص ۶۵۸، ح ۲۴۲۳، کتاب صفة القیامه... باب ما جاء فی الشأن الحشر.

مذمت و کفر و اردتداد و نفاق آنها فرداً یا جمعاً رسیده. چون وقت تنگ است برای نمونه به دو خبر اشاره می‌نمایم تا رفع تعجب از شما بشود و بدانید خوبان صحابه را خوب و بدهای آنها را بد باید دانست. دیگر نفرمائید چه دلیلی بر کفر سرسلسله منافقین و دشمن‌ترین دشمنان امیر المؤمنین علی علیه السلام و سب‌کننده آن حضرت و کشنده خوبان از ذراری و اصحاب پاک رسول الله صلی الله علیه و آله که رسماً دشمنی با خدا و رسول او نموده می‌باشد.

بخاری در دو خبر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل بن سعد و عبد الله بن مسعود از رسول اکرم نقل نموده اند که فرمود:

«انا فرطکم علی الحوض لیرفعن الی رجال منکم حتی اذا اهویت لاناولهم اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی فبقول لا تدری ما احدثوا بعدک»

(پیش از شما من کنار حوض (کوثر) به انتظار شما هستم و گروهی از شما را که نمی‌بینم عرض می‌کنم: پروردگارا کجایند اصحاب من؟ خطاب رسد تو نمی‌دانی که بعد از تو چه ها نمودند! چه اموری در دین وارد نمودند!)

و امام احمد بن حنبل در مسند(۱) و طبرانی در کبیر(۲) و ابو نصر سجزی در

ص: ۱۶۳

---

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱/۲۵۷، مسند عبد الله بن عباس، احمد بن حنبل این گونه نقل می‌کند: «عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول انا فرطکم علی الحوض فمن ورد افلح و ثوقی باقوام فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول ای رب فیقال ما زالوا بعدک یرتدون علی اعقابکم.»

۲- معجم الکبیر، طبرانی، ۱۲/۵۶، ذیل احادیث ساعد بن جبیر عن ابن عباس. طبرانی این گونه نقل می‌کند: «عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: انا فرط لکم وموعدکم علی الحوض فمن ورد افلح و یأتی قوم فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب امتی فیقال لا تدری ما احدثوا بعدک مرتدین علی اعقابکم. و نیز طبرانی در معجم الاوسط، ۳/۴۱۷، ح ۲۸۹۵، ذیل احادیث ابراهیم بن هاشم به همین حدیث اشاره کرده است.



ابانه(۱) از ابن عباس نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«أنا آخذ بحجزكم أقول اتقوا النار واتقوا الحدود ثلاثا ثم أنا فرطكم على الحوض فمن ورد فقد أفلح فيؤتى برجال حتى إذا عرفتهم وعرفوني اختلجوا دوني فأقول رب أصحابي فيقال لم يزالوا يرتدون على أعقابهم (و في روايه للطبرانی فی الكبير) بعد قوله يا رب امتي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك مرتدين على أعقابهم»

(آنچه مانع از ورود آتش است به شما فهمانیدم باز هم می گویم بترسید از آتش دوزخ و دین خدا را کم و زیاد نکنید زمانی که بمیرم و شما را ترک گویم پیش از شما بر حوض کوثر وارد می شوم رستگار کسی است که در آنجا بر من وارد گردد نشان می دهند جمعیت هایی را به من که گرفتار عذاب الهی باشند عرض کنم پروردگارا اینها امت منند خطاب رسد بعد از تو اینها مرتد گردیده و به دین جاهلیت خود برگشتند و در روایت طبرانی در کبیر دارد که بعد از این که فرماید اینها امت منند خطاب

ص: ۱۶۴

---

۱- گرچه به کتاب الابانه دست نیافتیم اما متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۱۷۶، ح ۳۱۱۱۲، کتاب الفتن، فصل ۳، حدیث را از ابونصر سجزی نقل می کند.

رسد تو نمی دانی که بعد از تو چه حادثه ها نمودند و چه اموری در دین وارد کردند همگی مرتد گردیده به دین جاهلیت خود برگشتند.)

واقعا دل می سوزد که یک چنین ملحد کافر بی دینی را (چنان چه قبلا دلائل بر کفر و ملعنت او را بیشتر بیان نمودیم) با فرزند پلیدش یزید عنید را (که در شبهای گذشته کفرش را ثابت نمودیم مسلم و مؤمنی بخوانند و اصراری بر اثبات ایمان آنها و تبرئه نمودن آنها را از کفر و تثبیت مقام خلافت و این که اهل بهشت اند بمانید بلکه به ناحق آنان را امیر المؤمنین بگویند و حال آن که دلائل و عملیات کفر آمیز آنها در کتب معتبره خودتان کاملا ثبت است؛ حتی اکابر علماء منصف اهل تسنن کتابهای مستقل بر رد آنها نوشته اند مانند ابو الفرج ابن الجوزی و اخیرا عالم جلیل القدر منصف سید محمد عقیل علوی متوفی ۱۳۵۰ قمری کتابی تألیف نموده به نام النصائح الکافیة لمن يتولى معاوية و تا به حال دو چاپ گردیده چاپ اخیر در سال ۱۳۶۷ قمری در مطبعه النجاح بغداد به زیور طبع رسیده.

و لکن سعی بلیغی بنمایند بر کفر جناب ابی طالب و اصرار داشته باشند که آن یگانه رادمرد مؤمن موحد را کافر معرفی نمایند؟! بدیهی است این عقیده و اظهار به این نوع هذلیات نیست مگر از روی بغض و کینه به امیر المؤمنین علی علیه السلام که به اصرار تمام و کلمات ناهنجار، تیر جفائی بر جراحات قلب آن امام مظلوم محبوب خدا و پیغمبر زده باشند!!

و به دلائل ثابتة کفر و نفاق معاویه و یزید (علیهما اللعنه و العذاب) هزارها محمل می بندند و آنها را مجتهد خوانند و عملیات کفر آنها را از آثار اجتهادشان

ص: ۱۶۵

دانند و دلایل سخیفی بر تبرئه آنها اقامه نمایند!!

ولی دلایل واضح و اقرارهای صریحه جناب ابی طالب را بر ایمان به خدا و پیغمبر رد نموده و کفر او را ثابت می نمایند!

من نمی دانم خوارج و نواصب و اموی ها و بقایای محبین آنها تا کی و تا چند باید بربرادران سنی ما حکومت نمایند و آنها را کورکورانه، روی عادت و تعصب به دنبال عقاید خود ببرند و نگذارند برادران سنی چشم انصاف باز کنند و حق و حقیقت را آشکار ببینند؟!

### دلایل دیگر بر ایمان ابی طالب

آیا اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که به فرموده آن حضرت عدیل القرآنند و اجماع آنها برای مسلمین حجه است و اکابر علماء خودتان اتفاق بر علم و زهد و ورع و تقوای آنها را دارند نگفته اند جناب ابوطالب اهل ایمان بود و مؤمن از دنیا رفته است؟

آیا اصبح بن نباته که محل وثوق علماء و رجال شما بوده از مولا و مقتدای مؤمنین علی علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«و الله ما عبد ابی ولا جدی عبد المطلب و لا هاشم و لا عبد مناف صنما قط (۱)»

(به خدا قسم پدرم ابوطالب و جدم عبد المطلب و هاشم و عبد مناف

ص: ۱۶۶

---

۱- بحار الانوار، مجلسی، ۳۵/۸۱، ح ۲۲، تاریخ امیر المؤمنین، باب ۳، فی نسبه و احوال و الدیه و نیز علامه امینی در الغدیر، ۷/۳۸۷، ح، اربعون حدیثا فی سیدنا ابی طالب.

هرگز سجده به بت نمودند و بت پرستی نکردند.)

یعنی خدای واحد را پرستش نمودند و رو به کعبه عبادت نمودند و متمسک به دین حنیف ابراهیم خلیل الله بودند.

آیا سزاوار است شما قول علی و اهل بیت طاهره را بگذارید و به دنبال اقوال مغیره ملعون و امویها و خوارج و نواصب و دشمنان سرسخت امیر المؤمنین علیه السلام بروید و اشعار و کلمات صریحه جناب ابوطالب را تأویلات بارده بنمائید.

از جمله دلائل بر مولانا امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: جناب ابوطالب همیشه موحد و مؤمن به ذات غیب الغیوب حضرت احدیت بوده، خطبه عقد ام المؤمنین خدیجه طاهره علیها السلام است برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سبط ابن جوزی در آخر باب ۱۱

صفحه ۱۷۰ تذکره خواص الامه (۱) نقل نموده که وقتی مجلس عقد آراسته شد جناب ابوطالب خطبه عقد خواند به عباراتی که تمام آنها دلالت کامله بر موحد بودن و اعتقاد به وحدانیت حضرت باری تعالی دارد. مطلع خطبه این است که فرمود:

«الحمد لله الذي جعلنا من ذرية ابراهيم و زرع اسمعيل و ضئضئى معد و عنصر مضر و جعلنا حضنه بيته و سؤاس حرمه و جعل لنا بيتاً محجوجاً و حرماً امناً و جعلنا الحكام على الناس (الى آخر الخطبه)»

حمد خدایی را که قرار داد ما را از ذریه ابراهیم و نتیجه اسماعیل و اصل معد و عنصر مضر و قرار داد ما را نگاهبانان خانه خودش و مالک الرقاب

ص: ۱۶۷

---

۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۷۲، باب ۱۱، ذکر خطبه النکاح و عقد العقد.

حرمش و قرار داد برای ما خانه ای که مقصود (اهل عالم است که برای حج به آنجا شتابند) و حرمی که محل امن و امان است برای مردم و قرار داد ما را حکام بر مردم.)

شیخ سلیمان بلخی در باب ۱۴ ینابیع الموده(۱) اول صفحه ۷۳ (چاپ اسلامبول) از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب نقل نموده که:

رای ابوطالب النبی صلی الله علیه و آله یتفل فی فم علی ای یدخل لعاب فمه فی فم علی فقال ما ها یا ابن اخی؟ فقال ایمان حکمه فقال ابوطالب لعلی یا بنی انصر ابن عمک و وازره.

(ابو طالب دید پیغمبر آب دهان خود را دهان علی ریخت سؤال کرد برادر زاده این چه بود (یعنی چرا چنین کردی) فرمود: (این آب دهان) تمامش ایمان و حکمت بود پس جناب ابوطالب به علی علیه السّلام امر کرد پسر م یاری کن پسر عمت را و وزیر او باش.)

آیا این بیانات دلیل بر ایمان جناب ابوطالب نیست علاوه بر آنکه پیغمبر را زجر و منع نکرد و از پسر دوازده ساله خود علی علیه السّلام هم جلوگیری نکرد بلکه به آن بزرگوار امر می کند که یاری نماید پسر عمش رسول خدا را.

### **ایمان آوردن جعفر طیار به امر پدر**

و نیز علمای خودتان همگی در کتب خود ثبت نموده اند و ابن ابی الحدید

ص: ۱۶۸

---

۱- ینابیع الموده، قدوزی حنفی، ۱/۲۲۱، ح ۴۱، باب ۱۴، و نیز خوارزمی در مناقب، ص ۱۳۲، ح ۱۴۷، فصل ۱۳.

مفصلا در شرح نهج البلاغه (۱) شرح می دهد که روزی جناب ابوطالب به مسجد وارد شد دید رسول اکرم صلی الله علیه وآله نماز می گذارد و علی در دست راست آن حضرت مشغول

به نماز است. به فرزندش جعفر طیار که همراه او بود و تا آن روز ایمان نیاورده بود، گفت:

صَلِّ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ؛ وصل کن خودت را به پهلوی پسر عمت و با او نماز بگذار جعفر پیش رفت و در طرف چپ رسول اکرم صلی الله علیه وآله به نماز ایستاد جناب ابوطالب این ابیات را انشاد نمود.

ان علیا وجعفر اثنقتی

عند ملم الزمان والنوب

لا تخذلا وانصرا ابن عمكما

أخی لأمی من بینهم وأبی

والله لا اخذل النبی ولا

یخذله من بنی ذو حسب (۲)

(به درستی که علی و جعفر هر دو محل وثوق و در روزهای سخت و گرفتاری ها پشتیبان من هستند. وانگذازید (ای علی و جعفر) پسر عم خود را و یاری نمائید او را زیرا که او پسر برادر ابوینی من است. به خدا قسم از یاری پیغمبر دست بر نمی دارم و او را و نمی گذارم که پیغامبر

ص: ۱۶۹

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۶۹، خطبه ۲۳۸، (خطبه قاصعه) ابن ابی الحدید می نویسد: ... کما روی أن أبا طالب فقد النبی صلی الله علیه وآله یوما، وکان یخاف علیه من قریش أن یغتالوه، فخرج ومعه ابنه جعفر یطلبان النبی صلی الله علیه وآله، فوجده قائما فی بعض شعاب مکة یصلی، وعلی علیه السّلام معه عن یمینه، فلما رأهما أبو طالب، قال لیجعفر تقدم وصل جناح ابن عمک، فقام جعفر عن یسار محمد صلی الله علیه وآله، فلما صاروا ثلاثة تقدم رسول الله صلی الله علیه وآله وتأخر الاخوان...

۲- شرح نهج البلاغه، ۱۴/۷۶، نامه ۹، اختلاف الرأی فی ایمان ابی طالب. «محقق»

صاحب حسب شریف می باشد.)

پس به اتفاق علما و مورخین (۱) خودتان اسلام و ایمان جعفر طیار و نماز گزاردن او با رسول اکرم صلی الله علیه وآله به امر و اجازه پدرش جناب ابوطالب بوده است.

چگونه ممکن است صاحب عقلی باور کند که پدری مشرک و کافر باشد و برادرزاده خود را منع از آن ادعای بزرگ نماید حتی فرزندانش را هم منع نماید از ایمان آوردن به کسی که دین نوین آورده و دشمن دین او می باشد آن هم پدر مقتدر مطاعی مانند جناب ابوطالب که رئیس قریش بوده است!

بلکه فرزندش را امر کند برو و به پسر عمت ایمان آور و اقتداء کن به او و خودش هم با تمام قوای جسمی و روحی دشمن بزرگ دین خود را تقویت و یاری نماید!!

فاعتبروا یا اولی الابصار.

اکابر علمای (۲) فریقین همگی نقل نموده اند وقتی اهالی مکه و قریش محاصره

ص: ۱۷۰

۱- اسد الغابۀ، ابن اثیر، ۱/۲۸۷، حرف الجیم، شرح حال جعفر بن ابی طالب. ابن اثیر این گونه نقل می کند: «روی ان اباطالب رأى النبى صلى الله عليه وآله و عليا يصليان و علي عن يمينه فقال لجعفر عليه السلام صل جناح ابن عمك و صل عن يساره... و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغۀ، ۱۳/۲۷۲، شرح خطبه ۲۳۸ (قاصعه) القول فی اسلام ابی بکر و علی، از قول استادش ابو جعفر اسکافی این چنین نقل می کند: «ان ابا طالب قال لعلي عليه السلام: اي بني الزمه فانه لن يدعوك الا الى خير و قال لجعفر صلى الله عليه وآله جناح ابن عمك فاسلم بقوله».

۲- البداية و النهایه، ابن کثیر، ۳/۱۰۵، باب هجرة اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله من مكة الى ارض الحبشه، ابن کثیر می نویسد: فلما رأى أبو طالب عمل القوم جمع بنى عبد المطلب وأمرهم أن يدخلوا رسول الله صلى الله عليه وآله شعبهم، وأمرهم أن يمنعه ممن أرادوا قتله. فاجتمع على ذلك مسلمهم وكافرهم، فمنهم من فعله حميه، ومنهم من فعله إيمانا و يقينا... و نیز در السيرة النبوية، ۱/۳۸۳، باب مجادلۀ المشركين رسول الله صلى الله عليه وآله، فصل فى ذكر مخالفة قبائل قریش بين هاشم... جريان را همانند البداية و النهایه نقل می کند.

اقتصادی را درباره بنی هاشم کردند، جناب ابوطالب با تمام بنی هاشم به یاری رسول خدا الله صلی الله علیه وآله

برخاستند و چهار سال در شعب ابی طالب از آن حضرت محافظت و نگهداری نمودند. حتی در تمام مدت توقف در شعب، اول شب ها هر کجا رسول الله صلی الله علیه وآله به خدا می رفت جناب ابوطالب بعد از ساعتی می آمد آن حضرت را بیدار می کرد و به جای امن تری می برد و فرزند عزیزش علی علیه السّلام را در بستر او می خوابانید که اگر اول شب دشمنی آن حضرت را در آنجا دیده و قصد سوئی به آن حضرت داشته باشد علی فدای آن حضرت گردد و وجود مبارکش در مهد امن و آسایش راحت و آسوده باشد.

شما را به خدا قسم آیا مشرکی برای حفاظت موحدی که مدعی مقام نبوت است و مشکرین را اهل ضلالت و گمراهی می داند، این قدر جدیت به کار می برد؟! قطعاً جواب منفی است. این همه جدیت ها و فداکاری ها از آثار ایمان کامل بوده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و سبط ابن جوزی در تذکره خواص

ص: ۱۷۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۴/۷۶، نامه ۹، (و من کتابه له علیه السّلام ابی معاویه) اختلاف رأی فی ایمان ابی طالب. ابن ابی الحدید می نویسد: « وقد جاءت الروایه أن أبا طالب لما مات جاء علی علیه السّلام إلى رسول الله صلی الله علیه وآله، فأذنه بموته، فتوجع عظیما وحزن شديدا، ثم قال له: امض فتول غسله، فإذا رفعتہ علی سریره فأعلمنی، فاعترضه رسول الله صلی الله علیه وآله وهو محمول علی رؤوس الرجال، فقال وصلتك رحم یا عم، وجزیت خیرا فلقد ربیت وکفلت صغیرا، ونصرت وآزرت کبیرا، ثم تبعه إلى حفرتہ، فوقف علیه، فقال أما والله لاستغفرن لک ولأشفعن فیک شفاعة یعجب لها الثقلان»



الامه (۱) از طبقات محمد بن سعد نقل می کند از واقدی و علامه سید محمد بن سید رسول برزنجی در کتاب الاسلام فی العم و آباء سید الانام از ابن سعد و ابن عساکر و غیرهم با اسناد صحیح از محمد بن اسحاق روایت کرده اند علی علیه السّلام فرمود: چون ابوطالب وفات نمود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را خبر دادم، فبکی بکاءً شدیداً گریه شدیدی نمود. آنگاه به من فرمود:

«اذهب فغسله و کفنه و واره غفر الله له و رحمه»

(برو او را غسل بده و کفن بنما و در قبرش بگذار خدا بیامرزد و رحمت نماید او را.)

ص: ۱۷۲

---

۱- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۱۹، باب ۱، فصل فی ذکر والده علیه السّلام. سبط بن الجوزی، این گونه نقل می کند: «حدثنی الواقدی قال قال علیه السّلام لما توفی ابوطالب اخبرت رسول الله فبکاءً شدیداً ثم قال اذهب فغسله و کفنه و واره غفر الله له و رحمه... و نیز ابن سعد در طبقات الکبری، ۱/۹۹، ذکر ضم عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه و آله الیه بعد وفاه امه... می نویسد: «عبید الله بن ابن رافع عن ابیه عن جده عن علی قال: اخبرت رسول الله بموت ابی طالب فبکی ثم قال: اذهب فاغسله و کفنه و واره غفر الله له و رحمه...» ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۶۶/۳۳۶، شماره ۸۶۱۳، شرح حال ابوطالب بن عبد مناف؛ سیوطی در تفسیر در المنثور، ۳/۵۰۶، ذیل آیه ۱۱۳ سوره توبه؛ شوکانی در فتح القدیر، ۲/۴۱۱، ذیل آیه ۱۱۳، سوره توبه حدیث را همانند ابن سعد نقل می کنند.

شما را به خدا انصاف دهید آیا در اسلام اجازه داده شده که کافر را غسل بدهند و کفن بنمایند؟! آیا سزاوار است بگوئیم رسول الله يستغفر له ایاما لا- یخرج من بینه. یعنی روزها رسول اکرم صلی الله علیه و آله از منزل بیرون نرفت و برای جناب ابوطالب استغفار و طلب مغفرت و آمرزش می نمود.

آیا ممکن است که آن حضرت آیه ۵۱ و ۱۱۶ سوره نساء را در قرآن خود ندیده باشد؟! که خدای متعال می فرماید:

{إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ}

(محقق است خدا کسی را که به او شرک آورد، هرگز نخواهد بخشید سوای مشرک هر که را خواهد می بخشد.)

چگونه ممکن است رسول اکرم صلی الله علیه و آله با وجود چنین آیه ای که صریحا پروردگار می فرماید که ما مشرک را نمی آمرزیم برای مشرک طلب رحمت و مغفرت بنمایند و حال آنکه طلب رحمت و مغفرت برای مشرک حرام است و هم چنین غسل دادن و کفن نمودن بدن میت اختصاص به مسلمین دارد و برای کفار ابداء جائز نمی باشد پس همین استغفار نمودن رسول الله صلی الله علیه و آله برای جناب ابوطالب و امر نمودن به علی علیه السلام که خودت برو پدرت را غسل بده و کفن بنما دلیلی واضح است براسلام و ایمان جناب ابوطالب.

با دیده حق بین و انصاف صفحه ۶ تذکره سبط ابن جوزی را مطالعه کنید و ببیند مولای متقیان چگونه بر پدر بزرگوارش مرثیه گفته است که:

أبا طالب عصمه المستجير

وغيث المحول ونور الظلم

لقد هد فقدك أهل الحفاظ

فصلى عليك ولي النعم

ص: ۱۷۳

فقد كنت للطهر من خير عم

(ای ابو طالب تو پناه پناهندگان و رحمت بر افتادگان و روشنائی شب ظلمانی بودی. با موت تو ارکان دوستان و محبینت متلاشی شد. رحمت حق بر تو نازل و تو را به جوار خود در بهشت برین واصل نمود و تو بودی برای پیغمبر بهترین عموها (که او را و دین او را یاری نمودی))

آیا باور می شود که این شخصیت بزرگ کافر از دنیا رفته باشد که مجسمه توحید و خدا پرستی (علی علیه السلام) برای او این قسم مرثیه سرائی نماید؟!

اینها تمام دلالتی است که ثابت می نماید جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته و الا رسول اکرم به امام معصوم امر نمی فرمود او را غسل و کفن و دفن نماید و برای او گریه شدید و طلب رحمت بنماید در حالتی که آن حضرت مجسمه حبّ فی الله و بغض فی الله بوده است. دوستی و دشمنی برای خدا می نماید نه روی هوای نفس که چون عموی من است (و لومشرك) و مخالف امر پروردگار من است، برای او به شدت گریه و استغفار و طلب رحمت نمایم!

شیخ: اگر ابوطالب مؤمن و موحد بود به چه علت ایمان خود را پنهان داشت و مانند عباس و حمزه برادران خود علناً اظهار ایمان ننمود؟

داعی: بدیهی است بین عباس و حمزه با جناب ابوطالب خیلی فرق و تفاوت بوده؛ چه آن که جناب حمزه به قدری شجاع و جسور و قوی بود که تمام اهل مکه از او ملاحظه می کردند بلکه می ترسیدند. البته اسلام و تظاهر او به ایمان کمک شایانی برای حفظ وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله از شر دشمنان شد.

و اما جناب عباس هم فوری اسلام خود را ظاهر نکرد؛ چنانچه ابن عبد البر در استیعاب نقل می نماید که عباس در مکه ایمان آورد ولی از مردم پنهان می داشت تا زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هجرت نموده خواست با آن حضرت حرکت نماید، حضرت به او نوشت که توقف تو در مکه برای من بهتر است. فلذا خبرهای مکه را به آن حضرت می رسانید و در غزوه بدر کبری کفار آن جناب را با خود آوردند. بعد از شکست کفار قریش اسیر شد و در روز فتح خیبر مقتضی موجود شد ایمان خود را ظاهر نمود و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۲۲۶ ینابیع (۱) ضمن باب ۵۶ (چاپ اسلامبول) نقلا از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبد الله طبری شافعی از فضائل ابوالقاسم الهی آورده که اهل علم می دانند، عباس از قدیم اسلام آورده بود ولی اسلامش را کتمان می نمود. او را نشد چه آن که با کراهت موافقت با کفار نمود و مایل به هجرت بود ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله به او نوشت بماند و اخبار مشرکین را به آن حضرت بدهد. روزی که ابو رافع به آن حضرت خبر تظاهر به اسلام عباس را داد حضرت او را آزاد نمود.

ص: ۱۷۵

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۱۷، ح ۶۲۳، باب ۵۶، ذکر اسلام العباس. قندوزی این گونه نقل می کند: «قال اهل العلم بالتاریخ: ان العباس اسلم قدیما و کان یکتُم اسلامه و خرج مع المشرکین یوم بدر...»

ولی جناب ابوطالب اگر ایمان خود را ظاهر می کرد امر یکسره می شد؛ یعنی در اول دعوت که هنوز رسول اکرم صلی الله علیه و آله یاری نداشت تمام قریش و جامعه عربیت بر ضد بنی هاشم متحداً قیام می نمودند و اساس نبوت را بر هم می زدند.

لذا جناب ابوطالب ایمان خود را سیاسته ابراز نمود تا بتواند به عنوان هم کیشی با قریش جلوی آنها سایر اعدای را بگیرد تا آنها هم، محض احترام جناب ابوطالب تصمیمات قوی تری اتخاذ نمایند و آن حضرت فرصتی کامل داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید.

چنان چه همین قسم شد. تا آن جناب زنده بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله با قوت قلب تمام مشغول انجام وظیفه بود همین که جناب ابوطالب در آخر سال دهم بعثت وفات نمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

«اخرج عن مکه فما لک بها ناصر بعد ابی طالب»

(از مکه خارج شو که بعد از ابی طالب یآوری در آنجا نداری)

شیخ: آیا در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله اسلام ابوطالب مشهور بوده و امت قبول داشتند یا خیر؟

داعی: بلی. کمال شهرت را داشته و تمام امت، نام آن جناب را با عظمت یاد می نمودند.

شیخ: چگونه ممکن است در زمان پیغمبرصلی الله علیه و آله امری شایع و شهرت کامل داشته باشد ولی بعد از سی سال تقریباً جهت جعل حدیثی (به قول شما) بر خلاف حق و حقیقت مشهور گردد به قسمی که حقیقت اولیه خود را از دست

داعی: لیس هذا اول قاروره كسرت فی الاسلام (این اولی شیشه (حقیقت) نبود که در اسلام شکسته شد.)

این امر تازگی نداشت که موضوعی در زمان رسول خدا مشهور ولی بعد از سال‌ها به جعل حدیثی، صورت اولیه خود را از دست داده باشد.

بسیاری از امور بود حتی در احکام دین که در زمان صاحب شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شایع و رایج بلکه مشروع و مورد عمل بوده و بعد از گذشتن سال‌ها به واسطه اعمال نفوذ اشخاص به کلی حقیقت آن عوض گردیده و صورت دیگری به خود گرفته.

شیخ: ممکن است از آن امور بسیاری که بیان نمودید نمونه ای برای ما ذکر نمایید؟

داعی: شواهد بسیار است که وقت مجلس اقتضای بیان تمام آنها را نمی دهد ولی برای نمونه به یکی از آن شواهد که از همه مهم تر و واضح تر و با دلالت قرآن مجید و اتفاق جمهور مسلمین استوار گردیده اشاره می نمایم و آن دو حکم محکم، متعه که عقد انقطاع و حج نساء است.

که به حکم قرآن مجید و اتفاق فریقین (شیعه و سنی) در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله شایع و مشروع و مورد عمل بوده حتی در دوره خلافت ابی بکر و قسمتی از زمان خلافت عمر بن الخطاب هم در میان امت جاری بوده فقط به یک جمله کلام خلیفه عمر که گفت:

«متعتان کانتا علی عهد رسول الله انی احرمهما و اعاقب علیهما»

(دومتعه که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله بوده من آنها را حرام نمودم و عقاب می نمایم عمل کنندگان به آنها)

به کلی منعکس گردیده؛ یعنی حلال خدا هزار و سیصد سال است حرام گردیده! چنان این کلام عمر از خلافت او به بعد تقویت شد و بدون دلیل بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول اکرم صلی الله علیه وآله و صحابه آن حضرت، روی اطاعت کورکورانه پیروی شد که حقیقت اولیه خود را از دست داد که الی الحال میلیونها جمعیت مسلمین از جمهور برادران اهل تسنند، متعه (سنت سنی رسول الله صلی الله علیه وآله و حلال خدا) را بدعتی از بدع شیعه می دانند و هنوز عموم برادران اهل تسنن نمی دانند و اگر ما با دلائل بیان کنیم قبول نمی کنند که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله و ابی بکر و عمر این دو متعه شایع و حلال بوده؛ فقط به گفتار خلیفه عمر در اواسط خلافتش حلال خدا حرام گردیده!!

جایی که حکم ثابت الهی مؤید به قرآن مجید و سیره رسول الله صلی الله علیه وآله و صحابه پاک و تأیید شیخین ابی بکر و عمر و موجود بودن دلائل واضح در قرآن مجید و کتب معتبره اهل سند بر حلیت آن، به گفتار شخص عمر که ابدلاً استناد به آیات و گفتار رسول الله ندارد حرام و بدعت گردد، شما می خواهید اسلام و ایمان جناب ابوطالب مبدل به کفر نگردد؟

شیخ: یعنی می خواهید بگویید میلیونها مسلمانان جهان، قرنها بر خلاف قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله عمل نمودند و حال آن که در همه جهان ما را سنی می خوانند؛ یعنی تابع سنت رسول الله و شیعیان را رافضی گویند یعنی روی گردان از سنت رسول الله صلی الله علیه وآله؟!

داعی: ظاهرا شماها خود را سنی و شیعیان را رافضی می خوانید و حال آن که اگر از عادت و تعصب بر کنار و منصفانه قضاوت نمائید می بینید در معنی و حقیقت شیعیان سنی یعنی تابع قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله و مطیع اوامر آن حضرت می باشند و شماها رافضی یعنی روی گردان از قرآن و سنت و اوامر آن حضرت می باشید.

شیخ: احسن. میلیونها مسلمانان پاک را رافضی خواندید، چه دلیل بر این معنی دارید؟

داعی: همان قسمی که شماها برادران سنی زیاده از صد میلیون مسلمانان پاکدل شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله را رافضی و کافر و مشرک می خوانید. در لیالی ماضیه به دلایل بسیاری اشاره نمودم که رسول اکرم دستور داد بعد از من پیروی کنید از قرآن و عترت من، شما عمدا از عترت روی گردانده پیرو دیگران شدید. سیره و سنت آن حضرت را که در زمان حیات به حکم قرآن عملی می نمود زیر پا گذارده و به حکم شیخین آنها را ترک نموده و عاملین به سنت و سیره آن حضرت را رافضی بلکه مشرک و کافر خواندید که از جمله آن احکام که صریحا در آیه ۴۲ سوره انفال فرموده:

{وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ }

(ای مؤمنان بدانید که هرچه به شما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس و پنج یک آن خاص خدا و رسول و خویشان او می باشد.)



و آن حضرت در زمان حیات این حکم را عملی می فرمود و خمس غنائم را به خویشان و اقارب تقسیم می نمود، قطع نموده و از آن روی گردانیدید. بالاخره اگر بخواهم تمام آنها را شماره کنم رشته سخن خیلی طولانی می شود.

بزرگتر دلیل بر این معنی که ما شیعیان تابع سنت و سیره رسول الله می باشیم و شماها رافضی و رویگردان و ترک کننده سنت و سیره رسول الله و صحابه گرام می باشید، همین موضوع متعه است که به حکم خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و عمل صحابه در زمان خود آن حضرت و تمام دوره خلافت ابی بکر تا اواسط خلافت عمر حلال و مورد عمل بوده ولی به جمله ای از کلام عمر که روی سیاست و نظر خاصی اداء نموده، حلال خدا را حرام و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر پاگذارده و ترک نمودید مع ذلک خود را سنی و ما شیعیان را که تابع قرآن و سنت رسول الله می باشیم رافضی می خوانید و این امر را چنان بر بی خبران وارونه نشان دادید که چهارده قرن است ما را رافضی و مشرک می خوانند!!

و عجب آنکه معنای مثل معروف کاسه از آتش گرم تر شما برادران اهل تسنن هستید که خلیفه عمر برای اثبات کلام خود اقامه برهان و دلیل نمود ولی علمای اهل تسنن ده ها دلیل بارد در کتب خود آورده تا ثابت کنند کلام خلیفه عمر حق ولی قرآن و سنت و سیره رسول الله و صحابه آن حضرت باطل و بی اساس می باشد!!

شیخ: دلیل شما بر حلیت متعه و عقد انقطاع چیست؟ از کجا و به چه دلیل می گوئید خلیفه عمر بر خلاف گفته خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نموده؟

داعی: دلایل بر این معنی بسیار است. اولاً قرآن مجید و سند محکم آسمانی است که در آیه ۲۸ سوره نساء صریحاً می فرماید:

{فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً}

(پس از آن که بهره مند شدید از آنها یعنی متعه نمودید و تمتع از آنها داشتید مهر معین که مزد آنها است به آنان پردازید که فریضه و واجب است.)

بدیهی است که حکم قرآن مجید الی الابد به مشروعیت خود باقی است مگر ناسخی در خود قرآن ظاهر گردد و چون در این موضوع ناسخی نیامده، پس این حکم محکم تا ابد باقی و برقرار است.

شیخ: از کجا این آیه مربوط به نکاح دائم نباشد که در تعقیب همان آیات آمده، دستور می دهد مهر و صداق آنها را پردازند؟

داعی: در این بیان خود بی لطفی و به اصطلاح مغلطه نمودید؛ زیرا علماء بزرگ خودتان از قبیل طبری (۱) در جزء پنجم از تفسیر کبیر و امام فخر رازی (۲) در جزء سیم از تفسیر مفاتیح الغیب و دیگران این آیه شریفه را در باب متعه

ص: ۱۸۱

---

۱- جامع البیان، طبری، ج ۴/۱۸۰، ۱۹، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء طبری می نویسد: (فما استمتعتم به منهن) قال: یعنی نکاح المتعه.

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۴۹/۱۰، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء فخر رازی می نویسد: «ان المراد بهذه الآیه حکم المتعه»

آورده اند.

علاوه بر صراحت بیان مفسرین و علماء خودتان، آقایان به خوبی می دانید که سوره نساء کاملاً مشتمل است بر بیان اقسام نکاح و ازدواج در اسلام از دائم و متعه منقطعه و ملک یمین.

و اما در نکاح دائم در آیه ۳ سوره نساء می فرماید:

{فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ}

(به نکاح خود در آورید از زنان آن کس را که برای شما نیکو و مناسب با عدالت باشد دو یا سه یا چهار و اگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید نتوانید عدالت نمائید پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنان که کنیزی دارد به آن اکتفا کنید که نزدیک تر است به عدالت.)

و در باره ملک یمین و کنیزکان در آیه ۲۸ سوره نساء می فرماید:

{وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَأَنْكِحُوا هُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ}

(هر کس از شما را وسعت و توانائی نباشد که زنان پارسای با ایمان (و آزاد) گیرد پس کنیزان مؤمنه ای که مالک آن شدید به زنی اختیار کنید خدا آگاه تر است به مراتب ایمان شما که اهل ایمان همه بعضی از جنس بعضی دیگر و در رتبه یکسانید پس با کنیزکان مؤمنه با اذن مالکش ازدواج کنید و مهر آنها را بدان چه معین شده بدهید.)

و در باب متعه و عقد انقطاع آیه {فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ}

ص: ۱۸۲

فَرِيضَةً} نازل گردیده و اگر این آیه مربوط به نکاح دائم باشد لازم می آید که در یک سوره امر به نکاح دائم تکرار شده باشد و این بر خلاف قاعده خواهد بود و چون راجع به متعه نازل گردیده است که خود یک امر و حکم جدید است.

ثانیا اتفاق جمیع مسلمین است (نه شیعه فقط) به این که نکاح متعه در صدر اسلام شایع و مشروع بوده و صحابه کبار در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله به آن دستور عمل می کردند و اگر این آیه مربوط به نکاح است پس آیه متعه کدام است که عموم مسلمین قائل به آن هستند؟ پس قطعاً آیه متعه همین است که مفسرین خودتان هم متعرضند و مشروعیت آن را ثابت می نمایند و ناسخی برای آن نیامده چنان چه در کتب معتبره خودتان ثبت است.

### روایات اهل تسنن در حلیت متعه

از جمله در صحیح بخاری (۱) و مسند (۲) امام احمد بن حنبل که ابورجاء از

ص: ۱۸۳

۱- عن عمران بن حصین قال: انزلت آیه المتعه فی کتاب الله صلی الله علیه و آله و لم ينزل قرآن یحرمه و لم ینه عنها حتی مات قال رجل برأیه ماشاء. قال محمد یقال انه عمر» صحیح بخاری، ۶/۳۴۸، ح ۹۴۷، کتاب التفسیر، ذیل آیه ۱۹۴ سوره بقره. و نیز بخاری در صحیحش، ۲/۵۶۲، ح ۱۴۵۹، کتاب الحج، باب التمتع و الاقران می نویسد: «عن مروان بن الحکم قال شهدت عثمان وعلیا رضی الله عنهما و عثمان ینهی عن المتعه و أن یجمع بینهما فلما رأى علی أهل بهما لیکک بعمره و حجه قال ما کنت لأدع سنه النبی صلی الله علیه و آله لقول أحد» همچنین بخاری در صحیحش، ۲/۶۵۵، ح ۱۴۶۵، کتاب الحج، باب التمتع و الاقران، می نویسد: «عن سعید بن المسیب قال اختلف علی و عثمان رضی الله عنهما و هما یعسفان فی المتعه فقال علی ما ترید الا ان تنهی عن عمر فعله النبی صلی الله علیه و آله قال فلما رای ذلك علی أهل بهما جمعیاً»

۲- مسند، احمد حنبل، ۴/۴۳۶، مسند عمران بن حصین. احمد بن حنبل حدیث را اینگونه نقل می کند: «عن عمران بن حصین قال: نزلت آیه المتعه فی کتاب الله تبارک و تعالی و عملنا بها مع رسول الله فلم تنزل آیه تنسخها و لم ینه عنها النبی حتی مات.» و نیز ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۳/۴۳۲، کتاب الحج، با التمتع علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله این گونه نقل می کند: «عن عمران بلفظ انزلت آیه المتعه فی کتاب الله ففعلناها مع رسول الله صلی الله علیه و آله و لم ينزل قرآن یحرمه فلم ینه عنها حتی مات قال رجلا برأیه ماشاء. ابن اثیر در جامع الاصول، ۳/۴۶۰، ح ۱۴۰۲، کتاب الحج و العمره، فصل ۳ فی التمتع و فسخ الحج؛ حمیدی در الجمع بین الصحیحین، ۱/۳۴۹، ح ۵۴۸، مسند عمران بن حصین؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۱/۲۰۴، ذیل آیه ۱۹۶، سوره بقره و همچنین در صحیح مسلم، ۲/۹۰۰، ح ۱۷۲، کتاب الحج باب جواز التمتع، این گونه نقل می کنند: «قال عمران بن حصین نزلت آیه المتعه فی کتاب الله (یعنی متعه الحج) و أمرنا بها رسول الله صلی الله علیه و آله ثم لم تنزل آیه تنسخ آیه متعه الحج و لم ینه عنها رسول الله صلی الله علیه و آله حتی مات قال رجل برأیه بعد ما شاء» نسائی در سنن الکبری، ۶/۳۰۰، ح ۱۱۰۳۲، کتاب التفسیر، ذیل آیه ۱۹۶ سوره بقره؛ قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ۲/۳۸۸، ذیل آیه ۱۹۶، سوره بقره؛ سیوطی در الدر المنثور، ۱/۳۹۰، ذیل آیه ۱۹۶ سوره بقره با اختلاف اندکی در الفاظ حدیث را همانند مسلم نقل می کند. و همچنین بیهقی در سنن الکبری، ۵/۲۰، کتاب الحج، باب کراهیه من کره القرآن و التمتع حدیث را این گونه نقل می

کند: «عن عمران بن حصین قال تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله و نزل فيه القرآن فليقل رجل برأيه ما شاء» و همچنین ثعلبی در الکشف والبيان، ۳/۲۸۶، سوره نساء، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء، این گونه نقل می کند: «نزلت هذه الآية (المتع) في كتاب الله، لم تنزل آية بعدها تنسخها، فأمرنا بها رسول الله صلى الله عليه وآله و تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله و لم ينهنا عنه، و قال رجل بعد برأيه ما شاء» و در معجم الكبير، ۱۸/۱۱۸، احاديث قتاده بن دعامة عن مطرف عن عمران، این گونه نقل می کند: «عن عمران بن حصین قال تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله و نزل به القرآن فليقل رجل برأيه ما شاء» و نیز تفتازانی در شرح المقاصد، ۵/۲۸۳، فصل ۴، مبحث ۵، می نویسد: «وقد كان معترفا بشرعية المتعتين في عهد النبي صلى الله عليه وآله و ما روی عنه أنه قال ثلاث كن على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله أنا أنهى عنهن و أحرمهن و هي متعة النساء و متعة الحج و حى على خير العمل» بادقت در روایاتی که گذشت معلوم می شد که حکم متعه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نسخ نشده است به گونه ای که حتی در این روایت اخیر خود عمر به مشروع بودن حکم متعه در زمان پیامبر اعتراف می کند. در این موضوع فخر رازی مطلبی دارد که شنیدنی است. فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه ۲۴ سوره نساء الحجة الثانية می نویسد: اگر عمر بن الخطاب می دانسته که متعه حلال را حرام کرده کافر است؛ زیرا کسی که بداند پیامبر اکرم چیزی را حلال کرده و او حرام نماید کافر خواهد بود. و همچنین کسانی که او را در این حکم تصدیق کردند با توجه به این که می دانند چنین شخصی کافر است، آنان نیز کافر خواهند بود. اینکه به متن کامل تفسیر فخر رازی توجه فرمایید: «ما روی عن عمر رضی الله عنه أنه قال في خطبته: متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله أنا أنهى عنهما و أعاقب عليهما، ذكر هذا الكلام في مجمع الصحابة و ما أنكر عليه أحد، فالحال ههنا لا يخلو إما أن يقال: انهم كانوا عالمين بحرمة المتعة فسكتوا، أو كانوا عالمين بأنها مباحة و لكنهم سكتوا على سبيل المداهنة، أو ما عرفوا بإباحتها و لا حرمتها. فسكتوا لكونهم متوقفين في ذلك، و الأول هو المطلوب، و الثاني يوجب تكفير عمر، و تكفير الصحابة لأن من علم أن النبي صلى الله عليه وآله حكم بإباحة المتعة، ثم قال: إنها محرمة محظورة من غير نسخ لها فهو كافر بالله، و من صدقه عليه مع علمه بكونه مخطئا كافرا، كان كافرا أيضا» (آنچه از عمر نقل شده که گفت: دو متعه ای که در زمان پیامبر بوده است را من ممنوع اعلام می کنم و بر انجام آن مجازات خواهم نمود. این جمله را عمر در جمع صحابه گفته است و کسی هم آن را انکار نکرده است. در این جا یا باید بگوییم صحابه نمی دانستند که متعه حرام است، لذا اعتراض نکردند. یا باید بگوییم صحابه می دانستند متعه حلال است اما روی بی توجهی و سهل انگاری سکوت کردند و یا باید بگوییم نه حلال بودنش را می دانستند و نه حرام بودنش را، لذا سکوت کردند. بر طبق نظر ما احتمال اول صحت است. اما احتمال دوم، باعث کفر عمر بن الخطاب و صحابه خواهد شد؛ زیرا اگر کسی بداند که پیامبر متعه را حلال کرده و او حرام نماید، کافر است. همچنین کسانی که او را در این حکم تصدیق کنند با توجه به اینکه می دانند چنین شخصی کافر است، آنان نیز کافر خواهند بود) آیا واقعا خلیفه دوم نمی دانست که متعه حرام است و او را حرام اعلام کرد؟ مگر خودش تصریح نکرده که دو متعه ای که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است را من حرام کردم» همین معنا را حدیثی از بخاری تأیید می کند که متعه در زمان پیامبر حلال بوده و به آن عمل می شده و نسخی هم در این زمینه نیامده است. پس طبق شواهد مسلم خلیفه دوم یقین داشته است که چیزی را حرام می کند که پیامبر آن را حلال کرده و به آن عمل می شده است.





عمران بن حصین نقل است که گفت:

نزلت آیه المتعه فی کتاب الله ففعلنا ها مع رسول الله صلى الله عليه وآله و لم ينزل قرآن بحرمته و لم ينه عنها رسول الله صلى الله عليه وآله حتى اذا مات قال رجل برآيه ماشاء. قال محمد يقال انه عمر.

(آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و ما در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله به آن عمل می کردیم و آیه ای هم بر حرمت آن نازل نگردیده و رسول خداصلی الله علیه وآله هم تا دم مرگ ما را از آن منع ننموده. مردی به رأی و میل خود گفت هر چه دلش خواست. بخاری گوید می گویند این مرد عمر بن الخطاب بوده!!)

و در صفحه ۵۳۵ جزء اول صحیح مسلم بن حجاج باب نکاح المتعه است که:

حدثنا الحسن الحلوثی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریح قال قال عطا قدم جاب بن عبد الله انصارى معتمرا فجنناه فى منزله فساله منه دام علاء ان لا ينسانى من الدعاء فى المظان فانى شديد الحاجه الى ذلك فى حياتى و بعد الممات كما ارجوا من فضله تعالى ان لا انسى انشاء الله تعالى رزقه الله خير الداربه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امين آمين.

حرره خادم علوم اهل البيت النبوه و الطهاره و العاكف ينابهم الذى لم يعرف سواهم ابو المعالى شهاب الدين الحسينى المرعشى النجفى عفى عنه فى مستهل ثانى الربيعين ۱۳۷۰ ببلده قم المشرفه حرم الاثمه و عش آل محمد صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين كما فى الخبر حامدا مصليا مسلما.

منه دام علاء ان لا ينسانى من الدعاء فى المظان فانى شديد الحاجه الى ذلك فى حياتى و بعد الممات كما ارجوا من فضله تعالى ان لا انسى انشاء الله تعالى رزقه الله خير الداربه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امين آمين.

حرره خادم علوم اهل البيت النبوه و الطهاره و العاكف ينابهم الذى لم يعرف سواهم ابو المعالى شهاب الدين الحسينى المرعشى النجفى عفى عنه فى مستهل ثانى الربيعين ۱۳۷۰ ببلده قم المشرفه حرم الاثمه و عش آل محمد صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين كما فى الخبر حامدا مصليا مسلما.

منه دام علاء ان لا ينسانى من الدعاء فى المظان فانى شديد الحاجه الى ذلك فى حياتى و بعد الممات كما ارجوا من فضله تعالى ان لا انسى انشاء الله تعالى رزقه الله خير الداربه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امين آمين.

حرره خادم علوم اهل البيت النبوه و الطهاره و العاكف ينابهم الذى لم يعرف سواهم ابو المعالى شهاب الدين الحسينى المرعشى النجفى عفى عنه فى مستهل ثانى الربيعين ۱۳۷۰ ببلده قم المشرفه حرم الاثمه و عش آل محمد صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين كما فى الخبر حامدا مصليا مسلما.

احمد بن حنبل که ابورجاء از عمران بن حصین نقل است که گفت:

نزلت آیه المتعه فی کتاب الله ففعلنا ها مع رسول الله صلى الله عليه وآله و لم ينزل قرآن بحرمته و لم ينه عنها رسول الله صلى الله عليه وآله



علیه و آله حتی اذا مات قال رجل برآیه ماشاء. قال محمد یقال انه عمر.

(آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و ما در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله به آن عمل می کردیم و آیه ای هم بر حرمت آن نازل نگردیده و رسول خداصلی الله علیه و آله هم تا دم مرگ ما را از آن منع ننموده. مردی به رأی و میل خود گفت هر چه دلش خواست. بخاری گوید می گویند این مرد عمر بن الخطاب بوده!!)

و در صفحه ۵۳۵ جزء اول صحیح مسلم بن حجاج باب نکاح المتعه است که:

حدثنا الحسن الحلوثی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریح قال قال عطا قدم جاب بن عبد الله انصاری معتمرا فجنناه فی منزله فساله القوم عن اشیاء ثم ذكروا المتعه فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و علی عهد ابی بکر و عمر.

(حدیث کرد مرا حسن حلوائی گفت: حدیث کرد مرا عبد الرزاق گفت: خبر داد مرا ابن جریح از عطاء که گفت: جابر بن عبد الله انصاری برای

ص: ۱۸۶

عمره به مکه آمد به منزل او رفتیم مردمان از او مسائل و حکایات می پرسیدند تا رسید صبحت به متعه گفت: بلی ما در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله و هم در زمان ابوبکر و عمر متعه می کردیم.)

و نیز در صفحه ۴۶۷، جزء اول همان کتاب (چاپ مصر سال ۱۳۰۶) باب المتعه بالحج و العمره مسندا از ابی نضره روایت نموده که گفت: من در نزد جابر بن عبد الله انصاری بودم شخصی بر او وارد شد

«فقال ابن عباس و الزبير اختلفا في المتعتين فقال جابر فعلناه ما مع رسول الله صلى الله عليه وآله ثم نهى عنهما عمر فلم نعهما»

(گفت عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبير در موضوع دو متعه (متعه نساء و متعه حج) اختلاف نظر دارند. جابر گفت: ما در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله هر دو را به جا می آوردیم پس عمر آن دو را نهی کرده و ما هم دیگر پس از آن به جا نیاوردیم.)

و نیز امام احمد بن حنبل در صفحه ۲۵ جزء اول مسند(۱) خبر ابی نضره را به

ص: ۱۸۷

۱- مسند، احمد بن حنبل، ۴/۳۶۳، مسند جابر بن عبد الله انصاری. حدیث را این گونه نقل می کند: «عن جابر بن عبد الله انصاری قال: تمتعنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله متعتين الحج و النساء و قد قال حماد ايضا متعه الحج و متعه النساء فلما كان عمر نهانا عنهما فانهينا». و نیز در صحیح مسلم، ۲۳/۱۰۲، ح ۱۶، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه، این گونه نقل شده است: «سمعت جابر بن عبد الله يقول كنا نستمتع بالقبضه من التمر والدقيق الأيام على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وأبي بكر حتى نهى عنه عمر في شأن عمرو بن حريث» ابن اثیر در جامع الاصول، ۱۲/۱۳۵ و ۱۳۶، ح ۸۹۵۳، کتاب النکاح، باب ۲، فصل ۱؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۶/۵۲۳، ح ۴۵۷۳۲، کتاب النکاح، باب المتعه؛ عبد الرزاق صنعانی در المصنف، ۷/۴۹۹، ح ۱۴۰۲۸، باب المتعه؛ حمیدی در الجمع بین الصحیحین، ۲/۳۹۸، ح ۱۶۷۲، مسند جابر بن عبد الله؛ زیلعی در نصب الرایة، ۳/۲۳۰، کتاب النکاح، فصل فی بیان المحرمات با اختلاف در الفاظ حدیث را همانند مسلم نقل می کنند. «عن جابر قال: كنا نستمتع بالقبضه من الطعام». ابی داوود سجستانی در سنن، ۲/۲۳۶، ح ۲۱۱۰، کتاب النکاح، باب قله المهر، این گونه نقل می کند: «عن جابر قال كنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله نستمتع بالقبضه من الطعام على معنى المتعه». شوکانی در نیل الاوطار، ۶/۱۴۵، ح ۲۶۸۰، کتاب النکاح، باب ما جاء فی نکاح المتعه، این گونه نقل می کند: «عن جابر قال: كنا نستمتع بالقبضه من الدقيق و التمر الايام على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و ابی بکر و صدرا من خلافة عمر حتى نهانا عنها عمر» بیهقی در سنن الکبری، ۷/۲۳۷، و ۲۳۸، کتاب الصداق، باب ما يجوز ان يكون مهراً. باختلاف اندکی در الفاظ همانند شوکانی نقل می کند؛ نسائی در سنن الکبری، ۳/۳۲۶، ح ۵۵۳۸، کتاب النکاح، باب المتعه این گونه نقل می کند: عن جابر بن عبد الله انصاری، قال كنا نعمل بها - یعنی متعه النساء - على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و فی زمان ابی بکر و صدرا من خلافة عمر حتى نهانا عنها» ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، ۹/۲۱۱، شرح حدیث ۵۱۴۹، کتاب النکاح، باب التزویج علی القرآن و بغیر صداق، حدیث را از جابر این گونه نقل می کند: «كنا نستمتع بالقبضه من التمر و الدقيق على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله حتى نهى عنها عمر» مزی در تهذیب الکمال، ۱۵۰/۲۹، شماره ۶۳۰۱، شرح حال موسی بن مسلم بن رومان این گونه نقل

می کند: «عن جابر: كنا على عهد النبي صلى الله عليه وآله نستمع بالقبضه من الطعام»

طریق دیگر نقل نموده و نیز هر دو روایت دیگری می کنند از جابر که در جای دیگر گفته:

كنا نستمتع بالقبضه من التمر والدقيق على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و ابوبكر حتى نهى عمر في شأن عمرو بن حريث.  
(ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و ابی بکر متعه می کردیم به قبضه ای از خرما و گندم خورد شده و آرد تا آنکه عمر نهی کرد درباره عمرو بن حریث)

حمیدی(۱) در جمع بین الصحیحین از عبد الله نقل نموده و نیز هر دو روایت دیگری می کنند از جابر که در جای دیگر گفته:

كنا نستمتع بالقبضه من التمر والدقيق على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و ابوبكر حتى نهى عمر في شأن عمرو بن حريث.  
(ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و ابی بکر متعه می کردیم به قبضه ای از خرما

ص: ۱۸۸

۱- جمع بین الصحیحین، حمیدی، ۱/۱۴۶، ح ۹۰، مسند عمر بن الخطاب، افراد مسلم. حمیدی حدیث را این گونه نقل می کند: كان ابن عباس يأمر بالمتعه، وكان ابن الزبير ينهى عنها. قال: فذكرت ذلك لجابر بن عبد الله، فقال: على يدي دار الحديث، تمتعنا مع رسول الله فلما قام عمر، قال: إن الله يحل لرسوله ما شاء بما شاء، وإن القرآن قد نزل منزله، فأتموا الحج والعمرة لله كما أمركم الله. وأبوتوا نكاح هذه النساء فلن أوتي برجل نكح امرأه إلى أجل إلا رجمته بالحجارة. مسلم در صحيحش، ۲/۸۸۵، ح ۱۴۵، كتاب الحج، باب في المتعة بالحج والعمرة، همین حدیث را آورده است. متقی هندی در كنز العمال، ۱۶/۵۲۱، ح ۴۵۷۲۵، كتاب النكاح، محرمات النكاح؛ بیهقی در سنن الكبرى، ۵/۲۱، كتاب الحج، باب كراهية من كره القرآن و التمتع ... حدیث را این گونه نقل می کنند: « عن قتاده قال سمعت أبا بصرة يقول قلت لجابر بن عبد الله ان ابن الزبير ينهى عن المتعه وان ابن عباس يأمر بها قال جابر على يدي دار الحديث تمتعنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله فلما كان عمر رضى الله عنه خطب الناس فقال إن الله عز وجل كان يحل لنبيه عليه السلام ما يشاء وان القرآن قد نزل منزله فافصلوا حجكم من عمرتكم وأبوتوا نكاح هذه النساء لا أوتي برجل تزوج امرأه إلى أجل الا رجمته...» مسند ابی داوود الطيالسی، ص ۲۴۷، احادیث جابر بن عبد الله انصاری و جصاص در احكام القرآن، ۳/۹۶، باب المتعة حدیث را همانند بیهقی نقل می کنند. فخر رازی تفسیر کبیر، ۱۰/۵۱، ذیل آیه ۲۴، سوره النساء مسأله ۳، قسم ۳ می نویسد: «فان قيل: ما ذكرتم يبطل بما انه روى عمر قال: لا اوتي برجل نكح امرأه الى اجل الا رجمته و لا شك ان الرجم غير جائز.»

و گندم خورد شده و آرد تا آنکه عمر نهی کرد درباره عمرو بن حرث (حمیدی(۱)) در جمع بین الصحیحین از عبد الله بن عباس روایت کرده که گفت: در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله متعه می کردیم تا آنکه عمر به خلافت برخاست گفت: خدای تعالی برای پیغمبر خود هر چه می خواست حلال می کرد و اکنون او درگذشت و قرآن به جای خود باقی است پس چون به حجتی و یا عمره ای شروع کردید آن را به اتمام برسانید چنان چه خدا فرموده است، و توبه کنید از

ص: ۱۸۹

۱- جمع بین الصحیحین، حمیدی، ۱/۱۴۶، ح ۹۰، مسند عمر بن الخطاب، افراد مسلم. حمیدی حدیث را این گونه نقل می کند: کان ابن عباس یأمر بالمتعه، وکان ابن الزبیر ینهی عنها. قال: فذکرت ذلك لجابر بن عبد الله، فقال: علی یدی دار الحدیث، تمتعنا مع رسول الله فلما قام عمر، قال: إن الله یحل لرسوله ما شاء بما شاء، وإن القرآن قد نزل منزله، فأتموا الحج والعمرة لله كما أمرکم الله. وأبئوا نکاح هذه النساء فلن أوتی برجل نکح امرأه إلى أجل إلا رجمته بالحجاره. مسلم در صحیحش، ۲/۸۸۵، ح ۱۴۵، کتاب الحج، باب فی المتعه بالحج و العمره، همین حدیث را آورده است. متقی هندی در کنز العمال، ۱۶/۵۲۱، ح ۴۵۷۲۵، کتاب النکاح، محرمات النکاح؛ بیهقی در سنن الکبری، ۵/۲۱، کتاب الحج، باب کراهیه من کره القرآن و التمتع... حدیث را این گونه نقل می کنند: « عن قتاده قال سمعت أبا بصره یقول قلت لجابر بن عبد الله ان ابن الزبیر ینهی عن المتعه وان ابن عباس یأمر بها قال جابر علی یدی دار الحدیث تمتعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فلما کان عمر رضی الله عنه خطب الناس فقال إن الله عز وجل کان یحل لنبیه علیه السلام ما یشاء وان القرآن قد نزل منزله فافصلوا حجکم من عمرتکم وأبئوا نکاح هذه النساء لا أوتی برجل تزوج امرأه إلى أجل الا رجمته...» مسند ابی داوود الطیالسی، ص ۲۴۷، احادیث جابر بن عبد الله انصاری و جصاص در احکام القرآن، ۳/۹۶، باب المتعه حدیث را همانند بیهقی نقل می کنند. فخر رازی تفسیر کبیر، ۱۰/۵۱، ذیل آیه ۲۴، سوره النساء مسأله ۳، قسم ۳ می نویسد: «فان قیل: ما ذکرتم یبطل بما انه روی عمر قال: لاوتی برجل نکح امرأه الی اجل الا رجمته و لا شک ان الرجم غیر جائز.»

متعّه زنان و هر مردی را نزد من آرید که او متعه کرده باشد، سنگسارش می کنم!

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده است که ثابت می نماید متعه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله شیاع و مشروع بوده و اصحاب عمل به آن می کردند تا زمان خلافت عمر که او حرام نمود.

و علاوه بر این اخبار، عده ای از اصحاب و غیره از قبیل ابی بن کعب و ابن عباس و عبد الله بن مسعود و سعید بن جبیر و سدی آیه متعه را به این طریق قرائت نمودند:

{فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی}

((پس از آن که بهره مند شوید از آنها (یعنی متعه نمودید) و تمتع از آنها برداشتید تا زمانی که (ضمن العقد) معین نمودید) چنان چه جار الله زمخشری در کشاف<sup>(۱)</sup> از ابن عباس به طریق ارسال مسلمات نقل نموده و نیز محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیرش<sup>(۲)</sup> ذیل همین آیه و امام فرخ رازی در جلد سیم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه شریفه و امام نووی در باب اول نکاح المتعه از شرح صحیح مسلم<sup>(۳)</sup> نقل می نمایند قول قاضی

ص: ۱۹۰

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۴۸۸، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۰/۵۱، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء مسأله ۳، طریق ۲.

۳- شرح صحیح مسلم، نووی، ۹/۱۷۹، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه و بیان انه ایح... و نیز ثعلبی در الکشف و البیان، ۳/۲۸۶، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء اینگونه نقل می کند: عن أبي نضرة قال: سألت ابن عباس عن المتعه فقال: أما تقرأ سورة النساء؟ قلت: بلى، قال: فما تقرأ: (فما استمتعتم به منهن إلى أجل مسمی)؟ قلت: لا أقرأها هكذا. قال ابن عباس: والله لهكذا أنزلها الله، ثلاث مرّات؛ حاکم نیشابوری در در المستدرک علی الصحیحین، ۲/۳۳۴، ح ۳۱۹۲، کتاب التفسیر، سوره نساء؛ سیوطی در الدر المنثور، ۲/۲۵۰، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء حدیث را با اختلاف در الفاظ همانند ثعلبی نقل می کنند. ابن اثیر در تفسیر القرآن العظیم، ۱/۴۰۸، تفسیر سوره النساء، آیه ۲۴ اینگونه می آورد: «و كان ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و السدی یقرؤون { فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً } و قال مجاهد: نزلت فی نکاح المتعه» بیهقی در السنن الکبری، ۷/۲۰۶، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه به این لفظ آورده است: «عن ابن عباس رضی الله عنهما قال كانت المتعه فی اول الاسلام و كانوا یقرؤون هذا الآیه {فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی}

عیاض را از مازری که عبد الله بن مسعود (کتاب الوحی) آیه را چنین قرائت می نمود:

{فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى}

امام فخر رازی(۱) پس از نقل قول ابی بن کعب و ابن عباس گفته:

«و الامه ما انكروا عليهما في هذا القرائه فكان ذلك اجماعا على صحه ما ذكرنا»

(امت انكار نمودند این دو نفر را بر نقل این نوع از قرائت پس اجماع وارد است بر صحت آنچه ما ذکر کردیم.)

آنگاه در ورق(۲) بعد جواباً گوید:

فان تلك القرائه لا تدل الا على ان المتعه كانت مشروعته و نحن لا ننازع فيه

ص: ۱۹۱

---

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۰/۵۱، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء مسأله ۳ طریق ۲

۲- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ۱۰/۵۳، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء، مسأله ۳، طریق ۲، محبت ۳.

(این نوع از قرائت دلالت ندارد مگر بر مشروعیت متعه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و ما نزاعی در این باب نداریم  
(که در زمان رسول خدا مشروع بوده منتها گویم که نسخ گردیده)

شیخ: دلیل شما بر عدم نسخ چیست که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مشروع بوده ولی بعد نسخ نگردیده؟

داعی: دلائل بر عدم نسخ و این که بر مشروعیت خود باقیست بسیار است و از همه دلائل نزدیک تر به فهم عموم که بدانند متعه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله شایع و مشروع بوده تا او اواسط خلافت عمر و نسخ هم نگردیده علاوه بر اخبار مذکوره و سیره و رفتار صحابه گرام که عمل به آن می کردند گفتار خود خلیفه عمر بن الخطاب می باشد که عموم علماء خودتان نقل نموده اند که بالای منبر گفت:

«متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما» و در بعض اخبار انهی عنهما

(دومتعه که در زمان رسول خدا رایج و شایع بود من هر دو را حرام و نهی از آنها نمودم. هر کس عمل به آنها بنماید عقابش خواهم کرد و در بعض اخبار سنگسارش می نمایم).

چنان که مسلم در صفحه ۴۶۷ جزء اول صحیح (۱) خود آورده و در احکام اسلام حکم رجم و سنگسار راجع به عامل متعه جائی دیده نشده است. پس

ص: ۱۹۲

---

۱- صحیح مسلم، ۲/۸۸۵، ح ۱۴۵، کتاب الحج، باب فی المتعه فی الحج والعمرة.



خلیفه عمر چرا گفته؟ نمی دانم.

شیخ: فرمایشات شما صحیح است. عرض کردم که در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله بسیاری از احکام در اول امر رایج بوده ولی بعد نسخ شد این حکم متعه هم در اول امر در دستور بود ولی بعدا نسخ گردید.

داعی: چون مبنا و اساس دین، قرآن است؛ لذا هر حکمی که در قرآن امر به آن شد ناسخ آن هم باید در قرآن و لسان خود خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله باشد. بفرمایید در کجای قرآن این حکم نسخ شده؟

شیخ: آیه ۶ از سوره مؤمنون ناسخ آن است که می فرماید:

{إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ}

(مرگ بر جفت‌هایشان (که زنان شرعی آنها باشد، یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنها نیست)

در این آیه اسباب حلال شدن را دو چیز قرار داده؛ ۱- زوجیت. ۲- مالک شدن به ملک یمین. پس به دلیل همین آیه متعه نسخ گردیده است.

داعی: در این آیه دلالتی بر نسخ متعه نمی باشد بلکه تأیید است جهت آنکه متعه هم در حکم زوجیت است و زن متعه زوجه حقیقی نبود خداوند در آیه مذکوره امر نمی فرمود حق المهر آنها را بدهیم.

علاوه بر این حدیث سوره مؤمنین مکیه است و سوره نساء مدینه (۱)، محققا

ص: ۱۹۳

---

۱- در کتب تفسیری اهل سنت سوره مؤمنون را از سور تماما مکی بیاین کرده اند معانی القرآن، نحاس، ۴/۴۴۰؛ تفسیر سمرقندی، ۲/۴۳۷؛ تفسیر الثعلبی، ۷/۳۷؛ تفسیر الواحدی ۲/۷۴۳؛ تفسیر السمعانی، ۳/۴۶۱؛ تفسیر النسفی، ۳/۱۱۶؛ زاد المسیره ابن الجوزی، ۵/۳۱۳؛ تفسیر الرازی، ۲۳/۷۶؛ تفسیر القرطبی، ۱۲/۱۰۲ و... و همچنین سوره نساء را مدین بیان کرده اند به جز آیه ۵۸ آن که نقل شده در مکه اما بعد از هجرت در سال فتح مکه نازل شده که این هم ضرری به استدلال ما ندارد و در هر صورت این سوره بعد از سعد مؤمنون نازل شده است. جامع البیان، ابن جریر طبری، ۴/۲۹۶؛ تفسیر السمرقندی، ۱/۳۰۳؛ تفسیر الثعلبی، ۳/۲۴۱؛ تفسیر السمعانی، ۱/۳۹۲؛ تفسیر النسفی، ۱/۲۰۱؛ تفسیر الرازی، ۹/۱۵۷؛ تفسیر القرطبی، ۵/۱؛ تفسیر ابن کثیر، ۱/۴۵۸، «محقق».

مکه مقدم بر مدینه است، پس چگونه این آیه ناسخ است در حالی که مقدم بر آیه متعه می باشد؟ روی این قاعده ناسخ قبل از منسوخ آمده. فاعتبروا یا اولی الابصار!

### اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم به عدم نسخ متعه نموده اند

گذشته از آن که اکابر از صحابه و تابعین حکم به عدم نسخ نموده اند مانند عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبد الله انصاری و سلمه بن اکوع و ابی ذر غفاری و سبره بن معبد و اکوع بن عبد الله الاسلمی و عمران بن حصین و غیرهم.

اکابر از علماء خودتان هم به پیروی از صحابه حکم به عدم نسخ داده اند از قبیل جار الله زمخشری در تفسیر کشاف (۱) در موقعی که نقل می نماید قول جبر امت عبد الله بن عباس را که گفته است آیه متعه از محکّمات قرآن است، گوید یعنی نسخ نگردیده است.

ص: ۱۹۴

---

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۴۸۸، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء می نویسد: «و عن ابن عباس هی محکمه، یعنی لم نسخ...»

و مالک بن انس امام مالکی‌ها امر به مشروعیت و جواز متعه و عدم نسخ آن نموده است. چنانچه ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد (۱) و برهان الدین حنفی در هدایه (۲) و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری (۳) و دیگران قول و فتوای مالک را نقل نموده اند که یک جا گفته است:

«هو جائز لانه كان مباحا مشروعاً و اشتهر عن ابن عباس حلیتها و تبعه علی ذلك اکثر اهل اليمن و مکة من اصحابه.»

(متعه جایز است برای آن که مباح و مشروع می باشد و مشهور است از

ص: ۱۹۵

۱- شرح المقاصد، تفتازانی، ۵/۲۸۳، مقصد ۶، فصل ۴، مبحث ۵، الامام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله تفتازانی حدیث را اینگونه نقل می کند: و جوزها مالک و الشیعه، و فی معناها النکاح الی اجل معلوم و جوزه زفر لازماً لازم به تذکر است که زفر بن الهذیل از فقهای بزرگ حنفی است که در کتب مختلف عبارتهایی در توثیق او آمده است از جمله: شذرات الذهب، ابی الفلاح الحنبلی، ۱/۲۴۳، سنه ۱۵۸ این گونه نقل می کند: «و قال فی العبر زفر بن الهذیل العنبری، الفقیه صحاب ابی الحنیفه وله ثمان و اربعون و كان ثقه فی الحدیث موصوفاً بالعباده نزل البصره و تفقهوا علیه»

۲- الهدایه، برهان الدین فرغانی مرغیانی، صفحه ۳۱۲، فصل فی المحرمات. فرغانی این گونه نقل می کند: «وقال مالک هو (المتعه) جائز لانه كان مباحاً فیبقی الی ان یظهر ناسخه»

۳- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۹/۱۷۳، کتاب النکاح، باب نهی النبی عن نکاح المتعه اخیراً. ابن حجر این گونه نقل می کند: «قال ابن بطال: روی اهل مکة و اليمن عن ابن عباس اباحه المتعه و روی عنه الرجوع باسانید ضعیفه و اجازه المتعه عن اصح و هو مذهب الشیعه». و نیز سرخسی در المبسوط، ۵/۱۵۲، کتاب النکاح، باب نکاح المتعه می گوید: «هذا (المتعه) باطل عندنا جائز عند مالک بن انس و هو الظاهر من قول ابن عباس»

ابن عباس حلیت آن دو، متابعت نموده اند او را بیشتر اهل یمن و مکه از اصحاب مالک عقیده به حلیت و مباح بودن متعه را) و در جای دیگر گفته است:

«هو جائز لانه كان مباحا فيبقى الى ان يظهر ناسخه»

متعه جائز است برای آن که مباح بوده است (زمان پیغمبر) و به حلیت و مباح بودن باقی است تا زمانی که نسخ او ظاهر شود. معلوم می شود تا سال ۱۷۹ هجری که مالک از دنیا رفته دلائل بر نسخ متعه بر او ظاهر نگردیده بود و معلوم می شود آنچه ساخته شده از متأخرین است برای تقویت قول خلیفه عمر.

و اعظام مفسرین شما مانند زمخشری (۱) و بغوی (۲) و امام ثعلبی (۳) بر عقیده

ص: ۱۹۶

---

۱- الکشاف، زمخشری، ۱/۴۸۸، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء زمخشری می نویسد: و عن ابن عباس هی محکمه یعنی لم تنسخ و کان یقرأ فما استمتعتم به منهن الى اجل مسمى...

۲- معالم التنزیل، بغوی، ۱/۴۱۳، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء بغوی می نویسد: و کان ذلک مباحا فی ابتداء الاسلام...

۳- الکشف و البیان، ثعلبی، ۳/۲۸۶، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء ثعلبی حدیث را این گونه نقل می کند: فقال ابن عباس: هی محکمه و رخص فی المتعه و هی ان ینکح الرجل المرأه بولئ شاهدين الى اجل معلوم. مبارک فوری، در تحفه الاحوذی، ۳/۴۷۰، ح ۸۳۵، ابواب الحج، باب ما جاء فی التمتع، این گونه نقل می کند: «عن عبد الله بن شقيق: ان عليا يأمر بالمتعه و عثمان ينهى عنها فقال عثمان كلمه فقال علي: لقد علمت انا تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله فقال عثمان: اجل و لكنا كنا خائفين.»

ابن عباس و کبار صحابه رفته و معتقد به حلیت و مباحیت متعه بودند.

شیخ: چون متعه شرائط زوجیت از قبیل ارث و طلاق و عده و نفقه را ندارد پس زوجه حقیقی نیست.

### **تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است**

داعی: معلوم می شود روی نظر بدینی توجه کامل به کتب فقهیه شیعه ننموده اید و الا این اشکال را نمی نمودید چه آن که می دیدید که تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است مگر آن چه با دلیل خارج شود.

و دیگر آن که متعه قسمی از نکاح مسلم است و صدق زوجیت بر او محقق است که برای سهولت و آسانی امت و جلوگیری از زنا به بعض از شرائط و تکلف تا آن فضلاً و لطفاً تخفیف داده شده.

و اما راجع به شرائط: اولاً معلوم نیست که ارث از لوازم ثابتة زوجیت باشد چه بسیار زنانند که با علاقه زوجیت ارث از شوهر نمی برند مانند زوجه کتابیه و قاتله زوج خود که با وجود صدق زوجه از ارث ممنوع است.

ثانیاً ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم به طور قطع معلوم نیست چون فتاوی فقهاء درباره آنها مختلف است چنان چه فتاوی فقهاء شما هم در احکام مختلف است.

ثالثاً اجماع امامیه بر آن است که زن متعه هم باید عدّه نگهدارد و اقل مدت عده را چهل و پنج روز مقرر داشته اند و اگر شوهر او بمیرد باید عدّه وفات که چهار ماه و ده روز است نگهدارد خواه مدخوله باشد و یا غیر مدخوله، یا نسه

باشد یا غیر یائسه.

رابعاً حق النفقه جزء حتمی لوازم زوجیت نیست چه بسیار زنانی که در علاقه زوجیت هستند و از حق النفقه محرومند مانند ناشزه و کتابیه و قاتله زوج خود.

خامساً تمامیت مدت البتة طلاق او می باشد و همچنین بذل مدت نمودن زوج در بین مدت نیز طلاق او می باشد.

پس این شرایطی که فرمودید هیچ کدام موضوعیت ندارد چنان چه نابغه البشر علامه حلی (حسن بن یوسف بن علی بن مطهر جمال الدین قدس سره القدوسی) که از مفاخر علمای شیعه است در مقابله با علمای بزرگ شما همین دلایل را بر رد گفتار آنها به نحو اتم و اکمل تفصیلاً شرح داده که دعاگو جهت ضیق وقت به اختصار کوشیدم (هر کس طالب تفصیل کلام و تحقیق بیان است مراجعه کند به کتاب مباحثات سنیه و معارضات نصیرییه و سایر مؤلفات آن مرحوم طاب ثراه)

شیخ: از آیه شریفه گذشته، احادیث بسیاری رسیده که در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله حکم متعه نسخ گردیده است.

داعی: متمنی است بیان فرمائید حکم نسخ در کجا وارد گردیده؟

شیخ: به اختلاف نقل گردیده، بعضی از آنها در فتح خیبر بوده و در بعضی اقوال روز فتح مکه و در بعضی روایات در حجه الوداع و بعضی گفتند در تبوک بوده و بعضی گفتند در عمره القضاء حکم نسخ نازل آمده.

ص: ۱۹۸

داعی: همین اختلاف عقیده و تناقض و تعارض در اخبار دلالت کامله دارد بر عدم ورود چنین حکمی و چگونه ممکن است به چنین اخباری وثوق پیدا نمود علاوه بر آن که اخبار بسیاری در کتب معتبره خودتان مانند صحاح سته و جمع بین الصحیحین و جمع بنی الصحاح السته و مسند و غیرهم نقل گردیده از کبار صحابه که عدم منسوخ آن را تا زمان خلافت عمر می رسانند.

و از همه دلایل واضح تر همان است که شیوخ اکابر علماء خودتان نقل نموده اند قول خود خلیفه عمر را که متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما اگر حکم نسخی از حیث آیه یا حدیث و بیان رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان آن حضرت بود بایستی خلیفه بگوید مطابق همان حکمی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده و آیه قرآن دلالت بر این دارد هر کس متعه بنماید و این عمل منسوخ ممنوع محرم را به جا آورد من عقابش می نمایم. قطعاً برای اجراء و اثر در قلوب این نوع از بیان مؤثرتر بوده تا آن که بگوید: دو متعه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بوده من حرام نمودم.

و اگر کلام شما حق باشد، ناسخی در قرآن مجید آمده بود چگونه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و شاگردان مدرسه و مکتب آن حضرت مانند عبد الله بن عباس (حبر امت) و عمران بن حصین و ابی ذر غفاری و عبد الله بن مسعود (کاتب وحی) و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و سلمه بن اکوع و غیر آنها از اصحاب و تابعین عمل به آن می کردند؟ چنان چه محدثین و مورخین بزرگ خودتان حتی بخاری و مسلم که به کتاب های آنها اهمیت می دهید ثبت و ضبط

نموده اند که به بعضی از آنها اشاره نمودیم و تمام آنها دلالت واضحی دارد که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا دروه خلافت عمر، اصحاب به آن عمل می کردند و می گفتند تا زمان وفات آن حضرت چیزی که دلالت بر منسوخ حکم متعه باشد، نشنیدیم؛ فلذا عمل به آن می کردیم.

و صراحت به این معنی دارد حدیثی که امام احمد بن حنبل در مسند(۱) از ابی رجاء از عمران بن حصین نقل نموده که گفت:

«نزلت آیه المتعه فی کتاب الله و عملنا بها مع رسول الله صلی الله علیه و آله فلم تنزل آیه بنسخها و لم ینه عنها النبی حتی مات.»

(آیه متعه در قرآن مجید نازل شد و ما به آن عمل می کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و آیه ای نازل نگردید که حکم متعه را نسخ نماید و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نهی از آن نمود تا وفات نمود.)

و نیز در خبر عمران بن حصین که قبلاً به عرضتان رساندم صراحت دارد که نه در قرآن و نه در لسان پیغمبر صلی الله علیه و آله منع و نهی از متعه نگردیده.

پس وقتی نسخ و منعی در کتاب و سنت نرسیده، قطعاً متعه به مشروعیت خود باقی است الی الابد.

چنان چه ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی در سنن(۲) خود که

ص: ۲۰۰

---

۱- مسند، احمد بن حنبل، ۴/۴۳۶، مسند عمران بن حصین.

۲- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۲۴۳، ح ۸۲۴، کتاب الحج، باب ما جاء فی التمتع. ترمذی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابن شهاب، انّ سالم بن عبد الله حدثه انه سمع رجلاً من أهل الشام، وهو يسأل عبد الله بن عمر عن التمتع بالعمرة إلى الحج. فقال عبد الله بن عمر هي حلال، فقال الشامي: إنّ أباك قد نهى عنها، فقال عبد الله بن عمر: رأيت إن كان أبي نهى عنها وصنعها رسول الله صلى الله عليه وآله أمر أبي نتبع، أم أمر رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال الرجل: بل أمر رسول الله صلى الله عليه وآله. هذا حديث حسن صحيح»



یکی از صحاح سته شما شمرده می شود و امام احمد بن حنبل در صفحه ۹۵ جزء دوم مسند و ابن اثیر در جامع الاصول به اسناد عدیده نقل نموده اند که از عبد الله بن عمر بن الخطاب مرد شامی پرسید: چه می گوئید در متعه نساء؟ گفت: التبه حلال است. گفت: پدرت خلیفه نهی از آن نموده. گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرموده اگر پدرم نهی نموده قطعاً امر پیغمبر مقدم است بر نهی پدرم و من مطیع امر رسول الله می باشم.

و اما راجع به اخباری که فرمودید نقل گردیده، گمان می کنم متأخرین از زمان صحابه و تابعین برای تصحیح و تقویت قول خلیفه عمر احادیثی وضع نموده و انتشار دادند و الا مطلب به قدری واضح و آشکار است که احتیاج به توضیح و ردّ ندارد که غیر از قول خلیفه عمر بن الخطاب سند صحیح و دلیل کاملی بر ابطال متعه و حرمت آن در دست ندارید.

شیخ: قول خلیفه عمر رضی الله عنه خود سند بزرگی است برای مسلمین که پیروی از آن بنماید زیرا اگر خلیفه از رسول خدا نشیده بود نقل نمی نمود؟

داعی: از یک عالم با فکر دقیق منصفی (روی محبت و علاقه مفرط به خلیفه عمر) ابراز به چنین عبارتی بسیار بعید است. برای این که در هر کاری فکر لازم است آقایان قدری دقیق شوید روی بیان خود که می فرمایید قول خلیفه برای مسلمین سندیت دارد که پیروی از آن نمایند ما آنچه در کتب صحیحه معتبره

خودتان سیر نمودیم حتی یک خبر هم ندیدیم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده باشد قول عمر بن الخطاب سندیت دارد و یا بر مسلمین لازم است از آن پیروی نمایند.

ولی اخبار متکاثره متواتره در کتب معتبره خودتان بسیار است که پیروی کنید از عترت طاهره رسالت، بالاخص از فرد شاخص آن خاندان جلیل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام که به بعضی از آن اخبار در شب‌های گذشته اشاره نمودیم و تمام عترت و اهل بیت رسالت حکم به عدم نسخ داده اند.

و اما این که فرمودید خلیفه اگر از مقام رسالت موضوع حرمت را نشنیده بود بیان نمی نمود، بسیار مورد اشکال است.

اولاً- اگر خلیفه عمر از رسول اکرم صلی الله علیه وآله چنین نسخی را شنیده بود می بایستی از زمان آن حضرت تا زمان زمامداری خود گفته باشد مخصوصاً وقتی می دید که کبار از صحابه عمل به آن می نمودند به عنوان نهی از منکر هم شده بایستی به مردم برساند که این عمل منسوخ است، از ارتکاب آن خودداری نمایید. چرا نرساند و نهی از منکر ننمود؟

ثانیاً هر حکمی که به فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در امت شایع شد البته باید ناسخ آن هم به وسیله خود آن حضرت شایع گردد چنان چه در علم اصول مقرر است که تأخیر بیان از وقت حاجت جائز نیست.

آیا عقلانی است که در تمام امت شایع گردیده، نسخ آن را رسول خدا صلی الله علیه وآله به احدی نفرماید مگر فقط به عمر تنها بفرماید؟ عمر هم به احدی نگوید تا آخر دروه خلافتش، روی مخالفت شخص معینی سیاسه حرمت آن را اعلام نماید؟!

آیا در مدتی که امت عمل به این حکم منسوخ (به قول شما) می کردند مسئول نبودند و عمل خلاف شرعی از آنها صادر نشده بود؟

آیا مسئول این عمل منسوخ غیر مشروع (به قول شما) که به مردم ابلاغ نموده و امت عمل به آن می کردند جز رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگری بوده که حکم ناسخی را که از خدا به او امر شده به امت برساند؟ نرسانده و محرمانه، تنها به عمر گفته باشد؟ عمر هم به احدی نگفته مگر در آخر دوره خلافتش من عندی حکم به حرمت داده! او خلیفه ابوبکر هم که حتماً مقامش از عمر بالاتر بوده در تمام دوره خلافت خود جلوگیری از حکم منسوخ ننموده باشد؟

آیا این کلمه کفر نیست و معتقد به آن کافر نیست که بگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابلاغ احکام تسامح نموده و امت از روی جهالت و بی خبری عمل به حکم منسوخ می نمودند؟!

ثالثاً اگر متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نسخ شده و عمر هم از آن حضرت شنیده بود بایستی در وقت گفتن نسبت آن حکم به آن حضرت بدهد و گوید خودم از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود عقد متعه منسوخ است و احدی به آن عمل ننماید و اگر هر کس عمل به آن بنماید باید حد بخورد و یا سنگسار شود.

و قطعاً با استناد به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله اثرش بیشتر ظاهر می شد در میان امت. نه آن که بگوید در متعه که در زمان پیغمبر حلال و مشروع بوده من حرام نمودم و عمل کنندگان را عقاب یا سنگسار می نمایم.

آیا حلال و حرام و تعیین حد و حدود را باید پیغمبر مقرر دارد که اتصال با غیب عالم دارد یا خلیفه برگزیده خلق این حق را دارد؟!

هنوز نمی توانم بفهمم و عقلم حکم نمی کند که عمر با چه برهان و دلیلی حلال خدا را حرام کرده و با چه جرأتی گفته انا احرمهما.

عجب آن که خود رسول الله صلی الله علیه و آله در مواقع ابلاغ احکام نمی فرمود: من حلال یا حرام نمودم، هر وقت حکمی را ابلاغ می نمود، می فرمود: خدای متعال به من امر فرموده به شما ابلاغ نمایم ولی خلیفه عمر با کمال جرأت و صراحت می گوید: متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما؟! فاعتبروا یا اولی الابصار.

### مجتهد می تواند تغییر احکام دهد؟

شیخ: لابد آقا می دانید که عده ای از محققین علماء ما بر این عقیده هستند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در احکام شرعی مجتهد بوده است، لذا مجتهد دیگر می تواند اجتهاداً مخالفت با امر اولی نموده حکمی را که حلال بوده حرام و یا حرام را حلال نماید به همین جهت خلیفه عمر فرمود: انا احرمهما!

داعی: هیچ انتظار نداشتم که آقایان برای اثبات یک غلطی، مرتکب غلط های دیگر شوید! شما را به خدا اجتهاد در مقابل نص معقول است؟!

آیا سزاوار عقل است که رسول اکرم را آن قدر پست و خلیفه عمر را به قدری بالا برید که مانند دو مجتهد برابر هم قرار دهید؟ آیا این بیان شما غلو بر خلاف صریح آیات

قرآن نمی باشد که ناچار با ضیق وقت به بعضی از آن آیات اشاره می نمایم.

در آیه ۱۶ سوره یونس صریحاً می فرماید:

ص: ۲۰۴

{قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبْدِلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ}

(بگو به آنها مرا نرسد که پیش خود قرآن را تبدیل کنم من پیروی نمی کنم مگر آنچه وحی می شود بر من)

جائی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله نتواند به میل و اراده خود تغییر و تبدیلی در احکام بدون نزول وحی بدهد، خلیفه عمر که به کلی از دستگاه وحی بیگانه بوده است چگونه می توانسته تصرف در احکام نموده، حلال خدا را حرام نماید؟!

در آیه ۴ سوره نجم می فرماید:

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ}

(هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید و گفتار او چیزی غیر از وحی خدا نیست)

و آیه ۸ سوره احقاف که می فرماید:

{قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ}

(بگو ای پیامبر به امت، من از بین رسولان اولین پیغمبر نیستم که تازه در جهان آوازه رسالت بلند کرده باشم و نمی دانم که با من و شما عاقبت چه می کنند من پیروی نمی کنم مگر آنچه به من وحی شود...)

دلالت کامل دارد بر وجوب متابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله، پس عمر و غیر عمر هرگز چنین حقی نداشته اند که تصرف در احکام نموده و حلال خدا را حرام نمایند.

شیخ: قطعاً خلیفه عمر رضی الله عنه خیر و صلاح اجتماع را در آن دیده که نسخ حکم را بیان نماید زیرا همین امروز دیده می شود مردمانی برای لذت یک

ساعت یا یک ماه یا یک سال زنی را متعه می نمایند و بعد حامله یا غیر حامله رها می کنند و همین عمل سبب شیوع فحشاء می شود.

داعی: ببخشید آقا این بیان شما خیلی مضحک و موجب تعجب است؛ زیرا عمل دسته ای از مردمان شهوت پرست لاابالی را در حرام و حلال احکام دخالت می دهید.

اگر عملیات مردم شهوت پرست لاابالی سبب شود که حلالی حرام گردد باید عقد دائم هم حرام شود، برای آن که غالباً دیده شده است اشخاصی برای وجاهت یا مال یا جهت دیگر دختران نجیبه ای را عقد دائم نموده بعد بدون خرج و نفقه و سرپرست گذارده و رفته اند پس باید گفت چون افرادی عامل چنین عملی می شوند پس عقد ازدواج اصلاً غلط می باشد؟

باید در مردم تزریق دیانت نمود و آنها را آشنا به وظائف دینی نمود. وقتی شخص متدین شد و دید قدرت و توانائی نگاهداری زن دائمی ندارد و در پی زنا هم نمی خواهد برود، مطابق دستور شرع انور می خواهد زنی را متعه و به عقد انقطاع در تصرف خود آورد اول در پی تحقیق شرائط متعه می رود چه آنکه می داند برای هر حکمی شرائطی می باشد اول باید تحصیل شرائط نموده آنگاه در پی عمل رفت.

فلذا در وقت قرارداد به قدری مهر برای زن قرار می دهد که زن بتواند بعد از تمام شدن متعه دوره عده خود که حد اقل چهل و پنج روز است، راحت زندگی کند.

دیگر آنکه بعد از متارکه که در تمام مدت عده مراقب زن باشد که اگر حامله

شده است چون بچه از آن اوست از مادر نگهداری کند تا بعد از ولادت به بچه خود برسد و اگر مردمانی رعایت این شرایط را نمایند دلیل بر این نیست که آقایان ساده دل بی فکر حکم مسلم حلالی را نسخ شده فرض نمایند.

علاوه اگر هم فرمایش شما صحیح باشد، قطعاً صلاح حال اجتماع را خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله از عمر بهتر می دانستند؛ چرا برای خیر جامعه آنها را منع نکردند؟

و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی نکرده خلیفه و امام و حجت منصوص هم نمی تواند روی صلاح بینی حلال خدا را حرام نماید به استناد آنکه صلاح اجتماع در این بوده که مردم متعه نمایند.

### منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا

اگر خوب دقت کنید حکم متعه سبب شیوع فحشاء نیست؛ بلکه منع از متعه شیوع فحشاء آورده برای آن که زن و مرد جوانی که وسائل ازدواج دائم برای آنها فراهم نیست و متعه هم حسب الامر خلیفه عمر، حرام بلکه گناه بزرگ است. جلوی شهوت و هوای نفس را هم نمی توانند بگیرند. چه می کنند؟ ناچار به عمل ناشایسته زنا مشغول می شوند.

و در هر قومی که عمل زنا شایع و متداول گردید، پرده های حرمت ها دریده نوامیس بشریت متزلزل و امراض مسریه از قبیل سفلیس و سوزاک و شانکر و غیره فراوان می شود، خانواده ها از هم پاشیده و بی چاره می شوند.

چنان چه امام احمد ثعلبی<sup>(۱)</sup> و طبری در تفسیر<sup>(۲)</sup> خود و امام احمد بن حنبل

ص: ۲۰۷

---

۱- «قال الحكم: قال علی بن ابی طالب کرم الله وجهه: لولا- ان عمر نهی عن المتعه ما زنا الا- شقی» الکشف و البیان ثعلبی، ۳/۲۸۷، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء.

۲- جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ۴/۱۹، ح ۷۱۸۵، ذیل آیه ۲۴، سوره نساء با اختلاف اندکی در الفاظ همانند ثعلبی نقل می کند. و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۱۲/۲۵۳، خطبه ۲۲۳، فصل فی ذکر ما طعن به عمر...، طعن ۸، این گونه نقل می کند: «عن حیش بن المعتمر، قال: سمعت علیا علیه السلام یقول: لولا ما سبق من ابن الخطاب فی المتعه ما زنی الا شقی» متقی هندی در کنز العمال، ۱۶/۵۲۲، ح ۴۵۷۲۸، کتاب النکاح المتعه، این گونه نقل می کند: «عن علی قال: لولا ما سبق من رأی عمر بن الخطاب لامرت بالمتعه ثم ما زنی الا شقی»

در مسند ذیل آیه متعه مسندا نقل نموده اند از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرمود:

«لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الا شفی»

(اگر عمر متعه را نهی نمی نمود زنا نمی کرد (در اسلام) مگر قلبی از مردم.)

و نیز ابن جریر و عمر بن دینار از عبد الله بن عباس (حبر امت) نقل نموده است که گفت:

«ما كانت المتعه الا رحمه رحمة الله بها امه محمد لولا نهیه (ای عمر) عنها ما احتاج الى الزنى الا شفی»<sup>(۱)</sup>

ص: ۲۰۸

---

۱- جصاص در احکام القرآن، ۳/۹۶، قوله تعالى و المحصنات من النساء، باب المتعه این گونه نقل می کند: «...اخبرني عطاء قال سمعت ابن عباس يقول رحم الله عمر ما كانت المتعه الا رحمه من الله تعالى رحم الله بها امه محمد صلى الله عليه وآله و لو لا نهیه لما احتاج الى الزناء الا شفی» و نیز ابن اثیر در النهایه، ۲/۴۸۸، با بالشین مع الفاء، ماده شفی، با اختلاف اندکی در الفاظ همانند جصاص نقل می کند. و نیز قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ۱۳۰۵، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء؛ سیوطی در الدر المنثور، ۲/۲۵۲، ذیل آیه ۲۴ سوره نساء با اختلاف اندکی اینگونه نقل می کند: «روی عطاء عن ابن عباس قال: ما كانت المتعه، الا رحمه من الله تعالى رحم بها عباده و لو لا- نهی عمر عنها ما زنی الا شقی». و همچنین عبد الرزاق در المصنف، ۷/۴۹۷، باب المتعه از ابن عباس این گونه نقل می کند: «ما كانت المتعه الا رخصه من الله رخصه من الله عزوجل رحم بها امه محمد صلى الله عليه وآله فلو لا نهیه عنها ما احتاج الى الزناء الا شقی» و همچنین عبد الرزاق در المصنف، ۷/۴۹۷، باب المتعه از ابن عباس این گونه نقل می کند: «ما كانت المتعه الا رخصه من الله عزوجل رحم بها امه محمد صلى الله عليه وآله فلو لا نهیه عنها ما احتاج الى الزنا الا شقی» و همچنین شوکانی در نیل الاوطار، ۶/۱۴۳، کتاب النکاح، باب ما جاء فی نکاح المتعه، باب ما جاء فی نکاح المتعه اینگونه نقل کرده است: «و قال ابن عباس.. ما كانت المتعه الا رحمه رحمة الله بها عباده و لو لا نهی عمر لما احتيج الى الزنا ابداً»



(متعہ رحمتی بود از جانب خداوند برای امت محمدصلی الله علیه وآله و اگر عمر منع ونهی از آن نمی کرد محتاج به زنا نمی شدند مگر قلیلی از مردم و در بعض اخبار عوض شفی شقی ثبت شده یعنی زنا نمی کردند مگر مردان شقی)

پس بنا به فرموده اصحاب پیغمبرصلی الله علیه وآله، سبب شیوع زنا منع از متعہ بوده نه عمل به متعہ! پس احکام حلال و حرام که از جانب خداوند به وسیله پیغمبر عظیم الشان به جامعه ای ابلاغ گردیده بر خیر و صلاح جمع و اجتماع بوده و می باشد الی یوم القیامہ.

حرف در اینجا بسیار است. شواهد بر بطلان این عقیدہ (کہ المتعتان حرام است) بی شمار کہ مجلس مختصر ما اقتضای شرح مفصل راندارد.

علاوہ صحبت ما در این موضوع نبود. بلکه غرض دعاگو از نقل این حکم

ص: ۲۰۹

بنابر تقاضای شما شاهدی بود برای رفع استبعاد جناب عالی که فرمودید چگونه ممکن است امری در زمان پیغمبر شایع و بعدها به احادیث مجعوله بر خلاف جلوه نماید.

خواستم بدانید همان قسمی که احکام خدا را عوض نمودند و دست در حلال و حرام بردند، حکم محکم خمس و دو حکم محکم متعه را که به اتفاق فریقین (شیعه و سنی) از زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا آخر زمان خلافت عمر در امت شایع و مورد عمل کبار از صحابه و تابعین بوده بعد روی میل شخصی خلیفه عمر برای خاطر عمرو بن حریث چنان چه جابر روایت می نماید به یک جمله گفتار او بدون دلیل و برهان، نسخ و حلال خدا حرام شد و الحال ملیونها نفر از مسلمین بدون دلیل روی عادت تبعاً للاسلاف پیروی از آن عقیده و گفتار می نمایند با این که دلائل از آیات قرآن و احادیث در کتب معتبره خودتان بر وجوب خمس و این دو حکم محکم و عدم نسخ در زمان رسول الله هنوز موجود است!!

با این حال عاملین به این احکام ثابت که دلیلی بر نسخ نیست را اهل بدعت و ضلالت می شمارند.

پس دیگر جای استبعادی باقی نمی ماند که اسلام و ایمان جناب ابوطالب را هم که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صدر اسلام شایع و مورد احترام امت بوده به جعل حدیث ضحضاح منعکس جلوه دهند و مردم بی فکر هم روی عادت و تقلید بدون تحقیق، حق و حقیقت را زیر پا گذارده محو بنمایند.

بس است بیش از این طول کلام ندهم برای اهل بینش و دانش همین مقدار از

ادله کافی است و بر اهل بصیرت واضح است که دلایل بر ایمان آن جناب بسی بسیار است که ما اختصارا به همین جا مطلب را ختم می کنیم.

والا- خوارج و نواصب و اموی ها و پیروان آنها از جهت عداوت با امیر المؤمنین علیه السّلام اگر جناب ابوطالب فرضا زنده گردد و از لسان خودش کلمتین شهادتین را بشنوند باز تأویلات بارده نموده و حمل بر معانی دیگر می نمایند.

هر یک از آقایان طالب بسط بیشتری در این باب هستید مراجعه کنید به کتب معتبره اکابر علمای خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و محمد بن اسحق و ابن سعد و ابن قتیبه و واقفی و امام موصلی و شوکانی و امام تلمسانی و امام رطبی و علامه برزنجی و علی اجهوری و امام شعرانی و امام سجمی و ابو جعفر اسکافی و غیرهم که معترف و معتقد به اسلام و ایمان عمّ و ابوبن رسول خداصلی الله علیه و آله بوده و غالبا رساله های مستقلی در این باب نوشته اند.

خلاصه از آنچه عرض شد معلوم گردید که از حیث نسب و نژاد پاک نورانی و جسمانی علی علیه السّلام ممتاز و احدی از صحابه کبار به مقام مقدس آن حضرت نمی رسد.

لقد ظهرت فما تخفى على احد

الا على اكمه لا يعرف القمر

(هر آینه به تحقیق ظاهر و آشکار است به طوری که بر هیچ کس مخفی و پوشیده نیست مگر کورمادر زادی که نه ماه را می بیند و نه می شناسد.)

### **ولادت علی علیه السلام در خانه کعبه**

و خصیصه دیگر که علی علیه السّلام به آن ممتاز است محل و مکان ولادت است که احدی از خلائق از انبیاء عظام و اوصیاء گرام تا امم صالحه آنها من آدم الی

ص: ۲۱۱

الخاتم به این خصیصه عظمی ممتاز نبودند.

همان قسمی که از حیث نسب و نژاد و جنبه نورانیت در خلقت ممتاز بوده است، از حیث مولد هم برجستگی خاصی داشته که در این امتیاز آن حضرت منفرد بوده است؛ چه آنکه ولادت آن بزرگوار در خانه کعبه بوده است.

موقع ولادت عیسی بن مریم (علی نبینا و آله و علیه السلام) در بیت المقدس ندای غیبی مریم طاهره مادر او را از مسجد خارج کرد که:

«اخرجی عن البیت فان هذه بیت العباده لا بیت الولاده»

(بیرون رو از خانه (بیت المقدس) زیرا که اینجا خانه عبادت است نه خانه ولادت و زائیدن)

ولی زمانی که ولادت با سعادت علی علیه السلام نزدیک شد، مادرش فاطمه بنت اسد را به داخل خانه کعبه دعوت نمودند.

آن هم نه تصادفاً مثل زنی که در مسجد باشد دفعتاً وضع حملش گردد بلکه به عنوان دعوت رسمی او را به درون خانه در بسته بردند.

بعضی بی خبران گمان می کنند فاطمه در مجلس بوده درد مخاض او را گرفته نتوانسته خارج شود، ناچار در مسجد وضع حملش شده.

در صورتی که این قسم نبوده فاطمه بنت اسد ماه وضع حملش بوده به مسجد الحرام رفته درد مخاض او را گرفته، در مستحار کعبه مشغول به دعا شده، به درگاه با عظمت پروردگار متعال نالید که خداوندا به عزت و جلال خود این درد مخاض را بر من آسان گردان. یک مرتبه دیوار خانه کعبه (که در آن زمان وسط مسجد الحرام قرار داشته، درب او که مساوی با زمین و همیشه بسته و مقفل بوده

ص: ۲۱۲

مگر در موسم خاص باز می نمودند.) شکافته و یا درب بسته (چه هر دو در خبر رسیده) و ندائی برخاست «یافاطمه ادخلی البیت» فاطمه داخل شو در خانه.

در حضور جامعه مردم که اطراف خانه نشسته بودند فاطمه داخل خانه شد در و دیوار به حالت اولیه برگشت، موجب تعجب همه گردید. جناب عباس حاضر بود. وقتی این قضیه را دید فوری برادرش جناب ابوطالب را خبر دادند که کلید درب نزد ایشان بود. فوراً آمدند آنچه کردند درب خانه باز نشد.

تا سه روز فاطمه ظاهراً بدون قوت و غذا و پرستار در خانه کعبه ماند. در تمام خانه های مکه صحبت از این پیش آمد غیر منتظره می نمودند. روز سوم همان محلی که داخل شده بود، باز شد. فاطمه بیرون آمد.

مردم هجوم آوردند، دیدند ماه پاره پسری روی دست او دیده ها را خیره کرد.

اسد الله در وجود آمد

در پس پرده هرچه بود آمد

این خصیصه و امتیاز برای علی علیه السلام ماند که مولد او خانه کعبه بوده، آن هم با دعوت مخصوصی که مادرش را به خانه بردند.

این قضیه اتفاقی فریقین (شیعه و سنی) می باشد که قبلاً و بعداً احدی به چنین خصیصه نائل نگردیده.

چنان چه حاکم در مستدرک (۱) و نور الدین بن صباغ مالکی در فصل اول

ص: ۲۱۳

---

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۵۵۰، ح ۶۰۴۴، کتاب معرفه الصحابه، ذکر مناقب حکیم بن حزام القرشی. حاکم می نویسد: «... فقد تواترت الاخبار ان فاطمه بنت اسد ولدت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فی جوف الکعبه». و نیز گنجی شافعی در کفایه الطالب، صفحه ۴۰۷، باب ۷ فی مولده، جریان را از حاکم نقل می کند.

«لم يولد في البيت الحرام قبله احد سواه و هي فضيله خصه الله تعالى بها اجلالا له و اعلاء لمرتبه و اظهارا لتكريمه.»

(پیش از علی احدی در خانه کعبه متولد نشد مگر خود او که این فضیلتی است خدا داده که استثناءً از جمیع افراد بشر اختصاص به آن حضرت داده است تا رتبه بلند او را مردم بشناسند و از آن تجلیل و تکریم نمایند.)

### نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب

خصیصه دیگر که در این موضوع برای علی علیه السلام پیش آمد نمود و مزید بر

ص: ۲۱۴

---

۱- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۶۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عساکر این گونه نقل می کند: «عن ابی هریره قال مکتوب علی العرش لا اله الا الله وحدی لا شریک لی و محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی» و ذلك قوله فی کتابه: هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین، همچنین در همین کتاب، ۴۵۶/۱۶، رقم ۱۹۸۹، شرح حال خطاب بن سعد؛ ۴۲/۳۳۶، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ۴۷/۳۳۴، رقم ۵۵۱۵، شرح حال عیسی بن محمد بن عبد الله، با اختلاف در الفاظ این حدیث را نقل کرده است. و نیز طبرانی در معجم الکبیر؛ ۲۲/۲۰۰، احادیث هلال بن الحارث ابوالحمراء این گونه نقل می کند: «عن ابی الحمراء خادم النبی صلی الله علیه و آله قال سمعت رسول الله قال: لما اسرى بی الی السماء دخلت الجنة فرأیت فی ساق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ایدته بعلی و نصرته»

شرافت آن حضرت گردید، موضوع نام گذاری آن بزرگوار است از غیب عالم.

شیخ: بیان غریبی فرمودید مگر ابوطالب پیغمبر بوده که به او وحی شود اسم بچه را علی بگذار؟

قطعا این بیان شما از شایعاتی است که شیعیان روی علاقه و عشق وضع نموده اند و الا راهی ندارد که خداوند دستور دهد نام بچه را علی بگذارید. علی نامی بوده که پدر و مادر روی میل و اراده خود بر آن جناب گذاردند، ربطی به عالم غیب ندارد.

داعی: در بیان داعی ابا امر غریب نبوده که اسباب تعجب شما گردید. قطعا تأمل شما از اثر عدم توجه به مقام ولایت بوده و چون چند جمله مخلوط به هم بیان نمودید ناچارم جملات را از هم تفکیک نموده، جواب هر یک را علیحده عرض نمایم.

اولا شما تصور می نمائید بچه را پس از ولادت نام گذاری نموده اند و حال آنکه این طور نیست. در تمام کتب آسمانی نام محمد و علی را به عنوان نبوت و امامت ذکر نموده اند چه آنکه نام محمد و علی را پروردگار متعال هزاران سال قبل از خلقت گذارده و در تمام آسمان ها و ابواب جنت و عرض حق تعالی ثبت نموده اند، اختصاص به زمان جناب ابوطالب ندارد.

شیخ: آیا این بیان شما غلو نیست که علی کرم الله وجهه را آنقدر بالا ببرید که نام او را توأم با نام پیغمبر مکرم صلی الله علیه و آله قبل از خلقت خلائق ثبت در ملکوت نمائید و حال آنکه نام پیغمبر مانند وجودش مافوق همه و قرینی برای او نمی باشد و همین قبیل بیانات آقایان است که سبب گردیده در اذان و اقامه به فتوای فقهای

شما نام علی را وجوبا بعد از نام پیغمبر صلی الله علیه وآله بیاورند.

داعی: (با تبسم) خیر آقا این بیان داعی ابدأً ربطی با غلو ندارد و داعی هم آن نام مبارک را در ملکوت اعلا ثبت ننمودم که به داعی نسبت بدهید بلکه خدای متعال امر به ثبت نام آن حضرت توأم با نام خود و پیغمبرش صلی الله علیه وآله نموده چنان چه در کتب معتبره خودتان اخبار بسیاری در این باب رسیده است.

شیخ: عجب است مرتبه غلو را بالاتر بردید که نام علی را قرین نام خداوند جل و علا قرار دادید ممکن است از آن اخباری که فرمودید بیان نمائید.

### ثبت نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلا ثبت

داعی: محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود و ابن عساکر در تاریخ (۱) خود ضمن ترجمه حالات علی علیه السلام و محمد بن یوسف گنجی شافعی ضمن باب ۶۲ کفایه الطالب (۲) و حافظ ابونعیم در حلیه الاولیاء (۳) و شیخ سلیمان بلخی

ص: ۲۱۶

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۳۴، باب ۶۲. گنجی حدیث را همانند ابن عساکر نقل می کند.

۲- حلیه الاولیاء ابو نعیم اصفهانی، ۳/۲۷، رقم ۲۰۲، شرح حال یونس بن عبید. ابو نعیم حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابی الحمراء صحاح رسول الله قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله رأیت لیلہ اسری بی مثبتا علی ساق العرش انا غرست جنه عدن محمد صلی الله علیه وآله صفوتی من خلقی ایدته بعلی...» و نیز خوارزمی در مناقب، ص ۳۲۰، ح ۳۲۶، فصل ۱۹، حدیث را همانند ابو نعیم نقل می کند.

۳- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۴۷، ح ۶۹۵، باب ۵۶. و نیز سیوطی در الدر المنثور، ۳/۳۶۱، ذیل آیه ۶۲ سوره انفال، حدیث را با اختلاف الفاظ همانند ابن عساکر نقل می کند. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۱/۱۷۳، رقم ۵۸۷۶۷، شرح حال عیسی بن محمد ابو موسی، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن انس بن مالک قال: قال النبی صلی الله علیه وآله لما عرج بی رأیت علی ساق العرش مکتوبا لا- اله الا- الله محمدا رسول الله، ایدته بعلی نصرته بعلی» حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۹۲- ۲۹۸، ح ۲۹۹- ۳۰۴، ذیل آیه ۶۲ سوره انفال. محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۶۹، قسم اول، باب فضائل علی، ذکر تأیید الله عزوجل نبیه بعلی این گونه نقل می کند: «عن ابی الخمیس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله اسری بی الی السماء فنظرت الی الساق العرش الایمن فرأیت کتاب فهمته محمد رسول الله صلی الله علیه وآله ایدته بعلی و نصرته به». متقی هندی کنز العمال، ۱۱/۶۲۴، ح ۳۳۰۴۰ و ۳۳۰۴۱، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فضائل علی بن ابی طالب؛ زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۱۲۰، قسم ۲، سمط ۱، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب؛ مزی در تهذیب الکمال، ۳۳/۲۶۰، رقم ۷۳۲۷، شرح حال ابو الحمراء با اختلاف در الفاظ حدیث را همانند طبری نقل می کنند.



۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۴۷، ح ۶۹۵، باب ۵۶. و نیز سیوطی در الدر المنثور، ۳/۳۶۱، ذیل آیه ۶۲، سوره انفال حدیث را با اختلاف الفاظ همانند ابن عساکر نقل می کند. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۱۱/۱۷۳، رفق ۵۸۷۶۷، شرح حال عیسی بن محمد ابوموسی، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن انس بن مالک قال: قال النبی صلی الله علیه وآله لما عرج بی رأیت علی ساق العرش مكتوبا لا- الة الا- الله محمد رسول الله ایدته بعلی نصرته بعلی». حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۹۲- ۲۹۸، ح ۲۹۹- ۳۰۴، ذیل آیه ۶۲، سوره انفال. محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ص ۶۹، قسم اول، باب فضائل علی، ذکر تأیید الله عزوجل نبیه بعلی، این گونه نقل می کند: «عن ابی الخمیس، قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اسری بی الی السماء فنظرت الی ساق العرش الا- یمن فرأیت کتابا فهمته محمد رسول الله صلی الله علیه وآله ایته بعلی و نصرته به». متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۲۴، ح ۳۳۰۴۰ و ۳۳۰۴۱، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲ فضائل علی بن ابی طالب؛ زرنندی حنفی در نظم در السمطین، ص ۱۲۰، قسم ۲، سمط ۱، مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام؛ مزی در تهذیب الکمال، ۳۳/۲۶۰، رقم ۷۳۲۷، شرح حال ابو الحمراء با اختلاف در الفاظ حدیث را همانند طبری نقل می کنند.

نقلا از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف احمد بن عبد الله طبری شافعی همگی مسنداً از ابوهریره (به مختصر کم و زیادی در بعض کلمات و الفاظ) نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له و محمد عبدي و رسولی ایدته بعلی بن ابی طالب»

(بر سال عرش این کلمات مقدسه نوشته شده که نیست خدائی مگر ذات ذو الجلال الله که یگانه ای است بلا شریک و محمد بنده و رسول من است که تأیید نمودم او را به

علی بن ابی طالب علیه السلام) و نیز جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۰ جلد اول خصائص الکبری (۱) و در تفسیر در المنثور (۲) اوایل سوره بنی اسرائیل نقلا- از عدی و ابن عساکر از انس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

شب معراج در ساق عرش دیدم نوشته شده است «لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وآله ایدته بعلی».

و نیز در صفحه ۲۰۷ ینابیع الموده (۳) نقلا از ذخائر العقبی امام الحرم از سیره

ص: ۲۱۸

---

۱- خصائص الکبری، سیوطی، ۱/۷، باب خصوصیتہ صلی الله علیه وآله بکتابه اسمہ الشریف مع اسم الله تعالی علی العرش...

۲- الدر المنثور، سیوطی، ۴/۲۸۲، ذیل آیه ۱ سوره اسراء.

۳- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۱۶۰، ح ۴۵۲، باب ۵۶.

ملاً آورده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده:

در شب معراج که در ملکوت اعلیٰ مرا بردند:

«نظرت الی ساق الایمن من العرش فرأیت مکتوباً محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به»

(نظر نمودم به طرف راست عرش دیدم نوشته شده است محمد رسول خداست تأیید و یاری نمودیم او را به وجود علی)

و نیز در صفحه ۲۳۴، ینابیع الموده (۱) حدیث ۱۹، از کتاب السبعین امام الحرم نقلاً از مناقب فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی و میر سید علی همدانی شافعی در مودت ششم از موده القربی (۲) دو حدیث و خطیب خوارزمی در مناقب (۳) و ابن شیرویه در فردوس (۴) و ابن مغازلی شافعی در مناقب (۵) همگی از جابر بن عبد

ص: ۲۱۹

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۲۳۷، ح ۶۶۲، باب ۵۶. قندوزی این گونه نقل می کند: «عن جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق الله السموات و الارض بالفی عام محمد رسول الله و علی اخوه»

۲- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۶ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۹۱، ح ۸۳۳، باب ۵۶). همدانی این گونه نقل می کند: «عن جابر رفعه: رأیت علی باب الجنة مکتوباً لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله، اخو رسول الله»

۳- مناقب خوارزمی، ص ۱۴۴، ح ۱۶۸، فصل ۱۴، فی باین انه اقرب الناس من رسول الله صلی الله علیه وآله خوارزمی حدیث را با اختلاف همانند ینابیع الموده نقل می کند.

۴- الفردوس، بمأثور الخطاب، دیلمی، ۴/۱۲۳، ح ۶۳۸۰، ذکر فصلو فی معان شتی، دیلمی نیز حدیث را با اختلاف الفاظ همانند ینابیع نقل می کند. و نیز حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۹۵، ح ۳۰۲ ذیل آیه ۶۲ سوره انفال این گونه نقل می کند: «عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق الخلق السموات و الارض بالفی عام: لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی»

۵- مناقب ابن مغازلی، ص ۹۱ ح ۱۳۴، قوله علیه السلام مکتوب علی باب الجنة...

الله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وآله علی ولی الله اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی عام»

(نوشته شده است بر در بهشت لا-اله الا-الله محمد رسول خدا علی ولی خدا و برادر رسول خدا بوده پیش از آن که خلق کند آسمانها و زمین را به دوهزار سال)

حدیث زیبای دیگر به یاد آمد، مقتضی است مورد استفاده قرار گیرد.

میر سید علی فقیه شافعی در مؤدّت هشتم از موده القربی(۱) نقل می نماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به علی فرمود در چهار محل اسم تو را با اسم خودم توأم دیدم.

۱- در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر صخره آن یافتم:

ص: ۲۲۰

---

۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۸ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۳۰۹، ح ۸۸۲، باب ۵۶). همدانی حدیث را این گونه نقل می کند: علی علیه السلام رفعه: إني رأيت اسمك مقرونا باسمي في أربعة مواطن (فالتفت بالنظر إليه). فلما بلغت البيت المقدس في معراجي إلى السماء وجدت على صخره بها لا إله إلا الله محمد رسول الله أيدته بعلي وزيره. ولما انتهيت إلى صدره المنتهى وجدت عليها «إني أنا الله لا إله إلا أنا وحدي، محمد صفوتي من خلقي، أيدته بعلي وزيره، ونصرت به». ولما انتهيت إلى عرش رب العالمين فوجدت مكتوبا على قوائمه «إني أنا الله. لا إله إلا أنا، محمد حبيبي من خلقي، أيدته بعلي وزيره ونصرت به» فلما وصلت الجنة وجدت مكتوبا على باب الجنة «لا إله إلا أنا، و محمد حبيبي من خلقي، أيدته بعلي وزيره، ونصرت به...»

«لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلى وزيره»

(لا اله الا الله محمد رسول خداست تأييد نمودم او را به على وزير او)

۲- به سدره المنتهى كه رسيدم ديدم ثبت شده:

«انى انا الله لا اله الا انا وحدى و محمد صفوتى من خلقى ايدته بعلى وزيره و نصرته به»

به درستی كه من خدائى هستم كه غير از من خدای يگانه اى نيست و محمد حبيب من است از ميان خلق. تأييد و يارى نمودم او را به على وزير او)

۳- وقتى به عرش رب العالمين رسيدم ديدم بر قوائم آن نوشته شده است:

«انى انا الله لا اله الا انا محمد حيبى من خلقى ايدته بعلى وزيره و نصرته به»

(به درستی كه من خدای هستم كه غير من خدائى نيست محمد حبيب من است از ميان خلق تأييد و يارى نمودم او را به على وزير او)

۴- وقتى به بهشت رسيدم ديدم بر در بهشت نوشته شده:

«لا اله الا انا محمد حيبى من خلقى ايدته بعلى وزيره و نصرته به»

(نيست خدائى مگر ذات يگانه من و محمد حبيب من است از ميان خلق تأييد و يارى نمودم او را به على وزير او)

امام ثعلبى در تفسير كشف البيان و شيخ سليمان بلخى حنفى در باب ۲۳ يناييع الموده (۱) نقلا- از حافظ ابو نعيم اصفهانى و محمد بن جرير در تفسير خود

ص: ۲۲۱

---

۱- يناييع الموده، قندوزى حنفى، ۱/۲۸۲، ح ۳، باب ۲۳.

و ابن عساکر در تاریخ (۱) خود از ابن عباس (حبر امت) و ابوهریره آورده اند که آیه ۶۴ سوره انفال {هو الذی ایدک بنصره} (خدای تعالی است که به نصرت خود و یاری مؤمنان تو را مؤید و منصور گردانید)

در باره علی علیه السلام آمده آن گاه گویند: رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«رأیت مکتوبا علی العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته و نصرته بعلی بن ابی طالب»

(دیدم بر عرش نوشته شده است نیست خدایی مگر خدای یگانه ای که شریک ندارد و محمد بنده و رسول من است. تأیید و یاری نمودم او را به علی بن ابی طالب علیه السلام)

آنگاه چند حدیث دیگر از همین قبیل از کتاب شفاء (۲) و مناقب (۳) نقل می نمایند تا بر شما معلوم گردد نام گذاری محمد و علی علیهم السلام ربطی به ما ندارد بلکه از جناب پروردگار متعال بوده است.

ص: ۲۲۲

---

۱- شایان ذکر است آیاتی که در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده را به طور مفصل در ابتدای مجلس ششم گردآوری کرده ایم.

۲- الشفاء قاضی عیاضی، ۱/۱۷۴، قسم ۱، باب ۳. قاضی عیاض حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله: لما اسرى بی الی السماء اذا علی العرش مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی...»

۳- مناقب ابن مردویه، ص ۲۴۹- ۲۵۰، ح ۳۶۴، ذیل آیه ۶۲ سوره انفال. ابن مردویه حدیث را این گونه نقل می کند: «عن ابی الحمراء خادم رسول الله صلی الله علیه وآله انه قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: رأیت لیله اسرى بی الی السماء علی سائق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صفوتی من خلقی، ایدته بعلی و نصرته به»

و نیز امام ثعلبی در تفسیر البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۴ ینابیع الموده (۱) از فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی ذیل آیه شریفه ۳۵ سوره بقره {فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ}

(پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرش او گردید زیرا خدا مهربان و توبه پذیر است)

از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده اند که گفت سؤال کردند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کلماتی که آدم علیه السلام به آن تلقی نموده و سبب قبولی توبه اش گردید فرمود:

«سئله بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين فتاب علیه و غفر له»

(سؤال نمود خدا را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس پذیرفت بر او توبه او را و آمرزید و عفو نمود او را)

گمان می کنم برای جواب و رفع اشکال اولی شما به همین مقدار نقل روایات از کتب اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر در نزد علماء شیعه) کافی باشد.

و اما در موضوع نزول وحی و پیغمبری جناب ابوطالب هم باز اشتباه نمودید چه آنکه خود می دانید برای وحی و الهام مراتبی می باشد (و اینک وقت بیان آن

ص: ۲۲۳

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۸۸، ح ۴، باب ۲۴. و نیز ابن مغازلی در مناقب، ص ۶۳، ح ۸۹، قوله تعالی: «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ...»؛ سیوطی در الدر المنثور، ۱/۱۱۹، ذیل آیه ۳۷ سوره بقره، متقی هندی در کنز العمال، ۲/۳۵۹، ح ۴۲۳۷، کتاب الاذکار، فصل فی التفسیر سوره بقره، متقی هندی در کنز العمال، ۲/۳۵۹، ح ۴۲۳۷، کتاب الاذکار، فصل فی التفسیر سوره بقره، همین حدیث را به اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

مراتب نمی باشد) که اختصاص به مقام نبوت تنها ندارد زیرا که می توان گفت وحی در لغت عبارت است از آگهی پنهان و با سرعت خاصی که متوجه فردی دون افراد دیگر بوده باشد.

چه بسا از بنی آدم و حیوانات که مورد وحی و الهام غریزی قرار گرفته مانند زنبور عسل و مادر حضرت موسی و دیگران.

مگر زنبور عسل پیغمبر بوده که خداوند به او وحی نموده؟

به صراحت آیه ۷۰ سوره نحل که می فریاید:

{وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ}

(خدا به زنبور عسل وحی کرد که از کوه ها و درختان و سقف های بلند منزل گیرند)

آیا تصور می نمائید نوخابد (یا به نظر صاحب تفسیر یواخابد) مادر حضرت موسی علیه السلام پیغمبر بوده که در آیه ۶ سوره قصص صریحا به طریق وحی به دو امر و دو نهی به او امر می کند و دو خبر و دو بشارت می دهد که:

{وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ}

(به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی او را به دریا افکن و هرگز مترس و محزون مباش که ما او را به تو باز آوریم و هم از پیغمبران مرسلش گردانیم.)

پس همان قسمی که به وسیله وحی و یا ندای منادی حیوانی مانند زنبور



عسل و انسانی مانند نوخاوند (مادر حضرت موسی علیه السلام) و مریم (مادر حضرت عیسی علیه السلام) را که پیغمبر نبودند راهنمایی نموده است؛ جناب ابوطالب را هم برای نامگذاری فرزندش راهنمایی نموده.

و احدی نگفته جناب ابوطالب پیغمبر بوده و یا بر او نزول وحی شد. بلکه نداء آسمانی و نزول لوحی که در او دستور نامگذاری طفل جدید الولاده موجود بوده، راهنمایی شده. چنان چه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند.

شیخ: در کجا علماء ما چنین خبری را داده اند.

داعی: در بسیاری از کتب شما ثبت است و آنچه الحال در نظر دارم.

### نزول لوح بر ابوطالب جهت نامگذاری علی علیه السلام

میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودت هشتم از موده القربی (۱) نقلا از

ص: ۲۲۵

۱- موده القربی، علی همدانی، موده ۸ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۳/۳۰۶، حر ۸۷۳، باب ۵۶) همدانی حدیث را اینگونه نقل کرده است: عباس بن عبد المطلب: لما ولدت فاطمه بنت أسد علیا سمته باسم أیها (أسد)، ولم یرض أبو طالب بهذا. فقال: هلم حتی نعلو أبا قییس لیلا، وندعو خالق الخضراء فلعله أن ینبئنا فی اسمه. فلما أمسیا خرجا وصعدا أبا قییس ودعیا الله تعالی فأنشأ أبو طالب شعرا: یا رب الغسق الدجی والفلق المبتلج المضى بین لنا عن أمرک المقضى بما نسمى ذلك الصبی فإذا خشخشه من السماء، فرفع أبو طالب طرفه فإذا لوح مثل زبرجد أخضر فیہ أربعة أسطر، فأخذه بکلتا یدیه وضمه إلى صدره ضما شديدا فإذا مكتوب: خصصتما بالولد الزکی والطاهر المنتجب الرضى واسمه من قاهر العلی علی اشتق من العلی فسر أبو طالب سرورا عظیما، وخر ساجدا لله - تبارک وتعالی -، وعق بعشره من الإبل، وکان اللوح معلقا فی بیت الحرام یفتخر به بنو هاشم علی قریش حتی غاب زمان قتال الحجاج ابن الزبیر.

عباس بن عبدالمطلب که سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۶ ینابیع الموده (۱) فرموده و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷ بعد از صد باب از کفایه الطالب (۲) به مختصر اختلافی در الفاظ و کلمات نقل نموده اند که چون علی علیه السلام

ص: ۲۲۶

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۳۰۶، ح ۸۷۳، باب ۵۶.

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۴۰۶، باب ۷. گنجی شافعی این حدیث را نقل کرده است: عن جابر بن عبد الله قال: سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عن ميلاد علي بن أبي طالب، فقال: لقد سألتني عن خير مولود ولد في شبه المسيح عليه السلام، إن الله تبارك وتعالى خلق علياً من نوري وخلقني من نوره، وكلانا من نور واحد، ثم إن الله عزَّوجلَّ نقلنا من صلب آدم في أصلاب طاهره إلى أرحام زكيه، فما نقلت من صلب إلا ونقل علي معي، فلم نزل كذلك حتى استودعني خير رحم وهي آمنه، واستودع علياً خير رحم وهي فاطمه بنت أسد، وكان في زماننا رجل زاهد عابد يقال له المبرم بن دعيب بن الشقبان، قد عبد الله تعالى مأتين وسبعين سنه، لم يسأل الله حاجه، فبعث الله إليه أبا طالب، فلما أبصره المبرم قام إليه وقبّل رأسه وأجلسه بين يديه ثم قال له: من أنت؟ فقال: رجل من تهامه، فقال: من أيّ تهامه؟ فقال: من بني هاشم، فوثب العابد فقبّل رأسه ثانية، ثم قال: يا هذا إن العلي الأعلى ألهمني إلهاماً، قال أبو طالب: وما هو؟ قال: ولد يولد من ظهرك وهو ولي الله عزَّوجلَّ، فلما كان الليله التي ولد فيها علي أشرق الأرض فخرج أبو طالب وهو يقول: أيها الناس، ولد في الكعبه ولي الله عزَّوجلَّ، فلما أصبح دخل الكعبه وهو يقول: يا رب هذا الغسق الدجى والقمر المنبلج المضى بين لنا من أمرك الخفى ماذا ترى في اسم ذا الصبى قال: فسمع صوت هاتف يقول: يا أهل بيت المصطفى النبى خصصتم بالولد الزكى إن اسمه من شامخ علي علي اشتق من العلى .

از مادرش فاطمه متولد شد فاطمه نام اسد را بر او گذارد. جناب ابوطالب از آن اسم راضی نبود، فرمود: فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه ابوقییس (بعضی گفتند فرمود برویم در مسجد الحرام) خدا را بخوانیم شاید ما را خبر بدهد از اسمی برای این بچه. چون شب شد

هر دو به کوه ابوقییس (یا مسجد الحرام رفتند) به دعا مشغول شدند جناب ابوطالب دعای خود را به شعری انشاد نمود و گفت:

یا رب هذا الغسق الدجی

والقمر (الفلق) المبتلع المضی

بین لنا عن أمرک الخفی (المقضی)

ماذا تری فی اسم ذلک الصبی

لما نسمی لذاک الصبی

(ای پروردگار ای صاحب شب ظلمانی و ماه نور دهنده آشکار کن برای ما از خزانه اسرار غیب خود اسم این نوزاد را چه بگذاریم.)

در آن حین صدائی از طرف آسمان بلند شد. ابوطالب سر بلند نمود، لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر او چهار سطر نوشته اند. روح را برگرفت و بر سینه خود چسباند. دید این اشعار ثبت است.

یا أهل بیت المصطفی النبی

والطاهر المنتخب الرضی

إن اسمہ من قاهر العلی

علی اشتق من العلی

(اختصاص دادم شما را به فرزند (نوزاد) پاک پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی نهایت از او راضی هستم و اسم او از جانب خدای علی، علی گذارده شده که مشتق از علی اعلی می باشد.)

گنجی شافعی در کفایه الطالب (۱) نقل نموده که ندائی برخاست و این دو شعر را در جواب ابوطالب گفت:

یا اهل بیت المصطفی النبی

خصصتم بالولد الزکی

ان اسمہ من شامخ العلی

علی اشتهق من العلی

(ای خاندان رسالت و اهل بیت پیغمبر برگزیده، مخصوص گردانیدم شما را به این نوزاد پاک و پاکیزه. به درستی که اسم او در گنجینه اسرار خود علی است که از نام خود که علی است اشتقاق یافته است)

فسر ابوطالب سرورا عظیما حرّ ساجدا لله تبارک و تعالی (جناب ابوطالب که موفق و درک سعادت این اشعار شد از شدت خوشحالی و سرور به سجده افتاد و حضرت باری تعالی را شکرگذار گردید).

آنگاه ده شتر به شکرانه این امر عظیم قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویختند و بنی هاشمیه به آن لوح بر قریش افتخار می نمودند و آن لوح بود تا زمان جنگ حجاج با عبد الله ابن زبیر مفقود شد.

(این خبر هم مؤید خبرها و دلائل قبل است که جناب ابوطالب همیشه موحد بوده، فلذا از خدا تقاضای تعیین اسم می نماید و وقتی چنین فیضی از رحمت پروردگار می بیند به خاک افتاده و خدا را سجده می نماید. آیا چنین شخصی را که به وصول نعمت تازه به خاک افتاده و خدا را سجده می کند می توان مشرک خواند پناه به خدا می بریم از عناد و تعصب جاهلانه؟!)

ص: ۲۲۸

و اما اینکه فرمودید به فتوای فقهاء شیعه نام علی علیه السّلام وجوبا در اذان و اقامه وارد است، قطعاً، عمداً سهو نمودید. خوب بود برای نمونه یک فتوا نشان دهید که نام آن حضرت

جزء اذان و اقامه است و حال آنکه به اتفاق تمام فقهاء شیعه که در کتب استدلالیه و مسائل عملیه بیان نموده اند شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام جزء اذان نیست و به قصد جزئیت گفتن در اذان و اقامه حرام است و اگر در وقت نیت مجموع را قصد کند با اسم آن حضرت، علاوه بر آن که فعل حرام نموده عملش هم باطل است و لکن به قصد تیمن و تبرک بعد از ذکر نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه به قصد جزء بودن مطلوب و مستحسن است نام علی علیه السّلام را ببرند؛<sup>(۱)</sup> چه آنکه خداوند بعد از نام پیغمبر همه جا نام علی علیه السّلام را برده، چنان چه عرض شد. پس آقایان بی جهت هو و جنجال می نمائید.

بس است، برگردیم بر سر مطلب که اگر آقایان محترم با نظر دقت بنگرید خواهید دید که از جهت نژاد و نسب ثابت است که احدی از صحابه کبار مانند امیر المؤمنین علی علیه السّلام نبوده است.

ص: ۲۲۹

---

۱- شهادت به ولایت علی علیه السّلام در اذان اقامه از مسائل عبادی و فقهی است که فقهاء شیعه بر اساس ادله روایات به آن می پردازند و طبق آن فتوی داده اند و در این ارتباط به همت مجمع جهانی شیعه شناسی کتابی با عنوان «جزئیة شهادة الثالثة» به چاپ رسیده است که در آن به اقامه دلائل و بررسی دقیق در همراهی شهادت به ولایت امیر المؤمنین علی علیه السّلام با توحید الهی و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته است. «محقق»

و اما موضوع ثانی که زهد و تقوا باشد خصیصه ای است برای آن حضرت که احدی نتواند در عالم با او برابری نماید.

چون به اجماع امت از دوست و دشمن، بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله ازهد و اورع و اتقای از امیر المؤمنین علیه السلام دیده نشده چنان چه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل(۲) نقل می نمایند از عمر بن

ص: ۲۳۰

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۲/۲۰۱، خطبه ۳۴ (فی استنفار الناس الی اهل الشام)، مناقب علی و ذکر طرف من اخباره. ابن ابی الحدید این گونه نقل می کند: «روی معاویه بن عمار عن جعفر بن محمد علیهم السلام قال: ما اعتلج علی علیه السلام امر ان فی ذات الله الا اخذ بالهدا و لقد علمتهم انه كان يأكل - یا اهل الکوفه- عندکم من ماله بالمدينه... و من كان ازهد فی الدنيا من علی علیه السلام»

۲- مطالب السؤل، طلحه شافعی، ص ۱۲۹، باب ۱ فصل ۷. ابن طلحه می نویسد: «و ادا وضح ذلك توقف الزهد علی معرفه المزهود فيه فاعلم ان امیر المؤمنین علیا لم یزهد فی الدنيا الا- بعد ان عرف حقیقتها و احاط علما بذاتها... و نیز ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، ۳/۴۰۱، حوادث سال ۴۰، ذکر بعض سرته، حدیث را این گونه نقل می کند: «و قال الحسن بن صالح: تذاکروا الزهاد عند عمر بن عبد العزیز، فقال عمر: ازهد الناس فی الدنيا علی بن ابی طالب؛ خوارزمی در مناقب، ص ۱۱۷، ح ۱۲۸، فصل ۱۰، فی بیان زهد فی الدنيا... این حدیث را همانند مؤلف نقل می کند؛ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۴۸۹، شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۸/۶، فصل فی ذکر شیء من سیرته الفاضله و مواعظه... حدیث را همانند ابن اثیر نقل می کنند؛ سبط ابن الجوزی در تذکره الخواص، ص ۱۰۵، باب ۵، فی ذکر ورعه و زهادته، حدیث را با اندک اختلاف در الفاظ همانند مؤلف ذکر می کند.

عبدالعزیز اموی معروف که در تزهده سرآمد اهل زمان خود بوده که گفت:

«ما علمنا حدا كان في هذه الامه بعد النبي صلى الله عليه وآله ازهد من علي بن ابي طالب عليه السلام»

(ما نمی دانیم در این امت احدی را بعد از پیغمبر که زاهد تر باشد از علی بن ابی طالب علیه السلام)

ملا علی قوشچی با تمام تعصبی که دارد در غالب مندرجات کتابش گوید:

عقول عقلاء در باره علی علیه السلام مبهوت است، زیرا که قلم کشید بر گذشتگان و آیندگان.

و در شرح تجرید (۱) گوید:

شنیدن حالات علی و وضع زندگانی او آدمی را مات و متحیر گرداند.

### خبر عبد الله رافع

از جمله عبد الله رافع نقل می نماید که گفت: روزی رفتم به خانه امیر المؤمنین علیه السلام. وقت افطار بود، کیسه سر به مهری برای آن حضرت آوردند، وقتی باز نمود دیدم در میان کیسه آرد پر سبوسی است که پوست های آن را نگرفته بودند. سه کف از آن در دهان مبارک ریخت و جرعه آبی بالای آن نوشید و شکر خدا نمود. عرض کردم: یا ابا الحسن چرا سرانبان را مهر نموده ای؟ فرمود: برای آنکه حسنین علیهم السلام به من مهربانند، مبادا روغن زیت یا شیرینی در او داخل نمایند و نفس علی از خوردنش لذت ببرد.

ص: ۲۳۱

(بدیهی است فرو رفتن نفس در لذائذ مباحه دنیویه رفته رفته موجب طغیان و سرکشی می شود و آدمی را از یاد خدا باز می دارد.) (۱)

به همین جهت علی علیه السلام جلو نفس را از خوردن اغذیه لذیذه می گرفت تا مغلوب نفس نگردد.

و سلیمان بلخی در باب ۵۱ ینابیع الموده (۲) این خبر را از احنف بن قیس نقل

ص: ۲۳۲

۱- آنچه که در اینجا مرحوم سلطان الواعظین به آن شخص سنی گفته اند به اندازه فهم او بوده است و به جهت اینکه آن حضرت الگویی اسلامی برای زمامداران بعد از خود یا باشند که وقتی که صاحب مقام و منسب شدند گرفتار خواهشها و طغیان و نفسانیات نشوند و الا مقام آن حضرت بالاتر از آن است که گرفتار هوی نفس باشد چو آن حضرت از طرف خدای متعال معصوم هستند و از طرف دیگر شرائط آن زمان طوری بوده که برای یک حاکم اقتضاء می کرده که برای آرامش مردم ضعیف و فقیر، خود را با ضعیف ترین آنان برابر کند تا تحمل فقر برای آنان راحت باشد. و نسبت به آنچه که خدای تعالی روزی آنها کرده راضی باشند و از طرف دیگر افراد غنی به خاطر آنچه دارند شاکر باشند. و الا- اگر آن حضرت با پیامبر طیرمشوی می خورده اندوهیچ طغیان نفس نداشته اند. و بلکه در آن لحظه خدای تعالی ایشان را به عنوان محبوب ترین خلق معرفی می کند همانطور که در کتب اهل شیعیه و اهل تسنن ذکر شده که وقتی که مرغ بریان را نزدشان آوردند از خدا خواست که محبوب ترین خلق خود را بفرستد تا با آن حضرت هم غذا شود و در آن لحظه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام تشریف آوردند. «فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم ائتني باحب الخلق اليك و الی يأكل معی من هذا الفرخ؛ فجاء علی فدق الباب...» (المعجم الاوسط طبرانی، ۶/۳۳۶، دار الحرمین، ۱۴۱۵؛ نظم درر السمطین، زرنندی حنفی، ص ۱۰۱، مناقب الامام امیر المؤمنین؛ کنز العمال، ۱۳/۱۶۷، فضائل علی رضی الله عنه. «محقق»

۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۴۴۷-۴۴۸، ح ۱۶، باب ۵۱. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: وعن الأحنف بن قیس قال: دخلت علی علی (كرم الله وجهه) وقت إبطاره إذ دعا بجراب مختوم فيه سويق الشعير، قلت له: يا أمير المؤمنين خفت أن يؤخذ منه فختمت فيه؟ قال: لا، ولكني خفت أن يلينه الحسن أو الحسين بسمن أو زيت. قلت: هما حرام عليك؟ قال: لا، ولكن يجب علی الأئمة یغتذوا بغداء ضعفاء الناس وأفقرهم، كيلا يشكو الفقير من فقره، ولا يطغى الغنى لغناه. ونیز سبط بن الجوزی در تذكرة الخواص، ص ۱۰۶ باب ۵، اینگونه نقل می کند: عن الأحنف بن قیس قال: دخلت علی معاویه فقدم إلی من الحلو والحامض ما كثر تعجبي منه، ثم قال: قدموا ذلك اللون، فقدموا لونا ما أدری ما هو؟ فقال: مصارين البط محشوه بالمخ ودهن الفستق قد ذر علیه السكر. قال فبكيت. فقال: ما بيكيك؟ فقلت: لله در ابن أبي طالب، لقد جاء من نفسه بما لم تسمح به أنت ولا غيرك. فقال: وكيف؟ قلت: دخلت علیه ليله عند إبطاره فقال لي: قم فتعشى مع الحسن والحسين. ثم قام إلی الصلاة، فلما فرغ دعا بجراب مختوم بخاتمه فأخرج منه شعيرا مطحونا ثم ختمه، فقلت، لم أعهدك بخيلا يا أمير المؤمنين، فقال: لم أختمه بخلا، ولكن خفت أن يبسه الحسن أو الحسين بسمن أو إهاله، فقلت: أحرام هو؟ قال: لا ولكن علی أئمة الحق أن يتأسوا بأضعف رعيتهم حالا في الاكل واللباس، ولا يتميزون عليهم بشئ، ليراهم الفقير فيرضى عن الله تعالى بما هو فيه، ويراهم الغنى فيزداد شكرا وتواضعا»



## خبر سوید بن غفله

و نیز شیخ در ینابیع الموده(۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در مناقب(۲) و طبری در تاریخ خوداز سوید بن غفله نقل

ص: ۲۳۳

۱- ینابیع الموده، قدوزی حنفی، ۱/۴۴۷، ح ۱۴، باب ۵۱، حدیث را این گونه نقل می کند: «عن علقمه قال: دخلنا علی علی علیه السّلام و بین یدیه طبق من خوص علیه قرص او قرصان من خبز شعیر فخالته و تبین فی الخبر و هو یکسره و کتیه و یا کله فقلت مجاریه سوداء یقال لها فضه. الا- نخلت هذا الدقیق؟ ... ثم قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یا کل ائیس من هذه...»

۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۱۸، ح ۱۳۰، فصل ۱۰، فی بیان زهده و قناعه... خوارزمی حدیث را اینگونه نقل می کند: عن سوید بن غفله قال: دخلت علی علی علیه السّلام القصر فوجدته جالسا و بین یدیه صحفه فیها لبن حازر أجد ریحہ من شده حموضته، و فی یدیه رغیف، أری قشار الشعیر فی وجهه، و هو یکسر بیده أحيانا، فإذا غلبه کسره برکبته و طرحه فيه، فقال: اذن فأصب من طعامنا هذا، قلت: انی صائم، فقال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: من منعه الصیام من طعام یشتهیه، کان حقا علی الله أن یطعمه من طعام الجنه ویسقیه من شرابها، قال فقلت لجاریته و هی قائمه بقرب منه: ویحکک یا فضه ألا تتقین الله فی هذا الشیخ، ألا تنخلون له طعاما مما أری فیہ من النخاله، فقالت: لقد تقدم إلینا ان لا ننخل له طعاما، قال ما قلت لها فأخبرته قال: بأبی و أمی من لم ینخل له طعام ولم یشبع من خبز البر ثلاثه أيام حتی قبضه الله عز وجل.

نموده اند که گفت روزی خدمت امیر المؤمنین مشرف شدم دیدم ظرف شیر ترشیده ای که بوی ترشیدگی او به مشام من می رسید در مقابل آن حضرت گذارده و قرص نان جو خشکیده پر سبوسی در دست مبارکش استو به قدری آن نان خشک بود که شکسته نمی شد حضرت با زانو مبارک آن را می شکست و در همان شیر ترشیده نرم می کرد و میل می فرمود به من هم تعارف کرد عرض کردم: روزه هستم فرمود شنیدم از حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس روزه باشد و میل به طعامی کند و برای خود نخورد خداوند از طعامهای بهشتی به او بخوراند.

سوید گوید: دلم به حال علی علیه السلام سوخت فضا خادمه آن حضرت نزدیک من بود گفتم از خدا نمی ترسی که سبوس جو را نمی گیری و نان می پزی گفت به خدا قسم خودش امر فرمود سبوسش را نگیرم.

حضرت فرمود: به فضا چه می گفتی؟ عرض کردم: به او گفتم چرا سبوس آرد را نمی گیرد؟ فرمود: پدر و مادرم فدای رسول الله صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمی گرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت. (یعنی من تاسی به رسول خدا نمودم).

موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب خود نقل می نمایند که روزی در دوره خلافت ظاهری، برای علی علیه السلام حلوی شیرینی آوردند با انگشت مبارک قدری از آن حلوا برداشت و بو نمود فرمود: چه رنگ زیبا و چه بوی خوبی دارد ولی علی از طعم او خبر ندارد (۱) (کنایه از آن که تا به حال حلوانخورده ام) عرض کردند: یا علی مگر حلوا بر شما حلال است؟ فرمود: حلال خدا حرام نمی شود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر نمایم در حالتی که اطراف مملکت شکم های گرسنه باشد.

«ابیت بطنانا و حول الحجاز بطول غرثی و اکباد حراء و کیف ارضی بان اسمی امیر المؤمنین و لا اشارکهم فی خشونه العسر و شدائد الضر و البلوی»

(من با شکم سیر بخوابم و حال آنکه در اطراف حجاز، شکمهای گرسنه و جگرهای گداخته باشد چگونه من راضی باشم که اسم من امیر المؤمنین باشد ولی در

بلایا و شدائد و سختی ها شریک مؤمنین نباشم.)

ص: ۲۳۵

---

۱- کنز العمال متقی هندی، ۱۳/۱۸۴، ح ۳۶۵۴۹، کتاب الفضائل، فضائل علی رضی الله عنه زهده علیه السلام حدیث را این گونه نقل می کند: «عن عبد الله بن شریک عن جده ان علی بن ابی طالب علیه السلام اتی بفالوذج فوضع قدماه فقال: انک طیب الریح حسن اللون طیب الطعم و لکن اکره ان اعود نفسی ما لم تعتد.» و نیز احمد بن حنبل در فضائل الصحابه، ۱/۵۴۳، ح ۹۱۰، اخبار امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و زهده؛ ابی نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء ۱/۸۱، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب؛ قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۲/۱۹۲، ح ۵۵۸، باب ۵۶؛ حیدث را با اندک اختلاف در الفاظ همانند متقی هندی نقل می کنند.

و نیز خوارزمی از عدی بن ثابت نقل می کند که روزی جهت آن حضرت فالوده آوردند جلوی نفس را گرفت و میل نفرمود. اینها نمونه ای از طرز خوراک آن حضرت بود. گاهی سرکه و گاهی نمک و گاهی قدری سبزی و گاهی شیر با نان جو خشکیده میل می نمود و هیچ گاه دو نوع خورشت در یک سفره نمی گذارد!

در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلیم هجری که به دست عبد الرحمن بن ملجم مرادی ضربت شهادت خورد، افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود. سر سفره برای آن حضرت نان و شیر و نمک گذارده بودند. با کمال علاقه ای که به دخترش ام کلثوم داشت، متغیر شد؛ فرمود: ندیده بودم دختری به پدرش جفا کند مانند تو. ام کلثوم عرض کرد: بابا چه جفائی کرده ام؟ فرمود: کدام وقت دیده ای که بابای تو در یک سفره دو نوع خورشت بگذارد؟ امر فرمود شیر را که لذیذتر بود برداشتنند. چند لقمه نان با نمک میل نمود، آنگاه فرمود:

«فی حلال الدنيا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب»

(در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب می باشد.)

### در لباس و پوشش علی علیه السلام

و اما لباس و پوشش آن حضرت بسیار ساده و بی قیمت بوده که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب و امام احمد

ص: ۲۳۶

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۲۳۵، خطبه ۱۶۱، (من خطبه له علیه السلام امر قضاء و حکمه... [نبذ من الاخبار و الآثار الواردة فی العبد عن زینة الدنيا]. ابن ابی الحدید می نویسد: ان علی کان یطوف الاسواق مؤتذرا یا زار مرتدیا برداء و معه الدرہ کانه اعرابی بدوی قطاف مره حتی بلغ سوق الکراییس فقال لواحدک یا شیخ بعثنی قمیصا تکون قیمته ثلاثه دراهم...

بن حنبل در مسند(۱) و سبط ابن جوزی در تذکره(۲) و دیگران از علماء خودتان نوشته اند:

«و کان علیه ازار غلیظ اشتراه بخمسه دراهم»

(لباس آن حضرت از پارچه درشت بود که پنج درهم خریداری نموده بود.)

تا آنجا که ممکن بود لباس را وصله می نمود و وصله ها غالباً از پوست و یا از لیف درخت خرما بود و کفش آن حضرت از لیف خرما بود.

و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل(۳)

در سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده(۴) و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه(۵) نوشته اند که

ص: ۲۳۷

۱- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۱/۵۳۲، ح ۸۸۵، اخبار امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و زهده. احمد بن حنبل این گونه نقل می کند: «عن شیخ لهم رأیت علی علیه السلام و علیه ازار غلیظ ما هذا قال اشتریته بخمسه دراهم.»

۲- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۱۱۰، باب ۵ فی ذکر ورعه و زهادته... و ینز متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۸۴، ح ۳۶۵۴۸، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طالب زهده علیه السلام؛ ابن اثر در اسد الغابه، ۴/۲۴، شرح حال علی بن ابی طالب، زهده و عدله.

۳- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۱۳۴ و ۱۳۳، فصل ۷ فی عبادته و زهده و ورعه... ابن طلحه حدیث را همانند ابن ابی الحدید نقل می کند.

۴- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۴۴۷، ح ۱۳، باب ۵۱. قندوزی حدیث را همانند مؤلف نقل می کند.

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۲۳۵، خطبه ۱۶۱ (من خطبه له علیه السلام امره قضاء و حکمه) نبذ من الاخبار و الآثار والوارده فی البهد عن زینه الدنیا. ابن ابی الحدید حدیث را این گونه نقل می کند: «عن عبد الله بن احمد بن حنبل، عن ابیه عبد الله احمد رحمه الله قال: قیل لعی علیه السلام یا امیر المؤمنین. لم ترقع قمیصک؟ قال: لیخشع القلب و یقتدری بی المؤمنون» و نیز ابن ابی عاصم در کتاب الزهد، ۱/۱۳۱، زهد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب؛ ابی نعیمی اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۱/۸۳، علی بن ابی طالب، زهده و تعبده با اختلاف در الفاظ همانند ابن ابی الحدید نقل می کنند همچنین امیر المؤمنین در نهج البلاغه خطبه ۱۶۱ می فرماید: «والله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحیت من راقعها»

حضرت علی علیه السلام آن قدر وصله به لباس خود زده بود که پسر عمش عبد الله بن عباس در دوره خلافت و ریاست ظاهری آن حضرت دلتنگ شد، حضرت فرمود:

«لقد رقت مرقعه حتی استحیت من راقعها ما لعلی من زینه الدنیا کیف نفرح بلذه تفنی و نعیم لا یبقی»

(آن قدر وصله روی وصله زدم که از وصله زننده خجالت می کشم. علی را با زینت دنیا چه کار؟ چگونه خوشحال شوم به لذتی که فانی می شود و نعمتی که بقا ندارد)

دیگری ایراد گرفت به آن حضرت که چرا در حین خلافت و ریاست شما جامه وصله دار می پوشید که مورد اهانت اعدای قرار گیرید؟ حضرت فرمود: این جامه ای است که دل را خاشع می گرداند و کبر را از انسان دور می کند و مؤمن به آن اقتداء می کند.

و نیز محمد بن طلحه در مطالب السؤل و خوارزمی در مناقب و ابن اثیر در

ص: ۲۳۸

کامل و سلیمان بلخی در ینابیع الموده (۱) آورده اند که لباس علی علیه السّلام و غلامش یکسان بوده، هر جامه ای که می خرید دو ثوب و یک شکل و یک قیمت بود یکی را خود می پوشید و دیگری را به غلام خود، قنبر می داد.

این ها بود مختصری از وضع خوراک و پوشاک علی علیه السّلام که علماء خودتان هم ثبت نموده اند و داعی به اقتضای وقت مجلس به اختصار کوشیدم و الا شرح حالات آن حضرت محیر العقول می باشد.

آن حضرت نان جو خشکیده می خورد ولی نان گندم و شکر و عسل و خرما به فقرا و یتیمان و بی نوایان می خورانید. خود لباس وصله دار می پوشید ولی لباس های زیبا به یتیمان و بیوه زنان می پوشانید.

### گفتار ضرار با معاویه

در اثبات زهد و تقوا و بی اعتنائی آن حضرت به دنیا بس است، کلامی را که احدی بر او سبقت در آن کلام نگرفته در خطاب به دنیای دنی که اکابر علماء خودتان مانند

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۸۴ جلد اول حلیه الاولیاء (۳) و شیخ عبد الله بن عامر شبراوی شافعی

ص: ۲۳۹

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۴۴۵، ح ۱۲، باب ۵۱. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: «عنی جعفر الصادق علیه السّلام کان امیر المؤمنین علیه السّلام یجلس حلیه العبد، یا کل آکله العبد.. و یشتري القمی من الکرایس السنبلائی و یعطی خیرها لغلامه قنبر یلبس ردیها، فاذا جاوز اصابعه و کعبه قطعته...

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۸/۲۲۶، کلمه قصار ۷۵، و من خبر ضرار بن ضمیره...

۳- حلیه الاولیاء، ابی نعیم اصفهانی، ۱/۸۴-۸۵، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السّلام. و صفه فی مجلس معاویه.

در صفحه ۸ کتاب الاتحاف بحب الاشراف (۱) و محمد بن طلحه در صفحه ۳۳ مطالب السؤل (۲) و نور الدین بن صباغ مالکی در صفحه ۱۲۸ فصول المهمه (۳) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینابیع (۴) و سبط ابن جوزی در صفحه ۶۹ تذکره خواص الامه (۵) آخر باب ۵ و دیگران از علماء و مورخین شما نقل نموده اند که مذاکرات معاویه علیه الهاویه را با ضرار بن ضمیره که مفصل است.

در آخر گفتارش ضرار در وصف علی در حضور معاویه گفت:

«لقد رأيتہ فی بعض مواقفه و قد ارخى الليل سدوله و غارت نجومه قابضا علی لحيته يتململ يتململ السليم و يبكي بكاء الحزين و يقول يا دنيا غری غیرى ابى تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات طلقتك ثلاثا لا رجعه فیها فعمرك قصير و خطرک کبير و عیشک حقیر آه من قله الزاد و بعد السفر و وحشه الطريق فبکی معاویه و قال رحم الله ابا الحسن لقد كان والله كذلك.»

(در شب تاری علی را دیدم محاسنش را به دست گرفته مثل مار گزیده به خود می پیچید و با حالت حزنی می گریست و می گفت: ای دنیا غیر مرا مغرور نما و فریب ده که من فریب تو را نمی خورم.

چقدر دور است، من تو را سه طلاق دادم. دیگر امید بازگشتی به تو نیست، برای آن که عمر تو

ص: ۲۴۰

---

۱- الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی، ص ۲۵-۲۶، باب ۱، نبذة من فضائلهم...

۲- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۱۳۱-۱۳۲، فصل ۷، فی عبادته و زهده و ورعه.

۳- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۹۹-۵۹۸، فصل فی صفته الجميلة و اصافه الجلیلة...

۴- ینابیع المودة، قندوزی حنفی، ۱/۴۳۸، ح ۴، باب ۵۱.

۵- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۱۱۳، باب ۵ فی ذکر ورعه و زهادته.



کوتاه است و خطر تو بسیار بزرگ و عیش تو بسیار کم، آه کمی زاد و دوری سفر و وحشت راه. معاویه با آن قساوت قلب و عداوتی که با آن حضرت داشت بعد از شنیدن کلمات ضرار در شرح حال علی علیه السلام بی اختیار گریه کرد و گفت خدا رحمت کند ابوالحسن را (کنیه علی علیه السلام بود) هر آینه به تحقیق والله همین گونه بود).

در جای دیگر همین معاویه گفته است:

«عقمت النساء ان تلدن مثل علی بن ابی طالب علیه السلام»

(عقیم اند زنان عالم که بزایند مثل علی بن ابی طالب علیه السلام)

### بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در زهد

زهد امیر المؤمنین علیه السلام از افاضات فیض ربانی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او بشارت داده چنان چه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۶ کفایه الطالب (۱) مسندا خبری از عمار یاسر نقل می نماید که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که به علی فرمود:

«ان الله قد زینک بزینه لم یتزین العباد بزینه احدب الی الله منها الزهد فی الدنيا و جعلک لا تنال من الدنيا شیئا و لا تنال الدنيا منك شیئا و وهب لک حب المساکین فرضوا بک اماما و رضیت بهم اتباعا فطوبی

ص: ۲۴۱

---

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۹۲، باب ۴۶، فی تخصیص علی علیه السلام بالزهد فی الدنيا. و نیز ابی نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۱/۷۱، رقم ۴، شرح حال علی بن ابی طالب؛ ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۲۳، شرح حال علی بن ابیطالب؛ محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۲۸، فصل ۷، فی عبادته و زهده و ورعه، همین حدیث را به اختلاف الفاظ نقل کرده اند.

لمن احبك و صدق فيك و ويل لمن ابغضك و كذب عليك فاما الذين احبوك و صدقوا فيك جيرانك في دارك و رفقاءك في قصرك و اما الذين ابغضوك و كذبوا عليك فحق على الله ان يوفقهم موقف الكذابين يوم القيامة

(به درستی که خداوند تو را در اثر زهد در دنیا به زینتی آرایش کرده است که هیچ فردی از بندگان به آن نوع زینت نشده زیرا که هیچ چیز در دنیا محبوب تر از زهد در نظر خلق نیست. نه تو از لذائد دنیوی بهره بردی و نه دنیا توانست تو را استخدام نماید و خداوند تو را موفق به دوستی نیازمندان نموده که معتقد و راضی به امامت تو شدند و راضی شدم من از ایشان که از امامت تو پیروی نمودند. خوشا به حال کسانی که تو را دوست داشته و تو را تصدیق نموده اند و ای بر حال دشمنان و تکذیب کنندگان تو. آنان که تو را دوست داشتند و تصدیق کردند در بهشت همسایه های تو هستند و مصاحب تو می باشند در کاخ با عظمت و شکوه تو. آنان که تو را دشمن داشتند و یا تکذیب نمودند، بر خدا لازم است که آن فرقه ها را در محل دروغگویان روز قیامت به کیفر رساند.)

آن قدر در زهد و ورع و تقوی قوی بود که دوست و دشمن او را امام المتقین نامیدند و لقب امام المتقین را فقط مردم به آن حضرت ندادند بلکه اول کسی که علی را به این لقب خواند و مکرر با این لقب ان حضرت را به جامعه معرفی نمود شخص شخیص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود که چون وقت ضیق است مجال اخبار مفصله نیست، فقط برای نمونه به نقل چند خبر اکتفا می کنم.

ابن ابی الحدید در صفحه ۴۵۰ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء (۲) و میر سید علی همدانی در موده القربی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۴ کفایه الطالب (۳) و میر سید علی همدانی در موده القربی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۴ کفایه الطالب از انس بن مالک روایت می نمایند که گفت: روزی رسول اکرم صلی الله علیه وآله به من فرمودند: یا انس آب وضو برای من بیاور. پس برخاستم آب وضو آوردم. پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز به جای آورد، آنگاه فرمود:

«أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين وخاتم الوصيين»

(اول کسی که از این در وارد می شود او امام اهل تقوی و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان (یعنی پادشاه ایشان هم چنان که بزرگ و پادشاه زنبور عسل را یعسوب می گویند) و خاتم اوصیاء و کشاننده رو و

ص: ۲۴۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۶۹، خطبه ۱۵۴، ذکر الاحادیث و الاخبار الواردة فی فضائل علی.

۲- حلیه الاولیاء، ابن نعیم اصفهانی، ۱/۶۳، شماره ۴، شرح حال علی بن ابیطالب.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۱۲، باب ۵۴، فی تخصص علی علیه السلام بکونه سید المسلمین. و نیز قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ۲/۴۸۸، ح ۳۷۴، باب ۵۹؛ ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۳۰۳، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. با اختلاف اندکی در الفاظ همانند مولف نقل می کنند. حموینی در فرائد السمطین، ۱/۱۴۵، سمط ۱، باب ۲۷، این گونه نقل می کند: «قال رسول الله صلی الله علیه وآله: یا انس اسكب لی وضوءاً قال: ثم قام فصلى ركعتين، ثم قال: یا انس اول من يدخل عليك من هذا الباب امير المؤمنين [و سید المسلمین] و قائد غر المحجلين و خاتم الوصيين».

دست و پا سفیدان است به سوی بهشت)

انس گوید: من در دل گفتم خدایا این تازه وارد را مردی از انصار قرار بده ولی دعای خود را پنهان کردم. ناگاه دیدم علی از درب درآمد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کیست؟ عرض کردم: علی بن ابیطالب است. پس حضرت با حالتی شاد و خندان برخاست و علی را استقبال کرد و دست در گردن او نمود. عرق رویش را پاک کرد. علی علیه السّلام عرض کرد: یا رسول الله امروز نسبت به من کاری می کنی که پیشتر نمی کردی؟ حضرت فرمودند: چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا به خلق خواهی رسانید و صدای مرا به ایشان خواهی شنواید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را اختلاف کنند بعد از من.

و نیز ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه و حافظ ابو نعیم در حلیه نقل می نمایند که روزی علی علیه السّلام وارد شد بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فرمود:

«مرحبا بسید المرسلین و امام المتقین»

آنگاه فرمود: چگونه است شکر تو بر این نعمت؟ عرض کرد: حمد می کنم خدا را بر آنچه به من داده و از او می خواهم که توفیق شکر به من عطا نماید و زیاد گرداند بر من آنچه را به من انعام فرموده.

و محمد بن طلحه شافعی در آخر فصل چهارم از باب اول مطالب السّؤل(۱)

ص: ۲۴۴

---

۱- مطالب السّؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۷۳، باب ۱، فصل ۴. ابن طلحه این گونه می نویسد: «اما حصول صفة التقوی له قد اثبتها رسول الله صلی الله علیه و آله بأبلغ الطرق و اعلاها فانه قال له صلی الله علیه و آله يوماً: مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین»

همین حدیث را نقل می کند و به همین دلیل امامت بر اهل تقوی اثبات می نماید برتری آن حضرت را بر اهل تقوی.

و حاکم در صفحه ۱۳۸ جزء سیم مستدرک و بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز درباره علی علیه السلام به من وحی شده که:

«انه سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین»

(به درستی که علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوی و کشاننده رو و دست و پا سفیدان است (به سوی بهشت))

و امام احمد بن حنبل در مسند نقل می نماید که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی خطاب نمود:

«یا علی النظر علی وجهک عباده انک امام المتقین و سید المؤمنین من احبک فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله.» (۱)

(یا علی نظر کردن بر روی تو عبادت است. به درستی که توئی امام و

ص: ۲۴۵

---

۱- حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۵۲-۱۵۳، ح ۴۶۸۱-۴۶۸۳، کتاب معرفه الصحابه، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث را این گونه نقل می کند: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله النظر الی وجه علی عباده» و نیز خوارزمی در مناقب، ص ۳۶۱، ح ۳۷۳، فصل ۲۳؛ ابن مغزالی در مناقب، ص ۲۰۶-۲۱۱، ح ۲۴۴-۲۵۴، قوله علیه السلام: النظر الی وجه علی عباده، با اختلاف اندکی در الفاظ همین حدیث را نقل می کند. دیلمی در فردوس، ۴/۲۹۴، ح ۶۸۶۶-۶۸۶۵، ذکر الفصول من ذوات الالف و اللام؛ ابی نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ۵/۵۸، رقم ۲۸۸، شرح حال سلیمان الاعمش، به همین حدیث اشاره کردند.

پیشوای اهل تقوی، سید آقای مؤمنان. کسی که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته و کسی که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است.)

بدیهی است مردم پست و بی فکر و متملق و گاهی اشخاص بی ملاحظه افرادی را در موقع مدح به لقب‌ها و صفات یا ستایش‌های بی جا بخوانند مانند آنچه غالباً درباره سلاطین و امراء و وزراء و خلفاء گفته شده است و ارباب تواریخ هم ثبت نموده‌اند.

ولی از مثل رسول خدایی که مجسمه حق و حقیقت بوده هیچ گاه شایسته نبوده کسی را بخواند به لقب و صفتی که خالی از معنی باشد و البته آنچه بر لسان صاحب وحی جاری شود عین حقیقت بلکه به مصداق آیه شریفه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا- وَحْيٌ يُوحَى﴾ وحی مطلق است، خاصه آن که خود فرماید که پروردگار در شب معراج به من وحی فرمود و امر نمود که علی علیه السلام را امام المتقین بخوانم.

پس بس است در فضل و مقام و تعریف تقوای امیر المؤمنین علی علیه السلام که رسول خداصلی الله علیه وآله به امر پروردگار آن حضرت را اختصاص داد به خصیصه ای که احدی از صحابه را به آن خصیصه مخصوص نگردانید.

و در میان تمام صحابه آن حضرت را امام المتقین قرار داد و مکرر به این لقب بزرگوار را خواند.

و البته امام به تمام معنی متقی باید باشد تا امام اهل تقوی گردد چه آن که تقوای

امام باید سرمشق اهل تقوی باشد.

اگر بخواهم جهات زهد و ورع و تقوای علی علیه السلام را مشروحا و مبسوطا بیان نمایم به مثل معروف مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

شیخ: آنچه درباره سیدنا علی کرم الله وجهه بفرمائید کم گفته اید و واقعا هم همان است که معاویه گفته عقیم اند زنان عالم که بزایند مانند علی بن ابی طالب علیه السلام.

داعی: پس معلوم شد در میان کبار صحابه علی سرآمد اهل تقوی بوده است که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله به امر و دستور خدای متعال او را امام المتقین و پیشوای پرهیزگاران قرار داده است.

پس همان قسمی که از حیث نسب و نژاد نورانی و جسمانی ممتاز و مقدم بود، از حیث تقوا هم حق تقدم با آن بزرگوار بوده.

در اینجا متوجه به یک مطلبی شدم. اگر چنان چه اجازه بدهید یک سؤال از شما بنمایم.

شیخ: خواهش می کنم بفرمائید.

داعی: آیا احتمال هوا پرستی و حب جاه و دنیا طلبی به علی علیه السلام که لیاقت امامت و اهل تقوا را در میان صحابه کبار داشته می دهید؟

شیخ: ابدا ممکن نیست چنین خیالی درباره علی کرم الله وجهه برود؛ چنان چه خودتان فرمودید و مشهور است کسی که دنیا را سه طلاق گوید و با اداء این جملات بی اعتنائی خود را به دنیا ثابت نماید، چگونه میل به دنیا پیدا می کند.

علاوه مقام و مرتبه سیدنا علی کرم الله وجهه بالاتر از آن است که چنین نسبتی را به آن جناب بدهیم. تصور این خیال هم غیر ممکن است تا چه رسد به عمل به

آن.

داعی: پس قطعاً عملیات آن مجسمه تقوی تماماً برای خدا بوده و قدمی بر غیر حق بر نداشته و هر کجا حقی می دیده بی اختیار استقبال مینموده.

شیخ: بدیهی است غیر از این از سیدنا علی کرم الله وجهه سراغ نداریم.

### اهل حقیقت ، قضاوت منصفانه نمایند

داعی: پس بفرمائید بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله که علی علیه السلام حسب الوصیه مشغول غسل و کفن و دفن آن حضرت بود و در سقیفه بنی ساعده عده ای جمع شدند و با ابی بکر بیعت نمودند آنگاه آن حضرت را برای بیعت طلبیدند به چه علت بیعت نمود؟

اگر طریقه خلافت ابی بکر حق و مسئله اجماع ثابت و مسلم و دلیل حقانیت بود، علی القاعده نبایستی علی علیه السلام با شدت تقوا و پرهیزکاری تعلق ورزد و روی گردان از حق شود؛ زیرا هر کجا حق بود مطابق فرموده پیغمبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام باید آنجا حاضر باشد.

از جهتی هم لازمه تقوا این است که شخص متقی از حق رویگردان نشود و از جهت دیگر بنا به اخباری که لیله ماضیه با سلسله اسنادش به عرضتان رسانیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی حیثما دار»

(علی با حق و حق با علی علیه السلام است)

اگر آن قضایا حق و تعیین ابی بکر به مقام خلافت حق بوده است بایستی ان حضرت با کمال میل و علاقه قلبی آنها را استقبال و تصدیق نماید نه آن که

ص: ۲۴۸



مخالفت نماید.

پس لابد مخالفت علی علیه السلام از بیعت از دو حال خارج نبوده یا علی برخلاف حق رفتار کرده و متمرّد امر رسول الله صلی الله علیه وآله بوده که بیعت با خلیفه پیغمبر ننموده یا وضع خلافت و طریقه اجماع را ساختگی و سیاسی برخلاف حق دانسته لذا بیعت ننموده.

اما قسم اول نظر به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وآله که علی با حق و حق با علی می گردد و آن حضرت را امام المتقین خوانده و قطعاً علی اهل دنیا نبوده و حب جاه و هوی و هوس در او راه نداشته و دنیا را سه طلا گفته و طالب ریاست ظاهری نبوده، قطعاً منتفی است پس لابد قسم دوم بوده که چون خلافت را ساختگی و سیاسی و بر خلاف رضای خدا و رسول دانسته لذا بیعت ننموده.

شیخ: عجب فرمایشی می فرمائید که سیدنا علی کرم الله وجهه بیعت نکرده، در صورتی که تمام کتب اخبار و تواریخ ما و شما ثابت نموده اند که سیدنا علی با ابی بکر رضی الله عنه بیعت نمود و تخلف از اجماع ننموده.

داعی: عجب از شما است که عرایض شب‌های قبل را فراموش نمودید که مفصلاً شرح دادم نقل اقوال اکابر علمای خودتان را که حتی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود نوشته اند: بیعت علی به فوریت واقع نشد.

عموم علمای خودتان متعرف اند که روز اول که حضرت را به جبر و اهانت از منزل کشیدند و به مسجد بردند، بیعت نکرده به منزل برگشت.

و ابراهیم بن سعد ثقفی متوفی سال ۲۸۳ و ابن ابی الحدید و طبری و دیگران از ثقات علمای خودتان متفقاً نوشته اند که بیعت آن حضرت بعد از شش ماه بود

ص: ۲۴۹

(یعنی بعد وفات حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیهاالسلام بوده چنانچه مفصلاً در شب های قبل به عرضتان رسانیدم.) (۱)

بر فرض تسلیم که بگوئیم آن حضرت بیعت نموده پس چرا شش ماه یا کمتر و بیشتر توقف نمود و بیعت ننمود؟ بلکه محاجّه هم نمود و حال آن که از مثل علی مجسمه حق و تقوا شایسته نبود ولو برای یک ساعت منحرف از حق گردد و حق را به عقب بیاندازد.

شیخ: لا بد یک جهتی داشته که خودشان در آن موقع بهتر می دانسته که چه می کنند. این بر ما چه آمده که در امر و بین بزرگان و اختلافات آنها بعد از هزار و سیصد سال دخالت نمائیم؟! (خنده شدید حضار)

داعی: دعاگو هم به همین مقدر از جواب قانع شدم که چون شما جواب منطقی نداشتید و راه گریز و دفاعی نبود که اثبات مرام نمائید لذا به این نوع از جواب مبادرت

جستید، ولی مطلب به قدری واضح و روشن است در نزد مردمان صالح منصف که محتاج به دلیل و برهان نیست.

واما این که فرمودید: بر ما نیست که در امر بزرگان و اختلافات آنان دخالت نمائیم البته تا جایی که آن امر تماس با ما ندارد فرمایش شما صحیح است و در اختلاف آراء بزرگان حق دخالت نداریم.

ولی در این موضوع بالخصوص اشتباه فرموده اید؛ برای آن که هر فرد مسلمان عاقلی باید دین حقیقی داشته باشد نه دین تقلیدی و راه تحقیق در دین همین

ص: ۲۵۰

است که وقتی ما در تاریخ جمهور مسلمین می بینیم بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله امت و صحابه کبار دو فرقه شدند کنجکاو می نمودند، ببینیم کدام یک از آن دو فرقه ذی حق بوده اند تا پیروی حق نمائیم نه آنکه کورکورانه به خیال حق روی عادت و تقلید از پدر و مادر و اسلاف به راهی برویم که تحقیقی در آن راهنموده باشیم.

شیخ: لابد می خواهید بگوئید خلافت ابی بکر رضی الله عنه بر حق نبوده! اگر خلافت ابی بکر بر خلاف حق و علی کرم الله وجهه ذی حق در امر خلافت بود با قدرت و شجاعتی که مخصوص خود او بود و با علاقه ای که در اجراء حق و حقیقت داشت و دیگران هم او را ترغیب می نمودند چرا قیام به حق نمود و به قول شما بعد از شش ماه بیعت نمود؟ حتی به نماز هم حاضر می شد و در مواقع لزوم در مشورت خلفاء رضی الله عنهم وارد و رأی های صائب هم می داد؟

### **سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیاء از میان امتها به واسطه نداشتن یاور**

داعی: اولاً انبیاء و اوصیاء مطابق مقررات و دستورات الهی عمل می نمودند و از خود اراده ای نداشتند لذا نمی توان به آنها ایراد گرفت که چرا قیام به جنگ ننمودند یا چرا قعود و سکوت و یا چرا در مقابل اعداء فرار نمودند و یا پنهان گردیدند.

چنان چه اگر به تاریخ حالات هر یک از انبیاء عظام و اوصیاء کرام بنگرید از این قبیل قضایا بسیار می بینید که با افکار شما بی تناسب می باشد، مخصوصاً

قرآن مجید به بعض از آنها اشاره نموده که به واسطه نداشتن یار و همراه، سکوت و قعود و یا فرار نموده و پنهان گردیدند.

چنان چه در آیه ۱۰ سوره قمر از قول نوح شیخ الانبیاء خبر می دهد:

{فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ}

(پس خدا را خواند و دعا کرد که بارالها من سخت مغلوب قوم شده ام (به لطف خود) مرا یاری فرما)

و در آیه ۴۹ سوره مریم قصه اعتزال و کناره گیری حضرت ابراهیم علیه و علی نبینا و آله السلام را خبر می دهد که وقتی از عمش آزر استمداد نمود و جواب یأس شنید فرمود:

{وَأَعْتَزْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي}

(من از شما و بتانی که به جای خدا می پرسید دوری کرده و خدای یکتا را می خونم)

پس جائی که ابراهیم خلیل الله وقتی یاری و کمک از عم خود ندید، عزلت و گوشه گیری اختیار نماید، علی علیه السلام به طریق اولی بایستی به واسطه نبودن یار و یاور عزلت و کناره گیری اختیار نماید.

شیخ: گمان می کنم مراد از این عزلت، عزلت قلبی باشد که قلبا از آنها دوری و بیزاری جست نه عزلت مکانی.

داعی: اگر جناب عالی به تفاسیر فریقین مراجعه نمائید می بینید که مراد از اعتزال، عزلت مکانی بوده نه عزلت قلبی. به خاطر دارم که امام فخر رازی در

«الاعتزال للشی هو التباعد عنه و المراد انی افارکم فی مکان و افارقکم فی طریقتکم.»

(اعتزال از چیزی به معنای دوری از آن می باشد و مراد ابراهیم از کلمه اعتزلکم یعنی من از مکان و طریقه شما جدا می شوم و دوری می نمایم.)

فلذا ارباب سیر آورده اند که بعد از این قضیه، حضرت ابراهیم علیه السلام از بابل به کوهستان فارس مهاجرت نمود و هفت سال در اطراف آن جبال سیر می نمود. از خلق عزلت و کناره گرفت. بعد از آن به بابل برگشت و دعوت خود را آشکار ساخت و بتها را شکست. او را گرفتند و در آتش انداختند، خداوند آتش را بر او سرد و سلامت نمود و موجب ظهور امر رسالت گردید.

و در آیه ۲۰ سوره قصص، قصه فرار کردن موسی علیه السلام را با خوف و ترس نقل فرموده:

{فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ}

(موسی از شهر با حال ترس و نگرانی از دشمن بیرون رفت و گفت: بار الهی مرا از شر قوم ستمکار نجات ده.)

پس جائی که پیغمبر اولوا العزم خدا با ترس و خوف فرار نماید آیا وصی رسول در قعود عزلت و کناره گیری معذور نمی باشد.

و در سوره اعراف قصه گوساله پرست شدن بنی اسرائیل را در غیاب حضرت

ص: ۲۵۳

موسی به اغوای سامری و بازیگری های او و سکوت هارون را با آن که خلیفه حضرت موسی علیه السلام بوده نقل نموده تا در آیه ۱۴۹ می فرماید:

{أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي}

(از فرط غضب، سر بردارش هارون را به سوی خود کشید. هارون گفت: ای فرزند مادرم (بر من خشمگین مباش که من با نهایت کوشش و فداکاری هدایت قوم کردم) آنها ما را خوار و زبون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا به قتل برسانند.)

### شبهت علی با هارون در موضوع خلافت

پس طبق آیات قرآنی حضرت هارون علیه السلام پیغمبر و خلیفه منصوص حضرت موسی علیه السلام جهت تنها بودن و این که امت او را خوار و زبون نمودند در مقابل عمل شنیع سامری و شرک مسلم گوساله پرستی مردم سکوت اختیار نموده و قیام به سیف نمود.

علی علیه السلام هم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را شبیه هارون و صاحب منزله هارون معرفی نمود (چنان چه در لیالی ماضیه مشروحا ذکر نمودیم) ولی و احق بود که وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفین خود را آن طرف دید، مانند جناب هارون صبر و تحمل اختیار نماید.

فلذا به روایات اکابر علماء خودتان که قبلا عرض شد، وقتی آن حضرت را جبرا به مسجد آوردند و شمشیر برهنه بر سرش گرفتند و فشار آوردند که بیعت نماید، خود را به قبر پیغمبر رسانید، همان کلماتی را گفت که خداوند از قول

هارون خبر می دهد که به موسی گفت:

{ يَا بَنُ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي }

(یعنی یا رسول الله ببین امت مرا تنها گذارده و ضعیفم نموده و می خواهند مرا بکشند.)

از همه انبیاء بالاتر و حجت تام و تمام، سیره خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد که لازم است در اطراف آن فکر نمائیم که چرا در مقابل دشمنان و بدعت‌های قوم، سیزده سال در مکه معظمه سکوت اختیار نموده تا جائی که شبانه از مرکز بعثت و وطن مألوف فرار اختیار نمود؟

جز برای آن بود که چون یاور نداشت مانند انبیاء سلف صبر و تحمل و فرار بر قرار اختیار نمود که «الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین» بالاتر بگوییم که در حین قدرت و توانائی هم نتوانست کما ینبغی آثار بدع قوم را برطرف نماید.

شیخ: چگونه ممکن است باور نمود که آن حضرت نتوانست بدعت‌ها را از میان بردارد.

داعی: حمیدی در جمع بین الصحیحین (۱) و امام احمد حنبل در مسند (۲) از ام

ص: ۲۵۵

۱- الجمع بین الصحیحین، حمیدی، ۴۲/۴-۴۶، ح ۳۱۶۲، شماره ۲۱۲، مسند عایشه. حمیدی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن عائشه: ان النبی صلی الله علیه و آله قال لها: یا عائشه لولا ان قومک حدیث عهد بجاهلیه، لامرت بالبت فهدم فادخلت فیه ما أخرج منه، و لالزقتہ بالارض، جعلت له باین؛ بابا شرقیا و بابا غربیا فبلغت به اساس ابرایهم... و نیز در صحیح بخاری، ۲/۶۶۰، ح ۱۴۸۱، کتاب الحج، باب فضل مکه و بنیانها، به همین حدیث اشاره کرده است.

۲- مسند، احمد بن حنبل، ۶/۱۷۹، مسند عائشه. احمد بن حنبل حدیث را این گونه نقل می کند: عن عائشه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لها لولا ان قومک حدیث عهد بشرک او بجاهلیه لهدمت الکعبه، فالزقتها بالارض و جعلت لها باین بابا شرقیا و بابا غربیا و زدت فیه من الحجر سته اذرع فان قریشا اقتصرتها حین بنت الکعبه. و نیز مسلم در صحیحش، ۲/۹۶۸ - ۹۷۲، ح ۳۶۸ - ۴۰۶، کتاب الحج، باب نقض الکعبه و بنائها، به همین حدیث اشاره کرده است. سرخسی در المبسوط، ۴/۱۱، کتاب المناسک، کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را این گونه نقل می کند: «و لولا حدثان عهد قومک بالجاهلیه لنقضت بناء الکعبه و اظهرت قواعد الخلیل صلوات الله علیه و ادخلت الحطیم فی البیت...»

المؤمنين عايشه نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به او فرمودند: اگر این مردم قریب العهد به کفر و زمان جاهلیت نبودند و نمی ترسیدم که به قلب خود منکر آن شوند امر می نمودم خانه کعبه را خراب کنند و آنچه که از آن بیرون بردند داخل نموده و خانه را به زمین متصل می ساختم و مانند زمان حضرت ابراهیم دو در برای آن قرار می دادم به سمت مشرق و مغرب و نباید آن را به پایه بنای حضرت ابراهیم می رسانیدم.

آقایان از روی انصاف دقت کنید: جایی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله با آن مقام و مرتبه عالی الهیه که برای ریشه کن نمودن شرک و کفر و آثار آنها مبعوث گردیده از صحابه خود ملاحظه می نماید (بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان نوشته اند) و بدعت هایی که در ساختمان ابراهیمی به کار رفته نتواند عوض نماید و به صورت اصلی در آورد که مبادا مسلمانان روی عادت عهد جاهلیت انکار آن نمایند.

ص: ۲۵۶



تصدیق نمائید امیر المؤمنین علیه السّلام اولی بود به عمل نمودن به آن سیره و دستور که در مقابل قومی حسود و عنود واقع شده بود که عقب فرصت می گشتند تا تلافی نموده و ضربات خود را به آن حضرت بلکه به اصل دین وارد آورند.

چنان چه فقیه واسطی ابن مغازلی خوارزمی و خطیب بغدادی در مناقب (۱) خود نقل

نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: امت از تو کینه ها در دل دارند و زود است بعد از من با تو خدعه نموده و آن چه در دل دارند ظاهر سازند! من تو را امر می نمایم به صبر و تحمل تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت فرماید.

ص: ۲۵۷

---

۱- مناقب خوارزمی، ص ۶۵، ح ۳۵، فصل ۶، فی محبة الرسول صلی الله علیه و آله اياه و تحریضه علی محبته... خوارزمی حدیث را این گونه نقل می کند: «عن علی بن ابی طالب علیه السّلام قال: كنت أمشي مع النبي صلی الله علیه و آله فی بعض طرق المدینه، فأتینا علی حدیقه فقلت یا رسول الله ما أحسنها من حدیقه. فقال: ما أحسنها ولك فی الجنة أحسن منها، ثم اتینا علی حدیقه أخرى فقلت: یا رسول الله ما أحسنها من حدیقه فقال: لك فی الجنة أحسن منها، حتی اتینا علی سبع حدائق، أقول: یا رسول الله ما أحسنها فیقول: لك فی الجنة أحسن منها، فلما خلا له الطريق اعتنقنی وأجهش باکیا فقلت یا رسول الله ما یبکیک؟ قال: ضغائن فی صدور أقوام لا یبدونها لك إلا بعدی. فقلت: فی سلامه من دینی؟ قال: فی سلامه من دینک» و نیز گنجی شافعی در کفایة الطالب، ص ۲۷۳، باب ۶۶؛ متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۷۶، ح ۳۶۵۲۳، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طالب؛ هیشمی در مجمع الزوائد، ۹/۱۱۸، باب بشارته بالجنة؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغدادی، ۱۲/۳۹۸، رقم ۶۸۵۹، شرح حال فیض بن وثیق؛ ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۳۲۲، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب؛ حموی در فرائد السمطین، ۱/۱۵۲، ح ۱۱۵، باب ۲۸؛ طبرانی در معجم الکبیر، ۱۱/۶۱، احادیث مجاهد عن ابن عباس؛ ابن یعلی موصلی در مسند ابی یعلی، ۱/۴۲۶، ح ۵۶۵، مسند علی بن ابی طالب، همین حدیث را با اختلاف در الفاظ نقل می کنند.

## علت قعود علی علیه السلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله و صبر و سکوت آن حضرت برای خدا

ثانیا امیر المؤمنین علیه السلام یگانه رادمردی بود که در زندگی ابداء خود را نمی دید و هر چه می دید خدا می دید. یعنی به تمام معنی فانی فی الله بود. خود و بسته گان خود و امامت و خلافت و ریاست را برای خود و دین خواست، فلذا صبر و تحمل و سکوت و عدم قیام آن حضرت در مقابل مخالفین برای احقاق حق ثابت خود برای خدا بود که مبادا تفرقه در جامعه مسلمین بیافتد و مردم به کفر اولیه برگردند.

چنان چه موقعی که فاطمه مظلومه مأیوسانه به خانه برگشت در حالتی که حقش را بوده بوند خطاب نمود به امیر المؤمنین علیه السلام و عرض کرد:

«اشتملت شمله الجنین، وقعدت حجره الظنن، نقضت قادمه الأجدل، فخانک ریش الأزل، هذا ابن أبی قحافه یتزنی نحیله أبی وبلغه ابنی، لقد أجهر فی خصامی، وألفیته ألد فی کلامی»

(مانند طفل در شکم مادر پرده نشین شدی و چون شخص متهم در کنج خانه پنهان گشته ای و بعد از آن که شاه پرهی بازها را در هم شکستی اکنون از پرهی مرغان ضعیف عاجز گردیده ای و توانائی بر آنها نداری اینک پسر ابو قحافه (ابی بکر) به ستم و ظلم، عطاء و بخشیده پدرم را و قوت و معیشت فرزندان مرا می برد! با من آشکارا دشمنی می کند و در سخن گفتن به سختی با من مجادله می نماید!)

مخاطبه اش طولانی است. مولانا علی تمام کلمات و خطابات را گوش داد تا

فاطمه علیها السلام ساکت شد، آنگاه به مختصر جوابی بی بی را قانع نمود که از جمله فرمود: فاطمه! من در امر دین و احقاق حق تا آنجا که ممکن بود کوتاهی نکردم آیا مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت الی الابد در مسجدها و مأذنه ها برده شود؟

گفت: منتها آمال و آرزویم همین است. فرمود: پس در این صورت باید صبر کنی چه آن که پدرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله به من وصیت ها نمودها من می دانم باید صبر نمایم و الا قدرت دارم که دشمنان را خوار نمایم و حقت را بگیرم ولی بدانکه آن وقت دین از میان می رود پس از برای خدا، حفظ دین خدا، صبر کن؛ زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است از حقی که از تو غصب نمودند.

به همین جهت صبر را پیشه خود قرار داد و صبر کرد برای حفظ حوزه اسلام که ایجاد دو دستگی نشود چنان چه؛ غالباً در خطب و بیانات خود اشاره به این جهات می نمود.

### بیانات علی در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله

از جمله ابراهیم بن محمد ثقفی (۱) که از ثقات علماء جماعت است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) و علی بن محمد همدانی نقل می نمایند که چون

ص: ۲۵۹

---

۱- الغارات، محمد ثقفی کوفی، ۱/۳۰۲-۳۰۸، رساله علی علیه السلام الی اصحابه بعد مقتل محمد بن ابی بکر.  
۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۳۰۷، خطبه ۲۲، خطبه علی بالمدينه فی اول امارته. ابن ابی الحدید خطبه را چنین نقل کرده است: اما بعد فانه لما قبل الله نبيه صلى الله عليه وآله قلنا: نحن اهله و ورثته و عترته و اولیاءه دون الناس، لا ینازعنا سلطانه احد و لا یطمع فی حقنا طامع، اذ اذ انبری لنا قومنا فغصبونا سلطان نبینا، فصارت الامرہ لغيرنا. وصرنا سوقه، یطمع فینا الضعیف، ویتعزز علینا الذلیل، فبکت الأعين منا لذلك، وخصنت الصدور، وجزعت النفوس. وأیم الله لولا مخافه الفرقه بین المسلمین، وأن یعود الکفر، ویبور الدین، لکننا علی غیر ما کنا لهم علیه، فولی الامر و لاه لم یألوا الناس خیرا، ثم استخرجتمونی أیها الناس من بیتی، فبايعتمونی علی شین منی لامرکم.

طلحه و زبیر بیعت را شکستند و به سمت بصره رفتند حضرت امیر المؤمنین امر فرمود مردم در مسجد جمع شدند، خطبه ای ادا نمود و بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود:

«فان الله تبارك و تعالی لما قبض نبیه صلی الله علیه و آله قلنا نحن اهل بیته و عصبته و ورثته و عترته و اولیاءه و احق خلایق الله به لا ننازع حقه و سطانہ فبینما نحن اذ نفر المنافقون فانتزعوا سلطان نبینا منا و ولوه غیرنا فبکت لذلك و الله العیون و القلوب من جمیعاً و خشنت و الله الصدور و ایم الله لولا مخافه الفرقه من المسلمین ان یعودوا الی الکفر و یعود الدین لکننا قد غیرنا ذلك استطعنا و قد ولی ذلك و لاه و مشوا لسیلهم و ردّ الله الامر الی و قد بايعانی و قد نهضنا الی البصره لیفرقا جماعتکم و یلقیا بأسکم بینکم.»

(ما حصل معنی آن که پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتیم ما اهل بیت و خویشان و وارث و عترت و اولیاء آن حضرت و سزاوارترین خلایق به رتبه و مقام آن حضرت هستیم و منازعی برای حق و سیطره و سلطنت آن حضرت نداشتیم. گروهی از منافقین دست به دست هم داده خلافت را از ما گرفته به دیگر واگذار نمودند. به خدا قسم برای این امر چشم‌ها

ص: ۲۶۰

و دل های ما گریان و آزرده گردیده و سینه ها از خشم و کینه پر گردیده. به خدا قسم اگر خوف و تفرقه مسلمانان نبود که به قهقراء برگردند به کفر، هر آینه تغییر

می دادم خلافت را (و لکن سکوت اختیار نمودم) و آنان به امر خلافت مشغول شدند تا روزی که مسلمانان با من بیعت نمودند؛ در آن هنگام طلحه و زبیر از کسانی بودند که نخست با من بیعت نموده و سپس به طرف بصره نهضت کردند به منظور آن که اختلاف کلمه بین شما مسلمانان و ایجاد دو دستگی را فراهم، تا جنگ داخلی را برقرار نمایند).

و نیز ابن ابی الحدید(۱) و کلبی از علماء بزرگ شما روایت نموده اند که در موقع حرکت به بصره آن حضرت برخاست در مقابل مردم و خطابه کرد و ضمن خطبه فرمود:

«ان الله تعالى لما قبض نبيه صلى الله عليه وآله استأثرت علينا قریش بالامر و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس فرأيت ان الصبر على ذلك افضل من تفریق کلمه المسلمین و سفک دمائهم و الناس حدیثوا عهدا بالاسلام و الدین.»

(پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله قریش جمعیت نموده، خلافت حقی که از همه سزاوارتر بودم به آن، از ما گرفتند. من احساس نمودم که صبر در این مورد بهتر از تفریق مسلمانان است، زیرا اگر صبر نکرده بودم اختلاف

ص: ۲۶۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۳۰۸، خطبه ۲۲، خطبه عند مسیره للبصره. ابن ابی الحدید جریان فوق را از کلبی روایت می کند.

کلمه ایجاد شکاف عمیقی بین صفوف مسلمین می شد و خون ها ریخته می گردید، چون مسلمانان تازه عهد به اسلام و دین بسته بودند.)

پس سکوت کردن و تسلیم شدن آن حضرت به مقام خلافت ابی بکر و عمر از جهت رضا نبوده بلکه از یک طرف از تفرقه مسلمین و خون ریزی و از طرف دیگر خوف زوال دین و غلبه کفار و ارتداد سست عنصرها بوده.

لذا بعد از شش ماه سکوت و مقابله بر خلاف و محاجه با آنها که همه فهمیدند آن حضرت مخالف با آن دستگاه سیاسی می باشد، آن گاه برای حفظ دین (که به وسیله دو دستگی ممکن بود از میان برود) بنا بر آنچه اکابر

علماء خودتان نوشته اند بیعت نمود و در مقام مساعدت برآمد که فی الحقیقه مساعدت به دین مقدس اسلام بود نه رضایت و تصدیق به امر خلافت.

چنان چه در نامه ای که برای اهل مصر به وسیله مالک اشتر فرستاد همین معنی را متذکر شد و صریحا نوشت که سکوت من برای دین و بیعت هم برای دین بوده این است، یعنی عبارت نامه آن حضرت که ابن ابی الحدید هم در صفحه ۱۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (۱) نقل نموده است.

ص: ۲۶۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۶/۹۴، نامه ۶۷ (خطبه الامام علی بعد مقتل محمد بن ابی بکر) ابن ابی الحدید اینگونه نقل می کند: ما بعد، فإن الله بعث محمدا نذيرا للعالمين، وأمینا علی التنزیل، وشهيدا علی هذه الأمة... فلما مضى لسیله صلی الله علیه وآله، تنازع المسلمون الامر بعده، فوالله ما كان یلقى فی روعی، ولا یخطر علی بالی أن العرب تعدل هذا الامر بعد محمد عن أهل بيته، ولا- أنهم منحوه عنی من بعده. فما راعنی إلا انثیال الناس علی أبی بکر، وإجفالههم إلیه لیبايعوه، فأمسکت یدی، ورأیت أنى أحق بمقام محمد صلی الله علیه وآله فی الناس ممن تولى الامر من بعده، فلبثت بذاک ما شاء الله حتی رأیت راجعه من الناس رجعت عن الاسلام، یدعون إلی محق دین الله ومله محمد صلی الله علیه وآله، فخشیت إن لم أنصر الاسلام وأهله أن أرى فیہ ثلما وهما یكون المصاب بهما علی أعظم من فوات ولایه أمور کم...

فان الله سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه وآله نذيرا للعالمين و مهيمنا على المرسلين... فلما مضى عليه السلام تنازع المسلمون الأمر من بعده، فوالله ما كان يلقى في روعى ولا يخطر ببالي أن العرب تزعج هذا الأمر من بعده صلى الله عليه وآله عن أهل بيته، ولا أنهم منحوه عنى من بعده، فما راعنى إلا انثيال الناس على فلان يبائعونه، فأمسكت يدى حتى رأيت راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون إلى محق دين محمد صلى الله عليه وآله، فخشيت إن لم أنصر الاسلام وأهله أن أرى فيه ثلما أو هدما تكون المصيبة به على أعظم من فوت ولايتكم التى إنما هى متاع أيام قلائل يزول منها ما كان كما يزول السراب، أو كما يتقشع السحاب، فنهضت فى تلك الأحداث حتى زاح الباطل وزهق، واطمأن الدين وتنهنه»

(خداوند سبحان محمد را برانگیخت برای ترسانیدن جهانیان و گواه بر پیغمبران. چون آن حضرت درگذشت پس از او مسلمانان در امر خلافت نزاع و گفتگو کردند. به خدا سوگند دلم راه نمی داد و خاطر نمی گذشت و باور نمی کردم که عرب پس از آن حضرت خلافت را از اهل بیت و خاندان او به دیگری واگذارند و نه آن که پس از آن بزرگوار (با همه سفارشات و نصوص بارزه) آن را از من باز دارند؟! مرا به رنج نیفکند مگر

شتافتن مردم بر فلان (ابی بکر) که با او بیعت کنند. پس دست خود را (از بیعت) نگاهداشتم تا آن که دیدم گروهی از مردم مرتد شدند و از اسلام برگشتند و می خواستند دین محمد را از بین ببرند. پس ترسیدم اگر به یاری اسلام و مسلمانان نپردازم رخنه یا ویرانی در آن بینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگتر از فوت شدن ولایت و حکومت بر شما باشد که کالای چند روزی است که آنچه از آن بهتر می شود، از دست می رود. مانند آن که سراب زایل می گردد یا چون ابر از هم پاشیده می شود. پس میان آن پیش آمدها و تباه کاری ها برخاستم تا آن که جلو نادرستی و تباهکاری گرفته شد، از بین رفت و دین آرام گرفت و باز ایستاد.

### خطبه امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر

و نیز ابن ابی الحدید در صفحه ۳۵، جلد دوم شرح نهج البلاغه (۱) از کتاب الغارات (۲) ابراهیم بن سعد بن هلال ثقفی از رجال خودش از عبد الرحمن بن جندب از پدرش نقل نموده است که بعد از فتح مصر به دست دشمنان و شهادت محمد بن ابی بکر رحمه الله امیر المؤمنین علیه السلام خطبه مفصلی بیان نمود، (که عینا تمام جملاتی را که در نامه خود برای اهل مصر فرستاده بود از اظهار نارضایتی اوضاع و رفتار مسلمانان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر و بارز نمود) تا آنجا که

ص: ۲۶۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، نامه ۶۷، (و من کلام له علیه السلام لما قدل محمد بن ابی بکر مصر فملکت علیه و قتل)، خطبه للامام علی بعد مقتل محمد بن ابی بکر.

۲- الغارات، ۱/۳۰۸، رساله علی بن ابی طالب علیه السلام الی اصحابه و فیها ما جرى له بعد وفاة النبی صلی الله علیه و آله «محقق»



می نویسد: مردی گفت:

«یا ابن ابی طالب انک علی هذا الامر لحریص، فقلت انتم احرص منی و ابعده، فقلت: أنتم أحرص منی وأبعده، أینا أحرص؟ أنا الذی طلبت میراثی وحقى الذی جعلنى الله ورسوله أولى به، أم أنتم تضربون وجهی دونه و تحولون بینى و بینة، فبهتوا، والله لا یهدى القوم الظالمین.»

(ای پسر ابی طالب در طلب خلافت چه قدر حریص می باشی؟ گفتیم: شما حریص تر از من و دورتر از آن مقام می باشید! کدام یک از ما حریص تر می باشیم؟ آیا من که میراث و حق خود (یعنی خلافت را) که خدا و رسول او برای من قرار دادند طلب می نمایم و اولی به آن هستم یا شما که (بدون آن که حقی داشته باشید) مرا از حق خود باز داشتید و میان من و حق ثابت من عاجز و حائل شدید، پس مبهوت گشته و از جواب باز ماندند و خداوند متعال هرگز ظالمان را هدایت نکند.)

پس از این کلمات و سایر خطب و بیانات آن حضرت که وقت اجازه گفتارش را نمی دهد، معلوم می شود علت عدم قیام و تسلیم و بیعت نمودن بعد از شش ماه (به عقیده علماء شما) خوف زوال دین و تفرقه مسلمانان بوده است نه رضای به خلافت! آنها زیرا اگر آن روز علی علیه السلام قیام به حق می کرد، محققا جمعی هم اطراف آن حضرت را می گرفتند (چنان که مکرر آن حضرت را ترغیب به قیام نمودند) آنگاه جنگ داخلی شروع می شد پیغمبر هم تازه از دنیا رفته، مسلمانان هم قریب العهد به کفر بودند، هنوز ایمان در قلبهای آنها استقرار پیدا ننموده بود، لذا وقت به دست بیگانگان و اعدای دین از یهود و نصاری و

ص: ۲۶۵

مشرکین از همه بالاتر منافقین می افتاد بساط عزت اسلامیان برچیده و اساس دین از میان می رفت.

چون امیر المؤمنین علیه السلام عالم و دانای به حقایق بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به او خبر داده بود، می دانست که اصل دین از میان نمی رود. مثل دین در میان مردم، مثل آفات است، ممکن است مدت کمی در پس پرده جهل و عناد بماند ولی عاقبت ظاهر و هویدا خواهد شد. (چنان چه نور حقیقت آن بزرگوار عالم را روشن و منور ساخت).

پس ملاحظه فرمود به اقتضای مصحلت دین صبر کند بهتر است از آن که قیام کند، دو دستگی تشکیل شده و باعث تفرقه مسلمین گردد و فرصتی به دست دشمنان بدهد که اصل دین را از میان ببرند و لو رسول خدا خبر به بقای دین داده بود ولی سبب ذلت و حقارت مسلمین و برای مدتی پیشرفت آنها به عقب می افتاد.

منتها برای اثبات حق خودش شش ماه تأمل نمود و در مجالس و محاضر با مناظرات بسیار، حق را ظاهر نمود، (چنان چه در شب های قبل عرض کردم) بیعت نکرد قیام به جنگ نمود ولی در مناظرات و احتجاجات اثبات حق نمود.

### خطبه ششقیه

چنان چه در اول خطبه ششقیه اشاره به این معانی نموده که فرماید:

أما والله لقد تقمصها فلان وإنه ليعلم أن محلی منها محل القطب من الریح. ینحدر عنی السیل ولا یرقی إلی الطیر. فسدلت  
دونها ثوبا

ص: ۲۶۶

وطوبت عنها كشحا. وطفقت أرتأى بين أن أصول بيد جذاء أو أصبر على طخيه عمياء يهرم فيها الكبير. ويشيب فيها الصغير. ويكدهح فيها مؤمن حتى يلقى ربه فرأيت أن الصبر على هاتا أحجى فصبرت وفي العين قذى. وفي الحلق شجا أرى تراثي نهبا حتى مضى الأول لسبيله فأدلى بها إلى فلان بعده... الخ»

(سوگند به خداوند که پسر ابی قحافه (ابی بکر) خلافت را مانند پیراهن پوشیده و حال آنکه می دانست مقام من برای خلافت، مانند قطب وسط آسیا می باشد. علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر می شود و هیچ پرواز کننده ای در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد پس جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می کردم که آیا بدون دست (یعنی بدون یار و یارو) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم که پیران فرسوده و جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشیده تا بمیردز دیدم صبر کردن خردمندی است، پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار، گلویم را استخوان گرفته بود؛ میراث خود را تاراج و غارت رفته می دیدم تا آن که اولی (ابی بکر) راه خود را به انتها رسانید و خلافت را به آغوش (عمر) بعد از خود انداخت.)

تا آخر خطبه که تمام مشتمل است بر دردهای دل آن حضرت که وقت مجلس بیش از این اجازه نمی دهد مزاحمت دهم؛ به مقداری که اثبات مرام نماید و از تأثرات درونی آن حضرت خبر دهد، گمان می کنم کافی باشد.

شیخ: اولاً- در این خطبه دلیلی بر دلتنگی آن حضرت نمی باشد. ثانیاً این خطبه مربوط به آن حضرت نیست بلکه از منشآت سید شریف رضی الدین است که ملحق به خطبات آن حضرت نموده و الا آن جناب اصلاً از خلافت خلفاء رضی الله عنهم شکایتی نداشته بلکه کمال رضایت را هم داشته و به آن عمل کرد، از آنها هم راضی بوده.

داعی: این بیان شما مربوط به افراط در تعصب است و الا بیانات و شکایات در امر خلافت قبلاً عرض شد و دلتنگی های آن حضرت فقط اختصاص به این خطبه ندارد که شما اشکال تراشی نمائید.

و اما اشکال شما راجع به این خطبه که آن را از منشآت سید زاهد عابد عالم بزرگوار رضی الدین رضوان الله تعالی علیه به حساب آورید جسارت نمی کنم که بگویم عناد ورزیدید و از حد اعتدال خارج شدید و بدون دلیل پیروی نمودید بعض از متعصبین متأخرین اسلاف خود را، فقط می گویم دقت در مطالعات نمایید و الا اگر مطالعات دقیقه داشتید می دانستید که نقل این خطبه از مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام محقق الوقوع است به شهادت اکابر علماء خودتان از متقدمین و متأخرین مانند عز الدین عبد الحمید(۱) و شیخ محمد عبده(۲) مفتی دیار مصر و

ص: ۲۶۸

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۰۵-۲۰۶، خطبه ۳ (ومن خطبه له علیه السّلام و هی المعروفة بالشقشقیه)

۲- شرح نهج البلاغه، محمد بن عبده، ۱/۵۰، خطبه ۳، (ومن خطبه له علیه السّلام، و هی المعروفة بالشقشقیه)

شیخ محمد خضری در صفحه ۱۲۷ محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه (۱) که اعتراف به صدور این خطبه از آن حضرت نموده و آن را شرح نموده اند.

فقط عده ای از متعصبین و متأخرین روی عناد و لجاج دست و پائی زده تولید شبهات نمودند و الا زیاده از چهل نفر از اکابر علمای شیعه و سنی که شرح بر نهج البلاغه نوشته اند احدی از آنها تفوه به چنین عقیده ای ننموده اند.

### اشاره به شخصیت سید رضی رحمه الله

علاوه مقام ورع و تقوای عالم ربانی سید جلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه بالاتر از آن است که چنین نسبتی را به او بدهند که جعل خطبه و از روی کذب و دروغ منتسب به آن حضرت نموده باشد.

به علاوه مطلعین بر ادبیات عرب که خطبات نهج البلاغه را مورد دقت قرار داده از فصاحت و بلاغت و جزالت الفاظ و معانی عالیه و کنوز علمیه و حکمیه مندرجه در آنها پی برده اند که نه برای سید رضی بلکه برای احدی از بشر ممکن نیست بدون اتصال به عالم غیب بتواند مثل آن کلمات بیاورد.

چنان چه اکابر علمای خودتان از قبیل عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی (۲) و از متأخرین شیخ محمد عبده (۳) مفتی دیار مصر اعتراف به این معنی

ص: ۲۶۹

- 
- ۱- محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، محمد خضری، ص ۲۸۵، جزء ۲، محاضرة ۳۱، الشجاعه، الفقه - الفصاحه.
  - ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۴، مقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین علی علیه السلام ... می نویسد: و فی کلامه قیل: دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین.
  - ۳- شرح نهج البلاغه، محمد بن عبده، ۱/۸۴، خطبه ۳ (و من خطبه له علیه السلام و هی المعروفة بالشقیه)

نموده اند که جزالت الفاظ و حسن معانی و اسلوب بدیعی که در خطب و بیانات آن حضرت به کار رفته ثابت می کند که آن کلمات بعد از کلام رسول خداصلی الله علیه وآله دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق می باشد.

کلمات و خطب و رسائل سید جلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه نظما و نثرا در دفاتر ارباب خبر از شیعه و سنی موجود است.

بعد از مطابقه با خطب نهج البلاغه معلوم می گردد که بینهما بون بعید.

کجا صحبت خاک با علام پاک

کجا صحبت ذره با آفتاب

چنان چه ابن ابی الحدید معتزلی(۱) نقل می نماید که مصدق بن شیب از ابن الخشاب معروف نقل نموده که گفت: نه برای رضی و نه برای غیر رضی ممکن نیست چنین کلماتی با این اسلوب بدیع به کار برند و ما کلمات رضی را دیده ایم ابداء طرف مقایسه با این کلمات و خطب شریفه نمی باشد.

### خطبه شقشقیه قبل از ولادت سید رضی در کتب ثبت بوده

گذشته از قواعد علمیه و موازین عقلیه جمع کثیر از اهل علم و حدیث و تاریخ فریقن (شیعه و سنی) قبل از ولادت سید بزرگوار رضی الدین و پدر

ص: ۲۷۰

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۰۵، خطبه ۳، (ومن خطب له علیه السلام و هی المعروفة بالشقشقیه، نتف من اخبار عثمان بن عفان. قال مصدق: وکان ابی الخشاب صاحب دعا به هزل: قال: فقلت له: أتقول انه منحوله؟ فقال: لا والله. وانی لأعلم انه كلامه كما اعلم انک مصدق. قال فقلت له ان کثیره من الناس یقولون انها کلام الرضی رحمه الله تعالی. فقال: انی للرضی و لغير الرضی هذا النفس و هذا الاسلوب قد وقفنا علی رسائل الرضی...

مرحومش ابو احمد نقيب الطالبين اين خطبه را روايت نموده اند.

چنان چه ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه (۱) گويد اين خطبه شريفه را زياد ديدم در تصانيف شيخ خود ابو القاسم بلخى امام معتزله در زمان دولت مقتدر بالله عباسى كه قبل از ولادت سيد رضى به مدت طولانى ثبت گرديده.

و نيز زياد ديدم در كتاب الانصاف ابى جعفر بن قبه متكلم معروف كه از تلامذه شيخ ابو القاسم بلخى بوده و قبل از ولادت سيد رضى وفات نمود.

و نيز نقل نموده از شيخ ابى عبد الله بن احمد معروف به ابن خشاب كه گفت اين خطبه را در كتيبى ديدم كه دويست سال قبل از ولادت سيد رضى تصنيف نموده اند بلكه اين خطبه را به خطوط علمائى ديدم از اهل ادب كه قبل از ولادت والد رضى ابو احمد نقيب الطالبين نوشته شده است.

كمال الدين ميثم بن على بن ميثم بحران، فيلسوف متبحر و محقق حكيم در

ص: ۲۷۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ۱/۲۰۵، خطبه ۳، (من خطبه له عليه السلام و هي المعروفة بالشقشقيه، نتف من اخبار عثمان بن عفان. ابن ابى الحديد مى نويسد: قلت: قلت: وقد وجدت أنا كثيرا من هذه الخطبه فى تصانيف شيخنا أبى القاسم البلخى إمام البغداديين من المعتزله، وكان فى دوله المقتدر قبل أن يخلق الرضى بمدته طويله. ووجدت أيضا كثيرا منها فى كتاب أبى جعفر بن قبه أحد متكلمي الإماميه وهو الكتاب المشهور المعروف بكتاب «الانصاف» وكان أبو جعفر هذا من تلامذه الشيخ أبى القاسم البلخى رحمه الله، ومات فى ذلك العصر قبل أن يكون الرضى رحمه الله تعالى موجودا... ثم قال: والله لقد وقفت على هذه الخطبه فى كتب صنفت قبل أن يخلق الرضى بمائتى سنه، ولقد وجدتها مسطوره بخطوط أعرفها، وأعرف خطوط من هو من العلماء وأهل الأدب قبل أن يخلق النقيب أبو أحمد والد الرضى.

شرح نهج البلاغه (۱) نوشته است که من یافتم این خطبه را در دو جا یکی به خط وزیر بن فرات که زیاده از شصت سال قبل از ولادت سید شریف رضی الدین رضوان الله علیه نوشته بودند.

دیگر کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه تلمیذ ابی القاسم کعبی یکی از شیوخ معتزله که قبل از ولادت سید رضی وفات نموده.

پس با این دلائل و شواهد ثابت شد عناد و لجاج و دست و پاهای بی جایی که متعصین از متأخرین علماء شما نموده اند.

گذشته از همه دلائل و شواهد وقتی فرضیه آقایان راجع به ابن خطبه شریفه صحیح می بود که سایر خطب و حکایات و درد دل های آن حضرت که در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده (که به بعضی از آنها در شب های گذشته اشاره نمودیم) در دسترس عموم نبود.

مگر نه ابن ابی الحدید در صفحه ۵۶۱، جلد دوم شرح نهج البلاغه (۲) خطبه آن حضرت را مفصلاً نقل نموده که می فرماید:  
من از اول امر با رسول خدا بودم تا

ص: ۲۷۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، این میثم بحرانی، ۱/۲۵۲، خطبه ۳ (المعروف بالشقیه) می نویسد: أقول: وجدتها فی موضعین تاریخهما قبل مولد الرضی بـمـده، (أحدهما) أنها مضمنه کتاب «الانصاف» لأبى جعفر بن قبه تلمیذ أبى القاسم الكعبی، أحد شیوخ المعتزله، و كانت وفاته قبل مولد الرضی. (الثانی) وجدتها بنسخه علیها خط الوزير أبى الحسن على بن محمد بن الفرات و كان وزير المقتدر بالله، وذلك قبل مولد الرضی بنیف وستین سنه، والذى یغلب على ظنى أن تلك النسخه كانت قد كتبت قبل وجود ابن الفرات بـمـده

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۷۹، خطبه ۱۹۰، (و من خطبه له علیه السّلام و لدق علم المتسحفظون من اصحاب محمد صلی الله علیه وآله...)



دم مرگ که در سینه من جان داد به کمک ملائکه او را غسل دادم بر او نماز گذارده و در قبر قرار دادم پس از من اولی و احق به آن حضرت کسی نبود تا آخر خطبه که به حال خود و مخالفین اشاره نموده تا آنجا که فرمود:

«فوالذی لا اله الا هو انی لعلی جاده الحق و انهم لعلی مزله الباطل»

(قسم به آن خدائی که غیر از او خدائی نیست به درستی که من در جاده و شاهراه حقم و مخالفین من بر مزله باطل هستند یعنی در مکانی که سقوط از حق و منحرف از صواب می باشند.)

باز هم می فرمائید علی علیه السلام مخالفین خود را حق و بر حق دانسته و از آنها دلتنگ نبوده بلکه به عمل آنها راضی بوده!؟

جناب شیخ عزیز حق و حقیقت به این قبیل حرفها پوشیده و از میان نخواهد رفت. چنانچه عمیقانه توجه کنید به آیه ۳۲ سوره توبه که می فرماید:

{يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ}

(می خواهند اعادی که خاموش کنند نور خدا را به دهانهای خود (یعنی به تهمتها و بدها و ایجاد شبهات) ولی ابا دارد خدا مگر آنکه تمام کند نور خود را اگر چه کراهت داشته باشند کافران.)

تصدیق خواهید نمود.

چراغی را که ایزد بر فروزد

گر ابله پف کند ریشش بسوزد

شیخ: چون خیلی از وقت شب گذشته، شما هم خسته شدید و معلوم است از روی خستگی صحبت می فرمایید، مقتضی است مجلس ختم شود؛ بقیه مطالب

ص: ۲۷۳

و جواب جناب عالی بماند فردا شب به امید خدا.

ص: ۲۷۴



اشاره

- موضوعات کلی مورد بحث
- جهل عمر بن خطاب
- علم امیر المؤمنین
- عمر حکم تیمم را نمی دانست
- خلافت حق امیر المؤمنین علیه السلام است
- امر نمودن پیامبر به اطاعت از امیر المؤمنین
- اختلافات فقهی
- عزل ابوبکر و نصب علی علیه السلام در ابلاغ سوره براءت
- فرستادن پیامبر، امیر المؤمنین علیه السلام را به یمن
- علی هادی امت
- سیاست امیر المؤمنین علیه السلام
- مشکلات در حکومت امیر المؤمنین علیه السلام
- امیر المؤمنین علیه السلام عالم به غیب است
- حدیث مدینه العلم
- حدیث دار الحکمه
- منبر
- اجازه نامه ها



## جلسه دهم (لیله یک شنبه سیم شعبان المعظم ۴۵)

اول شب آقایان محترم با جمعیت زیادتری تشریف آوردند به مناسبت شب عید سعید میلاد سعادت بنیاد حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام ارواحنا فداه و علیه الصلاه و الصیام شربت و شیرینی مفصلی صرف شد، خواستم وارد مذاکره شویم آقای نواب عبد القیوم خان تشریف آوردند. بعد از تعارفات مرسومه و صرف شربت و شیرینی و چای بیانی نمودند.

نواب: قبله صاحب خیلی عذر می خواهم از جسارتی که می نمایم چون موضوعی پیش آمده که بسیار لازم است مورد سؤال و بحث قرار گیرد، چنان چه اجازه فرمائید قبل از رسمیت مجلس و مذاکره با آقایان مطلب خود را به عرض رسانم.

داعی: البته خواهش می کنم بفرمائید برای استماع حاضریم.

## سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن

نواب: امروز صبح جمعی در منزل بنده بودند، تمام مجلس ذکر خیر جناب عالی بود. در اطراف مذاکرات شبها گفتگو می شد، روزنامه ها و مجلات خوانده می شد و در اطراف بیانات طرفین بحث می نمودیم. یکی از بنده زاده ها (عبد

ص: ۲۷۸

اسلامی تحصیل می نماید به من گفت که چند روز قبل در کلاس، درس استاد معظم ما ضمن گفتار خود به مناسبتی گفتند: یکی از فقهاء بزرگ صدر اسلام در مدینه منوره، خلیفه ثانی عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده که احاطه کاملی بر قرآن و آیات شریفه و معانی و مسائل علمی و فقهی اسلام داشته و میان چند نفر از فقهاء مانند علی بن ابیطالب (کرم الله وجهه) و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و عکرمه و زید بن ثابت و غیرهم رضی الله عنهم خلیفه عمر رضی الله عنه برجسته تر و افقه از همه بوده، حتی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که از همه صحابه در مسائل علمی و مباحث فقهی مقدم بوده گاهی در مشکلات فقهیه و حقوق مسلمین معطل می ماند به خلیفه ثانی عمر

ص: ۲۷۹

۱- کالج و اسکول اسلامی مؤسسه جدید البناء فرهنگی است در خارج شهر پیشاور که در سال ۱۳۳۰ قمری ساخته شده و تأسیس آن به همت والای نواب صاحب زاده عبد القیوم خن که از محترمین رجال اهل تسنن بوده ساخته شده است و تقریباً ده لک روپیه (که هر لک صد هزار روپیه باشد) خرج آن بنای علای شده است و فقط اختصاص به دانش آموزان شب خواب دارد متجاوز از پانصد دانش آموز از کلاسهای ابتدائی تا کلاسهای عالی در آن کالج و اسکول مشغول تحصیل اند مخصوصاً علوم عالیه دکترا و فلسفه در آنجا تدریس می شود و مسجد بزرگی در وسط آن کالج بنا شده که عموم محصلین اسلامی بایستی پنج وقت نمازهای ویمیه را در آن مسجد به جماعت اداء نمایند. و در قسمت شمالی آن بنا سالن بسیار بزرگی برای سخنرانی های علمی و دینی آماده است و هفته یک روز جزء برنامه تدریسی حتما در آن سالن سخنرانی می شود و جمیع اساتید و دانش آموزان از کلاس شش به بالای دارای دو دین و مذهبی هستند بایستی در آن سالن حاضر شوند و مستمع سخنرانی گردند چنان چه از داعی هم تقاضا نمودند روزی که برا بازدید آن کالج و اسکول اسلامی رفته بودیم قریب یک ساعت در حضور و قریب چهار صد محصل و اساتید و معلمین دانشمند و کارکنان آن دستگاه با عظمت در اطراف ملازمت علم و دین بیانات مؤثر نمودیم و در دفتر یادداشتی که در کتابخانه بزرگ کالج بود شرحی نوشته و از خود به یادگار گذاردیم.

رضی الله عنه مراجعه می کرد و استمداد از فطانت و علم و دانش خلیفه می نمود خلیفه هم حل مشکلات علمیه و مسائل فقهیه علی را می نمود!!

اهل مجلس همه تصدیق کردند که حقا همین قسم بوده؛ زیرا علماء ما بیان نموده اند که خلیفه عمر نادره زمان در مراتب علم و عمل بوده.

بنده چون در امر دین و تاریخ اطلاعات کامل نداشتم، سکوت اختیار نمودم.

بالاخره با آقایان دوستان مخصوصا به بنده زاده وعده دادم که امشب قبل از شروع به صحبت آن موضوع را مطرح می کنم. چون علمای فریقین حاضرند، لابد حل این مطلب بزرگ می شود تا مقامات علمی صحابه در نزد ما معلوم شود. لذا جسارت ورزیده متمین است صحت و سقم مطلب را مورد بحث قرار دهید تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و پی به ارزش علمی هر یک از صحابه ببریم و بدانیم کدام

یک از صحابه تقدیم علمی داشته اند. بنده زاده و دوستان هم برای أخذ نتیجه شرفیاب اند، امید است ما را مستفیض فرمائید که مخصوصا بنده زاده اگر متزلزل است، ثابت گردد.

داعی - (رو به جناب یوسف علیشاه که از محترمین فضلاء شیعه و در همان اسکول معلم تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی بودند نموده، سؤال نمودم: آیا چنین است؟ ایشان فرمودند: نمی دانم کدام معلم بوده و چگونه مذاکره نموده است).

داعی: خیلی محل تعجب است از گوینده این حرف، هر که بوده از کجا این حرفها را آورده، در کلمات و گفتار عوام افراط و تفریطها بسیار است ولی معلم بایست گفتارش منطبق با علم و منطق باشد، ولی این معلم بی علم افراطی هر که



بوده ادعایی نموده که احدی از علمای خودتان هم چنین ادعائی ننموده اند و اگر نفرات متعصبی مانند ابن جزم ظاهری و امثال آن چنین نظری به کار

برد مورد تخطئه اکابر علمای خودتان قرار گرفته و علاوه این تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد که قطعاً خود خلیفه عمر هم چنین ادعایی را ننموده و در هیچ کتابی از علمای شما ابراز چنین عقیده ای نشده. هر محدث و مورخی که در اطراف ترجمه حالات خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نگارشاتى نموده، موضوع علمی خلیفه در کتب خودتان ابتدا بحث و بیانی نشده. علی القاعده ابوابی که در ترجمه حالات خلیفه آورده اند بایستی بابی در علم ایشان ذکر نموده باشند و حال آنکه خلاف این قول در کتب فریقین صراحت کامل دارد که خلیفه عمر از احاطه بر مسائل علمیه و مدارج فقهیه عاری و در مواقع احتیاج به پیش آمدها دست به دامان علی علیه السلام و عبد الله بن مسعود و دیگران از فقهای مدینه می شده است.

مخصوصاً ابن ابی الحدید(۱) آورده که عبد الله بن مسعود از فقهای مدینه بود و خلیفه عمر اصراری داشت که عبد الله همیشه با او باشد تا در مواقع لزوم و پیش آمدها و سؤال های فقهی که از او می نمایند، عبد الله جواب بدهد.

شیخ: (با رنگ پریده و عصبانی) در کجا و کدام کتاب نوشته شده که خلیفه

ص: ۲۸۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۶/۱۵۹، نامه شماره ۳۸ (و من کتاب له علیه السلام الی اهل مصر ما ولی علیهم الاشر) ابن ابی الحدید چنین می نویسد: هكذا قال عمر لما انفذ عبد الله بن مسعود الی الکوفه فی کتابه الیهم: قد آثرکم به علی نفسی؛ و ذلک ان عمر کان یستفتیه فی الاحکام.

ثانی عمر رضی الله عنه از علم فقه و مسائل شرعیه که اساس دین است بی بهره بودند؟

داعی: اولاً تمنا می نمایم ملایم باشید، عصبانی و تند نشوید. ده شب هر نوع سخنی گفتید صراحه و کنایه اهانت ها نمودید، مشرک و کافر و اهل بدعت به ما گفتید، ابتدا از جا در نرفتم، عصبانی و تند نشدم. با دلیل و برهان اهانت های شما را برگرداندم و جامعه شیعیان را تبرئه نمودم. شما هم اگر جواب منطقی دارید بدهید و داعی را ساکت نمائید.

هر انسان عالم عاقل منصف در مقابل دلیل و برهان باید لجاجت نکند، بلکه تسلیم شود نه آنکه عصبانی و تند شود؛ چه آنکه عصبانیت موجب خنده و مضحکه بیگانگان می گردد.

ثانیا مغلطه فرمودید. داعی نگفتم خلیفه بی بهره بوده. بلکه عرض کردم: احاطه بر مسائل فقهیه علمیه نداشته، این هم فقط ادعا نیست، بلکه می گویم و می آیمش از عهده برون.

شیخ: دلیل شما بر این معنی چیست که خلیفه عمر رضی الله عنه در مسائل فقهیه و احکام دین کند بوده؟

داعی: دلیل ما اخبار بسیاری است که در کتب معتبره ما و شما نقل شده و مورخین بزرگ خودتان ثبت نموده اند به علاوه اقرارهای مکرری که خود خلیفه در این موضوعات نموده است.

شیخ: اگر از آن اخبار در نظر دارید برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید.

داعی: چند خبری که الحال در نظر دارم به عرضتان می رسانم. قضاوت

منصفانه را به فکر صائب خود آقایان محترم می گذارم.

### مجاب شدن عمر توسط زنی در یک مسئله شرعی

اکابر علماء خودتان مانند جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۳۳ جلد دوم در المثنور(۱).

و ابن کثیر در صفحه ۴۶۸ جلد اول تفسیر و جار الله زمخشری در صفحه ۳۵۷ جلد اول کشاف(۲) و فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرائب القرآن(۳) ضمن سوره نساء و قطبی در صفحه ۹۹ جلد پنجم تفسیر و ابن ماجه

ص: ۲۸۳

۱- در المثنور، سیوطی، ۲/۲۳۷، ذیل آیه ۲۰ سوره نساء سیوطی جریان را این گونه نقل می کند: عن مسروق قال: ركب عمر بن الخطاب المنبر ثم قال: ايها الناس ما اكثركم في صدق الناس، و قد كان رسول الله و اصحابه و انما الصدقات فيما بينهم اربعماء درهم فما دون ذلك، و لو كان الاكثر في ذلك تقوى عند الله او مكرمه لم تسبقوهم اليها فلا عرفن ما زاد رجل في صدق امرأه على اربعماء درهم. ثم نزل فاعترضته امرأه من قريش فقال له: يا امير المؤمنين نهيت الناس ان يزيدوا الناس في صدقاتهن على اربعماء درهم؟ قال: نعم. فقالت: اما سمعت ما انزل الله يقول: (و آتيتم احدهن قنطارا) فقال: اللهم غفرانك!... كل الناس افقه من عمر! ثم رجع فركب المنبر فقال يا ايها الناس اني كنت نهيتكم ان تزيدوا النساء في صدقاتهن على اربعماء درهم فمن شاء ان يعطى من ماله ما احب.

۲- الكشاف، زمخشری، ۱/۴۸۱، ذیل آیه ۲۰ سوره النساء و عن عمر رضی الله عنه انه قام خطيبا فقال: ايها الناس لا تغالوا بصدق النساء فلو كانت مكرمه عند الله لكان اولاكم بها رسول الله صلى الله عليه وآله ما اصدق امرأه من نسائه أكثر من اثني عشر أوقيه، فقامت إليه امرأه فقالت له: يا امير المؤمنين! لم تمنعنا حقا جعله الله لنا؟ والله يقول: «و آتيتم إحداهن قنطارا» فقال عمر: كل أحد أعلم من عمر، ثم قال لأصحابه: أسمعوني أقول مثل هذا القول فلا تنكروني على حتى ترد على امرأه ليست من أعلم النساء؟

۳- غرائب القرآن، فاضل نیشابوری، ۲/۳۷۷، ذیل آیه ۲۰، سوره النساء وی خلاصه جریان را چنین بیان می کند: روی ان عمر قال على المنبر: لا تغالوا في مهور نسائك فقامت امرأه و قالت يا ابن الخطاب، الله يعطينا و انت تمنع و قلت هذا الآية فقال عمر: كلم الناس فقه من عمر و رجع عن ذلك.

قزوینی در جلد اول سنن و سندی در حاشیه جلد اول سنن صفحه ۵۸۳ و بیهقی در صفحه ۲۳۳ جلد هفتم

ص: ۲۸۴

سنن (۱) وابن ماجه قزوینی در جلد اول سنن (۲) و سندی در حاشیه جلد اول سنن (۳) صفحه ۵۸۳ و بیهقی در صفحه ۲۳۳ جلد هفتم سنن (۴) و قسطنانی در صفحه ۵۷ جلد هشتم ارشاد الساری (۵) شرح صحیح بخاری و متقی هندی در صفحه ۲۸۹ جلد هشتم کنز العمال (۶) و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۷۷ جلد دوم مستدرک (۷) و ابوبکر باقلانی در صفحه ۱۹۹ تمهید و عجلونی در صفحه ۲۷۰ جلد اول کشف الخفاء (۸) و قاضی شوکانی در صفحه

ص: ۲۸۵

۱- الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ۱/۲۸۷، ذیل آیه ۳۲ سوره بقره. وی جریان را این گونه نقل می کند: روی عن عمر رضی الله عنه وقد قال: لا تزيدوا فی مهور النساء علی أربعین أوقیه ولو كانت بنت ذی العصبه - یعنی یزید بن الحصین الحارثی فمن زاد ألقیت زیادته فی بیت المال، فقامت امرأه من صوب النساء طویلہ فیها فطس فقالت: ما ذلک لک! قال: ولم؟ قالت لان الله عز وجل يقول: {وَأَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا} [ النساء: ۲۰ ] فقال عمر: امرأه أصابت ورجل أخطأ! وی در جلد پنجم تفسیرش ذیل آیه ۲۰ سوره نساء این داستان را کامل تر آورده است می نویسد: وخطب عمر رضی الله عنه فقال: ألا لا تغالوا فی صدقات النساء فإنها لو كانت مکرمه فی الدنيا أو تقوی عند الله لکان أولاکم بها رسول الله، صلی الله علیه وآله، ما أصدق قط امرأه من نسائه ولا بناته فوق اثنتی عشره أوقیه. فقامت إليه امرأه فقالت: یا عمر، یعطینا الله وتحرمنا! ألیس الله سبحانه وتعالی يقول: {وَأَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا} فقال عمر: أصابت امرأه وأخطأ عمر وفي روايه فأطرق عمر ثم قال: کل الناس أفاقه منك یا عمر! وفي أخرى: امرأه أصابت ورجل أخطأ.

۲- سنن ابن ماجه، ۱/۶۰، حدیث شماره ۱۸۸۷، کتاب النکاح، باب صدق النساء می نویسد: عن ابی العجفاء السلمی، قال: قال عمر بن الخطاب: لا تغالوا صدق النساء. فانها لو كانت مکرمه فی الدنيا أو تقوی عند الله کان اولاکم واحکم بها صلی الله علیه وآله ما اصدق امرأه من نسائه ولا اصدقت امرأه من بناته اکثر من اثنتی عشره اوقیه و ان ارجل لیثقل صدقه امرأته حتی یکون له عداوه فی نفسه و يقول: قد کلفت الیک علق القرابه او عرق القربه

۳- سنن النسائی شرح سویطی و حاشیه سندی، ۱۱۷/۶، کتاب النکاح، باب التزویج علی سور من القرآن، القسط من الصدقه. وی با اندکی اختلاف در الفاظ مانند ابن ماجه بخش اول خبر را بیان کرده است.

۴- سنن الکبری، بیهقی ۷/۲۳۳، کتاب الصداق، باب لاوقت فی الصداق کثر او قل. بیهقی چنین نقل می کند: مجاهد عن الشعبي قال خطب عمر بن الخطاب الناس فحمد الله تعالی و اثنی علیه و قال الا لا تغالوا فی صدق النساء فانه لا ینبغی عن احد سال اکثر من شیء ساقه رسول الله صلی الله علیه وآله او سیق الیه الا جعلت فضل ذلک فی بیت المال ثم نزل فعرضت له امرأه من قریش فقالت یا امیر المؤمنین اکتاب الله تعالی احق ان یتبع او قولک؟ قال: بل کتاب الله تعالی فما ذاک قالت نهیت الناس أنفا ان یغالوا فی صدق النساء و الله تعالی يقول فی کتابه {أَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا} فقال عمر: «کل احد افاقه من عمر» مرتین او ثلاثا ثم رجع الی المنبر فقال للناس: انی کنت نهیتکم ان تغالوا فی صدق النساء الا لیفعل رجل فی ماله ما بدا له. - هذا منقطع.

۵- ارشاد الساری، قسطنانی، ۱۱/۴۲۷، کتاب النکاح، باب قول الله تعالی (و آتو النساء صدقاتهن)

۶- کنز العمال، متقی هندی، ۱۶/۵۳۹، ح ۴۵۸۰۰، کتاب النکاح، باب الصداق.

۷- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۲/۱۹۳، ح ۲۷۲۵ - ۲۷۲۸، کتاب النکاح حدیث وی در چهار حدیث با اسناد

مختلف بخش اول این خبر را نقل نموده است. در یک خبر این چنین آمده است: عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه خطب الناس فقال: يا أيها الناس لا تغالوا مهر النساء فإنها لو كانت مكرمه لم يكن منكم أحد أحق بها ولا أولى من النبي صلى الله عليه وآله ما أمهر أحدا من نسائه ولا أصدق أحدا من بناته أكثر من اثنتي عشرة أو قيه والا وقيه أربعون درهما فذلك ثمانون وأربع مائه درهم وذلك أغلى ما كان رسول الله صلى الله عليه وآله أمهر فلا اعلم أحد زاد على أربع مائه درهم.

۸- کشف الخطاء عجلونی، ۱/۲۶۹، ح ۸۴۴، حرف الهمزه مع اللام الف. عجلونی این جریان را مانند سیوطی در در المنثور نقل نموده و در پایان می گوید: و سنده قوی.

۴۰۷ جلد اول فتح القدير (۱) و ذهبی در تلخیص مستدرک (۲) و ابن ابی الحديد در صفحه ۶۱ جلد اول و صفحه ۹۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (۳) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و فقیه واسطی ابن اثیر در نهاییه (۴) و بالاخره جمع کثیر از

ص: ۲۸۶

۱- فتح القدير، شوکانی، ۱/۴۴۳، ذیل فضل سوره نساء، رجوع سیدنا عمر عن تحديد مهوور النساء لاعتراض امرأه عليه. وی این جریان را این گونه نقل می کند: قال السیوطی بسند جيد: أن عمر نهى الناس أن يزيدوا النساء في صدقاتهن على أربعمائه درهم، فاعترضت له امرأه من قريش فقالت: أما سمعت ما أنزل الله يقول (وآیتم إحداهن قنطارا) فقال: اللهم غفرا كل الناس أفقه من عمر، فركب المنبر فقال: يا أيها الناس إني كنت نهيتكم أن تزيدوا النساء في صدقاتهن على أربعمائه درهم، فمن شاء أن يعطى من ماله ما أحب...

۲- تلخیص المستدرک، ذهبی، ۲/۱۷۷، کتاب النکاح ذیل حدیث یا ایها الناس لا تغالوا مهر النساء. ذهبی در ذیل خطبه عمر بن خطاب می نویسد: وقد روى من وجه صحيح عن ابن عباس... الا لا تغالوا بمهوور النساء الحدیث. و روى عن ابن المسيب عن عمر قال فقد تواترت الاسانید بصحہ خطبه عمر بذلك. (البته وی فقط بخش اول خبر را نقل کرده است.)

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ۱/۱۸۲، ذیل خطبه سوم (ششقیه)، طرف من اخبار عمر بن الخطاب. ابن ابی الحديد درباره علم عمر و فتاوی وی و این جریان نقل می کند: و كان عمر يفتي كثيرا بالحكم ثم ينقضه، و يفتي بضده و خلافه، قضی فی الجسد مع الاخوة قضایا کثیره مختلفه ثم خاف من الحكم فی هذه المسأله فقال: من أراد ان يقتحم جرائم جهنم فليقل فی الجسد برأيه. و قال مره: لا يبلغني ان امرأه تجاوز صدقاتها صدق نساء النبي صلى الله عليه وآله الا ارتجعت ذلك منها، فقالت له امرأه: ما جعل الله لك ذلك، انه تعالى قال: «و آیتم احداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا تأخذونه بهتاناً و اثماً مينا» فقال: كل الناس افقه من عمر حتى ربات الحجال! الا تعجبون من امام اخطأ و امرأه اصابت، فاضلت امامكم فضلته!

۴- النهاییه، ابن اثیر، ۳/۳۸۲، ذیل کلمه «غلاء» بخشی از حدیث را نقل کرده است. و نیز ابن حجر در فتح الباری، ۹/۲۰۴، ح ۵۱۴۸، کتاب النکاح، باب قول الله تعالى (آتوا النساء صدقاتهن نحله) این گونه نقل می کند: قال عمر لا تغالوا فی مهوور النساء. فقالت امرأه ليس ذلك لك يا عمر، ان الله يقول و آیتم احداهن قنطارا من ذهب قال و كذلك هي فی قرائه ابن مسعود. فقال عمر: امرأه خاصمت عمر فخصمته و اخرج الزبير بن بكار من وجه آخر منقطع «فقال عمر! امرأه اصابت و رجل اخطأ و اخرج ابو يعلى من وجه آخر عن مسروق عن عمر فذكره متصلاً مطولاً.... المصنف، عبد الرزاق، ۶/۱۸۰/۱۰۴۲، باب غلاء الصداق. فخر رازی در تفسیرش، ۱/۱۳، ذیل آیه ۲۰، سوره نساء می نویسد: (المسأله السادسة) قالوا: الايه تدل على جواز المغالاه فی المهر. روى ان عمر رضی الله عنه قال على المنبر: الا- لا تغالوا فی مهوور نسائکم فقامت امرأه فقالت: یا ابن الخطاب الله يعطينا و انت تمنع هذا الآيه. فقال: كل الناس افقه من عمر و رجع عن كرامه المغالاه

افاضل خودتان به طرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته با تصدیق به صحت، نقل نموده اند که روزی خلیفه عمر در مقابل اصحاب خطبه ای خواند و اخطار نمود که هر کس زنی بگیرد و مهر زنش را از چهار صد درهم زیادتر نماید او را حد می زنم و آن زیادتی مهر را از او می گیرم و داخل در بیت المال مسلمین می نمایم!

زنی از میان جمعیت صدا زد: عمر کلام تو اولی به قبول است یا کلام الله تعالی؟ عمر گفت: البته کلام الله تعالی. زن گفت: مگر نه آن است که خداوند در آیه ۲۴ سوره ۴ نساء می فرماید:

{وَأِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا}

(اگر خواستید زنی را رها کرده و زنی دیگر به جای او اختیار کنید و مال بسیاری بر او مهر کرده اید البته نباید چیزی را مهر او بازگیرید.)

ص: ۲۸۷



عمر از شنیدن این آیه و حاضر جوابی آن زن مبهوت شد و گفت:

«کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال»

(همه شما فقیه تر و داناترید از عمر حتی زنان مخدره در حجله ها)

آنگاه برگشت بالا-تر منبر و گفت: اگر چه شما را منع کردم از این که زیاده چهار صد درهم مهر و صداق برای زن‌ها قرار ندهید؛ اینک به شما اجازه می‌دهم که اگر خواستید از مال خود زیادتی از مقدار معین به آنها عطاء نمائید مانعی ندارد.

از این خبر استفاده می‌شود که خلیفه عمر احاطه ای بر قرآن و احکام فقهیه نداشته و الا- چنین بیانی نمی‌نمود که در مقابل یک زن عالمه مجاب شود و بگوید: إمرأه اصابت و رجل اخطأ.

شیخ: خیر این طور نیست مقصود خلیفه آن بود که مردم را به پیروی از سنت و اदार کند در کمی مهر اگر چه به حسب شرع جائز است مهر بسیار قرار دادن اما ترکش اولی است؛ جهت رعایت حال مردمان فقیر بی‌چاره. فلذا گفت: بیش از مهر زنان پیغمبر نباید مهر برای زنان خود معین نماید.

داعی: این عذری است غیر قابل قبول که خود خلیفه هم چنین چیزی را در نظر نداشته و الا- اظهار عجز و اقرار به خطا نمی‌نمود که بگوید: تمام شما از عمر فقیه تر هستید حتی زنان در حجله ها! بلکه در جواب آن زن همین بیان شما را می‌نمود.

علاوه هر عاقلی می‌داند برای هر سند مرتکب فعل حرام نباید شد؛ زیرا گرفتن مال اختصاصی زنی را که به حکم قرآن به عنوان مهر مالک شده و داخل

در بیت المال نمودن، ابدأ مشروع نمی باشد.

از همه اینها گذشته اجراء حد برای چنین عملی که گناهی نکرده و مرتکب جرمی نشده، عمل بی جایی است. در فقه اسلامی چنین محلی در باب حدود سراغ نداریم. اگر شما سراغ دارید بیان نمائید و اگر در باب حدود چنین حدی وجود ندارد، تصدیق فرمائید ادعای معلم بی جا بوده.

### ادعای عدم وفات پیامبر (ص) توسط عمر گوشزد نمودن اشتباهش توسط حضرت علی (ع)

اتفاقاً عادت خلیفه بر این بوده که هر جا متغیر می شد از روی عصبانیت برای مرعوب نمودن طرف می گفت: حد می زنم.

چنان چه امام احمد حنبل در مسند (۱) و حمیدی در جمع بین الصحیحین (۲) و

ص: ۲۸۹

۱- مسند احمد حنبل، ۶/۲۲۰، مسند عایشه. عن عایشه ... فخرج ابوبکر الی المسجد و عمر یخطب الناس و یتکلم و یقول ان رسول الله صلی الله علیه و آله لا یموت حتی یفنی الله عزوجل المنافقین فتکلم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ان الله عزوجل یقول «انک میت و انهم میتون» حتی فرغ من الآیه «و ما محمد الا- رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم» حتی فرغ من الآیه فمن کان یعبد الله عزوجل فان الله حی و من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات فقال عمر و انها لفی کتاب الله ما شعرت انها فی کتاب الله.

۲- الجمع بین الصحیحین حمیدی، ۴/۱۹۴، ح ۳۳۳۹، مسند عائشه، افراد البخاری. حمید حدیث را این گونه نقل می کند: عن عائشه: ان رسول الله مات و ابوبکر بالسنح - یعنی بالعالیه، فقام عمر یقول: و الله ما مات رسول الله صلی الله علیه و آله قالت: و قال عمر: ما کان یقع فی نفسی الا ذاک و لیبعثه الله فلیقطعن ایدی رجال و ارجلهم. فجاء ابوبکر فکشف عن رسول الله صلی الله علیه و آله و قبله... ثم خرج فقال: ایها الحالف علی رسلک فلما تکلم ابوبکر جلس عمر فحمد الله ابوبکر و اثنی و قال: الا من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات و منکان یعبد الله فان الله حی لا یموت، و قال انک میت و انهم میتون...

طبری (۱) در تاریخ و دیگران از علماء خودتان نقل نموده اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، عمر نزد ابی بکر رفت و گفت می ترسم محمد صلی الله علیه و آله نمرده باشد و حيله کرده (یعنی خود را به مردن زده) تا دوست و دشمن خود را بشناسد و یا این که چون موسی غائب شده باشد و باز آید و هر که مخالفت او را نموده و عاصی گردیده به سیاست رساند؛ پس هر کس گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله مرده، من او را حد می زنم! ابی بکر چون این جملات را شنید او را نیز شکی در دل پیدا شد و از این گفتارها اضطرابی در مردم پدید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد. چون این خبر را به علی علیه السلام دادند با عجله و شتاب خود را به جمیعت رسانید فرمود: ای قوم این چه هیاهوی بی دانشی است که بر پا نموده اید؟ مگر فراموش نموده اید

ص: ۲۹۰

۱- تاریخ طبری، ۲/۴۴۲، ذیل حوادث سال ۱۱ هجری. عن أبی هریره قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله قام عمر بن الخطاب فقال إن رجلاً من المنافقین یزعمون أن رسول الله توفی وأن رسول الله والله ما مات ولكنّه ذهب إلى ربه كما ذهب موسی بن عمران فغاب عن قومه أربعین لیله ثم رجع بعد أن قیل قد مات والله لیرجعن رسول الله فلیقطعن أیدی رجال وأرجلهم یزعمون أن رسول الله مات قال وأقبل أبو بکر حتى نزل علی باب المسجد حين بلغه الخبر وعمر یکلم الناس فلم یلتفت إلى شیء حتى دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی بیت عائشه ورسول الله مسجی فی ناحیه البیت علیه برد حبره فأقبل حتى کشف عن وجهه ثم أقبل علیه فقبله ثم قال بأبی أنت وأمی أما الموته التي کتب الله علیک فقد ذقتها ثم لن یصیبک بعدها موته أبداً ثم رد الثوب علی وجهه ثم خرج وعمر یکلم الناس فقال علی رسلک یا عمر فأنصت فأبی إلا أن یتکلم فلما رآه أبو بکر لا ینصت أقبل علی الناس فلما سمع الناس کلامه أقبلوا علیه و ترکوا عمر فحمد الله وأثنی علیه ثم قال أیها الناس إنه من کان یعبد محمداً فان محمد قد مات ومن کان یعبد الله فان الله حی لا یموت ثم تلا هذه الآیه وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل إلى آخر الآیه قال فوالله لکان الناس لم یعلموا أن هذه الآیه نزلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله حتى تلاها أبو بکر یومئذ...

این آیه شریفه را که خداوند در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله به او اعلام داشت {انک میت و انهم میتون} یعنی تو می میری و امت تو هم می میرند، پس به حکم این آیه شریفه رسول خدا از دنیا رفت. این استدلال علی علیه السلام مورد قبول امت واقع شد و یقین به موت آن حضرت نمودند، عمر گفت: گویا من هرگز این آیه را نشنیده بودم!!

ابن اثیر در کامل (۱) و نهاییه و زمخشری در اساس البلاغه و شهرستانی در مقدمه چهارم ملل و نحل (۲) و عده ای دیگر از علماء می نویسند که چون عمر فریاد می زد هرگز پیغمبر صلی الله علیه و آله نمرده است، ابی بکر خود را به او رسانید و گفت: مگر نه این است که خداوند می فرماید:

{انک میت و انهم میتون}

(تو می میری و آنها نیز خواهند مرد)

ص: ۲۹۱

---

۱- الکامل، ابن اثیر، ۲/۲۳۲، حوادث سال ۱۱ هجری. ابن اثیر این جریان را با اندکی اختلاف مانند طبری نقل می کند.  
۲- ملل نحل، شهرستانی، ۱/۲۹ و ۳۰، ذیل مقدمه چهارم مؤلف. شهرستانی می نویسد: قال عمر بن الخطاب: من قال: ان محمدا قد مات قتلته سیفی هذا؛ و انما رفع الی السماء کما رفع عیسی علیه السلام و قال ابوبکر بن ابی قحافه: من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات و من کان یعبد الله فان اله محمد حی لم یمت و لن یمت و قرأ قول الله سبحانه تعالی: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل... فرجع القوم الی قوله، قال عمر رضی الله عنه کانی ما سمعت هذه الآیه حتی قرأها ابوبکر. و نیز ابن حجر هیثمی، در مجمع الزوائد، ۹/۳۷ و ۳۸، کتاب علامات النبوة، باب: فی وداعه صلی الله علیه و آله. بخاری در صحیحش ۵/۶۶، ح ۱۹۰، کتاب فضائل اصحاب النبی باب فضائل ابی بکر. ابن حجر در فتح الباری، ۸/۱۴۶ ح ۴۴۵۴، کتاب المغازلی، باب ۸۳، مرضه صلی الله علیه و آله و وفاته، به الفاظ گوناگون به همین جریان اشاره کرده اند.

{أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم}

(اگر او نیز به مرگ یا قتل و شهادت درگذشت باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود.)

آنگاه عمر ساکت شد و گفت: گویا هرگز من این آیه را نشنیده بودم، حالا یقین کردم که وفات نموده!

شما به خدا تصدیق می نمائید که معلم متعصب بی علم، ادعای بی جا نموده؟

### امر نمودن عمر به رجم پنج نفر زانی (و متوجه ساختن علی علیه السلام او را به اشتباه در حکم)

از جمله دلائل آن که حمیدی در جمع بین الصحیحین (۱) نقل می نماید که در

ص: ۲۹۲

۱- لازم به تذکر است که این خبر را با این کیفیت در کتب اهل سنت نیافتیم لکن، اولاً همانطور که بعداً خواهد آمد عمر در جاهای مختلف دستور به رجم زن حامله و در جای دیگر به زن مجنونه و در جای دیگر به زنی که فرزند شش ماه به دنیا آورد داده است. ثانیاً عین این خبر در منابع مختلف شیعه موجود است که ما به یک نمونه که تقریباً مورد وثوق و توجه اهل سنت نیز می باشد اشاره می کنیم: ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب ۲/۳۶۱، ذیل فصل فی قضایا علیه السلام فی عهد عمر این گونه نقل می کند: اصبح بن نباته ان عمر حکم علی خمسہ نفر فی زنا بالرجم فخطاه امیر المؤمنین فی ذلک و قدم واحدا فضرب عنقه و قدم الثانی فرجمه و قدم الثالث فضربه الحد و قدم الرابع فضربه نصف الحد خمسين جلده و قدم الخامس فعززه فقال عمر: کیف ذلک! فقال علیه السلام: اما الاول فکان ذمیا زنی بمسلمه فخرج عن دمه و اما الثانی فرجل محصن زنی فرجمناه و اما الثالث فغير محسن فضربناه الحد و اما الرابع فعبد زنی فضربناه نصف الحد و اما الخامس فمغلوب علی عقله مجنون فعزرناه. فقال عمر: لا- عشت فی امه لست فیها یا اباالحسن. و متقی هندی در کنز العمال، ۵/۴۳۱، ح ۱۳۵۲۱، کتاب الحدود من قسم باب الرجم، می نویسد: عد ذهل بن كعب قال: اراد عمر ان يرجم المرأة التي فجرت وهي حامل، فقال له معاذ: اذا تظلم، ارأيت الذي في بطنها ما ذنبه؟ علی ما تقتل نفسین بنفس واحد. ابن ابی شیبہ در المصنف، ۶/۵۵۹، کتاب الحدود، باب من قال اذا فجرت و هی حامل انتظر بها حتی تضع ثم ترجم. مانند متقی هندی نقل می کند. و ابن قدامه، در المعنی، ۱۰/۱۳۹، کتاب الحدود، مسئله لا یقام الحد علی حامل حتی تضع اینگونه بیان می کند: روی ان امرأه زنت فی ایام عمر رضی الله عنه فهم عمر برجمها و هی حامل فقال له معاذ: کان لك سبیل علیها فلیس لك سبیل علی حملها فقال عجز النساء ان یلد مثلک... و نیز سرخسی در کتاب المبسوط، ۶/۴۴، کتاب الطلاق، باب العدة و خروج المرأة من بیتها. این جریان را این گونه بیان می کند! قال الشافعی رحمه الله اربع سنين لما روی ان رجلا غاب عن امرأه سنتين ثم قدم و هی حامل فهم عمر رضی الله عنه برجمها فقال معاذ رضی الله عنه ان یک لك علیها سبیل فلا سبیل لك علی ما فی بطنها.

زمان خلافت عمر پنج نفر مرد را با زنی گرفتند. نزد خلیفه آوردند و به ثبوت رسید که آن پنج نفر با آن زن زنا کرده اند. فوری عمر امر به رجم مردان داد. در آن هنگام حضرت علی علیه السلام وارد مسجد شد و از آن حکم آگاه گردید. به عمر فرمود: حکم خدا در این جا غیر از این است که تو حکم کردی. عمر گفت: «یا علی زنا ثابت شد، پس از ثبوت زنا حکم رجم است»،

حضرت فرمودند: حکم زنا نسبت به مراتب اختلاف پیدا می کند و اینجا از مواضعی است که حکم اختلاف دارد. عمر گفت: آنچه حکم خدا و رسول است بیان نما جهت آن که مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«علی اعلمکم و اقضاکم»

(علی داناتر از همه شما و در مقام قضاوت اولی از همه شما می باشد).

حضرت امر فرمود آن پنج نفر را آوردند. اولی را حصار نمودند،

«امر بضرب عنقه و امر برجم الثانی و قدم الثالث فضربه فقدم الرابع فضربه نصف الحد خمسين جلده فقدم الخامس فعزره»

(امر فرمود: اولی را گردن زدند و دوم را سنگسار نمودند و سومی را صد تازیانه حد زنا زدند چهارمی را پنجاه تازیانه نصف حد زنا به او زدند پنجمی را بیست و پنج تازیانه حد تعزیر زدند.)

عمر متعجب و متحیر شد گفت:

«کیف ذلک یا اباالحسن»

(چگونه بود این قضیه که پنج حکم مختلف در یک حکم نمودی)

حضرت فرمود:

اما الأول فکان ذمیا زنی بمسلمه فخرج عن ذمته واما الثانی فرجل محصن زنی فرجمناه واما الثالث فغیر محصن فضربناه الحد واما الرابع فعبد زنی فضربناه نصف الحد واما الخامس فمغلوب علی عقله مجنون فعزرناه، فقال عمر: لا عشت فی أمه لست فیها یا أبا الحسن.

(اما اولی کافری بود در ذمه اسلام که با زن مسلمانی زنا کرده بود از ذمه بیرون رفته و حکم او کشتن و گردن زدن بود. دومی مرد زن داری بوده که زنا کرده، سنگسارش نمودم و سومی مردم بی زن بود که زنا نموده صد تازیانه حد زنا زدیم. چهارمی غلامی بود که زنا کرده، حدش نصف حد آزاد بود، پنجاه تازیانه زدیم و پنجمی ابله و کم عقل بود لذا تعزیرش نمودم به بیست و پنج تازیانه. پس عمر گفت: اگر علی (در این واقعه نبود خطای حکم من سبب هلاکت من شده باشد) خدا نکند یک روزی در امتی باشم

ص: ۲۹۴

که یا علی در آنجا نباشی).

### امر نمودن عمر به رجم زن حامله و منع نمودن علی

محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۵۸ کفایه الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام و امام احمد بن حنبل در مسند و بخاری در صحیح (۱) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و شیخ سلیمان بلخی حتی در صفحه ۷۵ باب ۱۴ ینابیع الموده (۲) از مناقب خوارزمی و امام فخر رازی در صفحه ۴۶۶ اربعین و محب الدین طبری در صفحه ۱۹۶ جلد دوم ریاض النضره (۳) و خطیب خوارزمی در صفحه ۴۸ مناقب (۴) و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۳ مطالب

ص: ۲۹۵

۱- صحیح بخاری، ۸/۵۸۱، کتاب المحاربین، باب لا یرجم المجنون و المجنونه. وی بخشی از این جریان را این گونه نقل می کند: و قال علی علیه السّلام لعمر اما علمتان القلم رفع عن المجنون حتی یفیک و عن الصبی حتی یدرک و عن النائم حتی یتقیظ. البته توضیح قسطلانی در ارشاد الساری کامل کننده این است که داستان زن دیوانه و حامله بوده است. وی در ارشاد الساری، ۱۴/۲۲۲، کتاب حدود، باب لا یرجم المجنون و المجنونه، می نویسد: (وقال علی) هو ابن ابی طالب (لعمر) بن الخطاب رضی الله عنهما و قد اتی بمجنونه و هی حبلی فاراد ان یرجم «اما علمت ان القلم رفع عن المجنون حتی یفیک» من جنونه...

۲- ینابیع الموده، ۱/۲۲۶، باب ۱۴.

۳- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۲/۱۶۳، باب ۴ فی مناقب امیر المؤمنین بن ابی طالب علیه السّلام ذکر اختصاصه باحاله من جمع من اصحابه عند سوالهم علیه. طبری اینگونه نقل می کند: اتی عمر بامرأه حامل قد اعترضت بالفجور فأمر برجمها فتلقتها علی فقال: ما بال هذه؟ فقالوا امر عمر برجمها. فردها علی و قال: هذا سلطانک علیها فما سلطانک علی ما فی بطنها؟

۴- مناقب خوارزمی، ص ۸۱، ۶۵، فصل ۷. خوارزمی این گونه نقل می کند: عن علی علیه السّلام قال لما کان فی ولایه عمر اتی بامرأه حامل، فسألها عمر، فاعترفت بالفجور فأمر بها عمر ان ترجم. فلقیها علی بن ابی طالب علیه السّلام فقال ما بال هذه؟ فقالوا: امر بها امیر المؤمنین ان ترجم فردها علی علیه السّلام فقال: امرت بها ان ترجم؟ فقال: نعم اعترفت عندی بالفجور. فقال: هذا سلطان علیها فما سلطان علی ما فی بطنها؟



السؤال و امام الحرم در صفحه ۸۰ ذخایر العقبی (۱) نقل می نماید:

«اتی عمر بن الخطاب امرأه حامله فسئله فاترف بالفجور فامر بها بالرجم فقال علی لعمر سلطانک علیها فما سلطانک علی الذی فی بطنها فخلا سبیلها و قال عجزت النساء ان یلدن علیا و لو لا علی لهلک عمر و قال اللهم لا تبقنی لمعضله لیس لها علی حیا»

(زن حامله ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند پس از او سؤال نموده اعتراف کرد به زنا. امر داد رجم و سنگسارش نمایند. پس علی علیه السلام به خلیفه فرمود حکم تو درباره او مجری است ولی بر طفلی که در رحم دارد تو را تسلطی نمی باشد (زیرا آن بچه بی گناه است قتلش جایز نیست) زن را رها کردند به راه خود رفت. آنگاه عمر گفت: عاجزند زنان علام که بزایند مثل و مانند علی؛ اگر علی نبود عمر هلاک شده بود و نیز گفت خدایا مرا مگذار در امر پیچیده و مشکلی که علی زنده نباشد در آن امر.)

ص: ۲۹۶

---

۱- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۸۱ رجوع ابوبکر و عمر الی قوله علیه السلام طبری این خبر را این گونه نقل می کند: عن عبد الله بن الحسن قال دخل علی علی عمر و اذا إمراًه حبلی تقاد ترجم قال ما شأن هذه؟ قالت: یذهبون بی یرجمونی. فقال: یا امیر المؤمنین لای شیء ترجم ان کان لك سلطان علیها فمالک سلطان علی ما فی بطنها فقال عمر: کل احد افقه منی. ثلاث مرات و هذه المرأه غیر تلک.

و نیز امام احمد حنبل در مسند(۱) و امام

الحرم احمد بن عبد الله شافعی در صفحه ۸۱ ذخائر العقبی(۲) و سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۷۵ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده(۳) از حسن بصری و ابن حجر در صفحه ۱۰۱ جلد دوازدهم فتح الباری(۴) و ابی داود در صفحه ۲۲۷ جلد دوم سنن(۵) و سبط ابن جوزی در ۸۷ تذکره(۶) و ابن ماجه در صفحه ۲۲۷ جلد دوم سنن(۷) و مناوی در صفحه ۳۵۷

ص: ۲۹۷

۱- مسند احمد بن حنبل، ۱/۱۵۴-۱۵۵، مسند علی بن ابی طالب علیه السلام احمد بن حنبل این گونه نقل می کند: عن ابی طیبان الجنی ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه أتى بامرأه قد زنت فامر برجمها فذهبوا بها ليرجموها فلقبهم علی علیه السلام فقال ما هذه قالوا زنت فامر عمر برجمها فانتزعها علی من ایدهم و ردهم فرجعوا الى عمر فقال: ما ردکم قالوا: ردنا علی. قال ما فعل هذا علی الا لشیء قد عمله فراسل الى علی علیه السلام فجاء و هو شبه المغضب فقال ما لك ردت هؤلاء قال اما سمعت النبی صلی الله علیه وآله يقول رفع القلم عن ثلاثه عن النائم حتی يستفظ و عن الصغیر حتی یکبر و عن المبتلی حتی یعقل. و همچنین در جلد ۱/۱۴۰، مسند علی بن ابی طالب چنین نقل می کند: عن قتاده عن الحسن ان عمر بن الخطاب اراد ان یرجم مجنونه فقال له علیه السلام مالک ذلك قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول رفع القلم عن ثلاثه عن النائم حتی یستیقف و عن الطفل حتی یحتلم و عن المجنون حتی یبرأ و یعقل.

۲- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۸۱، رجوع ابوبکر و عمر الى قوله علیه السلام طبری این خبر را مانند مسند احمد بن حنبل با اندکی اختلاف در الفاظ بیان می کند.

۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۲۶، باب ۱۴.

۴- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۱۲/۱۲۱، ح ۶۸۱۶، کتاب الحدود باب لا یرجم المجنون و المجنونه. وی ۵ حدیث را با الفاظ متفاوت از این جریان نقل می کند.

۵- سنن ابی داود، ۴/۱۴۰ و ۱۴۱، ح ۴۳۹۸-۴۴۰۳ کتاب الحدود، باب فی المجنون یسرق او یصیب حدا.

۶- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۱۳۷، باب ۶، فصل فی قول عمر بن الخطاب اعوذ بالله من معضله.

۷- سنن ابن ماجه، ۱/۶۵۸، ح ۲۰۴۱، کتاب الطلاق، باب طلاق المعتوه و الصغیر و النائم.

جلد چهارم فیض القدير(۱) و حاکم نیشابوری در صفحه ۵۹ جلد دوم مستدرک(۲) و قسطنی در صفحه ۹ جلد دهم ارشاد الساری(۳) و بیهقی در صفحه ۲۶۴ جلد هشتم سنن(۴) و محب الدین طبری در صفحه ۱۹۶، ریاض النضره(۵) و بخاری در

ص: ۲۹۸

۱- فیض القدير، مناوی، ۴/۴۷، ح ۴۴۶۳، حرف الراء مناوی گوید: وذلك أن عمر أمر بامرأه مجنونه أن ترجم لكونها زنت فمر بها على فقال: ارجعوا بها ثم أتاه فقال لعمر: أما تذكر أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال فذكره فقال: صدقت وخلي عنها وقد أورده الحافظ ابن حجر من طرق عديده بألفاظ متقاربه ثم قال: وهذه طرق يقوى بعضها بعضها.

۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۴/۴۳۰، ح ۸۱۶۹، کتاب الحدود و ۲/۶۸، ح ۲۳۵۱، کتاب البیوع.

۳- ارشاد الساری، قسطلانی، ۱۴/۲۲۲، ح ۶۸۱۴، کتاب الحدود، باب لا یرجم المجنون و المجنونه، قسطلانی اینگونه نقل می کند: و قال علی هو ابن ابی طالب (لعمر) بن الخطاب رضی الله عنهما و قد اتی بمجنونه و هی حبلی فأراد ان یرجمها «اما علمت ان القلم رفع عن المجنون حتی یفیک» من جونه و عن الصبی حتی یدرک الحلم و عن النائم حتی یتیقظ.»

۴- سنن الکبری، بیهقی، ۴/۲۶۹، کتاب الصیام، باب العصبی لا یلزم فرض الصوم حتی یبلغ و لا المجنون حتی یفیک. بیهقی خبر را این گونه نقل کرده است: عن ابن عباس قال امر علی مجنونه بنی فلان قد زنت و هی ترجم فقال علی لعم رضی الله عنهما یا امیر المؤمنین امرت برجم فلان قال: نعم قال: أما تذكر قول رسول الله صلى الله عليه وآله رفع القلم عن ثلاث الخ. و در جلد ۸/۲۶۴، کتاب السرقه باب المجنون یصیب حدا با اختلاف در الفاظ این خبر را نقل نموده است

۵- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۲/۱۶۴، باب ۴، فی مناقب امیر المؤمنین علی علیه السلام ذکر اختصاص باحاله جمع من الصحابه. طبری این خبر را این گونه بیان می کند: وعن أبي طيبان قال: شهدت عمر بن الخطاب أتى بامرأه قد زنت فأمر برجمها، فذهبوا بها ليرجموها فلقبهم على فقال لهم: ما بال هذه؟ قالوا: زنت فأمر عمر برجمها: فانتزعها على من أيديهم فردهم فرجعوا إلى عمر فقالوا: ردنا على. قال: ما فعل هذا إلا لشيء، فأرسل إليه فجاء فقال: ما لك رددت هذه؟ قال: أما سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول: رفع القلم عن ثلاثة عن النائم حتى يستيقظ وعن الصغير حتى يكبر وعن المبتلى حتى يعقل قال: بلى قال: فهذه مبتلاه بنى فلان.

۱- صحیح بخاری، ۸/۵۸۰، ح ۱۶۶۲، کتاب المحاریین، باب لا یرجم المجنون و المجنونه. وی بخش دوم خبر را اینگونه نقل می کند: وقال علی لعمر اما علمت أن القلم رفع عن المجنون حتی یفیک وعن الصبی حتی یدرک وعن النائم حتی یتقیظ. و نیز ابویعلی در مسند خود، ۱/۴۴۰، ح ۵۸۷، مسند علی بن ابی طالب، این گونه نقل می کند: عن ابی ظبیان قال: اتی عمر بامرأه فجرت فامر بها ان ترجم فمر بها علی فعر فهما فخلی سبیلها فاتی عمر فقیل له ان علیا فأرسلها فقال ادعوه لی فأتاه فقال لم أرسلتها قال والله لقد علمت یا امیر المؤمنین أن رسول الله صلی الله علیه وآله قال قد رفع القلم عن ثلاثه عن النائم حتی یتقیظ وعن الصبی حتی یبلغ وعن المجنون حتی یرأ. و جمال الدین زیلعی در نصب الرایه، ۵/۳۷۴، کتاب الحجر، حدیث رفع القلم عن ثلاثه، خلاصه خبر را اینگونه بیان می کند: عن ابی ظبیان قال: اتی عمر بامرأه قد فجرت برجمها فأتی علی فأخذها فخلی سبیلها فاخبر عمر فقال ادعوا لی علیاً فجاء فقال یا امیر المؤمنین لقد علمت ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال رفع القلم عن ثلاث الخ... و خوارزمی در مناقب، ص ۸۰، ح ۶۴، فصل ۷، فی بیان غزارة علمه و انه اقضى الاصحاب، این خبر را این گونه نقل می کند: عن الحسن: أن عمر بن الخطاب اتی بامرأه مجنونه حبلی، قد زنت فأراد أن یرجمها فقال له علی: یا امیر المؤمنین أو ما سمعت ما قال رسول الله صلی الله علیه وآله؟ قال وما قال؟ قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: رفع القلم عن ثلاثه الخ و محمد ناصر البانی در کتاب ارواء الغلیل، ۲/۵، کتاب الصلاة، حدیث رفع القلم عن ثلاثه: این گونه نقل می کند: عن ابن عباس قال: اتی عمر بمجنونه قد زنت فستشار فیها اناسا فامر بها عمر ان ترجم، فمر بها علی بن ابی طالب علیه السلام فقال: ما شأن هذه؟ قالوا مجنونه بنی فلان زنت فامر بها عمر ان ترجم، قال: ارجعوا بها، ثم اتاه، فقال: یا امیر المؤمنین! اما علمت ان القلم قد رفع عن ثلاثه الخ... و محی الدین النووی در المجموع، ۱۸/۶، کتاب اللعان و بیانه، باب من یصح لعانه و کیف اللعان و ما یوجبه من الاحکام. این گونه نقل می کند: عن ابن عباس قال مر علی بن ابی طالب بمجنونه بنی فلان قد زنت فامر عمر برجمها فردها علی و قال لعمر: اما تذکر ان رسول الله صلی الله علیه وآله رفع القلم من ثلاثه عن المجنون المغلوب علی عقله... و مبارک فوری در تحفه الاوذی، ۴/۵۷۲، ح ۱۴۴۴، ابواب حدود، باب ما جاء فی درء الحدود. وی این جریان را مانند علی بن الجعد در مسندش نقل نموده است.

نقل نموده اند که روزی زن دیوانه ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند که زنا داده بود. بعد از اعتراف به زنا خلیفه امر به رجم و سنگسارش یرجم المجنون و المجنونه بالاخره اکابر علماء خودتان متکاثرا نقل نموده اند که روزی زن دیوانه ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند که زنا داده بود. بعد از اعتراف به زنا خلیفه امر به رجم و سنگسارش نمود؛ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود، فرمود: خلیفه چه می کنی؟

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول رفع القلم عن ثلاثة عن النائم حتى يستيقظ و عن المجنون حتى يبرء و يعقل و عن الطفل حتى يحتلم قال فخلی سبيلها.

شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: قلم از سه کس برداشته شده است از خوابیده تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد و از بچه تا محتلم شود (یعنی به سن رشد و تکلیف برسد) پس رها کردند آن زن دیوانه را، به راه خود رفت.

و ابن السمان در کتاب الموافقه احادیث بسیاری از این قبیل نقل نموده است و در بعضی از کتب قریب صد موضع از خطاها و اشتباهات خلیفه را نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل بیش از اینها را ندارد. گمان می کنم برای نمونه اثبات مرام همین مقدار که عرض شد کافی باشد.

پس آقایان محترم از شنیدن این قبیل اخبار که اکابر علمای خودتان نقل نموده اند تصدیق می نمایند معلم بی علمی که چنین حرفی را زده است کاملاً بی اطلاع بوده و روی هوای نفس و تعصب بیان نموده، قطعاً بایستی از او مطالبه دلیل نمود (که هرگز نتواند چنین دلیلی اقامه نماید) آنچه مسلم است عند الفریقین در میان تمام اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله اعلم و افقه و اکمل از امیر المؤمنین علیه السلام وجود نداشته چنان چه نور الدین بن صباغ مالکی در فصل سیم فصول المهمه صفحه ۱۷ در حالات آن حضرت نوشته.

### بیان ابن صباغ مالکی در فضائل و علوم علی علیه السلام و نصب حضرت توسط پیامبر به مقام قضاوت

فصل فی ذکر شیء من علومه فمنها: علم الفقه العذی هو مرجع الأنام ومجمع الأحكام ومنبع الحلال والحرام. فقد كان علیّ علیه السلام مطلعاً علی غوامض أحكامه، منقاداً له جامعاً بزمامه، مشهوداً له فيه بعلوّ محلّه ومقامه، ولهذا خصّه رسول الله صلی الله علیه وآله بعلم القضاء، كما نقله الإمام أبو محمّد الحسین بن مسعود البغوی رحمه الله علیه فی کتابه المصابیح مروياً عن أنس بن مالک: أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله [لَمَّا] خصّی ص جماعه من الصحابه کلّ واحد بفضیله خصّ علیاً بعلم القضاء، فقال: وأقضاکم علیّ

(ما حصل کلام این عالم منصف آن است که در این فصل اشاره به علوم علی علیه السلام نموده و می گوید: از جمله علمی که اختصاص به علی علیه السلام داشته علم فقه بوده که محل رجوع بشر و سرچشمه حلال و حرام است پس به تحقیق

علی علیه السّلام مطلع بر غوامض احکام و آگاه بر حقایق اشیاء بوده و هر حکمی را در میان همه امت، اختصاص داد علی را به علم قضاوت همچنان که روایت نموده امام ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب مصابیح از انس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در موقعی که هر یک از اصحاب را مخصوص به کاری که شایسته او بود تعیین می نمود علی علیه السّلام را اختصاص به قضاوت و فرمود: علی از همه شما صحابه و امت به قضاوت اولی می باشد.

یعنی افقه از همه و احاطه او از همه بیشتر است چون در قضاوت احاطه بر تمام مسائل فقهیه لازم است به علاوه شرائط دیگر که فقهاء در کتاب قضاء نوشته اند و تمام آنها به اتفاق موافق و مخالف در علی علیه السّلام موجود بوده، لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: افضاکم علی.

و نیز همین حدیث علی افضاکم را محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۲۲ مطالب السؤل(۱) فی مناقب آل الرسول از قاضی بغوی نقل نموده آنگاه گوید:

و قد صدع الحدیث بمنطوقه و صرح بمفهومه ان انواع العلم و اقسامه قد جمعها رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السّلام دون غیره.

(یعنی منطوق و مفهوم این حدیث صراحت دارد بر این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله انواع و اقسام علم را جمع نموده اختصاصا برای علی علیه السّلام جهت

ص: ۳۰۲

---

۱- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۹۹، فصل ۶، فی عمله و فضله. و نیز احمد بن حنبل در مسند، ۵/۱۱۳، مسند الانصار، حدیث ابی منذر ابن بن کعب. و حاکم نیشابوری در مستدرک، ۳/۳۴۵، ح ۵۳۲۸، کتاب معرفة الصحابه، ذکر مناقب ابی بن کعب. و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۷/۳۹۷، ذیل سال چهارم هجری، شیء من فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام همین مطلب را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

آن که حق قضاوت برای کسی است که احاطه بر جمیع علوم داشته باشد به علاوه کمال عقل و زیادتی تمیز و فطانت و زکاوت و دور بودن از سهو و غفلت و صیغه افعال التفضیل (در حدیث) به تمام معنی اثبات این مرام می نماید و بعد از آن با دلائل بسیاری مشروحا بیان نموده که علی علیه السّلام اعلم و افضل از جمیع امت بوده است.)

پس آقایان محترم بعد از دقت در احادیث وارده و مطابقه نمودن با بیانات محققین از اکابر علماء خودتان و گفتار غلط این معلم بی علم، تصدیق خواهید نمود که او ادعای بی جایی نموده زیرا مقام مقدس علی علیه السّلام بالاتر از آن است که محل قیاس با احدی از صحابه قرار گیرد. این آقای معلم، کاسه از آش گرم تر است. زیرا خود خلیفه عمر که در مقابل علی علیه السّلام اظهار عجز نموده و در دوره خلافتش هفتاد مرتبه (چنان چه اکابر علماء خودتان با ذکر مواضع و وقایع نقل نموده اند) گفته است: لولا علی لهلك عمر. هرگز راضی نبوده و نیست که چنین نسبتی را به او بدهند. واقعا این نوع از تمیجدها، تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد.

بر خلاف گفته این معلم بی علم متعصب افراطی، امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) در مسند، امام الحرم احمد مکی شافعی در ذخائر العقبی بنا بر آنچه شیخ سلیمان بلخی در باب ۵۶ ینابیع الموده و محب الدین طبری در صفحه ۱۹۵ جلد دوم ریاض النضره از قول معاویه نقل نموده اند که می گفت:

ان عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علیّ علیه السّلام

(هر زمانی که امری بر عمر بن الخطاب مشکل می شد مراجعه می نمود



به علی علیه السلام و از او اخذ می کرد و حل مشکل می نمود.)

حتی ابو الحجاج بلوی در صفحه ۲۲۲ جلد اول کتاب خود (الف باء) نقل می نماید که وقتی خبر شهادت علی به معاویه رسید گفت:

«لقد ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب»<sup>(۱)</sup>

(عین فقه و علم به مردن علی علیه السلام از میان رفت)

و نیز از سعید بن مسیب نقل می نماید که می گفت:

«كان عمر رضى الله عنه يتعوذ من معضله ليس لها ابوالحسن»

پیوسته عمر پناه می برد به خدا از امر پیچیده ای که علی علیه السلام در او نباشد)

و ابو عبد الله محمد بن علی الحکیم الترمذی در شرح رساله (فتح المبین) گوید:

«كانت الصحابه رضى الله عنهم يرجعون اليه فى احكام الكتاب و يأخذون عنه الفتاوى كما قال عمر بن الخطاب فى عده مواطن لولا على لهلك عمر و قال صلى الله عليه وآله اعلم امتى على بن ابى طالب»

ص: ۳۰۴

---

۱- ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب، چنین نقل کرده است: «... و كان معاوية يكتب فيما ينزل به ليسأل له على بن ابى طالب رضى الله عنه عن ذلك فلما بلغه قتله قال: ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابى طالب. فقال له اخوه عتبه: لا يسمع هذا منك اهل الشام. فقال له: دعنى عنك.» الاستیعاب، ۳/۱۱۰۸، ترجمه ۱۸۵۵، علی بن ابی طالب رضى الله عنه؛ فتح الملك العلى، احم بن الصديق المغرى، ص ۷۴، شهادة معاویه؛ الجوهره فى نسب الامام على و آله، برى، ص ۷۴، فضائل على و موعظه و وصایاه رضى الله عنه. «محقق»

(صحابه پیغمبر در احکام قرآن مراجعه به علی می نمودند و فتاوی از او می گرفتند کما آنکه عمر در مواظن متعدده گفت: اگر علی نبود عمر هلاک شده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: داناترین امت من علی بن ابی طالب می باشد.)

آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ به دست می آید معلوم می گردد که خلیفه عمر به قدری در مراتب علمی و مسائل فقهی ساده بوده که غالباً در احکام و مسائل ما به الاحتیاج عمومی چنان اشتباه واضحی می کرده که هر یک از صحابه که حاضر بودند او را منتبه و متوجه به اشتباه می ساختند.

شیخ: خیلی بی لطفی می فرمایید که چنین نسبتی به خلیفه می دهید. آیا ممکن است که خلیفه رضی الله عنه در احکام و مسائل دین اشتباه نموده باشد؟

داعی: این بی لطفی را نکرده ام بلکه اکابر علماء خودتان کشف حقیقت نموده و در کتب معتبره خود ثبت و منتشر ساختند.

شیخ: ممکن است از آن اشتباهات با ذکر اسناد بیان فرمائید تا صدق و کذب معلوم و مفتری رسوا گردد.

داعی: اشتباهات ایشان بسیار و قریب صد اشتباه ثبت نموده اند ولی از آنچه الحال در نظر دارم به اقتضای وقت مجلس به یکی از آنها اشاره می نمایم.

ص: ۳۰۵

## اشتهای عمر در مورد تیمم در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله و حکم غلط دادن در زمان خلافت

مسلم بن حجاج در باب تیمم صحیح (۱) و حمیدی در جمیع بین الصحیحین (۲) و امام احمد بن حنبل در صفحه ۲۶۵ و صفحه ۳۱۹ جلد چهارم مسند (۳) و بیهقی در صفحه ۲۰۹ جلد اول سنن (۴)

و ابی داوود در صفحه ۵۳ جلد اول سنن (۵) و

ص: ۳۰۶

۱- صحیح مسلم، ۱/۲۸۰ و ۲۸۱ و ۱۱۲، کتاب الحيض، باب التيمم. مسلم جريان را اين گونه نقل می کند: عن سعيد بن عبد الرحمن بن ابزي عن ابيه ان رجلا اتى عمر فقال: انى اجنبت فلم اجد ماء فقال: لا تصل. فقال عمار: اما تذكر يا امير المؤمنين اذا انا وانت فى سريره فاجنبتنا فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل و اما انا فتمعكت فى التراب و صليت فقال النبى صلى الله عليه وآله انما كان يكفيك ان تضرب بيديك الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك و كفيك فقال عمر اتق الله يا عمار قال: ان شئت لم احدث به.

۲- جمع بين الصحیحین، حمیدی، ۱/۲۵۳، ۳۴۵، مسند عمار بن یاسر، حدیث تیمم.

۳- مسند احمد بن حنبل، ۴/۳۱۹، مسند عمار بن یاسر. احمد بن حنبل جريان را اين گونه بیان می کند: عن عبد الرحمن بن ابزي قال كنا عند عمر فاتاه رجل فقال يا امير المؤمنين انا نمكث الشهر والشهرين لا نجد الماء فقال عمر اما انا فلم اكن لأصلى حتى أجد الماء فقال عمار يا امير المؤمنين تذكر حيث كنا بمكان كذا ونحن نرقى الإبل فتعلم انا أجنبتنا قال نعم قال فاني تمرغت فى التراب فاتيت النبى صلى الله عليه وسلم فحدثته فضحك وقال كان الصعيد الطيب كافيك وضرب بكفيه الأرض ثم نفخ فيهما ثم مسح بهما وجهه وبعض ذراعيه قال اتق الله يا عمار قال يا امير المؤمنين ان شئت لم أذكره ما عشت أو ما حييت قال كلا والله ولكن نوليك من ذلك ما توليت.

۴- سنن الكبرى، بيهقى، ۱/۲۰۹، كتاب الطهارة، جماع ابواب التيمم با ذكر روايات فى كيفية التيمم عن عمار بن ياسر.

۵- سنن ابى داوود، ۱/۸۸، ح ۳۲۲، كتاب الطهارة، باب تيمم. ابى داوود اين جريان را اين گونه نقل می کند: كنت عند عمر فجاء رجل فقال انا نكون بالمكان الشهر والشهرين فقال عمر اما انا فلم اكن أصلى حتى أجد الماء قال فقال عمار يا امير المؤمنين! أما تذكر إذ كنت أنا وأنت فى الإبل فأصابتنا جنابه فلما أنا تمكنت فأتيت النبى صلى الله عليه وآله فذكرت ذلك فقال انما يكون يكفيك ان تقول هكذا وضرب بيديه الأرض ثم نفخهما ثم مسح بهما وجهه ويديه إلى نصف الذراع فقال عمر يا عمار اتقوا الله فقال يا امير المؤمنين ان شئت والله لم أذكره أبدا فقال عمر كلا والله لنوليكنك من ذلك ما توليت

ابن ماجه در صفحه ۲۰۰ جلد اول سنن (۱) و امام نسائی در صفحه ۵۹ تا ۶۱ جلد اول سنن (۲) و دیگران از اکابر علماء خودتان به طرق مختلفه و الفاظ متفاوته نقل نموده اند که در زمان خلافت عمر، مردی به نزد وی آمد و گفت: من جنب شده ام و آبی نیافته ام که غسل نمایم، نمی دانم چه کنم. خلیفه گفت: هرگاه آب نیافتی نماز مکن تا آب به دست بیاید و غسل نمائی. عمار یاسر از صحابه حاضر بود، گفت: ای عمر یادت رفته که در یکی از اسفار (سفرها)، من و تو بر حسب اتفاق احتیاج به غسل پیدا نمودیم، چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل آن است که تمام بدن را به زمین بمالم لذا خود را به زمین غلطانده و نماز کردم. چون خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم حضرت تبسمی نموده، فرمودند: در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم به زمین زده و بعد هر دو کف را با هم به پیشانی بمالند و بعد کف دست چپ را بر پشت دست راست و بعد کف دست راست را بر پشت دست چپ مسح نمایند.

ص: ۳۰۷

---

۱- سنن ابن ماجه، ۱/۱۸۸، ح ۵۶۹، کتاب الطهارة و سننها، ابواب التیمم، باب ما جاء فی التیمم ضربہ واحده.

۲- سنن الکبری، نسائی، ۱/۱۳۳، ح ۳۰۲، کتاب الطهارة، ابواب التیمم، باب کیفیة التیمم.

پس چرا اینک خلیفه می گوئی نماز نخواند؟ عمر چون جوابی نداشت گفت ای عمار از خدا بترس. عمار گفت: آیا اجازه می دهی که این حدیث را نقل نمایم؟ گفت: تولیک ما تولیت یعنی تو را واگذار کردم به آنچه می خواهی.

اینک آقایان محترم اگر فکر کنید در اطراف این خبر معتبر که در صحاح معتبر علماء خودتان نقل گردیده، قطعاً بی اراده تصدیق خواهید نمود که آقای معلم خیلی بی جا گفته که خلیفه را یکی از فقهاء بزرگ در میان صحابه شناخته و معرفی نموده.

چگونه ممکن است فقیهی که شب و روز، حضرا و سفرا با پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و از خود آن حضرت هم شنیده که در فقدان آب طریق تیمم چگونه است، علاوه صریحا در آیه ۹ سوره مائده خوانده است که می فرماید:

{فلم تجدوا ماءً فتيمموا صعيدا طيبا}

(پس اگر آب نیابد با خاک پاک تیمم نمائید)

آنگاه حکم را عوضی ابلاغ نماید، به مرد مسلمانی بگوید اگر آب نیافتی نماز نخوان! در صورتی که قرآن مجید فرماید آب نیافتی با زمین پاک تیمم نما.

اتفاقا مسئله تیمم میان مسلمانان رایج و ما به الابتلاء عمومی است که مانند وضوء و غسل، هر مسلمان عامی آن را می داند تا چه رسد فرد صحابی و خلیفه پیغمبر که گذشته از آن که باید به مردم تعلیم نماید، برای عمل کرد خود حتما باید بداند!

نمی توانم بگویم خلیفه عمر عالما عامدا عوضی گفته و یا غرضش اخلال در دین بوده ولی ممکن است که حافظه در اخذ مسائل بوده و ضبط احکام برای او

اشکال داشته به همین جهت بوده که علماء خودتان نوشته اند به عبد

الله بن مسعود فقیه صحابی می گفت: از من جدا مباش که هرگاه از من سؤالی می نمایند تو جواب آن را بدهی!!

الحال آقایان با توجه کامل قضاوت نمائید چقدر فرق است بین چنین آدمی ساده و سطحی که در اخذ مسائل و بیان احکام فقهی حاضر و آماده نبوده با آن کسی که احاطه کامل بر جزئیات و کلیات امور داشته و تمام مسائل علمیه و عملیه در نزد او مانند کف دست حاضر بوده است.

شیخ: غیر از رسول خداصلی الله علیه و آله چه کسی می توانست احاطه بر جمیع جزئیات و کلیات امور داشته باشد.

داعی: بدیهی است بعد از رسول اکرم خاتم الانبیاءصلی الله علیه و آله احدی از صحابه چنین احاطه ای نداشته مگر باب علم آن حضرت، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که خود آن حضرت فرمود: علی اعلم از شما می باشد.

### حضور تمامی علوم در نزد حضرت علی (ع)

چنان چه ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء در مناقب خود نقل می نماید که روزی خلیفه عمر از روی تعجب از علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال کرد چگونه است هر حکمی از احکام یا مسئله ای از مسائل از تو پرسش می کنند بدون معطلی جواب می دهی؟ حضرت در جواب عمر کف دست مبارک را در مقابل او باز کرد و فرمود: چند انگشت در دست من است؟ فوری گفت: پنج انگشت. حضرت فرمود: چرا تأمل نکردی و فکر نمودی؟ گفت: محتاج به فکر

نبود؛ زیرا پنج انگشت در مقاب روی من حاضر بود. حضرت فرمود: تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مانند این کف دست حاضر است، لذا در جواب سؤالات، فوری، بی تأمل و تفکر جواب می دهم.

آقایان با انصاف آیا بی وجدانی نیست که روی حبّ و بغض و تعصّب آقای معلم بی انصاف افراطی در یک هم چو اسکول با عضویتی حرف پوچ، بی دلیل و برهان بزند و بگوید چنین

عالم محیط بر تمام علوم و باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله در مشکلات خود به خلیفه عمر مراجعه می نموده و سبب حیرت جوانان بی خبر گردد.

### دفاع نمودن معاویه از مقام علی علیه السلام

اینک خبری به یادم آمد که برای ثبوت مرام به عرض آقایان می رسانم.

ابن حجر مکی متعصب در باب ۱۱ ضمن مقصد پنجم صفحه ۱۱۰ صواعق(۱) ذیل آیه ۱۴ نوشته که امام احمد روایت نموده و نیز میر سید علی همدانی در موده القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه(۲) نقل نموده اند که مردی از

ص: ۳۱۰

۱- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۷۹، باب ۱۱، مقصد ۵.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۱۷۹، ذیل خطبه ۲۲۲. ابن ابی الحدید جریان را این گونه نقل می کند: وقد کان (عمر) حکم فی اشیاء فیخطئ فیها حتی یفهمه إیاهما علی بن أبی طالب ومعاذ بن جبل وغیرهما حتی قال لولا علی لهلک عمر ولولا- معاذ لهلک عمر وکان یشکل علیه الحکم فیقول لابن عباس غصص یا غواصی فیخرج منه... و ابن مغازلی در مناقب خود ص ۳۵، ح ۵۲، منزلته من رسول الله صلی الله علیه و آله این جریان را کامل نقل می کند: سألت رجل معاویه عن مسئله، فقال: سل عنها علی بن أبی طالب فإِنَّه أعلم. قال له: یا أمیر المؤمنین، قولک فیها أحبّ إلّی من قول علی بن أبی طالب! فقال: بئس ما قلت، ولؤم ما جئت به، لقد کرهت رجلاً کان رسول الله صلی الله علیه و آله یغزه بالعلم غزاً، ولقد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله: «أنت منّی بمنزله هارون من موسى إلاّ أنه لا نبيّ بعدی»؛ ولقد کان عمر بن الخطّاب یسأله فیأخذ عنه، ولقد شهدتُ عمر إذا أشکل علیه شیء قال: ههنا علیٌّ؟ و سمهودی این جریان را در جواهر العقدين، ۲/۳۲۸، باب ۱۳، ذکر ما درج علیه السلف من توفیهم و تعظیمهم و اعترافهم بعظم حقوقهم، این گونه نقل می کند: و اخرج الامام احمد فی المناقب عن ابی حازم قال: «جاء رجل الی معاویه فسأل عن مسئله، فقال: اسأل عنها علیا فهو اعلم. فقال یا امیر المؤمنین جوابه فیها احب الی من جواب علی. قال: بئس ما قلت، لقد کرهت رجلاً- کان رسول الله صلی الله علیه و آله یغره بالعلم غرا و لقد قال له: انت بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدی و کان عمر اذا اشکل علیه شیء اخذ منه.

معاویه سؤالی نمود. گفت: آن را از علی بپرس که داناتر است! عرب گفت: جواب تو را خوشتر دارم از جواب علی. معاویه گفت: بد سخنی گفتی:

«کراهت رجلا- کان رسول الله صلی الله علیه وآله یغره بالعلم غراً و لقد قال له انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و کان عمر اذا اشکل علیه شیء اخذ منه»

کراهت داری از کسی که پیغمبر صلی الله علیه وآله او را تلقین علم می داد و هر آینه به تحقیق به او فرمود: تو از من به منزله هارونی از موسی الا آن که بعد از من پیغمبری نباشد و هر وقت بر عمر امری مشکل و پیچیده می شد از علی سؤال می کرد و رأی او را می گرفت.)

به مقتضای «الفضل ما شهدت به الاعداء» (فضیلت آن است که دشمنان شهادت و گواهی به آن دهند.)

کفایت می کند شهادت معاویه اعدا عدو علی علیه السلام به مقام آن حضرت. بس

ص: ۳۱۱



است برای اثبات این معنی که آن چه را که اکابر علماء شما عموماً مانند نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مقام و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و غیر آنها در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه عمر بن الخطاب هفتاد مرتبه گفت:

لولا علی لهلك عمر (۱). بلکه صریحاً اعتراف نموده که اگر در جواب معضلات و مشکلات و مسائل پیچیده علی نباشد کار مشکل می شود و اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

### **اقرار عمر به ناتوانی در پاسخگویی و عدم حل مشکل در نبود علی (ع)**

از جمله نور الدین مالکی در فصول المهمه (۲) صفحه ۱۸ فصل سیم از فصل اول آورده که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند که در حضور جمعی از او پرسیدند:

کیف اصبحت؟ چگونه صبح کردی؟ گفت:

اصبحت احب الفتنه و اکره الحق و اصدق الیهود و النصراری و اؤمن بمالم اره و اقر بما لم یخلق

(صبح کرده ام در حالتی که فتنه را دوست می دارم و اکراه دارم حق را و

ص: ۳۱۲

---

۱- در مجلس ششم گذشت.

۲- فصول المهمه فی معرفه الائمه، ۱/۱۹۸، فصل فی ذکر شیء من علومه.

تصدیق می نمایم یهود و نصاری را و ایمان دارم به چیزی که ندیده ام او را و اقرار می کنم به چیزی که خلق نشده.

عمر امر کرد بروند علی علیه السّلام را بیاورند. وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام آمد، قضیه را خدمت آن حضرت عرض کردند، فرمود: صحیح گفته این که گفته فتنه را دوست می دارم، مرادش اموال و اولاد است که خداوند در قرآن در سوره انفال آیه ۸ فرموده:

{انما اموالکم و اولادکم فتنه}

(این است و جز این نیست که اولاد و اموال شما فتنه و اسباب امتحان اند)

و اما این که اظهار کراهت از حق نموده، مرادش مرگ است چنان چه در قرآن فرماید:

{و جائت سکرت الموت بالحق}

(هر آینه بی هوی و سختی مرگ به حق و حقیقت فرا رسید)

و این گفته یهود و نصاری را تصدیق می نمایم مرادش قول خدای تعالی است که می فرماید:

{قالت الیهود لیسّ النّصارى علی شیءٍ و قالت النّصارى لیسّ الیهود علی شیءٍ}

(یهود گفتند: نصاری بر حق نیستند و نصاری گفتند: یهود بر حق نیستند)

یعنی هر دو فرقه یکدیگر را تکذیب می نمایند. این مرد عرب گوید: من هر دو

فرقه را تصدیق می‌کنم یعنی هر دو فرقه را تکذیب می‌نمایم.

و اما این که گفته اقرار دارم به چیزی که ندیده‌ام یعنی ایمان به خدای لا-یری دارم و این که گفته اقرار دارم به چیزی که خلق نشده یعنی موجود نشده، مرادش قیامت است که هنوز وجود پیدا ننموده. عمر گفت:

«اعوذ بالله من معضله لا علی لها»

(پناه می‌برم به خدا از امر پیچیده و مشکلی که علی در او نباشد.)

همین قضیه را بعضی مانند محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۷ کفایه الطالب (۱) به طریق دیگر مبسوط تر از حدیفه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده اند.

ص: ۳۱۴

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۱۸، باب ۵۷، فی تخصیص علی بحل المعضلات. گنجی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن حدیفه بن الیمان، انه لقی عمر ابن الخطاب فقال له عمر: کیف أصبحت یا ابن الیمان، فقال: کیف تریدنی أصبح، أصبحت والله أكره الحق، وأحب الفتنه، وأشهد بما لم أره، وأحفظ غير المخلوق، وأصلى على غير وضوء، ولى فى الأرض ما ليس لله فى السماء، فغضب عمر لقوله وانصرف من فوره، وقد أعجله أمر وعزم على أذى حدیفه لقوله ذلك، فبینا هو فى الطريق إذ مر بعلی بن أبی طالب، فرأى الغضب فى وجهه، فقال: ما أغضبك یا عمر؟ فقال: لقيت حدیفه بن الیمان فسألته كيف أصبحت، فقال: أصبحت أكره الحق، فقال: صدق، يكره الموت وهو حق، فقال: يقول: وأحب الفتنه، قال: صدق يحب المال والولد، وقد قال الله تعالى: {انما أموالكم وأولادكم فتنه} فقال یا علی يقول: وأشهد بما لم أره، فقال: صدق يشهد الله بالوحدانية والموت البعث، والقيامة، والجنه، والنار، والصراط، ولم ير ذلك كله. فقال: یا علی وقد قال: اننى أحفظ غير المخلوق، قال: صدق يحفظ كتاب الله تعالى القرآن وهو غير مخلوق، قال: ويقول، أصلى على غير وضوء، فقال: صدق يصلى على ابن عمى رسول الله صلى الله عليه وآله على غير وضوء، والصلاه عليه جائزه، فقال یا أبا الحسن قد قال: أكبر من ذلك، فقال: وما هو؟ قال: قال: ان لى فى الأرض ما ليس لله فى السماء، قال: صدق له زوجه وتعالى الله عن الزوجه والولد، فقال عمر: يهلك ابن الخطاب لولا على ابن أبی طالب قلت: هذا ثابت عند أهل النقل.

از این قبیل قضایا در زمان خلافت ابی بکر و عمر بسیار اتفاق افتاده که ابی بکر و عمر در جواب مانده و علی علیه السّلام در مقام جواب برآمده مخصوصاً علماء یهود و نصاری و ارباب ماده و طبیعت وقتی می آمدند و مسائل مشکله سؤال می کردند فقط علی علیه السّلام بود که جواب معضلات آنها را می داد.

فلذا به اقرار اکابر علماء خوتان از قبیل بخاری و مسلم در صحیحین خود و نیشابوری در تفسیر و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب و محمد بن طلحه در صفحه ۱۳ ضمن باب ۴ مطالب السّؤل و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد در مسند و ابن صَبَّاح مالکی متوفی ۸۵۵ در صفحه ۱۸ فصول المهمه و حافظ ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در صفحه ۳۳۸ تهذیب التهذیب (چاپ حیدرآباد دکن) و قاضی فضل الله بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل و محب الدین طبری در صفحه ۱۹۴ جلد دوم ریاض النضره و ابن اثیر جزری متوفی ۳۶۰ در صفحه ۲۲ جلد چهار اسد الغابه و ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷۶ در صفحه ۲۰۱ و ۲۰۲ تأویل مختلف الحدیث (چاپ مصر) و ابن عبد البر قرطبی متوفی ۴۶۳ در صفحه ۴۷۴ جلد دوم صفحه ۳۹ جلد سیم استیعاب و ابن کثیر در صفحه ۳۶۹ جلد هفتم تاریخ خود و محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی ۶۵۹ در باب ۵۷ کفایه الطالب و جلال الدین سیوطی در صفحه ۶۶ تاریخ الخلفاء و سید مؤمن شبلنجی در صفحه ۷۳ نور الابصار و نور الدین علی بن عبد الله سمهودی متوفی ۹۱۱ در جواهر العقدين و حاج احمد افندی در صفحه ۱۴۶ و ۱۵۲ هدایه المرتاب و محمد بن علی الصبان در صفحه ۱۵۲ اسعاف الراغبین و یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۸۷ تذکره الخواص الامه باب ۶ و ابن ابی الحدید متوفی

۶۵۵ در صفحه ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه و مولی علی قوشچی در صفحه ۴۰۷ شرح تجرید و اخطب الخطباء خوارزمی در صفحه ۴۸ و ۶۰ مناقب حتی ابن حجر مکی متعصب متوفی ۹۷۳ در صفحه ۷۸ صواعق محرقة و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۵۰۹ جدل دوم اصابه و علامه ابن قیم جوزیه در صفحه ۴۷ و ۵۳ طرق الحکمیه قضایای بسیاری نقل نموده اند که خلیفه عمر در حوادث و مسائل مشکله مخصوصا مسائل مشکله پادشاه نقل نموده اند که خلیفه عمر در حوادث و مسائل مشکله مخصوصا مسائل مشکله پادشاه روم را رجوع به امیر المؤمنین علی نموده. بالاخره نزدیک به تواتر آمده که مکرر خلیفه ثانی عمر بن الخطاب در قضایای متعدده که علی علیه السلام حل مشکلات نموده و جواب آنها را داده گاهی گفته: اعوذ بالله من معضله لیس فیها ابو الحسن و بعضی اوقات می گفت: لو لا علی لهلک عمر و در بعض مواقع می گفت: کاد یهلک ابن الخطاب لولا علی بن ابی طالب.

(پناه می برم به خدا از امر پیچیده و مشکلی که علی در او نباشد. اگر علی نبود عمر هلاک شده بود. نزدیک بود پسر خطاب هلاک شود اگر علی بن ابی طالب نبود.)

بر خلاف گفته این معلم بی علم افراطی ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و حمیدی در جمع بین الصحیحین می نویسند: خلفاء در تمام مراحل با علی علیه السلام شور می کردند و در امور دنو دنیا مرکز فتوی علی علیه السلام بوده و کاملا خلفاء گوش به کلمات و دستورات او می دادند و عمل می کردند و بهره می بردند کما آن که به مختصری از آنها اشاره شد.

پس بر هر صاحب بصیرتی ظاهر و هویدا است که قطع نظر از سایر کلمات و نصوص وارده، همین قضایای منقوله و احکام مترادفه ای که از آن حضرت صادر می گردید خود دلیل بر امامت و حجیت و حق تقدم او است بر دیگران.

### علی اولی و احق به مقام خلافت بوده

زیرا اعلیت خود بزرگترین برهان اولویت است خصوصا که توأم با سایر صفات کمالیه گردد. چنانچه در آیه ۳۶ سوره یونس، صریحا می فرماید:

{أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ}

(آیا کسی که خلق را به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که هدایت نمی کند مگر آن که خود هدایت شود؟ پس شما چگونه حکم می کنید)

یعنی البته آن کسی که عالم به طریق هدایت است اولی می باشد که مطاع مردم واقع شود تا آن کسی که جاهل به طرق هدایت است و دیگر باید او را هدایت و راهنمایی کند.

و این آیه شریفه خود دلیل کافی است بر عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل که قاعده عقلانی است در امر امامت و خلافت و ریاست عامه دینیه و دنیویه و جانشین رسول خداصلی الله علیه و آله چنانچه در آیه ۱۳ سوره زمر، به طرق استفهام تقدیری و انکاری می فرماید:

{أهل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون}

(آیا اهل علم و دانش با مردم جاهل و نادان یکسانند؟)

آقایان شما را به خدا عادت و تعصب را بگذارید و منصفانه قضاوت کنید. آیا انصاف بوده چنین شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور، اظهر من الشمس و مورد اتفاق تمام علماء فریقین بلکه بیگانگان از دین است و مورد توصیه رسول خداصلی الله علیه و آله بوده از اکابر برکنار نمایند؟

آیا در برکنار نمودن آن حضرت دسائسی به کار نرفته و سیاستی در کار نبوده؟

آیا شما در امت و صحابه پیغمبرصلی الله علیه و آله کسی را پیدا می کنید که باب علم رسول الله و امام المتقین و سید المرسلین به فرموده آن حضرت باشد؟ او را مقدم دارید در امر خلافت و اگر پیدا نکردید این صفات عالیه را در احدی که اعلم و اورع و اتقی و ازهد از همه امت باشد بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله مگر علی بن ابی طالب علیه السلام.

پس به حکم عقل تصدیق نمائید که علی امام برحق و خلیفه و وصی رسول اللهصلی الله علیه و آله و البقی از همه امت به این امر بزرگ بوده و می باشد و قطعاً چنین شخصیت بزرگی از اکابر برکنار نشد مگر با دسائس سیاسی که به کار رفت.

شیخ: بیانات جناب عالی در فضائل و مناقب علمی و عملی سیدنا علی کرم الله وجهه مورد اتفاق است و احدی انکار این معنی را ننموده مگر عده ای لجوج عنود متعصب جاهل خارجی.

ولی آنچه مسلم است سیدنا علی خود بالطوع و الرغبة خلافت خلفاء رضی الله عنهم را پذیرفت و به مقام برتری و حق تقدم آنها تسلیم شد. ما را چه رسیده

به فرموده شما کاسه از آش گرم تر باشیم، بعد از هزار و سیصد سال بسوزیم و با هم بجنگیم که چرا ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را اجماع امت پسندیده و مقدم بر علی داشته اند!

چه عیب دارد ما با هم سر صلح و صفا باشیم؟ هر آنچه تاریخ نشان داده و عموم علمای شما هم تصدیق دارند که بعد از پیغمبر ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم هر یک بعد از دیگری مسند نشین خلافت شدند، ما هم با هم برادرانه با حفظ مقام برتری و افضلیت علمی و عملی علی کرم الله وجهه و قرابت او به رسول الله صلی الله علیه و آله تشریک مساعی نمائیم همان قسمی که مذاهب اربعه ما با هم سازگارند، مذهب شیعه هم با ما از در یگانگی برآیند.

البته ما منکر مقام علم و عمل سیدنا علی کرم الله وجهه نیستیم ولی خودتان تصدیق نمائید از حیث کبر سن و سیاستمداری و زیادتی حزم و تحمل و بردباری در مقابل اعداء البته ابی بکر رضی الله عنه مقدم بوده و به همین جهت به اجماع امت بر مسند خلافت برقرار شد، چه آنکه علی کرم الله وجهه جان نارس قدرت و توانائی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که به خلافت رسید به واسطه عدم سیاست آن همه خونریزی ها و انقلابات برپا شد.

داعی: چند جمله درهم فرمودید که ناچارم روی این یادداشتی که نمودم هر یک را از هم تفکیک نموده جواب عرض نمایم.

### مثل دزد و زوار

اولا فرمودید مولانا امیر المؤمنین علیه السلام به میل و رغبت سر تسلیم رود آورد و



راضی به خلافت خلفاء قبل از خود شد. مطلبی در اینجا یاد آمد من باب مثل مناسب است عرض نمایم. در زمان سابق که نامنی در اوایل مشروطیت ایران طرق و شوارع را گرفته بود زائرین عتبات به زحمت ایاب و ذهاب می نمودند قافله ای از زائرین در مراجعت گرفتار دسته ای از لصوص و سارقین گردیده آنها را اسیر و اموالشان را تقسیم می نمودند. در بین اموال قطعه پارچه کفن از آن یکی از زوار به دست پیرمردی از دزدان افتاد، گفت: آقایان زوار این کفن مال کیست؟ زائری گفت: مال من است. دزد گفت: چون من کفن ندارم این کفن را به من ببخشید که حلال باشد! گفت تمام اموال من مال شما، کفن را به من بدهید چون آخر عمر من است و این لباس آخر را به زحمتی تهیه دیده ام، مایه امید واری من است. دزد هرچه اصرار نمود زائر گفت: حقم را به کسی نمی دهم آقای دزد شلاق را کشید به سر و صورت زائر و بنای زدن گذارد؛ گفت: آنقدر می زنم تا ببخشی و بگوئی حلال باشد. قدری تازیانه زد، زائر پیر مرد بیچاره شد فریاد زد: آقا حلال حلال حلال از شیر مادر حلال تر باشد! (خنده حضار)

البته می بخشید در مثل مناقشه ای نیست، مثل برای تقریب اذهان و فهم مطلب است. آقایان گویا فراموش نمودید بیانات شب... های قبل را که با دلایل قاطعه تاریخیه به عرض رسانیدم که به شهادت اکابر علماء خودتان از قبیل ابن ابی الحدید و جوهری و طبری و بلاذری و ابن قیبه و مسعودی و دیگران، آتش در خانه علی علیه السلام بردند، او را با سر برهنه و دوش بی رداء جبرا کشیدند و به مسجد بردند،

شمشیر برهنه به روی او کشیدند، گفتند: بیعت کن و الا گردنت را می زنیم.

شما را به خدا قضاوت منصفانه نمائید: آیا معنی رضا و رغبت همین است؟ اگر با هو و جار و جنجال و آتش در خانه زدن و به ضرب و زور شمشیر و تهدید به قتل، بیعت گرفتن بیعت به میل و رضا می باشد؟ پس بیعت به جبر و اکراه کدام است؟

انشاء الله به منزل که تشریف بردید اگر منصفانه صفحات روزنامه ها و مجلات را بخواندی و دو مرتبه به دلایل ما که در شب... های گذشته بیان نمودیم دقیق شوید، قطعاً تصدیق خواهید نمود که رضا و رغبت در کار نبوده مگر آنکه مانند آن دزد بیابانی بر سر ما بزنید تا مجبوراً بگوئیم راضی بوده.

ثانیا فرمودید: ما چرا بعد از هزار و سیصد سال باید در این کار دقت کنیم و به جان هم بیافتیم؟ اولاً ما به جان کسی نیفتاده ایم و نخواهیم افتاد بلکه در مقابل حملات ناچار از دفاع هستیم. آقایان اهل سنت هستند که به جان شیعیان افتاده جان و مال آنها را مباح می دانند! وقتی ما را مشرک و کافر و اهل بدعت در مقابل عوام بی خبر معرفی می نمایند! ما اکراها مقابله نموده و اثبات می نمائیم مشرک و کافر نیستیم بلکه مؤمن و موحد پاک هستیم و افتخار به این عقیده توحیدی پاک می نمائیم.

### **قبول دیانت نباید کورکورانه باشد**

ثالثاً شب‌های قبل عرض نمودم، عقائد دینی تقلیدی نمی شود که چون جریان تاریخ نشان می دهد خلفاء اربعه به طریقی که بیان نمودید زمامدار شدند، ما هم کورکورانه تحت تأثیر عادات و رویه و رفتار اسلاف قرار گیریم و تسلیم شویم و

حال آنکه با دلایل عقل و نقل، ثابت و محقق است که اصول عقائد باید تحقیقی باشند نه تقلیدی. تکراراً عرض می‌نمایم پس از این که مورخین ما و شما و جمهور امت نوشتند که بعد از وفات رسول الله دو دستگی در امت ایجاد شد فرقه ای گفتند باید تبعیت از ابی بکر نمود و جماعتی گفتند حق با علی است باید به امر رسول الله که از مسلمانان بیعت برای علی گرفت و فرمود: «اطاعت علی اطاعت من و مخالفت با علی مخالفت با من است» تبعیت و اطاعت از علی نمود.

هر فردی از ما و شما وظیفه داریم که دلایل طرفین را بشنویم و کنجکاوی نموده، هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم و البته آن طریقی حق است که دلایل عقل و نقل و منطوق بر او قائم باشد.

### **بنده دیانت را از روی تحقیق قبول نمودم**

شما خیال می‌فرمایید که داعی تقلید اسلاف و آباء و اجداد نموده و مذهب حق تشیع را روی عادت کورکورانه قبول نموده ام؟

نه به خدا قسم، از آن روزی که خود را شناختم در راه حق بودم. اول در معرفت ذات لایزال پروردگار متعال دقت‌ها نمودم، عقاید مادیین و سایر فرق را مطالعه نمودم تا به

حمد الله موحد پاک شدم.

و نیز در رسالت انبیاء و طریقه دعوات ارباب ملل وارد شدم. علاوه بر مطالعه کتاب‌های آنها، با علماء هر قومی مناظرات و مباحثات و تحقیقات بسیار نمودم تا بالاخره حقانیت دین مقدس اسلام بر داعی ثابت و جد امجد رسول الله محمد بن عبد الله را خاتم الانبیاء با دلیل و برهان دانستم.

ص: ۳۲۲

و همچنین در طریق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کورکورانه تحت تأثیر اسلاف و آباء قرار نگرفتم بلکه دلایل فریقین (شیعه و سنی) را دقیقانه و بی طرفانه بررسی نمودم صدها کتب اهل خلاف را دقیقانه مطالعه نمودم خدا را شاهد و گواه می گیرم که با تفکرات عاقلانه حقیقت ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از میان اوراق کتاب‌های معتبر اکابر علماء سنی به دست آوردم.

و در مقام امامت و خلافت می توانم بگویم به قدری که دعاگو کتب مهمه علماء جماعت را مطالعه نمودم، در این باب به کتب علماء شیعه دقت زیادی ننمودم.

زیرا دلایلی که در کتب علماء شیعه بر اثبات امامت آمده در کتب اکابر علماء جماعت به نحو اتم و اکمل موجود است.

منتها شما آقایان آن دلایل را از آیات و اخبار، سطحی مطالعه می کنید ولی ما عمیقانه می نگریم علماء شما تبعاً للاسلاف برای هر آیه و خبر که نص صریحی است بر اثبات خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام تأویلات مضحکه نموده و حمل بر غیر معانی حقیقی می نمایند!

و حال آنکه هر فردی دقیقانه و عمیقانه کتب اکابر علماء جماعت را مطالعه نماید بی اختیار مانند ما خواهد گفت:

«اشهد ان علیا ولی الله و خلیفته و رسوله و حجه علی خلقه.»

ثالثاً فرمودید خوب است پیروی از گفتار مورخین نمائیم، ابی بکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی علیه السلام به شمار آریم! این عمل روی قواعد عقل و نقل غیر ممکن است.

ص: ۳۲۳

برای آن که فرق از حیوان به قوه عقل و علم و فکر است، کورکورانه نمی تواند مقلد اسلاف گردد.

مثلاً- اگر فقیهی بمیرد یک عده بازیگر جمع شوند، یک فرد عامی محض یا مسئله گویی را به جای آن فقیه به نام فقاقت معرفی نمایند آیا بر مردم است تقلید از آن عامی فقیه نما یا مسئله گو بنمایید؟ مخصوصاً اگر در مقام تحقیق و امتحان معلوم گردد که آن مسند نشین فقاقت از علم فقاقت بهره ای ندارد. قطعاً به حکم عقل و نقل، تبعیت و تقلید از او حرام است چه آن که با بودن عالم، حق تقدم بر جاهل جائز نیست.

پس وقتی روی قواعد و منقولات اکابر علماء خودتان حق علمی علی علیه السلام علاوه بر نصوص وارده ثابت شد، حق تقدم در امر خلافت برای آن حضرت محفوظ و مورد قبول عقل و نقل می باشد و انحراف از آن حضرت که باب علم رسول الله صلی الله علیه وآله بوده است عقلاً و نقلاً مذموم می باشد.

و اما از جهه وقایع تاریخ، البته تصدیق داریم که بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وآله ابی بکر مدت دو سال و سه ماه و بعد از او عمر مدت ده سال و بعد از او عثمان مدت دوازده سال مسند نشین خلافت شدند و هر یک به نوبه خود خدماتی نمودند.

ولی تمام این امور جلوگیری از عقل و نقل و برهان نمی نماید که ما بتوانیم علی علیه السلام باب علم رسول الله را در واقع و حقیقت مؤخر از آنها بدانیم.

زیرا اکابر علماء خودتان مانند شیخ سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۱۱۲ ضمن

ص: ۳۲۴

باب ۳۷ ینابیع الموده(۱) ذیل آیه ۲۴ سوره صافات که می فرماید:

{وقفوهم انهم مسئولون}

(در موقف حساب نگاهشان دارید که در کارشان سخت مسئولند (که ولایت علی علیه السلام باشد))

از فردوس دیلمی و از ابو نعیم اصفهانی و از محمد بن اسحق مطلبی صاحب کتاب مغازی و از حاکم و از حموینی و از خطیب خوارزمی و ابن مغزلی جمیعا بعضی از ابن عباس و بعضی از ابو سعید خدری و بعضی از ابن مسعود از رسول اکرم نقل نموده اند «انهم مسئولون عن ولایه علی بن ابی طالب علیه السلام» یعنی آنها سئوال کرده می شوند از ولایت.

و نیز سبط ابن جوزی در صفحه ۱۰ تذکره خواص الامه(۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب(۳) از ابن جریر از ابن عباس ذیل آیه آورده که مراد ولایت علی علیه السلام می باشد.

### امر پیغمبر به اطاعت علی علیه السلام

علاوه بر همه اینها به حکم آیه ۷ از سوره حشر که می فرماید:

{وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}

ص: ۳۲۵

---

۱- ینابیع الموده، ۱/۳۳۴، باب ۳۷، ذیل تفسیر آیه «وقفوهم انهم مسئولون»

۲- تذکره الخواص، ص ۲۶ باب ۲، فی ذکر فضائله. شایان ذکر است احادیث ذیل آیه فوق مفصل در مجلس ششم بررسی شده است.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۴۷، باب ۶۲، فی تخصیص علی علیه السلام بمأه منقبه دون سائر الصحابه.

(آنچه رسول اکرم صلی الله علیه وآله به شما داد فرا گیرید و آنچه شما را از آن نهی نمود پس باز ایستید.)

مسلمانان مجبورند آنچه رسول اکرم صلی الله علیه وآله امر فرموده اطاعت نمایند. فلذا وقتی به فرمایشات آن حضرت مراجعه می‌نمائیم (چنان چه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده) می‌بینیم که آن حضرت در میان تمام امت علی علیه السلام را باب علم خود معرفی و امر به اطاعت او نموده و اطاعت او را توأم با اطاعت خود فرموده.

چنان چه امام احمد بن حنبل در مسند و امام الحرم و ذخائر العقبی (۱) و خواریزمی در

مناقب و دیگران نوشته‌اند چنان چه سلیمان حنفی در ینابیع الموده (۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب (۳) نقل نموده‌اند که

ص: ۳۲۶

۱- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۷۰، قسم الاول ذکر اختصاصه بسیاده العرب و حث الانصار علی حبه وی اینگونه نقل می‌کند: عن الحسن بن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ادعوا لی سید العرب یعنی علیا قالت عائشه الست سید العرب؟ فقال: انا سید ولد آدم و علی سید العرب. فلما جاء ارسل صلی الله علیه وآله الی الانصار فأتوه فقال: یا معشر الانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی ابدًا قالوا بلی یا رسول الله. قال هذا علی فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی فان جبرائیل اخبرنی بالذی قلت لکم عن الله عزوجل.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۴/۱۶۱، ح ۴۵۵، باب ۵۶، و همچنین در ۲/۴۰۴، ح ۶۱ و ۶۲ باب ۵۹ و در ص ۴۸۸ ح ۳۷۵ باب ۵۹.

۳- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۱۰، باب ۵۳، فی تخصیص علی علیه السلام بکونه سید العرب. و نیز طبرانی در المعجم الکبیر، ۳/۸۸، ح ۲۷۷۴۹، احادیث عمیر بن مأمون عن الحسن. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۹/۱۷۰، خطبه ۱۵۴، (و من خطبه له علیه السلام و ناظر قلب اللیب). و جوینی در فرائد السمطین، ۱/۱۹۷، ح ۱۵۴، سمط اول باب ۴۰. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۴۳، ح ۳۶۴۴۸، کتاب الفضائل، بعد از باب ۱۰، فضائل علی علیه السلام. و ابن مغزلی در المناقب ص ۲۱۳، قوله علیه السلام لعائشه، اذا سرک ان تنظری الی سید العرب... کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۱، ص ۶۱۹، ح ۳۳۰۰۸، فضائل علی رضی الله عنه. و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۹۶، باب ۱ فصل ۶، فی علمه و فضله. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۴، ح ۴۶۲۶ و ۴۶۲۷، کتاب معرفه الصحابه، ذکر مقتل علی بن ابی طالب علیه السلام به الفاظ گوناگون به این حدیث اشاره کرده‌اند.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

يا معشر الأنصار ألا أدلكم على ما أن تمسكتم به لن تضلوا بعدى أبداً؟ قالوا: بلى، قال: هذا على فأحبوه وأكرموه واتبعوه، إنه مع القرآن والقرآن معه، وإنه يهديكم إلى الهدى، ولا يضلکم على الردى، فإن جبرائیل أخبرنی بالذی قُلتُهُ

(ای جماعت انصار آیا دلالت نکنم شما را به چیزی که اگر به او متمسک شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من؟ عرض کردند بلی فرمود: این است علی پس او را دوست بدارید و اکرامش کنید و متابعتش نمائید به درستی که او با قرآن و قرآن با او است و او شما را هدایت می کند به طریق هدایت و دلالت نمی کند بر خلاف و آنچه گفتم به شما، جبرئیل به من خبر داده) و نیز اکابر علماء شما به ما رسانیدند چنان چه شب‌های گذشته با اسنادش به عرض رسانیدم که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به عمار یاسر فرمود:

«ان سلک الناس کلهم وادیا و سلک علی وادیا فاسلک وادی علی و خلّ عن الناس»

و نیز مکرر در مکرر در امکانه مختلفه و ازمنه متفاوته فرمود:

«من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله.» که در لیالی ماضیه

ص: ۳۲۷



از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار و به حد تواتر معنوی رسیده که آن حضرت امر فرمود: پیرو علی باشید راه علی را بروید و راه دیگران را بگذارید.

ولی بر عکس در کتب شما حتی یک خبر ندیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد بعد از من راه هدایت یا باب علم من وصی و خلیفه من ابی بکر و یا عمر و یا عثمان می باشد! گر شما دیده اید اخباری که موضوع و یک طرفه و جعل از طرف بکریون و امویون نباشد، ارائه دهید کمال امتنان را خواهم داشت.

با این حال شما می گوئید علی علیه السلام باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و راه هدایت و وصی و خلیفه به لسان آن حضرت را در مرتبه چهارم بگذاریم و با آن همه تأکیدی که امر به اطاعت و متابعت و پیروی آن حضرت از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله شده و در کتب شما پر است، چشم پوشی نموده، کورکورانه پی عملکرد تاریخ برویم و پیروی کنیم کسانی را که از آن حضرت درباره آنها در اخبار مجمع علیه دستوری نرسیده، آیا چنین امری ممکن است و اگر این راه را برویم مورد مسخره عقل و نقل و مسئول عند الله نخواهیم بود؟!

آیا اگر در پی گفتار شما برویم مخالفت رسول الله و اوامر آن حضرت را ننموده ایم؟ قضاوت این امر را با وجدان و انصاف پاک آقایان محترم می گذاریم.

### **علماء اهل سنت نمی خواهند با شیعیان همکاری کنند**

رابعا فرمودید مانند مذاهب اربعه (حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی) با هم

همکاری کنیم. این هم نشدنی است، برای این که شماها بدون دلیل و برهان شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر را با افتراء و تهمت، رافضی و مشرک و کافر می خوانید. بدیهی است بین مشرک و مؤمن هرگز جمع نخواهد شد.

و الا- در مقام اتحاد و اتفاق با جامعه اهل تسنن و برادران حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی ما صمیمانه پیش قدم و حاضریم تشریک مساعی کنیم به شرطی که در ابراز حقایق و عقاید مذهبی استدلالا همگی ما و شما آزاد باشیم و مزاحمتی برای یک دیگر فراهم نکنیم.

و همان قسمی که اتباع چهار مذهب (حنفی- مالکی- حنبلی- شافعی) آزادی در عمل دارند، اتباع عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله جعفری ها هم آزاد در اعمال خود باشند.

ولی وقتی می بینم با اختلاف بسیاری که در مذاهب اربعه موجود است، حتی بعضی یکدیگر را تکفیر و تفسیق می نمایند، مع ذلک شما همه را مسلمان و به آنها آزادی در عمل می دهید ولی شیعیان بی چاره را مشرک و کافر خوانده و طرد از جامعه نموده و آزادی در عمل و عبادت را از آنها سلب می نمایید(۱)

چگونه

ص: ۳۲۹

---

۱- در بین علماء اهل تسنن نسبت به یکدیگر بلکه ائمه آنان اختلافات بسیاری است که بعضی از آنان را ذکر می کنم: اوزعی و سفیان ثوری که یکی از علماء اهل تسنن است درباره ابو حنیفه چنین می نویسد: ما ولد فی الاسلام مولود اضر علی الاسلام من ابی حنیفه و ابی مسلم صاحب (العلل، احمد بن حنبل، ۲/۵۴۶/۳۵۸۹) همچنین عقیلی در کتاب خود (ضعفاء العقیلی، ج ۴، ص ۲۶۸) ابو حنیفه را جزو ضعفاء نام برده است و قول علماء را مانند احمد بن حنبل حماد و ایوب و سلمه بن حکیم و سفیان ثوری و مالک بن انس و شعبه و شریک و ابابکر بن عیاش و عبد الرحمن بن مهدی و یحیی بن سعید و وکیع بن الجراح و ایوب سختیانی و ابا اسحق فزاری و یوسف بن اسباط و حجاج بن ارطاة و حماد بن سلمه و ابن عون البتی را در تضعیف او باین کرده است همچنین خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغدادی (۱۳/۳۳۰ رقم ۷۲۹۷) در صد صفحه به شرح حالات ابوحنیفه پرداخته و قول بسیاری از علماء را در تضعیف او بیان کرده است. و نیز ابن حبان در کتاب المجروحین (۳/۶۶) نام ابوحنیفه را به عنوان مجروحین ذکر کرده است. «محقق»

امید اتحاد و همکاری می رود.

## اختلاف در سجده بر تربت

شما برای سجده کردن بر تربت بینید چه انقلابی برپا می کنید؟ خاک و تربت را در نظر عوام معرفی به بت نموده و شیعیان موحد را بت پرست می خوانید!

و حال آنکه ما به امر و اجازه خدا و پیغمبر سجده به خاک می نمایم زیرا که در آیات قرآن مجید امر به سجده شده و شما خود می دانید که سجده یعنی صورت روی زمین گذاردن منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود.

شیخ: چرا شما مانند تمام مسلمانان سجده نمی نمائید تا اختلاف واقع نشود و این بدینی ها از میان برود.

داعی: اولاً- شما آقایان شافعی ها چرا با حنفی ها و مالکی ها و حنبلی ها در اخذ فروع و بلکه در اصول آن قدر اختلاف دارید که گاهی منجر به تفسیق و تکفیر یکدیگر می گردد؟ خوب است همگی با هم یک عقیده پیدا نمایند تا اختلاف کلمه پیدا نشود!

ص: ۳۳۰

شیخ: فتاویٰ فقها اختلاف دارد، هر فرقه و طایفه از ما که تبعیت از فقیهی مانند امام شافعی و امام اعظم یا مالک یا احمد بن حنبل رضی الله عنهم بنمایند مثاب و مأجور می باشند.

### ابراز حقیقت توأم با تأثر

داعی: شما را به خدا قسم انصاف دهید تبعیت از فقهاء اربعه که دلیلی بر متابعت آنها جز جهت علم و دانش بعض از آنها و پیروی کورکورانه از اوامر (بی برس) (بنا بر آنچه علامه مقریزی در خطط نقل نموده است) ولی تبعیت و اطاعت از اوامر ائمه از عترت طاهره و اهل بیت رسالت که علاوه بر مراتب علم و دانش و تقوای آنها که اکابر علماء خودتان به اعلمیت و افقهیت آن ذوات مقدسه اذعان دارند و نیز نصوص صریحه از رسول اکرم وارد است که آن خاندان جلیل را عدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت آنها و هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده اند شرک و کفر است!!!

پس تصدیق نمائید که بدبینی‌ها مربوط به اختلاف کلمه نیست، بلکه ناظر به حب و بغض عترت و اهل بیت طهارت می باشد که هرگز از میان نخواهد رفت مگر بعد از تصفیه نفس از اخلاق رذیله و صفات ناپسندیده و مصفی نمودن باطن دل را از حقد و کینه و حسد و واجد مقام انصاف گردیدن.

و الا- این قبیل اختلافات در اصول و فروع احکام از طهارت تا دیات بین مذاهب اربعه شما بسیار است، با آنکه غالب فتاویٰ ائمه اربعه و فقهای شما درباره مفتی و عاملین به آن فتاوا هیچ نظر بد ندارید، ولی جامعه شیعیان را که به

حکم قرآن مجید سجده بر خاک پاک می‌نمایند، مشرک و کافر و بت پرست می‌خوانید!

شیخ: در کجا ائمه اربعه و فقهاء جماعت رضی الله عنهم بر خلاف کلام مجید فتوی داده‌اند؟ خواهشمندم اگر حرف نیست و معنی دارد بیان فرمائید.

داعی: در بسیاری از احکام بر خلاف نص صریح، بلکه فتوی جمهور حکم داده‌اند که با ضیق وقت نمی‌توانم تمام آنها را بیان نمایم گذشته از اینکه اکابر فقهاء خودتان کتب بسیاری در مسائل خلافیه بین المذاهب تألیف نموده‌اند. خوب است مراجعه نمائید به کتاب با عظمت (مسائل الخلاف فی الفقه) تصنیف شیخ بزرگوار الامام الموفق شیخ الطایفه الامامیه ابی جعفر محمد بن الحسن علی الطوسی قدس سره القدوسی که جمیع اختلافات فقهاء اسلام را بدون اعمال نظر خصوصی از باب طهارت تا آخر باب دیات جمع و در دسترس اهل علم گذارده‌اند که نقل تمام آنها غیر ممکن می‌باشد ولی برای نمونه و روشن شدن مطلب که آقایان اهل مجلس بدانند ما اهل حرف و نسبت دادن بیجا و تهمت نیستیم به یک موضوع مختصراً اشاره می‌نمایم که بدانید در همین یک موضوع فتاوی صریح برخلاف نص کلام الله مجید داده شده است!!

شیخ: بفرمائید کدام موضوع است که در آن فتاوی بر خلاف داده شده است.

### **در فقدان آب برای غسل باید تیمم نمود**

داعی: آقایان خود می‌دانید که یکی از اعمال مسلمة در باب طهارت، غسل و وضوء با آب مطلق می‌باشد که گاهی واجب و گاهی سنت و مستحب می‌گردد

ص: ۳۳۲

چنان چه در آیه ۶ سوره مائده می فرماید:

{إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ}

(ای اهل ایمان! هنگامی که به {قصد} نماز برخیزید. صورت و دست هایتان را تا آرنج بشوید)

و در ادامه آیه می فرماید (اگر آب نیابید پس تیمم کنید به خاک پاک) بایستی با خاک پاک تیمم بنمائید، غیر از این دو شق، دستور دیگری داده نشده در مرتبه اول آب برای وضوء لازم است و در فقدان آب یا مانع دیگر تیمم با خاک پاک بدل از آب بنمائید، خواه در سفر یا در حضر، و در این حکم جمهور فقهاء مسلمین از جامعه امامیه اثنا عشریه و مالکی ها و شافعی ها و حنبلی ها و غیرهم اتفاق دارند.

### **فتوای ابوحنیفه بر جواز غسل و وضو با نیند در صورت فقدان آب**

و لکن امام اعظم شما ابوحنیفه (که غالب فتاواش روی قیاس است یعنی بی سواد) حکم می کند که در سفر اگر آب نیابند با نیند تمر، عمل غسل و وضو انجام دهند!

و حال آن که همه می دانند نیند مایعی است مضاف که با خرما و غیر آن ممزوج گردیده و وضو با مضاف جایز نیست.

پس نظر به این که قرآن مجید برای اداء نماز، تطهیر را به آب خالص پاک و در فقدان آب تیمم با خاک پاک قرار داده.

چون امام اعظم ابوحنیفه (۱) فتوی به غسل و وضوی با نیبذ داده، مخالفتی است با حکم صریح و نص بین قرآن مجید!

و حال آن که بخاری در صحیح (۲) خود بابی دارد به عنوان:

لا يجوز الوضوء بالنيبذ ولا المسكر

(جایز نیست وضو گرفتن به نیبذ و نه مسکر و مست کننده)

حافظ: با این که حقیر در مذهب شافعی رضی الله عنه هستم و با بیان شما کاملاً موافقم که اگر آب نباشد تیمم باید نمود و به مذهب ما تطهیر با نیبذ جایز نیست ولی گمان می کنم در فتوای امام ابوحنیفه رضی الله عنه شهرتی بیش نباشد.

داعی: قطعاً جناب عالی با علم به حقیقت مطلب دفاع بما لا- یرضی صاحبه نمودید و الا نقل این فتوی از امام ابوحنیفه از متواترات منقوله می باشد و آنچه الحال داعی در نظر دارم امام فخر رازی در صفحه ۵۵۲ جلد سیم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه تیمم در سوره مائده در مسئله پنجم گوید:

قال الشافعی رحمه الله لا يجوز الوضوء نیبذ التمر و قال ابو حنیفه رحمه الله يجوز ذلك فی السفر.

(شافعی گفته است جایز نیست وضو به نیبذ خرما و ابوحنیفه گفته است

ص: ۳۳۴

۱- مبارک فوری در تحفه الاحوذی، ۱/۲۴۷، ابواب الطهاره، باب ۶۵ ح ۸۸ می نویسد: و روی ان الامام ابا حنیفه رجع الی قول ابی یوسف قال القاری فی المرقاه. و فی خزانه الاکمل قال التوضوء بنیبذ التمر جائز من بین سائر الاشربه عند عدم الماء و یتیمم معه عندی ابی حنیفه و به اخذ محمد و فی روایه عنه یتوضأ و لا یتیمم و فی روایه و لا یتوضأ و به اخذ ابو یوسف و روی نوح الجامع ان ابا حنیفه رجع الی هذا القول انتهى.

۲- صحیح بخاری، ۱/۱۶۹، ح ۲۳۴، کتاب الوضوء باب لا يجوز الوضوء بالنيبذ ولا المسكر.

جایز است وضو به نبیذ در سفر.)

و نیز فیلسوف بزرگ ابن رشد در بدایه المجتهد نقل حکم و فتوای ابوحنیفه را می نمایند.

شیخ: چگونه شما می فرمایید بر خلاف نص فتوی داده اند و حال آن که اخباری صراحه عمل رسول خداصلی الله علیه وآله را به این معنی می رساند.

داعی: ممکن است یکی از آن خبرها را اگر در نظر دارید بیان فرمایید؟

شیخ: از جمله آنها خبری است که ابی زید بن مولی عمرو بن حرث را عبد الله بن مسعود نقل می نمایند که:

«ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال له فی لیلہ الجن عندک تطهرو قال لا-الا-شیء من نبیذ فی اداهه قال تمره و ماء تطهرو فتوضاً.»

(رسول خداصلی الله علیه وآله در لیلۃ الجن به او فرمود نزد تو می باشد آبی، عرض کرد نمی باشد مگر چیزی از نبیذ در مطهره آب فرمود خرمای پاکیزه و آب پاک پس وضو گرفت)

بدیهی است عمل رسول خداصلی الله علیه وآله برای ما حجت است، کدام نص و دلیل بالاتر از عمل آن جناب می باشد؟ فلذا امامنا الاعظم روایت کرده عمل پیغمبر را و فتوی به جواز داده اند.

داعی: گمان می کنم اگر سکوت می فرمودید بهتر از این بیان شما بود گرچه ممنون شدم که اقامه دلیل فرمودید تا مطلب بهتر روشن گردد و آقایان برادران اهل تسنن بدانند که حق با ما است، پیشوایان آنها سفسطه نموده بدون تعمق روی قیاس حکم نموده اند!

ص: ۳۳۵



خوب است قبلاً در اطراف روات و اسناد حدیث بحث کنیم و بعد وارد اصل موضوع شویم.

اولاً ابی زید مولی عمرو بن حرث مجهول الحال است و در نزد اهل حدیث مردود می باشد چنانچه ترمذی (۱) و غیره نقل نموده اند، مخصوصاً ذهبی در میزان الاعتدال (۲) گوید این مرد شناخته نشده و حدیثی که از عبد الله بن مسعود نقل نموده صحت ندارد و حاکم گودی از این آدم مجهول غیر از این حدیث نقل نگردیده و بخاری او را از ضعفاء به شمار آورده به همین جهت اکابر علماء خودتان مانند قسطلانی (۳) و شیخ زکریای انصاری در شرحین خود بر صحیح

ص: ۳۳۶

۱- سنن ترمذی، ص ۳۱، ابواب الطهارت، باب ما جاء فی الوضوء بالنیذ. ترمذی بعد از اینکه حدیث را نقل می کند: روی هذا الحدیث عن ابی زید عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وآله و ابو زید: رجل مجهول عند اهل الحدیث لا تعرف له غیر هذا الحدیث. و همچنین ابن حزم در المحلی، ۱/۱۹۸، کتاب الطهاره، حکم الوضوء بالنیذ مسئله ۱۴۸، بعد از نقل این حدیث می نویسد: و اما خبر المذكور فلم یصح لان فی جمیع طرقه من لا یعرف او من لا خیر فیه...

۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۷/۳۶۹، ترجمه شماره ۱۰۲۱۷، شرح حال ابوزید مولی عمرو بن حرث می گوید: لا یعرف. عن ابن مسعود و عنه ابو فزاره لا یصح حدیثه ذکره البخاری فی الضعفاء و متن حدیثه: ابن نبی لاله توضاً بالنیذ. قال ابو احمد الحاکم: رجل مجهول. قلت: ما له سوی حدیث واحد.

۳- ارشاد الساری، قسطلانی، ۱/۳۰۹، کتاب الوضوء باب لا یجوز الوضوء بالنیذ و لا المسکر. وی نقل می کند که ابو حنیفه قائل به جواز وضوء بالنیذ تمر بوده. و جوزا بو حنیفه بنیذ التمر خاصه... و احتجوا بحدیث ابن مسعود لیله الجن اذ قال صلی الله علیه وآله أمعک ماء فقال: نیذ. فقال: شراب و طهروا و قال: ثمره طیبه و ماء طهور. سپس قسطلانی در مقام جواب بعد جواب می گوید: اجیب بان علماء السلف اطبقوا علی تضعیف هذا الحدیث. و همچنین ابن حجر در فتح الباری، ۱/۳۵۴، کتاب الوضوء باب لا یجوز الوضوء بالنیذ، به همین نکات اشاره می کند.

بخاری ذیل باب لا یجوز الوضوء بالنیذ و لا المسکر حکم به تضعیف این حدیث نموده اند.

و اما حدیث دوم به جهاتی مردود است؛ اولاً آن که این حدیث را غیر از بن ماجه قزوینی (۱) به این طریق احدی از علماء نقل ننموده اند.

ثانیاً علت عدم نقل اکابر علماء در سنن خود مجروح و مخدوش بودن سلسله روایت در این حدیث است چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال (۲) نقل اقوال را آورده که عباس بن ولید محل وثوق نمی باشد فلذا بزرگان ارباب جرح و تعدیل او را ترک نموده اند.

و نیز مروان بن محمد طاهری (۳) از گمراهان مرجئه بوده و ابن حزم ذهبی اثبات ضعف او را نموده اند و همچنین عبد الله بن لهیعه (۴) را نیز از اکابر علماء جرح و تعدیل تضعیف نموده اند.

پس وقتی در سلسله روایت حدیثی آن قدر ضعف و فساد پیدا شود که متروک

ص: ۳۳۷

- 
- ۱- سنن ابن ماجه، ۱/۱۳۵ و ۱۳۶، کتاب الطهاره و سننها، باب الوضوء بالنیذ، ح ۳۸۵ مؤلف حدیث را کامل نقل می کند و محقق کتاب بعد از آن می نویسد: حدیث ابن عباس قد تفرد به المصنف فی سد ابن لهیعه و هو ضعیف.
  - ۲- میزان الاعتدال، ذهبی، ۲/۳۸۷، ذیل ترجمه شماره ۴۱۸۵، شرح حال عباس بن الولید بن صحیح.
  - ۳- میزان الاعتدال، ذهبی، ۶/۴۰۱، ذیل ترجمه شماره ۸۴۴۱، شرح حال مروان بن محمد.
  - ۴- میزان الاعتدال، ذهبی، ۲/۲۷۵ تا ۲۷۹، ذیل ترجمه شماره ۴۵۳۰، شرح حال عبد الله بن لهیعه.

اکابر علماء خوتان گردد، قطعا به خودی خود آن حدیث از درجه اعتبار ساقط می شود.

ثالثا بنابر اخباری که علماء خودتان از عبد الله بن مسعود نقل نموده اند در ليله الجن احدی با آن حضرت نبوده چنان چه ابی داود در سنن (۱) خود (باب الوضوء) و ترمذی در صحیح (۲)

از علقمه نقل نموده اند که از عبد الله بن مسعود سؤال نمودند:

«من کان منکم مع رسول الله صلی الله علیه وآله ليله الجن فقال ما کان معه احد منا.»

(آیا در ليله الجن کسی از شما با رسول خدا صلی الله علیه وآله بود گفت: احدی از ما با آن حضرت نبوده)

رابعا ليله الجن در مکه قبل از هجرت بوده و آیه تیمم به اتفاق عموم مفسرین در مدینه نازل گردیده پس این حکم قطعا ناسخ ما قبل بوده و به همین جهت فقهاء بزرگ خودتان مانند امام شافعی و امام مالک و غیرهم فتوی بر جواز ندادند.

به علاوه این حکم در مدینه آمده که در فقد آب حضرا و سفرا حتما باید

ص: ۳۳۸

---

۱- سنن ابی داوود، ۱/۲۱ و ۲۲، ح ۸۵ کتاب الطهارت باب الوضوء بالنیذ. ابی داوود می نویسد: عن علقمه، قال: قلت لعبد الله بن مسعود: من کان منکم مع رسول الله ليله الجن؟ قال ما کان معه منا احد.

۲- صحیح ترمذی، ص ۸۶۸، ح ۳۲۵۸، کتاب تفسیر القرآن، باب ۴۶، تفسیر سوره الاحقاف. می نویسد: عن علقمه قال: قلت لابن مسعود: هل صحبت النبی ليله الجن منکم احد؟ قال: ما صحیبه منا احدو لکن قد افتقدناه ذات ليله و هو بک.

تیمم بنمایند. پس از نزول این آیه در مدینه و حکم به تیمم در فقد آب فتوی دادند به وضو با نیبذ به استناد حدیثی مجعول با سلسله روایات مجهول الحال ضعیف خیلی عجیب است.

و اعجب از همه فرمایش جناب شیخ است که اخبار مجهولی را نص در مقابل قرآن قرار دهند و روی این قاعده صحه بر اجتهاد ابوحنیفه مقابل نص کلام الله مجید می گذارند؟!

نواب: قبله صحاب مراد از نیبذ تمر همان شراب مسکر است که حرام است خوردن آن؟

داعی: نیبذ بر دو قسم است: قسمی حلال است که سکر آورنده نیست و آن عبارت است از آبی که در آن خرما می ریزند تا خوش طعم گردد وقتی ته نشین شد آب صافی بر روی آن می ماند که تقریباً آب مضافی است به نام نیبذ یعنی شربت فشرده خرما.

و قسم دیگر حرام است که مسکر می باشد. موضوع بحث ما که مورد فتوای امام ابوحنیفه به جواز می باشد نیبذ غیر مسکر است که مطبوخ باشد و الا در حرمت وضوء به مسکرات ابداء خلافی نیست چنان چه قبلاً عرض نمودم که بخاری در صحیح خود بابی دارد به عنوان لایجوز الوضوء بالنیبذ و لا المسکر (جایز نیست وضو به نیبذ و نه به مست کننده)

### **فتوی اهل سنت به شستن پاها در وضو خلاف نص صریح قرآن**

از جمله موارد مسلمه در دستور وضو به حکم آیه ای که قبلاً قرائت نمودیم

بعد از شستن صورت و دست‌ها، مسح نمودن سر و پاها است که به کعبین که بلندی پشت پا باشد چنان چه در آیه صراحت دارد «و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین» (مسح نمایید سرها و پاهای خود را تا بلندی پشت پا).

ولی جمهور فقهاء شما بر خلاف این نص صریح فتوا می دهند به شستن پاها و حال آن که بین غسل و مسح فاصله بعید است.

شیخ: اخبار بسیار دلالت بر غسل رجلین دارد.

داعی: اولاً اخبار وقتی مورد قبول است که مؤید نص باشد و الا اگر اخبار مخالف نص باشد قطعاً مردود است! بدیهی است نسخ نص صریح آیه شریفه به خبر واحد ابداً جایز نیست.

و نص صریح آیه شریفه حکم بر مسح می نماید نه غسل و اگر آقایان قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد چه آن که در اول آیه می فرماید: {فاغسلوا وجوهکم و ایدکم} یعنی بشویید صورت و دست‌های خود را پس همان طوری که به واسطه «واو» عاطفه در ایدکم حکم می کنید بر اینکه بعد از شستن صورت بایستی دست‌ها را هم شست و شو داد هم چنین در حکم ثانی می فرماید: {و امسحوا برؤسکم و ارجلکم} ارجلکم را برؤسکم معطوف می دارد یعنی بعد از مسح سر بایستی پاهای خود را هم مسح نمایید و قطعاً غسل جای مسح را نمی گیرد.

پس همان قسم که صورت و دست‌ها را وجوباً در وضو باید شست، سر و پاها را هم بایستی وجوباً مسح نمود نه آن که یکی را مسح و دیگر بار غسل دهند و اگر چنین کنند «واو» عاطفه بی معنی می گردد.

علاوه بر این معنی ظاهره روی قاعده عرف عام شریعت مقدسه اسلام در کمال سهولت آمده، مشقت و سختی در احکام او راه ندارد. بدیهی است هر عاقلی می فهمد در شستن پا یک نوع مشقتی است که در مسح آن مشقت نیست پس قطعاً چون عمل به مسح سهل تر است حکم شریعت روی آن جاری گردیده چنان چه ظاهر آیه حکم بر این معنا می نماید.

و امام فخر رازی که از اکابر مفسرین خودتان است ذیل همین آیه شریفه بیان مفصلی دارد بر وجوب مسح به حسب ظاهر آیه که اینک وقت مجلس اجازه نقل آن بیان مفصل را نمی دهد شما خود مراجعه فرمایید تا کشف حقیقت بر شما گردد.

### **فتوی اهل سنت در جواز مسح روی چکمه خلاف نص صریح قرآن**

و اعجب از فتوای به شستن پاها بر خلاف نص صریح قرآن مجید، حکم به جواز مسح بر چکمه و جوراب است سفرای و یا حضرا دون الحضر باختلاف بسیاری که بین فقهای می باشد!!

علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده اند (زیرا قرآن حکم به مسح بر پا می نماید نه چکمه و جوراب) این حکم بر خلاف حکم اول می باشد که شستن پا باشد، اگر مسح بر خود پا جایز نیست و بایستی بشویند پا را چگونه در اینجا حکم را تنزل داده اند که به جای شستن حکم بر جواز مسح بر چکمه و جوراب داده اند و هر عاقلی می داند که مسح بر چکمه و جوراب مسح بر پا

نمی باشد، فاعتبروا یا اولی الابصار!؟

شیخ: اخبار بسیاری دلالت دارد بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله مسح بر خفین نموده است لذا فقهاء همان عمل را دلیل بر جواز دانسته اند.

داعی: مکرر به این معنا اشاره نموده اند که بنا بر فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر خبری که از آن حضرت نقل شود، موافقت با قرآن مجید نمایند مردود است. چه آن که شیادها و بازیگرها برای اخلال در دین جعل اخبار از قول آن حضرت بسیار نموده اند فلذا علماء بزرگ خودتان هم اخبار بسیار را که به نام آن حضرت نقل شده، چون بر خلاف موازین آمده رد نموده اند.

علاوه بر آن که اخبار منقوله در تریخیص بر خلاف نص صریح قرآن مجید می باشد بین آن اخبار هم تعارض فوق العاده موجود است چنان چه اکابر علماء خودتان اقرار به این معنی نموده اند.

مانند حکیم دانشمند ابن رشد اندلسی در صفحه ۱۵ و ۱۱۶ جلد اول بدایه المجتهد و نهایه المقتصد (۱) در اختلاف گوید:

سبب اختلافهم تعارض الاخبار فی ذلک

و نیز گوید:

و السبب فی اختلافهم اختلاف الآثار فی ذلک

(سبب اختلاف آنها تعارض اخبار است در این باب و سبب اختلاف آنها اختلاف آثار است در این باب).

ص: ۳۴۲

---

۱- بدایه المجتهد، ابن رشد، ص ۱/۱۹، کتاب الوضوء باب ۲ مسئله ۲.

پس استدلال و استناد به اخبار متعارضی که مخالف نص صریح قرآن مجید باشد عقلا و علما مردود و غیر قابل قبول می باشد؛ چه آنکه خود بهتر می دانید که در اخبار متعارضه آن خبری مورد قبول است که موافقت با قرآن مجید داشته باشد و اگر هیچ کدام از اخبار متعارض موافقت با قرآن نداشته بلکه مخالف نص صریح باشد همگی ساقط می گردند.

### فتاوی اهل سنت در جواز مسح نمودن بر عمامه خلاف نص صریح قرآن

و نیز در همین آیه شریفه صریحا می فرماید:

{وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ}

(بعد از شستن صورت و دست‌ها سرها را مسح نمایید)

روی همین اصل قرآن کریم فقهای امامیه تبعا للائمه العتره الطاهره و همچنین فقهاء شافعی و مالکی و حنفی و غیره فتوی داده اند که مسح باید بر سر باشد ولی امام احمد بن

حنبل و اسحق و ثوری و اوزاعی فتوی داده اند که: «جائز است مسح بر عمامه» چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر (۱) خود نقل نموده است.

و حال آن که هر عاقلی می داند که مسح بر روی عمامه غیر از مسح بر سر می باشد. سر عبارت است از گوشت و پوست و استخوان و موهای متصل به آن

ص: ۳۴۳

---

۱- تفسیر فخر رازی، ۱۱/ ۱۶۰، ذیل آیه ۶ سوره مائده. فخر رازی می نویسد: لا- یجوز الاکتفاء بامسح علی العمامه و قال الاوزاعی و الثوری و احمد یجوز.



ولی عمامه پارچه های بافته ای است که بر روی سر گذارده اند. بینهما بون بיעد.

### توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است

و از این قبیل است جمیع احکام از طهارت تا دیات که بین فقهاء و ائمه و اربعه شما اختلاف بسیار می باشد که غالباً مخالف نص صریح آیات قرآن است مع ذلک به هم بدین نیستند و هر یک در اعمالتان آزادی مطلق دارید.

ابوحنیفه و حنفی ها را مشرک نمی خوانید که بر خلاف تمام موازین فتوی به طهارت و وضو با آب نیذ می دهند و هم چنین فتاوی سایر فقهاء را که مخالف با هم بر خلاف نصوص قرآن مجید می دهند، مردود نمی دارید!

ولی به اعمال شیعیان که از عترت طاهره آل محمد علیهم السّلام صادر گردیده، خورده گیری نموده و اعتراض می نماید بلکه پیروان آن خاندان جلیل را که عدیل القرآنند رافضی و مشرک و کافر می خوانید!؟

و در همین مجلس رسمی مکرر در لیالی ماضیه فرمودید اعمال شیعیان دلیل بر شرک آنها می باشد، الحال هم می فرماید چرا مانند مسلمانان نماز نمی خوانید و حال آنکه بین ما و شما و تمام مسلمانان در اصل نماز که هفده رکعت فریضه شبانه روز می باشد که دو رکعت در صبح و سه رکعت در مغرب و در ظهر و عصر و عشاء هر یک چهار رکعت است با هم شریک در عمل ایم متنها در فروع اختلافات بسیاری بین جمیع فرق مسلمین هست.

همان قسمی که بین ابو الحسن اشعری و واصل بن عطا در اصول و فروع وضوحاً اختلاف می باشد و همچنین فقهاء اربعه شما و سایر فقهای بزرگتان مانند

حسن و داوود و کثیر و ابو ثور و اوزاعی و سفیان ثوری و حسن بصری و قاسم بن سلام و غیره با هم اختلاف دارند، بیانات ائمه از عترت طاهره با بیانات فقهاء شما اختلاف دارد.

اگر اختلاف آراء و فتاوی فقهاء باید مورد اعتراض قرار گیرد چرا این اعتراضات به فرق مختلفه اهل سنت واقع نمی گردد؟

با این که غالباً فتوا بر خلاف نص صریح قرآن می دهند و نصوص واضح را تاویلات بارده می نمایند و دیگران از فقهاء بر خلاف آنها رأی می دهند، آن فتوا و عمل را دلیل بر شرک و کفر آنان نمی دانید که نمونه ای از آنها را به عرضتان رساندم ولی در عمل سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رای و فتوا می باشد، این همه هیاهو و جار و جنجال راه می اندازید که شیعیان مشرک و بت پرستند ولی فتوا به سجده کردن به عذر یابسه (۱) را ندیده گرفته و اعتنا نمی کنید؟

با این که اگر با دیده انصاف و تعمق بنگرید فتوای فقهاء امامیه تبعاً للائمه الطاهره به نص صریح قرآن مجید نزدیک تر است تا فتاوی فقهاء شما.

مثلاً فقهاء شما فرش های بافته شده از پشم و پنبه و ابریشم و چرم و مشمع و غیره را که روی زمین افتاده جزء زمین می دانند و بر آنها سجده می نمایند و فتوی به آن می دهند و حال آنکه اگر از جمیع علماء و عقلاء ارباب ملل و نحل سؤال

ص: ۳۴۵

---

۱- المبسوط، سرخسی ۱/۲۰۴، باب الحدیث فی الصلاة؛ قال: رجل صی و قد امة عذره قال: لا یفسد ذلک صلاته منهاج الکرامه، سید علی میلانی، ۱/۱۱۲، ذهابهم بسبب القول بالقیاس الی امور شنیعه «محقق»

کنید: آیا فرش های بافته شده از پشم و نخ و ابریشم و غیره جزء زمین است و اطلاق زمین بر آنها می شود؟ جواب منفی می دهند بلکه بر فهم گویندگان می خندند.

ولی جامعه شیعیان امامیه که تبعاً للانتمه العتره الطاهره می گویند:

لا يجوز السجود الا على الارض او ما انتتته الارض مما لا يؤكل و لا يلبس (۱)

(جایز نیست سجده مگر بر زمین و یا بر آنچه روئیده می شود از زمین که خوردنی و پوشیدنی نباشد.)

مورد حمله قرار داده مشرک می خوانید؟! ولی سجده به نجاست خشکیده را شرک نمی خوانید؟!!

بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی) با سجده بر فرش از هم جدا می باشد.

شیخ: شما اختصاص می دهید سجده را به قطعاتی از خاک کربلا و الواحی از آن خاک مانند بت هایی ساخته و در بغل ها نگاه می دارید و واجب می دانید سجده بر آن را. این عمل صریحاً بر خلاف دستور و رویه مسلمین است.

داعی: قطعاً این جملات را روی عادتی که از طفولیت در مغز شما قرار داده و به آن خو گرفته اید تبعاً للاسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید و از مثل شما عالم منصف روشن فکری شایسته نیست این قسم بیان نمودن که خاک پاک را

ص: ۳۴۶

---

۱- مصباح المتعجد، شیخ طوسی، ص ۲۸؛ المبسوط، شیخ طوسی، ۱/۴۵، ما يجوز السجود على ذلك، المقنع، شیخ صدوق، ص ۸۵، باب ۳، ما يسجد عليه و ما لا يسجد عليه. «محقق»

تعبیر به بت بنمائید! قطع بدانید که در محکمه عدل الهی باید جواب این تهمت و اهانت بزرگ را بدهید و سخت مسئول خواهید بود که خاک پاک را بت و موحدین خدا پرست را مشرک و بت پرست بخوانید؟!

آقای من، نقد و انتقاد از هر عقیده ای باید روی سند و دلیل باشد نه روی هوا اگر شما کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان را که عموماً چاپ و در دسترس عموم می باشد مطالعه نمایید، جواب خود را درک نموده، دیگر چنین اعتراضاتی نمی کنید و بی خبران از برادران اهل تسنن را به برادران شیعی خود بد بین نمی نمایید.

### سجده بر مهر توسط شیعیان

اگر شما در تمام کتب استدلالیه و رسائل عملیه یک خبر و یا یک فتوی آوردید که فقاء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین امر وجوبی به سجده بر خاک کربلا داده باشند، ما به تمام مبایعات شما تسلیم می شویم.

آقای من، در تمام کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه، دستورات جمیع فقهاء امامیه موجود است که سجده باید طبق دستور قرآن مجید بر زمین پاک باشد از خاک و سنگ و ریگ و شن و رمل به شرطی که از معادن نباشد یا بر آنچه از زمین می روید، به شرط آن که خوردنی و پوشیدنی نباشد که اگر هر یک نباشد بر دیگری سجده نمایند.

شیخ: پس چرا قطعاتی از خاک کربلا به صورت الواح حتماً با خود بر می دارید و در موقع نماز بر آن سجده می نمایید؟

## علت برداشتن شیعیان مهر هایی با خود برای سجده

داعی: علت با خود داشتن قطعاتی از خاک آن است که چون امر وجوبی است سجده بر زمین پاک بنماییم و غالباً در منازل و خانه ها نماز اداء می شود و تمام حجرات مفروش است به قالی ها و نمدها و غیره از پشم و ابریشم و نخ و آنها مانع از سجده بر زمین می شود و ممکن نیست در وقت نماز فرش ها را برچینند و رفع مانع بنمایند و چنان چه برچینند غالب زمین ها از گچ و سنگ (۱) و کاشی و چوب و موزائیک و غیره می باشد و سجده بر آنها جائز نیست. لذا قطعات خاک پاک با خود داریم که در موقع نماز سجده بر خاک نموده باشیم.

و دیگر آن که ما مجبوریم طبق دستور فقها بر زمین پاک سجده نماییم و غالباً با زمین های ناپاک تلاقی می نماییم فلذا قطعاتی از زمین پاک با خود بر می داریم که هر کجا با مانعی برخورد نمودیم قطعه ای از زمین پاک حاضر داشته که بر او سجده نماییم.

شیخ: ما می بینیم که تمام شیعیان از خاک کربلا-الواحی به صورت مهر ساخته و حتماً واجب می دانند که بر آنها سجده نمایند.

## علت سجده نمودن بر خاک کربلا

داعی صحیح است سجده بر خاک کربلا می نماییم، ولی نه به طریق وجوب. چنان چه قبلاً عرض نمودیم ما طبق دستوراتی که در کتب فقهیه داده شده سجده

ص: ۳۴۸

---

۱- البته سجده بر سنگ و چوب مانعی ندارد و ممکن است منظور نویسنده محترم سنگهای قیمتی باشد که سجده بر آن جایز نیست. «محقق»

بر مطلق زمین پاک را واجب می دانیم.

ولی بنا بر اخباری که از اهل بیت طهارت (که آگاه بر خواص اشیاء بودند) رسیده، سجده بر تربت پاک حسینی بهتر و موجب فضیلت و ثواب فراوان است نه به طور وجوب.

ولی متأسفانه جمعی بازیگران از اتباع خوارج و نواصب، شهرت داده و می دهند که شیعیان حسین علیه السلام بت پرستند و دلیل بر آن این است که سجده بر خاک قبل مطهر او می نمایند!

و حال آن که این جملات در نزد ما کفر است. ما ابا حسین پرست که نیستیم بلکه علی پرست و محمد پرست هم نیستیم (هر کس بر این عقیده باشد کافر می دانیم) فقد خداپرست می باشیم و سجده نمی نماییم مگر بر خاک پاک. طبق دستور قرآن مجید سجده هم برای حسین علیه السلام نیست بلکه بر خاک پاک کربلا- که به فرموده ائمه از عترت طاهره باعث زیادتى ثواب و موجب فضیلت می گردد. آن هم نه به طریق وجوب می باشد.

شیخ: از جا معلوم است که خاک کربلا دارای خصائصی می باشد که مورد توجه قرار گیرد تا آنجا که در سجده کردن آن را بر سایر خاک ها مقدم دارند؟

خصائص خاک کربلا و بیانات رسول الله صلی الله علیه وآله

داعی: اولاً در اختلاف اشیاء حتی خاک ها و این که برای هر خاکی آثار و خصائصی است محل شک و شبهه نمی باشد، منتها متخصصین فن به آن خصائص پی می برند نه عموم مردم.

ثانیاً خاک کربلا از مان ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين به بعد تنها مورد

توجه نبوده بلکه در زمان خود رسول الله صلی الله علیه وآله مورد توجه آن حضرت بوده، چنان چه در کتب معتبره اکابر علماء خودتان ثبت است.

مانند خصائص الکبری (۱) تألیف جلال الدین سیوطی چاپ حیدرآباد دکن سال ۱۳۲۰ قمری اخبار بسیاری از موثقین روات و اکابر علمای خودتان مانند ابو نعیم اصفهانی و بیهقی و حاکم (۲) و دیگران از ام المؤمنین ام سلمه و ام المؤمنین

ص: ۳۵۰

۱- خصائص الکبری، سیوطی، ۲/۱۲۵، باب اخباریه صلی الله علیه وآله بقتل الحسین علیه السلام  
۲- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۹۴، کتاب المعرفة الصحابه، فضائل ابی عبد الله الحسنی علیه السلام ح ۴۱۱۸. وی می نویسد: عن ام الفضل: فدخلت یوما إلى رسول الله صلی الله علیه وآله فوضعه فی حجره ثم حانت منی التفاته فإذا عینا رسول الله صلی الله علیه وآله تهریقان من الدموع قالت فقلت یا نبی الله بابی أنت وأمی مالک قال اتانی جبریل علیه السلام فأخبرنی ان أمتی ستقتل ابنی هذا فقلت هذا فقال نعم وأتانی بتربه من تربته حمراء. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه. همچنین یعقوبی در تاریخ خود ۲/۲۴۵ و ۲۴۶، ذیل مقتل الحسین علیه السلام می نویسد: وكان أول صارخه صرخت فی المدینه أم سلمه زوج رسول، كان دفع إليها قاروره فیها تربه، وقال لها: إن جبریل أعلمنی ان أمتی تقتل الحسین، وأعطانی هذه التربه، وقال لی: إذا صارت دما عیبطا فاعلمی أن الحسین قد قتل، وكانت عندها، فلما حضر ذلك الوقت جعلت تنظر إلى القاروره فی کل ساعه، فلما رأتها قد صارت دما صاحت: وا حسیناه! وابن رسول الله! وتصارخت النساء من کل ناحیه، حتی ارتفعت المدینه بالرجه التي ما سمع بمثلها قط. و ابن حجر مکی در صواعق المحرقه، ص ۱۹۲، تا ۱۹۴، باب ۱۳ فصل ۳، بیش از ۲۰ حدیث در باره شهادت امام حسین در کربلا و خبر دادن جبرئیل پیامبر اکرم را بیان می کند که ما فقط به یک حدیث اشاره می کنیم: أخرج البغوی فی معجمه من حدیث أنس: ان النبى صلی الله علیه وآله قال: استأذن ملک القطر ربه أن یزورنی فأذن له، وكان فی یوم أم سلمه، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: «یا أم سلمه احفظی علینا الباب»، فینا هی علی الباب إذ دخل الحسین فاقترح، فوثب علی رسول الله صلی الله علیه وآله، فجعل رسول الله صلی الله علیه وآله یلثمه ویقبله. فقال له الملك: أتجبه؟ قال: " نعم "، قال: إن أمتک ستقتله، وإن شئت أریک المكان الذی یقتل فیہ، فأراه، فجاء بسهله أو تراب أحمر فأخذته أم سلمه فجعلته فی ثوبها. قال ثابت: کنا نقول: إنها کربلاء و زرنندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۲۱۷، سمط ۲، قسم ۲، فضائل الحسین، ذکر خروج المسلمین الی العراق و قتله هناك، می نویسد: و روت ام سلمه قالت: جائ جبرئیل الی النبى صلی الله علیه وآله فدخل علیه الحسین علیه السلام فقال: ان اریک تقتله بعد ثم قال: الا اریک تربه مقتله جاء بحصیات فجعلهن رسول الله صلی الله علیه وآله فی قاروره فاما كان ليله قلت الحسین علیه السلام قالت: فبکیت و فتح القاروره فاذا الحصیات قد جرت دما. و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ۳/۲۹۰، ذیل ترجمه شماره ۴۸، شرح حال امام حسین چند حدیث با الفاظ مختلف درباره شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا- ذکر می کند. و یوسف مزی در تهذیب الکمال، ۶/۴۰۸، ترجمه ۱۳۲۳، شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن دمشقی در جواهر المطالب، ۲/۲۷۴، باب ۷۵ فی مقتل سیدنا و ابن سیدنا الحسین علیه السلام و صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۱۵۴، جماع ابواب معجزاته صلی الله علیه وآله باب ۱۳ فی اخباره صلی الله علیه وآله بقتل الحسین بن علی علیه السلام و همچنین احمد حنبل در مسند، ۳/۲۴۲ و ۲۶۵ مسند انس

بن مالک، احادیث گوناگونی در این زمینه نقل کرده اند. و همچنين ابن كثير در البدايه و النهايه، ۶/۲۵۷، كتاب دلائل النبوه، الاخبار بمقتل الحسين بن علي عليه السلام اين گونه نقل می کند: عن عبد الله بن وهب بن زعمه، أخبرني أم سلمه أن رسول الله صلى الله عليه وآله اضطجع ذات يوم فاستيقظ وهو حائر، ثم اضطجع فرقد، ثم استيقظ وهو حائر دون ما رأيت منه في المره الأولى، ثم اضطجع واستيقظ وفي يده ترابه حمراء وهو يقلبها، فقلت: ما هذه التربه يا رسول الله؟ فقال: أخبرني جبريل أن هذا يقتل بأرض العراق - للحسين - قلت له: يا جبريل أرني تربه الأرض التي يقتل بها، فهذه تربتها.



عایشه و ام الفضل و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران راجع به خاک کربلا نقل نموده اند، که از جمله راوی گوید: دیدم حسین در دامن جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت بوده می بوسید و می گریست. پرسیدم: این خاک چیست؟ فرمود: جبرئیل مرا خبر داده که این

ص: ۳۵۱

حسینم را در زمین عراق می کشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می کنم؛ آنگاه آن تربت را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می کنم. آنگاه آن تربت را به ام سلمه داده و فرمود: چون دیدی این خاک مبدل به خون شد بدان حسینم کشته شده فلذا ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاه داری می نمود تا روز عاشورا سال ۶۱ قمری دید آن خاک خون آلود گردید، دانست که حسین بن علی کشته شده.

و در کتب معتبره اکابر علماء و فقهاء شیعه به نحو تواتر رسیده که آن خاک پاک منه دام علاء ان لا ینسانی من الدعاء فی المظان فانی شدید الحاجه الی ذلک فی حیاتی و بعد الممات کما ارجوا من فضله تعالی ان لا انسی انشاء الله تعالی رزقه الله خیر الداریه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امین آمین.

حرره خادم علوم اهل البیت النبوه و الطهاره و العاکف ینابهم الذی لم یعرف سواهم ابو المعالی شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی عفی عنه فی مستهل ثانی الربیعین ۱۳۷۰ ببلده قم المشرفه حرم الائمہ و عش آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین کما فی الخبر حامدا مصلیا مسلما.

ام سلمه و ام المؤمنین عایشه و ام الفضل و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران راجع به خاک کربلا نقل نموده اند، که از جمله راوی گوید: دیدم حسین در دامن جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت بوده می بوسید و می گریست. پرسیدم: این خاک چیست؟ فرمود: جبرئیل مرا خبر داده که این حسینم را در زمین عراق می کشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می کنم؛ آنگاه آن تربت را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه می کنم. آنگاه آن تربت را به ام سلمه داده و فرمود: چون دیدی این خاک مبدل به خون شد بدان حسینم کشته شده فلذا ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاه داری می نمود تا روز عاشورا سال ۶۱ قمری دید آن خاک خون آلود گردید، دانست که حسین بن علی کشته شده.

و در کتب معتبره اکابر علماء و فقهاء شیعه به نحو تواتر رسیده که آن خاک پاک مورد توجه رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه از عترت طاهره آن حضرت که عدیل القرآنند بوده و اول کسی که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله از آن خاک پاک برداشته و به آن تبرک جست حضرت سید الساجدین زین العابدین امام چهارم علی ابن الحسین علیهم السلام بوده که آن خاک پاک را در کیسه ای نموده و بر آن سجده می نمود و سبحه از آن ساخته و با آن ذکر می گفت.

و بعد از آن حضرت، تمام ائمه طاهرین به آن خاک تبرک بسته و تسبیح و سجاده از آن ساخته و بر آن سجده می نمودند و شیعیان را دعوت به این عمل برای وصول به کمال اجور می نمودند نه به قصد وجوب.

و مؤکدا دستور می دادند که سجده برای خدای تعالی بایستی بر زمین پاک باشد ولی بر تربت حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه افضل و باعث زیادتی ثواب می گردد.

چنان چه شیخ الطائفه الامامیه ابی جعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله علیه در مصباح المتعجد روایت می نماید که

حضرت امام صادق عليه السلام مقداری از

ص: ۳۵۲

تربت امام حسین علیه السلام را بر پارچه زردی ریخته، موقع نماز مقابل خود باز نموده بر آن سجده می نمود. (۱)

و تا مدتی شیعیان به این طریق خاک را با خود نگاه می داشتند. بعدها برای آن که تفریط نگردد با آب ممزوج نموده به صورت الواحی و قطعاتی که امروز به نام مهر نامیده می شود، جهت تبرک و تیمن با خود نگاه می دارند و در موقع نماز بر آن سجده می نمایند از جهت زیادتی فضیلت نه از جهت وجوب.

والا- بسیاری از اوقات که مهر از آن خاک پاک همراه ما نبوده بر خاک یا سنگ پاک سجده نموده و عمل فریضه را هم انجام داده ایم.

در سال ۱۳۷۴ که توفیق تشریف بیت الله الحرام نصیب داعی گردید یک ساعت به غروب مانده که از طیاره بیروت در مدینه فرود آمدیم و وقت تنگ بود در همان صحرا به نماز ایستادم جمعیت کثیر از مأمورین و غیره اطراف داعی اجتماع نموده و مراقب حالت سجده بوند چون دیدند مهری همراه ندارم بلکه بر زمین سجده می نمایم، تعجب نمودند. بعد از سلام شیوخ بزرگان آنها اطراف داعی جمع شده سؤال می نمودند: مگر شما از بت پرستان شیعیان نیستید؟ جواب دادم افتخار تشیع دارم ولی هرگز ما بت پرست نیستیم بلکه موحد و خدا پرست هستیم و این کلام شما تهمت به شیعیان است چه آن که آنها موحدین پاک دل

ص: ۳۵۳

---

۱- شیخ طوسی در مصباح المتهدج، ص ۷۳۳، فصل فی تمام الصلاة فی مسجد الکوفه و الحائر و طرف من احکام التربه من طین قبر الحسین علیه السلام از معاویه بن عمار چنین روایت کرده است: کان لابی عبد الله خریطه دیاج صفراء فیها تربه ابن عبد الله علیه السلام فکان اذا حفرته الصلاه صبه علی سجاده و سجد علیه ثم قال علیه السلام: السجود علی تربه ابی عبد الله علیه السلام یغرق الحجب السبع. «محقق»

می باشند. گفتند غالبا ما بت‌ها را از بغل آنها همین جا درآورده و شکسته ایم چگونه شما شیعه هستید که بت همراه ندارید؟  
گفتم:

این کلمات اشتباه و تهمت بزرگ است. شیعیان از بت و بت پرستی بیزارند ولی چون به حکم قرآن ما مأموریم سجده به زمین پاک نماییم لذا قطعاتی از خاک پاک با خود بر می داریم که اگر در جایی که دست رسی به زمین پاک نداشته باشیم بر آن خاک پاک سجده نماییم؛ به همین جهت الحال که در این صحرا تمام زمین پاک است احتیاجی به آن خاک پاک نداریم، چنان چه دیدید حقیر به همین زمین سجده نمودم. این قبیل تهمت‌ها قرن‌ها است از حلقوم خوارج و نواصب که مایل به تفرقه مسلمین می باشد، بیرون آمده تا امروز که بر شما برادران اهل تسنن مشبته نموده اند که برادران شیعی خود را مشرک و بت پرست بخوانید. بالاخره تا غروب به قسمی با آن جمیعت بسیار که غالبا وهابی بودند صحبت نموده، از هم جدا شدیم. فاعتبروا یا اولی الابصار.

آیا سزاوار است در اطراف این مطلب به این سادگی آنقدر جار و جنجال راه بیندازیم تا آنجا که ما را مشرک و کافر و بت پرست بخوانید و امر را بر عوام بی خبر مشبته نمایید؟

ولی ما به دستور خود رسول خداصلی الله علیه و آله که مکرر فرمود: ائمه از عترت من عدیل القرآن و سفن نجات و باب حطه اند تبعیت و پیروی از آنها اسباب نجات و تمرد و دوری از آنها موجب هلاکت است، عمل می نماییم. چنان چه به بعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم.

پس قول و فعل آن ذوات مقدسه طبق دستور آن حضرت برای ما حجت

است. به همین جهت پیروی از دستور آنها نموده، استحباباً عمل می نمایم.

### عمل علماء اهل سنت موجب تعجب است

ولی تعجب از علمای شما است که به فتاوی نادره عجیبه فقهاء اربعه و دیگران ابدا اعتراض ندارند. یعنی اگر امام اعظم بگوید: در فقد آب باید با نیبذ وضو گرفت آقایان شافعی ها و مالکی ها و حنبلی ها اعتراض ندارند و یا اگر امام احمد معتقد به رؤیت خدای متعال گردد و مسح بر عمامه را جائز بداند، دیگران بر او خورده نگیرند و همچنین سایر فتاوی عجیبه نادره از قبیل نکاح با مادر در سفر و یا سجده بر عذره یابسه و یا با لفافه نکاح امهات نمودن و امثال این ها که بسیار است، مورد قرح هیچ فرقه ای قرار نگیرد؟!!

ولی وقتی بگویند ائمه از عترت طاهره رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند سجده بر خاک پاک کربلا افضل از سایر خاک ها می باشد و مزید بر ثواب و مستحب است. آقایان داد و فریاد برپا کرده، جار و جنجال می نمایند که شیعیان مشرک و بت پست می باشند و موجب نفاق داخلی شده جنگ و برادر کشی را برپا می کنید و جاده را برای غلبه بیگانگان باز می نمایند؟!!

درد دل بسیار است بگذاریم و بگذریم.

برویم بر سر مطلب اول و به جواب شما پردازیم. ناله مظلومیت ما در روز جزا مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله اثر خواهد داد.

خامسا راجع به کبر سن و اجماع بیانی فرمودید. بعد از ده شب که با دلائل قطعیه عقلیه و نقلیه ثابت نمودیم بطلان اجماع و کبر سن را، تازه تجدید مرام

نموده و تکرار مطلب می نمایید و می خواهید وقت مجلس را به تکرار مطالب بگیرید با آن که در لیالی ماضیه جواب های کافی داده ایم ولی اینک هم شما را بلا جواب نمی گذاریم.

در موضوع سیاست مداری و کبر سن که دلیل حق تقدم برای خلیفه اول ابی بکر قرار دادید عرض می کنم چگونه مردم پی به این معنی بردند که برای کار بزرگ پیر مرد سیاست مداری لازم است ولی خدا و پیغمبر او ندانستند که ابی بکر پیر مرد سیاستمداری را در ابلاغ آیات اول سوره براءت معزول و علی جوان را منصوب نمودند؟!

نواب: قبله صاحب ببخشید که در میان صحبت شما وارد می شویم، این قضیه را مبهم نگذارید، یک شب دیگر هم اشاره فرمودید، در کجا و برای چه کار خلیفه ابی بکر رضی الله عنه را عزل و علی کرم الله وجهه را نصب نمودند؟ چون ما از آقایان (اشاره به علمای خودشان) که سؤال نمودیم مبهم جواب دادند که امر مهمی نبوده است، واضح بفرمایید تا حل معما گردد.

### **عزل ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره براءت بر اهل مکه**

داعی: جمهور امت و جمیع علماء و مورخین فریقین (شیعه و سنی) بر آنند که چون آیات اول سوره براءت که نهمین سوره قرآن مجید است در مذمت مشرکین نازل شد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ابی بکر را طلییده ده آیه از اول سوره براءت را به او داد، ببرد در مکه معظمه موسم حج برای اهل مکه قرائت نماید. چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

«یا رسول الله ان الله تعالى یقرئک السلام و یقول لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک»

(اداء و ابلاغ رسالت از تو احدی ننماید مگر خود یا مردی که از خودت باشد)

لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را طلبید و مأمور به این امر بزرگ نمود. فرمود: می روی هر کجا به ابی بکر رسیدی آیات برائت را از او بگیر، خودت بیر در مکه برای مشرکین اهل مکه قرائت کن. به فوریت علی علیه السّلام حرکت کرد در ذی الحلیفه به ابی بکر رسید. ابلاغ پیام رسول الله نمود، آیات را گرفت. رفت در مکه در حضور عامه مردم ابلاغ رسالت رسول الله را نمود. آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود، برگشت خدمت آن حضرت در مدینه منوره.

نواب: آیا در کتب معتبره ما هم این قضیه نوشته شده است؟

داعی: عرض کردم اجماع امت است و جمهور علماء و مورخین از شیعه و سنی متفقاً ثبت نموده اند که قضیه همین قسم واقع گردیده.

ولی برای اطمینان قلب شما چند کتابی که الحال در نظر دارم به عرضتان می رسانم تا مراجعه فرموده حقیقت بر شما مکشوف گردد که امر مهمی بوده.

بخاری در جزء چهارم و پنجم صحیح (۱) و عبدی در جزء دوم جمع بین الصحاح الستة و بیهقی در صفحه ۹ و ۲۲۴ سنن (۲) و ترمذی در صفحه ۱۳۵ جلد

ص: ۳۵۷

---

۱- صحیح بخاری، ۶/۴۰۴، ح ۱۰۸۱، کتاب التفسیر، سوره برائت.

۲- سنن الکبری، بیهقی، ۵/۱۱۱، کتاب الحج، باب الخصلت التي يستحب للامام ان یاتی بها فی الحج.



دوم جامع (۱) و ابی داود در سنن و خوارزمی در مناقب (۲) و شوکانی در صفحه ۳۱۹ جلد دوم تفسیر (۳) و ابن مغازلی فقیه شافعی در فضائل (۴) و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۱۷ مطالب السؤل (۵) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۸ ینابیع الموده (۶) به طرق مختلفه از روایت و اکابر علمای عامه و محب الدین طبری در صفحه ۱۴۷ ریاض النضره (۷) و صفحه ۶۹ ذخائر العقبی (۸) و سبط بن الجوزی در صفحه ۲۲ تذکره الخواص الامه (۹) و امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در صفحه ۱۴ خصائص العلوی (۱۰) شش حدیث در این باب نقل نموده و ابن کثیر در صفحه ۳۸ جلد پنجم و صفحه ۳۵۷ جلد هفتم تاریخ کبیر (۱۱) و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۵۰۹ جلد دوم اصابه و جلال الدین

ص: ۳۵۸

- 
- ۱- الجامع الصحیح، ترمذی، ص ۸۲۰، کتاب التفسیر، ح ۳۰۹۰، تفسیر سورة التوبه. و ج ۵، صفحه ۳۰۰، ح ۳۸۰۳، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام باب ۸۵.
  - ۲- مناقب خوارزمی، ص ۱۶۵، فصل ۱۵، ح ۱۹۶، فی بیان امر رسول الله صلی الله علیه وآله ایاه بتبلیغ سورة براهه.
  - ۳- فتح القدر، شوکنی، ۲/۳۳۴، ذیل سورة براهه.
  - ۴- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۲۷، ح ۲۷۲، ۲۷۴، قوله صلی الله علیه وآله علی منی و انا منه.
  - ۵- مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی، ص ۸۴، فصل ۵، فی محبه الله تعالی و رسوله صلی الله علیه وآله و مؤآخاه الرسول ایاه.
  - ۶- ینابیع الموده، قندوزی ۱/۲۶۱ - ۲۶۳، باب ۱۸.
  - ۷- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۲/۱۳۳، باب ۴ مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر اختصاصه بالتبلیغ عن النبی صلی الله علیه وآله
  - ۸- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۶۹، باب ذکر اختصاصه بالتبلیغ عن النبی.
  - ۹- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی، ص ۴۳، باب ۲، تفسیر معنی قوله و لا یؤدی عنی الا علی علیه السلام
  - ۱۰- خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، نسائی، ص ۹۰، قوله صلی الله علیه وآله لا یؤدی عنی الا انا او علی.
  - ۱۱- البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۷/۳۹۴، ذیل حوادث سال چهلم هجری، شیء من فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب. سبل الهدی و الرشاد، ابن حجر عسقلانی، ۴/۴۶۷، ترجمه ۵۷۰۴، شرح حال علی بن ابی طالب.

سیوطی در صفحه ۲۰۸ جلد سوم در المنثور (۱) در تفسیر آیه اول سوره براءت و طبری در صفحه ۴۱ جلد دهم جامع البیان (۲) در تفسیر آیه مذکوره و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان (۳) و ابن کثیر در صفحه ۳۳۳ جلد دوم تفسیر (۴) و آلوسی در صفحه ۲۶۸ جلد سیم روح المعانی (۵) و ابن حجر مکی متعصب در صفحه ۱۹ صواعق (۶) و هیشمی در صفحه ۲۹ جلد هفتم مجمع الزوائد (۷) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در صفحه ۱۲۵ کفایه الطالب (۸) ضمن باب ۶۲ مسندا از ابی بکر و از حافظ ابو نعیم و از مسند حافظ دمشقی از ابی نعیم به طرق مختلفه نقل نموده و امام احمد بن حنبل در صفحه ۳/۱۵۱ جلد اول و صفحه ۲۸۳ جلد سیم و صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ جلد چهارم مسند (۹) و حاکم در صفحه ۵۱ جلد دوم مستدرک (۱۰).

ص: ۳۵۹

- ۱- در المنثور، سیوطی، ۳/۳۷۸، ذیل آیه او ۳، سوره توبه
- ۲- جامع البیان، طبری، ۶/۸۴، ح ۱۲۷۲-۱۲۷۳، ذیل آیه او ۳ سوره توبه.
- ۳- الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۸، ذیل آیه ۲۰۱ سوره توبه.
- ۴- تفسیر القرآن الکریم، ابن کثیر، ۲/۲۸۸، ذیل آیات اول سوره توبه.
- ۵- روح المعانی، آلوسی، ۱۰/۴۴، ذیل آیات او ۲ سوره توبه.
- ۶- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۲، ح ۶ باب ۹ فصل ۱.
- ۷- مجمع الزوائد، هیشمی، ۳/۲۳۸، کتاب الحج، باب لا یطوف بالبيت عریان. و در پایان می گوید: فقلت فی الصحیح بعضه رواه احمد و رجاله ثقات.
- ۸- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۵۴، فی تخصیص علی علیه السلام بمأه منقبه و سائر الصحابه.
- ۹- مسند احمد حنبل، ۱/۳ مسند ابی بکر.
- ۱۰- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۵۳، ح ۴۳۷۴، کتاب المغازی و السرایا؛ همچین ۲/۳۳۱، تفسیر سوره البرائه.

کتاب مغازلی و در صفحه ۳۳۱ جلد دوم همان کتاب و مولی علی متقی در صفحه ۲۴۶ تا صفحه ۲۴۹ جلد اول کنز العمال(۱) و صفحه ۱۵۴ جلد ششم در فضائل علی علیه السلام بالاخره این قضیه متواترا نقل گردیده و عموماً تصدیق به صحت آن نموده اند.

سید عبد الحی: پیغمبری که جمیع افعال و اقوالش از جانب خداست چرا از اول این مأموریت را به علی کرم الله وجهه نداد و ابی بکر رضی الله عنه را مأمور ابلاغ نمود که بعداً پیام حق برسد علی برود و ابی بکر پیر مرد را از وسط راه برگرداند؟!

### علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام در ظاهر

داعی: در علت اصلی چون بیانی در کتب ما و شما نقل نگردیده ما وارد نیستیم ولی به نظر داعی روی استحسان فکری گمان می کنم علت این تغییر اثبات مقام مقدس علی علیه السلام بر دیگران بوده که بعد از هزار و سیصد و چهل سال تقریباً امشب جواب شما حاضر باشد که نگوئید ابی بکر از جهت کبر سن و

ص: ۳۶۰

---

۱- کنز العمال، متقی هندی، ۲/۴۳۱، ح ۴۴۲۰، کتاب الاذکار من قسم الافعال من الکتاب الثانی من حرف الهمزة، فصل فی التفسیر، تفسیر سوره التوبه. و ابن حجر در فتح الباری، ۸/۳۱۸، کتاب التفسیر، آیه سوم سوره التوبه. و طبری در تاریخ خود ۲/۳۸۳، کتاب التفسیر، آیه سوم سوره توبه. و ابن حبان در الثقات، ۹/۲۹، شرح حال الکرمانی بن عمرو. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۶/۱۶۸، خطبه ۷۳ (و من کلامه علیه السلام عزموا علی بیعه عثمان) و ابن عساکر در تاریخ دمشق ۴۲/۳۴۶، شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام بالفاظ گوناگون به همین جریان اشاره کرده اند.

سیاست مداری حق تقدم در خلافت داشته! اگر از ابتداء این مأموریت را به علی علیه السلام می دادند این امر عادی به نظر می آمد و ممکن نبود ظاهراً فضل و کرامتی برای علی علیه السلام به این حدیث برای شما ثابت نمایم زیرا شما عادت دارید در مقابل هر حدیثی که اثبات فضیلت در مقام خلافت آن حضرت بنمایید تأویلات بارده نمائید و لو آن تأویل مانند بسیاری از تأویلات شما مضحک باشد.

لذا برای اثبات مقام مقدس علی علیه السلام و حق تقدم او با صغر سن بر پیرمدان صحابه که بر جمع امت الی الحال کاملاً مکشوف شود.

اولاً آیات را به ابی بکر می دهد، بعد از رفتن چند منزل علی علیه السلام را مأمور می نماید با توضیح به این که جبرئیل از جانب رب جلیل مرا امر به این کار نموده است و صریحاً گفته که خدا فرموده:

لن یؤدی عنک الا انت او رجل منک

(ادا و ابلاغ رسالت از تو، احدی هرگز نمی نماید مگر خودت یا مردی که از خود تو باشد)

پس رفتن و برگشتن ابی بکر از وسط راه دلیلی بر اثبات مقام علی علیه السلام و حق تقدم او بر دیگران می باشد، که می رساند ابلاغ رسالت حق تعالی یعنی نبوت و خلافت ربطی به پیری و جوانی ندارد. هزار نکته باریکتر از مو اینجاست.

اگر برای ابی بکر پیر مردی و سیاستمداری موجب حق تقدم بود، نبایستی از چنین امر مقدسی عزل گردد و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد.

سید: در بعض اخبار از ابو هریره نقل نموده اند که علی کرم الله وجهه مأمور

گردید که با ابابکر رضی الله عنه توأماً به مکه بروند، ابی بکر مناسک حج را به مردم ارائه دهد و علی آیات سوره براءت را قرائت نماید. پس به این جهت هر دو با هم مساوی در ابلاغ رسالت بودند.

داعی: اولاً- این خبر از مخترعات بکریون است چه آنکه دیگران نقل نمودند ثانياً اخبار عزل ابی بکر و ارسال علی برای ابلاغ رسالت منفرداً به مکه مجمع علیه امت است.

و در صحاح مسانید ملل موافق و مخالف با اسانید مستفیضه به حد تواتر ثابت می باشد.

بدیهی است تمسک به صحاح احادیث کثیره مستفیضه الاسانید متفق علیه جمهور امت است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد خود بهتر می دانید که به قاعده محدثین و اصولیین ترک و طرح آن واجب می باشد اگر چه آن خبر واحد صحیح هم باشد-مظنون است پس ترک معلوم برای خبر مظنون جائز نیست.

پس خبر عزل ابی بکر و نصب علی و برگشتن ابی بکر به مدینه با حال حزن و گفتگوی پیغمبر با او، دلداری دادن او که امر خدا چنین بوده از مسلمات خبریه می باشد.

و نیز خود دلیل کاملی است که حق تقدم مربوط به کبر سن و پیری نیست بلکه با دلائل عقل و نقل ثابت است که حق تقدم مربوط به کبر سن و پیری نیست بلکه با دلائل عقل و نقل ثابت است که حق تقدم در امت و جامعه بشر به علم و دانش و تقوی است. هر فردی از افراد بشر که از جهت علم و فضل و

تقوی برتری دارد حق تقدم در جامعه برای اوست زیرا که فرموده آن حضرت است:

الناس موتی و اهل العلم احياء (۱)

(تمام مردم مردگانند مگر اهل علم که حیات و زندگانی آنهاست)

به همین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مقدم داشت بر دیگران از صحابه که فرمود: علی باب علم من است پس باب علم رسول الله اقدم از سایرین می باشد.

ولو آن که صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله هر یک که بر اطاعت آن حضرت ثابت قدم ماندند، فضائلی داشتند. ما هم منکر فضائل صحابه نیستیم ولی فضائل آنها هرگز مقابله با باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله نمی نماید زیرا مقام و مرتبه او مقام افضلیت است.

اگر حق تقدم برای فردی از افراد صحابه بود قطعاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر می فرمود امت پیروی از او بنماید. بدیهی است این امر الهی است که ابداً ربطی به پیروی و جوانی ندارد بلکه هر کس را پروردگار، لایق و قابل این مقام بداند خواه پیر و یا جوان امر به اطاعت او می نماید.

### نصب علی (ع) به قضاوت توسط پیامبر (ص) در یمن

چنان چه اکابر علماء شما عموماً شرح فرستادن علی علیه السلام را به یمن برای قضاوت و هدایت آنها نقل نموده اند، مخصوصاً امام ابو عبد الرحمن نسائی (که

ص: ۳۶۳

یکی از ائمه اعلام صحاح سته می باشد) در خصائص العلوی (۱) شش حدیث در این باب آورده و نیز ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در صفحه ۲۱۲ جلد دوم محاضرات (۲) الادباء و دیگران نقل نمودند که خلاصه آنها با سلسله

ص: ۳۶۴

۱- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۷۱، قوله ان الله سيهدى قلبك. نسائی حدیث را این گونه نقل کرده است: عن حنش بن المعتمر، عن علي رضي الله عنه قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى اليمن وأنا شاب فقالت: يا رسول الله تبعثني وأنا شاب إلى قوم ذوى أسنان أقضى بينهم ولا- علم لي بالقضاء فوضع يده على صدري، ثم قال: إن الله سيهدى قلبك ويثبت لسانك، يا علي إذا أجلس إليك الخصمان فلا تقض بينهما حتى تسمع من الآخر كما سمعت من الأول، فإنك إذا فعلت ذلك تبدى لك القضاء. قال علي رضي الله عنه: فما أشكل علي قضاء بعد ذلك.

۲- محاضرات الادباء، راغب اصفهانی، ۴/۴۶۳، الحد ۴، فضائل اعيان الصحابة، علي بن ابيطالب عليه السلام، وی نقل می کند: وعن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى اليمن، فقالت: يا رسول الله أتبعثني وأنا حديث السن لا علم لي بالقضاء، فقال: انطلق فان الله سيهدى قلبك ويثبت لسانك، قال: فما شككت في قضاء بين رجلين. و يبهقى در السنن الكبرى، ۱۰/۱۴۱ کتاب آداب القاضی، باب لا يقبل الشهادة الا بمحضر من الخصم ولا يقضى على الغائب. وی اینگونه نقل می کند: عن علي رضي الله عنه قال لما بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى اليمن قلت تبعثني وانا حديث السن لا علم لي بكثير من القضاء فقال لي إذا أتاك الخصمان فلا تقض للأول حتى تسمع ما يقول الآخر فإنك إذا سمعت ما يقول الآخر عرفت كيف تقضى، ان الله سيثبت لسانك ويهدى قلبك قال علي رضي الله عنه فما زلت قاضيا بعد و احمد بن حنبل در مسند، ۱/۱۵۶، مسند علي بن البی طالب این گونه نقل می کند: عن علي عليه السلام قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم و هم اسن منى لا قضي بينهم فقال اذهب فان الله سيهدى قلبك و يثبت لسانك. و زرندی در نظم درر السمطين، ص ۱۲۷، قسم ۲ از سمط اول، مناقب الامام امير المؤمنين ذكر ارتفاع علي منك رسول الله صلى الله عليه وآله و غزارة علمه عليه السلام و ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه، ۱/۱۸، القول في نسب امير المؤمنين علي عليه السلام و ذكر لمع يسير من فضائل. و نسائی در سنن الكبرى، ۵/۱۱۷، ح ۸۴۲۰ کتاب الخصائص باب ۱۲ و ۱۳، ذكر قول النبي صلى الله عليه وآله ان الله سيهدى قلبك. و ابن ابی داود در سنن خود ۳/۳۰۱، ح ۳۵۸۲، كتاب الاقضية باب كيف القضاء این گونه نقل می کند: عن علي عليه السلام، قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى اليمن قاضيا فقالت: يا رسول الله ترسلني وأنا حديث السن ولا علم لي بالقضاء؟ فقال: إن الله سيهدى قلبك ويثبت لسانك، ... قال: فما زلت قاضيا، أو ما شككت في قضاء بعد. و ابن حزم در محلی، ۸/۴۳۵، كتاب الاقضية، مساله ۱۷۸۴ و يقضى على الغائب كما يقضى على الحاضر. و ابن حجر در صواعق المحرقة ص ۱۲۳، باب ۹ فصل ۲ حدیث ۱۰ این گونه نقل می کند: عن علي عليه السلام قال بعثني رسول الله الى اليمن فقالت يا رسول الله بعثني و انا شاب اقضى بينهم و لا ادري ما القضاء ف ضرب صدري بيده ثم قال: اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه فوالذي فلق الحبه ما شككت في قضاء بين اثنين. و سبط ابن جوزي در تذكرة الخواص، ص ۴۹، باب ۲ حدیث في قضائه نقل می کند: عن علي عليه السلام قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى اليمن وأنا شاب، فقالت: يا رسول الله تبعثني إلى قوم لأقضى بينهم وأنا شاب لا- علم لي بالقضاء. فقال: ادن مني، فدنوت منه ف ضرب في صدري وقال: اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه. قال: فما شككت بعدها في قضاء بين اثنين. و ابن كثير در البداية و النهاية، ۷/۳۹۶، ذيل حوادث سال چهلم هجري چنین نقل می کند: عن علي

قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله الى اليمن وانا حديث السن ليس لي علم بالقضاء قال: فضرب في صدري و قال: ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك. قال: فما شككت في قضاء بين اثنين بعد و ابن سعد در الطبقات الكبرى، ٢/٢٥٧، شرح حال علي بن ابي طالب عليه السلام وى مانند و صواعق با اختلاف اندكى در لفظ نقل مى كند. و شبلنجى در نور الابصار، ص ١٦٠، باب اول فى ذكر سيرته و خلفائه فصل فى ذكر مناقب سيدنا علي بن ابي طالب به الفاظ گوناگون به همين حديث اشاره کرده اند.



اسناد این است که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را مأمور نمود به یمن جهت

ص: ۳۶۵

قضاوت و هدایت خلق برود، عرض کرد من جوانم چگونه مرا بر پیران قوم نمودند که خلاصه آنها با سلسله اسناد این است که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مأمور نمود به یمن جهت قضاوت و هدایت خلق برود، عرض کرد من جوانم چگونه مرا بر پیران قوم مبعوث می گردانی؟ حضرت فرمود:

ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك

(یعنی زود است که خداوند راهنمایی کند قلب تو را به علم قضا و ثابت کند زبان تو را)

اگر کبر سن شرط در تقدم بود؟ پس چرا با بودن کبار صحابه و شیوخ و پیرمردانی مانند ابی بکر، علی علیه السلام را مأمور قضاوت و هدایت اهل یمن نمود؟

پس معلوم می شود در هدایت و قضاوت بر خلق کم و زیاد سن، پیری و جوانی مداخلت ندارد، فقط علم و فضل و تقوی و نص بالخصوص لازم است.

### علی علیه السلام بعد از پیغمبر هادی امت بوده.

و چنین نصی در قرآن و اخبار جز برای علی علیه السلام نبوده چنان چه صریحا در آیه ۸ سوره رعد به پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب می فرماید:

{انما انت منذر و لكل قوم هاد}

(تو ترساننده و بیم دهنده ای و برای هر قومی راهنمایی می باشد)

و آن راه نماینده و هادی امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی و عترت طاهره علیهم السلام بودند چنان چه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان (۱) و محمد بن جریر طبری در تفسیر (۲) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایه الطالب مسندا از

ص: ۳۶۶

۱- الکشف و البیان، ثعلبی، ۵/۲۷۲، سوره الرعد، آیات ۵ تا ۱۰.

۲- جامع البیان، طبری، ۸/۱۴۲، سوره رعد، آیه ۷.

تاریخ ابن عساکر(۱) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در آخر باب ۲۶ ینابیع الموده(۲) از ثعلبی و حموینی(۳) و حاکم ابو القاسم حسکانی(۴) و ابن صباغ مالکی(۵) و میر سیدعلی همدانی(۶) و مناقب خوارزمی از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو هریره اسلمی یازده خبر نقل می نمایند به الفاظ و عبارات مختلفه که خلاصه همه آنها این است که وقتی این آیه نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست به سینه خود گذارد، فرمود: «انا المنذر» آن گاه دست به سینه علی گذارد و فرمود: «انت الهادی و بک یتهدی المهتدون» (یعنی تو هادی ایی (در این امتی بعد از من) و به تو هدایت می شوند هادیت یافتگان).

و اگر چنین نصی درباره دیگران آمده بود قطعا ما پیرو آن می شدیم و چون اختصاص به علی علیه السّلام داده شده ما ناچاریم پیرو آن بزرگوار باشیم و نظری به پیری و جوانی نداریم.

ص: ۳۶۷

۱- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۵۹، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب ع.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۹۶، باب ۲۶.

۳- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۴۸، ح ۱۱۱ و ۱۱۲، سمط اول باب ۲۸.

۴- شواهد التنزیل، حسکانی، ۱/۳۸۱ - ۳۹۵، سوره الرعد ذیل آیه ۵ - ۱۰.

۵- الفصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۵۷۴، فی ذکر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، فصل فی ذکر مناقبه الحسنه.

۶- موده القربی، علی همدانی، موده ۷ (با استفاده از ینابیع الموده ۲/۳۰۳، ح ۸۶۹) و سیوطی در تفسیر در المثور، ۴/۸۷، سوره

الرعد آیه ۷. و زرندی حنفی در نظم در السمطین ص ۹۰، سمط ۱، قسم ۲، ذکر ما نز فی علی فی لاقرآن من الآیات. وی این

حدیث را از ده سند بیان می کند.

و اما این که فرمودید علی علیه السلام چون جوان و کم تجربه بود، قدرت و توانایی خلافت نداشت! چنان چه بعد از بیست و پنج سال هم که به خلافت رسید به واسطه عدم حسن سیاست آن جناب، آن همه خونریزی ها و انقلابات برپا شد؟!!

نمی دانم عمدا یا سهوا یا تبعا للاسلاف این بیان را نمودید و الا یک فرد عالم دقیق هرگز تفوه به این مقال نمی نماید.

نفهمیدیم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست؟ اگر مراد دروغ گفتن و حيله ورزیدن و دسیسه به کار بردن و حق و باطل را ممزوج و نفاق نمودن است (که ابناء هر زمان برای حفظ مقام و منصب خود در هر زمان به کار برده و می برند) تصدیق می کنم که علی علیه السلام فاقد چنین سیاستی بوده و آن حضرت هرگز سیاستمدار به این معانی نبوده.

چون این نوع اعمال سیاست به معانی حقیقی نیست بلکه شرارت و سراپا مکر و خدعه و حيله و تزویر است که مردمان جاه طلب برای رسیدن به هدف و مقصد و حفظ جاه و مقام خود به کار می برند.

سیاست حقیقی آن است که با عدل و انصاف توأم و «وضع شیء در ما وضع له» بنماید. چنین سیاستی در نزد اهل حق پیدا می شود که طالب جاه و مقام فانی نیستند بلکه مایلند فقط اجراء حق بشود فلذا آن حضرت که مجسمه حق و حقیقت و عدالت و انصاف و صداقت و درستی بوده، اهل آن نوع از سیاست که دیگران واجد بودند، نبوده.

چنان چه قبلا عرض کردم وقتی به خلافت ظاهری رسید فوری تمام حکام مأمورینی که روی کار بودند معزول نمود عبد الله بن عباس (ابن عم آن حضرت) و دیگران عرض کردند خوب است قدری ابلاغ این حکم را به تأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات به مقام خلافت شما تسلیم گردند آنگاه حکم عزل آنها را به تدریج ابلاغ فرمایید.

حضرت فرمودند: از جهت حفظ سیاست ظاهری صلاح بینی نمودید ولی هیچ می دانید در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری حکام ظالم جابر را بر مسند خود باقی بگذارم و راضی شوم به بقای آنها ولو موقت و ظاهری باشد، عند الله مسئول تمام اعمال آنها هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم؟

قطع بدانید که علی علیه السلام هرگز چنین عملی را نمی نماید.

لذا حکم عزل آنها را برای حفظ عدالت، فوری ابلاغ و همان حکم سبب طغیان معاویه علیه الهاویه و طلحه و زبیر و دیگران گردید که علم مخالفت بلند و روی هوا و هوس های شیطانی ایجاد انقلاب و خونریزی نمودند.

طبری در تاریخ خود و ابن عبد ربه در عقد الفرید و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و دیگران نقل نموده اند که مکرر علی علیه السلام می فرمود: اگر ملاحظه

ص: ۳۶۹

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۸، القول فی نسب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و ذکر لمع یسیره من فضائله: وی چنین می نویسد: و قد قال: لولا الدین و التقی لکنت ادهی العرب. در جلد ۱۰/۲۱۰، خطبه ۱۹۳، فرمایش حضرت را بیان می کند: و الله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر و لولا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس و لکن غدره فجره و کل فجره کفره و لكل غادر لواء یعرف به یوم القیامه. و قندوزی در ینابیع الموده، ۱/۴۵۴، باب ۵۱ این گونه بیان می کند. و قال اعدائه لا رای لعلی لانه کان متقیدا بالشرع لا یری خلافه و لهذا قال: لولا الدین و التقی لکنت ادهی العرب و قال: و الله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر و لولا کراهیه الغدر کنت من ادهی الناس و لکن کل غدره فجره و کل فجره کفره و لكل غادر لواء یعرف به یوم القیامه.

دین و تقوی و عدل و انصاف نبود من از تمام عرب زیرک تر و مکار تر و داهیه ام بیشتر بود.

آقایان محترم اشتباه فرمودید و بدون تحقیق تحت تأثیر گفتار بیجا قرار گرفتید که گمان نمودید انقلاب در دوره خلافت آن حضرت و پراکندگی از اطراف آن بزرگوار از

جهت عدم سیاست بوده و حال آن که این طور نبوده بلکه علل دیگری در کار بوده که با این وقت تنگ نمی توانم تمام علل را مبسوطا ذکر نمایم فقط برای رفع اشتباه شما به بعضی از آن علل اشاره می نمایم تا معما حل گردد.

### **اشاره به علل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین**

اولا در مدت بیست پنج سال تقریباً مردم به کینه و عداوت و دشمنی آن حضرت تربیت شدند. بسیار مشکل بود دفعه همگی زیر بار ولایت رفته و تصدیق مقام آن حضرت را بنمایند چنانچه از روز اول خلافت یکی از بزرگ زادگان آن زمان از در مسجد وارد شد. آن حضرت را که روی منبر دید بلند گفت: کور شود آن چشمی که به جای خلیفه عمر، علی را روی منبر ببیند!

ثانیا مردمان دنیا طلب توانائی قبول عدل و عدالت آن حضرت را نداشتند

مخصوصاً در سنوات اخیر دوره زمامداری اموی ها، در خلافت عثمان که آزاد مطلق بودند. لذا دم از مخالفت زدند تا فردی روی کار آید که امیال دنیا طلبی آنها را تأمین نماید چنان چه در دوره خلافت معاویه امیال و آرزوهای آنها برآورده شد و به مقاصد دنیا طلبی خود رسیدند.

فلذا طلحه و زبیر که در روز اول بیعت نمودند همین که تقاضای حکومت از آن حضرت نمودند و مورد قبول واقع نشد فوری بیعت را شکسته و فتنه جمل و بصره را برپا نمودند.

ثالثاً خوب است دقیقانه به تاریخ بنگرید و منصفانه قضاوت نماید ببینید سر فتنه و فساد و انقلاب در اول امر خلافت که بوده؟ چه کسی مردم را تحریص و ترغیب به مخالفت و انقلاب نمود و باعث ریزش خون‌های بسیار گردید؟

آیا آن کس جز ام المؤمنین عایشه فرد دیگری بوده؟ آیا عایشه نبود که به شهادت تمام علماء محدثین و مورخین اسلام از شیعه و سنی، سوار شتر شد و برخلاف دستور خدا و پیغمبر که امر فرموده بودند در خانه بنشیند، به بصره رفت و ایجاد فتنه و فساد و انقلاب نمود و سبب ریزش خون‌های بسیار از مسلمین گردید؟

پس عدم سیاستمداری آن حضرت سبب انقلاب و فتنه و فساد نشد، بلکه رویه و رفتار تربیت شدگان بیست و پنج ساله و کینه و عداوت ام المؤمنین عایشه و حرص و آز دنیا طلبان مسبب انقلاب و خونریزی شد.

رابعاً راجع به جنگ‌های داخلی و خونریزی اشاره نمودید که به واسطه عدم حسن سیاست آن حضرت بوده، این هم اشتباه بزرگی است که بدون دقت در

اولا- اگر عمیقانه و منصفانه توجه کنید می بینید که با منع صریح پیغمبر جدا در مقابل آن حضرت قیام نمود و ریشه تمام جنگ ها و خون ریزی ها گردید.

زیرا اگر عایشه قیام نکرده بود، کسی جرأت نمی کرد در مقابل آن حضرت قیام نماید چه آن که رسول اکرم صلی الله علیه وآله صریحا فرموده بود: جنگ با علی جنگ با من است (۱) پس کسی که مردم را جرأت داد و به جنگ آن حضرت کشید عایشه بود

ص: ۳۷۲

۱- شیخ سلیمان حنفی قندوزی در ینایع الموده، ۱۹/۱/۱۷۲، باب السابع فی بیان ان علیا (کرم الله وجهه) کنفس رسول الله صلی الله علیه وآله، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین روایت کرده است: ثم قال صلی الله علیه وآله: یا علی حربک حربی و سلمک سلمی و انت العلم بینی و بین امتی. این روایت با تعابیر مختلف در کتب اهل تسنن ذکر شده است، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۹۷، خطبه ۳۷؛ و ۱۳/۱۹۳، خطبه ۲۳۸ (قاصعه)؛ ۱۸/۲۴، نامه ۶۵؛ و ۲۰/۲۲۱ حدیث امرئ القیس؛ و احمد بن حنبل در کتاب مسند، ۲/۴۴۲، (مسند ابی هریره) از ابی هریره چنین روایت کرده است: ... نظر النبی صلی الله علیه وآله الی علی و الحسن و الحسین و فاطمه علیهم السّلام فقال انا حرب لمن حاربکم و سمل لمن سالکم. این روایات را حاکم نیشابوری در المستدرک، ۳/۱۴۹، مناقب اهل البیت و ابن ابی شیبّه در المصنف از زید بن ارقم، ۷/۵۱۲/۷، ما جاء فی الحسن و الحسین رضی الله عنهما. و محاملی در امالی از زید بن ارقم ص ۴۴۷/۵۳۲، و ابن حبان در صحیح از زید بن ارقم ۱۵/۴۳۴، مناقب الحسن و الحسین رضی الله عنهما؛ و طبرانی در المعجم الاوسط از صحیح، ۳/۱۷۹ همچنین او در المعجم الصغیر از زید بن ارقم، ۲/۳/۲۶۲۱، باب المیم و همچنین او در المعجم الکبیر از ابی هریره، ۳/۴۰، مسند اخبار الحسین بن علی، باب الحاء؛ و هیشمی در موارد الظمان ۷/۲۰۱/۲۲۲۴، باب ۱۶ از امام حسن بن علی علیه السّلام سه روایت و متقی هدی در کتر العمال، ۱۲/۹۷/۳۴۱۶۴، باب الخامس فی فضل اهل البیت، و در ۱۳/۶۴۰/۳۷۶۱۸ فضائل اهل البیت از زید بن ارقم؛ و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ۷/۱۴۴، باب التاء ۳۵۸۲؛ و ابن عساکر، در تاریخ مدینه دمشق، ۱۳/۲۱۸، الحسن بن علی بن ابی طالب (۱۳۸۳) چهار روایت از ابی هریره و زید بن ارقم، و ج ۱۴/۱۵۷، الحسین بن علی بن ابی طالب (۱۵۶۶) و ابن اثیر در اسد الغابه، ۳/۱۱ و همچنین ابن ماجه در سنن ۱/۵۲/۱۴۵، فضل الحسن و الحسین ابنی علی بن ابی طالب رضی الله عنهم، از زید بن ارقم چنین روایت کرده است. قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی و فاطمه و الحسن و الحسین.. انا سلم لمن سالتم و حرب لمن حاربتم. این روایات را ترمذی در سنن، ۵/۳۶۰/۳۹۶۲، ماجاء فی فضل فاطمه رضی الله عنها و حاکم در المستدرک، ۳/۱۴۹، و طبرانی در المعجم الاوسط، ۵/۱۸۲ و ۷/۱۹۷ و همچنین در المعجم الکبیر، ۳/۴۰۲۶۱۹ و ۲۶۲۰، مسند حسن بن علی علیه السّلام و نیز ۵/۱۸۴، (صبیح مولی ام سلمه عن زید بن ارقم) نقل کرده اند. «محقق»



که جنگ جمل را تشکیل داد و با کلمات ناهنجار نسبت به آن حضرت میدان حرب را گرم و مردم را جری نمود.

### خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره و صفین و نهروان

ثانیا جنگهای آن حضرت با منافقین و مخالفین در بصره و صفین و نهروان مانند جنگ های رسول الله صلی الله علیه و آله با کفار بوده.

شیخ: چگونه جنگهای با مسلمین با مشرکی بوده است.

داعی: چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنا بر اخباری که اکابر علماء شما مانند امام احمد حنبل در مسند(۱) و سبط ابن جوزی در تذکره الخواص(۲)

و سلیمان بلخی

ص: ۳۷۳

۱- مسند احمد حنبل مسند علی بن ابیطالب علیه السلام وی جریان جنگ نهروان را این گونه بیان می کند: عن طارق بن زیاد قال سار علی إلى النهروان فقتل الخوارج فقال اطلبوا فان النبی صلی الله علیه و آله قال سیجئ قوم یتکلمون بکلمه الحق لا یجاوز حلقهم یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمیة سیماهم أو فیهم رجل أسود مخدج الید فی یدہ شعرات سودان کان فیهم فقد قتلتم شر الناس وان لم یکن فیهم فقد قتلتم خیر الناس قال ثم انا وجدنا المخدج قال فخرنا سجودا وخر علی ساجدا معنا.

۲- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، باب ۴، ذکر خلافت، حدیث الخوارج. وی بعد از نقل داستان غنائم حنین و اعتراض منافق به رسول خدا و داوطلب شدن عمر برای قتل منافق می نویسد: فقال صلی الله علیه و آله: لا- دعه فان له من یقتله، قال فقالت عائشه: ما یمنعنی ما بینی و بین علی ان أقول الحق سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول: تفترق أمتی علی فرقتین تمرق بینهما فرقه محلقون رؤوسهم محفون شواربهم أزرهم إلى انصاف سوقهم یقرأون القرآن لا- یتجاوز تراقیهم یقتلهم أحبهم إلى وأحبهم إلى الله تعالی، قال: فقلت: یا أم المؤمنین فأنت تعلمین هذا فلم کان الذی منک قالت یا أبا قتاده وکان أمر الله قدرا مقدورا.

در ینابیع الموده (۱) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی (۲) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل (۳) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب کفایه الطالب (۴) و ابن ابی الحدید در صفحه ۶۷ جلد اول شرح نهج البلاغه (۵)

ص: ۳۷۴

۱- ینابیع الموده، قندوزیع ۲/۱۹۸، باب ۵۶. وی کلام پیامبر اکرم را چنین بیان می کند: عن ابن مسعود مرفوعا: إن رسول الله صلى الله عليه وآله أتى منزل أم سلمه فجاء على فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أم سلمه هذا على هو قاتل الناكثين والقاسطين والمارقين من بعدى. سپس به شرح ناکثین و قاسطین و مارقین پرداخته و می گوید: شرح: الناکثون: أصحاب الجمل. والقاسطون: الجائرون من القسط، والقسوط: هو الجور والعدول عن الحق، وهم أهل الشام، وأما القسط - بالكسر - فهو العدل. وأما المارقون: فهم الخوارج.

۲- خصائص امیر المؤمنین نسائی، ص ۱۴۶، ما خص به علی من قتال المارقین. وی این گونه نقل می کند: عن زر بن جیش انه سمع عليا عليه السلام يقول: انا فقأت عنى الفتنة لولا- انا ما قتل اهل النهروان و اهل الجمع لو لا- ان اخشى ان تركوا العمل لاخبرتكم بالذى قضى الله على لسان نبيكم لمن قاتلهم مبصرا ضلالتهم عارفا للهدى الذى نحن فيه.

۳- مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۱۵۴، فصل ۸. وی این گونه بیان می کند: وحروبه التى بها انذره رسول الله صلى الله عليه وآله من قتاله الناكثين و القاسطين و المارقين الذين مرقوا من الذين مروق السهام...

۴- كفاية الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۶۵- ۱۸۰، بابهای ۳۶-۴۰.

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۰۱، خطبه ۳ (خطبه شقشقیه) وی می نویسد: فاما الطائفة الناکثه فهم اصحاب الجمل و اما الطائفة الفاسقه فاصحاب صفین و سماهم رسول الله صلى الله عليه وآله القاسطين و اما الطائفة المارقة فاصحاب النهروان ... الى قوله «ستقاتل بعدى الناكثين والقاسطين و المارقين» و هذا الخبر من دلائل نبوته.

خبر از جنگ های علی علیه السلام به عنوان ناکثین و قاسطین و مارقین داده که مراد از ناکثین طلحه و زبیر و اطرافیان آنها بودند و مراد از قاسطین معاویه و اتباع او و مراد از مارقین خوارج نهروان بودند که تمامی آنها اهل بغی و قتل آنها واجب بوده است و خاتم الانبیاء خبر از آن جنگ ها داده و امر به آن فرموده، چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۳۷ کفایه الطالب (۱) مسندا حدیثی نقل

ص: ۳۷۵

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۶۵ - ۱۸۰، بابهای ۳۶-۴۰. و طبرانی در المعجم الکبیر، ۴/۱۷۲، احادیث سلیم بن عطاء بن یزید عن ابی ایوب، ذیل حدیث مخنف بن سلیم عن ابی ایوب چنین نقل می کند: عن محنف بن سلیم قال أتینا أبا ایوب الأنصاری وهو یعلف خیلا له بصعنبی فقلنا عنده فقلت له أبا ایوب قاتلت المشرکین مع رسول الله صلی الله علیه وآله ثم جئت تقاتل المسلمین قال إن رسول الله صلی الله علیه وآله أمرنی بقتال ثلاثه الناکثین والقاسطین والمارقین فقد قاتلت الناکثین وقاتلت القاسطین وأنا مقاتل إن شاء الله المارقین بالشعفات بالطرقات بالنهراوات وما أدری ما هم. و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۶۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب اینگونه نقل می کند: علی علی قال: امرت بقتل ثلاثه القاسطین و الناکثین و المارقین فاما القاسطون فاهل الشام و اما الناکثون فذکرهم و اما المارقون فاهل النهروان... و متقی هندی در کنز العمال ۱۱/۲۹۲، ح ۳۱۵۵۲ و ۳۱۵۵۳، کتاب الفتن من قسم الافعال، فتن الخوراج چنین نقل می کند: عن علی قال: امرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین. و سرخسی در المبسوط، ۱۰/۱۲۴، کتاب السیر باب الخوراج. و اسکافی در المعیار و الموازنه ص ۱۱۹، خطبه عمار بن یاسر فی اهل الکوفه. و عمر بن ابی عاصم در کتاب السنه، ص ۴۲۵ ح ۹۰۷، باب المارقه و الحروریه و الخوراج السابق لها خذلان حدیث را این گونه نقل می کند: ... انه مأمور بذلك بقوله عنه امرت بقتال المارقین و الناکثین و القاسطین.

نموده از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبر امت) رضوان الله علیه که رسول اکرم صلی الله علیه وآله به ام سلمه (ام المؤمنین) فرمود:

هذا علی بن ابی طالب لحمه من لحمی و دممه من دمی و هو منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا ام سلمه هذا علی امیر المؤمنین و سید المرسلین و وعاء علمی و وصیی و بابی الذی اوتی منه و هو الآخره و معی فی المقام الا علی یقتل القاسطین و المارقین و الناکثین.

(این علی گوشتش گوشت من و خونش خون من است و او از من به منزله هارون است از موسی الا آنکه پیغمبری بعد از من نمی باشد ای ام سلمه این علی امیر المؤمنین و سید المسلمین و مخزن علم من و وصی من و باب علوم من است که می آیند از او و اوست برادر من در دنیا و آخرت و با من است در مقام اعلا و جنگ می کند با ناکثین و قاسطین و مارقین.)

آنگاه محمد بن یوسف بعد از نقل این حدیث اظهار نظر نموده، گوید: این حدیث دلالت کامله دارد بر این که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وعده داد علی علیه السلام را به جنگ آن سه طایفه و قطعا فرموده آن حضرت حق و وعده ای که فرموده راست بوده و به تحقیق امر فرمود: به علی جنگ کردن با آن سه طایفه را و قطعا فرموده آن حضرت حق و وعده ای که فرموده راست بوده و به تحقیق امر فرمود به علی

جنگ کردن با آن سه طایفه را چنان چه در خبر است مسندا از مخنف بن سلیم که گفت ابو ایوب انصاری (که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود) با لشکری آماده جنگ شد به او گفتم کار تو ای ابا ایوب عجیب است تو همان هستی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین جنگ نمودی اینک آماده جنگ با مسلمانان شده ای در جواب گفت:

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله امرنی بقتال ثلاثه الناکثین و القاسطین و المارقین.»

(رسول خدا مرا امر فرموده به جنگ نمودن سه طایفه که ناکثین و قاسطین و مارقین باشند.)

و اما این که عرض کردم جنگهای امیر المؤمنین صلوات الله علیه با اهل بصره (جمل) و با معاویه (صفین) و با اهل نهروان مانند جنگ با کفار و مشرکین بوده خبری است که اکابر علماء خودتان مانند امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی (۱) حدیث ۱۵۵ مسندا از ابی سعید خدری و سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۵۹ ینایع الموده (۲) ضمن باب یازدهم از جمع الفرائد از ابی سعید نقل

ص: ۳۷۷

۱- خصائص امیر المؤمنین، نسائی در ص ۱۳۱، علی یقاتل علی القرآن کما قاتلت علی تنزیله.

۲- ینایع الموده، قندوزی، ۱/۱۶۹، باب ۵۶، ذکر ان علیا خاصف النعل. و ابو یعلی در صحیح خود، ۱۵/۳۸۵، کتاب اخباریه باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر قتال علی بن ابی طالب علیه السلام علی تأویل القرآن و طبرانی در کتاب طرق حدیث من کذب علی ص ۴۲. و عبد الله بن عدی در الکامل، ۳/۳۳۷، ذیل شرح حال سلمه بن تمام الشقری کوفی. و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۵۱، شرح حال علی. و صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱۰/۱۵، جماع ابواب معجزاته فی اخباره بالفتن الملاحم الواقعه، باب ۹. و ابن دمشقی در جواهر المطالب فی مناقب امیر الامام علی، ۱/۱۹۱ باب ۲۹. و قندوزی در ینایع الموده، ۱/۱۸۶-۱۸۷، باب ۱۱، ح ۳ دو حدیث را در این زمینه نقل می کند. ابن حجر هیثمی در مجمع الزوائد، ۵/۱۸۶، کتاب الخلافة باب الخلفاء الاربعه، این را نقل می کند و بعد می نویسد: رواه ابو یعلی و رجاله الصحیح. و نیز احمد بن حنبل در مسند خود، ۳/۳۳، مسند ابی سعید خدری. و زرندی در نظم در السمطین، ص ۱۱۵، سمط ۱ قسم ۲، ذکر جامع مناقبه. و ابن حجر در الاصابه فی تمییز الصحابه، ۴/۲۴۵، شماره ترمه ۵۱۰۲، شرح حال بشر یا بشیر الانصاری. این حدیث را از عبد الرحمن بن بشیر نقل می کند. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳/۱۳۲ ح ۴۶۲۲/۳۲۰، کتاب معرفه الصحابه، من مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب. و ابن ابی شیبه در المصنف، ۷/۴۹۷ و ۴۹۸، ح ۱۹، کتاب الفضائل، فضائل علی بن ابیطالب. و خوارزمی در المناقب ص ۲۶۰، فصل ۱۶، فی بیان قتال الخوارج و هم المارقون. و ابن کثیر در البدایه و النهایه، ۶/۲۴۳، کتاب دلائل النبوه، ذکر اخبار عن الفتن الوقعه فی آخر ایام عثمان و خلافة علی. و ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۳۲، ذیل شرح حال علی بن ابیطالب و در ح ۳/۳۸۲، شرح حال عبد الرحمن بن بشیر. و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ۲/۲۷۶، خطبه ۳۶ من خطبه له فی تخویف اهل النهروان. و متقی هندی در کتر العمال، ۱۱/۶۱۳، ح ۳۹۹۶۷، کتاب الفضائل من قسم الافعال، باب ۳، فصل ۲. ابو نعیم در حلیه الاولیاء، ۱/۶۷ شرح حال علی بن ابی طالب و محب الدین طبری در ریاض

النصرة، ٢/١٥٧، باب ٤ في مناقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب ذكر اختصاصه بالقتال على تأويل القرآن كما قاتل النبي صلى الله عليه وآله على تنزيله، به الفاظ و طرق گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

می نماید که گفت: ما با صحابه نشسته منتظر رسول خداصلی الله علیه وآله بودیم پس آن حضرت به سوی ما آمد در حالتی که تسمیه نعلین آن حضرت قطع شده بود آن نعل را افکند به سمت علی علیه السلام و علی مشغول دوختن نعل آن حضرت شد آنگاه حضرت یازدهم از جمع الفرائد از ابی سعید نقل می نماید که گفت: ما با صحابه نشسته منتظر رسول خداصلی الله علیه وآله بودیم پس آن حضرت به سوی ما آمد در حالتی که تسمیه نعلین آن حضرت قطع شده بود آن نعل را افکند به سمت علی علیه السلام و علی مشغول دوختن نعل آن حضرت شد آنگاه حضرت فرمود:

«ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابوبکر انا فقال صلی الله علیه وآله: لا فقال عمر: انا! فقال صلی الله علیه وآله: لا و لکن خاصف النعل.»

(از شما کسی هست که جنگ می کند بر تأویل و معنای قرآن چنان چه من جنگ کردم با کفار و مشرکین به ظاهر قرآن پس ابوبکر عرض کرد آن شخص من هستم فرمود نه پس عمر گفت: من هستم؟ فرمود: و لکن آن شخص دوزنده نعل من است. (یعنی علی است)

پس این حدیث نص صریح است بر این که جنگ های علی علیه السّلام جهاد بر حق و برای حفظ معنی و تأویل و حقیقت قرآن بوده چنان که جنگ های رسول الله صلی الله علیه وآله برای تنزیل و نزول ظاهر قرآن بوده.

و آن سه جنگی که علی علیه السّلام نمود به حکم فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وآله جنگ با مسلمین نبوده چون اگر جنگ با مسلمین بود حتما آن حضرت نهی از آن می نمود نه آن که امر به آنها نماید و آنها را نام گذاری نماید به نام ناکثین و قاسطین و مارقین که خود دلیل کامل بر ارتداد آنها و قیام در مقابل قرآن بوده چنان چه مشرکین قیام در مقابل قرآن نمودند.

پس انقلابات و جنگ های امیر المؤمنین علیه السّلام روی عدم حسن سیاست نبوده بلکه روی نفاق و رؤیت و عدم توجه مخالفین به قواعد و قوانین و دستورات رسول الله صلی الله علیه وآله بوده است.

شما اگر از روی علم و انصاف و بی طرفانه به رویه و رفتار حکومت شرعی کامل خلافت پنج ساله آن حضرت و احکامی که به حکام ولایات و مأمورین



لشکری و کشوری صادر می فرمود، مراجعه نمایید مانند دستوراتی که به مالک ابن اشتر و محمد بن ابی بکر در حکومت مصر به عثمان بن حنیف و عبد الله بن عباس در حکومت بصره و بقثم بن عباس در حکومت مکه و به سایر عمال خود در حین مأموریت های آنها داده که در نهج البلاغه ضبط گردیده، تصدیق خواهید نمود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیاستمدار عادل نوع پروری مانند علی علیه السلام چشم روزگار ندیده که دوست و دشمن معتقد به این معنی می باشد.

برای آنکه آن حضرت در ورع و تقوی امام المتقین بوده، در علم و دانش عالم به کتاب الله و تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل آن، به علاوه عالم به غیب و شهود بوده.

شیخ: معانی این جمله مبهم را نفهمیدم که سیدنا علی کرم الله وجهه را عالم به غیب و شهود خواندید، معنی غیب و شهود را نفهمیدم. متمنی است واضح تر بیان فرمایید.

داعی: ابهامی در این معنی نبوده. علم به غیب یعنی احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلاق که عالم به آن به افاضات غیب الغیوب جلّ و علا انبیاء و اوصیاء آنها بودند، البته هر یک به مقداری که خداوند متعال برای آنها صلاح دیده و مقتضای دعوات آنها بوده، آگاهی بر امور غیبیه داشتند.

و بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله علام به چنین علمی شخص امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده است.

شیخ: از جناب عالی انتظار نداشتم که عقاید باطله غلات شیعه را با این که از آنها بیزاری می جوئید، بیان نمایید.

بدیهی است که تعریف بما لا یرضی صاحبه می باشد زیرا که علم غیب از مخصوصات ذات باری تعالی می باشد و احدی از عباد در این علم راه ندارد.

داعی: این گفتار شما همان اشتباهی است که عمدا یا سهوا گذشتگان شما نموده اند. اینک شما هم بدون تفکر و تعقل و تعمق تبعاً للاسلاف بر زبان جاری نمودید. اگر قدری دقیق می شدید، کشف حجب بر شما می شد و می دانستید که معتقد بودن به علم غیب از برای انبیاء عظام و اوصیاء کرام و برگزیدگان حق تعالی ابداً ربطی به غلو ندارد، بلکه برای آنها امر عادی بوده است و خود اثبات مقام عبودیت خالص است، جهت آن که عقل و نقل و

نص صریح قرآن مجید شاهد بر این معنی می باشد.

### علم غیب را غیر از خدا احدی نداند

شیخ: بی لطفی فرمودید که اشاره به قرآن نمودید زیرا که نص قرآن کریم بر خلاف بیان شما وارد است.

داعی: خیلی ممنون می شود آیات بر خلاف را که می فرمایید قرائت فرمایید.

شیخ: آیات چندی در قرآن کریم شاهد بر این عرض حقیر می باشد اولاً در آیه ۵۹ سوره انعام صریحاً می فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾

(کلید خزائن غیب نزد خداست و کسی جز خدا بر آن گاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریا است همه می داند و هیچ برگگی از درخت نیفتد)

مرگ آن که او آگاه است و هیچ دانه در زیر تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آن که در کتاب مبین مسطور است.)

این آیه دلیل قاطع است بر این که جز ذات پروردگار احدی عالم به علم غیب نیست و هر کس علم به غیب را برای غیر خدا قائل شود غلو نموده و بنده ضعیف را شریک در صفت خدایی قرار داده و حال آنکه ذات پروردگار معری و مبرای از شریک است ذاتا و صفة و این که فرمودید سیدنا علی کرم الله وجهه عالم به علم غیب بوده است علاوه بر این که او را در صفت مخصوص خدا شریک قرار داده اید مقامش را بالاتر از مقام پیغمبر بزرگ برده اید زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر می فرمود: من بشری هستم مانند شما و عالم به علم غیب خدا است و صریحا اظهار عجز از علم غیب می نمود. مگر آیه ۱۱۰ سوره کهف را مطالعه ننموده اید که فرمود:

{قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ}

(ای رسول بگو به امت که من مانند شما بشر هستم (تنها فرق میان من با شما این است) که به من وحی می رسد جز این نیست که خدای شما خدای یکتاست)

و نیز در آیه ۱۸۸ سوره اعراف فرمود:

{قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ}

(ای رسول بگو به امت که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه

خدا بر من خواسته است و اگر من از غیب جز آن چه به وحی می دانم (یعنی به افاضه غیب الغیوب آگاه بودم بر خیر و نفع خویش همیشه می افزودم و هیچ گاه زیان و رنج نمی دیدم من نیستم مگر رسول ترساننده و بشارت دهنده اهل ایمان.)

و در آیه ۳۳ سوره هود فرموده:

{وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ}

(و نمی گویم من به شما که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب حق آگاهی دارم.)

و در سوره ۶۶ النمل فرمود:

{قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ}

(ای رسول ما بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ نمی دانند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد.)

در صورتی که خود پیغمبر به صریح این آیات شریفه اذعان دارد به ندانستن علم غیب و این علم را از مخصوصات ذات الهی می داند شما چگونه چنین علمی را جهت علی قائلید پس این عقیده نیست مگر آن که مقام علی بایستی از مقام پیغمبر بالاتر باشد.

مگر نه این است که در آیه ۱۷۴ سوره آل عمران فرموده:

{وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ}

(خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه نسازد)

پس روی چه قاعده شما عمل غیب را برای غیر خدا قائل می شوید، اگر این

عقیده غلو نیست که علی را شریک خدا قرار دهید، پس غلو چه چیز است؟

داعی: مقدمات بیانات شما صحیح است و مورد قبول است و عقیده همه ما می باشد ولی نتیجه ای که از مقدمات گفتارتان گرفتید نارسا می باشد.

### علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیاء و اوصیاء می شود

اما در مقدمات اولیه که فرمودید: عالم به علم غیب ذات پروردگار است و کلید و مفتاح علم غیب در نزد خدای متعال می باشد و نظر به آیه آخر سوره کهف رسول خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و تمام انبیاء عظام و اوصیاء کرم و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بشری هستند مانند سایر افراد بشر و در ساختمان هیاکلشان چیزی زیادتى ندارد و آنچه در هیاکل جسمانی دیگران به کار رفته در وجودات مقدسه آنها نیز به کار رفته، ابدا شک و شبهه ای نیست و عقاید جمیع امامیه همین است و آیاتی که شما قرائت نمودید هر یک در محل خود صحیح است.

و اما آیه سوره مبارکه هود را که قرائت نمودید مربوط به حضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه السلام می باشد.

و آنچه مخصوص به پیغمبر با عظمت ما است آیه ۵۰ سوره انعام می باشد که وقتی کفار و مشرکین از آن حضرت اقتراح آیات می کردند که چرا گنجی بر او فرود نمی آید و چرا غیب مستمر نمی داند در جواب آنها این آیه شریفه آمد:

{قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ }

(بگو نمی گویم من به شما که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب آگاهی دارم و نه دعوی کنم که فرشته آسمانم (دعوی من شما

تنها این است که) من پیروی نمی کنم جز آنچه را که به من وحی می رسد)

و مقصود از نزول این آیه شریفه جلوگیری از هوس بازی های مردم جاهل بوده که بدانند دستگاه الوهیت و مقام رسالت و نبوت بالاتر از آن است که مانند خیمه شب بازی در دسترس هوس بازی آنها قرار گیرد.

و اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیاء آنها قائلیم شرکت در صفت خدائی نیست بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خدا بر آنها نزول و پرده ها برداشته و حقایق را بر آنها کشف می نمودند.

خوب است مطالب را باز کنیم و واضح تر بیان حقیقت نماییم تا کشف حجب گردد و شیادها نسبت به عقاید شیعیان دخالت های بیجا ننمایند و تهمت ها نزنند و نگویند شیعیان مشرک هستند، چون امامان خود را شریک در علم خدا می دانند.

### علم بر دو قسم است ذاتی و عرضی

آنچه ما جماعت شیعه امامیه معتقدیم آن است که علم بر دو قسم است: ذاتی و عرضی.

علم ذاتی که ابدا عرضی در او راه ندارد و اطلاق مطلق منحصر به فرد اکمل است، مخصوصا ذات پروردگار اکبر اعظم می باشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هرچه تعبیر و تقدی نماییم از تنگی عبارت است و الا علم بالذات در محاطه عقل بشر عاجز متصور نمی شود.

و اما قسم دوم علم عرضی است که آدمی اعم از پیغمبر و امت، امام و مأموم

ذاتا دارای علم نمی باشند بعدها به آنها افاضه می شود و این نوع از علم بر دو قسم است تحصیلی و لدنی و این هر دو قسم از افاضات فیض ربانی حق تعالی است.

آن محصلی که تحصیل می نماید، تا افاضه حضرت یزدان نباشد زحمات او به جایی نمی رسد؛ هرچند زحمت بکشد عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی منتها با اسباب مدرسه رفتن و معلم دیدن که به مرور ایام به همان مقدار که زحمت کشیده کسب فیض می نمایند.

و اما قسم دوم از علم عرضی را علم لدنی می گویند یعنی بی واسطه کسب فیض می نماید بدون تحصیل و تلقین حروف، افاضه مستقیم از مبدء فیاض علی الاطلاق می شود و عالم می گردد.

چنان چه در ایه ۶۴ سوره کهف فرموده:

{و علمناه من لدنا علما}

(وی را نزد خود علم لدنی و اسرار غیبی بیاموختیم)

احدی از شیعیان نگفته و ادعاء ننموده که علم به مغیبات جزء ذات پیغمبر و امام است یعنی ذاتا پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام ها علام به علم غیب بوده اند همان قسمی که خدای متعال عالم است و اگر کسی چنین ادعایی نماید قطعاً جزء غلات و کافر می باشد و ما شیعیان امامیه از آنها بی زاری می جوئیم.

ولی آنچه ما میگوئیم و عقیده به آن داریم این است که حضرت احدیت جل و علا مجبور و محدود نمی باشد بلکه فعال ما یشاء قادر بالاستقلال می باشد در مواقعی که مشیت او تعلق گیرد به هر خلقی از مخلوقات که

صلاح و مقتضی

ص: ۳۸۶

بداند علم و قدرت بدهد قادر و توانا می باشد.

منتها گاهی به وسیله و واسطه معلم بشری و گاهی بی واسطه افاضه فیض می نماید که از آن علم بی واسطه تعبیر به علم لدنی و علم غیب می نمایم که بدون مکتب رفتن و معلم دیدن درک فیض می نماید به قول شاعر:

نگار من که به

مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسئله آموز هر مدرس شد

شیخ: بیان مقدماتی شما صحیح است ولی مشیت خداوندی به چنین امر غیر طبیعی تعلق نمی گیرد که از علم غیب خود بدون معلم و مدرس افاضه نماید.

داعی: اشتباه شما و اقران شما در همین جا است که قدری فکر نمی کنید، حتی بر خلاف عده بسیاری از محققین علمای خودتان صحبت می فرمایید و الا این مطلب به قدری ساده و واضح است که محتاج بحث نمی باشد.

در این که خداوند متعال به تمام انبیاء و اوصیاء آنها که برگزیده گان او هستند به اندازه و مقداری که برای محیط هر یک لازم بوده است افاضه غیبی نموده شبهه ای نمی باشد.

شیخ: در مقابل این آیات منفی قرآن که صریحا نفی علم غیب را از افراد می نماید چه دلیل مثبتی بر مدعای خود دارید؟

داعی: ما مخالف با آیات منفی قرآن نیستیم زیرا هر آیه ای از قرآن برای امری مخصوص نازل گردیده که گاهی منفی و گاهی مثبت به مقتضای حال بوده است فلذا درباره قرآن بزرگان گفته اند آیات القرآن یشدد بعضها بعضا.

در مقابل تقاضای مشرکین و کفار که پیوسته از آن حضرت اقتراح آیات می کردند که فی الحقیقه می خواستند مقام نبوت را بازیچه دست خود قرار دهند

ص: ۳۸۷



آیات نفی نازل می شد.

ولی برای اثبات اصل موضوع آیات مثبت نازل نموده تا کشف حقیقت گردد و اما دلایل از قرآن مجید و اخبار صحیحه و تاریخ که مورد توجه علمای خودتان هم می باشد حتی بیگانگان هم تصدیق دارند، بسیار است.

### دلایل قرآنی به علم غیب انبیاء و اوصیاء

شیخ: خیلی عجیب است که می فرمایید دلیل مثبت در قرآن کریم است متمنی است آن آیات را قرائت فرمائید.

داعی: تعجب نفرمایید خودتان هم می دانید منتها صلاحتان نیست تصدیق نمایید، زیرا در اثبات مقام خلافت به عقیده خودتان اسباب زحمت می شود تا متابعت از اسلاف شما را وادار به تعجب نموده است.

اولا در آیه ۲۶ سوره جن صریحا می فرماید:

{عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيُعَلِّمَ أَن قَدْ أبلغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا}

(ذات پروردگار متعال که عالم و دانای غیب است احدی را بر علم غیب خود آگاه نمی کند مگر آن کس که از رسولان برگزیده است که بر محافظت او (فرشتگان را) از پیش رو و پشت سر می فرستد (تا اسرار وحی او را که غیب خداوند است شیاطین به سرقت گوش نربایند) تا بدانند که آن رسولان پیغام های پروردگار خود را به خلق کاملاً رسانیدند و خدا به آنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد و به شماره هر چیز در عالم به

ص: ۳۸۸

خوبی آگاه است.)

این آیه شریفه صراحت کامل دارد بر این که به گزیدگان و پسندیده گان از رسل و فرستادگان حق تعالی مستثنای در این علم (غیب) هستند که به آنها افاضه و ابلاغ می فرماید.

ثانیا همین آیه ای که الان از سوره آل عمران قرائت فرمودید به اول آیه اشاره کردید ولی بقیه آیه را نخواندید! اینک دعاگو تمام آیه را قرائت می نمایم تا بدانید خود دلیلی است بر ثوبت مرام و گفتار ما که می فرماید:

{ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَمَا مَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ }

(این حکایت نوح از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما به تو وحی کنیم تو و قومت هیچ از آن آگاه نبودید.)

و در آیه ۵۲ سوره شوری فرمود:

{ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا }

(و همین گونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را به فرمان خویش برای وحی به تو فرستادیم و از آن پیش که وحی رسد ندانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شرع کدام است و لیکن ما آن کتاب و شرع را نور (وحی و معرفت) گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم به آن نور هدایت می کنیم.)

اگر افاضه علم غیب در عالم نبود، پس انبیاء چگونه از بواطن امور خبر می دادند و مردم را از زندگانی داخلی آنها آگاه می نمودند؟

ص: ۳۸۹

مگر در آیه ۴۳ سوره آل عمران از قول حضرت عیسی علی نبینا و آله علیه السلام صریحا نقل نمی نماید که به بنی اسرائیل می فرمود:

{وَأَنْتُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ}

(و به شما از غیب خبر دهم که در خانه هایتان چه می خورید و چه ذخیره می کنید.)

آیا خبر دادن از امور داخلی اشخاص اخبار از مغيبات نیست؟ اگر بخواهم تمام آیات قرآن مجید را که در این امور وارد است قرائت نمایم وقت مجلس اقتضا ندارد، برای نمونه و شاهد گمان می کنم کافی باشد.

شیخ: این نوع بیانات شما و هم عقیده های شما است که سبب پیدایش راه زنی ها شده، دسته های بازیگران و حقه بازها به عنوان رمال و جفّار و کف بین و کت بین و طالع بین و سرکتاب بین و امثال اینها در جامعه پیدا شده و گوش مردم بی خبر را بریده، جیب خود را پر کرده، به عنوان خبر دادن از غیب مردم را با خرافات و موهومات عادت داده، باعث بدبختی ها می شوند و خلق را به گمراهی و خروج از حق و حقیقت می کشانند!

#### مدعیان علم غیب

داعی: عقاید حق باعث بدبختی نمی شود. جهل و نادانی ملت ها است که آنها را به در هر خانه می کشاند و الا اگر مسلمین دانا می شدند مطابق با دستورات اکیده پیغمبر عظیم الشان خود در پی علم و عالم می رفتند، مخصوصا عارف به قرآن می شدند و از روز اول باب علم مسدود نمی شد، در پی اشخاص مجهول و ایادی مرموز نمی رفتند و طعمه هر شغال و روباهی نمی شدند، می دانستند که

{الا- من ارتضى من رسول} مخصوصا کلمه رسول راه بازیگران را بسته زیرا این کلمه صراحت کامل دارد بر این که علم به غیب مخصوص خداوندی که بدون اسباب و آلات و ادوات باشد برگزیدگان از فرستادگان و رسل حقند.

و اگر کسی جنبه رسالت نداشته باشد یعنی پیغمبر و امام نباشد و مدعی خبر دادن از مغیبات به علم مخصوص خداوندی باشد، با رمل یا جفر یا قیافه شناسی یا قهوه خوری یا کت بینی یا سر کتاب دیدن و امثال اینها قطعاً دروغ گو می باشند و مسلمانان عالم و عارف و تابع قرآن مجید آنها را حق نمی دانند و به سوی آنها نمی روند و فریب آنها را نمی خورند.

چون فهیمده و دانسته اند که پیروی از احدی نباید بنمایند جز از قرآن مجید و حاملین و مبینین قرآن که خاندان محمد و آل محمد علیهم السلام باشند که عدیل القرآنند.

خلاصه کلام جز پیغمبر خاتم اوصیاء صلی الله علیه و آله و اوصیاء طاهرین آن حضرت که برگزیدگان حقند در این امت هر کس دعوی غیب دانی بنماید و بگوید از غیب الهی خبر می دهد مسلماً کذاب و بازیگراست و لو به هر وسیله و اسباب باشد.

شیخ: انبیاء چون مرکز نزول وحی بودند (به قول شما) علم و اطلاع بر مغیبات پیدا می نمودند. مگر سیدنا علی کرم الله وجهه پیغمبر بوده یا شریک در امر رسالت بوده که آگاهی بر مغیبات داشته باشد که شما اثبات این مقام را برای او می نمایید؟

داعی: اولاً این که فرمودید (به قول شما) چرا عمداً سهو نموده و مغلطه کاری می‌نمایید؟ چرا نمی‌فرمایید به قول خداوند متعال که می‌فرمایید (به قول شما)؟! داعی از خود چیزی ندارد و ابراز عقیده و ادعائی نمی‌کند جز آن که ناقل قرآن مجید و کاشف حقایق آن هستم به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که مبین قرآن بوده است.

در مرتبه اول که شواهد از آیات قرآن مجید قرائت نمودم بر این که انبیاء و رسل برگزیدگان حق تعالی عالم به علم غیبند و اکابر علماء خودتان تصدیق به این معنی نموده‌اند و به نقل اخبار غیبیه از خاتم الانبیاء پرداخته‌اند.

که از جمله آنها ابن ابی الحدید معتزلی در صفحه ۶۷ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) بعد از نقل حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که به علی علیه السلام

ص: ۳۹۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۰۱، خطبه ۳ معروف شقشقیه، ابن ابی الحدید می‌نویسد: «ستقاتل بعدی الناکثین، والقاسطین و المارقین.» وهذا الخبر من دلائل نبوته صلوات الله علیه، لأنه إخبار صریح بالغیب، لا یحتمل التمیوه والتدلیس، كما تحتمله الاخبار المجمله، وصدق قوله علیه السلام: «والمارقین» ، قوله أولاً فی الخوارج: «یمرقون من الدین كما یمرق» السهم من الرمیة و نیز عمرو بن ابی عاصم در کتاب السنه ص ۴۲۵ ح ۹۰۷، با المارقه و الحروریه و الخوارج لاسابق لها خذلان اینگونه می‌نویسد: امر رسول الله صلی الله علیه و آله بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین. و نیز متقی هندی در کنز العمال، ۱۶/۱۹۴، ح ۴۴۲۱۶، کتاب المواعظ و الرقائق و الخطب و الحکم، خطب علی و مواعظه. و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۶۸، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، با اختلاف الفاظ به همین حدیث اشاره کرده‌اند.

ستقاتل بعد الناکثین و القاسطین و المارقین

(زود است که جنگ می نمایی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین)

گویند این خبر از جمله دلایل نبوت آن حضرت است برای آن که در این حدیث اخبار صریح به غیب است که ابدا احتمال تمویه و تدلیس در آن نمی رود زیرا خبر از وقایع بعد از خود دارد که عینا (تقریبا بعد از سی سال) واقع شد چه آن که فرمود با این سه طایفه جنگ خواهی نمود که مراد از ناکثین اهل جمل بودند به اغوای طلحه و زبیر و قیادت عایشه به جنگ با علی برخاستند و قاسطین اهل صفین بودند یعنی اتباع معاویه و مارقین، خوارج نهروان بودند که از دین بیرون رفتند. انتهی (که قبلا مشروحا عرض کردم).

ثانیا احدی از شیعیان امامیه دعوی نبوت برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین ننموده بلکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به خاتم الانبیاء و مستقل در امر نبوت و بلا شریک می دانیم و مدعیان چنین امری را باطل و معتقدین به این عقیده را کافر می شناسیم.

ولی آن حضرت و یازده امام از نسل او را امامان بر حق و اوصیاء و خلفاء منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله می دانیم که خداوند به وسیله و واسطه خود آن بزرگوار آنها را آگاه و مطلع بر اسرار و مغیبات نمود.

ما معتقدیم همان پرده ای که در مقابل دیدگان عالمیان است که نمی بینند در این عالم مگر آنچه ظاهر و نمایان است، در مقابل دیدگان انبیاء و اوصیاء آنها هم می باشد ولی به اقتضای زمان و مکان، همان خدای عالم الغیب که قادر بر افاضه

فیض می باشد به مقداری که مقتضی بوده و صلاح می دانسته پرده را از مقابل دیدگان آنها برداشته که پشت پرده را می دیدند، لذا از مغیبات خبر می دادند.

هرگاه صلاح نبوده پرده افتاده و بی خبر بودند، به همین جهت در بعض اخبار است که گاهی اظهار بی اطلاعی می نمودند. فلذا می فرماید:

{وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ}

(اگر من (استقلالاً) علم غیب می دانستم خوبی های خود را زیاد می نمودم)

یعنی من استقلالاً و از پیش خود خبری از غیب ندارم، مرگ پرده بالا رود و افاضه فیض یزدانی گردد.

شیخ: کجا و چه جا پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها اطلاع داده که به وسیله پیغمبر آگاه بر حقایق مستوره شدند؟

داعی: آیه به حکم آیات قرآنی که به بعضی از آنها اشاره نمودیم، شما رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را مرتضی و برگزیده از خلق و رسول حق تعالی می دانید یا خیر؟

شیخ: سؤال عجیبی نمودید بدیهی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله مرتضی و خاتم الانبیاء بوده است.

داعی: پس به حکم آیه شریفه {عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ} پیغمبر خاتم عالم به علم غیب بوده چه آنکه در این آیه می فرماید: خدای عالم الغیب از علم غیب خود به مرتضای از رسل و فرستادگان خود افاضه می فرماید.

شیخ: بر فرض که آن حضرت عالم به غیب بوده چه ربطی دارد به این که سیدنا علی کرم الله وجهه هم بایستی عالم به غیب باشد؟

داعی: اگر آقایان محترم از جمودت و تقلید اسلاف خارج و قدری توسعه در فکر دهید و به اخبار صحیحه و حالات رسول الله صلی الله علیه و آله دقت نمایید، مطلب به خودی خود واضح و آشکار می گردد.

شیخ: اگر ما فکرمان مقصور است شما که به حمد الله فکرتان باز و طلیق اللسانید بفرمایید کدام خبر است که اثبات علم غیب برای سیدنا علی کرم الله وجهه می نماید؟

اگر بایستی علم غیبی برای اوصیاء و خلفاء راشدین باشد استثناء معنی ندارد حتما باید خلفاء بالاخص خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین عالم به غیب باشند و حال

آنکه می بینیم هیچ یک از خلفاء چنین ادعایی ننمودند بلکه مانند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله اظهار عجز می نمودند. چگونه سیدنا علی کرم الله وجهه را شما منحصر استثناء می نمایید؟

داعی: اولاً- جواب شما را در اظهار عجز پیغمبر صلی الله علیه و آله دادم که آن حضرت مستقل در احاطه بر امور غیبیه نبوده، بلکه با افاضات حضرت غیب الغیوب آگاه بر حقایق بوده آنجا که می فرماید: اگر غیب می دانستم بر خوبی های خود می افرودم اشاره به آن است که من مانند خدای متعال دارای علم غیب نیستم بلکه هرگاه افاضه می شد و پرده دار عالم غیب پرده را از مقابل او بر می داشت حقایق مستوره بر او مکشوف می شد فلذا خبرها از غیب می داد.



ثانياً فرمودید اگر علم غیبی بوده نبایستی در خلفاء استثناء باشد فرمایش صحیح و محکمی فرمودید، ما هم همین عقیده را داریم اختلاف ما و شما از همین جا شروع می شود.

ما هم می گوئیم که خلفاء رسول الله بایستی مانند خود آن حضرت عالم به ظواهر و بواطن امور باشند بلکه به تمام معنی و در جمیع صفات به استثنای مقام نبوت و رسالت و شرائط خاصه نبوت (که عبارت از نزول وحی و کتاب و احکام باشد) باید خلفاء و اوصیاء آن حضرت مثل او باشند.

منتها شما خلفاء برگزیده خلق یعنی کسانی که عده ای از مردم جمع شدند و آنها را خلیفه خواندند و لو پیغمبر آنها را لعن نموده (مانند معاویه علیه الهاویه) خلیفه الرسول میخوانید.

ولی ما می گوئیم خلفاء و اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله کسانی هستند که آن حضرت خود نص بر وجود آنها نموده مانند نصوص انبیاء سلف بر اوصیاء خود.

والبته آن خلفاء و اوصیایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نص بر آنکه بدون استثناء مظهر تام و تمام آن حضرت بودند، به همین جهت همگی آنها علام به غیب و بواطن امور بودند.

و آن خلفاء برحق و منصوص دوازده نفر بودند که در اخبار شما هم به عدد و نامهای آنها روایت شده است(۱) و آنها دوازده امام بر حق شیعه از عترت و اهل

ص: ۳۹۶

---

۱- این روایت با عبارت مختلف در کتب اهل تسنن بیان شده است. احمد بن حنبل در مسند ۵/۹۰ حدیث جابر بن سمره چنین روایت کرده است: سمعت جابر بن سمره یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه... و در صفحه ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۲ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ نیز با کمی تغییر در عبارت روایات بسیاری نقل کرده است. همچنین مسلم نیشابوری و بخاری در صحیح خود ۶/۳ و کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش و الخلافة و بخاری در صحیح ۸/۱۲۸ (کتاب الاحکام) و ترمذی در سنن ۳/۳۴۰ ح ۲۳۲۳ و ۲۳۲۴ (باب ما جاء فی الخلفاء) و ابی داود در سنن ۲/۳۰۹ ح ۴۲۷۹، ۴۲۸۰، کتاب المهدی).

بیت رسالت امیر المؤمنین علی و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت بودند.

و دلیل بر این که دیگران خلفاء منصوص رسول الله نبودند همان فرموده شماست که جمیع اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند که پیوسته اظهار عجز از مطلق علم می نمودند تا چه رسد به علم غیب بر بواطن امور.

ثالثاً فرمودید به کدام خبر اثبات علم غیب برای مولانا امیر المؤمنین علیه السلام می نماییم. احادیث بسیار در این باب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده از جمله حدیث مهمی است که مکرر در ازمنه و امکانه مختلفه بر لسان مبارک آن حضرت جاری گردیده و به نام حدیث مدینه در میان احادیث شهرت پیدا نموده که تقریباً از متواترات فریقن (شیعه و سنی) می باشد که آن حضرت علی علیه السلام را منحصرراً و منفرداً باب علم و حکمت خود معرفی و به این عبارت فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العمل فلیأت الباب»

(من (که رسول الله هتسم) شهرستان علمم و علی در و باب آن شهرستان علم است و هر کس اراده دارد علم مرا (یعنی می) [وهد از علم من بهره بردارد) پس باید برود

به باب (یعنی به سوی علی علیه السلام)

ص: ۳۹۷

شیخ: این حدیث در نزد علمای ما به ثبوت نرسیده و اگر باشد خبر واحد است و یا ضعاف اخبار می باشد!

### در نقل روایات و ناقلین حدیث مدینه

داعی: بی لطفی فرمودید که چنین خبر محکم و متواتری را خبر واحد و از ضعاف اخبار به حساب آوردید و حال آن که اکابر علماء خودتان صحت آن را تصدیق نموده اند.

خوب است مراجعه نمایید به کتب معتبره خودتان مانند جمع الجوامع سیوطی و تهذیب الآثار محمد بن جریر طبری و تذکره الابرار سید محمد بخاری و مستدرک حاکم نیشابوری و نقد الصحیح فیروز آبادی و کنز العمال متقی هندی و کفایت الطالب گنجی شافعی و تذکره الموضوعات جمال الدین هندی که گوید:

فمن حکم بکذبه فقد اخطأ

(کسی که حکم به دورغ بودن این حدیث بنماید به تحقیق خطا نموده است.)

و روضه الندیة امیر محمد یمانی و بحرالاسانید حافظ ابو محمد سمرقندی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و غیرهم که عموماً حکم به صحت این حدیث شریف نموده اند.

چه آن که این حدیث با عظمت به طرق مختلفه و اسناد متفاوته از بسیاری از اصحاب و تابعین از قبیل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام و ابا محمد حسن بن علی علیه السّلام (سبط اکبر رسول الله صلی الله علیه و آله) و امام المفسرین (حبر امت) عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبد

الله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن عاص (از صحابه عظام)

و امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام و محمد بن علی الباقر علیهم السلام و اصبع بن نباته و جریر الضبّی و حارث بن عبد الله همدانی کوفی و سعد بن طریف الحنظلی کوفی و سعید بن جبیر اسدی الکوفی و سلمه بن کهیل حضرمی کوفی و سیمان بن مهران اعمش کوفی و عاصم بن حمزه سلولی کوفی و عبد الله بن عباس بن خثیم القاری المکی و عبد الرحمن بن عثمان عبد الله بن عسیله المرادی ابو عبد الله صنابحی و مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المخزومی المالکی (از تابعین)

و از سلسله جلیله علماء فخام و محدثین عظام و مورخین گرام خودتان (علاوه بر جمهور علماء شیعه) بسیارند که آنچه داعی دیده ام گمان می کنم قریب دویست نفر از جهابذه بزرگان خودتان این حدیث شریف را نقل نموده اند و آنچه الحال در نظر دارم نقل قول بعضی از آنها را به عرض می رسانم تا جناب شیخ خجالت نکشند، بدانند روی عادت تبعاً للاسلاف خدشه در سند حدیث نمودند و الا عند العموم مطلب واضح و آشکار می باشد.

۱- محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ قرن سیم ۳۱۰ قمری در تهذیب الآثار. (۱)

۲- حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در ص ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۲۲۶ جلد سیم

ص: ۳۹۹

---

۱- تهذیب الآثار، طبری، ص ۱۰۴، حدیث ۱۷۳، ذکر خبر آخر من اخبار علی عن النبی.

۳- ابو عیسی محمد ترمذی متوفی ۲۸۹ در صحیح خود (۲).

۴- جلال الدین سیوطی، متوفی سال ۹۱۱ در جمع الجوامع (۳) و در صفحه ۳۷۴ جلد اول جامع الصغیر (۴).

۵- ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی متوفی ۳۶۰ در کبیر و اوسط (۵).

۶- حافظ ابو محمد حسن بن سمرقندی، متوفی ۴۹۱ در بحر الاسانید.

۷- حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی متوفی ۴۳۰ در معرفه الصحابه.

۸- حافظ ابو عمرو یوسف بن عبد الله بن عبد البر قرطبی متوفی ۴۶۳ در صفحه ۴۶۱ جلد دوم استیعاب (۶).

۹- ابو الحسن فقیه شافعی علی بن محمد بن طیب الجلابی ابن مغزلی

ص: ۴۰۰

---

۱- مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۷ و ۱۳۸، ح ۴۴۳۷ تا ۴۶۳۹، کتاب معرفه الصحابه، فضائل امیر المؤمنین. وی چند حدیث با اسناد مختلف نقل می کند و بعد می نویسد: هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه. ودر حدیث دیگر می نویسد: من حدیث سفیان الثوری باسناد صحیح.

۲- سنن ترمذی، ص ۹۸۰، ح ۳۷۳۲، کتاب المناقب، مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام وی حدیث دار الحکمه را بیان می کند.

۳- جمع الجوامع، سیوطی ص ۱۷۵، ح ۴۷۶۳، قسم الاقوال، حرف الهمزه. ۶

۴- الجامع الصغیر، ۱/۴۱۵، ح ۲۷۰۵، حرف الهمزه «محقق»

۵- المعجم الکبیر، طبرانی، ۱۱/۵۵، احادیث مجاهد عن ابی عباس.

۶- الاستیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۳، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابیطالب علیه السلام.

- ۱۰- ابو شجاع شیرویه همدانی دیلمی متوفی ۵۰۹ در فردوس الاخبار (۲).
- ۱۱- ابو المؤید خطیب خوارزمی متوفی ۵۶۸ در صفحه ۴۹ مناقب (۳) و در صفحه ۴۳ جلد اول مقتل (۴) الحسین.
- ۱۲- ابو القاسم ابن عساکر علی بن حسن دمشقی متوفی ۵۷۱ در تاریخ کبیر (۵).
- ۱۳- ابو حجاج یوسف بن محمد آندلسی متوفی ۶۰۵ در صفحه ۲۲۲ جلد اول (الف باء).
- ۱۴- ابو الحسن علی بن محمد بن اثیر جرزی متوفی ۶۳۰ در صفحه ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه (۶).
- ۱۵- محب الدین احمد بن عبد الله طبری شافعی متوفی ۶۹۴ در صفحه ۱۲۹ جلد اول ریاض النضره (۷).

ص: ۴۰۱

- 
- ۱- مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغزلی، ص ۸۱-۸۶، ح، ۱۲۰-۱۲۶، قوله انا مدینه العلم و علی بابها. وی یک باب را اختصاص به این حدیث داده و تعداد ۶ حدیث را ذکر کرده است.
- ۲- الفردوس بمأثور الخطاب، دیلمی، ۱/۴۴، ح ۱۰۶، باب الف، ذکر حدیث الاوائل. ذکر اخبار جائت عن النبی صلی الله علیه وآله فی مناقبه.
- ۳- مناقب خوارزمی، ۸۳ ح ۶۹، فصل ۷ فی بیان غزارة علمه.
- ۴- مقتل الحسین، خوارزمی، ص ۷۶، فصل ۴۷ فی نموذج من فضائل امیر المؤمنین ح ۲۴.
- ۵- تاریخ المدینه دمشق، ابن عساکر، ۴۲/۳۷۸ و ۳۸۷، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب.
- ۶- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۲/۱۵۹، باب ۴ فی مناقب علی ذکر اختصاصه بانه دار العلم و باب مدینه العلم.
- ۷- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۷۷ ذکر انه باب دار العلم و باب مدینه العلم.

- ۱۶- شمس الدين محمد بن احمد ذهبى شافعى متوفى ۷۴۸ در صفحه ۲۸ جلد چهارم تذکره الحفاظ. (۱)
- ۱۷- بدر الدين محمد زرکشى مصرى متوفى ۷۴۹، در صفحه ۴۷ جلد سيم فيض القدير.
- ۱۸- حافظ على بن ابى بكر هيثمى متوفى ۸۹۷، در صفحه ۱۱۴ جلد نهم مجمع الزوائد. (۲)
- ۱۹- کمال الدين محمد بن موسى دميرى متوفى ۸۰۸ در صفحه ۵۵ جلد اول حیات الحيوان. (۳)
- ۲۰- شمس الدين محمد بن محمد جزرى متوفى ۸۳۳ در صفحه ۱۴ اسنى المطالب. (۴)
- ۲۱- شهاب الدين ابن حجر احمد بن على عسقلانى متوفى ۸۵۲ در صفحه ۳۳۷ جلد هفتم تهذيب التهذيب. (۵)
- ۲۲- بدر الدين محمود بن احمد عينى حنفى متوفى ۸۵۵ در صفحه ۶۳۱ جلد هفتم عمده القارى.
- ۲۳- على بن حسام الدين متقى هندی متوفى ۹۷۵ در صفحه ۱۵۶ جلد ششم

ص: ۴۰۲

- 
- ۱- تذکره الحفاظ، ذهبى، ۴/۱۲۳۱، ترجمه شماره ۱۰۴۷ شرح حال سمرقندى.
- ۲- مجمع الزوائد، هيثمى، ۹/۱۱۴، كتاب المناقب، مناقب على بن ابى طالب باب فى علمه.
- ۳- حیات الحيوان، دميرى، ۱/۷۹، الاوزر، ذيل خلافة على بن ابى طالب.
- ۴- اسنى المطالب، محمد بن الجزرى، ص ۷۰.
- ۵- تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانى، ۷/۲۸۷، ترجمه شماه ۴۹۲۵، شرح حال على بن ابى طالب.

- ۲۴- عبد الرؤف المناوی شافعی متوفی ۱۰۳۱ در صفحه ۴۶ جلد سیم فیض القدير شرح جامع الصغير (۲).
- ۲۵- حافظ علی بن احمد عزیز شافعی متوفی ۱۰۷۰ در صفحه ۶۳ جلد دوم سراج المنیر شرح جامع الصغير.
- ۲۶- محمد بن یوسف شامی ۹۴۲ در سبل الهدی و ارشاد فی اسماء خیر العباد (۳).
- ۲۷- محمد بن یعقوب فیروز آبادی متوفی ۸۱۷ در نقد الصحيح.
- ۲۸- امام احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱ مکرر در مجلدات مناقب مسند (۴).
- ۲۹- ابوسالم محمد بن طلحه شافعی متوفی ۶۵۲ در صفحه ۲۲ مطالب السؤل (۵).

ص: ۴۰۳

- 
- ۱- کنز العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۰۰، ح ۳۲۸۵۰، کتاب الفضائل، باب ۳، فصل ۲، فی فضائل الخلفاء فضائل علی.
- ۲- فیض القدير، مناوی، ۳/۶۰، ح ۲۷۰۵، حرف همزه.
- ۳- سبل هادی و الرشاد، صحالی شامی، ۱۱/۵۰۹، جماع ابواب اسمائه باب ۳.
- ۴- ما این روایت را در منسد احمد حنبل نیافتیم لکن سمهودی در کتاب جواهر العقدين ۱/۱۲۵، القسم الاول فی فضل العلم و العلماء، باب ۱ بعد از نقل روایت می نویسد که رواه الامام احمد فی الفضائل... و همچنین سبط بن جوزی، در تذکره الخواص، ص ۵۲ باب ۲، حدیث مدینه العلم می نویسد: قال احمد فی الفضائل... قال رسول الله صلی الله علیه وآله انا مدینه العلم و علی بابها و فی روایه انا دار الحکمه و علی بابها و فی روایه انا مدینه الفقه و علی بابها فمن اراد فلیأتها الباب.
- ۵- مطالب السؤل، محمد بن طلحه، شافعی، ص ۹۸، فصل ۶ فی علمه و فضله.



۳۰- شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموینی متوفی ۷۲۲ در فرائد السمطین. (۱)

۳۱- شهاب الدین دولت آبادی متوفی ۸۴۹ در هدايت السعداء.

۳۲- علامه سمهودی سیدنور الدین شافعی متوفی ۹۱۱ در جواهر العقدین. (۲)

۳۳- قاضی فضل بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل. (۳)

۳۴- نور الدین بن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در صفحه ۱۸ فصول المهمه. (۴)

۳۵- شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصب عنود) متوفی ۹۷۴ در صفحه ۷۳ صواعق. (۵)

۳۶- جمال الدین عطاء الله محدث شیرازی متوفی ۱۰۰۰ در اربعین.

۳۷- علی قاری هروی متوفی ۱۰۱۴، در مرآه بر مشکوه. (۶)

۳۸- محمد بن الصبان متوفی ۱۲۰۵ در صفحه ۱۵۶ اسعاف الراغبین. (۷)

۳۹- قاضی محمد بن علی شوکانی متوفی ۱۲۵۰ در فوائد المجموعه فی الاحاد الموضوعه.

ص: ۴۰۴

۱- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۹۸، ح ۶۷، سمط ۱، باب ۱۸.

۲- جواهر العقدین، سمهودی، ۱/۱۲۵، القسم الاول فی فضل العلم و العلماء باب ۱.

۳- ابطال الباطل، ذیل کتاب احقاق الحق، ۷/۴۵۹، بقیه متن الاحقاق فی الاستدلال بالسنة علی خلافه علی علیه السلام و التاسع عشر.

۴- فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ۱/۲۰۳، فصل ۱، فصل فی ذکر شیء من علومه.

۵- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۲۲، باب ۹، فصل ۲ حدیث ۹.

۶- مرآة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، قاری هروی، ۵/۵۷۰. کتاب الرقاق، باب مناقب علی بن ابی طالب فصل ۲.

۷- اسعاف الراغبین، محمد بن علی الصبان، (در حاشیه نور الابصار) ص ۱۷۰ فی الکلام علی جماعه من اله البيت مدفونین

بمصر.

۴۰- شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیر روح المعانی.

۴۱- امام غزالی امام غزالی در احیاء العلوم.

۴۲- میر سید علی همدانی فقیه شافعی در موده القربی (۱).

۴۳- ابو محمد احمد بن محمد عاصمی در زین الفتی شرح سوره (هل اتی)

۴۴- شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی متوفی ۹۰۲ در مقاصد الحسنه.

۴۵- سلیمان بلخی حنفی متوفی ۱۲۹۳ در باب ۱۴ ینایع الموده (۲).

۴۶- یوسف سبط ابن جوزی در صفحه ۲۹ تذکره الخواص الامه (۳).

۴۷- صدر الدنی سید حسین فوزی هروی در نزهه الارواح.

۴۸- کمال الدین حسین میدی در شرح دیوان.

۴۹- حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳ در صفحه ۳۷۷ جلد دوم و صفحه ۳۴۸ جلد چهارم در صفحه ۱۷۳ جلد هفتم تاریخ خود بالاخره بسیاری از اکابر علماء

خودتان در کتب معتبره خود که بعضی از آنها با شحر و بسط کامل در الطراف مطلب و تصدیق به صحت این حدیث شریف را نقل نموده اند که از جمله آنها:

۵۰- محمد بن یوسف گنجی شافعی (۴) متوفی

۶۵۸ در آخر باب ۵۸ کفایه

ص: ۴۰۵

---

۱- موده القربی، علی همدانی، موده ۷ (با استفاده از ینایع الموده، ۲/۳۰۲، ح ۸۶۴، باب ۵۶)

۲- ینایع الموده، قندوزی، ۲/۲۳۹، ح ۶۶۵، باب ۵۶، و همچنین در صفحه ۹۱ باب ۵۶ ح ۱۹۷.

۳- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۵۲ باب ۲ حدیث انا مدینه العلم.

۴- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۲۳، باب ۵۸، فی تخصیص علی بقوله انا مدینه العلم و علی بابها. و جار الله زمخشری در الفائق فی غریب الحدیث، ۲/۱۶، ذیل حرف الرءاء مع الثاء و سیوطی در الجامع الصغیر، ۱/۴۱۵، ح ۲۷۰۵، حرف الهمزة، و در تاریخ الخلفاء ص ۱۷۰، شرح حال علی بن ابی طالب. و عجلونی در کشف الخفاء، ۱/۲۰۳، ۶۱۸، حرف الهمزة مع النون. و حسن بن علی السقف در تناقضات الالبانی والواضحات، ۳/۸۲، بیان خطبه فی صلاته فیما يتعلق بدعاء التوجه فی الصلاة. و

محمد بن طاهر هندی الفتنی در تذکره الموضوعات، ص ۹۵، باب فضل صحابه و اهل بینه و ... حدیث را آورده بعد می گوید:  
فانه ینتهی بطرفه الی درجه الحسن فلا ینکون ضعیفا فضلا عن این ینکون موضوعا. و حسانی در شواهد التنزیل، ۱/۱۰۴، آیه  
۳۱ سوره بقره و ۱/۴۳۲ آیه سوره نحل. و زرندی در نظم الدرر السمطین، ص ۱۱۳، سمط ۱، قسم ۲، مناقب الامام امیر  
المؤمنین، ذکر جامع مناقبه و ابن حجر در لسان المیزان، ۷/۳۷۰، ترجمه شماره ۹۱۷۲، شرح حال یحیی بن بشار الکنندی به  
الفاظ گونانوں به همین حدیث اشاره کرده اند.

الطالب بعد از نقل سه خبر مسندا از رسول اکرم صلی الله علیه وآله گوید:

«فقد قال العلماء من الصحابه والتابعين وأهل بيته بتفضيل على عليه السّلام وزيادة علمه وغزارته وحده فهمه ووفور حكمته وحسن قضاياه، وصحه فتواه، وقد كان أبو بكر وعمر وعثمان وغيرهم من علماء الصحابه يشاورونه في الأحكام يأخذون بقوله في النقص والابرام، اعترافا منهم بعلمه، ووفور فضله، ورجاحه عقله، وصحه حكمه، وليس هذا الحديث في حقه بكثير لأن رتبته عند الله وعند رسوله وعند المؤمنين من عباده أجل وأعلا من ذلك»

(خلاصه معنی ان كه علماء از صحابه وتابعين و اهل بيت اقرار و اعتراف

ص: ۴۰۶

نموده اند به برتری و تفضیل علی علیه السلام و زیادتی علم او و غزارت و حدت فهم و وفور حکمت و صحت فتاوا و نیکویی در قضایا و احکام او و ابوبکر و عمر و عثمان و علماء صحابه با آن حضرت در احکام دین مشورت می نمودند در نقض و ابرام احکام حکم آن حضرت را قبول می نمودند با اقرار و اعتراف به علم و وفور فضل و رجحان عقل و صحت حکم آن حضرت را و این حدیث برای آن حضرت زیاد نیست چه آن که رتبه و مقام آن حضرت در نزد خدا و پیغمبر و مؤمنین از عباد اجلا و اعلائی از اینها می باشد.)

و امام احمد بن محمد بن الصدیق مغربی ساکن قاهره مصر در تصحیح این حدیث شریف کتابی نوشته است به نام فتح الملک العلی به صححه حدیث باب مدینه العلم علی ( که در سال ۱۳۵۴ هجری در مطبعه اعلامیه مصر چاپ گردیده و در کتاب خانه خصوصی حقیر موجود است.)

اگر به همین مقدار قبلتان آرام نشد و باز هم میل دارید حاضر مبسوط تر به عبارات مختلفه نقل اخبار در این باب نمایم.

سید عدیل اختر: (از فضلاء و ادباء و ائمه سنت و جماعت) چون مکرر در اخبار دیده ام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده نقل فضائل علی کرم الله وجهه عبادت است حتی دیدم عالم فاضل فقیه ادیب میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی نقل می نماید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده در هر مجلسی که ذکر فضایل و مناقب علی شود ملائکه آسمان ها به آن مجلس توجه پیدا نموده و برای اهل آن مجلس از درگاه حق تعالی طلب رحمت و مغفرت می نمایند.

علاوه بر این معنی نقل حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله خود عبادت است فلذا

مقضی است چنان چه حاضر دارید مجلس را بیش از پیش مرکز عبادت کاملتری قرار دهید به نقل چند حدیث مبسوط تر از رسول خداصلی الله علیه وآله.

### حدیث أنا دار الحکمه

داعی: از جمله احادیث مستفیضه که ممکن است به حد تواتر رسیده باشد زیرا که روایات فریقین (شیعه و سنی) از قبیل امام احمد بن حنبل در مناقب مسند و حاکم در مستدرک و مولی علی متقی در صفحه ۴۰۱ از جزء ششم کنز العمال (۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۶۴ جلد اول حلیه الاولیاء (۲) و محمد بن صبان مصری در اسعاف الراغبین و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب (۳) و جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر و جمع الجوامع (۴) و لئالی المصنوعه (۵) و ابو عیسی ترمذی در صفحه ۲۱۴ جلد دو صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل (۶) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده (۷) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب (۸) و سبط ابن الجوزی در تذکره خواص

ص: ۴۰۸

- 
- ۱- کنز العمال متقی هندی، ۱۱/۶۰۰، ح ۳۲۸۸۹، کتاب الفضائل، باب سوم فصل دوم، فضائل علی بن ابی طالب.
  - ۲- حلیه الاولیاء ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۴، شرح حال علی بن ابی طالب، ترجمه شماره ۴.
  - ۳- مناقب ابن مغازلی، ص ۸۷، ح ۱۲۸، قوله انا دار الحکمه.
  - ۴- جمع الجوامع، سیوطی، ۱۷۴، ح ۴۷۶۳، حرح الهمزه.
  - ۵- اللآلی المصنوعه، سیوی، ۱/۳۲۹، کتاب المناقب، مناقب الخلفاء علی بن ابی طالب.
  - ۶- مطالب السؤل، طلحه شافعی، ص ۱۱۹، باب ۲۱.
  - ۷- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۱۸، باب ۱۴، ۳۲-۳۴ و ۲/۹۰، باب ۵۶.
  - ۸- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۱۹، باب ۲۱.

الامه (۱) و ابن حجر مکی در ص ۷۵ ضم فصل دوم از باب ۹ صواعق محرقه (۲) و محب الدین طبری در ریاض النضره (۳) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین (۴) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه (۵) و بسیاری دیگر از علماء خودتان گذشته از عموم علماء شیعه

ص: ۴۰۹

- ۱- تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۵۲، باب ۲، فی ذکر فضائله.
- ۲- الصواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۲، باب ۹ فصل ۲.
- ۳- ریاض النضره، محب الدین طبری، ۲/۱۵۹، باب ۴، مناقب علی، ذکر اختصاصه بانه باب دار الحکمه.
- ۴- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۹۹، سمط اول، باب ۱۹.
- ۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۹/۱۶۵، خطبه ۱۴، (ومن خطبه له علیه السلام و ناظر قلب اللیب به) و نیز ابن جزری در اسنی المطالب ص ۷۰. و محمد قاری در مرآة المفاتیح، ۵/۵۷۱، کتاب الرقاق، باب مناقب علی بن ابی طالب فصل ۲. و طبری در ذخائر العقبی، ص ۷۷، فصل اول، ذکر انه باب دار الحکمه و ابن حجر در لسان المیزان، ۴/۶۱۲، ذیل ترجمه شماره ۵۵۷۶، شرح حال عثمان بن عبد الله الاموی. و خطیب بغدادی، در تاریخ بغداد، ۱۱/۲۰۴، ترجمه شماره ۵۰۹۸، شرح حال عمر بن اسماعیل الهمدانی و ذهبی در میزان الاعتدال، ۵/۵۳، ترجمه شماره ۵۵۲۹، شرح حال عثمان بن عبد الله الاموی الشامی و مناوی در فیض القدر، ۳/۶۰، حرف همزه. و محمد بن جریر طبری در تهذیب الآثار، ص ۱۰۵، مسند علی ذکر خبر آخر من اخبار علی و ابی یعلی در مسندش ۲/۵۸، ح ۹ مسند عسدر بن ابی وقاص. و عجلونی در کشف الخفاء ۱/۲۰۳، حرف الهمزه مع النون. و احمد بن صدیق مغری در فتح الملک العلی، ص ۴۲ و ۴۳ و ۴۵ و ۵۳ و ۵۹. و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق در تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۳۷۸، شرح حال علی بن ابی طالب کتاب الفضائل باب فی فضائل علی. و صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد، ۱/۴۵۷، جماع ابواب اسمائه، باب ۳. و ابن عدی در الکامل، ۱/۱۹۲، شرح حال احمد بن عبد الله بن یزید المودب به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

آن را نقل نموده و حکم بر صحت آن کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انا دار الحکمه و علی بابها ومن اراد الحکمه فلیأت الباب»

(من خانه حکمت و علی در و باب آن خانه می باشد هر کس اراده دارد از حکمت من بهره بردارد برود در خانه علی علیه السلام)

و محمد بن یوسف گنجی باب ۲۱ کفایه الطالب (۱) را اختصاص به این حدیث شریف داده و بعد از نقل خبر با سلسله اسانید آن اظهار نظر و بیانی دارد تا آنجا که گوید این حدیثی است بسیار عالی و نیکو که از آن حکمت و فلسفه اشیاء و بیان امر و نهی و حلال و حرام که خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم نموده به علی علیه السلام هم مرحمت فرموده فلذا فرمود: علی باب حکمت من است به آن مراجعه نمایید تا کشف حقایق شود.

و نیز مغزلی شافعی در مناقب (۲) و ابن عساکر در تاریخ خود با ذکر طریق حدیث از

مشایخ خود و خطیب خوارزمی در مناقب (۳) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد (۴) و دیلمی در فردوس و محمد یوسف گنجی شافعی در باب ۵۸ کفایه الطالب (۵) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده (۶) و بسیاری از

ص: ۴۱۰

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۱۹، باب ۲۱.

۲- مناقب، ابن مغزلی، ص ۸۰ و ۸۴، قوله انا مدینه العلم و علی بابها و انا دار الحکمه.

۳- مناقب، خوارزمی، ص ۱۷۷، فصل ۱۶.

۴- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۱۵۷، سمط اول، باب ۳۲.

۵- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۲۰، باب ۵۸.

۶- ینابیع الموده، سلیمان قندوزی، ۱/۲۱۹، باب ۱۴ و همچنین، ۲/۲۳۸، باب ۵۶. و مناوی در فیض القدیر، ۴/۴۶۹، ح ۵۵۹۱، حرف العین. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۲، ح ۳۲۹۰۹، کتاب الفضائل، باب سوم فصل ۲ فضائل علی بن ابی طالب و زرنندی در نظم در السمطین، ص ۸۷، قسم دوم از سط اول، مناقب الامام امیر المؤمنین. و ذهبی در میزان الاعتدال، ۱/۲۴۹، ترجمه ۴۲۸، شرح حال احمد بن عبد الله بن یزید الهیثمی. و خطیب بغدادی، در تاریخ بغداد، ۲/۳۷۷، ذیل ترجمه شماره ۸۸۷، شرح حال محمد بن عبد الصمد الناقد و متقی هندی در کنز العمال، ۱۱/۶۰۲، ح ۳۲۹۰۹، کتاب فضائل، باب سوم فصل ۲ فضائل علی بن ابی طالب. و همچنین حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۲۳۰، ذیل آیه ۵۵ سوره مائده. و خوارزمی در مناقب، ص ۱۷۷، ح ۲۱۵، فصل ۱۶. و حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۳۷۱۴۰، ح ۴۶۴۴، کتاب معرفه الصحابه، ذکر فضائل علی بن ابی طالب. و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۲۴، فصل ۷، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.



اکابر علماء خودتان از ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بازوی علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

هذا أمير البرره و قاتل الفجره، منصور من نصره، مخذول من خذله. ثم رفع بها صوته : أنا مدینه الحکمه و علی بابها، فمن أراد الحکمه فلیأت الباب

(این مرد (علی بن ابی طالب) امیر و رئیس مردمان نیکوکار و قاتل کفار است و نصرت یابد یاری کننده او و خوار می شود خوار کننده او بعد از آن صدای مبارک را بلند فرمود که من شهرستان علمم و علی دروازه آن

ص: ۴۱۱

است پس هر کس اراده دارد از علوم مخصوصه من بهره بردارد پس باید از آن در بیاید (که مراد علی بن ابی طالب علیه السلام باشد))

و نیز شافعی آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

انا مدینه العلم و علی بابها و ان البیوت لا یدخلها الا من باب

(من مدینه و شهرستان علم هستم و علی باب آن است و برخانه های نمی شود داخل شد مگر از در آنها یعنی به علوم مکنونه در شهرستان وجود من نخواهید رسید مگر به وسیله علی بن ابی طالب)

و صحاب مناقب فاخره از ابن عباس روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهرستان علمم و علی در آن است پس هر کدام علم دین می خواهد باید از آن در آید بعد از آن فرمود: من شهرستان علمم و تو یا علی باب آن هستی دروغ گوید آن کس که گمان نماید به من می رسد بدون واسطه تو.

و ابن ابی الحدید در چند جای از شرح نهج البلاغه (۱) و ابو اسحاق ابراهیم بن سعدالدین محمد حموی در فرائد السمطین از عباس و خط الخطباء خوارزمی در مناقب از عمرو بن عاص و امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی در ذخائر العقبی و امام احمد بن حنبل در مسند و میر سید علی همدانی در موده القربی حتی ابن حجر متعصب در صفحه ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث نهم از چهل حدیثی که در فضایل علی علیه السلام در صواعق محرقة آورده از بزاز و طبراین در اوسط از جابر بن عبد الله و ابن عدی از عبد الله بن عمر و حاکم و ترمذی از

ص: ۴۱۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۷/۲۱۹، خطبه ۱۰۸.

علی علیه السّلام نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: انامدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیأت الباب. (۱)

آنگاه در ذیل این حدیث گوید: مردم قصیر الفکر مضطرب شدند در این حدیث در جماعتی گفتند این حدیث از موضوعات است (از قبیل ابن جوزی و نووی) ولی حاکم (صاحب مستدرک که قولش در نزد شما سندیت دارد) وقتی این حرفها را شنید گفت: ان الحدیث صحیح - به درستی که این حدیث صحیح است. انتهی.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقت مجلس بیش از این اجازه نقل آنها را نمی دهد.

### تبیین حدیث

بدیهی است الف و لام العلم در حدیث شریف الف و لام جنس است یعنی هر چیزی که اطلاق علم بر او می شود ظاهرا و باطنا صورتا و معنا در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و باب تمام آن علوم علی علیه السّلام بوده.

مرحوم علامه الدقیق میر سید حامد حسین دهلوی صاحب عبقات الانوار دو جلد از مجلدات ضخیم عبقات الانوار را که هر جلدی به قدر صحیح بخاری بلکه بیشتر است در اطراف سند این حدیث شریف و صحت آن نوشته الحال نظر ندارم به چند سند فقط از طرف اکابر علماء سنت و جماعت اثبات این حدیث را به نحو تواتر ابرار داشته خوب نظر دارم که وقتی می خواندم پیسته

ص: ۴۱۳

طلب رحمت رای روح پر فتوح آن شخصیت بزرگ می نمودم که چه مقدر را زحمت کشیده و چه اندازه تبحر داشته خوب است آقایان محترم آن ک تاب را تهیه و مطالعه نمایید تا مورد تصدیق قرار دهید که علی علیه السّلام در صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله منحصر به فرد بوده.

یکی از ادله ظاهره بر اثبات خلافت بلا فصل علی علیه السّلام همین حدیث شریف است جهت آن که به اتفاق عقل و نقل در هر قوم و ملت علماء بر جهال حق تقدم دارند خاصه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر کند که هر کس می [واهد از علم من بهره بردارد باید برود در خانه علی بن ابی طالب علیه السّلام.

شما به خدا انصاف دهید آیا سزاوار بود باب علمی را که پیغمبر خود به روی امت گشاده مردم مسدود نمایند و باب دل بخواه بگشایند که فاقد مراتب علمی باشد.

شیخ: در این که این حدیث مورد توجه عموم علمای ما بوده و در اطراف آن بحث بسیار شده شبهه ای نیست بعضی آن را ضعیف و خبر واحد و در نزد بعضی به حد تواتر آمده ولی چه ربطی دارد با علم لدنی و این که سیدنا علی کرم الله وجهه عالم به علم غیب و آگاه بر بواطن بوده.

### **علی علیه السّلام عالم به غیب بود**

داعی - یا توجه به عرایض و دلائل داعی نمایید یا بی لطفی کامل نموده مغلطه می فرمایید.

مگر قبلا عرض نکردم که به تصدیق خودتان پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله مرتضای از

خلق بوده است و به حکم آیه شریفه {عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ} خداوند متعال پرده ها از مقابل دیده آن حضرت برداشته و استثناءً از علوم غریبه به آن حضرت افاضه فرموده پس از جمله علمی که در شهرستان وجود آن حضرت موجد بوده علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بوده است که به آن قوه خداداده جمیع بواطن امور در نزد آن حضرت حاضر بوده و به مقتضای بیان حضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است که به بعضی از آنها اشاره نمودیم فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها از جمیع علمی که در مدینه و شهرستان وجود آن حضرت بود آن حضرت بود و به وسیله باب علم (علی علیه السلام) می توان استفاده از آن نمود علم و اطلاع بر مغیبات است که قطعاً علی علیه السلام عالم به اسرار و بواطن امور بوده هم چنان که آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور بوده است.

چون پایه و اساس علم ان خاندان جلیل قرآن مجید بوده آگاه بر علوم قرآن ظاهراً و باطناً بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام برده چنانچه اکابر علماء خودتان تصدیق به این معنی دارند.

### علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن بود

از جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در صفحه ۶۵ جلد اول حلیه الاولیاء (۱) و محمد بن یوسف

گنجی شافعی در باب ۷۴ کفایه الطالب و سلیمان بلخی در

ص: ۴۱۵

---

۱- حلیه الاولیاء ابو نعیم اصفهانی، ۱/۶۵، شرح حال علی بن ابی طالب.

صفحه ۷۴ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده(۱) از فصل الخطاب مسندا از عبد الله مسعود کتاب الوحي نقل نموده اند که گفت:

«ان القرآن نزل علی سبعة أحرف: ما منها حرف الا ولها ظهر وبطن، وان علی بن أبی طالب عنده منه علم الظاهر والباطن»

(قرآن نازل گردیده بر هفت حرف و هر حرفی از آنها ظاهری دارد و باطنی و نزد علی بن ابی طالب علیه السلام علم ظاهر و باطن قرآن می باشد.)

### پیغمبر صلی الله علیه وآله هزار باب از علم در سینه علی علیه السلام باز نمود

اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود تصدیق دارند که علی علیه السلام صاحب علم لدنی بوده چون مرتضای از خلق بعد از رسول الله بوده که از جمله آنها حجه الاسلام ابو حامد غزالی است که در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده که علی علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله زبان خدا را در دهان من گذارد پس برای من از لعاب دهان آن حضرت هزار باب از علم باز شد که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود.

و نیز خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۷۷ ضمن باب ۱۴ ینابیع

ص: ۴۱۶

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱۲۲۳، ح ۴۷، باب ۱۴. و همچنین جرزی در اسنی المطالب، ص ۷۳ و مناوی در فیض القدیر، ۳/۶۰، حرف همزه ح ۲۸۰۴، این روایت را بیان نموده اند. و صدیق مغربی در فتح الملک العلی، ص ۷۲ و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ۴۲/۴۰۰، رقم ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب، به همین حدیث اشاره کرده اند.

اصبغ بن نباته نقل می کند که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله علمني ألف باب، وكل باب منها يفتح ألف باب، فذلك ألف ألف باب، حتى علمت ما كان وما يكون إلى يوم القيامة، وعلمت علم المنايا والبلايا وفصل الخطاب.

( به درستی که رسول خداصلی الله علیه وآله یاد داد به من هزار باب که هر بابی از آنها باز می شود هزار باب پس این می شود هزار هزار باب تا آن که دانستم آنچه شده و آنچه می شود تا روز قیامت و دانستم علم بلایا و منایا و فصل الخطاب را)

و نیز در همان باب (۲) از ابن مغزلی فقیه شافعی نقل می نماید به سند خودش

ص: ۴۱۷

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۳۱، ح ۷۰، باب ۱۴. و نیز در جلد اول صفحه ۲۱۷ این گونه نقل می کند: و قال علی: علمنی رسول الله صلى الله عليه وآله الف الباب من العلم فانفتح من كل واحد منها الف باب. و زرنندی در نظم درر السمطین، صفحه ۱۱۳ القسم الاول من سمط الاول مناقب الامام علی بن ابی طالب بخشی از این حدیث را این گونه نقل می کند: قال علی علیه السلام: علمنی رسول الله صلى الله عليه وآله الف باب كل باب يفتح لي الف باب. و متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۱۴، ح ۳۶۳۷۲ کتاب الفضائل بعد از باب دهم، فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب. و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، صفحه ۱۱۸، فصل ۶ فی علمه و فضله. و حموینی در فرائد السمطین، ۱/۱۰۱، سمط اول، باب ۱۹، ح ۷۰، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.

۲- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۱۴، ح ۲۱، باب ۱۴.

از ابی الصباح از ابن عباس از رسول اکرم صلی الله علیه وآله که فرمود:

لما صرت بین یدی ربی کلمنی و ناجانی فما علمت شیئا الا علمته علیا فهو باب علمی

(چون شب معراج به مقام قرب حق رسیدم خداوند با من حرف زد و نجوی نمود پس آنچه یاد گرفتم یا دادم به علی پس علی است باب علم من.)

و نیز همین خبر را از موفق بن احمد خوارزمی (۱) [اخطب الخطباء](#) به این طریق نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«أتانی جبرئیل بدر نوک من الجنة فجلست علیه فلما صرت بین یدی ربی کلمنی و ناجانی فما علمت شیئا إلا علمته علیا فهو باب مدینه علمی ثم دعاه إلیه فقال یا علی سلمک سلمی و حربک حربی و أنت العلم فیما بینی و بین أمتی»

(جبرئیل پیش من گلیمی از بساطهای بهشت پس من بر او نشستم تا رسیدم به خانه قرب حق پس حقتعالی با من حرف زد و نجوی نمود آنچه از خدا گرفتم به علی یاد دادم پس او است باب علم من آنگاه علی را خواند و فرمود: یا علی صلح و سلم با تو صلح و سلم با من است و جنگ با تو جنگ با من است و تویی علم بین من و بین امت من.)

در این باب اخبار بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند امام احمد بن حنبل و

ص: ۴۱۸



محمد بن طلحه شافعی و اخطب الخطباء خوارزمی (۱) و ابو حامد غزالی و جلال الدین سیوطی و امام احمد ثعلبی و میر سید علی همدانی و دیگران رسیده که به طرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود در سینه علی علیه السلام به ودیعه گذارد.

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و مولی علی متقی در صفحه ۳۹۲ جلد ششم کنز العمال و ابو یعلی (۲) از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حی بن عبد مغافری از ابو عبد الرحمن حبلی از عبد الله بن عمر روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود:

فی مرضه ادعوا إلی أخی فدعوا له أبا بکر فأعرض عنه ثم قال ادعوا إلی أخی فدعوا له عثمان فأعرض عنه ثم قال ادعوا إلی أخی فدعوا له علی بن أبی طالب فستره بثوب وانکب علیه فلما خرج من عنده قیل له ما قال : قال

ص: ۴۱۹

---

۱- مقتل الحسین، خوارزمی، ۱/۷۷، ح ۲۶ فصل ۴.

۲- تا آنجا که ما جستجو کردیم این حدیث را در حلیه الاولیاء و کنز العمال با این کیفیت نیافتیم لکن با همین سند در سند کتاب دیگر موجود است که برخی از آنها عبارتند از: سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ۸/۲۴، شرح حال عبد الله بن لهیعه، و نیز در کتاب دیگرش میزان الاعتدال، ۴/۱۷۳-۱۷۴، ترجمه شماره ۴۵۳۵ شرح حال عبد الله بن لهیعه الحضرمی. و ابن حبان در المجروحین، ۲/۱۴، شرح حال عبد الله بن لهیعه. و ابن کثیر، در البدایه و النهایه، ۷/۳۹۶، سال ۴۰ هجری، ذکر مقتل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از حدیث المآخاه.

علمنی ألف باب یفتح کل باب ألف باب.

(بخوانید برای من برادرم را پس ابوبکر آمد حضرت روی از او گردانیده باز فرمود: برادرم بار بخوانید پس عثمان آمد باز روی مبارک از او گردانید (در اخبار دیگر دارد که بعد از ابوبکر عمر آمد و بعد عثمان) پس علی را خواندند (همین که علی آمد) حضرت او را به جامه خود پوشانده و براو خم شد پس چون از نزد آن حضرت بیرون رفت گفتند: یا علی پیغمبر با تو چه فرمود: گفت: مرا هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب باز می شود.)

حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی متوفی سال ۴۳ قمری در صفحه ۶۵ جلد اول حلیه الاولیاء در فضائل علی علیه السلام و محمد جزری در صفحه ۱۴ اسنی المطالب (۱) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۸ کفایه الطالب مسندا از احمد بن عمران بن سلمه بن عبد الله نقل نموده اند که گفت نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بودیم پس سؤال شد از علی بن ابی طالب. حضرت فرمود:

«قسمت الحکمه عشره اجزاء فاعطی علی تسعه اجزاء و الناس جزءا واحدا»

(حکمت به ده قسمت تقسیم گردید نه جزء آن به علی عطاء شد و یک جزء دیگر آن به مردمان.)

و نیز ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب (۲) و متقی در صفحه ۱۵۶

ص: ۴۲۰

---

۱- اسنی المطالب، جزری، ص ۷۲.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۸۲، فصل ۷ و همچنین در مقتل الحسین ۱/۷۵/۷۶، فصل ۴، فضائل علی بن ابی طالب.

و ۴۰۱ جلد پنجم کتزر العمال (۱) از بیساری از اکابر علماء نقل نموده و ابن مغازلی فقیه شافعی در فضائل و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده (۲) با همین اسناد از عبد الله بن مسعود (کاتب وحی) و محمد بن طلحه شافعی در صفحه ۲۱ مطالب السؤل نقلا از حیلہ از علقمه بن عبد الله روایت نموده اند که از رسول اکرم صلی الله علیه وآله از علی علیه السلام سؤال شد فرمود:

قسمت الحکمہ علی عشره اجزاء فاعطی علی تسعه اجزاء و الناس جزءاً وحداً و هو اعلم بالعشر الباقی

(حکمت را به ده قسمت نمودند نه جزء ان اختصاص به علی عطا نمودند و یک جزء را به تمام مردمان دادند و علی به آن یک جزء نیز اعلم می باشد.)

و نیز در ینابیع الموده (۳) در همان باب از شرح رساله فتح المبین ابو عبد الله محمد بن علی الحکیم الترمذی از عبد الله بن عباس (امام المفسری حبر امت)

ص: ۴۲۱

- 
- ۱- کتزر العمال، متقی هندی، ۱۱/۶۱۴، ح ۳۲۹۸۲، کتاب الفضائل، باب ۳ فصل ۲.
  - ۲- ینابیع الموده قندوزی، ۱/۲۱۵، باب ۱۴، و نیز میر سید علی همدانی در موده القربی، ۷، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۳۰۲، باب ۵۶) و حسانی در شواهد التنزیل، ۱/۱۳۵، ذیل آیه ۲۴۹، سوره بقره. و مناوی در فیض القدیر، ۳/۶۰، حرف الهمزه ح ۲۸۰۴. و احمد بن محمد بن الصدیق مغربی، در فتح الملک العلی، ص ۳۳، مسلک ۹ و نیز حموی در فرائد السمطین، ۱/۹۴، سمط اول باب ۱۸، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.
  - ۳- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۱۶، باب ۱۴.

نقل می نماید که:

«العلم عشرها جزاء لعلی تسعه اجزاء و للناس عشر الباقي و هو اعلمهم به»

(علم ده جزء است نه جزء آن اختصاص به علی دارد یک جزء آن برای همه مردم و علی به آن یک جزء از همه مردم دانانتر می باشد.)

و متقی هندی در صفحه ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال (۱) و خطیب خوارزمی در صفحه ۴۹ مناقب (۲) و صفحه ۴۳ جلد اول مقتل الحسين (۳)

دیلمی در فردوس الاخبار (۴) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده (۵) نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب

(دانانترین امت من بعد از من علی بن ابی طالب است.)

### در طرق افاضه علم رسول الله به علی علیه السلام

پس از این احادیث که نمونه ای از احادیث بسیار است، ثابت می آید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرتضای از خلق و عالم به غیب بوده و آنچه عمل ظاهر و باطن از

ص: ۴۲۲

---

۱- متقی هندی، ۱۱/۴۱۶، کتاب الفضائل، باب ۳ فصل ۲.

۲- المناقب، خوارزمی، ص ۸۲، ح ۶۷، فصل ۷ فی بیان غزارة علمه.

۳- مقتل الحسين، خوارزمی، ۱/۷۵، فصل ۴ فضائل علی بن ابی طالب.

۴- الفردوس، دیلمی، ۱/۳۷۰، ح ۱۴۹۱، حرف الف.

۵- ینابیع الموده، ۲/۲۳۹، ح ۶۶۹۰، باب ۵۶، و همچنین ۲/۷۰، باب ۵۶. و نیز حموی، در فرائد السمطين، ۱/۹۷، سمط اول باب

۱۸. و گنجی شافعی در کفایة الطالب، ص ۳۳۲، باب ۹۴، به الفاظ مختلف به همین حدیث اشاره کرده اند.

مبدء فیاض درک نموده به علی علیه السّلام افاضه نموده است.

ما نمی گوئیم علی بن ابی طالب و ائمه احدی عشر از اولاد آن حضرت علیهم السّلام مانند یک پیغمبر طریق مستقیم و مستقلى با پروردگار متعال به طریق وحی دشانتند بلکه به طور قطع و یقین می دانیم که مرکز فیض در وقت افاضه از مبدء فیاض شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است هر فیضی از فیوضات در حیات و بعد از وفات آن حضرت به تمام موجودات بالاخص به ائمه اثنا عشر ما رسیده یا می رسد از جناب حق تعالی به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است منتها تمام علوم و وقایع مهمه عالم از ماضی و مستقبل گذشته و آینه در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب حق تعالی به آن حضرت ابلاغ می شد آن حضرت بعضی را در همان ایام به علی علیه السّلام می فرمود و آنچه در ذخیره علم آن حضرت مانده بود در دم آخر که خواست از این علام بیرون برود به آن حضرت افاضه نموده که در این باب اخبار بسیار از طرق اکابر علماء خودتان (گذشته از اخبار معتبره شیعه) رسیده که نمونه ای از آن را به عرض رسانیدم.

حتی علماء خودتان از عایشه ام المؤمنین حدیث مفصلی نقل نموده اند که در آخر حدیث گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را خواست و او را به سینه چسبانید روپوش را بر سر کشید من سرم را نزدیک بردم هرچه گوش دادم چیزی نفهمیدم یک وقت علی سر را بر دشات عرق از جبین مبارکش جاری بود گفتند یا علی پیغمبر در این مدت طولانی به توجه می گفت؟ فرمود:

قد علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب من العلم و من کل باب یفتح الف باب

ص: ۴۲۳

(به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم به من تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.)

از همان اول بعثت که شرح مفصلش را در شبهای اول عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهل نفر از اعمام و بزرگان قریش را در منزل عم اکرم خود جناب ابوطالب دعوت کرد و به آنها ابلاغ رسالت نمود علی علیه السلام اول کس بود که ایمان خود را ظاهر نمود پیغمبر او را در بغل گرفت و آب دهان خود را در دهان علی افکند که علی فرمود همان ساعت چشمه های علم بر سینه من گشوده شد (چنان چه اکابر علماء خودتان نقل نموده اند که در بالای منبر ضمن خطبه ای اشاره به این معنی نمود که فرمود:

«سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم» (۱)

ص: ۴۲۴

۱- حاکم نیشابوری، در المستدرک، ۲/۳۵۲، (تفسیر آیه ابراهیم آیه الذین بدلوا نعمه الله کفرا) از عامر بن واثله چنین روایت کرده: قال: سمعت علیاً رضی الله عنه قام فقال: سلونی قبل ان تفقدونی و لن تسألنی بعدی مثلی... و در انتها حدیث چنین می گوید: هذا حدیث صحیح عال... و در صفحه ۴۶۶، تفسیر سوره الذاریات از ابو الطفیل چنین روایت کرده است: قال رأیت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه قام علی المنبر فقال: سلونی قبل ان لا تسألونی و لن تسألوا بعدی مثلی... هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه عینی در عمده القاری ۱۹/۱۹۰ (سوره الذاریات) از ابی الطفیل چنین روایت کرده: «شهدت علیاً رضی الله تعالی عنه و یخطب و هو یقول: سلونی، فوالله لا تسألون عن شیء یكون الی یوم القیامه الا حدثکم به، و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا و انا اعلم بلیل انزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل... و اسکافی در المعیار و الموازنه صفحه ۸۲ (بعض ماورد عن امیر المؤمنین) و از کمیل بن زیاد ذیل روایت مفصلی این عبارت روایت شده است و نیز اسکافی در همین کتاب صفحه ۲۹۸ (اجوبه امیر المومنین علیه السلام عن اسئله) از ابن کواء چنین روایت کرده «لما سمع علیاً یقول: سلونی قبل ان تفقدونی، سلونی فان العلم یقبض قبضاً، سلونی فان بین الجوانح منی علما جما... و ابن سلامه در دستور معالم الحکم صفحه ۱۰۴ باب الخامس با کمی اختلاف این طور روایت کرده است: ابن ابی شیبه در کتاب المصنف ۶/۲۲۷، «من کان یتحّب ان یسأل و یقول سلونی) از یحیی بن سعید روایت کرده است: «لم یکن احد من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله یقول: سلونی الا- علی بن ابی طالب. و نیز ابی یعلی در مسند ۱/۳۱۱، مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه حدیث ۳۸۳ و حسین بن اسماعیل معالی در امالی صفحه ۱۹۲ حدیث ۱۶۹ و دیگر اهل تسنن این روایت را نقل کرده اند. «محقق»

آنگاه اشاره به شکم مبارک نموده فرمود:

«هذا سبط العلم هذا لعاب رسول الله صلى الله عليه وآله هذا ما زقني رسول الله زقا زقا»

(سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیابید جز این نیست که در سینه من علم فراوان است این شکم من سبط پر از علم است. این لعاب رسول الله صلی الله علیه وآله می باشد (یعنی اثر آب دهان پیغمبر است) این است آنچه رسول اکرم صلی الله علیه وآله پس دانه های علم را به من خوراند ه است.)

و پیوسته آن حضرت تا دم مرگ به طرق مختلفه افاضه فیض ربانی را بر علی می نمود و آنچه از مبدء فیاض غیب الغیوب می گرفت در سینه علی علیه السلام قرار می داد.

نور الدین ابن صباغ مالکی در فصول المهمه (۱) گوید: پیغمبر خاتم (ص) از طفولیت علی را علما و عملا در آغوش محبت تربیت نمود.

ص: ۴۲۵

---

۱- فصول المهمه، ابن صباغ ۱/۱۸۹، فصل ۱، فصل فی تربیه النبی صلی الله علیه وآله له. وی این گونه نقل می کند: رباه النبی صلی الله علیه وآله و ازلفه و هداه الی مکارم الاخلاق و الفقه.

از جمله طرقی که از جانب پروردگار اعظم جل و علا به وسیله خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله افاضه فیض رحمانی بر علی علیه السلام شد جفر جامعه بوده است و آن صحیفه و کتابی بوده است مشتمل بر علم ماکان و ما یکون الی یوم القیامه به طریق حروف رمز که بزرگان علمای خودتان هم معترفند که آن کتاب و علم آن از مخصوصات علی و ائمه طاهرین علیهم السلام بوده است.

چنین چه حجه الاسلام ابو حامد غزالی نوشته است که امام المتقین علی بن ابی طالب را کتابی است مسمی به جامع الدنیا و الآخره و آن کتاب مشتمل است بر تمام علوم و حقایق و دقائق و اسرار و مغیبات و خواص اشیاء و اثرات ما فی العالم و خواص اسماء و حروف که به غیر از آنحضرت و یازده فرزند بزرگوارش که مقام ولایت را منصوصا از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارا بوده اند احدی مطلع بر آن نیست چون به وراثت به ایشان رسیده و همچنین سلیمان بلخی در صفحه ۴۰۳، ینابیع الموده شحر مبسوطی از درالمنظم محمد بن طلحه حلبی شافعی در این باب نقل نموده که جفر جامع مشتمل بر هزار و هفتصد صفحه از مفاتیح علوم مخصوص امام علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد لذا شهیر در مدح آن بزرگوار گفته:

من کان مثله ذا جفر و جامعه

له تدوّن سر الغیب تدوینا

(کیست مانند او که باشد صاحب جفر و جامعه که در آن کتاب اسرار غیبیه تدوین شده است.)

و نیز در تاریخ نگارستان از شرح مؤلف نقل می کند:

إن الجفر والجامعه کتابان لعلی کرم الله وجهه، قد ذکر فیهما علی



طریقه علم الحروف، الحوادث التي تحدث إلى انقراض العالم وكان الأئمة المعروفون من أولاده يعرفونهما ويحكمون بهما(1).

(به درستی که جفر و جامعه دو کتاب است مخصوص علی علیه السلام که در آن دو کتاب جمیع حوادث تا انقراض عالم به طریق علم حروف. (یعنی به طریق رمز) ذکر شده و اولاد آن حضرت حکم می کنند به آن کتاب (یعنی مفتاح آن کتاب رمز فقط در دست علی علیه السلام و اولاد او می باشد که از حوادث عالم خبر می دهند).

نواب: قبله صاحب کتاب جفری که می فرمایید مورد تصدیق علمای ما هم هست چیست و چگونه بوده است متمنی است چنان چه مقتضی می دانید شرح آن بیان فرمایید.

نواب: به هر مقدار ممکن است خلاصه از مشروحات مفصله را بیان فرمایید.

داعی: وقت تنگ است از شرح و بسط در اطراف این علم و کتاب آن معذورم.

نواب: به هر مقدار ممکن است خلاصه از مشروحات مفصله را بیان فرمایید.

داعی: سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجه الوداع جبرئیل آمد و به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر مرگ داد که عمرت به آخر رسیده آن حضرت دستهای مبارک به درگاه حضرت واهب العطایا برداشت و عرض کرد:

«اللهم وعدتك التي وعدتني انك لا تخلف الميعاد»

(خدای به من وعده دادی و هرگز خلف وعده نمی کنی).

ص: ۴۲۷

---

۱- ایجی در المواقف، ۲/۶۰، با عبارت مشابه این روایت نقل کرده است. «محقق»

خطاب الهی رسید علی را بردار و برو بالای کوه احد پشت به قبله بنشین حیوانات صحرا را صدا کن تو را اجابت می نمایند در میان آنها بز سرخ رنگ بزرگی است که اندکی شاخ او بالا آمده است به علی امر کن او را ذبح نمادی و پوست او را از طرف گردن بکند و وارونه کند او را دباغی کرده خواهدی دید آنگاه جبرئیل می آید و دوات و قلم و مرکب می آورد که از جنس مرکب زمین نمی باشد هرچه جبرئیل می گوید توبه علی بگو بنویسد آن نوشته و پوست باقی می ماند هرگز مندرس نمی شود و محفوظ خواهد ماند هرگاه او را بگشایند تازه خواهد بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به همان دستور بالای کوه احد عمل نمود جبرئیل آمد قلم و دوات خدمت آن حضرت گذارد حضرت فرمود به علی آماده کار شد آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل وقایع مهمه عالم را کلا و جزءً به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت پیغمبر هم به علی می فرمود بر آن پوست می نوشت تا آن که پوستهای باریک پاچه و دستها و پاهای او را هم نوشت و ثبت شد و در آن کتاب کلمات کان و ما هو کائن الی یوم القیامه (هر چه بود و هر چه بعد خواهد شد تا روز قیامت.)

تمام را نوشتند حتی اسامی اولاده و ذراری و دوستان و دشمنان آنها و آنچه بر هر یک وارد خواهد شد تا روز قیامت در آن کتاب ثبت گردیده.

آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن جلده و جفره را به علی علیه السلام دادند و جزء اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت که هر امام از دنیا برود به امام معلوم بعد از خود به وراثت می سپارد.

این همان کتابی است که ابو حامد غزالی گوید جفر جامعه کتابی است

مخصوص علی و یازده فرزندان آن حضرت دو در آن همه چیز هست من علم المنايا و البلايا و القضايا و فصل الخطاب (از علم منایا و بلايا و احکام و تمام لغتها).

نواب: چگونه ممکن است این همه وقایع و علوم تا روز قیامت در یک پوست بزغاله نوشته شده باشد.

داعی: اولاً از طرز این خبر معلوم است که بزغاله معمولی نبوده بلکه بسیار بزرگ و مخلوق این کار بوده.

ثانیاً: به طریق کتابت کتب و رسائل نوشته بلکه به طریق حروف رمز نوشته گردیده چنان چه عرض کردم صاحب تاریخ نگارستان نقلاً از شرح مواقف آورده است که قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف.

آنگاه مفتاح و کید آن رمز را رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دادند آن بزرگوار هم حسب الامر پیغمبر صلی الله علیه و آله به ائمه بعد از خود دادند.

آن مفتاح در دست هر کس باشد از آن کتاب می تواند استخراج اسرار و حوادث نماید و اگر مفتاح در دست نداشته باشد عاجز می ماند.

چنان چه هر پادشاهی با وزیر خود یا ولایت و حکام و امراء لشکر و فرماندهان سپاه که به ایالات و ولایات می فرستند کتاب رمزی قرار می دهد حرفاً یا عدداً و مفتاح آن کتاب فقط در نزد پادشاه و آن وزیر و یا والی و حاکم و وزیر و یا والی و حاکم و فرمانده سپاه است که کتاب بدون مفتاح به دست هر کس بیفتد چیزی درک نمی کند.

همین قسم است کتاب جفر جامعه که غیر از امیر المؤمنین علی و یازده امام و

فرزندان از او احدی از آن کتاب نمی تواند استخراج نماید.

چنان چه روی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در موقعی که فرزندانش همگی جمع بودند آن جلد به فرزندش محمد حنیفه داد (که با آن که بسیار علام و دانا بود) نتوانست از آن جلد چیزی درک نماید. چون مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام با علم خدا داده می دانست که بعد از آن حضرت عده ای بازیگر به رهبری (کیسان مولی و آزاده شده آن حضرت) قائل به امامت محمد بن الحنفیه فرزند آن حضرت می شود کانه در این امتحان خواست قبلا ثابت نماید که محمد شایسته به مقام امامت نمی باشد یعنی اگر مقام امامت داشت بایستی مفتاح رمز کتاب جفر جامعه را داشته باشد.

غالب قضایا و وقایع مهمه که ائمه دین خبر می دادند از آن کتاب بود از کلیات و جزئیات امور با خبر بودند نوائب و مصائب وارده بر خود و اهل بیت خود و شیعیان را از همان کتاب استخراج می نمودند چنانچه در کتب اخبار کاملاً و مبسوطاً ثبت است.

### **خبر حضرت رضا در عهد نامه مأمون از مرگ خود**

از جمله در شرح مواقف عهدنامه مأمون الرشیدی عباسی و امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السّلام را نوشته که بعد از این که مأمون حضرت رضا را بعد از شش ماه مکاتبه و تهدید مجبور به قبول ولایت عهد نمود عهد نامه ای نوشتند مأمون امضا کرد که بعد از مردن خود خلافت منتقل شود به حضرت رضا.

ص: ۴۳۰

چون ورقه را آوردند که حضرت رضاعلیه السّلام امضا نمایند قبل از امضاء شرحی به این عنوان در سجل خود نوشتند و بعد امضا نمودند که:

اقول و انا علی بن موسی بن جعفر ان امیر المؤمنین عضده الله بالسداد و وفقه للرضاد عرف من حقنا ما جهله غیره فوصل ارحاما قطعات و امن نفوسنا فزعت بل احياها و قد تلفت اغناها اذا افترت مبتغیا رضی رب العالمین و سیجزی الله الشاکرین و لا یضیع اجر المحسنین و انه جعل الی عهده الامر الکبری ان بقیت بعده.

تا آنجا که در آخر عبارات مرقوم داشتند:

ولکن الجفر و الجامعه یدلان علی ضد ذلک و ما ادری ما یفعل بی و بکم ان الحکم الا-الله یقضی بالحق و هو خیر الفاصلین. (۱)

(می گویم من که علی بن موسی بن جعفر علیهم السّلام هستم خلیفه مأمون الرشید که خداوند او را محکم و قوی نماید برای استحکامات شرع و موفق بدارد او را برای ارشاد و هدایت. حق ما را به خوبی شناخت که دیگران نشناختند و رحمی را که دیگران قطع نمودند او وصل نمود و نفسی را که دیگران تهدید به قتل نمودند او ایمن ساخت بلکه زنده نمود اشخاصی را که در پرتگاه فنا رسیده بودند بی نیاز نمود گروهی را که فقیر و محتاج بودند محض رضای پروردگار زود است که خداوند جزای شکر

ص: ۴۳۱

---

۱- کشف الغمّه، ابن ابی الفتح اربلی، ۳/۱۲۹، خطه علیه السّلام جوابا عما کتبه الیه المأمون؛ الفصول المهمّه، فی معرفه الائمه، ابن الصباغ، ۲/۱۰۱۲، الفصل الثامن، ذکر ولایه العهد من المأمون لعلی بن موسی الرضا علیه السّلام؛ بحار الانوار ۴۹/۱۵۳/۲۵. «محقق»

گزاران را بدهد و ضایع نمی کند اجر نیکوکاران را به درسیت که او مرا ولایت عهد و امارت بزرگ (بر مؤمنین) قرار داد اگر من بعد از او زنده بمانم.

و لکن جفر و جامعه دلالت بر خلاف این معنی دارد (یعنی من بعد از او زنده نخواهم ماند. کلمات آنحضرت دلالت بر معانی دقیق دیگری دارد که می خواهد در لفافه بفهماند مأمون حق تعیین خلافت بعدی را ندارد چه آن که این امر مربوط به حق تعالی است و من به حکم خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین آن حضرت و امام الائمه می باشد منتها به واسطه غلبه و استیلائی مخالفین تقیه مانع از گفتار صریح آن حضرت بوده فلذا می فرماید من نمی دانم که تحولات روزگار نسبت به من و شما چگونه خواهد بود (یعنی می دانم) حکم با خداست که به حق بین افراد داوری خواهد نمود).

و سعد بن مسعود بن عمر تفتازانی در شرح مقاصد الطالبین فی عمل اصول الدین به جمله جفر جامعه در عهد نامه از قلم آن حضرت ضمن بیان مفصل اشاره نمود یعنی جفر جامعه نشان می دهد که مأمون بر سر عهد خود نخواهد ماند چنان چه دیدیم شد آنچه شد آن پسر پیغمبر و پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله را به زهر جفا شهید نمودند و صداقت حقیقت علم حضرت ظاهر و هویدا گردید و همه دانستند که آن خاندان جلیل عمل به ظاهر و باطن امور دارند.

از جمله طرقي که به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه وآله افاضه فیض بر علی علیه السلام شد کتاب مهر شده ای است که جبرئیل برای آن حضرت آورده چنان چه علامه محقق و مورخ مقبول القول فریقین ابو الحسن علی بن الحسین مسعودی در صفحه ۹۲ کتاب اثبات الوصیه (۱) مفصلا نقل می نماید که خلاصه اش این است:

ص: ۴۳۳

۱- اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۹۲-۹۴، باب وصایا النبی علیه السلام مسعودی نقل می کند: انزل الله جل و علا من السماء کتابا مسجلا نزل به جبرئیل مع أمناء الله تبارک و تعالی من الملائکه فقال جبرئیل یا محمد مر یاخراج من عندک إلا وصیک ليقبضها منا وتشهدنا بدفعک إياها إلیه ضامنا لها یعنی علیا فأمر النبی یاخراج من كان فی البيت ماخلا علیا وفاطمه فیما بین الستر والباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرؤک السلام ویقول هذا کتاب ما کنت عهدت إلیک وشرطت علیک وشهدت به علیک وأشهدت به علیک ملائکتی وكفی بی یا محمد شهیدا قال فارتعدت مفاصل النبی وقال یا جبرئیل ربی هو السلام ومنه السلام وإلیه یعود السلام صدق عز وجل وبرهان الکتاب فدفعه إلیه وأمره بدفعه الی أمير المؤمنین فقال له اقرء فقرءه حرفا بحرف فقال یا علی هذا عهد ربی تبارک و تعالی إلی وشرطه علی وأمانته وقد بلغت ونصحت وأدیت فقال علی وأنا أشهد لک بأبی أنت بالبلاغ والنصیحه والتصدیق علی ما قلت ویشهد لک به سمعی و بصری ولحمی ودمی فقال جبرئیل وأنا لکما علی ذلك من الشاهدین فقال رسول الله یا علی أخذت وصیتی وعرفتها وضمنت لله ولی الوفاء بما فیها فقال علی نعم بأبی أنت وأمی علی ضمانها وعلی الله عونى وتوفیقى علی أدائها فقال رسول الله یا علی أنى أريد أن أشهد علیک بموافاتی بها یوم القیامه فقال علی نعم أشهد فقال النبی ان جبرئیل ومیکائیل فیما بینى و بینک الآن وهما حاضران معهما الملائکه المقربون لأشهدهم علیک فقال نعم لیشهدوا وأنا بأبی وأمی أشهدهم فأشهدهم رسول الله وكان فیما اشترط علیه النبی بأمر جبرئیل فیما أمره الله عز وجل أن قال له یا علی تفى بما فیها من موالات من والى الله ورسوله وبالبراءه والعداوه لمن عادى الله ورسوله والبراءه منهم علی الصبر منك علی کظم الغیظ وعلی ذهاب حقک وغصب خمسک وانتهاک حرمتک فقال نعم یارسول الله فقال أمير المؤمنین والذى فلق الحبه وبرء النسمه لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد عرفه أنه ینتهک الحرمه وهى حرمه الله وحرمه رسول الله وعلی أن تخضب لحيته من رأسه بدم عییط فقال أمير المؤمنین فصعقت حین فهمت الكلمه من الأمین جبرئیل حتى سقطت علی وجهی و قلت نعم قبلت ورضیت وأن أنتهک الحرمه وعطلت السنن وحرف الکتاب وهدمت الکعبه وخضبت لحيتى من رأسى بدم عییط صابرا محتسبا أبدا حتى أقدم علیک ثم دعى رسول الله فاطمه والحسن والحسین وأعلمهم مثل ما أعلم أمير المؤمنین فقالوا مثل قوله فختمت الوصیه بخواتیم من ذهب لم تمسه النار ودفعت الی أمير المؤمنین فقلت لأبى الحسن بأبی أنت وأمی الا تذكر ما كان فی الوصیه فقال سنن الله وسنن رسول الله فقلت كان فی الوصیه توثبهم وخلافهم علی أمير المؤمنین فقال نعم شیئا شیئا حرفا حرفا أما سمعت قول الله عز وجل إنا نحن نحى الموتى و نکتب ما قدموا واثارهم وکل شیء أحصیناه فی إمام مبین

انزل الله جل و علا اليه صلى الله عليه وآله من السماء كتابا مسجلا نزل به جبرئيل مع امناء الملائكة

يعنى جبرئيل با امناء ملائكة كتاب مسجلى از جانب پروردگار جل و علا برای پیغمبر آورد عرض کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس خارج شوند الا وصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم.

«علیا فأمیر النبی یاخراج من کان فی البیت ماخلا علیا وفاطمه فیما بین الستر والباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرؤک السلام ویقول هذا کتاب ما کنت عهدت إلیک وشرطت علیک وشهدت به علیک وأشهدت به علیک ملائکتی وکفی بی یا محمد شهیدا قال فارتعدت مفاصل النبی وقال یا جبرئیل ربی هو السلام ومنه السلام وإلیه یعود خلاصه اش این است:

انزل الله جل و علا اليه صلى الله عليه وآله من السماء كتابا مسجلا نزل به جبرئيل مع امناء الملائكة

يعنى جبرئيل با امناء ملائكة كتاب مسجلى از جانب پروردگار جل و علا برای پیغمبر آورد عرض کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس خارج شوند الا وصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم.

«علیا فأمیر النبی یاخراج من کان فی البیت ماخلا علیا وفاطمه فیما بین الستر والباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرؤک السلام ویقول هذا کتاب ما کنت عهدت إلیک وشرطت علیک وشهدت به علیک وأشهدت به علیک ملائکتی وکفی بی یا محمد شهیدا قال فارتعدت مفاصل النبی وقال یا جبرئیل ربی هو السلام ومنه السلام وإلیه یعود السلام»

(پس امر فرمود رسول خدا به حاضرین که همگی از حجره بیرون بروند به استثناء علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام  
آنگاه جبرئیل عرض



کرد خداوند به شما سلام می رساند و می فرماید این عهد نامه ای است که با تو بستم و ملائکه گواهی دادند. کلام جبرئیل که به اینجا رسید بدن آن حضرت به لرزه در آمد و فرمود: او است سلام و از او است سلام و به سوی او است برگشت سلام.)

آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفت و به علی علیه السلام داد بعد از قرائت فرمود: این عهد پروردگار من است به سوی من و امانت اوست به تحقیق که رسانیدم و ادا نمودم پیام حق را.

امیر المؤمنین عرض کرد من هم شهادت می دهم پدر و مادرم فدای تو باد به تبلیغ و نصیحت و راستی بر چیزی که گفتم و شهادت می دهم به این معنی گوش و چشم و گوشت و خون.

آنگاه حضرت به علی علیه السلام فرمود بگیر این وصیت من است از جانب پروردگار و قبول بنما او را از من ضمانت بنما برای خداوند تبارک و تعالی و برای من است وفای به آن ، علی عرض کرد قبول نمودم بر ضمانت و بر خداوند است که مرا یاری نماید.

و شرط شده است در آن کتاب بر امیر المؤمنین علیه السلام که:

الموالاه لاولیاء الله و المعاداه لاعداء الله و البرائه منهم و الصبر علی الظلم و کظم الغیظ و اخذ حقک منک و ذهاب خمسک و انتهاک حرمتک و علی ان تخضب لحتک من رأسک بدم عییط فقال امیر المؤمنین قبل و رضیت و ان انتهکت الحرمه و عطلت السنن و مزق الکتاب و هدمت الکعبه و خضبت لحتی من رأسی صابرا محتسبا.

(دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و براءت و بی زاری از آنها بردباری بر جور و ستم و فرو

نشاندن آتش غیظ و غضب وقتی که حق مسلم تو را از تو سلب نمایند و خمس تو را تصرف کنند و حرمتت و را نگاه ندارند و محاسنت را با خون سرت رنگین کنند.

در پاسخ امیر المؤمنین عرض کرد راضی شدمو قبول کردم که اگر حرمتم را نگاه ندارند و سنت را تعطیل و احکام کتاب را پاره و کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند صبر و بردباری و تحمل نمایم.)

آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربین را بر امیر المؤمنین شاهد و گواه گرفت و به حسن و حسین و فاطمه رسانید آنچه را به علی رسانده بود و شرح داد تمام وقایع را برای آنها پس مهر نمود آن وصیت نامه را به مهرهای طلائی که آتش ندیده و آن را داده به علی علیه السلام

و فی الوصیه سنن الله جل و علا و سنن رسول الله و خلاف من یخالف و ینقض و ینقض و ینقض و ینقض من جمیع الامور و الحوادث بعده و هو قول الله عزوجل و کل شیء احصیناه فی امام مبین.

(و از مندرجات آن وصیت نامه است سنتهای خدا و رسول خدا و مخالفت کردن با مخالفین و آنان که احکام را تغییر دهند و دستورات را تبدیل نمایند و بدون استثناء از هر امری از امور و تحولات روزگار در آن وصیت نامه مندرج بوده و از اسرار بین رسول الله صلی الله علیه و آله و آن حضرت است و همان است که در قرآن مجید به این نکته مهم تصریح شده است که هر امری از امور و هر علمی از علوم در نزد امام مبین (یعنی علی بن ابی طالب) افاضه شده و موجود است.) انتهی

خلاصه امیر المؤمنین علیه السّلام و ائمه معصومین از ذریه آن حضرت که عترت طاهره بودند آنچه داشتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و تمام علوم آن حضرت در نزد آنها بوده و اگر غیر از این بود علی را باب علم خود معرفی نمی نمود و امر نمی فرمود اگر می خواهید از علم من بهره بردارید باید بروید در خانه علی بن ابی طالب علیه السّلام.

و اگر آن حضرت دارای علوم عالیه رسول الله صلی الله علیه و آله نبود و احاطه بر جمیع علوم نداشت در حضور دوست و دشمن ندای سلونی قبل ان تفقدونی نمی داد.

چه آن که اتفاقی قریقین است که احدی جز امیر المؤمنین ندای سلونی نداده و دعوای این مقام اختصاص به شخص آن حضرت داشته که در مقابل سؤالات اشخاص از علوم ظاهر و باطن باز نمانده و غیر از آن حضرت هر کس چنین ادعایی نموده رسوا و مفتضح گردیده.

چنان چه حافظ ابن عبد البر مغربی آندلسی در کتاب استیعاب (۱) فی معرفه الاصحاب گوید:

ان کلمه سلونی قبل ان تفقدونی ما قالها احد غیر علی بن ابی طالب الا کان کاذبا.

(کلمه سلونی را احدی غیر علی بن ابی طالب نگفته مگر آن که کاذب و دروغگو بوده (به همان جهت رسوا و مفتضح گردیده))

ص: ۴۳۷

---

۱- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۳، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب ابن عبد البر حدیث را این گونه نقل می کند: عن سعید بن المسیب قال: ما کان احد من الناس یقول سلونی غیر علی بن ابی طالب علیه السّلام

چنان چه ابو العباس احمد بن خلکان شافعی در وفیات(۱) و خطیب بغدادی در صفحه ۱۶۳ جلد سیزدهم تاریخ(۲) خود آورده اند که روزی مقاتل ابن سلیمان که از اعیان علمای شما و بسیار حاضر جواب در همه چیز بوده بالای منبر در حضور عامه مردم گفت:

سلونی عما دون العرش؟

(سوال کنید از من از آنچه در زیر عرش است.)

شخصی سؤال کرد که چون حضرت آدم عمل حج به جای آورد در موقع تقصیر و حلق ، سرش را چه کسی تراشید؟ ای مقاتل متفکر ، او از جواب واماند و ساکت شد و دیگری پرسید مورچه در وقت جذب غذا به وسیله روده جذب می کند یا به وسیله دیگر اگر به وسیله روده است روده های او در کجای بدنش قرار گرفته مقاتل متحیر ماند چه جواب گوید ناچار گفت خداوند این سؤال را به دل شما انداخته تا من رسوا گردم به سبب عجیبی که در زیادتی علم پیدا کردم و از حد خود تجاوز نمودم.

بدیهی است این ادعا را باید کسی بنماید که از عهده هر جوابی برآید و بالقطع و یقین واجد این مقام احدی در امت نبوده جز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

چون باب علم رسول الله علیه السلام بوده فلذا مانند خود آن حضرت محیط بر

ص: ۴۳۸

---

۱- وفیات الاعیان، ابن خلکان، ۵/۲۵۶، ترجمه شماره ۷۳۳، شرح حال مقاتل التفسیر.

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۱۳/۱۶۶، ترجمه ۷۱۴۲، شرح حال مالک بن سلیمان الالهانی.

ظواهر و بواطن امور و آگاه بر علوم اولین و آخرین بوده و به همین جهت با قدرت تمام ندای سلونی می داد و در مقام جواب سؤالها هم بر می آمد که الان وقت اجازه تمام آنها را نمی دهد.

و احدی از صحابه چنان ندایی ندادند الا امیر المؤمنین علی علیه السّلام چنان چه امام احمد بن حنبل در مسند(۱) و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب(۲) و خواجه کلان حنفی در ینابیع الموده(۳) و بغوی در معجم و محب الدین طبری صفحه ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضره(۴) و ابن حجر در صفحه ۷۶ صواعق المحرقه(۵) از سعید بن مسیب نقل نموده اند که گفت:

لم یکن من الصحابه یقول سلونی الا علی بن ابی طالب علیه السّلام

(یعنی احدی از صحابه گفت سؤال کنید از من (به طور کلی) مگر علی بن ابیطالب)

ص: ۴۳۹

---

۱- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۴۶۴، ح ۱۰۹۸، باب فضائل علی بن ابی طالب

۲- مناقب، خوارزمی، ص ۹۰-۹۱ ح ۸۳، فصل ۷.

۳- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۲۴، ح ۵۰، باب ۱۴.

۴- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۹۳، قسم ۱، باب فضائل علی، ذکر انه لم یکن احد من الصحابه یقول سلونی غیره. طبری حدیث را این گونه نقل می کند: عن سعید بن المسیب قال لم یکن احد من اصحاب رسول الله یقول سلونی الا علیا و ... عن ابی الطفیل قال: شهدت علیا یقول سلونی فولله لا تسألونی عن شیء الا اخبر لکم و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا و انا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل.

۵- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹، فصل ۳.

فلذا اکابر علماء خودتان از قبیل ابن کثیر در جلد چهارم تفسیر (۱) و ابن عبد البر در استیعاب (۲) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده (۳) و مؤید الدین خوارزمی در

مناقب (۴) و امام احمد در مسند (۵) و حموینی در فرائد السمطین (۶) و

ص: ۴۴۰

۱- تفسیر قرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، ۴/۲۰۴، ذیل آیه ۱ سوره ذاریات. حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی الطفیل انه سمع علیا... انه صعد منبر الکوفه فقال: لا- تسألونی عن آیه فی کتاب لاله تعالی و لا- عن سنه عن رسول الله الا- نبأتکم بذلك...

۲- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۷، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن عبد البر حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی الطفیل قال: شهدت علیا یخطب و هو یقول: سلونی فوالله لا تسألونی عن شیء الا اخبرتکم و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیه الا وانا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل.

۳- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۲۴، ح ۵۱، باب ۱۴. قندوزی حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی سعید البحریری قال: رأیت علیا رضی الله عنه علی منبر الکوفه وعلیه مدرعه رسول الله صلی الله علیه وآله وهو متقلد بسیفه و متعمم بعمامته صلی الله علیه وآله فجلس علی المنبر فکشف عن بطنه وقال: سلونی قبل أن تفقدونی فإنما بین الجوانح منی علم جم، سفت العلم، هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه وآله، هذا ما زقنی رسول الله صلی الله علیه وآله زقا زقا، فوالله لو ثبت لی وساده فجلست علیها لأفتیت أهل التوراه بتوراتهم وأهل الإنجیل یانجیلهم، حتی ینطق الله التوراه والإنجیل فیقولان: صدق علی قد أفتاکم بما أنزل فی وأنتم تتلون الکتاب أفلا تعقلون.

۴- مناقب، خوارزمی، ص ۹۱، ح ۸۵، فصل ۷

۵- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ۲/۶۴۶، ح ۱۰۹۸، باب فضائل علی بن ابی طالب. حدیث را همانند قندوزی نقل می کند

۶- فرائد السمطین، حموینی، ۱/۳۴۵۱، ح ۲۶۳، باب ۶۳ سمط ۱.

ابن طلحه در در المنظوم و میر سید علی شافعی در موده القربی (۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء (۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۳) و دیگران از محققین شما به عبارات و الفاظ مختلفه در موارد متعدده نقل نموده اند از عامر بن واثله و ابن عباس و ابی سعید البحتری و انس بن مالک و عبد الله بن مسعود از امیر المؤمنین علیه السلام که بالای منبر فرمود:

ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فان جوانحی لعلماء جمّا سلونی فان الله عندی علم الاولین و الآخرین.

(ای مردم سؤال کنید از من (یعنی از آنچه می خواهید) قبل از آن که مرا نیابید پس به درستی که در سینه من علم فراوانی است سؤال کنید از من که در نزد من است علم اولین و آخرین.)

و ابی داوود در صفحه ۳۵۶ سنن امام احمد بن حنبل در صفحه ۷۸ جلد اول مسند و بخاری در صفحه ۴۶ جلد اول و صفحه ۲۴۱ جلد دهم صحیح نقل نموده اند مسندا که علی علیه السلام فرمود:

سلونی عما شئتم و لا تسألونی عن شیء الا انبأ تکم به.

(سؤال کنید مرا از هر چه می خواهید و سؤال نمی کنید مرا از چیزی مگر آن که شما را خبر می دهم به آن)

ص: ۴۴۱

- 
- ۱- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۱۴، (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۳۳۷، ح ۹۸۲، باب ۵۶).
  - ۲- حلیه الاولیاء، ابی نعیم اصفهانی، ۱/۶۷، ترجمه ۴، شرح حال علی بن ابیطالب.
  - ۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۲/۱۹۷، خطبه ۲۲۳ فصل فی ذکر ما طعن به علی عمر، طعن ۱.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۷۴ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده(۱) از موفق بن احمد خوارزمی و شیخ الاسلام حموی  
به سند خودشان از ابو سعید بحتری نقل نموده که گفت:

رأیت علیاً رضی الله عنه علی منبر الکوفه وعلیه مدرعه رسول الله صلی الله علیه وآله وهو متقلد بسیفه و متعمم بعمامته صلی الله  
علیه وآله فجلس علی المنبر فکشف عن بطنه وقال :

سلونی قبل أن تفقدونی فإنما بین الجوانح منی علم جم، سفظ العلم، هذا لعاب رسول الله، هذا ما زقنی رسول الله صلی الله علیه  
وآله زقا زقا، فوالله لو ثبت لی وساده فجلست علیها لأفتیت أهل التوراه بتوراتهم وأهل الإنجیل یانجیلهم، حتی ینطق الله التوراه  
والانجیل فیقولان: صدق علی قد أفتاکم بما أنزل فی وأنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون.

(دیدم علی را بر منبر کوفه در حالی که جامه پشمی پیغمبر را پوشیده و عمامه آن حضرت را بر سر و به شمشیر آن حضرت  
تکیه نموده پس نشست بر روی منبر و شکم مبارک را باز نموده فرمود سؤال کنید از من قبل از آن که مرا نیاید (چون دعوی  
خود را مقید به مطلب خاصی ننموده یعنی از هر چه می خواهید سؤال کنید) جز این نیست که در سینه من علم فراوان است  
این شکم من سقط علم است این لعاب رسول الله صلی الله علیه وآله می باشد (یعنی اثر آب دهان پیامبر است) این است آنچه  
حضرت

ص: ۴۴۲

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی، ۱/۲۲۴، ح ۵۱، باب ۱۴. و نیز در جلد ۲/۳۳۷ و ۳۳۸، ح ۹۸۲، باب ۵۶.



به من دانه علم را خورانیده پس به خدا قسم که اگر مسند برای من پهن شود و متکاء اختیار بر او گذارده گردد و در آنجا بنشینم هر آینه فتوی می دهم اهل تورات را به تورات آنها و اهل انجیل را بر انجیل آنها تا آنکه خداوند متعال آن کتابها را به نطق آورده بگویند راست گفت علی فتوی داد شما را به آنچه نازل شده در ما)

و نیز شیخ الاسلام حموینی در فرائد(۱) و مؤید الدین خوارزمی در مناقب(۲) نقل می نمایند که در بالای منبر فرمود:

«سلونی سلونی، فوالله لا تسألونی عن آیه من کتاب الله إلا حدّثکم عنها متی نزلت، بلیل أو نهار، فی مقام أو

مسیر، فی سهل أم فی جبل، وفیمن نزلت، فی مؤمن أو منافق، وما عنی الله بها، أم عام أم خاص»

(سؤال کنید از من قبل از آن که مرا نیابید قسم به آن خدایی که دانه را شکافته و بشر را آفریده سؤال نمی کنید از من از آیه ای از کتاب خدا مگر خبر می دهم به شما از آنها که چه وقت نازل گردیده شب یا روز و در مقام یا در راه در زمین یا در کوه و در چه کس نازل شده در مؤمن یا

ص: ۴۴۳

- 
- ۱- فرائد السمطين، حموینی، ۱/۲۰۱، ح ۱۵۷، سمط ۱، باب ۴۰. حموینی حدیث را این گونه نقل می کند: عن علی بن ابی طالب قال: والله ما نزلت آیه الا وقد علمت فیهم نزلت و این نزلت و علی من نزلت ان ربی وهب لی قلبا عقولا و لسانا ناطقا.
  - ۲- مناقب، خوارزمی، ص ۹۴، ح ۹۲، فصل ۷ فی بیان غزارة علمه حدیث را این گونه نقل می کند: عن ابی الطفیل قال: قال علی: سلونی من کتاب الله عزوجل فانه لیس من آیه الا وقد عرفت أبلیل نزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل.

مناقق عام است یا خاص.)

ابن کواى خارچى برخاست و گفت:

اخبرنى عن قوله تعالى الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البريه فقال عليه السلام اولئك نحن و اتباعنا فى يوم القيامه غزاء محجلين رواء مرويين يعرفون بسماهم.

(خبر بده مرا از آيه اى كه خدا مى فرمايد مؤمنينى كه عمل صالح نمودند آنها بهترين مردم اند فرمود آنها ماهستيم و اتباع ما كه روز قيامت پيشانى سفيدانيم (و سيرا آب شدگانيم) شناخته مى شوند آنها به صورتهائشان)

و نيز امام احمد بن حنبل در مسند و شيخ سليمان بلخى حنفى در صفحه ۷۴ ينابيع الموده (۱) ضمن باب ۱۴ از ابن عباس نقل مى نمايد كه على در بالاى منبر فرمود:

سلونى قبل ان تفقدونى سلونى عن كتاب الله و ما من آيه الا و انا اعلم حيث انزلت بحضيض جبل اوو سهل ارض و سلونى عن الفتن فما من فتنه الا و قد علمت من كسبها و من يقتل فيها

(سوال كنيد از من از كتاب خدا قبل از آن كه مرا نيايد نيست آيه اى مگر آنكه من دانانترم چگونه نازل گرديده در دامنه كوه يازمين نرم و سؤال كنيد از من از فتنه ها پس نيست فتنه اى مگر آنكه من مى دانم چگونه برپا شده و چه كسى دراو كشته مى شود.)

ص: ۴۴۴

ابن سعد در طبقات (۱) و ابن عبد الله محمد بن يوسف گنجی شافعی در باب ۵۲ کفایه الطالب (۲) که اختصاص به همین موضوع داده و حافظ ابونعیم اصفهانی در سطر اول صفحه ۶۸ جلد اول حلیه الاولیاء (۳) مسندا از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می نماید که فرمود:

و الله ما نزلت آیه الا و قد علمت فی من نزلت و این نزلت و علی من نزلت و این ربی و هب لی قلبا عقولا و لسانا طلقا

(به خدا قسم نازل نگردید آیه ای مگر به تحقیق من می دانم در چه کس نازل گردیده و بر چه چیز نازل گردیده خدای من افاضه فرمود به من قلبی و عقلی کامل و زبانی طلق و گویا و ناطق.)

و نیز در همان کتابها نقل می نمایند که امیرالمومنین علیه السلام فرمود:

سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیه الا و قد عرفت بلیل نزلت ام بنهار فی سهل او فی جبل

(سؤال کنید از من از کتاب خدا پس به درستی که نیست آیه ای مگر آنکه من می شناسم به شب نازل شده یا روز در زمین نرم و یا کوه سخت.)

و نیز در مناقب خوارزمی از اعمش از عبایه بن ربیع روایت نموده که گفت:

کان علی رضی الله عنه کثیرا یقول سلونی قبل ان تفقدونی فوالله مامن

ص: ۴۴۵

---

۱- طبقات الکبری، ابن سعد، ۲/۲۵۷، شرح حال علی بن ابیطالب

۲- کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۰۷، باب ۵۲.

۳- حلیه الاولیاء، ابی نعیم اصفهانی، ۱/۶۷، شماره ۴، شرح حال علی بن ابی طالب.

ارض مخصبه و لا مجديه و لا فئه تضل مائه او تهدي مائه الا و انا اعلم قائدها و سائقها و نائقها الى يوم القيامة

(علی علیه السلام بسیار می فرمود: سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابدی به خدا قسم نیست زمینی پر گیاه یا خشک بی گیاه و نیست گروهی که گمراه کنند صد نفر را یا هدایت نمایند صد نفر را مگر آنکه من بهتر می دانم رئیس و قائد آنها را و خواننده و راننده آنها را تا روز قیامت.)

و نیز جلال الدین سیوطی در صفحه ۱۲۴ تاریخ (۱) الخلفاء و بدر الدین حنفی در عمده القاری و محب الدین طبری در صفحه ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضره (۲) و سیوطی در صفحه ۳۱۹ جلد دوم تفسیر اتقان (۳) و ابن حجر عسقلانی در صفحه ۴۸۵ جلد هشتم فتح الباری (۴) و نیز در صفحه ۳۳۸ جلد هفتم تهذیب التهذیب (۵)

ص: ۴۴۶

- ۱- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۸۵، تاریخ خلافت علی بن ابی طالب. سیوطی حدیث را این گونه نقل می کند: عن علی قال و الله ما نزلت آیه و قد علمت فیم نزلت و این نزلت و علی من نزلت ان ربی و هب لی قلبا عقولا و لسانا صادقا ناطقا. و عن ابی الطفیل قال: قال علی: سلونی عن کتاب الله، فانه لیس من آیه الا و قد عرفت بلیل نزلت ام بنهار و فی سهل ام فی سبیل.
- ۲- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص ۹۳، قسم ۱، فضائل علی، ذکر انه لم یکن احد من الصحابه یقول سلونی غیره.
- ۳- الاتقان، سیوطی، ۴/۲۳۳، نوع ۸۰، فی طبقات المفسرین، تفسیر الصحابه
- ۴- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ۸/۵۹۹، کتاب التفسیر، تفسیر سوره ذاریات.
- ۵- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۸/۲۸۷، ترجمه شماره ۴۹۲۵، شرح حال علی بن ابیطالب. و نیز حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۲/۵۰۶ و ۵۰۷، ح ۳۷۳۶، کتاب التفسیر تفسیر سوره ذاریات. محمد بن جریر طبری، در تفسیر جامع البیان، ۸/۲۸۹، ح ۱۵۷۲۷، ذیل آیه ۲۸ سوره ابراهیم. متقی هندی در کنز العمال، ۱۳/۱۶۵، ح ۳۶۵۲۰، کتاب الفضائل، باب ۳، فضائل علی بن ابی طالب. زرندی حنفی در نظم درر السمطین، ص ۱۲۵ و ۱۲۶، سمط ۱، قسم ۲، ذکر ارتقاء علی علیهم السیلام منکب رسول الله و غزارة علمه. حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۴۰ - ۵۰، ح ۳۰-۴۷. ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ۱۷/۳۳۵، شماره ۲۱۰۶، شرح حال ذو القرنین. و نیز در جلد ۲۷/۹۹، ترجمه شماره ۳۱۹۵، شرح حال عبد الله اوفی. و در جلد ۴۲/۳۹۷، ترجمه شماره ۴۹۳۳، شرح حال علی بن ابی طالب. ابن اثیر در اسد الغابه، ۴/۲۲، شرح حال علی بن ابی طالب، حدیث را به الفاظ گوناگون نقل کرده اند.

نقل می نمایند که علی علیه السلام فرمود:

سلونی و الله لا تسئلونی عن شیء یكون الی یوم القیامه الا اخبرتکم وسلونی عن کتاب الله فوالله من آیه الا و انا اعلم ابلیل نزلت ام نهار فی سهل ام جبل.

(سؤال کندی از من به خدا قسم سؤال نمی کنید مرا از چیزی تا روز قیامت مگر آن که خبر می دهم شما را از آنها سؤال کنید مرا از کتاب خدا به خدا قسم نیست آیه ای مگر آنکه من می دانم در شب نازل گردیده و یا روز در زمین نرم یا کوه سخت.)

آیا این بیانات ادعای به غیب نیست و جز عالم به غیب دیگری می تواند چنین ادعایی در مقابل دوست و دشمن بنماید اگر قدری از عادت خارج شوید و با نظر انصاف بنگرید خواهید دانست که آن حضرت عالم به علم غیب بوده و در مقام عمل هم ظاهر می نمود و از مغیبات خبر می داد.

ص: ۴۴۷

چنان چه ابن ابی الحدید معتزلی همین خبرها را در صفحه ۲۰۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) از کتاب غارات ابن هلال ثقفی نقل نموده تا آنجا که گوید: شخصی از جا برخاست و گفت: اخبرنی بما فی رأسی و لحتیتی و من طاقه شعر. یعنی ما را خبر بده که در هر طرفی از سر و صورت من چه قدر مو می باشد حضرت فرمود: خلیل من رسول خدا مرا خبر داده که در کنار هر مویی از سر تو ملکی است که تو را لعنت می کند و در پای هر مویی از صورت تو شیطانی است که تو را اغوامی کند و در خانه ات گوساله ای داری که می کشد پسر پیغمبر را و او انس نخعی بود و فرزندش سنان در آن موقع بیچه ای بود که در خانه بازی می کرد و در سال ۶۱ هجری در کربلا بود و قاتل حسین بن علی علیهم السّلام شد (بعضی گفتند سؤال کننده سعد بن ابی وقاص بود و پسر گوساله اش عمر علیه اللعنه بود که امیر لشکر و برپا کننده غائله کربلا شد) ممکن است هر دو در مجلس مختلف سؤال نموده باشند.

ص: ۴۴۸

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۶، خطبه ۳۷ (ومن کلام له یجری مجری الخطبة)، الاخبار الواردة عن معرفة الامام علی بالامور الغیبیه. ابن ابی الحدید می نویسد: عن محمد بن علی، قال: لما قال علی علیه السّلام: سلونی قبل أن تفقدونی، فوالله لا تسألونی عن فئه تضل مائه، وتهدی مائه إلا أنبأتکم بناعقتها وسائقها، قام إليه رجل فقال: أخبرنی بما فی رأسی ولحتیتی من طاقه شعر، فقال له علی علیه السّلام: والله لقد حدثنی خلیلی أن علی کل طاقه شعر من رأسک ملکا یلعنک، وإن علی کل طاقه شعر من لحتیک شیطانا یغویک، وإن فی بیتک سخلا یقتل ابن رسول الله صلی الله علیه وآله وکان ابنه قاتل الحسین علیه السّلام یومئذ طفلا یحبو، وهو سنان بن أنس النخعی.

حضرت به وسیله این اخبار می فهماند که علم من از رسول خداصلی الله علیه وآله سرچشمه گرفته و احاطه بر مغیبات دارم.

### خبر علمداری حیب بن حمار

و نیز اکابر علماء خودتان مانند امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۰۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) نقل نموده اند که روز در دوره خلافت ظاهری در مسجد کوفه نشسته و اصحاب در اطراف آن حضرت بودند شخصی گفت خالد بن عویطه در وادی القری از دنیا رفت حضرت فرمود:

«لم یمت و لا یموت حتی یقود جیش ضلاله صاحب لوائه حیب بن حمار»

ص: ۴۴۹

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۸۶، خطبه ۳۷، (و من کلام له یجری مجری الخطبة)، الاخبار الواردة عن معرفة الامام علی بالامور الغیبه. ابن ابی الحدید می نویسد: عن سويد بن غفله أن علیا علیه السّلام، خطب ذات یوم، فقام رجل من تحت منبره، فقال: یا امیر المؤمنین، انی مررت بوادی القری، فوجدت خالد بن عرفطه قد مات، فاستغفر له، فقال علیه السّلام: والله ما مات ولا یموت حتی یقود جیش ضلاله، صاحب لوائه حیب بن حمار. فقام رجل آخر من تحت المنبر، فقال: یا امیر المؤمنین، أنا حیب بن حمار، وانی لك شیعه ومحب، فقال: أنت حیب بن حمار؟ قال: نعم، فقال له ثانیه: والله إنک لحیب بن حمار؟ فقال: أی والله! قال: أما والله إنک لحاملها ولتحملنها، ولتدخلن بها من هذا الباب. وأشار بها إلى باب الفیل بمسجد الکوفه قال ثابت: فوالله ما مت حتی رأیت ابن زیاد، وقد بعث عمر بن سعد إلى الحسین بن علی علیه السّلام، وجعل خالد بن عرفطه علی مقدمته وحبیب بن حمار صاحب رایته، فدخل بها من باب الفیل. نام پرچم دار سپاه خالد در کتب مختلف با کمی اختلاف بیان شده است. شیخ مفید در الارشاد ۱/۳۲۹، نام او را حیب بن حمار و ابن حمزة طوسی در الثاقب فی المناقب صفحه ۲۶۷ و ابن شهر آشوب در مناقب ۲/۱۰۵ او را حیب بن حمار و ابن ابی الحدید او را حیب بن حمار نام برده است. «محقق»

(نمرده و نخواهد مرد تا سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردد و علمدار او حیب بن حمّار خواهد بود.)

جوانی از میان جمعیت عرض کرد من حیب بن حمّار یا امیر المؤمنین و از دوستان صمیمی و حقیقی شما هستم حضرت فرمود: دروغ نگفته ام و نخواهم گفت کانه می بینم خالد سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردیده و تو علمدار او هستی و از این در مسجد (اشاره به باب الفیل) وارد می شوید و پرده پرچم به در مسجد گرفته پاره خواهد شد.

سالها از این خبر امیر المؤمنین علیه السلام گذشت در دوره خلافت یزید پلید عبید الله بن زیاد ملعون والی کوفه شد و لشکر فراوانی به جنگ حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه می فرستاد بیشتر همان مردمی که از آن حضرت خبر خالد و حیب بن حمّار را شنیده بودند روزی در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان برخاست (چون در سابق محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش به مسجد ورود و خروج می نمودند.) دیدند خالد بن عویطه سردار لشکر ضلالت اثر به عزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر برای نمایش از همان باب الفیل وارد مسجد شد و حالتی که حیب بن عمار بن علمدار او بود موقع ورود به مسجد پرده پرچم به در مسجد گرفت پاره شد تا صداقت گفتار آن حضرت آن حضرت و حقیقت علمش بر منافقین ظاهر گردد.

آیا این خبر با این علامت قبل از وقوع اخبار به غیب نبوده تا اثبات یقین بر شما بنماید.



اگر شما نهج البلاغه را که مجموعه ای از خطب و کلمات آن حضرت است دقیقانه مطالعه فرمایید از خبرهای غیبی که آن حضرت داده بسیار می بینید از حوادث و ملاحم و احوال بزرگان سلاطین و خروج صاحب رنج و غلبه مغولها و سلطنت چنگیز خان و حالات خلفاء جور و نحوه معاملات آنها با شیعیان و مخصوصا از صفحه ۲۰۸ تا صفحه ۲۱۱ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) ابن ابی الحدید را که مفصلا بیان می کند وخواجه کلان بلخی هم در اول باب ۱۴ ینابیع الموده (۲) به بعض از آن خطب و خبرهای استشهاد می نماید به کثرت علم آن حضرت بینید تا کشف حقیقت گردد.

## خبر از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون

از جمله خبر دادن به اهل کوفه از غلبه معاویه علیه الهاویه و بر آنها و امر کردن بر سب و لعن آن حضرت چنان چه بعدها تمام گفته های آن حضرت واقع شد از جمله:

ما انه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم، مندحق البطن، يأکل ما یجد ویطلب ما لا یجد، فاقتلوه ولن تقتلوه، الا وانه سیأمرکم بسبی

ص: ۴۵۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۸/۱۲۵-۱۲۷، (و من کلام له فیما یخبر به عن الملاحم بالبصره) و نیز در جلد ۹/۴۰، خطبه ۱۳۸، (و من خطبه له یومی فیها الی ذکر الملاحم) و نیز در جلد ۱۳/۱۰۱، خطبه ۲۳۵ (و من خطبه له فمن الایمان ما یکون ثابتا مستقرا فی القلوب...) و نیز در جلد ۷/۴۶-۴۹، خطبه ۹۲، فصل فی ذکر امور غیبیه.

۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۰۵، ح ۲ و ۳، ۱۴ فی غزارة علمه.

والبراءه منى : فاما السب فسبونى فإنه لى زكاه، ولكم نجاه، واما البراءه منى فلا- تبرؤا «تتبرؤا» منى فانى ولدت على الفطره، وسبقت إلى الإیمان والهجره. (1)

(زود باشد که غالب شود بر شما بعد از من مردی گشاده گلو برآمده شکم که هرچه یابد بخورد و طلب نماید هرچه را نیابد پس بکشید او را و هرگز نمی کشید او را بدانید که زود باشد آن مرد امر کند شما را به دشنام دادن به من و بیزاری جستن از من.

اما سب کردن و دشنام دادن را اجازه می دهم زیرا آن دشنام (چون زبانی است) برای من پاکیزگی و برای شما نجات است (از ضرر آن ملعون) و اما براءت و بیزاری (چون امر قلبی است از من مجوید زیرا که من متولد شده ام بر فطرت (توحید و اسلام) (این جمله اشاره به آن است که ابوین آن حضرت مؤمن بوده اند) و پیشی گرفته ام به ایمان و هجرت با آن حضرت).

مراد از آن حضرت مرد پرخور معاویه علیه الهاویه بوده چنانچه ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) گوید مراد معاویه پرخور است. که در تاریخ به پرخوری معروف است و ان یا کل فی الیوم سبع اکلات (چنانچه زمخشری در ربیع الأبرار گفته) روزی هفت مرتبه غذا می خورد و هر مرتبه آن قدر می خورد که کناره سفره دراز می شد صدا می زد یا غلام ارفع فوالله ما شبع

ص: ۴۵۲

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۵۴-۵۶؛ خطبه ۵۶ (و من کلام له علیه السّلام یخبر عنمن یأمر بسبه) «محقق»

و لکن مللت غلام بیا سفره را بردار بخدا قسم (از بس خوردم) خسته شدم ولی سیر نشدم. (۱)

آن ملعون از جمله اشخاصی بود که مرض جوع الکلاب داشت (در طب قدیم بیانی دارد که در معده چنین شخصی حرارتی پیدا می شود که رهچه غذا از مری وارد معده گردد مبدل به بخار گردیده نفع و ضرر او معلوم نگردد).

پرخوری او ضرب المثل اعراب گردید. هر آدم پرخوری را به او مثل می زدند. یکی از شعراء رفیق پرخوار خود را هجو شیرینی نموده و گفته:

وصاحب لی بطنه کالهاویه

کان فی امعائه معاویه

یعنی رفیق و یار و مصاحبی دارم که شکم او مثل هاویه است مثل آنکه در امعاء و روده های او معاویه قرار دارد. (هاویه اسم یکی از طبقات جهنم

ص: ۴۵۳

---

۱- مسلم در صحیح ۸/۲۷، (باب من لعنه صلی الله علیه وآله او دعا علیه و لیس له اهل لذلك...) ابن ابی الحدید چنین نقل کرده است «كنت العب مع الصبيان فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله فتواريت خلف باب قال فجاء فحطأني حطاه و قال اذهب وادع لي معاوية قال فجئت فقلت هو يأكل قل ثم قال لي اذهبي فادع لي معاوية قال فجئت فقلت هو يأكل فقال لا اشبع الله بطنه.» این جریان را مبارک فوری در تحفه الاحوذی ۴/۱۲۸ (باب ما جاء في الثوب الواحد يلقي تحت المیت) و سلمیان بن داوود الطیلاسی در مسند خود صفحه ۳۵۹ (میمون مهران عن ابن عباس) و ابن عبد البر در الاستیعاب ۳/۱۴۲۱ نیز نقل کرده اند و ابن کثیر در البدایه و النهایه ۸/۱۲۷ (ترجمه معاویه) بعد از نقل این روایت در ادامه حالت معاویه را بعد از این نفرین چنین توصیف کرده است: «كان يأكل في لا يوم سبع سبع مرات يجاء بقصعه فيها لحم كثير و يصل فيأكل منها، و يأكل في اليوم سبع اكالات بلحم و في الحلوى و الفاكهه شيئا كثيرا و يقول و الله ما اشبع و انما اعياء» «محقق»

است چون جهنم از قبول کفار سیری ندارد چه در قرآن فرماید به جهنم گفته شود {هل إمتلأت فتقول هل من مزيد} یعنی سیر شدی؟ گوید: آیا باز زیادی هست؟ اشاره به آنکه هرگز از قبول کفار سیر نخواهم شد.

ابن ابی الحدید در صفحه ۳۵۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (۱) (چاپ مصر) و دیگران از اکابر علماء خودتان تصدیق دارند که آن لعین معاویه بن ابی سفیان بوده که وقتی غالب شد و امر خلافتش محکم گردید امر کرد مردم را به سب و لعن دشنام و تبری جستن از آن حضرت که مدت هشتاد سال این عمل شنیع در میان مسلمانان متداول بود که آن حضرت را ظالمانه به منبر و محراب حتی در خطبه نماز جمعه سب و لعن می نمودند تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز اموی خلیفه عصر که با تدبیر صالحانه سب و لعن را بر طرف و مردم را از آن عمل قبیح بل اقبیح منع نمود.

وقوع این عمل شنیع قبیح را آن حضرت قبلاً خبر داده بود پس تصدیق نمایم که آن حضرت عالم به غیب بوده و از پس پرده و وقایع آینده به افاضه پروردگار خبر داشته.

از این قبیل خبرها بسیار داد که بعد از گذشتن سالها و قرنهای مردم وقوع آنها

ص: ۴۵۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۴/۵۴-۵۶، خطبه ۵۶، (و من کلام له لاصحابه...) فصل فیما روی من سب معاویه و جزیه لعلی، مسأله ۲ ابن ابی الحدید می نویسد: فتقول: ان معاویه امر الناس بالعراق و الشام و غیرهما بسب علی و البرائه منه. خطب بذلک علی منابر الاسلام و صار ذلک سنه فی ایام بنی امیه الی ان قام عمر بن عبد العزیز فأزاله...

## خبر از کشته شدن ذو الثدیه قبل از شروع به جنگ

از جمله در جنگ خبر قتل خوارج و ( ترملة معروف به ذو الثدیه (به نظر بعضی ذو الثدیه به فتح «ث» صاحب دستهای کوچک است زیرا ثدیه به معنی دست است و «ه» در آخر ثدی علامت تصغیر است یعنی ترملة رئیس خوارج دارای دو دست کوچک بوده است لذا ذو الثدیه لقب او شده بود. و به عقیده ارباب لغت ثدی به معنی پستان است و چون حرقوص ابن زهیر رئیس خوارج پستانهای بزرگ داشت لذا معروف شد به ذو الثدیه.) را داد و نیز خبر داد به این که خوارج بیش از ده نفر نجات پیدا نکرده و از مسلمانان بیش از ده نفر کشته نمی شوند به آن عبارت که لا یفلت منهم عشرة و لا یهلك منکم عشرة.

چنان چه ابن ابی الحدید وخواجه کلان بلخی و دیگران نقل نموده اد که آنچه خبر داده بود بعدها تمام واقع شد.

مخصوصا ابن ابی الحدید در صفحه ۴۲۵ جلد اول شرح نهج البلاغه(۱) (چاپ مصر) ذیل این خبر گوید:

{هذا الخبر من الاخبار التي تكاد تكون متواتره الاشتهاره نقل الناس كافة و هو من معجزاته}

(این خبر از اخبار نزدیک به تواتر است از جهت شهرتی که دارد و تمام مردم نقل نموده اند و این خبر خود را معجزات آن حضرت می باشد.)

ص: ۴۵۵

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۵/۳، خطبه ۵۸، (و قال لما عزم علی حرب الخوارج...)

آیا اینها اخبار به غیب و آگاه بودند به امور آینده نبوده تا رفع شبهه و اشکال از شما بشود و پی به مقام ولایت و حقیقت آن حضرت ببرید و منصفانه تصدیق نمایید که بین آن حضرت و سایر خلفاء تفاوتی آشکارا بوده است.

اگر دارای علم لدنی نبوده و اتصال به ماوراء عالم طبیعت نداشته چگونه از امور غیبیه خبر می داده که بعد از سالها و قرنهای واقع می گردید.

مانند خبر دادن از کشته شدن میثم تمار به دست عبید الله بن زیاد و کشته شدن جویریة و رشید هجری به دست زاید و خبر حادثه قتل عمرو بن حمق به دست اعوان معاویه و بالاتر از همه خبر دادن شهادت فرزند دلبند خود حضرت اباعبد الله الحسین علیه السلام که مکرر معرفی قتل آن حضرت را می نمود چنان چه قبلا اشاره نمودم به خبر دادن از انس و عمر سعد قتل آن حضرت که تمام این اخبار را اکابر علمای خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید در صفحه ۲۹۸ جلد اول شرح (۱) و سایر مجلدات محمد بن طلحه شافعی (۲) و سیوطی و خطیب

ص: ۴۵۶

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲۸۶/۲-۲۹۵، خطبه ۳۷، (من کامله یجری مجری الخطبه) الاخبار الواردة عن معرفه الامام علی بالامور الغیبیه) می نویسد: عن محمد بن علی، قال: لما قال علی علیه السلام: سلونی قبل ان تفقدونی، فوالله لا تسألونی عن فئه تفضل مائه، وتهدی مائه إلا أنبأتکم بناعقتها وسائقها، قام إلیه رجل فقال: أخبرنی بما فی رأسی ولحیتی من طاقه شعر، فقال له علی علیه السلام: والله لقد حدثنی خلیلی أن علی کل طاقه شعر من رأسک ملکا یلعنک، وإن علی کل طاقه شعر من لحیتک شیطانا یغویک، وإن فی بیتک سخلا یقتل ابن رسول الله صلی الله علیه وآله وکان ابنه قاتل الحسین علیه السلام یومئذ طفلا- یحبو، وهو سنان بن أنس النخعی. عن حبه العرنی، قال: سرنا مع علی علیه السلام یوما فالتفت فإذا جویریة خلفه بعیدا، فناده: یا جویریة، الحق بی لا- أبالک! ألا- تعلم أنى أهواک وأحبک! قال: فرکض نحوه، فقال له: إنی محدثک بأمور فاحفظها، ثم اشترکا فی الحدیث سرا. و نیز در صفحه ۲۹۱ همین جلد می نویسد: وقد کان قد أطلعه علی علیه السلام علی علم کثیر، وأسرار خفیه من أسرار الوصیه، فکان میثم یحدث ببعض ذلک، فیشک فیهم قوم من أهل الکوفه... یا میثم، إنک تؤخذ بعدی وتصلب، فإذا کان الیوم الثانی ابتدر منخراک وفمک دما، حتی تخضب لحیتک. و المدینه الذی تصلب فیہ علی باب دار عمرو بن حریث. و در صفحه ۲۹۴ همین جلد می نویسد: عن زیاد بن النضر الحارثی، قال: کنت عند زیاد، وقد أتى برشید الهجری، وکان من خواص أصحاب علی علیه السلام، فقال له زیاد: ما قال خلیک لک إنا فاعلون بک؟ قال: تقطعون یدی ورجلی، وتصلبوننی، فقال زیاد: أما والله لأکذبن حدیثه. خلوا سبیله، فلما أراد أن یرج قال: ردوه لا نجد شیئا أصلح مما قال لک صاحبک، إنک لا تزال تبغی لنا سوءا إن بقیت، اقطعوا یدیہ ورجلیہ. فقطعوا یدیہ ورجلیہ، وهو یتکلم، فقال اصلبوه خنقا فی عنقه، فقال رشید: قد بقی لی عندکم شیء ما أراکم فعلتموه، فقال زیاد: اقطعوا لسانه، فلما أخرجوا لسانه ليقطع قال: نفسوا عنی أتكلم کلمه واحده فنفسوا عنه، فقال: هذا والله تصدیق خبر أمير المؤمنین، أخبرنی بقطع لسانی. فقطعوا لسانه وصلبوه.

۲- مطالب السؤل، طلحه شافعی، ص ۱۷۰، باب ۱ فصل ۸.

خوارزمی (۱) و دیگران مشروحا نقل نموده اند.

خبر کشته شدن خود توسط ابن ملجم

از جمله اخبار غیبیه خبر دادن از قتل خود و معرفی نمودن عبد الرحمن بن ملجم مرادی را به این که قاتل من است در حالی که آن ملعون اظهار علاقه و وداد ظاهری به

محمد بن طلحه شافعی (۲) و سیوطی و خطیب خوارزمی (۳) و دیگران مشروحا نقل نموده اند.

### خبر کشته شدن خود توسط ابن ملجم

از جمله اخبار غیبیه خبر دادن از قتل خود و معرفی نمودن عبد الرحمن بن

ص: ۴۵۷

---

۱- مناقب، خوارزمی، ص ۲۶۳، ح ۲۴۵، فصل ۱۶. خوارزمی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبيده السلماني: ان عليا عليه السلام خطب أهل الكوفة فقال: يا أهل الكوفة لولا أن تبطروا لحدثتكم بما وعدكم الله على لسان نبيه صلى الله عليه وآله الذين تقتلونهم، منهم المخدج اليد وهو صاحب الثديه، فوالله لا يقتل منكم عشرة ولا يفلت منهم عشرة

۲- مطالب السؤول، طلحه شافعی، ص ۱۷۰، باب ۱ فصل ۸.

۳- مناقب، خوارزمی، ص ۲۶۳، ح ۲۴۵، فصل ۱۶. خوارزمی حدیث را این گونه نقل می کند: عن عبيده السلماني: ان عليا عليه السلام خطب أهل الكوفة فقال: يا أهل الكوفة لولا أن تبطروا لحدثتكم بما وعدكم الله على لسان نبيه صلى الله عليه وآله الذين تقتلونهم، منهم المخدج اليد وهو صاحب الثديه، فوالله لا يقتل منكم عشرة ولا يفلت منهم عشرة

ملجم مرادی را به این که قاتل من است در حالی که آن ملعون اظهار علاقه و وداد ظاهری به

آن حضرت می نمود چنان چه ابن اثیر در صفحه ۲۵ جلد چهارم اسد الغابه (۱) و دیگران نقل نموده اند که وقتی شرفیاب شد در حضور اصحاب به محضر حضرت علی زبان به مدح آن حضرت گشود و گفت:

أنت المهيمن والمهذب ذو الندى

وابن الضراغم فى الطراز الأول

الله خصك يا وصى محمد

وحباك فضلا فى الكتاب المنزل

الى آخر الايات:

(خداوند تو را به امامت قائم بر خلق نموده است تو خالص از هر عیب و ریسی و صاحب جود و سخایى نسبت به دوست و دشمن تو فرزند شیر مردی و شجاع و نامی هستی که به فنون نیروهای سابق و لاحق دانا بوده ای.

این وصی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله پروردگار عالمیان تو را به این منزلت و مقام اختصاص داده است که هر گونه فضل و کرامتهای خود را در قرآن مجید بر توافاضه و مقرر داشته.)

جميع اصحاب از طلاق لسان و کثرت علاقه او به آن حضرت تعجب نمودند حضرت در جواب فرمود:

انا انصحك منى بالوداد

مكاشفه و انت من الاعادى

و نیز ابن حجر در صفحه ۸۲ صواعق (۲) گوید: حضرت در جواب او فرمود:

ص: ۴۵۸

---

۱- اسد الغابه، ابن اثیر، ۴/۱۳۴، شرح حال عمرو بن معدی کرب.

۲- صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۱۳۵، باب ۹، فصل ۵. نیز محمد بن طلح شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۷۶، باب ۱، فصل ۹، فی کرامته به همین جملات اشاره کرده است.



عذیرک من خلیک من مرادی (۱)

(من و را نصیحت می کند که از دوستان من باشی علنی و بر ملاء و حال آن که تو از دشمنان من هستی و عجب آن که من حیات و زندگانی او را می خواهم و او مرگ و کشته شدن مرا طالب است و این غدار ظاهر دوست از طایفه مراد است.)

عبد الرحمن عرض کرد گویا اسم مرا شنیده اید از نام من بدتان آمده است فرمود چنین است بلکه واضح و آشکار است می دانم تو قاتل منی و به همین زودی این محاسن سفید مرا به خون سرم خضاب می نمایی عرض کرد اگر چنین است امر کن مرا به قتل رسانند و نیز اصحاب همین تقاضا را نمودند حضرت فرمود: این امری است محال یعنی نشدنی برای آنکه دین من اجازه نمی دهد قصاص قبل از جنایت را!

علم من حکم می کند تو قاتل منی ولی احکام دین مربوط به اعمال ظاهر

ص: ۴۵۹

---

۱- عبد الرزاق صنعانی در المصنف ۱۰/۱۲۵، ح ۱۸۵۹۵، باب (لا ینذف علی جریح) و ۱۰/۱۵۴ ح ۱۸۶۱، (باب ما جاء فی الحروریة) و ابن ابی شیبہ کوفی در المصنف، ۶/۱۷۵، ح ۲۹، (الرخصة فی الشعر) و ابن عبد البر در الاستیعاب ۳/۱۱۲۷-۱۱۲۵ (ترجمه ۱۸۵۵ علی بن ابی طالب رضی الله عنه) و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، ۶/۱۱۵ خطبه ۶۹، (خبر مقتل علی کرم الله وجهه) و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ ۳/۳۸۸ (ذکر مقتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام) و دیگر کتب اهل تسنن این جریان را نقل کرده اند که هنگامی که حضرت علی علیه السلام به ابن ملجم برخوردند به این شعر عمرو بن معدی کرب استشهد فرمود و از آنچه او با حضرت خواهد کرد خبر داد. «محقق»

است هنوز از تو عملی بر خلاف ظاهر بارز نگردیده شرعا نمی توانم حکمی بر تو جاری نمایم.

مستر کارلین انگلیسی در کتاب الابطال خود گوید: کشته شد علی بن ابی طالب به عدالت خود یعنی اگر عدالت نمی کرد و قصاص قبل از جنایت می کرد قطعاً بدنش به سلامت می ماند چنانچه سلاطین عالم به مجردی که سوء ظن به کسی پیدا می کردند و لو فرزند و برادر و عیال و اقارب عزیزشان بود فوری معدومشان می نمودند.

ولی علی علیه السلام یگانه راد مردی بود که پا از دایره شرع و دیانت بیرون نگذارد و در عین آن که قاتل خود را به طور جزم معرفی نمود ولی چون بر حسب ظاهر هنوز جنایتی از او به عمل نیامده قصاص نکرد بلکه کمال رأفت و محبت را درباره او مرعی داشت تا شقاوت خود را ظاهر است و اثبات نمود احاطه علم آن حضرت را بر بواطن و عواقب امور.

و این خود دلیل دیگری است بر این که عالم به غیب جز پیغمبر و امام که معصوم از خطایا می باشد دیگر نخواهد بود چه آنکه اگر معصوم نباشد روی علم و دانش به حقائق امور فسادها خواهد نمود ولی پیغمبر یا امام چون دارای عصمت اند (مانند امیر المؤمنین علیه السلام) با علم و اطلاع بر قاتل خود پا از دایره شرع انور بیرون نگذارد و قصاص قبل از جنایت ننمود.

آیا اینها دلائل بر اثبات علم و اطلاع آن حضرت بر اسرار و مغیبات نبوده که جوانی از راه رسیده با یک علام مسرت از در وداد و محبت دست ببوسد و مدیحه بخواند حضرت بفرماید تو قاتل منی به خدا اگر قدری انصاف باشد

تصدیق می شود که آن حضرت دارای علم ظاهر و باطن بوده است.

### علمیت و افضلیت علی علیه السلام

شیخ سلیمان بلخی در اول باب ۱۴ ینابیع الموده (۱) صفحه ۶۵ از در المنظم ابن طلحه شافعی نقل نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

لقد حزت علم الأولین وانی

ضنین بعلم الآخین وقدم

وکاشف أسرار الغیوب بأسرها

وعندی حدیث حادث وقدم

وینی لقیوم علی کل قیم

محیط بکل العالمین علیم

(هر آینه به تحقیق دانا و ماهرم به علوم اولین و دانا و عالمم به علوم آخرین که در سینه من تمام مکتوم است و کاشف جمیع اسرار غیبیم و هر داستانی از سابق و لاحق در سینه من است و بر من بر هر صغیر و کبیر فرمان روایم علم من به احاطه به جمیع موجودات دارد.)

و بعد از آن فرمود آن حضرت:

لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحه سبعین بعیرا وقال النبی صلی الله علیه وآله انا مدینه العلم وعلی بابها. وقال الله تعالی واتوا البیوت من أبوابها فمن أراد العلم فعليه بالباب.

(اگر بخواهم از تفسیر سوره فاتحه تنها هفتاد شتر را پر خواهم نمود و مؤید بیان من فرموده پیغمبر است که فرمود من شهرستان علمم و علی

ص: ۴۶۱

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۳/۲۰۹، باب ۶۵. و نیز در جلد ۱/۲۰۵، به بعد ح ۱، به بعد باب ۱۴ فی غزارة علمه.

در آن می باشد و تأیید فرموده پیغمبر آیه شریفه است که می فرماید وارد خانه ها شوید از در آنها. پس کسی که اراده دارد تحصیل علم نماید باید از بابی که پیغمبر معرفی نموده وارد گردد.)

اگر هیچ دلیلی بر اثبات خلافت بلا فصل و تقدم آن حضرت بر دیگران نبود (و حال آن که دلایل از حد احصاء خارج است از عقل و نقل و کتاب و سنت و اجماع چنان چه در شبهای گذشته به مختصری از آنها اشاره نمودیم) مگر همین دو دلیل یکی مقام اعلی و افضلیت آن حضرت که روی قاعده عقل و منطق هیچ جاهلی حق تقدم بر عالم ندارد و اعلی و افضلیت آن حضرت در نزد دوست و دشمن بارز و آشکار است حتی ابن ابی الحدید (۱) ضمن خطبه اول کتابش گوید: قدم المفضل علی الافضل این عبارت اقرار و اعتراف به افضلیت آن حضرت است منتها روی عادت و تعصب گوید خدا خواست مفضل (یعنی صفر الکف) تمام را بر افضل و اکمل مقدم دارد.

و حال آنکه چنین بیانی از شخص عالمی مانند ابن ابی الحدید شایسته نبوده که مورد اعتراض فضلاء و دانشمندان و ارباب منطق قرار گیرد و بر او خرده گیرند که بر خلاف قواعد علم و منطق و عقل اظهار عقیده نموده و این نسبت بی جایی است به ذات اقدس پروردگار اعظم چه آن که خدای عظیم علیم هرگز علمی بر خلاف عقل و منطق نمی نماید و مفضولی را بر فاضل مقدم نمی دارد تا چه رسد بر اعلم و افضل.

ص: ۴۶۲

بشری که مختصر فهم و شعور دارد و بهره ای از علم و منطق برده حاضر نمی شود به تقدیم فاضل بر افضل تا چه رسد به مفضول بر افضل.

چگونه ممکن است خدای حکیم علیم مفضولی را بر افضل مقدم دارد و حال آن که خود در آیه ۱۲ سوره زمر به طریق استفهام انکاری می فرماید:

{هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ}

(آیا آنان که (مانند علی) اهل علم و دانش اند با مردم جاهل نادان یک ساوند؟ (یعنی هرگز یک سان نیستند))

و نیز در آیه ۳۶ سوره یونس فرماید:

{أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى}

(آیا آنکه خلق را به راه حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آنکه رهبری نمی کند مگر آن که خود هدایت شود.)

پس از جهت اعلمیت و افضلیت حق تقدم در امت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله با امیر المؤمنین علیه السلام بوده است و ابن ابی الحدید در صفحه (۱) نهج البلاغه صریحا اقرار به این معنی نموده آنجا که گوید:

«انه افضل البشر بعد رسول الله صلی الله علیه وآله و احق بالخلافه من جميع المسلمين»

(به درستی که علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله افضل بشر و احق و اولی به امر خلافت از جمیع مسلمانان بوده است.)

و دلیل دوم که مرتبط با دلیل اول است فرموده های رسول اکرم خاتم

ص: ۴۶۳

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۱۴۰، خطبه ۲، (و من خطبه له بعد انصرافه من صفین)

الانبياء صلى الله عليه وآله است مخصوصا که در آخر همین حدیث می فرماید:

«من اراد العلم فليأت الباب»

(هر کس اراده علم را پس باید برود به در و باب علی (یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام)

شما را به خدا انصاف دهید آیا آن کسی که پیغمبر امر می کند درب خانه او بروید اولی به اطاعت است ای آن کسی که مردم برای خود به عنوان خلافت معین نمایند؟

علاوه بر آنکه امر پیغمبر صلی الله علیه وآله مطاع است باید اطاعت شود علت و جهت حق تقدم را معین می نماید که همان جهت عقلانی است که اعلمیت باشد.

شیخ: اگر از جهت اعلمیت و افضلیت حق تقدم برای سیدنا علی کرم الله وجهه بود می بایستی رسول اکرم صلی الله علیه وآله نصی بر آن جناب بنماید که امت بدانند باید پیروی از او بنمایند و حال آن که به چنین نصی ما برنخورده ایم.

داعی: این قبیل بیانات از امثال شما آقایان با عمل و فضل فوق العاده اسباب تأثر داعی می شود که چرا باید عادت آن اندازه در شما تأثیر کرده باشد که علم و دانش و حقیقت شما را مقهور خود قرار دهد.

آقای عزیز ده شب است از کتب معتبره خودتان اقامه برهان نموده و نصوص وارده را به عرض مجلس رسانیده به شهادت اهل مجلس و جرائد و مجلات تازه امشب آقا بحث را از سر گرفته می فرمایید نصی ندیده اید.

در حالتی که کتب معتبره خودتان سراسر پر است از نصوص جلیه و خفیه مع ذلك از همه چشم پوشیده یک سؤال از شما می نمایم که آیا امت احتیاج به علم

وسیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارند یا نه.

شیخ: بدیهی است که احتیاجات همگی صحابه و امت تا روز قیامت به علوم عالیه و سیره متعالیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

داعی: احسن الله لكم الاجر اگر هیچ نص صریحی از آن حضرت در باب خلافت و امامت نبود مگر همین حدیث مدینه که صریحا فرموده:

«انا مدینه العلم و علی بابها ومن اراد العلم فلیأت الباب»

(من رسول خدا صلی الله علیه و آله) شهرستان علم می باشم و علی باب آن می باشد هر کس اراده دارد علم (مرا) پس باید برود به در باب علم (علی علیه السلام)

کافی برای اثبات مرام بود.

### به فرموده پیغمبر علی اعلم امت بوده

کدام نص صریح و واضح تر از این حدیث است که می فرماید هر کس می خواهد از علم من بهره بردارد برود در خانه علی که باب علم من است الان وقت سحر است تمام شب را داعی با حرارت تمام در اطراف این موضوع صحبت نمودم و وقت آقایان را گرفتم الحال آقا مرا سرد نمودید مثل این که آقایان مانند اسلافتان نمی خواهید روی عادت گوش به حرف حساب بدهید تمام بیانات ما را نشنیده گرفته و انکار نص می نماید.

کدام نص بالاتر از نص علمی است کدام عاقل دانشمندی از ارباب ملل و نحل گفت که با بود عالم و اعلم مردم زیر بار جاهل بروند اگر در علم و منطق چنین بیانی در عالم شد داعی تسلیم به منطق شما می شود.

و اگر چنین منطقی در عالم وجود ندارد که با وجود عالم و اعلم مردم تبعیت

و پیروی از جاهل بنمایند شما باید تسلیم منطق ما که منطق تمام ارباب علم و دانش است بشوید که چون امیر المومنین علی علیه السلام اعلم امت بوده باید به حکم علم و عقل و منطق تبعیت و پیروی از او بنمایید.

چنان چه قبلاً عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند و ابو المؤید خوارزمی در مناقب (۱) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علی (۲) و خواجه کلان بخلی در ینابیع (۳) و میر سید علی همدانی در موده القربی (۴) حتی ابن حجر مکی در صواعق (۵) نقل می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر می فرمود:

اعلم امتی علی بن ابی طالب (دانا ترین افراد امت من علی بن ابی طالب علیه السلام است).

احدی از صحابه به پایه علم آن حضرت نمی رسند چنان چه ابن مغزلی

ص: ۴۶۶

- 
- ۱- مناقب، خوارزمی، ص ۸۲، ح ۶۷، فصل ۷.
  - ۲- ما نزل من القرآن فی علی، ابی نعیم اصفهانی، ص ۲۴، ح ۳ مقدمه. و نیز حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، ۱/۴۳۲، ح ۴۵۹، ذیل آیه ۴۳ سوره نحل. و ابن سعد در طبقات الکبری، ۶/۲۵۵، ترجمه شماره ۲۲۹۷، شرح حال المصفح العامری. گنجی شافعی در کفایه الطالب، ص ۳۳۲، باب باب ۹۴، به الفاظ گوناگون به همین حدیث اشاره کرده اند.
  - ۳- در همین مجلس گذشت.
  - ۴- موده القربی، سید علی همدانی، موده ۵ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی، ۲/۲۸۵، ح ۸۱۴ باب ۵۶) و نیز موده ۷ (با استفاده از ینابیع الموده قندوزی، ۲/۳۰۱، ح ۸۵۹، باب ۵۶)
  - ۵- صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص ۱۲۷، باب ۹ فصل ۳. و نیز حموی در فرائد السمطین، ۱/۹۷، ح ۶۶، باب ۱۸، سمط اول، به همین حدیث اشاره کرده است.



شافعی در مناقب و محمد بن طلحه در مطالب السؤل و حموی در فرائد و شیخ سلیمان حنفی در باب ۱۴ ینایع (۱) از کلبی نقل می کنند که عبد الله بن عباس (حبر امت) گفت:

علم النبی صلی الله علیه وآله و علم علی من علم النبی صلی الله علیه وآله و علمی من علم علی و ما علمی و علم الصحابه فی علی الاقطره بحر فی سبعة ابحر

(علم پیغمبر صلی الله علیه وآله از علم خدای تعالی است و علم علی علیه السّلام از علم پیغمبر می باشد و علم من از علم علی است و علم من و علم صحابه در مقابل علم علی مانند قطره آبی در هفت دریا می باشد).

در آخر خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه (۲) است که مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود:

«نحن شجرة النبوه و محط الرساله و مختلف الملائکه و معادن العلم و ینایع الحکم»

(ما ائمه اثنا عشر علیهم السّلام) از شجره نبوت هستیم و از خاندانی می باشیم که رسالت و پیغام الهی در آنجا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده و ما مکانهای معرفت و دانش و چشمه های حکمت می باشیم).

ابن ابی الحدید هم در صفحه ۲۳۶ جلد دوم شرح نهج البلاغه (۳) (چاپ مصر) در شرح این خطبه گوید این امر در آن حضرت ظاهر است جدا زیرا رسول

ص: ۴۶۷

---

۱- ینایع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۱۵، ح ۲۵، باب ۱۴.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۷/۲۲۰ و ۲۱۹، خطبه ۱۰۸، (و من خطبه له. کل شیء خاضع له)

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۷/۲۲۰ و ۲۱۹، خطبه ۱۰۸ (و من خطبه له کل شیء خاضع له)

اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد المدینه فلیأت الباب»

(من شهرستان علمم و علی باب آن می باشد هر کس اراده دارد از شهرستان عمل من بهره بردارد پس باید برود به باب علم (علی علیه السلام))

و نیز فرمود افضاکم علی قضاء امری است که مستلزم است علوم بسیاری می باشد بالجمله:

فحالہ فی العلم حال رفیعہ جدا لم یلحقہ أحد فیها ولا قاربه، وحق له أن یصف نفسه بأنه معادن العلم وینابیح الحکم، فلا أحد أحق بها منه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله (انتهی)

(مقام علمی آن حضرت بسیار بلند است که از حد بیان خارج و دست تصور هیچ کس به او نخواهد رسید بلکه به او نزدیک هم نخواهد شد و سزاوار است که به خود نسبت دهد و بفرماید معدن علم منم که چشمه های حکمت از اقیانوس علوم من جاری می باشد پس در نتیجه ثابت است که احد از بشر سزاوارتر از علی علیه السلام به رفعت علم بعد از رسول خدا نیست.)  
انتهی

ابن عبد البر در صفحه ۳۸ جلد سیم استیعاب (۱) و محمد بن طلحه در صفحه ۲۳ مطالب السؤل (۲) و قاضی ایجی در صفحه ۲۷۶، مواقف آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: افضاکم علی

ص: ۴۶۸

---

۱- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۲، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب.

۲- مطالب السؤل، طلحه شافعی، ص ۹۹ و ۱۰۱، فصل ۶ علمه و فضله.

چنان چه سیوطی در صفحه ۱۱۵ تاریخ الخلفاء (۱) و حافظ ابونعیم در صفحه ۶۵ جلد اول حلیه الاولیاء (۲) و محمد جزری در صفحه ۱۴ اسنی المطالب (۳) و محمد بن عساکر در صفحه ۴۵۹ طبقات و ابن کثیر در صفحه ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ کبیر (۴) و بان عبد البر در صفحه ۳۸ جلد چهارم استیعاب (۵) از خلیفه عمر بن

الخطاب نقل نموده اند که می گفت علی افضانا یعنی علی در امر قضاوت (که احاطه بر جمیع امور است) از همه ما اولی و مقدم بود.

و نیز در صفحه ۶۹ ینابیع الموده (۶) نقل می نماید که صاحب در المنظم ابن طلحه گوید:

إعلم أن جمیع أسرار الکتب السماویة فی القرآن، و جمیع ما فی القرآن فی الفاتحه، و جمیع ما فی الفاتحه فی البسملة، و جمیع ما فی البسملة فی باء البسملة، و جمیع ما فی باء البسملة فی النقطة التي هی تحت الباء. قال الأمام علی ( کرم الله وجهه ) : أنا النقطة التي تحت الباء.

(بدان که اسرار جمیع کتب سماوی در قرآن است و تمام اسرار و رموز قرآن در سوره فاتحه است و جمیع حقایق که در سوره فاتحه است در بسمله است و هر چه در بسمله است در باء بسمله است و اسرار باء بسمله تمام در نقطه

ص: ۴۶۹

---

۱- تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۷۰، تاریخ خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲- حلیه الاولیاء ابی نعیم اصفهانی، ۱/۶۵، شماره ۴، شرح حال علی بن ابی طالب.

۳- اسنی المطالب، جزری شافعی ص ۷۳.

۴- در همین مجلس گذشت.

۵- استیعاب، ابن عبد البر، ۳/۱۱۰۲، ترجمه شماره ۱۸۵۵، شرح حال علی بن ابی طالب.

۶- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۱۳، ح ۱۵، باب ۱۴.

زیر باء است و علی کرم الله وجهه فرموده من آن نقطه زیر باء هستم.)

چه خوش سراید شاعر:

تویی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیهم

که در وقت تنزل تحت بسم الله را بایی

و نیز سلیمان بلخی در ینابیع الموده(۱) نقل می نماید از ابن عباس که گفت:

اخذ یدی الامام علی علیه السّلام فی ليله مقمره فخرج بی الی البقیع بعد العشاء و قال: اقرأ یا عبد الله فقرأت: بسم الله الرحمن الرحيم فتکلم لی فی اسرار الباء الی بزوغ الفجر.

در شب مهتابی علی علیه السّلام دست مرا گرفت برد به سوی قبرستان بقیع بعد از نماز عشاء فرمود: بخوان! من بسم الله الرحمن الرحيم را قرائت نمودم آنگاه از اسرار باء بسم الله برای من سخن گفت تا طلوع فجر.)

اتفاقی فریقین است که در میان صحابه امیر المؤمنین علیه السّلام منحصر به فرد بوده در این که عالم به اسرار غیبیه و وارث علوم انبیاء بوده است.

چنان چه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السّؤل(۲) و خطیب خوارزمی در مناقب(۳) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع(۴) از در المنظم ابن طلحه حلبی نقل نموده اند که امیر المؤمنین علیه السّلام می فرمود:

سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء والمرسلین.

ص: ۴۷۰

---

۱- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۱۴، ح ۱۹، باب ۱۴.

۲- مطالب السّؤل، طلحه شافعی، ص ۷۷، فصل ۵.

۳- مناقب، خوارزمی، ص ۹۰ و ۹۱، ح ۸۱ و ۸۳ و ۸۵، فصل ۷

۴- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۳/۲۱۱ و ۲۰۸، باب ۶۸.

(سؤال کنید از من از اسرار غیبیه پس به درستی که من وارث علوم انبیاء و مرسلینم.)

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) و سلیمان بلخی در ینابیع الموده (۲) نقل می نمایند که آن حضرت در بالای منبر می فرمود:

سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن طرق السموات فانی اعلم بها من طرق الارض

(سؤال کنید از من از راه های آسمانها پس به درستی که من عالم ترم به راه های آسمان ها از راه های زمین.)

این ادعا از آن حضرت در آن زمانی که وسایل سیر در ملکوت مانند امروز نبوده بزرگترین دلیل بر آگاه بودن به مغیبات است فلذا مکرر سؤال می نمودند و آن حضرت از آسمانها و کرات جوئیّه خبر می دادند.

به علامه در دوره ای که هیئت بطلمیوس مصری دائر بوده جواب اشخاص را مطابق با هیئت جدید امروزی دادن خود معجزه بزرگ است.

### اخبار علی از کرات جویه طبق هیئت جدید

چنان چه شیخ محقق و فاضل محدث عادل ثقفه علی بن ابراهیم قمی قدس سره القدسی که در قرن سم هجری ریاست علمی او محرز بوده در تفسیر سوره

ص: ۴۷۱

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳/۱۰۶، خطبه ۲۳۵، (و من خطبه له فمن الايمان ما يكون ثابتا مستقرا في القلوب.)

۲- ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۱/۲۰۸، ح ۹، باب ۱۴.

و الصافات و شیخ فاضل محدث لغوی که در زهد و ورع و تقوی معروفیت کامل داشته فخر الدین بن طریح نجفی در کتاب لغت معروفش مجمع البحرین که تقریباً سیصد سال قبل تألیف نموده در لغه کواکب و علامه شهیر مرحوم ملا محمد باقر مجلسی رضوان الله علیه در جلد ۱۴ بحار الانوار (۱) «السما و العالم» از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل نموده اند که فرمود:

«هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض»

(این ستارگان که در آسمانند شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمین است)

شما را به خدا انصاف دهید آیا در یک دوره زمانی که از هیئت جدید اثری در عالم نبوده و هیئت بطلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بوده قائل به افلاک بودند کواکب و ستارگان را انوار مزیئه و میخهای آسمان می دانستند.

تلسکوپها و دروینهای امروزی هم وجود نداشته که از وضع کرات و اوضاع ستارگان خبر بدهند اگر فردی از افراد بشر از اخبار سماوی و کرات جوی خبر بدهد آن هم مطابق با علم هیئتی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علماء قرار گیرد شما چنین خبر دهنده ای را علام به غیب نمی دانید و این خبر را در شمار اخبار غیب به حساب نمی آورید.

اگر بخواهید بفرمایید این نوع اخبار که در کتب اکابر علماء از ائمه اطهار

ص: ۴۷۲

بسیار رسیده علم به غیب نیست کمال بی لطفی را فرمودید و تعصب خود را ظاهر نمودید زیرا خود خبر دلالت بر این امر بزرگ دارد.

و اگر خبر دادن از ملکوت اعلا و کرات جویه که چگونگی آنها از نظرها ناپدید بوده است (حتی امروزه هم که تلکسکوپهای قوی موجود است با چشم غیر مسلح دیده نمی شوند) و علوم امروزه هم تصدیق حقیقت و چگونگی آن خبر هزار و سیصد سال قبل را می نماید پس بدانید خبر دادن از غیب عالم بوده و تصدیق فرمایید که مولانا امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابی طالب علیه السلام عالم به غیب بوده است که بدون وسائل و اسباب کشفیه که امروزه موجود گردیده با چشم معمولی ملکوت را مورد کشف و انکشاف قرار داده.

قطعا هر انسان دقیقی به محض شنیدن چنین اخبار قبل از هزار سال حکم می کند که خبر دهنده عالم به غیب بوده.

### **گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی**

مناسب است به اقتضای مقام با اجازه آقایان اشاره نمایم به مطلب مهمی که در همین سفر برای داعی پیش آمد نموده موقعی که از بصره (آخرین شهر سرحدی عراق عرب) سوار کشتی شدیم در اطاق درجه اول کشتی (واریلا) بودیم که سه تخت خواب بود اتفاقا یک مرد شریف دانشمند از مستشرقین فرانسوی به نام (مسیو ژوئن) در اطاق ما بود بسیار فاضل و مؤدب با آن که از نژاد فرانسه بود زبان عربی و فارسی را بسیار خوب می دانست فلذا با هم مأنوس و همه روزه با صحبتهای علمی و دینی سرگرم بودیم.

ص: ۴۷۳

البته داعی سعی کامل داشتم که به وظیفه خود عمل نموده آن مرد محترم را به حقایق دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری متوجه سازم.

در یکی از روزها ضمن صحبت ایشان تصدیق می‌نمایم که در دیانت اسلام مزایایی هست که در سایر ادیان نمی‌باشد چه آنکه اسلام در همه جا و همه کار اعتدال در عمل را مورد توجه قرار داده ولی در عین حال فراموش نکنید که در کشفیات عملی اروپاییها که در تحت اوامر دیانت پاک حضرت مسیح هستند گوی سبقت و مسابقت را ربوده و عالمی را رهین منت عملی خود قرار داده‌اند.

داعی: در این غریبها و دیگران هم سعی و جدیت بلیغی در کشفیات علمیه نموده‌اند حرفی نیست بلکه مورد تصدیق من می‌باشد ولی باید دید سرچشمه تمدن علمی را از کجا گرفتند استاد و معلم آنها در علم و

فن چه اشخاصی بوده‌اند البته چون خود شما از علماء و دانشمندان هستید که درحقیقت هر چیزی غورو بحث نموده اید تصدیق می‌نمایید که سرچشمه علوم و فنون غریبها از اسلام و اسلامیان بوده نه از تعالیم حضرت مسیح علیه السلام.

چه آن غریبها تا قرن هشتم میلادی به شهادت تاریخ غرق در توحش و بربریت بودند و حال آنکه در همان زمان مسلمین پرچم دار علم و هنر بودند چنان‌چا اکابر علماء خودتان از قبیل ارنست رنان فرانسوی و کارلیل انگلیسی و نرومال آلمانی و غیره اقرار به این معنی دارند.

در همین سفر موقعی که در کاظمین مشرف بودیم شبی را مهمان جناب نواب محمد حسین خان قزلباش بودم که از خاندان محترم قزلباش و بسیار مرد شریفی است و سالها است در کربلا و کاظمین سکنی دارد و الحال معاون مندوب سامی



در کل علاقه عرب هستند، صحبت از اقرار و اعتراف اروپاییها به تمدن اسلام به میان آمد ایشان فرمودند اخیراً کتابی تألیف یکی از دانشمندان فرانسوی به زبان اردو ترجمه شده برای من یک جلد آورده اند بسیار کتاب زیبایی است که سید فاضل جلیل القدر هندی آقا سید علی بلگرامی ترجمه نموده اند نام این کتاب تمدن العرب (۱) است بسیار ضخیم و مفصل و مستدل می باشد تألیف دانشمند معروف غرب دکتر در طب و حقوق اقتصاد (گوستاو لوبون) که با دلایل محسوسه و منقوله بسیار قوی توأم با چهار صد گراور ثابت می نماید که آنچه غربیها از علم و تمدن حَرَف و صنایع حتی طرز ادب و معاشرت و تشکیل ادارات ملکی و مملکتی لشکری و کشوری و زندگانی فردی و اجتماعی دارند از تعالیم عالیّه عرب است.

بدیهی است مراد از عرب که در السنه وافواه اروپاییها وارد است و این مردم بزرگ دانشمند نام کتابش را تمدن العرب گذارده اعراب مسلمینند و الا اعراب قبل از اسلام عاری از هر علم و ادب بودند.

مسیو ژوئن: بلی آن کتاب را خود دانشمند بزرگ فرانسوی دکتر گوستاو لوبون در پاریس به من دادند و الحق زحمت کشیده و خوب نوشته اند.

ص: ۴۷۵

---

۱- اخیراً جناب آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی یکی از فضلاء و دانشمندان ایران هستند در تهران از زبان اردو به فارسی ترجمه و چاپ نموده الحق خدمت بزرگی به معارف اسلامی نموده اند «مؤلف» ای کاش فضلاء و نویسندگان ما از ایشان سرمشق می گرفتند عوض ترجمه رمانها و کتابهای مضر الاخلاق و العقائد اروپایی و مصری و غیره این قبیل ترجمه های سودمند می نمودند.

داعی: آن کتاب را از جناب نواب به رسم امانت گرفتم چون زبان اردو نمی دانستم (اینک که به هندوستان آمده ام به قدر رفع احتیاج با این زبان ارتباط پیدا نمودم) در مدت ده روز که در آن بلده طیبه توقف داشتم جناب دوست دانشمند نواب صادق خان قزلباش ساکن کاظمین و بغداد ملاطفت فرموده مخصوصاً فصل دوم از باب دهم (تأثیر تمدن اسلام در مغرب) را تماماً ترجمه نمودند و به داعی دادند بسیار از ایشان ممنون شدم.

آن ارواق را باز کرده و برای ایشان خواندم گفتم ملاحظه فرمایید این دکتر دانشمند فرانسوی از اهل دیار و وطن شما که خود تصدیق مقام و رتبه ایشان را می نماید در این فصل اقرار به این معنی نموده چنین گوید.

### **گفتار گوستاو لوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب**

تمدن اسلام به قدری که در مشرق تأثیر بخشیده در مغرب نیز همان قدر مؤثر واقع شده و بدین وسیله اروپا داخل در تمدن گردیده.

این تمدن تأثیر که به مغرب بخشیده اگر بخواهیم میزان آنرا به دست بیاوریم باید ببینیم که پیش از ورود تمدن مزبور به غرب حالات مغرب و اوضاع زندگانی اروپاییان چه بوده است.

در قرن نهم و دهم میلادی یعنی همان وقتی که تمدن اسلام در مملکت اسپانیا منتها درجه ترقی و تعالی را را پیموده در تمام مغرب زمین علمی و یا مراکز علمی وجود نداشت مگر کلیساها که به دست رهبانان جاهل که خود را عالم می دانستند اراده می شد و مردم را به خرافات مذهبی خود عادت می دادند!؟

از قرن دوازدهم که بعضی اشخاص حساس در پی فهم و دانش بودند پناه گاهی (برای اخذ علم و دانش) نداشتند مگر اسلام و مسلمین که از جمیع جهات آنها را استاد و بهتر و برتر از همه می دانستند و در مدارس آندلس می رفتند و تحت تعالیم مسلمین دانا می شدند.

تمام اهل علم باید منت دار مسلمانان باشند که خدمت بزرگی به علم و دانش نمودند و توسعه در عالم دادند مسلمین عرب حق حیات بزرگی به ما غربیها دارند و بایستی تمدن مغرب را تمدن العرب نامید. (انتهی)

اینها خلاصه مختصری بود از آنچه دانشمند شهیر فرانسوی خودتان می نویسد جناب عالی مانند همه غربیها به علم و صنعت و کشفیات امروزه اروپا می بالید ولی خوب است نظری به ازمه ساله اروپا بنمائید و نیز توجهی به اوضاع و تاریخ جزیره العرب قبل از اسلام نموده تا کشف حقیقت بر شما بشود.

زمانی که اروپای شما حتی پاریس (مهد تمدن امروز) غرق در توحش و بربریت بود سرچشمه های علم و تمدن و هنر از شبه جزیره العرب توسط اعراب مسلمین به راهنمایی قائد عظیم الشأن اسلام و اسلامیان خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به دنیا پخش می گردید لازم دانستم پرده ای از گذشته بردارم تا شما را به تمدن اعراب مسلمین و اروپاییها توجه دهم تا حقیقت آشکار گردد.

### **هدیه ساعت سخت مسلمین توسط هارون به شارلمان**

خودتان می دانید که قرن هفتم و هشتم میلادی به واسطه خدمات بزرگ شارلمان امپراتور مقتدر فراسنه اروپا سر و صورتی به خود گرفت مع ذلك

ص: ۴۷۷

در همان زمان وقتی روابط خود را با دربار خلافت اسلامی بغداد (هارون الرشید عباسی) محکم نمود تحف و هدایی بین شارلمان (در مرتبه اول) و خلیفه هارون الرشید رد و بدل شد من جمله از تحف و هدایی که هارون در عرض برای شارلمان فرستاد علاوه بر جواهرات و البسه فاخر و پارچه های بافت مسلمین عرب و فیل بزرگی که اروپا ندیده بود و ساعت بزرگی بود که فرانسوی ها بر سر در عمارت سلطنت خود نصب نمودند و آن ساعت از هنرمندی عربهای مسلمانان بود که اوقات ۲۴ ساعت را با زدن زنگها که با افتادن دانه های فلزی در جام بزرگ زرین معین می نمود.

دانشمندان فرانسوی دربار شارلمان بلکه تمام اهلی پاریس بلکه تمام اهالی پاریس (پایتخت متمدن امروز اروپا) نتوانستند از حقیقت و چگونگی آن صنعت بزرگ سر در آورند چنان چه گوستاو لوبون در تمدن العرب و دیگران از دانشمندان و نویسندگان اروپا ثبت نموده اند.

اگر بخواهید بهتر به میزان تمدن اروپا در مقابل تمدن اعراب مسمین پی ببرید تاریخ زمان شارلمان و قضیه ساعت ساخت مسلمین را مطالعه نمایید تا کشف حقایق شود.

که می نویسند وقتی ساعت را در برج بزرگی بالای سر در عمارت سلطنتی گذاردند و روپوش از بالای آن برداشتند مردم پاریس حرکت عقربه های ساعت را دیدند با چوب و چماق و انواع حربه ها به طرف عمارت سلطنتی جمله نمودند. خبر به شارلمان دادند که ملت با عصبانیت تمام حمله به عمارات سلطنتی نمودند. درهای عمارت بسته وزراء و دانشمندان دربار را برای تحقیق

علت این عمل ملت فرستادند.

پس از گفتگوی بسیار معلوم شد نظر بدی به مقام سلطنت ندارند بلکه می گویند سالها کشیشها به ما گفتند از شیطان دشمن بزرگ بشریت باید دروی نمایید.

ما پیوسته عقب این دشمن بزرگ بودیم که در کجا به او دست پیدا کنیم و خود را از شر او نجات دهیم تا در این موقع که این برج ساخته شده می بینیم شیطان در داخل برج حرکاتی می کند که ما را اغواء نماید لذا مابرای خراب کردن برج و کشتن دشمن بزرگ عالم بشریت حمله نموده ایم!!

ناچار دسته دسته از بزرگان ملت را به بالای برج برده وضع ساعت و هنر نمایی مسلمین را به آنها ارائه دادند آنها برای ملت تشریح نمودند آنگاه ملت با عذرخواهی و پوزش از مقام سلطنت متفرق گردیدند.

پس شما نفرمایید مسلمانان از اروپاییها عقب بودند خیر عقب نبودند بلکه غریبها عقب ماندند از همان روزی که غریبها بیدار شدند و در مدارس علم و هنر مسلمین مانند آندلس و قرطبه و اشبیلیه و اسکندریه و بغداد و غیره اخذ علوم و صنایع و حرف نمودند در پی سعی و عمل رفتند و به اوج ترقی و تعالی رسیدند.

مسلمانان مغرور و تنبل و تن پرور شدند و خمود پیدا نموده عقب ماندند تا به این روز رسیدند که می بینیم والا ما همه چیز داشتیم ولی امروز فقیر همه چیز شده ایم به قول ادیب دانشمند حافظ شیرازی ما که می گوید:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد

از اینها گذشته ترقیات علمی و صنعتی شما مربوط به حضرت عیسی علیه السلام

نمی باشد بلکه در اثر سعی و کوشش مردمان غربی از ده قرن بعد از صلب حضرت مسیح (به عقیده شما) آن هم از برگات مسلمان عرب و نشریات آنها بوده.

البته در این موضوع صحبت بسیار نمودیم تا رسیدیم به اینجا که گفتیم فرق پیشوایان مسلمین با تمام اهل عالم و دانشمندان معروف دنیا این است که اینها با سباب کشفیات می کنند و آنها بدون اسباب.

برای مدعای خود چند خبر از ائمه طاهرين عليهم السّلام راجع به حیوانات ذره بینی خواندم که در زمانی که ذره بینها و میکروسکوپ ها در علام وجود نداشت (یعنی در هزار و سیصد سال قبل) پیشوایان بزرگ اسلام ائمه از عترت پیغمبر عظیم الشان ما باچشم غیر مسلح با آلات و ادوات ظاهریه حیوانات ذره بینی را دیده و به ما معرفی و امر به احتراز از آنها نمودند.

شماها امروزه مباحثات می نمایید که به وسیله تلسکوپها و دوربین ها قوی از کرات جویه و موجودات هوایی و مخلوقات در کواکب و ستارگان فی الجمله اطلاع پیدا نموده اید.

ولی در هزار و سیصد سال قبل پیشوای دوم مسلمین و معلم ثانی اسلامیان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام بدون اسباب و وجود تلسکوپ و دوربین های بزرگ از کرات آسمانی طبق هیئت جدید خبر داده انگاه همین خبری که امشب به عرضتان رسانیدم برای ایشان خواندم که آن حضرت فرمود:

«هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض»

مسیو ژوئن بعد از قدری سکوت و تفکر خبر را یادداشت نموده و گفتند

خواهش می‌کنم نام کتابهایی که این خبر را ضبط و ثبت نموده اند به من بدهید گفتم و نوشتند آنگاه گفتند در لندن می‌روم و بعد به پاریس در کتابخانه‌های این کتابها را دقیقانه تحت نظر می‌گیرم و با دانشمندان و مستشرقین مطلب را مورد بحث قرار می‌دهیم اگر دیدیم تاریخ تألیف این کتابهایی که شما ذکر نمودید قبل از پیدایش تلکسوپها و دروین‌های آسمانی بوده و به شما قول شرف می‌دهم و خدای عیسی علیه السلام و محمدصلی الله علیه و آله بین من و شما گواه باشد که بعد از تحقق و فهمیدن مطلب مسلمانان می‌شوم.

زیرا قطعا گوینده چنین خبری بدون اسباب در هزار سال قبل چشم دنیای نداشته و حتما چشم ملکوتی داشته دارای قوه الهی بوده پس دین اسلام با چنین پیشوایی حتما دین حق آسمانی می‌باشد که خلیفه و جانشین پیغمبر اسلام دارای چنین قوه و علمی ما فوق قوای بشریت بوده. (انتهی) (بعد از مراجعت از سفر نامه ای از ایشان رسید با تصدیق به مراتب فوق و حقیقت خبر اظهار اسلام و اقرار به شهادتین و اعتراف به حقیقت اسلام نموده بودن).

آقایان محترم جایی که بیگانگان ندیده و نشناخته بدون حب و بغض فقط روی قاعده و مبنای علمی چنین حکمیت نمایند.

ما و شما باید به طریق اولی این راه را بیماییم و روی همین قاعده هر کس را لایق و واجد شرایط دیدم پیروی از او بنماییم.

و هم چنین است مقام خلافت و جانشینی پیغمبرصلی الله علیه و آله که اگر با دیده انصاف و بصیرت بنگریم و از غرض رانی و تعصب خارج و لباس عادت را از تن بیرون کنیم می‌فهمیم بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله در میان صحابه احدی لیاقت این معنی را

نداشته که ازهد و اعلم و افضل به علاوه اعلا نسبا از مولا امیر المؤمنین علیه السلام باشد.

### جميع علوم منتهی به علی علیه السلام می شود

چه آنکه آن حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله جامع تمام فضائل و کمالات بوده علوم اولین و آخرین در نزد آن بزرگوار بوده و جمیع علمی که در میان خلق متعارف است از حکمت و کلام و تفسیر و قرائت و صرف و نحو و فقه و هندسه و طب و نجوم و عدد و جفر و حساب و شعر و خطبه و موعظه و بدیع و فصاحت و لغت و منطق الطیر تمام به آن حضرت منتهی می شود.

در جمیع این علوم یا آن حضرت مبتکر بوده یا تشریح علم نموده و در هر علمی کلام خاصی بیان فرموده که اهل آن فن آن کلام را مصدر قرار داده و بعدها هر چه در آن فن گفتگو کرده اند شرح بر کلام آن حضرت بوده است.

مانند آنچه به ابو الاسود دثلی در علم نحو فرمود که کلمه اسم و فعل و حرف است.

و نیز باب او و باب اضافه و باب اماله و باب لغت و عطف را مرسوم داشت و تقسیم اعراب به رفع و نصب و جر و جزم، دستور اصولی است برای حفظ عبارات از غلط از طرف آن حضرت صادر گردیده است.



اگر شما صفحات اول دیباچه کتاب شرح نهج البلاغه (۱) ابن ابی الحدید معتزلی را دقیقاً بخوانید خواهید دید که این عالم منصف چگونه تصدیق به تمام این معانی نموده و مقام علمی آن حضرت را ستوده صریحاً در صفحه ۶ گفته:

وما أقول فی رجل تعزى إليه كل فضيله، وتنتهى إليه كل فرقه، وتتجاذبه كل طائفه، فهو رئیس الفضائل وینوعها، وأبو عذرها، وسابق مضمارها، ومجلى حلتها، كل من بزغ فیها بعده فمنه أخذ، وله اقتفی، وعلی مثاله احتدی.

(چه بگویم و چگونه معرفی نمایم شخصی را که ابواب فضائل تماماً به او منسوب و فضل هر گروهی از فضلاء به او منتهی می گردد و هر طایفه فضل خود را از او گرفته و جذب نموده اند او است رئیس فضل و فضلاء زیرا هر فضیلتی از او سرچشمه گرفته حجج و براهین فضل از آن جناب ترشح نموده است او است برنده مسابقه در میدان سباق او است کاشف نتایج فضل و هربابی از فضل که بعد از آن حضرت هویدا گردیده باز ارتباط به او دارد بایستی به او اکتفاء به فضیلت نمود و به مثل او اقتدا کرد.)

علم فقهاء اربعة ابو حنیفه — امام مالک — امام شافعی — امام حنبل را از آن حضرت می داند و گوید فقهاء صحابه فقه را از علی آموختند.

چون امشب مجلس ما خیلی به طول انجامیده بیش از این مقتضی نیست که

ص: ۴۸۳

به نقل تمام گفتار و بیانات آن عالم بزرگ خودتان شما را مشغول سازم.

لازم است مراجعه نمایید به دیباچه شرح نهج البلاغه (۱) آن مرد بزرگ منصف تا مبهوت می شوی از شهادت و تصدیق و اذعان و اعتراف عالم و مورخ منصف از جماعت خودتان که گوید امر علی علیه السلام عجیب است که در تمام عمر کلمه لا ادری بر زبان او جاری نشده پیوسته همه علوم در نزد او حاضر بوده تا آخر جملات که گوید:

و هذا يكاد يلحق بالمعجزات لان القوه البشريه لا تفي بهذا الحصر و لا تنهض بهذا الاستنباط

(چنین امری البته ملحق به معجزات است زیرا از قوه بشری خارجی است که بتواند چنین قواعدی را احصاء یا به این مرتبه از استنباط نازل گردد.)

اگر بخواهم اخبار غیبیه ای که از آن حضرت صادر گردیده و بعد از سالها بلکه قرن‌ها وقوع یافته و اکابر علماء خودتان خبرها را نقل نموده و تصدیق به آن معاین نموده اند اشاره نمایم صبح طالع می گردد در حالتی که بعشری از اعشار نقل حقایق نرسیده اید بیش از این مزاحم نمی شوم.

در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

برای نمونه و روشن شدن اذهان گمان می کنم کافی باشد که آقایان بدانند آنچه ما می گوئیم با دلیل و برهان می باشد.

از جمله در روزهایی که پرده از علم آن حضرت برداشته شد و امت فهمیدند

ص: ۴۸۴

---

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱/۲۰، مقدمه، القول فی نسب امیر المؤمنین.

که آن حضرت عالم به مغیبات است مثل فردا روزی بود که بنا بر بعض اخبار صحیحه و مشهوره روز ولادت با سعادت ریحانه رسول الله ابا عبد الله الحسین ارواحنا فداه بوده است.

### خبر ولادت امام حسین علیه السلام و تهنیت ملائکه و امت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله

خبر ولادت امام حسین علیه السلام و تهنیت ملائکه و امت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله (۱)

ان الناس دخلوا علی النبی صلی الله علیه و آله و هینوه بمولود الحسین علیه السلام مردم داخل می شدند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و تهنیت می گفتند آن حضرت را به مولود حضرت حسین علیه السلام شخصی از میان جمیعت عرض کرد بابی انت وامی یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله امروز از علی امر عجیبی مشاهده کردیم فرمود: چه دیدید عرض کرد چون ما برای تهنیت نازل شده اند و حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند ما تعجب نمودیم که علی از کجا شماره نمود و چگونه دانستی آن قدر ملک در نزد من آمده اند عرض کرد: بابی انت و امی ملائکه ای که بر شما نازل و سلام می نمودند هر یک به لغتی با شما حرف می زدند من شماره کردم دیدم یکصد و بیست هزار لغت با شما حرف زدند فهمیدم یکصد و بیست هزار ملک خدمت شما آمده اند حضرت فرمود: زادک الله علما و حلما یا ابا الحسن خداوند علم و حلم تو را زیاد کند ای ابا الحسن (کنیه علی علیه السلام بود)

آنگاه رو به امت نمود فرمود:

انا مدینه العلم و علی بابها ما لله نبأ اعظم منه و ما لله آیه اکبر منه هو

ص: ۴۸۵

---

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ۴/۱۷۰-۱۷۱، کتاب تاریخ امیر المؤمنین باب فی علمه...

امام البریه و خیر الخلیفه امین الله و خازن علم الله وهو الراسخ فی العلم وهو اهل الذکر الذی قال الله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون انا خزانه العلم و علی مفتاحها فمن اراد الخزانه فلیأت المفتاح

(من شهر علم هستم و علی دروازه او است نیست برای خدا خبری و آیتی بزرگتر از علی اوست امام خلق و بهترین مردم امین خدا و نگهدار علم او و اوست اهل ذکری که خدا فرموده سؤال کنید از اهل ذکر اگر شما علم نداید من خزانه علم هستم و علی کلید آن خزانه است هر کس خزانه را می خواهد پس باید کلید را بیابد.)

### قضاوت منصفانه

آقایان محترم اگر انصاف دهید و قدری از عادت خارج شوید و قضاوت عادلانه نمایید بدون اراده روی فطرت پاک قلبتان تصدیق می مایید که چنین شخصیت بزرگی که جامع جمیع علوم انبیاء و اسرار غیوب و مرآت کام رسل و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و صاحب مقام عدالت و تقوی و عصمت بوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم امر فرموده به در خانه او بروید و اطاعت او را اطاعت خود و مخالفتش را هم مخالفت خود قرار داده و از حیث زهد و ورع و تقوای و نژاد برجسته خلق و اعلای از همه بوده به قسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را امام المتقین و سید المسلمین خوانده که به بعضی از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم اولی و احق به مقام خلافت و امامت بوده است از سایر صحابه ولو صحابه هم هر یک دارای فضائلی بوده اند ولی صحبت ما در افضل و اکمل است که اولویت و حق تقدم بر دیگران دارد.

اگر شما در ایمان تمام صحابه و اقارب رسول الله فردی را معرفی نمودید که به فضائل و کمالات و صفات ظاهر و باطن برابری با آنحضرت نماید ما تسلیم می شویم و اگر همچو فردی را نتوانستید معرفی نمایید (زیرا همچو فردی شاخصی جز آن حضرت در میان صحابه وجود نداشته) حقا باید تسلیم حقیقت شوید و چشم از خلق پوشیده و با حق پیوند نمایید.

(دستهای خود را به سوی آسمان برداشته عرض کردم) خدایا تو را شاهد و گواه می گیرم اداء حق نمودم و وظیفه دینی را بدون حب و بغض انجام دادم و دفاع از حریم تشیع نمودم و حقیقت را در مقابل تهمت‌های دشمنان ظاهر ساختم عوض و پشتیبانی را از خودت می خواهم و بس.

### بیانات نواب در قبول تشیع

نواب: قبله صاحب ده شب است که در حاشیه این مجلس ذکر استضاءه از انوار مقدسه و استفاده از مبانی علمیه و مبادی عالیه نموده و دلائل طرفین را استماع نمودیم چند نفر هستیم که تمام شبها با عشق تمام در مجلس حاضر و همه روزه در اطراف گفتارهای شبانه صحبتها نموده و مطالب را حلاجی کامل نمودیم شکر می کنم خدای واحد را که اسباب هدایت را به وسیله شما فراهم آورده و مستبصر به حق شدیم و دلائل نشنیده شنیدیم کاملا صد در صد بر ما ثابت و محقق آمد که طریقه شیعه اثنا عشریه مذهب حق و طریقه حقیقت است بر خلاف تبلیغات سوء مخالفین که آنها را به ما مشرک و غالی و رافضی و منحرف حق معرفی نمودند بر ما معلوم آمد که دین حقیقی اسلام را آنها دارا

نه ما عده حضار بلکه بسیاری از مردمان ساده بی غرض که در پی حق و حقیقت اند مانند ما در این شهر از خواندن روزنامه ها و مجلات و پی بردن به دلائل طرفین مستبصر به حق شده اند.

منتها بعضیها توانایی تظاهر ندارند به واسطه اشتغال آنها در مجامع عمومی و مشاغل خصوصی و اختلاط با مخالفین ولی در نزد مامحرمانه اظهار تشیع نموده اند.

ولی ما عده حاضر چون از کسی باک نداریم با قوت قلب آماده تظاهر هستیم چند شب است که می خواهیم پرده را برداشته و خود را معرفی نماییم فرصت به دست نیامده و از حسن اتفاق هر شب بر بصیرت ما افزوده و دلائل محکم تری شینده و بر عقیده خود راسخ و ثابت تر شدیم.

برای این که وقت از دست نرود اجازه دهید پرده را برداشته افاریر ما را بشنوید و به ما افتخار دهید و نام ما را در دفتر شیعیان مولای عالمیان امیر المؤمنین علی علیه السّلام و ائمه اثنا عشر علیهم السّلام ثبت و ضبط نمایید و به جامعه شیعیان هم اعلام فرمایید که ما را به برادری خود پذیرند و در روز قیامت در محکمه عدل الهی و حضور جد بزرگوارتان هم شهادت بدهید که ما از روی علم و یقین ایمان به ولایت ائمه اثنا عشر و اوصیاء و خلفاء رسول خدا آورده ایم.

داعی: بسی خرسندم که می بینم افراد برجسته ای با دیده بصیرت و گوش حقیقت توجه به حقایق نموده حق را به روشنایی نور عقل به دست آورده به راه راست و صراط مستقیم وارد شدند.

همان صراطی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده چنان چه اکابر علماء سنت و جماعت از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن مغزلی در فضائل و خوارزمی در مناقب و سلیمان حنفی در ینابیع الموده و دیگران نقل نموده اند که آن حضرت فرمود صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حق است می چسیم او را.

امید وارم سایر برادران اسلامی ما هم از عادت و تعصب خارج گردیده و پرده استتار از مقابل دیدگانشان برداشته و حقیقت بر آنها آشکار گردد.

نواب: قبله صاحب با تشکر از مراحم و الطافتان که با روی باز و حسن اخلاق جواب مستدعیات ما را دادید اینک مختصر اشکالی در گوشه دل ما است تمنا داریم آن را هم حل نمایید که باعث مسرت و امتنان و روشنایی دیدگان برادران ما و استحکام عقیده و ایمان گردد.

داعی: خواهش می کنم بفرمایید اشکال در چه چیز است تا جواب آن را عرض نمایم.

نواب: اشکال ما راجع به امامت ائمه اثنا عشر و اسامی آنها می باشد چون در این شبها آنچه مورد بحث قرار گرفته شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود متمنی است برای ما شرح دهید که اولاً- در قرآن کریم آیه ای هست که ما را دلالت به امامت ائمه اثنی عشر بنماید یا خیر.

ثاینا در کتابیها ما اسامی دوازده امام شیعیان ثبت شده یا خیر چنان چه هست برای اطمینان قلب ما بیان فرمایید.

داعی: فرمایش بسیار به جا و سؤال به موقع نمودید و جواب آن هم حاضر است ولی چون وقت تنگ و نزدیک سحر است و جواب این سؤال هم ممکن است قدری طول بکشد چنان چه موافقت فرمایید یا فردا شب تشریف می آورید و جواب عرض می نمایم یا فردا صبح به عرض جواب مبادرت ورزم.

چون فردا روز عید سعید میلاد سعادت بنیاد ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام است از طرف برادران قزلباش ما جشن مفصلی از صبح تا ظهر در امام باره (حسینیه) رسالدار برقرار است ممکن است در آنجا به عنوان عیدی این جواب را عرض نموده و حل اشکال نمایم انشاء الله تعالی.

نواب: با کمال افتخار موافقیم و بیش از این مزاحم وقت شما نمی شویم پس الحال اجازه فرمایید آقایان محترمی را که از نوادر مضمیئه این مجلس نورانی استضاءه نموده اند به حضور مبارک معرفی نمایم.

داعی: با یک عالم میل و مسرت آماده ایم که آقایان عزیز را در آغوش مهر و محبت بپذیریم.

### **تشیع اختیار نمودن شش نفر از اهل تسنن**

نواب: آقایانی که افتخار دارند امشب در تحت لوای لا-اله الا-الله محمد رسول الله اقرار به خلافت و امامت علی و یازده نفر امامان از فرزندان آن حضرت بنمایند.

۱- حقیر مخلص شما عبد القیوم. ۲- سید احمد علیشاه. ۳- غلام الامامین (از تجار محترم). ۴- غلام حیدر خان (از اعیان سرحدی). ۵- عبد الاحد خان (از



تجار محترم پنجاب). ۶- عبد الصمد خان (از رجال وملاکین معروف).

آقایان رو به داعی آمدند همه از جا برخاسته تمام اهل مجلس همه برخاستند هر یک را در آغوش داعی گرفته بوسیدم بعد تمام اهل مجلس با آنها معانقه نمودند. چون دیدم برادران اهل تسنن خیلی گرفته شدند برای دلجویی آنها گفتم شب عید است مطابق دستورات اسلامی مسلمین بایستی با یکدیگر مصافحه و معانقه نمایند که موجب ثواب فراوان است فلذا خوب است همگی با هم مصافحه و معانقه نمایم اول دست به گردن جناب حافظ و شیخ عبد السلام و بعد با سایرین معانقه نموده و پیشانی همگی را بوسیده آنگاه شربت و شیرینی مفصل به مجلس آوردند و با صحبت های شیرین مجلس را مسرتی تازه دادیم و کدروتهای ظاهری را که در وجنات آنها بود برطرف نمودیم.

حافظ: صاحب ما از دیدار شما در این شبها بهره کافی بردیم که تا آخر عمر لذائذ فراموش شدنی نیست.

مخصوصا بر شخص بنده منت بزرگی دارید، جد بزرگوارتان به شما اجر بدهد زیرا کشف حقایق بسیاری نمودید چنانچه شبهای قبل هم عرض شد که حقیر را بیدار نمودید قطعا من آن آدم شب اول نیستم یعنی هر انسان عاقل منصفی که دلائل خالی از شائبه شما را بشنود قطعا بیدار و هشیار می شود مانند این بنده حقیر که امیدوارم به طریقه ولایت عترت و اهل بیت رسالت از این عالم بروم و در مقابل رسول الله صلی الله علیه وآله سفید روی باشم.

خیلی مایل بودم که مدت بیشتری با شما مأنوس باشم ولی چون وقت ما تنگ گردیده و کارهای شخصی بسیار داریم ما به خیال دو روزه آمدیم تصادفا خیلی

طولانی شده امشب را با اجازه آقایان ليله الواع قرار می دهیم که فردا شب با ریل (راه آهن) حرکت نماییم و از شما دعوت می کنیم که به محل ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان بهره های خصوصی برداریم.

داعی: آقایان تصدیق نمایید از شب اول که به زیارتتان نائل آمدم الی الحال با وداد و صمیمیت بدون عناد و تعصب سرگرم مهر و محبت بودم و به آقایان انس و علاقه مخصوصی پیدا نمودم هیچ گاه از طرف داعی مانعی برای حرکت آقایان نبوده ولی الحال که می شنوم آقایان خیال حرکت دارید تأثیر عجیبی در خود مشاهده می نمایم.

یکی از عرفاء شامخین گوید من با انس و وصال (بر خلاف عموم) مخالفم برای آنکه در عقب وصال فراق می آید و در دیوان منسوب به مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام است که فرمود:

يقولون ان الموت صعب علی الفتی

مفارقة الاحباب و الله اصعب

(می گویند مرگ بر جوان سخت است و حال آنکه مفارقت دوستان به خدا قسم سخت تر است.)

الحق در این ده شب از دیدار آقایان عموماً و شخص جناب عالی خصوصاً توشه بسیار برداشتم که هرگز فراموش نخواهم نمود.

ولو در این ده شب به مناسبت الکلام یجر الکلام رشته سخن بسیار طولانی شد و هر شبی بدون اراده زیاده از شش هفت ساعت و بیشتر وقت آقایان جلساء محترم را گرفتم ولی چون سراسر مجلس ما ذکر آیات شریفه و نقل احادیث رسول خداصلی الله علیه و آله بوده و از عناد و لجاج جاهلانه و لهو و لعب برکنار بودیم خود

ص: ۴۹۲

عبادتی از عبادات را انجام دادیم.

ولی نظر به آنکه انسان مرکز سهو و نسیان و اشتباه است چنانچه در طی کلمات از طرف داعی سهواً (نه عمدتاً) اسائه ادب یا اطاله کلام روی داده یا به نظر آقایان محترم بد آمده عفو و اغماض فرمایند و در مظان استجابات دعوات داعی ناچیز محتاج را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

حافظ: از حسن بیان و ابراز الطافتان کمال امتنان حاصل است و احدی از ما از شما رنجشی ندارد که پوزش می طلبید چه آنکه حسن اخلاق و ادب جناب عالی به قدری زیاد است که ما را مفتون و مجذوب خود نموده و از طول کلمات هم ابداً افسردگی نداریم بلکه طلاقت لسان و حسن بیان شما به اندازه ای قوی است که گمام نمی کنیم هر قدر طولانی شود ملال آور باشد.

داعی: با تشکر از مراسم آقایان درخاتمه عرایض می خواهم مطلبی به عرض برسانیم که چون فردا روز عید بزرگ مولود مسعود منجی امت ریحانه رسول الله می باشد و از طرف آقایان محترم قزلباش و برادران شیعی شما مجلس جشن با شکوهی در امام باره (حسینیه) رسالدر برقرار است.

و آقایان محترم از شخص جناب عالی و آقایان حاضر به توسط شما از جمیع برادران اهل تسنن صمیمانه دعوت می نمایم نظر به علاقه مخصوصی که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارید برای خرسندی روح پر فتوح آن حضرت فردا صبح را با اجتماع مهمی از برادران اهل سنت و جماعت به آن مجلس جشن تشریف فرما شوید که از شرکت خودتان در آن مجلس جشن و شیعیان علاوه بر این که عموم ما را ممنون و متشکر خواهید نمود.

ص: ۴۹۳

با نظر داعی موافقت خواهید فرمود که با شرکت دو فرقه برادران ایمانی و اسلامی در این جشن عمومی چنان اتحادیه اسلامی تشکیل دهیم که اعدای اسلام را (که خواهان تفرقه و جدایی مسلمانانند) در حیرت و عبرت بگذاریم.

قد فرغت من الكتابه فی جمادی الثانی ۱۳۷۴ (ه.ق) و انا العبد الفانی محمد الموسوی (سلطان الواعظین الشیرازی)

ص: ۴۹۴

## عید میلاد حسینی

فدت شهر شعبانها الاشهر

فمن بینها یمنه الاشهر

طوی الهم عنا و زال العنا

و بشر الهنا بیتنا ینشر

لثالثه فی رقاب الانام

ایاد لعمرک لا تنکر

فصبح الولا بمیلاد سبط

هادی الانام به مسفر

و باب النجاه الامام الذی

ذنوب العباد به تغفر

و غصن الامامه فیه سما

جنی هدایتها یشمر

و روض النبوه من نوره

سنی و من نوره مزهر

لتهن بمیلاده شیعه

لهم طاب فی حبه عنصر

(از بین جمع دوازده ماهه سال شهر شعبان که مشهور به یمن و خیریت است صدای خود را به بشارت از میلاد آن حضرت بلند نمود هر گونه هم و غم را از ما زائل و صدای تبریک از هر طرفی برخاست به این که در سیم ما شعبان حسین بن علی علیهم السلام متولد گردید و لذا صبح ولایت به میلاد پسر پیغمبر خدا روشن و منور گردید که او کسی است که باب نجات و سبب آمرزش خلایق است شاخه درخت امامت از او بلند و میوه های درخشنده ولایت نه امام بعد از او هستند باغ نبوت از نور او روشن و پر از گل و میوه است تهنیت بگو به میلاد آن بزرگوار گروه شیعیان را یعنی آن گروهی که از عیب ریب به سبب

محبیت او خالصند.)

صبح روز سیم شعبان المعظم سال ۱۳۴۵ که عید میلاد سعادت بنیاد مولانا و

ص: ۴۹۵

مولی الکونین امام سیم حضرت اباعبدالله الحسین علیه و علی جدہ و ایہ و امہ و اخیہ و تسعہ المعصومین من ذریتہ الصلاہ والسلام بود طالع، مجلس جشن با شکوہی از طرف آقایان محترم قزلباش در امام بارہ (حسینیہ) رسالدار منعقی و برقرار شد از اول صبح عموم طبقات مختلفہ بہ آن مجلس با شکوہ هجوم آورده چهار ساعت بہ ظہر مانده داعی بہ اتفاق جمع کثیری از علماء و رجال شیعه کہ بہ منزل آمدہ بودند جهت شرکت در جشن بہ امام بارہ رفتیم الحق مجلس با شکوہی بودہ.

ہزاران نفر جمعیت از طبقات مختلفہ شیعه و سنی فضای بسیار وسیع امام بارہ با آن عظمت و تمام اطاقہای بزرگ دو طبقہ اطراف را تا میان معبر عمومی حتی بالای بامہا را پر نمودہ بودند.

آقایان محترمین علماء عامہ و اہل تسنن بہ اتفاق جناب حافظ محمد رشید و شیخ بعد السلام ہم تشریف فرما بودند از ورود داعی جوش و خروش عجیبی در مجلس برپا با اینکہ برای جلوس داعی جایگاہ مجللی معین نمودہ بودند مع ذلک بہ پاس احترام علماء بزرگ عامہ از جایگاہ خود صرف نظر نمودہ یک سر خدمت ایشان رفتم بسیار از این عمل داعی کہ احترام بہ مقام آنها و دالّ بر خفض جناح و بی غرضی داعی بود خوش حال بودند.

بعد از معانقہ و جلوس شربت و شیرینی مفصلی بہ مجلس آوردند بعد از طرف شربت و شیرینی دو نفر مدح مدیحہ سرایی قابل تمجید بہ لسان اردو و پارسی نمودند آنگاہ جناب سردار عبد الصمد خان کہ از رجال نامی شیعه پیشاور بودند با جماعتی از محترمین قزلباش آمدند و از داعی در خواست منبر نمودند

که چون روز عید است جماعت حاضرین به انتظار عیدی از شما آماده اند که از بیانات منبری خود به آنها عیدی بدهید.

هر چند داعی امتناع نمود بر اصرار آنها افزوده شد عاقبت جناب حافظ واسطه شدند و گفتند چون امروز آخر توقف ما است میل داریم از منبر شما یادگاری با خود ببریم چون به ایشان علاقه پیدا نموده بودم نخواستم تمبرد از قول ایشان نمایم لذا به پاس احترام ایشان منبر رفتم تا قریب ظهر منبر بودم و بعد از خاتمه منبر و اداء نماز جماعت به اتفاق عده ای از خواص رجال شیعه و سنی و آقایان مستبصرین عکسی برداشتند (که در صفحات قبل گراور شده و از نظر خوانندگان محترم گذشت) و غذای مفصلی به افتخار ورود شش نفر آقایان محترمین تازه وارد در حوزه شیعیان به عموم داده شد.

اینک متن منبر داعی را هم که مخبرین جراید و مجلات نوشته و در مطبوعات خود انتشار داده بودند چون خالی از فایده نبود بلکه می توان گفت متمم و مکمل بیانات ده شب مناظرات ما بود لذا برای چاپ به اصل کتاب ملحق نمودیم.

### آغاز منبر

بسم الله الرحمن الرحيم

رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی

الحمد لله الاول قبل اوليته و الباقي بعد فناء الخلق اجمعين و الصلاه و

ص: ۴۹۷



السلام على سر الوجود و اول كل موجود و صاحب لواء الحمد و المقام المحمود الخاتم لما سبق و الفاتح لما انفلق و المعلن الحق بالحق و الدافع جيئات الابطيل و الدافع جيئات الابطيل و الدامغ صولات الاضاليل النبي الامي و الرسول المكي المدني القرشي الهاشمي الابطحي سيدالاولين و الاخرين حبي اله العالمين ابي القاسم محمد بن عبد الله خاتم الانبياء و المرسلين و على آله الطاهرين و اوصيائه المعصومين شمس سماء العلم والهداياه و ينابيع الحكمه و نواميس الكبرياء و آيات الله العظمى و لعنه الله على اعدائهم و مبغضيههم و منكري فضائلهم من الاولين و الآخرين من الآن الى يوم الدين.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم قال الله الحكيم في كتابه الكريم يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم فان تنازعتم في شىء فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر ذلك خير و احسن تأويلا.

(ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید و چون در چیزی کارتان به

گفتگو و نزاع کشید به حکم خدا و رسول باز گردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید این کار (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما از هر چه تصور کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود.)

### آزادی مجاز و حقیقت

یکی از موضوعات مهمه که سالها است رطب اللسان عموم گردیده و هر فرقه

و قومی برای پیشرفت مرام و مقصد خود اتکاء به آن می نمیند موضوع حریت و آزادی است که اخیراً دست آویز دسته ای از مردمان قصیر الفکر و کوتاه نظر گردیده که روی همین اصل حریت و آزادی از زیر فرمان قضاء جریان انبیاء بیرون رفته و از موزه متدینین خارج گردیدند و حال آنکه نفهمیدند حریت و آزادی از عبودیت پرودگار عالمیان و قیود شرایع حق و قوانین مقدسه مخالفت کامل با علم و عقل دارد و چنین حریت و آزادی مخل آسایش بشر و موجب هرج و مرج و خلافت نظام طبیعی و مردود و مبعوض محققین علماء و عقلاء می باشد.

البته آن حریت و آزادی که بسیار خوب و ممدوح است عبارت است از آزادی که از عبودیت مخلوق و تعظیم و پرستش ابناء بشر و اطاعت کورکورانه هم جنسان مانند خود چنین آزادی از لوازم انسانیت است چه آنکه انسان فهمیده که به نور عقل منور گردیده و صاحب علم و معرفت می باشد بایستی از عبودیت و بندگی مانند خود برکنار باشد کورکورانه مطیع طرف احدی نگردد که در وادی ضلالت و حیرت سرگردان گردد.

البته باید انسان اشرف مخلوقات سر اطاعت به جایی فرود آورد که قابل لائق و دلائل عقل و نقل بر او قایم باشد.

بدیهی است ستایش و بندگی منحصر اختصاص دارد به ذات بی زوال حضرت احدیت جل و علا که خالق ما و شما و جمیع موجودات عالم است که با دلائل علقیه ثابت آمده که مخلوق عاجز در مقابل خالق قادر آن هم خالقی که ایجاد همه چیز برای او نموده بایستی خاضع و خاشع و مطیع صرف باشد.

و اطاعت احدی از مخلوقات بر انسان جائز نیست مگر آن کسی را که خداوند متعال امر به اطاعت او نموده باشد و سند محکم ما در اطاعت و فرمان برداری اشخاص قرآن مجید است.

وقتی مراجعه به قرآن مجید و این سند محکم آسمانی می نمایم می بینیم دستور اطاعت را در آیات چندی کاملاً به ما داده که روی قاعده عقلانی اطاعت از چه اشخاصی بنماییم و در مقابل چه افرادی سر تعظیم فرود آوریم.

### **اطاعت خدا و پیغمبر و اولی الامر واجب است**

از جمله در همین آیه شریفه که مطلع عرایض داعی است صریحاً فرموده:

{اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم}

یعنی اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان امر او را.

پس به حکم این آیه شریفه بعد از اطاعت خداوند متعال از جنس بشر اطاعت پیغمبر و صاحبان امر واجب است.

و اطاعت او امر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله عموم جامعه مسلمین متفقند و احدی انکار این معنی ندارد فقط اختلافی که بین مسلمانان اینجاد نمودند در معانی اولی الامر است که خداوند در این آیه بعد از اطاعت خود و رسولش اطاعت اولی الامر را واجب قرار داده.

### **عقیده اهل تسنن در معانی اولی الامر**

برادران عامه و اهل تسنن راعقیده بر آن است که مراد از اولی الامر در آیه

ص: ۵۰۰

امراء و فرمانروایان و سران لشکرند که شامل حال سلاطین و صاحبان امر (ظاهری) می باشد.

فلذا آقایان اهل تسنن اطاعت امر سلاطین را بر خود واجب می دانند (هر چند متجاهر به فسق و فجور و ظلم باشند؟) به دلیل آنکه آنها مشمول آیه اولی الامرند پس اطاعتشان واجب است!؟

و حال آنکه چنین عقیده ای با دلائل عقل و نقل باطل است که این مجلس مختصر با ضیق وقت اجازه نمی دهد که به تمام دلائل بر بطلان عقیده آنها استشهاد نمایم اقلا یکماه وقت می خواهد تا به تفصیل پردازیم ولی من باب ما لا یدرک کله لا یترک کله.

آب دریا را اگر نتوان کشید لیک بهر تشنگی باید چشید

با اجازه آقایان محترم برای اثبات هدف و مقصد خود مختصرا در اطراف این موضوع بحث می نمایم تا اهل انصاف قضاوت عادلانه نموده کشف حقیقت گردد.

### **صاحب امر به سه قسمند**

بدیهی است امراء و سلاطین که در جامعه فرمان روایی می نمایند از سه حال بیرون نیستند یا منصوب بالاجماع - یا بالغالب بالقدره - یا منصوب من جانب الله هستند.

اما طریقه اول که اگر مسلمین اجماع بر فردی نموده و او را به امارت برقرار نمودند اطاعتش مانند اطاعت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب باشد دلیل مثبت عقلانی

ص: ۵۰۱

ندارد که مسلمانان بتوانند عموماً اتفاق کنند بر یک فرد کامل عیار و پاکی که او را به امارت برقرار نمایند.

برای آنکه مسلمین هر قدر قوی الفهم باشند به ظواهر حالات می نگرند و از بواطن اشخاص که در چه عقیده هستند بیخبرند.

### **انتخاب شدگان بنی اسرائیل توسط جناب موسی فاسد شدند**

هر قدر مسلمین عاقل و دانا باشند در امر انتخابات قطعاً روی موازین ظاهریه از حضرت موسی کلیم الله علی نبینا و آله و علیه السلام که از انبیاء اولی العزم است عالم تر نمی باشند و عقول همه آنها از عقل کامل فرستاده خدا بالاتر نخواهد بود.

حضرت موسی از میان هزاران عقلاء و دانشمندان بین اسرائیل هفتاد نفر را روی حسن ظواهر انتخاب نمود (چون انبیاء مأمور به ظواهر بودند به بواطن اشخاص نظر نمی کردند همان حسن ظاهر را مدار اعتبار قرار می دادند).

و به طور سینا برد در موقع امتحان همگی فاسد در آمدند و هلاک شدند معلوم شد از اول صاحبان عقیده صحیح ثابت قلبی نبودند منتها در موقع امتحان پرده بالا رفت و آنچه در باطن داشتند آشکار شد چنانچه قرآن مجید اشاره به این معنی نموده در آیه ۱۵۴ از سوره اعراف.

### **بشر قدرت انتخاب امیر صالح کامل را ندارد**

پس جایی که منتخبین کلیم الله پیغمبر خدا فاسد و کافر از جلد در آیند و به وسیله صاعقه به عذاب حق تعالی معذب گردند سایر افراد بشر به طریق اولی

ص: ۵۰۲

قدرت بر انتخاب امراء صالح کامل ندارند.

چه آنکه ممکن است منتخب ظاهر الصلاح آنها در واقع و باطن کافر یا فاسق باشند و ظاهراً سالوسی نموده بعد از جلوس بر اریکه سلطنت و امارت جلد ظاهر الصلاحی را انداخته بی پرده مقاصد سیئه خود را تدریجاً اجرا نمایند.

چنان چه در بسیاری از سلاطین و امراء (حتی نمایندگان مجلس شورای ملی) این امر دیده شده است و قطعاً اطاعت چنین امیر و پادشاهی موجب اضمحلال دین و ضیاع حقوق مردم و محو آثار اسلام خواهد بود.

### **سلاطین و امراء اولی الامر نمی باشند**

هرگز عقل باور نمی کند که خداوند متعال اطاعت امر سلطان و صاحبان امر ظالم و فاسق و فاجری را قرین اطاعت خود و رسولش قرار دهد پس بطلان این عقیده و رویه بارز و آشکار است.

و علاوه اگر این حق اجماع امت شرعی باشد اولی الامر باید در هر زمان با انتخاب حقیقی ملل اسلامی باشد و اختصاص به ملتی دون ملت دیگر نداشته باشد این حق شرعی تمام افراد جامعه مسلمین است که در هر

گوشه و کنار عالم فردی یا افرادی از مسلمانان در شهر و یا قریه ای سکنا داشته باشند باید در آن انتخاب رای بدهند و در تعیین صاحب امر شرکت نمایند نه آنکه دسته ای در شهری یا مملکتی رای بدهند و رای آنها اجباراً مطاع باشد و سایر عقلاء و افراد برجسته مسلمین جبراً تسلیم گردند و اگر جمعیتی نظر مخالفی داشته باشند آنها را رافضی و مشرک خوانند و قتلشان را واجب بدانند.

چنان چه صفحات تاریخ هزار و سیصد ساله اسلام را مطالعه نماییم می بینیم که چنین اجماعی بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در هیچ زمانی واقع نشده که تمام مسلمین موجود در عالم یا نمایندگان حقیقی آنها مجتمعا رأی داده باشند پس عیقده به اجماع در هیچ دروه ای لباس عمل نیوشیده و نخواهد پوشید مخصوصا امروزه که بلاد مسلمین قطعه قطعه و ممالک اسلامی متعدد و هر کجا امیر و پادشاهی دارند.

اگر بنا شود اهالی هر مملکتی پادشاه و صاحب امر مستقلى برای خود انتخاب نمایند گذشته از آنکه در هر زمانی اولی الامر متعدد خواهند بود و هیچ یک از ممالک زیر فرمان پادشاه و اولی الامر مملکت دیگر نخواهند رفت چنان چه بین آنها هم خلاف و اختلافی واقع شود و نائره حرب بینهما مشتعل گردد (چنان چه مکرر در تاریخ اسلام واقع شده) مسلمانان بلا تکلیف خواهند بود چه آنکه هر دودسته از مسلمانان اطاعه لامر اولی الامر خود ناچار به جان هم افتاده و برادران مسلمانان خود را بکشند آیا هر دو دسته از مسلمانان در برادر کشی مثناب و قاتل و مقتول اهل بهشت خواهند بود؟!

حاشا که اسلام و شارع مقدس چنین دستوری داده هرگز اسلام دین جامع و کامل عقل پسند امر به چیزی نمی کند که مورد انکار عقلاء و قابل عمل و اجراء نباشد به علاوه سبب ایجاد تفرقه و جدایی مسلمانان گردد.

پس اولی الامری که خداوند امر به اطاعت آنها نموده بالاجماع نخواهند بود.

چنان چه در لیالی ماضیه در مجلس بحث خصوصی با حضور علماء و دانشمندان فریقین (شیعه و سنی) بطلان اجماع را عقلا و نقلا ثابت نمودیم که در

صفحات جرائد و مجلات درج گردیده لابد به نظر آقایان محترمی که در آن جلسات حاضر نبودند رسیده است.

### هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر نمی باشد

و اما قسم دوم که منسوب بالقدره است عین هر امیر و سلطان و خلیفه سفاک و خونخوار فاجری که به قهر و غلبه و سر نیزه و دسیسه بازی بر مردم مسلط و صاحب امر نافذ باشد اطاعتش واجب گردد.

چگونه عقل زیر بار رود و تسلیم به این عقیده بی معنی گردد که اطاعت امراء و سلاطین و یا خلفاء سفاک بی باک و فاسق فاجر مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد؟

اگر امر چنین است چگونه علماء و مورخین و منتقدین از اکابر علماء عامه خلفاء و امراء سفاک ظالم را در کتب و دفاتر خود تقیح می نمایند مانند معاویه و یزید پلید سفاک و زیاد بن ابیه و عبید الله و حجاج و ابو سلمه و ابو مسلم و غیر آنها.

و اگر فی الواقع کسی از راه لجاج بخواهد بگوید اطاعت این قبیل اشخاص وقتی امر و نافذ و سلطان و خلیفه بر مسلمین شدند واجب است (چنان چه بعضی از علماء عامه گفته اند) قطعاً چنین اطاعتی بر خلاف نص صریح قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی می باشد.

زیرا خداوند متعال در آیات چندی از قرآن مجید کفار و فساق و ظالمین را مردود لعن قرار داده و مسلمین را منع از اطاعت آنها نموده.



پس چگونه در این آیه شریفه امر می کند که اولی الامر (فاسق فاجر ظالم بلکه کافر) را اطاعت کنند!

بدیهی است نسبت به قول متضاد به ذات اقدس پروردگار از اقبیح قبائح می باشد؟ و حال آنکه فخر راز که از اکابر علماء عامه است در تفسیر این آیه شریفه صریحا گوید: قطعا بایستی اولی الامر معصوم از گناه باشد و الا خداوند اطاعت او را در ردیف اطاعت خود و پیغمبر خاتم قرار نمی داد.

پس وقتی با همین مختصر دلائل بطلان این دو عقیده ثابت شد که ممکن نیست اولی الامر منصوب بالاجماع یا منصوب بالقدره باشد.

### **اولی الامر باید منصوب و منصوص من جانب الله باشد**

ثابت می نمایم قسم سیم که حتما بایستی اولی الامر منصوب و منصوص من جانب الله باشد فثبت المطلوب همین است عقیده شیعه امامیه اثنا عشریه که می گویند چون اولی الامر بایستی مانند پیغمبر مهذب و منزّه از جمیع صفات رذیله و اخلاق فاسده و معصوم از تمام کبائر و صغائر ظاهرا و باطنا باشند و چون علم به بواطن امور هم احدی جز خدای تعالی ذاتا و استقلالاً ندارد پس باید خدای تعالی اولی الامر را معین نماید.

همان خدایی که رسول را از میان خلق برگزیده و به رسالت می فرستد اولی الامر را هم بایستی ذات اقدس او جل و علا انتخاب نموده و به مردم معرفی نماید.

علاوه بر این قبیل دلائل که از خارج اثبات مرام می نماید صراحت ظاهر خود

آیه حکم می کند که اولی الامر کسی باید باشد که واجد جمیع صفات رسول الله صلی الله علیه و آله باشد الا ما خرج بالدلیل که آن مقام وحی و رسالت است.

و چون عالم به جمیع بشریت جز ذات پروردگار دیگری نیست پس از انتخاب مخصوص به ذات او جل و علا می باشد.

فلذا در آیه شریفه برای فرق بین واجب و ممکن دو اطعیوا آورده که می فرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول خدا را اطاعت کنید به نحوی که او را واجب الوجود بالذات بدانید که آنچه از هستی صفات دارد از قبیل حیات و علم و حکمت و قدرت و غیر آنها از خود او و عین ذات می باشد.

و اطاعت کنید پیغمبر را به نحوی که او را ممکن الوجود و عبد صالح و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده بدانید که تمام آن صفات از جانب واجب و الوجود به او افاضه شده است.

ولی وقتی به معرفی اولی الامر می رسد که اطیعوا نمی آورد فقط با یک واو عاطفه اولی الامر را معرفی می نماید و در این «واو» لطیفه ایست که می خواهد به مردمان منور الفکر روشن ضمیر بفهماند که اولی الامر آن کس است که واجد باشد هر چه را رسول خداصلی الله علیه و آله واجد بوده است مگر آنچه به دلیل فاقد است از قبیل نزول وحی و استقلال در ابلاغ رسالت خلاصه آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشته اولی الامر نیز باید داشته باشد مگر مقام رسالت و نبوت پس اطاعت اولی الامر از سنخ اطاعت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد؟

فقط شأن اولی الامر این است که مجری احکام و نگاهبان دین و قوانین شرع سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد.

لذا جمیع شیعه امامیه معتقدند که مراد از اولی الامر ائمه اثنی عشر از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت می باشند که آنها امیر المؤمنین علی علیه السلام از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت هستند.

و این آیه شریفه بزرگترین دلیل شیعه و جامعه امامیه بر اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشد.

علاوه بر آیات کثیره دیگر که مورد استدلال ما می باشد که هر یک به جهتی از جهات اثبات مرام می نماید از قبیل آیه ۱۱۸ سوره بقره که

{قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ}

(خدای تعالی به ابراهیم فرمود: من تو را امام و پیشوای خلق قرار دادم ابراهیم عرض کرد این امامت و پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟

فرمود: آری اگر صالح و شایسته آن باشند که عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.)

و آیه ۶ سوره احزاب:

{الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِن نَفْسِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ}

(پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی سزاوارتر به مؤمنان است از خود آنها و زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله (در اطاعت و عطف و حرمت نکاح) به حکم مادر مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبی شخص بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدمند از مؤمنین و مهاجرین.)

و آیه ۱۲۰ سوره توبه:

ص: ۵۰۸

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ }

(ای اهل ایمان خدا ترس باشید و با مردان راستگو بیوندید و پیرو آنها باشید.)

و آیه ۸ سوره رعد:

{ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ }

(جز این نیست که وظیفه تو انداز و ترسانیدن (از نافرمانی خداست) و هر قومی را از طرف خدا راهنمایی است.)

آیه ۱۵۴ سوره انعام:

{ وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ }

(این است راه راست که راه من است پس پیروی کنید آن را و از راه های دیگر که موجب تفرقه شما است جز از راه خدا متابعت نکنید.)

و آیه ۱۸۰ سوره اعراف:

{ وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُّوْنَ }

(همگی به رشته دین خدا (و ولایت عترت طاهره) چنگ زده به راه های متفرق نروید.)

و آیه ۴۵ سوره نحل:

{ فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ }

(از اهل ذکر (قرآن) (که خاندان محمد و آل محمد علیهم السلام هستند) بپرسید اگر شما نمی دانید.)

و آیه ۳۳ سوره احزاب:

ص: ۵۰۹

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}

(جز این نیست که مشیت خداوند تعلق گرفته که رجس هر آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند.)

و آیه ۳۰ سوره آل عمران:

{إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ}

(به حقیقت خدا برگزید آدم علیه السّلام و نوح علیه السّلام و خانواده ابراهیم علیه السّلام و خانواده عمران را بر جهانیان و فرزندان بعض از آنها را بر بعض دیگر.)

آیه ۲۹ سوره فاطر:

{ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا}

(پس از آن پیغمبران سلف، ما آنان را که از بندگان خود برگزیدیم (یعنی محمد و عترت طاهره او علیهم السّلام) وارث علم قرآن گردانیدیم.)

و آیه ۳۵ سوره نور:

{اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ}

(خدا نور (وجود بخش) آسمانها و زمین استداستان نورش به مشکوتی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه ای که تلوولو آن گویی ستاره ای است درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که با آنکه شرقی و غربی نیست شرق و غرب جهان بدان افروزان است و بی

آنکه آتشی زیت آن را بر افزود خود به خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت بر روی نور قرار گرفته و خدا هر که را خواهد به نور خود (و اشراقات وی خویش)

هدایت کند.)

و آیات بسیار دیگر که وقت مجلس اقتضای ذکر تمامی آنها را ندارد تا آنجا که خطیب خورازمی در مناقب و امام احمد در مسند و حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ربع قرآن در باره ما اهل بیت نازل شده.

و نیز حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و حمد حنبل در مسند و واحدی در اسباب النزول و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن عساکر و محدث شامی در تاریخ خود و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۶۲ کفایه الطالب و خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده از طبرانی نقل می نمایند از ابن عباس (حبر امت) که فرمود:

نزلت فی علی اکثر من ثلاثمائه آیه فی مدحه

(زیاده از سیصد ایه در مدح علی علیه السلام نازل گردیده)

والبته در اطراف هر یک از این آیات اقلا بایستی چند ساعتی صحبت نمود ه به واسطه نبودن وقت فقط به طور فهرست بعضی از آنها را قرائت نمودم تا اهل فن به کتب اکابر علماء عامه از قبیل تفاسیر امام فخر رازی و امام ثعلبی و زمخشری جلال الدین سیوطی و طبری و نیشابوری و واحدی.

و کتابهای فرائد السمطین حموینی و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابن

ص: ۵۱۱

داوود و جمع بین الصحیحین حمیدی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق المحرق ابن حجر و شرف المصطفیٰ خرگوشی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و حلیه الاولیاء و حافظ ابو نعیم و مفاتیح الاسرار شهرستانی و مناقب خوارزمی و فصول المهمه مالکی و شواهد التنزیل حاکم ابو القاسم و استیعاب ابن عبد البر و سقیفه جوهری و ینایع الموده خواجه کلان حنفی و موده القربی همدانی و ما نزل من فی القرآن فی علی، اصفهانی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و نهاییه ابن اثیر و کفایه الطالب گنجی شافعی و نزول القرآن فی امیر المؤمنین ابو بکر شیرازی و رشفه الصادی سید ابی بکر بن شهاب الدین العلوی و غیر آنها را مراجعه و با دیده تحقیق بنگرند تا حقیقت بر آنها کشف گردد.

خلاصه خوب است اطاله کلام ندهم و آیه اول مجلس را که ادل دلائل آوردیم ذکر نماییم که عرض کردم عقیده جامعه شیعه امامیه این است که مراد از اولی الامر در آیه شریفه طبق دلائل عقلیه و براهین نقلیه ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین هستند.

اما دلائل عقلیه بر این معنا بسیار است که وقت مجلس مقتضی ذکر تمام آنها نیست ولی به حکم قرینه ثابت است اولی الامری که اطاعتش توأم باطاعت خدا و پیغمبر است بایستی معصوم از خطا باشد.

چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیرش اقرار به این معنی نموده که اگر گفته شود اولی الامر معصوم نیست اجتماع نقیضین خواهد شد و آن محال است.

و دیگر آنکه اولی الامر باید اعلم و افضل و اورع و اتقی و اعلم من فی

الارض باشد تا واجد صفات پیغمبر صلی الله علیه وآله گردیده اطاعتش را هر حیث واجب آید.

این صفات در میان امت جز در باره ائمه اثنی عشر (به تصدیق اکابر علماء عامه) گفته نشده مقام عصمتشان طوری است که خداوند در آیه تطیهر شهادت به این معنی داده است.

و اخبار بسیاری در کتب معتبره علماء اهل تسنن در عصمت آن خاندان جلیل ذکر گردیده من باب نمونه به چند خبری از اکابر علماء اهل تسنن تبرک می جوئیم.

### اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در صفحه ۴۴۵ ینابیع الموده، ضمن باب ۷۷ و شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین از ابن عباس روایت نموده اند که گفت:

سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله يقول انا و علی و الحسن و الحسين و تسعه من ولد الحسين مطهرون معصومون.

(شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین همگی پاک و پاکیزه و معصوم (از جمیع صغائر و کبایر و اخلاق رذیله) می باشیم)

و از سلمان فارسی نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله دست بر کتف حسین علیه السلام گذارد و فرمود:

انه الامام بن الامام تسعه من صلبه ائمه ابرار امناء معصومون

ص: ۵۱۳



(به راستی که او امام پسر امام و نه نفر از صلب او امامان و نیکوکاران امنای به عصمت اند.)

و از زید بن ثابت روایت نمده که آن حضرت فرمود:

و انه لیخرج من صلب الحسین ائمه ابرار امناء معصومون قوامون بالقسط (هر آینه بیرون می آید از صلب حسین امامان نیکوکار امناء با عصمت کارگذاران به عدل و داد.)

و از عمران بن حصین نقل می کند که گفت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام فرمود:

انت وارث علمی و انت الامام و الخلیفه بعدی تعلم الناس ما لا یعلمون و انت ابوسبیطی و زوج ابنتی و من ذریتکم العتره الائمه المعصومین.

(تو وارث علم منی و تویی امام و خلیفه بعد از من یاد می دهی به مردم چیزی که نمی دانند و تویی پدر دو دختر زاده من و شوهر دختر من و ذریه شما است عترت پاک و امامان با عصمت.)

از این قبیل اخبار از طرق اکابر علمای عامه بسیار بسیده که برای نمونه در این وقت مختصر کفایت می کند.

و اما درباره علم آنها نیز اخبار بسیاری از طرق اهل سنت و جماعت وارد است که در لیالی گذشته و جلسات خصوصی در این باب بحث مفصل نمودیم لابد به نظر محترم آقاایات در جرائد و مجلات رسیده امروز هم برای نمونه به

نقل چند خبر اکتفاء می کنیم.

### اشاره به علم عترت و اهل بیت طهارت

ابو اسحق شیخ الاسلام حموی در فرائد السمطین و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابن عباس روایت می نمایند که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله عترت من طینت من آفریده شده اند و خدای تعالی علم و فهم به ایشان کرامت فرموده و ای بر کسی که ایشان را تکذیب نماید.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و صاحب کتاب سیر الصحابه از حذیفه بن اسید روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از اداء خطبه مفصل و حمد و ثناء حق تعالی فرمودند:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتُم بهما فقد نجوتُم.

طبرانی با این زیادتی نقل می نماید که فرمود:

فلا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهم فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم.

(دو چیز نفیس بزرگ را در میان شما می گذارم که اگر به این چیز تمسک جوئید نجات یابید یکی قرآن و دیگر عترت من هستند آنگاه فرمود: امت بر ایشان سبقت نجوئید و تقصیر و کوتاهی نکنید از آنها که هلاک خواهید شد به ایشان یاد ندهید و تعلیم ننمایید که ایشان از شما داناترند)

به روایت دیگر از حذیفه بن اسید نقل می کند که آن حضرت فرمود:

ص: ۵۱۵

الائمة بعدی من عترتی عددنقباء بنی اسرائیل تسعه من صلب الحسین اعطاهم الله علمی و فهمی فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم  
اتبعوهم فانهم مع الحق و الحق معهم.

(امامان بعد از من از عترت من بعد نقباء بنی اسرائیلند (یعنی دوازده نفر) نه نفر از صلب حسینند اعطاء نموده است خداوند به  
آنها علم و فهم مرا پس به آنها یاد ندهید و تعلیم ننمایید به درستی که آنها اعلم از شما می باشند متابعت کنید آنها را پس به  
درستی که آنها اعلم شما می باشند متابعت کنید آنها را پس به درستی که آنها با حق و حق با آنها می باشد.

اینها مختصری از دلائلی است که اکابر علماء عامه و اهل تسنن بر اثبات علم و عصمت ائمه اثنا عشر ما نقل نموده اند که  
تقویت می کند دلائل عقلیه را.

### اشکال در اینکه چرا اسامی ائمه در قرآن نیامده

بعضی بازیگران یا اشکال تراشها ایجاد شبهه نموده و در دسترس عموم قرار داده اند که اگر ائمه اثنا عشر شیعیان بر حقند چرا  
اسامی آنها در قرآن مجید که سند محکم دیانت است ذکر نگردیده دیشب گذشته هم برادران عزیزم در مجلس خصوصی  
همین سؤال را از داعی نمودند چون وقت گذشته بود جواب را موکول به امروز نمودم اینک که به اصرار آقایان منبر آمدم و  
مقتضی موجود گردیده با توجهات خاصه پروردگار رفع اشکال می نمایم.

مقدمه عرض می کنم اشتباه بزرگی دامنگیر دسته ای از مردمان قصیر الفکر گردیده که گمان می کنند جزئیات جمیع امور در  
قرآن مجید موجود است و حال آنکه قرآن مجید که کتاب محکم آسمانی است بسیار مجمل و مختصر و موجز

نازل گردیده متعرض کلیات امور است ولی جزئیات امور را موکول به بیان مبین که رسول الله صلی الله علیه وآله است نموده چنان چه در ایه ۷ سوره حشر می فرماید:

{وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}

(آنچه رسولحق به شما دستور دهند عطا کند) بگیرد و هر چه نهی کند شما را از آن واگذارید.)

فلذا وقتی به احکام و قوانین اسلام از طهارت تا دیات می نگریم می بینیم که در قرآن مجید کلیات آنها ذکر گردیده ولی شرح و بیان آنها را پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده.

### جواب اشکال

اولا آقایانی که اشکال تراشی می کنند و می گویند چون اسامی و عدد امامان اثنا عشر در قرآن مجید نیست ما قبول ندارم و اطاعت نمی کنیم چیزی را که در قرآن نمی باشد باید به آنها گفت که امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید نام برده نشده و صراحت ندارد و جزئیات او ذکر نگردیده باید متروک گردد.

پس آقایان باید ترک نمایند تبعیت و پیروی از خلفاء راشدین و خلفاء اموی و عباسی و غیرهم را چه آنکه در قرآن مجید آیه ای که اشاره به مقام خلافت خلفاء راشدین (غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام) و خلفاء اموی و عباسی و طریقه اجماع و اختیار امت در تعیین خلافت و عدد و اسامی آنها نیامده پس روی چه اصل وقاعده تبعیت از آنها نموده و مخالفین آنها را رافضی و مشرک و کافر می خوانند!؟

و این ها گذشته اگر امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید ذکر و نامی از

آنها نشده بایستی متروک گردد.

قطعا آقایان باید تارک جمع عبادات و احکام گردند زیرا جزئیات هیچ یک از آنها در قرآن مجید ذکر نگردیده.

### عدد رکعات و اجزاء نماز در قرآن نیامده

برای نمونه نماز را که اصل اولیه از فروع دین است که به اتفاق فریقین رسول اکرم سفارشات و تأکیدات بلیغه در آن باب نموده تا آنجا که فرموده:

«الصلاه عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها»

(نماز ستون و نگهبان دین است اگر نماز قبول شد ماسوای آن قبول و اگر نماز رد شد ماسوای آن هرچه که هست رد می گردد.)

مورد مطالعه قرار داده می بینیم در قرآن مجید ابتدا ذکری از عدد رکعات نمازها و طریق اداء آنها از حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر و تشهد نشده پس بایستی نمازها را ترک کرد چون در قرآن مجید ذکری از اجزاء آن نیامده؟!

و حال آنکه این طور نیست در قرآن مجید فقط کلمه صلاه مجملا آمده اقم الصلاه - اقام الصلاه - اقیموا الصلاه ولی تعیین عدد رکعات و سایر ارکاناز واجبات و مستحباتش در بیان مبین است که رسول خداصلی الله علیه و آله می باشد.

همین قسم است سایر احکام و قوانین دین که کلیات آنها در قرآن مجید آمده و جزئیات و شرائط و دستورات آنها در بیان رسول خداصلی الله علیه و آله می باشد.

پس همان قسمی که کلمه صلاه موجزا در قرآن آمده ولی تشریح معانی صلاه و تعیین اعداد رکعات و سایر اجزاء و دستوراتش را پیغمبر داده و ما موظف عمل به آن دستورات هستیم.

ص: ۵۱۸

همین قسم راجع به امامت و خلافت بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هم در قرآن مجید موجزا و مجملا فرموده و اولی الامر منکم یعنی بعد از اطاعت خدا و پیغمبر اطاعت کنید صاحبان امر را.

بدیهی است مفسرین مسلمین از شیعه سنی از پیش خود نمی توانند اولی الامر را معنی کنند چنان چه کلمه صلاه را نمی توانند به میل و اراده خود معنی کنند زیرا در حدیث روات فریقین است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

من فسر القرآن برأیه فمقعدہ فی النار

(هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند پس نشیمن گاه او آتش خواهد بود.)

البته هر مسلمان عقالی باید مراجعه کند به بیان مبین قرآن بینید آیا از مبین قرآن مجید خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در معاین اولی الامر خبری رسیده از آن حضرت سؤالی شده یا نه اگر سؤالی شده و حضرت رسول اکرم که مبین قرآن مجید است جوابی داده بر جامعه امت واجب است ترک عادت و تعصب نموده تبعیت و اطاعت نمایند گفتار و بیان آن حضرت را.

مدت مدیدی است که تفاسیر و کتب اخبار شیعه و سنی را کاملا مطالعه نمودم به حدیثی که دلالت کند بر این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد مراد از اولی الامر امراء و سلاطینند بر نخوردم ولی بر عکس اخبار بسیاری در کتب فریقین (شیعه و سنی) موجود است که نقل نموده اند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله معانی اولی الامر را سؤال نمودند آن حضرت جوابهای کافی داده و فرمودند مراد از اولی الامر علی و یازده فرزند بزرگوار آن حضرتند الحال چند خبری به مقتضای

وقت مجلس برای نمونه عرض می کنم البته متوجه باشید به اخبار متواتری که از طرق اکابر علماء شیعه از طریق عترت طاهره و صحابه خاص رسیده ابدا استشهاد نمی نمایم.

فقط به ذکر چند خبر از اخبار بسیاری که از طرق آقایان اهل سنت و جماعت رسیده اکتفاء نموده قضاوت را به ضمیر پاک و روشن آقایان با علم و منطق و انصاف وا می گذاریم.

### **مراد از اولی الامر ، علی و ائمه از عترت طاهره هستند**

۱- ابو اسحق شیخ الاسلام حموینی ابراهیم بن محمد در فرائد السمطین گوید آنچه از رسول خداصلی الله علیه وآله به ما رسیده مرا از اولی الامر در آیه شریفه علی بن ابی طالب و اهل بیت رسول خدا هستند.

۲- عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که رسول اکرم فرمود: شریکان من کسانی هستند که خدای متعال اطاعت ایشان را مقرون به اطاعت خود نموده و در حق ایشان و اولی الامر منکم تنزیل فرموده باید از کلام ایشان بیرون نروید و فرمان بردار ایشان باشید و انقیاد از احکام و اوامر ایشان نمایید من چون این سخن را شنیدم عرض کردم یا رسول الله خبر ده مرا از اولی الامر که آنها چه کسانیند فرمود: یا علی انت اولهم.

۳- محمد بن مؤمن شیرازی که از اعظام علماء عامه و اهل تسنن بوده است در رساله اعتقادات روایات می کند که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین علیه السلام را

در مدینه خلیفه قرار داد و آیه شریفه اولی الامر منکم نازل گردید در شأن علی بن ابی طالب.

۴- خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۸ ینابیع الموده که مخصوص همین آیه قرار داده از مناقب نقل می نماید که تفسیر مجاهد است که ان هذا الایه نزلت فی امیر المؤمنین علی علیه السلام حین خلفه رسول الله صلی الله علیه وآله بالمدینه یعنی این آیه نازل شده در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام زمانی که خلیفه قرار داد او را پیغمبر صلی الله علیه وآله در مدینه و عرض کرد یا رسول الله مرا خلیفه قرار می دهی بر زنها و نو بچه ها حضرت فرمود: اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون موسی آیا تو راضی نیستی که تو از من به منزله هارون باشی از موسی - یعنی همان قسمی که هارون را خداوند خلیفه موسی قرار تو هم خلیفه من قرار داد.

۵- و از شیخ الاسلام حموی نقل می کند به سند خودش از سلیم بن قیس هلالی که گفت: در دوره خلافت عثمان جماعتی از مهاجر و انصار را دیدم نشسته و فضائل خود را نقل می کنند و علی در میان آنها ساکت نشسته بود عرض کردند یا علی شما هم حرف بزنید حضرت فرمود: آیا این فضائلی که نقل می کنید خدای تعالی برای خودتان عطاء فرموده یا به وسیله غیر؟ عرض کردند خدا منت بر ما گذارده به وجود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله. فرمود: آیا نمی دانی که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: من و اهل بیت من نوری بودیم که سعی می نمودیم بین قدرت خدای تعالی قبل از این که خلق کند آدم را به چهارده هزار سال پس چون آدم را خلق فرمود آن نور را در صلب او قرار داد که به زمین آمد و در پشت نوح قرار داد در میان کشتی و در صلب ابراهیم در میان آتش همین قسم از

ص: ۵۲۱



اصلاّب پاک به رحمهای پاکیزه از پدرها و مادرهایی که یکی از آنها حرام نبودند سابقین از بدر و احد گفتند بلی ما شنیدیم از رسول خداصلی الله علیه وآله این جملات را. فرمود: شما را به خدا قسم می دهم می دانید که خداوند در قرآن مجید فضیلت داده است سابق را بر مسبوق و سبقت نگرفته است احدی بر من در اسلام. گفتند: بلی. فرمود: قسم می دهم شما را به خدا آیا می دانید وقتی نازل شد آیه شریفه {السابقون السابقون اولئک المقربون} (آنان که در ایمان بر همه پیشی گرفتند) (در اطاعت خدا و رسول خدا مقام تقدم یافتند). سؤال کردند رسول خداصلی الله علیه وآله را از سابقین و این که این آینه در چه چیز نازل گردیده فرمود:

«انزلها الله عزوجل فی الانبياء و اوصيائهم فانا افضل الانبياء و رسله و علی وصی افضل الاوصياء»

(نازل گردیده خدای عزوجل این آیه را در حق انبیاء و اوصیاء آنها پس من بهترین انبیاء و رسولان او هستم و علی وصی من بهترین اوصیاء می باشد.)

آنگاه فرمود شما را به خدا قسم آیا می دانید وقتی نازل شد آیه {أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ} (اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول را) که صاحبان امرند) و آیه {إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ} (جز این نیست که اولی به تصرف در امور شما خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز به پا داشته و در حال رکوع زکاه می دهد) (که به اتفاق مفسرین خاصه و عامه انفاق کننده در حال رکوع علی علیه السلام بوده) (رجوع شود به صفحه ۴۴۷ تا صفحه

۴۵۰ همین کتاب) آیه ۶۰ سوره مائده) و آیه ﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾ ( و نگرفتند از غیر خدا و نه رسولش و نه مؤمنین دوست پنهانی آبه ۱۶ سوره توبه))

خدای متعال امر فرمود پیغمبرش را که معرفی می نماید ولات امر را و تفسیر نماید بر آنها ولایت را همان قسمی که تفسیر نمود برای آنها نماز و زکات و حج را پس نصب نمود مرا بر مردم در غدیر خم و فرمود:

ایها الناس به درستی که خداوند جل جلاله مرا به رسالت فرستاد تنگ شد سینه من گمان کردم مرا تکذیب می نمایند آنگاه فرمود:

«اتعلمون ان الله عزوجل مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم»

آیا می دانندی که خدای عزوجل مولای من و من مولای مؤمنین هستم و من اولی به تصرف هستم به آنها از نفسهای آنها.

عرض کردند: بلی یا رسول الله. پس دست مرا گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه الله و عاد من عاداه یعنی هر که من مولی و اولی به تصرف به او هستم پس علی مولی و اولی به تصرف در او می باشد.

عرض کردند: بیان نما برای ما اوصیاء خودت را. فرمود:

علی اخى و وارثی و وصیى و ولی کل مؤمن من بعدى ثم ابنى الحسن ثم التسه من ولد الحسين. القرآن معهم و هم مع القرآن لا يفارقونه و لا يفارقهم حتى يردوا على الحوض.

یعنی اوصیاء من عبارتند از علی برادر و وارث و وصی من و ولی هر

مؤمن بعد از من پس فرزندان من حسن و حسین سپس از آن نه نفر از اولاد حسینند قرآن با آنهاست و آنها با قرآنند از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (یعنی در قیامت) بر من وارد شوند.

و بعد از این خبر مفصل که قسمتی از آن را در اقتضای وقت مجلس عرض نمودم سه خبر دیگر از مناقب از سلیم بن قیس و عیسی بن السری و ابن معاویه نقل می کند که مراد از اولی الامر ائمه اثنا عشر و اهل بیت طهارتند.

گمان می کنم برای اثبات معانی اولی الامر همین چند خبر که ذکر نمودیم کافی باشد.

و اما راجع به عدد و شماره و اسامی مقدسه ائمه طاهرین علیهم السّلام هم فقط به چند خبری که از طرق علماء بزرگ عامه و اهل تسنن نقل شده استشهاد می نمایم و از اخبار متکثره متواتره ای که از طریق عترت و اهل بیت طهارت رسیده صرف نظر می نمایم.

### در باب اسامی و اعداد ائمه اثنا عشر

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۶ ینابیع الموده از فرائد السمطین شیخ الاسلام حموینی از مجاهد از ابن عباس نقل می نماید که مرد یهودی نعتل نام مشرف شد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسائل چندی از توحید سؤال نمود حضرت هم جواب دادند (که به مناسبت ضیق وقت از نقل آنها خود داری می نمایم) آنگاه نعتل به شرف اسلام مشرف گردید بعد عرض کرد یا رسول الله هر پیغمبری وصیی داشته و پیغمبر ما موسی بن عمران علیه السّلام به یوشع بن نون وصیت نموده ما را خبر ده که وصی شما کیست؟ حضرت فرمود:

ص: ۵۲۴

ان وصی علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعه ائمه من صلب الحسین.

یعنی وصی من علی بن ابی طالب علیه السّلام است و بعد

از او دو دختر زاده من حسن و حسین هستند و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین علیه السّلام می باشند. نعتل عرض کرد تمنا دارم اسامی شریفه ایشان را برای من بیان فرمایی. حضرت فرمود:

إذا مضى الحسين فابنه علي فإذا مضى علي فابنه محمد، فإذا مضى محمد فابنه جعفر فإذا مضى جعفر فابنه موسى فإذا مضى موسى فابنه علي فإذا مضى علي فابنه محمد فإذا مضى محمد فابنه علي فإذا مضى علي فابنه الحسن فإذا مضى الحسن فابنه الحجة محمد المهدى فهؤلاء اثنا عشر.

پس ذکر کرد اسامی امامان نه گانه و توضیحی دادن آن که هر پدری در گذشت پسرش به جای پدر امام است تا امام دوازدهم که به نام «محمد» مهدی معرفی فرموده ذیل خبر مفصل است که طریقه شهادت هر یک را سؤال نموده و حضرت جواب داده. آنگاه نعتل گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و اشهد انهم الاوصياء بعدك. یعنی شهادت می دهم به وحدانیت خدا و رسالت شما و شهادت می دهم که آن دوازده نفر اوصیاء بعد از شما می باشند هر آینه به تحقیق آنچه فرمودی در کتب انبیاء پیشین دیده ام و در وصیت نامه حضرت موسی کاملاً ثبت است.

آنگاه حضرت فرمود:

ص: ۵۲۵

طوبی لمن احبهم و اتبعهم و ویل لمن ابغضهم و خالفهم.

یعنی بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و متابعت کند و جهنم برای آن کس است که آنها را دشمن بدارد و مخالفت کند آنگاه نعل در حضور آن حضرت اشعاری انشاد نمود و گفت:

صلی الاله ذو العلی علیک یا خیر البشر

أنت النبی المصطفی والهاشمی المفتخر

بکم هدانا ربنا وفیک نرجو ما أمر

ومعشر سمیتهم أئمه إثنا عشر

حباهم رب العلی ثم اصطفاهم من کدر

قد فاز من والاهم وخاب من عادی الزهر

آخرهم یسقی الظما وهو الامام المنتظر

عترتک الأخیار لی والتابعین ما أمر

من کان عنهم معرضا فسوف تصلاه سقر

(درود و رحمت خدای بزرگ بر تو باد ای

صاحب مقام عالی که بهترین افراد بشری تو پیغمبر صلی الله علیه و آله برگزیده هاشمی نسبی و به آن مفتخری به سبب شما هدایت شدیم و به وسیله تو امید رهایی از آتش دوزخ داریم و جمعیت خلفاء شما نامیده شدند اثنا عشر زیرا خدای بزرگ ایشان را بلند مرتبه و پاک و پاکیزه از هر عیب و ریب نموده است نجات می یابد آن کس که به ایشان تمسک جوید، هر کس دشمنی با ایشان نماید زیانکار گردد و دوازدهمی آنها امام منتظر است به ظهور خود شیعیان تشنه دیدار را سیراب می نماید و خاندان شما آن برگزیدگانی هستند که ما مأمور متابعت از ایشانیم و کسی که از ایشان اعراض کند در آتش دوزخ جاوید خواهد ماند.)

۲- و نیز خواجه کلان در باب ۷۶ ینابیع از مناقب خوارزمی از واثله بن اسقع بن قرحاب از جابر بن عبد الله انصاری و ابو المفضل شیبانی از محمد بن عبد الله

بن ابراهیم شافعی و او به سند خود از جابر انصاری (که از صحابه خاص رسول الله صلی الله علیه و آله) بوده است نقل می نماید که گفت مردی از یهود به نام جندل بن جناده بن جبیر خدمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مشرف شد بعد از سؤال مسائل توحید و شنیدن جوابهای کافی شهادتین بر زبان جاری و مسلمان شد آنگاه عرض کرد شب گذشته در عالم رؤیا خدمت موسی بن عمران رسیدم به من فرمود که اسلم علی دین محمد خاتم الانبیاء و استمسک اوصیاءه من بعده. یعنی اسلام بیاورد بر دست محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و مستمسک شود به اوصیاء بعد از او.

حمد خدا را که مرا مشرف به دین اسلام فرمود اینک بفرما اوصیاء شما کیانند که به آنها تمسک کردم حضرت فرمودند اوصیاء من دوازده نفرند عرض کرد چنین است من هم همین قسم در تورات یافته ام ممکن است اسامی آنها را برای من بیان فرمایی.

حضرت فرمودند: اولهم سید الاوصیاء ابو الائمہ علی ثم ابناه الحسن و الحسین. اول آنها سید و آقای اوصیاء و پدر امامان علی علیه السلام و پس از آن دو فرزندش حسن و حسینند.

تو این سه نفر را ملاقات می کنی آنگاه عمرت به آخر می رسد در وقتی که زین العابدین متولد گردد و آخرین زاد و توشه تو از دنیا یک شربت شیر خواهد بود پس متمسک باشد به ایشان مبادا جهل جهال تو را مغرور نماید.

عرض کرد من در تورات و کتب انبیاء اسم علی و حسن و حسین را به نام ایلیا و شبر و شبیر دیده ام تمنا دارم اسامی بعد از حسین را بیان فرمایی حضرت فرمودند:

«اذا انقضت مداه الحسين فالإمام ابنه علي يلقب بزین العابدین فبعده ابنه محمد یلقب بالباقر فبعده ابنه جعفر یدعی بالصادق فبعده ابنه موسی یدعی الکاظم فبعده ابنه علی یدعی بالرضا فبعده ابنه محمد یدعی بالتقی و الزکی فبعده ابنه علی یدعی بالتقی و الهادی فبعده ابنه الحسن یدعی بالعسکری فبعده ابنه محمد یدعی بالمهدی و القائم و الحجه فیغیب ثم یخرج فاذا خرج یملاً الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً»

پس از این که اسامی نه نفر امامان بعد از ابا عبد الله الحسین علیهم السّلام را با لقبهای آنها نمود فرمود: نهمی آنها محمد مهدی قائم و حجت غایب می شود پس از آن خروج می نماید و زمین را پر از عدل و داد می کند هم چنانی که پر از ظلم و جور شده باشد.

طوبی للصّابرين فی غیبتهم طوبی للمقیمین علی محبتهم اولئک الذین وصفهم الله فی کتابه و قال هدی للمتقین الذین یومنون بالغیب ثم قال تعالی اولئک حزب الله ان حزب الله هم الغالبون.

یعنی بهشت برای صبر کنندگان در غیبت ان حضرت است و بهشت برای باقی ماندگان در محبت آنها است که خداوند در قرآن مجید آنها را وصف نموده که اهل تقوی (که قرآن مجید آنها را هدایت می نماید) کسانی هستند که ایمان به غیب می آورند (که مراد از غیب آن حضرت است) و آنها هستند حزب الله که در قرآن می فرماید بدانید که حزب خدا غالبند.

۳- ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزمی در مناقب به سند خود

نقل می نماید از ابو سلیمان راعی رسول خداصلی الله علیه وآله که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: در شب معراج خدای متعال به من وحی فرمود که یا محمد نظر کردم به سوی اهل زمین و تو را از میان ایشان برگزیدم و نام از نامهای خود برای تو جدا کردم یاد نشوم در جایی مگر آنکه تو با من یاد شوی من محمودم و تو محمدصلی الله علیه وآله بعد از تو علی را از میان اهل زمین برگزیدم و نامی از نام های خود برای او جدا کردم منم اعلی و اوست علی علیه السلام یا محمد تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را آفریدم از نور خود و ولایت شما را بر آسمانها و زمینها عرض کردم پس هر کس قبول کرد از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است. یا محمد می خواهی ایشان را ببینی؟ عرض کردم بلی. خطاب فرمود:

انظر الی یمین العرض فنظرت فذا علی و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد المهدی ابن الحسن کانه کوكب دری بینهم.

یعنی نظر کن به طرف راست عرش چن نظر کردم دیدم (دوازده نفر اوصیاء خود را) و اسمهای آنها را یک یک بیان نمود تا آن که فرمود: «محمد» مهدی فرزند حسن در میان آنها مانند کوكب دری و ستاره درخشان بود آنگاه خطاب الهی رسید: یا محمد هؤلاء حججی علی عبادی وهم اوصیاءك.

یعنی اینها حجت های منند بر بندگانم و اوصیاء تو هستند.

گمان می کنم برای اثبات مدعای ما در مقابل آن اشخاصی که می گویند اعداد



و اسامی ائمه اثنا عشر را رسول خداصلی الله علیه وآله نرسیده همین سه خبر من باب نمونه از طرف روات معتبره

اکابر علمای سنتو جماعت به مقتضای وقت مجلس کافی باشد.

و اگر کسی اطلب بیش از اینهاست مراجعه کند به مناقب خوارزمی و ینابیع الموده سلیمان بلخی حنفی و فرائد السمطین حموی و مناقب محدث فقیه ابن مغزلی شافعی و موده القربی میر سید علی همدانی شافعی و فصول المهمه مالکی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و تذکره سبط ابن جوی و دیگران از علماء که همگی از افاضل و اکابر علماء عامه و اهل تسنن هستند تا ببینند زیاده از صد خبر از طرق برادران سنت و جماعت درباره خلفاء و ائمه اثنا عشر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله رسیده به استثناء اخبار شیعه که لا تعدّ و لا تحصی است.

### عدد خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله دوازده است

میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی (۱) دوازدهم از موده القربی نقل می نماید که عمر بن قیس که گفت ما در حلقه ای که عبد الله بن مسعود در او بود نشسته بودیم اعرابی آمد سؤالی نمود کدام یک از شما عبد الله

هستید عبد الله

ص: ۵۳۰

---

۱- موده القربی، سید علی همدان، موده ۱۰ (با استفاده از ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ۲/۳۱۵-۳۱۴، ح ۹۰۵ باب ۵۶) حدیث را این گونه نقل می کند: عن عمر بن قیس قال: کنا جلوسا فی حلقه فیها عبد الله بن مسعود فجاء اعرابی فقالک ایکم عبد الله بن مسعود؟ قال: انا عبد الله بن مسعود: قال: هل حدثکم نبیکم کم یكون ان بعده من الخلفاء؟ قال: نعم. اثنی عشر عدد نقباء بنی اسرائیل.

گفت: من هستم گفت: یا عبد الله آیا پیغمبر صلی الله علیه وآله از خلفاء بعد از خود به شما خبر داد در جواب؟ گفت: بلی. پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: الخلفاء بعدی اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل. یعنی خلفاء بعد از من دوازده می باشند به عدد نقباء بنی اسرائیل (که دوازده نقیب بودند).

و نیز از شعبی از مسروق از عبد الله شبیه این خبر را نقل نموده.

و نیز ابن جریر از اشعث از عبد الله بن مسعود از عبد الله بن عمر از جابر بن سمره همگی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرمود: الخلفاء بعدی اثنا عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل.

و در خبر عبد الملک است که فرمود: کلهم من بنی هاشم. یعنی آن دوازده خلیفه بعد از من که بعدد نقباء بنی اسرائیل هستند تمام از بنی هاشمند.

علاوه بر این کتابها که ذکر نمودیم سایر علمای مهم اهل تسنند در کتابهای خود متفرقا به اقتضای هر محلی اخبار بسیاری در این باب آورده اند که خواجه کلان سلیمان بخلی حنفی باب ۷۷ ینابیع الموده را اختصاص به این موضوع داده و اخبار بسیاری در این باب نقل نموده از شیخین و ترمذی و ابی داود و مسلم و سید علی همدانی و شعبی و غیرهم.

از جمله گوید یحیی بن حسن فقیه در کتاب عمدہ از بیست طریق نقل نموده که: ان الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه وآله اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش.

یعنی خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله دوازده خلیفه می باشند که تمامشان از قریش اند.

وبخاری از سه طریق و مسلم از نه طریق از ابی داوود از سه طریق و

ترمذی از یک طریق و حمیدی از سه طریق نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خلفاء و امامان بعد از من دوازده نفرند تمام آنها از قریش هستند و در بعضی از آن اخبار است که کلهم من بنی هاشم.

تا آنجا که در صفحه ۴۴۶ گوید: بعضی از محققین علماء (یعنی علماء عامه و اهل تسنن) گفته اند احادیث داله بر اثبات امامت خلفاء بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر به طرق بسیاری مشهور است که آدمی می داند مراد رسول الله (ص) از تعیین عدد خلفاء بعد از خود ائمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت خودش می باشد و ممکن نیست مطابقت این احادیث با خلفاء از صحابه بعد از آن حضرت چه آنکه پیغمبر تعیین عدد دوازده فرموده و (آنها چهار بودند).

و نیز حمل نمی شود بر سلاطین بنی امیه برای آن که از دوازده نفر بیشتر بودند (سیزده نفر بودند) علاوه بر آن که همگی ظالم بودند به استثناء عمر بن عبد العزیز (در اثبات ظلم عمر هم کافی است در غصب خلافت و خانه نشین نمودن امام وقت علیه السلام) و از بنی هاشم هم نبودند نظر به فرموده آن حضرت که کلهم من بنی هاشم.

و نیز حمل بر ملوک بنی عباس هم نمی شود برای آنکه عدد آنها بیشتر از دوازده بوده (سی و پنج نفر بودند) و ابدا هم رعایت ننمودند توصیه خداوند متعال را درباره عترت که در آیه ۲۲ سوره شوری فرمود:

{قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ}

پس لابد باید حمل شود این همه اخبار و احادیث وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت طهارت پیغمبر صلی الله علیه و آله (به عقیده امامیه

لأنهم كانوا اعلم اهل زمانهم و اجلهم و اورعهم و اتقاهم و اعلاهم نسبا و افضلهم حسبا و اكرمهم عند الله و كان علومهم عن آبائهم متصلا بجدهم و بالوراثه و اللدنيه كذا عرفهم اهل العلم و التحقيق و اهل الكشف و التوفيق

یعنی برای آنکه آنها اعلم و اجل و اورع و اتقای اهل زمانشان بودند و بالاتر از آنها از حیث نسب و افضل آنها از حیث حسب و گرامی ترین آنها نزد پروردگارانند و علوم آنها ارثا (و موهوبا) از طریق پدرانشان متصل به رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و اهل علم و تحقیق کشف کنندگان با توفیق آنها را به این قسم تعریف و معرفی نمودند.

و تأیید می کند این عقاید را که مراد پیغمبر از تعیین خلفاء بعد از خود امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت او می باشد حدیث شریف ثقلین (که طبق روایات صحیحه فریقین شیعه و سنی به حد تواتر رسیده) که آن حضرت فرمود:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدا ابدا.

(به درستی که می گذارم در میان شما دو چیز نفیس بزرگ را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت من باشد که از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند اگر چنگ بزنید به این دو هرگز گمراه نمی شوید بعدها ابداً)

و نیز احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر گردیده مؤید این معنی می باشد-

انتهی کلام خواجه.

این بود مختصری از اظهار نظر و عقاید علماء عامه و اهل تسنن تا امر را بر شما مشتبه نکنند و نگویند شیعیان رافضی هستند و غلو می کنند بلکه بدانید علم و انصاف اگر توأم شدند نتیجه همین نظرهای پاک می باشد خواه شیعه باشد یا سنی.

علاوه بر اخبار کثیره که نقل نموده اند اثبات مقام امامت ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین نظریات پاک آنها راهنمای شما می باشد تا آقایان حاضرین و همچنین غائبین از مجلس ما بدانند که جامعه شیعیان اگر اطاعت و متابعت و پیروی از ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر می نمایند به حکم قرآن مجید و فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

و نقل اسامی مقدسه و اعداد دوازده گانه و صفات عالیه آن ذوات مکرمه فقط در اخبار شیعیان متواتر نرسیده بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ عامه متفرقا بسیار ذکر گردیده.

### **عادت جاهلانه و تعصب ، مانع از وصول به حقیقت است**

فرق ما با علماء عامه آن است که آنها نقل اخبار می کنند و تفسیر و آیات قرآن مجید نازل در حق آن خاندان جلیل را می نویسند و اظهار نظر هم می نمایند ولی تحت تأثیر عادت قرار گرفته و پیرو اسلاف خود بدون برهان و دلیل می باشند و بعضی را هم تعصب مانع است که به زبان تصدیق نمایند پس بی مورد نیست اگر گفته شود که سیر تکامل و ارتقاء در وجود این افراد به کلی بی اثر مانده هوی و

ص: ۵۳۴

عادت بر قوه عاقله غالب آمده؟!

بلکه گاهی در مقام تشریح اخبار منقوله رسول اکرم صلی الله علیه و آله تأویلات بارده ای می نمایند که از برودت یخ به مراتب بیشتر است که باعث تعجب اهل علم و تحقیق می گردد.

### بیان جاحظ در وصول الی الحق

اگر از روی واقع و حقیقت پرده تعصب و عناد را برکنار زند به راهنمایی علم و عقل و انصاف (در عین تعصب) حق را واضح و آشکار می بیند چنان که ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری معتزلی که از علماء محققین و اعیان متعصبین متقدمین عامه می باشد صاحب کتاب البیان و التبیان متوفی سال ۲۵۵ هجری اشاره به این حقایق دارد و خواجه کلان حنفی در باب ۵۲ ینابیع الموده بعض را کلمات او را ثبت نموده که گوید:

«ان الخصومات نقصت العقول السلیمه و افسدت الاخلاق الحسنه من المنازعه فی فضل اهل البیت علی غیرهم فالواجب علینا طلب الحق و اتباعه و طلب مراد الله فی کتابه و ترک التعصب و الهوی و طرح تقلید السلف و الاساتید و الایاء»

(به درستی که خصومات باعث نقصان عقول سلیمه و فساد اخلاق حسنه می باشد از نزاع نمودن در فضل اهل بیت بر غیر آنها پس واجب است بر ما طلب حق و تبعیت از آن و طلب نمودن مراد خدای تعالی در قرآن ترک تعصب و هوای نفس و درو انداختن تقلید گذشتگان از اساتید و پدران خود و اثبات نمودن مقام فضل اهل بیت و عترت طاهره

ص: ۵۳۵

ولی جای تأسف است که با چنین نظری که بی اراده زیر قلماشان جاری می گردد مع ذلک عادت و تعصب بر علم و عقلشان غالب و برخلاف حقیقت تبعاً لاسلاف راه پیموده اند و موجب تأثر عقلاء گردیده اند.

در تحت تأثیر عادت و تعصب به مخاصمه و منازعه برخاسته روی هوای نفس دیگران را من غیر حق بر اهل بیت طهارت مقدم داشته نصوص وارد از قرآن و اخبار معتبره را بر کنار زده تابع اسلاف بدون دلیل و برهان گردیده.

مثلاً از روی جهالت و تعصب او حنیفه یا مالک یاد دیگران از فقهاء و عالم نمایان را که صاحبان رأی و قیاس و از علم بی بهره بوده اند پیروی می کنند ولی به فقیه اهل بیت طهارت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام توجهی نمی نمایند.

و حال آنکه اکابر علماء خودشان مانند ابن ابی الحدید در دیباچه شرح نهج البلاغه می نویسند آنان خوشه چین خرمن علم و دانش خاندان جلیل عصمت و طهارت و نمایندگان خاص رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند (چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردید).

### اقرار منصفانه شیعیان

ولی ما شیعیان چون از خدای قادر متعال می ترسیم و به روز باز پسین و یوم الجزاء معتقدیم وقتی همین دلائل و براهینی را که اکابر علماء سنت و جماعت هم در کتب معتبره خود ثبت نموده اند دیدیم بر عادت و تعصب غالب آمده اقرار و اعتراف می نماییم قلباً و لساناً به آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده و در دستورات الهی وارد است و پیروی می نماییم از همان کتاب مقدس و عترت طاهره ای که

آن حضرت به ما سپرده و امید و آریم به سعادت ابدی نائل آییم.

چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سعادت و نجات ابد را به محبت و متابعت آن خاندان جلیل قرار داده چنان که حافظ ابن عقده احمد بن محمد کوهی همدانی که از علماء عامه است نقل می نماید از علماء و مشایخ خودشان از عبد القیس که گفت: در بصره از ابو ایوب انصاری حدیث مفصلی را شنیدم تا آنجا که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: شب معراج نظر کردم بر ساق عرش دیدم نوشته است «لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته» سپس نوشته شده بود «الحسن و الحسین و علی و علی و محمد و محمد و جعفر و موسی و الحسن الحجه» عرض کردم الهی ایشان کیانند: وحی شد اینها اوصیاء تو هستند بعد از تو «فطوبی لمحبیهم والویل لمبغضیهم» یعنی بهشت برای دوستان آنها و جهنم برای دشمنان آنان می باشد.

آنگاه خطاب به آقای نواب نموده گفتم: جناب نواب آیا جواب اشکال دیشب شما داده شده و قانع شدید یا باز اضافه نمایم؟

نواب: کمال تشکر را داریم به نحو اتم و اکمل مستفیض شدیم دیگر شبهه و اشکالی در دل اهل دل باقی نمانده خداوند به شما و ما جزای خیر مرحمت نماید (همگی آمین گفتند)

خود داعی هم با توجه کامل آمین گفتم چون امید عوض و جزایی جز از خدای تعالی ندارم که به واسطه خاندان با عظمت محمد و آل محمد علیهم السّلام به ما نظر لطف و عنایت فرماید کمالین که تا امروز فرموده امید است تا روز آخر هم مشمول مرحام و الطاف بلا انتهای او باشیم.

ص: ۵۳۷



داعی: خیلی معذرت می خواهم از آقایان محترمین اهل مجلس خاصه جناب حافظ و برادران عزیز اهل تسنن مهمانان محترم که رشته سخن اجباراً طولانی شد ولی در خاتمه عرایض ناچارم مختصری از عقاید درونی خود را برای خود را برای بیداری برادران عزیزم بیان نمایم.

و این بیان داعی پیامی است که از ما به تمام برادران مسلمان از شیعه و سنی که با کمال جدیت مورد عمل قرار دهند.

اولاً بدانید که غرض از ذکر آیات و اخبار و اقامه دلائل و براهین منطقیه که در لیالی ماضیه ایراد شده آن نبوده که بر خصم غالب آییم.

چون ما خصمی در مقابل خود نمی بینیم بلکه درمقابل برادران مسلمان خود قرار گرفته ایم که روی عادت در هر دروه تحت تأثیر گفتار بقایای خوارج و نواصب قرار گرفته و در اشتباه افتاده اند ولی القاء شبهات و اشکالات و عداوت به خاندان رسالت و اهل بیت طهارت را از ناحیه نواصب و خوارج و امویها می دانم.

فلذا بر ما لازم است که بدون کینه و عداوت با مروحه برهان و منطق گرد و غبار کدورت و کدورات را از روی قلوب صافیه آنها دور نماییم و اثبات حقایق نموده و آنها را به راهزنان و خوارج و نواصب و القاء شبهات آنها آشنا و رفع اشتباه بنماییم.

اگر با ما در طریق حق و حقیقتی که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده اند و اکابر علمای خودشان به ما رساندند (و بی پرده بگویم نوشته های علمای بزرگ آنها

بہتر راہنمای من به مقام ولایت گردیده) ہم صدا شدند کمال مسرت و امتنان حاصل می شود.

چنانچه خمود در عادت و تعصب مانع از ہم صدا شدن گردد باز ہم آنها را برادران خود دانسته بدون کینہ و عداوت برادرانہ تمام شیعه و سنی یکدیگر را در آغوش محبت گرفته در اعلاء کلمہ توحید دست اتحاد و اتفاق بہ ہم دادہ تا دشمنان قرآن بر ما غالب نیایند.

چہ آنکہ امروزہ ما مسلمانان بیش از ہمہ وقت احتیاج بہ اتحاد و اتفاق داریم زیرا اطراف مرا دشمنان قوی پنچہ گرفته اند و یگانہ راہی کہ سبب غلبہ آنها بر ما می گردد نفاق و دویت ما است.

مگر نہ این است کہ پیغمبر عظیم الشان ما خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودہ:

بدء الاسلام غربیا و سيعود غربياً

یعنی اسلام در روز اول ظهور غریب بود زود است عود می کند بہ حالت غربت ممکن است زمانی کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ خبر دادہ ہمین زمان ما باشد زیرا کہ آثار غربت آن ظاہر ہویدا است.

در آن زمان کہ ظهور حقیقت در شبہ جزیرہ العرب شد و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ برای ہدایت خلق مبعوث بہ رسالت گردید علام توحید در محاصرہ کفر قرار گرفته اعادی دین زحمات انبیاء را ناچیز کردہ یهود و نصارا و اہل مادہ و طبیعت و بت پرستہا و کچکک ابدالہا و دست نشانندگان آنها بہ تمام معنی در دنیای آن روز حکم فرمایی می نمودند و قلیلی از اہل توحید کہ بودند در محاق کفر قدرت عرض اندام نداشتند.

ص: ۵۳۹

پیغمبر توحیدی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با زحمات بسیار در مقابل فشارهای طاقت فرسای آنها استقامت نمود تا آنکه در قلیل مدتی موفق به اعلائی کلمه توحید و غلبه بر مشرکین گردید.

### **اتحاد و اتفاق موجب سیادت است**

علم و پرچم توحید را در علام بلند کرد بزرگترین حربه آن حضرت در غلبه بر کفار و مشرکین بر حسب ظاهر ایجاد وحدت خالص بود که با ندای قولوا لا اله الا الله تفلحوا افراد متفرق و متشتت عرب را با هم متحد و متفق نمود.

و در اثر تعالیم عالیه آن حضرت و ایجاد اتحاد و اتفاق در آنها بود که مسلمین بی قوه و قدرت صدر اسلام با مجهز نبودن به قوای جنگی آن روز که دول متمدن بزرگ آن زمان (ایران و روم) مجهز بودند با قلت عدد حمله بر کفار بت پرست و آتش پرست مجوس و مشرکین به اقالیم ثلاثه و اشیاع آنها نمودند در کمتر از نیم قرن پرچم توحید را از قسطنطنیه و مدائن (تیسفون) و اسپانیا تا قاره اروپا به اهتزاز در آوردند.

اگر به دیده بصیرت بنگرید معنای سיעود غریبا را امروز در عالم اسلام مشاهده می کنید عالم توحید امروز در محاصره کفار قرار گرفته (و چون پرچم دار توحید حقیقی که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه ثابت آمده در علام انسانیت فقط مسلمینند) لذا تمام حملات اعادی به ما مسلمین است.

از طرفی ارباب ماده و طبیعت و اتباع ذیمقراطیس و مرمند و مزدک و داروین و بخنر و کوچک ابدالها و دست نشانده های آنها در ممالک اسلامی و از طرف

یدگر سیاستمداران ملل مسیحی و درباریان خودخواه جاه طلب و اتیکان پاپ مسلمین موحد جهان را محاصره نموده اند و برای فنا و نابودی ما منتهای سعی و کوشش را می نمایند.

و بزرگ ترین حربه دول استعماری برای محو و نابودی و غلبه بر ما تولید اختلاف و نفاق است و با تمام قوا جدیت می نمایند که سنگ تفرقه در میان مسلمانان انداخته در اثر دوئیت و نفاق بدبینی مسلمانان به یکدیگر بر آنها غالب آیند و حکومت بنمایند. (چه آنکه در میان آنها معروف است که گویند نفاق بینداز و حکومت بنما)

### مواعظ مشفقانه به برادران شیعه و سنی

آقایان محترم برادران شیعه و سنی روز غربت اسلام است همان قسمی که پیغمبر بزرگ ما در هزار و سیصد و پنجاه سال قبل با متحد نمودن اعراب پراکنده و ایجاد اتفاق در مسلمین بر اعادی با قدرت غالب آمد.

امروز هم یگانه وسیله پیروزی ما و حفظ استقلالمان اتحاد و اتفاق است.

به قول شاعر شیرین زبان پارسی:

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت

آری به به اتفاق جهان می توان گرفت

از قدرت اعادی نترسید فقط کاری که می کنید خودتا را مجهز نمایید نه فقط به تجهیزات مادی بلکه هر اندازه آنها مجهز به تجهیزات مادی از توپ و تفنگ و تانک و زره پوش و هواپیما و گازهای کشنده می شوند.

شماها علاوه بر تجهیزات ظاهریه که از لوازم حیاتی هر جامعه و ملت

می باشد و از دستورات قرآن مجید است که در آیه ۶۲ سوره انفال می فرماید:

{وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ }

خلاصه معین آنکه می فرماید و شما ای مؤمنان که در مقام مبارزه با آنها یعنی دشمنان خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و آلات جنگی (به اقتضای هر زمان) و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید و بر گروه دیگری که بر دشمنی آنان مطلع نیستید و خدا با آنها آگاه است نیز مهیا باشید.

سعی و کوشش کنید به تجهیزات معنویه یعنی تولید اتحاد و اتفاق در جامعه نمایید دلها را پاک کنید بد بینی و دوئیت را از خود دور و افراد مسلمین را به نام شیعه و سنی و صوفی و شیخین و غیره از هم نپاشید.

اگر در مقام منازعه و اختلاف کلمه بر آمدید و تشکیل جنگهای داخلی دادید و صفها در مقابل هم به نام شیعه و سنی شیخی و صوفی متجدد و متقدم قرار دادید قطع بدانید که آبروی شما می رود زیرا منازعه و اختلاف آبرویها را می برد چنان چه در آیه ۴۸ سوره انفال می فرماید:

{وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ }

یعنی نزاع و خلاف نکنید به اختلاف آراء پس بد دل شوید و آبروی شما برود. و در آیه ۱۵۴ سوره انعام فرماید:

{وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ }

خلاصه این راه راست مستقیم را متابعت کنید و متابعت نکنید راه های پراکنده را پس متفرق سازد آن طرق و راه های شما را از راه حق.

و نیز آیه ۹۸ سوره آل عمران صریحا فرموده:

{وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا}

بچسبید به حبل متین و ریسمان محکم خدا با هم در حالتی که متفق نباشید یعنی متحد و متفق باشید.

خلاصه اگر بخواهید مقام از دست رفته خود را به دست آورید و به سیادت اولیه آیید (که هشتصد سال پرچمدار علم و تمدن و سیادت و آقایی جهان بودید) باید مجهز شوید به تجهیزات توحیدیه.

در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران فرماید:

{وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ}

یعنی سست نشوید و اندوهگین نگردید (خلاصه مأیوس و ناامید نباشد از قدرت دیگران و ضعف خودتان) شما پیوسته فاتح و مافوق همه هستید به شرط آنکه به برنامه ایمانی عمل نمایید.

### **سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدایی می باشد**

از جمله شرایط برنامه ایمان آن است که سوء ظن را از میان بردارید نسبت به یکدیگر بد نیاندیشید حفظ الغیب یکدیگر را بنمایید چه آنکه سوء ظن ترغیب کردن تخم تفرقه و جدایی و مقدمه دوئیت و نفاق و بدبینی به یکدیگر است.

فلذا اسلام غیبت را از گناهان کبیره شمرده و در قرآن مجید صریحا منع از سوء ظن و غیبت می کند و در آیه سوره حجرات فرماید:

ص: ۵۴۳

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا }

خلاصه ای جماعت مؤمنین! دور شوید و اجتناب نمایید از گمان بددر حق برادر مؤمن خود به درستی که بعض را گمانها گناه است و تجسس مکنید چیزهایی را که بر شما مخفی باشد از بدیها و عیوب مؤمنین و بعد از نهی کردن از کنجکاری و تجسس سدّ با غیبت نموده می فرماید باید غیبت نکنید یکدیگر را (چه آنکه موجب بد بینی و کینه و عداوت شما به یکدیگر و مقدمه جدایی می باشد).

در حدیث وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

ایاکم و الغیبه فان الغیبه اشد من الزنا

یعنی بر شما باد که پرهیزید و اجتناب کنید از غیبت پس به درستی که غیبت کردن سخت تر است از زنا.

یک علت آنکه غیبت کردن را شدید تر از زنا قرار داده آناست که زنا ضرر شخصی دارد و غیبت ضرر نوعی تا آنجا که فرماید زنا کننده اگر توبه کند بدون شرط پذیرفته آمرزیده می شود ولی غیبت کنند تا کسی را غیبت نموده راضی ننماید توبه اش قبول نمی شود با شرایطی که در کتب مبسوطه گردیده است.

یکی از وسائل و اسباب بدبینی مسلمانان به یکدیگر و ایجاد کینه و عداوت بین آنها غیبت کردن و بد بینی تمامی نمودن است پس غیبت را ترک کنید تا دوئیت و بد بینی از میان شما بر طرف شود.

از گمان بد به برادران دینی اجتناب نمایید تمامی نکنید که مغضوب خدا و

خلق خواهید شد نام‌ها و سخن‌چینان را که مردمان فتنه‌جو و دو‌بهم‌زن هستند و خبر‌آوری می‌کنند از خود و جمعیتان درو‌کنید تا تولید دوئیت و بدبینی در میان شما نمایند چون ممکن است که آنها از ایادی مرموز بیگانگان باشند.

چون در میان این قبیل اشخاص غالباً جاسوسان بیگانه پیدا می‌شود به لباس مسلمانان و برادران دینی که به وسیله تفتین و خبر‌آوری تولید اختلاف و نفاق می‌کنند و زمینه را برای غلبه دشمنان آماده و مهیا می‌نمایند بعضی با بیانات خود و برخی با قلم‌های شکسته خود به نام تألیف و تصنیف ردّ بر شیعه و پیروان اهل بیت طهارت نوشتن ایجاد عداوت و دشمنی میان مسلمانان می‌نمایند و زیاده از صد میلیون شیعیان مسلمان را از جامعه مسلمین دور می‌نمایند.

آقایان محترم توجه نمایند مباحثات علمی و مناظرات مذهبی نباید بین مسلمانان تولید کینه و عداوت و ایجاد بدبینی نماید.

اگر در دل و معنی هر عقیده‌ای داریم همه گوینده «لا-اله الا-الله محمد رسول الله» می‌باشیم همگی یک کتاب و یک قبله داریم باید حفظ ظاهر را از دست ندهیم و لو ظاهر مجاز است ولی به مقتضای المجاز قنطره الحقیقه ممکن است روزی ظاهر مبدل به باطن گردد پس باید با هم برادر باشیم فرصت به دست اعدای و دشمنان توحید ندهیم که به این وسیله بر ما غالب آیند.

شیعه و سنی نبایستی به یکدیگر با نظر کینه و عداوت بنگرند بلکه باید خود رویی خود بینی را نسبت به یکدیگر حفظ کنند.

داعی که کوچک‌تر از همه مسلمین هستم و به نام واعظ و مبلغ دینی شناخته



شده ام از بالای این منبر اعلام می دارم که از حول و قوه پروردگار (که قسم بزرگ است) بیرون باشم اگر نسبت به یک برادر سنی عالم یا جاهل حیا و میتا کینه و عداوت و بد بینی داشته باشیم.

هر گاه در هر کجای عالم فردی از افراد سنی را دیده ام مانند یک برادر مسلمان پذیرفتم و در جلب منافع و دفع مضار شریک خود دانستم.

مگر آن افرادی که از نوشته ها و کلمات و گفتارشان معلوم است که از بقایای خوارج و نواصب می باشد و به لباس اهل تسنند بیرون آمده آنها هستند که در هر دوره و زمانی تخم نفاق و دوئیت بین مسلمین به نام شیعه و سنی می اندازند کتاب ها بر رد شیعه و کفر آنها انتشار می دهند تحریک احساسات شیعیان می نمایند.

قتل عام شیعیان و فتوی به کشتن اکابر علماء شیعه از آثار و تحریکات وجودی این قبیل افراد است که دل داعی هرگز از آنها پاک نمی شود چه آنکه آنها هستند که آلت دست کفار بیگانگان هستند و به دستور آنها وسیله تفرقه و جدایی مسلمانان را فراهم می نمایند. ندای اتحاد می دهند ولی در زیر پرده هدفشان نفاق و دوئیت و اینجاد تفرقه و جدایی بین مسلمانان می باشد.

بر هر مسلمانی لازم است که این قبیل افراد را خواه عالم بلا عمل یا جاهل متهمک در هر مرتبه و مقام باشند از خود دور نمایند تا نفاق مسلمین مبدل به اتحاد گردد.

این قبیل افراد اتفاع و پیروان همان هایی هستند که اطراف خلیفه سوم عثمان بن عفان را گرفتند و به نام خلیفه کارها نمودند و خلیفه را وادار به نوشتن نامه ها

نمودند و خلیفه را وادار به نوشتن نامه‌ها نمودند تا تحریک احساسات مسلمین گردیده عاقبت به قتل خلیفه عثمان (با آنها طرز فجیع) خاتمه پیدا نمود و لطمه بزرگی به اسلام وارد آمد که گفتند مسلمین خلیفه خود را کشتند.

و بعد در اطراف معاویه و یزید و بنی امیه به کشتار دسته جمعی عترت و اهل بیت رسالت و شیعیان آنها پرداخته تاریخ مسلمین را لکه دار نمودند.

و الحال هم هرکجا قدرتی به دست آورند سعی می کنند در نوشتن کتابها و انتشار مقالات حتی در جراید و مجلات آتش فتنه را دامن زده و اختلاف در مسلمین افکنده مرکب

سواری بیگانگان گردند.

آقایان محترم قدری در اطراف حالات (سرجون غلام رومی) مشاور معاویه دقت کنید که چه کسی بوده به عنوان اسیر و غلامی به دستگاه معاویه علیه الهاویه وارد و در جمیع شئون مملکتی مورد شور معاویه قرار می گرفت و رای او را مورد عمل قرار می دادند چنان چه معاویه به یزید پلید وصیت کرده که در مواقع لوزم با سرجون مشورت کن که بسیار عاقل است. فلذا در موضوع حضرت امام حسین علیه السلام یزید با او مشورت کرد رأی داد که عبید الله را حاکم کوفه نما تا کار را تمام کند مطابق دستور او عبید الله را حاکم کوفه نمود تا فتنه کربلا بر پا و سب قتل عام عترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و اسارت دختران آن حضرت گردید پس همیشه بیگانگان به لباسهای مختلف و صورتهای گوناگون در دستگاه های مسلمین وارد گردیده و زمینه را برای غلبه و استیلای

ص: ۵۴۷

بیگانگان فراهم می نمایند. (۱)

پس آقایان حاضرین برادران عزیز عرایض داعی را یاد داشت کنید به غائبین مسلمین از شیعه و سنی حتی در ولایات دیگر اعلام نمایید علی رغم بیگانگان و ایادی مرموز و بازیگران آنها (گرگان ملبس به لباس میش) از خوارج و نواصب دست اتحاد به هم دهید در مساجد و مجامع یک دیگر با حسن ظن کامل حاضر شوید و با هم مهربان باشید.

برای چند کلمه صحبت های علمی و مناظرات مذهبی از هم دوری ننمایید خدا را گواه می گیرم در تام ده شبی که با آقایان علماء و فضلاء و سایر برادران اهل تسنن مذاکرات علمی و دینی و مناظرات مذهبی داشتم کوچک ترین سوء نظری به آنها نداشته و الحال هم که بالای منبر نشسته و به این همه جمیعت از برادران سنی خودمی نگرم و جوهی زیبا و گیرنده می بینم و میل دارم پیوسته با آنها مأنوس و صمیمانه اشتغال به امور مذهبی داشته باشم.

آقایان محترم! بزرگان دین و پیشوایان مذهب عترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله به ما غیر از این رفتاری که مسلمین امروز دارند دستور داده اند و خود عمل می کردند.

#### فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمی باشد

مخصوصا در خبر دارد که راوی خدمت امام به حق ناطق کاشف اسرار حقایق

ص: ۵۴۸

---

۱- البته افرادی مانند معاویه و یزید، امام و رهبر آنان بودند و مسلمانان را به دشمنی اهل بیت علیهم السّلام تحریک می کردند. «محقق»

جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عرض کرد من از مساجد مخالفین بدم می آید و میل ندارم در آنجاها نماز بگذارم آیا این عمل من بد است یا نیک؟ حضرت فرمود: مساجد بیت الله هستند مگر نمی دانی:

ما من مسجد و قد بنی علیهم السلام قبر نبی علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلک البقعہ مندمه فاحب الله ان یذکر فیها الفرائض و اکثروا فیها من النوافل.

یعنی هیچ مسجدی نیست (بزرگ یا کوچک مسجد

شیه و یا سنی) مگر به تحقیق بنا شده است بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته گردیده در این بقعه قطره از خون آن نبی یا وصی رسیده پس به سبب آن خون خدای تعالی دوست داشته اینکه یاد شود در آن بقاع و مساجد پس اداء نمایند واجبات را و زیاد نمایند در آن مساجد نوافل و مستحبات را.

و فقهاء بزرگ شیعه از این قبیل اخبار استخراج معانی عالی نمودند که نزدیک به ظهر است وقت بیش از این اجازه گفتار نمی دهد عالم علیم و فقیه بزرگ شیعه مرحوم سید مهدی بحر العلوم قدس الله تربته در منظومه فقهیه فرموده

والسر فی فضل الصلاه المسجد

قبل لمعصوم بعد مستشهد

برشه من دمه المطهره

طهره الله لعبد ذکره

خلاصه بزرگان دین و اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله این قسم شیعیان و پیروان خود را تربیت می کردند. ره چنان رو که رهروان رفتند.

آقایان محترم موقع اداء فرائض و نوافل بهر یک از مساجد شیعه و سنی نزدیک بروید به یکدیگر توهین نکنید و بدبین نباشید ایادی مرموز و بازیگران

ص: ۵۴۹

بیگانه پرست اختلاف مسائل فقهیه را از قبیل سجده به تربت و خاک پاک نمودن یا دست باز و دست بسته نماز خواندن و سایر اختلافات و نظریات فقهاء را مستمسک قرار داده شما را به جان هم انداخته ایجاد دوئیت و نفاق و بد بینی می نمایند شما هم علی رغم آنف آنها توجهی به اختلافات مسائل فقهیه ننموده هر یک راه خود را بروید ولی با یکدیگر صمیمی و دوست و مهربان باشید.

برادران شیعه و سنی پهلوی یکدیگر با دست باز و دست بسته با مهر و بی مهر نماز بگذارید در مساجد و مجامع یکدیگر شرکت کنید همان قسمی که حنفی‌ها و شافعی‌ها و مالکی‌ها و حنبلی‌ها با اختلافات بسیاری که در اصول و فروع احکام دارند برادرانه زندگی می نمایند.

برادران جعفری را هم در آغوش مهر و محبت خود گرفته آزادانه عبادات و عقاید خود را انجام دهید به یکدیگر توهین نکنید و با نظر بد و عداوت به یکدیگر ننگرید.

اگر دیدید فردی یا افرادی ملبس به لباس روحانیت یا غیر آن شما برادران شیعه و سنی را بر خلاف این عرایض حقیر تحریک می نمایند قطع بدانید که از ایادی مرموز بیگانگانند که می خواهند به وسیله ایجاد نفاق و دوئیت و برادر کشی زمینه را برای تسلط آنها فراهم نمایند جد آنها را طرد و از خود دور گردانید تا سیادت اسلامی را حفظ نمایید.

### **سعادت و سیادت امت در پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام است**

آقایان محترم برادران شیعه و سنی بهترین راه برای جلوگیری از نفاق و دوئیت

و تفرقه پیروی نمودن از رویه و رفتار مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

هریک عقاید عقلانی را محکم نگاهدارید و با هم ائتلاف کنید و اتحاد نمایید تا شق عصای مسلمین نگردد.

چنان چه مولای همه ما امیر المؤمنین علیه السلام با آنکه خود را احق به مقام خلافت می دانست چنان چه در اول خطبه شقشقیه فرمود:

واما والله تقمسها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح...

ولی وقتی از از تغسیل و تکفین رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب و صیت آن حضرت که اوجب از هر واجبی بود در آنوقت فارغ شد از فتنه سقیفه با خبر و خود را در مقابل فرقه ای از مخالفین مشاهده نمود.

همین که آن دسته بندیهای سیاسی را دید با آنکه احدی در امت نصوص وارده از رسول خدا را جلیا و خفیا مانند آن حضرت نداشت و کبار از صحابه و بنی هاشم اطراف آن حضرت بودند بنی امیه هم به قیادت ابی سفیان (برای رسیدن به مقاصد خودشان) آن حضرت را تحریک به قیام می نمودند ولی چون منبع قوه عاقله بود تأمل و تکفر نمود که اگر در مقابل آن دسته بندیها قیام نماید و درمقام مطالبه حق ثابت خود برآید قطعا دو دستگی در اسلام پدید آید.

و در اثر اختلاف کلمه و تفرقه مسلمین اعادی اسلام که سالها است عقب فرصت می گردند غالب آمده و اصل دین از میان می رود و مسلمانان قریب العهد به کفر از اسلام منحرف گردند.

لذا صلاح را در صبر و تحمل و شکیبایی دید با تمام سختیها ساخت و بردباری نمود چنان چه فرمود: صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی.

با مخالفین خود مبارزه نمود چون دید اول اسلام است جنگ داخلی تولید تفرقه می نمایند و تفرقه باعث محو اسلام می گردد. (چنان چه در لیالی ماضیه و مجلس مذاکرات خصوصی مبسوطا ذکر ادله نمودیم.)

فعلیهذا با مخالفین خود مماشات نموده با آنکه بر عقیده خود ثابت بود ولی برای استحکام اساس اسلام به مسجد و نماز جماعت حاضر می شد تا فرصت به دست اعادی منتظرالفرصه ندهد و جلوگیری از تفرقه نماید.

چنان که مکرر می فرمود:

و ایم الله لو لا مخالفه الفرقة من المسلمین ان یعودوا الی الکفر قد غیرنا ذلک ما استطعنا

و در جای دیگر می فرماید:

فرأیت ان الصبر علی ذلک افضل من تفریق کلمه المسلمین و سفک دمائهم.

یعنی به خدا قسم اگر نمی ترسیدم از تفرقه بضع مسلمین که برگردند به سوی کفر و دین اسلام محو گردد هر آینه قیام به حق می نمودم و این اوضاع را تغییر می دادم و لکن دیدم صبر و تحمل بهتر است از تفرقه مسلمانان و ریختن خون آنها لذا صبر را پیشه نمودم (تا اسلام را حفظ نمایم).

به همین طریق شیعیان و پیروان خودش را که کبار از صحابه بودند دستور داد مخالفت نمایند.

ص: ۵۵۲

فقط همان روزهای اول مناظراتی برای اثبات حقانیت خود نمودند ولی بعدها از جهت احتراز از دوئیت و اختلاف در تمام ادوار خلافت خلفاء از طرف آنحضرت و شیعیانش کوچکترین عمل تظاهر که موجب اختلاف علنی گردد بر خلاف خلفاء واقع نشد.

برای حفظ حوزه اسلام و تقویت مسلمین که سنگ تفرقه و جدایی بین مسلمانان نیفتد کاملاً مماشات نمودند.

جامعه مسلمین امروز هم که روز غربت اسلام است باید از عناد و لجاج و تعصبات جاهلانه بر کنار باشند.

در عین حقانیت ما با دلائل عقل و نقل و کتاب سنت ثابت است چنان چه در لیالی ماضیه به بعض از آن دلائل اشاره نمودیم.

ولی نمی توانیم انکار نماییم وقایع جاریه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که بر حسب ظاهر ابی بکر و عمر و عثمان و علی امیر المؤمنین علیه السّلام مسند نشین خلافت شدند و در آن سی سال (همان قسمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود) خدمات بزرگی به اسلام شد و پرچم توحید در سراسر جهان به اهتزاز در آمد.

همان قسمی که مولای ما امیر المؤمنین علیه السّلام با آنکه دلائل حقانیت خود را پیوسته بیان می فرمود و خود را اولی و احق به مقام خلافت می دانست برای حفظ ظاهر اسلام و جلوگیری از تفرقه و تشتت به مسجد و نماز و شور و مشورت و حل معضلات حاضر می شد فرزندان و شیعیان را به کار و خدمت می گماشت، ما و شما هم بایستی تبعیت نموده از تفرقه مسلمانان جلوگیری نماییم ایادی مرموز و فتنه جوها و دو بهم زننها را که میکروبهای خانه خراب کن



جامعه می باشند از خود دور نموده تا فرصت به دست اعدای و بیگانگان نیفتد که اساس اسلام را از هم پاشیده و مسلمین را زبون نمایند.

اثبات حقانیت و ابراز دلایل را نتوان دلیل بر مخاصمه قرار داده ما ده شب با دلایل عقلیه و براهین نقلیه اثبات مرام و اظهار حق نمودیم باز هم می نمایم.

ولی الحال هم بالای منبر می گویم چنان چه مولای ما وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت برای جلوگیری از فتنه و فساد و اختلاف کلمه صبر و تحمل نمود و در مقام مخالفت بر نیامد ما هم چون در مقابل امر تاریخ واقع شده قرار گرفته ایم با اقرار به آنچه تاریخ به ما نشان می دهد که ابی بکر و عمر و عثمان و امیر المؤمنین هر یک بعد از دیگری ظاهرا (و لو به هر طریقی بوده) مسند نشین خلافت بودند با یکدیگر ائتلاف نموده آقایان سنی ها علی رغم خوارج و نواصب و ایادی مرموز بیگانگان مفتنین و دو بهم زننها به مساجد و امام باره های شیعیان و شیعیان به مساجد و مجامع آن ها بروید تشکیل اتحادیه قوی بدهید با کینه و عداوت به هم ننگرید برادرانه طرق و راه های اعدای را مسدود نمایید نگذارید نقطه ضعفی پیدا نموده رخنه در اتحادیه شما بنمایند.

تا به وسیله این اتحاد ضعف و سستی که امروزه در عالم اسلام پیدا شده تقویت گردد در مرتبه اول علماء و سراقوم بعد تمامی افراد شیعه و سنی و باید از خود گذشتی به

خرج داده مسئولیت این امر بزرگ را بر عهده گرفته و پراکندگی را برطرف کنند.

امروز روز بزرگی است عید سعید میلاد سرسلسله مجاهدین عالم است که آن شخصیت بزرگ اسلامی در سنه شصت و یکم هجری در زمین کربلا اتحادیه

بزرگی تشکیل داد که با هفتاد و دو یک دل در مقابل دشمنان عالم توحید صف آرایی نمود (ولو ظاهراً مغلوب شد) ولی همان اتحاد و شهادت و شجاعت و از خود گذشتگی هفتاد و دو نفر انصار الله به پیشوایی سبط اعظم رسول الله صلی الله علیه و آله و امام سوم حضرت ابا عبد الله الحسین اروحنا فداه سبب اعلائی کلمه توحید و ریشه کن شدن اعدای دین مبین گردید.

آقایان محترم برادران عزیز از قراری که می شنوم مجالس مباحثات علمی و مذاکرات مذهبی بین دوستانه برادران مسلمان وقت به دست اعدای داده برای تولید نفاق بین برادران اسلامی تحریکاتی می نمایند.

ممکن است این تحریکات در برادران جوان متعصب ما اثرات نامطلوبی بخشد و نتایج وخیمی بر له دشمنان نصیب ما گردد.

پس بیدار شوید فریب نخورید بدانید نفاق و بدبینی مسلمانان به یکدیگر باعث مسرت و تقویت دشمنان اسلام و مسلمین می گردد.

در خاتمه عرایض اولاً از آقایان برادران مسلمان حاضر (شیعه و سنی) تقاضا می کنم علی رغم اعدای چون روز عید ولادت امام حسین (ع) است از منبر که به زیر آمدم برادرانه همگی یکدیگر را در آغوش محبت بگیرید مطابق دستور شرع انور مصافحه و معانقه نمایید دست هم را صمیمانه فشار دهید اظهار و داد و اتحاد نمایید چنان چه خدای نکرده در دل کدورتی از هم دارید برای رضای خدا و حفظ وحدت و عظمت اسلام رفع نمایید خود داعی هم در خدمتگزاری همگی به جان و دل حاضر می باشم. ثانیاً موقع ظهر است تا به مسجد برویم فضیلت نماز اول وقت ممکن است از دست برود مقتضی است در همین امام باره نماز

جماعت برقرار نمایند. به حمد الله علماء فریقین (شیعه و سنی) حاضرند هر یک از برادران شیعه و سنی را مقدم داشتید داعی هم اقتداء می کنم تا در کمک کردن به اعلام اتحاد اسلام در نزد خداوند متعال و صاحب شریعت جد بزرگوارم مأجور باشیم. و نیز دشمنان بفهمند بین برادران شیعه و سنی ابدان نفاق و دوئیت نیست و همگی متفقا برای مقابله با کفار حاضر به جانبازی هستیم.

ثالثا چون اخوان معظم ما دو فحل بزرگ علم و دانش جنابان حافظ محمد رشید و شیخ عبد السلام مهمانان عزیز شب گذشته تودیع نموده و عازم وطن خود هستند. داعی هم حاضر و عازم به حرکت به سمت ارض اقدس مشهد مقدس مولانا ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده ائمه الهدی می باشم از جمیع برادران عزیز محترم مخصوصا آقایان قزلباشها که منتها درجه محبت را ابراز نمودند تودیع نموده سلامت و عزت و توفیق و اتحاد و یگانگی را برای همگی برادران شیعه و سنی از خداوند متعال به وسیله عترت و اهل بیت طهارت خواهانم. (۱)

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۵۵۶

---

۱- شایان ذکر است تمام منابعی که مؤلف در منبر بیان کرده قبلا تکرار شده است. لذا تکرار منابعی که قبلا در کتاب آورده ایم خود داری نموده ایم.

## توضیح لازم

چون بعضی از افراد قصیر الفکر نتوانستند در این کتاب مقدم ایرادی وارد آورند لذا در اطراف درج جوازات علم الحدیث خورده گیری نمودند. ناچار شدم مختصر توضیحی در این باب به عرض خوانندگان محترم برسانم.

بر ارباب بصیرت و علم و دانش و خرد واضح و آشکار است که بعد از معرفت و شناسایی ذات باری تعالی جل و اعلی و معرفت مقام رسالت خاتم الانبیاء و ائمه و ائمه معصومین از عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین.

افضل و اشرف و احسن اعمال علم به احکام شریعت و وظایف دینی می باشد که موجب نظم امور فردی و اجتماعی و سعادت ابدی و درک کمالات سرمدی خواهد بود.

بدیهی است که پایه و اساس این سعادت قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی می باشد.

و البته معرفت و فهم این کتاب موجز و مجمل مخصوصا محکمات و متشابهات آن را منوط به احادیث وارده از رسول اکرم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است.

که ابواب مدینه العلم و عدیل القرآن می باشند.

چنان چه متواترا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله (به اتفاق فریقین شیعه و سنی) رسیده است که فرمود:

انی تارک فیکم ثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ان تمسکتکم بهم لن تضلوا بعدی ابدا (به درستی که من دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم که هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و آن دو قرآن کتاب خدا و عترت و اهل بیت من می باشند اگر به این دو بچسبید هرگز بعد از من گمراه نمی شوید).

فعلی هذا سیره مقدسه علماءالعالم خلفاً عن سلف بر این جاری گردیده که برای اخذ احادیث صحیحه و وارد شدن در سلسله روات هر خلفی از سلف خود برا اتصال اسانید اخبار به مهابط و مخازن اسرار حق تعالی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیه و علیهم آلائف التحیه و الثناء تقاضای جواز در علم حدیث می نمودند چنان چه به جلد جوازات بحار الانوار علامه مجلسی رضوان الله علیه مراجعه شود کشف این حقیقت می شود.

فلذا حقیر هم تبعاً للاسلاف جهت احتراز از انقطاع و انفصال از مهابط وحی و دخول در سلسله روات و درک اسانید اخبار از اساتید فن از فقهاء بزرگ و مراجع تقلید و اخذ نتایج مادی بلکه برای اتصال به ابواب مدینه العلم و اخذ نتایج معنوی که زیاده از صد جواز در نزد داعی موجود و در کتاب مسلسلات مشایخ الاجازات حقیر ثبت است.

و جهت تیمن و تبرک چند شماره از آنها را در خاتمه این کتاب مقدس درج نمودند با افتخار اتصال به خاندان جلیل رسالت و اهل بیت طهارت موجب نجات ابدی گردد.



حضرت حجه الاسلام آيه الله العظمى علامه العلماء على الاطلاق استاذنا الاعظم الحاج شيخ عبد الكريم الحائري اليزدى قدس الله روحه الشريف فى حاشيه جواز الطباطبائى:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى هدانا الى معالم الدين و كرمنا بتحصيل طرائق العلم و اليقين و الصلاه و السلام على خير خلقه محمد المبعوث على كافه الانس و الجن اجمعين الذى اصطفاه من جميع الانبياء و الاوصياء و الملائكه المقربين و جعله خاتم النبيين و على اوصيائه المنتجبين سيما ابن عمه الذى جعل سيد الوصيين و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و بعد فقد استجاز منى السيد الجليل النبيل فخر فضلاء و سيدالخطباء صاحب الاجازه المذكوره الحاج سيد محمدسلطان الواعظين الشيرازى آمنه الله تعالى من سوء الظاهر و الباطن فانه بعد از سافر من وطنه الى قم توقف بها مده طويله و اشتغل بتحصيل العلوم الدينيه و كسب الكمالات العاليه لدى و حصل ما ينبغى تحصيله مده مديده فوجدته اهلا فاجزته زاد الله فيما زانه و صانه عما شأنه ان يروى ما سمعه منى و ما وفقنى الله تبارك و تعالى من دقائق الافكار مما خلت عنه كتب الاخبار ما وفقنى الله تعالى لاطهاره و كل ما جاز لى روايته من الاخبار المرويه عن مخازن العلوم الالهيه خاتم الرساله

ص: ٥٦٠

الجامعه و الوصياؤه الحجج الالهيه والادعيه و المناجاه المأثوره سيما الصحيفه السجديه و المصنفات فى الاخبار والفقه من اصحابنا الاماميه و غيرها من المصنفات فى العلوم الدينيه ككتب التفاسيرو الدعوات و الزيارات و الرجال و غيرها سيما الاصول الاربعه المشتهره فى الآفاق والاعصار و اشتهاى الشمس فى اربعه النهار التى عليها المدار فى هذه الاعصار الكافى والفقيه والتهديب والاستبصار وما تولد منها و من غيرها كالوسائل والوفى و البحار فله دام مجده ان يرويها عنى، عن جماعه من مشايخنا العظام. كن الله تعالى اوراحهم فى دار السلام بطرقى المنتهيه الى اهل بيت النبوه و اوصيته بملازمه التقوى و لارجاء ان لا ينسانى من صالح الدعاء انه ولى الاعطاء و السلام عليه و رحمه الله و بركاته.

ص: ٥٦١



حجه الاسلام و المسلمين سيد الفقهاء و المجتهدين الحاج سيد ابو القاسم طباطبايى الغروى طاب ثراه.

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه ثقتى و رجائى

الحمد لله لرب العالمين العاقله و الابصار القادسه و الارواح الخالده والاشباح الدارسه و الصلاه اكملها على افضل النفوس اللامعه و اضواء الشمس الساطعه صفوه الانبياء الشارعين و قرم الاولياء البارعين و المصطفين المرتضين من حامته الاقربين الاولو بولايه الامر و الشرع والدين.

و بعد فيقول احوج المروبوين الى رحمه ربه البارى ابو القاسم بن محمد رضا الطباطبايى اعطى كتابه بيمناه و جعل آخرته خيرا من اوليه لما كان الطراز الاول والسلف

الصالح الذى عله المعول قد اعتنوا بالاجازه و الاستجازه و ضربوا لها اباط الابل فى كل فدفد و مهمه و مفازه وما قنع المتسجين بالشيخ و الشيخين بل طلب الزيادة ما تاتى له كما يعلم ذلك من عرف مشايخ الكلينى و الشيخ والمفيد.

فعلهنه فقد استجاز منى جناب السيد السند الركن المعتمد عماد المحدثين و فخر المتكلمين و ذخر المسلمين السيد محمد سلطان الواعظين الشيرازى ادام الله فضه و اسعد ايامه فى روايه ما ارويه عن مشايخى الكرام و اساتيدى العظام تيمنا و

تبركا بالاتصال بالائمه المعصومين عليهم السّلام فاستخرت الله و اجزته ان يروى عنى جميع الكتب العربيه فى العلوم ادبيه وكتاب نهج البلاغه فى خطب اميرالمؤمنين عليه السّلام و الصحيفه السجديه فى الادعيه المأثوره عن زين العابدين عليه سلام رب العالمين و ساير الكتب الاخبار المرويه عن الائمة الاطهار عليهم صلوات الله الملك الجبار لا سيما الكافى وكتاب من لا يحضره الفقيه و التهذيب و الاستبصار التى عليها المدار فى جميع الاعصار و الامصار و الكتب الثلاثه المتأخره المشتهره كالشمس فى رابعه النهار الوافى و الوسائل والبحار بطرقى العديده و اسانيدى المتعدده المتدليه من افان شجره الطوبى و المتعلقه بعاليج سدره المنتهى من صحفنا الرجاليه و أخصرها ما ارويه عن والدى العلامه تاج ارباب العمامه الامير محمد رضا المجتهد الطباطبايى عن الشيخ محمد حسين الكاظمينى صاحب هدايه الانام فى شرح شرايع الاسلام فس سبع و عشرين مجلدا عن الشيخ محمد حسن صاحب جواهر الكلام، عن السيد جواد العاملى صاحب مفتاح الكرامه، عن ميرزا ابوالقاسم القمى عن الوحيد البهبهانى.

تحويل السند: وعن العالمين العاملين ميرزا حبيب الله الكيلانى و ميرزا محمد حسن الشيرازى و عن ملا احمد النراقى جميعا عن خاتم الفقهاء والمجتهدين محمد مهدي الشهرستانى و السيد مهدي بحر العلوم و آقامير سيد على صاحب الرياض و الشيخ جعفر الكبير صاحب كشف الغطاء جميعا عن الوحيد البهبهانى عن والده محمد اكمل و العلامه الشيروانى ميرزا محمد و آقا جمال محمد بن حسين عن والده علامه البشر و العقل الهادى عشر آقا حسين الخونسارى و عن العلامه آقا باقر المجلسى عن والده حجه الاسلام محمد تقى المجلسى عن شيخ

الاسلام و المسلمين بهاء المله و الدين محمد بن حسين عن والده شيخ حسين بن عبد الصمد الاملى عن زين الدين الشهيد الثانى صاحب الروضه عن نور الدين على بن عبدالعالي الميسى عن محمد بن داوود الشهير ابن الودن عن شيخ ضياء الدين على بن محمد عن والده محمد بن المكى الشهيد الاول صاحب اللمعه عن فخر الدين محمد بن حسن عن والده الحائز قصب السباق و علامه على الاطلاق حسن بن يوسف بن المطهر الحلى عن سلطان العلماء و الحكماء و الوزراء خواجه نصير المله و الدين الطوسى عن خاله ابى القاسم جمال الدين جعفر بن حسن بن سعيدالمحقق صاحب الشرايع عن فخار بن معد الموسوى، عن شاذان بن جبرائيل عن ابى القاسم عماد الدين الطبرى عن ابى على المفيد الثانى، عن والده شيخ الطائفه محمد بن حسن الطوسى صاحب التهذيب والاستبصار عن المرتضى والرضى و سلال بن عبد العزيز الديلمى و حسين بن عبد الله الغضائرى و عن جماعه و عن هارون بن موسى التلعكبرى عن ابى عمرو الكشى و عن على بن احمد النجاشى و عن محمد بن محمد بن النعمان المفيد عن محمد بن على بن الحسين بن موسى ابن بابويه القمى المدعو بالصدوق صاحب كتاب من لا يحضره الفقيه و عن جعفر بن قولويه عن رئيس المحدثين محمد بن يعقوب الكلينى صاحب الكافى عن ابى الحسين على بن محمد البصيرى النائب عن ابى القاسم حسين بن روح النائب عن ابى جعفر محمد بن عثمان النائب عن ابى عمرو عثمان بن السيد العمرى النائب عن الحججه عجل الله فرجه.

و التمس منه دام مجده ان لا ينسانى من الدعاء فى صوالح دعواته المتسجبات فى مان الاجابات و مظان الاستجابات والله ولى العلم و الحكمه و الطول والعصمه

وكتب عن الاحقر ابو القاسم الغروى الطباطبائى فى ٢٧ ربيع المولود سنه ١٣٤٥هـ-

ص: ٥٦٥

حضرت حجه الاسلام و المسلمين شيخ الفقهاء و المجتهدين آيه الله فى العالمين صاحب الرجال (تنقيح المقال) العلامة الثانى  
الحاج شيخ عبد الله المامقانى قدس الله روحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق بقدرته و جعلهم آيه لرويه و الصلاه والسلام على اشرف الانبياء و افضل السفراء وخاتم الانبياء محمد  
المصطفى صاحب الشريعه الناسخه و البنات الباهره و على اهل بيته الطاهره و النجوم الزاهره حجج الله الباهره اما بعد فقد  
استجازنى الفاضل الزكى و العالم الالمعى صاحب الفهم الجلى و استعداد القوى للعروج الى معارج الفضائل والكمالات فخر  
الخطباء و المحدثين السيد محمد سلطان الواعظين الشيرازى الطهرانى دامت بركاته فسارعت الى تنجيز ماطلبتة و اجابته دعوته  
جريا على عماده علماءنا الابرار و اقتفاءً لآثار اسلافنا الاخيار فاجزت له ان يروى عنى مقرواتي و مسموعاتي من الاخبار المرويه  
عن ائمتنا سلام الله عليهم فى الاصول و الفروع سيما ما فى الكتب الاربعه التى عليها المدار الكافى و الفقيه و التهذيب و  
الاستبصار للمحدثين الثلاث الكلينى و القمى و الطوسى تغمدهم الله بغفرانه و ساير الكتب الجامعه لنوادير الاخبار كالوسائل و  
الوافى و البحار و الرجوع الى ساير المتفرقات من كتب الاخبار و مصنفات علمائنا الاخيار

ص: ٥٦٦

واجزت له ان يروى عنى عن مشايخ اجازتى منهم والدى العلامة الفقيه الكبير عن شيخه المحقق زعيم الشيعة حجه الاسلام الحاج ميرزا محمد حسن الشيرازى عن الاستاذ شيخ المشايخ العظام المرتضى الانصارى، منهم و شيخنا الاعظم و استاذنا الافخم الشيخ زين العابدين المازندراني عن شيخه و استاذه السيد ابراهيم الموسوى، وهم عن مشايخهم الماتين متصلا خلفا عن سلف الى الائمة الطاهرين و هم عن آبائهم الماضين عن خاتم النبيين و اوصيه برعايه الورع والتقوى ملازمه جاده الاحتياط، وان لا ينساني من الدعوات فى الاسحار ومظان اجابه الدعوات وفقه الله تعالى بمحمد و آله خير البريات.

الفانى عبدالله المامقانى عفى عنه

يوم المولد المسعود ١٧ ربيع الاول ١٣٤٥

ص: ٥٦٧

حجه الاسلام و المسلمين آيه الله فى العالمين استاذنا الاعظم الشيخ ضياء الدين العراقى الغروى قدس الله سره القدوسى

بسمه تعالى شأنه

الحمد لله الذى من علينا بالاهتداء بشريعه خاتم الانبياء وارشدنا بارشاد الاوصياء واحدا بعد واحد الى حضرت سيدنا و مولينا قائم الامناء صلوات الله عليهم الى يوم الجزاء و بعد ان من اعظم نعماء الله تعالى على العباد وجود المتعمدين من العلماء و المبلغين فى البلاد و اكمل الآيه عليهم بتمكينهم فى اخذ معالم الدنى من الفضلاء الذين عليهم وثوق و اعتماد فانه فوق كل نعم الله سبحانه على قاطبه العباد منهم الجامع لصفات الكمال و العلم و الحايز لانواع المحاسن و الحلم العالم العامل والفاضل لاكامل السيد الجليل و الحبر النبيل سمي جده محمد خاتم النبيين صلى الله عليه وآله سلطان الواعظين الشيرازى دامت بركاته العالى فاستجاز منى دام مجده فاستخرت الله اجزت له دام علامه ان يروى عنى كلما صحت لى روايته و جازت لى روايته و جازت لى اجازته بطرقى المعهوده ما ارويه اجازه عن شيخى استاذ المحدثين غواص بحار العلوم العامل الكامل العامل الحج ميرزا حسين النورى الطبرسى طاب ثراه صاحب المستدرک على الوسائل و المؤلفات المشهوره بنى الاقران و الامائل

ص: ٥٦٨

بطرقه المذكور فى خاتمه مستدرکه فليرو عنى ما شاء و اراد سالكا سبيل الاحتياط، ونسأل الله تعالى بدوام التأيد كما يليق و يعل له التوفيق خير رفيق حتى يكون واعظا للمسلمين و منارا يهتدى به اهل المله والدين و ان لا ينسانى فى الخلوات ومظان الاجابات من صاحب الدعوات انه قاضى الحاجت و ولى الخيرات من الاحقرضياءالدين العراقى ع ١ سنه ١٣٤٥.

ص: ٥٦٩



حجه الاسلام و المسلمین علامہ العلماء العالمین نسابہ العترہ الطاهرہ و جامع شملہم الآیہ الحجہ ابو المعالی السید شہاب الدین  
الحسینی المرعشی النجفی مد ظلہ العالی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نواله و الصلاه على محمد و آله، و بعد فقد استجاز عنى فى روايه الاخبار الحبر النبيل العال الجليل ملك ازمه  
الكلام و مالک اقاليم الوعظ و الخاطبه الخطيب الشهير و المنطيق النحرير الطائر الصيت مورج الشرع و ناشر كلمات موالينا الاثمه  
الهداه ركن الاسلام و مذكر انام حضره الحاج سلطان الواعظين الموسوى الشيراز الطهرانى دام مجده و فاق سعده و على جده و  
حيث وجدته اهلا لذلك فاجزت له ان يورى عنى ما ارويه عن مشايخى الكرام اساطين الذين، و عمدرا فقه و الحديث من الآثار  
و الاخبار المرويه عن سادتنا الميامين ائمه المسلمين المودعه فى كتب الاصحاب و عدده مشايخى الذين اورى عنهم بلا واسطه  
تربو على المأئين.

منهم: والدى العلامة شرف آل الرسول و فخر رازى البتول نسابه العتره الطاهره و جامع شملهم الآیہ الحجہ مولينا السید شمس  
الدين محمود الحسینی المرعشی النجفی المتوفى ۱۳۳۸ صاحب کتاب مشجرات العوليين و غيره و هو يروى عن جماعه.

منهم: والده العلامة المتقن في العلوم الاسلاميه و غيرها سيد شرف الدين على سيد الحكماء المتوفى ١٣١٦ صاحب كتاب القانون العلاج و غيره و هو يروى عن جماعه.

منهم: شيخه واستاذه العلامة السيد محمد ابراهيم الموسوى القزوينى صاحب الضوابط عن جماعه.

منهم: شيخه شريف العلماء المازندراني عن جماعه.

منهم: شيخه العلامة المير سيد على الطباطبائي صاحب الرياض عن جماعه.

منهم: شيخه غواص بحار الانوار ومستخرج كنوز الآثار مولانا الآخوند ملا محمد باقر المجلسي صاحب البحار بطرقه المذكوره في مجلد الاجازات من ذلك الكتاب المستطاب و غيره.

و ممن اروى عنه بالاجازه المولى المجاهد سيف الله المنتصى على اعداء الاثمه آيه الله في الورى النجم المضىء في الآفاق المهتديه و مولينا السيد اسحق المشتهر بناصر حسين الموسوى النهدي اللكنوى عن جماعه.

منهم والده الامام الهمام المقدام الذاب عن آل رسول الله صلى الله عليه وآله الفادى بنفسه و مهجته آيه الله في العالمين مولينا المير حامد حسن صابح كتاب عبقات الانوار جزاه الله عن الدين خيرا و هو يروى عن جماعه.

منهم: شيخه العلامة الزاهد السيد حسين النقوى الهندي عن جماعه.

منهم: اخوه العلامة محيي المذهب المعروف بسلطان العلماء عن جماعه.

منهم: والده العلامة محيي المذهب الجعفرى في عصره في الديار الهنديه مولينا السيد دلدار على النقوى الهندي الكنوى صاحب كتاب عماد الاسلام في علم

ص: ٥٧١

الكلام عن جماعه.

منهم شيه علامه الميرزا ابو القاسم القمى صاحب القوانين عن جماعه.

منهم شيخه الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه بالاجازه علامه المقدم فى الحديث و الرجال و الدرايه شيخ الاجازه فى عصره و مركز الروايه آيه الله فى الزمن استاذنا فى تلك العلوم ابو محمد السيد حسن صدر الدين الموسوى المتوفى ١٣٥٤ نزيل مشهد الامامين الكاظمين صاحب التأليف النفيسه ككتاب تأسيسى الشيعه الكرام لفنون الاسلام و غيره و هو يروى عن جماعه.

منهم شيخه علامه شريف العراق الاما الهمام مولينا السيد مهدي الحسينى القزوينى الحلوى عن جماعه.

منهم شيخه علامه فقيه الشيعه الشيخ محمد حسن النجفى صاحب جواهر المتوفى ١٢٦٦ عن جماعه.

منهم شيخه علامه السيد محمد الجواد الحسينى صاحب مفتاح الكرامه عن جماعه.

منهم شيخه علامه السيد مهدي بحر العلوم النجفى الطباطبائى المتوفى ١٢١٢ عن جماعه

منهم شيخه علامه فقيه آل الرسول الشيخ يوسف البحرانى الحائرى صاحب كتاب الحدائق عن جماعه.

منهم الآخوند ملا محمد رفيع الجيلانى نزيل المشهد الرضوى عن جماعه.

منهم مولانا علامه المجلسى بطرقه

ص: ٥٧٢

و ممن اروى عنه بالاجازه خاتم المحدثين و فخر الفقهاء الراشدين آيه الله الحاج الشيخ محمد بن باقر البيرجندى صاحب كتاب الكبريت الاحمر فى شرائط المنبر عن جماعه.

منهم شيخه علامه ثالث المجلسيين مولينا الحاج ميرزا حسين النورى بطرقه التى ارودها فى ثالث مستدرک الوسائل.

و ممن اروى عنه الاجازه ابن عمى الاكرم علامه الفقيه آيه الله الحاج السيد محمد رضا الحسينى المرعشى الرفسنجانى الكرمانى النجفى عن جماعه.

منهم شيخه و استاذه علامه فقيه الشيعه الباذل هممه فى رفع البدع حجه الاسلام آيه الله السيد محمد كاظم الطباطبائى اليزدى صاحب العروه الوثقى عن جماعه.

منهم شيخه علامه الشيخ راضى النجفى الفقيه عن جماعه.

منهم علامه الشيخ على آل كاشف الغطاء النجفى عن جماعه

منهم والده علامه الفقيه النبيه الشيخ جعفر الكبير النجفى صاحب كشف الغطاء فى الفقه عن شيخه علامه الوحيد البهبهانى بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه بالاجازه علامه الحكيم الاصولى المحقق المدرس السالك آيه الله الميرزا محمد على اصفهانى الشاه آبادى نزيل طهران عن جماعه.

منهم شيخه علامه المدرس الحاج شيخ فتح الله النمازى المعروف بشيخ الشريعه الاصفهانى النجفى عن جماعه.

منهم شيخه علامه السيد مهدي القزوينى الحلى بطريقه المذكوره

و ممن اروى عنه بالاجازه علامه فريد العصر و وحيد الزمان آيه الله الحاج

محمد حسن آل كبه البغدادي عن جماعه.

منهم شيخه العلامة جورثومه الزهد و هيكل التقوى رب ارباب النظر و الدقه آيه الله ميرزا محمد تقى الشيرازى الحائرى قدس الله سرّه عن جماعه.

منهم شيخه العلامة المحقق الفاضل الاردكاني الحائرى الآخوند ملا محمد عن جماعه.

منهم عمّه العلامة الآخوند ملا محمد تقى الاردانى عن جماعه

منهم العلامة حجه الاسلام على الاطلاق الحاج سيد محمد باقر الموسوى الشفتى الاصفهانى زعيم الشيعة عن جماعه.

منهم العلامة السيد محسن الاعرجى الكاظمى عن جماعه منهم شيخه الوحيد البهبهانى بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه الاجازه العلامة الهمام آيه الله السيد نجم الحسن النقوى الرضوى مؤسس مدرسه الواعظين ببلده لكهنو عن جماعه.

منهم شيخه العلامة السيد محمد كاظم الطباطبايى اليزدى النجفى بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه بالاجازه العلامة الاستادنا المحقق آيه الله الحاج شيخ عبدالنبى النورى نزيل طهران عن جماعه.

منهم شيخه المدقق رئيس الشيعة فى عصره آيه الله الحاج ميراز محمد حسن الحسينى الشيرازى عن جماعه.

منهم شيخه العلامة المرتضى الانصارى عن جماعه.

منهم العلامة الفاضل النراقى الآخوند ملا احمد صاحب المستند و معراج

السعادة عن جماعه

منهم شيخه العلامة والده الآخوند ملامهدى عن جماعه

شيخه الوحيد البهبهانى بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه بالاجازه العلامة المحقق الورع التقى المتفنن فى العلوم الحجه الآيه الشيخ اقا حسين النجم آبادى الطهرانى عن جماعه.

منهم العلامة الحاج ميراز حسين بن الميزرا خليل الطهرانى النجفى عن جماعه.

منهم شيخه صاحب الجواهر بطريقه المذكور.

و ممن اروى عنه بالاجازه العلامة المحقق الفقيه الميرزا محمد تقى الكرگانى نزيل طهران عن جماعه.

منهم شيخه العلامة المحقق المدرس الحاج ميراز محمد حسن الآشتيانى نزيل طهران عن جماعه

منهم استاذه شيخنا المرتضى الانصارى بطريقه المذكور

و ممن اروى عنه بالاجازه استاذى العلامة جمال السالكين و قدوه العابدين حجه الاسلام والمسلمين شيخنا الشيخ محمد حسين بن محمد خليل الشيرازى العسكرى عن عده منهم شيخه الزاهد العابد الناسك السالك السيد مرتضى ارضوى الكشميرى عن جماعه.

منهم العلامة الشيخ محمد حسين بن محمد هاشم الكاظمى عن جماعه.

منهم شيخه العلامة الفقيه محمد حسن صاحب الجواهر بطريقه المذكور الى غير ذلك من الطرق و الاسانيد التى ذكرتها فى كتاب المسلسلات الى مشايخ

ص: ٥٧٥

فلجناب المستجيز عنى الآثار و الاخبار المرويه عن الأئمه الاطهار بهذه الطرق التى ذكرتها و غيرها.

ثم ان لى طرق شتى فى روايه الاخبار النبويه من العامه و الزيديه وهى كثيره.

### طرق الزيديه

فمن طرقى الزيديه ارويه عن سيد ملوك الاسلام فخر السادات و الشرفاء السيد عميد الدين يحيى الحسينى اليمانى المشهور بالامام يحيى سلطان بلاد اليمن و امام الزيديه فى عصره و صاحب التأليف فى الفقه والحديث و الكلام و التفسير و يرها و هو يروى عن جماعه.

منهم شيخه علامه القاضى الحسين العمري اليمانى من اجله علماء الزيديه و طرقه معروفه فى اجازاتهم.

و ممن اروى عنه من الزيديه الفقيه المورخ النسابه البحاثه السيد محمد بن محمد بن زياره الحسنى اليمانى صاحب كتاب نيل الوطر و نشر العرف و غيرهما بطرقه المعروفه المسطوره فى الكتابين و غيرهما.

و ممن اروى عنه من الزيديه علامه الرياضى الفلكى المورخ المتتبع المحدث الشيخ عبدالواسع الواسعى اليمانى الصنعانى صاحب كتاب مزيل الحين فى تاريخ اليمن و كتاب الدر الفريد فى ذكر الاسانيد و غيرهما و طرقه مشهوره.

و ممن اروى عنه من الزيديه علامه الرجالى المحدث السيد زيد الديلمى اليمانى بطرقه المعروفه.

و ممن اروى عنه من العامه العلامه الشيخ المرزوقى الحنبلى بطرقه المشهوره.

وممن اروى عنه العلامه المحدث الحافظ السيد محمد عبدالحى الكتانى المغربى المالكى بطرقه المعروفه المذكوره فى ثبته الى غير ذلك من اعلامهم.

فلجناب المستجير ان يروى عنه صحاح القوم و سائر كتبهم بهذه الطرق وغيرها.

و فى الختام اشترط عليه دام مجده ان لا يترك الحزم و الاحتياط فى نقل الاحاديث و التشبث فى الروايه بالتحرى فى تشخيص الصحيح عن غيره و ان لا يورى ما لا تتحملها عقول ابناء الزمان و ان لا يأول احاديث موالينا بمشتهيات هذه الزمان اما صدرت من نسجه العرفان و حيكه فلسفه يونان و ان يشمر عليهم السلام فانهم الهداه الولاه و علمهم مكتسب من المشكوه النبويه فكم فرق علم نزل من السماء و مخيلات انبعثت عن ابخره دماغ البشر.

واوصيه ادام الله بركته بمطالعه التفسير و الحديث و تلاوه القرآن الشريف و التدبر فى آياته محكماته و متشابهاته وان لا يجهر بزياره قبور الائمة عليهم السلام و اولادهم فانها من موجبات التوفيق و مما ينير القلب و يصفى الباطن و ان يعتبر بزياره اهل القبور و يتأمل فى انهم من كانوا فما صاروا و كيف كانوا فكيف صاروا و اين كانوا فاين صاروا بصله الذريه الفاطميه و البر فى حقهم فانهم ودائع النبوه بين الخلق و يلزم الودعى رعايه الوديعه فكيف بودائع هم قرناء الكتاب و ان لا يهجز التأليف و التصنيف سيما فى تشييد الدين و ترويج المذهب و ان يقلل المعاشره مع الناس و الدخول فى نواديهم فانه فلما يرى مجلس خلى عن ذكر المؤمنين بسوء من الغيبه و النميمه و البهت و الافتراء عصمنا اله منها و ان لا يداخل فى



الامور السياسيه و الشؤون الحادته فى هذا الاعصار التى افسدت الدين و الدنيا و واعى عباد الله و السياسه هذا فى طرف كما ان الدين فى طرف آخر، و اختلط الامر على من خال و زعم عدم المنافاه بينهما و ارجوامنه دام علاء ان لا ينسانى من الدعاء فى المظان فانى شديد الحاجه الى ذلك فى حياتى و بعد الممات كما ارجوا من فضله تعالى ان لا انسى انشاء الله تعالى رزقه الله خير الداربه و اذاقه حلاوه مناجاته و شفاعه ساداته امين آمين.

حرره خادم علوم اهل البيت النبوه و الطهاره و العاكف يناهم الذى لم يعرف سواهم ابو المعالى شهاب الدين الحسينى المرعشى النجفى عفى عنه فى مستهل ثانى الربيعين ١٣٧٠ ببلده قم المشرفه حرم الاثمه و عش آل محمد صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين كما فى الخبر حامدا مصليا مسلما.

ص: ٥٧٨

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

